

بسم الله الرحمن الرحيم

دائرة المعارف ظهور

کتاب ظہور یاب

اصلاح الفہامی توحید

تدریس سلسلہ دوس خارج الہیات

(از زندان اوین)

آقا سید حسین کاظمی بروجردی

در آئینه المعارف انوار است چون قبله تو ظهور پر امیال است
تدریس چو کرد خارج دانش حق شد معرفت اله و غیرش به زهق
نمبره اوین آمد و کرسی به قفس آن والی وسطی که به زندان هوس
در کرب و بلا چون پدرش قطع نفص در هر دو زمان حسین و غوغا به جرس
آموزش و پرورش دهد هر دو به کس او بر لب کودال و یکی در ید خس
اینک به خدای خود بگو: ناز له بس! در باب اجابت متقیم که تورس

هیات اگر بدهی بامن و پس!

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۱ - فایل صوتی ۶۰۰۱ - درس اول این فایل با موضوع رب العرش و نفی معبود زمینی به علت بازخوان به فایل ۲۴۸۹ ملحق گردید.

درس دوم - همه چیز در اختیار خدا است، ولی نمی‌دهد! پس به چه درد بندگان می‌خورد؟: لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - سوره لقمان آیه ۶۲ است.

می‌گوید: لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، این معبود زمینی را می‌گوید، هر جا هر بود آن ابر قدرت گیتی، قدر قدرت هستی است ولی هر جا الله بود این اشاره به همین خدای جبرائیل دارد. خب چه می‌گوید؟ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ برای خداست آسمان‌ها و زمین. در یک آیه هم داریم که زمین هم، طبقات دارد؛ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ. لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، خدا کیست؟ کره خاکی چیست؟ طبق این موقعیتی که می‌گویند کره خاکی یعنی چه! کره خاکی در شأن خدا نیست. ببین ما از زبان خودشان می‌گوییم ها! آقای متشرع، شما خودت قضاوت کن! خدا عظمتش شرق و غرب عالم است بعد یک کره ناپیدای نامحسوس کوچولوی بدرد نخور به نام کره زمین کره خاکی هست که خدا آمده اینجا قانون وضع کرده، تو چنین خدایی را می‌پذیری؟ ها؟ که بعد بیاید بگوید به فقیر پول دادی دستت را ببوس، در نماز جماعت حواست پرت نشود چون خدا روبروی توست. لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خب، این از دارایی‌اش. بعد ادامه آیه چیست؟ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدا ثروتمند است. حمید به معنای تحمید، حامد، محمود است، همه اینها در یک قافیه است، یعنی اینقدر از غنای خودش به بندگان می‌دهد تا مردم حمد او را بگویند. چه شد؟ حالا هُوَ الْغَنِيُّ را بگذار جلوی بندگان، آن آیه قبلی چه بود، یاد هست؟ گفت که ذات به این عظمت است، آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی! تعاریف از الله، بقول بزرگان الی ما شاء الله! فقط خدا می‌داند که چقدر تعریف شده! کارایی‌اش چیست؟ بهشت! بله، تو آدم خوبی باش به بهشت می‌روی، تو سر به زیر باش، تو نق زن، تو کافرو مرتد نشو، به بهشت می‌روی! بهشت کجاست؟ قیامت. قیامت کجاست؟ معلوم نیست! در یک درس یاد هست که پیغمبر گفت من با قیامت همسو هستم، یعنی طلوع اسلام برابر است با شروع قیامت. هزار و چهارصد و چهل و چهار سال است که پیامبر اسلام آمده دین و کتاب آورده ولی از قیامت خبری نیست. لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ این هم برادر دوقلوی آن آیه معروف است که ما زیاد استناد می‌کنیم؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، آنجا هم غنی حمید آورده است. غنی حمید یعنی چه؟ یعنی اینقدر به تو می‌دهد که از صمیم دل بگویی دستت درد نکند، بگویی آخ زنده باد خدا! آیا به تو داده؟ پول، سلامتی، امنیت، آرامش و راحتی داده؟ این آقای غنی کجاست؟ چرا همه چشم انتظار هستند؟ بخاطر اینکه لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ درست نیست، اگر داشته باشد مگر تو چه می‌خواهی؟ اصلاً هفت میلیارد انسان در یک کره کوچولوی کوچولو، خب اینها چه می‌خواهند نسبت به این عظمتی که رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ که الآن گفتم، اینها چه می‌خواهند؟ تو چه می‌خواهی؟ مورچه چیست که کله پاچه‌اش چه باشد! ماشین می‌خواهد، خانه می‌خواهد؛ اینها کسر شأن خداست! غنی و حمید است حالا وقتی که مردم را از غنا منع می‌کند و می‌گوید هر کس می‌خواهد رزق و روزی داشته باشد؛ وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ. باید بالا

برود! خب اگر شما بال و پر هم داشته باشید از سفینه‌های فضایی که بیشتر بالا نمی‌روید، از هواپیماهای مافوق صوت بالاتر می‌روید؟ از سفینه‌های خبری و جاسوسی بالاتر می‌روید؟ آنها بر بام زمین مسلط می‌شوند. پس الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا وَالدَّرَجِينَ که در یک آیه داریم که گفته الله الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، وَمِنَ الْأَرْضِ رَا جُلُوى سَمَاوَاتٍ گفته، گفته وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی زمین هم مثل آسمان هفت طبقه است، منظور این است که زیر پای شما کرات و سیارات و ستاره‌های بسیاری هست، اینطورى نیست که اینجا خانه آخر است، نه! خب پس غنی هست برای خودش، حمید هست برای خودش، آنجا رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ است برای خودش، چه گیر مردم می‌آید؟ فقر؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ! می‌گوید ما شما را از خمیرمایه فقر، نداری، بیچارگی، زمین خوردن، ورشکستگی و ناامیدی آفریدیم و تنها دواى شما غنى حمید است. خب دارو می‌دهد؟ نه، اگر می‌داد که اهل زمین بدبخت، بیچاره، نابود و سرگردان نمی‌شدند.

ظهور باب منتظران ۵۱۷۲ - فایل صوتی ۶۰۰۲ - درس اول - فقط ذات اقدس کبريایی است که داخل و خارج

مخلوق را هدایت می‌کند: وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ لَا إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - كتاب إنبات الهداة بالنصوص والمُعجزات اثر محدث معروف محمد ابن الحسن الحرّ العاملى است.

سلسله روات؛ یونس از حمّاد ابن عثمان از عبدالأعلى حواری امام صادق. مدرّس این بخش امام صادق است؛ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةُ؟ گفت سؤال کردم از امام صادق که آیا در میان مردم وسایلی قرار داده شده که بدان وسایل به معرفت برسند؟ اینجا یک بحث کلیدی است خوب دقت کن، این سؤال را همه می‌پرسند! می‌گوید ما به چه راه‌هایی به خدا؛ به معبود واقعی برسیم؟ امام صادق چه گفت؟ قَالَ لَا اسباب و ابزار نیست، إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ. ببین اینجا اسمی از دین و مذهب نمی‌آید، دین و مذهب وسایل معروف هستند که انسان را به معنویات و معرفت ربّ برسانند ولی اینجا امام صادق تقیه را کنار گذاشته و می‌گوید إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ بر خداست که بیان کند. ببین اینجا جبرائیل واسطه است دیگر، باید بگوید إِنَّ عَلَى الْجِبْرَائِيلَ الْبَيَانَ یا اگر خط نبوت را ببینیم باید بگوید إِنَّ عَلَى الرَّسُولِ الْبَيَانَ یا إِنَّ عَلَى النَّبِيِّ الْبَيَانَ، می‌گوید کار خودش است! خب، حالا پس این اسباب و ابزار، ما را نمی‌رساند؛ دین و آیین و پرستش و شریعت و مناسک دینی ما را نمی‌رساند. چه چیزی می‌رساند؟ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ خدا بیان می‌کند، روشن می‌کند. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا این دوتا که مستند امام صادق است آیه است، می‌گوید که خدا بیان می‌کند، هیچ کسی بزرگتر از ظرف داخل بدنش بیان خدا را نمی‌فهمد لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا به اندازه دریافتش خدا به او بیان می‌دهد، وَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا و نیست غیر از خدا آنچه را که می‌دهد. دقت کردی چه گفتم؟ پس اینجا ما در این درس ردپایی از دین نگرفتیم چون سائل می‌گوید آیا وسایلی قرار داده شده است که بدان وسایل به معرفت برسیم؟ اصلاً وسایل چیست؟ ها؟ اسباب بازی است؟ اتومبیل است؟ خانه است؟ شغل است؟ بازار است؟ نه! این وسایل در چند جا هم اشاره شده که رسولان است و کتب آسمانی!

درس دوم – عظمت الهی در سه مقطع قبل از خلق، با خلق و بعد از خلق می باشد: وَ عَنْهُ عَنِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ الزَّيْتُونِيِّ عَنْ أَبِي هَلَالٍ عَنْ خَلْفِ ابْنِ حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمُعجزات.

مَسْنَد و مُسْتَنْد ما همین کتاب (اثبات الهداة) است، این کتاب مورد استناد بسیاری از علماء و حوزه هاست. سلسله روایات ما حمیری است، از حسن ابن علی زیتونی از ابی هلال از خلف ابن حمّاد از ابن مسکان از محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله. حواری در این مقطع مُسلم می باشد که از امام صادق سؤال می کند. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِمَامٍ صَادِقٍ فَرَمُود قَالَ الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ. حجت چیست؟ حجت اسم است، یک عده اسمشان حجت است یا یک عنوان است؛ حجة الاسلام. اینجا مُخ استدلال است، مغز پنهانی دلایل توحیدی است، می گوید حجت خدا قبل از خلق یعنی قبل از مشیّت، وَ مَعَ الْخَلْقِ در جاری شدن مشیّت به دایره خلقت، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ و بعد از خلق می باشد. خب ما به دنبال چه چیزی باید بگردیم؟ حجت دیگر، ها؟ می گویند که حجت ابن الحسن العسکری، درست است؟ پس حجت ما اوست. الآن که ما نیاز داریم ایشان کجا هستند؟ الآن یک کتاب به نام قرآن داریم که کاتب آن مخالف علی است، علی هم بعد از شهادت نبوی، قرآن خودش را عرضه کرد و قرآن علی را دور انداختند، خب؟ حجت، قرآن است آیا از این قرآن می شود استفاده کرد؛ از تعارضاتش، ناسخ و منسوخش، نویسنده اش؟ یک حجت هم پیامبر است. پیامبر حجت بر خلق است؟ بله! یعنی اینها نمودها یا نمادهای خدا هستند. خب، آیا پیغمبر حجت است؟ بله! پیغمبر کانالیزه شد برای اهل سنت و جماعت، اکثریّت قاطع را جذب کردند، حالا از آن مسیر هر چه می آید اینطرفی ها یعنی شیعه قبول نمی کنند، خب مال شیعه چیست؟ دارم حجت را معنا می کنم ها! راه تشیع چیست؟ مبتنی بر قرآن و اهل بیت است، قرآن که اینطوری عرض کردم. اهل بیت چیست؟ اهل بیت خوب هستند، بله! اما اهل بیت هم هر چه گفتند با سانسور گفتند، نمونه اش این همه مستند که ما در کتاب دایرة المعارف جمع کردیم. پرچمی که روی دوش امامان بود که اَلتَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي یعنی هیچی! رها کن برو! ماشین بدون بنزین را ول کن برو! سیره پیغمبر را اهل سنت نشان می دهند، سنت و سیره ائمه را اهل شیعه نشان می دهند. اهل شیعه قائل است که نُه دهم دین مخفی است، آیا با یک دهم می شود؟ آقا این ماشین های خیلی بزرگ که جنس های سنگین در آن می گذارند، تصور کن که اینها چندتا چرخ دارند؟ حجت برای رسیدن به خدا در آن ماشین، چه کسی است؟ قرآن، پیامبر، امام. امام وقتی که خودش اظهار می دارد که من هفتاد نوع حرف می زنم هر وقت هم دلم خواست حاشا می کنم، خب پس چطوری است؟ این حجت کجاست؟ مجبور هستیم متوسل بشویم به آقا حجت که اسم پسر عمو، پسر دایی یا پسر خاله مان است.

درس سوم – بخش اول – وقتی حجج الهی در زمین قادر به ارائه خدمات ماورایی و معنوی نیستند: وَ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَبِيعِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمُعجزات.

سلسله روایات و محدثین؛ احمد ابن محمد از علی ابن الحکم از ربیع ابن محمد از امام صادق. ربیع فرزند محمد، حواری امام صادق است. از عبدالله ابن سلیمان از ابی عبدالله قَالَ مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ امام صادق

چه گفت؟ گفت همیشه روی زمین حجت بوده است. مَا زَالَتْ الْأَرْضُ زَائِلَةٌ نَشْدُ زَمِينَ مَكَرَ اَيْنَكَ خُدا در آن حجت گذاشته است. حالا الآن در عصر غیبت هستیم، مردم هزاران سؤال دارند، هزاران گره دارند این وظیفه امام است که باز کند، حضرت حجت ابن الحسن العسکری کجاست؟ ها؟ این را باید کسی جواب بدهد که پیراهن عثمان برای ما درست کرده می گوید آقا قبول ندارد! چرا قبول ندارم؟ اگر از ایشان کم حرف می زنم بخاطر اینکه ایشان مستند ندارد، در آن کتاب هایی که سخن ایشان آمده راجع به نماز شب و صلّه ارحام و یک چیزهای پیش پا افتاده است. باز یک مشابه دارد؛

بخش دوم: وَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات.

محمد ابن عیسی از صفوان از ذریح ابن المحاربی از امام صادق. ذریح ابن محاربی، حواری امام صادق است. قَالَ امام صادق فرمود: الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ. همه این دروس، غیبت شناسی است. جعفر صادق رجل ظهوری می فرماید که الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ روی زمین هیچ وقت مردم بدون عالمی که اصلاح کند مردم را نبودند، به این بحث آخرش دقت کن؛ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ. خب، من یک سؤال می کنم؛ بین عیسی مسیح و پیامبر ما چقدر فاصله است؟ حدود شش صد سال! در این فاصله مردم روی زمین چه کار می کردند؟ شش صد سال خیلی زمان بزرگی است. در این ایام که نه پیغمبری و نه منادی حقّی برخاست، مردم چکار می کردند؟ لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ عالمی که اصلاح کند مردم را. ببینید دقت کنید نمی گوید زمین را اصلاح کند، نمی گوید اعتقادات را اصلاح کند، کلی گفته لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ! حالا آیا مردم به وسیله حجج الهی اصلاح شدند؟ تو بگو دیگر! الحمدلله اینقدر منابع هست که همه شما یک پا بروجردی شده اید. پیغمبر می خواست اصلاح کند مصلح جامعه بود، چطور می خواست اصلاح کرد؟ گفت فقط بیاید بگوئید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فقط مسلمان بشوید بس است. یعنی با همان ترکیب قبل وارد اسلام شدند، در نتیجه اسلام خراب شد، گنبد، کرم گذاشت. می دانید چه موقع گنبد؟ وقتی پیغمبر در اتاق خوابش فریاد زد که قلم و کاغذ بیاورید من وصیتم را بنویسم. می دانید چه موقع اسلام به ورطه نابودی رفت؟ آن موقعی که قرآن را در صفّین سر نیزه گذاشتند و علی را و حق را و واقعیت را و بشریت را و هویت انسانی را دفن می کردند، حالا اصلاح کجاست؟ علی بنده خدا می خواست اصلاح کند، چه چیزی را اصلاح کند؟ معاویه را اصلاح کند؟ ام المؤمنین عایشه را اصلاح کند؟ طلحه و زبیر را اصلاح کند؟ خوارج را اصلاح کند؟ نماز شب خوان ها را اصلاح کند؟ قاریان قرآن را اصلاح کند؟ مگر توانست؟ نه بابا! یکی از نماز شب خوان ها و قاری قرآن، خود علی را زد، ابن ملجم المرادی! پس این بحث هم به ما دارد می گوید عالمی که جامعه را اصلاح کند نداشته، یک ابی عبدالله بود که شعارش این بود؛ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ مِنْ خَارِجٍ شدم از مدینه از خانه ام برای اینکه جامعه را اصلاح کنم.

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۳ - فایل صوتی ۶۰۰۳ - درس اول - فرو پاشی دین در اخبار واصله بر ناامیدی بنیانگذار آن افزوده است: وَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ ابْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ

ابن دُرَاج عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمًا كَثِيبًا حَزِينًا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَ بَنِي عَدِيٍّ وَ بَنِي أُمَيَّةَ يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي هَذَا يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ - کتاب معتبر اثبات الهداء بالتصوص و المعجزات از عالم محدث محمد ابن الحسن الحرّ العاملي متوفی ۱۱۰۴ هجری است.

سلسله روات؛ محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی از علی ابن حدید، از جمیل ابن دُرَاج عَنْ زُرَّارَةَ، زرارہ صحابی امتحان پس داده امام باقر و امام صادق است. قَالَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمًا كَثِيبًا حَزِينًا يَوْمَ رُزَى پیغمبر یک گوشه ای محزون افتاده بود و پاهایش را هم جمع کرده بود با دستش گرفته بود، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ علی به او گفت چه شده؟ چرا محزون هستی؟ چرا افسرده ای؟ فَقَالَ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَ بَنِي عَدِيٍّ وَ بَنِي أُمَيَّةَ يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي هَذَا يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ، خیلی جالب است، یکی از ادله ای که ما می گوئیم ما دین نداریم اثباتش همین است. پیغمبر گرفتار است، گرفتار چیست؟ گفت که در این شب من دیدم سخت ترین شرایط دینم را! آن چیست؟ فرمود که سه قبیله بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه، دقت کنید هر سه خلیفه قبل از علی مال اهالی این محل بودند جزء اقوام اینها بودند، پیغمبر این را دیگر چطوری بگوید که اینها من را اذیت می کنند اینها من را مسخره کردند، اینها بی دین هستند، مجبور است اسم منطقه آنها را بیاورد و به قبیله آنها اشاره کند! گفت دیشب دیدم که بنی تمیم، ابوبکر مال آنجاست و بنی عدی، عمر مال آنجاست و بنی امیه، عثمان مال آنجاست، بین چقدر قشنگ ردیفش کرده است! يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي رَفْتَنَدُ بِالْأَيِّ مِنْبَرٍ، هَذَا يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ. این برای محاجه خیلی قوی است، آنهایی که دم از شریعت می زنند بیایند جواب بدهند. يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ بین ناس گفته ها! نَگَفْتَهُ عِدَّةً مِنَ النَّاسِ، نَگَفْتَهُ بَعْضُ النَّاسِ، کل مردمی که از اسلام بهره معنوی و ماورائی می گیرند و نامشان مسلمان است، تمام از اسلام برمی گردند! اینها را پیغمبر دیده بود، از جبرائیل شنیده بود، برای همین خانواده خودش را، خاندان خودش را، موضوع غدیر خم را جدی دنبال می کرد و مرتباً بر آنها اشاره داشت. يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي، منبر، حالا این منبرهای معمولی جای وعظ و نصیحت است ولی وقتی که اسامی سه قبیله را می گوید و بعد هم می گوید يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ منظور منبر حاکم است چون حکام وقتی که می خواستند حرف بزنند مردم در مسجد، همان مسجد النبی جمع می شدند و حاکم به طبقه بالای منبر می رفت که بر همه اشراف داشته باشد. وقتی که کتاب یعنی نوشتارش، جمع آوری، تبلیغ و انتشارش در دست آنهاست و پیغمبر هم گروگان آنهاست یعنی اهل سنت و جماعت، سنی که می گوئیم یعنی همین یعنی به سنت نبوی اقتدا کردند، سیره آن بزرگوار را تصاحب کردند. اکثریت قریب احادیث و روایات از کانال حضرات سنی هاست. جناب آقای ابوبکر هم که پدر عایشه است، اخبار آنها هم که می گوید پیغمبر وحی را زیر لحاف در خانه عایشه می گرفت یعنی پارکینگ وحی زیر لحاف پیغمبر است! هدف ما از گفتن این مبحث همین است؛ يَزْدُون النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ مردم برمی گردند از اسلام.

درس دوم - اسنادی هست که می گوید سفر معراج، زمینی بوده نه سماوی: قَالَ وَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا أُسْرِى بِي مَرَزْتُ بِمَوْضِعٍ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ أَنَا عَلَى الْبَرَقِ وَ مَعِيَ جَبْرِئِيلُ - کتاب اثبات الهداء بالتصوص و المعجزات است. شیخ

صدوق از سلسله مراتب محدثین است، از امام صادق نقل میکند و امام صادق از پیامبر.

می گوید: قَالَ وَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا أُسْرِيَ بِي مَرَزْتُ بِمَوْضِعٍ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، این کالبدشکافی معراج پیغمبر است این را داشته باشید. وَأَنَا عَلَى الْبُرَاقِ پیغمبر می گوید من سوار بُراق شدم. براق را خودشان توضیح دادند که یک نوع الاغی بوده که هیکلش بین الاغ و اسب است، شاید قاطر بشود. حالا اولاً سؤال این است که: چطور جبرائیل پر می زند می رود بالا بعد پیغمبر باید سوار یک حیوان بشود؟ این یک سوال. دوم اینکه سیر پیغمبر در بالای زمین بوده نه در آسمان ها، یکی از ادله اش همین است؛ مَرَزْتُ بِمَوْضِعٍ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ رسیدم به مسجد کوفه وَأَنَا عَلَى الْبُرَاقِ وَمَعِيَ جَبْرَائِيلُ جبرائیل افسار این حیوان را در فضا می کشد، می گوید از آن بالا به مسجد کوفه رسیدیم. این چطوری است، مگر پیغمبر از خانه اش به بالا نرفت پس چطور می گوید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا؛ سُبْحَانَ الَّذِي أُسْرِيَ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى؟ ها! آن بقیه آیه تحت الشعاع این بند قرار می گیرد. این بخش چه می گوید؟ می گوید پیغمبر از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در اسرائیل (فلسطین) رفت و بین راه هم آمد یک سری به مسجد کوفه زد، پس همه اش در فضای بالکن زمین بوده است. حالا دلایل دیگر هم هست که برای شما می گویم.

درس سوم - بهشتی که وجود ندارد و مربوط به آینده است چگونه نسیم آن می وزد؟: قَالَ وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ تَفُوحُ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ مِنْ قَرْنٍ وَ شَوْقَاهُ إِلَى أَوَيْسِ الْقُرْنِيِّ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، کلام پیامبر است.

أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ تَفُوحُ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ مِنْ قَرْنٍ می گوید که بوی بهشت می وزد از قَرْن! قَرْن یک منطقه است. وَ شَوْقَاهُ إِلَى أَوَيْسِ الْقُرْنِيِّ این اویس قرنی که معروف است مال آنجاست، پیغمبر می گفت من شوق دیدار اویس قرنی را دارم. بحث سر این است؛ در چند دلیل و برهان از کتاب اسلام آمده است که بهشت و جهنم هنوز خلق نشده و وعده ها فقط چک است تا الان چک بی محل بوده بعد چطور پیغمبر می گوید نسیم بهشت، بوی بهشت، رائحه بهشت می وزد بر ما از قَرْن؛ اویس قرنی!

درس چهارم - امتی که تحت تربیت وحی باشد چنین محصولی نخواهد داد: وَقَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَرْبَعَةٌ لَا تَزَالُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْمُفْخَرُ بِالْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالسِّيَاحَةُ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات است.

سلسله روات: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ، ابوالحسین فارسی همشهری سلمان فارسی است، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، ببینید سلسله روات از پایین می روند به بالا، حواری امام صادق از امام صادق نقل می کند و امام صادق از اجدادش نقل می کند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَرْبَعَةٌ لَا تَزَالُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ می گوید که چهار چیز است که همیشه همراه امت من هست تا قیامت؛ الْفُخْرُ بِالْأَحْسَابِ به حسب و نسب و خانواده افتخار

می‌کنند. خب این معارض با فی سبیل الله، تَقَرَّبَ إِلَى الله، وَإِنَّ اللهَ اشْتَرَى است. وَ الطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ و طعن می‌زنند، متلک می‌گویند به نسب خودشان. ناز و فخر کردن به مال و نژاد و طعنه زدن در خویشاوندی، همه آنها به عبدالمطلب برمی‌گردند که رئیس مکه بود، تمام این خوب‌ها و بد‌ها نسبشان به او می‌خورد. وَ الْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ از ستارگان باران می‌خواهند. وَ السِّيَاحَةُ، گردش. خب حالا معارضات چند چیز است؛ یکی اینکه لَا تَزَالُ فِي أُمْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ این معضل همیشه با طرفداران من هست. چهار چیز بود؛ فخر فروشی به حسب و نسب، طعنه به دیگران در حسب و نسب، آب باران خواستن از ستاره‌ها، وَ السِّيَاحَةُ گردش. پیغمبر آمد با قولوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، تَفْلِحُوا مردم را وارد حوزه‌ای به نام اسلام کرد و بعد هم اینها را وادار به شهادت به ولایت تشریعی و تکوینی خدا کرد؛ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ، خب فایده‌اش چه بود؟ پیغمبر وقتی که می‌گوید این بر حسب، این فاکتور و این روی قضایا در چهار چیز تضمین شده، قرآن آیه‌ای دارد که مال قیامت است می‌گوید فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ، به حسب و نسب نگاه نمی‌کند، تمام فامیل‌های پیغمبر در مکه دشمنش بودند. خب من می‌خواهم بگویم مگر قبل از شمشیر انقلاب فرهنگی نشد؟ بود دیگر! اول پیغمبر با دست خالی مردم را دعوت می‌کرد، در مکه که پیغمبر مسلح نبود، در مکه پیغمبر تحت نظر بود، هر کس به او ایمان می‌آورد او را می‌بردند شکنجه‌اش می‌دادند، خب پس پیغمبر چه زحمتی کشید؟ ببینید می‌گوید فِي أُمْتِي نمی‌گوید فِي بَعْضِ أُمْتِي. فِي طَائِفَةٍ مِنْ أُمْتِي، نه، همه را می‌گوید! وقتی که مانیتور مردم در این چهارتا پر شده چطور ما بگوییم رسالت و نبوت مثمر ثمر بوده و به بار نشسته است؟ نمی‌توانیم بگوییم! استسقاء به نجوم؛ این هم برای خودش حرفی دارد. از ستاره آب خواستن این خودش شرک است. مگر در یک آیه‌ای نمی‌گوید که فقط خداست که باران می‌فرستد، آب را از بالا جاری می‌کند، خب اینجا نگاه به آسمان شد رقیب خداشناسی! سیاحت هم گردش است.

درس پنجم – محاجه‌های اولیه، پرده‌های آویخته را برای داوران تاریخ کنار می‌زنند؛ وَ بَاسْتَادَهُ يَأْتِي فِي النُّصُوصِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي إِحْتِجَاجِهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَنَشُدْكَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِي بَشَّرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ أَمْ أَنْتَ بَلْ أَنْتَ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَنَشُدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي حَمَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى كِتْفِهِ فِي حَظِّ صَنِيمِ الْكَعْبَةِ وَ كَسْرِهِ حَتَّى لَوْ شَاءَ أَنْ يَنَالَ أَفْقَ السَّمَاءِ - كتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات است

این محاجه که یک کانالی مربوط به حوزه منتظرین هست، محاجه با ح جیمی است و از احتجاج و طلب حجت کردن است، آن مهاجه با ها مربوط به هجوم است. کتاب اثبات الهداة در یک حدیث طولانی از امیرمان نقل می‌کند. فِي إِحْتِجَاجِهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بعد از فرو ریختن خانه فاطمه موقعی که علی را به مسجد بردند، چون با این مشکل داشتند با فاطمه که کاری نداشتند، این یک شاخ بلندی جلوی آنها بود که می‌خواستند او را بشکنند. پشتوانه‌اش غدیرخم است، باشد! از بالا خدا امضا نکرد. اصلاً معارضات اسلام را نگاه کن؛ آیه غدیر است يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بگو، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، نمی‌گویی؟ اصلاً بیست و سه سال کاری نکردی، پیغمبر نبود، رسول نبود، نبی نبود! چکی به اندازه این آیه در قرآن پیدا نمی‌شود حتی از قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ

قوى تر است، بعد مى گوید که هر کس به غدیر ایمان نیاورد کافر است. حالا احتجاج مى کند، طلب حجت مى کند علی بر ابوبکر، در کجا؟ در مسجدالتبی. چه موقع؟ بعد از شهادت پیامبر. به او گفت أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ قَسَمًا بِأَنَّا الَّذِي بَشَّرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ این عنوان این سه تا جنگی است که علی کرد؛ صفین، خوارج اسم دیگرش نهروان است و جمل. مى گوید یادت رفته پیغمبر مرا مأمور این کار کرد؟ مأمور چه کاری کرد؟ یادت هست که من مرتب مى گویم؛ مأمور مسلمان کُشی! مسلمانی که به زور وارد شده و شناسنامه اش الکی است مى خواهد به عقبه خود و به روزهای جاهلی تمایل پیدا کند. حالا علی به ابوبکر مى گوید یادت رفته؟ وَالْمَارِقِينَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ أَمْ أَنْتَ؟ من را گفته یا تو را؟ قَالَ بَلْ أَنْتَ ابوبکر گفت بله تو هستی، کاندید و نامزد این عناوین تو هستی. إِلَى أَنْ قَالَ فَأَنْشُدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي حَمَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى كِتْفَيْهِ فِي حَطِّ صَنْمِ الْكُفَّةِ وَكُسْرِهِ حَتَّى لَوْ شَاءَ أَنْ يَنْتَالَ أُفُقَ السَّمَاءِ مى گوید من رفتم روی دوش پیغمبر بت ها را شکستم یا تو رفتی؟ گفت تو رفتی. این هم خیلی معانی دارد که علی روی دوش پیغمبر مثل نردبان ایستاد و بت ها را شکست، قبل از آن پیغمبر روی شانه علی رفت و بعد علی گفت که بگذار من بیایم. حالا خیلی چیزها توجیه است؛ مى گویند که علی نتوانست بار رسالت را تحمل کند که در وجود پیامبر بود، پیغمبر گفت بیا جایمان را عوض کنیم.

درس ششم - نتیجه ابلاغ رسالت، خرابی های درونی است: وَعَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ اللَّهِ - كتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات است.

سلسله روات: از علی ابن ابراهیم از ابیه (پدرش) از نوفلی از سکونی از امام صادق، سکونی از حواریون است. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ امام صادق هم از سلسله اجدادش؛ از پیغمبر نقل می کند. سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ اللَّهِ، باز هم اینجا امت را گفته، بخش را نگفته ها! قسمتی نگفته، اینها بخاطر همین است که اِزْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ مَكْرَدَةً یا بیست نفر، کلهم میل و علاقه آنها به مکاتب قبل از اسلام بود؛ بزرگ تا کوچکشان فرقی نمی کند. پیامبر مى گوید به زودی مى رسد بر امت من که دورو خواهند بود؛ یک رویه ظاهر و یک رویه باطن. این را با تقیه اشتباه نکنی که آن هم همین است منتها با یک مویرگ حساس. این مى خواهد بگوید که پیغمبر تلاشش باد هوا، جهادش بر آب و کوشش او مقطعی بود. فقط تا وقتی که هست، تا وقتی که هست هم نمی شود گفت، چون همین که پیغمبر را به زور به خانه مادر جان عایشه بردند در خانه یکی دیگر از همسرانش بود و بعد چیز خورش کردند بعد پیغمبر اعتراض کرد بیهوش شد و دوباره بلند شد اعتراض کرد و گفت یالا از آن چیزی که به من خوراندید همه شما بخورید ولی کیست که گوش بدهد! سند همه اینها را گفته ام. خب چه شد؟ دل هاشان پلید و ظاهرشان نیکو است. مگر قرار نبود در آغاز اسلام قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُلْجُوا دِلَّ پلید را پاکیزه کنند؟ ها؟ چطور کافر نجس است ولی مؤمن پاک است یعنی بین کافر و مؤمن یک مرزی هست؛ او به اسلام گفته نه و این به اسلام گفته آری! حالا این مرز در زمان پیغمبر برداشته شده، همه قاطی شدند، اکثریت قاطع در قاطع در قاطع همین بوده که مى گویند که به زودی مى رسد مردمی که دل هایشان پلید است. بین همه چیز هم در دل است

ها! می گوید دلگرم شو، دلم سوخت، دلم کباب شد. اینها را در مبادلات جامعه دیدی؟ هر چه هست دل است، دل هم منظور قلب است نه آن دل و قلوه ای که با جگر از گوسفند درمی آورند و کباب می کنند. قلب هم مرکز گیرنده است، قلب به وجدان معنا می شود، قلب به مرکزیت بدن حکایت دارد، پس یعنی اصلش آن است دیگر؛

ای برادر در حقیقت تو همان اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای

مولوی برای همین می گوید. می گوید که دل هایشان خراب است؛ در حقیقت تو همان اندیشه ای! علی برای دل ها چه گفت؟ گفت انسان کتاب است پر از صفحات، فقط صفحه اول آن را ورق زده و در آن مانده! دل هایشان پلید و ظاهرشان خوب است. ظاهرش چیست؟ می گوید من مسلمان هستم، نماز شب خوان هستم، ماه رمضان است روزه می گیرم، عتبات عالیات می روم ولی داخل بدن شان مثل عقرب و مار سم و زهر است.

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۴ - فایل صوتی ۶۰۰۴ - درس اول - به این وضوح می گوید امت من عهد شکنی

خواهد کرد! وَ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ فِي حَدِيثٍ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَعْدِرُ بِكَ وَ تَنْقُضُ عَهْدِي - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات از حر عاملی که از رجال و محدثین نامی شیعه است. سلسله روات: اسحاق ابن موسی از جعفر، عَنْ أَبِيهِ جعفر از پدرش، عَنْ آبَائِهِ، از امام کاظم نقل می کند و این سلسله کلمات به پیامبر می رسد. أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ پیغمبر به علی می گوید إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَعْدِرُ بِكَ وَ تَنْقُضُ عَهْدِي می گوید امت من به همین زودی ها بعد از من غدّر می کنند. غدر در مایه های مکر و غرور و چوب لای چرخ گذاشتن ... است. وَ تَنْقُضُ عَهْدِي عهد من را می شکنند. عهد پیغمبر چه بود؟ سفارش به اهل بیت؛ اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِرْطِي. اینها عترت را کنار گذاشتند، حاکمیت مطلق اسلام را می گویم و به جایش سنت را آوردند كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّتِي، چرا؟ این سؤال را امام صادق جواب داده و می گوید که هم کتاب صامت است و هم سنت. یعنی نمی توانند از خودشان دفاع کنند. قرآن را در صفین سر نیزه بردند و سنت را هم در خلافت و امارت بار کردند و هر کاری کردند می گفتند که ما در جایگاه پیغمبر نشستیم. خب حالا پس پیغمبر می دانست که امتش عهدش را می شکنند. ببینید می گوید امت، نمی گوید وَ مِنْ أُمَّتِي، وَ مِنْ که بگوید مرتبه پایین می آید، از امت من! ولی می گوید که إِنَّ الْأُمَّةَ. پس چه شد؟ همان حرفی که ما همیشه می زنیم پیغمبر رسالت نکرد، بر خلق نبوت نداشت، به این دلیل که بعد از بیست و سه سال تلاش در اریکه وحی تازه می گوید إِنَّ الْأُمَّةَ ... تَنْقُضُ عَهْدِي نقض عهد من را می کنند. عهد چه بود؟ غدیر بود. عهد چه بود؟ سفارش به اهل بیت بود.

درس دوم - تزویج با مخالفین، نشانگر سیاسی بودن دیانت است: قَالَ الطَّبْرِسِيُّ فِي ذِكْرِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ وَ أَمَّا رُقِيَّةُ

بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَتَزَوَّجَهَا عُثْبَةُ ابْنُ أَبِي لَهَبٍ فَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا وَ لَحِقَهَا مِنْهُ أَدَى فَقَالَ النَّبِيُّ اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَى عُثْبَةَ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ فَتَنَاولَهُ الْأَسَدُ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِهِ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات از حر عاملی است.

سلسله روات: طبرسی در کتابش در ذکر اولاد پیامبر آورده است؛ فِي ذِكْرِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ، راجع به بچه های پیغمبر صحبت می کرد بعد درباره رقیه نوشته است وَ أَمَّا رُقِيَّةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَتَزَوَّجَهَا عُثْبَةُ ابْنُ أَبِي لَهَبٍ. یک سوره کوچک داریم مال ابی لهب است؛ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ، پسرش دختر پیغمبر را گرفت! این چه می شود؟ بعد اهل سنت هم در

ماخذشان آورده‌اند که علی می‌خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند. او می‌خواست، این انجام داده! پیغمبر دخترش را به عتبه بن ابی لهب داد. فَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا عْتَبَةُ بْنُ أَبِي لَهَبٍ. فَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا وَ لَحِقَهَا مِنْهُ أَذَى خَبٍ چَرا طلاقش داد؟ وَ لَحِقَهَا مِنْهُ أَذَىٌ مُلْحَقٌ می‌شد از فرزند ابولهب آزار و اذیت به دختر پیغمبر. پیغمبر نفرینش کرد؛ اَللّٰهُمَّ سَلِّطْ عَلَى عُتْبَةَ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ فَتَنَّاوَلَهُ الْاَسَدُ مِنْ بَيْنِ اَصْحَابِهِ پیغمبر نفرینش کرد، اینجا در معنا گفته است که درنده‌ای از درندگان را بر او مسلط کن ولی متن عربی آن این است که سگی از سگ‌هایت را مسلط کن. بعد می‌گوید که یک روزی که در کنار همپالگی‌هایش نشسته بود یک شیری آمد او را خورد. حالا آن چیزی که مهم است این است که یکبار هم عرض کردم که یک مثلی بود اتاق فکر و فرماندهی در حملات مکیان به پیغمبر که ابولهب، ابوجهل و ابوسفیان اینها را سرپرستی می‌کردند چطور شد ابولهب که اینقدر پیغمبر را اذیت کرد، چطور پیغمبر راضی شد حاضر شد که دخترش را که قطعاً نباید بیشتر از ده سالش باشد به فرزند ابولهب بدهد و او هم آنقدر شکنجه‌اش کند که طلاق بگیرد؟

ظهور باب منتظران ۵۱۷۵ - فایل صوتی ۶۰۰۵ - درس اول - جعل معاجز دروغین باعث استحکام فرهنگ

جاهلیت است: وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ طَوِيلٍ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُعَانِدِينَ طَلَبُوا مِنْهُ آيَةً فَكَلَّمَتْهُمْ الْأَرْضُ وَ بَيَّوَتْهُمْ وَ ثِيَابُهُمْ وَ طَعَامُهُمْ وَ بَطُونُهُمْ وَ مَذَاكِيرُهُمْ - كتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محدث بزرگ حرّ عاملی.

سلسله روایات از پیامبر نقل می‌کنند: وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ طَوِيلٍ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُعَانِدِينَ طَلَبُوا مِنْهُ آيَةً مُخَالِفِينَ پیغمبر گفتند آیتی نشان بده. مگر این قرآن سوره‌هایش آیه به آیه نیست پس برای چه تقاضای آیه کردند؟ یعنی نشان بده که در چه موقعیتی قرار داریم. فَكَلَّمَتْهُمْ الْأَرْضُ زمین شروع کرد به حرف زدن، وَ بَيَّوَتْهُمْ خانه‌هایشان هم در تأیید پیغمبر حرف می‌زدند، وَ ثِيَابُهُمْ لباس‌هایشان هم صحبت می‌کردند، وَ طَعَامُهُمْ خوراکی‌هایشان هم حرف می‌زدند خلاصه همه می‌گفتند این پیغمبر آخرالزمان است، وَ بَطُونُهُمْ شکم‌هایشان. این آخری خیلی بدآموزی دارد؛ وَ مَذَاكِيرُهُمْ یعنی ذکرهایشان هم به پیغمبر برای رسالت شهادت می‌دادند. ببینید این قطعاً جعل حدیث است؛ چه آنکه هم در شیعه و هم در سنی ماخذش هست ولی نوشتارش به گونه‌ای است که تبر به ریشه رسالت می‌زند. به پیغمبر گفتند معجزه‌ات را نشان بده همینطوری یکی یکی آمد بالا؛ زمین، خانه، لباس، غذا، بعد بطون؛ شکم‌ها و مَذَاكِيرُهُمْ، ترجمه‌اش نوشته است عورت‌هایشان با ایشان تکلم کرد. پیغمبر اگر از جانب خدا تأیید بشود همه اینها را می‌تواند داشته باشد ولی این عنوان در معجزات پیغمبر خیلی بودار است یعنی به تمسخر کشیده که آلت تناسلی مرد و زن شهادت و گواهی بدهند که ایشان پیغمبر است یعنی همه اینها را که گفته این را هم گفته است! به چه منظور؟ به منظور خنده، جُوک، لطیفه. ببینید همیشه وقتی می‌خواهند یک چوب لای چرخ بگذارند کاملاً چوب مشاهده می‌شود حالا خواسته‌اند بر پیغمبر غلو کنند که بعدی‌ها باور کنند که ایشان رسول خاتم بوده این حدیث را جعل کردند، اگر جعل نباشد محل تأمل است که چه نیاز داشت که آلت تناسلی زن و مرد به رسالت گواهی بدهد!

درس دوم - با این اظهارات، چگونه به شخصی اعتماد می‌کند و او را می‌پذیرد؟: وَ مِنْهَا أَنَّ أَبَاسُفِيَانَ قَالَ فِي

نَفْسِهِ إِنْ أَمَكْنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأَمْلَأَنَّ يَثْرَبَ عَلَيْكَ خَيْلاً وَ رَجُلًا وَ لَا غَفِينَ اثَّارَكَ وَ كَانَ النَّبِيُّ يَخْطُبُ فَقَطَعَ خُطْبَتَهُ وَ قَالَ

يَا أَبَاسُفَيَانَ أَمَّا فِي حَيَاتِي فَلَا وَ أَمَّا بَعْدَ مَوْتِي فَلَيَتَقَدَّ مَنَّكَ مَنْ هُوَ أَشَقَى مِنْكَ وَ لَيَكُونَنَّ مِنْكَ وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ - این درس هم از کتاب اثبات الهداء است، مآخذ به صورت زنجیره‌ای هست.

أَنَّ أَبَاسُفَيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ ابوسفیان را که همه می‌شناسید؛ پدر معاویه، پدر بزرگ یزید و سکاندار جبههٔ مکیان در برابر پیغمبر، در دلش داشت با خودش حرف می‌زد. مثلاً می‌خواهند در این کلاس بگویند که پیغمبر خیلی مهم است که باطن را می‌خواند. ابوسفیان با خودش در دلش چه می‌گفت؟ إِنْ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأَمْلَأَنَّ يَثْرَبَ عَلَيْكَ خَيْلاً وَ رَجُلًا وَ لَا عَفِيفٍ أَثَارَكَ او در دلش می‌گفت که چقدر خوب بود إِنْ أَمَكَّنِي اللَّهُ اگر مرا خدا توانایی می‌داد. یک مشکلس این است که اینها خدا را قبول نداشتند و چیزی به نام الله نمی‌پرستیدند، اینها یا بت پرست بودند یا لامذهب بودند یا به دین ابراهیم خلیل الرحمان که مرکز نشو و نمای آن در جزیرهٔ العرب بود. می‌گویند اگر خدا به من کمک کند، من مدینه را پر از شمشیرزن خواهم کرد، خَيْلاً وَ رَجُلًا پیاده‌نظام و سواره‌نظام و آثار این پیغمبر را از بین می‌بردم، در حالیکه اگر داشت این کار را می‌کرد منتها با خودش زمزمه می‌کرد، آرزویش بود، چون این شکست خورد دیگر! مثل اینکه پای منبر پیغمبر نشسته بود، وَ كَانَ النَّبِيُّ يَخْطُبُ پیغمبر داشت خطبه می‌خواند یعنی موعظه می‌کرد، روی منبر بود. فَقَطَعَ خُطْبَتَهُ وَ قَالَ يَا أَبَاسُفَيَانَ تا این فکر در ذهن ابوسفیان رفت پیغمبر قطع سخن کرد و خطاب به ابوسفیان وَ قَالَ يَا أَبَاسُفَيَانَ أَمَّا فِي حَيَاتِي فَلَا گفتم تا من زنده هستم تو هیچ غلطی نمی‌توانی بکنی! وَ أَمَّا بَعْدَ مَوْتِي فَلَيَتَقَدَّ مَنَّكَ مَنْ هُوَ أَشَقَى مِنْكَ وَ لَيَكُونَنَّ مِنْكَ وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ می‌گویند تا من زنده هستم که دستت به من نمی‌رسد به آرزوهای من نمی‌رسی ولی بعد از مرگم اشیاء بر خانوادهٔ من حمله خواهند کرد. این پیش‌بینی پیغمبر است، معلوم می‌شود که حمله به خانهٔ فاطمه بر اساس نقشه‌های ابوسفیان بوده؛ مثل اینکه ابوسفیان بعد از اسلام برای منافقین و خوارج اتاق فکر بود.

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۶ - فایل صوتی ۶۰۰۶ - درس اول - معادلات قرآنی برهم می‌خورد و عدم تطابق در سطح بالایی، خود را نشان می‌دهد: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا... (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ تَتَجَاوَرُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصَّادِقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) - بررسی سوره احقاف آیه ۱۵ و ۱۶ است.

به آیه قبلش اشاره می‌کند و می‌گوید که وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا توصیه می‌کند به پدر و مادر احسان کنید. خب این احسان باید از بالا بیاید دست به دست بیاید نسل به نسل بیاید. آیا بالایی که خالق است احسان کرده؟ اشاره می‌کند و از مادر تعریف می‌کند که حمل می‌کند و برای او سنگین است، این هم تابع اعصابی است که از ناحیه ربوبی آمده است. اگر طرف اعصاب نداشته باشد کاسه و کوزه را بهم می‌ریزد و حق مادر را به آشغالی خالی می‌کند، هر چه هست در اعصاب است، اگر اعصاب سر جایش باشد به والدین احترام می‌کند و حرمت آنها را دارد. اعصاب هم که یاد گرفتیم که در اسماء ایدائی، اعصاب جریحه‌دار است، احساس خدشه‌دار است. حالا این آیه‌ای که شانزدهم است؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ تَتَجَاوَرُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ، می‌گویند که أُولَئِكَ یعنی آیه قبل، تعریف کردن. از آنها قبول می‌شود خوبی، یعنی منظور همان خدمت به پدر و مادر، این مهم است که وَ تَتَجَاوَرُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ،

خب اینجا گفت که نَتَجَاوَزُ تجاوز یعنی از حد گذراندن، یعنی حد گناه چقدر است؟ این رد می کند و بالا می رود. عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ پس اینجا معیار نه توبه است، نه گناه کبیره قباح است و نه لزوم به شفاعت است! این سه تا را یعنی مثلث حاکم بر این آیه را در نظر بگیرید. عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ یعنی شما به پدر و مادرت خدمت کنی بس است دیگر، نیاز نیست مناسک مذهب را اجرا کنی یا شرایع دینی را عمل کنی. فِی أَصْحَابِ الْجَنَّةِ اینها هم بهشتی هستند، وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِی کَانُوا یُوْعَدُونَ وعده اینها درست است و به وعده گاه می روند. وَعَدَ الصَّدَقِ؛ وعده صدق. ببینم معلوم می شود که خدا، هم وعده کذب دارد و هم وعده صدق دارد. وعده صدق او چیست؟ همین چک هایی که کشیده است. وعده کذب او چیست؟ همان عدم اجرا. پس وعده صدق و وعده کذب از خدا جاری و ساری است. اگر این وعده صدق نمی آمد وعده کذب مقابلش قرار نمی گرفت. الَّذِی کَانُوا یُوْعَدُونَ برای وعده گاه آمده می شوند. حالا این یُوْعَدُونَ از ماده وعده می آید، آن آیه را بخوان که وَعَدَ اللَّهُ لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ. وعده خدا را داشته باش که خدا خلاف وعده نمی کند، الآن هزاران سال است می خواهد ظهور بدهد و نداده و هر روز هم ابتلائات بشر بیشتر می شود تا امروز که دیگر اوج گرفتاری های خلق الله است.

درس دوم - پاسخ این عمل آن است که تو برای وصل کردن آمدی * نی برای فصل کردن آمدی!؛ وَ عَنْهُ أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَقَتَلَ الرَّجُلَ نَفْسَهُ - کتاب همان کتابی است که چند روز است از آن می خوانیم؛ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از حرّ عاملی، گرداننده این مبحث پیامبر است.

این شعر که معروف است و همه هم آن را می شناسید. وَ عَنْهُ أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ بعد از ذکر سلسله مراتب روات و احادیث می گوید که به پیغمبر خبر دادند که یکی از اصحابت خودکشی کرده است. قبلاً هم یک اشاره ای کردم اگر یادتان باشد که طرف در جبهه جراحتش زیاد بود خسته شده بود دیگر، بعد زد خودش را کشت. خب حالا جواب سلسله جلیله معصومین چه بوده؟ گفت أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَقَتَلَ الرَّجُلَ نَفْسَهُ. مرد خودش را کشت. یعنی آدم جان به لب می شود نباید خودش را بکشد؟ ها؟ آخر چرا جان به لبش می کنی؟ این سؤال مهم است! قبل از اینکه ائمه کسی را که خودکشی می کند محکوم کنند باید از خدا سؤال کرد که خب با او چه کردی که به در بسته رسیده؟ مخ او را تیلیت کردی، خسته و افسرده اش کردی، ناامیدش کردی. تمام مسئولیت ها با معبود زمینی است!

درس سوم - بخش اول - معارضات فاحشی در گفتار نبوی علامت تب در تاریخ اسلام می باشد؛ وَ رَوَى الشَّيْخُ زَيْنُ الدِّينِ عَلِيُّ بْنُ يُونُسَ الْعَامِلِيُّ فِي كِتَابِ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ سَيَكُونُ فِي آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ هِيَ مِنَ اللَّهِ قَضَاءٌ وَقَدَرًا - کتاب اثبات الهداة، از رسول خاتم است.

سلسله مراتب روات و احادیث؛ شیخ زین الدین علی ابن یونس عاملی فی کتاب الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ. این مبحث در چهار بخش است و خیلی جالب است در محاجه بدرد می خورد. بخش اول: عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ پیغمبر گفت سَيَكُونُ فِي آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي. حالا این داستانش را برای شما بگویم، ببینید در برابر این همه آیات، احادیث، روایات، اخبار از قرآن و اهل بیت و معصومین و رجال ظهوری دال بر اینکه جبر مطلق است حالا این چهار مأخذ آمده که نه، جبر نیست! پیغمبر گفت بزودی در آخر این امت می آیند اقوامی که يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي گناه می کنند، وَيَقُولُونَ

وَمِنَ الْقَدَرِیَّةِ خُبِ قَدْرِیهِ کیست؟ به تفسیر اینها قَالَ قَوْمٌ یَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدَّرَ الْمَعَاصِیَ عَلَیْهِمْ وَ عَذَّبَهُمْ عَلَیْهَا آنهایی که گناه می کنند و گردن خدا می اندازند. حالا دقت کن آنچه که یادم است یک دو سه تا از قرآن بگویم: وقتی که می گوید مغفرت الهی؛ يَا عِبَادِی الذِّیْنَ اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ، در یک آیه دیگر هم بود یادتان هست که گفت کل معاصی مکروهات است، در این آیه می گوید که خداوند می بخشد شما را به کل! اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ ناامید نشوید از رحمت خدا اِنَّ اللّٰهَ خداوند کل معاصی را عفو می کند می بخشد. الآن در خود آیات اگر بگوئیم که ناسخ و منسوخ است. خیلی زیاد است، ناسخ خیلی کم است، اینهایی را که می گویند منسوخ است

خیلی چند برابر است. قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا این آیه را مد نظر قرار بده، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بین اینجا ذنوب می گوید که جمع ذنب است، یعنی نمی گوید صغیره، کبیره، حق الناس، حق الله، کلاً! خب چرا اینطوری گفته است؟ برای اینکه جبر مطلق است دیگر. بعد می گوید بهشت و جهنم، یادست هست برای بهشت و جهنم هم چقدر ما نسخه داشتیم که خدا یک جا می گوید که بیایید همدیگر را حلال کنید و همه به بهشت بروید. خب حلال کنید. بعد هم میلیاردها سال دیگر اصلاً یارو یادش نیست یا اینکه بیاید بگوید خدایا تو گفتی! مثل جریان یوسف هست که به زندان رفت و گفت که ای کاش حال می کردیم حال می دادیم، اینجا به زندان نمی آمدم، هفت سال دوباره تکرار! که خدا به او گفت که خب می خواستی بکنی! بعد آن حرف بعدی را در برهان ضد این، خدا یادش رفت که گفت یوسف در هنگامی که هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ اگر برهان خدا نبود کارش را تمام می کرد. این بُرْهَانَ رَبِّهِ یعنی دست خداست. یا آن جریان آدم یادتان هست. که گفت او با موسی همدیگر را مواخذه می کردند، این به او طعنه می زد، او به این طعنه می زد. آدم به موسی گفت که من را ملامت نکن خیلی قبل از اینکه من متولد بشوم خداوند به این کار اراده کرده است.

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۷ - فایل صوتی ۶۰۰۷ - آن کتابی که حقیقت توحید را بیان می کرد از علی به فرزندش منتقل شد: وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ - کتاب اثبات الهدة بالنصوص و المعجزات تألیف محدث بزرگ حر عاملی، از امیر است. کتاب سلیم ابن قیس جلد ۲ صفحه ۹۲۴، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۱۸۹، کتاب تحف العقول صفحه ۱۹۷ است

وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ امیر گفت که پیغمبر هنگام شهادت وصیت کرد و تو را به وصایت من قرار داد و أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ می گوید همانطور که پیغمبر کتاب هایش را به من داد. ببینید پیغمبر که کتابخانه نداشت، غیر از قرآن هیچ چیزی نداشت، شمشیرش هم که آرمان اسلام است آرم مسلمین است. می گوید پیغمبر به من کتاب هایی داد با اسلحه اش، من هم الان به تو می دهم. این کتاب ها چیست؟ دقت کنید؛ آن موقع کتاب همین یک دانه بود دیگر، این مفاتیح الجنان و نهج البلاغه که نبود! کتاب ها، معلوم می شود که غیر از این هفت کتاب که محصولشان این کتاب است، کتاب و کتاب های دیگری وجود داشت نمونه اش هم همین که قبل از رحلتش که در اسناد و مدارک داشتیم که یک کتابی به علی داد و گفت این را منتشر کن و علی هم بعد از شهادت پیغمبر، هنوز آب کفنش خشک نشده آن کتاب را به مسجد آورد، مهاجر و انصار نشسته بودند، علی گفت هر کس به این کتاب عمل کند از حق دور نشود و هر کس به این کتاب پشت کند باطل را صدا زده و به حمایت گرفته است! خب، علی کتاب را به امام حسن داد. حالا یک سؤال و آن این است که این کتاب یقیناً و دقیقاً با این کتاب مقدس که در دست مسلمین در خانه هایشان هست فرق می کند، اگر فرق نمی کرد پیغمبر کتابی نداشت، پیغمبر که سواد نداشت حالا اسلحه که هیچی، به شعار مسلمین بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ برمی گردد، ولی کُتُب چیست؟ این که علی می گوید پیغمبر به من کتاب داد و من هم به تو حسن کتاب می دهم، این

حاوی اسرار است که نباید دست مسلمین بیفتد، آن روز هم که آورد خلیفه دوم با او برخورد تند کرد و گفت این کتاب را ببر، آن را نمی‌خواهیم، کتاب ما هست! این هم کار خدا بود؛ خدا نخواست در غیبت یک کتاب هدایت کننده باشد برای همین جبرائیل به پیغمبر می‌گوید این کتاب، مفتن است فتنه انگیز است. خب، این باب کتاب خیلی مهم است! حالا امیر سواد خواندن و نوشتن داشت، این اگر کتاب مهمی بوده که مهم بوده، باید حشر و نشر می‌شد ولی با آن برخورد، نتوانست. آن روز اول هم به قول معروف گربه را دم حجله کشتند که علی حساب کار خودش را برسد، وقتی که بیعت زورکی آوردند با آن وضعیتی؛ خانه خراب شده، وقتی آوردند دست بیعت نداد بلکه خلیفه اول دستش را به علی زد و گفت خب این بیعت شد، اینها را تاریخ خودش نوشته است. معمولاً این طوری که نیست، باید بیعت کننده دستش را دراز کند بیعت کنند. تمام اینها نشان می‌دهد که علی زورکی تن به تقیه داد. حالا این فلسفه کتاب هم همین است که اگر یادت باشد درباره کتاب خیلی مطلب داشتیم، حالا یک کتاب مستقلى هست که موضوع قرآن است، دارند جمع آوری می‌کنند. تازه یک کتاب نیست کتاب‌های مختلف هست، قرآن یک کتاب است و در برابرش کتاب‌های مختلف است. خب حالا بگوییم چرا این کتاب‌ها که به ائمه منتقل شد چرا آنها عرضه نکردند؟ برای اینکه وقتی که علی با آن عظمتش از عهده مرتدین حاکم بر اسلام بر نمی‌آید آنها دیگر می‌خواهند چکار کنند! ولی همین بردنش خیلی مهم است! تاریخ تکان خورد که علی کتابی آورد در برابر کتاب حاکم بر مسلمین! یعنی خود این هم که قبول نکردند باز برای منتظر، یک خط جدیدی را باز می‌کند که یَا تِ بَکتابِ جَدیدِ آن است. آن وقت اجازه نشر و پخش آن را هم ندادند، بعد برای تقیه هم همیشه گفتند که این کتاب درست است و تحریف نشده! تمام معصومین اسلام این کتاب را پذیرفتند چرا که در خفقان مطلق زیر سایه حکام نامرد جلاد می‌خواستند نفس بکشند، این که زندگی نیست! امام سجاد دیدی چه گفت؟ گفت ما به اندازه این گنجشکی که در هوا می‌پرد نیستیم. برای چه کسی؟ برای ذات! این گنجشک از دام و شکارچی می‌پرد ولی ما هر لحظه در دام هستیم و شکارچی ما هم قضا و قدر است.

(فایل صوتی ۶۴۱۵) کتاب خصوصی پیامبر که به اوصیاء خود می‌رساند. از امیرالمؤمنین به امام حسن که در قالب وصیت است. یَا بُنَّیَّ اَمَرَنِی رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنْ اَوْصِیَ اِلَیْكَ وَ اَنْ اَدْفَعَ اِلَیْكَ کُتُبِی وَ سِلَاحِی کَمَا اَوْصَیَ اِلَیَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ دَفَعَ اِلَیَّ کُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ اَمَرَنِی اَنْ اَمُرَّکَ اِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ اَنْ تَدْفَعَهُ اِلَیَّ اَخِیَّکَ الْحُسَیْنِ امیرالمؤمنین دم رفتنش شد، یک کتاب و اسلحه‌اش را به وصی خودش امام حسن داد و گفت این کتاب و اسلحه از پیغمبر به ما رسیده؛ به من، من به تو و تو به برادرت حسین و همینطور به پایین. این کتاب چیست؟ وَ اَنْ اَدْفَعَ اِلَیْكَ کُتُبِی. کتابها! اگر بگویی قرآن است پس برای چه پیغمبر این را می‌دهد؟ خب قرآن که مشخص است دیگر. چند تا کاتب داشته و همه هم مشخص بودند و امیرالمؤمنین هم که بخاطر تقیه کتاب عثمان را قبول کرد. پس این یک کتاب دیگری است و کتب دیگری است و یکی از ادله‌ای که مصحف متعارف برای ایجاد ارتباط بین مخلوق و خالق صلاحیت ندارد همین است. کُتُبِی کتاب‌ها. بعد رابطه بین کتاب و اسلحه چیست؟ اگر بگوییم این اسلحه همان است که پیغمبر گفت: بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَکُمْ که با قُولُوا لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ تُمْلِحُوا و اَسْلَمْتُ تُسَلِّمُ همراه بود، اگر این را بگوییم که در واحد جبر و زور و اینها می‌رود. ولی شاید این سلاح، اسماء اعظم باشد که البته برای آنها کاربرد نداشت چون اجازه نداشتند. کَانَ لَمْ یَكُنْ

است و انگار نگرفتند.

ظهوریاب منتظران ۵۱۷۸ - فایل صوتی ۶۰۰۸ - درس اول - معرفی کردن خدایی که در آسمان زندگی

می‌کند؛ آیا نسل پیامبر به مدارج موسومه رسیده‌اند؟: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو الزِّيَّاتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فِي حَدِيثِ الْأَخْبَارِ يَقْتُلُ الْحُسَيْنِ فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيُبَشِّرُكَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ - فعلا در این کتاب هستیم آدرسش هم کتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات تألیف محدث کبیر حرّ عاملی است.

سلسله روات: محمد ابن یحیی از علی ابن اسماعیل از محمد ابن عمر الزیات از اصحاب امام صادق است. امام صادق میزبان این کلاس ما چه گفت؟ سائل پرسید. سائل کیست؟ حواری است، قَالَ فِي حَدِيثِ الْأَخْبَارِ يَقْتُلُ الْحُسَيْنِ خبر می‌داد خبرگزاری امام صادق، حسین به دنیا آمد جبرائیل روضه‌اش را برای پیغمبر خواند، فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ، انگار در جشن تولد امام حسین جبرائیل به زمین آمده بود ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ گفت ای رسول خاتم خداوندت به تو سلام می‌رساند وَيُبَشِّرُكَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ اول دید که حال پیغمبر خراب شد وقتی که روضه‌اش را خواند، بعد رفت بالا آمد پایین، یک لوحی را آورد. در این لوح چه بود؟ از طرف خدا یک چک بود. حالا برایت می‌گویم که چکش محل داشت یا بی محل بود. جبرئیل گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ قرائت کرد به تو سلام را. اینجا یک بحث کوچولو دارد: يُقْرِئُكَ السَّلَامَ یعنی چه؟ قرائت سلام باید چه می‌گفت؟ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي عَلَيْكَ. پس این يُقْرِئُكَ با سلام یک معنای درونی و داخلی دارد. بشارت داد به پیغمبر و گفت در قبال این بچه‌ای که قرار است لت و پار بشود من در ذریه تو، امامت و ولایت و وصیت را قرار دادم، فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ پیغمبر گفت راضی شدم. الا بحث سر این است؛ ما می‌گوییم که اگر رجال ظهوری منتسب به خدا هستند پس چرا به امامت، ولایت و وصایت نرسیدند؟ علی به عنوان کاندید غدیر بیست و سه سال خون دل خورده، او را تحویل نمی‌گرفتند! بله، وقتی که در قضاوت یا در آمد و رفت‌های سفراء خارج به حرف زدن نیاز داشتند علی را می‌فرستادند. ما اینجا باید از جبرائیل سؤال کنیم، نه از دحیه ابن خلیفه کلبی، سؤال ما این است که آیا ائمه شیعه به امامت رسیدند؟ می‌گوید بله، اینها در شکم مادرشان امام بودند. نه، این را نمی‌گوییم، به ظاهر چه؟ ببینید امام در رأس یعنی رهبر! می‌آید پایین‌تر؛ امام جمعه! می‌آید پایین‌تر؛ امام جماعت! آیا این معصومین ما به این مرتبه رسیدند یا نه؟ تاریخ که دارد می‌گوید دیگر؛ نه امامت داشتند، نه ولایت و نه وصیت داشتند. ببین اینها را داشتند و لی چه فایده؟ بحث همان است که می‌گفت پیغمبر به علی گفت فقط من و تو خدا را شناختیم. خب این هم امام صادق، امام هست اما در اندرونی خودش. ولایت دارد، اما بر چه کسی؟ بر افرادی که زیر ولایت طاغوت هستند؟ خب در روز عاشورا نشان داده شد و وزنه‌ها معلوم شد، آنهایی که آمدند ابی‌عبدالله را کشتند تحت امارت و امامت و ولایت و وصیت خلیفه وقت؛ یزید ابن معاویه ابن ابوسفیان بودند. آن درس را یادست هست که یک نفر از کوفه آمد، امام حسین داشت به کوفه می‌رفت گفت چه خبر؟ گفت که شمشیرها به نفع یزید ولی دل‌ها مأمّن تو! این به چه درد می‌خورد؟ ائمه ما نه

امامت کردند و نه ولایت داشتند. ولایت یعنی چه؟ ولایت که خصوصی نیست، آقا! من برای خودم ولی هستم. این به چه درد می خورد؟ این گفتن ندارد! ولایت یعنی عامه مردم تحت ولایت باشند. پس بودند؟ نه، حتی اندکی هم نبودند. امام صادق چرا می گوید که هفتاد نوع حرف می زنم و به موقعش هم تکذیب می کنم؟ برای چه؟ بخاطر اینکه درگیر با حکومت است. اگر حکومت آمد گفت تو این را گفتی؟ می گویم نه! می گوید قسم می خوری؟ بله! خب، وصیت هم به غدیر برمی گردد، وصایتی که خدا امر کرد به او؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. این دو سه تا آیه از دست قلمداران در قرآن در رفته ولی خب یک کار دیگر کردند، این مباحث را داخل مباحث آیات خوراکی ها آوردند و بعد هم گفتند که الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي مردم امروز دیگر از فلان خوراکی قطع امید کردند. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ يَعْنِي امروز حلال و حرام مشخص شد. وصایت یعنی وصی پیغمبر بودن، پیغمبر هم که وصی خداست. وصی از وصیت می آید؛ شما می خواهید وصیت کنید می نویسی فلانی وکیل من است، وصی من است. این حجة ابن الحسن العسکری هم که بدون وصیت بود! در غیبت کبری کار را به چند نفر سپرد؛ به چند نفری که این عناوین را داشتند: اعتصام نفس یعنی بر نفس شان حاکم بودند. یک مراجعی را معرفی کرد که اینها می شوند دنباله رو ولایت و وصایت و امامت، بعد آن وقت ما می بینیم که در قدیم سر این درجه و مقام چقدر همدیگر را می کوبیدند! خوب دقت کنید! بعد، از یکی از بزرگان نجف نقل می کردند که مرجع قبلی مُرد، این نصف شب از خانه اش زد بیرون. فردا مردم در خانه این ریختند که تو مرجع ما هستی، عه آقا نیست! به یک جای خیلی دور دست آمد، بعد به مردم پیغام داد و گفت چون می دانستم فردا می خواهید بیایید من را مرجع کنید من در رفتم. صَانِئاً لِنَفْسِهِ یعنی همین! یعنی هر چه نفس می گوید پا روی آن می گذارد و می گوید غلط کن ساکت باش!

(فایل صوتی ۶۱۷۰ - درس اول) قرار خدا مثل خودش می باشد، بدون پشتوانه و حمایت! کتاب کامل الزیارات باب ۱۶ صفحه ۵۷ روایت ۴ است. جبرائیل پیش پیغمبر آمد، نمی دانم جبرائیل کیست، گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرُوكَ السَّلَامَ خدا به تو سلام می کند. سلام از کوچک به بزرگ است یا از بزرگ به کوچک است؟ وَيُبَشِّرُكَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ گفت بشارت می دهد به تو که قرار داد در فرزندان تو امامت را وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ هم امامت، هم ولایت و هم وصیت. وصیت یعنی امتداد غدیر و ولایت یعنی تولیت یعنی زمامداری و امامت یعنی پیشوا، پیش قراول. خب حالا جبرائیل جان این چرا عملی نشد؟ ها؟ از آن سلامش پیدا بود که خدا حافظی او چطوری است، وقتی خدا بیاید به پیغمبر سلام کند بشارتش هم همین است که اولاد رسول در لابلای چرخ دنده های زمان تکه تکه می شوند و بعد دشمنان پیغمبر و دشمنان اهل بیت به نام رسول الله تکیه بر خلافت نبوی می زنند.

درس دوم - شب تقدیر در اختیار رجال ظهوری است: وَقَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَاحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْجَرِّيشِ الرَّازِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ آمَنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوَلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِهِ - کتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات از حر عاملی است.

سلسله روات: محمد ابن حسن قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَاحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، قَالَ

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْجَرِّيشِ الرَّازِيُّ كَهَ مَالِ شَاهِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بُوْدَه، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ اَزِ اِمَامِ مُحَمَّدِ تَقِيٍّ جَوَادِ الْاِثْمَةِ نَقَلَ مِي كَنْد. اِمَامِ نَهْمِ اَزِ پَدْرَانَشِ نَقَلَ مِي كَنْد عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، سِلْسِلَه رَوَاتِ اِفْتَادِ دَرِ مَرَحَلَهٗ صَادِقِيْنَ. كَفَتْ اَنَّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ اَمِيْرَ مَا كَفَتْ شَنِيدَمِ اَزِ پِيْغَمْبَرِ يَقُوْلُ اَمِنُوْا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ فَرَمُوْدِ اِيْمَانِ بِيَاوَرِيْدِ بَهْ شَبِ قَدْرٍ! شَبِ قَدْرٍ؛ نَمِيْ دَانَمِ اَصْلًا شَبِ قَدْرِيْ دَارِيْمِ، نَدَارِيْمِ. اِگَرِ بَهْ كُذْشْتَه نِگَاهِ كَنِيْمِ كَهْ شَبِ قَدْرِ چَنْدَتَا دَرِ عَمَرْتِ رَدِ شُدَه؟ عَكْسِ الْعَمَلِ اَنْ دَرِ زَنْدَگِيْ تُوْ چَه بُوْدَه؟ عَكْسِ الْعَمَلِشِ مِيْ دَانِيْ چِيْسْت؟ خُذَا زَنْدَگِيْ! گَرْمَا زَدَه، گَرْمَا رُوِيْ اَوْ فِشَارِ اَوْرَدَه، خُذَا زَدَه چُوْنِ چَكِ هَايِشِ پَاسِ نَشُدَه مَخْلُوْقِشِ اَزِ اَوْ بُرِيْدَه اِسْت. رَسُوْلُ اللّٰهِ چَه كَفَتْ؟ يَقُوْلُ اَمِنُوْا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ اِيْمَانِ بِيَاوَرِيْدِ بَهْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ. اَيْنِ اِيْمَانِ اَوْرَدَنِ چِيْسْت؟ حَتْمًا دَرِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَكِ خَبَرِ مَهْمِيْ اِسْت كَهْ مِيْ گُوِيْدِ اَمِنُوْا! خَبِ اَيْنِ چِيْسْت؟ اِنَّهَا تَكُوْنُ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوَلَدِهِ الْاَحَدِ عَشَرَ مِنْ بَعْدِهِ فَرَمُوْدِ كَهْ شَبِ قَدْرِ مَا هَسْتِيْمِ. خِيْلِيْ خَبِ حَالَا سَوَالِ هَايِ فَتَيِّ بَكْنِيْمِ؛ شَبِ قَدْرِ يَعْنِيْ اِثْمَةَ الْهَدَاةِ الْمَهْدِيِيْنَ، دَرَسْتِ اِسْت؟ مِيْ گُوِيْنْدِ دَرِ شَبِ قَدْرِ تَقْدِيْرِ رَقْمِ مِيْ خُوْرَدِ كَهْ سَعِيْدًا اَوْ شَقِيًّا، خَبِ الْاَنِ هَمِهْ زَنْدَگِيْ مَا شُدَه شَقَاوَتِ، مَسْئُوْلِشِ كِيْسْت؟ هَا؟ نَمِيْ خَوَاهِمِ بَكُوِيْمِ مَسْئُوْلِشِ اَهْلِ بَيْتِ هَسْتَنْدِ، نَهْ، بَرُوْ بِالَا تَرِ، مِيْ خَوَاهِمِ بَكُوِيْمِ كَهْ جَبْرَائِيْلِ تُوْپِ رَا دَرِ زَمِيْنِ اَيْنِهَا اِنْدَاخْتِ، چُوْنِ وَقْتِيْ كَهْ شَبِ قَدْرِ اِسْتِ يَا اَحْسَنِ اِسْتِ يَا اَقْبَحِ، يَكِيْ اَزِ اَيْنِ دُوْتَا سْتِ، الْاَنِ مَا اَحْسَنِ نَدَارِيْمِ، اَنْ كَهْ مِيْ گُوِيْدِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمِ چَرْتِ وَ پَرْتِ اِسْتِ، اَنْچَه مِيْ بِيْنِيْمِ هَضْمِشِ مِيْ كَنِيْمِ وَ حَسِ مِيْ كَنِيْمِ اَنْ حَقِ اِسْتِ. اَنْ چِيْسْت؟ اَسْمَاءِ اِيْذَائِيْ اِسْتِ. خَبِ حَالَا شَبِ قَدْرِ اِسْتِ بَرَايِ مَا چَه رَقْمِ زَنْدَنْدِ؟ گَنَاهِ رَا بَهْ گَرْدَنِ عَلِيْ وَ بَجَهِ هَايِشِ نِيْنْدَا زِيْدِ، نَهْ! بِيِيْنِ مِنْ هَمِهْ جَوْرَه طَرِيْقَه مَحَاجَه رَا بَهْ تُوْ يَادِ مِيْ دَهْمِ، اِگَرِ بَكُوِيِيْ كَهْ رَجَالِ ظَهْوَرِيْ اَيْنِطُوْرِيْ خَوَاسْتَنْدِ كَهْ مَا بَدَبَخْتِ وَ بِيْچَاْرَه بَشُوِيْمِ مِيْ گُوِيْمِ اِسْتِپِ بَايْسْتِ! چَرَا خُوْدِشَانِ بِيْچَاْرَه بُوْدَنْدِ؟ هَا؟ يَكِ دَرِخْتِيْ كَهْ مِيْ خَوَاهِدِ بَارِ بَدَهْدِ اَوَّلِ بَايْدِ دَرِخْتِ جَايِشِ رَا مَحْكَمِ كَنْدِ، هَا؟ بَعْدًا مِيْوَهْ وَ شَكُوْفَه بَدَهْدِ شَاخَه وَ بَرِگِ بَدَهْدِ، پَسِ چَرَا اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ قِيْمَه قِيْمَه شُدِ؟ هَا؟ لَيْلَةِ الْقَدْرِ خُوْدِشِ بُوْدِ يَا لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَزِيْدِيَانِ بُوْدِ؟ چَرَا خُوْدِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ كَهْ اَيْنِ رَوَايَتِ رَا كَفْتَه بَرَايِ چَه اَيْنِ قَدْرِ گَرَفْتَارِ شُدِ؟ قُرْآنِ عَلِيْهِ قُرْآنِ؛ قُرْآنِ عَلِيْ، قُرْآنِ عَثْمَانِ! مَذْهَبِ عَلِيْهِ مَذْهَبِ؛ مَذْهَبِ اَمِيْرِ عَلِيْهِ مَذْهَبِ خُلَفَايِ كُذْشْتَه. پَسِ شَبِ قَدْرِ حَلِ مَشْكَلَاتِ خُوْدِ مَعْصُوْمِيْنَ رَا هَمِ نَكْرَدِ اِگَرِ كَرْدَه بِيَا نِشَانِ بَدَه. مَگَرِ اِمَامِ سَجَادِ نَكْفَتِ كَاشِ مَادَرِ مَرَا نَزَايِيْدَه بُوْدِ؟ هَا؟ سَهْ تَا چِيْزِ اَزِ اِمَامِ سَجَادِ هَسْتِ كَهْ خِيْلِيْ قَشَنِيْگِ اِسْتِ، بَايْدِ رُوِيْ اَيْنِهَا دَرِ مَحَاجَه فِكْرِ كَنِيْدِ؛ يَكِيْ اَيْنِ كَهْ كَفْتِ كَاشِ اَزِ مَادَرِ زَايِيْدَه نَمِيْ شُدَمِ. يَكِيْ اَيْنِ كَهْ كَفْتِ كَاشِ گَنْجِشَكِ بُوْدَمِ مِيْ پَرِيْدَمِ- يَكِيْ هَمِ اَيْنِ كَهْ اَزِ خُدا پَرَسِيْدِ، كَفْتِ آيَا مَرَا دَرِ شَقَاوَتِ اَفْرِيْدِيْ كَهْ اَيْنِ قَدْرِ بَدَبَخْتِيْ رُوِيْ سَرَمِ رِيْخْتِيْ؟ خَبِ اَيْنِهَا لَيْلَةِ الْقَدْرِشَانِ دَرِ زَنْدَانِشَانِ بُوْدِ؟ دَرِ سِيَاْهِ چَالِشَانِ بُوْدِ؟ دَرِ غُلِ وَ زَنْجِيْرِشَانِ بُوْدِ؟ دَرِ مَحْبَسِ بُوْدِ؟ دَرِ تَبْعِيْدِ گَاهِ بُوْدِ؟ تَمَامِ رَجَالِ ظَهْوَرِيْ شَبِ قَدْرِشَانِ دَرِ رَقْمِ خُوْرْدَنِ بَهْ فِشَارِ وَ اَزَارِ وَ اَذِيَّتِ بُوْدِ وَ چُوْنِ اِمَامِ بُوْدَنْدِ پِشْتِ سَرِيْ هَايِ اَنُهَا يَعْنِيْ مَرْدَمِ هَمِ گَرَفْتَارِ چَنِيْنِ اَوْضَاعِيْ شُدَنْدِ.

ظهور یاب منتظران ۵۱۷۹ - فایل صوتی ۶۰۰۹ - درس اول - بین ستاره بودن معصومین اسلام و ستاره پرستان

زمان ابراهیم خلیل الرحمن و منجمینی که با ستارگان کار می کنند چیست؟: وَ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ حُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ فَالنَّجْمُ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الْعَلَامَاتُ الْاَوْصِيَاءُ بِهِمْ يَهْتَدُونَ - هَمَانِ مَأْخُذِ قَبْلِيْ كِتَابِ اِثْبَاتِ الْهُدَاةِ بِالْاَوْصِيَاءِ وَ الْمَعْجَزَاتِ، گَرْدِ اَوْرَنْدَه مَحْدَثِ حَرِّ عَامِلِيْ اِسْتِ

این سؤال را باید همه شما جواب بدهید؛ عنوان این درس سؤال است. در کانال‌هایی که بحث می‌کنید بجای اینکه به همدیگر پردازید و پاروها را از همدیگر بگیرید در اقیانوس بیندازید که این کشتی به جلو نرود بحث‌های زیر بنایی نکنید. اگر کسی از این به بعد به شخصی پردازد یا امور شخصی را مطرح کند خطّ او از ما جداست. این بحث خیلی مهم است و تفسیر این آیه و عَلَامَاتٍ وِ النَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ است. من به این آیه زیاد تأسی می‌جویم، از آیات کلیدی است که از دست خلیفه سوم در رفته است. این درس را چه کسی گفته است؟ امام صادق. میزبان ما در این کلاس امام صادق است. مُعلی ابن حُنَیس حواری و مصاحب امام صادق است. چطوری این آیه را معنا می‌کند؟ و عَلَامَاتٍ وِ النَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ یعنی ما کنار جاده زندگی علائم گذاشتیم، تابلو گذاشتیم که کجا خطر ریزش کوه است، کجا جاده باریک می‌شود، کجا فرعی به اصلی است و کجا سبقت ممنوع است، اینها این هستند، وقتی می‌گویم ما با این عزیزان کار داریم، مشاجره نکن هم تو را می‌گویم و هم معارضت را می‌گویم. ما همه دنبال یک کلام هستیم منتهای مراتب متشرعه اینها را در جایگاه خودشان متوقف کردند اما ما اینها را داریم با خودمان می‌بریم اینها چراغ هستند. خب امام صادق چه گفت؟ گفت فَالنَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ، ستاره، پیغمبر است. وَّ الْعَلَامَاتُ الْأَوْصِيَاءُ بِهِمْ يَهْتَدُونَ اینجا چه بود؟ علامت، اول آیه است يَهْتَدُونَ، آخر آیه است. حالا ما یک سؤال مطرح کنیم؛ این سوالات را باید در کانال‌ها جواب بگیرید، هر کس برداشتی دارد بگوید، امتحان است مواظب باشید! اگر در هر کلاسی می‌رفتی سر ماه، هر ترمی از تو امتحان می‌گرفتند، اینجا هم که آمدی در گروه محاجه آزمایش است که ببیند آیا تو بدرد این راه می‌خوری یا نه؟ کسی که در این راه است حرکت می‌کند و متوقف نمی‌شود. حالا بعضی‌ها می‌گویند که سخنان الان تو با سخنان قدیم فرق می‌کند؛ بخاطر اینکه انتظار داشتیم و منتظر بودیم. مسجد همت‌آباد را ترک کردیم، مسجد نور را ترک کردیم، قرآن درمانی خیابان البرز را ترک کردیم، چون در حال حرکت هستیم. خب حالا اگر کسی گفت این بالنَّجْمِ یعنی ستاره، چطوری با ابراهیم خلیل الرحمان مشترک است؟ که داستانش را می‌دانید؛ شب هنگام آمد بیرون دید اوه چقدر ستاره هست، بعد نگاه کرد دید در نور ماه و ستاره‌ها یک عده‌ای روی زمین افتادند مثلاً سجده مؤمنین. به آنها گفت برای چه این کارها را می‌کنید؟ گفتند ما ستاره پرست هستیم اینها خدایان ما هستند. ابراهیم هم چون می‌خواست اینها را در وادی ایمان به اصل، بکشد گفت به به! چقدر خوب است، این هم مدام سرش را تکان داد و مدام رکوع و سجود کرد که اینها باور کنند که این از خودشان است و بعد دست‌شان را بگیرد و از این عادت و عقیده ببرد. خب، علم نجوم در روایات اهل بیت محکوم شده با اینکه تقویم‌نویس از طریق علم نجوم است که پیش‌بینی می‌کند که مثلاً امسال چه کسی از بین برود، کدام منطقه بلا ببیند، البته همه آنها هم دروغ هست‌ها! ولی منجم با ستاره کار دارد؛ منجم و نجم. خب یادت هست یک حدیثی خواندیم که پیغمبر گفت نمازخوان سرش باید پایین باشد به سجده و سجده‌گاه باشد، بعد بعضی‌ها بالا را نگاه می‌کردند این هم جزء اینها است‌ها! بالا را نگاه می‌کردند مثلاً نماز عشاء بود و ستاره‌ها بود. اوایلی که پیغمبر به مدینه آمده بود مسجد ساختند، مسجدی در حد با حصیر، یک دیواری ساختند بدون سقف که بعد کم‌کم کاملش کردند باران می‌آمد مردم خیس می‌شدند و سقف برایش درست کردند، منظوم این است که در آن حدیث یادت هست که پیغمبر گفت هرکس بالا را نگاه کند خر می‌شود. جالب بود‌ها! این شد چندتا؟ چهارتا. حالا

درس دوم – بخش اول – درب علوم، بسته به گشایش مرتضوی است و بیان غوامض مصحف و طیفه حیدری می باشد: قَالَ النَّبِيُّ أَنَا مِيزَانُ الْحِكْمَةِ وَ عَلَيَّ لِسَانُهُ - کتاب شرح الطوالع از فاضل رومی، کتاب حلیه الاولیاء نسبیث به ابوذر غفاری می رسد.

پیغمبر چه گفت؟ گفت: اَنَا مِيزَانُ الْحِكْمَةِ وَعَلَى لِسَانِهِ مِنْ تَرَاوِي حِكْمَتِ هِسْتَم وَ عَلٰی زَبَانِ مِنْ اَسْت. حالا اینجا بحث خیلی مطوّل و زیاد است. یک سوال: حکمت چیست؟ حکمت غوامض دین را باز می کند و ابهامات مذهب را شرح می دهد. این را داشته باش؛ اگر حکمت وجود دارد چرا این حروف مقطعه چند تا سوره را باز نکردند؟ الم، الر، حم، عسق، طه، ببین این امیر که بالای منبر گفت سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَقْعُدُوْنِي یا به اقیانوس علم رسیده بود یا نرسیده بود، این نشان می دهد که مردم معاصرش دنبال حکمت و دلیل نیستند مثل بز که یکی می رود جلو همه بزها می روند. قرآن را ببینیم راجع به حکمت چه گفته است؛ يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوحِ سَوّال می کنند ای پیغمبر از تو درباره روح. روح چیست؟ همین که همراه من و تو هست و جسم را حمل می کند به زندگی ادامه می دهد قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي. این شد جواب؟ مردم می گویند روح چیست؟ ای پیغمبر بگو روح امر خداست. خب همه امر خداست! حکمت اینکه اُدْعُوْنِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ کرکرهاش را پایین کشیده چیست؟ همه اینها حکمت دارد دیگر، خیلی هم که بررسی کنی می گویند حکمت نامعلوم! خب به چه درد می خورد؟ پیغمبر حکمت دارد وقتی که نمی خواهد در عقل ها سرازیرش کند، نمی خواهد مردم استفاده کنند این چه حکمتی است؟ درباره پریود خانم ها: يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذٰى. اصلاً یک سؤال یک جواب دیگری دارد؛ زنی آمد و گفت که من چرا پریود می شوم؟ اصلاً کلاً زن ها همینطور هستند، چرا؟ پریود جز آزار و اذیت و مشکلات برای زن و همسرش چیز دیگری ندارد. گاهی وقت ها بعضی ها در ایام پریودشان از کمبود خون و زیادتی خون که دفع می شود غش می کنند. خب پیغمبر چه گفت؟ قُلْ، همیشه هم می گوید خدا گفت، چقدر خدای خوبی است! به پیغمبر گفتند برای چه زن ها پریود می شوند؟ قُلْ هُوَ اَذٰى بگو اینها آزار است. خب همه می دانند آزار است، آیا این شد حکمت؟ این شد دلیل رسیدن بشر به خدا؟ خب همه می دانند دیگر، یک علتی دارد. حالا علم امروز آمده می گوید که ناخالصی های بدن زن دفع می شود، تازه این هم یک کسی دیگر می آید لغوش می کند فرضیه را باطل می کند. اینجا سرزمین مجهولات و ممنوعات است! از این دوتا عنوانی که

برایت گفتم که پر یود و روح بود خیلی در قرآن داریم. حالا یک سؤال دیگر، این سؤال را خیلی ها از من کردند. سؤال این است که قرآن ناسخ و منسوخ دارد، ها؟ یعنی یک آیه آمده و چند روز دیگر، چند هفته دیگر و چند ماه دیگر ضد آن آمده و آن را از کار انداخته است. چرا پیغمبر برای راحتی مردم و برای ارشاد جامعه اسلامی آن منسوخ ها را جدا نکرد؟ ها؟ این خیلی حرف است، خیلی ها به این موضوع فکر نکردند! وقتی که حکم می آید که شراب خوب است بنوشید چقدر قوت دارد و چقدر برای بدن خاصیت دارد بعد آیه دیگر می آید نسخ می کند و این می شود منسوخ، خب چرا این منسوخ را از درون قرآن بیرون نکشیدند و دور بریزند؟ چرا پیغمبر نگفت منسوخات را دور بریزید؟ هان؟ این از آن مطالبی است که باید محاجه بشود و هر کس به اندازه ظرفیتش جواب بدهد.

بخش دوم: قَالَ النَّبِيُّ عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي وَ مُبَيِّنٌ لِمَتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي حُبُّهُ اِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ وَ النَّظَرُ اِلَيْهِ رَافَةٌ وَ مَوَدَّتُهُ اِلَيْهِ عِبَادَةٌ - کتاب شرح الطوالع از فاضل رومی، کتاب حلیۃ الاولیاء نسبش به ابوذر غفاری می رسد.

این درس ما یک قلوبی دیگر با همان عنوان داشت: قَالَ النَّبِيُّ پیامبر فرمود: عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي علی در علم است. مثلاً پیغمبر خزانه داشته مثل خزانه بیت المال که پر از علم بوده و درب آن علی بوده. وَ مُبَيِّنٌ لِمَتِي بیان ابواب علمی می کند برای امت من. مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي هیچ کس در کفویت او نیامده است از کثرت علم. حُبُّهُ اِيْمَانٌ دوست داشتن علی ایمان است وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ و دشمنی با او دورنگی است، وَ النَّظَرُ اِلَيْهِ رَافَةٌ وَ مَوَدَّتُهُ اِلَيْهِ عِبَادَةٌ نگاه کردن به علی تجدید وجدان و تمديد خوبی ها است. خب حالا این قسمت آخر را ما چه باید بگوییم؟ ببین بگذار واضح صحبت کنم؛ نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، ما به اینها احترام می کنیم و آنها را هم قبول داریم منتها آنها را همراه خودمان داریم می بریم ولی سنتی های دینی، نه! آنها را آنجا گذاشته اند و خودشان می روند. ببینم پیغمبری که خواندن و نوشتن بلد نیست، ها؟ چطوری علی دروازه علم اوست که بَابُ عِلْمِي؟ خب، یک سؤال دیگر: پیغمبر این دم آخر گفت که هر چه لازم بود من به شما دادم، خب این هر چه لازم بود در معنویات است یا در مادیات است؟ اگر بگویی فقط در معنویات است که در معنویات هم مردم گم گشتند! یک کوچولو کوچولو کوچولو آن را برایت بگویم؟ آخر این ماه؛ در دیدن ماه و ندیدن اختلاف است. همه هم زیر یک پرچم هستند به نام دیانت! اگر علی باب علم است یکی از ابواب علم مکر است، خب؟ سند آن کدام است؟ وَ مَكْرُوءٌ وَ مَكْرَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ اگر علی دارا بود علم پیغمبر را و پیغمبر دارا بود علم جبرائیل را و جبرائیل دارا بود علم روح القدس را و روح القدس دارا بود علم روح الامین را و همه آنها از خدا می گرفتند چرا علی مکر را بد می داند؟ این سؤال است ها، این خیلی مهم است! در صفین به علی پلتیک زدند؛ علی گفت اینها مکر کردند، خب مگر مکر از اسامی ایذائی خدا نیست؟ این علومی که خدا به پیغمبر داده و پیغمبر به علی داده که یک قسمت آن اسماء ایذائی است پس چرا علی استفاده نکرد؟ جبر، قهر، معذب! این را برایتان خیلی مثال زدم که به علی گفتند یک ذره به مردم سخت گیری کن تا ادب بشوند سرشان را بالا نکنند تمرد نکنند، علی گفت من دلم نمی آید که با زور و شمشیر مردم را به آنچه که دوست ندارند وادار کنم. ببین دقیقاً خلاف پیامبر است؛ پیامبر می گوید نه، تو حق نداری ستاره پرست، ماه پرست، خورشید پرست و بت پرست باشی، حق نداری مسیحی، یهودی و زرتشتی باشی. خیلی خب! پس علی باب علم است. از ابواب علم، دانستن است. آیا علی

همه چیز را می‌داند؟ گفت هزار باب علم را پیغمبر درگوشی در عرض نیم ساعت انتقال داد. پیغمبر اگر اسناد و مدارک علمی داشت نیاز به شمشیر که نداشت! مانند عیسی مسیح راه می‌رفت نصیحت می‌کرد، راه می‌رفت از وحی خبر می‌داد. من در یک کتابی خواندم که عیسی مسیح در عمر کوتاهش که ظاهراً سی سال بیشتر نبوده هرگز کسی ندید که او بنشیند یا بخوابد همیشه در حال حرکت بود، انتظار یعنی همین! حالا شما می‌آیید از اهل بیت یک عنصر داعی می‌سازید این خیانت به اهل بیت است! اهل البیت با ما روان هستند، جایگاه آنها نه علی در نجف است و نه حسین در کربلا است، اینها با ما همراه هستند و داریم همگی باهم به مقصد مبارک می‌رویم. یادت رفت؟ مگر علی نگفت که من در اول جاده انتظار هستم؟ نگفت؟ ببین من همه شاخه‌ها را برای مثال می‌زنم، حالا یک چیز دیگر؛ پیغمبر اگر دارای علوم الهی بود چرا دم آخر می‌خواست وصیت‌نامه بنویسد؟ مگر معالشی قرآن نیست؟ مگر هر چه در قرآن هست دانش ماورائی پیغمبر نیست؟ ها؟ چرا می‌خواست وصیت بنویسد؟ این ریزکاری‌های تاریخ را ارزیابی کنید.

ظهور باب منتظران ۵۱۸۰ - فایل صوتی ۶۰۱۰ - درس اول - پروردگاری که محتاج به رأی مخلوق است

چگونه خدایی است؟: قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَنِ النَّضْرِ ابْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ ذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا يَقُولُ فِيهِ كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنَّبُوءَةِ وَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ - ایضا همان کتاب اثبات الهداة بالنصوص المعجزات تألیف محدث معروف حرّ عاملی است.

حدیث کرد برای ما سلسله مراتب محدثین: عَنِ النَّضْرِ ابْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ابی بصیر صحابی و حواری نامی امام صادق است او نقل می‌کند عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ ذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا يَقُولُ فِيهِ یک سخن طول و دراز بود و قسمتی از آن این بود؛ كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ خوب دقت کن کالبدشکافی معبود زمینی است و آنچه که فرآورده مذاهب و ادیان است. می‌گوید که قبل از اینکه اینجا بیایی در عالم ذر، عالم آلت، عالم ارواح، خدا از شما پیمان گرفت بر خدایی خود. دقت کنید! كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ یعنی خدا رأی جمع کرد که خدا بشود! تو چه قضاوتی داری؟ اگر مردم رأی نمی‌دادند الله خدا نمی‌شد؟ این کوچک‌سازی خدا و به انحراف کشاندن توحید است. دوباره می‌گویم توجه کنید؛ كَانَ الْمِيثَاقُ بود میثاق یعنی پیمان مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ از مردم رأی گرفتند که خدا الله باشد، وَ لِرَسُولِهِ بِالنَّبُوءَةِ حالا اینها دیگر خیلی مهم نیست وَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ اینها دیگر قابل هضم است و پیامبر از مردم رأی گرفت که رسول باشد و امیرالمؤمنین و فرزندان او امام باشند. اینها قابل هضم است اما آنچه که خیلی وقیح و زشت است و توحید زمینی را مَلُوث می‌کند این است، باز هم برایت بگویم؟ كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ.

درس دوم - اجماع مسلمین در یک امر اگر بود وحدت شکنی دیده نمی‌شد: قَالَ مِمَّا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْإِسْلَامِ قَوْلُ النَّبِيِّ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي - کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات است و شیخ ابوالفتح محمد ابن علی الکراچکی در کتاب کنز الفوائد.

پیامبر چه گفت؟ گفت إِنِّي مُخَلَّفٌ! به معنای خلیفه به معنای جایگزین، قائم مقام که جای خودش می‌گذارد، فیکم در بین شما، مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ اگر به آن روی بیاورید بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. خب حالا سؤال اینجاست؛

اینجا پیغمبر چه می گوید؟ خیلی واضح می گوید، مثل روز روشن است می گوید وقتی که شما کتاب را در کنار داشته باشید و به اهل البیت اقتدا کنید که منظور ائمة الهداة المهدیین هست گمراه نمی شوید. حالا برعکس آن چه می شود؟ برعکسش این است که اینها خانه نشین شدند پس مسلمین گمراه هستند. ببین خیلی قشنگ است ها! پیامبر و ائمه با ترس و لرز حقایق را می گفتند ولی می پوشاندند، پیغمبر از همه می ترسید در شرایط غدیر که دیدی و سندش را در دایرة المعارف ظهور داری، با اینکه حکم از خدا آمده **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ** باز هم پیغمبر با این و آن مشورت می کند و می گوید راستی این را بگویم؟ بگویم علی جانشین من است؟ پیغمبر در خانه اش امنیت نداشت می ترسید. آن روایت را یادت هست که به عایشه گفت اگر آبا و اجداد تو نبودند فک و فامیل های تو نبودند من کعبه را درست می کردم، آنطور که می خواهم. یادت هست در یک جای دیگر گفت عایشه سر درد گرفته بود پیغمبر هم سر درد گرفته بود پیغمبر از زور عصبانیت گفت تو چه موقع می میری من تو را کفن کنم؟ خب کتاب که تمام شد. معاویه ابن ابوسفیان که می شود برادر زن پیغمبر و عثمان ابن عفان که می شود خلیفه سوم جامعه اسلامی، کتاب محصول این دوتا بود، یک شبه، باریکلا خدا قوت! خیلی مهم است ها! آن حدیث یادت هست که علی صبح داشت در خیابان راه می رفت که یکی از این آقازاده ها رسید گفت جای خالی ما شب تا صبح قرآن را درستش کردیم. یعنی شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه را اینها یک شب تا صبح خرابش کردند و ضایعش کردند و نابودش کردند. خب پس چه شد؟ گفت اگر کتاب و عترت باشد **لَنْ تَضِلُّوا** حالا وقتی که کتاب آن است و عترت هم در حبس است در حصر است در زندان است در قتلگاه است در عسر و حرج است که امام صادق از زور ناچاری می گوید: **الَّتِيئَةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي**! خب پس این دوتا رفت کنار، پس می شود **تَضِلُّوا**. می خواستم برای اثبات کنم که امروز مسلمین جهان در باب **ضَلَّت** قرار دارند **ضَلَّت** به معنای گمراهی.

درس سوم - وقتی که ائمه منصوب از طرف خدا مطرود جامعه هستند پس به معنای ناروا بودن دین می باشد: وَ فِي بَعْضِ أَحَادِيثِهِ مِنَ الصَّحِيحِينَ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَاءَ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ - دوباره همان مأخذ و مدرک است، کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات است.

این از اهل سنت است. وَ فِي بَعْضِ أَحَادِيثِهِ مِنَ الصَّحِيحِينَ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَاءَ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. تمام اینها زیرآب دین را می زند ها! ببین با دین باید روی عقاید صافی گذاشت! دین بیاور؛ دین واقعی از در خانه اهل بیت می آید، چرا؟ از خانه آنها بیرون نرفت. یادت است امام صادق چه گفت؟ گفت دین همین چهار دیواری خانه من است؟ یعنی بیرون هیچ چیزی نیست بیرون بی دینی است، مسلمین بیرون از خانه امام جعفر صادق هستند اینها همیشه بی دین هستند. پیغمبر چه گفت؟ فرمود **لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَاءَ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ** گفت این دین پابرجاست و روان است و در حال حرکت است و بیمه شده است، به شرطی که این دوازده امام روی کار باشند خلیفه باشند. حالا از این دوازده امام آن امام اول که مثلاً حکومت گرفت، زدند در به داغونش کردند و تمام گردن کلفتان دور پیغمبر آمدند با او جنگیدند؛ عایشه و طلحه و زبیر. در صفین هم که قرآن را روی نیزه بردند. ببین علی از همان موقعی که مردم با او بیعت کردند، مدام عقب نشینی کرد و مدام اعتبار و آبرویش کم شده، البته منظور

در بین جامعه گمراه. هَذَا الدِّينَ مَاضِيًا. مَضَى، مَا مَضَى؛ در حال قضا شدن است، یعنی روزگار را با این عقاید سپری می‌کند. زمانی که این دوازده نفر خلیفه باشند! تاریخ می‌گوید این دوازده نفر که به خلافت نرسیدند، خود پیغمبر هم نرسید و به ظاهر پیغمبر تشکیل حکومت داد. ولی پیغمبری که مانند ما دهانش بسته است و نمی‌تواند حق را بگوید، یک روایت داشتیم که گفت از زمان پیغمبر تقیه وضع شد، یادت هست؟ خوبی آن این است که ما صیاد اقیانوس الهیات ظهور هستیم و هر چه گیرمان می‌آید از اسرار مگو، در سِدِ دایرة المعارف ظهور ریختیم، خب پس چه شد؟ این دین اکنون چون تحت تابعیت ائمة الهداة المهدیین نیست دین نیست! حالا به کلام امام صادق رسیدی؟ به اسناد موجود در دایرة المعارف مراجعه کن؛ گفت مستضعف نه دین دارد نه بی‌دین است. چقدر ما مستند داریم، دین ندارد بخاطر اینکه این است؛ هم این درس هم درس قبلی دارد و رسماً می‌گوید دین به شرط بودن اینها در صحنه اجرائیات است. خب امیر ما که زدند او را داغون کردند، اینقدر اذیتش کردند که می‌رفت دنبال ابن ملجم می‌گشت. آیا کسی دنبال قاتل خودش می‌گردد؟ آن هم از امام حسن که خود شیعیان و خود مؤمنین به او حمله کردند که از زور ترس و نگرانی اثاثیه‌اش را جمع کرد و از کوفه به مدینه رفت. گفت باز لا اقل اینجا بنی‌هاشم هستند، ابی‌عبدالله هم که اینطوری شد و همینطوری بیا پایین. خب اینها دست‌شان از ساختار هویتی مسلمین کوتاه بود برای همین هم نمی‌شود گفت دین داریم این دلایل را در موضوع دین‌شناسی یا غیبت‌شناسی جمع کنید. لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَاءَ عَشَرَ خَلِيفَةً به متشرع بگو؛ کاملاً روشن است دو دوتا چهارتا است، به او بگو که آیا این پیشوایان جانشین پیغمبر در جامعه اسلامی حاکمیت داشتند؟ خب قطعاً نه، پس چون نداشتند این درس و درس قبلی می‌گوید که اصلاً دینی وجود ندارد.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۱ - فایل صوتی ۶۰۱۱ - صدیق و فاروق اگر واقعی بود، ادیان و مذاهب به انحراف نمی‌رفتند: وَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ مَا جِئَلُوْهُ وَ أَحْمَدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنُ اِبْرَاهِيْمَ ابْنِ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدُ ابْنُ زِيَادٍ ابْنُ جَعْفَرٍ اَلْهُمْدَانِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيْمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ خَالِدٍ عَنِ الرَّضَا عَنْ اَبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ لِكُلِّ اُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَ فَارُوقٌ وَ صِدِّيقُ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا عَلِيُّ ابْنُ اَبِي طَالِبٍ وَ اِنَّهُ سَفِيْنَةٌ نَّجَاتِهَا وَ بَابُ حِطَّتِهَا - کتاب مستند این چند روزیست که در دست ماست اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از محدث بزرگ حرّ عاملی است.

سلسله مراتب روات: محمد ابن علی از احمد ابن علی از ابراهیم ابن هاشم از احمد ابن زیاد ابن جعفر الهمدانی قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيْمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ اَبِيهِ گفتند این حدیث را اینها نقل کردند و همینطور می‌روند بالا؛ عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ خَالِدٍ، حسین ابن خالد حواری است، اینها مراتب احادیثشان به او می‌رسد عَنْ الرَّضَا از امام رضا، عَنْ اَبَائِهِ امام رضا هم از پدرانش نقل می‌کند. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ لِكُلِّ اُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَ فَارُوقٌ وَ صِدِّيقُ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا عَلِيُّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ، اینجا یک بحث جزئی و یک مبحث کلی دارد و یک نگاه جزئی دارد و یک نگاه گسترده دارد. آن چیزی که ما روی آن کار نداریم و می‌خوانیم و با آن کنار می‌آیم این است که پیغمبر گفت برای هر ملتی صدیق و فاروقی هست و صدیق و فاروق اسلام علی ابن ابیطالب است، خیلی خب این به کنار. آن چیزی که به

تجزیه و تحلیل و کشف حقایق می‌رسد این است؛ لِكُلِّ أُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَفَارُوقٌ. صَدِّیق کیست؟ کسی که همهٔ حرف‌هایش راست است. صَدِّیق صیغهٔ مبالغهٔ صادق است یعنی کسی که نفس می‌کشد به راستی چشم بهم زدن به درستی. فاروق هم تمیز دهنده است بقول شما ممیز یا سرممیز. فاروق با حرکتش با عملش با زندگی‌اش با حیاتش با مواضعش بین حق و باطل فرق می‌گذارد. پس دیدی که این دوتا صدیق و فاروق، خیلی مقامات بلندی است. خب حالا برویم بالاتر؛ لِكُلِّ أُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَفَارُوقٌ برای هر امتی! امت؛ پیروان هر پیغمبر اولوالعزمی را می‌گویند. الان اینجا در عهد ما امت محمدی است. هر امتی یک بزرگ‌راستگویی و خورشیدممیزی داشتند. خب اگر داشتند چرا به انحراف رفتند؟ این سؤال را باید جواب بدهند! چطور شد پیغمبر و قرآن می‌گویند امت‌های گذشته به انحراف رفتند؟ چطور شد پیغمبر با پیروان ادیان مبارزه کرد از آنها کُشت و آنها را به زنجیر کشاند، چرا؟ برای اینکه می‌گفت اینها منحرف شدند. حتی کتاب‌های آسمانی قبلی را می‌گویند منسوخ شده؛ انجیل منسوخ، تورات منسوخ، زبور منسوخ، صحف منسوخ، اوستای منسوخ. خب، اگر ترازودارِ راستگویی و فاروقی که بین راه و چاه برای مردم تشخیص دهد کارشناس باشد تمیز دهد چگونه این امت خراب می‌شود؟ حالا برای امت پیغمبر هم علی ابن ابیطالب است. حالا سؤال روی خود علی می‌آید؛ آقا، علی فاروق است؟ صَدِّیق است؟ بله درست. خب نقش او در اسلام چیست؟ یعنی علی راستگو، پشت دیوارهای بسته به چه درد می‌خورد؟ علی که می‌آید در مسجد و می‌گوید شما حق غدير را ضایع کردید و کسی حرفش را قبول نمی‌کند این چه امتی است؟ یعنی علی دروغ گفت؟ علی که بعد از شهادت نبوی آمده و کتاب خودش را آورده می‌گوید اگر به این کتاب عمل کنید در اقیانوس حیرت نابود نخواهید شد و همه او را از مسجد بیرون کردند او را هُو کردند، این تاریخ است دیگر، و دست رد به سینهٔ او زدند این چه فاروقی است؟ ببینید مسئله اینجاست که ائمه ما مصلح بودند منجی بودند اما پشت درهای بسته! خب به چه درد مردم خورد؟ الان می‌گویند که این آقا حجت ابن الحسن العسکری است؛ امام زمان، صاحب الزمان است، یک قطار تأییدی و تعریف دارد، خب الان به چه درد می‌خورد؟ الان مردم گرفتار هستند، الان کرونا دارد غوغا می‌کند، الان فقر و نابودی ملت را از پا درآورده، حالا ایشان آفتاب باشد مهتاب باشد روی سر ما باشد، همه جوهره ما قبول داریم ولی پاسخ وجدانِ تاریخ را چه می‌دهید؟ حالا اهل بیت هم همینطور، یادت هست امام صادق چه گفت؟ گفت هفتاد نوع حرف می‌زنم! کسی که هفتاد مدل حرف می‌زند چگونه صدیق است؟ بحث خیلی دارد به جای حساس می‌رسد. بحث ما اصلاً روی حُب و بغض نیست، ما به اهل بیت احترام می‌گذاریم، رسول خاتم را خاتم الانبیاء می‌دانیم ولی ما اینجا باید گلیم حقیقت را از اقیانوس موج حیرت زمان بیرون بکشیم. الان علی راستگوترین امت است، خب؟ چقدر تاریخ خوب است! خلفاء گذشته آمدند مَلِک فاطمة الزهرا را از او قاپیدند چاپیدند و به یغما بردند، فردایش اینها به مسجد رفتند موقع نماز، همه مردم هم بودند؛ انصار و مهاجر و فاطمه به خلیفه دوم که به خلیفه اول خط می‌داد، اعلام کرد و گفت مگر ندیدی این هدیه بابایم به من بوده؟ این که بیت المال نبوده! گفتند ما زیر بار نمی‌رویم باید شاهد بیاوری، با اینکه خودشان در غدیر و بعد از غدیر بودند. فاطمه گفت من را قبول ندارید؟ مگر آیه عصمت برای ما اهل بیت نیامده؟ گفتند ما با آیه کار نداریم برو شاهد بیاور. گفت باشد، علی شاهد! گفت این هم نمی‌شود چون شوهرت است. خب حالا چه شد؟ اینجا صدیق به چه

درد می خورد؟ وقتی که باید در کوزه گذاشت آبش را خورد چه صدیقی؟ چه فاروقی؟ بین تاریخ چقدر سؤال می کند تاریخ خیلی حساس است، تقویم بشری مو را از ماست می کشد. خب، حالا پیغمبر می گوید برای هر امتی صدیق و فاروقی است. وَ اِنَّهُ سَفِيْنَةٌ نَّجَاتِهَا وَ بَابُ حِطَّتِهَا می گوید علی کشتی نجات است. خب وقتی علی خودش تنهاست و حواریونش ده بیست سی تا بیشتر نیستند این چه کشتی است؟ این کشتی باید اسلام و مسلمین را نجات بدهد، مگر خصوصی است؟ مگر پارتی بازی است؟ مگر گزینشی است؟ مگر اسلام برای همه نیست؟ مگر برای یک و نیم میلیارد نفوس اهل زمین نیست؟ خب می گوید هدایت کننده این سفینه، علی است، چرا؟ چون هم صدیق و هم فاروق است. جامعه اسلامی نه صدیق بودن علی را پذیرفت به این دلایل که عرض کردم و نه فاروق بودنش را پذیرفت.

ظهور باب منتظران ۵۱۸۲ - فایل صوتی ۶۰۱۲ - درس اول - اگر به این گزارشات توجه می نمودند و عمل می کردند این تفرقه هولناک پیش نمی آمد: وَ قَالَ حَدَّثَنَا اَبِي عَنْ قُتَيْبَةَ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّرَّاجِ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ فَضَّلَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي عَلَى عَلِيٍّ فَقَدْ كَفَرَ - سندش سند همین چند روزیست که خواندیم از کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از محدث معروف، حرّ عاملی است.

سلسله روات از مراجع ذی صلاح نقل می کنند، چندین اسم آمده شده؛ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّرَّاجِ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ نافع، مُلازم و نوکر عمر ابن الخطاب و بچه اش بود و خیلی هم روایات و احادیث در کتب اهل سنت و جماعت دارد. این حدیث از سلسله محدثین اهل سنت آمده است. می گوید که پیغمبر گفت: مَنْ فَضَّلَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي عَلَى عَلِيٍّ فَقَدْ كَفَرَ. شما این را چطوری تحلیلش می کنی؟ نافع یک آدم شناخته شده ای است، موثق برای اهل سنت است و چون همیشه با عمر ابن الخطاب خلیفه دوم می چرخیده و بعد هم با پسرش عبدالله ابن عمر، معتبر است. می گوید پیغمبر گفت کسی که علی را دون بداند و کس دیگر را بالا و مافوق بداند فَقَدْ كَفَرَ. مَنْ فَضَّلَ فَضِيلَتَ بَدَّهْدَ کسی را از اصحاب من! مَنْ فَضَّلَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي یعنی از حواریون اصحاب و انصار علی فَقَدْ كَفَرَ. حالا ما بارها گفتیم اصلاً با علی کار نداریم با عمر کاری نداریم، ما بحثمان خیلی بالاتر است، ما به اصل دین کار داریم. شما ملاحظه کنید پیغمبر فرموده است که اگر علی مطرود شد مسلمین کافر می شوند. می بینید چقدر سخن، محکم و مستفید است؟ یعنی متشرع را در دو راهی می گذارد. آقا شما دین دارید؟ بله! به چه دلیل؟ اگر آنطرفی باشد می گوید به دلیل اینکه قرآن و سنت دستم است و اگر اینطرفی باشد می گوید قرآن و عترت. جواب این را چه می گویی؛ آیا خلفاء گذشته را بر علی ابن ابی طالب فضیلت دادند یا ندادند؟ دادند دیگر، این تاریخ است. خب در چه؟ در همه چیز که کتابت و خلافت، عمده اش است. در خلافت که علی را به این و آن پاس دادند. علی داشت پیغمبر را غسل می داد سریع خبردار شد که مردم پیش ابوبکر رفتند. ابوبکر هم موقع مردنش به عمر پاس داد، عمر هم موقع رفتنش به عثمان پاس داد. خب حالا آن حرفی که خیلی مهم است این است که می گویم خودمانی ها هم ندارند جواب بدهند این است؛ آقا تو شیعه هستی؟ بله! تو قرآنت مثل قرآن اهل سنت است؟ بله! خب به چه درد می خورد؟ اینجا دارد می گوید؛ پیغمبر می گوید، از قول مخالفین شما می گوید، تو اگر شیعه هستی از اهل سنت می گوید. یعنی نباید اهل سنت این حرف را بزنند ولی زدند چون همیشه آفتاب پشت ابر نمی ماند، می گوید مَنْ فَضَّلَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي عَلَى عَلِيٍّ فَقَدْ كَفَرَ.

خب فضیلت در کتابت قرآن چه بود؟ برای چه علی قرآنش را به آنجا برد؟ آیا می خواست مانور بدهد؟ می خواست ژست بگیرد؟ اصلاً وقت این حرف ها بود؟ علی عزادار بود، تازه پیغمبر دفن شده بود. خب، پس این فَقَدْ کَفَّرَ را شما ملاحظه کنید؛ کل مسلمین فَقَدْ کَفَّرَ، حتی شیعیان! می دانید چرا؟ چون بحث سر قرآن است، شیعه جماعت به همین قرآنی که عثمان نوشته اعتقاد دارد و عمل می کند، اینجا پیغمبر چه می گوید؟ فضیلت به علی دادی کافر شدی، کتابت علی هم همینطور! نگارش وحی علی، مطرود و محکوم و محصور و برای رقبا باز است.

درس دوم - با این سخن، تمام مسلمین جهان طی این هزار و چهار صد سال بی دین بوده اند: قَالَ النَّبِيُّ مَنْ جَحَدَ عَلِيًّا إِمَامَتَهُ بَعْدِي فَقَدْ جَحَدَ نُبُوتِي وَ مَنْ جَحَدَ نُبُوتِي فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ تَعَالَى رُبُوبِيَّتَهُ - دوباره مستند ما همین کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات از حر عاملی است.

سلسله روایات از محدثین شناخته شده، نسب حدیث را به پیغمبر آورده اند. پیغمبر چه گفت؟ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ جَحَدَ عَلِيًّا إِمَامَتَهُ بَعْدِي فَقَدْ جَحَدَ نُبُوتِي وَ مَنْ جَحَدَ نُبُوتِي فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ تَعَالَى رُبُوبِيَّتَهُ گفت هر کس محاجه کرد با علی در مقام هایی که خدا به او داده، إِمَامَتَهُ بَعْدِي یعنی امامت او را بعد از من نپذیرفت، پس به ترتیب جحدِ نبوت من کرده است. جحد به معنای انکار است. اگر امامت را رد کردی، نبوت را رد کردی و هر کس نبوت من را رد کند جَحَدَ اللَّهَ تَعَالَى رُبُوبِيَّتَهُ! پس چه شد؟ دَقَّت می خواهد؛ اگر همینطوری گذرا بروی می گوید حدیث معمولی است که بخوان در رو! محقق کارش کالبدشکافی است، کارش از پزشک، از جراح مغز و اعصاب و قلب خطرتر است. برای اینکه آنها یک الگو داشتند و ماقبلشان صاحبان فرضیه و تئوری بودند و اینها سر سفره آنها نشستند. حالا یک چیزهایی ابداع کردند پیدا کردند، اختراع کردند زدند به قالبش، ولی این نوع تحقیقات مرد میدان نداشته! خب پس چه بود؟ پیغمبر چه گفت؟ گفت هر کس با علی مقابله کرد محاجه و مجادله کرد راجع به امامتش بعد از من، با نبوت من در افتاده و هر کس با نبوت من مقابله کند با خدا در افتاده است. باز هم همان بحث قبلی است، باز هم بقول علما الکلام یَجُرُّ الکلام! دَقَّت کنید؛ مجادله با علی، مقابله با علی ابن ابیطالب بر چه اساسی است؟ الان عرض کردم که دو منبع؛ خلافت و کتابت. خلافت را خب شیعه قبول ندارد. شیعه، علی را امام کل می داند، ولی آنها می گویند خلیفه چهارم است، ولی قرآن را چه می گویند؟ این بحث قرآن خیلی مهم است ها! این متشرعین از زیرش در می روند، یقه آنها را بگیر. ببین علی قرآن سوایی نوشته بود یا نه؟ بله. برای چه؟ دلیل چیست؟ برای این که بعد از پیغمبر آمد به مردم عرضه کرد و رسماً هم گفت هر کس به این عمل کند از حق جدا نمی شود. خب، کتابت او محکوم شد. خب حالا بگو که نه خودشان ائمه از کتاب علی استفاده می کردند، ابد! مگر جرأت می کردند؟ حاکمیت بنی امیه و بنی عباس زبان هایشان را می برید، نمونه اش ابی عبدالله ببین با او چکار کردند! خب پس وقتی که با کتابت علی مقابله کردند یعنی با نبوت پیغمبر مقابله کردند و مبارزه کردند با خود خدا. یعنی کلام خدا در آنچه که شما در خانه دارید و مقدس می دارید نیست. چرا؟ چون نگارش علی بود و خود علی را، کتابش را، اندیشه و مکتب و ایدئولوژی اش را و همه چیزش را محکوم کردند. خب حالا وقتی که کلّ مسلمین الآن سر سفره کتابت عثمان هستند در حقیقت دارند با خدا جنگ می کنند. برای همین است که می گویم که این آیات به شخصیت خدا نمی خورد، عظمت خدا خیلی بالاتر از

این است که بیاید بگوید اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ؛ چک بدهد چکش برگردد. ا! یارو از سران صنف بازار است روی چک او قسم می خورند او را روی سر می برند بعد خدا باین عظمت چک داده اُدْعُونِی بعد اَسْتَجِبْ لکم از بین رفته است.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۳ - فایل صوتی ۶۰۱۳ - درس اول - تعهد مسلمین به بالاتر از احکام، لوزان و سست عنصر است: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّهُ حَضَرَ الْعِيدَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَمَا قَدَرَ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَكُونُ لَهُ الْمَالُ وَلَهُ شَاهِدَانِ فَيَأْخُذُ حَقَّهُ - كما في السابق كتاب اثبات الهداء بالتصوص و المعجزات را در دست داریم، از محدث معروف حرّ عاملی است.

سلسله محدثین، خط ارتباط را به امام صادق رساندند. قَالَ إِنَّهُ حَضَرَ الْعِيدَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فرمود که در روز عید دوازده هزار مرد شاهد بودند. البته برای شیعه، عید است و برای سنی نه، معمولی است. يَشْهَدُونَ یعنی هم طومار غدیر را امضا کردند و هم اینکه شاهد بودند. اول حضور است یا شهود؟ کدام یکی از آنها؟ اول بیعت است یا شهادت؟ مسلماً شهادت آغاز است. یعنی گواه بودن، تأیید کردن، بعد می رود در فاز رأی دادن. دوازده هزار مرد! زن در بین آنها نبوده، با اینکه حجة الوداع بود، پیغمبر گفت آخرین حج را می خواهم انجام بدهم و بعد از آن می خواهم رحلت کنم، حَضَرَ الْعِيدَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ همه آنها شهادت دادند. به چه؟ به آنچه را که خدا گفته بود يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ! فَمَا قَدَرَ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ، خیلی جالب است؛ دین زورکی همین است، آدم باید بر چنین اعتقادات توحیدی گریه کند یا خنده کند؟ امام صادق می گوید دوازده هزار نفر! کم نیست ها، یک لشکر بزرگی است، می گوید دوازده هزار نفر يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ به نفع علی شهادت دادند یعنی رأی دادند یعنی بیعت کردند یعنی قبول کردند فَمَا قَدَرَ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ! ولی چه فایده؟ می گوید قادر نبود که حق خودش را بگیرد! از آن لشکر دوازده هزار نفری، صد و بیست نفر هم نمانده بود، به اندازه تعداد انگشتان دست و پا پیش علی آمدند و گفتند که حرکت کنیم که بعد خانه علی را سوزانند. اخذ حق؛ یکی در برابر آن حاکمیت است و یکی هم مسئله فدک است. وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَكُونُ لَهُ الْمَالُ وَلَهُ شَاهِدَانِ فَيَأْخُذُ حَقَّهُ، امام صادق خیلی جالب و خیلی متین گفته است، گفته در حالی که شما آدم های معمولی می خواهید حقتان را در دادگاه بگیرید دو نفر شاهد بیشتر نمی خواهد، علی دوازده هزار شاهد داشت، خنده دار است! بعدش هم وقتی در احتجاجش یادآوری می کرد که بابا شماها حضور داشتید شهادت دادید بیعت کردید رأی دادید، همه آنها کله هایشان را می خارانند کمر هایشان را می خارانند. تفاوت بین رجال ظهوری و عامه مردم این است که عموم مردم با دوتا شاهد حقشان را می گیرند اما علی با دوازده هزار شاهد نتوانست.

درس دوم - داستان هایی برای مردم ابله و کم عقل: رَوَى الْبُزْجِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَاءَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمُتَنَفِّقِينَ فَقَالُوا لَهُ أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ إِنَّ هَذَا الْجَرِيُّ مَسْحُوحٌ حَرَامٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالُوا أَرَأَيْتَ بُرْهَانَهُ فَجَاءَ بِهِمْ إِلَى الْفُرَاتِ وَ نَادَى هُنَا هُنَا فَجَابَهُ الْجَرِيُّ لَبَّيْكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ مِمَّنْ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَا يَتَّكَ فَا بِي وَمَسْحُوحٌ وَإِنَّ فِيمَنْ مَعَكَ لَمَنْ يُمَسِّحُ كَمَا مُسِّحْنَا وَيَصِيرُ كَمَا صِرْنَا - كتاب مشارق الانوار صفحه ۶۹، كتاب بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۱۷۲ است.

سلسله روات اسناد و مدارک را به ابن نباته یا ابن نباته رساندند که از حواریون حضرت است. إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَاءَهُ

نَفَرٍ مِنَ الْمُتَافِقِينَ يَكِي از منافقین پیش امیر آمد. آن کسی که منافق بود می خواست از علی سوژه بگیرد فَقَالُوا لَهُ أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ إِنَّ هَذَا الْجَرِّيَّ مَسْخٌ حَرَامٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالُوا أَرِنَا بُرْهَانَهُ گفتند ما یک نوع ماهی می خوریم که شما حرام می دانید، اسمش جرّی است. گفت اینها مسخ شده هستند. مسخ شده یعنی از یک حالتی به حالت دیگر در آمده است. خب، فَقَالُوا أَرِنَا بُرْهَانَهُ گفتند دلیلت را نشان بده، اینکه می گویی خوردنش حرام است به چه دلیل؟ فَجَاءَ بِهِمْ إِلَى الْفُرَاتِ وَنَادَىٰ اَيْنَهَا را برداشت به کنار رود فرات آورد. اینکه رود می گوییم مثل رود نیل است بزرگ است. فریاد زد و ماهی را صدا زد؛ هُنَاسُ هُنَاسُ فَأَجَابَهُ الْجَرِّيُّ لَبَّيْكَ این نوع ماهی را صدا کرد که مخالفین علی می خوردند و علی حرام می دانست. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ مِمَّنْ عَرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَا يَتَّكُ فَابَيَّ وَ مُسَخٍّ می گوید ما وقتی که ولایت تو عرضه شد نپذیرفتیم. فَابَيَّ وَ مُسَخٍّ وَ إِنَّ فِيمَنْ مَعَكَ لَمَنْ يُمَسِّخُ كَمَا مُسَخَّنَا وَ يَصِيرُ كَمَا صِرْنَا خب، با آن ماهی صحبت می کرد این منافق و خوارج هم گوش می دادند. ماهی گفت من جزء آنهایی بودم که ابا کردم و ما مسخ شدیم. بعد جرّی داستانش را گفت و گفت ما بیست و چهار قبیله از قبائل بنی اسرائیل بودیم، ما از قبول کردن ولایت تو تمرد جستیم و به این شکل درآمدیم. حتماً ماهی های بزرگی هم بودند. حالا یک سؤال: چرا امیرالمؤمنین روی این قضیه به جامعه شهروندان احتجاج نکرد که باعث هدایت شان بشود؟ چه شد؟ و اگر حضرت در صحنه بود و اثبات این جریان را می کرد که خود ماهی زبان درآورده بود و حرف می زد، آیا مخالفی برای علی پیدا می شد؟ برای همین است که باید هر چه می گویند در بقعه امکان قرار بدهیم یعنی نه رد کنیم و نه بپذیریم فقط بگوییم شاید.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۴ - فایل صوتی ۶۰۱۴ - درس اول - یک حاکم و یک جامعه وزیر، نصیحت مداری انسان در سایه دیانت: وَ قَوْلِهِ إِنَّ إِمَامَكُمْ وَ لِيَكُمُ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَوَازِرُوهُ وَ نَاصِحُوهُ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از حر عاملی است.

از رسول است؛ وَ قَوْلِهِ إِنَّ إِمَامَكُمْ وَ لِيَكُمُ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ نبوی می گوید امام شما، پیش قراول شما، جبهه دار شما، علی است، اینجایش مهم نیست. فَوَازِرُوهُ وَ نَاصِحُوهُ همه شما وزیر او هستید، شاید می خواهد بگوید که حاکمیت اسلامی نیاز به دنگ و فنگ ندارد فقط یک حاکم و محکوم و وزرایش. وزیر گاهی وقت ها از ماده رنج و عذاب می آید باز همین می شود، امام شما ولی شماست پس در این مسیر آزرده خواهید شد. و ما دیدیم که بر سر حاکمیت و ولایت و خلافت و وصایت چه آوردند و چگونه وزر و وبال برای علی درست کردند. وَ نَاصِحُوهُ، آخر ذکر می گوید که شما باید علی را نصیحت کنید. اینجا چندتا بحث زیربنایی مهم است: اگر پیامبر در همه ابعاد، وحی داشته، نیاز ندارد که مردم آینده در حکومت نظارت داشته باشند. یک حدیث هست که قبلاً برای شما خوانده ام که پیغمبر گفت هیچ خوبی نبود در عالم مگر آنکه ابلاغ کردم و هیچ بدی نبود در دنیا مگر آنکه شما را منع کردم. نَاصِحُوهُ که می گوید: یکی اینکه می خواهد بگوید که همه احتیاج به نصیحت دارند حتی رجال ظهوری، منتهای مراتب رجال ظهوری را تاریخ، تجربه، گذشته و تقویم نصیحت می کنند. خب، پس علی، امام و ولی وسطی است. وَ فَوَازِرُوهُ، امر است که وزیرش بشوید. یکی هم به معنای این است که این انتخاب شده است شما باید گردن بنهید.

درس دوم - بخش اول - سوره ای که حفظ آن بر رئیس مملکت اسلام سخت باشد به چه دردی می خورد؟: قَالَ

گزارشگران تاریخ نوشته‌اند که خلیفه دوم رسول‌الله سوره بقره را در دوازده سال حفظ کرد و گفته شده است در نوزده سال حفظ کرد. اینها از منابع اهل سنت است ها! از روی پدرکشتگی نیست، ما با هیچ کس پدرکشتگی نداریم. می‌گوید وقتی که حفظش کرد به برکت آن یک شتر را زمین زد، أَنَّ عُمَرَ حَفِظَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً وَقِيلَ فِي تِسْعَةِ عَشْرَ سَنَةً.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۵ - فایل صوتی ۶۰۱۵ - درس اول - از کجا معلوم که آیات از طرف خداست در حالی که مُبَلِّغ آن با وضع آنها در کتاب مخالفت می‌کند: قَالَ وَ رَوَى الثَّعْلَبِيُّ يَرْفَعُهُ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ أَحْبَبُ نِسَاءً كَ فَلَمْ يَفْعَلْ - همچنان تحلیل و تفسیر و تنقیدمان از کتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات است در باب تعاریف اهل‌البیت از محدث خبیر حرّ عاملی که خودش اسناد و مدارک را کلاً در همه مجلداتش آورده است. و کتاب الکشف فی تفسیر سورة الفتح.

قَالَ وَرَوَى الثَّعْلَبِيُّ رَوَايَتَ كَرْدِ ثَعْلَبِي يَرْفَعُهُ عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ رَسَانَدَ بِهِ عَائِشَةُ قَالَتْ كَانَ عَمْرُ بْنُ
الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ نِسَاءً كَانَ عَائِشَةُ نَاقِلَةً خُدُمَانِي أَسْتُ، عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ هُمُ جَبْهَةُ أَسْتُ، بِهِ بِيغْمَبِرُ
كَفَتْ بِهِ زَنَ هَايَتِ دَسْتُورِ بَدَهْ كَهْ حَجَابِ دَاشْتَه بَاشَنَد. خُب، بِيئِنِيدِ كَارِ دِينَ اَزْ بَنِيَادَشْ چَطُورِي سَاخْتَارِ سَازِي شَدَهْ كَه
يَكِي اَزْ يَارَانِ بِيغْمَبِرِ بَهْ صُورَتِ غَضَبِ وَ تَحَكُّمِ مِي گُويَدِ أَحَبُّ نِسَاءً كَانَ حَجَابِ كُنْ تَن زَنَ هَايَتِ! خُب اَيْنِ زَنَ هَايِ بِيغْمَبِرِ
چَطُورِي بُودَنَد؟ حَتْمًا رُوسَرِي نَدَاشْتَنَد دِيگَر، وَگَرَنَه رُوسَرِي حَجَابِ اَسْتُ. آيَا يَكِي اَزْ اَنصَارِ وَ اصْحَابِ وَ حَوَارِيُونِ بَايَدِ
بِهْ بِيغْمَبِرِ يَادِ بَدَهْدِ دَرَسِ بَدَهْدِ تَأْدِيبِ كُنَدِ تَنْبِيَهْ كُنَدِ كَهْ بَهْ زَنَ هَايَتِ لِبَاسِ بِيُوشَانِ؟ اَصْلًا خُودِ كَلَامِ رَا نَگَاهِ كُنْ اَزْ رُويِ
غَضَبِ وَ خَشَمِ وَ عَصَبَانِيَتِ اَسْتُ؛ اَيْنِ بِيغْمَبِرِ بَنَدَه خُودِ خِيَلِي مُظْلُومِ بُودِ، خِيَلِي هَا؛ هُمُ دَرِ خَانَه اش مُظْلُومِ بُودِ، هُمُ دَرِ
بَيْنِ اصْحَابِش وَ هُمُ دَرِ مَسْجِدِش مُظْلُومِ بُودِ. فَلَمْ يَفْعَلْ، اَيْنِ جَالِبِ اَسْتُ، اَيْنِ خِيَلِي عَالِي اَسْتُ، زَنَدَه بَادِ رُسُولِ! او كَفَتْ

که حجاب کن تن زن هایت، فَلَمْ يَفْعَلْ پیغمبر انجام نداد! پس معلوم می شود که خدا حجاب را نمی خواسته وگرنه پیغمبر اولی تر بود از اینکه خلیفه دوم بخواهد اعتراضاً به پیغمبر یاد بدهد که تو به زن هایت لباس بیوشان. این فَلَمْ يَفْعَلْ خیلی مهم است! در باب محاجه یکی از بهترین کلیدهاست، البته مشابه این را هم قبلاً داشتیم که او گفت و بعد آیه نازل شد ولی این خیلی مهم است، این یک نوع احتجاج با پیغمبر است که به زن هایت لباس بیوشان، پیغمبر فَلَمْ يَفْعَلْ.

درس دوم – آیا وحی جهان شمول نبوده که در شورا ریاست مسلمین را تأمین نماید؟: قَالَ وَذَكَرَ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي كِتَابِ الْعُقْدِ فِي الْمَجْلَدِ الرَّابِعِ مِنْهُ، فِي حَدِيثٍ أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَالَ لَمْ يُشْتَتَّ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا فَرَّقَ أَهْوَاءَهُمْ إِلَّا الشُّورَى وَلَوْ أَنَّ عُمَرَ اسْتَخْلَفَ كَمَا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ اخْتِلَافٌ - کتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات از حر عاملی است.

ابن عبید ربّه در جزء چهارم کتاب العقد الفرید در حدیثی نقل کرده که معاویه گفت؛ این هم سند قشنگی است، ببین من فقط می خواهم بگویم و ثابت کنم که دین نداریم ها، وگرنه رجال ظهوری بسیار خوب هستند، پیامبر مصلح بزرگ بود، اهل بیت کاوشگران حقیقت بودند و همچنین رجال اهل سنت، خلفاء ثلاثه محترم هستند و کسی حق اعتراض به آنها را ندارد، ما فقط می خواهیم چالش کنیم که ببینیم الان چه چیزی داریم، در ادامه همان حدیثی که فرمود: مستضعف نه دین دارد نه بی دین است. این بی دین است را داریم تحلیل می کنیم، دین داشتنش هم مربوط به خط انتظار می شود، می رویم بسوی تابلوی هو! از قول معاویه نقل می کنم؛ معاویه که حضور ذهن دارید نماینده سه خلیفه یک، دو و سه در شامات بود. اینکه شامات می گفتند عبارت بود از اردن، فلسطین و سوریه. معاویه چه گفت؟ قَالَ لَمْ يُشْتَتَّ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا فَرَّقَ أَهْوَاءَهُمْ إِلَّا الشُّورَى تَشْتَتَّ بَيْنَ آراءِ مسلمین نشد، وحدت شکنی نشد، نابودی یکپارچگی اُمت اسلام نشد إِلَّا الشُّورَى. خیلی عالی است، ببینید جناب آقای ابوبکر که همینطوری انتخاب شدند، داستانها را هم داریم که با چوب و چماق در کوچه های مدینه می رفتند رأی جمع می کردند، این از این. خودشان ثبت کردند ها! خوشبختانه تمام در کتاب دایرة المعارف محفوظ است. نوبت به حضرت آقای عمر ابن الخطاب که رسید، نص؛ نص صریح کرد ابوبکر به عمر و گفت بعد از من عمر است. خب، عمر که به وسیله یکی از ایرانی ها ترور شد، نوبت به شورا رسید. عمر گفت که یک شورای چند نفره تشکیل بدهید و هر کس رأی بیشتری آورد، او جانشین من بشود. حالا معاویه می گوید ضرر و زیانی که این شورا به اسلام و مسلمین زد هیچ سرنیزه ای به پهلوی این دین فرو نبرد. وَلَوْ أَنَّ عُمَرَ اسْتَخْلَفَ كَمَا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ اخْتِلَافٌ می گوید اگر عمر هم مثل ابوبکر بود و یک نفر را جای خودش می گذاشت اینطوری اختلاف واقع نمی شد. یعنی انتصابی بهتر است تا شورایی که مردم را بسمت باطل ببرد. انتصابی خب هر چه شد می گویند آن قبلی منصوب کرده است. پیشوای قبلی پیشوای بعدی را منصوب کرد، همانطور که جناب آقای ابوبکر را حضرت آقای عمر و چند نفر کاندید کردند بعد رأی جمع کردند و همانطوری که جناب آقای ابوبکر، عمر را به عنوان جانشین انتخاب کرد ولی عمر کار را به دست شورا سپرد. شاید منظور معاویه این است که اگر انتصابی بود بهتر صدمات گذشتگان نشان داده می شد وقتی که شورا هست این به گردن او می گذارد، او به گردن این می گذارد، این به او نگاه می کند و او به این نگاه می کند، این حرف او

را می شنود، او حرف این را می شنود. می گوید شورا کاری کرد که پشت امت اسلامی را خرد کرد. حالا جالب است این کلام از کسی که نماینده هم عمر و هم عثمان در شامات بوده. حرف حساب را از چه کسی بشنویم؟ از آن کسی که همه چیزش رو شده است.

ظهور یاب منتظران ۵۱۸۶ - فایل صوتی ۶۰۱۶ - درس اول - خشت اول چون نهد والی به کج * ناکجا آباد آمد بهر رج: قَالَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيَّتَنِي [كُنْتُ] سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ حَقٌّ أَمْ لَا؟ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات اثر محدث خبیر حرّ عاملی که خودش از رجال حدیث است و در کتابش منابع کلی را آورده اما چون خود این کتاب معروف است ما منابع را تک تک نیاوردیم.

این عنوان بحث اول ماست که در چند قسمت تعبیه شده است. قَالَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ مَوْتِهِ حضرت آقای خلیفه اول در هنگام مرگش گفت: لَيَّتَنِي ای کاش سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ حَقٌّ أَمْ لَا؟ وقتی کار از کار دارد می گذرد حالا می گویند بیا دارو بیاور مرده را زنده اش کن. این که نمی شود! می گوید ای کاش از پیغمبر می پرسیدم که انصار می توانند حاکم باشند یا نه؟ خودش هم جزء انصار است. انصار، هم مهاجر بودند که از مکه به مدینه هجرت کردند و هم پیغمبر را یاری کردند. حالا این که شک می کند که کاش سؤال کرده بودم، سؤال در اصل موضوع این است که اصلاً در خود این خلافت سؤال نباید می کردی که حق کیست؟ رویت نمی شد، یا وقت نبود؟ دیگر وقت گذشته بود، به پیغمبر بنده خدا سم داده بودند مدام به هوش می آمد و از هوش می رفت، بعد هم تنها چاره ای که به نظر پیغمبر رسید که وصیت بنویسد این هم که دهانش را بستند. هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ حَقٌّ أَمْ لَا؟ یعنی آیا مهاجر حق داشته، حالا ببینیم انصار هم حق دارند؟ شاید هم می خواسته بگوید زیگراکی عمل کنی، یکی از مهاجر و یکی از انصار. اگر اینطوری بود ابوبکر که از مهاجرین است حالا نوبت بعدی باید یکی از انصار یعنی اهالی مدینه انتخاب می شد. -- در قسمتی دیگر؛ قَالَ عِنْدَ اخْتِصَارِهِ گفتند که ابوبکر وقت رفتنش گفت: لَيَّتَنِي كُنْتُ تَبْنِيَّ فِي لَبْنَةِ لَيْتِ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي. این هم خیلی جالب است؛ لَيْتِ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي ای کاش مادر مرا نمی زایید. آن دم آخر، حضرت آقای ابوبکر چه دید که این حرف را زد؟ خیلی حرف است ها! آیا پرده کنار رفت؟ ببین، شعار عمر چه بود؟ می گفت النَّارُ وَ لَا الْغَارُ! موقعی که فاطمه به او گفت: آمده اید درب خانه من تا رضایت من را بگیرید، برو سر منبر و بگو ما خیانت کردیم. گفت نه، این عار است اگر در آتش بروم بهتر از این است که ننگ را بپذیرم. حالا اینجا چه شد که ابوبکر در آخر عمرش می گوید لَيْتِ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي کاش مادر مرا نمی زایید.

-- باز در جایی دیگر گفته است: فَكَانَ هُوَ الْأَمِيرُ وَ كُنْتُ أَنَا الْوَزِيرُ ای کاش که کس دیگری امر امارت را به دست می گرفت و من وزارت داشتم که اینقدر خودم را به در و دیوار نزنم.

درس دوم - کافر بودن مسلمین به معنای بیکاری پیامبران و هدر دادن خون و ناموس و اموال مردم است: وَ قَالَ رَوَى ابْنُ الْمَعْزَلِيِّ الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ الْمَنَاقِبِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَوْلِ النَّبِيِّ مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ شَكَّ فِيهِ فَهُوَ كَافِرٌ - ابن معزالی الشافعی از علماء بزرگ اهل سنت در کتاب المناقب از ابی ذر غفاری درباره گفتار پیغمبر نقل می کند.

از طریق برادران عزیز و دلبند اهل سنت نقل شده که پیغمبر گفت هر کس مبارزه کند با علی در امر خلافت، بعد از من، کافر است. شما به چه نتیجه گیری می رسید؟ ها؟ یعنی کلاً مسلمین کافر شدند. چون همه سر خلافت با علی منازعه کردند؛ به یکی رأی دادند و علی را کوبیدند، علی را خانه نشین کردند و یکی را بردند در مسند گذاشتند. مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ.

(فایل صوتی ۶۸۸۸ - درس سوم) با خدا می توان جنگید؟ مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا حَارَبَ اللَّهَ وَ مَنْ شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ. کتاب امالی شیخ صدوق، با اسناد از انس ابن مالک نوکر رسول الله. رسول خدا فرمود: مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا حَارَبَ اللَّهَ هر کس دشمن امیرالمؤمنین شد با خدا می جنگد. آیا با خدا می شود جنگید؟ اصلاً تصور اینکه بشر هیچ در هیچ در هیچ با خدای خودش می تواند بجنگد؟ حالا خدای زمین باشد، بالاخره خدای زمین زورش زیاد است، آیا این کوچک سازی خدا نیست؟ وَ مَنْ شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ هر کس تشکیک کند در علی، کافر است. اکثریت قاطع مسلمین موجود، امیرالمؤمنین را قبول ندارند، ولو آنهایی که به خلیفه چهارم بودن او اقرار می کنند. یادست هست از چند تا کتاب مجلد پیوسته به هم تدریس می کردم که مربوط به بزرگان صدر اسلام بود؟ گفتم چهار جلد بود (۶۸۴۱) یکی برای ابوبکر صدیق، یکی برای عمر الفاروق، یکی برای عثمان کاتب، یکی هم برای حیدر کرار. یادست هست گفتم در آن جلدی که خاص الخاص حیدر کرار بود تا توانستند معاویه را بردند بالا، معاویه ای که با علی جنگیده (۶۸۵۲)، جالب است ها! این مجلد مال تخصیصاً مربوط به علی مرتضی است، بعد آنجا صدها بار بلکه هزاران بار مدام آورده؛ حضرت معاویه رضی الله عنه! خب پس کافر هستند دیگر! آن وقت جالب است که این سندش از بزرگان اهل سنت است، انس ابن مالک از روایت و محدثین مشهور اهل سنت است.

درس سوم - اجتماع زیر بیرق باطل، خشنودی خدا را از جبهه معارضین حکایت می کند: قَالَ وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ بِصَفَيْنَ وَ قَدْ سَمِعَ الْغَوْغَاءَ يَقُولُونَ قُتِلَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَ مَا قُتِلَ وَ لَا يُقْتَلُ حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ - کتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات اثر حرّ عاملی است.

قَالَ وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ از گفتار علی است بِصَفَيْنَ در جنگ صفین، وَ قَدْ سَمِعَ الْغَوْغَاءَ موقعی که فریاد بلند شد و جنگ شدت گرفت همه ها و شعارها به این حصر رسید که يَقُولُونَ قُتِلَ مُعَاوِيَةُ گفتند معاویه کشته شد. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ گفت: وَ مَا قُتِلَ وَ لَا يُقْتَلُ حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ. بین چقدر بدبختی است؛ از جنگ صفین علی دارد می گوید، پیش بینی مال آنجاست، می گوید معاویه نمی میرد تا اینکه امت اسلامی به نفع او اجتماع کنند. خیلی جالب است ها. امت اسلامی برای صاحب غدیر اجتماع نکردند، به علی پنج سال حکومت دادند این را هم در به داغونش کردند، از این جنگ به آن جنگ، از این خیانت به آن خیانت. خب حالا خیلی معانی و مفاهیم دارد، حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ اگر بگوییم معاویه جزو قرآن نویسان آنچنانی است و معاویه به پیغمبر خیانت کرده که چندین روایت از اهل سنت داریم و در چندین حدیث که پیغمبر معاویه را لعنت کرد و بعد نماینده خلفای گذشته بود و بعد با خلیفه رسمی یعنی علی ابن ابیطالب که مسلمین بیعت کردند بیعت نکرد با او جنگ کرد، تمام اینها را ببین، بعد تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ مردم جمع می شوند بر او به عنوان شاه شاهان، پادشاه بزرگوار، سلطان سلاطین، امپراطور و اعلی حضرت و چهل سال حکومت

کرد. جلّ الخالق! علی با این حقانیتش پنج سال حکومت کرد و آن هم زهرمارش شد، معاویه چهل سال حکومت کرد، چون حکومت معاویه شمشیر است حکومت علی منطق است و در جامعه منطق جایی ندارد.

ظهور یاب منتظران ۵۱۸۷ - فایل صوتی ۶۰۱۷ - درس اول - عنوان هلاکت بر مرگ پیامبر حائز اهمیت و لزوم تحلیل است: قَالَ وَمِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ قَوْلُ عَلِيٍّ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَاللَّهِ يَا بَنِيَّ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مَبْغِيّاً عَلَيَّ مُنْذُ هَلَكَ جَدُّكَ - کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات تألیف محدث خبیر، حرّ عاملی است.

امیرمان به حسن و حسین کلامی را گفت که خیلی در تحلیل جایگاه وسیع دارد. وَمِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ قَوْلُ عَلِيٍّ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَاللَّهِ يَا بَنِيَّ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مَبْغِيّاً عَلَيَّ مُنْذُ هَلَكَ جَدُّكَ به حسنین فرمود از زمانی که جدّ شما از بین رفت من مورد تهاجم قرار داشتم. آن چیزی که خیلی مهم است این است؛ کلام علوی در باب نبوی می گوید مَظْلُوماً مَبْغِيّاً عَلَيَّ مُنْذُ هَلَكَ جَدُّكَ. این هَلَكَ خیلی مسائل را علنی می کند. چون هلاکت بر بزرگان مستقر نمی شود، می گویند شهادت و رحلت! باید مثلاً می گفت اِدْرَحَلْ جَدُّكَ ولی این هَلَكَ یک مسائل پنهانی و پشت پرده در صدر اسلام است که به خیلی جاها برمی خورد و برمی گردد و زیاد محلّ باز کردنش نیست ولی خود این هَلَكَ، هلاک شدن که معمولاً به دشمن می گویند هلاک شد، می گویند فلانی را خدا هلاکش کرد، حالا این هلاک شدن پیغمبر به دید علی، دارای چه ابعادی است؟ کلاً دارای یک سری مباحث پنهانی است که بعداً باید به آن برسید.

درس دوم - باز هم مدرکی در جبر مطلق؛ خونریزی و جنایت و فجایع به دستور خداست: قَالَ كُنَّا نَمْشِي خَلْفَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَعَنَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ قَتَلْتَ الرِّجَالَ وَ آيْتَمْتَ الْأَوْلَادَ وَ فَعَلْتَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ وَ قَالَ إِخْسَاءٌ فَإِذَا هُوَ كَلْبٌ أَسْوَدُ فَجَعَلَ يَلُودُ بِهِ وَ يَتَبَصَّبُ فَوَافَاهُ بِرَحْمَةٍ حَتَّى حَرَكَ شَفْتَيْهِ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ كَمَا كَانَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى هَذَا وَ يَنَاقِيكَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ مُكْرَمُونَ لَا نَسْبِقُهُ بِالْقَوْلِ وَ نَحْنُ بِأَمْرِهِ عَامِلُونَ - کتاب بحار الانوار جلد ناسع باب استجابة الدعاء، از اصبع ابن نباته نقل کرده است. می گوید: كُنَّا نَمْشِي خَلْفَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، اصبع از حواریون است، می گوید ما پشت سر علی می رفتیم وَ مَعَنَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ شَخْصِي از قریش با ما بود. فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ قَتَلْتَ الرِّجَالَ وَ آيْتَمْتَ الْأَوْلَادَ وَ فَعَلْتَ طعنه زد به علی و گفت مردان را کشتی، بچه ها را هم یتیم کردی، کاری را هم که نباید می کردی کردی! حضرت به او نگاهی کرد فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ وَ قَالَ إِخْسَاءٌ به او گفت خاموش! فَإِذَا هُوَ كَلْبٌ أَسْوَدُ پس تبدیل به سگ سیاه شد. حالا اینکه من این بحث را آورده ام سر همین است، به الباقی آن کاری ندارم که این معجزه علی بود که به دشمنش گفت اخسأ و در جا بصورت سگ در آمد، مهم این است که این اخسأ را که در قرآن آمده خدا به بندگان می گوید! بعد همان واکنشی که کُنْ علوی در گفتن اخسأ به آن شخص معاند داشت که تبدیل به عنصر دیگری شد، اهل غیبت هم همینطور گرفتار هستند. مثلاً یارو می گوید زندگی سگی دارم، می گوید مثل سگ پاچه ام را گرفت، مثل سگ به من حمله کرد. تمام اینها داستان غیبت است. مردم به این اخسأ خدا گرفتار شدند و راه فراری هم ندارد حالا کرونا در کره زمین با نظم و ترتیب وارد جبهه مردم شد، قبل از آن هم خیلی چیزها وارد شده بود و هیاهویش اینقدر زیاد نبود. یکی از نظاره گرها و تماشاچی هایی که داشت می دید که علی به دشمن خودش گفت اخسأ و فوراً تبدیل به سگ شد گفت: أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى

هَذَا وَيُتَاوِئُكَ مُعَاوِيَةُ، این هم محل بحث است؛ گفت تو چنین قدرتی داری آن وقت معاویه جلوی تو شاخ و شانه می‌کشد؟ یعنی می‌خواهد بگوید تو که بلدی سگ گنی معاویه را سگ کن. حرف حساب زد! زور و قدرت علی را دید از اینطرف هم می‌بیند که معاویه در جبهه برنده است! علی چه گفت؟ گفت نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ مُكْرَمُونَ ما بندگان خدا هستیم که به ما اکرام شده. اکرام در چه چیزی شده؟ اکرام در اینکه هر چه او خواست همان کنند. لَا تَسْبِقُهُ بِالْقَوْلِ وَ نَحْنُ بِأَمْرِهِ عَامِلُونَ گفت که هر چه او بخواهد ما می‌کنیم، او اراده کرده معاویه علیه الهاویه بر علیه ما ستیز کند و برنده صفین شود و چهل سال هم بر اریکه قدرت حکومت کند، نَحْنُ بِأَمْرِهِ عَامِلُونَ. مثل کلامی که ابی‌عبدالله در گودی قتلگاه گفت رِضًا بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَى بِلَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ.

(فایل صوتی ۶۸۶۱ - درس اول) همیشه حرف اول را حاکم می‌زند. کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۳ صفحه ۴۲۲ است. اصْبَغَ ابْنُ نُبَاتَةَ می‌گوید: كُنَّا نَمْسِي خَلْفَ عَلِيٍّ وَ مَعَنَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ قَتَلْتَ الرَّجَالَ وَ آيْتَمَمْتَ الْأَطْفَالَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ وَ قَالَ: إِخْسًا فَإِذَا هُوَ كَلْبٌ أَسْوَدٌ، پشت سر علی می‌رفتیم، مردی از قریش با ما بود به امیرالمؤمنین گفت تو مردان را کشتی و کودکان را یتیم کردی و کارهای دیگری را به انجام رساندی. حضرت به او گفت گمشو، در این لحظه آن شخص تبدیل به سگ سیاه شد. عدم تطابق! موقعی که امیرالمؤمنین یک چنین قدرتی دارد چرا خودش را به زحمت می‌اندازد و مردم را گرفتار جنگ می‌کند؟ از دم به همه آنها بگوید گمشو، اخسأ! همه آنها سگ بشوند. می‌دانی، یا باید عقل را به بازی نگرفت یا اگر در میدان عقلانیت می‌خواهی بحث دینی بکنی عقل یک چنین مطالبی را به دنیای تاریخ منتقل می‌کند. آیا این بی‌خرج‌تر و راحت‌تر نیست؟ در این سه جنگی که گرفتار بود اگر به هر کدامشان (به معاویه، به ام‌المومنین عایشه، به خوارج، به طلحه و زبیر) یک اخسأ می‌گفت، روز اول هم اینطوری غریب و بی‌کس نمی‌شد. یک چنین واحد اسم اعظمی دارد باید از هیمة غدیر خم دفاع می‌کرد و به تمام غاصبین می‌گفت اخسأ، همه آنها سگ می‌شدند. می‌دانی چه می‌شد؟ دیگر یک نفر با علی مخالفت نمی‌کرد، چون همه می‌دانستند یک اخسأ می‌گوید، کار تمام است. بزرگنمایی باید متعارف باشد، اینکه ما می‌گوییم ما طرفدار اهل بیت هستیم نه آنطوری که شیعیان هستند، شیعیان امثال این حدیث و روایت را می‌پذیرند ولی منتظر مخلص که گوش به ندای قرآن می‌دهد که أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰ مومنون)، لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴ بقره) كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، هر چیزی که عقل تأیید می‌کند شرع تأیید می‌کند. منتظر با اینها حرکت می‌کند، ما اهل بیت را قبول داریم به عنوان معلمین و اساتیدمان ولی در حد معقولیت اینها را قبول می‌کنیم. اگر شیعه آمد و برای امثال این روایات جوابی داشت ما هم مثل خود آنها اهل بیت را دوست خواهیم داشت و پیروی خواهیم کرد، اگر نه به عنوان وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶ نحل) آنها را ستارگان آسمان هدایت می‌بینیم.

درس سوم - بخش اول - پیامبر اذعان دارد که مردم او را دوست نداشتند و ابراهیم خلیل را بر او ترجیح دادند: عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حُبُّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ - کتاب احقاق الحق جلد ۷ صفحه ۲۶۰ است.

این درس هم از آن اسرار است و چند تا بخش دارد. از قول پیامبر است و ابن عباس نقل می‌کند. گفت پیغمبر گفت حُبُّ

عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ دوستی علی گناهان را می ریزد! نگفت شیعه علی. چون می دانید در روایات هست که می گویند شیعه علی خیلی شرایطش سنگین است ولی بگوئیم دوست علی راحت تر است. خیلی ها می آمدند به امام رضا، به امام صادق می گفتند ما شیعیان پدران هستیم، می گفتند نگویید شیعه بلکه بگوئید که ما دوستانش بودیم. حالا این مرحله خیلی مهمی است که می گوید همین قدر که علی را دوست داشته باشی گناهانت می ریزد و گناهان خورده می شود همانطوری که آتش پنبه را می خورد. خب پس دیگر هر کاری خواستی بکن همین قدر که علی را دوست داری بس است.

بخش دوم: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ مَرَّ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِنَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْمَسْجِدِ فَتَغَامَزُوا عَلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَشَكَاهُمْ إِلَيْهِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ غَضَبَانِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا لَكُمْ إِذَا ذُكِرَ إِبْرَاهِيمُ وَآلُ إِبْرَاهِيمَ أَشْرَقَتْ وُجُوهُكُمْ وَطَابَتْ نَفُوسُكُمْ وَإِذَا ذُكِرَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَعَبَسَتْ وُجُوهُكُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا سَبْعِينَ نَبِيًّا مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ حَتَّى يُحِبَّ هَذَا وَوَلَدَهُ وَآشَارَ إِلَى عَلِيٍّ - كتاب بحر المناقب لابن حسنويه صفحه ۸۲ است.

ابوهریره نقل می کند و می گوید: مَرَّ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِنَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْمَسْجِدِ یکی از اهل قریش؛ قریشیان، از کنار علی رد شد و فَتَغَامَزُوا عَلَيْهِ شکلک درآورد، مسخره کرد. فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَشَكَاهُمْ إِلَيْهِ علی بر پیغمبر وارد شد و شکایت کرد گفت ببین زیر سایه تو دارند به ما اهانت می کنند وای به حال اینکه تو نباشی، فَخَرَجَ النَّبِيُّ غَضَبَانِ پیغمبر، عصبانی خارج شد. فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا لَكُمْ إِذَا ذُكِرَ إِبْرَاهِيمُ وَآلُ إِبْرَاهِيمَ أَشْرَقَتْ خِیْلِي جالب است، همین که عرض کردم در عنوان بود این است، اینکه می گویم به زور مردم را وارد حوزه اسلام کرد و مردم هم به هر شکل و نوعی عدم پذیرش قلبی خودشان را اعلام می کنند، یکی از آنها همین است. می گوید که پیغمبر عصبانی شد و به مردم گفت مردم چه شده است؟ إِذَا ذُكِرَ إِبْرَاهِيمُ وَآلُ إِبْرَاهِيمَ أَشْرَقَتْ وُجُوهُكُمْ وقتی سخن از ابراهیم و بچه هایش می آید صورت هایتان شکفته می شود و طَابَتْ نَفُوسُكُمْ خوشحال می شوید و إِذَا ذُكِرَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ، خیلی حرف است ها، این برای محاجه سند بزرگی است که پیغمبر آمده به امت خودش می گوید، پیغمبر دارد اعتراف می کند که یک عمری تلاش کرد فقط دشمن اضافه کرد. خوب دَقَّتْ کنید! يَا أَيُّهَا النَّاسُ گفته است. یعنی کل مردم، مخاطبینش است و بعد هم می گوید که چرا اسم ابراهیم و بچه هایش می آید شاد و شنگول می شوید ولی و إِذَا ذُكِرَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَعَبَسَتْ وُجُوهُكُمْ سخن از من و خانواده ام که می آید دل هایتان درهم می رود و چهره هایتان اخمو می شود؟ خب یک واقعیتی بوده که صدای پیغمبر در آمده، ببین دیگر چقدر آش شور شده که صدای آشپز هم در آمده! چقدر علنی است مخالفت با پیغمبر در عهد نبوی در روزگار اقتدار پیغمبر که پیغمبر صدایش در آمده فریاد می زند که چرا شما با محمد و آل محمد قَسَتْ قُلُوبُكُمْ هستید، وَعَبَسَتْ وُجُوهُكُمْ هستید؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قسم به آن کسی که حیاتم در دست اوست لَوْ عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا سَبْعِينَ نَبِيًّا مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ حَتَّى يُحِبَّ هَذَا وَوَلَدَهُ وَآشَارَ إِلَى عَلِيٍّ گفت که اگر به اندازه هفتاد پیغمبر عبادت کنید و تمام اعمالتان نیک باشد وارد بهشت نمی شوید تا این شخص را دوست داشته باشید وَآشَارَ إِلَى عَلِيٍّ. خب، این اعترافی که تاریخ از پیغمبر گرفت

خیلی مهم است ها! اینها جزو کلیدهایی است که هر چه هم خاک روی آن می ریزی پنهان نمی شود چون تاریخ زنده است و قلبش می تپد تا زمانی که یک انسان در کره زمین زندگی می کند.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۸ - فایل صوتی ۶۰۱۸ - بخش اول - غلو در تهییج گرویدگان موجب استهزا عقلا می شود. اگر با تولی گناهان ریخته شود پس شرایع دینی تعطیل می گردد. پیروان خوبان تاریخ در اسارتند: أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا هَوَّنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ - کتاب تاج الفضائل و المناقب لالامام علی امیرالمؤمنین از شیخ منصور ابراهیم جرجانی شاهرودی.

از کلمات اهل البیت در تعریف از امیر است. أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا هَر كَس عَلِي رَا دُوسْت بَدَارْد هَوَّنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ خُدا سَكَرَاتِ مَرگ رَا بَرِ اَو آسَان مِی كُند. سَكَرَاتِ مَرگ، جَان كُندِن هَا ی دَم آخِر است. تاریخ جَان كُندِنِی مِثْل تَخْلِیَةِ بَدَنِ ابِی عَبْدِالله نَدِیدِه! یَعْنِی اِین بَابَیْش رَا دُوسْت نَدَاشْتِه؟ هَا؟ چَطُور بَرای اَو سَخْت تَرِین شَرایِط دَر جَان كُندِن اَجْرَا شُد؟ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْرِ اَو رَا بَهْشْتِی اَز نَمایندگان بَهْشْتِ قَرَار مِی دَهْد. یَعْنِی بَاغِچِه اِی اَز بَهْشْت.

(فایل صوتی ۶۸۶۹ - درس سوم) با این حساب، نیازی به عمل به شرایع دینی نیست. کتاب بحارالانوار جلد ۶۵ صفحه ۱۲۴، از رسول خاتم است. باز هم از این چک های بی محل است. أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا يَهْوَنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ هوشیار باشید هر کس علی را دوست بدارد از دنیا خارج نمی شود تا آنکه از کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد، جایگاهش را در بهشت ببیند، هوشیار باشید هر کس علی را دوست داشته باشد خداوند سختی های جان دادن را بر او آسان می کند و قبرش را باغی از باغات بهشت قرار می دهد. اینجا تاریخ چند تا فرعی به اصلی دارد: اولاً اینکه می گوید مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، خُب همه علی را دوست داشته باشند ولی عمل به ارکان و فروع دین نکنند، می روند بهشت. پس چه نیازی هست به مناسک دینی و شرایع مذهبی؟ همین قدر که علی را دوست داشته باشی، من از علی خوشم می آید و همه کار هم می کنم، تمام منکرات را انجام می دهم، هنوز از دنیا نرفته از آب کوثر می خورم، از میوه درخت طوبی می خورم و مکان خودم را در بهشت می بینم. چه جوابی هست که به او بدهید؟ دارد می گوید مَنْ أَحَبَّ، ببین یادت هست یک روایت از امام صادق داشتیم که فرمود شما نگوئید شیعیان ما هستید بگوئید محبین ما هستید. شیعه درجه اش خیلی بالا است و مرتبه اش خیلی سنگین است، شما بگوئید ما را دوست دارید. خُب پس دوست داشتن خالی است دیگر! آن روایت امام صادق را که گفتم، برای جا افتاد؟ خُب پس این قاعده ای شد که هیچ کس به حلال و حرام توجه نکند فقط علی را دوست داشته باشد و از مولا امیرالمؤمنین خوشش بیاید و بعد اینکه آسان شدن سكراتِ مرگ بر محبین علی، این چیست؟ چطوری معنا می شود؟ آیا پیامبر عاشق علی نبود؟ بله! پس چرا سخت جان کند؟ مدام بیهوش می شد و مدام به هوش می آمد، به یک جان کردن این پیغمبر راحت از دنیا نرفت، که تا سم به او دادند یک دفعه پرواز کند برود، مدام به هوش می آمد و از هوش می رفت، یا خود ائمه، امام حسن مجتبی

را که زهر دادند شکنجه شد تا از دنیا رفت، تمام خون بدنش لخته لخته داخل تشت می ریخت، که بعضی ها خیال می کردند جگرش است که تکه تکه شده! آیا امام حسین عاشق امیرالمومنین نبود؟ پس چرا به مرگ صبر کشته شد؟ مرگ صبر یعنی اینکه یک دفعه کار را تمام نمی کنند، انشائات دینی می گوید گوسفند را می خواهی سر ببری چاقو را قشنگ تیز کن و حیوان را یک دفعه راحتش کن ولی ابی عبدالله اینطور نبود، در عرض چند ساعت انواع و اقسام شکنجه ها را روی او پیاده کردند تا آنکه دیگر عمر ابن سعد که فرمانده ارتش یزید در کربلا بود دلش سوخت و گفت بابا بروید سرش را ببرید کار را تمام کنید، بسش است دیگر! مگر برایت نگفتم؟ سند و مدرک را در دایرة المعارف آمده است. هر کس با چیزی به حسین حمله می کرد وقتی که به خاک افتاده بود، دیگر قدرت دفاع از خودش را نداشت، آن کسی که چوب داشت با چوب می زد، آن کسی که سنگ داشت با سنگ می زد (۲۰۱۹). خب این چطوری می شود يُهَوُّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، آسان می شود رفتن از این دنیا برایش؟ من نمی دانم اینها چیست که گفتند! عدم تطابق است؟ قصه خاله زنی است؟ اینها چیست؟ این متشرع هم که نمی آید بحث کند، فقط رفته قایم شده، این یکی با موبایلش بازی می کند و آن یکی هم که یک عده را در خانه غصبی جمع کرده و به حکومت فحش می دهد که چرا مسجد را از ما گرفتی؟!

بخش دوم: أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَغْطَاهُ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ عِرْقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْزَاءَ وَيَشْفَعُ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِهِ مَدِينَةٌ فِي الْجَنَّةِ. دوباره از حضرات اهل بیت است در منقبت امیر است. ببینید ما مشکلی نداریم که این مباحث را داریم، برای ما امیر به عنوان یک ابرمرد جا افتاده است. ولی، این زیاده گویی ها که با عقل جور در نمی آید آن هم عقلی که شاخصه دین است و مرتباً بر سر مردم زده که مگر دیوانه هستید؟ مگر بی عقل هستید؟ عقلتان کجاست؟ شعورتان کجاست؟ دوباره می گوید أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا هَر كَس عَلِي رَا دُوسْت دَاشْتَه بَاشَد. ببین مدام می گوید أَحَبَّ، نمی گوید مَنْ شَايَعَ، در یک بحث دیروز هم گفتم که اهل بیت می گفتند پیرو علی سخت است، دوست علی زیاد است، پیروی از علی یعنی مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا. هر کاری علی کرد، علی خیلی کارها کرد، چه کسی از عهده اش ساخته بود؟ علی به استقبال مرگ رفت، نه در نیمه رمضان، نه نوزده رمضان بلکه در کل زندگی اش. خب می گوید هر کس علی را دوست داشته باشد أَغْطَاهُ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ عِرْقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْزَاءَ به اندازه رگ های بدنش حورالعین به او می دهند. این مخاطب این کلمات در هزار و چهارصد سال قبل آنقدر دارای مشاعر پیش پا افتاده بودند که نمی گفته خب آخر این همه حورالعین را من می خواهم چه بکنم؛ یک لشکر حورالعین، یک لشکر زن لخت! وقتی که آدم زیاد هم می بیند دیگر سیر می شود، آن کسی هم که زیاد زن دارد دیگر از هول و ولا می افتد. می گوید به اندازه هر رگ بدنش یک حورالعین به او می دهد. وَيَشْفَعُ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ هَشْتَاد نَفَر از اهل خانه اش شفاعت می شوند، خب این دیگر جهنمی باقی نمی ماند، این دیگر پُر شد و رفت، همه اش شد بهشت. وَلَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِهِ مَدِينَةٌ فِي الْجَنَّةِ به اندازه هر مویی که در بدنش هست یک خانه ای در بهشت ایجاد می شود. ببینید من فکر می کنم در چکاچک درگیری بین غربت اهل بیت و زورگویی معارضینشان بوده و اینها هم مجبور شدند از این چیزها بگویند تا هم خط علوی را از خشکیدن جلوگیری کنند و هم اینکه تبلیغات شکننده و نابود کننده بنی عباس و بنی امیه را خنثی کنند. والا اگر قرار باشد دین اینطوری

سرو ته‌اش باز باشد پس دیگر شرایع که نمی‌خواهد! یارو می‌گوید برای یک تار موی این زن به جهنم می‌رود و در فلان قسمت آویخته می‌شود. نه به آن سفت‌گیری و سخت‌گیری، نه به اینکه الان دارد می‌گوید هر کس علی را دوست داشته باشد شفاعت هم می‌تواند بکند. یعنی خودش که به بهشت می‌رود هیچی بلکه شفاعت هم می‌تواند بکند. یک دوتا بحث دیگر هم هست برایتان بخوانم و همه اینها هم اسنادش همین بود که در ابتدا عرض کردم.

بخش سوم: باز از اهل بیت است: *أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا يُقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ* هر کس علی را دوست داشته باشد؛ بین همه‌اش دوستی است ها! آنکه می‌گوید برو در تنور آن شیعه است پیرو است شاگرد واقعی است. این هم که دوست است همینطوری از علی خوشش می‌آید، از یکه‌تازی او در جبهه‌ها خوشش می‌آید، از مخالفتش با خلفا خوشش می‌آید، از لُج حکومت‌های مرکزی که سُنی بودند از علی خوشش می‌آید که علی مطرود آنها بوده است. می‌گوید که هر کس علی را دوست داشته باشد از او خوبی‌هایش پذیرفته می‌شود و از بدی‌های او صرف نظر می‌شود و در بهشت هم رفیق حمزه سیدالشهدا عموی پیغمبر است.

بخش چهارم: باز یک بحث دیگر، می‌گوید: *أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا سَمِيَ فِي السَّمَاوَاتِ أَسِيرَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ*. این جالب است، این خیلی معارض است و این دیگر عدم تطابقش دقیقاً مثل همین است که می‌گویند گاو نه من شیرده تا الان شیر دوشیده گذاشته کنار، حالا با لگد می‌زند همه آن را می‌ریزد. در این چهارمین بخش می‌گوید هر کس علی را دوست داشته باشد در آسمان‌ها اعلام می‌شود که این شخص اسیر است، اسیر خدا در زمین است. پس چه شد؟ شاید آن بارنامه‌هایی که دادند مربوط به نسیه‌گاه بهشت است ولی اینجا اسیر است، هر کس دنبال علی می‌رود اسیر، گرفتار، بدبخت، بیچاره، توسری خور و زمین خورده است. *دَقَّتْ كُنُودُ*؛ *أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا سَمِيَ فِي السَّمَاوَاتِ* شناسنامه او در آسمان این است که *أَسِيرَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ* اسیر خداست یعنی اسیر اسماء ایزدانی در زمین است، پس این همه در این سه تا بخش گذشته تعریف شد فقط مال آن طرف مرز است اینجا تو فقط باید شلاق بخوری مانند طرفدارهای علی که معاویه دست و پای آنها را قطع کرد. یا اینکه حجاج ابن یوسف ثقفی یا اینکه منصور دوانیقی یا متوکل عباسی، تمام اینها محبین امیر را قطعه قطعه کردند. اینها اسیر بودند دیگر؛ *أَسِيرَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ*. آن چیزهایی که گفته شد، حواله‌ها مال بهشت است تو اینجا له و لورده بشو بعد به بهشت می‌روی، حالا بهشت را چه ک سی دیده؟ چه کسی آمده؟ چه کسی گفته؟ همه آنها در هاله‌ای از ابهام است.

ظهوریاب منتظران ۵۱۸۹ – فایل صوتی ۶۰۱۹ – از آماری به بزرگی تاریخ فقط مقداری به بهشت می‌روند:
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يُدْخِلُ مِنْ أُمَّتِي الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ هُمْ مِنْ شِيعَتِكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ – کتاب تاج الفضائل و المناقب لالامام علی امیرالمؤمنین از شیخ ابراهیم جرجانی شاهرودی از انس ابن مالک نقل می‌کند.

انس ابن مالک را می‌شناسید که چند سال خدمتکار پیغمبر بود. *قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ* او گفت پیغمبر گفته است *يُدْخِلُ مِنْ أُمَّتِي الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ هُمْ مِنْ شِيعَتِكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ*. انس ابن مالک جزء بزرگان حدیث اهل سنت است و قاعدتاً نباید میانه‌خوشی با علی داشته باشد و در نقل حدیث از پیامبر واسطه

است. می گوید پیغمبر گفت هفتاد هزار نفر وارد بهشت می شوند که حسابی بر آنها نیست. یعنی میزان، صراط، موازین، مواقیت و حشر و نشر و هیچ کدام از اینها را ندارد. پس نگاه به علی کرد و گفت آنها از شیعیان تو هستند و تو امام و پیشوای آنها می باشی. اینجا چندتا برخورد فکری هست که باید روی محاجه باز بشود؛ یکی اینکه هفتاد هزار نفر نسبت به شیعیان امیر خیلی تعداد کمی است. چون شما حساب کن هزار و چهارصد سال است امیر ما پیرو و شیعه دارد آن وقت حسابش از میلیارد در میلیارد رد می شود، بعد اینجا می گوید هفتاد هزار! خب این هفتاد هزار بر چه اساسی است؟ چگونه بُرش داده شده است؟ و بعد هم اینکه، خود اهل بیت که در دروس سابق و در کلمات مختلفی از اینها داشتیم که اینها می گفتند ما از شب حساب و کتاب، از شب اول قبر می ترسیم. یا مثلاً می گفتند که امام صادق می گفت هر کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما مفتخر نمی شود، آن وقت این چطوری اینطوری می شود؟ وقتی حساب و کتاب را بردارند، یعنی این شیعه هر کاری دلش خواسته کرده فقط پیرو علی است. اگر هم بخواهی بگویی که نه منظور مؤمن از شیعیان امیر است، باز آن عمر ابن مفضل که حواری امام صادق بود را یادت هست که حواریون نامه نوشتند و به امام صادق گفتند این را طردش کن این باعث بی آبرویی شده، این همه جا می رود و با هر کسی نشست و برخاست دارد بعد می گوید شیعه توسست! بعد امام صادق در یک آزمونی نشان داد که این از همه بهتر است. یعنی اصلاً ملاکی نیست از اینطرف سختگیری است؛ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و از اینطرف آنقدر باز است که لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ! این لَا حِسَاب، هم در واحد برزخ می رود و هم در دوزخ. یعنی طبق معادلات دینی از اینجا که می رود شب اول قبر و شب حساب و کتاب دارد و شب محاکمه شب اول است که مَنْ رَبِّكَ؟ مَنْ إِمَامُكَ؟ مَنْ نَبِيِّكَ؟ همه را می پرسند که خدای تو چه کسی بوده؟ پیغمبر تو چه کسی بوده؟ امام تو چه کسی بوده؟ کتابت چه بوده؟ و بعد آنجا هم بر اساس همین آزمون و بازپرسی تا برقراری بهشت و جهنم طبق همین تلقینات دین یک دری باز می شود که اگر جهنمی است این در از جهنم تا قیامت باز است و اگر بهشتی است یک در از بهشت تا قیامت باز است. خب آن وقت این چطوری می شود؟ همه اینها ناهمخوان و ناهمگون است، اینها عدم تطابق است که در جای جای فرهنگ دینی مشاهده می شود و جوابی برای آنها داده نشده. یعنی کلاف سردرگم است. اینطرفش را می خواهند جواب بدهند آنطرفش مانده مگر اینکه توجیه کنند و توجیه هم که خب یک فاکتوری داریم که امام صادق چه گفت؟ گفت هفتاد نوع صحبت می کنم و هر موقع هم خواستم که انکار می کنم.

ظهور یاب منتظران ۵۱۹۰ - فایل صوتی ۶۰۲۰ - درس اول - رگه های زمینی از رشته های آسمانی، ساختار

خاکی رجال ظهوری را متمایز می کند: عَنِ الْمُفَضَّلِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ زَيْدٍ وَ هُوَ وَإِلَيْهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أَحْرِقَ عَلَى جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَ الدَّهْلِيزِ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَتَخَطَّى النَّارَ وَ هُوَ يَقُولُ أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّوْرِ أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ - كتاب اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات از محدث خبیر حرّ عاملی است.

سلسله روایات ابن جمهور از پدرش از سلیمان ابن سماعه از عبدالله ابن القاسم از مفضل ابن عمر، صحابی معروف امام صادق و امام باقر. مفضل ابن عمر که توحید مفضل مربوط به اوست. وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ

زَیْدٌ وَهُوَ وَالِيهِ زَمَانٌ حُكومت منصور دوانیقی بود به حسن ابن زید که فرماندار مدینه بود گفت: أَخْرِقْ عَلَيَّ جَعْفَرَ ابْنَ مُحَمَّدٍ دَارَهُ خانۀ امام صادق را آتش بزن. فَأَلْقَى النَّارُ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ آتش در خانۀ امام صادق انداختند، فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالدَّهْلِيزِ آتش همه خانۀ را فرا گرفت؛ درب خانۀ و راهرو فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَتَخَطَّى النَّارَ وَهُوَ يَقُولُ امام صادق آمد روی آتش راه می‌رفت و می‌گفت أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ من فرزند عروق آسمان هستم و فرزند ابراهیم هستم. خب حالا اینجا تحلیل کنیم؛ اولاً این آتش زدن خانۀ اهل بیت هدفدار بوده. خانۀ امیر را آتش زدند و خانۀ امام صادق را هم آتش زدند. او در زمان خلفا بود و این به دست حاکم عباسی که حکومت را از بنی امیه به نام اهل بیت تحویل گرفته بودند که احقاق حقوق ائمه را کنند و انتقام خون حسین را بگیرند و دیگر کم کم همه چیز یادشان رفت و رأی را که از مردم گرفتند دیگر همه چیز فراموش شد و خودشان را دیدند. مبحث دوم در این کلاس این است: أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى همان ثریای خودمان است؛ بالاترین نقطۀ آسمان. إِعْرَاقُ جَمْعُ عُرُوقٍ است؛ رگ، رگ، مویرگ. بعد اینکه روی آتش راه می‌رفته و این کلام را می‌گفته به معنای این است که آتش تحت امر والی وسطی است و از طریق آتش نمی‌توانند آنها را آزار بدهند. باز اینجا یک اِنْقُلْتی مانده و آن این است که اگر اینها قدرت داشتند که بر آتش مسلط شوند، در شام غریبان که خیمه‌های ابی عبدالله را آتش زدند و بچه‌ها سوختند و به بیابان فرار کردند و پخش و پلا شدند. امام زین العابدین که آنجا بود و امامت به او رسیده بود کاری نکرد! این دوگانگی‌ها باعث می‌شود انسان به این خطوطی که روی صفحه آمده شک کند. والی وسطی، عروق است، عروق رگ‌های حساس بدن را می‌گویند مثلاً آنچه که قلب را به دیگر اعضا متصل می‌کند. می‌گوید عروقش گرفته فتر بزیم! رشته ارتباطی اعضای بدن عروق است، رگ‌های بزرگ حساس که نقش بالایی را ایفا می‌کند. ثری همان در مکالمات دینی به معنای بالاترین نقطه آمده است. یعنی از پایین که سطح خلقت است زمین است به عالی‌ترین موقعیت و منطقه که سقف خلقت است و بالاست. چه ارتباطی دارد که امام صادق رفتن در آتش و نسوختن را به آسمان مرتبط می‌داند؟ این آسمان هم نه منظور اینکه جای خاصی باشد، چون این دین است که می‌گوید خدا در آسمان است؛ عَرْشُهُ عَلَيَّ الْمَاءِ الرَّحْمَنُ اسْتَوَى عَلَيَّ الْعَرْشُ، یعنی بالاتر و ما پایین‌تر. همان که علی در مناجاتش می‌گفت: أَنْتَ أَمِيرٌ وَأَنَا الْمَأْمُورُ. أَنْتَ الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ. أَنْتَ الْحَاكِمُ وَأَنَا الْمَحْكُومُ. أَنْتَ أَمِيرٌ وَأَنَا الْمَأْمُورُ، این وجه اشتراک معلم ثانی با معلم اول است. أَعْرَاقِ الثَّرَى می‌تواند کانال و تونلی باشد که از فرش به عرش متصل است و ابراهیم را به عنوان نمونۀ آن می‌گوید. امام صادق در عین اینکه روی آتش راه می‌رود دو چیز گفت: یکی اینکه ما بین زمین و آسمان شاهراه هستیم و یکی هم اینکه ما فرزندان ابراهیم هستیم. ابراهیم بخاطر اینکه در آتش افکنده شد. بهر حال ما مجبوریم هر چیزی را که از دایرۀ حدیث پیدا می‌کنیم، در ترازوی عقلانیت قرار بدهیم و سوابق را نگاه کنیم که آیا این مندرجات، به حقایق مندرج در تاریخ ربط دارد یا ندارد؟

درس دوم – چرا نفرین‌ها متفاوت است، گاه می‌گیرد و زمانی پس می‌زند، کدام گزینه را بپذیریم؟: وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْمُسَمِّعِيِّ قَالَ لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ ابْنَ عَلِيٍّ الْمُعَلِّيَّ ابْنَ حُنَيْسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ وَ أَخَذَ مَالِي فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ ابْنُ عَلِيٍّ إِنَّكَ لَتَهْدِدُنِي بِدَعَائِكَ قَالَ حَمَّادٌ قَالَ

الْمُسْمَعِي فَحَدَّثَنِي مُعْتَبٌ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ رَاكِعاً وَسَاجِداً فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَجَلَالِكَ الشَّدِيدِ الَّذِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهُ ذَلِيلٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَاهْلٍ بَيْتِهِ وَأَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّيْحَةَ فِي دَارِ دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَأْسَهُ وَقَالَ إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكاً ضَرَبَ رَأْسَهُ - كتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات از حرّ عاملی است.

سلسله روایت: احمد ابن محمد از ابن ابی نجران از حماد ابن عثمان از مُسمعی است. گفت لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ ابْنَ عَلِيٍّ الْمُعَلَّى ابْنَ خُنَيْسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا دُعُونَ اللَّهَ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ می گوید که حاکم به وسیله نماینده اش یکی از کارمندان امام صادق را کشت. به حضرت خبر دادند حضرت نفرین کرد و گفت الآن دعا می کنم که قاتل غلامم نابود بشود. خدمتکار امام صادق را کشته بودند و اموالش را هم مصادره کرده بودند. فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ ابْنُ عَلِيٍّ دَاوودی که این کار را کرده بود؛ داوود ابن علی گفت لَتَهْدِدُنِي بِدُعَائِكَ مَرَّاهُ بِنَفْرِي تَهْدِيهِ می کنی؟ مسخره کرد. قَالَ حَمَّادٌ قَالَ الْمُسْمَعِيُّ فَحَدَّثَنِي مُعْتَبٌ أَيْنَهَا شَهَادَتٌ دَانَدَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ رَاكِعاً وَسَاجِداً گفت که بعد از این جریان امام صادق شروع به خواندن یک نمازی کرد که عجیب غریب بود. فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ از وقتی که شنید این نماز را شروع کرد تا به سحر رسید. سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ گفت ما شنیدیم که ایشان این دعا را می خواند در حالی که در سجده بود اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ، این یکی از واحدهای مبالغه یعنی جنگ از راه دور است. گفت خدایا از تو می خواهم به قدرت تقویّت شده ماوراء، چون قوّت و قدرت در پایین مصنوعی و مجازی است و در بالا حقیقی و واقعی است. خدا قدرت دارد نمی شود گفت که مثلاً فلانی مالدار است و قدرت دارد و قدرت خرید دارد. یا حاکم قدرت دارد توانسته بر گرده رعیت بنشیند. اما همه اینها محدود است. آن اصل، آن قوّتی است که لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، که یک واحد مبالغه هم همین است که عرض کردم، نیست قدرتی لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ نه محوریستی هست نه قدرتی مگر برای خدا! وَ جَلَالِكَ الشَّدِيدِ الَّذِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهُ ذَلِيلٌ جلال، جبروت، بالا، مافوق، مافوق ترسیم و تعریف. می گوید جلالت تو، شدید است. یعنی هر کس که در دایره ای بخواهد ظلم کند و تبعیض قاتل بشود باز خدا بزرگتر است و دستش قوی تر است؛ از آدم های معمولی بگیر تا حاکم، همه آنها تحت ظلّ یدالله الواسعه هستند. جزء دعایش این بود که آن شدّت عملی که همه را ذلیل کرده، همه را از پا درآورده، وَأَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ در نفرینش گفت همین الآن کار را تمام کن! فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّيْحَةَ فِي دَارِ دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ گفت هنوز در سجده بود که صدای ناله و فریاد از خانه داوود؛ ضارب نوکر امام صادق شنیده شد، فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَأْسَهُ وَقَالَ مَا مَ وَ قَتَلَ مَوْلَايَ می گوید که مطمئن شد کار طرف تمام شده گفت إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكاً ضَرَبَ رَأْسَهُ گفت من دعا کردم خداوند یک موکلی بفرستد تا سرش را بزند. خب حالا سؤال این است، باز ما در یک مسیر عدم تطابق افتادیم! امام صادق که اینقدر قدرت دارد که قاتل پیشخدمت خود را نابود کند آن هم به طرفه العینی و در عرض چند ساعت، پس چطور اهل بیت با معارضین و مخالفینشان و با توطئه گران این کار را نکردند؟ یعنی فاطمه زهرا آنقدر بی جان و بی زور بود که فقط دست به اسلحه گریه برد و با سلاح اشک جنگ روانی علیه حاکم ایجاد کرد ولی قدرت نداشت که نفرین کند. این همه کنار قبر پدر می رفت و به حال اینها نفرین می کرد چیزی نشد و روز آخر هم که این دو نفر برای حلالیت جوئی آمدند، فاطمه گفت تا به ظلم

به من اعتراف نکنید، شما را نمی‌بخشم. آنها هم بلند شدند و رفتند. یا امیرمان، چقدر برای نابودی مخالفینش دعا می‌کرد و یا امام حسین، در آنجایی که می‌گوید اِنْ لَمْ یَكُنْ لَکُمْ دِیْنٌ فَکُونُوا اَحْرَاداً فِی دُنْیَاکُمْ اگر دین ندارید آزادمرد باشید، وقتی که به خیمه‌ها حمله می‌کردند و هنوز جان در بدن ابی‌عبدالله بود این را گفت که جوانمرد باشید به زن و بچه حمله نکنید. حالا ما هستیم و آیینۀ تاریخ اهل بیت و اینها هیچ کاری نکردند! نکردند یا نمی‌خواستند؟ اگر نمی‌خواستند امام حسین هَلْ مِنْ نَاصِرٍ نَمِیْ گفت و بقول امروزی‌ها خودش را سبک نمی‌کرد. از دشمن کمک می‌خواهد دشمنی که همه افراد خانواده و نزدیکان و یارانش را از بین بردند. خودش تنها مانده بود، بعد هَلْ مِنْ نَاصِرٍ را آنجا گفت. و یا امام کاظم که وقتی در زندان بود این همه به هارون الرشید نفرین می‌کرد. هارون الرشید حکومتش را می‌کرد، یادتان هست که در یکی از درس‌ها گفتم روی بام کاخ ایستاده بود، ابرها در حال حرکت بودند و فریاد زد ای ابرها بروید که هر جا بروید موقعیت و منطقه حکومت من است. اینها از واحد مباحله استفاده نکردند. خود پیغمبر، در آن آیه اَنْفُسَنَا اشاره می‌کند که برای مباحله بیرون رفت و انجام نداد! خب اگر آن آیه، آن حرکت و آن دعای نفسانی اثر داشت پیغمبر به جای اینکه دست به شمشیر بزند با دعا مخالفین خودش را از بین می‌برد که تاریخ هم اینطوری قضاوت بد نکند. یعنی بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَکُمْ اینطوری نمی‌آمد که جو فکری نسل‌های آینده، محققین و مکتشفین را به خود مشغول کند. به هر حال یک نقطه که انسان در زندگی اهل بیت در می‌آورد که معارض باشد مثل این، یا باید به حدیث و روایت شک کند، یا باید رد کند و یا اینکه اگر قبول می‌کند و می‌پذیرد باید جوابی برای الباقی داشته باشد. آن روز امام حسین جواب دخترش را چه داد؟ یادتان هست در مباحث داشتیم، که دختر کوچکش شب عاشورا گفت حالا که زور تو به اینها نمی‌رسد که از ما دفاع کنی، بیا ما را به مدینه خانه‌مان برگردان. که امام حسین آن شعر معروف عرب را خواند که کبوتر در لانه‌اش بود با کسی کاری نداشت و این شکارچی بود که او را از لانه‌اش بیرون کشید. غرض این است که در همه مواردی که ما بررسی می‌کنیم این تعارضات هست و در بین یک دوراهی گیر کرده‌ایم، برای همین است که عالم غیبت را عالم نسبیت می‌خوانند. هر چیزی که ما از تاریخ می‌بینیم باید پنجاه پنجاه تلقی کنیم و به همین خاطر جو حاکم بر غیبت، عالم تشکیک و تردید است یعنی انسان وقتی که مثل این حدیث مردد شد بین پذیرش و رد باید طبق اسناد و مدارک در جستجوی موقعیت‌های رضایت‌بخش باشد. بعد در این هنگام تاریخ به کمک می‌آید و عقل به کمک می‌آید، علم، تجربه و شور می‌آید، همه اینها جمع می‌شود بعد یک محقق را و یک انسان آگاه را یک کسی که نمی‌خواهد هُرُری مذهب باشد و کورکورانه دنبال کسی برود را بیدارش می‌کند.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۱ - فایل صوتی ۶۰۲۱ - درس اول - غالیان در پی بزرگ‌نمایی هستند که بازدهی

برعکس دارد: رَأَيْتُ الصَّادِقَ وَقَدْ رَفَعَ مَنَارَةَ النَّبِيِّ بِيَدِهِ الْيُسْرَى وَ حِيطَانَ الْقَبْرِ بِيَدِهِ الْيُمْنَى وَ بَلَغَ بِهِمَا عَنَانَ السَّمَاءِ

- کتاب مناقب فاطمه به سند خود از قیس ابن خالد روایت کرده است.

حدیث این است: رَأَيْتُ الصَّادِقَ وَقَدْ رَفَعَ مَنَارَةَ النَّبِيِّ بِيَدِهِ الْيُسْرَى می‌گوید دیدم امام صادق را که مناره مسجد النبی را با دست گرفت و به طرف آسمان بُرد. اینها معجزات داشتند اما اگر معجزات محکم باشد نباید دشمن شاد می‌شدند و نباید در حيله و نیرنگ دشمن قرار می‌گرفتند. این عدم تطابقی است که تاریخ نشان می‌دهد. حالا زور امام صادق

می‌رسد که مناره مسجد النبی را با دست بگیرد و به طرف آسمان بفرستد، ولی این معجزات را یک نفر دیده، چند نفر دیدند؟ عمومی نبوده! بعد می‌تواند جایگاه ابهام داشته باشد و بعد هم امام صادق که می‌خواهد معجزه نشان بدهد چرا مناره مسجد را به آسمان می‌فرستد، یک کاری که در زمین است را انجام بدهد مثلاً این دشمن‌هایی که داشت؛ منصور دوانیقی، متوکل عباسی یا همین شاگردش ابوحنیفه اینها را ادب می‌کرد. برایتان گفته‌ام که بارها به خانه امام صادق می‌ریختند، او در حین نماز شب بود دست بسته و کت بسته او را می‌بردند. کارهای دوردست را می‌کند کارهای نزدیک را نمی‌کند! یا همان شق القمر که پیغمبر ماه را به دو نیمه کرد، چه کسی دید؟ یک نفر، ده نفر؟ خب اگر حقیقت داشته باشد باید یک علامت دائمی روی آن باشد مثلاً شما از اینجا نگاه می‌کنی یک ترکی بر روی کره ماه ببینی! همانطوری که مادر علی از در بسته وارد کعبه شد و زایمانش کرد. یعنی کعبه شکاف خورد و رفت داخل و دوباره بیرون آمد و الآن آن شکافش هست. می‌گویند با نقره روی آن را پوشانده‌اند. چطور اینجا به تاریخ منتقل شده ولی آنجا نشده؟ یکی هم اینکه اینجا یک معانی دارد؛ اینکه مناره مسجد را به هوا ببرد، شاید می‌خواهد بگوید که اینها برای رسیدن به ذات، مانع هستند وَ قَدْ رَفَعَ مَنَارَةَ النَّبِيِّ بِيَدِهِ الْيُسْرَى وَ حِيطَانَ الْقَبْرِ بِيَدِهِ الْيُمْنَى با دست راست مناره را گرفت و با دست چپ هم بقیه بناها را به آسمان برد.

درس دوم - اگر فرمول زنده کردن اموات در دست باشد که آزمایش رجال ظهوری برای خودشان پاسخ می‌داد!: وَ يَسْتَنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مَا تَتَّ أُمِّي فَقَالَ إِذْهَبْ فَأَتَتْ بِأَمِّكَ فَذَهَبَ فَجَاءَ بِهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ هَذَا الَّذِي أَمَرَ مَلِكَ الْمَوْتِ بِتَرْكِي - كتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، اثر مخبر و راوی و محدث معروف حرّ عاملی است.

جابر واسطه بین امام صادق و ماست. أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مَا تَتَّ أُمِّي یک مردی پیش امام صادق آمد و گفت: مادرم مُرد إِذْهَبْ فَأَتَتْ بِأَمِّكَ فَذَهَبَ امام صادق گفت بلند شو، برو مادرت را بیاور. فَجَاءَ بِهَا مادر را آورد، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ هَذَا الَّذِي أَمَرَ مَلِكَ الْمَوْتِ بِتَرْكِي می‌گوید تا مادرت را آورد مادرت زنده شد و امام صادق هم گفت که من دستور دادم به فرشته مرگ که همان عزرائیل است، تو را رها کند. این هم خیلی ابهام دارد! اگر پیغمبر که با ملائکه مماشات داشت، بطوری که نوشته‌اند، اینهایی که به پیغمبر زهر خوراندند، می‌توانست مهلتی برای وصیت نویسی بگیرد و یک چند روز حالش خوب می‌شد وصیت را می‌نوشت بعد می‌رفت. یا اینکه اگر واحد مرگ در اختیار رجال ظهوری باشد، امام حسین یکه و تنها در گودی قتلگاه ریز ریز نمی‌شود، بلکه با آن واحدها به یزید، عبیدالله ابن زیاد، عمر ابن سعد، شمر، خولی و لشکرشان مرگ می‌فرستاد. امروز وقتی که با معیار عقل نگاه می‌کنیم می‌بینیم که هم این سمتی‌ها و هم آن سمتی‌ها غلو کردند! آن طرفی‌ها منظوم اهل سنت است. آنها آمدند خیلی چیزها گفتند، به ریاست معاویه ابن ابوسفیان، علیه شیعہ، علیه علی، علیه خاندان پیغمبر احادیث درست کردند و اینها هم برای کوبیدن آنها حدیث و روایت درست کردند. این جنگ بین اهل سنت و شیعہ ماحصلش چیست؟ هدایت مردم است بسمت معنویات یا اینکه ضلالت در پی دارد؟

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۲ - فایل صوتی ۶۰۲۲ - درس اول - مگر از ازل رجال ظهوری انتخاب نشده بودند

که پیامبر اسامی آنها را ذکر کرده بود؟ پس این روایت برخلاف آن را اعلام می‌دارد: وَ عَنْ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنِّي نَاجَيْتُ اللَّهَ وَ نَاَزَلْتُهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي أَنْ يَكُونَ مِنْ بَعْدِي فَأَبَى رَبِّي إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي - کتاب اثبات الهداء بالتصوُّص و المعجزات محدث خبیر حرّ عاملی است.

زید از امام صادق نقل می‌کند. زید حواری است و امام صادق مدرس این بخش از کلاس ماست. قَالَ إِنِّي نَاجَيْتُ اللَّهَ وَ نَاَزَلْتُهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي أَنْ يَكُونَ مِنْ بَعْدِي فَأَبَى رَبِّي إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي، امام صادق چه گفت؟ گفت نَاجَيْتُ اللَّهَ مِنْ نَجْوَا كَرْدَم، التماس کردم به خدا و نازل شد، خواستم که اسماعیل فرزندم در امامت جانشین من بشود. اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق است و در عنفوان جوانی از دنیا رفت و فرقه اسماعیلیه می‌گویند او همان مهدی موعود است که به پس پرده غیبت رفته است. حالا امام صادق این را می‌گوید؛ می‌گویند من از خدا خواستم که اسماعیل جانشین من بشود، فَأَبَى رَبِّي خدا زیر بار نرفت. اِبا کردن در تکلمات ما هست. خیلی جالب است ها! اینها بحث‌های کلیدی است. فَأَبَى رَبِّي إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي می‌گوید اصرار کردم اسماعیل امام باشد و خدا نخواست که او باشد، پس موسی (موسی ابن جعفر) را جانشین من قرار داد. حالا بحث ما اینجاست؛ می‌گوییم که مگر خودشان نمی‌گویند، مگر ائمه نمی‌گویند که ائمه، از پیش تدوین شده است، اسامی آنها بر اریکه عرش نوشته شده، پس چطور امام صادق این را نمی‌داند؟ چطور اصرار کرده که اسماعیل پسر بزرگش جانشین او بشود؟ خدا نخواست و موسی ابن جعفر جانشین او شد. در این فَأَبَى رَبِّي خیلی حرف است! یعنی آنچه من خواستم نشد آنچه او خواست شد. اینجا جبر مطلق را نشان می‌دهد، به رُخت می‌کشد. چه کسی؟ امام صادق. فَأَبَى رَبِّي إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى ابْنِي یعنی امام صادق روی حرف خدا حرف زده؟ می‌گوید خدا از هزاران سال قبل این دوازده امام را تعیین کرده، پس چطور امام صادق اصرار دارد به خدا که اسماعیل پسر بزرگش جانشین او بشود؟

درس دوم - با این وصف، تکلیف مسلمانان روشن است و در مناسک دینی هیچگونه مقبولیتی از ناحیه خدا وجود ندارد: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُخَالِفُ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي كَافِرٌ وَ الْمُشْرِكُ بِهِ مُشْرِكٌ وَ الْمُحِبُّ لَهُ مُؤْمِنٌ وَ الْمُبْغِضُ لَهُ مُنَافِقٌ وَ الْمُتَضَيِّ لَأَمْرِهِ لَاحِقٌ وَ الْمُحَارِبُ لَهُ مَارِقٌ وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ زَاهِقٌ - کتاب الانوار الساطعه جلد ۱ صفحه ۲۲۲ است.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عبد الله ابن عباس پسر عموی امیر و پیامبر، محدث معروف و نامی شیعه و سنی است، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت پیغمبر فرمود: الْمُخَالِفُ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي کافر بینید عبد الله ابن عباس یک سکه دورو است که یک رویه اش را اهل سنت به عنوان شیخ المحدثین قبول دارند و یک رویه دیگر را شیعه به عنوان یار علی ابن ابیطالب قبول دارند. خب، می‌گوید پیغمبر گفت مخالف علی ابن ابیطالب بعد از من کافر است. حالا شما بفرمایید همه مسلمین رفتند آنطرف بیعت کردند، علی مانده و حوضش، ها؟ شما چه استنباطی می‌کنید؟ یعنی همه مسلمانان کافر شدند دیگر! آقا، من این حرف را از خودم حرف می‌زنم یا متن است؟ الْمُخَالِفُ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي کافر بعد از اینکه من را کشتید هر کس با علی مخالفت کند کافر است! تأیید این کلام پیغمبر هم آیه قرآن، آیه غدیر است؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، خدا هدايت نمى كند قوم كافرا. يعنى آنهابى كه زير بار غدير نرفتند كافر هستند. حالا ما اصلاً به على و عمر كارى نداريم، ما مى خواهيم بگويم كه آيا جبهه مسلمين بعد از شهادت پيغمبر، مسلم باقى ماندند يا نه؟ آن سند آيه و اين سند روايت، كه همه كافر شدند! اِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ اين را برايتان گفته ام؛ تعداد محدود است و از انگشتان دست و پا تجاوز نمى كند، يك ميليون نفر بازمانده رسالت پيغمبر بعد از شهادت نبوى، ده بيست نفر ماندند و بقيه كافر شدند. حالا شما بفرماييد اين قرآنى كه در خانه شماست، آن را كافر نوشته يا مسلمان؟ اين خيلى حرف است ها، خيلى! نمى شود از كنارش گذشت، گذشتگان ما از كنارش يواشكى رد شدند؛ آسته برو آسته بيا كه گربه شاخت نزنند. ولى اينجا سرِ معرکه گردان است، جايى كه تحقيق، عقل و تاريخ به جنگ با خرافات رفته است. آقا بعد از پيامبر همه با على مخالفت كردند يعنى همه كافر شدند، حالا اين مصحفى كه در خانه تو كه شيعه اى هست مصحف خداست يا صحيفه كافر؟ اينها را كه من نگفتم كه، حق ندارى بگوئى بروجردى گفت! سند نقل مى كنم، واسطه عبدالله ابن عباس و كلام رسول اكرم در باب على است، تازه على هم مطرح نيست، در باب مسلم شناسى بعد از نبوى است! خب، بعد از آن گفت: وَ الْمُشْرِكُ بِهٖ مُشْرِكٌ كسى كه به او شرك ورزد، شرك ورزيده به خدا! ببين شرك، اينجا خيلى ريزه كارى دارد، بازش كنيد! اين شرك براى خداست چطور براى على گفته است؟ وَ الْمُشْرِكُ بِهٖ مُشْرِكٌ نه اينكه على شده خدا، نه! منصب على يعنى غدير، مشرك به او مشرك به خداست! حالا شما بفرماييد صدر اسلام چند تا مسلمان داشتيم؟ چقدر قشنگ قرآن حرف مى زند، بعضى از اين آيات را هر روز هم بخوانيد تكرارى نيست؛ وَ قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وَ لَكِنْ قُلُوْا اَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِى قُلُوْبِكُمْ، شما از شمشير پيغمبر كه با دست على رفت بالا با شعار بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَكُمْ آمديد گفتيد اَنَا مُسْلِمٌ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، بعد نتيجه آن چه شد؟ الْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا هر چه شرك و نفاق است مال دور و برى هاى پيغمبر است! وَ الْمُحِبُّ لَهُ مُؤْمِنٌ، آن كسى كه دوستش دارد مؤمن است، يعنى معيار، فروع دين نيست بلكه محبت والى وسطى است. وَ الْمُبْغِضُ لَهُ مُنَافِقٌ كسى كه با معلم ثانى در افتد منافق است، وَ الْمُقْتَضِى لِأَمْرِهِ لَاحِقٌ هر كس پاسخ او را بدهد ملحق مى شود به سفينة النجاة وَ الْمُحَارِبُ لَهُ مَارِقٌ و كسى كه با او مى جنگد جهنمى است وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ زَاهِقٌ.

درس سوم - بخش اول - با اين همه سفارش، باز هم دست اندازهاى سياستمداران اعمال مى شود: عَنِ اَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ لَوْ اَنَّ اُمَّتِي اَبْغَضُوكَ لَا كَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِى النَّارِ - كتاب تاريخ دمشق جلد ۲ صفحه ۳۴۲، كتاب عقاب الاعمال صفحه ۸۶۴ است.

ابن زبير مى گويد! جالب است عبدالله ابن زبير دشمن على و پسر عمه اش هم بود، على گفت كه زبير همواره يار ما بود تا بچه اش به دنيا آمد. عَنِ اَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ انصارى يار پيغمبر نقل مى كند قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ پيغمبر به على گفت يَا عَلِيُّ لَوْ اَنَّ اُمَّتِي اَبْغَضُوكَ لَا كَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِى النَّارِ اگر امت من؛ خوب توجه كنيد، امت يعنى تمام آنهابى كه مى گويند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، مى گويد اگر همه امت من با تو دشمنى ورزند همه آنها را به جهنم مى برم. برايتان خيلى اشاره كرده ام؛ گاهى وقت ها تجديد خاطرات و احاديث لازم است، در صدر اسلام على با فاطمه مظلومانه نصف شب درب خانه انصار و مهاجر رفت و يادآورى كرد

که شما در غدیر نبودید؟ گفتند بله! همه آنها گفتند فردا صبح ما می آییم با تو در مسجد بیعت می کنیم، فردا علی بود و ده پانزده نفر؛ همین معاریف از اصحابش. نیامدن به معنای دشمنی است دیگر، هر کس دوست است می آید. خب اینها دشمن شدند، پس همه آنها اهل آتش هستند، پس هر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند جهنمی هستند. حالا به ما چه؟ می خواهی بگویی که ما شیعه هستیم!، ها؟ این را می خواهی بگویی؟ خیلی خب! من به تو می گویم به ما چه، یعنی چه؟ کتاب را چه کسی نوشت؟ ببین مسئله نوشتن کتاب خیلی مهم است ها، اگر معارض علی نبود علی فردای کودتا کتابش را به مسجد نمی بُرد که بگوید به این عمل کنید. کتاب را چه کسی نوشت؟ همین کتابی که در خانه می گذاری، من با آن استخاره و استعلام می کنم و دعا می دهم، این را چه کسی نوشته است؟ طبق این داستانی که عبدالله ابن زبیر از قول جابر ابن عبدالله انصاری از قول پیغمبر نقل می کند همه آنها دشمنان علی بودند، نویسنده کتاب هم دشمن علی است و جای همه آنها در آتش است. چقدر این بحث ها را کنار هم می گذاریم قشنگ می شود، یادت هست امام صادق چه گفت؟ حواری او آمد و گفت که یک همسایه ای داریم، نمی دانی؛ شب تا صبح نماز شب، قرآن، روزها تمام عمرش روزه است، هر سال پیاده به حج می رود همه را گفت، گفت هر چه دارد به فقرا می دهد هر چه، همه را گفت. امام صادق نگاهش کرد و گفت تمام شد؟ گفت بله. گفت رابطه اش با ما به عنوان والی وسطی چطور است؟ گفت دشمن شماست. گفت همه را بریز دور! اینها را در خاطرات داری و در کتاب دایرةالمعارف هست، بعد یک چیز مهم تری گفت؛ گفت این شخص اگر به جای نماز و روزه، زنا و لواط کند، دزدی کند و آدم بکشد کمتر عذاب خواهد شد که با ما دشمن است.

بخش دوم: عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ جَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَمِيعٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً وَ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ. این هم بخش دوم همین عنوانی است که خواندم؛ دو مبحثه بود، لَوْ جَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَمِيعٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً وَ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ این هم قلوبی همان است. می گوید اگر تمام اهل زمین علی را انکار کنند. ببینید علی ملاک نیست ها، علی برای یک عده ای استپ گاه است، برای ما همراه است، مکتب و اعتقاد است! آن علی که معارض قرآن بود بر سر نیزه، آن علی که یاران پیغمبر را کشت، این علی ملاک است. بعد ما نتیجه گیری از کارش را می خواهیم. بعضی ها همین؛ قضاوت کردند علی این کار را کرد ما شاء الله به علی. بله، ما شاء الله به علی اما نتیجه کار مهم است. وقتی که به جنگ با عایشه می رود، بعد اختلال می شود در وحی. چرا؟ چون به اسناد بسیار داشتیم که جبرائیل فقط در خانه عایشه می رفت وحی نازل می کرد و پیغمبر هم قبل از شهادتش گفت نیمی از دین را که جبرائیل در خانه ما زیر لحاف ما داد و نیم دیگر آن را هم از ام المومنین عایشه بگیرید. خود کار خیلی مهم نیست؛ با علی مخالفت کردند، علی هم یک زمانی زندگی کرد و کشته شد و رفت ولی نرفت، ماندگار شد در قضاوت تاریخ و در داورخانه تقویم! آثار بودن علی و نبودن علی، وجود مخالف، بعد می آید در اصل اسلام. آقا! قرآن اصل اسلام است یا نه؟ بله اصل اسلام است. خب با علی مخالفت کردند یا نه؟ خانه اش را آتش زدند یا نه؟ به زور بردند بیعت بگیرند یا نه؟ آیا برایت سندش را نخواندم؟ علی دستش را برای بیعت دراز نکرد، جناب آقای خلیفه اول دستش را دراز کرد یعنی با هیچ کس این کار را نکرده بود، همه دست دراز می کردند بیعت می کردند ولی

او دست دراز کرد و با علی بیعت کرد. یعنی او دستش را دراز کرد که مثلاً علی بیعت کرده است. لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً نتیجه گیری چیست؟ این است که عذاب مال مسلمان هاست، جهنم مال مسلمان هاست! چرا و به چه دلیل؟ به دلیل لَوْ جَعَدَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مبارزه کردند با علی. حالا نگو که به ما چه، ما که اینطرف مرز هستیم آنطرفی ها مبارزه کردند. باز هم تکرار می کنی؟ من می گویم بله، تو این طرف مرز هستی اما کتاب را چکار می کنی؟ همه بحث روی کتاب است! بعد هم، اینطرفی ها رجال ظهوری؛ ائمه الهداة المهدیین دهانشان بسته بود. مگر امام صادق نَگفت نُه دهم دین تعطیل است؟ مگر امام صادق نَگفت من هفتاد مدل حرف می زنم و هر وقت هم که خواستم انکار می کنم؟ مگر امام باقر به شاگردش هفتاد هزار سِرِّ را تعلیم نداد و گفت یک دانه اش را درز نده؟ خب پس به چه درد می خورد؟ به چه کاری می آید؟ پس اینطرف مرز و آنطرف مرز نداریم، ما به خاطر تقیه و کلم الناس هدایت نشدیم و آنطرفی ها بخاطر مخالفت با علی هدایت نشدند! جمع بندی کن ببین چه بدست می آید. آنطرفی ها اینطرفی ها بعد مساوی است با اصل اسلام! اصل اسلام می رود روی واحد مسلمین و مسلمین هم که برایتان فاتحه اش را خواندم در این چندتا درس از قول رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و بزرگان دین.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۳ - فایل صوتی ۶۰۲۳ - درس اول - واحد تولید معجزه آمیز خوراک از زمین چرا در اوقات حساس تاریخ فعال نبود؟: وَ يَسْتَأْذِنُ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَزِيدَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ يَشْكُونَ الْجُوعَ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى الْأَرْضِ وَ كَانَ لَهُمْ بُرٌّ وَ دَقِيقًا - کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات اثر محدث خبیر حرّ عاملی است.

سلسله روات به امام هادی وصل شدند؛ علی ابن محمد النقی که اسم و فامیل کاملش است. محمد ابن یزید صحابی و ناقل این درس از امام هادی است. قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ نشسته بودیم پیش امام هادی إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ يَشْكُونَ الْجُوعَ یک عده آمدند گفتند بابا گرسنه هستیم، غذا که پیدا نمی شود، پول نداریم غذا بخریم! آنهایی که مذمّت و ملامت و تفاخر می کردند به اینکه شما بخاطر بی پولی می روید دست و پای مرغ را می خرید الآن همان را قشر اکثر جامعه دارند می خورند. فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى الْأَرْضِ زد دستش را به زمین، وَ كَانَ لَهُمْ بُرٌّ وَ دَقِيقًا. اینجا بُر و دقیق را معنا کرده؛ با ضربه زدن امام هادی به زمین، گندم و آرد پیدا شد. خیلی خب ما منکر معجزات نیستیم اینها رجال ظهوری بودند، ولی تاریخ یک پارازیت می دهد آن را چکارش کنیم؟ تاریخ چه می گوید؟ می گوید اگر ائمة الهداة المهدیین قادر هستند از زمین گندم و آرد بیرون بکشند، طبق آن نسخه ای که وارد دایرة المعارف شده، چه نیازی بود که علی ابن ابیطالب پولی که روی زمین افتاده را بردارد و برود نان بخرد غذا بگیرد شکم زن و بچه اش را پر کند؟ چه جوابی داری بدهی؟ پیغمبر در شعب ابیطالب در محاصره اقتصادی یک دانه خرما را چندین نفر در دهانشان می گذاشتند و فشار نمی دادند یک کمی از شیرینی می رفت پایین و دوباره از دهان این به دهان آن یکی می گذاشتند، پیغمبر کجا بود، چرا دست نزد به زمین که گندم و آرد بیرون بیاید؟ اینها چالش های تاریخ است که متشرع باید جواب بدهد! الآن که پیامبر نیست، ائمة الهداة المعصومین نیستند، متشرع، فروع دینی، سنّتی و متدین باید جواب بدهد، در محاجه اینها را مطرح کن بگو جواب بده!

درس دوم - چگونه است که خدا از معصومین دفاع نکرد و امتحانش را به تاریخ پس داد، ولی در ظهور از

امام آخرین حمایت می‌کند؟: وَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لِلْغُلَامِ غَيْبَةُ قَبْلَ قِيَامِهِ قُلْتُ وَلَمْ؟ قَالَ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحَ - کتاب اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات از شیخ حر عاملی است.

سلسله محدثین: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ رسید به زرارہ صحابی مخصوص حضرت که از معارف حواریون امام صادق است. قَالَ لِلْغُلَامِ غَيْبَةُ قَبْلَ قِيَامِهِ گفت برای فرزند امام حسن عسکری قبل از قیامت یک تایمی هست که ظهور کند. حالا این قیامت چه موقع هست، برایتان گفتم و در اسناد هست که پیغمبر گفت بعثت من و قیامت باهم بوده یعنی هزار و چهارصد و چهل و چهار سال است که قرار بوده قیامت بشود ولی نشده است! قُلْتُ وَلَمْ؟ زرارہ می‌گوید به امام صادق گفتم برای چه؟ برای چه اینقدر دور و دراز است؟ الآن مردم دارند نابود می‌شوند، الان امام می‌خواهند. قَالَ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحَ گفت می‌ترسد که سرش را ببرند. این سند خیلی مهم است! گوینده، امام هادی پدر بزرگ حجة ابن حسن العسکری است. می‌گوید می‌ترسد که سرش را ببرند! حالا یک سؤال داریم؛ این درس به جا و بسیار قشنگ است، بله حفاظت از بدن لازم است؛ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ خودتان را به دست اندازهای مرگ آفرین نسپارید، این درست، این به کنار، حالا سؤال این است که چطور امام حسین نترسید سرش را بریدند؟ ها؟ یک بار دیگر به شما گفته‌ام که امام باید اشجع باشد، اعلم و ازهد باشد. شجاعتش باید از همه این هفت هشت میلیارد بیشتر باشد. پیغمبر ترسید، یادت هست؟ این سندهایی که ما داریم زیر خاکی است قدرش را بدان! شب هجرت از مکه به مدینه به علی گفت بیا برویم داخل کعبه اول یک حالی به این بت‌ها بدهیم بعد من بروم. علی روی دوش پیغمبر رفت با عصا یا شمشیرش شروع به قلع و قمع کردن بت‌ها کرد و پیغمبر هم آن زیر مدام می‌گفت زود باش آمدند. یادت هست؟ اینها را تاریخ نمی‌تواند فراموش کند! چرا خدا کمک نکرد؟ صاحب کعبه چرا کمک نکرد؟ چرا به پیغمبر دلشوره داد؟ مگر آلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ شعار رسول اکرم نبود؟ ها؟ چرا می‌ترسید؟ چرا می‌ترسید اعلان وصایت علی در غدیر کند؟ باز هم اسنادش آنجا هست، یادتان هست؟ با چند نفر مشورت کرد، جبرائیل خودش را پاره پاره کرد که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ! آن وقت پیغمبر دارد با اطرافیان مشورت می‌کند که آیا مصلحت هست ما علی را که اینقدر دشمن دارد به عنوان جانشین معرفی کنیم؟ خب خلاصه‌اش این است اگر که بحث يَخَافُ باشد؛ اَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا، در قرآن چند جا داریم یکی هم این است؛ خدا به شما امنیت و آرامش داده، آسودگی خیال داده، چرا عمل نشد؟ چرا از آخرین فرزند پیامبر حمایت نکرد که ظهور کند و کسی هم جرأت نکند به او بی‌احترامی کند؟ چرا نکرد؟

(فایل صوتی ۶۸۹۶ - درس ششم) امام ترسو به داد مردم می‌رسد؟ کتاب کمال الدین و تمام النعمه از شیخ صدوق جلد ۲ است. از امام صادق: لِلْقَائِمِ غَيْبَةُ قَبْلَ قِيَامِهِ..... يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحَ قبل از قیامش (قبل از ظهورش) باید سالیان زیاد مردم چشم به راه باشند. خب برای چه این وعده الهی عقب می‌افتد؟ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحَ می‌ترسد سرش را بزنند. بعد در معرفت امام داریم؛ أَشْجَعُ النَّاسِ است، شجاع‌ترین مردم است. این چگونه شجاعتی است که

امام صادق می گوید ایشان از ترس اینکه سرش را نبرند غایب شده است! معارضات را ببین، دقت کن؛ أَشْجَعُ النَّاسِ می ترسد که سرش را ببرند! امامی که از خودش نمی تواند دفاع کند چگونه از اهل زمین می خواهد دفاع کند؟ چگونه می خواهد منجی باشد و مردم را از بدبختی نجات دهد؟ چگونه می خواهد مصلح باشد و جامعه بشریت را اصلاح کند علی الخصوص اهل تشیع را؟ اینها جزء مباحث کلیدی است، اگر خواستی با قائلین به حیات امام دوازدهم بحث کنی، اینها را باید در نظر بگیری. مباحث ادامه دارد، اما وقت گذشته!

درس سوم - مگر در زمان ظهور، پاکیزگی مطلق در جهان وجود ندارد، پس اجرای حکم برای چه منظور صورت می گیرد؟: وَ رَوَى ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ الْخِصَالِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ مُوسَى عَنْ حَمْزَةَ ابْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ (عَنْ أَبِيهِ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ قَالَا لَوْ قَامَ الْقَائِمُ لَحَكَمَ بِثَلَاثٍ لَمْ يَحْكَمْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ يَقْتُلُ الشَّيْخَ الزَّانِيَّ وَ يَقْتُلُ مَانِعَ الزَّكَاةِ وَ يُؤَرِّثُ الْأَخَ أَخَاهُ فِي الْأَظْلَةِ - كتاب اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات از شیخ حر عاملی، این بار در این درس ابن بابویه در کتاب خصال آورده است.

سلسله روایات را می شمارد: قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ مُوسَى عَنْ حَمْزَةَ ابْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ حَوَارِي امام حسن عسکری است. چه گفت؟ (عَنْ أَبِيهِ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ از چند کانال نقل می کند؛ قَالَا هر دو گفتند قَالَا لَوْ قَامَ الْقَائِمُ لَحَكَمَ بِثَلَاثٍ لَمْ يَحْكَمْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ گفت وقتی قیام می کند، حکم قضا را برای اهل زمین صادر می کند. این حکم چیست که اینقدر مهم است؟ هزاران سال است که می گویند بشارت، ظهور و فرج در راه است، حالا حضرت آمده می خواهد چکار کند؟ آمده است که سه حکم را اجرا کند، بین چقدر محدودیت دارد؛ يَقْتُلُ الشَّيْخَ الزَّانِيَّ پیرمرد زناکار را می کشد. وَ يَقْتُلُ مَانِعَ الزَّكَاةِ می کشد کسی را که زکات نمی دهد. خب، ظاهرش بسیار قشنگ است خیلی عالی است، نسخه زیبایی است، اما باز هم چالش تاریخ داریم؛ می گوید که قبل از او اجرا نشده است، مگر پیغمبر روی اجرای فروع دین حساسیت نداشت و آنها را به زور بر مردم تحمیل نکرد؟ خب چطور این انحصاری مال ظهور است؟ اگر یادتان باشد در اسناد و مدارک ثبت شده در کتاب دایرة المعارف ظهور داشتیم که ابوبکر خلیفه اول رسول الله، بعد از شهادت نبوی زمامدار شد و یک قبیله ای، یک شهری اعلام کردند که ما زکات نمی دهیم؛ چون برای بیت المال خرج دارد دیگر، باید زکات جمع کنند! حساب بیت الاماره، بیت المال، خزینه حکومتی، در موضوع زکات است. وقتی که پیامبر به شهادت رسید مجبور شدند که زکات جمع کنند، بخاطر اینکه خرج شده بود دیگر، یادتان هست در بعضی از اسناد داشتیم که حضرت آقای عمر ابن الخطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پول خرج کرد، پول های اُورْت خرج کرد که علی تنها بماند و جناب آقای ابوبکر، ابوبکر صدیق بالای اریکه قدرت بنشینند. خب پول ها تمام شده بود اعلام کردند بیت المال خالی است و مِنْ جمله جاهایی که اعلام کردند یکی از شهرهایی بود که در عهد نبوی به وسیله سربازان اسلام مُسَخَّر شده بود. اینها اعلام کردند ما زکات نمی دهیم. مأمور جمع آوری زکات، شهر به شهر، روستا به روستا می گشت تا به اینها رسید، اینها گفتند برای چه زکات بدهیم؟ شرط پیغمبر این بود که ما بگوییم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، نمی دانستیم دیگر بعد از آن خیلی

چیزها هست که می آید و در آستینمان می کنند و در پاچه ما می کنند! بعد هم اینکه ما زکات را به کسی می دهیم که قبولش داشته باشیم. اینها گفتند ما ابوبکر را به عنوان جانشین پیغمبر قبول نداریم! حضرت آقای ابوبکر، خالد ابن ولید که یکی از الواط کنار پیغمبر بود را با قشونی مأمور کرد و گفت بروید یا زکات بگیرید یا نابودشان کنید. چطور آن وقت این انحصاراً، این کار، این حکم مال زمان ظهور است که دین معرفی می کند؟. اینها همه رفتند شمشیرها را کشیدند و گفتند زکات می دهید؟ گفتند نه! آنها هم از خودشان دفاع کردند و جمعیت آنها کم بود و جمعیت مسلمین زیاد بود، همه را از دم کشتند؛ کسانی که نماز می خواندند، قرآن را قبول داشتند و پیغمبر را قبول داشتند، به جرم اینکه آقا ما این حاکم را نمی خواهیم و نمی خواهیم به او پول بدهیم، اگر پول بدهیم صرف تبلیغات علیه حق در اقتدار باطل می شود. خالد ابن ولید با سربازانش همه آنها را کشتند و اموالشان را برداشتند به عنوان زکات آوردند و زنهای خوشگل آنها را هم آوردند در مدینه که حضرات حالش را ببرند. خب، این شیخ زانی؛ یَقْتُلُ الشَّيْخَ الرَّانِيَّ که پیرمرد زناکار را می کُشد، اینجا اصلاً در اصل موضوع حرف است؛ اولاً پیر، آلت تناسلی او بلند نمی شود. شیخ یعنی هشتاد، نود سال، والا شصت، هفتاد سال که پیر نیست. خب اصلاً گیریم که این پیرمرد قدرت اجراء آمیزش دارد و آمیزش کرده، یک سوال دیگر آمد؛ می گوید که مگر نه آنکه در ظهور همه پاک و طیب و طاهر هستند؟ نه؟ تنها حکومتی که می گویند در آن بد وجود ندارد حکومت حجة ابن الحسن العسکری است! حالا جواب این را چه می دهی؟ چطور پیرمرد در آن عصر زنا می کند؟

ظهور باب منتظران ۵۱۹۴ - فایل صوتی ۶۰۲۴ - درس اول - رجال ظهوری یکی هستند بجز حرمسرا که

تعدادش فرق می کند!: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بَحْرِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ الْأَيِّمَةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ - كتاب اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، تأليف محدث خبير حرّ عاملی است.

سلسله روات: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا گروهی نقل شده؛ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بَحْرِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ از عبدالرحمان ابن ابی عبدالله از محمد ابن مسلم که حواری امام صادق است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ الْأَيِّمَةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ می گوید این پیغمبر با ائمه فرقی ندارند إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ فرقی که اینها پیغمبر نیستند اما در مقامات معنوی و الهی و ربوبی یکی هستند تازه بار اینها بیشتر بود برای اینکه پیغمبر ده سال یواشکی در مکه تبلیغ کرد بعد هم فرار کرد به مدینه رفت و آنجا مردم جمع شدند و حمایتش کردند و قدرت پیدا کرد و می جنگید. ولی علی ابن ابیطالب چه؟ قرآن با او جنگید. در صفین قرآن سر نیزه بود که علی را به ورطه شکست رسانید. ابی عبدالله چه؟ بار اینها خیلی سنگین تر بود. وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ فرقی دیگر اینها با پیغمبر این است که آنقدر که پیغمبر زن گرفت اینها نباید بگیرند. یعنی بر پیغمبر نه تا روا بود و الباقی هم صیغه، ولی بر اینها چهارتا روا بود و الباقی کنیز.

درس دوم - بالابرندگان هدفدار و قائلین به اختیار از دین خارجند: وَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ بَشَّارٍ قَالَ

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْقَاسِمِ ابْنِ حَمْرَةَ ابْنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ سَهْلٍ الْقُمِّيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَنِ الْغُلَاةِ وَالْمُفَوَّضَةِ؟ فَقَالَ الْغُلَاةُ كَفَّارٌ وَالْمُفَوَّضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ وَاكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ رَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ - كتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، تأليف محدث خبير حرّ عاملی است.

سلسله روات: حَدَّثَنَا محمد ابن علی ابن بشار از مظفر ابن احمد ابن الحسين قزوینی از عباس ابن محمد ابن القاسم ابن حمزه ابن موسی ابن جعفر، فرزند امام کاظم این درس را نقل می کند که گفت حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ سَهْلٍ الْقُمِّيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ الْغُلَاةِ وَالْمُفَوَّضَةِ؟ سوال کردم. غلات کسانی هستند که بالا می برند. وقتی از رجال ظهوری معجزه می بینند می گویند اینها ذات هستند! مفوضه آنهایی هستند که می گویند خدا همه چیز را خلق کرد و رفت یک گوشه ای سراغ چُپُت کشیدن، همه چیز را به مردم تفویض کرد؛ آقا تو به راه خودت، او هر طوری که دوست دارد. عین جنگل درست کرد. و واقعاً هم همین است ها! الان به نظام طبیعت که نگاه می کنی همین است و مردم می گویند مگر ما صاحب نداریم، مالک نداریم، آفریدگار نداریم، پروردگار نداریم؟ مفوضه این را می گویند؛ می گویند خدا دیگر دست از مدیریت هستی کشید خسته شد و گفت خودتان هر کاری می خواهید بکنید، بکنید. فَقَالَ الْغُلَاةُ كَفَّارٌ امام رضا فرمود آنهایی که غلو می کنند و معلمین ثانی را بزرگ می کنند، کافر هستند! وَالْمُفَوَّضَةُ مُشْرِكُونَ آنها هم که قائل هستند خدا بیکار است و یک گوشه ای نشسته آنها هم مشرک هستند. حالا خداییش ها، خدا بیکار است یا نه؟ ها؟ وقتی جواب این چک هایی که در قرآن هست را نمی دهد بیکار هست یا نه؟ رها کرده یا نه؟ گفته به من چه یا نه؟ پشت کرده به شما یا نه؟ بعد هم ادامه می دهد که مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ هر کس با اینها نشست و برخاست کند هم غذا و هم سفره بشود او هم در معیار اینهاست. به اینها زن ندهید و از آنها زن نگیرید.

درس سوم - وقتی که صاحب آفرینش در جهالت خلق قرار دارد، رجال ظهوری در راستای خدا قرار می گیرند:
وَعَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ كَامِلِ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ قَالَ اجْعَلُوا لَنَا رَبًّا نَتُوبُ إِلَيْهِ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ - همان مرجع تحقیقی؛ کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، تأليف محدث خبير حرّ عاملی است.

سلسله مراتب محدثین: حسن ابن موسی از اسماعیل ابن مهران از عثمان از کامل التمار از امام صادق. کامل التمار صحابی و حواری امام صادق بود. این حدیث خیلی معنا دارد و بدرد مباحثات می خورد. من اینها را باز نمی کنم بخاطر اینکه مخاطبین من زیاد هستند و همه جور آدم با ظرفیت های مختلف هست. ولی شما در کلاستان جمع و جور هستید. امام صادق فرمود: اجْعَلُوا لَنَا رَبًّا. یعنی چه؟ قرار بدهید برای ما ربوبیت را! وقتی که می گویی والی وسطی، یعنی خدای زمین! اجْعَلُوا لَنَا رَبًّا برای ما خدایی قرار دهید. نَتُوبُ إِلَيْهِ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ می گوید که بسوی ذات برمی گردیم؛ معنای اَنَا اللَّهُ وَ اَنَا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ، یعنی اینجا تحت امر است و اختیار دارد در حوزه جبری که پادشاهی خلقت مقدر کرده، ولی وقتی که ظهور می شود اینها به اصلشان که خود خداست باز می گردند. اینجا خدایی

می کنند و به خدا برمی گردند. وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ برای ما هر چه می خواهید بگویید. هر نوع تعریفی هست برای معلمین ثانی رواست! خب درسی که از این موقعیت می گیریم این است که باید حدّ و مرز را حفظ کنیم؛ همه کاره ذات است، منتهای مراتب چون ذات دیدنی نیست و هنوز خیلی کار دارد تا او را بشناسیم و بقول امیرمان در اول جاده معرفت هستیم مجبور هستیم چراغدار را که چراغ گرفته الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ مَشْكَاتٍ یعنی چراغ، باید دنبالش رفت اگر هم دنبالش نروید، کوره راه می روید و بیراهه می روید و بعد در چاه می افتید و چالش ایجاد می شود به درّه می افتید.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۵ - فایل صوتی ۶۰۲۵ - درس اول - شناخت ذات در ظلمت خانه غیبت بسی دشوار

و ناممکن است!: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرْفَةَ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ؟ فَقَالَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ لِأَنَّكَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فَكَأَنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئًا غَيْرَهُ وَجَعَلْتَهَا آلَةً لَهُ بِهَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَهَذَا شِرْكٌ وَإِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِهِ غَيْرِ قُدْرَةٍ فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ خَلَقَهَا بِلَا إِقْتِدَارٍ عَلَيْهَا وَلَا قُدْرَةَ وَ لَكِنَّهُ لَيْسَ هُوَ بِضَعِيفٍ وَلَا عَاجِزٍ وَلَا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ - كتاب عيون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۷۱۱ است.

سلسله روات از محمد ابن عرفه نقل می کنند که شاگرد و صحابی امام رضا است. قُلْتُ لِلرِّضَا به امام رضا گفتم خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ؟ گفتم خدا عالم را با قدرت آفرید یا به غیر از قدرت؟ این از آن سؤالات سنگین متافیزیکی است؛ یعنی خدا با زور آفرید یا بدون زور؟ فَقَالَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فرمود جایز نیست که بگوییم خدا هستی را به قدرتش آفریده خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ لِأَنَّكَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فَكَأَنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئًا غَيْرَهُ گفت اگر بگوییم خدا به توانایی اش عالم را آفریده، تو قدرت را از ذات جدا کردی. یعنی ذات یک چیز است و قدرت یک چیز است. این کلام پنبه اسماء و صفات را می زند. این همه اسماء و صفات حسنی و ایذائی که وصل به ذات می کنیم، اینجا امام رضا می گوید بیخود است. چرا بیخود است؟ برای اینکه او را نمی شناسیم. چیزی که نمی شناسید، یعنی یک پرده ضخیم انداخته اند و به تو می گویند که پشت این پرده چیست؟ تو نمی دانی! ممکن است مدام بگویی انسان است یا حیوان است. یعنی خدا را کوچک کردی، البته ذات را! این اسماء و صفات چون از ناحیه ادیان و مذاهب درست شدند، به معبود خاکی بعلاوه جبرائیل بعلاوه روح القدس بعلاوه روح الامین برمی گردد. وَ جَعَلْتَهَا آلَةً لَهُ بِهَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ گفتم یکی از ابعاد ذات این است که اشیاء را به وسیله قدرت خلق کرده وَ هَذَا شِرْكٌ خدا را نشناختی. برای همین می گویم نمی شود برای ذات اقدس کبریائی قضاوت کرد. چون ما او را نمی شناسیم؛ نه من او را می شناسم نه تو و نه رجال ظهوری! ما داریم می رویم تا او را بشناسیم! خَلَقَ عَالَمٌ استپ کردند در آن خدایی که یافتند حالا یا در هند بُت است یا اروپایی ها مسیح را می شناسند که او به خدا حق می گفت یا مسلمانان که الله می گویند. وَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِهِ غَيْرِ قُدْرَةٍ اگر بگوییم که آفرید به غیر از قدرت، فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ خَلَقَهَا بِلَا إِقْتِدَارٍ عَلَيْهَا، اینجا دست و پایش را بستی، یک خدای دیگر است! این نشسته تماشا می کند یکی دیگر خلق می کند. برای همین می گویم طولی است؛ ذات، مشیّت، رجال ظهوری. حالا بعضی ها هم گفته اند مشیّت همان رجال ظهوری است. فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ خَلَقَهَا بِلَا إِقْتِدَارٍ عَلَيْهَا اقتدار را از او گرفتی. مانند همان مقوضه ای که در تدریس ۶۰۲۴ بحثش

بود که تفویض امر کردند، همه چیز را آفرید و به آن بالا رفت؛ إِنَّ اللَّهَ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ رفت آن بالا نشست. وقتی که او بالا برود بعد مسئله معراج پیش می آید، وقتی که معراج آسمانی پیش می آید، بعد تا آنجا پیش می رود که پیغمبر گفت ابراهیم بغل خدا نشسته بود. خوشبختانه این اسناد و مدارک در دایرة المعارف ظهور جمع است. بَلَا إِقْتِدَارٍ عَلَيْهَا وَلَا قُدْرَةَ وَلَا كُنْهَ لَيْسَ هُوَ بِضَعِيفٍ وَلَا عَاجِزٍ، این توضیح چیست؟ توضیح هر دو است: بخشی از امکاناتش می رود در قدرت، که غلط است! نمی رود در قدرت. مگر قدرت را کسی دیگری می دهد؟ غلط است. این ضعف و ناتوانی رهبریّت جهان هستی را نشان می دهد! وَلَا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ اگر خلق کردن توسط کسی باشد، پس خدا محتاج است؛ یعنی همان فرماندهی کل آفرینش، محتاج است به اینکه یک نفر دیگر خلق کند و او تماشا کند.

درس دوم - شَرِّ الْأَزْمَنَةِ زَنَ وَ مَرْدَ نَمِي شَنَاسِد وَ مَجْمُوع سَكَنَةِ زَمِينِ رَا دَر بِرِ مِي گِيرِد: عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمَنَةِ نِسْوَةً مُتَبَرِّجَاتٍ كَاشِفَاتٍ عَارِيَّاتٍ مِنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٍ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٍ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٍ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَّاتٍ لِلْمَحْرَمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ - كتاب مكارم الاخلاق صفحه ۱۰۲

از مولای ما امیر است قَالَ يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمَنَةِ می گوید در پایانه زمان و نزدیک شدن قیامت؛ یادتان نرود که پیغمبر خاتم را می گفتند پیغمبر آخرالزمان. یعنی آخرالزمان از هزار و چهارصد و چهل و چهار سال شروع شده تا الآن. همه آمدند می گویند آخرش است و یک سری نشانه ها را هم اعلام کردند و گفتند به این دلایل آخرش است. نشانه ها آمد و آخرش دیده نشد! برای همین ما خطّ انتظار را پیش گرفتیم که آخرش را پیدا کنیم! وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمَنَةِ بدترین زمان ها است. یادتان هست گفتم یکی از القاب غیبت شَرِّ الزَّمَانِ، زَمَنِ الْاَشْرَارِ و یا بقول این درس شَرِّ الْأَزْمَنَةِ است؟ آزمه جمع است؛ بدترین زمان ها. خب، بعد اینجا می رود در خطّ زن ها؛ نِسْوَةً مُتَبَرِّجَاتٍ كَاشِفَاتٍ در آنجا زن هایی پیدا می شوند که خودشان را آشکار می کنند، یعنی چادر و روسری ندارند. عَارِيَّاتٍ مِنَ الدِّينِ دور شده اند از دین، دَاخِلَاتٍ فِي الْفِتَنِ فتنه انگیزی می کنند، مَائِلَاتٍ إِلَى الشَّهَوَاتِ همه وجودشان طنازی و شهوت رانی است، مُسْرِعَاتٍ إِلَى اللَّذَاتِ فقط هم و غم آنها این است که ترانه گوش بدهند، بنوشند و بکشند و حالش را ببرند. مُسْتَحِلَّاتٍ لِلْمَحْرَمَاتِ حرام را حلال می دانند، فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ جایشان جهنم است. حالا ایرادات این قسمت چیست؟ اولاً وقتی که شَرِّ الْأَزْمَنَةِ است زن و مرد نمی شناسد، تمام ما متولدین شَرِّ الْأَزْمَنَةِ هستیم پس قسمت کردن اینکه ما بیاییم از زن ها مایه بگذاریم اشتباه است. البته نه اینکه ما بگوییم علی اشتباه کرده، نه، تاریخ می گوید عدم تطابق است! اینکه می گوید کاشفات، خب اینجا که در ایران روسری واجب است چادر نیست، ولی در کشورهای دیگر روسری بی معناست. یعنی می خواهم بگویم که فقط به کشورمان نگاه نکنیم. اینجا می گوید عَارِيَّاتٍ مِنَ الدِّينِ، خالی شدن از دین، ببینید اینجا چرا نگفته عَارِيَّاتٍ مِنَ الْاِسْلَام؟ ها؟ چرا گفته عَارِيَّاتٍ مِنَ الدِّينِ؟ پس دین چیز دیگری است و می رود در وجه يَأْتِ بِدِينٍ جَدِيدٍ! دَاخِلَاتٍ فِي الْفِتَنِ، اینها مفتن هستند، اولاً یکی از اسامی ایذایی الله مفتن است. وقتی که خودش فتنه گر است. بعد به حساب آن درس که جبرائیل گفت قرآن فتنه گر است. و بعد اینکه اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر فتنه گر بودند. این مثلث! پس نمی توانیم بگوییم که این دامن گیر

زن‌ها شده بلکه عمومی است. در بین زن‌ها فقط یک نفر آن هم کسی که با علی جنگید؛ مادر جان، بقیه‌اش مرد بودند. مَائِلَاتُ إِلَى الشَّهَوَاتِ؛ میل به شهوت دارند. شهوت، شیطان است شیطان مخلوق خداست، کارمند و مواجب بگیر خداست. یعنی شیطان فقط دنبال زن‌ها می‌رود؟ مردها فتنه به پا نمی‌کنند؟ درگیری‌های خانوادگی فقط توسط زن‌هاست و مردها دخیل نیستند؟ مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَّاتِ؛ سرعت می‌گیرند به لذت. خب این لذت‌ها مال جنس انسان است و حیوان، چطور این فقط زن‌ها را اختصاص داده است؟ حیوان وقتی آب می‌نوشد لذت می‌برد، غذا می‌خورد لذت می‌برد، آمیزش می‌کند لذت می‌برد، صید می‌کند لذت می‌برد و همین‌طور مردها و زن‌ها. مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ، محرمات را حلال می‌دانند. باز این به دین برمی‌گردد، دینی که هنوز خودش را نشان نداده، چطور مُحَرَّماتش معلوم است؟ فِی جَهَنَّمَ خَالِدَاتٍ، در آتش می‌سوزند. در آتش هم مگر چندتا سند و من جمله آیه نخواندیم که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد؟ نگفته فقط گناه مردان را می‌بخشد، نه! زن و مرد، کوچک و بزرگ، صغیره و کبیره.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۶ - فایل صوتی ۶۰۲۶ - درس اول این فایل با موضوع همه چیز هلاک می‌شود الا

وجه خدا که اهل بیت می‌گویند ما هستیم به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۳۷۹۷ ملحق گردید.

درس دوم - در پایانه غیبت، انسان‌ها قابل اعتماد نیستند بخاطر نبودن تغذیه روا؛ وَ فِيهِ اَيْضًا فِي ذَلِكَ الْبَابِ،

قَالَ أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْ يُوَثَّقُ بِهِ أَوْ ذَرَهُمْ مِنْ حَلَالٍ - کتاب تحف العقول صفحه ۴۵.

از نبی مکرم اسلام است می‌گوید که أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْ يُوَثَّقُ بِهِ أَوْ ذَرَهُمْ مِنْ حَلَالٍ در درس قبل عرض کردم که آخرالزمان الان است هزار و خُرده‌ای سال است که می‌گویند آخرالزمان است ولی الان نشانه‌هایی که مأخذ و مرجع است دارد خودش را نشان می‌دهد و یکی از آنها همین کرونا است. در روایت داریم که یک بیماری قبل از ظهور، کُلَّ انسان‌ها را در برمی‌گیرد. قَالَ أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْ يُوَثَّقُ بِهِ در آخرالزمان برادری که مورد وثوق قرار می‌گیرد. این برادر تنی است و برادر هم‌کیش و برادر همنوع. اگر یادت باشد یک یهودی با علی یک مصاحبه خیلی طولانی کرد، که بعضی از آنها را برایتان خوانده‌ام، در آنجا علی یهودی را دائماً، برادر خطاب می‌کرد پس می‌خواهم بگویم این به نوع انسان کار دارد نه به مسلمین. اینکه در بعضی از روایات می‌گفتند که این محدوده‌ها پیدا نمی‌شود اینجا پیغمبر افشا کرده؛ برادری که تو به او اعتماد کنی. وقتی که مسئله بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زی‌ک گوه‌رند مطرح بشود یعنی تمام انسان‌ها باهم برادرند و خانم‌ها باهم خواهر هستند. خانم‌ها با آقایان خواهر هستند و برادرها با خانم‌ها برادر هستند. به شرط آنکه موثق و مؤید باشند. موثق یعنی چه؟ وثوق، یعنی اعتماد که می‌کنی نارو نزنند. می‌گوید که این حدیث موثق است؟ یعنی محکم است! این وثیقه موثق است؟ یعنی قابل اعتماد است! أَوْ ذَرَهُمْ مِنْ حَلَالٍ یا اینکه پولی که از حلال پیدا بشود. خب ما اینجا یک بُعد تفسیری داریم؛ اولاً اینکه الان اصلاً درهمی پیدا نمی‌شود. درهم به معنای پول. اکثریت قاطع مردم یکی یکی دارند از خودشان می‌خورند یعنی خون دل که می‌خورد، اعصاب که بهم می‌ریزد، احساس که جریحه‌دار می‌شود، کم‌کم انگار انسان یک جانوری داخل بدنش افتاده که مدام دارد می‌خورد! خب خدا به وظیفه رزاقیت عمل نکرد، خیال خودش و شما را راحت کرد؛

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ پول می خواهی که دردت دوا بشود، مشکلت حل بشود؟ برو، من گذاشتم در گاوصندوق بالا سرتان است، برو، برو آن را در بیاور و مصرف کن! این بین ما هزاران کیلومتر بلکه میلیارد ها کیلومتر در طول قرار دارد تا برسیم به آنجایی که خدا گفته روزیتان را گذاشتم. خب پس اصلاً روزی نیست چه برسد به حلال آن! بسیار عریضه می دهند می گویند که ما مجبوریم کلاهبرداری کنیم، مجبوریم دروغ بگوییم، مجبوریم مردم را رنگ کنیم. خب می گویم چرا؟ بعد برایم می چینند می گویند ببینید باید مالیات بدهیم، بیمه باید بدهیم، حقوق کارگر را باید بدهیم، مخارج مغازه را باید تأمین کنیم و آخرش هیچ چیزی نمی ماند. حالا به بعضی ها می گویند که خب مثلاً مغازه داری، حالا یا خریده یا سرقفلی است، آن را بفروش. می گوید کجا بگذارم؟ کجا سرمایه گذاری کنم؟ همه جا لقمه است. در بانک هم که بگذارد می خورد وقتی روی آن نیاید دیگر تمام می شود. اَوْ ذَرَهُمْ مِنْ حَلَالٍ روزی حلال هیچ جا نبود. ببین هرچه که من می گویم تو دنبال اشارات بگرد! اگر روزی حلال پیدا می شد امیرمان آن پول را از روی زمین بر نمی داشت که برود برای خانواده اش غذا بگیرد. حالا اینجا یک بُعد دارد که می گویند رجال ظهوری اختیاردار مردم هستند طبق قاعده اَلَسْتُ اَوَّلَىٰ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ خدا خلق کرده به اینها هم اجازه داده و همه مال مردم مال اینهاست. حالا غیر از آن، مسئله ظاهریش این است که اگر کسی از زمین چیزی پیدا می کند باید اعلام کند، به مغازه ای که آن نزدیک است به خانه ای که آن نزدیک است یا برود در مسجد اعلام کند که چه کسی پولش گم شده؟ ولی امیر این کار را نکرد، پول را برداشت و رفت برای داخل خانه غذا خرید که بعد پیغمبر آمد کنارشان و گفت خوب کردی ولی اگر صاحبش آمد به او پس بده. خب وقتی که درهم حلال پیدا نمی شود! یکی از پادشاهان به یک مرجعی گفت، فکر می کنم ناصرالدین شاه قاجار بود به یکی از مراجع آن موقع که شاید ملاعلی کنی مرجع تهران بوده، به او گفت که چرا بچه های ما خوب درمی آیند و بچه های شما بد درمی آیند؟ جوابش را چه کسی می تواند بدهد؟ بعد آن مرجع گفت بخاطر اینکه ما از اموال شما می خوریم، بچه های ما مثل شما می شوند اما شما به خانه ما مهمانی می آید و از غذای ما می خورید بچه های شما خوب می شوند. پس مال حلال نیست هیچی! اصلاً مال نیست. برادری هم که مورد وثوق باشد نیست؛ حالا چه برادر تنی چه برادر همنوع. یعنی تو نمی توانی اسرار را به کسی بگویی، به هر کسی بگویی فردا درز می کند، نمی دانی با چه کسی درد دل کنی! از چه کسی کمک بخواهی. پیام این درس همین است که در پایانه زمان که الان هستیم آدم موثقی پیدا نمی شود که آدم به او تکیه بدهد و پول حلال هم پیدا نمی شود، مردم در پول حرامش مانده اند، این صدای ناله گرفتاران است، وای به حال مال حلالش.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۷ - فایل صوتی ۶۰۲۷ - درس اول - غیب ناپیدا و نامحسوس است و اذن ورود به آن نمی باشد ولی در چرخ فلک گیتی مؤثر است: عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَقَالَ الْغَيْبُ مَا لَمْ يَكُنْ وَ الشَّهَادَةُ مَا قَدْ كَانَ - کتاب بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۹۷، کتاب التوحید بحار باب العلم و کیفیتہ است، و ایضاً معانی الخبر نقل کرده از ثعلبہ ابن میمون عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا از سلسله مراتب روایات.

ببینید، یک چیزی اینجا در آغاز درس بگویم، یکی از دلایل ما این است که در علم رجال ردیابی می کنند که چه کسی

خوب است و چه کسی بد است وقتی می‌خواهند در محاجه بکوبند این را می‌گویند که آن سلسله مراتب محدثین مطمئن هستند. بین الآن اینجا می‌گوید عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا یعنی رشته قطع شده است. چه کسی گفته؟ بعضی از اصحاب. این نشد اتصال به بالا! عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، این آبی عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ آیه است، امام صادق فرمود که الْغَيْبُ مَا لَمْ يَكُنْ جَالِبِ است می‌گوید اصلاً غیب وجود ندارد! الْغَيْبُ مَا لَمْ يَكُنْ وَالشَّهَادَةُ مَا قَدْ كَانَ مفسرین این آیه را به گونه‌های مختلف تفسیر کردند، اصلاً با وجود این عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا دیگر نمی‌شود به سلسله روایات تکیه داد. غیب، ظهور است. غیب، وعده‌گاه است. نمی‌شود بگوییم ذات غیب است ها! باز مخلوق را می‌خواهیم ببریم خالق را معرفی کنیم. می‌گوید هیچ کس قدرت ندارد که وارد غیب شود، آینده لازم است. قطار انتظار ما را به غیب می‌رساند. وَالشَّهَادَةُ مَا قَدْ كَانَ، شهادة مشهود، شهود، شاهد. می‌گوید که تفاوت بین شهود و غیب این است، البته ما می‌گوییم غیبت و ظهور می‌گوید آنچه را که نفست می‌طلبد و اشتها دارد در رفع ابهامات، این مال فرداست. ببینید باز اینجا یک بررسی لازم است. فرق بین متدین و منتظر این است؛ متدین آخرین مرحله را در غیب، ظهوری می‌داند که حجة ابن الحسن العسکری مسئولش است و منتظر به دنبال غیب است آنجایی که گفت كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا من پنهان بودم و هستم. خب، پس چه شد؟ غیب؛ مَا لَمْ يَكُنْ نفوذ ناپذیر است. اینجا مترجم پرانتز زده که غیب آن است که هنوز موجود نشده، پس چطور پیامبر در سفر معراجیه از آن بالا بهشت و جهنم را دید؟ که در بین خواص، مفصل روی آن بحث شده که از آن بالا بهشت را دید چطور بودند، زن‌ها و مردها چطور در آتش بودند. در ادبیات دینی غیب به معنای بهشت و جهنم وجود دارد منتهای مراتب باید میلیاردها سال منتظر بود ولی غیب به معنای ظهور الآن بعد از گذراندن سه مرحله علم‌الیقین، حق‌الیقین، عین‌الیقین، در آستانه آن هستیم. ما که در کشتی انتظار هستیم برای ما تا حدودی این غیب بندش پاره شده، اگر یادداشت باشد یک نسخه داشتیم اِنْتَظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ کسی که منتظر فرج است خودش در فرج است. یعنی واکنش مثبتی که فرج می‌دهد.

(فایل صوتی ۷۱۸۸ - درس اول) ناآگاهی مردم باعث خفقان جامعه می‌شود. آیه آخر سوره تغابن (آیه ۱۸) است.

در معرفت خدا می‌گوید که عالم به غیب است. هر جایی که اسم الله نیست دو منظوره است: هم ارائه مطالباتمان و هم معرفی فرمانروای هستی! آنچه که اعلان نابسامانی‌ها ناهنجاری‌ها ناملازمات هست مربوط به خدای ادیان و مذاهب است. می‌گوید عالم به غیب است. عالم؛ دانا. غیب؛ پوشیده. غایب؛ حضور نداشته. در غیبت که سرزمین و زمان و مکان پوشیدگی‌ها است که همه چیز پشت پرده ابهام و ایراد و اشکال است، عالم به غیب است. به چه درد مردم می‌خورد؟ غیب چیست؟ ثروت، ندارد غایب است. صحت، ندارد غایب است. امنیت، ندارد غایب است. رزق، ندارد غایب است. در عریضه‌هایی که امروز دادند معرکه است از گرانی، وای وای وای! حسابی این خدای زمین چنگک‌هایش را به گلوی این ملت بدبخت بیچاره بینوای بی کس انداخته و دارد فشار می‌دهد. مغازه‌دار عمده‌فروش است امروز زنگ زده می‌گوید برنج درجه یک ایرانی کیلویی چهارصد و پنجاه هزار تومان. آدم دیوانه نمی‌شود؟ یک دفعه یک شبه چه شده؟ آن یکی رفته انبار نفت که عمده‌فروشی است، می‌گوید تخم مرغ شده شانه‌ای چهارصد هزار تومان. چه کسی مسبب است؟ خدا. چرا؟ چون ما را به زور آورده، این یک جرم اوست، اتهام نیست، جرم است یعنی

ثابت شده در قضاوت وجدان که این خدا جنایتکار است. آخر تو که نمی توانی بندگان را ساپورت کنی، در الفبای اولیه رزق، آنها را تنها گذاشته ای. الفبای اولیه رزق چیست؟ نان است. آنهايي که نان می خرنند، می گویند روز به روز بالا می رود. آب است. آب داری؟ هوا است. می توانی نفس بکشی؟ عالم به غیب است، یعنی می داند مردم گرسنه هستند، مردم بیچاره هستند اما اقدامی نمی کند. مگر نمی گویی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، همه جا حضور دارد؟ الان در همین آیه دارد می گوید وَالشَّهَادَةُ او حضور دارد. ای وای بر متدین و متشرع که می داند خدایی را که سال های سال سجده و رکوع کرده، او را در فلاکت کامل می بیند و کمک نمی کند. شاعر درست گفت:

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن داستان متشرعین و متدینین امروز است که وضع ایران را می بینند، اینها دو دسته هستند: یکی ندار هستند، که دیگر اینها خیلی احمق هستند، دارند ظلم خدا را می بینند، چکمه خدا روی سرشان است ولی باز هم خدا را قبول دارند. یا ثروتمند هستند، آن ثروتمند نباید ناراحت بشود چون مشکل ندارد. آب نیست؟ در این عریضه های چند وقت پیش برای شما گفته ام که نگهبان باغ یکی از این سرمایه داران بزرگ می گفت: آقا اینجا آب نیست، کامیون کامیون برای این بابا آب معدنی می آورند. می فهمی یعنی چه؟! دانه ای چند است؟ می گوید از این آب، استخرش را پر می کند، وان حمامش را پر می کند. به به به، عجب خدایی داری! تبعیض را ببین، ظلم را ببین! عَالِمُ الْغَيْبِ. غیب دینی چیست؟ تقیه. تقیه یعنی چه؟ یعنی حرف زن، نپرس، برو جلو و هر طوری مردم می خواهند عمل کن. آیا عملکرد شریعتمداران در طول هزار و خرده ای سال بر پایه تقیه نبوده؟ یعنی چه؟ یعنی این آیه را من بیاورم اینطوری معنا کنم که واقع مطلب است، مردم از دین سرد می شوند. اگر سرد بشوند من چه کار کنم؟ من سوار چه کسی بشوم؟ من جیب چه کسی را خالی کنم؟ اگر این حدیث را بگویم؛ همین احادیث و آیات و روایاتی که من دارم می گویم، چون من خلاف آن را دارم می گویم، هر چه که آنها نگفتند را دارم می گویم، می خواهم زمینه را آماده کنم برای امام مهدی که بیاید این دین را به آشغالی بیندازد و یَأْتِ بِدِينٍ جَدِيدٍ دین جدید بیاورد. همان کاری که جدش امیرالمومنین می خواست بکند، اگر غدیر بود این دین که نبود، این کتاب که نبود، کتاب علی بود. غیب یعنی دین. آیا تو دین داری؟ به چه دلیل؟ کاسه از آش داغ تر، تو شیعه هستی؟ شیعه جعفر ابن محمد ابن الصادق هستی؟ بله؟ امام صادق دارد می گوید نُهْ دَهْمُ دین تعطیل است، یعنی نُهْ دَهْمُ دین در غیب است، غایب است و با یک دَهْمُ داری حرکت می کنی. نُهْ دَهْمُ آن از دسترس خارج است، آیا این دین شد؟ خدای زمین همه جا حضور دارد، اگر نمی گفت حضور دارد آدم کمتر عصبانی و ناراحت می شد، این کَلِمَةُ الشَّهَادَةِ نمک روی زخم این ملت بیچاره می ریزد، یعنی شما خدا دارید، آباء و اجدادتان تحت عنوان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ با این خدا بیعت کرده بود، الان هم شما را او خلق کرده، رازق شما اوست، حافظ شما اوست، ناصر شما اوست. همه اینها القاب و اسامی است که در قرآن برای خدای زمین گفتند. چه شد؟ چرا از شما حمایت نمی کند؟ چرا به داد آن یک سوم جمعیت ایران نمی رسد که زیر خط فقر هستند؟ یعنی تخم مرغ می خواهد بخرد، می رود تماشا می کند. گوشت می خواهد بخرد، می رود تماشا می کند. مرغ می خواهد بخرد، می رود تماشا می کند. هوای مسموم را استنشاق می کند مریض می شود چون پول ندارد پیش دکتر برود. بعضی از داروخانه دارها دکترهای داروساز که با من ارتباط

دارند می گویند که مشتری های داروخانه کم شده. خیلی عجیب است! یعنی مردم مریض نمی شوند؟ چرا نمی شوند، امروز روز بیماری ملت ایران است. پس چرا نمی روند؟ می گوید پول ندارند. می گوید داروها ساعت به ساعت بالا می رود، می گوید ما خرید می کنیم، خرید بعدی فاکتور را نگاه می کند اوه دو برابر شد، بابا یک ماه پیش من از شما خرید کردم! الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدای زمین، عزیز است. عزیز یعنی با عزت، شوکت، عظمت. بعد در قرآن می گوید که هر کس دنبال عزت می رود، عزت دست خداست و پیغمبر و مؤمنین. نکند عزت خانم را می گوید؟ آیا خدا عزیز است؟ از مردم پرسید. آیا رضایت مردم از خدا شرط نیست؟ پس چرا در آن آیه می گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ دو طرفه است، خدا از تو باید راضی باشد، تو هم از خدا باید راضی باشی. آیا تو از خدا راضی هستی؟ نزدیک است که لشکر ترک کنندگان اسلام وارد خیابان ها بشوند چون رسول خدا پیش بینی کرده و رسول خدا دروغ نمی گوید! گفت: در انتهای عمر این دین، مسلمین، خدا را لعنت می کنند. چرا؟ چون می بینند مسبب همه بدبختی ها خداست. آیا خدا عزیز است؟ پیغمبر عزیز است؟ پیغمبری که پشتوانه اش جبرائیل است و حافظش خداست نمی تواند از خودش دفاع کند، او را به زور وارد یک اتاق می کنند و به او سم می دهند. آیا این عزت دارد؟ باز هم تکرار می کنم، نگو دارو بوده، اهل سنت و جماعت نگویند دارو بوده، چون دلایل داریم: پیغمبر به هوش می آمد و می گفت باید شما هم از این دارو بخورید، بیهوش می شد. اگر سم نیست چرا پیغمبر می گوید این دارو که به من دادید باید شما هم بخورید؟ مگر شما مریض هستید؟ عباس عموی پیغمبر با پسرش عبدالله در آن اتاق حاضر بود (۷۱۷۱)، عایشه ام المومنین گفت: ای کاش این دو نفر اینجا نبودند. چرا؟ خانه یکدست بود، برای اینکه لو نرود. آیا این پیغمبر، خاتم الانبیاء عزت دارد؟ یک وصیت نامه نمی تواند بنویسد، آن هم در جمع حواریون خودش! در دست رومیان اسیر نیست، دوروبری هایش، معتمدین و موثقینش نه تنها نگذاشتند وصیت نامه بنویسد، بلکه پیغمبر هنوز زنده است نفس می کشد و چشم هایش باز است دارد می بیند، می گوید این پیغمبر دیوانه است و آنقدر آنتن قوی بود که در یونان طبیب آنجا دلش سوخت و گفت بروم این پیغمبر را که در اعراب هست معالجه کنم. این اسناد و مدارک را یادت رفت؟ بعد آمد گفتند پیغمبر مرده. گفت نزدیک ترین کس او کیست؟ گفتند علی ابن ابیطالب. آمد گفت افسوس به پیغمبرتان نرسیدم، اگر من بودم نمی گذاشتم بمیرد، شنیدم دیوانه شده (۳۸۳۱)! او در اتاق خواب پیغمبر می گوید تو دیوانه هستی، صدایش تا یونان رفته! حالا پیغمبر، عزیز است؟ امیرالمومنین، عزیز است؟ باید بیست و سه سال برود کارهای سخیف و پست جامعه را انجام بدهد، مقنی بشود، کارگر بشود، باغبان بشود؟ أَعْلَمُ النَّاسِ، أَشَجَعُ النَّاسِ، أَتَقَى النَّاسِ، أَقْضَى النَّاسِ، اینها را پیغمبر به علی گفته است. آیا خدا برای این علی عزت گذاشته؟ در صفین وقتی که نصفی از سپاهش شمشیرهایشان را از معاویه برگرداندند به علی، این عزت است؟ که سپهسالارش مالک اشتر بگوید: علی چرا می گویی برگرد؟ یکی دو ساعت دیگر کار تمام است، گردن معاویه را می زنم! علی گفت: ای مالک اشتر تا الان من امیر بودم، امیرالمومنین، امیر لشکر بودم اما از الان دیگر نیستم. آیا این عزت است؟ عزت است که روی منبر می گوید: ای ابن ملجم چه موقع می آیی من را بکشی؟ یعنی از دست این خدا من را بکش، و الا علی حریف مردم نمی شود؟ مردم چه کسی هستند. معجزات علی در تاریخ هست، حتی به نصّ اهل سنت و جماعت. سرش را در چاه می کند. می دانی چرا؟ می گوید: این نمازی که من می خوانم

و در قنوت باید دعا کنم، مخاطب ندارم. چطورى به آنها بگويد؟ چون مخاطب ندارد سرش را در چاه مى کند زمزمه مى کند و مى گويد من را بکش، من از تو خير نديدم! چرا مى گويد من را بکش؟ چرا همه اهل بيت آرزوى مرگ داشتند؟ ببين، شما دقت کن! شما به خانه يك نفر به مهمانى مى روى، عزت و احترام مى کنند، کم کم اين احترام تمام مى شود، مى بينى جاىگاهى ندارى چمدانت را بر مى دارى مى گويى خدا حافظ. اهل بيت اينطورى بودند. چرا فاطمه زهرا در قنوتش مى گفت: اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِيْ سَرِيْعًا، مرگ مرا برسان؟ ما مهمان خدا هستيم، پذيرايى خدا اين است، مى گويد: پس زودتر بميرم بهتر است. ابى عبدالله از دست اين خدا با صد نفر رفت جلوى ده هزار نفر! زين العابدين از دست اين خدا رفت به يزید گفت: من غلام تو هستم، مى خواهى من را بکشى بکش، نکشى نکش (۶۹۹۳). اين تاريخ شيعه است! آيا امام حسن عزت داشت که رفت با دشمنش معاويه بيعت کرد؟ و بعد که شيعه نماهاى دروغگو و منافق آمدند يقه اش را گرفتند که اى مذلّ المومنين ما را دليل کردى، چرا آشتى کردى؟ چرا بيعت کردى؟ چرا صلح کردى؟ امام حسن گفت معاويه شرف دارد بر شما شيعيان، شما به من خيانت مى کنيد! او دشمن است، من مى دانم او دشمن است، ولى شما مى گويى من شيعه هستم. آيا اين عزت است؟ وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (۸ منافقون). آيا امام صادق عزت دارد که اينطورى مى رود به خانه طاغوت زمان، آدمکش، ظالم، مستبد، يعنى منصور دوانيقى، دستش را به سينه مى زند السّلام عَلَيْكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. عه امام صادق، جدت على گفت اين حرف را به كسى نگويى، اميرالمومنين من هستم، هرکس غير از من به كسى بگويد فاسق است. عه عه! اين كلام اميرالمومنين در كتب شيعه است، آن وقت تو چرا به اين مى گويى اميرالمومنين؟ مى دانى براى چه مى گويد؟ براى اينکه آقا خدا دليلش کرده، ذلت است. حکومتى که مال جعفر صادق است را او مى گيرد، بعد امام صادق از ترس جانش بايد برود دست به سينه در کاخ او و لقب جدش را که براى همه ممنوع است به او اطلاق کند که او را نکشد. مى گويد امام أَشْجَعُ النَّاسِ است، شجاعترين مردم است، بله اگر پشتوانه داشته باشد. پشتوانه اش کيست؟ خداى زمين. خدا رها کرده، اى ايرانى خيال نکن که امروز خدا تو را رها کرده، بزرگان دين را رها کرد رفت. ابى عبدالله را در کربلا در عاشورا رها کرد رفت. اين امام حسيني که حاضر نشد با يزید بيعت کند با کمال خجلت جلوى دشمنانش ايستاد و گفت هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِيْ مى آييد به من کمک کنيد؟ اينها آبروى خدا را برده است. امام مهدى است که نفر آخر ائمه است، رفته در کوه قايم شده. چرا من اين را مى گويم؟ كتب شيعه نوشته اند که امام حسن عسکرى به او گفت پسر من برو، غيبت را که آغاز کردى جايت در شهرها، روستاها و آبادى ها نباشد، به بيابان برو. مى دانى چرا به او گفت به بيابان برو؟ براى اينکه از يك طرف مسئوليت امامت دارد، امام بايد دلش براى مردم بسوزد، همانطورى که حضرات معصومين خودشان گفتند: وقتى که شما مريض مى شويد، ما مريض مى شويم. شما محزون مى شويد، ما محزون مى شويم، شما گرفتار مى شويد، ما گرفتار مى شويم. از اين طرف پيغمبر هم گفته مَن أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ هر کس مردم مسلمان و گرفتار را ببيند و کمکشان نکند مسلمان نيست. اين دوتا! تکليف اين بنده خدا امام دوازدهم چيست؟ چرا به خانه هاى شما نمى آيد؟ براى اينکه دستش بسته است، مى آيد حرص مى خورد، دلش خون مى شود و نمى تواند کار کند. همه را سر کار گذاشته، مى گويد: خدا هفتاد و سه واحد اسم اعظم دارد و يك واحدش را براى خود گذاشته،

هفتاد و دو واحد اسم اعظم را به معصومین داده است. می دانی مانند چیست؟ یک ماشین سی میلیارد تومانی گذاشتند می گویند این مال شماست، باشد! در را باز می کنی پشت فرمان می نشینی، استارت می زنی روشن نمی شود، عه این که روشن نمی شود! می گوید ما نمی دانیم، ما به تو این را دادیم دیگر، هر کاری می خواهی با آن بکن! زبان حال خدای زمین هم همین است، می گوید: ما شما را خلق کردیم حالا هر کاری می خواهی بکن! در متون دینی آمده: خدا با ملتی که خشم کند، به آنها می گوید بروید من با شما کاری ندارم. حالا الان ملت ایران مورد خشم خدای ایران زمین قرار گرفته اند یا نه؟ آیا نگفته بروید جلو هر کاری می خواهید بکنید؟ من نه ناصرم، نه حافظم، نه رازقم، نه صانعم، نه خالقم، هیچی نیستم، همینطور یک تندبادی شد و شما اینطوری درست شدید. حکیم، آیا خدا حکیم است؟ حکیم یعنی با حکمت کار می کند، یعنی وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ (۲۵ حدید) این اسماء ایزایی است، قبلش اسماء الحسنی است؛ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۲۵ حدید). حکیم یعنی کسی که با دلیل و برهان حکومت می کند، مدیریت جامعه می کند. آیا خدا بر اساس حکمت، مردم را اداره کرده است؟ حکمت اگر باشد عدل است. آیا عدل هست؟ بله پایه دوم اصول دین؛ اول توحید، دوم عدل! عدل نمایشی، عدل الکی، عدل تو خالی. چرا این حرف را می زنی؟ چرا اهانت می کنی؟ ما هرچه می گوییم، از مستندات خود این دین است. چند جا ائمه فرمودند: خدایا ما از عدل تو فرار می کنیم. ای حضرات معصومین مگر عدل بد است، چرا فرار می کنید؟ برای اینکه این خدا همه چیزش وارونه است. مگر مستندات دینی نمی گویند الدُّنْيَا مَعْكُوسَةٌ؟ عدلش مانند ظلم است. در قنوت نماز، نمازخوان چه می گویی؟ ببین چقدر دلایل داریم که عدل وجود ندارد و عین ظلم است. إِلَهَنَا رَبَّنَا عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلُنَا بِعَدْلِكَ عَجِيبٌ است! در قنوت این را می گویی؟ دعا فرآورده پیامبر و اهل بیت است، می گوید: خدایا به ما بر اساس فضل و کرم و لطف و رحمت برخورد کن! نکند با ما به عدالت رفتار کنی؟ ائمه چطوری بگویند که خدا عادل نیست؟ من می گویم، من مأموریت دارم تا ناگفته های آنها را بیان کنم، ولو در این مرحله کشته بشوم، مأموریتی است که خدا داده است؛ خدای ماورا، خدای حقیقی، خدای الله!

درس دوم – کالبدشکافی جبر! اگر عدالت بود عاصی مسئول گناهان خود می شد: قَالَ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ اللَّهُ فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ فَجَبَّرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ وَ أَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا إِبْنِ آدَمَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۷۵۱، کتاب الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ وَ الْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، همان کلام معروف امام صادق است)، راوی حسن ابن علی الوشاء، صحابی و حواری، از ابی الحسن الرضا (امام رضا) است.

قَالَ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ اللَّهُ فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ خدا تفویض امر کرده برای اختیار. یعنی روی پای خودت بایست. روی پای خودت بایست پس ولایت چیست؟ ولی، پدر است، دست بچه اش را می گیرد در هنگامی که راه رفتن آموخته و وقتی مدرسه با او کاری دارد می گوید ولی خود را بیاور. یعنی تمام اختیارات این بچه دست مدرسه یا دست خانواده است. اولیاء دَم؛ وقتی یک نفر یک نفری را می کُشد اولیاء دَم می آیند، اولیاء جمع ولی است، که یا رضایت بدهند یا قصاص کنند. خب سؤال کرد فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ گفت خدا احتیاج به بنده ندارد تا بیايد

تفویض امر کند یا از بالا تفویض امر بشود. فَقُلْتُ فَجَبَّرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي؟ گفتم مجبورش می کنند به گناه؟ قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ وَ أَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ گفت خدا عادلتر از این است. خب اینجا باز پای این درس می لنگد، آیا اینجا خدا عادل است؟ به قرآن نگاه کنید به تاریخ نگاه کنید مگر الْعَدْلُ وَضَعُ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ نیست؟ خب محل علی حفاری چاه و درخت کاشتن است، بعد رُقبای او همه کاره شدند، آیا این عدل است؟ وَ قِصِّ عَلَى هَذَا. قَالَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حسن ابن علی الوشاء نقل می کند می گوید که خدا گفت يَا ابْنِ آدَمَ ای آدمیزاد اَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ یعنی اینکه خدا گفت، منظور همین معبود خاکی است اَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ یعنی خوبی داری مال من است تو نیستی. ببین اینجا جواب خودش را داده ها! آنجا روی تفویض و اختیار قلقلک داد و اما اینجا پا را روی گاز گذاشته است. اَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ همان أَ لَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ است، یادتان هست؟ اَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ یعنی تو هیچ کاره هستی اگر کار خوب انجام می دهی من امر کردم! خب پس بهشت برای چیست؟ فلسفه بهشت چیست؟ چرا مردم را به بهشت تبشیر می کنید؟ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنْنِي می گوید که کار بد بکنی. معاصی جمع عصیان است عصیان یعنی خروشیدن، برای هر چیزی تعلق می گیرد در ذات نمی دانیم بگوئیم فرع است یا اصل است بخاطر اینکه اطلاعات و اخبار از ذات نداریم اگر خدای زمین هم ملاک باشد این حرف را نباید بزند که گناه را خودت می کنی. بعد ادامه می دهد؛ عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي بفهم که تو گناه را به قُوَّت من می کنی، أَلَتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ باز هم رفت در جبر. ببین بستر سازی کرده بعد می گوید گناه نکن، اینجا الان به این آخر حدیث توجه کن الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي، قُوَّت چیست؟ حاضر کردن عوامل گناه، حاضر شدن، جمع بندی شده، جفت بیاید برای جفت دیگر، برای همین آمیزش را جفت گیری می گویند. خب این تفویض امر را خط زد اینجا بعد کلی را گفته که مُذْنِب، مُجْرِم نشد مگر به قدرت من! آدم نکشتی مگر به قُوَّت خدا، کارهای خطرناک نکردی مگر به قُوَّت خدا، حمل و نقل مواد نکردی مگر به قدرت خدا.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۸ - فایل صوتی ۶۰۲۸ - درس اول - نه به آن توصیه ها و تویخ ها در امر معیشت و نه به این خانه نشینی ها! قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اسْتَعْلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ - نهج البلاغه صفحه ۵۵۲ از امیرمان است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ خوش به حال کسی که در خانه اش است، الزاماً در خانه است. لَزِمَ یعنی الزام. یعنی اینکه اگر خسته و دلگیر هم می شود باید در خانه بماند، وَ أَكَلَ قُوتَهُ و روزی خود را بخورد. خب این الان با قسمت اول منافات دارد. قسمت اول می گوید خانه نشین باش بعد قسمت دوم بقول علماء می گوید کَدَّ يَمِين، یعنی از زور بازو ارتزاق کن. وَ اسْتَعْلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ اشتغال به طاعت رَبِّ. موقعی که غذا نمی خورد گیرش نمی آید مجبور است برود بزند بیرون و وقتی بیرون می رود به هزار مکافات این در و آن در زدن، یک چیزی گیرش می آید بعد هم می گویند این حرام است و جنس و مالش حرام است. وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ گریه کند به گناهانش؛ گناهان تقسیم شده از بالا وَ هَدَيْنَا النُّجْدَيْنِ. فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ می گوید این کسی که این کار را می کند اشتغال در خانه دارد (شاید دورکاری منظورش است) و مردم از او راحت هستند. معلوم می شود وقتی بیرون می آید در دسر ایجاد می کند، اعصاب خراب است و یقه همدیگر را می گیرند.

(فایل صوتی ۶۹۵۰ - درس پنجم) کسی که خانه‌نشین است از کجا بخورد؟ کتاب نهج البلاغه صفحه ۴۰۳ خطبه ۱۷۵، کتاب بحارالانوار جلد ۶۷ صفحه ۱۱۱ باب ۴۹ حدیث ۱۳ است. مولا علی گفت. چه گفت؟ طوبی لمن لزم بیته زنده باد کسی که خانه‌نشین است، و اکل قوته خوشا به حال کسی که خانه‌نشین است و رزق و روزی خود را می‌خورد. سوال: آیا کسی که خانه‌نشین است از کجا روزی بخورد؟ از آسمان برایش مرغ ببارد، گوشت ببارد، برنج ببارد، روغن ببارد، حبوبات ببارد، میوه ببارد؟ کسی که خانه‌نشین است و درب خانه‌اش بسته است چه کسی می‌خواهد به او بدهد؟ از آسمان که نمی‌آید، اگر می‌خواست بیاید برای اهل بیت می‌آمد. حالا یک بار دو بار گفت، نوشته‌اند که آمد، ولی بیشترین نشان می‌داد که اهل بیت گرسنه بودند! علی آن جامه همسرش را بفروشد. علی آن شمشیرش را بفروشد. خودش و خانواده‌اش آن سه روز در خانه گرسنه باشند.

درس دوم - چگونه پیش آمده‌ای بد را می‌توان خوب جلوه داد؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لَا أَصْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتُهُ خَيْرًا لَهُ فَلْيُزِضْ بِقَضَائِي وَ لْيُصْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي وَ لْيَشْكُرْ نِعْمَائِي - کتاب وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۵۲، در باب رضایت به قضاء الهی است.

سلسله روایت از طریق هروی که حواری بود به امام صادق رساندند. امام صادق گفت خدا گفته قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لَا أَصْرِفُهُ فِي شَيْءٍ بِنَدَةِ مَنْ فِي شَيْءٍ بِنَدَةِ مَنْ در هیچ حادثه‌ای قرار نمی‌گیرد إِلَّا جَعَلْتُهُ خَيْرًا لَهُ مگر آنکه خیرش هست، یعنی کلاً شما در خوشحالی و ناراحتی خیرتان همین است، در بُرد و باخت زندگی خیرتان همین است. این در زمان الاشرار، شرالازمنه چطوری تحلیل می‌شود؟ فَلْيُزِضْ بِقَضَائِي پس راضی باش به نوشتار من وَ لْيُصْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي صبر کن بر بلای من. آخر این بشر را آفریده که بلا بر سرش بیاورد بعد بگوید صبر کن؟ آیا این کار درخور شخصیت فرماندهی کل هستی است؟ وَ لْيَشْكُرْ نِعْمَائِي شکر کن از نعمت‌های من. آن کسی که تمام وجودش گرفتاری است و ده تا مرض دارد و پول هم ندارد درمان کند، این چطوری شکر نعمت کند؟ این از ده تا فحش برای خدا بدتر است، کسی که نابود شده بیا تشکر هم بکن، اگر درست بود امام سجاد آنطوری شکوایتیه نمی‌کرد، امام حسین نزدیک کربلا آن حرف را نمی‌زد که اگر تو بر من غضب نکنی هیچ کس با من کاری ندارد.

درس سوم - اوامر پروردگار در مقوله جبر اجازه اختیار به کسی نمی‌دهد. بشر در خلقت خود هیچ گاه صدایش به جایی نمی‌رسد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا ابْنَ آدَمَ أَطِغْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۵۱ صفحه ۵۳۲ است.

حدیث قدسی را تفسیر کرده است؛ امام صادق از امام باقر، از پدران معصومش و آبا کرامش خطّ محدثین را به پیغمبر رسانده‌اند در تفسیر این آیه أَطِغْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ این آیه می‌گوید که اطاعت کن، شاید هم حدیث قدسی باشد آیه نباشد و احتمالاً حدیث قدسی است. می‌گوید اطاعت کن از من هر چه امر می‌کنم و نمی‌خواهد به من یاد بدهی که من چه به تو بدهم چکارت بکنم و تو چه می‌خواهی؛ جبر مطلق این است دیگر. پیغمبر چه گفت؟ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا ابْنَ آدَمَ أَطِغْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ. آیا اوامر، خدایی است یا تشریعی یا تکوینی است؟ لَا اِكْرَاةَ فِي الدِّينِ است یا نه بُعِثْتُ أَنْ أُفَاتِلَكُمْ است؟ می‌گوید در آنچه که به

تو امر می کنم اطاعت کن. این امر ولایتی است، یعنی نمی تواند نکند. یعنی بی اختیار دست و پایش به سمت قرارگاه می رود. مثل امام حسین که از مدینه حرکت کرد همه گفتند نکن! خودش هم می دانست ریسک خطرناکی است که می کند، بر فرض اهل کوفه هم با او راه می آمدند، جلوی قشون شامات را چه کسی می گرفت؟ وَ لَا تُعَلِّمَنِ مَا يُضِلُّكَ یعنی دعا نکن دیگر! این فلسفه دعا را منهدم می کند. یعنی ما قسم می دهیم خدا را که این را می خواهیم آن را می خواهیم و خدا هم می گوید به من یاد نده! خب ما به تو یاد نمی دهیم تو به ما یاد دادی و تو ما را خلق کردی عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ را تو گفتی. تو نیاز دادی و تو حواس ما را به سوی واجب الوجود جلب کردی. آن وقت این همه دعا چه می شود؟ این همه دعاهایی که در کتاب های دعا هست همه آنها تقاضاست دیگر، همه اش داریم می گوئیم که خدایا این را بده، آن را بده، خب خدا می گوید نگو! پس دعا و ذکر بی فایده و بی ریشه است.

ظهوریاب منتظران ۵۱۹۹ - فایل صوتی ۶۰۲۹ - درس اول - بی عدالتی در خلقت موجب سلب ایمان گرویدگان می شود: عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا ضَنَّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ خَلَقَهُمْ فِي عَافِيَةٍ وَ أَحْيَاهُمْ فِي عَافِيَةٍ وَ آمَاتَهُمْ فِي عَافِيَةٍ وَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فِي عَافِيَةٍ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۶۴.

اسحاق ابن عمار راوی حدیث است از امام صادق. قَالَ سَمِعْتُهُ گفت شنیدم يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا ضَنَّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ خداوند خلق کرد خلقی را یعنی گروهی را، که برای آنها بلا بدهد. ضَنَّ شاید از قافیة ضَمِنَ بیاید، ضامن، محتوم. خَلَقَهُمْ فِي عَافِيَةٍ ایشان معصیتی نکردند تا عقوبت بشوند. جزای این بلا چیست؟ خَلَقَهُمْ فِي عَافِيَةٍ خلقت اینها در عفو است. از چه چیزی عفو می کند؟ وَ أَحْيَاهُمْ فِي عَافِيَةٍ اینها را زنده می کند در معافات، وَ آمَاتَهُمْ فِي عَافِيَةٍ وَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فِي عَافِيَةٍ در برابر این ابتلاء اینها را می دهند. بلا در این دنیا، خلقتشان هم در این دنیا معارض است که برای آنها کربلا ساخته و در عین حال عفوشان کرده. معارض و عدم تطابق است، مربوط به آینده را که کسی ندیده و أَحْيَاهُمْ فِي عَافِيَةٍ زنده شان می کند در عافیت. آنچه که مهم است این است که در بلاخانه اینها را آورده و در عین حال عفوشان کرده است. در زندگی اهل بیت ما می بینیم که تماماً ابتلاء و گرفتاری و فشار بوده بعد چگونه اینها را خَلَقَهُمْ فِي عَافِيَةٍ خمیر مایه آنها در عافیت است؟ شاید معانی جابجا شده و الفاظ اینطرف و آنطرف شده است.

درس دوم - خدا از کسانی که در نماز جماعت شرکت می کنند و حاجت می خواهند خجالت می کشد که دست های آنها را خالی برگرداند: أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا صَلَّى فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ سَأَلَهُ حَاجَةً أَنْ يَنْصَرِفَ حَتَّى يَقْضِيَهَا - مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۴.

ابوسعید خدری از رسول الله نقل می کند. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا صَلَّى فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ سَأَلَهُ حَاجَةً أَنْ يَنْصَرِفَ حَتَّى يَقْضِيَهَا می گوید که خدا حیا می کند. عبارت خدا حیا می کند، اهانت بسیار بزرگی است. چون معنایش یعنی خدا بی شرم است بی حیاست گستاخ است. گرچه اینها را هم دارد ها! ولی از زمین اهل زمین بخواهند این الفاظ را یاد بگیرند نسبت به ذات بسیار اسفبار است مگر اینکه بگوئیم منظور معبود زمین بوده است. بعد می گوید وقتی که نماز جماعت می خوانند بعد از نماز، حاجت می خواهند خدا اینها را عاقبت به خیر می کند و حاجتشان را می دهد.

آیا همه نمازخوان‌ها حاجاتشان را گرفته‌اند؟ آنهایی که تجلی نماز بودند، معصومین اسلام، حاجاتشان را گرفتند؟ تاریخ بیان می‌کند که نگرفتند.

درس سوم - گروه اهل حق که رجال ظهوری هستند، همواره مورد آزار اسماء ایدائی قرار داشتند: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۷.

از رسول الله است: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ دَائِمًا پیروان من ظاهرين على الحق خواه، حق طلب، حق مدار و حق جو بودند. لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ یعنی عصمت، کسی نمی‌تواند به اینها ضرر و زیان برساند. حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ این امرالله، ظهور است؛ اَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ. خب اینجا عدم تطابق در چیست؟ یکی اینکه ظاهرين على الحق لَا يَضُرُّهُمْ بهترین کسانی که بر حق بودند، اهل البیت بودند و تجلی حق بودند اما می‌بینیم ضرر و زیان شامل آنها شد. چه در امور معنوی و چه در امور مادی. در امور معنوی یعنی سنت و سیره آنها آنطور که خدا وعده داده بود جواب نداد و نمونه‌اش در غدیر! در قرآن چندین جا آمده است که ما اینها را كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ. خَذَلَهُمْ از این بیشتر که ابی عبدالله گفت غُرُونَا ما را مغرور کردند یا آنجایی که گفت اگر تو غضب نکنی کسی با ما کاری ندارد یا آنجایی که امام سجاد گفت کاش مادر مرا نمی‌زایید! یعنی تا ظهور، اینها در حفاظت خدا هستند. حالا تاریخ است که می‌گوید آیا اینها مورد آزار قرار نگرفتند؟ از پیغمبر بگیر تا آخرین امام، همه آنها گرفتار امت‌های پلید و مردم نااهل بودند. همانطور که در درس چند روز قبل گفتم که پیغمبر گفت امت من کافر می‌شوند، اگر به علی پشت کنند. یا آنجایی که گفت لعنت کرد که هر کس به سپاه اُسامه ابن زید نرود. یا اینکه جبرائیل کمکش نکرد وقتی که می‌خواست وصیت بنویسد، جبرائیل با این قدرتش که هفت طبقه آسمان را بالا و پایین می‌رود، در اتاق که یک عده جمع شده بودند زورش نرسید به آنهایی که به پیغمبر اهانت کردند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۰ - فایل صوتی ۶۰۳۰ - درس اول - اگر یک معصیت قابل توبه است پس چرا نسبت به فاعل آن حد جاری می‌شود؟: وَ عَنْ جَابِرٍ وَ أَبِي سَعِيدٍ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانِءِ إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُعْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۵۱۱ است.

جابر ابن عبدالله انصاری و ابی سعید قالا هر دو گفتند قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ الْغَيْبَةَ از غیبت کردن بپرهیزید فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانِءِ غیبت از زنا بدتر است. إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ مرد زنا می‌کند، بعد توبه می‌کند و خدا هم او را می‌بخشد. وَ إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُعْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ اما کسی که غیبت کسی را کرده خدا او را نمی‌بخشد تا این از او حلالیت بگیرد. حالا مسئله مهم در این درس این است که چطور زنا را خدا می‌بخشد و برایش حد وضع کرده است؟ خب شاید در دلش توبه کرده مگر کسی از درون کسی آگاه است؟ برای چه او را رجم و سنگسارش می‌کنند؟ چرا؟ إِيَّاكُمْ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانِءِ این را شریعتمداران باید پاسخ بدهند.

(فایل صوتی ۶۸۲۷ - درس دوم) پس چرا حد می‌خورد؟ کتاب الاختصاص شیخ مفید، از رسول خدا است. الْغَيْبَةُ

أَشَدُّ مِنَ الزَّنا غَيْبَتِ كَرْدَن (یعنی پشت سر گویی گفتن) از زنا کردن بدتر است. فَقِيلَ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ گفتند چرا اینطوری است که غیبت بدتر از زنا است؟ فرمود: زنا کار توبه می کند و توبه اش پذیرفته می شود ولی غیبت کننده خداوند توبه اش را نمی پذیرد تا غیبت شونده او را حلال نماید، یعنی حق الناس مهمتر از حق الله است. خب حالا اینهایی که زنا می کنند و توبه می کنند چرا حد می خورند؟ بله؟ شاکی خصوصی دارد؟ شاکی خصوصی باید عدلین باشد یا چهارتا عادل. عدلین یا چهارتا عادل، عادل یعنی گناه نکند، آیا در بین مسلمین گناه نکرده پیدا می شود؟ گناه رایج، دروغ، غیبت، تهمت، مشروب و رشوه است، با وجود اینها آقای حاکم چطور قبول می کند که حد زنا بر زن یا مرد جاری کند؟ حد عدالت را امیرالمؤمنین صاحب امروز نشان داد، در وقتی که برادر خلیفه (برادر عثمان) را داشت حد شرابخواری می زد گفت هر کس بر او حدی وارد است برود، همه رفتند. بله؟ آن زمان همه به گردنشان حدود وارد بود، چه حدود فقهی و چه حدود اخلاقی. آیا غیبت، تهمت، دروغ و سوء ظن حد ندارد؟ حد وجدانی دارد.

درس دوم - نقشه پردازی های سوء از عِلْمِ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ می آید، چگونه از آن حذر نماییم؟: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْمَكْرُ فَإِنَّ اللَّهَ قَضَى وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ - كتاب تحف العقول صفحه ۵۳.

از پیامبر است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ای مردم بدی شما نشأت گرفته از خودتان است. شاعر هم می گوید: چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْمَكْرُ بپرهیزید از اینکه نقشه های شیطانی بکشید فَإِنَّ اللَّهَ قَضَى خدا قضا و قدر کرده، که چه؟ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ این قسمت مال قرآن است. یعنی خدا نقشه های بد آدم های بد را به خودش برمی گرداند. حالا صحبت سر این است؛ آیا مکر بد است؟ پس چرا خدا مکار است؟ ها؟ چرا خدا مکار است؟ این مسئله خیلی مهم است! چند جا اسمش آمده وَ مَكْرُوا مَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، جای دیگر فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً همه مکر دست خداست، همه مکر مال خداست. این قسمت اول که عرض کردم وَ مَكْرُوا مَكْرَ اللَّهِ می گوید که مردم مکر کردند حالا یا شیطان یا طرفداران شیطان، خدا هم مکر کرد، از باب این معنا که هر کس به شما صدمه ای زد به او صدمه بزنید. خب، فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً، مگر خدا معلم اول انسان نیست؟ خب خدا دارد می گوید من مکار هستم، دارد به بنده اش دیکته می کند حالا درست است که اسماء ایدائی است. خب مثلاً فردا در محشر می خواهد یقه اش را بگیرد، می گوید چرا این کار را کردی؟ خب می گوید من آموزگارم خدا بوده، به من چرا می گویی؟ چطور شد در یک آیه آمده که شیطان انسان را گناهکار و معصیت کار می کند، روز قیامت در جهنم خدا می خواهد آن شخص را بسوزاند می رود یقه شیطان را می گیرد و می گوید که این من را خراب کرد این من را وادار به گناه کرد، حالا مکر را که خدا ارسال کرده یقه چه کسی را باید گرفت؟

درس سوم - تربیت ادیان چه می شود؟ حفاظت آمده در قرآن چه معنایی دارد؟: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ النَّاسُ فِيهِ ذَنَابًا فَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَنْبًا أَكَلَتْهُ الذَّنَابُ - كتاب تحف العقول صفحه ۲۵، از رسول الله است.

این درس را شاید قبلاً مرور کرده باشیم؛ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ النَّاسُ فِيهِ ذَنَابًا یک روزی می رسد که مردم گرگ هستند. ببینید همه گرگ هستند، دَقَّتْ كُن يَأْتِي عَلَى النَّاسِ، باز دوباره ناس را تکرار می کند يَأْتِي عَلَى النَّاسِ

زَمَانٌ يَكُونُ النَّاسُ نه اینکه بخشی از مردم، فِيهِ ذُنَابًا. زمن الذناب که می گویی؛ روزگار گریان! فَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذُنْبًا أَكَلَتْهُ الذَّنَابُ اگر گرگ نباشی گرگ ها تو را می خورند. حالا اینجا سؤال است؛ چرا خدا باید عصری را خلق کند و روزگاری را بیاورد که مردم حیوانیتشان به غلیان دربیاید؟ بعد ایراد دوم؛ مگر انسان حفاظت شده نیست؟ آن آیه يَحْفَظُونَهُ را یادت هست؟ خدا از چه چیزی حفاظت می کند؟ از ظاهریا از باطن؟ از باطن، اعتقادات است که حفاظت نکرده! إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي بنیادِ نفس به گناه است، این از معنویات. به ظاهر هم اگر نگاه کنیم این معنایش چه می شود؟ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذُنْبًا أَكَلَتْهُ الذَّنَابُ اگر می خواهی گرگ نشوی پس خورده می شوی و اگر می خواهی خورده نشوی باید گرگ بشوی. قانون تنازع بقاء، و جنگل! پس ادیان آمدند چه کنند؟ آب در هاون کوبیدند؟

درس چهارم - تکلیف لیس لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى چه می شود؟ این درس ترویج تنبلی می باشد: قَالَ النَّبِيُّ أَبِي اللَّهِ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنِ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۸۶۱ است.

از رسول الله است در تفسیر این کلام خدا؛ أَبِي اللَّهِ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنِ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ این حدیث قدسی است، حالا پیغمبر در بازگشایی آن چه می گوید؟ قَالَ النَّبِيُّ أَبِي اللَّهِ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنِ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ پیغمبر هم همان را تکرار کرده یعنی خدا به مؤمن روزی نمی دهد. أَبِي اللَّهِ، اِبا در فارسی هست، ابا می کند یعنی زیر بار نمی رود و حرف خودش را به کرسی می نشاند. أَبِي اللَّهِ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنِ خدا به بنده مؤمن روزی نمی دهد إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. خب حالا مسئله مهم این است مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی چه؟ وقتی کسی نمی داند چکار کند و از چه راهی نان در بیاورد در خانه می نشیند، این لَا يَحْتَسِبُ یعنی همین، یعنی دیگر هیچ کس کار نکند دنبال روزی نرود خدا لَا يَحْتَسِبُ به او روزی می دهد! بعد در واحد رجال ظهوری هم که می رویم می بینیم که این حدیث قدسی جایگاهی ندارد. برای اینکه بزرگان از معصومین خلاف این مسئله را عمل کردند از جمله همان شعب ابی طالب که پیغمبر و فامیل هایش و طرفدارانش تبعید شدند و هیچ چیزی نداشتند بخورند، آن موقع مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ کجا بود؟ پیغمبر و دیگران سنگ به شکمشان می بستند و بعد کمر بند را یا شال را از روی آن رد می کردند برای اینکه بخاطر گرسنگی دل درد اذیتشان نکند. همان که یک بار عرض کردم که یک خرما را سی چهل نفر در دهان می کردند درمی آورند که نمیرند. یعنی یک کمی آن شیرینی به دهانشان بیاید، آنجا لَا يَحْتَسِبُ چه بود؟ یا آنجایی که امیرمان از خیابان پول پیدا کرد و رفت نان و آب خرید، آیا علی اهل کار نبود؟ برایتان خواندیم که علی هزار درخت کاشت و همه را وقف کرد و چندین چاه کند آب درآورد و همه را وقف کرد، این مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ چیست؟

درس پنجم - اگر کار خدا بده بستان است پس رزاق بودن او چگونه تحلیل می شود؟: عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ مَوْلَى لَهُ فَقَالَ لَهُ هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا؟ قَالَ لَا وَاللَّهِ قَالَ فَمِنْ أَيْنَ يُخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْنَا أَنْفَقَ وَ لَوْ دِرْهَمًا وَاحِدًا - کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۴۱ از امام رضا است. صاحب روایت از سلسله مراتب محدثین صفوان از حواریون امام رضا است.

قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ مَوْلَى لَهُ فَقَالَ گفت یکی از خدمتگزاران امام رضا وارد شد به او، فَقَالَ لَهُ امام رضا به او گفت: هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا؟ امروز چیزی را در راه خدا دادی؟ انفاق کردی؟ الْيَوْمَ شَيْئًا؟ قَالَ لَا گفت نه چیزی امروز ندادم. مثل

اینکه امام رضا به او دستور داده بود که هر روز برای فقرا چیزی ببرد. هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ انفاق کردی؟ قَالَ لَا وَاللَّهِ قسم هم خورد، خیال کرد که می خواهد توبیخش کند که چرا مال من را به فقرا دادی. قَالَ فَمِنْ أَيْنَ يُخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْنَا أَنْفَقَ وَلَوْ دِرْهَمًا وَاحِدًا این به همان مباحث گذشته در این کلاس برمی گردد. گفت که تو ندادی خدا هم نمی دهد، یعنی بده بستان است، تو باید یک چیزی در راه خدا بدهی تا خدا هم به تو چیزی بدهد. حالا آن کسی که اصلاً ندارد از کجا در بیاورد؟ چه چیزی بدهد؟ بعد گفت: أَنْفَقَ وَلَوْ دِرْهَمًا وَاحِدًا اگر شده یک قران، یک ریال، کمترین پول. این را بدهی تا خدا هم بدهد. یعنی رزاقیت خدا اینقدر محدود شده و خدای زمین اینقدر کوچولو شده که مثل بچه ها این را بده آن را بگیر!

درس ششم - اگر اینطور باشد خلقت بهشت و جهنم بسی بی اعتبار و فاقد وجاهت است: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ سَهْرٌ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَوْ وَجَعٍ أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۹۹۳ است. زرارہ از حواریون امام باقر و امام صادق است عَنْ أَحَدِهِمَا از یکی از این دوتا بزرگوار نقل می کند؛ قَالَ سَهْرٌ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَوْ وَجَعٍ أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ می گوید اگر یک شب از زور درد خوابت نبرد، از عبادت یک سال بیشتر و بزرگتر و برتر است. حالا این خیلی حرف است، ها؟ می دانی اینها به چشم نمی آید ولی یک محقق اینها را تحلیل می کند بعد می بیند چقدر بزرگ است. باید رویش ذره بین بگذاری! ببینید یک نفر یک شب مریض می شود، خب، عبادت یک سالش پذیرفته می شود، یعنی یک سال عبادت نکن، حالا ده شب مریض بشود چه؟ می شود ده سال! صد شب مریض بشود چه؟ می شود صد سال! یعنی این آقا که درد کشیده و گرفتار بوده این اصلاً حساب کتاب ندارد، حشر و نشر ندارد، حلال و حرام ندارد، بهشت و جهنم ندارد باید یکسره به بهشت برود. ببینید، دَقَّتْ کنید؛ اینجا اسم مؤمن هم نیامده که بگوییم این خاص مؤمنین است بلکه عمومیت داده سَهْرٌ لَيْلَةٍ مِنْ مَرَضٍ أَوْ وَجَعٍ هر کس رنجی بکشد یک شب، بیماری را تحمل کند أَفْضَلُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ!

درس هفتم - شاه نماینده خدا در زمین است. دین نتوانست عدالت را عرضه کند، پادشاه چگونه می خواهد این کار را بنماید؟: السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ عَنْ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَ مَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ - کتاب امالی شیخ طوسی صفحه ۴۳۶ است.

عنوانش هست؛ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ. از امیرمان نقل شده از پیامبر که پیامبر گفت: السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ شاه سایه خدا در زمین است. شاید این درس هم تکرار و مال سال های قبل باشد، آنهایی که کتاب را جمع آوری می کنند آن درس هایی که تکراری می شود را یادشان باشد که حذف کنند. خب پیغمبر گفت سلطان سایه خدا در زمین است. جورهای دیگر هم می شود معنا کرد ها؛ نماینده خدا در زمین، حاکم خدا در زمین. يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ آوا می دهند و ناله می کنند بسوی آن شاه، همه مظلومین، فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ اگر عدالت داشته باشد اجر می آورد وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ مردم هم سپاسگزار می شوند و شاه دوست می شوند و حاکم و رهبرشان را دوست خواهند داشت. وَ مَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ هر کس از همین سلاطین و حکام، ظلم کند، بر او وزر است. یعنی تعدی و تعذیب، وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ مردم مجبورند صبر کنند، حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ تا اینکه امر برسد برای جابجایی. خب، اینجا حرف ما

چیست؟ اولاً این ظُلَّ اللّٰه را که می گویند، از قدیم الایام به شاه ظُلَّ اللّٰه می گفتند، ناصرالدین شاه قاجار و تمام قاجاریه به عنوان ظُلَّ اللّٰه معروف بودند. خب وقتی که ظُلَّ اللّٰه ظلم می کند مردم به خودِ الله بدبین می شوند. مشکل بعدی؛ فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْآجُزُ اگر عدالت داشت به او اجر می دهند. سؤال این است که خود دین عدالت را نتوانسته پیاده کند و خودِ خدایی که دین معرفی می کند، عادل نیست، چون اگر عادل بود اَلْعَدْلُ وَضَعُ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ عدل قرار دادن هر چیز در جایگاه خودش است. خب ما تاریخ را نگاه می کنیم آیا جایگاه علی در بیست و سه سال خانه نشینی، عملگی بوده؟ رعیتی و چاه کنی بوده؟ یعنی اینقدر مقام علی پایین است؟ بعد رقبایش باید حاکم بشوند؟ اگر عدالت از ناحیه خدا بود، فاطمه زهرا بخاطر دفاع از حق شخصی اش و حق عمومی اش که غدیر بود بین در و دیوار له نمی شد. اگر عدالت خدا بود ابی عبدالله را به جلو هل نمی داد بعد هم او را رها کند برود؛ يَا حُسَيْنُ أَخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ فشار داد، همه جوهره درها را بست یک راه باز گذاشت آن هم اینکه به کربلا بیاید، آن هم پدرش را دربیانورد و نابودش کند. خب پس عدل از طریق دین اعمال نشد، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ می گوید برای قیامت است؟ آخر اینجا باید عدل را بیابیم و لمسش کنیم و حسش کنیم تا بفهمیم در قیامت چگونه عدل پیاده می شود. حالا چطوری می خواهد ظُلَّ اللّٰه عدل را پیاده کند که معمولاً سلاطین و پادشاهان، همه عیاش و کیاف بودند و نمونه اش هم در تاریخ گذشته هست که چگونه اینها مال مردم را خرج اتینای خود می کردند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۱ - فایل صوتی ۶۰۳۱ - درس اول - ثروتمند ستمکار خداست، همه مال اندوزان مجازی اند و او حقیقی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ الْغَنِيَّ الظُّلُمَ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۶۱ صفحه ۲۵ است.

حدیث قدسی است و از قول خدا نقل می کنند؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ الْغَنِيَّ الظُّلُمَ خدا دشمن است خشم می کند با پولداری که با پولش ستم می کند و مانور می دهد. حالا اینجا بحث سر این است که خدا غنی است یا اَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ، چرا خدا ثروتش را بین خلقش پخش نمی کند؟ ها؟ مثلاً می گوید که فلان کشور آنقدر ذخیره دارد که به هر نفر از شهروندانش چند میلیون می رسد، حالا خدا خزانه ای دارد نامشهود و نامحسوس، چرا به مردم نمی دهد؟ مگر صاحب این مردم نیست؟ ظلوم هم هست، بخاطر اینکه ناله مظلوم را که می شنود و به او بی اعتنایی می کند او ظلم کرده با یک پرانتز چند نقطه ای.

درس دوم - اسناد در امر جبر مطلق تکمیل است و اختیار مداران بیهوده دست و پا می زنند: بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُوْدُهُ وَ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۳.

از امام باقر است. بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُوْدُهُ وَ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ می گوید بد برده ای است، اینجا بحث عبد است؛ اگر عمومیت بگیریم یعنی برده داری و اگر خصوصیت داشته باشد یعنی انسان ها. می گوید بد بنده ای است که دارای طمع باشد، و زیاده خواهی، او را به جاهای مختلف بکشاند و بد بنده ای است که برای او میل و رغبتی باشد که او را خوار و ذلیل کند. حالا اینجا تحلیل ما در این روایت این است که این بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ این طمع را چه کسی در قالب سازی انسان جا داده است؟ ها؟ ما چقدر مدرک داشتیم، همین دیروز چند تا مدرک داشتیم که خدا مگار

است، سازنده مکر است و مکار عجیب و غریبی است؟ هر چه به ما می‌رسد از بدی‌ها، سوء القضا، از فآله‌ها فُجُورَها، از وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، از وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ تمام منابع از بالاست.

درس سوم - این اعداد در آوردن بشر بسی عبث و بی‌فایده و بیهوده است: إِذَا زَادَ الرَّجُلُ عَلَى الثَّلَاثِينَ فَهُوَ كَهْلٌ وَإِذَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فَهُوَ شَيْخٌ - کتاب تحف العقول صفحه ۷۳.

استاد ما در این کلاس امام باقر است. إِذَا زَادَ الرَّجُلُ عَلَى الثَّلَاثِينَ فَهُوَ كَهْلٌ وَإِذَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فَهُوَ شَيْخٌ، چه بگویم به شما از این مولودی که همه چیزش ناقص است؟ امام باقر می‌گوید انسان وقتی که به سی سال رسید کَهْلٌ است. کِهولت شنیدی؟ معمولاً کِهولت مال نود ساله یا صد ساله است، وقتی به سی سال رسیدی کَهْلٌ است، وَإِذَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فَهُوَ شَيْخٌ چهل سال تو هم که تمام شد دیگر شیخ هستی. شیخ یعنی افتاده یک گوشه‌ای باید او را باد بزنند نمی‌تواند حرکت کند. بین میانگین سلامتی، شده بین سی تا چهل، آن وقت خدا چطوری می‌گوید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؟ ها؟ آن چیست؟ این چیست؟ تازه می‌گویند سی اول تن آوری و تلاش است، چهل را می‌گویند اول چل چلش است، این چیزی که در بین عوام باب است. آن وقت سی سال کِهولت است و چهل سال هم شیخ است!

درس چهارم این فایل با موضوع زنها مانع عبادت خدا، به علت باز خوان به فایل ۴۲۲۷ ملحق گردید.

درس پنجم - اگر مصائب ناخوشایند بخاطر گناه کردن است پس رجال ظهوری چه می‌شوند؟: قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ تَوَقُّوا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَلَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حَتَّى الْخَدَشِ وَ النَّكْبَةِ وَ الْمُصِيبَةِ - کتاب بحار الانوار جلد ۱ - صفحه ۴۹.

در کتاب بحار مجلسی یک بابی هست به نام الذُّنُوبَ و آثارها که این در شکم بخش ایمان و کفر است. ابوبصیر حواری امام صادق نقل می‌کند قَالَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ امام صادق از امام باقر، امام باقر از سیدالسادین، امام زین‌العابدین از امام حسین، امام حسین از امیرالمؤمنین. می‌گوید تَوَقُّوا الذُّنُوبَ. تَوَقُّوا از قَف می‌آید یعنی بایست، نگهش دار. تَوَقُّوا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَلَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حَتَّى الْخَدَشِ وَ النَّكْبَةِ وَ الْمُصِيبَةِ ظاهراً این، تفسیر این آیه است که خدا در قرآن گفته: مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ، خب امام صادق چه فرمود؟ گفت امیر ما گفته است که گناه باعث نقص روزی می‌شود و بعد اینکه گناه باعث می‌شود که در گرفتاری جسمی واقع بشود. باز هم وَ النَّكْبَةِ نکت که در فارسی هم هست، به یکی فحش می‌دهد می‌گوید نکت. وَ الْمُصِيبَةِ مصیبت هم دوگانه سوز است ها! محل اصابت، هم اسماء الحسنی است و هم اسماء ایدائی است. حالا بحث ما سر این است، ما می‌گوییم که اگر گناه باعث توقف روزی می‌شود مگر اهل بیت گناه می‌کردند؟ نه! پس چرا اینها اکثراً فقیر بودند؟ اینقدر شواهد و کنایه هست که بعضی از آنها تکراری است. فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ بِلَاها، وَ لَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حالا این بحث که اصلاً ما اختیار گناه کردن را نداریم این یک وجه دیگر است، آن چیزی که خیلی مهم است این است که بده بستان خداست، خدا روزی می‌دهد به شرطی که گناه نکنید به این هم کاری نداریم که اصلاً این احکام از طرف خدای آسمان هست یا نه، به این هم کاری نداریم. آن چیزی که مهم است این است که اینقدر خدا کوچک

شده در حدّ معاملات مغازه‌داران، آقا این را بگیر، مثلاً این پنیر را، این روغن یا این رُب را بگیر و در برابر آن یک چیز دیگر به من بده، آیا همین نمی‌شود؟ یک مشکل دیگری که هست این است که شریعتمداران خواسته‌اند گناه را خیلی قرمز کنند و با خطّ مشکی دورش بکشند از این طرف آمده‌اند به خدا اهانت کردند. یک درسی داشتیم در باب جبر و اختیار یادتان هست، احتمالاً از امام رضا بود که گفت مختاریون آمدند خدا را از آزار و اذیت دیگران تمیز و پاکیزه کنند، یک دفعه خدا را گذاشتند یک جایی و خودشان آمدند جای خدا! اینطور که این درس می‌گوید پس گناه اولاً ربطی به آفریدگار ندارد، منظورم این بده بستان است، و آن کسی که می‌گوید یکی از صفاتش رزاق است او محکوم می‌شود و مسئله بعد هم اینکه خلاف شأن خداوند است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۲ - فایل صوتی ۶۰۳۲ - درس اول - آنگاه که اسماء ایدائی فضای دنیا را احاطه کرده‌اند چه انتظاری از اسماء الحسنی می‌رود؟: وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ (۴۴) وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۶۴) - تحلیلی از تفسیر سوره شوری آیه ۴۴ و ۶۴ است.

- وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ کسی را که خدا گمراه کند. این همه جار و جنجال در رسالت انبیاء و فراگیری مبعث اولیاء، این وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ عدم تطابق را اعلام می‌کند. هر کس را خدا گمراه کرد فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ صاحب ندارد! آیا می‌شود گفت خانه صاحب ندارد یا بشر تولیت ندارد؟ بعد اینجا ثنویه پیش می‌آید؛ یک خدایی هست که گمراه می‌کند و یک خدایی هست که گمراه نمی‌کند. وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ ولی ندارد، بقول مردم یعنی همین طوری کشکی ادامه زندگی می‌دهد.

- آیه دومی (۴۶ شوری) که اشاره می‌کند و همین برنامه را اعلام می‌کند وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ با چهار یا پنج تا اختلاف آیه، ادامه همان است. اینها اولیاء ندارند. اولیاء جمع ولی است ولی سرپرست است. بچه ولی می‌خواهد این بچه‌ای که خلق شده در خیابان می‌رود ماشین به او می‌زند در جنگل گرگ او را می‌خورد، ولی ندارد دیگر! باید ولی حفاظت کند. آنجا می‌گوید: فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ اینجا هم می‌گوید وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ که کمکشان کند. چرا کمک نمی‌کند؟ چون سر رشته دست معبود حقیقی است. وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، دوباره آخرش همین را تکرار می‌کند وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ یکی از اسامی خشن خدا مُضِل است. یعنی ضلیل کننده، گمراه کننده وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ هر کس را که خدا به گمراهی کشید دیگر راهی برای فرار ندارد. بعد اینجا توبه و بازگشت به خدا چه می‌شود؟ پس مسئله استغفار چه می‌شود؟

درس دوم - در تفسیر کلام نبوی: إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَالْقَضَاءَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا امْصَاوُهُ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۷۴.

از امام کاظم است. دعا دفع می‌کند، برمی‌گرداند بلا و قضاء سوء را از مردم. حالا موسی ابن جعفر چگونه تفسیر می‌کند؟ می‌گوید عَلَيْكُمْ بِالْأَعْيَادِ بِرِشْمَا بَدَ بِه دَعَا كَرْدَن، فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ می‌گوید دعا برای خداست. یعنی خدا دعا کردن را در دهان ما می‌گذارد. همانطوری که به آدم القا کرد. وقتی او را آفرید دید که اینجا غیر از

حیوانات هیچ جنبنده‌ای نیست بعد گفت من چه کسی هستم؟ صدایی آمد و گفت تو آدم هستی! گفت تو چه کسی هستی؟ منظورش به همان ندا بود. گفت من خالق تو هستم، صانع تو هستم، خدای تو هستم. حالا دعا هم همینطور است. این اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ، این اُدْعُونِی امر است امر ولایی است مثل اَقِمِ الصَّلَاةَ است که امر به نماز می‌کند. عَلَیْکُمْ بِالذُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ دَعَا مَالِ خَدَاسْت. وَ الطَّلَبُ إِلَى اللَّهِ مَطَالِبُهُ می‌کنیم بسوی خدا. مطالبات بشر چیست؟ رفاهیات است؟ نه! تزیینات است؟ نه! اکثریت قاطع اهل زمین نیازمندی‌های اولیه را از خدا می‌خواهند و خدا به آنها نمی‌دهد. مسکن است، کار است، درمان است و راحتی در زندگی است. یَزِدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ یَبْقَ إِلَّا اِمْضَاؤُهُ می‌گوید که قضا و قدر به امضای اوست. اینکه می‌گویند قلم آفرینش، قلم زدن، قلم بر لوح، نشسته بر کرسی همین است. پس معلوم شد این هم یکی از ادله جبر مطلق است. آن بحث قرآنی قبل هم جبر مطلق بود. معلوم شد که وقتی که خدا اراده کند تو بسمت خدا دعا می‌کنی، تا قضاء بد برطرف شود. اگر یادتان باشد در گذشته یک بحث قرآنی داشتیم که گفت وقتی خدا پیغمبر را می‌خواهد بفرستد اول آن مردم را ذلیل و بدبخت و بیچاره می‌کند که یک پیغمبر می‌آید مردم دور او بروند و حاجت بگیرند. واقعاً و آسفاه به چنین اعتقادات توحیدی که ما داشتیم. حالا این هم همان را می‌گوید.

درس سوم - کسی که عصبانی می‌شود عقلش زائل می‌گردد و این ضایعه همان جبر مطلق است: اَکْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۲ است.

از امام صادق است، از ابراهیم ابن عبد الحمید که حواری و ناقل است. بحث درباره عقل است تحت عنوان اَکْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً انسان کامل کسی است که اخلاقش خوب باشد. اخلاق چه موقع خراب می‌شود؟ به وسیله آزار و اذیت روزگار. می‌گوید فلانی بداخلاق است، اینطوری که زاییده نشده، در و دیوار غیبت آنقدر فشارش داده تا عصبانی مزاج، تندخو و فحاش بشود. اَکْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً چه کسی کاملترین عقل را دارد؟ همه می‌گویند ما، چون کسی که عقلش کامل نباشد عوام می‌گویند یک تخته‌اش کم است یا می‌گویند سیم‌هایش قاطی است. خب این اَکْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً عقل چه موقع کامل می‌شود؟ أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً باید خُلق و خو تابع احسن باشد، حسن باشد.

درس چهارم - اگر منظور دین اسماء الحسنی و صفات ایزدانی که در بهشت و جهنم می‌باشد همین جاست ولی عناوین خوش در غیبتند: بَابُ مُحَاسَبَةِ الْعَمَلِ، عَنِ الْحَكَمِ ابْنِ سَالِمٍ قَالَ دَخَلَ قَوْمٌ فَوَعَّظَهُمْ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا وَ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۷۵۴ است.

باز مبحث عقل است؛ مُحَاسَبَةِ الْعَمَلِ عمل زیر سایه عقل است. حَکَمِ ابْنِ سَالِمٍ از امام باقر نقل می‌کند. دَخَلَ قَوْمٌ فَوَعَّظَهُمْ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ یک عده‌ای خدمت امام باقر آمدند، از بیرون آمده بودند مسافر بودند، آمدند که زیارت کنند، حضرت اینطوری فرمود: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ فرمود در همین دنیا شما معاینه می‌کنید بهشت را. بهشت در عینیت است! پس اینکه می‌گفتند بهشت هنوز آفریده نشده این معارض آن است. وَ مَا فِيهَا آنچه در بهشت هست. در بهشت انواع مشروبات الکلی، شیرها و شربت‌ها در جوی‌های بزرگ روان

است، بعد جنس‌های مخالف برای زن، برای مرد هست. وَ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا جَهَنَّمَ را هم همین جا تماشا می‌کنید و آنچه در آن هست. در جهنم چیست؟ آه، وای سوختم، به دادم برس، پدرم در آمد. حالا دَقَّتْ کنید الآن حال و روز ما مثل همین صحبت امام باقر است، نیاز نیست که شما میلیاردها سال بعد به محشر بروید و جهنم و بهشت را ببینید همین جا. ما الآن بهشت را معاینه می‌کنیم ولو محدود، ولو نسبتاً برای بعضی‌ها، یک اقلیتی از جامعه در بهشت زندگی می‌کنند ولو اینکه دم آخر پدرشان را درمی‌آورند و نفسشان را می‌گیرند و به غلط کردن می‌اندازند. نمونه‌اش هم همان بنده خدا (صاحب آپل)، که من چند بار اشاره کردم که در پنجاه و پنج سالگی با سرطان در بیمارستان مُرد. خب، می‌گوید جهنم هم همین جاست. جهنم اینجا قوی‌تر نشان داده می‌شود، جهنم در اینجا سوختن مردم و له شدن مخلوق است و از بین رفتن رعیت است؛ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ اگر شما تصدیق می‌کنید کتاب را. پس بقول امام باقر این بهشت و جهنم در همین جاست و من و تو که مستضعف، محروم و مغرم هستیم و مضطربیم برای ما جهنم است و یک عده‌ای هستند که برای آنها بهشت است. آنها در بهشتشان خوش هستند تا ملک الموت بیاید و ما هم در جهنم سپری می‌شویم تا ملک الموت بیاید یا اینکه موکل نقاله بیاید.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۳ - فایل صوتی ۶۰۳۳ - درس اول - دعا و امیدواری گره از کار خلق نکشود! قَالَ وَ

فِيَمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى يَا مُوسَى مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي فَأَنَا سَامِعٌ لَكَ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۳۵، نقل کرده از کتاب جواهر السنیه باب موسی که كَعْبُ الْأَحْبَار واسطه خبر بوده از پیامبر.

می‌گوید: قَالَ وَ فِيَمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى يَا مُوسَى، خدا به موسی وحی داد حرف زد. چه گفت؟ گفت مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي فَأَنَا سَامِعٌ لَكَ می‌گوید خدا گفته اگر مرا بخوانی دَعَوْتَنِي. این مرا بخوانی به دلت به قلبت به درونت. وَ رَجَوْتَنِي امید به من داشته باشی فَأَنَا سَامِعٌ لَكَ! چهار چرخ این ماشین ترکیده از بس اینجا عدم تطابق هست! حالا معلوم نیست این خدایی که به موسی وحی فرستاده کیست. آیا همان درخت آتش‌زا است که از دوردست دید؟ می‌گوید که بخوان و امید داشته باش که می‌دهم فَأَنَا سَامِعٌ لَكَ من به حرف تو گوش می‌دهم! تمام خلاق یک عمری خدا را خواندند جز سنگ نیامد. خود رجال ظهوری اصلِ دَعْوَةُ اللَّهِ بودند رجاء الله بودند ولی برایشان چه آمد؟ تاریخ نوشته است.

درس دوم - منزلت زن در دیانت زمینی جمال است که بکار شهوت می‌آید و بچه آوردن است که محل تولد

باشد: عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا كَبُرَتْ ذَهَبَ خَيْرُ شَطْرَيْهَا وَ بَقِيَ شَرُّهُمَا ذَهَبَ جَمَالُهَا وَ عَقِمَ رَحِمُهَا وَ اخْتَدَّتْ لِسَانُهَا - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۵ است.

سلسله روایت از ابی علی الواسطی رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ از امام باقر نقل می‌کند. قَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا كَبُرَتْ ذَهَبَ خَيْرُ شَطْرَيْهَا وقتی که زن کبیر شد و پیر شد، خوبی‌هایش می‌رود، وَ بَقِيَ شَرُّهُمَا و آن چیزی که شر است می‌ماند. شر چیست؟ ذَهَبَ جَمَالُهَا زیبایی‌اش از او دور می‌شود وَ عَقِمَ رَحِمُهَا و دیگر بچه هم نمی‌آورد وَ اخْتَدَّتْ لِسَانُهَا. عنوانش فی قِلَّةِ الصَّلَاحِ فی النساء، کمبود اصلاحات در زن‌ها هست. حالا نگاه کنید این چقدر به جامعه نسوان اهانت می‌کند! می‌گوید خیر در خوشگلی و بچه آوردن است. هر چه بچه بیشتر بیاوری مهم‌تر و خانم‌تر هستی. وَ بَقِيَ شَرُّهُمَا شَرِّش

می ماند. شرش چیست؟ منظور همین ها است. دیگر زیبارو نیست و بعد هم بچه آور نیست و در برابرش هم اِخْتَدَّ لِسَانُهَا بدزبان می شود و زبان او گزنده و زننده است. در اجتماعی که شر حاکم است امام باقر می گوید که خیر وجود دارد! در وقتی که ما در اسارت شر هستیم پیغمبر می گوید وقتی که جمال خانم از درجه اعتبار ساقط شد و توالد نسل هم بسته شد در عوضش زبان تند پیدا می کند. این درس معلوم نیست در دفاع از خانم هاست یا در موارد دیگر است.

درس سوم - عالم کسی است که کلمات نبوی را اشاعه دهد و به قرآن کاری نداشته باشد: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اَللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَيَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي - کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۵۴۱ است، عنوانش هست فضل العلماء، می گوید که ایضاً فی ذلک الباب کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه کتاب من لا يحضره الفقيه را هم نوشته است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ از قول علی؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت اَللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي خدایا رحم کن به جانشینان من. آدم اول فکرش طرف خلفای صدر اسلام می رود، از آن به بعد هم هر کس آمد گفت من خلیفه خدا و رسول الله هستم. گفت خدایا رحم کن به عقبه من، جانشینان من. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ چه کسی جای تو می نشیند؟ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَيَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي گفت بعد از من آنهایی که مورد رحمت قرار می گیرند کسانی هستند که روایت می کنند حدیث را و باز می کنند سنت را. حدیث، کلام است و سنت، روش است. از پیغمبر، هم در کتب، کلمات را آوردند و هم راه و روش خودش را آوردند. حالا صحبت سر این است که از قاریان قرآن تجلیل نمی کند. اینجا حدیث و سنت را مکرمت داده است. این خیلی مهم است ها! و خیلی حاشیه دارد، و لایه های پنهانی خیلی دارد که یَأْتُونَ بَعْدِي وَ يَرْوُونَ حَدِيثِي بعد از من می آیند و روایت می کنند حدیث مرا، وَ سُنَّتِي راه و رسم و روش و منش مرا. اینجا اسمی از قرآن نیاورده است. شما استنباطت چیست؟ آیا می شود گفت حدیث و سنت مقدم بر قرآن است؟ نمی شود ظاهراً گفت. ولی اگر کتابت به دست حضرات بوده پیغمبر این را پیش بینی می کرده، کُتَابُش را می شناخته که کدام ها نخاله هستند. بنابراین نوید داده که خدایا رحمت کن خُلَفَائِي، رحمت هم که جایگاه ندارد در منزلت و موقعیت، و فقط شرش می ماند. شر چیست؟ می شود گفت شر، حدیث و سنت است. یادتان هست ما چقدر احادیث از اهل سنت نقل کردیم که وهن مقام پیغمبر بود. چون به حدیث و سنت، قرآن را تفسیر می کنند. علی می گوید قرآن بحر مواج است اقیانوس بیکران است و هر کس در آن رفت خفه می شود. خب با چه باید تفسیر کرد؟ با حدیث و سنت! یعنی جایگزین قرآن، حدیث و سنت است و چه بسا که پیغمبر می خواست وصیت بنویسد می خواست همین اسرار را بگوید.

(فایل صوتی ۶۸۸۲ - درس پنجم) پس تکلیف قرآن چه می شود؟ کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۴۴، کتاب امالی صفحه ۱۸۰، از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین چه گفت؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت، اَللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثًا سه بار گفت خدایا خلفای مرا مورد ترحم قرار بده. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَبْلُغُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي ثُمَّ يُعَلِّمُونَهَا أُمَّتِي. اینکه گفت خلیفه، منظور خلفای آغازین اسلام نیست. پیامبر سه بار دعا کرد که خدایا به جانشینانم مهربانی کن. گفته شد ای رسول جانشینان شما کیستند؟ فرمود کسانی که حدیث و سنت را تبلیغ می کنند و سپس به اتمم آموزش می دهند. پس قرآن چه شد؟ ها؟ ببین چقدر قشنگ و زیرکانه معصومین ما دارند به مردم می گویند

بابا این چیزی که در دستتان هست نیست بلکه یک چیز دیگر است! مگر در آن درس جبرائیل به پیغمبر نگفت که در جامعه اسلامی قرآن باعث فتنه گری می شود (۴۰۰۴)؟ که نمونه آن را هم در صفین دیدیم که بالای نیزه رفت و علی ابن ابیطالب را به زمین زد. خب اینجا می گوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي أَنهائی که احادیث مرا می گویند و سنت مرا شرح می دهند، ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أُمَّتِي تعلیم می دهند. ببینم مگر قرآن، خلیفه پیغمبر نیست؟ اِنِّی تَارِکُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِی... لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، آیا نگفت دو چیز بعد از من هست؟ خب بعد از من یعنی خلیفه دیگر! تَارِکُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ من شما را ترک می کنم به دو چیز؛ قرآن و اهل بیت که حالا سنی ها می گویند قرآن و سنت. چرا اینجا اسم قرآن را نیاورد؟ پیغمبر نگران سنت و سیره و کلام خودش هست، نگران قرآن نیست! در اینجا نمی گوید که الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ الْقُرْآنَ وَ حَدِیثِی مثل همانجایی که گفت اِنِّی تَارِکُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِی {یا سُنَّتِی}، معلوم می شود پیامبر هم نسبت به این کتاب بیمناک است یعنی هفت کتاب را هم قبول نداشت. یک کاتب خودمانی هم که داشت یعنی علی ابن ابیطالب، که هم کتابش را عرضه کرد در فردای کودتا علیه غدیر، هم پیامبر موقع رفتن یک کتاب به او داد و گفت بیا این را نشرش بده. همه اینها اسنادش خوشبختانه هست، خیلی جالب است، واقعاً بنام به این دایرةالمعارف ظهور که تمام اسرار و کلیدهای نهفته قفل های زنگ زده دینی در آن است. خب پس اینجا پیامبر به در گفت که دیوار بشنود، نه قرآن را خلیفه خودش خواند و نه تبلیغ آن را توصیه کرد، فقط همین یک چیز؛ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِیثِی وَ سُنَّتِی!

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۴ - فایل صوتی ۶۰۳۴ - درس اول - آیا حرف حساب را پاسخی است؟ بت پرستان

به حقیقت توحید رسیده اند و گرویدگان ادیان، اندر خم یک کوچه اند! : وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُونَ اَمْ اَتَيْنَاهُمْ کِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا اَبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ - تحلیلی از سوره زُحرف آیه ۲، ۱۲، ۲۲ است.

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ گفتند اگر رحمان می خواست ما عبادت نمی کردیم بت ها را. اینها الله را به عنوان خدا قبول نداشتند، یکی از صفات رحمانی خدا را نام بردند. مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ قرآن می گوید اینها سواد ندارند، اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُونَ آدم های دروغگو و چاخانی هستند. اینجا وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ، اگر رحمان می خواست یعنی به رحمتش، مگر نگفته یهدی؟ پس چرا آمده یُضِلُّ را هم بغلش می گوید؟ یَهْدِی یعنی اَلرَّحْمَنُ. یعنی به عطوفتش ما را هدایت می کرد. مَا عَبَدْنَاهُمْ خب این صفتِ رحمانیت جلوی خشم و غضب را می گیرد شاید هم به این معناست که اگر ما بت می پرستیم بخاطر این است که از صفتِ رحمانیت برخورداریم، این هم می شود. وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ عبادت نمی کردیم. حالا خدا چطوری می گوید مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ سواد نداشتند عالم نبودند همینطوری الکی یک چیزی گفتند؟ اینها این جبر مطلق را نشان دادند، خود قرآن مگر نمی گوید نُعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَ نُذِلُّ مَنْ نَشَاءُ؟ نُعِزُّ مَنْ نَشَاءُ می رود روی عبادت و نُذِلُّ روی ضلالت و گمراهی می رود.

آیه بعد می گوید: اَمْ اَتَيْنَاهُمْ کِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ آیا کتابی به اینها از قبل دادیم فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ که دلایل می آورند. ببینید کتاب یکی اش همین است که الآن من دارم می خوانم و یک کتاب هم هست به معنای تقدیرات. قرآن می گوید

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَلِيُّ مَا، صاحب ما، کسی است که کتاب را فرستاده. خب کتاب، عقل می خواهد دیگر؟ ها؟ عاقل کتاب می خواند، بعد کتاب را عالم می خواند. اگر علم نداشته باشد کتاب بدرش نمی خورد. إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ ولایت را بر اینها دارد که انزال کتاب برایشان شد مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ.

آیه بعدی: بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ باز هم همان جبر مطلق است، می گوید این دین آبا و اجدادی ماست! ببین آبا و اجداد به مذهب مسیح می خورد، اینها با مسیح هم در ایراد و اعتراض بودند. یعنی او را هم قبول نداشتند، تعداد اینها هم کم نبود ها! الآن هند که یک میلیارد جمعیت دارد شاید نصفی از آنها بت پرست هستند، خود چین که یک و نیم میلیارد جمعیت دارد آنها بت پرست نوین هستند. یعنی مکتب کارل مارکس را دارند و کمونیست هستند. همان تفکرات بت اینها شده است. همان اعتقاداتی که هشتاد نود سال قبل در روسیه ظاهر شد و بعد گسترش یافت و شد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، اینها هم بت است. می گوید که بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ. یعنی امتی بودند، یکی دوتا نبودند ده تا بیست تا نبودند. امت یعنی یک لشکر بزرگ، مگر نمی گویند امت اسلام، امت محمدی؟ امت بت پرست کم نبودند وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ما به دنبال آثار اینها هستیم.

درس دوم - برآستی که عجب خدایی دارد اسلام، بنام یک چنین معبودی را!! فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ. وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْحَمْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ - کتاب بحارالانوار جلد ۵۶ صفحه ۲۹ است، سوره حج آیه ۴۲.

در تفسیر آیه ۲۴ سوره حج فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ مردم را هدایت می کند به صراط حمید، به مسیر پسندیده. در مجمع البیان کتاب تفسیر معروف هم آمده است؛ در سوره حج وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از پیغمبر روایت شده مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْحَمْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ این هم جزء پارازیت های ادیان و مذاهب است. می گوید هیچ کس مثل خدا دوست ندارد که او را بپرستند و برای او هورا بکشند و طرفدارش بشوند. ببین این خدا چقدر حقیر است! درس قبل چه بود؟ بت پرست می گوید رحمان ما را به بت پرستی کشاند، آن وقت اینجا می گوید که مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْحَمْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ یعنی خدا از همه کس بیشتر خوشش می آید. خدایی که خوشش بیاید نمی تواند آفریدگار هستی باشد! خوش آمدن، مخلوق است. خدای خالق می خواهد خوشش بیاید از این که تحمید بشود، اصلاً خدا نیازی به این چیزها ندارد. صمدیت که از اسماء الهی است همه آنها را نقض می کند؛ اللَّهُ الصَّمَدُ در سوره توحید است. صمد یعنی پُر، خالی نیست که تو با حمدت یک قسمتش را پُر کنی. صمد یعنی خدایی که به هیچ وجه، در هیچ زمان و مکان، در هیچ مقوله ای احتیاج به کسی ندارد، خب! آن وقت ببین می گوید مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْحَمْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ، این بدرد محاجه می خورد.

درس سوم - چطور ممکن است که اسماء ایزدایی بر زندگی مخلوق حاکم باشد و مردم از حاکمیت خدا راضی باشند؟: تحریم سوء الظن بالله. وَفِيهِ إِيضاً فِي ذَلِكَ الْبَابِ مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى وَصِيَّةٍ عَلَيَّ لِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَنْ يَدَعَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلِيلِكَ صَلَاحاً - کتاب وسائل الشیعه جلد ۵۱ صفحه ۳۲، از امام سجاد است.

تحریم و فيه ايضاً في ذَلِكَ الْبَابِ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ امام باقر راوی است و می کشد به بالا، باقرالعلوم، بعد سیّد سجاد، بعد حسین ابن علی. بِاسْنَادِهِ إِلَى وَصِيَّةٍ عَلِيٍّ جزو وصایای حضرت علی بوده لِمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ به پسرش، به یکی از بچه هایش غیر از حسن و حسین. قَالَ وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَنْ يَدَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلِيلِكَ صَلَاحاً می گوید سوء ظن نداشته باشی به الله. وقتی بدبخت می شوی گردن حکومت ببنداز، این را قرآن می گوید؛ گردن دولت، گردن مردم، گردن همسایه، فامیل، رقیب و شریک ببنداز. نکند به خدا سوء ظن داشته باشی! آیا این حرف درست است؟ وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ، خدا پدرمان را درآورده برویم یقه حکومت را بگیریم؟ خدا نابودمان کرده برویم علیه دولت حرف بزنیم؟ بعد خدا نابود کرده، بفرمایید که سوء ظن هم به او نداشته باشیم! به به، پس چرا عقل را آفرید؟ عقل دارد خدا را محکوم می کند. چرا این همه سفارش عقل شده است؟ چرا عقلانیت، صافی ورودی دین شده که اول باید عقل باشد بعد دین؟ وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَنْ يَدَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلِيلِكَ صَلَاحاً می گوید اگر این کار را کنی بین تو و خلیل تو، منظور دوستی خداست، صلح برقرار نمی شود؛ لَنْ يَدَعَ بَيْنَكَ، صلح یعنی چه؟ یعنی هر چه به او بدبین می شوی یعنی شناخت کاملتر می شود، او هم مدام در اسماء الحسنی عقب نشینی می کند و برای تو کم می گذارد و تو را در تنگنا می گذارد. اصلاً اسماء الحسنی هست؟ برای آن بت پرست (اسماء الحسنی) بود که گفت رحمان ما را فرمان داده ولی برای مؤمن وجود ندارد، در همه ادیان ها! همه جا را می گویم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۵ - فایل صوتی ۶۰۳۵ - درس اول - شیطان کارمند خدا بوده و سدّ راه مردم کرده و این است نتیجه اوامر ربوبی: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصْذُوقُنَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ - تحقیق و تفحص در سوره زخرف آیه ۶۳ - ۷۳ است.

تحقیق و تفحص در سوره زخرف است. وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ هرکس معیشتش؛ يَعْشُ معیشتش غیر از رحمان باشد نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ برای او شیطانی قرار می دهیم که همیشه کنارش باشد. آن وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ را یاد است؟ حالا اینجا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ، آن مثل این است. اینجا کاملاً واضح گفته است که ذکر رحمان، خب حالا رحمان وجود ندارد چه می شود؟ ببینید پله پله به هم راه دارد؛ ذکر رحمان یعنی اسماء الحسنی، که در غیبت نیست و مساوی است با شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ همیشه یک شیطانی با او هست؛ این عمومیت دارد ها! هیچ چیز خاصی در آن پرانتز نشده است. آن آیه یاد است که می گفت يَحْفَظُونَهُ ما دوتا مأمور فرستادیم که انسان را حفظ کنند؟ انگار یکی از آنها شیطان است و اینجا افشاگری شد. خب این هم جبر مطلق است برای اینکه ذکر رحمان؛ همان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که بنده ترکش کردم، رحمانیت به چیست؟ مگر ندیدی امام صادق چه گفت؟ گفت رحمت ضدّ زحمت است و رحمت آفریده نشده بیخود دنبالش نگرد. یاد است؟ چقدر ما اسناد قشنگی را جمع کردیم! آیه بعد می گوید: وَ إِنَّهُمْ لَيَصْذُوقُنَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ خب کار دیگر حضرت الله چیست؟ می گوید یک کار دیگر هم به او گفتیم بکند. آن چیست؟ وَ إِنَّهُمْ لَيَصْذُوقُنَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، دزد سرگردنه شنیدی؟ راهزن بیابان ها شنیدی؟ این همان را می گوید. می گوید که این قرین، مأموریتش از آن نُقَيِّضْ لَهُ

شَيْطَانًا است، چکار می کند؟ سد راه می کند؛ تو می خواهی بروی نمی گذارد، تو می خواهی هدایت بشوی نمی گذارد، چرا؟ چون جبر مطلق است، خودش هم که گفت يَهْدِي و يُضِلُّ! وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ خیال می کنند که هدایت شدند چه می دانند چیست! مثلاً مثل بت پرست که خیال می کند هدایت شده. همان ادیان زمینی هم همینطور، خیال می کنند پیروانشان هدایت شده اند، چون آنطرف مرزی یعنی بهشت و جهنم دیدنی نیست در یک لایه تصور می مانند و خیال می کنند که هدایت شدند.

(فایل صوتی ۶۹۹۱ - درس پنجم) این هم فرمانی برای حضور شیطان کنار انسان؟ سوره زخرف آیه ۳۶ است. خب، برات بخوانم، ای کاش وقت بود همه را می خواندم، چون به فردای خودم اطمینان ندارم! آیه است: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ کسی که از خداوند برگردد بر او شیطانی می گماریم تا همواره قرینش باشد. آیه می گوید که در چپ و راست انسان دو فرشته است به نام رقیب و عتید که اعمال بد و خوب را می نویسند. می گوید در قبر هم دو تا فرشته می آیند؛ نکیر و منکر، خوب و بد. اینجا رسماً می گوید ما برای انسان یک قرین گذاشتیم. یعنی یک کسی که دائماً پهلوی اوست. پس آن دو تا ملک (رقیب و عتید) چه می شود؟ آن یکی ملک چه می شود که در آن آیه يَحْفَظُونَهُ (۱۱ رد) یادست که گفت ما برای انسان فرشته ای گذاشتیم که او را حفظ کند؟ اینها را یادست هست؟ همه اینها معارضات دین است! همه اینها همان بادی است که در بادکنک کردند، تا به دست متشرع امروز رسیده این بادکنک شده یک بالن بزرگ! هر کس ذکر نگوید شیطان یارش می شود. ما ذکر می گوئیم شیطان یارمان است، ما ذکر رحمان را می گوئیم! آیا اهل بیت ذاکر نبودند؟ اصل ذکر بودند. إِنَّا نَحْنُ الذَّكْرُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹ حجر) پس چرا شیاطین آنها را اذیت می کردند؟ مگر خلفا شیطان نبودند؟ مگر بنی عباس و بنی امیه شیطان نبودند؟ حالا آمدند برای تطهیر معاویه ابن ابی سفیان فیلم ساخته اند. آیا تطهیر پذیر است؟ من از علمای اهل سنت سوال می کنم، من از بزرگان سنت و جماعت سوال می کنم: شما که می گوئید معاویه آدم خوبی است یا باید علی را رد کنید یا معاویه را، نمی توانید بگوئید که هم علی خوب است و هم معاویه، چون معاویه دشمن علی است. برای انهدام رجال ظهوری فیلم می سازند، مردم هم که الان ایمانشان ضعیف شده می گویند آهان حق با اینهاست. حالا اینجا بحث جالب این است؛ می گوید که وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ ذَكَرَ رَحْمَانَ نَكْوِي شَيْطَانٌ مِي آید کنارت. حرف درست را زده، مگر ذکر رحمان در الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وجود دارد؟ ذکر رحمان یعنی حُسْنُ الْقَضَا. آیا رحمت وجود دارد؟ مگر امام صادق نگفت که دنبال رحمت نگرد نیست؟ نه؟ ما چقدر اسناد و مدارک جمع کردیم، در دایرةالمعارف یک لشکر اسناد و مدارک جمع کردیم.

درس دوم - تقسیمات از پیش تعیین شده که از دنیای بشر آغاز می شود: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلًا وَ فِي النَّارِ مَنْزِلًا فَإِذَا سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ نَادَى مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَشْرِفُوا فَيُشْرِفُونَ عَلَى النَّارِ وَ تُرْفَعُ لَهُمْ مَنَازِلُهُمْ فِيهَا - کتاب بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۵۲۱ در بحث عدل و معاد، باب نار، در کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم از ابی بصیر؛

ابو بصیر را که می شناسید حواری خاص امام صادق است. از امام صادق: قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلًا، این را هم بگیر و داشته باش و در کادر جبر مطلق و محاجه بگذار. ما خیلی بحث های محاجه ای داریم من تعجب

می‌کنم که یک بحث می‌آید سه ساعت وقت‌گیری می‌کند تمام می‌شود، در حالی که باید هر کدام مثلاً یک ساعت باشد و حرف‌های شسته رفته هم بزنند و به همدیگر حمله نکنند. امام صادق چه گفت؟ گفت خدا خلق نکرده خلقی را مگر اینکه برای او کلیدی در بهشت گذاشته است. ظرافت حدیث را ببینید؛ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا يَعْنِي تُوَ اَيْنَجَا دَسْتُ و پا بزن عرض خود می‌بری و زحمت خود می‌داری، از پیش تعیین شده است! یک درسی هم داشتیم که اگر یادداشت باشد عمر ابن الخطاب با پیغمبر بحث داشت بر سر اینکه پیغمبر یک آیه‌ای را خواند مثل همین که بهشتی‌ها و جهنمی‌ها در دنیا مشخص هستند و بعد عمر گفت که پس ما کار خوب نکنیم دیگر، چون مشخص است! بعد پیغمبر چه گفت؟ گفت آن کسی که کار خوب می‌کند در محوریّت خوب قرارش دادند. ما عجب بحث‌های قشنگی داریم. خب، نگاه کنید، ادامه‌اش چیست؟ وَ فِي النَّارِ مَنْزِلًا در آتش هم نزول گاهی هست فَإِذَا سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ موقعی که ساکنین بهشت به بهشت رفتند، وَ أَهْلُ النَّارِ الْجَهَنَّمَ رفتند، نَادَى مُنَادٍ یک نفر فریاد می‌کند يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَشْرِفُوا فَيُشْرِفُونَ عَلَى النَّارِ بهشت به جهنم مشرف است، آن بالاست و این پایین است. آن چیزی که می‌گویند و من چه می‌دانم چیست و به قول علما الْعُهُدَّةُ عَلَى الرَّأْيِ، به گردن راوی. آن مأمور قیامت به بهشتی‌ها می‌گوید که تماشا کنید ببینید جهنمی‌ها کجا هستند! وَ تَرْفَعُ لَهُمْ مَنَازِلُهُمْ فِيهَا منازل بهشتی‌ها را می‌برند بالا که قشنگ مسلط باشند. گاهی در این فیلم‌ها یک خانه‌های شیشه‌ای، استخر شیشه‌ای، نشان می‌دهند که از آن بالا، پایین پیداست، حالا فکر می‌کنم که این را از روی همین حرف امام صادق درست کردند. یعنی می‌خواهم بگویم چیزی که اینجا درست می‌شود دیگری مزه است که به آنطرف نسبت بدسیم، دیگر این انجام داده یک خالق مخلوق حق که این کار را کرده. یعنی از نو بودن و تازگی افتاده است. حالا بحث من سر این است؛ می‌گویم بهشت و جهنم که مال ازمنه بعد است و هزاران سال هم هست که انبیاء آمدند و گفتند که بهشت و جهنم، که به آن نرسیدیم و پیغمبر هم شد پیغمبر آخرالزمان یعنی هزار و چهارصد و خرده‌ای سال این رسول گرامی باید در امتش قیامت می‌شد، خب؟ پس این مال اینجا است! اینجا، هم اهل بهشت داریم و هم اهل جهنم داریم؛ آن کسی که زندگی او خوب و مرفه است اهل بهشت است و آن کسی که زندگی‌اش آتش است مال جهنم است. آیه بعدی قشنگ است می‌گوید أَشْرَفُوا فَيُشْرِفُونَ عَلَى النَّارِ اشراف کنید! و اینها هم بر آتش خوردگان نگاه می‌کنند وَ تَرْفَعُ لَهُمْ مَنَازِلُهُمْ فِيهَا. الآن جامعة طبقاتی است؛ اتومبیل پنج میلیاردی در خیابان تهران راه می‌رود و ماشینی هم که پراید است قراضه شده و همه جایش در به داغون است آن هم راه می‌رود. در اینجا خانه‌هایی هست که من نمی‌دانم خوابیم یا بیداریم، یک رقم‌های عجیبی می‌گویند! نمی‌دانم والا چه بگوییم؟ نهصد میلیارد تومان! آن را می‌بیند. آیا این سُپور آنجا را تمیز نمی‌کند؟ آن را نمی‌بیند؟ خانه سُپور کجاست؟ یاخچی آباد! خانه کوچک و اجاره‌ای! ماهی چند می‌گیرد؟ کارمند ماهی چند می‌گیرد؟ ها؟ خب به آنجا رفتگر مخصوص که نمی‌برند، آقا اینجا چون منطقه پولدارها است لیسانسه‌ها باید بروند جارو کنند. نه! اینها را می‌بیند بعد خانه خودش را می‌بیند. معنای حدیث و روایت همین است که می‌گوید آدم‌های خوشبخت را نگاه کنید و به بدبختی خود تماشا کنید، این است. این تبعیض از طرف خداست، با ادله محکم که در کتاب دایرةالمعارف ظهور جمع کردیم. این تبعیض باعث می‌شود که مردم از خدا متنفر بشوند، حالا ما مدام می‌گوییم بابا ذات غیر از خداست

که ادیان معرفی کردند و غیر از الله است، طرف به کتش نمی رود می گوید پس ذات برای ما چکار کرده است؟ ذات نمی داند که ما اذیت شدیم؟ من فقط همه اش می گویم که بابا اطلاعات و اخبار ما به ذات صفر است و بگذار پیدا کنید بعد قضاوت کنید.

ظهور یاب منتظران ۵۲۰۶ - فایل صوتی ۶۰۳۶ - درس اول - همه رویگردانی ها بخاطر نبود پشتوانه های اجرائی وعده ها است. آنچه که انبیاء می گفتند در ترسیم بهشت و جهنم، مدعیان اختیار به خود اختصاص می دادند: وَ قَالُوا يَا آيَةُ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ - وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ؟ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ - بررسی آیات ۹۴ و ۱۵ سوره زخرف است.

معارضین نبوی به پیامبر می گفتند: وَ قَالُوا يَا آيَةُ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ. ببین منطق یعنی این، شمشیر که منطق نمی شود. به پیغمبر گفتند ای کسی که جادوگر هستی ما را بخوان به خدایت تا آن که، آنچه را مقرر کرده، مقدّر کرده، ما را به آن برسان. خب، آیا حرف بدی زدند؟ حرف بدشان ساحر است. ساحر هم می دانید برای چه می گفتند؟ برای اینکه معجزات باقی نمی ماند. معجزه باید باقی بماند، وقتی که وقتش تمام می شود، سحر است. مثلاً موسی عصایش را انداخت اژدها شد باید این اژدها باقی می ماند. نه اینکه دوباره دستش را ببرد آن را بکشد و بگیرد دوباره عصا بشود. ببین اینکه می گویند سحر، چشم بندی و جادوگر، این است! پیغمبر در زمان حیاتش خیلی معجزه نشان داد اما پایدار نبود. خب، اینها حرف خوبی زدند می گویند بابا تو ما را به ربّ هدایت کن ما در خدمتشان هستیم. ولی با سحر و جادو نه! یک سند داشتیم یادت هست؟ موقعی که غصب خلافت علی کردند، علی به ابوبکر گفت سفارش های پیغمبر یادت رفت؟ گفت نه ولی به جانشینی سفارش نکرد، بلکه به دوستی سفارش کرد. اینها ولی را، ولایت را به دوستی می دانستند. امیر گفت اگر خود پیغمبر بگوید تو چه می گویی؟ گفت بابا پیغمبر که مُرده! گفت نه پیغمبر نمرده. علی گفت فردا صبح سر قبر پیغمبر برویم. فردا صبح آمدند پیغمبر با اینها صحبت کرد و گفت خجالت نمی کشید من در این چند ماه این همه فریاد زدم که حکومت مال علی است، رها کردید برای خودتان سوار انتخاب کردید؟ ابوبکر وقتی که برگشت بدنش می لرزید، به خانه اش رفت و می خواست استعفاء بدهد که عمر آمد به او گفت بابا اینها جادوگر هستند! اینها، یعنی پیغمبر و علی و بچه هایش. چیزی که حقیقت ندارد جادو می شود. ببینید امیر ما باید همه اهالی شهر مدینه را کنار قبر پیغمبر جمع می کرد بعد آن موقع پیغمبر صحبت می کرد، آن می شد جامعه شاهد و می شد رفع ابهام. والا خود ابی بکر را آورده و ابی بکر هم انکار می کند و عمر می آید می گوید جادو است و این فایده ندارد. ببینید برای همین می گویند که جادو پایدار نیست. مثلاً شق القمر، که پیغمبر با این فاصله عظیم ماه را دو نیم کرده همان چند نفری که شب با او آمده بودند که نشانشان بدهد به همان چند نفر نشان داد. خب پیغمبر باید اهالی شهر را برای تقویت ایمانشان، از خانه بیرون می آورد و می گفت من می خواهم الآن قدرت نمایی کنم بعد جلوی همه ماه را به دو نیم می کرد. بعد می گوید که وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ، قرآن تماماً برای ما زیر خاکی است، گوهر و دُرّ است. بخاطر اینکه ما را به حقایق آشنا کرده است. فرعون چه گفت؟ فرعون را مثال می زند چون جزء مشاهیر معارضین خدا بوده، وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ؟ گفت که موسی مدام می گوید بهشتی

هست جهنمی هست، نگاه کن من در کشور مصر خدا هستم وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي رودخانه بزرگی هم از زیر کاخ من رد می شود. خیلی جالب است! یادست هست یک سند داشتیم که پیغمبر گفت مشابه رودهای بهشت؛ رود جیحون، دجله، فرات و نیل است، یادست هست؟ ها! حالا شما به عنوان یک دین شناس، یک دین پژوه، یک محقق، این چیزی را که می خوانید و آن ذهنیتی که دارید چطوری با هم بافته و یافته می شود؟ می گوید آب از زیر کاخ من رد می شود، وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي از زیر من رد می شود. یکی هم اینکه مصر بیشتر جاهایش مثل عربستان خشک است، این را به عنوان معجزه خودش نشان می دهد بعد پیغمبر می گوید در بهشت اینطوری است! این نقد را نشان می دهد، می بینی؟ بعد فرعون می گوید أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ این آیه قرآن است که چند بار گفته، آیا چشم ندارید؟ چشم واقع بین ندارید؟

درس دوم – برآستی که اینگونه قول ها موجب دفع گرویدگان از اصول اعتقادی می شود: عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ دَعَا فَخَتَمَ دُعَاءَهُ بِقَوْلٍ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا أُجِيبَ صَاحِبُهُ - کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۹۹۱، از امام صادق نقل می کنند.

نقال این درس عمران زعفرانی است، او از حواریون است که از امام صادق نقل می کند. می گوید: مَا مِنْ رَجُلٍ دَعَا فَخَتَمَ دُعَاءَهُ بِقَوْلٍ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا أُجِيبَ صَاحِبُهُ هر کس دعا بخواند دعا کند و در دعای خود بگوید مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ پایان نگیرد مگر آنکه خواسته او برآورده شود. دعا شامل توسل، ذکر و ورد می شود. خب، پیغمبر ما و ائمه الهداة المهدیین تجلی در مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ بودند و وجودشان این دوتا مرکز فرماندهی جبارالجبایره است؛ مَا شَاءَ اللَّهُ یعنی آنچه خدا خواست، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ یعنی زور هیچ کسی به خدا نمی رسد. این بحث ها را برای کرده ام. حالا یک سؤال: در عمرت چقدر ماشاء الله گفتم؟ بقول لات ها؛ ماشاء الله، ان شاء الله، یا بقول همین روایت مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، چقدر گفتم؟ بعد چقدر حاجت روا شدی؟ ها؟ چقدر؟ اگر قرار باشد به هر بار تکرار این دعای مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حاجتی به انسان بدهند اصلاً دیگر در کره زمین انسان گرفتاری باقی نمی ماند و آدم بیچاره ای پیدا نمی شود و مریض یافت نمی شود و فقیر دیده نمی شود!

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۷ - فایل صوتی ۶۰۳۷ - درس اول - خشم کردن اختیاری نیست، وقتی که سیستم اعصاب و روان بهم می ریزد، آدمی عصبانی می شود: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۰۳، از شیخ کلینی، از امام باقر نقل می کند.

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ می گوید اگر کسی را اذیتش کردند و لجش را درآوردند و روی اعصابش رفتند، در حالی که زور داشت نه اینکه زور نداشت ها! زور داشت، الآن بدبختی این است که مردم زورشان فقط به خودشان رسیده؛ و خودکشی می کنند! کسی که از مردم بد دید و غضب نکرد، خداوند او را عذاب نخواهد کرد. حالا اینجا مسئله چیست؟ مسئله این است که غضب مال خداست، چطوری ما خشم و غضب نکنیم؟ غَضِبَ اللَّهُ را در آیات قرآن ندیده ای؟ اول معلّم ما کیست؟ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ انسان فابریک و خالی چه می دانست که عصبانی چیست، وقتی غضب خدا را دید متابعت و پیروی کرد. مگر نباید از خدا پیروی کنی؟ می گوید

که تو از افعال بد خدا پیروی نکن از حسن القضاء پیروی کن، خب آخر عزیز دل، حسن القضاء کجاست؟ بیا نشان بده! حسن القضاء نیست، صفات ایزائی است که یکی از آنها غضب است؛ خشم و غضب. دیدی که بچه خودش را می کُشد؛ یا دختر و پسر خودشان را می کُشند! حالا این قتل کرده می خواهد در روز قیامت مجازات بشود. خوب عزیز دل من به چه درد می خورد؟ آن بچه اش در خون دست و پا زده حالا تو می خواهی که این را فردای قیامت که چه کسی آن را دیده چه کسی شنیده چه کسی آورده چه کسی برگشته در جهنم بیندازی که چه؟ که این آدم کشته است.

(فایل صوتی ۷۱۱۶ - درس هفتم) غیر مستقیم، خدا خشم می کند. کتاب اصول کافی جلد ۲ باب الایمان والکفر حدیث ۱۵، از امام باقر است. مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ هر که بر مردم خشمگین نشود خداوند در روز قیامت او را عذاب نکند. خشم چیست؟ غضب چیست؟ اعلان ناراحتی، انزجار. برای چه؟ برای اینکه انسان اذیت می شود، از یک چیزی رنج می برد، از یک کسی آزار دیده، اعصابش خراب می شود، عصبانی می شود، خشمگین می شود، کینه برمی دارد. این کار کیست؟ خدا می رود روی اعصاب مردم تا مردم با همدیگر در جنگ می افتند، خداست که با قوانین سخت با دروغ هایی که در کتابش گفته، مردم را در فشار قرار می دهد، مردم را دیوانه کرده، بعد مردم به جان هم می افتند. بعد می گوید به همدیگر عصبانی نشو، همدیگر را ببخشید؟ در حقیقت، خدا به مردم عصبانی شده و این غضب و خشم را انتقال داده در جان مردم، در سلول های وجودی مردم تا مردم به همدیگر آزار برسانند و باهم جنگ و دعوا کنند، آخرش هم سخته می کند، سرطان می گیرد، برو بمیر. این خدمات خداست، این حقانیت خداست، این پز خداست، این ژست خداست؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴ تین)! آحسَن یعنی اعصاب مردم راحت باشد، آحسَن یعنی احساسات مردم جریحه دار نشود. پدر مردم را درمی آورد بعد می گوید به همدیگر عصبانی نشوید؟ مگر نگفت خیر و شراز من است؟ ما چقدر اسناد و مدارک داریم؟ من چقدر دوباره به گذشته برگردم و از اسناد و مدارک گذشته مثال بیاورم؟ چقدر؟!

درس دوم این فایل با موضوع عجز در دعا به علت بازخوان به بخش چهارم فایل 5808 ملحق گردید.
درس سوم این فایل با موضوع دیدار پروردگار به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل صوتی ۱۹۶۴ ملحق گردید.
درس چهارم - جبرائیلی که مقتدرترین ملائک هست به جای کمک کردن به پیامبر زندانی، دعا یاد او می دهد!:
 عَنْ سَيْفِ ابْنِ عَمِيرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ جَاءَ جَبْرَائِيلُ إِلَى يُوسُفَ وَهُوَ فِي السَّجْنِ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَأَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ - كتاب الفقيه (مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيه) از کتب معتبر شیعه، جلد ۱ صفحه ۴۲۳ است.

ببینیم این درس چه دارد! ناقل حدیث، سیف ابن عمیره است قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ این کلام را به امام صادق رسانده است. امام صادق چه گفت؟ جَاءَ جَبْرَائِيلُ إِلَى يُوسُفَ وَهُوَ فِي السَّجْنِ، خوب گوش کن بدرد محاجه می خورد. جبرائیل مرتب می رفت حال یوسف را می پرسید؛ حالت چطور است؟ شاید هم چایی باهم می خوردند! فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَأَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ، حالا مشکلتش کجاست که ما روی آن دست انداختیم؟ مشکل این است که جبرائیل به این عظمت نمی آید یوسف را از چاه،

چاله، زیرزمین و زندان بیرون بکشد و او را ببرد، بلکه به او دعا یاد می‌دهد. اِ، عجب! همان کاری که ادیان و مذاهب کردند ها! آقا تو بدبخت هستی؟ این دعا را بخوان. خب این دعا را خواند چه شد؟ رفع نشد؛ عیبی نداره، عوض آن در قیامت پاداش می‌گیری! این شد داستان پیروان ادیان و مذاهب. حالا جبرائیل بقول ادیان، مقتدرترین فرشته، می‌رود احوال یوسف را می‌پرسد و به او دعا یاد می‌دهد، حرف دلش این است می‌گوید: ای یوسف، من با این عظمت نتوانستم تو را نجات بدهم تو بیا این دعا را بخوان. خب این دعا را به چه کسی می‌خواهد بخواند ها؟ به الله؛ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ مِنْ اَمْرِىْ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا وَ اَرْزُقْنِيْ مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ. خب دعا را از زمین می‌خواهی به آسمان منتقل کنی؟ فرشته وحی که دائماً بین زمین و آسمان در تردد است! چرا سوراخ دعا را گم کردی؟

(فایل صوتی ۷۱۱ - درس سوم) اگر دعا باعث خلاصی شده پس چرا به دنبال پارتی گشته و اگر سفارش در اثر ذکر است پس چرا آن را محکوم می‌کند؟ کتاب اصول کافی جلد ۲ باب الدُّعَاءُ حدیث ۷، از امام صادق است. عَنْ سَيِّفِ ابْنِ عَمِيْرَةَ صَحَابِيٍّ، قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ كَفْتُ شَنِيدَمْ اَزْ اِمَامٍ صَادِقٍ، يَقُوْلُ: جَاءَ جَبْرِئِيْلُ اِلَى يُوْسُفَ جَبْرِئِيْلُ اَمَدْ پِيَشْ يُوْسُفَ، يُوْسُفَ پِيَغْمَبِرْ، وَ هُوَ فِي السَّجْنِ زَمَانِيْ كَهْ دَرْ زَنْدَانْ بُوْد، فَقَالَ لَهُ يَا يُوْسُفُ بَهْ اَوْ كَفْتُ اِيْ يُوْسُفَ قُلْ فِيْ دُبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا وَ اَرْزُقْنِيْ مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ. باز هم از این حرف‌های رد شدنی که ثبت با سند نمی‌خواند. جبرئیل به یوسف گفت می‌خواهی نجات پیدا کنی؟ بعد از هر نماز بخوان خدایا قرار بده برای من فرج و مخرج. مخرج یعنی خارج شدن از زندان، وَ اَرْزُقْنِيْ مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ روزی کن چیزی را که به یاد دارم، وَ مِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ و چیزی که گمان ندارم. حالا ببین تاریخ چه می‌گوید؛ ذکر دادی که یوسف بیرون بیاید، ذکر تو اثر نکرد و یوسف بیرون نیامد، مجبور شد متوسل بشود به یک زندانی که دارد آزاد می‌شود که او قرار است جزء معاونین عزیز مصر بشود. اگر بگویی که این اثر ذکر است که به آن اثر کرده یعنی پارتی پیدا کرده و این ذکر باعث شده که یوسف یک نفر را پیدا کند که دارد می‌رود تا جریان را به عزیز مصر بگوید، اگر این را بگویی، خب بعدش جواب این را چه می‌گویی؟ جبرئیل پیش یوسف آمد بعد از اینکه به آن پارتی گفت برو سفارش من را بکن. گفت حالا که رفتی دنبال پارتی غیر از خدا، یک مدت دیگر باید بمانی! آیا داستان توحید زمینی خنده‌دار نیست؟ پس چه شد؟ دعا را خواند، پارتی پیدا شد. پارتی پیدا شد، جبرئیل محکومش کرد و گفت باید چند سال دیگر بمانی. نمی‌دانم متشرع در مغزش، در مخش چیست؟ عقل است؟ فهم است؟ شعور است؟ یعنی اینها را برایشان بحث نکردند دیگر، باز نکردند، متشرعین نمی‌خواهند مردم بفهمند، یک راستا را گرفته‌اند و رفته‌اند، از آن هزار سال قبل تا الان یک روایات و احادیث و آیات تکراری، حساب شده و هدفدار را آورده‌اند برای مردم خوانده‌اند تا مردم در یک کانال قرار بگیرند، مردم نفهمند، بیدار نشوند، عاقل نشوند.

درس پنجم - تعریف خدا در معرفت ادیان به مقداری است که به ظرفیت بنی آدم می‌خورد: وَعَنْهُ صَلَّى اَنَّهُ قَالَ اِنَّ الرَّجُلَ لَيَدْعُو رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ ثُمَّ يَدْعُو رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ ثُمَّ يَدْعُو رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ فَاِذَا كَانَتِ الرَّابِعَةُ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى يَدْعُوْنِيْ عَبْدِيْ وَ اَنَا عَنْهُ مُعْرِضٌ عَرَفَ عَبْدِيْ اَنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ اِلَّا اَنَا اُشْهِدُكُمْ اَنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۷.

از نبی مکرم اسلام است قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَدْعُو رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ، این همان کوچک سازی خداست؛ خدا در حد پیغمبری که تو می بینی با او نشست و برخاست می کنی، بوسش می کنی و به او دست می دهی. می گوید مردم خدا را می خوانند در حالی که خدا از آنها بیزار است؛ اعراض! ثُمَّ يَدْعُو رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ باز می خواند از رو نمی رود. چون مستأصل و مضطر است، چون بیچاره و بدبخت است و مجبور است دعا کند. برای بار دوم هم باز مُعْرِضٌ! ثُمَّ يَدْعُو رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ چند بار شد؟ سه بار! فَإِذَا كَانَتِ الرَّابِعَةُ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَدْعُونِي عَبْدِي وَأَنَا عَنْهُ مُعْرِضٌ می گوید فرشتگان، این بنده من سه دفعه مرا صدا زده و من روی خودم را آن طرف کردم. اصلاً آدم با این خدا که روبرو می شود، فقط باید سرفه کند عطسه کند و بدن خودش را بخاراند. یعنی این خدای ادیان و مذاهب طول و عرضشان همین است که هست! خدا اعراض می کند. مثل بچه که قهر می کند تو مدام پیش او می روی نازش می کنی و می گویی بیا عزیزم بیا غذایت را بخور، می گوید نمی آیم! خب، وقتی که چهارمین بار شد فَإِذَا كَانَتِ الرَّابِعَةُ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَدْعُونِي عَبْدِي وَأَنَا عَنْهُ مُعْرِضٌ عَرَفَ عَبْدِي أَنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا أَنَا أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ دفعه چهارم دیگر دلش می سوزد و به ملائکه می گوید که، گناه دارد حالا چهارمین بار پیش ما آمده و ما مدام ناز کردیم و به او راه ندادیم، الآن او را می بخشیم. حالا شما بگو ببینم آدمی که اصلاً در عالم خلقت دیده نمی شود، چگونه دعا می کند و آن خدای خودش او را رد می کند؟ مگر در جاهای دیگر نداریم که همان اول که گفت دستش را گرفت؟ مگر نگفت اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ باید می گفت اُدْعُونِي اَرْبَعَةً مرا بخوانید چهار بار، تا شما را کمک کنم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۰۸ - فایل صوتی ۶۰۳۸ - درس اول - دو قسمت کردن خلق به خوبی و بدی، هدم کامل اختیار را می کند: قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَهُمْ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي وَ عَلِيًّا فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ قَبَائِلَ فَجَعَلْنَا فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ - کتاب امالی شیخ صدوق صفحات ۲۳ و ۳۳، کتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۲۰۵ است.

از پیامبر در زمینه ذوالقربی در تفسیر آیه أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ است. پیغمبر با فاطمه مباحثه می کند؛ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَهُمْ قِسْمَيْنِ خداوند خلق کرد و قرارشان داد در دو قسمت! بعد می گوید که چرا تبعیض قائل هستند؟ خدا تبعیض کرده بعد می گوید چرا جامعه طبقاتی یک و دو و سه و چهار داریم؟ خدا این کار را کرده است! فَجَعَلَنِي وَ عَلِيًّا فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا من و علی بهترین قسمت خیرین و خیرخواهان و خیرمداران هستیم. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ قَبَائِلَ فَجَعَلْنَا فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً باز قسمت کردند کشورها را به خوب و بد؛ مثل جهان سوم و کشورهای مترقی. جهان سوم، مثل هند که عرض کردم یک منطقه ای هست، شاید یک شهر بخصوصی که در آنجا مردم در پیاده رو و خیابان زندگی می کنند. بعد اگر به دولتشان هم بگویی، می گوید که خب جمعیت زیاد است، یک میلیارد است! پس باید به خدا گفت؛ خدا تو که یک میلیارد هندی را خلق کردی یادت رفته که اینها غذا می خواهند و مسکن می خواهند و کار می خواهند؛ یادت رفته؟ یعنی باید به تو هم یاد آور شد و یاد آوری کرد؟ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

این آیه را هم پیغمبر در زمینه برتری قریش بر سایر اقوام تفسیر می کند و بعد که می گوید إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ، بهترین شما پیش خدا کسی است که تقوایش بیشتر باشد، خب ما می بینیم که بزرگترین متّقین، معصومین بودند پس چرا اینها از خیر الهی دور بودند و فقط شر به اینها می بارید؟

درس دوم - هم رسالت نبوی ناقص شد و هم دین دچار نقصان گردید! قَالَ النَّبِيُّ تَمَامُ نُبُوتِي وَتَمَامُ دِينِ اللَّهِ وَلَايَةُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ بَعْدِي - کتاب احقاق الحق جلد ۵ صفحه ۵۳،

از پیامبر معظم اسلام است. تَمَامُ نُبُوتِي وَتَمَامُ دِينِ اللَّهِ وَلَايَةُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ. تَمَام، دوتا معنا دارد: یکی به معنای اتمام است، کامل کردن. یکی هم به معنای پایان. تَمَامُ نُبُوتِي اِکمال نبوت، یعنی کار پیامبر با نصب علی تمام شد؛ هم تمام به معنای اِکمال و هم تمام به معنای پایان گرفتن. وَتَمَامُ دِينِ اللَّهِ و دین خدا هم همچنین. خب حالا ما سؤال داریم، تاریخ سؤال می کند: الآن که علی از غدیر حذف شد، معلوم می شود که پیامبر، پیامبری خود را، نبوت و رسالت خود را به سرانجام نرسانده و برای همین می خواسته وصیت نامه بنویسد. دین خدا هم همینطور. آن آیه غدیر را که یادتان هست؛ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اِکمال دین، وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دیناً، خب اینطوری که ما بررسی کنیم از همان دوره زندگی پیغمبر، همه بی دین بودند، برای اینکه از نصب علی به وصایت، حمله ها، غیبت ها، بدگویی ها و توطئه ها علیه پیغمبر و علی آغاز شد، پیغمبر هم خودش می دانست! اگر با پیغمبر خوب بودند و به عنوان فرستاده خدا قبولش داشتند به او زهر نمی دادند!

درس سوم - وقتی که می داند با مخالفت روبرو می شود چرا نصب وصایت می نماید؟ آیا با بیرون کردن جانشین، عذابی نازل شد؟: عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَخْلَفُ عَلَيْنَا؟ قَالَ إِنِّي إِنْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ فَتَعَصُونَ خَلِيفَتِي يَنْزِلُ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ - کتاب اسمی المناقب صفحه ۵۸ است.

حُذَيْفَةُ از رجال حدیث و از حواریون رسول الله است؛ قَالَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَخْلَفُ عَلَيْنَا؟ به پیغمبر گفتند آیا بعد از تو برای ما خلیفه معرفی نمی کنی؟ قَالَ إِنِّي إِنْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ فَتَعَصُونَ خَلِيفَتِي يَنْزِلُ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ. چقدر جالب است افشاگری های تاریخ! گفت من برای شما جانشین تعیین کرده ام ولی فَتَعَصُونَ خَلِيفَتِي عصیان کردید بر خلیفه یعنی جانشین من! و پیغمبر گفت فاتحه اش خوانده است. یعنی فاتحه همه چیز! می گوید يَنْزِلُ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ بخاطر دور انداختن شأن علی ابن ابیطالب بر شما عذاب نازل می شود. حالا سؤال این است که آیا عذاب نازل شد؟ اگر قرار بود عذاب نازل بشود، آن موقعی که لشکرگاه اُسامه را ترک کرده بودند و در اِتاق توطئه نشسته بودند، آن موقع عذاب نازل می شد! اینها پشتشان محکم بود ها، این را به شما بگویم! تمام این حواریون پیغمبر، تمام این اصحاب و انصار پیغمبر، همان هایی که اِزْدَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ مگر ده بیست تا، تمام آنها می دانستند که خبری نیست! خلاصه اش. همان حرفی که یزید زد

لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

یزید چندمین خلیفه پیغمبر می شود؟ حضرت آقای ابوبکر، جناب آقای عمر، حضرت عثمان، علی ناکام، معاویه، هفتمی آن می شود یزید. هفتمین خلیفه پیغمبر است دارد می گوید بابا هیچ چیزی در آن نبود! این طبل، تو خالی بود

فقط صدا داشت! حالا تو می گویی که پیغمبر در رسالتش موفق بود؟ بیا جواب بده دیگر! خب، اینجا پیغمبر می گوید شما ترک علی می کنید عذاب نازل می شود. عذاب کجا نازل شد؟ ها؟ اصلاً برعکس بود، عذاب بر علی بنده خدا نازل شد؛ در صفین آنطوری علیه او کودتا شد و در سه جنگ، یاران پیغمبر و ناموس پیغمبر علیه او شمشیر کشیدند و در محراب او را کشتند. این عذاب نیست که فاطمه زهرا بین در و دیوار له بشود آتش بگیرد؟ آیا اینها عذاب نیست؟ پس عذاب چیست؟ عذاب یعنی شکنجه. آیا این چیزی که بر حسین ابن علی وارد شد عذاب نبود؟ انگار کارهای خدا عوضی است، برعکس است! يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ شِمَائِي که دور علی را خالی کردید عذاب می کشید حالا برعکس است؛ خاندان پیغمبر عذاب می کشند و آنطرفی ها برنده هستند. شد حرف ابوسفیان، یادت هست؟ داستان را برای ت گفتیم اینها تاریخ های زنده است، پویا، گویا و جویاست. می خواست به قبرستان برود، آنقدر که عمرش زیاد بود کور شده بود، یک نفر به او سلام کرد، گفت بیا دست من را بگیر و من را کنار قبور ببر. گفت من را کنار قبر حمزه عموی پیغمبر، سردار بزرگ اسلام ببر. وقتی که کنارش رفت با لگد محکم به قبرش می زد و می گفت حمزه بلند شو ببین ما برنده شدیم! آن جنگی که شما علیه ما می کردید الآن پیروزی مال ماست، نه مال تو! یا آن روزی که بر جناب خلیفه سوم وارد شد و گفت اینجا غریبه هست یا نیست؟ گفتند نه، همه از بنی امیه و بنی مروان هستند، به عثمان گفت محمد نه دین آورد نه مذهب، فقط خواست حکومت کند، این حکومت آمد دست شما و الآن سلطنت عرب است و تا می توانید این توپ حکومت را بین خودتان پاس بدهید.

ظهور یاب منتظران ۵۲۰۹ - فایل صوتی ۶۰۳۹ - درس اول - در برابر وعده ها در انجام اعمال خیر، یک

چنین نمایش حیرت انگیز است!: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ حَامِدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَزْنِيِّ عَنْ أَبِي يَعْلَى الْمُوَصِّلِيِّ عَنْ سَهْلِ ابْنِ زَنْجَلَةَ الرَّازِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ صَالِحٍ عَنْ ابْنِ لَهْيَعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْمُكَدَّرِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ أَقَامَ أَيَّامًا لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ طَافَ فِي مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ فَلَمْ يُصَبَّ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئًا فَأَتَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا بَنِيَّةُ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ أَكَلُهُ فَإِنِّي جَائِعٌ فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بَعَثَ إِلَيْهَا جَارَةً لَهَا بِرَغِيفَيْنِ وَ قِطْعَةٍ لَحْمٍ - كتاب بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۸۴ است.

اصحاب روایت: احمد ابن محمد ثعلبی، از عبدالله ابن حامد، از محمد المزنی، از ابی یعلی الموصلی، از سهل ابن زنجلة الرازی، عن عبدالله ابن صالح، از ابن لهیعة، از محمد ابن المنکدر، از جابر ابن عبدالله انصاری. جابر ابن عبدالله انصاری صحابی معروف پیغمبر است. أَنَّ النَّبِيَّ تعریف کرد، أَقَامَ أَيَّامًا لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ گفت روزهایی به پیغمبر می گذشت که غذا گیرش نمی آمد بخورد و تا اینکه بی تاب می شد، وَ طَافَ فِي مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ و یکی یکی درب خانه زن هایش می رفت فَلَمْ يُصَبَّ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئًا خانه این نه نفر هم غذا پیدا نمی شد. حالا جالب است، پیغمبر اینها را می گرفت که از فقر نجاتشان بدهد ولی خودش دچار فقر شده! فَأَتَى فَاطِمَةَ درب خانه فاطمه آمد فَقَالَ يَا بَنِيَّةُ گفت دخترم هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ أَكَلُهُ فَإِنِّي جَائِعٌ در خانه چیزی داری؟ من خیلی گرسنه هستم. فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي گفت پدر و مادرم قربانت بشود ما هیچ چیزی نداریم بخوریم. من تعجب می کنم، در مدینه حال و روز اینها خوب بوده، حالا در مکه در حصار و در چنگال فشار بودند ولی در مدینه با توجه به اینکه

پیغمبر مرتب سر راه تجارتی بین مکه و شامات قشون می فرستاد و اموال آنها را مصادره می کرد با این جهت اینها نان نداشتند بخورند. فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بَعَثَ إِلَيْهَا جَارَةً لَهَا بِرَغِيفَيْنِ وَ قِطْعَةَ لَحْمٍ گفت که یکی از خدمتکاران فاطمه زهرا کمی نان و مقداری گوشت برای آن خانم فرستاد. حالا بحث سر این است که پیامبر در عین عُسر و حرج بود بعد در درس چند روز قبل گفتند که برای پیغمبر از آسمان غذا می رسید. چگونه انسان این عدم تطابق را قبول کند؟ خب، غذا فرستاد منتها غذا برای پنج تن آل عبا کم بود.

درس دوم – اشک دیدگان حسین مهم تر است یا خونشان؟: وَ رَوَى زُكْنُ الْأَيْمَةِ عَبْدُ الْحَمِيدِ ابْنُ مِيكَائِيلَ عَنْ يُوسُفَ ابْنِ مَنْصُورٍ السَّوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ سَهْلِ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ ابْنِ مُحَمَّدٍ النَّسَفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُوسَى عَنْ سَعْدَانَ عَنْ مَالِكِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ ابْنِ جَرِيحٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَائِعًا لَا يَقْدِرُ عَلَى مَا يَأْكُلُ فَقَالَ لِي هَاتِي رِدَائِي فَقُلْتُ أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَأَنْظُرِي إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَيَذْهَبُ بَعْضُ مَا بِي مِنَ الْجُوعِ فَخَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَيْنَ ابْنَتَايَ؟ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَا مِنَ الْجُوعِ وَهُمَا يَبْكِيَانِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ فِي طَلَبِهِمَا فَرَأَى أَبَا الدَّرْدَاءِ فَقَالَ يَا عُؤَيْمِرُ هَلْ رَأَيْتَ ابْنَتِي؟ قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا نَائِمَانِ فِي ظِلِّ حَائِطٍ بَنَى جُدْعَانِ فَأَنْطَلَقَ النَّبِيُّ فَضَمَّهُمَا وَهُمَا يَبْكِيَانِ وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمُوعَ عَنْهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَحْمِلُهُمَا فَقَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَمْسَحِ الدَّمُوعَ عَنْهُمَا فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ قَطَرُ قَطْرَةٍ فِي الْأَرْضِ لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - كتاب بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۹۰۳ است.

سلسله محدثین را نقل می کند: عبدالحمید ابن میکائیل، یوسف ابن ساوی، عبدالله ابن محمد ازدی، سهل ابن عثمان، منصور ابن محمد نسفی، از عبدالله ابن عمرو، از حسن ابن موسی، از سعدان، از مالک ابن سلیمان، از ابن جریح، از عطاء، از عائشه. سلسله مدارج حدیث را به عایشه ام المؤمنین رساندند. قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَائِعًا لَا يَقْدِرُ عَلَى مَا يَأْكُلُ فَقَالَ لِي هَاتِي رِدَائِي گفت پیغمبر یک روز خیلی گرسنه بود، چیزی نداشت بخورد، به عایشه گفت که عبا مرا بیاور. گفتم کجا می خواهی بروی؟ گفت خانه فاطمه زهرا!! اینجایش خیلی مهم است؛ فَقُلْتُ أَيْنَ تُرِيدُ؟ کجا می خواهی بروی؟ قَالَ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَأَنْظُرِي إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَيَذْهَبُ بَعْضُ مَا بِي مِنَ الْجُوعِ گفت بروم حسن و حسین را که نگاه می کنم گرسنگی ام برطرف می شود. ببین غلات در هر دو صورت بودند؛ هم در اهل سنت و هم در شیعه بودند. یعنی غلوکنندگان. یعنی یک کلاغ چهل کلاغ. و اینها در محکمه عقل مورد استهزاء قرار می گیرند. فَخَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَيْنَ ابْنَتَايَ؟ به خانه فاطمه زهرا آمد و گفت بچه های من کجا هستند؟ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَا مِنَ الْجُوعِ وَهُمَا يَبْكِيَانِ فاطمه گفت اینها بخاطر گرسنگی از خانه بیرون زدند در حالی که گریه می کردند فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَا مِنَ الْجُوعِ. فَخَرَجَ النَّبِيُّ فِي طَلَبِهِمَا فَرَأَى أَبَا الدَّرْدَاءِ، ابی درداء یکی از روات معروف اهل سنت است، فَقَالَ يَا عُؤَيْمِرُ لَقَبَشَ رَا كُفْتُ؛ یا عُؤَيْمِرُ، هَلْ رَأَيْتَ ابْنَتِي؟ پیامبر به او گفت که بچه های من را ندیدی؟ قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا نَائِمَانِ فِي ظِلِّ كُفْتُ گفت آنها را دیدم که پای درخت خوابیده اند. فَأَنْطَلَقَ النَّبِيُّ فَضَمَّهُمَا وَهُمَا يَبْكِيَانِ وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمُوعَ عَنْهُمَا اینها گریه می کردند پیغمبر اشک چشم اینها را پاک می کرد. فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَحْمِلُهُمَا ابودرداء گفت این دوتا (حسن و حسین) را بگذار من آنها را حمل کنم، من آنها را بغل کنم و

روی دوش بگنجد. فَقَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَمْسَحِ الدُّمُوعَ عَنْهُمَا فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ قَطَرَ قَطْرَةً فِي الْأَرْضِ لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیامبر گفت اینها دارند گریه می کنند، اگر اشک های اینها به روی زمین بریزد تا قیامت همه گرسنه خواهند ماند. لَوْ قَطَرَ قَطْرَةً فِي الْأَرْضِ لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ. الْمَجَاعَةُ از جوع می آید فی أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. حالا سؤال این است که اگر اشک اینها به زمین بریزد غضب خدا برانگیخته می شود اما اگر خونشان بریزد هیچ مشکلی ایجاد نمی شود! یعنی خون ابی عبدالله برتر است یا اشکش؟

درس سوم - وقتی که چنین معجزاتی در ویتیرین دیانت هست پس شکایت از نداری چرا؟: عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ قَالُوا دَخَلَ النَّبِيُّ دَارَ فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَبَاكَ الْيَوْمَ ضَيْفُكَ فَقَالَتْ يَا أَبَتِ إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ يُطَالِبَانِي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُمَا شَيْئًا يَفْتَاتَانِ بِهِ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ وَجَلَسَ مَعَ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ وَفَاطِمَةُ مُتَحَيِّرَةٌ مَا تَدْرِي كَيْفَ تَصْنَعُ؟ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ سَاعَةً وَإِذَا بِجَبْرِئِيلَ قَدْ نَزَلَ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِّيَّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ أَيْ شَيْءٍ يَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ وَيَا فَاطِمَةُ وَيَا حَسَنٌ وَيَا حُسَيْنٌ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلِمَ أَنَّكُمْ جِيَاعٌ فَأَيَّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ؟ فَأَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَلَمْ يَرُدُّوا جَوَابًا حَيَاءً مِنَ النَّبِيِّ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَنْ إِذْنِكَ يَا أَبَاهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أُمَاهُ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهُ الْحَسَنَ الزَّكِيَّ اخْتَارَ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا جَمِيعًا قُلْ يَا حُسَيْنُ مَا شِئْتَ فَقَدْ رَضِينَا بِمَا تَخْتَارُهُ لَنَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْ لِحَبْرَتِي إِنَّا نَشْتَهِي رُطْبًا جَنِيًّا - كتاب بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۹۰۳ است.

سلسله روایات است؛ دَخَلَ النَّبِيُّ دَارَ فَاطِمَةَ داخل شد پیغمبر به خانه فاطمه فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَبَاكَ الْيَوْمَ ضَيْفُكَ گفت امروز آمدم مهمان تو بشوم. فَقَالَتْ يَا أَبَتِ إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ يُطَالِبَانِي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُمَا شَيْئًا يَفْتَاتَانِ بِهِ فاطمه جواب بابایش را داد و گفت این بچه های تو غذا می خواستند و من نداشتم به آنها بدهم. ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ وَجَلَسَ مَعَ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ وَفَاطِمَةُ مُتَحَيِّرَةٌ مَا تَدْرِي كَيْفَ تَصْنَعُ؟ پیغمبر اینها را؛ اصحاب کساء را جمع کرد، بعد نگاه به آسمان کرد ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ سَاعَةً یک ساعت به آسمان نگاه کرد. وَإِذَا بِجَبْرِئِيلَ قَدْ نَزَلَ جبرائیل از آن بالا آمد پابین و قَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ گفت علی اعلی خدای زمین به تو سلام فرستاد وَ يَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ خیلی سلام مخصوص به تو داد وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِّيَّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ أَيْ شَيْءٍ يَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ؟ و گفتند میوه های بهشتی چه دوست دارید؟ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ وَيَا فَاطِمَةُ وَيَا حَسَنٌ وَيَا حُسَيْنٌ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلِمَ أَنَّكُمْ جِيَاعٌ پیامبر گفت خدا فهمید گرسنه هستید. فَأَيَّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ؟ خب چه می خواهید که برای شما بیاورم؟ حالا این جواب آن دوتا بحثی است که الآن کردیم، تعارضات را می بینید؟ اگر پیغمبر از آسمان غذا می آورد چرا باید خودش را سبک کند و درب خانه نه نفر را بزند که تازه این کفیل آنهاست و از آنها طلب نان کند و بعد به خانه فاطمه بیاید و از فاطمه کمک بخواند؟ خب، به خانه فاطمه آمد و این معجزه رخ داد. فَأَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَلَمْ يَرُدُّوا جَوَابًا حَيَاءً مِنَ النَّبِيِّ اینها جواب ندادند و از پیغمبر خجالت کشیدند. گفتند نکند پیغمبر شوخی اش گرفته یا این جبرائیل نیست و دحیه ابن خلیفه کلبی است. نگفتند که ما چه می خواهیم.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَنْ إِذْنِكَ يَا أَبَاهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَنْ إِذْنِكَ يَا أُمَّاهُ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ عَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهُ الْحَسَنَ الزَّكِيَّ اخْتَارَ لَكُمْ شَيْئاً مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ إِمَامَ حُسَيْنٍ كُنْتُ أَنَا خَلِيفَتُهُ وَ عَنْ إِذْنِكَ يَا أُمَّاهُ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ عَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهُ الْحَسَنَ الزَّكِيَّ اخْتَارَ لَكُمْ شَيْئاً مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ إِمَامَ حُسَيْنٍ كُنْتُ أَنَا خَلِيفَتُهُ

می‌روید یک دانه منو جلوی شما می‌گذارند که انتخاب کنید. فقالوا جميعاً قل يا حسينُ گفتند اختیار با توست که چه می‌خواهیم، ما شئتُ فقد رَضِينَا بِمَا تَخْتَارُهُ لَنَا ما راضی هستیم به آنچه که تو می‌خواهی فقال يا رسول الله قل لجبرئيل همه اینها گفتند یا رسول الله به جبرئیل بگو اَنَا نَشْتَهِي رُطْباً جَنِيّاً ما خرمای درجه یک می‌خواهیم. آنجا در جزیره العرب محل خرماست دیگر، گفت یک چیزی می‌خواهیم که سواي اینها باشد، پس پیغمبر خواست و آورد. اگر یادتان باشد یکبار هم در معارضات داشتیم که امیرمان بود گفت در احادیث هم معارضات و مجادلات وجود دارد.

ظهور یاب منتظران ۵۲۱۰ - فایل صوتی ۶۰۴۰ - درس اول - سند دیگری بر کودتای صحابه نیست به پیامبر:

رَوَى أَنَّ الْحَسَنَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ الْعَبَّاسِ كَانَا عَلَى مَائِدَةٍ فَجَاءَتْ جَرَادَةٌ وَقَعَتْ عَلَى الْمَائِدَةِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِلْحَسَنِ أَيْ شَيْءٍ مَكْتُوبٌ عَلَى جَنَاحِ الْجَرَادَةِ فَقَالَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبُّمَا أَبْعَثُ الْجَرَادَ لِقَوْمٍ جِيَاعٍ لِيَأْكُلُوهُ - قَالَ إِمْرَأَتِي جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ ابْنِ قَيْسٍ فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ يَدُسُّ إِلَيْهَا وَيَأْمُرُهَا بِذَلِكَ قَالُوا أَخْرِجْهَا مِنْ مَنْزِلِكَ وَ بَاعِذْهَا مِنْ نَفْسِكَ قَالَ كَيْفَ أَخْرِجْهَا وَ لَمْ تَفْعَلْ بَعْدُ شَيْئاً وَ لَوْ أَخْرِجْتُهَا مَا قَتَلَنِي غَيْرُهَا وَ كَانَ لَهَا عُذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ ... مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ أَيْضاً وَ يُزَوِّجُهَا مِنْ يَزِيدٍ ... شَرْبَةً سَمٌّ لَتَسْقِيَهَا الْحَسَنَ ... فَشَرِبَهَا وَ قَالَ عَدُوَّةُ اللَّهِ قَتَلْتَنِي قَتَلَكَ اللَّهُ وَاللَّهِ لَا تُصِيبِينَ مِنِّي خَلْفاً وَ لَقَدْ غَرَّكَ وَ سَخِرَ مِنْكَ وَ اللَّهُ يُخْزِيكَ وَ يُخْزِيهِ - كتاب بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۷۳۳ حدیث ۸ است.

امام حسن و عبدالله ابن عباس نقل می‌کنند: كَانَا عَلَى مَائِدَةٍ فَجَاءَتْ جَرَادَةٌ وَقَعَتْ عَلَى الْمَائِدَةِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِلْحَسَنِ أَيْ شَيْءٍ مَكْتُوبٌ عَلَى جَنَاحِ الْجَرَادَةِ فَقَالَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبُّمَا أَبْعَثُ الْجَرَادَ لِقَوْمٍ جِيَاعٍ لِيَأْكُلُوهُ گفت که چه چیزی بر بال این ملخ نوشته شده است؟ فقال مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبُّمَا أَبْعَثُ الْجَرَادَ لِقَوْمٍ جِيَاعٍ لِيَأْكُلُوهُ گفت نوشته است: من خدا هستم که ملخ را برای مردم گرسنه می‌فرستم تا آن را بخورند و گاهی اوقات آفت می‌شود در مزارع که آنها (ملخ‌ها) اینها را بخورند. قَالَ إِمْرَأَتِي جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ ابْنِ قَيْسٍ فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ يَدُسُّ إِلَيْهَا وَيَأْمُرُهَا بِذَلِكَ گفتند چه کسی تو را به قتل می‌رساند؟ گفت إِمْرَأَتِي زن من! خب داستان من فصل است. قَالُوا أَخْرِجْهَا مِنْ مَنْزِلِكَ وَ بَاعِذْهَا مِنْ نَفْسِكَ گفتند او را از خانه‌ات خارج کن. تو که می‌دانی این قاتل است برای چه او را نگه می‌داری؟ قَالَ كَيْفَ أَخْرِجْهَا وَ لَمْ تَفْعَلْ بَعْدُ شَيْئاً وَ لَوْ أَخْرِجْتُهَا مَا قَتَلَنِي غَيْرُهَا. جبر مطلق است! حواست جمع است؟ وَ كَانَ لَهَا عُذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ. بحث سر چه بود؟ بحث سر این بود که ملخ آمد، در سفره نشست که حضرت فرمود ملخ، هم خوراک یک عده است و هم یک عده خوراک ملخ هستند و بعد هم قضیه را به حرم خود و زن خودش برد و فرمود این مرا می‌کشد. بعد هم گفتند که این را از خانه بیرون کن. گفت که اگر این نباشد یک نفر دیگر من را می‌کشد؛ دقیقاً همان مبحثی است که درباره جبر داریم، اینها را باید با خطّ طلا نوشت. گفت که معاویه به جَعْدَةَ وعده داده است مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ صد هزار درهم وَ يُزَوِّجُهَا مِنْ يَزِيدٍ و او را عروس خودش بکند. پس سم داد شَرْبَةً سَمٌّ لَتَسْقِيَهَا الْحَسَنَ شربت آلوده به سم داد. فَشَرِبَهَا وَ قَالَ عَدُوَّةُ اللَّهِ قَتَلْتَنِي قَتَلَكَ اللَّهُ وَاللَّهِ لَا تُصِيبِينَ مِنِّي خَلْفاً وَ لَقَدْ غَرَّكَ وَ سَخِرَ مِنْكَ وَ اللَّهُ يُخْزِيكَ وَ يُخْزِيهِ گفت چرا این کار را کردی؟ گفت که وعده داده بود! که بعد داستان را

هم یک جایی اشاره کردم که وقتی کار امام حسن را ساخت این به شام رفت و به معاویه گفت اَلْوَعْدَةُ وَفَا كُفْتِي مِنْ رَا عُرُوسِ خُودَتِ مِی كُنِی زَن یزید مِی كُنِی، بكن! كه بعد معاویه گفت تو حسن ابن علی به آن خوبی را كشتی حالا من بیایم تو را به پسرم بدهم؟ آنچه كه خیلی مهم است این است كه در جبر مطلق هر كس برای چیزی یا كاری انتخاب شده؛ دزد برای دزدی و قاتل برای قتل و فریبنده برای فریب و خشك مقدس برای دین و كتاب جهت انتسابش به الله.

درس دوم - چگونه است كه خدا گاهی رفیق است و زمانی دشمن؟: فِی مُرُوجِ الذَّهَبِ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَى عَمِّی الْحَسَنِ حَدَّثَانِ مَا سَقَى السَّمَّ فَقَامَ لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ ثُمَّ رَجَعَ ... وَ رَأَيْتُنِی أَقْلِبُهُ بِعُودٍ فِی یدِی - كتاب معانی الاخبار صفحه ۹۸۳ حدیث ۹۲ است.

در مَرُوجِ الذَّهَبِ هم آورده‌اند و مجلسی از نویسندگان معانی الاخبار نقل کرده است. از جعفر ابن محمد امام صادق، عَنْ أَبِيهِ از پدرش امام باقر، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ از امام سجاد: قَالَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَى عَمِّی الْحَسَنِ حَدَّثَانِ مَا سَقَى السَّمَّ گفت وارد شد امام حسین به امام حسن وقتی كه به او سم داده بودند، فَقَامَ لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ ثُمَّ رَجَعَ رفت برای مستراح، وقتی كه برگشت امام حسن گفت كه من چندین بار مسموم شدم ولی خدا عافیت داده اما این دفعه دیگر كبدم را فرا گرفته و كاری نمی‌شود كرد. وَ رَأَيْتُنِی أَقْلِبُهُ بِعُودٍ فِی یدِی خب مگر این كبد و اعضای بدن در ولایت خدا نیست؟ پس چطور امام حسن مجتبی اولاً با علم به این كه این كوزه آب مسموم است و دوم اینکه او را قصاص نكرد و او راحت جان سالم به در برد و پیش معاویه و یزید رفت.

درس سوم - مؤمن از ناحیه شنیداری توحید را دنبال می‌کند و متقین از مسیر رؤیت!: عَنْ یَحْیَى ابْنِ نُعْمَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ ... فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَسْأَلَةٌ فَقَالَ هَاتِ قَالَ كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ؟ قَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعٍ قَالَ كَيْفَ؟ قَالَ الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَا وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَا وَ بَيْنَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ أَرْبَعُ أَصَابِعٍ قَالَ فَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ قَالَ دَعْوَةُ مُسْتَجَابَةٍ - كتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۹۳ است.

اصحاب روایت حدیث، ناقل هستند می‌گویند كه قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ گفت وارد شدم کنار حسین ابن علی در حالی كه یک شخص عربی وارد شد فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَسْأَلَةٌ گفت سؤال دارم. فَقَالَ هَاتِ گفت بگو بیاید، بیان كن! قَالَ كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ؟ گفت چقدر بین ایمان و یقین فاصله هست؟ یادتان هست كه منازل مختلفی كه منتظر طی می‌كند، اسلام به معنای تسلیم و ایمان كه در فرهنگ شریعت به معنای كسی كه فروع دین را اجرا می‌كند و بعد از آن یقین است. قَالَ كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ؟ گفت چقدر بین ایمان و یقین است؟ قَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعٍ گفت چهار انگشت. از چشم به گوش چهار انگشت بگیر. قَالَ كَيْفَ؟ قَالَ الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَا وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَا. همان حرفی كه من همیشه می‌زنم؛ می‌گوید شنیدنی‌ها مال ایمان است، شنیده است كه پیغمبر گفته است بهشت و جهنمی هست، اما یقین مال چیست؟ یقین، رؤیت است. پله بالا است. همانطور كه ابراهیم گفت رَبِّ ارْنِی! ارنی یعنی وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَا آن چیزی كه ما مشاهده می‌كنیم. حالا بگذریم كه در بعضی از درس‌ها داشتیم امیر گفت كه تازه به دیدنی‌ها هم نمی‌شود اكتفا و اعتماد كرد. وَ بَيْنَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ أَرْبَعُ أَصَابِعٍ بین شنیداری و دیداری چهار انگشت است. قَالَ فَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ قَالَ دَعْوَةُ مُسْتَجَابَةٍ گفت بین زمین و آسمان چقدر فاصله است؟ گفت يك ناله.

درس چهارم - بیماری تب از آدمی بخاطر رجال ظهوری دفع می شود، ولی آنها روی دشمنان تسلط ندارند: زُرَّارَةُ ابْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ مَرِيضاً شَدِيدَ الْحُمَى عَادَهُ الْحُسَيْنُ ... فَقَالَ لَهُ رَضِيَتْ بِمَا أُوتِيتُمْ بِهِ حَقًّا حَقًّا وَالْحُمَى تَهْرُبُ عَنْكُمْ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا قَالَ فَإِذَا نَحْنُ نَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا نَرَى الشَّخْصَ يَقُولُ لَبَيْكَ قَالَ أَلَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ لَا تَقْرَبِيَ إِلَّا عَدُوًّا أَوْ مُذْنِباً؟ لَكِنِّي تَكُونِي كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ فَمَا بَالُ هَذَا فَكَانَ الْمَرِيضُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ شَدَّادِ ابْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيِّ - كتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۸۱ حدیث ۸ است.

سلسله روات رسیدند به زرارہ ابن اعین، حواری خاص که گفت قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ شَنِيدَم امام صادق گفت يُحَدِّثُ عَنْ آبَائِهِ که از پدران و اجدادش دارد حرف می زند؛ أَنَّ مَرِيضاً شَدِيدَ الْحُمَى عَادَهُ الْحُسَيْنُ گفت که امام حسین به عیادت یک نفر که تب داشت رفت. تب خیلی مهم است، تب قطب نماي امراض است. فَقَالَ لَهُ رَضِيَتْ بِمَا أُوتِيتُمْ بِهِ حَقًّا وَالْحُمَى تَهْرُبُ عَنْكُمْ گفت شما به مقامی رسیدید در بستر. قبلاً هم برایتان اسنادش را خوانده ام که مریض به خدا خیلی نزدیک است. بعد این قسمتش محل بررسی است: گفت که من الآن تب را از تو دور می کنم. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا گفت همه چیز این عالم در تبعیت از ما مأمور هستند. خیلی حرف است، خیلی! قَالَ فَإِذَا نَحْنُ نَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا نَرَى الشَّخْصَ يَقُولُ لَبَيْكَ حضرت به تب گفت برو! او هم گفت چشم! قَالَ أَلَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ لَا تَقْرَبِيَ إِلَّا عَدُوًّا مثل اینکه امیران با بیماری تب یک معامله ای کرده بود، گفته بود فقط به دشمنان ما بده و به دوستان و یاران و اهل بیت نده! أَوْ مُذْنِباً لَكِنِّي تَكُونِي كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ فَمَا بَالُ هَذَا گفت این كفاره گناهان آنهایی است که ما را قبول ندارند. فَكَانَ الْمَرِيضُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ شَدَّادِ ابْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيِّ. آن چیزی که مورد توجه است این است: امام حسین می گوید که همه چیز در اختیار ماست، یعنی سرمایه دارترین خلقت، ثروتمندترین هستی، اینها هستند بعد روی نیزه با سر کج تکیه می دهد و می گوید هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي! این بازی ها چیست؟ من نمی خواهم بگویم که امام حسین ناروا گفته، نه! ائمه ما روی سرمان، می خواهم بگویم این دینی که مجموعه اینهاست نمی تواند بشر را به خدا برساند، تنها کاری که کرده به معبود زمینی رسانده و آن معبود زمینی هم اسماء ایزدانی را حواله مردم کرده و اسماء الحسنی را اجازه ورود نمی دهد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۱ - فایل صوتی ۶۰۴۱ - درس اول - موقعیتی پیش می آید که رجال ظهوری قادر به حرف زدن نمی باشند: عَنْ عَلِيِّ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ قُلْتُ يَكُونُ الْإِمَامُ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ لَا وَلَكِنْ قَدْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَلَا يُجِيبُ - كتاب المصدر جلد ۳۲ صفحه ۱۸۱ به نقل از كتاب بصائر الدرجات است.

در باب امام صادق است و جوانب مختلفی که در اطرافش بوده است. ناقل فرزند امام کاظم است. سلسله روات علی ابن اسماعیل صفوان ابن یحیی از ابی الحسن موسی ابن جعفر. قَالَ قُلْتُ يَكُونُ الْإِمَامُ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ لَا گفت که علم معلم ثانی چقدر است؟ آیا شرایع را بر او رجوع بدهیم فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ می شود؟ که چیزی نداشته باشد جواب بدهد؟ قَالَ لَا فرمود: نه! وَلَكِنْ قَدْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَلَا يُجِيبُ گفت که گاهی

پاسخ دارد و نمی دهد. این همان بریدن زنجیرهای اتصال به لاهوت است. وقتی من عرض می کنم که دیانت در غیبت، یک امر بی ثبات و غیر قابل اعتماد است، یکی از دلایلش همین است. از کانال اهل سنت که وارد می شویم آن همه مسائل را دیدیم و آن برش هایی که داشتیم و در دایرة المعارف جمع کردیم و برای شیعه هم همین است. از طریق ائمه می خواهیم به ذات اقدس کبریایی برسیم. آیا ائمه همه چیز را گفته اند؟ کَلَّمَ النَّاسَ وَ تَقِيَهُ می گذارد که امام حرف بزند؟ قَالَ لَا وَ لَكِنْ قَدْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَ لَا يُجِيبُ یعنی دارند، اما نمی توانند پاسخگو باشند. خب چه فایده؟ انگار ندارند! موقعی که می گوید نه دهم دین مخفی است، همین هاست. می گوید: اَلتَّقِيَةُ دِينِي وَ دَيْنُ آبَائِي یعنی همین. تقیه یعنی نگفتن حق و نرفتن به سوی حق! امیرمان در روزهای آخر عمر حکومتش بر بالای منبر می گفت که بعد از من اگر شما را شکنجه کردند که بر من لعنت کنید، شما لعنت کنید. برای اینکه زور دست مصحف نویسان است. اول در صفین به وسیله کتاب کله پا کردند و بعد هم پرچم الهیات ظهوری را جمع کردند!

درس دوم - دعا برای دیگری، خلاصی است و برای خود، مرگ دلخراش: عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَّمَنِي دُعَاءً فَإِنِّي قَدْ بُلِيتُ بِشَيْءٍ وَ كَانَ قَدْ حُبِسَ بِبَغْدَادَ حَيْثُ أُتِّهِمَ بِأَمْوَالِهِمْ فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِذَا صَلَّيْتَ فَاطِّلِ السُّجُودَ ثُمَّ قُلْ يَا أَحَدَ مَنْ لَا أَحَدَ لَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفْسُكَ ثُمَّ قُلْ يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفْسُكَ ثُمَّ قُلْ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ أَنْتَ أَنْتَ الَّذِي انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ قَالَ زِيَادٌ فَدَعَوْتُ بِهِ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنِّي - کتاب اصول کافی جلد ۳ صفحه ۸۲۳، کتاب بحار الانوار جلد ۳۸ صفحه ۲۳۲ است.

زیاد القندی از حواریون است قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ یک نامه به امام کاظم نوشتم و عرض کردم عَلَّمَنِي دُعَاءً فَإِنِّي قَدْ بُلِيتُ بِشَيْءٍ، گفتم یک دعایی یاد من بده، من در یک موضوعی گرفتار شدم. وَ كَانَ قَدْ حُبِسَ بِبَغْدَادَ حَيْثُ أُتِّهِمَ بِأَمْوَالِهِمْ من الآن در زندان بغداد هستم به دادم برس و همین نامه را هم به زور بیرون دادم. ظاهراً مسئله مالی بوده، حَيْثُ أُتِّهِمَ بِأَمْوَالِهِمْ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ حضرت جواب داد: إِذَا صَلَّيْتَ فَاطِّلِ السُّجُودَ وقتی نماز خواندی سجدهات را طولانی کن، ثُمَّ قُلْ بعد از آن بگو يَا أَحَدَ مَنْ لَا أَحَدَ لَهُ ای تک و تنها! ای بی مثل و مانند! حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفْسُكَ اینقدر بگو با یک نفس تا نفس تمام بشود. ثُمَّ قُلْ پس دوباره بگو: يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا ای کسی که هر چه دعا بخوانیم فقط به ما جود و سخا و کرم و لطف و عنایت می کند، حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفْسُكَ دوباره همانطور، با یک نفس تا نفس تمام بشود. با یک نفس دعا را خواندن یک آثاری دارد! دوباره بگو ثُمَّ قُلْ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ؛ منظور ذات است! رَبِّ هَمَّةُ أَرْبَاب. رَبِّ رَبِّهَا. یعنی تربیت کننده تربیت کنندگان. شاه رعیتش را تربیت می کند حالا به هر چیزی؛ النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ مردم به دین حاکمان هستند. يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ أَنْتَ أَنْتَ تَوْبِي تَوْبِي، یعنی اینکه غیر از تو هیچ چیزی نیست. يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ أَنْتَ أَنْتَ الَّذِي انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ، سه بار تکرار کرده؛ نفخه بالقوه و نشئه بالفعل و اجرا! اجرا در باب کیفیت طبیعت منبعث از نفس. می گوید همه راه ها بسته است مگر مسیر تو، انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ. خب، حالا بحث سر این است، راوی می گوید قَالَ زِيَادٌ فَدَعَوْتُ بِهِ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنِّي من این دعا را خواندم خدا من را نجات داد و از زندان بیرون آمدم. خب حالا می خواهیم ببینیم که آیا خود امام کاظم دعا را بلد نبود؟ پس چرا خواند افاقه نکرد؟ ببین یک چیزی را که می خواهند برای استفاده عامه بیرون بدهند اول

در آزمایشگاه می‌برند و همه گونه آزمون از او می‌گیرند بعداً به متقاضیان ارائه می‌دهند. حالا الآن من و تو داریم این دعا را نگاه می‌کنیم، وقتی می‌بینیم به صاحب این دعا توجهی نشد، جز اینکه تقاضای مرگ کرد و بعلاوه اینکه الآن می‌خوانیم اثری ندارد. اینقدر از اینها را زندانیان می‌خوانند؛ علماء بودند دیگر، اثر نمی‌کرد! آن وقت چطور می‌شود که به صحابی اثر کند ولی به خودش اثر نکند؟

درس سوم - چگونه با به دور انداختن سفرای خود، آنها را در زیر پای غیبت‌سازان قرار می‌دهد؟ قُلْتُ أَخْبَرْنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الرَّجِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّجِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ فَنَاولْنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - کتاب الاختصاص صفحه ۴۵، کتاب تحف العقول صفحه ۶۲۴، کتاب بحارالانوار جلد ۸۴ صفحه ۱۲۱ است. داستان دیدار امام کاظم با هارون الرشید، مقام عظمای بنی عباس است. یک فیلمی را از ورود امام کاظم به کاخ هارون نشان می‌دهد. حالا پشت سر امام کاظم چه چیزهایی گفته بودند که خلیفه وقت عصبانی شده بود و امر به احضار از مدینه به بغداد را کرده بود! در کل این نمایشنامه، خفت و خواری در کلمات امام هفتم دیده می‌شود. تا جایی که برای آرام کردن خشم خلیفه عباسی، حضرت آنچه در دست داشت مصرف کرد؛ اولش گفت که بابا ما باهم فامیل هستیم، عصبانی نشو! گفت پیغمبر گفته إِنَّ الرَّجِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّجِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ گفت وقتی که دوتا فامیل با همدیگر روبه رو می‌شوند، آن احساس فامیلی گل می‌کند. آن وقت در ادامه می‌گوید که جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. برای گمراهی ما در دشت توحید همین بس است! امام معصوم می‌گوید به سلطان غاصب و حاکم دیکتاتور، که حکومت را برای شیعه و اهل بیت گرفته بودند و با بنی‌امیه جنگیدند و شعارشان هم این بود که باید حکومت به سمت خاندان پیغمبر برگردد. آن وقت اینها خاندان پیغمبر هستند ولی موسی ابن جعفر نیست! اگر یادتان باشد یک بار هم مأمون الرشید با امام رضا بحث کرده بود گفت شما چطور می‌گویید که ما فرزندان پیغمبر هستیم در حالی که ما و شما از قریش و از هاشم هستیم؟ امام رضا گفت که اگر الان پیغمبر بیاید از تو دختر بخواد به او می‌دهی؟ گفت بله. گفت ولی از من بخواد من به او نمی‌دهم. گفت چرا؟ گفت بخاطر اینکه نوه و نتیجه خودش است. حالا اینجا می‌گوید که جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ خدا مرا فدای تو کند! مگر در دایرة المعارف امام شناسی شیعه نیست که همه عالم برای امام آفریده شده است؟ ها؟ آن وقت چطور ممکن است امام کاظم این کلام را بگوید که من فدایی تو هستم. فدایی چه کسی؟ کسی که عنوان امیرالمؤمنین را بر خود گذاشته که علی گفت هر کس غیر از من این عنوان را داشته باشد فاسق، فاجر و ملعون است. اینها تماماً عنوان امیرالمؤمنین را یدک می‌کشیدند و خود ائمه هم به اینها می‌گفتند امیرالمؤمنین، خود امام صادق بخاطر بُرد بالای تقیه، به منصور دوانیقی می‌گفت یا امیرالمؤمنین! تقیه تا اینجا که به ظالم عصر می‌گوید که جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۲ - فایل صوتی ۶۰۴۲ - درس اول - رجم کردن را غیبتمداران از دین آموختند. دعوت رجال ظهوری به ایجاد جبهه‌گرایی، تبعیت از پیامبران سلف جرم است: وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ - یک بررسی قرآنی داریم، سوره دخان آیه ۲، ۱۲، ۲۲ است.

بین پیامبر و مخالفینش درگیری است و بعد مخالفین رجم کردند و سنگ پرانی کردند. برای خود پیغمبر آخرالزمان هم همین بوده، در کوچه و خیابان مکه که راه می‌رفته به بچه‌های خردسال سپرده بودند که به او سنگ می‌زدند. حالا این آن تَرْجُمُونِ مورد بحث است. وَ اِنِّیْ عَذْتُ بِرَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُوْا پناه می‌برم به خدای همه‌ما، از اینکه مرا رجم کنید. این رجم دشمن دین از چه کسی کپی شده است؟ از رجم زنا. یکی از احکام دینی برای کسی که تحت شرایط سختی قرار گرفته یا پول نداشته یا اینکه در خانه آرامش نداشته و به کسی تن داده، رجمش می‌کنند. خب بنیانگذار این رجم، عَلَّمُ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ است بعد مردم هم یاد می‌گیرند دیگر. او آنجا دستور سنگباران داده و مردم هم از اینطرف انجام می‌دهند. وَ اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ فَاعْتَرِلُوْنِ می‌گوید اگر به ما ایمان نمی‌آوردید مرا رها کنید. رها از چه؟ از اَنْ تَرْجُمُوْا. یعنی گیر دادی‌ها! ما یک اشتباهی کردیم گفتیم بیایید زیر پرچم توحید و شما نیامدید. حالا که نیامدید چرا یقه‌ما گرفتید و چرا مرا سنگباران می‌کنید؟ وَ اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ فَاعْتَرِلُوْنِ فَدَعَا رَبَّهٗ اَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ خب، به خدا گفت اینها مجرم هستند. چه کسانی؟ آنهایی که آنطرف خط قرار دارند؛ بی‌دین‌ها، لا مذهب‌ها. می‌گوید که اگر ایمان نمی‌آوردید، رهایم کنید و بگذارید اعتزال داشته باشم نه اینکه مرا رجم کنید. اعتزال یعنی عزلت. ببین کپی از دین هست یا نه؟ اینجا یک نفر به دین اعتراض کند، دنبالش را می‌گیرند تا اعدامش کنند. خب به چه کسی یاد داد؟ به مردم. چون در ادیان گذشته هم رجم بوده. خب آنها انجام می‌دادند و متقابلاً آحاد مردم هم یاد می‌گرفتند و انجام دادند. در بحث‌های قبلی یادت هست که گفتم هر چه خدای زمین گفت، سلاطین و پادشاهان و حکام، مثل همان را انجام دادند بر علیه خدا.

درس دوم - فدک که دارایی و قدرت اقتصادی اهل بیت است، محدوده اقتدار و مالکیت آخرین امام را شامل می‌شود: اَنَّ هَارُونَ الرَّشِیْدَ کَانَ یَقُوْلُ لِمُوسٰی بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَکًا حَتّٰی اُرَدَّهَا اِلَیْکَ ... فِیْاَبٰی ... فَقَالَ لَا اَخْذُهَا اِلَّا بِحُدُوْدِهَا قَالَ وَ مَا حُدُوْدُهَا؟ قَالَ اِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّکَ اِلَّا فَعَلْتُ قَالَ اَمَّا الْحَدُّ الْاَوَّلُ فَعَدَنُ فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیْدِ وَ قَالَ اِیْهَا قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِی سَمَرْقَنْدُ ... وَ الْحَدُّ الثَّلَاثُ اِفْرِیْقِیَّةُ ... وَ الرَّابِعُ سِیْفُ الْبَحْرِ ... اِزْمِیْنِیَّةُ قَالَ الرَّشِیْدُ فَلَمْ یَبْقَ لَنَا شَیْءٌ فَتَحَوَّلَ اِلٰی مَجْلِسِی - کتاب بحارالانوار جلد ۵ صفحه ۵۷ است.

مناظره بین امام کاظم و هارون الرشید، حاکم مقتدر معاصر امام کاظم است. هارون الرشید به امام کاظم گفت: خُذْ فَدَکًا بگیر فدک را. چون خلفای قبل همه به تبعیت از حضرات یک و دو و سه، فدک را غصب کرده بودند. فِیْاَبٰی امام کاظم گفت نمی‌خواهم. گفت بابا من دارم می‌گویم فدک را ببر، تو می‌گویی نمی‌خواهم؟ فَقَالَ لَا اَخْذُهَا اِلَّا بِحُدُوْدِهَا امام کاظم به هارون گفت من نمی‌برم مگر اینکه آن مقداری که حد نبوی باشد که روی آن گذاشته، آن را می‌برم. قَالَ وَ مَا حُدُوْدُهَا؟ گفت حد و مرز این چقدر است؟ قَالَ اِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا به او گفت که اگر من به تو بگویم، تو انجام نمی‌دهی. قَالَ بِحَقِّ جَدِّکَ اِلَّا فَعَلْتُ گفت به جدت قسم که من انجام می‌دهم. گفت خیلی خب قَالَ اَمَّا الْحَدُّ الْاَوَّلُ فَعَدَنُ یک سمت آن عدن است. پایتخت یمن فعلی که در آن درگیری است. فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیْدِ وَ قَالَ رَنگ هارون الرشید عوض شد وَ قَالَ اِیْهَا یعنی بگو، ادامه بده. گفت وَ الْحَدُّ الثَّانِی سَمَرْقَنْدُ سمت دوم آن افغانستان است. افغانستان آن موقع جزء خراسان بود. برایتان گفته‌ام که خراسان اینقدر بزرگ بود که کل افغانستان، ادامه‌ی مرز خراسان بوده است.

خب وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ اِفْرِیقِیَّةُ یک طرف این فدک، قاره آفریقا است. آن اولی یمن بود. اَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ عدن پایتخت یمن است. خب این را دور تا دورش را بگیرید چقدر می شود؟ یمن، آفریقا و افغانستان وَ الرَّابِعُ سِیْفُ الْبَحْرِ حد دیگرش سِیْفُ الْبَحْرِ است. سیف البحر کجاست؟ نوشته است اِزْمِیْنِیَّةُ، شاید همین ارومیه باشد. قَالَ الرَّشِیدُ فَلَمْ یَبْقَ لَنَا شَیْءٌ هارون الرشید گفت دیگر چیزی برای ما نمانده، فَتَحَوَّلَ اِلَیْ مَجْلِسِی گفت بیا به جای من بنشین! حالا آن چیزی که در این بحث مهم است این است، ببینید، اینطور که ما از متون دینی در زمینه اقتدار و حاکمیت حجت ابن الحسن العسکری داشتیم، ایشان در منطقه فدک، حکومت خواهد کرد. با همین چینشی که در این حدیث بود. یعنی داخل این حد و مرز، چندتا کشور قرار دارد. خب، برای همین می گوئیم که اگر منجی و مصلح بشریت، حجت ابن الحسن است، وقتی که می آید باید کل کره زمین در اختیارش باشد. اما ظاهراً ایشان می خواهند بیایند و به جای پدران خود حکومت کنند. حکومتی که مرکزیتش در سرزمین فدک است.

ظهور یاب منتظران ۵۲۱۳ - فایل صوتی ۶۰۴۳ - درس اول - برای حل مجهولات، قرآن جوابگو نیست و باید

قرعه کشی کرد. با بُرد و باخت می توان فرامین الهی را دریافت: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ابْنِ یَحْیٰی عَنْ مُوسٰی ابْنِ عَمْرِو عَنْ عَلِیِّ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَکِیمٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَنْ شَیْءٍ فَقَالَ لِیْ کُلُّ مَجْهُولٍ فِیْهِ الْقُرْعَةُ قُلْتُ لَهُ اِنَّ الْقُرْعَةَ تُخْطِئُ وَ تُصِیْبُ قَالَ کُلُّ مَا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ فَلَیْسَ بِمُخْطِئٍ - کتاب المصدر جلد ۳۱ صفحه ۹۵۲ است.

از امام کاظم سؤال کردند؛ طبق سلسله روایت محمد ابن احمد ابن یحیی از موسی ابن عمر از علی ابن عثمان از محمد ابن حکیم. حواری، محمد ابن حکیم است. سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَنْ شَیْءٍ سؤال کردند از امام هفتم از چیز. چیز چیست؟ چیز نامعلوم. یعنی آنچه را که شناخته نشده و دیده نشده و شنیده نشده به آن چیز می گویند. گاهی وقت ها تو می خواهی بگویی که آن چیز را به من بده یک دفعه اسم آن چیز را یاد می رود می گویی آن چیز را به من بده. حالا از موسی ابن جعفر سؤال کردند که شیء؛ چیز چیست؟ فَقَالَ لِیْ کُلُّ مَجْهُولٍ فِیْهِ الْقُرْعَةُ چیز همین که عرض کردم مجهول است و برای درک و شناختش قرعه کشی کنید. مثل بلیط بخت آزمایی. آنهایی که پنجاه یا شصت سالشان است می دانند، قرعه کشی است یا قرعه کشی برای محصولی در یک امر مشترکی است. قُلْتُ لَهُ اِنَّ الْقُرْعَةَ تُخْطِئُ وَ تُصِیْبُ گفتم که قرعه کشی گاهی وقت ها خطا می کند و گاهی وقت ها هم اصابت به حق می کند. یعنی نمی تواند پایه و اساس زندگی باشد. قَالَ کُلُّ مَا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ فَلَیْسَ بِمُخْطِئٍ موسی ابن جعفر فرمود هر حکمی را که خدا به آن دستور داده خطا نخواهد شد. چه شد؟ اینجا قرعه با آیه بافته شد. سؤال بر سر مجهول بود یعنی شیء، جواب آمد قرعه کشی کنید. بعد می گوید قرعه کشی هم که ضمانت صداقت ندارد و بعد می گوید که هر چه حکم خدا باشد خطا نمی شود. فکر کنم این در برنامه جبر مطلق می رود یعنی خدا کار خودش را می کند چه تو قرعه کشی بکنی یا نکنی، استخاره بکنی یا نکنی، تحقیق بکنی یا نکنی، تفحص بکنی یا نکنی. کُلُّ مَا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ فَلَیْسَ بِمُخْطِئٍ در فروع برو قرعه کشی کن و موازات آن. هر چیزی که شیء است قرعه کشی کن؛ برد و باخت، کف بینی، فال بینی، پیش گویی، ستاره شناسی، منجم، همه اینها! می گوید این حرف آخر را قَالَ کُلُّ مَا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ حکم خدا می زنند. یعنی اینکه او حکم کرده مأموریت داده که تو ابتدائاً اینجا و آنجا برای سلامتی ات پیش این دکتر و آن دکتر بروی، ولی شفا دست

خودش است. یا به یکی از این پزشکان شفا را می‌دهد تا به تو منتقل کند یا اینکه اصلاً هیچی. و همینطور در همه موارد؛ در فقر پیش این و آن می‌روی، الآن خیلی‌ها می‌گویند ما دنبال هر کاری می‌رویم درست نمی‌شود یا کاری گیرمان نمی‌آید. همه اینها در فروعات، اراده صاحبخانه است در اصلش هم همین است که حکم داده است.

درس دوم - درب خانه‌ات را ببند تا شیطان وارد منزلت نشود، در حالی که با تنفس می‌آید!: عَنْ سَمَاعَةَ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّهُ سُئِلَ مِنْ إِغْلَاقِ الْأَبْوَابِ وَ إِكْفَاءِ الْإِنَاءِ وَ إِطْفَاءِ السَّرَاجِ قَالَ أَغْلِقْ بَابَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَاباً وَ أَطْفِئْ سِرَاجَكَ مِنَ الْفَوَيْسِقَةِ وَ هِيَ الْفَارَةُ لَا تَحْرِقُ بَيْتَكَ وَ أَكْفِئْ إِنَاءَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَرْفَعُ إِنَاءً مُكْفًاً - کتاب بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۷۷۱، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۸۲۱ است.

ناقل حدیث سماعة ابن مهران از حواریون است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق أَوْ أَبِي الْحَسَنِ، در خاطرش نمانده که موسی ابن جعفر است یا امام جعفر صادق است. أَنَّهُ سُئِلَ مِنْ إِغْلَاقِ الْأَبْوَابِ وَ إِكْفَاءِ الْإِنَاءِ وَ إِطْفَاءِ السَّرَاجِ از سه چیز پرسید؛ قفل درب و موش در خانه و آتش. این سه تا سوالش، هم امنیتی بوده و هم بهداشتی بوده؛ قَالَ أَغْلِقْ بَابَكَ فرمود محکم کن خانه‌ات را فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَاباً شیطان نمی‌تواند دری را باز کند. اینجا اگر منظور آن شیطان رحیم و ابلیس است، که او از در وارد نمی‌شود، قربانت بروم او از نفس وارد می‌شود. مگر می‌شود آدم جایی را محکم کند که شیطان نیاید؟ احتمالاً منظورش دزد است. یعنی درب خانه را محکم کن که دزد نیاید. اینجا هم باید به خدمت ایشان عرض کنیم که دزد می‌آید قفل‌ها را هم خوب باز می‌کند و گاوصندوق‌ها را هم باز می‌کند و هیچ کس جلودار سارق حرفه‌ای نیست. و بعد می‌گوید وَ أَطْفِئْ سِرَاجَكَ مِنَ الْفَوَيْسِقَةِ وَ هِيَ الْفَارَةُ لَا تَحْرِقُ بَيْتَكَ موقعی که می‌خواهی بخوابی چراغ خانه را خاموش کن. منظورش آن موقعی است که چراغ با نفت یا روغن روشنایی می‌داد. گفت موش می‌آید اینطرف و آنطرف می‌رود و به این چراغ می‌زند و کج می‌شود و خانه آتش می‌گیرد و تو در خواب می‌سوزی. و بعد می‌گوید ظرف را وارونه بگذار وَ أَكْفِئْ إِنَاءَكَ، دیدی وقتی یک ظرف را می‌شویی برعکس می‌کنی تا آبش برود؟ می‌گوید که ظرف را آنطوری بگذار. فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَرْفَعُ إِنَاءً مُكْفًاً می‌گوید شیطان زورش نمی‌رسد این را برگردان کند. اصلاً آدم در این احادیث یک چیزهایی می‌شنود! آیا شیطان با آن عظمت قابلمه وارونه را نمی‌تواند بلند کند؟

درس سوم - اسماء الحسنی در بند و صفات اسماء ایزدایی حاکم: مُحَمَّدُ ابْنُ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضِيلِ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ فَقَالَ نَحْنُ الْحَسَنَةُ وَ بَنُو أُمِّيَّةَ السَّيِّئَةُ - کتاب بحار الانوار جلد ۴۲ صفحه ۷۴، کتاب کنز الفوائد صفحه ۲۸۲ است.

در تفسیر آیه ۳۴ سوره فصلت است. آیه چه می‌گوید؟ وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ مساوی نیست حسنه با سیئه. سلسله روایت: محمد ابن عباس است از حسین ابن احمد از محمد ابن عیسی از یونس از محمد ابن فضیل از عبد الصالح، محمد ابن فضیل حواری است و عبد الصالح هم یکی از القاب موسی ابن جعفر است. قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ مساوی نیستند خوبی با بدی. فَقَالَ نَحْنُ الْحَسَنَةُ وَ بَنُو أُمِّيَّةَ السَّيِّئَةُ ما خوب هستیم، ما برتر هستیم، ما بی‌عیب و نقص هستیم، ما طبق استاندارد اولیه فِتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

هستیم. خب اینجا سؤال این است که حسنه متجلی در وجود چهارده معصوم برای خودشان بوده یا برای مردم؟ اگر برای خودشان بوده خب نمی‌توانند امام باشند. چون امام مأموم می‌خواهد و رهبر رعیت می‌خواهد. نمی‌شود که خودشان تنها باشند. یعنی امام کاظم به خودی خود امام باشد. خب این که دیگر نشد امام، امام یک اقتدا کننده‌ای می‌خواهد. خب وقتی که خودشان حسنه هستند و نمی‌توانند پخش حسنات کنند، اصلاً این خلقت امام، خلقت جامعه، خلقت خلق، خلقت خالق، خلقت مخلوق به چکار می‌آید؟ بنی‌امیه هم تبلور بدی هستند و بَنُو أُمَّیَّة السَّیِّئَةُ اینها هم که تبلور بدی هستند خدا به اینها میدان می‌دهد و آنها را خفه می‌کند. ببین چقدر قشنگ است! پس وقتی می‌گوییم حسنه در غیبت راه ندارد و جایی ندارد، سر همین است چون اینجا حسنه در وجود رجال ظهوری هست اما نمی‌توانند از آن استفاده کنند.

مُهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار حق آموختند

آن وقت حالا برعکس است، در غیبت گناهکار را با ثواب کار نه تنها یکسان نکرده، بلکه گناهکار را، مذنّب و عاصی را به محسن و نیکوکار مسلط کرده است. آن وقت این آیه چطوری درست می‌شود؟ عدم تطابق است، که حسنه خفه می‌شود و تبعید می‌شود و در منزل حصر می‌شود و زندانی می‌شود و کشته می‌شود و زهر می‌خورد و قطعه قطعه می‌شود و دشمنانشان که تبلور بدی هستند تمام این سناریو را اجرا می‌کنند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۴ - فایل صوتی ۶۰۴۴ - درس اول - منزلگاه شیطان اگر جای مخصوص و معینی

بود مردم از دست توطئه‌هایش خلاص می‌شدند: أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَمِي الْجِمَارِ لِمَ يَجْعَلُ؟ قَالَ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ يَتَرَأَى لِإِبْرَاهِيمَ فِي مَوْضِعِ الْجِمَارِ فَرَجَمَهُ إِبْرَاهِيمُ فَجَرَّتِ السَّنَةُ بِذَلِكَ - كتاب علل الشرايع صفحه ۷۳۴، كتاب قُرب الاسناد صفحه ۵۰۱ است.

محمد عطار از عمرکی از علی ابن جعفر نقل می‌کند. راوی علی ابن جعفر است عَنْ أَخِيهِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَى ابْنِ جَعْفَرٍ از برادرش امام موسی کاظم نقل می‌کند. قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَمِي الْجِمَارِ لِمَ يَجْعَلُ؟ از امام کاظم سؤال کردند فلسفه رمی جمرات چیست که حاجی به آنجا می‌رود و در چند مقطع باید با یک چندتا سنگ بزرگ مثل سنگ‌های نشان تیراندازی هست که برای نشانه‌گیری می‌گذارند سنگ بزنند، آخر یعنی چه؟ لِمَ يَجْعَلُ؟ گفت برای چه چنین قانونی آمده است؟ حالا گاهی وقت‌ها هم دیده شده که این سنگ‌ها به آدم‌ها می‌خورد! ما که نرفتیم الحمدلله، ولی آنهایی که رفتند می‌گویند که گاهی وقت‌ها جمعیت زیاد است از آن‌ها که می‌خواهند سنگ پرت کنند به سر این جلویی‌ها می‌خورد. شاید هم این جاخالی دادن شیطان است که می‌خواهد بگوید بابا خودتان شیطان هستید من را دارید می‌زنید؟ قَالَ امام کاظم گفت: لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ يَتَرَأَى لِإِبْرَاهِيمَ فِي مَوْضِعِ الْجِمَارِ فَرَجَمَهُ إِبْرَاهِيمُ فَجَرَّتِ السَّنَةُ بِذَلِكَ علتش این است که وقتی ابراهیم می‌خواست سر بچه‌اش اسماعیل را در همان منطقه بُرد، قربانگاه با رمی جمرات نزدیک است دیگر، مدام شیطان می‌آمد به بچه یعنی به اسماعیل می‌گفت که بیچاره داری می‌روی بابایت می‌خواهد زیر گلویت چاقو بگذارد و بعد پیش ابراهیم می‌آمد و می‌گفت آخر تو پیرمرد نفهم خرفت، با یک خواب می‌خواهی بچه‌ به این قشنگی را بکشی؟ بعد پیش مادرش می‌رفت و می‌گفت چه نشسته‌ای؟ ابراهیم می‌خواهد بچه

تو را بکشند! حالا نمی دانم اینها را می گویند ها! اینها در فرهنگ دین آمده است. فَرَجَمَهُ سنگ بارانش کرد. به آن موضع جمار می گویند. موضعی که رمی جمرات می کنند. رجم در زنا هم هست، یادت هست؟ حالا اینجا سؤال است: الآن این خانه شیطان را شما سنگباران می کنید و آن کسی هم که مشکل جنسی پیدا کرده گور کندید و تا نصف بدن در گور است و بقیه اش بیرون است و از هر جهت مردم به او سنگ می زنند، می خواهیم ببینیم این شیطان است یا آن شیطان است؟ اگر بگوییم کار این شخص که آمیزش حرام کرده شیطنت است، پس شیطان همه جا پهن و پخش است، پس تو چرا رمی جمرات می روی؟ ها؟ ببین وقتی می خواهی با اهل محاجه صحبت کنی باید از خودشان اسناد بیاوری. الآن بِحَمْدِ الله این کانال محاجه راه افتاده و بچه ها ساخته و پرداخته شدند و من همین جا دعوت می کنم از تمام خوارج و منافقینی که در این چند سال به تحریکات ماورای مرزها از ما جدا شدند، در این کانال شرکت کنند و مناظره کنند و سفسطه و مغلطه نکنند. اگر علم دارند و تحقیقات کردند با این بچه های ظهوری مناظره، مجادله و محاجه کنند. خب پس ابراهیم آنجایی که شیطان ظاهر می شد را سنگ می زد و بعد معلوم شد که آنجا شیطان است، پس جاهای دیگر شیطان نیست؟ آنجا خانه اش است؟ حالا می خواهیم ببینیم اگر خانه دارد، پس معلوم می شود شیطان اقامتگاه دارد و اگر خانه ندارد پس چرا آنجا را رمی جمرات کردید؟ این را از متشرع بپرس. ببینید مثلاً می گویند خانه خدا کعبه است و می گویند که آنجا خانه خداست جایی است که خداوند در آنجا نظر خاص کرده، آن هم جوابش باز این است که اگر آن خانه محلّ تعین برای خداست پس خدا در یک منطقه و در یک محل محاصره شده و دچار حصر شده است که این هم باز با جبروتیت الهی منازع است. در مسئله شیطان هم همینطور است، شیطان هم اگر یک جا هست پس چرا همه جا هست و اگر همه جا هست پس چرا شما آنجا را سنگباران می کنید؟ قرآن که گفت شیطان هست و با اسباب و ابزار و مدال هایی که خدا به او داده تا ابد می خواهد حساب بنی آدم را برسد.

درس دوم - آبرودهی نمی تواند حقایق را پنهان کند، تاریخ همیشه زنده است: سَعْدُ عَنِ ابْنِ عِيسَى وَ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِمَا عَنِ الْبَزْظِيِّ عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ ابْنِ طَرِيفٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذَ عَنْكُمْ عِلْمًا فَنَسِيَهُ؟ قَالَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ إِنَّمَا الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ مِنَّا حَدِيثًا فَأَنْكَرَهُ أَوْ بَلَغَهُ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ - كتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۵۶۳، کتاب مختصر بصائر الدرجات صفحه ۳۹ است.

دیدید گاهی وقت ها جایی می روی می گویند آبروداری کنید تا آبرو نرود؟ مثلاً فرض کن یک غذا برای ده نفر پخته شده یک دفعه می شوند بیست نفر، بعد می گویند که آبروداری کنید یکطوری غذا را بکشید و سر و ته آن را هم بیاورید تا آبرو نرود. سلسله روات: سعد از ابن عیسی از ابن ابی خطاب از بزظی از هشام ابن سالم از ابن ظریف. ابن ظریف حواری است و محل اتصال امام به ما در تدریس. قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ به امام باقر گفتم: مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذَ عَنْكُمْ عِلْمًا فَنَسِيَهُ کسی که علمی از شما آموخته و بعد فراموش می کند حکایتش چیست؟ قَالَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ گفت که مشکلی نیست چون بشر با نسیان و فراموشی و قطع مقطعی حافظه همیشه حمایل بوده است. إِنَّمَا الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ مِنَّا حَدِيثًا فَانْكَرَهُ دلیل رسیدن به ما این است که کسی از طرف ما حدیث بشنود گفتاری بیاورد و بعد انکار کند. فَأَنْكَرَهُ أَوْ بَلَغَهُ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ گفت کسی که از ما برایش حدیثی برسد و ایمان نیاورد و یا رد کند کافر است. حالا

اینجا سؤال مطرح می‌شود: دلیل و برهان از چه سمتی باید برسد؟ خواهید گفت قرآن، حدیث و روایت. قرآن که گاهی وقت‌ها در وجوه مختلف ظنی الدّلاله هست. حدیث هم که دستباف حضرات بزرگان اهل سنت است. روایت هم که بر مبنای نه‌دهم گفتن و تقیه و... امام باقر فرمود اگر کسی چیزی را فراموش کند مهم نیست، طبیعی است و انسان است، ولی چیزی را که از ما شنید باید بپذیرد. حالا ببینید ناقض این دو قسمت روایت است: کسی که فراموشکار است چگونه حدیث و روایت را باید با چشم بسته بپذیرد؟ ها؟ به صرف اینکه منسوب به اهل بیت است بس است؟ تناقضات و تضادها اینجا خودش را نشان می‌دهد، به اینکه حضرات فرمودند هر چه از ما شنیدید انکار نکنید، حالا اینجا می‌شود: روایت، ظنی الصدور، قطعی الدّلاله. حالا ما از کجا بفهمیم که این حدیث از طرف شما حضرات است؟ می‌گوید انسان خودش می‌فهمد و می‌گوید که انسان خودش را بهتر می‌شناسد؛ *الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ* اگر چه عذر بیاورد. عذری یعنی همین. یعنی اینکه ماستمالی کردن و بقول قدیمی‌ها لایوشانی گذاشتن. او می‌گوید من فراموش می‌کنم، اینجا می‌گوید که اشکال ندارد، فراموش می‌کنی بکن، ولی چیزی را از ما انکار نکن. ببینید چطوری بهم بافته شده! او فراموش می‌کند پس چیزی را که آنها از امام می‌گویند چطوری بپذیرد؟ یعنی خودش فراموش کرده، حالا آن کسی که نقل می‌کند چطور به ضرس قاطع این را می‌گوید؟ آن فراموش کرده نیست؟ فراموش نکرده که می‌گوید بپذیریم؟

(فایل صوتی ۶۹۰۶ - درس چهارم) اگر پیامبر فراموشکار است تکلیف امت در وحی چه می‌شود؟ کتاب مختصر البصائر از حسن ابن سلیمان حلی از رجال بزرگ شیعه صفحه ۲۶۸، کتاب البرهان فی تفسیر القرآن از بحرانی از نامداران قدماء شیعه جلد ۵ صفحه ۶۳۶ است. به ابوجعفر گفتم، ببینید برخورد صحابه ائمه در احترام چیست؛ به ابوجعفر گفتم، نمی‌گوید امام باقر، بعد اینجا من از دهانم دربیاید بگویم علی این را گفت، خوارجی من زود اسلحه را به سمتم می‌کشد که به علی بی احترامی کردی، مگر علی بقال است؟ ما از اینها تبعیت می‌کنیم، ما هستیم و تاریخ، ما هستیم و سنت و سیره اهل بیت. به ابوجعفر گفتم: درباره کسی که علم را از تو گرفت و آن را فراموش کرد چه می‌گویی؟ گفت حجت بر آن نیست بلکه حجت بر کسی است که از ما حدیثی شنیده و آن را انکار می‌کند یا به آن رسیده و به آن ایمان ندارد و کافر می‌شود. خب آقایان خوارج بفرمایید که جواب امام باقر را چه می‌دهید؟ اینهایی که من می‌خوانم از ملا نصرالدین است؟ بله؟ یا از اهل بیت شماست؟ چرا با من می‌جنگید؟ شما دارید با اهل بیت مبارزه می‌کنید، من فقط پیدا می‌کنم و می‌خوانم، همین! تحقیق می‌کنم، درمی‌آورم و می‌خوانم. دوباره برای بگویم؟ درباره کسی که علم را از تو گرفت و آن را فراموش کرد چه می‌گویی؟ گفت حجت بر او نیست بلکه حجت بر کسی است که از ما حدیثی شنیده و آن را انکار کرده. آن کسی که می‌آید می‌گوید این سند، ضعیف است بیاید جواب امام باقر را بدهد، تو طرفدار امام باقر هستی، نامرد؟! می‌گوید این حدیث، متواتر نیست بیاید جواب بدهد! بلکه حجت بر کسی است که از ما حدیثی شنیده و آن را انکار کرده یا به آن رسیده و به آن ایمان نیاورده، یعنی گفته نه این مطابق با آیات نیست نباید قبول کرد، نه این به ذهنم نرسیده، نه این محل اجماع علما نبوده. ببین چه می‌گوید، می‌گوید کافر است! طبق سند امام باقر، شما به خوارج شیعه می‌توانید کافر بگویید! چه داری می‌گویی؟ ای شیعه کجای کاری! من و

این مستضعفین، شیعه هستیم یا تو شیعه هستی؟ تو که جیب اهل بیت را داری می زنی! همانا اولین سوره ای که بر پیغمبر نازل شد {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى} (۱ اعلی) است و رسول خدا آن را فراموش کرد، این هم یک چالش! آیا پیغمبر فراموشکار است؟ بعد یکی از علمای بزرگ در سده های قبل یک کتاب جمع کرد به نام سهو التبی، همه به او حمله کردند، در این کتاب آنچه که پیغمبر فراموش کرده را با سند و مدرک آورده بود ولی چون برای سفره آقایان سخت است همه به او حمله کردند؛ فلان فلان شده مگر پیغمبر فراموش می کند؟ مقامش را پایین آوردی! بیا ببین چند تا سند برایت خواندم، در بین فقها و روایت و محدثین شیعه، هم بحرانی معروف است و هم علامه حلی معروف است. و رسول خدا آن را فراموش کرد، پس برای فراموشی خود نیازی به عذری ندارد، اما خداوند تبارک و تعالی برای او چنین مقرر کرد، که فراموش کند! بعد پیغمبر فراموش کار باشد خیلی وضع خراب است، معلوم نیست چه موقع آیه آمده، چه آمده، ابلاغ شده یا نشده، اصلاً شاید این ناسخ و منسوخ در قرآن مربوط به نسیان پیغمبر باشد، یادش رفته و یک چیز دیگر آورده، مشروب را حلال کرده، از آن تعریف کرده و سال بعد حرامش کرده، شاید همین است که پیغمبر فراموشکار است. و سپس فرمود: تو را به تلاوت وادار کنیم {سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى} (۶ اعلی). ببین چقدر پیغمبر فراموش کرده که اینجا توبیخش دارد می کند؛ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى (۶ اعلی) چیزهایی که به تو می گوییم، فراموش نکنی ها! توبیخ است؛ فَلَا تَنْسَى! خب این هم از فراموشکاری پیامبر. خیلی اسناد داریم، برایتان خواندم و در دایرة المعارف هست که طرف قرآن می خواند، یک آیه خواند که پیغمبر گفت ا، من این را یادم رفته بود (۶۵۰۵). مُحَمَّدُ ابْنُ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِمَا، عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ طَرِيفٍ، هُمَا اینها از سلسله روایت مشهور شیعه هستند، الْخَفَافِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذَ عَنْكُمْ عِلْمًا فَتَسِيَهُ؟ قَالَ: لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ، إِنَّمَا الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ مِنَّا حَدِيثًا فَأَنْكَرَهُ، أَوْ بَلَغَهُ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ كَفَرَ..... فَلَمْ يَلْزَمُهُ حُجَّةٌ فِي نِسْيَانِهِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمْضَى لَهُ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى.

ظهور یاب منتظران ۵۲۱۵ - فایل صوتی ۶۰۴۵ - درس اول - وقتی که پیامبر واضح و جاعل عبادات است پس

کلام همسرش درست خواهد بود: مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الدِّيَاتِ وَ الْفَرَائِضِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ أَشْبَاهِ هَذَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيِّهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۹ حدیث ۴۱، کتاب بصائر الدرجات صفحه ۱۱۱ است.

سلسله محدثین مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ، زرارہ حواری و صحابی معروف امام صادق و امام باقر است. قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ زرارہ گفت از امام باقر پدر جعفر صادق پرسیدم عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الدِّيَاتِ وَ الْفَرَائِضِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ أَشْبَاهِ هَذَا گفت از امام باقر درباره کیفیت فقه، چگونگی شریعت و ادبیات فروع دین سؤال کردم. گفتم اینهایی که به عنوان مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هست؛ نماز و دیه و فرائض، فرائض جمع فریضه، واجبات، اصلاً کلاً فروع دین وَ أَشْيَاءَ مِنْ أَشْبَاهِ هَذَا اصلاً تمام چیزهایی که فروع دین را تشکیل می دهد و مناسک دینی را اعلام می دارد، سِرِّ اینها چیست؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيِّهِ جالب است ها! امام باقر فرمود خداوند تفویض کرد شریعت را به پیامبر. چه شد؟ فهمیدی چه شد؟ یعنی خدا واضح و جاعل فروع دین نیست و آنچه که در قرآن از قول خدا می گویند

که نماز بخوان، روزه بگیر، آدم نکش، سرقت نکن، تهمت زن، خلاصه بد اخلاقی‌ها، می‌گویند که از طرف پیغمبر است. خب حالا بدی‌اش چیست؟ پیغمبر که آدم خوبی است و تفویض امر کرده دیگر. یک واحدش می‌رود در مَفْوضه، یعنی آنهایی که قائل به اختیار مطلق هستند. الآن این درس نشان می‌دهد که پیغمبر مختار مطلق بوده است. آیا غیر از این است؟ و بعد آن چیزی که خیلی مسئله‌ساز است؛ یادتان هست در یکی از درس‌ها ناموس پیغمبر عایشه، ام‌المؤمنین در هنگامی که با پیغمبر دعواش شده بود، گفت هر وقت که کم می‌آوری دست در جیب می‌کنی و یک آیه می‌آوری! یادت هست؟ بین چینش پازل‌های اعتقادی چقدر مهم است! چرا این حرف را زد؟ بخاطر اینکه امام باقر هم سر را فاش کرد؛ همه‌اش دست خود پیغمبر است. این کلام عایشه خیلی مهم است! نگو که عایشه به ما چه، مال سنی‌هاست و ما شیعه هستیم. تو شیعه هستی؟ بارک‌الله! نقصان تشیع در این است که نه‌دهم دین پوشیده است و با یک‌دهم که نمی‌شود کار کرد. آقا یک سؤال می‌کنم: تریلی ده چرخ دیده‌ای؟ نه تا از چرخ‌هایش باد ندارد پنچر است و یک دانه‌اش سالم است، آیا شما می‌توانید با این ماشین بزرگ که همه لاستیک‌های آن خراب شده و فقط یک دانه لاستیک دارد راه بروید، آیا می‌شود؟ امام صادق چقدر قشنگ حرف می‌زند بوسه بر لبش می‌زنم. گفت نه دهم ندارد. یعنی دقیقاً همان ماشین ده چرخ است. یا اینکه درباره‌ی تقیه گفت از پیغمبر به پایین همه آنها تقیه داشتند، تقیه هم یعنی اینکه راستش را نگو. وقتی راستش را نمی‌گویی پس امروز پیروان ائمه اطهار به چه اقتدا کنند؟ چه چیزی را قبول کنند؟ آن درس یادت هست که امام باقر گفت هفتاد هزار بحث مهم اعتقادی را به شاگردم انتقال دادم، بعد هم گفتم به کسی نگو! خب آنها را ندادند، الآن شیعه دستش به کجا بند است؟ یا اینکه پیغمبر و علی فقط خدا را می‌شناسند. خب چه فایده؟ نیامدند خدای واقعی را اظهار کنند. پیغمبر می‌خواست با وصیت اعلام کند که آنها یاران نزدیکش در دهانش زدند.

درس دوم – دوتا قرآن داریم؛ یکی در دست عامه مسلمان و دیگری برای خاص الخاص: عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ لَمَّا قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْسَمْتُ أَنْ لَا أُضِعَ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي حَتَّى أَجْمَعَ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَصَعْتُ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ - كتاب الجامع الكبير تأليف سيوطي از رجال كبير اهل سنت جلد ۶۱ صفحه ۱۶۲ است.

بحث درباره کم و کیف این کتابی است که به عنوان تقدس در منازل مؤمنین هست و ما هم با آن استخاره می‌کنیم، تفأل می‌زنیم، تعبیر خواب می‌گیریم و قرآن درمانی می‌کنیم. لَمَّا قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْسَمْتُ أَنْ لَا أُضِعَ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي، این را چه کسی می‌گوید؟ علی می‌گوید. می‌گوید وقتی پیامبر قبض روح شد و به شهر نور رفت قسم یاد کردم أَقْسَمْتُ أَنْ لَا أُضِعَ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي قسم خوردم که عبا را از پشت و شانهم نیندازم حَتَّى أَجْمَعَ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ تا اینکه جمع کنم بین دو لوح را. فَمَا وَصَعْتُ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ ای متشرع چه جوابی می‌دهی؟ تو که طرفدار علی هستی. اگر طرفدار علی هم نیستی، این مستند اهل سنت است. یا شیعه یا سنی هستی؟ اگر هم بی‌دین هستی که با اسناد عقلی جلو بیاایم. امیرمان می‌گوید آنقدر مسئله حیاتی بود که من نشستم پای آن تا تمام شد. شاید برای همین هم دنبال سلطنت و حکومت نرفت و گرنه چندتا پیشنهاد شده بود و همان اول کار حضرت آقای ابوبکر که علی کودتا کند. یادتان هست در دایرةالمعارف اسنادش را جمع کردیم؟ ابوسفیان آمد گفت علی برو جلو،

من مدینه را پُر از نظامی می‌کنم و پدر همه آنها را درمی‌آورم و حکومت را به تو می‌دهم. خب این حرف را به هر کسی بزنی قلقلک می‌شود دیگر، ها؟ ولی علی کار مهم‌تر داشت، می‌خواست بین دو لوح را جمع کند لَوْحَیْنِ. از این لَوْحَیْنِ استفاده می‌شود که شاید منظور دو کتاب پیش علی است که علی از بین آنها استخراج کرد انتخاب کرد جمع و جور کرد و خیال کرد که اگر فردا به مسجد بیاورد همه می‌گویند سَلَمْنَا. کَرَمْنَا. أَهْلًا وَ سَهْلًا بده. نه! خودشان فهمیدند که علی چه آشی برای آنها پخته، تا علی به مسجد رفت هنوز حرف نزده گفتند برو. برو کتابت بدرد عمه‌ات می‌خورد! خب پس چه شد؟ با این کلام علوی معلوم شد که آن کتابتی که در خانه همه شما هست و روی سرتان می‌گذارید، اعتبار آسمانی ندارد. آنچه را که علی ابن ابیطالب مستقیماً از پیغمبر یا از مبادی وحی گرفته و یا از ذات گرفته، کسی چه می‌داند شاید آن کتاب، اسرار ذات‌شناسی بوده! قرآن علی نامعلوم، نامحسوس، ناملموس، ناموجود است و قرآن عثمان ابن عفّان که به کمک معاویه ابن ابی سفیان جمع شد، در همه خانه‌هاست؛ شاید آن هم لَوْحَیْنِ داشته‌ها! آقای متدین، شاید کتابی هم که الان در خانه‌ات داری آن هم دوتا لوح بوده؛ یکی دست معاویه ابن ابی سفیان و یکی دست عثمان ابن عفّان. باز هم یادآوری می‌کنم که علی وقتی یک سر به مسجد زد، تا برگردد و کار قرآن را اصلاح کند، پسر یکی از همان خوارج و منافقینی که پیغمبر را کشتند با خوشحالی گفت ما دیشب کار قرآن را ساختیم، آن را ساخته و پرداخته کردیم و در جامعه فرستادیم.

درس سوم - نگارش وحی را نخست به علی می‌داد و سپس به عموم مسلمین، نشر می‌کرد: رُوی أَنَّهُ كَانَ النَّبِيُّ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ لَيْلًا لَمْ يُصْبِحْ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا وَ إِذَا نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ نَهَارًا لَمْ يُمَسِّ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا - کتاب روضه الواعظین صفحه ۸۵۲ است.

سلسله روات از پیامبر خاتم نقل کرده‌اند: رُوی أَنَّهُ كَانَ النَّبِيُّ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ لَيْلًا لَمْ يُصْبِحْ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا وَ إِذَا نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ نَهَارًا لَمْ يُمَسِّ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا. حالا بحث قبلی را در ذهنت یادآوری کن که علی بین دو لوح را جمع‌آوری کرده و عبا از دوش نینداخته. یعنی نه غذا خورده، نه خوابیده، نه آشامیده، شاید اصل کارش اصل عبادت بوده و این افعال فروع را هم اجرا نکرده است. رسول الله چه می‌گوید؟ می‌گوید که هر وقت به من شب وحی نازل می‌شد در شب، تا صبح نشده به علی انتقالش می‌دادم و هر وقت صبح وحی نازل می‌شد تا شب نشده به علی انتقالش می‌دادم. حالا این یک سؤال است؛ در آن درس که گفتیم برادران عزیز و محترم و عالیقدر اهل سنت در اسناد و مدارکشان که در کتاب دایرة المعارف ظهور ثبت و ضبط است، آوردند که وحی در خانه عایشه و در زیر لحاف نازل می‌شد. اصلاً چه اصراری داشتند که این زیر لحاف را گفتند؟ من خیلی برایم عجیب است! یعنی واقعاً انکار وحی است یا مسخره کردن پیغمبر است؟ حالا اینکه بگویند در خانه عایشه، این مهم نیست، پیغمبر تشخیص داده وحی در خانه عایشه بیاید یا جبرائیل فقط آشنا با خانه عایشه بوده ولی اینکه می‌گویند زیر پتو، زیر لحاف، این خیلی حرف است! خیلی‌ها! اسرار مگو دارد! خب، حالا اینجا دوتا جبهه شد، دقت کنید؛ جبهه اهل سنت می‌گویند فرشته وحی، دحیة ابن خلیفه کلبی، شب‌ها با پیغمبر زیر پتوی عایشه می‌رفت و وحی نازل می‌کرد، اینجا می‌گویند نه، شیعه می‌گویند وحی مستقیماً از پیغمبر به علی صورت می‌گرفته. یعنی قبل از اینکه به دست کسی برسد، دقت کنید نَزَلَ

عَلَيْهِ الْوَحْيُ يَعْنِي هَمِينَ! لَمْ يُضْبِحْ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا بَيْنَ اِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ نَهَاراً لَمْ يَمَسَّ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا وَ اِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ لَيْلاً لَمْ يُضْبِحْ بِهِ النَّاسَ. حضرات، آیا غیر از این است؟ چرا سریع به علی می گفته؟ برای همان دو لوح است، یادت هست؟ ببین من دارم کم کم تو را با محاجه نهایی آشنا می کنم! دوتا لوح دست علی است که روی زمین میخکوب شده و علی یکریز دارد آن را جمع آوری می کند بعد هم به مسجد آورد و عرضه کرد، و آن روی سکه که پیغمبر فقط در خانه عایشه و وحی را می گرفته و آن هم در زیر لحاف!

(فایل صوتی ۷۱۶۲ - درس پنجم) این است تفاوت قرآن امیر و قرآن اکثریت مسلمین. کتاب الامالی از شیخ صدوق صفحه ۶۴۲ است. شیخ صدوق از بزرگان شیعه است، از متقدمین است که متاخرین از آثار او استفاده کردند. امام حسن مجتبی نقل می کند: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ نَهَاراً لَمْ يَمَسَّ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا وَ اِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ لَيْلاً لَمْ يُضْبِحْ حَتَّى يُخْبِرَ بِهِ عَلِيًّا هرگاه در روز به پیامبر وحی می شد شب نمی شد مگر اینکه پیغمبر آن را به علی گزارش می داد، و هرگاه شب نازل می شد صبح نمی شد تا آن را به علی خبر می داد. محصول این شد کتابت امیرالمومنین! ببین چقدر دقیق است، می گوید: شب نازل شده پیغمبر نمی گذارد به صبح برسد، می آید درب خانه امیرالمومنین و به او می گوید این آیه آمده، این قرآن چقدر دقیق است؟ بعد مقابلش قرآن اهل سنت و جماعت است. محل نزولش را طبق اسناد و مدارک رسمی از خود اهل سنت؛ محل نزول، خانه ام المومنین عایشه، زیر لحافش! این کلام را شیعه که نقل نکرده، شیعه قبول ندارد، شیعه برای پیغمبر حرمت قائل است، این که زیر لحاف همسر پیغمبر وحی نازل می شود، این صد تا معنای بد دارد، با اسناد خود اهل سنت.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۶ - فایل صوتی ۶۰۴۶ - درس اول - خبرگیری های ماورائی بردباری می خواهد:
قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۶) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۸۶) - نگاهی به سوره کهف آیه ۷۶ و ۸۶ است.

قضیه موسی ابن عمران با خضر است. در باب خضر چند نظریه هست؛ یکی اینکه می گویند از انبیاء بوده یکی اینکه می گویند از حکماء بوده، همانطوری که برای لقمان می گویند. بعضی ها می گویند لقمان پیغمبر بوده و بعضی ها می گویند حکیم بوده. دسته سوم هم می گویند که نه، این یک تجسمی است و یک وجودی که فقط در درون موسی بود و او را تنبیه می کرد و یک خیالاتی بوده است. خب، داستان موسی را می دانید دیگر، که اولش موسی گفت خدایا آیا از من بالاتری هست؟ من پیغمبر تو هستم، در این کره زمین پیغمبر اولوالعزم هستم. خدا گفت آره، بالاتر از تو هم هست. حالا یا رو کم کنی بوده، دیده که جمعیتی دارد غرور او را برداشته یا اینکه واقعاً جستجوگر برتر از خودش بوده است. حالا در قرآن داستانش را می گوید که چکار کرد؛ وقتی که به هم رسیدند خضر یک کارهای خارق العاده انجام می داد که عقل نمی پذیرد و عرف رد می کند. چند مرتبه موسی از این کارها از خضر دید، مدام اعتراض کرد آخرین اعتراضی که کرد جواب خضر این بود: قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، خضر به او گفت تو استطاعت نداری که با من صبوری کنی. استطاعت یعنی همان ظرفیت، مستطیع. نشنیده ای که می گوید تو مستطیع هستی که به حج می روی؟ یعنی شش دانگ مسائلتش آماده باشد. إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.

آیه بعد می گوید: وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا، بحث اینجاست؛ می گوید که تو چگونه شکیبایی کنی در حالی که چیزی نمی دانی از آن کارهایی که من می کنم؛ کارهای پنهانی است عادی و متعارف نیست، وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا، اینجا چند تا بخش دارد؛ یکی اینکه كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ چگونه صبر می کنی بر چیزی که احاطه نداری؟ احاطه منظور در آغوش داشتن یعنی تحت کنترل و قدرت و سیطره داشتن. بعد هم می گوید: بِهِ خُبْرًا، خُبْر، از خبر می آید یعنی اخبار. اخبار کلمه فارسی است و این کلمه خُبْر عربی است. می گوید خبرهایی که من رشحاتی از آن را به نمایش گذاشته ام تو نداری. خُبْرًا خبر نداری، به چه خبر نداری؟ به لَمْ تُحِطْ احاطه نداری. معلوم می شود که رجال ظهوری خیلی وقت ها که به ذات وصل نبودند، یک آدم معمولی بودند که نه صبر داشتند، نه احاطه بر محیط و نه توانایی خبرگیری از ماوراء را داشتند. صبر را هم که می دانید ما بحث صبر را زیاد داشتیم؛ مواضعش خیلی گسترده است و زیرمجموعه آن خیلی زیاد است. یعنی می شود گفت صبر است و همه چیز! برای همین ائمه ما گفتند اَنَا صَبْرٌ وَ شَيْعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا ما صبرمان زیاد است اما پیروان و حواریون ما صبرشان از ما بیشتر است. چگونه آن را تحلیل می کنی؟ بحث این را قبلاً کردم و در دایرة المعارف هست. اَنَا صَبْرٌ. صَبْرٌ صِغَةُ مبالغه صبر است و صِغَةُ مبالغه صابر است. ما خیلی خیلی خیلی صبور هستیم. وَ شَيْعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا در عین حال پیروان ما صبرشان از ما بیشتر است و بعد توضیح دادند برای اینکه ما حالا در هر مقطع و موقعیتی وصل به ذات هستیم. ما دیدیم و صبر می کنیم شنیدیم و صبر می کنیم دلمان محکم است و صبر می کنیم، ولی شماها فقط ما را می بینید. صبر شما این اندازه است.

(فایل صوتی ۶۳۱۴) مگر در ابلاغ رسالت، در مدالِ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ترمیم و تکمیل منابع روحی و عصبی نشد؟ وقتی که رسولی در مقام اولوالعزم، مُطَّلِعِ عوالم غیبی نباشد، چگونه به مرتبه بزرگی می رسد؟ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) - وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) - قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲) سوره کهف است. در این سوره چندین بار خضر که حالا پیغمبر است یا حکیم است، بعضی ها هم می گویند که یک چیز تخیلی است، به هر حال اگر تخیل موسی هم که بوده دست به دست گشته از تورات به انجیل و از انجیل به قرآن. چند بار به موسی گفته إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا این خیلی تکرار شده است. در آیه رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵ طه) که مربوط به موسی ابن عمران است موقعی که درخت آتش را دید می خواست یک تکه آتش بردارد و پیش خانواده اش بیاید که خدای زمین گفت نرو من خدای تو هستم بایست کارت دارم و موسی هم با یک دنیا ترس ایستاد، آخر درخت که حرف نمی زند، برای همین زرتشتی ها آتش را مقدس می دانند به این هوا که خدا از میان آتش با موسی کلیم الله حرف زد و گفت پیغمبر شدی. برای همین هم می گویند که تقدیر یک دفعه عوض می شود و در روایات مدام موسی را مثال می زند که می گویند که آمد آتش ببرد برگشت پیغمبر شد یعنی می گویند که ناامید نشو تا الان اگر حاجت را نگرفتی فردا می گیری. موسی دید خیلی بار سنگین است، هیچی، خودش هیچ چیزی ندارد. یک آدم معمولی یک دفعه مبعوث به رسالت شد! خدا گفت که تو مأمور شدی به مصر بروی، این از مصر فرار کرده بود، قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵ طه) گفت خدایا شرح صدر بده یعنی درونم را گشاده کن، من را چه به نبوت، آن هم اولوالعزم! وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶ طه) کار سنگینی است آسانش کن، وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷ طه)

بگشاگره از زبانم. که داستانش هم همان است که برایتان گفته‌ام؛ وقتی که در بین بچه‌های بنی اسرائیل کودک‌کشی استمرار یافت، پدر موسی از نگهبانان کاخ بود، ببین وقتی خدا می‌خواهد یک کاری بکند برای اینکه بی‌ارزش بودن بشر را ثابت کند چون فرعون دستور داده بود که بنی اسرائیل، زن‌ها از مرد‌ها جدا بشوند و آمیزشی صورت نگیرد، این هم مادر موسی خدمتکار کاخ بود و هم پدرش، در یک لحظه همدیگر را دیدند و خلاصه بساط را چیدند. یعنی خدا می‌خواهد بگوید که زیر سر تو نطفه موسی بسته شده! بعد هم که به دنیا آمد برای ترس از کشته شدن یک جعبه‌ای تابوت مانند برایش درست کرد و بچه را در آن گذاشت و به آب انداختش، گفت هر جا تقدیر می‌خواهد او را ببرد. تقدیر هم او را دم کاخ آورد. کاخ فرعون کنار دریا بود، فرعون کنار دریا نشسته بود یک دفعه دید یک جعبه‌ای آمد گفت عجیب است، این چیست؟ دستور داد جعبه را باز کردند، دیدند یک بچه است، گفت او را بکشید، نمی‌دانیم که از قبطیان است یا از بنی اسرائیل است. زن فرعون، آسیه که در اعتقادات مخالف فرعون بود، موحد بود، گفت حالا این را نگه داریم بچه که کشتن ندارد، ما هم که بچه نداریم چون فرعون عقیم بود و این بچه ما می‌شود. موسی یک مقداری که بزرگتر شد فرعون یک ریش بلند داشت و به ریشش سنگ‌های قیمتی، طلا و نقره آویزان کرده بود، یک روز موسی بغل فرعون آمد دست زد چنگ زد اینها را بگیرد خوشش آمد، بچه است دیگر! فرعون گفت دیدی گفتم این دشمن من است، او را بکشید! باز آسیه دخالت کرد و گفت که دوتا ظرف یکی از آتش و یکی از طلا بگذار و ببینیم این دست به کدام می‌زند، اگر دست به طلا زد او را بکش و اگر دست به آتش زد بی‌گناه است. می‌گوید که موسی به سمت طلا رفت و جبرئیل او را به سمت آتش برگرداند و یک تکه آتش برداشت روی زبانش گذاشت و از آن موقع به بعد موسی در سخن گفتن کم می‌آورد، الکن شده بود. ادامه این آیه است: **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِهَا** (۲۹) و ۳۰ طه) قرار بده آخی داداشم را وزیر و معاون من کن، بخاطر همین که نمی‌توانست درست صحبت کند. خب، حالا مگر آنجا شرح صدر به او نداد؟ شرح صدر همین صبر است دیگر. چرا چند بار در این سوره کهف، خضر به موسی می‌گوید دیدی گفتم صبر نداری، برو، برو کشکت را بساب **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**.

باز هم در یک آیه دیگر: **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** باز هم تکرارش در یک آیه دیگر! اینجا جالب است می‌گوید **كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا**، می‌گوید: موسی، تو نمی‌توانی صبر کنی چون به اخبار آنطرف احاطه نداری، یعنی مزیت و امتیاز خضر را به موسی می‌رساند دیگر! چطور ممکن است پیغمبر اولوالعزم باشی بعد یکی پیدا بشود گمنام و این، اخبار غیبی را بداند، تو ندانی! البته اگر اخبار غیبی باشد. اگر مچل کردن خضر و موسی باشد چون کارهایی که کرده به کارهای عقل می‌خورد و نه دین، که مثلاً سر بچه را برید و قصاص قبل از جنایت کرد، گفت اگر این بزرگ بشود سبب بی‌دینی پدر و مادرش می‌شود. باز هم تکرار: **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**. باز تکرار در یک آیه دیگر: **ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا** موقعی که خواستند از هم جدا بشوند سه دفعه موسی گفت این دفعه دیگر صبرم را نگه می‌دارم و بعد از سه بار خضر به او گفت که حالا بدان که من چرا این کارها را کردم؛ **ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا**. در بحث موسی و خضر شبهاتی است، اینکه قرآن آورده و مبحثش را ارائه داده این دو شبهه است: یکی معالِم خضر و عدم معلومات موسی و دیگری بی‌صبری که با **رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي** مغایر است.

(فایل صوتی ۶۷۸۳ - درس دوم) وقتی که پیامبر مرسل، صبر نکند از مردم عادی چه توقعی می‌رود؟ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۶۷ کهف}. - قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۷۲ کهف}. - قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۷۵ کهف}. سوره کهف سه آیه تکرار شده، ۶۷، ۷۲، ۷۵. داستان افسانه‌ای موسی ابن عمران کلیم الله با خضر النبی است. حالا بعضی‌ها می‌گویند که خضر پیغمبر بوده و بعضی‌ها می‌گویند حکیم بوده مثل لقمان. داستان‌ش را می‌دانید، خضر چند تا کار کرد که موسی اعتراض نمود و او این کلام را تکرار کرد؛ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وقتی که کار عجیب و غریب می‌کرد و موسی اعتراض می‌کرد که تو مگر مرد خدا نیستی چرا جنایت می‌کنی؟ خضر می‌گفت تو استطاعت نداری که این کارهای مرا هضم کنی، استطاعت در صبر! سوال: آیا موسی ابن عمران که به مقام کلیم الله رسیده است صبرش کمتر است یا خضر النبی که یک پیامبر نامشخص نامعلوم نامحسوس است؟ موسی، هم رسول است و هم نبی است، ولی خضر فقط نبی است. تمام رسولان نبی بودند ولی تمام انبیاء رسول نبودند، پنج تا اولوالعزم است. سوال این است که موسی در برابر کارهای عجیب و غریب خضر صبر ندارد، خلقت انسان در چنین شرایط سنگین و ثقیل و سخت آیا برای مردم عادی صبر گذاشته؟ مردم استطاعت این شکنجه‌ها را دارند؟ گنجایش چنین عذاب‌هایی را دارند؟ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، آیا مرتبه موسی که صاحب کتاب و شریعت مستقل است و همه انبیاء باید از او اطاعت کنند، آنهایی که در عصرش بودند تا آنهایی که به پیامبری عیسی مسیح نرسیدند، در این فاصله چگونه ممکن است یک پیامبر نامعلوم نامشهود بیاید معلم موسی بشود؟ تاریخ سوال می‌کند که آیا خدا صبور است و از کوره در نمی‌رود که موسی صبر داشته باشد؟ که من و تو شکیباً باشیم؟ خدا اگر صبر دارد چرا در این آیه قبل اشاره می‌کند که باید توبه کنی؟ توبه بشر برای خدا چه فایده‌ای دارد؟ الان که چشم و گوش مردم باز شده و همه می‌دانند که ادیان فقط برای اهل زمین بوده و خدایی که ادیان و مذاهب مطرح می‌کنند در همین چهار دیواری کره زمین است. خدا اگر صبر داشت مردم را به هم نمی‌ریخت، مگر در قرآن نمی‌گوید ما خواستیم که مردم درگیر بشوند! اگر خدا صبر داشت فتنه به پا نمی‌کرد، مکر نمی‌زد، عذاب نمی‌داد! خدا صبر ندارد بعد موسی صبر داشته باشد؟ بعد بندگان خدا هم صبور باشند؟ الان تکیه کلام مردم این است، می‌گویند آنقدر در فشار هستیم که اگر خود خدا بیاید جای ما زندگی کند فریادش بلند می‌شود. صبر به خاطر فشار است اگر فشار نباشد صبر معنا نمی‌دهد. چرا فشار است؟ مگر نگفت خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸ نساء)، اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ (۲۸ نساء)، خدا تخفیف می‌دهد؟ تخفیف به چیست؟ تخفیف به اینکه انسان گناه می‌کند شلاقش نزنند، حد وارد زندگی مردم نکند، حدود که آمده در فقه، برای مجازات انسان ضعیف و نحیف و ضربه‌پذیر است که دشمنی مثل شیطان دارد که او دستش در همه زمینه‌های اسم اعظم باز است! چرا حد به دزد وارد می‌شود؟ نانش را بریدی حدش می‌زنی؟ چرا برای زناکار حد وارد است؟ شهوتش دادی فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس)، چه کند؟ ظرفیت ندارد! مجبور است به خاطر فشار جنسی برود لواط کند زنا کند. بعد خدا صبور است؟ قوانین سخت فرستاده، می‌گوید هر کس از مرز من خارج شد دست راست و پای چپش را قطع کنید. ای الله، مگر دکان بقالی است که مردم وقتی از تو خسته شدند و به کسان دیگر رو آوردند باید قتل عام بشوند؟ آیا این صبر خدا را می‌رساند؟ مگر مغازه سوپری است که تو از اینجا خرید نکنی، از همسایه‌اش از

همکارش خرید کنی بعد این ناراحت بشود و بعد تو را مجازات کند و بگوید چون از من خرید نکردی گردنت را قطع می‌کنم؟ دقیقاً حکم ارتداد یعنی همین!

درس دوم – خاموشی کردن غضبِ نبوی به وسیله علی، دارای ابعاد مهمی می‌باشد: قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَجْتَرِئْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا عَلِيٌّ - کتاب کنز العمال جلد ۷ صفحه ۱۴۱ است.

ناقل حدیث ام سلمه از همسران پیامبر است كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَجْتَرِئْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا عَلِيٌّ گفت وقتی که رسول خدا غضب می‌کرد کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود و با او صحبت کند مگر علی. حالا اینجا مبحث را باید از بطن و متن روایت در بیاوریم: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ، خب اینجا یک مکث، یک استپ داریم؛ مگر پیغمبر عصبانی می‌شد؟ پس إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِ الْعَظِيمِ یعنی چه؟ این همه روایت که می‌گوید پیغمبر هرگز عصبانی نمی‌شد یعنی چه؟ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَجْتَرِئْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا عَلِيٌّ. کاوش دوم در این درس این است که امیرمان چه نسبتی از لحاظ ماورائی و متافیزیکی و غیر طبیعی با پیغمبر داشته است که آتش خاموش کنِ عصبانیت رسول بوده است؟ ببینید همیشه چیزی را که می‌خواهند ساکت کنند یک چیز بالاتری را استمداد می‌طلبند. جنگ خانوادگی است می‌گویند ریش سفیدها بیایند. جو، غلیظ است می‌گویند پارتی بیاور، آتش را می‌خواهی خاموش کنی می‌گویند آب بیاور. اینجا یک نوع برتری را نشان می‌دهد بخاطر اینکه عصبانیت را در رسول، امیر است که قدرت به کنترل و مدیریت و امحاء دارد. خب خود علی هم غضب می‌کرد منتهای مراتب عصبانیت علی به گونه‌ای بود که گسترده‌گی اش خیلی بیشتر بود، آنجا در آن جنگ داستان را می‌دانید که علی وقتی روی شکم پهلوان معروف حجاز نشست و می‌خواست سرش را ببرد او به علی تف کرد علی بلند شد یک چرخ زده دوباره آمد، گفتند چرا این کار را کردی؟ مهلت دادن به حریف خلاف تاکتیک نظامی است! تو نگفتی وقتی بلند شدی این از عقب تو را بزند؟ گفت که من بخاطر اوامر ملوکانه صاحب جهاد است که می‌کشم آنجا به من تُف کرد و مسئله شخصی شد عصبانی شدم، آن موقع در نیت من تأثیر منفی گذاشت.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۷ - فایل صوتی ۶۰۴۷ - تَکَلَّمَ بِاللَّهْجَةِ عَلِيٌّ مِی‌تواند مسئلهٔ مخبریت وحی را به چالش بکشد: خَوَارِزْمِی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَأَى لُغَةً خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَالْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ خَاطَبَتَنِي يَا رَبَّ أُمِّ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ وَلَا أَقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أُوصَفُ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورٍ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ - کتاب مناقب خوارزمی صفحه ۸۷ است.

خوارزمی مؤلف کتاب از عبدالله ابن عمر نقل می‌کند با سلسله مراتبی که فاصلهٔ زمانی بین خوارزمی و عبدالله ابن عمر است. سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ بَأَى لُغَةً خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ از پیغمبر پرسیدند خدا در سفر فضایی با چه کلمه‌ای، چه جمله، چه ادبیات، چه لهجه و زبانی با تو حرف زد؟ خیلی مهم است که خدا، البته خدایی که دیانت زمینی معرفی می‌کند، آن خدایی که ادیان و مذاهب اینقدر برایش بزرگداشت داشتند حالا قرار است که با مهمان خود یعنی رسول الله سخن بگوید. ناقل هم عبدالله ابن عمر فرزند خلیفه دوم مسلمین جهان عمر ابن الخطاب است که از علی هیچ

خوشش نمى آيد. بَاى لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ يَغْمِبِرُ جَوَابَ دَادَ خَاطَبَنِى بِلُغَةٍ عَلِىِّ ابْنِ اَبِى طَالِبٍ. دَقْتُ كَنِيْدَ ظُرَافَتِ خِيْلَى اسْت؛ گفْتِ خُدا بَا مَن بَه لُغَتِ عَلِى سَخَن گفْت. لُغَت، اصطلاح ادبىاتى اسْت. لُغَت در جاىگاه نوشتن و خواندن اسْت. مى گوِيْد: خَاطَبَنِى بِلُغَةٍ عَلِىِّ ابْنِ اَبِى طَالِبٍ، بَبِيْن اِگر مى گفْتِ خَاطَبَنِى بِلِسَانِ عَلِىِّ ابْنِ اَبِى طَالِبٍ يَك دَزَه مى شُد بَقَوْلِ بَعْضَى هَا يَكْطُورِى سَمَبَلَش كَرْد ولى اِيْن بِلُغَةٍ عَلِىِّ ظَاهِرًا اِيْنْطُورِى اسْتِنْبَاط مى شُود كِه عَلِى يَك فَرْهَنگِ خَاص بَرَاى خُودَش دَاشْتَه و رَسول اَكْرَم هَم يَكى بَرَاى خُودَش دَاشْتَه. لُغَت مى تَوانَد انْشَاطات و امْلَاطات باشَد، مى تَوانَد اَن دُو لُوحِى باشَد كِه در جَلْسَه قَبْلِ خُوانْدِيْم كِه در بَرابَرِ قُرْآن دُو تا لُوح دَاشْت. شَرِيْعَتْمَدَار اِيْن خَاطَبَنِى بِلُغَةٍ عَلِىِّ ابْنِ اَبِى طَالِبٍ را چْطُورِى تَعْرِيف مى كُنْد؟ لُغَت عَلِى يَك بُعْدَش يَعْنِى كَلِمَةُ اللّهِ هِىَ الْعُلَيَّا كِه در قُرْآن هِست. كَلِمَةُ اللّهِ هِىَ الْعُلَيَّا؛ عَلِى، اَعْلَا، عُلُو. اِگر بگوِيْم مَنظُور عَلِى اَعْلَا اسْت اِيْن ابْنِ اَبِيْطَالِب را چْكار كُنِيْم؟ اِگر بگوِيْم اِيْن امِيْر اسْت و پِيامْبَرِ عَرَب زَبان اسْت، لُغَتِ عَرَب را دَاشْتَه، و عَلِى يَك لُغَتِ خَاصِى دَاشْتَه، شَايِد هَم بَرَاى هَمِيْن خُدا جَايَز نَدِيْد كِه عَلِى در اَمْر و صَايَت مَوْفُوق شُود چُون اِگر مى شُد تَمَام رِشْتَه هَاى اسْلَام پَنبَه مى شُد، چُون اِيْن طَبَق اِيْن سَنَد خَاطَبَنِى بِلُغَةٍ عَلِىِّ ابْنِ اَبِى طَالِبٍ بَرَاى خُودَش يَك فَرْهَنگ و ادبىاتِ خَاص دَارد. فَالْهَمَنِى يَك الِهامِى بَه مَن شُد كِه يَك چِيْزِى بگوِيْم، بَرَايش عَجِيْب بُوْد و بَرَاى شَما هَم كِه عَجِيْب اسْت. اَن قُلْتُ خَاطَبَتَنِى يَا رَبِّ اَمَّ عَلِىِّ اَنْقَدِر لَهْجَه يَكى شُدَه بُوْد با عَلِى يَعْنِى مَخاطَبِ قَدَسِى مَخاطَبِ غِيْبِى با عَلِى ابْنِ اَبِيْطَالِب يَكى شُدَه بُوْد كِه اَمْر بَر پِيغْمَبَرِ مَشْتَبَه شُد و گفْت اِى رَب تُو با مَن سَخَن مى گوِيى يا عَلِى ابْنِ اَبِيْطَالِب؟ اِيْن هَم يَك بُعْد ظَرِيْفِى دَارد يَعْنِى پِيغْمَبَرِى كِه عَلِى نَفْسِ اَوْسْت و دِيْگَر شَتُونِى كِه پِيغْمَبَر بَه عَلِى دَاَدَه، كَلَّا جَامِعًا يَك چِيْزِى سَوايِى اسْت از اَن وَحِى اِى كِه جَبْرائِيْل آوَرْدَه اسْت. يَك چِيْزِى دِيْگَر بگوِيْم، بَقَوْلِ بَرادَرانِ بَزَرْگوارِ اَهْلِ سَنَّتِ جَبْرائِيْل سَخَن خُدا را مى بَرْدَه در خَانه عَايشَه و دَرْگُوشِى زِيْر لِحافِ بَه پِيغْمَبَر مى گفْتَه، دَرَسْت اسْت؟ بَرَاى عَلِى هَم كِه دُو سَه تا نَسْخَه دَاشْتِيْم كِه تا وَحِى بَه پِيغْمَبَر مى رَسِيْد بَه عَلِى مى گفْت، اِگر هَمه اِيْنها را پَازَلِ چِيْنِى كُنِى مى بِيْنِى بِيْنِ وِلايَت و نَبوتِ شَكاف اسْت. حَالا چْرا باز نَشُد؟ بَخاطَرِ تَقِيَه و كَلَمِ النَّاسِ عَلِى قَدَرِ عَقُولِهِمْ. خُب پَس عَلِى چْطُورِى بِيَايِد اسرار را باز كُنْد وَقْتِى كِه رُوى مَنْبَر مى گوِيْد هَمه چِيْز را از مَن پِرْس، بَايِد اِيْن جاىگاه هَا و شَتُون را مى پِرْسِيْدنْد، سَوال مى كَرْدنْد تُو شَأْنَت چِيْست؟ پِيغْمَبَر كِدام اسْت؟ اَن وَقْتِ يارو دِيْگَر هِيْچ چِيْزِى كِه بَلَد نِيْست و دَاراى تَحَجَّرِ عَقْلِى اسْت از پاى مَنْبَر مى گوِيْد در بَدَن مَن چَنْد تا مَو اسْت؟ اَخْر اِيْن چَه سَوالِى اسْت؟ حَالا مَثَلًا مى گفْتِ فَرَض كُنِيْد يَك مِيْلِيُون مَو هِست، يارو بَرَاى اِيْنكِه بَبِيْنْد عَلِى دَرَسْت گفْتَه يا نَه مى تَوانِست مَوها را از نوكِ پا تا سَر بَشْمَارْد؟ اَيَا مى شُد؟ فَقَالَ يَا اَحْمَدُ اَنَا شَيْئٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ اِيْنجا صَحْبَتِ بَه سَمْتِ خُودِ خُدا رَفْت، حَالا كِه پِيغْمَبَر بَرَايش پَرْدَه بَرْدارى شُد كِه خُدا با عَلِى يَكى اسْت، سَوالاتِ مَتَعَدَد بَه ذَهْنَش رَسِيْد كِه بَعْضِى از اَنها را پِرْسِيْد و بَعْضِى از اَنها را خُدا گفْت، گفْت اَنَا شَيْئٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ مَن يَك چِيْزِى هِستَم نَه مَثَلِ چِيْزِهايِى دِيْگَر. مى گوِيْد پِيغْمَبَر پِرْسِيْد خَاطَبَتَنِى يَا رَبِّ اَمَّ عَلِىِّ مَخاطَبِ مَن كِيْست؟ حَالا اِيْنجا باز ش مى كُنْد و مى گوِيْد كِه عَلِى يَك چِيْزِى دِيْگَر اسْت و مَن هَم يَك چِيْزِى دِيْگَر! عَلِى كِه خُب مَخْلُوق اسْت اَمَّا مَن شَيْءِ هِستَم لَا كَالْأَشْيَاءِ. شَيْءِ را يادْت هِست؟ چَنْد رُوز قَبْلِ در يَك بَحْثِى دَاشْتِيْم كِه گفْتِ شَيْءِ بَه چِيْزِى مى گوِيْنْد كِه يا مَجْهُول باشَد يا تَشْخِيصِ نَدَاَدَه باشِى، كِه مَن مَثالِ زَدَم كِه وَقْتِى يادْت مى رُود اسْم يَك چِيْزِى را بِيَاورى مى گوِيى اَن چِيْزِى را

بیاور. وَ لَا أَقَاسُ بِالنَّاسِ اینجا باز در واحد علی رفت؛ من مقایسه با مردم نمی‌شوم یعنی علی یک فاز دارد برگرفته از من، همانطوری که تو یک فاز داری از طریق وحی. حالا جالب است ها! نمی‌دانم ظرفیتش را داری برایت بگویم یا نه! اینجا علی لغت خدا را به میان می‌آورد و آنجا پیغمبر کلام جبرائیل را به میان می‌آورد. این مستقیماً است و آن با واسطه است. وَ لَا أُوصَفُ بِالْأَشْيَاءِ نمی‌توانی وصف بکنی که من چه هستم! آهان، خدا سمیع است، خدا گوش دارد، خدا زور دارد، خدا جبر دارد؟ نمی‌توانی من را وصف کنی! من چقدر به شما گفتم که ما درباره ذات اطلاعاتمان صفر است لذا قضاوت و برداشتمان هم صفر است. خَلَقْتُكَ مِنْ نُورٍ تو را از نور خودم آفریدم وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ اینجا دید که این گونه حرف زدن برای پیغمبر سنگین در آمد حالا یک چرخش داد که یک حالی به پیغمبر بدهد که هم ناامید نشود و هم قاطی نکند. آخر خیلی حرف‌های بزرگی اینجا بود؛ اینکه پیغمبر می‌گوید تو کی هستی با من حرف می‌زنی؟ علی هستی یا نه؟ برای اینکه خدا ماستمالیش کند گفت که ناراحت نشو، تو از نور من هستی، علی از نور توست و اینطوری تقسیم اراضی کرد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۱۸ - فایل صوتی ۶۰۴۸ - درس اول - اخبار معراج دلالت بر رُحان علی بر پیامبر

دارد: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَرَزْتُ بِسَمَاءٍ إِلَّا وَ أَهْلُهَا يَشْتَاقُونَ إِلَيَّ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ نَبِيٌّ إِلَّا وَ هُوَ يَشْتَاقُ إِلَيَّ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - کتاب ذخائر العقبی صفحه ۵۹ است.

ناقل حدیث، عبدالله ابن عباس حواری پیامبر و امیر است. قَالَ گفتم، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیامبر گفت مَا مَرَزْتُ بِسَمَاءٍ إِلَّا وَ أَهْلُهَا يَشْتَاقُونَ إِلَيَّ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ این هفت آسمان را که من طی کردم اهالی آسمان‌ها را دیدم که طرفدار علی هستند و شوق و ذوق آنها به علی است. اهل آسمان‌ها پیغمبر را دیده‌اند، پیغمبر معراج کرده سفر فضایی رفته اما از علی خوششان می‌آید! وَ مَا فِي الْجَنَّةِ نَبِيٌّ إِلَّا وَ هُوَ يَشْتَاقُ إِلَيَّ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رسول الله فرمود: در بهشت هم که از آن بالا نگاه می‌کردم، دیدم همه انبیاء برای دیدار علی لَه لَه می‌زنند. این درس از سر تا پا سؤال است: در پایین، علی زیرمجموعه پیغمبر است و در بالا پیغمبر زیرمجموعه علی است، تو بگو این را چطوری می‌شود حل کرد؟ ببینید مسئله علی ابن ابیطالب و محمد رسول الله نیست، نه! ما داریم راجع به دینمان کنکاش می‌کنیم. بحث‌های ما فرامحیطی است و الا در نگاه پایین، پیامبر باید باشد که خلیفه‌ای به نام علی داشته باشد، این در نگاه پایین است ولی در آینه زمان و جام جهان نمای تاریخ این سؤال و ابهام هست، بیایید جواب بدهید. نمی‌گوید وقتی که پیغمبر رفت همه خوش آمد گفتند دست زدند رقصیدند و پایکوبی کردند، پیغمبر آخرالزمان و رئیس انبیاء است ولی همه‌اش نام علی بود! حالا در بحث‌های فرعی و کتابت می‌رود؛ علی با این اهمیتش به کتابتش برمی‌گردد، شما به من بگویید آیا پیغمبر از روی تقیه و سیاست حکومتی نبود که به آن هفت تا کاتب انتقال می‌داد؟ ها؟ نکند فرمالیته است! ها؟ بحث ما روی قرآن است نه روی پیغمبر و علی، هر دوی آنها خوب هستند. برو بالا، قرآن را که بحث می‌کنی می‌روی روی مسأله وحی و جبرائیل، وقتی که روی اینها فکر می‌کنی بحث می‌کنی تمرکز و تحقیق می‌کنی برو بالاتر، می‌رسی به خدا! ما سر خدا بحث داریم، و الا خیال نکنید که ما به این بزرگواران اعتنا و احترام نمی‌کنیم، نه اینطوری نیست. ما با زحمات اینها داریم پل‌های پشت سر اعتقادی را خراب می‌کنیم به سمت جلو یعنی وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَهُ

پیش می‌رویم. خب از این درس چه دستگیری شد؟ خیلی حرف‌ها در این درس است ها! نکند جابجا شده و باید وحی بر علی نازل می‌شد ولی بر محمد مصطفی وارد شده است! ها؟ یک چیزی هم اهل سنت می‌گویند که البته در کتاب متعصبین‌شان هست شاید هم نسبتی به محدثین و روات نداشته باشد شاید از خودشان می‌گویند، ولی من کتابش را دیدم. بیشتر کتبی که زیر مجموعه وهابیت است، آنها می‌گویند که بعد از نماز، شیعیان به جبرائیل لعنت می‌کنند که چرا وحی را به علی نداد به محمد داد. همه چیز بهم می‌خورد و همه معادلات دگرگون می‌شود.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

خشت اول این است دیگر، وحی است. اگر وحی را دچار خلل بینیم اصلاً این کتاب دیگر ارزش ندارد، می‌فهمی چه می‌گویم؟ ها؟ برای محاجه است. وقتی این قرآن متصل و منسوب به خدا نباشد احکامش هم ول معطلی است. می‌بینی که چقدر شبکه‌بندی‌هاست؟ یعنی فروع دین متصل به دین، متصل به قرآن، هیچ! یعنی فقه، هیچ! شریعت، هیچ! شرایع دینی، هیچ! مناسک مذهبی، هیچ! حالا فهمیدی از یک دانه درس، چه چیزهایی درمی‌آید؟ برای همین است که ما نسبت به فروع دین سُست شدیم. آن کسی که از تو در باب عمل نکردن به فروع دین ایراد می‌گیرد، این درس را برایش مطرح کن. خب، می‌گویند در بهشت که رفتیم دیدم همه انبیاء مشتاق علی هستند. بهشت که دیگر وجود ندارد، یک ماکتی از آن را دید، چون خود دین می‌گویند بهشت و جهنم در آینده خلق می‌شوند، آن چیزی که پیغمبر از بالا به پایین دید پیش پرده و دریچه بوده است. بعد انبیاء باید شیفته پیامبر باشند چون که این خاتم الانبیاء است. می‌فهمی؟ نه علی که شاگردش است، زیر مجموعه‌اش است، خلیفه و وصی اوست، ها؟ چه جواب می‌دهی؟ خیلی بحث سنگین است، خیلی! اگر در محاجه بحث کردی در فروع نروی که پیغمبر مهم‌تر است یا علی؟ نه، برو روی اصل قضیه؛ قرآن، وحی و خدا.

درس دوم - اعداء اهل بیت به چه چیزی حسادت می‌کنند وقتی که عمرشان در تصرف غیبتمداران است؟:
جَعْفَرُ ابْنُ أَحْمَدَ مَعْنَعَنَا عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ قَالَ فَتَحْنُ النَّاسَ وَنَحْنُ الْمُحْسُودُونَ عَلَى مَا آتَانَا اللَّهُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ خَلْقِ اللَّهِ جَمِيعاً فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً - کتاب بحار الانوار جلد ۳۲ صفحه ۸۹۲ حدیث ۴۴ از کتاب تفسیر فرات نقل کرده است.

راوی حدیث جعفر ابن احمد از بریده است. خب چون بچه‌های خوبی هستید درس را ادامه بدهم. ممکن است این درس بازخوانی باشد، اگر خوانده‌ام که تجدید درس‌هاست. این آیه را بحث کرده است. آیه کدام است؟ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً آیه می‌گویند که ما به ابراهیم خلیل الرحمن کتاب و حکمت دادیم و به آنها حکومت بزرگ دادیم. خب، اینجا فقط آتینا آل ابراهیم است والا خود ابراهیم یادتان که هست نه کتاب داشت، نه حکمت داشت، برای چه می‌گوییم نداشت؟ چون کسی دور او نبود. بین معلم باید شاگرد داشته باشد وگرنه این که معلم است آیا با در و دیوار می‌خواهد حرف بزند و درس بدهد؟ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ابراهیم که مُلک عظیم نداشت، او را در آتش انداختند. ولی آتش؛ آتش در واحد داوود و سلیمان می‌آید، داوود کتاب کوچکی به نام زبور داشت و

سلیمان هم که هیچی نداشت! راوی حدیث ما جعفر ابن احمد از بریده، گفت: کُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ پیش امام باقر بودم فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، گفت تفسیر کنید این آیه را که می گوید حسادت ورزیدند مردم بر آنچه که خدا به آنها داده است. آتَاهُمْ به آل ابراهیم برمی گردد. حضرت امام باقر فرمود: نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ عَلَى مَا آتَانَا اللَّهُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ خَلْقِ اللَّهِ جَمِيعاً ما هستیم که مردم حسودی کردند نسبت به آنچه که خدا به ما داده است. حالا سؤال من این است: خدا به اینها چه داده است؟ آقا اصلاً اینها کوه علم ولی وقتی که نه دهم علم خاموش است، تقیه و کَلَمُ النَّاسِ است و آن هفتاد هزار نسخه که به شاگرد و حواری خود داد و گفت دم زن، خب اینها چطوری با اینها حسودی کردند؟ آخر محلی برای حسادت نیست! حکومت داشتند؟ نه! مُلْكَاً عَظِیماً داشتند؟ کتاب داشتند؟ بله، کتاب داشتند ولی مخفی بود، کتاب علوی! چه فایده؟ انگار ندارند! کتاب برای خودشان که کافی نیست باید به مردم بدهند، در جامعه نشر بدهند، حکمت هم که درش را بستند چون اینها در انزوا بودند.

ظهور یاب منتظران ۵۲۱۹ - فایل صوتی ۶۰۴۹ - انتظار در بلند مدت! فراموشی منتظر، گام‌ها را به سوی

مقصد کند می‌کند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸۱) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۹۱). - تفسیری از سوره حشر آیه ۸۱ و ۹۱ داریم. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کسانی که ایمان آوردید تقوا را پیشه کنید. تقوا هم به معنای اجتناب و پرهیز است، نه از فروع دین و نه در فروع دین بلکه در اصول دین است، مخصوصاً مرزهای خداشناسی. وَلْتَنْظُرْ لَامِ آن، لام تأکید است. حتماً باید منتظر باشید. نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ همیشه باید منتظر بود، انتظار نفسانی که قدم‌ها برای فردا چگونه برداشته می‌شود. وَاتَّقُوا اللَّهَ باز تکرار می‌کند، اولش يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ بود، دوباره تکرار می‌کند وَاتَّقُوا اللَّهَ. اولین اتَّقُوا اللَّهَ احتمال برای فروع بوده و دومین اتَّقُوا اللَّهَ برای اصول بوده است. رأس اصول دین توحید است، سفره همه مجموعه ادیان و مذاهب در اتاق توحید پهن بوده است. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ خدا خبره است، شاید یک بُعد آن هم خبر باشد یعنی خدا باخبر می‌شود از آنچه که اینها عمل می‌کنند.

آیه دوم: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ نَبَاشِدِ از کسانی که فراموش کردند خدا را. چه وقت انسان خدا را فراموش می‌کند؟ وقتی که خدا به خدایی خودش عمل نمی‌کند. چطور شماها باید اعمال داشته باشید و در قبال آن بازخواست می‌شوید اما خدا که این قانون را بر اساس شنیدنی‌ها گذاشته، اسمش هم که مسئول است یکطوری سرتو ته آن را هم آورده‌اند، در حالی که مسئول یعنی سؤال شده و مرجع سؤالات، و آن مصداق به این نَسُوا اللَّهَ برمی‌گردد، مسئول است باید جواب بدهد. حالا ما در برابر اراده خدا آدم هم نیستیم، یک گرد هستیم، دیدی وقتی روی آینه یا طاقچه را پاک می‌کنی دستمال را نگاه می‌کنی می‌بینی که مجموعه گرد و خاک‌هاست که اگر بشماری شاید میلیارد‌ها باشد، آن وقت ما یک دانه از آنها هستیم. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند خدا را. وقتی که اهل زمین از خدا خیر ندیدند دیگر رهایش می‌کنند، همین چیزی که بارها عرض می‌کنم که وقتی شماره تلفن او را هزار دفعه می‌گیری و جواب نمی‌دهد شماره تلفنش را خط می‌زنی، مدام درب خانه‌اش را می‌زنی مدام بداء می‌دهد؛ کم کم فراموش می‌کند که یک صاحبی، یک صانع و خالق هست. فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ اینها نفس خودشان را فراموش کردند.

نفس ما تمامیّت ماست. وقتی که ما اصلمان را فراموش کنیم اصل درونی را فراموش کردیم. اصل درونی چیست؟ سازه روز اول است یعنی کُنْ! تقریباً می شود گفت که دائر مدار هم و قائم مقام همدیگر هستند؛ انسان خودفراموشی می گیرد بعد خالقش را فراموش می کند. ما از خودشناسی به خداشناسی می رسیم. اول خودشناسی بعداً خداشناسی است. خودمان را باید بشناسیم بعد می گویند خب وقتی که خودی نیست چه چیزی را بشناسیم؟ همین موضوع عدم اختیار، این را بشناسیم. فَانْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ فراموش کردند نفسشان را یعنی خودشان را فراموش کردند؛ من کیستم تو کیستی؟ با لباس تر و تمیز و پرند، آدم فریب می خورد، چون داخل آن چیست؟ با غذای خیلی خوب و خیلی خوشمزه انسان فراموش می کند که این چیزی که می خورد چطوری می شود؟ کجا می رود؟ چه واکنشی در ارائه قدرت اعضاء و جوارح دارد؟ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اینها فاسق هستند. فَسَقَ فاسق، فاجر. فاسق و فاجر متعاقب همدیگر هستند. فسق، آلودگی ها را نشان می دهد و می شود گفت فاجر کسی است که تعدی به اصول دین کرده و فاسق تجاوز به فروع دین کرده است، این را می شود گفت. أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، أُولَئِكَ به چه کسی می خورد؟ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ! فسق آن در چیست؟ فَانْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ فسق که آمد ایمان می رود. فَسَقَ، فَجَرَ، ارتداد، مرتد، مشرک، کافر، همه اینها سر یک سفره نشسته اند اما با ابعاد مختلف! أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مَهْری است از جانب چه کسی؟ از جانب اِثْقُوا اللَّهَ است، یعنی وقتی که مرز بین خود و خدا را نشناختند و به حقوق مافوق تجاوز کردند، بعد به درجه فسق مبتلا می شوند. اینکه عرض می کنم تعدی می کنند، در اصل خودش پایه ریز است دیگر، شما مستندات را حفظ کردید، یکی از ابعاد اینکه من مطرح می کنم بخاطر عدم تطابق است یعنی چیزی که خودمان فهمیدیم و به آن رسیدیم یک موضوع است و آنچه در دین آمده یک موضوع دیگر است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۰ - فایل صوتی ۶۰۵۰ - درس اول - بیماری ها رجال ظهوری را در خود جای

می دهند: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ ابْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَاجِيَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَبْتَغِي بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا فَقَالَ إِنْ كَانَ لَعَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَسٍ إِنَّهُ كَانَ مُكْنَعًا ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعُهُ فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيعِهِ أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعَدِ فَقَتَلُوهُ - كتاب بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۴۷۲ حدیث ۶، عیناً از اصول کافی نقل کرده اند.

محمد ابن یحیی از محمد ابن الحسین نقل می کند، او گزارش را از صفوان گرفته، او کلام را از معاویه ابن عمار گرفته و او از بالادستش ناجیه گرفته است، ناجیه حواری است. قَالَ گفت، قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ، مغیره اسم یک نفر است. إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَبْتَغِي بِالْجَذَامِ ناجیه می گوید امام باقر جواب من را فرمود، من سؤال کردم إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَبْتَغِي بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا گفت اینطوری شایع شده که می گویند آدمی که به خدا ایمان آورده نه جذام می گیرد نه برص و نه بیماری های دیگر می گیرد. این وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا مثلاً کرونا، سرطان، زگیل تناسلی، تبخال تناسلی، سکنه. جذام را که می دانید بیماری است که فعلاً برطرف شده است. البته فعلاً! معلوم نیست که این بچه های کرونا که می خواهد بزاید چه چیزهایی است. برص هم روی پوست می افتد و پوست های خوشگل را خراب می کند. حالا مدام برو خرج این پوست های بدنت بکن. برای چه کسی می کنی؟ وقتی که در فضای

زندگی اخلاق بد دارد برای بیرون از خانه می کنی؟ اول باید برای همسرت بکنی. فَقَالَ امام باقر فرمود: اِنْ كَانَ لَغَافِلًا عَنْ صَاحِبٍ گفتم او غافل است از کسانی که مؤمن بودند گرفتار شدند، اِنَّهُ كَانَ مُكْتَنِعًا ثُمَّ رَدَّ اَصَابِعُهُ گفتم من برای تو مثال حبیب نجار را بیاورم؛ حبیب نجار از حواریون عیسی مسیح بود همان کسی که به جای عیسی بر دار شد. یکدفعه عیسی مسیح در دوتا قیافه تصرف کرد یعنی خودش به جای او و او به جای خودش شد، البته رأی گیری کرده بود یادتان هست، در یک درسی داشتیم فکر کنم یادتان رفته که عیسی گفت چند نفر از شما حاضر هستید که به جای من بالای دار بروید؟ هیچ کس هیچ چیزی نگفت، آخر همه جانیشان را دوست دارند. این قربانت، چاکرت، فدایی تو هستم نان نمی شود ولی کلاه می شود! امام باقر حبیب را که شغلش نجار بود به عنوان یک مؤمن مطرح می کند و می گوید او دستش چلاق بود. در این درس می گوید مؤمن اعضای بدنش از بین نمی رود اما امام باقر دارد می گوید برو بابا چه داری می گویی؟ حبیب دستش چلاق بود! فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيْعِهِ أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَقَتَلُوهُ می گوید با همان معلولیت مردم را نصیحت می کرد، قبل از اعدام جای عیسی را پر کرده بود، سپس مردم نزد او آمدند و او را کشتند. حالا این که به جای عیسی مسیح بوده ظاهراً آن صلیب حبیب را نکشته است، اینکه می گوید مردم ریختند و او را کشتند شاید درست باشد چون در قدیم به صلیب می کشیدند و نمی کشتند، به صلیب می بستند و بعد گرما و آفتاب آنها را می سوزاند و روغنشان را در می آورد. باد و جانور که یکی از شکنجه های قدیم این بود، همینطوری که عرض کردم به صلیب می کشیدند و بعد دوروبرش را کندوی عسل می گذاشتند. می بینی چقدر سنگین است! خب کسی که بغل کندو باشد این دیگر سالم نمی ماند، یا محل مورچه ها را آنجا می گذاشتند و مورچه ها او را می خوردند.

درس دوم - حدیث ماورا در ضمیر رجال ظهوری می باشد: عَبَّاسُ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ أَبَاكَ حَدَّثَنِي أَنَّ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانُوا مُحَدِّثِينَ قَالَ فَقَالَ كَيْفَ حَدَّثَكَ؟ قُلْتُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ كَانَ يُنْكِتُ فِي آذَانِهِمْ. قَالَ صَدَقَ أَبِي - كتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۹ است.

سلسله روات: عَبَّاسُ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ، زراره صحابی مخصوص امام صادق است. قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِنْ يَوْمٍ إِلَى يَوْمٍ أَنَّ أَبَاكَ حَدَّثَنِي أَنَّ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانُوا مُحَدِّثِينَ گفتم من از پدرت امام باقر شنیده ام که جبرائیل مثل پیغمبر برای علی و حسن و حسین وحی می آورد. قَالَ فَقَالَ كَيْفَ حَدَّثَكَ گفتم چطوری حدیث می گفتند؟ حتماً خود تو هم با فرشتگان دمساز هستی دیگر! امام فرقی نمی کند، می گوید همه چهارده معصوم مثل هم هستند. قُلْتُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ كَانَ يُنْكِتُ فِي آذَانِهِمْ. قَالَ صَدَقَ أَبِي زراره از امام باقر سؤال کرد که آیا اینها محدث بودند؟ یک محدث داریم و یک محدث داریم. محدث کسی است که حدیث می گوید و محدث کسی است که حدیث برایش می گویند. حضرت فرمود چگونه؟ عرض کردم فرود صدا را به گوش می شنویدند. حضرت فرمود پدرم راست گفته است. خب اینجا چند تا مطلب هست؛ یکی اینکه اگر جبرائیل به اینها نازل می شده پس کلام خدا را به اینها می داده دیگر، یعنی قرآن از انحصاریت در می آمده. اینها یعنی علی، حسن و حسین، هم پایه پیغمبر بودند، حالا در بقیه ائمه نبوده. هر کس که با جبرائیل مانوس هست وحی دریافت می کند.

البته به نظریه‌های ما کاری نداشته باشید، ما داریم این مطالب را از کتاب می‌خوانیم. گفت صدا را به گوششان می‌شنوند، صدا چیست؟ وحی است. صدای جبرائیل به گوش می‌رسد. جبرائیل هم که فرشته است صدا ندارد ولی وقتی که به دحیه ابن خلیفه کلبی تبدیل می‌شود همه چیز دارد؛ همه چیز دارد. می‌فهمی؟ همه چیز دارد! حرف می‌زند و مخاطب می‌شناسد و می‌فهمد.

درس سوم - آب بهشتی از غرب می‌آید، ارواح گرویدگان از قبورشان به سمت آن چشمه می‌آیند و از میوه‌های موجود در آن می‌خورند: عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَّاسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ إِنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ أَنَّ فُرَاتَنَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَيْفَ هُوَ وَهُوَ يَقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَتُصَبُّ فِيهِ الْعُيُونُ وَالْأَوْدِيَةُ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَآنَا أَسْمَعُ إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ وَمَاءُ فُرَاتِكُمْ هَذِهِ يَخْرُجُ مِنْهَا وَإِلَيْهَا تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفَرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ.... وَإِنَّ لِلَّهِ نَارًا فِي الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِيُسْكِنَهَا أَرْوَاحَ الْكُفَّارِ وَيَأْكُلُونَ مِنْ زُقُومِهَا - كتاب بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۹۸۲ حدیث ۹۱ است.

این بحث خیلی قشنگ است، خیلی جالب است! من دنبال این حدیث می‌گشتم که تأیید کند که شهر نور هست و در غرب دنیا قرار دارد. گوش کنید، خوب به عنوان نگاه کنید: آب بهشتی از غرب می‌آید.... همین غربی که هزاران تهمت به آن می‌زنند و از آن نفرت دارند. سلسله روایت از ضریس کناسی از حواریون امام باقر نقل می‌کنند. قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ از پدر جعفر صادق پرسیدم إِنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ أَنَّ فُرَاتَنَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ اهل غلو گفتند که می‌گویند این آب فرات از بهشت می‌آید، حالا شاید علمای آنها گفتند. دجله و فرات که می‌دانی از ترکیه و عراق می‌آید و ظاهراً در خلیج فارس می‌ریزد. گفتند که می‌گویند این آب از بهشت آمده! آخر آب فرات از بهشت می‌آید؟ آبی که در بهشت است، اینطور که اینها گفتند من نمی‌دانم! گفته‌اند اگر آدم در آن برود، وقتی که برگردد جوان و سالم می‌شود، این رودخانه که ماهی‌هایش هم مُردنی است! يَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَيْفَ هُوَ وَهُوَ يَقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَتُصَبُّ فِيهِ الْعُيُونُ وَالْأَوْدِيَةُ گفت این آب از مغرب می‌آید. ما در مشرق هستیم یعنی شرق، و مغرب، غرب است؛ غربِ فلان فلان شده! اگر امام باقر نمی‌گفت ما نمی‌توانستیم این پرده را کنار بزنیم. برایتان نگفتم‌ام که هنوز خیلی چیزها مانده تا بگوییم؟ خب فرمود: هُوَ يَقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَتُصَبُّ فِيهِ الْعُيُونُ. قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ امام باقر فرمود، وَآنَا أَسْمَعُ می‌گوید من شنیدم. چه کسی می‌گوید؟ حواری ضریس کناسی. گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ. می‌فهمی چه می‌گویم؟ اینقدر نگو شهر نور ساخته و پرداخته بروجردی است. می‌گوید: إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ. خوب دقت کنید! ای بسا که آدم از آنجا به منطقه غیر ممنوعه سقوط کرد، چون آنجا منطقه ممنوعه است. إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ وَمَاءُ فُرَاتِكُمْ هَذِهِ يَخْرُجُ مِنْهَا. حالا اینجا محلّ تأمل است که اگر بگوییم ترکیه دامنۀ غرب است کما اینکه نصفی از آن غرب حساب می‌شود و نصفی از آن آسیا، از آنجا که می‌آید و مَاءُ فُرَاتِكُمْ هَذِهِ يَخْرُجُ مِنْهَا. پس جای این حرف از امام باقر محکم شد؛ یکی اینکه آب فرات از آن منبع اصلی که در غرب هست می‌آید و یکی هم اینکه خدا بهشتی خلق کرده در مغرب. آن بهشت که نامش شهر نور است منطقه ممنوعه است که نه هواپیما می‌تواند بالای سرش برود و نه کشتی می‌تواند نزدیکش بشود. بشر تا کرۀ ماه رفته ولی آن قسمت را نتوانسته کشف

کند، آن منطقه ممنوعه را نتوانسته تسخیر کند. سفینه‌های فضایی همه جا رفته‌اند، آن کراتی که کشف کردند اما اینجا را نتوانستند کشف کنند. خنده‌دار است یا گریه‌آور است؟ ادامه‌اش را بخوانیم: **وَإِلَيْهَا تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفَرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ** می‌گوید شب‌ها روح مؤمنین در این آب می‌رود، هم شنا می‌کند و هم می‌خورد، البته روح است دیگر، جسم که ندارند. حالا اینجا یک بحث دیگر؛ اصلاً روح مگر می‌خورد؟ روح باد است، شاید منظور حرکت باد بر فضای این آب باشد که آن را به جاهای مختلف می‌کشاند. حالا مقابل آن چیست؟ این حدیث پته همه را روی آب می‌اندازد. **وَإِنَّ لِلَّهِ تَاراً فِي الْمَشْرِقِ** به به، عجب! می‌گوید جهنم در مشرق است. ما در مشرق هستیم دیگر، از ترکیه به اینطرف می‌شود مشرق. **وَإِنَّ لِلَّهِ تَاراً فِي الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِيُسْكِنَهَا أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ** در این جهنم، خداوند ارواح کفار را عذاب می‌کند. خب این یک اشکالش این است که می‌گویند بهشت و جهنم هنوز خلق نشده است، پیغمبر هم وقتی آن بالا رفت یک پیش پرده‌ای دید، حالا اینجا می‌گوید هم بهشت و هم جهنم آفریده شده که بهشت، مغرب زمین است و جهنم، مشرق زمین است. **وَيَأْكُلُونَ مِنْ زَقُومِهَا**. زقوم در اصطلاحات متعارف هم هست؛ می‌گوید برو زقوم بخور یعنی آتش سنگ، سنگ آتش‌زا که وقتی به انسان می‌خورد هر جایی باشد می‌خورد و جلو می‌رود. خب، امروز در این درس بر شما پرده‌هایی کنار رفت ولی باز هم عرض می‌کنم پرده‌هایی کنار نرفت، چون آنقدر این بحث سنگین است مال چند ساعت است نه اینکه مال چند دقیقه باشد، و بعد هم باید روی آن کار بشود. من الان به شما خام دادم باید در کانال‌های مربوطه این را ببزید. الان من به شما میوه نارس دادم، با اینکه این همه پرده کنار زدم ولی باز هم آن چیزی که می‌خواستم بگویم نشد؛ **كَلَّمَ النَّاسَ** بود و تقیه، اما خودتان در پیش خودتان مسئله را باز کنید.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۱ - فایل صوتی ۶۰۵۱ - درس اول - عطا دوگانه‌سوز است، یک سوی آن به خسارت و طرف دیگرش به نقاهت می‌باشد: اَللّٰهُمَّ اَعْطِ فَاطِمَةَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ - کتاب بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۶۵ است.

از نبی مکرم اسلام است که برای خانواده‌اش دعا کرده، معمولاً انسان برای عافیت خانواده دعا می‌کند، حالا ببین پیغمبر چه گفته است: **اَللّٰهُمَّ اَعْطِ فَاطِمَةَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ** گفت خدایا به فاطمه بده چیزی را که چشم هنوز ندیده و گوش نشنیده است. توضیح نداده است، ها؟ خب این دو پهلوی می‌شود یعنی هر چه به فاطمه از بیچارگی‌ها و بدبختی‌ها و آزار و اذیت حکومتی رسیده دعای پیغمبر بوده، آیا استنباط تو غیر از این است؟ این شمشیر دو لبه است. **اَعْطِ عطا کن** به فاطمه **مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ** چیزی که چشم کسی ندیده **وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ** و گوش کسی هم نشنیده. حالا در واحد تفسیر برویم؛ فاطمه تنها دختر پیغمبر است، بیانش منطبق پیغمبر است، آمد در مسجد اتمام حجت کرد، همه سرهایشان را می‌خاراندند و انگشت‌هایشان را می‌شکستند، احتجاج کرد آن هم چه احتجاجی! پته همه را؛ غاصبین و ظالمین و آقایان یک و دو و سه و... همه را ریخت. حالا دعای پیغمبر این است که یک چیزی به فاطمه بده که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده است. واقعاً هم عجب دعایی بود. آیا هیچ کسی می‌تواند تصور کند که دختر یک رهبر، پادشاه، سلطان و پیغمبر در بین جماعت گرویدگانش، بازماندگان احکام و شریعتش یعنی حواریون، انصار و اصحاب چه بلایی سر فاطمه آوردند؟ یک چیزی به تو بگویم، این بلا آنقدر سنگین بود که حالا نمی‌خواهم

اسم بیاورم که در روز آخر عمر فاطمه آمدند و گفتند که ما باید از فاطمه عذرخواهی کنیم. تازه آن موقع که فاطمه می خواهد بمیرد عذرخواهی می کنند، که بعد آمدند، فاطمه گفت حق ندارند به اینجا بیایند، که بعد رفتند علی را دیدند او شفاعت کرد و آمدند. فاطمه گفت خودتان می دانید با من چه کردید و می دانید که پیغمبر در باب من چه سفارشی کرده، بروید دیگر نمی خواهم شما را ببینم. وقتی که فاطمه روی حسین حامله بود جبرائیل داستان قتلگاه و کربلا را گفت، فاطمه گریست. خب؟ این همان مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ است.

درس دوم - یافته های مریم، اتهام و غربت است و زکریا، کشتن و هراس می باشد: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَبٰی لَکُمَا اَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یَجْرِیَکَ یَا عَلِیُّ مَجْرٰی زَکَرِیَّا وَیَجْرِیَ فَاطِمَةَ مَجْرٰی مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ - کتاب خصال شیخ صدوق صفحه ۳۲۲ است.

رسول الله این آیه را تفسیر می کند که می گوید: کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا آیه ۳۷ سوره آل عمران، درباره مریم می گوید؛ می گوید هر وقت زکریا وارد می شد می دید که روزی برایش از آسمان آمده است. زکریا پدر یحیی، با مریم فامیل هم بودند. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَبٰی لَکُمَا اَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یَجْرِیَکَ یَا عَلِیُّ مَجْرٰی زَکَرِیَّا وَیَجْرِیَ فَاطِمَةَ مَجْرٰی مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ پیغمبر خدا را ستایش می کند، می گوید خدا را شکر که علی را همانند زکریای نبی قرار داد و فاطمه را هم مثل مریم مقدس. این ادامه همان بحث قبلی است ولی در یک واحد دیگر است. علی مثل زکریا است خب یا رسول الله اول این را بگو که این تعریف است یا نفرین است؟ این تمجید است یا لعن است؟ کدام یکی است؟ تو که می گویی علی مثل زکریاست، آیا زکریا پادشاهی کرد؟ مثل داوود و یوسف و سلیمان بود؟ بابا برایتان در مقاطع درس گفته ام که زکریا از دست مردم در رفت، آمد در شکاف درخت، درخت بزرگی بود، داخل آن رفت، اینطوری که نوشته اند، شیطان یک کمی از لباسش را بیرون گذاشت، مردم آمدند او را شناختند. می گویند با اره درخت را با زکریا دو نیم کردند. حالا آیا این علی مثل زکریاست؟ این افتخار است؟ یعنی افتخار است که آنجا آبروی خدا رفت و سفیرش را تأیید نکرد و از مخبرش دفاع نکرد؟ ها؟ وَیَجْرِیَ فَاطِمَةَ مَجْرٰی مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فاطمه را هم با مریم مقایسه کرده؛ به مریم اینقدر تهمت زدند. شما الان نگاه نکنید که مسیحیت احترام قائل است و اسلام هم احترام قائل است، در یهود که اواخر عمر دین موسی بود آنچه که لقب بد بود به این مریم گفتند. حالا آیا فاطمه مثل اوست؟

درس سوم - درون را بلا می دهد، آیا محکمه عدل، اندرون آدمی را که در مرحله بالقوه است مؤاخذه می نماید؟: وَلَیَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلَیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - سوره آل عمران آیه ۴۵۱ است.

تفسیری از قرآن به لسان اهل بیت است. قرآن می گوید: وَلَیَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلَیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بین قرآن چه منطق قشنگی دارد. حالا این که گفته، آیا معبود خاک است یا فرماندهی کل آفرینش است؟ می گوید خدا مبتلا می کند، بلا می دهد، این کربلا از ابتلا (بلا) آمده است. وَلَیَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ بلا در دلتان می اندازد. دل یعنی سینه. سینه؛ مرکز تصمیم گیری است. وَلَیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ می گوید خدا در دل های شما شیطان را قرار می دهد تا شما را مبتلا کند. این ابتلائی که خدا دارد اسماء ایدائی است.

اسماء ایزائی کارچاق کن شیطان رجیم (ابلیس) است. خب آقا خدا برای چه این کار را می کنی؟ ها؟ ما مستضعفین، محرومین، مضطربین، مضطربین، مغرمین و محرومین عالم در این روز جمعه داریم به تو می گوئیم که چرا ما را اذیت می کنی؟ می گوئیم ابتلا می دهد خدا. صُدور هم پنهانگاه بدن است، محل سوختگیری است، یعنی در این حواس چندگانه نیست. خب این سؤالات را چه کسی باید جواب بدهد؟
درس چهارم این فایل با موضوع خیر در دنیا شمشیر است، به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۳۴۹۷ ملحق گردید.

درس پنجم - کتابی که برایش شمشیر کشیده باعث نابودی او می شود و تاریخ را به خنده می کشاند: سَنَعِرِضُ عَلَیْهِمُ کِتَابَ اللّٰهِ وَ نَدْعُوهُمْ اِلَی الْهُدٰی فَاِنْ اَجَابُوْا وَاِلَّا فَفِیْ حَدِّ السَّیْفِ مَا یُغْنِیْ اِنْشَاءَ اللّٰهِ - کتاب مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۳۸ است.

این آخرین درس را هم برای بخوانم و ببینم در تحلیل این دروس چه می کنی! اول یادگیری، دوم تجزیه و تحلیل. از مولای ما علی است: سَنَعِرِضُ عَلَیْهِمُ کِتَابَ اللّٰهِ وَ نَدْعُوهُمْ اِلَی الْهُدٰی فَاِنْ اَجَابُوْا وَاِلَّا فَفِیْ حَدِّ السَّیْفِ مَا یُغْنِیْ اِنْشَاءَ اللّٰهِ. علی ما چه گفت؟ جنگ صفین از هزاران نفر در دو خط جبهه متعارض تشکیل شده بودند که صد و خرده ای هزار علی از عراق آورده بود و صد و خرده ای هزار هم معاویه از سوریه آورده بود. البته آن موقع برای گفتن ام که سوریه به عنوان شامات بود یعنی اُردن، فلسطین و سوریه. بحث سر این است که امیر ما به منطقه آب زودتر رسید و آنها دیرتر رسیدند. سیاستمداران وارد در جنگ گفتند که ای مولا بهترین وسیله نابود کردن اینها، این است که این رودخانه را ببندیم، همه از تشنگی فرار می کنند. این است که می گویم علی به امر خدا گرفتار شد، این است. علی چه گفت؟ گفت نمی شود! علی وجدان دارد، انصاف دارد، علی آقا است. گفت نمی شود، ما باید به آنها آب بدهیم. اول که آمدند اینها گرفتند بعد آنها گرفتند، آنها آب را بستند حالا چه کسی بیاید درستش کند؟ بعد امیر آنجا گفت: سَنَعِرِضُ عَلَیْهِمُ کِتَابَ اللّٰهِ مِنْ کِتَابِ خُدا رَا بَرِ اَنَہَا عَرَضَہٗ مِی دَارَمُ وَ نَدْعُوهُمْ اِلَی الْهُدٰی وَ اَنَہَا رَا دَعُوْتِ مِی کَنَمُ بَہِ هِدَايَتِ، فَاِنْ اَجَابُوْا اِگَرِ اِجَابَتِ کَرَدَنَد. مَآ بَا اَنَہَا جَنَگِی نَدَارِیْمُ، بَرَادِرکُشِی نَدَارِیْمُ، اَنَہَا مُسْلِمَانِ مَآ هَمُ مُسْلِمَانِ، اَنَہَا نَمَازخَوَانِ، مَآ نَمَازخَوَانِ، اَنَہَا قَبَلَهٗ اِی، مَآ قَبَلَهٗ اِی، اَنَہَا مُحَمَّدِی، مَآ هَمُ مُحَمَّدِی هَسْتِیْمُ. وَ اِلَّا فَفِیْ حَدِّ السَّیْفِ مَا یُغْنِیْ اِگَرِ هَمُ اَنَہَا قَبُولِ نَکَرَدَنَد مِی رَوِیْمُ سَرَاغِ شَمَشِیْر. اِیْنَجَا خِیْلِ جَالِبِ اَسْتِ هَا! تَوَجَّهْ کُنْ؛ مِی گَوِیْدُ عَلَیْهِمُ کِتَابَ اللّٰهِ مَآ کِتَابِ خُدا رَا بَرِ اَنَہَا عَرَضَہٗ مِی کَنِیْمُ. بَابَا اَنَہَا کِتَابِ خُدا رَا سَرَنِیْزَهٗ بَرَدَنَد! کَجَايِی اَقَا عَلِی؟ اَنَہَا تَوَرَا بَہِ وَ سِیْلَهٗ هَمِیْنِ کِتَابِ نَابُوْدِ کَرَدَنَد. مَگَرِ کِتَابِ اللّٰهِ بَرِ مُنَافِقِ وَ خَوَارِجِ اَثَرِ مِی گَزَارَد؟ اَنَ وَ قَتِ تَوِ مَثَلًا یَکِ نَفَرًا جَلُوْا بَفَرَسَتِی یَکِ قُرْآنِ دَسْتَشِ بَگِیْرَدِ جَلُوْی جَمْعِیَّتِ بَرُوْدِ وَ بَگَوِیْدِ اِی مَرْدَمُ بَہِ حَقِّ اِیْنِ قُرْآنِ بَیَايِیْدِ بَا عَلِی بَیْعَتِ کَنِیْدِ، مِی زَنَدِ اَوْرَا مِی کُشَنَد. تَا حَالَا چَنَد بَارِ سَابَقَهٗ دَاشْتِ کَہِ هَرِ کَسِ اَزِ طَرَفِ عَلِی مِی رَفَتِ جَلُوْا اَعْلَامِیَهٗ بَخَوَانَدِ اَوْرَا بَا تِیْرِ مِی زَنَدَنَد. خُبِ عَلِی بَہِ اِیْنِ کِتَابِ اَحْتِرَامِ گَزَاشْتِ وَ لِی اَنَہَا اَنَ رَا سَرَنِیْزَهٗ بَرَدَنَد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۲ - فایل صوتی ۶۰۵۲ - درس اول - نظریه یکی از بزرگان اهل سنت در باب جانشینان موثق اهل سنت: وَ رَايْتُهُ یَقْدُمُ اَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ یَتَرَحَّمُ عَلٰی عَلِیٍّ وَ عُثْمَانُ وَ لَا یَذْکُرُ اَصْحَابَ النَّبِیِّ اِلَّا بِالْجَمِیْلِ

وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ هَذَا مَذْهَبِي الَّذِي آدَيْنُ اللَّهَ بِهِ - كتاب تاريخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۷۴ است.

مروزی شافعی از شاخصین اهل سنت است. بحث درباره اباصلت بوده. مشهود رفتی؟ اباصلت! بعضی ها گفته اند این اباصلت نوکر امام رضا بوده و بعضی ها گفته اند که نه بابا این سنی بوده، نوکر امام رضا چیه، از عرفا بوده! حالا این مروزی شافعی دارد درباره عقائد اباصلت صحبت می کند. وَرَأَيْتُهُ يُقَدِّمُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَيَتَرَحَّمُ عَلَى عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ اینکه گفته اند سنی بوده این رد می کند و می گوید اهل بیتی بوده و من یافتم در سیره او، در بازمانده های کتب او، که او عمر و ابی بکر را مقدم می داشت و ترحم به آنها می کرد. عَلِيٌّ وَعُثْمَانُ این دوتا را بر علی و عثمان. وَلَا يَذْكُرُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ إِلَّا بِالْجَمِيلِ می گوید اصحاب پیغمبر را به نیکویی یاد می کرده و سَمِعْتُهُ يَقُولُ هَذَا مَذْهَبِي الَّذِي آدَيْنُ اللَّهَ بِهِ می گوید از او شنیدم که او می گفت مذهب من همین است، دین من همین است. ببینید اینکه می گویند هر گوشه یک امامزاده درست می شود این است؛ اول که اباصلت را امامزاده می دانستند، بعد هم که گفتند نه این خدمتکار امام رضا بوده، بعد این آقا آمده و در باب این شخص افشاگری کرده و می گوید او عمر و ابی بکر را بر علی و عثمان مقدم و محترم می داشت. حالا جالب است اینها با علی پدر کشتگی دارند با عثمان دیگر چرا؟ عثمان که نویسنده کتاب وحی بود.

درس دوم - آیا در موقعیت جبروتیت عذرخواهی باید خواست؟ زورگویی، مافوق استدلال است!: عَنْ يَاسِرٍ قَالَ لَمَّا وَلَّى الرَّضَا الْعَهْدَ سَمِعْتُهُ وَقَدْ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ عَبْدَكَ وَنَبِيَّكَ يُوسُفَ حِينَ وَقَعَ إِلَى وَلَايَةِ مِصْرَ - كتاب عيون اخبار الرضا جلد ۲ باب ۴ صفحه ۴۱، كتاب بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۴۱۰ است.

بخش اول: یاسر از حواریون امام رضا نقل می کند: لَمَّا وَلَّى الرَّضَا زَمَانِي که تولیت پیدا کرد رضا، متولّی مسلمین شد، والی امر شد، و ليعهد شد الْعَهْدَ سَمِعْتُهُ وَقَدْ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ دیدم که دست هایش را به آسمان برد و قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ عَبْدَكَ وَنَبِيَّكَ يُوسُفَ حِينَ وَقَعَ إِلَى وَلَايَةِ مِصْرَ می گوید وقتی که قائم مقام شد برای مأمون، دست هایش را به آسمان گرفت و گفت خدایا تو می دانی من کراحت داشتم، مضطر بودم، من را مؤاخذه نکنی که حاکم شدم ها، همانطوری که یوسف را در پادشاهی مؤاخذه نکردی. حالا اینجا چند تا بحث است؛ یکی اینکه مگر خدا آدم مضطر را مؤاخذه می کند؟ و بعد مگر خدا برنامه ریز نیست که همه چیز را از قبل تعیین کرده؟ و بعد هم امام رضا خودش را به یوسف تشابه می کند، فرق می کند، یوسف نبی در زندگی یک سری مراتب داشت امام رضا نداشت و یک سری امام رضا داشت که او نداشت.

بخش دوم: قُلْتُ لِلرَّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ فَقَالَ مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى ادامه این بحث با همین مصادر و با همین عنوان است. محمد ابن عرفه از اصحاب امام رضاست؛ قُلْتُ لِلرَّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ به امام رضا گفتم ای فرزند پیغمبر مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ چه چیزی باعث شد که تو داخل حکومت بشوی؟ ها؟ فَقَالَ مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى گفت همانطوری که پدرمان امیر در شورای عمر ابن الخطاب برای احراز جانشینی وارد شد.

(فایل صوتی ۶۳۴۵ - درس پنجم) بیعت های تحمیلی و ریزش اعتقادات توحیدی حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ

عِمْرَانَ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَرْفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ فَقَالَ مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى. اربابان حدیث: علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران الدقاق از محمد ابن ابی عبدالله کوفی از محمد ابن اسماعیل البرمکی از محمد ابن عرفه. می گوید که به امام رضا گفتیم: مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ چه چیزی باعث شد که تو ولیعهدی مأمون الرشید را قبول کنی؟ امام جواب داد مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى گفت همانطوری که علی جدّ ما برای تعیین رهبر وارد شورا شورای شش نفره، شد در حالیکه می دانست آنها فاسق و فاجر هستند همه آنها پیش علی پرونده داشتند می گوید همانطوری که او دخالت کرد من دخالت می کنم. یعنی همه چیز به هم می ریزد، نتیجه شورا، آمدن کاتب عثمان بود و نتیجه ولایتعهدی امام رضا هم سم دادن و کشتن او بود.

درس سوم – انگشتر سلیمان در دست او نگهبان قدرتش بود و در جیب امیر تنها یک بازمانده تاریخ بود: أَ تُحِبُّونَ أَنْ أُرِيَكُمْ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ قُلْنَا نَعَمْ فَأَدْخَلَ يَدَهُ إِلَى جَيْبِهِ فَأَخْرَجَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فَصُّهُ مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ... أَنَا أُرِيكُمْ الْيَوْمَ مَا لَمْ تَرَوْهُ أَبَدًا - كتاب الأنوار النعمانيّة جلد ۱ صفحه ۷۲ است.

امیرمان مناظره دارد با کسی که او را قبول ندارد، محاجّه می کند، می گوید که أَ تُحِبُّونَ أَنْ أُرِيَكُمْ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ می خواهید انگشتر سلیمان فرزند داوود را نشانتان بدهم؟ ظاهراً در مباحث پی در پی با علماء یهود بوده، در هر یک از انبیاء آمده است و مشابه کرده و اولش هم گفته که خودستایی بد است ولی باید در تاریخ ثبت بشود. سؤالش هم این بود که آیا تو بالاتری یا آدم؟ تو بالاتری یا نوح؟ تو بالاتری یا ابراهیم؟ تو بالاتری یا موسی یا عیسی یا محمد؟ همه را گفته است. حالا رسیده به سلیمان ابن داوود، که آیا تو بالاتری یا سلیمان ابن داوود؟ قُلْنَا نَعَمْ علی گفت می خواهید انگشترش را به شما نشان بدهم؟ فَأَدْخَلَ يَدَهُ إِلَى جَيْبِهِ دستش را در جیبش برد. جیب کلمه عربی است ها! جیب می شود. فَأَدْخَلَ يَدَهُ إِلَى جَيْبِهِ فَأَخْرَجَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ خارج کرد یک انگشتری را از طلا فَصُّهُ مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ نگینش از یاقوت قرمز بوده است، عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ. حالا اینجا بحث نمی گذارد ما از اینجا برویم حرکت کنیم. این انگشتر خاصیتش این بود و قرآن هم اشاره می کند که در دست هر کس باشد از انس، جن، حیوان و طبیعت در خدمتش و به امرش خواهد بود. بعد می گویند یک شب سلیمان خواب بود، رئیس دیوان و غولان آمدند و این انگشتر را درآوردند و ته اقیانوس انداختند، از آن موقع به بعد اجرائیات نداشت، حرفش را کسی نمی خرید تا بعداً یکی به آن پایین رفت و انگشتر را بالا آورد. حالا مسئله این است که وقتی در دست سلیمان اینقدر کارایی دارد پس چرا در جیب امیرمان چرا کارایی نداشت؟ چرا در صفین نیامد جلوی کودتاگران را بگیرد؟ چرا در صفین نیامد توطئه های معاویه و عمرو ابن العاص را خنثی کند؟ ها؟ وقتی که طبیعت در خدمتش است، قالیچه حضرت سلیمان را که شنیده ای؟ وقتی باد در اختیارش است، خب باد باید در اختیار امیر بود و همه مخالفتش را باد می برد آیا می توانستند مقاومت بکنند؟ باد در دویت درجه! خب، روی آن انگشتر نوشته است: مَكْتُوبٌ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ أَنَا أُرِيكُمْ الْيَوْمَ مَا لَمْ تَرَوْهُ أَبَدًا اسم محمد و علی روی آن نوشته و هیچ کسی تا به حال آن را ندیده بود. حالا اینجا باز بحث سر این می رود می گوییم که اگر این

انگشتر در دست پیغمبر بود، بقول قدیمی ها پدر آمرزیده، پدر صلواتی، خب پس چرا پیغمبر شمشیر بلند کرد؟ ها؟ وقتی که می توانست مردم را با معجزه بکشاند چرا مدام خون می ریخت؟ چرا آن أَقَاتِلْکُمْ می گفت؟ همه اینها محل ابهاماتی است که تاریخ مطرح می کند. نام پیغمبر اسلام روی آن نوشته! پیغمبر که نیاز نداشت؛ آن بحث دیروز را یادست هست که همه جا کارها با شمشیر جلو می رود، اگر آن بود طبیعت در اختیارش بود، باد بود، طوفان بود، باران، یخ، برف و موجودات ذره بینی بود و به کمک او می آمدند. طلق به معنای آزاد شدن که از همان ماده طلاق می آید. زن و شوهر باهم دعوا می کنند به فکر طلاق می افتند و خیال می کنند که طلاق همانطوری که معنایش هست، رهایی است. رهایی از چه؟ پای تو را در باتلاق محکم کردند از کجا می خواهی در بروی؟ مثل این کسی که در اقتصاد وارد می شود دست به هر کاری می زند، هر چه موجودی دارد یک ذره در این کار و یک ذره در آن کار، همه را از دست می دهد بعد هم می نشیند بر سر خودش می زند و بعد هم به من عریضه می دهد و می گوید من سحر و جادو نشده ام؟ بابا، سحر کجا بود؟ شما در زمن الاسحار قرار دارید، روزگار همه را سحر و جادو کرده است.

ظهور باب منتظران ۵۲۲۳ - فایل صوتی ۶۰۵۳ - درس اول - مفاخره علی و همسرش در کدامین تحلیل

مورد قبول است؟: رَوَى أَنَّهُ جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْإِمَامَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ هُوَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ يَا كَلَانَ تَمَرًا فِي الصَّخْرَاءِ إِذْ تَدَاْعِيَا بَيْنَهُمَا بِالْكَلامِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ النَّبِيَّ يُحِبُّنِي أَكْثَرَ مِنْكَ فَقَالَتْ وَاعْجَبًا بِحُبِّكَ أَكْثَرَ مِنِّي وَ أَنَا ثَمَرَةٌ فُؤَادِهِ وَ عُصْوٌ مِنْ أَعْصَائِهِ قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا ابْنُ الصَّافَا قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا ابْنَةُ سِدْرَةِ الْمُتَنَهَى قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا وَلَدُ الْمُحْصَنَاتِ أَنَا خَادِمِي جَبْرِئِيلُ، قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا ابْنَةُ الصَّالِحَاتِ وَ الْمُؤْمِنَاتِ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا حَامِلُ اللُّوَاءِ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا زَوْجَتُ فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى، قَالَ عَلِيٌّ أَنَا صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ فَاطِمَةُ أَنَا ابْنَةُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنِينَ (سینا)، قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا الشَّجَرَةُ الَّتِي تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ، قَالَ عَلِيٌّ أَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا ابْنَةُ أَحْمَدِ النَّبِيِّ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا خَيْرَةُ الرَّحْمَنِ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا ابْنَةُ مَنْ أَرْسَلَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا كَنْزُ الْغِنَى قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا الْكَلِمَةُ الْحُسْنَى قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا السَّفْفُ الْمَرْفُوعُ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ أَنَا الْبَحْرُ الْمَسْجُورُ قَالَ عَلِيٌّ وَ أَنَا بَعْدَ الرَّسُولِ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ قَالَتْ فَاطِمَةُ أَنَا الْبَرَّةُ الزَّكِيَّةُ - كتاب مناقب ابن شهر آشوب صفحه ۵۰۱ تا ۹۰۱ است.

اصل این روایت در ذوق آدم می زند؛ درباره مفاخره علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا است. یعنی چه؟ دوتا دشمن مفاخره می کنند. مفاخره یعنی فخر فروشی، که این می گوید من این هستم و او می گوید من هم این هستم! در شأن این دو بزرگوار نیست اما حالا یک نظری به آن بکنیم، رَوَى أَنَّهُ جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْإِمَامَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ هُوَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ يَا كَلَانَ تَمَرًا فِي الصَّخْرَاءِ، این زوج نوری به صحرا رفته بودند، جایی که علف زیر پاست و چتر درخت بالای سر است و خرما می خوردند. إِذْ تَدَاْعِيَا بَيْنَهُمَا بِالْكَلامِ، خود این تَدَاْعِيَا باز بد است و در شأن اینها نیست. تَدَاْعِيَا از ادعا و از دعوت می آید. فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ النَّبِيَّ يُحِبُّنِي أَكْثَرَ مِنْكَ عَلَى گفت پیغمبر درباره من بیشتر از تو گفته است. فَقَالَتْ وَاعْجَبًا بِحُبِّكَ أَكْثَرَ مِنِّي وَ أَنَا ثَمَرَةٌ فُؤَادِهِ وَ عُصْوٌ مِنْ أَعْصَائِهِ. این بیشتر در مسیر آدم های معمولی است که تو چه داری من چه دارم. تو چه کسی هستی من چه کسی هستم. خب، فاطمه گفت که من نتیجه جان پدرم هستم و عضوی از اعضای بدنش هستم، که روایت هم داریم فَاطِمَةُ بَضْعَتِي مِنِّي پیغمبر گفت فاطمه پاره ای از تن من است.

بعد دیگر اینها آمدند و مفاخره را شروع کردند. علی گفت: اَنَا ابْنُ الصَّافَا فاطمه گفت: وَ اَنَا ابْنَةُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى علی گفت من صفا و مروه هستم در حج. فاطمه گفت من دختر کسی هستم که به سدره المنتهی رفته! یعنی آخر آفرینش. علی گفت: وَ اَنَا وَلَدُ الْمُحَصَّنَاتِ اَنَا خَادِمِي جَبْرِئِيلُ. فاطمه جوابش را داد وَ اَنَا ابْنَةُ الصَّالِحَاتِ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. امیر گفت: اَنَا حَامِلُ اللَّوَاءِ من صاحب پرچم هستم. همان پرچمی که آقایان اولی و دومی نتوانستند برای ابلاغ سوره براءت حملش کنند امیر رفت. خب فاطمه چه گفت؟ گفت: وَ اَنَا زُوجْتُ فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى من کسی هستم که انتخاب خدا بود در ازدواجمان. امیر گفت: اَنَا صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ و فاطمه گفت: اَنَا ابْنَةُ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ. امیر گفت: وَ اَنَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنِينَ (سینا) من درختی هستم که با موسی حرف زد و در آن درخت تجلی کردم. فاطمه گفت: وَ اَنَا الشَّجَرَةُ الَّتِي تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ من درخت جاودانگی هستم. حالا این مطالب را که من نگاه می کنم و مکث می کنم، چون طولانی است، می خواهم ببینم کدام یک از آنها به درد می خورد. مثلاً گفته: اَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ و فاطمه گفته: وَ اَنَا ابْنَةُ أَحْمَدَ النَّبِيِّ. علی گفته است که اَنَا خَيْرَةُ الرَّحْمَنِ من را رحمان اختیار کرده و انتخاب کرده است و فاطمه گفته: وَ اَنَا ابْنَةُ مَنْ أُرْسِلَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ. این مطالب به شکل خودنمایی است، نمی دانم اینها را یا باید بگوییم که دروغ است، که مستند است یا باید بگوییم که اینها نقش بازی می کردند که حقیقت را برسانند. خب حقیقت بدرد سنی ها که نخورده و شیعه هم که اینها را قبول دارد. علی گفت: اَنَا بَعْدَ الرَّسُولِ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ و فاطمه گفت: اَنَا الْبَرَّةُ الرَّكِيَّةُ. علی گفت: وَ اَنَا السَّقْفُ الْمَرْفُوعُ سقف ادراک من تا وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ رفته است. فاطمه گفت که وَ اَنَا الْبَحْرُ الْمَسْجُورُ. علی گفت: وَ اَنَا كَنْزُ الْغِنَى من زیرخاکی هستم و فاطمه جواب داد وَ اَنَا الْكَلِمَةُ الْحُسْنَى. تمام اینهایی که گفته اجرا نشده است ها! تاریخ به این درس به شکل یک بازی یا نمایش یا طبل توخالی نگاه می کند. حالا حدود پنجاه تا عنوان بود که من از بین آنها سوا کردم. خب اگر قرار بود که اینها را داشته باشند اصلاً شکل گیری مخالفین معنا نمی داد.

درس دوم – زبان خدا که در نصایح جامعه بدون شنونده نمی شود! آیا لسان الله در برابر قرآن بر نیزه کم نمی آورد؟: فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ يَا حُسَيْنُ اَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اَنَا لِسَانُ الصَّادِقِينَ اَنَا وَزِيرُ الْمُصْطَفَى اَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ، اَنَا الَّذِي اخْتَارَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ خَلْقِهِ اَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ اَنَا حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، اَنَا عِلْمُ اللَّهِ عَلَى الصَّرَاطِ اَنَا بَيْتُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا... اَنَا قَاتِلُ الْكَافِرِينَ اَنَا أَبُو الْيَتَامَى - کتاب مناقب ابن شهر آشوب صفحه ۵۰۱.

از امام حسین است می گوید بابایم خودش را اینطوری معرفی کرد: اَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اَنَا لِسَانُ الصَّادِقِينَ اَنَا وَزِيرُ الْمُصْطَفَى اَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ. حالا اینجا باز چندتا ایراد هست؛ این عناوین برای اختفاء است یا برای جهر و اعلام است؟ اگر اعلام است که اینها هیچ وقت پیاده نشد. امیرالمؤمنین شد عنوان همه! بعد امیر مؤمنین چه امارتی بر مؤمنین دارد؟ وقتی که بعد از شهادت نبوی ته این حوزه بیست نفر یا کم و زیاد می مانند، یعنی امیر اینهاست؟ خب بعد می گوید: اَنَا الَّذِي اخْتَارَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ خَلْقِهِ خداوند مرا اختیار کرد انتخاب کرد انتصاب کرد بین بندگان. خب این در چه انتخاب کرده است؟ زیرپتو یا در خانه در بسته؟ مگر اینها حجت نیستند؟ مگر اینها برای توحید برهان نیستند؟ خب پس چرا خداوند دهان اینها را به وسیله معارضینشان بست؟ همه اینها سوال است ها! اَنَا لِسَانُ اللَّهِ

النَّاطِقِ اینجا باز یک بحثی است من زبان خدا هستم که گویاست. ببینم خدایی که زبان دارد، دست دارد که می گوید تو به فقیر صدقه می دهی، این در روایت است، دستت را سه دفعه ببوس؛ دستی که پول صدقه بوده و به او دادی. این به معنای این است که داری دست خدا را می بوسی! خب خدایی که دست دارد زبان دارد پا دارد و جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، آیا خدا موجود است؟ موجود به معنای وجود؟ بله، اما موجود به مفهوم اینکه همه هستند پس خدا هم مقایسه می شود اَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ. حالا یک بحث دیگر هم اینجا است، من اینها را مدام تند تند برایتان تقطیع می کنم؛ اینکه می گوید اَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ خب چطور علی لسان خداست، زبان خداست؟ چطور زبان خدا بود اما در حکومت حضرات اولی و دومی و سومی نقشی نداشت؟ مگر زبان خدا غیر از این است که بگوید کُنْ فیکون؟ خدا در قرآن می گوید؛ وقتی که یک کُنْ می گوید همان می شود، یا به فارسی یعنی باش، شد، اینطوری. بعد می گوید: اَنَا حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ من حجت خدا هستم بر خلقش. خب این حجت یعنی دلیل و برهان و سند، چطور به کار نیامد؟ چطور نُه دهم دین خوابیده بود؟ چطور امام صادق تا آنجایی تقیه می کند که هفتاد نوع حرف می زند و هر کدام به در دسر افتاد انکار می کند؟ خود امیرمان، اگر حجت خداست چرا در صفین یک حجت دیگر تحت عنوان قرآن با او مسابقه گذاشت و قرآن برنده شد؟ خب این حجت شارژ نمی خواهد؟ حامی نمی خواهد؟ علی اینها را برای پسرش امام حسین دارد تعریف می کند و می گوید: اَنَا عِلْمُ اللَّهِ عَلَى الصِّرَاطِ من دانایی برای پل هستم. منظور همین شماها هستید یعنی چراغ راه شماست و پل هم، پل عبور از اقیانوس حیرت است. بعد می گوید: اَنَا بَيْتُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. این بحث وجه اندارش کعبه است که می گوید آنجا بلدِ آمن است، خب یعنی کرونا جرأت نکرده به مکه برود؟ اگر تمیز و پاک است پس چرا این تظاهرات عظیم را تحت عنوان حج تعطیل کردند؟ حالا این سیل هم که خیلی سنگین بود در مکه آمد، در گوشی های موبایل آمده بود که خدایی که نتواند جلوی سیل را بگیرد این خانه اش به چه درد می خورد؟ ببین یک چیزهایی هست که ذات می دهد که آبروی معبود زمینی برود! آن سیل را همه جا نمایش داده بودند که ماشین را آب می برد. بعد هم گفت: اَنَا قَاتِلُ الْكَافِرِينَ منظور در وقت حضور پیغمبر، وَاَنَا أَبُو الْيَتَامَى من پدر یتیمان هستم.

(فایل صوتی ۶۹۳۶ - درس دوم) آیا برای علی امنیت بود؟ کتاب الفضائل صفحه ۸۳ است. از امیرالمؤمنین است در معرفی خودش: اَنَا بَيْتُ اللَّهِ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، آیه قرآن است که می گوید: هر کس وارد مکه بشود امنیت پیدا می کند. امنیت چیست؟ جلوی سیل را نمی توانند بگیرند، بارها سیل به خانه خدا آمده، بارها آفات جانورها آمده، اینها را که می گویم، همه مستندات اخبار آن کشور است. پراز سوسک است، مردم از سوسک متنفر هستند، حالا چطور آن شهر امنیت دارد؟ یزید ابن معاویه به آن شهر حمله کرد و کعبه را به آتش کشید آب از آب تکان نخورد چون همه اش شعار بود. حالا امیرالمؤمنین می گوید من بیت الله هستم. فِي بُيُوتِ اِذِنَّ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ (۳۶ نور) خانه هایی که در آن ذکر گفته می شود و ذکرشان بالا می رود، که این هم نشدنی است. یعنی دعای پیامبر اجابت شد؟ روضه کشتار کربلا را که در وقت تولد امام حسین برای پیامبر گفتند، پیغمبر گریه کرد و بعد التماس کرد که ورق برگردد و این کشتار نشود، جبرائیل گفت نمی شود باید بشود. آخر این مستجاب الدعوه است؟ در غدیر دعا کرد؛ اللَّهُمَّ

وَالِ مَنْ وَلَاهَ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ خدایا هر کس به علی یاری کرد او را یاری کن، هر کس علی را اذیت کرد اذیتش کن. آیا اینطوری شد؟ سه خلیفه این کار را کردند؟ معاویه این کار را کرد؟ عایشه ام المومنین این کار را کرد؟ طلحه و زبیر این کار را کردند؟ بعد عقوبت شدند؟ معاویه عجب عقوبت شد، چهل سال حکومت کرد! چهل سال آدم کشت، هر کس بویی از امیرالمؤمنین می داد را کشت. بعد هم صلح را برگردن امام حسن گذاشت، یکی از مفاد صلح این بود که معاویه به علی اهانت نکند، معاویه روی منبر آمد در شهر کوفه در مسجد کوفه، شهر علی، مسجد علی، منبر علی، رفت آن بالای منبر بنا کرد به فحش دادن به علی. کسی را آدم حساب نمی کرد، چون خدا به او میدان داده بود، خدا میدان را از امام حسن گرفته بود. در این پایین منبر امام حسن و امام حسین بودند که مدام امام حسین حرص و جوش می خورد می خواست بلند شود که مدام امام حسن می گفت ساکت باش، آرام باش! خب می گوید: هر کس وارد من شد یعنی وارد بیعت من شد وارد غدیر من شد، امنیت پیدا می کند. آیا خود امیرالمؤمنین امنیت داشت؟ امنیت از قرآن داشت؟ در صفین قرآن را بالا بردند و علی را کوبیدند پایین، امنیت از قرآن نداشت. ای متشرع چه داری می گویی؟ آیا در نماز امنیت داشت؟ مگر خدا نمی آید جلوی نمازخوان می ایستد؟ مگر در این اسناد و مدارک دینی نداشتیم؟ خب علی نماز صبح را دارد می خواند خدا روبرویش نبود که بعد ابن ملجم شمشیر را برداشت و بر سر علی کوبید؟ خدا کجا بود؟ مگر نگفتم همه اش کلک است؟ علی که می گوید من نفس الله هستم، از آن طرف خدا می آید جلوی نمازخوان ها می ایستد نگاهشان می کند! پیغمبر می گوید خمیازه نکشید بد است خدا دارد می بیند، دستت را جلوی دهانت بگیر. خدا خمیازه را می بیند ولی ابن ملجم مرادی را نمی بیند!

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۴ - فایل صوتی ۶۰۵۴ - تاریخ را دشمنی که به صداقت مخالفین می نویسد، نمودار این مصداق است: وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ، یعنی فضیلت در این است که دشمنی از انسان ستایش کند: عَنْ ابن عباس وَ كَعْبِ الْأَخْبَارِ وَ الْحَدِيثِ طَوِيلٌ وَ فِيهِ أَنَّهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ وَ لَمَّا دَنَتْ وَفَاةُ أَبِي كَانَ يُعْمَى عَلَيْهِ تَارَةً وَ يُفِيْقُ أُخْرَى فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ يَا بُنَيَّ أَذْرِكْنِي بَعْلِي ابْنَ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ الْمَوْتِ فَقُلْتُ وَ مَا تَصْنَعُ بَعْلِي ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ قَدْ جَعَلْتَهَا سُورَى وَ أَشْرَكَتَ عِنْدَهُ غَيْرُهُ قَالَ يَا بُنَيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ فِي النَّارِ تَابُوتًا يُحْشَرُ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ قَالَ اخْذَرْ أَنْ تَكُونَ أَوَّلَهُمْ ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى مَعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ وَ قَالَ إِيَّاكَ يَا مَعَاذُ أَنْ تَكُونَ الثَّانِي ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى ثَمَّ قَالَ يَا عُمَرُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ الثَّالِثَ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَمَضَيْتُ إِلَى عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قُلْتُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِأَمْرٍ قَدْ أَحْزَنَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تَعْفُو عَنِّي وَ تُحَلِّلَنِي عَنكَ وَ عَن زَوْجَتِكَ فَاطِمَةَ وَ أَسْلَمَ إِلَيْكَ الْخِلَافَةَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ نَعَمْ غَيْرَ أَنَّكَ تَجْمَعُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ وَ أَعْطِ الْحَقَّ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ مُلْكِهِ وَ مَا كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ صَاحِبِكَ مِنْ مُعَاهِدَتِنَا وَ أَقَرُّ لَنَا بِحَقِّنَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ أَبِي حَوَلَ وَجْهَهُ إِلَى الْحَائِطِ وَ قَالَ النَّارِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا الْعَارَ فَقَامَ عَلِيٌّ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ لَقَدْ أَنْصَفَكَ الرَّجُلُ يَا أَبَتِ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَنْشُرَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ قَبْرِهِ وَ يُضْرِمَ لَهُ وَ لَا بَيْكَ النَّارَ وَ تُصْبِحَ قُرَيْشُ مَوَالِينَ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاللَّهِ لَا كَانَ ذَلِكَ أَبَدًا - كتاب احتجاج جلد ۱ صفحه ۲۳ است.

مُناشده علی با ابن عمر. ابن عمر؛ عبدالله ابن عمر، مورد وثوق اهل سنت و پسر خلیفه دوم عمر ابن الخطاب و به تبع

قاعدتاً دشمن اهل بیت است. در جنگ صفین رفت در یک دهی زندگی کند و گفتند علی فراخوان زده و گفت برای من شبهه است که بیایم چون مسلمان با مسلمان دارد جنگ می کند. حالا یک سری اعترافات دارد که خیلی قشنگ است؛ أَنَّهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ وَلَمَّا دَنَتْ وَفَاةٌ أَبِي مِیْ گوید موقعی که وقت مرگ بابایم رسید کَانَ یُعْمَى عَلَیْهِ تَارَةً وَ یُفِیْقُ أُخْرَى فَلَمَّا أَفَاقَ مَدَامٌ بیهوش می شد و به هوش می آمد. همانطوری که می دانید همشهری های شما حضرت آقای عمر را کشتند. خب، می گفت که به هوش می آمد و از هوش می رفت. وقتی به هوش آمد فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ یَا بُنَیَّ اذْکُرْنِی بِعَلِیِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ الْمَوْتِ گفت که درک کن چه می گویم راجع به علی، قبل از مرگت! فَقُلْتُ وَ مَا تَصْنَعُ بِعَلِیِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ گفتیم چکار دارم به علی؟ وَقَدْ جَعَلْتَهَا سُورِی وَ أَشْرَکْتَ عِنْدَهُ غَیْرَهُ گفت خب تو که شورا درست کردی، خلیفه اول که آنطوری بر کرسی نشست، او خلیفه دوم را جانشین کرد و خلیفه دوم دیگر کسی را معین نکرد و گفت چند نفر در این اتاق جمع بشوند و از بین خودشان یکی را پیدا کنند. ابن عمر تعجب کرد که آن بی اعتنایی به علی چه بود و این حرف ها چیست؟ قَالَ یَا بُنَیَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ یَقُولُ إِنَّ فِی النَّارِ تَابُوتًا یُحْشَرُ فِیْهِ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِی عمر گفت: پیغمبر گفت در جهنم تابوتی هست، مثلاً یک وسیله نقلیه، که در آنجا دوازده نفر محبوس هستند. یعنی بدترین جاست. حالا ما می گوییم که بهشت و جهنم همین جاست ولی آنهایی که قبول دارند اسفل السّافلین آخرش است، بعد این تابوت، علی الظاهر در حال حرکت است، مثل سفینه فضایی است مدام می رود طبقه بالای آتش و دوباره می آید پایین. این یکی از شکنجه های بزرگ است. این دوازده نفر هم که پیغمبر به این گفت در بدترین جا هستند، چون از حواریون بودند پیغمبر ترسید. خب حالا دیگر خودمانی هستیم، ما چند تا سند نقل کردیم که رجال ظهوری می ترسیدند. پیغمبر ترسید که علیه او کودتا کنند یا او را بکشند، همان چیزی که در روز آخر به او سم دادند، لذا اسم آنها را نیاورد. ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَ اخْذِرْ أَنْ تَكُونَ أَوَّلَهُمْ پیغمبر نگاهی به ابوبکر کرد و گفت مواظب باش که اسمت در این لیست نباشد. ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى مَعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ وَقَالَ بِهِ مَعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ نگاه کرد و گفت: إِيَّاكَ یَا مَعَاذُ أَنْ تَكُونَ الثَّانِیَ بترس که نفر دوم باشی! ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَیَّ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ بِهِ مِنْ نَگاه کرد و گفت یَا عُمَرُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ الثَّلَاثَ مواظب باش که سومی نشوی! خب، این سه تا را افشا کرد. خب چه شد؟ عمر گفت که من الآن در بیهوشی، آن تابوت را دیدم. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَمَضِیْتُ إِلَى عَلِیِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقُلْتُ یَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ عبد الله گفت علی را دیدم و گفتم که ای پسر عموی پیغمبر ابْنِ أَبِي یَدْعُوكَ لِأَمْرِ قَدْ أَخْرَجْتَهُ بِنَا بَابِیْمِ دارد از دنیا می رود یک چیزی می خواهد به تو بگوید که دارد خفه اش می کند. فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ قَالَ لَهُ یَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تَعْفُو عَنِّی؟ عمر گفت آیا من را بخشده ای؟ چون علی را خیلی اذیت کرد؛ خانه اش را آتش زد، بعد محرک اصلی حضرت ابوبکر خود این عمر بود، بعد در کشته شدن دختر پیغمبر نقش داشت. حالا دیگر داشت می مرد، آخه بعضی ها اینطوری هستند وقتی که دارند می میرند تازه یادشان می افتد که مرگ حق است. عمر گفت مرا عفو می کنی؟ وَ تُحَلِّلْنِی؟ حلال می کنی؟ عَنْكَ وَ عَنْ رَوْحَتِكَ فَاطِمَةُ به فاطمه هم بگو من را حلال کند وَ أُسَلِّمَ إِلَیْكَ الْخَلَافَةَ و تسلیم کنم به تو خلافت را. حالا داشت مثلاً ماستمالی می کرد و سر علی را گول می زد بخاطر اینکه این عمر قبلش گفته بود که باید پنج نفر از معاریف اصحاب پیغمبر جمع بشوند و یک جانشین انتخاب کنند. فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ امیر گفت که نَعَمْ باشد، غَیْرَ أَنَّكَ تَجْمَعُ الْمُهَاجِرِیْنَ وَ الْأَنْصَارَ گفت تو را می بخشم به شرط اینکه مهاجرین و

انصار را در مسجد جمع کنی و اعطِ الْحَقَّ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ وَ حَقِّي را که از من گرفتی یعنی همان خلافت و وصایت درغیر، این را در جلوی همه اعلام کنی مِنْ مُلْكِهِ وَ مَا كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ صَاحِبِكَ مِنْ مُعَاهِدَتَنَا وَ أَقَرَّ لَنَا بِحَقِّنَا هم اقرار کن و هم خلافت را بده. خب، حضرت آقای عمر چه گفت؟ امیر شرط گذاشت که من به این شرطها تو را حلال می‌کنم، فاطمه هم با همین شرطها تو را حلال می‌کند. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ أَبِي كُفِيَ خَوْفَهُ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ هَذَا مَا شَاءَ اللَّهُ چقدر قوی بودند! پایش لب گور است باز هم حافظ منافع اینطرف مرز است. فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ أَبِي حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْحَائِطِ عمر عصبانی شد وَ قَالَ النَّارِيَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا الْعَارَ أَيْنَا هم دم آخرش امیرالمؤمنین گفت، دیگر نگفت علی ابن ابیطالب و احترام کرد. گفت که من به جهنم می‌روم اما زیر بار ننگ نمی‌روم که تاریخ بنویسد خلیفه دوم رسول الله، روی منبر در هنگام رفتنش اعلام کرد که ما حق علی را گرفته‌ایم. فَقَامَ عَلِيٌّ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ علی هم بلند شد و رفت، خدا حافظ. فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ پسر عمر به او گفت لَقَدْ أَنْصَفَكَ الرَّجُلُ علی حرف بدی نزده. يَا أَبَتِ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ عمر جواب داد إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَنْشُرَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ قَبْرِهِ خیلی جالب است! خودشان می‌دانستند چه کردند. گفت بابا این را می‌شناسی؟ اگر به این میدان بدهیم ابابکر را از قبر درمی‌آورد. خیلی عالی است! يَنْشُرُ أَبَا بَكْرٍ مِنْ قَبْرِهِ وَ يُضْرِمَ لَهُ وَ لَا يَبِيكَ النَّارَ هم من را از قبر درمی‌آورد آتش می‌زند و هم او را. وَ تُضَيِّحُ قُرَيْشُ مَوَالِيْنَ لِعَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاللَّهِ لَا كَانَ ذَلِكَ أَبَدًا گفت من این کار را نمی‌کنم. ببین یک پایش اینطرف و یک پایش آنطرف بود بعد با اینکه پرده کنار رفته بود، جایگاهش را می‌دید و برای همین حلالیت می‌طلبید با این جهت باز هم نمی‌خواست کاری کند.

ظهور یاب منتظران ۵۲۲۵ - فایل صوتی ۶۰۵۵ - آیاتی که الله در آن وجود ندارد مسافر دیار نور را به ذات اقدس کبریایی می‌رساند: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ - سوره انعام آیه ۳۷ است.

درس اول: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ او کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است. هُوَ الَّذِي یعنی باید دنبالش بروی تا او را بشناسی. هُوَ، الَّذِي، جوینده یا بنده بُود، اگر بروی دنبالش پیدایش می‌کنی بشرط اینکه حرکت کنی. بقول ابوعلی سینا که گفت من به افکار و عقیده دین آبا و اجدادی شک کردم، هجرت کردم رفتم همه اديان و مذاهب را دیدم که مقایسه کنم. هُوَ همان ضمیر است. اصل که برای ما نامحسوس، نامعلوم و ناموجود است. یعنی اگر ما پیدایش نکردیم یعنی ما خودمان گم هستیم او را پیدا نکردیم. او گم نمی‌شود، او از دسترس دور نمی‌شود ما از دسترس دور شدیم. خب هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آن کسی که دنبالش می‌گردی آسمان و زمین را آفریده است بِالْحَقِّ. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، حق یعنی جایگاهی که باطل نباشد. شما بفرمایید که غیبت مگر غیر از این است که همه وجودش باطل است؟ حق اگر اینجا بود اسماء الحسنی حاکم بود، حق اگر در غیبت بود اديان و مذهب به سمت باطل گرویده نمی‌شدند که در آنجا مؤمنین را توبیخ کند که وَ لَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ می‌گوید که این حق را در خلق آسمان و زمین قرار داده و ایضاً در روزی که گفت باش، پس شد! كُنْ که بحث آن را می‌کنیم ریشه‌اش اینجاست؛ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ روزی که گفت كُنْ یعنی باش، فَيَكُونُ پس شد، پیدا گشت. این كُنْ هم باز در رابطه با مخلوق است. خودش كُنْ کلّ است، اصل است، جامع است، دائرمدار است ولی مخلوق

نه! مخلوق، کُنش خورده و می آید و یک مقداری هم هست و یک درصد اندکی ظهوری هستند و الباقی مثل آن کوزه گر که دوباره کوزه هایشان را می شکنند، کوزه یعنی همان بدنشان، ده تا مرض هم به آنها می دهند، ده تا بیچارگی و گرفتاری می دهند و بعد هم برو زیر خاک، بقول آنهايي که به تناسخ ایمان دارند دوباره صد سال دیگر، دویست سال دیگر، پانصد سال دیگر می آیی بیرون و آنها هم که متشرع هستند می گویند نه، هزاران میلیارد سال دیگر تو برزخ را تحمل کن بعد به آنجا می روی. خب، پس قولش حق است، با اینکه می بینیم می گوید اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، این حق نیست که به بار نمی نشیند! قول او حق است، قول چه کسی؟ هو، هُوَ الَّذِي. وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ برای او حکومت است در روزگاری که نفخه صور بشود. نفخه صور چندتا معنا دارد: یکی اینکه هر چیزی که صدایش در بیاید؛ کتک خوردی می گویی آه! کلنگ زدی، صدا دارد. بلدوزر کار می کند، برای یک بنایی خاکبرداری می کند، صدا دارد. پرنده در حال حرکت صدا دارد، درنده صدا دارد تا برسیم به اینکه می گوید صور اسرافیل، حالا این چیزهایی است که دین گفته است، ما نمی دانیم، صحت و سقم آن به اعتقادات برمی گردد. صور اسرافیل یعنی این ملک را از میلیارد ها سال قبل آفریده که فقط شغلش این است که وقتی قیامت شد این بدمد در صور، همین! بقیه اش بیکار است. جالب است ها! مستدلات دین را نگاه کن. اسرافیل از روزی که به دنیا آمده همه اش بیکار است، فقط کارش هم همین است که آن روز آخر که می خواهد قیامت برقرار بشود صور را به صدا درمی آورد. عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، این کیست؟ این باز هو است. عالم به غیب و شهادت! غیب همان غایب، غیبت. یعنی این چیزهایی که وجود ندارد البته هست ولی ما نمی بینیم. قرآن هم می گوید: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ این حرف های قرآن را آنهايي باور می کنند که ایمان داشته باشند به غیب. غیب یعنی اینکه موجود نیست، آیا شما قبول می کنی؟ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ گفته ولی جواب نمی آید، با این جهت تو این خدا را می پذیری یا نمی پذیری؟ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ باز، هم اول آیه و هم آخر آیه نام هو را آورده، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ آن هو ضمیر نامشهود، نامحسوس، نامعلوم و ناموجود برای ما، آن هو، حکیم است و خبیر. حَكِيمٌ همین حکمت که من بارها می گویم، این حکمت دین اسکاتی است. یعنی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذَىٰ اَزْ زُن سَوَال می کنند که به چه علت و به چه دلیل پریود می شود؟ همین؛ قُلْ هُوَ اَذَىٰ! بخاطر اینکه مریض است دیگر توضیح ندارد، یک سری قواعد فقهی هم آورده که زن چکار کند، تا آن بیخ کار را رفته اما اصل را بیان نمی کند تا اینکه پنبه بگذارد و بعد نوار بگذارد و چقدر آمده باشد و حکم نمازش و...، یک چیزهایی گفته است! شَهَادَةُ هم شهود در ظهور است، شهود در فرج خصوصی است، شهود یعنی حاضر بودن. ببینید دوتا معارض است؛ غایب بودن و حاضر بودن. غایب بودن: عَالِمُ الْغَيْبِ حاضر بودن: وَ الشَّهَادَةِ. حالا بین این حضور اهالی کرة زمین، فقط این منتظر است که شهادت دارد در همه جا، رجال ظهوری و حواریونشان! و بقیه آن غیب است، بقیه آن سؤال است. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ در قرآن می گویند از تو می پرسند از روح قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي یعنی چه؟ این شد حکمت؟ بگو روح از امر خداست. خب ما که می دانیم از امر خداست، توضیح بده این روح چه بوده؟ کجا بوده؟ از کجا آمده؟ به کجا می رود؟ کارش چیست؟ بنای آن بر اساس چیست؟ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي خب این را بچه هم که بلد است. این لباس را چرا تنت کردی؟ سردم می شود. از کجا خریدی؟

از لباس فروشی، یعنی این شد حکمت آقای الله! وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ، خبیر هم خبره را می گوید، خبره یعنی در کار خودش حاضر و ناظر است.

درس دوم – علمی که باید اسرار در دستشان، رموز در اختیارشان و علم در کنارشان باشد به بن بست و حصار مبحث شرازمه در آمده است! عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ... بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا... أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ فَبَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ - کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۶۸۳ است.

ابوبصیر حواری امام صادق است، نقل می کند: إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ امام صادق گفته لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ گفت ما اسراری را حمل می کنیم در سینه، علومی را حمل می کنیم در حافظه، که به هیچ پیغمبر و ملکی داده نشده است. خب اینجا من یک سؤال می کنم، یعنی تاریخ سؤال می کند، می گوید که اصلاً شما کوه علم، شما اقیانوس دانش، وقتی که نمی توانید به مردم سرایت بدهید به چه درد می خورد؟ حالا اگر تمام اقیانوس های کرة زمین پر از علم باشد و امام جعفر صادق مالک آن بشود وقتی نتواند بگوید و کلم الناس و تقیه باشد و نه دهم اسلام تعطیل باشد و هفتاد هزار حجاب را برای صحابی کنار زد و گفت به کسی نگو، خب به چه دردی می خورد؟ نه، بین ابوحنیفه با امام صادق چه فرقی می کند؟ این را متشرع بگوید. ابوحنیفه ندارد که بگوید و جعفر صادق دارد و نمی تواند بگوید! می گوید اسراری که پیش ماست و علمی که در نزد ما قرار دارد أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ فَبَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ... بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا به کسی غیر از ما داده نشد. اینها در احتجاج امام صادق با منصور دوانیقی آمده است. یک روزی منصور دوانیقی به امام صادق گفت آیا حرفی برای گفتن داری؟ گفت نمی توانم بگویم ولی داریم. گفت نه بگو. گفت آخر بعدش من را می کشی. گفت نه نمی کشم. حالا بعد از آن هم او را کشت ها! اینها را امام صادق با رجل زورگوی بنی عباس داشته که بعد یک رشحاتی را از این سِر و علم کنار زد و هم متوکل عباسی و هم منصور دوانیقی دیدند و مزید بر حسادتشان شد. یعنی به جای اینکه تسلیم بشوند خوشحال بشوند و بگردند باعث درگیری آنها با حضرات رجال ظهوری شد و نتیجتاً اینها را کشتند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۶ - فایل صوتی ۶۰۵۶ - درس اول - حسنات در دور و نمایش از نزدیک؛ حسنه

دوستی رجال ظهوری بوده، سیئه دوری از آنها می باشد: قَالَ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ وَ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَ الْمَعَاشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا - کتاب معانی الاخبار صفحه ۵۷۱، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۶۵۱. تفسیر قرآن آورده اند از ناحیه حضرات معصومین درباره حسنه؛ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ يَا كَرِيم، دعای قنوت است. حالا امام صادق اینچنین تقطیع می کند: رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ، اینکه گفته اند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً هم حسنه در دنیا و هم حسنه در آخرت که در آخرتش را می گوید: قَالَ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ. خب این که شد نسیه؛ نسیه بی تاریخ! در دنیا را می گوید: وَ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَ الْمَعَاشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا، در دنیا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا می گوید گشادگی است، دست آدم باز است همه چیز می خرد و در مثلث زر و زور و تزویر همه کاری می کند. سعه در رزق، گستردگی است، طرف خانه اش پانصد متر زیربنا و دو

هزار متر باغچه است، یکی هم الآن تماس گرفته می گوید که فامیل ها قبول نکردند که ما اثاث هایمان را در خانه آنها بگذاریم، صاحبخانه هم جواب کرده آیا شما صلاح می دانید ما در یکی از این پارک ها چادر بزنیم؟ وَ السَّعَةِ فِي الرِّزْقِ وَالْمَعَاشِ، معاش، عیش، معیشت، مداخل. وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا. رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً حُسْنُ خَلْقِ است، آیا حُسْنُ خَلْقِ پیدا می شود؟ اصلاً می گذارند یک چنین چیزی باشد؟

درس دوم - حاکمیت رجال ظهوری بر طبقات آسمان! ابلیس در آنها راه ندارد: قَالَ يَسِيرُ فِي سَاعَةِ مِنَ النَّهَارِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ سَنَةً حَتَّى يَقْطَعَ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ عَالَمًا مِثْلَ عَالَمِكُمْ هَذَا مَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ لَا إِلَيْسَ قَالَ فَيَعْرِفُونَكُمْ قَالَ نَعَمْ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَلَا يَتَنَا وَ الْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا - کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۹۶۳، از امام صادق است.

يَسِيرُ فِي سَاعَةِ مِنَ النَّهَارِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ سَنَةً حَتَّى يَقْطَعَ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ عَالَمًا مِثْلَ عَالَمِكُمْ هَذَا امام صادق می گوید که دوازده هزار عالم هست. عالم یعنی آنجایی که زندگی می کنی بعلاوه هستی که چه دیده شده، چه پیدا نشده که اکثراً هم پیدا نشده، هر چه که بشر زور می زند با آینه های رصدی و تلسکوپ های دوردست پشت این پرده را شناسایی کند ولی نتوانسته است. می گوید دوازده هزار عالم هست در حالی که سکنان این عوالم نمی دانند و آگاهی ندارند که خداوند آدم و ابلیس را خلق کرده، چقدر جالب است! این نشان می دهد که خلقت آدم و حوا همان مربوط به این چهار دیواری کرة زمین است، خب آن وقت دین هم همینطور است، آیا اینطور نیست؟ چطور می گویند که دین گسترده است؟ جبرائیل هفت طبقه آسمان را رفت و آمد ولی اینجا آدم و حوا قرار دارند، آنها اصلاً خبر ندارند بشر کجاست و بشر چه هست! شیطان هم همینطور؛ در آیه می گوید شیطان مثل ملائک بالا می رفت و بعد از اینکه از آن موقعیت مخلوع شد و آمد روی زمین ساقط شد و شروع به کار کرد، می گوید این دوازده هزار عالم خبر ندارند که آدمی هست، حوایی هست و شیطانی هست. برای همین می گویم دین ما خیلی محدود است. امام صادق بنده خدا حرف حساب را زد اما کسی گوش نمی دهد، گفت دین چهار دیواری خانه من است. یعنی در مقایسه با ارزیابی کلی گیتی، دین همین قدر محیط و مساحتش است. مَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ لَا إِلَيْسَ قَالَ فَيَعْرِفُونَكُمْ یکی از حواریون گفت شما را می شناسند؟ آدم را که نمی شناسند، حوا را که نمی شناسند، شیطان را که نمی شناسند، شما را چه؟ شما را؛ یعنی رجال ظهوری را می شناسند؟ قَالَ نَعَمْ گفت بله. بُرْد رجال ظهوری آنقدر زیاد است! ببینید نیاز نیست که برای اصل خلقت کلاس درس بگذارند که ما اصلاً فرع در فرع در فرع هستیم بلکه آن توسل و تدریسی که معلم ثانی دارد به صور مختلف در هستی پخش می شود حالا به صورت انوار باشد، به صورت کلمات باشد، به صورت آوازی یا رعد و برق باشد که باید بروی بقعة الانوار تا بفهمی. قَالَ نَعَمْ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَلَا يَتَنَا وَ الْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا گفت اینها خداوند برایشان حتم کرده که در چارچوب تولیت وسطی باشند و دور از دشمنانشان. خب این یک بُعد خوب دارد و یک بُعد بد دارد: بُعد خوبش این است که خب بُرْد رجال ظهوری را نشان می دهد، جایی که اصلاً بشر اطلاع ندارد دسترسی ندارد و پیش بینی نمی تواند بکند و یک بدی هم دارند اینکه رجال ظهوری با این قدرت ها چطور زیر دست یک مشت نامرد له شدند و پَر پَر شدند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۷ - فایل صوتی ۶۰۵۷ - رجال ظهوری برای خودشان کتابی داشتند که به آن عمل

می کردند: عَنْ حَرِيزٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَائِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ؟ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَ قَدْ حَضَرَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ يُنْعَى إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فُسِّرَ لَهُ يَأْتِي بِنَعْيٍ وَ بَقِيَ فِيهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تُقَضْ فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ وَ كَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ فَأَذِنَ لَهَا وَ مَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَتَأَهَّبُ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَتَزَلَّتْ وَ قَدْ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ أَذِنْتَ لَنَا فِي الْإِنْحِدَارِ وَ أَذِنْتَ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ فَأَنْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتُهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ الزُّمُوا قَبْرَهُ حَتَّى تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ فَأَنْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصَصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعَزِّيًّا وَ حُزْنًا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۸۲ است.

این درس از طریق حریر، حواری و محدث، به امام صادق منتسب است. به او گفتیم: جُعِلْتُ فِدَاكَ قربانت بروم مَا أَقَلَّ بَقَائِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ؟ گفتیم مردم به شما نیاز دارند؛ البته مردمی که اسیر دارالغرور نشدند. خب، گفت مردم شما را می خواهند چرا عمرهایتان کم است، باید باشید که هدایت کنید. عمر اهل بیت زیر هفتاد بود در حالی که در تاریخ نگاه می کنیم در مناصب مختلف، عُمر بالای صد زیاد داریم. خب البته عمرشان هم اگر طولانی بود به چه درد می خورد؟ باز همان آش و همان کاسه ای که عرض کردم، باز هم همانطور نُه دهم دین پنهان، تقیه، کَلِمَ النَّاسِ، کتاب ذوالوجوه، حالا مثلاً امام صادق به جای این که شصت هفتاد سال عمر کند دویست سال عمر کند، همین است، کاری با آن نمی شود کرد، بدرد جامعه نمی خورد بلکه بدرد خودشان هم نمی خورد برای اینکه بمانند که چه بشود چکار کنند؟ شکنجه ببینند؟ دربه دری ببینند؟ اینها که همیشه محل تابش اسماء ایدائی بوده اند! خودشان اسماء الحسنی بودند اما موقعیت غیبت، اسماء ایدائی است و اول هم به معلمین خیر می رسد. یادتان هست یکی دوتا تدریس داشتیم که می گفت هر خطری، ناراحتی و فشاری می خواهد به مردم برسد اول سر امامشان می رود. خب، حرف آقای حریر به مدرس ظهوری امام صادق قشنگ بود. حالا امام صادق چه جواب داد؟ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فرمود ما همه، صحیفه داریم کتاب داریم که در آن آنچه را که در قرآن نیست در مورد عمر و برنامه کارهایمان آمده است. فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَ قَدْ حَضَرَ فرمود این کتاب، که حالا این یک رویه اش این است و الا نمی شود گفت همین، فقط در این کتاب نوشته که چه موقع می میرید، نه! اگر اینطور بود علی به مسجد نمی رفت تا کتابش را عرضه کند. بعد اشاره می کند مصداق می دهد و می گوید: فَأَتَاهُ النَّبِيُّ يُنْعَى إِلَيْهِ نَفْسُهُ پیامبر پیش او می آید. حالا آمدن پیامبر به نزد رجال ظهوری چه معانی دارد؟ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَ قَدْ حَضَرَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ يُنْعَى إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ. پیغمبر می آید، شاید یک معنایش این است که پیغمبر می آید این کتاب را مهر می کند چون آن کتابی که اکثریت دارند کارآمد نیست. فَأَتَاهُ النَّبِيُّ يُنْعَى إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ، خب چرا خدا مستقیماً به خودش نگفت؟ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ چرا خود خدا جبرائیل را به عنوان پیک نفرستاد؟ ای بسا مسئله همین باشد که

واسطه وحی، در ابعاد مختلف کارش تعطیل شده پس نقش او را پیغمبر احاطه و اجرا می کند، یعنی پیغمبر جبرائیلی برای جانشینانش می شود. وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا اَبِي عَبْدِاللهِ هَم هَمِين است، حالا شاید آنچه که معروف است که من هم زیاد اشاره می کنم که وقتی ابی عبدالله از مدینه خارج شد هر کس از نزدیکان و دلسوزان می آمد جلویش را می گرفت که نرو، این را مدام می گفت که يَا حُسَيْنُ اُخْرِجْ اِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا این امر خدا بوده که در آن کتاب نوشته بوده، اگر در آن کتاب نوشته بود اِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا، ختم شده کشته شوی، خب این منازعه دارد با آن که تکیه به نیزه بدهد و عاجزانه بخواهد هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي ما را کمک کنید! اینها به هم نمی خورد، در حالی که اینها عزیزان کره زمین بودند. می بینی که من چگونه تعارضات را برایت در می آورم؟ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فُسِرَ لَهُ يَأْتِي بِنَعْيٍ وَ بَقِيَ فِيهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تُقَضَّ فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ می گوید دستورالعمل در آن کتاب بوده. این همان جبر مطلق است. آن کتاب برای رجال ظهوری و حواریون خاصش است. این یأت بکتاب جدید همین است، برای هر امامی که می آمد برای او تازه بود برای اینکه مال گذشته ها را دیده بود، برای خودش تازه و جدید بود. فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ وَ كَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ اَنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ، مال عاشورا را می گوید؛ می گوید این کشته شدن در تقویم آن صحیفه و کتاب نگاشته شده، برای همین فرشتگان از خدا خواستند که بروند و به حسین کمک کنند سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ فَادْنِ لَهَا وَ مَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَتَأَهَّبُ لِدَلِكِ حَتَّى قُتِلَ فَتَزَلَّتْ وَ قَدْ انْقَطَعَتْ مَدَّتُهُ وَ قُتِلَ می گوید ملائکه آماده شدند که به کمک بیایند. خب صف ملائکه، اینطوری که ملک معرفی شده یادت هست ما در چندین نسخه طول و عرض ملک را آوردیم که زمین پشت ملک بنا شده یا اینکه موسی به عزرائیل گفت حقیقت قیافه خودت را نشان بده که بعد تبدیل شد، موسی دید که از زمین تا آسمان و آسمان های بالا است. حالا ما این معارضات را چکار کنیم؟ ببین در این نسخه هفت هشت تا معارض بوده ها! این آخری این است که می گوید فرشتگان از خدا خواستند که اجازه بدهد اینها به کمک حسین بیایند. ببین این الله به کمک حسین نیامده، آن وقت فرشته به کمکش بیاید! تو این را چطوری تحلیل می کنی؟ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ اَذْنَتْ لَنَا فِي الْاِنْجِدَارِ وَ اَذْنَتْ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ اذن به ما بده! اَذْنَتْ یعنی اذن، اجازه بده. فَأَنْحَدَرْنَا خُدا گفت نه نروید. وَ قَدْ قَبَضَتْهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ تَا اَيْنَكه خدا، جَانِ حُسَيْنِ را گرفت، پس خدا به اینها گفت: اِنْ اِلْزُمُوا قَبْرَهُ حَتَّى تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ فَأَنْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعْزِيًّا وَ حُزْنًا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ خُدا اجازه نداد که حسین را یاری کنند، حسین را هم له و لورده و درب و داغونش کردند و از مرگش هم راضی نشدند، بعد اسب ها را به بدنش تاختند تا قشنگ مانند گوشت کوبیده بشود. خدا به ملائکه گفت شما به جای اینکه یاری کنید بنشینید برای او روضه بخوانید. معنای این کلام چیست؟ آیا این بی شعوری مخاطبین اهل بیت را نشان نمی دهد؟ یک توضیح نخواستند، یک چون و چرا نخواستند! شاید هم به آنها گفته ولی گفته به کسی نگو، خب باز هم همین است. بنشینید برای حسین گریه کنید و از اینجا هم تکان نخورید و زوَار هم که می آید شما او را باد بزنید! خب اینجا می گوید ملک گریه می کند، ملک که نور است گریه می کند؟ چطوری گریه می کند؟ اشک می ریزد فَبَكَتِ، اگر بگوییم که يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلَفَةٍ قِيَاةً انسانی پیدا کردند گریه

می کنند، خب به چه درد می خورد؟ آنها در طبقات بالا، در بام زمین هستند حالا بنشینند برای حسین گریه کنند به چه درد می خورد؟ به چه درد زوَّار می خورد؟ به چه درد منتظر می خورد؟ به چه درد کانال انتظار می خورد؟ همان فقط بنشینند گریه کنند! الان شما نان ندارید بخورید، فرشته هایی که قرآن می گوید در چپ و راست شما هستند مدام برای شما گریه می کنند که آخ این گناه دارد به او نان بده! خب اگر این فرشته است قوی است قدرت دارد برود از نانوایی چندتا نان بردارد به او بدهد که بخورد. اینها محل تأمل است، ظاهر حدیث و روایت گذراست. اینها را مثلاً شاید ده ها هزار بار روی منابر خوانده اند ولی این مثل قرآن خواندن است، خواندند و رد شدند در حالی که قرآن نمی گذارد کسی رد بشود. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ، تدبّر نمی کنید؟ یعنی اینکه همینطور می خوانی و می روی؟ روخوانی می کنی، فکر اعرابش هستی، فکر صوت هستی؟ نه، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ آیا اندیشه و تدبیر نمی کنید؟ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ از تدبیر می آید، تدبیر یعنی نقشه کشیدن برای زندگی، بر اساس آیات قرآن خطوط عمر را تنظیم کنید. خب حالا چکار کنیم؟ نه قرآنی هست و نه اختیاری که تنظیم کنیم، اینها فقط خواندنی است ها! یادت باشد. بله، گفت هر کس به دیدن حسین رفت شما هم او را یاری کنید کمکش کنید. کجا کمک می شود؟

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۸ - فایل صوتی ۶۰۵۸ - درس اول - معرفی ذات در نگاه زمینیان؛ پاسخ به سوالات پی در پی مردم درباره خالقشان: لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نَدٍّ.... اِعْلَمُ يَا عِمْرَانُ اِنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ يَخْلُقْ اِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۹۰۳، از امیرمان است.

لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، یک اشاراتی در دروس قبل داشتیم که خدا خلق نکرد که قدرتش زیاد بشود، وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ نه می ترسید که از تنهایی بیاید بیرون و دیگران دور و برش جمع بشوند، وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نَدٍّ و نه اینکه کمک بخواند. امام رضا در ادامه این بحث می گوید: اِعْلَمُ يَا عِمْرَانُ عِمْرَانُ یکی از اصحاب است، اِنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ يَخْلُقْ اِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ می گوید اگر فکر کنی که ما را خلق کرده که حاجتش را بگیرد خواسته اش را بگیرد یا از کسی کمک بگیرد این که نشد خدا! ببین، دین ما چه می گوید؟ ادیان و مذاهب چه می گویند؟ می گوید که دنیا در قبضه خداست. می گوید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا چه کسی است که به خدا قرض بدهد؟ می گوید وَ رَبُّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا خودش تنها می ترسید بیاید؛ وَ الْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا حتماً باید با گارد ویژه می آمد. امام رضا می گوید که همه اینها خدا را محدود می کند، خدایی که عبادت می کنیم باید او را بشناسیم. اَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ عِلْمُ چيست؟ علم دین، خداشناسی!

درس دوم این فایل با موضوع دین خدا با عقل ها سنجیده نمی شود، به علت بازخوان به فایل ۵۳۲۱ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۲۲۹ - فایل صوتی ۶۰۵۹ - درس اول - نمازی که منبع خیر باید باشد چگونه تغییر جایگاه داده که نماز گزار را به جای هدایت به ضلالت می کشاند؟: اِنَّ لِلّٰهِ فِيْ وَفَّتِ كُلِّ صَلَاةٍ يُصَلِّيْهَا هَذَا الْخَلْقُ لَعْنَةً قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلِمَ؟ قَالَ بِجُحُوْدِهِمْ حَقًّا وَ تَكْذِیْبِهِمْ اِیَّانَا - کتاب وسایل الشیعه جلد ۱ صفحه ۴۲۱، اِنَّ لِلّٰهِ فِيْ وَفَّتِ كُلِّ صَلَاةٍ يُصَلِّيْهَا هَذَا الْخَلْقُ لَعْنَةً این درس را مثل اینکه چند سال قبل خوانده ام، حالا برای یادآوری

خوب است، خود قرآن هم پر از آیات تکراری است. این را هم که ما داریم می‌گوییم برای فروع دینی‌ها است. إِنَّ لِلَّهِ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ يُصَلِّيْهَا هَذَا الْخَلْقُ لَعْنَةً در وقت نماز خدا لعنت می‌کند نمازخوان را. قُلْتُ صحابی می‌گوید: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلَمْ؟ برای چه؟ شاخ درآوردیم! می‌گویی که بی‌نماز لعنت می‌شود، بی‌نماز را در خانه راه ندهید، بی‌نماز نجس و کثیف و آلوده است، پس چه شد که نمازخوان لعنت می‌شود؟ مدرس این درس امام موسی ابن جعفر الکاظم است. إِنَّ لِلَّهِ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ يُصَلِّيْهَا هَذَا الْخَلْقُ لَعْنَةً قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلَمْ؟ چرا عوضی شده، بی‌نماز را باید لعنت کنی؟ قَالَ بِجُحُودِهِمْ حَقًّا وَتَكْذِيبِهِمْ إِيَّانَا به! زنده باد! گفت برای مبارزه‌ای که با ما دارند. ببین، عزیز دلم این مبارزه با رجال ظهوری می‌دانید از چه موقع شروع شد؟ ها؟ از غدیر خم! خب، دیگر چه؟ آمد در حوزه کتابت، کتابت را که می‌خوانی آیاتی که برای اینها نازل شده را مثل آیات غدیر یک طوری تنظیم کردند چپ و راستش کردند که کسی نفهمد. خب، می‌گوید که اینها چون با ما مبارزه می‌کنند و حق ما را ضایع می‌کنند، اینها در وقت نماز لعنت می‌شوند.

درس دوم - چهل سال نابلو بود و چون حیات یافت وسیله سرگرمی شیطان شد: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّرًا وَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِقْتَ فَقَالَ الْعَالِمُ فَقَالَ إِبْلِيسُ لَيْنُ أَمَرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَعَصِيَّتُهُ قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتْ فِيهِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاغِهِ عَطَسَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ يَرَحْمُكَ اللَّهُ قَالَ الصَّادِقُ فَسَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا - كتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۴۱ حدیث ۷، کتاب تمهیدات صفحه ۱۲۲ است.

امام بزرگوار ما مدرس این کلاس صادق الوعد است، گفت: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّرًا می‌گوید که خدا آدم را آفرید چهل سال مجسمه بود. جالب است ها! تا حالا این را نشنیده‌اید. مُصَوَّرًا تندیس بود، ماکت بود. دیدی یک مجتمع بزرگ را که می‌خواهند بسازند جلوی همان ساختمانی که دارند خراب می‌کنند ماکت مجتمع را می‌گذارند که هر کس می‌خواهد پیش خرید کند بداند چی به چی است. خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّرًا وَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ شیطان از کنارش رد می‌شد، آدم نقاشی بود دیگر، فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِقْتَ؟ شیطان گفت قسم می‌خورم، به من بگو این جایگاه تو چیست؟ با عکسش صحبت کرد. فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا خُلِقْتَ؟ به امر گفت. امر یعنی کُنْ. فَقَالَ الْعَالِمُ ابلیس هنوز یک چنین فرآورده‌ای را از خلقت ندیده بود، تا بود نور بود و آتش. با ماکت آدم صحبت کرد که تو چه هستی که خَلَقْتَ کردند؟ به چه درد می‌خوری؟ آدم گفت عالم مرا خلق کرده! فَقَالَ إِبْلِيسُ لَيْنُ أَمَرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَعَصِيَّتُهُ گفت اگر خدا امر کند مرا که سجده کنم، چون قبل از آن شستش خبردار شد، لَعَصِيَّتُهُ عصیان می‌کنم. این عَصِيَّتُهُ برای آدم آمده؛ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ هم او عصیان کرد و هم شیطان، فَقَالَ إِبْلِيسُ لَيْنُ أَمَرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَعَصِيَّتُهُ گفت عصیان می‌کنم و قبول نمی‌کنم. قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتْ فِيهِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاغِهِ عَطَسَ روح از دماغش در بدنش رفت. اینکه مصطلح است می‌گویند دماغت چطور است؟ دماغت چاق است؟ برای همین است، روح از دماغ می‌رود چون محل نَفَس است. گفت وقتی که روح در بدن آدم رفت، آدم عطسه کرد فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ يَرَحْمُكَ اللَّهُ، اینجا ما یک سؤال داریم، یک بار در درس‌ها گفتند که آدم فابریک بود، مانیتور خالی بود و هیچ چیزی نمی‌دانست این خدا بود که به او داد، حالا اینجا وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي از روح خودش یعنی از فرمان

خودش، از طریق دماغ وارد آدم کرد و آدم عطسه کرد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ. این اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ را از کجا بلد شد؟ هیچ جا را نمی‌شناخت. یادت هست در یک درسی داشتیم که وقتی خلق شد زمین و آسمان را نگاه کرد و گفت مَنْ اَنَا؟ من چه کسی هستم؟ بعد یک صدایی آمد و گفت اَنْتَ اَدَمَ، صدا برایش عجیب بود تا حالا صدا نشنیده بود به صدا گفت مَنْ اَنْتَ؟ تو که هستی؟ خب امام صادق در ادامه حدیث چه فرمود؟ فرمود: قَالَ الصَّادِقُ فَسَبَقْتُ لَهُ مِنَ اللّٰهِ الرَّحْمَةُ ثُمَّ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا خَب، بحث ما روی رحمت است، می‌گوید به خاطر رحمت، انسان را خلق کرد شما چه می‌گویید؟ شما نوه و نتیجه و ذریه این آدم هستید، آیا از رحمت چیزی دیدید یا فقط زحمت بوده است؟ بعد به فرشتگان گفت سجده کنند.

درس سوم - فعال شدن اسماء الحسنی بعد از اتمام غیبت!: اَلْمَهْدِيُّ جَوَادٌ بِالْمَالِ رَحِيمٌ بِالْمَسَاكِينِ شَدِيدٌ عَلَى الْعُمَالِ - کتاب بشاره المصطفی لشبیعة المرتضی جلد ۲ صفحه ۷۰۲ است.

در تفسیر آیه بَقِیَةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ امام رضا فرموده است: اَلْمَهْدِيُّ جَوَادٌ بِالْمَالِ رَحِيمٌ بِالْمَسَاكِينِ شَدِيدٌ عَلَى الْعُمَالِ می‌گوید آن کس که قرار است بیاید؛ مصلح، منجی، مهدی که همه اینها القاب اوست و اسم و فامیلی او هم حجت ابن الحسن العسکری است که قرار است در حیات بنی‌امیه بیاید، بعد رفت عقب، در حیات بنی‌عباس بیاید، بعد رفت عقب، الان در حیاتِ یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِینِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا است. می‌گوید هدایت‌کننده مردم جواد است بخشنده است بِالْمَالِ. باز یک موقعیت اعتراضیه است، در درس‌های چند سال قبل داشتیم که در وقت ظهور تمام ذخائر زیرزمینی، زیر خاکی‌ها و عتیقه‌ها بیرون می‌ریزد و در آیه قرآن هم داریم، خب وقتی که ذخائر زیرزمینی بیرون می‌آید دیگر چه احتیاجی هست که ایشان جواد باشد؟ جُود را می‌خواهد چه بکند؟ رَحِيمٌ بِالْمَسَاكِينِ باز یک اعتراض دیگر؛ طی آنچه که دین درباره مهدی موعود گفته است؛ یادت هست چند سال قبل درسی داشتیم؟ می‌گوید مردم آنقدر ثروتمند می‌شوند که اگر یک نفر می‌خواهد صدقه و زکات بدهد روی دستش می‌ماند چون کسی نیست بگیرد همه پولدار هستند. حالا این چه می‌گوید که رَحِيمٌ بِالْمَسَاكِينِ است؟ ببین اینها چالش است! اینها را باید متدین جواب بدهد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۳۰ - فایل صوتی ۶۰۶۰ - درس اول - حرف اول و آخر را عقل می‌زند، دیانت را زیر مجموعه عقلانیت می‌داند: لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ - کتاب اصول کافی باب علم، مدرّس این کلاس امام کاظم است.

لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ نجات نیست مگر به طاعت. این یک‌طور دیگر هم تحلیل می‌شود، و آن همان معنای وَلَا یُمْکِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ است. لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ طاعت هم در تحقیقات ثابت شد که فروع دین نیست که عمل به آن، طاعت باشد بلکه اصول دین است و در رأس آن توحید است. خب، پس چه شد؟ اینطوری ترسیم می‌شود؛ نجاتی نیست از طاعت. وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ یعنی نجاتی نیست مگر به علم. علم چیست؟ عِلْمُ الْاَدِّیَانِ وَ عِلْمُ الْاَبْدَانِ. عِلْمُ الْاَبْدَانِ پزشکی است. عِلْمُ الْاَدِّیَانِ معالِم ادیان و مذاهب است. اینجا با توجه به مفادش به عِلْمُ الْاَدِّیَانِ می‌خورد. وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ باید دانش داشته باشی تا اطاعت کنی! خب این هم باز یک تعریف خاص دارد، یعنی در هنگامی که در اطاعت

حق تعالی هستی علم تو کامل می شود. علم به چه؟ علم به وحدانیت الهی. وَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ علم با تعلیم دادن مستقر می شود. وَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ تدریس، تحصیل، همه ما محصل در الهیات ظهوری هستیم و یک معلم داریم و آن استاد نخست بشر است عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ. وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ فراگیری علم به عقل است. حالا این آرخش را به اولش بدوز، چه می شود؟ می شود لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالْعَقْلِ. ببین چقدر قشنگ سوار سفینه ات می کنم! تمام این چیزهایی که گفت خرج راه بود. خُلِّصَ کلام، مَخْلَصَ گفتار این است: لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالْعَقْلِ. خب، ببین چقدر عقل مهم است. حالا این روایاتی که ما می خوانیم خیلی از آنها را عقل رد می کند، خیلی از آنها را عقل مسخره می کند و خیلی از آنها هم معارض عقلانیت است. یادتان هست چه چیزهایی از اهل سنت نقل کردیم و از تشیع هم همینطور، مثلاً اینکه نه دهم دین تعطیل است، خب عقل رد می کند و می گوید که پس تو چطوری از متکلف، از مکلف حساب کتاب می کنی در حالی که تعلم به عقل ندارد؟ عقلانیت را تابع شرع کردید و روی آن مصداق معروف هم خاک ریختید تا کسی نفهمد که كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ يَا أَفْلَا تَعْقِلُونَ از کنارش یواش گذشتید. لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالْعَقْلِ تمام این وسط این پراتنز را آورد تا این را بگوید: طاعت، علم، تعلم! علم، فعل است. تعلم، فاعل است و مفعول. تعلم یادگیری است، برای چه می گویند فاعل و مفعول؟ برای اینکه آن کسی که دارد به تو یاد می دهد یک کس دیگری به او یاد داده است. معلم ثانی تحت کفالت معلم اول است. پس لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالْعَقْلِ.

درس دوم - حق مستضعف را خدا نمی دهد، آنگاه توقع از خلاق داریم؟: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى - کتاب نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۳۵، از رسول اکرم است.

تعریف نمی کند، قداست ندارد، پاکی ندارد مردمی که به داد ضعیفا نمی رسند و حق محرومین را از اقویا نمی گیرند. لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى. اینجا چند تا دریچه برای تحقیق باز است: یکی اینکه قداست، کثافت، ثنات و فضاحت است. قداست ندارند مردمی که؛ امت یعنی مردم، ممکن است امت به درازای تاریخ بلندی باشد مثل امت محمدی، یعنی هر کس از هزار و چهار صد و چهل و چهار سال قبل به این دین گرویده تا الآن به او می گویند امت محمدی. مسئله دوم؛ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى برای چه این امت بی ربط هستند؟ بخاطر اینکه حق ضعیف را از قوی نمی گیرند. حالا یک سؤال اینجا است: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً خدا ما را از ضعف آفریده است. قوی کیست؟ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ قوی خداست. در مناجات امیر هم آمده أَنْتَ الْقَوَى وَ أَنَا الضَّعِيفُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلَّا الْقَوَى. خب خدا حق ضعیف را نمی دهد و خودش رسماً می گوید خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً ما انسان را ضعیف، ضربه پذیر، بدبخت و بیچاره آفریده ایم بعد به او کمک هم نمی کند. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ همه را گدا آفرید و گفت به سمت من بیایید، من همه چیز به شما می دهم، آمدند درب را به روی آنها بست، تبلورش در دعاست، توسل است، نماز و قرآن است. خب، حق بشر را صاحبش، خالقش، مالکش و صانعش باید بدهد ولی نمی دهد آن وقت به این و آن حواله می دهد و توپ را به زمین بشر می اندازد؛ بشر بدبخت! چه کسی می خواهد به داد انسان مستضعف برسد؟ هر کس می خواهد به فریادش برسد خودش بیچاره است؛ یا مضطر است یا اینکه در خطر اضطراب است، لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى.

ظهوریاب منتظران ۵۲۳۱ - فایل صوتی ۶۰۶۱ - درس اول - این چه آزمایشی است که خلق را بی خانمان کند و دارالغرور را بر بندگانش تحمیل گرداند؟: قَالَ النَّبِيُّ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا يُعْنِي أَيُّكُمْ أَرْهَدُ فِي الدُّنْيَا إِنَّهَا دَارُ الْغُرُورِ وَدَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَن لَا عَقْلَ لَهُ إِنَّ أَحَمَقَ النَّاسِ مَن طَلَبَ الدُّنْيَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اْعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُزٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ - کتاب مکارم الاخلاق، از وصایای پیامبر به عبدالله ابن مسعود است.

قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. پیغمبر این آیه قرآن را تفسیر کرده است، بعد می گوید: يُعْنِي أَيُّكُمْ أَرْهَدُ فِي الدُّنْيَا می خواهیم ببینیم که کدام یکی از شما در دنیا زاهدتر است! زاهد یعنی پرهیزکار یعنی کسی که از دنیا چشم بریده است. زهد در تعریف ادیان به معنای رده بالای ایمان است و در تعریف ظهوریان به مفهوم خلص بودن و داشتن ارتباط محکم با انتظار است. إِنَّهَا دَارُ الْغُرُورِ پیامبر فرمود که اینجا دار غرور است. إِنَّهَا اشاره به دنیا است. دنیا دار غرور است وَ دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ وَ عصری که، خانه ای که، کسی بی خانمان است. دارالغرور را آورده بعد می خواهد زهد را در آن قرار بدهد، آیا می شود؟ دارالغرور یعنی زمان دروغ، عمده معنای غرور همین است. یعنی شما را به دروغ در یک جایگاهی قرار می دهند، دیگری را به دروغ در یک نمایشگاهی می برند و مجموعه اش هم سینماست که یک نمای آن دیده می شود و بیست و نه نمای آن دروغ است. وَ دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ اینجا خانه کسی است که خانه ندارد. این به چه کسی تعلق می گیرد؟ بی خانمان ها، اجاره نشین ها یا اینکه رجال ظهوری مثل عیسی مسیح که خانه ای ایجاد نکرد و گفت این عمر کوتاه ارزش خانه درست را کردن ندارد. وَ لَهَا يَجْمَعُ مَن لَا عَقْلَ لَهُ جالب است، می گوید اجتماع می کنند در دنیا، کسانی که دیوانه و بی عقل هستند. خب حالا این حرف یک ظاهر و یک باطن دارد؛ ظاهرش این است که عقلا دنیا را بدست می آورند، دنیاداران صاحبان خرد هستند پس چطوری وَ لَهَا يَجْمَعُ مَن لَا عَقْلَ لَهُ ممکن است؟ این عاقل است که به مرحله زر و زور و تزویر می رسد و به عالی ترین مقامات اقتصادی نائل می شود. سیاسیون عقلا هستند، شاهان، رؤسا، حکام و سلاطین، اگر اینها عقل نداشتند که سوار گردن مردم نمی شدند، عقل دارند و راه و چاه و چم و خم را بلد هستند. خب، پس این معنایش چیست؟ می گوید کسی که عقل ندارد دارالغرور او را فریب می دهد. عقل که مقدم بر وحی است انسان را آگاه می کند؛ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالْنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، عقل وظیفه اش این است که ماشین های جلویی که در درّه سقوط می کنند به تو که خودروی بعدی هستی نهیب می زند که مواظب باش اینها افتادند تو هم می افتی. خب، ادامه می دهد: إِنَّ أَحَمَقَ النَّاسِ مَن طَلَبَ الدُّنْيَا احمق ضد عاقل است. حُمَقُ یعنی کسی که عقل ندارد، حُمَقَاء، تیمارستان ها! می گوید إِنَّ أَحَمَقَ النَّاسِ مَن طَلَبَ الدُّنْيَا. خب من یک سؤال می کنیم؛ انبیائی که به دنبال تسخیر جاهای مختلف بودند مثل پیغمبر ما، مثل داوود، مثل سلیمان، اینهایی که هم پیغمبر بودند و هم به پادشاهی رسیدند چطور بود که دنیا را طلب می کردند؟ اگر بگوییم که نه این دنیا نبوده آخرت بوده، خب آخرت را که به زور نمی شود روی بدن انسان کفن کرد. وقتی می گوید که لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ یعنی می خواهی بروی جهنم یا می خواهی بروی بهشت، اینجا زوری نیست شمشیری نیست، مَن طَلَبَ الدُّنْيَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اْعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ دوباره در واحد مبحث قرآن رفت، می گوید بدانید که قرآن گفت دنیا لعب و لهو است. لعب بازی است و

لهو هم چرندیات است یا نقشه های بی ربط است یا برپله های چوب پنبه ای رفتن و بخواهیم این نردبان بلند را بییماییم. وَ زِينَةً وَ تَفَاخُزٍ بَيْنَكُمْ زِينَتِ این دنیا در آن آیه ای که به شیطان امریه داد اسم زینت آمد، یادت هست؟ وَ تَفَاخُزٍ فخر می فروشد، بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ زباده خواهی، وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ. نهایتش چه شد؟ اینکه ما هستیم و یک دنیایی که در آن اسیر و ابیر هستیم.

درس دوم این فایل با موضوع سوء الخلق به علت بازخوان به بخش اول فایل ۵۸۸۸ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۲۳۲ - فایل صوتی ۶۰۶۲ - درس اول - انتظار، در خور فرمانِ مافوق است و نه اراده مدعیان آن: وَاللّٰهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو مِنَ الْهَلَكَةِ فِيْهَا اِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللّٰهُ عَلٰى الْقَوْلِ بِاِمَامَتِهِ - کتاب ینابیع الموده قندوزی جلد ۳ صفحه ۷۱۳ است.

امام حسن عسکری فرمود: وَاللّٰهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو مِنَ الْهَلَكَةِ فِيْهَا قِسْمٌ بِه خدا چنان گرفتار غیبت می شود که هیچ کس نمی تواند از هلاکت در آن خارج شود. این لام لَيَغِيْبَنَّ تشدید است برای نبود، فقدان، فقد، ناموجود، ناملموس، نامحسوس. دوتا غیبت را بغل هم آورده لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً، غیبت تو در تو مربوط است به یک غیبت برای عامه و یک غیبت برای خواص. عامه در کل و مجموع برایشان غیبت است و خواص از تونل انتظار عبور می کنند و در این عبور، غیبت برایشان کنار زده می شود. یعنی همین که اسرار گذاشته را فهمیدید برای شما غیبتی نیست البته به طور نسبیت. لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو مِنَ الْهَلَكَةِ فِيْهَا همه هلاک می شوند. آن حدیث را یادت هست؛ النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ اِلَّا الْعَالِمُونَ وَ الْعَالِمُونَ اِلَّا هَالِكُونَ اِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِيْ خَطَرٍ عَظِيمٍ می گوید انتظار یک دریایی است که پله های مختلفی را باید طی کنی تا به بندرگاه برسی. در اطرافت عوامل هلاک کننده است؛ هلاکت ثروت، بیماری، هلاکت درمان، هلاکت آرامش، آسایش، تعیش و تفریح. اِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللّٰهُ عَلٰى الْقَوْلِ بِاِمَامَتِهِ مگر آن که خدا تثبیت کند. ببینید شبیه به وَالْعَصْرُ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ سَوَّاهَا فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، در آنجا در یک آیه دیگر می گوید اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ. خب، پس اینطور که پیداست منتظر از خودش در انتظار سرمایه ای ندارد و دست خداست. گزینشی است، که چرا اینگونه بوده و یا نبوده؟

درس دوم - خدای درون، برنده این کشاکش است: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ يَأْتِيْ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُوْنُهُمْ اَلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قَبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيْرُهُمْ دِيْنُهُمْ وَ شَرْفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقٰى مِنَ الْاِيْمَانِ اِلَّا اِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْاِسْلَامِ اِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ اِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوْبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدٰى ... کتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۳۵۴، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۶۷۳.

از رسول خاتم است یَأْتِيْ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُوْنُهُمْ اَلِهَتُهُمْ می رسد بر مردم، نمی گوید یَأْتِيْ عَلَى الْمُسْلِمِيْنَ. عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ. عَلَى الْمُوَحِّدِيْنَ نه، کُلِّ اِنْسَانٍ هَا! یَأْتِيْ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُوْنُهُمْ اَلِهَتُهُمْ، اِلَه آنها شکم است. حالا شکم گسترده است که یک بخش آن شکم و معده است و بخش وسیع آن روی واحد نفس می رود. یعنی مجموعه را نشان می دهد که نفس، انسان را به گمراهی می کشاند. یَأْتِيْ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُوْنُهُمْ اَلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قَبْلَتُهُمْ زنها قبله آنها

هستند، یعنی وزنه به سمت خانم‌ها می‌رود. حالا بعضی‌ها بی‌شانس و توسری خور هستند ولی اکثراً برنده هستند. چون خدا به آنها چیزی داده که مردان محتاج آن هستند. وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ پول‌های آنها دینشان است. آنجا ابی‌عبدالله چه گفت؟ النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ مردم به دین مالکین هستند؛ النَّاسُ عبيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِزِّ عَلَى السِّنْتِهِمْ. اینجا دارد می‌گوید دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ و آنجا ابی‌عبدالله گفت خدای مردم خواهش و تمنا و شهوت است، در هر چیزی، در مجموعه زر و زور و تزویر. وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ عَزَّتْ و سربلندی، متاع است. دارالغرور باعث می‌شود تا این مظروف‌ها داخل آن بیایند. دارالغرور، متاع‌الغرور، یادت هست؟ اینجا متاع را می‌گوید. وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ عَزَّتْ آنها متاع است. متاع چیزی است که خرید و فروش می‌شود مثل یخچال، اجاق گاز، جاروبرقی و فرش است و چیزهای دیگری که در مسائل اعتباری می‌رود. لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ از ایمان فقط اسم می‌ماند. یعنی طرف می‌گوید من سنتی هستم فروع دینی هستم، این هفتاد مدل گناه می‌کند بعد نماز هم می‌خواند، نماز می‌خواند و مشروب هم می‌نوشد در حالی که روایت داریم کسی که بنوشد تا چهل روز عباداتش پذیرفته نمی‌شود. وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ از اسلام هم رسمی می‌ماند. شاید اعیادی، رسوماتی مثلاً عقد می‌خواهد بکند آیه و حدیث می‌خوانند. وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ از قرآن هم چیزی باقی نمی‌ماند مگر درس. درس قرآن جزء برنامه‌های تحصیل کنندگان است. مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مسجد، خوشگل مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ بنا شیک است، وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى می‌رود در مسجد می‌نشینند حواسش هفتاد جا می‌رود، آلا اینکه بفهمد دارد با چه کسی حرف می‌زند! برای همین می‌گویند مساجد را تزئین نکنید چون حواس نمازگزار سریع پرت می‌شود.

(فایل صوتی ۶۹۱۱ - درس اول) مردم خداپرست، پیدا نمی‌شود. کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل از محدث نوری جلد ۱۱ صفحه ۳۷۶، کتاب جامع‌الخبار از تاج الدین شعیری جلد ۱ صفحه ۱۲۹، کتاب بحارالانوار مجلسی جلد ۲۲ صفحه ۴۵۳، کتاب اعلام الدین از دیلمی جلد ۱ صفحه ۲۹۱ است. رسول خاتم فرمود: زمانی برای مردم خواهد آمد که خدایشان شکم و قبله‌شان زنان باشد، دینشان و شرافتشان وسایل زندگی آنان است، از ایمان جز نامش و از اسلام جز اثرش و از قرآن جز تلاوتش باقی نماند، مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل‌هایشان از هدایت ویران است، علمایشان بدترین مردم خدا در روی زمین هستند، در چنین زمانی خداوند آنها را بر چهار چیز گرفتار کند: ستم سلاطین، گرسنگی و قحطی زمان، ظلم و ستم فرمانروایان و حاکمان. اصحاب شگفت‌زده شدند و گفتند ای رسول خدا آیا آنان بت می‌پرستند؟ فرمود: بله، هر درهمی نزد آنها یک بت است. سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ شکم، خورد و خوراک خدا می‌شود، اقتصاد پروردگارشان می‌شود. آیا این موقعیت الان هست یا نیست؟ هم و غم مردم اقتصاد و امور مالی هست یا نیست؟ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبَلَتُهُمْ شهوت آنقدر زیاد می‌شود که زن‌ها از لحاظ غرائز حاکم می‌شوند بر مردها! وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ پول، دین می‌شود. اینجا این دوتا را دقت کن: بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ، دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ. خدا امور شخصی و نیازهای درونی است، و دین دنیا است. اگر هم الان می‌بینید که نیست، می‌گویید نه یک و نیم میلیارد مسلمان اینطوری نیستند، وقتی که رسول خدا می‌گوید سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، ناس جمیع را شامل می‌شود یعنی هر دین و مذهب و مکتبی شامل این پیشگویی پیامبر می‌شود. شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ زندگی، شرف است. شرف انسانی بر

باد است. کلاهبرداری می کند چون بی شرف است، ظلم می کند چون بی شرف است، خیانت می کند چون بی شرف است. وَ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ از ایمان جز اسمش باقی نمی ماند یعنی آن که اسمش ایمان است خیلی با شرف تر است از ایمانی که در جامعه مطرح می شود، باز آن اسمش است واقعیت دارد ولی این واقعیت ندارد. وَ مِنَ الْأَسْلَامِ إِلَّا رُسْمُهُ از اسلام هم جز رسومات نمی ماند، همین که چطوری جماع کنی، چه مدلی لباس بپوشی و مناسک خشک بی مغز. وَ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ از قرآن هم جز یک درسی باقی نمی ماند یعنی عمل نمی شود به قرآن. شما حساب کنید این الان قشر مذهبیون را شامل می شود چون غیر مذهبی که با اسلام کاری ندارد، با قرآن که کاری ندارد، با مسجد که کاری ندارد، پس همین که ما بحث می کنیم و می گوئیم که مسیر انتظار مقدم بر متدینین و متشرعین است سر همین است، منتظر چکیده مسلم و مؤمن است، این درس خط اکثریت طرفداران دین را می گوید. مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مساجدشان آباد است. معمور از عمران می آید یعنی ساختمان های خوشگل. مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى ولی آن کسی که می رود در مسجد نماز می خواند یک خرابکار است، خرابکاری که هم دین را بدنام می کند و هم زندگی اش را تباه می کند. خیلی ها به من عریضه می دهند می گویند همسرمان متشرع و متدین است ولی در خانه دیکتاتور است، این همین است؛ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى، هدایت نشده، همینطوری روی آن ابعادی که گفتم و همیشه برایت می شمارم: یا تعصب واصله از آبا و اجداد است و یا ترس از جهنم یا طمع به بهشت و یا اینکه رویش نمی شود. خیلی ها هستند که می گویند اقوام ما متشرع هستند ما رویمان نمی شود، ما فهمیدیم پشت پرده خبری نیست، خجالت می کشیم، درگیر می شویم وقتی به مهمانی ها برویم، مثلاً سر چادر یا نماز. عُلَمَاؤُهُمْ أَشَرُّ خَلْقِ اللَّهِ دانشمندان دینی آنها بدترین مردم هستند. برای چه؟ برای همین که عرض کردم، آن احادیث و روایات و آیات مهم را کنار می گذارند و آن چیزی که رایج است را می آورند، آنچه که نه به در می خورد و نه به دیوار، آنها را می آورند، جریزه ندارند که بروند از مکتب صادقی صعب مستصعب را در بیاورند، بروند از مکتب باقری کلمات خشن را در بیاورند، بروند از مکتب علوی آن خشونت های اعتقادی را بیاورند، لیاقت و سعادت ندارند، این از نگاه پایین است، از نگاه بالا انتخاب نشدند، انتخاب نشدند! من یقین دارم که پدرم در اواخر عمرش رسید به مسیر ما ولی چون انتخاب نشده بود سکوت می کرد، فقط همین می گفت که مگر خدا مرده؟ و در حقیقت برایش خدا مرده بود چون وقتی به او ظلم می شد این را می گفت: مگر خدا مرده، یعنی پس خدا کجاست؟ در حالی که خدا بود ولی کمکش نکرد پس چون نکرده، به وعده هایش عمل نکرده، پس خدا مرده است.

(فایل صوتی ۷۰۴۴ - درس نهم) از بس که خدای بی خیری است که چنین می شود. بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۴۵۳، از رسول خداست. يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطَوَّنُهُمْ آلَهُتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبَلَتُهُمْ وَ دِينُهُمْ دَنَائِرُهُمْ وَ ... فَتَعَجَّبَتِ الصَّحَابَةُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ فَقَالَ نَعَمْ كُلُّ دَرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَنَمٌ. گزارش زمان ما را می دهد، زمان جابجایی، می گوید: یک زمانی می آید که شکم مردم خدایشان است یعنی از بس خدای ادیان مفتضح شده دیگر کسی دنبالش نمی رود و دنبال یک خداهایی می گردند، می گوید یکی از آن خداها شکم است، یعنی من می خواهم بخورم به هر جوری شده، من فلان غذا را دوست دارم به هر قیمتی که شده، خون مردم را در شیشه بگیرم من باید بخورم، شکمشان

خدایشان است. زن‌ها قبله‌گاه آنهاست، یعنی اینکه هرچه زن‌ها می‌گویند، می‌گویند چشم! خب این هم دست خداست. مگر قلب دست خدا نیست؟ مگر وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) شمس نیست؟ خدا اراده کرده که مردم شکم‌پرست باشند، خدا اراده کرده که زن‌ها قبله باشند و مردها دورشان بچرخند. مردم ترسیدند نگران شدند تعجب کردند، گفتند که یا رسول الله مردم بت می‌پرستند؟ فرمود آری هر درهمی (یعنی پول) برای آنها یک بت به حساب می‌آید. خلاصه‌اش وقتی مردم خیر از الله نمی‌بینند دنبال یک خدا می‌گردند، حالا خدای آنها یا نفس‌شان است یا شکم‌شان است یا زن‌شان است. البته همه زن‌ها هم بخت اینطوری ندارند که سوار مردها بشوند، بعضی از زن‌ها می‌توانند، آن هم شانس است، خیال نکنید همه زن‌ها در خانه حالشان خوب است و بر مردها سوار هستند، نه، اینها یک قسمتی از زن‌ها هستند.

ظهور باب منتظران ۵۲۳۳ - فایل صوتی ۶۰۶۳ - درس اول - چگونه در ظرف زمانی و مکانی غیبت، هدایت

جای می‌گیرد؟: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا - کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۲۰.

از ائمه الهداة المهدیین نقل شده تا به امام صادق رسیده است، جعفر صادق مدرّس ماست.

این آیه قرآن است، مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا می‌گوید اگر یک نفر را بکشی انگار همه را کشتی. شاید منظور ناامنی است که یک فضایی اگر در قتل، جامعه را بگیرد ناامنی می‌شود. یعنی همه فکرها خراب می‌شود. وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا هر کس یک نفر را زنده کند مثل این است که همه را زنده کرده است. این زندگی هم منظور این نیست که آدم زنده می‌خورد، می‌خوابد و آمیزش می‌کند، نه! این مَنْ أَحْيَاهَا شما هستید، شما دارای نفوس کامله هستید، شما باعث هدایت هستید، حالا مستقیماً شاید نتوانید هدایت کنید ولی نفوس‌های شما در توسل و تدریس، فضای زمین را احاطه می‌کند برای همین من عرض می‌کنم که شاگردان، همین‌هایی که شناسایی شده‌اند نیستند و در همین توسل عمومی، انرژی آن به تمام اهل زمین می‌رسد البته آنهایی که قابلیت جذب دارند. خب امام صادق توضیح داد، چه گفت؟ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا می‌گوید که هر کس مردم را از گمراهی نجات داد و به سوی هدایت کشاند، انگار همه را در اتاق هدایت نشانده است. این که الآن عرض کردم که توسل و دعا منحصر به این چند هزار نفر شاگرد من نیست بلکه انتخاب‌شدگان در کشورهای مختلف هستند که ما را هم نمی‌شناسند و با این درس و بحث هم کاری ندارند، ولی نفوس این حرکت به آنها می‌رسد. وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى کسی که خارج می‌کند. ببینید نقش اصحاب زر و زور و تزویر به خلاف آنچه معمول است این است؛ امر به منکر، نهی از معروف! یعنی همان چیزی که قرآن می‌گوید که جلوی پیامبران، قدرتمندانی علم می‌شوند که زحمات اینها را به باد بدهند. مثلاً همین پیغمبر خودمان با این زحمت زور زد با این همه خونریزی، جمعیت اسلام را تشکیل داد ولی هدایت شده، انگشت شمار بودند. چقدر ما راجع به این موضوع سند داریم! هدایت شده چه کسانی هستند؟ آن کسانی که به نیت پیغمبر واقف هستند، آن کسی که به چگونگی امر رسالت و نبوت آشناست. رسالت در اصول است بعد فروع از آن جدا می‌شود. هدایت بر اساس آموزه‌های انتظار است.

(فایل صوتی ۶۸۱۱ - درس دوم) کسانی که قتلی مرتکب نشده‌اند چه می‌شوند؟ الکافی جلد ۲ صفحه ۲۱۰ حدیث ۱، از امام صادق است. خدا در قرآن می‌گوید: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (۳۲ مائده) کسی که بکشد کسی را که کسی را نکشته، مثل این است که جامعه را به انهدام کشانده! آیا مجاهدات نبوی و همراهان، تحت عنوان قانون جهاد، مصداق این آیه هست یا نیست؟ مردمی که در خانه‌شان نشسته‌اند و شمشیر نکشیده‌اند، و یک دفعه قوای اسلام با شعار بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ بر سرشان وارد می‌شود، تکلیف این فریضه چه می‌شود؟ جهاد یعنی آدم کشی، به نص کلام نبوی که عرض کردم بُعِثْتُ! فلسفه بعثت من، علت برانگیخته شدن من، قتل و کشتار است. حالا این آیه می‌گوید که کسی که کسی را نکشته نباید او را بکشی. آیا تمام آنهایی که به دست رسول الله و نیروهای او کشته شدند آدم کش بودند یا نه نمی‌خواستند زیر پرچم اسلام بروند؟ این بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ یعنی زور، یعنی ساکتی؟ آرامی؟ به کسی کاری نداری؟ در خودت هستی؟ باش! من را که قبول نداری باید کشته بشوی. آیا بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ مفهوم دیگری دارد؟

درس دوم - جامعه اسلامی، تابع زر و زور و تزویر است و کاری به اصول دینی ندارد: فَلَمَّا رَأَى عَلَى خِذْلَانَ النَّاسِ إِيَّاهُ وَ تَزَكَّيَهُمْ نَصْرَتَهُ وَ اجْتِمَاعَ كَلِمَتِهِمْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَ طَاعَتَهُمْ لَهُ وَ تَعْظِيمَهُمْ إِيَّاهُ لَزِمَ بَيْتَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَّبَعْتَ إِلَيْهِ فَيُبَايِعَ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ بَايَعَ غَيْرَهُ وَ غَيْرُهُ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ - کتاب سلیم ابن قیس الہلالی جلد ۲ صفحه ۵۸۲ است.

همین که الآن بحثش را می‌کردیم این یک رویه دیگر آن است. فَلَمَّا رَأَى عَلَى خِذْلَانَ النَّاسِ إِيَّاهُ وَ تَزَكَّيَهُمْ نَصْرَتَهُ امیرالمؤمنین دید که او را سبک و خوارش کردند. بین اینجا دقت لازم است ها! خِذْلَانَ النَّاسِ، نمی‌گوید خِذْلَانَ الْمُؤْمِنِينَ. مُسْلِمِينَ، نه! عامه را می‌گوید. چرا عامه را می‌گوید؟ حالا یک علتش این است که می‌گویند که ناس معمولاً یعنی امت محمدی، یا بعضی‌ها می‌گویند که ناس که می‌آورند یعنی بشر بالقوه تسلیم خدا هست و بالفعل تابع طبیعتش است. خب، این به غدیر برمی‌گردد

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

آن روز پیغمبر میخ را قشنگ نکوبید، زورش را زد ها! با ترس و لرز! پیغمبر که باید اشجع مردم باشد برای ابلاغش مدام با اصحاب و انصار مشورت می‌کرد چون می‌دانست علی دشمن دارد، در حقیقت پیغمبر دشمن دارد و علی فدایی و جلودار او بود. اسناد و مدارکش در دایرة المعارف هست. پس ناس آورده، خِذْلَانَ النَّاسِ مردم دست به دست هم دادند تا او را به خذلت بکشانند. جزء دعا‌های مباحله این است: اَللّٰهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَنَا. خذلت از همان خانواده ذلت است، منتهای مراتب فرقه‌ش این است؛ ذلت در مادیات است و خذلت در معنویات است. اساس دین هم معنویات است دیگر. خب، علی با چشم‌های خودش دید که مردم او را ضایع کردند وَ تَزَكَّيَهُمْ نَصْرَتَهُ، نصرتی که یکی دو ماه قبل در غدیر خم به پیغمبر قول دادند و با علی بیعت کردند، ترک کردند یعنی خیلی زود! چرا مردم رنگ عوض کردند؟ چون از اول دین نداشتند. اینکه ابی‌عبدالله می‌گوید النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا دور و بر پیغمبر همه از اینها بودند. در مکه گرویدگان، خسته‌شدگان از دست حاکمیت قریش بودند. سران قریش؛ ابوسفیان، ابولهب و ابوجهل آنها را به صلابه

کشیده بودند. می خواستند یک پرچمی باشد که زیر آن بروند. پیغمبر تا ابلاغ رسالت کرد، دانه دانه آنهايي که در زیر رهبریت قریشیان مکه نابود شده بودند یواش یواش آهسته با چراغ خاموش و پنهانی جذب شدند. پیغمبر در مدینه دست هایش باز بود. ترک نصرت همان روز شد، اگر یادت باشد سندش هم هست که روز اول بعد از اعلام وصایت معاویه جلوی پیغمبر بلند شد و غر می زد و متلک می گفت، مثلاً چه می گفت؟ می گفت که خودش کم بود علی را هم روی سر ما گذاشت. وَاجْتِمَاعَ کَلِمَتِهِمْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ همه آراء رفت در صندوق ابوبکر. برای چه؟ برای اینکه مردم کلاً، جمهوریتاً، همه مقدسات گذشته را زیر پا له کردند رفتند تمام شد! چقدر قشنگ حرف می زد؛ وَاجْتِمَاعَ کَلِمَتِهِمْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَ طَاعَتَهُمْ لَهُ یعنی وقتی که حسین می گوید النَّاسُ عِبْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِزِّ عَلِيٍّ السِّبْطِ، یا ابی عبدالله در روز عاشورا خطبه می خواند و می گوید يَا أَبْنَاءَ الدُّنْيَا ای بچه های دنیا! پس همه سر در اطاعت خلیفه اول مسلمین جهان حضرت آقای ابوبکر بردند ولی واقعیت را نتوانستند عوض کنند، صورت مسئله را نتوانستند عوض کنند. وَ تَعْظِيمُهُمْ إِيَّاهُ همه بیعت کردند، دست دادند، تعظیم کردند، رکوع و سجود کردند، برای چه کسی؟ برای خلیفه اول رسول الله، إِيَّاهُ لَزِمَ بَيْتُهُ عَلَى مَانَدٍ و همان ده بیست نفر، فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ مَا يَمْنَعُكَ؟ أَنْ تَبْعَثَ إِلَيْهِ فَيُبَايِعَ عَمْرٍا گفت چرا دست دست می کنی؟ همه بیعت کردند فقط یک عده ای، همین یاران علی دور او در خانه اش جمع شدند، مَا يَمْنَعُكَ؟ چه مانع شده؟ فَيُبَايِعَ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ بَايَعَ غَيْرَهُ همه مردم بیعت کردند فقط در خانه فاطمه یک گروهی جمع شدند، عباس عموی پیغمبر بود و علی و همین عده بیست نفر کمتر یا بیشتر بودند وَ غَيْرُهُ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ.

ظهور یاب منتظران ۵۲۳۴ - فایل صوتی ۶۰۶۴ - درس اول - تضادها و تطابقها در ادیان: وَ غَرَسَ الرَّبُّ الْإِلَٰهَ جَنَّةً فِي عَدْنٍ شَرْقًا وَ وَضَعَ هُنَاكَ آدَمَ الَّذِي جَبَلَهُ وَ أَنْبَتَ الرَّبُّ الْإِلَٰهَ مِنَ الْأَرْضِ كُلَّ شَجَرَةٍ شَهِيَّةٍ لِلنَّظَرِ وَ جَيِّدَةٍ لِلْأَكْلِ وَ شَجَرَةَ الْحَيَاةِ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ كَانَ نَهْرٌ يَخْرُجُ مِنْ عَدْنٍ لِيَسْقِيَ الْجَنَّةَ وَ كَانَتِ الْحَيَّةُ أُحْيَلُ جَمِيعِ حَيَوَانَاتِ الْبَرِّيَّةِ الَّتِي عَمِلَهَا الرَّبُّ الْإِلَٰهَ فَقَالَتْ لِلْمَرْأَةِ أَحَقَّا قَالَ اللَّهُ لَا تَأْكُلَا مِنْ كُلِّ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ لِلْحَيَّةِ - كتاب تورات پیدایش فصل ۲ است.

مبحث امروز به تورات کتاب مقدس یهودیان اختصاص دارد، آنچه که می گویند بر موسی ابن عمران نازل شد. این بهشت که آدم در آن بوده چند بار با همدیگر تحلیل کردیم یادتان هست؟ این در همین دنیا بوده. آخر غیر ممکن است که خدا یک بهشتی بیافریند و آدم و حوا در آن باشند و اینها به اینجا بیایند و بعد چند میلیارد سال بعد بنی آدم در آن بهشت بروند؟ این نمی خورد! اینجا الآن دارد همین را می گوید. می گوید وَ غَرَسَ الرَّبُّ الْإِلَٰهَ، ببین اینجا اسم خدا را دو جور آورده یعنی بهم چسبانده الرَّبُّ الْإِلَٰهَ. رَبِّ تربیت کننده اله، پرستیده شده. می گوید خداوند یک بهشتی آفرید وَ غَرَسَ الرَّبُّ الْإِلَٰهَ جَنَّةً فِي عَدْنٍ شَرْقًا ظاهراً این عَدْنُ که الآن بیشتر آن کویر است و مرکز یمن است قبلاً بهشت بوده، آدم که از آنجا بیرون آمده کویر شده، آیا تو قبول می کنی؟ وَ وَضَعَ هُنَاكَ آدَمَ الَّذِي جَبَلَهُ آدم را در آن قرار داد و بالای کوه؛ کوه، طور است. طور به کوههایی می گویند که مثل شمال پر از درخت است، باز هم تکرار می کند الرَّبُّ الْإِلَٰهَ مِنَ الْأَرْضِ كُلِّ شَجَرَةٍ هر نوع درختی در این بهشت بود، شَهِيَّةٍ لِلنَّظَرِ حال می داد نگاهش کنی. آن وقت این دوگانه حرف زدن کتاب های آسمانی می گیری است ها! یعنی وقتی که می گویند فردای قیامت و بعدش آدرس اینجا را می دهند. آن

درس را یادست هست که مال چند روز قبل بود که نقشه بهشت را در غرب کشیده بود، حالا اینجا یکطور دیگر است؛ آن در اسلام بود و این در تورات است در یهود است وَ غَرَسَ الرَّبُّ إِلَهُ جَنَّةٍ فِي عَدْنٍ شَرْقًا در شرق. آن در غرب بود و این در شرق است. وَ وَضَعَ هُنَاكَ آدَمَ الَّذِي جَبَلَهُ آدَمَ را آنجا قرار داد و مواظبش بود مثل کوه! آدم در آنجا تازه از آب و گل در آمده بود. به گفته تورات خداوند در آنجا وَ شَجَرَةُ الْحَيَاةِ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ در وسط بهشت شجره حیات گذاشته بود. حیات یعنی چه؟ یعنی عمر. یعنی بقول معروف فوت کوزه گری در وسط آن درخت هایی بود که در یمن بوده، وَ كَانَ نَهْرٌ يَخْرُجُ مِنْ عَدْنٍ لِيَسْقِيَ الْجَنَّةَ یک رودخانه ای از یمن بیرون می آمد برای اینکه بهشتی ها را سقایت کند آب بدهد. شاید بقول دین ما همین کوثر باشد أَنَا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. وَ كَانَتِ الْحَيَّةُ أَحْيَلُ جَمِيعِ حَيَوَانَاتِ الْبَرِّيَّةِ الَّتِي عَمِلَهَا الرَّبُّ إِلَهُ می گوید در این بهشت حیوانات از هر شکل و قسمی آفریده شده بودند. بعد چگونگی فریب آدم را توضیح می دهد فَقَالَتْ لِلْمَرْأَةِ أَحَقًّا قَالَ اللَّهُ لَا تَأْكُلَا مِنْ كُلِّ شَجَرِ الْجَنَّةِ آدم از خدا سؤال کرد که ما با این حیوانات باید چگونه تغذیه بشویم؟ خدا گفت که همه چیز هست ولی لَا تَأْكُلَا مِنْ كُلِّ شَجَرِ الْجَنَّةِ. قَالَ اللَّهُ لَا! آدم گفت این حیواناتی که خلق شدند در تغذیه و غرائز با ما هستند؟ خدا گفت قَالَ اللَّهُ لَا تَأْكُلَا مِنْ كُلِّ شَجَرِ الْجَنَّةِ از همه درخت های بهشت بخورید. فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ لِلْحَيَّةِ یک ماری آمد و به زن آدم گفت که از همین یک دانه که می گوید نخورید راز و رمز الوهیت است. این درخت، همین شجره الحیاة یا شجره ممنوعه وسط بهشت بود، آمدند و خوردند. چه کسی فریشان داد؟ مار. مار را چه کسی خلق کرده است؟ خدا! ببین همینطوری پله پله مدور دور می زنید و دوباره درب خانه آقا خدا می آید. حالا این چیزی است که اسلام می گوید، می گوید که شیطان به قیافه مار رفت لای درخت ممنوعه پیچید و یکطوری که اینها تصور کنند درخت به اینها می گوید بیایید من را بخورید آنها را دعوت به خوردن کرد.

درس دوم - کتب آسمانی، کبیۀ یکدیگرند: وَ دَعَا آدَمُ اسْمَ امْرَأَتِهِ حَوَاءَ لِأَنَّهَا أُمُّ كُلِّ حَيٍّ.

یعنی هر چه کتب اولی گفته تا این آخری هست. تنوع نبوده فقط تنوع آن در خشونت بوده! این پیغمبر می آمده، دار و دسته پیغمبر قبلی را قلع و قمع می کرده و آن پیغمبر قبلی، دار و دسته پیغمبر قبلی تر را قلع و قمع می کرده. عیسی را چه کسی بردار کرد؟ حکومت یهودی. پیغمبر را چه کسی از بین برد؟ اطرافیانش. اینجا می گوید که وَ دَعَا آدَمُ اسْمَ امْرَأَتِهِ حَوَاءَ اینجا خیلی بامزه است! می گوید خواند آدم، یعنی گذاشت آدم اسم زنش را حوا! خب اینجا سؤال است: آدم چطوری روی زنش اسم می گذارد؟ کسی که تازه متولد شده و هیچ چیزی نمی داند! ببین این عدم تطابق ها در همه کتب آسمانی هست. حالا این توضیحش قشنگ است، می گوید برای چه اسمش را حوا گذاشت؟ لِأَنَّهَا أُمُّ كُلِّ حَيٍّ برای اینکه حوا مادر همه زندگان است، این را تو چطوری توجیه می کنی؟ زنده حیوان است، حالا ملک و جن را کاری نداریم آنها نوری و ناری هستند، ولی حیوان جان ندارد؟ زندگی ندارد؟ آن را به حوا نسبت می دهد می گوید تخم اصلی همه اینها را حوا به وجود آورده است. حالا خودتان بگویید آیا این بی احترامی است به خانم ها یا احترام است؟ اگر به یک زنی بگویی که تو سگ زاییدی، خوشش می آید؟ گاو زاییدی، خوشش می آید؟ می گوید چرا فحش می دهی؟ حالا این جالب است لِأَنَّهَا أُمُّ كُلِّ حَيٍّ.

درس سوم - چه کسی به قابیل، دروغ گفتن را آموخت؟: وَ عَرَفَ آدَمُ حَوَاءَ امْرَأَتَهُ فَحَبَلَتْ وَ وَلَدَتْ قَابِيلَ وَ قَالَتْ...

ثُمَّ عَادَتْ... وَ كَانَ هَابِيلُ رَاعِيًا لِلْغَنَمِ... فَقَالَ الرَّبُّ لِقَايِينَ أَيْنَ هَابِيلُ أَخُوكَ؟ فَقَالَ لَا أَعْلَمُ أَحَارِسُ أَنَا لِأَخِي - تورات
پیدایش فصل ۴ است.

وَعَرَفَ آدَمُ حَوَاءَ امْرَأَتَهُ فَحَبَلَتْ وَوَلَدَتْ قَايِينَ وَ قَالَتْ حَوَا بَچَه آورد هابیل و قابیل را. ثُمَّ عَادَتْ پریود شد، اینطوری من دیدم، نمی دانم برایتان گفته ام یا نه؟ پریود شدن نباید عاید زن ها می شد، می گویند از آن وقتی که حوّا را از بهشت بیرون کردند به عنوان یک مَهر داغی که روی پیشانی بگذارند گفتند تمام آنهایی که زن هستند باید پریود بشوند. پریود چیست؟ آنچه که قرآن می گوید: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى از پیغمبر می پرسند که گناه زن در قاعدگی چیست؟ می گوید أَذًى، خودش هم می گوید، می گوید باید اذیتش کرد! یعنی خدا جامعه زنان را خواسته اذیت کند آنها را مبتلا به خونریزی کرده است. وَ كَانَ هَابِيلُ رَاعِيًا لِلْغَنَمِ هابیل همان کسی که به وسیله قابیل کشته شد، برای گوسفندان چوپان بود، داستانش را که می دانید قابیل زد هابیل را کشت. این قسمتش خیلی مهم است، وقتی که او را نابود کرد فَقَالَ الرَّبُّ لِقَايِينَ، که اینجا عنوانش در عبری لِقَايِينَ است، قایین شده قابیل، آدم به قابیل گفت که این داداشت را نمی بینیم، چه شده است؟ أَيْنَ هَابِيلُ أَخُوكَ؟ داداشت کجاست؟ فَقَالَ لَا أَعْلَمُ بین این دروغ را چه کسی به این یاد داد؟ فَقَالَ لَا أَعْلَمُ أَحَارِسُ أَنَا لِأَخِي گفت من مواظبش بودم حراست می کردم. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ریادت هست که گفتیم در بدی ها و در گناهان هست؟ مورد اولیه اش این است. یعنی قبل از این، مورد تغذیه ممنوعه آدم و حوّا بود و بعد به سراغ بچه هایشان آمد. قابیل گفت من نمی دانم. این نمی دانم هم خیلی حرف به جایی است یعنی او می داند! در مصادر دینی داریم که: أَلْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ - لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ - وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.

درس چهارم - تکامل انسان در حیطة مَا خَلَقَ اللَّهُ: وَ كَانَ إِلَى كَلَامِ الرَّبِّ قَائِلًا يَا ابْنَ آدَمَ اِرْفَعْ... وَقُلْ لَهُ هَكَذَا قَالَ السَّيِّدُ الرَّبُّ... وَأَقَمْتُكَ عَلَى جَبَلِ اللَّهِ الْمُقَدَّسِ كُنْتَ بَيْنَ حِجَارَةِ النَّارِ... فَيَتَحَيَّرُ مِنْكَ جَمِيعُ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكَ بَيْنَ الشُّعُوبِ - تورات حزقیال فصل ۲۸ است.

حزقیال در دین ما حزقیال آمده. وَ كَانَ إِلَى كَلَامِ الرَّبِّ قَائِلًا يَا ابْنَ آدَمَ اِرْفَعْ می گوید خدا به حزقیال گفت سرت را بلند کن که تو را بینم. وَقُلْ لَهُ هَكَذَا قَالَ السَّيِّدُ الرَّبُّ این دومین عبارتی است که یهودی ها برای خدا دارند، رَبِّ إِلَهِهُ بود و این سَيِّدُ الرَّبِّ است. اینجا رفته در مبحث اینکه فَيَتَحَيَّرُ مِنْكَ جَمِيعُ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكَ بَيْنَ الشُّعُوبِ می گوید ما یعنی رَبِّ الارباب، ترسیم کردیم، تقسیم کردیم، تنظیم کردیم آنچه که خلق می شود زیر نظر خودمان باشد. وَأَقَمْتُكَ عَلَى جَبَلِ اللَّهِ الْمُقَدَّسِ كُنْتَ بَيْنَ حِجَارَةِ النَّارِ می گوید آتش هم همین جاست جهنّم هم همین جاست. قبلاً بین عوام معروف بود و راست هم بود، می گفتند بهشت و جهنّم همین جاست، اینجا تورات دارد تأیید می کند و می گوید در جهنّم قرار دادیم بَيْنَ حِجَارَةِ النَّارِ سنگ های آتشین، عَلَى جَبَلِ اللَّهِ الْمُقَدَّسِ این مقدس شاید بیت المقدس بوده، می گوید در کنار بیت المقدس جهنّم را قرار دادیم. این همه هیاهو که راجع به جهنّم و بهشت هست شما نگاه کنید چقدر محدود و کوچک است.

درس پنجم - غلظتِ خلق و خوی تربیت شده خدا در برابر پیامبرش: ثُمَّ قَالَ الرَّبُّ لِمُوسَى اُدْخُلْ إِلَى فِرْعَوْنَ فَإِنِّي أَعْلَظْتُ قَلْبَهُ وَ قُلُوبَ عِبِيدِهِ

ثُمَّ قَالَ الرَّبُّ لِمُوسَى خُذْهُ إِلَى فِرْعَوْنَ فَإِنِّي أَغْلَطْتُ قَلْبَهُ وَ قُلُوبَ عِبِيدِهِ. یک بار دیگر هم این بحث را بگونه‌ای دیگر داشتیم که در قرآن می‌گوید پیغمبر را می‌فرستد، قبل از آن چند تا الوات، اشرار و زورگو را می‌فرستد که مزاحم کار پیغمبر بشود، حالا همین را می‌گوید؛ خدا می‌گوید که داخل خانه فرعون شوید. فَإِنِّي أَغْلَطْتُ قَلْبَهُ، من غلیظ کردم قلبش را. یعنی به عبارت خودمان او را سنگدل کردم. خب، وقتی که سنگدل است برای چه به آنجا نماینده می‌فرستی؟ بر سیه دل چه سود خواندن وعظ این از مصادیق گذشتگان است. وَ قُلُوبَ عِبِيدِهِ قبطیان که بازماندگان و دار و دسته او هستند همه آنها قساوت قلب داشتند.

درس ششم - ازدواج پیامبر با دختر فرعون و اجنه، چگونه تحلیل می‌شود؟: وَ أَحَبَّ الْمَلِكُ سُلَيْمَانَ نِسَاءً غَرِيبَةً كَثِيرَةً مَعَ بَنَاتِ فِرْعَوْنَ ... وَ قَالَ اللَّهُ لِيُخْرِجِ الْأَرْضَ دَوَاتِ أَنْفُسِ حَيَّةٍ - پیدایش فصل ۱۱ اول پادشاهان فصل ۱۱ است. خب، اینجا می‌گوید وَ أَحَبَّ الْمَلِكُ سُلَيْمَانَ نِسَاءً غَرِيبَةً كَثِيرَةً مَعَ بَنَاتِ فِرْعَوْنَ سلیمان نبی، دختر فرعون را گرفت. مشابه‌اش چیست؟ مشابه‌اش همین است که پیغمبر دختر ابوسفیان را گرفت. اصلاً ارتباطات پشت پرده یکی است! حالا از آن مهم‌تر این است: می‌گوید که تنها دختر او نبود بلکه از اجنه هم با او وصلت نمودند. جن چطوری می‌تواند با انس ازدواج کند؟ جن نامرئی است، جن خلقتش آتش است و خلقت انسان خاک است. چطور می‌توان اینگونه بیانات را تحمل کرد؟ اینجا می‌گوید که خداوند لِيُخْرِجِ الْأَرْضَ دَوَاتِ أَنْفُسِ حَيَّةٍ تمام مخلوق خود را از زمین تحت عناوین فطری خارج کرد. فطرت گرگ درندگی است و فطرت گوسفند گریختن است. خب پس طبق این قاعده‌ای که الان خواندیم سلیمان نبی از اجناس مختلف ذَوِ الْحَيَاتِ زن گرفته بود.

درس هفتم - داستان‌هایی که دست به دست در کتب مقدس، چرخیده است: وَ كَانَ الطُّوفَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا عَلَى الْأَرْضِ وَ تَكَاثَرَتِ الْمَيِّاتُ.

کتب مقدس یکی مسئله طوفان نوح را داده‌اند؛ وَ كَانَ الطُّوفَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا عَلَى الْأَرْضِ چهل روز طوفان قرار داشت، وَ تَكَاثَرَتِ الْمَيِّاتُ، زیاد شد آب باران، همین چیزی که قرآن می‌گوید، قرآن می‌گوید که نوح سوار کشتی شد و پسرش بالای کوه سر به فلک کشیده رفت. نوح گفت بیا الان در آب خفه می‌شوی، او گفت نه سَأُورِي إِلَى حَبَلٍ يَعْصِمُنِي می‌روم بالای کوه که مرا حفظ کند.

درس هشتم - سیستم کوچک سازی خدا، در همه کتب ادیان وجود داشته است!: فَتَنَسَّمَ الرَّبُّ رَائِحَةَ الرِّضَا وَ قَالَ الرَّبُّ فِي قَلْبِهِ لَا أَعُودُ الْعَنُ الْأَرْضَ أَيْضًا مِنْ أَجْلِ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ تَصَوُّرَ قَلْبِ الْإِنْسَانِ شَرِّيرٌ - پیدایش فصل ۸ است.

این هم مثل سوره‌های قرآن است، منتهای مراتب به جای سوره، پیدایش است. فصل هم همان آیه است. اینجا می‌گوید به نوح گفت که بعد از طوفان همه شما پیاده بشوید. فَتَنَسَّمَ الرَّبُّ رَائِحَةَ الرِّضَا می‌گوید خدا از اینکه خلق خودش را به دست خودش نابود کرده ناراضی بود، وَ قَالَ الرَّبُّ فِي قَلْبِهِ لَا أَعُودُ الْعَنُ الْأَرْضَ أَيْضًا مِنْ أَجْلِ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ تَصَوُّرَ قَلْبِ الْإِنْسَانِ شَرِّيرٌ می‌گوید دیگر از این به بعد حرف هیچ پیغمبری را گوش نمی‌دهم که مردم را از بین ببرد. خب آن وقت منازعاتش چه بود؟ یادتان هست که بعد از فروکش آب، نگاه نوح به جسدها افتاد و گفت ای خدایا اینها چقدر غم‌انگیز مُردند! بعد خدا گفت خب تو خودت کردی! خب اینجا خیلی محل حرف است! خدا کرده یا نوح؟ خدا قاتل است یا نوح؟

آنجا که در آن آیه می گوید فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ.

درس نهم – در کتب قبلای ها هم وعده های خدا بوده است: اِذْهَبْ مِنْ اَرْضِكَ وَ مِنْ عَشِيرَتِكَ وَ مِنْ بَيْتِ اَبِيكَ اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي اَرِيكَ.

این وعده ها را در همه کتاب های آسمانی دیدیم و ملاحظه کردیم. می گوید: اِذْهَبْ مِنْ اَرْضِكَ وَ مِنْ عَشِيرَتِكَ وَ مِنْ بَيْتِ اَبِيكَ اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي اَرِيكَ خارج شو با این حکم مأموریت، برو به سمت دشمنان من. دشمن گذاشته فوتش هم کرده او را قوی هم کرده بعد به پیغمبرانش هم می گوید بروید جلو، یک خمش را بگیر و او را در خاک بگذار. تاریخ در این موقعیت ها نوشته می شود.

درس دهم – احکام در شرایع دینی، کپی گذشتگان است: وَ مَكْرُوهَا يَكُونُ لَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ لَا تَأْكُلُوا – تورات لاویان فصل ۱۱ است.

هر چه که در کتب قبل حکم داریم در قرآن هم داریم. می گوید مشابه این بحثی که الان می خواهیم بکنیم در قرآن هست، اینجا در مُحَرَّمات، تورات لاویان فصل ۱۱ آمده بحث کرده که چه بخورید و چه نخورید. وَ مَكْرُوهَا يَكُونُ لَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ لَا تَأْكُلُوا گفته اینجا چند تا جانور هست که نباید آنها را بخورید. حالا چینی ها همه را می خورند بخاطر این است که جمعیت زیاد است و خدا نمی تواند به اینها نان بدهد. در قرآن می گوید اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ حلال شد بر شما صید آب. که بازیکی دوتا پرانتز دارد.

درس یازدهم – داستان سرائی، قسمت عمده کتاب های ماسبق بوده: فَقَالَ كُلُّ مَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ.

بیشتر کتاب های آسمانی قصه می گویند، برای همین وقتی که پیغمبر به رسالت رسید عرب می آمد دو پایش را جلوی پیغمبر دراز می کرد و دستش را هم بجای بالشت زیر سرش می گذاشت بعد می گفت قِصْ يَا مُحَمَّدُ قصه بگو برایم، چون پیغمبر از داستان های گذشتگان تعریف می کند. این جزء اسنادمان هست. اینجا از چه بخوریم و چه نخوریم یهود استفاده شده است و می گوید که فَقَالَ كُلُّ مَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ می گوید هر ماهی که پولک دارد را بخورید و پولک ندارد را نخورید، الان همین مبحث سر این برنامه شده است.

درس دوازدهم – شهوت، شرارت می آورد و آن در اختیار غیر ماست: فِي كِبْرِيَاءِ الشَّرِّيرِ يَحْتَرِقُ الْمُسْكِينُ – کتاب مزامیر فصل ۱۰، زبور داوود است.

می گوید آدم شروقتی که حاکم شد می سوزاند فقیر را. حالا من یک سؤال می کنم: خدا می سوزاند یا پولدار یا حاکم؟ ها؟ کدام ها مسئول بشر هستند؟ کدام ها باید بیایند جواب بدهند؟

درس سیزدهم – شانه خالی کردن خدا از وظایف خود: اِنَّ اللَّهَ قَدْ نَسِيَ حَجَبَ وَجْهَهُ لَا يَرَى اِلَى الْاَبَدِ.

معلوم می شود که در همه کتاب های آسمانی اُدْعُونِي بوده! چه می گوید؟ می گوید اِنَّ اللَّهَ قَدْ نَسِيَ حَجَبَ وَجْهَهُ لَا يَرَى اِلَى الْاَبَدِ خدا نسیان داشت فراموش کرد که حجاب ها، پرده ها و موانع را کنار بزند تا قشنگ ببیند مردم چکار می کنند. این هم جالب است ها! حجاب ها اینطرف است یعنی روی مخلوق است، اینجا می گوید روی خالق است!

درس چهاردهم - خدا در فرهنگ ادیان، کاملاً خودمانیست: وَقَالَ الرَّبُّ هُوَذَا شَعْبٌ وَاحِدٌ وَلِسَانٌ وَاحِدٌ لِّجَمِيعِهِمْ.... فَبَدَّدَهُمُ الرَّبُّ مِنْ هُنَاكَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ الْأَرْضِ.... لِأَنَّ الرَّبَّ هُنَاكَ.

می گوید که خدا دعوت شد از طرف پیامبر که به زمین تشریف بیاورد. وَقَالَ الرَّبُّ هُوَذَا اینجا اشاره به هود می کند، شَعْبٌ وَاحِدٌ وَلِسَانٌ وَاحِدٌ لِّجَمِيعِهِمْ همه را به یک زبان قرار دادم. این همه را، نمی تواند کره زمین منظور بشود بخاطر اینکه کره زمین دارای اقوام و ملل و شعوب مختلف هستند. لِأَنَّ الرَّبَّ هُنَاكَ خدا اینگونه تعریف کرده، فَبَدَّدَهُمُ الرَّبُّ مِنْ هُنَاكَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ الْأَرْضِ خداوند بر زمین آمد و نشست و نشست خدا در قرآن وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا است. **درس پانزدهم - سنگسار در تورات، برای حیوانات هم جاری است!:** وَإِذَا نَطَحَ ثَوْرٌ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً فَمَاتَ يُرْجَمُ الثَّوْرُ وَلَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَآمَّا صَاحِبُ الثَّوْرِ فَيَكُونُ بَرِيئًا.

در اسلام زناى محصنه رجم و سنگسار دارد، اینجا در تورات برای حیوانات هم سنگسار دارد، خیلی جالب است! یعنی حیوانات هم از دست انسان خلاصی ندارند. إِذَا نَطَحَ ثَوْرٌ یعنی گاو، رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً فَمَاتَ گاو به یک زن یا مرد زد و حمله کرد يُرْجَمُ الثَّوْرُ رجم می شود گاو. اصلاً این چگونه توجیه می شود؟ وَلَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وقتی که اینقدر سنگ زدی تا مُرد گوشتش را نباید بخوری وَآمَّا صَاحِبُ الثَّوْرِ فَيَكُونُ بَرِيئًا می گوید صاحبش تقصیر ندارد، گاو بوده گاو این دوتا را کشته است. حالا ما سؤال می کنیم: پس منظور از مکلف چیست؟ شما تکلیف دادی می گویی که مکلف کسی است که عقل داشته باشد که بر او احکام جاری باشد، خب اینجا آیا گاو عقل دارد که حالا یک نفر را کشته شما باید سنگسارش کنید؟

درس شانزدهم - شقی از انوار، فاقد است و چاره ای جز اطاعت جبری ندارد: لِمَ يُعْطَى لِقَيِّ نُورٍ وَ حَيَاةٍ؟ لَا يَسْمَعُونَ صَوْتَ الْمُسَخَّرِ الصَّغِيرِ كَمَا الْكَبِيرُ هُنَاكَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ مِنْ سَيِّدِهِ - شکایت ایوب باب ۱ است.

ایوب شکایت کرد گفت لِمَ يُعْطَى لِقَيِّ نُورٍ وَ حَيَاةٍ؟ چرا به شقی نور دادی؟ قرار بود که به سعید نور بدهی. بیشتر سؤالات انبیاء از خدا روی اصول بوده، ولی جواب هم همین است که الآن به ما دادند دیگر؛ جواب می دهند جوابی که کفایت امر را نمی کند. می گوید که لَا يَسْمَعُونَ صَوْتَ الْمُسَخَّرِ نمی شنود صدای مسخره کنندگان را. الصَّغِيرُ كَمَا الْكَبِيرُ کوچک مثل بزرگ هُنَاكَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ مِنْ سَيِّدِهِ می گوید حالا که تنظیم شده که صغیر را از کبیر جدا کنی و عبد را از بنده، حالا جواب پیغمبرت را بده که لِمَ يُعْطَى لِقَيِّ نُورٍ؟ حالا این نور چیست؟ احتمالاً نور همان اقبالش است که به او رو کرده، چرا می گویند که آن کسی که دارا تر است خوشبخت تر و نورانی تر است؟ من یادم هست که در زندان بعضی ها به فروع دین عمل نمی کردند خیلی هم نورانی بودند، بعضی ها هم عمل می کردند چهره هایشان مسخ شده بود. حالا اینجا این سؤال پیغمبر است که برای چه او نورانی است؟

ظهوریاب منتظران ۵۲۳۵ - فایل صوتی ۶۰۶۵ - درس اول - بخش اول - ایمان به جبر، موجب راحتی خیال می شود: حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَ أَنَّ مَا أَخْطَاهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ - کتاب مسند الاحمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۷۹، کتاب سنن الترمذی جلد

۲ صفحه ۶۰۳، کتاب مجمع الزوائد جلد ۷ صفحه ۶۰۲ است.

امروز هم مثل دیروز چند تا درس داریم، ورق به ورق است. حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ ابْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ عامل رساندن کلام رجل ظهوری به ما اینها هستند حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ، جابر که صحابی خاص است می گوید از پیغمبر شنیدم که گفت لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ. جالب است ها! مؤمن در فرهنگ دینی کسی است که به فروع دین عمل می کند، در الهیات ظهوری این است؛ مؤمن کیست؟ کسی که قضا و قدر را قبول ندارد، می گوید بابا ول کن جبر چیست. با هزار و یک دلیل می شود ثابت کرد زندگی خود این بابا را که جبر مطلق است. می گوید ول کن بابا! می دانی برای چه این را می گوید؟ دارد از واقعیت ها فرار می کند. لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ قضا و قدر، هم خیر و هم شر است. البته همین الآن به آقا خدا یک تلگرام بزنیم بگوییم که والا ما خیر از تو ندیدیم حتی آن کسی که یک زندگی ایده آل دارد خیر ندیده است. ببین قدیمی ها چه می گفتند؟ می گفتند الهی خدا خیرت بدهد عمرت دراز. خب موقعی که عمر دراز است و خیر نیست، یعنی هر روز چکش، نیزه، تیغ، شمشیر، گلوله. حالا باز هم می گویی خدا عمرت بدهد؟ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئْهُ تا آنجایی باید ایمان داشته باشد که بداند هر چه به او می رسد فرمان اوست وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبْهُ.

بخش دوم: ابوهریره درس دوم را از پیامبر نقل می کند، محمد ابن مصعب ناقل است. ابوهریره می گوید، شاید این درس را قبلاً هم داشتیم ولی یادآوری بعضی مباحث خوب است، غبارزدایی است. این چه می گوید؟ می گوید الْإِيمَانُ بِالْقَدَرِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ. الْإِيمَانُ بِالْقَدَرِ کسی که قضا و قدر را یعنی جبر مطلق را پذیرفته يُذْهِبُ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ از او دور می شود هَمَّ و حزن. هَمَّ چیست؟ هَمَّ و غم باهم است. حزن چیست؟ اندوه، افسردگی و ناراحتی.

درس دوم - خدا را حفظ کنید که نیاز مبرم به حفاظت شما دارد! عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا يُونُسُ ثَنَا لَيْثٌ عَنْ قَيْسِ ابْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ حَنْشِ الصَّنَعَانِيِّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كُنْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمًا فَقَالَ يَا غُلَامُ إِنِّي أَعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ إِحْفَظْ اللَّهُ يَحْفَظْكَ إِحْفَظْ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ - كنز العمال جلد ۱ صفحه ۶۰۱، کتاب تفسیر القرطبی یا قرطبی جلد ۷۱ صفحه ۸۴۱، کتاب لسان المیزان ابن حجر جلد ۳ صفحه ۲۱، کتاب

الجامع الصغير مربوط به سیوطی جلد ۱ صفحه ۹۷۴ است.

سلسله روات: عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا يُونُسُ ثَنَا لَيْثٌ عَنْ قَيْسِ ابْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ حَنْشِ الصَّنَعَانِيِّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ کسی که رجل ظهوری را همراهی کرده که پیش ما بیاید عبدالله ابن عباس است. قَالَ كُنْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمًا گفت یک روزی با پیغمبر راه می رفتیم به من گفت فَقَالَ يَا غُلَامُ إِنِّي أَعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ بیا یک چیزهایی به تو یاد بدهم. اینجا بامزه است این به درد محاجه می خورد که گلوله اش کنی بر سر فروع دینی بزنی. إِحْفَظْ اللَّهَ يَحْفَظْكَ از خدا مراقبت کن تا از تو مراقبت کند! حالا بیا درستش کن؛ آموزه های دینی این است، خدا اینقدر بدبخت و بیچاره است که ما باید او را حفظ کنیم. البته اگر این را برای یک متشرعه بگویی توجیه المسائل را باز می کند و می گوید که منظور حفاظت از دین خداست. بابا دارد رسماً می گوید، چرا داری آن را ماستمالی می کنی، ماله کش! إِحْفَظْ اللَّهَ يَحْفَظْكَ بعد هم مشکل بعد بده بستون است؛ از تو محافظت کنم؟ بله. خب تو هم از من مواظبت کن! چه خدایی؟ آنچنان می آید

در جیب کوچک کت تو! اِحْفَظَ اللَّهُ تَجَاهَكَ حفظ کن خدا را تا ببینی که در همه جا تو را حفظ می کند. إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ یاری می طلبی از خدا! خب بابا این ناقض آن است، نگو دایرة المعارف پر از عدم تطابق هاست، ما عمداً عدم تطابق ها را جمع کردیم! این محصول هزار کتاب است که من طی پنجاه و چهار سال خواندم! اینجا باز اشاره کرده که اگر کمک می خواهی از خدا بخواه. اول خدا را حفظ کنیم که گرگ او را نخورد بعد خدا به مسئولیت خدایی اش عمل می کند.

-- باز ابوهریره آورده است: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ يَكُ وقت این حرف را نگویند: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ دوست داری ما را ببخش. اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ رحم کن اگر دوست داری اگر می خواهی. شِئْتَ همان شاء است؛ ان شاء الله، ماشاء الله. لِيَعْرِمَ فِي الدَّعَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ صَانِعٌ مَا شَاءَ لَا مُكْرَهَ لَهُ می گوید در و پیکر خواسته و حاجت خیلی گشاد و گسترده است. نگو خدایا اگر می خواهی به من کمک کن. بین چقدر قشنگ دارد جبر مطلق را باز می کند، می گوید یعنی وظیفه اش این است که کمک کند. آدم ساختی باید پای درد و دلش بنشینی. اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ خدایا رحم کن اگر می خواهی، بعد چه جوابی می دهد؟ می گوید فَإِنَّ اللَّهَ صَانِعٌ مَا شَاءَ خدا صنعتگری است که هرچه بخواهد می کند یعنی نباید بگویی خدایا اگر خواستی، وظیفه خداست!

درس سوم - حدود جبر را دریابید: كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى وَضَعَكَ يَدَكَ عَلَى خَدِّكَ - مسند احمد حنبل از ترمذی، مسند ابی یعلی، تفسیر الثعالبی، کتاب سبل الاسلام از ابن حجر است.

ابن عباس ناقل است. عبدالله ابن عباس حواری امیرالمؤمنین نقل می کند، می گوید: كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ همه چیز به ساختار جبر است حَتَّى وَضَعَكَ يَدَكَ عَلَى خَدِّكَ. خیلی مهم است ها! این از آن کلیدی هاست، می گوید همه چیز از قبل ردیف شده حتی اینکه در فلان ساعت، فلان جا، فلان دقیقه، فلان ثانیه، دستت را روی صورتت بکشی. حالا فهمیدی چه خبر است؟ همه اینها را در قسمت جبرشناسی بیاورید: حَتَّى وَضَعَكَ يَدَكَ عَلَى خَدِّكَ.

-- این بخش هم درباره شکل گیری جنین می گوید. شاید این را هم قبلاً خوانده ایم. محدثین: شعبه از اعمش از زید ابن وهب از عبدالله ابن مسعود از رسول الله. گفت وقتی که نطفه با اسپرم زن درمی آمیزد که شروع به شکل گیری می کند، از همان موقع که علقه و مضغه است. دیدی وقتی یک نفر را می خواهند بکوبند، می گویند برو علقه مضغه، یعنی آن آبی که گره خورده با آب دیگری. این است؛ شخصیت اولیه انسان این است. این که می گویند از زن و مرد به وجود می آید همین است، مرد آبش را در اندرون زن می ریزد که باهم مخلوط بشود بعد سلسله امور را طی می کند که چه بشود کجا برود؟ می گوید از همان موقع یک فرشته ای می آید فَيُؤَدِّنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، شاید این را هم قبلاً خوانده ایم فَيَكْتُبُ رِزْقَهُ چند تا چیز را برای او می نویسد و بغل همین جنین می گذارد. حالا این بغلش همان جفتش است؛ روزی او را، مرگ، اعمال، شقاوت و سعادتش را. دیگر چه برای تو ماند؟ تو اختیارت سر چیست؟ بگو دیگر! روزی و اختیارت دست خودت است؟ پس چرا اینقدر بدبخت هستی؟ چرا چک هایت برمی گردد؟ مرگت دست خودت است؟ چه کسی دوست دارد بمیرد؟ مخصوصاً سرمایه داران بزرگ و ثروتمندان جهان آیا دوست دارند بمیرند؟ ابد! اینها حتی قلب هایشان را با قلب جوان ها عوض می کنند، می خواهند جوان بمانند. وقتی که یک بچه ای را می دزدند یا

بزرگتر را یک جایی می‌برند مثله‌اش می‌کنند یعنی هر چه در دلش است درمی‌آورند، من شنیده‌ام حتی چشم‌ها را هم درمی‌آورند؛ چشم به چشم معیوب، قلب تازه به قلب علیل، کلیه، کبد، همه چیز.

درس چهارم - دوره تحولات تکاملی و فطری در شکل‌گیری آدمی: إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرَّفَ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ - مصادر: کتاب تفسیر الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۹۳۱، کتاب خلق افعال العباد از صحیح بخاری صفحه ۶۲، کتاب زاد المسیر از ابن الجوزی جلد ۷ صفحه ۱۵۲، کتاب التاریخ الکبیر جلد ۱ صفحه ۹۱۳ است.

به من می‌گویند که قسمت عمده‌ای از وقت کلاس صرف اعلام مصادر و روایات می‌شود. شاید قبلاً این بحث را هم شنیده باشید. می‌گویند جهنمی را در دنیا، جهنمی قرار می‌دهند و بهشتی را در دنیا، بهشتی قرار می‌دهند. چهل روز و شب که گذشت از این لخته خونی که اول آب سفید بوده، بعد تبدیل به لخته خون می‌شود بعد همین‌طور شکل‌پذیر است، می‌گویند در چهل روز و چهل شبی که نخستین چله است در شکم مادرش بوده همانجا ردیف شده که این جهنمی است یا بهشتی است. حالا تو بگو که اختیار کجاست؟ تو بگو چرا یوسف از بین دو پای زلیخا بلند شد، کام نگرفت و زندان را ترجیح داد؟ تو بگو دیگر! برای اینکه یا ترسیده، کار خداست و یا از خدا حذر کرده، کار خداست و یا می‌ترسیده عزیز مصر بیاید سر بزن‌گاه بگوید این وسط چکار می‌کنی، کار خداست. همه اینها کار خداست. باز این روایت را هم قبلاً برایتان گفته‌ام: إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ می‌گوید خدا خلق کرد به وسیله یک خاکی که در مشتش جمع کرد بعد آن را بست، باز شد، شد خلق! این از همان حرف‌هایی است که ادیان زده‌اند که خدا دست دارد پا دارد. پیامبر چه گفت؟ گفت ﷻ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرَّفَ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ جزء دعا‌های پیغمبر است، می‌گوید ای تصرف‌کننده قلب‌ها این فرودگاه دل مرا که هر لحظه یک سفینه‌ای، هواپیمایی، هلیکوپتری در آن می‌نشینند و برمی‌خیزد آن را در تصرف خودت قرار بده. باز این در واحد اختیار می‌رود. مگر قرار نداده؟ ها؟ مگر در قرآن نمی‌گویند اینقدر زور نزن که مردم را به اسلام دعوت کنی، دست خودمان است؟ ها؟ یعنی چه؟ مگر در قرآن در حدیث قدسی نیامد که خدا فرعون را خلق کرد موسی را هم خلق کرد به هر کدام وظیفه‌ای داد، شیطان را خلق کرد پیامبران را خلق کرده و به هر کدام دستورالعمل‌شان را داد، آن وقت تو چطور می‌گویی بر شیطان لعنت؟ ها؟

درس پنجم - عدم تطابق‌ها در ساختار دینی: الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ - اسناد: صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد ابن حنبل، کنز العمال، الدر المنثور است.

ابوهریره راوی است از پیامبر می‌گوید. پیامبر فرمود: الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ ایمان آورده قوی، از ایمان آورده ضعیف، پیش خدا آبرومندتر است. خب، قوی یعنی در برابر تهاجمات قدرت داشته باشد. ببینید سؤال کردن از معلم خیلی خوب است، یعنی سؤال به معنای حرکت است. کسی که سؤال نمی‌کند استپ کرده. یعنی من به این جواب و درس قانع هستم. منتظر در حال حرکت است، به کجا می‌رود؟ به جایی که ظهور باشد. ظهور چیست؟ ظهور نبود غیبت، فقدان غایب بودن است. خب که چه؟ یکی از موارد غیبت نداشتن پاسخ است. پس ما به

سمت پاسخگویی پیش می‌رویم تا سؤال بکنند. ضعف منتظر در محاجه، کانال محاجه جبران می‌شود، آنجا حضور پیدا می‌کند مانند یک توپ، سؤالات را این پاس می‌کند به این، او پاس می‌کند به این.

درس ششم - تقسیمات زوری در آفرینش انسان: عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ زَيْدِ ابْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُسْلِمِ ابْنِ يَسَارِ الْجُهَنِيِّ، أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ، سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (سوره اعراف ۲۷۱) فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ سِئْلَ عَنْهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ حَتَّى فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً. فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُونَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُونَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَمِ الْعَمَلُ؟ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ - صحيح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن الكبرى، كنز العمال است.

باز هم سلسله روایت که نمی‌خوانم که وقت تلف نشود. پیامبر تفسیر آیه ۱۷۲ سوره اعراف را کرده است. فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ خَلِيفَهُ دَوْمَ مُسْلِمِينَ جِهَانَ گفتم سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ سِئْلَ عَنْهَا از پیغمبر شنیدم، پیغمبر جواب داد فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ (تبارک و تعالی) خَلَقَ آدَمَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ حَتَّى فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً بَعْضِی هَا می‌گویند یک وظیفه‌ای به ما بدهید ما یک کاری بکنیم. یکی از وظایف همین است درباره اینکه خدا تبدیل به انسان شده، یا مشابه انسان شده و فعالیت‌های انسانی انجام می‌دهد، یکی از آنها همین است. عمر گفت پیغمبر خدا گفت وقتی که خدا آدم را آفرید دست کشید به راستش؛ قسمت راست بدن. پشت، در قسمت راست. پشت را دو قسمت کنید؛ نصفی از آن چپ و نصفی از آن راست، این راست را می‌گویند که آدم‌های خوب را ریخت بیرون، خالی کرد. خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ مثل مورچه‌ها از کمر آدم ابوالبشر بیرون می‌ریختند، اینها بهشتی هستند مدام بزرگ می‌شوند بهشتی می‌شوند، وَ بَعْمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ در برابرش هم می‌گویند، می‌گویند که به قسمت چپ کمر آدم دست کشید و اهل آتش بیرون ریختند. فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ این چپ‌ها که از کمر آدم دارند خالی می‌شوند اینها برای آتش آفریده شدند. می‌بینید چقدر خدای زمین ظالم است؟ این آتش را از بچه‌های کوچک ما می‌بینیم؛ در شکم مادر بچه ناقص به دنیا می‌آید. کورتاژ هم که ممنوع است، این بچه را می‌آورند. امروز چندتا بچه اینجا بود یادی هم از آنها بکنیم، دل آدم می‌سوخ یک دختر و پسر بودند که بیماری اوتیسم داشتند، مادر با چشم اشکین می‌گفت که اینها را چه کنم؟ این دختر فردا بزرگ می‌شود چطوری از او محافظت کنیم؟ خیلی حرف است ها! خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَ بَعْمَلِ أَهْلِ النَّارِ آنها عمل می‌کنند يَعْمَلُونَ به آنچه که استعداد و استحقاقشان است. مثل اینکه مشابه این درس را هم داشتیم. فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ یکی بلند شد گفت پیغمبر فَيَمِ الْعَمَلُ؟ این همه می‌گویند حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ عمل کدام است؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ببین این می‌ارزد تکرارش کنیم البته اگر خواندیم، آنهایی که نسخه‌ها را برای کتاب جمع‌آوری می‌کنند یادشان باشد آنهایی که تکراری است بیندازند، توضیح و عنوان باشد. می‌گویند ما خرج می‌کنیم بهشتی در دنیا بهشتی باشد. مثل خرجی که برای یوسف کرد. خرجش چه بود؟ خرجش این بود که آمد زلیخا را بکوبد ترس و لرز به جاناش انداخت، این خرج است، بعد هم فرار کرد. ببین چه

نشان دادند که فرار کرد، خیلی جالب است ها! چون کاخ بود قصر بود زلیخا هم قشنگ و جوان بود همه چیز مهیا بود، چه دید؟ خدا چه نشانش داد که در رفت؟ زلیخا پیراهنش را کشید که کجا می‌روی؟ بهترین جا آمدی. در رفت، پیراهنش چر خورد، در سیاهچال رفت. اینطوری حفاظت می‌کند ها! خب این تبعیض نیست؟ الآن به من می‌گویند که پراید در خیابان‌های تهران حرکت می‌کند و ماشین‌های پنج میلیاردی هم حرکت می‌کند، خدا به او داده به این نداده، آیا این تبعیض نیست؟ بله تبعیض است، ظلم است، ستم است ولی نمی‌شود آن را به ذات اقدس کبریائی منتسب کرد به خاطر اینکه ما او را نمی‌شناسیم، ما او را نمی‌فهمیم.

(فایل صوتی ۷۰۸۱ - درس هشتم - بخش دوم) کتاب مستدرک علی الصحیحین از حاکم نیشابوری حدیث ۷۴. خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَ بَعَمِلِ أَهْلُ النَّارِ يَعْمَلُونَ. از اولش بگویم؛ عمر ابن الخطاب، عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله می‌گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ شَنِيدَمَ از پیغمبر، يُسْأَلُ عَنْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ از پیغمبر سوال کردند جواب داد، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ بحث ما اینجا است، دقت کن! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ خدا آدم را خلق کرد بعد پشت او را مسح کرد. یعنی به کمرش زد و گفت یا علی به به چکار کردم من، چه خلقی کردم! مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ لمس کرد پشت او را به دست راستش، آن هم دست چپ نه. اینجا را نگاه کن، هم خدا دست دارد و هم مسح می‌کند! فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً پس خارج شد از آدم، فرزندان. یک چیز خیلی مهم در اینجا هست که اصلاً اینها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در مقوله جبر مطلق است؛ فَقَالَ: خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ وَ بَعَمِلِ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَعْمَلُونَ از همان جا جداسازی انجام شد. این خدای تبعیض‌گر، ظالم! آن وقت تو او را سجده می‌کنی؟! تو می‌گویی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ، آیا این اعلی است؟ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ، آیا این عظیم است؟ اینها چیست که می‌گویی و ما داریم می‌خوانیم؟ اینها فرهنگ اسلام است! ما نگفته‌ها را می‌گوییم، ما افشاگر هستیم. خیلی دقت کن، در مقوله جبر مطلق است! متشرعی که دم از اختیار می‌زند این احادیث و روایات و این آیات را بکن درون حلقش! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ خدا آدم را آفرید، ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ پس پشت او را مالید بِيَمِينِهِ با دست راستش، فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً خارج شد بچه‌هایش، وقتی که خارج شد فَقَالَ: خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ گفت این قسمتی که من با دست راستم مسح کردم همه اینها بهشتی هستند. چه موقع گفته؟ ده‌ها هزار سال قبل! ای متشرع آن وقت تو افتخار می‌کنی که نماز می‌خوانی؟ این جداسازی خداست، به تو چه مربوط است، تو مهره شطرنج هستی، به تو گفته نماز بخوان، به این گفته نخوان، افتخاری بر تو نیست، مذمتی بر آن کسی که دین ندارد نیست. خوب گوش کن ببین چه دارد می‌گوید، اینها فرهنگ اسلام است! یک عده آمدند، گفت اینها بهشتی هستند، عمل می‌کنند عمل صالح، ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ دوباره دست کشید به پشت آدم، فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً باز یک عده از بچه‌هایش آمدند، فَقَالَ: خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ. این خدا، هم تبعیض‌گر است، هم ظالم است، هم دروغگو است و هم خلافکار است. ببین چه دارد می‌گوید! اگر دروغ است پس این اسناد و مدارک اسلام را جمع کنید، به دور بریزید، آتش بزنید و نگذارید آبروی خدای زمین برود! می‌گوید یک عده دیگر را هم که مسح کشید، گفت اینها جهنمی هستند و کاری می‌کنند که به جهنم بروند! حیف که مخاطبین پیغمبر الاغ بودند، یک نفر عاقل پیدا نشد که بگوید یا رسول الله اگر خدا آن زمان بهشتی و جهنمی را خلق کرد و از هم جدا کرد و هر کدام هم در مسیر خودش فَالْهَمَّهَا

فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸ شمس) گذاشت، پس تو چرا حد می زنی بر آن کسی که زنا کرده؟! این که از قدیم الایام مقدر شده زنا کند! چرا لواط کار را از بالای کوه به پایین می اندازی؟! چرا دزد را قطع ید می کنی؟! چرا کسی که نمی خواهد به اسلام ایمان بیاورد گردنش را می زنی؟! چرا کسی که به اسلام آمده و بعد دیده به درد نمی خورد می خواهد خارج بشود او را می کشی؟! اینها را چه کسی باید جواب بدهد؟ یک آدم نبود، همه ابله، همه احمق! ببین به این محکمی خدا دارد حرف می زند، می گوید: من تعیین کردم که چه کسی بهشتی باشد، وقتی بهشتی می شود کار خوب می کند و او را می گذارم در مسیر کار خوب، چه کسی جهنمی باشد، می گذارم در مسیر گناه. قاتل را می کشی؟ خب این اراده از ده ها سال قبل بوده که قاتل باشد. من نمی دانم، اگر کسی این دایرة المعارف ظهور را کاملاً، بی غرض و مرض بخواند و دستش هم در جیب خدا نباشد، یقیناً از این دین برمی گردد.

ظهور باب منتظران ۵۲۳۶ - فایل صوتی ۶۰۶۶ - درس اول - کیفیت پر نمودن مانیتور آدم: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ عَوْفٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَ شَقَقْتُ لَهَا مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ - اسناد و مدارک: المبسوط جلد ۳، تذكرة الفقهاء جلد ۲، المجازات النبویه صفحه ۶۱، مستدرک الوسائل جلد ۵۱، مسند احمد ابن حنبل جلد ۱، صحيح البخاری جلد ۷، سنن الترمذی جلد ۳، مستدرک جلد ۴ صفحه ۷۵۱ است.

چند تا ورق با عناوین مختلف و اسناد گوناگون برایتان آورده ام. سلسله روات به عبدالرحمان ابن عوفس می رسد. قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ گفتم از پیغمبر شنیدم قَالَ اللَّهُ أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ می گوید رحمان و رحیم خالق رحم است. جایی که انسان از آنجا خارج می شود. یک رحم هم داریم به معنای ذو رحم یعنی فامیل. وَ شَقَقْتُ لَهَا مِنْ اسْمِي صله ارحام به رحمان و رحیم برمی گردد. فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ کسی که وصل بشود به فامیل به من وصل شده وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ هر کس قطع رحم کند از من قطع می کند. اصلاً از بیخ تا بن آن اعتراض و ایراد است؛ ایرادات فنی ها! اول تو ثابت کن که رحمان هستی بعد توقع داشته باش که مردم به هم رحم کنند. ها؟ تو رحمان هستی؟ از کل این هشت میلیارد انسان جهان یک رأی گیری کن ببینیم چه کسی به تو رای می دهد که تو خوب و نوازشگر هستی! و بعد هم می گوید که من جدا کردم آن اسم را از اسم خودم، بعد هم می گوید که هر کس وصل کند خودش را به ذو رحم؛ منظور همین صله ارحام است، به من وصل شده است. من اینقدر سراغ دارم، تو آنقدر سراغ داری کسانی که دست و دل باز بودند، سفره دار، مهمان نواز و درب خانه باز بودند، با صورت گشاده، با دست باز، اقوام و عشیره و فامیل را می آوردند پذیرایی می کردند و امروز بدبخت، بیچاره و محتاج هستند.

-- مستندات آن در کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۲۹ و صحيح مسلم جلد ۸ صفحه ۱۴۹ است. بحث دیگری که به این عنوان چسبیده: ابوهریره می گوید که خدا آدم را خلق کرد در حالی که قد او شصت متر بود. آیا تو اینها را قبول می کنی؟ اینها قصه نیست؟ قد آدم شصت متر بود! خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعاً ثُمَّ قَالَ أَذْهَبَ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به او گفت برو سلام کن به ملائکه. ایراد بعدی این است؛ آیا ملائکه به او سلام کردند یا او به ملائکه سلام کرد؟ ها؟ ملائکه آدم را سجده کردند، پس مقام آدم آنقدر زیاد است که باید آنها سلام کنند. می گوید که سلام از

کوچک به بزرگ است، اصلاً همه چیز جایگاه خودش را از دست داده است.

درس دوم این فایل در دو بخش با موضوع خدا در تعریف ادیان، همانند مؤذن است به علت باز خوان به درس دوم فایل ۴۱۹۶ ملحق گردید.

درس سوم - بی گناهی بدبخت، در محکمه وجدان: عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ الْمَكِّيِّ أَنَّ عَامِرَ ابْنَ وَائِلَةَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بَغِيرِهِ فَأَتَى هُوَ أَيْ عَامِرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يُقَالُ لَهُ حُذِيفَةُ ابْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ وَ كَيْفَ يَشَقُّ رَجُلٌ بَغِيرَ عَمَلٍ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَتَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا فَصَوَّرَهَا وَ خَلَقَ سَمْعَهَا وَ بَصَرَهَا وَ جِلْدَهَا وَ لَحْمَهَا وَ عِظَامَهَا - صحيح ابن حبان جلد ۴۱ صفحه ۲۵، معجم كبير طبرانی جلد ۳ صفحه ۸۷۱، کنز العمال جلد ۱ صفحه ۱۱۰ است

این درس چه می گوید؟ درباره جبر و اختیار است. از ابی زبیر مکی نقل می کند، از عامر ابن وائله همینطوری سلسله روایت را تا پیامبر می آورد. پیامبر چه گفت؟ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، همان حرف هایی که می دانید؛ الشَّقِيُّ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ. وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بَغِيرِهِ فَأَتَى هُوَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ أَنهایی که یک ذره عقل داشتند پیش پیغمبر آمدند گفتند که داستان چیست؟ اگر شقی، از روز اول شقی بوده پس چرا تو شمشیر گذاشتی وسطشان و به زور آوردی مسلمانشان کردی؟ این شقی است! یا آن خوب ها؛ سعدا، برای چه آنها را به زور آوردی، خب آنها باید خودشان می آمدند، مگر دسته بندی نشده بود؟ پرسید وَ كَيْفَ يَشَقُّ رَجُلٌ بَغِيرَ عَمَلٍ؟ چقدر قشنگ بحث می کند؛ می گوید چگونه آدم بدبخت می شود در حالی که کاری نکرده. این بدبختی از روز اول برایش نقش بسته، یعنی اینطوری نیست که از ده سالگی به بالا تکلیف شده، نه از وقتی که از مادر جدا می شود. پاسخ داد که إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ مرور کرد به نطفه یعنی همان آب، وَ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً چهار شب گذشت بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا فَصَوَّرَهَا فرشته ای فرستاد صورت به او بدهد وَ خَلَقَ سَمْعَهَا وَ بَصَرَهَا وَ جِلْدَهَا وَ لَحْمَهَا وَ عِظَامَهَا بدنش را ساختار سازی کرد. می گوید: آن موقع خدا به این فرشته گفت که اعلام کن که تو بدبخت هستی یا خوشبخت هستی.

درس چهارم - بی ثباتی در مقدرات، نشان بی هویتی بشر است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي - مستدرکات: امالی جلد ۲ صفحه ۶، سنن کبری جلد ۴ صفحه ۲۱۴، صحيح مسلم جلد ۸ صفحه ۲۶، مسند احمد جلد ۲ صفحه ۱۸۴، صحيح بخاری جلد ۸ صفحه ۱۷۱ است.

ابوهریره ناقل است، جالب است این ابوهریره ناقل است بعد در کتب شیعه هم از او نقل کرده اند یعنی به عنوان یک راوی معروف حالا از اهل سنت! اینجا همه این سندها را که خواندم امالی مربوط به شیعه است. این درس هم مثل اینکه قبلاً بازنگری است. پیامبر می گوید که خدا گفت: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي هر طوری با هر عینکی تو خدا را نگاه کنی همانطور خدا به تو نگاه می کند. این هم باز امتحانش را بد پس داده! تمام رجال ظهوری، عرفا، انبیاء، اوصیاء، اولیاء، پیامبران و سفراء الهی، تماماً هضم در خدا بودند و تمامشان درب و داغون شدند و رفتند، همه آنها به خدا امید داشتند. ببین وقتی می گوید أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي آنهایی که مبلّغ خدا بودند که اگر خدا را قبول نداشتند زیر تیغ

نمی رفتند که مورد حمله امت قرار بگیرند و تبلیغ خدا را کنند.

(فایل صوتی ۶۵۱۲) انتظار مخلوق از خالقش جز خوبی نمی باشد! این درس هم احتمالاً بازخوان هست ولی کلیدی است. حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ، باز هم از خدا، حدیث قدسی است، أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِيْ خُدا می گوید: بنده من هر طوری که تو بخواهی من با تو رفتار می کنم. کدام بنده ای از خدا آتش می خواهد؟ تابستان سوزان می خواهد؟ خشکسالی می خواهد؟ میوه های خراب می خواهد بخاطر اینکه به آنها آب نرسیده؟ گندم زارهای آتش گرفته شده می خواهد؟ کدام پدری می خواهد فرزندش جلوی او بال بال بزند و نداشته باشد برود داروی او را بیچد؟ نداشته باشد برود عملش کند؟ خدا می گوید که هر طوری که به من نگاه کنی به تو نگاه می کنم. خب خودت می گویی که از اول مردم خلق شدند به فطرت خداپرستی! حالا اصلاً یک مسئله دیگر؛ آیا انبیاء، اولیاء، اوصیاء و ائمة الهداة المهدیین، اینها به خدا سوء ظن داشتند؟ نه، حسن ظن داشتند! پس چرا آنها هم در این تقدیرات بد اذیت شدند؟ آنها که عاشق خدا بودند، اهل بیت که عارف خدا بودند، برای چه آنها اذیت شدند؟

(فایل صوتی ۶۹۸۸ - درس هشتم) حق با ماست که خدای زمین را قبول نداریم! أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِيْ، وَ أَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرْنِي. صحیح بخاری حدیث ۷۴۰۵، صحیح مسلم حدیث ۶۹۸۱-۷۰۰۸، سنن ترمذی حدیث ۳۶۰۳، سنن ابن ماجه حدیث ۳۸۲۲، از خاتم النبیین است. خدا گفته. چه گفته؟ در حدیث قدسی: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِيْ من همان طوری هستم که بنده من مرا دیده و شناخته، وَ أَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرْنِي می گوید من همراهش هستم در آن یافته اش از توحید زمین. این مسئله اش خیلی جالب است: همان گونه هستم که بنده من به من گمان می برد و من همراه وی هستم. یعنی او را همراهی می کند در آن شناخت، یعنی من و تو که شناختیم که این خدا واقعیت ندارد، خدا کمکمان می کند، همین خدا کمکی می کند تا تهش برویم و بفهمیم که هیچ خبری در ادیان و مذاهب نیست. این سند خیلی مهم است: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِيْ، وَ أَنَا مَعَهُ! دیگر چیزی برای توضیح دادن نمی ماند.

-- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ مُسَافِرٍ الْهَذَلِيُّ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ حَسَّانَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ابْنُ رَبَاحٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي عَبْلَةَ عَنْ أَبِي حَفْصَةَ قَالَ قَالَ عَبَادَةُ ابْنِ الصَّامِتِ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ قَالَ رَبِّ وَمَاذَا اكْتُبُ؟ قَالَ اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ يَا بُنَيَّ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي - این هم سنن ابی داوود جلد ۲، سنن کبری جلد ۱ صفحہ ۴۰۲ است.

این درس یک شاخه دیگر هم دارد. این هم شاید بازنگری باشد: با سلسله روات از رسول الله است. إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ چیزی که اول آفرید قلم بود. فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ به قلم گفت بنویس، حالا این قلمی که می گوییم نه منظور خودکار و خودنویس، قلم همان طنین کُن است. فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ قَالَ رَبِّ وَمَاذَا اكْتُبُ؟ گفت چه بنویسم؟ قَالَ اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، چه کرده جبر مطلق! هر کس مخالف است بیاید جلو. لوح و قلم و کرسی را که شنیده اید؟ به قلم گفت بنویس! گفت: چه بنویسم؟ خدا گفت بنویس که تقدیرات هر چیزی تا قیامت به وسیله من ثبت می شود. حالا جالب است، پیغمبر چه می گوید؟ می گوید که مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا اگر کسی بمیرد و این اعتقاد را نداشته باشد فَلَيْسَ مِنِّي.

حالا آن کسی که تابع اختیار است بیاید جواب بدهد. پیغمبر تبرّی جسته از کسی که اصول جبر مطلق را قبول ندارد.

درس پنجم - همه چیز از پیش تعیین شده است و آدمیان آر تیسست این فیلم بلند حیاتند: عَنْ حَذِیْفَةَ ابْنِ أَسِيدٍ یُنْلَعُ بِهِ النَّبِيُّ یَدْخُلُ الْمَلْکَ عَلَى النَّطْفَةِ بَعْدَ مَا تَسْتَقِرُّ فِی الرَّحِمِ بِأَرْبَعِیْنَ أَوْ خَمْسَةِ وَ أَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً فِیَقُولُ يَا رَبِّ أَشَقِیُّ أَوْ سَعِیدٌ فِیُکْتَبَانِ فِیَقُولُ أَى رَبِّ أَذْکَرُ أَوْ أُنْثَى مستندات: الدّیاج علی مسلم السیوطی جلد ۶ صفحه ۷، کتاب تفسیر ابن کثیر جلد ۳ صفحه ۶۱۲، کتاب الدر المنثور السیوطی جلد ۴ صفحه ۵۴۳ است.

باز هم در جبر مطلق برنامه است. تقریباً همین سخنان است اما در یک مدل دیگر است. خب این چه می گوید؟ سلسله روایات به پیامبر رسیده است. پیامبر چه گفت؟ گفت یَدْخُلُ الْمَلْکَ عَلَى النَّطْفَةِ آب منی را که می ریزی؛ مرد داخل بدن زن می ریزد، فرشته می آید. چه می گوید؟ بَعْدَ مَا تَسْتَقِرُّ بعد از اینکه مستقر شد پس نیامد همان جا ماند فِی الرَّحِمِ، بقول بعضی ها در چاکراه خلقت. بِأَرْبَعِیْنَ أَوْ خَمْسَةِ وَ أَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً چهل یا چهل و پنج شب. چله اول است دیگر، جنین در رحم چله به چله سپری می شود، بعد آن فرشته ای که می آید به خدا می گوید یا رَبِّ أَشَقِیُّ أَوْ سَعِیدٌ؟ خدایا این شقی است یا سعید؟ آی بدبخت انسان! بعد می گویی چرا می گویی أَنَا لَمُخْرَمُونَ؟ بابا زنده باد قرآن! حقیقت را می گوید. ما داریم غرامت چه چیزی را می دهیم؟ غرامت این، یکی از مستندات همین است که گفت این سعید است یا شقی؟ فِیُکْتَبَانِ می نویسد فِیَقُولُ أَى رَبِّ می گوید ای خدا أَذْکَرُ أَوْ أُنْثَى بچه پسر باشد یا دختر. یعنی اصلاً نقشی نداریم! اینکه می گوید می رویم دنبال کارشناس زنان که بچه به آن جنسیتی باشد که ما می خواهیم همه اش کلک است، اگر این کار انجام شده باز نهایت اراده خداست، خدا خواسته! پول می گیرند می گویند ما در شکم مادر تغییر جنسیت می دهیم.

ظهور یاب منتظران ۵۲۳۷ - فایل صوتی ۶۰۶۷ - درس اول - خلیفه که شهوتران است، چگونه خواهان حجاب می شود؟: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِیِّ ابْنِ الْحَنْفِیَّةِ أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إِلَى عَلِیِّ ابْنَتَهُ أَمْ کُلْثُومٍ فَذَكَرَ لَهُ صِغَرَهَا فَقَالَ أَبْعَثْ بِهَا إِلَیْكَ فَإِنْ رَضِیتَ فَهِيَ امْرَأَتُكَ فَارْسَلْ بِهَا إِلَیْهِ فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا فَقَالَتْ لَوْلَا أَنَّكَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لَصَكَّكَتَ عَیْنُكَ وَ هَذَا یُشْکَلُ عَلَى مَنْ قَالَ إِنَّهُ لَا یَنْظُرُ غَیْرَ الْوَجْهِ وَ الْكَفَّیْنِ - المصنف جلد ۶ صفحه ۳۶۱ حدیث ۲۵۳۰۱، جامع الاحادیث السیوطی جلد ۴۱ صفحه ۵۶۲، کتاب الاصابه از ابن حجر جلد ۸ صفحه ۵۶۴ است. نیل الاوطار الشوکانی جلد ۶ صفحه ۴۲.

سلسله روایات: محمد ابن علی از ابن حنفیه. أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إِلَى عَلِیِّ عمر ابن الخطاب خلیفه دوم خواست با علی فامیل بشود. یک موقعیتی هم هست که شاهان قدیم هم همینطور بودند، یک گروگان در خانه، در کاخ می گرفتند که طرف شورش نکند. ابْنَتَهُ أَمْ کُلْثُومٍ ام کلثوم را خواستگاری کرد. فَذَكَرَ لَهُ صِغَرَهَا علی گفت این بچه است، مثلاً شاید حدود ده سالش بود. فَقَالَ أَبْعَثْ بِهَا إِلَیْكَ فَإِنْ رَضِیتَ فَهِيَ امْرَأَتُكَ گفت او را به اینجا بفرست تا ببینیم که آیا راضی می شود با هم سن بابایش ازدواج کند. فَهِيَ امْرَأَتُكَ، فَارْسَلْ بِهَا إِلَیْهِ فرستاد. فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا عمر لباس دختر را بالا زد که ران او را ببیند. فَقَالَتْ لَوْلَا أَنَّكَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لَصَكَّكَتَ عَیْنُكَ گفت اگر امیر المؤمنین نبود، زور نداشتی، چشمانت را کور می کردم. خیلی زیباست ها! وَ هَذَا یُشْکَلُ عَلَى مَنْ قَالَ إِنَّهُ لَا یَنْظُرُ غَیْرَ الْوَجْهِ وَ الْكَفَّیْنِ. می دانی جالبش کجاست؟ برای خودش ران دختر بچه مباح است که ببیند، دست به آن بزند، نوازش کند. حالا بقیه آن را دیگر نگفته، یک چیزی بوده که گفته لَوْلَا أَنَّكَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لَصَكَّكَتَ عَیْنُكَ اگر امیر نبود چشمانت را کور می کردم، حتماً ران را بوسیده

و لمس کرده است. جالبی آن به این است که اگر یادتان باشد عمر باعث شد که آیه حجاب نازل بشود، یادتان هست؟ چطور برای دیگران چادر و روسری اما برای خودش بازی با بچه ده ساله! خب قضاوت با تاریخ است.

درس دوم - از خصائص رجل ظهوری، علمی است که مرتبط با خدا باشد: عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ سَرَقَ فَقَطَعَ يَدَهُ ثُمَّ جَاءَا بِرَجُلٍ آخَرَ فَقَالَا أَخْطَانَا هُوَ هَذَا فَلَمْ يَقْبَلْ شَهَادَتَهُمَا وَغَرَمَهُمَا دِيَّةَ الْأَوَّلِ - منابع: تهذيب الاحكام جلد ۱- صفحه ۳۵۱، كتاب وسائل الشيعه جلد ۸۱ صفحه ۳۴۲، كتاب الكافي جلد ۷ صفحه ۴۸۳، كتاب كنز العمال جلد ۵ صفحه ۳۵۵ حديث ۳۹۳۱ است.

نکته مهم این است که حدیث قبلی از طریق اهل سنت آمده. یعنی اگر از طریق شیعه می آمد می گفتند که برچسب زدید. امروز روایات نابی را برایتان آورده ام؛ خیلی قشنگ است و بدرد محاجه می خورد. سلسله روایت: عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ این از طریق موسی ابن جعفر سلسله محدثین را به امیرالمؤمنین رسانده است. أَنَّ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ دُو نفر پیش علی آمدند علی رَجُلٍ أَنَّهُ سَرَقَ امیرالمؤمنین در محکمه قضا نشسته بود، دو نفر آمدند گواهی دادند و گفتند فلانی دزدی کرده، فَقَطَعَ يَدَهُ دستش را بُریدند، ثُمَّ جَاءَا بِرَجُلٍ آخَرَ فَقَالَا أَخْطَانَا یکی از اینها آمد گفت که خطا کردیم اشتباه کردیم دروغ گفتیم. فَلَمْ يَقْبَلْ شَهَادَتَهُمَا وَ غَرَمَهُمَا دِيَّةَ الْأَوَّلِ می گوید وقتی که آمدند گفتند اشتباه کردیم دروغ گفتیم، علی شهادت دوم آنها را قبول نکرد. حالا اگر هم قبول می کرد آیا می خواست دستش را به هم بچسباند و آن را سالم کند؟ دیگر دست قطع شد رفت! فقط دیه و غرامت آن را از بیت المال داد. اینجا مشکل سر این است که اگر قاتل هستیم که رجال ظهوری منبع معالم غیب هستند، پس چطور اینجا علی اشتباه کرد؟ و اینکه نشان می دهد محکمه قضا اشتباه می کند. وقتی در امیر ما اشتباه بود در این زیر دستی ها دیگر فیه المُرَاد! اگر یادتان باشد یک بحثی هم راجع به قضاوت از پیامبر داشتیم که او را هم همینطور رنگ کردند که بعد گفت من را رنگ می کنید قیامت را چکار می کنید؟

درس سوم - درگیری خانوادگی در زندگی رجال ظهوری هم دیده شده است!: سَعْدٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَرَفَةَ عَنْ وَكَيْعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُهَاجِرِينَ إِلَى بِلَادِ الْحَبَشَةِ فَاهْدَيْتُ لِجَعْفَرٍ جَارِيَةً قِيمَتُهَا أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَهْدَاهَا لِعَلِيِّ تَخْدُمُهُ فَجَعَلَهَا عَلِيٌّ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ يَوْمًا فَتَنَظَرَتْ إِلَى رَأْسِ عَلِيٍّ فِي حَجَرِ الْجَارِيَةِ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَعَلْتَهَا؟ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَا فَعَلْتُ شَيْئًا فَمَا الَّذِي تُرِيدِينَ؟ قَالَتْ تَأْذُنُ لِي فِي الْمَصِيرِ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا قَدْ أَذْنْتُ لَكَ فَتَجَلَّلْتُ بِجَلَالِهَا وَ تَبَرَّقَعْتُ بِبُرُوقِهَا وَ آزَادَتِ النَّبِيَّ - منابع كتاب: علل الشرايع جلد ۱ صفحه ۳۶۱، كتاب تفسير البرهان في تفسير القرآن جلد ۵ صفحه ۲۴۱، كتاب بحار الانوار (ط- بيروت) جلد ۳۴ صفحه ۷۴۱، كتاب حلية الابرار في احوال محمد و آله الاطهار جلد ۲ صفحه ۸۷۲ است.

این درس هم جالب است، این هم از اسرار مگو است که تاریخ دزدیده، در شکم خودش قایم کرده، ما جنین آن را بیرون آوردیم. ببینید من برای شما از شیعه سند آوردم، چون اگر از سنی بود می گفتند که علی را ترور شخصیت کردند.

سلسله روات: سعد از حسن از عرفه از وکیع از محمد ابن اسرائیل از ابی صالح از ابیذر، اینجا ناقل ابوذر غفاری یار با وفای پیامبر و علی است. قَالَ كُنْتُ اَنَا وَ جَعْفَرُ ابْنُ اَبِي طَالِبٍ مُهَاجِرَيْنِ اِلَى بِلَادِ الْحَبَشَةِ گفت من و جعفر برادر امیرالمؤمنین به حبشه هجرت کردیم. امیرالمؤمنین چند تا برادر داشت؛ عقیل و جعفر. حبشه همان اتیوپی که در شاخ آفریقا است. فَاهْدَيْتُ لِحَجَّافٍ جَارِيَةٍ قِيَمَتُهَا اَرْبَعَةُ اَلْفٍ دِرْهَمٍ پادشاه حبشه همین اتیوپی که الان هست یک دانه کنیز به جعفر داد که قیمت آن چهار هزار درهم بوده، به پول ما نمی دانم چقدر است، الان فقط می دانم درهم واحد پول یکی از کشورهای عربی است و چند برابر تومان است. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِيْنَةَ وَ قَتِي اَزْ حَبَشَةٍ بَرَكَشْتُمْ وَ وَارَدَ مَدِيْنَةَ شَدَدَتْ اَهْدَاها لِعَلِيٍّ هَدِيَه كَرْدَ اِيْن كَنِيْزَ رَا بَه عَلِيٍّ، تَخْدُمُهُ كَه خَادِم عَلِيٍّ بَشُوْد. فَجَعَلَهَا عَلِيٌّ فِي مَنْزِلٍ عَلِيٍّ اَوْ رَا دَاخِلْ خَاْنَه اَوْرَدَ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ يَوْمًا فَتَنَظَرَتْ اِلَى رَأْسِ عَلِيٍّ يَكْ رُوْزِي فَاطِمَه رَفْتْ بِيْرُوْنْ وَ قَتِي بَرَكَشْتْ دِيْدَ كَه وَضَعْ خَرَابْ اَسْت، اَلْبَتَه اِيْنجا اَبْرُوْداری شَدَه هَا! فَتَنَظَرَتْ اِلَى رَأْسِ عَلِيٍّ كَرْدَ دِيْدَ سَرِ عَلِيٍّ فِي حَبْرِ الْجَارِيَةِ رُوْی دَاْمَن جَارِيَه اَسْت؛ سَر دَر بَغْلْ كَنِيْز اَسْت. خَبْ تَا اِيْنجا مُشْكَلِيْ نِيْسْت، فَقَالَتْ يَا اَبَا الْحَسَنِ فَعَلْتَهَا؟ فَاطِمَه كَفْتْ كَارْ خُوْدَتْ رَا كَرْدِيْ؟ بَرَايْ هَمِيْن مِيْ گُوِيْمْ كَه پِشْتْ صَحْنَه دَاشْت. فَقَالَ لَا كَفْتْ نَه نَكْرَدَم، وَاللَّهِ قَسَمْ خُوْرَد، يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ اَيْ دَخْتَرِ مُحَمَّدٍ مَا فَعَلْتُ شَيْئًا اَنْ چِيْزِيْ كَه مِيْ گُوِيْ اَنْ كَارْ رَا نَكْرَدَم! فَمَا الَّذِي تُرِيْدِيْن؟ قَالَتْ تَأْذُنٌ لِيْ فِي الْمَصِيْرِ اِلَى مَنْزِلِ اَبِي كَفْتْ خُداحَافِظْ، چَاْدَرْشْ رَا سَرْشْ كَرْدَ كَفْتْ بَرُوْمْ پِيْشْ بَا بِيْم! خَبْ اَكْرَ سَرْشْ رَا رُوْی دُوْشْ اَوْ كُذَاشْتَه بُوْد كَه اِيْنطُوْريْ بَهْم نَمِيْ زَدْ وَ بَهْم نَمِيْ رِيْخْت! فَقَالَ لَهَا قَدْ اَذْنْتُ لَكَ فَتَجَلَّلْتَ بِجَلَالِهَا وَ تَبَرَّقَعْتَ بِبُرْقُعِهَا وَ اَزَادَتِ النَّبِيَّ، مُسْئَلَةٌ مُّهِم اِيْنجَا سْت كَه اَنَهايِيْ كَه اَمَدَنْدْ بَرَايْ اَهْلِ بِيْتْ يَكْ كَلَاغْ چَهْلْ كَلَاغْ دَرَسْتْ كَرْدَنْدْ كَه عَلِيٍّ مِيْمَرْدْ بَرَايْ فَاطِمَه، فَاطِمَه مِيْمَرْدْ بَرَايْ عَلِيٍّ، اِيْن رُوْايْتْ رَا كَه اَزْ كَاْنَالْ شِيْعَه اَمَدَه چَكَار مِيْ كَنْدَنْ؟ اَخْتِلَافْ تَا اِيْن حُدْ كَه فَاطِمَه قَهْر كَنْدْ بَرُوْد. يَكِيْ اِيْنكَه فَاطِمَه بَرَايْ عَلِيٍّ اِيْنقَدْر مَحْتَرَمْ بُوْد كَه تَا فَاطِمَه بُوْد عَلِيٍّ زَنْ نَكْرَفْتْ وَ لِيْ كَنِيْز دَاشْت، اِيْنها رَا بَايْدْ بَه تَارِيْخْ سِپَرْدْ وَ دَر مَحَاْجَه كَه تَجْزِيَه وَ تَحْلِيْلْ بَشُوْد.

ظهور یاب منتظران ۵۲۳۸ - فایل صوتی ۶۰۶۸ - درس اول - آیا پیامبر با دیدن زنان تحریک می شود؟ زن

را در تشابه شیطان قرار دادن، انصاف است؟: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهُ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَأَى امْرَأَةً فَأَتَى امْرَأَتَهُ زَيْنَبَ وَ هِيَ تَمْعَسُ مَنِيَّةً لَهَا فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ - كِتَابُ صَحِيحِ مُسْلِمٍ جُلْد ۱ صَفْحَه ۱۳۶، كِتَابُ مُسْنَدِ اَحْمَدِ ابْنِ حَنْبَلٍ جُلْد ۳ صَفْحَه ۱۳۳، كِتَابُ سَنَنِ اَبِي دَاوُوْد جُلْد ۱ صَفْحَه ۷۷۴، كِتَابُ السَّنَنِ الْكُبْرَى جُلْد ۷ صَفْحَه ۹۰۹ اَسْت.

درسی که خیلی مهم است باید همه اسناد را خواند بعضی از آنها زیر خاکی های پر قیمت تاریخ است. سلسله روات: عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ اَزْ عَبْدِ الْأَعْلَى اَزْ هِشَامِ بْنِ اَبِيٍّ اَزْ اَبِي الزُّبَيْرِ اَزْ جَابِرِ (جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اَنْصَارِيٍّ). اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَأَى امْرَأَةً پِيْغَمْبَرْ وَ اصْحَابْشْ نَشِسْتَه بُوْدَنْدْ يَكْ زَنِيْ رَدْ شَدَ فَأَتَى امْرَأَتَهُ زَيْنَبَ وَ هِيَ تَمْعَسُ مَنِيَّةً لَهَا فَقَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ اِلَى أَصْحَابِهِ پِيْغَمْبَرْ تَا اَنْ زَنْ رَا دِيْدَ پِيْشْ زَنْشْ زَيْنَبْ رَفْتْ، كَارْشْ رَا كَرْدَ وَ اَمَدَ. اَسْمْ يَكِيْ اَزْ زَنَاْنْ پِيْغَمْبَرْ زَيْنَبْ بُوْد. فَقَضَى حَاجَتَهُ دَرْ هَنْگَامْ شَهْوَتْ حَاجَتْ چِيْسْت؟ بَه سَمْتِ اصْحَابْ بَرَكَشْتْ فَقَالَ إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ. اِيْن

يك بحث تا اینجا بود، كه آيا پيغمبرى كه هضم در وحى شده با دیدن يك زن با اینکه نه تا زن دارد و ده بیست تا هم كنیز دارد، باز هم تحريك مى شود؟ بابا خدا قوت! خب اين يك موردش است. مورد دومش اين است؛ وقتى كارش را كرد آمد به اصحابش گفت: إِنَّ الْمَرْأَةَ تُثْقِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ دست شما درد نكنه كه اينقدر به خانم ها احترام گذاشتيد! شيطان در زن تجلى دارد. زن، شيطان است، صورتش دلرباست. ثَقِيلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وقتى مى آيد وَ تُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وقتى هم بر مى گردد همينطور. حالا جالب است ها! با توجه به آن بگير و ببندى كه آنجا راجع به حجاب هست كه چادر عربى و مقنعه است و گاهى وقت ها چشم بند است باز هم كسى تحريك مى شود؟ واقعاً زن ها چه گناهى كردند كه بايد پيغمبر بلند شود از بين اصحاب و... اصلاً آدم خجالت مى كشد. بين اسناد از اهل سنت است، چند بار هم گفته ام و تكرر آن هم ديگر بى مزه است. نگويى كه از تشيع نيست به ما ربطى ندارد! چرا به ما ربطى ندارد؟ كتاب ما را هم آنها نوشته اند، چى چى به ما ربطى ندارد؟ اكثريت قاطع مسلمين آنها هستند، شما يك پنجم هستيد و آنها چهار پنجم هستند، حرف اول را آنها مى زنند، خليفه اول و دوم و سوم مال آنها بوده، هر چه به آنها رسيده از طريق اينها بوده است.

درس دوم - رد گم كنى زيركان سياست در نوشتن تاريخ!: حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ وَ الْمَسَاحِي الْمُرُورُ - مسند الامام احمد ابن حنبل جلد ۴ - صفحه ۱۹۳، كتاب الطبقات الكبرى جلد ۲ صفحه ۲۳۲، كتاب السنن الكبرى جلد ۳ صفحه ۴۷۵ است.

اين بحث چه مى گويد؟ اين هم يك پرده ديگرى را كنار مى زند. اگر يادتان باشد ما خيلى از نُسَخ را داشتيم كه پيغمبر در خانه عايشه و در بغل عايشه از دنيا رفت و در دايرة المعارف هم هست. اين از سننى ها است، از شيعه مى گويد نه، پيغمبر روى پاى على و روى دامن على از دنيا رفت. حالا اين جالب است كه مستند، خود اهل سنت هستند كه مادر بزرگوارشان عايشه است. اصحاب حديث: عبده از محمد ابن اسحاق از فاطمه بنت محمد از عمره از عايشه است. قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ وَ الْمَسَاحِي الْمُرُورُ عايشه مى گويد تا زمان دفن پيغمبر با خبر نشديم كه رسول الله عروج کرده است. مى گويد از سر و صدای نمازخوان هاى كه بر پيكر نبوى نماز مى خواندند من با خبر شدم.

-- سلسله روايت: عبدالله حافظ، ابوسعيد ابن عمر، ابوالعباس محمد ابن يعقوب، احمد ابن عبدالجبار، يونس ابن بكير، ابى اسحاق. خب اين درس يك لايه ديگر دارد. عَبْدُ اللَّهِ الْحَافِظُ، أَبُو سَعِيدٍ ابْنُ أَبِي عُمَرَ، أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ، أَحْمَدُ ابْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، يُونُسُ ابْنُ بَكِيرٍ، أَبِي إِسْحَاقَ، حَدَّثَنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ حَالاً ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ هَمِينَ فَاطِمَةَ زهرا است يا نه؟ اگر فاطمه زهرا باشد يك عليها سلام مى نويسند يا براى پيغمبر صلى الله مى نويسند، نمى دانم! امْرَأَةُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ اينجا مسئله را حل كرد كه فاطمه بنت محمد نيست. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ابْنِ اسْحَاقَ: أَدْخَلَنِي عَلَيْهَا حَتَّى سَمِعْتُهُ مِنْهَا عَنْ عَمْرَةَ عَنْ عَائِشَةَ سلسله روايت به عايشه رساند، عايشه چه گفت؟ قَالَتْ وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ مى گويد من با خبر نشدم پيغمبر از دنيا رفته

است. حالا کجا بوده خیلی مهم است ها! هر خبری بوده در لشکر اسامه بوده که پیغمبر دستور داد جز علی همه شهر را ترک کنند. می گوید به خدا قسم مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ با خبر نشدیم تا اینکه صدای بیل و کلنگ را شنیدیم که دارند قبر را می کنند. جالب نبود؟ معارضات هم در روایت. آن اولش که یادتان هست که گفت پیغمبر حالش بد شد در خانه یکی از خانم هایش بود، بعد عایشه رفت او را به خانه خودش آورد و بعد هم مخبر آن حضرات یک و دو و سه شد، بعد هم گفتند که پیغمبر روی پاهای عایشه از دنیا رفت، حالا اینجا این را می گوید. و جالب است که اینها از منابع خودشان است.

درس سوم - اعتراف به عدم حقایق خلفا: قَالَ عُمَرُ ابْنُ خَطَّابٍ كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ - کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۸۵۱، کتاب شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ - صفحه ۱۲ است. (صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۸۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۲؛ ج ۱۱، ص ۳۱؛ عمر ابن الخطاب، ص ۸۵۳؛ لسان العرب المحيط، ج ۲، ص ۷۶. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۰۲ - الصواعق المحرقة، ص ۵، تاریخ الخلفاء، ص ۷۶)

قَالَ عُمَرُ ابْنُ خَطَّابٍ حَضْرَتِ مُسْتَطَابِ اَعْلٰی حَضْرَتِ خَلِیْفَه دَوْمِ فَرَمُودَنْد: كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً خُودَش بَرٰی اَبُو بَكْرٍ بَیْعَتِ جَمْعِ كَرْد، اَسْنَاد و مَدَارَك رَا كِه یَادَتِ هَسْت؟ هَم پُول رِیخْت دَر دَسْت مَرْدَم، هَم چِمَا قَدَار فَرَسْتَاد و هَم تَرَسَانَد. حَالَا اِیْنَجَا بَه دَرَب بَسْتَه خُورْدَه، مِی بَیْنَد كِه حَضْرَتِ مُسْتَطَابِ جَنَابِ آقَا یِ اَبُو بَكْرٍ اَصْلًا اَهْلِ اِیْنِ حَرْفِ هَا نِیْسْت و گُروهِ خُونَش بَه خِلَافَتِ نَمِی خُورْد. اِگَر عَلِی بَر گَزِیْدَه غَدِیْر اَسْت و اِیْنِ هَمِه فَضَائِلِ دَارْد و دِیْگَر شَلُوغَش كَرْدَنْد جَوِّ اَنُهَا رَا گَرَفْت؛ پِیْغَمْبَر اَز دُنْیَا رَفْت، زُورِ بَا لَاسِر رَفْت گَفْتَنْد یَكِی اَز خُود مَان بِیَاوَرِیْم. خُب، عَمْر چِه گَفْت؟ گَفْت بَیْعَتِ بَا اَبُو بَكْرٍ یَكِ فَا جَعِه بُوْد. وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا گَفْت خُدا مَرْدَمِ مُسْلِمَان رَا اَز شَرِّ او حَفْظِ كَرْد یَعْنِی خِلَافَتِ او شَرِ بُوْدَه دِیْگَر هَا! اَیَا شَمَا غِیْر اَز اِیْنِ بَر دَاشْتِ مِی كَنِیْد؟ خِلَافَتَش شَرِ بُوْدَه؟ خُب اِیْنِ خِلَافَتِ رَا چِه كَسِی دَرَسْت كَرْد؟ حَضْرَتِ آقَا یِ عَمْر. حَالَا چَرَا اِیْنِ حَرْفِ رَا مِی زَنْد؟ حَالَا كِه اَبِ اَز اَسِیَابِ افْتَادَه، حَالَا كِه رَأِی هَا جَمْعِ شُدَه، حَالَا كِه كَار اَز كَارِ گَزِشْتَه، حَالَا كِه خَانَه فَاطْمَه سُوخْتَه و بَچَه فَاطْمَه سَقَطِ شُدَه، حَالَا! حَالَا مِی آیدِ مِی گُویْد كِه وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا. خُب حَالَا اِیْنِ بَقِیَه اَش خِیْلِی خُوشْگَل و قَشْنِگ اَسْت؛ فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ بَه بَه چَقْدَر تَارِیخِ خُوبِ اَسْت. تَارِیخِ رَا مِی شُودِ پَنِهَانِ كَرْد اَمَا نَمِی شُودِ رَنْگَش كَرْد. پَنِهَانِ كَرْد یَعْنِی هَمِیْن زِیْر خَاكِی هَا یِی اَسْت كِه مَا دَر مِی آوَرِیْم و لِی رَنْگِ كَرْدَنْ یَعْنِی عَوْضِ كَرْدَنْ. نَه، هَر طُورِی بَاشْد خُورْشِیْد اَز اَبَرِ خُودَش رَا نَجَاتِ مِی دَهْد و نِشَانِ مِی دَهْد. مِی گُویْد هَر كَسِ مِثْلِ اَبُو بَكْرٍ سُوَارِ اسْبِ خِلَافَتِ شُدِ او رَا بَكْشِیْد. بَیْنِ چَقْدَر وَضْعِ خُرَابِ اَسْت، مَسْئَلَه خِیْلِی حَسَاسِ اَسْت! خُودَش اِیْنِ كَارِ رَا كَرْدَه، اَفْسَارِ شَرِّ خِلَافَتِ رَا دَادَه دَسْتِ اَبُو بَكْرٍ بَعْدِ مِی گُویْد كِه هَر كَسِ اِدَا یِ اَبُو بَكْرٍ رَا دَر آوَرْد و مِثْلِ او اَنْجَامِ دَادِ او رَا بَكْشِیْد. یَعْنِی اِیْنَكِه كَارِ او بَه هِیْچِ وَجِهِ حَسَابِ شُدَه، عَاقِلَانَه، آگَا هَانَه و عَارْفَانَه نَبُوْدَه اَسْت.

ظهوریاب منتظران ۵۲۳۹ - فایل صوتی ۶۰۶۹ - درس اول - اینگونه روایات، انتقام گیری از رجال ظهوری است: عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ يُوْسُفَ عَنْ عُثْمَانَ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ صُرَيْسِ ابْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ قُرَيْشٌ وَ شَيْعَتُنَا الْعَرَبُ وَ عَدُوَّتُنَا الْعَجَمُ - کتاب سفینه البحار جلد ۶ صفحه ۵۶۱، کتاب معانی الاخبار باب نص صفحه ۴۰۴،

کتاب بحار الانوار (ط - بیروت) جلد ۴۶ صفحه ۶۷۱ است.

سلسله روات: حسن ابن یونس، عثمان، جبله، ضریس و به امام صادق رسیده است. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ شَنِيدَمَ از امام صادق يَقُولُ نَحْنُ قُرَيْشٌ وَ شَيْعَتُنَا الْعَرَبُ وَ عَدُوَّتَا الْعَجَمِ از آن جمله چیزهایی که در عهد معاویه ساختند که اعلام کرده بود هر کس حدیثی از پیامبر نقل کند که مقابل باشد با اهل بیت به او جایزه می دهیم. این امتداد پیدا کرد، بنی عباس هم دنباله رو اینها بود. امام صادق که بین بنی امیه و بنی عباس بود چون جابجایی بود، مورد توطئه هر دو بنی ها قرار گرفت. اینجا از قول امام صادق می گویند که شیعه ما عرب است و دشمن ما عجم است، در حالی که اعاجم بودند که از اهل بیت حمایت می کردند و این عرب ها بودند که توطئه کردند، سوزاندند، جنگیدند و به اسارت بردند.

درس دوم - اختلاط زن و مرد در مهمترین اعمال دین: أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ نَهَى الرَّجَالَ أَنْ يَطُوفُوا مَعَ النِّسَاءِ فَرَأَى رَجُلًا يُصَلِّي مَعَ النِّسَاءِ فَضَرَبَهُ بِالذَّرَّةِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَاللَّهِ لَئِنْ كُنْتُ أَحْسَنْتُ لَقَدْ ظَلَمْتَنِي وَ لَئِنْ كُنْتُ أَسَاءْتُ فَمَا أَعْلَمْتَنِي فَقَالَ عُمَرُ أَمَّا شَهِدْتُ عَزِيمَتِي قَالَ مَا شَهِدْتُ لَكَ عَزْمَةً فَالْقَى إِلَيْهِ الذَّرَّةَ وَ قَالَ اقْتَصْ قَالَ لَا اقْتَصُّ الْيَوْمَ قَالَ فَاغْفُ قَالَ لَا أَعْفُو فَافْتَرَقَا عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ لَقِيَهُ مِنَ الْعَدِ فَتَغَيَّرَ لَوْنُ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنِّي أَرَى مَا كَانَ مِنِّي قَدْ أَسْرَعَ فِيكَ قَالَ أَجَلُ قَالَ فَاشْهَدْ أَنِّي قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ - کتاب المجموع از المحیی الدین النووی جلد ۲ - صفحه ۶۳۲ است.

سلسله مراتب روات به عمر ابن الخطاب خلیفه دوم رسول الله می رسانند. نَهَى الرَّجَالَ أَنْ يَطُوفُوا مَعَ النِّسَاءِ نَهَى می کرد که در طواف خانه خدا زن با مرد تماس نداشته باشند، أَنْ يَطُوفُوا مَعَ النِّسَاءِ همدوش باشند، چسبیده به هم باشند. فَرَأَى رَجُلًا يُصَلِّي مَعَ النِّسَاءِ فَضَرَبَهُ بِالذَّرَّةِ دید یک مردی در حین طواف به یک زنی چسبیده، او را شلاق زد. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَاللَّهِ لَئِنْ كُنْتُ أَحْسَنْتُ لَقَدْ ظَلَمْتَنِي گفت اگر این کار را از پیش خودت کردی نیک است، وَ لَئِنْ كُنْتُ أَسَاءْتُ فَمَا أَعْلَمْتَنِي فَقَالَ عُمَرُ آن مرد گفت اگر گناه کردم باید با زبان خوش می آموختی نه با شلاق. أَمَّا شَهِدْتُ عَزِيمَتِي قَالَ مَا شَهِدْتُ لَكَ عَزْمَةً فَالْقَى إِلَيْهِ الذَّرَّةَ. خب چه شد؟ خلیفه مسلمین که از درون انسان ها خبر ندارد ظاهر را دید و اعمال امر به معروف عملی و فیزیکی کرد. وَ قَالَ اقْتَصْ قَالَ لَا اقْتَصُّ الْيَوْمَ عمر فردا او را دید، چشمش که به آن مرد افتاد گفت که بیا قصاص کن. قَالَ لَا اقْتَصُّ الْيَوْمَ قَالَ فَاغْفُ قَالَ لَا أَعْفُو گفت نمی کنم. گفت پس ببخش. گفت نمی بخشم. فَافْتَرَقَا عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ لَقِيَهُ مِنَ الْعَدِ فَتَغَيَّرَ لَوْنُ عُمَرَ عمر وقتی که طرف را دید فهمید که قضاوتش اشتباه بوده و کارش نادرست بوده خجالت کشید، گفت بیا تو هم من را بزن. گفت نمی زنم. گفت پس عفو کن. گفت نمی کنم! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ آن مرد به عمر گفت ای امیرالمؤمنین کَأَنِّي أَرَى مَا كَانَ مِنِّي قَدْ أَسْرَعَ فِيكَ قَالَ أَجَلُ قَالَ فَاشْهَدْ أَنِّي قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ حالا چرا اینقدر عجله داری که من تو را ببخشم؟ گفت از مرگ می ترسم. گفت حالا که به یاد مرگ هستی من تو را بخشیدم. یعنی می خواهم بگویم که سیستم حکومتی اسلام در آغاز این بوده، من درآوردی بوده؛ یک کاری می کردند بعد در آن می ماندند بعد عذرخواهی می کردند. آن وقت اینها را تاریخ رها نمی کند. ببین یارو شلاقش را خورد ولی تاریخ که فراموشش نمی کند، ثبت تاریخ می شود. دیگر هیچ چیزی آن را پاک نمی کند.

درس سوم - عبرت گرفتن گرویدگان از باوفایی‌های خالق: الْحَسِينُ عَبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ - کتاب ترجمه نفس المهموم صفحه ۴۳ است.

امام صادق روضه ابی عبدالله را اینطوری می‌خواند: الْحَسِينُ عَبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ حسین محل اشک ریزان مؤمن است. خب این گریه برای چیست؟ آیا برای حسین است؟ حسین که قضیه‌اش تمام شد، برای عبرت‌گیری است که نکند ما هم جای یزید را بگیریم، نکند یک کسی هم جای حسین را بگیرد.

درس چهارم - فرق بین امام حاضر مه‌دوم و پیشوای غایب محصور چیست؟: السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ - کتاب الحوادث والوقایع جلد ۳ صفحه ۱۰۳-۱۰۴ است.

از قول حجت ابن الحسن العسکری در توقیعش نقل می‌کنند. توقیع یعنی کسی ایشان را نمی‌دید. شیعیان یک امامی داشتند که بعد از امام حسن عسکری مفقود شده بود، در غیبت صغری که حدود هفتاد سال طول کشید چهار نفر نایب خاص بودند که سؤالات را می‌گرفتند، جواب می‌گرفتند و وجوہات را هم می‌گرفتند. در آنجا آمده: السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ سلام به کسی که با خون‌هایش غسل داده شد. خب این یعنی اینکه آنقدر خون از بدن ابی عبدالله رفته که همانند بدنی که غسل می‌دهند تمام بدن را پوشانده است. حالا یک سؤال این است که هزار و دویست سال هست که ایشان در پس پرده غیبت است آیا توانسته از این چنین جنایات جلوگیری بکند یا سرکوب آنهایی که ابی عبدالله را کشتند و وارثین آنها، انجام بدهد؟ در این هزار و دویست و خرده‌ای سال چه کسی باید از آرمان شیعه و از واقعیت‌های اسلام دفاع کند؟

درس پنجم - تقصیر تشنه نه از سوی زورگوست، بلکه از ناحیه خدا می‌باشد: الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمُقْسُومِ شَرِبْتُهُ - کتاب اعلام‌الوری جلد ۶۲۲، کتاب اللہوف ۷۵-۸۵ است.

می‌گویند وقتی که مسلم ممنوع‌الشرب شد، برایش ممنوع شد که آب بنوشد، حرف خوبی زده. مسلم دست‌پرورده علی و رسول‌الله است، می‌گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمُقْسُومِ شَرِبْتُهُ اینها نیستند که به من آب نمی‌دهند و آب نوشیدن را بر من منع کردند، این رازق است که نمی‌گذارد من مجروح در دم آخر آب بنوشم. این خیلی در جبر مطلق سایه‌ساز است! الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمُقْسُومِ اگر رزق داشتیم و قسمت شده، می‌نوشیدیم پس قسمت نشده، پس آن کسی که از ضرورت‌های زندگی منع شده و محروم شده به دست خدا بوده است.

ظہوریاب منتظران ۵۲۴۰ - فایل صوتی ۶۰۷۰ - درس اول - مخاطب استغاثه کیست، خدا یا مخلوقش؟: أَمَّا مُعِيثٌ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ أَمَّا ذَابٌّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ - کتاب ارشاد مفید جلد ۲ صفحه ۱۰۲-۱۰۴، اعلام‌الوری صفحه ۲۳۹ است.

از کلمات امام حسین است که منبع بزرگی از خداشناسی دارد. وقتی که همه عزیزانش از بین رفتند این کلام را می‌گوید: أَمَّا مُعِيثٌ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ آیا کسی هست که ناله ما را اجابت دهد بخاطر خدا؟ اینجا معارضش این است که وَجْهَ اللَّهِ آمده، وجه در بعضی جاها به معنای آبرو است و بعضی‌ها می‌گویند که از وجهه می‌آید، یعنی اعتبار. آیا کسی هست که جواب ما را بدهد؟ غیاث یعنی کسی که دستش لای در گیر کرده داد می‌زند و کسی نیست کمکش

کند، لای درب تاکسى مانده، تاکسى هم راهش را گرفته و مى رود، اين هم مى دود، يك چنين شرايطى دارد. اَمَّا مُغِيثٌ يُغِيثُنَا آيا استغاثه ما، التماس ما جايى مى رود كه كسى به خاطر خدا به ما كمك كند؟ بعد اين عدم تطابق هم سر همين است مى گويد لَوْجِهَ اللّٰهِ يعنى كسى مى آيد به خاطر خدا به ما كمك كند؟ اين وجه الله يعنى اينكه خدا بخواهد به ابى عبدالله توجه كند. يك بُعد وجه هم توجه است. بعد خدا به حسين پشت كرده بعد حسين مى گويد چه كسى هست كه به ياد خدا براى خدا دست ما را بگيرد؟ اين از آن كلمات ناقص است.

(فایل صوتی ۷۱۳۸ - درس دوم) براى خدا يارى كنند؟ خود خدا چرا يارى نكرد؟. كتاب اللّٰهوف صفحه ۶۱، امام حسين فرمود. راوى مى گويد: امام حسين روز عاشورا فرياد زد اَمَّا مِنْ مُّغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللّٰهِ آيا كسى هست براى خدا ما را يارى كند. خيلى جالب است، خيلى اسفناك است! چقدر منطق اسلام ضعيف و ناچيز است. امام حسين مى گويد: چه كسى حاضر است به خاطر خدا مرا يارى كند! خود خدا يارى نمى كند، بعد تو انتظار دارى كه به خاطر خدا تو را يارى كنند؟ اَمَّا مِنْ مُّغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللّٰهِ اَمَّا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّٰهِ كسى هست كه دشمنان ما را از حرم رسول الله دور سازد؟ يعنى پيغمبر مى خواست محكم كارى كند، موقعى كه مى خواست وصيت بنويسد جبرائيل را به كمكش مى آورد كه دهان همه آنهايى كه در اتاق نشسته اند و مانع وصيت نويسى پيغمبر شدند سرويس كند صاف كند، پس خود پيغمبر هم نخواست. اگر جبرائيل حقيقت است، پس بايد شفاعت كند. براى نوه اش شفاعت نمى كند، براى دخترش نمى تواند شفاعت بكند، بعد تو مى خواهى شفاعت كند، بروى سر قبر پيغمبر حاجت بخواهى؟!، اينقدر آدم كودن است! پيغمبر اگر زور دارد خودش را از دست اهالى اتاق رها كند، اينها جمع شده بودند كه پيغمبر را بگشند، اينقدر پيغمبر زور ندارد، پس فرق پيغمبر با تو چيست؟ تو زور ندارى او هم ندارد، پس چرا اين همه كيكبه و دبدبه؟ شفاعت مى كند در دنيا در آخرت اينها نه در دنيا مى توانند شفاعت كنند و نه در آخرت، چون آقا بالاسر دارند. آقا بالاسرشان الله است، الله كار خودش را مى كند، براى اينها تره خرد نمى كند. همين اواخر چقدر مردمى كه متدين بودند و بارها به عتبات عاليات و عتاب مقدسه رفتند، وقتى جواب نگرفتند از دين برگشته اند، مى گويند خب چه فايده!

درس دوم - اعتراف به ذلّت، به نحوى كه آرزوى مرگ مى كند:

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنَّنِي	مَنْ الزَّيْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِيرٌ
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ	وَشَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَزِيرٌ
فَيَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَكُنْ	يَزِيدُ يَرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرٌ

- كتاب عنوان الكلام از فشاركى صفحه ۱۱۸ مجلس ۲۱ است.

اين كلاس مربوط به امام سجاد است، كلاً روضه پدرش را به شعر درآورده است:

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنَّنِي	مَنْ الزَّيْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِيرٌ

يعنى فايده اين زندگى چيست؟ اقاد، وقتى كه ذلّت هست، به يارو آب و نان بدهيد به آرزوهايش برسانيد ولى دليل باشد، به خاطر درمان تن به ذلّت بدهد، به خاطر قرض و قوله خودش را بى آبرو كند. اَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنَّنِي حال و روز دمشق پايتخت فعلى سوريه را مى گويد؛ مى گويد ما در آنجا ذلّت خودمان راديديم. اين جواب آنهايى است كه

می گویند نه، بعضی از متشرعین این را می گویند، می خواهند ماستمالی کنند می گویند نه، عزّت مال حسین بود یزید نابود شد، در روز عاشورا جنگ بین حق و باطل بود حسین پیروز شد. اگر پیروز شده، پس چرا جگر گوشه اش زین العابدین این را می گوید؟ چرا می گوید ما ذلیل شدیم؟ مگر امام ذلیل می شود؟ مگر رهبر آسمانی زمین گیر می شود؟ می گوید که ظاهر ما با غلامانی که سیاه پوست هستند و از آفریقا می آورند هیچ فرقی نکرد. وَجَدِي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ ما هر جا می رویم وابستگیمان را به پیغمبر یدک می کشیم و نمی شود انکار کرد. بعد این موضوع را مطرح می کند که جدّ من رسول الله است، فِي كُلِّ مَوْطِنٍ یعنی می خواهد بگوید رسول الله با آن فضیلتش که وصل به جبرائیل، روح الامین و روح القدس بود با این جهت نتوانست امنیت خانواده خود را حفظ کند. ببینید، یک کسی که قدرت دارد و احساس ناامنی در بلد خودش می کند خانواده اش را به خارج می فرستد و شرایط خوبی را هم فراهم می کند. چطور پیغمبر این کار را نکرد با اینکه جبرائیل به او گفته بود و خودش مظلومیت علی را برای علی خوانده بود. جبرائیل از فاطمه و درسرهایی که برایش اتفاق می افتد گفته بود، جبرائیل در تولد ابی عبدالله انهدام او را گفته بود. مثلاً پیغمبر می گوید که در خواب دیدم بنی امیه به شکل بوزینه، گوریل و میمون روی منبر من رفتند. خب چرا پیغمبر اراده نکرد که اینها را نابود کند؟ اگر بگوییم که قصاص قبل از جنایت نمی خواستند بکنند این یک تاکتیک سیاسی - نظامی است باید سنگرهای شناخته شده خوارج و منافقین را پیغمبر خراب و منهدم می کرد. حالا اینجا وقتی که به خانواده پیغمبر اهانت می کنند در حقیقت به خود پیغمبر اهانت کردند. حالا پیغمبر از دنیا رفته دست شان به علی و فاطمه و حسین و... می رسد. وَشَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَزَيْرُ بَرْزُگ ما امیرالمؤمنین است که وزیر پیغمبر بود. این هم که خیلی جالب است، شاید این درس بازخوان باشد ولی بعضی از بازخوان ها خوب است.

فَيَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَكُنْ يَزِيدُ يِرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُ

می گوید که ای کاش مادر مرا نمی زایید. آن اولش هم که گفت ذلّیلاً. اعلان نارضایتی به خلقت خودشان است؛ ای کاش مادر ما را نمی زایید! حالا به دنیا آورده چیست؟ زن ابی عبدالله زین العابدین را به دنیا آورده چه شده؟ می گوید يَزِيدُ يِرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُ که مثل یزیدی که اهل این حرف ها نیست بخواد خلافت کند و خلافتش مثل رده های قبل بوده، داستان های جمع شده در دایرة المعارف موجود است. مثل اینکه یک نسخه هم در این مورد یکشنبه خواندیم. می گوید یزید ما را ببیند در بلاد که اسیر هستیم. چطور آن وقت این را با کلام زینب که گفت رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا همه اش خوشگل بود جوش بدهیم؟ امام زین العابدین مقدم به زینب است، این رجل ظهوری است. این لَمْ تَلِدْنِي اعتراض به خالق است. چرا خلقم کردی؟

ظهوریاب منتظران ۵۲۴۱ - فایل صوتی ۶۰۷۱ - درس اول - در برابر این همه جنایت آمر و عامل به پادشاهی خود ادامه می دهد: يَا جَابِرُ هَيْهَنَا وَاللَّهِ قَتَلْتَ رِجَالَنَا وَ ذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا وَ سُبِيَتْ نِسَاؤُنَا وَ حُرِّقَتْ خِيَامُنَا - کتاب بشارة المصطفی از کتاب اعیان الشیعه طبع ارشاد جلد ۴ صفحه ۷۷، نقل می کند.

امام سجاد با جابر ابن عبدالله انصاری است. جابر پیرمرد است و چند امام را دیده و هماهنگ با پیامبر و حواری بوده. می گوید: يَا جَابِرُ هَيْهَنَا وَاللَّهِ قَتَلْتَ رِجَالَنَا اینجا چرا اسم الله را آورده است؟ قسم به خدا که همین جا مردان ما

را کشتند. در اربعین بوده، هم جابر ابن عبدالله انصاری بوده و هم هیئت عزادار که دور زدند به کوفه رفتند و بعد به دمشق رفتند بعد دوباره به کربلا آمدند تا بروند. **يَا جَابِرُ هَيْهُنَا وَاللَّهِ قَتَلْتُ رِجَالَنَا.** این **يَا جَابِرُ هَيْهُنَا**، واقطع می شود، تقطیع آن این است: **اللَّهِ**، قَتَلْتُ خدا اینها را کشت، با همان چیزی که به شیطان اسلحه داد یعنی همان اغوا، امام حسین اغوا شد. شیطان چه گفت؟ گفت حالا که مرا اغوا کردی من هم اغوا می کنم. اغوا، در باغ سبز است، باتلاقی است که روی آن جلبک و سبزی است، تو به سرعت می روی که این گل ها را بجینی یا خورش آمدن جوگیر شدی، تا در آن می روی سوسمار و کروکودیل بیرون می زند. **يَا جَابِرُ هَيْهُنَا** و این یک قسمت **اللَّهِ قَتَلْتُ رِجَالَنَا**. این حرف یزید را یادت هست؟ حرف عبیدالله ابن زیاد یادت هست؟ هر دوی آنها گفتند، عبیدالله ابن زیاد در کوفه در دارالعماره گفت و یزید در سوریه گفت، گفت خدا شما را کشت! اینجا هم امام در پرده پوشی می گوید. **وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا** سر بریدند بچه های ما را. یعنی اینطوری باید بگوییم **اللَّهِ ذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا!** این خدای زمین مردم را مچل کرده و به بازی گرفته که خوشبختانه پرده از اسرارش باز کردیم، در این دایرة المعارف ظهور خیلی اسرار هست و یکی هم همین **وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا** است. یعنی اراده او بود که بچه ها سر بریده شوند. بچه ها به چه مناسبت؟ آیا عقل دارد؟ بلوغ دارد، تکلیف است، یا کاری کرده است؟ **وَسَبِيَّتُ نِسَاؤُنَا** با زنان ما همان کاری را کردند که با زنان بدکار انجام می دادند. **سَبِيَّتُ**، سَب یعنی فحش، مسخره کردن، ناسزا گفتن و پوشش آنها را کشاندند. اینها در مقوله سَب است. **وَحُرِّقَتْ خِيَامُنَا** آتش زدند خیمه های ما را. یعنی ته مانده هر چه بود کارش را کردند.

درس دوم - چگونه به گویر عربستان برکت داده است؟: الْحَمْدُ لِربِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَانْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا وَجَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ وَبَارَكَ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ - کتاب شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید جلد ۱۴ صفحه ۷۰، کتاب مکارم الاخلاق رضی الدین ابونصر الحسن ابن الفضل الطبرسی صفحه ۲۳۴، کتاب بحار الانوار محمد باقر مجلسی جلد ۱۶ صفحه ۱۶ حدیث ۱۷ و جلد ۱۰۳ صفحه ۲۶۳، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۳۹۷، ۳۹۸ حدیث ۴۳۹۸ و تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۰، الطرائف من معرفة مذاهب الطوائف سید رضی الدین علی ابن طاووس جلد ۱ صفحه ۳۰۷ حدیث ۳۹۷ است.

ابوطالب پدر علی ابن ابی طالب خطبه عقد می خواند. ابوطالب فرزند عبدالمطلب است. عبدالمطلب پادشاه حجاز بود حالا نه به آن موقعیت که شاه دارد ولی برای همه یک بزرگ شناخته شده ای بود. ازدواج چه کسی بود؟ پیامبر با خدیجه. خطبه خواند: **الْحَمْدُ لِربِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ** خدا را سپاس؛ اینجا **اللَّهِ** نگفته. ابی طالب دوره دیده است، جهانگردی کرده و در تجربیات پیراهن پاره کرده است. خب این چه وقتی بوده که این خطبه را خوانده؟ بعد از ورود به اسلام یعنی پیامبر اسلام را اعلام کرد و خدیجه پذیرفت. **الْحَمْدُ لِربِّ هَذَا الْبَيْتِ** این بیت را یعنی کعبه را برای سوگند اشاره می کند. سوگند به آن که ما را وادار کرده دور این خانه بپیچیم و بچرخیم. **الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ** ما را از نسل ابراهیم قرار داد. نسل اینها یعنی عرب ها به اسماعیل ابن ابراهیم می رسد و نسل عبری ها به سمت اسحاق ابن ابراهیم می رسد. الآن اکثریت قاطع عرب هستند و یک اقلیتی عبری هستند که در کشورها پخش شده اند و مرکزشان هم اسرائیل است. **وَذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ** از اسماعیل ما خط گرفتیم. **وَانْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا** نازل کرد برای ما

حرم آمین. حرم امن، چه موقع بوده؟ در زمان ابوطالب یا نه، اصلاً آلی ابد است؟ خواهی گفت که اصحاب فیل آمدند (سوره فیل قرآن) و شکست خوردند. خب این امنیّت را نشان می‌دهد، خب همان یک بار بود بعد از آن چه؟ تاریخ چه می‌گوید؟ بعد از آن جنگ بین عبدالله ابن زبیر و یزید که حاکم بر جهان اسلام بود. در این فیلم مختار هم نشان داده‌اند که از طریق منجنیق‌ها گلوله‌های آتش را به داخل می‌انداختند، چون اینها حصار بسته بودند، کعبه آتش گرفت و خراب شد، مردم به اینطرف و آنطرف می‌زدند. وَ أَنْزَلْنَا حَرَمًا آمِنًا این سیلی که اخیراً آمد ماشین‌ها را می‌برد، دور کعبه آب گل بود، اگر آب صاف بود باز می‌گفتند این معجزه این خانه است، گل آب بود یا همین که از ترس کرونا حج را تعطیل کردند در حالی که باید آنجا امنیّت باشد یعنی مردم از سراسر اسلام به آنجا می‌روند به هیچ وجه من الوجوه نباید کرونا بگیرند. معنای این همین است وَ أَنْزَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ جَعَلْنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ ما را قرارداد که حاکم بر مردم باشیم. اینجا بوی استبداد و اختیار می‌آید. اختیار رد می‌شود بخاطر اینکه آیه می‌گوید تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، ولی استبداد این است: وَ جَعَلْنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ قرار داد ما را حاکمان بر مردم. اینکه می‌گویم عبدالمطلب حاکم بود برای این است. می‌گوید عَلَى النَّاسِ، یک دین دو دین نیست، تمام، بر همه مردم ما حاکم شدیم! باز اینجا می‌رود زیر پوشش استبداد که شاید مردم نخواهند؛ البته در اصل جبر است، شاید مردم نخواهند به شما رأی بدهند، نخواهند زیر یوغ شما زندگی کنند باید آنها را لت و پارشان کنی؟ وَ بَارَكْ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ برکت داد به این مکه که ما در آن زندگی می‌کنیم. این برکت چیست؟ شما شمال را می‌بینید می‌روید، برکت آن است. همه جا سبز یکدست، نعمت، فرآورده؛ برنج، چای، کیوی و مرکبات است، برکت اینهاست. حالا ابوطالب برای چه می‌گوید وَ بَارَكْ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ برکت داد در سرزمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم. از درون کویر چطوری برکت داده است؟ کویر لم یزرع که چیزی از آن روییده نمی‌شود.

ظهوریاب منتظران ۵۲۴۲ - فایل صوتی ۶۰۷۲ - درس اول - عبادت منتظر، تقرب به اصل می‌باشد: إِخْلَاصُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ - کتاب غررالحکم و درر الکلم عبدالواحد آمدی حدیث ۷۲۷، از امیرمان است.

می‌گوید إِخْلَاصُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ. اخلاص چیست؟ برو در تنور، این اخلاص است. من این مستند را خیلی برایتان گفته‌ام، ولی خب در جمع‌آوری کتاب این تکراری‌ها را حذف کنید. گفت که آن عارف درب دکان مرغ‌پزی آمد، مرغ‌ها را کباب می‌کردند. گفت من مرغ می‌خواهم. گفت پول داری؟ گفت نه! گفت اگر نداری برو. گفت همه مرغ‌ها را پر می‌دهم. گفت ای بابا تو چل هم هستی، خُلی! یک کیش گفت، مرغ‌های پوست کنده دست و پا بریده سرخ شده و کباب شده شکل اولیه پیدا کردند و رفتند. مردم این را که دیدند ریختند گفتند تو پیغمبری؟ امامی؟ گفت هیچ چیزی نیست، راهش را کشید آمد. مردم هم همدیگر را خبر می‌کردند، دید مردم او را رها نمی‌کنند مدام می‌گویند تو خدایی، پیغمبری یا امامی؟ شلوارش را جلوی مردم پایین کشید آلتش را به دستش گرفت به مردم شاشید. گفتند آی بابا این خل و چل است. گفت اعتقادی که با یک "کیش" می‌آید و با یک "فیش" می‌رود اعتقاد در کوزه‌ای است! متوجه هستی من چه می‌گویم؟ حواری، مخلص است. نه این شعاری که می‌دهیم که در برخوردها می‌گوییم مخلصیم‌ها، مخلصیم، یا می‌گوید مخلصانه این کار را انجام داد. اخلاص مرحله بالایی است. آن حدیث را که یادت هست؛ النَّاسُ

كُلُّهُمْ هَلَكَى إِلَّا الْعَالَمُونَ وَ الْعَالَمُونَ كُلُّهُمْ هَلَكَى إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ. إِلَّا خَلَاصَ عِبَادَةِ الْمُتَّقِينَ، آنهايي كه مي خواهند به ذات اقدس كبريائي تقرب پيدا كنند بايد خالص باشند. خالص كم است ها! نمي خواهم تو را بترسانم اما در كشتي انتظار ناخالص زياد است، منتهاي مراتب بقول معروف آسياب به آسياب، هر بار مي بيني يكي مي افتد، از همه طرف؛ جديدالورود، قديمي. وقتي كه قديمي مي افتد بيشتر به تو اعتبار و عبرت مي دهد، بايد بفهمي كه قديمي تر از همه شيطان است. يادت هست براي خواندم كه گفت يك سجده اش دو سال طول كشيد، حالا اين دو سال تقويم بشر نه، بلكه دو سال نوري! حالا تو حساب كن سجده يك نمازش كه دو سال نوري طول بكشد ديگر چه خبر است! يعني جبرائيل را پشت سر مي گذارد، بعد او افتاد! حالا كاري به مسئله جبر نداريم آن يك بُعد ديگر است كه اراده بود شيطاني درست بشود و آدمي بيايد اما در ظاهر مي گوييم، فلسفه ظاهري آن اين است كه شيطان نزديكترين موجود به رحمان بود.

درس دوم - با آنكه عقيم است و از بركات دور است، ولي دين از وجودش سرچشمه گرفته است: مَه يَا حُمَيْرَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَارَكَ فِي الْوُدِّ الْوُدِّ وَإِنَّ خَدِيجَةَ رَحِمَهَا اللَّهُ وَلَدَتْ مِنِّي طَاهِرًا وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ الْمُطَهَّرُ وَ وَلَدَتْ مِنِّي وَ أَنْتِ مِمَّنْ أَعْقَمَ اللَّهُ رَحِمَهُ فَلَمْ تَلِدِي شَيْئًا - كتاب خصال از شيخ صدوق صفحه ۳۷، كتاب بحارالانوار از محمد باقر مجلسي جلد ۱۶ صفحه ۳ است.

اينجا يك تکه تاريخي است كه براي تان بُرش دادم. پيغمبر با عايشه در زمينه خديجه بحث مي كند، مناظره و محاجه مي كند. خديجه مادر فاطمه زهرا است. اين محاجه ها خيلي مهم است براي اينكه بدانيم نوع ارتباط حرمسرای پيغمبر با رسول الله چه بوده و در چه معياري بوده و بعد قضيه سم دادن به پيغمبر مطرح مي شود. پيغمبر فرمود مَه يَا حُمَيْرَاءُ از اين حرف ها زن اي حميرا! به او حميرا مي گفتند چون پوستش سرخ بود. فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَارَكَ فِي الْوُدِّ الْوُدِّ وَإِنَّ خَدِيجَةَ رَحِمَهَا اللَّهُ وَلَدَتْ مِنِّي طَاهِرًا وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ الْمُطَهَّرُ گفت بخاطر خديجه اينقدر به من سرکوفت زن! چون بارها مي گفت، پيغمبر مدام به يادش مي افتاد آن هم بخاطر دخترش فاطمه، عايشه مي گفت بابا يك پيرزني بود ديگر، چرا اينقدر از او ياد مي کنی؟ من دختر بچه بودم آدمم، با من حال کن. پيغمبر فرمود خداوند به او برکت داد كه بچه آورد. وَ وَلَدَتْ مِنِّي وَ أَنْتِ مِمَّنْ أَعْقَمَ اللَّهُ رَحِمَهُ فَلَمْ تَلِدِي شَيْئًا گفت تو خودت را با خديجه مقايسه کن؛ او رحمش برکت داشت، چندتا بچه آورد و تو نازا هستی! اين هم يك حكمتي داشته، واقعاً مي گوييم، اگر عايشه بچه آورده بود اينها پوست اهل بيت را مي كندند.

درس سوم - آتش سوزي ابراهيم را رسماً به عهده گرفته! كسي كه به بلایا گرفتار مي شود، به مرحله كفر مي رسد: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ - سوره بقره آيه ۱۲۴ است.

يك بحث كوچك امتحاني قرآني است. اينجا براي اين بحث يك آيه و يك حديث است، آيه اش اين است وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ ابراهيم مبتلا شد. مي گويد خداوند به ابراهيم بلا داد يعني نمرود را به پيغمبرش مسلط کرده تا جايي كه پيغمبرش در آتش بيفتد. بين اينكه آتش براي ابراهيم گلستان شد اين يك حرف، ولي اينكه معروف است كه ابراهيم داخل آتش بوده كه اثبات ابراهيم سوزي هست بعد عكس العمل بعدی آن را كسي قبول نمي كند كه آتش تبديل به

-- إِنَّ الْجَنَّةَ مَنْزِلَةٌ لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالْإِيتِلَاءِ - کتاب سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار عباس قمی مآده بلا، از امام جعفر صادق است.

(فایل صوتی ۶۸۸۷ - درس پنجم) مریض در بستر، شکنجه می‌شود که برود بهشت! إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَمَنْزِلَةً لَا يُبْلَغُهَا الْعَبْدُ إِلَّا بِبَلَاءٍ فِي جَسَدِهِ. کتاب بحارالانوار جلد ۶۴ صفحه ۲۳۷ و جلد ۷۸ صفحه ۱۹۹، امام صادق است. اینجا منطق دین است، وقتی می‌بینید که عقلانیت، اینجا را رد می‌کند، پس چرا می‌گویند: هر چیزی را که عقل، آن را تأیید کرد، دین تأیید می‌کند؟ همه اینجا را عقل رد می‌کند! هرچه ما تا الان خواندیم رد می‌کند. امام صادق فرمود: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَمَنْزِلَةً لَا يُبْلَغُهَا الْعَبْدُ إِلَّا بِبَلَاءٍ فِي جَسَدِهِ در بهشت جایگاهی هست که بنده خدا به آن دست پیدا نمی‌کند مگر به سبب بلای جسمی. یعنی تو اینجا سرطان بگیر، چند ماه جان می‌کنی مورفین اثر نمی‌کند، دکتر مداوا نمی‌کند، دارو افاقه نمی‌کند، که چه؟ که بروی بهشت؟ این از آن پلتیک‌های ادیان و مذاهب است که پاسخی ندارد. از این طرف می‌گویند وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ (۸۲ اسرا) شفا در قرآن است، وقتی شفا نمی‌دهد می‌آید روی این پرونده! آنجا می‌گویند اَلَّذِي اُنْزِلَ الدَّاءُ اُنْزِلَ الشِّفَاءُ آن کسی که درد می‌دهد شفا می‌دهد، بعد اینجا زیاده‌روی است دیگر، اینجا پلتیک است، اینجا فیلم است، اینجا تبلیغ است، وقتی که اثر نمی‌کند توپ را می‌اندازند برای میلیارد ها سال بعد؛ محشر و رستاخیز و قیامت و معاد! می‌گویند تو اینجا اگر له بشوی به بهشت می‌روی. دقت کنید؛ اصلاً تصریح می‌کند که باید حتماً زجر بخشی شکنجه بشوی، إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَمَنْزِلَةً لَا يُبْلَغُهَا الْعَبْدُ إِلَّا بِبَلَاءٍ. خب با این افشاگری‌هایی که خود ائمه می‌کنند، خود رسول الله می‌کند، خود قرآن می‌کند، آن وقت این دین باید در جامعه جایگاه داشته باشد؟

درس چهارم - بی نیازی و عزّت را در توکل نیافتیم! إِنَّ الْغِنَى وَالْعَزِيْزُ لَإِذَا ظَنَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا - کتاب اصول کافی محمد ابن یعقوب کلبینی جلد ۲ باب التغویض الی الله و التوکیل علیه حدیث ۳ است.

امام صادق فرمود **إِنَّ الْعِنْيَ وَالْعِزَّ يُجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا** می گوید که غنا، غنا، همه چیز را شامل

می شود تنها این نیست که شما حساب پس انداز داشته باشید یا در جیب پول باشد، نه، غنا در همه مسائل است. غنا؛ مریض نباشی، غنا؛ تهدید نشوی، غنا؛ آرامش داشته باشی، غنا؛ بیمار نباشی، غنا؛ تحت آزار و اذیت نباشی. إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ عَزَّتْ بَرَعَكْسِ ذَلَّتْ است. ما الان ذلیل هستیم. نه؟ اینطوری نیست؟ ما زیر پای قدرتمندان له هستیم! بابا خوش به حال مورچه که اگر زیر پای فیل می رود می میرد، بیچاره بشر هر روز هزاران آزار و اذیت این مورچه بدبخت را له می کند و هنوز هم دارد راه می رود. می دانید این معنایش چیست و مصداقش کدام است؟ در قرآن چه داریم؟ گفت که من زندانیان جهنم را می سوزانم خاکستر می کنم و دوباره آنها را احیا می کنم مانند همین جریان مورچه است که می گوید، جهنمی را نابود می کند و دوباره می سازد، کار خودش است دیگر، کوزه گر است کوزه می سازد آن را له می کند و دوباره کوزه می سازد، همینطور دوره تسلسل است. إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ جولان می دهند، فَإِذَا ظَفِرًا موقعی که هر دو پیروز شدن بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ اَوْطَنَا. اَوْطَنَا یعنی وطن. می گوید موقعی که پیروز شدند. به چه چیزی پیروز شدند؟ در مقاومت با این دوتا! یعنی غنا را صبر کردی، همه جور پدرت در آمد بعدش که تو بر آن پیروز شدی فَإِذَا ظَفِرًا بعد تازه به موضع نشست دائمی در بهشت می روی. الان اگر این حدیث را در بازار، خیابان، میدان و کوچه بخوانید از سوی مردم عصبانی که از این کلمات برافروخته شده اند با مشت و لگد روبرو خواهید شد. یعنی بزرگان از رجال ظهوری موضع توکل نداشتند؟ چرا نداشتند؟ تجسم توکل ابی عبدالله است. تندیس توکل علی ابن ابی طالب است. چه کسی نصف شب به خیابان می رود در حالی که رهبر جامعه است ولی بدون محافظ می رود؟ این علی ابن ابی طالب است. چه کسی به مصاف هزاران شمشیر می رود؟ این حسین ابن علی است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۴۳ - فایل صوتی ۶۰۷۳ - درس اول - شب قدر هم در لوای تقیه است!! إِنَّ ابی عُمَیْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ ابی جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ هِيَ لَيْلَةُ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ قُلْتُ أَلَيْسَ إِنَّهَا هِيَ لَيْلَةُ؟ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي بِهَا فَقَالَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَفْعَلَ خَيْرًا فِي لَيْلَتَيْنِ - كتاب امالى (الطوسى) النص صفحه ۶۸۹، كتاب وسایل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۹، بحار الانوار (ط - بیروت) جلد ۹۴ صفحه ۴، كتاب التهذيب از شیخ طوسی جلد ۲ صفحه ۱۱۱ است.

سلسله روات ابن ابی عمیر از ابن بکیر از زراره که صحابی و حواری است، از امام باقر است. اینکه می گویند شب قدر حاجت روائی هست، خب وقتی که گم است انگار حاجت روا نمی کند. قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ پرسیدم شب قدر کجاست؟ نشانم بده. قَالَ هِيَ لَيْلَةُ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ به من گفت که شب قدر در این دو شب است؛ یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم است، إِحْدَى وَ عَشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ قُلْتُ أَلَيْسَ إِنَّهَا هِيَ لَيْلَةُ؟ به امام باقر گفتم مگر یک شب نیست، چرا به شک انداختی؟ قَالَ بَلَى امام فرمود: بله درست است. قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي بِهَا گفتم خب به من بگو. فَقَالَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَفْعَلَ خَيْرًا فِي لَيْلَتَيْنِ جواب داد نخود سیاه! گفت که حالا تو دو شب احیا کن مگر چه می شود؟

درس دوم - مسخ شدگان از حیوانات موجود: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا قَالَ أَلْفِيلٌ مَسْخٌ كَانَ مَلِكًا رَجَاءً وَ الدَّبُّ مَسْخٌ كَانَ أَعْرَابِيًّا دَبُّوًّا وَ الْأَرْبُ مَسْخٌ كَانَتْ إِمْرَأَةً تَخُونُ رَوْجَهَا وَ لَا تَغْتَسِلُ مِنْ حَيْضِهَا - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۹ صفحه ۳۹، كتاب الكافي ج ۶ صفحه ۲۴۶، كتاب علل الشاريع

جلد ۲ صفحه ۸۵، کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۴ صفحه ۱۰۶، کتاب البرهان فی تفسیر القرآن جلد ۲ صفحه ۳۸۳ است.

سلسله روات: از احمد ابن محمد، از محمد ابن حسن الأشعری از ابی الحسن الرضا. صحابی حواری امام، محمد ابن حسن اشعری است. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا از امام رضا. این درس را احتمالاً قبلاً خوانده ایم. قَالَ الْفِيلُ مَسْحُ كَانَ مَلِكًا زَنَاءً. اینجایش خیلی مهم است، می گوید فیل که فیل نبود، فیل را فیلش کردند! چطوری؟ گفت فرشته ای بود که زنا می کرد! همین دشت اول ما باید می گیری کنیم. مگر ملک از خودش اختیار دارد؟ برای آن مریم مقدس که می گوید فرشته رفت جبرائیل رفت، تشکیل اسکلت آدم کرد و با او درآویخت. حالا اینجا می گوید فیل فرشته زنا کار بود! واقعاً عصر امروز به اینها نمی خندند؟ فرشته به معنای آنچه که دیده بشود وجود ندارد، فرشته گناه نمی کند، اگر زنا گناه است. یادتان هست که در قرآن چه گفت؟ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (آیه ۶ تحریم)، هر چه او بگوید ربات است حالا اینجا می گوید که فیل فرشته ای بود که زنا می کرد. وَ الذَّبُّ مَسْحُ كَانَ أَعْرَابِيًّا دِيوثاً می گوید گرگ یک عربی بود که دیوث بود. گرگ هایی که به سراسر جهان صادر شدند عرب بودند! اصلاً خود عرب زبان ها خجالت می کشند که این حرف را بزنند. دیوث یعنی چه؟ یعنی زن خودش را به این و آن می دهد. خب حالا می خواهد بگوید جسمیت و فطرت گرگ در این اعرابیان نفوذ کرده است. آن دیوث هم حالا فحش است اما معنای واقعی آن این است: کسی که ناموس خودش را در اختیار این و آن قرار می دهد چون پول ندارد مشکل مالی است. حالا یک عده ای بیماری جنسی دارند آن هیچ ولی اکثریت قاطع از مردم اهل زمین بخاطر نداشتن و نداری است، آدم وقتی که ندارد حالا اگر زنش را هم در اختیار کسی قرار ندهد خود زن از فقر و فلاکت خود فروشی می کند. حالا این شد دیوث! بعد می گوید که وَ الْأَزْنَبُ مَسْحُ كَانَتْ إِمْرَأَةً تَخُونُ زَوْجَهَا خرگوش هم مسخ شده است؛ زنی بود که به شوهرش خیانت می کرد و اینطرف و آنطرف می پرید و غسل حیض هم نمی کرد. اصلاً ببین چیست، آدم چه بگوید. خوب است که اینها به دست بلندگوهای خارج نیفتد و الا چیزی از دیانت باقی نمی گذارند. خرگوش زنی بوده که به شوهرش خیانت می کرده و غسل هم نمی کرده! حالا یعنی اگر غسل حیض می کرد مسخ نمی شد؟ باز هم ادامه دارد، همه حیوانات را گفته است، چون احتمال می دهم که این درس را گفته باشم دیگر ادامه اش نمی دهم.

درس سوم – هم آغاز اسلام با شمشیر بوده و هم پایانش؛ منطق، کجای این دین قرار دارد؟: الْأَحْسَيْنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۵۶، کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۲، کتاب غیبت طوسی صفحه ۲۸۳، کتاب اثبات الهداه بالتلویح و المعجزات جلد ۵ صفحه ۶۱، کتاب تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن جلد ۴ صفحه ۳۲۸ است.

سلسله روات: حسین ابن محمد اشعری از عَنِ الْوَشَاءِ از احمد ابن عائذ از ابی خدیجه از امام صادق، ابی خدیجه حواری است. این درس چه می گوید؟ امام صادق چه گفت؟ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ در مورد حجت ابن الحسن العسکری

سؤال کردند که ایشان وقتی که بیاید چکار می کند؟ فَقَالَ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ گفت ما همه قائم هستیم منتها از دنیا می رویم و قیومت را به نفر بعدی می دهیم، حالا امام حسن عسکری به فرزندش حجت ابن الحسن العسکری داده است. بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ بحث من اینجا است؛ ظهوری که شریعت مطرح می کند خشونت و کشتار است درست همان کاری که رسول الله کرد، شمشیر بلند کرد و گفت بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اسلام با شمشیر در جهان جا باز کرد و با شمشیر هم آخرین بازمانده رسول الله حرکت می کند.

(فایل صوتی ۷۱۰۴ - درس اول) غیر آن چیزی که هست شامل خدای زمین هم می شود. کتاب اصول کافی جلد ۲ باب الحجه، از امام صادق است. أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ أَبُو خَدِيجَةَ فِي بَابِ قَائِمٍ از امام صادق پرسید، امام فرمود: همه ما یکی پس از دیگری قیام کننده به فرمان خداوند هستیم تا هنگامی که صاحب شمشیر بیاید، هنگامی که صاحب شمشیر آمد فرمان هایی جز آنچه هست می آورد. این تکه آخر را دقت کنید؛ فرمان هایی جز آنچه هست می آورد! این قسمت آخر یعنی چه؟ ما فقط با این قسمت آخر کار داریم. فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ. امر، چیست؟ مقدرات است. زیرمجموعه مقدرات چیست؟ دین است. دینی می آورد غیر این دین! مگر این دین، خاتم الادیان نبود؟ پس چطور شد ودیعه جبرائیل را به هم می ریزد؟ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ هرچه که تا الان هست نه، بریز دور، یک چیز جدید می آورد؛ دینِ جَدِید، قَضَاءِ جَدِید، سُنَّةِ جَدِید، سُلْطَانِ جَدِید، نورِ جَدِید. مگر نگفتند که این دین تا قیامت تنها دین باقی مانده است از خدا؟ مگر نگفتند این قرآن تنها کتابی است که تا قیامت می ماند؟ مگر پیغمبر نگفت إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؟ يَأْتِ بِكِتَابٍ جَدِید، بریز دور! من بر اساس تحقیقات دینی می دانی چه می خواهم بگویم؟ آنچه که به دست من آمده این است که از روز اول هم این دین، دین نبود، این کتاب، کتاب نبود! دلیل می خواهی؟ خیلی است، کدام هایشان را بگویم؟ چند تا از آنها را برایت بشمارم: اگر این دین، دین بود نباید معارضات داشت. اگر این کتاب، کتاب بود نباید بین آیاتش تضاد داشت؛ یک جا می گوید مختار هستی و یک جا می گوید مجبوری. اگر این دین حقیقت داشت رأس آن پیامبر خاتم وقتی از دنیا رفت نباید مردم از این دین برمی گشتند؛ اِرْتَدَّ النَّاسُ مِنْ دِينِ اللَّهِ. اگر این دین واقعیت داشت نباید اصحاب خاص پیغمبر به او سم می خوراندند، مانع وصیت نامه نویسی او بودند. پیغمبر برای چه می خواست وصیت کند؟ بگوید فدک را به فاطمه بدهید؟ خب این را که قبلاً داده بود، جلوی انظار داده بود و همه شاهد بودند. پس دیگر وصیت به چه بود؟ آیا نمی خواست وصیت کند که ای مردم من اشتباه کردم؟ من خیال می کردم جبرائیل است، دحیة ابن خلیفه کلبی بود، آیا نمی خواست این را بگوید؟ بابا ببین این رسول الله چه می گوید! می گوید قلم و کاغذ بیاورید بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید! مگر اسلام مردم را از گمراهی نجات نداد؟ ای متشرع چقدر دلیل می خواهی؟ پیغمبر قبل از شهادتش، چند ماه قبلش روی منبر گفت: مردم هر چیزی که شما را به بهشت برساند گفتم و هر چیزی که شما را از جهنم دور بدارد گفتم، آیا این وصیت نیست؟ پس آن وصیت چه بود؟ اگر این دین بود نه دهم آن غایب نبود، دینی که یک دهم کارایی دارد دین نیست، شبهه است، شبهه ناک است. اگر این دین است، چرا آن قانون غدیر که با آن صلابت و استحکام، آیه اش نازل شده اجرایی نشد؟ مگر

خدا نگفت وَاللّٰهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۶۷ مائده) برو جلو من تو را حفظ می کنم؟ تو را حفظ می کنم یعنی صاحب غدیر علی مرتضی را حفظ می کنم، آیا او را حفظ کرد؟ بیست و سه سال سرکوب، خانه نشینی، عملگی، سقایی، کارگری برای یهودی. اگر این دین واقعیت داشت در آن تقیه نمی آمد! تقیه یعنی همه را کنار بگذار و هر چیزی که اقتضا می کند اجرا کن. چطور با قوه قهریه، پیغمبر گفت بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ بِنِیَایِمان بیاور و الا تو را می کشم؟! بعد تقیه را می آورد و می گوید همان طور که ایمان آوردی با تقیه برو از ایمانت خارج بشو، از دینت خارج بشو! چقدر در لسان اهل بیت آمده: دِینِنَا، دِینُکُمْ، دِینِ اللّٰهِ! بعد این کتابش، آن از امیرالمومنین که کتابش را روز اول آورد و گفت هر کس به این کتاب عمل کند گمراه نمی شود. امیرالمومنین به چه زبانی بگوید هر کس به قرآن عثمان ابن عفان خلیفه سوم رسول اللّٰه عمل کند گمراه می شود؟ کما اینکه شدیم و شدند! کلام زیبایی است که امام صادق می گوید: فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّیْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَیْرِ الَّذِی كَانَ.

درس چهارم - این چگونه حرکتی است که افشاگر گذشتگان است؟: أَبُو الْحَسَنِ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ أَبِي یَعْفُورٍ قَالَ
أَوَّلُ قَائِمٍ یُقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ یُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ بِرَمِيلَةٍ الدَّسَكْرَةِ فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ
- کتاب بحار الانوار (ط - بیروت) جلد ۵۲ صفحه ۳۷۵، کتاب الزام الناصب جلد ۱ صفحه ۱۷۱، کتاب سفینه البحار جلد ۳ صفحه ۴۴ است.

روایت: ابوالحسن ابن عبدالله ابن ابی یعفور، از امام صادق است. این خیلی داغ است، این دو کلیده است أَوَّلُ قَائِمٍ یُقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ یُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ می گوید که حجت ابن الحسن العسکری وقتی که قیام می کند چون غیر از این قرآن یک کتاب خاصی دارد مردم علیه او قیام می کنند. این هم یک سند دیگر داشته باش در خصوص اینکه این کتاب های مقدس وصل به وحی نیست! فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ به اعراب؛ عرب ها می گوید، نیامده در شاه عبدالعظیم سخنرانی کند، به عرب ها می گوید که شما تاب شنیدن حرف های او را ندارید برای همین شورش خواهید کرد و با او خواهید جنگید.

درس پنجم - گرایشات عمومی در زمان ظهور: مُحَمَّدٌ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ ابْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَٰلِكَ؟ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ یُعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِیدَانَ وَ الْخُشَبَ الْمُنْحَوْتَةَ وَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ یَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ - کتاب الغیبه للنعمانی النص صفحه ۲۹۷، کتاب اثبات الهداء بالتصوص و المعجزات جلد ۵ صفحه ۱۶۷، کتاب بحار الانوار (ط - بیروت) جلد ۵۲ صفحه ۳۶۲، کتاب ریاض الابرار فی مناقب الأئمة الأطهار جلد ۳ صفحه ۲۰۰ است.

سلسله روایت: محمد ابن عبدالله از زراره که حواری امام صادق و امام باقر است، از محمد ابن مروان از فضیل ابن یسار است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ گفت از امام صادق شنیدم یَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ می فرماید درگیری هایی را در روزگار قیام می بینید که مردم در هزار و چهارصد و چهل و چهار سال قبل سنگ و چوب و درخت می پرستیدند ولی وقتی که حجت ابن الحسن العسکری قیام کرد مردم علیه او

قرآن را تأویل می‌کنند؛ جنگ قرآن علیه قرآن! این هم یکی از ادله‌ای است که قرآن اهل بیت با این قرآن رایج فرق می‌کند. قرآن اهل بیت در دستان آخرین امام است. می‌گوید وقتی که قیام کرد مردم علیه او می‌جنگند. چه کسانی می‌جنگند؟ مسلمان‌ها، قرآن خوان‌ها، قُرّاء و نماز شب خوان‌ها، همانطوری که با آبا و اجداد او جنگیدند. چه کسانی جنگیدند؟ نمونه‌اش، سه جنگ با علی؛ خوارج، صفین و جمل، همه آنها از رده‌های بالای انصار و مهاجرین بودند. وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخُشْبَ اینها را می‌پرستیدند. وقتی که إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ با کتاب خدا به جنگ او می‌آیند و با دلایل قرآنی او را رد می‌کنند. خب حالا احتیاط هم سر همین است که آدم محتاط باشد. در روش فراگیری فقه، علما می‌گویند انسان یا باید مجتهد باشد یا مقلد باشد و یا عمل به احتیاط کند. حالا عمل به احتیاط یعنی خط و سطی، عمل به احتیاط این است که ما نمی‌توانیم قرآن را مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِدَانِيمٍ در عین آن که به آن رجوع می‌کنیم. آنهایی که به من می‌گویند تو که این کتاب را باور نداری، چرا استخاره و تعبیر خواب می‌کنی؟ قرآن درمانی می‌دهی؟ چرا؟ جوابش همین است که ما به احتیاط عمل می‌کنیم، یعنی اگر چندین آیه حقیقت داشته باشد همان چند تا آیه بقیه صفحات را می‌پوشاند.

(فایل صوتی ۶۷۸۵) نگاهی به نوشتار دینی در پرتو عقلانیت. منابع: کتاب الغیبه از شیخ نعمانی صفحه ۳۹۶، کتاب نوادر الاخبار صفحه ۲۷۶، کتاب اثبات الهداه جلد ۵ صفحه ۱۶۷، کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۶۲ است. از مفصل ابن یسار روایت شده که امام صادق در باب معرفی منجی مردم فرمود: بدرستی که پیامبر بر مردمانی آمد که سنگ و صخره و چوب معطر تراشیده را می‌پرستیدند و قائم ما هنگامی که قیام می‌کند به سوی مردم می‌آید در حالی که همه آنها کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند، این برمی‌گردد به حَمَّالٌ ذُو وُجُوهِ، وقتی که قرآن بی‌دروپیکر است هر کسی از آیاتش به نفع خود و بر علیه حق و حقیقت و حقانیت استفاده می‌کند. عَنِ الْفَضِيلِ ابْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جُحَالِ الْجَاهِلِيَّةِ می‌گوید زمانی که قیام کننده الهی می‌آید جهل مردم بیش از جهالت عصر نبوی است. قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ این حرف چطوری است؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخُشْبَ الْمُنْحَوْتَةَ پیغمبر قیام کرد در حالی که مردم، اینها را می‌پرستیدند وَ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ. خب اینجا بحث سر چیست؟ می‌گوید مردم نادان‌تر از زمان پیغمبر هستند، دقت کنید اصلاً برعکس است! در زمان رسول الله مردم سنگ و چوب را به عنوان بت، متجلی از اسماء و صفات خدا را می‌پرستیدند و مردم آخرالزمان از قرآن استفاده می‌کنند، پس این چطور جاهل هستند؟! دقت کنید در زمان ظهور، عبادت عقل است، چطور ممکن است که مردم جاهل‌تر از زمان پیامبر باشند؟ عقل آنها آیات را درآورده و بر علیه خود دین استفاده می‌کنند، دقیقاً کاری که شما می‌کنید. این خیلی حرف است؛ وَ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ مِنْ تَعَجُّبٍ می‌کنم چطور امام صادق این را می‌گوید؟ شاید هم برای تقیه است، چون که اگر بدون تقیه می‌گفت که مردم آنقدر عقلشان رسیده که دیگر نسخه‌های قرآن، آنها را هدایت نمی‌کند دلالت نمی‌کند، به هیچی و پوچی این کتاب رسیده‌اند، اذیتش می‌کردند، اما الان اینجا محیط باز شده است.

مردم در انتهای عمر اسلام آنقدر فهیم هستند که به وسیله آیات، خود دین را نقد و محکوم می کنند.

(فایل صوتی ۶۹۱۱ - درس پنجم) جنگ بین تفسیر قدیمی دین با قرائت جدید! کتاب الغیبة از نعمانی صفحه ۲۹۷، کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات از حر عاملی جلد ۵ صفحه ۱۶۷، کتاب بحارالانوار از مجلسی جلد ۵۲ صفحه ۳۶۲ است. فضیل ابن یسار از اصحاب امام صادق است، گوید شنیدم امام صادق فرمود: قائم ما چون قیام کند از جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا با آن از سوی نادانان جاهلیت روبرو شد برخورد می کند. عرض کردم این چگونه ممکن است؟ فرمود: همانا رسول خدا در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب های تراشیده و مجسمه های چوبین را می پرستیدند و قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می آید که جملگی کتاب خدا را علیه او تاویل می کنند. چقدر جالب است، چقدر زیباست! زنده باد امام صادق! داستان ما را می گوید، در حوزه انتظار با علمای متشرع و متدین. چقدر قشنگ است! ما چگونه باید ائمه را قبول نداشته باشیم؟ اینها برای ما زیرخاکی می آورند. قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می آید که جملگی کتاب خدا را علیه او تاویل می کنند و بر او بدان احتجاج می کنند، سپس فرمود بدانید به خدا سوگند که موج دادگستری او بدان گونه که گرما و سرما نفوذ می کند تا درون خانه های آنان راه یابد. متن را برایت بخوانم: فضیل ابن یسار می گوید: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الْخَشَبَ الْمَنْحُوتَةَ وَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَ الْقُرُ. خب این هم از آن بحث های زیربنایی است، یعنی الان ما خودمان را داریم نگاه می کنیم، یعنی دقیقاً الان است، که وقتی منجی مردم می آید، همه مردم مسلمان و مؤمن هستند مخصوصاً علما، بعد با آیات، علیه او می جنگند، با احادیث بر علیه او قیام می کنند، با روایات بر علیه او مبارزه می کنند. دقیقاً همین کاری که اینها با ما می کنند، می گویند که شما احادیث خاص و روایات شاذ و نادر را می آورید ولی آنچه که ما می آوریم خط اکثریت است. آنچه که شما می آورید خارج از آن مثلثی است که امام صادق و امام باقر و امیرالمؤمنین گفت؛ صعب مستصعب، خشن، مشمئز. خلاف آن چیزی است که حضرات معصومین فرمودند ما اسراری داریم که رونکردیم، اسرار، همین ها است. و وقتی که هدایت کننده مردم قیام کند بر علیه اش از دین استفاده می کنند، یعنی جنگ دین با دین، جنگ مذهب علیه مذهب! -- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْقَائِمُ يَلْقَى فِي حَرْبِهِ مَا لَمْ يَلْقَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَاهُمْ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ حِجَارَةً مَنْقُورَةً وَ خَشَباً مَنْحُوتَةً وَ إِنَّ الْقَائِمَ يُخْرِجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ. کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۶۲ است، کتاب الغیبة نعمانی صفحه ۳۹۷ است. ایضا از امام صادق است، می گوید این قائم در جنگش می بیند آنچه که رسول الله ندیده، یعنی همین، کسی آنجا جرات نداشت در برابر پیامبر قرآن را نقد کند ولی اینجا خدا اجازه داده و محیط را فراهم کرده است. که رسول خدا هرگز ندید، بدرستی که پیامبر به سوی آنها آمد در حالی که آنها می پرستیدند سنگ های زینت داده شده با نقره و چوب های تراشیده شده، اما در زمان یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً که منجی می خواهد بیاید، مردم مستندشان خود این کتاب است، یعنی مردم مسلمان آنقدر محقق و

متبحر شده‌اند که براحتی می‌توانند منجی را با این کتاب محکوم کنند. الْقَائِمُ يَلْقَى فِي حَزْبِهِ مَا لَمْ يَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَاهُمْ وَهُمْ يَعْبُدُونَ حِجَارَةً مَنْقُورَةً وَخُشْبًا مَنْحُوتَةً وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيُقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ. چقدر خوب است! چقدر شماها ترقی کرده‌اید! در حدّ خود پیغمبر، شما رسیده‌اید، او قرآن آورده؛ قرآنی که می‌گوید ظَنُّی الدَّلَالَةُ هُست و این ظنی الدلالة خدا، ذو وجوه را می‌آورد که علی مرتضی گفت، و اینجا مردم از خود کتاب درمی‌آورند، لذا این کتاب را ما نگه می‌داریم چون به دردمان می‌خورد، افشاگری منجی شما بر اساس گفته‌های همین کتاب و مصادر دینی و مذهبی است.

(فایل صوتی ۶۹۴۲ - درس ششم - بخش اول) قرآن‌ها فرق می‌کند! کتاب غیبت نعمانی، از امام صادق است. امام صادق فرمود: الْقَائِمُ يَلْقَى فِي حَزْبِهِ مَا لَمْ يَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَاهُمْ وَهُمْ يَعْبُدُونَ حِجَارَةً مَنْقُورَةً وَخُشْبًا مَنْحُوتَةً وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيُقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ قائم در مبارزه و جهادش با وضعی مواجه می‌شود که رسول الله با آن مواجه نشد، رسول خدا در حالی به سوی مردم مبعوث شد که آنها بت از سنگ و چوب می‌پرستیدند ولی در زمان قائم مردم علیه او قیام نموده و بر ضدش از قرآن استفاده کرده و با او می‌جنگند. آیا جریان مثل کار ما نیست؟ انتظار واقعی در مسیرش مواجه می‌شود با متشرعینی که با استفاده از قرآن و حدیث و روایت مسیر انتظار را می‌کوبند و می‌گویند این انتظار درست نیست و انتظار دینی درست است و بعد هم آیات و سوره می‌آورند بر ضد امام مهدی و با آنها به وسیله آنها به پشتوانه آنها با او جنگ می‌کنند. یعنی مؤمنین، شیعیان و اهل سنت با امام دوازدهم می‌جنگند برای دفاع از قرآنی که در دست‌شان هست و امام مهدی با آنها می‌جنگد برای کتابی که در دستش هست. خوب دقت کن! یعنی زور ائمه در طول عمرشان نرسید که این کتابت عثمان ابن عفان را دور بیندازند و کتابت علی ابن ابیطالب را منتشر کنند، ولی حجت ابن الحسن العسکری این کار را می‌کند! این حرف خیلی مهم است و ساده از آن رد نشو! قرآنی که هزار و خرده‌ای سال مورد احترام و قداست مومنین قرار داشته، آن کتاب ضد امام مهدی است و امام دوازدهم می‌آید تا آن کتاب را و قاری آن را و عمل کننده به او را نابود کند. خیلی حرف‌ها در آن هست!

بخش دوم: ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ: هَذَا وَاللَّهِ الْقُرْآنُ حَقًّا الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهُ وَ حُرِّفَ وَ بَدِّلَ... فَيَبَايِعُهُ الْحَسَنِيُّ وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ، إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ... کتاب مختصر البصائر صفحه ۴۳۳ است. ایضاً بخش‌هایی از یک روایت طولانی از امام صادق در باب آمدن منجی است. می‌گوید: ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ: هَذَا وَاللَّهِ الْقُرْآنُ حَقًّا الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهُ وَ حُرِّفَ وَ بَدِّلَ... فَيَبَايِعُهُ الْحَسَنِيُّ وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ، إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ... پس حسنی (همان سید حسنی که معروف است) می‌آید تا با مهدی بیعت کند و در بین اینها چهار هزار نفر هستند که به نام اصحاب مصاحف نام‌گذاری شدند، یعنی اینها قرآن دانند، قرآن خوانند، حاملین قرآنند، قاری قرآنند. خیلی جالب است، معارضین منجی در پایان عمر اسلام کسانی هستند که قرآن را مثل کف دست می‌دانند، بلد هستند، خوانده‌اند و تحقیق دارند. إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ... مردم بیعت می‌کنند غیر از این چهار هزار نفر! امروز چهار هزار محقق دارد که دین را به چالش کشیده

و با اسناد خود دینی افشاگری کرده که هیچ چیزی در این کتاب باقی نمانده و همه را غارت کردند و بردند و جایگزین کردند آنچه که مصلحت بود.

(فایل صوتی ۷۰۸۶ - درس دوم) دعوی قرآن و امام غائب! کتاب غیبت نعمانی صفحه ۲۹۷ است. امام صادق می گوید: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهَ هَمَانَا زَمَانِي كَه قَائِم قِيَام مِي كَنْد و بین مردم می آید، مردم قرآن را تأویل می کنند و علیه او احتجاج می کنند. یک پیچ و خم تخصصی دارد، گوش کن: اینجا یک قرآن داریم و یک امام غائب. قرآنی که امام غائب آورده مورد قبول مسلمان ها و شیعیان نیست، آنها به آن کتابی که الان در خانه های شما هست احتجاج می کنند. این را در نظر بگیر بعلاوه قرآن امیرالمومنین که بعد از کودتا به مسجد آورد و گفت هر کس به این عمل کند از حق دور نمی شود. این دو تا! در جنگ صفین، معاویه قرآن را بالا برد و علی را با آن قرآن به زمین زد و علی فریاد می کشید این قرآن نیست، این ورق پاره هایی است که بر روی آن چیزی نوشته اند. این مثلث را در نظر بگیر. بعد چهارمی آن هم یأت به کتاب جدید است. ائمه گفتند امام دوازدهم کتاب خاص خودش را می آورد. خب این چند تا ادله شد؟ چهار تا. بله؟ پنجمی؛ جبرائیل به پیغمبر گفت در نبود تو در امت فتنه می شود. پیغمبر گفت مگر قرآن نیست؟ جبرائیل گفت خود قرآن فتنه گر است. شد پنج تا! به این پنج دلیل، این کتابی که در خانه مسلمان ها هست، در منزل شیعیان هست رسمیت ندارد و پایه و اساس ندارد و مخصوصاً شیعیان که ائمه آنها از اهل سنت و از بزرگان اهل سنت ضربه خوردند، آنها باید خودشان را جمع و جور کنند و کتاب را کنار بگذارند. اگر هم می گویند ائمه کنار نگذاشتند؛ که این تکرار است، خودم بدم می آید چیزهایی که خیلی تکرار می کنم، چون غالباً همین را می گویند، کاسه از آش داغ تر است می گویند اگر این است چرا امام صادق رد نکرد؟ چرا ائمه رد نکردند؟ امام صادقی که روز عید فطر به کاخ منصور دوانیقی می آید، منصور به او تیکه می اندازد و می گوید جعفر آمدی! تو که امروز روزه هستی ولی برای ما عید است، امام صادق می گوید نه برای من هم عید است، هرچه تو بگویی! آن وقت تو می خواهی قرآن را کنار بگذارند؟ آنجا در کاخ یزید مگر امام سجاد به یزید نگفت من بنده تو هستم؟ خیلی این مسائل مهم است، من مجبور هستم مدام تکرار کنم! ای شیعه، امام تو به طاغوت زمانش می گوید تو همه کاره هستی، می خواهی من را بکش می خواهی مرا نکش، هرچه تو می گویی! امام حسن مجتبی هم که صلح می کند، معاویه به کوفه می آید و روی منبر امیرالمومنین فحش می دهد به امیرالمومنین، امام حسن و امام حسین پای منبر نشسته اند و هیچ چیزی نمی گویند، معاویه علی را لعن می کند و بعد هم آنها را به کاخ خودش می برد پذیرایی می کند و به آنها پول می دهد، بعد هم برای آنها حقوق وضع می کند، بعد هم اینها می روند پشت سر طاغوتچه، یعنی نماینده معاویه در مدینه مروان ابن حکم، در نماز جماعت و جمعه او شرکت می کنند. ببین من چقدر مصداق آوردم. آدم دلش می خواهد یک قدرتی داشته باشم که اینها را به همان قیافه اولیه که قرآن می گوید در بیاورم؛ أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ (۱۷۹ اعراف) همه آنها حیوان هستند. همه آنها را تبدیل به حیوان کنم، چون نمی فهمند، ما این همه ادله نشان می دهیم نمی فهمند دیگر، یا نمی فهمند، در نفهمی قسمت دارند. یا اینکه دستشان در جیب خداست. متشرعین و محافظین شریعت، بیشتر همین دستشان در جیب خداست!

ظهور یاب منتظران ۵۲۴۴ - فایل صوتی ۶۰۷۴ - درس اول این فایل با موضوع بهشت رفتن با رحمت به علت باز خوان به فایل ۳۸۶۶ ملحق گردید.

درس دوم - همت بشر، بازی با آب و خاک است؛ خلق کرده تا آزار دهد!: عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ فَهِمَّةُ آدَمَ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ وَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ حَوَاءَ مِنْ آدَمَ فَهِمَّةُ النِّسَاءِ فِي الرِّجَالِ فَحَصَّنُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ - کتاب تفسیر عیاشی و ایضاً کتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۶۱۱ است.

ابی علی الواسطی از امام صادق نقل می کند: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ خدا انسان را از آب و خاک آفرید. آب که معلوم است آن اسپرم است، خاکش کجاست؟ خاکش از زمینی است که حاصل داده و این مرد خورده، بعد در بدنش منی درست شده، بعد جفت گیری می کند و آن آب را در جایگاه خودش تخلیه می کند. بعد این خود طین هم معانی مختلف دارد، یک بُعد آن هم این است که انسان از خاک برخاسته یعنی با توجه به فرآورده های زمینی که مرد خورده و دوباره به خاک برمی گردد دفنش می کنند، حالا یک عده کم و اقلیتی جابه جایی می شوند و در خاک نمی روند. فَهِمَّةُ آدَمَ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ همت کردند این آدم در خاک، که چه کند؟ فَهِمَّةُ آدَمَ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ همت آدم رفت در آب و خاک وَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ حَوَاءَ خاك مالی کرد و حوا به دنیا آمد، یعنی اینطوری که ما استنباط می کنیم آدم اولیه یک بار زاییده و حوا را به دنیا آورده و اینکه روایت است که از پهلوی چپ او آمده اینجا هم معلوم نیست کما اینکه مرد حامله بشود بزاید این هم معلوم نیست. حالا شاید دو جنسیتی بوده، چون در خبرها داریم که بعضی از دو جنسیتی ها حامله شدند و زاییدند. وَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ حَوَاءَ مِنْ آدَمَ فَهِمَّةُ النِّسَاءِ فِي الرِّجَالِ فَحَصَّنُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ او را قاطی کرد. می گوید که این را از او آفریده بعد نیاز به زن دارد. یعنی دور تسلسل است؛ زن از مرد آفریده شده و مرد به زن نیاز دارد یعنی برای زن یک نوع آفرینش است؛ آفرینش شهوت که مکمل یکدیگر هستند. بعد می گوید که زنان را در خانه نگه دارید که چه؟ فرار نکنند؟ مگر زندانی هستند؟

فایل صوتی ۶۰۷۵ با موضوع سهو و فراموشی نبی به علت باز خوان به فایل ۳۶۸۵ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۲۴۶ - فایل صوتی ۶۰۷۶ - درس اول - گمراه نشده مبلّغ وحی، در حالی که خدایش فَبِمَا أَغْوَيْنِي است!: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ - وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى - آیات ۱ - ۵ سوره نجم است. - آیات ۷ - ۸ سوره نجم. تحلیلی از آیات ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸ از سوره نجم است. آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ هَر آنچه که پیامبر می گوید را وحی می داند. وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ گمراه نشد صاحب شما، اغوا نکرد یا اغوا نشد. یکی از اسامی خدا چیست؟ مُغَوًى است. بر اساس گفتار شیطان فَبِمَا أَغْوَيْنِي است، حالا که سر من را کلاه گذاشتی من را سیاه کردی، دروغ گفتی. همه اینها در اغوا هست ها! ناشکری کردی، چون قرآن می گوید که لَنْ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدَنْكُمْ جای دیگر می گوید که شکر کردی ما هم شکر می کنیم. حالا این ابلیس، نمازهایش چند هزار سال طول می کشید، اغوا یعنی همین! یعنی خُلف وعده. صَاحِبِ گفته است، نگفته مَا ضَلَّ نَبِيَّكُمْ بخاطر اینکه صاحب به معنای رفیق است یعنی مصاحبت، یعنی پیغمبر را در ردیف مردم آورده تا مردم با او آنس بگیرند نترسند و بگویند که این با عالم

بالا ارتباط دارد. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و از هوی صحبت نمی کند؛ هوی و هوس. آن وقت کارهایی که به پیغمبر نسبت دادند را چطوری می شود تحلیل کرد؟ یادتان هست چقدر نسخه از اهل سنت داریم که مطابق با هوای نفس بود؟ یادت هست یک نسخه داشتیم که پیغمبر به دستور بالا ازدواج نکرد بلکه خواسته خودش بود؟ آیا این هوای نفس نبود که بعضی ها را اُم المؤمنین کرد در حالی که می دانست اینها با او دشمن هستند و قاتل بچه هایش هستند، می دانست، حالا برای چه؟ برای اینکه مثلاً سنش پایین بود قشنگ بود؟ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ همه چیز وحی است یعنی پیغمبر مستراح هم که می رود وحی است، اینجا جهانشمول گفته دیگر، اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، نزدیکی می کند وحی است، می کشد وحی است. آن نسخه را یادت هست که یک زنی پیغمبر را مسخره می کرد، شوهرش رفت او را کشت و پیغمبر گفت کار خوبی کردی؟ آیا اینها هوای نفس نیست؟ آن وقت عیسی مسیح را داریم که با حواریونش که می رفتند موقعی که می خواستند شب اسکان کنند چون همیشه در حال عبور بودند پا کثیف بود، آفتابه به دستش می گرفت و می گفت که بیایید من پاها را بشویم. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ به او آموخت کسی که قدرتش زیاد است. شَدِيدُ الْقُوَىٰ یعنی جبرائیل. خب، آیا جبرائیل شَدِيدُ الْقُوَىٰ است؟ ها؟ خوشبختانه همه در این عالم امتحانشان را پس دادند از خدا بگیر بیا پایین! آن موقعی که پیغمبر را مسموم کردند چرا شدید القوی دنبالش نیامد تا کمکش کند؟ آن موقعی که می خواست وصیت نامه بنویسد به دهانش زدند، شدید القوی کجا بود؟ بعد می آیند یک چیزهایی نقل می کنند مانند نَقَالَ های قدیم بود در قهوه خانه ها همه به لبشان قلیان بود و لَم داده بودند و چای می خوردند و نَقَالَ هم از اینطرف و آنطرف حرف می زد و مدام داستان می گفت. شَدِيدُ الْقُوَىٰ اگر بود پیغمبر را در امر ابلاغ غدیر یاری می کرد، نه اینکه قبل از خروج از مکه مدام به پیغمبر پیغام می داد بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ برسان، بگو، پیغمبر نمی گفت می ترسید چون می دانست همه از علی بدشان می آید، با اینکه شَدِيدُ الْقُوَىٰ آمده بود به او می گفت. جالب است ها! او می گفت بَلِّغْ وَاِلَّا خدا که نمی گفت. پیغمبر با این و آن مشورت می کرد و می گفت بگویم نگویم! خوشبختانه نسخه هایش را در دایرة المعارف داریم. در آن غزوة حمله به سوی اروپا نسخه اش را یادتان هست؟ چقدر خوب است این نسخه ها را حفظ بودید، پیغمبر با عمر مشورت کرد گفت برویم یا نرویم؟ آن وقت عمر یک حرفی زد که آدم خجالت می کشد، گفت اگر مرتبط با وحی هستی چرا از من می پرسی؟ چون می خواست برود به حساب یک ابرقدرت برسد، مسئله پادشاهان اطراف که نبود، دوتا ابرقدرت بود که یکی شاهنشاه ایران بود و یکی امپراطور اروپا بود، می خواست بروند به آنجا حمله کنند. دامنه اروپا؛ ترکیه، سوریه، اُردن و فلسطین بود. خب این عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ کجا بود؟ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ چه بود؟ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ کجا بود؟ خیلی حرف ها در آن هست، خیلی، که بدرد محاجه می خورد. وَ هُوَ بِالْاُفْقِ الْاَعْلَىٰ داستان سفر فضایی پیغمبر را نقل می کند که به افق اعلی رفت. افق اعلی کجاست؟ به آسمان که نگاه می کنی در غروب و طلوع به خورشید که نگاه می کنی آن افق است. افق اعلی یعنی برو بالا! جایی که خورشید، ماه و ستاره و اینها نیستند برو بالا. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ از آن بالا به پایین آمد. یعنی رفت بالا حکم را گرفت آمد پایین. حکم چه بود؟ احکامی که آنجا گفتند و حرف هایی که زدند. کتاب های زیادی در باب سفر فضایی پیامبر نوشته شده است. یک بار هم برای شما گفتم که اینها در شأن یک پیغمبر نیست که با سلام و صلوات

به دیدار رب الارباب برود؛ که آنجا به حجامت توصیه شده، به حجاب که زن یک موی سرش پیدا باشد باید از فضای جهنم به پایین آویزانش کنند. خب اینها را به عنوان حکم دادند. من می خواهم ببینم صاحب حکم چرا به حرف هایش عمل نمی کند؟ ها؟ مگر پیغمبر نگفت اِنِّیْ بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَکُمْ حَتّٰی اَنْ تَقُولَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ؟ فقط لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ بگو بس است! برای چه عقبه برایش درست کرد؟ فروع دین را آورد؟ اولش شرط کرد که فقط تو بگو لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، همین! چرا بعد آن را به فروع دین کشاند؟ صاحب وحی کیست؟ جبرائیل که نیست، جبرائیل آورنده آن است. صاحب وحی خداست، آیا خدا به وعده هایش عمل کرده است؟ دیگر خود مردم جهان می دانند؛ آفتاب آمد دلیل آفتاب.

درس دوم - آزار دادن حیوان هم قصاص دارد و هیچ فرقی بین این دو مخلوق نمی باشد!: اِبْرَاهِیْمُ الرَّافِعِیُّ قَالَ اِلْتَاثٌ عَلَیْهِ نَاقَتُهُ فَرَفَعَ الْقَضِیْبَ وَ اَشَارَ اِلَیْهَا وَ قَالَ لَوْلَا خَوْفُ الْقِصَاصِ لَفَعَلْتُ - کتاب بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۱۹ است.

یک درس دیگر برایتان بخوانم بخاطر اینکه دیروز تدریس نداشتیم. این درس از آن نشنیده ها و از آن نوبرانه هاست. سلسله روات در تفسیر آیه قصاص نقل می کنند، می گویند رسول الله گفت: لَوْلَا خَوْفُ الْقِصَاصِ لَفَعَلْتُ از قول پیغمبر می گویند اِلْتَاثٌ عَلَیْهِ نَاقَتُهُ فَرَفَعَ الْقَضِیْبَ وَ اَشَارَ اِلَیْهَا چموشی می کرد اسب یا شتر یا الاغ، بعد گفت که لَوْلَا خَوْفُ الْقِصَاصِ لَفَعَلْتُ اگر بخاطر قصاص نبود انجام می دادم. قصاص مال آدمیزاد است، اینجا می گوید حیوان هم قصاص می شود، اگر حیوان را بزنی قصاص می شوی. یعنی اگر انسان را بزنی باید او متقابلاً تو را بزند و حیوان را بزنی حیوان باید تو را بزند. چقدر هوای حیوان را دارند بعد انسان بدبخت مفلوک بیچاره، از اینطرف نگاه کن اشرف مخلوق است، فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِیَ اٰدَمَ است، به جایی رسیده است که با حیوان برابر شده، اگر حیوان را بزنی قصاص دارد انسان را هم بزنی قصاص دارد.

ظهور باب منتظران ۵۲۴۷ - فایل صوتی ۶۰۷۷ - درس اول - در زمان ظن، که تفسیر قرآن، به گمان می باشد، چگونه باید حدسیات دین را دنبال کرد؟: وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا - آیه ۸۲ نجم

در کلاس امروز چندتا مبحث است. مبحث قرآنی داریم سوره نجم آیات ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۳۹ است. برای هر کدام یک عنوانی داریم. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ به چه کسانی اشاره می کنند؟ اِنَّ الدِّیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ علم ندارند. علم یعنی چه؟ علم در تعریف عمومیت و کلیت آن این است که چیزی را بتوان به وسیله عقل حلاجی و ترسیمش کرد. عقل هم که دین زیر آتش را زده، از یک جا می گوید که هر چه عقل تایید می کند دین تایید می کند، از اینطرف هم آیات اول سوره بقره می گوید الدِّیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغِیْبِ، یعنی عاقل، عقل، فهم، شعور و درک، همه را دور بریز، الدِّیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغِیْبِ هر کس به غیب، که از جبرائیل شروع می شود تا بهشت و جهنم ایمان دارد. اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ چه کسانی را می گوید؟ همان اِنَّ الدِّیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ را می گوید. می گوید اینها متابعت نمی کنند مگر ظن را. وَاِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ظن و تردید چیزی را ثابت نمی کند، لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا غنا نمی دهد از حق به چیزی. حالا این اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ عامل آن کیست؟ وقتی می گوید اینجا عالم مجاز است، وقتی که قرآن می گوید:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵ اسراء) یک ذره به شما دادم، وقتی که پیغمبر را عقل کل می گوید، خب بقیه چه می شوند؟ تفسیر را چه می گفت؟ آیه قَطْعِي الصُّدُورَ وَ ظَنُّی الدَّلَالَهَ صدور قرآن از طرف خدا قطعی است و دلالتش ظن است. خب اصل هم دلالت است، اگر دلالت نباشد خب این قرآن باید آنجا بین زمین و آسمان معلق می شد آمده زمین که به مردم اجراییات بدهد! حالا مردم می خواهند قرآن را بخوانند، خب قرآن ناسخ و منسوخش را، تأویل، تشریح و تفسیرش را چه کسی تشخیص می دهد؟ قرآنی که با ظن و احتمال بخواید کتاب مسلمین بشود نتیجه اش روی نیزه رفتن در صفین می شود. ببین اینجا دارد می گوید که لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ حق چه کسی بود؟ علی بود دیگر، اگر از نظر آن طرفی ها حساب کنی خلیفه چهارم بود که مسلمین با او بیعت کردند و از این طرفی نگاه کنی که امام اول آنهاست، پس حق بود. پس چه شد؟ خیلی پیچیده است ها، خیلی عمیق است.

درس دوم – علمی که از وادی احتمالات بیاید، دستگیر انسان نمی گردد: ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى - آیه ۳- نجم.

آیه بعد: ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، این ذلک به چه برمی گردد؟ به اینکه گفتند لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ایمان نیاوردند به ما. آیا از روی شکمشان حرف زدند یا اینکه استدلال بود؟ قرآن می گوید که این رسیدنی های آنهاست از علم، خب اهل زمین چه؟ رسیدنی های اهل زمین از کجاست؟ اهل زمین چطوری باید به علم برسند؟ علمی که از مسیر عقل است و عقلی که وحی آن را رد می کند، یک جا قبولش می کند و یک جا ردش می کند، خود عقل هم مچل شده، خودش گیج شده که بالاخره ما هستیم یا نیستیم؟ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ خدا بهتر می داند چه کسی گمراه شده است وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى و چه کسی هدایت شده است.

درس سوم – چرا ولد الزنا محکوم است؟: أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى - آیه ۸۳- نجم

آیه بعد: أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى این یک قاعده فقهی است. وَ لَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى یعنی هر کسی جوابگوی عمل خودش است، هیچ کس را برای دیگری محاکمه نمی کنند ولی تاریخ را نگاه می کنی تماماً گویای این شعر است که:
 گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

در جهاد مسلمین، وقتی که به جایی حمله می کردند، قاعدتاً باید فقط جنگجویان را می کشتند اما همه را از دم درو می کردند اموال را می بردند و زن ها را هم به کنیزی می بردند. جواب این آیه وَ لَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى چه می شود؟ اینها را باید جواب بدهد، تاریخ اعلام می کند باید پاسخ آن را به تاریخ بگوییم. تاریخ یعنی بشریت یعنی رجال ظهوری.

درس چهارم – تلاش بشر در تامین نیازمندی های او، بی نتیجه است: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - آیه ۹۳- نجم.

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، نیست بر انسان مگر سعی و تلاش، این را یک بار به شما گفته ام، این را مختاریون به عنوان دلیل می آورند و می گویند به این دلیل جبر نیست، چرا؟ چون می گوید که باید تلاش کنی! خیلی خب، اینجا از چند بُعد زاویه منفی دارد؛ یکی اینکه آیا هر کس تلاش می کند به نتیجه می رسد؟ نتیجه گیری می کند؟ ها؟ سرمایه دار پیروز است؟ پدر خانواده راضی است؟ فرزندان از آمدن خودشان استقبال می کنند؟ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى مگر

نگفت که در دل مادر می گوید روزی او چقدر است؟ ها؟ یادت رفت؟ خوبی آن این است که مستندات خیلی گردن کلفت است، خب آن چه می گوید این چه می گوید؟ چندتا درس داشتیم اگر یادت باشد، که در دایرة المعارف ثبت شده، او می گوید رزق تقسیم شده است بعد اینجا می گوید وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى هر چه تلاش کنی به آن می رسی. اینها پاسخ ندارد ها! در محاجه به متشرعه بگوئید، مخصوصاً این آیه را مختاریون زیاد عَلم می کنند، می گویند به این دلایل در جبر مطلق نیست، چند تا آیه را می آورند که یکی از آنها هم این است که خود این در کشتی گرفتن در علم منطق و حکمت، قشنگ آنها را به خاک می اندازی. وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى تو تلاش می کنی او خرابش می کند، تلاش تو خنثی می شود بخاطر اراده اولیه که جبر مطلق بود.

ظهور باب منتظران ۵۲۴۸ - فایل صوتی ۶۰۷۸ - درس اول - تنها پسر نبود که معارض گردید بلکه برادران هم بودند که از خدا می گریختند! كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۵۰۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۶۰۱) - آیات ۵۰۱-۶۰۱ سوره شعرا است.

پسر نوح که معروف است و برایش شعر هم درست کردند؛ پسر نوح با بدان بنشست... و بعد آن شد که جلوی بابایش ایستاد. حالا اینجا این آیه می گوید که برادران نوح هم او را قبول نداشتند. جالب است ها! یک تأمل در آیات کنی خیلی چیزها گیرت می آید. كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ قوم و فامیل و خویشان او که تکذیبش کردند هیچ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ رسید به برادرانش، نوح گفت بابا به سمت خدا بیایید، أَلَا تَتَّقُونَ از خدا نمی ترسید؟ کدام خدا؟ خدایی که همه جا را آب داد و کشتی نوح بالا رفت. من نمی دانم اینها به عقل بشر که قد نمی دهد، آن فسیل شناسان و زمین شناسان هم که همه جای زمین را برای ده ها هزار سال شخم کردند و چیزی پیدا نکردند ولی خب دیگر گفته اند! پس چه شد؟ اینجا محور شد سه تا؛ هم پسرش بود که گفت سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ می روم به بالاترین کوه که آب به آن نرسد و نوح گفت لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ امروز هیچ کسی نمی تواند از تو دفاع کند. و این جا هم که قومش است كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ. و اینجا هم که برادرانش است أَخُوهُمْ نُوحٌ.

درس دوم - کید خاموش، پدر در می آورد؛ غرامت سنگین، در به دنیا آمدن. غیبی که توسط نابکاران نگاشته شود عاقبت راه توحید را به سر نوشت یونس ختم می کند: وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ * أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ - سوره قلم آیات ۵۴، ۶۴، ۷۴، ۸۴ است.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بگذار در تمایلات خودشان بغلتند. کید من (یعنی خدا) متین است. کید، کِتَاد مثل شیاد، در حقیقت کِتَاد همان شیاد است منتهای مراتب جزء اسماء ایزدایی است. إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ من با متانت کامل، کید می کنم. بقول لات های تهران یعنی آرام آرام می کند در پاچه اش، هیچ کس متوجه نشد دو سال است که دارند روی این کرونا کار می کنند و هر بار هم از یک کشور دیگر یک صدایی بلند می شود که این هم بچه آن است، این شعبه شماره دو آن است. حالا دو سال است شماره چندم آمده؟ خیلی. بیچاره بشر! أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ پیغمبر گفت من از شما پول و اجرت نمی خواهم، شما همین غرامتی که دارید پس می دهید بس است. یعنی متن ظاهری و

ترجمه واقعی آن این است. این اجر گرفتن مربوط به فاکتور روز اول خلقت است؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، آمد اینجا، از آن بالا آمد با مُخ به زمین خورد و شد مَغْرَمٌ مُثْقَل یعنی بدهکارِ سخت! یعنی این انسانِ بدبخت حالا حالاها باید بکشد، بدهی او میلیاردی است! همه، این حرف را می‌زنند می‌گویند آخر چرا خدا ما را به دنیا آورد؟ آخر چه جواب بدهیم؟ خودش باید جواب بدهد. أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ اینها علم غیب داشتند که نوشتند؟ یا رسول الله اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که آیا این کُتَّاب تو علم غیب داشتند؟ نه. تو به اینها می‌گفتی می‌نوشتند آیا سواد داشتی؟ نه! نوشتن بلد بودی؟ نه! خواندن بلد بودی؟ نه! خب حالا چطوری باید ثابت کرد که این چیزی که در قرآن هست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ است؟ فقط یک طور می‌شود ثابت کرد؛ ببین کاتب آن کیست! کاتب که الآن در خانه همه مسلمین جهان آثارش هست خلیفه سوم مسلمین جهان است که علیه بی‌عدالتی او تمام کشورهای اسلامی قیام کردند، تاریخ را بخوانید، صدها نفر برگزیده از هر کشوری درب خانه‌اش آمدند، خانه، کوچه، خیابان و همه جا را افراد نظامی فرا گرفتند. جالب است ها، البته ما تاریخ را بازخوانی می‌کنیم والا ارادت کامل به حضرت عثمان داریم. آقای کاتب هنگامی که مردم به او حمله کردند باز همین قرآن جلوی او باز بود و داشت می‌خواند. خیلی حرف است! عزیز دل من تاریخ را می‌خواهی رنگ کنی؟ مردم از سوء مدیریت تو قیام کردند بعد تو قرآن را گذاشتی جلویت داری می‌خوانی؟ به علی گفت واسطه‌گری کن که اینها بروند. علی گفت باشد، گفت بروید. رفتند، دوباره برگشتند و دیدند که همان آش و همان کاسه است. علی بنده خدا برای اینکه در محمصه نیفتد چه کند، گیر کرده، بیرون شهر رفت، آنجا یک مزرعه داشت به آنجا رفت و مشغول کشاورزی شد که در این غائله نباشد. سه روز آب را بر عثمان بستند. عثمان به علی پیغام داد و گفت تشنه هستم، علی به حسن و حسین گفت و آنها به او آب رساندند. این خدمات را علی کرد بعد علی به عنوان قاتل معرفی شد، سه‌تا جنگ علیه علی به راه انداختند که تو قاتل عثمان هستی! بله. حالا بحث ما سر این است که این غیب‌نویسان آیا موجه بودند؟ یا آن یکی خَالُ الْمُسْلِمِينَ یعنی حضرت آقای معاویه که به ایشان به عنوان دایی مؤمنین، ارادت کامل دارم، آن هم که دیگر نشسته پاک است! پیغمبر علناً چند بار او را رسماً کوبید، حالا برادر زن پیغمبر است، باشد! پیغمبر خواست میخ را بکوبد که دوباره ابوسفیان نرود توطئه کند، لشکر جمع کند، دخترش را گرفت. کاتب باید با غیب پیوند داشته باشد، علی که نَفْسِ پیغمبر معرفی می‌شود کاتب است ولی کتابش به کار نمی‌آید! روز اول که در مسجد کودتا شده بود علی آمد گفت این کتاب! گفتند برو، بقول لات‌های امروز به درد عمه‌ات می‌خورد، برو! علی گفت بابا من این را می‌بَرَم ولی اگر این در بین مسلمین باشد هیچ کسی خطا نمی‌کند، هیچ کسی از دین خارج نمی‌شود. گفتند برو ما خودمان داریم؛ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ. اینجا آیه بعد آن جالب است: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ به پیغمبر می‌گوید صبور باش به فرمان خدا، وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ مثل رفیق نهنگ نباش. رفیق نهنگ که بود؟ یونس ابن متی! إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ پدرش را درآوردیم. حالا جالبش این است، چه پیوندی بهم می‌خورد؛ ببینید یونس ابن متی آنقدر از خدا ناامید شد دندان نبوت را کند در آشغالی انداخت، مثل بچه آدم سرش را انداخت زمین و به ساحل رفت، گفت نخواستیم؛ نه پیغمبری تو را خواستیم و نه تبلیغ تو را خواستیم! از بس که مدام خدا توسط یونس ابن متی قول داد و فردا که می‌شد دوباره قولش بهم می‌خورد. گفت بابا مرد کار نیستی، رها کن!

چرا ما را سرِ کار گذاشتی؟ داستان انبیاء همین بوده، ها! خیلی هایشان آبروداری کردند؛ اینکه ابراهیم خلیل الرحمان رئیس و بزرگ همه انبیاء می گوید اَرِنی، این از ده تا فحش برای خدا بدتر است! شما یک آدم معروف بازار را نگاه کن همه روی اسم او قسم می خورند و امضایش را روی سر می گذارند شما یک چک از او گرفتی به او می گویی که گاو صندوق را نشان بده ببینم! یک زنگ به بانک بزنم ببینم که اینقدر پول داری؟ خنده دار نیست؟ آن وقت مثل خدایی به این همه عظمت از بزرگانش حمایت نکند!

درس سوم - خدای زمین در عرض بندگانش قرار می گیرد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْمُعْطُونَ ثَلَاثَةٌ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ صَاحِبُ الْمَالِ وَ الَّذِي يَجْرِي عَلَى يَدَيْهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۳۹ صفحه ۵۷۱ است، کتاب خصال شیخ صدوق هم آورده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق نقل می کند الْمُعْطُونَ ثَلَاثَةٌ اعطا کنندگان، صاحبان کرم، بذالان، خیراندیشان سه شخص، سه گروه هستند: اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ یکی خداست وَ صَاحِبُ الْمَالِ و کسی که مال دارد وَ الَّذِي يَجْرِي عَلَى يَدَيْهِ کسی که کار می کند. کار بکن، می گوید که از زور بازوی خودم کار می کنم. حالا این علت ابهام آن سر این است که خدا را آورده گذاشته جلوی این دوتا؛ الْمُعْطُونَ ثَلَاثَةٌ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ صَاحِبُ الْمَالِ وَ الَّذِي يَجْرِي عَلَى يَدَيْهِ. خدا در کنار بندگان قرار می گیرد این یک مشکل، و مشکل دوم اینکه این خدا که الله است برای اهل زمین چگونه اعطا کرده؟ ها؟ عطا یعنی بخشیدن، فکر می کنم که جزء اسماء میانی باشد مثل رزق. رزق عمومیت دارد؛ شلاق بخوری روزی توست، ناز بشوی روزی توست. حالا این مُعْطَى هم همین است، اعطا کننده، عطا می کند، می دهد. چه می دهد؟ سلاح می دهد که مردم را مثل گوسفند سلاخی کنند. چگونه این خدا بخشنده است؟ یعنی واقعاً ما باید وقتی روی خدا قضاوت می کنیم اول برویم قصص الانبیاء را نگاه کنیم، قصص الانبیاء را که نگاه می کنیم می بینیم که پدر همه آنها را درآورده! ما چقدر سند در دایرة المعارف جمع کردیم، یادت هست که گفت از روز اول خداوند نزدیکان خودش را اذیت کرد، چقدر ابی عبدالله در روز عرفه استمداد می طلبید؟ آن مناجات علی است که مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! خدا چطور عطا کرد؟ برعکس داده! حکومت را به یزید داده و اسارت را به حسین داده است! حاکمیت را داده به خلفای بزرگوار اسلام، و چاه کردن و درخت کاشتن را داده به علی ابن ابیطالب.

ظهوریاب منتظران ۵۲۴۹ - فایل صوتی ۶۰۷۹ - درس اول - در مناجات های رجال ظهوری، دوگانگی ها باعث بیداری می شود: يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبُلُوْیَ مَعَ السَّقَمِ ... أَدْعُوكَ رَبَّ دُعَاءَ قَدْ أَمَرْتُ بِهِ ... فَارْحَمْ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ ... أَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَتِي ... شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضُّرَّ فَاسْمَعْ شِكَايَتِي أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي
أَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى
فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافَتِي

- کتاب بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۷۹۱ - ۸۹۱ است.

سجاد علی الاطلاق؛ علی ابن الحسین مناجات می کند: يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ هم مضطر است و هم ظلمت است، دو قبضه! يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبُلُوْیَ مَعَ السَّقَمِ کاشف ضرّ، اوست. کاشف اول، حق تبارک و تعالی است

که کشف ناراحتی می کند. کشف به معنای برطرف کردن. ادْعُوكَ رَبَّ دُعَاءٌ قَدْ اَمَرْتُ بِهِ دارم یک چیزی می خوانم که تو گفتی به من، از خودم در نیاوردم. فَارْحَمْ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ به چشم هایم، به اشک هایم رحم کن، ای که صاحب بیت و حرم هستی. زین العابدین کنار کعبه ایستاده و دارد با خدا حرف می زند. کدام خدا؟ باید امتحانش را پس بدهد که کدام خدا! اَلَا اَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَتِي ای که آرزوها را محقق می کنی. شَكَوْتُ اِلَيْكَ الضَّرَّ فَاسْمَعْ شکایتی من دارم با تو درد دل می کنم. فَاسْمَعْ؛ این جالب است، خیلی عالی است. بین این یک ادبیات سخیف است؛ معلم به شاگرد می گوید که گوشات با من هست یا نه؟ حالا زین العابدین دارد به مخاطب قدسی و غیبی می گوید که شَكَوْتُ اِلَيْكَ الضَّرَّ فَاسْمَعْ شکایتی تو گوش ندهی من چکار کنم؟ تو اگر ما را دور بیندازی بقیه ما را له کردند! اَلَا يَا رَجَائِي اَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي، اینها اشعاری است که علی ابن الحسین در کنار کعبه می خواند. اَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُتَى مرا به آتش می سوزانی؟ آتش زدن خیمه، آتش گرفتن غل و زنجیر به وسیله حرارت آفتاب و کنده شدن پوست و گوشت. اَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُتَى من را آتش می زنی در حالی که آرزوی همیشه من تو بودی. فَايْنِ رَجَائِي مِنْكَ اَيْنَ مَخَافَتِي پس چطوری به تو دل ببندم؟ چگونه از تو جدا شوم، هم دل ببندم هم دل بکنم!

درس دوم - تفقه از محتومات زندگی است. بالاترین کنکاش، در دیانت می باشد: قَالَ عَلِيٌّ اِذَا فَقِهْتَ فَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ - کتاب غررالحکم صفحه ۹۴ از امیر است.

می گوید قَالَ عَلِيٌّ اِذَا فَقِهْتَ زمانی که می خواهی در مسائل مختلف تجزیه و تحلیل و ارزیابی کنی فَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ تفقه کن در دین خدا. فَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ، خب این دین خدا که برای ما در زندگیمان اولویت دارد که از آب و نان برایمان لازم تر است چیست؟ این همان و انتظروا است. اگر منظور اسلام بود، فقها، علما و مفسرین هستند، حواله به اینها می داد. فَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ در دین خدا تفقه کنید. دین خدا همان است که قرار بود بیاید نیامد، حالا یَا بُدین جدید.

درس سوم - در دیار مجاز، علوم موجود تبدیل به ظنّیات می شود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اَكْبَرُ الْكِبَائِرِ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ - میزان الحکمة حدیث ۵۸۵۱۱ است.

در این درس مخلوطاً در باب ظنّ و گمان، یکسری گفتارهایی داریم. پیامبر چه گفت؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت اَكْبَرُ الْكِبَائِرِ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ بدترین گناه یعنی سرشاخه همه گناهان، سوء ظن داشتن به خداست. خب حالا ما سؤال می کنیم که آیا مسبب سوء ظن، خود خداست؟ وقتی که به سگ یک لقمه استخوان می دهی دُمِش را برایت تکان می دهد همیشه هم کنارت مثل محافظ می ایستد، اگر فطرتاً خدا حال مردم را می پرسید و حال آنها را نمی گرفت هیچ وقت مردم سوء ظن به خدا پیدا نمی کردند. شما تاریخ انبیاء را نگاه کنید؛ قصص الانبیاء، خود خدا باعث شد که اقوام و ملل و اُمم به خدا سوء ظن پیدا کنند؛ از یک طرف به نصّ آیه، سفراء را می فرستد که جلوتر از آنها که بیایند یک مشت اراذل و اوباش را قرار می دهد تا با انبیاء معارض شوند، از اینطرف که همه چیز پشت پرده است، وقتی که دین بر پایه تقیه استوار است دیگر دین نیست، آن وقت ما چطور می خواهیم حُسنِ ظن به خدا داشته باشیم؟

-- امیرمان می گوید قَالَ عَلِيٌّ لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ، دین ندارد کسی که بدگمان است. جالب است ها! الآن بیماری عمده مردم سوء ظن است، سوء برداشت است، سوء گفتار است، سوء نیت است، بخاطر این سوء، بازار طلاق داغ

است، بازار پزشکی قانونی بخاطر ثبت درگیری ها و چاقوکشی ها و زدن ها داغ است. این باز برمی گردد به قبل؛ خب گناهکار است کسی که سوء ظن دارد؟ دَم را به او تنگ کردی مثل گربه ای که او را در قفس بسته ای و مدام اینطرف و آن طرفش آتش می گذاری. لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ دین ندارد! ببینید من به متشرعین و متدینین می گویم، شما که اسیر فروع هستید اینجا امیرمان می گوید که اصلاً کلاً دین ندارد کسی که مبتلا به سوء ظن است. بعد شما دقت کنید آنچه پیش متدینین رایج است؛ دروغ است، تهمت و سوء ظن است. سوء ظن، زندگی ها را می پاشاند!

(فایل صوتی ۷۰۵۷ - درس چهارم) با این قاعده، همه مردم بی دینند. فهرست غررالحکم صفحه ۲۲۸، از امیرالمومنین است. لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ دین ندارد کسی که سوء ظن دارد. همه مردم سوء ظن دارند: یکی به خدا سوء ظن دارد. یکی به اهل خانه سوء ظن دارد. یکی به خودش سوء ظن دارد. آن کسی که خودش را می کشد سوء ظن دارد، یعنی می گوید من برای چه به اینجا آمده ام؟ آن کسی که می گوید وضعیت حیوان از من بهتر است سوء ظن دارد، حقیقت موضوع این نیست، انسان دست پرورده لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴ تین) است، ولی این انسانی که الان به نمایش گذاشته شده، در اثر سوء است. ببینید خدا از بالا سوء القضا می فرستد و مردم از پایین به سمت خدا سوء ظن می فرستند. شما به من بگو آیا مردم حق دارند به خدا سوء ظن داشته باشند یا نه؟ وقتی که خدا رسماً و علناً می گوید که اُدْعُونِي (۶۰ غافر) بعد اَسْتَجِبْ لَكُمْ را می برد هوا و می گوید که بله تو من را خواندی ولی بیا اینجا مزدت را بگیر، حقت را بیا اینجا بگیر؛ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ (۲۲ ذاریات)! خب این چطور می شود؟ لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ دین ندارد کسی که ظن دارد؛ سوء ظن، گمان بد، سوء تفاهم. ببینید اگر اینطوری باشد خود انبیاء هم سوء ظن دارند، انبیاء هم کافر هستند. چرا؟ وقتی که می گوید حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا (۱۱۰ یوسف) اینقدر فشار به پیغمبران آمد که گمان کردند هیچ خبری نیست، آیا این سوء ظن نیست؟ آیا ابراهیم خلیل سوء ظن به خدا نداشت که گفت رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى (۲۶۰ بقره)؟ همه کافر هستند! آیا پیغمبر به خدا سوء ظن نداشت؟ در ابلاغ غدیر دست نکرد؟ این پا و آن پا نکرد؟ این متن گواه شیعه است. آیا امیرالمومنین به خدا سوء ظن نداشت؟ اینها تکه های عجیبی است، اینها افشاگری های تاریخ است. با لشکر حرکت کرد به سمت صفین مقابله با معاویه ابن ابی سفیان، قبلش برای لشکر سخنرانی کرد، صد هزار نفر لشکر از کوفه، گفت ای مردم پیروز هستیم بدانید و محکم باشید، برنده هستیم، بعد یواشکی گفت ان شاء الله، در این خیلی حرف هست! ان شاء الله یعنی اگر خدا بخواهد. یواشکی گفت که مردم توی دلشان نریزد و نگران نشوند. ان شاء الله یعنی اگر خدا بخواهد، می دانست که خدا نمی خواهد. آیا این سوء ظن نیست؟ اگر نمی دانست چرا ان شاء الله را یواش گفت؟ بعد هم به آنجا رفت و خدا به او خیانت کرد، با بالا بردن قرآن روی نیزه، شکست به جبهه امیرالمومنین افتاد و بعد هم که برنده شدن معاویه و شکست امیرالمومنین، همین طور پله پله آمد پایین. اصلاً امیرالمومنین بنده خدا هیچ وقت در اوج نبود، از همان موقعی که پیغمبر به شهادت رسید امیرالمومنین اُفْت داشت، خودش هم می گوید، این اعترافات خیلی عالی است، می گوید که الدَّهْرُ انْزَلَنِي دُنْيَا مرا پایین آورد، ثُمَّ انْزَلَنِي باز هم پایین آورد، ثُمَّ انْزَلَنِي باز هم پایین آورد. انْزَلَنِي اول، گفت که مردم مرا و ابوبکر صدیق را کنار هم می گذاشتند؛ علی و ابوبکر. انْزَلَنِي دوم، مرا در کنار عمر الفاروق قرار می دادند و می گفتند

علی و عمر. انزال پایین تر را، ثُمَّ اَنْزَلْنِيْ بِاِثْمَانِ بْنِ عَفَّانٍ کاتب بود، گفت حالا مردم می گویند علی و عثمان. ثُمَّ اَنْزَلْنِيْ باز هم پایین آوردند؛ حَتَّى يُقَالَ عَلِيٌّ وَ مُعَاوِيَةُ. آیا در مناجات هایش سوء ظن نیست؟ می گوید اَنْتَ الْاَمِيْرُ وَاَنَا الْمَأْمُوْرُ تو امر می کنی خب من مأمور هستم، چرا من مواخذه می شوم؟ این برای همه مردم است، خدا امر می کند فَالْهَمَّهَا فُجُوْرَهَا (۸ شمس) بعد تو گناه می کنی، شیطان را تقویت کرده و تو را تضعیف، تو معصیت می کنی، بعد می خواهد تو را به جهنم ببرد؟ خب خود خدا عامل سوء ظن به خودش است!

-- قَالَ عَلِيٌّ لَا دِيْنَ لِْمُسِيْءِ الظَّنِّ، لَا اِيْمَانَ مَعَ سُوْءِ ظَنٍّ - کتاب غررالحکم صفحه ۲۶۲ است.

و باز از امیرمان هست: لَا اِيْمَانَ مَعَ سُوْءِ ظَنٍّ ایمان ندارد کسی که سوء ظن دارد. بعد در بحث دیروز بود یادت هست که گفتیم عالم فعلی دنیای مجاز است. آیه چه بود؟ اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا انگار دیروز مرور کردیم. خب اینجا محل پرورش ظن و گمان و حدس است، پس اصالت کجا می رود؟ حقیقت کجا می رود؟ می رود در ماورای غیبت. حق، حقیقت، اسماء الحسنی است. سوء، ظن، اسماء ایزایی است. بین اینجا دوتا را بغل هم گذاشته؛ سوء خودش بد است، ظن یعنی ادلهات محکم نیست همینطور یک چیزی می گویی بر پایه آن که خودت برای خودت دو دوتا چهارتا کردی سوء ظنی را ایجاد کردی.

درس چهارم - تمام ایام غیبت یوم الشک می باشد. چگونه از خروجی های آن، غیر این را می طلبید؟ بدوام

الشَّكُّ يَحْدُثُ الشَّرْكَ - الشَّكُّ يُحْبِطُ الْاِيْمَانَ - مَنْ كَثُرَ شَكُّهُ فَسَدَ دِيْنُهُ - کتاب غررالحکم صفحه ۱۷ - ۲۷ است.

در این درس بحث را در شک برده است. شک و تردید یکی از مزایا و خصوصیت های عصر غیبت است. بدوام الشَّكُّ يَحْدُثُ الشَّرْكَ، امیرمان می گوید وقتی شک و تردید مداومت داشته باشد، نهایت آن شرک و بریدن و ارتداد و کفر است. آنهایی که از روز اول به پیغمبر شک داشتند و با این شک وارد حوزه اسلام شدند بخاطر ترسشان، به خاطر اَنْ بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلْكُمْ، همچنان شک را با خودشان حمل کردند و پیغمبر را قبول نداشتند. خود قرآن چقدر قشنگ می گوید که وَ قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلٌّ لِّمْ تُوْمِنُوْا عَرَبًا می گویند که ما ایمان آوردیم، بگو نه، ایمان ندارید! بخاطر چه؟ همین شک! وَلٰكِنْ قُولُوْا اَسْلَمْنَا بَکُوْمِیْدُ ما مسلمان هستیم یعنی بخاطر شمشیر تسلیم شدیم. یکی از معانی الْاِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيْمُ این است، یعنی شمشیر امیرالمؤمنین بالا رفت مردم گفتند غلط کردیم از بت پرستی، غلط کردیم از مسیحیت، یهودیت، زرتشتیت و آمدیم به اسلام. الشَّكُّ يُحْبِطُ الْاِيْمَانَ، می گوید شک و تردید باطل می کند ایمان به خدا را. خب ما اینجا چه داشتیم؟ دستگیره ما در این زمان چیست؟ شک و تردید، قانون نسبیت و قانون احتمالات، سه تا است. اینجا می گوید که شک، ایمان را از بین می برد. تمام حواریون پیامبر و اصحاب و انصار او در شک بودند! آقا دلیل چیست؟ دلیل؛ قانون غدیر خم است که از همان موقع اول شک کردند که آیا این انتصاب، خدایی است یا بخاطر این که علی را دوست دارد، کما اینکه یک نفر هم آنجا گفت سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، وقتی که حکم انتصاب علی را در غدیر خواند، یک نفر بلند شد گفت که خدا گفته یا خودت؟ گفت خدا، من از خودم حرف نمی زنم. گفت حالا که اینطوری است یک سنگی بیاید روی سرم، من را راحت کند. مَنْ كَثُرَ شَكُّهُ فَسَدَ دِيْنُهُ هر کس زیاد شک کند فاسد می شود دینش. الآن مردم بی دین شدند، بخاطر چه؟ بخاطر کثرت تشکیک و تردید در ادبیات توحیدی آبا و اجدادی،

چون ندیدند دیگر؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

درس پنجم - وقتی که جبهه اکثریت را بدان تشکیل می دهند چه توقعی از رسالت انبیاء خواهید داشت؟:

اَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (بقره آیه ۰۰۱) - اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (مائده آیه ۳۰۱) - اَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (توبه آیه ۸) - اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (انعام آیه ۷۳) - اَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (روم آیه ۲۴) - اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (مؤمنون آیه ۰۷) - اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (نحل آیه ۳۸) - فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (فصلت آیه ۴) - مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا (يونس آیه ۶۳) - وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (اعراف آیه ۷۱).

خطاب بر اکثریت است که در سوره های بقره و توبه و روم و نحل و مائده و انعام و مؤمنون و فصلت و اعراف آمده است. می گوید اَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، اکثر مخاطب کیست؟ ما باید پازل چینی کنیم تا بفهمیم منظور چیست. این اکثریت یا اکثریت اهل زمین هستند که در برابر اسلام قرار گرفتند یا اکثریت از مؤمنین هستند، در هر دو صورت فاجعه است؛ اَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. ایمان پیدا نکردند! بحث قبلی شک و بحث قبل از آن، ظن بود. اَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ - اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ - اَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ - اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، همه اینها روی طیف اکثریت است؛ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ - مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا - وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. خب نسخه اکثریت را پیچید، ای متشرع تو نمی توانی دفاع کنی که بگویی اکثریت منظور بی دین ها هستند، نه! خب حالا دلیل ما چیست؟ دلیل ما همین دوتا آیه است که همیشه اشاره می کنیم که یکیش این آیه است؛ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا. این مخاطبات برمی گردد به اعراب، اعراب هم فامیل های پیامبر بودند، دار و دسته او بودند، نگهبانانش بودند، شاگردان و حواریونش بودند. وقتی اکثریت می گوید ما مجبوریم برویم سراغ آیه که می گوید الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا. پس این اکثریت وقتی جدا بشوند، از اسلام چه چیزی باقی می ماند؟ این مسئله خیلی مهم است ها! هیچ روی آن فکر کردی؟ مانند آن نه دهم اسلام است که پنهان است و یک دهم آن آشکار است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۵۱ - فایل صوتی ۶۰۸۰ - درس اول - خدایی که در تعریف رجال ظهوری می آید با

نسخه های دینی فرق می کند: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا قَالَ دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَى الرِّضَا وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ قَالَ الزُّنْدِيقُ رَحِمَكَ اللَّهُ فَاجِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ آيَنَ هُوَ؟ قَالَ وَ يَلَيْكَ إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطَ وَ هُوَ آيَنَ الْآيَنَ وَ كَانَ وَ لَا آيَنَ وَ هُوَ كَيْفَ الْكَيْفَ وَ كَانَ وَ لَا كَيْفَ وَ لَا يُعْرَفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ وَ لَا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ وَ لَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ - كتاب الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۶۹ است.

محمد ابن عبدالله خراسانی خادم امام رضا گفت: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ یک لامذهبی پیش امام رضا آمد عَلَى الرِّضَا وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ اصحاب و انصار امام رضا هم حضور داشتند، قَالَ الزُّنْدِيقُ رَحِمَكَ اللَّهُ زندیق بی دین سلام عرض کرد احترام کرد و راجع به ذات پرسید، گفت فَاجِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ آيَنَ هُوَ؟ چگونه است او، کجاست او؟ قَالَ وَ يَلَيْكَ امام رضا گفت وای بر تو إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطَ راهی که رفتی برای شناسایی او غلط است. چون این سؤال برای همه پیش می آید، مثلاً وقتی به خلق خدا فشار می آید زمزمه انکار که می رسد می گویند که خب خدا کجاست؟ وَ هُوَ آيَنَ الْآيَنَ وَ كَانَ وَ لَا آيَنَ وَ هُوَ كَيْفَ الْكَيْفَ وَ كَانَ وَ لَا كَيْفَ گفت که این آيَنَ که تو می گویی یعنی کجاست؟ این پیچ و خم به

خود او می‌رسد، الان تو در تقاطع گیر کردی که از کدام طرف بروم؟ او خودش تو را با عظمتش هدایت می‌کند. دنبال این هست که او چه هست؟ چطوری است؟ از چه زمانی بوده؟ چرا بوده و برای چه؟ می‌گوید این هم به قدرت خود اوست که انسان را هدایت کند. وَ لَا يُعْرِفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ و شناخته نمی‌شود به کم و کیفش، وَ لَا يُدْرِكُ بِحَاسَّةٍ و به احساس درک نمی‌شود، وَ لَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ و به چیزی هم تشابه ندارد. ببینید این خدای زمین مشابه دارد ها! وَ جَاءَ رَبُّكَ خدای راه می‌رود مردم هم راه می‌روند ولی راجع به ذات نمی‌توانیم این حرف‌ها را بزنیم چون او را نمی‌شناسیم. ادیان و مذاهب زمینی آمدند خدا را معرفی کردند ولی الباقی آن مانده است.

درس دوم – رودروی دین در مقوله عقاید دینی با مذهب: قَالَ الْكَاطِمُ لَا يُخَلِّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشَّرِكِ - کتاب التوحید شیخ صدوق صفحه ۴۰۷، از امام کاظم است.

امام کاظم فرمود: لَا يُخَلِّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشَّرِكِ خداوند دائمی نمی‌کند در جهنم مگر این چند دسته را: کافر، جاحد به معنای مقابل، جحود، مقابله کننده، گمراه، مشرک. اگر همه اینها را جمع کنیم می‌شود یک چیز! سرجمع آن می‌شود یک چیزی، چه می‌شود؟ سر جمع آن می‌شوند معارضین. حالا اینجا سؤال داریم؛ این کلام امام کاظم یک طرف و این آیه قرآن یک طرف که يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. يَغْفِرُ الذُّنُوبَ یعنی چه؟ همه گناهان، اینها را در بر می‌گیرد، چطور آن وقت اینها در آتش مخلد هستند؟

درس سوم این فایل با موضوع اسما الحسنی به علت بازخوان به درس یازدهم فایل ۱۳۷۲ ملحق گردید.

درس چهارم – تکلیف تقیه چه می‌شود؟ وقتی که از بالا وفای به عهد نشود، چگونه توقع شکل‌گیری خواهیم داشت؟: كَتَبَ الْإِمَامُ الرِّضَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ الْمُسْلِمِ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۴۸ است.

كَتَبَ الْإِمَامُ الرِّضَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ امام رضا به یکی از تجار فارس از بازرگانان در شیراز نامه نوشت. برایش نوشت الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ مسلمان کسی است که وفای به عهد دارد نسبت به خدا، در چیزی که تعهد داده است. حالا سراغ اصل قضیه برویم؛ مسلمان واقعی یعنی کسی که تسلیم خدا شده؛ کسی است که وفای به عهد می‌کند در زمینه چیزی که تعهد داده است. مگر همه چیز متقابل نیست؟ مگر نمی‌گوید أَسْلِمَ تَسْلَمَ تسلیم شو تا سالم بمانی! بده بستان است. فَإِنْ تَشْكُرُوا فَإِنَّا نَشْكُرُكُمْ بِكُمْ حالا مردم چطوری به عهد خودشان وفا کنند؟ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ می‌گوید که عالم عهد، روزگاری است که خدا به مردم گفت مگر به شما نگفتم که با این دشمن من و خودتان یعنی شیطان رفیق نشوید؟ حالا وفای عهد از ناحیه ما باید باشد یا خدا؟ خدا قدرت دارد یا ما؟ خدا زور دارد یا ما؟ خدا حرف اول را می‌زند یا ما؟ جایگاه مال خداست یا مال ما؟ ما مهمان هستیم یا خدا؟ ما صاحبخانه هستیم یا خدا؟ ها؟ خب ما آن وقت چطوری وفای به عهد کنیم در حالی که عهدی نمانده است! خدا گفت أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ آیا من حاکمیت ندارم قبل از شما، پیش از شما بر شما، نسبت به شما؟ وقتی که همه کاره خداست ما چطوری وفای به عهد کنیم؟ ما در مشت او هستیم. آن حدیث یادت

هست که گفت عالم در قبضه خداوند است؟

درس پنجم - موازی بودن پرستش با اطاعتِ مخبرِ وحی: قَالَ الرِّضَا أَوَّلَ الْإِيْمَانِ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ الْإِقْرَارُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الثَّانِي الْإِقْرَارُ لِلرَّسُولِ بِالرَّسَالَةِ وَ أَنَّ إِطَاعَتَهُمَا وَ مَعْرِفَتَهُمَا مَقْرُونَتَانِ - كتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۱ صفحه ۲۹۹، از امام رضا است.

أَوَّلَ الْإِيْمَانِ هُوَ التَّوْحِيدُ أَوَّلُ پايه پرستش، توحيد است يعنى شناخت است، وحدانيت. وَ الْإِقْرَارُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اقرار كنيم. ما هر روز داريم اقرار مي كنيم؛ مي دانيد چطوري؟ وقتي كه از اسماء ايزابي دردمان مي آيد ناله مي كنيم، آن اقرار به حاكميت خداست. چه كسي تو را زده؟ چه كسي تو را نابود کرده؟ چه كسي مال تو را نداده؟ چه كسي حق تو را ضايع کرده؟ همه آنها به خدا برمي گردد. بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الثَّانِي الْإِقْرَارُ لِلرَّسُولِ بِالرَّسَالَةِ اينجا پيامبر را آورده کنار خدا، مانند همان جايي بود كه أَنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ أَنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اين همان مسئله نخ و سوزن و خياط را مطرح مي كند. وَ أَنَّ إِطَاعَتَهُمَا وَ مَعْرِفَتَهُمَا مَقْرُونَتَانِ اين دوتا باهم است؛ ايمان به خدا و ايمان به والي او، اعتقاد به رب الارباب و پايداري در مسير معلم ثاني. حالا چرا اينطوري است؟ بخاطر اينكه درست است كه ذات اقدس كبريائي از مبلّغ بي نياز است اما به هر حال مسبب الاسباب است و براي معرفي خودش يك سري خلفاء، مبلغين، معلمين و اوليائي را ايجاد کرده است.

درس ششم - از آغاز تا انجام در حوزه انتظار: قَالَ عَلِيٌّ إِنْ أَوَّلَ الدِّينِ التَّسْلِيمُ وَ آخِرُهُ الْإِخْلَاصُ - كتاب غررالحكم صفحه ۵۸، از مولاي ماست.

اول دين تسليم است يعنى مسير خداشناسي تسليم مي خواهد. تسليم يعنى چه؟ يعنى از همه جا بريدن، قطع اميد كردن! كلاً منظور، انتظار است چون بحث كلي در تمام سنّت و سيره و آيات، انتظار است. وَ آخِرُهُ الْإِخْلَاصُ و پايان آن هم اخلاص است. يعنى پايان آن خط نهايي ايمان به خدا اخلاص است. مخلصين به ظهور مي روند، مخلصين به بقعة الانوار مي روند. وَ الْمُخْلِصِينَ فِي حَظَرِ عَظِيمٍ تو كه مخلص هستي و به مرحله حواري رسيدي مواظب باش!

درس هفتم - بر انسان است متابعت از نفسِ خویش: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ - سورة مائده آيه ۵۰۱ است.

اين بحث، آيه قرآن است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ. اين بحث خيلي جالب است، اين درس از مفاد فوق تخصصي الهيات ظهوري بر گرفته شده است. مي گويد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كساني كه ايمان آورديد عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ به خودتان بپردازيد. چه شد؟ اول گفت ايمان بعد گفت كه برو براي خودت. عَلَيْكُمْ، مي گويد سلام عليكم، يعنى چه؟ يعنى درود من بر تو. حالا اين عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ يعنى خودت، خودت را متابعت كن. بعد تالي تلو آن چيست؟ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، حالا اين سوء را مي گويد عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ بر شما باد نفستان! خب حالا اگر خوش بينانه تلقى كنيم مي گويند كه يعنى مراقب نفست باش. اين آيه است كه فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ از خود راضي نباشيد، ولي بُعد ديگرش اين است كه مي گويد عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ يعنى پيروي كنيد از نفستان، بر شما باد به نفستان. خب نفسي كه تماميت آن در انحصار سوء مي باشد نهايتش اين است، برگشت و برگردان آن اين است كه انساني كه گناه مي كند اختيار ندارد چون

به نفس خویش رجوع کرده و نفسش ساخته و پرداخته خداوند است و او الهام کرده فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. اینجا هم دارد رسماً در آن آیه می گوید عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ.

ظهوریاب منتظران ۵۲۵۲ - فایل صوتی ۶۰۸۱ - درس اول - پس غسل، برای چیست؟ غیر از طهارت است؟:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَنْجَسُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَنْجِسُ حَيًّا وَلَا مَيِّتًا - کتاب صحیح البخاری جلد ۲ صفحه ۳۷، کتاب المستدرک جلد ۱ صفحه ۵۸۳، کتاب مقدمه فتح الباری ابن حجر صفحه ۳۰۳ است.

عبدالله ابن عباس از رسول الله نقل می کند لَا تَنْجَسُوا مَوْتَاكُمْ خیال نکنی کسی می میرد نجس می شود. فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَنْجِسُ حَيًّا وَلَا مَيِّتًا مسلمان نجس نمی شود چه بمیرد، چه راه برود. اینجا سؤال می شود که پس این غسل مَسِّ مِيت در فقه چیست؟ ها؟ یا مثلاً برگرفته از اخلاق ادیان است که می گوید دست نزن مُرده است! یک معارضاتی در فرهنگ دینی می آید، یک مثال معروفی هست که می گویند مرغ پخته می خندد این است.

درس دوم - مقام زن در مکتب توحیدی، چقدر بالاست!:

الْحَسِينُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عُبَيْدِ ابْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ ذَكَرْتُ لَهُ الْمُنْعَةَ أَيْ هِيَ مِنَ الْأَرْبَعِ؟ فَقَالَ تَزَوُّجٌ مِنْهُنَّ أَلْفًا فَإِنَّهُنَّ مُسْتَأْجَرَاتٌ - کتاب الکافی (ط - الاسلامیه) جلد ۵ صفحه ۵۵۲، کتاب تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان) جلد ۷ صفحه ۲۵۹، کتاب الاستبصار فیما اختلف من الاخبار جلد ۳ صفحه ۱۴۷، کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۱۸، کتاب جامع احادیث الشیعه (للبروجرودی) جلد ۲۶ صفحه ۱۰۴ است.

این سندها همه از شیعه است. این درس بدرد محاجه می خورد، آن کسی که با بیرق دین در محاجه می آید، اینها را باید جمع کنید و بگو جواب بدهید. حسین ابن محمد از احمد ابن اسحاق از سعد ابن مسلم از عبید ابن زراره از ابیه، پسر زراره از بابایش نقل می کند، بابایش از نزدیکان امام جعفر صادق است. قَالَ ذَكَرْتُ لَهُ الْمُنْعَةَ می گوید در خانه راجع به زن صیغه ای صحبت شد، گفت که هِيَ مِنَ الْأَرْبَعِ؟ اگر ما زن صیغه ای داشته باشیم جزو آن چهارتا زن می شود که قرآن می گوید چهارتا زن می توانی بگیری؟ جواب قشنگ است؛ فَقَالَ تَزَوُّجٌ مِنْهُنَّ أَلْفًا فَإِنَّهُنَّ مُسْتَأْجَرَاتٌ آب پاکي را ریخت روی دست آنهایی که در زیر پرچم دین از حقوق خانم ها دم می زنند. امام صادق فرمود برو کارت را بکن، هزارتا زن هم باشد بگیر اینها مستأجر هستند. بقول خودمانی ها یعنی فاحشه! مستأجر یعنی اجرت می گیرد پول می گیرد یک ساعت اینقدر، دو ساعت آنقدر. خب اینجا ما چندتا مشکل داریم اولاً من به شما بگویم امام صادق مشکل ندارد، امام صادق به ما خدمت کرده چون این موارد را از بطن دین درمی آورد، نباید به امام صادق بی حرمتی کنیم. مشکل ما چند چیز است: یکی اینکه مردسالاری است، مرد هر چندتا زن خواست صیغه کند بقول این درس هزارتا! ولی اگر زن نگاه چپ کند با موهای سرش در جهنم آویزان می شود و بعد هم می گوییم که اصول دین چندتا است؛ پنج تا، اول توحید، دوم عدل، زنده باد این عدل ادیان! یک بُعد دیگرش این است که آقا خدا کجا رفته؟ زن چرا باید خودفروشی بکند؟ بخاطر ناشی است، الآن در سنین پایین دارند خودفروشی می کنند. چه کسی جوابگوست؟ آن کسی که خلق کرده. برای چه خلق کردی؟ آن کسی که روزی دهندگی اسم و صفت اوست، چرا روزی نمی دهی؟ این سند خیلی مهم است ها! این خیال کرد فقط چهارتا صیغه ای می تواند داشته باشد، گفت نه بابا هزارتا!

درس سوم - فرشته، قابل تفکیک است؛ اگر مأمور دائمی باشد چه؟ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَيْسَى الْعُبَيْدِيِّ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ اِبْرَاهِيمَ ابْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللّٰهِ يَقُولُ اِنْ اَمِيرٍ وَ كَانَ اَمِيرًا مُّؤْمِنِينَ اِذَا اَرَادَ الْحَاجَةَ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَذْهَبِ ثُمَّ اِلْتَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ اِلَى مَلَكِيهِ فَيَقُولُ اَمِيْطَا عَنِّي فَلَكُمْ اللّٰهُ عَلَيَّ اَنْ لَا اُحَدِّثَ بِلِسَانِي شَيْئًا حَتّٰى اُخْرَجَ اِلَيْكُمْ - سندش هست؛ كتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۱ صفحه ۴۵، كتاب منتهی المطلب از علامه حلی جلد ۱ صفحه ۴۲، كتاب تهذيب الاحكام از شيخ طوسي جلد ۱ صفحه ۳۵۱، كتاب وسایل الشیعة از حرّ عاملی جلد ۱ صفحه ۳۳۵ است.

راجع به این فرشته‌ای است که می‌گویند در چپ و راست هست. در قرآن آن آیه یَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ که یاد است؟ سلسله روات: محمد ابن علی ابن محبوب از محمد ابن عیسی العبدی از حسن ابن علی از ابراهیم ابن عبدالحمید. حواری، ابراهیم ابن عبدالحمید است. قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللّٰهِ كُفْتُ شَنِيدَم اَز اِمَام عَصْرشَان جَعْفَر اِبْن مُحَمَّد اِبْن صَادَق كِه كُفْتُ: يَقُولُ اِنْ اَمِيرٍ وَ كَانَ اَمِيرًا مُّؤْمِنِينَ مِی كُفُود اِشَارَه بَه اَمِير مِی كُفْد یَعْنِی مَنْظُور اَمِير الْمُؤْمِنِينَ اِست چُون هَمِه اَمِير هَسْتَنْد دِیْگَر، اَمِير لَشْكُر دَارِیْم، اَمِير كُشُور دَارِیْم، اَمِير الْمُؤْمِنِينَ هَا ی قَلَابِی دَر صَدْر اِسْلَام دَاشْتِیْم. اِنْ اَمِيرٍ وَ كَانَ اَمِيرًا مُّؤْمِنِينَ اِذَا اَرَادَ الْحَاجَةَ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَذْهَبِ مَوْقِعِی كِه مِی خَوَاسْت بَه دَسْتَشُوی بَرُود اَلْبَتَه بَقُول شَمَاهَا، اَصْلًا مِنْ بَا اِیْن عَنَوَان دَسْتَشُوی مَخَالَف هَسْتَم. دَسْتَشُوی یَعْنِی دَارِد مِی كُفُود دَسْت را بَشُوی، بَا یِد كِی چِیْزِی را بَكُویِیْد كِه بَرَسَا نْد اِیْنجَا، اِیْن اِتَا ق مَال چِیْست؟ اِذَا اَرَادَ الْحَاجَةَ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَذْهَبِ خُود اِیْن هَم مَثَلَا هَمِیْنَطُور دِیْگَر، عَنَوَان هَا یَشَان هَم اِیْنهَا سَرِپُوشِیْدَه وَ كَنَگ اِست، مِی كُفُود بَرَا ی حَاجَت اَرَا دَه كَرْدَه. یَعْنِی چَه؟ خَب دَر سْت بَكُو بَرَا ی تَخْلِیَه دِیْگَر. وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَذْهَبِ دَم دَر ب مَسْتَرَا ح مِی اِیْسْتَد ثَمَّ اِلْتَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ اِلَى مَلَكِيهِ یك نَگَا ه بَه چِپ وَ رَا سْتَش مِی كُفْد وَ بَه دُوتَا فَرَشْتَه اِی كِه اِیْسْتَا دَنْد مِی كُفُود فَيَقُولُ اَمِيْطَا عَنِّي فَلَكُمْ اللّٰهُ عَلَيَّ اَنْ لَا اُحَدِّثَ بِلِسَانِي شَيْئًا حَتّٰى اُخْرَجَ اِلَيْكُمْ. خَب مَعْنَا ی اَنْ چِیْست؟ مِی كُفُود اَمِير مَا هَر وَ قْت مِی خَوَاسْت بَه مَسْتَرَا ح بَرُود، مِی اِیْسْتَا د سَمْت چِپ وَ رَا سْتَش را نَگَا مِی كَرْد وَ بَه دُو فَرَشْتَه خُویْش، رُوی مِی كَرْد وَ بَه اَنهَا خُطَا ب مِی كَرْد وَ مِی كُفْتُ اَز نَزْد مَنْ دُور شُویْد وَ مَرَا بَا خُود تَنهَا كُذَارِیْد پَس مَنْ بَرَا ی شَمَا خُدا را نَاظِر مِی كِیْرَم كِه هِیْچ چِیْز نَا شَا یْسْتِی بَر زَبَان نَرَا نَم تا بَه سُوی شَمَا بَا ز كُردَم. اَصْلًا كَلَش بَر فَنَاسْت! مَگَر فَرَشْتَه بَا مَا بَه مَسْتَرَا ح بَا یَا د بَد اِست؟ هَا؟ اَصْلًا فَرَشْتَه تَنْ دَارِد وَ جُود دَارِد كِه بَا یَا د مَثَلًا نَگَا كُفْد وَ بَه مَا دَسْت بَمَالِد؟ مَگَر نُور نِیْسْت؟ یَا بَقُول دِیْگَر حُكَم نِیْسْت؟ اَصْلًا خِیْلِی جَا هَا اَدَم دَقْت مِی كُفْد اَصْلًا فَرَشْتَه حُكَم اِست، اَذَنْ اِست، نَه اِیْنكِه یك مَخْلُوقِی اِست كِه دُوتَا بَال بَه او دَا دَنْد بَال مِی زَنْد. وَ یكِی اِیْنكِه مَگَر دَر وَرُود بَه مَسْتَرَا ح مَا دَر حَلِیَةِ الْمُتَقِیْنَ وَ دَر مَفَاتِیْحِ الْجَنَان دَعَا نَدَارِیْم؟ دَعَا ی تَخْلِیَه دَارِیْم. چَطُور دَعَا دَر حِیْن تَخْلِیَه خُوب اِست وَ لِی اَنْ دُو فَرَشْتَه كِه مِی آ یَنْد بَد اِست؟ اِیْنهَا قَابِل تَحْلِیْل اِست.

درس چهارم - فشار در اجرائیات شریعت را چه می‌گویید و این نوع حرکت را چگونه تحلیل می‌نمایید؟ عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو ابْنِ الْعَاصِ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَقَفَ فِی حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِمَنْیَ لِلنَّاسِ یَسْأَلُوْنَه فَجَا نَه رَجُلٌ فَقَالَ لَمْ اَشْعُرْ فَحَلَفْتُ قَبْلَ اَنْ اَذْبَحَ فَقَالَ اَذْبَحْ وَ لَا حَرْجَ فَجَاءَ اَخْرَ فَقَالَ لَمْ اَشْعُرْ فَتَحَرَّثْتُ قَبْلَ اَنْ اَزِمِّی قَالَ اِزِمِّی وَ لَا حَرْجَ فَمَا سِئَلَ النَّبِیُّ عَنْ شَیْءٍ قَدَّمَ وَ لَا اَخَّرَ اِلَّا قَالَ اَفْعَلْ وَ لَا حَرْجَ - كتاب صحيح البخاری جلد ۱ صفحه ۲۹، كتاب صحيح مسلم جلد

[illegible]

ظہوریاب منتظران ۵۲۵۳ - فایل صوتی ۶۰۸۲ - درس اول - دوبله حساب کردن، کاریست سیاسی!: علیؑ
ابْنُ اِبْرَاهِیْمَ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیْسَى عَنْ حَرِیْزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ صَدَقَاتِ اَهْلِ الْجَزِیَّةِ
وَ مَا یُؤْخَذُ مِنْهُمْ مِنْ ثَمَنِ خُمْورِهِمْ وَ لَحْمِ خَنَازِیْرِهِمْ وَ مِیَّتِهِمْ قَالَ عَلَیْهِمُ الْجَزِیَّةُ فِی اَمْوَالِهِمْ یُؤْخَذُ مِنْهُمْ مِنْ ثَمَنِ لَحْمِ
الْخِزْرِیْرِ اَوْ خَمَرٍ وَ کُلُّ مَا اُخِذُوا مِنْهُمْ مِنْ ذَلِکَ فَوَزُرَ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ وَ ثَمَنُهُ لِلْمُسْلِمِیْنَ حَلَالٌ یَاْخُذُوْنَهُ فِی جَزِیَّتِهِمْ - منابع:
کتاب اصول کافی (ط- الاسلامیة) جلد ۳ صفحه ۵۶۸، کتاب من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۵۲، کتاب
تهذیب الاحکام (تحقیق خرسان) جلد ۴ صفحه ۱۱۴، کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۱۵۵ است.

سلسله روایت: علی ابن ابراهیم از پدرش از حماد ابن عیسی از حریر از محمد ابن مسلم که صحابی خاص است. گفت از امام صادق سؤال کردم عَنْ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَرْبَةِ. یک مالیات دارند تحت عنوان زکات؛ زکاتِ اهل جزیه، و یک مالیات هم دارند به عنوان صدقه. گفتیم وَمَا يُؤْخَذُ مِنْهُمْ مِنْ ثَمَنِ خُمُورِهِمْ وَلَحْمِ خَنَازِيرِهِمْ وَمِثْلِهِمْ از اینهایی که زیر پرچم اسلام زندگی می کنند و مسلمان نیستند از آنها تحت این عناوین پولی گرفته می شود یعنی اضافه بر سازمان، باید در سال یک پولی باید بدهند برای اینکه اسلام اختیار نکردند، این اضافه است! اضافه اش چیست؟ اضافه اش این است: فِي أَمْوَالِهِمْ يُؤْخَذُ مِنْهُمْ مِنْ ثَمَنِ الْخَنَزِيرِ أَوْ خَمْرٍ وَكُلِّ مَا أُخِذُوا مِنْهُمْ مِنْ ذَلِكَ فَوَرَزُوا گفتیم که بخاطر مشروبات الکلی و گوشت خوک، اضافه بر سازمان از اینها چیزی گرفته می شود. پرسیدم که آیا جزیه شامل اینها نمی شود؟ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَثَمَنُهُ لِلْمُسْلِمِينَ حَلَالٌ امام صادق گفت نه، این پولِ دوبله برای مسلمین حلال است. يَأْخُذُونَهُ فِي جُزْيَتِهِمْ وَآن را روی جزیه سالانه می گذارند ولی این پول نه، این به قول ما ارزش افزوده است.

درس دوم - اين است اسلام زورى كه چنين نتايجى دارد: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ الْأَزْرَقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ هُوَذَةُ بْنُ خَلِيفَةَ قَالُوا أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا بَقِيَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَى أَيِّ النَّاسِ نَكَحْتُ وَ أَيَّهِمْ أَنْكَحْتُ - كتاب كنز العمال جلد ۱۶ صفحه ۵۳۴، كتاب الطبقات الكبرى جلد ۳ صفحه ۲۸۹، كتاب المصنف جلد ۳ صفحه ۴۳۳ است.

در اين درس يك افشاگرى قشنكى است. تمام متونى كه برايتان خواندم از اعاظم مستندات اهل سنت است. سلسله محدثين است؛ أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ الْأَزْرَقُ خبر داد مرا اسحاق پسر يوسف ارزق و محمد ابن عبدالله انصارى و هوذة ابن خليفه، قَالُوا أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ همه اينها از ابن عون از محمد ابن سيرين نقل مى كنند، قَالَ اين محمد ابن سيرين ناقل اصل حديث است و از رفقاى جناب مستطاب حضرت خليفه دوم است. گفت: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خليفه دوم مسلمين جهان و حومه مى گويد مَا بَقِيَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَى أَيِّ النَّاسِ نَكَحْتُ وَ أَيَّهِمْ أَنْكَحْتُ، مى گويد حضرت آقاى عمر گفت من وقتى مسلمان شدم تمام عاداتم را، همه را كنار گذاشتم، شسته رفته، و در خدمت اسلام عزيز قرار گرفتم. تمام شد؟ نه. اينجا تاريخ را سياه مى كند كه مسلمين چقدر بدبخت هستند كه كتاب در خانه شان بايد از زير دست اينها دريمايد. خب عمر چه گفت؟ گفت از همه چيز دست كشيدم اما از يك چيزى نه، كه در جاهليت داشتم و الان نمى توانم نداشته باشم. اين چيست؟ لَسْتُ أَبَالِي برايم مهم نيست، إِلَى أَيِّ النَّاسِ نَكَحْتُ وَ أَيَّهِمْ أَنْكَحْتُ چه من مردم را بكنم و چه مردم من را بكنند! مى شنوى؟ خيلى مهم است ها! اين سند از آن سندهاى مهم است، حالا اگر شيعه است كه مى گويد خب به ما چه، خليفه ما كه نيست! باز همان بحث قبلى پيش مى آيد كه كتابت و خلافت و سنت در دست اينها بوده و متقابلاً مقابلين اينها كه شيعه است در تقيه و حصر و تاديب و زندان و نه دهم حقايق تعطيل و كلم الناس و اينها بوده يعنى ميدان براى اينها باز است نه براى اين طرفى ها، اين طرفى ها هيچ وقت حكومت در دستشان نبود. شيعه هيچ وقت حكومت دستش نبود، يك چند سال امير بود بعد ديگر رفت تا اين اواخر چند صد سال قبل، پانصد ششصد سال قبل ايران شد مركز تشيع، آن هم هميشه با همسايه ها جنگ داشتند، آنها سنى بودند و اينها شيعه، جنگ هاى معروف ايران با تركيه عثمانى اصلاً خيلى گسترده است، خيلى اسفبار است كه به طور رسمى مى گويند و كتاب خودشان مى نويسد يعنى ما الان از اصول كافى نقل نكرديم كه بگويند بستيد، مى خواهيد آبروريزى كنيد، اتهام است، نه سند خودشان است و اين طرفى ها هم هيچ كدام نقل نكردند. خب، اين هم يادگارى بود. عمر مى گويد از امور جاهليت چيزى در من باقى نمانده الا اينكه هنوز براى من فرق نمى كند كه كسى با من آميزش كند يا من با كسى آميزش كنم.

درس سوم - حرام و حلال در قبضه مصلحت است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُحِلُّ لِأَخِيهِ فَرْجَ جَارِيَّتِهِ قَالَ نَعَمْ لَهُ مَا أَحَلَّ لَهُ مِنْهَا - منابع: كتاب كافى (ط - الاسلاميه) جلد ۵ صفحه ۴۶۸، كتاب الاستبصار فيما اختلف من الاخبار جلد ۳ صفحه ۱۳۶، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۱ صفحه ۱۳۳ است.

سلسله رواات: سهل ابن زياد از احمد ابن محمد ابن ابى نصر از عبدالكريم نقل مى كنند، عبدالكريم حواري امام باقر

است. از امام باقر نقل می‌کند: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُحِلُّ لِأَخِيهِ فَرْجَ جَارِيَّتِهِ قَالَ نَعَمْ لَهُ مَا أَحَلَّ لَهُ مِنْهَا گفت یک نفر کنیز و کلفت دارد، دوست دارد، الان هم این بیماری جنسی زیاد شده که دوست دارند یک نفر را بیاورند و یکی دیگر را به جانش ببندازند که این کیف کند، این می‌شود سوپر زنده! به امام باقر گفتم یک نفر این کار را می‌کند آیا مشکلی ندارد؟ گفت نه چه مشکلی دارد. لَهُ مَا أَحَلَّ لَهُ مِنْهَا برای صاحب کنیز است که هر کاری می‌خواهد با او بکند. وا خجالتاه! وا اسفاه! باز هم می‌گویم، امام باقر روی سر ما جایش است، ما می‌خواهیم بگوییم که چیزی که به نام دین به خورد ما داده شده بود دین نبود همین، والا ائمه ما هم قربانیان بودند و همیشه مورد آزار و اذیت طواغیت بودند.

درس چهارم - واقعا که از این بهتر نمی‌شد از قشر زنان حمایت کرد: رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمَرْأَةُ لَا يُوصَى إِلَيْهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَوَثُّوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ - کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۲۲۶، کتاب تهذیب الاحکام (تحقیق خرسان) جلد ۹ صفحه ۲۴۵، کتاب الاستبصار فیما اختلف من الاخبار جلد ۴ صفحه ۱۴۰، کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۹ صفحه ۳۷۹، کتاب البرهان فی تفسیر القرآن جلد ۲ صفحه ۲۴ است.

اینها را چطوری می‌خواهند ماستمالی کنند؟ ها؟ نه واقعا؟ دیگر می‌شود این را از تازک تاریخ پاک کرد؟ می‌شود؟ مصادر تمام مال شیعه، ببینید چقدر قشنگ؛ مال شیعه، ناقلین رجال ظهوری و مال سنی، ناقلین خلفاء اعظم. خب چه می‌گوید؟ سکونی حواری امام باقر و امام صادق است، نقل می‌کند، می‌گوید که امام جعفر صادق از پدرش امام باقر از پدر بزرگش زین العابدین، از پدر او ابی عبدالله و از جدش امیرالمؤمنین نقل می‌کند. اینها در محاجه باید بیاید، آن کسی که دم از شریعت می‌زند را گلوله بارانش کنید چون یک چیزی است که یک سند دو سند نیست که بگوید آی بسته‌اند، دروغ است! باز هم دارم می‌گویم که ما اهل بیت را دوست داریم، ما فقط می‌خواهیم بفهمیم که لا مذهب هستیم یا مذهبی هستیم. آن وقت آن کسی که می‌گوید من مذهبی هستم، از او پرسید، او را محاکمه کنید و بیاید جواب اینها را بدهد. خب، امیر ما چه گفت؟ گفت الْمَرْأَةُ لَا يُوصَى إِلَيْهَا هیچ وقت وصیت به زن نکن، هیچ وقت وصی تو زن نباشد. وصیت هم می‌رود در درد دل و اسرار و اخبار و یک نمونه آن هم توصیه به اجرای کاری بعد از خودش است یا این که به مأموریت می‌رود او را وصی قرار می‌دهد الْمَرْأَةُ لَا يُوصَى إِلَيْهَا وصیت نکن. خب از این بدتر؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَوَثُّوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ می‌گوید همانطوری که خدا در قرآن گفت سفیه که ابله و احمق است بی عقل و بی شعور است هیچ وقت اموالتان را به او ندهید، حالا بیا و درستش کن. آقای صافکار بیا ببین این ماشین غُر شده دین را چطوری می‌خواهی صافش کنی؟

درس پنجم - آزادی در دین را یاد بگیرید: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَثْلُثُهُ الْأَذَنَى فَلَاذَنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ - کتاب الکافی (ط - الاسلامیه) جلد ۷ صفحه ۲۵۹، کتاب روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة) جلد ۶ صفحه ۳۸۳، کتاب مرآة العقول فی شرح اخبار آل رسول جلد ۲۳ صفحه ۶۰۲ است. و کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۹، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۱، از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام ابن سالم از امام

صادق است.

روایت: علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام ابن سالم که حواری امام صادق است. این درس شاید مرور و بازخوانی از گذشته باشد. از امام صادق نقل می‌کند: أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ گفت کسی به پیغمبر فحش داد جزایش چیست؟ فَقَالَ يَقْتُلُهُ الْأَذَنَى فَلَاذَنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ می‌گوید این دیگر گناهش یکطوری است که نیاز ندارد به دادگاه ببرید همانجا در خیابان بریزید سرش و آنقدر بزنی تا بمیرد. خیلی جالب است ها! بعد چقدر سند داشتیم که می‌گفتند پیغمبر مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - بَشِيرًا وَ مُبَشِّرًا است کاش که مثلاً می‌گفت که بروند حلق آویزش کنند، یارو زود راحت می‌شد ولی يَقْتُلُهُ الْأَذَنَى فَلَاذَنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ این یعنی همان جا در خیابان در کوچه ترتیبش را بدهید.

(فایل صوتی ۶۳۷۳ - درس دوم) شماتت چیست که قبل از قضاوت، گوینده آن کشته می‌شود؟ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَقْتُلُهُ الْأَذَنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ. أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ از امام صادق پرسیدند کسی که شماتت کند پیغمبر را فَقَالَ يَقْتُلُهُ الْأَذَنَى فَلَاذَنَى قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ. جالب است ها! شماتت یعنی سرزنش، فحش که نیست، مثلاً می‌گوید برای چه اینقدر در احکام سخت‌گیری کردی؟ یا چرا قوانین سخت را آوردی؟ این شماتت است. بخاطر همین کلمات، امام صادق می‌گوید کسی که به او نزدیک هست سریع سرش را قطع کند! سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَقْتُلُهُ الْأَذَنَى فَلَاذَنَى یعنی همان تر و تازه، دیگر نگذار کهنه بشود، یعنی در خیابان طرف گفت آخ این چه اسلامی است. سریع گردن او را بزن! اینجا دیگر شاهد نمی‌خواهد، ببین چقدر مسئله خطیر است! دقت کن، حالا اینجا من چندتا منازعه می‌خواهم برایت بیاورم؛ می‌گوید قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ نیاز نیست او را پیش پیشوا، حاکم و قاضی ببری، نه، خودت سرش را بزن، این را داشته باش، بعد برای زنا چه می‌گوید؟ یادت هست؟ این اسناد و مدارک، می‌گیر است ها! می‌گوید باید کنار بستر باشی و هر چهار نفر با چشمانتان ببینید که آلت تناسلی داخل و خارج می‌شود، آنجا اینقدر سخت‌گیری و اینجا می‌گوید در خیابان در کوچه در خانه در فامیل تا یک کسی از دین بدگویی کرد سریع سرش را قطع کن، نیاز نیست اصلاً ببری به قاضی بگویی، اصلاً به قاضی چه مربوط است! یادت هست در همین چند روز درسی داشتیم که گفتند اِذْرَوْا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ تا آنجایی که می‌توانید شبهه ایجاد کنید که حد جاری نشود، یادتان هست؟ آن وقت اینجا چطور می‌شود؟ ها؟ اینجا ما به امام صادق ایراد نمی‌گیریم ها، نه! امام صادق رجل ظهوری است، ایراد به اصل کار می‌گیریم، آن خدایی که چنین قانونی وضع کرده باید بیاید این عدم تطابق‌ها را پاسخ بدهد مدام نرود قایم بشود. آنجا پیغمبر می‌گوید تا آنجایی که می‌توانید آب در آن کنید، آن را شل کنید، نادیده بگیرید و اغماض کنید که حد جاری نشود بعد اینجا می‌گوید که تا دیدی یک نفر به دین متلک گفت سریع او را بکش. حالا این یک بدی هم دارد، راه برای جنایت باز می‌شود یعنی هر کس با کسی می‌خواهد تسویه حساب کند او را می‌کشد بعد می‌گوید فلان فلان شده به پیغمبر اهانت کرده، بعد دیگر سنگ روی سنگ بند می‌شود؟ ها؟ مثل مرد که شرع آمده به او اختیار داده می‌گوید اگر آمدی و دیدی زنت زیر یک نفر است و مشغول هستند می‌توانی هر دو را بکشی،

خیلی خب، یارو با زنش اختلاف دارد می زند او را می کشد بعد می رود به قاضی می گوید من دیدم فلانی روی او بود با آن کسی هم که روی او بود اختلاف داشت هر دو را می کشد. یک جاهایی دست اندازهای قانونی - حقوقی هست که مسیر را برای خودخواهی ها و خودکامگی ها باز گذاشتند که یکی از آنها هم همین است، اختیار را داده دست خود مردم، تا دیدی کوچکترین ایرادی بر پیغمبر می گیرد سریع کار را تمام کن. حالا باز خوب است که نگفته این سربریده را پیش امام ببرد تا از او جایزه بگیرد! اینها تناقضات دین است، اینها عدم تطابق هایی است که بنده خدا را به خدا نمی رساند که به شیطان می رساند.

درس ششم - قصاص قبل از جنایت، یک پلتیک سیاسی است: كَانَ عُمَرُ قَاعِدًا وَمَعَهُ الدَّرَّةُ وَالنَّاسُ حَوْلَهُ إِذْ أَقْبَلَ الْجَارُودُ فَقَالَ رَجُلٌ هَذَا سَيِّدُ رِبِيعَةَ فَسَمِعَهُ عُمَرُ وَمَنْ حَوْلَهُ وَسَمِعَهُ الْجَارُودُ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ خَفَقَهُ بِالدَّرَّةِ فَقَالَ مَا لِي وَلَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مَا لِي وَلَكَ؟ أَمَا لَقَدْ سَمِعْتَهَا؟ قَالَ سَمِعْتُهَا فَمَهْ؟ قَالَ خَشِيتُ أَنْ يُخَالِطَ قَلْبَكَ مِنْهَا شَيْءٌ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَطَاطِيءَ مِنْكَ - مستندات: کتاب تاریخ المدینه از ابن شبة النمیری جلد ۲ صفحه ۶۹۱، کتاب کنز العمال از متقی هندی جلد ۳ صفحه ۸۰۹، کتاب جامع الاحادیث، کتاب الجامع الصغیر وزوائد کتاب الجامع الکبیر کتاب السیوطی جلد ۲ صفحه ۱۰۲ است.

همه اینها مستندات اهل سنت است چون در اتاق جراحی الان می خواهیم حضرت آقای خلیفه دوم را بنشانیم، در اوج ارادتی که به خلفای عزیز دارم. كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عمر که خدا رحمتش کند قَاعِدًا وَمَعَهُ الدَّرَّةُ ایستاده بود و در دستش هم شلاق بود، به جای اینکه جانشین پیغمبر شاخه گل در دستش باشد که نماد رحمت و شفقت است، شلاق و وسیله زدن در دستش است که نمود شکنجه و عذاب است. وَالنَّاسُ حَوْلَهُ مردم اطراف حضرت آقای عمر بودند إِذْ أَقْبَلَ الْجَارُودُ جارود وارد شد فَقَالَ رَجُلٌ هَذَا سَيِّدُ رِبِيعَةَ یک نفر بلند شد و گفت این بزرگ قبیله ربیعه است، فَسَمِعَهُ عُمَرُ وَمَنْ حَوْلَهُ وَسَمِعَهُ الْجَارُودُ همه شنیدند، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ خَفَقَهُ بِالدَّرَّةِ آن موقعی که نزدیک آمد عمر شروع به زدن او کرد، چه کسی را؟ این جارود رئیس قبیله ربیعه را. فَقَالَ مَا لِي وَلَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ گفت ای امیرالمؤمنین من چکار کردم برای چه می زنی؟ فَقَالَ مَا لِي وَلَكَ؟ دوباره عمر سؤال کرد گفت می گویی من و تو به هم چکار داریم؟ أَمَا لَقَدْ سَمِعْتَهَا؟ قَالَ سَمِعْتُهَا فَمَهْ؟ گفت مگر نشنیدی؟ گفت چه چیزی را نشنیدم؟ قَالَ خَشِيتُ أَنْ يُخَالِطَ قَلْبَكَ مِنْهَا شَيْءٌ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَطَاطِيءَ مِنْكَ گفت من دیدم که این، اینهمه از تو تعریف کرد برایت هورا کشید و همه احترام کردند که نکند تو جوگیر بشوی و خودت را بگیری برای همین من، تو را زدم. آن وقت علی بیست و سه سال قبل از شهادت، قاتلش را که نشان دادند خود قاتل یعنی همان ابن ملجم آمد گفت بیا من را بکش. علی گفت نه برای چه تو را بکشم، پیغمبر گفته بیست و سه سال بعد تو می خواهی من را بکشی، برای چه الان تو را بکشم، الان من که زنده هستم و دارم راه می روم. این هم از حضرت عمر!

ظهوریاب منتظران ۵۲۵۴ - فایل صوتی ۶۰۸۳ - درس اول - غرامت آدمی در آب حیات است که به هر غضبی مسدود می شود و آنگاه انسان است و یک جهان بیچارگی! : إِنَّا لَمُعْرَمُونَ (۶۶) بَلْ تَحْنُ مَحْرُومُونَ (۷۶) أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۸۶) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (۹۶) - تحلیلی از آیات ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹

سوره واقعه است.

آن اشاراتی که بسیار مورد استفاده قرار می گیرد اِنَّا لَمُعْرِضُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ است. در حول این دعا در شرح و تفسیرش می گوید که اَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ خیال کردید همین طوری راحت آب می نوشید، دلتان را به آب لوله کشی، آب لوله ای که در خانه می آید، جوی درب خانه، رودخانه در باغ، دریاچه و دریا خوش می کنید؟ تمام اینها به لحظه ای خشک می شود. الان چون در عصر خشکسالی هستیم این آیات عذاب بهتر می چسبد یعنی ثبت برابر با سند است. خب می گوید این غرامت، چیست؟ و چه شکلی است که سبب محرومیت ما می شود؟ می گوید می رویم روی فاز آب؛ وَ كُلُّ شَيْءٍ مَرْبُوطٌ بِآبٍ است وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ به وسیله آب است که هر کسی، هر چیزی، هر ذی جسمی به آب احتیاج دارد حتی کوه. یک کوه در شمال سرسبز است، در جاهایی که کویری است یک کوه، سیاهی به او زده و خشک است که وقتی آدم نگاهش می کند می ترسد. آب، همه جا به مدد انسان می آید. آیه بعدش می گوید: اَنتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ما این آب را می فرستیم نازل می کنیم یا شما؟ یادآور می شود روی مسئله جبر و اختیار. بشر تا خدا به او میدان می دهد و دری باز می کند نفسی می کشد خودش را گم می کند، وقتی که خودش را گم کرد می آید تا موقعیت خدا. اَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ همین دیگر، خیال می کند که خودش خداست، یعنی این موضوعیتی که در وجود فرعون بود و می گفت اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى در نفسانیت همه ما وجود دارد منتها یکی به زبان می آورد می گوید من خدا هستم، یکی نه، خدایی می کند و ادای خدا را درمی آورد! حالا می گوید که ما شما را محروم می کنیم از حیات به وسیله آب اَنتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ. حالا بروید دنبال آب بگردید سفره های زیرزمین را پایین می بریم، چاه های عمیق دیگر خشک باشد، دریاها هم که آب آن بدرد خوردن نمی خورد، انسان است و غرامت! این غرامت همین است. غرامت چیست؟ عوارض تسلیم نشدن به ذات است، یعنی ماهیت انسان تکیه کردن بر یک قدرتمند است تحت ضابطه جبر مطلق به خدای آن و بعد آدمی، دارالغرور اسیرش می کند. الان کم کم آن عذاب های عظیم که پیش بینی می شده را دارد در مسائل مختلف نشان می دهد که مردم زجر بکشند. آیه بعد جواب می دهد؛ ما اگر بخواهیم جلوی آب را می گیریم. یک آیه دیگر هم هست ولی در این سوره نیست می گوید که اگر ما آب را بر شما بستیم چه کسی برای شما آب می آورد؟ آب منظور حیات است.

درس دوم - جبرئیلی که هر آنچه که در سماوات و ارضین هست را می داند چگونه از موردی معمولی سر

در نمی آورد؟: اِهْدِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ تَمْرَ بَرْنِيٍّ مِنْ تَمْرِ الْيَمَامَةِ فَقَالَ يَا عَمِيرُ أَكْثَرُ لَنَا مِنْ هَذَا التَّمْرِ فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ فَقَالَ هَذَا؟ فَقَالَ تَمْرَ بَرْنِيٍّ أَهْدَيْ لَنَا مِنَ الْيَمَامَةِ فَقَالَ جَبْرَيْلُ لِلنَّبِيِّ التَّمْرُ الْبَرْنِيُّ يُشْبِعُ وَيُهْنِي وَيُمِرُّ وَهُوَ الدَّوَاءُ وَلَا دَاءَ لَهُ مَعَ كُلِّ تَمْرَةٍ حَسَنَةٍ وَيُؤْضِي الرَّبَّ وَيُسْخِطُ الشَّيْطَانَ وَيَزِيدُ فِي مَاءِ الظَّهْرِ - کتاب محاسن برقی جلد ۲ صفحه ۵۳۴، کتاب بحار الانوار جلد ۶۳ صفحه ۱۳۴ است.

حسن ابن علی ابن ابی عثمان روایت می کند: اِهْدِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ تَمْرَ بَرْنِيٍّ مِنْ تَمْرِ الْيَمَامَةِ از یک منطقه ای یک خرمايي برای پیغمبر آوردند. خرماهای موجود در جهان با هم فرق می کند، هر کدام یک منطقه، یک خاصیت، یک شکل و یک قیافه دارد. فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ جبرئیل یا همان دحیه ابن خلیفه کلبی پیش پیغمبر آمد و گفت مَا هَذَا؟ این چیست

می خوری؟ اینجا نقطه میج بگیری است ها! جبرائیلی که هفت طبقه آسمان را بالا می رود و پیغمبر را با خودش می برد و بهشت و جهنمی را که قرار است درست بشود را نشان پیغمبر می دهد حالا خرما را نمی شناسد. خیلی جالب است ها! فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ مَا هَذَا؟ فَقَالَ تَمَرٌ بَرْنِيْ اُهْدِيْ لَنَا مِنَ الْيَمَامَةِ گفت از یمامه که یک منطقه ای است تمر برنی آمد، فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِلنَّبِيِّ التَّمَرُ الْبَرْنِيُّ يُشْبِعُ. یمامه یک منطقه ای در جزیره العرب است، برای پیغمبر یک خرمایی که فرآورده آنجاست آوردند، جبرائیل آمد گفت این چیست که می خوری؟ گفت خرما است. بعد جبرائیل شروع به تعریف کردن از خرما کرد، همه را گفت و گفت وَ هُوَ الدَّوَاءُ وَ لَا دَاءَ لَهُ همه اش شفاست و هر چه هم بخوری مریض نمی شوی، بعد هم در فاز معنویات رفت، مَعَ كُلِّ تَمَرَةٍ حَسَنَةٌ اگر یک دانه خرمایی که بخوری یک دانه حسنه برای تو نوشته می شود وَ يُرْضِي الرِّبَّ و خدا از تو راضی می شود. ببینید اصلاً مکتب الهیات زمینی، انسان را کجا می برد؟ در کوچه پس کوچه های گمراهی! جبرائیل اول که می آید نمی شناسد این چیست! خب اگر تو نمی شناسی برای چه تعریف می کنی؟ ببین می گویند آدم دروغگو کم حافظه است! اول نمی داند این چیست که جلوی پیغمبر است. پیغمبر می گوید این خرما است از فلان منطقه و بعد جبرائیل شروع به تعریف کردن می کند بعد هم در فاز معنویات می رود و می گوید که هر کس این خرما را بخورد حسنه برایش نوشته می شود و مورد رضایت خدا قرار می گیرد. پس خوب است دیگر، دیگر عبادت نیاز نیست مدام بنشینند خرما بخورند. وَ يُسْخِطُ الشَّيْطَانَ و خوردن آن شیطان را به غضب می آورد. حالا مثلاً خرما بخوری، مگر آبش را بگیری که آن یک حرفی، الکل آن را بگیری شراب خرما شود والا رضایت رب چه ربطی به خرما دارد؟ وَ يَزِيدُ فِي مَاءِ الظَّهْرِ آبَ مَنِي رَا زِيَادَ مِي كُنْد. شما ببینید این نوشتار از اول تا آخرش بقول علما فيه تأمل است.

درس سوم - ملائکه بار جال ظهوری هم کلام هستند، پس فرق بین پیامبر و جانشینانش چیست؟: إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ مُّحَدَّثُونَ أَيْ تُحَدَّثُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ فِيهِمْ جَبْرَائِيلُ مِنْ غَيْرِ مُعَايَنَةٍ إِنْ كَلَّ أُمَّةٌ مُّحَدَّثِينَ مِنْ غَيْرِ نُبُوَّةٍ - کتاب مجمع البحرين جلد ۱ صفحه ۴۶۹، کتاب لمعة البيضاء صفحه ۲۰۰، کتاب مجمع البحرين که باز به قول دیگری گفته است.

خب اینجا این بحث سه تا شاخه دارد: اولی را می گوید: إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ مُّحَدَّثُونَ محدث اسم مفعول است و محدث اسم فاعل است، محدث حرف می زند و محدث گوش می دهد می فهمد و استماع دارد. أَيْ تُحَدَّثُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ فِيهِمْ جَبْرَائِيلُ مِنْ غَيْرِ مُعَايَنَةٍ سخن می گویند با فرشتگان به اضافه جبرائیل ولی چیزی نمی بینند. یعنی این دحیه ابن خلیفه کلبی شهروند مدینه، دیگر پیش آنها نمی آید. از قول امام صادق است، هم درس قبلی و هم این درس: در جای دیگر گفت که إِنْ كَلَّ أُمَّةٌ مُّحَدَّثِينَ مِنْ غَيْرِ نُبُوَّةٍ می گوید سابقه دارد که فرشته با آدم حرف بزند. ببینید بار رسالت چقدر پایین می آید، منبع وحی سوراخ شده، می گوید این کلام فرشته را شنیدن برای همه است. این می رود در واحد فَالْهَمَّا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، به همه الهام می کنیم، دیگر این انحصاری نیست که این آقا محمد ابن عبدالله است، آن آقا عیسی ابن مریم است، آن آقا موسی ابن عمران است، آن یکی نوح نبی است، آن یکی ابراهیم خلیل الرحمان است، نه، این مدرک به ما می گوید که هر کسی می تواند با فرشته ارتباط برقرار کند پس، از خاص الخاص درآورده است. إِنْ كَلَّ أُمَّةٌ مُّحَدَّثِينَ مِنْ غَيْرِ نُبُوَّةٍ یعنی اینکه پیامبر، پیامبری ندارند اما حرف می زنند. پیامبر یعنی نمی توانند ادعا کنند،

منظور این است که نبی اعلام می کند ولی اینها اعلام نمی کنند در خودشان هستند. اگر ریادت باشد یک درس هم داشتیم که گفت خیلی از این یکصد و بیست و چهار پیغمبر برای خودشان وحی نازل می شد، محدوده آنها خودشان بودند، خودشان از فرآورده های ماورا می گرفتند و جلو می رفتند. برای حضرت زهرا می گفت که اَیُّهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِیَّةُ گفته است که فاطمه زهرا محدثه است یعنی فرشته ها با او صحبت می کنند و علیه است، علیش کردند یعنی ناقصش کردند. آن وقت جالب است که فرشته در خدمت است اما بی عرضه و بدون استفاده است، بعد هر کس به یک راهی می رود تقصیر خودش نیست این در واحد جبر مطلق می رود یعنی همان ربات سازی یعنی اگر انسان به یک مسیری می رود این اراده خداست و حرفی می زند این مشیت است.

ظهور باب منتظران ۵۲۵۵ - فایل صوتی ۶۰۸۴ - درس اول - جبر بودن در وصایای رجال ظهوری موج

می زند: إِذَا دَفَنْتَنِي فَأَذْفَنْ مَعِيَ هَذَا الْكَاغِذُ الَّذِي فِي الْحَقَّةِ فَقَالَ لَهَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ بِحَقِّ النَّبِيِّ أَخْبِرْنِي بِمَا فِيهِ قَالَتْ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَنِي أَبِي مِنْكَ قَالَ لِي زَوَّجْتُكَ مِنْ عَلِيٍّ صِدَاقُ أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ قُلْتُ رَضِيتُ عَلِيًّا وَلَا أَرْضِي بِصِدَاقِ أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَجَاءَ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةُ وَمَا فِيهَا صِدَاقُ فَاطِمَةَ قُلْتُ لَا أَرْضِي قَالَ أَى شَيْءٍ تُرِيدِينَ؟ قُلْتُ أُرِيدُ أُمَّتِكَ لِأَنَّكَ مَشْغُولٌ بِأُمَّتِكَ فَرَجَعَ جَبْرِئِيلُ ثُمَّ جَاءَ بِهَذَا الْكِتَابِ مَكْتُوبٌ شِفَاعَةً أُمِّهُ مُحَمَّدٍ صِدَاقُ فَاطِمَةَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقُولُ إِلَهِي هَذِهِ قِبَالَةُ شِفَاعَةِ أُمِّهُ مُحَمَّدٍ - كتاب عوالم العلوم جلد ۱۱ صفحه ۳۶۳، كتاب معراج النبوة، كتاب مجمع النورين صفحه ۱۵۱ است.

در مورد فاطمه زهرا از قول مولا، در باب وصیتش است. إِذَا دَفَنْتَنِي فَأَذْفَنْ مَعِيَ هَذَا الْكَاغِذُ الَّذِي فِي الْحَقَّةِ گفت وقتی می خواهی مرا دفن کنی این کاغذ را کنارم بگذار. کاغذ کلمه عربی است. فَقَالَ لَهَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ بِحَقِّ النَّبِيِّ أَخْبِرْنِي بِمَا فِيهِ گفت تو را قسم می دهم به رسول الله که بگویی در آن چیست. قَالَتْ گفت حِينَ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَنِي أَبِي مِنْكَ گفت در شب عروسی قَالَ لِي زَوَّجْتُكَ مِنْ عَلِيٍّ صِدَاقُ أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ چهارصد درهم مهریه فاطمه بود. درهم پول خرد است و دینار پول درشت است. قُلْتُ رَضِيتُ عَلِيًّا وَلَا أَرْضِي بِصِدَاقِ أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ گفتم من علی را دوست دارم اما به چهارصد درهم راضی نمی شوم. فَجَاءَ جَبْرِئِيلُ پیدایش شد فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةُ وَمَا فِيهَا صِدَاقُ فَاطِمَةَ گفت بهشت و هر چه در آن هست کابین فاطمه است. قُلْتُ لَا أَرْضِي من گفتم کم است، قَالَ أَى شَيْءٍ تُرِيدِينَ؟ گفت چه می خواهی؟ قُلْتُ أُرِيدُ أُمَّتِكَ لِأَنَّكَ مَشْغُولٌ بِأُمَّتِكَ گفت من جامعه مسلمان را می خواهم. خب، أُرِيدُ أُمَّتِكَ لِأَنَّكَ مَشْغُولٌ بِأُمَّتِكَ فَرَجَعَ جَبْرِئِيلُ ثُمَّ جَاءَ بِهَذَا الْكِتَابِ مَكْتُوبٌ، این کاغذ همان است که از خدا آورد شِفَاعَةً أُمِّهُ مُحَمَّدٍ صِدَاقُ فَاطِمَةَ مردم صدق کابین و مهریه فاطمه هستند. فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقُولُ إِلَهِي هَذِهِ قِبَالَةُ شِفَاعَةِ أُمِّهُ مُحَمَّدٍ تا اینجا پیش که مشکلی نداریم. فاطمه اعلام کرد که می خواهم شفاعت بکنم. مشکل سر این است که فاطمه برای امت شفیعه شده، امت هم شامل مسلمان، مؤمن و منتظر می شود، خب پس نقش فروع دین کجاست؟ خط و نشان برای جهنم کجاست؟ تأکید در دعا و توسل کجاست؟ پس این کاغذ جریانش این بود، کاغذ را آورد که فاطمه این کاغذ را در روز قیامت نگه دارد و خدا قبالة شفاعت امت محمد را به او بدهد.

درس دوم - گروکشی های سیاسی که در دیانت جای گرفته است: حُمَيْدُ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ

زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ وَ مُعَاوِيَةَ ابْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تُوَفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۱۱ است.

سلسله روات: حمید ابن زیاد از ابن سماعه از محمد ابن زیاد از عبدالله ابن سنان و معاویه ابن عمار، اینها حواری امام صادق بودند. ابی عبدالله فرمود: إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تُوَفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ گفت وقتی که حضرت مستطاب آقای عمر مُرد، امیرمان گروگان خودش را که در دست او و در خانه‌اش بود به خانه آورد. گروگان چه کسی بود؟ یکی از دخترانش به نام ام کلثوم فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ. ببینید اینها آبروی دیانت را می‌برد. این کارهایی که پادشاهان می‌کنند؛ وقتی به یک کشور حمله می‌کنند زن و بچه‌اش را اسیر می‌کنند و یکی از دخترها یا دوتا یا سه تایش را می‌گیرند، ظاهرش ازدواج است ها! ولی باطنش گروگانگیری است که بداند اگر او حمله کند دخترش از بین می‌رود، همانطور که موقع حمله عرب‌ها به ایران، خانواده شاهنشاه ایران یزدگرد را با خودشان به مدینه بردند. آنها را هم که آوردند باز در مسجد پیامبر قسمتش کردند، اول می‌خواستند کنیز کنند علی نگذاشت، گفت اینها شازده هستند اینها محترم هستند، حالا بابایش یک کاری کرده به اینها چه! اینها را که نمی‌شود به کلفتی فرستاد. بعد گفت چکار کنیم؟ فرمود که هر کس از اینها ببرد با او ازدواج کند که یکی از آنها را هم علی برد که مادر امام سجاد است. این نشان می‌دهد که سرچشمه گِل آلود است. به تعدی کنندگان مهلت می‌دهند یعنی راه برایشان باز است، یعنی استارتش زده شده وَالَا فَرْقَ بَيْنَ عَمْرٍو أُمِّ كَلْثُومٍ از نظر سنی بسیار بسیار زیاد است، ام کلثوم ده، پانزده سالش بوده و جناب آقای عمر ابن الخطاب پنجاه، شصت سالش بود.

ظهوریاب منتظران ۵۲۵۶ - فایل صوتی ۶۰۸۵ - چگونه کتابی که سؤال برانگیز است و پاسخ پرسش‌های

دیگران را نمی‌دهد، می‌تواند دارای فرازهای تربیتی و آموزشی باشد؟: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا * إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى * مُدْبَذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا - تفسیر آیه ۳۴۱ سوره نساء است.

مُدْبَذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا یعنی مردم دمدمی مزاج هستند، گاهی اینطرف و گاهی آنطرف هستند. بقول مردم حزب باد؛ از هر جا باد بیاید به سمت آن می‌روند. حالا اینجا چند بُعد برای تحقیقات دارد. قبلش درباره نماز صحبت می‌کند و اینکه خدا مؤمن را حفظ می‌کند که همه اینها معارضات و دوگانگی‌ها است. آخر آیه ۱۴۱ می‌گوید وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا جاده‌ای که باز شده برای حرکت منتظر هیچ مخالفی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد در حالی که این زیرخاکی‌ها به ما نشان می‌دهد که رجال ظهوری مورد توقف تحمیلی قرار گرفتند و از ادامه راه باز ایستادند. حالا یا در تقیه یا آنها را کشتند یکی از این دوتاست و یا هر دو مورد است. مثل امیر که قبل از حکومتش بعد از شهادت پیغمبر یکطوری تحت ظلم بود و بعد از حکومتش هم یعنی در حین حکومت هم یکطوری مظلوم بود بصورتی که چندین سند ما ارائه دادیم که دست علی بسته بود؛ یکی همان مسئله وصیت نویسی پیامبر و یکی عدم پیوستن سران قوم به لشکر اسامة ابن زید که می‌خواست به سوی غرب حرکت کند که اگر می‌رفتند خیال علی راحت می‌شد و پیغمبر همین را می‌خواست. پس قرار نداد، برعکسش

است، بايد اينطورى بخوانيم: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْكَافِرِينَ سَبِيلًا. تاريخ را نمى شود كاريش كرد، هر چه آن را كپ كنند خفه اش كنند تاريخ گوياست! تاريخ يعنى وجدان، يعنى شماها. تاريخ، هم خوب است و هم بد است، بدى آن اين است كه جنايتكاران را نشان مى دهد و خوبى آن اين است كه پيروزى را و خروج از غيبت را اعلام مى كند. بعد مى آيد آيه ۱۴۲ مى گويد إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ مُنَافِقٌ، نفاق، كسى كه دو چهره، دو زبانه و دو رواست، با تو خوش و بش مى كند مى رود پشت سر برايت مى زند، مى گويد اينها خدعه كردند با خدا در حالى كه خدا با اينها خدعه كرد. يعنى در حقيقت اينطورى درست است بگويم كه اينها ادائى خدا را درآوردند چون عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ است ديگر، يعنى اول خدا خدعه كرد بعد اينها ياد گرفتند. اينكه مى گويم خداى زمين بدآموزى مى كند همين است، مثل قابيل كه هابيل را كشت. قابيل چه مى دانست كشتن چيست! قبلش پدر و مادرش؛ آدم و حوا باهم دعوا نكرده بودند كه ياد بگيرد، اراده شد از بالا فَالَهُمَا يَكُ سَنَكٌ برداشت به كله داداشش زد و داداشش نقش بر زمين شد. الهام خيلى مهم است. خدعه كردند به خدا، خب خدا يعنى همين معبود زمينى. چطورى خدعه كردند؟ به آيه قبل وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا بر مى گردد. بعد ادامه مى دهد وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتَالَى مُنَافِقٌ رَاى مى گويد كه وقتى نماز مى خواند به زور مى خواند، بى انگيزه مى خواند با ناراحتى و دق دلى مى خواند. خب براى چه؟ اينجا بحث گسترده است. يك باب آن، اين است كه به منافقين مى خورد إِنَّ الْمُنَافِقِينَ، يعنى دو چهره هستند يعنى نماز را مجبورند بخوانند اگر در خانه باشند نمى خوانند ولى اگر در جماعت شركت نکنند زير سؤال مى روند. حتى يادتان هست درسى داشتيم در باب اينكه چه پيغمبر و چه خلفا تهديد كرده بودند كسانى كه در نماز جماعت شركت نمى كنند خانه آنها را آتش بزنند. اصلاً علت آتش زدن خانه على هم همين است چون امير در نمازهاى آنها شركت نمى كرد، چون وقتى كه مى دانست اينها غاصب هستند آيا برود به غاصب اقتدا كند؟ بعد آمدند خانه را آتش زدند، بهانه اول آنها اين بود بعد بيعت، چون با آن اولى، اكثريت مردم گول مى خورند اما با دومى كمتر، چون على آبرومند و معتبر است. خب مى گويد كه نماز مى خوانند با كسالت. يك بُعد ديگرش همين است، همين شماها، شماها را كه مى گويم منظورم متشرعه است، شما وقتى نماز مى خوانى حواست جمع نيست چشمت اينطرف و آنطرف است، خودت را مى خارانى، دماغت را مى گيرى و چيزى هم نمى بينى. آخر نماز چيست؟ الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ يَا الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ نَمَازِ پرواز مى دهد خب اين يارو چطورى پرواز كرد؟ اين كه همه اش دارد ديوار و اشخاص را مى بيند و سر و صداى اطراف را مى شنود. الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ! بُعد كلى آن همين است وقتى كه نمى بيند حضور قلب ندارد اگر داشت رشحات و علائم ذات را مى ديد بعد آن وقت نتيجه اش چيست؟ اين است كه إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ اين از حَيِّزِ انتفاع ساقط مى شود. يعنى ديگر كارآيى ندارد چون خشت اول را او كج گذاشته او بى حال و بى انگيزه بوده چون به زور شمشير آمده بعد در باب بى رغبتى در نماز مى آيد. بعد مى آيد در باب آيه بعدى يعنى آيه ۱۴۳: مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ اين منظور عامه مردم است ها، عامه مسلمين است اين به منافقين برنمى گردد گرچه ظاهر بر مى گردد ها، چون آيات قرآن به هم پيوسته است مخصوصاً اگر پشت سر هم باشد، اما كَلَيْتَ را مى گويد. شما ببينيد، ما شاهد داريم مدرک ما شهادت پيغمبر است غدیر خم است؛ اينها آمدند بيعت

کردند نمی دانم صدویست هزار یا دوازده هزار بودند، اخبار متفاوت و مختلف است، دوازده هزار پایه اش است و صد و بیست هزار سقفش است. خب مُذْبَذب کیست؟ عرض کردم ظاهرش منافق است باطنش همین عامه مردم. یادت هست که گفت اِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ یا ابی عبدالله چه گفت؟ گفت النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ دین مانند آدامس خروس است که مردم آن را می جوند، زمان شاه آدامس خروس نشان خورده بودی؟ بقول قدیمی ها دین عامه مردم سقز است برای همین صاحب غدیر بیست نفر داشت و آنها کلیت جهان اسلام را داشتند. وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا باز هم به یک بحث مهم خوردیم، می خواهد بگوید که بابا مذذب دست خداست، کُسالِی دست خداست، يُخَادِعُونَ دست خداست. چقدر بحث عمیق است چون آخر این آیه رسماً می گوید وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. این فلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا یعنی راهبندان است، راه را بستند، پل خراب است، کوه ریزش کرده است. یکی از اسماء ایزایی مُضِلّ یعنی گمراه کننده است. در جاده ماندی به پمپ بنزین می روی می گویی آقا به این شهر می خواهم بروم از کجا بروم؟ به تو آدرس را عوضی می دهد. حالا همین، کار خدای زمین همین است، آدرس را عوضی می دهد. فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا نمی تواند فرار کند. از چه چیزی نمی تواند فرار کند؟ باز هم یک موقعیت حساس در بحث است، می گوید از این فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا از آن فجور نمی تواند فرار کند، چون اسکلت بندی و قالب بندی آن این است، نه می تواند فرار کند خوب بشود و نه می تواند فرار کند بد بشود، خب بد که هست فقط نمی تواند فرار کند خوب بشود مثل حرّ ابن یزید ریاحی که یکی از سرداران یزید بود او توانست از اضلال الهی خارج شود و بیاید به ابی عبدالله پیوند بزند تازه این هم اختیار نداشت باز به يُضِلِّ اللَّهَ برمی گردد؛ او اراده کرد این دم آخر عمرش بیاید و به شهادت برسد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۵۷ - فایل صوتی ۶۰۸۶ - ازدواج با زن بابا، بلا اشکال است ولی در فقه خلاف آن آمده است: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ - سوره نساء آیه ۲۲ است.

درس اول: یک سری مباحث قرآنی داریم. وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ شاید بگویند این منسوخ است ولی بارها گفته ام خدایی که آلزایمر و حواس پرتی دارد یک حرف می زند بعداً حرفش را پس می گیرد این از آن قبال است. وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ ازدواج نکنید با زنان پدرتان.

درس دوم - با خدای زمین می شود جنگید و شکنجه های قرون وسطایی را اعمال نمود؟ توبه در میدان جنگ چگونه است؟: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ - سوره مائده آیه ۳۳-۳۴ است.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ بایست! پاداش آنهایی که با خدا می جنگند. آیا با خدا می شود جنگید؟ ها؟ مرد حسابی، حضرت خلیفه سوم، که این کتاب را جمع آوری کردی آیا با خدا می شود جنگید؟ ها؟ تو بگو! مگر در همین قرآن نگفت که ابابیل حمله کردند و فیل سواران را که هنوز به مکه نرسیده از پای درآوردند؟ جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ پاداش آنهایی که می جنگند، حرب. خب این کوچک سازی خداست. وَ رَسُولُهُ و پیغمبرش، شاید هم این الله را آورده که رسول را به آن بچسباند و گرنه رسول خالی که جا نمی افتد، همه جا باید اسم الله بیاید. وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا سعی می کنند در زمین فساد کنند؛ مفسد فی الارض. أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا یا او را بکشید یا او را به صلیب بکشید. حالا خوب است

عیسی مسیح را به صلیب کشیدند و بقیه یاد گرفتند. یک چوب صاف که یک چوب قسمت بالا، قطعش می کند بعد دوتا دست ها را به اینطرف و آنطرف آن چوبی که پایین تر است می بندند، دیگر نمی تواند فرار کند. اگر جانور بیاید اذیتش کند یا او را بسوزانند دیگر نمی تواند فرار کند. **أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَزْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ** یا اینکه دست و پایشان را خلاف هم قطع کنید؛ دست راست، پای چپ، دست چپ، پای راست. **خب این هم از موقعیت محاربه با خدا.**
درس سوم این فایل با موضوع فراهم کردن وسیله به علت بازخوان به درس دهم ۲۲ فروردین ۱۳۹۳ ظهوریاب ۲۱۵ ملحق گردید.

درس چهارم - ثروتمند رحیم که اگر زیاده روی در حاجات کنی دگر گونت خواهد کرد: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ (۱۳۳) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴) - سوره انعام آیه ۱۳۳ و ۱۳۴ است.

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ خدا پولدار است، آنقدر پول دارد که حد و حساب ندارد، بقول قدیمی ها **فَتَّ و فراوان!** **وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ** رب یعنی پرورش دهنده و غنی یعنی ثروتمند و **ذُو الرَّحْمَةِ** یعنی تولید کننده رحمت. **خب حالا ما چکار کنیم؟** ما که رب داریم من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم. مربی ما کیست؟ غنی است. فامیلی او غنی نیست ها! نه، غنی عنوان و صفتش است. **ذُو الرَّحْمَةِ** به وسیله غنا رحمت را می دهد. چه کسی؟ رب! ببین اینطوری باید تحلیل کنی. **خب، بعدش چه؟** **إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ** اینجا خیلی مسئله است ها! حواست را جمع کن! می گوید درست است که من غنی هستم، درست است که من رحیم هستم اما اگر حرف زیادی بزنی **إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ** شما را می برم و دوباره به خاک برمی گردانم! آخر تو را چه به ایراد گرفتن؟ تو را چه به اعتراض کردن؟ آیه بعدش می گوید: **إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ** هر چه وعده کردیم می آید. **لَآتٍ** لام، لام تخصیص است، آت هم از آتی، یآتی با ت است، یکدانه هم با ط داریم که غیر از این است، آن به واحد عطا می خورد. می گوید اگر خیلی حرف بزنی با اینکه به تو قول دادیم ولی سرت را زیر آب می کنیم. **إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ**، **خب این تو وعدون چه موقع باید تعیین پیدا کند؟** مردم می گویند آخر چقدر؟ همه اش وعده، از زمان آدم چندین هزار سال قبل یا بقول بعضی ها، ده ها هزار سال قبل مدام گفتند **وَانْتَظِرُوا**، مدام مردم آمدند دست به دامن خدا شدند و خاک شدند و دوباره یک گروه دیگر آمد. می گوید اگر بخواهیم ذریه اقوام دیگری را جایگزین شما می کنیم. **ببین چرخه خلقت است و دائماً در رقص است مدام می آورد مدام می برد چرخ فلک است دیگر! مدام شما را به قبرستان می فرستد و مدام دوباره تبدیل می کند.**

(فایل صوتی ۶۳۸۴) غنای پرانتزدار خدا! وعده ها که پوسید، کی می خواهد بیاید؟ **وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ (۱۳۳) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴)** سوره انعام آیه ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۳۴ است.

آیه ۱۳۲ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ خیال نکنی خدا غافل است، نه! خدا هوشیار است همان طوری که شما فهمیدید و تاریخ ثبت کرده است. درجه بندی عباد، خلائق، بعد می گویند جامعه بی طبقه توحیدی! خود اینجا دارد می گوید **وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا** عمل که تحت تصرف خودش است، فرمان از بالا است.

آیه ۱۳۳ می گوید: رَبُّكَ الْغَنِيُّ پروردگار تو پولدار است. این را به آن یکی آیه بحسبان یا ایها الناس اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللَّهِ (۱۵ فاطر) حالا این هم همان است وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ خدا ثروتمند است اما در قرآن، بیرون نه، بیرون از او چیزی نخواهی، حاجت نخواهی، یکی دوتا هم بر سرت می زند، هم غنی است و هم ذُو الرَّحْمَةِ، دو تا چیز نداشته! صاحب رحمت، دیگر ما چطوری به حرف امام صادق پشت کنیم که گفت دنبال آن چیزی که نیست نگردید، گفتند چه؟ گفت رحمت! امام صادق بهتر می فهمد یا مفسرین؟ بعد می گوید که روایت را باید با قرآن مطابقت بدهی. برای اهل سنت که قرآن نیاز به حدیث ندارد چون رأس اهل سنت بعد از پیامبر یعنی عمر الفاروق گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ برای ما کتاب خدا بس است، دیگر نگفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَحَادِيثُهُ! برای شیعه هم که می گوید حدیث و روایت را مطابقت کنید با قرآن، اگر قرآن ظَنَّى الدَّلَالَةَ است شما چطور می خواهی حدیث و روایت را به قرآن پیوند بدهی؟ حدیث و روایت ظَنَّى الصُّدُور است. آن ظَنَّى الدَّلَالَةَ است. آن، ماشینش یک چرخ ندارد و این هم یک چرخ ندارد، چطوری می خواهد آن را بکسل کند؟ اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يُسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ (۱۳۳ انعام) اینجا بعضی ها اقتباس می کنند همان مکتب تناسخ است اگر خدا بخواهد شما را می برد و یک عده دیگر را جایگزین شما می کند، همان طور که امثال داروین گفته اند که بشر میلیون ها سال مدت خلقتش است که از میمون، شامپانزه و گوریل شروع شده و با مراحل تکوینی و تکاملی به انسان رسیده، شاید آنها انسان های قبل بودند که به تأیید هم رسیده دیگر؛ به تأیید باستان شناسان و انسان شناسان که رأس آنها هم همین داروین است که از نظر فرمول های علمی در تخصص خودش ثابت کرد که آنها انسان بودند و کم کم شکل ها عوض شده و شده این، چون میمون، شامپانزه و گوریل، هم می توانند روی دو پا راه بروند و هم می توانند روی دو تا دست و پا راه بروند که به آن چهار پا می گویند. مَا يَشَاءُ كَمَا اَنْشَأَكُمْ او هر چه بخواهد، یعنی همان طوری که شما را اراده کرد، به اقوام و نژادهای بعد اراده می کند. اِنْ يَشَأْ هَمَان جبر مطلق است. مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ.

آیه ۱۳۴ در آیه بعد هم می گوید: اِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ اینجا می گیری خداست، می گوید هر چه وعده کردیم می آید! آقا خدا شما اول وعده های این دنیا را تحقق بده وعده های بهشت پیشکش! اول اینجا اَدْْعُونِي را اَسْتَجِبْ کن، اینجا وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ بکن؛ بنی آدمی که در ذلت فقر و فلاکت دارد دست و پا می زند. فقر موجب پیدایش سرطان، سگته و بیماری های کشنده است بعد که مبتلا می شود پول هم ندارد که به دکتر برود. دکترها تجار هستند طبابت شده تجارت! این پزشک که قسم خورده بعد از فارغ التحصیلی خدمتگزار بشریت باشد آیا نمی فهمد که این عدد و رقمی که برای این بیمار مطرح می کند او ندارد بدهد؟ خیلی ها عریضه می دهند که برای خوب شدن یک عضو خانه، می رود کلیه اش را می فروشد یعنی یک عضو می دهد یک عضو بگیرد، تازه آن هم که خوب نمی شود، قیمت داروها چقدر سنگین است! اِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ مدام شعار بده مدام تظاهر کن، متشرعه بی عقل هم چون به این سر رشته عادت کرده یا اینکه در این مسیر فقر را تبدیل به غنا کرده، مجبور است که توجیه کند، این توجیهات را که جمع کنی می شود توجیه المسائل، یعنی یک کتاب بزرگ می شود. می گوید خدا وعده اش حتمی است ها، در یک آیه ای می گوید: اِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. خدا وعده اش خلاف نمی شود، پس این وعده شیطان است که خلاف شده؟ ها؟ این وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا اِنِ اِنْ رَحْمَانِ گفته یا شیطان گفته؟

رحمان گفته ديگر، ها؟ كتاب شيطان كه نيست، كتاب رحمان است، البته اين چيزى است كه دين مى گويد. خب رحمان مى گويد هر وقت احساس غربت كرديد من پيش شما هستم! هر وقت آدرس من را خواستند من بغل شما هستم و اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي (۱۸۶ بقره)! الان همه مردم دره در دنبال خدا مى گردند مى خواهند بدانند براى چه انسان را خلق کرده؟ براى چه؟ براى چه آزارش داده؟ براى چه جاخالى داده؟ نمى گويد اين انسان بدبخت در دنيا چه كند؟ آخر اين فقر عظيمى كه گرفتارش شده آخر چطورى بايد جبرانش كند؟ چطورى بايد آن را پر كند؟ مى گويد به من چه! بعد اينجا شعار مى دهد پرچم را برده بالا؛ إِنَّ مَا تُوعِدُونَ لَآتٍ، هر چه وعده كرده مى آيد (۱۳۴ انعام)، مى شود نوشدارو بعد مرگ سهراب! طرف الان در مضيقه است، الان دارد خفه مى شود، حلقه دار الان به گلويش فشار مى آورد و دارد نفس گاهش را مى بُرد آن وقت تو مى گويى لَآتٍ مى آيد؟ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و شما راه خلاص نداريد، در برابر خدا نمى توانيد معجزه بكنيد. اين به اول آن آيه قبل؛ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ بِرَمِيَّ گرده، وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ (۱۳۳ انعام) را بگذار، حالا اين قسمت وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ را به آن بحسبان. يعنى اگر او ندهد تو هيچ كارى نمى توانى بكنى، زور و زور و تزوير به فرمان اوست، به زور تو را آزار مى دهند نمى توانى فرار كنى وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ - يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۱۰ قيامه) آن دعا بود و اين آيه است. كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَى ذَبِكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرَّ (۱۱ و ۱۲ قيامه) مى گويد بشر را اينقدر اذيت مى كنى مى گويد كجا بروم چكار كنم؟ أَيْنَ الْمَفْرُ يعنى همين چه كنم چه كنم! كَلَّا لَا وَزَرَ كجا مى خواهى در بروى؟ گوش تو را گرفته و به زور به اينجا آورده، يك آب و گلى را به هم زده و انسان را با هزار نيازمندی آفريده بعد هم مى گويد برو ببينم؛ برو خودت براى خودت پيدا كن! افسار اين انسان دست توست، برو؟ آن وقت آن رجل ظهورى مى گويد كه اِلٰهِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا خدايا من را به حال خودم وامگذار، يعنى چون من نمى توانم كارى بكنم، آن يعنى اين؛ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ من نمى توانم كارى بكنم. لَا تَكِلْنِي من را رئيس خودم نكن، من را صاحب و مسئول خودم نكن، من را كفيل خودم نكن لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا - طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا يعنى يك چشم به هم زدن! يعنى از برکت جبر مطلق، ما يك چشم به هم زدن هم استقلال و استغنا نداريم! حالا بياييد مدام آن را ماستمالى و ماله كشي كنيد، اين ماشين درب داغون را مدام صاف كاريش كنيد! ماشين عهد بوق است، مال هزار و چهارصد و خرده اى سال قبل است، اى متشرع، ديگر چيزى از اين باقى نمانده كه مى خواهى آن را صاف كارى كنى، همه جاى آن داغون است

خانه از پايست ويران است

خواجه در فكر نقش ايوان است

خواجه، يعنى متشرع.

درس پنجم - عدم پاسخگويى رهبر جامعه اسلامى در سؤالات دينى و حواله كردن آن به امير، گويائى بى ثباتى

و هرج و مرج دينى است: جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَثْرِبَ يَزْعُمُ يَهُودَ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى دُفِعَ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ

أَصْحَابِ هَذَا الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ لِكُنِّي أُرْشِدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أَمَّا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَ هُوَ ذَاكَ وَ أَوْ مَا إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ بَيْعَةَ النَّاسِ؟ وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ - كتاب الغيبة از شیخ طوسی صفحه ۶۰۱، کتاب بحار الانوار جلد ۶۳ صفحه ۸۳ - حدیث ۸ است.

سلسله روات از شیخ کلینی از محمد ابن یحیی، از محمد ابن الحسین، از مسعدة ابن زیاد نقل می کنند تا به امام صادق رسید. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِمَامٍ صَادِقٍ كُفْتُ، وَ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ. امام صادق که از اجدادش نقل می کند حرف های امام صادق محکم تر است چون خاندانشان به وحی می خورد. گفت: قَالَ كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ. چه کسی این را گفت؟ ابوسعید خدری که از اصحاب کبار رسول الله است، گفت موقعی که حضرت آقای ابوبکر داشت جان می داد وَ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ أَقْبَلَ يَهُودِيٍّ مِنْ عَظَمَاءِ يَثْرِبَ بزرگ یهودیان آمد؛ لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ ابوبکر مرده بود و زمان حکومت عمر بود. مرجع تقلید یهودیان مدینه آمد، کسی بود که آنَّهْ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى دَفَعَ إِلَى عُمَرَ دَانَا يَهُودِيٍّ. فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ، حَاكِمٌ بِلَا مَنَازَعَةٍ است دیگر، پیش عمر آمد و گفت إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ من آدمم مسلمان بشوم. به به! خاخام وقتی مسلمان بشود جمعیت بسیاری را می آورد. فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَانْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ هَذَا الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ او گفت به شرطی مسلمان می شوم که جواب بدهی. حالا جناب آقای عمر چه گفت؟ گفت فَقَالَ عُمَرُ إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ، به به! چه ساخته محمد ابن عبدالله، بیخود نیست که می خواست وصیت نامه بنویسد. چون می دانست چه خبری است! جناب آقای عمر زک و راست گفت که من نمی توانم جواب بدهم! لَكِنِّي أُرْشِدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أَمَّا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ گفت من راهنمایی می کنم تو را به کسی که اعلم است داناترین است، داناترین ملت اسلام به کتاب و سنت است، وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ هر چه می خواهی از او پرس، وَ هُوَ ذَاكَ اشاره به علی کرد که بنده خدا یک گوشه نشسته بود، فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ بَيْعَةَ النَّاسِ؟ مرجع تقلید یهودیان خیلی حرف قشنگی زد، گفت اگر دانای دانیان علی است پس تو روی مسند خلافت چکار می کنی؟ عمر ماند که چه بگوید. خیلی بد است که اقلیت های دینی بیایند آتو بگیرند؛ وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ. خب این معلوم شد که اسلام بر پایه اقتداری آمده که نمی شود روی آن حساب کرد.

درس ششم - عجیب است که به کسی نسبت دروغ می دهد که در آیه نفس و نصب غدیر، همگان به او ایمان آورده اند!: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَادٍ الْقَلَانِسِيِّ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ أَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتُخْلِفَ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ فَمَنْ جَعَلَهُ لِذَلِكَ؟ قَالَ الْمُسْلِمُونَ رَضُوا بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ وَاللَّهِ لَا سُرْعَ مَا خَالَفُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ نَقَضُوا عَهْدَهُ وَ لَقَدْ سَمَّوْهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ وَاللَّهِ مَا اسْتُخْلِفَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ عُمَرُ مَا تَزَالُ تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ - كتاب الاختصاص صفحه ۴۷۲، کتاب بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۹۲۲ حدیث ۹۳ است.

سلسله روات: احمد ابن محمد ابن عیسی از علی ابن الحکم از خالد ابن ماد القلانسی از محمد ابن حماد از محمد

ابن خالد الطیالسی از پدرش. پدر این، حواری امام صادق بود. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا أُسْتُخِلَفَ أَبُو بَكْرٍ أَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتُخْلِفَ؟ آمَدَ بِهِ عَلِيٌّ گفتم مگر نمی دانی که دیشب کودتا شد، تو حالا به دفن و کفن پیغمبر پرداخته ای؟ گفت آیا می دانی که من جانشین ابوبکر هستم؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ فَمَنْ جَعَلَهُ لِذَلِكَ؟ عَلِيٌّ گفت یعنی چه، مگر خلافت نبوی بچه بازی است؟ قَالَ الْمُسْلِمُونَ رَضُوا بِذَلِكَ گفت همه مردم به این کار رضایت دادند، شد جمهوری یعنی همه مردم سر صحنه بودند. ولی قبلاً برایتان جریان رأی جمع کردن عمر را گفته ام که با پول و چماق، در خیابان های مدینه می گشتند؛ حالا خوب است که این اسرار و اسناد را در دایرة المعارف داریم. خب گفت مردم آمدند و بیعت کردند با کسی که جانشین پیغمبر است. فَقَالَ عُمَرُ مَا تَزَالُ تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ عَلِيٌّ چه گفت که عمر به علی فحش داد؟ عَلِيٌّ گفت که وَاللَّهِ لَا سَرَعَ مَا خَالَفُوا چقدر زود پشت به پیغمبر کردید وَنَقَضُوا عَهْدَهُ و پیمان غدیر را شکستید، وَ لَقَدْ سَمَوُہُ بِغَيْرِ اسْمِهِ وَاللَّهِ مَا اسْتُخْلِفَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ خدا که پیغمبر او را به عنوان جانشین انتخاب نکرد. حالا اینجای آن بامزه است؛ فَقَالَ عُمَرُ مَا تَزَالُ تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ انگار خیلی اعصاب حضرت مستطاب آقای عمر از دست علی خراب شد که گفت تو همیشه دروغ می گفتی! مَا تَزَالُ یعنی دائماً زائل نشدن، تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بستی به پیغمبر. حالا از تاریخ سؤال می کنیم که آیا علی دروغگو است؟ آیا علی به پیغمبر بسته؟ خب الآن درسی داشتیم که پیغمبر آنچه را که در علوم مختلف به علی داده بود علی در حیطة قدرتش بود بعد عمر رئیس اهل یهود یثرب را فرستاد که از علی بپرس، اگر علی دروغگوست خب آن حرف ها را هم که دارد به آن خاخم می گوید دروغ است دیگر، چطور پس تو اینجا را قبول می کنی ولی آنجا را قبول نمی کنی؟

ظهور یاب منتظران ۵۲۵۸ - فایل صوتی ۶۰۸۷ - درس اول - جواب های ناکارآمد برای حُمقاء و ابلهان!:

قَالَ ابْنُ الْكَوَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَحْوِ الَّذِي يَكُونُ فِي الْقَمَرِ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ رَجُلٌ أَعْمَى يَسْأَلُ عَنْ مَسْأَلَةٍ عَمِيَاءَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً - كتاب بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۲۳ حدیث ۲، از امیر است.

أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَحْوِ الَّذِي يَكُونُ فِي الْقَمَرِ یک نفر آمد از امیر پرسید ما را خبر بده از آنچه که در کره ماه انجام می شود به کم و زیاد، گفت یک سیاهی هایی داخلش هست، این چیست؟ ماه را که دیده اید؟ می گوید این نشانه تاریکی هایی است که در روز، در فضای کره خاکی اجتماع کرده است. امیرمان جواب داد قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ رَجُلٌ أَعْمَى يَسْأَلُ عَنْ مَسْأَلَةٍ عَمِيَاءَ امیر گفت که سؤال کرد کور از ماه. ظاهراً ابن کَوَّاء کور بوده، ظاهراً بتدریج کور شده بود. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً قرآن در سوره اسراء آیه ۱۲ می گوید ما محو کردیم آنچه را که در تاریکی روز بوده و بعد به مدخل ماه رفته است. حالا این چه معنا، مفهوم و تحلیلی دارد؟ این دیگر با شماست.

درس دوم - این همه رنج ها، از ناحیه ربوبی می باشد: إِلَهِي أَسْكَنْتَنَا دَارًا حَفَرَتْ لَنَا حُفَرٌ مَكْرَهَا - منبع: مفاتیح الجنان مناجات خمس عشر.

مناجات امام سجاد است. چه می گوید؟ می گوید که إِلَهِي أَسْكَنْتَنَا دَارًا حَفَرَتْ لَنَا حُفَرٌ مَكْرَهَا خدایا برای ما چاه

کندی؟ ته چاه، خانه برای ما درست کردی؟ در این خانه، کلک به ما زدی؟ ببین چه قشنگ و رسا حرف می‌زند، رجل ظهوری اصلاً رودروایسی ندارد! اِلَهِی اَسْکَنْتَنَا دَارًا حَفَرْتُ لَنَا حُفَرًا مَكْرَهَا. اینجا چندتا چیز جمع شده؟ یکی این است که حفره برای ما درست کردی، شما می‌گویید آلونک، اینجا می‌گوید حفره. حفره معمولاً به چاله می‌گویند، به تونلی که داخل کوه باشد که یک قد آدم بیشتر داخل آن نرود می‌گویند. داخل آن حفره، مکر است. حالا یکطور دیگر هم می‌شود تفسیر کرد، حفره یعنی دلمان، وجودمان، بعد اینجا شده مکرستان. مکر می‌زنی از داخل.

-- اُحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا - منبع: مفاتیح الجنان از اعمال روز نیمه شعبان و از کلمات امام حسین در روز عاشورا. می‌گوید: کتاب المزار الکبیر صفحه ۳۹۹، از ابی عبدالله است. اُحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ ابی عبدالله در آخرین لحظات حیاتش می‌گوید که حکم کن بین ما و بین قوم ما. چرا می‌گوید قوم ما؟ حالا یک مرحله‌اش این است که اینها قوم و خویش بودند قریشی بودند ولی یک مرحله دیگرش اینکه قوم به معنای آنچه که در روز نخست از آدم و حوا جدا شد و سرچشمه گرفت. فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا این قوم، ما را مغرور کردند. این را بگذار کنار دارالغرور. دارالغرور خانه تشویش افکار است، کسی که غرور او را برمی‌دارد فکرش خراب شده، کسی که در مجالس ترحیم شرکت می‌کند بعد به زورگویی و کلاهبرداریش ادامه می‌دهد این مغرور شده، به چه؟ به اینکه او مُرده، من که قرار نیست بمیرم. بعد امام حسین می‌گوید غَرُّونَا. ابی عبدالله که دنیاپرست نیست، حالا به چه چیزی مغرورش کردند؟ به آن شعار اولیه‌اش اَنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ به این کارش مغرورش کردند یعنی او خواست مصلح باشد و کوفیان گفتند پشت تو هستیم، مغرورش کردند که می‌تواند جامعه اسلامی را اصلاح کند، وَخَدَعُونَا با ما خدعه کردند، وَخَذَلُونَا و ما را پست کردند.

-- آخِرُ دُعَاءٍ لِلْحُسَيْنِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ اَللّٰهُمَّ عَظِيْمَ الْجَبَرُوْتِ قَادِرٌ عَلٰی مَا تَشَاءُ قَرِيْبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ قَرِيْبُ اِذَا دُعِيْتَ مُحِيْطٌ بِمَا خَلَقْتَ شَكُوْرٌ اِذَا شُكِرْتَ اَدْعُوْكَ مُحْتَاجًا وَاَفْرَعُ اِلَيْكَ خَائِفًا وَاَسْتَعِيْنُ بِكَ ضَعِيْفًا اُحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا - کتاب مصباح المتهجد صفحه ۸۲۷، کتاب المزار الکبیر صفحه ۳۹۹، کتاب اقبال جلد ۳ صفحه ۳۰۴، کتاب المصباح للکفعمی صفحه ۷۲۰، کتاب البلد الامین صفحه ۱۸۵، کتاب بحارالانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۳۴۸ است.

آخرین کلمات امام حسین چیست؟ آخِرُ دُعَاءٍ لِلْحُسَيْنِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ اَللّٰهُمَّ عَظِيْمَ الْجَبَرُوْتِ قَادِرٌ عَلٰی مَا تَشَاءُ قَرِيْبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ، به به! این ابی عبدالله چقدر خدا را در رودربایستی انداخته، یعنی هر چه دلش خواست از طرف تمامی آنهایی که فریب این خدا را خوردند گفت، زنده باد حسین! آخرین حرفش در روز عاشورا این بود؛ گفت تو جبروتت زیاد است، خب به چه درد ما خورد؟ قادری به آنچه که انجام بدهی بدرد ما بخورد، چه فایده نمی‌کنی که! قَرِيْبُ الرَّحْمَةِ رحمت تو بغل من است، کجاست؟ بغل من که نیزه شمر است. صَادِقُ الْوَعْدِ راست می‌گویی، راست هم گفתי، این یکی را راست گفתי؛ چون گفت که اِنَّ اللّٰهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَّرَاكَ قَتِيْلًا خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند، حالا هر چه هم دست و پا بزند نمی‌تواند در برود، دیدی که آن بچه‌اش گفت بابا ما را به مدینه برگردان! گفت که من نمی‌توانم برگردانم، زورم نمی‌رسد. گفت صَادِقُ الْوَعْدِ به وعده‌هایش هم عمل کرد و همه چیز را هم برگزار کرد و به خوبی

و خوشی ابی عبدالله را زیر اسبها له کردند و تمام شد و این شد وعده خدا. وعده اش چیست؟ در قرآن می گوید که
وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ما پشت شما هستیم، ای
انبیاء، ای اوصیاء، ای اولیاء، ای ائمه، ای معصومین ما پشت شما هستیم، عجب پشتشان بودند! كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا
نَضُرُّ الْمُؤْمِنِينَ

-- اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اِسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي - کنزالعمال آورده حدیث ۹۳۵۲، از
امام صادق و از پیامبر است. کتاب اقبال جلد ۳ صفحه ۴۰۳، کتاب بحارالانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۸۴۳، کتاب البلد
الامین صفحه ۵۸۱ است.

خب حالا اینجا چه می گوید؟ کنزالعمال آورده حدیث ۲۵۳۹، از امام صادق و از پیامبر است. می گوید: اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ
اِسْمِي اسم من را عوض نکن. یعنی چه؟ یعنی ما انسان هستیم وقتی خیلی ما را اذیت می کنی تبدیل به حیوان
می شویم. لَا تُبَدِّلْ اِسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي جسممان را عوض نکن. جسممان را اینقدر له کرده، کوبیده که دیگر چیزی
ندارد مجبور است مدام عمل کند، دماغ را عمل کند شکم را عمل کند، بالا، پایین، چپ، راست را عمل کند. ای خدا
آن وقت تو چکار کردی! اینطوری که مدام باید به تعمیرگاه برود، چه خدایی هستی! بعد بیماری های مختلف؛ سرطان
می دهد، یارو تا دانه آخر دارایی اش را خرج می کند، عزیزش است نمی تواند مرگش را ببیند، بعد هم فاتحه! دکتر هم که
زرنگ است می گوید که دیگر نشد ما سعی خودمان را کردیم برو آبگوشت را بخور. چه سعی ای! کدام علم؟ پزشکی
که علم نیست، همه امتحانشان را پس دادند. احتمالاً اینها هم بازخوان باشد: وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِي اینقدر تلاش نکن که به
سر من بلا بریزی، آخر من چه گناهی کردم؟ به جای این باران رحمت، باران بلا می دهی! بابا نگاه کن خشکسالی آمده،
نگاه کن کشاورزان عزا گرفتند و بر سر خودشان می زنند، همه چیز سوخته است. وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِي اینقدر بلا بر سر من
نریز، برای چه می ریزی؟ وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي بعد هم دشمنان من را وادار می کنی من را مسخره و مچل کنند، هان
همین را می خواستی؟ بعد یونس ابن متی که از مسئولیتش در می رود پدرش را هم درمی آوری، خب بابا تو خودت از
مسئولیت فرار کردی، او را در شکم ماهی می اندازی؟

ظهور باب منتظران ۵۲۵۹ - فایل صوتی ۶۰۸۸ - درس دوم - اگر فقر است، حوزه غنای الهی تعطیل است:
لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ - نهج البلاغه، قصاریه باب ۱۱۳ است.

اگر این دروس بازخوان است برای تنبیه نفس است و اگر هم نیست که ادامه مسیر است. اگر بازخوان بود مسئولین
تکمیل کتاب اینها را حذف کنند. از امیر است: يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ در همه جا بحث تقواست و تقوا را سردمدار
حیات می دانند اما اینجا و خیلی جاهای دیگر، امیر فقر را پرچمدار زندگی بشر می بیند و می گوید فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ.

درس دوم - بخشی اول - خلقت انسان و ابلیس را چنان ممزوج کرده که قابل تفکیک نمی باشد: اللَّهُمَّ إِنَّكَ
كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكُ بِهِ مَنِّي وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي - صحیفه سجادیه دعای ۲۲ است.
صحیفه سجادیه است، دعاست، این دعاها خیلی مهم است ها! ما یک دعا برای حاجت روائی داریم، یک دعا داریم
برای تسکین نفس است، یک دعا برای تکامل داریم، اینها باید منفک بشوند برای ارتقاء بینش الهیات. صحیفه

سجاده هم مملو است از این اختلاط چون حاکم وقت دهان امام سجاد را بسته بودند و او به دعا پناه آورده بود، منتها در قالب دعا خیلی حرف ها زد. اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ كَلَفْتَنِيْ مِنْ نَفْسِيْ مَا اَنْتَ اَمْلَكُ بِهِ مِنيْ می گوید به من تکلیف کردی، تکلیف دادی. مثلاً این پسر مکلف است، تکلیف یعنی واجب یعنی امر، یعنی آش کشک خاله است. می گوید مرا تکلیف دادی در حالی که تو عامل و آمر این عمر کوتاه من هستی. آن کلام قبل از آمدن به این عالم اَلَسْتُ اَوَّلِيْ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ را که یادتان نرفته؟ وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِيْ از حرف های عوام است که می گوید مگر عقل نداشتی؟ این کار را نمی کردی، مگر غیرت نداشتی چرا این کار را کردی؟ مگر نفهمیدی در گرفتاری می افتی پس چرا این کار را کردی؟ حالا این سجاده علی الاطلاق است که این حرف را می زند، می گوید که جواب می دهد، می گوید وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِيْ توان که ندارم، چطوری با شیطان مقابله کنم، چطوری مقابله کنم؟ می گویی همجنس باز نباش، رغبتش را، موقعیت و وقتش را، علاقه و انگیزه اش را چه کسی داده است؟ می گوید دزدی نکن، شرایطش را چه کسی داده است؟ می گوید آدم نکش، کار به این خطرناکی چطور آدم یک لحظه انجام می دهد؟ همین است قدرت مال اوست.

بخش دوم: وَ جَعَلَتْ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا سَلَّطَتْهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ أَسَكَّنَتْهُ صُدُورَنَا وَ أَجَرَّتْهُ مَجَارِي دِمَائِنَا لَا تَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا - صحیفه سجادیہ دعای ۲۵ است.

باز امام سجّاد یک‌طور دیگری اشاره می‌کند: وَ جَعَلْتُ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا دَٰشِمَن قَرَار دَادی بَرای ما، که ما را به هِچَل بیندازد. سَلَطْتَهُ مِنَّا عَلٰی مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَیْهِ مِنْهُ او را مسلط کردی بر سر ما، در حالی که ما تسلطی بر او نداریم. آقای مختار بیا جواب بده! متشرع بیا جواب بده! متشرع بیاید جواب بدهد از این لحاظ که بیا با امام سجّاد مناظره کن، من چه کسی هستم! اینها مدرسین ما هستند بیا جواب بده. آن کسی هم که از روی عقلانیت به جنگ با دیانت آمده او هم بیاید جواب بدهد که آیا آن کسی که پشت میله‌های زندان است فهمیده، آگاهانه و عاقلانه این کار را کرده یا نه؟ اگر عاقلانه نبوده دیوانه که این کارها را نمی‌کند. دیوانه به زندان نمی‌رود به تیمارستان می‌رود. اَسْكَنتَهُ صُدُورَنَا مَسْکَن دَادی دشمن را در دل ما. یعنی چه؟ یعنی همان خطورات دیگر؛ فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، این برمی‌گردد به همین آمریت و عاملیت که از دست بشر خارج است. وَ اَجْرِيْتُهُ مَجَارِي دِمَائِنَا مثل خون وارد رگ و پی من کردی لَا يَغْفُلُ اِنْ غَفَلْنَا او ما را فراموش نمی‌کند چون مأمور است دیگر، ما اگر یک لحظه فراموش کنیم که جبر مطلق نیست، هست یا نیست، اگر مردد بشویم او می‌آید کار خودش را می‌کند، بزَن بهادر است.

بخش سوم این فایل با موضوع شیطان جاری در رگ های ما، به علت بازخوان به درس دوم فایل ۴۱۷۹ ملحق گردید.

درس سوم - در اسناد طبقه بندی شده توحیدی، جایگاهی برای اجرائیات فروع دین نمی ماند: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوحِّدًا أَبَدًا وَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَسْمَعُونَ فَيُشْفَعُونَ - صحیح بخاری حدیث ۳۲۸۱، صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۱۷۱۲، سنن ابو داود حدیث ۲۴۷۰، سنن ابن ماجه حدیث ۱۷۷۹، مسند احمد جلد ۳ صفحه ۱۵۶ است.

خب، رسول چه گفت؟ گفت: **وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ** قسم به آن کسی که من را مبعوث به رسالت کرد. داستان این را هم

برایتان گفته‌ام که گاهی وقت‌ها پیغمبر قسم می‌خورد ولی اسم الله را نمی‌آورد. در این هم خیلی معانی هست‌ها! حالا یا الهامات فرق می‌کند آن الهام او با الهام این فرق می‌کند چون حق یعنی همان چیزی که بشر به آن نرسیده ولی به آن الهه‌های تقدیمی ادیان و مذاهب که رسیده! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، این بَشِيرًا هم محل تأمل است مرا برای بشارت فرستاده. ببین این بَشِيرًا به حق می‌خورد بعد هم به بَعَثَنِي می‌خورد. ببین آن را جفت و جورش کن یعنی بشارت در حق است حَقِّ که یک بعثتی دارد خاص خودش که انبیاء موفق نشدند، وَانْتَظِرُوا بارنامه‌ای بود برای تحویل بار به مقصد بعدی و رسول هم که با وصیت می‌خواست این کار را بکند. خب چه گفت؟ گفت که لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحِّدًا هیچ وقت جهنم نمی‌رود موحد. موحد کیست؟ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ همین، خداحافظ! کسی که به وحدانیت و حقانیت خدا اعتراف کند. أَبَدًا وَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ هم شفاعت می‌کنند و هم شفاعت می‌شوند. خب پس چه شد؟ آتش بر موحد حرام است بعد برو روی آن نسخه که گفت مردم فطرتاً موحد آفریده شدند پس اصلاً جهنمی نیست دیگر، از بیخ تمام است. ببین اینها مناظره با تاریخ است اینها را یاد بگیر و بعد برو روی مناظره در کانال.

بخش اول درس چهارم با موضوع نقیض نکردن در ادیان دیگران به علت بازخوان به نسخه ۲۶۷ درس ۸۳ به تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ ملحق گردید.

بخش دوم: إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ أَرْزَاقِ الْحَمَقَى لِيَعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ وَيَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ - این هم بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۳۴ حدیث ۶۳، کتاب میزان الحکمت جلد ۴ باب الرزق صفحه ۴۳۲ از امام صادق. یک درس کوچولو دیگر هم برای اهل خیر بخوانیم تا درس بعدی. اینها را غالباً برایتان گفته‌ام ولی به عنوان تکرار خوب است چون در قرآن هم بیشتر آیات تکرار است، خود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خیلی تکرار شده خب بابا فهمیدیم که تو رحمان و رحیم هستی بس است دیگر! غیر از سوره توبه در اول تمام سوره‌ها آمده که یادمان نرود این رحمان و رحیم است که می‌زند له می‌کند و آتش می‌زند. امام صادق گفت: إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ أَرْزَاقِ الْحَمَقَى لِيَعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ خدا به آدم‌هایی که ظاهرشان ارزش ندارد همه چیز می‌دهد که آن کسی که صاحب عقل و علم و زیرکی است بداند که چهارچوب غیبت به این نیست که تو درس بخوانی و تلاش کنی تا پولدار بشوی اصلاً این خلاف آن آیه است. آیه چه بود؟ می‌گفت که تلاش کن تا بر پایه آن سود ببری. إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ أَرْزَاقِ الْحَمَقَى عَقْلًا گرفتار هستند بعد حمقاء در محوریّت زور و زور و تزویر سر کار هستند. وَيَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ این معارض است با کدام آیه؟ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. جبرائیل بیا جواب بده، آنجا می‌گوید باید تلاش کنی، اینجا می‌گوید چه؟ می‌گوید أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ دنیا به دست نمی‌آید مَا فِيهَا و آنچه که در آن است، بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ نه تلاشت فایده دارد نه نقشه‌پردازی، هیچ! بی خود نیست که جوان‌ها بی‌انگیزه شده‌اند. گفت که مدام درس بخوان، گفت که خب چه می‌شود؟ گفت که در مرتبه علمی بالا می‌روی. گفت آخرش که چه؟ گفت هیچی، گفت من پای همان هیچی ایستادم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۶۰ - فایل صوتی ۶۰۸۹ - درس اول - راه بدگویی را به شیطان بسته زیرا او عامل مستقیم اوامر خداست: لَا تَسْبُوا الشَّيْطَانَ وَتَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ - کتاب میزان الحکمه جلد ۵ باب السب صفحه

از امیر است به پیامبر نسبت می‌دهد. این نسخه‌ها هم احتمالاً بازخوان باشد، آنقدر نسخه‌های گردآورده شده در دایرةالمعارف مهم و زیباست که گاهی وقت‌ها هم تکرار بشود خوب است. لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ وَ تَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ اینجا می‌گوید به شیطان فحش ندهید بلکه پناه ببرید به خدا. وقتی که نَفْسُ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ هست خب چطوری به خدا پناه ببریم؟ وقتی که انبیاء سقوط کردند ما چگونه دامن کبریایی را یک پناهگاه بدانیم؟ لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ.

-- کتاب میزان الحکمه جلد ۵ باب السَّبِّ صفحه ۸۸۱، کتاب علل الشرایع صفحه ۷۷۵ حدیث ۱، از پیامبر است. در جای دیگر می‌گوید لَا تَسُبُّوا الرِّيَّاحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ. گاهی وقت‌ها می‌گوید لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ. بین اگر اینها را جمع‌بندی کنیم؛ لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ - لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ - لَا تَسُبُّوا الرِّيَّاحَ. خب برای چه به دهر بد نگوییم؟ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ برای اینکه خداست. آن وقت این لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ چه می‌شود؟ پس این هم می‌شود خدا. یعنی خدای زمین براساس اسماء ایزایی، تجلیگاه شیطان است. بین چقدر قشنگ و راحت می‌شود در بطن دین از طریق خود استدلال‌ات دینی کنکاش کرد. حالا چرا به شیطان فحش ندهیم؟ اصلاً این در گذشته بین قدیمی‌ها بود موقعی که یک چیزی می‌دیدند و اذیت می‌شدند می‌گفتند لعنت خدا بر دل سیاه شیطان! در خود قرآن هم به شیطان لَعْنَةُ اللَّهِ گفته است. خب چه می‌شود؟ این لعنت که می‌گویی از طرف توست یا از طرف خواننده قرآن است؟ اگر از طرف توست که عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تو معلم هستی و باید شاگردانت اجرا کنند و اگر از طرف تو نیست از طرف مخلوق است که این کتاب باید به آسمان برود دیگر چون بدرد زمینی‌ها نمی‌خورد.

(فایل صوتی ۶۹۸۲ - درس ششم) چون مجبور به کشیدن بار عذاب است نباید واکنش نشان دهد. کتاب بحارالانوار جلد ۶۰ صفحه ۹ است. این درس هم شاید بعضی قسمت‌هایش بازخوان باشد، سه تا سخن هست در یک مبحث. رسول خدا فرمود: لَا تَسُبُّوا الرِّيَّاحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ بد و بیراه نگویند به باد. باد یعنی طوفان، طوفانی که همه چیز را خراب می‌کند، ای لعنت به این طوفان نگو، چون مأمور خداست؛ الْمَأْمُورُ مَعْذُورٌ. وَلَا تَسُبُّوا الْجِبَالَ بِه كُوه فحش نده. می‌خواهی بالای کوه بروی سخت است نفس کم می‌آوری می‌گویی ای لعنتی، یا اینکه می‌گویی می‌خواهی از زیرش انواع و اقسام فلزات گرانها دریاوری. وَلَا السَّاعَاتِ بِه ساعت فحش نده. عجب ساعت نحسی بوده، این را نگو، همه اینها به خدا برمی‌گردد. وَلَا الْآيَاتِ بِه روزها بد و بیراه نگو. وَلَا اللَّيَالِي بِه شب‌ها اهانت نکن. فَتَأْتُمُوا وَ تَرْجَعْ عَلَيْكُمْ بادها را ناسزا نگویند که آنها مأمور هستند و امر الهی را اجابت می‌کنند، کوه‌ها و ساعات و روزها و شب‌ها را نیز دشنام نگویند، که گناهکار می‌شوید و به خود شما برمی‌گردد. جالب است! وقتی طوفان خانه‌ات را خراب می‌کند ناراضی نباشی وگرنه خدا بدترش می‌کند، خودت را هم باد می‌برد.

-- لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ. (بازخوان از تدریس‌های ۲۸۵ و ۱۹۷۸) کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۵ صفحه ۴ است. بعد می‌گوید: لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ به زمان فحش نده که روزگار خداست. یعنی پدر ما را درآورده! اینجا حرف خیلی مهمی خوابیده، نگاه کن؛ لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ به روزگار بد نگو، بعد آنجا می‌گوید الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، معلوم می‌شود الله هم ملعون است، این یک کشف جدیدی است که ما کردیم، قبلاً این را در مباحث

داشتیم، هر بار که یک چیز جدید می خوانیم پرده ای کنار می رود. لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ به روزگار فحش نده. روزگار چیست؟ روزگار ظرف زمانی و مکانی دنیاست. دنیا چیست؟ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ. پس الله هم ملعون است! زنده باد به ادیان و مذاهبی که یک چنین خدایی را می پرستند، خوشا به حال خودمان که آگاه شدیم عاقل شدیم، تازه ما بالغ شدیم، بنده بیست سال است که تازه بالغ شدم.

- بعد جالب ترش را ببین! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ وَتَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ. **باز خوان از تدریس ۲۸۳، ۴۳۷۳ و ۶۰۸۹** کتاب کنزالعمال حدیث ۲۱۲۰ است. و ایضا فرمود: لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ به شیطان هم فحش نده. شیطان را ناسزا نگویند، بلکه از شروی به خدا پناه ببرید؛ وَتَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ. بین همه را جمع کنی می شود الله! چون همه اینها در ظرف زمان و مکان دنیا است، وقتی دنیا ملعون است؛ شیطان ملعون است، الله ملعون است، باد ملعون است، کوه ملعون است، روز و شب ملعون است، ساعت و دقیقه و ثانیه ملعون است. عجب مباحث قشنگی است، یادت باشد اینها را به کسانی منتقل کن که مست غیبت نباشد، از سبوی غرور ننوشیده باشد. وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵ فاطر) مال این متشرعین و متدینین است، وقتی با اینها بحث کنی می گوید تو کافر هستی. من یک چیزی از مباحث قبل یادم افتاد که این خیلی عالی است، برای شما تجدید کنم: امام صادق فرمود ما مکفر هستیم (۶۸۳۲)، خیلی حرف قشنگی است، یعنی مردم ما را کافر می دانند. به به! الان تو با یک نفر بحث می کنی به تو می گوید کافر، یادت باشد این سندش را دریاور به او بگو، بگو تو به من می گویی، مردم به امام صادق می گفتند کافر، امام صادق کجا من کجا، او استاد است!

درس دوم - کار خود را کرده، آنگاه می گوید حرف زن و عمل کن!: فَلَا تَشْهَدُ إِلَّا عَلَىٰ أَمْرٍ يُضِيءُ لَكَ كَضِيَاءِ هَذِهِ الشَّمْسِ - میزان الحکمه جلد ۶ باب الشهادة فی القضاء صفحه ۵۴، کنزالعمال حدیث ۱۷۷۴۸، از رسول الله است.

می گوید باور نکن مگر آنکه بر تو آشکار باشد. این تَشْهَدُ به معنای قبول است، حضور است. می خواهد بگوید که شهادت و گواه در کرسی های قضاوت، جایگاه عقلی و نقلی ندارد.

درس سوم - صافی وحی را متهم به اعوجاج کنیم، پس نه آن چه می ماند؟: اِتِّهِمُوا عُقُولَكُمْ فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا يَكُونُ الْخَطَاءُ - میزان الحکمه جلد ۷ باب العُجب صفحه ۴۸، غررالحکم حدیث ۲۵۷۰، از امیر است.

اِتِّهِمُوا یعنی دور بیندازید. از مواضع تهمت آدم باید دور بشود دیگر. اِتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ یعنی دور بشوید از جایی که به شما اتهام می بندند. حالا اینجا اِتِّهِمُوا عُقُولَكُمْ، معنایش این می شود؛ ترک کنید عقل را. آن وقت این همه روی عقل سفارش شده که هر چیزی را که عقل قبول کرد شرع قبول می کند چه می شود؟ می گوید که آن برای شما ثقه است یعنی مورد وثوق است و دربرگیرنده خطا. خب پس این أَفَلَا تَعْقِلُونَ چه شد؟ یعنی همین حرف خلیفه ثانی درست است دیگر که گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. ظاهر کتاب برای ما بس است راست گفته دیگر، وقتی که عقل را تعطیل می کنیم فقط می شود روخوانی قرآن!

درس چهارم - وقتی که مبلّغین دین در اقلیت و اذیت هستند چگونه می خواهد مذهب را جهانشمول نماید؟: إِنَّ

أُولِيَاءَ اللَّهِ لَمْ يَزَالُوا مُسْتَضْعَفِينَ قَلِيلِينَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ - میزان الحکمه جلد ۱۴ باب الرعیت صفحه ۷۱۷۴، کتاب بحارالانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۵۴ حدیث ۱۰، از امام صادق است.

می گوید از اول، کارگزاران توحید در زمین، مستضعف بودند. خب مستضعف که به گروه اقلیت می گویند، اینجا خودش هم باز می گوید قَلِيلِينَ. مستضعف ناتوان، محروم و زمین گیر است و زر و زور و تزویر ندارد. خب این چه اولیایی است که خدا دارد؟ پس معلوم شد که ادیان برای اکثریت جامعه جهانی نیستند بلکه برای اقلیتی هستند، به چه دلیل؟ همین! همین که می گوید دوستان خدا. دوست چه کسی است؟ انبیاء، اوصیاء، اولیاء و ائمه، تمام اینها از روز اول که زاییده شدند و به دنیا آمدند مستضعف بودند. مستضعف یعنی ضعیف شده یعنی خرخره اش را گرفته دارد خفه اش می کند. قَلِيلِينَ، بخاطر چه؟ به خاطر اینکه کم بودند اقلیت بودند و اقلیت را اکثریت راحت خفه می کنند. خب وقتی که بلندگوهای خدا زور نداشتند چگونه می خواستند که ادیان را جهانی کنند؟ آن وقت نتیجه اش می شود: نوح با یک چند صدتا گرویده. نتیجه اش می شود ابراهیم با هیچی گرویده. نتیجه اش می شود رسول الله با به زور آوردن مردم و بعد هم این زور، زهر خودش را ریخت.

درس پنجم - جلوه گری زن در منزل که نمودی ندارد و در بیرون هم آزار است!: رَوَّجُوا أَبْنَاءَكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبْنَانُنَا فَكَيْفَ بَنَانُنَا قَالَ حُلُوهُنَّ ذَهَبٌ وَ الْفِضَّةُ وَ آجِدُوا لَهُنَّ الْكِسْوَةَ وَ أَحْسِنُوا إِلَيْهِنَّ بِالنَّهْلَةِ لِيُرْغَبَ فِيهِنَّ - کنز العمال حدیث ۱۶ صفحه ۴۶۰ و ۵۸۶، از رسول اکرم است.

رَوَّجُوا أَبْنَاءَكُمْ پیغمبر گفت ازدواج کنید با دخترانتان. وَ بَنَاتِكُمْ پسران و دختران. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبْنَانُنَا فَكَيْفَ بَنَانُنَا گفتند چرا گفתי ازدواج کنیم، اینها که دختر و پسر ما هستند؟ بعد پیغمبر اصلاحش کرد، یعنی مسئله را می خواست اینقدر مهم نشان بدهد، اول یک جایی رفت که اعصاب ها به آن سمت تحریک بشود و بعد بیاورد. پیغمبر گفت حُلُوهُنَّ ذَهَبٌ وَ الْفِضَّةُ به آنها طلا و نقره بدهید وَ آجِدُوا لَهُنَّ الْكِسْوَةَ و لباس های خوشگل نشان کنید وَ أَحْسِنُوا إِلَيْهِنَّ بِالنَّهْلَةِ تا می توانید آرایش کنید لِيُرْغَبَ فِيهِنَّ برای اینکه مردم رغبت کنند ببینند. حالا اینجا سؤال این است که اگر این دخترها در خانه آرایش کنند و پشت در بسته لباس بپوشند، خب که چی؟ چه حمام برود چه نرود، چه به خودش برسد چه نرسد در چهاردیواری اتاقش است، پس اینکه می گوید لِيُرْغَبَ فِيهِنَّ که مردم رغبت کنند، این برای بیرون از خانه است و این معارض است با همین که می گوید امر به معروف بکنید که خانم ها آرایش نکنند، وقتی که بیرون می آیند موهایشان را باز نگذارند، این چه می گوید و آن چه می گوید؟

درس ششم - یکسان نگری در جمع خداپرستان موجب تقویت مبانی توحید می شود: قَامَ النَّبِيُّ وَ أَصْحَابُهُ لِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ قِيلَ إِنَّهُ يَهُودِيٌّ فَقَالَ أَلَيْسَتْ نَفْسًا - کتاب بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۵۴، از پیامبر است.

قَامَ النَّبِيُّ وَ أَصْحَابُهُ لِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ تشییع جنازه می کردند یک یهودی را که اقلیت دینی در مدینه است. جنازه را که از کوچه یا خیابان رد می کردند پیغمبر بلند شد ایستاد، وقتی که جنازه را بردند قِيلَ إِنَّهُ يَهُودِيٌّ به پیغمبر گفت برای چه احترام کردی بلند شدی و ایستادی یهودی بود دیگر. زنده باد اسلام، خودمان را عشق است! فَقَالَ أَلَيْسَتْ نَفْسًا، اینجا خیلی مهم است؛ گفت که مسلمان نیست اما نفس بود، نفسی که می گویند فُطِرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فُطْرَتًا

خدا جوست. بعد اينجا معارض است با اينكه اقليت هاى دينى را بايد آزار داد تا بگروند آن وقت اينجا آنقدر تبعيض و ظلم زياد شده كه پيغمبر يكطوري مى خواهد ماستماليش كند و اين طرف و آن طرفش كند كه براى اصحابش ترديد پيش مى آيد كه آن چيست و اين چيست؟

ظهور ياب منتظران ۵۲۶۱ - فايل صوتى ۶۰۹۰ - درس اول - خفه كردن مخلوق، دأب جبار الجابره است: يابَن
آدَمَ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعْلِمْنِي مَا يُضِلُّكَ - كتاب خصال شيخ صدوق صفحه ۴ حديث ۸، كتاب بحار الانوار
جلد ۸۵ صفحه ۳۱۹ حديث ۳، كتاب ربيع الابرار جلد ۴ صفحه ۳۷۳، از رسول الله است.

اين درس شايد باز پخش باشد. مى گويد: يابَن آدَمَ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعْلِمْنِي مَا يُضِلُّكَ اطاعت من كن در آنچه كه مى گويم. اين امر، هم امر تكوينى است و هم تشريعى كه تشريعى به مذاهب و اديان مى خورد و تكوينى به اقتدار ربوبى در مركزيت قدرت. اينجا مى گويد وَ لَا تُعْلِمْنِي مَا يُضِلُّكَ يعنى تو الآن عليل، مريض، فقير، بيچاره، در به در، زمين گير و زمين خورده شدى حق ندارى اعتراض كنى. چرا؟ چون مصلحت تو همين است. آن وقت اين با عقلانيت جور در مى آيد كه اين همه سفارش عقل را کرده است؟

درس دوم - دينى كه خلق را به خالقش برساند، رعيّت پرور است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِينَ اللَّهِ يُسْرُ - كتاب كنز العمال
جلد ۳ صفحه ۴۷، از رسول الله است.

اى بشر؛ يعنى عامه انسان ها بدون داشتن مرز رنگ، مذهب، اعتقاد، اخلاق و اعصاب، يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِينَ اللَّهِ يُسْرُ دين خدا آسان است. فكر مى كنم اين اشاره به يك دينى است كه قرار است بيايد چون همه اديان فشار دارند بر بشر، و بر انسان سختى را تحميل مى كنند. اين إِنَّ دِينَ اللَّهِ يُسْرُ، دين خدا آسان است منافات دارد با احكام شريعت و مناسك مذهب چون اينها خشونت دارد از جمله اين كه مثلاً ماه رمضان روزه واجب است در تابستان كه مى افتيم مى گويد بايد بگيرى چاره اى نيست! يا نماز شب كه پيغمبر در معراج رفته بود يكي از حرف هاى كه پايين هم زده شده يعنى در قرآن هست آنجا تكرر شده مَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِّنِي بِصَلَاةِ اللَّيْلِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَوَاجِبُ إِنْقِدَارِ سَفَارِشِ نَمَازِ شَبِّ شَدَّ كَيْفَ مِنْ خِيَالِ كَرْدَمِ وَاجِبِ اسْتِ يَا آن عناوينى كه در نسخه هاى قبل داشتيم كه آب پياشيد به صورت كسى كه هنگام نماز شب خوابيده است.

درس سوم - آموزش عملى حسين براى ثبت تاريخ: مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا وَ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ وَ فِي أَوْلِيَائِكَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبُ الظُّلَمَةِ وَ أَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ - كتاب انساب الاشراف و كتاب الامامة و السياسة
جلد ۱ صفحه ۲۰۲، از فقرات نامه امام حسين به معاويه است.

مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا مِنْ أَهْلِ جَنْجِ نَيْسْتَم، وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا وَ بَا تُو مَخَالَفْتِ نَمِي كُنْمِ چُون طَبَقِ قَاعِدَةُ تُوتِي الْمُلْكِ تُو نَمَائِنْدَةُ خُدا هَسْتِي. وَ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ وَ از خدا مى ترسم كه اين مواضع را جابجا كنم. پس معلوم شد كه هر كس با حاكم بجنگد به اذن خدا پوستش كنده است. اين وَ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ به يك بُعد ديگرى هم كه تحليل كنيم اسماء ايزايبى است. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ما در موارد مختلف آزمائش مى كنيم فشار مى آوريم و بلا مى دهيم، اولش گفته خوف، ترس، هراس، نگرانى، اضطراب، اضطراب. وَ فِي أَوْلِيَائِكَ الْمُلْحِدِينَ مى گويد

با دار و دسته تو هم جنگ ندارم. حِزْبُ الظَّلَمَةِ قرآن چه می گوید؟ اَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ چند جا حزب خدا آمده، حزب خدا در دست حاکمیت است، یعنی ملت، حزب بزرگ ملت است. حِزْبُ الظَّلَمَةِ باز هم ما گردنمان را پایین می آوریم، می گوید گردنم از مو نازکتر است بخاطر چه؟ بِخَاطِرِ اِنِّی لَخَافُفُ اللّٰهُ هر چه می کشیم و می کشند و کشیدند از دست الله جبرائیل است.

درس چهارم - مفاهیم نا آشنا با دینداران در تقسیمات خدایی: اَلْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِی اُطْلِعَ اللّٰهُ عَلَیْهِ اَنْبِیَآئُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ وَ الْكُرْسِیُّ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِی لَمْ یُطْلِعِ اللّٰهُ عَلَیْهِ اَحَدًا - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۵۸.

از مفضل ابن عمر از امام صادق است. سماوات را معرفی می کند: اَلْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِی اُطْلِعَ اللّٰهُ عَلَیْهِ اَنْبِیَآئُهُ می گوید عرش که معروف است، لوح و قلم و کرسی و عرش، می گوید این عرش که به معنای بالا، فوق و محل سلطه به پایین است، این علم است دانایی است که خداوند به پیامبران اطلاع داد. منظور از علم همان علم الهیات ظهوری است. اُطْلِعَ اللّٰهُ عَلَیْهِ اَنْبِیَآئُهُ وَرُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ پیامبران و جانشینان آنها و ائمه و الْكُرْسِیُّ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِی لَمْ یُطْلِعِ اللّٰهُ عَلَیْهِ اَحَدًا می گوید کرسی، علمی است که به کسی نداده است. کرسی در لسان فارسی به چند معنا آمده؛ یک کرسی است که زمستان در خانه می گذارند و چند تا لحاف هم روی آن می اندازند و زیرش هم زغال داغ یا کرسی برقی می گذارند. یک کرسی هم هست که به معنای بزرگ است، معلم می رود پشت کرسی و سخن می گوید و تربیت می کند. حالا اینجا می گوید کرسی، علمی است که کسی اطلاع پیدا نکرده، خب این شاید همان فوت کوزه گر است که به کسی اجازه نداده، همه چیز در رجال ظهوری حریم و مرز دارد، اینطوری نیست که چون برگزیده خدا هستند همه چیز را بدانند خب این می شود دوتا خدا. خب این علمی که به پیامبران و رسولان و حجج خودش اطلاع داد چیست؟ این همین علم خداشناسی است منتهای مراتب کم و زیاد دارد، پایین و بالا دارد، نمره پایین و صفر تا صد دارد. این عرش برای بعضی ها ابتدایی و مقدماتی است و برای بعضی ها که مثل رجال غدیری نهایتش را داشتند. در روایات هست که حضرات معصومین فرمودند که خدا هفتاد و سه واحد اجرایی و عملیاتی و حکومتی دارد بعد شمرده که به این، این را می دهم به آن، آن را می دهم.

درس پنجم - اساس خلقت بچه های آدم در زور است: فِرُّوْا اِلَی اللّٰهِ وَ لَا تَفِرُّوْا مِنْهُ فَاِنَّهُ مُدْرِکُكُمْ وَ لَنْ تُعْجِزُوْهُ - کتاب غررالحکم، باب الله، صفحه ۱۷ است.

از امیرالمؤمنین است فِرُّوْا اِلَی اللّٰهِ وَ لَا تَفِرُّوْا این همان اشاره به مستضعف نه دین دارد نه بی دین است می کند و می گوید فرار کن به سوی خدا و از او هم به جانب دیگری فرار نکن.

-- اِنَّ لِلّٰهِ اِرَادَتَیْنِ وَ مَشِیَّتَیْنِ اِرَادَةُ حَتْمٍ وَ اِرَادَةُ عَزْمٍ - کتاب بحارالانوار جلد ۵ صفحه ۱۰۱ حدیث ۲۶ است.

در جای دیگر از امام رضا است می گوید اِنَّ لِلّٰهِ اِرَادَتَیْنِ وَ مَشِیَّتَیْنِ اِرَادَةُ حَتْمٍ وَ اِرَادَةُ عَزْمٍ. خداوند دوتا اراده دارد: یکی اراده است و یکی مشیت است. اراده همان که کُن اولیه را زده و مشیت همان که اجرایی شدن فرمان است، یعنی بالفعل و بالقوه.

-- لَا تَجْعَلْ بَیْنِی وَ بَیْنَكَ عَالِمًا مَّفْتُونًا بِالذُّنُوبِ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۸۵ است.

در جای دیگری از امام صادق است. گفت لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالْدُّنْيَا به بشر اشاره می کند و می گوید که بین من و خودت، دانا و دانشمندی قرار نده که تمایل به دنیا دارند.

درس ششم - قضاوت یک بلاست که دامن گیر قاضی می شود: مَنْ أُبْتِلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيُعْدِلْ بَيْنَهُمْ فِي لَحْظَةٍ أَوْ إِشَارَةٍ - کتاب جواهر الکلام باب القضاء، از پیامبر است.

کسی که بلا در خانه اش آمده که قاضی بشود. قضاوت مورد خشم خدا هستند چون می گوید مَنْ أُبْتِلِيَ بِالْقَضَاءِ یعنی اگر خدا از کسی بدش بیاید یا بخواهد بلایی سر او بیاورد او را به منصب قضا می کشاند. مَنْ أُبْتِلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيُعْدِلْ حالا آمدی و قاضی شدی پس عدالت را رعایت کن. مَنْ أُبْتِلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيُعْدِلْ بَيْنَهُمْ فِي لَحْظَةٍ شاید این عدالت آن نحوست بلا را ببرد. فِي لَحْظَةٍ در لحظاتی که آنها یعنی شاکی و متهم روبرویت نشسته اند، أَوْ إِشَارَةٍ اشاره ای که می کنی برایش خط و نشان نکش.

ظهور باب منتظران ۵۲۶۲ - فایل صوتی ۶۰۹۱ - درس اول - توحید دست و پا شکسته نمی تواند مخلوق را به خالق برساند! يَكْفُ عَنِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَ غَيْرِهِ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ يَكْفُ عَمَّا يُنْكِرُونَ وَ إِذَا سَأَلَكَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ - کتاب اثبات الهدی صفحه ۱۱۶، از امام رضا است.

يَكْفُ عَنِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَ غَيْرِهِ کفایت می کند یا کفایت کرده است از سخن گفتن در باب توحید. یعنی می خواهد بگوید که هزاران سال یا ده ها هزار سال که توحید مطرح بوده، از آدم و حوا کفایت کرده دیگر و دیگر چیزی برای گفتن ندارند، گفتنی هایشان را گفتند و خاک کردند تا ما آنها را پیدا کنیم. وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ در باب توحید طوری حرف بزنید که مردم بفهمند شعور داشته باشند. اینهایی که با ما بودند و افتادند نمی دانستند هدف چیست و برای چه آمده اند و یا اینکه اهداف را زمینی کردند. وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ باید در باب خداشناسی در هضم مردم قرار بدهید نه هدم به معنای نابود کردن، چون وقتی که به آدم های نامربوط اسرار الهیات ظهوری را می گویی یا با تو دشمنی می کند یا اینکه در دلش مسخره می کند، برای فروع دینی ها اول توسل است و برای عامه مردم چکیده هایی که در تاریخ حرف برای گفتن دارد. وَ يَكْفُ عَمَّا يُنْكِرُونَ آن کسی هم که بخواهد انکار کند کرده، یعنی اینکه امام صادق گفت دین چهار دیواری خانه من بوده یعنی این دیگر چیزی نداشته عرضه کند. امام صادق خودش و پدرش در بین رجال ظهوری از همه بیشتر حرف زدند، اما همه آنها پوشش بوده همین امام صادق می گوید که اسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذَهَبَكَ عَنِ النَّاسِ رفت و آمدت هم حتی بیوشان، اینقدر تقیه مهم است که کجا می روی چه موقع می روی. مذهب را هم بیوشان! این خیلی حرف است ها وَ مَذَهَبَكَ عَنِ النَّاسِ یعنی اینکه تو چه دینی داری، و این معلوم می شود که ظهوریان در اقلیت کامل هستند؛ کامل در کامل و با یک میلیون در کامل! وَ إِذَا سَأَلَكَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ. تقیه را ببین چکار می کند! وقتی که در خداشناسی از تو می پرسند حالا منظور یا حاکم است یا رعیت، یعنی خودی نیست ناشناس است، می گویند که خداشناسی در چه موقعیتی است؟ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ آنچه که خدا گفته را بگو. یعنی خط اکثریت؛ قرآن مال اکثریت است، حدیث مال اکثریت است، روایت مال اکثریت است، منتظر هیچ چیزی ندارد، شُسته و رُفته است، دلایلش را هم که می دانید برای دیگران بگویید. حواله می دهد،

می گوید همینطوری که خدا گفته، آن توحید است تو نباید هم خودت را به خطر بیندازی و هم خسته کنی و یک چیزی که به درد نمی خورد و به درد جامعه نمی خورد را بگویی.

درس دوم – تو خالی که باشی، نمی توانی روی پای خودت بایستی در حالیکه حقوق بندگان، مفروض است: -
اَللّٰهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا - کتاب لهوف صفحه ۱۸۱ از دعای زینب در کاخ یزید.

ابی عبدالله چه گفت؟ گفت: اَللّٰهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا خدایا حق ما را بده. حالا این حق، هم خالق و هم مخلوق است. حق بزرگ رجال ظهوری عصمت بود. شما می گوئید معصومین عصمت دارند یعنی چه؟ یعنی گناه نمی کنند؟ خب خیلی ها گناه نمی کنند، نه، عصمت به معنای حفاظ است. اَللّٰهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا این حق ماست. اصلاً عامه مردم که هیچ، آنها با خدا درگیر هستند آن سر جایش، بخاطر آن آیه که گفت يَحْفَظُوْنَهُ ما دوتا ملک اینطرف و آنطرف شان می گذاریم، حق ماست. ندیدی می گوید برو حَقَّت را بگیر؟ حق را از چه کسی بگیریم؟ اَللّٰهُمَّ از الله. خیلی قشنگ است ها! برو حَقَّت را بگیر، همین که ما در توسلات می گوییم دیگر، شعر که نیست، درد دل است، زخم جگر است، اشک چشم است، اَللّٰهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا.

-- اَللّٰهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْصُرْنَا - کتاب ناسخ التواریخ؛ بخش امام حسین، کتاب بلاغة الحسین از ناسخ التواریخ گرفته است.

باز می گوید اَللّٰهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْصُرْنَا خدایا حق ما را بگیر. از چه کسی بگیرد؟ آیا از یزید بگیرد؟ یزید حسین را سر برید و خانواده اش را اسیر کرد و جانشین حسین زین العابدین را هم به غل و زنجیر داد. اَللّٰهُمَّ فَخُذْ لَنَا برای ما بگیر حَقِّنَا، مستقیماً از خودش مطالبه می شود. یادت هست که ابی عبدالله در روز عاشورا چه گفت؟ شب عاشورا به دختر چند ساله اش گفت ما در خانه مان نشسته بودیم و داشتیم زندگیمان را می کردیم این یزید بود که ما را آواره کرد و به قتلگاه آورد. آن یکی هم اگر یادت باشد گفت خدایا اگر تو به من غضب نکنی هیچ کس به ما کاری ندارد. حالا این مسئله اینجا روشن می شود اَللّٰهُمَّ فَخُذْ لَنَا، خُذْ یعنی بگیر، حق ما را وَ انْصُرْنَا ما را در گرفتن حق مان یاری کن. اگر قدرت خدا نباشد شما نمی توانید حرکت کنید. آن تُعْزُرَا تکرار کن؛ قُلْ اَللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ به هر کسی خواست حاکمیت را داد، به هر کسی نداد چه شد؟ شد اَنْتَ الْاَمِيْر وَ اَنَا الْمَأْمُوْر - اَنْتَ الْحَاكِم وَ اَنَا الْمَحْكُوْم. فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْصُرْنَا نه تنها رجال ظهوری را کمک نکرد بلکه حقشان را هم نگرفت. آیا به عنوان یک شهروند، حقی دارند یا ندارند؟ این معارضینشان نَفْس کشیدن را بر اینها حرام کردند، بعد ابی عبدالله می گوید حقمان را برای ما بگیر و یاریمان کن. ناصریکی از اسماء رحمانی است. نصرت برای یاران خدا بود، ولی آن درس را یادت هست که گفت از روز اول از آدم که شمارش شده خدا با یاران خودش با سفرای خودش دشمنی کرده است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۶۳ - فایل صوتی ۶۰۹۲ - درس اول این فایل با موضوع مجبور کردن نفس بر موضوعات اکراه دار به علت بازخوان به درس ۳۹۳ ظهوریاب ۹۲۳ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع اکراه نفس در عبادت به علت بازخوان به درس اول فایل ۲۱۴۴ ملحق گردید.

درس سوم - شیطان اگر از کسی بترسد آن پیامبر است و نه زیر مجموعه او: اِنْ كُنْتَ تَذَرُ فَاصْرِبِيْ وَ اِلَّا فَلَا

فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتْ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ فَلَمَّا دَخَلَتْ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتْ الدُّفَّ - كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۵ صفحه ۳۵۳، كتاب سنن ترمذی جلد ۲ صفحه ۲۹۳ است.

از تعاریفی است که برای شکستن مقام علی از رقبایش تعریف کردند. این درس را هم یک بار دیگر گفته‌ام منتهای مراتب خوب است. پیغمبر وقتی که از یکی از جنگ‌ها به مدینه برگشت، کنیز سیاهی آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده‌ام که جلوی تو بزنم و برقصم که تو به سلامت آمدی، پیامبر گفت بزن. چقدر پیغمبر روشن فکر بود! گفت آوازه خوانی کن. پیغمبر چه گفت؟ گفت: إِنْ كُنْتُ نَذَرْتُ فَاضْرِبِي وَإِلَّا فَلَا اگر نذر کردی بزن، بزن حالش را ببریم. می‌زدند تا ابوبکر وارد شد، بعد علی وارد شد، از صدای این دف و تنبک و نی همه به مسجد آمدند که در مسجد چه خبر است؟ مسجد که جای رقاصی نیست. بین پیغمبر چقدر میدان را برای آزادی انسان باز گذاشته! علی آمد او باز هم می‌زد، عثمان آمد باز هم می‌زد، ولی تا عمر داخل شد کنیز دف را زیر پایش گذاشت و روی آن نشست. اینجایش خیلی مهم است! در این هنگام رسول خدا فرمود: إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ، عمر ابن الخطاب خلیفه دوم مسلمانان جهان و حومه، پیغمبر گفت ای عمر شیطان از تو می‌ترسد! حالا شیطان کیست؟ آیا این یارو که می‌رقصید این شیطان است؟ پس چرا پیغمبر اجازه داد در مسجد حرمت را بشکند و ساز و آواز راه بیندازد؟ یا اینکه شیطان بیرون بوده تا عمر آمده شیطان فرار کرده و عمر نشسته، إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ بعد پیغمبر به عمر چه گفت؟ فَلَمَّا دَخَلَتْ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتْ الدُّفَّ دف را پرت کرد یا روی آن نشست. اینجا مسئله حساس می‌شود، شیطان از پیغمبر می‌ترسد یا از اصحابش؟ آن نسخه یادست هست که پیغمبر درباره شیطان چه گفت؟ گفت همه شیطان دارند من هم دارم منتهای مراتب من آن را دفع می‌کنم. همه دارند یعنی شامل عمر ابن الخطاب هم می‌شود.

درس چهارم - شمارشی کنید از عدم تطابق‌های قرآن که فراتر از منسوخات آن است: فَإَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ - آیه ۱۴ سوره صف است.

بعضی از آیات منسوخ است از جمله آیه ترویج مشروبات الکلی که اگر اینها را جمع کنید به اندازه عدم تطابق نمی‌شود. یعنی چه؟ یعنی نابرابر بودن کلمات خدا در قرآن. فَإَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ما کمک کردیم. فَإَيُّدُنَا اینکه در تعارفات می‌گویید مؤید باشید. ما تأیید کردیم، اینها هم از یک خانواده لغوی هستند، بقول امروزی‌ها ساپورت کردیم آنهایی که به ما ایمان آوردند بردشمنانشان علی عَدُوِّهِمْ، نگفت عَدُوِّي، فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ. خب بقول قدیمی‌ها اینجا از ب بسم الله مشکل دارد تا ی یا الله. تاریخ چه می‌گوید؟ این تاریخ، جام جهان‌نماست ها! تاریخ خیلی مهم است، تاریخ را می‌شود مقطعی نگارش نمود اما نمی‌شود تا قیامت، چشم‌ها، گوش‌ها و عقل‌ها را از تاریخ دور کرد. می‌گوید ما مؤمن را تأیید کردیم، قدرت و میدان دادیم تا بردشمنانشان فائق بیایند. این اعداء معصومین را که یادتان هست؟ همه آنها تا توانستند اینها را له و لورده کردند در حالی که اینها تجلّی ایمان هستند. خب، خدا کجا بود؟ این حاج آقا جبرئیل کجا بود؟ آن موقعی که کمک می‌خواستند کجا بود؟ آن موقعی که جنگ

صَفِّينَ يَكْدِفُهُ بِهِمْ رِيخت و عَلِيٍّ غَالِبٌ شَدَّ امِيرٌ مَغْلُوبٌ، خدا کجا بود؟ وقتی فاطمه بین در و دیوار ناله می کرد خدا کجا بود؟ این است که می گویم عدم تطابق دلالت می کند بر اینکه این کلمات زمینی است. فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ عَدُوَّهُمْ پیغمبر آنقدر در خودی ها دشمن داشت، قبلاً هم برایتان گفته ام که ده نفر باهم، هم پیمان شدند که در یکی از جنگ ها پیغمبر را بکشند. پیغمبر با شترش از بالای یک بلندی می رفت که اینها گفتند شترش را رم بدهیم که پیامبر از بالای کوه بیفتد تمام بشود. جزء این ده نفر حضراتی بودند که الآن طرفداران زیادی دارند ولی پیغمبر آنقدر مأمور به حفظ تقیه بود که اسم هیچ کس را نیاورد ولی شاید در آن وصیت نویسی می خواست افشا کند. حالا همه معصومین؛ ابی عبدالله، دشمنانش را قدرت داد به حدی که هیچ کس این جنایات را در تاریخ بشر در کم و کیف نکرد. اینها را بارها به شما گفته ام ولی تکرار مکررات است، قرآن هم خیلی از آیاتش تکراری است، موسی ابن جعفر مدام التماس کرد خَلِّصْنِي مِنْ سِجْنِ هَؤُلَاءِ، فایده ندید و گفت خب پس من را بکش همان فردا او را کشت. معلوم شد خدا بقول معروف امامزاده ای است که می کشد، شفا نمی دهد!

درس پنجم - چشم ها بسته است، چگونه بصیرت ممکن است؟: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ - سوره قیامت آیه ۱۴ است.

انسان خودش را بهتر می شناسد. این آیه را مختاریون و متشرعین طرفدار اختیار می آورند و جبر مطلق را رد می کنند، می گویند بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ انسان چشم دارد، چشمی که جلوی چشم را می بیند نه، بلکه چشم دل هم دارد، نفسش را می بیند. به خدا می گوید: چشم دل برای خودت، ارزانی خودت، تو چشم ظاهر را هم می بندی! نه؟ ندیدی در این اسناد و مدارکی که جمع کردیم چه گفت؟ از کلمات مولاست که گفت خدا وقتی بخواهد کسی را در چاه بیندازد چشم هایش را کور می کند. بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ این نفس، برگرفته از إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ است، اگر بگویی إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي آخرش است پس باید شامل حال کل بشریت بشود چون نباید تبعیض باشد، مگر خدا عادل نیست؟ پس چرا تبعیض قائل است؟ چطور یوسف را از روی زلیخا بلند کرد و او را به زندان برد، اما برای این همه زناکار اسباب و اثاثیه اش را فراهم می کند که زنا کنند؟ بیا جواب بده!

درس ششم - اعترافی جامع، در نگاه به رجال ظهوری: وَاللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَدْرِي إِشْتَهَى مَوْتَكَ أَمْ إِشْتَهَى حَيَاتَكَ فَوَاللَّهِ لَئِنْ مَتَّ مَا أَحَبُّ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ لِغَيْرِكَ لِأَنِّي لَا أَجِدُ مِنْكَ خَلْفًا وَلَئِنْ بَقِيتُ لَا أَعْدِمُ طَاعِيًا يَتَّخِذُكَ سَلَمًا وَ عَضْدُكَ وَ يَعُودُكَ كَهْفًا مَلَجِنًا لَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا مَكَانُهُ مِنْكَ مَكَانَكَ مِنْهُ - کتاب الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۵۳ است.

مروان حکم یا مروان ابن حکم از قبیله معاویه و عثمان، معاویه خال المؤمنین و عثمان هم خلیفه سوم، وقتی با علی روبرو می شود، ببین چه می گوید؟ وَاللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَدْرِي إِشْتَهَى مَوْتَكَ می گوید من نمی خواهم تو بمیری، برای چه؟ برای اینکه علی در آن عصر در همه چیز نادر و کمیاب و بی نظیر است. أَمْ إِشْتَهَى حَيَاتَكَ نه دوست دارم بمانی نه دوست دارم بمیری! فرهنگ جاهلی موجود در صدر اسلام را ببینید! فَوَاللَّهِ لَئِنْ مَتَّ مَا أَحَبُّ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ لِغَيْرِكَ گفت اگر تو بمیری من نمی خواهم زنده بمانم، لِأَنِّي لَا أَجِدُ مِنْكَ خَلْفًا خلیفه ای بهتر از تو پیدا نمی کنم. خیلی خب پس چرا دشمن اهل بیت شد؟ از کارگزاران بنی مروان بود، وقتی که یزید مُرد و معاویه ابن یزید به جای او رفت و فاتحه بنی امیه

را خواند، حکومت را به دست بنی مروان دادند؛ بچه‌های مروان که الآن دارم می‌گویم. وَ لَئِنْ بَقِيتَ لَا اَعْدَمُ طَاغِيًا اِذَا رَاكَ زَنَدَةً بِمَانِيٍّ مِنْ عَلَيْهِ تُوِّمِي جَنَاحَكَ، يَتَّخِذُكَ سَلَمًا وَ عَضْدُكَ وَ يَعُدُّكَ كَهَفًا مَلْجَأًا لَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ اِلَّا مَكَانُهُ مِنْكَ مَكَانِكَ مِنْهُ مِي گويد كه تو اصلاً با معاويه قابل مقايسه نىستى. مِي گويد ما براى مال دنيا رفتيم جلوى تو ايستاديم. امان از اين مال دنيا، بين دارالغرور همين است ها! الآن چند وقت از مرگ مروان ابن حكم مِي گذرد؟ چقدر مِي گذرد؟ هزار و چهارصد سال. اين داستان مال همه هست ها! يك چند روز آمد در دنيا خرابكارى كرد، اشتهاى اقتدار داشت بعد مُرد. مُرد و سال‌ها بعد از آن هم بدنش گنديد، اين است! اينكه امام حسين مِي گويد زندگى براى انسان‌هاى متعهد اعتقاد است و جنگيدن براى آن؛ وَ مَا الْحَيَاءُ اِلَّا عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ، مِي گويد حيات اين نيست كه تو بخورى، بخوابى، آميزش كنى، مال داشته باشى و عشق و حال كنى، اين حيات نيست. حيات چيست؟ وَ مَا الْحَيَاءُ اِلَّا عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ عَقِيدَه، حيات است، عقیده ماندگار است. بين الآن ذكر خير اهل بيت هست براى اينكه اينها ماندند اما زندگيشان زود تمام شد و هيچ استفاده‌اى هم نكردند!

ظهور باب منتظران ۵۲۶۴ - فايل صوتى ۶۰۹۳ - درس اول - كسى كه باعث نزول آيه حجاب شد خود

براحتى به اندام لخت زن پيغمبر نگاه مى‌كند!: اِجْمَعِي عَلَيْكَ ثِيَابَكَ - كتاب صحيح مسلم جلد ۷ صفحه ۱۱۷،

كتاب فضائل الصحابه جلد ۵ صفحه ۱۸ حديث ۲۷، كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۷۱ است.

منابع از اهل سنت و جماعت است كه عرض ارادت به آنها دارم. تمام سندها از مجارى اهل سنت است و يك دانه هم مدرک و برهان شيعه در آن نيست كه بگويند شما با اينها لج هستيد و اين چيزها را درآوريد. مسئله‌اش خيلى مهم است، اين براى محاجه است. پيامبر در خانه‌اش در رختخوابش بود، حالا خسته بود يا خوابش مِي آمد نمى‌دانم، به پهلوى دراز كشيده بود و لباس پشمى يا كتانى عايشه را پوشيده بود، پس در همان حال پدر زنش ابوبكر در خانه پيغمبر آمد و گفت اجازه مِي دهيد؟ پيغمبر همينطور كه خوابيده بود گفت بيا، سپس عمر اجازه ورود خواست، باز هم پيغمبر در همان حالتى كه بود اجازه داد، بعد عثمان آمد، وقتى كه عثمان خواست بيايد پيغمبر در رختخواب نشست. حرف ما اين است؛ و به عايشه گفت اِجْمَعِي عَلَيْكَ ثِيَابَكَ خودت را جمع كن. معلوم مِي شود عايشه ولو بوده، خانه است ديگر؛ چادر، مقنعه، روسرى و شلوار نمى‌خواهد. پيغمبر به عايشه گفت اِجْمَعِي عَلَيْكَ ثِيَابَكَ لباست را جمع كن. خب حالا بحث سر چيست؟ ما اصلاً به اين مطالب كارى نداريم، آن تحليلى كه آدم را به تعجب وا مِي دارد اين است كه چطور عايشه قسمتى از بدنش برهنه بوده حضرت آقاى عمر ديده و پيش پيغمبر نشسته؟ حالا ابوبكر پدر عايشه است ولى عمر چرا؟ اِجْمَعِي عَلَيْكَ ثِيَابَكَ خيلى حرف است ها! آنوقت در آيه حجاب آمده كه داستانش را مِي دانيد، من اشاره مِي كنم و رد مِي شوم؛ زن پيغمبر از خانه در آمده كه به مستراح برود، مستراح‌هاى قديم بيرون خانه بود چادر، روسرى و مقنعه هم سرش نبود، عمر زود دويد به پيغمبر گفت زن‌ها اينطوري هستند يك آيه بفرست.

درس دوم - كسى كه به پرچم سنت تكيه كرده چسان اينگونه پيامبر را مِي كويد؟: ذَهَبَتْ كَمَا تَذْهَبُ الرِّيحُ مُقْبِلَةً وَ

مُذْبِرَةً مِنْ شَيْخِ الْاَيِّ الدَّهْرِ اَعْصَابِهِ وَ لَحْمِهِ عَنْ اِمْسَاكِهَا وَ كُلُّ اُجُوفٍ صَرُوطٌ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ اِنَّ اِمْرًا ضَعُفَتْ اَمَانَتُهُ وَ مُرُوءَتُهُ عَنْ كِتْمَانِ صِرْطَةٍ لِحَقِيقٍ بِأَنْ لَا يُؤْمِنَ عَلَى اُمُورِ الْمُسْلِمِينَ - كتاب الآغانى جلد ۱۱ صفحه ۱۱۳، كتاب

حیاء الحیوان از دمیری جلد ۱ صفحه ۳۵۱، کتاب محاضرات الأدباء از راغب اصفهانی جلد ۲ صفحه ۱۲۵، کتاب سنن ابن ماجه جلد ۱ صفحه ۵۳، کتاب التاریخ الكبير جلد ۶ صفحه ۲۲۰، کتاب الکامل فی ضعفاء الرجال، کتاب الضعفاء و المتروکین صفحه ۱۶۰ است.

این درس چه می گوید؟ در باب معاویه ابن ابی سفیان است. ابوالاسود راوی حدیث است گفت پیش معاویه آمدم و با معاویه صحبت کردم، عمرو ابن العاص و مروان حکم دوتا گوشواره ابوسفیان هم بودند. حالش را پرسید گفت مریض بودی بیماری معده داشتی در چه حال است؟ گفت ذَهَبَتْ کَمَا تَذْهَبُ الرِّيحُ مُقْبِلَةً وَ مُدْبِرَةً مِنْ شَيْخِ الْآئِ شَکْمُ دَرْدٍ می کند باد معده زیاد دارم، اَعْصَابِهِ وَ لَحْمِهِ عَنْ اِمْسَاكِهَا وَ كُلُّ اُجُوفٍ ضَرُوطٍ می گوید چه معده ام خالی باشد چه پُر، این مرض را دارم. سائل می گوید به معاویه گفتم اِنَّ اِمْرًا ضَعُفَتْ اَمَانَتُهُ وَ مُرُوَّتُهُ عَنْ کِتْمَانِ ضِرْطَةٍ یک نفر به خودش می پیچد و جلوی باد معده را می گیرد لِحَقِيقٍ بَانَ لَا یُؤْمِنُ عَلٰی اُمُورِ الْمُسْلِمِیْنَ، می گوید تو که نمی توانی خودت را نگه داری چگونه می خواهی امور مسلمین را در دست بگیری؟

-- ابوهریره نقل می کند لِكُلِّ نَبِیٍّ رَفِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ رَفِیقِیْ فِیْهَا عُثْمَانُ ابْنِ عَفَّانٍ. ابوهریره که حدیث ساز قهرمان و کاردان است و بعد از پیغمبر تا توانست به نام رسول الله حدیث جعل کرد و به تمام کشورهای زیر سلطه اسلام انتقال داد، می گوید که پیغمبر گفته: لِكُلِّ نَبِیٍّ رَفِیقٌ هَرِ پیغمبری رفیق دارد فِی الْجَنَّةِ وَ رَفِیقِیْ فِیْهَا عُثْمَانُ ابْنِ عَفَّانٍ. اینجا هم باز یک اعتراضی وارد است؛ آیا در آیه مباحله، علی نفس پیغمبر بود یا نه؟ پس نفس یعنی فتوکپی، تالی تلو، قائم مقام، چطور علی نیست ولی عثمان هست؟

درس سوم - اینکه رسول از عقاید جاهلی اصحاب خود، آگاه است و با آنها مماشات می کند عجیب است!: اَللّٰهُمَّ اَرْکَسْهُمْ فِی الْفِتْنَةِ رُکْسًا اَللّٰهُمَّ دَعَّهُمْ اِلَی النَّارِ دَعَاً - کتاب صغین از نصر ابن مزاحم صفحه ۲۴۷ است.

می گوید معاویه که در مدینه زندگی می کرد در حضور پیامبر مجلس لهو و لعب تشکیل داده بود، حالا شاید ختنه سرون بچه اش بوده یا شاید عروسی بوده این را ننوشته اند، صدایش کلّ مدینه را گرفته بود، پیغمبر نفرینش کرد اَللّٰهُمَّ اَرْکَسْهُمْ فِی الْفِتْنَةِ رُکْسًا اَللّٰهُمَّ دَعَّهُمْ اِلَی النَّارِ دَعَاً گفت خداوند این را که دارد فتنه بپا می کند خودت حسابش را برس. آن وقت چطور این خال المؤمنین و خلیفه پیامبر است؟ اهل سنت خیلی قبولش دارند و همیشه حضرت معاویه رضی الله عنه می گویند، با این احادیثی که خودشان دارند عدم تطابق را چکار می کنند؟

-- یک کلام دیگر پیغمبر هم این است اِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِیَةَ عَلٰی مَنْبَرٍی فَاَقْتُلُوْهُ اگر معاویه بالای منبر رفت، شمشیر بکشید و او را بکشید.

-- باز یک وجه دیگرش این است اِذَا بُوِیْعَ لِخَلِیْقَتَیْنِ فَاَقْتُلُوا الْاٰخَرَ مِنْهُمَا هَرِ کس با دو خلیفه جمع شد یعنی بیعت کرد، آن آخری را باید بکشید. بین پیغمبر این را خیلی قشنگ گفته، می دانید منظورش چیست؟ همه اهل مدینه در غدیر خم با علی به عنوان خلیفه رسول الله بیعت کردند، بعد چه کسی آمد؟ جناب آقای ابوبکر. بعد چه کسی آمد؟ حضرت آقای عمر. بعد چه کسی آمد؟ قرآن نویس محترم آقای عثمان. پیغمبر می گوید هر کس با یک خلیفه ای بیعت کرد دوباره نمی تواند در همان زمان با کس دیگری بیعت کند بلکه باید فَاَقْتُلُوا الْاٰخَرَ مِنْهُمَا. این که مآخذ ما گاهی به سمت

اهل سنت می رود بعضی ها به من ایراد می گیرند، می گویند برای چه؟ در حالی که ما نمی توانیم برای شناختن حقیقت از اهل سنت و جماعت استفاده نکنیم.

درس چهارم این فایل با موضوع اسراف و ناامید نشدن از رحمت خدا (آیه ۵۳ زمر) به علت بازخوان به درس دوم دایرة المعارف نسخه ۲۰ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۲۶۵ - فایل صوتی ۶۰۹۴ - درس اول - شکنجه گری که عذاب کنندگان را تهدید به آزار می کند: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا لِلنَّاسِ فِي الدُّنْيَا - کتاب صحیح بخاری، کتاب بیہقی جلد ۹ صفحه ۴۱، از پیامبر است.

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا لِلنَّاسِ فِي الدُّنْيَا می گوید شکنجه خدا برای کسی است که مردم را آزار می دهد اذیت می کند دلشوره می اندازد دلواپس می کند، خب می گوید خدا مقابله به مثل می کند. حالا اینجا يَوْمَ الْقِيَامَةِ را چکار کنیم؟ ها؟ بگو! خیلی ها به من این را می گویند ها! می گویند ما اینجا له و لورده شدید حالا برای بهشت، قیامت، معاد و رستخیز حواله دادند! اگر اینها صحیح بود بزرگ انبیاء؛ ابراهیم خلیل الرحمان، از خدا سند نمی خواست که اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى.

درس دوم - نان امروز را به بهشت تعویض می کنند، آیا عاقلانه است؟: مَنْ تَكْفَّلَ لِي أَنْ لَا يَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا أَتَكْفَّلُ لَهُ بِالْجَنَّةِ - کتاب ابن ماجه، کتاب ابو داوود، کتاب احمد ابن حنبل و کتاب نسائی، از رسول اکرم است. می گوید که تو چیزی از مردم نخواه، حق تعالی تو را به بهشت می برد. خودش گفته که عالم، عالم اسباب و ابزار است وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ. وسیله، همه چیز هست؛ دکتر برای درمان، کار برای نان درآوردن و... حالا پیغمبر می گوید که هر کس قول بدهد که از مردم گدایی نکند روز قیامت در بهشت است. بابا این سیستم خدایی تو، گدا پرور است، همه را گدا و بیچاره کرده است.

درس سوم - اگر در دنیا خوش باشی با ابزار مختلف از دماغت بیرون می کشند!؛ لَا تُفْتَحُ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - مدارک و منابع: بیہقی جلد ۶ صفحه ۳۵۷ و ابن عساکر نقل کرده است؛ منتخب الكنز جلد ۴ صفحه ۴۱۲، از رسول خاتم است.

پیامبر چه گفت؟ لَا تُفْتَحُ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وقتی آدم اینها را می خواند می گوید این خدا انگار بیکار بوده، حوصله اش سر رفته بوده آمده زمان و زمین را خلق کرده، تو خودت نگاه کن ببین کجای حدیث سالم است که ما بخواهیم دنبال برعکسش برویم. می گوید که خدا درهای دنیا را برای کسی باز نمی کند که اگر باز کند دشمنی، بغض، کینه، جنایت، سرقت، لثامت، بریده شدن ذوی الحقوق، تکبر و تفاخر، همه اینها در آن است. خب چرا این دنیا و مافیها را خلق کردی؟ لَا تُفْتَحُ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بعد الله را به عَزَّ وَ جَلَّ می چسبانیم؛ عَزَّ، عَزَّت، جَلَّ، جلاله. یعنی چنین خالق دست سازی، جلالت و عَزَّت دارد برای خودش دارد، برای خلق بیچاره ندارد.

درس چهارم - انحصار دادن عبادت به مسلمین، خارج کردن پیروان ادیان دیگر از عبودیت است: اَللّٰهُمَّ اَنْجِرْ

لِی مَا وَعَدْتَنی اَللّٰهُمَّ اِنْ تُهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ اَهْلِ الْاِسْلَامِ فَلَا تُعَبِّدْ بَعْدُ فِی الْاَرْضِ اَبَدًا - ترمذی، امام احمد حنبل، صحیح مسلم.

سلسله راویان، از رسول خاتم است. در وقت دعا می گوید اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنی اَللّٰهُمَّ اِنْ تُهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ اَهْلِ الْاِسْلَامِ فَلَا تُعَبِّدْ بَعْدُ فِی الْاَرْضِ اَبَدًا خدایا آنچه را که وعده دادی بده. وعده چیست؟ نصرت است. ببین، پیغمبر از مکه بیرون آمد و دوباره با قدرت برگشت این یک بحث است، و یک بحث هم این است که در مکه قبلاً مشرکین، ملحدین و کفار بودند بعد از آن شد خوارج و منافقین، خب پس پیغمبر چکار کرد؟ رأس آنها ابوسفیان است که پیغمبر علناً به او باج می داد که در کتاب های ثقلین شیعه و سنی است. آیا پیغمبر نمی داند که ابوسفیان با او چه کرده و چه خواهد کرد؟ بله، ولی مأمور است از الهاماتش که وسیله قدرت خوارج و منافقین را آماده کند. بعد می گوید که اگر به این مردم جهاد رفته کمک نکنی دیگر کسی تو را عبادت نمی کند. سؤال این است که آیا فقط مسلمین خدا را عبادت می کردند و می کنند؟ یعنی یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها، اینها با خدا کاری ندارند و بت پرست هستند؟ این را باید جواب بدهد!

درس پنجم - به نام خدا از بند رها می شویم و هر چیزی را به او می سپاریم: اِنْطَلِقُوا عَلٰی اِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اَعِنْهُمْ - آخرجه الحاکم جلد ۲ صفحه ۹۷ حاکم نیشابوری است از بزرگان اهل سنت است.

پیامبر فرمود: اِنْطَلِقُوا عَلٰی اِسْمِ اللّٰهِ آزاد شوید به نام خدا. حالا آن کسی که در قفس است چرا به نام خدا آزاد نشد؟ انطلاق از ماده طلاق است یعنی رهایی. این همه زندانی ها؛ اینقدر در زندان اشخاصی هستند که نماز شب می خوانند، مفاتیح و قرآن را دوره می کنند، حالا سؤال از پیغمبر این است که آیا اینها به سمت خدا نبودند؟ به سوی خدا نبودند؟ برای خدا نبودند؟ بعد می گوید: اَللّٰهُمَّ اَعِنْهُمْ خدایا یاری کن اینها را تا به اسم تو نجات پیدا کنند. اینجا هم باز حرف است یعنی پیغمبر باید درخواست کند که خدا به اینها رحم کند یا رحم جزء اسامی و القاب خداست؟ اگر اشاره می کند اَللّٰهُمَّ اَعِنْهُمْ یعنی این که کرامت الله وجود خارجی نداشته و پیغمبر درخواست می کند.

درس ششم - در خلوت نصیحت کردن، سفارش نبوی است اما خودش علنی و با تهدید اندرز داده که یکی از نام هایش منذر است: مَنْ کَانَتْ عِنْدَهُ نَصِيحَةٌ لِذِي سُلْطَانٍ فَلَا يَكْلُمُهَا بِهَا عَلَانِيَةً وَ لِيَأْخُذَ بِيَدِهِ وَ لِيَخْلِبَ بِهِ فَإِنْ قَبِلَهَا قَبِلَهَا وَ اِلَّا كَانَ قَدْ اَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ وَ الَّذِي لَهُ - باز هم حاکم نیشابوری است جلد ۳ صفحه ۲۹۰ از ذهبی که از بزرگان اهل سنت است، از بیهقی جلد ۸ صفحه ۱۶۴، مجمع الزوائد جلد ۵ صفحه ۲۲۹ است.

یکی از مدال هایی که بر سینه پیغمبر هست اَنَا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا است، بهشت، جهنم، نوازش، تیغ، برابر هم است حالا چطور شد که در سوره انشراح می گوید فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا این کجا رفته که بعد از هر فشاری یک نوازشی هست؟ این را دیگر یادشان رفته است. باز هم منابع از اهل سنت است. اینهایی که منبع اهل سنت است و من نقل می کنم همه آنها مورد قبول برادران عزیز اهل سنت و جماعت است. اینها مراجع تقلید سنی ها هستند، به جز آن ائمه شان که چهار تا امام دارند و بالاتر از آنها سه خلیفه در آغاز شهادت پیامبر، بعد می گویند خلفای راشدین! انگار علی جزء این خلفای راشدین نبوده چون تحویلش نگرفتند و با او جنگ کردند. من

فكر مى كنم خلفاء راشدين هم همان سه نفر بودند. مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ نَصِيحَةٌ لِذِي سُلْطَانٍ فَلَا يُكَلِّمُهُ بِهَا عَلَانِيَةً مى گويد كسى كه مى خواهد حكام را نصيحت كند على نگويد چون على بگويد حكم عصيانگر را دارد. وَ لِيَأْخُذَ بِيَدِهِ وَ لِيَخْلِ بِهِ فَإِنْ قَبِلَهَا قَبِلَهَا يَواشكى بگو و إِلَّا كَانَ قَدْ آدَى الَّذِي عَلَيْهِ وَ الَّذِي لَهُ مى گويد كه تو زورت به حاكم نمى رسد، تو يواشكى عريضه ات را بده. چرا مردم زورشان به حكام نمى رسد؟ براى اينكه آنها برگزندگان خدا هستند. هر كشورى حاكمى دارد و آن حاكم به نَصِّ آيه تُوْتِى الْمُلْكُ مَنْ تَشَاءُ عامل خداست.

ظهور ياب منتظران ۵۲۶۶ - فايل صوتى ۶۰۹۵ - درس اول - براى عدم پاسخگويى اديان و مذاهب، ترفندهاى حساب شده مى آورند؟: مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِلَّا الْفَقْرُ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنْ جَزِيَةِ السَّيْلِ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَلْيُعِدْ لِلْبَلَاءِ تَجْفَافًا - كتاب كنز العمال جلد ۳ صفحه ۳۲۱، از رسول الله است.

مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِلَّا الْفَقْرُ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنْ جَزِيَةِ السَّيْلِ خب چه مى گويد؟ مى گويد دوستى خدا و پيغمبر با مردم بر اساس فقر است كه به او مى رسد مِنْ جَزِيَةِ السَّيْلِ؛ جريه يعنى جريان، سيل هم آب فراوان كه به اسم طغيان دريا يا طغيان رودخانه مى گويند. خب، پس چه شد؟ اين همه آيات داريم كه خداوند فقر را از ديگران برطرف مى كند يا آن آيه معروف يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ كه ديگر سرگش است. چقدر در احاديث و روايات داريم كه اگر اين دعا را بخوانى هرگز فقير نمى شوى، مفاتيح الجنان را ورق بزنيد، تازه اين كتاب دعا بعلاوة پنجاه تاى ديگر، هم از اهل سنت و هم از شيعه درباره خواص دعاست. آيا تو فكر نمى كنى چون نمى تواند ساپورت كند اين حرف را مى زند؟ ها؟ دين ريشه فقر را نمى تواند بگند بعد از اينطرف دورش مى زند و مى گويد اگر خدا را دوست دارى بايد با فقر بسازى. مِنْ جَزِيَةِ السَّيْلِ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَلْيُعِدْ لِلْبَلَاءِ تَجْفَافًا هر كس خدا و رسول را دوست دارد و منعكس، برعكس، آماده شود. فَلْيُعِدْ يعنى اعاده، موعود، لِلْبَلَاءِ تَجْفَافًا. اين هم باز معارض زياد دارد. شعار پيغمبر چه بود؟ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَقْلِحُوا. تَقْلِحُوا يعنى چه؟ رستگار. رستگار يعنى چه؟ يعنى رسته از بلا. اگر مى گويى مال بهشت و جهنم است پس اَرْنِي چه مى شود؟ مگر نه اينكه پيغمبر معجزه نشان داد و مردم مسلمان شدند؟ خب معجزه نشان بده تا اين آيات محقق بشود، آيا مى شود؟

درس دوم - ترس و لرز از ناحيه دين است كه رسماً قرآن مى گويد ما به وحشت و رعب، از شما، يعنى از مسلمين دفاع كرديم: لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِيمٌ - كتاب طبرانى، كتاب التوبيخ، كتاب الترغيب جلد ۴ صفحه ۲۶۳، كتاب الهيئى جلد ۶ صفحه ۲۵۳ است.

در چند آيه آمده، اول متن حديث را بخوانم، اينجا چند تا كتاب پشتوانه اش است. خب چه مى گويد؟ رسول خاتم گفت لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِيمٌ مسلمان را نترسان اگر او را بترسانى ظلم عظيمى را مرتكب شدى.

(فايل صوتى ۷۰۴۱ - درس پنجم) پس با اين وصف، خدا ظالم بزرگ است. كنز العمال جلد ۱۶ صفحه ۱۱، از خاتم النبیین است. لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِيمٌ مسلمان را نترسانيد كه ترساندن مسلمان ستمى بزرگ است. اول از همه چه كسى مسلمان ها را مى ترساند؟ خود خدا. بهترين مسلمان ها معصومين بودند كه اينها را ترسانند، خدا ترسانند: ابلاغ غدیر است، پيامبر بنده خدا مى ترسد، مى گويد اگر على را معرفى كنم آخر على سران قریش را

کشته، اینها که دور من هستند بچه‌های آنها هستند، اینها کودتا می‌کنند. برای وصیت نویسی پیغمبر را خدا ترساند. مگر نمی‌گویی من پشت تو ایستاده‌ام؟ پس چرا یک مشت افرادی را گذاشتی در اتاق از منافق و خوارج که نگذارند پیغمبر وصیت بنویسد؟ تو به آنها القا کردی که بگویند پیغمبر دیوانه شده، بگویند یا رسول الله حرف زن تو دیوانه‌ای! وصیت‌نامه چیست؟ قرآن وصیت‌نامه است. کدام قرآن؟ قرآنی که خودشان جمع‌آوری کردند، ویراستاری کردند، دخل و خرج کردند، بالا و پایین کردند و آوردند، شد جامع معارضات! فاطمه زهرا از مردم ترسید که گریه می‌کرد، ناله می‌کرد؟ مردم مهره‌های شطرنج هستند، خدا شطرنج باز است. فاطمه زهرا از دست چه کسی گریه می‌کرد؟ از دست مردم؟ مگر واحد اسم اعظم نداشت؟ پس چرا مردم را سوسک نکرد؟ گربه نکرد؟ خرس نکرد؟ متشرع و متدین را در این دوراهی‌ها بینداز، چپ و راستش کن. خدا فاطمه را ترساند! لگدی که عمرالفاروق خلیفه دوم رسول الله به درب خانه فاطمه زد این لگد مال او نبود بلکه این لگد مال خدا بود. قرآن می‌گوید وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفاق ۱۷) تو مردم را فراری نمی‌دهی نمی‌ترسانی من هستم که می‌ترسانم. امام حسن را معاویه وادار کرد که زیر منبر پایین منبر بنشینند، او هم رفت بالا و هرچه دلش خواست بد و بیراه به پدر امام حسن و امام حسین گفت، اینها جیک نزدند حرف نزدند و اعتراض نکردند. چرا؟ برای اینکه ترسیدند. از چه کسی ترسیدند؟ از معاویه؟ نه، از آن خدایی که معاویه را قدرت داد و علی را زیر خاک برد؛ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ (آل عمران ۲۶)؛ آیا ابی عبدالله را لشکر یزید ترساند؟ این بچه‌ها نصفه شب، شب عاشورا به عمه‌شان زینب پناه بردند، صدای هلهله نماز شب و قرآن خواندن اصحاب و انصار یزید فضای صحرای کربلا را احاطه کرده بود، بچه‌های کوچک می‌لرزیدند چون می‌دانستند اینها می‌خواهند بیایند همه آنها را بکشند. چه کسی اینها را ترساند؟ خدا. خدایی که حق را که ابی عبدالله بود زیر پای باطل که یزید ابن معاویه ابن ابی سفیان بود قرار داد! بعد می‌گوید مسلمانان را نترسانید، یک بام و دو هوا! دم خروس و قسم حضرت عباس! الان مردم از چه چیزی می‌ترسند؟ از خشکسالی! سدها خالی است. چه کسی مردم را ترسانده؟ باران دست کیست؟ آب آسمان دست کیست؟ چه کسی جلوی آن را گرفته؟ مردم از خدا دارند می‌ترسند، بعد می‌گوید که مسلمان را نترسان! نان مردم را آجر کرده. دیدی که ما از اعماق آیات و احادیث و روایات درآوردیم وظیفه و مسئولیت خدای زمین را که چه می‌کند؛ جادو، جنگ، اختلاف، حسادت، فرمان به گناه، فرمان به زنا!

-- باز می‌گوید لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَرْوَعَ مُسْلِمًا حَلَالًا نَيْسَتَ بَرِ مَرْدِي، بَرِ شَخْصِي که مسلمان را بترساند. خب، اینجا برای مسلم گفته، خود قوانینی که پیامبر آورده باعث ترس و لرز مسلمین شده است؛ همین خط و نشانی که دین در باب جهنم کشیده با آن اصل و فرعش با آن طول و عرض و تعریف و ترسیمش که چند کتاب بزرگ می‌شود، با آن رفتن به فضا که پیامبر از آن بالا جهنم را دید آیا همه اینها رُعب نمی‌شود؟ ها؟ ترساندن مسلم نمی‌شود؟ اصلاً یکی از اسامی ایزدایی خدا همین است که وحشت می‌دهد. راعب، اسم فاعل است، مرعوب، اسم مفعول است. راعب از اسامی ایزدایی است. خب، داخل محدوده اسلام رعب و وحشت بود همین که دور مسلمان یک خطی به نام ارتداد کشیدند، گفته اگر پایت را آنطرف بگذاری کشته می‌شوی این ترس است، این ترساندن مسلمان است یعنی مسلمان حق اعتراض به شریعت ندارد، می‌گوید اگر اعتراض کنی کافر می‌شوی، ایراد بگیری مرتد می‌شوی. ترس و لرز را

دیدید؟ این یعنی خفه کردن بندگان خدا! پس چطوری پیغمبر می گوید که شما از آدم و حوا آزاد آفریده شده اید و هیچ کدامتان بر دیگری برتری ندارید؟

-- خب این برای مسلمان هاست، برای غیر مسلمان ها چندتا آیه داریم، چندتاست و بعضی از آنها تکراری است: سوره حشر آیه ۲ می گوید قَدْ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ در دلِ مخالفین، ترس و وحشت انداخت. آیه دیگر، سوره انفال آیه ۱۲ می گوید سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبُ. در آیه ۱۵۱ آل عمران هم گفته سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبُ. من سؤال می کنم، نه نه، من نه! تاریخ! تاریخ نه، بلکه وجدان بشریت! سؤال آنها این است: دینی که با ترس و لرزه به مردم تحمیل بشود، نتیجه اش چیست؟ اوراق تقویم می گوید نتیجه آن له شدن فاطمه بین در و دیوار است، ناکامی علی در برقراری عدالت است، کشتن وحشیانه حسین در کربلا است. من بارها گفته ام و تحقیق این را نشان می دهد که منافقین و خوارج در اطراف پیغمبر بودند بقول قدیمی ها فِت و فراوان، چون زورشان به پیغمبر نمی رسید، البته آن آخر کاری به پیغمبر سم دادند وقتی دیدند دیگر پیغمبر خیلی قوی شده، اما با وحشت دین را گسترش داد. بُحِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ همین حرف خیلی مهم است ها! این اَسْلَمَ تَسْلَمَ که شعار پیغمبر بوده چیست؟ مسلمان باش تا سالم بمانی اگر نه گردنت زده است.

درس سوم - شیطانی که غذا می خورد و آمیزش می کند چگونه دارای ماهیت ناری می باشد: وَاللَّهِ مَا زَالَ الشَّيْطَانُ يَأْكُلُ مَعَكَ حَتَّى إِذَا سَمَّيْتَ فَمَا بَقِيَ فِي بَطْنِهِ شَيْءٌ إِلَّا قَاتَهُ - کتاب احمد حنبل، کتاب ابوداود، کتاب النسای، کتاب طبرانی، کتاب کنز العمال جلد ۸ صفحه ۴۵ است.

خب پیغمبر چه گفت؟ وَاللَّهِ مَا زَالَ الشَّيْطَانُ به خدا قسم همیشه شیطان یَأْكُلُ مَعَكَ حَتَّى إِذَا سَمَّيْتَ فَمَا بَقِيَ فِي بَطْنِهِ شَيْءٌ إِلَّا قَاتَهُ، می گوید شیطان با تو هم غذا است. حالا شما حساب کنید هشت میلیارد اهل کُره زمین است و یک دانه شیطان، این یک دانه چطور با این هشت میلیارد تبدیل به هم سفره می شود؟ می گوید با تو غذا می خورد، هم غذا و هم سفره است ولی بِسْمِ اللَّهِ بگویی دور می شود. خب، در جای دیگری گفت شیطان با زن آمیزش می کند مگر آن که مرد بِسْمِ اللَّهِ بگوید وگرنه یکی شریک او می شود. شیطان ماهیتش دود، نار و آتش است حالا می گوید الشَّيْطَانُ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالِ الْمُخْتَلَفَةِ، شیطان به هر شکلی درمی آید، با این کاری نداریم، این موضوع است که هشت میلیارد اهل کُره زمین و یک دانه شیطان، این چطور می خواهد هم سفره و هم بستر بشود؟ می گوید که می خواهی آمیزش کنی بِسْمِ اللَّهِ بگو وگرنه همسرت پذیرای دو نفر است، هم شیطان است و هم تو. اگر این مباحث ردیابی بشود به ریشه و اصل می خورد که آن شعر را باید بخوانیم: آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار.

ظهور یاب منتظران ۵۲۶۷ - فایل صوتی ۶۰۹۶ - درس اول - آزار از ناحیه نبوی، گویای حقایق پنهان در دین است: اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ فَلَا تُعَذِّبْنِي بِشَيْءٍ رَّجُلٍ سَتَمْتُهٖ اَوْ اَدَّيْتُهٖ - کتاب کنز العمال جلد ۱ صفحه ۲۹۱، همچنان عبدالرزاق از اعظم اهل سنت در کتاب خودش آورده است.

در قالب مناجات است اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ خدایا من بشر هستم. آیا خدا که خلق کرده نمی داند شما بشر هستی؟ فَلَا تُعَذِّبْنِي بِشَيْءٍ رَّجُلٍ مرا مجازات نکن و به جهنم نبر به اینکه به کسی فحش دادم، سَتَمْتُهٖ ناروا گفتم، اَوْ اَدَّيْتُهٖ یا اذیتش

کردم. وقتی پیغمبر از اینها پناه می برد، شما به عنوان یک شنونده نمی رسید به این موضوع که پیغمبر این کارها را می کرده؟ وقتی که نیست برای چه به او پناه می بری؟ فَلَا تُعَذِّبْنِي عَذَاب، شکنجه است. شاید به قوانین برگردد، خود پیغمبر آدم مظلوم و خوب و مصلحی بوده، فکر کنم به قوانین شرع برمی گردد به همین خاطر هم شما ملاحظه می کنید که پیغمبر و علی بارها مجرم را زیر سبیلی رد کردند که مجازاتش نکنند، شاید این باشد، من برداشتم این است، حالا شما در محاجه به کجا می رسید، نمی دانم! أَوْ آذَيْتُهُ يَا پیغمبر باید مردم را اذیت کند؟ پیغمبر که اذیت نمی کند، محمد امین است! قرآن می گوید که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ تو رحمت هستی. خب، پیغمبر اذیت نمی کند پس چه می شود؟ قوانین دینی، آزار دهنده است.

درس دوم - ترک معاصی، رحم کردن شارع را می خواهد که اگر این تبعیض و شفاعت نباشد گناهان شکل می گیرد: اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ بِتَرْكِ الْمَعَاصِيْ اَبَدًا مَا اَبْقَيْتَنِيْ وَ ارْحَمْنِيْ اَنْ اَتَكَلَّفَ مَا لَا يَغْنِيْنِيْ - کتاب ترمذی جلد ۲ صفحه ۱۹۶، کتاب احمد ابن حنبل قسمت زهد.

ببین وقتی می گویم که ما با اهل بیت، با رجال ظهوری مشکل نداریم حتی با حضرات رهبران اهل سنت این است، ما می خواهیم ببینیم آیا این چیزی که از آبا و اجداد به ما رسیده دین است یا نه ضد دین است؟ الآن این بحث ها این را می خواهد بگوید. خب باز در قالب مناجات فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ بِتَرْكِ الْمَعَاصِيْ رحم کن که گناه نکنم، چون گناه بکنم به جهنم می روم، رحم کن! اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ بِتَرْكِ الْمَعَاصِيْ اَبَدًا مَا اَبْقَيْتَنِيْ تا زنده ام الی الابد، مرا حفظ کن که گناه نکنم. نتیجه چیست؟ گناه می کنی چون او ترحم نمی کند. آیا اختیار است؟ نه، تبعیض است! متوجه هستی که از سنگلاخ های غیبت چه داری درمی آوری؟ این تبعیض است که یک عده ای گناه نمی کنند چون مورد ترحم قرار گرفتند و یک عده گناه می کنند چون از رحمت پرت شدند، بعد اینها باید به جهنم بروند در همین دنیا اینها باید مکافات بشوند. می گوید بین چه گناهی کردی که پایپت شده، عجب! پس این را بخوان. ادامه بدهیم وَ ارْحَمْنِيْ اَنْ اَتَكَلَّفَ مَا لَا يَغْنِيْنِيْ می گوید که ما را مکلف نکن به آنچه که نمی توانیم بکشیم. تکلیف یعنی چه؟ می گوید این مکلف است، شریعت می گوید که در ده سالگی دختر و در پانزده سالگی پسر مکلف است. مکلف یعنی چه؟ یعنی او شده زن و این شده مرد یعنی بزرگ شدند. خب که چه؟ باید تکالیف دینی را انجام بدهند؛ انجام بدهند بهشت، انجام ندهند جهنم! خب، حالا می گوید که اگر به من اعانت نکنی من نمی توانم تکالیف را انجام بدهم. چه می شود؟ می شود ارفاق، اغماض، خیلی عجیب است. یوسف چه گفت؟ گفت اِنَّ النَّفْسَ لَا مَارَةَ بِالسُّوْءِ همه نفوس مردم شر است إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ مگر اینکه خدا رحم کند. یعنی چه؟ یعنی تبعیض قائل بشود. وقتی که تبعیض هست خب دیگر پیغمبر بودن که افتخار نیست، واقعاً ها! دقت کنید، امام بودن دیگر چیز مهمی نیست. او پیغمبر نصب می کند، او امام نصب می کند، او مؤمن قرار می دهد، زحمتی که نکشیدند، آقا انتصابی است، انتخابی است، بله!

درس سوم - اعتراف به سفره داری خلفا که نصیب آل الله جز تیر و شمشیر نشد!! اِنَّا كُنَّا اَذَلَّ قَوْمٍ فَاعَزَّناَ اللّٰهُ بِالْاِسْلَامِ - حاکم نیشابوری نویسنده است کتاب الحاکم جلد ۱ صفحه ۶۱، از صحیح بخاری گرفته است.

چه می گوید؟ حضرت آقای عمر ابن الخطاب رضی الله عنه تعریف می کند و می گوید اِنَّا كُنَّا اَذَلَّ ما قبل از اسلام

ذليل بوديم. حالا گوش مى دهى كه براى چه پيغمبر را كشتند؟ اِنَّا كُنَّا اَذَلَّ قَوْمٍ فَاعَزَّنَا اللّٰهُ بِالْاِسْلَامِ اسلام آمد ما را عزيز كرد. فَاعَزَّنَا اللّٰهُ بِالْاِسْلَامِ يعنى اگر مسلمان نبوديم به خلافت نمى رسيديم. على يك حرفى به ابوبكر زد، حرف قشنگى زد، موقعى كه بيعت زورى از او گرفتند يك مصداق معروفى در اعراب بوده كه تو يك گوساله اى مى آورى كه شيرش را بدهى به ديگرى گفت كه تو سوار شدى بر مركب خلافت به وسيله عمر كه بعد از خودت عمر بهره مند بشود. خيلى حرف است!

درس چهارم - خالق بشر به چه چيزى افتخار مى كند، در حالى كه ضايع ترين موجود مى باشد؟: - هَذَا رَبُّكُمْ فَتَحَّ بَاباً مِنْ اَبْوَابِ السَّمَاءِ يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ - كتاب كنز العمال جلد ۴ صفحه ۲۴۵ و ابن ماجه عن ابن عمر رضى الله عنهما بنحوه و رواه ثقات كما فى الترغيب جلد ۱ صفحه ۲۴۶ و يك سري منابع از اهل سنت و جماعت محترم و عزيز.

رسول الله فرمود: هَذَا رَبُّكُمْ فَتَحَّ بَاباً مِنْ اَبْوَابِ السَّمَاءِ يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ بعد از نماز گفت ببينيد درب آسمان باز شد، هَذَا رَبُّكُمْ مى بينى خدا را؟ همان بالا است. هَذَا رَبُّكُمْ فَتَحَّ بَاباً مِنْ اَبْوَابِ السَّمَاءِ يك درى براى شما باز کرده! بقول قديمى ها آسمان كه خيلى گل و گشاد است، يك در براى شما باز کرده يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ مباهات مى كنند به شما فرشتگان، مى گويند به به! چقدر شماها خوبيد كه خداى خالق هستى كه كره زمين اصلاً ديده نمى شود واى به حال مردمش يك درى را براى شما باز کرده است. كه چه كند؟ كه شما را در حين نماز مشاهده كند و لذت ببرد. اصلاً اگر شما نماز نخوانى خدا كيف نمى كند، آنهابى كه نماز نمى خوانند خيلى ظالم هستند، بگذار، خدا را به كيف بياور بابا! شادش كن.

درس پنجم - رقابت در توحيد قابل دفاع نيست: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ اَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ لَصَلَّيْتُكُمْ اَنْتُمْ حَظِي وَ اَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ - كتاب احمد حنبل و طبرانى از هيئتى كه همه اينها از رجال بزرگ هستند، از رجال صحيح كه صحيح كتاب فقهى اهل سنت است.

از جابر جعفى كه از رجال اصحاب رسول الله است از ابى درداء از روايت اهل سنت است. اينجا خيلى خطرناك است. پيغمبر چه گفت؟ گفت وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ قسم به كسى كه همه وجودم در اختيار اوست لَوْ اَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ اگر الان موسى بود و شما دنبال او مى رفتيد لَصَلَّيْتُكُمْ گمراه بوديد. پس چطور در سوره بقره مى گويد لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ها؟ بيا اين مسئله را حل كن، دير است. ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ لَصَلَّيْتُكُمْ پيغمبر رو دربايستى هم ندارد ها! شايد به جامعه يهوديان مى خواهد بگويد، مى گويد اگر الان موسى بود اصلاً حق نداشت حرف بزند، چون من هستم! اَنْتُمْ حَظِي وَ اَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ چرا؟ چون كه شما بهترين امت هستيد و من هم بهترين انبياء هستم. يك حديث داريم كه در دايرة المعارف هست نمى دانم خوانده ام يا نه، كه پيغمبر گفت جزيرة العرب را از يهود پاك كنيد و همه را بيرون بريزيد، شايد بخاطر مشكلش با موسى بوده است.

درس ششم اين فايل با موضوع ديدن ملائك و مجوز دادن براى گناه به علت باز خوان به فايل ۱۹۷۳ ملحق گرديد.

یک تحلیلی از تورات داریم. وَ كَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَبْنُ تِسْعٍ وَ تِسْعِيْنَ سَنَةً حِيْنَ خُتِنَ مِی گوید ابراهیم نود و نه سال داشت ختنه شد. یعنی این قانون در آن سن نازل شده بود؟ چون اینها هر چه هست می گویند کار خداست و خدا گفته است، آیا آن موقع به او الهام شده بود که دیگر داشت از دنیا می رفت؟ یا اینکه نه آن موقع نبوده بلکه از اول بوده و ابراهیم بخاطر دردش زیر بار نمی رفته؟ چون در درس هم داشتیم، اگر یادتان باشد ابراهیم با تبر خودش را ختنه کرد. اگر آدم در فیلم سینمایی این را ببیند که طرف با تبر دارد به اینجا می زند اگر فیلم است که وحشت می کند یا اگر در خواب ببیند از خواب می پرد. بعد می گوید که فی ذلک الیوم عَیْنِهِ خُتِنَ اِبْرَاهِيْمُ وَ اِسْمَاعِيْلُ اَبْنُهُ در آن هنگام اسماعیل پسر ابراهیم هم ختنه شد، پسرش اسماعیل سیزده سالش بود. این را دقت کنید؛ ابراهیم نود و نه سال و پسرش سیزده سال، چقدر فاصله است؟ ابراهیم این همه با آلت ختنه نشده آمیزش کرده، آن وقت درباره ختنه چقدر چیزها می گویند که ختنه نشده نایاک است، ختنه نشده مسلمان نیست، ختنه نشده... یک چیزهایی می گویند!

-- در بخش خروج فصل ۳۴، می گوید که قَالَ اللَّهُ لِي كُلُّ فَاتِحٍ رَحِمٍ وَ كُلُّ مَا يُؤَلَّدُ ذَكَرًا مِنْ مَوَاشِيكَ بِكَرًا مِنْ ثَوْرٍ وَ شَاةٍ وَ أَمَّا بَكْرُ الْحِمَارِ پسر اول را؛ می گوید نخستین زاده، نخست زاد، پسر اول را گرامی می دارد. خدا می گوید حیوانات گله شما متعلق به من است، حیوانات گله شما به من تعلق دارد و من آن را به اول پسر بخشیدم. می گوید اگر یک چنین کاری را نکردید در عوض هر پسر اولی یک الاغ یا یک بره بدهید؛ اول گاو بود، حالا اینجایش بامزه است، می گوید اگر نتوانستید کفاره بدهید. کفاره اش چیست؟ می گوید کفاره اش این است که گردن الاغ را بشکنید. بعد انجمن حمایت از حیوانات کجاست که بیاید داد و فریاد کند؟ اگر چیزی پیدا نکردید که به پسر نخست بدهید گردن الاغ را بشکنید.

نوح وقتی که وارد کشتی شد چندتا از پسرانش با او بودند، فقط آن یکی پسرش بود که پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد اسامی اینهایی که همراه پدر بودند؛ سام، حام و یافث بود. می‌گوید حام پدر کنعانیان است که ملل جهان از این سه پسر ترکیب یافت. حالا اصلاً محل بحث است و بارها عرض کردم که آیا این طوفان نوح در کل کره زمین بوده که این سه تا پسر، پدر ملت‌های جهان شدند یا نه در یک بخشی بوده است؟ آخر شنیده‌اید که می‌گویند یک مورچه را داشت آب می‌برد گفت آی مردم دنیا را آب برد به دادم برسید. با لوله آفتابه روی مورچه آب ریختی می‌گوید دنیا را آب بُرد!

-- خب حالا مى گوید که وَابْتَدَأَ نُوحٌ يَكُونُ فَلَاحاً وَغَرَسَ كَرْماً نوح باغبان بود باغدار بود انگور کاشته بود، بعد اين سه تا پسر نخاله آب انگورها را گرفتند، و به پدر دادند خورد. مى گوید نوح مشغول زراعت شد و اولين كسى بود كه بعد از فروکش کردن آب کره زمین باغ انگور درست کرد، باز هم نمى دانيم کره زمین بوده، قاره بوده، کشور يا شهر بوده، نمى دانيم. آدم در درايت هايش مى ماند وای به حال روايت! درايت يعنى اينكه خودت مى بينى. داستان عيسى مسيح هست كه مى گوید طرف دزدی کرد عيسى گفت دزدی مى کنی؟ گفت نه به خدا. گفت آهان من اشتباه کردم. دیده كه دزدی کرده ولى مى گوید من اشتباه کردم يا آن كسى كه کنار خيابان زنا مى كرد و على او را مى پوشاند. مى گوید نوح از اين نوشيدنى كه ثمره زحمات خودش بود نوشيد بعد در چادر خودش لخت شد حالى اش نبود. پسر رفت دید كه بابا لخت است بقيه را خبر كرد كه بياييد. يك چنين اشاره اى هم قبلاً داشتيم يادتان هست در يکى از درس ها كه علت سياه پوست شدن قاره آفريقا اين بود كه يکى از بچه هاى نوح آلت پدر را دید و خندید يعنى باد زده بود و بعد نوح نفرين کرد كه بچه هايت سياه باشند.

درس سوم - قوانين تورات، يهود را به قهقرا برد و به كتب آسمانى بعدى منتقل شد: وَإِذَا نَطَحَ ثَوْرٌ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً فَمَاتَ يُرْجَمُ الثَّوْرُ وَلَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ - خروج فصل ۲۱ است.

مثل اينكه اين درس را هم قبلاً به شما گفته ام، فكر مى كنم. وَإِذَا نَطَحَ ثَوْرٌ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً فَمَاتَ يُرْجَمُ الثَّوْرُ وَلَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ اينجا مى گوید كه موسى گفت اگر گاو نرى با شاخ خود به مرد يا زنى حمله كرد و آنها را كشت آن گاو نر را سنگسار كنند. اين قوانين هم براى انسان است و هم براى حيوان است، ماشاء الله به اين عدالت! پس اين تكليف يعنى چه؟ مى گوید مكلف كسى است كه به سن تكليف رسيده منظورشان از تكليف شرعى، پانزده و شانزده ساله است، بعد حقوق شرعى بر او مترتب است يا تكاليف دينى بر او واجب است. آن وقت اين گاو كه عقل ندارد اينجا با كسى كه مكلف است يکى شده است.

درس چهارم - معرفى، بر عكس توحيد است!: قَالَ الرَّبُّ لِمُوسَى انْحَثْ لَكَ لَوْحَيْنِ مِنْ حَجَرٍ مِثْلَ الْاَوَّلَيْنِ فَاکْتُبْ اَنَا عَلَى اللَّوْحَيْنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي کَانَتْ عَلَى اللَّوْحَيْنِ الْاَوَّلَيْنِ اللَّذَيْنِ کَسَرْتَهُمَا وَنَادَى الرَّبُّ الرَّبُّ إِلَهَ رَحِيمٍ وَرُؤُوفٍ بَطِيءٌ الْغَضَبِ وَ کَثِيرُ الْاِحْسَانِ وَالْوَفَاءِ - خروج فصل ۳۴ است.

قَالَ الرَّبُّ لِمُوسَى رب به موسى گفت كه دو لوح سنگى آماده كن و من همان احكامى را كه در لوح هاى اوليه نوشته بودم و تو آن را شكستى، مى نويسم. معلوم مى شود بين خدا و موسى جنگ و دعوا بوده، اول يك احكامى داده كه براى موسى سخت بوده كه اجرا كند يا ابلاغ مى کرده و كسى زير بار نمى رفته. انْحَثْ لَكَ لَوْحَيْنِ مِنْ حَجَرٍ مِثْلَ الْاَوَّلَيْنِ فَاکْتُبْ اَنَا عَلَى اللَّوْحَيْنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي کَانَتْ عَلَى اللَّوْحَيْنِ الْاَوَّلَيْنِ اللَّذَيْنِ کَسَرْتَهُمَا بعد هم خدا خودش را معرفى مى کند. چه مى گوید؟ مى گوید در آن لوح بنويس. چه بنويسد؟ مى گوید بنويس الرَّبُّ إِلَهَ رَحِيمٍ من خدای بخشنده هستم وَرُؤُوفٌ. يکى يکى اسماء الحسنی را آورده؛ بَطِيءٌ الْغَضَبِ من دير عصبانى مى شوم. ببين همه چيز عوضى است ها! موسى تقصير ندارد كه آن لوح قبلى را شكسته يعنى آخر به خدا نمى خورد، يك چيزى خدا از خودش تعريف مى کند بعد يك چيز ديگر نگاه مى كنيم، برداشت مى شود ديده مى شود، در تاريخ نوشته مى شود. وَنَادَى الرَّبُّ الرَّبُّ

إِلَهَ رَحِيمٌ وَرُؤُوفٌ بَطِيءُ الْغَضَبِ وَكَثِيرُ الْإِحْسَانِ وَ الْوَفَاءِ اینها هیچ کدام به او نمی خورد. وفا می خورد؟ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ! احسان از اسماء الحسنی است کسی که احسان دارد اسماء ایزایی خلق نمی کند، اصلاً این بزرگترین مسئله است که باید در پیشگاه تاریخ مطرح بشود. کسی که رثوف است برای چه معذب است؟ کسی که رحیم است برای چه مکار است؟ اینها باهم جور در نمی آید کسی که بطیء الغضب است، چطور قاتل است ضارب است؟ اینها چیزهای است که در قرآن آمده است.

درس پنجم – عجایی که بشریت را میخکوب می کند: وَ حَدَّثَ لَمَّا ابْتَدَأَ النَّاسُ يَكْثُرُونَ عَلَى الْأَرْضِ وَ وُلِدَ لَهُمْ بَنَاتٌ أَنْ أَبْنَاءَ اللَّهِ رَأَوْا بَنَاتِ النَّاسِ أَنَّهُنَّ حَسَنَاتٌ فَاتَّخَذُوا لِنَفْسِهِمْ نِسَاءً مِنْ كُلِّ مَا اخْتَارُوا فَقَالَ الرَّبُّ لَا يَدِينُ رُوحِي فِي الْإِنْسَانِ إِلَى الْآبَدِ – پیدایش فصل ۶ است.

اینجا می گوید که وَ حَدَّثَ لَمَّا ابْتَدَأَ النَّاسُ يَكْثُرُونَ عَلَى الْأَرْضِ بعد از پیدایش آدم مردم روی زمین زیاد شدند وَ وُلِدَ لَهُمْ بَنَاتٌ دختران آدم زیاد شدند، أَنْ أَبْنَاءَ اللَّهِ رَأَوْا بَنَاتِ النَّاسِ أَنَّهُنَّ حَسَنَاتٌ پسران خدا دیدند روی زمین چه خبر است دختر مُخترهای خوشگل هست از آن بالا آمدند با اینها ازدواج کردند. عجیب است! ببین، انبیاء و کتاب های گذشته راه و مسیر را برای انحراف باز می کنند. اینکه مسیحیت می گوید عیسی پسر خداست؛ آب و ابن و روح القدس، تقصیری ندارند، راه اولیه را تورات باز کرده، وقتی دارد رسماً می گوید که دختران زمین بدون مرد شدند و مردان خدا (پسران خدا) از آسمان آمدند با اینها ازدواج کردند، اینها را گرفتند. أَنْ أَبْنَاءَ اللَّهِ رَأَوْا بَنَاتِ النَّاسِ أَنَّهُنَّ حَسَنَاتٌ فَاتَّخَذُوا لِنَفْسِهِمْ نِسَاءً مِنْ كُلِّ مَا اخْتَارُوا آمدند هر کدام انتخاب کردند فَقَالَ الرَّبُّ لَا يَدِينُ رُوحِي فِي الْإِنْسَانِ إِلَى الْآبَدِ خدا چه گفت؟ خدا با آمدن آنها از آسمان مخالف بود. می گوید جبر اینطوری از بالا به پایین انتقال پیدا کرد؛ با ازدواج آسمانیان با زمینیان جبر منتقل شد یعنی جَبَّارِ عَلَى الْإِطْلَاقِ بالا بود جبر منتقل شد، چه شد؟ شد صاحبان زر و زور و تزویر یعنی جبر!

درس ششم – کوروش دست نشانده مستقیم خداوند است: هَكَذَا يَقُولُ الرَّبُّ لِمَسِيحِهِ لِكُورَشَ الَّذِي اَمْسَكَتْ بِيَمِينِهِ اَنَا اَسِيرُ قُدَّامَكَ وَ اَعْطَيْكَ ذَخَائِرَ الظُّلْمَةِ وَ كُنُوزَ الْمَخَابِي اَنِّي اَنَا الرَّبُّ الَّذِي يَدْعُوكَ بِاسْمِكَ اِلَهَ اِسْرَائِيلَ اَنَا الرَّبُّ وَ لَيْسَ آخَرُ لَا اِلَهَ سِوَايَ اَنَا الرَّبُّ وَ لَيْسَ آخَرُ صَانِعُ السَّلَامِ وَ خَالِقُ الشَّرِّ اَنَا الرَّبُّ صَانِعُ كُلِّ هَذِهِ - اشعيا فصل ۴۵ است.

می گوید کوروش دست نشانده مستقیم خداوند است، اسم کوروش در تورات آمده به آدرس اشعيا فصل ۴۵ است. هَكَذَا يَقُولُ الرَّبُّ لِمَسِيحِهِ لِكُورَشَ الَّذِي اَمْسَكَتْ بِيَمِينِهِ خداوند کوروش را برگزید. ظاهراً کوروش بعد از موسی باید باشد، چطور آن وقت در تورات آمده است؟ می گوید که خداوند کوروش را بر پادشاهی برگزیده است. این مشابه به همان است که در قرآن است تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، بعد این چنین آمد اَنَا اَسِيرُ قُدَّامَكَ کوروش به خدا تعظیم کرد و به اسارت خودش نسبت به سازنده خودش اعتراف کرد و خدا در برابرش به او عنایاتی کرد. چه بود؟ وَ اَعْطَيْكَ ذَخَائِرَ الظُّلْمَةِ وَ كُنُوزَ الْمَخَابِي گفت تمام آنچه که در تاریکی های خلقت هست و پنهان شده و گنج هایی که دیگران دنبالش بودند و به آن نرسیدند همه را به تو می دهم. بعد، از کوروش تعهد می گیرد و می گوید بگو اَنِّي اَنَا الرَّبُّ الَّذِي يَدْعُوكَ

بِاسْمِكَ إِلَهَ إِسْرَائِيلَ این هم عجیب است ها! مثلاً اینجا می گوید این خدایی که الآن در تورات مطرح است پایگاهش اسرائیل است، بعد این کوروش پایگاهش ایران است، این را چطوری باید به همدیگر خوراند؟ اینها را باید در بحثها درآورد که آیا اصلاً اینها بهم می خورد؟ این پازلها قابل چینش هست یا نیست؟ بعد هم یعقوب را مطرح می کند و اسرائیل هم اسم یکی از فرزندان یعقوب بود که در همان منطقه فلسطین زندگی می کردند. باز خدا از خودش در تورات تعریف می کند **أَنَا الرَّبُّ وَ لَيْسَ آخَرُ** من تک خدا هستم دیگر بعد از من خدایی نیست **لَا إِلَهَ سِوَايَ** غیر از من خدایی نیست **أَنَا الرَّبُّ وَ لَيْسَ آخَرُ** باز هم تکرار می کند **صَانِعُ السَّلَامِ** من صنعتگر سلامتی هستم در حالی که ما اسماء ایذایی را از چه کسی داریم؟ آیا دوتا خدا داریم؟ اسماء ایذایی داده، خلاف سلام سلامت است اصلاً سلام می کنیم یعنی سلامتی بر تو یعنی آرزو دارم تو سالم باشی، این سلام که شعار مسلمین است یعنی همین. **وَ خَالِقُ الشَّرِّ** می گوید در برابر سلام، شر خلق کردم. **صَانِعُ السَّلَامِ وَ خَالِقُ الشَّرِّ** این شد دوتا موضوع معارض که می گوید **فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** یا آنجا که می گوید **نَجِدْ**؛ **نَجِدْ** را قرار دادیم. **صَانِعُ السَّلَامِ وَ خَالِقُ الشَّرِّ** **أَنَا الرَّبُّ** **صَانِعُ كُلِّ هَذِهِ** بعد مدام گسترش می دهد و مدام می چرخاند می خواهد به یهود درس بدهد یکی یکی پله ها را بالا می آورد، اول من خالق این هستم بعد خالق آن هستم بعد کل و بعد همه اش.

ظهور باب منتظران ۵۲۶۹ - فایل صوتی ۶۰۹۸ - درس اول - همه کاره مطلق، اوست: لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا

قَضَيْتَ وَ لَا مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ - از مناجات امام سجاد است؛ صحیفه سجادیه دعای نهم.

شاید این درس بازخوان باشد. می گوید: **لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ** هیچ چیز نصیب ما نشده در این آمدن به دنیا مگر اینکه او به میل خودش یک چیزی را ردیف کرده. می گوید که فلانی علاف است؛ نه استخدام است نه مغازه دارد نه کار دارد، حالا بشریت در قبال تأیید خلقت الهی این است؛ **لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ وَ لَا مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ** می گوید خیر را او باید بدهد. می گوید کار خیر بکنید، خدا خیرت بدهد، آدم های خیری هستید، همه اینها تعارف شاه عبدالعظیمی است و اصل موضوع این است که دست خودش است. قضا و قدر هم یعنی عروسک خیمه شب بازی، ربات، مترسک، به همه چیز تعلّق می گیرد غیر از یک انسانی که بخواهد مستقل عمل کند و این از نظر عقلی و نقلی ثابت شده است یک چیزی نیست که امام سجاد کشفش کرده باشد، نه! تاریخ، تجربه، تقویم، گذشته و حال اعلام می کند.

درس دوم - خدا هم باید منصف باشد! اللَّهُمَّ لَا تَفْتِنَنِي بِالْقُنُوطِ مِنْ إِنْصَافِكَ - از مناجات امام سجاد است؛

صحیفه سجادیه دعای چهاردهم.

خدایا فتنه به پا نکن، اجازه بده که من ناامید نشوم از انصاف تو! این انصاف را قبلاً می گفتیم مربوط به مردم است یعنی نصف کردن که در یک بحثی بود گفتیم که انصاف از عدل بالاتر است چون عدل دیدنی نیست وصف شدنی است ولی انصاف در رویه بعضی از رجال ظهوری دیده شده، حالا این برای خدا هیچ گونه شاکله ای نمی تواند داشته باشد چون اگر بگوییم خدا منصف است باید نصفی از قدرتش را بدهد به خلقش! منصف یعنی نصف کرده دیگر، نصف کننده، پس به کلام اولش برمی گردد که **لَا تَفْتِنَنِي** یعنی همه اش بازی و فشار است و برای عبور انسان از این

زندگی یک وسیله سرگرمی است.

درس سوم – با تفکر به منابع فوقانی می‌رسید: لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ - از بحارالانوار جلد ۳۱، صفحه ۴۲۴، از رسول است.

می‌گویند که لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا لِقْمَانِ پیغمبر نبود وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ یعنی شما هم با تفکر بالا می‌توانید پیغمبر بشوید! اصلاً رسول خدا با این حرف، این حوزه رسالت را بهم می‌ریزد، یعنی بر می‌گردد به همان فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا الهام که می‌شود همان یک نوع خبرگیری از آسمان است، یعنی همه مردم می‌توانند برای خودشان پیغمبر باشند همانطوری که لقمان در اثر تفکر پیغمبر بود و آنجا که رسول الله می‌گوید اصلاً پیامبر نبود، اینکه معروف بود که لقمان از انبیاء است می‌گویند نه، لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، یعنی به آن درجه‌ای که او رسید بخاطر تفکر بود و شما هم با فکر به آن خواهید رسید.

درس چهارم – شناخت ربوبی از کانال عقل!: اَلْعَقْلُ آلَةٌ اَعْطَيْنَاهَا لِمَعْرِفَةِ الْعُبُودِيَّةِ لَا لِمَعْرِفَةِ الرُّبُوبِيَّةِ - کتاب اثنی عشریه صفحه ۷۹۱، از امام صادق است.

می‌گویند اَلْعَقْلُ آلَةٌ اَعْطَيْنَاهَا لِمَعْرِفَةِ الْعُبُودِيَّةِ لَا لِمَعْرِفَةِ الرُّبُوبِيَّةِ عقل برای خودشناسی است نه خداشناسی! یعنی آن خدایی که واقعی است و ما دنبالش می‌گردیم و در روز روشن چراغ دستان گرفتیم و با همه سلول‌های وجودمان می‌گوییم اَيْنَ رَبِّ؟ می‌گویند این عقل نمی‌تواند شما را به رسیدن به او کمک کند بلکه این، مقدمات را یاری می‌کند. شاید می‌خواهد بگوید که این عقلی که شرع به آن اشاره می‌کند در دایره همین فروع دین است و در اصول دین عقل کارایی ندارد. چرا ندارد؟ چون مافوق عقل، جبر است و جبر است که برنامه‌ریزی می‌کند و برای انسان تا بلند مدت راه را باز می‌کند.

درس پنجم – وقتی که با مال، علم به دست می‌آید تکلیف چیست؟: اِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ اَوْ جَبَّ عَلَيْنَكُم مِّنْ طَلَبِ الْمَالِ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳- معالم‌الدین صفحه ۹، از مولایمان در باب معرفی و تعریف علم است.

می‌گویند مطالبه علم کردن از رفتن به سمت ثروت اندوزی واجب‌تر است. یعنی شما مال را می‌خواهی به دست بیاوری باید اول اطلاعات داشته باشی؛ اخبار، دانش، تکنیک، صنعت، با همه اینها می‌توانید مال به دست بیاورید، حالا برعکس آن هم هست یعنی حالا می‌خواهید به دنبال علم بروید باز مال نیاز دارید، می‌خواهید درس بخوانید پول لازم دارید مفت و مجانی که نمی‌توانید درس بخوانید، باید شهریه بدهید، تحصیل خرج دارد.

درس ششم – عبادت کورکورانه سر در بیراهه دارد: طَلَبُ الْعِلْمِ اَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَةِ - بحارالانوار جلد ۹۶ صفحه ۸- است، از مولایمان.

این درس‌ها هر کدام بازخوان بوده، بچه‌هایی که مسئول جمع‌آوری کتاب هستند اینها را حذف کنند. یک عبارت دیگر هم از مولایمان هست که می‌گویند: طَلَبُ الْعِلْمِ اَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَةِ طلب کردن علم از داشتن عبادات بالاتر است. چرا؟ چون عبادت نیاز به علم دارد یعنی ولو در همان حد پابینش هم که می‌گوییم که طرف متشرع است باید به هر حال این رساله عملیه را بخواند دیگر، می‌خواهد مقلد باشد ببیند که مرجعش چه می‌گوید. پس در محدوده‌های

گسترده‌تر این علم است که عبادت را می‌سازد یعنی اگر انبیاء دانش نداشتند که چگونه برای مردم صحبت کنند مردم به آنها گرایش پیدا نمی‌کردند، این پیامبران بودند که وارد بودند یا حالا از یک منبعی تغذیه می‌شدند یا اینکه نه، زرنگ بودند زیرک بودند و توانستند که مردم را به دور خودشان جمع کنند، این خودش بقول قدیمی‌ها یک نوع فوت و فن است، یک نوع تخصص است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۷۰ - فایل صوتی ۶۰۹۹ - درس اول - بلای سوءظن را خودش در دل‌های انسان‌ها کاشت، آنگاه آن را محکوم نمود: إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ - صحیفه سجادیه، از دعای بیست و نهم، از امام سجاد است.

شاید این درس بازخوان باشد. إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ تو ما را مبتلا کردی در نگاهمان به خودت بخاطر فشارها! ببینید، حرف حساب را آدم باید از معلم یاد بگیرد، معلمی که از یک سمت جانشین ماورائیان است و از سمت دیگر مسئول سرپرستی انسان‌هاست. اینجا این کلام امام حسین در مواقع مختلف که گفتند كُلُّنَا نُورٌ وَاحِدٌ، همه ما یکی هستیم. یعنی امام سجاد حرفی که می‌زند از آبا و اجدادش است و همینطور برعکس، این می‌گوید که تو ما را مبتلا کردی. این ابتلا، هم از بلا می‌آید و هم از چوب لای چرخ گذاشتن، هم از ماده کربلاست و هم از وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ؛ آزمودن، در روزی‌هایمان به سوءظن، یعنی اینکه وقتی انسان درباره آینده خودش سوءظن دارد همه کار می‌کند؛ خودفروشی، تن‌فروشی، عضو بدن فروشی، خیانت، جنایت، تبعیض، ظلم، بخاطر اینکه از خدا مطمئن نمی‌شود می‌گوید شاید فردا شانه خالی کرد و دیگر نشد به او تکیه کرد معنای حرف امام سجاد این است؛ تو ابتلا کردی ما را در روزی‌هایمان به سوءظن یعنی اگر ما به کارگردان اصلی هستی حسن‌ظن داشته باشیم پس برای چه سوءظن داشته باشیم؟ وقتی که سوءظن داریم دنبال کارهای خلاف می‌رویم، دنبال کارهای خلاف که می‌رویم بعد جرم ایجاد می‌شود، بعد جامعه آلوده می‌شود، بعد مسئله گناه مطرح می‌شود، بعد نهی از منکر، بعد بهشت و جهنم، بعد هزارتا چیز بعد از آن، پس همان خشت اول را تو محکم کن که ما به تو سوءظن پیدا نکنیم واقعاً گفتی خَلَقْتَ كَرَمَ نَافَتِ می‌دهم، آن وعده‌ات را انجام بده یا می‌گویی که هر آن کس که دندان دهد نان دهد نشان بده که هستی، الان دیگر همه چیز بر پایه ان‌شاءالله ماشاءالله شده یعنی از پایین حرکتی نمی‌شود کرد هر چه هست از بالاست. این کلام تاییدیه‌اش هم همین است؛ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ سوره بقره آیه ۱۱۷ است، همین را می‌خواهد بگوید؛ نگاه بالا که می‌گوید همه چیز بر پایه فشار از بالاست به این قرار و مدار است که او اراده می‌کند که انسان در تنگنا باشد و نگاهش نسبت به خدایش برگردد بدبین شود خوش‌بین شود بعد نشأت می‌گیرد به اینکه انسان‌ها جهنمی باشند بهشتی باشند، سعید باشند شقی باشند، این مبحث خیلی گسترده است خوشبختانه ما کلیدهایش را در دایرةالمعارف جمع کرده‌ایم و خیال همه در باب مناظرات و مباحثات و مجادلات راحت شده است.

(فایل صوتی ۶۹۴۵ - درس پنجم) خدا در سوءظن به خودش مقصر است! دعای بیست و نهم، از صحیفه سجادیه است. این درس را یادام است که قبلاً خواندیم، ولی این خیلی مهم است. اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ یعنی خدایا تو اینقدر مردم را خفه کردی که به تو سوءظن دارند، درب روزیشان را بستنی. الان يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ

اللَّهُ أَفْوَاجًا فقط تقصیر الله است، اِرْتَدَّ النَّاسُ فقط تقصیر الله است، چون خلق کرده و به آنها اعتنای سگ نمی کند. می گوید با این روزی دادنت ما را وادار کردی که از تو بدمان بیاید. رسول الله چه گفت؟ گفت زمان جابجایی، مردم به الله فحش می دهند. الان همان روز است، مردم هرچه بدبختی می بینند از سر دین و مذهب می بینند.

(فایل صوتی ۶۸۰۰ - درس سوم) باز هم می گوید اهل بیت شاکر بودند؟. صحیفه سجادیه دعای بیست و نهم از سید السَّاجِدین قُرَّةَ عَیْنِ الْمُحَجِّجین است. می گوید: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِيْ اَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ، زین العابدین سیدالساجدین دارد شکایت می کند، می گوید: اَللّٰهُمَّ خدایا اِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا تو ما را بلا دادی. مگر اسم خدا مُفْتَن نبود، یعنی فتنه کننده، امام سجاد همین را می گوید، از این صفت خدا وارد می شود و اظهار عجز و ناتوانی می کند؛ بار خدایا تو ما را در مورد ارزاقمان به سوء ظن و بدگمانی به صحنه امتحان و آزمایش آوردی! البته فتنه دو تا معنا دارد: بلوا، بلبشو، بهم ریختگی. یک معنای آن هم امتحان است. ما هر دو را می گیریم، اگر امتحان است آیا سیدالساجدین نیاز به امتحان پس دادن دارد؟ مگر نمی گوید که معصومین در شکم مادر معصوم بودند؟ ای متشرع شیعه، مگر نبود که در عالم ازل می گوید اینها برگزیدگان بودند؟ پس چرا خدا بیاید آنها را امتحان کند؟ اگر بگویند برای مردم امتحان می کند که اینها را بشناسند، اینها که در اقلیت بودند؟ اینها اکثریت نداشتند، اینها محکومین بودند، مسجونین بودند، مغضوبین بودند، مقتولین بودند. آیا خود امام سجاد در مناجاتش نگفت؟ به دایرةالمعارف رجوع کنید (۱۸۵)؛ اَنَا مَظْلُومٌ وَ مَسْجُونٌ وَ مَغْضُوبٌ وَ مَقْتُولٌ خودش را اینطوری معرفی می کند، شناسنامه اش این است، می گوید تو درب روزی را بسته ای تا ما به تو سوء ظن پیدا کنیم. چه کسی می گوید که ناشکری نکن؟ کاسه از آش داغ تر؟ متشرع شیعه این امام چهارم تو است! می گوید تو به ما فتنه کردی در روزی. این فتنه، چیست؟ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ (۲۲ ذاریات). لقمه را بردی آسمان و می گویی گرسنه ات است بال بال بزن بیا بالا این را بخور، آیا می شود؟ ما بال و پر داریم؟ وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الْأَمَلِ به ما وعده هایی دادی که طولانی شد. حَتَّى اِلْتَمَسْنَا اَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ آنقدر ما را در تنگنا گذاشتی تا به درب خانه این و آن برویم. آیا این عزت است که بر بشر گذاشتی؟ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنَ تَقْوِيمٍ (۴ تین) یعنی همین؟ امام چهارم دارد به ما درس می دهد، معلم ماست، می گوید این گونه اعتقاد داشته باش که خدا روزی را می بندد تا ما به او سوء ظن پیدا کنیم و بگوییم آنچه که قرآن گفت اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ ۱۸۱ آل عمران، آیه چه می گوید؟ یهود گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ خدا گداست. الان اکثریت قاطع ملت می دانند خدا فقیر است، مردم را در تنگنا گذاشته. چه کسی گذاشته؟ مدام نگو حکومت، بلکه خدای حکومت! چقدر بگویم تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ (۲۶ آل عمران) به کس دیگری این حکومت را داده، ما با او دعوا داریم. این خیلی زشت است که انسان از درب خانه خدا رانده بشود و برود دست تمسک، توسل و گدایی به سوی خلق دراز کند؛ به من بده! طبق این نسخه خدا گدا پرور است، وقتی فقر آمد شرف می رود، عزت می رود، انسانیت می رود، وجدان می رود، همه چیز می رود دست خداست، خدا می خواهد انسان را بدبخت کند، تو نمی دانی، این چالش های اعتقادی را نمی فهمی که بر من ایراد می گیری! تو نشسته ای لب چشمه ای که هزار و چهارصد و چهل و چهار سال است دارد آب می دهد، در این چشمه همه آمده اند مستراح کرده اند، همه، چه مخالفین شیعه و چه رهبران شیعه! آنها چطوری؟ آنها

به وسیله تقیه. تقیه یعنی دروغ! وقتی امام صادق می گوید اَلتَّقِيَةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي یعنی دین واقعیت ندارد! تو سر قبری سینه می زنی که در آن مرده نیست!

درس دوم - معرفت ربی که ادیان آوردند عاجز بود در رساندن خلق به خالقشان: وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ - بحارالانوار جلد ۹۴ صفحه ۱۰۵، از امام سجاد است.

باز هم در باب مناجات است. این حرفایی که امام سجاد در شکل مناجات می زند مانند همانی است که عرض کردم یارو در زندان نان را می زد در ماست به آسمان نگاه می کرد و می گفت الهی شکر بعد می خورد بعد می گفتند چرا این کار را می کنی؟ می گفت این از هزارتا فحش برای خدا بدتر است! حالا در قالب مناجات، هم معرفی حقیقت توحید شکل می گیرد و هم ظلمی که به بشر شده، که از ناحیه نگاه پایین غیبت است و نگاه بالا مشیت است. می گوید: وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ، می گوید تو خیال می کنی می توانی خدا را بشناسی؟ مگر می شود خالق را فهمید و درک کرد؟ ادیان و مذاهب آمدند در طی هزاران سال شاید هم ده ها هزار سال یک خدایی را به اهل زمین عرضه کردند که دیگر حالا شناختیم و همه جا هم روشن شد، آن تورات بود که آنطوری گفت، آن قرآن بود که اینطوری گفت، کاذب بودنش مشخص شد، بدقول بودنش معلوم شد و عهدشکن بودنش راسخ شد. می گوید باید از شناختش ناتوان بشوی تا ما تو را وصل کنیم. خیلی حرف است ها! معجزه یعنی چه؟ یعنی چیزی که انسان قادر به انجامش نیست و یک قوای ماورایی و فوقانی لازم دارد. حالا این همین را می گوید، می گوید که تو قرار ندادی برای خلقت مسیری را در شناخت خودت مگر آنکه عاجز باشند در شناخت! مشابه این را هم داشتیم در موارد مختلف، خیال نکن که الان تو خدا را شناختی آن خدایی است که دنبالش هستیم، خدایی که هنوز امتحانش را پس نداده، این به خودت مربوط بوده، به جهش تو، به استعداد، توان، حساسیت و کاوش تو، نه اینطوری نیست، می گوید همه شما را عاجز می کنیم بعد در را باز می کنیم. کلّ انبیاء، اوصیاء، اولیاء و رجال ظهوری، همه و همه در خداشناسی به عجز رسیدند، دلیلش هم همین *وَأَنْتَظِرُوا* بود، تا بودند با تقیه و کَلَّمَ النَّاسِ خدا را معرفی کردند و بعد هم که خواستند بروند دیدند این شیر بی یال و دم و اشکم شد و قابل مصرف نیست گفت که *خَبْ وَأَنْتَظِرُوا!* این سخن بگذار در جای دگر! نوبت به پیغمبر هم که رسید *وَأَنْتَظِرُوا* او غدیر خم بود که آنجا کودتا شد بعد آمد به وصیت نویسی که آنجا هم که حلق آویزش کردند.

درس سوم - همه روان به سوی ابهامات: كُلُّ مَخْلُوقٍ يَجْرِي إِلَى مَا لَا يَدْرِي - کتاب غررالحکم حدیث ۶۸۸۱، از مولایمان است.

این درس هم احتمالاً بازخوان است ولی حیف است و یک چیزهایی هست که ما در درس های اصلی مان باید اینها را تکرار کنیم. حالا این وظیفه کسانی است که صفحات کتاب را تنظیم می کنند که تکراری ها را حذف کنند ولی منابع سنگین است حیف است. مثلاً یکی از آنها همین است: *كُلُّ مَخْلُوقٍ يَجْرِي إِلَى مَا لَا يَدْرِي* یعنی همه مخلوق بر اساس نفهمی و ندانم کاری خلق شدند، یعنی درها را بسته است. پس این عقل چکاره است؟ عقل سلطان وجود است، عقل وجه تمایز انسان با حیوان است، این عقل چکاره است؟ برای چه می گویی *أَفَلَا تَعْقِلُونَ*؟ چرا سفارش به عقلانیت می کنی؟

می گوید اصلاً خلقت ما، ژن ما، هستی ما، کالبد، ساختار و شاکله ما بر پایه نمی دانم است. خیلی محترمانه گفته، حالا اگر بخواهی روی آن را باز کنی، نفهمی، بی شعوری... همه اینها در آن است. خلاصه اش اگر بخواهی دقت کنی این است که در جبر مطلق گیر کردند، بعضی ها برایشان سرشکستگی دارد که قبول کنند، می گویند پرستیژمان پایین می آید، چون وقتی بگویی جبر مطلق است یعنی من هیچ کاره، هیچ کاره یعنی اسیر، ابیر، غلام، کنیز، کارمند بی مواجب، خب این برای خیلی ها قبولش سنگین است مخصوصاً آنهایی که از دین زده شده اند می آیند پرچم اختیار را علم می کنند. گفتن یک چیز است و عمل یک چیز دیگر است، آنکه در تاریخ ثابت شده و همین الان برای انسان، این امتحان خیلی راحت است، از تست بارداری هم راحت تر است؛ ببینید همین الان به شما الهام شد که من می توانم خیلی خب، همین الان نیت کن یک کاری انجام بده، ببین آیا می توانی انجام بدهی، آنطور که موفق بشوی، آنطور که می خواهی، زمان، مکان و بازدهی اش؟ یک حرفی را می خواهی بزنی، آیا الان می توانی بزنی؟ تو چرا مأخوذ به حیا می شوی؟ تو چرا احتیاط می کنی؟ اصلاً مسئله کلم الناس هم به کنار، مسئله تقیه هم هیچی، آدم های معمولی را می گویم ها خانواده های معمولی که با دین ارتباط ندارند و با این فرهنگ هم بیگانه هستند آیا در بین آنها اختلاف، درگیری و دعوا نیست؟ اینها برای چیست؟ بخاطر همین است که زمامدار هستی بشر را به صلابه کشیده است.

درس چهارم این فایل با موضوع ناباور جبر مطلق کافر است به علت بازخوان به نسخه ۵۱۳ درس ۱۹۷ به تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس پنجم - دنیا برای منتظران براحتی می گذرد: مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ إِسْتِرَاحٌ - این هم غرر الحکم جلد ۲ صفحه ۶۱۴، از امیرمان است.

کسی که راضی شد به قضاء و قدر، راحت می شود. یکی از اسامی دنیا برای افراد خاص، مستراح است. ما خیال می کنیم مستراح حرف بدی است، مستراح یعنی جای استراحت. اینجا می گوید هر کس با زورگویی گرداننده هستی کنار آمد راحت می شود **إِسْتِرَاح**. از چه راحت می شود؟ از فکر و خیال، از فشار. فشار خیلی زیاد است ها، چه جبر مطلق را باور کنی چه قبول نکنی، اما وقتی باور می کنی خیالت یک ذره راحت می شود، دغدغه ات کمتر می شود و دلشوره ات پایین می آید. وقتی یقین داری که تو از عهده این کار بر نمی آیی دیگر تلاش الکی نمی کنی که بعداً تلاشت به شکست منجر بشود و بعد بگویی که چرا اینطور شد و بعد همه چیز بهم بریزد، مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ إِسْتِرَاحٌ.

ظهوریاب منتظران ۵۲۷۱ - فایل صوتی ۶۱۰۰ - درس اول - درندگی به وسیله رهگیری های ظهوری خاموش می شود: اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَائِقَ کَمَا هِيَ - کتاب عوالی اللثالی جلد ۴ صفحه ۱۳۲ حدیث ۲۲۸ است.

شاید بازپخش باشد. اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَائِقَ کَمَا هِيَ خدایا به ما نشان بده حقیقت را همان طور که هست. این را چه کسی گفت؟ رسول اکرم. این آرن را بگذارید کنار آن آرنی هایی که داشتید. چند تا بود؟ یکی ابراهیم گفت آرنی کَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قیامت را نشان بده تا باور کنم. یکی موسی بود که گفت آرنی أَنْظُرِ إِلَيْكَ بگذار ببینمت، ببینم تو درخت آتش را هستی یا خدای پروردگار رحمان و رحیم هستی، ببینیم آخر، نمی شود در سایه حرف زد و در پشت پرده قضاوت کرد. یک بار هم پیغمبر خودمان بود، یادتان هست در نسخه ها بود که گفت فرشته رحمت را نشانم بده، حالا اینجا

هم پیغمبر فاز دیگر همین را می گوید که اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّایِقَ کَمَا هِیَ. اینجا یک حساسیت های مناظراتی و مجادلاتی هست و آن این است که پیغمبر می گوید نشان بده مثل اینکه خودش هم در دست انداز تشکیک افتاده یعنی امر بر او مشتبه شده برای همین می گوید حقیقت را نشان بده! مگر حقیقت، وحی نیست؟ مگر حقیقت، جبرئیل امین نیست؟ ها؟ پس چرا می گوید اَرِنَا الْحَقَّایِقَ؟ کسی که حقیقت را دیده، دارد و به دست آورده، چرا دوباره تقاضا می کند؟ و بقول علما تحصیل حاصل! موضوع خط گیری از بالاست، برای همین پیغمبر در خیلی جاها می بُرید اما به رخ نمی آورد به رو نمی آورد. مثلاً شما به من بگویید موقعی که سپاه را به جنگ با اروپا، غزوه تبوک می فرستد، یادت هست که با عمر ابن الخطاب خلیفه محترم دوم اهل سنت و جماعت مشورت کرد و گفت چکار کنیم حمله کنیم یا نکنیم؟ صدای او در آمد و گفت بابا اگر تو پیغمبر هستی برای چه با من مشورت می کنی؟ آخر من چه کسی هستم، من یک آدم بی سواد هستم. در زندگی پیغمبر اینطور مواقع زیاد بوده. اینها اسناد خود اسلام است ها، اینکه چندین بار فرشته وحی فریاد زد بَلِّغْ! یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ، چرا کار به تهدید کشیده شد؟ تو این را بگو، ها؟ ای متشرع تو جواب بده، چرا پیامبر را تهدید کرد؟ تهدید چه بود؟ یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ، این تهدید است و اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ اگر کلام غدیر را ابلاغ نکنی بیخیال رسالت! بیست و سه سال دور خودت چرخیدی. خب پیغمبر چرا دست دست می کند؟ ها؟ ببین همه اینها برمی گردد سر این موضوع که اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّایِقَ کَمَا هِیَ! پس برای پیغمبر هم امر مشتبه بوده، زیاد، اگر رد پایش را پیدا کنیم پازل چینی کنی متوجه می شوی. همین ازدواج های پیغمبر، حقیقت داشت؟ یعنی پیغمبر با علم به اینکه می داند با یک توطئه گر ازدواج می کند که خاندانش را به آتش می کشاند این دلالت بر چیست؟ مگر پیغمبر عقل کل نیست؟ این کار درخور شخصیت یک عاقل نیست وای به حال کسی که وحی داشته باشد و وصل به سماوات باشد. پس پیغمبر در زندگی اش خیلی چالش داشته که برای همین در روز آخر، ساعت آخر و نفس آخر گفت که وصیت بنویسم. من باید برای محاجه برایت قشنگ باز کنم. ببین قبل از این جریان، قبل از این وقایع در همان حجة الوداع، آخرین حج پیغمبر با اصحاب و انصار و حواریون، پیغمبر قبل از ابلاغ غدیر یک سخنرانی کرد، در این نسخه های ما هم آمده که گفت ای مردم آنچه را که به آن نیاز داشته باشید در حال و گذشته و آینده همه را ابلاغ کردم و هر خیری را که نیاز داشتید گفتم و از هر شری که در دیروز و امروز و فردا داشته اید و دارید و خواهید داشت شما را نهی کردم! ها؟ خب وقتی که پیغمبر این را گفته چرا دیگر آن دم آخر می خواهد وصیت بنویسد؟ چه می خواهد بنویسد؟ می خواهد بنویسد من را کشتند؟ خب این را که تاریخ ثبت کرد، پیغمبر افشاگری کرد و دم آخر گفت هر چه به من دادید خوردم باید خودتان هم بخورید. خوشبختانه تاریخ اینها را ثبت کرده است. پس یک چیز مهمتر را می خواهد بگوید. بر می گردد به همین اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّایِقَ کَمَا هِیَ خدایا واقعیت هایی که هست، نه آن چیزی که روی آن جارو جنجال شده، نه الهامات، اوهام و القانات. آخر من چه می دانم که این شهروند مدینه است یا جبرائیل است که به خانه من آمده، این دحیة ابن خلیفه کلبی است که به خانه من آمده؟ جبرائیل که با نور می آید نباید تبدیل به شخص بشود، من چه احتیاجی دارم که تبدیل به شخص بشود؟ آخر می خواهم او را چه بکنم؟ حالا پیغمبر با نور، جبرائیل را ببیند بهتر است یا با قیافه یکی از اهالی مدینه؟ که بعد این شخص می آید در

خانه پیغمبر، برای پیغمبر حرف درست می شود، این شخص جوان و خوشگل است می آید به خانه ناموس پیغمبر رفت و آمد می کند بعد پیغمبر مجبور بشود بگوید که این جبرائیل بود، این دحیه ابن خلیفه کلبی نبود. مردم حرف درست می کنند. پشت سر پیغمبر هم حرف درست کردند و خیلی هم حرف زدند. ما این همه سند و مدرک داریم.

-- وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّيْمَانَ الْكَلْبَ - غررالحکم جلد ۱ صفحه ۳۴۵ است. این درس خیلی عالی است شاید بازخوان باشد، نمی دانم. می گوید وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّيْمَانَ الْكَلْبَ. می گوید یکی از مسئولیت های رجال ظهوری آن است که سگ های درنده را از دور و بر مردم زمان دور می کند، وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّيْمَانَ الْكَلْبَ به وسیله ما، چون ما مدافع و محافظ مردم هستیم. ما دلال هستیم دلالت و راهنمایی می کنیم. در آن دعای فرج یادت هست می خوانی وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا كَارِئِي والی عصر این است، باید این کارها را بکند، اگر نکند فرقی بین بود و نبودش نیست؛ حضور او در عرصه غیبت باید امداد گرایانه، امداد مآبانه و امدادمدارانه باشد. خدا دفع می کند سگ ها را. سگ کیست؟ درندگان است. خوی درون انسان گاه سگ است، گاه گرگ است و گاه عقرب است، مدارک اینها را یادت هست؛ زمن الذئاب، زمن الكلاب، زمن العقارب، زمن الاشرار؟ شر که هر روز به نوعی خودش را نشان می دهد، شرارت که هر موقعیتی یک طوری خودش را نشان می دهد.

درس دوم - نیروی ما باعث حوادث می شود: اَعُوذُ بِكَ مِنْ قُوَّتِي - کتاب جلد ۸۷ صفحه ۲۴۶ است.

در جای دیگر می گوید اللَّهُمَّ قَوِّنِي خدایا ما را قوی کن، حالا اینجا می گوید که اَعُوذُ بِكَ مِنْ قُوَّتِي پناه می برم به تو از قُوَّتِ خودم. یعنی ما قوی باشیم بد هستیم، قوی نباشیم هم بد هستیم! چرا؟ آخر دلیلش چیست؟ بخاطر اینکه ما مادرزاد غیبت هستیم! غیبت نبود خوبی است، وقتی که خوبی نیست شما زور داری برای بد است چون جایی می روی برای خودت در دسر ایجاد می کنی و دست به یقه می شوی، زور نداری زورگو به تو زور می گوید، باز هم له می شوی. اَعُوذُ بِكَ مِنْ قُوَّتِي.

درس سوم - فقرا دم به ساعت در مسلخ نداری هستند: اَلْفَقْرُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - جامع الاخبار جلد ۱ صفحه ۱۰۹ است. رسول فرمود: اَلْفَقْرُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ نداری از کشته شدن شدیدتر است. می گوید قتل، نمی گوید مِنَ الْمَوْتِ! قتل یعنی مرگ سخت، موت یعنی اینکه یک دفعه نفسش در رفت افتاد مُرد، نفس تمام کرد، ولی قتل یعنی مورد اصابت یک شیء ای قرار گرفته مثلاً گلوله است، خنجر و آلت قتاله است. اَلْفَقْرُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی خدا وقتی که گفت اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ و بشریت را در منجلاب فقر آفرید بعد دیگر شد اَلْفَقْرُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی دائماً اینها را به مسلخ بُرد، کشت، آورد زنده کرد، کشت، بُرد، آورد زنده کرد. بعد عید قربان در مناسک دینی می گوید که حاجی باید در مناسک، گوسفند قربانی کند، خود آدمیزاد دارد لحظه به لحظه در فقر، فلاکت، بیچارگی و نداری قربانی می شود و از همه بدتر بی خدایی! نمی داند به چه کسی ناله کند. خدا کجاست؟

درس چهارم - شعار ما پاسخی ندارد: نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِينَ اَوْجَبَتْ اِجَابَتَهُمْ - صحیفه سجادیه، از امام سجاد دعای دهم است.

این شعار نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ که شما همیشه قبل از درس می دهید اینجا آورده و آن را تحلیل می کند، می گوید نَحْنُ

الْمُضْطَّرُّونَ الَّذِينَ أَوْجِبَتْ إِجَابَتُهُمْ می گوید ما مضطر هستیم. مضطر یعنی کسی که دم به او تنگ است، مضطر یعنی در اضطراب افتاده. مضطر کیست؟ گفت الْإِضْطِرَّارُ تُبِيحُ الْمُحْظَرَّاتِ اضطراب باعث می شود که همه چیز بر تو حلال و روا بشود. حالا این به چه روزی انداخته خَلْقِ بَدَبْتَ خودش را که یارو مضطر شده و مجبور است خودفروشی کند. آدم این عریضه ها را می بیند اعصابش خرد می شود می خواهد سرش را به دیوار بزند. خدا غیرتت کجا رفته؟ طرف می گوید در شبانه روز مجبور هستم چند جا بروم ساپورت کنم تا بتوانم خرج سنگین خانواده ام را در بیاورم. می گوید از بس این در و آن در، این شخص و آن شخص زدم بیمار شدم، مریض شدم و خودم از خودم متنفر هستم، بدنم بو می دهد. آدم چه بگوید! نَحْنُ الْمُضْطَّرُّونَ الَّذِينَ أَوْجِبَتْ إِجَابَتُهُمْ مضطر را واجب کردی جواب بدهی، یعنی تا به نقطه اضطراب نرسیدی هیچی، وقتی رسیدی و کارد به استخوان رسید جوابت را می دهم. چقدر در گرفت اری گفتی آه! این آه یعنی چه؟ یعنی الو خدا کجایی؟ زنده ای؟ هستی؟ مرده ای؟ کُری؟ نَحْنُ الْمُضْطَّرُّونَ الَّذِينَ أَوْجِبَتْ إِجَابَتُهُمْ خودش گفته من اجابتتان می کنم چون شما را مضطر کردم. اَمِنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ... أَلَيْسَ اللَّهُ بِمَعْلُومٍ خود قرآن دارد افشاگری می کند، دیگر راهی برای دفاع و ماستمالی نمانده است. أَلَيْسَ اللَّهُ بِمَعْلُومٍ؟ چندتا خدا داریم؟ برای چه جواب نمی دهی؟ آیا دنبال یک خدای دیگری بگردیم؟ بعد دنبال یک خدای دیگر بگردیم می گویی مرتدی، باید کشته بشوی، اعدام بشوی. تو جواب نمی دهی؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِمَعْلُومٍ؟ آیا دوتا خدا داریم؟ تو جواب نمی دهی ما در خانه کسی دیگر برویم؟ بعد وقتی هم می فرستی تهدید به قتل می کنی.

ظهور یاب منتظران ۵۲۷۲ - فایل صوتی ۶۱۰۱ - درس اول - روزنه هایی که تاریخ در عدم قدرت رسالت پناه در

انجام مسئولیت خود افشا می کند: ابْنِ حَزْمٍ قَدْ وَرَدَ فِي كِتَابِهِ الْمَحَلِّيَّ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ وَالْقَاءَهُ مِنَ الْعُقْبَةِ فِي تَبُوكَ - ابْنِ حَزْمٍ آندُلُوسِی مَحَلِّی، کتابش جلد ۱۱ صفحه ۲۲۴ است.

این یکی از احادیث داغ است و خوبی آن هم این است که ناقل روایت، خود اهل سنت است. آندُلُوسِ اسم قدیم اسپانیا است، موقعی که اعراب به غرب حمله کردند تا اسپانیا پیش رفتند، بعد اسم اسپانیا را گذاشتند آندُلُوس. حالا یکی از دانشمندان آنجاست که کتابش معروف است. ابْنِ حَزْمٍ قَدْ وَرَدَ فِي كِتَابِهِ الْمَحَلِّيَّ، اسم کتابش مَحَلِّی یا مُحَلِّی است، ابْنِ حَزْمٍ گفته است: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ببینید این طرفدار اینهاست، می گوید آفتاب پشت ابر نمی ماند یا ماه پشت ابر نمی ماند، همین است ها. ارادتمند است تا خِرْخِرِه ولی دارد واقعیت را می گوید. می گوید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خدا راضی شود از ابابکر صدیق از عمر فاروق از عثمان کاتب، طلحه صحابی نزدیک، سعد ابن ابی وقاص پدر گرامی آقای عمر سعد. خب اینها می خواستند چکار کنند؟ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ببین کاملاً سند سنّی است؛ هم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ دارد و هم برای پیغمبر اینها آل را حذف می کنند. شیعیه می گوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و اینها می گویند که صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ. وَالْقَاءَهُ مِنَ الْعُقْبَةِ فِي تَبُوكَ، آخرین جنگی که پیغمبر رفت تبوک بود، برای گستره آب و خاک به دامنۀ اروپا آمد، بارها عرض کردم آن موقع اروپا آنقدر گسترده بود که ترکیه و سوریه و اردن و فلسطین و... همه اینها در اقمارش بودند یعنی پایانه اش آنجا بود، پیغمبر حرکت کرد که اسلام را به آنجا ببرد. حالا این آقای مرجع محترم اهل سنت می گوید این چند نفر اقدام کردند به

کشتن پیغمبر! پیغمبر از غزوه تبوک برمی گشت، یک ذره از لشکر فاصله گرفت یک چند تا خواص دورش بودند، بعد اینها از بالای بلندی حمله کردند که پیامبر را بکشند. پیامبر یکی از نزدیکانش خذیفه را فرستاد و گفت برو بین اینها چه کسی هستند، وقتی که او برگشت گفت آنها را شناختم و بعد پیغمبر گفت به کسی نگویند! جالب است ها؟ چرا نگوید؟ یا پیغمبر از این اقماری که دورش بودند می ترسید؛ اقرار بهم پیوسته و یا اینکه می دانست جبر است دیگر، خدا می خواهد! مگر علی را شاگردش نکشت؟ مگر پیغمبر را اهل حرمش نکشت؟ الباقی هم همینطور.

(فایل صوتی ۶۲۰۰ - درس اول) وقتی که طرفداران، تاریخ را می نویسند چگونه می توان آن را پاک نمود؟ در کتاب المحلی جلد ۱۱ صفحه ۲۲۴، از علی ابن احمد ابن حزم الأندلسی، از کتب مستند اهل سنت و جماعت است. می گوید: **أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ ابْنَ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكَ** من دو سه بار هم اشاره کرده ام که یک کودتا می خواستند بکنند و پیغمبر را از بین ببرند، کلاً از دیدگاه اینها پیغمبر وظیفه اش این بود که سفره بیندازد و غذایی آماده کند، دیگر بعدش نیازی به وجودش نیست، برای چه بیاید؟ برای چه بماند؟ مدام آیه بیاید؟ می گوید در جنگ تبوک در غزوه تبوک که پیامبر با مسلمین به دامنه های غرب، اروپا برای تصرف کشورهای آن منطقه می رفتند، این هم خیلی مهم است که رهبر جامعه به اتفاق لشکر به جنگ می رفت، خیلی! این هم از خصوصیت های مهم رسول الله است. این آقای اندلسی می گوید که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد ابن ابی وقاص، پنج نفر، در جایی دیگر هست که ده نفر، قصد کشتن پیامبر را داشتند و می خواستند آن حضرت را از گردنه ای در تبوک به پایین پرتاب کنند. بین، در نقل تاریخ این آقا نشان می دهد که سنی پرو پا قرصی هست چون می گوید که اسامی این پنج نفر را که می آورد بعد می گوید که **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ**؛ این عنوان است برای تمام آنهایی که جزو مهمین و موثقین اهل سنت هستند. حالا چطور این پیغمبر اینها را می دانست و کاری نکرد؟ این هم محل تأمل است که آیا جبرائیل به پیغمبر خیانت کرد که دستور نداد از جانب الله اینها را لایروبی کنند و از حوزه اسلام بیرون بیندازند؟ البته خب جبرائیل کمک کرد برای اینکه قبل از اینکه این اقدام بشود می گویند که پیغمبر راهش را کج کرد و از آن گردنه نرفت، بعد پیغمبر هم اسم کسی را نیاورد چون در جامعه مسلمین بلبشو می شد چون اینها از بزرگان بودند دیگر! ولی این آقا اسامی آنها را آورده و خیلی هم جرأت کرده، خیلی! با اینکه سنی هست، واقعاً باید آفرین گفت به این جرأتش که رسماً اسم آورده است.

درس دوم - دین اگر لاهوتی باشد به وسیله یک نفر حفاظت نمی شود: **أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ اللَّهُمَّ اعِزَّ الدِّينَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ -** کتاب در المنثور جلد ۵ صفحه ۲۴۵، کتاب الطبقات الكبرى از محمد ابن سعد جلد ۳ صفحه ۲۷۰، کتاب تاریخ مدینه دمشق از ابن عساکر جلد ۴۴ صفحه ۵۱ است.

این هم از تعاریفی است که برادران عزیز و دلبد اهل سنت در تعریف پیغمبر از صحابی و حواری، عمر نقل می کنند. اینها سلسله مراتب محدثین هستند: **أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ النَّبِيِّ** از پیامبر **قَالَ اللَّهُمَّ اعِزَّ الدِّينَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ** پیغمبر گفت خدایا

دین را عزیز کن به وسیله جانشین دومم، عمر ابن الخطاب! یعنی می خواهی محتوا را بگویند. من بارها عرض کرده ام که ما هیچ مشکلی با حضرات بزرگان اهل سنت نداریم، چاکر بزرگان شیعه هم هستیم، ولی می خواهیم تاریخ را لایروبی کنیم. ببینید حتماً پیغمبر در حالت ذلت بوده و دیده دین او هم جوابگو نیست برای همین از خدا خواسته دین را به وسیله عمر ابن الخطاب عزت بدهد. بعد هم متشرعین شیعه می گویند که اینها جعلی است و پیغمبر نگفته! خیلی خوب، جعلی است؟ اینها مصادر اهل سنت است، قبول نداری؟ خوب پس چطور کتابتی که اینها نوشته اند را قبول داری؟ خیلی جالب است ها، از این دو راهی نمی توانند در بیایند! هر کس گفت که اینها را به پیغمبر بستند بگو پس تکلیف کتابت قرآن توسط عثمان ابن عفان چه می شود؟ اینها جبهه عثمان هستند دیگر، چطور قرآنش را در خانه گذاشتی و روی سرت، روی چشم می گذاری و بوسش می کنی به سینه ات می چسبانی ولی روایتی که از آنها می آید بد است؟

درس سوم - باج دادن ها خلاف تکیه بر خداست: عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ وَ قَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَ قَالَ فِيهِ عُمَرُ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ - کتاب عمدة القاری التیمم جلد ۴ صفحه ۳۳۴، کتاب سنن الترمذی جلد ۵ صفحه ۲۸۰، کتاب اسد الغابه از ابن الاثیر جلد ۴ صفحه ۶۳ است.

گوینده اش پسر عمر است. من نمی دانم ولی یک عده می گویند که به روباه گفتند شاهدت کیه گفت دُم! البته من قضاوت نمی کنم، من فقط از این طرف و آن طرف نگاه می کنم که چه به روایت می خورد. فرزند حضرت آقای عمر ابن الخطاب که خودش از روایات معروف اهل سنت است، عبدالله ابن عمر می گوید: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ گفت خدا حق را به زبان عمر و قلبش قرار داد. اینجا چندتا بحث است با حفظ حرمت جناب آقای عمر؛ یکی اینکه پیغمبر تکیه گاهی نداشته یعنی او هم روی دحیه ابن خلیفه کلبی حساب نمی کرد و برای همین می گفت اگر حق از جانب جبرائیل نمی آید از جانب عمر می آید إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ. یا اینکه بگوییم پیغمبر باج می داده، برای چه باج می داد؟ کسی که جبرائیل یک طرفش است، میکائیل یک طرفش است، اسرافیل پشتش است، عزرائیل جلوی اوست و با چنین قدرتی حرکت می کند، کسی را که در عرض چند ثانیه به هفت طبقه آسمان بردند و همه چیز را دیده و آنجا با خدا گپ زده، بعد چطور حق را پیدا نکرده، بر زبان خودش نیامده و به زبان و قلب حواری او آمده؟ بعد یک گرفتاری دیگر هم پیدا می شود، بین این حرف را الان شما پازل چینی کن و بگذار کنار اینکه حضرت آقای عمر باعث شد چندتا آیه نازل شد، همه اینها را کنار هم بگذار چه بدست می آید؟ آیا این دین هدایتگر است؟ خوب، پیغمبر چه گفت؟ وَ قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَفْسِيرُ كَرْدُ فَرْزَنْدِ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ؛ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ هَرَّ چِه به مردم آمد کلاً عموماً جمعاً جامعاً و آنچه نیاز دارند وَ قَالَ فِيهِ عُمَرُ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ، می گویند پدرم هر چه گفت مطابق با قرآن بود، از خودش حرفی نمی زد. حالا من می خواهم ببینم این امریه ای که برای پیغمبر در باب حجاب صادر کرد این که در قرآن نبوده پس چطور ایشان می گویند که هر چیزی که بابای من گفته مطابق با آیات بوده، این آیه که نبوده ها؟ بعد آیه غدیر که از سفارش های پیغمبر است چطور از کتابت حذف می شود؟ همه اش که همین نیست که الان هست، این یک مقداری از آن هست که ماستمالی شد، برایتان گفته ام. اگر

به احترام بخواهند غدیر را برگزار کنند می گویند که **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ** یا اینکه پیغمبر گفت هر که را من ولیّ او هستم علی ولیّ اوست، این منظور از ولیّ دوست است، خب باشد! در عید غدیر که در پیش هست که جبرائیل این همه با فشار آورد که مردم اعلان دوستی کنند با علی؛ **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً**؛ آنهایی که می خواهند با احترام برگزار کنند. آنهایی که می خواهند علی را ترور کنند می گویند که علی خطا کرده بود، حالا یا زنا یا دزدی، بعد مردم می خواستند علی را قصاص کنند یا بکشند، پیغمبر دید که هوا پس است علی را هم دوست دارد دیگر، پس از بازگشت از حجة الوداع همه را در غدیر خم جمع کرد و این همه تجلیل از علی کرد که علی را اذیت نکنید. حالا این می گوید که **وَ قَالَ فِيهِ عُمَرُ اِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ** هر چه گفت در قرآن بود **عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ** یعنی قرآن را باید مطابقت بدهید با کلام عمر! برای همین هم لقب او را فاروق اعظم گذاشت یعنی فرق بین اسلام و کفر، حضرت آقای عمر است. حالا ما اینجا سؤال می کنیم، آنهایی که این حدیث را باور می کنند و خودشان را مرید خلیفه دوم می دانند؛ برادران اهل سنت، می خواهم بگویم که پسر عمر گفت هر کاری بابایم کرده متن قرآن است و عینِ وحی است، پس دستور به آتش زدن خانه فاطمه هم عینِ وحی است، پس چه شد؟ دوباره دور برگردان شد سر جای سابق! پیغمبر این همه از فاطمه تعریف می کرده باد هواست، عمر مقدم است برای آتش زدن خانه فاطمه چون که عمر مورد تأیید پیغمبر است و پیغمبر هم گفت **اَلْحَقُّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ** یعنی عمر وقتی به فاطمه گفت بیا بیرون از خانه می خواهم خانه را آتش بزنم، این قول خدا و حدیث قدسی است، برادر قرآن است!

(فایل صوتی ۶۹۶۸ - درس دوم) قرآن آیینۀ افکار خلیفه دوم. برویم ادامه بحثی که داشتیم از اسناد و مدارک اهل سنت. کتاب سنن ترمذی از محمد ابن عیسی ترمذی کتاب المناقب از رسول خدا در مناقب ابی حفص عمر ابن الخطاب. این درس خیلی جالب است، همان که چند بار به تو گفتم که یک سندی دارم غوغاست، این است. از ابن عمر پسر عمر ابن خطاب و خلیفه دوم روایت شده که رسول الله گفت: به درستی که الله حق را بر لسان و قلب عمر قرار داد. خوب دقت کن! حق، چیست؟ جبرائیل است دیگر، وحی است. برای وحی چه می گوید؟ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۳، ۴، ۵ نجم). حالا اینجا می گوید حق بر زبان و قلب عمر است. ابن عمر گوید بر مردم امر و حادثه ای رخ نمی داد الا اینکه درباره آن اظهار نظر می کردند و عمر نیز درباره آن اظهار نظر می کرد و قرآن نازل می شد. بفرمایید الان این قرآن مال کیست؟ دقت کن! گفت همه مردم اظهار نظر می کردند درباره مسائل مختلف اخلاقی، خانوادگی، حقوقی، قانونی، همه یک طرف، وقتی که عمر اظهار نظر می کرد آیه نازل می شد! آیا صاحب وحی، عمر ابن الخطاب نیست؟ برای اهل سنت که محرز است، چهار پنجم اسلام سنی هستند و این را بی برو برگرد قبول دارند، آن را قبول دارند که عمر از پیغمبر بالاتر است، عمر به پیغمبر وحی نازل می کند، عمر به پیغمبر ارائه آیه و سوره می دهد. این از طرف آنها! اهل سنت دیگر این را نمی توانند رد کنند، می ماند شیعه، شیعه هم اگر بخواهد رد کند باید قرآن را اول رد کند چون قرآن از دامن اهل سنت و جماعت در آمده، نمی شود نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ یک چیزش را قبول داشته باشند و یک چیزش را قبول نداشته باشند. این حدیث را قبول ندارند که می گوید عمر در وحی الهام بخش پیامبر است، و در عوض قرآن را قبول داشته باشند، روی سر بگذارند، بَكَ يَا اللَّهُ بگویند، با آن استخاره هم

بکنند و موقع تعویض خانه هم با آب و آینه بروند در خانه نو بگذارند! عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ - شَكَّ خَارِجَةً - إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ.

درس چهارم - ابزار کشتار مظلوم را ایجاد می کنند و در رؤیت عوارض آن ناله می نمایند: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَاقْتُلُوهُ - کتاب تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۱۳۱، کتاب کنز العمال حدیث ۱۰۴۴ و ۱۰۴۶، از رسول اکرم است.

شاید این درس هم باز خوان باشد، نمی دانم، دقت کن! گفت مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَاقْتُلُوهُ هر کسی که از جماعت مسلمین خودش را کنار کشید او را بکشید. خب همه ائمه ما کنار بودند در جماعت نبودند، جماعت یعنی اهل سنت، اینها برای خودشان یک مذهب خاص داشتند به نام مذهب تشیع و یک مکتب اختصاصی به نام مکتب جعفری؛ امام جعفر صادق. پس اینها که از جماعت مسلمین خارج شدند باید کشته بشوند، پس هارون الرشید خوب کاری کرد، عمل به فرمان پیغمبر کرد که موسی ابن جعفر را به سیاهچال و زندان برد شکنجه اش داد و به او سم داد، و یزید کار خوبی کرد با حسین چون حسین در انزوا بود همه جامعه اسلامی پشت سر یزید بودند و یزید هم حسین را کشت.

-- در جای دیگر باز می گوید: مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ فَاقْتُلُوهُ هر کس برای لحاف ملانصرالدین حرکت کرد او را بکشید. مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ فَاقْتُلُوهُ هر کس می خواهد خلیفه بشود او را بکشید. خب پس قبلی ها که خلیفه شدند چه؟ البته سه تا از آنها را کشتند، اما ابوبکر نه، خودش مُرد، حالا شاید هم به او سم دادند، نمی دانیم! ولی عمر را نماینده ایران کشت، عثمان را نمایندگان مسلمین از سراسر کشورهای مسلمان نشین کشتند و علی را هم که باز یکی از قُرَاء کشت، مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ فَاقْتُلُوهُ کائناً مَنْ كَانَ یعنی به سال و زمان نگاه نکن که این خلافت مال صدر اسلام بوده و الان اینطوری نیست، نه این نیست، می گوید هر کس که سرش به تنش زیادی کرد او را بکشید! بعد ما نگاه می کنیم به بالا، هزار و چهارصد و چهل و چهار سال قبل خود پیغمبر برای خلافت آدم می کشت. می بینی؟ با حفظ احترامی که به رسول الله دارم، ما داریم تاریخ را تحلیل می کنیم. مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ آیا رسالتی که زندگی مردم را، دنیای جامعه را به دست می گیرد خلافت نیست؟ خلیفه یعنی چه؟ خلیفه یعنی جانشین. پیغمبر جانشین خداست در زمین، خلافت تشکیل داده، برای همین هم شمشیر کشید و گفت بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ، بعد دست روزگار دوباره همین لقمه را در سفره پیغمبر گذاشت، عزیزانش را کشتند. چرا؟ چون اینها می گفتند ما مُحَقِّقٌ به خلافت هستیم آنها غاصب هستند یعنی بنی عباس و بنی امیه غاصب حقوق ماورایی اهل بیت بودند. خب اینها هم که کشته شدند بخاطر همین بود دیگر. در این اسناد و مدارکی که جمع کردیم امام رضا را یادست هست؟ بارها برایتان گفته ام وقتی که امام رضا از مدینه خارج می شد به زن و بچه اش گفت برای من گریه کنید. حالا شاید هم پدرش هم همینطور بوده، گفتند که مگر می خواهی بروی برنگردی؟ گفت بله این سفر یک طرفه است، یکسره است. بعد گفتند خب چرا گریه کنیم، تو می خواهی پیش خلیفه مسلمین جهان و حومه بروی؟ گفت بخاطر اینکه دیگر من بازگشتی ندارم. مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ حالا واقعاً امام رضا می خواست علیه مأمون کودتا کند؟ نه! ولی چون یک عده از جامعه طرفدار امام رضا بودند اینطوری برای مأمون تحلیل می شد که اینها بالقوه قیام کردند اما بالفعل آرام هستند، بخاطر اینکه جمعیتشان

کم است، مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْخِلَافَةِ فَقَاتِلُوهُ. اینطوری که ما نگاه می کنیم اصلاً همه چیز درهم است، این او را کشته برای حکومت، این او را کشته، او این را زده، این کودتا کرده، این را گاهی زمزمه کن:

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا کشته شود آنکه تو را کشت

پیغمبر کشت بعد خودش را کشتند، به او سم دادند. علی در غزوات، در جنگ ها دست پیغمبر بود این همه کشت بعد خودش کشته شد، حالا ما می آییم رنگ و لعابی که می خواهیم آبروداری کنیم را می گوئیم. می گوئیم مرگ علی شهادت است، آن پنج هزار نفری که علی در یک روز کشت آنها باید کشته می شدند. بعد یکی سؤال می کند و می گوید آنها برای چه علیه علی قیام کردند؟ برای حکومت! ها؟ برای حکومت درب خانه علی ریختند، شکستند، آتش زدند، طناب را به گردن علی انداختند و به زور او را بردند که به حضرات بزرگوار رأی بدهد. کَائِنًا مَنْ كَانَ هر کس که هر جایی هست هر کس را که می بیند میل به حکومت دارد او را سر به نیست کنید؛ این دستورالعمل پیامبر است و این هم اسناد و مدارک آن! باز هم نگو که ما شیعه هستیم و اینها از کانال اهل سنت است، چون من همه اش باید تکراری بگویم که پس اگر اینها روایات و احادیثشان مخدوش است چطور کتابتشان در قرآن مخدوش نیست و روی سر می گذارید؟

ظهوریاب منتظران ۵۲۷۳ - فایل صوتی ۶۱۰۲ - درس اول - فرامین اجرایی دینی، عقلانیت را به تمسخر

گرفته است: هِشَامُ ابْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَنْ مَسَّ ذَكَرَهُ فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ وَرَوَيْنَا فِي ذَلِكَ عَنْ عَائِشَةَ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ رَوَى الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ الْقَدِيمِ عَنْ مُسْلِمٍ وَ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ بَيْنَمَا هُوَ يُؤْمُّ النَّاسَ إِذْ زَلَّتْ يَدُهُ عَلَى ذَكَرِهِ فَأَشَارَ إِلَى النَّاسِ أَنْ امْكُثُوا ثُمَّ خَرَجَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ رَجَعَ فَأَتَمَّ بِهِمْ مَا بَقِيَ مِنَ الصَّلَاةِ - كتاب السنن الكبرى از ابوبکر بیهقی جلد ۱ صفحه ۲۰۸، كتاب المصنف از عبدالرزاق صنعانی جلد ۱ صفحه ۱۱۴،

كتاب كنز العمال از متقی هندی جلد ۹ صفحه ۴۷۸ است.

هشام ابن عروه از پدرش نقل می کند تحت عنوان مَنْ مَسَّ ذَكَرَهُ فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ می گوید هر کس دست به آلت تناسلی خود بزند وضوی او باطل است. این براساس چه می گوید؟ وَ رَوَيْنَا فِي ذَلِكَ عَنْ عَائِشَةَ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ عایشه و ابوهریره ناقل هستند، وَ رَوَى الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ الْقَدِيمِ عَنْ مُسْلِمٍ وَ سَعِيدٍ وَ ابْنِ جُرَيْجٍ از ابی ملیکه. ناقل اصلی، ابی ملیکه است. گفت که أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ بَيْنَمَا هُوَ يُؤْمُّ النَّاسَ إِذْ زَلَّتْ يَدُهُ عَلَى ذَكَرِهِ می گوید خلیفه محترم اهل سنت امام جماعت بود که در نماز دستش را برد و خلاصه آقازاده را در مشتش گرفت فَأَشَارَ إِلَى النَّاسِ نماز را قطع کرد و اشاره کرد که من باید بروم وضو بگیرم. أَنْ امْكُثُوا ثُمَّ خَرَجَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ رَجَعَ فَأَتَمَّ بِهِمْ مَا بَقِيَ مِنَ الصَّلَاةِ، اصلاً همه اش زیبا و شنیدنی است فقط یک طرفدار فروع دین می خواهد که جواب بدهد و اگر هم گفت این سنّی است باز همان حرف هایی که من زدم را می گوئید، به دلایلی پای شیعه هم وسط است، بخاطر اصلش که آن کتابت است. می گوید وضو گرفت و برگشت تا نمازش را ادامه بدهد. شما حساب کن یک امام جماعت می رود بیرون مسجد وضو می گیرد می آید، قطع ارتباط با خدا از بالا و از پایین هم مأمومینش! و یکی هم اینکه دست زده به آلتش می گوید وضو باطل است در حالی که اگر یادتان باشد نسخه ای داشتیم که این سؤال را از پیغمبر کردند و پیغمبر گفت که آلت جزء اعضای بدن است چه

دست به دماغت بکشی و چه دست به آن بزنی. این الان معارض پیغمبر حرف زده و یکی هم اینکه خلیفه ثانی در همه جا استفتاء از علی می کرد با اینکه علی را رقیب خودش می دانست ولی هم کتاب های سنی و هم شیعه نقل می کنند که در اوقاتی که یک غامضی می آید در قضاوت یا امور مملکت داری به علی مراجعه می کرد، آن وقت حساب کن پیغمبر خدا در باب گسیل دادن لشکر اسلام به سوی دامنه های غرب با عمر مشورت می کند. باز در کتاب ها هست که یک بار هم سفیر رُم آمد آن موقع در اروپا آنکه به عنوان ابرقدرت حرف اول را می زد رُم بود همین ایتالیا که الان بدبخت است و گفت که من سفیر هستم شاه گفته که این سؤال را از شما پیرسم ببینم اصلاً بلد هستید جواب بدهید بعد ما می فهمیم این دین وصل به خداست، بعد هم عمر او را به علی حواله داد. باز هم داریم که عمر گفته لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرَاگر علی نباشد عمر هلاک می شود. باز هم داریم که عمر روی منبر یک بحثی کرد و یکی از زن ها جلوی ایشانستاد و از پشت پرده گفت این نیست و این است بعد عمر دید که بله اشتباه کرده گفت زن های پشت پرده از من باسوادتر هستند.

درس دوم - چگونه با اینگونه سوابق، دین را باید از طریق او گرفت؟: فَبَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ أَنَّ عَائِشَةَ قَدْ بَلَغَهَا الْأُمُرُ فَجَاءَ إِلَيْهَا فَدَخَلَ عَلَيْهَا وَجَلَسَ عِنْدَهَا وَقَالَ يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَسَّعَ التَّوْبَةَ فَارْذُدْ شَرًّا إِلَى مَا بِي فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنْتَظِرُ بِهَذِهِ الَّتِي خَاتَنُكَ وَفَضَحْتَنِي - کتاب مجمع الزوائد از هیثمی جلد ۹ صفحه ۲۲۲۹، کتاب تاریخ مدینه از ابن شبة النمیری جلد ۱ صفحه ۳۲۴، کتاب المعجم الکبیر از طبرانی جلد ۲۳ صفحه ۱۱۷ است.

داستانش را دیگر می دانی که عایشه با پیغمبر با یک کاروانی بیرون رفته بودند حالا مکه بوده چه بوده، بعد عایشه از صف قافله جدا می شود و به یک جایی می رود، بعد هم اینکه دوسه تا شهود دیده بودند که این با یک نفر مشغول بوده بعد سر و صدا بلند شد، خب آبروی پیغمبر می رود دیگر، ناموس پیغمبر است، بعد عایشه تکذیب کرد ولی این حرفی که پیغمبر به عایشه زده معلوم می شود که این کار واقع شده، که می گوید یا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَسَّعَ التَّوْبَةَ می گوید توبه کن. خب کاری که نکرده برای چه توبه کند؟ اگر پیغمبر از عوالم پشت پرده خبر دارد پس فهمیده که این به فلانی داده، می گوید توبه کن. فَارْذُدْ شَرًّا إِلَى مَا بِي فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ پدر عایشه ابوبکر صدیق، خلیفه اول به خانه دخترش وارد شد، پدر زن پیغمبر بود دیگر، فَدَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ به پیغمبر گفت یا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنْتَظِرُ بِهَذِهِ الَّتِي خَاتَنُكَ وَفَضَحْتَنِي گفت ای پیغمبر چه انتظاری داری از زنی که او را همراهی می کنی در حالی که به تو خیانت کرده است. این هم یک دلیل که پدر خودش برایش محرز شده بود که عایشه خلاف کرده است. می گوید که به تو خیانت کرده و آبروی من را برده، آبروی من به عنوان اینکه من پدر زن تو هستم و دختر من این کار را کرده و یکی هم اینکه به تو خیانت کرده است. همه اینها دلایل است ها! آن وقت این مدارکی هم که برایت گفتم همه آنها از اهل سنت است که اگر از شیعه بود می گفتند تهمت است.

درس سوم - خدایی که ادیان و مذاهب آسمانی تعریف می کنند خیلی خودمانی و هم تیپ بشر است: أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ فِي جُمْلَةِ أَخْبَارِ الصِّفَاتِ يُوَسِّفُ ابْنُ عَمَرَ قَالَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ دَاوُدَ الْعَطَّارِ قَالَنَا

أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي هَارُونَ الْوَرَّاقُ قَالَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ قَالَنَا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ قَالَنَا حَمَّادُ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ شَابًّا أَمْرُدُ جَعْدُ قَطَطٌ عَلَيْهِ حِلْيَةٌ حَمْرَاءُ - مدارک را توجه کنید؛ کتاب طبقات الحنابلة جلد ۳ صفحه ۸۱، این مال حنبلی هاست، یک گروه از اهل سنت هستند. دومی از ابن جوزی که از موثقین اهل سنت است در کتاب العلل المتناهیة یعنی کجا باید نهی کنید یعنی نهی از منکر، فی الاحادیث الواهیة جلد ۱ صفحه ۲۲ و بیہقی در کتاب الاسماء و صفات جلد ۲ صفحه ۳۶۳ و ذہبی در کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال جلد ۱ صفحه ۵۹۴ و کتاب خطیب بغدادی و تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۱۴. تاریخ بغداد اسم کتابش است و خطیب بغدادی مؤلف است.

سلسله روات: ابو محمد حسن ابن محمد آورده است از یوسف ابن عمر، او از اسحاق ابن ابراهیم ابن حسن ابن داود العطار، او از ابوالفضل محمد ابن ابی هارون الوراق، او از احمد ابن محمد ابن یحیی ابن سعید القطان، او از چه کسی تعریف می کند؟ از اسود ابن عامر، او تعریف می کند از حماد ابن سلمه، او تعریف می کند از قتاده و آن یکی، روایت را به عکرمه می رساند، عکرمه از عبدالله ابن عباس که همه او را می شناسید. یک درس دیگر هم برایتان بخوانم جمعتان ملکوتی است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پسر عموی پیغمبر گفت از پیغمبر شنیدم که گفت رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، بالاخره پیغمبر خدا را دید خیالتان راحت شد. پیغمبر که می گوید خدا هست به علت این که دیده است. خب ادامه اش: پیغمبر گفت رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ من تربیت کننده خود را که عزیز است و جلال و جلیل است دیدم و علی چه می گوید؟ می گوید که من به چشم دل خدا را دیدم، پیغمبر می گوید نه، علنی! خب حالا تعریف می کند که این خدا چه شکلی است: شَابًّا خدا جوان بود. أَمْرُدُ صورتش مو نداشت یعنی ریش نداشت. جَعْدُ قَطَطُ سرش پُر مو و مجعد، پیچ در پیچ. چه هولناک است ها! باز آن دحیة ابن خلیفه کلبی می گویند که خوشگلترین جوان های مدینه بود، ولی اینطور که پیغمبر تعریف می کند آدم وحشت می کند. عَلَيْهِ حِلْيَةٌ حَمْرَاءُ این خدا زیور و زینت و آرایش کرده بود و به صورتش سُرخاب مالیده بود. حالا نتیجه گیری کنیم؛ آیا پیغمبر خدا را در سفر معراج دیده؟ بله دیگر، آنجا که گفت بین من و خدا یک کمان یعنی یک متر فاصله بود. کمان را که دیدی در آن تیر می گذارند و پرتاب می کنند، طرف آنقدر این کش کمان را می کشد تا جایی که جان دارد و بعد تیر پرتاب می شود، به همین اندازه به خدا نزدیک بود و نقشه صورت خدا را برای شما تعریف کرده است. حالا شما توقع دارید یک چنین خدایی، خدای تخیل، گفته اِدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ یا اصلاً چنین چیزی وجود نداشته است؟

درس چهارم - عدم اعتقاد به احکام قرآنی، اگر امیر ناعادلانه عمل می کرد آن رفتار را با برادرش نمی نمود:
 أَخْبَرَنَا أَبُو زَيْدٍ عُمَرُ بْنُ شَبَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ عَنْ رَجَالِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَرَّ عُمَرُ بِعَلِيٍّ وَ أَنَا مَعَهُ فَنَاءَ دَارِ سَلَمَةَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ الْبَقِيعَ قَالَ أَفَلَا تَصِلُ صَاحِبَكَ وَ يَقُومُ مَعَكَ؟ قَالَ بَلَى فَقَالَ لِي عَلِيُّ قُمْ مَعَهُ فَقُمْتُ فَمَشَيْتُ إِلَى جَانِبِهِ فَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِي وَ مَشَيْنَا قَلِيلًا حَتَّى إِذَا خَلَفْنَا الْبَقِيعَ قَالَ لِي يَا ابْنَ الْعَبَّاسِ أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَكَ هَذَا لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَنَا خِفْنَا عَلَى اثْنَيْنِ قَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ فَجَاءَ بِكَلَامٍ لَمْ أَجِدْ بُدًّا مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُ فَقُلْتُ مَا هُمَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ خِفْنَاهُ عَلَى حَدَاثَةِ سِنِّهِ وَ حُبِّهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - سلسله ماخذ:

ابن ابى الحديد معتزلى در كتاب شرح نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۵۷، كتاب السقيفه و فدك از ابوبكر جواهرى صفحه ۴۰ است.

سلسله روات أَخْبَرَنَا أَبُو زَيْدٍ عُمَرُ بْنُ شَبَّهٍ از محمد ابن حاتم از رجاله از عبدالله ابن عباس، دوباره به عبدالله ابن عباس برگشت، مى دانيد كه از ياران پيغمبر و از نزديكان امير بود. يك درس ديگر هم براي تان بخوانم چون من به شما ارادت دارم. قَالَ مَرَّ عُمَرُ بِعَلِيٍّ عمر علي راديد، در كوچه يا خيابان يا مسجد معلوم نيست. وَ أَنَا مَعَهُ من كنار علي بودم، فَنَاءَ دَارٍ سَلَمَةً فَسَلَّمَ عَلَيْهِ جلوى خانه ام سلمه از زن هاى پيغمبر، باهم سلام عليك كردند بعد علي گفت كه اَيْنَ تُرِيدُ؟ كجا مى رويد؟ قَالَ الْبَقِيعَ گفتند مى خواهيم برويم زيارت اهل قبور فاتحه خوانى. قَالَ أَفَلَا تَصِلُ صَاحِبَكَ وَ يَقُومُ مَعَكَ؟ به عبدالله ابن عباس گفت عمر را تنها نگذار با او برو. قَالَ بَلَى گفتم چشم. فَقَالَ لِي عَلِيُّ قُمْ مَعَهُ بلند شو برو، فَقُمْتُ بلند شدم و رفتم فَمَشَيْتُ إِلَى جَانِبِهِ فَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِي مى گويد دستم در دست عمر بود، چهارتا انگشت در چهارتا انگشت، به سوي بقيع مى رفتند، وَ مَشَيْنَا قَلِيلًا و از بقيع گذشتيم، اول به قصد بقيع بود حالا از آن رد شدند، حَتَّى إِذَا خَلَفْنَا الْبَقِيعَ قَالَ لِي يَا ابْنَ الْعَبَّاسِ عمر گفت پسر عباس أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَكَ هَذَا رَفِيقٌ، اين، لَاؤَلَى النَّاسِ بِالْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفت بعد از پيغمبر شايسته ترين كسى كه خلافت، ولايت، وصايت و حكومت را بايد دستش مى گرفت همين آقا بود؛ پسر عمويت. قَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ فَجَاءَ بِكَلَامٍ لَمْ أَجِدْ بَدَأً مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُ عبدالله ابن عباس گفت كه من يك سخنى به عمر گفتم. فَقُلْتُ مَا هُمَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عمر يك مقدارى با پرده پوشى حرف مى زد كه عبدالله ابن عباس گفت اين دوتا چيست؟ قبل از اينكه اين را بگويد، عمر گفت كه همين كه برايت گفتم كه گفت كه خلافت حقّ علي است، گفت به دو دليل از او گرفتم قَالَ خِفْنَاهُ عَلَى حَدَاثَةِ سِنِّهِ وَ حُبِّهِ بَنَى عَبْدَ الْمُطَّلِبِ گفتم پس چرا حكومت را به او ندادى كودتا كردى؟ گفت به دو دليل. دو دليلش چه بود؟ گفت يكي اينكه سن او پايين است. آن موقع خب علي سى يا چهل سالش بود، عرضم به حضورت كه بايد سى سال يا فكر مى كنم بيست و هشت سال داشته، بيست و هفت هشت كه بچه حساب نمى شود، خود پيغمبر يك نفر را به نام اسامة ابن زيد مأمور امارت لشكرى كه به سوي اروپا مى رفت كرد كه مى گويند او بيست سالش بود كه پيغمبر گفت لعنت خدا بر كسى كه به لشكر اين نپيوند كه همه مردم رفتند بيرون شهر آماده شدند و اين سه چهارتا معاريف از حواريون پيغمبر رفتند، پيغمبر وقتى كه چشمش را باز كرد و به هوش آمد گفت چرا نرفتيد؟ گفتند ما دلواپس تو بوديم. خواستند ببينند كارشان عالى بوده يا نه! خب، گفت يكي اينكه كم سن بوده و يكي اينكه محبت او به اولاد عبدالمطلب بود، گفت به فك و فاميل هاشم مى رسيد. حالا اينجا ما يك سؤال از تاريخ مى كنيم و آن اين است كه نزديكترين كس او داداشش عقيل بود، اين را بارها شنيده ايد كه عقيل يك روزى در زمان حكومت برادرش آمد و گفت كه به من كمك كن من زن و بچه زياد دارم و دستم خالى است نمى توانم اداره كنم. علي به او گفت كه ببين، يك كاروان دارد رد مى شود. گفت آره دارد رد مى شود. گفت در اين كاروان پر از اجناس قيمتى است، به تو شمشير مى دهم بيا برو جنگ كن، نگهبان هاشم را بگش و اموال را بردار. گفت برادرم، تو مرا امر به قتل و جنايت و سرقت مى كنى؟ گفت پس چه چيزى مى خواهى؟ گفت از بيت المال مى خواهم. علي گفت باشد. عقيل هم پير بود چشمانش كور شده بود، علي يك دانه آهن در آتش

گذاشت، داغ که شد گفت بگیر، او هم خیال کرد که کیسه پول است دستش را آورد به دستش چسبید ناله اش بلند شد و گفت پول نمی دهی دستم را می سوزانی؟ گفت این آتش، نماینده آتش قیامت است. حالا چطور علی محروم می شود از این ریاستی که خدا در غدیر به او داده، به عنوان اینکه این اموال بیت المال را به فک و فامیل هایش می دهد و آن وقت تاریخ جواب داد.

ظهور یاب منتظران ۵۲۷۴ - فایل صوتی ۶۱۰۳ - درس اول - شیطان چقدر سرش شلوغ است!! عَنهُ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَّا يُوقُظُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ مَرَارًا فَإِنْ قَامَ كَانَ ذَلِكَ وَالْأَفْحَجُ الشَّيْطَانُ فَبَالَ فِي أُذُنِهِ - كتاب وسائل الشيعه جلد ۸ صفحه ۱۵۹، کتاب محاسن برقی جلد ۱ صفحه ۸۶، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۲ صفحه ۳۳۴ است.

سلسله روات: محمد ابن حسین از صفوان ابن یحیی از علاء از محمد ابن مسلم از ابی عبدالله امام صادق. فرمود که **أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَّا يُوقُظُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ مَرَارًا**، به متشرعین می گوید که شب ها برای نماز شب گاهی خوابتان می گیرد و از قلم می افتد **فَإِنْ قَامَ كَانَ ذَلِكَ وَالْأَفْحَجُ الشَّيْطَانُ فَبَالَ فِي أُذُنِهِ** وگرنه بیدار نشد، شیطان دو پای خود را باز می کند و در گوش او ادرار می کند. خب اینجا اولاً شیطان که جسمیت ندارد و بعد هم اینکه ادرار ندارد و بعد هم اینکه نماز شب اینقدر مهم است که متشرع را متدین را به این حالت می رساند که شیطان در گوش او بشاشد. یک مسئله دیگر هم هست؛ آیا شیطان یک دانه است یا چندتا است؟ برای یک و نیم میلیارد مسلمان باید یک و نیم میلیارد شیطان درست بشود، آیا این ممکن است؟ می خواهند ترویج فروع بشود اما **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** اعتراض می کند.

(فایل صوتی ۶۴۲۵ - درس دوم) سؤال: شیطان ادرار دارد؟ بزهکاران که تا صبح بیدارند، از ابلیس دورند. کتاب صحیح مسلم است که این چند روز مورد بحث قرار گرفته، از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. اربابان حدیث: عثمان ابن ابی شیبہ و اسحاق از جریر از منصور از ابی وائل از عبدالله. عبدالله گفت **ذُكِرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ پِيش پِیغمبر صحبت از مردی شد که شب تا صبح را خوابیده نَامَ لَيْلَةً حَتَّى أَصْبَحَ**. پیغمبر چه نظری داد؟ گفت **ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنَيْهِ** می دانی این چرا خواب مانده؟ به خاطر اینکه شیطان در گوش هایش ادرار کرده است. یک سؤال تاریخ این است که مگر شیطان ادرار دارد؟ مگر شیطان جسم دودی نیست؟ دود چگونه ادرار دارد؟ صحبت های بعدی این است که می گوید هر کس شب تا صبح بخوابد، شیطان در گوش او ادرار می کند، خیلی ها شب تا صبح بیدار هستند و کارهای شیطانی هم انجام می دهند، اینهایی که بیدار هستند با آن کسی که خواب است چه فرق می کند؟ هر دو مورد تهاجم شیطان هستند. شب تا صبح لهو و لعب دارند، فسق و فجور دارند، فحشا دارند. تمام محاربین، منافقین و خوارج عهد رسول الله، همه آنها قائمین به لیل بودند، شب زنده دار بودند بعد شد **إِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ**، یعنی ابن ملجم مرادی که در مسجد کوفه خوابیده بود و هنوز اذان صبح نشده بود بیدار شد، در زمان آخرین موعد نماز شب، بعد علی را که زد، وقتی که ابن ملجم خواب بود آیا شیطان به جای مستراح در گوش او ادرار می کرد یا نه وقتی که بیدار بود و جنایت کرد؟ در گوش ادرار کردن، حاکی از این است که حرف حق به گوشش فرو نمی رود، گوشش کر است. نه کر فیزیکی بلکه کری که منطق در آن نمی رود. آیا خود شیطان بی منطق است؟ متشرعین این را جواب

بدهند، که بعد ادرارش در گوش انسان باعث شود که آدمی سر به طغیان و شورش بگذارد. شیطان آن موقعی که در زمره ملائک بود و عبادت خدا را می کرد آیا شیطان بود یا رحمان بود؟ بعد که واقعه آفرینش انسان آمد، شیطان به گوش های آدم و حوا ادرار کرد یا نه بقول مختاریون خودشان به انتخاب خودشان، این کار را کردند؟ دزد که شب ها را برای دزدی بهتر می داند شب زنده دار است و شیطان کاری به او ندارد، عمل او جرم است ولی شیطان با او کاری ندارد. پس این از چه کسی دستور می گیرد؟ فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، این فجور، مگر سرپرستش شیطان نیست؟ کسانی که شب ها می نشینند و برای فردای مردم توطئه می کنند، آیا شیطان با اینها کاری ندارد؟ ندارد دیگر! چون گفت کسی که خواب باشد شیطان با او کار دارد. ولی اینکه اینها عملکردشان شیطانی است اینجا معلوم نیست پاسخ شریعت چیست! شب تا صبح قرآن را ویراستاری کردند و به میل خودشان اینطرف و آنطرف کردند، آیا شیطان حضور نداشت و به سر و صورت آنها نشاشید که یک چنین دسته گلی به آب دادند؟ اگر این احادیث و روایات در اتاق جراحی عدم تطابق، کالبدشکافی بشود متوجه می شویم که گوینده اینها یا پیامبر هست یا نیست. یکی از این دوتاست: اگر پیامبر است، مجبور است که یک چنین حرف هایی بزند. چه کسی او را مجبور کرده است؟ فَالْهَمَهَا. الْهَمَهَا مال کیست؟ مال خداست. پس پیغمبر هیچ تقصیری ندارد. اگر هم به پای او بسته اند که دینی که همه اش بند و بست باشد و خشت اول آن در زمان رسول الله کج قرار گرفته پس چگونه می تواند انسان را خوشبخت کند و به آن وعده اولیه برساند که قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَقْلِحُوا است؟

(فایل صوتی ۶۹۶۳ - درس اول) چگونه شیطان ادرار می کند؟ کتاب ارشاد القلوب جلد ۱ صفحه ۱۸۱، از رسول خداست. مَا نَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالْشَّيْطَانِ فِي أُذُنَيْهِ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُفْلِسًا وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَلَكٌ يُوقِظُهُ مِنْ نَوْمِهِ كُلِّ لَيْلَةٍ مَرَّتَيْنِ يَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَفَعُدَّ لِتَذَكَّرَ رَبَّكَ فَفِي الثَّالِثَةِ إِنْ لَمْ يَنْتَبِهْ يَبُولُ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ. جزء جوک های دینی است! پیغمبر اینها را طبق کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِم می گوید. اگر یک نفر الان از عهد هزار و چهارصد و چهل و چهار سال قبل زنده بشود و به اینجا بیاید از عقول شما تعجب می کند، آن موقع اینقدر سطح عقل پایین بود. بعد پیغمبر برای اینکه دلداری هم بدهد می گفت اکثر اهالی بهشت خل و چل ها هستند، واقعا اگر این را نمی گفت، و ما می گفتیم، اهانت بود ارتداد بود ولی خود پیغمبر گفته است. این رسول الله چقدر مرد خوبی بود. حالا تو بگو قرآنی که برای خل و چل ها آمده کلمات و سخنان و سیره و سنتی که از رسول خدا برای آدم های سفیه و ابله آمده آیا به درد امروزی ها می خورد؟ متشرع را بگو، بگو قضاوت کن. بعد می گوید قرآن فراسوی راه بشر است، چی چی آن فراسو است؟ آخر چه می خواهد بگوید؟ عدم تطابقش، ناسخ و منسوخش؟ عقل این کتاب را رد می کند، نه این کتاب را، بلکه همه کتاب های آسمانی را، نه این دین را بلکه همه ادیان را. بندگان خدا یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر مچل شدند دست یک مشت الهاماتی که به آنها رسیده، گفته من خدا هستم به مردم این را بگو! الان هم خیلی ها هستند، الان خیلی ها هستند که ادعا می کنند من پیغمبر هستم، من امام زمان هستم، خیلی ها هستند! آن زمانی که من یازده سال در زندان بودم بدون مرخصی و درمان و وکیل، آنجا خیلی ها را پیش ما می آوردند که ادعا می کرد من امام زمان هستم، ادعا می کرد من خدا هستم، منتها مردم دیگر الان عاقل شده اند و نمی پسندند، اگر چند صد سال قبل بود

می پذیرفتند! همان که برای یکی از همین هایی که ادعا کرده بود، حالا اسمش را نمی خواهم بیاورم، الان طرفدار دارد، او هم از حوزه علمیه نجف در آمد که اول گفت من نایب امام زمان هستم، بعد گفت خود امام زمان هستم، بعد گفت پیغمبر هستم. حالا تعجب است امروز یک چنین شخصی اینطور طرفدار داشته باشد ولو در اقلیت، خیلی عجیب است! معلوم می شود که مخ ها تکان خورده، تکیده شده است. خب رسول خدا فرمود: هیچ کس تمام شب را با خواب سپری نمی کند مگر اینکه شیطان در دو گوش او شاش می کند. خب ببینم خواب دست انسان است یا نه؟ قرآن چه می گوید؟ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (۲۳ روم) خوابت می آید اراده اوست، بی خوابی به سرت زده اراده اوست، قرص خواب می خوری می خوابی اراده اوست، می خوری اثر نمی کند اراده اوست. آیا آدم بی اختیار شیطان در گوشش می شاشد؟ ای خوش انصاف! این ادبیات است که به ما رساندی؟ خب حالا شیطان شاش دارد؟ این هم یک حرف مهمی است! شیطان خلقتش آتش است بعد يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ الْمُخْتَلَفَةِ به هر شکلی در می آید، آیا آتش که سیرت اولیه شیطان است ادرار دارد که در دو تا گوش خواب رفته ادرار کند؟ بعد چرا در دو تا گوش او؟ باید برود در دو تا چشمش بشاشد که چشمش را باز نکند از خواب بیدار نشود و نرود نماز شب بخواند. و روز قیامت چنین کسی مفلس و تهیدست حضور خواهد یافت. خب، آیا این عدل است؟ کسی نماز شب نخواند باید به جهنم برود؟ خب واجبش می کردی! چرا گفتی مستحب است؟ چرا خواب را به مردم مسلط کردی؟ محاجه ام با خداست نه با رسول الله! رسول الله هم بنده خدا مظلوم بود، او هم در این الهامات گیر کرده بود! مگر پیغمبر نصف شب وقت نماز شب به درب خانه امیرالمؤمنین نیامد درب زد و گفت خواب هستید؟ چرا نماز شب نمی خوانید (۴۰۴۶)؟ امیرالمؤمنین حرف مستدل زد. یکی از آن جاهایی که نشان می داد با پیغمبر زاویه داشت همین است؛ گفت اگر خدا اراده می کرد ما از خواب پا می شدیم، پیغمبر راهش را کشید رفت مدام در خیابان و کوچه که راه می رفت می گفت، مدام حرف امیرالمؤمنین را تکرار می کرد، بعد یک آیه هم در ضدش خواند. خب کسی که نماز شب نخوانده به جهنم می رود. و احدی نیست مگر اینکه فرشته ای او را هر شب دو بار بیدار می نماید. چطوری بیدار می کند؟ با کابوس؟ بله دیگر، خواب وحشتناک می بیند از خواب می پرد، این هم از فرشته رحمت، این هم از فرشته مزاحم! پس معلوم شد که شما خواب بد می بینید تقصیر فرشته های خداست. و می گوید ای بنده خدا از خواب برخیز و بنشین تا یاد و ذکر خدا نمایی (دو دفعه صدا زده)، و در بار سوم اگر برنخاست شیطان در دو گوش او می شاشد. یعنی دقیقاً همکاری شیطان و فرشته! این را در ذخیره محاجهات داشته باش. وقتی می گویم همه آنها از یک قماش هستند؛ نه ملک و وجود دارد، نه فرشته ای وجود دارد، نه جنی وجود دارد و نه شیطانی وجود دارد، همه اش دست مایه الهاماتی است که می شود. الان هم در مسائل علمی همین است، الهام می شود. الان طرف آمده می گوید که بعد از کهکشان ما کهکشان دیگری است و بعد کهکشان دیگری! خب تو چطوری دیدی؟ کره زمین به این ریزی، چطور علم منبعث از این کره خاک فهمیده که بعد از این کهکشان باز هم کهکشان هست. کهکشان می دانی یعنی چه؟ یعنی هر آنچه که بالای سرت ستاره است، این کهکشان ماست، خورشید و ماه مال کهکشان است، بعد می گوید پشتش را دیده ایم یکی دیگر است. خب چطوری پشتش را دیدی؟ وقتی می گویم سیاست، علمیت و دیانت به درد نمی خورد، چون همه اش فرضیات مخابره شده از غیب است، غیب به

معناى اينكه نبود، از غيبت مى آيد.

(فایل صوتی ۷۱۴۱ - درس هفتم) آیا شیطان همیشه شاشو است؟. کتاب الترغيب والترهيب، از پيامبر است. ذکرِ عُنْد النَّبِيِّ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَةً حَتَّى أَصْبَحَ قَالَ ذَاكَ رَجُلٌ بَالُ الشَّيْطَانِ فِي أَذُنَيْهِ گفتند يك نفر از آشناها شب تا صبح مى خوابد. آیا اين تجسس نيست؟ اينها مومن هستند كه پرونده سازى و جاسوسى مى كند؟ مگر قرآن نمى گويد وَ لَا تَجَسَّسُوا (۱۲ حجرات) جستجو نكنيد مردم را؟ بعد پيغمبر نمى زند در دهانشان كه به شما چه مربوط است، يارو در خانه اش خوابيده، تو رفتى در خانه نگاه كردى كه اين خواب است؟ از سوراخ ديوارش ديدى؟ اينها را تخطئه نمى كند، آن بدبخت را تخطئه مى كند. چه مى گويد؟ مى گويد آن فردى است كه شيطان در هر دو گوشش ادرار كرده! أَذُنَيْهِ دو تا گوشش. ببينيد، مردم معاصر پيغمبر باور مى كردند كه شيطان در گوش مى شاشد، شيطان همراه آميزش، او هم در انجام وظيفه زناشويى شريك مى شود. دقت كن! شيطان شاش دارد، شيطان آلت تناسلى دارد، شيطان مى آيد كنار سفره با تو هم غذا مى شود، شيطان غذا مى خورد، شيطان مى آيد در نماز شريك نمازگزار است، يعنى نماز مى خواند ديگر! چطور آنجا در آميزش كه مى آيد يارو را همراهى مى كند، يعنى خودش آلت پيدا مى كند، و به درون فرو مى كند، آن وقت اينجا به اين معنا نيست كه در نماز خوان وارد مى شود؟ خب او هم يعنى نماز مى خواند ديگر، هماهنگ با اوست، او ركوع مى كند اين هم ركوع مى كند، او به سجده مى رود اين هم به سجده مى رود، او قنوت مى كند اين هم قنوت مى كند، او قيام مى كند اين هم قيام مى كند.

درس دوم - يكي از دريچه هايي كه تاريخ را به امر رسالت بدبين مى كند امثال اين بيانات است: عِنْدَ تَفْسِيرِ سُورَةِ الْأَنْعَامِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سَعِيدٍ ابْنِ أَبِي سَرْحٍ وَ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ذِكْرٌ فُنُونًا أَضْرَبْتُ عَنْ ذِكْرِهَا فَلَمَّا نَزَلَتْ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ الْآيَةِ أَمْلَاهَا رَسُولُ اللَّهِ فَعَجَبَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْ تَفْصِيلِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَقَالَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَكُتِبَ هَكَذَا نَزَلَتْ فَشَكََّ عَبْدُ اللَّهِ وَ قَالَ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ صَادِقًا فَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ كَمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ وَ لَيْنَ كَانَ كَاذِبًا لَقَدْ قُلْتُ كَمَا قَالَ وَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ - كتاب تفسير الخطيب الشربيني كه سراج المنير اسم آن است جلد ۱ صفحه ۵۰۵، كتاب مجمع الزوائد از هيئى جلد ۹ صفحه ۶۸، كتاب تفسير البغوى جلد ۲ صفحه ۱۱۶ است.

سلسله روات آمده است كه عِنْدَ تَفْسِيرِ سُورَةِ الْأَنْعَامِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سَعِيدٍ ابْنِ أَبِي سَرْحٍ يَكِي از كُتَابِ هَفْت گانه عبدالله ابن سعيد ابن ابى سرح است. وَ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ذِكْرٌ فُنُونًا أَضْرَبْتُ عَنْ ذِكْرِهَا فَلَمَّا نَزَلَتْ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ مى گويد وقتى كه پيغمبر اين آيه را آورد كه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ الْآيَةِ تا آخر آيه، أَمْلَاهَا رَسُولُ اللَّهِ اين را پيغمبر مى خواند و مى گفت و او مى نوشت، بعد فَعَجَبَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْ تَفْصِيلِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ اين كاتب مى گويد من وقتى كه در مورد خلقت انسان تعجب كردم گفتم فَقَالَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ اين يعنى خودش اين را گفت. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَكُتِبَ هَكَذَا نَزَلَتْ فَشَكََّ عَبْدُ اللَّهِ وَ قَالَ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ صَادِقًا فَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ كَمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ گفت پيغمبر آدم خوبى است ولى وقتى كه به او وحى مى شود به من هم مى شود. خب، اين مى گويد كه فَتَبَارَكَ

اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ به من الهام شد، به پیغمبر گفتم و پیغمبر گفت چیز خوبی است آن را در قرآن وارد کن! این هم می گوید من این آیه را بلد نبودم دفعته به ذهنم رسید، بعد می گوید شاید این بر من وحی بوده! وَلَئِنْ كَانَ كَاذِبًا لَّقَدْ قُلْتُ كَمَا قَالَ وَارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ می گوید اگر پیغمبر راستگو بود در انتقال کلمات فوقانی به تحتانی که وحی سرجایش محفوظ است ولی اگر دروغ می گوید من مشابه کلمات قرآن را گفتم و او گفت بنویس. وَارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ این شخص وقتی که این حرفها را اشاعه داد پیغمبر دستور داد که او را بکشند و او شبانه از مدینه گریخت و به مکه رفت، در زمانی که مکه در تصرف ابوسفیان بود. پیغمبر بعد از فتح کعبه وقتی که وارد مکه شد این شخص، کاتب قبلای؛ عبدالله ابن سعید ابن ابی سرح رفت و به پرده خانه خدا چسبید یعنی تحصن کرد، به حساب اینکه اینجا بلد امین است و کسی به کسی کاری ندارد. وقتی پیغمبر وارد شد سراغ تک تک آنها را گرفت که با او مقابله می کردند را گرفت از جمله همین، گفتند دخیل کعبه شده، فرمود او را بکشید. یعنی کشتن این کاتب قبلای نیست که افشاگری کرده بلکه شکستن حرمت خانه ای است که خود اسلام برایش تجلیل آورده تبلیغ کرده و آیه آورده است. نتیجه می گیریم که؛ همان که یکبار هم عرض کردم چندتا گزینه هست: یکی اینکه پیغمبر گفت همه شما در بغل هایتان شیطان دارید، گفتند تو هم داری؟ گفت من هم دارم منتها من با شیطان کشتی می گیرم و او را زمین می زنم. این را در ذهن داشته باشید. و یکی اینکه در جاهای مهم زندگی پیغمبر، جبرائیل که می گویند در رأس ملائکه بوده اقدامی نکرد کاری نکرد از جمله در غزوات پیغمبر، خب پیغمبر وقتی جبرائیل را دارد و میلیارد میلیارد فرشته دارد برای چه کشته می دهد؟ آن هم آدم های بدرد بخور مثل حمزه عموی پیغمبر، مثل این است که شما در بانک، در خانه یا در جیب یک عالمه پول دارید بعد بروی گدایی کنی چگونه می شود این را تحلیل کرد؟ یا اینکه سران قوم در اتاق فکر کنار بدن پیامبر اکرم جمع شدند، پیغمبر مدام می گفت بروید اتاق را خالی کنید بروید به سپاه اسامه ابن زید پیوندید که برای جنگ با غرب لشکر کشیده بود و اینها نرفتند، چرا آنجا جبرائیل حضور پیدا نکرد که اینها را از بین ببرد یا آنها را بترساند؟ یا در سم دادن به پیغمبر چرا وجودش دیده نشد؟ یا وقتی که پیغمبر برای وصیت نویسی تقاضای قلم و کاغذ کرد و آن آقای شماره دوه پیغمبر اهانت کرد و گفت این خُل و چل است به حرفش گوش ندهید، چرا جبرائیل دیده نشد؟ می گویند جبرائیل قیافه واقعی اش را می خواست نشان موسی ابن عمران بدهد، یک روزی موسی به جبرائیل گفت که تو همیشه نور هستی؟ صدا هستی؟ گفت نه! گفت می توانی جسم واقعی خود را نشان بدهی؟ گفت بله! گفت فردا صبح کنار دریا بیا (منظور همین رود نیل) تا من خودم را نشان بدهم. فردا صبح آمد جبرائیل پرده را کنار زد و موسی ابن عمران دید که پای جبرائیل ته این رود است و سرش در ابر است بعد موسی کلیم الله ترسید و فرار کرد. خب این جبرائیل کارایی ندارد، اینجا محل مکث است چون که جبرائیل امتحانش را بد پس داده بنابراین به آنچه آورده نمی توان اعتماد کرد. حالا اینها گذشته و تاریخ است اما الان وضعیّت خود ما؛ ما که هزار گرفتاری داریم، فقط ما نه، اصلاً جامعه اسلامی، یک و نیم میلیارد مسلم، این همه بدبختی، فقر، نقاوت، جنگ، کرونا، درد بی درمان، چرا جبرائیل، چرا قرآن کمکشان نمی کند؟ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ! - هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ که می گوید قرآن بیمارستان است شما را شفا می دهد رحمت می دهد. چرا مردم هیچ خیری نمی بینند و همه را به میلیاردها سال بعد؛ به قیامت و رستاخیز

و معاد حواله می دهند و بعد در آنجا بهشت و جهنم است و تو اینجا زمین گیر و نابود می شوی عوضش به بهشت می روی! از بهشت چه کسی خبر آورده؟ جز اینکه پیغمبر در سفر فضایی گفت دیدم!، خب آن هم که ماکت بهشت بود، به چه دلیل؟ به دلیل اینکه وسعت بهشت و جهنم اینطور که خود روایت می گوید آنقدر زیاد است که سر و ته آن پیدا نیست. یادتان هست در یکی از نسخه ها بود که در بهشت درختی است که اگر شما با اسب شبانه روز بخواهی دورش را بگردی یک سال طول می کشد، می دانی من چه می گویم؟ به بایگانی نسخه ها مراجعه کنید. خب وقتی یک درختش فقط این است بعد چندان از این درخت ها در بهشت هست؟ پس بهشت باید اصلاً طول و عرض و مساحت و محیطش قابل تصور نباشد، پس پیغمبر چطور اینها را دیده؟ برای همین می گویم ماکت بوده، حالا غیر از اینکه باز گفتند هنوز بهشت و جهنم خلق نشده، بقول دین مردم از اینجا به برزخ می روند. برزخ جایی است که بین دنیا و آخرت است، همه می میرند و آنجا جمع می شوند تا صور اسرافیل بدمد و قیامت برپا بشود. بنابراین باز هم به شما می گویم این حدیث را تفسیرها و کتاب های اهل سنت آوردند یعنی همان هایی که این کتاب در دامنشان نوشته شده یعنی در زیر لحاف مادر جان عایشه و بعد به دست خط خلیفه سوم عثمان، و بعد باز آن نسخه را که یادتان هست فردا صبح شهادت پیغمبر، بعد از دفن پیغمبر یکی از آقازاده ها علی را در خیابان دید و گفت که دیشب تا صبح خوابیدیم تا قرآن را جمع آوری کردیم. خب این جمع آوری از تولید به مصرف بود دیگر، یعنی در منزل عایشه تولید می شده بعد به وسیله عثمان به نام قرآن اشاعه پیدا می کرده! این درس خیلی مهم است یعنی مستنداتش محکم است، مورد توجه و اعتماد یک میلیارد مسلمان است بلکه بیشتر چون شیعه یک پنجم است و چهار پنجم سنی است از این یک و نیم میلیارد یا بعضی ها می گویند دو میلیارد، نمی دانم، البته خیلی ها یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً بودند، خیلی. در این سال های اخیر، دهه های اخیر، سده های اخیر، خیلی ها بخاطر همین از اسلام برگشتند، امثال این احادیث آنها را به شک می انداخت و چون در کتاب های معتبر اهل سنت هست و بعد گفتند که خب اینها در کتاب های اهل سنت است آن کتاب مقدس را هم اهل سنت نوشتند و اشاعه دادند که الان در خانه شیعیان هم به عنوان کتاب مقدس یکی یکدانه یا چندتا هست، بعد برگشتند همانطور که به شما یک بار هم عرض کردم، چندبار گفتم که اسلام رفت قسمتی از اروپای شرقی را تسخیر کرد که از جمله اسپانیا و قسمتی از ایتالیا که اینها در کتاب های تاریخ هست به نام فتوحات اسلام در غرب می توانید مراجعه کنید، بعد کم کم عمر بنی عباس که به پایان رسید چون بنی عباس آنجا را فتح کرده بودند و قدرت به دیگران انتقال پیدا کرد آنها هم از زیر شمشیر بنی عباس نجات پیدا کردند و کم کم به مسیحیت برگشتند که دین آبا و اجدادشان بوده.

ظهور یاب منتظران ۵۲۷۵ - فایل صوتی ۶۱۰۴ - درس اول این فایل با موضوع کلم الناس به علت بازخوان به درس دهم فایل ۱۱۳۰ ملحق گردید.

درس دوم - پیامبر محدوده تکیه بر خدا را از جبرائیل می پرسد و فرشته وحی پاسخ می دهد: اَلْعِلْمُ بَانَ الْمَخْلُوقِ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ - کتاب معانی الاخبار صفحه ۲۶۱/۱، کتاب

بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۳۸، کتاب کنزالدقائق جلد ۱۳ صفحه ۳۰۸ است.

رسول خاتم از جبرائیل که از عرش به فرش وحی می‌آورد پرسید توکل چیست؟ خیلی در باب توکل، احادیث و آیات و اینها داریم. حالا اینجا می‌خواهد که پرده را کنار بزند، گفت ای جبرائیل توکل یعنی چه؟ جبرائیل گفت اَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، دشت اول را بگیر؛ جبر مطلق! دانش، در دست بشریت به کارش نمی‌آید، برای همان می‌گوییم که علمیت بر فناست همین است. اَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ این قسمت دوم است، یکی درباره علم بود که تو نداری و یکی درباره اعطاء بود! نه می‌توانی به کسی کمک کنی و نه می‌توانی نکنی، او اراده می‌کند. او اراده کرد که پیغمبر بعد از غزوه‌ای که غنائم را آوردند به عمر یک پول قلمبه داد، یادتان هست؟ در سلسله دروس هست. عمر گفت که اوه چقدر زیاد است من احتیاج ندارم. پیغمبر گفت نه، داشته باش. از این طرف وقتی اعلان قانون زکات شد پیغمبر برای گرفتن زکات به روستاها و شهرها نیرو فرستاد؛ می‌دهد و نمی‌دهد. خب این چندتا شد؟ دوتا. وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ عملی شدن ناامیدی دست خودش است. وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، چرا؟ ببین، اِدْعُونِي خیلی فراگیر است تنها پول نیست، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ فَقِيرٌ آن نیست که می‌گوید بده در راه خدا و دستش را پیش شما دراز می‌کند، آن هم هست، اما فقر تحقیق شده، فقر مبسوط است که شامل اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و امنیتی می‌شود. فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ این از آن بحث‌های صد در صد جبر مطلق است. طرف به خودش زحمت نمی‌دهد دایرة المعارف را یک مرور کند ولی قضاوت می‌کند چون قضاوت سریع است اما تحقیق و بررسی زمان‌بر است، ولی اینها که وقت ندارند. آن شخص رفته بیرون، آنقدر دارد آنقدر آنجا را بهشت می‌داند و این طرف را جهنم می‌داند که دیگر نمی‌تواند برود متون اسلام را مطالعه کند. پس در تعریف توکل چه شد؟ توکل، امر خداست. فَتَوَكَّلْ عَلَى...، فَتَوَكَّلْ امر است، توکل کن مثل أَقِمِ الصَّلَاةَ نماز بخوان. فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ از همه چشم‌پوش اگر متوکل هستی، به هیچ کس دل نبند که اگر از اطرافیان بی‌مهری دیدی برای سخت نباشد که انگار از کوه به پایین پرت شدی، نه! وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ رجاء؛ امید، و همینطور اخفاء سِوَى اللَّهِ، این يَرْجُ یعنی رجاء، امید. این وَ لَمْ يَخَفْ یعنی نترسی. بیم و امید که در بین مردم معروف است که از هارت و هورت ممنوع خودت نترس و امید را از دست نده. وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ طمع برای خداست، تو طمع داری که مریض هستی شفایت بدهد، فقیری ثروت بدهد، ناآرامی آرامش بدهد. وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ این هم یک آیه‌ای از قرآن که خیلی مهم است، آن آیه درباره توکل است بعد از مجموعه دارد که زیرمجموعه آن اِدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ. وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ است. متوکل کسی است که انگار دستش در دست خداست. این هم از عدم تطابق‌ها است.

(فایل صوتی ۶۵۲۲ - درس اول) معنای واقعی جبر مطلق که قابل فهم برای هر طبقه‌ای است. کتاب بحارالانوار

جلد ۶۸ صفحه ۱۳۸ است. این مبحث احتمال بازخوان دارد. این هم که می‌گویم بازخوان برای آنهایی است که کتاب دایرة المعارف را تنظیم می‌کنند که تکرار در آن نیاید و الا بعضی از کلمات اهل بیت هست که هر چقدر تکرارشان می‌کنیم باز تازه است. چون کارآمد روزانه است. مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ اَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا

يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَلَا يَرْجُ وَلَا يَخَفُ سِوَى اللَّهِ وَلَا يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ أَزْ رَسُولِ أَكْرَمِ اسْت. پیامبر از جبرائیل پرسید مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ این توکل که زیربنای توحید است این چیست که اینقدر سفارش می کنی؟ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. در آیات، تکراری هم زیاد دارد. پیغمبر پرسید و جبرائیل جواب داد و گفت أَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ تَوَكُّلَ مِي دَانِي يَعْنِي چَه؟ یعنی مخلوق نه می تواند ضرر بزند و نه نفعی ایجاد کند. می بینی چقدر قشنگ! من تعجب می کنم که متشرع می آید می گوید که تو تبلیغ جبر مطلق را می کنی. بابا اسلام تبلیغ جبر مطلق را کرده است! چقدر ما از این اسناد در دایرة المعارف جمع کردیم. مخلوق نمی تواند از خودش و دیگری رفع ضرر و خطر کند و یا اینکه منافع را تأمین کند. یعنی ای آقای که به دنبال روزی می روی اگر او اراده کرده امروز پول گیرت می آید و سود گیرت می آید و گرنه ضرر می کنی. وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ نه می تواند بدهد و نه می تواند ندهد. در داد و ستدها، در قبض و بسطها. وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ بَه بَه چقدر جریان قوی شد. می گوید باید عملی کند یعنی عملی می شود! عملی می شود یاس و ناامیدی از مخلوق. وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ یعنی دائماً این یأس عمل می شود. یعنی الان نیاز داری؛ قرض، ندارم؛ وام، ندارم؛ کمک، ندارم؛ صدقه، ندارم؛ دوا درمان آقای دکتر، ندارم! از کرونا فرار کن واکسن بزن دوباره می آید، حالت چطور است؟ مدام تو مأیوس می شوی! فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ جبرائیل دارد می گوید داستان را شنیدی که برایت گفتم. بر این بشر هیچ عملی نمی تواند بکند سِوَى اللَّهِ غیر از خدا! وَلَا يَرْجُ وَلَا يَخَفُ نه امید دارد به کسی، نه می ترسد، نه خوش بین است. این متوکل است ها، یادت باشد تعریف توکل است. همه آن را خدا تنظیم می کند. وَلَا يَرْجُ رَجَاءً وَلَا يَخَفُ خَوْفًا، سِوَى اللَّهِ وَلَا يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ نمی توانی چشم داشت به کسی داشته باشی. در حقیقت منتظر واقعی، منتظر مخلص این است ها! بقیه مردم هم به این چارچوب رسیده اند، منتهای مراتب دارالغرور است، یعنی اینکه فهمیده ولی خودش را زده به خواب! فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ جبرائیل چقدر قشنگ باز شد کرد، خدا پدرش را بیامرزد.

(فایل صوتی ۶۸۰۰ - درس دوم) همتای أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ است. کتاب بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۳۷۳، از رسول خداست. شاید این درس بازخوان باشد ولی بعضی از دروس برای یادآوری، بازخوانش خوب است. خاتم النبیین جبر مطلق را باز می کند: أَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ می گوید بدان! در بازگشایی مفهوم توکل است. توکل: تکیه کن به خدا. امر قرآن است؛ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷ شعرا)، وعده قرآن است؛ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالِخُ أَمْرِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳ طلاق). معنا می کند؛ توکل یعنی اینکه بدانی أَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ. طور دیگر هم می شود آن را خواند! خود علم را معنا می کند، مثل أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ و آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ مثل آن است، این طوری هم می شود معنا کرد. أَلْعِلْمُ مَجْمُوعاً عِلْمٌ بَه این معنا است که بدانی همنوع تو نمی تواند به تو ضرر بزند و منافعی برای تو ایجاد کند و چیزی به تو بدهد و چیزی را از تو دور کند، یعنی بشر هیچ! این دقیقاً معنای ای هیچ ز بهر هیچ در هیچ مپیچ است. می گوید مخلوق تو مضر تو نیست بلکه خالق اوست که نقش ضرر رسان را به او داده تا تو را اذیت کند. وَلَا يَنْفَعُ

چشم نبند به کسی که به تو منفعت برساند که او به اراده خدا حرکت می کند. مگر در نسخه ها نداشتیم که خیر به امر خدا به هدایت خدا عمل خیر انجام می دهد (۳۳۴۱)؟ آیا نداشتیم که گفت خیر مغرور نشود، این خودش نیست که کار خیر می کند بلکه خداست که او را به کار خیر وادار می کند؟ وَ لَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى چشم از مردم ببند، مردم اگر بتوانند گلی به سر خودشان می زنند، وَ لَا يَمْنَعُ اگر به چیزی نمی رسی، تقصیر را به گردن کسی نینداز، وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ کلاً مأیوس باش از مردم! ما داریم با مردم زندگی می کنیم، ابتدای زندگی با مردم محیط خانواده است، از همدیگر در خانواده توقع نداشته باشید، اگر اراده حق باشد آنها با تو همراهی می کنند. فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ. چقدر توکل عجیب و غریب است، توکل شعار نیست، بلکه مکتب فکری است. می گوید من توکلم به خداست. اینطوری توکلت به خداست؟ ها؟ این طوری که الان این نسخه نبوی برای تو پیچیده شد، تو اینطوری توکل می کنی؟ وقتی که همونعت روی اعصاب می رود به هم نریز و بدان که المأمور معذور او مأموریت دارد که تو را اذیت کند. اگر می بینی که حکومت به میل تو حرکت نمی کند خدا نمی گذارد! خدا را فراموش نکن قدر قدرت است، ابر معیشت است. پس چشم پوشی کامل از خلق!

ظهوریاب منتظران ۵۲۷۶ - فایل صوتی ۶۱۰۵ - درس اول - محدوده ریاست خدای زمین قابل شمارش است و

منتظر به دنبال کشف حقایق هدایت کننده آفرینش است: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ

وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ - سوره لقمان آیه آخر است.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ می گوید فعالیت خدا در این میدان است، در نزد او ساعت است. ساعت چند تا بعد دارد؛ ساعت قیامت، ساعت ظهور، ساعت بلا، ساعت راحتی، کلاً هر چیزی را که می خواهد به سوی خلق ارسال کند با ساعت تنظیم شده و می گوید الآن ساعتش نرسیده است. وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ بَارَانِ می دهد، وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ می داند که جنین در شکم مادر چیست! خوب است یا بد است، خوشبخت است یا بدبخت است، مؤنث است یا مذکر است. وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا و می داند که شما فردا چه به دست می آورید. تَكْسِبُ؛ کسب. وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و می داند که شما در کدام شهر و کشور و قاره می میرید. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ خداوند دانا و خبره است یعنی در کار خودش مدبر و مدیر است. حالا این شناسنامه خدای زمین است، اگر بخواهیم بگوییم که فرمانروای هستی چنین موقعیتی و مسئولیتی دارد خلاف جبروتیتش است چون این تعریف در حوزه مادیات و در چارچوب آب و خاک است. علم ساعت را می داند، این علم ساعت می داند خلاف عظمت کبریایی است چون او علم ساعت نمی داند، او ساعت می سازد، او علم را بنا می کند. و باران می فرستد، باران فرستادن که کاری ندارد الآن برای ابرهای مصنوعی باران ایجاد می کنند، بعد این شغل خدا هم هست. و می داند که در ارحام، در رحم ها چیست، خب این را هم که دکترها می دانند، می برند تست و عکسبرداری و می گوید که این که در رحم تو است دختر است، پسر است، سالم است، مریض یا علیل است. وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ و می داند که شما چه به دست می آورید. این چه به دست آوردن را هم قدرت ها می توانند با نصب دوربین ها بدانند که شما وضع کسب و کارت چیست. غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و می داند که شما کجا می میرید. اینها را فال بین، جادوگر، ساحر، ستاره شناس، منجم و.. همه می دانند،

پيش بينى هاى پيش پا افتاده است. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ خدا خيلى مى داند و خبره است.

(فایل صوتی ۷۱۸۸ - درس سوم) پس پيشگويى هاى گذشته چه مى شود؟. كتاب صحيح بخارى [۱۰۳۹]. رسول خدا فرمود: کليد غيب پنج چيز است که کسی جز خدا آنها را نمی داند: کسی نمی داند فردا چه رخ خواهد داد. بين مى گوید کسی، نمی گوید غير از خدا و معصومين. پس چرا معصومين از آینده پيشگويى کردند؟ جواب بده! مى گوید غير از خدا نيست. چطور پيغمبر مى گوید: بعد از من خانواده مرا نابود مى کنند تا جايی که فریاد مى زنند و محمد! کسی جواب آنها را نمی دهد. يعنى من هم پيش مسلمان ها و طرفدارهايم حرمت ندارم که به حرمت من زنند، نکشند، آتش زنند. چطور گفتند که برای اسلام آغازی است و پایانی، پایانش که رسيد، طرفداران اسلام، امت محمدی، مساجد را خراب مى کنند، خدا را لعنت مى کنند، قرآن ها را آتش مى زنند؟ چطور امام صادق مى گوید: فرزندم مهدی که بياید دين جديد، کتاب جديد، سنت جديد و قضاء جديد مى آورد؟ کسی نمی داند در رحم ها چه خواهد بود. اين هم که صنعت و تکنیک و علم پزشکی درش را باز کرده، از اولی که نطفه منعقد مى شود در عکسبرداری هاى تصويری نشان مى دهد که اين بچه دختر است يا پسر است، سالم است يا مريض است. چه شد؟ يعنى اينها خدا شدند؟ کسی نمی داند در رحم ها چه خواهد بود. کسی نمی داند فردا چه کارى را انجام خواهد داد. اين يعنى جبر مطلق! يعنى هر کارى من مى خواهم مى شود. يادت هست اميرالمومنين، مظلوم اولين و آخرين در هنگام حرکت به صفين مردم را برای رفتن به جنگ با معاويه تهيج مى کرد تحريک مى کرد تحريص مى کرد. چه گفت؟ گفت: اى مردم پيروز هستيم، بعد سرش را آورد پايين و يواش گفت ان شاء الله! چون مى داند اين خدا دروغگو است، خلف وعده مى کند، مى دهد جلو مى کشد عقب، برو جلو، على را جلو داده، على فاميل هاشم را در جنگ هاى مختلف کشت، سران عرب را کشت، بزرگان قريش را کشت، به خاطر همين کارش، على یک عالمه دشمن دارد. به خاطر همين کارش، خليفه اول نمی شود. به خاطر همين کارش، از اعتلاى غدیر خم محروم مى شود. به خاطر همين کارش، خانه اش را آتش مى زنند، زنش را مى زنند، خانه نشينش مى کنند. به خاطر همين کارش! برو بالا! پسرش را به خاطر اين مى کشند. آیا ابى عبدالله نگفت آخر گناه من چيست؟ به قشون يزید گفت، به اهل کوفه که شيعه حسين و حسن و على ابن ابیطالب بودند گفت: من گناهی کردم بگويد من بدانم! من بدانم چه گناهی کردم؟ آیا آدم کشتم، دزدی کردم، به نوامیستان تعدی کردم؟ گفتند نه، فقط یک گناه داری. گفت: چيست؟ گفتند: فرزند على هستی. حالا على چه گناهی کرده است؟ به امر اين خدا، به هل دادن هاى پيغمبر، دشمنان اسلام را کشته! کسی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مُرد. کسی نمی داند که چه زمانی باران خواهد آمد. مگر در دين قانون نماز باران نداريم؟ مگر اين نيست که مى گوید نماز را بخوانی، سلام نماز را نداده باران مى آید؟ خب اين علم به باران آمدن نيست؟ نمی داند طبق اين اصول دين من الان نماز باران بخوانم، باران مى آید! آیا اين علم غيب نيست؟ بگذريم از اينکه سال هاى سال است متشرعين و متدينين ايران نماز باران مى خوانند، مى گوید نشان به همان نشانی که کف رودخانه ها چاک چاک شده و داريم در اين تلویزیون مى بينيم، کف سدها چاک چاک شده، بعد هم برای اينکه اذيتت کند و بگويد نماز باران تابع نسخه الدُّنيا مَعْكُوسَةٌ هست، یک جاهاى باران مى فرستد و زندگى شان را مى شويد و مى برد. مى گوید نه به آن شوری شور و نه به اين بى نمكى، خدا دقيقاً اين است، خدای زمين

یا شور است یا بی نمک است، حد اعتدال ندارد. بعد آن وقت مردم را توصیه می کند معتدل باشید. معتدل یعنی چه؟ یعنی اَعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى (۸ مائده)، میانه رو یعنی عادل. آیا خدا میانه رو است؟ بین همه ملت های کره زمین یک طور نگاه می کند؟ یا یک جایی اینقدر آب می آید، اینقدر باران می آید که مردم برای یک ساعت دیدن آفتاب له می زنند و یک جا هم اینقدر آب نمی آید باران نمی آید که در اثر نیامدن باران میکروب ها می آیند؛ چه برای حیوانات، چه برای انسان ها و چه برای درخت ها. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ: لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الْأَرْحَامِ، وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ. می گوید داد زن سینه ات می گیرد. لات های قدیم هم می گفتند: حرص نخور شیرت خشک می شود. حالا صحبت ماست، داد زدن من تقصیر خودم نیست، در اثر خواندن اینها و بیانش انقلابی در درونم ایجاد می شود که نمی فهمم، نباید داد بزنم. حرص و جوش هم که می خوریم شیرۀ جانمان خشک می شود: استخوان، خراب. مغز، خراب. چشم، خراب. دندان، خراب. ریه، خراب. کبد، خراب. کلیه، خراب. مردۀ متحرک! منتها من یک جور مردۀ متحرک هستم، این متشرعین و متدینین ایران هم یک جور مردۀ متحرک هستند. من و تو که شاگردان دانشگاه الهیات ظهور هستیم در اسباب و ابزار مادی مردۀ متحرک هستیم، یعنی حق ما را ندادند. این متشرعین و متدینین در اعتقادات، مردۀ متحرک هستند. خوشبختانه در این خصوص هم چقدر از اهل بیت سند داریم.

درس دوم - تمامی خزانه ها در اختیار خداست و کسی را یارای رقابت با والی نخواهد بود: اَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - سوره مؤمنون آیه ۷۲ است.

خب چه می گوید؟ می گوید ای پیغمبر تو از اینها خراج می خواهی؟ خراج؛ معمولاً یک حاکمی که به کشور دیگر حمله می کند و تسخیرش می کند خراج می خواهد. باج و خراج شنیده اید؟ می گوید فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ خَزِينَةُ خدا بهتر است، خزانه حق مملو است. وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهنده است. حالا اینجا بحث روی این است که آیا ما خراج می دهیم؟ بله! چطوری می دهیم؟ اِنَّا لَمُعْرُمُونَ، ما داریم غرامت می دهیم. غرامت همان خرج است. خرج سفر، سفر ناخواسته و سفر تحمیلی به این دنیا چقدر است؟ خرجش همین است؛ بیچارگی ها، بدبختی ها، گرفتاری ها و بیماری ها، این خرج است، بعد می گوید خراج خدا بهتر است. خب خراج خدا چیست؟ خَيْرٌ! آخر در این عالم خیر هست؟ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ رزق می دهد به بهترین وجهی. این یعنی تمام آنهایی که از گرسنگی می میرند یا بخاطر نداشتن درآمد به کارهای خفیف، ذلت بار، هولناک و ترسناک متوسل می شوند آیا اینها از خدا خیر دیدند؟ فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ؟ بعد دوباره تکرار می کند وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ خدا بهترین روزی دهنده است. بهترین روزی دهنده یعنی با احترام، بهترین غذا، بهترین درآمد، بهترین خانه، بهترین اتومبیل و بهترین ازدواج را به شما می دهد. آیا چنین است؟ خراج خدا خیر است! یا رسول الله آخر اینجا خیر وجود ندارد که خراج خدا خوب باشد. وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ خدا به مردم کوفت می دهد، خَيْرُ الرَّازِقِينَ نیست، بلا می دهد، آزار و فشار می دهد. اینها کجا خَيْرُ الرَّازِقِينَ است؟

ظهوریاب منتظران ۵۲۷۷ - فایل صوتی ۶۱۰۶ - درس اول - نگاهی از سه زاویه بر والی که ارتباطات فوقانی و تحتانی را معنا می کند: اَلَا وَ اِنِّیْ اَنَا اَبُوکُمْ اَلَا وَ اِنِّیْ اَنَا مَوْلَاکُمْ اَلَا وَ اِنِّیْ اَنَا اَجِیْرُکُمْ - کتاب امالی شیخ

مفید جلد ۳ صفحه ۳۵۳، از رسول الله است.

أَلَا وَإِنِّي أَنَا أَبُوكُمْ بِدَانِيْدَ كِه مِن بَابَاي شَمَا هِسْتَم. أَلَا وَإِنِّي أَنَا مَوْلَاكُمْ هَم بَابَا هِسْتَم وَ هَم حَاكِم. اَيْن آخِرِيش مِهَم است
أَلَا وَإِنِّي أَنَا أَجِيرُكُمْ مِي گويد هَم بَابَاي تُو هِسْتَم، هَم وَلِي تُو هِسْتَم وَ هَم نُوكر تُو هِسْتَم. خِيَلِي مِهَم است هَا! اَن وَقت
حَكَاَم اسلامِي در خَلَفَاي گزِشْتِه؛ بَنِي اَمِيَه، بَنِي مِرْوَان وَ بَنِي عَبَّاس چَطُورِي حَكُومَت كِرْدَنْد؟ اَيْنجا رَسْمَا پِيغمبر دارد
مِي گويد وَ إِنِّي أَنَا أَجِيرُكُمْ، اَيَا نَمِي گُويِي كِه فَلَانِي رَا اَجِير كِرْدَنْد اَيْن كَار رَا بَكُنْد؟ يَئِنِي يَك چيزِي بِه او دَادَنْد تَا اَمِر اَيْن
رَا اِنجَام بَدَهْد. خَب حَالَا يَك سَوَال اَنَا أَبُوكُمْ اِگر تُو بَابَايِي، اَيَا بَابَا نَبَايْد دِلوَاپَس خانوادَه اش باشْد؟ مَا كِه قَائِل هِسْتِيْم تُو
نَمِرْدِه اِي، تُو در مَكَان مَقْدَس زَنْدگِي مِي كُنِي، اَيَا از دَسْتت كَارِي سَاخْتِه نِيست؟ چَطُور اَيْن هَمه رِوَايَت وَ حَدِيث دَارِيْم
كِه بَرُويد مَدِينَه النَّبِي اِنجا حَاجَت بَگِيرِيْد بَعْد پِيغمبرِي كِه مَا قَائِل هِسْتِيْم زَنْدِه است اَيَا نَمِي تِواند حَاجَت بَدَهْد وَ درْد
اَيْن اَمْتَش رَا نَمِي خِواهد دِوا كُنْد؟

درس دوم - آنقدر در غيبت، فضا آلوده و قضا چندينش آور است كه به طور علني حق و باطل جايشان را عوض

كرده اند: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ الْحَسَنِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ
مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ لِي عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ذَاتَ يَوْمٍ أَنْتَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا قُلْتُ عِنْدَكَ أَوْ
عِنْدَ اللَّهِ قَالَ عِنْدِي وَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - كِتَاب بَحَارِ الْأَنْوَار جلد ۳۷ صفحه ۲۹۹ است.

سلسله رِوَات: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ الْحَسَنِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ ابْنُ يَحْيَى
عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ از بابايش، عَنْ جَدِّهِ. اَيْن يَك خَبَر زَنْدَه تَارِيخ است. قَالَ قَالَ لِي عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ذَاتَ
يَوْمٍ مِي گويد يَك رُوزِي با خَلِيفَه دُوم حَضْرَت آقَاي عَمَر تَنها بُوْدِيْم وَ باهم صَحْبَت مِي كِرْدِيْم وَ گُپ مِي زَدِيْم، أَنْتَ وَاللَّهِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا عَلَي اِنجا بُوْد، عَمَر بِه او گُفْت أَنْتَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا بِه خُدا قَسَم تُو اَمِير مُؤْمِنان هِسْتِي.
أَمِيرُ يَئِنِي چِه؟ يَئِنِي حَاكِم. حَقًّا هَم يَئِنِي حَق تُو رَا مَا گِرْفْتِيْم. اِعْتِرَافَاتِ تَارِيخِي خِيَلِي بَد است. قُلْتُ عِنْدَكَ أَوْ عِنْدَ
اللَّهِ اَمِير گُفْت اَيَا نَزْد تُو حَق هِسْتَم يَا نَزْد خُدا؟ قَالَ عِنْدِي وَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى گُفْت مَرْدَم چِه هِسْتَنْد، هَم پِيش مِن
وَ هَم در نَزْد خُدا تُو اَمِير هِسْتِي. حَالَا سَوَال مَا اَيْن است: يَئِنِي بَخَاطِر چَنْد رُوز حَكُومَت اَيْنقَدَر لِحاف مِلانصرالدين
ارزش دارد؟ بَيْن اَبوبَكْر دُو سال، عَمَر دِه سال، عِثْمَان كِه خِيَلِي حَكُومَت كِرْد دِوازدِه سال، عَلِي چَهاريَا پَنج سال، اَيْنكِه
مِي گُويِنْد وَ الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِه الْأَعْدَاءُ يَئِنِي هَمِيْن، يَئِنِي اِگر دَشْمَن از آدَم تَعْرِيف كُنْد اَن حَدِيث واقِعي است.

درس سوم - با اين نسخه تكليف مسلمين روشن شده و آنچه كه به آيندگان رسیده روشنگر اعوجاج اسلام

گرايان مي باشد: حَدَّثَنَا سَهْلُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ الدَّبَرِيِّ عَنْ عَبْدِ
الرَّزَّاقِ ابْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ طَاوُسٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبَّاسٍ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي
طَالِبٍ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ عَلِيُّ وَ أَنْتَ حَتَّى
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَ أَنَا حَتَّى يَا عَلِيُّ مَرَزْتُ بَنَا أَمْسَ يَوْمَنَا وَ أَنَا وَ جَبْرِئِيلُ فِي حَدِيثٍ وَ لَمْ تُسَلِّمْ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ مَا بَالُ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرَبْنَا وَ لَمْ يُسَلِّمْ أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ سَلَّمْ لَسُرَرْنَا وَ رَدَدْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُكَ وَ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ
إِسْتَخْلَيْتُمَا فِي حَدِيثٍ فَكِرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَ عَلَيْكُمَا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ وَ إِنَّمَا كَانَ جَبْرِئِيلَ - كِتَاب

بحارالانوار جلد ۳۷ صفحه ۳۰۶ حدیث ۳۹ است.

سلسله محدثین: حَدَّثَنَا سَهْلُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ هَمِينَ طُورَ آمَدَه تَا عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ ابْنِ هَمَّامٍ وَبَارِزُ هَمَّامٍ وَبِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ طَاوُسٍ رَسَانَدَه، او از پدرش، او از عبدالله ابن عباس که محدث ثقلین و فریقین در شیعه و سنی است. ابن عباس گفت: کُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ كُنَّارِ بَیْغَمِرٍ نَشِیْطَه بُوْدِیْمَ إِذْ دَخَلَ عَلَیَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَی وَارِدَ شَدِّ، فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَامٌ کَرْدَ، بَیْغَمِرٍ گفْتُ: قَالَ وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهَا، فَقَالَ عَلَی عَلَی بِهِ بَیْغَمِرٍ گفْتُ وَ أَنْتَ حَتَّى يَا رَسُولَ اللَّهِ تُوْ هِنُوزَ زَنْدَه هَسْتِی مِنْ رَا جَایِ خُودَتِ دَارِی تَبْلِیغِ مِی کُنِی؟ حَالَا بَیْنِ چَقْدَرِ وَضَعِ خَرَابِ اسْتُ کِه بَیْغَمِرٍ هِنُوزَ کَشْتَه نَشْدَه مَدَامِ دَارِدِ مِیخِ عَلَی رَا مِی کُوبِدِ بَعْدِ هَمِ خِیْلِ رَا حَتِ آن مِیخِ رَا کَنْدَنْدِ وَ دَرِ آشْغَالِی اِنْدَاخْتَنْدِ! قَالَ نَعَمْ بَیْغَمِرٍ گفْتُ بَلَه، وَ أَنَا حَتَّى يَا عَلَی بَلَه، مِنْ تَا زَنْدَه هَسْتِمَ بَایْدِ اَیْنِ کَارِ رَا بَکْنِمَ. مَرَزْتُ بِنَا أَمْسِ یَوْمِنَا وَ أَنَا وَ جَبْرِئِلُ فِی حَدِیْثٍ وَ لَمْ تُسَلِّمْ بَیْغَمِرٍ گفْتُ مِنْ وَ جَبْرِئِلُ یَکِ رُوزِی نَشِیْطَه بُوْدِیْمَ کِه تُو رَدِ شَدِی. اَلْبَتَه جَبْرِئِلُ نَبُوْدَه بَرَا اَیْنِکِه بَیْغَمِرٍ اَلانِ شَرَحِ مِی دَهْدِ وَ مِی گُویْدِ کِه آن آدَمِ بُوْدَه کِه اَیْنِ رَا بَه عَلَی گُفْتَه؛ رَدِ شَدِ سَلَامِ نَکَرْدِ. فَقَالَ جَبْرِئِلُ مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرَرْنَا وَ لَمْ یُسَلِّمْ؟ گفْتُ چَرَا عَلَی اَزِ کُنَّارِ مَارِدِ شَدِ سَلَامِ نَکَرْدِ؟ پَسِ اَیْنِ کَسِی کِه کُنَّارِ بَیْغَمِرٍ نَشِیْطَه بُوْدِ دَحِیَّه اَبْنِ خَلِیْفَه کَلْبِی بُوْدِ، حَالَا عَلَی تَأْیِیْدِشِ مِی کَنْدِ، گُوشِ کَنْ، أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ سَلَّمَ لَسَرَرْنَا وَ رَدَدْنَا عَلَیْهِ گفْتُ اِگَرِ سَلَامِ مِی کَرْدِ مَا جَوَابِشِ رَا مِی دَاْدِیْمَ. بَیْنِ چَقْدَرِ قَشْنِگِ مِی گُویْدِ؛ عَلَی گفْتُ اَی پِیَاْمَبِرِ رَأِیْتُکَ وَ دَحِیَّه اَلْکَلْبِیَّ اَن کَسِی کِه آن رُوزِ پِیْشِ تُو بُوْدِ دَحِیَّه کَلْبِی بُوْدِ. گفْتُ مِنْ خِیَالِ کَرْدِمَ شَمَا دُوتَا خُلُوتِ کَرْدِیْدِ گُفْتِمَ بَا سَلَامَمِ حُوسَاِطَانِ رَا پَرْتِ نَکْنِمَ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ بَیْغَمِرٍ گفْتُ اِنَّهُ لَمْ یَكُنْ دَحِیَّه اَلْکَلْبِیَّ اَوْ دَحِیَّه اَبْنِ خَلِیْفَه کَلْبِی نَبُوْدِ، وَ اِنَّمَا کَانَ جَبْرِئِلُ اَوْ جَبْرِئِلُ بُوْدِ. خَبِ، عَجَبِ آشْفَتَه بَا زَارِی اسْتُ دِیْنِ!

درس چهارم - هم وطن شما که در چشم اعراب، عجم است از علی دفاع می کند: أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ثُمَّ ذَكَرَ فِيهِ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مَا هَذَا لَفْظُهُ وَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا مَعْاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ اَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ اَنَّ النَّبِيَّ قَالَ سَلْمَانُ مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ؟ فَقَالُوا بَلَى وَاللَّهِ نَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ فَاَنَا اَشْهَدُ بِهِ اَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ عَلَیْ اِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ هُوَ الْاَمِيرُ مِنْ بَعْدِي - بحارالانوار جلد ۳۷ صفحه ۳۳۱ است.

سلمان هم یک ماجرای وسیعی داشت، نمی دانم اینطوری که می گویند سلمان در وقت مُردنش سیصد سال عمر داشت، نمی دانم، می گویند. بقول علما الْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ به گردن آن کسی که گفته. سلمان، زرتشتی بود و در استان فارس در ایران بود، بعد دید زرتشتیت اشباعش نمی کند بعد رفت یهودی شد، مسافرت و هجرت کرد و پیش خاخام رفت، به شهرهای یهودی نشین رفت بعد دید این هم اشباعش نمی کند بعد رفت مسیحی شد. کشیش، پاپ و اسقف، همه را دید، باز دید اشباعش نمی کند، هماهنگ با طلوع اسلام پیش پیغمبر آمد. این را داشته باش! عرب ها نژادپرست هستند یعنی غیر خودشان را نمی توانند ببینند، برای همین هر وقت لشکرکشی می کردند، در هر کشوری قشنگ حمام خون راه می انداختند و بعد هم که برمی گشتند آنهایی از مردان که زنده ماندند برای بیگاری می آوردند و زنان بودند که به عنوان کنیز و غنایم جنگی، به خانه هایشان می بردند؛ دفاع از حقوق بشر! هر کس که در لشکر

مهمتر بود، آن خوشگلترش را می برد، دیگر به سرباز پای پیاده یک دانه می رسید که فقط کار خانه اش را بکند. سلسله روایت حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّزَّاقِ از معمر از زهری از سعد ابن مسیب ذَكَرَ فِيهِ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ از سلمان فارسی نقل کردند. اینقدر این عرب ها به سلمان متلک گفته بودند و حتی او را با کنایه و اشاره آزارش می دادند که آخرش پیغمبر به دادش رسید و گفت: السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ گفت این که ایرانی نیست، این عرب است و داخل خانه ماست و جزء اهل و عیال ماست. ناقل می گوید سلمان فارسی در محضر پیامبر نشسته بود و یک جای دیگر می گوید نه، بعد از شهادت پیغمبر بود. قَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا مَعْاشِرَ الْمُسْلِمِينَ آن موقعی که سر حکومت دعوا بود و همه در مسجد جمع شده بودند سلمان گفت ای مردم! أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ وَبِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ قَسَمَتَانِ می دهم به خدا و پیغمبر اَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ؟ آیا پیغمبر نگفت که من عجم نیستم؟ عجم یعنی غیر عرب یعنی ترک و لر و هر زبان و هر نژادی می شود عجم. گفت ای مردم آیا پیغمبر نگفت من اهل خانه اش هستم؟ اهل خانه یعنی اینکه نزدیکترین کس. فَقَالُوا بَلَى وَاللَّهِ نَشْهَدُ بِذَلِكَ گفتند بله شنیدیم که پیغمبر گفت. قَالَ فَأَنَا أَشْهَدُ بِهِ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ سلمان گفت: همان طور که الان شهادت می دهید که این حرف را از پیغمبر شنیدید من هم گواهی می دهم که پیغمبر گفت عَلِيُّ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ هُوَ الْأَمِيرُ مِنْ بَعْدِي علی جلودار پرچمدار بیرق دار زهاد است، پیشقراول است. زهد را برای کسی می گویند که دنیا را طلاق داده و علی هم که می دانید دنیا را سه طلاقه کرد بعد هم وقتی به حکومت پنج ساله رسید همان غذای دیروزش را می خورد. غذای دیروزش چه بود؟ می گفتند که نان خشک را در یک دستمال می گذاشت، سرش را هم مهر و موم می کرده که کسی از روی دلسوزی یک روغنی روی این نان نمالد که نرم بشود و در یک جای دیگر هم که گفته اند علی نانش را با سر زانویش می شکسته یعنی اینقدر سخت و استخوان بود. سلمان گفت من از پیغمبر شنیدم که این را گفت و علی را به عنوان پیشوا قرار داد و گفت علی پیشوای روسفیدان روسفید کسی است که از امتحان، سرافراز بیرون آمده یعنی حواریون. و فرمانروای بعد از من است. دیگر به این واضحی بگوید؟ وَ هُوَ الْأَمِيرُ مِنْ بَعْدِي.

ظهور باب منتظران ۵۲۷۸ - فایل صوتی ۶۱۰۷ - درس اول - چگونه عقل کل و خاتم انبیاء، نفر دوم قرار می گیرد؟: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَقْبَلَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ أَلَيْكَ جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَبْلَكَ؟ قَالَ وَ قَبْلَ عِيسَى وَ مُوسَى فَقَالُوا وَ قَبْلَ عِيسَى وَ مُوسَى قَالَ وَ قَبْلَ سُلَيْمَانَ وَ دَاوُدَ ... أَجْعَلُهُ أَمِيرَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَسْكَنَ الدُّرَّةَ فِيهِ فَسُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ - کتاب بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۳۳۲ حدیث ۷۵ است.

از عبدالله ابن عباس که معرّف حضورتان هست. قَالَ أَقْبَلَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ گفت به علی نزدیک شدیم فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ أَلَيْكَ جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ گفت امیرالمؤمنین را دیدی؟ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلِي گفت امیر مؤمنان قبلاً عنوان رجال ظهوری بوده. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَبْلَكَ قَالَ وَ قَبْلَ عِيسَى وَ مُوسَى فَقَالُوا وَ قَبْلَ عِيسَى وَ مُوسَى قَالَ وَ قَبْلَ سُلَيْمَانَ وَ دَاوُدَ این امیر مؤمنین خیلی اسم بزرگی است، خیلی! بعد تقیه را نگاه کن؛ پیغمبر اینجا می گوید قبلی ها با علی به امارت و ولایت و وصایت بیعت کردند تا برسد به آدم، همه آنها تبعیت کردند.

حالا سؤال اینجاست که وقتی آدم خلق شد خدا به او گفت أَجْعَلُهُ أَمِيرَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَسَكَنَ الدَّرَّةَ فِيهِ فَسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ. قبل از خلقت آدم، علی، امیرالمؤمنین بود. حالا یک سؤال داریم این تعاریفی که پیغمبر از علی می کند امر را مشتبه می کند به این که آیا امیرالمؤمنین بالاتر است یا پیغمبر؟ بعد یک مسئله دیگر، و آن این است که چطور با این وضوح و روشنی امارت او را قبول نکردند؟ یعنی در زمان های گذشته که علی به وجود نیامده، بزرگان از رجال ظهوری او را می شناختند به او احترام می کردند، بیعت می کردند به امارت، بعد وقتی که نوبت امارت ظاهری رسید گفتند که تو دو سه تا نقص داری. آیا آنها نمی دانستند که نقص دارد؟ ها؟ گفتند تو جوان هستی، سبک است که پیرمردها زیر بیرق تو بروند، خیلی کشتی و همه از تو دق دلی دارند، شوخی هم می کنی، اُبَهِت یک رئیس جمهور و یک رهبر را نداری. بعد علی همین روایت را استناد کرد، گفت جوان هستم؟ اسامه ابن زید برای جنگ تبوک سرلشکر شد چون پیغمبر اولش با اینها رفت و نتوانست خیلی کشورگشایی کند. به شما هم عرض کرده ام که دامنه اروپا بود، او سنش از علی خیلی کمتر بود. در محاجه علمای شیعه به علمای سنی می گویند که چطور پیغمبر اسامه را که سنش پایین تر از علی بود به امارت لشکر انتخاب کرد آن وقت علی را به عنوان امیر حکومت قبول نمی کند؟

درس دوم - چگونه با چنین راویان مستندی، بی میلی ها شکل می گیرد؟: عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُخَالِفُ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي كَافِرٌ وَ الْمُشْرِكُ بِهِ مُشْرِكٌ - کتاب بحار الانوار جلد ۳۸ صفحه ۹۰ حدیث ۳ است.

سعید ابن جبیر از عبدالله ابن عباس و او از رسول الله نقل می کند الْمُخَالِفُ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي كَافِرٌ وَ الْمُشْرِكُ بِهِ مُشْرِكٌ، بین اینجا ظرافت خیلی زیاد است ها! حواست را جمع کن، البته این در آیه غدیر هم آمده؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، آنجا به مخالف علی می گویند کافر و اینجا هم پیغمبر دارد می گوید. با این احادیث ما چگونه حکام قبلی را قبول کنیم، در عین اینکه من برای آنها احترام قائل هستم و برای آنها تعظیم می کنم، چون مسئله شیعه و سنی برای من مطرح نیست، ما می خواهیم تاریخ را بشکافیم جلو برویم و علت را پیدا کنیم که چرا این دین موفق نشد پیروانش را به سمت وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ هدایت کند؟ گفت هر کس منکر علی باشد کافر است. و این مهم است که وَ الْمُشْرِكُ بِهِ مُشْرِكٌ کسی که به علی مشرک باشد مشرک است. معمولاً به بت پرست مشرک می گویند چون بت پرست بت را که نمی پرستند، بلکه این تندیس خداست! اسم یکی را خشم می گذارند، اسم یکی را خوشحالی، یک دانه را رزق، یکی را صلح و یکی را جنگ. اینجا با ظرافت کامل، پیامبر از کنارش رد می شود یعنی می گوید حکایت علی، حکایت خداست.

درس سوم - چرا برای معرفی ملائکه، از افسانه بهره برداری می کنند؟ وقتی کسی نمی تواند ببیند چه کاری از دستش برمی آید؟: خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مُخْتَلِفَةً وَ قَدْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ جَبْرَيْلَ وَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ عَلَى سَاقِهِ الدَّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَى الْبَقْلِ - کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۷۳ حدیث ۱۶۹ است. - سوره فاطر آیه ۱

کلام خدا را در قرآن تفسیر می کند الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا... و ادامه می دهد. حالا امام صادق بازش می کند و می گوید خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مُخْتَلِفَةً خدا همه جور فرشته دارد، وَ قَدْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ جَبْرَائِيلَ می گوید پیغمبر فقط جبرئیل را می دید. جبرئیل را دارند توضیح می دهند که چه کسی بود؛ وَ لَهُ سِتُّ مِائَةٍ جَنَاحٍ او ششصد بال دارد، عَلَى سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَى الْبَقْلِ می گوید همه این پاهایش پر از مروارید است. ببینید اگر در زمین مروارید، زمرد، طلا و نقره هست پس چطور آن کسی که بقول دین هفت طبقه آسمان را می رود اینها را به کار می برد؟ مگر مافوق بشر نیست؟ خب اینها را که بشر هم دارد! جبرائیل را همه جور تعریف کرده اند ولی هیچ کدام باب عقل مردم نیست، أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی همین! جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا اینجا می گوید فرشته، پیغمبر است و رسالت دارد. حالا یک سؤال؛ آیا جبرئیل به تنهایی نمی توانست کاملاً، مرتباً، جامعاً حرف خدا را به مردم برساند؟ جبرئیل که می تواند به قیافه دحیة ابن خلیفه کلبی در بیاید، خب در طول هزاران سال، ده ها هزار سال برای چه پیغمبران را فرستاد؟ خود جبرائیل هر بار به قیافه یکی در می آمد یک عده را جمع می کرد و دوباره بالا می رفت.

(فایل صوتی ۷۱۳۴ - درس نهم) این همه راه رفتی که جبرائیل را ببینی؟. کتاب توحید شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۱۱۶، از امام صادق است. عَنْ حَفْصِ ابْنِ غِيَاثٍ ... قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى)؟ قرآن است، سوره نجم آیه ۱۸، هر آینه به تحقیق رسول خدا دید از آیات بزرگتر و پروردگارش را. نشانه های خدا را دید. قَالَ: رَأَى جَبْرَائِيلَ عَلَى سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَى الْبَقْلِ لَهُ سِتُّ مِائَةٍ جَنَاحٍ قَدْ مَلَأَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، می گوید لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۱۸ نجم) جبرائیل است. بین هفت طبقه آسمان را رفته با معراج، در معراج، برای معراج، که چه؟ که جبرائیل را ببیند. خب جبرائیل که وردست توست، جبرائیل که مدام در خانه توست، می گویی برای جبرائیل پستی بگذارید (۵۵۰۰)، جبرائیل می آید زیر لحافت (۴۵۶۵). همه اینها اسنادی است که در دایرة المعارف ظهور داریم. حالا بلند شدی این همه راه رفتی که جبرائیل را ببینی؟ می گوید نه قیافه واقعی را ببیند. قیافه واقعی چیست؟ رسول خدا جبرائیل را دیدند که بر ساق او دُری مخصوص مانند شبنمی که بر سبزه یافت می شود، جبرائیل دارای ششصد بال بود. خوب دقت کن، لطیفه های دینی را ببین! جبرائیل دارای ششصد بال بود که بین آسمان و زمین را پر کرده بود. آیا قیافه واقعی جبرائیل این است؟ خب لازم هست که به آسمان بروی و یک چنین هیكلی را ببینی؟ خب کاری ندارد، از همین زمین شروع می کرد می رفت به آسمان، شما در زمین هستی، نگاهش می کردی. پیغمبر چطور این جبرائیل را دید که بین زمین و آسمان ششصد بال دارد؟ اگر در آسمان بوده زمین را از کجا دیده؟ اگر در زمین بوده آسمان را در کجا دیده؟ همه اینها نشان می دهد که تخیل بوده است.

درس چهارم - درهای آسمان باز می شود و زائر رجال ظهوری به حاجت روائی می رسد: وَ عَنِ الصَّادِقِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَيْرِ نَوَامًا - کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۰، از امام صادق است.

صادق الوعد می گوید: إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَيْرِ نَوَامًا درهای آسمان باز می شود، لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ یعنی هر کس به نجف اشرف می رود آنجا درهای آسمان باز می شود. می گوید فَلَا

تَكُنْ عَنِ الْخَيْرِ نَوَامًا می گوید آنجا که می روی نکند خوابت بگیرد تمرکزت را از دست بدهی و حواست پرت بشود. باز اینجا یک سؤال از تاریخ می آید و آن این است که درهای آسمان برای زیارت کنندگان علی ابن ابیطالب باز می شود، ولی برای خودش باز نشد، ها؟ متشرع باید جواب بدهد. بیست و سه سال خانه نشینی کرد و در آن بیست و سه سال کارهای خفیف، سبک، پیش پا افتاده و کار عمده، بتا و کشاورز را می کرد و دست هایش پینه می بست، پینه ها باز می شد سر باز می کرد و خون می آمد. وقتی هم بعد از بیست و سه سال وارد معرکه حکومت شد پنج سال جگرش را خون کردند له و لورده اش کردند که بگوید خدایا مرا ببر! حالا چرا برای علی درهای آسمان باز نشد؟ درب آسمان برای اجابت دعاست! شما وقتی که قنوت می گیرید یا دعا می کنید این کف دست ها را زیر آسمان می گیرید. چقدر علی محتاج کمک بود؟ چقدر؟ بعد می گویند حلال مشکلات، یا مشکل گشا علی!، اصلش بودنش بود، تاریخ نوشته که اینها شکست خوردند و پیروزی مال رقبا و حریفانشان بوده بعد می گوید درهای آسمان باز می شود! می دانید منظور کدام است؟ آن آیه را یادت بیاور که وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ، روزی امیرالمؤمنین موقعی که آسمان بسته است یعنی هیچ کمکی به او نمی شود. کلام ابی عبدالله را یادت هست؟ چه گفت؟ گفت اگر تو به من غضب نکنی کسی به من کاری ندارد. برای حسین چرا درها باز نشد؟ لَتَفْتَحُ لَام تأکید دارد؛ همواره، دائماً، حتماً در باز می شود. آن وقت زائر می رود کرونا گرفته برمی گردد! الآن چقدر از عریضه هایی که به من می دهند کسانی هستند که یا حرم امام رضا رفتند یا عتبات عالیات عراق رفتند. شوخی نیست، جلوی عذاب خدا را ائمه، معصومین و انبیاء نمی توانند بگیرند و دلیلش هم زندگی نامه آنهاست، در زندگی نامه آنها آمده که اینها گرفتار بودند، بعد اجابت دعا هم بر اینها حرام بود. مدام امام سجاد است که ناله می کند، در آن مناجاتش هر کس زرنگ باشد می داند که آبروی خدا را برده! وقتی که می گوید ما مظلومین هستیم. یعنی یک ظالمی هست، وقتی می گوید ما محروم هستیم. یعنی حرمت ما را شکست. بعد آن اَنَا لَمُعْرُومُونَ، اول برای اینها جاری می شود. یادت هست یک روایت و درس داشتیم که گفت هر بلایی هست اول به امام می آید بعد به مأموم!

ظهور یاب منتظران ۵۲۷۹ - فایل صوتی ۶۱۰۸ - درس اول - آزمون های قرآنی در دوره های مختلف بی حرمتی

به خدا بوده است: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ - سوره رعد آیه ۲۸ است. این آیه را زیاد می خوانند و زیاد شنیده اید؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ می گوید بهشت برای آنهایی است که ایمان دارند. خب بقیه اش چه می شود؟ فقط نماز بخوان؟ بقیه دارد؛ الَّذِينَ آمَنُوا! الَّذِينَ آمَنُوا یعنی ایمان آوردی یعنی در بخش دیانت آنهایی که عمل به فروع دین می کنند و در مبحث انتظار یعنی کسانی که در مقاطع مختلف استپ نمی کنند و به جلو می روند، وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اطمینان پیدا می کند قلب هایشان به ذکر خدا. یعنی بیماری قلبی نمی گیرد؟ نه! قلب، اینجا تمرکز وجود است. حالا من از تاریخ یک سؤال می کنم؛ آیا بهتر از زین العابدین، سید الساجدین، غرة عین الناظرین در تقوا داشتیم؟ ها؟ تمام عمرش یا در نماز بود یا در مناجات بود، این هم صحیفه سجاده است، آیا این به ذکر خدا اطمینان قلب نداشت؟ این همه وجودش ذکر خدا بود، خب داشت دیگرها؟ پس چرا دم دروازه دمشق گفت کاش مادر مرا نزیایده بود؟ ها؟ متشرع این را جواب بده! بعد می گوید أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ در یک

ایه دو جا تکرار کرده؛ تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، اینجا هم می گوید آلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ.

درس دوم - اسم خاص رجل ظهوری را نمی توان بر دیگری قرار داد اما رجل ظهوری دیگر، چنین نامی را برای دیکتاتور زمان بکار می برد: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ مَهْ هَذَا اسْمٌ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَمَّاهُ بِهِ وَلَمْ يُسَمِّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ فَرَضِي بِهِ إِلَّا كَانَ مَنكُوحًا - کتاب بحار الانوار است جلد ۳۷ صفحه ۳۳۱ حدیث ۷۳ است. سلسله روات: محمد ابن اسماعیل از سَمَّاه از ابی عبدالله امام صادق. قَالَ دَخَلَ رَجُلٌ گفت وارد شد مردی بر امام صادق فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ گفت سلام بر تو ای امیرالمؤمنین. فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ مَهْ امام صادق تا دید این شخص نام لقب امیرالمؤمنین را به او داد بلند شد ایستاد، فَقَالَ مَهْ هَذَا اسْمٌ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَمَّاهُ بِهِ وَلَمْ يُسَمِّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ و گفت این حرف را دیگر جایی نزنی ها! امیرالمؤمنین، علی ابن ابیطالب است. فَرَضِي بِهِ إِلَّا كَانَ مَنكُوحًا می گوید کسی که به غیر از علی این نام را بر خودش قرار بدهد ملوط است. یعنی همجنس باز است؛ مردی که می خواهد با زنان رقابت کند. حالا ما از تاریخ یک سؤال می کنیم: اینکه امام صادق و یا بقیه ائمه به دشمن های خودشان که در رأس بودند می گفتند السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جواب این چه می شود؟ تقیه است دیگر، ها؟ اگر تقیه است پس دیگر این بیا و برو ندارد و این حرف ها را ندارد که بگوییم هر کس به غیر علی حاضر باشد این عنوان به او مترتب بشود ملوط است.

درس سوم - تکفیر کردن مسلمان، سبب سستی ایمان می گردد؛ مشرک خلاف مؤمن می باشد: أَلْغِيْبَةُ كُفْرًا وَالْمُسْتَمْعُ لَهَا وَالرَّاضِي بِهَا مُشْرِكٌ - کتاب مستدرک الوسائل از محدث نوری جلد ۹ صفحه ۱۳۳ حدیث ۱۰۴۶۲ است. امام صادق است می گوید: أَلْغِيْبَةُ كُفْرًا غیبت کردن کفر است! مگر نمی گویند که اگر اصول را محترم نداری کافر می شوی؟ این غیبت، فروع است، فروع دین است. وَالْمُسْتَمْعُ لَهَا وَالرَّاضِي بِهَا مُشْرِكٌ، شنونده و حاضر در جلسه ای که غیبت می شود مشرک هستند، پس کافر و مشرک مال اولین پایه اصول دین یعنی توحید نیست و به همه چیز مربوط می شود. خیلی راحت کفر و شرک می آید و اصلاً ربطی به آن صدای اولیه پیغمبر ندارد که گفت بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ یا گفت قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا.

درس چهارم - مراتب ایمان ظهوری، پله های معرفت رب است: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ تَقَى الرَّاحَةَ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ سَلِيمٌ اللَّسَانِ - کتاب بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۲۶۲ حدیث ۶۷ است.

رسول اکرم فرمود لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ پیغمبر گفت به راه راست نمی روی مگر آنکه ایمان داشته باشی و ایمان نداری مگر اینکه در قلبت یعنی در بطن وجودت ایمان قرص یا قُرْص شده باشد، و در قلب محکم نمی شود تا آنکه در زبان استحکام یابد. پس چه شد؟ دور زد، اول رفت در جوف انسان، در باطن، بعد دوباره در دهان آمد، خب آن وقت در دهان که می آید می شود منافق دیگر! یعنی منافق هم مثل مؤمن حرکت می کند پس چه فرقی دارد؟ منافق یعنی دو زبان، دو زبانه. فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ هر

کس می خواهد خدا را ببیند وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ و در راحتی قرار بگیرد مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ و آموا لهم سَلِيمُ اللسان کسی که زبانش را نگه دارد دست به جنایت و فجایع نمی زند.

درس پنجم - برای درک «هو» باید خود را به وسایل موعظتی آماده کرد: وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۷۱ حدیث ۲ است.

رسول اکرم فرمود وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قسم به هو که الهی به غیر از او وجود ندارد. مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ می گوید چیزی که خدا به کسی می دهد که بدرخش بخورد آن یک فازی است از حُسن ظَنِّ به خدا وَ رَجَائِهِ لَهُ و امید به او وَ حُسْنِ خُلُقِهِ و خوش اخلاق بودن؛ همه اینها بسته بهم است ها! حلقه های یک زنجیر است. وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ. خب حالا یک تحلیلی بکنیم؛ خیر دنیا و آخرت در حُسن ظَنِّ به خداست، وقتی که خدا أَحْسَنَ کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ را قفل کرده، لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ أَحْسَن، حُسن، احسان، حَسَن، همه اینها از یک ماده لغوی است، چطوری انسان به خدا خوش گمان باشد؟ الان دارد بر گستره کویر افزوده می شود و اهالی دارند کم کم می روند به سمت جاهایی که خوش آب و هواست و جای خوش آب و هوا هم که الان سطح آب آنقدر پایین رفته که طرف به من می گفت ما دویست متر کَندیم و صد متر میله و صد متر هم انباری، می گوید تازه رسیدیم به یک آب که به اندازه شیر آشپزخانه می آید، می گوید آن وقت چطوری ما این برنج هایمان را آبیاری کنیم؟ بعد می گوید حُسن ظَنِّ داشته باشید! آخر می شود آدم له و لورده بشود بعد بگوید آی همه جای من سالم است؟ و به این خدا امید داشته باشد؟ اسمش چیست؟ يَا رَجَاءُ يَا مَرْجَا لِكُلِّ أُمُورِنَا فَرَجًا از دعا های حاج آقا بزرگ بود؛ يَا رَجَاءُ يَا مَرْجَا لِكُلِّ أُمُورِنَا فَرَجًا یعنی ای امید من، ای همه امید من، ای مرکز امید من، فرج بده! بعد حُسن خلق می گوید، حُسن خلق هم آدم وقتی به او خوش بگذرد خوش اخلاق است، وقتی بین در و دیوار فشارش می دهند با خودش دعوا دارد، با خانواده اش می جنگد، با خیابان و کوچه و میدان و بازار و دکان مبارزه می کند. بعد هم می گوید که وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ غیبت نمی کند. وقتی که کسی دین ندارد همه چیزش از بین رفته بعد می گویی که چرا غیبت می کنی؟ چرا دین نداریم؟

درس ششم - چون علمی وجود ندارد پس نباید به یافته های کاذب و مجازی و ظاهری آن دل بست: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَكْفُؤْا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ آدُوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۰ حدیث ۱۲، از امام جعفر صادق است.

مؤمن را تعریف می کند و می گوید آنچه را می دانی نگو و آنچه را نمی دانی به پشت سر بینداز. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ آدُوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ می گوید علم، حَقِّ خداست. یعنی در سیطره حق است، تو چیزی را که می گویی اگر ندانی به جامعه جفا کردی و اگر بدانی خودت را به در دسر انداختی. در یک جای دیگر هم باز گفته است. این تتمه آن روایت است، آن اولش مثل اینکه ناقص بود، یک چیزی بوده که افتاده.

-- کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۳ حدیث ۶ است. می گوید: إِذَا سَأَلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ لَا أَدْرِي وَ لَا

يَقُلُ اللَّهُ أَعْلَمُ فَيُوقِعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا وَتَقِي كَيْفَ سَأَلَ مَنْ كُنِيَ لَا أَدْرِي يَعْنِي نَمِي دَانِم، اَيْن عَاقِلَانِه اِسْت وَلِي نَكُو اَللّهُ اَعْلَمُ. اَيْن شَعَارِ گزشتگان مخصوصاً علماء بود، انتهای کتابشان که امضاء می کردند می گفتند اَللّهُ اَعْلَمُ. می گوید نگو اَللّهُ اَعْلَمُ، فَيُوقِعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا مُخَاطَبِ تُو بَه شَكِ مِي اِفْتَد. اَللّهُ اَعْلَمِ يَعْنِي خُدا بيشتر می داند يعنی می خواهد بگويد که من هم می دانم اما خدا بيشتر می داند. بايد چه بگويد؟ لَا اَدْرِي. اصلاً از بيخ و بن نداريم، علی در آن مناجاتش چه گفت؟ أَنْتَ الْعَالِمُ وَ اَنَا الْجَاهِلُ.

درس هفتم – حواله دادن مردم به ادیان دیگر و دور کردن عامه از باب تقيه: اِجْلِسْ حَتَّى نَتَنَاطَّرَ فِي الدِّينِ فَقَالَ يَا هَذَا اَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هَذَا هَدَايَ فَاِنْ كُنْتُ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَادْهَبْ فَاطْلُبْهُ - كتاب مستدرک الوسائل از محدث نوری جلد ۹ صفحه ۷۴ حديث ۱۰۲۴۴، از ابی عبدالله است.

يارو آمد به ابی عبدالله گفت که بيا باهم دعوای دینی کنیم. فرمود: اِجْلِسْ حَتَّى نَتَنَاطَّرَ فِي الدِّينِ يارو آمد به او گفت بيا در دينمان مناظره كنيم. فَقَالَ يَا هَذَا اَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي گفت ای مرد که آمدی به خیال خودت من را به چالش بکشانی اَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي من دينم را خوب می فهمم و می شناسم مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هَذَا هَدَايَ برای من همه چیز کشف شده. خیلی حرف است ها! يعنی امام حسين کاشف اعظمی بود که همه چیز برایش باز شده بود، اینجا خودش هم دارد می گوید بَصِيرٌ بِدِينِي مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هَذَا. بعد می گوید که فَاِنْ كُنْتُ جَاهِلًا بِدِينِكَ اگر تو دینت را نفهمیدی فَادْهَبْ برو، فَاطْلُبْهُ برو دنبالش. اینجا به دین حواله می دهد نمی گوید اسلام، فَاِنْ كُنْتُ جَاهِلًا بِدِينِكَ اگر دینت را نمی شناسی فَادْهَبْ برو.

درس هشتم – مجادله در دین خلاف قانون لا اِکراه فی الدین است: نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ - از کتاب احتجاج شيخ طبرسی جلد ۱ صفحه ۱۵ حديث ۱ است.

رسول اکرم چه فرمود؟ نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ ما بخاطر دین خدا دعوا می کنیم. مجادله، جدال، يعنی فرهنگ، تفکر، عقلانیت و مشاعر در دین وجود ندارد هر چه هست کتک است. نه اینکه پیامبر تقصیر دارد، نه، این رجال ظهوری از خدای زمین پرده برداری می کردند. می گوید برای به کرسی نشاندن خدای زمین ما دعوا و مرافعه می کنیم و دست به یقه می شویم و آن نهایتش هم شمشیر می کشیم نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ. بعد آنجا می گوید لَا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ به زور نمی شود دین را بر مردم غالب و تزریق کرد!

درس نهم – مگر وحی مبسوط الید و فراگیر نیست؟ پس مشاوره برای چیست؟: مَا اَتَانِي جِبْرِيلُ قَطُّ اِلَّا وَعَظَنِي فَاَخِرُ قَوْلُهُ لِي اِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النَّاسِ فَاِنَّهَا تَكْشِفُ الْعُورَةَ وَ تَذْهَبُ بِالْعِزِّ - منبع: كتاب بحار الانوار علامه مجلسی جلد ۷۰ صفحه ۴۰۸ حديث ۱۳، از رسول خاتم است.

یکی از بزرگترین مباحث عدم تطابق و معارض بودن، همین حدیث است. پیغمبر می گوید هر وقت جبرئیل بر من وارد می شد می گفت که با مردم مشورت کن. چه می شود؟ مگر جبرئیل بی سیم ماوراء نیست؟ مگر پیغمبر سفیر کبیر آسمان نیست؟ پس چرا سفارش می کند به پیغمبر که با مردم مشورت کنید؟ خب آن وقت مشورت با مردم اینطوری می شود که خلیفه دوم واضع آیه حجاب می شود و آن یکی که کاتب بود که فرار کرد آن هم از خودش می گوید. مگر پیغمبر نگفت ما هر چه داریم از وحی است؟ و خدا به ما دستور العمل داده، در نسخه ها داریم که حتی برای بند

کشف‌هایمان و برای کوچکترین نیازمان خداوند حکم داده است، بعد اینجا چطور می‌گوید مشورت کن؟ بعد پیغمبر مشورت هم کرد اما چه شد؟ آیا موفق شد؟ آیا در باب غدیر مشورت نکرد؟ اسنادش را در کتاب داریم. آیا در باب جنگ‌های مشورت نکرد؟ دیدی جناب آقای عمر به پیغمبر چه گفت؟ یادت هست که در جنگ تبوک پیغمبر لشکر عظیم اروپا را دید، با عمر مشورت کرد و گفت چکار کنیم، برگردیم یا حمله کنیم؟ عمر هم که معطل این بود که پیغمبر را سنگ روی یخ کند، طبق نوشتار تاریخ این را می‌گویم والا من عمر را دوست دارم، گفت اگر تو به خدا وصل هستی پس چرا از من می‌پرسی؟ یعنی یک لحظه پیغمبر سپاه قدرتمند غرب را دید مشورت کرد که بمانیم یا برویم؟ گفتند برگردیم برویم تا با یک تجهیزات بیشتر و نفرات بزرگتر و زیادتر برگردیم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۰ - فایل صوتی ۶۱۰۹ - درس اول - تویخ شدگانی که به دنبال الله می‌روند در حالیکه اله ناشناخته شما را بر جهانیان برتری می‌دهد: قَالَ أَعْبَدُوا اللَّهَ أَنْبِئَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ -
سوره اعراف آیه ۱۴۰ است.

قَالَ أَعْبَدُوا اللَّهَ أَنْبِئَكُمْ رَسُولَ اللَّهِ گفت غیر از الله انتخاب می‌کنید؟ أَعْبَدُوا اللَّهَ أَنْبِئَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ غیر الله را دنبال می‌کنید؟ إله، آلهه؛ کعبه مورد نظر انسان در جستجوی آینده! این هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اگر الله است که نکرده، فضیلتی که بر جهانیان داده برای طرفدارانش چه هست؟ شناخت هر موجود و شخصیت و هویتی از آثارش تعقیب می‌شود و اثرگذاری حکومتِ الله در بین خلائق به وسیله کتاب در عدم تطابق کار را به منازعه نفسانی کشانده است.

(فایل صوتی ۶۶۹۱ - درس اول) اگر فضیلت است پس چرا مردم می‌گریزند؟ سوره اعراف آیه ۱۴۰ است. قَالَ أَعْبَدُوا اللَّهَ أَنْبِئَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، موسی ابن عمران است، کلیم الله، به مردمش می‌گوید: آیا غیر خدا را انتخاب می‌کنید که شما را اله باشد در حالی که شما را برتری داده است بر عالمین؟ کلمات انبیاء همانند یکدیگر است، یعنی وقتی که موسی به قومش می‌گوید آیا به غیر خدا را پرستش می‌کنید، طبق فاکتور قرآنی؛ لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (۲۸۵ بقره) کلام همه مبلغین و منادیان توحید خاکی است. اگر به مردم فضیلت داده، چرا آنها از خدا می‌گریزند؟ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ دو عالم است، یعنی هم در عالم ماده و هم در قیامت و معاد و حشر و نشر، فضیلت و برتری شما بیشتر است. در این آیه نکات مهم قرار دارد! اگر بگوییم فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بعد زمانی و مکانی‌اش در محدوده حیات موسی ابن عمران است، قیامت را چه می‌گویید؟ طبق این گفته قرآن آنجا فضیلت پیروان کلیم الله بر سایر امم بالاتر است. اگر این طور باشد مقایسه بین دو دین پیش می‌آید که چگونه پیامبر، خاتم النبیین است و دینش خاتم الادیان و مکمل ادیان گذشته است! این آیه، این کلام را نقض می‌کند. سوال این است که آیا مردم از فضائل و مناقب و اشراف و اکرام و اطعام و انعام بدشان می‌آید؟ هرگز! پس چرا می‌گریزند؟ أَعْبَدُوا اللَّهَ أَنْبِئَكُمْ إِلَهًا به خاطر اینکه فضیلتی نمی‌بینند، همه‌اش شعار است، طبل تو خالی است. ادیان و مذاهب برای مردم معاصر و آیندگان چه کردند؟ چه گلی سر بشریت زده‌اند؟ وقتی کسی می‌گوید من نماینده خدا در زمین هستم باید طبیب باشد، مهندس باشد، شافی باشد، اقوی باشد، آرحم باشد، اکرم باشد، اتقی باشد، اشجع و اعلم باشد. می‌گوید معصومین اعلم زمان هستند. اعلم

در چه؟ فقط در فقه و اصول است؟ در حلال و حرام است یا در تمام نیازمندی‌های مردم؟ یادتان هست که یک نسخه‌ای (۳۶۹) از ائمة الهداة المهدیین داشتیم که می‌گفت تو می‌توانی فقیه خود باشی، بر طبق این اساس نامه هر چه برای تو بد است حرام است و هر چه برای تو خوب است واجب است؟ کلّ آورده‌های ادیان همین است که چکار بکنی و چکار نکنی! وقتی که می‌گوید حلال آن است که به تو منفعت برساند پس جهانشمولی را مطرح می‌کند، یعنی یک انسان در همه شرایط و احوال و نیازها مستقل باشد. طبق این فاکتور، استقلال که دین باید به مردم بدهد، در همه جنبه‌های زندگی است نه فقط حلال و حرام!

(فایل صوتی ۶۸۰۶ - درس اول) چه فضیلتی داده؟ چشم‌اندازها در رذائل است؛ مادی و معنوی. سوره هود آیه ۷۴ است. قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ غَيْرَ از خدا را می‌پرستید، می‌گرایید؟ إِلَهًا، وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ در حالی که او فضیلت داده شما را بر دو عالم؛ عالم ماده و عالم معنا. عالم معنا ماوراء است، طبق فرهنگ دینی، قیامت است. به چه کسی خطاب می‌کند؟ به هر کسی که غیر خدا را می‌پسندد. تبلیغش چیست؟ می‌گوید که شما با اینکه به غیر خدا توجه می‌کنید ولی فضیلت داده در دو عالم. این فضیلت را اگر از فضله بگیریم که به معنای زیادی است، بله، داده، زیادی از شعب سوء القضا! ولی اگر فضیلت را به عنوان معارض با رذیلت بگیریم، خدا چه چیزی داده است؟ فضیلت یعنی چه؟ آیا ساختار بشر فضیلت است؟ این که اقبح است، احسن نیست. مردم این همه ابتلائات جسمی و روحی دارند، این کجایش فضائل است؟ آیا فضیلت به معنای ثروت است؟ ثروت به چه کسی داده است؟ قشر اکثر اهل زمین فقرا و نیازمندان هستند، کسانی که در الفبای اولیه زندگی مانده‌اند. پس فضیلتی نیست مگر آنکه بگوییم فضل به معنای زیادی و فضله است؛ زیادی از سوء القضا، برعکس آنجایی که می‌گوید اللَّهُ أَنْ يَخْفُفَ عَنْكُمْ (۲۸ نساء).

درس دوم - دشمنی کردن، اشتغال قلب را ایجاد می‌کند و دورویی را به وجود می‌آورد: إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ أَلَدُّ الْخَصِيمِ - کتاب مجموعه. ورام جلد ۱ صفحه ۱۰۹ است.

رسول فرمود إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ أَلَدُّ الْخَصِيمِ مبعوض‌ترین مردم در نزد الله کسانی هستند که لجباز، دشمن‌تراش و رفیق‌کش هستند. حالا یک سؤال اینجاست که چرا رجال می‌گوید؟ چرا نمی‌گوید إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ؟ شاید این یک نوع نژادپرستی بوده که مردان را مورد تمثیل و تصدیق و خطاب و عتاب قرار می‌دهند. اگر به آن آیه نگاه کنیم که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ، بله این جواب می‌آید که چرا مبحث را از آقایان شروع می‌کند و جهانشمولش نمی‌کند. این بهانه به دست می‌دهد که حکام بتوانند در همه ابعاد به جامعه زنان فشار بیاورند. إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ أَلَدُّ الْخَصِيمِ، خصیم، خصم، خصومت، مخاصمه. پیامبر به مردم می‌گوید در حالی که خود خدا برای خودش دشمن‌تراش است. چرا یک روزی يَدْخُلُونَ النَّاسَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا می‌شود و روز دیگر يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا؟ چرا؟ برای اینکه مردم به زور وارد شدند، زمانی که گذشت و آن شلاق و شکنجه کنار رفت دیدند که خبری نیست. موقعی که سوره نصر بر پیامبر آمد و جبرائیل نازل شد پیغمبر آنقدر خوشحال شد، همان روزهای آخر عمرش هم بود. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ زمانی که نصر و فتح نصیب تو شد! شاید موقع ورود به مکه بوده یعنی تسخیر مکه بود. بعد همان موقع خوشحالی و خنده پیغمبر درهم رفت چون جبرائیل یک چیز دیگر گفت؛ گفت یک روزی می‌رسد

که همین امت، همین ملت، همین مردم، همین کعبه، همین قرآن، همین حدیث، همین سنت و سیره نمی‌توانند مردم و مسلمان‌های دیروز را نگه دارند، بعد یَخْرُجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً! آن روز گروه گروه در اسلام وارد شدند بعد گروه گروه، طیف به طیف، طبقه به طبقه، بخش به بخش، مردم از دین جدا می‌شوند. خود پیغمبر هم دشمن تراش بود برای اینکه با قانون بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلُكُمْ آمد بعد فردا را ملاحظه نکرد، تقصیر خودش هم نبود این جبرئیل بود که گولش زد. فردای ورود بی‌در و پیکر به اسلام نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش اِدَّتْ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ ده، بیست نفر! ده بیست نفر هیچ، اِدَّتْ النَّاسَ! یعنی ریشه دشمنی را با خانواده خودش در دل‌ها کاشت. وقتی علی را جلو می‌دهد، همه با علی دشمن می‌شوند در نتیجه روی لُج با علی غدیر زیر پا می‌رود و خانه علی به آتش کشیده می‌شود بَعْضاً لِعَلَى، دختر پیغمبر کشته می‌شود، باز بَعْضاً لِعَلَى.

درس سوم – لعنت کردن به موازنه می‌رود و منصفانه تقسیم می‌گردد: إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً وَ إِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۶۰ حدیث ۷، از رجل ظهوری امام محمد باقر است.

إِنَّ اللَّعْنَةَ، لعنت؛ نفرین، فحش، ناسزا و بد و بیراه است و همه چیز را شامل می‌شود. إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا موقعی که کسی، کسی را چیزی را موجودی را لعنت کرد تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا مردد می‌شود بین هر دو، یعنی بین چه کسانی مردد می‌شود؟ بین لعنت‌کننده و لعنت‌شونده. فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً اگر که دید لعنش واقعی است مشروعیت دارد، عقلانیت دارد و در چارچوب وجدان است که می‌رود اثر می‌کند و إِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا وگرنه برمی‌گردد به کسی که لعنت کرده است. حالا اینجا چند تا مبحث داریم؛ ببینید اول کسی که لعنت کرد چه کسی بود؟ خدا بود دیگر، الله! وقتی که شیطان توطئه کرد و پوست خربزه زیر پای آدم و حوا گذاشت و آنها را از بهشت دنیوی بیرون انداخت و جلوی خدا ایستاد، حالا آنها را از بهشت بیرون کرد خیلی مهم نیست اینکه خدا گفت بر آدم و حوا سجده کنید و این گفت نه، من سجده نمی‌کنم؛ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ من خلقتم آتش است و او خلقتش خاک است، خاک مرحله دوم است اصل آتش است. خاک را با آب جمع می‌کنند، کوزه درست می‌کنند بعد بگذارند در آتش تا خودش را بگیرد، آجر را باید در آتش بگذارند! حالا مسئله این است که خدا شیطان را لعنت می‌کند در حالیکه شیطان سجده نکرد دلیل خوبی آورد ها، به این دلیل خیلی‌ها گوش نمی‌دهند و توجه نمی‌کنند. گفت خدایا من سجده نمی‌کنم چون که من تو را سجده می‌کنم دیگر بر دیگری نشاید سجده کردن! می‌گویند هر سجده‌اش چند سال طول می‌کشد، رقیب ملائکه بوده. این نهایت توحیدش را می‌رساند مثل اینکه به یک بچه‌ای آموختند گفت بگو یک، گفت یک و گفت بگو دو، گفت نمی‌گویم. گفت برای چه؟ گفت یک خداست وقتی که بگویم دو، دیگر این اعداد می‌رود دنبال خوشگذرانی. حالا با این جهت الله شیطان را لعنت کرد، حالا جایگاه لعنت داشت یا نه؟ نه! برای چه؟ برای اینکه یادست در آن درس آدم به موسی گفت چهل سال قبل از اینکه ما به دنیا بیاییم خداوند برنامه چیده بود که ما اینطوری فریب بخوریم و از آنجا بیرون بیاییم. یعنی خلاصه خدا پی‌بانه می‌گشت که آدم را از بهشت بیرون کنند. حالا اینکه خدا لعنت می‌کند، شیطان را، چه کسی شیطان کرد؟ آنجا آن آیه یادست هست که گفت چون مرا گمراه

کردی گمراه می‌کنم، بِمَا أَغْوَيْتَنِي سر من را کلاه گذاشتی من را گول زدی من هم گول می‌زنم، حالا اینجا بگو ببینم لعنت به الله برمی‌گردد یا به شیطان؟ تو قضاوت کن! بعدش حالا لعنت می‌آید تا قسمت‌های پایین؛ خود انسان، لعنت را معنا می‌کنند به دور شدن از رحمت و برکات الهی، خب یعنی می‌شود که وقتی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تعطیل می‌شود بعد جای آن چه درمی‌آید؟ لعنت! یعنی نیاز نیست همدیگر را لعنت کنید ها! آن درس را یادت هست که گفت دنیا ملعون آفریده شده و آنچه در آن قرار دارد ملعون است، در داراللعنه همه چیز لعنت شده است دیگر نیاز نیست به همدیگر لعنت و نفرین کنید چون عزرائیل تحت عنوان کرونا در رختخواب‌های همه شما آمده است. یادتان هم نرود که در اسناد و مدارک ظهور دین گفته‌اند که جابجایی وقتی انجام می‌شود که دو سوم اهل زمین از بین بروند و این آشی که خدا پخته همین است، هر چه دانشمندان تلاش می‌کنند از یک راه دیگر وارد می‌شود، با خدا نمی‌شود مبارزه کرد! حاج آقا بزرگ این شعر را زیاد می‌خواند:

با خدا داده ستیز مکن که خدا داده را خدا داده

ستیز کردن همین مقابله است که به واکسن پناه ببرید. مرتب از مراکز اصلی جامعه پزشکی جهان خبر می‌رسد که ویروس‌های تکاملی دارد می‌آید و واکسن‌ها را خنثی می‌کند بعد در چنین شرایطی تبریک برای تولد یک امر مضحکی است که کسی بگوید امروز تولد معلم است به او تبریک بگوید یا بخواهد هدیه بیاورد. یعنی دقیقاً به یک جهنمی تبریک گفته است! من یادم نمی‌رود وقتی که در زندان بودیم معمولاً زندانیان جدید را غروب‌ها می‌آوردند بعد اهل زندان، اهل بند دم در جمع می‌شدند که یک نفر جدید تازه وارد شده، جدیدالورود است بعد می‌گفتند خوش آمدی! آن بدبخت آنجا داشت اسهال می‌گرفت ناراحت بود، می‌گفتند خوش آمدی! دقیقاً مثل همین جریان است که کسی در غیبت جشن تولد داشته باشد و بگوید خوب شد آمدید. یادت هست که در آن درس پیغمبر به دیدن اهل عزا و کسی که عزیزش را از دست داده می‌رفت، پیغمبر هم تبریک می‌گفت و هم تسلیت. تسلیت بخاطر اینکه شما یک مصیبتی دیدی و تبریک هم برای خود می‌ت که از دست این دارالبلا فرار کرد.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۱ - فایل صوتی ۶۱۱۰ - درس اول - ذکر و دعا که افاقه نکنند، باعث بیداری دل و باز

شدن چشم می‌شود: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ - کتاب منتخب الغرر صفحه ۲۲، از امیر است.

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ، کوتاه ولی کلام آفرین؛ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ یعنی هر کس که ذکر گفت، ذکر خدا را گفت، چشمانش باز می‌شود. خب چشمانش باز می‌شود یعنی چه؟ آن نماز که به این مهمی است که هم ذکر است و هم دعاست عمود دین است و نمازگزار را به راه‌های دوردست پرت می‌کند از جانمازش دور می‌کند پس این ذکر خدا چگونه چشم‌ها را باز می‌کند؟ شاید اینطوری است که این اسْتَبْصَرَ برای موقعی است که ادْعُونِي. اسْتَجِبْ لَكُمْ ندارد آن وقت چشمش باز می‌شود. وقتی که چشم باز شد عقل به کار می‌افتد بعد وجدان را به محکمه می‌کشد. بیشتر به این می‌خورد مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ. وقتی که جواب نمی‌آید، آموزنده است و خیال نکنید طرد خدا برای آزار شماست، در بستن بیت خدا مزاحم شماست. نه، خیر است به اینکه می‌دانید از ذکر، دعا، توسل و نماز آبی گرم نمی‌شود. شمایی که مراحل مختلف را طی کردید، اهل نماز، قرآن، دعا، توسل، نیایش و ذکر بودید، ولی در خانه دل دیدید که چیزی پشت

پرده نبوده. اسْتَبْصَرَ طور دیگر نمی شود معنایش کرد مثلاً بگویی اسْتَبْصَرَ چشم برزخی داری؟ این چیست که فلان آقا چشم برزخی دارد و داخل بدن ها را می بیند چه خورده چه نخورده یا مسائل جنسی او چقدر حاد است. به او نمی خورد، فقط همین که اسْتَبْصَرَ چشم آدم باز می شود تا از چاهی که پدران و اجداد آدم افتاده دور بشود.

درس دوم – اگر معرفت ناقص بود، چگونه فروع دین ستون مذهب می شود؟: أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ – کتاب تحف العقول صفحه ۵۵، از رجل ظهوری حضرت امام جعفر صادق است.

می گوید بالاترین چیزی که تو را به خدا می رساند بعد از عرفان الهی، نماز است. خب، أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ یعنی این آسانسوری که سوار می شوی می خواهی به عرش برسی، باید معرفت، شناسایی و شناخت باشد. نمی شود که آدم چیزی را نشناسد بعد دل به آن ببندد یا عاشقی بشود که معشوقه اش معلوم نیست کجاست، همین فقط معشوق خیالی! بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ نماز است. معرفت اصول دین است و نماز فروع دین است. حالا نگاه نکن که می گوید الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ نماز ستون دین است، ولی ستون دین توحید است و آن چهار شاخه اصول دین هم پروانه چنین شمعی هستند. أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ شناسایی خدا؛ همان کاری که شما دارید می کنید، زیر و رو کردن دین و شخم زدن مذهب و به دست آوردن راه حل برای برون رفت از این ظلمتگاه غیبت. أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ خب وقتی که همه در ادبیات دین مانده اند چطور می خواهد نماز مردم را به خدا برساند؟ ها؟ وقتی شخص در نماز هر جایی را که بگویی سر می زند غیر از درب خانه خدا، بخاطر این است که معرفت ندارد. یک دین طوطی واری، آبا و اجدادی، عادت، ترس از جهنم و طمع به بهشت، آیا این معرفت شد؟ این شناخت کبرiایی شد؟ بعد چون معرفت نیست مجبورند که بیایند یک خدای تمثیلی در کرة زمین ایجاد کنند، بعد آن خدا دیگر خودمانی است هر جوری بگویی با تو راه می آید.

درس سوم – غم های عالم را چگونه برمی دارد، در حالی که شارع خود اسیر فکر و خیال است!: مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ وَفَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ يَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا؟ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ – کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۱ صفحه ۱۰۰، کتاب وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۲۶۳، از امام جعفر صادق است.

فرمود مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ وَفَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ يَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ می گوید چه چیزی باعث شده شما برای فرار از غم و غصه به خدا تکیه نکنید؟ قرص اعصاب را خوردی، قرص خواب و قرص روانگردان را خوردی، محصولش چیست؟ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا دنیای پر از غم است؛ غم و غصه های مختلف. می گوید برای برطرف کردن غموم (جمع غم) وضو بگیر، پس داخل مسجد شو پس دو رکعت نماز بخوان و خدا را قسم بده به اولیائش تا خدا غم و غصه تو را برطرف کند و دلیل آن هم آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ است. خب، ببینید، الگو کیست؟ پیامبر. پیامبر خودش ذکر مطلق بود، نماز مجسم بود اما غم و غصه خیلی داشت، كُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي نداشت! وقتی نوه اش می خواهد به دنیا بیاید جبرائیل او را به گریه می اندازد که این را می خواهند قَطْعَه قَطْعَه اش کنند و وقت رفتن از این عالم به علی

می گوید که من دلم برای می سوزد چون اینها قرار است که علیه تو توطئه کنند. غم دنیا در سینه ابی عبدالله بود، ابی عبدالله حتی در روز عاشورا، ظهر، جلوی تیراندازان دشمن ایستاد و نماز خواند. آیا فکر و خیالش تمام شد؟ نه! حسین مجموعه غم است؛ غم اسارت دین، غم نابودی خاندان رسول، غم برجا ماندن ظالم، غم عدم توفیق در جذب مؤمنین برای ورود به جهاد علیه یزید. خب پس این هم معلوم شد که غموم دنیا؛ دقت کنید دنیا می گوید، نمی گوید غُموم بَیَّتْکُم غم و غصه ای که در خانه داری، غُموم نَفْسِکُم غم و غصه ای که در نفس داری در بدن داری، نه، این عمومیت دارد. می گوید غَمِّ مِنْ غُمومِ الدُّنْیا خیلی فراتر است، خیلی بیشتر است. ای بابا! اینقدر وضو گرفتیم، اینقدر نماز خواندیم، اینقدر پیش نمازی کردیم، اینقدر در نماز وصل شدیم. یادتان هست بیست سال پیش یک نماز جماعتی خواندیم که از اول تا آخر نماز، مأمومین گریه می کردند. ثمره اش چه شد؟ اِحْشاء! لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانُک! می گوید حرف زن که تو را سگ می کنم! زور است دیگر، و بی محتوا بودن آنچه که به ما تحمیل شده بود.

ظهور یاب منتظران ۵۲۸۲ - فایل صوتی ۶۱۱۱ - درس اول - خدای دست ساز که می خندد و خلق خود را گریان می کند: ثَلَاثَةٌ یَضْحَکُ اللَّهُ إِلَیْهِمُ الرَّجُلُ إِذَا قَامَ بِاللَّیْلِ یُصَلِّی وَ الْقَوْمُ إِذَا صَفَّوْا فِی الصَّلَاةِ وَ الْقَوْمُ إِذَا صَفَّوْا فِی قِتَالِ الْعَدُوِّ - کتاب ثواب الاعمال صفحه ۹۶، از رسول الله است.

ثَلَاثَةٌ یَضْحَکُ اللَّهُ إِلَیْهِمُ سه دسته و گروه و طایفه هستند که خدا به اینها می خندد، یا برای اینها می خندد و یا کار این سه گروه خنده آور است مثل جوک است که خدا می خندد. خنده خدا چگونه است؟ می رود در واحد شکل دادن و محدود کردن. ما نمی گوییم درخت می خندد، ها؟ حیوان را هم نمی گوییم که می خندد، خنده مال انسان یا حیوان تربیت شده است. در قرآن می گوید که أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکَى قدرت او چنین است که می خنداند و می گریاند. أَنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا پیغمبر براساس نوازش و شلاق آمده. این که خدا می خندد عجلتاً در ذهن انسان شکل می گیرد که پس خدا جسم دارد چون خنده مال جسم است. وقتی باور کردیم خدا جسم دارد و جسم است؛ کالبد، هیكل و هیبت دارد بعد اینها یک زیرمجموعه پیدا می کنند، تا ثریا می رود دیوار کج؛ سؤال، ابهام، اتهام باقی است! حالا این سه گروه چه کسانی هستند؟ الرَّجُلُ إِذَا قَامَ بِاللَّیْلِ یُصَلِّی باز اینجا یک اعتراضی به تاریخ هست با اینکه باز گفته رجال، رجل، الرَّجُلُ، یعنی خطاب و عتاب و نوازش و امتیاز برای نیمی از اهالی زمین است که مرد هستند، زن ها حق و حقوقی ندارند. یک کسی می گفت که یک سورة بزرگی به نام زن هاست؛ سورة نساء، شاید احکام زنان آنجا شکل گرفته است. تازه در نامگذاری سوره ها حالا بعد از اینکه اصل انزال وحی در این قرآن جمع شده، آن یک طرف و اینکه نام گذاری سوره ها بر مبنای دخالت کتاب بوده. یک آقایی یک سند پیدا کرده بود که قرآن بعد از پیغمبر شکل گرفت. یعنی پیغمبر بیست و سه سال به عنوان وحی حرف می زد هر کس بخاطر می سپرد بعد که پیغمبر از دنیا رفت تازه شروع به نوشتن قرآن کردند. در جایی هم نداریم که خدا به کتاب هفت گانه گفته باشد بیاید کنار من این کتاب را ویراستاری کنید، نه! شاید مردسالاری در نزد جناب آقای حضرت عثمان ابن عفان وجود داشته که زنان را از همه چیز ساقط کردند، بعد نام این سوره را نساء گذاشتند که تلافی آن در بیاید و موازنه حفظ بشود. خب، به سه گروه می خندد: الرَّجُلُ إِذَا قَامَ بِاللَّیْلِ کسی که برای نماز شب بلند می شود. حالا اینجا ایرادات خیلی زیاد است ها؛ فرمانروای

هستی اصلاً این نمازخوان را نمی بیند، نه اینکه نقص او باشد نه، یعنی اینقدر در پهنای گیتی کوچک است که اصلاً دیده نمی شود حالا خدا بیاید بخندد و خوشحالی کند که این آقا در خانه اش برای نماز شب بلند شود. یکی دیگر هم اینکه همین سه کار خدا را می خنداند؟ دیگر کار دیگری نیست؟ اصول دین، فروع دین، این همه آیات! یک آیه برای نماز شب هست بقیه آیات خدا را به خنده وا نداشته است؟ ها؟ الرَّجُلُ إِذَا قَامَ بِاللَّيْلِ يُصَلِّي. دومی وَ الْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا فِي الصَّلَاةِ وقتی مردم صف کشیدند در نماز جماعت. جماعت هم خیر ندارد، چون ما وقتی که دانه درشت های اطراف پیغمبر را نگاه می کنیم که چه کسانی اهل نماز جماعت بودند بهتر قضاوت می کنیم. پیغمبر روی صف نماز خیلی حساس است. اگر یادتان باشد نسخه هایی داشتیم که پیغمبر در حین نماز نگاه به اینطرف و آنطرف می کرد و با دست اشاره می کرد که صف هایتان را محکم کنید حالا یا برای این بوده که پیغمبر مسئله امنیتی داشته که می خواست پشت سرش صف ها مثل یک لشکر باشد که کسی در نماز به پیغمبر سوء قصد نکند. در روز عاشورا و شب عاشورا قتله ابی عبدالله نماز جماعت خواندند بعد هم خدا خندید! به چه کسی خندید؟ آیا به حسین خندید؟ به نماز جماعت منافقین و خوارج خندید؟ به یزید خندید؟ به چه کسی خندید؟ تاریخ پاسخگو است. وَ الْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا فِي قِتَالِ الْعَدُوِّ گروه سوم کسانی هستند که می کشند. اینجا اصلاً اسمی از جهاد نیامده، اینکه در ترجمه است نوشته دسته ای که در برابر دشمن در راه خدا صف آرایی می کنند، نه، جهاد نیامده. إِذَا صَفُّوا فِي قِتَالِ الْعَدُوِّ یعنی هر کسی دشمن خودش را بکشد یا همراهان خوب ببرد مثل زمان پیغمبر قبایل باهم می جنگیدند اینقدر اینها از آنها می کشتند و آنها از اینها می کشتند تا خسته بشوند بعد آنجا خدا می خندید، ها؟ چون اینجا صف، بغلش جماعت نیامده، مثلاً صف جماعت، صف جمعه، صف قاریان قرآن، صف مجاهدین، صف غزوات، نه، بلکه گسترده است إِذَا صَفُّوا فِي قِتَالِ الْعَدُوِّ.

درس دوم - شیطان گرگ می شود و زمان گرگان، دور افتادگان از اکثریت را می دردد: إِنَّ الشَّيْطَانَ ذَنْبُ الْإِنْسَانِ كَذَنْبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الشَّاةَ الْقَاصِيَةَ وَ النَّاحِيَةَ فَإِيَّاكُمْ وَ الشَّعَابَ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَ الْعَامَّةِ وَ الْمَسْجِدِ - کتاب کنز العمال جلد ۷ صفحه ۵۸۱ است.

إِنَّ الشَّيْطَانَ ذَنْبُ الْإِنْسَانِ شیطان، همان شیطانی که عامل اجرایی سوء القضاست، عامل گمراهی است تحت امر یهدی وَ يُضِلُّ، یادتان باشد! این نشان می دهد که کار شیطان مشروعیت دارد بخاطر اینکه خدا مسئولیت گمراه کردن مردم را به عهده گرفته است؛ وَ يُضِلُّ. شیطان گرگ است انسان را می خورد كَذَنْبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الشَّاةَ الْقَاصِيَةَ وَ النَّاحِيَةَ می گوید همانطوری که گرگ ها می آیند و گوسفندانی که از گله و رمه جا مانده اند، آنها را پاره می کنند شیطان هم کارش این است که این عده را پاره می کند. فَإِيَّاكُمْ وَ الشَّعَابَ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَ الْعَامَّةِ وَ الْمَسْجِدِ چه کسانی را می گیرد؟ کسی که در نماز جماعت شرکت نمی کند، کسی که به مجالس عمومی و مسجد وارد نمی شود. خب جماعت؛ جماعت مسلمین که به حضرت آقای ابوبکر رأی دادند، بعد خاندان اهل بیت که رأی ندادند به وسیله شیطان گمراه شدند! سفارش به مسجد می کنند، جلوی مسجد قبا مسجد ضرار ساختند، پیغمبر گفت باید خرابش کنید چون آنجا محل توطئه و خانه شیطان است. مگر مسجد را هم می شود خراب کرد؟ قبله را می شود از بین برد؟ نمازخوان ها را می شود تار کنید؟ دیگر وقتی که دین حرفی برای گفتن نداشته باشد همین است.

تحلیل آیه است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ این تکه کلام ما برای محابه با شریعتمداران است که آیا تدبّر نمی کنید در قرآن؟

أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا یا اینکه درب های اندیشه تان را قفل زدید؛ با قفل تعصب!

درس دوم – تبدیل آیات به دست کُتاب می‌تواند باشد و نه مردم قاری، شاید روح القدس حقایق را می‌آورد و جبرائیل بقیه را: وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ - آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره نحل است.

این هم اصل قرآن است سوره نحل آیه ۱۰۲ است. می گوید وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ زَمَانِيْ كِه جابجا كنيد آيه اى را به آيه ديگر وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ خدا بهتر مى داند كه چه نازل شده. اين اصلاً به خدا چه مربوط است؟ مى گویند كه قرآن كلام خداست و به اهل زمين فرو فرستاده، اهل زمين بايد بدانند كه کدام آيه جابجا شده است. وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ وقتى كه كتاب حمايت نشود و نوشتارش به دست معلوم الحال باشد بعد مردم چه مى گویند؟ اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ آنهاى كه قبول نمى كنند مى گویند كه تو افتراء زدى! افتراء به خدا ديگر، نه به مردم، چون بحثِ كلام خداست. تهمت؛ افتراء همان تهمت است. بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ اكثرأً نمى فهمند. اين اكثرأً نمى فهمند به چه كسى بر مى گردد؟ به آنهاى كه آيات را جابجا مى كنند. حالا دَقَّتْ كُنيد آيه غدیر را جابجا مى كنند بايد اين يا اَيُّهَا الرُّسُولُ بغل آيه ديگر باشد؛ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بعد مى گوید كه قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگو كه قرآن را روح القدس آورده است. اَلآن اين جبرائيل با روح القدس گرچه بعضى ها مى گویند يکى است، ولى اين بايد موکل نفخه باشد كه مى گوید روح تو از روح عزّت و عظمت جدا شده وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِى. خب حالا شايد اينطورى تحليل بشود كه آياتى كه جابجا نشده؛ جابجايى كامل ها! يعنى اينكه اين را برداشتند يک چيزى جاى آن گذاشتند، آنها از طرف روح القدس بوده و اَلْباقى از طرف جبرائيل بوده. مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ حق را روح القدس آورده لَيْسَتِ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ هَدٰى لِلْمُسْلِمِيْنَ براى اينكه حق را اثبات كند و تشيت نمايد.

درس سوم - طغیان فقط برای ثروتمندان است؟ در فقر، آدمی سر به مخالفت با خدا نمی زند؟: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى - آیات ۶-۷ علق است.

انسان طغیان می کند. طغیان آب رودخانه را دیدی؟ می گوید رودخانه طغیان کرد یعنی از همان حد نصابش که مدخل رودخانه است در آمده و آب به اینطرف و آنطرف آمده است. طاغی برای چه می گویند؟ طاغی یعنی طغیان گر. طاغی، یاغی، باغی، این در فقه است. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى طغیان یعنی همین که چون به حقیقت نرسید ره افسانه رفت. می خواهم بگویم این آیه که می گوید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى بخاطر این که وضعیت خوب است علیه خدا و خلق طغیان کرده، می خواهم سؤال کنم کسی که فقیر است برای چه طغیان می کند؟ الآن آمار بگیر آنهایی که بیچاره، در به در، درب داغون، زمین گیر و زمین خورده هستند آنها بیشتر سوء ظن به خدا پیدا کردند و کفر می گویند بقول متشرعه، یا اینهایی که پولدار هستند؟ این کسی که پولدار است خب سرش گرم است، خدا یک میدانی به او داده حالش را می برد. این إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى کلیت گفته، بعد این استغناء آمده در پراتنز قرار گرفته و جزء آن کل شده. طغیان فقرا همین است که در احادیث و روایات پیدا است که می گویند فقر، بی دینی می آورد، یا فقر همچون قبر است، یا فقر، وجدان را می کشد، یا فقر، بی عدالتی می آورد، یا فقر تهاجم می آورد، نسخه همه اینها را داریم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۴ - فایل صوتی ۶۱۱۳ - درس اول - آتش دادن به منازل دیگران، بدعتی بود که

دامن گیر شارع شد: قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ - کتاب نهج الحق و کشف الصدق از علامه جلی صفحه ۲۷۱، کتاب احقاق الحق صفحه ۲۲۸ از علامه تئستری، کتاب بحارالانوار جلد ۲۸ صفحه ۲۳۸.

خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه در واقعه کودتای خلافت نبوی با آن جریاناتی که تاریخ ثبت کرده آمد و پشت در اعلام کرد وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، در خانه علی غیر از اهل بیت، نزدیکانش هم نشسته بودند، بست نشسته بودند. گفت اهالی یا از خانه بیرون می آید به زبان خوش بیعت می کنید و یا اینکه خانه شما را آتش می زنم. این آتش زدن منزل را از پیامبر یاد گرفته بود؛ پیامبر روزی به مسجد می رفت، جمعیت کم بود به پیغمبر برخورد و گفت الآن می روم هیزم جمع می کنم به درب خانه مسلمینی که به نماز جماعت حاضر نمی شوند. حالا باز کار عمر جدی بود، یعنی مسئله لحاف ملانصرالدین بود، مسئله الملک عقیم بود. حالا این حق دارد که از بازارش دفاع کند و نان را برای خلیفه اول مسلمین جهان و حومه بپزد، تا او به ریاست برسد و بعد از خودش وصیت به عمر کند. خب پیغمبر چه جوابی می خواهد بدهد که برای نیامدن به مسجد و حاضر نشدن به جماعت مسلمین می گوید که اگر ملاحظه بعضی چیزها را نمی کردم الآن می رفتم آتش می زدم! ببینید اینها نشان می دهد که همه چیز زوری است، لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا کشک است، لَا اِكْرَاءَ فِي الدِّينِ چرند است، اصلاً وقتی که گفتم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آزادی را به آنطرف پرت کردی، استقلال را دور ریختی، یعنی وقتی که شمشیر بلند شد و گفت بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ همان موقع آزادی، انتخاب، استقلال و حریت، تماماً دفن شد. آن موقع پیغمبر گفت همین کلمه را بگو بیا داخل. حالا آمده داخل، برای هر چیزی یک فرمان تند و تلخ و تیزی است. پیغمبر مقصر نیست، من بارها گفته ام که رسول الله مجری بوده و به او الهام می شده و القاء داشته؛ حالا یا از جبرائیل یا از روح القدس یا از روح الامین یا از

شیطان، دیگر به آن کاری نداریم، یعنی این قوانین درخور شأن و منزلت فرمانروای هستی نمی باشد.

درس دوم - شمشیری که برای پیامبر تکان می خورد، بعداً علیه خاندانش به کار رفت: أَخَذَ عُمَرُ عَنْ خَالِدِ ابْنِ وَلَيْدٍ سَيْفًا فَجَعَلَ يَضْرِبُ بِغَمْدِهِ عَلَى كَتِفِهَا حَتَّى صَارَتْ مَجْرُوحَةً - کتاب مجمع التورین جلد ۸۲، از ابوالحسن مرندی متوفی ۱۳۴۹ قمری. کتاب الجنة العاصمة (تحقیق سید مهدی رجائی) ۴۵۸/ و (طبع آخر) ۲۵۱/ علامه میرجهانی (کتاب فاطمه بهجة قلب المصطفی ۸۱۶/ (فارسی) و ۲/۵۷۵ (عربی) (رحمانی همدانی).

أَخَذَ عُمَرُ عَنْ خَالِدِ ابْنِ وَلَيْدٍ سَيْفًا خَالِدِ ابْنِ وَلَيْدٍ شمشیر زن معروف از اصحاب پیغمبر در حمله به خانه فاطمه با شمشیر ایستاده بود يَضْرِبُ بِغَمْدِهِ عَلَى كَتِفِهَا حَتَّى صَارَتْ مَجْرُوحَةً گفت: عمر شمشیر خالد ابن ولید را گرفت، شمشیر را از غلاف درآورد و با غلافش آنقدر بر شانه فاطمه زد که مجروح شد. این می رود در واحد:

ای کشته که را کشتی تا کشته شوی زار تا کشته شود آنکه تو را کشت

پیغمبر با شمشیر مردم را در حوزه اسلام آورد حالا همان شمشیر بلند شده به جان خانواده اش افتاده است. به دست چه کسی؟ این جالب است! اهالی عجم نبودند که بگویند با عرب ضدیت داشتند و آمدند این کار را کردند، نه! به دست خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه.

-- فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَ هُوَ فِي غَمْدِهِ فَوْجًا بِهِ جَنْبَهَا فَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ ... - کتاب سلیم (تحقیق محمد باقر نصاری) ۳۸۷/ و (مطبعة اعلمی) ۵۸۲/۲ - ۵۹۴. سلیم ابن قیس هلالی م ۹۰. کتاب عوالم العلوم ۱۱/۴۰۹ شیخ عبدالله بحرانی م قرن ۱۱. کتاب بحار الانوار ۲۸/۲۶۹ و ۴۳/۱۹۷ علامه مجلسی م ۱۱۱۰. کتاب مجمع النورین ۸۱/ ابوالحسن مرندی م ۱۳۴۹. کتاب بیت الاحزان (نشر دارالحکمه) ۱۱۵/ شیخ عباس قمی م ۱۳۵۹. کتاب مأساة الزهرا ۲/۱۶۵ سید جعفر مرتضی عاملی.

باز یک مدل دیگر هم تکرار شده است: کتاب سلیم ابن قیس هلالی، از کتاب عوالم العلوم، از کتاب بحار الانوار، از کتاب مجمع التورین است. این هم ادامه همان بحث است: فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَ هُوَ فِي غَمْدِهِ فَوْجًا بِهِ جَنْبَهَا می گوید: وقتی که غلاف را بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد؛ اینجا آن مهم است فَصَاحَتْ فاطمه صیحه زد یا أَبَتَاهُ پدر را خواند. این ظاهراً پدر را به کمک خواند، خب پیغمبر که نمی تواند کمکش کند، ولی آن چیزی که مهم است و در شکم این موضوع خوابیده این است یعنی ای بابا پاشو ببین از آن آشی که درست کردی چه به عمل آمده است. این همه تعریف از فاطمه کرد آخرش این شد.

ظهور یاب منتظران ۵۲۸۵ - فایل صوتی ۶۱۱۴ - درس اول - وقتی که اهل شهر، گرویدگان هستند؛ آیا باید آنجا را ویران کرد؟: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ - سوره هود آیه ۱۱۷ است.

عدم تطابق را ببین! ببین حضرت عثمان خلیفه محترم رسول الله چه کرده است! وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ خدا هیچ وقت هلاک نمی کند قریه یا ده یا شهری را در حالی که وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ. حالا اینجا سؤال می کنیم، اهل این شهر مصلح هستند خب دیگر برای چه عذاب بیاید؟ اصلاً گفتنش جایز است؟ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ، یکی از اسامی خدا هلاکت دهنده است. اگر اهل این شهر پاکیزه باشند.

درس دوم – سقط جنین در بین مسلمین دویلهو است: وَ كَانَ سَبَبٌ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنُودًا مَوْلَى عُمَرَ نَكَرَهَا [لَكَرَهَا] بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ - کتاب دلائل الامامة صفحه ۱۳۴ از محمد ابن جریر الطبری الامامی م. قرن ۲، کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۷۰ از مجلسی م. ۱۱۱۰، کتاب عوالم العلوم جلد ۱۱ صفحه ۵۰۴ - ۴۱۱ از شیخ عبدالله بحرانی م. قرن ۱۱، کتاب مستدرک سفینه البحار جلد ۸ صفحه ۶۲۰ از شیخ علی نمازی.

کتاب‌های معتبر می‌گویند سبب شهادت فاطمه، نوکرِ درب خانه خلیفه دوم رسول‌الله بود که به امر او فاطمه را زد.

درس سوم – ناشناختگی مخاطب غیبی، راه را برای عدم استپ در مقام توحید باز می‌کند: يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ كَوَّنَ كُلَّ شَيْءٍ - کتاب الْمُقْنَعَةِ از شیخ مفید جلد ۱ صفحه ۳۲۰ است.

اینکه می‌گوییم که رجال ظهوری منتظر بودند تا اصل را پیدا کنند یکی از آنها این است. خطاب به خداست، نمی‌گوید یا الله، نمی‌گوید یارب، می‌گوید یا ذَا الَّذِي ای کسی که اینطوری هستی، كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بودی قبل از همه چیز، ثُمَّ كَوَّنَ كُلَّ شَيْءٍ تکوین کردی همه چیز را. این یا ذَا الَّذِي همان هُوَ است، همان تابلو است که ما را به اصل هدایت می‌کند.

درس چهارم – با این کلام نیازی به وجود نبوت و کتابش نمی‌باشد: لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ - کتاب بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۱۶۱، به نقل از توحید.

خوب دقت کنید، جراحی زمان است؛ امام صادق فرمود لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ. می‌گوید بین خالق و مخلوق چیزی نیست. حالا عقلت به کجا رسید؟ فکرت به کجا رسید؟ ها؟ ببینم با من همراه هستی؟ خیلی روشن و شفاف است! اینکه امام صادق می‌گوید چهار دیواری خانه‌ام دین من است، یکی از استدلالش این است، اینکه اینقدر سفارش به تقیه می‌کنند یکی از دلایلیش این است. لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ، حالا این جهانشمول است و شامل همه چیز می‌شود، شامل پیامبران و کتاب‌های آسمانی هم می‌شود. چرا؟ چون اینها آمدند بین خالق و مخلوق جا گرفتند جا افتادند و به مخلوق می‌گویند از طریق ما باید خدا را شناخت؛ اسلام، مسیحیت، یهود، زرتشتی، بودا و دیگر اقوامی که اعتقادات خودشان را دارند. لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ یعنی خدا دربان ندارد. دربان کیست؟ انبیاء، اوصیاء، اولیاء و رجال ظهوری. خب حالا دربان ندارد، آیا رسیدیم؟ نه، پس چون دربان و سرایدار ندارد می‌توان داخل شد و نشدیم، این وسط چه کسی مقصر است؟ انبیاء؟ نه بابا! اینها الهامات داشتند. رسول‌الله؟ نه! او القائنات داشته جبرائیل به او می‌گفته. پس چه، تقصیر کیست؟ این تقصیر را داریم پیدا می‌کنیم. ببینید ما الآن شدیم در قافله انتظار و داریم پیدا می‌کنیم که بین ما و خالقمان، آن کسی که ما را خلق کرده است، چیست؟

درس پنجم – کارهای خدا عجیب و غریب است. آیا نباید رؤسای ادیان و مذاهب این عجایب و غرائب را حل کنند؟: إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ اِخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَفْتُمْ مِنْ نَفْسِهِ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۸۶ است.

إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ کارهای خدا عجیب و غریب است. ببین این عدم تطابق است! اول آیه با انتهای آیه جور در نمی‌آید. بابا یک نقاش حرفه‌ای وقتی به خانه شما می‌آید و اتاق و سقف را رنگ می‌کند، تو از در که وارد می‌شوی می‌بینی در نقاشی یک ناهمخوانی هست، اعتراض می‌کنی. حالا وقتی که کارهای خدا عجیب و غریب است اعتراض چیست؟ ایراد، ابهام، اشکال در توحید زمینی است. إِلَّا أَنَّهُ قَدْ اِخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَفْتُمْ مِنْ نَفْسِهِ. این محاجه که یک کانال

است و مال شاگردهاست، اینجا می گوید که این محاجه را هم خدا با خلشش می کند. اِحتَجَّ از احتجاج و محاجه می آید. خب چرا خدا طلب حجت می کند؟ چرا ندارد، ببینید اصلاً این واحد کوچک کردن خداست. خدا با بنده احتجاج می کند، بنده کیلویی چند است! بِمَا قَدْ عَرَفَكُمُ به آنچه که شناختید او را. ما در ادیان و تورات شناختیم که خدا از آن بالا آمد با یعقوب کشتی گرفت، ما یاد گرفتیم که رَجَاءُ رَبِّكَ وَ الْمَلِكُ صَفَاءُ صَفَاءُ خدا راه می رود، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ خدا دست دارد. آیا اینها معرفت رب است؟ اگر بود تا حالا پیروان این ادیان به یک جای معتبر رسیده بودند.

درس ششم - دین حق را رونمایی نکرده و علم زیربنایی را علنی ننموده: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَل دِينَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ - کتاب بحارالانوار علامه مجلسی صفحه ۵۷ و او از اصول کافی شیخ کلینی نقل کرده است.

از امام هشتم، علی ابن موسی الرضا است. می گوید إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَل دِينَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ خدای عزیز و جلال حمل کرده دین و علمش را به آب. حالا اینجا چندتا بخش داریم؛ یکی این است که این الله دین خاص دارد. اینجا اگر لازم بود اسلام می گفت. این دین، مختص الله است. می گوید حمل می کند دین خودش را و علمش را روی آب. آب، حیات است. حمل می کند دینش را و علمش را. خب، آب چیست؟ زندگی است. حمل کردن چیست؟ قوای توحیدی است. علم، شناخت است. می خواهد بگوید اول به او علم پیدا کن بعد دین را بگیر. علم؛ تخصص، تحقیق و تفحص است.

درس هفتم - معارضات در جبهه دین موجب خروج از آن می شود: رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِسْلَامِ عَنْ نَبِيِّهِمْ أَنَّهُ قَالَ لُعِنَتِ الْقَدَرِيَّةُ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا قِيلَ وَ مِنَ الْقَدَرِيَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدَّرَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِيَ وَ عَذَّبَهُمْ عَلَيْهَا - کتاب بحارالانوار جلد ۵ صفحه ۴۷ است.

روایت کرد جماعتی از علمای اسلام از پیامبر آنکه قَالَ لُعِنَتِ الْقَدَرِيَّةُ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا خدا لعنت کرد قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر. قِيلَ وَ مِنَ الْقَدَرِيَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدَّرَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِيَ وَ عَذَّبَهُمْ عَلَيْهَا می گوید معتقدین به قدریه که همان جبر است قائل هستند به اینکه خدا سرنوشت مردم را تدوین کرده بعد آن کسی که گناهکار است را عذاب نموده. اگر کسی به شما گفت این کلام دلالت بر اختیار دارد، جواب هایی را که من می دهم به او بگو؛ اولاً اینکه معارض این حدیث را بسیار داریم مثل تقیه که امام صادق ادله مختلف آورده که یکی از آنها هم لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ (وَلَا إِخْتِيَارَ) بَلْ أَمْرَيْنِ الْأَمْرَيْنِ است، آن یک مورد را همه آورده اند ولی آن تعداد بیشمار است که ما در دایرة المعارف جمع کردیم را نیاورده اند، نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ. خب، چقدر از همین امام صادق داریم که خداوند قدرت گناه کردن را به انسان می دهد. آن کسی که می خواهد زنا کند آلتش بخوابد، ها؟ این جبر است این نمی تواند، این همان إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ است ولی وقتی که او را از نظر فکر، شهوت و مسائل ظاهری آماده می کند، بعد می رود زنا می کند، به او حد می زنند. ما خیلی از اسناد و مدارک داریم و جمع کردیم که خود خدا گناه را دوست دارد. یکی از آنها همین که اخیراً خواندیم یادتان هست مثل اینکه تکراری هم بود که رسول الله فرمود اگر شما گناه نکنید خداوند مردمی را خلق می کند که آنها گناه کنند چون اگر گناه نباشد درب توبه بسته می شود. یکی از اسامی خدا تَوَّاب است. حالا معارض آن این درس است. در قصص الانبیاء خیلی سند هست مثل قضیه یوسف و زلیخا که یوسف روی زلیخا افتاد بعد یک دفعه لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اگر چراغ قرمز خدا نبود

لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا كَارِ تَمَامِ مِی شَد. خب این دخالت خدا در جلوگیری از گناه، که این، هم تبعیض است و هم بار عقلانیت ندارد. خب خدا چه گفت؟ می گوید اَنَّ اللّٰهَ قَدَّرَ عَلَیْهِمُ الْمَعَاصِیَ خدا تقدیر کرده گناه را وَ عَذَّبَهُمْ عَلَیْهَا، خب می گوید که گناه را آزاد گذاشته و گناهکار را در جهنم شکنجه می دهد. واخ که ما چقدر دلیل داریم، آن آیه چه می گوید؟ يَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا. لَا تَقْنَطُوْا یعنی چه؟ یعنی هر چه دلت می خواهد گناه کن، لَا تَقْنَطُوْا ناامید نشوی، يَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا.

درس هشتم – کسی که حقیقت امر توحید را شناخته، از فروع دین آن معاف گشته: مَنْ رَزَعَمَ اَنَّ اللّٰهَ یُجِبِّرُ عِبَادَهُ عَلَی الْمَعَاصِی اَوْ یُكَلِّفُهُمْ مَا لَا یُطِیْقُوْنَ فَلَا تَأْكُلُوْا ذَبِیْحَتَهُ وَلَا تَقْبَلُوْا شَهَادَتَهُ وَلَا تُصَلُّوْا وَرَآهَ وَلَا تُعْطُوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَیْنًا – کتاب بحار الانوار جلد ۵ صفحه ۱۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۴ صفحه ۶۹، باب ۲۸ کتاب ابواب الذبائح حدیث ۹. این از امام رضا است.

ادامه همان بحث است. می گوید: مَنْ رَزَعَمَ اَنَّ اللّٰهَ یُجِبِّرُ عِبَادَهُ عَلَی الْمَعَاصِی اَوْ یُكَلِّفُهُمْ مَا لَا یُطِیْقُوْنَ فَلَا تَأْكُلُوْا ذَبِیْحَتَهُ وَلَا تَقْبَلُوْا شَهَادَتَهُ وَلَا تُصَلُّوْا وَرَآهَ وَلَا تُعْطُوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَیْنًا. قضیه جدی شد، می گوید هر کس خدا را جبار بداند که امر به گناه کرده یا تکلیف کرده آنچه را که مَا لَا یُطِیْقُوْنَ، حالا مسئله اینکه خدا به گناه کردن، انسان را وارد می کند، در درس قبل بحثش را کردیم، این هیچ، ولی اینجایش جدید است؛ اَوْ یُكَلِّفُهُمْ مَا لَا یُطِیْقُوْنَ هر کس را تکلیف کند و فرمان دهد طبق آنچه که طاقت ندارد. خب ولی می بینیم که پدر خلق خودش را درآورده است. در سوره بقره آیه آخر چه می گوید؟ لَا طَاقَةَ لَنَا، ما طاقت نداریم، اگر کلام خداست اینجا خودش با خودش دارد منازعه می کند، آنجا می گوید طاقت ندارم خیلی بار و مسئولیت روی دوشم ریختی و اینجا می گوید هر کس قبول کند و بپذیرد که خدا بیش از طاقت انسان به او بار کرده فَلَا تَأْكُلُوْا ذَبِیْحَتَهُ از گوشت گوسفند یا گاو یا مرغ که او ذبح کرده یعنی سرش را بُریده نخورید، و قاضی شهادتش را هم نپذیرد، وَلَا تُصَلُّوْا وَرَآهَ به او اقتدا نکنید، وَلَا تُعْطُوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ به او زکات هم ندهید. حالا این اولش را چکار کنیم؟ ها؟ ای امام رضا! اینکه می گوید طاقت نداریم، آنجا می گوید اللّٰهُ اَنَّ یُخَفِّفَ عَنْكُمْ یا آنجا که می گوید خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا و مصادرات بسیار. الان خدا که فقر را می دهد بیش از توان انسان است. طرف عریضه می دهد و می گوید هم فقیرم، هم مریضم، هم بیکارم، هم پول ندارم که دکتر بروم، هم پول ندارم اجاره خانه بدهم، همه اینها چیست؟ اینها باری است که خدا روی دوش مردم ریخته است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۶ – فایل صوتی ۶۱۱۵ – درس اول – علمی که زاینده جهل باشد نمی تواند سر رشته دار آگاهی گردد: اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ جَهْلًا – کتاب کنز العمال جلد ۳ صفحه ۵۷۹ حدیث ۷۹۸۶، کتاب سنن ابن داوود جلد ۲ صفحه ۴۷۹ است.

پیغمبر گفت اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ جَهْلًا، بخشی از علم نادانی است، این می رود در واحد تقیه و کَلَّمَ النَّاسَ ها! خضر به موسی چه گفت؟ گفت سه دفعه به تو مهلت دادم، دفعه چهارم راحت را بگیر و برو، من هم سراغ کارم می روم. برای چه؟ برای اینکه علم در سینه موسی ابن عمران بود و با آن علم می خواست به حقیقت برسد اما خضر نبی آمد کارهایی کرد که انسان نسبت به آنها جاهل بود همان کارهایی که سه برنامه داشت مثلاً کشتی را سوراخ می کرد و...، چنین کارهایی می کرد.

-- نهج البلاغه حکمت ۲۷۴ است. باز هم می گوید لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا علم خود را در مسیر جهالت قرار ندهید. یعنی هر چه که شما در دانستنی ها استفسار، استنباط و احتجاج می کنید واکنش آن، جهالت است. یعنی هر چه جلوتر می رویم به جهل و نادانی و اجوف بودن خودمان آگاه می شویم چون هر چه به سمت مقصد می رویم می بینیم که توشه آگاهی نداریم برای همین بزرگان حوزه انتظار دائماً وقت رفتن می گفتند وَانْتَظِرُوا. فَتَرَقَّبُوا. فَتَرَضَّوْا پیغمبر این وَانْتَظِرُوا را نگفت، در عوض آن می خواست وصیت بنویسد که آن حضرت آقا دوتا فحش به پیغمبر داد، بعد هم هنوز آب غسل پیغمبر خشک نشده بر اریکه قدرت نشستند و شروع کردند به چیزی که الان به ما ارث رسیده؛ چه کتابت، چه سنت نبی.

درس دوم - کسی که نمی داند، مشورت می کند چه رسد به شخصی که از عوالم غیب باخبر می باشد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّتَهُ فِي أَزْوَاجِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي - کتاب بدایة المعارف جلد ۲ صفحه ۴۹، از بزرگ ما جعفر صادق است.

این بحث مهمی است؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّتَهُ فِي أَزْوَاجِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي امام جعفر صادق می گوید خداوند هرگز دلیل و برهان و حجتی را در زمین نمی گماراند، اینکه از او سؤال می شود بگوید نمی دانیم! به خیلی جاها برمی خورد ها! الان بیا برایت بازش کنم؛ بین پیغمبر که آورنده این آیات است، آورنده قرآن است، آورنده شرع است، چقدر گفت لَا أَدْرِي، یعنی عملاً گفت ها! خوب است که ما اسناد اینها را هم جمع کردیم. در قضیه غدیر خم جبرائیل چندین بار در چندین موضع مکه، فرمان می داد؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ، خب چرا خدا به پیغمبر عصبانی شد و او را تهدید کرد و گفت: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ اگر انجام ندهی رسول هم نیستی و از منبع نبوت هم اخراج می شوی. چرا اینطوری شد و کار به تهدید رسید؟ ها؟ بخاطر اینکه پیغمبر از اطرافیانش می ترسید و شک داشت که آیا قبول می کنند یا نمی کنند؟ منابعش در کتابمان هست. خب بعد هم پیغمبر چکار کرد؟ مدام با این و آن مشورت می کرد که آیا علی را بگذارم مردم می پذیرند؟ آیا علی در جایگاه خودش می ماند؟ یا در جنگ تبوک به حضرت عمر گفت برگردیم یا بمانیم یا پیشروی کنیم؟ عمر گفت تو که خودت می گویی من پیغمبر هستم؛ از من می پرسی؟ اصلاً خود این کلام از این رجل بزرگ اهل سنت خیلی تأمل پذیر است که اینطوری رُک و راست و صریح و شفاف به پیغمبر می گوید که مگر به تو وحی نازل نمی شود پس چرا با من مشورت می کنی؟ جنگ تبوک آخرین جنگ بین مسلمین و غرب بود، یک دفعه رفتند چند تا کشور را گرفتند؛ ترکیه، اردن، فلسطین و لبنان را، بعد دوباره برای ادامه تسخیر کشورها می خواست حرکت کند که دیگر پیغمبر عمرش وصال نداد ولی لشکر را آماده کرد، لشکر در کنار مدینه اطراق کردند خیمه زدند و پیغمبر سفارش می کرد که هیچ مردی داخل مدینه نماند جز علی، هیچ مردی! بعد آنها که برای خلیفه سازی دست اندر کار بودند، آنها نرفتند آنها ماندند، انگار این مرد نبود دیگر، مرد نبودند چون پیغمبر می گفت هیچ مردی در مدینه نماند. یک چیزی هم چند وقت پیش در رابطه با این آقا داشتیم که با تأیید اسناد خودشان این آقا ملوط بود.

درس سوم - اخبار آسمان را می داند اما از خبرهای زمین نا آگاه است: كَانَ الْمُفْضَلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ

الْمُفَضَّلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرُ السَّمَاءِ قَالَ لَا إِلَهَ أَكْرَمُ وَأَوْحَمُ وَأَزَافُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبُ عِنْدَ خَبَرِ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً - کتاب اصول کافی شیخ کلینی، محمد ابن یعقوب کلینی، جلد ۱ صفحه ۲۶۱ است.

آن بحث قبلی در مورد علم بود، اینجا بالاتر است و درباره غیب است. کَانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَفْضَلُ ابْنِ عَمْرِو که کتاب توحید را از امام صادق بدست آورد، شنید، یادداشت کرد و به نام توحید مفضل معروف است، گفت ما کنار معلممان نشستیم بودیم، فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ مَفْضَلُ بِهِ إِمَامٌ صَادِقٌ كُفْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَدَايْتُ شُومَ يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرُ السَّمَاءِ، به امام صادق گفت آیا ممکن است خدا اطاعت شخصی را واجب گرداند ولی خبرهای مهم از آسمان را از او دریغ دارد؟ قَالَ لَا إِمَامٌ صَادِقٌ كُفْتُ: نه اینطوری نمی شود. اللَّهُ أَكْرَمُ، خدای زمین را معرفی می کند؛ کریم تر است، وَأَوْحَمُ رحیم تر است، وَأَزَافُ رثوف تر است، بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبُ عِنْدَ خَبَرِ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً، گفت برگزیدگان خدا؛ حالا بقول ما رجال ظهوری، انبیاء، اولیاء، اوصیاء، وقتی که اینها را انتخاب می کند همه حجابها، پردهها و موانع را بین آنها و ملکوت کنار می زند. اینجا چند تا مچ بگیری داریم، چقدر محاجه خوب است! اول، ابراهیم خلیل الرحمان! آیا ابراهیم از بزرگان انبیاء بود یا نبود؟ پس چرا گفت رَبِّ اَرْنِي؟ ها؟ اگر درب برای دید و شنود ابراهیم باز است پس چرا می گوید رَبِّ اَرْنِي؟ آمدم تا بقیه رجال ظهوری که باز به مباحث گذشته همین کلاس برمی گردد که پیغمبر دنبال مشورت بود. علی با عبدالله ابن عباس بر سر انتخاب حَکَم مشورت کرد؛ در جبهه صفین قرآن بالا رفت و علی پایین آمد، امر دائر بر این شد که یک حَکَم از شام و یک حَکَم از عراق بیایند و تعیین خلافت کنند، اگر حجابها برایش کنار رفته بود برای اصحاب و انصار و حواریون خودش کنار می زد تا حقیقت را بفهمند تا گول این قرآن بر نیزه رفته را نخورند. یا همین سر بریدن بچه ابراهیم، اسماعیل را می گویم، موقعی که می خواست سرش را ببرد یعنی نمی دانست که خدا نمی گذارد ببرد؟ ها؟ آیا پردهها کنار نرفته بود که این یک سناریو و یک امتحان است؟ کارد را به گلوی نوجوان بکشی و بعد به سنگ بزنی، گلو را پاره نمی کند ولی سنگ را دو نیم می کند! تماماً بزرگان توحید مِنَ الْآنَ إِلَى أَوَّلِ الْخَلْقِ دائماً در حجاب بودند، دیگر این حجاب اکبر به حجت ابن الحسن العسکری رسید که امام دوازدهم است و حجاب و پرده ای که برای ایشان کشیدند بسیار زیاد بود. من تعجب می کنم، خضر نبی که مقامش از ایشان خیلی پایین تر و خیلی کوچکتر است در همان داستان همراهی با موسی پرده برای او کنار می رفت بعد برای این بزرگوار پرده ای کنار نرفته پرده ای به نام غیبت کبری، این مانع خیلی مهم است، از آن موانعی که ابراهیم دید و گفت رَبِّ اَرْنِي خیلی مهمتر و خیلی بالاتر است.

(فایل صوتی ۷۱۶۷ - درس سوم) دلیل خدا بر عبودیت مردم، باید با رؤیت باشد نه با تحمیل! کتاب بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۱۲۴، کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۱، کتاب بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۱۰۹، از امام صادق است. مفضل ابن عمر از نزدیکان صمیمی و آزموده شده برای امام صادق، سوال کرده؛ می گوید: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرُ السَّمَاءِ قَالَ لَا، اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَوْحَمُ بِالْعِبَادِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ عَلَيْهِ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً آیا واجب می کند خدا اطاعت بنده ای را بر بندگان خود پس بیوشد از او خبر آسمان

را؟ امام صادق فرمود نه، خدا کریم تر و مهربان تر از این است که به بندگان از اینکه واجب کند بر او طاعت بنده ای را و بپوشاند از او خبر آسمان ها را هر صبح و شام! می گوید واسطه من و شما پیامبران و ائمه هستند، اینها را فرستاده به سوی مردم که هدایت کنند، اخبار و اسرار را هم به آنها گفته. خبر آسمان می گوید! بُعد ظاهری اخبار آسمان باران است که می بارد. بُعد اصلیش چیست؟ در آسمان چه خبر است؟ آیا خدا در آسمان است؟ طبق این نسخه باید انبیاء و ائمه الهداة المهدیین، خدا را ببینند. خدا کریم تر و مهربان تر است به بندگان از اینکه واجب کند بر او اطاعت بنده ای را یعنی انبیاء، ائمه، و بپوشاند از او خبر آسمان ها را هر صبح و شام. اخبار آسمان چیست؟ خدا. از آسمان برای انبیاء برای ائمه خبر می رسد، حکم از بالاست وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۱۸ انعام)، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (۵۴ اعراف) یعنی در آسمان است، بالاست مکان حکومت الله! این اسرار را که به پیغمبر داده فکر می کنی این سر چیست؟ پیغمبر به علی چه گفت؟ گفت فقط خدا را من و تو شناختیم. سوال: تخصیص معرفت خدای زمین برای رسول الله و امیرالمومنین، یعنی کل مخلوق از شناخت خدا جدا شدند، اینها می دانستند، آیا به مردم انتقال دادند؟ قیچی را چه می گویی که دولبه دارد؛ تقیه و کلم الناس! امیرالمومنین در مناجاتش می گوید: خدایا تو هرچه هست برای خودت برداشتی به ما هیچ چیزی ندادی، خب پس چرا کمک نمی کنی؟ أَنْتَ الْحَاكِمُ، أَنَا الْمَحْكُومُ، أَنْتَ الْأَمِيرُ، أَنَا الْمَأْمُورُ، أَنْتَ الْخَالِقُ، أَنَا الْمَخْلُوقُ، أَنْتَ الصَّانِعُ، أَنَا الْمَصْنُوعُ، أَنْتَ الْقَاهِرُ، أَنَا الْمَقْهُورُ. پیغمبر که می خواست وصیت نامه بنویسد، چه می خواست بنویسد؟ چند بار این را برای شما گفته ام، می خواست بنویسد: ای مردم من فریب این دنیا را خوردم شما دست بکشید، ولی چون بزرگان اصحاب دیدند اگر این حرف را بزند دکانشان تعطیل می شود، مردم متفرق می شوند و دیگر نمی توانند حکومت کنند، لذا نگذاشتند وصیت بنویسد. اصل وصیت پیامبر در غدیر بود که انجام نشد، گفت الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ {۳ مائده} دین شما کامل می شود. آیا این دین کامل است؟ پس چرا امام مهدی می خواهد بیاید و بر سر این دین بزند؟ يَأْتِ بِدِينٍ جَدِيدٍ! این قرآن کامل است؟ پس چرا امام دوازدهم می خواهد به آن طرف پرتش بکند؟ يَأْتِ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ نگذاشتند پیغمبر وصیت کند. انبیاء هم می رسیدند به یک نقطه ای که می فهمیدند گولش زده، یک امواج صوتی و تصویری و الهاماتی می آید خیال می کند این خداست و بعد ترویج این خدا را می کند، بعد در آن می ماند، مردم معجزه می خواهند اما ندارد که بدهد. امروز مردم از اسلام معجزه می خواهند. متشرع نامرد و حقه باز توپ را به زمین ملت می اندازد، می گوید ملت گناه کردند خدا عذاب می کند. اینقدر عقل ندارد، خب مردم الان را با پنجاه سال قبل مقایسه می کنند، کشور را با کشورهای همسایه مقایسه می کنند، آنها مغضوب نیستند، ملت بدبخت ایران مغضوب است؟ چه گناهی کرده اند؟ برای دین آبرو نمانده! به شما بگویم تا خدای الله این دین را کاملاً بی آبرو نکند و زمین نزند این عذاب ادامه دارد؛ آب قطع، هوا زهر و سم، مزارع سوخته، جنگل ها نابود، پیش به سوی کویر مطلق! مگر مردم از این خدا تبری بجویند، همانطور که رسول الله گفت: برای این دین برای این اسلام یک آغازی است و یک پایانی است الان پایانش است، چون هیچ چیزی ندارد بدهد. معجزات پیغمبر چیست؟ همه آنها رفت و هیچ کس هم ندید فقط ماند یک کتاب که اسمش قرآن است. آیا مردم شق القمر را دیدند؟ از کوه، شتر سرخ مو بیرون بیاید را دیدند؟ جابجایی درخت را دیدند؟ چسبیدن دو تا کوه به هم را دیدند؟ اینها که نوشته اند پیغمبر کرده است! پیغمبر گفت: معجزه اصلی من کتاب

است، بعد جبرائیل گفت این کتاب فتنه است (۴۰۰۴). خب ما اینها را چطوری کنار هم ردیف کنیم؟ زنده باد اهل بیت که به ما هرچه خواستیم برای بیدار شدن دادند، و در طول هزار و خرده‌ای سال، شریعتمداران سعی کردند همه را مخفی کنند چون آب و نانشان قطع می‌شد. خدا به همه می‌گوید بدانید که واسطه بین من و شما، یعنی انبیاء و ائمه الهداة المهدیین همه چیز را می‌دانند. همه چیز را می‌دانند؟ بازمانده انبیاء و ائمه الهداة المهدیین امام مهدی است، آیا ایشان همه چیز را می‌داند؟ من یک خبری شنیدم، چند سال قبل می‌گفتند زیر تهران به فاصله مثلاً ده هزار متر یک دریایی هست، دریا هست بعد مردم آب ندارند بخورند. وظیفه کیست که این آب دریا را بالا بیاورد؟ چه کسی قدرت دارد؟ مسئولیت شیعه با کیست؟ همه‌اش می‌رود سمت حجت ابن الحسن المهدی! ایشان با چه زبانی بگوید: ای مردم من بیکاره هستم و هرچه هست خدای زمین است، دست و پای من بسته است، من یک سیصد و سیزده نفر نمی‌توانم جور کنم قیام کنم. چرا؟ چون خدا نمی‌خواهد. دین بی آبرو شد و از این هم بیشتر می‌شود، حالا نگاه کنید! طوری می‌شود که مردم در خیابان جمع بشوند و علیه خدا شعار بدهند و این کار خواهد شد چون رسول الله گفت: در آخرالزمان (که امروز است) مردم خدا را لعنت می‌کنند، مسلمان‌ها قرآن را آتش می‌زنند، مسجدها را خراب می‌کنند، اینها در کتاب‌های اصیل شیعه است. بزرگان تشیع اینها را گفتند، از قول ائمه گفتند، اینها باید بشود، عذاب باید باشد تا اینها بشود، باید مردم له بشوند تا مطمئن بشوند خدایی در کار نیست.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۷ - فایل صوتی ۶۱۱۶ - درس اول - وسعت در چیست؟ آیا تنگناهای موجود در کرم

زمین به تحلیل نمی‌آید؟: یا عِبَادِی الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ - سوره عنکبوت آیه ۵۶ است.
یا عِبَادِی الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید به من، إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ، خانه من اَرْض من. این چگونه می‌تواند نشانگر آن عظمت فرمانروای کُل باشد؟ زمین را به خودش تخصیص می‌دهد إِنَّ أَرْضِی، زمین من وسیع است، وَاسِعَةٌ وسعت دارد. خیلی جاها می‌بینیم که وسعت ندارد مثلاً چقدر از کره زمین کویر است، کویر به درد مردم کره زمین نمی‌خورد. آیا این إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ یعنی بیابان‌گردی کنید؟ کویر گردی کنید؟ یا نه، یعنی استفاده کنید! خب این از ظاهرش، از باطنش هم که حضرات معصومین گفتند که وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ درست ضد این است، این می‌گوید إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ و آن می‌گوید وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ زمین کوچک است تنگ است؛ ضاق، ضیق! چطوری با همدیگر جور درمی‌آید؟ اگر کار، خدایی باشد بی‌عیب و نقص است اگر زمین متعلق به آن الْکُلُّ مِنَ الْکُلِّ إِلَى الْکُلِّ فی الْکُلِّ است نمی‌تواند معارض باشد، ما خیال می‌کنیم عدم تطابق فقط در قرآن و روایات و احادیث است، نه! در همه چیز هست، به هر جا بنگری شناخت او شما را چه خوب و چه بد آموزش می‌دهد، این فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا خیلی وسیع و گسترده است، یک الهام می‌کند در خوبی و بدی که یکی از خوبی‌های آن همین تحقیقات و مکاشفات است. فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ پس بیایید از این وسعت زمین استفاده کنید و مرا عبادت کنید. باز اینجا یک دریچه‌ای از تحقیق را می‌شود باز کرد که عبادت مخصوص آنهایی است که بهره‌برداریشان وسیع است. بعد این یا عِبَادِی الَّذِینَ آمَنُوا که اول آیه است با آخر آیه؛ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ، در معارضت و جنگ است چون همین مؤمنین که مورد خطاب و عتاب این آیه هستند خیلی‌ها از اَرْض وسیع محروم هستند و وسعت ندارد. ببین شنیدی که می‌گویند وسعش همین

قدر است يا وسع من نمى رسد؟ همه اينها از وسعت مى آيد، يعنى اينقدر در كف دستِ مقدّر له شدم چلانده شدم كه وسع من نمى رسد اجاره خانه هم بدهم، خانه كه ندارم هيچ! خانه بالا شهر كه ندارم هيچ! خانه گران قيمت كه رسانه هاى اينطرف و آنطرف نشان مى دهند هيچ! اجاره هم كه بالا شهر نمى توانم بكنم هيچ! مركز شهر هم نمى توانم اجاره بكنم هيچ! پايين شهر هم نمى توانم اجاره بكنم! اين چطورى ارض خدا وسيع است؟ بعد اين نماز هم مى خواند كه مورد خطاب يا عبادى الَّذِينَ آمَنُوا است، اين ايمان دارد و فروع دين را اجرا مى كند ولى ارض خدا وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ ارض خدا برايش وسيع نيست. يعنى اين خدايى كه الان بحث مى كنيم نه! بلكه آن خدايى كه منتظر دنبالش هست، اين خدايى كه مورد بحث است كه اديان به آن بال و پر دادند يعنى زورش نمى رسد كه به زندگى و درآمد وسعت بدهد؟ لااقل براى آنهايى كه مؤمن هستند، اصلاً پارتى بازى كنيم، يكي از آنها انبياء هستند كه در اسناد و مدارك كتاب داريم كه جمع كرديم؛ آن موسى بود كه گفت از بس علف خوردم شكم سبز شده، در آن يكي نسخه داشتيم چقدر از انبياء از گرسنگى مُردند، اين رجال ظهورى خودمان كه پيغمبر به زير شالش سنگ مى بست كه به معده اش فشار بيايد آزارش ندهد درد نيايد، چون نان نداشتند بخورند.

درس دوم - حملِ روزى بدون حمايت رازق ناممكن است؛ پس چگونه حمايت ربّ براى گروه خاصى صورت

مى گيرد؟: وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - آيه ۶۰ سوره عنكبوت است.

وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، اين يك استپ دارد. دَابَّةٌ عموميت دارد انسان و حيوان و اگر وسيع تر هم برويم اشجار هم هست چون آنها هم روزى مى خواهند ديگر؛ آفتاب، آب و كود روزى آنهاست. وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا همه رزق و روزى هايشان به پشت شان است به كمرشان است به دوششان است. ديدى مى گويى كه آنقدر فشار زياد است كه كمر شكست، كمرم له شد، كمرم خم شد؟ وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا نمى تواند روزيش را حمل كند. آيا بينيم اين روزى دارد كه نمى تواند حمل كند؟ خب يك يدك كش به او ببنديد! يا اصلاً روزى ندارد؟ بعد روزى هم كه اثبات شد به معنای آنچه كه نصيب انسان مى شود، آن وقت اين روزى در واحد السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِى بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقَى شَقَى فِى بَطْنِ أُمِّهِ مى رود. بعضى ها اصلاً روزى ندارند. خيلى ها در عريضه هايشان به من مى گويند اصلاً مثل اينكه خدا ما را نيافريده يا خدا ما را فراموش کرده يا نمى بيند! كسى كه مى رود دنبال كار مى گردد اما كار نيست خب اين روزى ندارد، بايد كار كند تا پول دربياورد، كسى كه جنس هايش باد کرده و نمى خرد روزى ندارد، كسى كه آفت به باغش مى زند، باغدار روزى ندارد؛ يا خشكسالى مى شود يا آفت مى زند يكي از اين دوتا است، يا سيلاب مى آيد همه را از بيخ مى كند. خب اين بخشش تمام مى شود، استپ دارد. بعد مى گويد: اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ خداست كه روزى مى دهد به آنها و به شما. خب خدا روزى مى دهد، بين اول آيه چه گفت؟ وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا مى گويد اين ماشين از موتور خراب است، شاسى آن كج شده، نمى توانيد سوار اين بشويد، وقتى كه در جنين مى گويد: أَنْتَ شَقَى شَقَاوَتِ در امور مادى يعنى همين، اينجا يعنى خدا پارتى بازى مى كند؟ وَ كَاَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا؟ بعد اللَّهُ يَرْزُقُهَا، پس قبل از آن روزى نداشته كه خدا روزى مى دهد؟ اين لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا يعنى چه؟ حمل روزى نمى تواند بكند! آن آيه بزرگ سوره بقره وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا بِر ما حمل نكن فشار را، سنگينى را، آزار و اذيت را. خب، پس دَابَّةٌ يعنى خزنده،

الان این خزنده گاهی با دو پاست مثل انسان و گاهی با چهار پاست مثل حیوان، گاهی سینه خیز است، می شود مار! می گوید نمی تواند روزی خودش را کسب کند خدا به او روزی می دهد. آیا اینطوری بوده؟ وقتی می گوید بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ما محروم شدگان از روزی هستیم، محرومیت لباس تن فقر است و محروم کسی است که خلق شده ولی ساپورت نمی شود به وسیله رزق، پس چطوری الله یَرْزُقُهَا؟ باید این وسط یک چیزی گم شده باشد! لَا تَحْمِلْ رِزْقَهَا یک کفه ترازو و الله یَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ یک کفه دیگر ترازو، خدا چه زمانی به اینها روزی می دهد؟ شاید منظورش همین وعده ادیان و مذاهب است که بهشت است، قاعدتاً باید همین باشد، بهشت را به افرادی می دهند که اینجا روزی ندارند. برایت گفتم و در اسناد داشتیم که رجال ظهوری می گفتند این دعا را بخوانید آن دعا را بخوانید روزی شما زیاد می شود بعد فردا می آمدند و می گفتند خواندیم نشد، بعد فرمودند که عیبی ندارد بهشت به تو می دهند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۸ - فایل صوتی ۶۱۱۷ - درس اول - با این وصف چیزی برای آدمی باقی نمی ماند

که به آن دلخوش کند و اختیاری را تجسم نماید: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ لِيُونُسَ مَوْلَى عَلِيٍّ ابْنِ يَقْطِينٍ يَا يُونُسُ لَا تَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ قَالَ إِنِّي لَا أَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ وَلَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ وَلَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى ثُمَّ قَالَ أَتَدْرِي مَا الْمَشِيَّةُ؟ فَقَالَ لَا فَقَالَ هُمُّهُ بِالشَّيْءِ أَوْ تَدْرِي مَا أَرَادَ؟ قَالَ لَا قَالَ إِثْمَامُهُ عَلَى الْمَشِيَّةِ فَقَالَ أَوْ تَدْرِي مَا قَدَّرَ؟ قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْهَنْدَسَةُ مِنَ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْبَقَاءِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا شَاءَ شَيْئاً أَرَادَهُ وَ إِذَا أَرَادَ قَدَرَهُ وَ إِذَا قَدَرَهُ قَضَاهُ وَ إِذَا قَضَاهُ أَمْضَاهُ - کتاب محاسن از برقی صفحه ۲۴۴، کتاب بحار الانوار جلد ۵ صفحه ۱۲۲، از امام رضا است.

امام رضا به علی ابن یقطین گفت: لَا تَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ سخن نگو، از قضا و قدر صحبت نکن. گفت که انی لَا أَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ من حرف نمی زنم از قضا و قدر. وَ لَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ من کلاً می گویم هر چه که خدا اراده کند همان می شود. لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ قضا و قدر دست اوست. فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ وَلَكِنْ أَقُولُ امام رضا گفت من این را نمی گویم وَ لَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وسعت را به اندازه سَمَواتِ وَ الْأَرْضِ انجام داد. امام رضا گفت من می گویم که کونی نیست. یعنی وجودی نیست و موجودی نیست. ولایت تکوینی که می گویند، از همین کون می آید، کون و مکان ... می گوید من می گویم که لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ هر چه هست اراده اوست او خواسته و اراده هم خواسته و هم اراده کرده، همان منظور دو قوه بالقوه بالفعل است. وَ قَدَّرَ وَ قَضَى ثُمَّ قَالَ أَتَدْرِي مَا الْمَشِيَّةُ؟ فرمود می دانی مشیت چیست؟ فَقَالَ لَا گفت نمی دانم. فَقَالَ هُمُّهُ بِالشَّيْءِ گفت اهتمام کرد به چیزی و این چیز شد گیتی. چرا می گوید چیز و اسم نمی آورد؟ چون که خیلی چیزها ناشناخته باقی مانده، الان هم ما در زمان ناشناختگی زندگی می کنیم، یعنی چه می دانیم که کجا و چیست؟ حتی زیر پایمان را هم نمی توانیم تشخیص بدهیم که در اعماق ده هزار متری زمین چه خبر است! فَقَالَ أَوْ تَدْرِي مَا قَدَّرَ؟ می دانی که تقدیر چیست؟ قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْهَنْدَسَةُ تقدیر، هندسه است مِنَ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْبَقَاءِ. هندسه رشته ای است که روی جدول خاصی کار می کند و مباحث آن در آناتومی اشیاء و اجسام و مناطق و منازل هست. فرمود که می دانی هندسه چیست؟ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْبَقَاءِ منظور حیات است ها! طول آن، عرض آن و بقای آن. باز به طول و عرض زندگی می خورد. یعنی طول چقدر حیات داری، عرض

چقدر وسعت دارد کار بکنی. وَ الْبَقَاءِ چقدر فرصت داری بمانی. ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا شَاءَ شَيْئاً أَرَادَهُ امام رضا گفت خدا هر چقدر بخواهد اراده می کند وَ إِذَا أَرَادَ قَدَرَهُ وقتی که اراده کرد تقدیر می کند شکل می دهد وَ إِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ وقتی که شکل داد قضا می کند، شاید همان در بررسی های ما این چهار قسمت روح و جسم و نفس و طبیعت باشد. وَ إِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ وَ إِذَا قَضَاهُ امْضَاهُ وقتی که به آن حدّ نهایی رسید امضاء می کند. امضاء یعنی هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ یعنی اول این تدابیر خودش است و آخرش هم خودش است.

درس دوم - آنچه که در تعریف آمده در آئینه تاریخ معارض دارد: تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ - نهج البلاغه خطبه ۱۱۰ است.

درباره قرآن بحث می کند؛ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ علم قرآن پیاموزید که بهترین حدیث است. این احسن را چطوری معنا کنیم؟ ببینید یک احسن داریم و یک معارض آن اقبیح داریم، اگر احسن را بگوییم که مطالب قرآن احسن است خب در آن مطالب اقبیح هم هست مثلاً از بهشت حرف می زند احسن است و از جهنم حرف می زند اقبیح است، داستان ملت های گذشته را نقل می کند که مسخ شدند و عذاب شدند این اقبیح است، سرگذشت انبیاء را می گوید این احسن است. خب این چطوری می شود فقط یک روی نگری باشد؟ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ تفقه یعنی جستجو کنید فقاقت کنید در قرآن. خب این باز یک معارضی دارد؛ وقتی که به عامه می گوید تَفَقَّهُوا پس همه مردمی که قرآن را تحلیل می کنند فقیه هستند؟ همه مردمی که قرآن را در ابعاد مختلف جستجو می کنند فقیه هستند؟ آن وقت فقاقت از آن انحصار درمی آید. فَإِنَّهُ رِبِيعُ الْقُلُوبِ قرآن بهار قلب هاست، یعنی برای قلب ها تازگی دارد یعنی الان اکثر آیات مندرج در قرآن پاییز و برگ ریزان را تداعی می کند یعنی حاکی از ریخته شدن خواسته ها، آرزوها، ارادت ها، یافته ها و گمگشته ها است. وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ از نور قرآن شفا پیدا کنید. خب این قرآن نور دارد؟ اگر نور داشت که سر نیزه رفت باید با نور علی مقابله نمی کرد. قائل هستید که علی نور دارد پس چطور این قرآنی که معارض آن شد نور دارد؟ بعد می گوید اسْتَشْفُوا، از قرآن شفا بگیرید، اینطور که این می گوید باید در همه بیمارستان ها و علم پزشکی و داروخانه ها را تخته کرد و همه به سمت قرآن بروند اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ بخاطر اینکه قرآن شفا می دهد صدر را. صدر یعنی مرکزیت بدن. مرکز بدن دو چیز است؛ یکی قلب است و دیگری مغز. قلب به معنای خون رسانی به دیگر اجزاء و مغز به عنوان فرماندهی است.

-- أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ - نهج البلاغه خطبه ۱۵۸، از امیرمان است.

در نهج البلاغه خطبه ۱۵۸ امیر فرمود: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي در قرآن علمی است، مَا يَأْتِي علومی است که از گذشتگان رسیده است. علم گذشتگان در این کتاب چیست؟ همین قصص الانبیاء است دیگر، و چیز دیگری نیست، یک خضر هم داریم که با موسی همراهی کرد و آن هم که یک سه یا چهار تا کار کرد پرده را بالا برد چیز مهمی نبود یعنی دلایلی را نگفت، دلایل به معنای این است که این بچه را می کشد و می گوید اگر این بچه بزرگ بشود پدر و مادرش را نابود می کند خب این قصاص قبل از جنایت است، باز در مرحله قضا و قدر می رود، وقتی خدا اراده کرده که این اینطوری باشد آیا تو می توانی در قضا و قدر تغییر بدهی؟ وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي سخن می گوید از گذشتگان. إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا

يَأْتِي آنچه که می آید؛ وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي گذشته و آینده. حالا آینده چیست؟ بهشت و جهنم است دیگر، آنها قابل تصدیق نیستند بخاطر اینکه شما خب وقتی می خواهید کنار دریا بروید قبل از اینکه وارد دریا بشوید و به ساحل برسید و پایتان را در آب بکنید از دور رنگ آن را می بینید حالا بهشت و جهنم هم همین است موقعی که سخن از بهشت و جهنم می شود باید رنگشان را ببینی، رنگشان چیست؟ رنگش عدالت در دنیا است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ آنجا می گوید عدالت این است، خب آن وقت پایه دوم اصول دین هم چیست؟ عدل است. عدل چیست؟ خدا عادل است. عادل چیست؟ وَضَعَ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ قرار دادن هر چیز در جای خودش. بعد می بینیم که علی باید بیست و سه سال عملگی کند و مخالفینش پادشاهی کنند آیا این وَضَعَ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ است؟ آن وقت معلوم شد که این عدالت نیست. عدالت، عوضی است. وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ قرآن دوی دردهایتان است، خب این هم ثابت شد که نیست، بعد وقتی این حرف را می زنی مبلّغین قرآن می گویند که قسمتش نبوده، خب باید اینجا را ذکر می کرد آن کس که قسمتش هست مثلاً اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ وسطش، بین اذْعُونِي و اَسْتَجِبْ لَكُمْ باید یک چیزی دیگری می گذاشتند مثلاً پراوتزی باز می کردند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۸۹ - فایل صوتی ۶۱۱۸ - درس اول - خدا نماز می خواند، آیا نیاز به تعریف از خود دارد؟ اگر چنین تضمینی به عنوان قانون وضع شده پس عذاب و غضب چه مفهومی دارد؟: مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جَبْرَائِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدٌ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَا نَبِيٌّ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَّحْتَ رَحْمَتِي غَضَبِي فَقَالَ االلَّهُمَّ عَفُوكَ عَفُوكَ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳ حدیث ۱۳، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۳ صفحه ۹۸ و ۹۹ حدیث ۸، کتاب تفسیر کنز الدقائق جلد ۷ صفحه ۳۰۱، کتاب بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۳۰۶ حدیث ۱۳، از امام جعفر صادق است.

این جریان مسافرت فضایی پیغمبر را می گوید، هر بار یک تکه اش از زیر خاک درمی آید. فرمود که مَرَّتَيْنِ دو مرتبه در آنجا پیغمبر اسکان یافت. فَأَوْقَفَهُ جَبْرَائِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدٌ توقف کرد جبرائیل در یکی از مقاطع سماوی بعد گفت که فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَا نَبِيٌّ اینجا جای هیچ پیغمبر و فرشته ای نیست. همان جایی که می گویند لَوْ دَنَوْتُ لَأَحْتَرَفْتُ اگر جلو بیایم آتش می گیرم. بعد ادامه داد إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي پروردگار تو. حالا این يُصَلِّي هم صلوات است و هم نماز است. همانطور که در قرآن می گوید إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ آنجا هم اشاره به تکریم است. حالا اینجا دو بُعدی است؛ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي پیغمبر گفت که خدا نماز می خواند؟ چطوری می خواند؟ ببین اگر منظور نماز نبود و صلاة به معنای دعا بود، دعا را در قالب ذات می توانیم اینطوری تنظیم کنیم که فرمان، کُنْ، غیر از تفسیری که از خدای زمین هست. پیغمبر گفت چطوری نماز می خواند؟ آنجا چطوری دعا می کند؟ قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، خب اینجا خدا از خودش تعریف می کند، جبرائیل می گوید ها! پیغمبر نمی گوید، جبرائیل از کجا آورده معلوم نیست، می گوید خدا گفت سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ بسیار تسبیح بر من و قداست از آن من است. من کیستم؟ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ من پرورش دهنده فرشتگان و روح هستم. حالا اینجا چرا ملائکه و روح را آورده است؟ روح بالاتر است یا ملک؟ در کل که اینها یکی هستند. بر ما ثابت شد که آنچه که به معنای اکسیژن

در هوا و فضا قرار دارد، همه اينها ذراتِ تحت امر ذات هستند که به جايی، به کارى، به وقتى، در یک قیافه‌ای تجلّی پیدا می‌کنند مثلاً جن گیر، جن را که اجیر می‌کند، جن یک کارهایی می‌کند مثلاً بالشت را تکان می‌دهد چراغ برق را روشن و خاموش می‌کند یا چیزی را برای دزدی می‌آورد. روح چیست؟ روح وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي روح مقامش از ملک بالاتر است اینکه قرآن می‌گوید: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، از روح می‌پرسند بگو روح امر خداست. سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، اینجا محل اجتماع تحليل گران است. خدا گفت که رحمت من بر غضبم چیره شده، سبقت گرفته، فائق آمده و مسلط شده! آیا چنین چیزی هست یا نه؟ اصلاً رحمت در غیبت هست؟ فقط غضب است. چه موقع این رحمت بر غضبش غالب شده؟ کجای زندگی تو؟ شاهد بیاور دیگر، از تاریخ خصوصی، از ده سالگی ات به بعد بیاور ببینیم، تقویم را باز کن چقدر مغضوب شدی و چقدر مرحوم شدی! پس امام صادق چه گفت؟ گفت دنبال چیزی که نیست نگردید. گفتند چه چیزی؟ گفت رحمت. حالا جبرائیل برای چه این حرف را می‌زند؟ آیا جعفر صادق حرفش درست تر است یا جبرائیل؟ فَقَالَ اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ پیغمبر گفت عفو کن. حالا این عفو را می‌آوریم در تجزیه و به غضب وصل می‌کنیم، معنایش این است که در پیدایش انسان در کره زمین رحمت وجود ندارد همه‌اش غضب است برای همین پیغمبر گفت عَفْوُكَ عَفْوُكَ عفو کن، کوتاه بیا. برای کسی کوتاه نیامد.

درس دوم - اگر عالم به کتابت و رؤیت بود چه نیازی به کتاب داشت که بعداً دچار اختلافات و دوگانگی شود؟:

مَا تَقُولَ النَّاسُ؟ كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ أَنَّى ذَلِكَ وَاللَّهِ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ فَكَيْفَ كَانَ يَعْلَمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ وَاللَّهُ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ بِأَتْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ أَوْ قَالَ بِثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ لِسَانًا وَإِنَّمَا سَمَّى الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ مَكَّةَ مِنْ أُمّهَاتِ الْقُرَى وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنُذِرِ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا - كتاب علل الشرايع، جلد ۱ صفحه ۱۲۴ حديث ۱، كتاب معانى الاخبار صفحه ۵۳ و ۵۴ حديث ۶، كتاب تفسير برهان جلد ۵ صفحه ۳۷۴ حديث ۱۰۷۱۵، تفسير كنز الدقائق جلد ۱۳ صفحه ۲۴۵، كتاب تفسير نورالثقلين جلد ۲ صفحه ۸۷، كتاب بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ حديث ۷۰.

حواری از امام جواد تفسیر این آیه را پرسید؛ سوره انعام آیه ۹۲. راوی که صحابی است می‌گوید مردم یک چیزهایی درباره خدا می‌گویند. امام جواد گفت: مَا تَقُولَ النَّاسُ؟ چه می‌گویند؟ گفت می‌گویند که پیغمبر بی‌سواد بود، نه می‌توانست بنویسد و نه می‌توانست بخواند! امام جواد چه گفت؟ گفت: كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ دروغ است و لعنت خدا بر اینها. أَنَّى ذَلِكَ وَاللَّهِ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، آیه چه می‌گوید؟ می‌گوید که خدا مبعوث کرد در بین بی‌سواده‌ها پیامبری را. مِنْهُمْ از مردم مکه که يَتْلُوا عَلَيْهِمْ تلاوت کند بر آنها، وَيُزَكِّيهِمْ پاکشان کند وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. اینجا يَتْلُوا گفتن است، يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ دیکته، انشاء و نگارش است، حِكْمَةَ خواندن است. خب، پس پیغمبر طبق این مبحث، هم می‌تواند بنویسد و هم می‌تواند بخواند. فَكَيْفَ كَانَ يَعْلَمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ گفت چطوری اینها را تعلیم می‌دهد؟ چطوری به آنها علم می‌دهد در حالی که خوش و خوب نباشند یعنی دارای آن مراتب نباشند؟ وَاللَّهُ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ امام جواد قسم خورد که پیغمبر هم می‌توانست بنویسد و هم بخواند. وَ سَبْعِينَ گفت پیغمبر به هفتاد و سه زبان

صحبت می کرده. آیا هزار و چهار صد و چهل و چهار سال قبل هفتاد و سه زبان داشتیم؟ الآن هفتاد زبان هست؟ لهجه نه ها! زبان! وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيَّ خَب دلیل چیست که می گویند بی سواد است؛ به عنوان اُمّی؟ لَا تَنْتَهَ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ مَكَّةَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى می گوید برای اینکه تولد او در مکه بوده و مکه به عنوان أُمَّهَاتِ مَادِرِ هَمَّة شهرها و بلاد و روستاهاست، آنجا که به پیغمبر گفتند اُمّی یعنی متولد مکه است. وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنُذِرِ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا، حالا اینجا یک تراشه داریم بر تاریخ، امام جواد فرمود، حرف او روی سرمان، ولی عدم تطابق را که تاریخ می گوید آن را چکارش کنیم؟ چه می گوید؟ می گوید که اگر پیغمبر می توانست بنویسد و بخواند برای چه هفت تا کاتب داشت؟ یک دانشمند، یک مخترع، یک مکتشف، مستقل از همه چیز است نمی آید از رقبایش یا از مردم عادی کمک بگیرد، چطور شد به هفتاد و سه زبان می خواند؛ يَقْرَأُ، کُتَاب می خواست چه کند؟ بعد در این کتابت هم از آن حرف دریاید! بعد شامِ شهادت پیغمبر، آقازاده ها از کنار علی رد می شدند گفتند شب تا صبح نخواستیدیم تا کتاب را ویراستاری کردیم یا آن یکی به نام پیامبر یک چیزی جعل کند بعد از دست پیغمبر فرار کند چون پیغمبر می خواسته او را بکشد! خب این را باید جواب بدهند.

ظهور یاب منتظران ۵۲۹۰ - فایل صوتی ۶۱۱۹ - درس اول - قصاص قبل از جنایت: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ

جَيْشًا فَأَتَاهُمْ أَمِيرًا بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ - کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۱، از امام رضا است. اینها هر کدام یک بُعدی از این درس را باز می کند. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَأَتَاهُمْ أَمِيرًا بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ، فرمود هر وقت پیغمبر می خواست لشکر را به جانبی اعزام بکند به سوء ظن به سرلشکر نگاه می کرد، فَأَتَاهُمْ مَتَّهَم می کرد یا به دید اتهام و مجرم به او نگاه می کرد. اینجا یک بحث هست و آن این است که مگر آدم قحطی است که کسی را بگذاری سردار سپاه بشود و بعد به او بدگمان باشی یا برای او جاسوس بگذاری؟ می گوید هر وقت پیغمبر قشونی را به مرزها می فرستاد فَأَتَاهُمْ أَمِيرًا امیر را متهم می دید؛ بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ. یک بحث دیگر: بعد این آیه اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا را چه کنیم؟ اینجا دوتا مقوله است که می گیر است و تاریخ به پای انسان بند می اندازد. می گوید از سوء ظن اجتناب کنید الان می گوید که پیغمبر به سردار لشکرش سوء ظن داشت؛ إِثْمَهُمْ. بعد وَلَا تَجَسَّسُوا هست که یک نفر را مراقب او می گذارد تا او را بیاید. آخر این چه کاری است؟ من یک سؤال اساسی دارم؛ سؤال تاریخ است! مگر پیغمبر از طریق وحی کارهای خود را تنظیم و تطبیق نمی کرد؟ اگر نمی کرد که خب پیغمبر نیست و اگر می کرد، چرا تشخیص نمی داد که یک آدم درست و حسابی را سرلشکر بگذارد که امیر باشد، ها؟ اینها از مواردی است که قضاوت خیلی سخت می شود یعنی این کاری که پیغمبر می کند یک رئیس جمهور، یک رهبر و یک حاکم معمولی می کند؛ آقا به این شخص من بدگمان هستم در عین حال کارایی او خوب است پس یک نفر را بگذارم مراقبش باشد و اخبارش را به من برساند تا کودتا نکند ولی در شأن نبوت و رسالت نیست، موقعی که قرآن می گوید مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ از هوای خود به دلخواه خود حرف نمی زند هر چه هست یوحی.

درس دوم - آدمی را آورده که زندانی اش کند: الْمَرِيضُ فِي سِجْنِ اللَّهِ - کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۳

صفحه ۹۹، از امير است.

بعضى از اين نسخه ها بازخوان است و چون مهم است ما مى خوانيم؛ اَلْمَرِيضُ فِي سِجْنِ اللّٰهِ بيمار در زندان خداست. يعنى چه؟ اين همه بايد و بيضا، اين آقا خدا با داد و فرياد، با جار و جنجال، با كف زدن ملائكه، با رقصيدن فرشتگان، آدم خلق کرده بعد بيايد او را در بيمارى زندانى کند؟ تو اين خدا را قبول مى کنی؟ تو مى پذیری؟ تو به اين خدا سجده مى کنی؟ تو اين خدا را رد نمى کنی؟ اَلْمَرِيضُ فِي سِجْنِ اللّٰهِ.

درس سوم اين فايل با موضوع جبر و خير و شرّ به علت بازخوان به فايل صوتى ۲۹۳۸ ملحق گرديد.

ظهور ياب منتظران ۵۲۹۱ - فايل صوتى ۶۱۲۰ - درس اول اين فايل با موضوع دوست نداشتن دنيا به علت بازخوان به درس دوم فايل ۱۱۷۷ ملحق گرديد.

درس دوم اين فايل با موضوع ايمان و يقين و عملى کردن دروس به علت بازخوان به درس دوم فايل ۲۰۵۵ ملحق گرديد.

درس سوم اين فايل با موضوع حجاب بين خلق و خالق به علت بازخوان به درس دوم فايل ۱۹۵۱ ملحق گرديد.

درس چهارم اين فايل با موضوع همه در قيامت با خدا بدون ترجمه حرف مى زنند به علت بازخوان به فايل ۱۸۵۸ ملحق گرديد.

درس پنجم اين فايل با موضوع ناقص آفريده شدن انسان به علت بازخوان به نسخه ۵۵۰ درس ۲۱۳ به تاريخ ۱ دی ۱۳۹۱ ملحق گرديد.

ظهور ياب منتظران ۵۲۹۲ - فايل صوتى ۶۱۲۱ - درس اول اين فايل با موضوع برانگيخته شدم تا همه پادشاه را بکشم به علت بازخوان به فايل ۲۲۲۰ ملحق گرديد.

درس دوم - ظهور در غيبت پرده بردارى از ظلمات است که هر پنهانى را آشکار مى کند: اَلْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا، هُمْ اَلْمُظْهَرُونَ لِلْبَاطِلِ اَلْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ وَ فِيهِمْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ - كتاب تفسير منسوب به امام حسن عسکرى صفحه ۳۰۲ حديث ۱۴۴، كتاب احتجاج طبرسى جلد ۲ صفحه ۴۵۸، كتاب تفسير برهان جلد ۱ صفحه ۲۸۵، ضمن حديث ۵۱۷، كتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۸۹ ضمن حديث ۱۲، كتاب تفسير نور الثقلين جلد ۱ صفحه ۱۴۹ حديث ۴۷۹. - سوره بقره آيه ۱۵۹.

امير گفت: اَلْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا، هُمْ اَلْمُظْهَرُونَ لِلْبَاطِلِ اين علما که مى گويد فقط حوزويون نيست ها! هر کسى علمى و دانشى دارد؛ پزشکى است، مهندسى است، مى گويد وقتى اينها فاسد شدند، باطل را با دست خودشان مى آورند در زندگى مردم. فساد علماء چيست؟ در امور دينى عمل نکردن به آنچه که مى گویند، در امور پزشکى سر دواندن بيمار و سرگردانى مريض است و در علم سياست اين است که مردم را پل کنى و از روى آنها رد بشوى، بعد هم مى گويد اينها حشرات الارض هستند. ارزش انسان اين است. اَلْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ کتمان کنندگان حق. بين قبلش گفت باطل، باطل را ظاهر مى کند بعد گفت که کتمان مى کند پنهان مى کند حق را. ببينيد من يك چيزى برايتان بگويم؛ باطل چيست؟ حق چيست؟ هر کسى يك تفسيرى دارد. شناسنامه ميّت را مهر مى زنند و مى گویند که باطل شد يعنى تمام شد و به خط انتها رسيد. علماء ظاهر مى کند باطل را يعنى گسترش مى دهد غيبت را. چون اَلْمُظْهَرُونَ يعنى ظاهر شدن، ظهور و ظهر، اينها از يك ماده لغوى است. پس تمام رشته هاى علمى سعى مى کنند که جلوى منتظر را سدّ کنند؛ دارالغرور،

درس سوم این فایل با موضوع خدایا مرا به خودم وامگذار به علت بازخوان به فایل ۱۸۶۰ ملحق گردید.

کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحہ ۳۶۰ حدیث ۲۷۳۰۱.

حرف ہا را بہ نام خدا زدند؛ بچہ بیاور خدا روزی اورا می دہد، روزی اورا دادہ، چشم باز می کند جہنم است۔

فتال نیشابوری جلد ۲ صفحه ۸۸، قصص الانبیای راوندی صفحه ۱۱۴، بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۱۲۷ حدیث ۸،

قصص الانبياء جزايري صفحه ۱۸۸ مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۹۴ و ۹۵ حديث ۱۵۱۷. ادامه این بحث از

و به او مرگ بدهد عزرائیل را با چهره واقعی به او نشان داد و عزرائیل گفت: فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاَنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الْكَرِيْمُ

آمدن جان تو را بگیرم، بابا وقت نداریم. الان ملک الموت سرش شلوغ است و دیگر جنازه‌ها را روی هم پرت می‌کنند، مسئله یکی ده تا صدتا که نیست. اگر همین طور پیش برود بهشت زهرا می‌شود دو برابر شهری که بغل آن است؛ تهران. خب گفت: فَأَجِبْ مَلَكِ الْمَوْتِ كَيْفَ بَرَأَ بِيَا بَرِيْمَ، بس است بیا! یک عمری تلاش کردی هیچ کس پیرو تو نشد آبروریزی شد بیا برویم. فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ هَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ؟ این بحث هم شاید بازخوان باشد مثل اولین بحث که آن هم احتمالاً بازخوان بوده. گفت که آیا دوستی را دیدی که مرگ دوستش را بخواهد؟ قَالَ فَرَجَعَ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ إِلَهِي مَلَكِ الْمَوْتِ بَرَأَ بِيَا بَرِيْمَ وَكَفَّ بِيَا بَرِيْمَ مَا قَالَ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ شَنِيدِي إِبْرَاهِيمَ چَه گفتم؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ خُدا گفتم برگرد به او بگو هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ آیا دوستی را دیدی که از ملاقات با دوستش بدش بیاید؟ خب وقتی که بمیری پیش من می‌آیی. حالا حرف اینجاست که عزرائیل کجا رفت که این حرف را زد و برگشت؟ می‌گوید: حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ بَيْنَ دُوسْتِ خُدا قَرَار گرفت. خب پس خدا هم دست دارد. حرف دیگر این است که آیا عزرائیل در همان لحظه‌ای که داشته با ابراهیم خلیل الرحمن گپ می‌زده، جای دیگر وظیفه نداشته؟ یک باب آن هم این است، در نسخه‌ها داریم می‌گویند که عزرائیل صورت اموات امروز را می‌بیند و یک نگاه می‌کند همه می‌میرند فقط نگاه می‌کند، این ادبیات دینی است. آن وقت چطور می‌آید از ابراهیم اجازه بگیرد یا اینکه مخالفت ابراهیم را نشان بدهد؟ بعد هم اینکه شما می‌دانید که ابراهیم بنیانگذار قانون آرانی است. خب از مرگ می‌ترسیده، برای چه؟ برای اینکه آن روز آرانی بی جواب ماند، آرانی را ابراهیم گفت ولی بقیه‌اش را دیگر معلوم نیست؛ نوشتند، چه کسی نوشته و چطور نوشته است.

ظهور یاب منتظران ۵۲۹۳ - فایل صوتی ۶۱۲۲ - درس اول - روزی که از اعیاد مهم مسلمانان بالاتر است وقتی بازدهی ندارد توقعی از آن دو روز نمی‌رود: إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَأَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ آدَمَ وَ أَهْبَطَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ وَ فِيهِ تَوَقَّى اللَّهُ آدَمَ وَ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدُ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا آتَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ - کتاب خصال شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۳۱۶ حدیث ۹۷، کتاب مصباح المتبجد جلد ۱ صفحه ۲۸۴، کتاب عده الداعی صفحه ۲۶، کتاب جمال الاسبوع صفحه ۲۲۳، کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۳۸۱ است.

خاتم انبیاء گفت إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ روز جمعه سید روزهاست آقای روزهاست. وَأَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ جمعه از این دوتا عید مسلمانان؛ عید قربان و عید فطر عظیم‌تر است. فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ در این جمعه پنج امتیاز است خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ آدَمَ یکی این است که آدم جمعه به دنیا آمد که ای کاش به دنیا نمی‌آمد! وَ أَهْبَطَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ او را از بهشت بیرونش کردند به زمین آمد که ای کاش قلم پایش می‌شکست و نمی‌آمد! وَ فِيهِ تَوَقَّى اللَّهُ آدَمَ مرگ آدم هم در این روز بوده است. وَ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدُ فِيهَا شَيْئًا با این جای آن کار داریم إِلَّا آتَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ می‌گوید روز جمعه روزی است که وَ فِيهِ سَاعَةٌ در این بیست و چهار ساعت شب و روز جمعه، ساعتی است که لَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدُ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا آتَاهُ از خدا هر چه بخواهی به تو می‌دهد. آن ساعت کجاست؟ شده مثل بلیت بخت آزمایی، می‌گوید در این بلیت‌ها همه چیز هست؛ ماشین هست، فرش هست، تلویزیون

هست، باید یک دانه از آنها را بیرون بکشی، یک دانه‌اش را می‌کشی می‌بینی هیچ چیزی نیست، حالا این مشابه ساعت است، می‌گویند یک ساعت از این بیست و چهار ساعت همه چیز آماده است، نخود سیاه، بدو! برای چه اینها را می‌گویند که روز جمعه یک ساعت دارد که هر چه بخواهی خدا می‌دهد؟ حالا من یک سؤال دارم؛ آیا آن ساعت مخصوص برای پیغمبر هم پنهان بوده یا علنی بوده؟ ها؟ یقیناً پنهان نبوده، خب پس پیغمبر چرا برای حوائجش از خدا تقاضا نکرد؟ حاجت پیغمبر به زکات از مردم است، که زکات بیاید در بیت‌المال و خرج سربازان برای جنگ بعدی بشود. خب پیغمبر نمی‌تواند سؤال کند و از خدا درخواست کند؟ آیا از همان کره ماه که شق القمر شد نمی‌شود از آنجا یک خروار طلا می‌ریختند؟ ها؟ حالا یادت هست یک دانه خبر داشتیم که حدیث بود، می‌گفت روزهای دیگر هفته جمعه را لعنت می‌کنند، یادت هست؟ بخاطر پُر بیخود، بخاطر وعده‌های الکی، بخاطر درب باغ سبز.

درس دوم – سیدالایام هم بی‌بخار از آب در آمد: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُؤَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِياهُ - کتاب معانی الاخبار صفحه ۳۹۹، کتاب دلائل الامامه از طبری صفحه ۷۱، کتاب وسایل الشیعه جلد ۷ صفحه ۳۸۴، کتاب بحار الانوار جلد ۸۹ صفحه ۲۶۹ حدیث ۸، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۱ صفحه ۱۳۸ حدیث ۳۷۳، کتاب دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۱۸۰، کتاب وافی از فیض کاشانی جلد ۲۴ صفحه ۲۶۹ حدیث ۲۴۰۱۴.

می‌دانی چرا همه اسناد را می‌خوانم؟ یک سند بس بود، همین سند معروف بحار را می‌خواندم می‌رفتیم، ولی برای این است که تو ای شاگرد وقتی با متشرع بحث می‌کنی نگوئی بروجردی این حرف را می‌زند بلکه بگوئی ائمه الهدایه المهدیین است. زید ابن علی از پدرانش، از فاطمه زهرا و از پیامبر نقل می‌کند سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُؤَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِياهُ فاطمه زهرا می‌گوید: از پدرم رسول الله شنیدم، باز همان حرف درس قبل است، که فرمود در جمعه ساعتی است که اگر به آدم مسلمان توفیق دست بدهد هر چه از خدا بخواهد می‌گیرد.

درس سوم – اولاً این تعداد نسبت به مسلمانان هیچ است، ثانیاً اگر اینقدر ولخرجی معبود زمینی هست، خلق جهنم برای چیست؟: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ سِتِّمِائَةِ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ - کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۳۶، کتاب جامع الاخبار شعیری صفحه ۸۸ و ۹۰، از رسول الله است.

می‌گویند خداوند در روزهای جمعه ششصد هزار نفر را از جهنم آزاد می‌کند. جهنمی که قرار است برویم، نه از این جهنم که در آن زندگی می‌کنیم. اینها را از جهنم آزاد می‌کند، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ همه آنها واجب الجحیم بودند. خب حالا شما حساب کن هر هفته ششصد هزار نفر! هر ماه چقدر می‌شود؟ هر سال چقدر می‌شود؟ بعد هزار و چهار صد و چهل و چهار هزار سال چقدر می‌شود؟ اینجا می‌گویند واجب است بر آنها آتش یعنی قتل کردند شرک ورزیدند. خب، باز هم می‌گویند در روز جمعه آزاد می‌کند، ببینم مگر نمی‌گویند سیلی نقد به از حلوای نسیه است؟ این آقا خدا زحمت بکشد بنده‌نوازی کند هر هفته ششصد هزار گرفتار را از کره زمین رهایی بدهد. آیا این بهتر نشد؟

درس چهارم – اسماء حسنی یا برای دارنده آن نجات بخش است و یا برای دیگران: نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ وَاللَّهُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ - كتاب بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۴ است.

از امام باقر است و از رسول خاتم نقل می کند، می گوید نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پیغمبر می گوید نَحْنُ. نَحْنُ صِغَةُ جمع است یعنی همه رجال ظهوری، اهل بیت، ائمه الهداة المهدیین و معصومین؛ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا اینقدر ما مهم هستیم که فروع دین بسته ما و وصل به ماست. وَ نَحْنُ وَاللَّهُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ، ما به همین اول حدیث کار داریم؛ می گوید نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى خب وجود رجال ظهوری، اسماء الحسنی بودند. حالا سؤال اینجاست که آیا برای خودشان بودند یا برای خلق بودند یا برای در تابلو گذاشتن و روی طاقچه قرار دادن بودند؟ ها؟ متشرع باید این را جواب بدهد. وقتی که آثاری ندارد چه یزید اسماء الحسنی داشته باشد چه حسین. اسماء الحسنی، علی ابن ابی طالب است؟ پس چرا خدا از معاویه حمایت می کند؟ ها؟ نه خودشان اسماء الحسنی برای خودشان بودند و نه به مردم انتقال دادند، فقط گفتند و تاریخ مصرف اینها گذشته است.

درس پنجم این فایل با موضوع پناه بردن به اهل بیت به علت اسما الحسنی به علت باز خوان به درس دوازدهم فایل ۱۱۷۷ ملحق گردید.

درس ششم - اگر بالای سر مردم هستید باید هوای حمل کنندگان خود را داشته باشید: عَجِبْتُ لِلْعَرَبِ كَيْفَ لَا تَحْمِلُنَا عَلَى رُؤُوسِهَا - كتاب كافى جلد ۸ صفحه ۲۶۶، كتاب بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۵۴. باز هم از پیامبر اکرم است.

پیغمبر می گوید تعجب می کنم که اعراب ما را سوار گردن خودشان نمی کنند. دقت کن! حالا ترجمه اش را یک چیزی دیگر نوشته و آبروداری کرده است؛ عَجِبْتُ لِلْعَرَبِ كَيْفَ لَا تَحْمِلُنَا عَلَى رُؤُوسِهَا یعنی جای رجال ظهوری روی سر و گردن مردم است. اینجا که می گوید عرب، از این کلمه منظور دارد. عرب که می گوید، به آن دوتا آیه برگردان که الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ آن یکی قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا. عَجِبْتُ لِلْعَرَبِ كَيْفَ لَا تَحْمِلُنَا عَلَى رُؤُوسِهَا یعنی این اعرابی که ما بیست و سه سال برای آنها آیه آوردیم، جبرئیل زحمت کشید، دحیه ابن خلیفه کلبی کمک کرد و کُتَاب هماهنگی کردند ولی این اعراب را نتوانستند هدایت کنند. خب اعراب به دم دستی های پیغمبر و حواریون می خورد، برای چه؟ برای اینکه آنها نزدیکتر هستند. بین یک کشتی گیر یا یک بازیکن فوتبال می آید در سر زمین گُل می زند این گروه شان می آیند این را بلند می کنند، یک نفر روی گردنش روی شان اش می گذارد و راه می رود، حالا پیغمبر می گوید باید با ما هم این کار را می کردند ولی نکردند. پیغمبر غلندوشی نمی خواهد شما ای اعراب تیشه به ریشه اش زنید، خانه دخترش را آتش زنید، به پسر عمو و وصی او نارو زنید و غدیرش را نابود نکنید.

درس هفتم - حرف خوب در اتاق بد به چه شکلی مشاهده می شود؟: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَيْرِ - كتاب وسایل الشیعه ۱۱/ كتاب امر به معروف و نهی از منکر حدیث ۲۱۱۴۱. از رسول الله است.

می گوید: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَيْرِ به کسی که نفسم به نفس او وصل است، اینجا دیگر پای الله وسط نیست وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ نفس من به دست اوست که او اراده می کند؛ خدا کشتی آنجا که خواهد برد. مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَيْرِ می گوید هر چه در راه خدا می خواهی بدهی یک طرف؛ زکات می خواهی بدهی، هدیه می خواهی بدهی، اطعام می خواهی بکنی، انعام می خواهی بدهی، کفاره و ردّ مظالم می خواهی بدهی، تمام اینها یک طرف و قول خیر یک طرف، یعنی این کلمه نیک از همه این وجوهات بالاتر است. خب، حالا اینجا بحث ما روی قول خیر است. آیا اینجا خیر هست که مردم ادبیاتشان را با آن تنظیم کنند؟ ها؟ آن شعر را بخوان:

ذاتِ نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آبِ دهی

از کوزه برون همان تراود که در اوست. اینجا خیر ممنوع الورد است بعد پیغمبر می گوید که از انفاق در راه خدا بیشتر است. قول خیر چیست؟ حاوی خیلی چیزها است؛ خوش اخلاقی قول خیر است، حلم، صبر، مماشات، رفاقت، صفا و صمیمیت، همه اینها قول خیر است. آیا وجود دارد؟ ندارد!

ظهوریاب منتظران ۵۲۹۴ - فایل صوتی ۶۱۲۳ - درس اول - عصمتی که هرگز به بار نشست و سازنده اش آن را عملی نساخت!: إِنَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ إِنْ اسْتَطَاعُوا صَدُّوكُمْ عَنِ الْحَقِّ فَيَعَصِمُكُمُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فَاتَّقُوا اللَّهَ - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۳، از امام صادق است.

إِنَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ إِنْ اسْتَطَاعُوا صَدُّوكُمْ عَنِ الْحَقِّ دشمنان خدا اگر بتوانند شما را دور می کنند از حق. فَيَعَصِمُكُمُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فَاتَّقُوا اللَّهَ پس خداوند به شما عصمت داد، از خدا پروا کنید. اینجا چندتا بحث باز شد؟ إِنَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ إِنْ اسْتَطَاعُوا صَدُّوكُمْ عَنِ الْحَقِّ خب این یک بابش است؛ دشمنان خدا اگر توانستند شما را باز می داشتند از حق. خب همیشه تاریخ گویای این است که أَعْدَاءَ اللَّهِ، اسْتَطَاعُوا، نه إِنْ اسْتَطَاعُوا! دشمنان خدا مستطیع بودند مسلح بودند که حق را بکشند. حق کیست؟ رجال ظهوری است. حق، انتظار است. دوم می گوید: فَيَعَصِمُكُمُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ پس خدا شما را عصیم داشت. می خواهم بینم که پیغمبر عصمت داشت؛ مادی و معنوی؟ عصمت مادی همین که دارد می گوید إِنَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ دشمن نتواند به او لطمه بزند، و معنوی هم که ارتباطش با حق است. حالا به معنویاتش کاری نداریم ولی در مادیات می بینیم که در زمان پیغمبر علیه رسول الله توطئه زیاد بود و آخرین کارش هم همین انسداد غدیر بود و جلوگیری از وصیت نویسی. بعد می گوید فَاتَّقُوا اللَّهَ پرهیز از خدا. خب چطوری پرهیزیم؟ یعنی از چه چیزی پرهیزیم؟ اگر از أَعْدَاءَ اللَّهِ پرهیزیم که می رویم زیر بیرق خدا که فَيَعَصِمُكُمُ اللَّهُ. تقوا یعنی چه؟ اینکه اینجا تقوا به معنای ترس است می خواهد بگوید از دشمنان خدا بترس چون از خدا آبی گرم نمی شود. ماحصل تحقیقات توحیدی ما این است، می فهمی؟ با این همه اسناد مدارک، آقا خدا، کلاهش پشم ندارد.

درس دوم - خالی کردنِ دورِ رجالِ ظهوری بعد از دیدن مدارک، دلیل بر ناکافی بودن اسناد دینی است: لَا يَعْزُرُ عَلَى بَابِي سَائِلٌ إِلَّا أَطَعْتُمُوهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ قُلْتُ لَهُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْأَلُ مُسْتَحِقًّا فَقَالَ يَا ثَابِتُ أَخَافُ أَنْ

يَكُونُ بَعْضُ مَنْ يَسْأَلُنَا مُحِقًّا فَلَا نُطْعِمُهُ - كتاب وسائل الشيعة جلد ۶ حديث ۱۲۳۷۲ و جلد ۵ باب ۵۵ حديث ۹۷۲۹، كتاب بحار الانوار جلد ۱۲ صفحه ۲۷۱، از امام سجاد است.

لَا يَعْبُرُ عَلَى بَابِي سَائِلٌ إِلَّا أَطَعْتُمُوهُ عبور نمی کند سائلی، گرفتاری، گرسنه ای و تشنه ای از درب خانه من مگر اینکه أَطَعْتُمُوهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ اینقدر در باب جمعه و مزایا و اعتبارش دیدیم و چندین کتاب به نام جمعه چاپ شد اما شما از چند تا جمعه با دست پُر برگشتید؟ ها؟ فَإِنَّ الْيَوْمَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ قُلْتُ لَهُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْأَلُ مُسْتَحِقًّا روز جمعه صدایش این است که گرفتاران را صدا می زند و می گوید کسانی که مستحق هستند بیایند گدایی کنند تا یک چیزی به آنها بدهیم. بعد سائل که از حواریون است، ابو حمزه ثمالی است که یک دعا هم در مفاتیح دارد او سؤال می کند که حتی اگر مستحق نباشد هر کس از درب خانه شما عبور کرد باید به او بدهید؟ فَقَالَ يَا ثَابِتُ گفت ای ثابت (شاید لقب اوست)، أَخَافُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ مَنْ يَسْأَلُنَا مُحِقًّا فَلَا نُطْعِمُهُ از دم می دهیم که اگر یک نیازمند واقعی در بین آنها بود او از دست نرود. وقتی که بنا را بگذاریم به اینکه هر چه سائل است دروغ گوست، هر چه گداست کلاهبردار است، هر چه درخواست کننده است قصد مشتبّه کردن حق و باطل را دارد، می گوید ما اینطوری می دهیم. حالا بیاییم درب خانه خدا، ببینید امام سجاد کسی را که درب خانه اش بیاید رد نمی کند می گوید اگر چه دروغ بگوید. بعد خدا چه؟ ها؟ درب خانه اش می آیم رد می کند یا نمی کند؟ چقدر روز خوش از خدا دیدی که دوام داشته باشد؟ تا شیرینی به تو می دهد زود یک ترشی روی آن می دهد که مزه اش تمام شود.

درس سوم - صدای همه را در آورده و آب پاکی را روی دست همگان ریخته است: الْجُمُعَةُ تَفْرَعُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْبَرُّ وَالْبَحْرُ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ تَضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَتُضَاعَفُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَالْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُؤَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَسْأَلُ اللَّهَ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۶ صفحه ۶۷ است.

باز هم در مقام جمعه گفته است. عرض کردم چندین کتاب در باب جمعه آمده، بعد ما هم در روزهای جمعه این همه ناله می کنیم ها، اما این خدا خجالت نمی کشد! یا دین اینها را به نام خدا چاپونده و در آستینمان کرده یا اینکه خدا از آن وظایف خدایی اش عدول کرده است. رسول الله است می گوید: الْجُمُعَةُ تَفْرَعُ لَهُ رُزْجُومُ رُزْجُومُ رُزْجُومُ ناله است، تَفْرَعُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ هفت آسمان ناله می کنند. اگر این را به عقلانیت رجوع بدهی ها، عقل دچار شاخ می شود یعنی آنکه ما می شناسیم که دارد خودش می گوید السَّمَوَاتُ السَّبْعُ هفت آسمان، جمعه را می شناسند؟ کره زمین را می شناسند؟ اهل زمین را می شناسند؟ اسلام را می شناسند؟ الْجُمُعَةُ تَفْرَعُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْبَرُّ وَالْبَحْرُ دریا و خشکی ناله می کنند. حتماً می خواهد بگوید که این جزو و مد دریا هم ناله است! وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ خداوند هیچ کسی را نیافرید از ثقلین. ثقلین یعنی جن و انس. تَضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ به او خوبی می دهد وَتُضَاعَفُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ به یک عده خوبی و به یک عده بدی می دهد. وَالْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ غسل جمعه واجب است. ببینید از این ریزه کاری ها باید در بیاوریم؛ ببینید در فقه اسلام هست که غسل جمعه مستحب است ولی اینجا می گوید وَالْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ برای چه این را می گوید؟ تحلیل شما به عنوان یک محقق چیست؟ غسل یعنی شستشو یعنی از این چرندیاتی که

شنیدی خودت را بشوی! نه جمعه خاصیت دارد و نه حرف‌هایی که به نام جمعه زدند، جمعه هم مثل روزهای دیگر، رمضان و محرم هم مثل ماه‌های دیگر است. وَ الْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ همیشه واجب است. اینکه کُلِّ حَالٍ می‌گوید، یعنی جنب هم هستی باش واجب است پاک هم هستی در هر دو صورت واجب است. وَ الْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُؤَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَسْأَلُ اللَّهَ فِيهَا می‌گوید در این جمعه یک ساعتی هست که خداوند به عبد گدا اعطا خواهد کرد. دیروز هم انگار یک مشابیهاتی داشتیم. يَسْأَلُ اللَّهَ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ، می‌گویند که نفرین به خودمانی‌ها نکن. دیدی گاهی وقت‌ها پدر و مادر از کوره در می‌روند و بچه‌هایشان را نفرین می‌کنند؛ الهی بروی زیر ماشین! الهی پرپر بشوی! الهی تکه تکه بشوی! به چه کسی می‌گوید؟ به بچه خودش می‌گوید یا زوجین بهم می‌گویند. من عقیده‌ام این است که اینها را نگویند، به خاطر اینکه از این خدا دعا مستجاب نمی‌شود ولی برعکسش نفرین باب اجابتش گسترده است، برای چه؟ این حرف دلیل می‌خواهد که در محاجه بگویید، به خاطر اینکه الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا دنیا وقتی لعنت شده است پس لعنت، نفرین، ناسزا و دشنام در این گهواره حیات جا دارد و دعا در آسمان گیر کرده وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ، نفرین خدا و جبرئیل و انبیاء و همه، اینجا دامنگیر ملت‌های بدبخت شده بعد می‌خواهند این آتش را خاموش کنند نیاز به آب دارد، آب کجاست؟ بالای سر؛ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ، فعلاً بسوز تا ده بیست میلیارد سال دیگر به بهشت برویم.

ظهوریاب منتظران ۵۲۹۵ – فایل صوتی ۶۱۲۴ – درس اول این فایل با موضوع علم باعث سرکشی می‌شود به علت بازخوان به بخش اول فایل ۳۳۱۹ ملحق گردید.

درس دوم – مرگ خوب است اما برای همسایه؛ این است داستان اسفبار وحی!: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَرَفِيُّ بِبَغْدَادَ أَبَا عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الزُّبَيْرِ الْكُوفِيِّ ثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ عَفَّانَ ثَنَا زَيْدُ ابْنِ الْحُبَابِ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ سَلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَنَسٍ عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ كُنَّ إِمَاءُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْدُمُنَا كَاشِفَاتٍ عَنْ شُعُورِهِنَّ تَضْرِبُ ثُدْيَهُنَّ - سندها: كتاب السنن الكبرى از بیهقی جلد ۲ صفحه ۲۲۷، کتاب كنز العمال از متقی هندی جلد ۱۵ صفحه ۴۸۶، كتاب المبسوط جلد ۹ صفحه ۱۲ است.

مصادر این درس از اهل سنت است چون اگر از شیعه بود یک قران ارزش نداشت برای اینکه شیعه متهم به مخالفت با سنی است بعد می‌گویند برای خلیفه دوم مسلمین پرونده ساخته‌اند. سلسله روات: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَرَفِيُّ بِبَغْدَادَ أَبَا عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الزُّبَيْرِ الْكُوفِيِّ بَچِه کوفه، ثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ عَفَّانَ یعنی مستند به او رسید، ثَنَا زَيْدُ ابْنِ الْحُبَابِ باز سند رفت بالاتر، عَنْ حَمَّادِ ابْنِ سَلَمَةَ رفت بالاتر، گفت: قَالَ حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَنَسٍ باز رفت بالاتر، عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ انس ابن مالک همان خدمتکار پیغمبر بود. یک افشاگری کرده بعد مستقیم روی کتابت می‌رود. این درس هم برای محاجه خوب است. می‌گوید قَالَ كُنَّ إِمَاءُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْدُمُنَا كَاشِفَاتٍ عَنْ شُعُورِهِنَّ تَضْرِبُ ثُدْيَهُنَّ، چه می‌گوید؟ می‌گوید که کنیزان عمر پیش همه با سرهای برهنه رفت و آمد داشتند و در حالیکه پستان‌هایشان بالا و پایین می‌آمد، یعنی لباس تنگ بوده و پستان قشنگ مشخص می‌شده. پستان‌هایشان بالا پایین می‌کرد و می‌لرزید، لرزش داشت یعنی اینکه حرکت

می کرد و از ما پذیرایی می کردند. وقتی به خانه عمر مهمان می آمده آنجا آیه حجاب نباید نازل می شد، برای خود خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه، آزادی هست، وقتی مهمان می آید کارگران و خدمه اش از خانم ها روسری سرشان نبود و لباسشان هم طوری بود که ممه هایشان بالا و پایین می رفت.

درس سوم - رو کم کنی متشرعه، تبلیغ برای امامت باطل: عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَإِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً - كتاب اصول كافى (ط - الاسلاميه) جلد ۱ صفحه ۳۷۶، كتاب مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول جلد ۴ صفحه ۲۱۹، كتاب الغيبة مربوط به نعمانى صفحه ۱۳۳، كتاب الزام الناصب فى اثبات الحجة الغائب جلد ۱ صفحه ۱۶ است.

سلسله مراتب روات: على ابن محمد از ابن جمهور از پدرش از صفوان از ابن مسكان از عبدالله ابن سنان از ابى عبدالله. عبدالله ابن سنان حواری است و از امام صادق نقل می کند. می گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وقتی که ما می گوئیم همه حکام جانشینان خدا در روی زمین هستند یکی از مصادر آن همین است. می گوید خدا حیا نمی کند، این هم یکی از مصادر بی حیایی خداست؛ خدا شرم نمی کند که مردم را عذاب کند در حالیکه امام دارند ولی امامشان امام کاذب است و در سلسله جلیله رجال ظهوری نیست. امام هم یعنی جلو ایستاده، مأموم یعنی در همه چیز پشت سر اقتدا کرده یعنی در حکومت، امام حکم صادر می کند و رعیت باید اجرا کند. حالا امام صادق چقدر قشنگ پرده را کنار زده است و می گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ مردم اقتدا کردند به یک امام لا مذهب و بی دین. وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً اگر چه مردمی که به آن امام اقتدا کردند اعمالشان خوب باشد یعنی برعکس باشد؛ مؤمن به بی دین اقتدا کند. دوباره یک قسمت دیگرش را می گوید. می گوید وَإِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ حالا امام منتسب به خدا! وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً. خُصَّصَ کلام چه شد؟ امام اگر خراب باشد باید به او اقتدا کرد اگر چه مخاطبین این حدیث مؤمنین باشند، امام اگر دیندار بود و متصل به وحی بود باید به او اقتدا کرد و احترام گذاشت ولو اینکه شهروندان آدم های پست لاأبال باشند. فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً، مُسِيئَةً از سوء می آید و ظالم هم یعنی ستمکار. یعنی می خواهد بگوید که وقتی یک نفر جلو ایستاد یا آن بالا رفت همه باید از او متابعت کنند، مؤمنین باید اطاعت کنند و وقتی هم که یک نفر مثل علی ابن ابی طالب حکومت را به دست گرفت باید از او اطاعت کنند اگر چه بی دین هستند؛ شاید روی واحد جزیه برود که اقلیت های دینی می دهند.

ظهوریاب منتظران ۵۲۹۶ - فایل صوتی ۶۱۲۵ - درس اول - نتیجه زحمات پیامبر، چنین آماری است: إِنَّ جَمِيعَ النَّاسِ اِزْتَدَوْا بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَّا الْخَمْسَةَ أَبُو خَالِدٍ الْكَاذِبِيُّ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَجُبَيْرُ ابْنِ مُطِيعٍ وَجَابِرُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَالشَّبَكَةُ زَوْجَةُ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ - كتاب مجالس المومنين از شوشتری مجلس پنجم صفحه ۱۴۴ است. یک آماری گرفته که تعداد پیروان رسول الله در بعد از قتل نوه اش چقدر مانده است. می گوید إِنَّ جَمِيعَ النَّاسِ اِزْتَدَوْا

بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَّا الْخُمْسَةَ مردم برگشتند از دین نبوی مگر پنج تا. أَبُو خَالِدٍ الْكَائِلِيُّ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ جُبَيْرُ ابْنِ مُطِيعٍ وَ جَابِرُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الشَّبَكَةُ همسر امام حسین بود. پس با این خصوص وقتی که می‌گوییم مردم دین دارند و بی‌دین هستند سر همین است.

درس دوم – اعتراف خلیفه مسلمین جهان به نقص قرآن!: قد روی عن عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ قَدْ أَخَذْتُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كُلُّهُ قَدْ ذَهَبَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ وَ لَكِنْ لَيَقُولَنَّ قَدْ أَخَذْتُ مِنْهُ مَا ظَهَرَ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۸۲، کتاب سنن سعید ابن منصور جلد ۲ صفحه ۴۳۲، کتاب تفسیر قمی از علی ابن ابراهیم قمی جلد ۱ صفحه ۲۴، کتاب جامع احادیث الشیعه (للبروجردی) جلد ۲۵ صفحه ۱۰۱۲ است.

قد روی عن عُمَرَ از عمر ابن الخطاب خلیفه دوم رسول الله است. می‌گوید: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ قَدْ أَخَذْتُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ مدام نگویید که ما همه قرآن را به دست آوردیم وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كُلُّهُ در حالی که نیافته‌اید. این شاید اشاره به همان کتاب علی است که اعتراف می‌کند که در این کتاب همه چیز نیست، نگویید و توقع هم نداشته باشید. خب، چرا این حرف را می‌زند؟ وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كُلُّهُ قَدْ ذَهَبَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ خیلی عالی است ها! می‌گوید اکثر آیات قرآن از بین رفته است. وَ لَكِنْ لَيَقُولَنَّ قَدْ أَخَذْتُ مِنْهُ مَا ظَهَرَ می‌گوید اینطوری بگویید که ما قرآن را به همین صورت قبول داریم. خب حالا این که خلیفه دوم رسول الله اعتراف می‌کند، چیست؟ یکی این است که کل قرآن این قرآن نیست با اینکه خودشان این قرآن را درست کردند ولی باز هم می‌گوید نیست، می‌گوید دنبالش هم نگرد چون پیدا نمی‌شود زیرا که بسیاری از آیات از بین رفته است یا حذف شده است. خب قرآن را چه کسی نوشته است؟ آنها. آنها دارند می‌گویند که این همه قرآن نیست و می‌گوید که هر چه هست همین است از همین استفاده کنید. وقتی که اکثر آیات قرآن و بسیاری از آیاتش، ببین دارد چه می‌گوید؛ می‌گوید که لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ قَدْ أَخَذْتُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ یعنی اصلاً همه قرآن رفته، ببین یک محقق اینطوری سر رشته و سر نخ کلاف را پیدا می‌کند، حالا می‌فهمیم که جزو مستندات ماست، می‌فهمیم که چرا قرآن حرف‌هایش درست در نمی‌آید. می‌گوید ما نباید دنبال کلش باشیم چون نیست، وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كُلُّهُ قَدْ ذَهَبَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ خب وقتی که اکثر قرآن رفته و اینجا دارد می‌گوید كُلُّهُ، دو دفعه هم می‌گوید كُلُّهُ. یکی أَخَذْتُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ و دیگری وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كُلُّهُ، دیگر شما چگونه می‌خواهید تشخیص بدهید؟ ببین حرف حساب من این است؛ وقتی که در آن دست رفت، آن حصن و آن قفل شکسته شد دیگر تو چه می‌دانی کدام آیه حق است؟ ها؟ بعد اینکه قرآن نویس هم که جانشین حضرت عمر است و بعد هم در شام غریبان پیغمبر یکی از فرزندان این بزرگان آمد به علی گفت که ما کار قرآن را تمام کردیم.

(فایل صوتی ۶۱۹۴ – درس دوم – بخش اول) توصیه به آنهایی که هنوز به این کتاب ارادت دارند. کتاب الاتقان جلد ۲ صفحه ۶۶، کتاب الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۴۴۲، کتاب المعجم الاوسط جلد ۶ صفحه ۳۶۱، کتاب الجامع الصغير جلد ۲ صفحه ۲۶۴، کتاب کنز العمال جلد ۱ صفحه ۵۱۷، مصادر اهل سنت است. آنها منابع شیعه بود و این منابع سنی است، چقدر زیباست. ببین هر کس می‌خواهد از هر طرف بیاید و اعتراض کند، دهانش را ما گِل گرفتیم؛ گِل منطق و برهان و حجت و دلیل. عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ مصدر از محدث معروف اهل سنت پسر خلیفه ثانی آمده است. لَا يَقُولَنَّ

أَحَدَكُمْ قَدْ أَخَذْتُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ وَ مَا يُدْرِيهِ مَا كَلَّهَ قَدْ ذَهَبَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ وَلَكِنْ لِيَقُلْ قَدْ أَخَذْتُ مِنْهُ مَا ظَهَرَ أَيْنَ أَقْزَاهُ چه فرمود؟ چقدر این مستند زیباست، می دانی زیبایی آن به چیست؟ به اینکه این کتاب در دست گروه عبدالله ابن عمر درست شد، فرق نمی کند اینها هم یک تیپ بودند؛ سه خلیفه و بچه هایشان و معاویه و عمرو ابن العاص و... همه اینها یک طیفی بودند. می گوید که نگویید که همه قرآن را بدست آوردیم. یعنی آقای سنی، برادر اهل سنت و جماعت، عبدالله ابن عمر دارد می گوید، معرف حضورتان هست و پیش شما محترم است، می گوید نگویید همه قرآن را بدست آوردیم چه می دانید که کل قرآن چیست؟ خیلی جالب است! یعنی معلوم نیست که شش هزار و خرده ای آیه باشد شاید کمتر باشد شاید بیشتر باشد. خیلی از قرآن از بین رفته است، به به آفرین! قَدْ ذَهَبَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ حالا این چه موقع از بین رفته؟ سؤال؛ تاریخ می پرسد متشرعه جواب دهد، موقع کتابت از بین رفته؟ موقع ویراستاری از بین رفته؟ که آن حدیث را یادست هست که فردای شب شهادت پیامبر، یکی از همین آقازاده های بزرگان خلفاء، امیر را در خیابان دیدند و گفتند ای علی دیشب خسته شدیم، شب تا صبح نخوابیدیم تا قرآن را جمع آوری کردیم. باید گفت که آنچه از قرآن ظاهر بوده گرفته شده. یعنی همین است، قرآن همین است، همین چیزی که در دست است، می خواهی بخوانه نمی خواهی بخوانه.

بخش دوم: عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ الْقُرْآنُ أَلْفُ أَلْفِ حَرْفٍ وَ سَبْعَةُ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ حَرْفٍ كِتَابِ الْاِتِّقَانِ جلد ۱ صفحه ۱۹۰ است. باز هم ادامه دارد؛ بحث های محاجه ای است، این هم ادامه بحث قبل است. عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ اینجا دیگر از شخصیت بزرگ اسلام و خلیفه محترم دوم پیامبر، عمر ابن الخطاب است. گفت: الْقُرْآنُ أَلْفُ أَلْفِ حَرْفٍ وَ سَبْعَةُ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ حَرْفٍ دَقْتُ كُنَيْد، اینها نو است! گفت تعداد حروف قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار بوده، بعد حساب کرده اند دیده اند که این مقدار حروف یک سوم قرآن فعلی است و دو سوم رفته. حالا این دو سوم چه بوده؟ آیا تو حساس نمی شوی؟ آیا یک محقق شک نمی کند؟ ها؟ این کلاهی که بر سر ما رفته یک ذره آن را بالا بکشیم و بگذاریم نفس بکشیم، تا چانه آمده، این را بکش بالا تا هوا بیاید.

بخش سوم: إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ. کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۳۴، از امام صادق است. خب، می گوید من شیعه هستم به اینها چکار دارم؟ حالا یک منبع شیعه! إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ. باز این هم همین را می گوید. زنده باد جعفر صادق که دارد با زبان بی زبانی می گوید این کتابی که در خانه هایتان به عنوان کتاب مقدس است یک کتاب مشکوک و مبهم است. امام صادق چه گفت؟ گفت قرآنی که جبرائیل بر پیغمبر نازل کرده هفده هزار آیه بوده است. حالا هفده هزار را بگیرد نسبت به شش هزار! باز اینجا هم می گوید که دو سوم قرآن از بین رفته است. ببین دقت کن، حرف امام صادق که می گوید دو سوم قرآن از بین رفته با حرف عمر ابن الخطاب یکی است. حالا بیا جواب بده، مدام این در و آن در بزن! چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند! می دانید چیست؟ اکثر مسلمان ها می دانند که سرشان کلاه رفته ولی همان که گفتم؛ یا هنوز ترس از جهنم دارند و طمع به بهشت یا اینکه می ترسند حرف بزنند ولی ما از تاریخ گرفته ایم و می گوییم، سربدار هم هستیم و هیچ چیزی هم نداریم، چیزی نداریم که از دست بدهیم. یک بدن علیل نابود شده ای هست که هر روز این را با خودمان

می کشیم و شب به رختخواب می بریم و آنجا هم نمی توانیم آن را بکشیم.

(فایل صوتی ۷۱۱۲ - درس نهم) این هم سندی در تحریف قرآن. کتاب اصول کافی جلد ۲ باب فَضْلِ الْقُرْآنِ حدیث ۲۸، از امام صادق است. امام صادق می گوید: إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ آيَةً تَمَّ كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ بِمَنْهِ وَ جُودِهِ وَ يَتْلُوهُ كِتَابُ الْعِشْرَةِ قرآنی که جبرائیل بر پیغمبر فرستاد هفده هزار آیه داشت. این قرآنی که الان دست مردم است شش هزار و خرده ای آیه دارد. بقیه اش کجاست؟ بقیه اش در منقبت غدیر خم بوده، در منزلت امیرالمومنین بوده، در بشارت از آمدن امام مهدی بوده، که همه را حذف کردند. قرآنی که در آن دست برده شده چه یک آیه حذف بشود، چه یک سوره و چه ده تا، دیگر قابل اعتماد نیست چون شما نمی دانید کدام آیه درست است و کدام آیه دست برده شده!

درس سوم - یک چنین حرفی خلاف شخصیت و شأن نبوی است: أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الثَّيْمِيُّ الْقَاضِي كَانَ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ عَنْ عَوْفٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عُتَيٍّ عَنْ أَبِي قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَعَزَّى بِعَزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَعْضُوهُ بِهِنَّ أَبِيهِ وَلَا تُكْتَبُوا - کتاب هایی که این حدیث را تأیید کردند؛ کتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۵ صفحه ۱۳۶، کتاب صحیح بخاری حدیث ۹۳۶، کتاب طبرانی فی الکبیر جلد ۱ صفحه ۲۷، کتاب سنن کبری از نسایی جلد ۸ صفحه ۱۳۶ حدیث ۸۸۱۳، است.

این حدیث از آنهایی هست که آدم شاخ درمی آورد و بدرد محاجه می خورد. روی این بحث باید خیلی دقت کنید، بحث هم مال من نیست. این از اسناد معتبر اهل سنت است و آن هم پیغمبر سنی هاست. می گوید أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الثَّيْمِيُّ خبر داد به ما ابراهیم پسر محمد از قبیله تمیم، الْقَاضِي کارش قضاوت بوده، كَانَ بِالْبَصْرَةِ در بصره بود، قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ گفت من از یحیی پسر قطان شنیدم، عَنْ عَوْفٍ از شخصی به نام عوف، عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عُتَيٍّ عَنْ أَبِي خب اینطوری سلسله را برده بالا، حالا این حسن یا امام حسن است یا حسن بصری است که از روایت معتبر اهل سنت است، از علی نقل می کنند، شاید هم از عُتَيٍّ بوده، عُتَيٍّ یکی از اسامی حواریون است، عَنْ أَبِي از پدرش نقل می کند، چند تا سلسله مراتب شد. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَعَزَّى بِعَزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ گفت هر کس برای مرده اش مجلس ترحیم بگیرد به صورتی که قبل از اسلام می گرفتند فَأَعْضُوهُ بِهِنَّ أَبِيهِ وَلَا تُكْتَبُوا گفت هر کس برای مُرده اش مثل قبل از اسلام عزاداری کند فَأَعْضُوهُ بِهِنَّ أَبِيهِ وَلَا تُكْتَبُوا در ترجمه این نوشته که پیغمبر از این مراسم ترحیم به سبک قدیم عصبانی شد. حالا به سبک قدیم و قبل از اسلام چه بوده نمی دانم، می زدند و می رقصیدند نمی دانم، بت می آوردند جلو نمی دانم، این را کتاب واضح نکرده، آن چیزی که خیلی برای من مهم است این است که پیغمبر عصبانی شد و به او فحش داد. فحش، بگوئیم مثلاً پدرسگ، مادرسگ، یک فحش اینطوری داریم و یک فحش خیلی بالاتر داریم می گوید به وی گفت آلت پدرت در دهانت. یعنی کسی که این کار را می کند معامله بابایش در دهانش. آیا پیغمبر این حرف را می زند؟ نه! ما اعلام موضع می کنیم. پس این حرف مال کجاست؟ مال اهل سنت است. این اسناد اهل سنت هم معتبر است مثل اینکه شما اسناد شیعه را ببینید؛ اصول کافی، بحارالانوار و کتاب های مستند؛ الوافی، من لایحضره. اینها درباره پیغمبر آوردند که خود پیغمبر می گوید به کسی فحش ندهید، آن هم این فحش که معامله

بابایت در دهانت. خب حالا ما چه باید بگوییم و برداشت ما چیست؟ برداشت ما این است که پیغمبر آدم خوبی بود و این حرف‌ها را نمی‌زد به او بسته‌اند. خب تا اینجا. چه کسی بسته است؟ جبهه اهل سنت و جماعت بسته‌اند، به نصّ این اسنادی که اینجا نقل کردم. خب پس شما الان به اهل سنت بدبین می‌شوید دیگر، که چرا به پیغمبرتان اینطوری اهانت کرده یا اینطوری بسته است؟ خب؟ حالا برو جلوتر، به اهل سنت بدبین می‌شوی و بد و بیراه می‌گویی که چرا پیغمبرت را هجو کردند؟ خب آن وقت بالاترش چه می‌شود؟ قرآن مال اینهاست! متوجه شدی چه عرض کردم؟ درس قبلی چه بود؟ عمر به عنوان خلیفه دوم پیامبر آن اعتراف را کرد و اینها هم اینطوری زدند به پیغمبر حرفی که زده و در شأن او نیست و ما با چنین اسناد و مدارکی این کتاب را تحویل گرفتیم؛ کتابت از آنها، جمع‌آوری از آنها و دست به دست گشتن از آنها و این طرف هم رجال ظهوری خفه خون گرفته بودند. چون نمی‌توانستند، امام صادق می‌گوید اینقدر تقیه کن که وقتی از خانه بیرون می‌روی کسی تو را نبیند. می‌گوید که آمد و رفتت و مذهب را از مردم استرّ ذَهَبْكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ عَنِ النَّاسِ رفت و آمدت را از خانه‌ات پوشیده کن، یعنی از همسایه‌ات هم باید بترسی شاید هم از اعضای خانه باید بترسی.

درس چهارم - رجل ظهوری، حافظ شخصیت حواریون خویش است: عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَاصِمِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقْتُرُونَ وَ يَقْذِفُونَ مَنْ خَالَفَهُمْ فَقَالَ لِي الْكَفُّ عَنْهُمْ أَجْمَلُ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَوْلَادُ بَغَايَا مَا خَلَا شِيعَتَنَا - كتاب كافي (ط - الاسلاميه) جلد ۸ صفحه ۲۸۵، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۶ صفحه ۳۷، كتاب تفسير برهان جلد ۲ صفحه ۶۹۷، كتاب تفسير نورالثقلين جلد ۲ صفحه ۱۵۶، منابع شیعی است.

یک درس دیگر هم بخوانم برایتان چون شما بچه های درسخوانی هستید. سلسله مراتب را نقل می‌کند: علی ابن محمد از علی ابن عباس از حسن ابن عبدالرحمان از عاصم ابن حمید از ابی حمزه همان ابو حمزه معروف ثمالی از امام باقر. به امام باقر چه گفت؟ گفت: قَالَ قُلْتُ مَنْ بَعْدَ بَاقِرٍ كُفُّوا عَنْهُمُ أَجْمَلُ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَوْلَادُ بَغَايَا مَا خَلَا شِيعَتَنَا امروز چندتا بحث مهم داشتیم ها. ابو حمزه گزارش کار می‌دهد، گزارش زندگی شیعه را می‌دهد، می‌گوید به امام باقر گفتیم که برخی از هم‌کیشان ما به مخالفین، یعنی همان سنی‌ها دروغ می‌گویند و سرشان را کلاه می‌گذارند و آنها را به حرامزادگی نسبت می‌دهند. فحش می‌دهند و به آنها می‌گویند حرامزاده! حرامزاده یعنی معلوم نیست مادرت کیست یا معلوم نیست پدرت کیست. امام باقر فرمود: دست شستن از این کار نیکوتر است یعنی تقیه کن. بعد برای شیعیان خودشان چه گفت؟ خیلی دقت کن ها، خیلی مسئله مهم است باز به نبوت، به وحی، به جبرائیل، به دحیة ابن خلیفه کلبی و به خدای زمین برمی‌گردد. این رجل ظهوری امام باقر می‌گوید: ای اباحمزه به خدا سوگند همه مردم زاده فحشا هستند جز شیعیان! خب شیعیان چند درصد مسلمین جهان را تشکیل می‌دهند؟ می‌گویند یک پنجم، اما معلوم نیست. حالا اگر یک پنجم باشد کل این چهار پنجم مسلمین جهان که به پیغمبر ایمان دارند، به سنتش عمل می‌کنند، قرآن را قبول دارند و کعبه را می‌پرستند تمام اینها حرامزاده هستند. حالا جرأت می‌کنی این حرف را بزنی؟ امام باقر با کمال جرأت

گفت منتها گفت به کسی نگو ولی ما داریم درمی آوریم.

-- عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمُزْتَدَةِ عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا تُقْتَلُ وَ تَسْتَحْذَمُ خِدْمَةً شَدِيدَةً وَ تُمْنَعُ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَّا مَا يُمَسِّكُ نَفْسَهَا وَ تُلْبَسُ خَشِنَ الثِّيَابِ وَ تُضْرَبُ عَلَى الصَّلَوَاتِ - تهذيب الاحكام (تحقيق خراسان) جلد ۱۰ صفحه ۱۴۳، وافى جلد ۱۵ صفحه ۴۹۲، وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۰، کتاب ملاذ الاختيار فى فهم تهذيب الاخبار جلد ۱۶ صفحه ۲۸۴ است.

باز یک بخش دیگر دارد که چسبیده به همین است. این درس عنوان نداشت بخاطر اینکه وصل به بخش اول است ولی سندهایش فرق می کرد، آنها را گفتم. سلسله مراتب: یعقوب ابن یزید از ابن ابی عمیر از حماد از ابی عبدالله. این درس از امام صادق است، آن درس قبلی از امام باقر بود. فی الْمُزْتَدَةِ عَنِ الْإِسْلَامِ سؤال درباره کسی است که از اسلام برگشته است. برگشتن همین است که بگوید قبولش ندارم. خب تکلیف چیست؟ حماد به امام صادق می گوید چه کنیم؟ بعد امام صادق جواب می دهد قَالَ لَا تُقْتَلُ وَ لَا تَسْتَحْذَمُ خِدْمَةً شَدِيدَةً وَ تُمْنَعُ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَّا مَا يُمَسِّكُ نَفْسَهَا وَ تُلْبَسُ خَشِنَ الثِّيَابِ وَ تُضْرَبُ عَلَى الصَّلَوَاتِ می گوید از مرتده پرسیدم. اول روایت هم می گوید فی الْمُزْتَدَةِ عَنِ الْإِسْلَامِ می گوید پرسیدم و گفتم که یک زنی از اسلام برگشته چه کارش کنیم؟ حضرت فرمود او را نمی کشید و بازداشت کرده و به کار سخت و سنگین واداشته به حدی که نمیرد، آب و غذا به او بدهید و لباس خشن به او بدهید که پوست بدنش آزرده بشود و دائماً خودش را بخاراند و هنگام نماز او را تازیانه بزنید. عجب! آنجا از پیغمبر دفاع کردم و اینجا از امام صادق دفاع می کنم. آیا امام صادق این حرف را زده یا نزده؟ ها؟ این اسناد و مدارک شیعه است، علمای بزرگ این اسناد را ارائه دادند. خب، هم باید بگوییم زده و هم باید بگوییم نزده دیگر، ها؟ باز ما حدّ وسط را می گیریم و می گویم که امام صادق این حرف را زده به پای او بسته اند. چون این کاملاً استبداد است، آقا، یک زنی نمی خواهد اسلام را قبول کند، دین آبا و اجدادی را نمی خواهد قبول کند، مگر زور است؟ همه جا می شود ورود ممنوع زد اما فکر را که نمی شود ورود ممنوع زد. بعد می گوید او را نکشید ولی زندانی کنید و از او بیگاری بکشید و به حدّ کم به او آب و غذا بدهید و لباس خشن تن او کنید. الان شما ببینی در لباس یک مویی یا چیزی هست یا مارک لباس است، مدام بدن می خارد، آن وقت لباس خشن یعنی شلوار و پیراهن، خشن! پارچه خشن چیست؟ از همان که بدن می خارد. بعد هنگامی هم که نماز شروع می شود او را تازیانه بزنید. ! یعنی چه؟ یعنی پنج وعده که اذان می گوید، اول به او تازیانه و شلاق بزنید و شکنجه اش کنید، بعد. خب من چه می گویم؟ حالا برداشت ما چیست؟ چون قرار شد که ما قبول نکنیم که اینها از رجال ظهوری است. نتیجه اش این است که شیعه هم مثل سنّی اجحاف کرده، دروغ گفته، جعل اسناد کرده، الان یا باید کتاب های شیعه را محکوم کنیم یا امام صادق را، کدام را محکوم کنیم؟ خب امام صادق که بهتر است، چرا امام صادق را محکوم کنیم؟ پس امام صادق نگفته اما کتاب های شیعه نقل کردند. حالا من از شما سؤال می کنم: آیا شما شیعه هستید یا سنّی؟ خیلی حرف هست ها، این را از متشرع پیرس، شما شیعه هستید یا سنّی؟ اگر شیعه هستی این مزخرفات چیست که به پای امام صادق بسته اند؟ در همین کتاب ها شیعه نان می خورد یعنی در همین مجلدات است که اعتقاد را از بالا گرفته، از پدر و مادر و آمده پایین، پس نمی توانی بگویی اینها دروغ

است، بين امام صادق و اينها، گير مى كنى و آن روايت هم كه از اهل سنت بود كه باز اگر بخواهيم اسناد را قبول نكنيم كه نمى شود چون نوشته اند و اگر قبول بكنيم، پيغمبر را بايد كنار بگذاريم كه متهم نشود پس بايد بگويم كه قرآن را هم آنها نوشته اند ديگر هيچى. متوجه شدى؟ خيلى پازل چينى قشنگى است. پس نتيجه اش اين است كه ما نه سنّى هستيم و نه شيعه، و از هر دو هم منابع داريم كه سلسله مراتبى كه ما را به اهل بيت مى رساند مثل اينهاست. ديگر ما از اين طريق امام صادق را مى شناسيم، ما از اين طريق على را مى شناسيم، نمى توانيم كه برويم از كتاب هاى سنّى اينها را بشناسيم، سنّى با اينها بد است، و متقابلاً سنّى را ما بايد از منابع خودش بشناسيم نمى توانيم بيايم از منابع شيعه در ضدّ يا افشاگرى از بزرگان سنّى استفاده كنيم، خب اين كه معلوم است نه اين قبول است و نه آن.

ظهور باب منتظران ۵۲۹۷ - فايل صوتى ۶۱۲۶ - درس اول - نيك ترين خوبى ها اطاعت از رجال ظهورى است و بدترين بدى ها عدالت مفقوده است: أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا - كتاب غررالحكم حديث ۲۰۳۶، از امير است.

أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ. حسن: خوب. احسن: جامع خوبى. أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ يعنى هر چه خوبى هست كه به نظرت رسيده و نرسيده، حساب شده و نشده، حُبُّنَا دوستى ماست؛ دوستى اهل البيت و رجال ظهورى است. وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا. سيئات جمع سوء است. أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ يعنى بدترين بدها، بُغْضُنَا كينه ماست. حالا سؤال اين است: جايى كه حُسن در بند تقدير است چطورى أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا؟ اين مى شود دوستى خاله خرسه، مى شود ابن ملجم بيست و سه سال در آب نمك خوابيده، مى شود نامه هاى فدائيت شوم كوفيان. اينجا جاي سيئات است نه حسنات. سيئات چيست؟ سوء القضاء. وقتى كه سوء القضاء بر اهل زمين رقم خورده أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ بى مزه و بى معناست.

درس دوم - بزرگترين آشنا كتك مى خورد و شكنجه مى شود و اين رسم حمايت از فرستادگان مى باشد: إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ - كتاب اصول كافى جلد ۲ صفحه ۲۵۲، كتاب وسایل الشيعه جلد ۳ صفحه ۲۶۳، كتاب مرآة العقول جلد ۹ صفحه ۳۲۶، از امام صادق است.

إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ چه كسى بيشتر مزد مى گيرد؟ آن كسى كه بيشتر كتك مى خورد. اجر مال چيست؟ مال آن دنياست؟ آيا در اين دنيا نبايد اثبات بشود كه خوبى، خوب است و خوبان در حمايت هستند؟ همه اش حواله مى دهى براى روزى كه نامحسوس، نامعلوم و ناملموس است و بشرّيت كلاً از آن بى خبر هست. إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ بعدش در تصميمات، در داورى ها، در تحقيقات و در موازنه سنجى، وقتى كه يك نفر از بيرون مى آيد و به دين نگاه مى كند، مثلاً سراغ امام حسين مى رود و مى گويد كه آيا اين اجرش اين بود كه له و لورده بشود؟ آيا اينجا نبايد من را راهنمايى كنيد كه خدا كمك مى كند؟ ما مى خواهيم خدا را بشناسيم، بعد ائمه، بعد پيغمبر و بعد قرآن، اول خدا را بايد بشناسيم و چه كسى بايد عَظِيمَ الْأَجْرِ بدهد؟ ها؟ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ، به چه شده! امام صادق مى گويد كه هر كس خدا را دوست دارد كتك، شلاق و تازيانه مى خورد، از در و ديوار مى بارد. اين مثال هم معروف است و از قديم بوده كه مى گفتند آدم هاى مؤمن هميشه بدبخت هستند و بى دين ها خوشبخت هستند.

خب، الان ما می‌خواهیم ببینیم بین خدا و بی‌خدایی یکی را انتخاب کنیم؛ بنده لا مذهب، آدم خدا می‌عرفی شده از سوی انبیاء، اوصیاء و اولیاء را بشناسم، آیا شناسایی این است؛ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ؟ عجب حرفی است. بعد می‌گوید که بیا حرف‌های شرع را با عقل بسنج، خب عقل رد می‌کند، یعنی چه؟ مثل این است که یک پادشاهی به جان سربازان و افسرهایش بیفتد و همه را بکشد، آخر این می‌شود؟ بعد بگوید من اینها را دوست داشتم. دوست داشتی؟ قضاوت تاریخ را چه می‌گوید؟ عَظِيمُ الْبَلَاءِ می‌گوید، می‌دانی یعنی چه؟ یعنی همان حسینی که فردا سیصد و خرده‌ای زخم بر بدنش است، بعد سرش را می‌برند و بعد چهل تا اسب که تازه سُم‌شان را عوض کرده‌اند از روی او رد می‌شوند و می‌شود گوشت چرخ کرده، برای همین امام زین‌العابدین وقتی که آمد بابایش را بردارد دید که اصلاً چیزی از او نمانده، یک فرشی از بنی‌اسد گرفت و انداخت بعد این بدنی که اصلاً قابل شناسی نبود را روی فرش منتقل کرد و سرِ فرش را گرفتند بردند دفن کردند. حالا این امام حسین بوده یا نبوده یک بحثی داشتیم که ما با آن کاری نداریم. بلا، کربلاست و همه ما در این کربلا گرفتار هستیم، کربلا شهر نیست بلکه دنیاست، چه کسی صاحب و مسئولش است؟ مستقیماً خدا.

درس سوم – بی‌خردی یعنی به خود اکتفا کردن. خودی که امتحانش را پس داده: أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ – کتاب بحارالانوار جلد ۶۷ صفحه ۶۹، کتاب مرآة‌العقول جلد ۱۱ صفحه ۳۵۸، کتاب تفسیر صافی جلد ۱ صفحه ۸۴، از رسول‌الله است.

فرمود: أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ احمق به چه کسی می‌گویی؟ احمق هم فحش است و هم معنا دارد. حُـمَـق یعنی کسی که عقل ندارد یا دارد و از آن استفاده نمی‌کند، فکر می‌کنم دومی بهتر و درست‌تر باشد. چون احمق را به دیوانه نمی‌گویند بلکه به کسی می‌گویند که عقل دارد ولی یا استفاده نمی‌کند یا خودش را به بی‌عقلی می‌زند. أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ می‌گوید بدترین احمق‌های روی زمین کسانی هستند که از خودشان پیروی می‌کنند؛ همان مسئله منیت و خودمختار بودن که می‌رود در بحث جبر و اختیار. این هَوَا کدام است؟ یعنی می‌خواهم، اشتها، این را می‌خواهم آن را می‌خواهم، اینجا می‌روم آنجا نمی‌روم. یعنی منیت، من هستم، من! نفس یعنی ظرفی که از بالا کُنْ را داده و نور آمده در آن جا گرفته، بعد این را به هوا متصل می‌کند، باید این به معلم ثانی متصل بشود و از او به خدا، اما اینجا برعکس شده متصل به هوا می‌شود. یعنی از زمین به زمین، مثل موشک‌های از زمین به زمین، از نفس درمی‌آید و می‌رود در نفس دیگری، برای همین دو تا نفس داریم، نفس اماره و نفس لواحه همین است؛ نفس لواحه پایگاه رحمان است و نفس اماره پایگاه شیطان است.

ظهوریاب منتظران ۵۲۹۸ – فایل صوتی ۶۱۲۷ – درس اول – این فایل با موضوع حقوق بندگان و حقوق خدا به علت بازخوان به نسخه ۱۹۵ درس ۵۲ به تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۹۰ ملحق گردید.

درس دوم – قصاص قبل از جنایت مغایر با عدالت است: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ – کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۸۵ حدیث ۵، از امام جعفر صادق است.

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّهُ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعُصُوا اللَّهَ أَبَدًا مِى گويد مى دانيد چرا جهنمى هستى؟ در قرآن هست كه اولنك اصحاب الجنة هُم فيها خالِدُونَ، اينجا هم مى گويد اصحاب النار هُم فيها خالِدُونَ، هر دو خالد يعنى مخلص يعنى خروج ندارد، يعنى شاكله اش سوختن است و قالب بندى آن حرارت است. مى گويد كه مى داني چرا مردم هميشه در جهنم هستند؟ بخاطر اينكه اگر عمرشان كفاف مى كرد يعنى عمر بدون مرگ داشتند، كلاً گناه مى كردند. حالا تحليل اين چه مى شود؟ حالا اصلاً غير از اينكه گناه اختياري نيست، غير از آن. مثل حركت خضر در موسى است، يادت هست؟ گفت چرا كشتى را سوراخ مى كنى؟ گفت بعداً قرار است كه حاكم كشتى ها را مصادره كند اين كشتى مال بچه يتيم ها است من آن را سوراخ كردم كه معيوب بشود تا او كشتى را مصادره نكند، درست است؟ مثل همين است. يا اينكه پسر بچه را گرفت سرش را برید. موسى گفت آخر براى چه اين بچه را كشتى دارد با بچه ها بازى مى كند؟ گفت اين بچه بعداً كه بزرگ بشود باعث بى دينى پدر و مادرش مى شود. آن وقت تازه خنده دار است خضر آمده به موسى ياد بدهد، اينها چيست كه ياد مى دهد! خب پس اين منطق درست نيست كه شما براى هميشه برو جهنم چون اگر يك عمر جاودان داشتيد هميشه گناه مى كرديد، اين به جاى آن. خب نداشته كنهى؛ عمرى نداشته! آيا اين عدالت است؟ اين انصاف است؟ اين مروت است؟ اين خدايى است؟ بعد هم مى گويد: وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّهُ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ اين بهشتى هم كه مخلص است براى همين است كه اگر عمرش كفاف مى كرد دائماً در عبادت بود.

درس سوم - چه چيز باعث اختلافات مى شود؟: وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ بَيْنَهُمْ وَ سَمَى بَعْضُهُمْ كَذَّابِينَ وَ يَتَّقُلُ بَعْضُهُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ - كتاب الغيبة لنعمانى صفحه ۱۵۹ حديث ۷، از امام جعفر صادق است.

مى گويد وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ بَيْنَهُمْ وَ سَمَى بَعْضُهُمْ كَذَّابِينَ وَ يَتَّقُلُ بَعْضُهُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ در بين شيعة و پيروان ما، معتقدين و دوستان ما اختلاف هست. خب چرا بايد اختلاف باشد؟ شيعة با سنى اختلاف دارد، بعد شيعة هم با شيعة اختلاف دارد! بخاطر اين است كه منبع اصلى كه وحى است با عقل اختلاف دارد. مدام مى گويد عقلانيت ولى وحى يعنى فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا. وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ بَيْنَهُمْ وَ سَمَى بَعْضُهُمْ كَذَّابِينَ همدگر را دروغگو خطاب مى كنند و آب دهان به روى هم مى پاشند. ديگر نبود؟ اين بى ادبى ها در بين شيعة چيست؟ حالا اگر بگويم كه منظور شيعة منشعب است يعنى آنهابى كه در بعضى ائمه توقف كردند؛ يكى شش امامى است، يكى هفت امامى است، اگر آن را بگويم كه اختلاف است آنها زورشان كم است و نسبت به تامة از شيعة، آنها درصداشان و طرفدارانشان خيلى كم است. پس اصلش اين است كه شيعة يعنى جماعت شيعة باهم اختلاف دارند، براى چه؟ حالا اين براى چي آن مهم است! براى اينكه چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند. حقيقت چيست؟ رساندن مردم شيعة به واقعيت. واقعيت چيست؟ قرآن، حديث و روايت. قرآن چه بود؟ الْقُرْآنُ قَطْعِي الصُّدُورِ وَ ظَنُّ الدَّلَالَةِ، مى داند از وحى است جبرائيل است دحية ابن خليفه كلبى است ولى اشاره اش، شأن نزول و شرح و بسطش ظن است. ظن يعنى شايد، همان طورى كه اميرمان گفت دُو وَ جهين يا دُو الوُجوه است. حديث هم كه برايتان اينقدر خوانده ام و در اين دايرة المعارف اينقدر زياد است، احاديثى كه خود پيغمبر را هجو مى كنند. بعد، از آن كانال كه آن كانال را شيعة قبول

ندارد ولی وقتی به سرچشمه می‌رسیم قرآن است، همان قرآن مال آن جبهه در خانه افراد این جبهه هم هست. روایت شیعه هم که در باب آن می‌دانید ظَنُّ الصُّدُورِ. قَطْعِي الدَّلَالَةَ دالالتش محکم است، قشنگ واضح است مثل قرآن نیست، اما سند ضعیف است.

ظهور یاب منتظران ۵۲۹۹ - فایل صوتی ۶۱۲۸ - درس اول - کاری از دست پیامبران و حواریونشان در زمینه کِشاندن بشریت به سمت خدا بر نیامده! أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغِطُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَيُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ قَالَ يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ - کتاب غیبت نعمانی صفحه ۲۴۵ حدیث ۴۶، از نبی مکرم اسلام است.

أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ آیا خبر بدهم شما را از طیفی، گروهی، جمعی که نه پیغمبر هستند و نه امام؟ ولكن يَغِطُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غِبْطُهُمْ می‌خورند. چه کسانی؟ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ. غِبْطُهُ یعنی چه؟ یعنی آن جایگاه را ندارد دیگر! کسی که ندارد به آن کسی که دارد غِبْطُهُ می‌خورد. خب، اینجا چه کسانی هستند که اینقدر مهم هستند؟ رجل ظهوری نیستند اما جایگاهشان اینقدر تمیز و قشنگ و شفاف و بی‌نظیر است. بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ اینجا روی منابر نور می‌نشینند؛ منبر. فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ گفت که ای پیغمبر اینجا چه کسانی هستند، اینجا خیلی مهم هستند؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ گفت آنها کسانی هستند که بندگان خدا را دوست دارند، هم خدا را دوست دارند و هم بندگان خدا را به خدا وصل می‌کنند هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ. خب اینجا کارشان این است. یعنی چه؟ در یک کلام یعنی اینکه اینجا آبروی خدا را نمی‌برند، اینجا آتو به دست دیگران راجع به خدا نمی‌دهند، هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ کار این است، کار سختی است؟ نه، آسان است! یعنی می‌خواهد بگوید بابا به وسیله دین مردم را از خدا زده نکنید، به وسیله مذهب مردم را به خدا بدین نکنید که یارو بگوید نمی‌خواهم خداشناس و خداپرست باشم قَالَ يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ.

درس دوم - به احسان خدا زمین و آسمان قائم‌اند پس چرا اسماء ایزدایی فعال‌اند؟: سُمِّيَ الْحَسَنُ حَسَنًا لِأَنَّهُ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْحَسَنُ مُشْتَقٌّ مِنَ الْإِحْسَانِ - کتاب مائتة منقبة من مناقب امير المؤمنين علی ابن ابی طالب و الأئمة من ولده من طریق العامه.

این کتاب خودش سند است و نویسنده‌اش ابن شاذان قمی است. پیامبر فرمود: سُمِّيَ الْحَسَنُ حَسَنًا لِأَنَّهُ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ می‌گوید نامگذاری شد حَسَن، همان اسماء الحسنی است، به خاطر اینکه به احسان خدا، سماوات و ارضین قائم شدند. یعنی این ساختمان غیبت ستون بلندی دارد به نام احسان الله. پس حالا که احسان خدا مطرود و مردود است چه می‌شود؟ لَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ اقامه نشد، برعکسش می‌شود دیگر؛ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، لَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. اگر به احسان نباشد همان اسماء ایزدایی می‌شود، حسن ظن که نباشد می‌شود سوء ظن. وقتی سوء ظن هست بعد غیبت را می‌آورد وقتی که غیبت را آورد می‌شود گهواره اسماء

ایذایی، وقتی آن شد، مولّد می شود زمان و اسماء ایذایی را تولید می کند، بعد وقتی که تولید می کند انسان را هم متولّد می کند دیگر، یعنی مادرخرج همه انسان ها زمان است. یادت هست آن حدیثی که گفت درخت خرما عمه ماست؟ بعد هر چه جلوتر می آید و این فرآورده نزدیکتر می شود، نسبتش نزدیک تر می شود، بعد تا می رسد به مادر که مادر بشریت، می شود آب و هوا و غذا. وَالْحَسَنُ مُشْتَقٌّ مِنَ الْإِحْسَانِ نام حَسَن که از اسامی خداست گرفته شده و برگرفته از احسان است. یعنی اگر خدا احسان نکند چه حَسَنی است؟ وقتی که می گوید برو من پشتوانه تو هستم ولی پشت آدم را خالی می کند، این چه احسانی است؟ این چه خوش آمدی برای انسان بیچاره است که وارد این خاکستان می شود؟ همه گیر ما سر همین است که ما خدایی را یافته ایم که اسماء ایذایی از سوی او نشأت می گیرد.

درس سوم - بخش اول این فایل با موضوع جانشینی پیامبر به علت باز خوان به فایل صوتی ۴۶۱۹ ملحق گردید.

بخش دوم - باز هم همان مبحث است. حَدَّثَنِي قَنْبَرٌ مَوْلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَنَزَعَ قَمِيصَهُ وَ دَخَلَ الْمَاءَ فَجَاءَتْ مَوْجَةٌ فَأَخَذَتِ الْقَمِيصَ. از قول قنبر است، گفت کنار علی بودیم، مولایم علی لخت شد و در رود فرات رفت، پس باد آمد و لباسش را برد فجاءت مَوْجَةٌ فَأَخَذَتِ الْقَمِيصَ باد لباس را در امواج دریا انداخت. فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمْ يَجِدِ الْقَمِيصَ از آب بیرون آمد و پیراهن را ندید، فَاعْتَمَ لَذَلِكَ فَإِذَا بِهَا تَفْتٌ يَهْتِفُ آمِدْ بِيرون هاتفی صدا زد و گفت يَا أَبَا الْحَسَنِ انْظُرْ عَنْ يَمِينِكَ وَ خُذْ مَا تَرَى دست راست را ببین و هر چه هست بردار. فَإِذَا بِمَنْدِيلٍ عَنْ يَمِينِهِ وَ فِيهِ قَمِيصٌ دید یک لباسی است آن را برداشت، مَطْوًى فَأَخَذَهُ لِيَلْبِسَهُ آن را پوشید، فَسَقَطَتْ مِنْ جَبِيهِ رُفْعَةٌ فِيهَا يَكُ نَامَةٌ در آن بود. این نامه چه بود؟ نوشته بود: مَكْتُوبٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ این یک هدیه ای است از طرف خدا به علی، وَ هُوَ قَمِيصٌ هَارُونَ ابْنِ عِمْرَانَ این، لباس هارون برادر موسی است که وزیر و خلیفه اش بود. حالا بحث ما سر این است، خدا هدیه که می خواهد بدهد آیا لباس کهنه هارون را می دهد؟ این از آن مقولاتی است که در آن مبحث هست. پیوست دوم: ادامه همان مبحث است. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ هَلْ تَدْرِي مِنْ أَيْنَ ذَلِكَ الْقَدَحِ؟ از یک جای دیگر وارد شد، یک مقدار غسل برای پیغمبر آوردند، پیغمبر آمد بخورد، گفت یک نفر که اسمش در این ظرف است بیاید با من بخورد. عایشه می خواست پدرش را صدا کند، پیغمبر گفت نه. عمر را می خواست صدا کند، پیغمبر گفت نه. عثمان را می خواست صدا کند، پیغمبر گفت نه. عایشه گفت پس روی این قدح یعنی کوزه و ظرف، نام چه کسی نوشته شده است؟ قَالَ الْقَدَحُ مِنْ أَقْدَاحِ الْجَنَّةِ پیغمبر گفت از کوزه های بهشتی است وَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِ شَجَرَةِ طُوبَى درون آن آب شجرة الطوبى است. یعنی شربت غسل است. ثُمَّ صَمَّهَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ علی را صدا زد و پیغمبر او را کنار خودش نشاند و بین چشمانش را هم بوسید ثُمَّ قَالَ حَبِيبِي گفت دوست من مَنْ كَانَ خَادِمُهُ بِالْأَمْسِ جَبْرِئِيلُ گفت تا دیروز جبرائیل نوکرش بوده. این خیلی حرف است ها! خیلی حرف ها در آن است، مَنْ كَانَ خَادِمُهُ بِالْأَمْسِ جَبْرِئِيلُ. آیا این مزیت علی را بر پیغمبر می رساند؟ البته من سؤال می کنم ها، من اظهار نظر نمی کنم، چیزی که از مفاد حدیث پیدا است؛ جبرائیل خادم علی است ولی برای پیغمبر رابط و وحی است. آیا خادم مهمتر است یا رابط؟ خادم یعنی نوکر یعنی دائماً پیش او است. حالا چه باید بگوییم؟ باید بگوییم که جبرائیل خادم علی بوده و دحیه ابن

خلیفه کلبی خادم پیامبر بوده است.

بخش سوم - باز هم همین مبحث است. اینجا یک افشاگری دیگری شده، پیغمبر از علی تعریف می کند فَقَالَتْ عَائِشَةُ وَمَنْ يُقَاتِلُهُ؟ اِنْ عَلِيٌّ بِاَيْنِ عِزْمَتِهِ، پیغمبر به علی می گوید: قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَكَ خدا بکشد کسی را که تو را می کشد وَ عَادَى مَنْ عَادَاكَ دشمن تو مورد دشمنی خدا قرار بگیرد. بعد عایشه حساس می شود، یعنی تاریخ حساس است ها! گاهی وقت ها تاریخ را یک طوری می کند که یک چیزی را ثبت کند. عایشه می گوید به پیغمبر گفتم وَمَنْ يُقَاتِلُهُ وَمَنْ يُعَادِيهِ؟ پیغمبر گفت أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ مَرَّتَيْنِ خیلی عالی است، این حرف ها برای اینها حجت بوده ولی باز هم متوجه نمی شدند. پیغمبر گفت تو دو دفعه با علی می جنگی. باید چه بگوییم؟ باید بگوییم دارالغرور است. نه؟ اگر دارالغرور نبود اینها را اینگونه دور از حقیقت نمی کرد.

درس چهارم - حرفی که دارای ابعاد هدایتی و اخباری پنهانی است: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ - سوره زخرف آیه ۸۴ است.

در اختتام درس، یک بحث قرآنی کوچک هم داریم. خدا را معرفی می کند: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ. اینجا خدا را دو قسمت کرده؛ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ یک خدایی هست که در آسمان پروردگار است وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، ببینید اگر بگوییم که فقط یک خداست، چرا جدا می کند؟ مگر چند جا در قرآن نیامده وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ * وَالْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ اینها تکه تکه هایی است که در قرآن آمده، همه را یک دست کرده ولی در این آیه جدا کرده است. برداشت شما چیست؟ در آسمان یک فرمانروا هست و در زمین یک اله هست. اله یعنی مورد توجه. وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ این حکیم علیم به کدام می خورد؟ به آن که اصل است، می خواهد بگوید که معلم اول، معلم ثانی، ولی علی الاطلاق، ولی وسطی، اینجا جدا کرده و خیلی حرف ها در آن هست که ما نمی توانیم باز کنیم! وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ او آن کسی است که، ببینید هُو می گوید، هُو که می گوید باز از ناحیه الله خارج می شود، این طوری تقطیعش کنید؛ وَ هُوَ، الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ، آن هُو که ما دنبالش هستیم و تابلوی هدایتی ماست و ما را می کشد به ذات اصلی ما؛ ذات اقدس کبریایی وَ هُوَ، الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ او در آسمان است. این آسمان هم به معنای بلندی است ها! نه اینکه واقعاً به سقف زمین آسمان می گویند، نه، آسمان به معنای بلندی عظمت است. وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ ارض پایین و کوچک است، اینکه ما می گوییم خدای عرضه شده از سوی ادیان و مذاهب نمی تواند آن رَبِّ الارباب باشد یکی از ادله های ما این است. خدای زمین یا دستاورد ذهنیت انسان هاست و یا اینکه مشیت است. مشیت باز اراده خودش است که کُن را که در آغاز زد شد مشیت، یعنی ان شاء الله، ماشاء الله، و جبر مطلق را ترسیم کرد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۰ - فایل صوتی ۶۱۲۹ - درس اول - در بیعت و ولایت علی مخالفین ضرر و زیانی

نکرده اند: فِي خُطْبَةِ الْغَدِيرِ قَالَ النَّبِيُّ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنْذَرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ إِنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ أَلَا وَإِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ - کتاب احتجاج جلد ۱ صفحه ۷۷. از خطبه غدیر است.

پیامبر اسلام می گوید: مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنْذَرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ گفت مردم من آمده ام تا شما را

بترسانم. ببینید اُنْذِرْکُمْ باید بغلش هم چه می آمد؟ اُبَشِّرْکُمْ، چون قرآن می گوید که اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا، اینجا فقط اذار است. می گوید قبلی های ما آمدند و مردم را ترساندند حالا نوبت آخریش است. اَفَاِنْ مِثَّ اَوْ قُتِلْتُ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِکُمْ؟ این آیه قرآن است یعنی اگر من بمیرم یا من را بکشند شما دوباره به عصرهای جاهلی منقلب می شوید؟ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰی عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا هر کس هم می خواهد برود برود، ضرر و زبانی به خدا نمی رسد، خدا آنقدر بالاست، وسیع و علیاء است! وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ خدا شاکرین را جزا می دهد. بعد ادامه می دهد: اَلَا وَاِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ می گوید این آیه درباره علی نازل شد. علی، هم منبع صبر بود و هم تجسم شکر بود. ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلِدِي مِنْ صُلْبِهِ حالا اینجا چیزی که برای تحلیل نمودار است این است که پیغمبر جانشینش را تعیین کرده و همه هم بیعت کردند بعد اینجا می گوید فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا به خدا ضرری نمی رسد، خبر معلوم است دیگر! اول می آید تأکید می کند تنبیه می کند فشار می آورد زور می دهد که يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ! بعد هم که بقول حضرت عمر که در سفر به دمشق به عبدالله ابن عباس گفت خدا خواست من در اریکه قدرت بنشینم، پیغمبر خواست علی جانشین باشد ولی خدا نخواست. خبر الآن این فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا هیچ ضرری به خدا نمی رسد یعنی چه؟ چطوری باید ضرر بزند؟ اصلاً خدا ضرر و زیان سرش می شود؟ همین ضرری که به امام حسین داده، به پیغمبر داده، به فاطمه داده!

درس دوم - اینجا نیاز به واسطه ندارد، دلالت انبیاء به چیست وقتی که خدا را با خودش باید شناخت؟: وَ فِي التَّوْحِيدِ عَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ تَعَالٰی وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ اُولٰی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ - کتاب تفسیر صافی صفحه ۱۲۴ است.

وَ فِي التَّوْحِيدِ عَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ از امیرمان در معرفی خداست، اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ تَعَالٰی خدا را بشناسید به خودش. خبر اینجا دیگر چه نیازی به ارسال رُسل و انزال کُتب بود؟ ها؟ تاریخ از امیرمان سؤال می کند که اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ، خدا را بشناسید به خودش، پس این یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند چه کنند؟ امیر می گوید که خدا خودش را نمایان می کند و در محل دید می گذارد و مردم او را می شناسند. یعنی همین طبیعت را نگاه کنی، همین عذاب ها را نگاه کنی پیام آور خداست و هر کس که ایمان به جبر مطلق نیاورده است الآن باید بیاورد! تَعَالٰی وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، این بازگشت به مباحث قبل است، دوباره می گوید که رسول رسالتی دارد. وقتی که اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ تَعَالٰی است دیگر رسول این وسط چکاره است؟ آن کسی که تو را در دلت هدایت کرده، همان پایگاه ذات است. از یکی از معصومین سؤال کردند و گفتند که خدا چگونه هدایت می کند؟ برای کسی که مثلاً در یک شهر دورافتاده یا در کشور دوردست که اصلاً بوی دین و ایمان به او نخورده، چطوری خدا او را هدایت می کند؟ گفت به نفسش! یعنی به نفسش الهام شد که این کار بد است و آن کار خوب است، خبر وقتی که نفس هست انبیاء را می خواهیم چه بکنیم؟ ها؟ که بعد این پیامبران در اداره مردم سرشان گرم بشود و حکومت تشکیل بدهند بعد هم با پیروان ادیان و مذاهب قبل بجنگند. اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ!

(فایل صوتی ۷۱۴۵ - درس سوم) خدا خودش را اینگونه معرفی کرده که دین می گوید. کتاب توحید شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۲۸۵ باب ۴۱، از امیرالمومنین است. اَعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ اُولٰی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ خدا را به خدا بشناسید. یعنی چه؟ الان تو می خواهی خدا را بشناسی، رجوع می کنی به آخرین دین،

به آخرین کتاب، به آخرین رسول، خدا را به من بشناسان! برو سراغ این احادیث، روایات و آیات، خدا را می‌خواهی بشناسی؟ مثل توست؛ خوشحال می‌شود، توبه کنی. عصبانی می‌شود، اذیت کنی. چشم دارد؛ أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ. گوش دارد؛ أَسْمَعَ السَّامِعِينَ. نزدیک است به تو؛ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶ ق)، از خودت به خودت نزدیکتر است. آیا خدا را اینطوری بشناسیم؟ و رسول را به رسالتش بشناسیم. خب رسالت، امتداد این خداست!

خشت اول چون نه‌د معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

خشت اول چیست؟ خداست. بعد خشت دوم، وحی است. خشت سوم، پیغمبر است. خشت چهارم، کتاب است. خشت پنجم، سنت و سیره بزرگان دین است.

درس سوم – چگونه باید از موضوعی تبری کرد در حالی که از بالا مستقر شده؟: عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِّي فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءٌ لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ قَوْلُهُ فَادَّعْنِ مُؤَدَّنٌ بَيْنَهُمْ يَقُولُ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوَلَايَتِي وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي - كتاب تفسير مجمع البيان جلد ۴ صفحه ۴۲۲.

روایت: عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، ابن عباس راوی معتبر سنتی و شیعه آنکه قَالَ لِعَلِّي فِي كِتَابِ اللَّهِ، گفتند که از او سؤال کردند، ظاهراً آن ابی صالح سؤال کرده، می‌گوید که برای علی در کتاب خدا جایگاهی هست؟ لِعَلِّي فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءٌ لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ قَوْلُهُ می‌گوید نام اهل بیت پنهان شده، البته در آن کتاب که نویسنده اش حضرت آقای عثمان است حذف شده! خیلی چیزها حذف شده از جمله آیاتی که دال بر تفوق و تسلط علی دارد. خب این آمده تفسیر این آیه را کرده است؛ فَادَّعْنِ مُؤَدَّنٌ بَيْنَهُمْ يَقُولُ ندا کننده‌ای، مؤذن یعنی ندا کننده و صدا کننده. امیر می‌گوید أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوَلَايَتِي وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي، باز که در چالش افتادیم. عبدالله ابن عباس به نقل از رسول الله می‌گوید اینکه در قرآن آمده فَادَّعْنِ مُؤَدَّنٌ این علی است و بعد، علی چه می‌گوید؟ می‌گوید: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا لعنت خدا بر کسانی که تکذیب کردند مرا بِوَلَايَتِي به حاکمیت من، به وصایت من، به امامت من، وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي حق مرا خفی کردند اخفاء کردند. حالا باز آن بحثی که پیش می‌آید همین است، که یک اشاره هم در درس قبلی بود. ما از امیرمان سؤال می‌کنیم که شما چه کسی را لعنت می‌کنی؟ خودت داری می‌گویی كَذَّبُوا بِوَلَايَتِي هر کس که تکذیب کرد مقام من را. خب مقام تو را چه کسی تکذیب کرد؟ حتماً خواهید گفت که خلفای قبل. آیا خلفای قبل زورشان بیشتر بود یا خدا؟ بعد الآن می‌گویی لعنت خدا بر آنها، لعن یعنی بیچارگی، بدبختی، درماندگی، سرشکستگی، این حضرات که بدبخت نبودند و خیلی هم خوشبخت بودند. حالا مدت حکومتشان کم بود ولی خیلی راحت و قشنگ آمدند پایشان را روی تجسم غدیر گذاشتند و له کردند رفتند. باز مثل همان حرف شد که جناب آقای عمر به عبدالله ابن عباس گفت. این اسناد خیلی مهم است که ما جمع می‌کنیم. باب تکذیب به ولایت علی را چه کسی باز کرد؟ خدا. چرا؟ چون زور را از او گرفت، چون او را بیست و سه سال دنبال نخود سیاه فرستاد که فعلاً تو اینجا چاه بکن، درخت بکار، جوی آب را هموار کن. ا، تو علی هستی؟ بله. دیگر این شغل چیست، تو همین شغل را داری؟ تو قرار بود آن بالا بنشین، چطور شد شغلی اینطوری خفیف به تو دادند؟

درس چهارم (بخش اول و دوم) این فایل با موضوع خوردن ادرار پیامبر از طرف کنیزش به علت بازخوان و تشابه به

درس دوم فایل صوتی ۴۱۷۰ ملحق گردید.

ظهور باب منتظران ۵۳۰۱ - فایل صوتی ۶۱۳۰ - درس اول - شیطان در انزال وحی دخالت می کند و

پیام آوران وحی را مستأصل می نماید: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ - آیه ۵۲ سوره حج است.

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ كَلَّا دَأَسْنَا أَنْبِيَاءَ هَمِينَ است که به تو می رسد، یعنی چیز تازه ای نیست! وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ فَرَق رسول و نبی چیست؟ نبی خبر می آورد و رسول رسالت می آورد. رسول بالاتر از نبی است. شاید نبی، تحت هدایت و مأموریت رسول باشد در هر زمانی. وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. بحث ما کجاست؟ باید تمرین کنید و خودتان سوژه در بیاورید، نکات کلیدی را باید در بیاورید. این افشاگری است که قرآن می کند، از زیر دست کُتَّاب در رفته و اینجا نوشته است؛ می گوید به همه انبیاء، رسولان و رجال ظهوری شیطان القاء داشته است. القاءات، الهامات. الهامات، در مسیر خیر است و القاءات در مسیر شر است. إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ آنچه را که منبع ماوراء می فرستد این دخالت می کند. خب یادت هست در باب آمیزش گفت که مثلاً فرض کن بسم الله نگفتی شیطان می آید همراه تو سوار می شود؟ مگر درباره غذا نگفت هر لقمه ای که اسم خدا خوانده نشود شیطان می آید؟ حالا این، اساس را می گوید. می خواهد بگوید که بر تمام خبرنگاران ماوراء أَلْقَى الشَّيْطَانُ دخالت کرد شیطان! الآن باید چطوری تفسیر، تقسیم و تمیز کنیم؟ مثلاً شما تمیز هستید دیگر، من سرمیز هستم و شما ممیزید. وقتی که به ابراهیم می گوید سر بچہات را بُر القاء شیطان است یا الهام جبرائیل است؟ اینها را باید جواب بدهند بگونه ای که تاریخ بپذیرد، سفسطه و مغلطه نکنند، به قول معروف سمبل نکنند. این دارد علناً می گوید. می گوید که تمام قبل از تو شیطان با آنها کار داشت. الآن کدام آیه تحت تصرف شیطان نبوده؟ ها؟ آن آقایی که به پیغمبر گفت آیه حجاب نازل کن تا زن ها جلوه گری نکنند، شاید به او القاء شده. یا مثلاً یک نفر آمد گفت پیغمبر گفت که قبل از نماز چه کار کنیم؟ یکی گفت شیپور بزنیم، یکی گفت ناقوس بزنیم، یکی گفت سوت بکشیم، یکی گفت دست بزنیم، یکی گفت داد بزنیم، بعد همین آقا بلافاصله در حرف پرید و گفت ا، من دیشب یک خواب دیدم. چه بود؟ به من گفتند اذان و اقامه بگویند. خب بگو چه بود؟ یکی یکی تعریف کرد. یعنی پیغمبر خدا باید نحوه اذان را، بنیاد اقامه را، از یکی از حواریونش بگیرد. حالا بعدش باز مبحثش سنگین است، می گوید: فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ خدا منسوخ می کند آنچه را که شیطان گفته است. حالا در باب ناسخ و منسوخ می رویم؛ پس معلوم می شود منسوخات کار شیطان بوده و ناسخ که آمده آنها را باطل کرده کار رحمان بوده! خب کتابی که قاطی است چگونه هدایت می کند؟ بعد آن منسوخات را هم برنداشتند شاید می خواستند حجم کتاب کم نشود و پرستیژ بهم نخورد یا اینکه پیغمبر جرأت نداشت چون نمی داند این که از درون با او حرف می زند شیطان است یا رحمان است، به همین دلیل. ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ پس خدا محکم می کند آیاتش را. یعنی برنده می شود، بین شیطان و رحمان مسابقه است، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. اگر خدایی هست چطور اجازه می دهد دست پرورده اش، زیر مجموعه اش که شیطان است انبیاء را قلقلک بدهد، چوب

لای چرخ‌شان بگذارد، چوب در آستین آنها کند؟ همه اینها سؤال تاریخ است.

درس دوم - برای استقرار احکام، موعظه لازم است و یا حدود؟ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِهِ قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ قَالَ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ - کتاب تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۳۵۳، حدیث از امام باقر است.

سلسله روات: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ رَاوِي مُسْتَقِيمٌ بَا اِمَام، ابو حمزه ثمالی است که در مفاتیح دعا هم دارد. قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِهِ قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ بِهِ پیغمبر می گوید که تو مأموریت یافتی موعظه کنی. اینجا در موعظه، دیگر فروع نیاورده، مناسک، شرایع و فقه نیست؛ قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ شما را یادآور شده‌ام که متحد باشید. بعد تفسیرش چیست؟ قَالَ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ جزء آن آیاتی که کاتب محترم دور زدند یکیش همین است. چه می‌شود؟ قَالَ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ. حالا تاریخ یک سؤال می‌کند، تاریخ پیرترین سؤال کنندگان است. از آن وقتی که تاریخ مورد شناسایی بشر قرار گرفته سؤالات پی در پی هست و بی جواب! معنای غیبت هم همین است، اگر به جواب واقعی دست پیدا کنید دیگر ظهور می‌شود یعنی ظاهر می‌شود بر شما این معضل! خب حالا اینجا چه گفت؟ امام باقر گفت این آیه تفسیرش این است قَالَ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ. پرسش ما این است: آیا با موعظه سِمَت و صایت علی در غدیر مستقر می‌شود و تا یکی دو ماه که به شهادت نبوی منجر می‌شود؟ یا نه پشتوانه عملی دارد؟ أَعْظُمُ یعنی بالقوه یعنی این علی بالقوه والی ولایت مافوق بر شیعه و مسلمین و اهل زمین است. آیا با موعظه می‌شود از دستاوردهای وحی محافظت کرد؟ آیا می‌شود؟ پیغمبر در غدیر موعظه کرد و سه یا دوتا آیه را آورد و بعد هم تا لحظه‌ای که سَم را نوشید باز این پند و نصیحت را ادامه می‌داد. اصلاً رسید به امر، تنها موعظه نبود. امرش چه بود؟ امرش، تشکیل لشکر اسامه در بیرون شهر مدینه و فراخوان عموم غیر از علی، که بروند، این عملی آن بود. آیا شد؟ نه، در حد همان موعظه ماند. خواست وصیت بنویسد در همین امر؛ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، آیا نوشت؟ نه! خود علی بعد از شهادت نبوی آمد در مسجد محاجه کرد، چهارتا لیچار بارش کردند و بیرونش کردند. خب علی موعظه کرد دیگر، یادآور شد که آیا عهدتان را فراموش کردید؟ دوباره یک موعظه دیگر، وقتی دید در مسجد حریف منافقین و خوارج نمی‌شود، فاطمه را شب‌ها سوار شتر می‌کرد و درب خانه تک‌تک حواریون و اصحاب و انصار پیغمبر می‌رفت و آنها را موعظه می‌کرد، که یادتان رفته شما در غدیر بیعت کردید؟ علی برای ولایت پشتوانه نداشت. به چه دلیل؟ به هزار دلیل؛ یکی این است که وقتی به پیغمبر دم آخر سَم را نوشاندند باید جلوگیری می‌کرد اما زورش نرسید. زورش کجا بود؟ اراده خدا. موقعی که حضرت آقای خلیفه دوم در زمینه آوردن قلم و کاغذ گفت که پیغمبر دیوانه شده حرف‌هایش را گوش ندهید، باز اینجا علی باید بالفعل می‌کرد اما باز موعظه کرد. خب به چه درد خورد؟ در صفین علی موعظه کرد، موقعی که لشکرش یکپارچگی خود را از دست دادند و مردد شدند و یک عده هم که افراطی بودند گفتند که جنگ با معاویه از الآن به بعد جنگ با قرآن است باز علی موعظه کرد. آیا جای موعظه است؟ چطور دستورالعمل قوای نظامی هست که هر سربازی متمرّد شد یا اعدام می‌شود یا حبس ابد. چطور در قشون علی این حکم نظامی اجرا نشد؟ برای اینکه علی مأمور به موعظه بود نه عمل.

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۲ - فایل صوتی ۶۱۳۱ - درس اول - یک سوم کتاب در هویت و شخصیت رجال ظهوری و معارضین آنهاست، البته در پوشش کامل کَانَ لَمْ یَكُنْ: نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثَلَاثًا فِینَا وَفِی عَدُوِّنَا وَ ثَلَاثُ سُنَنٍ وَ أَمْثَالُ وَ ثَلَاثُ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامُ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۲۷ است.

نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا قُرْآن به سه بخش تقسیم می شود؛ ثَلَاثُ فِینَا امیرمان گفت یک سوم آن در ما است. حالا این در ما را چرا گفته است؟ باید بگوید لَنَا، فِینَا مسئله ساز است. منظور از فِینَا می تواند این باشد که آن قرآن که مخفی شده، او پتّه معارضین را روی آب انداخته است. وَ فِی عَدُوِّنَا یک سوم در دشمنان ماست. وَ ثَلَاثُ سُنَنٍ وَ أَمْثَالُ یک سوم قرآن هم سُنن گذشتگان و امثال آنهاست، مثال هایی که قرآن زده، مصادیق و تماثیل در قرآن زیاد است حالا مثال از انبیاء گذشته دارد، مثال کوچک و بزرگ دارد، از پشه مثال دارد. وَ ثَلَاثُ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامُ یک سوم آن واجبات است و احکامی که نازل شده است. قرآن سه بخش است: یک بخش در رابطه با رجال و معارضینش است. بخش دوم هم سُنن ها و مثال ها است. بخش دیگرش هم فرائض و احکام است. حالا الآن در این کتاب رایج، یک سوم، از اهل بیت نیست، اسمی از آنها نیست، چطور اسم گاو آمده؛ سوره بقره؛ اسم مورچه آمده؛ سوره نمل؛ اسم زنبور آمده؛ سوره نحل؛ اسم فیل آمده؛ سوره فیل؛ بعد چطور شده؟ برای همین است که علی کتابت خاص داشت و بعد هم اینجا در آن کتاب نسخ نشده دشمنان را نام برده است. دشمنان چه کسانی هستند؟ اگر قرار بود که دشمنان را بگوید دیگر کودتا معنا نداشت، تمام آنهایی که با نفاق در غدیر با علی بیعت کردند. این فرائض و احکام هم در واحد فروع دین می رود. کَانَ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَذْکُورًا، انگار چیزی نبوده، فرقی نمی کند علی گفته درباره ماست و حذف شده، کانه نیست! الان خیلی ها هم همین را می گویند، می گویند اگر اینها حق هستند پس چرا اسامی اینها در قرآن نیست؟ سوره عنکبوت هست اما نام اینها نیست، سوره زنان هست اما نام اینها نیست، این بخاطر همین است که آنچه که در خانه های مسلمین هست او نمی تواند به یک منبع ماورایی متصل باشد.

درس دوم - اگر همه چیز ثناخوان خدا هستند پس چه نیازی به وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونِی می باشد؟: کُلُّ شَیْءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنَّا لَنَرِیْ أَنْ یَنْقُضَ الْجِدَارُ وَ هُوَ تَسْبِیْحُهَا - کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۳ صفحه ۱۶۸ است. از امام صادق است می گوید کُلُّ شَیْءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ تمام چیزها تسبیح گوی خدا هستند. وَ إِنَّا لَنَرِیْ أَنْ یَنْقُضَ الْجِدَارُ وَ هُوَ تَسْبِیْحُهَا می گوید: دیوار را که خراب می کنی می گوید خدا. حالا چرا وقتی که خراب می کنی؟ چرا نمی گوید وقتی که یک بنایی را معمار ایجاد می کند در هر آجری نام خدا برده می شود؟ شاید بخاطر این است که در ادیان و مذاهب خرابکاری شده، یعنی قرار بود این صدای دیوار شنیده بشود ولی آنقدر فاصله با توحید حقّه بود که امام صادق باید بگوید و یک عده هم باور نکنند. می گوید إِنَّا لَنَرِیْ مَا مِی بینیم که آن پتکی که به دیوار می خورد هُوَ تَسْبِیْحُهَا! اگر این واقعیت داشته باشد باید همه بشنوند چون عمومیت لازم است، یک چیز خصوصی نیست اگر بود امام صادق بیانش نمی کرد. چون وقتی که پنهان باشد کسی باور نمی کند حتی حواریون خاص قلقلک می شوند در این باب که این کلمات از چه منبعی آمده است.

-- وَ إِنِّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَّا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْإِنْهَارُ وَ إِنِّ مِنْهَا لَمَّا یَشَقُّ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنِّ مِنْهَا لَمَّا یَهْبِطُ مِنْ خَشِیَةِ اللَّهِ

یک درس مشابه این هم هست، از امام صادق در تفسیر آیه ۷۴ سوره بقره است. می گوید: **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ** سنگ شکافته می شود. همه سنگ ها را هم نمی گوید؛ **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ**، وقتی که منفجر می شود در اثر آبشار، رودخانه ای که به سرعت به تندی، به سنگینی حرکت می کند و هر چه جلوی راهش هست می برد. **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ** سنگی که شکافته می شود از آن آب درمی آید. دیدی که بعضی جاها از سنگ آب می آید؟ یعنی آب آنقدر از بالا آمده که سنگ را خورده. حالا اینجا بحث در این مورد است؛ **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** همه اینها از ترس خداست. یعنی انذار که یکی از مصادر و مشاغل انبیاء هست، آمده در خصوص سنگ، این هم باز مشهود، معلوم و محسوس نیست، اگر بود هیچ کسی بی دین نمی شد و همه ایمان می آوردند.

درس سوم - اگر معجزه اینگونه شفاف است ایمان نیاوردن چگونه توجیهی دارد؟: وَيْلَكَ عَلَى مَاذَا تُؤْمِنُ أَ تَرِيدُ أَنْ آجِيَءَ مَعَكَ لِتَدْعُو عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ وَقَوْمِ مُؤْمِنِينَ - کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۲۴۸ است.

گفتند که موسی فرار کرد و فرعون بر الاغ سوار شد تا او را بگیرد. اینجا یک **إِنْ قُلْتِ** هست؛ یعنی فرعون به آن عظمت اسب نداشت که سوار الاغ شد؟ بعد آیا با الاغ می شود به سرعت رفت؟ می گوید که اولین ضربه و شلاقی که به الاغ زد، الاغ گفت **وَيْلَكَ عَلَى مَاذَا تُؤْمِنُ** برای چه من را می زنی؟ **أَتَرِيدُ أَنْ آجِيَءَ مَعَكَ لِتَدْعُو عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ** می خواهی سوار من بشوی بروی پیغمبر خدا را بگیري **وَقَوْمِ مُؤْمِنِينَ** و بنی اسرائیل که به او اقتدا کردند؟ ببینید اگر فرعون یک چنین معجزه ای را می دید قطعاً به موسی و خدای او ایمان می آورد. وقتی که این مورد در تاریخ ثبت نشده، می رود در باب خرافات. اگر الان به کسی بگویی الاغ با صاحبش حرف می زند می گویند این مالیخولیایی دارد ولی در مصادر دینی یک چنین مسائلی مطرح می شود که قابل توجیه در عقلانیت نیست، اینها همان قصص انبیاء است که در درس اول بیان شد که یک سوم مثال هاست، مثال از انبیاء خیلی آورده مخصوصاً از موسی. از موسی خیلی بحث شده، بعد با این معارضات چه باید بکنیم؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۳ - فایل صوتی ۶۱۳۲ - درس اول - عمل سوء را او دفع و یا اذن می دهد: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۴۲) - وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵۲) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۶۲) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷۲) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۸۲) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۹۲) - سوره يوسف آیه ۲۴ تا ۲۹ است.

چند تا آیه هست از سوره يوسف آیه ۲۴ تا ۲۹ است و برای هر کدام هم یک عنوان کوچک داریم. بدی را فائق می دهد و عوارضش را بشر می پردازد. آیه ۲۴ می گوید: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ** این آیه الان آن را خنثی می کند گلاویز شدند. اینجا آمدند آن را ماستمالی کردند می گویند که **هَمَّتْ** همت کرد یعنی همت کرد به فرار! حالا در آیات بعد رسوا می شوند آنهایی که می خواهند ماستمالیش کنند. **لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ** این آیه الان آن را خنثی می کند

و می گوید اگر برهان و حجت و دلیل و راهنمایی و حفاظت خدا نبود، چه می شد؟ زلیخا یوسف را به زمین می زد و آمیزش صورت می گرفت، پس این ناقض آن است. کَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ اَیْنَطُورِ! اینطوری یعنی چه؟ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ چون اینطوری شد خدا از او سوء را برداشت کَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفُحْشَاءَ فحشا، یعنی زنا چون شوهر داشت دیگر، عزیز مصر شوهر زلیخا بود. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ، زحمت کشیده، عجب! این مدال دهشاهی نمی ارزد که بر سینه یوسف زده چون اینجا دو جا دارد پارتی بازی را نشان می دهد: یک لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ و دو کَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفُحْشَاءَ.

-- آیا برای همه، شاهد بی گناهی از غیب می آید؟ آیه ۲۵ می گوید: وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ در این کشمکش، پادشاه مصر وارد شد تا ببیند در این اتاق خواب چه خبر است؛ دید که لباس یوسف دریده شده و هر دو عرق کرده اند، قرمز شده اند و قلب هایشان به تندی می زند. بعد زلیخا دست پیش گرفت و به او گفت که تو چه خواهی کرد چه می کنی با کسی که زنت را دراز کرده؟ تو یا او را زندانی می کنی یا عذاب الیم. یعنی شکنجه.

-- قضاوت کردن این چینی برای همگان میسر نیست. آیه ۲۶ و ۲۷ می گوید: قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ می گوید یک بچه ای شهادت داد، البته این طوری که روایت نقل می کند، حالا اینجا نمی گوید بچه، وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا یک نفر آنجا بوده حالا چه کسی بوده، غلام بوده، کنیز بوده، آنجا دورین مخفی که نبوده. ولی می آیند برای اینکه مسئله را از نظر عظمت دادن به یوسف خیلی بزرگش کنند بخاطر همان کاری که کرده ماستمالیش کنند اما این آیه می گوید که نه، یکی از اهلش گفت که وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر پیراهن از عقب پاره شده بود یوسف راست می گوید و اگر از جلو پاره شده زلیخا راست می گوید.

-- نقشه پردازی های فوقانی به دست مأمورین تحتانی. آیه ۲۸: فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ عزیز مصر دید که پیراهن از پشت پاره شده است. با اینکه حجت به عزیز مصر کامل شد با این جهت باز هم قضاوتش این بود. یعنی فهمید که تقصیر زن است، گفت که إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ این از نقشه های توست ای لا مذهب! اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. خب، حالا اینجا باز محل اشکال است، اگر فهمیده که حق با یوسف است پس چرا او را زندانی می کند؟ آن هم چندین سال! شاید بخاطر اینکه سرو صدای آن درنیاید که در کاخ چه خبر است.

-- در پاسخ به آنها که می گویند آمیزشی صورت نگرفته. آیه ۲۹ می گوید: يُوْسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ اِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ این آیه آب پاکی را ریخته به دست توجیه المسائل. آنهایی که رنگ کن هستند، یک قلم دستشان گرفته اند که تاریخ را رنگ کنند، گفت که به یوسف گفت برو گمشو اَعْرِضْ اعراض کن عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ توبه کن به گناهت. چه کسی گفته است؟ آیا عزیز مصر گفته است؟ خب آن مباحث قبلی چه می شود؟ استغفار کن برای گناهی که کردی، گناه نکرده، آیا گناه کرد؟ کشتی گرفتند داخل که نشد، اِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ تو خطا کردی. این یک بحثی بود قرآنی.

درس دوم – پیامبر در ردیف حیوانات قرار دارد: اَللّٰهُمَّ رَبَّ دَانِيَالَ وَالْجُبِّ وَ رَبَّ كُلِّ اَسَدٍ مُّسْتَأْسِدٍ اِحْفَظْنِيْ وَ اِحْفَظْ غَنَمِيْ - کتاب بحارالانوار جلد ۷۳ صفحه ۲۳۵ است.

یکسری مباحث درباره حیوانات داریم، حالا همه آنها در این کلاس خوانده نمی‌شود، تا آنجایی که وقت شد خوانده می‌شود. دانیال نبی مناجات می‌کند: اَللّٰهُمَّ رَبَّ دَانِيَالَ وَالْجُبِّ وَ رَبَّ كُلِّ اَسَدٍ مُّسْتَأْسِدٍ اِحْفَظْنِيْ وَ اِحْفَظْ غَنَمِيْ دانیال چوپان بود، گفت خدایا دانیال را حفظ کن و چاه را که در چاه نیفتم و یک آبی داشته باشد که بنوشم و هر شیر درنده‌ای، من و گوسفندانم را نیز حفظ فرما. خودش را ردیف گوسفند و شیر کرده که چنین منزلتی خودش صاحب مباحث کلی است!

درس سوم – حیوانات در روی بیعت‌اند اما انسان‌ها شکننده‌آن می‌باشند: اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی اَخَذَ عَقْدَ مَوَدَّتِنَا عَلٰی كُلِّ حَيَوَانٍ وَ تَبَّتْ - کتاب بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه ۲۸۰، از امیر است.

می‌گوید خداوند بیعت گرفت از حیوانات و گیاهان که ما را دوست داشته باشند. حالا این را ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که مثلاً این درخت با علی بیعت کرده یا نه، یا این سگ که واق واق می‌کند این در بیعت علی است یا نه، ولی می‌بینیم انسان‌ها اینطوری نیستند. اول باید انسان در عقد مودّت رجال ظهوری باشد بعد نوبت به حیوان و نبات برسد چون این قابل حس و لمس است قابل رؤیت است ولی آنها نه، حالا تو بگو این کوه نوکر علی است، کوه است دیگر، چطوری می‌خواهی ثابت کنی؟ اما انسان با افکارش، اعمالش، اعصابش و اخلاقش نشان می‌دهد و بروز می‌دهد که علوی است یا نه.

درس چهارم – کسی که امداد فرشتگان را رد می‌کند چگونه حیوانی را که علی‌رغم اراده‌اش به خدمت گرفته شده مورد نفرین قرار می‌دهد؟: اَنَّ الْبِغَالَ كَانَتْ تَتَنَاسَلُ وَ كَانَتْ اَسْرَعَ الدَّوَابِّ فِيْ نَقْلِ الْحَطَبِ لِتَارِ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلِ الرَّحْمٰنِ فَدَعَا عَلَیْهَا فَقَطَعَ اللّٰهُ نَسْلَهَا - کتاب بحارالانوار جلد ۶۱ صفحه ۱۸۹ است.

این از آن جمله چیزهایی است که بیشتر زیر کرسی زمستان مادر بزرگ‌ها برای خواب کردن بچه‌ها می‌خوانند. می‌گوید که قاطر مثل سایر حیوانات تولید مثل می‌کرد، چون شنیده‌ای که می‌گویند قاطر بچه‌دار نمی‌شود و نمی‌زاید. اینجا امیر ما می‌گوید که قاطر مثل همه حیوانات زاد و ولد داشت اما در جریان افروختن آتش بر ابراهیم سریعترین حیوانی بود که هیزم می‌آورد. پس ابراهیم دعا کرد که نسل وی قطع گردد و خداوند تعالی دعای او را مستجاب کرد. این نشان می‌دهد که قاطر، هم عقل دارد و هم تکلیف دارد. یعنی نباید این کار را می‌کرد، نه؟ تکلیف دارد چون عقل دارد. شما تا حالا می‌دانستید که قاطر عقل دارد؟ حالا این کلام ثابت کرد، قاطر تنها حیوانی است که عقل دارد و بخاطر عقلش تکلیف دارد و نباید برای سوختن ابراهیم هیزم می‌آورد و آتش را می‌افزود و آورده و ابراهیم نفرینش کرد که مقطوع النسل بشود! حالا من بارها هم عرض کرده‌ام که اینها به رجال ظهوری اهانت نشود، نه، می‌خواهیم یعنی بگوییم که دینی که مشتمل بر اینها هست آیا قابل اعتماد می‌باشد که ما را به پروردگار جهان برساند یا نه؟ بحث بر سر دین است والا ائمه آدم‌های خوبی بودند و معصومین، بزرگوار بودند و اهل بیت، محترم هستند.

درس پنجم – اینقدر که به فکر حیوانات هستند انسان‌ها را از یاد برده‌اند: اَنَّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ كَانَ لَا يَذْبَحُ الشَّاةَ عِنْدَ الشَّاةِ وَلَا الْجَزُوْرَ عِنْدَ الْجَزُوْرِ وَ هُوَ يَنْظُرُ اِلَيْهِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۵۶ است.

ظهور یاب منتظران ۵۳۰۴ - فایل صوتی ۶۱۳۳ - درس اول - زنازاده با دادن وجوه شرعی از حالت بد خارج می شود: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ ابْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الرِّتَا؟ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ مِنْ قِبَلِ خُمْسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا لَشِيعَتِنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ وَلِإِيمِلَادِهِمْ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۴ صفحه ۱۳۶، كتاب الاستبصار فيما اختلف من الاخبار جلد ۲ صفحه ۵۸، كتاب وسائل الشيعه جلد ۹ صفحه ۵۴۴، كتاب وافي جلد ۱۰ صفحه ۳۳۱ است.

ناقلین: ابی جعفر از حسین ابن سعید عن فضاله ابن ایوب از عمر ابن اَبان الکلبی از ضریس الكناسی که حواری امام صادق است. قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ امام صادق فرمود: أَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزُّنَا؟ می دانید که مردم چگونه درگیر زنا می شوند؟ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي، چه کسی این نمی دانم را گفت؟ آن کسی که گفت نمی دانم کیست؟ ضریس الكناسی شاگرد امام صادق است و گفت نمی دانم. فَقَالَ مِنْ قَبْلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ گفت بخاطر خمس ما اهل بیت است، إِلَّا لِشِيعَتِنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ وَ لِمِإِلَادِهِمْ. چه شد؟ می گوید شیعیان و پیروان ما که یک پنجم نفوس مسلمین جهان را شامل می شود، تازه آن هم تخصیص می خورد که خود ائمه فرمودند: شیعه بودن خیلی سخت است، نگوئید ما شیعه علی هستیم بلکه بگوئید محب، طرفدار و دوستدار هستیم. یعنی اگر اینطوری حساب کنیم نیم درصد اهل دنیا شیعه هستند و طیب و طاهر و الباقی زناکار و زنازاده هستند. می گوید که شیعیان ما الْأَطْيَبِينَ هستند، فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ

لَهُمْ وَلِمِلَادِهِمْ فقط بچه‌های اینها هستند که حلال‌زاده هستند. حالا دیگر ما این را چطوری تفسیرش کنیم؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! چگونه این حل و فصل می‌شود؟ خیلی ریزه‌کاری‌ها دارد یعنی نیم درصد اهل هر زمان حلال‌زاده هستند و نود و نه درصد و نیم اهالی کره زمین در هر زمانی زنازاده هستند، آن وقت به آیات و احادیث و روایات برمی‌گردد که می‌گوید ما همه را بخشیدیم. آن آیه که رسماً می‌گوید ما همه را بخشیدیم؛ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً همه گناهان را بخشیده از جمله زنا، دیگر شرک که از زنا بدتر است، آدم‌کشی که از زنا بدتر است؛ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مَا يُوسِئُ النَّاسُ يَكْفُرُ اللَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً، حالا آن را روبروی این بگذار؛ کل مردم عالم زنازاده هستند و فقط حواریون و اصحاب خاص رجال ظهوری پاک هستند.

درس دوم این فایل با موضوع گرفتن خمس برای پاکی مال به علت باز خوان به فایل ۴۸۹۴ ملحق گردید.

درس سوم – در شرع، ران جزء آلت انسان است: عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَكِيمٍ قَالَ الْمِثْمِيُّ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْ مَنْ رَأَاهُ مُتَجَرِّدًا وَ عَلَى عَوْرَتِهِ ثَوْبٌ فَقَالَ إِنَّ الْفُحْدَ لَيْسَتْ مِنَ الْعَوْرَةِ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۳۷۴، كتاب الوافي جلد ۶ صفحه ۵۹۹، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲ صفحه ۳۴، كتاب حلية الابرار في احوال محمد و آله الاطهار جلد ۴ صفحه ۱۶۹ است.

سلسله روات: عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَكِيمٍ قَالَ الْمِثْمِيُّ اینجا میثمی، حواری است. میثمی چه گفت؟ گفت: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ، گفت من نمی‌دانم تا چیزی بگویم فقط آنچه را که دیدم می‌گویم. یعنی آن سلسله مراتب این را می‌گویند که ما چیزی نمی‌توانیم بگوییم ولی این حواری تعریف می‌کند و می‌گوید خودم دیدم. این روایت دیدنی است و شنیدنی نیست. چه می‌گوید؟ می‌گوید: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْ مَنْ رَأَاهُ مُتَجَرِّدًا وَ عَلَى عَوْرَتِهِ ثَوْبٌ گفت امام صادق را دیدم حالا در حمام بود یا در آب تنی، که به غیر از آلت تناسلی‌اش همه جایش باز بود. فَقَالَ إِنَّ الْفُحْدَ لَيْسَتْ مِنَ الْعَوْرَةِ امام صادق دید تعجب می‌کنند! مثلاً فرض کن یک شورتنک کوچولو داشت، به اصحاب گفت که فُحْدَ یعنی ران تا هر جا بالاتر می‌رود به شرط اینکه آلت تناسلی پیدا نشود لَيْسَتْ مِنَ الْعَوْرَةِ یعنی عورت نیست، عورت به معنای اینکه باید بیوشانی. آن وقت در احادیث و روایات دیگر داشتیم که ران هم جزو عورت است یعنی یک نفر با یک چیزی آلت تناسلی‌اش را بپوشاند باز تحریک کننده است و یا اینکه در حد زنا می‌گویند کسی که داخل نکرده و بین ران گذاشته او هم حد می‌خورد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۵ – فایل صوتی ۶۱۳۴ – درس اول – نحوه ادای نماز را ما از خروس یاد گرفته‌ایم و یا خروس از ما؟: صِيَا حُ الذِّيكِ صَلَاتُهُ وَ ضَرْبُهُ بِجَنَاحِهِ رُكُوعُهُ وَ سُجُودُهُ - كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۱ صفحه ۵۲۴، از امیر است و کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۵۰ است.

صِيَا حُ الذِّيكِ صَلَاتُهُ صیاح از صیحه می‌آید یعنی فریاد بلند. آن هنگامی که خروس از ته دلش فریاد می‌زند امیر می‌گوید آن نمازش است. وَ ضَرْبُهُ بِجَنَاحِهِ رُكُوعُهُ وَ سُجُودُهُ دیدی بال‌هایش را بهم می‌زند، بعد صدا می‌دهد؟ می‌گوید این ضربه‌هایی که به وسیله دو جناحش، دو بالش، تکان می‌دهد و به خود می‌زند رکوع و سجود است. خب، پس خروس نمازخوان است. قبلاً هم در درس‌ها داشتیم که فلان حیوان فلان کار را می‌کرد. الآن این خروس، هم عاقل است

و هم مکلف است. مکلف است، چون عاقل است و عاقل است پس باید احکام فقهی دینی را اجرا کند. می خواهد بگوید یعنی تو که نماز نمی خوانی از خروس یاد بگیر! خیلی چیزها را باید از خروس یاد گرفت، ها؟ فقط همین مانده؟ مگر در روایات برایتان نخواندم که گفت نزدیکی کردن را از خروس یاد بگیرید که تند تند روی مرغ می جهد؟ آن دلیل بر چیست؟ همین طوری آمدند دین را سنبلش کردند، یک لعاب دهی مضحک، یک رنگ آمیزی خنده دار که فقط بدرد آدم های هزار و چهار صد و چهل و چهار سال قبل می خورد.

(فایل صوتی ۶۳۲۵ - درس چهارم) فروع دین برای حیوانات هم جریان دارد؛ شیطانی که اذن ورود به بدن انسان را دارد، چگونه از خروس می ترسد؟ کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۵۰ است. از گروه راویان نقل می کند؛ احمد ابن محمد ابن خالد از سهل ابن زیاد از جعفر ابن محمد اشعری از ابن قدامح از امام صادق، امام صادق از پدران به امیرالمؤمنین رساند. می گوید: صَيَاحُ الدِّيَكِ صَلَاتُهُ وَ ضَرْبُهُ بِجَنَاحِهِ زُكُوعُهُ وَ سُجُودُهُ خَرُوسٌ که قوقولی قوقو می کند این در حقیقت دارد نماز می خواند. یعنی فروع دین از انسان ها گذشت و به حیوانات رسید. بعد هم می گوید در نماز است در حالیکه بالش را تکان می دهد؛ بِجَنَاحِهِ زُكُوعُهُ وَ سُجُودُهُ، این از خروس. مردم را نتوانستند نمازخوان کنند کبوتر را نمازخوان کردند، خروس را نمازخوان کردند! ببین چقدر منزلت نماز پایین آمده که نمازخوان را به خروس ترسیم کردند و نمازش را هم به بال زدن خروس.

درس دوم - بخش اول - آیا چنین مباحثی در فرهنگ دینی باعث از دیاد خرافات مذهبی نمی شود؟: حَيَاءٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمُ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ - کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۴۹۴ است.

خب، این دوتا درس که تحت یک عنوان آمده و خیلی شنیدنی است، در محاجه به متشرع بگو که دین تو قد و قواره اش همین مقدار است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ پَر شد رفت، أَفَلَا تَشْعُرُونَ پرید رفت. امام رضا نقل می کند: حَيَاءٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمُ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ می گوید که می دانی چرا گوساله و گاو سربه زیر شده اند؟ سربه زیر راه می روند؟ اصلاً معلوم نیست که چنین چیزی باشد. چون اگر سربه زیر باشد یعنی باید سر کاملاً گردن را به پایین خم کند. حالا گیریم که این بود، علتش چیست؟ می گوید از آن وقتی که قوم منتخب موسی یعنی حواریونش با موسی ابن عمران کلیم الله بالای کوه طور رفتند تا خدا را ببینند؛ رَبِّ ارْزُقْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ که داستانش را می دانید، طولانی شد و خدا خواست چوب لای چرخ پیغمبرش بگذارد اسماء اسم اعظم را به سامری که از نزدیکان موسی بود داد او هم یک حیوان از گِل درست کرد و بعد به صدا در آمد و گفت ای مردم من درست هستم و من را بپرستید و این موسی که آن بالا رفته چرندیات می گوید. حالا می گوید که از آن وقتی که این کار را کرده همه گاوهای عالم سربه زیر شده اند. یعنی می خواهی بگویی که در ژنش است یا بگویی فهمیده و عاقل است؟ یعنی این گاو که بقول شما سر به زیر راه می رود فهمیده هزاران سال قبل یک گوساله ای بوده تا آن اتفاق برایش افتاده؟ یعنی دهان به دهان، سینه به سینه، زبان به زبان نقل شده؟ اگر این را بگویی که دیگر پاک امین آبادی هستی! اینها توجیه است. ببینید من به شما عرض کردم اصل خداشناسی یکی بود، همان که پیغمبر روز اول گفت: بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اصلاً اصل دین همین است؛ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، دیگر بقیه اش را آمدند برنامه ریزی کردند که مردم از زیر سایه دین بیرون

نروند یعنی همه وقت مردم را یک طوری با حدیث و روایت و حلال و حرام تنظیم کردند که مردم به دینی دیگر گرایش پیدا نکنند، از جمله همین روایت و احادیث است که برایتان می خوانم که عاقل رد می کند و دیوانه هم نمی پذیرد.

بخش دوم - کتاب علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۱۸ است. یک درس دیگرش هم از امام صادق است که این دیگر خیلی شنیدنی است. امام صادق فرمود: **فَوَاللَّهِ لَقَدْ تَبَيَّنْتُ أَنَّ بَعْضَ الْبَهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهَ فَلَمَّا نَزَا عَلَيْهَا وَنَزَلَ كُشِفَ لَهُ عَنْهَا فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهَا أُخْتُهَ أَخْرَجَ غُرْمُولَهُ ثُمَّ قَبِضَ عَلَيْهِ بِأَسْنَانِهِ حَتَّى قَطَعَهُ فَخَرَّ مَيِّتًا وَآخَرَ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُمُّهُ فَفَعَلَ هَذَا بِعَيْنِهِ فَكَيفَ الْإِنْسَانُ فِي إِنْسَانِيَّتِهِ وَفَضْلِهِ وَعِلْمِهِ.** جریان چه بود؟ در متن نوشته است **الْبَهَائِمِ**؛ بهائم جمع بهمیه است جمع حیوان است ولی در ترجمه نوشته است گاو. تماشا کن چقدر قشنگ می گوید؛ می گوید که یک روزی خواهر گاو را پهلوی داداشش بردند، داداشش روی او رفت و بعد که کارش تمام شد و فهمید که این خواهرش است آلت تناسلی خود را با دندان اینقدر کشید تا کنده شد و مُرد. **فَوَاللَّهِ لَقَدْ تَبَيَّنْتُ أَنَّ بَعْضَ الْبَهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهَ** خواهرش را پیشش آوردند **فَلَمَّا نَزَا عَلَيْهَا** کارش را که کرد و **نَزَلَ** انزال کرد **كُشِفَ لَهُ عَنْهَا**. حالا اگر عقلا بپرسند که آیا آلت تناسلی گاو به دهانش می رسد؟ بعد چطور فهمید که این خواهرش است؟ آن که بین خیر و شر و بد و خوب را تمیز می دهد، آن عقل است، آیا گاو عقل دارد؟ پس باید بگوییم که گاو پرست های هند دستشان درد نکند واقعیت را پیدا کردند و جناب آقای گاو می تواند به جای خدا بنشیند. یکی اینکه در این بحث، تعصب را می رساند. یعنی آنقدر به این کار تعصب داشت که حریم نوامیس خودش را رعایت کند که این خواهرم است، آن مادرم است بعد به خودش حمله کرد و آلتش را با دندان کند و دور انداخت. ما این غوامض را درمی آوریم بخاطر اینکه تاریخ را داریم لایروبی می کنیم.

درس سوم - این همه پشتوانه در گفتار و مدارج نامرئی، ولی در عمل همه اش خلاف عینیت بوده: فَقَالَ بِأَسْنَادِهِ إِلَى مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِّي يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَحُجَّةُ اللَّهِ بَعْدِي عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجْبِ النُّورِ وَ أَكْرَمَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لِمَنَاجَاتِهِ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ وَ سَعْدَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أَوْلِيَانِي وَ نُورٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْيَقِينَ [الْمُتَّقِينَ] مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ عَصَانِي فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَغَ مِنْ قَدْرِي حَتَّى أَذْكَرُ هُنَاكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَلِيُّ فَاشْكُرْ رَبَّكَ فَخَرَّ عَلِيُّ سَاجِدًا شُكْرًا لِلَّهِ - **التَّحْصِينِ فِي أَخْبَارِ كِتَابِ الْيَقِينِ** مربوط به سید ابن طاووس از رجال معروف علماء است.

این مبحث از کتاب **التَّحْصِينِ** در باب کشف حقایق اعتباری پنهان شده امیرالمؤمنین است. سلسله روات: **فَقَالَ بِأَسْنَادِهِ إِلَى مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ** صحابی معروف امیرمان، **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ** عبدالله ابن عباس که معروف حضورتان هست. **قَالَ** عبدالله ابن عباس گفت: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِّي** پیامبر به علی گفت **يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ** تو پیشوای تسلیم شدگان به خداوند هستی، **وَ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** و امارت مؤمنین با توست. امارت همان دارالامارة است، شنیدی؟ یعنی حکومت کردن. **وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ بَعْدِي عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ** اینها مدال هایی است که پیغمبر یکی یکی روی

سینه علی می زند اما خب بدرد هم نمی خورد. چون این مدال ها باید یک جایی کارایی داشته باشد دیگر، نه کتابش را قبول کردند، نه حاکمیتش را قبول کردند و نه قضاوتش را قبول کردند، قضاوت که یک شهروند می تواند برود به قاضی عریضه و لایحه بدهد، اما لایحه علی را قبول نکردند. آن وقت پیغمبر این همه تعریف کرده است. خب چه گفت؟ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجْبِ الثُّورِ وَ أَكْرَمَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لِمَنَاجَاتِهِ قَالَ لِي كُفْتُ فِي شَبِّ مَعْرَاجِ رَفْتِمْ هَفْتُ طَبَقَهُ أَسْمَانَ رَا كُشْتُمْ وَ بَعْدَ رَفْتِمْ يَكُ جَائِي كَهَ خَدَا بَا مِنْ مَنَاجَاتِ مِي كُرْد. مَنَاجَاتِ يَعْنِي دَرِگُوشِي، نَجْوَا، يَعْنِي خِيَلِي خُودْمَانِي. چَه كُفْتُ؟ كُفْتُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا پِيغمبر كُفْتُ بِلَه رَبِّ وَ سَعْدِيكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ پِيغمبر بَرَاي خَدَا اَدَاي اَحْتِرَام كُرْد. حَالَا دَر بَارَه عَلِي دَارْد بَحْث مِي كُنْد قَالَ چَه كُسِي كُفْتُ؟ خَدَا. إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أَوْلِيَّائِي وَ نُورٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْيَقِينَ [الْمُتَّقِينَ] مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ عَصَانِي خَبَ اَيْنِ هَمَه خَدَا تَعْرِيف كُرْدَه شَدَه جَرِيَان مِلَانَصِرَالدين؛ از اينطرف اين همه تعريف كُرْدَه و از آنطرف تا توانسته زير پاي علي را خالي كُرْدَه كه غدير خم به بار ننشيند. تا آنجايي كه خليفه دوم رسول الله در راه شامات به ابن عباس چه گفت؟ اينها را من هزار بار تا حالا گفتم ولي مصادر مهم است. گفت خدا نخواست علي جانشين پيغمبر بشود ولي پيغمبر خواست. شد كشتي؛ پيغمبر با خدا در آويخت، معلوم است خدا برنده مي شود! خب پس حالا اين تعريف ها چيست؟ بايد روي کدام شك كنيم؟ ها؟ اين همه تعاريف براي اين است كه علي بگذارد در كوزه آبش را بخورد؟ يا طرفدار علي اينها را ترانه كنند تابلو كنند در خانه بگذارند يا اينكه عملياتي و اجرايي بايد بشود؟ وقتي كه يكسره خدا جوي آب را درب خانه خلفاء برده آن وقت علي را بي آب گذاشته بعد حالا اين همه تعريف مي كند! فَقَالَ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَغَ مِنْ قَدْرِي عَلِيٌّ بِهِ پِيغمبر كُفْتُ مَقَام مَرَا رَسَانْدِي؟ حَتَّى أَذْكَرُ هُنَاكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَلِيُّ كُفْتُ بِلَه مِنْ رَسَانْدَم. فَخَرَّ عَلِيُّ سَاجِدًا شُكْرًا لِلَّهِ عَلِيٌّ رُوي خَاكِ افْتَاد بِخَاطِرِ هَمِينَ دَاستَانِي كه پِيغمبر بَرَايش تَعْرِيف كُرْد و سَجْدَه شُكْرَه بَه جَاي آوَرْد.

درس چهارم - همه کائنات آشنا با علی، ولی اهل زمین یا او را نمی شناختند و یا به وی تمایلی نداشتند: مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبَّادِ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو ابْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا مَا اسْتَقَرَّ الْكُرْسِيُّ وَ الْعَرْشُ وَ لَا دَارَ الْفَلَكَ وَ لَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا بِأَنْ يَكْتُبَ عَلَيْهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُكَ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ لَعَنَتْهُ وَ مَنْ خَالَفَهُ عَذَّبْتُهُ وَ مَنْ أَطَاعَهُ قَرَّبْتُهُ - باز هم همان كتاب مأخذ و مرجع؛ التحصين في اسرار كتاب اليقين، سيد رضي الدين علي ابن موسى ابن جعفر ابن طاووس است.

سلسله روايات را مرور كنيم مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبَّادِ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو ابْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ باز هم عبدالله ابن عباس سخنگوي اين حديث از پيامبر است و پيامبر فرمود. باز پيامبر از سفر فضايي مي گويد. مي گويد كه وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا به آن كسي كه مرا مبعوث كرد به حق، بَشِيرًا. حالا اينجا الان دوتا از آجرهاي زير پاي پيغمبر در رفت و خالي شد: يكي اين است كه در اين عالم حق نيست و اگر بود كه به آن عالم مجاز نمي گفتند و عالم حقيقي جاي ديگر است. يكي هم اين كه بَشِيرًا مي گويد،

در حالی که قرآن بیشترین آیاتش نذیر یعنی ترساننده است، خود پیغمبر هم همین طور است. خب بعد چه می گوید؟ می گوید که مَا اسْتَقَرَّ الْكُرْسِيُّ وَالْعَرْشُ وَلَا دَارُ الْفَلَکْ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا بَأْنِ يُكْتَبَ عَلَيْهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ می گوید نظام هستی منبعت بر این مثلث است؛ خدا، پیغمبر، علی. خیلی خوب است ها! چقدر قشنگ از علی تعریف می کند ولی فقط تعریف است، پیغمبر سر این کلمات با اصحاب و انصار و حواریونش احتجاج کرد، جوابش چه بود؟ اِزْدَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا قَلِيلًا بعد هم آنجا در شب معراج در باب علی می گوید که يَا مُحَمَّدُ اِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَلِيًّا اَمِيرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ لَعَنَتْهُ وَ مَنْ خَالَفَهُ عَذَّبْتُهُ وَ مَنْ اطَاعَهُ قَرَّبْتُهُ می گوید هر کس که دشمنش شد من عذابش می کنم. آیا این عذاب مال آنطرف است؟ خب این طرف که دشمنانش حالش را بُردند، بعد لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي چه می شود؟ می گوید هر کس با علی مخالفت کند ما او را عذاب می کنیم، خود علی را عذاب کردی چطور با مخالفینش اینطور می خواهی عمل کنی؟ آیا علی را عذاب نکرد؟ وقتی که علی را در صفین رو در روی این قرآن قرار داد کل زحمات جهادی علی برباد، اگر بگوییم دست از پا درازتر و سرافکنده، اگر اینها را بشود به این حدیث خوراند، به کوفه برگشت. اول که از کوفه بیرون رفت یک لشکر صد هزار نفری، محکم، مصمم، وابسته به علی و مدافع علی، وقتی برمی گشت لشکر شکست خورده، کودتا شده و دربه در شده، حالا مدام بیاید در روایات بگوییم که علی آن است علی این است، باید ببینیم خدا با علی چه کرد!

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۶ - فایل صوتی ۶۱۳۵ - درس اول - اشتیاق، ناقض صمدیت است و پله ای از کوچک سازی خدا: فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ الْحَسَنُ ابْنُ حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابِ عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ ابْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ جِبْرِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينَ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ اِنِّي قَدْ اِسْتَقْتُ اِلَى لِقَائِكَ فَأَوْصِ بِخَيْرٍ وَ تَقَدَّمْ اِلَى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ اِقْتَرَبَ اَجَلِي وَ كَانَنِي بِكُمْ قَدْ فَارَقْتُمُونِي - كتاب التحصين در اخبار كتاب اليقين از سيد ابن طاووس است.

رجال حدیث: الْحَسَنُ ابْنُ حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابِ از ایوب ابن نوح از عباس ابن عامر از عمر ابن ابان ابن تغلب از عکرمه از ابن عباس، عبدالله ابن عباس خودمان. گفت بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ پیامبر وقتی از حجة الوداع برگشت گفت أَيُّهَا النَّاسُ ای مردم إِنَّ جِبْرِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينَ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَقَالَ جِبْرَائِيلُ آمَدَ مِنْ طَرَفِ خُودَا بَهْ مِنْ گُفْتُ کَهْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ اِنِّي قَدْ اِسْتَقْتُ اِلَى لِقَائِكَ فَأَوْصِ بِخَيْرٍ وَ تَقَدَّمْ اِلَى خُودَا مُشْتَاقٌ تَوَسْتُ. بحث ما سر این است؛ قَدْ اِسْتَقْتُ مُشْتَاقٌ اِسْتُ اِلَى لِقَائِكَ، چه شد؟ اینجا اصلاً برعکس شد، پیغمبر باید مشتاق لقاء خدا باشد یا خدا؟ اینجا اول این را معلوم کنید. اینجا جبرائیل می گوید که خدا گفته من مشتاق دیدار با تو هستم و بعد هم جریان غدیر، فَأَوْصِ بِخَيْرٍ وَصِيَّتْ كُنْ بِهْ خَيْرٍ، وَ تَقَدَّمْ اِلَى زُودِ پِيشِ مِنْ بِيَا. بعد پیغمبر هم گفت أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ اِقْتَرَبَ اَجَلِي وَ كَانَنِي بِكُمْ قَدْ فَارَقْتُمُونِي بحث ما روی همان کلامی بود که خدا گفته بود من مشتاق تو هستم.

درس دوم - گوینده چنین کلامی خود پشت در اجابت مانده است: مَنْ دَعَا اللَّهَ اَجَابَهُ - كتاب غررالحكم جلد ۵

صفحه ۴۴۵، از امیرمان است.

هر کس خدا را بخواند اجابت می کند او را. اول کسی که خدا را خواند و جوابش را نداد خود همین علی است، در تمام عمرش خدا را صدا زد خدا او را حواله داد به ناکثین، قاسطین، مارقین، قزّاء مشهور، خلفای رسول الله، مکاران زیرپوشش اسلام و... مَنْ دَعَا اللَّهَ أَجَابَهُ.

درس سوم - فقاہت باید به روز باشد و فقیه می بایست کلیت دیانت را بشناسد: لَا خَيْرَ فِي فَقْهِ لَيْسَ فِيهِ تَفْهَمٌ -
کتاب کنز العمال جلد ۱۰ صفحه ۲۶۱، از امیر است.

فقه؛ به چارچوب های شرعی فقه می گویند، ورودی و خروجی مناسک را فقه می گویند و دانای آن را فقیه می گویند، جمعش فقها و برترینش آفقه است. لَا خَيْرَ فِي فَقْهِ لَيْسَ فِيهِ تَفْهَمٌ فقه الکی است مگر اینکه با فهم انجام بشود. ببینید، امیر چقدر قشنگ کاسه کوزه دکانداران دینی را برهم می ریزد و می گوید این که به عنوان شریعت آوردید، اگر در آن فهم نباشد بدرد نمی خورد. فهم یعنی چه؟ یعنی وقتی مردم سؤال می کنند جوابشان را بدهی، نگویی که فلان فلان شده سؤال می کنی؟ به مرز ارتداد رسیدی؟ ای حرامزاده، برو گمشو، می روی به جهنم! متأسفانه تا الان جواب مردم این بوده برای همین هم خیلی ها می ترسند و می گویند برای چه سؤال کنیم! اصلاً مخاطبین رجال ظهوری که سؤال نمی کردند و هر چه آنها دوست داشتند می گفتند سر همین بود، می گفتند که به جهنم می رویم. عجب چراغ قرمز قشنگی در تقاطع زندگی! فهم در فقه یعنی بداند که امروز مصلحت زمان چیست، بداند که آن مباحثی که در گذشته بوده یعنی در صدر اسلام بر اساس کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ بوده، بفهمد این سلسله رجال حدیث بر پایه تقیه عمل کردند، همه این چیزها را بداند، قَطَعِيَ الصُّدُورَ وَ ظَنُّی الدَّلَالَی قرآن را وَ ظَنُّی الصُّدُورَ. قَطَعِيَ الدَّلَالَی روایت را، همه اینها را بفهمد و اگر بر اساس این باشد به اینجا نمی رسیدیم.

درس چهارم - خیرترین هستی که می داند احتیاج بنده اش را و پاسخ التماس های او را نمی دهد: خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمُحْتَاجِ - کتاب غررالحکم صفحه ۴۲۵، از امیر است.

بهترین نیکوکاری این است که به اهلش برسد، به محتاج برسد. حالا این اول خود خدا را زیر سؤال می برد، یکی از اسامی خدا خیر است؛ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ. خدا خیر است؛ بسیار خیر رساننده اما فقط در معادلات و محاسبات و آمار و ارقام ولی اجرایی هیچ! خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمُحْتَاجِ بهترین نیکوکاری و نیک ورزی این است که انسان دست محتاج را بگیرد. آقا، خلق خدا گرفتار هستند بعد خدا هم اسم خودش را گذاشته خیر؟ چه کسی باید جواب گرفتاری های مردم را بدهد؟ ماشین خراب شده به تعمیرگاه بردی، نگاه می کند می گوید که باید ببری همان جایی که تولیدش کرده ما نمی توانیم دست بزنیم. حالا ما درب خانه هر کس که می رویم به ما می گویند برو پیش همان کسی که خلقت کرده است. خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمُحْتَاجِ بندگانش محتاج، آن هم خیر، برّ هم مضاعف شده، قوز بالا قوز یعنی دو قبضه. برّ به معنای مهرورزی و خیر هم به معنای نیک خواهی است.

(فایل صوتی ۶۹۷۳ - درس سوم) خیریه ها هم دچار سیاست بازی شده اند. شرح غررالحکم جلد ۳ صفحه ۴۲۵، از امیرالمؤمنین است. می گوید: خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمُحْتَاجِ بهترین نیکوکاری آن است که به محتاج برسد. آیا

این خیریه‌ها به محتاج می‌رسانند؟ این خیریه‌های معروف را می‌گوییم؛ آنهایی که حساب‌هایشان به صدها میلیارد می‌رسد، بعضاً آدم می‌شنود که بعضی از این خیریه‌ها آنقدر ثروت دارند که با پول فقرا و نیازمندان کار می‌کنند. حالا سراغ خدا برویم، خَيْرُ الْبَرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمُحْتَاجِ آیا تو خیر هستی؟ یکی از اسامی خدا خیر است. تو به محتاج می‌رسی؟ تو خیرت به گرفتار می‌رسد یا اینکه نه به اغنیا می‌دهی؟ ناله مردم در آمده می‌گوید خدا با ظالمین است. ظالم کیست؟ کسی که در مرکز این مثلث ایستاده؛ زر، زور، تزویر، یعنی سیاست. خدا نیکوکاری با نیازمندان می‌کند؟ یعنی نیمی از اهالی ایران که در خط فقر زندگی می‌کنند محتاج نیستند، بعد خیرش را خدا می‌رساند به یک طبقه‌ای که فقط چند درصد ملت ایران را از نظر ثروت و سرمایه تشکیل می‌دهند؟ خب مشکل سر خداست، خدا بد عمل می‌کند و بقیه هم یاد می‌گیرند؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵ علق) معلم اصلی خداست.

درس پنجم - نیکوکاری به بدکاران، از بهترین نوع حسنات است: الْأَخْسَانُ إِلَى الْمُسِيءِ أَحْسَنُ الْفَضْلِ - کتاب غررالحکم است جلد ۱ صفحه ۳۵۴ است.

به به چه بحث قشنگی است، آفرین! به این می‌گویند دین آزاد و رها شده از دست تبصره‌زندگان و حاشیه‌خواهان. امیر گفت الْأَخْسَانُ إِلَى الْمُسِيءِ أَحْسَنُ الْفَضْلِ می‌گوید آن کسی که بدکار است، آن که عملش بد است، آن که آدم بدی است، اگر به او سلام کنی احترام کنی نوازشش کنی و به دادش برسی بهتر است تا به این آدم‌های خوب! ها؟ حالا برای تحلیلش جلو برویم؛ این اول یقه خدا را می‌گیرد. آقای خدا تو چرا می‌گویی بدکاران باید اعدام و سنگسار بشوند؟ چرا؟ خلیفه تو علی ابن ابی طالب می‌گوید الْأَخْسَانُ إِلَى الْمُسِيءِ أَحْسَنُ الْفَضْلِ بعد تو دستور می‌دهی که آن کس که در فشار جنسی بوده حد بخورد، آن کس که نان نداشته و دزدی کرده قطع ید بشود! چه کلام زیبایی است؛ الْأَخْسَانُ إِلَى الْمُسِيءِ أَحْسَنُ الْفَضْلِ خود اهل بیت هم خیلی وقت‌ها در زندگی‌های شخصیشان که می‌روی یک جورهایی به گناهکاران کمک کردند، یادت هست؟ خیلی مستند داریم؛ اینکه می‌آمدند اعتراف می‌کردند مثلاً ما لواط کردیم زنا کردیم یا دزدی کردیم، مدام می‌گفتند برو حالا تا فردا، برو شاید حالت بد بوده. یعنی او را هل می‌داد که اجرای حکم نشود، این لطف کردن به گناهکار است. بعد یکی از اسامی خدا احسان است، احکام جاری کرده صادر کرده البته اگر صادر کرده من نمی‌دانم؛ الْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ، که بزن و بگش، دست راست پای چپ قطع، در خانه زندانی کن و... خب اینها برای بدکاران است دیگر، برای آدم‌های خوب که این احکام جاری نمی‌شود.

درس ششم - باطل‌نشینان سوار بر مرکب قدرت و حق‌گرایان افتاده بر زمین‌اند: مَنْ كَثُرَ بَاطِلُهُ لَمْ يَتَّبِعْ حَقُّهُ - کتاب غررالحکم جلد ۱ صفحه ۳۹۱، از امیرمان است.

هر کس زیاد شد مواضع ابطالیش، نمی‌رسد به حَقُّش! مَنْ كَثُرَ بَاطِلُهُ لَمْ يَتَّبِعْ حَقُّهُ. لَمْ نَافِيهِ، هیچ وقت نمی‌رسد یَتَّبِعْ متابعت کردن، حَقُّهُ. حالا اینجا مشکل سر این است که تاریخ یک چیز دیگر را نشان می‌دهد. اینجا می‌گوید اهل باطل به حَقُّشان نمی‌رسند اما در تاریخ عصر برعکس می‌بینیم، نوشتار تقویم بشر غیر از این است. مگر معارضین اهل بیت کلاً جامعاً باطل نبودند؟ پس چرا آنها به حَقُّ خودشان رسیدند؟ حَقُّ خودشان که در آرزویشان بود دیگر، حالا حَقُّ مطلق که می‌گوییم؛ ظهور است. حق در محاسبات شهروندی این است که حسین و یزید روی رسیدن به حق

مسابقه دادند؛ حقّ خودشان! حقّ حسین چه بود؟ که برگزیده خداست، بازمانده غدیر است و نور چشم پیغمبر است، این حقّ حسین است. حقّ یزید چیست؟ مال باد آورده معاویه است. معاویه پسر ابوسفیان که آنقدر با اسلام و مسلمین جنگید که تاریخ اینطوری سراغ ندارد. آن وقت چه کسی رسید به حق، به حقّش؟ یزید رسید. یادتان هست در درس گذشته داشتیم که هم عیدالله ابن زیاد در ورود اهل بیت به دارالاماره کوفه گفت خدا را شکر که خدا شما را ذلیل، نابود و اسیر کرد و به قتل رساند و هم یزید گفت، موقعی که اهل بیت وارد شام شدند در کاخ دمشق او هم همین را گفت؛ گفت خدا را شکر که دشمنان خودش را نابود کرد. حالا این مَنْ كَثُرَ بَاطِلُهُ لَمْ يَتَّبِعْ حَقَّهُ چطوری تحلیل می‌شود؟

درس هفتم - دیونی که ناشی از انسداد رزق است و بازدهی جز ورق گردانی ایمان مؤمنین نخواهد داشت:

كَثْرَةُ الدِّينِ تَضْطَرُّ الصَّادِقَ إِلَى الْكِذْبِ وَالْوَعْدَ إِلَى الْإِخْلَافِ - کتاب سجّع الحمام صفحه ۲۷۲ است.

سلسله اصحاب نقل، اهل سنت هستند. رسول خدا فرمود كَثْرَةُ الدِّينِ تَضْطَرُّ الصَّادِقَ إِلَى الْكِذْبِ وَالْوَعْدَ إِلَى الْإِخْلَافِ گفت زیادی بدهکاری که الان بیماری مُسَرِّی همه هست و همه مغروض و بدهکار هستند، باعث می‌شود که شخص مدیون، روی اضطرار بیفتد که صداقتش را کنار بگذارد و دروغ بگوید. الان جامعه بشریت که بالاترین آمار را در دروغ گفتن، کلاهبرداری کردن، سوء ظن داشتن، تهمت زدن و زور گفتن، به این رذائل رسیدند بخاطر چیست؟ بخاطر این است که همه مدیون هستند؛ حالا یا دینی است که انسان قرض گرفته یا دینی به معنای اینکه یک وعده‌ای به او داده شده و نشسته کنار جاده که آن وعده برسد. كَثْرَةُ الدِّينِ تَضْطَرُّ الصَّادِقَ إِلَى الْكِذْبِ مضطر می‌کند. این مَنْ يَجِبُ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ یک اشاره‌اش به همین است؛ آنهایی که وام‌دار و مدیون هستند و قرض گرفته‌اند. قرض زیاد باعث می‌شود که آدم دروغ بگوید چون این کلاه آن کلاه و این پا آن پا می‌خواهد بکند، یک دروغ به این بگوید یک ذره در بیاورد و یک ذره به آن بدهد. وَالْوَعْدَ إِلَى الْإِخْلَافِ وعده‌هایش هم تو خالی می‌شود. حالا عامل اصلی این فجایع چیست؟ خدا. چرا؟ برای اینکه او به بشر آنطور که باید، قول داده، نیاز را ایجاد کرده، رسیدگی نمی‌کند و انسان مجبور است که از این طرف و آن طرف قرض و قوله کند، این می‌شود كَثْرَةُ الدِّينِ. بعدش تَضْطَرُّ الصَّادِقَ، مضطر می‌شود که صادق، کاذب شود، باز این بخاطر عدم پاسخگویی خداست. خدا باید جواب بدهد که چرا انسان را مضطر کرده تا به رذائل اخلاقی روی بیاورد؟ مگر نمی‌گوید ما این انسان را در تطهیر کامل آفریدیم؟ پس چرا بشریت اینطوری مغلوب رذائل اخلاقی شده است؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۰۷ - فایل صوتی ۶۱۳۶ - درس اول - گزارش موثق از پیروان اهل بیت: مُحَمَّدِ ابْنِ سَلِيمَانَ عَنْ اِبْرَاهِيمَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى ابْنُ بَكْرِ الْوَاسِطِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ لَوْ مَيَّزْتُ شِيعَتِي لَمْ أَجِدْهُمْ إِلَّا وَاصِفَةً وَ لَوْ اِمْتَحَنْتُهُمْ لَمَا وَجَدْتُهُمْ إِلَّا مُرْتَدِّينَ وَ لَوْ تَمَحَّصْتُهُمْ لَمَا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ وَ لَوْ غَرَبْتُهُمْ غَرَبَةً لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي إِنَّهُمْ طَالَ مَا اتَّكَوْا عَلَى الْأَرَائِكِ فَقَالُوا نَحْنُ شِيعَةُ عَلِيٍّ إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فَعَلَهُ - کتاب کافی (ط - الاسلامیة) جلد ۸ صفحه ۲۲۸، کتاب مجموعه. ورام جلد ۲ صفحه ۱۵۲، کتاب مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول جلد ۲۶ صفحه ۱۶۱ است.

روایت: محمد ابن سلیمان از ابراهیم ابن عبدالله صوفی از موسی ابن بکر الواسطی ناقل است از بزرگان رجال ظهوری،

ابوالحسن از امیرالمؤمنین نقل می کند. پس واسط چه کسی بود؟ موسی ابن بکر الواسطی. قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ اميرمان گفت: لَوْ مَيِّزْتُ شِيعَتِي اگر شیعه ها و پیروان خودم را جدا کنم، مَيِّزْتُ یعنی ممیز، برای مالیات می آید می گوید که این ممیز است. لَمْ أَجِدْهُمْ إِلَّا وَاصِفَةً، این یک هشدار بزرگ است می گوید اگر شیعیان خود را بخوایم الک کنم سرند کنم، چیزی جز لاف زدن یعنی فیگور گرفتن، الکی گفتن، پیدا نمی شود. از خود راضی است و می گوید من با علی هستم و جای من وسط بهشت است، اینجا خود مولای ما دارد افشاگری می کند و لَوْ اِمْتَحَنْتُهُمْ لَمَّا وَجَدْتُهُمْ اگر امتحانشان کنم پیدا نمی شود إِلَّا مُرْتَدِّينَ. الله اکبر! علی چه می گوید؟ حالا این را به شیعیان بگو! ببینید سه تا منبع معروف دارد، علی رسماً می گوید پیروان من مرتد هستند، پس چه شد؟ لَمَّا وَجَدْتُهُمْ إِلَّا مُرْتَدِّينَ. پس این اِزْدَنَ النَّاسُ هم مال شیعه است و هم مال سنی است. شیعه چطوری مرتد می شود؟ وقتی که اسم را یدک می کشد اما عمل نمی کند. عمل کردن سخت است! و لَوْ تَمَحَّصْتُهُمْ لَمَّا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ می گوید اگر آنها را زیر ذره بین بگیرم از هر هزار نفر یک نفر، آن هم باقی نخواهد ماند. یعنی الان یک هزارم نفوس شیعه را حساب کن، چون کلام علی اِلَى الْاَبَد است دیگر، مال آن سال خودش، زمان خودش، موقعیت خودش و عصر خودش که نبود، می گوید لَمَّا خَلَصَ خَالص نخواهد بود مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ، یک هزارم هم مانند همان حدیث را آورد؛ وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ. حالا من از شما سؤال می کنم، این دین یک نیمه اش اهل سنت است و یک نیمه اش تشیع است، حالا ما اینجا با شیعه کار داریم؛ چطور شما می توانید بگویید که آنچه که در دست داریم همان است که رجال ظهوری غدیری گفتند؟ چطور؟ اینجا وقتی که امیرمان می گوید که همه مرتد شدند و یک هزارم هم نماندند، خب آیا مرتد سلسله مراتب روایتش قبول است؟ اصحاب حدیثش درست است؟ کلمات اهل بیت را نقل کردند درست است؟ طرف مرتد است، این جامع را گفته و جمع را برای تو مثال زده. یعنی هر کس که می خواهد شما را به علی متصل کند از نویسنده و محرابی و منبری و فقیه و مجتهد یک هزارمش هم خالص نخواهند شد. و لَوْ غَرَبْتُهُمْ غَرَبَلَةً غَرِبَالَ كُنْ، لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي إِنَّهُمْ طَالَ مَا اتَّكُوا می گوید که من علی اگر بخوایم به شیعیانم نمره بدهم صفر را می دهم! بعد اینجا هم تعریف می کند فَقَالُوا نَحْنُ شِيعَةُ عَلِيٍّ این را چه کسی گفت؟ همان موسی ابن بکر واسطی که از امیرمان نقل می کند. بعد می گوید شیعه علی کیست؟ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعَلُهُ یعنی آموزش و پرورش هر دو در موقعیت قابل اعتمادی قرار بگیرند.

درس دوم - با چنین هراسی چگونه می شود به احادیث و اخبار و روایات اعتماد کرد؟: وَ رَوَى أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَمْضِي يَوْمًا فِي أَسْوَاقِ الْمَدِينَةِ وَ خَلْفَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى فَجَذَبَ رَجُلٌ ثَوْبَ أَبِي الْحَسَنِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنَ الشَّيْخِ؟ فَقَالَ لَا أَعْرِفُ - کتاب بحار الانوار (ط - بیروت) جلد ۷۵ صفحه ۳۴۷، کتاب فقه الرضا از شیخ صدوق صفحه ۳۳۸، کتاب سفینه البحار جلد ۸ صفحه ۵۶۴ است.

اصحاب روایت از امام صادق نقل می کنند. وَ رَوَى أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَمْضِي يَوْمًا فِي أَسْوَاقِ الْمَدِينَةِ وَ خَلْفَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى امام صادق می گوید یک روزی با فرزندم از بازار رد می شدم. موسی ابن جعفر فرزند جعفر صادق، با همدیگر پدر و پسر در بازار قدم می زدند، فَجَذَبَ رَجُلٌ ثَوْبَ أَبِي الْحَسَنِ امام کاظم سنش پایین بود یک نفر دوید لباسش را چنگ زد، ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنَ الشَّيْخِ؟ گفت این پدر، این بزرگ، این شیخ کیست؟ فَقَالَ لَا أَعْرِفُ. حالا من اصلاً به احادیثی

که می خوانیم توجه نمی کنم، من می خواهم اصل را به مرحله جراحی برسانم. ببین در عصر امام صادق چه جو خفقانی بوده. تازه امام صادق یک نفس راحتی کشید، قبلاً به شما گفتم چون زمان جابجایی عصر بنی مروان و آمدن بنی عباس بود، سرشان گرم خودشان بود، برای همین است که امام صادق زیاد روایت و حدیث دارد ولی در عین حال ببین چقدر رجال ظهوری، ائمه، معصومین و اهل بیت در خطر و غربت بودند که یارو از فرزند امام صادق می پرسد این کیست؟ می گوید لَا أَعْرِفُ او را نمی شناسم. آن وقت حالا چطور ما از ناحیه اهل بیت می خواهیم خدا را بشناسیم؟ اهل بیت چطوری می توانستند برای ما توشه توحید الهیات ظهوری بفرستند؟ وقتی که شما ملاحظه می کنید که امام صادق آنقدر در تنگناست که پسرش می ترسد بگوید این بابای من است، آن وقت چطور حالا ما می گوئیم که از کانال تشیع احادیث و روایات آمده است؟ خب وقتی امام صادق باید پنهان باشد پس حدیثش چطوری به دست تو رسیده است؟ ها؟ پسرش وقتی که می گوید من بابایم را نمی شناسم تو چطوری می خواهی امام خود را در آن جو خفقان بشناسی؟ این درس را یادت نرود جزو مباحث محاجه ای است.

درس سوم - منطق جاهلی به گونه رنگ شده ای به اسلام وارد شد: مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ لَا تُؤَاوُوا إِلَّا مَنْ كَانَ كَمِيشًا يَعْنِي مَنْ كَانَ ذَكَرُهُ صَغِيرًا وَ قَالَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا فِي كِرَامِ النَّاسِ - كتاب تهذيب الاحكام (تحقيق خراسان) جلد ۶ صفحه ۱۷۳، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۵ صفحه ۱۴۷، كتاب بحار الانوار (ط - بيروت) جلد ۵۸ صفحه ۳۲۰، كتاب عوالي اللئالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة (این کلاً اسم کتابش است) جلد ۳ صفحه ۱۸۷ است.

اصحاب روایت محمد ابن حسن از محمد ابن احمد از یحیی از ابراهیم از ابن هاشم از احمد ابن محمد ابن ابی نصر از حماد ابن عیسی از امام صادق است. استاد ما امام صادق الان چه می خواهد بگوید؟ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، گفت: پیغمبر گفت يَوْمَ بَدْرٍ لَا تُؤَاوُوا إِلَّا مَنْ كَانَ كَمِيشًا يَعْنِي مَنْ كَانَ ذَكَرُهُ صَغِيرًا وَ قَالَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا فِي كِرَامِ النَّاسِ. این از همان احادیثی است که ببینید هم در قسمت تسنن آوردیم و در دایرة المعارف جمع کردیم و هم در قسمت تشیع آوردیم. حالا این مربوط به شیعه است، مصادرش هم شیعه است. چون اگر برعکس باشد می گویند به او چسباندی، اگر برای سنی از شیعه بیاوریم و برای شیعه از سنی بیاوریم مقبول نیست. یک چیزی است که به امام صادق نسبت دادند، ببینید فراموش نکنید این مزخرفات را ائمه نگفتند بلکه به آنها چسبانده اند، حالا مسئله حل شد؟ نه! اگر اینطوری است همه چیز را به اهل بیت چسبانده اند پس ما الان چه سند و مدرکی در دستمان است که بدانیم اسلام واقعی است و شیعه بر حق است؟ وقتی که روایات و احادیث مضحک را به اهل بیت نسبت می دهند ما هم از آنها استغفار و توبه می کنیم برای خواندن یک چنین اراجیفی، ولی تکلیف دین چه می شود؟ الان تو چطور می توانی بگویی دین داری، مذهبی هستی یا سنتی هستی فروع دینی هستی؟ چطور؟ الان این چیزی که به عنوان فقه، شریعت و فروع دین به تو رسیده چگونه می شود به آن اعتماد کرد؟ خب، امام صادق چه گفت که ما شاخ درآوردیم؟ امام صادق سلسله حدیث را به پیامبر رساند و گفت که پیغمبر در روز جنگ بدر اعلام کرد فقط کسانی که آلت تناسلی شان کوچک است را

دفن کنید. این یعنی چه؟ و فرمودند این خصوصیت نیست مگر در انسان‌های محترم و کریم. چندتا شاخ بیرون زد؟ می‌گوید آدم‌های خوب بابک‌شان هم خوب و کوچک است. این چطوری تحلیل می‌شود؟ آدم خوب کسی است که مردی او کوچک باشد و مردی آنهايي که بزرگ است آدم‌های بدی هستند! آن وقت این را هم در جنگ بدر برای دفن کردن شهدا گفته است. آنطرفی‌ها را که دفن نمی‌کردند بلکه در چاه می‌ریختند. روایت بسیار است که پیامبر دستور داد در هر جنگی کشته‌های دشمنان را در چاه بریزند، می‌گفت اینها لیاقت دفن ندارند، پس این برای خود سربازان اسلام است. اینجا را هم تقسیم کرده و می‌گوید هر کدام که آلت تناسلی‌شان کوچک است آنها را دفن کنید.

درس چهارم - وقتی که اطرافیان پیامبر چنین باشند چه توقعی از اسلام باید داشت؟: وَرَدَ التَّمِيزِيُّ فِي تَارِيخِهِ وَ لَمْ يَزَلْ شَرِيحُ عَامِلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى قَوْمِهِ وَ عَامِلِ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ أَتَاهُ بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخَذَهُ فَوَضَعَهُ تَحْتَ قَدَمِهِ وَ قَالَ لَا مَا هُوَ إِلَّا مَلِكٌ انْصَرَفَ - اسناد و مدارک: کتاب تاریخ المدینة المنورة از ابن شبه نمیری جلد ۲ صفحه ۵۹۶، کتاب مکاتیب الرسول از الاحمدی المیانجی جلد ۲ صفحه ۵۱۹، کتاب راجع الاصابة جلد ۲ صفحه ۲۸۰ است. سلسله روایت: نمیری در کتاب تاریخش نوشته و لَمْ يَزَلْ شَرِيحُ عَامِلِ رَسُولِ اللَّهِ شریح قاضی که می‌دانید معروف است، همین کسی که حکم قتل ابی‌عبدالله را صادر کرد که بدون فتوای شرعی یزید نمی‌توانست نوه پیغمبر را سر ببرد. خب موضوع چیست؟ می‌گوید که شریح قاضی در یک کشوری نماینده پیغمبر بود شَرِيحُ عَامِلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى قَوْمِهِ برای قوم خودش، قبیله و شهر خودش نماینده بود و عَامِلِ أَبِي بَكْرٍ ابی‌بکر هم در زمان خودش او را همچنان ابقا کرد. فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ زمان عمر که رسید أَتَاهُ بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریح حکم نبوی را آورد نشان عمر داد که من منصوب پیامبر هستم که من را جابجا نکنی. فَأَخَذَهُ فَوَضَعَهُ تَحْتَ قَدَمِهِ، بحث ما اینجا است؛ عمر نامه پیغمبر را، حکم پیغمبر را گرفت و زیر پایش گذاشت. دقت کنید اسناد و مدارک برای اهل سنت است برای ما نیست. ببین نامه پیغمبر وقتی که برای کسری پادشاه ایران رفت و او نامه را پاره کرد همه جا معروف شد، اینجا خلیفه دوم رسول الله نامه پیغمبر را زیر پایش گذاشته و جیک کسی هم در نیامده است. وَ قَالَ لَا گفتم برو گمشو. مَا هُوَ إِلَّا مَلِكٌ، اینکه بدترش کرد؛ گفت پیغمبر شاه بود انْصَرَفَ، همان حرفی که ابوسفیان زد. این اسناد خیلی مهم است ها! باز هم ما باید از اینها رد بشویم. یعنی ما می‌گوییم اصلاً این کلام را یا عمر نزده یا از روی سیاست زده ولی باید برویم بالاتر و بگوییم کتابی که در خانه شماس است در خانه خلیفه سوم جمع‌آوری شد و در خانه خلیفه دوم پخش شد. حالا چطور می‌شود اینها پیغمبر را قبول ندارند؟ فَوَضَعَهُ تَحْتَ قَدَمِهِ نامه پیغمبر را گذاشت زیر پایش له کرد و آن را چلاند و گفت لا برو، مَا هُوَ إِلَّا مَلِكٌ پیغمبر ملک بوده یعنی شاه بوده، انْصَرَفَ برو گمشو، برو سراغ کارت! آن وقت یزید یک شعری خوانده، بدبخت یزید همه به او حمله می‌کنند. حالا بگو آن شعر چیست و این چیست؟ گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

وقتی که سر امام حسین را در تشت چوب می‌زد این شعر را می‌خواند و می‌گفت که نه وحی ای هست، نه خدایی هست و نه جبرائیلی هست، بنی هاشم آمدند سوار گردن مردم شدند. بنی هاشم چه کسانی بودند؟ فامیل‌های پیغمبر بودند. فَلَا خَبْرَ جَاءَ هیچ خبری نیامد

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

اینها هم باور کردند که جبرائیل دحیه ابن خلیفه کلبی بوده، برای همین قبول نداشتند. خب ببین در این مجموعه ها ما باید ردّ اصلی را پیدا کنیم. یعنی عمر برای ما محترم است، این حرف را زده خودش می داند با پیغمبر و می رویم جلوتر، روی خلافتی که اینها داشتند به نام پیغمبر و پیغمبر هم به نام خدا و یکی هم اینکه این کتاب را، از همه مهمتر من همیشه تأکید می کنم که این قرآن از سوی این بزرگواران تنظیم شد تشریح شد منتشر شد و عرضه شد، بعد کلمات اینها را ببینید که چگونه تاریخ را نمودار می کند! خیلی هم دقیق می خورد این که گفت؛ پیغمبر ملک است، به همان خاطر که پیغمبر را چیز خورش کردند و بعد می خواست وصیت بنویسد همین آقا داد زد که پیغمبر خُل و چل شده رهایش کنید به حرفش گوش ندهید و کارتان را بکنید. کارتان یعنی اینکه زود تمام کنید برویم حکومت را بچسبیم.

ظهور باب منتظران ۵۳۰۸ - فایل صوتی ۶۱۳۷ - درس اول - این فایل با موضوع دف زدن در حضور پیامبر در عروسی به علت باز خوان به بخش دوم فایل ۵۹۳۴ ملحق گردید.

درس دوم - با این وضعیت، تمام مسلمین غیر از شیعیان، زنازاده اند: عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْهَيْثَمِ ابْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ قَالَ قُلْتُ قَبْلَ نَظَرِهِ لِأَهْلِ الْمُؤَقَفِ؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ لِأَنَّ فِي أَوْلَيْكَ أَوْلَادَ زَنَاءٍ وَ لَيْسَ فِي هَؤُلَاءِ أَوْلَادَ زَنَاءٍ - كتاب معانى الاخبار النص صفحه ۳۹۱، كتاب وسائل الشيعة جلد ۱۴ صفحه ۴۶۲، كتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل جلد ۱۰ صفحه ۲۸۳، كتاب كامل الزيارات صفحه ۱۷۰ است.

این مستندات از شیعه است، درس قبل از مستندات سنّی بود. سلسله روات: سعد گفته از هیثم ابن ابی مسروق النهدی از علی ابن اسباط از عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ای أَصْحَاب جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ. امام صادق چه گفت؟ قَالَ، مجلس بحثی بود و حضرت داشت تدریس می کرد، شاگرد هم یک عده ای از حواریون بودند؛ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا. حضرت گفت قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ خدا نگاه می کند نظر دارد به زائرین حسین در کربلا در روز عرفه. خب، این مشکلی نیست. قَالَ قُلْتُ این آقای راوی می گوید: گفتم قَبْلَ نَظَرِهِ لِأَهْلِ الْمُؤَقَفِ؟ گفت من پرسیدم و گفتم که عرفه از مواقیت حج است و از برنامه های حجاج است از مناسکی است که حاجی ها اجرا می کنند، چطور شد خدا روز عرفه که مال مکه است، به قبر حسین نظر می کند؟ امام صادق چه جواب داد؟ امام صادق گفت قَالَ نَعَمْ بله، همین است که تو می گویی. قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ؟ گفتم الان تو می گویی بله بعد چطوری آن حرف را زدی؟ قَالَ لِأَنَّ فِي أَوْلَيْكَ أَوْلَادَ زَنَاءٍ گفت حاجی هایی که به مکه می روند زنازاده و زناکار هستند. دقت کنید؛ مستدرک و مستنبط از مراجع و براهین و حجج ما و از کتب معروف شیعه است. امام صادق گفت: لِأَنَّ برای اینکه فِي أَوْلَيْكَ این مردم أَوْلَيْكَ اشاره است، أَوْلَادَ زَنَاءٍ بچه های زنا هستند وَ لَيْسَ فِي هَؤُلَاءِ أَوْلَادَ زَنَاءٍ گفت ولی آنهایی که به کربلا می روند زنازاده نیستند. حالا اگر ما این درس را در معادلات بیاوریم یک پنجم نفوس مسلمین که شیعیان هستند اولاد پاک هستند و چهار پنجم که اهل سنّت و جماعت هستند آنها اولاد زنا هستند، که عرض کردم جماعت یعنی کلّیت مسلمین یعنی اینقدر شیعه کم است که به آنها نگاه می کنی انگار همه اسلام آنجا جمع شده اند.

درس سوم – وقتی که شارع خودش فراموشی دارد تکلیف پیروان چه می‌شود؟: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ أَخْبَرَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ عِيسَى ابْنِ فَائِدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مِنْ امْرِئٍ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ يَنْسَاهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَجْذَمَ - کتاب کنز العمال از متقی الهندی جلد ۱ صفحه ۵۲۱، کتاب تفسیر الثعالبی از شخص ثعالبی، جلد ۴ صفحه ۲۰۹، کتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۵ صفحه ۳۲۳، کتاب جامع الصغیر از السیوطی جلد ۲ صفحه ۵۰۹ است.

سلسله روات: محمد ابن العلاء از ابن ادريس از يزيد ابن ابی زیاد از عیسی ابن فائد از سعد ابن عبادة؛ سعد ابن عبادة حواری رسول الله است. شاید این درس بازنگری باشد. قَالَ گفتم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت مَا مِنْ امْرِئٍ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ يَنْسَاهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَجْذَمَ هر کس آیه‌ای را بخواند یعنی یاد بگیرد یعنی حفظ کند و بعد فراموش کند روز قیامت به شکل جذامی‌ها خدا را ملاقات می‌کند. حالا مسئله این است که خود پیغمبر فراموشی دارد، حالا غیر از اینکه یکی از علمای بزرگ کتابی چاپ کرده تحت عنوان سهوالنبی یعنی جاهایی که پیغمبر فراموش کرد یادش رفت، غیر از آنها هم ما خیلی اسناد در دایرة المعارف جمع کردیم یادتان هست که رکعات نماز را گم کرد، بعد غسل جنابت را یادش رفت وسط نماز بلند شد و رفت غسل کرد آمد و خیلی چیزهای دیگر. چطور است که پیامبر که رأس مسلمین است می‌تواند و حق دارد اذن دارد که فراموش کند چیزی را اما مسلمین عادی مجازات می‌شوند؟

ظهور باب منتظران ۵۳۰۹ – فایل صوتی ۶۱۳۸ – درس اول این فایل با موضوع احادیث ما مشتمل است به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۸۷۵ ملحق گردید.

درس دوم – اگر علم غیب داشت چنین آیه‌ای نازل نمی‌گشت: وَ رَوْحُ ابْنِ عُبَادَةَ عَنْ شُعْبَةَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوَيْرِیَّةِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ اسْتِهْزَاءً فَيَقُولُ الرَّجُلُ مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ حَتَّىٰ فَرَّغَ مِنَ الْآيَةِ كُلِّهَا - این درس از طریق اهل سنت است؛ کتاب صحیح بخاری - البخاری جلد ۵ صفحه ۱۹۰، کتاب تفسیر ابن کثیر جلد ۲ صفحه ۱۰۸، کتاب الدر المنثور از السیوطی جلد ۲ صفحه ۳۳۴، کتاب زاد المسیر از ابن جوزی جلد ۲ صفحه ۳۲۶ است.

سلسله روات: روح ابن عباده از شعبه حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوَيْرِیَّةِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عبدالله ابن عباس که معرّف حضورتان هست، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا یعنی هم احترام کردند به پسر و هم به پدر؛ عباس عموی پیغمبر و پسرش هم که مقبول فریقین و ثقلین شیعه و سنی است. قَالَ كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتِهْزَاءً فَيَقُولُ الرَّجُلُ مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ أَيْنَ نَاقَتِي؟ همان که در بحث قبل هم مثل اینکه اشاره‌ای به این قسمت شد. می‌گویند که مردم می‌آمدند دیدند که خب به قول معروف سنگ مفت، گنجشک مفت، دور پیغمبر جمع می‌شدند، آن یکی می‌گفت شترم گمشده، کجاست؟ آن یکی می‌گفت بابایم مرده، اموالش را کجا قايم کرده است؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ خدا این آیه را نازل کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ حَتَّىٰ فَرَّغَ مِنَ الْآيَةِ كُلِّهَا گفت این آیه می‌گویند که از بعضی چیزها خیلی سؤال نکنید به خاطر اینکه

شما ناراحت خواهید شد. حالا یا مردم را سراغ نخود سیاه فرستاد و یا اینکه جبرائیل واقعیّت را گفت.

درس سوم این فایل با موضوع اسلام با رجال ظهوری عزیز است به علت باز خوان به نسخه ۴۳۳ درس ۱۵۷ به تاریخ ۶ مرداد ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس چهارم - وقتی اَعْلَمَ به سنّت باشد عنوان سنّی را عیان می سازد: عَلَيَّ اَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ - کتاب تاریخ الخلفاء از سیوطی جلد ۱ صفحه ۱۳۳ (الخلیفة الرابع: علی ابن ابی طالب)، کتاب التّاریخ الكبير از بخاری جلد ۲ صفحه ۲۵۵ باب الواحد شماره ۲۳۷۷ و جلد ۳ صفحه ۲۸۸ شماره ۷۶۷، کتاب الاستیعاب جلد ۳ صفحه ۱۱۰۴ شماره ۱۸۵۵، کتاب الصواعق المحرقة از ابن حجر جلد ۲ صفحه ۳۷۲، کتاب مناقب خوارزمی صفحه ۹۱ شماره ۸۴.

اینها همه منابع اهل سنّت بود. ظاهراً از قول عایشه می گوید؛ می گوید عَلَيَّ اَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ علی داناترین مردم بود به سنّت نبوی. یعنی راه و چاه اسلام را علی می دانست، پس دیگران اعلم نبودند پس چطور آن کسی که داناست پایین رفت و آن کسی که نادان است بالا رفت؟ آن وقت جالب است که ناقل، عایشه است که خودش در کلّ حیاتش و حیات رسول الله و حیات علی، با علی منازعه آشکار داشت و خیلی جاها هم به همین استناد، پیغمبر به او عصبانی می شد.

درس پنجم - شما رأی دهید که آیا زندگی گذشته و حالتان با چنین کلامی مطابقت دارد؟: مَا سَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ - کتاب وسائل الشیعه از شیخ حرّ عاملی جلد ۱۲ صفحه ۳۳ حدیث ۷، از امام صادق است و کتاب مَنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْه جلد ۳ صفحه ۱۰۱، از جمیل ابن دَرّاج.

باز هم از آن عدم تطابق های آشکار و روشن و شفاف است. امام صادق می گوید خدا دربِ روزی را به کسی نبست مگر آنکه یک دربِ بهتر از آن برایش باز کرد. حالا اینجا مؤمن آورده، باشد، در هر جهت باشد این حدیث زیر سؤال است. اگر بگوییم مؤمن اینطوری است که روزی اش بسته بشود یک راه های بهتری باز می شود، خب اصل مؤمن خود اهل بیت هستند، آیا روزی داشتند؟ روزی آنها بسته نشده بود؟ مگر یادمان رفته این نسخه هایی که برای امیر یا برای خود پیغمبر داشتیم که چقدر گرسنه بودند و اگر هم برای عامه بگوییم که عموم مردم وقتی که دریچه رزق و روزیشان بسته است هرچه ناله می کنند بهتر که نمی شود بدتر هم می شود، مثل بعضی ها هستند که بیمار می شوند به من عریضه می دهند، می گویند وقتی می رویم فکر می کنیم ویزیت دکتر اینقدر می شود بعد پول نسخه اش اینقدر می شود و اگر یک ذره بیخ پیدا کند؛ آزمایش، عکس، وقتی حساب می کنیم می بینیم نداریم که وقتی نداریم همینطوری درد را تحمل می کنیم. بعد هم وقتی که درد ماندگار شد تبدیل به سرطان و توده می شود. خب حالا این شخص، اصلاً ما کاری به بیگانه ها هم نداریم همین مسلمان ها، همین شیعیان، موقعی که دربِ روزی برایشان بسته شد یعنی صحّت و سلامت شان گرفته شد، بعد بهتر از آن باز می شود، چیست؟ چه کنم چه کنم، بدبختی، ذلّت، نکبت و خواری.

(فایل صوتی ۶۳۴۱ - درس دوم) مصداقی که هرگز نتیجه مثبتی نداشت؛ خدا گر ز حکمت ببندد دری * ز رحمت گشاید در دیگری که ورد زبان قُدا بوده است. کتاب مَنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْه جلد ۳ صفحه ۱۰۱، از جمیل ابن دَرّاج. وَ رُوِيَ جَمِيلُ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا سَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ از امام صادق نقل می کند و ایشان از زندگی امیرالمؤمنین نقل می کند. مَا سَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ

لَهُ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ خدا مسدود نکرد برای مؤمن درب روزی را مگر اینکه برای او بهتر از آن را گشود. معنای همین اشاره‌ای که در مصداق قسمت تیتتر کردم. یعنی اینکه روزی امیرالمؤمنین آنقدر تنگ بود که باید می‌رفت به یهودی خدمت می‌کرد و آن هم ثمنِ بخش، ذلت بار، هر یک دلو آب یک دانه خرما، در جایی که خرما آنقدر وسیع است، آنجا محلِ خرماست یعنی خرما بسیار زیاد است با این جهت هر دبه‌آبی یک دانه خرما! بعد هم اینکه پیغمبر به خانه او آمده مهمانی، هیچ چیزی در خانه ندارد می‌رود در خیابان همینطور سرش پایین است یک پول پیدا می‌کند آن را می‌برد غذا می‌گیرد پیغمبر می‌خورد با اینکه می‌داند این پول از روی زمین برداشته شده بعد که پیغمبر سیر شد بعد علی را نصیحت می‌کند که هر وقت صاحبش پیدا شد پولش را به او پس بده، جالب است، همه اینها را داریم حالا فقط یک اشاره‌ای می‌کنم. بعد هم روزی او در صفین این بود که به آن حالت سخیف بازنده بشود، در حکمت اعتبارش را از دست بدهد، همه اینها روزی علی است، بعد هم برای جنگ دوباره با معاویه هر چه التماس کند کسی جواب ندهد، آخرش روزی او همان بود که خودش خواست گفت حالا که کمک نمی‌کنی بگش، خدا هم آن کسی را که بیست و سه سال در آب نمک خوابانده بود یعنی عبد الرحمان ابن ملجم مرادی را فرستاد و گفت او را بگش.

(فایل صوتی ۶۹۷۹ - درس چهارم) خدا گرز حکمت ببندد دری *** به زحمت زند قفل محکمتری. کتاب من لا یحضر الفقیه جلد ۳ صفحه ۱۶۶، از امام صادق است.

به زحمت زند قفل محکمتری

خدا گرز حکمت ببندد دری

این خلاف آن چیزی است که شاعر گفته:

ز رحمت گشاید در دیگری

خدا گرز حکمت ببندد دری

ولی مردم عملاً چنین چیزی را که نمی‌بینند. مَا سَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ خداوند سبحان بر هیچ مؤمنی دری از روزی را نبست مگر آنکه بهتر از آن را گشود. بعد مترجم زیر این روایت همین شعری که گفتم را آورده:

ز رحمت گشاید در دیگری

خدا گرز حکمت ببندد دری

آیا الان مردم همینطور هستند؟ درب روزی مردم که بسته می‌شود، آیا جای دیگر درب روزی برایشان باز می‌شود؟ مسئله مهم را توجه کن؛ مَا سَدَّ اللَّهُ عَلَى مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ وقتی خدا سد می‌کند درب روزی را! عجب، پس خدا روزی‌ها را می‌بندد! بین امام صادق چقدر خوب است به تو ارفاق می‌کند و درب را باز می‌کند که تو یک چیزی بفهمی! آیا خدای رحمان، رحیم، رئوف، کریم، ودود، شفیق و حبیب درب روزی را برای رفیقش برای مخلوقش برای برگزیده‌اش می‌بندد؟ امام صادق اینجا یک افشاگری کرده؛ مَا سَدَّ اللَّهُ عَلَى مُؤْمِنٍ بَابَ رِزْقٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ. پس معلوم شد که روزی مردم را خدا بسته است. آی مردم، امام صادق می‌گوید درب روزی شما را خدا بسته، بیخودی اعتراض به کسی نکنید. ببینم مگر خدای ادیان و مذاهب بیکار است؟ بین فرق بین خدای دست‌ساز و خدای واقعی چیست؟! خدای واقعی کیست؟ آن که هستی را اداره می‌کند. هستی چیست؟ مجموعه موجود در جهان یا در دنیا که یک ذره ناپیدایش کره زمین است، حالا اهلش دیگر هیچی! مشکل ما سر خدای زمین است یادتان

باشد، ما اصلاً مشکل با هیچ کس نداریم! اگر هم با متشرع بحث می‌کنی می‌گویی این گاهی ائمه را بالا می‌برد و گاهی پایین می‌آورد، او یک درس را دیده، ده تا درس را دیده، به او بگو اگر عادل هستی، اگر با وجدان هستی، اگر عاقل هستی بیا لااقل نصف از این دایرةالمعارف را که ده هزار سند در آن از خود این دین جاسازی شده را ببین و بعد قضاوت کن! ما چه موقع ائمه را پایین آوردیم؟ درس اخیر بود که همه آنها اعتراف کردند ما شر هستیم (۶۹۷۷)! آیا این را من پایین آوردم یا خودشان می‌گویند؟ به من می‌گویی این را نخوانم؟ چرا نخوانم؟ مثل تو به دنبال آن خط اکثریت بروم؟ پس نهفته‌های ائمه چه می‌شود؟ پس این مثلث چه می‌شود که مباحث ما صعب مستصعب است، خشن است و مشمئز است؟ پس این چه می‌شود که فرمود ما اسرار را پنهان کردیم و رو نکردیم؟ متشرع چه دارد بگوید؟ ما هیچ وقت به ائمه اهانت نکردیم، وقتی خود ائمه می‌گویند، معصومین می‌گویند، چند تا بحث بود در یک کلاس در یک فقره مباحثه، پیغمبر گفت، امیرالمومنین گفت، فاطمه زهرا گفت، چند تا از ائمه گفتند که ما شر هستیم، نفس ما شر است، به تو پناه می‌بریم (۶۹۷۷)! مگر ائمه یا معصومین با ما شوخی دارند؟ آنها معلمین ما هستند، کج راه بروند ما کج راه می‌رویم، ما دنبال آنها هستیم، کج بگویند، ما کج می‌گوییم. می‌گویند نه، این شکسته نفسی کرده، ای، بحث اعتقادات توحیدی است شکسته نفسی چیست؟! چطور آن موقعی که امیرالمومنین می‌گوید من خدا هستم زیر بارش نمی‌روی؟ پس این علی الله‌ای‌ها تقصیری ندارند بیچاره‌ها که می‌گویند علی خداست! داستان این است. می‌دانی مشکل سر چیست؟ سر اینکه ما پنهانی‌ها را علنی می‌کنیم که خود معصومین علنی نکردند! می‌فهمی چه می‌گویم؟! بگذار بی‌پرده بگویم، من در زمینه اعتقادات پنهان توحیدی شجاعتی داشتم که اهل بیت نداشتند، برای همین گفتند و کنار گذاشتند. یک پله بیایم پایین‌تر؟ ائمه، اهل بیت شجاعت داشتند گفتند، ولی متشرعین و متدینین شجاعت نداشتند اعلام کنند. مگر اینها اقوال معصومین نیست؟ چرا اعلام نمی‌کنید؟ فقط یک جواب هست. آن چیست؟ دستشان در جیب الله است، اگر اینها را بگویند، دکانشان تخته می‌شود ولی من می‌گویم، چون من نه دکان دارم، نه بازار دارم و نه مغازه دارم، هیچ چیزی ندارم، خودم هستم با یک ساک، با همان ساک به زندان رفتم و با همان ساک هم از زندان برگشتم، هیچ چیزی هم ندارم و نمی‌خواهم هم داشته باشم، خانه‌نشین هم هستم، هر کس هم می‌خواهد چیزی به من بدهد رد می‌کنم و می‌گویم اگر به فقرا می‌خواهی بدهی بده اگر نه به من می‌خواهی بدهی، نه برو، تو خودت محتاج و مستحق هستی، برو خرج خودت بکن! سربدار هم هستم، می‌دانم این بحث‌ها سر آدم را به دار می‌دهد، می‌دانم! عالماً، عامداً، آگاهانه می‌گویم، من مثل عیسی مسیح هستم دار خودم را حمل می‌کنم، اینها را می‌گویم، چون لازمه بشریت است، چون امروز عقل بشر به تکامل رسیده، من باید آنچه را که اجدادم پنهان کردند علنی‌اش کنم، آنچه را که متشرعین و متدینین پنهان کردند چون خلاف مصلحت خودشان بود من علنی می‌کنم، از خودم هم هیچ چیزی نمی‌گویم، هر کس هم می‌گوید برو جردی بالا می‌برد پایین می‌آورد، با این اسناد و مدارک بر دهانش بزن! هرچه اهل بیت گفتند من می‌گویم، کوچک شده خودشان گفتند، بزرگ شده خودشان گفتند!

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۰ - فایل صوتی ۶۱۳۹ - درس اول - چگونه پیامبر با آن همه امکانات مادی و معنوی

آزرده می‌شود؟: عَلَی عَنِ النَّبِیِّ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَی مَنْ اَذَانِی وَ عِترَتِی - کتاب الجامع الصغیر جلد ۱ صفحه ۱۵۸

حدیث ۱-۴۵، کتاب کنز العمال حدیث ۳۴۱۴۳، کتاب ینابیع الموده جلد ۲ صفحه ۵۶ حدیث ۱۸۵ است.

امیرمان از رسول نقل می کند: اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ مَنْ آذَانِي وَ عِزَّتِي شَدِيدٌ مِیْ شُود خَشَمِ خُدا بِرِ کُسی کِه مِرا و خانواده ام را و نسل مرا اذیت کند. حالا این غضب خدا فوری است یا علی الحساب است؟ آیا پیغمبر را اصحابش اذیت نکردند؟ یک ده نفر نرفتند کودتا کنند و از بالای کوه سنگ روی او بیندازند؟ غدیر را به تمسخر نگرفتند؟ به او سم ندادند و مانع وصیت نویسی او نشدند؟ خب آیا خدا غضب کرد، چکار کرد؟ بدتر به آنها حکومت داد، نوازششان کرد، آقایشان کرد، آنها را سر سفره نشاند و به آنها تاج و تخت داد. وقتی با پیغمبر چنین کنند و این بازدهی باشد، دیگر عترت او جای خود دارد.

درس دوم – اینگونه تعاریف نشانگر برتری ولایت بر نبوت است: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِفَتْحِ خَيْبَرَ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُوتُ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذَ وَ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ وَ فَضَلَ طَهُورَكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِمَا - کتاب مناقب ابن مغازلی صفحه ۱۵۶ حدیث ۱۹۸، کتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۱۳۱، کتاب مناقب و مقتل خوارزمی صفحه ۳۱۱ حدیث ۳۱۰، کتاب فراید السمطین جلد ۱ صفحه ۱۷۰ است.

جابر ابن عبدالله انصاری نقل می کند: قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِفَتْحِ خَيْبَرَ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ، موقعی که علی خیبر را فتح کرد و درو پیکرش را از جا کند و سبب شد سپاه اسلام به داخل قلعه برود و حصار و حصن را شکست پیغمبر به عنوان دستت درد نکند به علی گفت لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُوتُ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذَ وَ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ اگر آنچه را که در مقام تو می دانم بگویم مسلمین تو را همانند عیسی مسیح منتسب می کنند به حسب و نسب خدا. بعد چه می کنند؟ أَخَذَ وَ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ خاک زیر کفش تو را برمی دارند وَ فَضَلَ طَهُورَكَ يَسْتَشْفُونَ اضافه خاک بدنت را که می تکانی به عنوان شفا استفاده می کردند بهما. حالا اینجا سؤال این است که یک ترازو هست که یک کفه آن علی است و کفه دیگرش رسول الله است، این تعریفی که نبی اسلام از علی کرده یک چیز فوق العاده ای است که مقام ختمی مرتبت را تحت الشعاع قرار می دهد و علت اینکه کتابت علی سوای کتابت ها بوده شاید همین است که آنچه را که به او ابلاغ شده مهم تر از آن است که به رسول خدا ابلاغ شده است.

درس سوم – وقتی که عامه مردم بین جبرائیل و دحیه ابن خلیفه کلبی نمی توانند فرق دهند تکلیف تشویش های عقاید چه می شود؟: عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ قَالَ نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِمًا فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةِ اللَّهِ وَاللَّهِمَّ وَالْ مَنْ وَالَاةَ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَ اخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ قَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ فِي جَنْبِي شَابٌّ حَسَنُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرِّيحِ قَالَ لِي يَا عُمَرُ لَقَدْ عَقَدَ رَسُولُ اللَّهِ عَقْدًا لَا يَحِلُّهُ إِلَّا الْمُتَنَافِقُ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِي فَقَالَ نَعَمْ يَا عُمَرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ، لَكِنَّهُ جَبْرَائِيلُ أَرَادَ أَنْ يُؤَكِّدَ عَلَيْكُمْ مَا قُلْتُهُ فِي عَلِيٍّ - کتاب ینابیع الموده جلد ۲ باب ۵۶ صفحه ۲۸۵، کتاب موده القربی موده پنجم حدیث ۴ چاپ نجف است.

ناقل عمر ابن الخطاب جانشین دوم رسول الله است، قَالَ نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا عَلِمًا پیغمبر علی را عَلَم قرار داد یعنی

فانوس کنار دریای انسان‌ها. فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ او را برد بالا تا جایی که گفت ولیّ هر کسی من هستم علی ولیّ اوست. دعا کرد: اَللّٰهُمَّ وَاِلَ مَنْ وَاَلَاةُ خَدَايَا وَلَايَتِ كُنْ بِرَآنِكَ عَلٰی رَا بِه وَلَايَتِ مٰی پَذِیْرِدْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةُ وَ دَشْمَنِی كُنْ بِا دَشْمَنِی عَلٰی وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ نَابُودْ كُنْ دَشْمَنْش رَا وَ پِیْرُوزْ كُنْ دُوسْتَش رَا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ شَهِیْدٌ عَلَیْهِمْ. حالا عمر ابن الخطاب چه می‌گوید؟ می‌گوید یا رَسُولُ اللّٰهِ كَانَ فِیْ جَنْبِیْ شَابٌّ حَسَنُ الْوَجْهِ طَیِّبُ الرِّیْحِ قَالَ لِیْ یَا عُمَرُ كُفْتُ یَكْ نَفَرٌ كُنَارٌ مِنْ بُوْدٍ خُوشْكَلٌ مُّشْكَلٌ اَیْنُ كِهْ مِیْ گُویَنْدِ خُوشْكَلٌ مُّشْكَلٌ، عبارت عامه است یعنی از زیادی خوشگلی برای او مشکل ایجاد می‌شود و که یک بوی خوشی هم می‌داد و یک عطر خاصی داشت، به من گفت كه لَقَدْ عَقَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَقْدًا لَا یَحِلُّهُ اِلَّا الْمُتَافِقُ پیغمبر گره زده به نام علی برای مسلمین یک انعقادی كه هر كس به آن پشت كند، منافق است. تا اینجا اعتراف حضرت آقای عمر است به نفع علی با اسناد ذكر شده، كه اینجا باز تاریخ سؤال می‌كند كه چطور پیش شما جبرائیل نشسته بود و به شما گفت در حقّ علی هر كس مخالفت با او بكند منافق است. منافق یعنی دو چهره یعنی دیروز در غدیر بیعت كریدید و امروز بعد از شهادت نبوی رفتید و برای خودتان امیر تراشیدید. فَأَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ بِيَدِيْ پیغمبر دست عمر را گرفت فَقَالَ نَعَمْ یَا عُمَرُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ وُلْدِ اَدَمَ، گفت این آدمیزاد نبود لَكِنَّهُ جَبْرَائِیْلُ اَرَادَ اَنْ یُّوَكِّدَ عَلَیْكُمْ مَا قُلْتُمْ فِیْ عَلِیِّ اَیْنُ جَبْرَائِیْلُ بُوْدَه وَ دَرِ حَقِّ عَلِیِّ خُوَاسْتَه تُو رَا نَصِیْحَتِ وَ وَصِیَّتِ كُنْد، راهنمایی و اتمام حجت كند. حالا اینجا باز مشکل سر همین است كه مثلاً جناب آقای عمر از این به بعد هر وقت دحیه را می‌دید بخاطر حرف پیغمبر شك داشت كه این یك شهروند معمولی مدینه است یا جبرائیل است، وقتی اینطوری باشد بعد هر حرفی كه دحیه ابن خلیفه كلبی بزند جمع یا عمر یا دیگران حمل بر وحی می‌كنند و می‌گویند این جبرائیل است و حرفش مستند است.

(فایل صوتی ۶۲۳۶ - درس سوم) اعتراف به پیوندهای ناگسستنی كه بنیاد اسلام را تخریب می‌كند. كتاب ینابیع المودة است، كلاً از آغازش كه الآن شروع كریدیم در این درس جلد چهارم بُوْدَه، ایضاً مستند مورد انتخاب صاحب این كتاب، كتاب مودة القربی صفحه ۱۸ است. عمر ابن الخطاب خلیفه دوم رسول اللّٰه رضی اللّٰه عنه می‌گوید: نَصَبَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلِیًّا عَلَمًا پیغمبر علی را عَلَمْ كرد. می‌گوید كه فلانی را عَلَمْ كردند تا چه بشود. حالا علی را عَلَمْ كرده تا پیغمبر اسلام را بگسترانند. یعنی اگر علی نبود پرچمی برای اسلام نبود. می‌گوید این عَلَمْ چیست؟ به واقعه غدیر اشاره می‌كند كه پیغمبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلِیْ مَوْلَاةً هر كس كه من رئیس او هستم علی رئیس اوست، اَللّٰهُمَّ وَاِلَ مَنْ وَاَلَاةُ خَدَايَا وَلَايَتِ رَا بِرَآنِكَ عَلٰی رَا بِه وَلَايَتِ مٰی پَذِیْرِدْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةُ دَشْمَنِی عَلٰی وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ پست كن فرومایه كن كسی كه با علی در جنگ است وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ او را یاری كن اَللّٰهُمَّ اَنْتَ شَهِیْدٌ عَلَیْهِمْ خَدَايَا گواه باش. حالا ادامه بحثش خیلی زیباست. ببینید این كه عرض می‌كنم این كتاب از الغدیر یا از كتاب شب‌های پیشاور مهمتر است، كه سلطان الواعظین شیرازی به پاکستان رفته بود و در آنجا با علمای بزرگ سنّی مباحثه، مناظره و محاجه می‌كرد بعد بزرگان اهل سنّت را شیعه كرد. حالا یك ایالت مستقل در پاکستان هست كه مال شیعیان است و یا علامه امینی او هم از اهل سنت جمع‌آوری كرده منتهای مراتب این خوبیش این است كه خود نویسنده، سنّی است حنفی مذهب است. علامه امینی هم كتابش را كه چاپ كرد برای حكام عرب

فرستاد، امرای عرب که سنی هستند آنها از کتاب تجلیل کردند چون از خودشان بود دیگر، ولی تفاوتش همین است که علامه امینی شیعه بود و این سنی است، یعنی هر چه این می گوید دو قبضه است. قَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ يَا رَسُولَ اللَّهِ عمر گفت که یا رسول الله کنار من یک جوانی ایستاده بود كَانَ فِي جَنْبِي شَابٌّ حُسْنُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرَّيْحِ یک جوان خوشگل مشگل کنار من ایستاده بود، صورتش قشنگ بود و بوی خوشی هم می داد، عطر و ادکلن ماوراء زده بود. این چه کسی بود؟ قَالَ لِي يَا عُمَرُ لَقَدْ عَقَدَ رَسُولُ اللَّهِ عَقْدًا لَا يَحُلُّهُ إِلَّا مُنَافِقٌ پیغمبر فرمود آمد بین من و علی عقد کرد؛ صیغه اخوت. گفت این جبرائیل بوده حالا به قیافه آن شهروند مدینه ای درنیامده بود که او را بشناسند. پیغمبر گفت درباره علی تأکید کرد یعنی من را به علی دوخت. خب وقتی عمر ابن الخطاب راوی حدیث است بعد هم با مستندات پیروان عمر به دست آمده، همانطور که قبلاً گفتم چطور می شود که علی در سه محور محکوم و مطرود می شود؟ یکی در وصایت و یکی در کتابت و یکی هم در شهادت برای آن سرزمین فدک که پیغمبر به دخترش هدیه داده بود. در هر سه طرد شد یعنی اینجا عمر اذعان می کند که پیغمبر گفت این عقد گشوده نمی شود. عقد یعنی گره یعنی پیغمبر و علی بهم گره خوردند. عقد ازدواج هم همین است یعنی یک پسر و دختر که بیگانه هستند با خطبه ای که می خوانند بهم گره می خورند و زن و شوهر می شوند.

درس چهارم - پاسخی اسکاتی به تشنه ردیابی های آخرتی: سَأَلْتُ النَّبِيَّ أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ أَنَا فَاعِلٌ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيَّنَ أَطْلُبُكَ؟ قَالَ أَطْلُبُنِي أَوَّلَ مَا تَطْلُبُنِي عَلَى الصَّرَاطِ - ترمذی، محمد ابن عیسی، کتاب سنن الترمذی جلد ۴ صفحه ۶۲۱ حدیث ۲۴۳۳ است.

انس ابن مالک نقل می کند و می گوید که گفتم یا رسول الله من را شفاعت می کنی؟ سَأَلْتُ النَّبِيَّ أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ گفتم که سرپل صراط در حشر و نشر، رستاخیز و موازین مرا کمک می کنی؟ شفاعت یعنی کمک کردن، شفع یعنی جفت شدن. شفع و وتر؛ وتر تک است، تنه است، فرد است و شفع، زوج است. فَقَالَ أَنَا فَاعِلٌ پیغمبر گفت من شفاعت می کنم. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيَّنَ أَطْلُبُكَ؟ چقدر جالب است؛ گفت ای پیغمبر خب من کجا تو را پیدا کنم؟ این نشان می دهد که باور نمی کند. انس ابن مالک که خدمتکار پیغمبر بود یک طوری با یک ادبیات انکاری حرف می زند؛ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيَّنَ أَطْلُبُكَ؟ گفت من کجا تو را پیدا کنم؟ قَالَ أَطْلُبُنِي أَوَّلَ مَا تَطْلُبُنِي عَلَى الصَّرَاطِ ببین جواب چقدر قشنگ است؛ نخود سیاه می گویی، نمی دانم! جاده خاکی می گویی، نمی دانم! جواب اسکاتی می گوید، نمی دانم! می گوید که دنبال من بیا هر جا که من را پیدا کردی من شفاعت تو را می کنم، مرا طلب کن نخستین جایی که مرا می جویی. خب نخستین جا کجاست؟ یک آدرس دقیقی نداده یعنی وارد محشر می شوی مرا می بینی بگو من را شفا کن. این آدرس دادن به گونه ای است که انسان سرش را بیندازد پایین و راهش را بگیرد، پاسخ جامع و کاملی نیست؛ أَطْلُبُنِي أَوَّلَ مَا تَطْلُبُنِي دنبال من بیا اول جایی که من را پیدا می کنی. آدرس ناخواناست و نام و نشان غیر قابل تعقیب است!

درس پنجم - آنکه ابواب اجابتی را می گشاید به داد فرزند خودش نمی رسد: قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّا لَنْ نُعْنِيَ عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ثُمَّ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَيَحْزُنُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ - کتاب السیره الحلبیه از علی ابن ابراهیم حلبی جلد ۳ صفحه ۴۳۴ است.

پیغمبر پسری به نام ابراهیم داشت که در سن چند سالگی از دنیا رفت. پیغمبر خطاب به او کرد و گفت: قَالَ يَا اِبْرَاهِيمُ اِنَّا لَنْ نُّغْنِيَ عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اَي ابراهیم داری می میری من هم نمی توانم کاری بکنم. بیمار هستی نمی توانم تو را شفا بدهم. پس این مسئله شفاعت و وساطت چیست؟ پیامبر آن روز نتوانست کاری بکند و اعتراف کرد، بعد طرف می رود مدینه کنار قبر پیغمبر و حاجت می گیرد؟ این مثل همان اَرْنِی ابراهیم است؛ نقد را نشان می دهد نسیه مال خودت است. حالا نقدی که در تاریخ ثبت شده این است اِنَّا لَنْ نُّغْنِيَ عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از دست من کاری ساخته نیست! بعد این طب النَّبِی که الان هست یعنی نسخه های پیغمبر برای شفا و عافیت و بهبود امراض پس چیست؟ ثُمَّ ذَرَفْتُ عَيْنَاهُ پس پیغمبر گریه کرد وَ قَالَ اِنَّا بِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ گفت ای ابراهیم ما محزون هستیم تَبْکِی الْعِیْنُ از چشمان ما اشک می آید، وَ یَحْزُنُ الْقَلْبُ محزون است افسرده شده بی تاب شده قلبمان. وَ لَا نَقُولُ مَا یُسْخِطُ الرَّبَّ چیزی نمی گوئیم که خدا عصبانی بشود. خب دیگر چه می خواهد بگوید؟ پیغمبر بر اساس اسماء اعظم تکیه اش به خداست، یکی از اسماء اعظم شافی است هُوَ الشَّافِی. هُوَ الْحَیّ این عملاً وقتی که گریه می کند یا می گوید کاری از دست من ساخته نیست این برمی گردد به خود خدا، نشانه می رود به او و مرجع اشاره به اوست. یعنی پشتوانه نداشتم که برای کاری بکنم، تکیه گاه نداشتم که نجات بدهم و توکل هم چرت و پرت! این مسئله خیلی مهم است که پیغمبر اعتراف می کند اِنَّا لَنْ نُّغْنِيَ عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا.

ظهور باب منتظران ۵۳۱۱ - فایل صوتی ۶۱۴۰ - درس اول - رفع ذکر به چه معناست؟ بر طرف کردن می باشد و یا بالا بردن؟: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - آیه ۴ سوره انشراح است.

وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ مرتفع کردیم برای تو دعا را. حالا این مرتفع کردیم؛ گاهی وقت ها می گوید که این مشکل مرتفع شد، گاهی وقت ها هم می گویند که این خانه را رفیع بساز یعنی بالا. حالا برای پیامبر اگر به معنای مرتفع باشد که نشد یعنی ذکر که رسالت و وحی اش هست، کتابش، سنّت و سیره اش هست، اصحابش، انصار و حواریونش هست، اینها در مواضع گذشته خودشان لجاجت و پایداری داشتند و از برخوردشان با پیغمبر در همه جا هم مشخص بود؛ آن توطئه اولیه و بعد پشت کردن به غدیر و بعد سم دادن به رسول و بعد ممانعت از وصیت نوشتن، همه اینها نشان می دهد که چیزی مرتفع نشده یعنی ابتلائی که می آمده. شاید رفع به معنای اعتصام باشد یعنی عصمت، ولی اگر رفع به معنای بالا بردن باشد که بالا بردن، در کتاب متجلی است، کتاب وقتی که اینطوری در آمد چگونه می خواهد که صدای حق طلبانه را به جهانیان طی سال های مدید بدهد؟

درس دوم این فایل با موضوع ای کاش با پیامبر دوستی می کردم به علت باز خوان به درس دوم ۴۳۲۴ ملحق گردید.
درس سوم - موعد قیامت را بطور اسکاتی و سفسطه ای بیان می کند زیرا خودش در تردید می باشد: اِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ اَکَادُ اُخْفِیْهَا لِتُجْزَىٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰی - سوره طه آیه ۱۵ است.

اِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ قِیَامَتٌ می آید اَکَادُ اُخْفِیْهَا لِتُجْزَىٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰی. قیامت می آید، اگر یادتان باشد پیغمبر در مباحثی گفته بود که اَنَا وَ السَّاعَةُ کَهَاتَیْنِ من و ساعت مثل دوتا انگشت هستیم که باهم شروع کردیم و باهم به اتمام می رسانیم، ولی پیغمبر از دنیا رفت و قیامت نشد، جانشینانش رفتند و قیامت نشد، بعد غیبت کبری شد و قیامت

نشد، اینها باعث می شود که جوینده به حقایقی برسد که برای دین و مذهب خوشایند نیست.

درس چهارم - قتل و غارت نصیبی برای مردم که ممنوع گردید: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ - **سوره توبه آیه ۲۹ است.**

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بَكُشِيدِ كَسَانِي را که ایمان نمی آورند. زنده باد به این آزادی بیان که در اسلام موج می زند قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. حالا یک بحثی هست که می گوید: يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَّشَاءُ چند جا این را گفته است یا در نسخه های بسیاری داشتیم که خدای زمین به پیغمبر می گفت که هَلْ نَزَن، من هر کس را بخواهم هدایت می کنم و هر کس را نخواهم هدایت نمی کنم. خب وقتی که هدایت دست خداست پس چه کسی را می خواهی بکُشی؟ به چه جرمی؟ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ابراهیم با آن عظمتش که رأس الانبیاء بود نتوانست به آخرت ایمان بیاورد و گفت اَرِنِي نشان بده، یعنی فرشته وحی را باور نکرد، شاید ابراهیم جبرائیل، روح الامین و روح القدس را در آشکال مختلف می دید که پیغمبر در دحیة ابن خلیفه کلبی می دید. این فرمان به کشتن که از روز اول آغاز شد که پیغمبر شمشیر علی را بلند کرد و گفت بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلْكُمْ مَبْعُوثٌ شَدْمٌ تا شما را بکُشم، حالا اینجا هم این آیه در ردیف همان است که به مجاهدین در جبهه های جنگ فرمان می دهد که بکُشید هر کس ایمان نمی آورد. حالا یک کسی نیست که بگوید بابا من می خواهم ایمان بیاورم اما او قبول نمی کند، مثل آدم که گفت چهل سال قبل از اینکه من به اینجا بیایم رقم خورده بود که من باید به این شجره ممنوعه دست بزنم، یا به خود شیطان که در یک جایی داشتیم خود شیطان گفت اگر خدا می خواست من هدایت می شدم ولی خدا اسباب و ابزار اغواگری را به شیطان داد.

(فایل صوتی ۶۹۸۷ - درس دوم) خدای حکیم چگونه به این قانون فرمان می دهد؟. سوره توبه آیه ۲۹ است. قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ بکُشید هر کس را که به الله ایمان نمی آورد و آخرت را که صندوق ذخیره دین است، قلک دین است، عابر بانک دین است، هر جا که کم می آورد حواله می دهد به آخرت، بکُشید! تاریخ زنده پویا و گویا از الله سوال می کند: آیا تو حکیمی که یکی از اسامی تو حکیم است؟ حکیم خلق می کند که بکُشد؟ کوزه گر کوزه می سازد از کوزه هاش حفاظت می کند که ترک نخورد، از دست کسی نیفتد نشکنند، یعنی تو جربزه ات از کوزه گر، کوزه ساز، کوزه فروش کمتر است؟ آیا غیرت خدایی تو این است؟ چرا خلق می کنی؟ تو که می دانی اینها می خواهند تو را قبول نکنند! امروز عقلانیت، الله را محاکمه می کند، خود دین گفته با عقلانیت جلو بروید، این صافی دین است از طریق فقه که می گوید هر چیزی را که عقل تأیید کرد دین تأیید می کند. آیا عقل می پذیرد؟ تو که می گویی از قبل من ردیف کردم که چه کسی به بهشت برود و چه کسی به جهنم برود! چرا جهنمی ها را خلق می کنی که بدهی آنها را بکُشند؟ بعد اگر تو را عبادت نکنند از پادشاهی تو کم می شود؟ اصلاً این سبک کردن الله است. یک مشت خاک ریزه که اسمش شده انسان، اگر عبادتش نکنند می گوید بکُشید. آیا ظرفیت تو همین است؟ مردم عادی که اینطوری هستند! فرق تو با حگام چیست؟ آنها مخالفینشان را می کُشند، تو هم می کُشی؟ در حقیقت تو به آنها دستور می دهی که بکُشند، چون سر رشته در دست توست، همه چیز را تو رقم زدی!

ظهور یاب منتظران ۵۳۱۲ - فایل صوتی ۶۱۴۱ - درس اول - متکبر و جبار را چه کسی آفریده و ساپورتش

می کند؟: کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ - سوره غافر آیه ۳۵ تا ۴۰ است.

می گوید همان کارهایی را که تا حالا خدایی خدا انجام می شده همچنان طبع قلب هم دست اوست. طبع یک بُعدش به طبیعت برمی گردد همان که گفت یهدی و یضل، می گوید که ما اراده می کنیم طبیعت انسان را حیوانی می کنیم، بعد تبدیل به چه می شود؟ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ می شود تکبرمدار و جبارمنش! این دوتا عنوان از اسماء ایزدایی خداست، متکبر و جبار در سوره حشر آمده است اما اینجا می گوید که رسماً مسئولیتش را برعهده گرفته که کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

درس دوم - قرض دادن با انعقاد مسائل تهییجی و تحریکی موجب هدم میادین اعتقادی و وجدانی می شود:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - سوره بقره آیه ۲۴۵ است.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا کیست که به خدا قرض بدهد؟ ببینید برای اینکه یک بیت المالی احیا بشود، چقدر از خدایی که خودشان ساخته اند مایه می گذارند؛ مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا، یعنی این خدا آنقدر بدبخت و بیچاره است که نگاه به دست تو می کند مثلاً پنجاه میلیون یا صد میلیون می خواهی به یک نفر وام بدهی. مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا قرض حسن، یعنی چه؟ یعنی آن پولی که می گیری قرض گرفتی با برکت باشد با منت و سرافکندگی و آزار و اذیت نباشد، فَيُضَاعِفَهُ لَهُ، پس ما اضافه می کنیم برای او، برای کسی که قرض داده است. فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً، به او خیلی می دهیم. چه به او می دهی؟ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. چقدر صندوق قرض الحسنه ورشکست شد؟ ها؟ چقدر افراد خیری که قرض دادند و نتوانستند پول را برگردانند؟ آن وقت خدا چطوری می گوید فَيُضَاعِفَهُ لَهُ تو ده میلیون دادی پنجاه میلیونش را برمی گردانم؟ أَضْعَافًا كَثِيرَةً چقدر می خواهی بر این پول زیاد بکنی؟ یعنی این پول در صدی را که می گیرد، ربا را می گویم، یعنی می گوید تو ربا از من بگیر. جالب است ها! ربای بنده با بنده بد است ولی ربای خدا با بنده خوب است! فَيُضَاعِفَهُ یک چیزی روی آن می گذارم؛ اسکونت، لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً خیلی خیلی روی آن می گذارم، پس چرا الان صف گرفتارانی که تا دیروز به دیگران وام می دادند فی سبیلِ اللَّهِ می دادند الان خودشان در صف بگیرها شدند؟ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ خدا می گیرد و باز می کند. این يَقْبِضُ، قبض است و اشاره به همان يُقرِضُ اللَّهُ است یعنی شما پول قرضی را به دست خدا می دهید و یَبْسُطُ هم برمی گردد به همین وعده هایی که داده؛ فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً حالا ممکن است که بگویند این مربوط به بهشت است، وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، اگر مال بهشت است پس تمام آیات و احادیث و روایاتی که می گویند نیمه اول پاداش ها، جزا و کیفرهایی که در اینجا هست و نصفش هم آن طرف است، خب اینجا را نشان بده! چطور شد اینجا جهنم می شود و حد را برای کسی جاری می کنی، پس چرا نمی گویی گناه کردی روز قیامت به جهنم می روی؟ پس تو خودت چرا اجرای حد می کنی؟ متشرع را می گویم، شارع را می گویم؛ یک بام و دو هوا. در بدی ها کفار اینجا اعمال می شود و در خوبی ها می رود برای جایگاه دیگر.

درس سوم – وقتی که موجودی شرارت است چه انتظاری از خیر می‌رود؟: اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لَانْفُسِكُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ لَيَسُوُْٓٔوْا وُجُوْهَكُمْ – سوره اسراء آیه ۷ تا ۱۷ است.

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لَانْفُسِكُمْ اگر خوب باشید به خودتان خوبی کردید. اِنْ اَحْسَنْتُمْ گاهی وقت‌ها قبلاً در جلسه قرائت قرآن می‌گفتند، یکی می‌خواند همه آنها می‌گفتند اَحْسَنْتُمْ حالا این همان را می‌گوید. اَحْسَنْتُمْ دوباره تکرار شده اَحْسَنْتُمْ لَانْفُسِكُمْ یعنی تو کار خوب می‌کنی به خودت برمی‌گردد. خب ما اینجا سؤال مان این است که نفس ما برپایه طغیان و خودخواهی است اِنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، این چطوری می‌تواند اَحْسَنْتُمْ بشود؟ آن هم اَحْسَنْتُمْ دو قبضه دو دفعه تکرار کنی؟ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا اگر بد کردی، هیچی! یعنی فَلَهَا باز به اَنْفُسِكُمْ برمی‌گردد؛ یعنی بد کردی به خودت بد می‌کنی؟ چاه مکن بهر کسی اول خودت بعداً کسی؟ ها! این است؟ اینجا اَسَاْتُمْ حاکم است یعنی قضای سوء، سوء القضاء. وقتی که حکومت در دست اسماء ایدایی و جبارانه است شما چطور توقع داری که اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لَانْفُسِكُمْ بشود؟ فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ لَيَسُوُْٓٔوْا وُجُوْهَكُمْ باز رفت در آخرت؛

شارع به جفنگ آمد

هر جا قافیه تنگ آمد

چون تاریخ از اینها پرسیده، مال الان نیست که من آن را آوردم و کشفش کردم، نه! همیشه تاریخ از طریق وجدان در درونشان سؤال می‌کند و از برون هم امت‌هایشان سؤال می‌کنند، می‌گویند خب ما چطور خوب باشیم و برای خودمان خوبی کنیم در حالی که ساختار ما سوء است؟ فَلَهَا! فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ لَيَسُوُْٓٔوْا وُجُوْهَكُمْ اینجا شاید هم به سیاهی بخورد یعنی صورت‌هایشان بدگل می‌شود، خب تو همین جا مردم را بدگل آفریدی دیگر نیاز نیست فردا را نشان بدهی! یارو وقتی که به خود می‌آید باید ده تا عمل جراحی روی خودش بکند، خب تو از روز اول دستت شکسته بود؟ خلق کردی باید یک خلق درست حسابی می‌کردی پس برای چه گفتی لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ؟ ها؟ این چه احسن تقویمی است که همه در خرابی‌ترین وضعیت بیمارستان‌ها می‌خواهند بروند شکم عمل کنند، دماغ عمل کنند؟ چرا؟ چرا بشر را متحیر آفریدی؟ مَلِكُ الْمَوْتِ دم خانه آنها چمباتمه زده بعد طرف فیلس هوای هندوستان کرده. خب این هم مجبور است این هم تقصیر ندارد این در آینه نگاه می‌کند خودش را می‌بیند خودش را نمی‌بیند بلکه خالق را می‌بیند که از خودش تعریف کرده لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ.

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۳ – فایل صوتی ۶۱۴۲ – درس اول این فایل با موضوع بخشش و عدم ناامیدی به علت بازخوان به نسخه ۲۰ درس ۲ به تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۹۰ ملحق گردید.

درس دوم – شر، تمامیت موجودی آدمی است؛ فتنه‌گاه غیبت آبشخور زشتی‌ها می‌باشد: كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوْكُمْ بِالْسَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَاِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ – سوره انبیاء آیه ۳۵ است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةُ الْمَوْتِ همه می‌میرند. حالا این هم که می‌گویند خضر پنج هزار سال است که زنده است، من چه می‌دانم! تو دیدی؟ ها؟ تو خضر را دیدی؟ خود ادبیات دینی می‌گوید اَلْعُهْدَةُ عَلٰی الرَّاٰیِ بِنَابِرٍ اَنْجَحَ رَوَايَتِ شَدَه. چه کسی خضر را دیده است؟ می‌گویند پنج هزار سال عمر کرده، عزرائیل یا زورش به او نرسیده یا با او موش و گربه بازی، قایم موشک بازی کرده! كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوْكُمْ بِالْسَّرِّ شما را در بلا به شرارت می‌اندازیم. این نَبَلُوْكُمْ را هم

گفته‌اند آزمایش است و هم از بلا می‌آید. آزمایش، همان بلاست دیگر! می‌گویند که طلافروش وقتی که می‌خواهد عیار طلا را یا درست بودن و قلبی بودن آن را به دست بیاورد آن را در تیزاب (اسید) می‌کند. حالا این اسید ما چیست؟ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (آیه ۱۵۵ بقره) شما را در بلا می‌اندازیم به وسیله گرسنگی، نداری و بیماری. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ خَبِيرٌ کجاست؟ آیا خیر وجود دارد؟ یعنی آیا بلا و خیر اصلاً همسویی دارند و هم‌خانه می‌شوند؟ بلا مال شر است، خیر که بلا ندارد. می‌گوید الهی بلا نبینی یعنی خیر ببینی. ببین اینجا، هم اسم فتنه را آورده و هم بلا را آورده وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ با فتنه شما را له و لورده می‌کنیم. با سند درآوردیم که یکی از اسماء ایزایی خدا مفتن است یعنی فتنه‌گر و یکی هم سازنده، اداره کننده، هدایت کننده و آورنده شر است. اینجا چه بود؟ دارالاشرار بود، پس دهر شر است بعد عصبانی می‌شوی لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ، ببین چقدر قشنگ اینطوری زیگزاکی می‌زنی می‌رود روی حقیقت. پس شر، دهر است و دهر هم خداست. وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ یعنی این کوزه‌گر قهار جبار مکار مفتن، دائماً کوزه می‌سازد خرابش می‌کند خاکش می‌کند و دوباره گل، آتش و دوباره کوزه می‌سازد و بعد می‌گوید که ما شما را عبث نیافریدیم؛ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا (آیه ۱۱۵ مؤمنون)، شما را الکی آفریده‌ایم؟ پس دیگر الکی چیست، خودت داری در قرآن می‌گویی وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ دُنْيَا یعنی مسخره، بازی‌های چرند!

درس سوم - آیا نعمتی وجود دارد که به شماره در آید؟: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ - سوره نحل آیه ۱۸ است.

اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شماره کنید لَا تُحْصُوهَا، قشنگ گفته‌ها! یعنی چیزی اصلاً نیست که بخواهیم بشماریم لَا تُحْصُوهَا نمی‌توانید بشمارید، می‌گوید در این خانه پر از طلا، پول و ارز است بگردید وقتی که گشتید و گیر آوردید بیاید حالا به حساب و کتاب برسیم، همه گشتند پیدا نکردند بعد آن رئیس می‌گوید خب حالا بیاید بشمارید، آخر چیزی نیست که بشماریم. وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، آیا نعمت وجود دارد؟ ها؟ یعنی ما اسم نعمت را باید نعمت بگذاریم، ها؟ همین مسئله فقر؛ در فرهنگ دینی، هم از آن تجلیل و تکریم شده و هم از آن تنقید شده است. یک بار هم در بحث‌ها به شما گفتم که می‌گوید فقر پدر درمی‌آورد، عقل را از بین می‌برد، شخصیت انسانی را نابود می‌کند، آدمی را بی‌دین می‌کند و وادار به جنایت می‌کند، از اینطرف بدی‌هایش را می‌گوید و از آنطرف هم می‌گوید طوبی لِلْفُقَرَاءِ زنده باد فقیران. پیغمبر مجبور بوده تعریف کند که اهالی مسجد، اصحاب صُفَّه، آنجا نشسته‌اند، نه خانه دارند و نه زندگی، در مسجد می‌خورند می‌خوابند ادرار می‌کنند، نماز می‌خوانند، عبادت می‌کنند، برای این که آنها دلشان نشکند و نگویند همه اهل شهر خانه دارند ما نداریم، زندگی دارند ما نداریم، می‌گوید که الْفَقْرُ فَخْرٌ نداری افتخار من است. یا رسول الله! اگر افتخار است پس چرا اینقدر جنگیدی؟ برای اینکه خزانه‌ها را پر کنی؟ ها؟ عیسی نه جنگید و نه خزینه پر کرد. پیامبر قانون جهاد را وضع کرد یعنی بروید به اینطرف و آنطرف حمله کنید منابع و منافع را بیاورید بیت‌المال را پر کنید، البته خود پیغمبر استفاده شخصی نکردها! ما او را از این آلودگی‌ها مبرا می‌دانیم اما آن که بالاتر از پیغمبر است برای ما مهم است که اصل دین است. وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

می گوید خدا بخشنده و مهربان است، باگذشت و بنده نواز است، خب این باید نعمت بدهد، آیا داده؟ این الآن دارد ما را مسخره می کند. یکی از اسماء ایزایی خدا چیست؟ **إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ** (آیه ۳۸ سوره هود) در جایی دیگر هم می گوید **مُسْتَهْزَءٌ**؛ الله **يَسْتَهْزِئُ** یکی از اسامی ایزایی مستهزه است، خدا مسخره می کند البته این خدای درست شده به وسیله ادیان ها و الا اصلاً شأن و منزلت رب الارباب و گرداننده آفرینش، اجل از این است که ما بیاییم این حرف ها را به او نسبت بدهیم، اصلاً او را نمی شناسیم. خدای زمین حد و مرز و قد و قواره اش را شناختیم، پس براساس غفران و بخشش، نعمت می آید، اینقدر هم زیاد است که **لَا تَعْدُوا** نمی توانید بشمارید.

(فایل صوتی ۷۰۱۳ - درس چهارم) آنقدر نعمت ریخته توی خانه ها که نمی توانید آن را جمع کنید! سوره نحل آیه ۱۸ است. **وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ** اگر بخواهید نعمت ها را جمع و جور کنید به محاسبه بیاورید نمی توانید و اگر نعمت های خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آنها را به محاسبه درآورید، خداوند بخشنده و مهربان است. این سند است، سند قرآنی است در اینکه خدا غفور است و رحیم. غفور و رحیم هم یک زندگی ایده آل را می طلبد که در آن مریضی، فقر و ناامنی نباشد. بعد معارضش یک عالمه آیه است، یعنی این سند است و ثبتش لحظه به لحظه زندگی انسان ها است، که این آیه خطاب به بشریت می کند. آیا شما نعمت دیده اید که حالا نشود آمارش را به دست گرفت؟ آیا شما در زندگی لطف خدا را مشاهده کردید؟ **لَا تُحْصَوْهَا** قابل شمارش نیست. حالا برعکسش هست؛ آنقدر می زند که قابل شمارش نیست. واحدهای موجود در این مقوله آنقدر گسترده است که نمی توان آن را برشمرد. همیشه شعار قرآن گسترده تر از عملش است، در اجاریات، خدای زمین نمی تواند آنچه را که در قرآن گفته اند عمل کند، متشرعین مجبور می شوند که بیایند و ماستمالی کنند، برای **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** (۶۰ غافر) بگویند که اگر نان حلال می خوردید استجابت داشتید، اگر آدم خوبی بودید استجابت داشتید. خب مگر خود خدا نمی توانست اعلام کند که **أَدْعُونِي بِشَرْطِهَا وَشُرُوطِهَا أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟**

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۴ - فایل صوتی ۶۱۴۳ - درس اول - هلاک کننده اهل زمین اوست و نقش ها را خودش تعیین می کند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - سوره منافقون آیه ۹ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ای کسانی که ایمان آوردید هلاک نکند (سرگرم نکند) شما را مالتان و فرزندانان از ذکر خدا. یعنی ذکر خدا مانع از هلاکت می شود، سرتان را به مال و خانواده گرم نکنید. درست؟ خب، ابی عبدالله الگو، اسوه و بزرگ ماست، تابلوی هدایتی و ارشادی ماست، جامع اذکار شرق و غرب عالم بود، چه شد؟ چرا هلاکش کردی؟ **لَا تُلْهِكُمْ** را بچسبان به **ذِكْرِ اللَّهِ**. **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** هر کس که به دنیا مشغول بشود که هم مال در آن است و هم بچه، ضرر می کند. حالا شما بگو آن کسی که مال ندارد چطور ضرر می کند؟

درس دوم - اول گفت خواسته همه را بر آورده می کنم، بعد محدودش کرد و آن را هم نداد!! وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ - سوره شوری آیه ۲۶ است.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَوَابَ آنَهَائِي كِه مَوْن هِسْتَنْد رَا مِي دِهْد. بَبِين مَحْدُودَش كَرْد، اَوَّل چِه كُفْت؟ اَوَّل كُفْت: اَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ اَيَا كَسِي هِسْت كِه مَضْطَرَّ بَاشْد مَن دِسْتَش رَا بَكْغِرم؟ يَا اَنجايي كِه كُفْت اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُم بَار عَام بُوْد، بَدُون پِرَانْتَز بُوْد، بَدُون تَخْصِيص بُوْد، حَالَا اَيْنَجَا مِي گُوِيْد كِه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بَسِيَار خُب، هَمِيْن قَدْر هَم مَا رَا ضِي هِسْتِيْم، شَمَا بَفَرْمَايِيْد اَيَا اِيْمَان اَهْل بِيْت كَم بُوْد؟ اَعْمَال صَالِحْشَان كَم بُوْد؟ پَس چِرَا جَوَابْشَان رَا نَدَاْدِي؟ چِرَا مُوسَى اِبْن جَعْفَر مَدَام بَه هَارُون نَفْرِيْن كَرْد، اَخْرَش اَيْن نَفْرِيْن هَا رَا بَه خُودَش بَرْگَرْدَانْد وَ جَسْدَش رَا بَا غُل وَ زَنْجِيْر اَز سِيَاهْچَال بِيْرُون اَوْرْدَنْد؟ اَيْنْهَا رَا بَايْد جَوَاب بَدَهِي! وَ يَزِيْدُهُمْ مِّنْ فَضْلِه اِضَاْفَه مِي كَنْد اَز فَضْلَش، وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ، حَالَا بَا كَافِرُونَ وَ آمَنُوا مَقَايِسَه كَن؟ كَفَّار يَعْنِي قَتْلَه اَهْل بِيْت وَ آمَنُوا يَعْنِي اَهْل بِيْت. حَالَا كَدَام پِيْرُوز هِسْتَنْد؟ يَسْتَجِيبُ، اِسْتَجِيبُ، اَسْتَجِبُ، بَرَاي كَدَام يَكِي اَز اَنْهَا بُوْدَه؟ شَمَا قِضَاوَت كَن!

دَرس سُوْم اَيْن فَايِل بَا مَوْضُوع وَقْتِي قُرْآن خَوَانْدَه مِي شُود سَاكْت بَاشِيْد وَ كُوش كَنِيْد بَه عِلْت بَا زَخَوَان بَه دَرس شَشْم فَايِل ۵۹۶۸ مَلْحَق كَرْدِيْد.

دَرس چِهَارْم اَيْن فَايِل بَا مَوْضُوع حَمَايَت خُدا اَز اَزْدَوَاج بَه عِلْت بَا زَخَوَان بَه دَرس دَوَازْدَهْم فَايِل صَوْتِي ۱۲۲۱ مَلْحَق كَرْدِيْد.

دَرس پَنْجَم - جَدَال حَسَن بَا حَمَلَات خُشُوْنَت اَمِيْز وَفَق نَمِي دِهْد: وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ - سُوْرَه عَنكَبُوْت آيَه ۴۶ اسْت.

دَعْوَا نَكْن! دَعْوَا نَدَارْد، تُو دِيْن اَوْرْدِي بَرَاي چِه مِي زَنِي وَ شَمَشِيْر مِي كُشِي؟ قُرْآن مِي گُوِيْد هَا، نَه مَن! وَ لَا تُجَادِلُوا مَبَاْحْثَه نَكْنِيْد، مَنَازَعَه نَكْنِيْد، مَنَازِرَه نَكْنِيْد، مَحَاجَه نَكْنِيْد اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ مَكْر بَا خُوش اَخْلَاقِي، خُوش رُويِي؛ خُوش بَرخُورْد بَاشِيْد. حَالَا اِي مَتَشَرَع تُو رَا بَه وَجْدَانَت قِسْم اَيْن آيَه بَا اَن شَعَارِ پِيْغَمْبَر؛ بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلْكُمْ وَفَق مِي دِهْد؟ هَا؟ وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اَهْل كِتَاب كِيْسْت؟ مَسِيْحِي، يَهُودِي، زَرْتَشْتِي وَ حَنِيْفِيَه كِه مَرْكَزْشَان حِجَاز بُوْد يَعْنِي پِيْرَوَان اِبْرَاهِيْم خَلِيْل، بَه اَيْنْهَا حَمْلَه مِي شُد حَمْلَه مِي كَرْدَنْد وَ مِي كُشْتَنْد، اَكْر تَسْلِيْم مِي شَدَنْد مَالِيَاَت سَنَكِيْن (جَزِيَه) بَايْد مِي دَاْدَنْد. هَمَان خِيْبَرِي كِه عَلِي رَفْت دَرَش رَا كَنْد هَمَه يَهُودِي بُوْدَنْد. وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ. بَا زَهْم قُرْآن اسْت مِي گُوِيْد قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا بَا مَرْدَم بَا كُفْتَار خُوب حَرْف بَزْنِيْد، نَه بَا سِيْلِي زَدَنْ، نَه بَا تَهْدِيْد كَرْدَنْ، نَه بَا شَكْنَجَه كَرْدَنْ. عَلِي خُوش اَخْلَاق اسْت بَه اَيْن جَرْم نَبَايْد بِيَايْد جَاي پِيْغَمْبَر بَنَشِيْنْد وَ لِي حَضْرَت خَلِيْفَه دُوْم بَد اَخْلَاق، اَخْمُو، خُشْن وَ عَصْبِي مَزَاج اسْت اَيْن بَايْد بِيَايْد وَ حَكُومَت كَنْد.

(فَايِل صَوْتِي ۶۷۰۱ - دَرس اَوَّل) مَجَادَلَه نِيْكُورَا هَم دَاْنَسْتِيْم! سُوْرَه عَنكَبُوْت آيَه ۴۶ اسْت. وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ جَدَال نَكْنِيْد. مَجَادَلَه بَعْد اَز مَنَازِرَه وَ مَبَاْحْثَه وَ مَحَاجَه اسْت. مَنَازِرَه؛ نَظَر مِي دِهِي. مَبَاْحْثَه؛ بَحْث مِي كَنِي رُوي نَظَرَات خُودَت. مَحَاجَه؛ اَحْتِجَاج مِي كَنِي، دَلَايِل وَ بَرَاهِيْن رَا بَه رَقْبَا وَ مَخَالَفِيْن عَرْضَه مِي دَارِي. جَدَال، اَخْرَقْضِيَه اسْت؛ دَسْت بَه يِقَه شَدَنْ. وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ يَعْنِي وَقْتِي مَبَاْحْثَه، مَنَازِرَه وَ مَحَاجَه اَثَرِي نَكْرَد نُوْبَت بَه جَدَال مِي رَسْد. جَدَال؛ دَعْوَاَسْت، لَكْد پَرَاكْنِي وَ مَشْت زَنِي اسْت، مِي گُوِيْد وَقْتِي بَه

اینجا رسیدی به احسن وجه باش. یعنی وقتی زیر بار استدلالات تو نمی‌رود شمشیر نکش، شلاق زن. در برابر این آیه، شعار نبوی چه می‌شود؛ بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ مَبْعُوثٌ شَدْماً رَا بَكْشَمْ یا آنکه بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ أُقَاتِلْ بَعْدَ از تُجَادِلْ است. تُجَادِلْ آمادۀ رزم است. وقتی نرود میخ آهنین بر سنگ می‌شود، نوبت جدال می‌رسد. آیا باید جدال با اهل کتاب را یعنی اقلیت‌های دینی و مذهبی را با شمشیر و لشکرکشی جلوه داد؟ آن حدیث است از پیامبر خاتم و این آیه است؛ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ. بعد در اسناد گذشته داشتیم که رسول خاتم فرمود باید اقلیت‌های دینی را از جزیره العرب یعنی عربستان بیرون بریزید اینجا باید فقط مسلمین باشند! حالا چشمت روشن ای نبی گرامی، ببین جانشین شما در عربستان مشغول آب کردن در فقه و شرایع توست. آنقدر که آنجا در قوانین شل می‌گیرند، در کشورهای دیگر اسلامی برخورد ندارند. تا جایی که آخرین دستاورد آنها، تغییر تقویم است. در اینجا پنجاه سال قبل حاکم دست به تقویم زد صدای همگان بلند شد و تاریخ را از هجری شمسی به شاهنشاهی مبدل کرد. ولی در عربستان هیچ صدایی بلند نشد. با آنکه یکی از مراکز حساس تصمیم‌گیری در فقه اهل سنت و جماعت، دارالفتوای عربستان است. وَلَا تُجَادِلُوا بِالْآخِرَةِ تو درگیر می‌شوی با اقلیت‌های دینی و مذهبی، مجبوری به کشورشان لشکرکشی کنی، إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ. احسن چیست؟ احسن با خشونت نمی‌خورد. احسن با بدخلقی نمی‌آید. احسن یعنی همان که خدا در قرآن به موسی ابن عمران کلیم الله و برادرش هارون فرمود: اِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (طه ۴۳) فرعون می‌گوید من خدا هستم شده رقیب من، ولی با او با خوشرویی و برخورد حسن رفتار کنید، لَعَلَّه يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشَىٰ (طه ۴۴) یا سمت ما می‌آید یا نمی‌آید! فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا (طه ۴۴). این آیات را چه باید کرد؟ این آیات دست نخورده است، بعداً آمدند به میل خودشان بنا بر منافع خویش کم و زیاد کردند و بالا و پایین نمودند.

(فایل صوتی ۷۰۹۰ - درس پنجم) مجادله حسن دیگر چیست؟! سوره عنکبوت آیه ۴۶ است. وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ. مجادله، جدال، مرحله بعد از مباحثه است. با اهل کتاب مجادله نکن مگر به خوبی! آیا پیغمبر با اهل کتاب جدال حسن کرد؟ من نمی‌دانم اینها چیست در قرآن؟ آیا جدال حسن با بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ می‌خواند؟ مطابقت دارد؟ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ. احسن، چیست؟ احسن همانی است که خدای موسی به موسی گفت اِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (طه ۴۳) رسالت به شما دادم به تو موسی و به برادرت هارون، هر دو بروید، بروید پیش فرعون که می‌گوید من خدا هستم، دیگر از معاصی گذشته، از فروع دین گذشته، می‌گوید من خدا هستم. بعد می‌گوید که فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا (طه ۴۴) با آرامش با متانت با رفاقت با صبوری با در نظر گرفتن قواعد روانی با او حرف بزنید، آن مجادله احسن است. بعد پیغمبری که شمشیر را درآورده و می‌گوید یا بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یا گردنت را می‌زنم، این آیه کجا جا می‌گیرد؟ در زندگی رسول الله در سیره نبوی کجا جایگاه دارد؛ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ؟!

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۵ - فایل صوتی ۶۱۴۴ - درس اول - وقتی که از بالا دستور ولایی می‌رسد، پابینی‌ها قدرت مخالفت ندارند: أَفَيَلْمُؤْمِنِي النَّاسُ عَلَىٰ حُبِّكَ وَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ مَلَائِكَتُهُ يُحِبُّونَكَ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ - کتاب مناقب از خوارزمی صفحه ۲۱۶، (ط نجف).

رسول اکرم در باب معرفت و لات وسطی می‌گوید أَفَيَلْمُؤْمِنِي النَّاسُ عَلَىٰ حُبِّكَ مردم مرا ملامت می‌کنند بخاطر دوستی

و علاقه‌ام به تو. ببینید، اینجا ناس می‌گوید، جامعهٔ مسلمین را در برمی‌گیرد. چرا پیغمبر را عامه و تامةٔ مسلمین در علاقه پیغمبر به علی، ملامت می‌کنند؟ چرا؟ کدام جواب به فکرتان می‌رسد غیر از اینکه علی بلدوزر اسلام بود به امر خدای قرآن و به فرمان رسول اکرم حرکت می‌کرد و جلوی او هر چه بود خراب می‌کرد. خب حالا مردم باید تشویق کنند که علی این کار را کرده و بگویند این مجری جهاد بوده، این عامل امر به معروف عملی بوده، برای چه مردم پیغمبر را ملامت می‌کنند؟ بخاطر ارتباط عاطفی پیغمبر با علی! چرا؟ جوابش خیلی قشنگ است مثل همان دو دوتا چهارتاست، بخاطر اینکه النَّاس؛ کافّةٔ مردمِ مسلّم به پیغمبر ایمان نمی‌آوردند مگر به زور علی! یعنی ایمان نمی‌خواستند بیاورند اما این لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٍّ. لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ بود که طنین بُعِثْتُ أَنْ أُفَاتِلَكُمْ را سر می‌داد، پس در حقیقت مردم با اصل اسلام مخالف هستند. ملامت پیغمبر در حبّ علی با چراغ خاموش انجام می‌شد. مگر نمی‌گفتند چرا علی مردم را کشت؟ خب پیغمبر می‌گفت که دستور خدا بوده ولی می‌آمدند در مورد ارتباط با زنها و در موارد دیگر از علی آتو می‌گرفتند، پیغمبر هم اینها را رد می‌کرد. وَاللّٰهُ تَعَالٰی وَ مَلَائِكَتُهُ يُحِبُّونَكَ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ به علی گفت که این کلیّت مسلمین که تو را دفع کرده در عوض خدا و فرشتگانش تو را دوست دارند از فوق آسمان. حالا باز اینجا یک نکته‌ای هست؛ خب به چه درد علی خورد؟ خدای کرهٔ زمین وقتی که با پیغمبر بازی و مکر می‌کند؛ از این طرف می‌گوید يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ و از این طرف همه را تحریک می‌کند که علیه علی کودتا کنند تا آنجایی که جناب خلیفه دوم در راه دمشق به ابن عباس گفت، این به چه درد علی خورد؟ موقعی که با بلدوزر خلیفه مسلمین جهان و حومه خانهٔ علی را له و لورده کردند این خدا کجا بود؟ فرشته‌ها کجا بودند؟ موقعی که در محراب او را زدند و ترورش کردند، مگر نمی‌گویند نماز فرشتهٔ مراقب دارد؟ چقدر اسناد خوب است جمع کردیم، مگر در آن سند نمی‌گفت که پیغمبر گفت موقع نماز خواندن خدا از آن بالا می‌آید و روبروی تو می‌ایستد پس این خدای بی‌عرضهٔ ناتوان بدبخت چطور علی را رها کرد تا ابن ملجم بتواند به سرش ضربه بزند؟ پس آنجا چکار می‌کرده؟ این خدا پشه کیش می‌کرده؟ ببین وقتی از همین ریزه‌کاری‌ها جلو می‌رویم می‌بینیم اساس و حی زمین بر ابطال است. همین خرده ریزها را جمع کن و پازل‌ها را کنار هم بگذار، از این طرف آن آیه می‌گوید يَحْفَظُونَهُ مَا لِیَ فِیْهِمْ مِنْ حَافِظٍ و دو بعد می‌گوید خود نماز موکّل دارد الصَّلَاةُ عَمُوْدُ الدِّیْنِ موکّل دین اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِیْ موکّل مرتبط با خدا و نمازگزار و این که نمازگزار عروج می‌کند، همه اینها فرشتگان بودند دیگر، بعد آن مسئلهٔ اصلی هم که هیچ دیگر، خدا باید می‌آمد، می‌گوید برای عامهٔ مردم می‌آید، آن درس را یاد هست؟ برای همه مردم می‌آید وقتی تو نماز می‌خوانی جلوی تو می‌ایستد. اگر یاد باشد بحث دهاندره و آزروره بود که می‌گفت جلوی خدا دهانت را باز می‌کنی آ، اینطوری می‌کشی، خجالت نمی‌کشی؟ کار شیطان است و آن خدا در محراب کوفه نبود؟ در در رفته بود؟ مرخصی رفته بود؟

درس دوم - همسان‌سازی اولیاء مجازی و حقیقی نشانهٔ عظمت والیان وسطی می‌باشد: يَا عَمَّارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَزَالُ عَلَى هُدًى يَا عَمَّارُ طَاعَةٌ عَلَى طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَةٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ - کتاب مناقب از خوارزمی صفحه ۱۲۴ است. پیامبر به عمار می‌گوید، عمار یاسر جزو همان ده بیست نفری بود که از ارتدّ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِیِّ جدا بودند، که پیغمبر با عمار خیلی عیاق بود و تعریفش را زیاد کرده بود، روایت و احادیث در منقبت عمار زیاد بود. حالا اینجا دارد سفارش

علی را به عمار می‌کند. یا عَمَّارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَزَالُ عَلَى هُدًى اِى عمار! عمار یاسر، علی لایزال، یعنی پیوسته بدون وقفه عَلَى هُدًى در مسیر هدایت بوده، یا عَمَّارُ طَاعَةً عَلِيٍّ طَاعَتِي اِى عمار اطاعت از علی اطاعت از من است، وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اطاعت من هم اطاعت از خداست. یعنی یکی شد دیگر، نه؟ حالا بگوییم یا طولی یا عرضی ولایت تکوینی بعلاوة تشریعی. طاعت در طوق قرارگرفتن، سرسپرده بودن، متعهد و وابسته بودن. اطاعت در فروع دین، خودش را نشان می‌دهد و در اصول دین به معنای کَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْخَسَالِ است، در اصول دین می‌شود وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ، در اصول دین می‌شود ان شاء الله، ماشاء الله. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ آن شاخصه‌های اصول است و این شاخصه‌های فروع است. حالا می‌گوید که اطاعت علی، یعنی علی هر چه گفت باید اجابت کرد، کلام من است و کلام من هم کلام خداست. اینجا هم مسئله وحی را تحت الشعاع قرار می‌دهد که نشان می‌دهد علی میان‌بر زده؛ اطاعت او، فرماندهی او، بزرگی او، و وحی را کنار زده مستقل عمل می‌کند و یکی هم اینکه طاعت به معنای حرام و حلال، مبینش شارح و ممیزش علی است و پیغمبر است و خدا یعنی چه علی بگوید این واجب است چه پیغمبر چه خدا، چه علی بگوید این چیز حرام است چه پیغمبر چه خدا.

درس سوم – بیشترین مردم، قاصرین حقوق رجال ظهوری‌اند و اعراض کننده از پیام‌های حیات بخش‌اند: فَإِنِّي

لَمَّا رَأَيْتُ أَكْثَرَ النَّاسِ فِي حَقِّ آلِ الْبَيْتِ مُقْصِرِينَ وَ عَمَّا لَهُمْ مِنَ الْحَقِّ مُعْرِضِينَ وَ لِمَقْدَارِهِمْ مُضَيِّعِينَ وَ بِمَكَانَتِهِمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى جَاهِلِينَ - کتاب فضل آل البيت صفحه ۱۷ است.

از قول نبوی می‌گوید فَإِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ أَكْثَرَ النَّاسِ فِي حَقِّ آلِ الْبَيْتِ مُقْصِرِينَ وَ عَمَّا لَهُمْ مِنَ الْحَقِّ مُعْرِضِينَ. در زمینه حقوق اهل بیت که شامل علی و فاطمه و بچه‌هایش می‌شود می‌گوید که اکثر مردم مقصر هستند. مقصر مجرم است، مجرم باید با او برخورد بشود. وَ عَمَّا لَهُمْ مِنَ الْحَقِّ مُعْرِضِينَ اعمالشان از حق به گونه فرار کننده و ستیزه جو است، وَ لِمَقْدَارِهِمْ مُضَيِّعِينَ ارزش آنها را تضییق کردند، محدود کردند، خراب کردند و از بین بردند. اینجا که امام سجاد می‌گوید اَنَا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ. محرومین، مغمومین، مغضوبین و مضطربین. مغضوب همان است که او را می‌کشند و مغضوب هم آن کسی است که هم مقامش را و هم مایملکش را غصب می‌کنند. وَ بِمَكَانَتِهِمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى جَاهِلِينَ اینهایی که زیر بار حرف حق نمی‌روند در حقیقت خودشان را از خدا دور می‌کنند چون اهل بیت شارحین کلمات خدا هستند؛ یعنی همان رجال ظهوری. اینجا می‌گوید أَكْثَرَ النَّاسِ بیشتر مردم. الان این اکثر را بیاوریم در تقسیمات شیعه و سنی کنیم می‌بینیم همان می‌شود دیگر، چهار پنجم سنی، خب بعد در خود شیعه می‌آییم؛ اگر یادت باشد ما دو سه تا نسخه از امام صادق و از دیگر اهل بیت داشتیم که باز شیعه را ممیزی زدند، یکیش که خیلی تند و داغ بود و از بزرگواران بود که می‌گفت شیعه ما دروغگو است و یا امام حسن مجتبی وقتی که به او اعتراض می‌کنند که چرا با معاویه ساختی؟ می‌گوید بابا خدا پدر معاویه را بیامزد این شیعیان ما هستند که ما را اذیت و آزار می‌کنند، او کاری با ما ندارد، یک حکومتی را گرفت و رفت سراغ کارش! اینها هستند که مخل امنیت و آسایش ما هستند. خب پس در شیعه هم که اینطوری! از قول حجت ابن الحسن عسکری هم که می‌گویند ما از طرف شیعیان احمقمان در غیبت رفتیم، اگر شیعیان ما احمق نبودند نیاز نبود که امامشان پرده‌نشین باشد! در حقیقت الان وقتی که حساب کنیم این

در حق اهل بیت که چه کسی مقصر است، همه مقصر می شوند، باز إِلَّا مَا خَرَجَ بِالذَّلِيلِ بقول علما، و بعد هم باز باید عینک ما همان اِدَّتْ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ باشد یعنی کفه ترازوی ما این باشد که بعد از پیغمبر ده بیست نفر ماندند و همه به قهقرا رفتند و همین طور از آن بالا تا حالا ادامه پیدا کرده و الان هم همین تعداد اندکی است که با رجال ظهوری هستند و معلم ثانی را همین تعداد اندکی، به صداقت و حقیقت و واقعیت مدد می کنند، نه اینکه یک روز او را خدا می دانند و یک روز دیگر او را نجس و واجب القتل می دانند، نه اینها به درد نمی خورند، همین ها باعث شدند که ابی عبدالله چه گفت؟ گفت غَرَوْنَا! اگر حساب کنید ایمان شیعیان کوفه خیلی از اینهایی که در عصر ما خوارج شدند بیشتر بود، آنها در جنگ های مختلف سینه سپر کردند و برای علی کشته دادند، و بعد برای پسرش حسین مغرورش کردند و فرییش دادند. همه اینها میزان شیعه بودن هست که الان در این بحث نشان می دهد که اصلاً اینها نه در حق اهل بیت همراهی کردند و نه حق را یاری کردند.

ظهور باب منتظران ۵۳۱۵ - فایل صوتی ۶۱۴۵ - درس اول - حقوق رجال ظهوری را تنها ذات اقدس کبریایی می گیرد: لَا تَأْتِي أَهْلَ بَيْتٍ لَا يَأْخُذُ لَنَا حُقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ - کتاب علل الشرایع از شیخ صدوق ابن بابویه قمی جلد ۱ صفحه ۱۴۹، از امام هفتم است.

می گوید: لَا تَأْتِي أَهْلَ بَيْتٍ لَا يَأْخُذُ لَنَا حُقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ، ظاهراً اینجا پرده ای را کنار زده که از دست الله در زمینه دفاع از ما کاری ساخته نیست که ما را جلو انداخته و می گوید بروید لنگش کن و جلوگیری از ظلم و ستم و حق کشی که از ناحیه دشمنان می شود. اینجا می گوید إِلَّا هُوَ همان هُوئی که ما دنبالش هستیم همان فلشی که ما را در اتوبان حیات به سمت جلو هدایت می کند. لَا يَأْخُذُ لَنَا حُقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ.

درس دوم - ابطال سحری که آموزگارش خداست و بدون مجوز او کارایی ندارد چگونه صورت می گیرد؟: وَ أَمَّا هَازُوتٌ وَ مَازُوتٌ فَكَانَا مَلَكَيْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السَّحَرَ لِيَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ السَّحَرَةِ وَيُطِيلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ - کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۱۴۸، از امام رضا است.

امام رضا فرمود هاروت و ماروت که اسمش در سوره بقره آمده يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ (آیه ۱۰۲ بقره) که آنجا می گوید تعلیم سحر و جادو کردند، اینها از آسمان به زمین آمدند تا به مردم جادوگری را یاد بدهند یعنی مثل پادزهر. زهر را پادزهر می زند که جلوی زهر را بگیرد. مثل تست چرک خشک کن، می زند تا ببیند محیط چطور است، یا اینکه همین واکسن کرونا، دو دفعه می زنند سر همین است، اول می زنند ببینند واکنش درون چه خبر است. خب اینجا می گوید عَلَّمَا النَّاسَ السَّحَرَ به مردم جادوگری یاد دادند. جادوگری هم الان بین هر کس گرفتار است به من می گوید استعلام کن که آیا من جادو شدم؟ وقتی که ظرف، یعنی غیبت ظرف جادوگران است، یادتان هست که در یک نسخه ای داشتیم که می گفت خود روزگار جادوگر است، برای چه به آن دارالغرور می گویند؟ برای اینکه از هیچ همه چیز می سازد همه چیز را هیچ می کند، اینطوری. لِيَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ السَّحَرَةِ برای اینکه مردم از سحر ساحرین دور بشوند، وَيُطِيلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ، و نقشه های شومشان را باطل کنند، حالا اینجا را داشته باش! قرآن چه می گوید؟ می گوید که سحر اثر نمی کند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ! حالا بیا درستش کن، این چه می گوید آن چه می گوید؟ و بعد اینکه مگر نگفت عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ

يَعْلَمُ؟ گفت یا نه؟ به انسان آموخت آنچه را که نمی دانست. خب جادو را چه کسی به مردم یاد داده است؟ خدا. و بعد هاروت و ماروت را فرستاده که راه خنثی سازی آن را به مردم یاد بدهند. آخر این چه کاری است؟ این کارها درخور شأن و مقام فرمانروای هستی نیست. درست مثل این است که در نسخه های قدیم داشتیم پیغمبری که می فرستد قبلش در برابرش یک شارلاتان الوات اشرا می گذارد که جهاد این پیغمبر را خنثی کند. یا اینکه در نسخه ها داشتیم وقتی خداوند می خواهد یک پیغمبری را بفرستد اول عذاب می دهد تا مردم تشنه یک منجی و مصلح بشوند بعد. اصلاً یک حرف هایی، یک کارهایی! همه اینها نشانگر این است که انسان راه را گم کرده است.

درس سوم – حرفی که نمی توانی عملی کنی، ولی بالاتر از تو کرده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) – سوره صف آیات ۲ و ۳ است.

ای مردمی که ایمان آوردید بی وفا نباشید، خُلف وعده نکنید، دروغگو نباشید، پاس امانات را داشته باشید، روی هوا حرف نزنید. آیا اینها هست؟ اینها می رود در قالب این لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. بعد هم می گوید كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ بزرگترین گناه پیش خدا این است که آدم چیزی بگوید، قولی بدهد و عهده داشته باشد اما وفا نکند. حالا اول ما می بینیم که پای خود خدا گیر است چون به اسناد مختلف در کتاب خودش خدا گفت و عمل نکرد. بعد هم می گوید که گناه بزرگی است که کسی حرف بزند و پای حرفش نایستد. حالا ما با این خدا چه کنیم که اینطوری حرف می زند و پای آن نمی ایستد؟

درس چهارم – آیا رسول می تواند در برابر ابلاغ حکم الهی دست دست کند و این خلاف تسلیم محض بودن نبی است: عَنْ حَنَانِ ابْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِإِعْلَانِ أَمْرِ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِلَى آخِرِ آيَةِ قَالَ فَمَكَثَ النَّبِيُّ ثَلَاثًا حَتَّى أَتَى الْجُحْفَةَ فَلَمْ يَأْخُذْ بِيَدِهِ فَرَقًا مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا نَزَلَ الْجُحْفَةَ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي مَكَانٍ يُقَالُ لَهُ مَهْيَعَةُ فَتَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَقَالَ النَّبِيُّ مَنْ أَوْلَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ – کتاب تفسیر عیاشی محمد ابن مسعود عیاشی جلد ۱ صفحه ۳۳۲ حدیث ۱۵۳ تهران: چاپخانه علمیه ۱۳۸۰ ق، کتاب بحارالانوار جلد ۳۷ صفحه ۱۳۹ است.

حنان ابن سدير از پدرش نقل می کند، او حواری امام باقر است. عَنْ حَنَانِ ابْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ موقعی که پیغمبر در آخرین حج شرکت کرده بود به اعلان امر علی ابن ابی طالب، فرمان آمد که روزهای آخر عمرت است باید این علی را اینجا به عنوان وصی و خلیفه و والی قرار بدهی، یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الی آخر آیه، آیه را که بلد هستی. حالا اینجا شیه مهم است قَالَ چه کسی گفت؟ امام باقر. قَالَ فَمَكَثَ النَّبِيُّ ثَلَاثًا سه منطقه مختلف که جبرائیل آمد و گفت بَلِّغْ، فَمَكَثَ النَّبِيُّ پیغمبر مکث کرد. آیا می شود در برابر خدا انسان دست دست کند این پا و آن پا کند؟ می شود؟ اینجا یک جایش می لنگد ها! من نمی دانم باید خودت آن را پیدا کنی. فَمَكَثَ النَّبِيُّ ثَلَاثًا حَتَّى أَتَى الْجُحْفَةَ تا اینکه به جحفه رسید، جحفه نام یکی از اماکنی است که برای حجاج است. فَلَمْ يَأْخُذْ بِيَدِهِ فَرَقًا مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا نَزَلَ الْجُحْفَةَ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي مَكَانٍ يُقَالُ لَهُ مَهْيَعَةُ پیغمبر حرکت کرد، از احرام در آمد، مناسک را انجام داد و از مکه به بیرون برگشت. چه بوده؟ آیا پیغمبر می خواسته از زیر ابلاغ وصایت

علی در برود؟ ها؟ خب این موضوع همین را نشان می دهد. ولی پیغمبر که اینقدر علی را دوست دارد چطور ممکن است که می خواهد از دست این حکم فرار کند و شانه خالی کند؟ دلیلش همین است که چون مسلمین با پیغمبر بالقوه با علی بالفعل مخالف بودند. یعنی کینه پیغمبر در دلشان بود و زورشان نمی رسید اما می توانستند روی سر علی خالی کنند این علی است دیگر! فَتَأَذَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَقَالَ النَّبِيُّ اَعْلَامُ كَرْدِ نَمَازِ اجْتِمَاعِ است. نماز جامعه مال جمعه است ولی نمی دانم آن موقع جمعه بوده یا اینکه نه نماز اجتماع بود، وقتی پیغمبر کاری داشت مؤذن صدا می کرد، حالا وقت نماز هم نباشد، نباشد، جمع می شدند و با پیغمبر دو رکعت نماز می خواندند و پیغمبر حرفش را می زد. فَقَالَ النَّبِيُّ مَنْ اَوَّلَى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ پیغمبر گفت کیست به شما نزدیکتر از من؟ الی آخر.

درس پنجم - شریعت ابراهیمی بر پایه سمحه و سهله است و الباقی ادیان و مذاهب آب بستن می باشد: عَنِ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ وَاللَّهِ مَا عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنْفٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ مُتَمَسِّكِينَ بِهِ - كتاب بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۱۴۴ است.

خود عنوانش هم جالب است ها! اصبغ ابن نباته از یاران نزدیک امیر است. عَنِ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ گفت از علی شنیدم که گفت وَاللَّهِ مَا عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنْفٍ صَنَمًا قَطُّ قسم می خورم پدرم، پدر بزرگم، پدرش، پدر بزرگش، اینجا چهار تا نسل را گفته، پدر یعنی ابوطالب، پدر بزرگ یعنی عبدالمطلب، بابای عبدالمطلب یعنی هاشم و بابای هاشم یعنی عبد مناف، گفت اینها هیچ وقت بت پرست نبودند. قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ گفتم پس اینها بت پرست نبودند پس چه دینی را دنبال می کردند؟ کدام خدا را می پرستیدند؟ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ مُتَمَسِّكِينَ بِهِ، خیالت را راحت کرد. می دانی که ابراهیم معلم انبیاء است، سرآغاز ابلاغ گران است، متصدی کرسی رَبِّ اَرْنی است؟ ابراهیم خیلی مقامات دارد. علی می گوید که اینها را که اسم بردم؛ پدر و پدر بزرگ، پدرش و پدر بزرگش، اینها بت پرست نبودند بلکه در دین ابراهیم بودند. حالا دین ابراهیم چه بود؟ این جالب است! یادت هست یک بار گفتم که دین ابراهیم فقط یک کلمه بود و هیچ خرجی دیگر نداشت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! حالا اینجا یک ذره آن طرف تر رفته و می گوید دین ابراهیم فقط نمازی داشت به سمت قبله. تمام شد. حالا دیگر فوتش کردند بزرگش کردند یک کلاغ چهل کلاغ کردند، که چه؟ که وقت مردم را مشغول کنند. این از نظر سیاست خیلی مهم است ها! پیغمبر سیاستمدار بود و پیغمبر و پادشاه، خب این پادشاه بودن و سیاستمدار بودن که درهم ادغام است دیگر، پادشاه سیاستمدار است. ببینید یکطوری پیغمبر وقت مسلمین را جمع و جور کرد که فرصت نکنند از آن حوزه دیانت خارج بشوند، برای همه مسائلش حکم آورد، برای همه مواردش دستور آورد یعنی شما می خواهی ناخن بگیری، دین چه می گوید، شلوار پایت کنی، دین چه می گوید، کفش پایت کنی، دین چه می گوید، چه رنگ داشته باشد، دین چه می گوید و خیلی حرف های دیگر که فعلاً نمی توانم بزنم.

ظهور یاب منتظران ۵۳۱۶ - فایل صوتی ۶۱۴۶ - درس اول - از ساختار کلی چه توقعی دارید در حالی که اصالت و هویت، غیر از آن را نشان می دهد: إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعَ مِائَةٍ

فَأَحْسِنُوا أَعْمَالَكُمْ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِ اللَّهِ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۶۱ است.

إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعَ مِائَةٍ فَأَحْسِنُوا أَعْمَالَكُمْ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِ اللَّهِ از امام صادق است می گوید: إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ مَوْعِي که آدم مؤمن عملش نیکو بود ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعَ مِائَةٍ خدا اضافه می کند نیکویی های او را هفتصد برابر. خب حالا در این سرزمین، حسن وجود ندارد و بذری که روز اول کاشته اند سیئه است، اقْبَحَ است، چطوری مؤمن می خواهد به نیکوکاری عمل کند؟ ما می گوئیم نیک و نیکوکاری و درستکاری جزء دین است، خب؟ تا اینجا، بقول متشرع! مؤمن هم طرفدارش است به کار برنده مناسک و شرایع است. خب؟ چطور می خواهد از حسن و احسن و احسانی که در اسماء الحسنی هست استفاده کند، عملش را مطابق با آنها قرار بدهد، قطب نما آن باشد، قبله آن باشد، توجه آن باشد، مقصد و مبدأ آن باشد. وقتی که وجود ندارد چطوری می خواهد میزان کند؟ می شود نامیزان! بعد خداوند هفتصد برابر اضافه می کند، به چه چیزی اضافه می کند؟ ظرافت را دقت کن؛ به آن چیزی که نیست اضافه می کند، حسن که نیست اسماء الحسنی که نیست، خب این برو کنار، آن چیزی که وجود دارد سوء القضاست، پس آن را هفتصد برابر اضافه می کند. وامصیبتاه! این را یک نوع کلاهبرداری خدایی می گویند. شیطان بدبخت را دیدی روز اول وقتی که مزد زحماتش را دادند که این همه همپای جبرائیل عبادت کرده بود، چه گفت؟ گفت ای کلاهبردار! اغواکننده یعنی چه؟ می گوید تو من را اغوا کردی، کلاه سرم گذاشتی، به من دروغ گفتی، همه چیز در این اغوا جا دارد؛ زیرمجموعه ای از دروغ گفتن، ماستمالی کردن، رنگ کردن و توجیه کردن است. بعد می گوید فَأَحْسِنُوا أَعْمَالَكُمْ نیکو کنید اعمالتان را. باز به حرف اول برگشت، چطوری نیکو کنیم؟ یک کپی بده یک الگو بده. شما معصومین را به ما دادید که الگو باشند دیگر، ها؟ خب اینها چطوری احسن عمل کردند؟ وقتی تقیه دارد، وقتی می گوید نُه دهم اسلام پنهان است، وقتی می گوید چهار دیواری خانه من دینم است، وقتی می گوید کَلَّمَ النَّاسَ، وقتی که آن کتاب واقعی در خانه حبس می شود و کتاب پُر کلک نشر می شود، تبلیغ می شود، رسانه ای می شود، چطوری می خواهی فَأَحْسِنُوا أَعْمَالَكُمْ بشود؟ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِ اللَّهِ، آنچه را که عمل کردید برای ثواب خدا. ثواب خدا برعکس است، خوبی کنی بدی می شنوی. از یک روستایی رد می شدم تابلوی بزرگی بود، روی آن نوشته بود که زکات، مال را اضافه می کند بعد زیر آن نوشته بود زرشک! مال را اضافه می کند؟ پدر مردم در آمد، چطوری می خواهد اضافه کند؟ آب نیست، سفره های زیرزمینی ته کشیده، باران نمی آید حالا زکات بده اضافه می کند، چقدر کلک بازی دارد!

درس دوم - کسی که بر اریکه قدرت اعتماد و ارتباط برقرار کند نیرو و خودخواهی و استبداد پیدا می کند:

مَنْ جَلَسَ مَعَ السُّلْطَانِ زَادَهُ اللَّهُ الْقُوَّةَ وَالْكِبْرَ - کتاب منیة المرید صفحه ۱۲۳ (با اختلاف در نقل) است.

از جعفر ابن محمد الصادق، امام و بنیانگذار و مربی. خدمتی که این حضرت به عالم بشریت کرد هیچ کس نکرد. گفت: اَلتَّقِيَةُ دِينِي وَ دَيْنُ آبَائِي تقیه هم یعنی منافق باش، خوارج باش، دورو باش. یعنی لیاقت غیبت همین است و خداپرستی آن هم همین است. کلیت را دارد می گوید دیگر. دارد می گوید دین، دقت کنید، ما اینها را به عنوان مصداق خیلی آوردیم ولی گاهی وقت ها از آن می گوئیم ورد می شویم. اَلتَّقِيَةُ دِينِي اصلاً یعنی تقیه؛ تقیه هم یعنی دروغ

و فیلم بازی کردن. خب این چه دینی است؟ حالا این بزرگوار چه فرمود؟ مَنْ جَلَسَ مَعَ السُّلْطَانِ زَادَهُ اللَّهُ الْقُوَّةَ وَالْكَبْرَ می گوید هر کس که با قدرتمند همنشینی کند خداوند به او آنچه را که به شاه داده به این هم می دهد. آن چیست؟ نیرو و تکبر. خب حالا چه شد؟ خدا برای چه این کار را می کند؟ نکند رفیقش هست، که هست؛ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ من حاکم می آورم! پس دوستش دارد دیگر، یزید را دوست دارد که درهای امداد را به حسین بست، معاویه را دوست دارد که علی را در وسط جنگ، لخت و عور از قدرت دفاعی کرد. مَنْ جَلَسَ مَعَ السُّلْطَانِ زَادَهُ اللَّهُ الْقُوَّةَ وَالْكَبْرَ این که می گویند خدا با بدها است، راست می گویند، یکی از اسنادش این است، خدا با زشت کاران است، همین است.

درس سوم - حافظ قرآن است و دست به جنایت می زند! این چگونه کتابی است که تالی و قاری خود را هدایت نمی کند؟: قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ حَتَّى حَفَظْتُهُ * فَمَا عِنْدَهُ وَجْهُ الْمَلِيحِ مُحَرَّمٌ - معجم البلدان جلد ۲ صفحه ۵۳۴ و جلد ۴ صفحه ۲۷۸، کتاب تاریخ مدینة دمشق جلد ۵ صفحه ۴۰۶، کتاب معالم المدرستین جلد ۳ صفحه ۱۸.**

مجموعه اشعاری از یزید است که کتب معروف اهل سنت نوشته اند. خب یزید چه گفت؟ اینجا از طرف او خیلی شعر گفته اند و یک مورد آن که به کار ما می آید یعنی خیلی داغ است همین شعر است. همین یزید معروف شاعر بوده، خوش ذوق بوده ادیب بوده. کسی که شعر می گوید باید ادبیاتش خیلی قوی باشد. می گوید: قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ حَتَّى حَفَظْتُهُ اینقدر قرآن را خواندم تا حفظش کردم. حالا جای تعجب است ها! چون هم سَنَش اینقدری قد نمی دهد چون جوانمرگ شد و هم اینکه کارهای دیگر زیاد داشت بازی های زیادی می کرد مثلاً شطرنج بازی می کرد، سگ داشت با سگ بازی می کرد، حالا چطوری این رسیده که حفظش کرد؛

قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ حَتَّى حَفَظْتُهُ فَمَا عِنْدَهُ وَجْهُ الْمَلِيحِ مُحَرَّمٌ

می گوید در آن نیافتم که عشق بازی حرام باشد. البته این کتاب چون پدرش هم نوشته و جزو کُتَاب بوده شاید در آن هم یک چیزهایی بوده که خلاف کتاب عثمان بوده، فَمَا عِنْدَهُ وَجْهُ الْمَلِيحِ مُحَرَّمٌ می گوید خوشگل مُشکل ها را که من در حرمسرایم ردیف کردم ندیدم جایی در قرآن رد کرده باشد و حرام کرده باشد.

درس چهارم - وقتی که هدایت جبری است این خط و نشان ها برای چیست؟: مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ - کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۶۵، کتاب روضة الواعظین جلد ۲ صفحه ۴۱۷، کتاب بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۲۳۷.

از رئیس مکتب تقیه جعفر ابن محمد الصادق است. مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ هر کس دوست داشته باشد کافری را، خدا به او غضب می کند، مغضوب خداست. وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ کسی که با کُفَّار دشمنی کند خدا او را دوست دارد. خب اینجا مگر یَهْدِي و يُضِل نیست؟ یَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مَنْ يَشَاءُ در آیه نور است و به کُرَات هم گفته یَهْدِي و يُضِل. خب حالا خودش کافر را کافر کرده پس چطور انسان اگر با کافر رفاقت کند خدا به او خشم می کند؟ چطور آدم اگر با کُفَّار مخالفت کند خدا او را دوست دارد؟ اصلاً این بغض و حُب، برای خدا نشانه کسری و نقص و کمبود در وجود اوست برای اینکه این هم شد مثل تو، چه فرق می کند؟ تو دوستت را دوست داری و دشمنت را دشمن داری، هر کس با دوست تو بد باشد تو با او بد می شوی و اگر با دشمن تو خوب باشد تو با او بد می شوی، هر کس با

دوست تو خوب باشد خوب می شوی و اگر بد باشد با او بد می شوی. خب آن وقت این چه مزیتی برای خدا دارد که خدا کافر را دشمن دارد و کسی هم که با کافر رفاقت کند با او هم دشمن دارد؟

درس پنجم - چرا نمی دانیم؟ بدیهیات زندگی بسی گسترده است که یقه ما را گرفته: قَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي يَا أُمَّ فَرَوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمُذْنِبِي شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ لَّأَنَا نَحْنُ فِيمَا يُتُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۷۲، اثباه الوصیه صفحه ۱۵۳، کتاب مرآة العقول جلد ۵ صفحه ۲۷ است.

راوی ام فروه است. این ام فروه کیست؟ این از حواریون امام باقر بود، اینها شاگرد و حواری زن هم داشتند. او از امام صادق نقل می کند و امام صادق از امام باقر نقل می کند قَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي سلسله مراتب را می گوید یا ام فروه انی لادعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم و اللیلۃ ألف مرۃ لانا نحن فیما یتوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب و هم یصبرون علی ما لا یعلمون. خب چه می گوید؟ می گوید ای ام فروه من برای شیعیان گناهکارم روزی هزار بار دعا می کنم. خب اول این که، این هزار بار دعا کردن، خودش خیلی حجم دارد، یعنی امام صادق بیکار بود درس نمی داد، مناظره نمی کرد، سرپرستی خانه را نمی کرد، تازه خیلی وقت ها هم می رفت یک باغی در بیرون مدینه داشت که آنجا خودش مثل امیرالمؤمنین آبیاری می کرد زراعت و باغبانی می کرد، روزی هزار بار چطوری می شود؟ دوم اینکه مگر شیعه گناه می کند لمذنبی شیعتنا ها؟ چند تا سند داشتیم که هم برای امام حسین بود و هم برای دیگران که می گفت شیعیان ما پاک شدند. یادت هست یک سند داشتیم که گفت امام حسین آنطوری له و لورده شد برای اینکه شفیع شیعیانش بشود پس دیگر چه احتیاجی دارد که امام صادق روزی هزار بار برای شیعیان گناهکار دعا کند؟ حالا از این مهمتر این است؛ لانا برای چه به شیعیان گناهکار دعا می کنیم؟ نحن فیما یتوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب می گوید ما زیر بار فشارهای زمان صبر می کنیم چون می دانیم ثواب چیست، یعنی پرده کنار رفته آنطرف را دیدیم. وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ اما شیعیان ما صبر می کنند سر چیزی که ندیدند، چیزی که پیدا نکردند. برای همین هم ابراهیم گفت نشانم بده تا قبول کنم، خدایی خدا باش! من نماینده تو هستم مثلاً تو در آسمان هستی من در زمین هستم من باید به مردم جوابگو باشم، نشان بده مدام نگو فردا فردا! خب، پس امام صادق چه گفت؟ گفت که ما می دانیم چه خبر است و به این مصائب بزرگ که به اهل بیت وارد شد صبر می کنیم و شما نمی دانید چه خبر است و تحمل می کنید بخاطر اینکه ما را قبول دارید باور دارید. باور کردن معلم ثانی خیلی مهم است و پذیرفتن اندیشه والی وسطی به عنوان شروع رَضِيَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ وَإِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ آغَازَ شَرْعٍ مِنْكَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ وَإِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ آغَازَ شَرْعٍ مِنْكَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ می فرستد به واسطه واسطه می فرستد به باقی.

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۷ - فایل صوتی ۶۱۴۷ - درس اول - یکی از آیاتی که رسماً جعل شده اولویت رجال ظهوری بر اراده منتظرین است: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَعَاوِيَةَ رَعِمَ أُنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرِ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا وَكَذَبَ مَعَاوِيَةُ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ فَاقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَأَطَاعُونِي وَنَصَرُونِي لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَالْأَرْضَ بَرَكَتَهَا - کتاب احتجاج شیخ طبرسی جلد ۲ صفحه ۲۸۸ و جلد ۲ صفحه

۹، کتاب العدد القویه صفحه ۵۱، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۲۲ (ن.ک. کتاب سلیم ابن قیس صفحه ۴۵۹، کتاب مسائل العکبریه شیخ مفید صفحه ۷۳، کتاب الدر النظیم صفحه ۵۰۱) است.

امام حسن مجتبی است در تقسیمات حق و باطل صحبت می کند اَیُّهَا النَّاسُ ای مردم اِنَّ مُعَاوِیَةَ زَعَمَ اَنِّی رَأِیْتُهٗ لِلْخِلَافَةِ اَهْلًا، امام حسن بعد از اینکه صلح تحمیلی و تقیه ای را پذیرفت، گفت ای مردم معاویه گمان کرده است که من او را اهل خلافت می دانم. اَهْلِیَّتِ رَهْبِرِیَّتِ جهان اسلام هرگز در معاویه تفهیم نمی شود! وَ لَمْ اَرَ نَفْسِی لَهَا اَهْلًا خیال کرده است که من در امر وصایت نبوی هیچ کاره ام و اَهْلِیَّتِ ولایتمداری را بر مسلمین ندارم. وَ کَذَبَ مُعَاوِیَةُ دروغ گفت معاویه. چه گفت؟ گفت اَنَا اَوَّلِی النَّاسِ بِالنَّاسِ من سزاوارتر هستم به مردم از خودشان. این همان اشاره به عالم ذر است که گفت اَلَسْتُ اَوَّلِی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ. این اَنَا اَوَّلِی النَّاسِ بِالنَّاسِ یعنی اینکه هر وقت خواست لباس را بکند در حالی که تو نمی خواهی بکنی و هر وقت خواست تو را به بیگاری بکشد در حالی که تو نمی خواهی بکشی و هر وقت خواست به تو غذا ندهد در حالی که می خواهی بخوری، اینطوری. اَوَّلِی النَّاسِ بِالنَّاسِ یعنی این. آن چیزی که در رابطه با ذات است آن بطور تکوینی و خودکار انجام می شود ولی این تصورات است که یک حاکم بر مردم اینطوری سلطه دارد. وَ کَذَبَ مُعَاوِیَةُ اَنَا اَوَّلِی النَّاسِ بِالنَّاسِ فِی کِتَابِ اللّٰهِ وَ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّ اللّٰهِ یکطوری آیات را درآورده، نیست که مال خودشان بوده، که نقضِ حاکمِیَّتِ حقوقی و حقیقی رجال ظهوری بشود و بتوانند اینجا خودشان را جا بدهند. گفت ریش و قیچی دست خودمان است. فَاقْسِمُ بِاللّٰهِ قسم به خدا لَوْ اَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِی اگر مردم با من بیعت می کردند وَ اطاعُونِی پیرو من می شدند، وَ نَصْرُونِی و کمکم می کردند، لَاَعْطٰهُمْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضُ بَرَکَتَهَا می گوید اگر ما حاکم بودیم، حاکم بر زمین و آسمان می شدیم و دائماً باران می بارید. وقتی که باران زیاد ببارد طبیعت زمین عوض می شود، اینجا شوره زار است باران که زیاد بخورد حسابی بخورد این نمک ها در اعماق زمین فرو می رود بعد محیط برای کشت و زرع آماده می شود. خب، حالا اینجا معلوم شد که تقصیر مردم است. ببینید این الان اینجا بوی اختیار می دهد در حالی که مردم افسارشان دست خداست هر جا که خدا بکشد، طبق اسناد و مدارک بسیاری که در دایرة المعارف جمع شده، شاید هم یک نوع اعتراضی است به خدای زمین که تو حمایت نکردی و اینگونه ما را گرفتار کردی.

درس دوم - وقتی که در بُ تُوْتِی الْمُلْکَ مِنْ تَشَاءُ گشوده می شود نه حیا لازم است و نه ترس: اَلْعَجَبُ مِنْکَ یَا مُعَاوِیَةُ وَ مِنْ قِلَّةِ حَیَاتِکَ وَ مِنْ جُرْأَتِکَ عَلٰی اللّٰهِ حِیْنَ قُلْتَ قَدْ قَتَلَ اللّٰهُ طَاغِیَتَکُمْ وَ رَدَّ الْأَمْرَ اِلٰی مَعْدِنِهٖ فَأَنْتَ یَا مُعَاوِیَةُ مَعْدِنُ الْخِلَافَةِ دُونَنَا وَیَلُّ لَکَ یَا مُعَاوِیَةُ - کتاب احتجاج جلد ۲ صفحه ۶، الدر النظیم صفحه ۴۹۹، العدد القویه صفحه ۴۹، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۰۰ است.

باز از امام حسن مجتبی است اَلْعَجَبُ مِنْکَ یَا مُعَاوِیَةُ مناظره می کند محاجه می کند با معاویه. وَ مِنْ قِلَّةِ حَیَاتِکَ وَ مِنْ جُرْأَتِکَ عَلٰی اللّٰهِ گفت تعجب می کنم که چقدر بی حیا هستی، شرم که نداری، لباسی که مال تو نبوده تنت کردی و کفشی که مال تو نبوده پایت کردی، جرأت هم پیدا کردی که عناوین رجال ظهوری را برای خودت قرار بدهی. وَ مِنْ جُرْأَتِکَ عَلٰی اللّٰهِ حِیْنَ قُلْتَ در این کلمه قَدْ قَتَلَ اللّٰهُ طَاغِیَتَکُمْ وَ رَدَّ الْأَمْرَ اِلٰی مَعْدِنِهٖ، ببینید مستند معارضین رجال

ظهوری عینی است، اینها مدام می گویند خدا همه چیز را برای ما خلق کرده ولی در مقام عمل هیچی! ولی معاویه اینقدر بدون حیا و با جرأت و جسارت این حرف را می زند که جا هم افتاده یعنی عملی شده، منظورش امیرالمؤمنین است می گوید که خدا کُشت طَاغِیَّتْکُمْ آنهایی را که بر ما شوریدند وَرَدَّ الْأَمْرَ إِلَى مَعْدِنِهِ. امر، حکومت است، وَرَدَّ الْأَمْرَ إِلَى مَعْدِنِهِ یعنی حکومت را به ما داد. فَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ مَعْدِنُ الْخِلَافَةِ دُونَنَا تو می گویی که خلافت مال ماست و مال تو نیست؟ وَيُلْ لَكَ يَا مُعَاوِيَةُ وای بر تو! حالا اینجا امام حسن مجتبی چطور می خواهد احقاق حق کند؟ عملاً همینطور شده که خداوند مجاهدین را طاعی قلمداد کرد و قدرت سرکوب را به حاکم داد. حالا مدام بگو فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً همه اینها نوشتنی هاست، برای والیان وسطی هیچ ثمری نداشت!

درس سوم - جایگاهها تغییر یافته و تاریخ، محاسبه گر را گیج نمود: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْيَسَ الْكَيْسِ التَّقَى وَ أَحَقَّ الْحَقِّ الْفُجُورُ وَ إِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ بَيْنَ جَابَلَقَ وَ جَابِرَسَ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا وَجَدْتُمُوهُ غَيْرِي - کتاب کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۱۹۳، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۶۵ (ر.ک: انساب الاشراف جلد ۳ صفحه ۴۳، تنزیه الانبیاء صفحه ۱۷۲، مطالب السوول صفحه ۳۵۸، کتاب شرح احقاق الحق جلد ۱۹ صفحه ۳۴۸ با اختلاف) سوره انبیاء آیه ۱۱۱ است.

باز هم از کلمات امام حسن مجتبی است می گوید أَيُّهَا النَّاسُ ای مردم، إِنَّ أَكْيَسَ الْكَيْسِ زَرَنگترین زیرک ها کیست؟ التَّقَى کسی است که خدا را در اسماء معارضش شناخته، وقتی که شناخته، تن داده! إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بَعْدَ شَنَاخَتِ است، بعد از معرفت است. وَ أَحَقَّ الْحَقِّ الْفُجُورُ نادان ترین حُمقا، بدکارگی است. خب حالا این کسی که زیرک است و رفته آن بالا نشسته، چطور می تقی است؟ ها؟ از امام حسن سؤال می کنیم، آن کسی که خیلی زرنگ است آن بالا می رود، آن کسی که زرنگ است می شود رأس بازار، آن کسی که زرنگ است در اضلاع زر و زور و تزویر قرار می گیرد، چطور این که تقوا داشته آن بالا رفته است؟ هیچی! آیا تقوادار از علی مرتضی بهتر سراغ داری؟ متقی واقعی! چه شد؟ طومارش را توطئه قرآن پیچید و در خزانه تاریخ انداخت. احمق هم هیچ وقت رشد نمی کند و بالا نمی رود چون اگر احمق بود رقبایش او را له می کردند و کودتا می کردند. وَ إِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ بَيْنَ جَابَلَقَ وَ جَابِرَسَ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا وَجَدْتُمُوهُ غَيْرِي می گوید اگر در مناطق مختلف بگردید و به دنبال آثار پیغمبر باشید، ما را پیدا می کنید و غیر ما نیست.

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۸ - فایل صوتی ۶۱۴۸ - درس اول - اسامی معارض و متضاد در صفات توحیدی، تحریکی در ناباوریها: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ {سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ} أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهَرِ النِّعْمَاءِ - کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۴ صفحه ۱۱، کتاب بحار الانوار جلد ۳۲ صفحه ۸۸، جمهره خطب العرب جلد ۱ صفحه ۱۲۹۳، الدرجات الرفیعه صفحه ۲۶۵ است.

از خطبه های امام حسن مجتبی است: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. معارض هم است؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ. عزیز دو منظوره است، مثل کاردی که هم سرگوسفند را می برند و هم شکم هندوانه را می برند، این یک بُعدش است که به سمت همان جبار و قهار می خورد و یک عزیز دیگر داریم که ضد ذلیل

است. آن برای بالاست و این برای پایین است. الْعِزَّةُ لِلَّهِ - فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً می گوید عزت مال خداست، یعنی کدام خدا؟ همان که آقای همه است. جبار، جبر است، زور است. این عزیز که گفتیم دو سویه است این جبار آنجا را تقسیم می کند یعنی به زور عزت را می گیرد عزت را می دهد. واحد هم هست مثل و مثلی ندارد. قهار هم هست و به قوه قهریه کار خودش را پیش می برد. کبیر هست ضد صغیر؛ أَنْتَ الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ کبیر یعنی بالا. البته اگر اینها را بخواهیم برای ذات قرار بدهیم باز هم به انتظارمان لطمه زدیم چون ما او را که نمی شناسیم همه اینها در باب خدای زمین است. متعال هم هست که یعنی بالاست. متعال از اعتلا می آید؛ علو، علی، عالی. تفسیر این آیه را کرده که سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ سوره رعد آیه ۱۰ است. امام حسن چه می گوید؟ می گوید أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ خیلی جالب است، به در گفته دیوار بشنود. ما چون خطابمان به معبود زمینی است هیچ حصاری نداریم و هر چه بخواهیم می گوییم ولی چون ذات اقدس کبریایی را نمی شناسیم که بخواهیم چیزی به او بگوییم، فقط به سوی او پیش می رویم و التماسش می کنیم. أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ تحمید می کنم خدا را بخاطر حُسن بلا. این هم باز معارض است؛ حُسن و بلا، حالا گرچه گفته اند ابتلا به معنای امتحان است ولی آن چیزی که معروف است که امام حسین هم در ورود به سرزمین کربلا گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ پس این بلا نمی تواند که آزمایش باشد. بعد حُسن، احسان، حسن، محسن، حسنا، مَحْسِنِ اینها از خانواده حُسن است. خب حُسن با بلا نمی خواند، مثل این است که یک نفر سرش تاس است جلوی آینه می ایستد مدام روی سرش شانه می کشد، کله اش درد می گیرد. حُسن البلاء به چه معناست؟ آقا سیلی زدی می گویی از راه رفاقت است؟ ای خاک بر سر این ادبیات توحید زمینی! جگرها را خون کرده می گوید دوست دارم. این با ادبیات عقلی نمی خورد! پس چرا در این کتاب مدام می گویی که أَفَلَا تَعْقِلُونَ ها؟ تو که خطابت به یک مشت دیوانه و زنجیری است، چرا می گویی أَفَلَا تَعْقِلُونَ، أَفَلَا تَشْعُرُونَ، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ تَظَاهَرِ النَّعْمَاءِ ظاهر شدن نعمت ها. زین پس شما با توجه به این درس بگویید فقر نعمت است! آیا نعمت است؟ تو به یک کسی که فقرش باعث شده تا نتواند اجاره خانه اش را بدهد بگویی خب نعمت خدا سرازیر شده، یکی دو تا سیلی به صورتت می زند و می گوید نمک می پاشی به زخمم؟ یا آن کسی که در خانه اش کرونایی دارد و می خواهد نسخه اش را بپیچد یک و خرده ای یا دو تومان می شود! تازه این ابتدای آن است اگر سخت بشود روی ده بیست میلیون است، این اول بیماری است که می خواهد مهارش کند. تَظَاهَرِ النَّعْمَاءِ می توانیم اینطوری معنا کنیم؛ تظاهرات، تظاهرات نعمت ها. عجب تظاهری!

درس دوم - پند دهی برای خدا هدایت را در بر ندارد؛ ملت قوام یافته، دیده نمی شود! أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ نَصَحَ لِلَّهِ وَ أَخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَىٰ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ وَفَّقَهُ اللَّهُ لِلرَّشَادِ وَ سَدَّدَهُ لِلْحُسْنَىٰ فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ أَمِنْ مَحْفُوظٍ - کتاب تحف العقول صفحه ۲۲۷، [ر.ک: کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۳۹۱، کتاب وافى جلد ۲۶ صفحه ۸۶، کتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۴ و جلد ۷۴ صفحه ۳۶۸، شرح احقاق الحق جلد ۳۳ صفحه ۵۰۳، مصباح البلاغه جلد ۲ صفحه ۸۳] است.

بین چه بلایی سر من آمده که هم عینکی هستم و هم ذره بین گرفتم جلوی عینکی که خودش ذره بین است، اینها

شاهدان خدای زمین هستند! به پیغمبر گفت تو هم ندیری، هم بشیری و هم شاهی. حالا، هم من شاهد هستم در دروغ بودن توحید زمین و هم شما شاهد هستید. باز از امام حسن مجتبی است: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ نَصَحَ لِلَّهِ وَ أَخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَىٰ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ**. خطاب به جامعه بشریت است از آن موقع تا انقراض بشر؛ ای مردم هر کس نصیحت کرد برای خدا و اخذ کرد قولش را یعنی ادبیاتش طوری بود که راهنمایی کند **دَلِيلًا هَدَىٰ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** یعنی پندپذیر، اقوم جامعه است. اقوم از قوام می آید، می گوید که این حلوا قوام آمد؟ این حلیم قوام آمد؟ کامل شدن را قوام می گوید. **لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** در قرآن هم هست. اقوم وجود دارد؟ نه! چون یک بُعد مادی اقوم جسم است، تمام جسم ها درب داغون است، تو چه چیزی را می خواهی از طرف خدا ابلاغ کنی؟ کو هدایت؟ هدایت به پزشکان (پزشکان صنف زیبایی)؟ طرف می گوید مجبورم عمل کنم، هر کس به من می گوید، می گویم در این شرایط؟ می گوید مجبورم، دختر هستم باید طرف که می آید با من ازدواج کند او را جذب کنم. پیغمبر مگر نگفت؟ گفت دخترانتان را زینت بدهید که شوهر برایشان پیدا بشود. **وَوَفَّقَهُ اللَّهُ لِلرَّشَادِ** توفیق می دهد خدا برای راهنمایی و ارشاد. توفیقات الهی برای ارشاد چیست؟ ما می آییم درصد اندکی از خلائق را جدا می کنیم و می گوییم اینها رجال ظهوری هستند، درست؟ اینها مسئول ارشاد مردم هستند. خب، آیا اینها توانستند ارشاد کنند؟ خدا دهان بندی به اینها زده بود که از این ماسک شما بدتر بود، باز این ماسک را می روی در رختخواب درمی آوری، می روی حمام درمی آوری، به خانه می روی درمی آوری چون خفه می شوی! خدا همینطوری دهان همه را بسته، چطور می کنند؟ **أئمة الهداة المهدیین** یک کلمه از حقایق را نگفته اند چون دهانشان بسته بود. یادست هست امام صادق یک سخنی گفت؟ گفت اگر من حقایق را بگویم، دیگر بقیه آن را نگفت و دستش را روی گلویش کشید، اینطوری آورد یعنی اگر من بخواهم بگویم این سرم را می بُرنند! **وَسَدَّدَهُ لِلْحُسْنَى** محکمش کرد برای گفتار نیک. **فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ أَمِنْ مَحْفُوظٍ** همسایه خدا امنیت دارد. همسایه خدا کدام است؟ مدام می گفتند مسجد خانه خداست، ها؟ وقتی کسی به خانه خدا می رفت یا مکه، اصل خانه خدا، آیا محفوظ بود؟ امنیت داشت؟ چقدر کفش های نمازخوان ها را می دزدیدند، چقدر جیب هایشان را می زدند؟ وقتی به خانه خدا می رفتی امنیت داشت؟ مگر چند سال قبل یادست نیست که در بلد امن حاجی ها را زدند کشتند! بعد سیل هم بارها تا دو متری خانه کعبه می آید، این دفعه هم که یک باد شدید آمد و پرده ای که به آنجا انداختند را جرش داد و گفت بابا رها کنید بروید لنگ چه چیزی هستید؟

درس سوم - عبادات بدرد خدا نمی خورد، و رفع حاجات و عکس العمل های تربیتی ندارد!: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَنِّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ لَمْ يَفْرِضْ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ بَلْ رَحْمَةً مِنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ {وَلِيَبْتَلِيَ {مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ} - کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۶۵۴، [ن.ک؛ کتاب علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۵۰، کشف المهم صفحه ۱۸۶، کتاب غایة المرام جلد ۱ صفحه ۳۲۴ و جلد ۳ صفحه ۳۳۴، کتاب تفسیر البرهان جلد ۲ صفحه ۲۲۶، کتاب بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۰۰، کتاب منابع المودة جلد ۳ صفحه ۳۶۵]، سوره آل عمران آیات ۱۷۹ و ۱۵۴ است.**

باز هم از امام حسن مجتبی است. گفت: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَنِّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ لَمْ يَفْرِضْ ذَلِكَ**

عَلَيْكُمْ لِحَاجَةٍ مِى گويد اين فروع دين را ساختند به درد خدا نمى خورد. بعضى ها را ديده اى البته در قديمى ها، حالا ديگر يك مقدارى مردم بيدار شدند، براى نماز صبح بچه و خانمش را بيدار مى كرد، مى گويد بلند شو اين دو ركعت را بزن به كمر، يا مى گويد بگذار بدهى خدا را بدهم نمازم را بخوانم. اين نماز خوان در اَيَّاكَ نَعْبُدُ مانده، چهارتا چرخش پنجر شده و روى زمين خوابيده. اين فكر مى كند خدا به نمازش نياز دارد، مى گويد كه بگذار طلب خدا را بدهم بعد فلان كار را كنيم. امام حسن در خطبه اش فرمود: لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَاثُ لَمْ يَفْرِضْ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ، خدا به چه دردش مى خورد؟ اگر نماز الصَّلَاةِ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ بود اين يك حرفى، عروج مى كرد. اگر نماز ستون دين بود؛ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، كه دين در مردم كج و معوج است. اين را من نمى گويم، نگو كه من اين را مى گويم بلكه ابى عبدالله گفت، گفت كه النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا مردم بنده دنيا هستند نه بنده خدا، وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ و دين مثل آدامس است در دهانشان مى كنند مدام مى چرخانند از اين طرف به آن طرف، اين شد دين! بَلْ رَحْمَةٌ مِنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اين هم يكي از مراتب سنديت ما درباره هو است. امام حسن مجتبى مى گويد: بَلْ رَحْمَةٌ مِنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نيست خدائى مگر او. بعد تفسير آيه را گفته يَمِيزُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ مى گويد: مُمَيِّز، فروع دين است كه خبيث را از طيب جدا كند. خب براى چه بد را از خوب پاكسازى و پالايش كند؟ وَلِيَتَّبِلَى براى اينكه مبتلا كند. يعنى بلا مى دهد تا ببيند خوب کدام است و بد کدام است. اصلاً اين يَمِيزُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ خدا را كوچك مى كند يعنى خدا نمى دانسته حالا يك دستگاه صافى گذاشته هر كس از آن رد شد خوب است و هر كس پشت آن ماند بد است. لِيَتَّبِلَى باز اينجا يك آيه را آورده مَا فِى صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِى قُلُوبِكُمْ.

درس چهارم - شكل گيرى روح در ادوار مختلف آن: أَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ إِذَا نَامَ فَإِنَّ رُوحَهُ تَعَلَّقَ بِالرَّيْحِ وَ الرِّيحُ مُعَلَّقٌ بِالْهَوَاءِ إِلَى [وَقْتٍ] مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا بِالْيَقِظَةِ فَإِنَّ اللَّهَ بَرَدَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحَ إِلَى صَاحِبِهَا الرِّيحُ وَ جَذَبَتْ تِلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ فَجَعَتِ الرُّوحَ فَاسْكِنَتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا وَ إِنْ لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ بَرَدَ تِلْكَ الرُّوحَ عَلَى صَاحِبِهَا جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ فَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ فَلَمْ تُرَدَّ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتٍ مَا يُبْعَثُ. وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ [أَمْرِ] الذِّكْرِ وَ النِّسْيَانِ، فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقٍّ وَ عَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِنْ صَلَّى - اسنادش: دلائل الامامه صفحه ۱۷۴، [ن.ك: كتاب اصول كافى جلد ۱ صفحه ۵۲۶، كتاب غيبت نعمانى صفحه ۵۸ حديث ۲، كتاب عيون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۶۵ حديث ۳۵. كمال الدين و تمام النعمه جلد ۱ صفحه ۳۱۳، علل الشرايع جلد ۱ صفحه ۹۶ حديث ۶، غيبة طوسى صفحه ۱۵۴، احتجاج طبرسى جلد ۱ صفحه ۳۹۶، اعلام الورى جلد ۲ صفحه ۱۹۲، وافى جلد ۲ صفحه ۳۰۱، مدينة المعاجز جلد ۳ صفحه ۳۴۲، بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۴۱۴ و جلد ۵۸ صفحه ۳۶، الزام الناصب جلد ۱ صفحه ۱۹۱؛ با كمى اختلاف] است.

باز از امام حسن مجتبى است. خب امام حسن مجتبى چه مى گويد؟ أَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ يك نفر سؤال كرد و گفت وقتى كه من مى خوابم روحم كجا مى رود؟ اگر روح كامل برود مُرده است و اگر قسمتى از آن برود كه مى گويد هوشيار نيستم، قسمتى از روح مى آيد. حالا اين سائل اين را مى گويد؛ مى گويد أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ إِذَا نَامَ فَإِنَّ رُوحَهُ تَعَلَّقَ بِالرَّيْحِ؟ امام حسن مجتبى مى گويد كه روح، ريح است. اگر يادت باشد يك بحثى راجع به اين مسئله

داشتیم، روح که اینقدر مهم است که جسد، کالبد و تن را به این سنگینی عبور می‌دهد، گاهی وقت‌ها طرف بالای صد کیلو است چه چیزی این را حرکتش می‌دهد؟ روح! اگر روح نباشد می‌افتد، اگر روح ضعیف باشد همیشه در خواب است. تَعَلَّقَ بِالرَّيْحِ وَ الرِّيحُ مُعَلَّقٌ بِالْهَوَاءِ این یکی از اسناد آن مباحثی است که من می‌گفتم ما اکسیژن دریافت می‌کنیم و ممکن است در بین اینها روح گذشتگان باشد و کلاً سقف زمین پر از روح است. فَإِنَّ رُوحَهُ تَعَلَّقَ بِالرَّيْحِ روح از ریح است یعنی باد، وَ الرِّيحُ مُعَلَّقٌ بِالْهَوَاءِ باد هم مال هواست. إِلَى مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا بِالْيَقْظَةِ می‌گوید وقتی چرت می‌گیرد بخشی از این روح به هوا می‌رود و یک دور می‌زند. برای همین می‌گویند که بخواب برای اعصاب خوب است، کلافه هستی باید بخوابی. فَإِنْ أَدْنَى اللَّهُ بَرْدَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحُ إِلَى صَاحِبِهَا اگر خدا خواست روح برگردد. برای همین است که می‌گویند خواب خواهر مرگ است سر همین است، این را دقت کنید؛ اگر خدا خواست که روح به صاحبش برگردد وَ جَذَبَتْ تِلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ فَرَجَعَتْ رَفْتِ هُوَا دوباره آمد. هوا کدام است؟ همین است که بادکنک را باد می‌کنی این هواست. به وسیله شش شما که به آن ریه می‌گویند، الان ریه خیلی‌ها درگیر کرونا شده یعنی به این معنا که اکسیژن به آن نمی‌رسد. چرا نمی‌رسد؟ برای اینکه نیمه‌ای از روحش رفته و نصف آن مانده، اگر کامل ریه سیاه شد خراب شد و اکسیژن آمد به صفر رسید دیگر روح رفته آن بالا، نیامده. فَرَجَعَتْ الرُّوحُ فَاسْكِنَتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا ساکن می‌شود در بدن صاحبش، وَإِنْ لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ (تَعَالَى) اگر خدا اجازه ندهد بَرْدَ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى صَاحِبِهَا جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ جذب هوا می‌شود. یادست من زیاد می‌گفتم و یکی از اسنادش همین است که این هوایی که ما استنشاق می‌کنیم شاید روح گذشتگان باشد که داریم تنفس می‌کنیم و اسم آن را هم اکسیژن گذاشتیم، حالا این تعابیر علمی آن است؛ علم طب. جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ فَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ جذب می‌شود ریح از روح، باد از روح. روح یک چیز دیگری هم هست؛ شاید روح تفاوتش با ریح این باشد که باد بلا تکلیف است می‌وزد که ابر را جابجا کند خنکی بیاورد و درختان را بارور کند ولی روح متعلق است به رفتن در وجود زندگان است. فَلَمْ تُرَدَّ... قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقِّ وَ عَلَى الْحَقِّ طَبَقُ، فَإِنْ صَلَّى اینجا دیگر بحث طولانی می‌شود و عمده صحبت ما بخاطر مباحث اول این حدیث بوده است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۱۹ – فایل صوتی ۶۱۴۹ – درس اول این فایل با موضوع خطا کردن در جبر مطلق و پرورش ربّ به علت بازخوان به بخش دوم فایل ۵۷۶۳ ملحق گردید.

درس دوم – وقتی که والی‌الاولا دست از حمایت والی وسطی برمی‌دارد، چنین محصول اسفناکی بروز می‌دهد!: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ صَالَحَهُ [عَلَى] أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةً أَمْرُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ – کتاب کشف‌الغمة جلد ۱ صفحه ۵۷۰، کتاب معادن الحکمه جلد ۲ صفحه ۱۰ [ر.ک: مطالب السؤل، صفحه ۳۵۷، فصول المهمه جلد ۲ صفحه ۷۲۹، کتاب صواعق المحرقة صفحه ۱۳۶، کتاب ینابیع المودة جلد ۲ صفحه ۴۲۶، کتاب بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۶۵، کتاب الغدير جلد ۱۱ صفحه ۶، شرح احقاق الحق جلد ۱۱ صفحه ۲۲۱ و جلد ۳۳ صفحه ۵۳۱] و مصادر دیگر که طول و دراز می‌شد.

این مبحث از امام حسن مجتبی است و یکی دو بار هم در درس‌های گذشته از این کتاب برایتان خوانده‌ام. این

صلح نامه است؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ می گوید این صلح نامه را منعقد کرد نوشت بر ذمه نهاده حسن ابْن علی ابْن ابی طالب؛ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ صَلَّحَهُ. ذَلَّتْ وَ خَفَّتْ وَ خَوَارِی بر خدای زمین که این همه در قرآن آورده كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، نُثِجُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُؤْمِلِينَ، إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ بعد حالا بیا یک شخصیت پاکیزه ای مثل حسن ابن علی خفت بیعت با معاویه را بپذیرد. خب ای امام حسن چرا تو بیعت کردی؟ دلیلش را می گوید که چرا؛ أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةٌ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ می گوید من به این شرط با تو بیعت می کنم و تو را ولّی امر مسلمین جهان قرار می دهم که تو به کتاب خدا عمل کنی. خب، کتاب خدا را که خودش نوشته! می گوید چشم! معاویه می گوید کتاب خدا با خودمان، تو غصّه آن را نخور، همانطوری که آن را بالای نیزه بردیم همانطوری هم خودمان درستش می کنیم. وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ سُنَّتِ پیغمبر هم که از طریق اهل سنت آمد که اسمشان اهل سنت و جماعت است، چقدر در هجو پیغمبر و بی آبرو کردن پیغمبر سندن داشتیم، یادتان هست؟ همه اش موجود است دیگر، که روح پیغمبر هم خبر نداشت. اینجا خیلی میج گیری است؛ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ راه خلفای صالحین! اولاً وقتی که کتاب هست، سنت مبشر کتاب است، شارح کتاب است، مفسر کتاب است، می شود سنت! حالا سیره خلفاء دیگر چه بود؟ بعد اینکه آیا خلفاء صالح بودند؟ یعنی حضراتی که پوست علی را کُندند آیا اینها صالح بودند؟ خب چرا امام حسن این حرف ها را می زند؟ برای اینکه خدا او را بیچاره کرده، خدا به وعده هایش پشت کرده است! آیا به این خدا می شود اعتماد کرد؟ ها؟ امیرمان اعتماد کرد، در جنگ صفین خدا وادار کرد که نظامیاناش بر علیه او قیام کنند.

درس سوم - نبود یار، معضل رجال ظهوری می باشد و علت انزوای آنها: وَ اللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلَى وَ نَهَارَى حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ لَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ - کتاب احتجاج طبرسی جلد ۲ صفحه ۱۱، کتاب بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۴۷ کتاب الدر النظیم صفحه ۵۱۴ انوار البیبه صفحه ۹۱ است از امام حسن.

باز خطبه ای از امام حسن مظلوم است. به حسین می گویند مظلوم، حسن هم دست کمی از حسین نداشته است. می گوید: وَ اللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ. وقتی که با معاویه بیعت کرد، کاسه از آتش داغ ترها و خشکه مقدس ها دورش ریختند که برای چه بیعت کردی؟ برای چه صلح کردی؟ چرا ن جنگیدی؟ آن وقت همین ها وقتی که امام حسن لشکر آماده می کرد که بفرستد، کیسه های زر معاویه یواشکی می آمد و اینها هم لشکر را ترک می کردند بعد بقول معروف علی می ماند و حوضش! می گوید: وَ اللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ اگر کس و کار داشتم با او می جنگیدم، من بی کس هستم! خدای زمین کارش همین است، هُل می دهد می گوید برو جلو، بقول کشتی گیرها می گوید لنگش کن! بعد خودش هم از آن بالا می خندد، دست می زند، هو می کند. به امام حسن ولایت داده، امامت و وصایت داده و می گوید برو جلو، این اسلحه بزرگی است ها، برو! اصلش این است که حمایت و شارژ بشود، انداختن جلو که همه جلو می روند! می گوید اگر یار داشتم با او می جنگیدم، لَيْلَى وَ نَهَارَى شب و روز می جنگیدم! می گوید من که خسته نمی شوم، من فرزند شمشیر هستم. علی

مرتضی این دو پسر را با خودش در جنگ‌ها همه جا برده و اینها را پهلوان کرده منتها با دست خالی می‌شود رفت و با صد هزار لشکر سوریه جنگید؟ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ می‌گوید ما حکم را دادیم به خدا که بین ما و او حکمیت کند، خدا هم که عین خیالش نیست. وَ لَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ مِنْ أَهْلِ كُوفَةِ عَلِيٍّ كُوفَهُ بود، از مدینه پایتخت را به کوفه آورد به هوای اینکه اینجا موج طرفدارانش هست. همین کوفیان علی را کشتند و بعد نوبت به حسن رسید، او هم از کوفیان اینقدر کشید که یادتان هست در یک درس داشتیم گفت من معاویه کثیفِ نجس را بر شیعیان خودم ترجیح می‌دهم. خیلی حرف است ها، خیلی حرف است! الآن هم از این شیعیان زیاد است، در فروع دین هضم می‌شوند و اصول دین را فراموش می‌کنند.

درس چهارم – فقط در حدّ نمایش است، انگاری نمایشگاهی از خوبی‌ها می‌باشد!: نَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ [وَ نَحْنُ الْأَمْرُونَ] وَ نَحْنُ النُّورُ [نُورًا] بَيْنَ الرُّوحَانِيِّينَ تَنْوَرُ بِنُورِ اللَّهِ – سندیت: کتاب دلائل الامامة صفحه ۱۶۷، کتاب نوادر المعجزات صفحه ۱۰۳ حدیث ۸، کتاب مدینه المعاجز جلد ۳ صفحه ۲۳۶، کتاب ینابیع المعاجز صفحه ۸۱ است.

از امام حسن مجتبی است. چه فرمود؟ گفت: نَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ. ببین به تو گفتم که آفتابه لگن هفت دست اما شام و نهار هیچی الآن به تو نگفتم که همین خدا وادار کرد که حسن مجتبی این خفت و خواری را بپذیرد که زیر بلیط و پرچم معاویه برود؟ حالا اینجا برعکسش را می‌گوید، این همان وعده‌هایی است که به او داده، اینکه امام حسین می‌گوید غُرُونَا یعنی همین، یعنی ما را مغرور کرد. چه کسی مغرور کرد؟ مردم؟ خب مردم به امر چه کسی هستند؟ مگر قلب دست خدا نیست؟ الْقَلْبُ يَهْدِي إِلَى الْقَلْبِ. می‌گوید نَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ مقامات رجال ظهوری را می‌گوید، وَ نَحْنُ النُّورُ بَيْنَ الرُّوحَانِيِّينَ. اول و آخر یعنی چه؟ دیدی می‌گوید صفر تا صد خودت هستی؟ یا می‌گوید اول و آخرش خودت هستی؟ خدا هم به اینها تعارف کرده و این بندگان خدا هم باور کردند، خدا گفت که اول و آخرش خودتان هستید، پس خودش چه؟ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ؟ آن مال خودش بوده، می‌گوید من به شما دادم، پس اجراییاتش کجاست؟ می‌گوید که وَ نَحْنُ النُّورُ ما نور هستیم. خب نور باید بتابد، آقا وقتی که رجال ظهوری در خانه حبس هستند، خفه شدند، در زندان هستند، اسیر و تبعید هستند، لِه شدند، این چطور می‌خواهد نورش را به جامعه بشریت بتاباند؟ آخر برای خودش است؟ به درد که نمی‌خورد، امام باید به مأموم نور بتاباند. تَنْوَرُ بِنُورِ اللَّهِ ما با نور خدا به جامعه نور می‌دهیم.

(فایل صوتی ۶۹۶۳ – درس ششم) خزانه‌دارانی که دستشان از هر جهت خالی است. کتاب بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۲ باب ۱ حدیث ۳۸، از رسول خداست. چهارده معصوم خودشان را معرفی می‌کنند: فَتَحْنُ الْأَوَّلُونَ ما اولی‌ها هستیم. شاید اشاره به این است که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ شاید منظورش این است که آخر همه، امام مهدی می‌آید. وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ ما کسانی هستیم که سبقت گرفتیم. در کنکور سراسری توحید زمینی سبقت گرفتند به کجا رسیدند؟ به جایی که پیغمبر به علی گفت خدا را نشناخت غیر از من و تو، خب به مردم چه مربوط است! امیرالمؤمنین و خاتم النبیین این خدا را شناختند، دست مردم چه آمده؟ وقتی که غیبت است، نبود حقیقت است، وقتی که نه دهم

دین تعطیل است، وقتی که دین در چهاردیواری خانه امام صادق است، وقتی که دین هفتاد نوع توجیه و تفسیر دارد، وقتی که قرآن به انواع مختلف حامل ذو وجوه است، وقتی که دین تقیه و کلم الناس دارد، این نَحْنُ السَّابِقُونَ به چه درد می خورد؟ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ ما شفاعت می کنیم. شفاعت چه را می کنی؟ اگر می خواست شفاعت شما قبول بشود، وقتی جبرائیل روضه نابودی ابی عبدالله را خواند و پیغمبر به جبرائیل اصرار کرد و گفت من می خواهم شفاعت این بچه ام را بکنم، جبرائیل گفت نمی شود. اینها چطوری شافع هستند؟ این همه شیعیان به عتبات عالیات و اعتبار مقدسه می روند، برای حاجت می روند، نود و نه درصد و نیم آنها برای حاجت می روند و همه هم دست خالی برمی گردد. اینها چطوری شفاعت می کنند؟ وَ نَحْنُ کَلِمَةُ اللَّهِ ما کلمه خدا هستیم. وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ ما از خواص خدا هستیم. اینها خاصان خدا هستند؟ پس چرا درب داغون هستند؟ پس چرا نابودند؟ پس چرا از بین رفتند؟ پس چرا له شدگان تاریخ هستند؟ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ ما دوستان خدا هستیم. خدا با دوستانش چه می کند؟ علی ابن ابیطالب در صفین، امیرالمؤمنین در محراب عبادت، حسن مجتبی در تحمیل صلح، ابی عبدالله در تکه تکه شدن، اینها دوستان خدا هستند؟ خدا با دوستانش این کار را می کند؟ این وحی ای که می گوید الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۳ بقره)، یعنی همین؟ خب پس چرا عقل را جلو می اندازی و می گویی هرچه را عقل تأیید کرد دین تأیید می کند؟ عقل رد می کند، این چه دوستی است، تو دشمن هستی! وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ ما آبروی خدا هستیم. وَ نَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ ما امینان خدا هستیم. وَ نَحْنُ حَزَنَةُ وَحْيِ اللَّهِ ما خزان خدا هستیم. اگر خازنین وحی خدا هستند چرا هفت تا کاتب دارد؟ باید امیرالمؤمنین کاتبش باشد، بقیه چه می خواهند؟ مگر پیغمبر زنده نبود که اینها کاتبانش بودند؟ چطور پس می گوید ما کاتب، ما خزینه دار وحی هستیم؟ پس آقای عثمان ابن عفان خلیفه سوم رسول الله با این کتاب چه کار می کند؟ چرا الان کتاب او در دست مردم است؟ در دست شیعیان است؟

درس پنجم - آیا این تعاریف و تعابیر اجرا شده؟: وَقَالَ الْحَسَنُ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَوْتِهِ - سندیّت: کتاب کشف الغمه جلد ۱ صفحه ۵۷۱ - ۵۷۳، کتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۱۱ است.

کنار سفره امام حسن مجتبی هستیم. چه گفت؟ قَالَ الْحَسَنُ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ گفت این قرآن را می بینی؟ چراغ های نور در آن است. نورافکن چیست، پروژکتور چیست؟ برو بابا، خورشید چیست؟ نمی دانی چه خبر است! نمی دانی چون نشان نداده! نه؟ می گوید عطر آن است که خودش خودش را نشان بدهد نه آنکه عطار بگوید، عطار و عطر فروش مدام از این عطر تعریف می کند وقتی که تو بو می کنی حالت بهم می خورد آیا کلام عطار را قبول می کنی یا خود عطر را؟ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ می گوید در قرآن صفحه به صفحه، خط به خط، آیه به آیه و سوره به سوره آن، نور است، یعنی شما در تاریکی می توانی قرآن را بخوانی. وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ بیماری ها را شفا می دهد. بعد هم می گوید وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ اینجا بیمارستان است. این قرآن، بیمارستان است، درمانگاه است. حالا آیا شما قرآن را بیمارستان دیدید یا تیمارستان؟ ها؟ اینهایی که خواندند عمل کردند و جواب نگرفتند. وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَوْتِهِ می گوید اگر می توانی از تمامی این انوار استخراج کن.

(فایل صوتی ۷۰۷۸ - درس ششم) راست گفت، ما با این انوار، عدم تطابق‌ها را شناختیم. کتاب فرهنگ سخنان نورانی معصومین جلد ۳ صفحه ۴۱۱، از امام حسن مجتبی است. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ در این کتاب؛ حالا اینجا دو بخش است، منظورش کتاب رایج در دست مسلمان‌ها است یا آن کتابی که در دست خودشان بوده؟ ولی چون گفت هَذَا الْقُرْآنَ همین کتاب رایج را می‌گوید. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ در این کتاب چراغ‌های نورانی هست که مردم به چاه نیفتند. ای امام دوم، می‌بینی چقدر افراد با استخاره‌های این قرآن بدبخت شدند؟ می‌بینی چقدر گرفتارها با فایده نداشتن این دعاها و اذکار از دین برگشتند؟ طرف در عریضه‌اش می‌نویسد من قرآن را در آشغالی انداختم برای اینکه هیچ فایده‌ای برای ما نداشت. شِفَاءُ الصُّدُورِ سینه‌ها را شفا می‌دهد. حالا این سینه یا منظور مرکزیت بدن است، چون سینه حساب کنید وسط اندام انسان است، یا سینه به معنای گیرندگی است، همان که در قرآن به قلب معروف است، به فؤاد معروف است. در هر دو صورت شفا در آن هست؟ اگر شفای سلامتی باشد، آیا هست؟ وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ (۸۲ اسرا) ما نازل کردیم در قرآن شفا و عافیت و رحمت، یعنی در خانه همه شما داروخانه هست به نام قرآن! بعد می‌گوید وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲ اسرا) به آنهایی که ظالم هستند شفا نمی‌دهد خسارت می‌دهد. الان مردم چه می‌گویند؟ می‌گویند هر چه ظالم است خوشبخت است، هر کس بی دین است خوشبخت است. این شعار مردم است، این ورد زبان جامعه است، تو هر جا می‌روی اینها را می‌شنوی، می‌گوید خدا با ظالم‌ها است. آیا این کتاب نورانی است؟ نورش کجا بوده؟ در تاریکخانه غیبت باید زندگی گرویدگان را روشن کند، آیا روشن کرده؟ تمام وعده‌هایش دروغ بوده! روشنایی کتاب به اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ (۶۰ غافر) است. چراغ هدایت این کتاب به وَ اَنكِحُوا الْاَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَانِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۳۲ نور) است. نورافکن این کتاب در وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ (۱۸۶ بقره) است. روشنایی این کتاب در يَا أَيُّهَا النَّاسُ انتُمُ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵ فاطر) است. کجاست؟ تازه من اینها را که گفتم، یک ذره‌اش است. آنجا هم می‌گوید: دو ملک را فرستاد که از شما حفاظت کند، حفاظت کنند که مردم در چاه نیفتند؟ الان اینهایی که در زندان جمع هستند مجموعاً اشتباهاتی که کردند، چه کسی اشتباه را به اینها القا کرده؟ عقل از چه کسی فرمان می‌گیرد؟ از وحی. اینهایی که در بیمارستان هستند آیا خودشان خواستند به بیمارستان بروند بخوابند، عمل کنند یا نه تقدیر اینطوری کرده؟ اینهایی که در قبرستان خوابیدند، همه آنها آرزو داشتند، بیشترشان جوان‌ها هستند، اینها را چه کسی آنجا دفن کرده؟ آیا خودشان یا دست تقدیر؟ من هرچه بگویم از عدم تطابق دین، کم است!

ظهوریاب منتظران ۵۳۲۰ - فایل صوتی ۶۱۵۰ - درس اول - بنایم به چنین دین اصلاح طلبی!! حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ الصَّعْبِ ابْنِ جَثَّامَةَ قَالَ مَرَّ بِي النَّبِيُّ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ وَ سُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يَبْتَئُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيَصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ ذَرَارِيِّهِمْ قَالَ هُمْ مِنْهُمْ. - کتاب صحیح بخاری از بخاری جلد ۴ صفحه ۲۰، کتاب المحلّی از ابن حزم جلد ۷ صفحه ۲۹۶، کتاب المعجم الكبير از طبرانی جلد ۸ صفحه ۸۸، کتاب السنن الكبرى جلد ۵ صفحه ۱۸۵، مآخذ محکم و از اهل سنت است.

راویان حدیث: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ الصَّعْبِ ابْنِ جَثَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، جثامه حواری پیغمبر که نقل کرده است. پیغمبر چه گفت؟ قَالَ مَرْبَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ وَ سُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ ذَرَارِيِّهِمْ قَالَ هُمْ مِنْهُمْ جثامه گفت پیغمبر در محله ابواء یا بودان نزد من آمد، از آن حضرت درباره مشرکین که بر آنها شبیخون می زنند پرسیده شد؛ آیا زنان و فرزندانشان کشته شوند؟ رسول خدا فرمود زنان و کودکانشان از آنها هستند. آیا این حدیث را شنیده بودی؟ تا حالا می گفتند که زن و بچه مستثنی هستند اما اینجا می گوید که وَ ذَرَارِيِّهِمْ نسل آنها را هم در بیاورید هُمْ مِنْهُمْ. حالا اینجا باز هم تفسیر شخصی من این است که پیغمبر این حرف را زده (این تکرار است که مدام میگویم ها!) ولی این اسناد و مدارک از جایی آمده که قرآن ثبت شده و نوشته شده، ما به اصل کار داریم والا پیغمبر آدم خوبی بود مصلح بود و آدمکش نبود، هر چه داریم از این دین است و از این خدای زمین است.

درس دوم – مشروب خواری برای رعیت بد است ولی برای حاکم حلال می باشد! حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ مُسْهِرٍ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ حَسَّانِ ابْنِ مُخَارِقٍ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ سَافَرَ رَجُلًا فِي سَفَرٍ وَ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا أَفْطَرَ أَهْوَى إِلَى قُرْبَةٍ لِعُمَرَ مُعَلَّقَةٍ فِيهَا نَبِيدٌ قَدْ خَضَخَصَهَا الْبَعِيرُ فَشَرِبَ مِنْهَا فَسَكَرَ فَضْرَبَهُ عُمَرُ الْحَدَّ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا شَرِبْتَ مِنْ قُرْبَتِكَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّمَا جَلَدْنَاكَ لِسُكْرِكَ - كتاب المصنف از ابن ابی شیبہ الکوفی جلد ۶ صفحه ۵۰۲، شرح مسند ابی حنیفه از قادری صفحه ۵۲۱، كتاب نصب الراية از الزیلعی جلد ۴ صفحه ۱۶۲، باز هم از طریق اهل سنت است.

این حدیث درباره خلیفه دوم است. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا هَمِيْظُورِي سلسله رواات را می گوید تا می آید به اینکه قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ سَافَرَ رَجُلًا فِي سَفَرٍ گفت در یک سفری همراه با خلیفه دوم رسول الله بودیم وَ كَانَ صَائِمًا و او روزه داشت، فَلَمَّا أَفْطَرَ حالا آن بغل دستی او هم روزه بود. أَهْوَى إِلَى قُرْبَةٍ لِعُمَرَ می گوید که یک چیزی همراه عمر بود نوشیدنی بود ما زدیم بالا، مُعَلَّقَةٍ فِيهَا نَبِيدٌ در آن آب انگور بود، قَدْ خَضَخَصَهَا الْبَعِيرُ فَشَرِبَ مِنْهَا فَسَكَرَ فَضْرَبَهُ عُمَرُ، خورد و مست شد. خَضَخَصَهَا الْبَعِيرُ فَشَرِبَ مِنْهَا فَسَكَرَ سُكْرٌ بود او را مست کرد. فَضْرَبَهُ عُمَرُ الْحَدَّ عمر به او حدّ مشروب زد. تا اینجا درست؟ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا شَرِبْتَ مِنْ قُرْبَتِكَ گفت این مال تو بود من نوشیدم! فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّمَا جَلَدْنَاكَ لِسُكْرِكَ عمر گفت من تو را شلاق زدم بخاطر اینکه مست شدی. پس آقا مشروب می خورد و فقط می گفت که اینقدری بخورید که مست نشوید که نفهمید چکار می کنید.

درس سوم – زنان می توانند شوهران مختلفی داشته باشند، آیا این نسخه با تحریم زنا، معارض نیست؟: حَدَّثَنَا بَكْرُ ابْنِ سَهْلٍ الدَّمِيَّاطِيُّ ثَنَا عَمْرُو بْنُ هِشَامٍ الْبَيْهَوِيُّ ثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي كَرِيمَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَوَّجٍ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْؤَا رَبَّمَا تَتَزَوَّجُ الرِّجَالُ وَالثَّلَاثَةُ وَالرَّابِعَةُ ثُمَّ تَمُوتُ فَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُونُ رَوْجُهَا قَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهَا تُخَيَّرُ فَتُخْتَارُ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا فَتَقُولُ يَا رَبِّ إِنَّ هَذَا كَانَ أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا - كتاب مجمع الزوائد از العیثمی جلد ۷ صفحه ۱۱۹، كتاب المعجم الكبير از طبرانی جلد ۲۳ صفحه ۳۶۷، كتاب كنز العمال از المتقی الهندی جلد ۱۶ صفحه ۸۵، باز هم است اهل سنت است.

سلسله رواات آمدند و این درس را عرضه کردند، انتساب یافت به ام سلمه از زنان پیغمبر؛ رَوَّجٍ النَّبِيِّ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ

اللّٰه، دقت کن اینجا خیلی باریک است مثل مو است، او گفت به پیغمبر گفتم الْمَرْأَةُ رُبَّمَا تَتَزَوَّجُ الرَّوْجَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ ممکن است که زن با یکی، دوتا، سه تا یا چهارتا ازدواج کند، ثُمَّ تَمُوتُ فَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ بعد رفت بهشت فَيَدْخُلُونَ مَعَهَا مَنْ يَكُونُ زَوْجُهَا با کدام یک از این چند نفر زندگی می کند؟ قَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهَا تَخَيَّرَ گفت مخیر می شود فَتَخْتَارُ اختیار می کند، أَحْسَنَهُمْ هر کدام که بهتر است خُلُقًا فَتَقُولُ يَا رَبِّ أَنْ هَذَا كَانَ أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا. حالا ما به چه چیزی کار داریم؟ ببینید ممکن است اهل ماستمالی بیایند بگویند که یک زن بتدریج و به ترتیب ازدواج کرده طلاق گرفته یا ازدواج کرده شوهرش مُرده، ببین این باید قید می شد اما قید نشده است. این متن حدیث است، آن چیزی که از آن استفاده می شود این است که پس زن چندتا شوهر هم می تواند داشته باشد. پیغمبر واضح نگفت و ام سلمه زن پیغمبر هم قشنگ آن را باز نکرد، باید می گفت که رُبَّمَا تَتَزَوَّجُ بِمَوْتِ الرَّوْجِ یا بِطَلَاكِ الرَّوْجِ ولی نگفته است. خب این هم یک سند، حالا باز هم ما می آییم از پیغمبر دفاع می کنیم چکار کنیم دیگر، باز می گوئیم که پیغمبر نگفته و به پای او بسته اند، بسیار خوب! ولی این کتاب های معتبر اهل سنت چیست؟ این کتاب ها مثل اصول کافی و بحار الانوار است، متوجه هستی چه می گوئیم؟ مو لای درزش نمی رود. خب بعد دوباره سر رشته می رسد به قرآن که قرآن از خانه اینها سر در آورد.

درس چهارم - ستون دین که این چنین باشد، تکلیف دیانت معلوم می شود!: مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ يَسْنَدُهُ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مِسْمَعٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ فَقُلْتُ أَكُونُ أَصْلَى فَتَمُرُّ بِي الْجَارِيَةُ فَرُبَّمَا ضَمَمْتُهَا إِلَيَّ قَالَ لَا بَأْسَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۲ صفحه ۳۲۹، کتاب الوافی جلد ۸ صفحه ۸۹۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۲۷۸، ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار جلد ۴ صفحه ۵۰۴ است.

این کتاب تهذیب الاحکام مال شیعه است، این از طریق شیعه است. ببینید هر دو می لنگند؛ هم شیعه و هم سنی، من این را گفته ام و بارها هم می گویم اهل سنت که راهشان به پیغمبر می رسد که به آن می گویند سنی، پیغمبر از هر گونه بدی مستثنی است و شیعه هم که اهل بیت و ائمه را دارد، این رجال ظهوری هم مستثنی هستند اینها هم بد نگفتند، اما این است که از آن طرف آنهایی که آنها را گفتند همان هایی هستند که قرآن را نوشتند و از این طرف هم شیعه، از این طرف هم به این روایات اعتراض نشد. چرا؟ بخاطر اینکه در تقیه بودند، هر چه خواستند به این مظلومین بستند و آخرش هم اینطور شد که یک دین در ب داغون دریافت شد. سلسله روایات چه می گویند؟ سلسله روایات به مسمع رسید قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ فَقُلْتُ أَكُونُ أَصْلَى فَتَمُرُّ بِي الْجَارِيَةُ فَرُبَّمَا می گوید در نماز که بودم کنیزکی وارد شد حالا یا زن خودم یا کنیزکم بود، ضَمَمْتُهَا إِلَيَّ قَالَ لَا بَأْسَ می گوید این رد شد یک دفعه حالم بد شد، عشقش در دلم آمد و او را در بغل گرفتم. در حین نماز، متوجه هستی؟ حالا آن حدیث کجاست که بیاید بگوید خدا جلوی نمازگزار ایستاده و نگاهش می کند؟ اینجا می گوید امام کاظم گفته اگر یک خوشگل از جلوی تو رد شد می توانی بغلش کنی لب بگیری و الی آخر. ببینید این اسناد شیعه است، ها! نمی توانی بگویی بر ائمه بسته اند ولی من می گویم بسته اند! من باید از رجال ظهوری دفاع کنم ولی باز هم همانطور که حقیقت اسلام به ما نرسید و دین در گمراهی فرو رفت به این دو دلیل؛ اهل سنت به کتاب رسیدند و اینها هم به تقیه و کَلَمُ النَّاسِ رسیدند.

درس پنجم - با نمازت عروج کن، یعنی همین!: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِالنَّفْخِ فِي الصَّلَاةِ فِي مَوْضِعِ السُّجُودِ مَا لَمْ يُؤْذَ أَحَدًا - کتاب تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان) جلد ۲ صفحه ۳۲۹، کتاب الاستبصار فیما اختلف من الاخبار جلد ۱ صفحه ۳۳۰، کتاب وافی جلد ۸ صفحه ۹۰۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۳۵۰، این درس هم باز از طرف شیعه است.

حالا یکی از این کتاب‌ها خیلی بامزه است اسمش چقدر قشنگ است، می‌گوید الاستبصار چشم‌هایتان را باز کنید فیما اختلف من الاخبار در آن چیزی که اخبار اهل بیت معارض هم است. خب اگر معارض است پس برای چه آوردی؟ این خیلی حرف است ها! ببینید خدا وقتی نمی‌خواهد که یک دین به واقع مردم را جذب کند همین است. الآن این کتاب اسمش این است بعد خودش آمده این روایت را گفته، روایتش چیست؟ الآن می‌گویم. سلسله روایات است، به خضرمی می‌رسد که از صحابی و انصار است. از امام صادق: قَالَ لَا بَأْسَ بِالنَّفْخِ فِي الصَّلَاةِ فِي مَوْضِعِ السُّجُودِ مَا لَمْ يُؤْذَ أَحَدًا چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر شما در سجده نتوانستی خودت را نگه داری و باد معده دادی نماز درست است به شرط اینکه بوی آن اطرافیان را اذیت نکند. ببینید، این نماز چقدر قشنگ است! مبارک باد آنهایی که می‌خوانند و آسف بر آنهایی که خواندند! خیلی، هم خنده‌دار است و هم گریه‌آور است!

درس ششم - انتقال دهنده قرآن، وضعيت اسفارِ مصحف را بیان می‌کند: قَالَ الْإِمَامُ فَخْرُ الدِّينِ الرَّازِي فِي كِتَابِهِ نَقَلَ فِي الْكُتُبِ الْقَدِيمَةِ أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ كَانَ يُنَكِّرُ كَوْنَ سُورَةِ الْفَاتِحَةِ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَانَ يُنَكِّرُ كَوْنَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ - سلسله مراتب روایات است و سندش در کتاب مفاتیح الغیب از فخرالدین رازی جلد ۱ صفحه ۱۶۹ است.

ناقل عبدالله ابن مسعود است. عبدالله ابن مسعود برای اهل سنت محترم است و شیعه هم درباره او نظرش پنجاه پنجاه است، عبدالله ابن مسعود به دستور پیغمبر، هم معلم قرآن بود، هم شارح بود و هم بعد از پیغمبر مفسر بود. خب دیگر حرفش محکم است و روی حرف عبدالله ابن مسعود که نمی‌توانی حرف بزنی! چه گفت؟ گفت: كَانَ يُنَكِّرُ كَوْنَ سُورَةِ الْفَاتِحَةِ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَانَ يُنَكِّرُ كَوْنَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ می‌گوید حمد و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، این سه تا سوره اصلاً مال قرآن نبوده! حالا آنهایی که می‌گویند پیغمبر باسواد بوده و خواندن و نوشتن بلد بود بیايند جواب بدهند. این آقا قرآن نویس است و یکی از کتاب وحی است. شما ببینید دقت کنید سوره حمد خیلی مهم است، می‌گوید لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ اصلاً نماز باطل است مگر اینکه سوره حمد در آن باشد، بعد اینجا می‌گوید اصلاً حمد، فلق و ناس در قرآن نبوده و من درآوردی بوده است.

درس هفتم - فرار از تعهدات و عبور از بیانات دینی: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ ابْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ضَمِنْتُ لِمَنْ يُسَمِّي عَلَى طَعَامِهِ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْكَوَّاءِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَكَلْتُ الْبَارِحَةَ طَعَامًا فَسَمَّيْتُ عَلَيْهِ وَآذَانِي فَقَالَ لَعَلَّكَ أَكَلْتَ أَلْوَانًا فَسَمَّيْتُ عَلَى بَعْضِهَا وَ لَمْ تُسَمِّ عَلَى بَعْضٍ يَا لُكْعُ - دوباره در مصادر شیعه رفتیم: کتاب محاسن جلد ۲ صفحه ۴۳۰، کتاب کافی (ط - الاسلامیه) جلد ۶ صفحه ۲۹۵، کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۳۵۵، کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۴ صفحه ۳۶۲ است.

ببینیم اینجا دیگر چه گلی کاشتند. سلسله روایات به امام صادق رسیدند، امام صادق از امیرالمؤمنین نقل می‌کند، به

طرق اجدادش از امام باقر، امام باقر از زین العابدین، زین العابدین از امام حسین و امام حسین از امیر نقل می کند. خب امیرالمؤمنین چه گفت؟ گفته است ضَمِنْتُ لِمَنْ يُسَمِّي عَلَى طَعَامِهِ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مِنْهُ فَقَالَ گفت که هر کس قبل از خوردن غذا بِسْمِ اللَّهِ بگوید اصلاً مریض نمی شود. خیلی حرف است ها! بعد یک نفر بلند شد به قول ما پارازیت داد. گفت که این چه کسی بود؟ این ابن کواء بود. چه گفت؟ گفت یا امیر المؤمنین لَقَدْ أَكَلْتُ الْبَارِحَةَ طَعَاماً فَسَمَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ غَدَا خوردم بِسْمِ اللَّهِ هم گفتم و آذانی ولی مریض شدم! مثل همین حرفی که مردم می زنند، می گویند چرا استخاره جواب نمی دهد؟ چرا دعا جواب نمی دهد؟ چرا ذکر و توسل جواب نمی دهد؟ مثل همین! خب امیرالمؤمنین چه جواب داد؟ جوابش خیلی زیباست. فَقَالَ لَعَلَّكَ أَكَلْتَ الْوَنَاءَ فَسَمَّيْتُ عَلَى بَعْضِهَا وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى بَعْضٍ يَا لُكْعُ می گوید که شاید بقیه غذاها را بِسْمِ اللَّهِ نگفتی و این یکی را خوردی، این یکی را که می خوردی بِسْمِ اللَّهِ نگفتی ولی بقیه را خواندی. یعنی توپ را به زمین خود ابن کواء انداخت که به امیر گفت چرا ما غذا می خوریم دل درد می گیریم و حضرت فرمود بِسْمِ اللَّهِ بگویند دیگر اذیت نمی شوید بعد فردا آمد گفت بِسْمِ اللَّهِ گفتم و باز هم اذیت شدم و حضرت فرمود که شاید بعضی از غذاها را که خوردی بِسْمِ اللَّهِ نگفتی.

ظهوریاب منتظران ۵۳۲۱ - فایل صوتی ۶۱۵۱ - درس اول - تبلیغ یک چنین معبودی را کردند و آدمی را

به خواب جهالت بردند: عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ قَالَ بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَنِي قَتَادَةُ ابْنُ النُّعْمَانِ فَقَالَ لِي انْطَلِقْ بِنَا يَا ابْنَ حُنَيْنٍ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فَإِنِّي قَدْ أُخْبِرْتُ أَنَّهُ قَدْ اشْتَكَى فَأَنْطَلَقْنَا عَلَى أَبِي سَعِيدٍ فَوَجَدْنَاهُ مُسْتَلْقِيًا رَافِعًا رِجْلَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى.... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَضَى خَلْقَهُ اسْتَلْقَى فَوَضَعَ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَقَالَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي أَنْ يَفْعَلَ هَذَا فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ لَا جَرَمَ وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُهُ أَبَدًا - کتاب مجمع الزوائد از هیثمی جلد ۸ صفحه ۱۰۰، کتاب المعجم الكبير از طبرانی جلد ۱۹ صفحه ۱۳، کتاب الاسماء و الصفات از بیهقی جلد ۲ صفحه ۱۹۹، از کانال اهل سنت و جماعت است.

سلسله روات عبید است می گوید که جلوس کردیم نشستیم و قتاده کنار ما آمد، پس من به او گفتم که از ناگفته های نبوی چه خبر داری؟ او (قتاده) گفت تعریف کرد فَإِنِّي قَدْ أُخْبِرْتُ أَنَّهُ قَدْ اشْتَكَى گفت که یک نفر پیش ابوسعید بود (ابی سعید خدری که از صحابی خاص است)، دید که ابوسعید خدری که از اعظم اهل سنت است در مسجد به پشت خوابیده و پای راستش را روی پای چپ خود انداخته است. أَبِي سَعِيدٍ فَوَجَدْنَاهُ مُسْتَلْقِيًا رَافِعًا رِجْلَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى گفت دیدم پای راستش را روی پای چپش انداخته است. می گوید که این حرکت ابوسعید برای بعضی ها خیلی تعجب آمیز بود، پس گفت که تعجب می کنید؟ از قول پیامبر نقل کرد که پیامبر فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَضَى خَلْقَهُ اسْتَلْقَى فَوَضَعَ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى گفت خداوند وقتی که کار خلقت را تمام کرد مثل همین آقایی که پای راستش را روی پای چپش انداخته بود، پا روی پا انداخت که استراحت کند و قَالَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي أَنْ يَفْعَلَ هَذَا گفت سزاوار نیست برای هیچ کس از بندگام که چنین کاری بکنند، یعنی این کار مخصوص خداست. ابوسعید می گوید وقتی پیغمبر این را گفت من دیگر ترک کردم که بخوابم و پای راستم را روی پای چپ بگذارم. دقت کنید سه تا مدرک معروف و معتبر از اهل سنت است که خدا را این چنین نقل می کنند و کتاب ما مسلمین هم از خانه های

اینها بیرون آمده است.

درس دوم - حاجت خواستن از این چنین ربی، باید هم بی جواب بماند! حَمَادُ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ وَكِيعٍ عَنْ أَبِي رَزِينِ ابْنِ لَقِيطٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَأَيْتُ رَبِّي بِمَنْى عِنْدَ النَّفْرِ عَلَى جَمَلٍ أَوْرَقَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ أَمَامَ النَّاسِ - کتاب تاریخ مدینة دمشق از ابن عساکر جلد ۲۷ صفحه ۳۹۶، کتاب سیر اعلام النبلاء از ذهبی جلد ۱۸ صفحه ۱۶، کتاب لسان المیزان از عسقلانی جلد ۲ صفحه ۲۳۸، کتاب میزان الاعتدال از ذهبی جلد ۱ صفحه ۵۱۳ است.

سلسله روات: حماد ابن سلمه از وکیع از ابی رزین ابن لقیط ابن عامر. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَأَيْتُ رَبِّي بِمَنْى عِنْدَ النَّفْرِ عَلَى جَمَلٍ أَوْرَقَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ أَمَامَ النَّاسِ. منّا که یکی از مناطق موجود در اطراف کعبه هست و از مناسک حج، رفتن به منطقه منّا است، می گوید در منا خدا را دیدم که کنارش شتری با رنگ های سیاه و سفید بود و بر دوش خداوند یک پیراهن بلندی قرار داشت. حالا شما ببینید ما طبق اسناد اهل سنت چطوری باید معراج نبوی را تحلیل کنیم؟ خب پیغمبر وقتی که تعریفش از خدا این است چطور باور کنیم که پیغمبر با جبرائیل به معراج رفت و آنجا چیزهایی که دید بعداً به عنوان رؤیت سیر و سفر نقل کرد و در کتاب ها نوشت؟ اینجا ما دوتا حالت داریم؛ یا باید بپذیریم پیغمبر این حرف ها را زده و یا نه، اگر بپذیریم که رسالت بر فناست و اگر نپذیریم که نمی پذیریم پس این احادیثی که اهل سنت آوردند که در چنین کتب معروفی ثبت شده اینها باعث می شود که مردم از روال توحید خواهی دور بشوند، بعد وقتی بالاتر می رود، از ارائه حدیث می رود به اصل کتابت، و این صحیفه نمی تواند واقعیت داشته باشد چون به دست اینها نوشته شده است.

درس سوم - سندی دیگر از رسول در خشم بر عایشه: قَالَ عَبْدُ ابْنِ حُمَيْدٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ الْأَشْعَثِ ثنا مُحَمَّدُ ابْنُ فُضَيْلٍ ابْنِ عِيَاضٍ ثنا بَقِيَّةُ ابْنِ الزُّبَيْرِ حَدَّثَنِي بَحِيرُ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ عَنْ كَثِيرِ ابْنِ مَرْثَةَ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهَا يَا عَائِشَةُ أَطْعَمِينَا قَالَتْ وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا طَعَامٌ فَقَالَ أَطْعَمِينَا فَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا طَعَامٌ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَرْأَةُ الْمُؤْمِنَةُ لَا تَخْلِفُ عَلَى الشَّيْءِ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهَا وَهُوَ عِنْدَهَا فَقَالَ وَمَا يُدْرِيكَ أَمْؤِمَنَةٌ هِيَ أَمْ لَا إِنَّ مَثَلَ الْمَرْأَةِ الْمُؤْمِنَةِ فِي النِّسَاءِ كَمَثَلِ الْغُرَابِ الْأَعْصَمِ فِي الْغُرَبَانِ وَإِنَّ النَّارَ خُلِقَتْ لِلْسَفَهَاءِ وَإِنَّ النِّسَاءَ مِنَ السَّفَهَاءِ - کتاب تاریخ مدینة دمشق از ابن عساکر جلد ۶۵ صفحه ۲۲۱، کتاب فیض القدير از السيوطی جلد ۵ صفحه ۵۱۵، کتاب مسند الشاميين از طبرانی جلد ۲ صفحه ۱۹۳ است.

سلسله روات: عبد ابن حمید است، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ الْأَشْعَثِ از محمد ابن فضیل از عیاض از ابن زبیر، گفت حَدَّثَنِي بَحِيرُ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ عَنْ كَثِيرِ ابْنِ مَرْثَةَ الْخَضْرَمِيِّ، اینجا گوینده اصلی خضرمی است. می گوید: عَنْ عَائِشَةَ از عایشه ام المؤمنین شنیدم أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهَا يَا عَائِشَةُ أَطْعَمِينَا قَالَتْ وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا طَعَامٌ پیغمبر وارد خانه اش شد و ابوبکر هم همراهش بود، خانه دختر ابوبکر بود، پیغمبر گفت غذا بیاور گرسنه هستیم. عایشه قسم خورد قَالَتْ وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا طَعَامٌ گفت ما غذا نداریم. دوباره پیغمبر گفت: فَقَالَ أَطْعَمِينَا فَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا طَعَامٌ و دوباره همانطور، قسم خورد که غذا نداریم. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَرْأَةُ الْمُؤْمِنَةُ لَا تَخْلِفُ عَلَى الشَّيْءِ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهَا وَهُوَ عِنْدَهَا فَقَالَ ابوبکر خلیفه

اول مسلمین جهان و حومه به زبان در آمد و گفت که یا رسول الله وقتی که یک زن مؤمنه چندبار بریک امری قسم می خورد باید پذیرفت. یعنی دارد به پیغمبر درس می دهد، این شده معلم پیغمبر، پیغمبر نمی داند و این دارد برای او تعریف می کند! حالا پیغمبر چه جواب داد؟ اینجایش مهم است؛ فَقَالَ وَمَا يُدْرِيكَ أَمْؤِمَنَةٌ هِيَ أَمْ لَا پیغمبر آب پاکی را روی دست ابوبکر ریخت و گفت آیا تو او را مؤمنه می دانی یا نه؟ خیلی مهم است ها! پیغمبر اینجا ورود به موقعیتی کرد که شکستن اُبَّه ام المؤمنین است. خوبی آن این است که مصادر مربوط به اهل سنت است و معروف هم هست. اینها این همه تبلیغ کردند که پیغمبر از همه بیشتر با عایشه گرم بود و او را دوست داشت و وحی از خانه او در آمد و پیغمبر قبل از شهادتش هم گفت دین را از عایشه بیاموزید، حالا پیغمبر روی اصل موضوع دست گذاشته و به ابوبکر که پدر عایشه است می گوید وَمَا يُدْرِيكَ أَمْؤِمَنَةٌ هِيَ أَمْ لَا از کجا فهمیدی که این مؤمنه است؟ إِنَّ مَثَلَ الْمَرْأَةِ الْمُؤْمِنَةِ فِي النِّسَاءِ كَمَثَلِ الْغُرَابِ الْأَعْصَمِ فِي الْغُرَبَانِ وَإِنَّ النَّارَ خُلِقَتْ لِلْسُّفَهَاءِ، پیغمبر گفت زن مؤمنه کم گیر می آید. اینجا به کلاغ مثال زده و می گوید زن مؤمنه در بین زن های مسلمه مثل کلاغ است که یک پایش سفید است. یعنی چنین چیزی چطور نادر است و پیدا نمی شود، خب اینجا که او را شست و کنار گذاشت. پیغمبر در هر فرصتی می خواهد اعلام کند که شماها به زور وارد دین شدید، شماها مصداق وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ هستید. بعد هم چیز دیگری گفت که خیلی زیباتر است، گفت: إِنَّ النَّارَ خُلِقَتْ لِلْسُّفَهَاءِ آتش خلق شده برای نفهم ها و بی عقل ها، وَإِنَّ النِّسَاءَ مِنَ السُّفَهَاءِ. اینجا خیلی بحث ریز و ظریف است، می گوید که جهنم مال سفهاست و زن ها از این قشر هستند؛ سفیه، ابله، نادان و نفهم هستند. حالا یک اعتراض اینجاست؛ اولاً؛ اینکه آتش مال سفیه است، مگر سفیه و بی عقل تکلیف دارد که بعداً برود جهنم، بگویند که تو در دنیا چرا به واجبات عمل نکردی؟ این یک ایراد. دوم اینکه؛ چطور است که اگر این عایشه سفیه است و از سفهاست چرا پیغمبر وقتی که دم شهادتش بود و در خانه یکی دیگر از خانم هایش بود و به زور او را به خانه عایشه آوردند مقاومت نکرد؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۲۲ - فایل صوتی ۶۱۵۲ - درس اول - رقص در تفکرات رجال ظهوری، رد نشده است: قَدْ جَاءَ فِي الْمَنَاقِبِ كَانَتْ فَاطِمَةُ تُرْقِصُ ابْنَتَهَا حَسَنًا وَتَقُولُ أَشْبَهَ أَبَاكَ يَا حَسَنُ وَاخْلَعُ عَنِ الْحَقِّ الرَّسْنَ وَأَعْبُدْ إِلَهًا ذَا مَنِّ وَ لَا تُؤَالِ ذَا الْإِخْنِ - کتاب مناقب آل ابی طالب علیهم السلام از ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۸۹، کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۸۶، کتاب ریاض الابرار فی مناقب ائمه الاطهار جلد ۱ صفحه ۸۵ است.

تمام اسناد و مدارک مربوط به معاریف و مستندات شیعه است. سلسله روات: قَدْ جَاءَ فِي الْمَنَاقِبِ در کتاب مناقب آمده؛ كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تُرْقِصُ ابْنَتَهَا حَسَنًا گفت که فاطمه زهرا امام حسن را می رقصاند. وَتَقُولُ أَشْبَهَ أَبَاكَ يَا حَسَنُ وَاخْلَعُ عَنِ الْحَقِّ الرَّسْنَ وَأَعْبُدْ إِلَهًا ذَا مَنِّ وَ لَا تُؤَالِ ذَا الْإِخْنِ می رقصاند و می گفت که مثل پدرت باش (یعنی علی هم می رقصیده) و ریسمان را از گردن حق بردار و حق را آزاد کن. اینجا حرفش خیلی مهم است ها! وَاخْلَعُ خلع کن، عَنِ الْحَقِّ الرَّسْنَ رسن طناب است و حق هم واقعیت است یعنی حق یک چیز دیگر است، واقعیت یک چیز دیگر است. ببینید رقاصی جلوی چیست؟ اعمال فروع دین. فرزندش حسن را می رقصاند و می گفت که مثل پدرت باش، یعنی علی هم می رقصیده، و از آن بدتر ریسمان را از گردن حق بردار. یعنی شما با متشرع بودن، خشک مقدس بودن،

حق را حلق آویز کردید و به دار کشیدید. خب این قاعدتاً بد است دیگر! ما هم می‌گوییم بد است، ما به طرفداران امیر می‌گوییم غلط کردند این روایت را ساختند. تا اینجاى آن درست؟ خب با اسناد و مدارک چکار می‌کنید؟ شما می‌دانید مجلسى چه كسى بوده كه بحارالانوار را تأليف كرده؟ آن وقت مجلسى كه با آن قرابتش به اهل بيت كه صد و خرده‌اى جلد كتاب بحارالانوار را جمع كرده و در دنياى اسلام صدا كرده، مى‌آيد يك چيزى را كه بر عليه فاطمه، على و حسن است را بنويسد؟ ها؟ اين را بايد از متشرع سؤال كنى. گاهى وقت‌ها مى‌گويند كه بحارالانوار همين طور كه از اسم آن پيدا است درياى انوار بوده، مجلسى همينطوري هر چه آمده خروار وار در اين بحار جمع كرده و ديگر نرفته ببيند خوب آن چيست و بد آن چيست، اينطوري كه نمى‌شود، آيا مى‌شود اينطوري حساب كرد؟ يعنى اينكه بى در و پيكر همه چيز را آورده محقق نبوده، آيا مجلسى محقق بوده؟ محقق تحقيق مى‌كند كه كدام خوب است و كدام بد است. خب حالا ما قبول كرديم كه اين روايت را به پاى اهل بيت بسته‌اند، تا اينجاى آن درست، حالا به من بگو ببينم از اين كانالى كه دين آمده يعنى كانال اهل بيت، از همين ترتيب و روال آمده ديگر، يعنى از همين كتب آمده تا به ما رسيده كه على كيست، برو بالاتر، قرآن كيست، برو بالاتر، وحى كدام است، برو بالاتر، معبود زمينى كدام است، ما با آنها كار داريم ها، وگرنه اصلاً من وقتى كه اينها را جمع‌آورى مى‌كنم خجلت مى‌كشم كه يك چنين حرف‌هاى را به پاى يك چنين رجال دلسوزى زدند ولى اين حرف‌ها مى‌رود بالا، يعنى اينكه از على، فاطمه و حسن رد مى‌شود، رد مى‌شود مى‌رود بالا و يقه دين را مى‌گيرد، دينى كه به اين وسيله به ما رسيده؛ كتب معروف شيعه يا سنى.

درس دوم - دنيا را بخاطر بى‌وفايى‌هاى متعهدين دينى، به دور مى‌اندازد: كَرِهْتُ الدُّنْيَا وَ رَأَيْتُ اَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَثِقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا غُلِبَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يُؤَافِقُ آخِرًا فِى رَأْيٍ وَلَا هَوَاءٍ - كتاب كامل ابن اثير جلد ۳ صفحه ۴۰۷، كتاب امتاع الاسماع جلد ۵ صفحه ۳۶۰ است.

آخرين بحثى است كه از امام حسن مجتبى داريم، كتابش تمام شد. چه فرمود؟ كَرِهْتُ الدُّنْيَا وَ رَأَيْتُ اَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَثِقُ بِهِمْ أَحَدٌ امام حسن مجتبى گفت ديگر دنيا به درد نمى‌خورد و ارزشى ندارد در حالى كه مى‌بينم اهل كوفه را قَوْمًا لَا يَثِقُ انسان‌هاى كه وثاقت ندارند، وثوق و موثق نيستند. لَا يَثِقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا غُلِبَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يُؤَافِقُ آخِرًا فِى رَأْيٍ وَلَا هَوَاءٍ مى‌گويد اينها ثبات ندارند يك چيزى گفتند و برگشتند، منظور همان بيعت اوليه كه با پدرش (امير) كردند. مى‌گويد كه تمام غيبت بى‌ارزش شد فقط بخاطر اينكه اهل كوفه اينطور شد. شما به اين مسئله دقت كنيد؛ دنيا و كوفه را آورده؛ دنيا مجموعه ديدنى‌ها و ناديدنى‌هاى است كه در عالم وجود قرار دارد چون نمى‌توانيم بگويم دنيا يعنى كره زمين، دنيا شامل همه ديدنى‌ها و ناديدنى‌ها مى‌شود، يك بخش كوچولوى بى‌ارزش ناچيز بى‌مقدار اصغر، شده كره زمين. حالا اين كه مى‌گويد اهل كوفه باعث شدند تا آدم از دنيا بدش مى‌آيد بخاطر اينكه كوفه يك قطب‌نما بود براى نشان دادن حق و باطل. بعد مى‌شود گفت مركز غيبت، كوفه بود، يعنى اين شهر باعث شد كه خودمانى‌ها و شيعيان از خدا برگردند بعد به طريق اولى اهل سنت و بعدش اهل دنيا، يعنى اينقدر مسئله مهم است كه بيعت با والى وسطى كه همه چيز را مى‌زند خراب مى‌كند.

درس سوم - بخش اول - حكمت مشرك با عيناى او تطبيق دارد: عَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ

المُشْرِكِينَ - مصادر: کتاب عوالی اللثالی، کتاب محاسن جلد ۱ صفحه ۲۳۰ (ب ۱۶ ح ۱۷۱)، باز هم کتاب محاسن و کتاب مشکاة الانوار ۱۳۴/ فصل ۸ است.

این عناوین هر کدام یک قسمتی را شرح داده است. از امیر است، در این سه تا عنوان، سه تا بحث شده و عنوان هایش مشخص است و جدا جداست. امیر چه گفت؟ خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگیر حکمت را اگر چه از مشرکین. یعنی هیچ محدودیتی نیست. حکمت چیست؟ حکمت پاسخ به سؤالات است؛ این چیست، آن چیست. مجموعه معماهای زندگی بشر را حکمت می‌گویند، که خوشبختانه هیچ وقت این حکمت کمکی به مردم نکرد. یکی از شاخه‌های علم، حکمت است که در دانشگاه و حوزه هم تدریس می‌شود ولی هیچ گره‌ای از سؤالات را باز نکرده است. خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مرز را برداشته و می‌گوید تو تشنه‌ای برو پیش مشرک. ببینید گاهی وقت‌ها از دستشان در می‌رود که چه دارند می‌گویند! آنجا در قرآن می‌گوید إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (آیه ۲۸ توبه) مشرک نجس است، آن وقت اینجا می‌گوید خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی مشرک آن عقاید خودش را هم به افکار تو سرازیر می‌کند بپذیر، پس این چطوری نجس است؟

بخش دوم - تبعیض در تدریس به نفع مردان: العوالی: قَالَ النَّبِيُّ خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ - کتاب عوالی اللثالی جلد ۱ صفحه ۷۸ حدیث ۶۸ است.

دومی از پیامبر است. خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ علم را بگیرید از دهان مردان. آن وقت اینجا زنان چه می‌شود؟ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ! یک تبعیض‌هایی از اینطرف و یک تبعیض‌هایی از آنطرف هست، تبعیض‌های این طرفی اینجا زن را نادیده گرفته یعنی می‌خواهد بگوید زن عالم و دانشمند نیست در حالی که علماء زنان در همه رشته‌ها خیلی زیاد بودند و اینکه می‌گوید مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ یک نوع تبعیض است یعنی زن درس و بحثش، تدریس و تعلیمش، حتی برسد به مرحله اجتهاد از حوزه، از آن طرف برسد به مرحله فوق دکترا، رهایش کن فقط برو دنبال مردها.

بخش سوم - دفتر و مصحف مردود است: قَالَ النَّبِيُّ وَ إِيَّاكُمْ وَ أَهْلَ الدَّفَاتِرِ وَ لَا يَغْرَنَكُمْ الصَّحَفِيُّونَ - کتاب عوالی اللثالی جلد ۴ صفحه ۷۸ حدیث ۶۹، کتاب بحار الانوار جلد ۲ الباب ۱۴ حدیث ۶۵ است.

سومین بحث هم باز از رسول است. وَ إِيَّاكُمْ وَ أَهْلَ الدَّفَاتِرِ وَ لَا يَغْرَنَكُمْ الصَّحَفِيُّونَ خیلی جالب است این یک کلید است که باید آن را برایتان باز کنم. می‌گوید از اهل دفتر بپرهیزید. منظور چیست؟ آیا دفتر ازدواج و طلاق را می‌گوید؟ دفتر ثبت اسناد را می‌گوید؟ نه بابا! جلوتر، هم دفتر را می‌گوید و هم مصحف را می‌گوید. الصَّحَفِيُّونَ آنهایی که دنبال مصحف هستند. دفاتر آن چیزی است که در آن از گذشتگان نوشته می‌شود که این گذشتگان به هویت و موجودیت دین برمی‌گردد، و این مصحف هم برمی‌گردد به آنچه را که به عنوان تقدس، انبیاء و اوصیاء و اولیاء در طی ده‌ها هزار سال آوردند. ببین چقدر باید زرنگ باشید! این إِيَّاكُمْ برمی‌گردد به یکی از آن اضلاع مثلث. چه می‌گوید؟ وَ لَا يَغْرَنَكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَر، این برمی‌گردد به اینجا. إِيَّاكُمْ وَ أَهْلَ الدَّفَاتِرِ اهل دفاتر یعنی کُتَّاب، وَ لَا يَغْرَنَكُمْ الصَّحَفِيُّونَ آنهایی که اهل صفحه‌بندی هستند. یادت هست که در شام غریبان رسول آن یارو، آقازاده به امیر چه گفت؟ گفت که جای تو خالی شب تا صبح نشستیم و این دفتر را پر کردیم و صفحه‌بندی کردیم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۲۳ - فایل صوتی ۶۱۵۳ - درس اول - چگونه می توان گفت که دین واجب الطاعه می باشد، در حالیکه نگهبانان آن محصور و ممنوع الکلام بوده اند؟: عَنِ الصَّادِقِ لَوْ كَانَتْ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَوْكِيَّةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِيٍّ مِنْكُمْ بِمَا لَهُ وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ اتَّقِيَاءَ لَتَكَلَّمْتُ وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ - کتاب غیبت نعمانی: افواهکم، کتاب غیبت نعمانی صفحه ۳۷ باب ۱ حدیث ۹ است.

از امام صادق است، می گوید لَوْ كَانَتْ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَوْكِيَّةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِيٍّ مِنْكُمْ بِمَا لَهُ وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ اتَّقِيَاءَ لَتَكَلَّمْتُ وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ اگر قلب های شما دهان بند داشت، دهان بند؛ همین ماسک یعنی هر حرفی را پیش هر کسی ننزید، آنچه را که برای شما پیش خواهد آمد را بیان می کردم. یعنی آینده را برای شما می گفتم منتها زبانتان قفل ندارد یک چیزی بگویم پخشش می کنید. بیان می کردم، سوگند به خدا اگر شما را رازدار می یافتم هر آینه سخن می گفتم. پس اینجا معلوم می شود که رجال ظهوری حرف نزدند، برمی گردد به آن مواضع دیگر که نه دهم اسلام تعطیل است و تقیه هست و کلم الناس هست و قرآن ذووجه هست. این روایت از امام صادق خیلی مهم است. پس نگفت، آنچه را که باید می گفتند نگفتند! چه باید می گفتند؟ حقیقت دین را! وقتی که نگفتند و دهانشان بسته بوده بخاطر اینکه شیعیان ظرفیت نداشتند پس ناگفته مانده! یکی از دلایلی که بی دینی را ترویج می کند و دیانت را محکوم می کند همین روایت است، اینها برای محاجه خیلی خوب است.

درس دوم این فایل با موضوع خدا در هر روز یک شان دارد به علت بازخوان به بخش اول فایل ۳۱۰۶ ملحق گردید.
درس سوم این فایل با موضوع خلقت جبر و تقدیر پنجاه هزار سال قبل از پیدایش آدم به علت بازخوان به فایل ۲۱۰۵ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۱۵۴ - درس اول این فایل با موضوع این که رجال ظهوری اگر به رأی خود عمل کنند از بین می روند و هدایت می کردند به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۳۱۹۹ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع روز جنگ طائف پیامبر با علی درگوشی صحبت می کرده به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۸۹۱ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۱۵۵ - درس اول این فایل با موضوع اقدامات مهدی به خراب کردن منابر و ... به علت بازخوان به فایل صوتی ۱۷۸۱ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع علایم قیامت در ستارگان و تکذیب قدر و جبر به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۲۳۲۰ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۲۶ - فایل صوتی ۶۱۵۶ - درس اول این فایل با موضوع قیامت عروسی متقین به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۷۹۲ ملحق گردید.

درس دوم - بخش اول - آیا شرک جزء معاصی قرار ندارد؟ پس چگونه باید این معارضات را پازل بندی کنیم؟: عَنِ النَّبِيِّ كُلُّ مُحَاسِبٍ مُعَذَّبٌ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟ قَالَ ذَاكَ الْعُرْضُ يَعْنِي التَّصَفُّحَ - سورة الانشقاق آیه ۸ و کتاب معانی الاخبار صفحه ۲۴۹ باب معنی کل محاسب

معذب حدیث ۱: کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۴۶۱ من سورة الانشقاق، کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۳۴ باب ۳۱ حدیث ۶۶، کتاب جامع الاخبار صفحه ۱۷۶ فصل ۱۳۹ است.

این عنوان سه بخش دارد. بخش اول: از رسول اکرم است: کُلُّ مُحَاسِبٍ مُعَذَّبٌ هَرَّ شَخْصِيَّیْ کِه حساب پس می دهد شکنجه می شود. نمی گوید این حساب کتاب، خیر بوده یا شر؟ ببین چطوری مردم را می ترسانند! کُلُّ مُحَاسِبٍ مُعَذَّبٌ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَكُ نَفَرٌ بَلَدٌ شَدَّ وَ كَفَتْ فَآيَنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا به پیغمبر گفت که پس تکلیف این آیه چه می شود؟ در این آیه می گوید خدا آسان می گیرد. این معلم درس هایش آسان و تکلیف هایش راحت است. قَالَ ذَلِكَ الْعَرُضُ يَعْنِي التَّصَفُّحَ گفت این به معنای وسعت گذشت است. حالا این که معارض شد، این آیه با این حدیث معارض است، حدیث می گوید که هر کس را بیاورند او را به صلابه می کشند مو را از ماست می کشند و مته روی خشخاش می گذارند. بعد آیه را که طرف می آورد تازه پیغمبر یادش می افتد. اینها خیلی مسئله ساز است! حالا من نمی توانم اینجا آن را باز کنم که اگر پیامبر این آیات را گفته و کتاب نوشتند چطور معارضات را بیان می کند؟ بعد یک نفر باید به خاطرش بیندازد، به یادش بیندازد!

بخش دوم: سُئِلَ عَنِ الْحِسَابِ الْيَسِيرِ قَالَ يَنْظُرُ الرَّجُلُ فِي كِتَابِهِ فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ - کتاب غیبت شیخ طوسی صفحه ۱۲۳، از امام حسن عسکری است.

باز از رسول الله است: سُئِلَ عَنِ الْحِسَابِ الْيَسِيرِ پرسیدند که این حساب یسیر چیست؟ همین آیه فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا که الآن خواندم. قَالَ يَنْظُرُ الرَّجُلُ فِي كِتَابِهِ فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ گفت آدم نگاه می کند به پرونده اش می بیند، سفید است، یک عمر گناه کرده باد هواست! اولاً اینجا اعتراض اول روی رجل است که نشان می دهد که تبعیض نژادی است، که می گوید يَنْظُرُ الرَّجُلُ باید بگوید يَنْظُرُ النَّاسُ. چرا مرد را گفته، پس زن کجاست؟ بعد اگر آن را باز نکند می رود در آن وادی که یادتان هست گفت اکثر اهل جهنم زن ها هستند، یادت هست؟ اگر زن ها هم جهنمی هستند باز این آیه و این حدیث باید آنها را نجات بدهد؛ فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ خدا از آن در گذشته است. اگر همه اینها را جمع کنی خیلی می شود ها! وقتی می گویم گناه نیست برای همین است، یک جورهایی اینقدر راه را باز می کند که انتهای آن آتش نباشد شلاق نباشد.

بخش سوم: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ اشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ - کتاب خصال جلد ۱ صفحه ۶۲ باب الاثنین حدیث ۸۷ است.

باز از رسول الله است إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ اشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ. باز دوباره در عدم تطابق گیر کردیم. پیغمبر چه فرمود؟ فرمود که خدا همه را می بخشد غیر از مشرک. مشرک کیست؟ دوگانه پرست؛ هم خدا و هم خودش. مثلاً من روزه می گیرم برای اینکه هم لاغر بشوم رژیم بگیرم و هم این که حکم خدا را اجرا کنم. البته این حرف متشرعین هست ها! من خمس و زکات می دهم، هم آنچه که به گردنم هست بدهم و هم اینکه به این و آن بگویم یا این و آن بگویند که آقا دست فقرا را گرفته، به به این حاجی بازاری یار مستضعفین است. به این می گویند شرک! یا مشرکین مکه؛ همه بت داشتند خداپرست بودند و به دین حنیفیه بودند منتهای مراتب بت ها

را ساخته بودند به عنوان اسماء و صفات خدا! اينها را نگاه مى کردند. والا اسم عبدالله خيلى داشتيم از جمله اسم پدر پيغمبر که محمد ابن عبدالله بود. يعنى عبدالله در مشرکين مکۀ رايج بوده يعنى خداپرست بودند؛ عبد الله. حالا اين تعارضش اين است: بين دوتا حديث گفت که اَلْعَرَضُ يَعْني التَّصَفُّحَ خداوند مى بخشد بر پايۀ صَفَح. مى گويد دين بر پايۀ صَفَح است، سهله و تسامح است. باز آن يکي گفت که مرد به شناسنامۀ آخرتي خود نگاه مى کند و مى بيند که گناه ندارد. بعد چرا اينجا شرک را جدا کرده؟ من اينجا از متشرعه سؤال مى کنم که آيا آدم کشي بدتر است يا شرک، ها؟ مگر نگفت حق الناس مقدم بر حق الله است؟ پس چرا آدم کش را به بهشت مى برد؟ آدم کش نمازخوان را به بهشت مى برد اما مشرکي که يا راه را گم کرده و نمي داند توحيد حقه کجاست يا اينکه به اشتباه، همراه خدا يک چيز ديگر آورده، مى رود به جهنم!

درس سوم - حق الناس را مى بخشد، پس تکليف ظلم ها چه مى شود؟: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَعَلَ اللَّهُ حِسَابَ شِيعَتِنَا إِلَيْنَا فَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ إِسْتَوْهَبَهُ مُحَمَّدٌ مِنَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّاسِ مِنَ الْمَظَالِمِ آدَاهُ مُحَمَّدٌ عَنْهُمْ وَ مَا كَانَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَهَبْنَاهُ لَهُمْ حَتَّى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بغيرِ حِسَابٍ - كتاب تفسير الكوفي صفحه ۲۰۸ من سورة الغاشية است.

اين درس باب شفاعت را بحث مى کند، از امام صادق است. إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَعَلَ اللَّهُ حِسَابَ شِيعَتِنَا إِلَيْنَا مى گويد روز قيامت که برپا شود حساب و کتاب شيعۀ ما، پيرو ما، اصحاب، انصار، حواری، طرفدار و محب ما را پيش ما مى آورند. فَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ إِسْتَوْهَبَهُ مُحَمَّدٌ مِنَ اللَّهِ مى گويد پيامبر تمام گناهان بين خود و خدا را، اشخاصي که اين کار را کردند و انجام داده است را طلب بخشش مى کند؛ حساب و کتاب شيعه! حالا مثل همين را هم سنّی ها دارند، بامزه نيست؟ آنها هم دارند خليفه دوم شفاعت مى کند پيغمبر از خليفه اول و خليفه دوم تعريف کرده و اينها را آقا و بزرگ قيامت معرفي کرده است. مِنَ الْمَظَالِمِ آدَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْهُمْ مى گويد هر چه مظلّمه به گردن مردم پيروهست همه را ادا مى کند پيغمبر با عظمتش. پس ظلم بخشيده مى شود ولي طبق نسخۀ قبلي شرک بخشيده نمي شود. ظلم بدتر است يا شرک؟ بين ظالم باعث مى شود مردم از خدا برگردند. حالا تو بگو ظلم بدتر است يا شرک؟ وَ مَا كَانَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَهَبْنَاهُ لَهُمْ حَتَّى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بغيرِ حِسَابٍ هبه شد برويد. هر کاري کرديد برويد، اينقدر که يک بار رفتي کربلا بس است، يک بار زيارت عاشورا را خواندي بس است، يک بار يا علي گفتي بس است.

(فايل صوتي ۶۸۸۹ - درس دوم) رسول به خدا حکم مى کند! کتاب بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۴۰ و جلد ۶۵ صفحه ۹۸، کتاب عيون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۵۷، از امام رضا از پدرانش از اميرالمؤمنين از رسول خدا. اين درس هم جالب است، براي شناسايي الله خوب است. إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَلَيْنَا حِسَابَ شِيعَتِنَا فَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حَكَمْنَا فِيهَا فَاجَابَنَا پيغمبر مى گويد: روز قيامت که بشود ما عهده دار حساب رسي شيعيانمان مى شويم. يعنى اصلاً در اين حديث، سنّی دَک شده، معلوم نيست سنّی که پيغمبرش محمد است، کتابش قرآن است و خدايش الله است، اصلاً محلي از اعراب نيست، مى گويد وقتی که قيامت برپا شود ما عهده دار حساب رسي شيعيان مى شويم، در مورد هر کس که ميان او و خدا خطايي باشد حکم مى کنيم. اينجا محل توقف جام جهان نماي تاريخ است! مى گويد

حَكَمْنَا ما به خدا حکم می کنیم. خدا چقدر پایین است که رسولش می گوید حَكَمْنَا فِيهَا فَأَجَابْنَا، از بالا حکم می آید نه از پایین، می گوید حکم آمده که این کار انجام بشود. حالا پیغمبر می گوید ما حکم می کنیم خدا هم اجابت می کند. شما چه استفهام می کنید؟ اگر پیامبر از خدا پایین تر است چطور حَكَمْنَا می گوید؟ فَأَجَابْنَا خدا هم دست به سینه ایستاده که پیامبرش حکم کند بگوید چشم، مخلصم، نوکرم، غلامم! این چطوری تفسیر می شود؟ متشرع بیاید تحت اللفظی معنا کند، در فارسی هم همین را نوشته؛ حکم می کنیم و خداوند پاسخ ما را می دهد. خب این هم یکی از دلایلی که الله، سازه زمین است و الا پیامبرش، منادیش، مبلغش نمی گفت حَكَمْنَا ما حکم کردیم بر خدا و خدا هم گفت چشم فَأَجَابْنَا!

درس چهارم - بخش اول - مشکل بی آبی حل می شود؛ آمار و ارقامی فرا تر از هضم عرب بدوی: نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ عُمُقُهُ فِي الْأَرْضِ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرْسَخٍ - کتاب تأویل الآيات الظاهرة جلد ۲ صفحه ۸۵۶ حدیث ۱ من سورة الكوثر، کتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۴۸ فی خبر احتجاج النبی مع اليهود است.

بازخوان از تدریس ۴۴۱۲. این درس دو شاخه است. چه می گوید؛ نقل می کند از صاحب مکتب جعفری؛ جعفر ابن محمد الصادق، می گوید: نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ عُمُقُهُ فِي الْأَرْضِ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرْسَخٍ. معرفی می کند کوثر را؛ آب کوثر را. می گوید نهری است، نمی شود اسم آن را نهر گذاشت، اقیانوس است! می گوید نهری هست در بهشت که عمق آن در زمین به اندازه هفتاد هزار فرسخ می باشد. حساب کتاب کن ببین اقیانوس های داخل زمین اینقدر هست؟ آن وقت می گوید نهر است یعنی بقول شما جوی آب است. بعد هم منطقه بی آب بود مانند همین خوزستان که گرفتار بی آبی شده، جزیره العرب بی آبی داشت. شما الآن نقشه اطلس آن را نگاه کنی حالا البته می گویند آنجا را بهشت کرده اند، نمی دانیم، ما که نه سابق رفتیم و نه می خواهیم برویم، ولی نگاه می کنید تمام کویر، برهوت، داغ و سوزان است. بعد مردم آنجا برای آب له له می زدند، پیغمبر برای اینکه آنها را طرف بهشت بکشد بعد آنها را برای جنگ در جبهه جهاد بفرستد اینطوری... حالا من چه بگویم؟ بگویم فریب می داد؟ استغفرالله! پیغمبر که از خودش حرف نزده از جبرئیل گفته، باید هر چه حرف داریم به جبرئیل بزنیم. پیغمبر هم که بیچاره مظلوم بود، اسیر دحیه ابن خلیفه کلبی بود. یعنی می خواهم بگویم ببین مخاطب پیغمبر چقدر احمق بوده که پیغمبر وقتی می خواهد تعریف و ترسیم بهشت کند می گوید که در بهشت نهری هست. شما به چه نهر می گویید؟ به رودخانه، نهر آب. حالا نهر، عربی هم هست، حالا بگو رود نیل، دیگر از آن بیشتر ما داریم که بزرگترین رود جهان است؟ چطوری عمق آن در زمین اینقدر زیاد است؛ هفتاد هزار فرسخ، فقط عمق آن است ها! یعنی شما زمین را بکن برو پایین.

بخش دوم - نَهْرٌ مِنَ السَّمَاءِ مَجْرَاهُ تَحْتَ الْعَرْشِ عَلَيْهِ أَلْفُ أَلْفِ قَصْرِ لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ شاخه دومش باز می گوید: نَهْرٌ مِنَ السَّمَاءِ همه جور پیغمبر بنده خدا، باز من گفتم پیغمبر، ببخشید! همه جور جبرائیل، روح الامین، روح القدس و خدای زمین سعی کرده که مردم را فریب بدهد. آن دفعه گفت رود آبی است در زمین، حالا می گوید در آسمان! چقدر این دحیه قصه های قشنگ دارد! نَهْرٌ مِنَ السَّمَاءِ مَجْرَاهُ تَحْتَ الْعَرْشِ عَلَيْهِ أَلْفُ أَلْفِ قَصْرِ، کوثر را معنا می کند؛ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یکی از معانی آن فاطمه است و یکی از معانی آن هم آب کوثر است که می گویند

مردم زنده می شوند درون آن می روند و از آن اسکلت و قالب گذشته خاکی مادی در می آیند و نور و حور می شوند. می گوید در آسمان نهی هست که محل جریان آن از زیر عرش است. عرش کجاست؟ من چه می دانم! تو دیده ای؟ گفت پیامبر را تا عرش بردند، وقتی که نزدیکش شد، جبرائیل گفت من دیگر نمی توانم بالاتر بیایم لَوْ دَنَوْتُ لَأَحْتَرَقْتُ اگر بالاتر بیایم می سوزم. بعد پیغمبر جلیقه ضد آتش تنش بود. پیغمبر زیر عرش رفت. و بر روی آن هزار هزار قصر است. من نمی دانم اگر رود آب است پس هزار هزار قصر روی آن چکار می کند؟ هزار هزار چند می شود؟ هزار تا هزار تا! می گوید هزار هزار قصر است که لَبَنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ یک خشت آن از طلا و خشت دیگر آن از نقره است. ببین اصلاً روی نقطه ضعف عرب ها دست گذاشته! عرب ها عاشق طلا و نقره بودند، جنگ می کردند حمله می کردند شبیخون می زدند به این ده و آن شهر می رفتند غارت می کردند و طلا و نقره را و دخترها را می بردند، مردها.

ظهور باب منتظران ۵۳۲۷ - فایل صوتی ۶۱۵۷ - درس اول - سندی دیگر در اینکه جهنم همینجاست!؛ سئل
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ تَكُونُ الْجَنَّةُ وَ أَيْنَ تَكُونُ النَّارُ؟ قَالَ أَمَّا الْجَنَّةُ فَفِي السَّمَاءِ وَ أَمَّا النَّارُ فَفِي الْأَرْضِ - كتاب الخصال
جلد ۲ صفحه ۵۹۷ حدیث ۱ است.

سئل أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سؤال شد از امیرمان؛ أَيْنَ تَكُونُ الْجَنَّةُ وَ أَيْنَ تَكُونُ النَّارُ؟ جهنم کجاست، چه موقع هست؟ نار چه موقع هست؟ جهنم و بهشت را به ما نشان می دهد. قَالَ أَمَّا الْجَنَّةُ فَفِي السَّمَاءِ! چقدر قشنگ باز می کند، این برای محاجه خیلی خوب است، وقتی می گوئیم اینجا جهنم است و جهنمی در کار نیست این را بزَن در دهان متشرع. گفت و اما بهشت در آسمان ها است. برای همین قرآن چه می گوید؟ می گوید که وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ. وَ أَمَّا النَّارُ فَفِي الْأَرْضِ اگر بگوییم منظور بالا و پایین است، نه، اینطوری نیست. چون ارض جمع می شود، در آیات قرآن هم هست که زمین جمع می شود، زمین اصلاً جلوی کهکشان وجود ندارد، زمین همان اولین حرکتی که بشود یک زلزله نه ریشتری آن را تکه تکه می کند. أَمَّا الْجَنَّةُ فَفِي السَّمَاءِ اما بهشت در آسمان است. خب در آسمان است؟ حتماً همین که پیغمبر به آسمان عروج کرد و بهشت را دید همانجاست دیگر، ولی آنجا جهنم را هم دید، این چطور درست درمی آید؟ وَ أَمَّا النَّارُ فَفِي الْأَرْضِ اینجا جهنم است. اگر کسی به تو گفت به جهنم می روی بگو رفتم به جهنم. بگو که نیاز نیست که قیامت باشد، همین جا جهنم است. سند این درس از مولی الموحدین، علی ابن ابیطالب عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَوَّلُهَا وَ مِنَ التَّحِيَّاتِ آخِرُهَا است.

درس دوم این فایل با موضوع آیات همدیگر را رد می کنند به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۱۶۲ ملحق گردید.

ظهور باب منتظران ۵۳۲۸ - فایل صوتی ۶۱۵۸ - درس اول - به چه قسم خورد تا آنها متقاعد شدند؟ دلالت
غرور بر اساسی سوگند مبهم و نامعلوم است: فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيهِمَا وَ قَالَ
مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۰۲) وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ
(۱۲) فَذَلَّا هُمَا بِغُرُورٍ... (۲۲) - سوره اعراف آیات ۲۰، ۲۱، ۲۲ است.

داستان مثلث بیچاره کردن بشر است؛ آدم، حوّا، شیطان. فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ شیطان آن دو را وسوسه کرد. حالا این شیطان، اسم غیبتی اوست یا اسم دائمی اوست؟ چون مثل اینکه اسم اصلیش ابلیس بوده. آن زمانی که با

فرشته‌ها می‌پریده، بالا می‌رفته، پایین می‌آمده، سجده و رکوع می‌کرده، قنوت و قیام داشته. خلاصه از حواریون ذات بوده، ها! حالا، ذات را که نمی‌شناسیم باید بگوییم از حواریون معبود زمین است. خیلی هم با او خودمانی بوده، اینقدر مهم بود که فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ (آیه ۳۴ بقره) اینقدر زیر ذره‌بین بود، این همه فرشته سجده کردند به دل معبود زمین نچسبید، حتماً باید ابلیس سجده می‌کرد. اینها خیلی دقت دارد، والا اگر موجود مهمی نبود، خب خالقش روی او زوم نکرده بود که سجده نکند، خب نکند! مگر نمی‌گویند که عوالم وجود پُر از فرشته است. یعنی موجودات نوری نامعلوم یا موجودات ظلمانی نامعلوم؟ چون همین سیاه‌چاله‌هایی که در نقشه‌های آسمانی هست، آنجا که خیلی تاریک است و قابل شناسایی نیست می‌گویند همان‌ها هم موجود هستند منتها سیاه است؛ موجود ظلمانی و تاریک است، بعد اجتماع که می‌کند به اندازه وجود یک کیهان می‌شود و انسان خیال می‌کند آنجا یک خلأ است، منظور از انسان یعنی محققین هوافضا است. خب، شیطان اینها را وسوسه کرد. سؤال: آیا وسوسه در زمرة اسماء و صفات ایزایی هست یا نیست؟ یا دوگانه سوز است. یعنی کاربردش هم در حسن القضا و هم در سوء القضا است. ظاهراً هم هر دو باشد چون کار خیر هم که بخواهی بکنی مدام وسوسه می‌شوی بکنم، چقدر بدهم، کجا بدهم، کجا بروم؟ وسوسه یعنی تحریک، تهییج. بعد اگر قائل هستیم (یعنی دین می‌گوید) به اینکه شیطان در مرحله تسلیم محض بوده این وسوسه را از کجا آورده؟ اگر این ریزه‌کاری‌ها را دور هم بچینی ها، مشت کاتب باز می‌شود. در حدیث می‌گوید إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ از جمله فرشتگان بود منتها فرشته ظلمانی. همان اشاراتی که برایت از اجتماع نور و ظلمت کردم، که می‌گویند جن مخلوقی ظلمانی و تاریک است، برای همین جن گیر وقتی می‌خواهد جن را احضار کند به صورت دود وارد می‌کند بعد به او شکل می‌دهد؛ شکل ثانویش مثلاً شاید نوری باشد مهم نیست، شاید مثلاً به قیافه یک آدمی او را درمی‌آورد که تو نگاه کنی می‌گویی به چقدر نورانی است. خب، این جناب آقای شیطان تا قبل از خلقت آدم که در زمرة سجده‌کنندگان عریض و طویل و مهم بوده چطور در دام وسواس و وسوسه افتاده تا به آن زن و شوهر منتقل کند؟ اینها یک جواب می‌خواهد. آیه بعدی می‌گوید: وَ قَاسَمَهُمَا قَسَمَ دَادَ اَیْنِهَآ رَا اِنِّیْ لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِیْنَ مِنْ شَمَاهَا رَا نَصِیْحَتِیْ مِیْ کَنَم. حالا اینجا باز یک بحث مهم: قَاسَمَهُمَا به چه قسم داد؟ به خدا قسم داد؟ به خودشان قسم داد؟ به خودش قسم داد؟ اینجا را ننوشته که به چه قسم داد؟ به یک چیزی قسم داد که وسوسه در آنها تجلی کند، نفوذ کند. حالا به چه قسم داده، توضیح نداده. حتماً به خدا قسم داده دیگر. چون آدم و حوا که بابا نداشتند بگویند به جان بابایتان، به ارواح خاک بابایتان، نداشتند که! به خودشان هم بخواهد قسم بدهد که این خودش را بالاتر از آنها می‌داند که بگویند به جان خودتان، چون آنجا در آیه می‌گوید: خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ (آیه ۱۲ اعراف) بخاطر این سجده نمی‌کنم که من در مرتبه بالای فطرت هستم و آنها پایین هستند. یک چیز دیگر هم اینجا هست اینکه می‌گوید اِنِّیْ لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِیْنَ نَصِیْحَتِیْ بَا قَسَمِ گِره خورده، خود خدا در قرآن مگر قسم نمی‌خورد؟ از اینطرف در آیات مختلف هست که می‌گوید من شماها را نصیحت می‌کنم، از این طرف قسم می‌خورد لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَمَةِ (آیات ۱-۲ قیامت) لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ (آیات ۱-۲ بلد) وَالْعَصْرُ همه اینها قسم است. خدا برای چه قسم می‌خورد؟ ببین چگونه می‌توانی از این کاتب میچ‌گیری کنی! انسان برای بزرگتر

از خودش یا همسان با خودش قسم می خورد، اگر این خدا خداست برای چه قسم می خورد؟ بنده اش؟ بنده کیلو چند است! برای مخلوقش؟ مخلوق کیست! ببین در محاجه دقت کنید. آیه بعد می گوید: فَذَلَّلَاهُمَا بِغُرُورٍ دلالت کرد اینها را به غرور. جزو آن سه تا دارالغرور، متاع الغرور، بالله الغرور این را هم بگنجانید؛ دلالت بر غرور! دلالت یعنی دلال، واسطه. شما می خواهی خانه بخری باید دلال را ببینی، نوشته معاملات املاک. می خواهی حبوبات بخری باید دلال را ببینی یعنی عمده فروشی. می خواهی برنج بخری، دلال. دلال، واسطه است. می خواهی میوه بخری به میدان مرکزی پخش میوه می روی، دلال همان مغازه داران هستند. حالا اینجا می گوید آنها را به غرور دلالت کرد یعنی به یک چیز دروغ. چون خواندید که غرور چیزی است که واقعیت ندارد. پس اینجا چند تا چیز گیرمان آمد؟ یکی وسواس، برای همین بعضی ها در مسائل بهداشتی و پزشکی وسواس پیدا می کنند بعد می رود در مسائل عبادی، گاهی وقت ها می بینی آن کسی که خیلی خشک مقدس است که چارچنگولی به دین چسبیده این اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ را مدام می گوید خودش قبول نمی کند، دوباره می گوید، سه باره می گوید، يَا وَ لَا الضَّالِّينَ را؛ این چیزهایی که می گویم علمای بزرگ این طوری بودند که وَ لَا الضَّالِّينَ را مدام وَ لَا الضَّ، وَ لَا الضَّ، وَ لَا الضَّالِّينَ را می بینی صد دفعه مدام می گوید، این هم وسواس در عبادت است، این هم شیطان روی گرده او نشسته و می گوید که سواری بده من حال کنم. اصلش چیست که فرعش چه باشد! وسواس بود و قسم بود و دلالت دروغ.

درس دوم - با چنین رايواني آيا ديانت را مي توان پذيرفت؟: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالُوا لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبُهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكُمْ لَا تَذُرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكَذِّبُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ - كتاب علل الشرايع جلد ۲ صفحه ۳۹۵، از امام صادق است.

راوی ابوبصیر است جزء معاریف حواریون امام باقر و امام صادق. قَالُوا لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبُهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكُمْ لَا تَذُرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكَذِّبُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ. این حدیث خیلی قشنگ است، دقت کن. گاهی وقت ها در این بحث هایی که دارید که بین المللی است طرف می آید می گوید که روایت می خوانی؟ سند ارائه می دهی؟ بی پایه است، خیلی ها گفته اند! در محاجه کسانی که می خواهند بگویند می گویند ای بابا مجلسی همینطوری فله ای روایت جمع کرده، نمی شود به بحارالانوارش استناد کرد، همین حرف ها را زیاد می زد، یا اصول کافی از این طرف می گویند الكافي كافٍ لشيئتنا می گویند امام زمان در یک پیغامی موقعی که محمد ابن یعقوب کلینی اصول کافی را نوشت به او پیغام داد که کتاب کافی برای شیعیان ما کافی است بس است، یعنی این را داری حتی قرآن را هم نداشته باشی بس است. از اینطرف می آیند می گویند نه، خیلی از حدیث هایش الکی است. حالا امام صادق دارد جواب می دهد، خیلی زیبا، می گوید تکذیب نکن آنچه را که از ما شنیدی، نگو دروغ است نگو چرت است، نگو منتسب به ما نیست. می گوید حتی از این سه طایفه ای که آن روز و در آن زمان مشتری داشتند، مرید داشتند، مکتب داشتند، شنیدی؛ یکی از آنها مُرجئه است و یکی از آنها قدریه است و یکی از آنها خارجی است. خارجی منسوب به خوارج است همان سلسله خوارجی که به زمان علی ابن ابی طالب می رسیدند که با علی جنگیدند؛ جنگ نهروان یا خوارج، دوتا اسم داشت که منشعب از جنگ صفین بودند که علیه علی کودتا کردند. باز

نسب آنها بالاتر می‌رود، می‌گویند رئیس آنها در زمان پیغمبر آمد، پیغمبر با اصحابش نشست و ایستاد، از بالا نگاه کرد گفت محمد در تقسیم بیت‌المال از خدا بترس! از یک جنگی آمده بودند بعد پیغمبر داشت غنائم را تقسیم می‌کرد؛ این مال تو، آن مال تو، ظاهراً به بعضی‌ها بیشتر می‌داد، دیگر چه می‌شود کرد این هم عدالت زمینی است. پیغمبر با سیاست عمل می‌کرد و به بعضی‌ها باج می‌داد، اسناد و مدارکش را هم برایتان داریم یادتان هست. مثلاً به قریشیان مکه زیاد می‌داد می‌گفت اینها باید آرام بگیرند قیام و کودتا نکنند، به ابوسفیان می‌داد، چند جا به خلیفه دوم به زور پول می‌داد، یادتان هست؟ مدام می‌گفت من نمی‌خواهم، می‌گفت نه بگیر. از اینجا هم پیداست که پیغمبر به کسانی که باج می‌داده همان‌ها باعث شدند که رسالت پیغمبر ناکام باشد و بهم بریزد. قدریه هم، اینها معتقد هستند به اینکه ما قادر هستیم همه کار بکنیم. سر پای خودمان بایستیم؛ مختاریون! مرجه هم باز یک بخشی هستند که قائل هستند به اینکه قرآن یک وجود ساخته شده است، مربوط به خدا نیست یعنی قرآن مخلوق است. بعضی می‌گویند قرآن زبان خداست ولی اینها می‌گویند که قرآن مخلوق است، وقتی گفتند مخلوق است دیگر دروازه باز است دیگر، هر کسی می‌تواند اظهار نظر کند و هر چه خواست درون آن قاطی کنند و به آن آب ببندند. غرض ما این است که گفت احادیث ما را تکذیب نکنید، می‌گویید شما نمی‌دانید که تکذیب شما، حق را ممکن است جابجا کند! یعنی آنچه که به ما نسبت دادند تو می‌گویی دروغ است؟ می‌گویی با دستورالعمل اولیه نمی‌خواند؟ می‌گویید تکذیب نکن! ببینید ما در مسیر قانون نسبیت هستیم برای همین است. آن مثلث بود؛ تشکیک، نسبیت، احتمالات. این که عرض کردم مثلث قانون احتمالات، قانون تشکیک و تردید، قانون نسبیت. وقتی که نسبیت را می‌گذاریم کنار این احادیث یعنی به طور نسبی، بقول ابوعلی سینا گفت که *عَدَمُ الْوُجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ* تو حقیقت را پیدا نکردی، این دلیل بر این نیست که اصلاً وجود خارجی ندارد پس بگذار در بقعه امکان و بگو شاید درست باشد. برای همین هم ما مثلاً هر چه از در می‌رسد می‌گوییم شاید درست باشد. همین مسئله تناسخ، مکتب تناسخ می‌گوییم شاید درست باشد، بعضی‌ها قائل هستند به اینکه انسان می‌میرد سده بعد یا پانصد سال بعد یا هزار سال بعد دوباره زنده می‌شود و یک شکل دیگری پیدا می‌کند و یک آدم دیگری می‌شود مثلاً در دوره قبل فقیر بوده الآن پولدار می‌شود در دوره قبل توسریخور بوده الآن تو سریزن می‌شود.

(فایل صوتی ۶۵۱۴) قائلین به علم رجال توجه کنند! این درس هم از آن کلیدی‌هاست. ما هرچه داریم بیشترش از امام صادق است، زنده باد جعفر صادق که چشم و گوش همه را باز کرد مگر آنهایی که عمداً چشم‌هایشان را بستند و گوش‌هایشان را گرفتند، آن هم بخاطر منافع مادیشان است. امام صادق چه فرمود؟ گفت: *لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ*. نگویی این چیزی که تو داری می‌گویی از امام صادق نیست و از خودت است، دقت کن! *أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ* من تعجب می‌کنم به این زیبایی و به این شفافیت امام صادق دارد صحبت می‌کند بعد بیاید بگوید که بروجردی اینها را از خودش گفته است، به صرف اینکه به گوش مردم نخورده! خب شما نگذاشتید به گوش مردم بخورد، شما اسلاف علما نگذاشتید. امام صادق بنده خدا حرف‌هایش را زده شما آمدید بُرش دادید، آمدید سانسور کردید، چه حقی دارید؟ آیا حالا من ولایتی هستم، اهل بیتی هستم یا شما که من را تکذیب می‌کنید؟ ها؟ بگو دیگر،

من دارم برای امام صادق سینه پاره می کنم و جر می دهم یا تو؟ امام صادق فرمود که اگر حدیث، روایت و خبر از ما گفتند و گوینده اش مرجئه بود، قدریه و خارجی بود، خارجی که معروف است دیگر، خوارج که بر امیرالمؤمنین شوریدند، می گوید حتی اگر از بازماندگان آنها بودند و گفتند: قَالَ الصَّادِقُ. فَإِنَّكُمْ لَا تَذُرُونَ لَعْلَهُ مِنَ الْحَقِّ، فَتُكَذَّبُونَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ گفت تکذیب نکنید. اگر بی دین ها؛ اصلاً این سه تا را حالا ما می گوئیم مفسدین؛ فسقه، فجرة، مرجئه را می گوئیم، با قدریون با خارجی ها. یعنی خوارج متصل به جنگ نهروان. می گوید اگر از اینها شنیدید لَا تُكَذِّبُوا! اللَّهُ اكْبَرُ، لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا. من فکر می کنم به قدر کافی ما از اسناد و مدارک افشاگرانه اهل بیت اشباع شده ایم.

ظهور باب منتظران ۵۳۲۹ - فایل صوتی ۶۱۵۹ - درس اول - براستی که علم رجال و انساب چگونه می تواند راه هدایت را بگشاید؟: عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَأْتِينَا الرَّجُلُ مِنْ قَبْلِكُمْ يُعْرِفُ بِالْكَذِبِ فَيُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ فَتَسْتَبْشِعُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ إِنِّي قُلْتُ اللَّيْلُ إِنَّهُ نَهَارٌ وَالنَّهَارُ إِنَّهُ لَيْلٌ قُلْتُ لَا قَالَ فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكَذِّبْ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكَذِّبُنِي - كتاب مختصر البصائر صفحه ۲۳۳ حدیث ۲۳۹ کتاب صحیفه الابرار جلد اول صفحه ۱۱۱ است.

معلم در این کلاس امام صادق است. سُفْيَانُ بْنُ السَّمْطِ از حواریون است نقل می کند يَقُولُ لَكَ گفت که یک کسی گفت إِنِّي قُلْتُ اللَّيْلُ إِنَّهُ نَهَارٌ وَالنَّهَارُ إِنَّهُ لَيْلٌ گفت یک شخصی معروف به دروغگویی است، جُعِلْتُ فِدَاكَ يَأْتِينَا الرَّجُلُ مِنْ قَبْلِكُمْ يُعْرِفُ بِالْكَذِبِ فَيُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ گفت یک نفر هست از شما حدیث می گوید شیعه شماس است اما از خودش جعل می کند. فَتَسْتَبْشِعُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ امام صادق چه گفت؟ باید بگوئید که فلانی غلط کرده، دور او را هم خط بکشید! إِنِّي قُلْتُ اللَّيْلُ إِنَّهُ نَهَارٌ وَالنَّهَارُ إِنَّهُ لَيْلٌ گفت که گفته است که من شب و روز را باهم قاطی کردم؟ وقتی شب است می گوئیم روز است و وقتی روز است می گوئیم شب است؟ قُلْتُ لَا گفت نه، دیگر این حد نه! قَالَ فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكَذِّبْ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكَذِّبُنِي. خیلی این روایت مهم است که در دایرة المعارف جا بگیرد. می گوید اگر حتی این را گفت، فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا. هَذَا چیست؟ اللَّيْلُ إِنَّهُ نَهَارٌ وَالنَّهَارُ إِنَّهُ لَيْلٌ فَلَا تُكَذِّبْ نگو دروغگویی! بابا الآن شب است برای چه می گویی روز است، روز است برای چه می گویی شب است؟ این چند تا بُعد را می رساند: یکی اینکه معلم ثانی در همه زمینه ها برای شاگردش مستقل عمل می کند. یعنی در اخلاق، اعصاب، ادبیات، فرهنگ، فکر. آن کسی که در قافله انتظار رکابدار هست، باید شاگردش اینقدر مطیع باشد که الآن گفت روز است در حالیکه شب است بگوئید هست. بخش دیگرش این است که ما نمی توانیم تشخیص بدهیم واقعاً، که چه چیزی حق است و چه چیزی باطل است. بعد این را مثال زده، می گوید آنقدر مسائل و موضوعات و موارد در غیبت حساس و وارونه است تا این حد، نه که واقعاً اینطوری شب را بگوئید روز است و روز را بگوئید شب است، تا این حد، تا این حد به ما کلک زدند و دروغ گفتند. یکی دیگر از موارد شرحیه اش این است که می خواهد بگوئید این دایرة تقیه آنقدر ریزه کاری دارد و ظریف است که آدم ممکن است بنا بر عُرف، خلاف حقیقت و مسیر خود حرف بزنند. یعنی یک اشاره است دیگر، یعنی عُرف جامعه می گویند شب است این می گوید روز است. مورد دیگر این است که می خواهد بگوئید این نه دهم

دین تعطیل است، سر همین است که سلسله مراتب روات و محدثین تا برسد به جایگاه اصلی، همه آنها تُکذَّب هستند در عین حال فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكْذَّبُنِي. حالا وقتی که ما می‌گوییم این حدیث لنگ می‌زند و نمی‌تواند هدایت کند و شما می‌گویید که از علم رجال و انساب استفاده می‌شود و سلسله روات و محدثین شناسایی کامل می‌شود، الآن این ردش می‌کند. طرف می‌گوید یکی از این حلقه‌های زنجیر اتصال بین شاگرد و استاد، دروغگو است و الکی حرف می‌زند و از خودش حرف می‌زند. بیخودی می‌گوید قال الصادق، بی‌پایه می‌گوید قال الباقر. امام می‌گوید تا این حد باید پذیری که حتی می‌دانی دروغ می‌گوید. چرا؟ بخاطر اینکه عصر، عصر دروغ است و زمان و زمان کذب است و دوره، دوره اکاذیب است. اگر یک دروغگو هم در بین سلسله محدثین در آمد نمی‌شود آن را رد کنیم. من تعجب می‌کنم آنهایی که دنبال این هستند که حتماً یک شخص شاخصی، یعنی اشخاص شاخص و معتبر و منزهی در این سلسله روات باشند که بتوانند به آن اعتماد کنند. این کلام مال ائمه است، خب وقتی اینجا رسماً امام صادق دارد می‌گوید، می‌گوید حتی اگر گفتند شب روز است و روز شب است فَلَا تُكْذَّبْ نگو دروغ می‌گویی! اگر بگویی دروغ می‌گویی به من گفתי دروغگو. برای همین است که می‌گویم وقتی با کسی بحث می‌کنید مخصوصاً متشرعاً اصلاً نگویند معلم این را می‌گوید، معلم ما در هر درسی همان کسی است که نامش را می‌بریم. الآن در این درس آنچه که ما استفاده کردیم این است که امام صادق می‌گوید هر چه از ما شنیدید از هر طریقی درست است. بعد چطور می‌آیند می‌گویند احادیث و روایات جبر مطلق الکی است من درآوردی است!

(فایل صوتی ۶۵۱۴) چون دنیای تقیه است پس باید هر آنچه که به نام رجل ظهوری است بپذیریم. این درس احتمال بازخوان دارد ولی چون کلیدی است و چون ما هرچه که جلوتر می‌رویم حملات خشک مقدس‌ها به ما بیشتر می‌شود، ما مجبوریم که کلیدها را از اهل بیت رو کنیم و بگوییم که بابا برو جردی نیست که حرف می‌زند؛ امیرالمؤمنین است، رسول الله است، فاطمه زهرا است، ابی‌عبدالله است، امام صادق است، امام باقر است و اگر جنگ و دعوا داری برو با اینها بگو، زورت به اینها نمی‌رسد؟ خب، سعد ابن عبدالله اشعری از شیخ حسن ابن سلیمان حلّی از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسین ابن سعید از محمد ابن خالد برقی از عبدالله ابن جندب از سفیان ابن سیمط از امام صادق. سفیان خدمت امام صادق رسید جُعِلْتُ فِدَاكَ گفت که قربانت بروم إِنَّ رَجُلًا يَأْتِينَا مِنْ قَبْلِكُمْ يُعَرِّفُ بِالْكَذِبِ فَيَحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ فدایت شوم شخصی از جانب شما می‌آید در حالی که دروغگو است و حدیثی از شما بیان می‌کند. خب می‌گویید که چکار کنیم؟ اینهایی که می‌گویند برو علم رجال را بخوان تا حدیث را تشخیص بدهی که معتبر است یا نه، این درس برای آنها است. رسماً دارد می‌گوید کسی از شما خبری می‌دهد، حدیث و روایتی نقل می‌کند که معروف به دروغگو است. آقا از این بهتر؟ این در علم رجال می‌گوید که ما سلسله روات را تشخیص می‌دهیم که کدام یکی از آنها دروغگو هستند، آن را کنار می‌گذاریم. خب دیگر تو از امام صادق داغ‌تر هستی؟ امام صادق دارد می‌گوید که چه گفت؟ آن شخص می‌گوید که بعضی‌ها دروغگو هستند و می‌آیند احادیث شما را نقل می‌کنند ما چکار کنیم؟ بگوییم دروغ است یا بگوییم واقعیت دارد؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ إِنِّي قُلْتُ لِلَّيْلِ إِنَّهُ نَهَارٌ، او لِلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ؟ قُلْتُ لَا امام صادق به آن شخص فرمود آیا این کسی که می‌آید از طرف من حرف می‌زند می‌گوید جعفر صادق گفت شب،

روز است و روز، شب است؟ گفتم: نه. امام فرمود اگر برای تو بگویند که من آن را گفته‌ام تکذیبش نکن. وای! چه می‌خوانم و چه می‌شنوی! دیگر حق داری بگویی روایت شاذ و نادر را چرا می‌خوانی؟ ها؟ دیگر از این قشنگ‌تر امام صادق بگویند؟ می‌گویند آیا او می‌گوید که امام صادق گفته شب روز است و روز شب است؟ می‌گویند: نه. یعنی اینقدر دروغش فاحش است؟ می‌گویند نه! می‌گویند اگر هم گفت چون کلام من است فَلَا تُكَذِّبُ بِهِ حرف حرف من است و تو حق نداری تکذیب کنی! خوب حالا اگر اینطوری باشد اصلاً بساط دین بهم می‌ریزد. بخاطر اینکه وقتی که بین سلسله مراتب روات و محدثین نخاله بیاید و امام تأییدشان کند، این خیلی زیباست. امام با این شخص با حالت طلبکارانه برخورد کرد. می‌گویند حتی اگر گفت جعفر صادق گفته الان روز است در حالی که شب است، شب است در حالی که روز است قبول کن فَلَا تُكَذِّبُ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكَذِّبُنِي، وای وای چه حرفی است! من نمیدانم، ما از این قبیل احادیث و روایات خیلی داریم، من نمی‌دانم آنهایی که از راه دور به ما چراغ قرمز نشان می‌دهند آیا اینها را می‌فهمند؟ می‌خوانند؟ شیعه امام صادق هستند؟ حرف حسابشان چیست؟ حرف حسابشان همان است که گفتم، دیروز به شما گفتم که در درس‌ها داشتیم امام باقر گفت شیعیان ما سه گروه هستند. گروه آخر چه بود؟ يَا كُلُّونَ النَّاسِ بِنَا مَا رَا می‌خورند. یعنی اینها از آن شیعیانی هستند که اگر بدن مبارک و مقدس ابی‌عبدالله را پیدا کنند بخاطر منافعتشان می‌خورند، جر می‌دهند و پاره می‌کنند.

درس دوم - طبیبانی که خود بیمار بوده‌اند، تکلیف مریضانی که به دستور العمل آنها مراجعه می‌کنند معلوم است: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ يَجِبُ عَلَى الْأِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْأَطِبَّاءِ - کتاب تهذیب جلد ۶ صفحه ۳۱۹، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۲ صفحه ۳۱ است.

راوی احمد ابن ابی عبدالله برقی از پدرش، از علی، پدرش از صحابی و حوایون مولای ماست. می‌گویند يَجِبُ عَلَى الْأِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْأَطِبَّاءِ واجب است بر امام (منظور حاکم) که زندانی کند علماء فاسق را. حالا دوباره سر بحث قبل برگردیم. امام صادق چه گفت؟ گفت علماء فاسق، چون علماء حساب می‌شوند دیگر، علم رجال و انساب شاگرد و مسئولش را عالم می‌داند دیگر. علم رجال و انساب! خوب، آموختگان را علماء می‌گویند، الآن می‌گویند علمای فاسق را باید زندانی کرد. آن وقت امام صادق چه گفت، امیرالمومنین چه می‌گویند؟ معارضات را ببینید! آن وقت شما با این همه که هزاران هست، چطوری می‌خواهی حق را از باطل تشخیص بدهی؟ بعد شلم شوربایی درمی‌آید هم در اهل سنت و هم در شیعه. در شیعه به شعب مختلف تقسیم شده که معروفش شیعه اثنی عشریه، دوازده امامی است! بعد خود شیعه دوازده امامی در انتخاب مرجع اختلاف دارد. این مرجع او را می‌گوید، او مرجع این را می‌گوید. در اهل سنت هم که الی ماشاء الله. همین داعش، طالبان و القاعده، این سه تا نمایشگاه بزرگ سنت و جماعت هستند. فُسَّاق چیست؟ فسق و فجور یعنی بی‌دین. فساق را به کسی می‌گویند که ظاهر او دین دارد باطن ندارد، منظور این است که به فروع عمل نمی‌کند به اصول احترام می‌گذارد. أَنْ يَحْبِسَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْأَطِبَّاءِ دکترهای بی‌سواد را هم زندانی کنند. دکتر بی‌سواد کیست؟ آن کسی که مدرکش را خریده یا آن کسی که نه، درس خوانده، چه درسی! اگر پزشکان ما درس خوان بودند، در برابر بیماری‌های سنگین تعظیم نمی‌کردند

و روی خاک نمی افتادند. البته اگر بروی از دکتر پیرسی او هم بنده خدا گناه را گردن علم پزشکی می اندازد. باید علم پزشکی پُربار باشد که دانشجوی او بتواند مردم را نجات بدهد. وقتی که سوگند پزشکی پربار نیست، حالا طرف معتقد و پایبند به سوگند پزشکی است! دکتر بی سواد از نظر ما همه آن اطبایی هستند که نتوانستند امراض بیماران را مداوا کنند، این حرف آخر من است. همانطور که برای علمای ادیان و مذاهب می گویم، اینها قرار بود ملل عالم را هدایت کنند نکردند، اینها هم بقول امیرالمؤمنین یَحْسِبُ الْفَسَّاقُ هَمَّهَا فاسق هستند. یعنی وجوه را مصرف کردند و درس خواندند ولی علم را به عمل درنیاورند.

ظهور یاب منتظران ۵۳۳۰ - فایل صوتی ۶۱۶۰ - درس اول این فایل با موضوع حلال و حرام برای مضطر به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۵۵۳۱ ملحق گردید.

درس دوم - غذای کریم لذیذ است و طعام لئیم زهر مار می باشد، حالا از بالای بالا محاسبه کنید: عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الشَّحِيحِ دَاءٌ - کتاب بحار الانوار به نقل از کتاب الامامة و التبصرة جلد ۶۸ صفحه ۳۵۸ است.

ناقل: عَنِ النَّوْفَلِيِّ. دیگر چه کسی؟ عَنِ السَّكُونِيِّ از امام صادق نقل کرده، از پدرش امام باقر از پدر بزرگش پدر او تا برسد به پیامبر. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الشَّحِيحِ دَاءٌ. سخی در برابر شحیح است. سخی کسی است که برای او پول ارزش ندارد، سخاوتمند است و هر کسی گرفتار است به او می دهد البته به شرط اینکه داشته باشد، اگر نداشته باشد و بدهد وَ لَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ آنطوری می شود، یعنی وقتی که نداری دستت را باز نکن، فَتَقْعَدَ مَلُومًا آن موقع پشیمان می شوی. خب غذای سخاوتمند دواست، یعنی آدم با اعصاب خوب می خورد به او می چسبد حالش جا می آید و جذب بدنش می شود. به شما بگویم که بیشتر این غذاهایی که ما می خوریم جذب بدن نمی شود زهر می شود، سم می شود، برای همین سرطان ها زیاد شده بخاطر اینکه طرف پای سفره یک لقمه می گذارد دهانش و دوتا لقمه غصه، فکر و خیال، ناراحتی، غم، حالا یا در خودش است یا از آن کسی که پای سفره کنارش نشسته است. خیلی ها به من عریضه می دهند که سفره ها هنوز پهن نشده با لگد جمع می شود. سخی کیست؟ می گویند یکی از اسامی خدا کریم است و یکی دیگرش جواد است. اینها از اسماء الحسنی است. خب پس غذایی که خدا می دهد باید دوا و مرهم باشد، آیا همینطور است؟ اصلاً ثابت کن که خدا سخی است کریم است جواد است بعد بیا بگو روزی که او می دهد دارو است؛ داروی اعصاب است داروی احساس جریحه دار شده است. وَ طَعَامُ الشَّحِيحِ دَاءٌ غذای کسی که لئیم است و از بذل و بخشش خودداری می کند، دارد و نمی دهد زهر مار می باشد. طرف وقتی که به بن بست می رسد (ثروتمند را می گویم) پس و پیش ندارد، هر جا را نگاه می کند کروناست، آن موقع تازه محبت و عشق دنیا در وجودش لق می شود و دیگر استحکام ندارد، کم کم اعتراف می کند که مال دنیا به درد نمی خورد. مال دنیا فقط به حدی که به ضرورت ها برسی یعنی دارو، مسکن، تغذیه، همین چیزهایی که ضرورت دارد، اگر بیش از این باشد برای خود دارنده اش و برای اطرافیانش جنگ اعصاب دارد. خب حالا سؤال این است: خدا که معرفی شده دین است شحیح است یا سخی است؟ یک چیز طبیعی و معلومی است. اگر خدا سخی بود بذل و بخشش برای خودش، هیچی،

لا اقل قول خودش را عمل می کرد و روی حرف خودش می ایستاد، از این طرف آمده همه را گدا کرده یا اَيَّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ همه را نابود کرده بعد می گوید که خب من بودتان می کنم، شما نابود هستید من بودتان می کنم! خب با چه چیزی؟ می گوید که با وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ یعنی اینکه اینقدر به شما می دهد تا شما حمد خدا را بکنید. آیا اینطوری است؟ ها؟ اصلاً چیزی می دهد؟ اگر یک رأی گیری در کره زمین می شد و تیراژ گرسنگان، مغروضین، مستأجرین، بیماران، درگیرشدگان، فراریان، زندانیان، تیمارستانیان، بیمارستانیان، گورستانیان، اینها را درمی آوردی بعد معلوم می شد که خدای زمین سخی است یا نه.

(فایل صوتی ۷۰۸۴ - درس دوم) سخاوت، مانع اجرای عدالت می شود. کتاب بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۳۵۷، از رسول الله است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الشَّحِيحِ دَاءٌ سفره آدم سخاوتمند شفا است و کمک آدم بخیل درد است. آیا سخاوت بد است؟ سخی کیست؟ کسی که دارد و در راه نیازمندان انفاق می کند. وقتی که مردم ندارند چه چیزی را انفاق کنند؟ بعد خدا یکی از اسماء الحسانیش سخی است، خدا دارد و انفاق می کند یا دارد و بلا می دهد؟ خودش رفته آن بالا پشت بام زمین نشسته؛ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (۵۴ اعراف، ۳ یونس) خدا آن بالا رفت. عرش کجاست؟ طبقه هفتم آسمان. بعد روزی مردم را کجا برده؟ برده پیش خودش؛ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ (۲۲ ذاریات). خدا که در دسترس نیست، این بابا که نماز می خواند، مثل خل و چل ها دارد با خودش حرف می زند، اگر با خودش حرف نزنند و حواسش به خدای خودش باشد، آیا حالیش می شود که در اطراف چه خبر است؟ حواسش به تلویزیون است، به در است، به تلفن است، به گفتگوی بغل دستی ها است، یادش می افتد باید چکار کند! آیا این نماز است؟ نود و نه درصد و نیم نمازخوان ها نمازشان این است، آن یک درصد هم باید بگویم بقیة الله الاعظم است. ای متشرع چند بار به تو بگویم که خود قرآن دارد می گوید این نماز که تو می خوانی به درد نمی خورد، نمازی که من اراده می کنم درست است؛ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۴۵ عنکبوت)، ... وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ (۹۰ نحل)، لازم نیست تو نمازخوان خودسازی کنی من باید تو را بسازم! یارو می گوید که به نمازخوان چکار داری که می گویی دزدی می کند، کلاهبرداری می کند، دروغ می گوید، غیبت می کند، مردم را می فروشد، مردم را می کشد، شکنجه می دهد، نمازیک امر الهی است، نماز بخوان و همه کار بکن! بابا خود قرآن دارد می گوید نماز آن است که نمازخوان را بسازد نه اینکه نمازخوان خود را بسازد! برعکس آنکه در فکر مردم افتاده، می گوید نه، تو هر کاری می کنی نمازت را ترک نکن، نماز بخوان! خب چه نمازی؟ نماز القاء از بالاست، این نمازی که تو می خوانی به درد عمهات می خورد، این نمازی که قرآن می گوید ملاک است؛ تَنْهَى نَهَى می کند تو را عَنِ الْفَحْشَاءِ از بدی ها و منکرات!

ظهوریاب منتظران ۵۳۳۱ - فایل صوتی ۶۱۶۱ - درس اول - استفراغ عمدی اگر چاره دردها می بود که دکان اطباء تعطیل می شد!! عَنْ حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ مَنْ تَقَيَّأَ قَبْلَ أَنْ يَتَقَيَّأَ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ سَبْعِينَ دَوَاءً وَيُخْرِجُ الْقَيْءَ عَنْ هَذَا السَّبِيلِ كُلِّ دَاءٍ وَعَلِيلَةٍ - کتاب الطب الاثمه صفحه ۵۴ است.

ابوحمره ثمالی حواری امام باقر نقل می کند: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ مَنْ تَقَيَّأَ قَبْلَ أَنْ يَتَقَيَّأَ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ سَبْعِينَ دَوَاءً وَيُخْرِجُ الْقَيْءَ عَنْ هَذَا السَّبِيلِ كُلِّ دَاءٍ وَعَلِيلَةٍ، این مَنْ تَقَيَّأَ از قی می آید، قی کن یعنی استفراغ کن! هم استفراغ عربی

است و هم قی کردن. می گوید هر کس عمداً قی کند از هفتاد دارو برایش بهتر است. حالا انسان یک وقت رودل دارد دست می کند در حلقش استفراغ می کند این یک چیزی، این یک حرفی، اما اینجا به چه مناسبت؟ می گوید که عمدی استفراغ کن از هفتاد دوا برتر است! غلیظ ترش می کند؛ وَيُخْرِجُ الْقَيْءَ عَنْ هَذَا السَّبِيلِ كُلِّ ذَا وَ عَلِيلَةَ می گوید از این مسیر همه دردها خارج می شود، هر علتی یعنی سرطانی دست در حلقش کند سرطانش خوب می شود. برای چه اینها را گفتند؟ جواب این است که به پای آنها نوشته اند و الاً امام باقر منزّه تر از این است که یک حرف های چرتی بزند. پس باید رفت بالاتر، پله های نردبان را بگیرد و بروید بالاتر. دینی که اینها روایتش باشد، آن هم احادیثش و آن هم آیاتش باشد، آیا می تواند بشر را خوشبخت کند یا نه؟

درس دوم - بخش اول - چرا این همه قول های بی محل می دهند و قرارهای انجام نشدنی را در اعتقادات دینی می گنجانند؟: عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ قَالَ مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ وَسَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْجُنُونُ - کتاب طب الأئمة صفحه ۳۹، اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۲۸ و ۵۳۱، کتاب تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۲۲۲، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۱۰۷، کتاب مصباح کفعمی صفحه ۴۴۰، کتاب تفسیر برهان به نقل از کتاب خواص القرآن جلد ۴ صفحه ۵۶۲، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۳۶۴، کتاب دعوات راوندی صفحه ۲۸۴ و ۱۸۸، کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۵، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۶۷ است.

اینجا این درس شامل پنج قسمت است. ابتدا مدارکش را بخوانیم، از یک شروع می شود تا هفت. قسمت اول از امام صادق است. مخبر، هشام ابن احمر از اصحاب است. مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ وَسَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْجُنُونُ. اگر هر کس این ذکر لا حول و لا قوه الا بالله العظیم را گفت، خداوند هفتاد و سه نوع بلا را از او دفع می کند که یکی از آنها خل و چل بودن است. شما یک دستی به سرتان بکشید ببینید شاخ در نیاردید؟ چطور با این ذکر همه دردها و رنج ها و نقاهت های انسان روحی و جسمی دفع می شود؟ چطور می شود؟ مخصوصاً دیوانگی، دیوانگی مال تخریب اعصاب است، اعصاب را چه کسی خراب می کند؟ اسماء ایذایی. اسماء ایذایی چکار می کند؟ طناب انداخته گردن مردم دارد آنها را بخاطر توقیف اسماء حسنی خفه می کند.

بخش دوم - باز هم ابی بصیر مخبر کناری امام صادق نقل می کند. قَالَ از امام صادق نقل می کند إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ وَالْعَدَاةَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جُذَامٌ وَلَا بَرَصٌ وَلَا جُنُونٌ وَلَا سَبْعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ. گفتند که در قسمت اهل سنت ابوهریره اعتراف کرد سندش را داشتیم که شصت هزار حدیث جعلی به پای پیغمبر بست، من فکر می کنم برای اهل بیت هم همین است چون اینها نشدنی است مثل این است که شما بگویید در تابستان دمای هوا به چهل درجه زیر صفر برسد، آیا ممکن است؟ این که نمی شود! می گوید تو هفت بار این ذکر را بگو، جذام، برص، جنون و هفتاد نوع بلا رفع می شود، خب می گویند دروغگو کم حافظه است، خب این هفتاد نوع را که می گویند، این جذام و برص و جنون هم جزء آنها است چرا دوباره تکرار می کنی؟

بخش سوم - بخش دیگر هم باز از ابوبصیر و باز هم از امام صادق است. مَنْ قَالَ فِي ذُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ فِي ذُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ هَر كَسِ اَيْن ذَكَرَ اَبَدَ اَز نَمَاز صَبَح وَ مَغْرِب سَبْعَ مَرَّاتٍ هَفْت بار بگويد، دَفَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ اَنْوَاعِ الْبَلَاءِ اَهْوَنُهَا الرِّيحُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ وَ اِنْ كَانَ شَقِيحاً مُّحِي مِنَ الشَّقَاءِ وَ كُتِبَ فِي السَّعْدَاءِ خَدَاوَنَد اَز اَوْ هَفْتَادِ نَوْعِ بَلَا رَا دَفَع مِي كَنَد. اَيْن دِيكَر چَكش خِيَلِي زِيَاد اَسْت هَا! يَك چَك هَزَار مِيلِيَارَد توماني كَشِيد بَلَكِه بيشتر. آخِر بَدبختِي اَيْن اَسْت كِه اَبوبصير اَدَم مَعْتَبَرِي اَسْت شَايِد زيرمجموعه اش كِه رَوَايَت رَا بِه اَوْ رَسَانَدَنَد رِيكَ دَر كَفَشَشَان بُوَدِه اَسْت. مِي گويد كِه اِمَام صَادِق گُفْت بَعَد اَز نَمَاز صَبَح وَ شَب، هَر كَس اَيْن ذَكَرَ اَبَدَ اَز نَمَاز صَبَح، خَدَاوَنَد اَز اَوْ هَفْتَادِ نَوْعِ بَلَا رَا دَفَع مِي كَنَد مِنْ اَنْوَاعِ الْبَلَاءِ. بِيَنِيَد مِنْ اَنْوَاعِ مِي گويد، مَا اَلآن بَلَا هَا رَا شَمَارَش كَنِيَم، چَقْدَر مِي شُود؟ اَيَا هَفْتَادَتَا مِي شُود؟ اِقْتِصَادِي، جَسْمِي، رُوحِي، اَمْنِيَتِي، هَفْتَادَتَا مِي شُود؟ پَس اَيْن كَرُونَا هَم بَايَد جَزْءِ اَنُهَا بَاشَد. خَب، خِيَلِي هَا هَسْتَنَد اَيْن ذَكَرَ اَبَدَ اَز نَمَاز صَبَح، اَيَا كَرُونَا نَكِرْفَتَنَد؟ مِي گويد كِه آسانترين اَنُهَا هَمِيَن هَايِي كِه گُفْتَم بَرَص وَ جَنُون اَسْت، اَيْن مَهْم اَسْت وَ اِنْ كَانَ شَقِيحاً اَكْر بَدبخت بَاشَد خَدَا اَوْ رَا اَز بَدبختِي نَجَات مِي دَهَد وَ كُتِبَ فِي السَّعْدَاءِ خَدَا اَوْ رَا دَر زَمِيَنَه اَدَم هَاي خُوشبخت قَرَار مِي دَهَد.

بخش چهارم - اَيْن بَخَش اَز عَنَبَسِه اِبْن مَصْعَب كِه حَوَارِي اَسْت وَ بَاَز اَز اِمَام صَادِق اَسْت. مَنْ قَرَأَ سُورَةَ اِبْرَاهِيْمَ وَ الْحَجَرَ اَكْر كَسِي سُورَه اِبْرَاهِيْم وَ حَجَرَ رَا بَخَوَانَد فِي رَكَعَتَيْنِ جَمِيْعاً دَر دُو رَكَعَتِ نَمَاز فِي كُلِّ جُمُعَةٍ دَر نَمَاز جَمْعَه، لَمْ يُصِبْهُ فَقْرٌ اَبَدًا وَ لَا جُنُونٌ وَ لَا بَلَوَى نَه فَكِيَر مِي شُود نَه دِيوانَه مِي شُود وَ نَه دِچار بَلَوَا وَ آشُوب وَ بَهْم رِيختگِي مِي شُود. بَلَوَا هَمَان جَنگِ دَاخِلِي وَ خَاوَادگِي ... اَسْت كِه مَنجَر بِه اَفَات مِي شُود. مِي گويد فَقْر رَا رِيشَه كَن مِي كَنَد. اَيَا اَهْل بِيَت وَ حَوَارِيونشان اَيْن سُورَه هَا رَا نَمِي خَوَانَدَنَد؟ پَس چَرَا فَكِيَر بُوَدَنَد؟ هَا؟ خَب مَا اَيْن سَوَالَات رَا اَز تَارِيخ مِي كَنِيَم، تَارِيخِ اَوَّل اَز مَا سَوَالَ مِي كَنَد چُون مَا پِيروان اَيْنُهَا بُوَدِيَم، اَز مَا مِي پَرَسَد بَعَد مَا رُوي اَن يَك ذَرَه كَار مِي كَنِيَم وَ پَاَسَخ رَا دُوبارَه بِه تَارِيخِ بَرْمِي گِرْدَانِيَم، تَارِيخِ اَز گُذِشْتَه مِي گِيَرَد بَرَايِ مَا، مَا بِه اَوْ مِي دَهِيَم بَرَايِ اَيْنَدِه يَعْنِي هَمَان كَاوشگَرِي.

بخش پنجم - اَيْن بَخَش اَخَرِي رَا هَم بَرَايَتَان بگويم، بَاَز سَكُونِي اَسْت اَز حَوَارِيُون اَز اِمَام صَادِق اَسْت اَوْ اَز اَبَاش اَسْت كِه بِه پِيغمبر رَسَانَدِه اَسْت. اِنَّ اللّٰهَ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لَيَدْفَعُ بِالصَّدَقَةِ اَلدَّاءَ وَ اَلدَّبِيْلَةَ وَ اَلْحَرَقَ وَ اَلْعَرَقَ وَ اَلْهَذَمَ وَ اَلْجُنُونَ وَ عَدَّ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ السُّوءِ. اَيْن هَم اَز اَن چَك هَاي گِرْدَن كَلَفْت اَسْت كِه بَرَايِ هِيچ كَسِي، نَه پِيغمبرش، نَه اِمَامش، نَه حَوَارِي، نَه اَصْحَاب، نَه اَنْصَار، نَه مَرْدَم عَادِي، نَه مَتَشَرَع وَ نَه مَوْمَن هِيچ وَقت پَاس نَشَد. مِي گويد خَدَايِي كِه نِيَسْت غِيَر اَز اَوْ، دَفَع مِي كَنَد بِه وَسِيْلَه صَدَقَه. صَدَقَه چِيَسْت؟ تُو يَك پُولِي دَر رَا ه خَدَا مِي دَهِي حَالَا كَم يَا زِيَاد، دِه تَا يَك توماني يَا دِه مِيلِيُون تومَان يَا صَد مِيلِيُون تومَان، هَر چَه، مِي گويد خَدَاوَنَد بِه وَسِيْلَه اَيْن پُول، آتَش سُوَزِي رَا اَز تُو دَفَع مِي كَنَد، غَرَق شَدَن دَر دَرِيَا رَا دَفَع مِي كَنَد، وِيَرَان شَدَن خَاَنَه رَا دَفَع مِي كَنَد، وِيَرَان شَدَن خَاَنَه مَال زَلْزَلَه اَسْت دِيكَر، دِيوانگِي رَا دَفَع مِي كَنَد. بَعَد پِيغمبر گُفْت: وَ عَدَّ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ السُّوءِ هَفْتَادِ دَرَب شَرَّ رَا بَر شَمَا مِي بَنَدَد. خَب اَيْنجا زَمَن الاَشْرَار اَسْت چَطُور پِيغمبر گُفْت دَر وَازَه شَرَّ رَا مِي بَنَدَد؟ چَطُور، اَخَر مَكْر مَمَكِن اَسْت؟ پَس بَايَد زَمَان رَا عَوْض كَرَد شَايِد پِيغمبر بَرَايِ ظُهور گُفْتَه اَسْت! خَلَاصَه عَزِيَز دَل! وَ قَتِي يَك مُحَقِّق اَيْنُهَا رَا بَخَوَانَد بَعَد وَضْعِيَتِ مُسْلِمِيَن رَا اَز گُذِشْتَه تَا اَلآن نَگاه كَنَد مِي گويد كِه تَمَاماً اَيْن دِيَن، مَجْمُوعاً كَلَاهِر دَارِي وَ اَرَا جِيَف بُوَدِه وَلِي مَا اَهْل بِيَت رَا اَز اَيْن كَلِمَاتِ مَبْرَا مِي دَانِيَم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۳۲ - فایل صوتی ۶۱۶۲ - درس اول - کثرت زوجات همپایه نماز؛ وقت برای اتصال

به وحی چگونه تنظیم می گردد؟: عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى ابْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ ضَعُفْتُ عَنِ الصَّلَاةِ وَالْجَمَاعِ فَنَزَلَتْ عَلَيَّ قِدْرٌ مِنَ السَّمَاءِ فَأَكَلْتُ مِنْهَا فَرَادَ فِي قُوَّتِي قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فِي الْبَطْشِ وَالْجَمَاعِ وَهُوَ الْهَرِيسُ - كتاب عيون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۳۶، كتاب صحيفه الامام الرضا صفحه ۵۴ است.

داوود ابن سلیمان الفراء از علی ابن موسی الرضا. حواری امام رضا از امام هشتم نقل می کند قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى ابْنُ جَعْفَرٍ، امام رضا از امام کاظم نقل می کند، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ او از امام باقر نقل می کند، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ او از ابامحمد ابن علی نقل می کند، او از پدرش علی ابن الحسین نقل می کند. امام رضا از امام کاظم، امام کاظم از امام صادق، امام صادق از امام باقر، امام باقر از علی ابن الحسین، او از ابی عبدالله، او از علی ابن ابی طالب و او از پیامبر نقل می کند. پیامبر گفت: قَالَ ضَعُفْتُ عَنِ الصَّلَاةِ وَالْجَمَاعِ فَنَزَلَتْ عَلَيَّ قِدْرٌ مِنَ السَّمَاءِ فَأَكَلْتُ مِنْهَا فَرَادَ فِي قُوَّتِي قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فِي الْبَطْشِ وَالْجَمَاعِ وَهُوَ الْهَرِيسُ دو چیز مرا ضعیف کرد؛ یکی زیاد نماز خواندن یکی زیاد آمیزش کردن. تا آن که از آسمان برای من غذایی به نام حلیم آمد، آن را خوردم و نیروی چهل مرد را در نماز خواندن و آمیزش کردن پیدا کردم. ببینید این حدیث از طریق کانال شیعه است. به مصادر دقت کردید که عیون اخبار الرضا و صحیفه الامام الرضا است. این هم عدم تطابق است، نمی خورد به این که پیغمبری که در هر نشست و برخاستش هفتاد بار استغفار می کرده، شب ها هم که تا صبح ناله می کرده، روزها هم که در خدمت مردم بوده آنقدر آمیزش کند که کم بیاورد بعد جبرائیل برای او حلیم بیاورد. مثل همیشه می گویم، می گویم که اینها مبرّا هستند اما، دین ما از طریق همین سلسله مراتب روات و محدثین به ما رسیده اگر این دروغ است مجموعه اش هم نمی تواند راست باشد. چون نمی شود که سوا کنیم اگر می خواستند سوا کنند آن قبلی ها جدا می کردند، بزرگان حوزه ها در طول این هزار سال جداسازی می کردند و آنهایی که حیثیت نبوت را کریه می کرد، جدا می کردند ولی دست نزدند. می خواهد بگوید که دین از آن بالا همینطوری به ما رسیده، اگر تقیه بوده تقیه است، اگر کلم الناس بوده، کلم الناس است، اگر عدم تطابق بوده، عدم تطابق است و نهایتاً همین است که شما ملاحظه می کنید.

(فایل صوتی ۷۰۹۹ - درس اول) نماز و آمیزش در یک رتبه قرار دارند. کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۲، از رسول

الله است. ضَعُفْتُ عَنِ الصَّلَاةِ وَالْجَمَاعِ فَنَزَلَتْ عَلَيَّ قِدْرٌ مِنَ السَّمَاءِ فَأَكَلْتُ مِنْهَا فَرَادَ فِي قُوَّتِي قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فِي الْبَطْشِ وَالْجَمَاعِ وَهُوَ الْهَرِيسُ. ضعیف شدم از نماز و آمیزش، پس نازل شد بر من دیگی از آسمان از آن خوردم پس افزود در قوت من نیروی چهل مرد در حمله و جهاد و جماع. یعنی زور اینقدر زیاد شد، چطور در جهاد به دشمن حمله می کند این حمله می کند به زن ها که مدام بکن. و در آن دیگ هریس بود، خوب است، خب این هم از این! این هم از فواید رسالت! آخر بنده خدا مجبور هستی نه تا زن رسمی بگیری با تعداد بسیاری کنیز که از عهده اش درنیایی! در خود فقه می گوید: اگر کسی زیاد زن گرفت و نتوانست ترتیبش را بدهد و زن ها رفتند زنا دادن گناهش به گردن مرد است.

بالاخره زن شهوت دارد! خود دین می گوید شهوت زن چند برابر شهوت مرد است، آن وقت مرد چهار تا زن می گیرد و زن یک دانه شوهر. جالب است! این معادلات دینی فقط به درد خشک کردن می خورد جلوی خورشید مانند لواشک!

درس دوم - بخش اول - زیارویان جنایتکار؛ آیا با نماز، آدمی خوشگل می شود؟: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ - کتاب محاسن جلد ۱ صفحه ۵۳، کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۱ صفحه ۴۷۴، کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۳۶۳، کتاب تهذیب جلد ۲ صفحه ۱۱۹، کتاب امالی طوسی صفحه ۶۸۲ است. کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۲۸۲، کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۳۶۶.

این درس دو بخش دارد. بخش اول: محمد ابن علی، امام محمد باقر این حدیث را از پیامبر نقل می کند و می گوید: مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ هر کس نماز شب بخواند خوشگل می شود. حَسَنَ، زیبا می شود. ما خیلی ها را می شناسیم و شما هم می شناسید که متشرع هستند اما قیافه هایشان مثل حیوانات است. چرا نماز شب آنها را قشنگ نکرد؟ ظاهر خوب، خوب است یا باطن خوب یا هر دو خوب است؟ ها؟ سیرت و صورت! آنهایی که اهل بیت را کشتند نماز شب شان ترک نمی شد. قیافه بعضی از آنها را در این فیلم مختار دیده اید دیگر، بعضی از قتله ابی عبدالله قیافه هایشان مثل بوزینه بود، نماز شب شان هم ترک نمی شد. شب عاشورا یک مشت زن و بچه بی پناه با این لشکر کوچک و ناچیز حسین، یک طرف بود بعد دور تا دور دریایی از آدم بود که بلند بلند نماز شب می خواندند! عمداً برای اینکه این بچه ها را بترسانند بلند بلند نماز و قرآن می خواندند، بَكَ يَا اللَّه، را چنان می گفت که بچه کوچک حسین بشنود و بدنش بلرزد.

بخش دوم - عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ مُوسَى عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ مَا بَالُ الْمُتَهَجِّدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا قَالَ لِأَنَّهُمْ خَلَوْا بِاللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِهِ.

اسماعیل ابن موسی از برادرش، اسماعیل فرزند امام کاظم از برادرش امام رضا نقل می کند، امام رضا از پدرش و او از جدش نقل می کند، می گوید سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ از امام سجاد سؤال کردند مَا بَالُ الْمُتَهَجِّدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا قَالَ لِأَنَّهُمْ خَلَوْا بِاللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِهِ از امام زین العابدین پرسیدند چرا افرادی که در شب عبادت می کنند صورت آنها زیباست؟ فرمودند چون آنها با خدا خلوت کردند و خداوند آنها را با نور خود پوشانید. در اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر افرادی بودند که خوشگل نبودند و نماز شب آنها هم ترک نمی شد، از خوبان هم بودند مثل بلال، مثل عمار یاسر، اینها خوشگل نبودند، نورانی هم نبودند، خوب هم بودند از خوبان بودند از حواریون خاص بودند. نورانیت با نماز شب چه نسبتی دارد؟ ابن ملجم مرادی در مسجد کوفه نماز شبش را خوانده بود بعد با شکم روی شمشیرش افتاده بود و الکی خودش را به خواب زده بود، می دانست ساعتی که علی می آید چه موقع است.

درس سوم این فایل در هر سه بخش با موضوع تب کردن و پاک شدن گناهان به علت بازخوان به فایل ۵۶۲۴ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۳۳ - فایل صوتی ۶۱۶۳ - درس اول - هم ردیف شدن بنده با خدا در آزار رساندن به خلق: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ مِنْ غَضَبِهِ وَ مِنْ عِقَابِهِ وَ مِنْ شَرِّ عِبَادِهِ - کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۲۸۹ است.

از مناجات و تعویذ است. تعویذ از عود به معنای گریختن، پناه گرفتن، فرار کردن است. اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ مِنْ غَضَبِهِ امام سجاد برای تو می خواند که یاد بگیری و بخوانی، اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ مِنْ غَضَبِهِ پناه می برم از طریق کلمه الله برای گریز از خشم خدا. ببینید کلمه، قرآن می گوید کَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا این کلمه علیا مربوط به منطقه فوقانی بشر است، ما در کلمه سُفْلَى زندگی می کنیم. اینجا پست و پایین است. پناه می بریم از طریق کلمات خدا، از غضب خدا، وَ مِنْ عِقَابِهِ از کیفر دادن او، وَ مِنْ شَرِّ عِبَادِهِ و از شر بندگان. دَقَّتْ کنید؛ اینجا خدا را در کنار بنده اش آورده و می گوید خدایا غضب تو پوست ما را می کند، عقاب تو نابودمان می کند و بندگان ضرورت هم ما را خانه خراب می کنند. خب چه شد؟ سؤال: آیا خدا زودتر این کار را می کند یا بنده؟ بنده مقلد خداست. وقتی که انسان به اینجا آمد چیزی نداشت، چیزی یاد نداشت و مانیتور خالی بود عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، پس شرارت را از خدا یاد گرفت. بشر قرار نبود شرور بشود، وقتی که می گوید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ شَرِّش کجا جا دارد؟ شر با احسن نمی خواند نمی خورد، ولی او آموخت. چه چیزی آموخت؟ غضب، عقاب. یک عمری آبا و اجدادمان در نماز می گفتند غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ به ما غضب نکن. اینجا امام سجاد در مناجاتش می گوید پناه می برم به تو از خشم و عقابت و کپی تو در بندگان.

درس دوم – اسلام و ایمان، تحت الشعاع رجال ظهوری هستند: عَنْ سُذَيْفِ الْمَكِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَ مَا رَأَيْتُ مُحَمَّدِيًّا قَطُّ يَعِدُّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَابِرُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ وَإِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ - کتاب بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۲۱۸ حدیث ۱ است.

روایت: سُذَيْفِ الْمَكِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، سُذَيْفِ حواری امام باقر است می گوید امام باقر گفت وَ مَا رَأَيْتُ مُحَمَّدِيًّا قَطُّ يَعِدُّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَابِرُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ، جابر ابن عبدالله انصاری صحابی رسول الله، تعریف می کند و می گوید أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا ای مردم هر کس با ما دشمنی بورزد در روز قیامت یهودی وارد می شود. حالا من اینجا یک سؤال دارم، در اسناد قبلی خواندیم که هر امتی با پیغمبرشان محشور می شوند حالا این یهودی ها که در قیامت پشت سر موسی ابن عمران کلیم الله محشور می شوند بد است؟ آیا این برایشان ننگ است که اینجا برای توبیخ و تحقیر اینهایی که با اهل بیت درافتادند می گوید بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا؟ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ؟ گفت من گفتم که یا رسول الله حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند مسلمان است باز هم اگر دشمن اهل بیت شد مثل یهود وارد می شود؟ فَقَالَ وَإِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ خب، اینجا یک سؤال مطرح می شود؛ اگر قرار است که محبت اهل البیت اینگونه شفاعت کند که متدین از نماز و روزه بی نیاز شود یعنی این دشمن اهل بیت که نماز و روزه اش کامل و مسلمان جامع است ولی چون اهل بیت را قبول ندارد به جهنم می رود! پس اینجا نماز و روزه ملاک نیست، قطب نما ائمه هستند، خب وقتی که اینطوری است، اگر محبت اهل بیت در وجود شیعیان باشد به بهشت می روند پس فلسفه وجودی فروع دین چه می شود؟

درس سوم این فایل با موضوع جنگهای علی بعد پیامبر با اعراب به علت بازخوان به فایل ۳۸۲۹ ملحق گردید.

درس چهارم - مکیانی که به ظاهر اسلام آوردند در زمینه وصایت کودتا نمودند و دستاورد بعثت را از بین بردند: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيُّ إِنَّ قُرَيْشًا سَتَظَاهِرُ عَلَيْكَ وَ تَجْتَمِعُ كُلُّهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ قَهْرِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ - کتاب بحار الانوار جلد ۲۹ صفحه ۴۳۷ است.

باز هم ناقل حدیث جابر ابن عبدالله انصاری است. دو قبضه است، جابر نقل می کند، عبدالله ابن عباس هم نقل می کند، هر دو نفر آنها باهم نقل می کنند؛ قَالَا، هر دو گفتند قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آخرین حرف هایش را که به علی می زد گفت يَا عَلِيُّ إِنَّ قُرَيْشًا سَتَظَاهِرُ عَلَيْكَ وَ تَجْتَمِعُ كُلُّهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ قَهْرِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ ای علی به زودی یعنی وقتی که من مُردم، قریش یعنی همه کاره اسلام بر علیه تو قیام می کنند! وقتی می گویند قریش یعنی فامیل های پیغمبر، یعنی اصحاب خاص، انصار خلل ناپذیر، حواریون خاص الخاص. بعد اینجا خیلی محل تأمل است، می گوید فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ اگر یار پیدا کردی بزنی پدرشان را در بیاور. خود پیغمبر می داند که وقتی مردم فله ای وارد اسلام شدند همین است، ولی چه کند! نمی دانم امر خدا بوده؟ یا خودش دوست داشته جمعیت زیاد بشود؟ یا اینکه می خواسته جمعیت زیاد بشود که بهتر بتواند به ممالک اطراف حمله کند؟ نمی دانم! اینکه می گوید من اگر بودم در سپاه تو بودم و با آنها مبارزه می کردم یعنی اینکه تمام ایمان آنها الکی است! حرف حق را حسین زد. چه گفت؟ گفت النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَعَنَ عَلَى أَسْنَتِهِمْ.

(فایل صوتی ۶۲۰۰ - درس سوم) وقتی که بی حساب و کتاب پیرو درست کند باید تاوانش را پس بدهد! کتاب سلیم ابن قیس الهلالی که این مورد اعتبار شیعه است. می گوید ثُمَّ أَقْبَلَ پیغمبر نگاه کرد رو کرد عَلَى عَلِيٍّ فَقَالَ يَا أَخِي گفت برادر من إِنَّ قُرَيْشًا سَتَظَاهِرُ عَلَيْكُمْ قریش به زودی پشت به تو می کنند وَ تَجْتَمِعُ كُلُّهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ يَكْدُسُ می شوند که به تو ظلم کنند وَ قَهْرُكَ وَ تو را آزار بدهند فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ، خیلی حرف است ها! می گوید که اگر یک یاور پیدا کردی آنها را بکش! یعنی دقیقاً معلوم است که پیغمبر از اطرافیانش ناراضی بود مخصوصاً آنهايي که خیلی نزدیک هستند، باز به همین دلیل ازدواج های پیغمبر تحمیلی و زورکی بود، حالا یا جبرائیل زور آورده بود یا اینکه نه، خودش تشخیص می داد باید معاریف را یک طوری به سمت خودش بکشد و از هر کدامشان هم یک دختر گرفت. اینکه می گوید فَجَاهِدْهُمْ جهاد کن، جهاد فقط با کفار است، در این خیلی حرف است. فَجَاهِدْهُمْ مجاهدات کن، یک معنایش کشتن است و یک معنایش این است که همانطوری که تو در غزوات با من و با لشکر اسلام بیرون می رفتیم و کفار و مشرکین را می کشتی همینطور اینها را بکش! یعنی قریش مثل همان روایتی که در درس قبل از عایشه نقل کردیم که می گفت بعد از پیغمبر تمام و کمال اعراب کافر شدند، گل سرسبد اعراب، قریش است یعنی مکیان، که عرض کردم الان قریشیان دیگر حسب و نسبی ندارند، این عبدالمطلب است که آمده در ابوطالب، آمده در پیغمبر، آمده در علی و سیادت را تشکیل دادند. باز امروز صبح یک درس دیگر برایتان خواندم که وقتی موعود می آید قریشیان را می کُشد. حالا اینجا وقتی پیغمبر می گوید که فَجَاهِدْهُمْ یعنی من از اینها ناراضی هستم یعنی این

مسلمان‌ها از دم بپيخود هستند. حالا باز به نحوه تربیت و تعلیمشان برمی‌گردد باز می‌رود بالاتر به جبرائیل برمی‌گردد، باز می‌رود بالاتر به وحی برمی‌گردد، باز می‌رود بالاتر به خدای مورد استناد برمی‌گردد، هر چه هست پیغمبر دارد به زبان حال و قال می‌گوید که بعد از من قریشیان یعنی بزرگان اسلام می‌خواهند تو را بکشند، این سَتَّاهِرٌ عَلَیْکُمْ تظاهرات می‌کنند علیه تو یعنی همان رأی‌گیری، که علی مشغول دفن پیغمبر بود، وَ تَجْتَمِعُ کَلِمَتُهُمْ یعنی یکدست شدند که حضرت آقای ابوبکر، خلیفه اول رسول الله بشود. بعد پیغمبر می‌گوید وَ اِنْ لَمْ تَجِدْ اَعْوَاناً اگر یار پیدا نکردی فَکُفَّ يَدَكَ پس دستت را روی دستت بگذار و بنشین غصه بخور یا اینکه برو کارهایی که مشاغل پایین جامعه است مثل درخت کاشتن و چاه کندن، اینها را انجام بده که خود این یک جنگ روانی علیه حکومت است که مرد شماره دو اسلام به کنار پرت شده مطرود شده و این مجبور است که برود جوی آب هموار کند، بذر بکارد و خرما بچیند.

درس پنجم – اصل دین دو کلمه است و الباقی، اضافات مشکوک می‌باشد: عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ أَنَا مِنْ جَانِبٍ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَانِبٍ إِذْ أَقْبَلَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ قَدْ تَلَبَّبَ بِهِ فَقَالَ مَا بَالُهُ قَالَ حَكِيَ عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ قُلْتَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هَذَا إِذَا سَمِعْتُهُ النَّاسُ فَرَّطُوا فِي الْأَعْمَالِ أَفَأَنْتَ قُلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ إِذَا تَمَسَّكَ بِمَحَبَّةِ هَذَا وَ وَلَايَتِهِ – باز هم ناقل حدیث جابر ابن عبدالله انصاری است به سندیت کتاب بحار الانوار جلد ۳۰ صفحه ۱۷۷ حدیث ۳۷ است.

امام صادق است از پدرش، از جابر نقل می‌کند. ببین چقدر جابر مهم است، دقت کن! امام باقر که خودش تجلی حدیث است از جابر ابن عبدالله انصاری حدیث نقل می‌کند. این جابر جزو اصحاب خاص پیامبر و علی بود، جزو همان ده بیست نفری بود که اِزْدَدَ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ، اینها کنار بودند و سالم درآمدند. قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ أَنَا مِنْ جَانِبٍ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَانِبٍ گفت من یک طرف پیغمبر بودم و علی هم یک طرف بود، إِذْ أَقْبَلَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه وارد شد وَ مَعَهُ رَجُلٌ قَدْ تَلَبَّبَ بِهِ فَقَالَ مَا بَالُهُ یک نفر همراه عمر بود که شلوارش را دور گردنش پیچیده بود. پیغمبر گفت این چه کاری است که کردی؟ برای چه این کار را کردی؟ عمر این کار را کرده بود، بزن بهادر بود. مردم برای حکومت اینطور آدم‌ها را می‌خواهند و گرنه علی که نقش گوسفند را اجرا می‌کند و بچه یتیم را روی دوشش می‌نشانند راه می‌رود و بَعِ بَعِ می‌کند، دنیا اینطور آدم‌ها را نمی‌پسندد و نمی‌خواهد، که علی صورتش را در تنور برده و سوزانده بخاطر اینکه از حال یک بیوه زنی که شوهرش در جبهه کشته شده غافل مانده، تاکتیک‌های نظامی و سیاسی اینها را رد می‌کند برای همین علی در حکومت شکست خورد. پیغمبر گفت برای چه این کار را کردی؟ قَالَ حَكِيَ عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ قُلْتَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ گفت این شخص نقل کرده که تو گفستی هر کس گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ به بهشت می‌رود، وَ هَذَا إِذَا سَمِعْتُهُ النَّاسُ فَرَّطُوا. خیلی جالب است! ببین عمر چقدر دوراندیش و سیاستمدار بود، مواظب تنور دین هست، قشنگ هوای بازار مذهب را دارد که یک وقت از رونق نیفتد. این برای محاجه سند بزرگی است! به پیغمبر گفت، حالا این دارد به پیغمبر می‌گوید، جالب است! کاسه از آش داغتر، این دارد پیغمبر را نصیحت می‌کند. به پیغمبر می‌گوید خب تو این را رواج بدهی که مردم بگویند با شهادتین به بهشت می‌روند خب دیگر کسی فروع دین را عمل نمی‌کند. سَمِعْتُهُ النَّاسُ فَرَّطُوا فِي

الْأَعْمَالِ تَفْرِيطُ مِى كُنَنْدَ يَعْنِى دَر اَعْمَالِ شَرعى عَقَبِ نَشِينِى مِى كُنَنْد. أَفَأَنْتَ قُلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ تُو كُفْتِى؟ حَالَا دَارِدِ پِيغَمْبِرَ رَا مُحَاكِمَه مِى كُنْد. بِيَيْنِ چَه دِينِى دَارِيْم! پِيغَمْبِرِى كِه اَز اَيْنِهَا حِسَابِ مِى بَرِدِ چَطُورِى مِى خَوَاهِدِ جَامِعَه بَشَرِيَّتِ رَا هِدَايَتِ كُنْد؟ تُو اَيْنِ كَلِمَه رَا مَرُورِ كُن، اَيَا حَالَتِ تَحَكُّمِ وَ تَعَدِّى نَدَارِدِ أَفَأَنْتَ قُلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ تُو كُفْتِى؟ قَالَ نَعَمْ پِيغَمْبِرِى كُفْتِ بَلَه، إِذَا تَمَسَّكَ بِمَحَبَّةِ هَذَا وَ لَا يَتِيَه كُفْتِ بَه شَرطِى كِه مَرْدَمِ بَه جَانِبِ عَلِى نَظَرِ دَاشْتَه بَاشَنْد وَ بَه اُو مَتَوَسَّلِ بَشُونْد. مَن نَمِى دَانَم اِگَر اَيْنِهَا سَاخْتِگِى اِسْت كِه خُبِ جَابِرِ آدَمِ مَهْمِى اِسْت حَتِى اَهْلِ سُنَّتِ اَز اُو رَوَايَاتِ نَقْلِ مِى كُنَنْد مِثْلِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسِ يَكِ رَاوِى وَ مُحَدَّثِ دُو جَانِبَه اِسْت؛ هَم شِيْعَه وَ هَم سَنِّى، خُبِ اَيْنِهَا رَا چَطُورِى نَقْلِ كَرْدَه اِسْت؟ اِگَر رَاسْتِ اِسْت چِرَا آخِرِ كَارِ اَيْنِطُورِى دَر آمَد؟ اَيْنِ هَمِه پِيغَمْبِرِى بَه عَلِى حَرَمَتِ دَادَه بَعْدِ اَنِ شَخْصِ فَرْدَايِ شَهَادَتِ پِيغَمْبِرِى چَه كَرْد!

ظهور باب منتظران ۵۳۳۴ - فایل صوتی ۶۱۶۴ - درس اول - سازه‌های بشرِ خاکی، بهتر از این‌ها نمی‌شود!:
حَبَانِ ابْنِ ثَقَفَةَ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي الْمُهْزَمِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْفَرَسَ فَاجْرَاهَا فَبَرَقَتْ وَ فَعَرَقَتْ ثُمَّ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْهَا - كِتَابِ تَارِيخِ مَدِينَه دِمَشَقِ اَز ابْنِ عَسَاكِرِ جِلْد ۱۳ صَفْحَه ۱۴۵، كِتَابِ الْمَوْضُوعَاتِ اَز ابْنِ الْجَوْزِى جِلْد ۱ صَفْحَه ۱۰۵، كِتَابِ الْكَامِلِ اَز عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُدَى جِلْد ۶ صَفْحَه ۲۹۱، كِتَابِ مِيزَانِ الْاِعْتِدَالِ اَز الذَّهَبِى جِلْد ۳ صَفْحَه ۵۷۹ اِسْت.

سلسله روايت: حَبَانِ ابْنِ ثَقَفَةَ اَز حَمَّادِ ابْنِ سَلَمَةَ اَز ابِى الْمُهْزَمِ اَز ابِى هُرَيْرَه اِسْت. اسناد و مدارك مال اهل سنت است و ابوهريره هم چهره درخشان محدثين اهل سنت است. عَنِ النَّبِيِّ اَز پِيغَمْبِرِى نَقْلِ مِى كُنْد. اِگَر پِيغَمْبِرِى مِى دَانِسْت اَيْنِ ابُوهريره بَرَايِ چَه اَيْنِطَرَفِ وَ اَنطَرَفِ دَنِبَالِشِ مِى چَرخِدِ يَكِ تِيپَا مِى زِدِ دَرِ مَاتَحْتِشِ وَ بِيروُنِشِ مِى كَرْد. جَنَايَتِى كِه اَيْنِ ابُوهريره بَرِ پِيغَمْبِرِى كَرْدِ هِيچِ كَسِ نَكَرْد، اَلْبَتَه بَا اِدَاءِ اَحْتِرَامِ وَ تَعْظِيمِ بَه بَرَادَرَانِ اَهْلِ سُنَّتِ وَ جَمَاعَتِ كِه ابُوهريره رَا قَبُولِ دَارَنْد. كُفْتِ پِيغَمْبِرِى كُفْتَه اِسْت قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْفَرَسَ خُدا اسب رَا آفَرِيْد، فَاجْرَاهَا فَبَرَقَتْ اُو رَا قَشَنگِشِ كَرْدِ بَرَقِ زِد، وَ فَعَرَقَتْ ثُمَّ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْهَا مِى گُوِيْدِ اسب رَا آفَرِيْد وَ خُوشگِشِ كَرْد، بَعْدِ هَمِ اَيْنَقْدَرِ نَوَازِشِشِ كَرْد كِه اسبِ عَرَقِ كَرْد وَ فَعَرَقَتْ ثُمَّ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْهَا. اَيْنِجَايِشِ رَا بِيَا دَرَسْتِشِ كُن؛ پِيغَمْبِرِى كِه نَكُفْتَه، ابُوهريره كُفْتَه كِه ابُوهريره هَمِ اَزِ مَشَايِخِ اعْظَمِ اَهْلِ سُنَّتِ اِسْت. مِى گُوِيْدِ خُدا خُودِشِ رَا اَزِ اسبِ آفَرِيْد. بِيَيْنِ عَجِيبِ دِينِى دَارِيْم مَا! خُداوَنْدِ مَتَعَالِ اسبِ رَا آفَرِيْدِ بِنَابَرِ اَيْنِ اُو رَا دَرخْشَانِ كَرْدِ وَ عَرَقِ كَرْدِ سَپِيسِ خُودِ رَا اَزِ اَنِ آفَرِيْدِ ثُمَّ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْهَا! حَالَا بِيَا وَ دَرَسْتِشِ كُن، چَه كَسِى بَايْدِ جَوَابِ بَدَهْد؟ كِى بُوْدِ كِى بُوْدِ مَن نَبُوْدَم اِسْت! پِيغَمْبِرِى كِه نَكُفْتَه، جَبْرَائِيلِ كِه نَكُفْتَه، قُرْآنِ كِه نَكُفْتَه، اِسْلَامِ كِه نَكُفْتَه، خُبِ پَسِ چَه كَسِى كُفْتَه اِسْت؟ اِگَر اِسْلَامِ نَبُوْدِ ابُوهريره چَكَارَه بُوْد؟ هِيچِى!

درس دوم اين فايل با موضوع تف انداختن در نماز به روه‌رو ممنوع و انداختن به سمت چپ مجاز است به علت باز خوان و تشابه موضوعى به درس دوم فايل ۵۸۰۱ ملحق گرديد.

درس سوم - نسخه‌ای خلافِ برِ مدالِ اَنكَ لَعَلِى خُلُقِ عَظِيمِ: قَالَ عَزَّوَهُ عَنِ الْمِسْوَرِ وَ مَرْوَانَ خَرَجَ النَّبِيُّ رَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَ مَا تَنَحَّيَ النَّبِيُّ نَحْمَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَ جِلْدُهُ - اسناد اين درس: كِتَابِ صَحِيحِ الْبَخَارِى جِلْد ۱ صَفْحَه ۶۶، كِتَابِ مَسْنَدِ اَحْمَدِ ابْنِ حَنْبَلِ جِلْد ۴ صَفْحَه ۳۲۹، كِتَابِ السَّنَنِ

الکبری از البیهقی جلد ۹ صفحه ۲۱۹، کتاب المعجم الکبیر جلد ۲۰ صفحه ۱۲ است.

اسناد از اهل سنت و سلسله روایت هم از آنهاست. عروۃ از مسور از مروان نقل می کند، مروان ناقل است؛ خَرَجَ النَّبِيُّ زَمَنَ الْحَدِيثِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ می گوید در جنگ حُدیبیه پیغمبر از خانه خارج شد و در عین حال وَ مَا تَنَحَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُحَامَةً پیغمبر اخلاط سینه اش را از گلو درآورد إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ اخلاط بینی را ریخت روی کتف یکی از حاضرین که بغل او راه می رفت. فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَ جِلْدُهُ می گوید آن شخص آن اخلاط را به عنوان تبرک به سر و صورت خود مالید. خب این پیغمبری که این همه پاکیزه معرفی شده که می گوید از غوره و دهان دره نکن شیطان در دهانت می رود چطور اخلاط بینی را به سمت کسی پرت می کند و آن شخص آن اخلاط را به عنوان تبرک به سر و صورت می مالد؟ ببینید، شخصی که این کار را می کند اوج ارادتش است الآن هم خب خیلی ها هستند می گوید که خاک کف پای مراد و مرشدش را به سر می مالد. الان همین ابی عبداللّٰهی که ایام اربعینش هست، خیلی ها با خاک قبرش گِل درست می کردند و با آب گِل غسل می کردند. یعنی تمام بدن شان گِل مالی بود به یاد آن زمانی که بدن ابی عبداللّٰه به خاک و گِل آغشته شده بوده ولی منظورم این است که اگر یک نفر محقق باشد و بیاید این را بخواند نمی گوید که اطرافیان پیغمبر مافوق ابله بودند؟ آیا نمی گوید؟

درس چهارم - با چنین وضعیتی، چگونه می توان استمرار احادیث را باور کرد؟: حُكِيَ أَنَّ عَبْدَ الْكَرِيمِ ابْنَ أَبِي الْعُجَّاءِ قَالَ لَمَّا قُبِضَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ابْنُ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ وَالِي الْكُوفَةِ مِنْ قَبْلِ الْمَنْصُورِ وَ اخْضَرُهُ لِلْقَتْلِ وَ اَيَّقَنَ بِمُفَارِقَةِ الْحَيَاةِ لَئِنْ قَتَلْتُمُونِي لَقَدْ وَصَعْتُ اَرْبَعَةَ اَلْفِ حَدِيثٍ اَحْرَمُ فِيهَا الْحَلَالُ وَ اَحَلَّ فِيهَا الْحَرَامَ وَاللّٰهُ لَقَدْ فَطَرْتُكُمْ فِي يَوْمٍ صَوْمِكُمْ وَ صَوْمَتِكُمْ فِي يَوْمٍ فَطَرْتُكُمْ - کتاب تاریخ الأمم و الملوك از محمد ابن جریر طبری جلد ۶ صفحه ۲۹۹، کتاب میزان الاعتدال از الذهبی جلد ۲ صفحه ۶۴۴، کتاب الفرق بین الفرق از بغدادی صفحه ۱۶۳، کتاب الموضوعات از ابن الجوزی جلد ۱ صفحه ۶ است.

این درس هم خیلی شنیدنی است. خب این درس چه می گوید؟ اینها مدارک است و در دایرة المعارف جمع می شود. حُكِيَ حکایت کرد آن عَبْدُ الْكَرِيمِ ابْنُ أَبِي الْعُجَّاءِ این ابن ابی العوجاء از مصادر بزرگ اهل سنت است و از اصحاب پیغمبر هم هست، قَالَ لَمَّا قُبِضَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ابْنُ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ وَالِي الْكُوفَةِ مِنْ قَبْلِ الْمَنْصُورِ وَ اخْضَرُهُ لِلْقَتْلِ تاریخ نوشته است که ابن ابی العوجاء را در زمان منصور دوانیقی گرفتند، این ابن ابی العوجاء متأخر بوده یعنی در زمان پیغمبر نبوده ولی مستنداتش را می رسانده به رجال معروف، مثل خلفاء، ائم المؤمنین، ابوهریره، اینقدر این ابن ابی العوجاء به مصادر اهل سنت دروغ بست که منصور دوانیقی احضار کردش که او را بکشد. مُحَمَّدٌ ابْنُ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ وَالِي الْكُوفَةِ از طرف سلیمان نماینده کوفه بود. منصور خواست اعدامش کند. وَ اَيَّقَنَ بِمُفَارِقَةِ الْحَيَاةِ لَئِنْ قَتَلْتُمُونِي لَقَدْ وَصَعْتُ اَرْبَعَةَ اَلْفِ حَدِيثٍ اَحْرَمُ فِيهَا الْحَلَالُ وَ اَحَلَّ فِيهَا الْحَرَامَ بین چه می گوید! این ابن ابی العوجاء از معارضین امام صادق هم بوده، حسب و نسب او به زنادقه معاصر پیغمبر می رسد. خواستند او را اعدام کنند، چه گفت؟ گفت که من را می کشید؟ بکشید! مشکل حل نمی شود، چرا؟ برای اینکه قسم خورد، او وقتی به مرگ یقین کرد، گفت لَقَدْ وَصَعْتُ اَرْبَعَةَ اَلْفِ حَدِيثٍ آنقدر حدیث جعل کردم؛ چهار هزار اَرْبَعَةَ اَلْفِ، که در آن، دَقْتُ کَیْدَ اَحْرَمُ فِيهَا الْحَلَالُ

وَ أَحَلَّ فِيهَا الْحَرَامَ در این چهار هزار، حلال را حرام کردم و حرام را حلال، نه اینکه از قول خودم، بلکه گفتیم که قَالَ قَالَ تا به پیغمبر رساندم. حالا بفرمایید علماء علم رجال و انصاب اینجا چکار می خواهند بکنند؟ باز هم اینجا یادآوری می کنم که متشرع شیعه نگوید که خب به ما چه، این مال سَنَى هاست! بله، با کمال احترام این مال اهل سَنَت و جماعت است ولی شما اگر این را می گوید، اولاً در خود شیعه مثل اینها زیاد بوده و بعد اینکه اینها از طریق اهل سَنَت کتاب به ما رسیده. کتاب را چه کنیم؟ وقتی که چهار هزار حکم شرعی را برعکس می کند آیا آیات را برعکس نکردند؟ بعد می گوید که چرا اسم علی در قرآن نیست؟ عَلِيَّ الْعَظِيمِ هست. می گوید اگر اهل بیت حق هستند چرا اسامی آنها در قرآن نیست؟ در عوض اسم یزید در قرآن است؛ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. یادت هست علی گفت در قرآن من نام تک تک منافقین از مرتجعین اطراف پیغمبر آمده است. خیلی جالب است می گوید در این حالت نه شما فطری دارید و نه روزه ای، وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَرْتُكُمْ فِي يَوْمٍ صَوْمِكُمْ وَ صَوْمَتِكُمْ فِي يَوْمٍ فِطْرِكُمْ همه را قاطی کردم، نه روزه ای برای شما گذاشتم و نه عید فطری. حالا شما ببینید ملاحظه کنید این چهار هزار حدیث که در کتب معتبر اهل سَنَت است الآن من چند تا سند آوردم؟ چهار تا سند آوردم که مربوط به بزرگان اهل سَنَت است و قابل خدشه نیست، اینها دارند اعتراف می کنند که ابن ابی العوجاء که از مصادر اهل سَنَت است این کارها را کرد. حالا اگر بگوییم که ابن ابی العوجاء کیست؟ به اهل سَنَت چه مربوط است؟ خب اگر برای حرف این ابن ابی العوجاء خریدار نبود که نمی گفت من حلال را حرام کردم و حرام را حلال کردم! آنچه که عرضه می کرده مورد تأیید بوده است.

درس پنجم - اینگونه آراء مردم را جمع آوری می کردند و حاکمیت خود را استحکام می بخشیدند: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ قَالَ نَا وَكِيعٌ عَنِ الْعَلَاءِ ابْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْيَامِيِّ عَنْ عَمَّارِ ابْنِ عَمْرَانَ رَجُلٍ مِنْ زَيْدِ اللَّهِ عَنِ امْرَأَةٍ مِنْهُمْ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا شَوَّفَتْ جَارِيَةً وَ طَافَتْ بِهَا وَ قَالَتْ لَعَلَّنَا نَضْطَادُ بِهَا شَبَابَ قُرَيْشٍ - کتاب المصنف فى الأحادیث و الآثار از ابن ابی شیبۀ کوفی جلد ۴ صفحه ۴۶۱، کتاب غریب الحدیث از الحرّبی جلد ۲ صفحه ۸۱۲، کتاب النهایة فی غریب الحدیث از ابن الاثیر جلد ۲ صفحه ۵۰۹، کتاب لسان العرب از محمد ابن مکرم ابن منظور جلد ۹ صفحه ۱۸۵، کتاب تاج العروس من جواهر القاموس از زبیدی جلد ۶ صفحه ۱۶۱ است.

از اهل سَنَت است، این درس هم شنیدنی است. این درس چه می گوید؟ این حدیث از ابوبکر آمده، سلسله مراتب نقل کرده است از وَكِيعٌ از الْعَلَاءِ ابن عبد الکریم الیامی از عمار ابن عمران از زید الله از امّرة مِنْهُمْ. این زید الله نقل می کند از یک زنی که رفیق عایشه امّ المومنین بوده است، می گوید: أَنَّهَا شَوَّفَتْ جَارِيَةً وَ طَافَتْ بِهَا وَ قَالَتْ لَعَلَّنَا نَضْطَادُ بِهَا شَبَابَ قُرَيْشٍ گفت یک زن خوشگلی، یک کنیز قشنگی گیرش آمد، به همین شخص که ناقل است گفت عَنِ امْرَأَةٍ مِنْهُمْ، گفت بیا این را آرایشش کن خوشگل مُشکلش کن و او را در شهر بچرخان تا جوانان قریش را شکار کنیم. خب برای چه شکار کنند؟ برای اینکه جبهه مخالف را از میدان به در کنند. امّ المومنین و خلفاء راشدین منهای علی، اینها نیاز به جمع آوری حامی داشتند، اگر یادتان باشد اسناد و مدارکی را در دایرة المعارف گذاشتیم که برای خلافت ابوبکر صدیق هم به پول رأی جمع کردند و هم با زور. اسناد همه اینها هست. چماقدار در کوچه های مدینه می گشت و بعد هم به درب خانه علی آمدند که آنجا متحصنین نشسته بودند؛ آنهایی که نمی خواستند رأی بدهند و

بیعت کنند. حالا اینجا می‌گوید که این کنیز را زیبا کنید به خیابان‌ها برود. من به یاد کارهای بعضی از این احزاب، این مسالک و این ادیان افتادم که یکی از ترفندهای آنها همین است که به وسیله زن‌ها، جوان‌ها را به سمت ادیان و مذاهب و مکاتب خودشان بکشانند.

ظهور یاب منتظران ۵۳۳۵ - فایل صوتی ۶۱۶۵ - درس اول - تعصبات جاهلی جاری در دیانت، باعث قبح

محاسبات می‌شود: و أَخْرَجَ الْفِرْيَابِيُّ وَ عَبْدُ ابْنِ حُمَيْدٍ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ ابْنُ مَرْذُويهٍ مِنْ طَرِيقِ جَرِيرِ ابْنِ حَازِمٍ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ لَطَمَ امْرَأَتَهُ فَجَاءَتْ تَلْتَمِسُ الْقِصَاصَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ بَيْنَهُمَا الْقِصَاصَ فَتَزَلَّتْ وَ لَا تَعْجَلُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ [طه: ۴۱] فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ الرَّجُلُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ - کتاب الدر المنثور از سیوطی جلد ۲ صفحه ۱۵۱، کتاب فتح القدیر از شوکانی جلد ۱ صفحه ۶۲، کتاب جامع البیان از ابن جریر طبری جلد ۵ صفحه ۸۳ است.

روایت: فریابی از عبد ابن حمید از ابن جریر از ابن منذر از ابن ابی حاتم از ابن مردویه از طریق جریر ابن حازم از حسن، از اینجا مبحث آغاز می‌شود. أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ لَطَمَ امْرَأَتَهُ فَجَاءَتْ تَلْتَمِسُ الْقِصَاصَ یک زن و مردی باهم دعوا کردند، آن مرد زنش را کتک زد سیلی زد، آن خانم پیش پیغمبر آمد و گفت شوهرم به من سیلی زده او را قصاص کن. فَجَعَلَ النَّبِيُّ بَيْنَهُمَا الْقِصَاصَ پیغمبر گفت قصاص است دیگر، مرد حق ندارد زن را بزند، حالا که زده باید بخورد. تا اینجا درست! فَتَزَلَّتْ یک دفعه آیه نازل شد وَ لَا تَعْجَلُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ [طه: ۴۱] (سوره طه آیه ۱۱۴). سؤال اول این است که برای چه جبرائیل آبروداری نمی‌کند قبل از اینکه پیغمبر حکم بدهد حکم را بیاورد؟ اینطوری بد است، پیغمبر یک چیزی می‌گوید بعد او می‌آید آن را باطل می‌کند. خب آیه چه بود؟ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ جبرائیل اعلام کرد که آماده باش وحی آمده. حالا وحی چیست؟ سوره نساء آیه ۳۴ الرَّجُلُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ مرد حاکم است به زن. زده؟ خوب کرده، مالش بوده! بعدش خیلی قشنگ است می‌گوید، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ. ببین من این ذره‌بین را که دستم گرفتم برای این است که خطوط کوچک را تشخیص بدهم، محقق همینطور است باید ذره‌بین را در دستش بگیرد، در یک واو، در یک الف خیلی چیزها می‌شود درآورد. الآن در این درس خیلی مسائل است. پیغمبر می‌گوید که من یک چیز دیگر می‌خواستم و خدا یک چیز دیگر خواست. اولاً این نشان می‌دهد که پیغمبر می‌داند این آیه ضایع است برای اینکه زن چه گناهی کرده؟ زیر دست افتاده؟ حکم قصاص می‌دهد بعد می‌گوید: نه، جبرائیل می‌گوید عجله نکن. مرد حاکم بر زن است هر کاری می‌خواهد بکند. اینکه پیغمبر می‌گوید أَرَدْنَا أَمْرًا من یک چیز دیگری می‌خواستم، یعنی چه؟ یعنی همان قصاص، وَ أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ. آیا برداشت این نیست که پیغمبر به این دین مشکوک بود؟ ها؟ اینجا الآن دو راهی است دیگر؛ یک حکمی را خدا داده و یک حکم را پیغمبر داده، اصلاً به کاربرد آن کاری نداریم که پیغمبر به عدل گفت و خدا به جبر گفت، ولی اینکه می‌گوید اراده ما با اراده خدا جدا بوده این به همان وَانْتَظِرُوا برمی‌گردد. همه انبیاء فهمیدند که آن چیزی که به دستشان آمده دین نیست منتها آبروداری کردند. به این دلیل که همه آنها موقع رفتن گفتند وَانْتَظِرُوا! وَانْتَظِرُوا یعنی چه؟ شما معطل ناهار هستید، من دارم می‌روم کار دارم می‌گویم منتظر باشید. منتظر چه؟ ناهار. می‌گوید کار

رسالت را نتوانستم انجام بدهم خدا حافظ، مرگ آمد، منتظر باشید. پیغمبر هم که می خواست وصیت بنویسد، برای چه می خواست وصیت بنویسد؟ من این را چند بار مدام گفته ام، برای محاجه خوب است ها. دلایل اینقدر محکم است که نفس گاهشان را می گیرید. باز هم دارم تکرار می کنم آن پیغمبری که می گوید اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِی تا روز قیامت دوتا چیز برایتان گذاشته ام، یک ترازوی دو کفه ای؛ قرآن و عترت است. کمبودش چیست؟ برای چه می خواهد وصیت کند؟ ها؟ اصل، خراب است! پیغمبر هم بیچاره مظلوم بود. وقتی که دحیه ابن خلیفه کلبی می آید نقش بازی می کند که خدا این را گفته، خدای موهوم، خدای جلاد که الآن دارد از ظلم به زن دفاع می کند.

درس دوم این فایل با موضوع وحی در زبان عربی و فارسی به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۹۷۰ ملحق گردید.

درس سوم - فرشته وحی در هیکل سگ؛ مَلِکِ موکل پیام می خندد و با خندیدنش تشخیص داده می شود!؛ قَالَ عَلِیُّ ابْنِ الْحُسَیْنِ فِی ذِکْرِ الْقَائِمِ فِی خَبَرٍ طَوِيلٍ قَالَ فَيَجْلِسُ تَحْتَ شَجَرَةٍ سَمَرَةٍ فَيَجِئُهُ جَبْرِئِيلُ فِی صُورَةِ رَجُلٍ مِنْ كَلْبٍ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا يُجْلِسُكَ هَاهُنَا فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اِنِّی اَنْتَظِرُ اَنْ يَاتِيَنِی الْعِشَاءُ فَاَخْرَجَ فِی دُبُرِهِ اِلَى مَكَّةَ وَ اَكْرَهُ اَنْ اَخْرَجَ فِی هَذَا الْحَرِّ قَالَ فَيَضْحَكُ فَاِذَا ضَحِكَ عَرَفَهُ اَنَّهُ جَبْرِئِيلُ قَالَ فَيَاْخُذُ بِيَدِهِ وَ يُصَافِحُهُ وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَ يَقُولُ لَهُ قُمْ - کتاب مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ کتاب بحار الانوار صفحه ۱۰۹۷، کتاب اثبات الهداء جلد ۳ صفحه ۵۸۲، کتاب مکیال المکارم از میرزا محمد تقی اصفهانی جلد ۱ صفحه ۲۵۷ است.

این حدیث از مسیر اهل بیت آمده، اسناد شیعه است. کلامی در باب قیام قائم است؛ قیام حجت ابن الحسن العسکری که اینقدر دیر آمد تا این کرونا پدر شیعه را درآورد و درب مساجد را تخته کرد، خدا کند بیاید. امام زین العابدین در این باب حرف می زند فِی خَبَرٍ طَوِيلٍ در یک حدیث طولانی، می گوید که قائم، من نمی دانم قائم کیست، من که برداشتم این است که مهدی و قائم لقب است اسم نیست. قائم کسی است که به مقدمات جابجایی قیام می کند و مهدی هم یعنی هدایت شده ولی خب متشرعین می گویند حجت ابن الحسن العسکری است و بنده هم مخلص آنها هستیم. می گوید جوجه را آخر پاییز می شمارند تا ببینیم چه کسی می آید! حالا امام سجاد تعریف می کند که چطوری می خواهد قیام کند. می گوید: قَالَ فَيَجْلِسُ تَحْتَ شَجَرَةٍ سَمَرَةٍ می نشیند زیر درخت سَمَرَه. سَمَرَه اسم یک درختی است. فَيَجِئُهُ می آید، جَبْرِئِيلُ جبرئیل پیش او می آید که کار را تمام کند، فِی صُورَةِ رَجُلٍ مِنْ كَلْبٍ، اینجا یک حرف داریم؛ می گوید به صورت مردی از سگ. حالا یعنی سگِ نر منظور است؟ فِی صُورَةِ رَجُلٍ مِنْ كَلْبٍ، شما این را چطوری معنا می کنی؟ به قیافه مردی از سگ. حالا ممکن است بخواهند ماستمالی کنند بگویند که بنی الکلاب، که در زمان هزار و چند صد سال قبل بوده منظور آنهاست. آخر آنها اینجا چکار می کنند؟ بنی الکلاب تمام شد و رفت. همین قبیله ای که شمر وابسته به آن قبیله است. سؤال ما این است که آیا جبرئیل می تواند سگ بشود یا نمی تواند؟ سند را بیاورید! گفت که اَلْمَلِکُ یَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالِ الْمُخْتَلِفَةِ إِلَّا الْکَلْبَ وَ الْخِنْزِيرَ فَرَقَ شَیْطَانُ بَا مَلِک؛ می گوید ملک به هر قیافه ای درمی آید مگر به قیافه سگ و خوک. حالا این کسی که این را بافته بیاید جواب بدهد! فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا يُجْلِسُكَ هَاهُنَا برای چه اینجا نشست؟ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اِنِّی اَنْتَظِرُ مِنْ مَنْتَظَرٍ، اَنْ يَاتِيَنِی الْعِشَاءُ فَاَخْرَجَ

فِي دُبْرِهِ إِلَى مَكَّةَ مِثْلَ اَيْنَكِهِ اَنْ دِرْخْتِي كِه بَه اَنْ تَكِيه دَاده بُوْد نَزْدِيك مَكِه اِسْت، مِي گُوِيْد مَن مَعْطَل هِسْتَم شَب بشود كُسي نَباشْد تا بَه مَكِه بَرُوم. وَ اَكْرَهُ اَنْ اَخْرَجَ فِي هَذَا الْحَرِّ مِي گُوِيْد اَلان گَرْم اِسْت وَ هُوَا دَاغ اِسْت. اصْلًا بِيْبِيْن چَقْدَر مَسْئَلَه ظَهْوَ رَا پايِيْن آوَرْدَه، مِي گُوِيْد اَلان گَرْم اِسْت حَالَا اَيْنِجَا زِيْر دِرْخْت نَشِسْتَم تا شَب بشود خَنَك بشود بَه مَكِه بَرُوم! مَسْئُولِيَّت بَه اَيْن مَهْمِي كِه قَرَار اِسْت بَشَرِيَّت رَا بَه اصْلِ حَق بَرَسَانْد بِيْبِيْن چِيْسْت. باز هَم مَن مِي گُوِيْم مَخْلَصَش هِسْتَم ها! ما با سَنْد جَلُو مِي رُوِيْم، خُدا بَه پِيْغَمْبَر گُفْت كِه بَرُو بَه سَمْت فِرْعَوْن حَرْفَت رَا بَزْن، دَلِيْلَت رَا بَگُوِيَا قَبُول مِي كَنْد يا نَمِي كَنْد! ما وَ شَمَا مُحَقِّق هِسْتِيْم! بَرَايِ هَمِيْن خُوْبِي اَنْ اَيْن اِسْت كِه با هَم مَنَظَرَه مِي كَنِيْد كِه بَرَايْتَان جَا بِيْفْتَد. بِيْبِيْنِيْد وَ قَتِي كِه تِيْم مَلِي يَك مَسَابَقَه بَيْنِ الْمَلَلِي الْمِيْپِيَك دَارْد قَبْل اَز اَنْ يَك مَسَابَقَه بَيْنِ خُودشان مِي كُزَارْد كِه آمَاْدَه بشُوند، اَنْ آمَاْدَگِي شَمَاسْت! مَن تَعْجَب مِي كَنَم كُسي نَمِي تُوَانْد اَز عَهْدَه مَصَادِر شَمَا بِيْرُون بِيَايِد. خَب گُفْت هُوَا گَرْم اِسْت، قَالَ فَيَضْحَكُ فَاِذَا ضَحِكَ عَرَفَهُ اَنَّهُ جَبْرِئِيلُ جَبْرِئِيلُ كِه حَالَا هَمَان سَگ بُوْد بَه اَيْن حَرْف خَنْدِيْد. بِيْبِيْن چَقْدَر بَد اِسْت ها! اصْلًا سَاخْتار حَدِيْث يَك طُورِي اِسْت كِه بَكُوبَانْد اَنْ وَ قَت اَيْن آمَدَه پَشْتُوَانَه اَنُها شُدَه كِه مَنْتَظَر اَيْن آقا هِسْتَنْد. نَمِي دَانَنْد كِه زِيْر كَانَه آمَدَنْد زِيْر آب رَا زَدَنْد مَنْتَهَايِ مَرَاتَب رُوْنَمَايِي كَرْدَنْد. مِي گُوِيْد جَبْرِئِيلُ خَنْدِيْد، وَ قَتِي كِه خَنْدِيْد عَرَفَهُ اَنَّهُ جَبْرِئِيلُ قَائِم فَهْمِيْد كِه اَيْن جَبْرَائِيْل بُوْدَه، چَطُورِي؟ اِگَر سَگ اِسْت چَرَا مِي خَنْدَد؟ اِگَر مِي خَنْدَد نَمِي تُوَانْد سَگ باشْد، چَطُورِي با او حَرْف مِي زَنْد؟ چَه پِيَامِي دَارْد؟ پِيَامِد اَنْ چِيْسْت؟ فَيَأْخُذُ بِيْدِهِ وَ يُصَافِحُهُ جَبْرَائِيلُ دَسْتَش رَا دَرَاز مِي كَنْد وَ با او بِيْعَت مِي كَنْد وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بَه او سَلَام مِي كَنْد وَ يَقُولُ لَهُ قُمْ بَه او مِي گُوِيْد بَلَنْد شُو! گَرْمَا چِيْسْت؟ زِيْر دِرْخْت نَشِسْتَن چِيْسْت؟ بَلَنْد شُو! بَلَنْد شُو، مَرْدَم دُنْيَا زِيْر بار فَقْر لِه شُدَنْد، خَانُوَادَه ها مَتَلَاشِي شُدَنْد، اِرَادَتْمَنْدَان بَه دِيْن فَرار كَرْدَنْد، زِيْر دِرْخْت نَشِسْتِي كِه گَرْم اِسْت! مِي گُوِيْد كِه بَلَنْد شُو! دِيْگَر اِدَامَه حَدِيْث طَوْلَانِي اِسْت وَ دَرِيَك بَحْث دِيْگَر مِي رُوْد.

دَرْس چَهَارَم اَيْن فَايِل با مَوْضُوع مَعَاوِيَه وَ دَشْمَنِي با پِيَامْبَر بَه عِلْت باز خُوان وَ تَشَابَه مَوْضُوعِي بَه فَايِل ۴۶۴۴ مَلْحَق گَرْدِيْد.

دَرْس پَنْجَم اَيْن فَايِل با مَوْضُوع آيَات قُرْآن بَرَايِ اِهَالِي قَرِيْش بَه عِلْت باز خُوان وَ تَشَابَه مَوْضُوعِي بَه فَايِل ۳۶۹۴ مَلْحَق گَرْدِيْد.

ظَهْوَ رِيَاب مَنْتَظَرَان ۵۳۳۶ - فَايِل صَوْتِي ۶۱۶۶ - دَرْس اوْل - با چَنِين تَعْرِيفِي، جَايِي بَرَايِ اَمْنِيَّت اِهْل بِيْت وَ جُود نَدَارْد!! عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ فَاطِمَةَ شَعْرَةٌ مِّنِّي فَمَنْ آذَى شَعْرَةً مِّنِّي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ لَعَنَهُ اللَّهُ مِلَّةَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - كِتَاب بَحَارِ الْاَنْوَار جلد ۴۳ صَفْحَه ۵۴ اِسْت.

جَابِر ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ اَنْصَارِي نَاقِل اِسْت، اَز مَوْجِهِيْن، مُحَدَّثِيْن وَ رَوَات وَ صَحَابَه اِسْت. گُفْت پِيْغَمْبَر گُفْت اِنَّ فَاطِمَةَ بَدَرْسْتِي كِه دَخْتَرَم شَعْرَةُ مِّنِّي مَوِيِي اِسْت اَز مَن فَمَنْ آذَى شَعْرَةً مِّنِّي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ لَعَنَهُ اللَّهُ مِلَّةَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِي گُوِيْد بَخَاطَر اَيْنَكِه فَاطِمَه يَك دَانَه اَز مَوْهايِ مَن اِسْت هَر كَس مَوِي سَر مَن رَا بَكَنْد يَعْنِي فَاطِمَه را، مَن رَا اَذِيْت كَرْدَه وَ اِگَر مَن رَا اَذِيْت كَنْد خُدا رَا اَذِيْت كَرْدَه، اِگَر خُدا رَا اَذِيْت كَنْد لَعْنَت اَسْمَان وَ زَمِيْن تا اَبَد بَه او هِسْت. اَيْنِجَا چَنْد تا مَشْكَل دَارِيْم؛ يَكِي اَيْن اِسْت كِه بَضْعَةُ مِّنِّي كِه دَارِيْم، اَنْ جَايِگَا خُوْبِي اِسْت

فَاطِمَةُ بَضْعَةُ مَنِّي فاطمه پاره تن من است، اما اینجا موی بدن من است خیلی در ذوق می خورد. حالا یا مغرضین اهل بیت این حدیث را درست کردند یا اینکه واقعاً در یک موقعیت خاصی قرار گرفته و این را گفته است، شاید مثلاً فاطمه سر بابایش را شانه می کرده؛ مثل! بحث مو بوده یا فاطمه موهایش را شانه می کرده مبحث مو بوده، نگاه مو بوده. ببینید وقتی که می گوید موی من، دیگر ارزش ندارد چون مو کوتاه می شود شما وقتی که موهای خودت را کوتاه می کنی چکار می کنی؟ آیا در ویتترین خانهات می گذاری یا نه جمع می کنی و در سطل آشغال می ریزی؟ اینطور تعریف کردن تنقید است، یعنی مجال می دهد به دشمن اهل بیت که کارشان را انجام بدهند؛ آتش و اسارت و کشتن و غصب و... مبحث دیگر این است که می گوید وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ کسی که من را اذیت کند خدا را اذیت کرده، آیا کسی می تواند خدا اذیت کند؟ این بحثش قبلاً شده، اصلاً طرح آن خنده آور نیست؟ اسفناک نیست؟ گریه آور نیست؟ خدایی که به وسیله بنده اش اذیت بشود به درد لای جرز خوب است. این را منطق می گوید، حکمت می گوید، عقل و علم می گوید.

درس دوم این فایل با موضوع درگوشی صحبت کردن پیامبر با علی در روز طائف به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۸۹۱ ملحق گردید.

درس سوم - بیعت با والی وسطی با تمام زندگی و آنچه تعلق به آن دارد، می باشد: ذَكَرَ أَبُو بَكْرٍ الشَّيرَازِيُّ فِي كِتَابِهِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ قَامَ لِلْبَيْعَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَبُو سِنَانٍ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ وَهْبٍ الْأَسَدِيُّ ثُمَّ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَرَوَوْا جَمِيعاً عَنْ جَابِرِ ابْنِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَى الْمَوْتِ - كتاب مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۱ است.

بیعت واقعی این است وگرنه بقول عوام شلم شوربایی، امروز می آید فردا می رود. طرف درگیری خانوادگی دارد، کمبودها و ناراحتی هایش را از کس دیگری می گیرد بعد فحشش را به من می دهد. بعد وقتی که طرف را نصیحت می کنم می گوید بابا خود این ده بیست سال قبل من را به این راه آورده، بقول عوام این همان آبدوغ خیاری است؛ امروز آمده خوشش آمده، فردا با راه مشکل ندارد ها! دم به او تنگ است، یک نفر را دارند خفه می کنند فیلمش را ندیدی؟ دست و پا می زند. حالا روزگار همه را دارد خفه می کند طرف دست و پا می زند، یک پا به او یک لگد به این می زند و یک فحشی به این می دهد، یعنی خیال می کند که مشکلات مال این مورد است! خب، ذَكَرَ أَبُو بَكْرٍ الشَّيرَازِيُّ فِي كِتَابِهِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ الْأَنْصَارِيِّ، ابوبکر شیرازی علی رغم اینکه مال شیراز است ولی ظاهراً از علمای اهل سنت است. وقتی حکومت مرکزی در دست شیعه نبود اکثر بلاد در ایران سنی بودند، الآن این مناطق سنی هم که هست برای همین است، ته مانده های همان موقع است. بعداً شیعه قدرت گرفت و تشکیل حکومت داد و کم کم همان کاری که پیغمبر کرد؛ بُعِثْتُ أَنْ أُفَاتِلَكُمْ به زور! خب، چه گفت؟ گفت أَنْ أَوَّلَ مَنْ قَامَ لِلْبَيْعَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ کسی که اول قیام کرد برای بیعت با خدا أَنْ أَوَّلَ مَنْ قَامَ لِلْبَيْعَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَبُو سِنَانٍ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ وَهْبٍ الْأَسَدِيُّ بعداً این آقایی که اسمش را آوردم از انصار و اصحاب، این بیعت کرد، ثُمَّ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ بعد سلمان فارسی. خب حالا چه بود؟ آنهایی که در این بیعت معروف هستند علی و سلمان است. چه می گوید؟ می گوید وَرَوَوْا جَمِيعاً عَنْ جَابِرِ ابْنِ الْأَنْصَارِيِّ هَمَّةً

اینها از جابر ابن عبدالله انصاری روایت کردند اَنَّهُ قَالَ بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَى الْمَوْتِ. دَقَّتْ كُنْ؛ پیغمبر با خون، با جان، بیعت می گرفت. آن وقت می بینی که طرف اینقدر آبکی است، این از اول بیعتش اینطوری بوده ها! بعد به معلم دوم رسیده و خودش را نشان داده. می دانی دلیلش چیست؟ به من نگو بدبین هستی در محاجه بگو، ببین همین آقا که متشرع بوده در نماز چند بار معراج رفت؟ مگر پیغمبر نگفت الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ ها؟ آیا یک بار هم رفت؟ معراج یعنی چه؟ یعنی بقول یکی از شعرا:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی ست آن بینی

پس اینها از اول، بیعتشان شل و ول بود، مادرزادی اینطوری بودند، آبا و اجدادی اینطوری بودند. من گفتم مقطع بیعت در نماز اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ است. اینجا جایگاهی است که نمازگزار پنج وعده در پنج موقعیت زمانی و مکانی در برابر خدا می ایستد و این را می گوید؛ خدایی که طبق آن نسخه یادت هست هر روز می آید جلوی نمازخوان می ایستد. برای همین هم می گوید اِيَّاكَ، تو! شاید هم پیغمبر راست می گوید که خدا می آید جلوی نمازخوان می ایستد. چون الان این کلمه یعنی آن کسی که دارد طرفش را می بیند اِيَّاكَ نَعْبُدُ، آن وقت در این مقطع همه رفتند. حالا جابر می گوید پیغمبر از ماها بیعت گرفت به مرگ، یک مثال هست می گوید به مرگ می گیرد تا به تب راضی بشود، یادت هست؟ وقتی آن نقطه اعلا و اکمل را در ورود به مرحله الهیات ظهوری منظور می کند دیگر جایی برای باقی مانده ندارد که این مسئله مالی مطرح بشود، مسئله ناموسی مطرح بشود، همه اینها مال حیات است، یعنی مشتقات زندگی است. وقتی که زندگی نباشد زن آدم طرف کسی دیگر می رود یا مرد آدم، مال آدم هم تقسیم می شود بعد دیگر چیزی نمی ماند. پس مرگ یعنی آخرِ آخرِ خط که تو امضاء کردی.

درس چهارم - کینه های نهفته، به ریشه کنی دستاورد نبوت منتهی گردید: كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوِيهِ بِإِسْنَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ وَ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ أَبِي الْمُظَفَّرِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ وَ فِي الْخَصَائِصِ عَنِ النَّظَنْزِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ كُلِّهِمْ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ قَالَ كُنْتُ أَجْفُو عَلِيًّا فَلَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّكَ آذَيْتَنِي يَا عُمَرُ؟ فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَدَى رَسُولِهِ قَالَ إِنَّكَ قَدْ آذَيْتَ عَلِيًّا وَ مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي - كتاب بحار الانوار جلد ۳۹ صفحه ۳۳۱.

کتاب ابْنِ مَرْدَوِيهِ از ظاهرش پیدا است که از مصادر اهل سنت است، به اسنادش آورده از محمد ابن عبدالله انصاری و جابر ابن عبدالله انصاری و ایضاً وَ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ أَبِي الْمُظَفَّرِ سلسله روایتش است بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ، از چند جهت سند را به جابر رسانده، چون جابر موثق است. وَ فِي الْخَصَائِصِ عَنِ النَّظَنْزِيِّ باز هم در کتاب خصائص از نظنزی بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ باز هم به جابر رسانده، ببین چقدر معتبر است هر کس از محدثین و روات از هر راهی رفتند به جابر رسیدند. یعنی هیچ کس نتوانسته بگوید جابر دروغگو است! كُلِّهِمْ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ همه این اسناد، همه این کتب، همه این مؤلفین خبر را به خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه رسانده اند. قَالَ كُنْتُ أَجْفُو عَلِيًّا، گاهی وقت ها آدم یک کمدهایی از تاریخ باز می کند یک چیزهایی در آن است که از دید پنهان است. می گوید عمر گفت: كُنْتُ أَجْفُو عَلِيًّا مِنْ دَائِمًا علی را اذیت می کردم. حالا برای چه؟ شاید بخاطر محبت خاصی که پیغمبر به علی داشته. كُنْتُ

أَجْفُو عَلِيًّا؛ كُنْتُ يَعْنِي هَسْتَم، بۇدَم و در زمان حال هم استمرار دارد أَجْفُو هم از جفا مى آيد، عَلِيًّا، عَلِي. فَلَقَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ يَك رۇزى پيغمبر را ملاقات كرديم، فَقَالَ إِنَّكَ أَذَيْتَنِي يَا عُمَرُ؟ پيغمبر بدون مقدمه چيني گفت عمر من را اذيت مى كنى؟ جالب است ها! فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَذَى رَسُولِهِ گفتم پناه مى برم به خدا از اينكه من بخواهم تو را اذيت كنم. قَالَ إِنَّكَ قَدْ أَذَيْتَ عَلِيًّا گفـت علي را اذيت مى كنى؟ ببين چقدر مشهود و معروف بوده، يك چيز طبيعى هم هست ديگر چون پيغمبر با شمشير علي اينها را آورد و وارد دين كرد البته بعضى از اينها گرويدگان مكه در زمان اخفاى تبليغ رسالت هستند. حالا بعضى از اينها هم يك جورهاى با پيغمبر رفاقت داشتند و بعضى ها از دست حاكميت قريش ديگر عاصى شده بودند،ديدند يك نداى جديد هست گفتند شايد بشود به وسيله اين از شر آنها راحت بشويم. پيغمبر به او گفت وَمَنْ أَذَى عَلِيًّا فَقَدْ أَذَانِي هر كس علي را اذيت كند من را اذيت كرده است. خب حالا بحث سر چيست؟ بحث دو جانبه است؛ هم شيعه و هم سنى. متشـرع تو يا شيعه است يا سنى، اكثرأ شيعه هستند حالا ولو اينكه گاهى وقت ها هم نقش بازى مى كنند مثلاً مى گويند ما بهائى هستيم. بهائى كه نمى آيد از علي دفاع كند، او اگر بتواند از علي محمد باب دفاع كند، خودشان لبه پرتگاه بودند و هستند. طرف اگر شيعه است در محاجه و در مناظره بايد بگويى كه وقتى به اهل بيت اينطـورى دم تنگ بـوده اينها چـطـورى مى توانستند سـكاندار اسلام باشند؟ چـطـور پيغمبر گـفت شما را با دوتا وديعه مى گذارم و مى روم؛ اِنِّى تَارِكٌ فِىكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْزَتِي ... حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ تا به حوض كوثر اينها به هم برسند، خب نگهبان اسلام چه كسى بايد باشد؟ قرآن و اهل بيت. قرآن كه ذو وجوه است. ديروز يا پريروز بحث داشتيم يادت هست چقدر زيبا بود كه فقط سه تا سندش را من گير آوردم، يـكى از آنها را قبلاً دادم و دوتا را هم يكشنبه دادم كه مى گفـت قاعداً بايد سخن از بهشت به زبان فارسى باشد، كه نيست! اينها هم يك دشمنى با ايران داشتند براى همين وقتى كه وارد ايران شدند به اهواز رفتند. اهواز يـكى از استان هاى مهم ايران در آن موقع در زمان كسرا بود، در آنجا بزرگترين كتابخانه جهان بود، كه اين را نوشته اند چند جا من خوانده ام، حالا شما حساب كن كتاب، كتابخانه اى كه در آن موقع بوده محصول نگارش و زحمات و تحقيقات و تاريخ گذشتگان بوده تا برسد به آدم. حالا ديگر در اين كتابخانه چه خبر بوده كه گفـت تا به آنجا رسيدند دستور داد همه را آتش زدند و گفتند حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ براى ما قرآن بس است. آن آتش زدن از غضب ايران، بدتر بود! چون بهر حال ايران با همه كشورها جنگ داشته، هم با تركيه مى جنگيده و هم با اروپا مى جنگيده، اما حالا يك دفعه هم اعراب حمله كردند خدا خواست و اعراب پريروز شدند و آتش زدن كتابخانه، از اسارت خاندان شاهنشاهى هم بدتر بود! آتش زدن كتابخانه يعنى آتش زدن مغز مردم يعنى مردم ديگر از الان به بعد هيچ چيزى نداريد، هر چه ما مى گوييم!

ظهور ياب منتظران ۵۳۳۷ - فايل صوتى ۶۱۶۷ - درس اول - مشكل كار، نديدن است! وقتى كه ديدى

همه چيز حل مى شود: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرَ الْمُؤَجَّبَيْنِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَعْنِي بِالْمُؤَجَّبَيْنِ؟ قَالَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ - كتاب سليم ابن قيس جلد ۲ صفحه ۸۹۳ است.

باز هم راوى بزرگوار جابر ابن عبدالله انصارى است. مى گويد أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ پيغمبر تذكر داد كه دو چيز مهم هست

که باید روی آن توجه کرد ذکر الْمُوجِبَتَيْنِ دو چیز است باید اجابت بشود. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَعْنِي بِالْمُوجِبَتَيْنِ؟ ما نمی دانیم مُوجِبَتَيْنِ چیست، آن دو چیزی که باید اجابت کرد! قَالَ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ پیغمبر می گوید که وقتی خدا را دیدی ملاقات کردی دیگر به او شرک نمی ورزی، خب این یک چیز طبیعی است دیگر! خود انبیاء حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ چون ندیدند از یک سمت، دیدند قدرت دشمنان دست پرورده خدا را از سمت دیگر، حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا (سوره یوسف آیه ۱۱۰)، گفتند بابا مثل اینکه سرکار هستیم، چیزی که در خواب به ما می گویند یا الهام می شود، ما را در دهان شیر می فرستند بعد هم می بینیم عقبه امدادی ندارد. خب حالا ما اینجا سؤال می کنیم مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا اینجا نقش ادیان و مذاهب چه می شود؟ می گوید هر کس خدا را دید موحد کامل می شود دَخَلَ الْجَنَّةَ، خب حضرات انبیاء خسته نباشند! پس اینها برای چه آمدند؟ کتب موجود و معروف آسمانی چه نقشی دارند؟ وقتی خدا مستقیماً در وجود یا در چهره یا به ظاهریا به باطن طلوع کند و طرف ملاقات کند خدا را، معلوم می شود ملاقات کردنی است منتهای مراتب شرط دارد بِشَرْطِهَا وَ شُرُوطِهَا. وَالْإِنْتَظَارُ مِنْ أَعْظَمِ شُرُوطِهَا. خب، پس چه شد؟ اگر خدا را ملاقات کنی هرگز به او پشت نمی کنی و نهایتاً به بهشت می روی و هر کس او را ملاقات کرد با اشتراک در عبودیت؛ دَخَلَ النَّارَ، حالا گناه آن کسی که شرک ورزیده چیست؟ چون لقاء الهی نصیب حالش نشده. در قسمت دومش می گوید وَ مَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ كَسَى اسباب گمراهی را فراهم می کند؟ چه کسی ابزار رؤیت را ایجاد می کند؟

درس دوم این فایل با موضوع رجوع عمر به کتابهای ادیان دیگر مثل تورات به علت باز خوان به درس دوم فایل ۳۸۰۱ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۳۸ - فایل صوتی ۶۱۶۸ - درس اول - تعارضات فقهی در احادیث نبوی، شرع را به چالش می کشاند: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَابِرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ يُكَذِّبْ [جَابِرٌ] أَنَّ ابْنَ الْأَخِ يُقَاسِمُ الْجَدَّ - کتاب کافی از شیخ کلینی جلد ۷ صفحه ۱۱۳ حدیث ۳ است.

محمد ابن مسلم از ابی جعفر، امام باقر نقل می کند قَالَ حَدَّثَنِي جَابِرٌ اینجا جالب است که امام معصوم از غیر معصوم حدیث نقل می کند و این نشان دهنده همان است که نهم دین خاموش است. می بینید که رجال ظهوری در چه موقعیتی قرار داشتند آن وقت شما می خواهید بگویید که این کتاب و این دین به سلامت به شما رسیده؟ وقتی امام باقر جرأت نمی کند از خودش حرف بزند و اجازه ندارد کلام از خودش بگوید، مجبور است بگوید از جابر ابن عبدالله انصاری که از رجال حدیث معروف اصحاب نبوی است، آن وقت شما چطور می خواهید بگویید؟ می گوید نه، این کتاب درست است به این دلیل که ائمه اعتراض نکردند! خب بین این یکی از دلایلیش است. این جزو همان کلیدی هاست! وقتی که امام پنجم شیعیان جهان از نظر امنیت در این موقعیت نیست که از پیغمبر حدیث نقل کند که مثلاً بگوید از پدرم شنیدم، پدرم از پدرش، پدرش از پدرش تا به پیغمبر برساند. محمد ابن مسلم حواری امام باقر است می گوید امام باقر گفت حَدَّثَنِي جَابِرٌ برای من تعریف کرد جابر عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ يُكَذِّبْ [جَابِرٌ] در حالیکه جابر ابن عبدالله انصاری هرگز دروغ نمی گفت چون رجال دروغگو از حدیث و انساب و روایت زیاد داشتیم ولی پیغمبر روی

بعضی از آنها دست گذاشته و اینها را تأیید کرده، که یکی از آنها ابوذر است، یکی جابر ابن عبدالله انصاری است، یکی سلمان است، یکی مقداد است و یکی عمار است. خب، چه تعریف کرد؟ می گوید اَنَّ ابْنَ الْأَخِ يَقَاسِمُ الْجَدَّ یک مسئله فقهی در تقسیم ارث است. می گوید پیغمبر گفت پسر برادر با پدر بزرگ در تقسیم اموال سهیم است در حالیکه در فقه ما هست که الْأَقْرَبُ يَمْنَعُ الْبَعْدَ یعنی آن کسی که نزدیکتر است آن کسی که دورتر است را کنار می زند. یعنی پدر بزرگ نزدیکتر است تا پسر برادر. حالا این مهم نیست ها! فقط همین مسئله برای من مهم بود که امام باقر در چنین وضعی قرار دارد. متشرعین باید جواب بدهند که می گویند نه، این اسلام صحیح و سالم به ما رسیده، یکی از مدافعین اسلام، امام باقر است. کلاً دفاعیات از ناحیه چهارده معصوم صورت می گرفت، وقتی اینها دهانشان بسته است و نمی توانستند بخاطر حفظ جان یا حفظ حواریونشان حرفی بزنند مجبور بودند به یک آدم معروف انتساب بدهند. ببین چقدر اسلام بدبخت بوده که جابر ابن عبدالله انصاری در عصر امام باقر از امام باقر معروفتر بوده، واقعاً بر این دین باید خندید یا گریه کرد!

درس دوم - در عهد رسول که پیروان زیر بار احکام نمی رفتند، وای به حال اعیان و نسل های بعدی!: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا هَؤُلَاءِ أَبَوَا أَنْ يَزِيدُوا فِي صَلَاتِهِمْ فِي رَمَضَانَ وَقَدْ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ فِي صَلَاتِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۳ صفحه ۶۰ حدیث ۹ است.

باز هم ناقل جابر ابن عبدالله انصاری است. کلاً این کتابی که دستم گرفته ام منقولات جابر ابن عبدالله انصاری است و بررسی شخصیت اوست. چون آنطرفی ها برای خودشان رجالشان را ترسیم می کنند و معروف می کنند و تأیید می کنند و مُسند سازی می کنند، این کتاب هم به نام مُسند جابر ابن عبدالله انصاری است. خب، جابر چه گفت؟ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ ابْنِ ابِ عَبْدِ اللَّهِ بِهِ إِمَامٌ صَادِقٌ نَمِي خُورِد، منظور امام حسین است. چون دیگر در عهد امام صادق این جابر از دنیا رفته بود. قَالَ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا هَؤُلَاءِ أَبَوَا أَنْ يَزِيدُوا فِي صَلَاتِهِمْ فِي رَمَضَانَ وَقَدْ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ فِي صَلَاتِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ امام حسین چه می گوید؟ خیلی جالب است ها! ببین این نکات ریز است، تفاوت ما و خط اکثریت این است که آنها آن مستندات معروف و دانه درشت ها را می آورند، چون حال و حوصله ندارند. بارها هم این را گفته ام، مدام من تکرار می کنم، نه حال و حوصله پا گذاشتن در میدان جنگ را دارند و نه حال و حوصله تحقیق و بررسی را دارند، یک آشی بوده از هزار و چهارصد سال قبل، همان را مدام برای بعضی ها می کشند. الآن من در این هزار عنوان کتاب که مطالعه کردم بیشترش این از آن ریخته در این، آن یکی از این ریخته در آن. و الا اسلام اینقدر سفره اش عریض و طویل نبوده، هزار تا کتاب از اسلام خواندی، خیلی است! گفت إِنَّ أَصْحَابَنَا هَؤُلَاءِ أَبَوَا اصحاب ما! نگفت مسلمین. اصحاب ما چه کسانی هستند؟ یعنی شیعیان. چون شیعیان، حالا وحدت کلمه به کنار، سنی ها را قبول ندارند و سنی ها هم همینطور شیعه را قبول ندارند. ما به هر دو احترام می گذاریم، برای ما ائمه همچنان محترم هستند که رجال اهل سنت محترم هستند که دلیلش را هم گفتم، به خاطر اینکه اینها هم اینقدر سیاستمدار بودند که توانستند جای پیغمبر را بگیرند و علی را کنار بگذارند و هم اینکه الآن اکثریت قاطع مسلمین با آنهاست. می گوید إِنَّ أَصْحَابَنَا شیعیان ما، هَؤُلَاءِ اشاره می کند؛ اینها! اینها که دور و بر ما هستند. بعد شما می گویند که چرا می گویی قرآن یا دین،

دست نخورده به ما رسیده، نه تحریفی، نه تداخلی، نه تبصره‌ای؟ همه اینها خورده ریزها هست‌ها! اینها را در کارخانه اسلحه‌سازی محاجه و مناظره و مباحثه جمع و جور می‌کنید. می‌گویند این یاران ما، اطرافیان ما و حواریون ما ابّو، ابّو یعنی آبا می‌کردند. در فارسی هم هست می‌گویند طرف ابا دارد منتها این مثل اینکه اعرابش ابّو است، آبا یعنی فارسی می‌گویند ابا طرف ابا کرده این کار را بکنند عربی آن ابّو است (الف ب واو الف). ابّو اَنْ یَزیدُوا فِی صَلَاتِهِمْ فِی رَمَضَانَ در ماه رمضان چیزی در نماز اضافه نمی‌کردند. خب، این چه بوده؟ وَ قَدْ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ فِی صَلَاتِهِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ در حالیکه پیامبر اضافه می‌کرد. حالا اضافه می‌کرد، در نوافل بود در واجبات بود؟ در این درس علنی نشده فقط این چیزی که خیلی مهم است این است. چون ما در هر درسی آن سوژه اصلی را باید بگیریم و آن را دنبال کنیم، ممکن است خود درس خیلی مهم نباشد‌ها! حالا فرض کن این درس، خب حالا پیغمبر یک چیزی اضافه کرده و بقیه نکردند. ولی مهم آن این است که هماهنگی و پیروی نبوده، پیغمبر در امت جا نداشته و همه آنها تعارفات شاه عبدالعظیمی بوده است. یا این درس قبلی که عنوان فقه می‌گویند یک برادرزاده با پدر بزرگ شریک است، این خودش خیلی مهم نیست حالا باشد به ما چه! ما که نمی‌خواهیم رساله عملیه بنویسیم ولی آنجا هم منظور این بود که معارضات است. آنجا نصّ صریح از پیامبر است، در حالیکه می‌بینیم فقه یک چیز دیگر می‌گویند. یعنی شلم شوربا، یعنی عدم ثبات، این عدم ثبات باعث می‌شود که محوریت تشکیک و تردید تقویت بشود.

ظهوریاب منتظران ۵۳۳۹ - فایل صوتی ۶۱۶۹ - درس اول - این کلام مولا استهزاء خداست و یا تحمید او؟ قضاوت با تاریخ می‌باشد!! قَالَ جَابِرٌ لَّقِيتُ عَلِيًّا يَوْمَما فَقُلْتُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ أَصْبَحْنَا وَبَنًا مِنْ نِعَمِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ مَا لَا نُحْصِيهِ مَعَ كَثِيرٍ مَا نُحْصِيهِ فَمَا نَذَرِي أَيَّ نِعْمَةٍ نَشْكُرُ أَجْمِلَ مَا يَنْتَشِرُ أَمْ قَبِيحَ مَا يَسْتُرُ؟ - کتاب بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۷ است.

رابط ما با رجال ظهوری جابر ابن عبدالله انصاری است. این کلام مولا استهزاء خداست و یا تحمید او؟ قضاوت با تاریخ می‌باشد. باید درس را نگاه کنیم. قَالَ جَابِرٌ لَّقِيتُ عَلِيًّا كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ عَلِيٌّ أَصْبَحْنَا وَبَنًا مِنْ نِعَمِ اللَّهِ أَوَّلِ دَعْوَى تَحْقِيقِي مَاسْت، علی خیلی ماستمالی می‌کند‌ها! خیلی! و لباس پاره پاره اعتقادات توحیدی را اتوکشی می‌کند. گفت حالم خیلی خوب است بخاطر نعمت‌هایی که خدا به من داده است. یا علی می‌توانی نعمت‌هایت را بشماری چیست؟‌ها؟ ما به تاریخ می‌گوییم و علی در قلب تاریخ است. اولین نعمت و بزرگترین نعمت چیست؟ همه شما می‌دانید که غدیرخم است! آیا علی آن را پیدا کرد؟ به دست گرفت؟ به دست آورد؟ نه. بابا رسماً در آن سه‌تا آیه می‌گویند الْيَوْمَ یعنی روز غدیر أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ دین کامل می‌شود یعنی کلاً دین بعد از کودتای صدر اسلام در نقص کامل و جامع به سر می‌برد. خب، گفت که نعمت‌های خدا زیاد است و فَضْلِهِ مَا لَا نُحْصِيهِ طوری که نمی‌توانم احصاء کنم یعنی بشمارم. مَعَ كَثِيرٍ مَا نُحْصِيهِ می‌گویند من که نمی‌توانم نعمت را بشمارم. آیا تو می‌توانی بشماری؟ نعمت کدام است؟ آیا خلع ید از وصایت نبوی، نعمت است؟ آیا تعرض به ناموس، نعمت است؟ آیا تعدی به منزل، نعمت است؟ سنگ روی یخ

شدن در جبهه در برابر کسانی که با او بیعت کردند و با یک کلک عمرو ابن العاص که قرآن را روی نیزه بُرد، آیا این نعمت است؟ به تو گفته‌ام که در زندان به بعضی از آخوندها که فشار می‌آمد مثلاً غذای آن روز عدس پلو با ماست بود، از این ماست‌های یک بار مصرفِ کوچولو، خیلی‌ها عدس پلوی آن را نمی‌خوردند چون با سویای حیوانی آغشته بود. ما می‌رفتیم بیمارستانِ داخل زندان که روبروی آن آشپزخانه بود، وقتی ماشین باری می‌آمد و بار را خالی می‌کردند، روی کارتون‌ها نوشته بود که سویای حیوانی، آن وقت آنجا زندانی که جوش می‌آورد همان یک دانه ماست را می‌خواست با نان بخورد، ماست را به هوا پرت می‌کرد و می‌گفت این ماست هم برای خودت! آن وقت تو حساب کن آن روحانی، آن مُلا، آن آخوند می‌خواهد بیاید بیرون مردم را هدایت کند در حالیکه خودش به خطِ مرزی شرک، کفر و الحاد رسیده است. خب علی جان بگو، فَمَا نَذَرِي أَيَّ نِعْمَةٍ تَشْكُرُ علی دیگر شورش را درآوردی! می‌گویند من نمی‌دانم تشکر کدام یکی از آنها را بکنم؟ در عنوان دیدی چه گفتم؟ گفتم این حرف علی تحمید خداست؟ ستایش خداست یا تمسخر خداست؟ می‌گویند نمی‌توانم بشمارم! أَ جَمِيلٌ مَا يَنْتَشِرُ أَمْ أُنْجَسٌ مَا يَنْتَشِرُ؟ قَبِيحٌ مَا يَنْتَشِرُ؟ که خوبی‌ها را خدا به حسابِ اِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ، می‌گویند خدا خوبی‌ها را بر من علنی کرده و بدی‌هایم را پوشانده است. علی تو گناه کردی؟ نه! تو قباح داری؟ نه! این به همان بُرشِ اولیه كُنْ سَعِيداً كُنْ شَقِيماً برمی‌گردد. الان پاسخ این کلامِ صاحبِ قرآن را می‌دهد که می‌گویند لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ اینجا علی می‌گویند بدی‌ها را پوشانده یعنی اقبح تقویم نیست. عزیز دل من، ای تاریخ‌نشته! بدی‌هایی که پوشانده شده چیست؟ ها؟ رقابت بدی‌های پوشانده نبودند که یک عمری دور و بر پیغمبر خوردند قوی شدند و روی پیغمبر تأثیر گذاشتند تا جایی که برایشان آیه نازل می‌کرد!

درس دوم - بدی را گفته‌اند، اما پیشگیری را نمی‌گویند! به چه درد می‌خورد چنین هشدارهایی؟: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَخَوَفِ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ - كتاب البرهان في تفسير القرآن جلد ۲ صفحه ۶۳۲، حدیث ۲ است.

از پیامبر است و باز هم رابط ما با صاحب این کلاس رسول الله، جابر ابن عبدالله انصاری است. این درس خیلی حرف داریم بزنیم؛ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَفْتُ بِغَمْبَرٍ كَفْتُ أَنْ مِنْ أَخَوَفِ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ پیغمبر گفت از هیچ چیزی به اندازه این بدم نمی‌آید که پیروان من همجنس‌باز باشند. خب، حالا چند بار این أَخَافُ در روایات و احادیث آمده، هم برای فقر آمده و هم برای چیزهای دیگر، اما اینجا بحث سر این است که پیروان محمد رسول الله برای چه باید همجنس‌باز باشند و لواط کنند؟ چرا؟ وسایل ازدواج فراهم نیست که مرد، جوان، پسر طریقه طبیعی را پیش بکشد ازدواج کند و مراحل بعدی! وسایلیش چرا جور نیست؟ برای اینکه خدا به وعده‌اش عمل نکرده است. ببین مدام دور می‌زنیم سر خدا، ما اصلاً به حکومت و دولت کاری نداریم. این را بارها برایتان گفته‌ام که مگر خدا در قرآن در آن آیه ازدواج نگفت وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، زن بگیر و شوهر بکن اگر فقیر هستی من می‌دهم؟ چه کسی داده؟ چقدر از دخترها عریضه داریم که می‌گویند خواستگار خوب داریم ولی جهاز نداریم و بابایم رد می‌کند. خب این عیب برای کیست؟ برای کسی است که این حرف

را می‌زند. چرا مردم رو به همجنس‌گرایی می‌کشند؟ البته این امت گفته یعنی زن و مرد، چون هم زن همجنس‌گرا و هم مرد همجنس‌گرا داریم. یکی دیگر از دلایلی که قوم پیامبر ادامه دهنده قوم لوط هستند این است که برای آنها حرام و حلال جا نیفتاده، یعنی آنقدر مسئله لوث شده که مدام گفته‌اند بکنی می‌روی جهنم، نکنی می‌روی بهشت، بعد یارو می‌بیند زندگی خودش از جهنم بدتر است بهشت که هیچی!

(فایل صوتی ۶۹۸۲ - درس یازدهم) شرایط گناه را فراهم می‌کنی و آنگاه می‌گویی چرا می‌کنی؟ کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۳۷۴، از رسول خاتم است. بدترین چیزی که من از آن برای امت خود ترسان هستم عمل قوم لوط است؛ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي عَمَلُ قَوْمِ لُوطٍ. باز اینجا همان بحث خود ارضایی است. لواط یعنی مرد با مرد آمیزش کند، باز این هم همان دوتا راه است؛ یا اینکه پول ندارد ازدواج کند شهوت دارد، اذیت می‌شود نمی‌تواند تحمل کند مجبور است با یکی مثل خودش مذکر آمیزش کند یا اینکه نه بیمار است. باز این بیمار، بیماری روحی پیدا کرده و این کار را می‌کند باز مسئولش خداست. ببین هر جا که بروی دوباره برمی‌گرددی به سمت خدا؛ كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ همه چیز به اصلش باز می‌گردد.

درس سوم - چگونه امریه صادر می‌شود، در حالیکه خانه از پای بست ویران است؟: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَغْنِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْغَنَمِ وَالْفُقَرَاءَ بِاتِّخَاذِ الدَّجَاجِ - کتاب بحار الانوار جلد ۶۳ صفحه ۷۴ است.

باز هم جابر ابن عبدالله انصاری مبصر کلاس است و ما را به سمت دروس افشاگرانه پیامبر آخر الزمان هدایت می‌کند. گفت قَالَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَغْنِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْغَنَمِ وَالْفُقَرَاءَ بِاتِّخَاذِ الدَّجَاجِ می‌گوید پیغمبر به پولدارها می‌گفت گوسفند بخريد که بعدش هم بخورید، به فقرا هم می‌گفت که خروس یا مرغ بگیرید. حالا الان وضعيت اکثريت قاطع مردم طوری شده است که فقط باید مواد پروتئینی را نگاه کنند، قدرت خرید نیست. یارو می‌گوید بابا کرونا گرفتم دعا کن بقیه خانواده نگیرند. می‌گویم خب معالجه کن، می‌گوید آخر پول ندارم. حالا فقیر بیاید مرغ یا خروس نگهداری کند و بعد هم آن را بخورد؟ طرف می‌گوید من اصلاً از گوشت بیگانه شدم، از بس گوشت مرغ و ماهی و گوسفند و گوساله نخوردم، وقتی که نزدیک آن می‌روم حالم بهم می‌خورد.

درس چهارم - کسی که خوابش نمی‌برد چه کند؟ چرا دستورات ناقص می‌باشد؟: عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ لِسُلَيْمَانَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدْعُ الرَّجُلَ فَقِيراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ - کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۵۵ است.

باز هم دلال ما به کلاس پیامبر جابر ابن عبدالله انصاری است. گفت قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ لِسُلَيْمَانَ پیغمبر گفت زن داوود این حرف را زده، به بچه‌اش سلیمان گفته يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدْعُ الرَّجُلَ فَقِيراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، آدم یک چیزهایی می‌خواند که داغش تازه می‌شود، می‌گوید مادر سلیمان به بچه‌اش گفت زیاد نخوابی ها! شب زیاد نخوابی إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ می‌گوید اگر این کار را بکنی در روز قیامت فقیر می‌شوی! خب، شما بفرمایید کسی که اصلاً خوابش نمی‌برد چه بکند؟ مگر قرار نیست دین، همه چیز مردم باشد؟ علم پزشکی نتوانست از عهده‌ انهایی که شب از شدت فکر و خیال خواب ندارند برآید! دین چطور؟ دین

فقط بیماری ها را می گوید، دارو نمی دهد؟ معضلات را می گوید، نجات نمی دهد؟ کلاً در روز قیامت هم فقیر می شوی، معلوم می شود در قیامت هم سر چهارراه ها فقرا می نشینند و کمک می خواهند.

درس پنجم - خدا آمده در زمین به خانه فاطمه دست روی سر حسین کشیده، چگونه از او دفاع نمی کند؟

بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ فِي حِجْرِهِ إِذْ بَكَى وَ خَرَّ سَاجِداً ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَانِي لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَا هَيْئَةٍ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ قُلْتُ يَا رَبِّ قُرَّةَ عَيْنِي وَ رِيحَانَتِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي وَ جِلْدَةً مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَ صَلَوَاتِي وَ رَحْمَتِي وَ رِضْوَانِي وَ نِقْمَتِي وَ لَعْنَتِي وَ سَخَطِي وَ عَذَابِي وَ خِزْيِي وَ نَكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَ نَاصِبَهُ وَ نَاوَاهُ وَ نَارَعَهُ - كتاب كامل الزيارات باب ۲۲ صفحه ۷۰ روایت ۶، از امام صادق است.

خدا آمده در زمین (از آن بالا) به خانه فاطمه (آمده!)، دست روی سر حسین کشیده، چگونه از او دفاع نمی کند؟ ها؟ بیا و درستش کن! بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ فِي حِجْرِهِ پیغمبر وارد خانه فاطمه شد إِذْ بَكَى وَ خَرَّ سَاجِداً گفت همه آنها، اهل البيت گریه می کردند و التماس می نمودند. خَرَّ سَاجِداً یعنی افتاده روی زمین. ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ پیغمبر به دخترش گفت يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَانِي لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ، اینجا باید حواست را جمع کنی: گفت دخترم اگر به خانه عایشه جبرئیل می آید ولی به خانه تو خود خدا آمده است. این هم یکی از امتیازات فاطمه بر عایشه ام المؤمنین است. ببین چند مورد داشتیم و در دایرة المعارف جمع هست؛ طرف در نماز است خدا روبروی او می آید، طرف انفاق می کند خدا دستش را به جای دست فقیر گذاشته، ولی به چنین صراحت، این نوع خوبش است، یعنی برای احتجاج خوب است. می گوید خدا همین الان سلامت رساند، داری می بینی؟ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى خدای بزرگ، شاید منظورش شاه شاهان بوده رب الارباب بوده، در همین ساعت فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَا هَيْئَةٍ این هم جالب است ها، امروز چه چیزهای خوبی به شما گفتم، می گوید خدا آمد خیلی هم خوشگل، خوش تیپ، خوش استیل و ناز بود، به به چه خدایی! فقط به درد لای کتاب ها می خورد. فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ به من گفت ای محمد! أَ تُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ حسین را دوست داری؟ قُلْتُ يَا رَبِّ قُرَّةَ عَيْنِي گفتم چرا دوست نداشته باشم نور چشمم است وَ رِيحَانَتِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي همه وجودم است. فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ باز هم یک تصادف بزرگ؛ آن اول گفت که به خانه فاطمه آمد ولی اینجا می گوید که دست نوازش روی سر حسین کشید. کدام خدا؟ ها؟ ببین اینجا برای متشرع دو راهی باز کن که یا خدای موجود است که موهوم است پس این خدا چطور وقتی که حسین به دنیا آمده، به احترام حسین از این کهکشانش عظیم از این کیهان بزرگ رد شده آمده در کره خاکی، ناچیز، بی چیز، هیچی، بعد نوه پیغمبر به دنیا آمده شخصاً آمده مبارک باد بگوید و بعد دستش را هم روی سر حسین کشیده و بعد گفت بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ چه مبارک فرزندی است عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَ صَلَوَاتِي وَ رَحْمَتِي به به! یک قطار بیاور اینها را بار کند، گفت بر حسین برکات، صلوات و رحمت من است وَ رِضْوَانِي وَ نِقْمَتِي هر کدامش را جلو بیاوری ها! خدا محاکمه می شود. اصلاً ما به زندگی خود ابی عبدالله کار داریم، ما هیچ، این تعریف ها را که از حسین کرده، چه زمانی حسین در برکات بوده؟ ها؟ از آن موقعی که بچه بوده توطئه را علیه خانواده خودش دیده، آن روز یادست هست در یک نسخه ای گفت خلیفه دوم

رسول الله روی منبر بود حسین پای منبر رفت و با همان صدای بچگی و لهجه کودکانه اش گفت بلند شو از منبر بیا پایین، منبر مال بابای من است، که عمر پایین آمد و او را بغل کرد و بوسید بعد در گوشی به علی گفت که بچه ات را علیه من تحریک می کنی؟ علی گفت من اصلاً در این وادی ها نیستم خودش آمده، که بعدش گفت حسین بیا خانه کارت دارم، انگار می خواست یک چیزی به او بدهد و در دهانش را ببندد. یادت هست گفت عبدالله ابن عمر پسر خلیفه ثانی دم درب خانه ایستاده بود، حسین آمد که به داخل خانه بیاید، عبدالله ابن عمر او را نگذاشت، عمر گفت اجازه بده بیاید، و خودش آمد دستش را گرفت و بُرد. خب ثنوات هم جمع ثنا و حمد است و رحمت هم که ضد رحمت است که همه وجود تقدیرات حسین زحمت بوده است. و رضوانی این رضوان برای آن طرف است؟ چون یکی از اسامی بهشت رضوان است، رضوانی یعنی آنجا که می روی دیگر همه راضی و خوشحال هستند. به به دستت درد نکند اگر در دنیا قیمة قیمة شدیم می ارزد الان آمدم چقدر لذت است! بعد می گوید وَ نَقَمْتِی وَ لَعَنْتِی وَ سَخَطِی وَ عَذَابِی وَ خِزْبِی وَ نَكَالِی اوه اوه چقدر زیاد شد، عَلٰی مَنْ قَتَلَهُ وَ نَاصَبَهُ وَ نَاوَاهُ وَ نَارَعَهُ اگر امام حسین الان اینجا بود این صفحه کتاب را پاره می کرد و می گفت بینداز دور. همین خدا گفته ها، الان در خانه نشسته دستش را هم روی سر حسین گذاشته، می گوید دشمنان حسین را لعنت می کنم، عذاب و شکنجه می دهم، ذلیل و نابود می کنم عَلٰی مَنْ قَتَلَهُ کسی که حسین را بکشد. پس چه شد؟ چرا یزید اینقدر حالش خوب بود؟ وَ نَاصَبَهُ و کسی که حسین را فحش بدهد.

ظهور یاب منتظران ۵۳۴۰ - فایل صوتی ۶۱۷۰ - درس اول این فایل با موضوع وعده های بی پشتوانه خدا به پیامبر به علت باز خوان به درس اول فایل ۶۰۰۸ ملحق گردید.

درس دوم - قرآن می گوید خضر از آینده خبر دارد، ولی امام صادق آن را قبول ندارد: كُنَّا مَعَ اَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحَجْرِ فَقَالَ عَلَيْنَا عَيْنٌ فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً وَ يُسْرَةً فَلَمْ نَرَ اَحَدًا فَقُلْنَا لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ فَقَالَ وَ رَبِّ الْكُعْبَةِ وَ رَبِّ الْبُنْيَةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا اَنِّیْ اَعْلَمُ مِنْهُمَا وَ لَا تَبْتَئُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِيْ اَيْدِيْهِمَا لِاَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ أُعْطِیَا عِلْمًا مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِیَا عِلْمًا مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرِثْنَا مِنْ رَّسُولِ اللَّهِ وَرِاثَةً - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۰ روایت ۱ است.

سیف تمار از روات اصحاب امام جعفر صادق است، می گوید: جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحَجْرِ یک عده ای از پیروان امام صادق دور کعبه نشسته بودند، فَقَالَ عَلَيْنَا عَيْنٌ امام صادق گفت اینجا جاسوس هست؟ فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً وَ يُسْرَةً فَلَمْ نَرَ اَحَدًا فَقُلْنَا لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ پس ما گفتیم اینجا جاسوس منصور دوانیقی وجود ندارد. فَقَالَ وَ رَبِّ الْكُعْبَةِ وَ رَبِّ الْبُنْيَةِ امام صادق گفت قسم به خدای کعبه، قسم به این بنا، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار گفت، لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ اگر بین موسی و خضر بودم لَأَخْبَرْتُهُمَا اَنِّیْ اَعْلَمُ مِنْهُمَا به آنها می گفتم که من از آنها داناتر هستم وَ لَا تَبْتَئُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِيْ اَيْدِيْهِمَا خبر می دادم، انتباه، یعنی آگاه کردن. چیزی می گفتم که آنها بلد نبودند لِاَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ أُعْطِیَا عِلْمًا مَا كَانَ بخاطر اینکه به آنها علم گذشته را دادند، وَ لَمْ يُعْطِیَا عِلْمًا مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرِثْنَا مِنْ رَّسُولِ اللَّهِ گفت که علم من از آنها بیشتر است. چرا؟ چون آنها فقط علم گذشته را می دانستند و از پشت سر خبر داشتند و از زمان حال و آینده خبر نداشتند. حالا اینجا یک سؤال مطرح می شود: قرآن که می گوید خضر از آینده

خبر داشت! آن کارهایی که می کرد مال آینده بود؛ کشتی را سوراخ کرد گفت قرار است در آینده کشتی از طرف حاکم مصادره بشود و این کشتی محل نان، غذا، آب و سفره یک عده یتیم است من آن را سوراخ کردم که از چشم حاکم بیفتد و مصادره اش نکند. بعد این بچه را کشتم بخاطر اینکه در آینده پدر و مادر خوبی دارد و این بچه باعث انحراف و کفر آنها می شود. بعد این خرابه را آباد کردیم بخاطر اینکه در آن زیر خاکی است بعداً یک مشیت بی پناه به اینجا می آیند و اینجا را می کنند و طلاها را درمی آورند. آیا اینها آینده نیست؟

درس سوم - لقمه حلال تابع حکم یهدی است، پس جرم کسی که در مظنه یضل قرار دارد چیست؟: مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ أَكْلِهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۶۶ صفحه ۳۱۴ باب ۲ روایت ۶، کتاب مکارم الاخلاق، از رسول اکرم است.

رسول اکرم فرمود: کسی که نان حلال و غذای پاک بخورد از وقتی که پای سفره نشسته و دهانش را باز می کند، قاشق را در دهانش می گذارد و لقمه می گیرد تا وقتی تمام می شود یک فرشته بالای سرش می نشیند و برای او العفو می گوید. حالا سؤال: یا رسول الله غذای حلال از چه مسیری تأمین می شود؟ از هدایت. وقتی هدایت دست خداست؛ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مَنِ يَشَاءُ که در سوره نور است، وقتی می گوید يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، وقتی هدایت دست خودش است و اکثریت قاطع مردم اهل زمین در گمراهی هستند بعد این فرشته فقط برای تعداد اندکی طلب مغفرت می کند؟

درس چهارم - تحمید طلبی، عین احتیاج و نیاز است!: أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ عَنِ الرَّجُلِ يَتَّبَاكِي فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى يَبْكِيَ فَقَالَ قُرَّةُ عَيْنٍ وَاللَّهِ وَقَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَذْكُرْنِي عِنْدَهُ - کتاب کامل الزیارات صفحه ۲۷۳ روایات باب ۹۰ است.

این روایت حدیث دوم از این باب است، دو روایت دیگر این باب نیز اندک تفاوتی نظیر همین حدیث دارد. از امام هادی است. علی ابن محمد النقی چه گفت؟ گفت: إِنَّ لِلَّهِ مَوَاضِعَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِيهَا وَ حَاضِرُ الْحُسَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْمَوَاضِعِ خدا یک مواضعی دارد یک اماکنی دارد که آنجا دوست دارد که مردم بروند عبادت کنند از جمله آنها کربلاست. به اصل روایت خدشه ای وارد نیست ولی مسئله توحید، اینجا مطرح است. إِنَّ لِلَّهِ مَوَاضِعَ يُحِبُّ خدا دوست دارد؛ دوست داشتن، مخلوق است، خدا خالق است وقتی چیزی را دوست دارد در حصر دوست داشتن قرار می گیرد پس این خدا دست ساز است.

درس پنجم - بخش اول - ادا در آوردن در نماز، خلاف اخلاص و تخلیه است: أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ عَنِ الرَّجُلِ يَتَّبَاكِي فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى يَبْكِيَ فَقَالَ قُرَّةُ عَيْنٍ وَاللَّهِ وَقَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَذْكُرْنِي عِنْدَهُ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۲۴۷ است.

از امام صادق پرسیدم. چه کسی پرسید؟ یونس ابن منصور. یونس ابن منصور از حواریون است. أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ عَنِ الرَّجُلِ از مردی که يَتَّبَاكِي فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى يَبْكِيَ گفت شما که افقه عصر هستید بفرمایید اگر کسی در نماز واجب ادای گریه کننده را در آورد و آنقدر به خودش پیچید تا گریه کرد تکلیف نمازش چه می شود؟ فَقَالَ قُرَّةُ عَيْنٍ، به به! گفت چه خوب است، وَاللَّهِ وَقَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَذْكُرْنِي عِنْدَهُ گفت یاد من هم باش. حالا مبحث سر چیست؟ سر

این است که وقتی یک نفر می‌خواهد ادای گریه کننده را در بیاورد باید همه حواسش برود روی خودش که مثلاً جیغ بزند ناله کند و صدایش را بکشد، خب آن وقت آن موقع این چطور می‌تواند پرواز کند اَلصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؟ ها؟ این را از متشرع بپرس، معماست! حالا یک وقت اشک، خودش می‌آید آن هیچ! ولی یَتَّبَاکِی یعنی ادا درآوردن، یعنی شکلک درآوردن، یعنی فیلم بازی کردن، یعنی آنقدر حالت گریه را در بیاور تا گریهات بیاید! گریه آمدن سر جایش ولی حالتش را آماده کردن و ایجاد کردن، خلاف اخلاص و توجه است. اصلاً وقتی خدا روبروی آدم ایستاده؛ بقول همین احادیثی که برای تو خواندم و در دایرةالمعارف هست که می‌گفت خدا از اول نماز می‌آید روبروی تو می‌ایستد و در چشمانت زل می‌زند، همین خدا، بعد تو می‌خواهی ادا در بیاوری؟ خودت را بزنی؟

بخش دوم - قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَيَّتَبَاكِي الرَّجُلُ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ بَخٍ بَخٍ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۲۴۸ است.

این روایت یک شعبه دیگر هم دارد و از امام صادق است. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَيَّتَبَاكِي الرَّجُلُ به امام صادق گفتند که أ یَّتَبَاكِي الرَّجُلُ فِي الصَّلَاةِ؟ آیا مرد در نماز گریه می‌کند؟ گریه نه، تبایکی، یعنی همان ادا درآوردن. فَقَالَ بَخٍ بَخٍ حضرت فرمود به به! به به! حالا من از امام صادق می‌پرسم؛ فدایت شوم، عزیز دلم، نازنینم، جعفر صادق! نماز پدر بزرگت را چه می‌گویی که خانه امام سجاد آتش گرفت و مدام مردم یعنی اهل خانه داد زدند النَّارُ النَّارُ امام کار خودش را می‌کرد، بعد از نماز همه اعتراض کردند و گفتند خب نماز را می‌شکستی می‌آمدی، آسمان به زمین می‌خورد؟ دوباره می‌خواندی، خانه آتش گرفته! فرمود آتش اعظم را می‌دیدم و آتش اصغر به چشم نمی‌آمد. خب حالا این چطور است؟ بعد کسی که می‌خواهد ادا در بیاورد! امیرتان در نماز، تیر جنگ را از پایش درآوردند و نفهمید، آن چیست و این یَتَّبَاکِی چیست؟ ببین اصلاً معارضات را می‌بینی؟ من به حضرات معصومین ارادت شامخ دارم و به اینها هیچ ایرادی وارد نیست بلکه می‌رود بالاتر، می‌رود در حدّ خدای زمین.

درس ششم - مگر نه آنکه باید عبادت فقط برای خدا باشد نه به فکر دیگر؟! : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبُكَاءِ فِي الصَّلَاةِ أَيْقَطُّعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ إِنْ بَكَى لِذِكْرِ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي الصَّلَاةِ - کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۲۴۸ است.

باز هم ادامه همان درس قبل است. ابی حنیفه از اصحاب حضرت صادق است، سؤال می‌کند: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبُكَاءِ فِي الصَّلَاةِ أَيْقَطُّعُ الصَّلَاةَ؟ آیا گریه در نماز، نماز را باطل می‌کند قطع می‌کند؟ اینجایش جالب است فَقَالَ إِنْ بَكَى لِذِكْرِ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي الصَّلَاةِ خب ظاهرش خوب است ها! اما درون آن انتقال دارد، می‌فرماید که اگر کسی به هوای بهشت و جهنم یعنی به طمع بهشت و ترس از جهنم، گریه کرد، این از افضل اعمال در نماز است. خب یارو می‌رود در نماز به فکر بهشت می‌افتد؛ حورالعین یک لشکر، کاخ و قصر بی‌نهایت، خوراکی مثل باران از آسمان می‌بارد، آیا این دیگر حواسش به نماز است؟ إِنْ بَكَى لِذِكْرِ جَنَّةٍ می‌دانی معارضش چیست؟ یادت هست؟ حتماً یادت است و در اسناد ما هست، مولای ما چه گفت؟ گفت نه عبادت می‌کنم به طمع بهشت و نه ترس از جهنم! حالا آن را بغل این بگذار، نماز را به طمع بهشت می‌خواند بعد گریه می‌کند که چه؟ برای من کم است؟ ما در

این دهه چقدر قشنگ جمع آوری کردیم. یادست هست یک دانه درس از حضرات معصومین داشتیم که یارو در بهشت حوصله اش سر رفته بود گفت خدایا اجازه بده ما اینجا کشاورزی کنیم بعد آن کسی که این حدیث را ساخته یادش رفته که این روایت نبوی خیلی قشنگ است، گفت اَلْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ، نه؟ عمل چیست؟ عملگی. می گوید امروز یعنی در دنیا، روز فعالیت است و حساب کتابی نیست، ولی در روز قیامت حساب و کتاب هست و عملی نیست.

ظهور یاب منتظران ۵۳۴۱ - فایل صوتی ۶۱۷۱ - درس اول - دشمنی فرزند دنیا با مادرش خلاف ساختار

فطری و سازمانی بشر می باشد: سِئَلُ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ وَقَالَ مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۰ است. از امام سجاد پرسیدند کدام عمل، کردار و اجراء نزد خدا بالاتر است؟ مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا فرمودند بعد از شناخت خدا و آگاهی بر سنت و سیره نبوی، دشمنی با دنیا بهترین است. معارضات بسیار است، هم در ذم و مذمت دنیا آیات و احادیث و روایات هست و هم در تعریفش هست، مثلاً یک جا می گوید که یارو جلو یکی از بزرگان مثل اینکه امیر بود، به دنیا فحش داد و گفت ای خدا لعنتت کند! حضرت فرمود که تو در دنیا هستی که عبادت می کنی که بهشت را بدست آوری. خب، چه کسی می گوید دنیا بد است؟ این یک قول است که آنجا که عرض کردم. یا آن جایی که صحابی آمده می گوید که از خدا برای من تقاضای مرگ کن. حضرت ظاهراً امام صادق باشد، می گوید تو وقتی در دنیا هستی می توانی به خدا نزدیک بشوی. روی حساب همین که عرض کردم که گفتند اینجا محل اجراست نه حساب و فردا...، عنوانش این بود اَلْيَوْمَ عَمَلٌ بَلَا حِسَابٌ وَ غَدَاً حِسَابٌ بَلَا عَمَلٍ. غیر از اینها، اصلاً یک بحث اساسی بکنیم، مگر ابی عبدالله نگفت النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا؟ خب حالا من یک سؤال کنم: مردم برده دنیا هستند خب مردم برده به دنیا آمدند، مردم مگر حق انتخاب دارند؟ چه کسی دوست دارد غلام زر خرید بشود؟ النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنُ لَعَنَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، دین مرحله دوم است. دین، موقت و عاریه است، اصل دنیا است. یا اینکه امیر در نهج البلاغه می گوید که مردم به دنیا چسبیده اند مثل شیرخواره که به پستان مادرش چسبیده است، ها؟ حالا تو می خواهی این بچه را به زور از آن جدا کنی؟ خب گناه می کنی. قالب بندی این کودک آن است که به مادر بچسبد. آیا غیر از این است؟ خدا یکطوری آفریده که مردم گرایش به دنیا داشته باشند. می دانی چرا؟ ها؟ ببین من از هر مقوله ای یک چاشنی می آورم، ببین مردم بین دنیا و آخرت مخیر هستند معطل هستند، دنیایی است که در آن زندگی می کنند به دنیا آمدند متولد شدند نشست و برخاست دارند، رشد دارند اسیر و ابیر آن هستند و یکی هم آخرتی که نیست، آیا هست؟ خب بیا نشان بده دیگر. آقا، پیغمبر اکرم گفت رفتم معراج بهشت را دیدم. درست؟ بعد در برابرش بسیار روایت داریم که هنوز بهشت خلق نشده و آن ماکت بوده که دیده. آخرت عقبه دنیا است الان اینجا در دنیا هستیم، به تعبیر دین می گویم! بعد به برزخ می روند؛ منزل میانی، قرنطینه بین دنیا و آخرت، بعد به آخرت می روند. برای آخرت هم گفته اند وقتی که اولین و آخرین انسان ها مردند تشکیل می شود. اولین انسان ها چه کسانی هستند؟ ها؟ آدم و حوا است؟ ما زیاد داریم که گفتند قبل از آدم هم در کره خاک انسان

بوده است، هم روایت داریم که نمی‌دانم برایت خوانده‌ام یا نه، هم تشخیص طبیعیون هست، حالا مثلاً داروین که می‌گوید بشر صدها میلیارد سال قدمت دارد، این که الآن آمده نقطه کمال خلقت است. یعنی قبلاً مدام عقب عقب که می‌رفتند جور واجور بوده حالا دین آمده می‌گوید که بوزینه، گوریل، میمون که اینها در یک خانواده هستند، می‌گوید اینها انسان بودند مسخ شدند، حالا این را دین می‌گوید و بعد دانشمندان می‌گویند نه اینها انسان بودند، برای همین می‌گویند که زندگی انسان با میمون بسیار شبیه است. خب، پس چه شد؟ ما در این بحث در زمینه مخالفت با دنیا گرفتار تعارض هستیم.

درس دوم - کی دارای نفس مطمئنه بود؟ رجوع به کدامین مرجع ماورائی و غیبی، آدمی را ارضاء و اشباع می‌کند؟: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - سوره فجر آیه ۲۷، ۲۸ است.

این آیه را زیاد خوانده‌ایم، هم در توسل خواندیم و هم مستند بوده؛ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، بعضی از روایات می‌گویند خطاب به پیغمبر است، بعضی روایات می‌گویند خطاب به فاطمه زهرا است بخاطر اینکه در این آیه ضمیر، ضمیر مؤنث است و بعضی‌ها می‌گویند خطاب به امام حسین است، حالا کاری نداریم. يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اُنْهَا مَذْكُورٌ است و اُنْهَا مؤنث است، مجازی و لغوی است. ما اینجا یک بحث کلی داریم، نفس مطمئنه چیست؟ قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید: اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اگر می‌خواهی دلت از تپش‌های ایدایی دور شود ذکر خدا بگو. اینجا چالش خیلی زیاد است! معصومین ما تجلّی ذکر و دعا و توسل بودند. آیا اطمینان قلب داشتند؟ نه؟ داشتند یا نه؟ تاریخ چیز خوبی است، راه در رو را می‌بندد! تاریخ، بزن در رو نمی‌شناسد. مستند زیاد است، آنجا که یادت هست پیغمبر شب هجرت به علی گفت بیا برویم شب آخر است من به این بت‌ها یک حالی بدهم، یادت هست؟ یواش درب کعبه را باز کردند، بالکن کعبه پر از بت بود که دور تا دور چیده بودند و اسامی خدا را روی هر بتی نصب کرده بودند؛ بت رحمان، بت رحیم، بت کریم، بت غضب، بت رازق، بت عذاب، بت باران، برای هر کدام اسم گذاشته بودند. پیغمبر به علی گفت این زیر بایست تا من روی دوش تو بروم. شمشیر را در دستش گرفت که به بت‌ها بزند دستش می‌لرزید. حالا آمده‌اند یک طور دیگری معنایش کردند می‌گویند علی بار رسالت را نتوانست تحمل کند چون نبوی سفیر کبیر آسمان بود لذا علی گفت آی مُردم زیر پای پیغمبر! این بود؟ ها؟ پیغمبر دستش نمی‌لرزید؟ خب تو همان صحنه را چکارش می‌کنی؟ یادت هست، وقتی برعکس شد پیغمبر پایین آمد و علی روی دوش پیغمبر رفت، پیغمبر مدام اینطرف آنطرف را نگاه می‌کرد و می‌گفت علی زود باش! چقدر خوب است ما این اسناد را جمع کردیم زنده باد! يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ای محمد، نفس مطمئنه! برای چه می‌ترسی، بابا؟ ها؟ برای همین است که می‌گویم ما به رجال ظهوری احترام می‌گذاریم بخاطر اینکه به دست ما دفتر دادند، کتاب دادند، قلم دادند. همین مستندات است که به ما دادند و هیچ کس هم راه پیش و پس ندارد که بخواهد جم بخورد و بگوید قبول ندارم، یعنی اهل بیت را قبول ندارد! خب مثال‌های دیگر خیلی زیاد است، همه شما بچه‌های دانشگاه الهیات ظهوری هستید و با مستندات آشنا هستید. آیا پیغمبر در ابلاغ غدیر اطمینان قلب داشت؟ پس چرا دست دست کرد؟ چرا خدا را همین خدای جبرائیل را عصبانی کرد که تهدیدش کند؟ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ اگر یک بار دیگر تعلّل کنی و علی را برای وصایت ابلاغ

نکنی، تمام شد خلعت می کنم! يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، پیغمبر جانم پس چه شد؟ چرا دست دست کردی؟ می ترسید! ها؟ خودش گفت که از بس علی از رجال قریش کشته، من می ترسم علی را به عنوان وصی اعلام کنم؛ مستند آن موجود است. در جنگ تبوک، غزوة تبوک با عمر مشورت کرد و خیلی چیزها داریم و اینها نشان می دهد که اطمینان نداشت، بعد سراغ بقیة اهل بیت بیا؛ آیا امام حسین نگفت خدایا دست از سر ما بردار؟، خدا می خواهد تو را به بهشت ببرد! می گوید اگر تو کاری به کار ما نداشته باشی یزید کاری به کار ما ندارد. چرا؟ برای اینکه خودش می خواهد ما را در هلاکت بیندازد. چه گفت؟ گفت يَا حُسَيْنُ أَخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا خدا می خواهد تو را تکه تکه ببیند. جواب دخترش را چه داد؟ یادست؟ همه اینها چینش های اسناد ماست؛ دختر کوچولوی امام حسین در شب عاشورا گفت بابا می ترسم، بدنش می لرزید، می فهمید که دور تا دور، دیوار گوستی دشمن است، اینها آمده اند بگشند نیامده اند که برقصند! گفت بابا ما را به شهر جَدَّمان برگردان می ترسم. بعد حسین چه خواند؟ یک شعری خواند و گفت: کبوتر در لانه اش بود کاری به کسی نداشت این شکارچی بود که آمد لانه اش را بهم زد و بچه هایش را تصاحب کرد. خیلی مستند هست مثلاً امام سجاد؛ آیا دم دروازه ساعات شام نگفت خدایا ما را شقی آفریدی؟ قرار بود ما را سعید خلق کنی، دیگر شقاوت از این بدتر! یزید را به ما مسلط کردی، پدر ما را جلوی خانواده اش قطعه قطعه کردی! قطعه قطعه کردی، را خب ما سند داریم، هم یزید گفت خدا را شکر که بابایت را خدا کشت، و هم عبیدالله ابن زیاد گفت، که اهل بیت جوابی نداشت بدهد که بگوید نه خدا نکشت، مجبوراً زینب چه گفت؟ گفت که مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا خیلی قشنگ بود خیلی عالی بود. نگفت بله یا نه، صحنه را عوض کرد، گفت کرده خوب کاری کرده خیلی قشنگ کرده. بعد چه گفت؟ گفت ای کاش مادر مرا نزیاییده بود! يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ای امام سجاد تو که مظهر نفس مطمئنه هستی برای چه آرزوی نیامدن به دنیا کردی؟ این درست مخالفت با امر خداست، خدا اراده کرده؛ اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بعد می گوید ای کاش نمی آمدم!

ظهور یاب منتظران ۵۳۴۲ - فایل صوتی ۶۱۷۲ - درس اول - فروع، در حرمت دهی و اعتراف به جبروتیت، مقبول و مشروع است: كَانَ مِمَّا نَاجَى اللَّهَ مُوسَى إِنِّي لَا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَ أَلَزَمَ قَلْبُهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي - کتاب بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۲۶۷، از امام صادق است.

كَانَ مِمَّا نَاجَى اللَّهَ مُوسَى إِنِّي لَا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَ أَلَزَمَ قَلْبُهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي می گوید خدا به موسی گفت، یعنی همان درخت شجرة النّار، گفت که من نماز کسی را قبول نمی کنم مگر کسی که متواضع باشد بر ما. صَلَاةٌ حالا در یهود یک طور خاصی بوده، در مسیحیت یک طور خاصی بوده، در اسلام یک طور خاصی بوده، حالا هر چه هست در همه ادیان وجه ارتباط و اتصال بنده با خداست، حالا صحبت می کند حرف می زند نجوا می کند، در نماز مسلمان ها، رکوع و سجود و قنوت هست، این سه تا خیلی مهم است: سجود، به خاک افتادن، به زمین افتادن، له شدن، به زمین خوردن، رکوع هم قد خمیده شدن، کمر شکستن، قنوت هم که دست گذاری به سوی آسمان دراز کردن است. همه انبیاء برای خودشان یک نمازی داشتند حالا ولو اینکه همین طوری نشسته یک چیزی می گفتند. می گوید خدا گفت که این نمازها قبول نیست مگر برای کسی که، از کسی که متواضع است برای عظمت من، لِعَظَمَتِي! عظمت

همان جبر مطلق است زورگویی مطلق است، تواضع یعنی قبول کردن، این واقعیت است دیگر، حالا مردم کره زمین امروز قبول کردند که یک دستی بالای دست هست، بالای دست علم پزشکی جهان یک دست دیگر هست که خرابش می کند، یا درد را می دهد و جلوی درمان را می گیرد. وَ أَلَزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِي قَلْبٍ كِه مَرَكِزِیْت بدن است ملزم باشد به ترس از من. مگر خدا ترسناک است؟ خدا هیولاست؟ اختاپوس، دیو یا غول است؟ خدا چیست؟ ترس همان اسماء ایزایی است، وقتی بفهمی که زندگی در حول و مرکزیت اسماء ایزایی یعنی چه، بعد کمربت خم می شود یعنی به نماز برمی گردی، یعنی نمازخوان واقعی این است ها! وقتی می فهمد چه پدری از او در آمده بعد کمرش خم می شود، می شود رکوع، بعد یکدفعه می افتد زمین می شود سجده، بعد دستش را بالا می کند که رحم کن می شود قنوت.

درس دوم این فایل با موضوع خلاق قدرت درک خالق راندارند به علت بازخوان به بخش اول فایل ۵۵۹۰ ملحق گردید.

درس سوم - والی وسطی مخلوق نور است و کسی که معارض نور می باشد، او را در جایگاه خودش نمی یابد!:

دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتُهُ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ يَقُولُ لَا وَ هُوَ وَاقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ قَالَ سَلْ هَذَا فَقُلْتُ هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ بِقَائِمٍ قَالَ وَ مَا عَلِمْتُكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَ هُوَ نُورٌ سَاطِعٌ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۷۷ است.

ابوبصیر صحابی معروف، از امام صادق نقل می کند: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ وارد مسجدالحرام شدیم با امام باقر، وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ مردم وارد می شدند خارج می شدند فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي گفت از مردم پرس که آیا محمد باقر را اینجا دیده اید؟ فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتُهُ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ گفت به هر کس رسیدم گفتم و يَقُولُ لَا گفتند نه، محمد باقر اینجا نبوده، او را ندیدیم. وَ هُوَ وَاقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ یکی از اصحاب خاص به نام ابوهارون مکفوف هست، می گوید که به او رسیدم قَالَ سَلْ هَذَا از او پرسیدم آیا تو محمد باقر را ندیدی؟ فَقُلْتُ هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ بِقَائِمٍ گفت چطوری شناختی؟ گفت وَ كَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَ هُوَ نُورٌ سَاطِعٌ یعنی معلم ثانی پشت ستون هم که باشد دیده می شود، بخاطر همان نوری است که به او داده شده تا جامعه منتظران را بکشاند. حالا این نور وقتی که در دید شاگرد کدر می شود این بخاطر همان است که طبق درس قبل اجازه نداشته که برای معرفت رب وارد حوزه الهیات ظهوری بشود همینطور آمده، یا برای فتنه آمده، گاهی وقت ها خدا وارد می کند برای فتنه انگیزی که این فتنه، هم دامن خودش را می گیرد و هم برای دیگران، یعنی هم دیگران را به شک می اندازد و هم خودش را، می گوید عجب غلطی کردیم، ما چند سال قبل می گفتیم این چقدر مقامش بالاست حالا نمی دانستیم چه آدم کثیفی است. بعد به دیگران هم نگاه می کند برای دیگران هم فتنه است یعنی آنها هم اگر دعوت نشده باشند اگر منصوب نشده باشند آنها هم همینطور، می گویند عجب ما چند سال دنبال این رفتیم نمی دانستیم چه آدم بدی است.

درس چهارم - رأی یابی در قرآن نمی تواند با چهار چوب انحصاری آن همراه باشد!: إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ

حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يُشَبِّهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ - كتاب بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۰۷، امیرمان است. إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ گفت نکند تفسیر قرآن کنی به میل خودت تا آنکه در آن فقیه شوی. حالا اینجا

چند تا سؤال است: فقيه شويد، آيا منظور از فقها، اهل بيت هستند؟ يقيناً همين است ديگر، فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ گفتند كه اهل ذكر منظور اهل بيت هستند. خب وقتى كه خود اميرالمؤمنين مى گويد كه قرآن ذووجه است و بعد به نماينده اش عبدالله ابن عباس مى گويد بحث قرآنى نكن چون تو يك وجهى را بر مى دارى و آنها يك وجه ديگر را، خب پس اين به چه درد مى خورد؟ اين حرف كه امير زده چه جايگاهى دارد؛ إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ تفسير قرآن نكن به ميل خودت حَتَّى تَفْقَهُهُ؟ خب فقيه شما هستيد؛ وقتى كه نمى توانى حرف خودت را به كرسى بنشانى، كتاب خودت را مى آورى آن دم در پرت مى كنند، در مباحثه با خوارج كه همه قارى قرآن بودند فقيه بودند نمى توانستى استناد به قرآن كنى خب اين به چه دردى مى خورد؛ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ؟ فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلٍ يُشَبِّهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ مى گويد كه قرآن دست انداز دارد يعنى گاهى وقت ها يك حرفى زده كه تو هضمش كردى ولى آنطور كه برداشت كردى نبوده است. در مجموع ما مى خواهيم بگويم اينجا كه امير مى گويد تفسير قرآن نكن، خب آيا اين نصيحت است؟ اين يك امر اخلاقى است يا نه يك فريضه است يك دين شناسى است؟ اگر اين است خب جايگاه علماء واصل كه همان ائمه هستند در هدايت جامعه كجاست؟ وقتى كه تقيه هست، وقتى كه كلم الناس هست، وقتى كه نه دهم دين تعطيل است، وقتى كه خود امير مى گويد ذو الوجهه است، ديگر از امير بالاتر كه نمى تواند روى قرآن استناد كند! خب اينكه ديگر على افقه فقهاست، اعلم علماست، وقتى اين نمى تواند كار خودش را بكند چگونه اين بحث جايگاه خواهد داشت؟

ظهور ياب منتظران ۵۳۴۳ - فايل صوتى ۶۱۷۳ - درس اول - مطالبات انساني و آلبومى از نداده ها و نيافته هاى بشرى: أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتُهُ وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتُهُ وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتُهُ وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتُهُ وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتُهُ - در كتاب مفاتيح، اعمال سحرهاى ماه رمضان است؛ دعاى ابو حمزه ثمالى.

از ابو حمزه ثمالى نقل شده كه او هم از امام باقر گرفته است. هم مفاتيح در خانه متشرعه زياد است و اسم آن هم دهان پُر كن است؛ مفاتيح الجنان، كليدهاى بهشت ها. هم در ماه رمضان وارد شده كه بقول دين ماه مهمانى خداست و يك چنين ميزبان بزرگى كه هستى در يد قدرتش هست مى خواهد از يك عده اى كمتر از ذره پذيرايى كند، حالا تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل! در بين مناجاتش مى گويد: أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ مِنْ رَا صَغِيرٍ أَفْرِيدِي وَلِي مَسْئُولِيَّتِ رَبِّ رَا اَنْجَام نَدَادِي. اينجا مى گويد رَبَّيْتُهُ، امام باقر در رودر بايستي گير كرده است. وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتُهُ وَ مِنْ نَادَانِي هستم كه به من علم دادى. مى گويد كه اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْاَبْدَانِ ريشه همه علوم دو چيز است؛ يكي دين شناسى و يكي انسان شناسى است كه در وادى پزشكى مى رود كه هر دو ناكارآمد در آمد. نه علم دين مردم را به حقيقت رسانيد و نه علم پزشكى مردم را از شرّ بيمارى ها نجات داد. وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتُهُ مِنْ گمراهى هستم كه هدايتم كردى يعنى من در بيابان برهوت ايستاده ام، گير كرده ام؛ هم تشنه هستم آب مى خواهم و هم راه فرار از گرما را مى خواهم، نه درختى هست كه به آن پناه ببرم، نه آبى هست كه بنوشم و نه دهكده اى هست كه پناه ببرم. در يكي از سوره ها هم به پيغمبر مى گويد أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (آيات ۶-۷ سوره ضحى) آيا تو را گمراه نيافتيم

هدایت کردیم؟ این معبود زمین پیغمبر بنده خدا را هم سر کار گذاشته برای اینکه اگر هدایت می کرد احتیاج به مشورت نداشت، بعد برای توجیه مشورت هم در قرآن آیه آمده، حالا چه کسی بانی آن بوده که گفته وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ؟ وَاَلَّا کسی که با وحی متصل است پس این وَ شَاوِرْهُمْ چیست؟ مردم چه کسی هستند؟ مردم عقلشان تحت الشعاع وحی است! البته اگر اینطور باشد، من نمی دانم! پیغمبر اگر هدایت یافته بود در امور مختلف به دوراهی نمی رسید که علی را معرفی کنم یا نکنم، زود است یا دیر است، الآن وقت آن هست یا نیست، یا غزوه تبوک را بروم یا نروم، برگردیم، قوای اروپا قوی است؟ وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ مِنْ أَنْ پائین پائین هستم که تو من را آن بالا بالا بردی. همه اینها مطالبات انسان است ها! حالا از زبان معصوم در آمده یعنی زبان حال ماست. وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ مَنْ کسی هستم که در خوف بودم در ترس و نگرانی و هراس بودم، تو به من امانت دادی! واقعاً اینطوری است؟ آیا پیغمبر و ائمه ما امانت داشتند؟ وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ گرسنه ای که سیرمان کردی. آیا اهل بیت سیر بودند؟ مگر در درس ها نداشتیم که رسول مهمان امیر بود، امیر هیچ چیزی در خانه نداشت رفت یک گشتی زد و یک پولی از روی زمین برداشت نان و خوراکی خرید آورد؟ روی این مناجات ها خیلی باید کار کرد، بعضی ها مناجات ها را به عنوان گریه و زاری یا حاجت خواهی نگاه می کنند در حالیکه کاشف و محقق باید به دیده موشکافانه بنگرد.

درس دوم – رفتن از جهان ماده، نجات منتظرین است. دگرگونی های خاکی برای خاکیان، انهدام و نابودی است: وَ فِي الْمَوْتِ نَجَاةُ الْمُخْلِصِينَ وَ هَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ - کتاب شرح مصباح الشریعه جلد ۲ صفحه ۴۵۵ حدیث ۴۵۹، کلام نبوی است.

در مُردن، خلاصی مخلصین است از عذاب. اینجا مرگ به معنای دگرگونی و جابجایی است، یعنی اینجا بودی دیگر نیستی این می شود مرگ، غیبت، فقدان. به مجلس ترحیم می گویند مجلس ختم یعنی زندگیش ختم شد، منتظر هم وقتی که به بقعة الانوار می رود زندگی او در اینجا ختم می شود. وَ فِي الْمَوْتِ نَجَاةُ الْمُخْلِصِينَ مخلص هم که یعنی کسی که همه چیزش را در قالبِ اِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى داده و همه جا را هم گشته و همه درها را هم زده و هیچ دستگیری نبوده است. وَ هَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ مرگ، نابود کننده مجرمین است. یعنی وقتی که مُرد دفن می شود دیگر تمام شد، مدام تو برو آنجا سر قبرش فاتحه بخوان، این کار از روی علاقه تو به اوست وَاَلَّا فاتحه بخوانی، آب بریزی و گل بگذاری دردی را از او دوا نمی کند، چون آن زیر نیست. اول جایی که می گویند متلاشی می شود معده و مغز است یعنی سر. بعد سر کرم می گذارد، همین کسی که وقتی که روی قبر راه می رفت اگر یک پشه روی بدنش می نشست آن را کیش می کرد یا می کشت حالا مرکز فرماندهی حیاتش یعنی مغزش، کرم می گذارد و کم کم همه جسد با جانورانی که از خودش تولید می شود فاسد و نابود می شود، برای همین فلسفه این است که نبش قبر نکنید، چون آدم، هم وحشت می کند و هم بعد خیلی چیزها برایش زیر سؤال می رود که مثلاً برزخ که این همه می گویند عذاب است اینکه دیگر متلاشی شد و رفت، یا حتی آنهایی که می گویند مثلاً نماز شب یا غسل جمعه او ترک نمی شود و بعد از مرگ، بدنش سالم می ماند، خب همه اینها ادعا است یکدفعه می بینی نبش قبر کرد دید که نه، همه چیزش از بین رفته است!

درس سوم – معلّمین ثانی مرکز شعائر خلاق بودند. شعار و شعر و مشعر در ارتباط با مافوق و مادون می باشد:

نَحْنُ الشَّعَائِرُ... - كتاب مرآة الانوار صفحه ۱۹۸، از اميرمان است.

نَحْنُ الشَّعَائِرُ ما شعارها هستيم. شعار از شعور مى آيد؛ شعر، مشعر، شاعر. معنای ديگر شعائر اين است: پرچمدار هستند، زيستگاه، موقعيت هاى زمانى و مكانى. اين نَحْنُ الشَّعَائِرُ را به وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ وَ هُمْ يَهْتَدُونَ بچسبان، آنجا مى گويد علامت و اينجا مى گويد شعائر. آنجا علامت هدايت است بر ديگران، اينجا شعار هستند. شنیده اى که مى گویند شعائر مذهبی را گرامی بدارید؟ يعنى مقام. نَحْنُ الشَّعَائِرُ فرمود ما هستيم شعارها. شعار چيست؟ بروز دادن يك امر مخفی به صدای بلند يا به حضور علنی، همين شعار که مى دهند و مرسوم است. نَحْنُ الشَّعَائِرُ يعنى ما كسانی هستيم که در واقعيت هاى تاريخ تجلی کردیم. اگر شما مى خواهيد شعار انسانيت، هویت، قداست، انصاف و مهربانی بدهيد بايد زیر پرچم هاى واليان وسطی برويد. نَحْنُ الشَّعَائِرُ يعنى اگر مى خواهی تظاهرات کنی و شعار بدهی بايد درب خانه اينها بروی. تظاهر هم مثل همين است ها! تظاهر يعنى ظاهر کردن آنچه که در باطن هست، شعائر هم همين است، يعنى آن روايت اولی را يادت هست که مطالبات را گفت؟ گفت که من اين هستم تو آن هستی منتهای مراتب تو هستی ولی من نيستم، يعنى جاگاه تو محفوظ است ولی من نرفتم به موقعيتی که تو به تعهد خود عمل کنی به بزرگيت عمل کنی، نَحْنُ الشَّعَائِرُ.

ظهور باب منتظران ۵۳۴۴ - فايل صوتی ۶۱۷۴ - به کاتب وحی چه گفت که او متأثر شد و متغیر؟: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ وَدِدْتُ أَنْ عِنْدِي بَعْضُ أَصْحَابِي قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا نَدْعُو لَكَ أَبَاكَرٍ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُمَرَ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُثْمَانَ قَالَ نَعَمْ فَجَاءَ فَخَلَا بِهِ فَجَعَلَ النَّبِيُّ يُكَلِّمُهُ وَ وَجْهُ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ قَالَ فَيُسْ فَحَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ مَوْلَى عُثْمَانَ أَنَّ عُثْمَانَ ابْنَ عَفَّانَ قَالَ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ - كتاب سنن ابن ماجه جلد ۱ صفحه ۴۲، از عايشه ام المومنين است با سند معروف اهل سنت و جماعت.

گفت: پيغمبر در هنگام بيماری که مصنوعی بود و مريضش کرده بودند تا او را بکشند گفت که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ وَدِدْتُ أَنْ عِنْدِي بَعْضُ أَصْحَابِي دوست دارم که در اين دم آخر يك عده از اصحابم دور من باشند. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا نَدْعُو لَكَ أَبَاكَرٍ گفتيم که نخوانيم برای تو به دعوت تو ابابکر را که قرار است خليفه اول مسلمين جهان بشود؟ فَسَكَتَ رسول الله ساکت شد و هيچ چیزی نگفت، معلوم شد که ابابکر مورد نظر نيست. قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُمَرَ گفتيم که نخوانيم دعوت نکنيم احضار نکنيم عمر را برای تو؟ فَسَكَتَ باز هم پيغمبر ساکت شد و هيچ چیزی نگفت. قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُثْمَانَ گفتيم که عثمان چه؟ خليفه مسلمين؛ خليفه سوم. پيغمبر قَالَ نَعَمْ. دو تا فَسَكَتَ بود برای ابوبکر و عمر و برای سومی قَالَ نَعَمْ، گفت بله. اين نَعَمْ به وَدِدْتُ أَنْ عِنْدِي بَعْضُ أَصْحَابِي می خورد. فَجَاءَ فَخَلَا بِهِ عثمان آمد و پيغمبر با او خلوت کرد. فَخَلَا بِهِ يعنى به همه گفت برويد کسی نباشد. فَجَعَلَ النَّبِيُّ يُكَلِّمُهُ وَ وَجْهُ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ عايشه می گوید پيغمبر با او حرف می زد در صورتی که در حالیکه رنگ صورت عثمان عوض می شد. فَجَعَلَ النَّبِيُّ يُكَلِّمُهُ وَ وَجْهُ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ، خب حالا بحث ما اينجاست. عثمان کيست؟ قبل از خلافت چه کسی بود؟ قرآن نويس و کاتب بود. ابوبکر و عمر که قرآن نويس نبودند. پيغمبر به عثمان چه گفت که عثمان ابن عفان رنگ باخت؟ چه گفت؟ آيا در زمينه کتابت نبود؟ يعنى پيغمبر نمی دانست در اين کتابت چه خبر است؟ پيغمبر که علم غيب دارد آيا

غافل است از اینکه صحابی او، کاتب او که بعداً قرار است قرآنش در جهان اسلام مطرح بشود چه خبر بوده؟ خب اگر این بوده چرا جلوی او را نگرفته؟ ممکن است یک مدعیانی پیدا بشوند این را بگویند که آقا شما می گوید که در گوشی صحبت کردن پیغمبر و قرمز شدن صورت عثمان یا سفید شدن یا زرد شدن یا سیاه شدن مربوط به کتابتش است، پیغمبر که می داند در این مصحف چه چیزهایی گذاشته شده که ربطی به کلمات نبوی نداشته، چرا جلوی آن را نگرفت؟ اگر یادتان باشد یک سندی را آوردیم و در دایرةالمعارف گذاشتیم که حتی پیغمبر هم تقیه می کرده. تقیه یعنی نگو آنچه را که می دانی، به روی خود نیاور حقیقتی که دریافت کردی. حالا پیغمبر چرا چیزی نمی گفته؟ باز باید دنبال سند دیگر برویم، بخاطر ترسش! آیه راجع به ترس چه می گوید؟ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِهِ مَرْءًا مِّنْكُمْ هُوَ يَتَّبِعُ رِيسَ الْكَافِرِينَ. این آیه چه می گوید؟ ببین مرتب آیه در آیه می شود، گفت که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ بِالْپیغمبر هم بشر است فقط گاهی وقت ها با جبرئیل در بالا و وحیه ابن خلیفه کلبی در پایین ملاقاتی می کند! خب پیغمبر که می دانست نگفت، تقیه کرد. برای چه تقیه کرد؟ پیغمبر که رهبر اسلام است برای چه بترسد؟ حالا ائمه می ترسیدند چون قدرت در دست مخالفینشان بود پیغمبر دیگر برای چه می ترسید؟ یادت هست در آن درس پیغمبر به عایشه گفت اگر از ترس فامیل های تو نبود من در کعبه دست می بردم، یادت هست؟ یا اینکه در ابلاغ وصایت علوی ترسید و آنقدر تعلل کرد که آیه توییخی آمد؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ، یا همین وصیت نویسی، چرا دو روز جلوتر ننوشت؟ قبل از اینکه به او سَم بدهند چرا ننوشت؟ قبل از اینکه از پا بیفتد چرا ننوشت؟ ترس! پیغمبر بپا داشت، خیال می کنی که هر که رفت آن بالا در صدر جامعه راحت است؟ یک نمونه اش؛ ابوهریره را یادت هست در یک سندی آوردیم که می گفت من پیغمبر را رها نمی کردم هر جا می رفت دنبالش می رفتم حتی مستراح! خوبی آن این است که اینها از مستندات برادران اهل سنت است، مجال نمی دادند پیغمبر چیزی بگوید، یا مشورت کردن بر سر کارهای مختلف از جمله غزوه تبوک این تقیه بود دیگر، پیغمبر باج می داد. مگر در آن سند نداشتیم که پیغمبر به عمر قلمبه قلمبه پول می داد، عمر می گفت بابا نمی خواهم! پیغمبر می گفت نه بگیر، می خواست دهانش را با پول ببندد یا ابوسفیان همینطور یا قریش مکه همینطور، که یک مقدار زیادی از غنائم جنگی را برای بزرگان مکه فرستاد که صدای اصحاب و انصار در آمد گفتند بابا ما رفتیم جنگ کردیم غنائم را به آنها می دهی؟ تا دیروز با ما بد بودند و ما را می کشتند. سند همه اینها را داریم ها! یا همین که جبرائیل روضه ابی عبدالله را خواند و پیغمبر گریه کرد و می توانست همان موقع قصاص قبل از جنایت کند که همه حکومت ها می کردند چرا پیغمبر نکرد؟ چون تقیه داشت. حالا به عثمان چه گفت که عثمان ناراحت شد و بند دلش پاره شد؟ قَالَ قَيْسٌ فَحَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ قَيْسٌ كَتَبَ حَدِيثَ مَنْ أَبِي سَهْلَةَ مَوْلَى عُثْمَانَ، غلام عثمان برای قیس گفت قَالَ يَوْمَ الدَّارِ رُوزِ خانه، یعنی روزی که به خانه اش حمله کردند که در جریان هستید از سراسر ممالک اسلامی نمایندگان آمدند از هر کشوری صدها نفر و خانه عثمان را محاصره کردند در حالیکه خلیفه سوم مسلمین بود؛ بخاطر بی عدالتی، تبعیض و ظلم، و بعد از چند روز محاصره علی هم مداخله کرد که شفاعت کند گفتند برو. همان هایی که بعداً در جنگ های مختلف پیراهن عثمان علیه علی درست کردند که طلحه و زبیر بودند، همان ها گفتند علی برو دخالت نکن و علی هم مجبور شد در همان

زمان برود به یک باغی که در بیرون شهر مدینه داشت که در صحنه نباشد، خود اینها گفتند، خود همین طلحه و زبیر، که بعد آمدند پشت عایشه ایستادند و جنگ جمل را راه انداختند. خب عثمان چه گفت؟ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَهْدَ إِلَى عَهْدًا فَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ گفت پیغمبر از من تعهد گرفت که من به سوی آن تعهد همیشه بودم. این تعهد چیست؟ ببین همه اش مرموز است ها! یعنی هر چه هم که کاشف باشی باز ظاهرش هیچ چیزی نیست، زیرخاکی، آن زیر است. عَهْدَ إِلَى عَهْدًا، از من تعهد گرفت، اگر تعهد گرفت به خوبی، چرا آن روز در نجوای با پیغمبر رنگ باخت؟ پس حتما پیغمبر به او حرف بدی زده توبیخ بوده، شاید برگردد به همان زمان، که باز به کتاب برمی گردد، می دانید چرا؟ چون موقع حمله به خانه عثمان، عثمان نشسته بود در حیاط منزلش قرآن هم جلویش باز کرده بود در همان حال به او حمله کردند، در همان حال به او شمشیر و نیزه زدند که خون روی این کتاب آمد، پس به همان برمی گردد! شاید هم پیغمبر گفته...؛ اینها احتمالات است دیگر چون زمان، زمان احتمالات است عرض کردم ما همیشه بین این مثلث هستیم احتمال و تشکیک و نسبیت، با توجه به ظواهر احتمال می دهیم که پیغمبر او را راجع به نوع نگارش توبیخ کرده و اینکه می گوید فَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ من دارم به آن سمت می روم. آن سمت چه بود؟ قرآنی که جلوی او باز بود.

ظهور باب منتظران ۵۳۴۵ - فایل صوتی ۶۱۷۵ - درس اول - ثبت تاریخ با اسناد موجود در تقویم، همخوانی

ندارد: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ عَلَيَّ مَنِّي السَّلَامَ... كَيْفَ أَنْتَ يَا بَنِيَّةُ وَ كَيْفَ رَأَيْتَ زَوْجَكَ؟ قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ خَيْرَ زَوْجٍ إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى نِسَاءٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ قُلْنَ لِي زَوْجَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بَنِيَّةُ مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ وَ لَا بَعْلُكَ بِفَقِيرٍ وَ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ - کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴ است.

جبرائیل در هنگام ازدواج فاطمه و علی خدمت نبی مکرم اسلام آمد و گفت يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ عَلَيَّ مَنِّي السَّلَامَ از طرف من به علی سلام کن به عنوان تهنیت. پیغمبر شب عروسی فاطمه به دخترش گفت كَيْفَ أَنْتَ يَا بَنِيَّةُ دخترم حالت چطوری است؟ حالت چطور است؟ عروسی چطور است؟ ازدواج چطور است؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَ زَوْجَكَ؟ شوهرت را چطوری دیدی؟ باب پسند بود؟ آدم خوبی بود؟ رضایت بخش بود؟ قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ فاطمه به بابا گفت خَيْرَ زَوْجٍ بهترین آدم را انتخاب کردی إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ فقط علی یک مشکل دارد. آن چیست؟ عَلَى نِسَاءٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ قُلْنَ لِي زَوْجَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ گفت وقتی که همشهری های ما می آیند تبریک بگویند نیش می زنند ریشخند می کنند و می گویند که چرا بابایت تو را به یک فقیری داد؟ این همه ثروتمند در شهر هست علی که هیچ چیزی ندارد. وقتی که این حرف را به بابا گفت، پدر جواب داد يَا بَنِيَّةُ مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ گفت دخترم اگر علی فقیر است بابای تو هم فقیر است. ها؟ بابای تو سرمایه دار است؟ قبل از بعثت کاروان دار بوده یعنی مسئول حمل و نقل خدیجه، وظیفه اش در ترابری بوده که کاروان را از مکه سرپرستی کند و به شامات ببرد، جنس از اینجا برده آنجا بفروشد و دوباره جنس برای مکیان بیاورد ولی در عین حال می گوید مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ تو به ما نگاه نکن، ما فقیر نیستیم. یعنی آنچه در نظر تو می آید در معیار فقر و غنا آن معادله باید عوض بشود؛ پدرت فقیر نیست وَ لَا بَعْلُكَ بِفَقِيرٍ شوهرت هم فقیر نیست. وَ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، حالا بقول قدیمی ها آمدم سر بزنگاه، می گوید که ما هیچ چیز نداریم اما خزانه زمین از طلا و نقره مال ماست. حالا تو چه می گویی؟ شده مثل ابی عبدالله که صدای رود فرات را خودش و بچه هایش

می شنیدند آن وقت له له آب می زدند، رودخانه را می دیدند اما آب نداشتند. حالا جریان این است؛ پیغمبر به دخترش می گوید نه من فقیر هستم و نه علی، ظاهراً هر دو فقیر هستند، می گوید خزائن زمین از طلا و نقره مال ماست. حالا این چطوری توجیه می شود؟ وقتی طلا و نقره داری خب بابا بیا مصرف کن، چرا باید ذلت بکشید؟ چرا باید علی ابن ابیطالب برای نداری با یک یهودی ثروتمند مدینه قرارداد ببندد که برای او از چاه در بیرون شهر آب بیاورد و هر دلوی یک مشت خرما. حالا تو این را بگذار کنار این که پیغمبر می گوید خزانه های دنیا دست ماست! یعنی نمایش است؟ یعنی در ویتترین گذاشتی؟ یعنی قلم رنگ است نقاشی کردی که تابلو بزینم روی دیوار؟ یک چیزی به تو بگویم، از پیغمبر دو سه تا حدیث داریم که فرمود هر کس که خدا به او مال داد بر او واجب است که بریز و بپاش کند؛ به خانواده، به همسایه و به نزدیکان بدهد، حالا پیامبر می گوید ما داریم پس این بریز و بپاش او کجاست؟ ها؟ خیلی مصادر داریم که اینها فقیر بودند. آنجا در یک درس یادت هست که علی از زور نداری لباس فاطمه را گرفت که ببرد بفروشد. آخر کسی لباس ناموسش را می برد برای سفره شب یا نهارش بفروشد؟ ها؟ یا شمشیر خودش را که بالای منبر گفت آی مردم این شمشیر را بخريد که من می خواهم فقط بخاطر سفره زن و بچه ام بفروشم. شمشیر، غیرت عرب است، در جزیره العرب شمشیر حیات است. علی که این همه دشمن دارد وقتی که شمشیرش را می فروشد یعنی خودش را خلع سلاح می کند! حالا شما باور می کنید که پیغمبر گفت خَزَائِنُ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مال ماست؟ دیگر مدام از امیر برای فاطمه تعریف کرد که فاطمه را آرام کند. حالا معلوم نیست این ازدواج دقیقاً به خواست فاطمه بوده یا نه، گردن جبرائیل گذاشته! چون اولش هم که پیغمبر مطرح کرد فاطمه سرش پایین بود و هیچ چیزی نگفت، بعد جبرائیل دخالت کرد این جبرائیل هم همه جا فضولی می کند و گفت نه فاطمه پسندیده و سکوت علامت رضاست! این جعل خبر از آنجا شروع شد که فاطمه سکوت کرد یعنی راضی هستم، از آن به بعد هم می گویند که سکوت علامت رضاست.

درس دوم - سنگهای قیمتی به چه درد زنان بهشتی می خورد؟؛ وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى أَنْ تُثْرِيَ مَا فِيكَ مِنَ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَاللُّؤْلُؤِ وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْخُورِ الْعَيْنِ أَنْ تَلْقِطَنَّهُ فَهِنَّ يَتَهَادَيْنَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرَحاً بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلِيّاً - کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۴۲ حدیث ۳۷ به نقل از کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۷۳ فصل فاطمه است.

باز هم در مقوله تزویج فاطمه الزهراست. وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى أَنْ تُثْرِيَ مَا فِيكَ مِنَ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَاللُّؤْلُؤِ وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْخُورِ الْعَيْنِ می گوید شب عروسی فاطمه خدا به شجره طوبی، به درخت طوبی امر کرد خودش را تکان بدهد و هر چه دُرّ و یاقوت و لؤلؤ بود روی زمین ریخت. خب به مردم زمین چه مربوط است؟ آن در بهشت ریخته، چه فایده؟ اینجا در خانه فاطمه نان پیدا نمی شده! اگر راست می گوید اینجا روی سر مردم، روی سر فاطمه و علی می ریخت. اینجا همه غم و غصّه داشتند که این داماد چیزی ندارد بعد خدا به درخت طوبی که می گویند بزرگترین درخت بهشت است امر کرد که هر چه داری بریز، یعنی شاباش عروس آنطرف مرز است؛ عروس اینطرف مرز است شاباش او آنطرف مرز است! بعد می گوید به حورالعین گفتم که جمع کن هر چه که دارید إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرَحاً بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلِيّاً. خب من سؤالم این است که حورالعین دُرّ و یاقوت را می خواهد چه بکند؟ اینها سنگ های قیمتی است برای اهل دنیا است، می گوید گفتیم اینها را جمع کنند که وقتی فاطمه رفت تحویل فاطمه بدهند. اینجا چند تا بحث

خوابیده است؛ یکی اینکه در خانه فاطمه شیرینی پیدا نمی شود بعد در بهشت شاباش می ریزند؛ بهشتی که هنوز خلق نشده، خودِ احادیث می گوید دیگر، ما اسنادش را داریم که می گوید بهشت هنوز خلق نشده و قرار است بعد از عمر دنیا، آخرت بپا شود. اصلاً اسمش هم روی آن است؛ آخرت یعنی آخر کار! بعد هم اینکه به حورالعین می گویند جمع کنید. اینجا هست که سر عروس پول می ریزند و بچه ها می روند جمع می کنند آنجا هم حورالعین جمع می کنند. اصلاً طرح مسئله ابهت وحی را خرد می کند.

درس سوم - پاکیزگی نسل را تاریخ قضاوت می کند!! يَا فَاطِمَةُ ابْشِرِي بِطَيْبِ النَّسْلِ - کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ حدیث ۱۱۸ حدیث ۲۶، به نقل از کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۲۸۵، ۲۸۶ باب ذکر الامام علی ابن ابی طالب است. رسول الله به دخترش فاطمه گفت يَا فَاطِمَةُ ابْشِرِي بِبَشَارَاتٍ بَادٍ بِرِ تَوْ بِطَيْبِ النَّسْلِ به پاکی نسلت. اینجا سؤال این است که آیا تمام بچه های فاطمه پاک بودند؟ چون غیر از ائمه می گویند که تا قیامت هر سیدی نسل فاطمه است، آیا تمام این سادات از زمان فاطمه تا الآن آدم های خوبی بودند؟ یادتان هست چند تا سند داشتیم که بعضی از آنها برای خیلی وقت پیش است و در دایرة المعارف هست، یکی از آنها که خیلی معروف است این است؛ امام صادق به یکی از پسرعموهایش می گوید، پسر عمو که دیگر نزدیکترین کس به فاطمه است، پسر عموی امام صادق است دیگر، او در یک شهری رفته بود مشروب می خورد و مردم را اذیت می کرد و پول زورکی می گرفت و می گفت من بچه فاطمه هستم و خبر به امام صادق رسید، او را صدا کرد و گفت خیال می کنی بخاطر حسب و نسب به بهشت می روی؟ آنجا خدا مو را از ماست می کشد، بچه فاطمه باشی یا بچه کسی دیگر باشی! آن وقت در این حدیث چطور به پاکی نسل بشارت می دهد؟ اگر بگوییم نسل، منظور یازده امام هستند پس باز مغایرت دارد به اینکه اَنَا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ مَا به تو کوثر دادیم، و بعد معنا می کند که کوثر نسل بلند و انقطاع ناپذیر فاطمه است تا قیامت! خب در این نسل، سادات مزاحم زیاد بودند. مگر نزدیکترین کس به موسی ابن جعفر نرفت او را به هارون لو داد؟ داشت ساکش را می بست که از مدینه به بغداد برود، به امام کاظم خبر رسید که این فامیلت دارد می رود. امام کاظم سریع خودش را رساند و گفت کجا می روی؟ گفت هیچی دلم گرفته می خواهم هوایی بخورم. گفت کجا می خواهی بروی؟ گفت می خواهم بروم بغداد، پایتخت! گفت برای چه می روی؟ گفت می خواهم بروم از خلیفه کمک مالی بگیرم. گفت من به تو می دهم. می دانست که می خواهد برود آدم فروشی کند، گفت من به تو می دهم هر چه می خواهی به تو می دهم که قبول نکرد. اصرار از امام کاظم تا قبول کرد، اما باز نصف شب بلند شد پیش هارون رفت، هم پول را از این گرفت و هم خودش را فروخت، آن وقت اینها چطور می توانند نسل طیب باشند؟

درس چهارم - گفته امام صادق ناقض این کلام است!! إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ - کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۰ حدیث ۶ و صفحه ۲۳۱ حدیث ۵، به نقل از عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۶۳ حدیث ۲۶۴ باب ۳۱ فی ما جاء عن الرضا من اخبار المجموعه است.

باز هم در حول و حوش فاطمه است. امام هشتم، امام رضا می گوید إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَاطِمَةُ پاکدامن بود. باز هم همان بحث مطرح می شود؛ فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ خداوند فرزندان او را بر آتش حرام کرده است. ببین اگر

پازل چینی کنی شاخ درمی آوری. آیا علی ابن الحسین از بچه‌های فاطمه نیست؟ می‌گوید اینقدر در نماز، در طواف ناله می‌کرد که می‌گفتند آخر بابا تو امامی، تو فرزند علی و فاطمه هستی، تو معصومی، چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گناه کردی؟ معصیت کردی؟ در مناجاتش هم هست که می‌گفت از شدت حرارت آتش بدنم می‌سوزد. خب اینجا که گفت فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ چطور اینطوری شد؟ خود امیر که پدر ذراری فاطمه است در همان پنج سال حکومتش نیمه شب می‌آمد بیرون دارالاماره، زیر نخل خرما ضجّه می‌زد بعد همراهانش می‌گفتند آخر تو چه کار کردی که اینقدر ناله می‌کنی؟ این ناله‌هایی که تو می‌کنی برای کسی است که یک عالمه گناه کبیره مرتکب شده! می‌گفت چه کنم که راه سنگین است. یعنی منظور راه اتصال به خدا و توان، ناموجود است و بعد هم مسئله را در عدالت خدا می‌برد که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، بعد این مغایرت دارد با همین که خدا حرام کرده یعنی ذریّه فاطمه هر کاری خواست بکند به جهنم نمی‌رود، بعد مردم می‌گویند که این تبعیض نیست؟ خدا که عادل است چطور تبعیض کننده است؟ مگر اسلام برای از بین بردن تبعیض نیامده است؟ لَا فَخْرَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى الْحَجَمِيِّ افتخاری نیست از عرب به عجم، و لَا أَيْضَ عَلَى الْأَسْوَدِ وَنَه سَفِيدِ پوست بر سیاه‌پوست. حالا چطور اینطوری شده است؟

ظهور یاب منتظران ۵۳۴۶ - فایل صوتی ۶۱۷۶ - این همه تعریف در محاجّه و انکار در قضاوت و اجراء حکم!:
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ وَصَدَقَتْ أُنْتُهُ أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةُ وَ رُكْنُ الدِّينِ وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ وَ لَا أُبْعُدُ صَوَابَكَ - کتاب مسند احمد ابن حنبل صفحه ۳۴۰ است.

محاجّه فاطمه با ابوبکر است. این دختر پیغمبر است و او جانشین پیغمبر است. این نور چشم پیغمبر است و او یار غار پیغمبر است. این مظلومه است و او بر کرسی حکومت نشسته است. این مطروده است و او جمعیت اسلام را به خود کشیده است. موقعی که فاطمه با ابوبکر ابن ابی قحافه بحث می‌کرد، ابوبکر گفت صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ وَصَدَقَتْ أُنْتُهُ حرف‌هایی که تو می‌زنی راست است. چه می‌گفت؟ گفت پیغمبر سفارش ما را کرد که ما را آن بالا بالاها ببرید یا این پایین پایینی‌ها بیندازید؟ خدا تعریف ما را کرد که به ما عزّت بدهید یا به ما ذلّت بدهید؟ ابوبکر گفت بابا هر چه می‌گویی راست است. فاطمه با تمام قوا احتجاج کرد. این که می‌گوید صدایش را نامحرم نمی‌شنید، این سند تاریخی است. ابوبکر اعتراف کرد و گفت هم خدا درست گفت از تو تعریف کرد، هم پیغمبر راست گفت از تو تمجید کرد و هم خودت هر چه می‌گویی راست می‌گویی. چون فاطمه مدام می‌گفت این کار نبوده؟ آنطوری نبوده؟ اینطوری نبوده؟ بعد می‌گوید أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ تو ذخیره حکمت هستی. آن وقت خود خلفا حکمت می‌دانستند؟ حکمت یعنی چه؟ یعنی یارو می‌آمد می‌گفت که برای چه نماز صبح دو رکعت است؟ هیچ چیزی نمی‌گفتند، این حکمتش را باید بگوید. برای چه نماز مسافر شکسته است؟ برای چه زن در هنگام پریود نمازش اعاده نمی‌شود؟ حکمت اینها را باید بگوید. گفت أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وطن هدایت هستی و تَوْطَنُ هر کس که بخواهد هدایت بشود تو هستی. وَ الرَّحْمَةُ رحمت از این بیشتر؟ همسایه اذیتش می‌کند دعا به همسایه می‌کند و نفرین به خودش می‌کند. وَ رُكْنُ الدِّينِ، توجه کنید، این اعترافاتی که می‌کند یعنی قبول دارد، در رودر بایستی گیر نکرده و نترسیده، مرد شماره یک مملکت است می‌گوید تو رکن دین هستی. الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ نماز رکن دین است تو هم رکن دین هستی. وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ چشم اسناد و مدارک

الهی هستی. حالا من سؤال می‌کنم که این در محکمه قضاوت که آمد در باب فدک چرا به فاطمه گفت برو شاهد بیاور؟ خیلی مهم است ها! شاهد بر این است که طرف مورد وثوق نیست. آیا این همه تعریف پاسخ شهود را نمی‌گیرد؟ و لَا أَبْعُدُ صَوَابَکِ صواب تو دور نیست. یعنی همین الآن هم داری صواب می‌بری که ما تو را اذیت می‌کنیم. فاطمه برای دفاع از علی به مسجد آمد چطور به حرف او گوش ندادند، احتجاج کرد هیچ کس توجهی نکرد؟ در باب فدک آنقدر او را چلانند که بنده خدا رفت شاهد آورد. می‌خواست که تاریخ را بنویسد و الا فدک به چه دردش می‌خورد؟ اینهایی که نان چند شبانه روزشان را به فقیر می‌دادند. علی را شاهد آورد، گفت که این نمی‌شود چون این شوهرت است. حسن و حسین را آورد، گفت اینها بچه هستند نمی‌شود. در حالیکه اینها حدیث کساء هستند! از زنان پیغمبر آورد گفت نه، زن، شهادتش مقبول نیست، آن وقت این همه الان تعریف کرد. من الان چه می‌خواهم بگویم؟ می‌خواهم بگویم که خاصیت دینی که از روز اول آبکی صورت گرفته شکل گرفته همین است، یعنی نتیجه‌اش همین است. یعنی یک چنین چیزی باید بشود، یعنی مورد تعجب نباید قرار بگیرد. وقتی که در مدینه بدون اخلاص و از روی ترس از شمشیر وارد دین شدند و در مکه هم از روی طمع به بهشت و از روی خلاصی از سیطره برده‌داری و حکمرانان مکه، وارد دین شدند. گرویدگان در مکه اینها بودند؛ یا زخم خورده‌هایی از جنس برده بودند که آنقدر اینها را له می‌کردند که وقتی پیغمبر آمد گفت فرقی بین سیاه و سفید نیست اینها نفس تازه کشیدند و به طرف پیغمبر آمدند و یا اینکه نه، شهروند بودند مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند، بزرگان قریش اذیتشان می‌کردند اموالشان را می‌گرفتند و مالیات‌های سنگین می‌گرفتند و یا طمع به بهشت. این یک مثلث بود. طمع به بهشت این بود که پیغمبر یک بهشتی را تعریف می‌کرد که در جزیره العرب دیدنی و شنیدنی بود، یعنی وقتی ترسیم می‌کرد آن عرب آب از دهانش راه می‌افتاد می‌گفت خب خوب جایی می‌خواهیم برویم. پیغمبر می‌گفت فقط تو بیا جهاد بکن کشته بشو این را به تو می‌دهند؛ ده هزار تا حورالعین، ده هزار تا کاخ و به میل و اراده‌ات هر چه می‌خواهی استفاده کن.

ظهور باب منتظران ۵۳۴۷ - فایل صوتی ۶۱۷۷ - درس اول - گریه‌ها به چه قصدی صورت می‌گیرد؟: و عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْبُكَائُونَ خَمْسَةَ آدَمَ وَيَعْقُوبَ وَيُوسُفَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَبَكَى عَلَى يُوسُفَ وَ أَمَّا يُوسُفُ فَبَكَى عَلَى يَعْقُوبَ وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمَّا عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ - کتاب کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۵۹.

از امام صادق است، می‌گوید الْبُكَائُونَ خَمْسَةَ آنهایی که خیلی گریه کردند پنج گروه بودند؛ آدَمَ وَيَعْقُوبَ وَيُوسُفَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ آدم ابوالبشر، یعقوب نبی، یوسف پیامبر، فاطمه اطهر و امام زین العابدین. فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ اینکه الآن در توسل گفتم که مدام می‌گفتند آدم دلش برای خدا تنگ شد، نه، فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ گریه می‌کرد برای بهشت. اصلاً از آن روز اول معرفت ربّ خشتش کج بوده. این از پیغمبرش. چون بعضی‌ها می‌گویند آدم اول پیامبران بوده. وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَبَكَى عَلَى يُوسُفَ این هم دومی است؛ یعقوب هم برای دوری از پسرش گریه می‌کرد، پس گریه‌ها برای خدا نبود. وَ أَمَّا يُوسُفُ فَبَكَى عَلَى يَعْقُوبَ پدر و پسر برای همدیگر گریه می‌کردند. خدا کجاست؟ اخلاص؟ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى؟ وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، این دختر هم که برای

بابای خود گریه می کرد. البته گریه فاطمه جنگ روانی علیه حکومت بود و جنگ اعصاب بر علیه غاصبین بود. **أَمَّا عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ** اما امام سجاد فَبَكِيَ عَلَى الْحُسَيْنِ، این هم برای بابایش گریه می کرد، باز این هم جنگ خاموش بود بر علیه یزید.

درس دوم – مصداق ز گهواره تا گور دانش بجوی: وَقَالَ عَلِيمُ النَّاسِ عَلِمَكَ وَتَعَلَّمَ عَلِيمٌ غَيْرَكَ - کتاب کشف الغمّه فی معرفة الائمه جلد ۲ صفحه ۱۴۷، از امام حسن مجتبی است.

می گوید: عَلِيمُ النَّاسِ عَلِمَكَ به مردم علم بیاموز، وَتَعَلَّمَ عَلِيمٌ غَيْرَكَ در عین اینکه داری تدریس می کنی تحصیل کن. یعنی هیچ وقت علم پایان و انتها ندارد. خب حالا این معنایش این است که بشریت هیچ وقت مستغنی از علم نخواهد بود. چرا؟ چون علم مال عالم است و عالم هم خداست؛ عَلَامُ الْغُيُوبِ.

درس سوم – جهالت دینی، باعث انهدام مذهب می گردد!: حَدَّثَنِي عُمَرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَيْلَى عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ رِفَاعَةَ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ الطَّائِيِّ بِعَائِشَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ وَإِذَا رَجُلًا مِنَ الْأَزْدِ يَأْخُذُونَ بَعَرَ الْجَمَلِ فَيَفْتُونَهُ وَيُسْمُونَهُ وَيَقُولُونَ بَعَرَ جَمَلٍ أَمِنَّا رِيحُهُ رِيحُ الْمِسْكِ - سند این درس: تاریخ طبری الطبری جلد ۳ صفحه ۵۳۰ است.

سلسله روات حَدَّثَنِي عُمَرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَيْلَى عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ رِفَاعَةَ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ الطَّائِيِّ سلسله را به یکی از نزدیکان مادر جان آورده اند. می گوید در جنگ جمل بِعَائِشَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ وَإِذَا رَجُلًا مِنَ الْأَزْدِ از قبیله آزد، يَأْخُذُونَ بَعَرَ الْجَمَلِ فَيَفْتُونَهُ وَيُسْمُونَهُ وَيَقُولُونَ بَعَرَ جَمَلٍ أَمِنَّا رِيحُهُ رِيحُ الْمِسْكِ مردم در جنگ جمل اینقدر دینشان زیر پای بود که مادر جان روی شتر نشسته بود، شتر حرکت می کرد و لشکر هم به اطرافش برای جنگ با علی می رفتند، بعد شتر مدفوع می کرد و مردم برمی داشتند به صورتشان می مالیدند و می گفتند این مُشْک و عنبر است. حالا حساب کن علی با چه کسانی طرف بود، پیغمبر با چه کسانی طرف بود، اینها بازمانده های رسالت هستند، چه آن کسی که خودمانی و اهل اوست و چه آنهایی که گرویدند.

درس چهارم – توحشی که دیانت نتوانست آن را تغییر بدهد!: سُفْيَانُ عَنْ عَمْرِو عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَقِيَ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَجُلًا فِي غَنِيمَةٍ لَهُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَأَخَذُوهُ فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا تِلْكَ الْغَنِيمَةَ - کتاب صحیح مسلم جلد ۸ صفحه ۲۴۳، کتاب سنن ابی داوود از ابن اشعث السجستانی جلد ۲ صفحه ۲۴۴، از کتاب سنن الکبری از النسائی جلد ۵ صفحه ۱۷۴، کتاب جامع البیان از ابن جریر الطبری جلد ۵ صفحه ۳۰۲ است.

سلسله روات: سُفْيَانُ عَنْ عَمْرِو عَنْ عَطَاءٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَقِيَ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَجُلًا فِي غَنِيمَةٍ لَهُ می گوید یک عده از سربازان اسلام برای جنگ با دشمن حرکت کردند، به یک مردی رسیدند که او هم مسلمان بود. فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ سلام کرد. معنای سلام هم همین است یعنی من با تو جنگ ندارم و تسلیم هستم، بعد سلام هم که شعار اسلام است. یعنی من از خودتان هستم و مسلمان هستم. فَأَخَذُوهُ فَقَتَلُوهُ او را گرفتند و کشتند وَ أَخَذُوا تِلْكَ الْغَنِيمَةَ هر چه هم گوسفند داشت بردند! خب اینها دست پرورده وحی هستند، ناقل هم یکی از صحابه پیامبر و از حواریون امیر، فامیل رسول الله و امیرالمؤمنین است. خب همه اینها قبلاً در توحش بودند و اسلام آمد اینها را آدم

کند. آیا کرد؟ یا پیامبر آب در هاون کوبید؟ ها؟

درس پنجم - از یاران و نزدیکان نبوی، حقیقت اسلام هویدا می شود: أَحْمَدُ ابْنُ إِشْكَابٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ فُضَيْلٍ عَنِ الْعَلَاءِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَقِيتُ الْبَرَاءَ ابْنَ عَازِبٍ فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَّثَنَا بَعْدَهُ - كتاب صحيح البخارى جلد ۵ صفحه ۶۶، كتاب مقدمه فتح البارى از ابن حجر صفحه ۴۳۳ است.

همه این اسناد مربوط به اهل سنت است. سلسله روات: احمد حديث می کند از محمد از فضیل از العلاء ابن المسیب از پدرش، قَالَ لَقِيتُ الْبَرَاءَ ابْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. این براء ابن عازب از حواریون نبوی است و جزو کتاب هم هست. این تاریخ چقدر خوب است، مثل آهن ربا آن اسرار و رموز را جذب می کند می برد در دل خودش تا یک نفر پیدا بشود حفاری کند و زیرخاکی دربیافرد. فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردم به او گفتند. به چه کسی گفتند؟ به همین براء. قرائت براء هم در این قرآن ها نوشته که به قرائت براء است؛ براء ابن عازب اینقدر مهم است که اسمش در کنار کاتب معروف عثمان ابن عفان هست. مردم به او گفتند خوش به حال تو که پیغمبر را دیدی، همنشین و مصاحب بودی وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ با او زیر درخت معروف بیعت کردی. حالا اینجایش خوب است؛ می گوید فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَّثَنَا بَعْدَهُ یک اعتراف بزرگ کرد! گفت خیلی از ما تعریف نکن، تو که نمی دانی ما بعد از پیغمبر چه بدعت هایی را به نام رسول الله گذاشتیم. حالا من یک سؤال دارم، جواب بدهید، محاجه است و آن این است که این از طیف اهل سنت که یکی از روات معروفشان از بزرگان اصحابشان می گوید که ما خیلی بدعت گذاشتیم، حالا می خواهم بگویم که مثلاً این نماز اگر بدعت اینها باشد چه؟ ها؟ روزه اگر بدعت اینها باشد چه؟ باز هم همان حرف همیشگی را می زند و می گوید که نه اگر اینطور باشد شیعه چه؟ خب شیعه که سنی نیست شیعه جلوی اینها می ایستاد. شیعه که دهان رهبرانشان با کلم الناس، تقیه و نه دهم دین تعطیل است و چیزهای دیگر بسته است که اینها را باید جمع کنید، فکر می کنم از مثلث می گذرد و یک پنج تن می شود. خب این هم یک اعتراف عظیم که معلوم شد آنچه که به ما رسیده لا اقل مشتبه است، من نمی گویم همه آنها گفته این آقای قرآن نویس است، نه، مشتبه شد دیگر. ببین، شما پنج تا لباس داری که یکی از اینها کثیف و نجس است و میکروب دارد ولی نمی دانی کدام یکی از آنهاست، مشکل سر این است چون نمی دانی به چشم سوء ظن و بدبینی به همه این پنج تا لباس نگاه می کنی.

درس ششم - شعار دین، گریستن است و چنین توصیه ای با این اصل، مغایرت دارد!: الْحُسَيْنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ شَكَاَ إِلَيْهِ الْبُلْغَمَ فَقَالَ أَمَا لَكَ جَارِيَةٌ تُضْحِكُكَ؟ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَاتَّخِذْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَقْطَعُ الْبُلْغَمَ - كتاب كافى (ط - الاسلاميه) جلد ۵ صفحه ۳۳۶، كتاب مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول جلد ۲۰ صفحه ۲۸، كتاب الفصول المهمّة فى اصول الائمه از حر العاملی جلد ۳ صفحه ۳۸، كتاب روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه جلد ۸ صفحه ۹۵ است.

اسلام می گوید که مدام باید گریه کنی، حالا برایت توضیح می دهم؛ اسناد این درس از شیعه است. سلسله روات: حسین ابن محمد از سیّاری از علی ابن محمد از محمد ابن عبد الحمید از عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ از عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛ امام

صادق. اِنَّهُ شَكَاَ اِلَيْهِ الْبَلْغَمَ یک نفر گفت بلغم اذیتم می کند. بلغم جزو درونی آدمی است. سیستم را چندتا عنصر تعبیه می کنند کنترل می کنند که یکی از آنها هم بلغم است، می گوید بلغمت زیاد شده بلغمت بالا رفته. خب، پیش دکتر آمد. دکتر کیست؟ امام جعفر صادق است. فَقَالَ أَمَا لَكَ جَارِيَةٌ تُضْحِكُكَ؟ گفت کنیزی داری که تو را بخنداند؟ قَالَ قُلْتُ لَا كُفْتُمْ نَه. قَالَ فَاتَّخِذْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ گفت کنیزی بگیر و به او بگو که تو را بخنداند. جُک بگوید، تو را برقصد، ادا دریاورد، تئاتر بشود فیلم بازی کند تا بلغم تو کنترل بشود. حالا این را بگذار کنار این که اسنادش در دایرة المعارف هست؛ نماز بخوانید با گریه، قرآن بخوانید با گریه، استغفار کنید با گریه. حالا اینجا می گوید نه، خنده محلّ بزرگی در زندگی دارد.

درس هفتم این فایل با موضوع رویت ربّ و خواب و معراج پیامبر به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۱۵۳ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۴۸ - فایل صوتی ۶۱۷۸ - درس اول - همه به دنبال اسم اعظم و آن در آسمان!! وَ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا - کتاب کشف الغمه فی معرفة الأئمة جلد ۳ صفحه ۲۹۹، از امام حسن عسکری نقل می کنند.

می گوید: وَ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا، می گوید عظمت بسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آنقدر زیاد است که اسم اعظم به آن چسبیده، به اندازه ای که سیاهی چشم به سفیدی متصل است. بین چقدر نزدیک است، دیگر نزدیکتر از این نیست. سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا، حالا می گویند اسم اعظم کن فیکون است یعنی هر کس داشته باشد إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ قرآن می گوید هر چه خواستی یعنی تا اراده کنی تمام است. حالا ما سؤال می کنیم که اولاً رجال ظهوری اسم اعظم داشتند یا نداشتند؟ نمی توانیم بگوییم که نداشتند، داشتند. پس چرا استفاده نکردند؟ معارضین خودشان را از بین نبردند؟ چرا مجبور شدند با تقیه و کلم الناس و نه دهم دین که در اسقاط و ابهام است، دین را شرح و بسط بدهند؟ ها؟ چرا؟ اسم اعظم را علی نمی خواهد که برای خودش کوه طلا بیاورد، اسم اعظم را لازم دارد که مثل معاویه جرثومه فساد را از بین ببرد. می خواهد در صفین، جنگ به وسیله قرآن بالای نیزه، مغلوبه نشود. امام حسین اسم اعظم دارد یا ندارد؟ قطعاً دارد، حالا خودش می خواهد شهید بشود پس چرا یک قدرتی به زن و بچه اش نداد که اینطوری تازیانه بخورند و دربه در بشوند و همینطور همه آنها. یکی دیگر هم بسمِ اللَّهِ است، می گوید بسمِ اللَّهِ اینقدر مقامش زیاد است که قبلاً می گفتند جایی که جن هست بسمِ اللَّهِ بگوییم در می رود، که اصلاً خاصیتی ندارد! یا می گفتند هفتاد بار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را به آبی بخوانی بخوری از بیماری نجات پیدا می کنی. طرف جن گیر بود به من گفت که چرا قدرت اجرایی پایین آمده؟ گفتم برای چه؟ گفت من سابقاً با ختمِ بسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جن احضار می کردم و مأمور می کردم، اجیر می کردم، کارمند می کردم، حالا جن ها دورم هستند می خواهم روی آنها کار کنم از اول با من اتمام حجت می کنند می گویند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که هیچی تا آخر قرآن را هم بخوانی ما دست نیافتنی هستیم.

درس دوم - خلقتِ خدای زمین در همین چند مورد می باشد و گزارشاتِ واصله از درگیری های اقتداری او در چنین حدودی قرار دارد: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَكَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۲۱) - آیات ۶ الی ۱۲ سوره فجر است.

در سوره فجر که از اسمش پیداست از سوره های مهم قرآن است، فجر و فتح و نصر و انفال، همه اینها در یک راستا هستند در بازدهی هایی که قبلاً داشتند. در آغاز چندی از آیات، خدای قرآن می گوید أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ندیدی پروردگار تو با عاد چه کرد؟ این عاد و ثمود از اقوام گذشته بودند، حالا پیغمبر از درون تورات پیدا کرد؟! چون هیچ اثری ندارد و فقط نامی مانده، اینها سرکش بودند و خدا اینها را تنبیه کرد. حالا ببینید اگر فرمانروای هستی است خیلی برایش اُفت دارد که بگوید مثلاً من اهالی یک شهر را دو شهر را یک کشور را نابود کردم، پس من قدرتمند هستم. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ندیدی با عاد چه کرد؟ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ قدرتشان را می گوید، اینها دارای اقتدار بودند مثلاً ابر قدرت بودند الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ مثل اینها در هیچ شهری خلق نشده بود، در قدرت تک بودند و به جنگِ خدا آمدند و خدا حسابشان را رسید. وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ این عاد و ثمود انگار تنها یا قسمتی از آموزه های قرآن و کتاب های مذهبی هستند یعنی عبرتگاه ها. وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ثمود هم برای خودش یلی بود و مملکتی و بیا برویی و... داشت که خدا اینها را نابود کرد. وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ فرعون را هم کنارشان آورده، فرعون صاحبِ میخ، هر کس را که می خواست شکنجه بدهد یک صلیب درست می کرد با میخ دوتا دستش را به آن صلیب می زد و همینطوری می گذاشت که اینقدر خون بیاید تا بمیرد. الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فرعونیان طغیان کردند در شهرها. این بلاد که می گوید چون فرعون مال مصر است و احتمال که فرعون بر کشورهای مجاور هم حاکم بوده، فَكَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فساد کرد. حالا صحبت سر این است؛ کتابی که به عنوان خاتم الکتب است، در سوره فجر که به معنای روشنایی و طلوع است و راجع به عظمت خدا بحث می کند، عاد و ثمود و فرعون، این مثلث را آورده، محدودیت قدرت خدا همین است. وقتی می خواهیم شناسایی کنیم معبودی را که ادیان فرستادند و به سوی مغزهای انسان ها ارسال کردند باید اول حد و مرز آن خدا را دید، اینجا حدش همین است الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ خدا مثل عاد و ثمود و فرعون خلق نکرده، آن وقت همه اینها را جمع کنی یک ذره هم نمی شود. آن وقت این خدا چطور الآن قدرت های عظیم جهانی را کاری ندارد؟ روی کار آمدن مائوئیسم در چین، تاریخ را بخوانید ده ها میلیون نفر از اهالی شان را کشتند و تا توانستند حاکمیت مائو را که منشعب از مارکس بود در مسیر واحد بودند و کمونیست بودند سیطره را ایجاد کنند. آنجا خدا کجا بود؟

درس سوم - این درس از اصل، بی مورد و بدون سند عقلی است!: عَبْدَ الرَّحْمَنِ عَنْ مَهْدِي الْعَبْدِيِّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ ثَنَا عَوْفٌ عَنْ خِلَاسِ ابْنِ عَمْرِو الهَجَرِ يُقَالُ أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبُثِ الطَّعَامُ وَلَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْثَى زَوْجَهَا الدَّهْرُ - کتاب مسند احمد از احمد ابن حنبل جلد ۲ صفحه ۳۰۴، کتاب صحیح البخاری جلد ۴ صفحه ۱۰۳، کتاب المستدرک از حاکم

النيسابوری جلد ۴ صفحه ۱۷۵، کتاب الدر المنثور از السيوطی جلد ۱ صفحه ۵۴ است.

رجال این درس هم عبدالرحمان از مهدی عبدی از عبدالله حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا نقل می کند از ابی ثنا، محمد ابن جعفر ثَنَا عَوْفٌ عَنْ خِلَاسِ ابْنِ عَمْرِو الهَجَرِ همه اینها نقل کردند و به ابوهریره رساندند. يُقَالُ أَبُوهُرَيْرَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ گفت فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا، گفت از این قبیل احادیث ابوهریره زیاد نقل کرده است. حالا شما ببینید دیگر مهم ترین مذهب اسلام، اهل سنت و جماعت است، مهمترین راوی و محدث آنها ابوهریره است و مهمترین مستندات آنها کتاب هایی هست که خواندم. حالا چه می گوید؟ می گوید وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ گفت پیغمبر گفته. باید بگوییم گفت پیغمبر گفت ها! چون ما می دانیم پیغمبر از این حرف ها نمی زند. لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبُثِ الطَّعَامُ گفت اگر بنی اسرائیل نبودند غذاها خراب نمی شد. آیا این مستدل عقلی و علمی دارد که پیغمبر آخرالزمان ختمی مرتبت خاتم الانبیاء بیاید این حرف را بزند؟ لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبُثِ الطَّعَامُ یعنی اگر بنی اسرائیل نبودند هیچ غذایی خراب نمی شد یعنی گوشت را بگذاری بیرون یخچال خراب نمی شد اگر بنی اسرائیل نبودند! یعنی شاید اینطوری استفاده می شود که چون خدا آنها را لعنت کرده آن لعنت آمده در واحد غذایی؛ مرغ را بیرون یخچال بگذار اگر بنی اسرائیل نبودند خراب نمی شد. اصلاً یخچال نیاز نبود و هیچ چیزی خراب نمی شد. وَلَمْ يَخْبُثِ اللَّحْمُ غذا و گوشت فاسد نمی شد. غذا به معنای پخته و گوشت به معنای نپخته. این جالبتر است؛ وَلَوْلَا حَوَاءُ اگر حوا (زن آدم) نبود؛ لَمْ تَخُنْ أَنْتِ زَوْجَهَا الدَّهْرُ اگر آدم نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد. اینجا چندتا بحث خوابیده باید بیدارش کنیم؛ یکی این است که اگر حوا نبود زنی دیگر نبود، مرد هم نبود. آدم ابوالبشر که نمی توانست دو جنسیت باشد؛ هم مرد و هم زن باشد، توالد و تناسل کند. آیا می توانست، که بگوییم لَوْلَا حَوَاءُ؟ یکی دیگر در این درس کوبیدن زن است. وقتی که حوا را می کوبد جامعه زنان را مورد حمله قرار می دهد. بعد یک چیز دیگر هم اینکه همان که بحث همیشگی ماست که اصلاً ما گناه نداریم، الآن این حدیث دارد می گوید، وقتی که می گوید اگر حوا نبود تو خیانت نمی کردی و با کسی همبستر نمی شدی، پس یعنی وقتی که همبستر می شوی گناه ندارد دیگر، گناهش به گردن حوا می رود. بین چقدر قشنگ یک طوری ساخته و پرداخته کردند که کار آسان بشود. بعد این ابوهریره هم که بسیار آدم معروفی است همان که گفتم تاریخ می گوید یک چند سالی، یا سه چهار سال دنبال پیغمبر می گشت و لحظه ای او را تنها نمی گذاشت مگر وقتی پیغمبر داخل خانه اش می رفت، می خواست یک چیزی پیدا کند، از آن یهودی های زرنگ بود یا اینکه کسب آبرو کند اعتبار بدست بیاورد که بعداً بتواند بگوید قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ پیغمبر اینطوری گفت.

ظهوریاب منتظران ۵۳۴۹ - فایل صوتی ۶۱۷۹ - درس اول - رؤیت های پیامبر در مقوله های منقوله: عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ بَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ يَسْأَلُهُ هَلْ رَأَى مُحَمَّدًا رَبَّهُ؟ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنْ نَعَمْ فَرَدَّ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ رَسُولُهُ أَنْ كَيْفَ رَأَاهُ فَأَرْسَلَ أَنَّهُ رَأَاهُ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ دُونَهُ فَرَأَاهُ مِنْ ذَهَبٍ عَلَى كُرْسِيِّ مَنْ ذَهَبٍ يَحْمِلُهُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَلَكٌ فِي صُورَةِ رَجُلٍ وَمَلَكٌ فِي صُورَةِ ثَوْرٍ وَمَلَكٌ فِي صُورَةِ نَسْرٍ وَمَلَكٌ فِي صُورَةِ آسَدٍ - کتاب الدر المنثور از جلال الدين سيوطی جلد ۶ صفحه ۱۲۴، کتاب توحيد ابن خزيمة

جلد ۲ صفحه ۸۳، کتاب العرش از ابن ابی شيبه صفحه ۷۰ است.

روایت: عبدالله ابن ابی سلمه از عبدالله ابن عمر ابن الخطاب فرزند خلیفه دوم نقل می کند. بَعَثَ اِلَى عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسٍ بِهِ عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسٍ گفـت یَسْأَلُهُ هَلْ رَأَى مُحَمَّدٌ رَبَّهُ؟ پیغمبر، خدا را دید که اینقدر از آن حرف می زند؟ فَأَرْسَلَ اِلَيْهِ عَبْدُاللّٰهِ ابْنُ عَبَّاسٍ جواب نامه اش را داد. عبدالله ابن عباس را که می دانید دیگر، خدمت شما معروف است و همه جوهره ثقلین قبولش دارند. اَنْ نَعْمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ عَبْدُاللّٰهِ ابْنُ عُمَرَ رَسُوْلُهُ دوباره نامه نگاری بود، به پیک گفت اَنْ كَيْفَ رَأَى فَأَرْسَلَ اَنَّهُ رَأَى فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ گفـت توضیح بده که پیغمبر چطوری خدا را دید؟ دُونَهُ فَرَأَشُ مِنْ ذَهَبٍ عَلٰی كُرْسِيِّ مَنْ ذَهَبٍ يَحْمِلُهُ اَرْبَعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَلَكٌ فِي صُوْرَةِ رَجُلٍ وَ مَلَكٌ فِي صُوْرَةِ ثَوْرٍ وَ مَلَكٌ فِي صُوْرَةِ نَسْرٍ وَ مَلَكٌ فِي صُوْرَةِ اَسَدٍ عبدالله ابن عباس گفت: پیغمبر، خدا را اینطوری دید، خدا را در یک چمنزار سرسبز مثلاً در شمال دیده است که در زیر خداوند رختخوابی از طلا بود. دقیقاً دست روی نقطه ضعف اعراب می گذارند، اعراب آن موقع برای تصاحب طلا حمله می کردند. که خدا بر روی تختی از طلا بود؛ هم تشک طلا و هم تخت طلا و چهار نفر از ملائکه او را حمل می کردند که یک ملک به صورت مرد و یک ملک به صورت گاو و یک ملک به صورت کرکس و یک ملک به صورت شیر بود. اگر بخواهیم اسناد را انکار کنیم نمی شود! اسناد برادران اهل سنت و جماعت است. اگر بخواهیم عبدالله ابن عباس را نادیده بگیریم نمی شود، چون عبدالله ابن عباس از محدثین شیعه و سنی است و از حواریون پیغمبر و علی است. خب پس ما چکار کنیم؟ بیشتر مثل اینکه معبود زمینی را تمسخر کردند، که چهار تا ملک او را حمل می کردند که یکی به صورت انسان، یکی به صورت گاو، یکی به صورت کرکس و یکی به صورت شیر بوده. حالا به جای این چهار تا چطور جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل نیامدند؟ آنها رأس ملائک بودند. بعد گاو، کرکس و شیر بیاید؟ چیزی که از این درس استفاده می شود این است که خدا هم چمنزار را دوست دارد. یعنی مناطق کویری مغضوب خداست. بعید هم نیست چون اسماء ایزایی آنجا تجلی دارد! ایران هم مناطق کویری دارد. الان خیلی ها هستند که در مناطق کویری زندگی می کنند به ما عریضه می دهند و می گویند هم آب از روی زمین خشک شده یعنی در جوی و رود آب نیست و هم از زیر زمین یعنی چاه. ما نمی توانیم این درس را رد کنیم ولی فقط می توانیم پیامبر را منزّه از این اراجیف بدانیم ولی کار تمام نمی شود دیگر، این جزو اسناد مذهبی که چهار پنجم مسلمین را تشکیل می دهد این نگاشته شده. از همه بدبختی ما بیشتر این است که این کتابی که در خانه متشرعین هست و می بوسند روی سرشان می گذارند این کتاب هم در مراکز موثق و معتمد اینها قرار داشته که هم نوشتند و هم شب شام شهادت رسول الله و راستاری کردند و بیرون دادند. من نمی دانم این شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه را چطوری یک شب تا صبح و راستاری کردند؟ نمی دانم!

درس دوم – کسب اطلاعات برزخی از یهودی، زیر سؤال بردن اسلام است: حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ سَعِيدٍ وَ حَرَمَلَةُ ابْنِ يَحْيٰى قَالَ هَارُونُ حَدَّثَنَا وَ قَالَ حَرَمَلَةُ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي يُونُسُ ابْنُ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ عِنْدِي امْرَأَةٌ مِنَ الْيَهُودِ وَ هِيَ تَقُولُ هَلْ شَعَرَتْ اَنْكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ؟ قَالَتْ فَازْتَا عَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ اِنَّمَا تُفْتَنُ يَهُودُ قَالَتْ عَائِشَةُ فَلَبِثْنَا لِيَالِي ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ هَلْ شَعَرْتَ اَنَّهُ اُوجِيَ اِلَى اَنْكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَالَتْ عَائِشَةُ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ بَعْدُ يَسْتَعِيدُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ اَنَّهُ اُوجِيَ - کتاب مسند احمد از

باز هم سلسله روات: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ حَدَّثَنَا. حَدَّثَنَا يَعْنِي حَدِيثَ كُتُبِهِ، هَمِيْنُطُورِي مِي كُودِ مِي رُودِ بَالَا، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَعِيدٍ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ از پدرش، باز هم سند به عبدالله ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رسید، منظور خودش و بابایش، وقتی که اهل سنت می خواهند به رجال گذشته احترام بکنند می گویند رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حالا اینجا می گویند عَنْهُمَا یعنی هم عباس و هم پسرش. قَالَ قَدِيمُ النَّبِيِّ الْمَدِينَةِ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ

يَوْمَ عَاشُورَاءَ پيغمبر به مدينه آمد روز عاشورا بود. حالا البته آن موقع به معنای دهم محرم بوده ديگر، آن موقع هنوز عاشورای حسینی نبوده. دید يهوديان روز عاشورا را روزه می گیرند. آن حضرت پرسید اين چه روزی است؟ يهوديان گفتند اين روز نيكویی است. دقيقاً خلاف اين را ائمه گفتند و در زیارت عاشورا هم هست که می گوید چنین روزی را آنها گرامی داشتند، همین که می گوید اين روز نيكویی است. حالا تعريف می کند که عاشورا چیست؛ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ.... فَصَامَهُ مُوسَى موسى ابن عمران روز دهم محرم روزه می گرفته. حالا اصلاً يك سؤال اساسی اينجاست؛ اين تاريخ قمری به موسى ابن عمران چه ربطی دارد؟ آنها برای خودشان تاريخ دارند. اين هجری قمری آغاز زمان هجرت پيغمبر از مکه به مدينه است، قبل از پيغمبر هم در جزيرة العرب همین تقويم بود؛ محرم، صفر، ربيع الاول، ربيع الثاني... قَالَ فَاَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ فَصَامَهُ وَ أَمَرَ بِصِيَامِهِ گفت من نزديک ترين کس به موسى هستم، از پيروانش نزديکتر هستم. چون موسى روز عاشورا را؛ روز عاشورای محرم را روزه می گرفته و امر به روزه داشتن دارد من هم به شما امر می کنم. حالا اهل سنت و جماعت روز عاشورا را روزه می گیرند، شيعه می گوید که اينها از لج ابی عبدالله روزه می گیرند و می گویند ثوابش خیلی است. حالا چرا موسى روز دهم عاشورا روزه می گرفته؟ می گوید هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللّٰهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ روزی بود که بنی اسرائيل را خدا از چنگ فراعنه و قبطيان نجات داد و به دنبال موسى به تبعيدگاه رفتند. اين هم مثل درس قبل است باز يك آموزه ای بر پيغمبر که جای وحی خالی بوده، يعنی پيغمبر چيزهایی را که می دید می رفت خانه چند روز بعد می آمد همان را اعلام می کرد، آن از عذاب قبر و اين هم از روزه گرفتن در عاشورا که ائمه به سختی اين را يعنی روزه گرفتن در عاشورا را کوييدند، در زیارت عاشورا هم می گوید، می گوید که وَ هَذَا يَوْمٌ اين روزی است که بنی اميه جشن گرفتند و به برکت اين جشن روزه می گیرند. کلاً اهل سنت اعياد را روزه می گیرند و روزه هایش هم واجب است چون اینجا می گوید پيغمبر گفت وَ أَمَرَ بِصِيَامِهِ امر کردند مثلاً حالا فطر که چون ماه رمضان قاطی می شود آن هيچ! ولی قربان و روزهای ديگر که برايشان مهم است از جمله عاشورا اينها روزه می گیرند، آن وقت اینجا عقايد شيعه با سنی تعارض پیدا می کند و ما هم با عقايد اين دو طبقه و طيف کاری نداريم فقط می خواهم بگويم که دستور موسى در تورات چطوری به پيامبر منتقل می شود که در چند جا داشتيم يادتان هست که پيغمبر گفت من از همه انبياء بالاتر و مهمتر هستم. اينها را بايد خودتان تجزيه و تحليل کنيد، بالا و پايين کنيد تا کليدش را بدست بياوريد. چ

(فایل صوتی ۶۴۲۸) سؤال، مردودی وحی است! روات: يحيى ابن يحيى از هشيم از ابی بشر از سعيد ابن جبیر از عبدالله ابن عباس از رسول الله. قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَدِينَةَ، فَوَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسُئِلُوا عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالُوا هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي أَظْهَرَ اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ فَنَحْنُ نَصُومُهُ تَعْظِيماً لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ فَأَمَرَ بِصَوْمِهِ پيغمبر وارد مدينه شد دیدند که يهودی های مدينه روزه هستند و روز عاشورا هم بود. حضرت فرمود که امروز برای چه روزه گرفتيد؟ ظاهراً ماه روزه گرفتن يهودی ها نبوده. يهودی ها گفتند امروز روزی است که خداوند در آن موسى و بنی اسرائيل را بر فرعون پيروز گردانيد، لذا ما از روی تعظيم و بزرگداشت آن، روزه می گيريم. پيامبر فرمود: ما به موسى از شما سزاوارتريم، آنگاه به روزه داری در آن روز دستور داد. خب اینجا چند تا

موضوع هست، یکی اینکه پیامبر چطور نمی‌داند که امروز چه روزی است که اینها روزه گرفته‌اند و باید سؤال کند؟ ارتباط دائمی با جبرئیل شامل این می‌شود که پیغمبر بر همه چیز مسلط باشد. بعد هم که آنها روزه می‌گیرند و ما هم روزه بگیریم، آوردن یک حکم از یهود به اسلام، نقض استقلال است. بعد که می‌گوید نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ، ما از شما به موسی نزدیکتر هستیم، این یک نوع تبعیت را نشان می‌دهد. یعنی آنها پیرو موسی بودند این روز را پاس می‌داشتند و پیغمبر هم پیرو موسی شد نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى! اگر چند تا روایت را که در دروس داشتیم کنار هم بگذاریم بلندمرتبه‌گی موسی را بر پیغمبر خاتم نشان می‌دهد. (درس ۵۵۵۱). من الان خاطرم نیست ولی چند تا سند داریم و یکی این است که پیغمبر به معراج رفت دید موسی آنجاست و قبل از او رفته است. به هر تقدیر این موضوع که پیغمبر حکمی را از یهود به اسلام وارد کرد این ناقض قاعده خاتم الانبیاء، خاتم الکتب و خاتم الانبیاء است؛ یک مثلث!

ظهور یاب منتظران ۵۳۵۰ - فایل صوتی ۶۱۸۰ - درس اول - دنیای ملعون چگونه در مادیات و معنویات در خدمت توحید حق می‌باشد؟: الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ - الدُّنْيَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ - کتاب نهج البلاغه حکمت ۱۳۱، کتاب مَرُوجُ الذَّهَب جلد ۲ صفحه ۴۳۱، از امیر است.

الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ دنیا محل تجارت یاران خداست. این تجارت قاعدتاً معنوی است، غیر از تجارت بازار است و شاهدش هم آن آیه است هَلْ أَدْلُكُم عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آيا به شما دلالت کنم، بگویم راهنمایی کنم به یک تجارتی که تُنْجِيكُمْ، تجارتی که شما را نجات می‌دهد؟ الآن تاجر نجاتش از باتلاق اقتصاد پنجاه پنجاه است شاید برنده شد شاید هم باخت.

-- باز هم فرمود که الدُّنْيَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ دنیا محل سجود دوستان خداست. اینجا گفت أَحِبَّاءِ اللَّهِ و آنجا گفت أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. فرق بین أَوْلِيَاءِ اللَّهِ و أَحِبَّاءِ اللَّهِ چیست؟ تفاوتش در خواری و اصحاب بودن است. اصحاب، دوستان هستند و اولیاء، خواری هستند، کسانی که به ولایت رسیدند و خودشان بر دیگران تولیت دارند. دنیا برای دوستان خدا مسجد است. مسجد چیست؟ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، این است؟ می‌گوید که مسجد تنها این چهار دیواری‌هایی نیست که بالای آن نوشته‌اند مثلاً مسجد الاقصی، مسجد النبی، مسجد الرسول، بلکه کل دنیا مسجد است؛ الدُّنْيَا مَسْجِدٌ، دنیا محل سجود طرفداران خداست یعنی شما به هر قسمتی از این دنیا سجده کنید دوستی خود را با خدا ثابت کردید. اگر آن تجارت را بیاوریم کنار معنویات که خب آن را چه کسی دیده، مربوط به آخرتی است که قرار است بیاید و اگر این سوداگری را در این طرف مرز خلقت بیاوریم، یعنی این درس امتحانش را خوب پس نداده، چون تجارتی که دوستان خدا کردند نافرجام بود و پایان خوشی نداشت. الآن ابی‌عبدالله با خدا تجارت کرد. در قالب چه؟ همین آیه که عرض کردم؛ هَلْ أَدْلُكُم عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ شما را نجات می‌دهد از عذاب الیم. عذاب الیم یعنی شکنجه بد. شکنجه بد چیست؟ همان نام و نشان و آدرسی که از جهنم می‌دهد که چه کار می‌کنند و مردم را آنقدر می‌سوزانند که تبدیل به مذاب می‌شود و دوباره آنها را زنده می‌کنند و همین چیزهایی که در تعریف و ترسیم جهنم آمده است. اگر کسی بخواهد از دور مقایسه، ملاحظه، ارزیابی و تحقیق کند که باید ببیند آیا ابی‌عبدالله در تجارتش یعنی معامله‌اش که یک طورهایی همان إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى است با خدا، به صداقت این کلام رسیده یا نه! چون

امير هم كه مى گويد از خودش كه حرف نمى زند از قرآن مى گويد. تجارت بده بستان است؛ تاجر پول مى دهد جنس مى خرد، جنس مى دهد پول مى گيرد، على الدوام از بالادست جنس مى گيرد به او پول مى دهد و از پايينى هم جنس مى دهد دوباره پول مى گيرد، همينطوري چرخش اقتصاد در جريان است. همين اميرمان كه اين كلامش هست آيا در معامله با خدا برنده شد؟ آخر خدا بايد يك چيزى نشان بدهد. ببينيد در روايات مى گويد بزرگترين درخت بهشت اسمش طوبى است، حالا با آن تعريفى كه شده، يادتان هست در تدريس هاى ماقبل هم داشتيم كه آنقدر بزرگ است كه اگر يك اسب سوار هزار شبانه روز دورش بچرخد هنوز نمى تواند به پايان اين مسافت برسد. از رسول الله است كه مى گويد شاخه هاى اين درخت در دنياست. خب؟ شاخه هاى اين درخت كه در دنيا است، بعد حضرت فرمود كه شاخه هايش در خانه اهل بيت است و ميوه هايش در خانه حواريون اهل بيت است. خيلي خب، بين من به اين كارى ندارم كه درست است يا نه آنجا در آن درس كه براى چند ماه پيش يا چند سال قبل بود يادم نيست، تحليل كرديم، موضوع اين است كه ببينيد يكطوري دنيا را به آخرت وصل كرده و اين اِزنى شده يعنى طوبى مال آنجاست، درخت مال آنجاست، ريشه مال آنجاست، تنه مال آنجاست، شاخه اش مال اينجاست، يعنى يكطوري اثبات شده. حالا عدل اثبات شده؟ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ اثبات شده؟ خب آن هم بايد اينجا يك چيزى نشان بدهد بعد بگويم فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ در آخرت مورا از ماست مى كشند؛ شربه شر و خير به خير. ها؟ اگر اثبات شده بود كه بزرگ انبياء، سلسله پيامبران؛ ابراهيم خليل الرحمان نمى گفت رَبِّ اِزْنِي. اصلاً طرح اين خيلي بد است، كسى تا حالا دقت نكرده، اين براى خداى زمين آفت دارد كه رسولش و رفيقش بگويد نشان بده ببينم! آيا تا حالا شده يك پايين دست به شاه مملكت، به حاكم مملكت به رهبر مملكت بگويد كه!! راست مى گويى؟ ببينم! دليل بياور، تا حالا شده؟

(فایل صوتی ۷۰۵۵ – درس اول) وقتی كه همه جا مسجد است براى چي اين همه خرج مى كنيد و مسجد مى سازيد؟.

نهج البلاغه خطبه ۱۳۱، بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۲۹، كتاب ترجمه و تفسير نهج البلاغه از علامه جعفرى جلد ۱ صفحه ۲۳۹، از اميرالمومنين است. اِنَّ الدُّنْيَا... مَسْجِدٌ اَحْبَاءُ اللّٰهِ وَ مُصَلًّى مَلَائِكَةِ اللّٰهِ وَ مَهْبِطٌ [مَهْبِطٌ] وَ حِي اللّٰهِ وَ مَثَجَرٌ اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ مى گويد دنيا مسجد است، همه دنيا مسجد است، يعنى خانه بى دين ها مسجد است، خانه پيروان ساير اديان و مذاهب مسجد است، و محل نماز ملائكه است، آيا ملائكه فقط در مسجد مى آيند نماز مى خوانند؟ وقتى كه مى گويد اِنَّ الدُّنْيَا... مَسْجِدٌ اَحْبَاءُ اللّٰهِ، همه كره زمين مسجد است مسجد ساختن توجيه عقلانى ندارد، فقط پول حرام مى كنند و براى يك عده اى دكان درست مى كنند.

درس دوم اين فايل با موضوع نفس و موقعيت سوء آن در آزادي نفس به علت باز خوان به فايل ۵۷۲۴ ملحق گرديد.

درس سوم – حجاب ها از ناحيه كيست وقتى كه قانون لا مَوْثَرٍ فِى الْوُجُودِ الاْ هُوَ حَاكِمٌ است؟: وَ لَا حِجَابَ اَظْلَمَ وَ اَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوٰى وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمَا فِى قَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَ اَلَّةٌ مِّثْلُ الْاِفْتِقَارِ اِلَى اللّٰهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْجُوعِ وَ الظَّمَاۤءِ بِالنَّهَارِ وَ السَّهَرِ بِاللَّيْلِ – كتاب بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۶۹، از امام صادق است.

وَ لَا حِجَابَ اَظْلَمَ وَ اَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوٰى مى گويد حجابى نيست بين بنده و اربابش كه تاريخ كند روزگار را و به وحشت بيندازد انسان را به اندازة نفس و هوا. هوا خروجى نفس است، مى گويد هواى

نفس. خب، این هم که پته‌اش زده است دیگر، مسئله‌اش حل شده است، دیگر خدا رسماً در قرآن می‌گوید إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ هیچی دیگر، نشسته پاک است! وَلَيْسَ لِقَتْلِهِمَا فِي قَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَآلَةٌ مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَالْخُشُوعِ وَالْجُوعِ وَالظَّمَاءِ بِالنَّهَارِ وَالسَّهَرِ بِاللَّيْلِ خب چه می‌گوید؟ می‌گوید حالا می‌خواهیم چکارش کنیم که می‌خواهیم این هوای نفس را از بین ببریم؟ می‌گوید اسلحه‌ای بهتر از این نیست که احساس نیاز به خدا کنید. دَقَّتْ کُنُودَ فِي قَطْعِهِمَا وَتَقَى مِی‌خواهید قطع کنید، اشاره به دوتاست قَطْعِهِمَا یعنی نفس و هوا. سِلَاحٌ اسلحه، وَ آلَةٌ ابزار، مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ، می‌گوید اگر فقیر باشی حجاب کنار می‌رود. حالا چطوری اینطوری می‌شود؟ چقدر از خود مولای ما، از خود امام صادق داریم که فقر باعث بی‌دینی می‌شود، فقر باعث ذَلَّتْ می‌شود، فقر باعث نکبت می‌شود، فقر باعث مرگ انسانیت می‌شود. هم از امیر داریم، هم از پیامبر داریم و هم از امام صادق داریم آن وقت اینجا ایشان می‌گوید که به وسیلهٔ اسلحهٔ فقر، تو حجاب‌ها را کنار می‌زنی. آیا می‌شود؟ این جریاناتِ تکراری است که من می‌گویم؛ یادت هست که یک عده از قبائل اطراف با شمشیرهای کشیده پیش پیغمبر آمدند و گفتند یا رسول الله ما مسلمان هستیم اسلام آوردیم گرسنه هستیم. شمشیرهایشان را هم از غلاف درآورده بودند، یعنی چه؟ ها؟ پیش عرب وقتی شمشیر را از غلاف درمی‌آوری یعنی جنگ تا بکنیم. بعد پیغمبر چه گفت؟ از ظاهر پیداست که پیغمبر ترسید سریع به خانه رفت به اهل بیتش گفت چیز می‌زی دارید به اینها بدهید؟ گفتند نه. سریع بیرون آمد و به مردم گفت ای مردم به داد اینها برسید، در حقیقت به داد من برسید! پس با فقر نمی‌شود حجاب بین خود و خدا را کنار زد بلکه حجاب در حجاب می‌شود و تبدیل به هزاران پرده می‌شود. خشوع هم که عرض ارادت به خداست، وقتی فقر است چه عرض ارادت می‌گفت فدک را از اهل بیت بگیرید تا اینها فقیر بشوند و مردم دورشان نروند، اگر پولدار باشند به مردم صدقه و زکات می‌دهند یک لشکر دورشان جمع می‌شوند. اصلاً اصل غصب فدک برای همین بود که علی دور و برش خالی بشود. وَ الْجُوعُ گرسنگی؛ آیا گرسنگی آدم را به خدا می‌رساند؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۵۱ - فایل صوتی ۶۱۸۱ - درس اول - تبعیض انسانی در فرمان عمومی، زدگی بشر را

از توحید زمینی بر می‌انگیزد: إِلَهِي إِنْ كُنْتَ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ فِي طَاعَتِكَ فَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ الْمُقْصِرُونَ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَقْبَلُ إِلَّا مِنَ الْمُجِدِّينَ فَإِلَى مَنْ يَلْتَجِي الْمُفْرَطُونَ - کتاب بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۱۰۳ است.

بحثی در قالب مناجات است. از امیرمان، إِلَهِي إِنْ كُنْتَ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ فِي طَاعَتِكَ خدایا اگر رحم نمی‌کنی مگر به آنهایی که واجدین شرایطی هستند در طاعتت، فَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ الْمُقْصِرُونَ تقصیر آنهایی که تقصیر کردند چیست؟ ها؟ پارتی‌بازی است؟ تبعیض است؟ می‌گوید رحم کن به من که رحم کردن تو مرا از تقصیراتم دور می‌کند. إِلَهِي إِنْ كُنْتَ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ فِي طَاعَتِكَ فَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ الْمُقْصِرُونَ، چه کسی به فزع گناهکاران توجه کند؟ فزع، ناله از دل است، بقول فارس نعره. وَإِنْ كُنْتَ لَا تَقْبَلُ إِلَّا مِنَ الْمُجِدِّينَ فَإِلَى مَنْ يَلْتَجِي الْمُفْرَطُونَ اگر مجاهدین در راه تو نگاه مرحمت آمیز تو را به خودشان جلب می‌کنند پس قصور کنندگان به چه کسی پناه ببرند؟ این عدالت زمین را نشان می‌دهد. تبعیض که خلاف دعوت عمومی بشر است. خدای زمین، انسان‌ها را دعوت کرده است که به او رو بیاورند. حالا مولای ما می‌گوید که ما رو آوردیم تو رو برگردانی می‌گویی فقط آنهایی که توانسته‌اند این راه را پیمایند.

درس دوم - چون ظرف دنیا لعنت شده است آنچه که در اوست باعث شرارت و خیر زدایی می شود: اِنَّ مَالِ الدُّنْيَا كُلَّمَا اُزْدَادَ كَثُرَتْ و عِظْمًا اُزْدَادَ صَاحِبُهُ بَلَاءٌ - کتاب امالی شیخ صدوق مجلس ۵۸ حدیث ۱، از رسول الله است. می گوید هر چه مال دنیا زیادتر باشد صاحب مال را بیشتر اذیت می کند. الآن دارایی شما صد میلیون است برای قایم کردن آن چقدر دلشوره داری؟ آن کسی که یک میلیارد دارد، آن کسی که ده میلیارد دارد، آن کسی که صد میلیارد دارد، به موازات ازدیاد دارایی، همسان با او ازدیاد بلا است، بعد بلا با مالدار می کشد، کوفت آدم می شود. بارها در این عریضه هایی که به من می دهند طرف می نویسد من ثروتمند هستم اما کاش سُپور بودم. نه در خانه آرامش دارم و نه در بیرون، نه سالم هستم و نه خوش هستم.

درس سوم - خدا نیز به مراقبت نیاز دارد؛ بیشتر در اموری که عدم تطابق جلوه گری می کند: کَانَ عَلِیٌّ یَخْشَى اللَّهَ وَ یُرَاقِبُهُ - کتاب مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۸ است.

عبدالله ابن عباس در تفسیر آیه اِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ می گوید کَانَ عَلِیٌّ یَخْشَى اللَّهَ وَ یُرَاقِبُهُ. عبدالله ابن عباس از مفسرین قرآن است، از قراء معتبر است، از محدثین قرآنی است و از حواریون علی است، می گوید کَانَ عَلِیٌّ یَخْشَى اللَّهَ علی از خدا می ترسید وَ یُرَاقِبُهُ. این یُرَاقِبُهُ کار را خراب کرده است. علی از خدا می ترسید درست است، اسماء ایزایی ترساننده است، ولی یُرَاقِبُهُ یعنی چه؟ علی مراقب خداست! خدا باید مراقب علی باشد یا علی مراقب خدا باشد؟ ببین یک جاهایی پرده کنار می رود و لو می رود؛ علی باید مراقب خدا باشد چون خدا معبود زمینی است. شاکله اش را که قرآن و احادیث و روایت می آورند مراقبت هم لازم دارد، با اسنادی که در کتاب دایرة المعارف ظهور هست. خدا که مراقب علی نبود علی مراقب خدا بود. اگر خدا مواظب علی بود در غدیر خم به داد او می رسید که اینطوری حَقُّش را نگیرند، اگر مواظب او بود در جنگ صفین مغلوب این کاغذهایی که اسمش قرآن روی نیزه است نمی شد، حریف معاویه و معاونش عمرو ابن العاص می شد یعنی علی رو دست می خورد؟ نه! چون خدا مراقب او نیست. وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللَّهَ بِالْخُ امْرِهٖ دَقَّتْ کُنْ تَوَكَّلْ کُنْ به خدا چون خدا بلوغ دارد قدرتش. امر یعنی تقدیر، اِنَّ اللَّهَ بِالْخُ امْرِهٖ. خب در محراب کوفه هم که مواظبش نبود زد او را کشت، مردم هم که بی وفا بودند، اِنَّ وَلِیَّی اللَّهِ الَّذِی نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِیْنَ قلبها در اختیار خدا بود باید بعد از اینکه از صفین آمد همه را تحریک می کرد که به کمک علی بروند، یادتان هست که تعریف کردم دوباره یک لشکری در بیرون شهر آماده کرد، علی را کشتند و لشکر متلاشی شد. قبل از اینکه او را بکشند روی منبر التماس می کرد. داریم دیگر اسناد و مدارک هست که مردم بروید به لشکر پیوندید معاویه حمله کرده مرزها را شکسته خانه ها را غارت کرده و شهرها را دریده. آخرش که دید کسی جوابش را نمی دهد گفت خدایا علی را ببر و آن کسی که مردم استحقاق دارند و لیاقتشان هست به آنها بده! بعد علی چطوری مراقب خداست؟ علی با گفتن آخرین جمله؛ فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ، نشان داد که رب کعبه را با شمشیرش با منطقش و با کلامش حفظ کرد. حالا روی الهاماتی که به پیغمبر و به خودش می شد. اسلام که تا اینجا رسیده از برکت علی ابن ابیطالب است، گرچه این حرف برای اهل سنت و جماعت سنگین است و ما به هر دو گروه احترام می کنیم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۵۲ - فایل صوتی ۶۱۸۲ - درس اول - چنین نمازی را با این کم و کیف حتی رجال

ظهوری هم نداشتند: هَلْ فِیْكُمْ أَحَدٌ یُصَلِّی رُكْعَتَیْنِ بِقِیَامِهِمَا وَرُكُوعِهِمَا وَسُجُودِهِمَا وَوُضُوءِهِمَا وَخُشُوعِهِمَا لَا یَهْتَمُّ فِیْهِمَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا بَشَیْءٍ وَلَا یُحَدِّثُ قَلْبُهُ بِفِكْرِ الدُّنْیَا أَهْدَى إِلَیْهِ أَحَدَى هَاتَیْنِ النَّاقَتَیْنِ فَقَالَهَا مَرَّةً وَ مَرَّتَیْنِ وَ ثَلَاثَةً لَمْ یُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَامَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَلَّی رُكْعَتَیْنِ أَكْبَرُ تَكْبِیْرَةَ الْأُولَى وَ إِلَى أَنْ أَسَلَّمَ مِنْهُمَا لَا أَحَدٌ نَفْسِی بَشَیْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا - کتاب مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۰، کتاب الفصول المائة فی حیاة ابی الأئمة جلد ۴ فصل ۷۳ است.

شاید این درس بازخوان باشد. یک روزی دوتا شتر برای پیغمبر آوردند بزرگ و چاق و خوشگل بودند که پیغمبر به نیازمندان بدهد، پیغمبر قرعه کشی کرد و قرعه او اینطوری بود: هَلْ فِیْكُمْ أَحَدٌ یُصَلِّی رُكْعَتَیْنِ بِقِیَامِهِمَا وَرُكُوعِهِمَا وَ سُجُودِهِمَا وَ وُضُوءِهِمَا وَ خُشُوعِهِمَا لَا یَهْتَمُّ فِیْهِمَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا بَشَیْءٍ وَلَا یُحَدِّثُ قَلْبُهُ بِفِكْرِ الدُّنْیَا أَهْدَى إِلَیْهِ أَحَدَى هَاتَیْنِ النَّاقَتَیْنِ گفت یک دانه از اینها را به کسی می‌دهم که این شرایط را داشته باشد؛ دو رکعت نماز در عمرش، در قیام، رکوع، سجود و وضو، در همه اینها خشوع داشته باشد. خشوع یعنی چه؟ معنا می‌کند لَا یَهْتَمُّ فِیْهِمَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا بَشَیْءٍ خشوع یعنی اینکه از دنیا چیزی به یادش نیاید. دقیقاً مثل اتاق جراحی است که او را بیهوش کردند، کسی که بیهوش است یا به کما رفته آیا متوجه می‌شود در اطراف چه خبر است؟ خب حالا پیغمبر می‌گوید چه کسی چنین نمازی را خوانده؟ وَلَا یُحَدِّثُ قَلْبُهُ بِفِكْرِ الدُّنْیَا قلب او در مسائل دنیوی نباشد، یکی از اینها را به او می‌دهم. گفت چند بار تکرار کرد فَقَالَهَا مَرَّةً وَ مَرَّتَیْنِ وَ ثَلَاثَةً لَمْ یُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ هیچ کس جواب نداد. علی از بین حواریون بلند شد و گفت فَقَامَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَلَّی رُكْعَتَیْنِ أَكْبَرُ تَكْبِیْرَةَ الْأُولَى وَ إِلَى أَنْ أَسَلَّمَ مِنْهُمَا لَا أَحَدٌ نَفْسِی بَشَیْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا گفت من چنین کاری کردم. حالا اینجا چندتا بحث است، چون در اسنادی که در دایرة المعارف ظهور موجود است، دیدیم که حواس امیرالمؤمنین و خود پیغمبر پرت شده، حالا مواردش هست اشاره می‌کنم. یک عده‌ای می‌گویند إِنَّمَا وَلِیْكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (آیه ۵۵ مائده) که می‌گویند در حق علی نازل شده؛ علی در رکوع بود فقیر آمد گفت مردم، ظاهراً بین دو نماز بود و مردم نشسته بودند، چون در نماز که نمی‌آید بگوید، هیچ چیزی ندارم، غریب، بی‌کس، بدبخت، بیچاره و گرسنه هستم یک چیزی بدهید و هیچ کس چیزی به او نداد و علی در حالت رکوع بود و دستش را به یارو اشاره کرد، یک انگشتر در دستش بود گفت بیا بردار البته حرف نزد، انگشتر را درآورد. حالا می‌گویند که این انگشتر را از یکی از جبهه‌های جنگ آورده بود حالا یا مال رُم بوده یا جای دیگر که می‌گویند خیلی ارزش داشته و خیلی می‌ارزیده! اگر بگوییم نماز مستحبی بوده که به آن می‌خورد مستحبی باشد که هیچ، علی تبرئه شد و یا اینکه دو رکعت در عمرش خوانده، نگفته که همیشه خوانده‌ام؛ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَلَّی رُكْعَتَیْنِ دو رکعت در طول عمرش، هزاران رکعت خوانده و این دو رکعتش است. ولی خود پیغمبر در نماز واجب داشتیم دیگر. یادتان که هست، مستندات خود اسلام است چند جا بود؛ یک جا در نماز بود با دستش صف پشت سری‌ها را منظم می‌کرد، یک جا آن اول که نماز وارد شده بود داشت با علی دوتایی نماز می‌خواند بعد ابوطالب با جعفر رد می‌شدند، جعفر پسر ابوطالب و برادر علی بود، ابوطالب هم که

عموی پیغمبر است، داشتند رد می شدند انگار دل این ابوطالب بنده خدا سوخت، دید پیغمبر هست و یک نفر یعنی یک امام هست و یک مأموم، به جعفر گفت برو پسر عمویت را دریاب، برو نماز بخوان. آدم یاد این می افتد دیده اید که موقع نماز بعضی از این خشک مقدس ها می گویند که من بروم بدهی ام را بدهم! بدهی چیست؟ می گوید بروم نماز را بخوانم یا می گوید نماز را به کمربت زدی؟ حالا این هم که می گوید پسر عمویت را دریاب، انگار پیغمبر محتاج است که صف اضافه بشود و نفرات بالا برود. بعد گفتند که آمد کنار برادرش علی ایستاد، پیغمبر یک قدم جلو رفت انگار علی سمت راست پیغمبر بود و با نیم متر فاصله پیامبر یک متر جلو رفت که اینها بتوانند سجده کنند. یا آنجا که پیغمبر بین نماز، نماز را شکست و گفت مردم من جنب هستم بروم غسل کنم بیایم، همینطوری بایستید. اینها خیلی عجیب غریب است ها! آن روزها هم گفتم که اگر اینها ترور رسول الله است ما قبول داریم، اگر هتک حرمت پیغمبر است قبول داریم ولی، آن ولی را چکار کنیم که اینها از کانالی آمده که قرآن آمده! اینها را رد می کنی قرآن را قبول می کنی؟ آیا می شود؟ یا یک دفعه نماز می خواند، یک نفر از عقب سر بلند بلند نماز می خواند بعد از نماز پیغمبر گفت برای چه بلند می خوانی؟ خب وقتی کسی خاشع است نباید بفهمد که پشت سری داد می زند، هست، نیست، گریه می کند.

درس دوم - بیکاری، عامل دین فروشی می باشد: اَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۹ است.

این درس درباره بیکاری است؛ کار و بیکاری. رسول الله فرمود اَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ، کوتاه ولی پُر معنا، اَنَّ الْمُؤْمِنَ آدم ایمان آورده إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ شغلی ندارد بیکار است، يَعِيشُ بِدِينِهِ اعاشه می کند به دینش. یعنی چه؟ یعنی دین فروشی می کند. وقتی چیزی ندارد بفروشد دینش را می فروشد دیگر، این دین فروشی چیست؟ دزدی، کلاهبرداری، کیف زنی، کیف قاپ، موبایل دزدی، آدم کشی، جابجا کردن مواد مخدر و مواد الکلی است. حالا این تقصیر کیست؟ دَقْتُ کَنید يَعِيشُ بِدِينِهِ مفعول است. فاعل کیست؟ مؤمن است؟ نه! چون مؤمن یعنی ایمان آورده به خدا، دوست ندارد دین فروشی کند. مسئولش کیست؟ حکومت است؟ نه! به حکومت چه مربوط است، حکومت هر چه در مملکت است در دست رعیت می ریزد، بیایید. مستقیم می رود سر خدا؛ خدایی که خلق کرده و یادش رفته رزق بدهد، این را بچسب! رازقی که یکی از مناصبش در خدایی کردن رزاقیت است، رزق نداده یارو هم دین می فروشد. حالا این دزدی کرده دستش را می خواهی قطع کنی؟ دست خدا را قطع کن. این پول گرفته آدم کشته، می خواهی اعدامش کنی؟ قصاص کنی؟ خدا را اعدام کن. خدا که اعدام نمی شود ولی توحید را مَتَّهَم کن؛ توحیدی که یک چنین خدایی را درست کرده و به ما تحویل داده است. خیلی ها هستند می گویند پول بده ما آدم می کُشیم، دیگر آخر آخر خط بی پولی و بیکاری این است ها! رسم آنها هم هست آدم که می کُشند، خب به زندان می روند تا پرونده برای اعدام آماده بشود، پرونده هم خب طولانی است، پرونده ها زیاد است یک دفعه می بینی طرف شش ماه یا یک سال طول می کشد و شاید هم طولش می دهند که صاحبان دَم رضایت بدهند. این تا متوجه می شود که چه وقت می خواهد اعدام بشود؛ چون ما در زندان اینها را دیدیم، حالا درست است بند ما بند روحانیت بود ولی مماشات داشتیم، در درمانگاه می رفتیم می دیدیم، در سالن ملاقات می رفتیم می دیدیم، تا به او خبر می رسید که فردا روز اعدامش است

همان موقع یک نفر دیگر را می کشت و دوباره شش ماه عقب می افتاد، بین، یک دفعه می بینی یارو در زندان دعوی الکی راه می انداخت یک دفعه می بینی بخاطر آن کشتن بیرون از زندان، ده نفر را کشت، حالا همه اینها مسئولش خداست یقه خدا را بگیرد و به خدا اعتراض کنيد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۵۳ - فایل صوتی ۶۱۸۳ - درس اول اول این فایل با موضوع نماز پشت سر بی دین به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۷۲۱ ملحق گردید.

درس دوم - اگر اینگونه هتک حرمت ها را نمی پذیریم، پس چگونه کتابت آنها را قبول داریم؟: عَن ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ أَقِيَمَتِ الصَّلَاةَ وَعُدَّتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ فَقَالَ لَنَا مَكَانَكُمْ ثُمَّ رَجَعَ فَأَغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ - (ر.ک) کتاب صحیح بخاری کتاب الغسل باب إذا ذَكَرَ فِي الْمَسْجِدِ أَنَّهُ جُنُبٌ حَدِيثُ ۱، کتاب بدء الاذان باب أَنَّهُ هَلْ يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ لَعَلَّةَ حَدِيثِ ۱، کتاب بدء الاذان باب إِذَا قَالَ الْإِمَامُ مَكَانَكُمْ حَتَّى رَجَعَ حَدِيثُ ۱، صحیح مسلم جلد ۲ کتاب الصلوة باب متى يقوم الناس للصلوة، سنن ابی داود جلد ۱ باب فی جنب یصلی بالقوم و هو ناس است.

احتمالاً این درس بازخوان باشد. از طریق اهل سنت از ابوهریره و از رسول اکرم است. عَن ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ أَقِيَمَتِ الصَّلَاةَ وَعُدَّتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ فَقَالَ لَنَا مَكَانَكُمْ ثُمَّ رَجَعَ فَأَغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ. اگر می خواستند بدترین فحش را به پیغمبر بدهند اینطوری به این راحتی و به این غلظت و به این فنی کاری نمی گفتند! می گوید پشت سر پیغمبر نماز جماعت تشکیل شد، أَقِيَمَتِ الصَّلَاةَ وَعُدَّتِ الصُّفُوفُ معادله شد صفوف قیاماً همه تکبیر بستند، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ یکدفعه پیغمبر از مسجد خارج شد، وقتی که داشت می رفت فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ ذَكَرَ در محراب به ما گفت أَنَّهُ جُنُبٌ من جُنُب هستم، فَقَالَ لَنَا مَكَانَكُمْ پیغمبر گفت همین جا بایستید تکان نخورید. چند وقت پیش ها تعریف می کردند که امام الحرمین؛ امام جماعت مسجد الحرام به طوری که از همه جا هم پخش می شده، یک بادی از او خارج شد همان جا وسط نماز برگشت رو به مردم گفت که بمانید لَا تُحَرِّكُوا بعد رفت وضو گرفت برگشت، حالا شاید او این حدیث را مدّ نظر داشته است. فَقَالَ لَنَا مَكَانَكُمْ فرمود بایستید ثُمَّ رَجَعَ فَأَغْتَسَلَ رفت خانه غسل کرد ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا پیش ما برگشت، وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ قطره های آب از سرش می چکید فَكَبَّرَ؛ اللَّهُ اکبر، فَصَلَّيْنَا مَعَهُ. اینجا چندتا سؤال است، تاریخ سؤال می کند: یکی این است که بعضی ها قائل هستند که اصلاً پیغمبر جنب نمی شود، چون می گویند هم عصمت مادی و هم معنوی دارد برای همین هم می گویند حضرت زهرا اصلاً پریود نمی شد، برای همین هم می گویند که پیغمبر درب خانه علی را باز گذاشت و درب همه خانه ها را بست و گفت اینجا نباید جنب بیاید غیر از من و علی، یعنی ما جنب نمی شویم، خب، این را داشته باش! آیا پیغمبر قبل از آمدن به مسجد یادش رفته که جنب است؟ جبرائیل که برای کوچکترین چیزی پیام می دهد مثلاً کفش زرد بپوشید، لباس سفید بپوشید بعد قبل از اینکه پیغمبر از خانه خارج بشود نمی آید بگوید تو جنب هستی که بعد اینطوری در تاریخ آبروریزی بشود؟ اینها خیلی سؤال است و بر تارک تاریخ منقوش است! خب حالا ما چه می گوئیم؟ ما می گوئیم تمام دروغ است زنده باد رسول الله! خب؟ بعد اینجا که به پایان نمی رسد، مشکل

سر این است، ما می‌گوییم از این کانالی که اینگونه احادیث نقل شده از همین کانال قرآن آمده، حالا بیا جواب بده! قرآنی که از طریق ابوهیره به خانه خلیفه مسلمین جهان حضرت مستطاب عالی جناب آقای عثمان ابن عفان رسیده شما آن کتاب را در خانه‌هایتان دارید، آن را بوس می‌کنید و روی سر می‌گذارید، من بیچاره هم با آن استخاره می‌کنم و ذکر می‌دهم، اصل موضوع این است.

درس سوم - حق دلپذیر است، چرا باید از حقیقت فرار کرد؟ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ -
سوره زخرف آیه ۷۸ است.

این آیه قرآن است. لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ این صدای انبیاء است که از بلندگوی تقویم بشر در می‌آید؛ توجه توجه! صدایی که هم اکنون می‌شنوید صدای حقیقت است! لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ! خب، تا اینجا داشته باش! وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ اما اکثر شما نمی‌پذیرند. حالا بیا جواب بده، تاریخ سؤال می‌کند: را اکثریت اهل زمین از حق فرار می‌کنند و بیزار هستند؟ چرا؟ این سؤال را باید از خدا کرد صاحب قرآن. بخاطر اینکه حق آبکی بود، حق کامل نبود. ببین، حق، وصایت علی بود که در مزبله تاریخ افتاد و مردم گریختند، چرا؟ بخاطر اینکه حق بر کرسی اجرا ننشست، حسین حق بود اما زیر پای چهل اسب شد گوشت کوبیده. مردم زیر بار حق نمی‌روند! یزید را می‌خواهند چون یزید پول می‌دهد؛ زر و زور و تزویر. حسین نه لشکر دارد، نه پول دارد و نه سیاستی که بتواند از عهده سیاستمداران شامی دربیاید. حق چیست؟ اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، وقتی جواب نمی‌آید مردم می‌بُرنند می‌گویند ای بابا این هم از دین! لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ وَاِلَّا حق چیز خوبی است، حق مثل آب خنک در تابستان و گرما است، آیا بدت می‌آید؟ نه! خب چرا این آب را نمی‌نوشی؟ چون در آن سم است، سم یعنی بداء.

درس چهارم این فایل با موضوع اجتماع امت بر خطا و ضلالت به علت بازخوان به درس چهارم فایل ۵۸۴۹ ملحق گردید.

درس پنجم - سائل را حقّی است معلوم و مشخص که مسؤل نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد!: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَاىَ هَذَا فَاِنِّیْ لَمْ اَخْرُجْ اَشْرًا وَ لَا بَطْرًا - کتاب حافظ محمد ابن ابی‌عبدالله ماجه قزوینی جلد ۱ باب مساجد صفحه ۲۶۲، کتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۳ حدیث ۲۱ است.

از رسول معظم است. می‌گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ، هم مناجات است، هم توحید است و هم اعتقاد ساز است. می‌گوید خدایا من از تو تقاضا می‌کنم دعا می‌کنم مسئلت می‌کنم به حقّی که سائلین دارند، یعنی فقیر به گردن خدا حق دارد. حالا من نمی‌دانم چطوری باید این را تفسیرش کرد، قطعاً این معبود زمینی است! پیغمبر است آخرین سفیر کبیر آسمان دارد اعتراف می‌کند که جامعه نیازمندان بر عهده خدا حق دارند، بعد این حقشان به وسیله همین خدا پایمال شده است. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَاىَ هَذَا فَاِنِّیْ لَمْ اَخْرُجْ اَشْرًا وَ لَا بَطْرًا خدایا قسّم می‌دهم به حقّ مشیی که گرفتار به سمت تو دارد. الآن شما درب خانه خدا آمده‌اید، همه شما ذی حق هستید، ما که ذات را نمی‌شناسیم داریم به سمت شناسایی‌اش می‌رویم آن که فعلاً دم دست است معبود زمینی است، داریم به او می‌گوییم که حقّ ما را بده! خود علی هم می‌گوید حق گرفتنی است نه دادنی. وقتی که پشت درب

اجابت می‌مانی مدام درب می‌زنی باز نمی‌کنند این را بگو اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ.

درس ششم - با آیات کاسته شده از قرآن به نقل از حوزه مصحف نویسان، جایی برای دفاع از حَقانیت کتاب

نمی‌ماند!: اَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ قَنَتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا نَسْتَغِیْنُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُثْنِیْ عَلَیْكَ الْخَیْرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِلّٰهَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَخْفِدُ نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ الْجِدَّ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ - اسناد: کتاب الاتقان سیوطی از جلال الدین، جلد ۱ صفحه ۱۷۸ شماره ۸۴۵، فصل الخطاب اوائل الدلیل الثامن بالنقل من السیوطی فی الاتقان او هم نقل کرده از کتاب الدعاء، که مربوط به طبرانی است. و کتاب تفسیر درالمنثور است.

این بحث هم خیلی قشنگ است. طبرانی و بیهقی از بزرگان اهل سنت در کتابشان نقل کرده‌اند و گفته‌اند دو سوره‌ای را که در زیر به آن اشاره خواهد شد آن را جزء قرآن می‌دانند. آن دو سوره این است: اولی، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا نَسْتَغِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ الْخَیْرَ كُلَّهُ وَ لَا نَكْفُرُكَ وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ این الان در قرآنی که در دست شماست نیست. چه کسی این را می‌گوید؟ اهل سنت و جماعت، چهارپنجم مسلمین جهان! و یکی دیگر هم می‌گوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِلّٰهَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَخْفِدُ نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ الْجِدَّ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ، تا به حال این آیه را خوانده‌ای؟ می‌گوید اینها جزء قرآن بوده است. حالا این طبرانی و بیهقی و جلال الدین سیوطی خیلی مهم نیستند، مهم این است که می‌گوید سرور ما عمر ابن الخطاب در قنوت این دو سوره را می‌خواند و این دو سوره در مصحف ابن عباس و مصحف زید ابن ثابت موجود است. هفت تا کاتب چقدر با همدیگر فرق داشتند! عبدالله ابن عباس که معرّف حضورتان هست از حواریون رسول الله و علی ابن ابی طالب بود و زید ابن ثابت، اینها جزو آن هفت کاتب بودند، اینها این دو آیه را در کتابشان نوشتند و جناب آقای عمر ابن الخطاب در قنوتش می‌خوانده.

(فایل صوتی ۶۷۶۰) ای وای که این کاتب ما، مخ به سرش نیست *** دُرْدانه خلق است و دگر راهنما نیست. عنوان تصحیح کتاب است از لسان اهل‌البیت. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زُرَّیْرِ الْعَافِقِيِّ قَالَ قَالَ لِيْ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ مَرْوَانَ: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ حُبِّ أَبِي تَرَابٍ إِلَّا أَنَّكَ أَعْرَابِيٌّ جَافٌ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ جَمَعْتُ الْقُرْآنَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمَعَ أَبَوَاكَ وَ لَقَدْ عَلَّمَنِي مِنْهُ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ سَوْرَتَيْنِ عَلَّمَهُمَا إِيَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا عَلَّمْتُهُمَا أَنْتَ وَ لَا أَبُوكَ: {اللَّهُمَّ اِنَّا نَسْتَغِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ وَ لَا نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ}. {اللَّهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَ لَكَ نُصَلِّیْ وَ نَسْجُدُ، وَ اِلَیْكَ نَسْعٰی وَ نَخْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِیْنَ مُلْحَقٌ}. عبدالله ابن زُریر نقل می‌کند که عبدالملک مروان به من گفت می‌دانم که به چه خاطر ابوتراب را دوست داری چون صحرانشین هستی، منظورش یعنی دهاتی. گفتم به خدا قسم من قرآن را پیش از آنکه پدر و مادرت باهم جمع شوند، علی ابن ابیطالب دو سوره به من آموخت که رسول خدا فقط به او آموخته بود. دقت کنید، یعنی می‌خواهد بگوید که قبل از آنکه نطفه‌ات بسته شده باشد علی به من دو تا سوره داد که این سوره‌ها را پیغمبر به او داده بود، که نه تو و نه پدرت آنها را ندانسته‌اید. ببینید در وحی چقدر هرج و مرج است! این سوره‌ها این است: (اللَّهُمَّ اِنَّا نَسْتَغِیْنُكَ وَ نَسْتَغْفِرُكَ وَ نُثْنِیْ عَلَیْكَ وَ لَا

نَكْفُرُكَ، وَ نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ). نثنى يعنى سلام مى كنم. سوره ها كوچك و به اندازه توحيد و كوثر بودند. يكي ديگرش اين است: (اللَّهُمَّ اَيَّاكَ نَعْبُدُ، وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ، وَ اِلَيْكَ نَسْعَى وَ نَحْفِدُ، نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشَى عَذَابَكَ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَفَّارِ مُلْحَقٌ). مى بينى اصلاً ادبياتش به ادبيات قرآنى نمى خورد. بعد در قرآن مى گويد كه انس و فرشته كاتب بشوند و همه درخت هاى كره زمين قلم بشوند، همه درياها و اقيانوس ها مركب بشوند، نمى توانند يك مثالى يك ماندى از اين آيات بياورند.

ظهور ياب منتظران ۵۳۵۴ - فايل صوتى ۶۱۸۴ - درس اول - ويراستارى قرآن در يك شب در خانه غاصبين، از اين بهتر نمى شود! إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا جَعَلَ فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ وَ لَوْ حُمِيتُمْ كَمَا حَمَوْا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ - كتاب تاريخ مدينه دمشق از حافظ ابن عساكر از رجال معروف اهل سنت و جماعت جلد ۲ صفحه ۲۲۸، كتاب صحيح بخارى جلد ۴ صفحه ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۱۸، كتاب صحيح مسلم جلد ۲ صفحه ۷۲۶ حديث ۱۱۹، از مستندات معروف برادران سنى است.

ابو درء از روايت اهل سنت است و از اصحاب و انصار پيغمبر است، اين آيه را خواند: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا جَعَلَ فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ تا اينجا آيه است، وَ لَوْ حُمِيتُمْ كَمَا حَمَوْا لَفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ، نصفى از خودش و نصف ديگر از قرآن است. عمر ابن الخطاب خليفه رسول الله برايش عجيب و غريب بود گفت چه كسى اين قرائت را به تو آموخته؟ گفت اُبى ابن كعب. او هم از قرآن نويسان و قراء معروف است. گفت او را بياور ببينم. ابى ابن كعب آمد، عمر گفت كه اين چه آيه اى بود؟ گفتند ما همين را از پيغمبر شنيديم. آنقدر قشنگ نقش بازى كردند كه عمر گفت خداوندا مرا ببخش و به اُبى رو كرد و گفت تو خود مى دانى كه خداوند علم زيادى را به تو بخشيده پس از آنچه مى دانى به مردم بياموز. حالا اين كتاب كه مورد حمايت جانشين پيغمبر است در خانه هاى ما قرار دارد.

-- يك آيه ديگرى كه اضافه كردند؛ گفتند يك جوانى داشت قرآن مى خواند و اين را مى گفت: النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ تا اينجا، اين وَ هَوَاتِبُ لَهُمْ را اضافه كرده بود. باز عمر يقه او را گرفت و گفت اين چيست كه مى خوانى؟ گفت اين از مصحف اُبى ابن كعب يا اُبى ابن كعب است. هفت تا قرآن نويس و كاتب داريم كه يكي از آنها هم ايشان است و هر چه دلش خواسته نوشته است.

-- باز ابن اثير در كتاب جامع الاصول و همچنين ابو داوود در سنن و حاكم در مستدرک كه همه اينها از اعظم اهل سنت هستند آورده اند كه اين آيه را يكي از اهل كوفه از قراء مى خواند: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى تا اينجا، اين وَ الذِّكْرَ وَ الْأُنثَى اضافه است. دهان به دهان آموختند و به پيغمبر نسبت دادند و گفتند پيغمبر اينطوري گفته است. نسبتش دادند به ابن اُم عَبْد كه صاحب نعلين و بالشت و آفتابه پيغمبر بوده. اين درج شده ها رجوع كنيد، نه اينكه ما بخواهيم قضاوت كنيم تحقير كنيم، ابدأ! براى ما على يك شخصيت است و عمر هم يك شخصيت است، هر چيزى كه در تاريخ آمده ما مى گوييم. كسى كه نعلين (كفش) پيغمبر را جفت مى كرد تا پيغمبر جايى مى رفت مى گذاشت زير بغلش كه گم نشود و آن را نذرند. پيغمبر مى خواست بخوابد بالشتش را درست مى كرد، مى خواست به مستراح برود به او آفتابه مى داد، يعنى اينقدر به پيغمبر نزديك بود.

-- یکی دیگر، إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ این را هم به آیه توالد و تناسل و توارث چسبانده بودند.

-- صحیح مسلم از مستندات اهل سنت است. بارها به شما گفته‌ام که صحیح مسلم مانند بحارالانوار و اصول کافی هست که برای شیعه معتبر است، اینها هم پیش عزیزان اهل سنت معتبر است. گفته است: لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِیْنِ لَا يَبْتَغِي ثَالِثًا گفت این قسمت هم در قرآن است. گفت اگر مردم دو طبقه می‌شدند یا در دو جا یا در دو وادی قرار می‌گرفتند، سومی آن جبرائیل بود.

-- باز یک آیه دیگر: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ** تا اینجا، **فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ**. ببینید، آن وقت جالب است ها قرآن می گوید اگر می توانید یک آیه مثل آن بیاورید. اصلاً این مسئله خیلی مهم است در محاجه این را دقت کنید، آیه ای هست در قرآن می گوید که اگر می توانید و به حقانیت قرآن شک دارید یک آیه مثل آن را بیاورید. خب بیا این یک آیه؛ خود اعراب ساخته اند، خود حواریون پیغمبر ساختند! بین چقدر قشنگ به همدیگر می خورد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ** تا اینجا آیه است، **فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتُسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ**.

درس سوم - رجالِ ظهوریِ هلاکتِ ناپذیرند، آنها در حیاتِ جاودانه می‌باشند!! وَ اَتَكَ وَجْهَ (اللّٰه) الَّذِي لَمْ يَهْلِكْ وَ لَا يُهْلِكْ اَبَدًا - كتاب البلد الامين صفحه ۲۸۴، كتاب المصباح صفحه ۴۹۹، كتاب بحار الانوار جلد ۹۸ صفحه ۳۴۲ است.

در زیارتنامه ابی عبدالله آمده، که در نیمه شعبان خواندن آن وارد است. می گوید: وَ اَنْتَ وَجْهُ (الله) این الله اش را در پرانتز آورده، این هم یک نوع خیانت است که کتاب نویسان می کنند. برای چه پرانتز می زنی؟ آقا تحت الفظی معنا کن! مرض داری؟ ریگی در کفشت است؟ وَ اَنْتَ وَجْهُ الَّذِي مَا اللهُ را انداختیم، لَمْ يَهْلِكْ وَلَا يَهْلِكْ اَبَدًا می گوید که حسین و منظور همان رجال ظهوری است وَجْه موجودی هستند که از بین نمی رود. یعنی همین خالد بودن ذات اقدس کبریایی، نه خالق هلاک می شود از بین می رود و نه دستباران و سفرائش.

درس چهارم - نقشه استجب را پیدا کردیم ولی باز هم خبری نبود! هُوَ الدَّعَاءُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَهِيَ سَاعَةٌ إِيَّابِيَّةٌ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۲۲، کتاب عدّه الدّاعی صفحه ۲۵۸ و به نقل از کافی در

کتاب الوافی جلد ۹ صفحه ۱۵۴۵، کتاب وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۶۹، کتاب تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۴۱، کتاب بحار الانوار جلد ۸۰ صفحه ۱۲۵، از امام صادق است.

آمدند این اُدْعُوْنِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ را به این دوزمان قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آفتاب حواله دادند. می گوید این دوتا زمان، ساعات اجابت دعاست. چقدر در آن ساعات دعا کردند؟ اصلاً خود شماها آن زمان را ردیابی هم نکردید ولی در آن زمان نگفتید آخ، واخ، وای، مُردم؟ طبق اسنادی که داریم مگر اینها دعا نبود؟ پس اجابتش کجاست؟
درس پنجم این فایل با موضوع قرآن کتاب خاموش و بی صداست و رجال ظهوری مُصحفِ گویا می باشند به علت باز خوان به درس دوم فایل ۳۱۶۴ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۵۵ - فایل صوتی ۶۱۸۵ - درس اول این فایل با موضوع رویت ربّ به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۱۵۳ ملحق گردید.

درس دوم - از خود گریختن مفهوم هجرت است، پس بازگشت به گذشته مهاجرت را ضایع می کند: وَ یَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَ لَمْ یُهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ یَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ یَأْتُوا بِهَا - کتاب الغارات جلد ۲ صفحه ۳۴۳ و به نقل از آن در کتاب بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۲۳۲ و جلد ۹۷ صفحه ۹۹، کتاب سفینه البحار جلد ۸ صفحه ۶۲۸ است.

از امیرمان است. وَ یَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَ لَمْ یُهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ یَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ یَأْتُوا بِهَا، مسئله خیلی مهم و ریشه دار است، اصلاً خط می زند به هر هجرتی؛ پیغمبر باشد امام حسین باشد یا هجرت خودش از مدینه به کوفه باشد همه را می گوید لَمْ یُهَاجِرْ! بعد می گوید إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ یَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ یَأْتُوا بِهَا مهاجرت این است که از سیئه، سوء، هجرت کنی و دیگر به آن بازنگردی. حالا بیا برویم چالش آن را ببینیم: إِنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اینجا روبروی این روایت الَّذِينَ یَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ ایستاد. اینجا خدا در قرآن می گوید که نفس برتری دارد؛ نفس بد، همان سوء القضاء می شود. چه کسی می تواند از سوء القضاء فرار کند؟ چه کسی می تواند از نفس آلوده فرار کند؟ بابا پیغمبران هم در وقت گرفتاری شفاعت شدند. یادت رفته یوسف با زلیخا در آمیخت و عرق هر دو در آمد؟ پس لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ چیست؟ این را در انجیل نوشته یا در تورات؟ در قرآن! می گوید کار را داشت تمام می کرد ولی برهان خدایش آمد. برهان یعنی سند، دلیل، حجت، حضور، شفاعت، اگر این برهان یک ذره دیر می آمد هر دو جنب بودند. آن پیامبرانی که گفتند حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا آن انبیاء نتوانستند از این نفس سوء فرار کنند. چرا؟ چون ساختار خودشان و جامعه و مرکز مولّد که غیبت است. قالب بندیش سوء است، آن وقت اینقدر خدا اینها را در باسکول زمان معطل کرد که کم آوردند وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا گمان کردند که بابا هیچ خبری نیست همه اش الهاماتِ الکی بوده. این یَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ برای همه هست که نتوانستند از بدی ها هجرت کنند. حالا باید به نسخه های موجود در دایرة المعارف رجوع کنید تا متوجه بشوید.

درس سوم این فایل با موضوع تفکر عبادت مخلصین است به علت باز خوان به فایل ۳۹۵۹ ملحق گردید.

درس چهارم - اختراع کرد افراد خاصی را برای تصدّی امور خلق: اخْتَرَعَنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ

فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِأَذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ وَإِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ - کتاب المناقب صفحه ۱۲۶، کتاب بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۱۴، کتاب الزام الناصب جلد ۱ صفحه ۴۵، از امام سجاد است.

اخْتَرَعْنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ اختراع کرد. اختراع، نبود را می گویند که به بود تبدیل شده. مخترع یعنی یک چیزی را ابداع می کند که نبوده. مخترع برق ادیسون است. اخْتَرَعْنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ ما را از نور خودش آفرید. آن وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي برای عامه مردم است و برای رجال ظهوری وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ نُورِي است. وَ قَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ برای والیان وسطی اجازه داد که امور عبادی و شرعی جامعه را در دست داشته باشند؛ شاید همین دین آوردن انبیاء باشد. فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِأَذْنِهِ ما انجام می دهیم به فرمان خدا. چه چیزی را انجام می دهد؟ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ. مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ ببین چقدر معلم ثانی مرتبه اش قوی است، البته من نمی دانم که این منظور ذات است یا خدای زمین است چون نمی توانم قضاوت کنم در مواردی که منتسب به ذات اقدس کبریایی فرماندهی کل هستی است، ولی اینجا می گوید وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ، اینجا خواسته اینجا مقدم شده، دقت کنید آن ماشاء الله و ان شاء الله به اینجا برمی گردد. وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ هر وقت اراده کنیم اراده می کند. ببین تا به حال برعکس شنیده بودیم؛ اگر خدا بخواهد اینجا می خواهند، خدا اراده کند اینجا اراده می کنند، ولی اینجا به خاطر این مسئله وَ قَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ تفویض کرده امور بندگان را.

(فایل صوتی ۷۰۷۵ - درس پنجم) آیات، اینگونه تزییل یافت. کتاب بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۱۲، از امام باقر است. فَنَحْنُ نَفْعَلُ بِأَذْنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ ما به اجازه او هرچه بخواهیم انجام می دهیم. تا اینجا بیش درست! ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد، دقت کنید اینجا رجل ظهوری مقدم بر خدا شده، و اراده کنیم خدا اراده می کند. ببین اولش به آخرش نمی خورد؛ اولش می گوید ما به اجازه او هرچه بخواهیم انجام می دهیم، او مقدم است. بعد می گوید ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد و اراده کنیم خدا اراده می کند، یعنی اینجا مقدم هستند. حالا حرف عایشه ام المومنین را یاد افتاد؟ یاد هست در سند چه آمده بود؟ گفت هر وقت با پیغمبر دعوا می شد پیغمبر سریع آیه می آورد تا من را محکوم کند. یعنی اینکه آیات از درون پیغمبر بیرون می آید نه از بیرون به صورت وحی! علتش هم همین است دیگر، که اینجا مقدم هستند بر خدا، خدایی که دست ساز است در کره زمین، معلوم می شود که اینجا (این بزرگواران) خلقت کردند، اینجا به وجودش آوردند، برای همین می گوید که إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ ما بخواهیم خدا می خواهد، ما نخواهیم خدا باید بنشیند سر جایش، گورش را گم کند، حرف زیادی نزند! وَإِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ ما اراده کنیم خدا اراده می کند. نکند که خودشان هم فهمیده اند که این خدای ادیان هیچ و پوچ است! آیا این کلمات دال بر این نیست که این رجال ظهوری فهمیدند خبری نیست و این خدایی که با آنها حرف می زند آن الهامات و القائات است؟ بعد خود آنها اسمش را گذاشتند خدا! گفتند خدا گفت؛ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱ کافرون)، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱ ناس)، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱ فلق)، قُلْ هُوَ اللَّهُ (۱ توحید). می گوید قل، بگو! چه کسی می گوید؟ الهامات. آن وقت اسمش را گذاشته اند الله!

درس پنجم این فایل با موضوع فحش ندادن به باد به علت باز خوان به درس دوم فایل ۳۴۶۸ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۵۶ - فایل صوتی ۶۱۸۶ - درس اول این فایل با موضوع مردم همه بهائم اند مگر مومن به علت باز خوان به فایل ۳۲۶۵ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع قلم از شیعیان برداشته شده به علت باز خوان به فایل ۳۶۸۹ ملحق گردید.

درس سوم - تصویر نور الهی بدون توجه به رجال ظهوری ناممکن است! : اَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ لَا يُتَصَوَّرُ بِدُونِ ذِكْرِنَا - کتاب مرآة العقول جلد ۱۲ صفحه ۱۲۰، از امام صادق است.

یک درسی هم صبح داشتیم که رب الارض با رب العرش برابری داشت، این درس هم ادامه آن (۶۱۸۵) است. اَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ لَا يُتَصَوَّرُ بِدُونِ ذِكْرِنَا می گوید ذکر خدا را می گوئی؟ اول باید ذکر ما را بگویی. ذکر ما را نمی گوئی؟ اصلاً تو ذکر نمی گوئی! نماز می خوانی؟ اول باید برای ما بخوانی. ما را کنار گذاشتی؟ اصلاً تو نماز نمی خوانی! لَا يُتَصَوَّرُ بِدُونِ ذِكْرِنَا اصلاً تصور نمی شود، یعنی تصورش را نکن. دیدی به یک نفر می گوئی که اصلاً فکرش را نکن تصورش را نکن چه برسد به اینکه شکل بگیرد و عملی بشود؟ ذکر خدا هم همه چیز هست؛ اسماء است، صفات است، شرایع، مناسک، ادیان، مذاهب و همه اش هست.

درس چهارم - هر نوع اشتغالی، دل مشغولی های نفسانی است، مگر آنکه بر حق باشد! : كُلُّمَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ صَنَمٌ - شرح مثنوی جلد ۱ صفحه ۵۹، از امیر است.

کتاب شرح مثنوی، ما تا حالا سند اینطوری نداشتیم بخاطر اینکه مجبور بودیم چون مبحثش مهم بود. حالا برای چه آنجا در آمده که کتاب شعر، حدیث نقل کرده، نمی دانم! می گوید: كُلُّمَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ صَنَمٌ هر چیزی که تو را مشغول کند و از حق باز بدارد، بُت پرستی است. حق چیست؟ حق همان است که منتظر دنبالش است، غیر او صنم است. صنم؛ ضد صمد است. دنبال صنم می رود کسی که، حقیقت را پیدا نکرده است. حقیقت در جایگاه الهیات ظهوری است و هر کس این کلاس ها را طی نمی کند بت پرست است. بت پرست هم تقسیم می شود بین خودش؛ اَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، آیا ندیدی کسی خودش را پرستش می کند؟ و چیزهای دیگر؛ طرف زن پرست است، آن یکی مرد پرست است، آن یکی مال پرست است، آن یکی ریاست پرست است.

درس پنجم - واجبات را گسترش می دهند تا از تعمق در الهیات باز بمانند: يَجِبُ عَلَى الْمُسَافِرِ أَنْ يَقُولَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ يَقْصُرُ فِيهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً لِتَمَامِ الصَّلَاةِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۳ صفحه ۲۳۰ کتاب الوافی جلد ۸ صفحه ۸۱۵، کتاب وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۵۲۳ است.

می گوید: يَجِبُ عَلَى الْمُسَافِرِ أَنْ يَقُولَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ يَقْصُرُ فِيهَا مسافر باید نماز شکسته بخواند. می گوید جبران این رکعاتی که کم است بر او واجب است که بعد از هر نمازش بخواند سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً لِتَمَامِ الصَّلَاةِ سی دفعه بگوید. بحث ما روی يَجِبُ است. ببینید تا حالا آنطوری که فقه گفته واجب، آن ده ستون فروع دین بوده، تا به حال ذکر واجب نبوده، اینجا می گوید يَجِبُ، این اختلافی که پیدا می شود سردرگمی محققینی که می خواهند دین حنیف را پیدا کنند را ایجاد می کند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۵۷ - فایل صوتی ۶۱۸۷ - درس اول - کالبد شکافی هوای نفس در اتاق تشریح

الهیات: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا قَدْ اِخْتَلَفُوا فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ اِخْتَلَفُوا فِيهِ؟ اِخْك لِي مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً قَالَ فَلَمْ يَحْضُرْنِي إِلَّا مَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ زُرَّارَةُ وَهَشَامُ ابْنُ الْحَكَمِ فَقَالَ زُرَّارَةُ إِنَّ الْهَوَاءَ [النَّفْي] لَيْسَ بِشَيْءٍ وَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ وَقَالَ هَشَامُ إِنَّ الْهَوَاءَ [النَّفْي] شَيْءٌ مَخْلُوقٌ قَالَ فَقَالَ لِي قُلْ فِي هَذَا بِقَوْلِ هَشَامٍ وَلَا تَقُلْ بِقَوْلِ زُرَّارَةَ - کتاب رجال الکشی صفحه ۲۶۸ و به نقل از آن در کتاب بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۳۲۲، کتاب عوالم العلوم (سیده النساء الی الامام الجواد) جلد ۲۱ صفحه ۴۰۳ است.

از امام رضا است. جُعِلْتُ فِدَاكَ یک نفر گفت که فدوی هستم، إِنَّ أَصْحَابَنَا قَدْ اِخْتَلَفُوا پیروان شما اختلاف دارند. فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ امام گفت که در چه چیزی اختلاف دارند؟ فِي أَيِّ شَيْءٍ اِخْتَلَفُوا فِيهِ؟ اِخْك لِي مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً حکایت کن ببینم جریان چیست؟ قَالَ فَلَمْ يَحْضُرْنِي إِلَّا مَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ زُرَّارَةُ وَهَشَامُ ابْنُ الْحَكَمِ گفت اختلاف بین دوتا از بزرگان از اصحاب شماست؛ زُراره که قسمت عمده‌ای از قال صادق‌ها و قال الباقرها از ناحیه ایشان است و همینطور هشام ابن حکم. فَقَالَ زُرَّارَةُ زُراره گفت، زُراره حاضر بود؛ إِنَّ الْهَوَاءَ [النَّفْي] لَيْسَ بِشَيْءٍ هوای نفس وجود ندارد، وجود خارجی ندارد. اینکه می‌گوید که شهوت یعنی هوای نفس! یعنی من می‌خواهم. لَيْسَ بِشَيْءٍ شاید منظور این است که اصلاً منیّتی وجود دارد! تو بیا ثابت کن من هستی بعد برو هر چه خواستی برای خودت صغری کبری کن. وَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ می‌گوید خلق شده نیست! خب همه چیز که مخلوق است، هوای هم که مخلوق خداست منتهای مراتب منظورش این است که خلق شده به این جهت، به این برنامه. وَقَالَ هَشَامُ إِنَّ الْهَوَاءَ [النَّفْي] شَيْءٌ مَخْلُوقٌ هشام ابن حکم برعکس آن را گفت؛ گفت هوای چیزی است که خلق شده. پس بحث سر چه بود؟ هوای نفس. هوای نفس یعنی چه؟ در فارسی هست، می‌گوید هوای و هوس دارد. نفس هم یعنی خود، یعنی آنچه که می‌خواهد، می‌خواهی و آنچه که اختیار است یعنی تو تصور می‌کنی که استقلال است، استغناء است. خب، امام بین این دوتا چطوری قضاوت کرد؟ قَالَ فَقَالَ لِي سَأَلُكَ أَنْ اِخْتَلَفُوا زُراره باشد گفت امام به من گفت قُلْ فِي هَذَا بِقَوْلِ هَشَامٍ وَلَا تَقُلْ بِقَوْلِ زُرَّارَةَ. احتمالاً راوی کس دیگری بوده چون این انتهای روایت به آن نمی‌خورد. خب، هشام چه گفت که حرف او بر حق است؟ گفت که هوای، شئی مخلوق است. ببین این خیلی حرف‌ها دارد بزند! حالا خیال نکن من یک متنی را خواندم تمام شد، حالا یا حالت شد یا نشد، فهمیدی یا نفهمیدی، احتیاج به بحث دارد یا ندارد. اینجا می‌گوید هوای شئی مخلوق است. هوای چه بود؟ خواسته، آرزو، خودیّت، منیّت. شئی مخلوق است، او خلقش کرده. حالا بیا به من بگو ببینم عالم، عالم جبر است یا اختیار؟ می‌گوید هوای را هم او خلق کرده، هم تو را خلق کرده و هم سیستم ادامه‌دهنده زندگی را. همه را او خلق کرده. حالا بفرمایید جایگاه استقلال و استغنا و اختیار کجاست؟ بعد باز در جنبه دیگر می‌رویم؛ مسئله گناه. ببین اصلاً چند شاخه باز می‌شود، این درس خیلی عالی است. می‌رویم در وادی گناه، من الآن بر اساس هوای نفس؛ زنا می‌کنم، لواط می‌کنم، آدم می‌کشم، دزدی می‌کنم، کلاهبرداری می‌کنم، دروغ می‌گویم، تهمت می‌زنم، نقشه‌چینی می‌کنم، هر چیزی که بد است. می‌گوید: لَيْسَ امام رضا همه اینها را در قالب هوای می‌گوید شئی مَخْلُوقٌ. خب مخلوق چیست؟ مفعول است دیگر. مخلوق، خالق می‌خواهد. خالق، فاعل است او اراده می‌کند. در جنبه‌های مختلف هم در تأیید این روایت داریم یادتان که هست دزد دزدی می‌کند روزی

اوست رهائش كنيد. آدم زنا مى كند به قوه الهى زنا مى كند، طرف لواط كرده پيامبر يا اميرمان يك طورى مى خواهد زير سبيلى او را رد كند و اجراى حكم نكند. سند همه اينها هست و خيلى چيزهاى ديگر، اين درس چند پهلوى و چند ضلعى است. حالا شما مى گويى كه من به اختيار خودم مى روم وسط خيابان مى ايستم! خودم مى خواهم! اين خود را نشان بده. اين دارد مى گويد خودى نيست. من الان مى روم از بالاي پشت بام خودم را به پايين مى اندازم كسى من را به زور بالاي پشت بام نبرده كه ببندازد خودم دارم مى روم. چرا؟ چون سيستم مغزو اعصاب تو دست فاعل است، خالق است، آمر است. تصور مى كند. بين عالم، عالم مجاز است ديگر، در مجاز هم همه اش خيال است، شما شب خواب مى بينى كه فردا صد ميليارديست آموخته چشمانت را باز مى كنى مى بينى كه نه باز هم محتاج چند ميليون پول هستى. زندگى بر اساس خواب و خيال است. اين خواب و خيال مى شود هو، بعد مى رود روى واحد حرف على، چقدر قشنگ گفت؛ گفت كه عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ تَقْضِ الْهِمَمِ هر چه او خواست شد و هر چه من خواستم نشد، دست از پا درازتر برگشتم.

درس دوم - دایرة تسلسل است؛ گناه مى كنى چون امر مى كند، پس اين فرمان حائل بين تو و ماوراء مى شود!:
 إِنَّ الْأَخْتِجَابَ [الْحِجَابَ] عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ - كتاب التَّوْحِيدِ صفحه ۲۵۲، كتاب علل الشرايع جلد ۱ صفحه ۱۱۹ و به نقل از علل در كتاب نوادر الاخبار صفحه ۸۲، كتاب بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۱۵ است.

كتاب التَّوْحِيدِ براى همين يار امام صادق است، امام صادق توحيد مفضل را تدریس کرد، مفضل ابن عمر همان كه داستان را شنيديد و سندش هست كه با لات و لوت ها مى چرخيد نه با نماز شب خوان ها. اين درس از كيست؟ امام رضا است. آنجا در درس قبل بحث گناه داشتيم و اين هم يك بُعد آن است. إِنَّ الْأَخْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ مى گويد خدا را نمى بينى؟ چون گناه مى كنى! اين را دين مى گويد ها! دعايت مستجاب نمى شود؟ چون گناه مى كنى! مى گويد لقمه حلال در معده ات نرفته؟ پس اجابت ندارد! لقمه حلال كه نباشد لقمه حرام است و گناه! إِنَّ الْأَخْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ. حالا آن درس قبلى چه مى گفت؟ آن معارض با اين است. آن درس مى گفت كه هواى نفس را او آفريده، هواى نفس پادگان گناه است. يعنى پادگان همه چيز است؛ اسماء ايزايبى، اسماء الحسنى، گناه، ثواب، خير، شر، همه چيز در آن است. اين مى گويد زياد كه گناه مى كنى حجاب در حجاب مى شوى. بعد به من مى گويند كه شما مى گويى دين معارضات دارد، خودت هم معارضات دارى. ما معارضات را در دایرةالمعارف جمع كرديم! معارضات ما چيست؟ اگر مى خواهى بگويى موضع من الان با قبل از زندان فرق مى كند، بلى اين معارض است، ولى اين معارض خوب است. بخاطر اينكه من در حال پويندگى و جويندگى هستم و دارم پيش مى روم. در ندامتگاه، عقلم سر جايش آمد، بى رودرياستى حرف بزنم ديگر شما شاگردهاى من هستيد، ديدم كه سى و پنج سال به خطا رفتم؛ قم، تهران، مسجد همت آباد، مسجد نور، اجتماعات دعا و... تغيير موضع دادم، الان صد و هشتاد درجه فرق كردم، همانطورى كه قيافا هم با شانزده سال قبل فرق مى كند مواضع من هم فرق مى كند. آن وقت آنهاى كه اينها را نمى فهمند؛ احمق، حالا آن بروزن اسمش است، من اسمش را نمى آورم، احمق! اولاً اينقدر ترسو است كه در مناظرات و محاجه مى آيد فقط مى نويسد، به او هم مى گويند چرا صحبت نمى كنى؟ مى گويد نه. خب اگر موضع تو حق باشد

سینه سپر می کنی. مگر من سینه سپر نکردم؟ من بدون اسلحه و خشونت، جلوی عقاید یک و نیم میلیارد ایستادم و می گویم که بیایید یا من را قانع کنید یا قانع بشوید. اینقدر مواضع اینها باطل است که حالا مثلاً مغز متفکر این چند نفری که اخیراً به سفره نفاق و خوارج ملحق شدند و پای آن نشستند این است. اینقدر قدرت ندارد! مرد که نیست، مردانگی به عنوان جوانمردی و وجدان ندارد که بیاید با زبانش حرف بزند. من از مخالفین دعوت کردم و گفتم شماها بیایید در محاجه بحث کنید نه اینکه قایم موشک بازی کنی! نه اینکه حرف های بی ربط بزنی، بعد به من می گویند تو چرا به اینها سوء ظن داری؟ بابا خدا پرده ها را برای من کنار زده. در آخرین دیدارش از دهانش در آمد در همین راه پله من که من شما را می بینم، ایستاده بود گفت من اخیراً با یک کانالی آشنا شدم که از آنطرف است، بحث های شما را می دهم خیلی هم استقبال کردند تا اینجا گفت، دیگر نگفت چیز می دهند. یقیناً چیز می دهند دلار می دهند دیگر. شاید هم می خواهند به من بدهند این می گیرد می برد. چون می دانند که من نمی گیرم، من در یک ریالش مانده ام چه برسد به دلارش. بعد ببینید چقدر نامرد هستند، هنوز هم که هنوز است همین مباحث و دروس ما را بنابر اظهارات و اعتراف خودش دارد به آنطرف می دهد و دارد زندگی اش را ساپورت می کند. این زندگی نیست این نکبت است، مگر تو قبلاً سر سفره ما ننشسته بودی؟ تو از برکت چه کسی زن گرفتی؟ خانه گرفتی؟ ماشین گرفتی؟ ماشینت را عوض کردی؟ احترامت می کردند، جلوی پای تو بلند می شدند، خیال کردی که می توانی ادای معلم را در بیاوری؟ واقعاً که اسم پرازنده ای داری؛ احمق، معادل همان اسم خودت است.

درس سوم - رسالتی که باید باز کننده مسیر خداشناسی باشد، خود ایجاد موانع می کند!؛ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ - کتاب بصائر الدّرجات جلد ۱ صفحه ۶۴، کتاب اصول الکافی جلد ۱ صفحه ۱۴۵، کتاب الوافی جلد ۱ صفحه ۲۴، کتاب اثبات الهداء جلد ۱ صفحه ۸۱، کتاب بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۰۲، از رسول معظم است.

این تعبیر را امیر در تعریف پیامبر کرده، این بحث هم خیلی جنجالی است، خیلی! من توصیه می کنم که ما موضوع را به چالش می کشیم نه اینکه مقام معظم حضرات معصومین را. من راضی نیستم به اینها اهانت بشود، اینها در کلاس ها مدرسین ما هستند. ولی موضوع را به چالش می کشیم. خوب دقت کنید! امیر می گوید مُحَمَّدٌ خُوب دقت کنید حِجَابُ اللَّهِ محمد حجاب شده برای خدا. حجاب یعنی چه؟ یعنی مانع دیگر. این خانم چادر سرش می کند برای اینکه مردم از بیرون نبینند لباسش چه رنگی است، این مانع است دیگر. نبینند قیافه اش چطوری است، هر چه کیپ تر ببندد صورتش را بگیرد کمتر شناخته می شود. مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ. حالا آن وقت، ای متشرع چه جوابی می خواهی بدهی؟ این احمق که متشرع نیست و آن رفیقش هم که اول حجت ابن الحسن العسکری را بلند کرد خیال کرد که ما با ایشان مشکل داریم در حالیکه امام دوازدهم است. اینها پی بهانه می گردند که یک چیزی را پیراهن عثمان کنند، دقیقاً تکرار تاریخ است. علی بنده خدا گریه می کرد و می گفت به خدا من عثمان را نکشتم، می گویند نه، تو عثمان را کشتی! می بینی؟ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ یعنی رسالت مانع آن خدایی شد برای بندگان که فرمانروای هستی است، در نتیجه خدا شد خدای کره زمین. وقتی که جبرائیل به صورت یک شهروند مدینه ای در می آید و بعد هم آمد و رفت های مشکوک به خانه عایشه دارد، بعد عایشه ای که سنش خیلی کمتر از پیغمبر است و بعد تزویجی که پیغمبر

مجبور بود، یعنی نان قرض می داد؛ دختران اینها را گرفته بود چون اینها نفوذ داشتند، اصلاً یک دلیل همین است ها که پیغمبر از طرف خدا حمایت نشد، برای چه از دواج مصلحت آمیز کرد وقتی که خدا پشتش هست چه کسی می تواند جنایتی بکند خیانتی بکند و به پیغمبر لطمه بزند؟ همه اینها سوال است ها! اینها در بند بند تاریخ و تقویم بشریت ثبت شده فقط یک محقق می خواهد که در بیاورد. حالا آن یارو احمق، سال های سال پای سفره تحقیقات ما نشسته حالا آدم شده! خب بابا می ساختی به همان اموالی که از ما می گرفتی. چقدر آنطرف مرزی ها خائن هستند چقدر نامرد هستند، به این ملت بیچاره چقدر آنها ظلم کردند! مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ محمد ابن عبدالله خاتم الانبیاء حجاب خداست. یعنی تو الآن می خواهی حرکت کنی در آنچه که پیامبر اکرم آورده گیر می کنی. آن چیست؟ فروع دین است. یادت هست امام صادق چه گفت؟ ما چقدر قشنگ این نسخه ها را جمع کردیم، ما عجب ماهیگیری هستیم! تمام صدف های اقیانوس حیات را جمع کردیم اما چه کسی قدر بداند، طرف با چندتا دلار حاضر است سر استادش را هم ببرد، بعد می گوئیم ابن ملجم چرا بیست و سه سال شاگرد علی بود؟ اینها بیست و سه سال شاگرد ما بودند. دقت کنید پیامبر آمد؛ اصلاً کل انبیاء و کل رسولان آمدند تا آن ذات اقدس کبریایی را به جوامع مخاطب و معاصرین بعد معرفی کنند اما آمدند حجاب درست کردند! یادت هست امام صادق چه گفت؟ گفت که بنی امیه آمدند فروع دین را جلوی اصول دین گذاشتند، فروع دین را که همین حجاب است. پیغمبر قصد بدی هم نداشت ها! من برایتان باز کنم: اولاً به پیغمبر دستور از یک جایی می رسیده؛ فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، در ثانی پیامبر تشخیص می داد، حالا او که اختیار داشت چون باز یک جا هم در درس داشتیم که خدا به پیغمبر تفویض کرده بود که فروع دین را شکل بدهد، تشخیص می داد که مثلاً این حکم تحت عنوان حلال، جامعه را اصلاح می کند، این حکم تحت عنوان حرام، جامعه را از جنایت دور می کند، قصدش بد نبود برای همین ما می گوئیم که ما مخلص اینها هستیم، ما به بالا کار داریم. بالا بالا یعنی همان خدای زمین. این مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ خیلی حرف دارد ولی خب وقت تمام است.

فایل صوتی ۶۱۸۸ با موضوع درگیری لفظی بین ابلیس و خدا و نمایشنامه بین آن دو به علت بازخوان به فایل ۵۹۵۷ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۵۹ - فایل صوتی ۶۱۸۹ - درس اول - تهلیل گو بهشتی است و نیازی به اجرای فروع دین ندارد: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي - کتاب صحیفه الرضا صفحه ۴۰، کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۲۳۵، کتاب التوحید صفحه ۲۴، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۷، کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۱۳۴، کتاب معانی الاخبار صفحه ۳۷۱، کتاب وسائل الشیعه، جلد ۷ صفحه ۲۱۲، کتاب بحار الانوار جلد ۹۰ صفحه ۱۹۶ است.

در مقام تهلیل است: تهلیل با ه دو چشم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. می گوید خدا در حدیث قدسی گفته است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، این کلمه حصن است برج است قلعه است حدّ و مرز است کسی که وارد آن شد تأمین از عذاب من پیدا می کند. این همان دین ابراهیم شد که ابراهیم هیچ چیزی نداشت، دین او فقط لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بود، اینجا خدا هم همین را می گوید، می گوید تو بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بآیت نباشد و تو را به جهنم نمی برم.

-- امام صادق فرمود قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمَنُّ الْجَنَّةِ هر کس بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به بهشت می رود. پس فروع دین چه می شود؟ مناسک دینی چه می شود؟ شرایع مذهبی چه می شود؟ ها؟ چه کسی باید پاسخ بدهد؟

(فایل صوتی ۶۲۰۳ - درس پنجم) اصل دیانت در همین کلمات است و الباقی سرگرمی و تشنگی چشم براهی است. کتاب امالی طوسی جلد ۲ صفحه ۱۹۶، کتاب امالی الشجرى جلد ۱ صفحه ۴۲. این درس دوتا بخش دارد و در یک موضوع است. بخش اول از امام صادق، بزرگمرد رجل ظهوری است می گوید که پیغمبر گفت خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بهترین عبادت همین است. یادت هست سندی داشتیم که همه جزء و کل و اصل و فرع دین ابراهیم همین یک کلمه بود؟ تازه او سر سلسله انبیاء اولوالعزم بود.

بخش دومش، باز امام صادق از پیغمبر نقل می کند قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمَنُّ الْجَنَّةِ یعنی همین یک کلمه را بگویی به بهشت می روی. آقا فروع دین کجاست، چه شد؟ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ چه شد؟ ببین مدام به مرور زمان در آن آب بستند. کلام از این رساتر؟ ناقل؛ امام صادق است، و گوینده؛ رسول اکرم است قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمَنُّ الْجَنَّةِ، قیمت بهشت این است، بهای بهشت همین است. ببین چقدر ارزان است! حالا برو، در نماز می خواهی بروی، در عبادات می خواهی بروی، همین! اصل و فرع آن همین است! یعنی یک بیعت واقعی کن. ببین این لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی همان مسئله جبر و اختیار، یعنی أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ آیا من همه کاره نیستم؟ که در دیار ذره گفت، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا من خدای شما نیستم همه اش همان است.

(فایل صوتی ۷۱۱۱ - درس اول) اگر نتیجه اش بهشت است پس چرا با کشتن و تهدید کردن؟. کتاب اصول کافی جلد ۲ باب الدَّعَاءِ حدیث ۱، از امام صادق است. تَمَنُّ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بهای بهشت، گفتن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و اللَّهُ أَكْبَرُ. بعد سازنده اسلام چه می گوید؟ می گوید بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ به ضرب کشتار بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! اینجا می گوید بهای بهشت است. آیا با کشتار و با کشته شدن باید به بهشت رفت؟ خشونت دینی از خشونت سیاسی بدتر است. خشونت کننده دینی کار خود را وصل به آسمان می کند، دیکتاتور سیاسی می گوید من می گویم! استبداد دینی یعنی با کشتن، تو را به اسلام می آورد. بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، همین لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ای که اینجا پیغمبر می گوید، امام صادق از قول ایشان می گوید که بهای بهشت است، ثمره اش بهشت است، نتیجه اش ناز و نوازش است، باید به زور پذیری، یعنی می خواهد تو را به زور به بهشت ببرد. وقتی که به زور باشد نتیجه اش چیست؟ شمشیر رسول الله که دفن شد با خودش، إِرْتَدَّ النَّاسُ مردم برگشتند. چرا؟ چون با زور آمدند. یک عده زیادی با زور آمدند و یک عده کمی هم با طمع آمدند که جای پیغمبر را بگیرند که گرفتند. قیمت بهشت، گفتن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و اللَّهُ أَكْبَرُ. این لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حرف درستی است، همان جبر مطلق است، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فرماندهی نیست برای شما زمینیان غیر از الله! وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ قابل فرار هم نیست. این اللَّهُ أَكْبَرُ هم همان؛ بزرگتر است، باز همان جبر مطلق است، یعنی شما زیر مجموعه هستید، بقول امیرالمومنین أَنْتَ الْكَبِيرُ وَأَنَا الصَّغِيرُ، أَنْتَ الْحَاكِمُ وَأَنَا الْمَحْكُومُ، أَنْتَ الْأَمْرُ وَأَنَا الْمَأْمُورُ، اینها یعنی شما هیچ چیزی نیستید. بقول قرآن که به پیغمبر می گوید إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰ زمر) تو مُردی، ما تو را به عنوان یک آدم زنده قبول نداریم، تو خودت مطرح می کنی که پیغمبر هستی، از دیدگاه

ما تو مُردی! این افشاگری های قرآن خیلی خوب است، این قرآن را نگه داریم، برای افشاگری هایش خیلی خوب است و راه را برای ما باز می کند.

-- امام صادق ادامه می دهد إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى النَّارِ امام صادق یک چیز وسیع تر گفت؛ گفت خدا موحد را به جهنم نمی برد. موحد بین همه ادیان مشترک است؛ هر کس خداپرست است در هر مذهب و دینی حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى النَّارِ!

درس دوم - اینگونه تعاریف، حساسیت ها را در ادبیات توحیدی بر می انگیزد!: التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَاللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۰۶، کتاب الجعفریات صفحه ۱۶۹، کتاب الدعوات صفحه ۵۴، کتاب عده الداعی صفحه ۲۶۲، کتاب الوافی جلد ۹ صفحه ۱۴۵۵ یا حدیث ۱۴۵۵، کتاب وسایل الشیعه جلد ۷ صفحه ۱۸۵، کتاب تفسیر برهان جلد ۵ صفحه ۷۴۰، کتاب بحار الانوار جلد ۹۰ صفحه ۱۷۵ است.

مولای ما گفت التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، تسبیح یعنی سُبْحَانَ اللَّهِ. مسَبِّحات هم در قرآن هست، سوره هایی که اولش با سَبَّحَ یا يُسَبِّحُ آغاز می شود. التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ تسبیح بگویی یعنی سُبْحَانَ اللَّهِ اصلاً نگفته چقدر، عدد نگفته است پس معلوم می شود یک دانه هم کافی است. نصف میزان است. میزان چیست؟ ترازوی سر پل صراط است. یعنی شما هیچ عمل خوبی نداشتی فقط یک بار در عمرت تسبیح گفתי که نصف آن پر شد از بخشش. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ حمد خدا را بکنی میزان پر می شود، دیگر چک و چانه ندارد بزن برو بهشت. وَاللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تکبیر گفتن بین زمین و آسمان را پر می کند. حالا در این خیلی اِنْ قُلْتَ است ها! میزان را توضیح نداده که آن میزان سر پل صراط است یا میزان دنیا است؟ باز این يَمْلَأُ، پر می شود را باز نکرده، مگر این ظرفش چقدر است که پر می شود؟ بعد این اللَّهُ أَكْبَرُ را که يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، این را هم توضیح نداده که بین آسمان و زمین چه چیزی پر می شود؟ آیا فرشته پر می شود؟ جن پر می شود؟ ملک پر می شود؟ اجابت دعا پر می شود؟ این خیلی ادعای سنگینی است ها! و دیدی که من چقدر برایست سند خواندم. يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بین زمین و آسمان پر می شود، یعنی باب اجابت پر می شود؟ استجاب دعاست؟ مغفرت است؟ رحمت است؟ اگر اینها باشد که خب نصفی از اهل زمین تسبیح گفتند، لا اقل در عمرش یکبار گفته، یک بار گفته الحمد لله، یک بار اللَّهُ اکبر گفته، بس است!

درس سوم - آیا روح دارای حرکات مخصوص جسم است؟: رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسْهُو وَالْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَتَلْهُو وَتَغْفُلُ وَتَسْهُو وَرُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهِ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَتَنَوَّلُ الْأَمَامُ مَا بَعْدَ دَاوُدَ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ الْعَرْشِ - کتاب بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۴۵۴، کتاب مختصر البصائر صفحه ۴۷ به نقل از بصائر الدرجات در کتاب بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۱۰۶ و جلد ۲۵ صفحه ۵۸، از امام صادق است.

می گوید رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسْهُو چه شد؟ روح القدس کیست؟ آیا اسم جبرئیل است؟ اسم فرشته مافوق اوست؟ اسم خداست؟ برای همه اینها روایت است. لَا يَنَامُ نمی خوابد. لَا يَغْفُلُ غافل نمی شود. لَا يَلْهُو

بازی نمی‌کند. لَا يَسْهُو فراموشی ندارد. چهارتاست. ادامه‌اش را گوش بده؛ وَالْأَزْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَتَلْهُو وَتَغْفُلُ وَتَسْهُو به خلاف آن، ارواح برای زندگان خواب دارد، بازی دارد، غفلت دارد، فراموشی دارد. مگر روح جنس لطیف نیست؟ مگر نگفت روح از ریح است و ریح باد است؟ چطور می‌شود پس روح جامعه، مردم، بازی کند؟ وَرُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِه مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرْهَا وَبَحْرِهَا روح القدس ثابت است تماشاگر است ناظر است آنچه را که در شرق و غرب در دریا و خشکی می‌گذرد. قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ راوی می‌گوید به امام صادق گفتم فدوی تو هستم يَتَنَاوَلُ الْأَمَامَ مَا بِيَعْدَادَ بِيَدِهِ؟ قَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ الْعَرْشِ. اینجا می‌خواهد تقسیم بین روح رجال ظهوری با ارواح جامعه کند، می‌گوید شما الان در مدینه هستید آیا بغداد را می‌بینید؟ گفت: بله. وَمَا دُونَ الْعَرْشِ هر چه که زیرمجموعه عرش است. عرش کجاست؟ معلوم نیست. قرآن می‌گوید عرش جای خداست الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى مستولی شد بر عرش وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب قرار دارد. اینجا ایراد بر حدیث این بود که روح القدس مشخص نشد و احتمال دارد منظور روح رجال ظهوری باشد و در مجموع ارواح مردم عامه یک حرکت دهنده، مثل لوکوموتیو است که واگن‌ها را حرکت می‌دهد. واگن چیست؟ جسم است، او حرکت دهنده است پشتیبان است. روح نمی‌تواند یک چنین نشانه‌هایی که در اینجا آمده داشته باشد.

درس چهارم این فایل با موضوع دوستی با خدا دوجانبه است به علت بازخوان به فایل صوتی ۱۹۶۴ ملحق گردید.

درس پنجم این فایل با موضوع ادعای اهل بیت در مورد معانی و بیان به علت بازخوان به نسخه ۵۳۸ درس ۲۰۸ به تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس ششم این فایل با موضوع نقشه راه ظهور و یکی شدن با خدا به علت بازخوان به درس دوم فایل ۲۲۲۷ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۰ - فایل صوتی ۶۱۹۰ - درس اول - در معراج چه خبر بود؟ مهمانی درست حسابی!:
 إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ إِنِّي آيِيْتُ [أَطَّلُ] عِنْدَ رَبِّي وَيُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۲ صفحه ۱۷۲، کتاب الْخَرَائِج جلد ۲ صفحه ۹۰۵، کتاب مَنَاقِب آل ابی طالب جلد ۱ صفحه ۲۱۴، کتاب عَوَالِي اللَّتَالِي جلد ۲ صفحه ۲۳۳ و جلد ۴ صفحه ۱۱۹، کتاب الوافی جلد ۱۱ صفحه ۶۷، کتاب هِدَايَةُ الْأُمَم جلد ۴ صفحه ۲۸۸، کتاب بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۴۵ و جلد ۱۶ صفحه ۳۹۰، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۳ صفحه ۳۲۶، کتاب مُسْتَدْرَك الوسائل جلد ۷ صفحه ۵۵۲ است.

حالا قبل از ورود به بحث، یک سؤال است؛ بعضی‌ها به من می‌گویند که حالا شما چه ادعایی داری که همه سندها را بخوانی، حالا یکی یا دوتا. حالا می‌بینی چقدر سند خواندم؟ من می‌گویم که برای متشرعین است اینکه اگر یک کتاب باشد می‌گوید ای بابا معروف نیست، اگر دوتا باشد می‌گوید خیلی مهم نیست، اگر سه تا باشد می‌گوید معتبر نیست. چون می‌خواهد از حقیقت و از پذیرش واقعیت در برود. از رسول اکرم است: إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ به مردم می‌گوید من مثل شما مردم نیستم. چه چیزشان مثل آنها نیست؟ بخاطر عصمتشان، بخاطر سیادتشان، بخاطر موقعیتشان یا بخاطر مقامشان؟ الآن توضیح می‌دهد. إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ توضیح می‌دهد که إِنِّي آيِيْتُ عِنْدَ رَبِّي من

بیتوته کردم پیش خدای خودم. بیتوته از بیت می آید. می گوید امشب اینجا بیتوته کن، یعنی امشب در این خانه بمان، می گوید اینجا بیت فلانی است. وقتی می خواهند احترام کنند خانه را بیت می گویند. اِنِّیْ اَبِیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ وَ بَیْنِیْ وَ رَبِّیْ اَمِیْتُ، نمی گوید دیشب، کلاً می گوید اِنِّیْ اَبِیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ مِنْ هَمِیْشَه در خانه خدا هستم. در خانه خدا چه کار می کنی؟ وَ یُطْعَمُنِیْ وَ یَسْقِیْنِیْ. حالا اینجا یک روایتی هم می گوید که این کلام فاطمه است، حالا فاطمه و پدرش فرقی ندارد، مسئله خیلی مهم است، اینکه می گویند ما با خدا هم خانه هستیم خیلی حرف بزرگی است! بعد می گوید با خدا هم غذا و هم سفره هستیم، خیلی ادّعی سنگینی است. حالا اینجا اینها محترم هستند باید به سراغ خدا برویم. این خدایی که مطرح می شود، آن وقت می گویی که چرا می گویی معبود زمینی؟ قرآن که می گوید لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ، خودش هم که الرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اسْتَوٰی آن بالا بالاها نشسته است، چرا شما مدام می گوید خدای زمین؟ این هم یکی از ایراداتی است که به ما می گیرند، می گویند چرا مدام شما می گوید که خدای زمین؟ قرآن که مدام از بالا بودن خدا تعریف می کند؛ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِیْنَ هَفْتُ طَبَقَه آسمان مال این است. می دانی ما برای چه می گوییم؟ بخاطر این که این خدا خیلی کوچک است و به دایرة عقل در نمی آید. مگر خود دین نگفته است که هر چیزی را که عقل تأیید کرد شرع تأیید می کند؟ ها؟ چطور می تواند این عظمت بی همتا و بی انتها در عالم خلقت باشد، بعد فرماندهی کلّ زوم کرده روی یک کره خاکی که وقتی آن را در برابر عمق عظمت آفرینش می گذاری می بینی خود این کره خاکی اصلاً یک دانه ارزن هم نیست، وای به حال اهالی آن! و بعد هم اینکه آنچه که از این خدا تعریف شده و در اسناد و مدارک مختلفی که داریم وقتی آن را جمع و جورش می کنیم می بینیم که قد و قواره آن می خورد به همین که خدای زمین باشد.

درس دوم - وسایل انتقام جویی را در اختیار بدخواهان قرار می دهد و سپس آنها را توبیخ می کند و مبلّغینش را زیر پایشان قرار می دهد: وَ مَا نَقْمُوا اِلَّا اَنْ اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنْ فَضْلِهِ - سوره توبه آیه ۷۴ است.

این مبحث قرآنی است، می گوید وَ مَا نَقْمُوا مَخَالِفِیْنَ دِیَانَتِیْ مِنْ اَنْبِیَاءِ اَنْتَقَامُ نَگرفتند، اِلَّا اَنْ اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنْ فَضْلِهِ. این آیه را هم جزء همان آیات بگذارید، دو سه تا آیه داریم؛ یکی از آنها می گوید که وقتی پیغمبری را می فرستد در برابرش یک قلدر هم می گذارد که خنثی سازی کند. یکی دیگر هم بود که وقتی پیغمبری را می خواهد بفرستد اول مردم را زجر می دهد که وقتی پیغمبر می آید مردم به او پناه ببرند. حالا اینجا هم مانند همان است وَ مَا نَقْمُوا اَنْتَقَامُ نَگرفتند اِلَّا اَنْ اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنْ فَضْلِهِ، یعنی زور انتقام گرفتن به مخالفین انبیاء را خدا داده و تجهیز و تسلیحشان کرده و بعد هم به این بیچاره ها، به این رجال ظهوری، به انبیاء، اوصیاء، اولیاء و رسولان گفته بروید جلو یعنی دستی دستی اینها را به مسلخ فرستاده است. این چه کاری است؟ برای همین است که در درس قبل عرض کردم نمی خورد تعاریفی که از این خدا شده به کسی که همه عالم از اوست. اینجا دارد می گوید ما پیامبران را فرستادیم تا آنها انتقام بگیرند، بقول معروف گوشت لب توپ! آن وقت تو می گویی ابی عبدالله را چرا ذره ذره کردند؟ خب، این اَنْ اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ به یزید رسید و او را همه جوره مهیا کرد و قوی کرد. آن وقت می گویی چرا علی در صفّین شکست خورد؟ این حرف بد است من بگویم ولی چیزی است که تاریخ نوشته؛ شکست مفتضحانه! ساحت مقدس علوی با

همه حرص و جوشی که زد با همه جنگ پردازی‌ها با همه تجاربی که در غزوات داشت با نیروی وسیع شکست خورد. بارها به شما گفته‌ام وقتی که در جنگ علیه علی کودتا شد همین خوارج کودتا کردند؛ مانند همین خوارج ما، من برای همین مطرح می‌کنم و الا اینها ذرات خاک هستند، عددی نیستند منتهای مراتب می‌خواهم که تو را واکسینه کنم که فردا به تو زنگ می‌زند، برای تو نامه می‌دهد، ستمات پُر از زور باشد و از راه منطق و دلیل بزنی دندان‌هایش را خرد کنی! الان این را به متشرع و متدین بگو، بگو این چه کاری است که خدای تو می‌کند؟ ها؟ این آیه است دیگر؛ خدا به مخالفین اهل بیت قدرت، ثروت، شوکت و عظمت می‌دهد که اینها را نابود کنند؟ وَ مَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ یعنی اینقدر زور دادند تا زورشان را به فاطمه خالی کنند، خانه‌اش را خالی کنند، بچه‌اش را سقط کند؟ آنقدر به آنها زور داد که معاویه و عمرو ابن العاص با یک ترفند جنگ را به نفع خودشان مغلوبه کردند.

درس سوم - وقتی که خدا به وظایف خدایی خود عمل نمی‌کند و بشر را بیچاره می‌سازد، راهی به جز گدایی از هموعان خود ندارد: الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا حَتَّى يَجِدَ وَإِذَا وَجَدَ رَضِيَ وَإِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقْرَبَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ وَإِذَا وَجَدَ فَرَضِيَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ وَإِذَا أَعْطَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ - کتاب معانی الاخبار صفحه ۲۶۰ حدیث ۱، کتاب بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۳۷۴ ضمن حدیث ۱۹ است.

رسول اکرم مخلص را معرفی می‌کند، الْمُخْلِصُ؛ برای شما گفته‌ام که مخلص در دیانت به کسی می‌گویند که به مرحله عالی رده‌های بالای خداپرستی برسد که یقین است، وقتی یقین داشت مخلصانه و بی‌شائبه خدا را عبادت می‌کند، حالا در مسیر انتظار مخلص به معنای کسی است که همه آزمون‌های سخت را سپری کرده و حالا رسیده به مرحله‌ای که اگر صدتا از این خوارج هم بیایند بزنند تأثیری روی آنها نخواهد داشت. الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا حَتَّى يَجِدَ پیامبر معظم می‌گوید مخلص کسی است که از مردم سؤال نمی‌کند. حالا این سؤال هم در فرهنگ دینی دوتا است؛ هم سؤال به معنای پرسش است؛ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. هم سؤال به معنای اعلان نیاز است. به فقیر می‌گویند سائل، می‌گوید دست سائل را رد نکن. الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا حَتَّى يَجِدَ کسی که به مرحله اخلاص می‌رسد این آزمون را سپری می‌کند که هیچ توقعی از مردم ندارد، در مسائل معنوی هم همینطور چون مردم را در خور سؤال نمی‌بیند. مسیر انتظار از طریق معرفت رب ادامه دارد از گذشته به حال و از حال به آینده حَتَّى يَجِدَ تا اینکه پیدایش کنند. این يَجِدَ به چه برمی‌خورد؟ در مسائل مادی يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، اینقدر از مردم چشم می‌پوشد که خدا به او بدهد. حالا سؤال ما از رسول الله این است حَتَّى يَجِدَ اگر نبود چه بدبختی و چه بیچاره‌گی سر مردم می‌آید؟ چه بدبختی سرشان می‌آید؟ ها؟ یعنی از مردم قطع امید کردند و خدا هم چیزی نداد. پس اینجا باید بنویسیم که حَتَّى لَا يَجِدَ وَإِذَا وَجَدَ رَضِيَ اگر پیدا کرد راضی می‌شد. این بیشتر می‌رود در موارد معنوی‌ها! چون در مادیات این ادبیات به چارچوب‌های دنیوی و فانی و خاکی نمی‌خورد. وَإِذَا وَجَدَ رَضِيَ، وقتی پیدا کرد راضی می‌شود. از چه کسی راضی می‌شود؟ باز می‌رود در معنویات، وقتی به سؤالاتش پاسخ داده شد ارضاء می‌شود در فکر و اشباع می‌شود در تحقیق. وَإِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ اگر چیزی پیش

او اضافه آمد می دهد در راه خدا. باز در معنویات اگر برویم اضافه آمد یعنی اینکه تو ساخته و پرداخته شدی حالا می روی در گروه و مباحثه می کنی، مناظره می کنی، محاجه می کنی و مجادله می کنی با کسی که منطقتش این است که الان شب است، ماست سیاه است. چون ما با این منطق جلو می رویم مشتمان پر است محکم است، کسی که خلاف ما دارد می آید باید همینطور قدم به قدم و نفس به نفس، سند بیاورد. خب، اگر هم در مسائل مادی باشد می گوید اگر خدا به تو داد و زیاد داشتی به این و آن بده. فَإِنَّ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ پیامبر فرمود اگر یک چنین شخصی فقیر بود و به او کمک هم نشد همانطور که من گفتم حَتَّى لَا يَجِدَ به جای حَتَّى يَجِدَ، چه می شود؟ فَإِنَّ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ اگر دور مخلوق را خط کشید؛ حالا یا از اول ناامید شدی یا اینکه نه، درب خانه همه را زد چیزی به او نماسید چیزی به او ندادند ناامید شد برای همین می گویند:

پایان شب سیه سپید است

در ناامیدی بسی امید است

یعنی وقتی که ناامید کامل شدی تازه می روی به سمتی که خالق امید است. یکی از ذکرها همان است؛ يَا رَجَاءُ يَا مَرْجَاءُ لِكُلِّ أُمُورِنَا فَرْجًا. فَإِنَّ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ می گوید اگر خدا به او نداد و مردم هم ندادند پس این عبد کامل است. وَإِذَا وَجَدَ فَرَضِي فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ اگر پیدا کرد او راضی می شود از خدا، رَاضٍ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ خدا از او راضی خواهد شد. وَإِذَا أَعْطِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ می گوید وقتی خدا به او داد، این محلی برای تحقیق و تفحص است، می گوید اگر خدا داد فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. ثقه، وثوق، موثق، می گوید اگر به او داد طرف به خدای خود اطمینان پیدا می کند. خب اگر نداد، وقتی مردم به خدای خودشان بی اعتنا می شوند ناامید می شوند، این وسط تقصیر کیست؟

درس چهارم - ردیابی توحید زمینی در بُهت مردمی!: أَنَا مُكَلَّمٌ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ أَنَا ذَلِكَ النَّورُ - کتاب مشارق الانوار صفحه ۲۱۸ است.

امیر خودش را اینطوری معرفی می کند، وقتی خودش را معرفی می کند یعنی رجال ظهوری را اینطوری معرفی می کند؛ أَنَا مُكَلَّمٌ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ أَنَا ذَلِكَ النَّورُ می گوید آن درختی که به موسی گفت بیا، با چراغ سبزش گفت بیا، موسی که سر کوه طور کاری نداشت، می گوید آن سخنگو من بودم. أَنَا ذَلِكَ النَّورُ من آن نور بودم، آن درخت، نور و حرارت و آتش داشت، موسی را از دامنه کوه کشید بالا به سمت خودش که برود از آنجا برای خانواده اش آتش بیاورد، هوا سرد است و در یک دره ای نشسته اند آتش روشن کند که اینها سرما نخورند و بعد هم اینکه گرگ ها حمله نکنند، وقتی که موسی به درخت رسید و آمد آتش بردارد یک دفعه درخت گفت إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي من خدای تو هستم و غیر از من هم خدایی وجود ندارد، همان جا جرقه رسالت موسی زده شد. حالا امیر که می گوید آن درخت من بودم. اینجا چند تا بُعد دارد؛ یکی این است که این خدای زمین بوده؟ باز جداسازی خداست که در علی ابن ابی طالب تجلی کرده، چون در روایات مختلف برای شما خواندم که علی می گوید تمام قدرت های خدا را من می توانم انجام بدهم؛ من زنده می کنم، من می میرانم، من غذا و روزی می دهم، من شفا می دهم. این باز تأیید می کند که انبیاء نتوانستند به حقیقت اولو هیئت برسند، برای همین امیر آمد کمک خدا برای انتصاب موسی به پیامبری!

(فایل صوتی ۶۹۶۵ - درس ششم) خدای زمین، علی است. کتاب مشارق انوار الیقین صفحه ۳۰۵، کتاب مجمع النورین صفحه ۵۰ است. همه اسناد را می‌آوریم که نگویند که این بروجردی دروغگو است. دیندار و متشرع به جای اینکه بگوید دین دروغگو است می‌گوید من دروغگو هستم. پس این اسناد مال چیست؟ این رجال ظهوری چه هستند که من آوردم؟ در حقیقت ما پای درس آنها نشستیم نه اینکه شما شاگردان پای درس من نشستید. امیرالمؤمنین می‌گوید: *أَنَا مُكَلَّمٌ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ*. داستان موسی را که می‌دانید، موسی از پیش شعیب پدرزنش آمد که به مصر برود، دوتا خواهر را هم گرفته بود، به درّه آمد نصف شب است صدای گرگ می‌آید، تاریک هم هست و جلوی پایش را هم نمی‌بیند، دید یک آتشی از آن بالای کوه می‌آید، به زن و بچه‌اش گفت بایستید من بروم از آن آتش به اینجا آتش بیاورم، پیش آتش رفت، آنچه که درخت گفت: *إِنِّي أَنَا اللَّهُ إِي مُوسَى* من خدا هستم. حالا اینجا چه می‌گوید؟ علی می‌گوید من گفتم من خدا هستم! ببین چقدر جالب است، ببین ساختار دین چقدر الکی است، همه دین در جیب علی ابن ابیطالب است! خدا کجاست؟ کشک! *أَنَا مُكَلَّمٌ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ* (آن یا موسی) که صدایش کرد، گفت یا موسی *إِنِّي أَنَا اللَّهُ* بدان من خدا هستم، اینجا می‌گوید من بودم. *أَنَا ذَلِكَ النَّور* آن آتش آن نور من بودم. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که دین اصلاً وجود ندارد، هرچه هست علی ابن ابیطالب است و علی هم حجاب است برای مردم در شناختن دین واقعی! خب اینجا، هم مقام علی را نشان می‌دهد و هم موقعیت دین را! دین یعنی علی ابن ابیطالب، علی ابن ابیطالب یعنی دین تقیه، دین تقیه هم یعنی دین حجاب. درس‌های قبل را یادت هست؟ چقدر قشنگ ما پله پله داریم بالا می‌رویم تا این دین واقعی افشا بشود.

-- *لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي* - کتاب مشارق الانوار صفحه ۲۱۸ است.

در جای دیگر فرمود *لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي* می‌گوید برای خدا نشانه‌ای بزرگتر از من وجود ندارد *لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي*، علی نشانه خداست! خب حالا علی را که ارزیابی می‌کنیم می‌بینیم که جبر مطلق است. پس خدا جبارالجبّاره است دیگر، این هم یکی از اسنادی که نشان می‌دهد علی توانسته است نقش این خدا را ایفا کند. *آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي* خبری هم بالاتر از من وجود ندارد.

(فایل صوتی ۶۸۷۵ - درس دوم) آیت، دارای معانی وسیع است! *مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي*. کتاب بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۲، کتاب بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد جلد ۱ صفحه ۷۷، از امام باقر به نقل از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین می‌گوید: *مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي* برای خدا بزرگتر و بالاتر از من نشانه‌ای نیست! خب این نشانه، چیست؟ تاریخ سوال می‌کند، توی متشرع نفهم جواب بده! آیت یعنی قدرت؟ آیا امیرالمؤمنین قدرت داشت؟ پس چرا حقش را گرفتند؟ چرا خانه‌اش را آتش زدند؟ چرا همسرش را کتک زدند؟ آیا امیرالمؤمنین آیت اکبر است؟ چرا در صفین پیروز نشد بر این کاغذ پاره‌هایی که اسمش قرآن است روی نیزه؟ چرا بر مکر عمرو ابن العاص غلبه نکرد؟ چرا معاویه را شکست نداد؟ اکبر به چیست؟ آیا کتابش اکبر است؟ که آن را دور انداختند! خودش اکبر است؟ که محدود الید بود، مسدود الید بود، مغلول الید بود، تا جایی که صدای فاطمه زهرا در آمد و به امیرالمؤمنین اعتراض کرد و گفت تا چه وقت می‌خواهی بنشیننی مثل زن بچه مرده زانوهایت را بغل بگیری، یک جا خیره بشوی فکر کنی؟ ها؟ تا چه

درس پنجم - تقطیع الله هویدا کننده اسماء ایزادی و صفات رحمانی است: اَلَّا تُفِیْ اِلَآءِ اللّٰهِ عَلٰی خَلْقِهٖ مِنَ النِّعَمِ
بِوَلٰیئِنَا وَ اِلَآءِ اللّٰهِ خَلْقِهٖ وَ لَا یَتِنَا قُلْتُ فَالْهَآءُ قَالَ هُوَ اَنْ لِّمَنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَّ اَلَّ مُحَمَّدٍ - کتاب التوحید صفحه ۲۳۰
حدیث ۳، کتاب تاویل الآیات جلد ۱ صفحه ۲۴ حدیث ۲، کتاب تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۴۴ حدیث ۶، کتاب
بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۱ حدیث ۱۲، کتاب معانی الاخبار صفحه ۳ حدیث ۲ است.

این بحث هم جالب است. امام صادق الله را باز می‌کند که الله چیست. الله ترکیب شده از الف و لام و ه است، این سه تا را معنا می‌کند و می‌گوید: **اَلْاَلْفُ اِلَّا هُ الله عَلَى خَلْقِهِ مِنَ النِّعَمِ بَوْلَايَتِنَا**، الف الله برکات و مبررات و خیرات و الطافی است که از ناحیه خدا به وسیله ما رجال ظهوری، یعنی متصدیان امور مردم آمده است. حالا اینجا سؤال ما این است: وقتی که خدا نعیم ندارد، آن وسط اشتغال رجال ظهوری به چه می‌شود؟ به چه مشغول هستند؟ این درب تعطیل است، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در بش تخطئه شده است. حالا این سرپرستی چطور می‌شود؟ یکی دیگر اینکه این الف به معنای اسماء الحسنی است که تعطیل است. و اللام، لام آن الزام الله خَلْقِهِ وَلَايَتِنَا الزام کردن خداست خلقتش را برای نگهداری و ولایت ما بر بشریت. خب اینجا هم باز یک سؤال است: الزام که آمد جبر مطلق است. ببینید در خود الله همه چیز نهفته است، اینکه شما از غوامض مباحث سؤال می‌کنید و می‌گوییم صبر کنید هر چه جلوتر می‌رویم باز می‌شود سر همین است. آن وقت آن بیچاره‌ای که از کشتی افتاده این مدارک به دستش نرسیده برای همین راه لجابت را در پیش گرفته است. و اللام الزام الله خَلْقِهِ وَلَايَتِنَا. الزام یعنی ملزم، واجب، محکم، اجتناب‌ناپذیر، لامحاله، حتمی. یعنی چه بخواهی و چه نخواهی خدا ولی تو هست و ولایت قهری‌اش را در بین خلفائش استمرار داده است. خب، ه می‌ماند که **قَالَهُاءُ هَوَانٌ لِّمَنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ**. هوان یعنی سستی، بی‌ارزش بودن، هون، بی‌مقدار بودن. ه به معنای موجود فاقد ارزش است بخاطر مخالفتش با سیستم ولایت ظهوری! حالا ما به این کار داریم، ببینید شد یک الف؛ اسماء الحسنی شد یک ه؛ اسماء ایزایی، هوان. نمی‌گوییم هر دو آن مال خودش است، حالا اگر بگوییم شیطان هم در خودش هست یعنی یکی است! این یکی از اسنادش است. هوان یعنی زشتی، پلیدی، ترس، لرز، خوف، تهدید، این می‌شود اسماء ایزایی. دست راست خدای زمین اسماء الحسنی است و دست چپش اسماء ایزایی‌اش است، خوب دقت کن، این وسط هم شاقول یعنی نگهدارنده این دوتا ترازو، گوینده و اجرا کننده این

مفاد انتظار است. حالا عنایت کنید، اینجا خیلی بحث ظریف است. خدا که رحمانیتش در عنوان الف تعطیل است، خب؟ هیچ! از این طرف در هوان، فعال بودن اسماء ایزایی است، این هم هیچی. مسئول اسماء ایزایی شیطان است، وقتی که رحمان نیست شیطان هست بعد شما می‌رسید به اینکه یکی بود یکی نبود غیر از شیطان هیچ کس نبود. منتهای مراتب این بحث‌ها خیلی حساس است، خیلی سنگین است و خیلی خطیر است، اینها را نمی‌شود از دم هر کس که وارد کانال شد به او بگویید، سریع به تو می‌گویند شیطان پرست! چون شیطان پرست داریم، آن کسی که به شیطان پرستی رسیده که مرکزش در خارج از کشور است او هم همین بوده یعنی اینکه دیده از رحمان خبری نیست، از خدای بخشنده مهربان خبری نیست و هر چه هست از شیطان است؛ بلا، آزار، اذیت، دلهره و حمله است، می‌گوید پس خدا همین است و شیطان پرست می‌شود ولی شما آهسته این مباحث را سپری کنید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۱ - فایل صوتی ۶۱۹۱ - درس اول این فایل با موضوع فراخوان مهدی به دین جدید به علت بازخوان به درس دوم فایل صوتی ۴۰۳۲ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع بی پرده دیدن خدا در دوستی با آل محمد به علت بازخوان به فایل ۳۶۰۴ ملحق گردید.
درس سوم - روگردانی عامه مردم از گزینه‌های خدا، دلالت بر عدم اراده ربوبی به فرجام یابی رسول از نبوتش دارد: فَأَبَى الْخَلَائِقُ جَمِيعاً عَنْ وَلَايَتِكَ وَ الْأَقْرَارِ بِفَضْلِكَ وَ عَتَوْا عَنْهَا اسْتِكْبَاراً إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَ هُمْ أَقْلُ الْقَلِيلِ - کتاب مشارق الانوار جلد ۱۷ صفحه ۱۸، کتاب بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۲۹۴ حدیث ۵۷، از امام صادق است.

می‌گوید که رسول الله فرمود: فَأَبَى الْخَلَائِقُ جَمِيعاً عَنْ وَلَايَتِكَ وَ الْأَقْرَارِ بِفَضْلِكَ، این اساس دین را نشان می‌دهد که موریانه خورده است. دَقَّتْ كُنْ! پیغمبر به علی می‌گوید فَأَبَى الْخَلَائِقُ جَمِيعاً تمام مردم! می‌گوید خلاق، نه مسلمان‌ها، نه شیعه و سنی، نه اقلیت و اکثریت مذهبی. می‌گوید هیچ کس زیر بار ولایت تو و اقرار به فضل تو نمی‌رود. خب حالا پس این همه جار و جنجال برای غدیر خم چیست؟ سه تا آیه آمده؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ. الْيَوْمَ يَنْصُرُ الَّذِينَ كَفَرُوا. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، این همه پیغمبر توبیخ می‌شود؛ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَكَ الْآنَ حکم رسالت را از تو می‌گیرم و مدال نبوت را از تو جدا می‌کنم، بگو! خب حالا گفت، وقتی از قبل خدا آتش را پخته که کسی به علی گرایش پیدا نکند، پس این سرکار گذاشتن مردم است؟ سرهم کردن رسالت است؟ گنج کردن پیغمبر است؟ مسخره کردن جبرائیل است؟ این چیه؟ فَأَبَى الْخَلَائِقُ جَمِيعاً عَنْ وَلَايَتِكَ وَ الْأَقْرَارِ بِفَضْلِكَ وَ عَتَوْا عَنْهَا اسْتِكْبَاراً زیر بار نرفتند إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ. این قلیلاً یعنی چه؟ یعنی اِذْنَدَ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ مگر بیست نفر، این إِلَّا قَلِيلاً است، وَ هُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ اینها اصحاب یمین هستند.

درس چهارم - این مباهات چه فایده‌ای دارد که در عمل، مغارات است؟: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِعَلِيِّ كُلِّ يَوْمٍ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ - کتاب المناقب جلد ۳ صفحه ۲۶۶، کتاب بحار الانوار جلد ۳۹ صفحه ۸۲ این روایت را علامه مجلسی در جلد ۲۶ صفحه ۳۲۷ حدیث ۲۰ از فردوس نقل کرده، از رسول اکرم است.

مغارات یعنی به غارت رفته و مباهات یعنی افتخار، معارض هم است. از رسول اکرم است: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِعَلِيِّ كُلِّ

يَوْمَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ مى گويد هر روز خدا به فرشته ها مى گويد ببينيد على چه مقامى داردا! خب اينكه الان دارى مى گويى يك سياهى روى سفيدى است. يعنى يك نوشتار است، عملش چه؟ واكنشش چه؟ عكس العملش چه؟ على در كل زندگيش احتياج به حمايت خدا داشت كه نكرد. حالا اينجا آمده مى گويد إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِعَلِيٍّ؟ مى گويد به به على چه آدم خوبى است! اين به چه درد على مى خورد؟ اينقدر على را اذيت كردى كه در مناجات افشاگرى كرد كه گفت أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ تو زنده اى من مرده ام، در حاليكه تو گفتى لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ على جلوى او ايستاده و مى گويد کدام احسن؟ من ميت هستم! إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِعَلِيٍّ، هيچ كسى مثل على مظلوم نبود. در دروس چند سال قبل يادتان هست كه على مى گفت من از روزى كه به دنيا آمدم مظلوم بودم بچه هم كه بودم وقتى كه برادرم چشم درد داشت و مى خواستند در چشم او دارو بريزند اول من را مى خواباندند و در چشم من مى ريختند كه او راضى بشود تا در چشم او بريزند. حالا اين چه مباهاتى به على است؟ اينها نيست غير از نمايش و نمايشنامه! ملك کدام است، مقرب کدام است، ما على را مى شناسيم و زندگى او را، بقيه آن ديگر بقول تهراى ها در مقام تعارف شاه عبدالعظيمى است.

درس پنجم - تجارت مغبون كننده اى كه به صاحبش رحم نكرد چگونه به ديگران اثر دهد؟: أَنَا التَّجَارَةُ الْعُظْمَى الْمُرَبِّحَةُ الْمُنْجِيَةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ الْأَلِيمِ الَّتِي دَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ - كتاب تفسير برهان جلد ۴ صفحه ۳۳۰ حديث ۱، از امير است.

از امير است مى گويد: أَنَا التَّجَارَةُ الْعُظْمَى من سوداگرى بزرگ هستم. يعنى چه؟ يعنى با على معامله كنيم يا با خداى على؟ ها؟ قرآن چه مى گويد؟ مى گويد هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ادامه اش مى گويد، بياييد با آن خدا معامله كنيد خدا تاجر است، اينجا على مى گويد من تاجر هستم؛ أَنَا التَّجَارَةُ الْعُظْمَى. فروشندگى على چيست؟ عدالت. عدالت را به جامعه مى فروشد ولى جامعه خريدار نيست، چرا؟ چون ظرف زمان و مكان دنيا عدل را نمى شناسد، مساوات را قبول ندارد و انصاف را زير پا گذاشته است. چرا؟ چون خدا كرده است؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، خدا عدل را كشت و مردم ياد گرفتند. حالا على مى خواهد عادل باشد و عدالت را اجرا كند؟ اگر خدا عادل بود ثروت را بين همه بالتساوى تقسيم مى كرد، شفا و عافيت و امنيت را مساوى تقسيم مى كرد. نه اينكه جامعه شش طبقه باشد، طبقه اول كه از خيابان با ماشينش رد مى شود اين طبقه آخرى كه پول ندارد سوار مترو بشود، دهانش باز مى شود و مى گويد اين چه بود كه از جلوى من رد شد؟ ماشين بود؟ الْمُرَبِّحَةُ الْمُنْجِيَةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ الْأَلِيمِ عين تفسير همان آيه است كه عرض كردم هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ. الَّتِي دَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ دقيقاً تفسير همان است امام صادق همين را معنا كرده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ سوره صف آيه ۱۰. حالا على مى گويد آن تجارت من هستم، خب حالا چه فايده! درب دكان على كساد بود و دكان معاويه غوغا بود، على بايد برود عملگى كند و حضرت آقاى ابوبكر بايد سلطنت كند، على بايد درخت بكارد چاه بگند بعد جناب آقاى عمر بايد حكومت كند.

(فایل صوتی ۷۱۰۰ - درس سوم) اين تجارت نه براى امير سودى داشت و نه براى ما! تفسير سوره صف آيه ۱۰ است،

کتاب تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل عترة الطاهرة صفحه ۶۶۴، کتاب تفسیر البرهان جلد ۵ صفحه ۳۶۸، کتاب بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۳۳۰، از امیرالمومنین است. اَنَا التَّجَارَةُ الْمُرِيحَةُ الْمُنْجِيَةُ مِنَ الْعَذَابِ الَّيْمِ الَّتِي دَلَّ عَلَيْهَا فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ} امیرالمومنین این آیه (۱۰) سوره صف) را تفسیر می کند، می گوید: من آن تجارت سود بخشی هستم که موجب نجات از عذاب دردناک هستم که خداوند در کتاب خود فرمود (معنای آیه است) ای کسانی که ایمان آورید آیا شما را به آن تجارتی راهنمایی کنم که به نجات از عذاب دردناک می انجامد؟ ادامه آیه این است که تَوْمُنُونَ بِاللَّهِ... وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱۱) صف) ایمان به خدا بیاورید جهاد کنید. حالا امیرالمومنین می گوید من آن تجارت هستم. آیه چه گفت؟ هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را، عَلَى تِجَارَةٍ به یک داد و ستدی که شما را نجات بدهد از عذاب بزرگ! این عذاب بزرگ، دنیایی است و آخرتی. اگر آخرتی خالی باشد حق ندارند بگویند دین مال دنیای مردم است باید بگویند دین فقط مال آخرت است. ای متشرع چرا در قنوت نماز تو این آیه رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً (۲۰۱ بقره) را می خوانی؟ پس هر آیه ای از عذاب و نجات هست، هم اینجا حکم می کند و هم آنجا! در این آیه چه گفت؟ گفت نجاتتان می دهم از عذاب. آیا امیرالمومنین که خودش می گوید من هستم آن تجارت، خودش از عذاب نجات پیدا کرد یا نه؟ کودتا کردن علیه غدیر خم آیا تحقیر امیرالمومنین بود یا نه؟ بیست و سه سال خانه نشینی امیر، آیا تصغیر او بود یا نه؟ بیعت تحمیلی با خلفا آیا او را کوچک کرد یا نه؟ پس چه شد؟ قرار بود نجات بدهد؛ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ! چرا نجات نداد؟ بلوای جنگ صفین آیا برای امیرالمومنین ضربه خرد کردن بود یا نه؟ آنجایی که به مالک اشتر پیغام داد که برگرد اینها علیه من شورش کردند، گفت یا علی دو تا ضربه دیگر بزنم به چادر فرماندهی معاویه رسیده ام، علی گفت دو تا ضربه دیگر بزنی علی وجود ندارد، اینها من را می کشند. آیا این حقارت نبود؟ برای امیر ذلت نبود؟ بعد می گوید که من آن تجارت هستم! امیرالمومنین جانم، خدا به داد خودت نرسید، می خواهی به داد مردم برسد؟ بعد اینهایی که به نجف اشرف می روند عریضه می دهند و حاجت می خواهند، نمی دانند؟ آخر یک لحظه نگاه کنند که خدا با این علی چه کرد بعداً این علی می خواهد برای تو چه کند! خدای زمین حلقوم اهل بیت را گرفته و راه نفسشان را بسته!

درس ششم - امنیت را از قبل به خلاف، تفسیر کردند و این مفهوم غیبت است: اِتَّخَذَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ حَرَمًا آمِنًا مُبَارَكًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ أَرْضَ الْكُعْبَةِ وَيَتَّخِذَهَا حَرَمًا بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ - کتاب کامل الزیارات صفحه ۴۵۱ حدیث ۵، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۱۰۸ حدیث ۱۰، کتاب الخصائص الحسینیّه صفحه ۲۴۰ است.

امام سجاد فرمود: اِتَّخَذَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ حَرَمًا آمِنًا مُبَارَكًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ أَرْضَ الْكُعْبَةِ وَيَتَّخِذَهَا حَرَمًا بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ دَقَّتْ کنید؛ می گوید خداوند کربلا را حرم امن قرار داد و مبارک گردانید قبل از آن که این افتخار را به کعبه بدهد، بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش کعبه. من نمی دانم اینهایی که می خواهند حدیث درست کنند طول و عرض آن را نگاه نمی کنند؟ آن را بالا و پایین نمی کنند؟ بیست و چهار هزار سال قبل از آفرینش کعبه، کربلا به عنوان حرم امن بوده. خب، حالا این حرم امن بود که پوست ابی عبدالله و خانواده اش را کردند؟ ها؟ آیا امام حسین امنیت داشت؟ شب عاشورا چه داشت می خواند که زینب هراسان به خیمه حسین آمد و گفت جگرم را سوزاندی، چکار

می کنی با این شعرت یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ چکار می کنی؟ گفت هیچی همه ما فردا باید به مصاف شهادت برویم. گفت تو که می دانستی چرا بچه ها را آوردی؟ چرا زن و بچه را آوردی؟ آدم در مسلخ می رود خب تنها می رود. حالا اینجا محل امنیتی بوده؟ سؤال: خدایی که بیست و چهار هزار سال قبل از آفرینش کعبه، کربلا را حریم خود قرار داده و اجازه تعدی و تجاوز به آن را نداده، آن خدا در روز عاشورا کجا بوده؟ شب عاشورا چه می کرده؟ آیا این تمسخر نیست که در فرهنگ شیعه آمده؟ تمسخر خداست و الا حسین که بیچاره مظلوم است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۲ - فایل صوتی ۶۱۹۲ - درس اول - آنچه را که می دهد، با زور و زیر مجموعه آن است!: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۹۱ حدیث ۱۲، کتاب بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۱۴۶ حدیث ۸ و جلد ۷۱ صفحه ۷۵ حدیث ۹

از امام صادق مولود امروز است. سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ، می گوید سَيَأْتِي بزودی، حالا این بزودی منظورش حکومت بنی امیه بوده؟ چون بزودی به آن می خورد، یا حکومت بنی عباس یا حکومت امپراتوری عثمانی بوده؟ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ می گوید حکومت به دست نمی آید مگر به کودتا و به خونریزی، وَ التَّجْبُرِ زورگویی و فشار. بحث ما اینجاست؛ می گوئیم وقتی که خدای زمین می گوید تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ آن حرف، آن حکم با این پیشگویی نمی خورد. آنجا می گوید من می دهم حکومت را به هر کس که دلم بخواهد بعد اینجا هم همان را می گوید لَا يُنَالُ الْمُلْكُ، آنجا چه گفت؟ تُؤْتِي الْمُلْكَ، اینجا لَا يُنَالُ الْمُلْكُ. إِلَّا بِالْقَتْلِ مگر با کشتار؛ یعنی کشتار را خدا می کند دیگر! وقتی که می گوید تُؤْتِي الْمُلْكَ من این حکومت را می دهم دست تو، که چه؟ حکومت را باید از حکومت قبلی بگیری، او که نمی آید تحویل بدهد و بگوید خدا حافظ. ولو گاهی وقت ها هم یک چنین اتفاقاتی می افتد مثلاً مثل افغانستان اما عموماً با کشتار است. وَ التَّجْبُرِ یعنی استبداد. پس این خداست که امر می کند به بنده اش که این حکومت را به قتل و فشار و زور تحویل بگیر. آنجا هم می گوید تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ. بِيَدِكَ الْخَيْرُ من بحث این آیه را زیاد کردم، چون این از آیات مهم قرآن است. اگر بخواهید پیدا کنید حساب کنید در این شش هزار و خرده ای آیه چند تا مثل این آیه کلیدی هست صدتا نیست که واقعیت جبروتیت خدا را می رساند.

(فایل صوتی ۷۰۹۳ - درس سوم) سرگذشت عمر بشر! کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۹۱، از پیامبر است. سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ می گوید روزگاری می رسد که حکومت به دست نمی آید مگر با آدم کشی. خب این که به خود پیغمبر هم متصل می شود! مگر پیغمبر با مردم کشی به حکومت نرسید؟ مگر غیر از این است که جهاد یعنی بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ من رسول شدم که شما را بکشم تا اینکه بگویید خدا یکی است؟! بعد مُلْكَ را چه کسی به شاه می دهد، به سلطان می دهد، به امیر می دهد؟ خب این را قرآن دارد می گوید تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ (۲۶ ال عمران) این مُلْكَ همین مُلْكَ است که اینجا بحثش را می کنیم؛ به هر کس بخواهد حکومت می دهد. حالا پس چرا مذمت می شود و پیغمبر به آن به عنوان یک معضل اخلاقی و عصبی اشاره می کند؟! لَا يُنَالُ الْمُلْكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ. تجبر، جبر است، یعنی جبار حکم می کند که فلانی در رأس مملکت

قرار بگیرد و به او میدان می دهد و مجال می دهد که بکشد تا سالم بماند، قطعاً این فرمان خداست. از جباریت حکم گرفته تُوْتی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ. وَلَا أَلْغِنِي إِلَّا بِالْغَضَبِ پولدار نمی شوی مگر اینکه اموال مردم را مصادره کنی. حالا یا با دزدی یا با کلاهبرداری! وَ أَلْبُخِلِ یا اینکه به هیچ کسی ندهی و دستت را آنقدر ببندی که بقول مردم که می گوید آب از انگشتانش نمی چکد.

درس دوم – قتال با مؤمن، به حکم الهیات ظهوری رواست: أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَانًا لَقَاتَلْتُهُمْ – کتاب الاقتصاد از شیخ طوسی صفحه ۲۰۹، کتاب مسألتان فی النص علی علی از شیخ مفید جلد ۲ صفحه ۲۷ است.

امیرمان گفت أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَانًا لَقَاتَلْتُهُمْ، همان روز کودتا را می گوید که علی سرگرم پیغمبر بود؛ غسل و کفن و دفن... آنها هم رفتند کار خودشان را کردند. اینجا خیلی مهم است، ها؛ می گوید اگر کس و کار داشتم و تک و تنها نبودم لَقَاتَلْتُهُمْ همه آنها را می کشتم. حالا دقت کنید چه کسانی را می خواسته بکشد؟ جناب ابوبکر، حضرت عمر، آقای عثمان. از اینجا شروع می کرد دیگر! اگر علی نفس پیغمبر است در آیه وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ یعنی تالی تلو پیغمبر است، یعنی کپیۀ پیغمبر است، پس این کار را پیغمبر می خواست بکند. پیغمبر هم این را به زبان حال گفته و علی به زبان قال می گوید که لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَانًا، پیغمبر هم تک و تنها بود، فرمالیته مردم را در صحنه اسلام آورد و از همه آنها هم می ترسید با اینکه جبرائیل پشتش بود. چطوری می ترسید؟ چند تا نسخه داشتیم؛ یکی آنجایی که در غزوه ای پیغمبر در خیمه خودش خوابش نبرد تا یک محافظ کنارش آمد و امثال این را ما زیاد داریم. خب، من این سؤال را از متشرع می کنم: پس چه کسی را باید کُشت؟ کسی که به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ایمان ندارد. درست؟ چون علی قاتل است در جبهه های پیغمبر و بعد از پیغمبر هم می خواهد قتال کند. یعنی تمام آنهایی که به زور شمشیر به زیر بیرق اسلام آمدند همه آنها قلبی بودند و علی اگر زورش می رسید از بالا تا پایین همه را می کشت.

درس سوم – مقاماتی که اسلام را متلاشی می کند: أَخْبَرَنَا أَبُو غَالِبٍ ابْنُ الْبَنَّا، أَنبَأَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ أَنبَأَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَطَشِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبُورَانِيُّ ثَنَا السَّرِيُّ ابْنِ عَاصِمٍ ثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ زِيَادٍ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ بَهْرَامَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِسْتَشَارَ جَبْرِيلَ فِي إِسْتِكْتَابِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ إِسْتَكْتَبْتُهُ فَإِنَّهُ أَمِينٌ – کتاب تاریخ مدینه دمشق از ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۳۴۹، کتاب الموضوعات از ابن الجوزی جلد ۲ صفحه ۱۸، کتاب البدایه و النهایه از ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۳۷۶ است.

آن اسناد قبلی از شیعه بود این اسناد از سنی است. سلسله روات هست: أَخْبَرَنَا أَبُو غَالِبٍ ابْنُ الْبَنَّا، از ابو محمد جوهری از ابو علی محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عبدالله ابن عطشی حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبُورَانِيُّ از ابن عاصم ثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ زِيَادٍ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ بَهْرَامَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ. ابی زبیر هم حالا یا همان زبیر معروف است یا اینکه پدرش است. عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ از جابر ابن عبدالله انصاری. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِسْتَشَارَ جَبْرِيلَ فِي إِسْتِكْتَابِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ إِسْتَكْتَبْتُهُ فَإِنَّهُ أَمِينٌ جابر ابن عبدالله انصاری از آنهایی نیست که به پای پیغمبر بسته باشد ها! این از آن خوب ها است. می گوید پیغمبر مشورت کرد با جبرائیل درباره کتابت معاویه. اینکه می گویم دوتا کاتب معروف هست؛ یکی عثمان ابن عفان رضی الله عنه و یکی معاویه ابن ابی سفیان خال المؤمنین، دایی مؤمنین، یکی

از اسنادش همین جاست. اگر یادت باشد یک نسخه‌ای داشتیم که ابوسفیان به پیغمبر سه تا پیشنهاد کرد و پیغمبر هم پذیرفت، بنده خدا چه کند! مگر در درس قبلی نگفتم همه اینها را زورکی آورد و از همه هم می‌ترسید و به همه هم باج می‌داد. یادت هست در آن درس گفت در یکی از غزوات هر چه غنایم آوردند دستور داد که به مکیان بدهید. برای چه؟ برای اینکه دهانشان بسته بشود و توطئه و کودتا نکنند. یادت هست ابوسفیان به پیغمبر گفت سه تا پیشنهاد دارم که بقاء حکومت تو در این سه تا است؛ یکی پسرم معاویه کاتب تو باشد و یکی دخترم ام حبیبه زن تو بشود و یکی هم اینکه من مستشار نظامی تو یا سرلشکر تو بشوم. پیغمبر هم همه را پذیرفت. حالا بعد از پیشنهاد ابوسفیان، می‌گویند پیغمبر راجع به معاویه با جبرائیل مشورت کرد که آیا کتابت را به او بدهیم؟ اینجا جالب است؛ جبرائیل چه گفت؟ گفت فَإِنَّهُ أَمِينٌ گفت به او بده، این خیلی امین است. مسئله مهم در اینجا این است که آیا پیغمبر باید با جبرئیل مشورت کند؟ پیغمبر که وابسته به وحی است و جبرئیل هم آورنده وحی است پس برای چه با جبرئیل باید مشورت کند؟ جبرئیل چکاره هست؟ مگر نمی‌گوییم که جبرئیل از الله حکم می‌گیرد و دستور می‌گیرد پس چرا پیغمبر با این مشورت می‌کند؟ این از آن احادیثی است که در برابر علی، معاویه ساخت و طرفداران علی را طی ده‌ها سال با همین چیزها خفه کردند.

درس چهارم - اهانت به پیامبر برای احراز مقامات سیاسی و حکومتی: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُفِيدُ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ زَيْدٌ حَدَّثَنَا حَاجِبُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا وَكِيعُ بْنُ الْجَرَّاحِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ سَعِيدٍ الثَّوْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَقَالَ يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ بَعْدِي أَحَدًا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَلَا أَفْضَلُ لَهُ شَفَاعَةٌ مِثْلُ شَفَاعَةِ النَّبِيِّينَ فَمَا بَرَحْنَا حَتَّى طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ فَقَامَ النَّبِيُّ فَقَبَّلَهُ وَالتَّرَمَهُ - كتاب تاريخ مدينة دمشق از ابن عساکر جلد ۳۰ صفحه ۱۵۵، کتاب تاریخ بغداد از خطیب البغدادی جلد ۳ صفحه ۳۴۰، کتاب زاد الاحباب فی مناقب الاصحاب از فاروقی صفحه ۷۹.

این اسناد هم از طریق اهل سنت است. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ سلسله مراتب محدثین آورده است مسیر را تا دوباره، جابر ابن عبدالله انصاری، از طریق عمرو ابن دینار. این یکی از اصحاب پیغمبر است. می‌گویند جابر ابن عبدالله انصاری گفت. گرچه ما نمی‌توانیم بگوییم اینها جعلی است چون جابر ابن عبدالله انصاری پایش وسط است، این نشان می‌دهد پیغمبر هیچ گونه اجازه و اختیاری از خودش نداشته. جابر دروغگو نیست مثل ابوهریره که نیست، مثل مالک ابن انس که نیست، جابر ابن عبدالله انصاری از صحابی بزرگوار پیامبر و علی و اهل بیت است. قَالَ كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ گفت پیش پیغمبر نشستیم بودیم فَقَالَ يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ بَعْدِي أَحَدًا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَلَا أَفْضَلُ لَهُ شَفَاعَةٌ مِثْلُ شَفَاعَةِ النَّبِيِّينَ می‌گویند گفت که یک نفر را به شما معرفی کنم که در روز قیامت همسان انبیاء شفیع می‌شود و کسی است که بعد از من از نظر مقام و فضل، احدی به او نمی‌رسد، فَمَا بَرَحْنَا حَتَّى طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ یک دفعه دیدیم که ابوبکر وارد شد؛ ابوبکر صدیق. فَقَامَ النَّبِيُّ فَقَبَّلَهُ وَالتَّرَمَهُ پیغمبر بلند شد و او را بغل کرد و بوسید. اینجا مسئله این است که پیغمبر گفته بعد از من هیچ کس مهمتر از این نیست، این برای این است که حکومت را ابوبکر بتواند تصاحب کند. حالا چرا جابر ابن عبدالله انصاری این حرف‌ها را زده؟ اینجا مهم است! یا اینکه به پای جابر بستند و مجبور است آن کسی که دارد سندسازی می‌کند یک طوری برساند به یک کسی که بین دوتا خط شیعه و سنی وجیه باشد. یا

اینکه جابر ابن عبدالله مجبور شده و تیغ زیر گردنش گذاشتند که این را بگوید، این هم یک وجه از باب تقیه است. چون بعد از روی کار آمدن خلفاء جو امنیتی ایجاد شد. که یادتان هست در یک درس خواندیم که علی در نماز جماعت اینها شرکت کرده بود، خالد ابن ولید که یک قلدر بود به او گفته بودند که قبل از سلام نماز و بعد از تشهد سریع گردن علی را قطع کن. خود اینها هم در فشار بودند دیگر، اینها یک عده بودند جزء اِدْتَدَ النَّاسُ إِلَّا فُلَان، اینها جزء همان تعداد هستند که مستثنی بودند از ارتداد! حالا این روایت را نقل می کند عرض کردم روی این چندتا است.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۳ - فایل صوتی ۶۱۹۳ - درس اول - معارض با دیگر احادیث است که می گوید: در حالات مختلف حضور دارد!: عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدُ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الرَّهَانُ وَ مُلَاعِبَةُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۴۹، کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۹ صفحه ۲۵۰، کتاب مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول جلد ۱۸ صفحه ۳۹۰، کتاب وافی جلد ۲۲ صفحه ۷۰۶ است.

حسین ابن محمد از احمد ابن اسحاق از سعدان از ابی بصیر که حواری است، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق نقل می کند لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الرَّهَانُ وَ مُلَاعِبَةُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ می گوید که فرشتگان در هیچ کاری و جایی وارد نمی شوند مگر وقتی که انسان مسابقه اسب سواری دارد و زمانی که با زن خودش بازی می کند. اینجا یعنی می خواهد بگوید که از آن استفاده می شود، در پرده است، که جبرائیل هم یا نمی آمده یا همان دحیه ابن خلیفه کلبی بوده. چون می گوید که فرشتگان در هیچ امری حضور نمی یابند، یکی از فرشته ها همان جبرائیل است دیگر، که حامل وحی است. بعد در مسابقه اسب سواری حاضر می شوند و حتماً تشویق می کنند و سوت می کشند. بعد در هنگامی هم که مرد با همسرش مشغول است اینها حضور دارند، برای چه حضور دارند؟ آخر که چه؟ تماشا می خواهند بکنند؟ لذت می برند؟

(فایل صوتی ۶۳۳۱ - درس دوم) فرشتگان بیکار در اشتغال به کارهای غیر موجه! حسین ابن محمد از احمد ابن اسحاق از ابوعلی اشعری از احمد ابن اسحاق از سعدان ابن مسلم از ابوبصیر از امام صادق. لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الرَّهَانُ وَ مُلَاعِبَةُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ امام صادق می گوید کاری نیست که فرشتگان در آن حضور یابند مگر هنگام مسابقه اسب سواری و عشق بازی مرد با زنش. آیا این حرف درخور شأن یک امام هست؟ لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ ملائکه هیچ جا حاضر نمی شوند. پس در نماز حاضر نمی شوند؟ پس این رقیب و عتید؛ يَحْفَظُونَهُ چیست؟ گفت: کبوتر نگهداری فرشته می آید، چقدر برای حضور فرشته روایت و حدیث داریم، آن وقت اینجا می گوید: لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ فقط دو جا فرشته می آید؛ یکی زمانی که داری اسب سواری می کنی یکی هم موقعی که زیر پتو با جنس مونث مشغول هستی. آنجا آن فرشته چکار می کند؟ می شمارد؟ خسته نباشی می گوید؟ به چه درد می خورد؟ اصلاً اصل خلقت فرشته در این درس زیر سؤال است، زیر ذره بین است، زیر میکروسکوپ و تلسکوپ است.

(فایل صوتی ۷۰۵۰ - درس اول) فرشتگان بیکار که شاهد مسائل جنسی مردم اند. کافی جلد ۵ صفحه ۴۹، از امام صادق است. لَيْسَ شَيْءٌ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الرَّهَانُ وَ مُلَاعِبَةُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ در هیچ کدام از امور لهُو (منظور لهُو و لعب، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ (۳۲ انعام)) ملائکه حاضر نمی شوند به جز رهن گذاشتن و مسابقه و ملاعبه

مرد با زن. مرد با زنش بازی می کند، لاس می زند، عشق بازی می کند و فرشته بیکار هم نشسته نگاهش می کند. فلسفه خلقت ملک چیست؟ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶ تحریم) عصیان نمی کنند پروردگارشان را و عمل به چیزی می کنند که امر به آن بشود. پس امر رفت بالاتر، خدای زمین، خدای زمین اینقدر پیش پا افتاده و بچه بازی است که فرشته را می فرستد تا نگاه کند که این مرد درست انجام می دهد یا غلط، مدل جدید دارد یا قدیمی!

درس دوم - زنان در همه جا، ابزار مردان هستند! رَوَى الْفَضِيلُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النِّسَاءُ قَالَ وَآئِي ذَلِكَ؟ وَقَدْ يَتَزَوَّجُ الرَّجُلُ فِي الْآخِرَةِ أَلْفًا مِنْ نِسَاءِ الدُّنْيَا فِي قَصْرِ مِنْ دُرَّةٍ وَاحِدَةٍ - كتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۴۶۸، كتاب الوافی جلد ۲۲ صفحه ۸۱۲، كتاب روضة المتقين جلد ۸ صفحه ۵۱۵ است.

فضیل از ابی عبدالله، امام صادق روایت می کند قَالَ قُلْتُ لَهُ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النِّسَاءُ می گوید گفتم که مردم یک روایت و حدیث می خوانند که بیشترین زن ها به جهنم می روند. حالا مشابه آن را هم داشتیم. قَالَ وَآئِي ذَلِكَ؟ امام صادق گفت برای چه چنین حرفی را می زنند؟ بعد ادامه داد وَقَدْ يَتَزَوَّجُ الرَّجُلُ فِي الْآخِرَةِ أَلْفًا مِنْ نِسَاءِ الدُّنْيَا فِي قَصْرِ مِنْ دُرَّةٍ وَاحِدَةٍ آمد که خوبش کند بدتر شد! گفت که چه کسی می گوید زن ها جهنمی هستند در حالی که در بهشت هر مردی هزارتا زن از زنان دنیا را می گیرد. خب اینجا آخر که چه؟ با یکی ده تا صدا. همه آنها خب مثل هم است و این چه امتیازی است که به عنوان پوشش دهی به آنچه که درباره زن ها شده در اسلام، بیان کرد. بعد هم اینکه اینجا که زن نمی تواند چندتا شوهر داشته باشد آنجا که دیگر هیچ حد و مرزی نیست حتماً هر زن هم که به بهشت می رود باز هزارتا مرد از مردهای دنیا با او انجام می دهند.

(فایل صوتی ۶۴۴۴ - درس دوم) یک زمان، منتخب است برابر با ستون دین و اینجا این چنین می باشد. حَدَّثَنَا زُهَيْرُ ابْنِ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ الْغَطَارِدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: قَالَ مُحَمَّدٌ أَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَأَطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ. ایضاً همین سند است؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. محدثین: زهیر ابن حرب، اسماعیل ابن ابراهیم از ایوب از ابی رجاء عطاردی، گفت شنیدم از عبدالله ابن عباس او گفت رسول الله فرمود. این دوتا بحث راجع به زن هاست، ما راجع به خانم ها زیاد سند داریم، این هم همان تبعیض در خلقت است. پیغمبر فرمود: أَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ می گوید رفتم از آن بالا دیدم اهالی بهشت اکثرشان فقرا هستند. ظاهراً سفر فضایی را می گوید که اسم آن معراج است. این اول سؤال تاریخ است: خب یا رسول الله شما بفرمایید آن موقعی که شما به معراج رفتی آیا بهشت خلق شده بود یا نه؟ حالا بعضی ها می گویند الان هم خلق نشده، حالا می گوییم خلق شده بوده، آیا مردم به جهنم یا بهشت رفته بودند که شما دیدید؟ هنوز که نرفته اند! می گوید قیامت بعداً تشکیل می شود که در آن، حشر و نشر خواهد بود، حساب و کتاب خواهد بود، پل صراط خواهد بود، بعداً! پس چطور رسول الله از آن بالا دیده؟ ببین اینها میج گیری های تاریخ است، بعد سوالات پشت صحنه ای هم دارد که پس این سفر چیست؟ أَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ. خب این از بهشت، دیدیم که بهشت مال فقراست، فقرایی که هنوز به بهشت نرفته اند، پیغمبر دید.

وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ مُطْلَعٌ شَدَمٌ که در جهنم چه کسانی ساکن هستند، بیشتر اهالی جهنم زن‌ها هستند. خب اینجا هم خیلی مچ‌گیری دارد؛ اولاً این اَطَّلَعْتُ را که می‌گوید ایراد نگیرند که بگویند خب اطلاع یافته، ندیده که!، در حالیکه در کتب معتبر داریم که در سفر معراج دیده، از آن بالا دیده زنی که در جهنم به یک تار مویش آویزان است و این یک تار مویش را نامحرم دیده، پیغمبر افراد زیادی را دید که حالا اینجا جایش نیست ولی برای شما گفته‌ام. خب حالا می‌گویند اَطَّلَعْتُ یعنی جبرائیل به او اطلاع داد. خیلی خب، فرقی ندارد پیغمبر حرف‌هایش از جبرائیل است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى معلّم پیغمبر، جبرائیل است که قوی است، شَدِيدُ الْقُوَى. اگر هم بگوییم معلم اول، خداست که دیگر هیچی! خب آیا پیغمبر دروغ گفته؟ استغفرالله! باید برویم بالاتر. آیا جبرائیل چرت گفته؟ شاید! از دحیة ابن خلیفه کلبی چاخان‌گویی بعید نیست، خب برو بالاتر، جبرائیل واسطه وحی است. آیا خدا یک چیزی را سمبل کرده که به درد جوک گفتن می‌خورد؟ بله! پای خدا گیر است. ما همیشه ائمه را حتی رجال اهل سنت را تبرئه می‌کنیم، چون اینها هیچ کدام از خودشان حرفی نزدند و مدام از بالایی گفتند. خب حالا گناه زن‌ها چیست؟ اینجا خیلی حرف داریم ها! فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ، خب اینجا یک چیزی گیر آمد ها، صبر کن ببینم! آنجا گفت اَطَّلَعْتُ، به او خبر دادند، ولی اینجا گفت فَرَأَيْتُ، ها؟ پس دیگر نمی‌شود آن را کاری کرد، دیگر دررو ندارد. ببین دو دفعه گفته اَطَّلَعْتُ و دو دفعه گفته فَرَأَيْتُ، باز هم منازعه، باز هم عدم تطابق! بالاخره چه شد؟ آیا جبرائیل گفت یا خودت دیدی؟ آیا محقق؟ سرنخ را بگیر برو بالا! اول گفت اَطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ اطلاع یافتیم در بهشت. فَرَأَيْتُ پس دیدم، رَأَى! خب حالا اینها یکطرف! وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ، خب زن‌ها جهنمی هستند؟ بله؟ پس چرا تو گفتی من از دنیای شما زن را انتخاب کردم؟ ها؟ مگر جهنمی نیست؟ چرا در برابر و کنار نماز قرار دادی و گفتی برای من نماز و زن مهم است؟ حالا باز می‌گوید: أَكْثَرَ أَهْلِهَا که باز اینجا ممکن است متشرع ایراد بگیرد و بگوید؛ آقا، پیغمبر گفت أَكْثَرَ أَهْلِهَا نه همه زنان، بلکه بیشترین زنان. خب حالا از کجا بدانیم این خانم جزو اکثریتی که به جهنم می‌روند هست یا نیست؟ می‌بینی قشنگ بحث چهارمیخه شد. شما بفرمایید که آیا اُمّ المؤمنین عایشه بهشتی است یا جهنمی است؟ استغفرالله، بهشتی است. چرا؟ چون ناموس پیغمبر است. دیگر چه؟ دختر خلیفه اول است. دیگر چه؟ فرشته وحی به خانه‌اش می‌رفته، البته گاهی وقت‌ها هم دحیة ابن خلیفه کلبی. خب دیگر چه؟ وحی به این عظمت زیر لحاف عایشه نازل شده، أُخ! دیگر هیچی! عایشه روی سرمان. حالا از اینطرف نگاه کن؛ عایشه خوب است؟ چرا با خلیفه چهارم بیعت نکرد؟ مسلمین بیعت کردند، مگر نمی‌گوید که يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ؟ چقدر ما در مباحث خواندیم و همین اخیراً هم داشتیم که می‌گفت یکی از علل نابود کردن مرتد این است که از اکثریت مسلمین جدا شده. خب بعدش، از مادر عایشه دیگر چه؟ خب چرا با علی جنگید؟ آیا علی خلیفه مسلمین نبود؟ این به کنار، خود عایشه چقدر در منقبت علی از پیغمبر شنید؟ خب، گیر افتادی؟ دیگر نمی‌توانی فرار کنی؟ قاعدة تحقیق همین است.

(فایل صوتی ۷۱۴۸ - درس پنجم) خایه مالی بینوایان به خاطر عدم توجه به حقوق آنها! کتاب مکاشفة القلوب امام محمد غزالی است مستندش صحیح بخاری حدیث ۵۱۱۸، ترمذی حدیث ۲۶۰۳، صحیح مسلم حدیث ۲۷۳۷، به نقل از عبدالله ابن عباس، راوی مورد احترام و موثق شیعه و سنی، از پیامبر است. اَطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ

أَهْلُهَا الْفُقَرَاءَ، وَأَطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْأَغْنِيَاءَ وَالنِّسَاءَ. باز هم يك خنجرى به بدن زنها كرد. مى گويد: در معراج كه رفتم همه جا را بررسى كردم، در همين يك دقيقه، آن بهشت و جهنمى كه براى شما خوانده‌ام، حالا باز هم نقشه جغرافيايى آن را دارم. فاصله هر آسمان با آسمان ديگر پانصد سال است. اگر نورى باشد، واى غير قابل هضم است. اگر هم مادى و دنيوى باشد، پيغمبر پانصد سال راه رفته، هفت طبقه آسمان و بين هر کدام هم پانصد سال راه است، بزن ضربش كن ببينم، جمعش كن ببينم، بعد يك دقيقه! ديدم بيشترين اهالى بهشت فقرا هستند. دم فقرا را با اين حرف‌ها مى ديد كه قيام كنند. قيام مى كردند! مگر يك نسخه نداشتيم كه ده بيست نفر، شايد هم پنجاه يا صد نفر (حالا يادم نيست چه گفتم) از اطراف مدينه پيش پيغمبر آمدند و همه با شمشير بودند، پيغمبر ترسيد گفت چه شده؟ گفتند ما گرسنه هستيم نان نداريم، مسلمان شديم نان نداريم، پيغمبر بالفور گفت آنها را سير كنيد و هر چه مى خواهند به آنها بدهيد. حالا مى گويد: ديدم اكثر اهل بهشت فقيران هستند. خيلى خب! بعد، از آن بالا ديدم كه اكثر جهنمى‌ها پولدارها هستند و زنان! ديوارى کوتاه‌تر از زنان نيست، همه جا بر سرشان مى زنند، بعد آنجاى كه به درد پيغمبر مى خورد، به كار پيغمبر مى خورد و برايش منافع دارد مى گويد: من از دنياى شما سه چيز را انتخاب كردم نماز و عطر و زن، توجيهى است براى نه تا زن داشتن! بيشتر اين پولدارها در جهنم هستند. آيا پيغمبر پولدار نداشتيم؟ نه؟ امام پولدار نداشتيم؟ اخيراً يك آقاى در كسوت دين گفته بود كه اگر ما طرفدار ائمه هستيم بايد زندگى من هم مثل آنها باشد، ائمه پولدار بودند ما هم بايد پولدار بشويم! ديگر نديده، تو به على مى گويى پولدار؟ هزار تا غلام و برده را به وسيله كاريدى از پولش آزاد كرد رفت، آيا اين على با چنين بذل و بخششى پولدار مى شود؟ نان خالى على را نديدى؟ نان و نمك مى خورد، نان و سرکه مى خورد، خيلى كه مى خواست خوش به حالش بشود، نان و شير مى خورد. يك ذره كه بالاتر مى رفت، نان و كدو مى خورد. بيا اين غذاى على است، آيا على پولدار بود؟ آيا پيغمبر پولدار بود؟ پس چرا وصيت كرد به اميرالمومنين كه من اينقدر بدهكار هستم، بده؟! آيا امام حسين پولدار بود؟ من همه اينها را گفته‌ام و دارم تكرر مى كنم، آن كسى هم كه اهلش نيست مى گويد آقا حرف‌هايش تكرارى است. عيب نداره برو، برو من نمى خواهم بيايى، ما جا نداريم، هر وقت از مباحث و توسلات دل زده شدى بدان رفتنى شدى! آن فقير به درب خانه امام حسين نيامد و گفت من فقير هستم؟ يكي يكي گفت كه بدهكارم، دختر مى خواهم شوهر بدهم جهاز ندارم، مريض هستم طبابت ندارم... همه اينها را گفت! يك جاى ديگر خواندم كه تا فقير شروع كرد به شمارش كردن بدبختى‌هايش، امام حسين گفت نه نگو، روى خاك روى زمين با انگشتت بنويس. بعد امام حسين به خانه رفت و به اهل خانه گفت هرچه پول داريم بياور، همه را جمع كرد، گفتند همه را به يك نفر مى دهى؟ گفت هرچه بدهم به اندازه آبرويى كه از خودش پيش من برده نمى شود. در را باز كرد سرش را بيرون نكرد، دستش را بيرون كرد با آن اموال، گفت بگير برو! گفتند چرا سرت را بيرون نكردى؟ امام حسين گفت نخواستم چشمم به چشمش بيفتد و او خجالت بكشد. امام اين است! آيا امام پولدار است؟ امام صادق پولدار است؟ مزرعه دارد؟ باغ دارد؟ بله دارد، همين امام صادق به شهرهاى مختلف پول مى داد و مى گفت بين شيعيان باشد كه هر وقت درگيرى مالى داشتند از پول من بدهيد. آيا امام صادق پول جمع مى كند؟ زمستان كه تمام مى شد تمام لباس‌هاى زمستانى را در راه خدا به فقرا مى داد، مى گفتند بابا سال

دیگر هم زمستان هست، امام صادق می گفت شاید تا سال دیگر من نباشم. منتظر است! حالا من این را نمی گویم که باز بعضی از منتظرین خیلی داغ هرچه در خانه شان هست بیاورند برای فقرا بدهند، آنها نباید گوش کنند، آنها به حد نصاب رسیده اند. بعضی ها هستند که خودشان وضعشان خوب نیست ولی می گویند این را به فقرا بدهیم، نه این غلط است! منتظر باید آبرومندانه زندگی کند، اگر اضافه داری بده!

(فایل صوتی ۷۰۲۹ - درس دوم) عموم زنان در آتشند، در دنیا که گرفتار تبعیض بودند در قیامت هم چنین است. سنن الکبری از نسائی جلد ۵ صفحه ۳۹۹، از پیامبر معظم است. **عَامَّةُ أَهْلِ النَّارِ النِّسَاءُ** عمده جهنمیان زنان هستند. اینکه به تو می گویم که مجاری مختلفی به پیغمبر الهام می شود، نگو چرا! تمام معارض است، تمام حرف های پیغمبر متضاد است، تمام آیات معارض همدیگر است، این آن را می گوید و آن این را می گوید. این پیغمبر چقدر از زنان تجلیل کرده؟ آمده زن را گذاشته کنار نماز، همانطور که نماز ستون دین است زن هم ستون دین است. بعد اینجا می گوید که عمدتاً جهنمیان زنان هستند. شما با این معارضات چه می کنید؟ چند بار برای شما گفتم، این از تئوری های علم اصول است؛ **إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا** وقتی که معارض باشند هر دو ساقط می شوند، یعنی کل دین ساقط است.

درس سوم - عدالت های توحید زمینی موجب هدم الهیات کتب مقدس و پیامبران می باشد: الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ ابْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى ابْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ خَمْسَةٌ خُلِقُوا نَارِيَيْنِ الطَّوِيلُ الذَّاهِبُ وَ الْقَصِيرُ الْقَمِيءُ وَ الْأَزْرَقُ بِخُضْرَةٍ وَ الزَّائِدُ وَ النَّاقِصُ - كتاب الخصال جلد ۱ صفحه ۲۸۷، كتاب تفسير نور الثقلين جلد ۳ صفحه ۵۴۲، كتاب كنز الدقائق و بحر الغرائب جلد ۹ صفحه ۱۷۸، كتاب الفصول المهمة في اصول الاثمه جلد ۳ صفحه ۲۶۰ است.

عطار نقل می کند از احمد ابن ادریس از محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران الاشعری بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ. امام صادق اینجا چه می گوید؟ **خَمْسَةٌ خُلِقُوا نَارِيَيْنِ الطَّوِيلُ الذَّاهِبُ وَ الْقَصِيرُ الْقَمِيءُ وَ الْأَزْرَقُ بِخُضْرَةٍ وَ الزَّائِدُ وَ النَّاقِصُ** مصاحب امام صادق می گوید که ایشان فرمودند پنج دسته جهنمی آفریده شدند. این هم جبر مطلق است! حالا کسی که افتخار می کند به خلق بشر **فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** بهترین خلق کننده من هستم. چرا جهنمی خلق می کند؟ حالا اینها چه کسانی هستند؟ بلند قامت بی اندازه و آن کسی که خیلی قد او دراز است کوتاه قد کور و آن کسی که خیلی قدش کوتاه است و کور است زاغ چشم که به سبزی می زند، **وَ الزَّائِدُ** (خَلَقَهُ) کسی که خلقتش اضافه دارد مثلاً پنج انگشت است ولی این شش انگشتی است برعکس آن، **وَ النَّاقِصُ** (خَلَقَهُ) خلقتش ناقص است. حالا این پنج گروه چه گناهی کرده اند که به عنوان جهنمی آفریده شده اند؟ آیا بلند قامت دست خودش است؟ کوتاه قامت دست خودش است؟ چشم زاغ دست خودش است؟ ناقص الخلقه خودش خلق کرده است؟

درس چهارم این فایل با موضوع عطسه صحت در انجام امور به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۵۱۰۸ ملحق گردید.

درس پنجم - تقیه در بلندترین شکلش: **وَ لَا كَيْومٍ مِّحْتِنَا بِكَرْبَلَاءٍ وَ إِنْ كَانَ كَيْومُ السَّقِيفَةِ وَ إِحْرَاقِ الْبَابِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْنَبٍ وَ أُمَّ كُلثُومٍ وَ فَضَّةٍ وَ قَتْلِ مُحْسِنٍ بِالرَّفْسَةِ لَا عَظَمَ وَ أَمْرَ لِأَنَّهُ أَصْلُ**

یوم الفِراش - کتاب الهدایة الکبری جلد ۱ صفحه ۴۱۷، کتاب الاختصاص شیخ مفید صفحه ۱۸۵، کتاب دلائل الامامه از طبری صفحه ۱۳۵ است.

امام صادق می گوید: وَ لَا کَیَوْمٍ مِیْحَنَتِنَا بِکَرْبَلَاءَ هِیچ چیزی مثل کربلا نشد در له کردن عزیزان. وَ اِنْ کَانَ کَیَوْمُ السَّقِیْفَةِ رَوز سَقِیْفَه هم یعنی وقتی که پیامبر رحلت فرمودند و حضرت آقای ابوبکر آمد، بعد عمر خواست برود گفت که یک مجلس شورایی درست کنید، ببینید چه کسی رأی می آورد. وَ اِخْرَاقُ الْبَابِ آتش زدن خانه علی وَ اِخْرَاقُ الْبَابِ عَلَی امیرالمؤمنین وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ زَیْنَبَ وَ اُمَّ کُلْثُومَ وَ فِضَّةَ وَ قَتْلُ مُحَسِّنِ اِهَالِی خانه را گفت، این فِضَّة هم خادمه است، و قتل محسن. تمام این برنامه هایی که گفت، می گوید از کربلا بدتر است. چرا سخت تر از کربلا است؟ برای اینکه وقتی این کارها را کردند یزید جرأت کرد کربلا را به وجود بیاورد.

-- این بحث سه بُعدی و با همان تیتراست. وَ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى خَلَفَ اَبی بَکَرٍ می گوید علی دیگر بعد از اینکه به زور کشاندند و خانه اش را آتش زدند و او را کشان کشان با طناب به مسجد بردند، می گوید تا آخر عمرش اقتدا می کرد ولی نماز خودش را می خواند. این هم از امام صادق است، خیلی جالب است ها! این برای آنهایی است که می گویند علی رأی دادن به خلیفه را به میل خودش انتخاب کرد. وَ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى خَلَفَ اَبی بَکَرٍ.

-- حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ وَقَفَ خَلَفَ اَبی بَکَرٍ وَ صَلَّى لِنَفْسِهِ برای خودش نماز می خواند.

-- یک بعد دیگرش هم این است می گوید که کَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ یَقْرَآنَ خَلَفَ الْاِمَامِ می گوید امام حسن و امام حسین پشت سر هر کسی که نماز خواندند نماز خودشان را می خواندند، فقط ظاهر در تقیه و هماهنگی با امام جماعت بودند، البته این هم فقط به سه خلیفه قبل از علی می خورد، این هم به عنوان یک اعتراضی است به آنها که ما نماز شما را قبول نداریم و برای خودمان نماز می خوانیم ولی برای اینکه آزار نینیم هماهنگی با شما هستیم.

(فایل صوتی ۶۳۶۶ - درس دوم) واقعه عاشورا دستمایه سقیفه بود. کتاب هدایة الکبری از حصیبی صفحه ۴۱۷ است. مفضل ابن عمر از صحابی کبار امام صادق که معروف حضورتان هست گفت: بَکَى الصَّادِقُ امام صادق گریه کرد وَ قَالَ يَا مُفَضَّلُ گفت ای مفضل لَوْ قُلْتُ عَيْنًا بَكَتْ مَا فِي الدُّمُوعِ مِنْ ثَوَابٍ وَ اِنَّمَا تَزْجُو اِنْ بَكَيْنَا الدَّمَاءَ اَنْ تَابَ بِهِ فَبَكَی الْمُفَضَّلُ طَوِيلًا مفضل ابن عمر می گوید جعفر صادق گریست و گفت: ای مفضل اگر تو بگویی چشمان ما گریه می کند این اشک نیست امیدوارم که خون از چشمان جاری شود. واقعاً هم برای دینی که زیر سایه کَلَمِ النَّاسِ و تقیه به ما رسیده باید خون گریست که خون از چشمان ما جاری می شود، پس گریه کرد و مفضل هم گریه کرد، سپس گفت روز شما در قصاص بزرگتر است از روزی که در آن محنت و مصیبت می کشید. پس امام صادق به او گفت روزی مانند روز مصیبت ما در کربلا نیست هر چند روز سقیفه و آتش زدن درب خانه امیرالمؤمنین و کشتن محسن بزرگتر و تلخ تر است زیرا آن روز، روز بسترسازی جنایات کربلا بود. جالب است ها! از همان اول می دانستند چکار دارند می کنند. اصلاً دعوا مرافعه با علی سر چه بود؟ سر دو تا چیز بود: یکی غدیر و یکی کتاب. کتاب را بردند علی کتاب خودش را به خانه آورد، غدیر را بردند علی در هر جایی استناد به غدیر می کرد، علی سر پول که دعوا نداشت. ثُمَّ قَالَ يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ اِنَّ يَوْمَكُمْ فِي الْقِصَاصِ داشت امام صادق را دلداری می داد لَا عَظَمَ مِنْ يَوْمٍ مِیْحَنَتِكُمْ فَقَالَ

لَهُ الصَّادِقُ: وَلَا كَيْوَمٍ مِخْتِنًا بِكَوْبَلَا وَإِنْ كَانَ كَيْوَمِ السَّقِيفَةِ وَإِحْرَاقِ الْبَابِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ... وَقَتْلِ مُحَسِّنٍ بِالرَّفْسَةِ لَا عَظْمٌ وَأَمْرٌ لِأَنَّهُ أَصْلُ يَوْمِ الْفِرَاشِ.

درس ششم – ثبت سلطنت نبوی که مورد دستبرد دیگران قرار گرفت، تاریخ را به هیاهو کشاند: فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَعَصَبَتُهُ وَوَرَثَتُهُ وَأُولِيَاؤُهُ وَآحَقُّ خَلَائِقِ اللَّهِ بِهِ لَا نُنَازِعُ حَقَّهُ وَسُلْطَانَهُ ... وَآيُمُ اللَّهِ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَآنَ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ وَيُعَوِّرُ الدِّينَ لَكُنَّا قَدْ غَيَّرْنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا - كتاب امالى شيخ مفيد جلد ۱ صفحه ۱۵۴ است.

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَعَصَبَتُهُ وَوَرَثَتُهُ وَأُولِيَاؤُهُ وَآحَقُّ خَلَائِقِ اللَّهِ بِهِ لَا نُنَازِعُ حَقَّهُ وَسُلْطَانَهُ خُب، این چه می گوید؟ می گوید که بعد از شهادت رسول، امیر احتجاج می کرد و می گفت که ما تنها وارث پیغمبر در خلافت هستیم. اینجا آخرش خیلی جالب است، می گوید وَ آيُمُ اللَّهِ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَآنَ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ وَيُعَوِّرُ الدِّينَ لَكُنَّا قَدْ غَيَّرْنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا على هم مثل پیغمبر می گوید که اگر خوف آن نبود که مردم برگردند من همانا از حَقِّم دفاع می کردم. بعد به کفر بازگشتند همان زمان پیغمبر برگشتند؛ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا.

درس هفتم – آرزوی تغییر دین در مراتب مختلف، تشکیک را به مذهب بازمانده زیاد می کند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَبَضَ رَسُولَهُ قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُهُ وَأُولِيَاؤُهُ لَا يُنَازِعُنَا سُلْطَانَهُ أَحَدٌ ... - كتاب الاستيعاب فى معرفة الاصحاب اثر ابن عبد البر جلد ۲ صفحه ۴۹۷ است.

اینجا مسئله قابل توجه این است که از امیر است، می گوید وقتی که پیغمبر از دنیا رفت علی در آن محاجه ای که در مسجد کرد گفت که شما نمی توانید سلطنت پیامبر را تصاحب کنید، مال خودمان است. این بحث روی سلطنت است، یادتان هست ابوسفیان در مجلس خلیفه سوم گفت که اینجا جاسوس بنی هاشم نیست؟ گفتند نه، بعد به عثمان گفت که محمد سلطنت را آورد دست به دست گشت و الان هم برای تو است تا می توانی برای خودت و فامیل هایت استفاده کن. باز هم امیرالمؤمنین می گوید که من می توانستم از عهده آنها بریایم ولی أَنَّ يَعُودَ الْكُفْرُ می ترسیدم که اعاده بشوند برگردند به کفر وَ يُعَوِّرُ الدِّينَ دین رسوا بشود. یعنی علی قیام نکرد این کارها نشد؛ اسناد و مدارک چیز دیگری می گوید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۴ – فایل صوتی ۶۱۹۴ – درس اول – بخش اول – کتابی که دارای تناقض و تعارض است، از این بهتر نمی شود!: نَزَلَ جَبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۱۷، از امام باقر نقل می کند از جابر ابن عبدالله انصاری. بحث آیه ۲۳ سوره بقره است. وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ اگر شما شک دارید که قرآن از طرف خدا آمده یک آیه بیاورید، که این بحثش قبلاً در بعضی درس ها شد که آیه آوردند و به آن چسبانند و آب از آب تکان نخورد و هیچ کس هم نفهمید و جا افتاد و در ویراستاری هم ملحوظ شد. خب این را توضیح می دهد؛ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا می گوید این آیه درستش اینطوری است و جبرئیل اینطوری آورده؛ وَإِنْ كُنْتُمْ

فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ، امام باقر می گوید این فی عَلِيٍّ را از آن انداختند، فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ. حالا وقتی که امام شیعیان قائل است که قرآن تحریف شده، دیگر برای شیعه جماعت جایی برای ابهام نمی ماند. بعد وقتی که در آن دست رفت، حالا تو بگو یک آیه از شش هزار و خرده ای آیه، وقتی در آن دست رفت دیگر تضمین ندارد که چند آیه دست خورده است. البته ما در این مبحث مستندات از دین خیلی داریم.

بخش دوم - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلَايَةِ الْآئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَّلَتْ - اصول کافی آورده جلد ۱ صفحه ۴۱۴، از امام صادق است.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. آیه ۷۱ سوره احزاب است. می گوید عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ امام صادق فرمود فی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ در کلام قرآنی وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ دَقَّتْ کَنید وَ وَلَايَةِ الْآئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، امام صادق می گوید که این قسمت را انداختند.

بخش سوم - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مُبِينًا - ایضاً در آیه ۴۷ سوره نساء آمده، این هم باز در اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۱۷، از امام صادق است.

ایضاً يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا. آیه ۴۷ سوره نساء است. اگر یادتان باشد گفتم که اصول کافی چاپ پنجاه سال قبل باب التحریف القرآن، در کتاب کتاب القرآن داشت. چون اصول کافی کتاب کتاب، بخش بخش و موضوع موضوع است. خب امام صادق چه گفت؟ این آیه را تفسیر کرد؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا امام صادق می گوید که نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا می گوید این آیه این است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مُبِينًا، که این حذف شده است. خب، من باز هم به شما، به تمام مخاطبین و به همه آنهایی که دایرة المعارف را می بینند عرض می کنم که اصلاً بحث ما این نیست که نام امیرالمؤمنین افتاده یا نیفتاده، موضوع این است که این کتاب آیا از لحاظ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَسْمِيَّت دارد یا ندارد؟

درس دوم این فایل با موضوع جمع آوری ناقص قرآن و تحریف در آیات به علت باز خوان و تشابه موضوعی به درس دوم فایل ۶۱۲۵ ملحق گردید.

درس سوم - بالاخره در جنگ صفین، حق با چه کسی بوده؟: مَورِقُ الْعُجْلَى عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى النَّبِيِّ اسْتَكَتَبَ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ أَمِينٌ مَأْمُونٌ - کتاب لسان المیزان از ابن حجر جلد ۵ صفحه ۱۷۰، کتاب الموضوعات از ابن الجوزی جلد ۲ صفحه ۱۸، کتاب میزان الاعتدال از الذهبی جلد ۳ صفحه ۵۵۱.

بخش اول: این درس از طریق اهل سنت است. خب، عنوان این بحث را توجه کنید. سلسله روایات نقل می کنند؛ الْعُجْلَى از عبادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ نقل می کند قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى النَّبِيِّ می گوید وحی فرستاد خدا به پیغمبر. چه گفت؟ گفت اسْتَكَتَبَ مُعَاوِيَةَ کتابت بده به معاویه، فَإِنَّهُ أَمِينٌ مَأْمُونٌ بدرستی که او امین ماست و هر چه از زیر دست او به عنوان کلمات ما بیرون بیاید، مَأْمُون است و اَمْنِیت یافته است. حالا اینجا ما از حضرات اهل سنت و جماعت سؤال می کنیم، برای همین است اینها به معاویه خیلی احترام می کنند. من اینها را به شما گفته ام حالا اشاره می کنم؛

خال المؤمنین می گویند، یعنی دایی مؤمنین چون خواهرش ام حبیبه زن پیغمبر بود، بعد خودش هم که نماینده تام الاختیار سه خلیفه بود؛ آقایان یک و دو و سه در شامات. شامات عبارت بود از چند کشور؛ اردن، لبنان، سوریه و فلسطین. خب حالا اینجا سؤال این است خدا از پیغمبر تعریف می کند، خب، حالا معاویه رو در روی علی شده، حق با کیست؟ حالا بیا درستش کن، بالاخره یکی باید حق باشد و یکی باطل باشد دیگر. این دوتا شمشیر که از دو جبهه بالا می رود یکی می زند حق را نابود کند و یکی می زند باطل را نابود کند، کدام حق است و کدام باطل است؟ علی هم که خلیفه چهارم مسلمین جهان است.

(فایل صوتی ۶۱۹۶ - درس اول) کتابت های دلخواه، تاریخ را به رسوایی می کشاند. کتاب سیر اعلام النبلاء از الذهبی جلد ۳ صفحه ۱۱۲، کتاب لسان المیزان از ابن حجر جلد ۵ صفحه ۱۷۰، کتاب الموضوعات از ابن جوزی جلد ۲ صفحه ۱۸، کتاب اللئالی المصنوعة از جلال الدین سیوطی جلد ۱ صفحه ۳۸۴، کتاب میزان الاعتدال از الذهبی جلد ۳ صفحه ۵۵۱ است. سلسله مراتب روات: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ زُهَيْرُ بْنُ عَطِيَّةَ السَّلَمِيِّ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُوَدُّودٍ أَلْهَجْرِيُّ از مَوْرِقِ الْعَجَلِيِّ از عبادَة ابن الصَّامِت. عبادَة ابن الصَّامِت از رجال روایی اهل سنت و جماعت است و از اصحاب نبوی است. می گوید خدا به پیامبر وحی کرد قَالَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى النَّبِيِّ اسْتَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ فَإِنَّهُ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مشابه این روایت را هم داشتیم، آنقدر وضع خراب است که مشابهاش را هم آورده ام. می گوید خدا به پیامبر وحی کرد که کتابت را به معاویه بدهد. زیرا که او امین است و به وسیله او نیازهای معنوی مسلمین تأمین می شود. گفت که هر چه در باب علی از آیات و احادیث و روایات نازل شده، مشابه آن را برای معاویه بسازید. بعد پیغمبر چند تا گریز هم برای معاویه دارد؛ یکی اینکه پیغمبر صدایش کرد معاویه غذا می خورد، صدایش کرد غذا می خورد، صدایش کرد غذا می خورد، پیغمبر گفت الهی که هیچ وقت سیر نشوی! برای همین هم نوشته اند معاویه خیلی می خورد ولی سیر نمی شد. یعنی از خوردن خسته می شد ولی سیر نمی شد. بعد، آن آیه هم که قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا (آیه ۱۰۵ صافات) پیغمبر در خواب دید که میمون ها روی منبرش رفتند از خواب بیدار شد جبرائیل گفت اینها بنی امیه هستند. بنی امیه یعنی آن کسی که در زمان پیغمبر بود؛ ابوسفیان بود بعد معاویه و بعد یزید بود. پسریزید هم که جزء بنی امیه حساب نمی شود و جزء توابین و ملازمین حقیقت است. ببینید من چند تا سند از اهل سنت آوردم، در اسناد و براهین ما کار محکم است. اینجا که می گوید اللَّهُ تَعَالَى اینجا وحی لوث می شود حالا هر چه تو بگو که معاویه برای اهل سنت خال المؤمنین است و به او دایی مؤمنین می گویند، آن جنگ صفین را چه می گویند؟ در آن مانده اند! می گویند ابوحنیفه روی منبر بود تدریس می کرد که یک زن از پشت پرده به او گفت عایشه به دستور پیغمبر با علی جنگ کرد یا از خودش؟ اگر می گفت به دستور پیغمبر، زن می گفت خب سند بده، گرچه سندسازی خیلی راحت است و اگر می گفت از پیش خودش، زن می گفت که یک آیه در قرآن داریم که برای زن های پیغمبر حرمت قائل شده چون جواب نداشت بدهد لذا ابوحنیفه گفت که خود تو با اجازه شوهرت به مسجد آمدی یا بی اجازه شوهرت؟ حالا این وحی ای که هر لحظه از این جیب در می آید، از آن جیب در می آید، از این کلاه در می آید، از آن عمامه در می آید. آیا این وحی ارزش دارد؟ متشرعین شیعه باز نگویند که به ما ربطی ندارد و اسلام ما از یک کانال دیگر است. چطور اینقدر ما سند از

اهل سنت و جماعت آورديم كه خيلى زياد است در دايره المعارف چطور همه آنها به شما ربطى ندارد ما شيعه هستيم و آنها سنى، ولى قرآن را چيزى نمى گوييد كه كتابت آنهاست و جمع آورى شده و ويراستارى شده آنهاست؟

بخش دوم: اَنْبَاءُ اَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحُسَيْنِ الْعَطَّارُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْفَرَجِ الْبُرْدَانِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ مَحْمُودٍ السَّرَّاجُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ الْمُقْدَامِ أَبُو الْأَشْعَثِ حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ الْأَمَنَاءُ عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ أَنَا وَ جَبْرِيلُ وَ مُعَاوِيَةُ - كتاب میزان لاعتماد از الذهبي جلد ۱ صفحه ۱۲۶، كتاب تاريخ بغداد از خطيب بغدادى جلد ۱۲ صفحه ۸، كتاب الموضوعات از ابن الجوزى جلد ۲ صفحه ۱۷، كتاب الكامل از عبدالله عدى يا عدى جلد ۱ صفحه ۱۹۲ است.

در همين راستا باز كلام داريم. سلسله روات: از ابو الفتح محمد ابن الحسين العطار گفت حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْفَرَجِ الْبُرْدَانِيُّ، گفت حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ مَحْمُودٍ السَّرَّاجُ، گفت حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ الْمُقْدَامِ أَبُو الْأَشْعَثِ، گفت حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ. اين بحث هم باز اهل سنت است، ابوهريره را هم كه ديگر معروف است، در جبهه سنى ها ابوهريره ستاره آسمان حديث است و در بين شيعه هم كه يك دروغگو است. قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت از پيغمبر شنيدم يَقُولُ الْأَمَنَاءُ عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ. دَقْتُ كَنِيْدَ چِه دينى را شما گرفتيد، به متشرع بگو! گفت كه امينان خدا سه نفر هستند؛ أَنَا پيغمبر گفت من، وَ جَبْرِيلُ وَ مُعَاوِيَةُ! فقط خدا سه نفر امين روى كره زمين من الباب الى المحراب از اول تا آخر اسلام گذاشته؛ يكي خود پيغمبر است يكي جبرائيل است يكي هم معاويه است. من ديگر بد است كه مدام يادآورى كنم ولى چه كنم از بس بعضى از اين متدينين گستاخ و پُرو هستند باز هم نگويند كه خب پس به ما چه اين از كانال آنهاست. خب پس قرآن را چه مى گويى؟ قرآن هم از كانال آنهاست. خب، بعد باز گفتند چرا اهل بيت هيچ چيزى نگفتند و روى اين قرآن اعتراض نكردند كه بگويند تقلى است؟ دهانشان را بستند، زندانشان كردند، آنها را به سياهچال بردند، سرشان را بريدند، در محراب هنگام نماز تيغ به سرشان زدند، چكار كنند؟ و بقيه ائمه هم ديگر ماست ها را كيسه كردند،ديدند كه خب وقتى با على اين كار را كنند، با حسين اين كار را بكنند، ديگر همه آنها گفتند بله. براى همين امام صادق پرچم تقيه را بلند كرده! تقيه يعنى چه؟ يعنى مى داند اين كتاب عوضى و الكى است ولى چاره اى ندارد از خليفه مى ترسد، مى گويد بله! قرآن كريم، قرآن مجيد، قرآن امين.

بخش سوم: حَدَّثَنَا كُرْدُوسُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَاقِلَانِيُّ ثَنَا يَزِيدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمَرْوَزِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَ مُعَاوِيَةُ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ الْقَلَمَ مِنْ يَدِي فَدَفَعَهُ إِلَيَّ مُعَاوِيَةُ فَمَا وَجَدْتُ فِي نَفْسِي إِذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ بِذَلِكَ - سند: كتاب لسان الميزان از ابن حجر جلد ۶ صفحه ۲۰ است.

يك درس ديگر هم دارد كه پيوست همين مباحث است. باز اصحاب حديث را گفته: حَدَّثَنَا كُرْدُوسُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَاقِلَانِيُّ از يزيد ابن محمد مروزي از پدرش از جدش قَالَ ابْنِ را به على وصل كردند با اينكه منبع سنى است، قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ جَاءَ مُعَاوِيَةُ. حالا ببينيد چطوري مى خواهند زير پاى على را شل كنند كه على به زمين بخورد! يادت هست كه اسناد و مداركى را رو كرديم كه معاويه بعد از قتل على شروع كرد يك كارخانه اى به نام حديث سازى ساخت كه به وسيله چند نفر اداره مى شد؛ ابوهريره بود، انس ابن

مالک بود، عایشه بود و چند نفر دیگر. حالا به علی بسته‌اند! علی چه گفت؟ گفت من پیش پیغمبر نشسته بودم اِذْ جَاءَ مُعَاوِيَةُ معاویه وارد شد، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقَلَمَ مِنْ يَدِي قلم دستم بود داشتم قرآن را می‌نوشتیم. پیغمبر قلم را گرفت فَدَفَعَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ داد به معاویه، فَمَا وَجَدْتُ فِي نَفْسِي إِذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ بِذَلِكَ می‌گویند هیچ هم ناراحت نشدم از اینکه قلم را از من گرفت چون می‌دانستم که حرف خداست. آن وقت ببینید این سوره توبه (سوره براءت) وقتی که نازل شد همه آنها نوشته‌اند؛ هم سنی نوشته و هم شیعه که لوای این سوره را دست ابوبکر صدیق داد و با یک جمعی از لشکریان گفت به سوی مکه بروید، وسط راه علی را فرستاد یعنی پیغمبر اشتباه کرده بود دیگر! علی را فرستاد گفت پرچم را از ابوبکر بگیر و به ابوبکر بگو برگردد. خب آن هست و این سند هم هست. بین چطوری حدیث ساختند؟ معاویه‌ای که اینقدر برای اهل سنت باارزش است، یادتان هست یک سند داشتیم، من الآن کمی یادم هست ولی در دائرةالمعارف داریم، آنقدر در منقبت بزرگان اقوامش سند ساخت که دیگر شورش که در آمد پیغام داد و حکم صادر کرد که دیگر بس است برای عثمان و خلفا، دیگر حدیث نگویید و فقط برای من بگویید، این حدیث را هم داریم.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۵ - فایل صوتی ۶۱۹۵ - وقتی که سرنخ در دست خداست، تهدید کردن جایگاهی ندارد. سر رشته داری بشر، عروسک خیمه شب بازی می‌باشد!: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) - آیه ۶ تا ۱۵ سوره بقره است.

آیات اوایل سوره بقره است که بسی آموزنده در ردیابی عدم تطابق‌ها است. آیه ششم می‌گوید: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنهايي که کافر شدند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ مساوی است أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. یعنی چه زحمت بکشی چه نکشی، برو بالاتر، چه رسالت باشد چه نباشد، برو بالاتر، چه جبرئیل بیاید چه نیاید؛ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ. بعد چه می‌گوید؟ لَا يُؤْمِنُونَ آب در هاون کوبیدن است و حرص و جوش الکی است و به مسلخ رفتن فریبکارانه دغل بازانه عصر فتنه است. انذار از ناحیه پیامبر برای آنهايي که لَا يُؤْمِنُونَ است فایده ندارد، پس چرا پیغمبر وقتش را صرف می‌کند؟ بعد می‌رود در واحد یهدی و یضل، اگر هدایت می‌کرد اینطور می‌شد؟ نه! ضلالت و گمراهی است که خودش تنظیم کرده، آن وقت اینجا آورده که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

آیه هفتم است می‌گوید: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ خداوند ختم کرده در قلوب اینها. مجلس ختم، مجلس ترحیم که شنیدی؟ آنجا یعنی چه؟ یعنی اینکه اینجا ختم عمر یک نفر است دورش جمع می‌شوید، دور همدیگر، یادش را گرامی می‌دارید یا گریه می‌کنید. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ خدا هم فاتحه قلوب و اسماع آنهايي که لَا يُؤْمِنُونَ هست را خوانده خَتَمَ اللَّهُ

عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ یکی از درون و یکی از برون: سَمْع گوش، عضو بیرونی است قلب، درون، عضو داخلی است وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ چشم. این سه عضو خیلی مهم است، با چشم پیغمبر را می بیند، با گوش حرف هایش را می شنود، با چشم معجزاتش را می بیند، با گوش اندارش را می شنود، تبشیرش را می فهمد و مخابره می شود به مرکزیت وجود که قلب است. نه این قلبی که معروف است و بیمارستان قلب دارد، نه، قلب به معنای تمرکز همه قوای بدن، جایی که محل انقلاب است و روی همه چیز تأثیر می گذارد، روی آن پنج عنصر، قلب تأثیر می گذارد نه تأثیر اینکه خون برود به قلب پمپاژ بشود برگرداند، نه، بلکه تأثیرات نفسانی، روحانی و طبیعی. وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. حالا اینجا جالب است ها! خیلی دقت کنید، ما خیلی قرآن خواندیم ولی همینطوری خواندیم و رفتیم، خدا پدرش را بیامرزد می گوید که أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی این، یعنی می خوانی روی آن فکر کن. وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ همین ها هستند که می خوانند و رد می شوند یا اینکه روی آواز می روند یا پول می گیرد برای میت می خواند یا به عنوان تشریفات اول کنفرانس می خواند. می گوید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بعد می گوید خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ این همان به معنای يُضِلُّ پرونده هدایت اینها را مختومه اعلام کرده، بعد انبیاء را می فرستد جلو. عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب عظیم همین است که الآن مردم در دوره شما دارند می کشند دیگر.

آیه هشتم می گوید: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ این منافقین و خوارج را می گوید، می گوید بعضی از مردم هستند که می گویند ما به خدا و به روز قیامت ایمان آوردیم اما ایمان نیاوردند. این ادامه همان آیه است قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ، این همین گرایش اکثریت قاطع مسلمین به پیغمبر است. وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ یعنی ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ، یعنی توطئه گرانی که در لباس مؤمن بودند؛ یک بار توطئه کردند پیغمبر را از بالای کوه بیندازند، یک بار توطئه کردند یک غذای آبگوشت مسموم به او دادند، یک بار سحر و جادویش کردند. اینها از همین دور و بری ها بودند ها! خارجی نبود، برون مرزی نبود. یک بار هم که حال ندار بود به او دارویی دادند که مخلوط آن سم بود و بعد هم که می خواست حقیقت را بنویسد و اعلام کند به او دوتا فحش دادند.

آیه نهم می گوید: يُخَادِعُونَ اللَّهَ خَدَعَهُ می کند خدا با آنها. خدعه یعنی نیرنگ، به آنها کلک می زند. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ می گوید این گروهی که ما باعث شدیم تا گمراه بشوند، اینها دور خودشان می چرخند. ببینید چه می گوید وَ مَا يَخْدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ بیشعور هستند و شعورش را از او گرفته. در بحث عقل یادت هست؟ آن کاری که جبر مطلق می خواهد بکند به عقل می گوید برو گمشو! رفت کار را انجام داد، حالا می گوید بنشین سرجایت. مثل مدیر اداره که به کارمند می گوید برو، از اینجا برو آنطرف! کار که تمام شد می گوید بیا.

آیه دهم می گوید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، در قلوب اینها مرض است به آیه هفتم برمی گردد؛ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، اینجا می گوید فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در قلب اینها بیماری است. این بیماری را چه کسی گذاشته؟ ها؟ یادت هست که جزو تعالیم شرع است که می گوید الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ؟ ها؟ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یعنی او مریضش کرده؛ مَرَضٌ نفاق و خوارج مآب. فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا زیادش هم می کند. تا قبل از گرایش به اسلام مریض بود دنبال یک پناهگاه می گشت یک پرچمی که اینها را از یوغ سران قریش نجات بدهد حالا پیغمبر پیدا شد؛ بیا داخل! بعد مدام مریضش زیاد شد و مدام

پیغمبر پیشرفت کرد اینها گفتند که به! خوب جایی آمدیم. بعد هم گفتند خب بیست و سه سال عمر رسالت برایش بس است دیگر، شصت و سه سال عمر کرده، دیگر چقدر می خواهد عمر کند، حالا سم را بدهیم و سوار اریکه قدرت بنشینیم. فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ این عذاب الیم را اینجا گفت، قبل از آن چه گفت؟ گفت عَذَابٌ عَظِيمٌ. عظیم، گسترده است و الیم، جور و اجور است. الآن مردم عالم همینطور هستند دیگر، یک عذاب که ندارند بلکه از چند جا به آنها دشنه وارد می شود؛ از روزگار ها بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ اینجا قشنگ است، از این طرف می گوید خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ بعد می گوید بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ چون تکذیب کردند پدرشان را درمی آوریم، عذاب الیم و عذاب عظیم به آنها می دهیم. خب چه کسی وادارشان کرد تکذیب کنند؟ ها؟ يُضِلُّ. اینجا می گوید خَتَمَ اللَّهُ مهر کرده؛ خاتم! از همه نقاط به آن می خورد. یعنی وقتی که پای نامه را مهر می زنند عرب به آن می گوید خاتم، خاتمش را زد، یا به پیغمبر آخرالزمان می گوید که خاتم الانبیاء، یعنی آخرین، یعنی حرف آخر را خدا می زند.

آیه یازده می گوید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ وقتی به آنها می گوییم که فساد نکنید می گویند نه ما مصلح هستیم. چه کسی کار بد آنها را برای آنها خوب جلوه داده؟ ها؟ غیر از يُخَادِعُونَ اللَّهَ؟ غیر از مَكْرَ اللَّهِ؟ ها؟ یعنی شرایطی ایجاد می کند که آنها تصور می کنند کار خوبی می کنند. می گویند نه، إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ما مفسد نیستیم! یعنی یک زمینه هایی را برای آنها ایجاد می کند، یک میدان هایی به آنها می دهد، آوانس هایی می دهد تا طرف مثلاً اعلی حضرت می شود؛ می کشد، قتل عام، نابود، شکنجه، حبس، سیاهچال و بعد هم می گوید که ما داریم جامعه را اصلاح می کنیم. در حقیقت این خداست که مفسد درست می کند و اصلاح گران را که انبیاء هستند نابود می کند.

آیه دوازده می گوید: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ می گوید نه، اینها مصلح نیستند مفسد هستند اما نمی فهمند. یک يَشْعُرُونَ دیگر هم جلوتر داشتیم؛ وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ و اینجا باز تکرار می کند وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.

آیه سیزده می گوید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ به آنها می گویند ایمان بیاور، می گوید دیوانه ها ایمان می آورند. حالا من یک چیزی می خواهم بپرسم؛ وقتی که همه انبیاء از بهشت و جهنم چیزهای عجیب و غریب می گویند و بعد مخاطبین آنها قبول می کنند سر تکان می دهند می پذیرند، بعد عَقْلًا جامعه در کنار هستند و با عَقْلَانِيَّت می سنجند و می بینند چارچوب درست در نمی آید بعد این می شود که می بینید. مشاهده می کنید که در وادی ایمان، افساد معرکه و غوغا می کند. شما از آن بالا نگاه کن بیا پایین، در آن بالا بالا کیست؟ خلفاء بزرگوار، حضرات اعظم امت اسلام. با چه چیزی روی کار آمدند و کار به کجا رسید؟ نتیجه اش چه شد؟ چرا طرفداران انبیاء را سفیه می دانند؟ بخاطر اینکه می گوید دیشب پیغمبر شق القمر کرد، آ، عجب! ماه را دو نیم کرد، باریکلا! دیگر نمی گوید که بابا ماه را دو نیم کرده لا اقل یک چند روزی بگذارد دو نیم باشد تا همه ما ببینیم نه اینکه همان سه چهار نفری که بیرون شهر مدینه رفتند و پیغمبر خواست به آنها معجزه نشان بدهد. بفرما، این است! الآن هم وقتی که برای شما اخبار و احادیث را می خوانیم آدم شاخ درمی آورد سر همین است.

جالب است ها! این را هم برای شما گفته‌ام و در دایرةالمعارف هست؛ می‌گوید که اکثر مردم بهشت، ابلهان هستند. این روایت است ها، حدیث است، آن وقت این می‌خورد به همین قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ أَمْ نَسْتَهْزِئُكُمْ؟ پس حق با کیست؟ زیر بار نمی‌رود تقصیر کیست؟

آیه چهارده می‌گوید: وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ می‌گوید اینها دو رنگ هستند، دو زبانه هستند، وقتی که پیش ما می‌آیند می‌گویند زنده باد الله، وقتی می‌روند پشت سر، پیش رفقای شیطان‌شان و شیطنت می‌کنند می‌گویند بابا مسخره‌شان کردیم إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. حالا من یک سؤال می‌کنم: تقیه یعنی چه؟ خب تقیه هم همین است دیگر! تقیه یعنی می‌روی پیش سنی می‌گویی که حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه، می‌آیی پیش علی می‌گویی که دروازه‌بان بهشت، علی است! چرا آنطوری دورنگ هستی؟ چرا آنجا رفتی حرف زدی؟ می‌گوید امام صادق گفته دیگر! گفته است که به هفتاد نوع حرف بزنی و به وقت افتادن به تنگنا انکار کن. خب این چیست؟ این همین است دیگر؛ وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. خیلی بساط داردها، خیلی! یعنی ما این همه پل‌های گذشته را خراب کردیم هنوز اندرخم یک کوچه هستیم.

بعد این آیه پانزده قشنگ است: اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا اینها را مسخره می‌کند. ببین، اگر شما به یک نفر بگویید که شاه مملکت رئیس مملکت رهبر مملکت مسخره‌ات کرده آیا این کسر شأن او نیست؟ نمی‌گویند فلان فلان شده داری به رئیس مملکت اهانت می‌کنی؟ حالا این دارد به خدا می‌گوید اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ، یعنی خدایی که عالم را آفریده است که کره زمین اصلاً در برابرش وجود ندارد، هیچ کاری ندارد نشسته نگاه می‌کند مسخره می‌کند و می‌خندد اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. این جالب است ها گوش کن اینها برای محاجه است و يَمُدُّهُمْ یعنی امتداد می‌دهد فِي طُغْيَانِهِمْ، یعنی خودش می‌خواهد، مدام در آن آب می‌کند مدام در آن باد می‌کند.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۶ - فایل صوتی ۶۱۹۶ - درس اول درس اول این فایل با موضوع معاویه کاتب وحی و امین محمد بود به بخش اول درس سوم فایل ۶۱۹۴ ملحق گردید.

درس دوم - شیطان را برای بزهکاری آفرید، پس برای چه گناهکار را عذاب می‌کند؟: البَغَوِی عَنْ دَاوُد ابن رشید ثَنَا یحیی ابن زَکَرِیَّا عَنْ مُوسَى ابن عَقَبَةَ عَنْ اَبی الزبیر وَ عَنْ جَعْفَر ابن مُحَمَّد عَنْ اَبیه عَنْ جَابِر قَالَ بَیْنَمَا رَسُوْلُ اللّٰهِ جَالِسٌ فِی مَلَأٍ مِنْ اَصْحَابِهِ اِذْ دَخَلَ اَبُو بَکَرٍ وَ عُمَرُ مِنْ اَبْوَابِ الْمَسْجِدِ مَعَهُ فِتَامٌ مِنَ النَّاسِ يَتَمَارَوْنَ وَ قَدْ اِرْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُمْ حَتَّى اِنْتَهَوْا اِلَى النَّبِیِّ فَقَالَ مَا هَذَا؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ شَیْءٌ تَكَلَّمْتُ فِيْهِ اَبُو بَکَرٍ وَ عُمَرُ فَاخْتَلَفْنَا لِاخْتِلَافِهِمَا فَقَالَ وَ مَا ذَاكَ؟ قَالُوا فِی الْقَدْرِ قَالَ اَبُو بَکَرٍ یَقْدَرُ اللّٰهُ الْخَیْرَ وَ لَا یَقْدَرُ الشَّرُّ وَ قَالَ عُمَرُ یَقْدَرُهُمَا جَمِیْعًا وَ كُنَّا نَتَمَارِی فِی ذَلِكْ فَقَالَ اَلَا اَقْضٰی بَیْنَکُمَا بِقَضَاءِ اِسْرَافِیلَ بَیْنَ جَبْرِئِلَ وَ مِکَائِیلَ وَ قَدْ تَكَلَّمْتُ فِيْهِ جَبْرِئِلُ وَ مِکَائِیلُ فَقَالَ وَ الَّذِیْ بَعَثَنِی بِالْحَقِّ اَنْهُمَا لِاَوَّلِ الْخَلَائِقِ تَكَلَّمْتُ فِيْهِ وَ ذَكَرَ الْحَدِیْثَ وَ فِيْهِ يَا اَبَا بَکَرٍ اِنَّ اللّٰهَ لَوْ لَمْ یَشَأْ اَنْ یُقْضٰی مَا خَلَقَ اِیْلِیسَ - کتاب لسان المیزان از ابن حجر جلد ۶ صفحه ۲۵۳، کتاب میزان الاعتدال از الذهبی جلد ۴ صفحه ۳۷۵، کتاب الدر المنثور از السیوطی جلد ۵ صفحه ۲۹۲، کتاب الموضوعات از ابن جوزی جلد ۱ صفحه ۲۷۴، کتاب

السیر الکبیر از الشیبانی جلد ۱ صفحه ۱۶۱ است.

سلسله روات: بغوی از داوود ابن رشید از یحیی ابن زکریا، این یحیی ابن زکریا اشتباه نشود، آن پیغمبر نیست بعضی وقت ها یک کسی اسمش را یک چیزی می گذارد و اسم بابایش را هم یک چیزی عمداً تنظیم می کنند که لوث بشود، مثلاً یک نفر اسم می گذارد محمد بعد اسم بابایش هم عبدالله است؛ می شود محمد ابن عبدالله. از موسی ابن عقبه از ابن زبیر از جعفر ابن محمد از پدرش از جابر، سلسله مراتب درس را به جابر ابن عبدالله انصاری رضی الله عنه رساند. بیان کننده حدیث جابر است، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ جَالِسٌ فِي مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ كَفَّتْ مَجْلِسِي فِي مَسْجِدٍ بَدِئْتُ بِهِمَا، حَالاً قَبْلَ أَنْ يَنْصَلِيَ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مِنْ نَمَازٍ بَدِئْتُ بِهِمَا جَمْعٌ بُوْدُنْد. می گوید ابوبکر و عمر مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ وارد شدند مَعَهُ فِتْنَامٍ مِنَ النَّاسِ یک عده ای از مردم خوابیده بودند، يَتَمَارُونَ وَقَدْ إِزْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ مَا هَذَا؟ پیغمبر دید سر و صدا شده شلوغ پلوغ شده همه شده. ابوبکر و عمر به پیغمبر گفتند که ما سر یک موضوعی باهم بحث می کردیم بقیه هم شنیدند آنها هم نظر می دادند؛ یک عده برای ابوبکر و یک عده برای عمر، فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْءٌ تَكَلَّمُ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَأَخْتَلَفْنَا لِاخْتِلَافِهِمَا مردم دو دسته شدند بخاطر اینها که اختلاف داشتند. فَقَالَ وَمَا ذَاكَ؟ رسول الله گفت که حالا این اختلاف چه هست؟ قَالُوا فِي الْقَدَرِ أَنْهَا كُفْتُنْد فِي قَضَا وَقَدْر. همین ان شاء الله و ماشاء الله. پرچم جبر مطلق همین است؛ ان شاء الله ماشاء الله. قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَقْدَرُ اللَّهُ الْخَيْرَ وَلَا يَقْدَرُ الشَّرَّ. اختلاف سر این است: ابوبکر گفت که خدا تقدیر خوب می زند تقدیر بد نمی زند. بعد باید از خلیفه اول مسلمین جهان و حومه سؤال کرد که خب پس تقدیر بد را چه کسی می زند؟ حتماً یک خدای دیگر! وَقَالَ عُمَرُ يَقْدَرُهُمَا جَمِيعاً عمر گفت نه، هر دو مال یک خداست. وَكُنَّا نَتَمَارَى فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَلَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِقَضَاءِ إِسْرَافِيلَ بَيْنَ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ گفت همین بحث بین دوتا ملک معروف موکل؛ جبرائیل و میکائیل بود وَقَدْ تَكَلَّمُ فِيهِ جِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ. اینجایش دیگر نکته مهم است و برای محاجه است: فَقَالَ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ پیغمبر گفت به حق کسی که مرا مبعوث به رسالت کرد أَنَّهُمَا لِأَوَّلِ الْخَلَائِقِ تَكَلَّمُ فِيهِ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ گفت من برایتان بگویم که حق با ابوبکر است که می گوید خدا خالق خیر است نه شر، یا عمر که می گوید خالق خیر و شر است. وَفِيهِ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ اللَّهَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ يُقْضَى مَا خَلَقَ إِبْلِيسَ همین یک تکه آخری دنیایی معنا دارد و برای دیانت و مذهب رسوایی دارد. می گوید که ای ابابکر، چون ابابکر نیمه و نصفه قبول داشت، گفت بدان اگر قرار بود شر تحت فرماندهی خدا نباشد، مَا خَلَقَ إِبْلِيسَ ابْلِيس خلق نمی شد. حالا اینجا چند تا زاویه دارد که برایت بازش کنم. اینجا رسماً پیغمبر گفت خدا ابلیس را استخدام کرده. یعنی به این واضحی. ببینید منابع هم محکم است. حالا شیعه قبول ندارد ولی برای اهل سنت قوی است و با استدلال ما که اگر شیعه بخواهد اینها را رد کند قرآن را هم باید رد کند. ابلیس را خلق کرد که شر را به اهتزاز درآورد و شرارت را پیشه کند. خب، شر چیست؟ گناه. پس ابلیس را خلق کرد که شر به وجود بیاورد که ما گناه بکنیم. متوجه شدی؟ این را هم در موضوع بندی در قسمت عدم اختیار به گناه بگذار. یکی دیگر اینکه خود شیطان، خود ابلیس هم بدبخت است. چون خدا برای این کار خلقتش کرده است. چطور جبرائیل را خلق کرده برای پیام آوردن، عزرائیل را خلق کرده برای جان گرفتن بعد ابلیس

بدبختِ مادر مُرده را خلق کرده برای اینکه مردم را به گناه بکشاند و مردم به جهنم بروند. حالا با این استدلال، آیا مردم به جهنم می‌روند؟ ها؟ آن کسی که معاد و قیامت را قبول دارد چه جوابی می‌دهد؟ چقدر قشنگ پیغمبر جواب داده: إِنَّ اللَّهَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ يُقْضَى مَا خَلَقَ إِبْلِيسَ خدا اگر می‌خواست معصیت نشود شیطان را خلق نمی‌کرد. یعنی قضا و قدر رقم خورد برای اینکه گناه باشد. خب، حالا ابلیس هست و بشر، بشر هست و نبوت، نبوت هست و قیامت. یعنی همین طوری سلسه مراتب برو بالا، قیامت هست؛ تشویق، بهشت، ترساندن، جهنم. انتهایش چیست؟ وقتی که ابلیس برای کار خلاف خلق شده بعد طرف را می‌خواهی به جهنم ببری؟ بعد به من می‌گویی که پس تکلیف معاد چه می‌شود؟ نمی‌دانم والا! ما خیلی از اینگونه روایات و احادیث داریم اصلاً من چه کسی هستم که اظهار نظر کنم؟ شما هستید و رسول‌الله. شما هستید و قرآن، در آن آیه معروف که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، شما هستید و اینکه گفته‌اند خدا گفت که همدیگر را حلال کنید و به بهشت بروید. اینکه خداوند می‌خواست همه را به جهنم ببرد بعد یک کتابی از بالای سرش درآورد که نوشته بود رحمت من وسیع‌تر و جلوتر از غضبم هست پس به بهشت بروید. در بین شیعه هم که فراوان است، یک قطره اشک برای ابی عبدالله، به بهشت می‌روی. محبت اهل بیت گناهان را حذف می‌کند. الحمدلله سند همه اینها هست، یک چنین اسنادی در دایرة المعارف جمع شده بعد طرف می‌آید یک نسخه‌ای را نگاه می‌کند اظهار نظر می‌کند. این کمال حماقت است. این همان است که عیسی مسیح هم اگر الان زنده بود یعنی در بین ما بود نمی‌توانست این را از حماقت دور کند. این همه اسناد و مدارک را نمی‌بیند یا کور است. بقول قرآن لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ چشم دارد نمی‌بیند، گوش دارد نمی‌شنود، قلب دارد زنده نیست، اینها حیوان هستند. حالا شما به اینها حیوان بگویید، فحش نیست ها! ابد! شما از طرف من در محاجه به اینطور آدم‌هایی که انکار واضحات می‌کنند بگویید حیوان و نگویید من گفتم! چرا؟ چون قرآن می‌گوید، بگویید قرآن می‌گوید اگر تو قرآن را قبول داری!

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۷ - فایل صوتی ۶۱۹۷ - درس اول - چگونه روز حساب است و نه عمل، که این فرمان یک نوع اجرای حکم می‌باشد: اِبْرَاهِيمُ ابْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ حَسَنٍ ابْنُ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي غَالِبٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَالْسَّعِيدُ مَنْ وَجَدَ لِقْدَمِهِ مَوْضِعاً فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَلَا مَنْ بَرَّأَ رَبَّهُ مِنْ ذَنْبِهِ وَ الزَّمَهُ نَفْسَهُ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ - كتاب ضعفاء العقيلي از عقیلی جلد ۱ صفحه ۱۸۷، كتاب الموضوعات از ابن جوزی جلد ۱ صفحه ۲۷۲، كتاب میزان الاعتدال از الذهبي جلد ۱ صفحه ۴۰۴، كتاب لسان میزان از ابن حجر عسقلانی جلد ۲ صفحه ۱۱۱ است.

سلسله مراتب روات: ابراهیم ابن محمد حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ حَسَنٍ ابْنُ فَرْقَدٍ از پدرش از ابی غالب از ابی امامه. ابی امامه صحابی رسول الله است. ابی امامه گفت که پیامبر فرمود: قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَالْسَّعِيدُ مَنْ وَجَدَ لِقْدَمِهِ مَوْضِعاً فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَلَا مَنْ بَرَّأَ رَبَّهُ مِنْ ذَنْبِهِ وَ الزَّمَهُ نَفْسَهُ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، پیغمبر چه گفت؟ گفت هنگامی که روز قیامت برپا شود خداوند گذشتگان و آیندگان را در سرزمینی جمع می‌کند. یعنی همان رستاخیز، معاد، محشر، میزان. پس سعادت‌مند کسی است که برای خود جا

پایی بیابد، در این هنگام منادی از زیر عرش الهی ندا می‌دهد آگاه باشید هر کس خدا را از گناه خودش تبرئه کند و آن را از خودش بداند وارد بهشت می‌شود. این درس با ده‌ها درس معارض است. این درس می‌گوید که گناه اختیاری است حالا باید توضیحش را نگاه کنیم. بزرگترین ایراد به این مبحث این است که قول معروفی است می‌گوید اَلْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ امروز در دنیا باید عمل کنی به شریعت، فردا عملی نیست، حساب و کتاب است. الآن خود این تبّری جستن از گناه نسبت به خدا عمل است یا نه؟ ها؟ یا حساب و کتاب است؟ حساب و کتاب از جانب خداست، این دارد یک عملی را انجام می‌دهد می‌گوید که خدایا ببخش من گناه کردم دست خودم بود بعد خدا می‌گوید برو بهشت! چگونه انسان در قیامت می‌تواند یک اقدامی بکند؟ الآن این یک حرکت است دیگر، یک اقدام است، یک عمل است، می‌گوید در دنیا اینها به کار می‌آید و حساب و کتاب هم در دنیا نیست، البته حساب کتاب هم هست، اصلاً حرف‌های دین قر و قاطی است. حساب و کتابش این است که مثلاً می‌گوید که صله ارحام کنی عمرت طولانی می‌شود یا اینکه صدقه بدهی مالت زیاد می‌شود یا آدم بکشی کشته می‌شوی یا نان حرام به خانه ببری، دعایت مستجاب نمی‌شود، خب این هم پاسخ است دیگر، واکنش است، عکس‌العمل است. طبق این کلام هر دو اینجا هست بعد هر دو آنجا هم آنجا هست.

درس دوم – وقتی که دعای امام پذیرفته نمی‌شود، از عامه پیروان او چه انتظاری می‌رود؟: أَبَقَاكَ اللَّهُ طَوِيلًا وَ أَعَاذَكَ مِنْ عَدُوِّكَ يَا وَلَدِي فِدَاكَ أَبُوكَ – از امام جواد در تفسیر عیاشی ذیل آیه ۲۴۵ سوره بقره، کتاب بحارالانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۰۳ حدیث ۱۸، است.

نامه‌ای است که امام جواد نوشته: أَبَقَاكَ اللَّهُ طَوِيلًا خداوند تو را باقی بدارد یک زندگی طولانی. وَ أَعَاذَكَ مِنْ عَدُوِّكَ خداوند تو را از دشمنت حفظ کند. يَا وَلَدِي فِدَاكَ أَبُوكَ امام رضا برای امام جواد دعا کرده است. ببینید می‌گوید أَبَقَاكَ اللَّهُ طَوِيلًا خدا عمرت را طولانی کند. امام جواد چقدر عمر کرد؟ بیست و چهار سال. وقتی دعای امام برآورده نمی‌شود؛ أَعَاذَكَ مِنْ عَدُوِّكَ، خدا تو را پناه دهد از دشمن، در چنگال دشمنش بود حتی به خانه‌اش نفوذ کرد.

درس سوم این فایل با موضوع حد تعطیل و تشبیه به علت باز خوان به فایل ۵۱۸۳ ملحق گردید.

درس چهارم این فایل با موضوع رضایت خدا از ابوبکر به علت باز خوان به فایل ۵۶۱۱ ملحق گردید.

درس پنجم این فایل با موضوع رضایت خدا از ابوبکر و قضیه غدیر از کلام امام جواد به علت باز خوان به فایل ۵۶۱۱ ملحق گردید.

درس ششم – این فایل با موضوع کفالت خدا برای بشر به علت باز خوان به فایل ۳۰۴۲ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۸ – فایل صوتی ۶۱۹۸ – درس اول – کتاب سرنوشت خوشبخت، ثناخوانی دیگران است به او، پس هر کس که مورد مدح قرار گرفت سعادت‌مند می‌باشد: وَ عُنْوَانُ صَحِيفَةِ السَّعِيدِ حُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ – کتاب کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۳۵۰ – کتاب القطره جلد ۱ صفحه ۱۹۰ است.

از امام جواد است. وَ عُنْوَانُ صَحِيفَةِ السَّعِيدِ حُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ می‌گوید آدم خوشبخت کسی است که مردم او را ستایش می‌کنند. چه شد؟ اینکه مقابل با اصول دینی است! دین می‌گوید به هیاهو نگاه نکنید، ببینید حق کجاست.

دیانت می گوید به کثرت نگاه نکنید و اَکْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، به اقلیت نگاه کنید؛ و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ. حالا می گوید آدم خوشبخت کسی است که رأی او بیشتر است، هورای او بیشتر است، ناز و نوازشش بیشتر است. پس اینجا جایگاه اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ کجاست؟ معارضات دینی را نگاه کنید!

درس دوم - وقتی که جبرئیل معلم دارد، چگونه واسطه وحی می شود؟: اِنَّ جِبْرِیْلَ كَانَ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِیِّ فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَقَامَ لَهُ جِبْرِیْلُ فَقَالَ النَّبِیُّ اَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتٰی؟ فَقَالَ جِبْرِیْلُ نَعَمْ اِنَّ لَهُ عَلَیْ حَقِّ التَّعْلِیْمِ فَقَالَ كَيْفَ ذَلِكَ التَّعْلِیْمِ يَا جِبْرِیْلُ؟ فَقَالَ خَلَقَنِی اللّٰهُ فَسَأَلَنِی مَنْ اَنْتَ؟ وَ مَا اِسْمُكَ؟ وَ مَا اَنَا؟ وَ مَا اِسْمِی؟ فَتَحَيَّرْتُ فِی الْجَوَابِ ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ فِی عَالَمِ الْأَنْوَارِ وَ عَلَّمَنِی الْجَوَابَ فَقَالَ قُلْ اَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِیْلُ وَ اِسْمُكَ الْجَمِیْلُ وَ اَنَا الْعَبْدُ الذَّلِیْلُ وَ اِسْمِی جِبْرِیْلُ فَلِهَذَا قُمْتُ وَ عَظَّمْتُهُ فَقَالَ كَمْ عُمُرُكَ يَا جِبْرِیْلُ؟ فَقَالَ نَحْمُ یَطْلُعُ مِنَ الْعَرْشِ كُلِّ ثَلَاثِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَ قَدْ شَاهَدْتُهُ طَالِعًا ثَلَاثِیْنَ اَلْفَ مَرَّةً - کتاب القطره جلد ۱ صفحه ۱۹۰ است.

اِنَّ جِبْرِیْلَ كَانَ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِیِّ جبرائیل پیش پیغمبر نشسته بود. اول بگو ببینم ملک چطور می نشیند؟ یعنی روی زانو می نشیند؟ روی پایش می نشیند؟ روی لگنش می نشیند؟ ای متشرع، این نشستن جبرائیل را اول برای من معنا کن! كَانَ جَالِسًا پیش پیغمبر جلوس کرده بود. جلوس؛ اجلاس است. فَدَخَلَ عَلَیْهِ عَلَیْهِ وَارِد شد، فَقَامَ لَهُ جِبْرِیْلُ جبرئیل بلند شد. پس نشسته بوده چون می گوید فَقَامَ، پس این جَلَسَ به معنای نشست بوده چون ممکن است یک اجلاسی سر پا باشد. این فَقَامَ یعنی نشسته بود. فَقَامَ لَهُ جِبْرِیْلُ فَقَالَ النَّبِیُّ پیغمبر تعجب کرد که چرا جبرئیل به پای علی بلند شد، گفت که اَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتٰی؟ برای این جوان بلند شدی؟ علی جوان بود. حالا یک مسئله دیگر هم هست، اصلاً این اَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتٰی؟ آیا این به معنای اعتراض نیست؟ من نمی دانم هر چه ما برداشت می کنیم می گوییم. یعنی تا من هستم جلوی این بلند می شوی؟ چون خیلی کم داریم که جبرئیل جلوی پیامبر بلند شده باشد. یعنی پیامبر وارد شود و جبرئیل بلند شود، خیلی کم داریم مدام می گوید جَاءَ جِبْرِیْلُ اَمَدَ جِبْرِائِیل. فَقَالَ النَّبِیُّ اَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتٰی؟ فَقَالَ جِبْرِیْلُ جواب داد نَعَمْ بله، جلوی بلند می شوم. حالا اینجایش بامزه است اِنَّ لَهُ عَلَیْ حَقِّ التَّعْلِیْمِ او معلم من است. حالا بیا و درستش کن! یک حلقه دورانی شد، دقت کنید من متن را خواندم ها! برداشت آزاد از متن است، جبرئیل معلم پیغمبر است چون خدا که مستقیم با پیغمبر خاتم تماس ندارد. فرشته وحی جبرئیل است، پیامبر معلم علی است که حالا یک جایی می گوید که علی تربیت شده پیامبر است و یکی اینکه می گوید علی از بچگی خانه زاد پیغمبر بود، پدرش ابوطالب فقیر بود بچه هایش را بین اقوام تقسیم کرد گفت نمی توانم اینها را سیر کنم، هر کسی یکی را برداشت، یکی عقیل را برداشت، یکی جعفر را برداشت، پیامبر هم علی را برداشت، از روز اول که علی بچه بود پیش پیغمبر بود و در رختخواب پیغمبر بغل پیغمبر می خوابید. خب بعد در یک روایتی داریم که علی گفت در گوش من پیغمبر هفتاد هزار باب علم را گشود که آنجا هم می گوید اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَیْ بَابُهَا، حالا اینجا برعکس شده؛ علی آمده معلم جبرائیل شده، معلم جبرائیل باید خدا باشد دیگر! ها؟ می گوید علی معلم من بوده، علی به جبرائیل، جبرئیل به پیامبر، پیامبر به علی. حالا به علی چه داده وقتی که خود علی از طریق جبرائیل فرستنده است؟ ادامه اش می گوید فَقَالَ خَلَقَنِی اللّٰهُ فَسَأَلَنِی مَنْ اَنْتَ؟ وَ مَا اِسْمُكَ؟ خدا من را خلق کرد و به من گفت تو چه کسی هستی؟ اسم تو چیست؟

وَمَا أَنَا؟ وَمَا اسْمِي؟ من چه کسی هستم و اسم من چیست؟ فَتَحَيَّرْتُ فِي الْجَوَابِ من متحیر بودم که چه جوابی بدهم، ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ پس این جوان وارد شد فی عَالَمِ الْأَنْوَارِ در عالم انوار، وَ عَلَّمَنِي الْجَوَابَ و به من گفت که چه جوابی بدهم. باز مسئله وخیم تر شد یعنی پیچیده تر شد؛ علی از نور است فرشته هم از نور است اینجا الان می گوید ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ فی عَالَمِ الْأَنْوَارِ پس علی نور بوده تبدیل به آدم شده. حالا برای چه تبدیل شده؟ جواب داد که عَلَّمَنِي الْجَوَابَ به من یاد داد چه بگویم. فَقَالَ قُلْ علی گفت بگو أَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِيلُ وَ اسْمُكَ الْجَمِيلُ تو ربّ جلیل هستی و با جلالتی. اینکه می گوید جَلَّ جَلَالُهُ یعنی جلیل است جلالتش. وَ اسْمُكَ الْجَمِيلُ و اسم تو هم خوشگل است؛ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ. وَ أَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ وَ اسْمِي جِبْرِئِيلُ. حالا اینجا سؤال است که آیا خدا این اسم را برای جبرئیل انتخاب کرده یا علی؟ آیا این اسم بر جبرائیل بوده و نمی دانسته که علی یادش انداخته؟ بعد جبرائیل گفت فَلِهَذَا قُمْتُ وَ عَظُمْتُ بخاطر همین به پای او پا شدم و او را عزیز دانستم. به نظر شما نباید علی پیغمبر می شد، وقتی که اینقدر مهم است؟ ببین الآن این حرف را برای پیغمبر که زده برای وصی پیغمبر زده، برای امام بعد از پیامبر گفت. ولی این اینقدر مهم است آیا فکر نمی کنی که جبرئیل باید برای علی نازل می شد؟ خب چرا نازل نشده؟ چون شاگرد علی است. حالا این بحث را باید بازش کنی ولی وقت نیست. فَقَالَ كَمْ عُمْرُكَ يَا جِبْرِئِيلُ؟ پیامبر گفت چقدر سن داری؟ فَقَالَ نَجْمٌ يَطْلُعُ مِنَ الْعَرْشِ كُلَّ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَقَدْ شَاهَدَتْهُ طَالِعًا ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَرَّةً، گفت که چند سالت است؟ گفت نمی دانم ولی الآن برایت می گویم که سن و سال من چقدر است، گفت که یا رسول الله ستاره ای است از عرش که هر سی هزار سال طلوع می کند (حالا سال نوری) و من سی هزار بار طلوع آن را دیده ام، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! پس علی جزء همان ملائکه ای بوده که اینقدر عظمتش بوده که این طول عمر جبرائیل را مشاهده کرده است.

درس سوم - روزه های معمول را چگونه می توان اتصال به حق دانست؟: حَمْسُ يَفْطِرْنَ الصَّائِمَ الْكَذِبَ وَ الْغِيبَةَ وَ النَّمِيمَةَ وَ الْيَمِينَ الْكَاذِبَ وَ النَّظْرُ بِشَهْوَةٍ - کتاب نهج الفصاحه حدیث ۱۴۵۹، از رسول اکرم است.

می گوید پنج چیز روزه را باطل می کند؛ یکی دروغ است. دروغ که آب خوردن همه مسلمان هاست! یکی غیبت است. غیبت کردن عادت همه مسلمان ها است. وَ النَّمِيمَةُ سخن چینی، پرونده سازی، بدگویی، تهمت؛ این هم که کار مردم مسلم در ماه رمضان است. وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبُ قسم دروغ؛ که در بازار مسلمین فت و فراوان است. یکی هم نگاه شهوت آمیز؛ که آن هم که در خیابان ها پر است.

درس چهارم - دفاع از ایرانیان در مقابل گرویدگان منافق و خوارج: أَعْظَمُ النَّاسِ نَصِيبًا فِي الْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ - کتاب کنز العمال جلد ۲ صفحه ۳۰۳ است.

دو تا حدیث از رسول خاتم است در تمجید از ایرانی ها. یکی این است أَعْظَمُ النَّاسِ نَصِيبًا فِي الْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ تأثیرگذارتر از ایرانی ها روی اسلام پیدا نمی شود. بالاترین نصیبی که در اسلام هست مربوط به مردم پارس است، یعنی پارسیان بر اعراب مقدم هستند. این أَعْظَمُ النَّاسِ بالاترین مردم نَصِيبًا فِي الْإِسْلَامِ یعنی می خواهد بگوید که در اطراف پیغمبر اشخاصی بودند و به تبع آن در ادامه که ایمانشان مثل ایرانی ها راسخ نبود، بعد در مقابل این ما چه آیه ای داریم؟ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا.

- أَسْعَدُ الْعَجَمِ بِالْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ - کتاب کنز العمال جلد ۲ صفحه ۳۰۳ است.

باز می گوید أَسْعَدُ الْعَجَمِ بِالْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ می گوید که خوشبخت ترین مردم در اسلام، ایرانی ها هستند. خوشبخت چیست؟ بنید به آن شعار اولیه پیغمبر که قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا ایمان بیاورید تا رستگار بشوید خوشبخت بشوید، این را هم بن کنارش؛ أَسْعَدُ الْعَجَمِ بِالْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ.

درس پنجم - چه لزومی دارد که خدا سوگند بخورد تا خلش در کارها قسم آورد؟: أَلَسَلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلُ السُّوقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِي الْحَلْفِ فَإِنَّهُ يُزْجِي (يُنْفِقُ) السَّلْعَةَ وَيَمْحَقُ الْبَرْكَهَ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۴۶۳، کتاب التهذيب جلد ۷ صفحه ۱۳ حدیث ۵۷ است.

امیرمان وارد بازار شد و گفت أَلَسَلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلُ السُّوقِ سلام به شما بازاریان، دکانداران، مغازه داران، فروشندگان، اتَّقُوا اللَّهَ فِي الْحَلْفِ بترسید از خدا درباره قسم فَإِنَّهُ يُزْجِي (يُنْفِقُ) السَّلْعَةَ قسم دروغ برکت را از تجارت می برد. حالا من سؤالم این است که مگر نشد که عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؟ بازاری بدبخت چه می داند که باید قسم بخورد، در شکم مادرش که به او یاد ندادند، این نفس است که از بالا آمده به پایین، اول خدا قسم خورده و بشر یاد گرفته است. أَيْهَا الْعَصْرِ قَسَمَ نَيْسَتْ؟ وَالشَّمْسُ قَسَمَ نَيْسَتْ؟ وَالْفَجْرُ قَسَمَ نَيْسَتْ؟

درس ششم - تهدید به دوزخ، با انبوه آیات و روایات رحمانی منافات دارد: رَسُولُ اللَّهِ يَقَالُ لِلْعَاقِقِ إِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا أَعْفِرُ لَكَ - منبع کتاب بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۸۰ حدیث ۸۲، از رسول اکرم است.

از رسول اکرم است. رَسُولُ اللَّهِ يَقَالُ لِلْعَاقِقِ إِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا أَعْفِرُ لَكَ می گوید به کسی که نفرین شده خدا می گوید هر کاری می خواهی بکنی بکن من تو را نمی بخشم. حالا این کسی که نفرین شده، پدر مادر نفرین می کند؟ رعیت، حاکم را نفرین می کند؟ فقیر، ثروتمند را نفرین می کند؟ مریض، طبیب را نفرین می کند که چرا به داد او نمی رسد؟ چرا برای عمل باید این زندگیش را بفروشد و به آقای طبیب و بیمارستان بدهد تا او را عمل کند؟ طرف دارد می میرد می گوید اینقدر به حساب بریز. چه کسی باید به داد این بدبخت برسد؟ هیچ! بی صاحب است دیگر، اگر صاحب داشت که می آمد یک چک می کشید می گفت این ندارد من می دهم. اینجا منافات حدیث در این است که در آن آیه و بسیاری از احادیث و روایات که در دایرة المعارف جمع کردیم، چه می گوید؟ می گوید لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً ما همه را می بخشیم، بعد اینجا می گوید يَقَالُ لِلْعَاقِقِ إِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا أَعْفِرُ لَكَ. این معارضات را باید جمع کنیم به چه کسی بدهیم؟ در سطل آشغالی بریزیم؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۹ - فایل صوتی ۶۱۹۹ - درس اول - خروج مسلمین از دین، بخاطر نرساندن حقیقت رسالت و ناکافی بودن قرآن بوده!: وَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً أَيْ جَمِيعُهُمْ - کتاب النهایة فی غریب الحدیث و الاثر جلد ۴ صفحه ۷۹ از ابن اثیر الجزری المبارک ابن محمد، کتاب لسان العرب از ابن منظور الافریقی محمد ابن مکرم جلد ۱ صفحه ۶۸۱، از عایشه است.

ما معمولاً از غیر رجال ظهوری کلامی نمی آوریم مگر بخاطر اهمیت آن موضوع، الان ما از عایشه حدیث و کلامی آوردیم که خیلی مهم است. می گوید هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت قاطبة عرب مرتد شدند؛ وَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ اُزْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً اَي جَمِيعُهُمْ. این درس برای محاجه خیلی مهم است، شیعه و سنی هم ندارد، بخاطر اینکه وقتی ام المؤمنین یک چیزی می گوید، اگر شیعه قبول هم نداشته باشد قرآنش را چه کار می کند؟ اینکه می گوید اُزْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً اَي جَمِيعُهُمْ، مرتد شدن یعنی برگشتن، هم عرب می گوید و هم جَمِيعُهُمْ؛ همه اعراب! ببینید این همه اعراب شامل کلیت اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر می شود درست مثل همان سندی که از شیعه داشتیم؛ اُزْتَدَّ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ، ببینید از هر دو داریم. حالا مال این خیلی مشکلش سنگین می شود؛ مورخین اهل سنت هستند و عایشه هم ناموس پیغمبر است و پیغمبر هم طبق همان درسی که داشتیم که گفت دینتان را از عایشه بگیرید، وحی هم که در خانه عایشه نازل می شد، اینها گفتار اهل سنت است، ولی وقتی می گوید اُزْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً اَي جَمِيعُهُمْ بعد کتاب را چه کسی نوشته است؟ می گوید کتاب را که در زمان حیات پیغمبر نوشته اند. خب بعد از پیغمبر جمع و جور شد دیگر، نه؟ در اسناد داشتیم که عمر اعلام کرد هر کس قرآن دستش هست به اینجا بیاورد، همه را جمع کرد و آتش زدند، گفت فقط قرآنی که به دست عثمان ابن عفان نوشته شده درست است. مرتد کتاب را نوشته، از متشرع جای دفاع باقی می ماند؟ ها؟ خود بزرگ اهل سنت که عایشه است که این دوتا تعریف از او شده که گفتم، وقتی که می گوید مرتد شدند عرب قاطباً، یعنی کسی باقی نماند، یعنی پیغمبر که دفن شد، اسلام خدا حافظ! این سند خیلی مهم است، این را نگذارید هوا بخورد، باید مرتب این را گرم نگه دارید. اُزْتَدَّتِ الْعَرَبُ ایه هم که داریم قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا عرب ها گفتند که ایمان آوردیم بگو که خودتان را گول بزنید، خودتان را فریب بدهید. وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ هرگز ایمان در وجودتان نرفت. وقتی پیغمبر دروازه اسلام را باز کرد و گفت که اَسْلِمَ تُسْلَمَ یا مسلمان بشو یا اینکه گردنت را می زنم؛ اَسْلِمَ تُسْلَمَ یعنی مسلمان شو تا در سلامت بمانی و تو را نکشیم، بعد همه وارد شدند، در مکه هم که قبلاً عرض کردم بخاطر چه مکیان مسلمان می شدند. جمیع اعراب؛ وقتی که کل اعراب از دین برگشتند بعد ردیف دوم می شود اعاجم، عجم ها. عجم هم، به ایران و به کشورهای غیر عرب تعلق می گیرد. مرتد شدند یعنی اصلاً دینی نداشتند؛ یا از ترس پیغمبر گفتند لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، یا به طمع بهشت؛ از زندگی فقیرانه خیلی رنج می بردند یا اینکه ترس از جهنم، زود باوران، خوش باوران، ساده لوحانه وقتی جهنم اینطوری برایشان توصیف می شد که مارهایی در جهنم است و از شرق عالم به غرب عالم قدشان است، یارو وقتی تصور می کرد شب کابوسش را که می دید ادرار می کرد. بعد شامل خود عایشه هم می شود چون عرب است دیگر، اگر می گفت اِلَّا اَنَا؛ اُزْتَدَّتِ الْعَرَبُ اِلَّا اَنَا یا اِلَّا حُلَفَاءُ این را مستثنی قائل می شد ولی می گوید جَمِيعُهُمْ. پس الان اسلامی داریم بازمانده مرتدین، از دین برگشته ها، و کتابی داریم که به دست مرتدین نوشته شده و ویراستاری شده و باید به این کتاب عمل کرد.

درس دوم این فایل با موضوع خروج قائم و حرکتش با شمشیر به علت باز خوان به فایل ۴۹۲۷ ملحق گردید.

درس سوم این فایل با موضوع یک هزارم اهل زمین به رحمت الهی می رسند به علت باز خوان به فایل صوتی ۱۷۷۸ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۰ - فایل صوتی ۶۲۰۰ - درس اول این فایل با موضوع توطئه قتل پیامبر در عقبه تبوک به علت باز خوان به درس اول فایل ۶۱۰۱ ملحق گردید.

درس دوم – آنگاه که مراجع علمی و دینی مخالف، لب به افشاگری باز می کنند نمی شود آن را انکار کرد!:
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ - باز هم ناقل همان آقا؛ علی ابن احمد ابن حزم الأندلسی است و کتابش هم المحلّی جلد ۹ صفحه ۳۴۵ است.

می گوید که لعنت خدا بر هر اجماعی که علی ابن ابیطالب و صحابه ای که در محضر او هستند در این اجماع نباشند. متن هم این است؛ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ آنهایی که همراه علی بودند که همان ده بیست نفر هستند، این در برابر بیعت با ابوبکر است، گفتن این حرف هم خیلی شهادت می خواهد، سَنِّي منصفی است.

درس سوم این فایل با موضوع جنگ علی با قریش در صورت داشتن انصار به علت بازخوان به درس چهارم فایل ۶۱۶۳ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۰ – فایل صوتی ۶۲۰۱ – درس اول – وقتی که آمار ارتداد از ناحیه بلندگوی اکثریت مسلمین اعلام می شود، تکلیف کتابت روشن است!: سَمِعْتُ عَنْ عَائِشَةَ لَمَّا قُبِضَ اُتِدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً وَ اِشْرَابَ الْنِفَاقِ - کتاب المستدرک علی الصحیحین جلد ۱ صفحه ۵۴۴ از حاکم نیشابوری، محمد ابن عبدالله.

این درس مثل اینکه بازخوان باشد که عایشه نقل می کند اعراب بعد از پیغمبر از دین برگشتند و نفاق به اوج رسید. نفاق یعنی همان پنهان کردن عداوت دیروز در لفافه دوستی امروز، یا همان بیعتی که می کردند و رأیی که می دادند. بعضی ها در هنگام خلیفه شدنش به علی که رأی می دادند، حضرت می گفت که با دست چپ رأی بده، می گفت برای چه؟ می گفت برای اینکه تو بیعتت را می شکنی همان چپ باشد بهتر است. سَمِعْتُ عَنْ عَائِشَةَ لَمَّا قُبِضَ اُتِدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً وَ اِشْرَابَ الْنِفَاقِ.

درس دوم – علمیت، شرط رهبریت نیست: وَ خَفِيَ عَلَى عُمَرَ تَيْمُّمُ الْجُنُبِ فَقَالَ لَوْ بَقِيَ شَهْرًا لَمْ يُصَلِّ حَتَّى يَغْتَسِلَ - کتاب اعلام الموقعین عن رب العالمین جلد ۲ صفحه ۲۷۲، از ابن القيم الجوزیه محمد ابن ابی بکر اسمش است. کتاب تفسیر ابن ابی حاتم جلد ۳ صفحه ۷۳۳ حدیث ۳۹۷۴ از ابی ابن حاتم الرازی، عبدالرحمان ابن محمد است.

اینجا چند تا از سوتی دادن های خلیفه محترم است که مستندات خودشان اعلام کردند، حالا ما یک موردش را برداشتیم. می گوید وَ خَفِيَ عَلَى عُمَرَ تَيْمُّمُ الْجُنُبِ فَقَالَ لَوْ بَقِيَ شَهْرًا لَمْ يُصَلِّ حَتَّى يَغْتَسِلَ می گوید که حضرت آقای عمر حکم تیمم را نمی دانست بعد در زمان حکومتش اعلام کرده بود که هر کس یک ماه هم آب نیافت نماز نخواند، در حالی که فقه می گوید در هر شرایطی باید نماز بخوانی؛ داری می میری، دراز شدی، با چشمت اشاره کن، آن وقت اینجا می گوید اگر آب نیافتی! وَ خَفِيَ عَلَى عُمَرَ نِدَانُ حُكْمِ تَيْمِمٍ رَا فَقَالَ لَوْ بَقِيَ شَهْرًا لَمْ يُصَلِّ حَتَّى يَغْتَسِلَ می گوید اگر یک ماه هم که آب گیرت نیامد غسل نکن چه غسل کنی یا وضو بگیری نماز نمی خواهد بخوانی. مثل آن قضیه شد که گفتند ملای ده رفت روی منبر گفت که هر جای فرش خانه شما نجس شد نباید آب بکشید باید بُرید و بیرون بیندازید، بعد به خانه آمد دید زنش همین کار را کرده گفت چرا این کار را کردی؟ گفت بچه شاشیده. گفت چرا بُریدی؟

گفت تو در منبر گفتی، گفت بابا برای مردم گفتم!

درس سوم – امامی که با تقیه عمل می کند، چگونه می تواند رهبریت مخلوق را اعمال کند؟: وَ بِالسَّنَدِ الْمَذْكُورِ إِلَى ابْنِ الْجَهْمِ مُحَمَّدُ ابْنُ بَشْرٍ النَّهْثَمِيُّ وَ الْحَكَمُ قَالَا جَمِيعًا شَهَابُ ابْنِ حَرَّاشٍ عَنْ الْحَجَّاجِ ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي مَعْشَرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ سَمِعْتُ عَلْقَمَةَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِنبَرِ الْكُوفَةِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ بَلَّغْنِي أَنَّ قَوْمًا يُفَضِّلُونَنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ مَنْ قَالَ شَيْئًا مِنْ هَذَا فَهُوَ مُفْتَرٍ عَلَيْهِ مَا عَلَى الْمُفْتَرِي - كتاب المحلى جلد ۱۱ صفحه ۲۸۶ از ابن حزم علی ابن احمد، كتاب تاريخ مدينه دمشق جلد ۳۰ صفحه ۳۷۰ از ابن عساکر علی ابن الحسن.

بخش اول: این درس دوتا مبحث است. اینجا می خواهد عمق تقیه ائمه را بگوید، آنهایی که می گویند اگر قرآن کاذب است و به درد نخور است چرا ائمه اعتراض نکردند، آنقدر سند داریم که بندگان خدا از روی تقیه دهانشان بسته بود. خب یکی از آنها این است؛ وَ بِالسَّنَدِ الْمَذْكُورِ إِلَى ابْنِ الْجَهْمِ مُحَمَّدُ ابْنُ بَشْرٍ نقل کرده، از هیشم از حکم از شهاب ابن حراش از حجاج ابن دینار از ابی معشر از ابراهیم، می گوید سَمِعْتُ عَلْقَمَةَ، از علقمه، ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِنبَرِ الْكُوفَةِ می گوید امیر در هنگام خلافت دستش را محکم روی منبر زد. گفت شنیدم علی گفت يَقُولُ بَلَّغْنِي أَنَّ قَوْمًا يُفَضِّلُونَنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ مَنْ قَالَ شَيْئًا مِنْ هَذَا فَهُوَ مُفْتَرٍ عَلَيْهِ می گوید شنیده ام که بعضی ها من را بر ابوبکر و عمر ترجیح می دهند و تقدّم می دارند، هر کس این را بگوید به من تهمت زده. حالا اینجا این بحث چند بُعدی است؛ و یکی اینکه وقتی آمدند با او بیعت کنند؛ حالا قبل از بیعت، در سقیفه و در هنگام انتخاب خلیفه که عمر گفته بود که بعد از من شش نفر را جمع کنید هر کس اکثریت را آورد او خلیفه بشود. همان شش نفر آمدند به علی گفتند که تو قول می دهی که بر کتاب خدا و سنت نبی و سیره آن سه خلیفه گذشته عمل کنی؟ گفت نه! علی دروغ نمی گوید! چطور آنجا این حرف را می زند بعد اینجا این حرف را می زند؟ بعد از این هم که آمدند درب خانه اش باز بیعت کنند همینطور، هر کس می آمد می گفت من بیعت می کنم که به کتاب خدا، به سنت نبی و به سیره سه خلیفه عمل کنی، حضرت می گفت نه، نمی کنم، برو، رأی نده، بیعت نکن! یکی دیگر که خیلی مهم است این است که ببینید امامان شیعه از ناحیه حکومت ها چقدر در حصار خفقان بودند، حالا امیرالمؤمنین خودش حکومت داشت دیگر، یک حکومت پنج ساله، بعد شما ممکن است بگویی که دیگر در آن پنج سال علی از کسی نمی ترسید پس چرا تقیه کرد؟ یادت هست یک درسی داشتیم می گفت که علی آمد و جوب نماز تراویح را باطل اعلام کند از طرف پیروان سر و صدا بلند شد که وا عمرا، وا عثمانا، وا ابی بکرا! علی دارد دست در دین می برد! نمی گوید که دست در بدعت من درآوردی آنها می برد، می گوید دست در دین می برد. خب حالا چطوری علی می خواهد دفاع کند؟ آن وقت مگر قرآش را هم نیاورد؟ ما خیلی دلایل داریم ها! اینها را موقعی که محاجه می کنید بیاورید، اصلاً نیاز نیست به معلم بپردازید که معلم خوب است بد است یا اینکه سلام کنیم درود بفرستیم یا نه، اینها اصلاً خیلی پیش پا افتاده است یا اینکه ما را در وادی چیزهای دیگر بکشانند. اینقدر راجع به همین قرآن مستند داریم، اینها را باید در خشاب مسلسل یا تیربار بگذارید بعد شلیک کنید.

بخش دوم: وَ بِهِ إِلَى الْجَهْمِ نَا أَبُو قَلَابَةَ نَا الْحَجَّاجُ ابْنُ الْمِنْهَالِ نَا مُحَمَّدُ ابْنُ طَلْحَةَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ابْنِ حَجَلٍ أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ

أَبِي طَالِبٍ قَالَ لَا أُوتِي بِرَجُلٍ فَضَّلَنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ إِلَّا جَلَدْتُه حَذَّ الْمُفْتَرِي. مبحث دومی باز راجع به امیر است، باز ابن جهم نقل می کند از حجاج ابن منهال از محمد ابن طلحه از ابی عبیده ابن حجل، چه گفت؟ گفت آن علی ابن ابی طالب قال لا اوتی برجل فضلنی علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتري، این بدتر شد. ببین، بنده خدا چقدر در حصار و فشار است، حالا تازه مثلاً در بین ائمه این یکی به حکومت رسیده وای به حال بقیه که دیگر هیچی! می گوید اگر کسی مرا تفضیل بدهد بر ابوبکر و عمر من آنها را به عنوان دروغگو حد می زنم. می فهمی؟ آن وقت این فروع دین چطوری به دست شما رسیده؟ آقای متشرع می گویی که اینها از دریچه اهل بیت آمده، اهل بیت روی سر من ولی با این داستان ها آیا اهل بیت می توانستند حرف بزنند؟ ها؟

درس چهارم این فایل با موضوع طرفداری از اهل بیت اما در عمل عدم حمایت به علت بازخوان به فایل ۴۲۶۰ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۱ - فایل صوتی ۶۲۰۲ - درس اول - جایگاه تفکر خالی است!: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا سَلْمَانُ عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَ سِتْرَةٌ مِنَ النَّارِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۲۷۵ حدیث ۴۶۳۷ است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیامبر فرمود یا سلمان فارسی فرمود تا می توانی قرآن بخوان فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ اگر قرآن بخوانی كفارة گناهان است. ببین نمی گوید تعمق در آیات کن ها! فقط می گوید بخوان عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، كفارة گناهان است، كفارة اش را بدهی یعنی پاک می شوی دیگر! وَ سِتْرَةٌ مِنَ النَّارِ پوششی است از آتش، یعنی یک سپر تنت می کنند که نسوزی، وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ مثلاً آن نار مال قیامت است و این عذاب مال دنیا است. تأمین از عذاب یعنی معذب نخواهی شد. خب حالا اینجا سؤال بسیار است، می گوید که اگر قرار باشد قرائت ظاهری قرآن گناهان را ببخشد و آتش را از آدم دور کند و دنیای آدم را اصلاح کند خب پس این قاریان زبردستی که از کوفه جمع شده بودند در جنگ خوارج بر علیه علی که تعدادشان را تا چهارصد نفر در یک لشکر کوچک گفته بودند، چطور شد که اینها معذب به دوزخ شدند؟ مگر اینکه بگوییم حق با اینها بوده نه با علی، همانطور که شعار خودشان بود که می گفتند الْحُكْمُ لِلَّهِ لَا لَكَ يَا عَلِيُّ حُكْمُ خداست نه حکم تو، یعنی اینجا حکم علی را سوا کردند از حکم خدا، حکم خدا رفت و شد همان قرآن بالای نیزه.

درس دوم - کتابی که مورد صحافت زمینیان است، چگونه با خدای خاکیان یکسان می شود؟: وَ قَالَ النَّبِيُّ فَضَّلُ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ - کتاب تفسیر ابوالفتح الرازی جلد ۱ صفحه ۷، کتاب امالی الشجرى جلد ۱ صفحه ۷۲، کتاب فردوس الاخبار جلد ۳ صفحه ۱۴۸، کتاب الجامع الصغير جلد ۲ صفحه ۲۱۴ حدیث ۵۸۶۵ است.

از امام صادق است، از پیامبر نقل می کند؛ فَضَّلُ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ می گوید که برتری قرآن بر سایر گفتارها مثل امتیاز و سلطه گری خدا بر خلقش است. اینجا سؤال هست که آیا کلام خلق با کلام خدا قابل برابری یا احتمال است؟ قابل قضاوت و داوری است؟ بعد قرآنی که این گونه است که ما اسرارش را درآوردیم وقتی

که این کتاب برابری کند با خود خدا در مقایسه با خلقتش، خدایی که با خلقتش مقایسه می شود چگونه می تواند صمد باشد؛ اللَّهُ الصَّمَدُ؟

(فایل صوتی ۷۰۰۷ - درس پنجم) فضائل نامرئی و نامحسوس قرآن. بحارالانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۹، از خاتم الانبیاء است. فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ فَضِيلَتِ قرآن و برتری آن بر سایر کلمات مانند برتری خداوند بر مخلوقات است. اصلاً خود این مقایسه کردن، کوچک ساختن خداست. مگر آدم، خالق را با مخلوق مقایسه می کند؟ مخلوقی که یک مشت خاک است با خالقی که این خاک را به عمل آورده و تبدیلهش کرده به گوشت و پوست و استخوان، اعصاب و احساس، عقل، مغز! فضیلت قرآن به چیست؟ به اینکه به بهترین صوت بخوانی! آیا این کتاب، وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ دارد؟ می گوید دارد. خب کجاست؟ می گوید وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً (اسرا ۸۲) به ظالم کمک نمی کند، یعنی امت اسلامی ظالم هستند؟ قحطسالی آمده، آب از آسمان نمی آید، سدها خشک است، چرا این سوره ها به داد مردم نمی رسد؟ می گویند نماز باران یکی از معجزات اسلام است، چرا علما نماز باران نمی خوانند؟ برای اینکه ریسک است اگر بخوانند و باران نیاید آبروریزی می شود.

درس سوم - این همه مزایا و اثر گذاری های اثبات نشده! وَ قَالَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةً مَرَّةً فِي صَلَاةٍ أَوْ غَيْرِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ - کتاب الجامع الصغیر جلد ۲ صفحه ۶۳۵ حدیث ۸۹۴۹ است.

بخش اول: رسول اکرم می گوید هر کس سوره توحید را صد بار در نماز و یا غیر آن بخواند خداوند آزادی او را از جهنم حتمی می کند؛ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةً مَرَّةً فِي صَلَاةٍ أَوْ غَيْرِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ. خب حالا شما حساب کنید و اینها را بگذارید در مجموعه ای که جهنم یا وجود ندارد یا انسان نمی سوزد، بعد برمی گردد به ماقبلش که اصلاً گناه اختیاری نیست. بین اصلاً همه اینها بهانه است که اگر هم قیامتی هست بهشت و جهنمی هست یک بهانه ای است که خدا مدام می خواهد که بار را کم کند و کسی را به جهنم نفرستد مثل یک قاضی که دوست دارد به مجرم یا متهم ارفاق کند و سرتو ته پرونده را هم بیاورد و زود آن را رد کند و تماشش کند. چطور می تواند کسی سوره توحید را صد بار در نماز یا غیر نماز بخواند؟ نگفته هر روز، نگفته هر هفته، یعنی یک بار در عمرش بخواند خداوند آزادی او را از جهنم حتمی نماید؛ كَتَبَ اللَّهُ كِتَابَ اللَّهِ یعنی حتمی شدن، مثل كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ.

بخش دوم: عَنْ عِيسَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةً مَرَّةً حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۵۴ حدیث ۴، کتاب التوحید صفحه ۹۴ حدیث ۱۲، کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۲۱ حدیث ۳، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۱۵۶ حدیث ۵، کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۵۶۱، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۲۸۸ است.

باز از عیسی ابن عبدالله از پدرش از پدر بزرگش از علی امیرمؤمنان نقل کرده و او از پیامبر مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةً مَرَّةً حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً می گوید هر کس هنگام خواب صد بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ توحید را بخواند خداوند گناه پنجاه سال او را می بخشد. همه اینها را به عنوان بخشش گناه جمع کنید، دیگر اصلاً چیزی ته آن می ماند؟ مخصوصاً آن آیه که دیگر گردن کلفت همه این حرف هاست؛ لَا تَغْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، این هم

باز نگفته چند بار بخوانی همان یک بار هم در عمرت بخوانی بس است! هر کس هنگام خواب صد بار سوره توحيد را بخواند گناه پنجاه سال او بخشیده می شود.

(فایل صوتی ۷۱۳۴ - درس دوم) بابی در خروج از جهنم، بازی با افکار عمومی پیروان. کتاب توحيد شيخ صدوق جلد ۱ صفحه ۹۴، از رسول الله. شيخ صدوق از فقهای نامدار تشيع است. مَنْ قَرَأَ {قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ} مِائَةً مَرَّةً حِينَ يَأْخُذُ مَصْبَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً هر کس هنگام خواب صد بار قُلْ هُوَ اللَّهُ را بخواند گناهان پنجاه سالش آمرزیده می شود. نگفته هر شب، فقط یک بار! خب، پنجاه سال گناه کردی؛ صغیره، کبیره، حق الله، حق الناس، با صد تا قُلْ هُوَ اللَّهُ حل می شود؟ پس چرا حدود نازل شده؟ چرا قصاص نازل شده؟ چرا فروع دين آمده؟ چرا مناسک دينی آمده؟ چرا شرايع مذهبی آمده؟ همه اينها را کنار بگذار و صدتا قُلْ هُوَ اللَّهُ بخوان به بهشت می روی، هر کاری هم کردی! جواب ندارند بدهند، مدافعین این نقدینگی های ما چیزی ندارند جز ماستمالی کردن. برای عقلا ماستمالی فايده ندارد، امروز اهل زمین عاقل تر از هزار و چهارصد و چهل و چهار سال پیش هستند. چرا؟ برای اینکه صنعت دارند، تکنیک دارند، تکنولوژی دارند، این نشان دهنده عقلشان است! مسلمین عقلشان بیشتر از بقیه مردم اهل زمین است. چرا؟ چون مستنداتشان گسترده است. شیعیان عقلشان از مسلمین بیشتر است. چرا؟ چون دامن اهل بیت بزرگ شدند، اهل بیت روی عقلانیت اصرار دارد. منتظر مخلص از شیعه جماعت عقلش بیشتر است. چرا؟ چون پل های عقب سرش را با استدلالات خرد کرده و به آن طرف ریخته است.

درس چهارم - با این همه اقوال مهم و بیجا چه کنیم؟: وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ هُوَ سَاجِدٌ لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ أَبَدًا - کتاب بحار الانوار جلد ۹۲ است.

باز اینجا از همین قول و قرارها است؛ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ از امام باقر؛ قَالَ مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ هُوَ سَاجِدٌ لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ أَبَدًا امام باقر فرمود هر کس در حال سجده آیه الکرسی را بخواند وارد جهنم نشود، نگفته چند بار بخواند یعنی یک بار هم بس است، نگفته چند دفعه یعنی یک دفعه هم بس است. می بینید چقدر راحت می شود آتش جهنم را خاموش کرد بعد آن وقت به آن کشیش مادر مرده می گویند که چرا تو بهشت را می فروشی؟ خب آخر اینها بهشت فروشی نیست؟ ها؟ آن آتشی که دین نشان می دهد، آن هیولا اینطوری به کمترین چیزی خاموش می شود.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۲ - فایل صوتی ۶۲۰۳ - درس اول این فایل با موضوع شاکله و امر به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۲۴۲۹ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع امیدواری به لقاء رب آیه آخر سوره کف به علت باز خوان به فایل ۲۷۹۶ ملحق گردید.
درس سوم این فایل با موضوع اسما الحسنی برای هو است به علت باز خوان به فایل ۲۴۷۰ ملحق گردید.
درس چهارم این فایل با موضوع مقایسه آیات با همدیگر موجب کفر است به علت باز خوان به فایل ۳۰۱۶ ملحق گردید.
درس پنجم این فایل با موضوع پاداشی لا اله الا الله گفتن به علت باز خوان به درس اول فایل ۶۱۸۹ ملحق گردید.
درس ششم این فایل با موضوع استغفار پیامبر در هر روز به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۷۵۲ ملحق گردید.
درس هفتم - شیطان با آن همه اقتدار، چگونه پشتمی می شکند؟ تعریف از اماکن مقدسه در بالکن تاریخ!؛ قَالَ

۴ صفحه ۵۶۳ حدیث ۱، کتاب تهذیب جلد ۶ صفحه ۱۲ باب ۵ تحریم المدینه.

از امیرالمؤمنین است. امیرمان چه گفت؟ فرمود که مَكَّةَ حَرَّمَ اللَّهُ مَكَّهُ حرم خداست. این حرم، یک بُعد عامیانه دارد. حرم یعنی یک جایی که خیلی باصفا است، به آنجا می‌روند، حالا عموماً قبریک بزرگواری از رجال ظهوری آنجاست، کاشی کاری و منبت کاری شده، سنگ‌های قیمتی، آینه کاری، طلا، نقره، این نه. بُعد معنوی حرم یعنی حریم، یعنی محدوده، محدوده ممنوعه. حالا الآن خود امیر توضیح می‌دهد؛ مَكَّةَ حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمَدِیْنَةَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مدینه حرم پیغمبر با همان معانی که الان گفتیم، وَ الْكُوفَةُ حَرَمِی كوفه حرم من است لَا یُرِیْدُهَا جَبَازٌ إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ بحث اینجاست؛ می‌گوید که هیچ سرکشی نمی‌تواند به این سه شهر مکه، مدینه و کوفه تعدی کند اگر تعدی بکند خدا نابودش می‌کند. خب! حالا اینجا تاریخ دارد حرف می‌زند، زبانش هم دراز است و هیچ کس هم نمی‌تواند زبانش را ببرد. تاریخ، وجدان تقویم است و تقویم، گذران زندگی انسان‌هاست از بدو خلقت، ده‌ها هزار سال. خب، امیرمان می‌گوید که مکه حرم خداست. مکه را که تهدیدهای زیادی انجام شد و خدا دفاع نکرد، زمانی که حکومت مکه دست عبدالله ابن زبیر بود که یزید حمله کرد یعنی سپاه او حمله کرد، خودش که اینقدر سپاه داشت اصلاً احتیاج نداشت که حمله کند، در کاخ نشسته بود، قشون شام حمله کردند و مکه را خراب کردند، خدا نبود! فقط به ما می‌گویند که سوره فیل اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ فقط این را می‌گویند؛ می‌گویند که فیل سواران حبشه نتوانستند تعدی کنند، بابا این را چه می‌گویی، آن که مال قبل از اسلام است، می‌گوید که خانه خدا حریم دارد، خود این دست اندرکاران فعلی عربستان سعودی، البته نسل گذشته آنها، تغییرات چندی را در مکه ایجاد کردند که حرمت آن خدشه‌دار می‌شد. همین اواخر هم که اصلاً مرتب سیل می‌آید خراب می‌کند، چطور این حرم خداست که خدا جلوی سیل را نمی‌گیرد؟ بعد این دفعه آخر هم که امر عجیبی پیدا شد؛ پرده کعبه از وسط جر خورد. مدینه هم که امیرمان می‌گوید هیچ جباری به آن نمی‌رسد؛ اگر یادتان باشد باز یک نسخه‌ای داشتیم، چند ماه قبل بود، نمی‌دانم، که گفت دجال پایش به مدینه نمی‌خورد. درست است؟ مدینه را هم یزید مورد حمله قرار داد، داستان این را هم برایتان گفته‌ام؛ سه روز به سپاهیان‌ش گفت هر چه دارند غارت کنید و هر چه هم دختر هست بدرید و هر چه هم آدمی هست که می‌خواهد جلوی شما بایستد سرش را بزنید و بیرون بیاوید، خب خدا کجا بود؟ و اما کوفه؛ کوفه که بابا ما اهل کوفه نیستیم! کوفه که به علی خیانت کرد، چطور حرم علی است؟ کوفه بود که ناله علی را درآورد و اهل کوفه بودند که علی را تنها گذاشتند، اهل کوفه بودند که با یزید متحد شدند و امام حسین را از بین بردند، اول نامه نوشتند بیا، چندین هزار بلکه ده‌ها هزار نامه، کوفه بود که امام حسن مجتبی را وادار به هجرت از کوفه به مدینه کرد و توطئه قتل او را کردند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۳ - فایل صوتی ۶۲۰۴ - درس اول - دعوی بین فقیر و غنی استهزاء خداست بر

بندگان!؛ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ - کتاب نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۳۱

حدیث ۳۲۸، از امیرمان است.

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ خدا واجب کرده در اموال پولدارها نیازهای فقرا را. ببین خیلی زرنج

است ها! نگفت و الله المَكْرُ جَمِيعاً. ببین مردم را به جان هم انداخته، می گوید که از من نخواه، من پول را به پولدار دادم اگر تو فقیر هستی برو از او بگیر! بعد در اصول جامعه شناسی به این نزاع طبقاتی می گویند یعنی درگیری مردم با همدیگر بر پایه عدم تساوی حقوق. پس آقا خدا کجاست؟ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ تو کجا هستی؟ مردم را به خودشان حواله می دهی که به جان همدیگر بیفتند؟

درس دوم این فایل با موضوع سوء الخلق و حسن الخلق به علت بازخوان به بخش اول فایل ۵۸۸۸ ملحق گردید.

درس سوم - روزی ها در تعقیب انسان ها، ایدایی ها در صحنه حضور دارند!: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ الرَّزْقُ يُطْلَبُ الْعَبْدَ أَشَدَّ طَلَبًا مِنْ أَجَلِهِ - کتاب شهاب الاخبار صفحه ۷۶ حدیث ۱۸۹، کتاب الجامع الصغير جلد ۲ صفحه ۴۲ حدیث ۴۵۲۴، کتاب جامع احادیث الشیعه جلد ۲۲ باب ۳ حدیث ۳۱۳۶۷ است.

این درس سه بخش است و از رسول الله است: **بخش اول:** الرَّزْقُ يُطْلَبُ الْعَبْدَ أَشَدَّ طَلَبًا مِنْ أَجَلِهِ می گوید روزی برای تو از مرگت بیشتر تعجیل دارد. خب، این روزی چیست؟ من بارها عرض کرده ام این رزق نه اینکه پول، خانه، ماشین، سلامتی، امنیت و عافیت است، نه، این رزق مثل چاقو است که هم شکم را جر می دهد و هم هندوانه را جر می دهد. رزق به معنای آنچه که به تو می رسد؛ یا خوب یا بد. رزق حسن داریم و رزق سیئه داریم.

بخش دوم: کتاب الجامع الصغير جلد ۱ صفحه ۳۰۵ حدیث ۱۹۹۸، کتاب التذکره فی الاحادیث المشتهره صفحه ۱۳۱ حدیث ۱۳ است. بعد فرمود إِنَّ الرَّزْقَ يُطْلَبُ الْعَبْدَ كَمَا يُطْلَبُهُ أَجَلُهُ روزی به سوی تو می آید سرعتش به مثابه اجل است.

بخش سوم: کتاب تفسیر الامام العسکری صفحه ۳۱، کتاب الفردوس بمأثور الخطاب جلد ۳ صفحه ۳۶۱ حدیث ۵۰۹۲، کتاب تفسیر القرطبی جلد ۱۷ صفحه ۴۲ (باختلاف یسیر). این یکی می گوید: وَقَالَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ لَتَبِعَهُ كَمَا يَتَّبِعُهُ الْمَوْتُ اگر از روزی دربروی، روزی همانطور که در رفتن از این عالم یقه تو را می گیرد همینطور هم تو را به سمت خود جلب می کند. حالا اینجا چند تا بحث است، علی الحساب اینکه اینجا ما اسماء الحسنی که نداریم، اسماء ایدایی است، هر چه که بخواهی از دستش دربروی نمی توانی. بابا، بزرگان از معرفت رب، رجال ظهوری نتوانستند بگریزند بعد دیدند چاره ای نیست؛

آری از قسمت نمی باید گریخت عین الطاف است ساقی آنچه ریخت

این برای آنهایی است که به استقبال مرگ می روند مثل علی ابن ابی طالب، که می داند این روزی اوست و امروز باید به معرکه جنگ برود و بعد اینکه مرگ هم که در انتظارش است برای همین با لباس خانگی نشست سوار اسب و شمشیر برداشت دِ بزن! یا ابی عبدالله همه گفتند نرو ولی الهام که به او شد گفت أُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا. یک بُعد دیگر هم این است، ببینید به آن آیه برمی گردد، ببین روش تحقیق این است ها! باید این بحث را به بحث دیگر متصل کنید تا جا بیفتد، از قاعده اشارات و کنایات و تماثل باید استفاده کنیم. ببین اینجا الان دارد می گوید که روزی به زور تو را، بقول لات های تهران، زورچپان می کند. خب! پس آن آیه که می گوید تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ به زور یک نفر را بالا برده، پس تو چرا به آن بالایی فحش می دهی؟ ها؟ خب یکی دیگر او را بالا برده، همه

می خواهند بالا بروند ولی یک نفر را انتخاب کرده بعد هم او را نگه داشته و از او حفاظت کرده به او عصمت داده، این همان است! به زور می برد بالا، شاید خودش هم نخواهد ها! مثل پسر یزید، معاویه ابن یزید از حکومت بدش می آمد این قسمتش نبود، این تَوْتَى الْمُلْکِ مَنْ تَشَاءُ شامل حالش نبود، رفت بالای منبر خودش را خلع کرد و گفت ای مردم من پسر یزید نوه معاویه نتیجه ابوسفیان تشخیص دادم حکومت از آن بنی هاشم است و ما زور گفتیم و چپاول کردیم برای همین حالا که نوبت به من رسیده من خودم را خلع از حکومت می کنم، این شما و این حکومت، خدا حافظ.

درس چهارم - فقر را برای دوستانش می خواهد یا برای کل بشریت؟: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْفَقْرُ مَخْرُوءٌ عِنْدَ اللَّهِ كَالشَّهَادَةِ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ - کتاب مشکاة الانوار صفحه ۲۹۱، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۷ حدیث ۳ باب ۳۱، اسم بابش هم کراهة اظهار الاحتیاج است.

از امام صادق است که درود بر او باد. گفت الْفَقْرُ مَخْرُوءٌ عِنْدَ اللَّهِ كَالشَّهَادَةِ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، دقت کنید! فرمود که فقر... فقر هم من بارها عرض کرده ام این نیست که جیبیت بی پول باشد، حسابت خالی باشد، سفرهات نان نداشته باشد، این یک بُعدش است، فقر سلامتی داریم که بیماری است، فقر مالی داریم که بی پولی است، فقر امنیتی داریم که مدام در دلهره و اضطراب هستی، نه خواب داری و نه خوراک داری، فقر اخلاقی داریم، فقر اعتقادی داریم، مجموعه اش می شود فقر. حالا اینجا به مورد اقتصادی و مالی و پولی تخصیص داده و می گوید که فقر برای نزدیکان خدا تثبیت شده؛ كَالشَّهَادَةِ، حالا اینجا یا اینکه منظور مثل شهادت است که برای دوستانش می خواهد که نباید به مرگ طبیعی بروند یا نه شهادت به معنای شهود، حضور و دید است، که آن را نمی دهد لَا يُعْطِيهَا إِلَّا، بین این که می گویم روزی ذوجهین است این است، حالا این دارد می گوید يُعْطِيهَا عطا می کند، عطا هم مثل همان روزی است، طرف می گوید خدایا عطا بفرما، خب این عطا، هم اسماء الحسنی را و هم اسماء ایزایی را شامل می شود، الان اینجا دارد می گوید وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ به کسی غیر از دوستدارانش نمی دهد. حالا بحث اینجاست پس چرا جامعه جهانی فقیر هستند؟ ها؟ یعنی همه رفیق خدا هستند؟ یعنی همه نزدیکان خدا هستند؟ ببین این جزء عدم تطابق است.

درس پنجم - گوینده، هرگز به امتحان دیگران از نسخه های خود فکر نکرد!: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ أُنَامِلِهِ الدَّاءَ وَادْخَلَ فِيهِ الدَّوَاءَ - کتاب الاشعثیات صفحه ۲۹، کتاب الخصال صفحه ۳۹۱ حدیث ۸۸، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۴۱ حدیث ۱، کتاب نوادر الراوندی صفحه ۲۳، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۶۴ است.

این درس هم چند بُعدی است. این بحث هم از عدم تطابق هاست. **بخش اول:** از رسول اکرم است و ناقل امام صادق است، می گوید: مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ أُنَامِلِهِ الدَّاءَ وَادْخَلَ فِيهِ الدَّوَاءَ هر کس ناخن خود را روز جمعه بگیرد از سر انگشتان او درد بیرون رود و درمان وارد شود. روز جمعه این همه ناخن می گیرند نه تنها دردهایشان از بین نمی رود بلکه اضافه می شود.

بخش دوم: وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَآخَذَ شَارِبَهُ عُوفَى مِنْ وَجَعِ الْأَصْرَاسِ وَ

وَجَعِ الْعَيْنِ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۴۹۱ حدیث ۱۴، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۱ صفحه ۷۴ حدیث ۳۱۳، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۴۱ حدیث ۲، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۶۵ است.

وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ باز گویش دیگر از پیامبر مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَخَذَ شَارِبَهُ عُوفَى مِنْ وَجَعِ الْأَصْرَاسِ وَ وَجَعِ الْعَيْنِ هر کس ناخن خود را روز پنجشنبه بگیرد و سبیل خود را کوتاه کند از درد دندان و درد چشم سلامتی یابد. اصلاً معارضات را ببین، آن یکی روایت می گوید جمعه و این یکی روایت می گوید پنجشنبه، اصلاً من نمی دانم قصد عمد بوده می خواستند مذهب را لوٹ کنند، دین را بی آبرو کنند که اینها را ساختند؟ چون یقیناً از اهل بیت نیست؛ اینها صاحبان درایت کلی و خرد فوقانی بودند. خب، آقا بگو که حالا به او بسته اند چرا می خوانی؟ این هم یک اعتراض به من است، می گویی مگر نمی گویی که این احادیث را به آنها بسته اند، پس برای چه می خوانی؟ برای چه تشویش افکار می کند؟ ها؟ حالا من چه می گویم؟ من می گویم که از این کانال روایات با این کتاب های معتبر، ما باید برسیم به چه؟ به قرآن، چون مفسرین واقعی قرآن اهل بیت هستند، وقتی که اعوجاج در روایت باشد و تفسیر قرآن به وسیله همین کانال روایت جاری می شود خب ما چطور به این قرآن اعتماد کنیم؟ اصلاً بحث سر خود قرآن است وگرنه ما هیچ مشکلی با اهل بیت نداریم.

بخش سوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ تَرَكَ وَاحِدًا لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ نَفَى اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ - کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۱ صفحه ۷۴ حدیث ۱۰، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۴۱ حدیث ۳، کتاب جامع الاحادیث از قمی صفحه ۲۵، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۶۶ است.

باز از امام صادق است: مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ تَرَكَ وَاحِدًا لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ نَفَى اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ حالا اینجا جمعه را با پنجشنبه تلفیق داده است، اصلاً بین یک حرف هایی که به شخصیت اینها نمی خورد هیچی، به شخصیت یک معلم معمولی هم نمی خورد! می گوید هر کس پنجشنبه ناخنش را بگیرد و یک دانه اش را بگذارد جمعه بگیرد، به داستان سهراب و افراسیاب بیشتر شبیه است که فردوسی در آخر کتابش می گوید من اینها را ساختم، اینها واقعیت نداشتند، حالا خدا رحمتش کند که اعتراف کرد و به جای امضا در شاهنامه نوشت من اینها را درست کردم، ولی این احادیث مسئولیت ندارد که چه کسی درست کرده است! حالا این مهم است، ها! می گوید که هر کس این کار را کرد یعنی پنجشنبه ناخن گرفت و یکی از آن را برای جمعه گذاشت نَفَى اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ خدا گدایی، تنگدستی، نداری، فقر و فلاکت را از او دور می کند. پس چرا اکثریت قاطع مسلمین همه فقیر هستند؟ ها؟

بخش چهارم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَمْنَعُ الدَّاءَ الْأَعْظَمَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ - کتاب الکافی جلد ۳ صفحه ۴۱۸ حدیث ۵، و کذا جلد ۶ صفحه ۴۹۰ حدیث ۱، کتاب الخصال صفحه ۶۱۱ حدیث ۹، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۴۲ حدیث ۴ است.

بعد دوباره از امام صادق است عَنْ آبَائِهِ از اجداد مقدسش از رسول الله؛ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَمْنَعُ الدَّاءَ الْأَعْظَمَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ می گوید که گرفتن ناخن ها از درد بزرگ جلوگیری می کند و روزی را زیاد می کند. حالا ممکن است بخواهیم توجیه کنیم و بگوییم که آقا، می گوید درد را دفع می کند، شاید منظور این است که ناخن بلند باشد و کثافت زیر آن

برود با آن غذا بخوری و مریض بشوی، این هم باز به قدیم برمی گردد که بقول معروف در سفره شصت و چهار می زدند یعنی با دست می خوردند، شصت را روی سینی یا بشقاب می گذاشتند بعد با آن چهار انگشت غذا را گرد می کردند و در دهان می گذاشتند، به آن می گفتند شصت و چهار. خب الان چه؟ الان که قاشق و چنگال هست! وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ روزی را زیاد می کند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۴ - فایل صوتی ۶۲۰۵ - درس اول - رودخانه ای که زن تولید می کند: وَ قَالَ النَّبِيُّ أَكْبَرُ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ الْكَوْثَرُ تَنْبُثُ الْكَوَاعِبُ الْأَثْرَابُ عَلَيْهِ يَزُورُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - کتاب بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۱۴۷ حدیث ۷۲، از رسول گرامی است.

وَ قَالَ النَّبِيُّ أَكْبَرُ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ الْكَوْثَرُ. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، می گوید بزرگترین رود بهشت، اسمش کوثر است، تا اینجا مشکلی نیست. تَنْبُثُ الْكَوَاعِبُ الْأَثْرَابُ عَلَيْهِ يَزُورُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ می گوید که این رودخانه زن تولید می کند؛ زنان خوشگل، یعنی همان حورالعین. برای دوستان خدا زن تولید می کند. ماهی در آب زندگی می کند و حورالعین هم در آب! تا حالا این را شنیده بودی؟ این فراخور هضم و مغز معاصرین رسول الله است!

درس دوم - سنگ می تواند به بشر کمکی کند که خدا نمی کند!: وَ قَالَ النَّبِيُّ وَ سَلَّمَ تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ الْيُمْنَى أَحَقُّ بِالزَّيْنَةِ - کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۸۷، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۳ حدیث ۳۶۱۴ است.

بخش اول: از رسول اکرم است: قَالَ النَّبِيُّ تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ الْيُمْنَى أَحَقُّ بِالزَّيْنَةِ می گوید که خاتم عقیق بر دست کنید. خاتم یعنی انگشتر. علت نام گذاری آن هم این بود که در گذشته با انگشترشان پایان نامه را مهر می کردند. در ساختار اولیه یک مقداری شمع روی همان پایان نامه می ریختند بعد انگشترشان را روی آن فشار می دادند و این نقش می بست. خب حالا می گوید هر کس انگشتر عقیق بر دستش کند از دست فقر راحت می شود. آیا اینطوری است؟ یک آمار بگیرید از اینهایی که انگشتر عقیق دستشان است، آیا فقیر نیستند؟ خود اهل بیت انگشتر عقیق دستشان بود ولی علی الظاهر در فقر به سر می بردند، در آن درس یادتان هست تا جایی که امیر ما برای نان شبش شمشیرش را که حیات عرب بود به حراجی گذاشت.

بخش دوم: تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُ أَحَدَكُمْ كَثِيرٌ غَمٍّ مَا دَامَ ذَلِكَ عَلَيْهِ - کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۴۷ حدیث ۱۸۰، کتاب صحیفه الرضا صفحه ۱۵۴ حدیث ۹۸، کتاب جامع الاحادیث ۶، کتاب مکارم الاخلاق ۸۷، کتاب ربیع الابرار جلد ۴ صفحه ۲۴ است.

و باز فرمود: تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُ أَحَدَكُمْ كَثِيرٌ غَمٍّ مَا دَامَ ذَلِكَ عَلَيْهِ می گوید انگشتر عقیق دستتان کنید که غم و غصه از شما دور بشود. این هم همانطور است، انگشتر عقیق به دست کردند و همگی از دست فشار زندگی ناله نمودند.

درس سوم این فایل با موضوع با گرسنگی و برهنگی زنهارا تنبیه کنید به علت باز خوان به فایل ۵۳۸۴ ملحق گردید.
درس چهارم این فایل با موضوع ارسال پیامبران با تحریم خمر و اقرار به بداء به علت باز خوان به فایل ۳۴۲۰ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۵ - فایل صوتی ۶۲۰۶ - درس اول - پاک کردن تاریخ از حقایق منقوشه، جهالت زایی می باشد!: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا قَالَ الرِّضَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ وَ ظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرُّسُلَ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَ الرُّسُلُ نَصْرُنَا - کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۲۱۷ حدیث ۱۱، کتاب الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۴۲۸، کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۱۷۵ حدیث ۱، کتاب قصص الانبیاء للجزائری صفحه ۲۳، ۲۱۶ و ۲۵۶ است.

در مباحثه بین امام رضا و مأمون الرشید حاکم عباسی است. مأمون الرشید گفت فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ از این آیه ما را با خبر کن؛ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا (سوره یوسف آیه ۱۱۰)، آیه ای که ما زیاد مورد استدراک قرار می دهیم. قَالَ الرِّضَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ، خب؟ بعد پرائت زده، این دارد می گوید که پیغمبران مایوس شدند دیگر! از چه کسی مایوس شدند؟ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا از وحی، گفتند الهامات بی خودکی است. حالا امام رضا آمده است این پارچه پاره را رفو کرده و می گوید حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ از قومشان، ملتشان و مردمشان مایوس شدند که دین را بپذیرند. وَ ظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرُّسُلَ قَدْ كَذَّبُوا و مردمشان گمان کردند که، قومشان گفتند که پیغمبرشان دروغ گفته است. ببینید الرُّسُلُ جمع است، ظَنُّوا جمع است، چطور این را از دایرة خدا در مسیر مردم می اندازد؟ به خاطر آبروداری؟ خب جلوی عقول را چطوری می خواهی بگیری؟ ببینید، همه جا سعی شده رجال ظهوری این خدایی که مطرح شده را نگه دارند مثل یک حاکم که باید او را نگه می داشتند، نباید این سقوط کند، این در مرز ورشکستگی دیگران قرار دارد. خب جَاءَ الرُّسُلُ نَصْرُنَا می بینید چقدر پرائت زده است؟ حالا یک سؤال مگر قرآن بر اساس وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، همه چیز آسان است نیامده؟ چرا خداوند اینها را واضح نگفت؟ ها؟ چرا به وضوح نگفت که اینها از من مایوس نشدند بلکه از مردمشان مایوس شدند و مردم به اینها گفتند دروغگو، نه اینکه اینها به من گفتند دروغگو، ها؟ چرا؟ ببین، این چیزهایی که ائمه می گویند باید بر اساس آنچه که قرآن می گوید الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، آنهایی که غیب را باور دارند بگویند. غیب منهای عقل است، غیب جدای از عقل است، جدای از علم است، بقول یک کسی که می گفت اینها چسب ناچسب است که می خواهند به زور بچسبانند! ببین امام رضا هم تقصیر ندارد ها، می دانی برای چه؟ برای اینکه یک سیستمی در مسیر افتاده و آن را هم نمی شود کاری کرد، اگر بخواهد اینطوری این آیه را تفسیر نکند بعد عیب روی پیغمبر می رود که آورنده آیه است، بعد اشکال روی قرآن می رود و نهایتاً ایراد روی خود خدا می رود، مثل اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ شده، یادتان هست؟ چند تا درس داشتیم که توضیح داده بود اُدْعُونِي به شرط فلان و فلان، اَسْتَجِبْ لَكُمْ! که من آن روز در آن درس گفتم که اگر از اول می گفت اُدْعُونِي بشرط مثلاً حلال خواری و نداشتن دیون بر گردن، خب از اول مردم حساب کار خودشان را می کردند و اینقدر دعا نمی کردند، یارو می گفت خب من که گناهکارم دعایم مستجاب نمی شود برای چه دعا کنم؟ چرا دانه می پاشند که کبوتران جمع بشوند و بعد به میل خودشان آنها را صید کنند؟

درس دوم - یکپارچگی رجال ظهوری در غربت و غیبت وعده های ربوبی!: رُويَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ جَالِسًا فِي بَعْضِ مَجَالِسِهِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنَ النَّهْرَوَانِ فَجَرَى الْكَلَامَ حَتَّى قِيلَ لَهُ لِمَ لَا حَارَبْتَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَمَا حَارَبْتَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ

و مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَرَلْ مَظْلُوماً مُسْتَأْثِراً عَلَى حَقِّي فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ ابْنُ قَيْسٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ تَصْرُبْ بِسَيْفِكَ وَ لَمْ تَطْلُبْ بِحَقِّكَ؟ فَقَالَ يَا أَشْعَثُ قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ الْجَوَابَ وَعَنْهُ وَاسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ إِنَّ لِي أَسْوَةً بِسِنَّةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَوَّلُهُمْ نُوحٌ حَيْثُ قَالَ رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ وَ ثَانِيهِمْ لُوطٌ حَيْثُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ أَوْى إِلَيَّ رُكْنٍ شَدِيدٍ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ وَ ثَالِثُهُمْ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ وَ أَعْتَزِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ وَ رَابِعُهُمْ مُوسَى حَيْثُ قَالَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ وَ خَامِسُهُمْ أَخُوهُ هَارُونُ حَيْثُ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ وَ سَادِسُهُمْ أَخِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَ تَوَمَّنِيَ عَلَى فِرَاشِهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَّرَ فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْقَوْلَ لَكَ وَ نَحْنُ الْأُمْدِنُونَ التَّائِبُونَ وَ قَدْ عَذَّرَكَ اللَّهُ - كتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۴۴۶، كتاب اثبات الوصية صفحه ۱۴۶، كتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۱ صفحه ۳۳۱، كتاب نهج الحق صفحه ۳۲۸، كتاب بحار الانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۲۱ حديث ۱، كتاب تفسير نور الثقلين جلد ۵ صفحه ۱۷۷ حديث ۹ است.

ابومنصور طبرسی نقل می کند: رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ جَالِسًا فِي بَعْضِ مَجَالِسِهِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنَ النَّهْرَوَانَ امیرالمؤمنین بعد از اینکه از جنگ نهروان یعنی جنگ خوارج به کوفه برگشت، نشسته بودند و از هر دری سخنی می گفتند، فَجَرَى الْكَلَامَ حَتَّى قِيلَ لَهُ هَر كَسَى يَك طوری حرف می زد، یک نفر بلند شد یک سؤال کرد: لِمَ لَا حَارَبْتَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَمَا حَارَبْتَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ مُعَاوِيَةَ؟ گفت ای علی این سؤال در جامعه زیاد مطرح می شود، می گویند چرا با ابوبکر و عمر ن جنگیدی همانطوری که با طلحه و زبیر و معاویه جنگیدی؟ طلحه و زبیر؛ جنگ جمل. معاویه؛ جنگ صفین. واقعاً هم یک حرفی است، اصلاً الان مستند خود اهل سنت و جماعت همین است که می گویند علی با آنها رفیق بود، با آنها همراه بود اگر نبود با آنها مبارزه مسلحانه می کرد یا مثلاً می گویند موقعی که به خانه اش حمله کردند، علی جنگاور غزوات پیامبر است همین طور نشسته در خانه و نگاه می کند که اینها آتش بزنند، زنش را بکشند، به خانه حمله کنند؟ آنها این ایراد را می گیرند. حالا علی جواب داده که فَقَالَ عَلِيٌّ إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَرَلْ مَظْلُوماً مُسْتَأْثِراً عَلَى حَقِّي گفت من از اول محروم از حَقِّم بودم، مظلوم هم بودم. ببین از اول که می گوید یعنی برو بالا، زمانی که دستیار تراز اول پیغمبر بودم مظلوم بودم. می دانی برای چه؟ این را بارها اشاره کرده ام، برای اینکه پیغمبر به حکم جهاد جبرائیل به فرمان خدای زمین، علی را در جبهه ها هُل می دادند، علی می کشت و فامیل های کشته شدگان با علی دشمن می شدند. آیا این مظلومیت علی نیست؟ بعد پیغمبر عقب جبهه بود. إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَرَلْ مَظْلُوماً مُسْتَأْثِراً عَلَى حَقِّي. یک نفر دیگر بلند شد فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ ابْنُ قَيْسٍ، این اشعث ابن قیس از آن منافقین و خوارج جبهه علی بود، موقعی که علی برای مبارزه با معاویه لشکر جمع می کرد این به مردم می گفت نروید. این در بصره بود می گفت نروید! می گفت جنگ مشتبه است ابهام دارد چون هم علی نماز می خواند و هم معاویه، هم علی مسلمان است و هم معاویه،

هم علی کعبه را قبول دارد و هم معاویه، و پیغمبر، هم پیامبر علی است و هم پیامبر معاویه است. ببین چقدر قشنگ وارد می شد، خیلی ها را پس زد! حالا علی از جنگ آمده و این آمده نمک روی زخم بریزد، خودش که در جنگ نهروان شرکت نکرده بود، فَقَالَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ لَمْ تَضْرِبْ بِسَيْفِكَ وَلَمْ تَطْلُبْ بِحَقِّكَ؟ گفت تو که شمشیر زن خوبی بودی، تو در زمان پیغمبر پوست همه را در جبهه کندی، قلدرها و نام آوران قریش و جاهلیت را به خاک رساندی چطور شد دست به شمشیر نبردی اگر راست می گویی که جانشین بلا فصل پیغمبر هستی؟ مگر شمشیر نداشتی؟ مگر دست نداشتی؟ ها؟ چرا؟ ببین یک طوری طرح سؤال می کردند که علی را در پرانتز بی جوابی بگذارند ولی علی هم جواب دارد. چه گفت؟ گفت فَقَالَ يَا اَسْعَثُ قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ الْجَوَابَ وَعَنْهُ وَاسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ، گفت گوش کن ببین چه می گویم، دلایل من را هم به یاد داشته باش؛ اِنَّ لِيْ اُسُوَّةً بَسِيَّةً مِنَ الْاَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ علی گفت من از پیامبران گذشته پیروی کردم، بعد چند تا پیغمبر را نام می برد. حالا تا اینجا اصلاً بحث علی بود حالا می خواهیم برویم روی بحث خدا، چون اصلاً وظیفه ما تحقیق است. ببین دارند معدن را می کنند یک دفعه یک رگه پیدا می شود برق می زند، همه، همه جا را ول می کنند و به دنبال این رگه می روند تا به اصل موجودی برسند، حالا ما هم همینطور، اصل بحث به اینجا آمد؛ گفت که اَوَّلُهُمْ نُوحٌ اول کسی که من از او پیروی کردم نوح نبی است. منظورش این است که اینها حقشان را نگرفتند و من هم بخاطر اینها دست به شمشیر نبردم، یعنی دأب خدا حمایت نکردن از فرستادگانش هست، مشرب خدا همین است. نوح چه گفت؟ آیه قرآن است، سوره قمر آیه ۱۰؛ رَبِّ اِنِّیْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ، گفت خدایا مغلوبم کمکم کن! ببین اول مغلوب شد بعد تقاضای کمک کرد. مغلوب چه شد؟ خط اکثریت، خودش اینقدر جمعیتش کم بود من چند بار در آن درس گفته ام، که مجبور شد یک طبقه از کشتی را حیوان ببرد، این هم آبروداری کرد و الا می گویند حیوانات را برد که نسل حیوانات قطع نشود. این خدایی که چنین عظمتی دارد که از هیچ همه چیز می آفریند آیا بلد نیست حیوان درست کند و باید حتماً نوح به کشتی خودش ببرد؟ خب، پس یکی از آنها نوح شد. وَ ثَانِيَهُمْ لُوطٌ پیغمبر دوم لوط است. لوط که رسول الواط بود؛ آنهایی که لواط می کردند همجنس باز بودند. لوط چه گفت؟ این هم در قرآن سوره هود آیه ۸۰ است، گفت: حَيْثُ قَالَ لَوْ اَنَّ لِيْ بِكُمْ قُوَّةٌ اَوْ اُوٰی اِلٰی رُكْنٍ شَدِيْدٍ به مردمی می گفت که این کارها را می کردند، بعد شاید هم در هنگامی که آن فرشته ها آمدند شهر را خراب کنند فرشته ها تبدیل به آدم های خوشگل شدند؛ کور از خدا چه می خواهد دو چشم بینا، مردم به درب خانه لوط حمله کردند و گفتند این خوشگل مشگلا را که راه دادی بده بیرون ما کارشان داریم، بعد لوط گفت لَوْ اَنَّ لِيْ بِكُمْ قُوَّةٌ اگر زورم می رسید اَوْ اُوٰی اِلٰی رُكْنٍ شَدِيْدٍ اگر رُكْنِ شدیدی پشتم بود، من حسابتان را می رسیدیم. رُكْن؛ ارکان. الان می گویند ارکان دین چند تا است؟ می گوید پنج تا. ارکان یعنی اصول. پس اینجا هم علی گفت که خدا از لوط حمایت نکرد. ببین، علی بنده خدا باز ماستمالی می کند، هوای این خدا را دارد، نمی خواهد حقیقت را بگوید ولی با زبان حال دارد می گوید که خدا از پیغمبرش حمایت نکرد یعنی در پرانتز از من هم خدا حمایت نکرد؟ مگر او نگفت؟ یادت هست که خلیفه دوم رسول الله در حرکت به سوی شامات به عبدالله ابن عباس چه گفت؟ من اینقدر این را گفته ام که دیگر همه شما حفظ هستید، گفت که پیغمبر می خواست علی را جانشین کند ولی خدا نمی خواست، خدا من را جانشین قرار داد. وَ ثَالِثُهُمْ اِبْرَاهِيْمُ

خَلِيلُ اللَّهِ سومی ابراهیم بود. ابراهیم چه شد؟ ابراهیم چطوری مظلومیت خودش را نشان داد؟ وَاعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ گفت حالا که شما خدا را نمی‌خواهید من می‌روم یک گوشه‌ای می‌نشینم. یک جا هم در قرآن داریم که كَانَ أُمَةً وَاحِدَةً ابراهیم خودش تنها بود. تنها پیغمبری که برای خودش مبعوث شده بود؛ البته پیغمبر اولوالعزم ها، و الا پیامبران دیگری هم بودند که در بین این یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که اینها هم مبعوث به خودشان بودند یعنی الهام به خودشان بود و مأمور به ابلاغ نبودند، منتها ابراهیم، اولوالعزم بود. حالا چرا اولوالعزم بود؟ این بامزه است، اولوالعزم یعنی طرفدار داشته باشد. حالا یا مثل عیسی مسیح بعداً طرفدار پیدا کرد و یا اینکه منظور این است که سرسلسله انبیاء بود، پدر پیامبران بود. ابراهیم هم گفت که از شما و آن چیزی که شما را به جای خدا می‌خواند کناره می‌گیرم. یعنی عقب‌نشینی پیغمبر! چرا عقب‌نشینی کرد؟ ببین، در جبهه وقتی به لشکر سوخت نمی‌رسد مجبور هستند عقب‌نشینی کنند دیگر، موقعی که حمله می‌شود و نمی‌توانند دفاع کنند مجبور هستند عقب‌نشینی کنند تا کمتر تلفات بدهند. وَرَابِعُهُمْ چهارمین پیغمبری که علی به او اشاره کرد موسی است. موسی چه گفت؟ مُوسَى حَيْثُ قَالَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ گفت من از دست شما درمی‌روم، زورم به شما نمی‌رسد فرار می‌کنم. بقول عوام فلنگ را بست. خب چرا فرار کرد؟ سفیر یک کشور وقتی از طرف حکومت خودش حمایت نشود باید دربرود دیگر، ها؟ موسی گفت من فرار کردم بخاطر اینکه از شما می‌ترسیدم. این خیلی مهم است ها، در محاجه این را در نظر بگیرید، اینکه می‌گوید لَمَّا خِفْتُكُمْ، برای اینکه از شما می‌ترسم پس این اِنْ اَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره یونس) چه می‌گوید؟ می‌گوید خدا گفته دوستان من نترسند من پشت آنها هستم! خَامِسُهُمْ پنجمین؛ أَخُوهُ هَارُونُ حَيْثُ قَالَ لِإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ که هارون بود، معاون موسی بود. یا اِبْنِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ اِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي این جریان مال چله‌نشینی موسی است که بالای کوه طور رفت و چهل نفر از برگزیدگان بنی اسرائیل پایین کوه جمع شدند، گروگان هم هارون برادر موسی بود که وزیر و معاونش بود. اینها گفتند باید خدا را نشان بدهی وگرنه حسابت را می‌رسیم. موسی هم بیچاره در آن بالا گفت رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ نشان بده خودت را. خدا هم یک آتش فرستاد و همه را سوزاند. این همان آتشی بود که روز اول در آن درخت بود که مدام به او گفت بیا جلو اِنِّي اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا من خدای تو هستم، بیا! ببین، خدا پاسخ ندارد بدهد آتش می‌زند، بعد تو از دیگران چه توقعی داری؟ غیبت، روزگاری بی‌منطقی است، آن وقت تو می‌خواهی که دین حرفی برای گفتن داشته باشد؟ موسی وقتی که برگشت؛ داستان گوساله را هم که می‌دانید دیگر، خیلی گفته‌ام و تکراری است که گوساله پرست شدند، یک نفر آنجا بود به نام سامری و این هم جزو این چهل نفر بود، منتها این در اسم اعظم کار کرده بود، یک مقداری گِل و لای به شکل گوساله درست کرد و به آن دمید که حرف بزند، گوساله به جای اینکه صدای حیوان بدهد به این چهل نفر می‌گفت من خدا هستم بیایید من را بپرستید، مردم هم؛ همین چهل نفر دیدند که خب از خدای موسی که خبری نشد گفتند خب طرف این برویم، مردم می‌خواهند با چشمشان ببینند! آقا، روزگار، همیشه بر اساس عقل و علم بوده، خود قرآن برای چه شعار می‌دهد که أَفَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ؟ حالا باز هم برایتان گفته‌ام که گفته‌اند که این سامری از کف پای اسب جبرائیل آثاری برداشت و به گوساله تبدیلش کرد اصلاً در همه اینها هم همه‌اش شک و شبهه هست، مگر جبرائیل

اسب سوار است؟ بقول دین، جبرائیل مگر خودش بال و پر ندارد، دیگر باید سوار اسب بشود؟ همه اینها زیر سؤال رفتن است. بعد خدا اذن نمی دهد اما اذن می دهد که او از آن اسم اعظم استفاده کند؟ مگر اسم اعظم بی در و پیکر است؟ خود ائمه نتوانستند برای نجات خودشان از اسم اعظم استفاده کنند بعد خدا اجازه داده که سامری از اسم اعظم استفاده کند؟ من نمی دانم والا! ببین این بحث های اعتقادی، علمی، تحقیقی و مکاشفاتی خیلی مهم است، این غیر از این است که طرف می آید می گوید من دین ندارم و دین نمی خواهم! اصلاً ما با آنها هزار درجه فرق داریم، ما دنبال پیدا کردن دین هستیم برای همین است که دین آباء و اجدادی را زیر ذره بین گذاشتیم. وقتی موسی از آن بالا آمد ریش داداشش را در دستش گرفت و بر صورتش سیلی زد که فلان فلان شده چرا سرپرستی نکردی؟ مگر تو جانشین من نبودی؟ برای چه اینها گوساله پرست شدند؟ من رفتم برای اینها خدا را بیاورم. حالا البته تقصیر خود خدا شد، خودش را نشان نداد، سامری هم گفت حالا که خودت را نشان نمی دهی من یک خدای را درست می کنم که به آنها نشان بدهم و مردم ببینند. هارون گفت که ای پسر مادر، این قوم، مرا تضعیف کردند یعنی چلانند، یعنی اکثریت با آنها بود من را خفه کردند و نزدیک بود من را بکشند. وَ سَادِسُهُمْ گفت این آخری هم پیغمبر بود، أَخِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ پیغمبر هم، من از او تبعیت کردم که ساکت بنشینم حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَ تَوَمَّنِي عَلَى فَرَاشِهِ مرا جای خودش خواباند. تَوَمَّنِي از نوم می آید. من را سر جایش در رختخوابش گذاشت و خودش رفت. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لَغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ، ببین علی چقدر قشنگ بازش می کند! اینها مستدرکات ماست، چه کسی می گوید ما با اهل بیت کاری نداریم؟ اینجا پراتنر سؤال باز می کنند، برای چه کسی؟ برای اشعث ابن قیس، رئیس منافقین و خوارج. گفت اگر اینجا بگوییم که پیغمبر من را در رختخوابش گذاشت و در رفت بخاطر خوف و ترسش بود؟ فَقَدْ كَفَرَ پس کافر شده، چون پیغمبر نباید بترسد قاعدتاً پیغمبر یعنی هر کسی پشتوانه دارد نباید بترسد؛ آقا الان هفت ریشتر زلزله آمده، خانه تو بُتَن آرمه است محکم است، مهندس سازه گفته است تا هشت ریشتر را قشنگ جواب می دهد، تو نمی ترسی همه درمی روند تو در پناهگاه خودت نشستی اینجا چایی می خوری. وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ گفت که اگر او بترسد وصی او دیگر عذرش مشخص است. فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِاجْمَعِهِمْ تمامی مردم بلند شدند فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْقَوْلَ لَكَ. مردم گفتند علی خوب افشاگری کردی ما فهمیدیم، وَ نَحْنُ الْمُذْنِبُونَ التَّائِبُونَ ما گناه کردیم که در زمینه شما فکر بد کردیم که علی یا ترسو بود نجنگید و یا زورش نرسید. خب، پس این مربوط به پیغمبر را یادتان نرود که علی گفت پیغمبر من را سر جایش گذاشت و رفت؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لَغَيْرِ خَوْفٍ یعنی پیغمبر ترسید، می گوید لَغَيْرِ خَوْفٍ یعنی اگر بگوییم که پیغمبر نترسید همینطوری رفت، خب همینطوری برای چه رفت؟ ها؟ خب در مکه می ماند شهری که در آن متولد شده، همان جا تبلیغ اسلام را می کرد، برای چه رفت؟ پس ترس داشت. این را یادت باشد برای محاجه خیلی خوب است. إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لَغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ هر کس گفت پیغمبر همینطوری هجرت کرد و رفت گردش بکند، این کافر شده بلکه پیغمبر ترسید، وقتی می ترسد خدا زیر سؤال می رود، خدایی که پیغمبر را ارسال کرده برای چه باید بگذارد تا فرستاده اش بترسد؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۶ - فایل صوتی ۶۲۰۷ - درس اول این فایل با موضوع نزدیک شدن آدم به درخت ممنوعه

به علت باز خوان و تشابه موضوعی به درس دوم فایل صوتی ۱۴۲۲ ملحق گردید.

درس دوم – بزرگ به بلندای آسمان! اهالی سما، آدمند: العیاشی: هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا بَكَى أَحَدٌ بُكَاءَ ثَلَاثَةِ آدَمَ وَ يُوسُفَ وَ دَاوُدَ فَقُلْتُ مَا بَلَغَ مِنْ بُكَائِهِمْ؟ قَالَ أَمَّا آدَمُ فَبَكَى حِينَ أَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ كَانَ رَأْسُهُ فِي بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَبَكَى حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ فَشَكُّوا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ فَحَطَّ مِنْ قَامَتِهِ - کتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۸۹ حدیث ۴۷ است.

از امام صادق است. بحث آدم و گریه کردن آدم است. مباحثه‌ای بود که یکی از رجال ظهوری در باب آدم با مخاطب کرده است. قَالَ أَمَّا آدَمُ فَبَكَى حِينَ أَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ می‌گوید آدم گریه کرد زمانی که از بهشت خارج شد وَ كَانَ رَأْسُهُ فِي بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ. دارد شکل و شمایل و قد و قواره آدم را توضیح می‌دهد و می‌گوید آدم اینقدر بلند بود سرش در آسمان بود وَ كَانَ رَأْسُهُ فِي بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ. داستان‌سرایی دین حرف ندارد، فیلم‌های تخیلی را هم از همین دین ساخته‌اند! فَبَكَى حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ اینقدر گریه کرد که اهالی آسمان اذیت شدند. مگر اهل آسمان آدم است که گوش داشته باشد، بعد گریه آدم گوش خراش باشد و آنها را تَأَذَّى اذیت کند؟ اگر یادتان باشد در اسناد و مدارک دینی گفتند که در طبقات بالای زمین، ملک زندگی می‌کند فرشته است. خب چطور است؟ فرشته که نور است، چطور نور از گریه آدم بدش می‌آید و خسته می‌شود؟ فَشَكُّوا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ می‌گویند که اینها به خدا شکایت کردند، بعد می‌گوید فَحَطَّ مِنْ قَامَتِهِ وقتی که زیاد گریه کرد قدش کوتاه شد. جالب است، در ترجمه نوشته مشکل حل شد! یعنی آسمانیان راحت شدند و گفتند آخی چقدر این قدش بلند بود که در آسمان گریه می‌کرد و ما ناراحت بودیم، خواب و خوراک را از ما گرفته بود! حالا حساب کنید در بهشت این آدم چطور زندگی می‌کرده؟ یا وقتی که به زمین آمد، شما تصور کنید یک آدمی که پای او روی زمین است و سرش در آسمان است بعد یک دفعه توی هم رفته و شده یک متر و نیم، دو متر، اول یک میلیون متر، ده میلیون متر یا صد میلیون متر بوده بعد یکدفعه شده یک و نیم متر! وقتی که اینها را تعریف می‌کردند مخاطبین خوششان می‌آمد. می‌دانید دلیلش چیست؟ در حدیث هست وقتی که مردم از سر کار می‌آمدند خسته بودند دور پیغمبر جمع می‌شدند و می‌گفتند قِصُّ يَا مُحَمَّد! قصه بگو برایمان! قِصُّ عربی است یعنی قصه، یعنی از همین‌ها بگو.

درس سوم – انس با درخت، بجای قرابت با خدا!!: الْجَزَائِرِي: كِتَابُ التَّهْذِيبِ سَمِعْتُ مُرْسَلًا مِنَ الشُّيُوخِ وَ مَذَاكِرَةً وَ لَمْ يَحْضُرْنِي إِلَّا نَ إِسْنَادُهُ أَنَّ آدَمَ لَمَّا أَهْبَطَهُ اللَّهُ مِنْ جَنَّةِ الْمَأْوَى إِلَى الْأَرْضِ اسْتَوْحَشَ فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُؤْنِسَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ النَّخْلَةَ فَكَانَ يَأْنُسُ بِهَا فِي حَيَاتِهِ - کتاب قصص الانبياء صفحه ۶۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۲۶۱ حدیث ۷ است.

آنهایی که ایراد می‌گیرند و می‌گویند علامه مجلسی... چون واقعاً این ایرادها را قبلاً در حوزه به مجلسی می‌گرفتند و می‌گفتند مجلسی مورخ بوده، محدث بوده، محقق نبوده که بین روایت خوب و بد را تشخیص بدهد این است که از دم در آن (کتاب) ریخته و اسم آن را هم گذاشته بحار یعنی دریا، خب دریا هم هست دیگر، صد و ده جلد است. این ایراد به مجلسی رد می‌شود بخاطر اینکه مجلسی امانتدار بوده و هر چه گیرش آمده که سندش به اهل بیت یا احتمالاً به

رجال اهل سنت می خورده جمع کرده، یا اینکه وقت نداشته چون می گویند مجلسی کتابخانه های اطراف ایران را زیر پا گذاشت، در زمان صفویه بود، آن موقع هم شاه ایران رفیقش بود و همه امکانات در اختیارش بود بعد خودش هم که نمی رفت فرستادگانش می رفتند و کتابخانه های کشورهای اطراف را می گشتند و آنهایی که به کارش می خورد جمع می کردند می آوردند. کار عظیمی کرده! یکی از معجزات مجلسی همین است که بعد از خودش هیچ کسی از رجال حدیث، از فقها و از مراجع جرأت نکردند دست به بحار بزنند. همه کتاب ها را تصفیه کردند غیر از بحار، حتی یادت هست که گفتم اصول کافی را هم تصفیه کردند و باب التحریف القرآن را حذف کردند. جزایری در کتاب تهذیب آورده؛ سَمِعْتُ مُرْسَلًا گفتم شنیدم دست به دست، گوش به گوش، سینه به سینه مِنَ الشُّيُوخِ از مشایخ روایت که گفت أَنَّ آدَمَ لَمَّا أَهْبَطَهُ اللَّهُ مِنْ جَنَّةِ الْمَأْوَى إِلَى الْأَرْضِ اسْتَوَحَشَ وقتی که آدم از بالا افتاد پایین وحشت کرد. اگر یادش باشد من سند این را هم در آوردم که گفتیم و ثابت شد که بهشت آدم در زمین است یعنی همین شهر نور، اینکه می گویند هبوط (از بالا افتاد) غیر قابل توجه است غیر قابل تکیه است. وحشت کرد، حالا اینجا وحشت کرده حق دارد چون آنجا را حساب کن بهشت و اینجا جهنم است، وقتی به اینجا می آید وحشت می کند. فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُؤَنِّسَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ گفت خدایا یک درخت از بهشت بفرست لا اقل ما به آن مأنوس بشویم. جالب است ها، نگفت خدایا من خودت را می خواهم با تو اُنس بگیرم! در مناجات اهل بیت اینطوری دارد که می گویند خدایا ما می خواهیم مأنوس به تو باشیم، یا اینکه در روایت هست هر کس اُنس به خدا گرفت اسْتَوَحَشَ مِنَ النَّاسِ از مردم وحشت می کند، حالا این از زمین وحشت کرد اسْتَوَحَشَ، بعد گفت خدایا یک درخت از بهشت بده تا من مثلاً بوی بهشت را بشنوم. نگفت مثلاً دعا یادم بده که با دعا به تو برسم. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ النَّخْلَةَ خدا به او یک درخت خرما داد. پس معلوم می شود درخت خرما مال زمین نیست مال بهشت است، برای همین می گویند که مقوی و مغذی است و ضد سرطان است. فَكَانَ يَأْنِسُ بِهَا فِي حَيَاتِهِ پس دائماً با او مأنوس بود، کنارش بود و از کنار آن دور نمی شد. حالا من سؤال می کنم: پیامبر که می گویند معصوم است و آدم هم که می گویند از انبیاء است وقتی با غیر خدا مأنوس می شود آیا از خدا دور نمی شود؟ چه فرقی می کند، یکی مأنوس می شود با خودش، می شود آرایتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ خودش می شود خدای خودش و یکی را می بینی دنیا می شود معبودش، مأنوسش. حالا آدم هم با درخت خرما مأنوس بود!

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۷ - فایل صوتی ۶۲۰۸ - درس اول - هیکل پیامبری که چنین است، باعث انزجار قومی می شود!: السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمَ نُوحًا بِطَاعَتِهِ وَ الْعُزْلَةَ لِعِبَادَتِهِ وَ كَانَ طُولُهُ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتُّونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ زَمَانِهِ وَ كَانَ لِبَاسُهُ الصُّوفَ وَ لِبَاسُ إِدْرِيسَ قَبْلَهُ الشَّعْرَ وَ كَانَ يَسْكُنُ الْجِبَالَ وَ يَأْكُلُ مِنْ ثَبَاتِ الْأَرْضِ فَجَاءَهُ جَبْرَائِيلُ بِالرِّسَالَةِ وَ قَدْ بَلَغَ عُمُرُ نُوحٍ أَرْبَعَمِائَةَ سَنَةً وَ مَاتَيْنِ سَنَةً فَقَالَ لَهُ مَا بِكَ مُعْتَرِلاً؟ قَالَ لِأَنَّ قَوْمِي لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ فَأَعْتَرَلْتُ عَنْهُمْ فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ فَجَاهِدْهُمْ. فَقَالَ نُوحٌ لَا طَاقَةَ لِي بِهِمْ - کتاب سعد السعود ۴۶۶ الرقم ۱۴۸، کتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۳۴۱، کتاب قصص الانبیا للجزائری صفحه ۸۸ است.

بحث نوح نبی است. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمَ نُوحًا بِطَاعَتِهِ وَ الْعُزْلَةَ لِعِبَادَتِهِ می گوید خداوند اراده کرد دعوتش کرد به خلوت و از قومش کناره گیری کرد. حالا این کرامت است؟ وقتی که مردم از نوح استقبال نمی کنند و نوح منزوی

می‌شود، آیا این خوبی نوح است یا بدی نوح است؟ خوبی خداست یا بدی خداست؟ ببینید می‌گوید که لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ مَا رُسُولَانِ را فرستادیم با بیّنه، پس خدا فرستاده! آیا مردم تقاضا کردند؟ مردمی که نبودند! اراده الهی در ارسال رسل و انزال کتب بود. حالا یکی از اعظم رسولان نوح نبی است. می‌گوید نوح را فرستادیم بعد هم او را به انزوا بردیم. برای چه ارسالش کردی؟ که مردم را هدایت کند یا خودش را؟ اگر خودش بود که اولوالعزم نمی‌شد. بعد می‌گوید که وَكَانَ طُولُهُ ثَلَاثِمِائَةً وَسِتُّونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ زَمَانِهِ قَد و قامت او سیصد و شصت ذراع بود. ذراع کمتر از متر است. شما تصور کن، آیا این قصص الانبیاء بچه‌بازی است؟ می‌گوید نوح سیصد و شصت ذراع بود، حالا شما نصف حساب کن؛ نصف متر، بین نصف و یک است، یک چنین آدمی به سوی مردم ارسال شده، خب مردم در می‌روند باید هم این برود در انزوا، مردم فرار می‌کنند و می‌گویند این چه غولی است؟ این چه دیوی است؟ این بافتنی‌ها آیا برای این است که مردم جذب خط رسالت بشوند یا نه؟ یا اینکه انزجار آور است؟ الآن به شما می‌گویند که پیامبر زمان خودش نوح، اینقدر قدش بوده حالا شما تصور کن در آن عهد زندگی می‌کردید، آیا نمی‌ترسیدید؟ در نمی‌رفتید؟ حالا این می‌خواهد از خدا حرف بزند! اصلاً صدایش به مردم که نمی‌رسید، مردم تا قوزک پای او بودند، گرچه می‌گویند که در قدیم‌الایام، هم سن و هم قد مردم بیشتر بوده؛ سن آنها صد، دویست، سیصد سال و قد هم نه این قدی. وَكَانَ لِبَاسُهُ الصُّوفَ لِبَاسِ او از پشم بود. حالا تو حساب کن این از کدام خیاطی می‌خواست لباس بخرد؟ آیا خودش می‌دوخت؟ از کجا پارچه می‌آورد؟ می‌گوید وَ لِبَاسُ إِدْرِيسَ قَبْلَهُ الشَّعَرَ ادریس که قبل از نوح، پیامبر بوده لباسش از مو بوده. وَ كَانَ يَسْكُنُ الْجِبَالَ وَيَأْكُلُ مِنْ ثَبَاتِ الْأَرْضِ می‌گوید که نوح در کوه‌ها زندگی می‌کرد. خب معلوم است دیگر، یک چنین آدمی با یک چنین قدی در شهرها که جایش نیست. يَأْكُلُ مِنْ ثَبَاتِ الْأَرْضِ خوراکی هم نداشت، از هر چه که گیرش می‌آمد و روی زمین در می‌آمد می‌خورد. حتماً نپخته و خام هم می‌خورده، برای اینکه یک چنین هیكلی حتماً دندان‌هایش مثل اژه برقی کار می‌کرده. فَجَاءَهُ جِبْرِيلُ بِالرَّسَالَةِ جبرئیل آمد به او مأموریت و مسئولیت داد، وَقَدْ بَلَغَ عُمُرُ نُوْحٍ أَرْبَعَمِائَةَ سَنَةٍ وَمِائَتَيْنِ سَنَةٍ می‌گوید وقتی که به او ابلاغ رسالت شد عمرش چهارصد و شصت سال بود. فَقَالَ لَهُ مَا بِكَ مُعْتَرِلاً جبرئیل به او گفت برای چه گوشه‌گیر شدی؟ دیگر خودت می‌دانی برای چه، به خاطر همین ساختار فیزیکی جسمش! قَالَ لِأَنَّ قَوْمِي لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ فَأَعْتَرَلْتُ عَنْهُمْ نوح گفت به خاطر اینکه مردم خدا را نمی‌شناسند من هم از مردم جدا شدم. فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ فَجَاهِدْهُمْ جبرئیل به او گفت که برو با آنها مبارزه کن. جالب است ها، منطق دین را ببین! دین دارد می‌گوید لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ، نمی‌گویند لَا يَجَادِلُونَ اللَّهَ، می‌گوید مردم خدا را نمی‌شناسند، نه اینکه با خدا جنگ دارند. حالا جبرئیل به او می‌گوید برو با آنها بجنگ! جالب است ها، واقعیت‌های پشت پرده خط رسالت را نشانتان می‌دهم. فَقَالَ نُوحٌ لَا طَاقَةَ لِي بِهِمْ نوح گفت من نمی‌توانم توان ندارم. حالا چطوری توان ندارد کسی که یک چنین هیكل وحشتناک و بزرگی دارد؟ اگر در قصص الانبیاء دقت کنید یک چیزهایی می‌شنوید که به جای اینکه جذب دین بشوید می‌گریزد.

درس دوم این فایل با موضوع ادب کردن به مانند الاغ کشتی نوح به علت باز خوان به بخش دوم فایل ۵۵۸۲ ملحق گردید.

درس سوم این فایل با موضوع حمل نکردن ولدزنا با کشتی نوح به علت باز خوان به فایل ۵۴۳۵ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۸ - فایل صوتی ۶۲۰۹ - درس اول - در قصص انبیا، ملاحظاتی وجود دارد که عقل

را به حیرت می کشاند!: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ أَنْ شُقَّ الْأَوَاحُ السَّاجَ فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهَا فَهَبَطَ جِبْرِيلُ فَآرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَمَعَهُ تَابُوتٌ بِهَا مِائَةُ أَلْفٍ مِسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مِسْمَارٍ، فَسَمَّرَ بِالْمِسَامِيرِ كُلَّهَا السَّفِينَةَ إِلَى أَنْ بَقِيََتْ - کتاب بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۳۲۸ حدیث ۴۹، کتاب قصص الانبیاء صفحه ۸۶ است.

جزایری به نقل از کتاب خرائج از پیامبر نقل می کند که فرمود: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ أَنْ شُقَّ الْأَوَاحُ السَّاجَ آن موقعی که خدا خواست برای کشتن مردم اجابت دعای نوح را کند، دستور داد که چوب درختان ساج را جدا کنند، حالا این ساج شاید اسم دیگر نخل است. فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهَا موقعی که همه را جدا کرد ندانست که با اینها چه بکند و چطوری چوب ها را بغل هم بگذارد تا کشتی بشود. فَهَبَطَ جِبْرِيلُ جبرئیل نازل شد، فَآرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ ماکت کشتی را برایش آورد و گفت باید اینطوری بسازی، وَمَعَهُ تَابُوتٌ یک صندوقی با این ماکت بود بِهَا مِائَةُ أَلْفٍ مِسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مِسْمَارٍ داخل این صندوق صد و بیست و نه هزار میخ بود. اسمش هم قصص الانبیاء است دیگر، یعنی داستان های انبیاء، از خود انبیاء ملت ها چه خیری دیدند لا اقل داستان آنها را می شنوند گوش می کنند برای ایام بطالت خوب است. صد و بیست و نه هزار میخ داخل این تابوت بود. شما حساب کن نوح صد و بیست و نه هزار میخ را می خواهد داخل این چوب ها بکند و کشتی بسازد. اصلاً تصورش بجاست؟ یک آمار و ارقامی می دهند که صدر اسلامی ها گیج می شدند و می گفتند بابا عجب، وحی چقدر محکم است! می خواستند استحکام ارتباط با خدا را نشان بدهند که ما اخباری برای شما داریم که نه تنها نشنیده اید بلکه گیج می زنید و شاخ درمی آورید! فَسَمَّرَ بِالْمِسَامِيرِ كُلَّهَا السَّفِينَةَ إِلَى أَنْ بَقِيََتْ گفت همه را به این کشتی زد. حالا دیگر نگفته این میخ ها بزرگ بودند یا کوچک بودند؟ قطعاً از میخ طویله هم باید بیشتر و بزرگتر باشد چون چیزی است که می خواهد چوب ها را بهم بزند و بچسباند، بعد اینها را با چه زد؟ همه اینها پرده های ابهام است اینکه می گویم داستان و افسانه است این است، قشنگ به وضوح نمی گوید برای این مقدار میخ که قطعاً میخ هایش هم باید خیلی بزرگ باشد چه چکشی لازم است؟ پتیک می خواهد، چکش نمی خواهد! پس همه را به کشتی زد. حالا خیلی ها اصلاً گفته اند اصل و فرع این طوفان نوح یک افسانه است که دست به دست در کتاب های آسمانی آمده و همه آنها نقل کردند.

درس دوم - خانه پشمی، چطور سال های مدیدی در برابر آفتاب و باران و باد، دوام می آورد؟: وَرَامَ ابْنُ أَبِي

فَرَّاسٍ كَانَ نُوحٌ فِي بَيْتٍ مِنْ شَعْرِ أَلْفًا وَ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ فَكُلَّمَا قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْتَ بَيْتًا مِنْ طِينٍ تَأْوِي إِلَيْهِ! قَالَ أَنَا مَيِّتٌ غَدًا وَ تَارِكُهُ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۷۸، باز هم بحث نوح نبی است.

كَانَ نُوحٌ فِي بَيْتٍ مِنْ شَعْرِ خانه نوح از مو بود از پشم بود. شَعْرٍ؛ پشم است. أَلْفًا وَ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ تو به آمار و ارقام دقت کن؛ هزار و چهارصد سال در یک خانه پشمی زندگی می کرده. آیا این پشم جبرائیل بوده؟ این چه خانه پشمی بوده که هزار و چهارصد سال در برابر برف، باران، طوفان، آفتاب، تگرگ و حملات جانوران اطراف دوام آورده؟ گفت یک چیزی بگو که بگنجد. فَكُلَّمَا قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هر وقت می گفتند به پیامبر خدا؛ پس معلوم می شود در عهد نبوتش

بوده چون می گویند نبوتش نهصد سال طول کشید و خودش دو هزار و پانصد سال عمر کرد، گفته اند دیگر، چه کسی می خواهد برود تحقیقات کند؟ اصلاً نوح الآن وجود دارد که گزارشگران بین المللی بروند بررسی کنند عکسبرداری کنند؟ یک چیزی گفته اند. در علم هم همینطور است، یک چیزی می گویند، در همین ویروس کرونا چند مدل حرف زدند؛ گفتند دست ساز بشر است، گفتند از چین است، گفتند از جای دیگر است. ما فقط عوارضش را می بینیم، الآن هم ما فقط نوشته ها را می بینیم، واقعیت ها کدام است؟ آن وقت اسلام هم شعارش عقلانیت است، الآن اینها با عقل جور درمی آید؟ خانه بُنِ آرمه درست می کنند له می شود، می روند در داخل کوه آنجا پادگان های مخفی می سازند ادوات نظامی و قطعات اتم را می گذارند بعد آنقدر صنعت قوی شده که می توانند از بالای کوه بزنند کوه را خرد کنند که به آنها بمب های سنگر شکن می گویند، آن وقت حالا چطور خانه پشمی نوح نبی هزار و چهارصد سال عمر کرد و دوام آورد؟ بعد آیا زن و بچه داشته؟ آیا آنجا، داخلش زندگی می کردند؟ هیچ معلوم نیست! فقط می گویند که مردم تحویلش نمی گرفتند، می گفتند که یا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذَتْ بَيْتًا مِنْ طِينٍ تَأْوِي إِلَيْهِ بَجَايِ این یک خانه ای از گِل درست کن که به آن پناه ببری. معلوم می شود که این خانه پشمی آزارش می داده و در نظر عقلانیت جامعه قابل اسکان نبوده چون از پشم باران رد می شود دیگر، بعد مردم نصیحت می کردند. پیغمبر آمده مردم را نصیحت کند بعد مردم او را نصیحت می کنند، ببین تو را به خدا! جواب چه می داد؟ می گفت قَالَ أَنَا مَيِّتٌ غَدًا وَ تَارِكُهُ می گوید من فردا می میرم و همین خانه را هم ترک می کنم. این فردا می میرم فردا می میرم شد چقدر؟ شد دو هزار و پانصد سال، آیا تو باور می کنی؟

درس سوم - گفتند که در محاجه با مردم چنین گفت! اما تاریخ، افشاگر حقایق است و می گوید: رجال ظهوری

در طهارت توارث قرار دارند. ولی تقویم روز، چیز دیگری را نشان می دهد!: **اليعقوبی نَشَأَ اِبْرَاهِيمَ فِي زَمَانِ نَمْرُودِ الْجَبَّارِ فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَغَارَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا قَلْبَ طُوفِهِ فِي السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَى الزُّهْرَةِ فَرَأَى كَوْكَبًا مُضِيئًا فَقَالَ هَذَا رَبِّي فَإِنَّ لَهُ عُلُوًّا وَ اِزْتِفَاعًا ثُمَّ غَابَ الْكَوْكَبُ فَقَالَ إِنَّ رَبِّي لَا يَغِيبُ ثُمَّ رَأَى الْقَمَرَ لَمَّا طَلَعَ فَقَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ غَابَ الْقَمَرُ فَقَالَ لَيْنُ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا جَاءَ النَّهَارُ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَنُورٌ وَ أَضْوَاءُ، فَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ غَابَتْ وَ رَبِّي لَا يَغِيبُ - كتاب تاريخ يعقوبی جلد ۱ صفحه ۲۴، كتاب قصص الانبياء للراوندى صفحه ۱۰۰ حديث ۷۰۹ است.**

قصص الانبياء چندتا داریم؛ یکی برای جزایری و یکی هم برای راوندی بود. در باب ابراهیم خلیل الرحمان است، این ایام ما در قصص انبیاء غور و بررسی می کنیم و خط انتظار را در خانه های آنها پی می گیریم، تاریخ اشکالات را نشان می دهد تا به گمراهی کشیده نشویم. **نَشَأَ اِبْرَاهِيمَ فِي زَمَانِ نَمْرُودِ الْجَبَّارِ** زندگی ابراهیم در زمان نمرود جبار بود. این داستانی که قرآن درباره ابراهیم می گوید که با مخالفین توحید محاجه می کرد، الآن این بحث این را رد می کند، خیلی قشنگ است ها! این معارضات از زندگی انبیاء می آید در قرآن بعد خود قرآن زیر سؤال می رود بخاطر اینکه به حرف هایشان نمی خورد. می گوید **فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَغَارَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا** می گوید که در غار زندگی می کرد؛ **الْمَغَارَةِ**. برای چه در غار زندگی می کردند؟ حتماً از دست نمرود. شب بود چشمش به آسمان افتاد، **قَلْبَ طُوفِهِ فِي السَّمَاءِ** یک لحظه به آسمان خیره شد **فَنَظَرَ إِلَى الزُّهْرَةِ** ستاره زهره را دید که خیلی روشن است و از همه ستاره ها جذاب تر است.

فَرَأَى كَوْكَبًا مُضِيئًا دِيدَ چِه ستاره قشنگى است فَقَالَ هَذَا رَبِّى كَفت اين خدای من است. ببينم مگر ابراهيم يا همه انبياء فطرتاً خداپرست و موحد نبودند؟ پس چرا ابراهيم اينطوری شد؟ از خانه اش بيرون آمد، زهره را دید و گفت اين خدای من است. اين نشان می دهد که ابراهيم گمراه بوده! فَقَالَ هَذَا رَبِّى فَإِنَّ لَهُ عُلُوءًا وَارْتِفَاعًا كَفت چون که خیلی بالا است و از بالا نورافشانی می کند. اصلاً مثل اينکه از قدیم رسم بوده که خدا را بالا ببينند. ثُمَّ غَابَ الْكَوْكَبُ ستاره از چشم پنهان شد فَقَالَ إِنَّ رَبِّى لَا يَغِيبُ كَفت خدا که غيبش نمی زند. حالا مثلاً اين خدایى که اديان معرفى می کنند غيبشان نمی زند؟ يعنى اُدْعُونِى اَسْتَجِبْ لَكُمْ را که كَفت فرار كرد، كَفت و رفت، اين غيب نمی شود؟ اسماء الحسنی غيب نمی شود؟ ثُمَّ رَأَى الْقَمَرَ پس ماه را دید، لَمَّا طَلَعَ وَقتی که می تابید فَقَالَ هَذَا رَبِّى كَفت آخ جون اين خدای من است! فَلَمَّ يَلْبِثُ أَنْ غَابَ الْقَمَرُ فَقَالَ لَيْتَ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ كَفت بايد يك نفر من را هدايت كند. ببين اين همان خط انتظار است ها! اين همان معنای منتظر دين دارد و بى دين است، می باشد. ابراهيم كَفت نه، اينکه نشد بايد خدا من را هدايت كند، كَفت رَبِّى يعنى كسى که نطفه را تبديل كرده به ابراهيم. فَلَمَّا جَاءَ النَّهَارُ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَقتی که روز شد خورشيد آمد فَقَالَ هَذَا رَبِّى كَفت اين خدای من است هَذَا اَنْوَرُ وَاَضْوَاُ اين ديگر خیلی نورش زياد است، فَلَمَّا غَابَتْ غروب که شد فَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ غَابَتْ وَرَبِّى لَا يَغِيبُ كَفت اين هم که رفت در حالى که آنکه مرا خلق كرده نمی رود.

ظهور باب منتظران ۵۳۷۹ - فايل صوتى ۶۲۱۰ - درس اول - دليل ديگرى بر عدم اختيار انسان در گناه؛ خدا مخالف اجرا حد زناست!؛ اَلَامَامُ الْعَسْكَرِيُّ فِى قِصَّةِ رُؤْيَا اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ يَا اَبَا جَهْلٍ اَمَا عَلِمْتَ قِصَّةَ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ لَمَّا رُفِعَ فِى الْمَلَكُوتِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَبِّى اَوْ كَذَلِكَ نَرِى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ قَوَى اللّٰهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّى اَبْصَرَ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا ظَاهِرِينَ وَ مُسْتَتَرِينَ فَرَأَى رَجُلًا وَ امْرَأَةً عَلَى فَاخِشَةٍ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرَيْنِ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرَيْنِ فَهَمَّ بِالْدُّعَاءِ عَلَيْهِمَا فَادَّخَى اللّٰهُ تَعَالَى اِلَيْهِ يَا اِبْرَاهِيمُ اَكْفُفْ دَعْوَتَكَ مِنْ عِبَادِى وَ اِمْنِى فَاَنى اَنَا الْعُفُورُ الرَّحِيمُ الْحَنَّانُ الْحَلِيمُ لَا تُصْرِنِى ذُنُوبُ عِبَادِى كَمَا لَا تُنْفَعْنِى طَاعَتُهُمْ - كِتَابُ التَّفْسِيرِ الْمُنْسُوبِ اِلَى الْاِمَامِ الْعَسْكَرِى صَفْحَه ۵۱۲، كِتَابُ الْاِحْتِجَاجِ جلد ۱ صَفْحَه ۶۵، كِتَابُ بَحَارِ الْاَنْوَارِ جلد ۱۲ صَفْحَه ۶۰ حَدِيث ۵، كِتَابُ قِصَصِ الْاَنْبِيَاءِ لِلْجَزَائْرِى صَفْحَه ۱۱۷، سوره انعام آيه ۷۵ است.

اين درس احتمالاً بازخوان باشد، حالا گرد آورندگان كتاب دقت كنند. می گوید موقعی که ابراهيم بالا رفت، حالا اينجا دو تا بحث است، ابراهيم پايين بود كَفت رَبِّ اَرْنِى، پرده ها را كنار بزن ببينيم، ولى اينجا يك طور ديگر بحث می كند می گوید ابراهيم رفت بالا و از آن بالا پايينى ها را دید، ببين معارضات رسالت است. فِى قِصَّةِ رُؤْيَا اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ يَا اَبَا جَهْلٍ پيغمبر در اين زمينه با ابا جهل بحث می كند. اَمَا عَلِمْتَ قِصَّةَ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ لَمَّا رُفِعَ فِى الْمَلَكُوتِ حالا اينجا را ببينيد؛ او را بردند در ملكوت، در حاليكه آنچه كه معروف است و در قرآن هم مطرح است كَيْفِيَّتِ قِيَامَتِ را می خواست و خدا هم به او كَفت چهار تا پرنده را در چهار جاى مختلف قرار بده بعد من اينها را زنده می كنم و بدن هايشان را كه بهم آميخته است جدا می كنم، اما اين جا دارد می گوید لَمَّا رُفِعَ فِى الْمَلَكُوتِ او را بالا برد به ملكوت. ملكوت يعنى جايی كه پاى آدميزاد به آن نمی رسد، جاي سفينه فضاىی هم نمی رسد. وَ ذَلِكَ

قَوْلَ رَبِّيَ يَغْمِرُ بِهِ ابُو جَهْلٍ مِی گوید که در قرآن آمده وَ كَذَلِكَ نُرِیْ اِبْرَاهِیْمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَیْكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ به یقین رسید. حالا اینجا را توضیح می دهد و می گوید که آن بالا چه دید. حالا این اصلاً ناچسب است بحث یک طوری است، چون که در آن عقل وجود ندارد مثل اینکه پیغمبر به معراج رفت این همه زحمت بیا و برو معراج، هفت طبقه آسمان بگرد، بعد سفارشات را تماشا کن که چیست؛ حجامت کن، به ملت خودت بگو حجامت کنند، مسواک بزن. یعنی اینها را این پایین نمی شد گفت؟ حتماً باید به آن بالا برود؟ با جار و جنجال، پیامبر خاتم به معراج رفته آن بالا بالاها، خدا بی پرده دارد با او حرف می زند؛ که مراقب همسایه باش و همین چیزها... از آن بالا هم نگاه می کند که جهنم چطوری است، زن در جهنم با موی سر آویزان است و دارد می سوزد بخاطر اینکه یک تار موی او را مردم دیدند، یک چیزهایی! فقط بازار مصرفش مردم معاصرش بودند همین، الان تاریخ مصرف گذشته، آنها هم که باقی ماندند بخاطر یا حرمت دهی به دین آبا و اجدادی است یا اینکه واقعاً باور کردند که جهنم هست و اگر روی برتافتند به جهنم می روند. حالا ابراهیم چه دید؟ آن از خاتم الانبیاء بود و این از ابراهیم. پیغمبر دارد تعریف می کند که ابراهیم گفت به آن بالا رفتم قَوَّیَ اللّٰهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ خدا وقتی که او را بالا برد چشم هایش را باز کرد، حَتَّى اَبْصَرَ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهَا همه چیز را دید؛ ظَاهِرِیْنَ وَ مُسْتَتِرِیْنَ ظاهری و هر چیزی که پوشیده بود یعنی زیر لحاف را هم دید، فَرَأَى رَجُلًا وَ امْرَأَةً عَلٰی فَاَحْشَةٍ فَدَعَا عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا دید که یک زن و مردی مشغول هستند دارند حالش را می برند، این ابراهیم هم در حالشان زد و حال گیری کرد و گفت خدایا اینها را بکش، مُردند! ببین اینکه می گویم زیر لحاف، این است ها! پس ما باید با سند حرف بزنیم، می گوید که وَ مَنْ عَلَیْهَا ظَاهِرِیْنَ وَ مُسْتَتِرِیْنَ استتار، یعنی هر چه که ظاهر بود دید و هر چه هم پنهانی بود دید. خب این زنا زیر پتو است دیگر، یا در اتاق در بسته است، او از آن بالا دید، اتاق را دید سقف کنار رفت، پتو کنار رفت، دید که مشغول هستند. ثُمَّ رَأَى اٰخَرِیْنَ دوباره یک نفر دیگر را دید و همین قضیه بود فَدَعَا عَلَیْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا دوباره دید پتو تکان می خورد، گفت ای فلان فلان شده زنا می کنی؟ حالا یک چیز دیگر، از کجا معلوم ابراهیم از آن بالای یک میلیارد متری زمین، تشخیص داد که این دوتا زیر این لحاف نامحرم هستند؟ خیلی حرف است ها! خب شاید بدبخت زن و شوهر بودند و داشتند یک خاکی بر سرشان می کردند، تو باید دعا کنی بمیرند؟ ثُمَّ رَأَى اٰخَرِیْنَ دوباره از یک جای دیگری رد شد، نمی دانم چرا مدام ابراهیم را به بازار زناکاران عبورش دادند، یعنی دیگر جای دیگری نبود؟ مثلاً نزول خورها، آدمکش ها، فقط زناکارها؟ اینها همه اش مسئله است در قبول و رد آثار گذشتگان! می گوید باز هم دفعه سوم هم همینطور، دوباره دید و گفت خدایا بکش خدا هم کشت. حالا یک چیز دیگر، حالا او گفته، آیا خدا باید بکشد؟ ها؟ یعنی خدایی که گرداننده گیتی هست آنقدر بیکار است که نگاه می کند ابراهیم از یک کُره ریزه میزه بلند شده آمده این بالا نگاه می کند که چه کسی زنا می کند که بگوید او را بکش و خدا هم بگوید چشم می کشم. دیگر این خدا کار دیگری ندارد؟ اینها را تاریخ سؤال می کند ها، باید شریعتمداران جواب بدهند. خب خدا دید که نه همینطور ادامه دارد و هر چه لحاف است دارد شخم می زند. فَأَوْحٰی اللّٰهُ تَعَالٰی اِلَیْهِ خدا به او گفت یَا اِبْرَاهِیْمُ اكْفَفْ دَعْوَتَكَ یا ابراهیم بس کن دیگر، چقدر نفرین می کنی؟ مَنْ عِبَادِیْ وَ اِمَائِیْ، این زن و مردان بدبختی که دارند یک خاکی بر سر خودشان می کنند، فَأَنِّیْ اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ الْحَنَّانُ الْحَلِیْمُ من با اینها کاری ندارم، عنوان این

بحث چه بود؟ دقت کن باید این را به آن تطبیق بدهی. می گوید من بخشنده و مهربان هستم با گذشت و بردبار هستم لَا تَضُرَّنِي ذُنُوبُ عِبَادِي، پایین بالا رفتن این مرد روی این زن بر من ضرر نمی زند، خب بکن. آن وقت شرع چطوری آمده یا حکم آورده یا قرآن آورده که باید زناکار را رجم کرد یا شلاق زد؟ اینها پاسخگویی می خواهد، نمی شود از کنارش رد شد! اینها تطبیق کامل می خواهد تا ثبت با سند بخواند چون قرار است که دین بر اساس عقلانیت تفسیر بشود، خود قرآن شعارش این است، قرآن به ما یاد داد و گرنه ما که کاری نداشتیم، هر چه می گفت می گفتیم چشم؛ همان آیه اول قرآن الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَلِي بَعْدَ مَدَامِ گفت أَفَلَا تَعْقِلُونَ، لَا تَشْعُرُونَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ خودش به ما یاد داد و خودش راه را باز کرد. می گوید گناه مردم به من ضرری نمی زند كَمَا لَا تَنْفَعُنِي طَاعَتُهُمْ همانطوری هم که اگر عبادت کنند به درد من نمی خورد. حالا این جواب آنهایی است که می گویند نمازخوان های بی خرد دواآتشه، تا یک ذره زمان از وقت نماز می گذرد، می گوید بروم من این بدهکاریم را بدهم، اینجا خدا دارد می گوید به چه درد من می خورد؟ تو دولا و راست شدی به چه درد من می خورد؟ می گوید آیا به درد تو می خورد؟ به درد بنده می خورد؟ خب به درد بنده بخورد باید یک طوری به درد خدا هم بخورد که به درد بنده بخورد یعنی اینکه این می خواهد بخاطر نماز به بهشت برود یا اگر نخواند به جهنم می رود، خب وقتی که خدا می گوید از گناه ضرری به من نمی رسد، دیگر بهشت و جهنم چطوری تفسیر می شود؟ حالا بیا و درستش کن.

درس دوم - محاجه دانیال نبی با خدا در مورد گناه کردن: معصیت می کنم تا دلم بخواد مگر آنکه تو مرا

حفظ کنی!: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدِ الْحَسَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ أَنْ أَتِيَ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَأَتَا دَاوُدَ فَقَالَ يَا دَانِيَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالَ قَدْ أَبْلَغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ قَامَ دَانِيَالَ وَ نَاجَى رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّي قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّي إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَعَدْتَنِي وَ جَلَّالِكَ لَا عَصِيَّتَكَ ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لِي - كتاب الزهد صفحه ۱۴۳ حدیث ۲۰۴، كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۳۵ حدیث ۱۱، كتاب بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۳۷۶ حدیث ۱۶ و جلد ۷۳ صفحه ۳۶۱ حدیث ۶۰، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۱۳۷ حدیث ۱۳۷۱۶، در باب داوود نبی است.

خیلی جالب است، این چندتا درس هایمان رفته در کتاب داستان انبیاء که خیلی مهم است، ما خط رسالت را از خاتم تا آدم از پایین تا بالا پی گرفتیم. سلسله روات: حسین ابن سعید از حسن ابن محبوب از ابی حمزه ثمالی از امام باقر. ابو حمزه ثمالی همان کسی است که دعای او در مفاتیح هست و از اصحاب خاص امام باقر است. دقت کنید، ما در این چند روز به همه انبیاء سر زدیم و ادامه می دهیم، فعلاً یک سلسله کتب دستم آمده تحت عنوان فرهنگ جامع سخنان پیامبران. حالا آنهایی که سواد ندارند از زحمات ما می برند و در کانالشان می گذارند بعد می گویند که فلانی کذاب است به دلیل اینکه گفته در ۸۸/۰۸/۰۸ می خواهد ظهور بشود. یک نفر برای من یک سند بیاورد که من نامه

نوشتم، اعلامیه دادم یا کلامی گفته‌ام که در آن تاریخ می‌خواهد ظهور بشود! من گفتم روز مهمی است منتها دیگر چون چیزی ندارند بگویند، سواد که ندارند، سواد کلاسیک هم که ندارند، اگر داشتند الان سر کار بودند نه اینکه آنها را بیندازند بیرون و از هر آموزشگاهی آنها را بیرون پرت کنند. پای این درس‌ها خیلی زحمت کشیده شده؛ واقعاً هر وقت دیدی زیر پایت شل شد (ادامه فایل متفرقه دیشب) بدان که تو این کاره نبودی عوضی آمدی استغفار کن! التماس کن! این جایگاه، جایگاه فرشتگان هم نیست رد شده، جایگاه انبیاء هم نیست رد شده، جایگاهی است که از فرشتگان و انبیاء استدلال آوردیم در اینکه آنها منابعشان غیر قابل قبول است. امام باقر چه فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ النَّبِيِّ بِهِ دَاوُدَ نَبِيٍّ كُفْتُ أَنْ أَتَيْتُ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ، این هم خیلی جالب است، خیلی بحث قشنگی است. آنهایی که موضوع بندی می‌کنند این را هم در باب عدم اختیار گناه بگذارند. بین اگر کسی بخواهد پایش را در حوزه ما بگذارد و می‌خواهد قضاوت کند خیلی احمق است و خیلی دشمن است چون منابع ما آنقدر گسترده است و طی یک دهه در دایرة المعارف جمع شده اقلاباً باید نصف دایرة المعارف را بخواند، نه، نصف نه، من به اینهایی که مسئولیت دارند گفتم درس‌ها را بچلانند از چندین هزار، شده چند صد تا، این چند صد تا را لا اقل بخوانند و بعد بیایند حرف بزنند، فرق نمی‌کند، فامیل خودم هم باشد! فامیل خودم باشد؛ سر سفره خودم بوده، خودم بزرگش کردم، خودم برایش نان پختم، هم خانه پدر را در اختیارش قرار دادم و هم مسجد پدر را تدارکات کردیم تا آنجایی که دستان بود، همه چیز را آماده کردم یعنی خجالت می‌کشم این حرف را بزنم، بگویم که نان را برایش پختم، حالا او هم برای خودش پرچم بلند کرده، بین چقدر ما مظلوم و کتک خورده هستیم ولی من راهم را می‌روم کاری ندارم فامیل نزدیک هم باشد دور هم باشد من کارم را می‌کنم چون مجبور هستم؛ المأمور معذور! خب، این دانیال احتمالاً همان دانیال پیغمبر باشد، معاصر داوود است. داوود با خدا ارتباط دارد و خدا به او گفت که به دانیال بگو که گناه کردی تو را بخشیدم إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ سه بار، گفت سه بار گناه کردی تو را بخشیدم. فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ چهارمین بار دیگر تو را نمی‌بخشم. حالا بشنو بین دانیال چه می‌گوید. تمام اینها اساس اعتقاد به معاد را سست می‌کند، متشرعین بیایند جواب بدهند، نه اینکه بیایند همین یک حرفی بزنند و یک آیه بگویند، یک حدیث بگویند، نه نه، به اندازه‌ای که ما جمع کردیم بیاورند جمع کنند، مگر مسابقه نیست؟ زمین ورزش است دیگر، زمین فوتبال است، تعدادی نیرو بیاورند ما هم نیرو بیاوریم. نیروهای ما همین مستندات ماست و نیروهای آنها هم مستندات آنهاست. خب خدا به داوود گفت به دانیال بگو که دفعه چهارم تو را نمی‌بخشم، ها! حالا دانیال چه گفت؟ فَأَتَاهُ دَاوُدُ فَقَالَ يَا دَانِيَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ، داوود به دانیال گفت من پیغمبر خدا هستم ارسال شده‌ام پیش تو وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ سه بار، فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ چهارمین بار نمی‌بخشم. دانیال چه گفت؟ زنده باد دانیال، نه نه نه! زنده باد اصالت دیانت حقّه، نه آن چیزی که به ما تحویل دادند! مستضعف دین دارد و بی‌دین است همین است ها! ما دینی که داشتیم به درد لای جرز خورد حالا می‌رویم دین واقعی را پیدا کنیم تحت اشارات هو، به دنبال گرداننده آفرینش می‌رویم که کره زمین اصلاً عددی نیست که بیاید برایش پیغمبر بیاورد و حکم صادر کند. فَقَالَ لَهُ دَانِيَالَ

دانیال چه گفت؟ قَدْ أَبْلَغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ گفתי حرف خدا را رساندى، باشد. فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ قَامَ دَانِيَالُ صَبَحَ زُود دَانِيَالُ از خواب بیدار شد وَ تَاجَى رَبَّهُ بِأَخْذٍ مُنَاجَاةٍ کرد برای همین می گویم احتمالاً این دانیال پیغمبر باشد که خانه اش در شوش دانیال است. فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي قَدْ عَصَيْتُكَ گفست خدایا، داوود آمد از طرف تو به من گفت که من گناه کردم فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي دانیال گفت که من پیام تو را شنیدم و چند بار گفتمی که اگر گناه کنم می بخشی، حالا حرف من را بشنو: فَوَعِزَّتِكَ بِعِزَّتِكَ وَ جَلَالَتِكَ قَسَمْتُ، وَ جَلَالِكَ لَا عَصِيَّتَكَ، بین دقت کن، کارِ موشکافی دین است، ها! کالبدشکافی شریعت است، گفت قسم به تو، لَا عَصِيَّتَكَ گناه می کنم، ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ باز هم می کنم، ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ باز هم می کنم. خب که چه؟ إِنْ لَمْ تَعْصِمْنِي اگر من را حفظ نکنی باز هم گناه می کنم، دلم می خواهد! پس چه شد؟ پس این عصمت دست خداست، وقتی عصمت دست خداست گناه دست تو نیست. دیگر دلیل از این بهتر؟ در کنار انبوه مدارکی که در این باب جمع کردیم این را بگذار، خیلی پاسخ دندان شکنی است، نه اینکه مثلاً دانیال به داوود گفته یا به خدا گفته، نه نه! به آنهایی که آمدند به دیانت بال و پر دادند و اندک را که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بود زیادش کردند و آن را شریعت بزرگ کردند حالا اینطور در آن مانده اند بعد تاریخ جواب می خواهد. می گوید فَوَعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ لَا عَصِيَّتَكَ ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ ثُمَّ لَا عَصِيَّتَكَ إِنْ لَمْ تَعْصِمْنِي اگر من را از گناه کردن نگه نداری مدام گناه می کنم، یعنی تو می خواهی من گناه کنم.

ظهور باب منتظران ۵۳۸۰ - فایل صوتی ۶۲۱۱ - درس اول - همه رجال ظهوری، اعتراف به جبر مطلق

داشته اند: السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ رَوَى أَنَّ الْخَضِرَ وَالْيَاسَ يَجْتَمِعَانِ فِي كُلِّ مَوْسِمٍ فَيَقْتَرِقَانِ عَنْ هَذَا الدُّعَاءِ وَ هُوَ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ - كتاب مهج الدعوات صفحه ۳۷۱، كتاب بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۳۱۹ حديث ۵۳ و جلد ۸۶ صفحه ۲۹۸ حديث ۶۰ و جلد ۹۵ صفحه ۱۷۳، كتاب قصص الانبياء للجزايري صفحه ۳۴۰ است.

باز هم در باب خانه رجال ظهوری؛ انبياء مُعْظَمٌ هستيم. اينک الياس است. سيد ابن طاووس نقل می کند: رَوَى أَنَّ الْخَضِرَ وَالْيَاسَ يَجْتَمِعَانِ فِي كُلِّ مَوْسِمٍ خضر و الياس در يك جا با هم جمع شده بودند، مهمانی بود يا زيارتگاه بود، معلوم نيست. فَيَقْتَرِقَانِ عَنْ هَذَا الدُّعَاءِ از همدیگر جدا شدند، اين دعا را می خواندند بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ ببين، اگر کسی جبر مطلق را منکر است بيايد رجال ظهوری را انکار کند و مآخذ و مصادر ما را تكذيب کند. خضر و الياس دعایشان اين بود: بِسْمِ اللَّهِ به نام خدا، مَا شَاءَ اللَّهُ هر چه خدا بخواهد، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هيچ نیروی نيست مگر آن که تحت اراده خداست، مَا شَاءَ اللَّهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ خدا خواسته به يك کسی نعمت بدهد و به يکی نعمت بدهد، مَا شَاءَ اللَّهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ باز هم خدا خواسته خير در باب خانه کسی برود، مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ خدا خواسته که سوء القضا از يك نفر يا از يك جمعی دور بشود. حالا بفرماييد که جا يگاه اختيار كجاست؟ مَا شَاءَ اللَّهُ آنچه خدا خواست لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قدرت مال خداست كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ هر چه دنبالش هستی گيرت نمی آيد دست خداست الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللَّهِ خير، اسماء الحسنی، دست خداست لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ از بدی دور نمی شوی مگر

به اراده خدا! یک درس هم دیروز داشتیم که خیلی قشنگ بود؛ محاجه دانیال با خدا، خیلی عالی بود. بعضی از این درس‌ها خیلی کلیدی است خیلی خیلی! اینها را باید شلیک کنی به سمت متشرعی که راه را دارد عوضی می‌رود.

درس دوم – تصمیم در آمیزش داشت! تثبیت خطا و تجاوز که به آموزش منتهی گردید: فَمَا زَالَتْ تَخَدُّعُهُ حَتَّى كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ فَقَامَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ فَلَمَّا هُمَا رَأَى يُوسُفَ صُورَةَ يَعْقُوبَ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ عَاصًا عَلَىٰ إِصْبَعِيهِ يَقُولُ يَا يُوسُفُ أَنْتَ فِي السَّمَاءِ مَكْتُوبٌ فِي النَّبِيِّينَ وَ تُرِيدُ أَنْ تُكْتَبَ فِي الْأَرْضِ مِنَ الزُّنَاةِ؟ فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ وَ تَعَدَّى قَوْلَهُ تَعَالَى قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ - کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۳۴۳، کتاب بحارالانوار جلد ۱۲ صفحه ۲۲۴ حدیث ۳، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۲ صفحه ۴۱۷ حدیث ۲۸، کتاب قصص الانبیاء للجزائری صفحه ۱۶۱، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۶ صفحه ۵۰۹ حدیث ۷۳۸۷، آیات ۲۴ و ۹۲ سوره یوسف است.

به درب خانه رجل ظهوری؛ یوسف آمدیم. فَمَا زَالَتْ تَخَدُّعُهُ حَتَّى كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ همیشه در حال خدعه بود زلیخا برای یوسف. در همین کتاب‌های قصص الانبیاء آمده که زلیخای بدبخت تقصیر نداشت که یقه یوسف را گرفته بود چون شوهرش اخته بود خواجه بود. حالا شریعت باید جواب بدهد، آیا این زناست؟ ها؟ اگر یوسف با زلیخا آمیزش می‌کرد، آیا زلیخا در عسر و حرج نبود؟ ها؟ فقط ساختی انداختی بیرون؟ حکم صادر می‌کنی؟ در قصص الانبیاء آمده موقعی که یوسف به حکومت رسید زلیخا پیر بود جلوی راه یوسف ایستاد و گفت تو آدم کریمی هستی یک کرمی هم به من بکن. گفت چه می‌خواهی؟ گفت من را ببخش! یوسف گفت تو چه کسی هستی؟ گفت من زلیخا هستم. گفت وای تو بودی که من را به زندان انداختی! زلیخا گفت حالا که به قدرت رسیدی من را ببخش. یوسف گفت خب بخشیدم. زلیخا گفت یک کار دیگر هم بکن. گفت چه؟ گفت من را جوان کن، از خدا بخواه. یوسف گفت باشد، از خدا خواست و زلیخا به جوانی برگشت. یوسف گفت تمام شد؟ گفت نه یک چیز دیگر هم می‌خواهم. گفت چه؟ زلیخا گفت من را به همسری قبول کن! یعنی چیزی که آن موقع می‌خواست و نشد. یوسف با او ازدواج کرد. بعد نوشتار تاریخ می‌گوید که بکارت داشته، همین سند است برقباحت حکمی که برایش زده شد یعنی نیازمند بود؛ نیاز را خدا داده بود، شهوت را خدا داده بود، احتیاج را خدا داده بود، غریزه را خدا داده بود و بعد هم می‌گفت که با همین یارو عزیز مصر بساز! خب، این آیه‌ای که من زیاد بحث می‌کنم؛ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، مترجم آمده ماستمالی‌اش کرده، یک ذره آیه را پیش و پس کرده و می‌گوید که آن زن آهنگ او کرد، و اگر برهان پروردگارش را ندیده بود او نیز اراده او را می‌کرد. ببین چطوری جابجا کرده؟! باید می‌گفت که وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ وَ هَمَّ بِهَا ببین چطوری قرآن را دستکاری کردند؟ آیا خواسته‌اند که آبروداری کنند؟ مگر می‌شود تاریخ را سیاه‌نمایی کرد؟ خب، دلیل دیگری اینجا آمده، ببین چند تا سند برای خواندم، یک ذره نمی‌گذارم مو لای درزش برود، پدر هر چه محقق است را درآوردم! این یارو مترجم می‌گوید کاری نکرد، اما قرآن می‌گوید مقدمات فراهم شد! حالا این درس این بحث این حدیث چیز دیگری می‌گوید، می‌گوید که این لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ یوسف پدرش یعقوب را دید که جلوی او ایستاده و گفت ای یوسف، زنا؟ ها؟ پس مشغول بوده دیگر، ها؟ دقت کنید من متن را بخوانم: فَلَمَّا هُمَا رَأَى

يُوسُفُ صُورَةَ يَعْقُوبَ وقتی یوسف صورت یعقوب را دید فی تَاحِيَةِ الْبَيْتِ دم در، عَاضًا عَلَى إصْبَعِيهِ انگشتانش را در دهانش گذاشته بود و گاز می گرفت. دیدی یک نفر که کار بدی می کند؟ پس انجام داده دیگر، ها؟ اگر نداده برای چه این قیافه را می گیرد؟ ها؟ حالا ادامه اش را گوش کن؛ يَقُولُ يَا يُوسُفُ داشت می گفت ای پسرم أَنْتَ فِي السَّمَاءِ مَكْتُوبٌ فِي النَّبِيِّينَ اسم تو در آسمان به عنوان پیامبر است. حالا این جایش را دقت کن؛ وَ تُرِيدُ أَنْ تُكْتَبَ فِي الْأَرْضِ مِنَ الزُّنَاةِ؟ به به، چقدر کشف حقایق خوب می شود. اینجا جای چیست؟ همان شعر را بخوان: آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار دیگر برای شریعت چیزی نمی ماند. ببین من متن را می خوانم می گوید وَ تُرِيدُ تو اراده کردی أَنْ تُكْتَبَ نوشته شود در زمین از زناکاران؟ خب پس چه شد؟ پس مشغول بوده. حالا باز این قسمت دوباره بقول معروف سه پیچه اش می کند و دیگر راه فرار را برای ماله کش ها می بندد، این آخرش جالب است، می گوید فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَا وَ تَعَدَّى آیه چه می گوید؟ می گوید لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ اشکال ندارد خدا می بخشد. این اشکال ندارد یعنی چه؟ حالا تو تفسیر کن دیگر! مگر قرآن وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ نیست؟ همه چیزش شفاف و راحت و آسان است، ها؟ این چه دارد می گوید؟ می گوید لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ عیب ندارد، مهم نیست کردی؟ نوش جانت! يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ کاری که نکرده برای چه خدا ببخشد؟ ها؟ اینها دست اندازهای محاکمات تاریخ است، من نیستم که حرف می زنم تاریخ است، کتاب است! من بلندگو هستم! موقعی که خدا گفت اشکال ندارد شما را می بخشم، این جالب است؛ فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَا وَ تَعَدَّى فهمید که خطا کرده و تعدی کرده است. تعدی یعنی چه؟ آیا تعدی همان تجاوز نیست؟ نه؟ می گوید فلانی به فلانی تجاوز کرده، ها؟ بگو دیگر، آخر چرا ساکت هستی؟ فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَا خطا کرد. خب مگر نمی گویی که کاری نکرد، در رفت و پیراهنش را از پشت گرفت پاره کرد؟ ها؟ توجیه المسائل! این دارد می گوید فهمید که خطا کرده و تعدی کرده است. تعدی یعنی از حدّ خودش گذشته! حدّش چه بود؟ اینکه به او جواب ندهد و با او همکاری نکند. قدر این مکاشفات و تحقیقات را بدانید، چنان خداوند جلیل جلوی راه من نکات ارشادی و اخباری را می گذارد که برای کسانی که از گذشته وداع کرده اند، جدا شده اند و به آینده چشم دوخته اند راه باز بشود.

درس سوم - می گوید: جامعه چون حلقه های یک زنجیرند که به یکدیگر کمک می کنند!: قَالَ فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تَنْزِلَ حَاجَتَكَ بِمَخْلُوقِ دُونِي أَلَبَثَ فِي السَّجْنِ بِمَا قُلْتَ بِضَعِ سِنِينَ - کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۵۸۸ است

جبرائیل آمده با یوسف حرف می زند مصاحبه و گفتگو می کند، گپ می زند و یکی یکی محاسنش را به یوسف می گوید که چه کسی تو را از چاه نجات داد؟ می گوید خدا. چه کسی تو را از دست زلیخا نجات داد؟ خدا. چه کسی تو را از دست داداش های جنایتکار نجات داد؟ خدا. چه کسی تو را پیغمبر کرد؟ خدا. چه کسی تو را خوشگل کرد؟ خدا. همه را می پرسد. بحث ما آخر حدیث است: قَالَ فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تَنْزِلَ حَاجَتَكَ بِمَخْلُوقِ دُونِي داستان آن عریضه نوشتن یوسف است که نوکر شاه زندانی شده بود بعد می خواست آزاد بشود، یوسف گفت به اعلی حضرت بگو یک آدم مظلوم بی گناه اینجا گیر کرده است. جبرئیل گفت خدا می گوید فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ مَا دَعَاكَ چرا خواندی إِلَى أَنْ تَنْزِلَ حَاجَتَكَ بِمَخْلُوقِ دُونِي؟ خب پس أَلَبَثَ فِي السَّجْنِ بِمَا قُلْتَ بِضَعِ سِنِينَ باز هم یک چند سال دیگر باید زندانی

بکشی! خب من اینجا عرضم چیست؟ اگر یادتان باشد ما دروس زیادی از اهل بیت داشتیم که می گفتند مردم بهم پیوسته اند، این کار او را راه می اندازد و او کار این را راه می اندازد، آیه شفاعت هم همین را می گوید، می گوید در عالم هر چیزی و هر کسی یک شفیع دارد یعنی کنار دستی که کمکش بکند؛ دکتر، شفیع مریض است. کسب و کار، شفیع بیکار است. پول، شفیع فقیر است و امنیت، شفیع گرفتار است. یادت هست که یک روزی یک کسی کنار پیامبر نشست بود به خدا گفت خدایا احتیاج من را به کسی نینداز، یادت هست؟ در دایرة المعارف هست. بعد پیغمبر اعتراض کرد، او گفت خدایا احتیاج من را فقط به خودت بنداز، ظاهراً حرف خوبی زده، برای چه پیغمبر اعتراض کرده؟ حالا غرض این است؛ پیغمبر گفت این حرف را زن، این دعا را نکن چون همه ما انسان ها به همدیگر احتیاج داریم؛ طرف می خواهد خانه بسازد، بنا و عمله می خواهد، او می خواهد آشغال هایش را رفع کند، سپور و رفتگر می خواهد، آن اداره کارمند می خواهد، آن کارخانه کارگر می خواهد، آخر مگر می شود؟ خب، حالا او چه می گوید و این چه می گوید؟ اینجا در این درس گناه یوسف چه بود که خدا گفت *أَلَبَثَ فِي السِّجْنِ بِمَا قُلْتَ* حالا حالا ها باید بمانی؟ بخاطر اینکه به دیگری گفתי التماس دعا، به یاد من هم باش.

درس چهارم این فایل در دو بخش با موضوع در قاعده تقیه، هر گونه مفسده ای مجاز می باشد به علت باز خوان و تشابه موضوعی به درس چهارم فایل ۵۹۸۹ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۱ - فایل صوتی ۶۲۱۲ - درس اول - استدلالات بی پایه که بنای سخن را بر هوا قرار می دهد!: *أَلْبَرْقِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَلَوْ أَنَّ الطَّيْرَ زَنَى لَتَنَازَرَّ رِيشُهُ - كتاب المحاسن صفحه ۱۰۶ حدیث ۹۲، كتاب الكافي جلد ۵ صفحه ۵۴۲ حدیث ۸، كتاب مَنْ لايحضره الفقيه جلد ۴ صفحه ۱۳ حدیث ۱۳، كتاب فقه الرضا صفحه ۲۷۵ مرسله، كتاب عوالی اللثالی جلد ۳ صفحه ۵۴۶ حدیث ۴، كتاب وسایل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۳۲ حدیث ۲۵۶۸۹، كتاب بحار الانوار جلد ۱۲ صفحه ۲۶۶ حدیث ۳۲ و جلد ۷۹ صفحه ۲۸ ضمن حدیث ۳۶، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۳۳۰ حدیث ۱۶۸۵۰ است.*

من عمداً تمام منابع را می خوانم که اگر کسی؛ چه آنهایی که از ما جدا شدند و چه آنهایی که مقابل ما هستند وقتی پارس می کنند بدانند که راه ما، راه منطق است نه گزیدن و دریدن! محمد ابن علی از ابن فضال از ابن القداح از صحابی امام صادق، از امام صادق. در ادامه همان بحث در آمیختن یوسف و زلیخا است. *قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يَعْقُوبُ بِهِ* پسرش گفت یا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَلَوْ أَنَّ الطَّيْرَ زَنَى لَتَنَازَرَّ رِيشُهُ می گوید زنا نکن، اگر زنا بکنی به مخاطره می افتی، بعد مثال می زند و می گوید اگر پرنده هم زنا کند بال و پرش می ریزد. حالا من از یعقوب نبی سؤال می کنم که فرق بین نکاح و زنا چیست؟ نکاح صورت شرعی آن است و زنا نامشروع است. حالا مگر پرنده هم نکاح دارد؟ ها؟ ببینید ادبیات دینی چقدر رو به قهقراست! یعنی حرفی که می زنند فکر می کنند الان گفتند و تمام شد، اما می رود در تاریخ ثبت می شود و تاریخ به روات، به محدثین و به مورخین می دهد بعد می آید شکل بندی پیدا می کند می رود در صفحات کاغذ و می شود کتاب!

درس دوم - قباحِ طلا اندوزی در این تاریخچه، چه می شود؟: الراوندی رَحْمَةُ اللَّهِ بِأَسْنَادِهِ [ابن ابی عُمیر] عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَى أَيُّوبَ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَأْخُذُ مَا كَانَ خَارِجاً مِنْ دَارِهِ فَيُدْخِلُهُ دَارَهُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ أَمَا تَتَشَبَّعُ يَا أَيُّوبُ قَالَ وَمَنْ يَشْبَعُ مِنْ فَضْلِ رَبِّهِ - كتاب قصص الانبياء صفحه ۱۴۱ حدیث ۱۵۰، کتاب بحار الانوار جلد ۱۲ صفحه ۳۵۲ حدیث ۲۲، کتاب تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۶۴ حدیث ۶۹ است.

در باب ایوب پیامبر است. اگر یادتان باشد چند روز است رفتیم در قصص الانبیاء و داریم سیر می کنیم غور می کنیم و جستجوی حقیقت می کنیم، چون که اینها رجال ظهوری هستند باید برویم از آنها ببینیم چه چیزی گیرمان می آید و معارضات را در بیاوریم تا خودمان را به معادلات برسانیم. قطب راوندی از محدثین است، بِأَسْنَادِهِ از ابن ابی عُمیر نقل می کند و او از هشام ابن سالم که حواری امام صادق است، از امام صادق است. خوب دقت کنید کالبد شکافی انبیاء است، فرمود: أَمْطَرَ اللَّهُ عَلَى أَيُّوبَ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى مِنْ ذَهَبٍ می گوید باران بارید بر ایوب قبل از آن گرفتارش، منتها این باران طلا بود، طلا می بارید، آنقدر که شد فرش فَرَأَى مِنْ ذَهَبٍ. قشنگ هم هست که از بالا به جای باران، تگرگ، برف و ریزگرد طلا ببارد. فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَأْخُذُ مَا كَانَ خَارِجاً مِنْ دَارِهِ فَيُدْخِلُهُ دَارَهُ ایوب مدام جمع می کرد و به خانه اش می برد. از اطراف خانه اش که طلا می بارید جمع شده بود مدام جمع می کرد و مشت و مشت به خانه می برد. فَقَالَ جَبْرِئِيلُ جَبْرِئِيلُ به او گفت أَمَا تَتَشَبَّعُ يَا أَيُّوبُ سیر نشدی؟ یعنی از حرص سیر نشدی أَمَا تَتَشَبَّعُ يَا أَيُّوبُ؟ خیلی حرف بدی است ها! بعد آمد کلاه شرعی درست کرد، گفت وَمَنْ يَشْبَعُ مِنْ فَضْلِ رَبِّهِ چه کسی سیر می شود از داده های خدا؟ یک بحث کارشناسی شده اینجا هست که عرض می کنم و آن این است که در شرایع دینی طلا و نقره مذموم هستند و در قرآن هم از گرایش به آنها نهی شده ولی هر چه هست در قرآن به بهشت هدایت می کنند و می گویند طلا اینجا بد است آنجا خوب است، نقره بد است آنجا خوب است، بی حجابی اینجا بد است آنجا لخت و عور خوب است، شراب بد است آنجا خوب است، لواط بد است آنجا همجنس بازی آزاد است، یعنی می خواهند غرائز بشر را که به آن سمت می رود به هزاران کیلومتر آن طرف تر حواله اش بدهند، حالا فعلاً تو اینجا باش و به دستورات شریعت عمل کن بعد که مُردی به آنجا می روی، یک مُرده هم برگشته که بگوید بابا آنجا خبری نیست! بعد یک فیلم درست کردند از آنهایی که به کما رفتند و برگشتند می گویند چه دیدیم! بابا اینها را ول کن! در قصص انبیاء این حرف ها در آمده، بعد شما می خواهید یک چیزی درست کنی و به زور مردم را متشرع کنی؟ آخر مگر به زور می شود؟ پس قرآن چه می گوید که أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ بحث ما این است، می گوییم که در همه ادیان و مذاهب مخصوصاً در اسلام از طلا اندوزی نهی شده که برای مرد حرام است، مشکل در نماز ایجاد می کند، اگر در ظرف طلا و نقره غذا بخوری منع شده است. چطور شد که ایوب طلاپرست شد؟ حالا می گوید فضل خدا این است و ما داریم از فضل خدا تشکر می کنیم. حالا به خانه می بری چکار کنی؟ خب فضل خداست، برف آمده همه جا هست، حالا طلا آمده همه جا هست.

درس سوم - با تهدید و ارباب، دیانت را رواج دادند: عَلَى ابْنِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا رَجَعَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَمَعَهُ التَّوْرَةُ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ فَرَفَعَ اللَّهُ جَبَلَ طُورِ سَيْنَا عَلَيْهِمْ وَقَالَ لَهُمْ مُوسَى لَئِنْ لَمْ تَقْبَلُوا لَيَقَعَنَّ الْجَبَلُ عَلَيْكُمْ وَلَيَقْتُلَنَّكُمْ

فَنَكَسُوا رُؤُوسَهُمْ فَقَالُوا نَقْبَلُهُ - کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۵۶، کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۲۰۸ حدیث ۱، کتاب تفسیر القمی جلد ۱ صفحه ۲۴۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ صفحه ۲۴۴ حدیث ۵۱، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۱ صفحه ۸۵ حدیث ۲۲۶ و جلد ۲ صفحه ۶۱ حدیث ۳۳۱ است.

بخش اول: دوتا بحث در یک درس است. باز هم در قصص الانبیاء هستیم و اینجا منزل حضرت موسی کلیم الله است. إِنَّ مُوسَى لَمَّا رَجَعَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَمَعَهُ التَّوْرَةُ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ چقدر جالب است ها! اسرار باز می شود، تاریخ از زیر خاکی مهمتر است ها! پراز عتایق است، حالا مدام آمدند در طول هزاران سال آن را ماستمالی کردند و مدام روی آن خاک ریختند. مگر می شود؟ جلوی نور خورشید را نمی شود گرفت اگر ابر هم جلوی آن بیاید، باز روز است روشن است. موسی ابن عمران حضرت کلیم الله تورات را برداشت و به سوی بنی اسرائیل آمد، لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ گفتند برو بابا چه آوردی؟ کتاب را می خواهیم چه کنیم؟ نان شب نداریم، دین برای ما آوردی؟ فَرَفَعَ اللَّهُ جَبَلَ طُورِ سَيْنَاءَ عَلَيْهِمُ خداوند کوه طور سینا را بالای سرشان برد. در عربی طور را به کوهی می گویند که پراز درخت است مثل کوه های شمال. موسی به مردم گفت: لَيْتَ لَمْ تَقْبَلُوا لِيَقَعَنَّ الْجَبَلُ عَلَيْكُمْ وَ لِيَقُتْلَنَّكُمْ اصلاً از اول در هر دینی و آئینی روی سر مردم بدبخت سرنیزه بوده است. این سند خیلی مهم است. موسی گفت ای مردم اگر زیر بار تورات نروید خدا این کوه را روی سرتان خراب می کند و همه شما را هم می کشد. خب! بعد چه شد؟ فَنَكَسُوا رُؤُوسَهُمْ فَقَالُوا نَقْبَلُهُ مردم سرهایشان را پایین انداختند و گفتند غلط کردیم قبول کردیم. این هم یک بُعد از بُعْثُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ است.

بخش دوم: عَلِي بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ الصَّادِقُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ التَّوْرَةَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَقْبَلُوهُ فَرَفَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ جَبَلَ طُورِ سَيْنَاءَ فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى إِنْ لَمْ تَقْبَلُوهُ وَقَعَ عَلَيْكُمُ الْجَبَلُ فَقَبِلُوهُ وَ طَاطَبُوا رُؤُوسَهُمْ

دومین بخش این است، مشابه آن است: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ التَّوْرَةَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ کتاب یهود را که خدا بر امت جهود فرستاد، لَمْ يَقْبَلُوهُ قبول نکردند و زیر بار نرفتند. اصلاً برای چه زیر بار نرفتند؟ تو بگو. بخاطر اینکه عقلانیت در آن نیست! در همه کتب آسمانی می گوید که الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ فقط تو باید ایمان به غیب بیاوری، دهانت را هم ببند حرف زن، اگر خیلی هم حرف بزنی به تو می گوید إِخْسَاءً وَ لَا تَتَكَلَّمْ یا می گوید وَ لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ! فَرَفَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ جَبَلَ طُورِ سَيْنَاءَ خداوند کوه را بالای سرشان برد. حالا آیا این کوه را دراز کرد رو به آسمان برد؟ نگفته است. قطعه ای از کوه را کند بالای سرشان نگه داشت؟ نگفته است. به هر حال داستان خیلی خوشمزه است مثل آن فیلم های تخیلی است. فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى إِنْ لَمْ تَقْبَلُوهُ وَقَعَ عَلَيْكُمُ الْجَبَلُ موسی گفت اگر زیر بار نروید کوه روی سرتان می ریزد. یعنی از روز اول اصلاً انبیاء با تهدید و ارعاب جلو آمدند. یادست هست قرآن خودمان چه گفت؟ آن دوتا سند یادست هست؟ چند تا سند است حالا یکی از آنها این است؛ گفت قبل از آنکه پیامبری به مملکتی بفرستیم اول آنها را عذاب می کنیم تا آن پیامبر به عنوان منجی و مصلح بیاید و مردم از دست عذاب به او پناه ببرند. آیا این کلاه نیست؟ این کلاهبرداری نیست؟ این خدعه نیست؟ این کلک نیست؟ این نیرنگ نیست؟ حالا به شیطان لعنت کن. مگر شیطان نگفت حالا که کلاه سرم گذاشتی من هم کلاه سر مردم می گذارم؟ ها؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۲ - فایل صوتی ۶۲۱۳ - درس اول - اینگونه آزاردهی سفران نتیجه ای جز بی اعتباری

خدا ندارد!: الکَلِینِی رُوِی عَنْ لُقْمَانَ أَنَّهُ قَالَ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ ذُقْتُ الصَّبْرَ وَ أَكَلْتُ لِحَاءَ الشَّجَرِ فَلَمْ أَجِدْ شَيْئاً هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ فَإِنْ بَلَيْتَ بِهِ يَوْماً فَلَا تَظْهَرِ النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَسْتَهْيِنُوكَ وَ لَا يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ إِرْجِعْ إِلَى الَّذِي ابْتَلَاكَ بِهِ فَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى فَرَجِكَ وَ سَلِّهِ مَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَهُ فَلَمْ يُعْطِهِ أَوْ وَثَّقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ - کتاب الکافی جلد ۴ صفحه ۲۲ حدیث ۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۳۱۱ حدیث ۳ است.

لقمان حکیم است، بعضی ها گفته اند که جزء یک صد بیست و چهار هزار پیغمبر است و بعضی ها هم گفته اند حکیم است ولی قطعاً هست چون تیراژ به این بزرگی، لقمان به این معروفی که در قرآن اینقدر اسمش آمده، لقمان نمی تواند جزو آنها نباشد مثل خضر که بعضی ها می گویند پیغمبر نبوده ولی خب کسی که می آید روی دست پیغمبر اولوالعزم زمانش می زند حتماً پیغمبر است. لقمان به بچه اش می گوید یا بُنَيَّ ذُقْتُ الصَّبْرَ وَ أَكَلْتُ لِحَاءَ الشَّجَرِ فَلَمْ أَجِدْ شَيْئاً هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ گفت پسر من این پدرت آنقدر در تنگنای مالی قرار داشت که از روی نداری پوست درختان را می خورد. درخت پوست می اندازد، آن پوست را به گوسفند بدهی آیا می خورد؟ به الاغ بدهی می خورد؟ ها؟ می گوید محصولش این بود که فَلَمْ أَجِدْ شَيْئاً هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ دیدم که تلخ تر از فقر وجود ندارد! چیزی که امروز ملل عالم به آن گرفتار هستند، حالا من نمی دانم روی چه حسابی پیغمبر می گوید اَلْفَقْرُ فَخْرٌ، فقر افتخار من است، بعد از آن طرف می آید درب خانه فاطمه و می گوید سه روز است غذا نخوردم، غذا دارید به من بدهید؟ که علی مجبور بشود پول لُقْطَه را بردارد بیاورد غذا درست کند پیغمبر بخورد. لُقْطَه از منشقات موارد ذکوی فقه است یعنی چیزی که از روی زمین پیدا کردی. اگر هم به عنوان همدردی با فقرای عصرش بوده خب آدم هایی در عصر خودش از مسلمان ها بودند که دارایی داشتند خب از اینها می گرفت به آنها می داد. می گوید از فقر درنده تر ندیدم که استخوانم را خُرد کند. بعد می گوید فَإِنْ بَلَيْتَ بِهِ يَوْماً اگر یک روزی به فقر مبتلا شدی فَلَا تَظْهَرِ النَّاسَ عَلَيْهِ مردم را خبر نکن. فَيَسْتَهْيِنُوكَ چرا مردم را خبر نکنیم؟ بخاطر اینکه تو را مسخره می کنند، کوچک می پندارند و دیگر آدم حسابت نمی کنند. جامعه طبقاتی مخلوق خدا همین است ها! به یکی آنقدر می دهد که وقتی طرف را به پایین دست نگاه می کند او را به چشم از حیوان پست تر می بیند. سگ می خرد صد میلیون شاید هم بیشتر، ماهی ده میلیون خرجش است بلکه بیشتر ولی همسایه و فامیلش ندارد! یک سری به این داروخانه درب خانه اش نمی زند ببیند که چقدر بیمار هست که نسخه می آورند و دست خالی برمی گردند چون ندارند که نسخه را بپیچند. خب این نگاه او به آن حیوان یعنی اینکه مردم جامعه از سگ کمتر هستند؛ آن کسی که ندارد! وَ لَا يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ به دادت هم نمی رسند. می دانی برای چه؟ برای اینکه خدا از بالا اراده می کند که فلانی پولدار بشود، سنگدل بشود، بی وجدان، نامرد و نااهل بشود و در برابر طبقه عظیم ندار جامعه بی تفاوت بشود. إِرْجِعْ إِلَى الَّذِي ابْتَلَاكَ بِهِ به به! حرف اول و آخر همین است؛ لقمان حکیم به پسرش چه خوب گفت، گفت به مردم درد را نگو. درست است که فقر استخوان سوز است، نداری سخت است چون وقتی به مردم بگویی از چشم می افتی. به چه کسی بگوید؟ می گوید بگو به کسی که و إِرْجِعْ رجوع کن به کسی که تو را مبتلا کرده است. حالا فهمیدی مسئول حتمی و اصلی و اساسی فقر جامعه بشریت در طول هزاران سال و ده ها هزار سال خود خداست؟ همین خدایی که ادیان تبلیغش را کردند. دارد رسماً به بچه اش القاء می کند و آموزش می دهد إِرْجِعْ إِلَى الَّذِي ابْتَلَاكَ

بِهَ فَهُوَ أَقْدَرُ عَلَىٰ فَرْجِكَ او می تواند تو را نجات دهد. اسم فرج را آورده، عرض کردم که فرج ضد حرج است. حرج یعنی سختی، تنگنا، فشار و قبض، فرج یعنی رهایی، بسط، گشایش و راحتی. می گوید او می تواند به تو فرج دهد. بعد اینجا یک چیز دیگری می گوید که عقول مسخره می کنند؛ می گوید که وَسَلُهُ مَنْ ذَا الَّذِي يَبْرُسُ مِنْ كَسِيٍّ كَسَالًا کرده از او و او به آن عطا نکرده! یعنی یک دانه رفراندوم در کل بشریت و جامعه جهانی بگذاریم که ببینیم چقدر از این مردم عالم از خدا تقاضا کردند و خدا جوابشان را داد؟ ها؟ حرف پُرباری زده ها! وَسَلُهُ مَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَهُ فَلَمْ يُعْطِهِ چه کسی دست گدایی خویش را در قنوت نماز به سمت خدا بلند نکرده فَلَمْ يُعْطِهِ به او نداده، او وَثَّقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ یا اینکه به او اعتماد کرده و او جواب رد داده! نمونه کاملش خود انبیاء هستند، انبیاء افرادی بودند که بار خدا را در زمین حمل کردند و خدا بزرگترین سیلی را به آنها زد، به نصّ نسخی که در دایرةالمعارف داریم.

درس دوم - زندگی نامه رجال ظهوری در قضاوت تاریخ و عقل: السَّيِّدُ ابْنِ طَاوُوسٍ مِنْ ذَلِكَ دُعَاءُ يُؤَنِّسُ ابْنَ مَتَّى وَهُوَ؛ يَا رَبِّ مِنَ الْجِبَالِ أَنْزَلْتَنِي وَمِنَ الْمَسْكَنِ أَخْرَجْتَنِي وَفِي الْبَحَارِ صَيَّرْتَنِي وَفِي بَطْنِ الْخُوتِ حَبَسْتَنِي فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَانْجَاَهُ اللَّهُ مِنَ الْغَمِّ - کتاب مهج الدعوات صفحه ۳۷۲، کتاب بحار الانوار جلد ۶۵ صفحه ۱۷۴ است.

این درس درباره یونس است. هنوز هم در مسیر انبیاء حرکت می کنیم، به درب خانه یونس آمديم. جناب یونس ابن متی تو تعریف کن ببینم آیا از شغلت (پيامبری) راضی بودی؟ چیزی به تو ماسید؟ اعتبار و آبرو داشتی؟ الآن دارد جواب می دهد، بصورت مناجات می گوید يَا رَبِّ مِنَ الْجِبَالِ أَنْزَلْتَنِي رُوحًا كَوْهًا آرزو بودم اعتبار و آبرو داشتم پرتم کردی پایین. دیدی می گوید فلانی در اوج عظمت است؟ اوج یعنی بالاترین مرحله. بیچاره این انبیاء اگر خدا تحریک شان نمی کرد و به آنها القا نمی کرد بیچاره ها داشتند زندگی شان را می کردند، آنها را جلو انداخت و کتک خور ملس شان کرد، یک چیزی او گفت بگو، انبیاء گفتند ولی عملی نشد، مردم دستشان به خدا که نرسید حساب این رسول بیچاره را با زدن، تبعید، کشتن، زندان، شلاق و... رسیدند. گفت خدایا در اوج بودم من را پایین آوردی، وَمِنَ الْمَسْكَنِ أَخْرَجْتَنِي در خانه ام راحت نشسته بودم بیرونم کردی. بعد به حال تاریخچه ادیان گریه کرد وَمِنَ الْمَسْكَنِ أَخْرَجْتَنِي، یک الهام شد که تو پیغمبر هستی، بدو! تمام شد. اولش هم می ترسد که من چطوری بروم؟ می خواهم یک چیزی بگویم که جامعه نمی پذیرد، گفت برو من هستم. چه کسی می گوید؟ از بالا. بالا کیست؟ الهام؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، همان جریانی که برای شیطان شد و بر شیطان گذشت؛ گفت خدایا کلاه سرم گذاشتی؟ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. خدا چطوری کلاه سرش گذاشت؟ چیزی که نوشته اند من نمی دانم، بقول علما الْعُهُدَةُ عَلَى الرَّأْيِ به عهده کسی که گفته است. آدم و حوا در بهشت هستند و خدا به شیطان امر کرد تعلیم داد که برو اینها را فریب بده. شاید بگویی که نه، شیطان از پیش خودش این کار را کرده، آخر مگر می شود! مگر در عالم غیر از اراده حق جنبشی هست؟ آن هم شیطانی که سابقه عبادت داشته و در معنویات حضور موفق داشته است. وَفِي الْبَحَارِ صَيَّرْتَنِي دَقَّتْ كُنْ، از راحتی من را انداختی مِنَ الْجِبَالِ أَنْزَلْتَنِي، رفتم در خانه گفتم عیب ندارد، اعتبار ندارم زندگی ندارم می روم در خانه یک گوشه ای بقول لات های تهران کپه مرگم را می گذارم. از خانه ام بیرون کشیدی یعنی تحریکم کردی که برو

تو پیغمبری، برو جلو من هستم، من خدای تو هستم! آمدم، از خانه ام هم بیرونم کردی و با مردم درگیرم کردی، دیگر برایم جا نماند؛ نه اوج عزّت، نه خانه راحت، ناچار کنار دریا رفتم وَ فِي الْبَحَارِ صَيَّرْتَنِي مِنْ رَا در شکم نهنگ انداختی. داستان را هم که برایت گفته ام دیگر، موقعی که یونس ابن متی دید وعده های خدا محقق نشد تازه فهمید همه چیز دروغ است، یعنی همان که آنجا می گوید حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا یکی از مواردش همین یونس است فهمید که همه اش دروغ بوده، سرش را انداخت مثل بچه آدم از شهر بیرون آمد و گفت دیگر در این شهر که نمی توانم زندگی کنم. به کنار دریا آمد و گفت به یک کشور دیگر، به یک شهر دیگر بروم. کشتی آمد سوارش کرد، وسط حرکت کشتی، کشتی متلاطم شد و ناخدا گفت که وقتی اینطوری می شود و آب طغیان می کند کشتی را تهدید می کند و سکنه را می خواهد زیر آب ببرد ما این را اینطوری تلقی می کنیم که یک برده ای از دست اربابش در رفته. گفت حالا ما نمی دانیم این برده کیست، ما قرعه می اندازیم، بقول شماها شیر یا خط، قرعه انداختند به اسم این در آمد، دوباره گفتند نه اینکه نمی شود این آدم موجهی هست، دوباره انداختند به اسم این در آمد، گفتند نه نمی شود، دو سه باره انداختند به اسم این در آمد. همه اش کلک خودش است ها! وقتی زوم می کند که یک نفر را بدبخت و بیچاره کند همه اسباب و ابزار را علیه او می گیرد. باز هم در رودربایستی گیر کردند، یونس گفت نه بابا حق با شماست من از دست اربابم (یعنی خدا) در رفتم. گفتند خب ما باید تو را به دریا بیندازیم چون که رسم ما این است، برده فراری را در دریا می اندازیم کشتی آرام می شود و راهمان را ادامه می دهیم. گفت باشد بیندازید، انداختند و خدا به یک نهنگ هم گفت بیا، نهنگ غول پیکر دهانش را باز کرد و این صاف در دهانش رفت؛ وَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَبَسْتَنِي مِنْ رَا زندانی کردی در شکم ماهی. این زندانی در شکم نهنگ خیلی بد جور است من یک دفعه برایتان گفته ام، ببینید اگر پرندۀ در قفس جایش ثابت باشد راحت است ولی مدام آن را تکان بدهی اعصابش را خراب می کنی. مگر پرندۀ اعصاب دارد؟ چرا ندارد. می گویند درخت اعصاب دارد. حالا این زندانی که خدا داخل شکم نهنگ برای این بیچاره ردیف کرده بود این لیز بود و جای دستگیره هم نداشت که دستش را بگیرد و خودش را آویزان کند و خودش را سفت نگه دارد، این نهنگ مدام می رفت پایین مدام می آمد بالا، این بدبخت هم در شکم نهنگ مدام می رفت پایین مدام می آمد بالا، تو حساب کن دیگر چه بوده! چشمش جایی را نمی دید چون تمام لجن ها در چشمش، در دماغش و در دهانش رفته بود، داخل بدن نهنگ از این چیزها است دیگر. یا استخوان؛ استخوان هایی که لبه آنها بیرون زده! عجیب است، داستان انبیاء خیلی شنیدنی است، یعنی اگر بخواهیم خدای زمین را بفهمیم کیست باید اول مخبرین، سفراء و مبلغینش را ردیابی کنیم و ببینیم با آنها چه کرده بعد برای دیگران بخواهیم که انتقال بدهیم. فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ یونس گفت زورم به تو نمی رسد تو تک و تنها هستی سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ من ظلم کردم! آخرش هم توپ را به زمین خودش انداخت، چون گفت تا نگفتم غلط کردم فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ الْغَمِّ از شکم ماهی نجاتش نمی داد. گفت غلط کردم، حالا چرا گفت غلط کردم؟ مگر چکار کرده بود؟ همین؛ برای اینکه خدا به وعده اش عمل نکرده بود و این هم سرش را پایین انداخت از شهر بیرون رفت، بدبخت گناهش همین است، یونس ابن متی گناهش همین است.

نیست: الزاوندی یاسناده عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَجَبْرَائِيلَ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ فَانْتَفَضَ جَبْرَائِيلُ انْتِفَاضَةً أَغْمَى عَلَيْهِ مِنْهَا فَلَمَّا آفَاقَ قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ أَعْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً - کتاب الکافی جلد ۴ صفحه ۲۲ حدیث ۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۳۱۱ حدیث ۳ است. کتاب قصص الانبیاء صفحه ۳۱۵ حدیث ۳۴۶، کتاب بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۳۱۲ حدیث ۱۱ و جلد ۷ صفحه ۶۱ حدیث ۱۴ و جلد ۱۴ صفحه ۳۲۳ حدیث ۳۶ است.

باز هم در محضر انبیاء هستیم؛ در محضر عیسی مسیح هستیم. ابن سنان حواری امام صادق است. از قول عیسی مسیح نقل می‌کند، می‌گوید: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَجَبْرَائِيلَ عِيسَى مَسِيحُ رُوحَ اللَّهِ از جبرائیل پرسید مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ چه موقع قیامت برقرار می‌شود؟ این سؤال را همه می‌کنند بخاطر اینکه وعده‌های ادیان و مذاهب مال قیامت است و همه دغدغه دارند که بدانند به هر حال این آتشی که وعده آن داده شده چیست، چه وقت هست و این بهشتی که آراسته شده مال چه زمانی هست. گفت از چه کسی پرسیم؟ گفت از جبرائیل. جبرائیل واسطه وحی است. فَانْتَفَضَ جَبْرَائِيلُ انْتِفَاضَةً أَغْمَى عَلَيْهِ مِنْهَا جَبْرَائِيلُ از این سؤال یک تکانی خورد و بیهوش شد. سنگ بزرگ علامت نزدن است این است، چون مدام هم جبرائیل برای قیامت به همه انبیاء خط داده، حالا عیسی خودش را نیمه محاکمه کرده؛ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ آخر تا چه موقع؟ مثل شما که می‌گویید اِلَى مَتَى این همه فشارها که اهل بیت گفتند. جبرائیل وقتی که به هوش آمد فَلَمَّا آفَاقَ برای او افاقه شد قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ أَعْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً گفت از چه کسی سؤال می‌کنی؟ تو از من سؤال می‌کنی خیال کردی من چیزی بلد هستم؟ چیزی وارد هستم؟ جبرائیل اگر ساخته و پرداخته اذهان نباشد خب باید بداند، کسی که دین می‌گوید او دائماً پیش خدا می‌رود و برمی‌گردد آیا نمی‌داند قیامت چه موقع است؟ عیسی گفت بالاخره یک جواب بده ما باید به مسیحیان جواب بدهیم که قیامت چه موقعی است. این چیزی که گفت خیلی مهم است، گفت مَا الْمَسْئُولُ نیست مسئول یعنی سؤال شده أَعْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ یعنی تو که پیغمبر هستی نمی‌دانی من هم نمی‌دانم. پس چه کسی می‌داند؟ می‌گوید من فقط اینقدر می‌دانم وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً من فقط همین را می‌دانم که یک دفعه انجام می‌شود. برو دنبال نخود سیاه! شد مثل روح که يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، طرف جستجوگر است آمده می‌گوید این چیست که در بدن ما هست که جسم را به حرکت درمی‌آورد که وقتی از بدن جدا شد جسد بی‌خاصیت می‌افتد متعفن می‌شود، این چیست؟ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، جواب ندارد بدهد. در این ظریف کاری‌ها باید دقت کرد، خود دین آدم بی‌عقل را قبول نمی‌کند. کسی که عقل نداشته باشد و تحقیق و تفحص در علم دین نکند این شخص فردا تحت اشراف طوفان‌های غیرمترقبه، آن دین آبا و اجدادی‌اش را هم از دست می‌دهد. گفت لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً یک دفعه می‌آید. آیا این یک دفعه آمد شد جواب؟ این آدرس کمی و کیفی وعده خداست؟ یا آن روح؛ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي یعنی اینکه خفه شو! یعنی سؤال نکن. شما از این دوتا پاسخ استنباط چیست؟ روح، که می‌گوید قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي خدا می‌داند، خدا می‌شناسد، خدا ساخته و پرداخته‌اش کرد. یکی هم اینجا می‌گوید لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً قیامت هم یک دفعه اتفاق می‌افتد. این سؤالات را بعداً بشریت مذاکره می‌کند با دیوارهای

تاریخ که در کنارش ایستاده بعد همه‌اش با خفه شو و مرتد شدی و اعدام می‌شوی و... روبرو می‌شود، نمی‌شود سر و ته اینها را هم آورد، بالاخره یک جایی درز می‌کند مثل آن مرجع نجف که گفت هزار و یک سؤال بی‌پاسخ بر دامن اسلام است و اسلام نتوانسته جواب بدهد، این خیلی حرف است که یک مرجعی با آن تیراژ مقلد بدون اینکه بخواهد دکانداری کند می‌گوید که سؤالات بی‌جواب است. سؤالات عمده هم راجع به قیامت و روح و... همین است.

درس دوم - در مکان دشمنی، انتظار دوستی و حسن نیت بیجاست! وَرَأَى ابْنِ أَبِي فَرَاسٍ قِيلَ لِعِيسَى عَلَّمْنَا عَمَلًا وَاحِدًا يُحِبُّنَا اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ أَبْغِضُوا الدُّنْيَا يُحِبِّكُمْ اللَّهُ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۱۴۲، کتاب شرح نهج البلاغه لابن ابی الحديد جلد ۱۶ صفحه ۲۸۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۳۲۸ حدیث ۵۵ است.

بخش اول: گزارشگر حدیث از عیسی مسیح نقل می‌کند. قِيلَ لِعِيسَى گفتند به روح الله؛ عَلَّمْنَا عَمَلًا وَاحِدًا يُحِبُّنَا اللَّهُ عَلَيْهِ یک چیزی به ما یاد بده. یک دانه باشد، ما حال و حوصله شریعت نداریم؛ مناسک و شرایع و فروع و اصول و بیا و... نه نه، یک چیزی به ما یاد بده که عصاره باشد و ما آن را عمل کنیم تا خدا ما را دوست داشته باشد. این معجونی است، عصاره و چکیده‌ای است قَالَ أَبْغِضُوا الدُّنْيَا يُحِبِّكُمْ اللَّهُ عیسی فرمود که دنیا را دشمن بدار تا خدا تو را دوست بدارد. حالا اینجا، مباحث بسیار است. چند روز قبل در یک درسی داشتیم یادت هست در مورد ایوب بود که باران طلا می‌آمد جمع می‌کرد و در خانه‌اش می‌ریخت که جبرائیل گفت چرا هُل می‌زنی برای چه این کار را می‌کنی؟ طمّاع، حریص بس است، که ایوب گفت همه اینها عنایات خداست. در باب دنیا از اهل بیت داریم که طرف آمد گفت که دعا کن من از دنیا بروم، یکی از معصومین گفت که تو در دنیا بمانی آخرت را می‌توانی بسازی، اگر از دنیا بروی چگونه می‌خواهی بهشت را به دست بیاوری؟ روایات و احادیث بسیاری داریم؛ طرف به دنیا فحش می‌دهد بعد پیغمبر به او می‌گوید نگو، بخاطر اینکه تو در دنیا خدا را عبادت می‌کنی، در جایی که عبادت می‌کنی نباید اهانت کنی.

بخش دوم: وَرَأَى ابْنِ أَبِي فَرَاسٍ قَالَ عِيسَى يَا طَالِبَ الدُّنْيَا لَتَبَرَّ تَرْكُكَ الدُّنْيَا أَبَرُّ - کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۱۴۲. حالا این نسخه جواب حرف عیسی است؛ يَا طَالِبَ الدُّنْيَا لَتَبَرَّ باید تبری بجویی. گفتار قبلی عیسی این بود که قَالَ أَبْغِضُوا الدُّنْيَا يُحِبِّكُمْ اللَّهُ دنیا را دشمن بدارید تا خدا شما را دوست بدارد، بعد ادامه‌اش می‌گوید که يَا طَالِبَ الدُّنْيَا ای کسی که طالب دنیایی، لَتَبَرَّ باید که تو تبری بجویی. یا لَتَبَرَّ از بَرّ می‌آید، لام لام تاکید است لَتَبَرَّ حتماً باید تو بَرّ باشی. بَرّ یک کپی از خیر است، برّره که می‌گویند یعنی خوبان. می‌گوید اگر می‌خواهی خوب باشی که باید باشی تَرْكُكَ الدُّنْيَا أَبَرُّ تنها جوازی که برای خوبی می‌دهند ترک دنیا است. يَا طَالِبَ الدُّنْيَا لَتَبَرَّ برو به دنبال بَرّ. بَرّ که در قرآن هر دوی آن آمده، هم بَرّ آمده و هم بَرّ آمده، بَرّ به معنای خشکی هم هست. تَرْكُكَ الدُّنْيَا پشت کردن تو به دنیا أَبَرُّ بهترین نیکوکاری است. حالا ما این را از ناحیه نفوس جویندگان حقیقت سؤال می‌کنیم که اگر دنیا بد است برای چه انبیاء آمدند در آنجا پرچم برافراشتند و مردم را در همین دنیا سرگرم شرایع کردند؟ اگر دنیا بد است چرا رسول الله می‌گوید که من از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم؛ نماز، زن، عطر. عطر برای دلنوازی و فزونی جاذبه، زن هم برای اطفاء شهوت در قاموس دین است. وقتی که دنیا باید دشمن باشد چرا من از دنیای شما این سه تا را انتخاب کردم؟ بعد می‌رود در واحدهای عظیم یعنی وقتی که می‌گوید من زن را انتخاب کردم برو بین چقدر در نکوهش زن در فرهنگ دینی ما

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۴ - فایل صوتی ۶۲۱۵ - درس اول - گزارشاتی را که تاریخ به جوامع بشری می دهد، اسفناک و مضحک است: الراوندی عَنِ ابْنِ بَابُوَيْه حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ ابْنُ شاذَانَ عَنِ الْفَضْلِ ابْنِ شاذَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ زِيَادٍ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانَ ابْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبَانَ ابْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَرَجِيسَ إِلَى مَلِكٍ بِالشَّامِ يُقَالُ لَهُ ذَاذَانَةُ يُعْبُدُ صَنَمًا فَقَالَ لَهُ أَيُّهَا الْمَلِكُ اإِقْبَلْ نَصِيحَتِي لَا تَنْبَغِي لِلْخَلْقِ أَنْ يُعْبُدُوا غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا يَرْغَبُوا إِلَّا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مِنْ أَيِّ أَرْضٍ أَنْتَ؟ قَالَ مِنَ الرُّومِ قَاطِنِينَ بِفِلَسْطِينَ فَأَمَرَ بِحَبْسِهِ ثُمَّ مَشَطَ جَسَدَهُ بِأَمْشَاطٍ مِنْ حَدِيدٍ حَتَّى تَسَاقَطَ لَحْمُهُ وَفُضِحَ جَسَدُهُ وَلَمَّا لَمْ يَثْقُلْ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ مِنْ حَدِيدٍ فَضَرَبَهَا فِي فَخِذَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَتَحْتَ قَدَمَيْهِ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ ذَلِكَ لَمْ يَثْقُلْهُ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ طَوَالٍ مِنْ حَدِيدٍ فَوْتَدَتْ فِي رَأْسِهِ فَسَأَلَ مِنْهَا دِمَاعَهُ وَ أَمَرَ بِالرَّصَاصِ فَأُذِيبَ وَ صُبَّ عَلَى آثَرِ ذَلِكَ ثُمَّ أَمَرَ بِسَارِيَةٍ مِنْ حِجَارَةٍ كَانَتْ فِي السَّجْنِ لَمْ يُثْقَلْهَا إِلَّا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَوُضِعَتْ عَلَى بَطْنِهِ فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّيْلُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ النَّاسُ رَأَاهُ أَهْلُ السَّجْنِ وَ قَدْ جَاءَهُ مَلَكٌ فَقَالَ لَهُ يَا جَرَجِيسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ اصْبِرْ وَ أَبْشِرْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّ اللَّهَ مَعَكَ يُخَلِّصُكَ وَ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَكَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ ذَلِكَ اادْفَعْ عَنْكَ الْآلَمَ وَ الْأَذَى فَلَمَّا أَصْبَحَ الْمَلِكُ دَعَاهُ فَجَلَدَهُ بِالسَّيَاطِ عَلَى الظَّهْرِ وَ الْبَطْنِ ثُمَّ رَدَّهِ إِلَى السَّجْنِ - كتاب قصص الانبياء صفحه ۲۷۳ حديث ۳۰۷، كتاب بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۴۴۶، كتاب

سخن از جرجیس است، می‌گویند که جزء پیامبران است و سرشناس هم هست چون اینجا این صاحب کتاب برایش مطالب جمع کرده ولی عجیب است که در قرآن اسمش نیامده ولی پیامبران ناشناخته بی‌اسم و رسم تحت عنوان پیغمبر گفت، یا آن شخص گفت آمده، یک مثالی هم پیش مردم معروف است که در بین این همه پیغمبر جرجیس را مثال می‌زنند. قطب راوندی از ابن بابویه حدیث می‌کند از حاکم ابو محمد جعفر ابن محمد ابن شاذان نیشابوری که گفت حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ از فضل ابن شاذان از محمد ابن زیاد ابی احمد ابن الازدی از آبان ابن عثمان الاحمر از ابان ابن تغلب از عکرمه نقل می‌کند از عبدالله ابن عباس. بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جُرْجِيسَ إِلَى مَلِكِ الشَّامِ خداوند مبعوث کرد جرجیس پیغمبر را به شامات يُقَالُ لَهُ، آن پادشاه اسمش دَاذَانَةُ بود يَعْبُدُ صَمًا بت پرست بود. فَقَالَ لَهُ پیش او رفت و گفت أَيُّهَا الْمَلِكُ ای شاه اِقْبَلْ نَصِيحَتِي نصیحت مرا گوش کن؛ لَا تَنْبَغِي لِلْخَلْقِ سِوَاوَار نیست که مخلوق أَنْ يَعْبُدُوا غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى غیر از خدا را بپرستند وَلَا يَرْغَبُوا إِلَّا إِلَيْهِ تَمَایل و کششی هم نداشته باشند غیر از خدا. فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مِنْ أَيِّ أَرْضٍ أَنْتَ؟ پادشاه گفت از کجا بلند شدی به اینجا آمدی؟ قَالَ مِنَ الرُّومِ گفت از روم. این

روم همان اروپا بوده که سیطره اروپا تا ترکیه هم بوده است. قَاطِنِينَ بِفِلَسْطِینِ گفت که من از کشور روم آمدم شهر قاطنین در فلسطین. آن موقع فلسطین مستعمره امپراتوری روم بوده است. فَأَمَرَ بِحَبْسِهِ شاه دستور داد او را زندانی کنند ثُمَّ مَشَطَ جَسَدَهُ بِأَمْشَاطٍ مِنْ حَدِيدٍ حَتَّى تَسَاقَطَ لَحْمُهُ گفت دستور داد که یک شانه‌ای از آهن بیاورند و به بدنش بکشند، آنقدر کشیدند تا گوشت و پوست و چربی او با رگ و ریشه، همه از بین رفت و استخوان پیدا شد. حَتَّى تَسَاقَطَ لَحْمُهُ وَفُضِحَ جَسَدُهُ وَلَمَّا، فُضِحَ یعنی افشاح شد، یعنی اینقدر درب داغون شد که دیگر بدن شناخته نمی‌شد. لَمْ يُقْتَلْ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ مِنْ حَدِيدٍ دید که این کار را کرد و جرجیس نمرود و لَمَّا لَمْ يُقْتَلْ یعنی با هر کسی این کار را می‌کردند مُرده بود، چون هر چه خون در بدنش بوده بیرون آمده، پس امر کرد بِأَوْتَادٍ مِنْ حَدِيدٍ فَضَرَبَهَا فِي فُجْدَائِهِ وَرُكْبَتَيْهِ گفت میخ‌های بلندی را حالا از میخ طویله بزرگتر، در سر او بکوبند که به همراه آن، تکه‌های مغز سرش خارج می‌شد، وَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ ذَلِكَ لَمْ يُقْتَلْهُ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ طَوَالٍ مِنْ حَدِيدٍ باز هم نمرود. این فیلم‌های کامپیوتری یک چیزهایی را نشان می‌دهد که یک عده هم طرفدارش هستند که طرف را هر چه می‌زنند نمی‌میرد، حالا فکر می‌کنم که آنها، اینها را خوانده‌اند و از روی اینها فیلم درست کردند. خب، این شاه به جان نماینده خدا افتاده بود، حالا شما بفرمایید این خدا دست‌ساز است؟ و اگر نه، این خدای واقعی است برای چه می‌گوید برو این را هدایت کن بعد پشتش را خالی می‌کند؟ آیا این نامردی نیست؟ بی‌همتی نیست؟ ناجوانمردانگی نیست؟ گفت که یک میخ‌های بزرگتری آوردند فَوْتَدَتْ فِي رَأْسِهِ بر سرش کوبیدند، فَسَالَ مِنْهَا دِمَاعُهُ یک سوراخ بزرگ در سرش ایجاد کردند، وَ أَمَرَ بِالرَّصَاصِ دستور داد که سرب داغ بریزند در آنجایی که سوراخ شده، باز هم نمرود! این حدیث یا افسانه است که در ادیان جا گرفته و یا اگر واقعی است که باید خاک بر سر آن خدا کرد، اصلاً منظورش چیست؟ یعنی چه؟ فَأَذِيبَ وَ صَبَّ عَلَى آثَرِ ذَلِكَ دید باز هم نمرود، یک ستون سنگی را در زندان روی او گذاشتند، می‌گوید که لَمْ يَنْقُلْهَا إِلَّا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا این سنگ اینقدر سنگین و بزرگ بود که هجده نفر آن را حمل می‌کردند. فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّيْلُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ النَّاسُ رَأَاهُ أَهْلُ السَّجْنِ وَ قَدْ جَاءَهُ مَلَكٌ جنازه‌اش را داخل زندان انداختند. نصف شب زندانی‌ها دیدند یک فرشته‌ای وارد شد، حالا این فرشته اگر نور است زندانی نمی‌بیند نمی‌تواند ببیند چون مثل هواست بیاید و برود، اگر به قیافه آدم شده، اینجا باید قید می‌کرد مثل جریان آبستن شدن مریم، اگر یادتان باشد سند داشتیم که جبرائیل به شکل یک جوان خوشگل در آمد بعد رفت پیش او و کارش را کرد. فَقَالَ لَهُ يَا جَرَجِيسُ گفت ای پیغمبر! حالا این با چه کسی دارد حرف می‌زند؟ با جنازه؟ شما تصور کن که با یک آدم این کارهایی را که الآن برای شمردم بکنند! وَ قَدْ جَاءَهُ مَلَكٌ فَقَالَ لَهُ يَا جَرَجِيسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ اِصْبِرْ وَ أَبْشِرْ وَ لَا تَحْزَنْ گفت خدا سلام می‌رساند و می‌گوید صبر کن! چی چی را صبر کند؟ در اسنادمان داشتیم که یک دانه عقرب در نماز کف پای پیغمبر را گزید، پیغمبر اینقدر داد و فریاد کرد و عقرب را لعنت کرد که عقرب دوست و دشمن نمی‌شناسد، پیغمبر و مردم عادی را نمی‌فهمد، که آن هم باز محلّ ابهام است، مگر پیغمبر برای همه موجودات پیغمبر نیست؟ چطور برای عقرب پیغمبر نیست، مگر او را نمی‌شناسد؟ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ بشارت باد بر تو و نترس إِنَّ اللَّهَ مَعَكَ يُخَلِّصُكَ خدا با توست نجات می‌دهد. چه چیزی را می‌خواهد نجات بدهد؟ وَ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَكَ آزَبَعَ مَرَاتٍ فِي كُلِّ ذَلِكَ اذْفَعْ عَنْكَ الْأَلَمَ وَ الْأَذَى بشارتش این است که گفت چهار بار تو را به همین نحو خواهند کُشت، هر

بار خدا تو را زنده می کند و در هر مرتبه درد و ناراحتی را از تو برمی دارد. یعنی درد نکشید؟ این شد مثل جریان آتش ابراهیم، آیا این فریب نیست که متشرع گول بخورد و بگوید که در راه خدا اگر شکنجه شدیم دردمان نمی آید؟! ناله پدر و مادر میثم تمار قبل از هجرت پیغمبر، در مکه درآمده بود که توسط یکی از این بزرگان قریش یعنی ابولهب که داشت شکنجه اش می کرد. مگر ممکن است درد نیاید؟ اگر قرار است درد نیاید موسی ابن جعفر در شکنجه گاه نمی گفت خدایا من را بکش. باز هم همین حرف هایی که جبرائیل به او زد که چهار بار تو را می کشد، همین، دوباره شروع شد فَلَمَّا أَصْبَحَ الْمَلِكُ دَعَاَهُ باز فردا شد پادشاه گفت او را بیاورید. آن وقت آیا خود پادشاه این را می بیند ایمان نمی آورد که ما این همه این را له و لورده اش کردیم و چیزی از او نمانده، تو حساب کن سنگی که هجده نفر آن را حمل می کنند وقتی روی او بگذارند قشنگ باید پرس بشود، با کف گیر و خاک انداز باید او را جمع کنند، آن وقت پادشاه چه چیزی را خواند و احضارش کرد؟ می خواست با این چکار کند؟ همه اش تناقض است. دَعَاَهُ فَجَلَدَهُ بِالسَّيَاطِیْ گفت که او را شلاق بزنند، عَلَى الظَّهْرِ وَ الْبَطْنِ پشتش و رویش، ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى السَّجْنِ دوباره گفت او را به زندان برگردانید.

درس دوم – دین اگر فطری است، چرا با خشونت به جامعه تزریق می شود؟: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُلوَانَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ إِذَا أَسْلَمَ الْآبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وَلَدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبِي قُتِلَ وَإِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَّ أَبَوَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۸ صفحه ۲۳۶، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۵۲، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۳ صفحه ۱۰۷، كتاب مَلَاذِ الْآخِيَارِ فِي فَهْمِ تَهْذِيبِ الْأَخْبَارِ جلد ۱۳ صفحه ۴۷۱ است.

سلسله روات: ابی جعفر از ابی الجوزاء از حسین ابن علوان از عمرو ابن خالد، از زید ابن علی عَنْ آبَائِهِ. زید ابن علی عموی امام صادق است که بعد قیام کرد و خیال کرد که مردم او را حمایت می کنند، از جدش علی درس نگرفت که مردم تنهایش گذاشتند، از امام حسین درس نگرفت، از امام حسن پند نگرفت، و قیام کرد. به امام صادق گفتند از او دفاع کن، خود امام صادق بنده خدا می ترسد دیگر! تقیه یعنی چه؟ یعنی آدم از ترس حرفش را عوض می کند و یا حق را نمی گوید. امام صادق گفت که این کشته می شود و همان هم شد! لشکر حاکم آمد همه را تار و مار کرد، خود این را هم کشتند، تمام شد. حالا او نقل می کند عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ، این زید ابن علی پسر امام سجاد و عموی امام صادق است، پسر علی ابن الحسین، از طریق پدران و پدر بزرگش نقل می کند از امیرالمؤمنین. قَالَ إِذَا أَسْلَمَ الْآبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ موقعی که پدر مسلمان شد فرزند کشیده می شود به سوی پدر، یعنی استقلال اعتقادی ندارد؛ چون بابایت مسلمان است تو هم باید مسلمان بشوی! فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وَلَدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ وقتی که بالغ شد باید اسلام را به او گفت، که تو مسلمان هستی و فروع دین این است و اصول دین این است. فَإِنْ أَبِي اگر زیر بار نرفت و گفت نمی خواهم بابایم اشتباه کرده بود مسلمان شده من نمی خواهم قُتِلَ کشته می شود! ببین استمرار خط قتل است؛ از بالا رسول الله گفت بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ تا پایین که به امثال اینها می رسد، وَإِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَّ أَبَوَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ.

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۵ – فایل صوتی ۶۲۱۶ – درس اول – قصاص قبل از جنایت، مفهوم انا لمغرمون است:

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَقَدْ رَأَيْتُ مَنْ يَبْقَى عَلَى حَالَتِهِ وَلَا يَنْبُتُ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ وَإِنْ بَلَغَ الْكِبَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ - كتاب توحيد مفصل صفحه ۵۰، كتاب بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۶۳، كتاب طب الاثمه از شَبَّر صفحه ۲۶ است.

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ مُفَضَّلُ ابْنِ عُمَرَ كَمَا أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَكُونُ فِي حَالِهِ وَلَا يَنْبُتُ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ وَإِنْ بَلَغَ الْكِبَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ سوره آل عمران آیه ۱۸۲. آیه می گوید که این بخاطر اعمالی است که از پیش فرستاده اند. حالا اینجا سؤال است مگر تناسخ است که این شخصی که مجازات شده در دوره های قبل از خلقت آمده، کار زشت کرده بد کرده ظلم کرده، حالا دوباره چرخه خلقت آمده و او را به خلقت مجدد کشانده و حالا به این صورت درآمده؟ البته خب یک عده دوست دارند که صورتشان مو نداشته باشد، می رود لیزر می کند که اصلاً مو در نیاید ولی منظور سر این است که قرآن می گوید ذَلِكَ، امام صادق این ذَلِكَ را فقط روی این مسئله بُرده در حالی که شاید مال جهنم باشد مال معاصی باشد، ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ خدا هرگز زیاد ظلم نمی کند. ظَلَام صیغه مبالغه ظالم است، زیاد ظلم نمی کند یعنی به اندازه توان بشر ظلم می کند نه به اندازه قدرت خودش، تفسیرش این است. آیا این مفهوم أَنَا لَمُخْرَمُونَ نیست که ما مجازات می شویم به کار نکرده؟

درس دوم - مذهب زور، زورستان را تشکیل می دهد و مفری از زورگویی نخواهد بود: حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدَ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ أَوْ مُسْلِمِينَ قَالَ لَا يَتْرُكُ وَلَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ - كتاب كافي جلد ۷ صفحه ۲۵۷، كتاب الوافي جلد ۱۵ صفحه ۴۹۰، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۳۲۶، كتاب مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول جلد ۲۳ صفحه ۳۹۹ است.

سلسله روات: حمید ابن زیاد از حسن ابن محمد ابن سماعه از ابان ابن عثمان که از اصحاب است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدَ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ أَوْ مُسْلِمِينَ قَالَ لَا يَتْرُكُ وَلَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ امام صادق می گوید بچه وقتی که بالغ شد اگر والدینش مسلمان باشند یا یکی از پدر و مادر مسلمان باشد، اگر بچه رفت و مسیحی شد حالا به تبع یکی از این دوتا که مسیحی بودند یا نه از مسیحیت خوشش آمد، قَالَ لَا يَتْرُكُ رهایش نکنید بچسبید به او، منظور به زنجیر کشیدن و زندان بردن است، وَلَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ بزنید بر قانون اسلام. این کسی که معنا کرده می گوید که در جنایاتش با او رفتار کنید. یعنی جنایت است که یک نفر می خواهد یک دینی را به میل خودش انتخاب کند. این جنایت، حق الناس است یا حق الله است؟ حق الله است دیگر، خب این نمی گوید که خدای همه مذاهب یکی است؟ آفریدگار همه ادیان یکی است؟ فرستنده همه انبیاء یکی است؟ آیا نمی گوید؟ خب چه فرقی می کند می خواهد مسلمان باشد می خواهد مسیحی باشد، این عمل باعث زدگی می شود یعنی این شخص، این بچه، که پانزده سالش شد و به تکلیف شرعی صورتش مو درآورده یا پایشش مو درآورد او را بزنند بخاطر اینکه

چرا از مذهب رسمی کشور بیرون رفتی، این شخص اگر هم وارد اسلام بشود تا ابد، هم عقده اسلام در ذهنش هست که یکطوری با اسلام و با مسلمان ها تلافی کند و هم اینکه عملی انجام نمی دهد، ممکن است بیاید در صف جماعت هم مثل بقیه بایستد ولی در دلش به همه مقدسات فحش می دهد.

درس سوم - از جمله دروغ هایی که تاریخ بشریت آن را افشا کرده است: مُحَمَّدُ ابْنِ یَحْیٰی عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ ابْنِ رَزِینَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ بَهَائِي وَ عُلوُّ اِرْتِفَاعِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ هَوَايَ عَلَى هَوَايَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَ هِمَّتَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۷، کتاب الوافی جلد ۴ صفحه ۴۰۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۲۷۹، کتاب الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه از حرّ العاملی صفحه ۶۲۹ است.

سلسله روات: محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از ابن محبوب از علاء ابن رزین از ابن سنان از ابی حمزه که از اصحاب امام باقر است، از امام باقر. قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ گفت خدا گفته است وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ بَهَائِي وَ عُلوُّ اِرْتِفَاعِي همه اینها مقاماتی است که اسلام از خدا تعریف می کند، لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ هَوَايَ عَلَى هَوَايَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ خدا صد تا قسم خورد گفت بنده مؤمن من اگر خواست مرا بر خواست خودش ترجیح داد، در همه امور مادی و دنیوی کمکش می کنم. وَ هِمَّتَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ، همه اینها پشتوانه است؛ بی نیازش می کنم، همتش را متوجه آخرت می سازم. حالا این دنبال دنیا بوده ها! در دنیا گرفتاری دارد؛ اجاره خانه دارد، پول ویزیت دکتر ندارد، پول نسخه ندارد، آذوقه ندارد، مؤمن هم هست فروع دینی است گرچه طبق حوزه انتظار؛ مؤمن، منتظر است، البته منتظر واقعی، بعد می گوید که زمین و آسمان هم پشت او هستند و خودم هم به یک تجارتی او را می کشانم. یعنی دست به کسب و کار می زند رونق می گیرد. باید ببینید که تمام اینها در رجال ظهوری چطوری جواب داده، وای به حال مردم! رجال ظهوری اول مؤمن عالم بودند و برای دنیای خودشان هم تقاضا کردند، گاهی وقت ها هم که هیچ چیزی نگفتند، آیا حیات و سلامت امر دنیوی نیست که موسی ابن جعفر اینقدر اصرار و التماس کرد و ابی عبدالله آنقدر هَلْ مِنْ نَاصِرٍ گفت؟ این درس می گوید که خدا گفته است؛ اگر تو هم و غمت آخرت بود من دنیایت را تأمین می کنم و آخرت را هم به بهشت وصل می کنم و دست به هر کاری هم که می زنی من برکت و رونق می دهم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۶ - فایل صوتی ۶۲۱۷ - درس اول - یعنی اینقدر مخاطبین پیامبر بی عقل بوده اند؟؟!!:
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ وَ سُفْيَانَ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ إِنَّمَا شَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ فَوْقَ الْجَبَلِ وَ فِرْقَةٌ دُونَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِشْهَدُوا - کتاب صحیح البخاری از بخاری جلد ۶ صفحه ۵۲، کتاب الدر المنثور از جلال الدین السیوطی جلد ۶ صفحه ۱۳۳، کتاب فتح القدیر از شوکانی جلد ۵ صفحه ۱۲۳ است.

سلسله روات حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ وَ سُفْيَانَ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ،

عبدالله ابن مسعود ناقل این درس می باشد همان که مفسر قرآن بود، کاتب قرآن بود، مورخ بود، محدث بود و از روات مشهور بود. حالا چه گفته است؟ تازه این عالم دوروبر پیغمبر است ها! مثلاً این داناست! قَالَ اِنْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ می گوید زمانی که ماه شکافته شد برای اثبات حقانیت پیغمبر فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ فَوْقَ الْجَبَلِ وَ فِرْقَةٌ دُونَهُ می گوید ماه پاره شد نصفش بالای کوه رفت و نصفش هم زیر کوه آمد. آیا اینها نمی دانستند که ماه اندازه کره ما است؟ نمی دانستند؟ حالا پیغمبر شق القمر کرد و یک عده ای هم دیدند، این دیدن یک لحظه است ولی اینکه آقای عبدالله ابن مسعود می گوید که خودم دیدم ماه که بالای سرتان است دو قسمت شد یک قسمتش بالای کوه افتاد و یک قسمتش هم زیر کوه افتاد، آن وقت اینها برای ما قرآن نوشته اند، حدیث گفته اند تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

درس دوم - چگونه از دل اشخاص باخبرند و چنین کردند؟: عُمَرُو ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ هَشِيمٍ أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ أَخْبَرَنَا أَبُو ظَبْيَانَ قَالَ سَمِعْتُ أُسَامَةَ ابْنَ زَيْدٍ يَقُولُ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْحُرَقَةِ فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ وَ لَحِقْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ فَطَعْنَتْهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيَّ فَقَالَ يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ قُلْتُ كَانَ مُتَعَوِّذًا فَمَا زَالَ يُكْرِرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ - كتاب صحيح البخارى جلد ۵ صفحه ۸۸، كتاب البدايه و النهايه از ابن كثير جلد ۴ صفحه ۳۱۶،

كتاب مسند احمد ابن حنبل (يكی از ائمه چهارگانه اهل سنت و جماعت) جلد ۵ صفحه ۲۰۰ است.

عُمَرُو ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ هَشِيمٍ أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ أَخْبَرَنَا أَبُو ظَبْيَانَ قَالَ سَمِعْتُ أُسَامَةَ ابْنَ زَيْدٍ. راوی؛ اسامه، فرمانده لشکر اسلام است، برای جنگ با اروپایی ها که در شب شهادت رسول خاتم بیرون از شهر مدینه اسامه به امر پیامبر اکرم نیزه همراه با پرچم اسلام را به زمین زده بود و مردم را برای حرکت به جنگ تبوک جمع می کرد. یعنی اینقدر مورد اعتبار است. يَقُولُ كَفْتُ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْحُرَقَةِ پیغمبر، ما را به سوی یک شهری به نام حُرقات فرستاد. الان این شهر کجاست؟ معلوم نیست. اسمش عوض شده؟ معلوم نیست. فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ ما صبح زود رفتیم و به آنها حمله کردیم فَهَزَمْنَاهُمْ وَ لَحِقْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ آنها را شکست دادیم و دمار از روزگارشان درآوردیم. صبح زود هم خیلی عمل انسانی است ها! صبح زود همه خواب هستند و محل آرامش است، آن موقع حمله می کنند، ببین تو را به خدا! فَلَمَّا غَشِينَاهُ یک نفر را پیدا کردیم یک نفر جان سالم به در برده بود ما را که دید گفت قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اسلام آورد، فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ آن کس که از انصار بود برگشت و عقب نشست گفت شهادت داده دیگر، مگر پیغمبر نگفت بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ خب این گفت قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ فَطَعْنَتْهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ اما فرمانده لشکر ایمان آوردن او را قبول نکرد. خود اسامه ابن زید دارد تعریف می کند ها! می گوید آنقدر سر نیزه را در بدنش فرو کردم که مُرد. خب بابا با شمشیر گردنش را می زدی دیگر، چرا او را زجر کش کردی! می گوید اینقدر نیزه به بدنش کردم تا امعا و احشاء او قاطی شد و مُرد. حَتَّى قَتَلْتُهُ او را کشتم. این را یک نفر از او نقل نمی کند ها! خودش پیش پیغمبر آمده و سینه اش را هم سپر کرده و می گوید من یک اسیر بدبخت بیچاره مفلوک را که اسلام اختیار کرده اینطوری کشتم! بعد شما داستان مغول را می خوانید؟ چنگیز کجاست؟! چنگیز که نمی گفت من پیغمبر هستم، چنگیز می گفت من آدم کش هستم، من پادشاه هستم. از مغولستان حرکت کردند و خیلی از کشورها را گرفتند و به بغداد

رسیدند و به حکومت بنی عباس خاتمه دادند، بنی عباسی که اینقدر ائمه را اذیت کرد. اینجا هم یک درس است ها؛ امامان ما این همه در عهد بنی عباس خدا را صدا زدند هیچ چیزی نشد اما بعد از سال‌های مدید که اهل بیت به جایگاه مقدس پرواز کردند خدا یک نفر را به نام چنگیز خان مغول از کشور مغولستان به بغداد فرستاد و خلیفه رسول الله را در کاخ کشت. فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَّغَ النَّبِيُّ مَا بِهِ مَدِينَهُ بَرَكْشْتِيمٍ مِنْ رَفْتَمٍ اِنْ حَرْفٍ رَا بِهِ پِیْغَمْبِرِ زَدَمْ، گفتم این آقا که سردار سپاه توست اینقدر بی‌رحم است که این کار را کرده، پیغمبر گفت فَقَالَ يَا اُسَامَةُ اَقْتَلْتُهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ؟ ای اسامه او را بعد از اینکه گفت لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ کشتی؟ قُلْتُ كَانَ مُتَعَوِّذًا گفتم این کلک زد، این می‌خواست از مرگ پناه ببرد گفت لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ! فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ اَنْنِي لَمْ اَكُنْ اَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ دقت کنید! اسامه می‌گوید پیغمبر اینقدر ناراحت شد که دائماً به رخ من می‌کشید یا روی منبر به عنوان یک الگوی بد به مسلمان‌ها می‌گفت. حالا این آخرش جالب است، می‌گوید اینقدر به روی من آورد که من آرزو می‌کردم کاش مسلمان نشده بودم! ببین این اسلامش در پیتی، دارد می‌گوید که بخاطر توبیخ پیغمبر، من آرزو می‌کردم اصلاً مسلمان نمی‌شدم، آنجا طرف گفته لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اما او را می‌کُشد و بعد هم با افتخار پیش پیغمبر می‌آید. حالا اینجا یک بحث فنی داریم و آن این است که آنهایی که در زمان پیغمبر و در حضور پیغمبر جهاد می‌کردند و کشورهای مخاطب و مقابل وقتی که لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ می‌گفتند پیغمبر با آنها کاری نداشت، حالا آیا پیغمبر نمی‌دانست که اینها کلک می‌زنند؛ بقول اسامه ابن زید که گفت كَانَ مُتَعَوِّذًا؟ چطور پیغمبر آنها را نکشت؟ ابوسفیان که اینقدر آزار و اذیت کرد و از مسلمان‌ها کشت، از یاران نزدیک پیغمبر کشت، به ابوسفیان امان داد. حالا این اسامه ابن زید چرا این کار را کرده است؟ بخاطر اینکه اسلامش الکی بوده، دقت کنید! فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ اَنْنِي لَمْ اَكُنْ اَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ اسامه آرزو می‌کند کاش مسلمان نبود. دوروبر پیغمبر چه کسانی بودند؟ تازه این خوبش بود، این مثلاً به پیغمبر متعصب بود؛ موقعی که ابوبکر خلیفه محترم رسول الله بر آریکه قدرت نشست همین اسامه ابن زید در همان مرز غرب با جنگجویان امپراتور روم داشت می‌جنگید، خلیفه نبوی یک پیکی فرستاد، پیک آمد و گفت که پیامبر شهید شد و مردم با خلیفه‌اش یعنی ابوبکر صدیق بیعت کردند به او رأی دادند و پیمان بستند و حالا ابوبکر به من گفته بیایم به تو بگویم تو و جمیع سربازانت از راه دور حکومت من را بپذیرید و بیعت کنید. این اسامه ابن زید آنجا مخالفت کرد. یعنی خودش را در برابر ابوبکر آدم مهمی می‌دانست، گفت آیا کس دیگری در مدینه نبود که جای پیغمبر بنشیند؟ ببین همدیگر را می‌شناسند! بیعت نکرد بعد ابوبکر او را از سردار بودن عزل کرد، وقتی به مدینه آمد باز با خلیفه شدن ابوبکر مخالفت کرد.

درس سوم این فایل با موضوع زنان پیامبر و آیه حجاب به علت باز خوان به درس اول فایل ۴۰۴۱ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۷ - فایل صوتی ۶۲۱۸ - درس اول - میدان اختیار در حوزه جبر!: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ نُمَيْرٍ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانٍ عَنْ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ اِحْرَصُ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجَزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا وَلَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ - کتاب صحیح مسلم جلد ۸ صفحه ۵۶، کتاب السنن الکبری از بیہقی جلد ۱ صفحه ۸۹،

کتاب کنز العمال از المتقى الهندى جلد ۱ صفحه ۱۱۵، کتاب صحيح ابن حبان جلد ۱۳ صفحه ۳۹ است. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ نُمَيْرٍ قَالَا هَرْدُو كَفْتَنَد، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ابْنِ حَبَّانٍ عَنْ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ نَاقِلُ دَرَسِ أَبُو هُرَيْرَةَ اسْت. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ إِيْمَانٌ أَوْرَدَ نِيرومند بهتر است از گرویده ناتوان! قوى؛ قدرت، ضعيف؛ ناتوانی. اینها را چه کسی می دهد؟ چه کسی دوست دارد ضعيف باشد؟ چه کسی دلش می خواهد ضربه پذیر باشد؟ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ إِحْرَصَ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ می گوید که هر یک برای خودشان دنبال قضای خیر است، حریص هستند به آنچه که منافعشان ایجاب می کند. وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجَزْ از خدا کمک بگیر و عاجز نباش. خدا کمک می کند وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ در قرآن خیلی تکرار شده، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ. وَلَا تَعْجَزْ عاجز نشو. چه کسی دوست دارد عاجز بشود؟ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَثَلُّ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا این محدوده اختیار را نشان می دهد و اول آدم را گول می زند. می گوید هر کسی دنبال خیر خودش هست وَفِي كُلِّ خَيْرٍ إِحْرَصَ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ بعد می آید یک چالش ایجاد می کند؛ وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ کمک بگیر، بعد باز چالش بعدی می رود در اختیار وَلَا تَعْجَزْ، بعد نتیجه گیری که می کند می گوید وقتی که به درب بسته رسیدی نگو که اگر این کار را نمی کردم خوب می شد، اگر آن کار را می کردم اینطوری نمی شد. چرا؟ وَلَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ بگو که تقدیر خدا همان است که خدا می خواهد. ببینید، احادیث و روایات کارشناسی می خواهد، الان این را به یک نفر که به سمت اختیار و استقلال است بدهی تفسیر به استغنا می کند ولی اینجا رسماً دارد می گوید در چاله که افتادی نگو پام شکست، چرا افتادم، کاش این راه را نمی آمدم! وَلَكِنْ قُلْ بگو قَدَرُ اللَّهِ این تقدیر خدا بوده، یعنی تو کار را بکنی به شکست منجر بشود وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحْ عَمَلَ الشَّيْطَانِ می گوید مواظب باش که شیطان از این موضع جبر و اختیار برای کلاه گذاشتن به سرت استفاده نکند.

درس دوم - تقيه شرايط فقهی را بر هم می زند: عَلِيُّ ابْنِ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ - کتاب وسائل الشيعه از حر العاملی جلد ۸ صفحه ۳۰۱، کتاب بحار الانوار جلد ۸۵ صفحه ۹۲، کتاب تذکره الفقهاء از علامه الحلی جلد ۴ صفحه ۲۸۱، کتاب مستدرک الوسائل از میرزا نوری جلد ۶ صفحه ۴۵۶ است.

دقت کنید، ما هم از شیعه و هم از سنی مصادر داریم. از شیعه مصادر می آوریم چون در کشور شیعه زندگی می کنیم، از سنی می آوریم بخاطر اینکه کتاب شیعیان هم از درب خانه آنها منتشر شده است. عَلِيُّ ابْنِ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ بَرَادِرِ امام کاظم آورده است، در نوشتار است قَالَ صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ. فقه چه می گوید؟ می گوید باید امام جماعت عادل باشد یعنی ظالم نباشد، حلال زاده باشد یعنی حرامزاده نباشد. فرهنگ شیعه چه می گوید؟ می گوید هر کس اهل بیت را قبول ندارد حرامزاده است. اسناد و مدارک که داریم، نداریم؟ در دایرةالمعارف هست. می گوید هر کس که پیشوایان شیعه را قبول ندارد عادل نیست. حالا اینجا ببینید، مروان ابن حکم استاندار مدینه است و سه وعده نماز جماعت تشکیل می دهد؛ صبح، ظهر، شب. شاید هم پنج وعده. امام جماعت، رسم بود که رئیس مملکت باید باشد. اینجا رئیس شهر مدینه مروان، نماینده بنی امیه است و امام حسن

و امام حسین پشت سرش نماز می خوانند. این یعنی تقیه! همین مروانی که با بنی هاشم با امیرالمؤمنین با امام حسن و امام حسین دشمن خونی بود. می خواهم بگویم آن چیست؟ تعارض و تناقض و عدم تطابق را بین ها! آن وقت این بیچاره ای که بر ما نقد می کند و می گوید حرف هایش عدم تطابق است آنقدر سرش در آخور غرب است و دلارها را می جود نمی فهمد که ما داریم عدم تطابق را از شکم تاریخ بیرون می کشیم و عرضه می کنیم، موضع ما که نیست! موضع ما وقتی است که من بیایم در میدان سخن، از خودم حرف بزنم و بشوم سخنران.

درس سوم - سانسور دینی، اساس اعتقادات توحیدی را دگرگون می نماید: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ لَقَدْ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ عَلِيٍّ بِشَيْءٍ لَوْ حَدَّثْتُكُمْ لَرَفَضْتُمْ وَاللَّهِ لَا تُسْمَوْنَهُ مِنِّي أَبَدًا - در کتاب العِلل و معرفة الرجال از احمد ابن حنبل جلد ۳ صفحه ۳۵۴ است.

عبدالرحمن پسر ابی لیلی از امیرمان نقل می کند. امیر چه می گوید؟ این حدیث را می گوید یعنی یک کتاب است. احمد ابن حنبل یکی از چهار امام اهل سنت و جماعت است که چهار مذهب است، چهار تا امام دارند و یکی از آنها هم حنبلی، خنابله است. این احمد ابن حنبل میانه خوشی با علی نداشت و سعی می کرد در کتاب هایش از آن حضرت حرفی نزند مگر یک چیزهایی که زشت و زننده است مثل آن حدیثی که نقل می کند که علی گفت از من فلان آب می آید، به یکی گفت برو از پیغمبر بپرس که این نجس است یا پاک است! این اصلاً ترور است، کوبیدن است. حالا چه می گوید؟ می گوید لَقَدْ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ عَلِيٍّ بِشَيْءٍ لَوْ حَدَّثْتُكُمْ لَرَفَضْتُمْ وَاللَّهِ لَا تُسْمَوْنَهُ مِنِّي أَبَدًا می گوید من از علی خیلی چیزها دارم ولی نمی گویم، آنقدر از علی ابن ابی طالب منابع زیاد است که اگر بگویم همه شما شیعه می شوید. اینجا یک افشاگری تاریخ است ها! یعنی اینکه چقدر سانسور خبری و روایی و قرآنی در طول این هزار و چهارصد و خرده ای سال وسیع و گسترده بوده که از دستش در رفته، این کتاب خود احمد ابن حنبل است. یعنی سنی ها هرچه در این چهار تا کتاب هست به آن عمل می کنند و آن را حجت می دانند. درست است که ابی بکر، عمر و عثمان را خلیفه می دانند اما فقه آنها مطابق با یکی از این چهار تا مذهب است که یکی از آنها حنبلی است؛ احمد ابن حنبل، که این افشاگری را می کند. مثال معروفی هست که می گوید دُم خروس را ببینم یا قسم حضرت عباس. وقتی که یکی از بزرگان اهل سنت در کتابش می گوید اگر آنچه را که از علی ابن ابی طالب می دانم بگویم همه سنی ها شیعه می شوند تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

درس چهارم این فایل با موضوع ارتداد بعد از نبی به علت باز خوان به فایل صوتی ۴۸۲۶ ملحق گردید.

درس پنجم - آزادی اندیشه در ادبیات دینی، صفر است!!: مُوسَى بْنُ بَكْرٍ عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَنَصَّرَ فَأَتَى بِهِ عَلَى فَاَسْتَتَابَهُ فَأَبَى عَلَيْهِ فَقَبَضَ عَلَى شَعْرِهِ وَقَالَ طُنُّوا عِبَادَ اللَّهِ عَلَيْهِ فُوطِي حَتَّى مَاتَ - کتاب الکافی جلد ۷ صفحه ۲۵۶، کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۱۵۲، کتاب الاستبصار فيما اختلف من الاخبار جلد ۴ صفحه ۲۵۳، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۲۵ است.

موسی ابن بکر از فضیل از ابی عبدالله. فضیل از حواریون امام صادق است، از جعفر ابن محمد الصادق نقل می کند. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَنَصَّرَ يَكِي از مسلمان ها مسیحی شد. برای چه مسیحی شد؟ از قوانین

خشک خسته شد، از بی منطقی خسته شد، دنبال استدلال بود نه اینکه الذین یؤمنون بالغیب! فَأَتَىٰ بِهِ عَلِیُّ در زمان حکومت امیر بود، او را پیش امیر آوردند فَاسْتَتَابَهُ عَلِیُّ گفت توبه کن و سرجایت برگرد، فَأَبَىٰ عَلَيْهِ فَقَبَضَ عَلِیُّ شَعْرَهُ گفت نمی خواهم. مگر نباید اعتقاد قلبی باشد؟ آیا به زور است؟ فَأَبَىٰ گفت نمی خواهم. امیر موهای سرش را گرفت فَقَبَضَ عَلِیُّ شَعْرَهُ وَقَالَ طَنُوا عِبَادَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَوْطِیٌّ به مردم گفت او را له کنید حَتَّى مَاتَ. دقت کن، هر چیزی حساب کتاب دارد، یک پله یک پله جلو می رویم. آیا این روایت ترور علی است؟ نه. چرا؟ چون کتاب های شاخص شیعه را من به عنوان سند نقل کردم؛ کتاب کافی را که امام عصر گفت هر کس کافی دارد برای او بس است، کتاب مَنْ لَا یَحْضَرُهُ الْفَقِیْهَ محل تدریس حوزه ها است و کتاب وسائل الشیعه هم همینطور و کتاب الاستبصار. این یک مسئله که نمی شود گفت دروغ است اما بخش دیگر؛ آیا علی این کار را به میل خودش کرد یا نه با چارچوب وارد شده در مذهب کرد؟ علی که مهربان است، علی که از خود گذشته است، علی نان را از دهان خودش و بچه هایش درآورد و داد به سائلی که در زد. یادت هست که اسیر آمد در ب خانه و گفت بابا ما در کشور خودمان آقا بودیم اینجا بدبخت شدیم، شما ما را برداشتید آوردید اینجا به اسارت، لا اقل نانمان بدهید. علی هرچه در خانه داشت به او داد. خب پس این یک عمل شخصی نیست و می رود در واحد قوانین شرعی. پس ما علی را کاری نداریم محترم است، علی به کنار، می رویم بالا؛ می رویم می رسیم به پیغمبر که شارع است، پیامبر هم مثل همان موضوعی که برای علی گفتیم هست پس باید بالاتر برویم که جبرائیل است و جبرائیل هم که گاه در قیافه آن شهروند مدینه ای است پس برو بالاتر، خدا؛ خدایی که خشونت را به بشریت تزریق می کند، چطور این خدا می خواهد که مردم باهم رفیق باشند، شفیق باشند و رحیم باشند؟ اَرْحَمُ تُرَحِّمُ چیست؟ رحم کن تا به تو رحم کند! یعنی تو به فامیلت، به رفیقت، به همسایه ات که ندارد رحم کن و دستش را بگیر تا او به تو رحم کند. چه کسی می خواهد رحم کند؟ خدا؟ بیا، این قوانین خداست! حَتَّى مَاتَ آنقدر او را له کردند تا مُرد، تا درس بشود برای همه آنهایی که می خواهند از دین آبا و اجدادی دریابند. یا باید بمانی هر چند که عقلت می گوید خرافات است، بی منطق است و یا اگر خارج می شوی موی سرت را می گیرند و روی زمین می خوابانند و تو را له می کنند. نه تقصیر از ائمه است و نه مشکل از پیامبر است، به اینها الهام می شده! مشکل سر آن الهام است، الهامی که ناپیدا بوده یا اینکه یک نفر می آمده می گفته من جبرائیل هستم؛ دحیة ابن خلیفه کلبی. اگر به این قیافه نبود الهام بود دیگر، چون جبرائیل نور است دیده که نمی شود، می آید داخل سر می رود از مجرای دماغ بعد اشاره به مغز می کند که این را بگو، مخابره کن. پس مشکل اصلی روی خدای زمین است، خدایی که مردم را می آزارد و جهنم را در همین جا برایشان ایجاد می کند.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۸ - فایل صوتی ۶۲۱۹ - درس اول این فایل با موضوع داستان موسی و دختران شعیب به علت باز خوان به فایل ۲۴۷۸ ملحق گردید.

درس دوم - اگر پیامبر را نکشته بودند بار دیگر هجرت می کرد از شهر خود به شامات که یادگار ابراهیم است:
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ حَدَّثَنَا مُعَاذُ ابْنِ هِشَامٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ شَهْرِ ابْنِ حَوْشَبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ سَتَكُونُ هِجْرَةٌ بَعْدَ هِجْرَةٍ فَخِيَارُ أَهْلِ الْأَرْضِ الزُّمُّهُمْ مَهَاجِرَ إِبْرَاهِيمَ وَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ شِرَارُ أَهْلِهَا

تَلْفِظُهُمْ أَرْضَهُمْ تَقْدَرُهُمْ نَفْسُ اللَّهِ وَ تَحْشُرُهُمُ النَّارُ مَعَ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، یکی از کتب مهم اهل سنت و جماعت.

یک مجموعه‌ای است که به دستم رسیده، فعلاً بحث از کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، یکی از کتب مهم اهل سنت و جماعت است. اینکه می‌گویم کتاب مهم، چون برای شیعه در حد اصول کافی، بحار، من لا یحضره الفقیه و مستدرک است. سلسله محدثین: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ حَدَّثَنَا مُعَاذُ ابْنِ هِشَامٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ شَهْرِ ابْنِ حَوْشَبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو، ناقل حدیث عبدالله ابن عمرو است. در این بحث یک سری ریزه کاری‌های فنی و تخصصی دارد که به دید هر کسی نمی‌آید، آدمش لازم است، کننده‌اش لازم است. قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفْتُ از پیغمبر شنیدم يَقُولُ سَتَكُونُ هِجْرَةٌ بَعْدَ هِجْرَةِ پیغمبر از مکه به مدینه بود ولی پیغمبر می‌گوید ما برای همیشه اینجا متوقف نخواهیم شد بلکه باید از مدینه هجرت کنیم. کجا برود؟ فَخِيَارُ أَهْلِ الْأَرْضِ الْأَرْضُ الْمُزْمَلَةُ مُهَاجِرُ إِبْرَاهِيمَ كُفْتُ آنجایی که ابراهیم خلیل الرحمن مهاجرت کرد. ببینید؛ اول اینکه اگر پیغمبر را نکشته بودند پیامبر از مدینه هجرت می‌کرد و به شامات می‌رفت. دوم اینکه هجرت ابراهیم برایش ملاک است، ابراهیم پدر انبیاء بود. بعد ابراهیم شناسی که می‌کنیم آن رَبِّ اَرْنِي پيش می‌آید. يادِ ت هست گفتم بنیان‌گذار مکتب اَرْنِي ابراهیم خلیل الرحمن است، پس پیامبر هم دنبال اَرْنِي بود. وَ يَبْقَى فِي الْأَرْضِ شِرَارُ أَهْلِهَا می‌گوید الباقی مهاجرت‌گاه ابراهیم شری هستند در روی زمین، تَلْفِظُهُمْ أَرْضَهُمْ می‌گوید اینها برای اینکه در امان بمانند از زمین‌ها و از سرزمین‌های بد هجرت می‌کنند، تَقْدَرُهُمْ نَفْسُ اللَّهِ به دنبال نفس خدا می‌گردند، نفس خدا حقیقت خداست همان إِلَيْهِ رَاجِعُونَ است. وَ تَحْشُرُهُمُ النَّارُ مَعَ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ، برایت معنایش را بخوانم: رسول خاتم گفت پس از این هجرت، هجرت دیگر خواهد بود لذا بهترین افراد روی زمین کسانی هستند که بیشتر هجرت‌گاه ابراهیم را برای خود انتخاب کنند. ببینید، حوزه زندگی ابراهیم فلسطین، اردن و سوریه، این سه کشور بود. و آنگاه بدترین افراد روی زمین باقی می‌مانند. می‌دانی چه می‌گوید؟ دقیق شدی؟ می‌گوید هر کس که می‌خواهد روی زمین بد نباشد و از دست بدها در امان باشد باید به سرزمین شامات هجرت کند، که سرزمین‌های آنها را بیرون انداخته‌اند یعنی آنجا جایگاه کسانی است که از سرزمین مادری تبعید شدند، و ذات خداوند آنان را ناپسند می‌داند و آتش آنها را به میمون و خنزیر تبدیل می‌کند وَ تَحْشُرُهُمُ النَّارُ مَعَ الْقِرْدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ. این بوزینه که سه‌تاست، از نظر خلقت عضو یک خانواده هستند؛ بوزینه، گوریل، میمون. از این حدیث استفاده می‌شود که هر کس نرود به قیافه اینها مسخ می‌شود. حالا در باطن که انسان با حیوانات در غرائز شریک است و در ظاهر هم دارد علناً می‌گوید، حالا برعکسش را هم داریم یاد ت هست شاید چند سال قبل بود که امیرمان در دفعه دوم که می‌خواست با اهل شام بجنگد روی منبر گفت هر وقت لشکری آماده شد به هر امیری به هر سرپرستی به هر سرلشکری که برود با اهل شامات بجنگد هماهنگ با او شوید. حالا او شاید می‌خواهد بگوید که شامات به دست معاویه غصب شده و پیغمبر زمان خودش را گفته است.

درس سوم - چه کسانی می‌توانند با خلوص جهاد کنند در حالیکه حامل هوای نفس می‌باشند؟: حَدَّثَنَا حَفْصُ ابْنِ عُمَرَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو ابْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ أَعْرَابِيًّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ يُقَاتِلُ

لِلذِّكْرِ وَيُقَاتِلُ لِيُحْمَدَ وَيُقَاتِلَ لِيُغْنَمَ وَيُقَاتِلَ لِيُرَى مَكَانَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَاتَلَ حَتَّى تَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ أَعْلَى فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - کتاب سنن ابی داؤد است که عرض کردم، یک چند روزی است ما از این کتاب بحث می کنیم.

سلسله روات: حَدَّثَنَا حَفْصُ ابْنِ عُمَرَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ أَبِي مُوسَى، واسطه بین پیغمبر ابو موسی بوده، اَنَّ اَعْرَابِيًّا از یک کسی که در اطراف پیغمبر شاخص نبوده، اَنَّ اَعْرَابِيًّا جَاءَ اِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكُ عَرَبٌ بَدْوِيٌّ بِيَابَانَ نَشِينَ يَبِشِ بِيَعْمَبِرَ اَمَدُ؛ فَقَالَ اِنَّ الرَّجُلَ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَيُقَاتِلُ لِيُحْمَدَ، جهاد را می گوید، می گوید مرد به میدان مبارزه می رود برای اینکه نامش مطرح بشود و یا از او تمجید بشود، وَيُقَاتِلُ لِيُغْنَمَ مبارزه می کند برای اینکه غنیمت جنگی به دست بیاورد، وَيُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانَهُ مبارزه می کند تا مکانش را ببیند. حالا این مکان در دنیا جایگاهش به عنوان یک سردار یا سرباز چیست و در آخرت بهشت است، می گوید اینها بد نیست؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَاتَلَ حَتَّى تَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ أَعْلَى فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ می گوید همه اینها را گفتی؟ هر کس با وجود همه اینها برود بخاطر اعتلای کلمه خدا در زیر پرچم اسلام مبارزه کند محبوب خداست و مورد عنایت حق است. شما از این حدیث چه استفاده ای می گیرید؟ یعنی در جبهه حق شلم شوربایی است و هر کس برای نیّتی می آید، مهم برای پیغمبر پیروزی است. آن وقت در این جنگ خالد ابن ولید می شود سیف الله، بعد در نماز جماعت ابوبکر بغل علی نشسته تا سر علی را قطع کند!

درس چهارم این فایل با موضوع حمل قرآن در سرزمین های دشمنان به علت بازخوان به درس اول فایل ۴۱۱۸ ملحق گردید.

درس پنجم - اینگونه دینداری خلاف دیانت سَمَحِه و سَهْلِه است!!: حَدَّثَنَا عَمْرِو ابْنُ عَوْنٍ أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ وَ خَالِدٌ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ قَيْسِ ابْنِ أَبِي حَازِمٍ عَنْ حَبَابٍ قَالَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَشَكُونَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا أَلَا تَسْتَنْصِرُنَا أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا فَجَلَسَ مُحَمَّرًا وَجْهَهُ فَقَالَ قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ فَيُجْعَلُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ فِرْقَتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَ يُمَشَّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ لَحْمٍ وَ عَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ - کتاب سنن ابی داؤد سجستانی است. و خودش از کتب معروف دیگر نقل کرده است.

سلسله رواتش را نقل می کند که برای ضیق وقت نمی خوانم. یک سؤالی از پیغمبر می کنند، می گوید ما به محضر پیغمبر رسیدیم در حالیکه ایشان پتویی به خود پوشیده بودند و در سایه خانه کعبه نشسته بودند، آن زمانی که حضرت در مکه بود، گفتیم که کفار ما را شکنجه می کنند، شما کمک نمی کنید؟ آیا برای ما دعا نمی کنید؟ حضرت چهره اش سرخ شد یعنی عصبانی شد و راست نشست، معلوم می شود که پای او زیر پتو دراز بوده و راست نشسته و فرمود در گذشته مسلمان را می گرفتند و در گودالی که در زمین برایش حفر شده می انداختند و سپس اژه بر سرش گذاشته و دو قسمت می شد اما این شکنجه سبب نمی شد که او از دینش دست بکشد. فَجَلَسَ مُحَمَّرًا وَجْهَهُ فَقَالَ قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ در زمین، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ اَرِه، فَيُجْعَلُ عَلَى رَأْسِهِ می گذاشتند روی

سرش، فَيُجْعَلُ فِرْقَتَيْنِ سرش دو نیم می‌شد، مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ. پس تقيه چیست؟ ها؟ اینجا در درس قبل گفت می‌روید در بلاد کفر قرآن نبرید این تقيه است، بعد اینجا می‌گوید که به بدترین شکنجه‌ها اگر مبتلا شدید دست از دینتان برندارید. وَ يُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ لَحْمٍ وَ عَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ سیخ‌های آهنی داغ را از بالای استخوانش در گوش و عصب‌هایش فرو می‌بردند ولی باز هم این شکنجه‌ها او را از دینش باز نمی‌داشت. این هم عدم تطابق است. حالا من یک سؤال می‌کنم، تاریخ سؤال می‌کند، به من چه؟ من اصلاً حرف نمی‌زنم، تاریخ به پیغمبر می‌گوید که برای چه از مکه بیرون رفتی؟ ها؟ مگر ترس از کشته شدن نبود؟ تاریخ به پیغمبر می‌گوید چرا شب هجرت با علی رفتی داخل خانه کعبه که بت‌ها را بشکنید و علی روی دوش تو داشت با شمشیر بت‌ها را قلع و قمع می‌کرد مدام نگاه این طرف و آن طرف می‌کردی و می‌گفتی علی زود باش، ها؟ خوشبختانه نسخه‌های اینها هست، آیا برای ترس نبود؟ چطور پیغمبر مقاومت نکرد تا این بلاها سرش بیاید؟ مگر امیر ما در جبهه جنگ به سربازانش نگفت که اگر اسیر شدید و گفتند به علی فحش بدهید، بدهید تا جانتان سالم باشد؟ اینها چیست؟ مگر علی در برابر خلفا بخاطر قلّت نفر و نداشتن نیرو کوتاه نیامد؟ ها؟ اینها چیست و این چیست؟

درس ششم - معارضات در احکام شرعی که باعث تشتت آرا شده و موجب تشدید اختلاف و سرگردانی می‌شود!:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عُمَرَ ابْنِ عَلِيٍّ الْمُقَدَّمِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَشْعَثُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي السَّجِسْتَانِيَّ وَ حَدَّثَنَا ابْنُ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَ هَذَا لَفْظُهُ وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا وَهْبُ ابْنِ جَرِيرٍ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي بَشْرٍ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَتْ الْمَرْأَةُ تَكُونُ مِثْلًا فَتَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهَا إِنْ عَاشَ لَهَا وَلَدٌ أَنْ تُهَوِّدَهُ فَلَمَّا أُجْلِيَتْ بَنُو النَّضِيرِ كَانَ فِيهِمْ مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا لَا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (قال ابو داود المقلات التي لا يعيش لها ولد) - کتاب سنن ابی داود سجستانی است.

آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ را ابن عباس مفسر قرآن، صحابی رسول و حواری امیر نقل می‌کند، می‌گوید که در زمان جاهلیت، زن‌های نازا وقتی که می‌خواستند نذر کنند می‌گفتند بچه‌دار بشویم و او را به دین و آیین یهود درآوریم. وقتی که اسلام مدینه را گرفت، یهود از مدینه به بیرون کوچ کردند و این بچه‌ها هم با مادرانشان راه افتادند. انصار یعنی اهالی مدینه آمدند جلوی آنها را بگیرند گفتند که اینها بچه‌های ما هستند، کجا می‌برید؟ پیش عبدالله ابن عباس آمدند، او گفت که این آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ برای اینهاست، یعنی به زور کسی را وارد دین نکنید قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ همه چیز مشخص شده و اسلام منطبق دارد می‌خواهند بپذیرند، می‌خواهند نپذیرند. این درس هم با درس‌های چند روز قبل معارض است. قَالَ كَانَتْ الْمَرْأَةُ تَكُونُ مِثْلًا فَتَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهَا إِنْ عَاشَ لَهَا وَلَدٌ أَنْ تُهَوِّدَهُ اگر بچه زنده ماند او را یهودی کنند. فَلَمَّا أُجْلِيَتْ بَنُو النَّضِيرِ بنی نضیر یهودی بودند، از مدینه بیرون رفتند. یعنی بیرونشان کردند، چون اگر یادتان باشد یک درس داشتیم که پیغمبر گفت اصلاً باید در جزیره العرب یهودی و مسیحی نباشد. كَانَ فِيهِمْ مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ بچه‌های انصار بودند، فَقَالُوا لَا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا پدران دنبال بچه‌ها رفتند و گفتند ما کجا برویم، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، چقدر این آیه قشنگ است؛ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ در این آیه می‌گوید که اسلام زورکی نیست و دین دل‌خواهی است، خلاف آنچه که در

درس‌های دیروز، پریروز، پس‌پریروز داشتیم که اگر بچه‌ای که پدرش یا مادرش یا هر دو اقلیت دینی بودند و اسلام را نپذیرفتند باید کشته شود.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۹ - فایل صوتی ۶۲۲۰ - درس اول - خور دسالانِ مقتولِ معارض در آتش می‌سوزند:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أَنَيْسَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَرَادَ الضَّحَّاكُ ابْنُ قَيْسٍ أَنْ يَسْتَعْمِلَ، مَسْرُوقًا فَقَالَ لَهُ عُمَارَةُ ابْنُ عُقْبَةَ أَتَسْتَعْمِلُ رَجُلًا مِنْ بَقَايَا قَتْلَةِ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مَسْرُوقٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ وَكَانَ فِي أَنْفُسِنَا مَوْثُوقَ الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ لَمَّا أَرَادَ قَتْلَ أَبِيكَ قَالَ مَنْ لِلصَّبِيَّةِ قَالَ النَّارُ فَقَدْ رَضِيتُ لَكَ مَا رَضِيَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ - كتاب سنن ابی داؤد است؛ سلیمان ابن اشعث سجستانی از اعظم و اکابر اهل سنت و جماعت است.

سلسله روات: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ ابْنُ عَمْرٍو عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَبِي أَنَيْسَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَرَادَ الضَّحَّاكُ ابْنُ قَيْسٍ أَنْ يَسْتَعْمِلَ، مَسْرُوقًا فَقَالَ لَهُ عُمَارَةُ ابْنُ عُقْبَةَ أَتَسْتَعْمِلُ رَجُلًا مِنْ بَقَايَا قَتْلَةِ عُثْمَانَ. سلسله روات به ضحاک ابن قیس رسید. می‌گوید مسروق را عامل خود قرار داد. حالا عامل چه بوده؟ بخشدار بوده، دهدار، دهیار یا شهردار بوده؟ عماره ابن عقبه گفت آیا می‌خواهی کسی را که از باقی ماندگان قاتلان عثمان است عامل خود قرار دهی؟ ظاهراً این ضحاک ابن قیس جزء قتله عثمان ابن عفان خلیفه سوم رسول الله بوده است. آنگاه مسروق ابن عماره گفت عبدالله ابن مسعود که از نظر ما کسی است که در روایات حدیث مورد اعتماد است برای ما روایت کرد که وقتی رسول خدا خواست پدرت را به قتل برساند (در زمان جاهلیت از اعضای مکه بود)، گفت حال و وضع کودکان چه خواهد بود؟ یعنی پدرت هنگام وصیت گفت. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ وَكَانَ فِي أَنْفُسِنَا مَوْثُوقَ الْحَدِيثِ مَعْتَمَدٌ وَ موثق، گفت أَنَّ النَّبِيَّ لَمَّا أَرَادَ قَتْلَ أَبِيكَ قَالَ مَنْ لِلصَّبِيَّةِ قَالَ النَّارُ. از آن احادیث جنجالی است. کتاب، مورد تأیید علماء و بزرگان اهل سنت است، وصل به عبدالله ابن مسعود که هم مفسر قرآن بود، هم جزو کتاب بود و هم حواری پیامبر بود، گفت وقتی خواستند پدرت را یعنی پدر ضحاک ابن قیس را یعنی مسروق را بکشند گفت تکلیف زن و بچه من چه می‌شود؟ گفت آنها را می‌سوزانیم. عرایض بنده را متوجه شدی؟ قَالَ النَّارُ فَقَدْ رَضِيتُ لَكَ مَا رَضِيَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ خب، پس بچه‌های اسراء در آتش باید بسوزند. باز هم همان اعتراض قبل؛ متشرعه، شیعه می‌گوید این از احادیث اهل سنت است، ما که سنی نیستیم و اهل سنت را هم قبول ندارند ولی قرآنش را قبول دارند!

درس دوم - توصیه کننده‌ای که خود، اقدام به آن نکرد!: حَدَّثَنَا مُسَدَّدُ ابْنِ مُسْرَهْدٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي نَافِعٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ عُمَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصَى فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَ وصيته مکتوبه عنده - کتاب سنن ابی داؤد سجستانی، مستند برادران عزیز است که اکثریت قریب به اتفاق مسلمین جهان را تشکیل می‌دهند و کتاب بخاری ۲۷۳۸، مسلم ۱۶۲۷، ترمذی ۹۷۴ و ۲۱۱۸، ابن ماجه ۲۶۹۹، نسایی ۳۶۱۵ و ۳۶۱۹ است.

سلسله روات: حَدَّثَنَا مُسَدَّدُ ابْنِ مُسْرَهْدٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي نَافِعٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ عُمَرَ

ناقل این درس عبدالله ابن عمر است، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ دربارۀ وصیت است: گفتم مَا حَقَّ لِأَمْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ، رسول خدا می گوید برای مسلمان جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت نامه اش را ننوشته باشد. حالا اینجا تاریخ سؤال می کند که آیا خود پیغمبر وصیت نامه داشت یا نداشت؟ در چند جا پیغمبر وصیت کرده که یکی از آنها همان حدیث معروف است إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي وقتی من از دنیا رفتم این دو تا چپ و راست شما هستند، و یکی در غدیر خم وصیت کرد که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ هر کس ولی امرش من هستم علی ولی امرش است، خدایا نصرت بده به کسی که او را کمک می کند و ذلیل کن آن کسی را که با او می جنگد. دم شهادتش بود که سومین وصیت را دیگر نگذاشتند بکنند. حالا اینهایی که این حدیث را در باب وصیت آوردند چگونه است که پیغمبر سه تا وصیت مهم کرده و اینها به آن بی توجهی کردند؟ حالا من چه می گویم؟ می گویم که از این طرف شیعه، وصیت پیغمبر که اجرا نشد و از آن طرف سنی که می گویند پیغمبر وصیت نکرد، این وسط چه می ماند؟ ها؟ قرآن! چون گفت إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ، خب کتاب هم که حاوی انبوه نکات عدم تطابق است و بقول امیرمان ذو جوه می باشد.

درس سوم - وصیت در خیر، موضوع بی موردی است و به همین جهت منسوخ گردیده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمَرْوَزِيُّ حَدَّثَنِي عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ ابْنِ وَاقِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَزِيدَ النَّحْوِيِّ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ {إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنِ} فَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ كَذَلِكَ حَتَّى نَسَخَهَا آيَةُ الْمِيرَاثِ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است. (سوره بقره آیه ۱۸۰)

محدثین: احمد ابن محمد مروزی از علی ابن حسین ابن واقد از پدرش از یزید النحوی از عکرمه از عبدالله ابن عباس شاخص ثقلین (دو طایفه شیعه و سنی) و مفسر و کاتب و حواری. در باب وصیت است: می گوید إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنِ فَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ كَذَلِكَ حَتَّى نَسَخَهَا آيَةُ الْمِيرَاثِ می گوید این آیه، منسوخ است. حالا برای چه منسوخ است؟ یک فراز ظریف دارد. خب ناسخش چیست؟ ناسخش ارث را تقسیم کرده، این کلی گفته؛ پدر و مادر و نزدیکان، در ناسخش همه را جدا جدا تبیین کرده که چقدر به این می رسد و چقدر به آن می رسد. خب، حالا اگر این هم بود مشکلی داشت؟ این هم بود آن هم بود، اینکه حرف بدی نزده، آیه مشروب نیست که اول بگوید حلال است بعداً بگوید حرام است. اینجا یک نکته ظریفی دارد و آن این است که می گوید إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر ترکه و میراثی داشت که خیر باشد. آیا خیر وجود دارد که از پدر به بچه برسد؟ بچه برای بابا خیرات می دهد، خیراتش هم به جای خودش، به جایگاه اصلی نمی رسد، ولی پدر و مادر می خواهند ثمرۀ عمرشان را به زن و بچه و پدر و مادر واگذار کنند. می گوید چون خیر نیست منسوخ شده! دنیا دنیای شر است، خیر نیست و وجود خارجی ندارد موجود نمی باشد تا در میراث گذشتگان به معاصرین و آیندگان خیر برسد. آن وقت خیر که نیست، پس چیست؟ شر است. مثل آن آیه که گفت بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ الْبَاقِي خدا خیر است. پس چه؟ پس اینکه الان دارید شَرُّ لَكُمْ است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۰ - فایل صوتی ۶۲۲۱ - درس اول - آیا این ازدواج ها با معیار مادی و خاکی صورت

نگرفته؟: حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ صَارَتْ صَفِيَّةُ لِدَحِيَّةَ الْكَلْبِيِّ ثُمَّ صَارَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ - كتاب بخارى ۴۲۰۰، مسلم ۸۴/۱۴۲۷، ابن ماجه ۱۹۵۷ است.

بخش اول: كتاب سنن ابى داؤد؛ سليمان ابن اشعث سجستاني از بزرگان اهل سنت و جماعت است. حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، انس ابن مالک همين كسى كه دو سه سال نوكر حضرت بود ناقل است: قَالَ صَارَتْ صَفِيَّةُ لِدَحِيَّةَ الْكَلْبِيِّ ثُمَّ صَارَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ جنگى كه پيغمبر حضور دارد غزوه است و آن جنگى كه پيغمبر لشكر مى فرستد و خودش در مدينه است، سريّه است. در يكي از جنگ ها آنجا در بين غنائم يك زنى را آوردند قَدِمْنَا خَيْبَرَ جنگ خيبر بوده اگر خيبر هم نبوده پيغمبر حضور داشته، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى الْحِصْنَ دروازه آنها به دست على مرتضى شكسته شد، ذَكَرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ آنجا شهر يهوديان بود، يكي از بزرگان يهود به نام حُيَيٍّ بود و دختری به نام صفيه داشت. وَ قَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا در آن نبرد شوهرش كشته شد، وَ كَانَتْ عَرُوسًا مى گويد شب عروسی او بود، عروسی كرد، فردای آن شب حمله مسلمان ها بود و شوهرش كشته شد. فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ لِنَفْسِهِ پيغمبر اين را براى خودش گرفت فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَّغْنَا با او بود تا وارد منطقه سدّ الصهباء شد. پيغمبر آنجا با او زفاف كرد. حالا اينجا مترجم خواسته آبرودارى كند در پرانتز نوشته با استبراء رَحِمِ يعنى عده اش تمام شده بود، آخر يهودى ها كه عده ندارند! اگر هم دارند چند قدمى كه عده سر نمى آيد! ادامه اش اين است كه صفيه ابتدا سهم دحية ابن خليفه كلبى بود. او هم در جنگ شركت داشته بود. سهم اين بود، همه تقسيم غنائم كردند اين هم صفيه را برداشت و از خانه اش او را بيرون كشيد، دستش را گرفت و برد گفت اين مال من است. واقعاً بى جهت نبود كه عرب جاهلى دخترها را زنده به گور مى كرد چون چنين ذلتى را مى خواستند تحمل نكنند، چون هر جا كه حمله مى شد حالا اسلام يا جاهليت، در منطقه جزيره العرب زن ها را از خانه هايشان بر مى داشتند از بچه هايشان جدا مى كردند و به خانه خودشان مى بردند. مى گويد صَارَتْ صَفِيَّةُ صفيه جزو زنان پيغمبر و جزو اين نُه نفر شد. لِدَحِيَّةَ الْكَلْبِيِّ دحيه كلبى برداشت ثُمَّ صَارَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ پس به رسول خدا رسيد.

بخش دوم: حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنِ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، قَالَ قَدِمْنَا خَيْبَرَ فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى الْحِصْنَ ذَكَرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ وَ قَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا وَ كَانَتْ عَرُوسًا فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ لِنَفْسِهِ فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَّغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ فَبَنَى بِهَا - كتاب بخارى ۲۲۳۵ و ۲۸۹۳، مسلم ۱۳۶۵ است.

بازيك توضيح ديگر دارد، همه اينها احاديث بهم پيوسته است، باز انس ابن مالک نقل مى كند. انس ابن مالک آبرو و اعتبارش بخاطر همين است كه دو سه سال نوكرى پيغمبر را كرد، وقتى مى چسبند به پيغمبر ديگر هر چه مى گويند درست است. گفت وَقَعَ فَيَسْهُمُ دَحِيَّةَ جَارِيَةٍ جَمِيلَةٍ سهم دحية ابن خليفه كلبى يك زن خوشگل شد. حواست به جبرائيل نرود، نه، اين شهروند مدينه است. فَاشْتَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ بِسَبْعَةِ أَرُوسٍ پيغمبر به او گفت بيا معامله و مبادله كنيم، اين زن قشنگ را به من بده، من هم هفت تا برده به تو مى دهم. برده هم از همان غنائم جنگ هاست ديگر، چقدر بشريت بدبخت است! با همدیگر مى جنگند هر كس زورش بيش غنائمش بيش! به شهر و روستا حمله مى كنند و

مردهایی که برخاستند تا از ناموسشان دفاع کنند را می‌کشند بعد زنانشان را هم برمی‌دارند و به میدان شهرشان می‌برند تا هر کس هر کدام را خواست ببرد یعنی زن دارای اعتبار نیست. اینکه پیغمبر گفت از دنیای شما سه چیز را می‌گیرم که یکی از آنها زن است شاید منظور همین نه‌تا زن خودش بود وگرنه زن جایگاه و حرمتی ندارد. هر کدام از احادیث روایت خاصی دارند، آن حدیث قبل از یک سلسله روایت آمده بود و این حدیث از یکی دیگر آمده حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَادٍ الْبَاهِلِيُّ، حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو أُسْدٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، این هم مثل حدیث قبلی است. این زن قشنگ را پیغمبر با صحابی خود معامله کرد، هفت تا برده سیاه داد و یک زن خوشگل گرفت. وَتَعْتَدُ فَيَبِيتُهَا أَضَافَهُ كَرَدَ فِي خَانَةِ أَهْلِهَا، جزء زن‌هایش صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيٍّ رَا، وَتَعْتَدُ!

بخش سوم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَادٍ الْبَاهِلِيُّ حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو أُسْدٍ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ عَنْ أَنَسٍ قَالَ وَقَعَ فِي سَهْمٍ دَحِيَّةَ جَارِيَةٍ جَمِيلَةٍ فَاشْتَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ بِسَبْعَةِ أَرْوَاسٍ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى أُمِّ سُلَيْمٍ تَصْنَعُهَا وَتُهَيِّئُهَا قَالَ حَمَّادٌ وَاحْسِبُهُ قَالَ وَتَعْتَدُ فِي بَيْتِهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيٍّ - کتاب مسلم ۸۷ و ۸۸/۱۴۲۷، ابن ماجه ۲۲۷۲ است.

باز ادامه‌اش این است، باز از یک سری روایت و محدثین استفاده کردند. باز انس ابن مالک است می‌گوید وَقَعَ فِي سَهْمٍ دَحِيَّةَ جَارِيَةٍ جَمِيلَةٍ سَهْمِ دَحِيهِ يَكُ زَنٍّ خَوْشِگَلٍ شَدَّ، فَاشْتَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ بِسَبْعَةِ أَرْوَاسٍ بِه هفت تا برده، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى أُمِّ سُلَيْمٍ او را به یک زنی به نام ام سلیم سپرد، تَصْنَعُهَا وَتُهَيِّئُهَا این زن آرایشگاه داشت. در زمان پیغمبر هم آرایشگاه بود، ام سلیم این را به آرایشگاه بُرد قَالَ حَمَّادٌ وَاحْسِبُهُ او را خوشگل کرد و رفت جزء حرمسرای پیغمبر شد. باز هم همان حرف‌هایی که همیشه می‌زنم دیگر، باز اهل تشیع از پیغمبر دفاع می‌کنند، ما هم دفاع می‌کنیم، ما همیشه احادیث زشت و زننده را این‌گونه توجیه می‌کنیم که رجال ظهوری، پیغمبر و ائمه از این اتهامات مبرا بودند ولی به یک چیز مهم‌تر می‌پردازیم و آن قرآن است. شیعه می‌گوید که اینها دروغ است، من هم می‌گویم دروغ است، تو هم بگو دروغ است ولی از طریق اهل سنت که می‌آید اگر بگویی اهل سنت غلط کردند نمی‌توانی بگویی، چون این کتابی که در خانه متشرع و متدین هست و گاهی وقت‌ها هم جلد قشنگ و زرباف برای آن درست می‌کنند، آن کتاب، دستاورد اهل سنت است به کتابت جناب خلیفه سوم مسلمین جهان و حومه عثمان ابن عفان! یعنی دوتا منگنه است. خود سنی‌ها هم همین‌طور؛ سنی‌ها که رد نمی‌کنند چون بزرگان خودشان نقل کردند ولی اگر شیعه بخواهد رد کند در این دوتا پُرانتز است؛ رد نکنند که خب چهره پیغمبر کریه می‌شود که باید خب رد کنند. رد می‌کند، بعد نگارش قرآن را چکار می‌کند؟!

درس دوم - نور و ظلمت، دستاورد زرتشتیان است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سِنَانَ الْوَاسِطِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عِمْرَانَ الْقُطَّانِ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ إِنَّ أَهْلَ فَارِسَ لَمَّا مَاتَ نَبِيُّهُمْ كَتَبَ لَهُمْ إِبْلِيسُ الْمَجُوسِيَّةَ - کتاب سنن ابی داؤد سجستانی است، عبدالله ابن عباس نقل می‌کند.

معمولاً این حواریون پیغمبر یا ائمه الهداة المهدیین هیچ وقت از خودشان حرف نمی‌زنند چون حرف خودشان که اعتبار ندارد همیشه از اهل بیت صحبت می‌کنند و دیگران هم به حساب اینکه اینها شاگرد پیامبر و جانشینانشان بوده‌اند تبعیت می‌کنند. خود اهل سنت انس ابن مالک را می‌خواهند چه کنند؟ ولی چون این خدمتکار پیغمبر بود

حرفش را مى پذيرند مثل مادر جان عايشه كه هرچه مى گويد مقبول اهل سنت است، چرا؟ چون خانم پيغمبر است، بعد هم دوتا عنوان برايش آورده اند كه ديگر اصلاً مو لاي درزش نمى رود؛ يكي اينكه وحى در زير لحاف عايشه نازل مى شود و يكي هم اينكه پيغمبر گفت بعد از من دينتان را از عايشه فرا بگيريد. مى گويد إِنَّ أَهْلَ فَارِسَ لَمَّا مَاتَ نَبِيُّهُمْ كَتَبَ لَهُمُ الْيُسُ الْمَجُوسِيَّةَ مى گويد ايراني ها يک پيغمبر داشتند. حالا يقيناً زرتشت است ديگر! مى گويد وقتى زرتشت مُرد، در حالى كه در يک روايت ديگر يادتان هست برايتان خواندم كه مخالفينش يعنى همين ايراني ها زرتشت را كشتند، بعد به دنبال پيروى از او كم كم در پيروانش تعدد شد و كتابش هم اوستا است. مى گويد وقتى كه زرتشت از دنيا رفت بعد شيطان آمد و مجوس را اختراع كرد. عرب به زرتشتى مى گويد مجوسى، در حالى كه نبايد بگويد چون مجوسى از نجس مى آيد، در حالى كه زرتشتى دنبال پيامبر خودش بوده و كتاب داشته و خداپرست بوده است. بعد مى گويد كه كَتَبَ لَهُمُ كِتَابِي نوشته بود. حالا كتابش همين اوستا است؟ معلوم نيست. مى گويد شيطان دو تا اصل را براى اينها به عنوان اصول دين قرار داد؛ يكي نور و يكي ظلمت، و به اينها گفت منشأ نور، خير است و منشأ ظلمت بدى و شر است. اين كه طبيعى است ديگر، در اسلام هم هست، اسماء الحسنى خير است، روشنايى است و اسماء ايزاىى تاريخى است، شر است.

درس سوم - تحفه دادن به كفارى كه از روى مصلحت، ايمان آورده اند: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَرْزُوقٍ أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ سِمَاكِ عَنْ عَلْقَمَةَ ابْنِ وَاثِلٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ أَقْطَعَهُ أَرْضاً بِحَضْرَمَوْتَ - كتاب سنن ابى داؤد سجستانى، ترمذى ۱۳۸۱ است.

راوى بى واسطه عَلْقَمَةُ ابْنِ وَاثِلٍ از پدرش أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْطَعَهُ أَرْضاً بِحَضْرَمَوْتَ، حضرموت در عربستان است كه يک كويرى است، مى گويند هر كس به آنجا برود گم مى شود. مى گويند كه اين آقا، پدر عَلْقَمَةُ ابْنِ وَاثِلٍ، بزرگ قبيله اش بود، وقتى به زور مسلمان شد يعنى پيغمبر مكه را از دستشان گرفت، آنها شهرشان را هديه ندادند و دروازه را باز نكردند. پيغمبر قسمتى از زمين هاى حَضْرَمَوْتَ را به او بخشيد. شايد هم پيغمبر به آنها قول مى داده كه اگر مسلمان بشويد به شما همه چيز مى دهم، زمين هم آن موقع ارزش داشته، البته كوير به ظاهر ارزش ندارد ولى حتماً قسمتى بوده كه سرسبز بوده و به اين شخصى كه اسلام آورده داده است و وقتى ايمان آورده ديگر پيغمبر معطل نكرده كه زمان بگذرد. مى گويد كه بسيارى از مشركين وقتى كه مسلمان مى شدند از پيغمبر هديه مى گرفتند. اينكه مى گويد بسيارى يعنى اينكه آنهابى كه سرشان به تنشان مى ارزیده نه آدم هاى معمولى!

ظهور ياب منتظران ۵۳۹۱ - فايل صوتى ۶۲۲۲ - درس اول - حيات خير كه وجود نداشته باشد، عمر شرارت بار جاگزين آن مى گردد: حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ هِلَالٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَدْعُونَ أَحَدَكُمْ بِالْمَوْتِ لِضُرِّ نَزَلِ بِهِ وَلَكِنْ لِيَقُولَ اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي وَتَوَقَّعْنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي - كتاب سنن ابن داؤد سليمان ابن اشعث سجستانى كه از موثقين اهل سنت و جماعت است.

سلسله روايت: حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ هِلَالٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، انس ابن مالك از بزرگان اهل سنت در خبرگزارى كلمات رسول الله است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت از پيغمبر شنيدم كه گفت لَا يَدْعُونَ

أَحَدُكُمْ بِالْمَوْتِ لَضُرٌّ نَزَلَ بِهِ مِی گوید خیلی که به تو بد می گذرد نگو خدا من را بکش. امروزه شعار مردم همین است، در قدیم ها به دیگری این را می گفتند که خدا مرگت بدهد، خدا تو را بکشد، حالا الآن مردم به خودشان می گویند، تازه فهمیده اند که مرگ عجب چیز خوبی است، رهایی است. لَا يَدْعُونَ أَحَدَكُمْ بِالْمَوْتِ لَضُرٌّ نَزَلَ بِهِ وَلَكِنْ لِيَقُلَ بِهِ جَای خدایا من را بکش این را بگو: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي تَقْرِيْبًا هَمَان شد، لقمه را دور سر پیچاند و دوباره گذاشتند دهان خود. گفت بگو خدایا تا وقتی که خیر هست من را زنده نگه دار! خب وقتی خیر نیست یعنی چه؟ همان حرف اول شد. آیا اینجا خیر هست؟ ما چقدر سند و مدرک داریم؟ بقول علماء به حد مِنْ بِهِ الْكَفَايَةُ! وَتَوْفِينِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي اگر مرگ من برای من بهتر است من را بکش. حالا الآن شما روزهای زندگی خودت را حتی زندگی آنهایی که عهده داران زرو زور و تزویر جامعه هستند، حتی آنها را مقایسه کن و ببین آیا واقعاً از آنچه دارند لذت می برند؟ به آنها خوش می گذرد؟ یک وقت هست که انسان یک نوشیدنی می نوشد تا یک چند ساعتی هیچ چیزی حالیش نیست، خب این را که نمی گویند راحت است و یک چند ساعت راحت زندگی کرده، نه! این لحاف بدبختی را روی سر خودش کشیده که از بیرون باخبر نشود ولی بیرون خیلی خبرها است. طرف مواد می کشد بخاطر اینکه نفهمد چه ضرری به او رسیده. بالاخره مواد تمام می شود، یا اینکه اگر تمام نمی شود و پشت سر هم ادامه دارد خب اینکه ضرر و زیانش بدتر از نکشیدن آن است. پس چه شد؟ پیغمبر گفت طلب مرگ نکنید بلکه طلب زندگی خیرمدار کنید که نیست! و به خدا بگویید که مرگ من را زمانی قرار بده که خیر دیگر نباشد. خب اصلاً از همان اول نباید به دنیا می آمدم! و وقتی که این نطفه مرد در پنهانگاه زن منعقد می شود از همان موقع، بدبختی هم پدر و هم مادر و هم این بچه ای که دارد رشد می کند شروع می شود. مادر آثار مختلفی که به یک زن حامله وارد می شود را می بیند، پدر تازه می فهمد که چه بدبختی سرش آمده و چقدر باید بدود، تا حالا نان دو نفر را نمی توانسته تأمین بکند حالا شدند سه نفر، حالا البته اگر سه نفر باشند! گاهی وقت ها یک عریضه هایی به من می دهند که آدم از این بشر تهوعش می گیرد، مثلاً یارو می گوید من سه تا دختر دارم و دوباره حامله شدم که خدا یک پسر به من بدهد، چقدر بدبخت هستند! یعنی این کسی که به دنیا می آید، زباله است، اصل کاری این پدر و مادر هستند که دلشان می خواهد پسر داشته باشند. او چه؟ آیا او حق حیات دارد؟ حق انتخاب دارد؟

(فایل صوتی ۷۰۴۲ - درس دوم) چگونه به یاد مرگ نمی افتد کسی که از زندگی بیزار است؟. مسند احمد جلد ۳ صفحه ۱۰۴، از رسول اعظم است. لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لَضُرٌّ نَزَلَ بِهِ هِيَچ کس نباید به خاطر ضرری که بر او وارد می شود آرزوی مرگ کند. می گوید آرزویش را نکن، وای به حال اینکه دست به عمل بشوی و بخواهی خودت را بکشی. بعد در فرهنگ دینی اسناد زیادی هست که این قبیل انشانات را شکل می دهد: اَذْكُرُوا الْمَوْتَ كَثِيرًا به یاد مرگ باشید بسیار. در جای دیگر می گوید اگر به یاد مرگ نباشید آخرت را فراموش می کنید. بعد اینجا می گوید هیچ کس نباید به خاطر ضرری که به او وارد شده آرزوی مرگ کند. ضرر، چیست؟ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲ عصر) است. ضرر، چیست؟ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) است. ضرر، چیست؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ (۱۵ فاطر) است. آیا اینها ضرر نیست؟ بی آبی ضرر نیست؟ خالی شدن سدها ضرر نیست؟ انواع و اقسام بیماری ها وارد کشور ایران می شود،

ضرر نیست؟ فقر و فلاکت مردم ضرر نیست؟ بعد می گوید تقاضای مرگ نکن؛ لَا يَتَمَتَّيْنِ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلِ بِهِ! عجب حرف هایی می زند، خودش جایش خوب است به مردم چه می گوید! معروف است که می گویند صدایش از جای گرم بلند می شود، حالا داستان این خدای ساختگی است.

درس دوم - دهاتی که جبرائیل سرش نمی شود، خواست خودش پیغمبر را بیازماید!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ابْنِ فَارِسٍ أَنَّ الْحَكَمَ بْنَ نَافِعٍ حَدَّثَهُمْ أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُمَارَةَ ابْنِ خُزَيْمَةَ أَنَّ عَمَّهُ حَدَّثَهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ابْتِاعَ فَرَسًا مِنْ أَعْرَابِيٍّ فَاسْتَتَبَعَهُ النَّبِيُّ لِيَقْضِيَهُ ثَمَنَ فَرَسِهِ فَاسْرَعَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَشْيَ وَابْطَأَ الْأَعْرَابِيُّ فَطَفِقَ رَجُلٌ يَعْتَرِضُونَ الْأَعْرَابِيَّ فَيَسْأَلُونَهُ بِالْفَرَسِ وَلَا يَشْعُرُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ابْتِاعَهُ فَنَادَى الْأَعْرَابِيُّ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنْ كُنْتُ مُبْتَاعًا هَذَا الْفَرَسِ وَالْأَبْعَثُ فَقَامَ النَّبِيُّ حِينَ سَمِعَ نِدَاءَ الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ أَوْ لَيْسَ قَدْ ابْتَعْتَهُ مِنْكَ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ لَا وَاللَّهِ مَا بَعَثَكَ فَقَالَ النَّبِيُّ بَلَى قَدْ ابْتَعْتَهُ مِنْكَ فَطَفِقَ الْأَعْرَابِيُّ يَقُولُ هَلَمْ شَهِدًا فَقَالَ خُزَيْمَةُ ابْنُ ثَابِتٍ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَايَعْتَهُ فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ عَلَى خُزَيْمَةَ فَقَالَ بِمَ تَشْهَدُ فَقَالَ بِتَصَدِيقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ شَهَادَةَ خُزَيْمَةَ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ - كتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است.

امان از دست اندازهای تاریخ! باز همین کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است و باز همان حرف همیشگی ما که یک پنجم جامعه اسلامی که شیعه است می گویند که خب ما به این کتاب ها احتیاج نداریم، اصلاً برای چه اینها را می آوری؟ حتی بعضی ها به من ایراد می گیرند. می گویم نیست که در کتاب های شیعه از این حرف ها کم پیدا می شود! ها؟ می گویند تو آخر چه داعی داری که مستندات اهل سنت را بیاوری؟ هیچ! ما می خواهیم که حقیقت خدا را پیدا کنیم چه در مسیر سنی و چه در مجرای شیعه! برای ما هم رهبران هر دو مقدس و مهم هستند و اهل بیت برای ما قداست دارند بخاطر اینکه در پیدا کردن سرنخ حیات اصلی و واقعی تابلوهای هدایتی و عنایتی و ارشادی ما هستند و بزرگان اهل سنت هم بخاطر اینکه در بین نفوس مسلمین اکثریت قاطع را تشکیل می دهند و قرآن از خانه آنها درآمده است. باز هم محدثین هستند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ابْنِ فَارِسٍ أَنَّ الْحَكَمَ بْنَ نَافِعٍ حَدَّثَهُمْ حَكِيمُ ابْنِ نَافِعٍ بَرَاءُ ابْنِ حَدِيثِ نَقْلٍ كَرَدَ أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ كِه بِه مَا خَبَرَدَادَ شُعَيْبٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُمَارَةَ ابْنِ خُزَيْمَةَ أَنَّ عَمَّهُ حَدَّثَهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ عَمُوْشٍ مُسْتَقِيمٍ اَزْ پِیْغَمْبَرِ نَقْلٍ مِی كِنْدَ عَنْ عُمَارَةَ ابْنِ خُزَيْمَةَ أَنَّ عَمَّهُ عَمُوْشٍ، حَدَّثَهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ كَفَتْ یك رُوزِ پِیْغَمْبَرِ یك اَسْبِی رَا خَرِیدَ ابْتِاعَ فَرَسًا ابْتِیَاعَ كَرْدَ اَسْبِی رَا، مِنْ اَعْرَابِیِّ اَزْ یك بَبَا بَانْ كَرْدِ بِی نَام وَ نَشَان كِه شَهْرُوند نَبُودَه، فَاسْتَتَبَعَهُ النَّبِيُّ پِیْغَمْبَرِ دَنْبَالِ اَسْبَشِ رَفْت، فَاسْتَتَبَعَهُ مُتَابَعَتْ كَرْدَ، دَنْبَالِش رَفْت. لِيَقْضِيَهُ ثَمَنَ فَرَسِهِ ظَاهِرًا اَيْنِ شَخْصِ بَادِيَه نَشِينِ كَلَاهِبَرْدَارِ بُوْدَ، پُولِ اَسْبِ رَا كَرَفْتْ بَعْدَ سَوَارِشِ شَدَ وَ الْفَرَارِ! مِثْلِ یك نَفَرِی كِه كَفَتْ یكِی اَمْدَه بُوْدَ مَاشِیْنِ مَن رَا بَخَرْدَ كَفَتْ مَن یك دُورِ بَزَنَم؟ كَفَتْ دُورِ زَدَنِ هَمَانَا وَ كَفَتْ بَا مَاشِیْنِ فَرَارِ كَرْدَ. پِیْغَمْبَرِ دَنْبَالِ اَيْنِ عَرَبِ افْتَادَ فَاسْرَعَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَشْيَ اَوْ سُرْعَتِ كَرَفْت، خَبِ اَوْ بَا اَسْبِ اسْتِ وَ پِیْغَمْبَرِ پِیَادَه اسْتِ. وَ ابْطَأَ الْأَعْرَابِيُّ اَنْ عَرَبِ بَرَا اَيْنِ كِه اَنْكَشْتِ نَمَا نَشُودَ وَ مَرْدَمِ نَفْهَمَنْدَ كِه مَالِ پِیْغَمْبَرِ رَا دَزْدِی كَرْدَه یَواشِ رَا مِی رَفْت، اَلْبَتَه یَواشِ اَسْبِ، مَعَادِلِ تَنْدِ پِیْغَمْبَرِ بُوْدَ. فَطَفِقَ رَجُلٌ يَعْتَرِضُونَ الْأَعْرَابِيَّ مَرْدَمِ جَلُوی اَنْ عَرَبِ رَا كَرَفْتَنْدَ تَا پِیْغَمْبَرِ بَرَسَدَ، پِیْغَمْبَرِ رَسِیدَ وَ بِه اَوْ كَفَتْ كِه اَيْنِ اَسْبِ مَن اسْتِ پُولِش رَا بِه تُو دَاْدَهَامِ یَا پُولِ رَا پَسِ بَدَه یَا اَسْبِ رَا بَدَه. اَنْ عَرَبِ چَه مِی كَفَتْ؟ اَنْ عَرَبِ

انکار می کرد و گفت که لَیْسَ قَدْ اِتَّبَعْتُهُ مِنْكَ ما معامله ای باهم نداشتیم، ابتیاعی نداشتیم. اِتَّبَعْتُهُ مِنْكَ پیغمبر گفت مگر ما معامله نکردیم؟ فَقَالَ الْاَعْرَابِيُّ لَا گفتم نه! وَاللَّهِ مَا بَعْتُكَ مِنْ اَيْنَ را فروختم. فَقَالَ النَّبِيُّ بَلَى باز پیغمبر اصرار کرد که بابا من پولش را داده ام. در این هنگام یکی از حواریون پیغمبر خُزَيْمَةُ ابْنُ ثَابِتٍ خزیمه ابن ثابت آنجا بود. حالا مردم هم جمع شده بودند، پیغمبر گفت اسبم را بده، آن عرب گفت که شاهد داری؟ منظورم این است که می خواست ببیند آیا جبرائیل می آید شهادت بدهد که پیغمبر دروغگو از آب درنیاید؟ چون همه داشتند نگاه می کردند دیگر، معطل مانده بودند، شاید این اعرابی هم اصلاً قصدش دزدی نبوده بلکه می خواسته پیغمبر را امتحان کند! بالاخره این شخص یعنی خزیمه به داد رسید و گفت من شهادت می دهم که پولش را گرفتی، در حالیکه آنجا نبود بلکه بعداً در اجتماع وارد شد، پیغمبر خودش با اعرابی تنها بود. بعد خود پیغمبر تعجب کرد. اینکه می گوید کاسه از آش داغتر این مصداقش است! حواری به آن عرب گفت اَنَا اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَايَعْتَهُ مِنْ شَهَادَتِ می دهم که فروختی. پیغمبر به او گفت بِمَ تَشْهَدُ؟ برای چه شهادت می دهی؟ تو که در کنار من نبودی! فَقَالَ بَتَضَدِّيقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. حالا این سَمْبَلَش کرد یا هرچه بود گفت ای پیغمبر ما روز اول که تو را پذیرفتیم که تو راستگو هستی الی الابد این صداقت تو در مجاری زمان استمرار دارد، این معامله هم سر همان است، این هم در آن است. خب حرف خزیمه بد نیست درست است راست می گوید، چون که صد آید نود هم پیش ماست، ولی مسئله مهم همین بود که این شخص عرب می خواست ببیند که چه کسی به داد پیغمبر می رسد، آخرش هم دید که یکی از نزدیکانش به دادش رسید، آن عرب هم می دانست که این در جریان نبوده و از خودش گفته است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۲ - فایل صوتی ۶۲۲۳ - درس اول - سلسله روایتی که نمی دانند چه گفته اند و در

رو در بایستی ها آن را ترمیم می کنند: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ دَاوُدَ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ حَدَّثَنَا زِيَادُ يَعْنِي ابْنَ يُونُسَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي مُصْعَبٍ وَمَعْنَاهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَلَقِيتُ سَهِيلًا فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَبِيعَةَ أَخْبَرَنِي بِهِ عَنْكَ قَالَ فَإِنْ كَانَ رَبِيعَةَ أَخْبَرَكَ عَنِّي فَحَدِّثْ بِهِ عَنْ رَبِيعَةَ عَنِّي - کتاب سنن ابن داود سلیمان ابن اشعث سجستانی که از موثقین اهل سنت و جماعت است.

سلسله روات: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ دَاوُدَ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ حَدَّثَنَا زِيَادُ يَعْنِي ابْنَ يُونُسَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي مُصْعَبٍ وَمَعْنَاهُ قَالَ سُلَيْمَانُ سلیمان می گوید فَلَقِيتُ سَهِيلًا فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ می گوید سهیل را دیدم، گفتم که ربیعہ از تو این گونه حدیث نقل کرده فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ گفت که ربیعہ را نمی شناسم. حالا این سهیل برای اهل سنت از اعظم روات است. می خواهم یعنی این را بگویم که اتصال حَدَّثَنَا، حَدَّثَنَا، حَدَّثَنَا وَقَالَ، قَالَ، قَالَ چیست و چطوری این دین به ما رسیده است. به سهیل گفتم که رفیقم، رفیق تو از جانب تو چنین گفته است. گفت من یک چنین حدیثی را نمی شناسم یعنی چنین حرفی زده فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَبِيعَةَ أَخْبَرَنِي بِهِ عَنْكَ گفتم که ولی ربیعہ از جانب تو گفته است. ربیعہ هم از روات است. قَالَ فَإِنْ كَانَ رَبِيعَةَ أَخْبَرَكَ عَنِّي فَحَدِّثْ بِهِ عَنْ رَبِيعَةَ عَنِّي اگر گفته تو نقل کن. یعنی چه؟ یعنی اینکه این بابا یک چیزی را نقل کرده اما یادش رفته است، مثال معروف؛ دروغگو کم حافظه است! می گوید اگر گفته، درست گفته است. حالا شما حساب کنید این قَالَ رَسُولَ اللَّهِ که از این کانال آمده و ایضاً

قَالَ اللَّهُ قَرَأَن، که از این کانال آمده اگر این گونه آجرهایش روی هم چیده شده که طرف می گوید من نگفتم ولی اگر گفته درست است، چگونه پاسخگو هست؟

درس دوم - تَكْلِيفِ وَ سُنَّتِي (از قول اهل سنت؛ اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ وَ سُنَّتِي) چه می شود؟ برای سازندگان

حدیث، چه می ماند؟: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ حَنْطَبٍ قَالَ دَخَلَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، عَلَى مُعَاوِيَةَ فَسَأَلَهُ عَنْ حَدِيثٍ فَأَمَرَ إِنْ سَأَلَهُ يَكْتُبُهُ، فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَمَرَنَا أَنْ لَا نَكْتُبَ شَيْئاً مِنْ حَدِيثِهِ فَمَحَاهُ - كتاب سنن ابى داؤد سليمان ابن اشعث سجستانی است.

اهل حدیث: نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ حَنْطَبٍ قَالَ دَخَلَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. زید ابن ثابت که از معاریف صدر اسلام است می گوید نزد معاویه آمدم فَسَأَلَهُ عَنْ حَدِيثٍ فَأَمَرَ إِنْ سَأَلَهُ يَكْتُبُهُ معاویه خال المؤمنین کاتب وحی در یک موردی از رسول الله از من سؤال کرد و آنگاه به یکی دستور داد تا آن را بنویسد. فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَمَرَنَا أَنْ لَا نَكْتُبَ شَيْئاً مِنْ حَدِيثِهِ گفتیم حدیث های پیغمبر شنیدنی است نوشتنی نیست، پیغمبر گفته است که احادیث من را ننویسید. آنگاه معاویه آن را پاک کرد. حالا اینجا دوسه تا مبحث است؛ یکی این است که سنت از طریق حدیث جاری می شود که اهل سنت می گویند پیغمبر گفت من می روم و بین شما دو چیز را می گذارم؛ قرآن و سنت. سنت نگارش حدیث است یعنی املاء، انشاء، دیکته و یادآوریش. خب وقتی که پیغمبر گفت احادیث را ننویسید پس سنت چطوری باید تا این زمان جاری بشود مثلاً؟ و یکی دیگر این است که پس چرا خود معاویه صنعت حدیث سازی راه انداخت؟ یادتان هست که در اسناد و مدارک زیاد داشتیم که بعد از شهادت امیر اموال بیت المال مسلمین جهان را جمع می کرد و به روایت معروف مثل ابوهریره می داد و می گفت تا می توانید در تأیید خاندان من یعنی ابوسفیان، امویه و بنی امیه و در مذمت اهل بیت حدیث بسازید. آنقدر نوشته اند، همه اینها در بایگانی هست، آنقدر از این احادیث جعل کردند، چون پول می گرفتند دیگر، مثلاً در قبال هر حدیثی فرض کن به پول الان پنجاه میلیون تومان می گرفتند، خب مگر نمی ارزد؟ برای همین می گویند ابوهریره وقتی که روز اول پیش پیغمبر آمد نان نداشت بخورد بعد می گویند وقتی که مُرد چقدر کوزه و کیسه زر و طلا از خودش باقی گذاشت، آنقدر جعل حدیث زیاد شد و شورش در آمد که خود معاویه اعلام کرد دیگر بس است و از مظلومیّت عثمان حدیث نسازید و فقط از من بسازید، جریان عثمان را که به بهای او جنگ جمل و جنگ صفین به پا شد بعد هم معلوم شد که اصلاً علی بنده خدا دخالتی نداشته و وقتی که مسلمین به خانه اش حمله کردند یک گوشه ای در بیرون شهر در مزرعه کار می کرده است. وقتی که معاویه سوار بر مرکب حکومتی شد دیگر نیاز نبود که پیراهن عثمان را بالا بگیرد گفت بس است دیگر، آن وقت در برابر احادیثی که در ذم او هست مخصوصاً آیه! که آن آیه گفت پیغمبر در خواب دید بوزینه ها سر منبرش هستند و جبرائیل گفت بعد از تو بنی امیه سر کار می آیند، در برابر آن آنقدر جعل حدیث کردند که معاویه یک عنصر مقدّس و نورانی شد و تا الان هم به عنوان یک صحابی محترم قبولش دارند و عنوان دایی المؤمنین، خال المؤمنین را به او دادند.

ظهور یاب منتظران ۵۳۹۳ - فایل صوتی ۶۲۲۴ - درس اول - نفرین در غدیر و لعن در قنوت، با این مبحث

در جدال است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَوْفٍ الطَّائِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ ابْنُ عَوْفٍ وَقَرَأْتُ فِي أَصْلِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي صَمُصَمٌ عَنْ شَرِيحٍ عَنْ أَبِي مَالِكٍ يَغْنِي الْأَشْعَرِيَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَجَارَكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ خِلَالٍ أَنْ لَا يَدْعُو عَلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ فَتَهْلِكُوا جَمِيعاً وَأَنْ لَا يَظْهَرَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ وَأَنْ لَا تَجْتَمِعُوا عَلَى ضَلَالَةٍ - كتاب سنن ابی داؤد از سلیمان ابن اشعث سجستانی از بزرگان محدثین اهل سنت.

سلسله روایت: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَوْفٍ الطَّائِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ ابْنُ عَوْفٍ وَقَرَأْتُ فِي أَصْلِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي صَمُصَمٌ عَنْ شَرِيحٍ عَنْ أَبِي مَالِكٍ يَغْنِي الْأَشْعَرِيَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ. خب چه کسی متصل به پیغمبر بود؟ ابی مالک اشعری، قبلش شریح قاضی (قاضی القضاة اسلام) که حکم قتل امام حسین را برای یزید صادر کرد. پیامبر چه گفت؟ إِنَّ اللَّهَ أَجَارَكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ خِلَالٍ خداوند شما را از سه خصلت در ایمن قرار داده است؛ أَنْ لَا يَدْعُو عَلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ فَتَهْلِكُوا جَمِيعاً یکی از آنها این است که پیغمبر به شما نفرین نکرد تا نابود بشوید. همانطور که در تیتیر درس اشاره کردم و با مستنداتی که در کتاب هست پیامبر در قنوت نمازش لعن می کرد آنهایی را که از قریش اذیتش می کردند و همچنین در غدیر خم آن دعای معروف؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ رَفِيقٌ بِأَشَقِّهِ عَلَى وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَ دُشْمَنِ كُنْ بِأَدْنَى دُشْمَانٍ عَلَى وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَيَارِي كُنْ كُنْ عَلَى رَأْسِ يَارِي كُنْ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ نابود کن کسی را که در نابودی علی می کوشد. خب این چه بود؟ آیا نفرین نبود؟ وَأَنْ لَا يَظْهَرَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ و از اینکه اهل باطل بر اهل حق غالب شوند. یعنی از زمان پیغمبر تا الان آدم های حق سرکار بودند؟ گردانندگان مثلث زور و تزویر همه حق بودند که حاکم بر مردم بودند؟ یعنی معاویه حق بود که علی در بدترین شرایط قرار گرفت؟ یعنی آن دو نفری که مأمور و مسئول نابودی فاطمه بودند حق بودند؟ آیا یزید نسبت به امام حسین حق بود؟ دقت کنید؛ إِنَّ اللَّهَ أَجَارَكُمْ خداوند شما را مستجیر کرده یعنی به شما پناه داده، این أَجَارَكُمْ از اجاره نشین می آید. اجاره نشین به صاحبخانه پناه آورده و صاحبخانه به او خانه داده است. پیغمبر نفرین نمی کند؟ که کرد، اهل باطل بر اهل حق پیروز نمی شوند؟ که شدند. حکایت آن موقعی است که هارون الرشید می خواست موسی ابن جعفر را به زندان ببرد آمد سر قبر پیغمبر و گفت یا رسول الله با اجازه شما این نوه تو را، نتیجه تو را می خواهم به زندان ببرم چون شلوغ می کند و کشور را بهم می ریزد. پس هارون حق است و موسی ابن جعفر باطل است؟ بعد هم که او را زندانش کرد تحت شکنجه مدام گفت خدا، خدا، خدا، خدا کانه سمیع نبود همینطور که با ما برخورد می کند. آخرش گفت ما را بکش، خدا گفت باشد این یکی مقبول است و او را کشت. وَأَنْ لَا تَجْتَمِعُوا عَلَى ضَلَالَةٍ این مردم طرفدار رسول گمراه نمی شوند لَا تَجْتَمِعُوا عَلَى ضَلَالَةٍ. چه سه مورد نابی! خب چه چیزی باعث می شود که مسلمین گمراه نشوند؟ کتاب! درباره کتاب در دایرة المعارف به وفور سند جمع کردیم. چه چیزی باعث می شود که مردم مُسلم گمراه نشوند؟ سنّت نبوی! سنّت هم که زیر نظر خطِ اهل سنّت و جماعت است که از موثقین آنها این همه سند در آوریم که چقدر پیغمبر را با احادیث کربیه نشان دادند و رؤیة رسالت را زشت کردند. از اهل بیت هم برای شیعه همینطور، اگر شیعه تقیه نداشت گمراه نمی شد. تقیه گمراه کردن است، حالا یک بُعدش حفاظت از تقیه کننده است، بُعد دیگرش این است که مسیر را طور دیگری نشان می دهد و گرنه امام صادق و امام باقر مگر به خواری خود نگفتند که این هفتاد هزار سر و راز و رمز دین را به شما می دهیم آنها را مخفی کنید؟ خب

آنها برای چه بود؟ برای این است که شیعه هدایت بشود، وقتی شیعه پنهان می کنند یعنی شیعه در گمراهی است! یا اینکه ملاحظه می کنید تقیه باعث می شود که اهل بیت با همه قداستشان به اهل باطل دست بیعت بدهند و پشت سر آنها نماز بخوانند و به آنها رأی بدهند.

درس دوم - دنیا این نیست که مسلمان دل ببندد و مرگ نیز آرزوی خلاق است: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّمَشَقِيُّ حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ بَكْرٍ حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يُوشِكُ الْأَمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا فَقَالَ قَائِلٌ وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ السَّيْلِ وَلَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُذُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ، فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ - كتاب سنن ابی داؤد از سلیمان ابن اشعث سجستانی است.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّمَشَقِيُّ حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ بَكْرٍ حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ ثَوْبَانَ كَمَا تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا پیغمبر گفت که به زودی امت ها شما را به خود فرا می خوانند و اتحاد شما را از بین می برند. می شود گفت که این امت ها رقبای اسلام است یا اینکه رقبای کشورهای اسلامی در آن موقع یا حالا است. فَقَالَ قَائِلٌ یک نفر بلند شد و از پیغمبر سؤال کرد وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ گفت بخاطر اینکه عدد ما کم می شود این بلا سر مسلمین می آید؟ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ گفت نه تعدادتان هم زیاد است. وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ السَّيْلِ گفت ولی در آن وضعیت، شما مانند کف روی آب خواهید شد و سیل شما را می برد. کف روی آب چیست؟ به درد نخور. الان ما از چه چیزی وداع کردیم و دور شدیم؟ توحید به درد نخور! شما را دیگر هیچ طوفانی عوض نمی کند البته اگر در جبر الهی رقم خورده باشد، بله، مثل آنهایی که با ما بودند حتی در قتلگاه و با ما هم بندی شدند ولی بعد دیدند خبری نیست، پول جای دیگری است، قدرت جای دیگری است خارج شدند و رفتند. وَ لَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُذُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ چرا ما کف روی آب هستیم؟ بخاطر تقیه! اسلام وزنه ندارد، این کتاب جوابگو نیست، می گوید اُدْعُونِي ولی زورش نمی رسد جواب بدهد، می گوید فِيهِ شِفَاءٌ اما توان ندارد، بنابراین مردم می روند. مانند همان حدیثی که در برابر آیه يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا داشتیم؛ يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. بنابر این آنچه که ما را وادار می کند تا تحقیق کنیم همین است که کف روی آب نباشیم. آنهایی که از ما جدا شدند دوست داشتند که همرنگ جماعت بشوند. ما چهل سال قبل پرچمی بلند کردیم و باذن الله سوا کردیم و جدا شدند. از همان موقعی که پرچم بالا رفت آمدند و رفتند، اما تعدادشان به چهل نفر نمی رسد، سردمدار آنها هم یک نفر بود که در فرودگاه کار می کرد و به من می گفت که من وقتی با شما تلفنی صحبت می کنم بلند می شوم می ایستم یعنی شما را حی و حاضر می دانم، از همین غلویات! تا بعد آمد و نوبت به این اواخر شد. ما داریم سعی می کنیم که وزنه را حفظ کنیم. وزنه چیست؟ اینکه الهیات ظهوری را دنبال کنیم. توحید زمینی، ما را خراب کرد، پدران ما را نابود کرد، اجداد ما را فاسد کرد، مادران ما را ناکام به زیر خاک برد، ما سعی می کنیم که از آنها عبرت بگیریم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۴ - فایل صوتی ۶۲۲۵ - درس اول - اعمالی که سبب انزجار عموم شود: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ، قَالَ سَأَلْنَا فَصَالَةَ ابْنِ عَبِيدٍ عَنْ

تَغْلِيقِ الْيَدِ فِي عُنُقِ السَّارِقِ أَمِنْ السَّنَةِ هُوَ قَالَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ بِسَارِقٍ فَقَطَعَتْ يَدُهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَعُلِّقَتْ فِي عُنُقِهِ - كتاب سنن ابی داؤد از سلیمان ابن اشعث سجستانی از بزرگان محدثین اهل سنت و ترمذی ۱۴۴۷، ابن ماجه ۲۵۷۸، نسائی ۴۹۸۲-۴۹۸۳ است.

ایضاً همچنان تحقیق در کتاب معروف اهل سنت و جماعت کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است. سلسله روات حدیث کرد: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ، عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَيْرِيزٍ قَالَ سَأَلْنَا فَضَالََةَ ابْنَ عُبَيْدٍ عَنْ تَغْلِيقِ الْيَدِ، فَيُعْنَقُ السَّارِقِ جَالِبٌ اسْت، هر دم از این باغ گلی می‌رسد! عبدالرحمان ابن محیریز می‌گوید از فضاله ابن عبید در مورد آویزان کردن دست سارق پرسیدم که آیا سنت است یا خیر؟ قَالَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ بِسَارِقٍ فَقَطَعَتْ يَدُهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَعُلِّقَتْ فَيُعْنَقُهُ. دست دزد را به جرم دزدی قطع کردند و دست بریده را به گردنش انداخته‌اند. این چیست؟ این افتخار در شکنجه است، یعنی این ما هستیم! خب، آقا حکم دارد که سارق دستش قطع بشود؟ باشد، دیگر برای چه با طناب به گردنش می‌اندازی؟

درس دوم - فراری دادن مجرم از کیفر از جمله ادله ابطال خشونت است: حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ حَدَّثَنِي يَعْلَى، عَنْ عِكْرِمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ابْنُ حَرْبٍ وَ عُقْبَةُ ابْنُ مُكْرَمٍ قَالَا حَدَّثَنَا وَهْبٌ ابْنُ جَرِيرٍ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ سَمِعْتُ يَعْلَى ابْنَ حَكِيمٍ يُحَدِّثُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِمَاعِزِ ابْنِ مَالِكٍ لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ أَوْ غَمَزْتَ أَوْ نَظَرْتَ قَالَ لَا قَالَ أَفَنِكَتَهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ وَ لَمْ يَذْكُرْ مُوسَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ هَذَا لَفْظٌ وَهَبٍ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی مستند ماست و کتاب بخاری ۶۸۲۴ است.

معارض هم است، آن درس یک چیزی می‌گوید و این درس یک چیزی می‌گوید، جالب است. اصحاب حدیث: موسی ابن اسماعیل از جریر از یعلی عن عکرمه که عکرمه ناقل درس است. أَنَّ النَّبِيَّ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ابْنُ حَرْبٍ وَ عُقْبَةُ ابْنُ مُكْرَمٍ همه اینها دارند یک چیزی را از پیغمبر تعریف می‌کنند. قَالَ سَمِعْتُ يَعْلَى ابْنَ حَكِيمٍ فامیلی او یعلی بوده، يُحَدِّثُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رساندند به عبدالله ابن عباس که معروف حضورتان هست. أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِمَاعِزِ ابْنِ مَالِكٍ به این شخص گفت لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ أَوْ غَمَزْتَ یک نفر را آوردند گفتند که همجنس باز است لواط کرده، بعد پیغمبر داشت او را از کیفر به بیرون هل می‌داد، گفت شاید بوسش کردی، نازش کردی، بغلش کردی. قَالَ لَا. قَالَ أَفَنِكَتَهَا قَالَ نَعَمْ گفت که با او نزدیکی کردی؟ گفت: بله. قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ پس دستور داد سنگبارانش کنند. حالا مسئله این است که در محاکم دیگر قول باز پرس یا مُخْبِر حاکم است و قاضی بر اساس آنها حکم می‌دهد. اینجا یا شخص از جهنم ترسیده و خودش آمده یا اینکه لاپورتش را دادند. پیغمبر می‌گوید که شاید مقدمات کار بوده، اگر مقدمات بوده برو، برو من اجرای حکم نکنم. حالا این درس را با آن درس قبل نگاه کن. در آن درس، هم دستش را قطع کرده و هم آن را به جای کراوات به گردنش انداخته است.

درس سوم - تکلیف علم رسول چه می‌شود؟: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا وَ حَدَّثَنَا ابْنُ السَّرْحِ الْمَعْنَى قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ وَهْبٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَجُلًا، رَنَى بِأَمْرَةٍ فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ فَجُلِدَ الْحَدَّ ثُمَّ أُخْبِرَ أَنَّهُ مُحْصَنٌ فَأَمَرَ بِهِ فَرَجِمَ. قَالَ أَبُو دَاوُدَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مُحَمَّدُ ابْنُ بَكْرِ الْبُرْسَانِيُّ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ مَوْقُوفًا عَلَى جَابِرٍ وَرَوَاهُ

أَبُو عَاصِمٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ بَنَحُو ابْنَ وَهْبٍ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا زَنَى فَلَمْ يَعْلَمْ بِإِخْصَانِهِ فَجُلِدَ ثُمَّ عُلِمَ بِإِخْصَانِهِ فَزُجِمَ - كتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است.

اصحاب حدیث: قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ اَز ابْنِ السَّرْحِ الْمَعْنَى قَالَ أَخْبَرَنَا خَبَر دَاد عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ وَهْبٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَجُلًا، زَنَى بِامْرَأَةٍ يَكُ مَرْدِي بِأَيِّكَ زَنَى آمِيزَش كَرْد فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ فَجُلِدَ الْحَدَّ بِبَغْمِبَرِ كُفْتُ كِه اَو رَا حَدَّ بَزَنِيْد رَجْم كَنِيْد. ثُمَّ أُخْبِرَ أَنَّهُ مُحْصَنٌ بِه بِيْغْمِبَرِ كُفْتَنْد و خَبَر رَسِيْد كِه اِيْن زَن و مَرْد عِيَال دَار بُوْدَنْد. اَوَّل كُفْتُ شَلَاق بَزَنِيْد بَعْد كُفْتُ رَجْمَش كَنِيْد يَعْنِي اِيْن بَدْبَخْت، هَم شَلَاق رَا خُوْرْدِه تَا زِيَانِه خُوْرْدِه و هَم رَجْم شُدِه اَسْت. اِيْنجَا سَوَال اِيْن اَسْت كِه اَيَا پِيَاْمِبَر نَمِي دَاْنْد كِه اِيْن چِه گَنَاهِي مَرْتَكَب شُدِه كِه دُو بَار بَايْد تَنْبِيْه بَشُوْد، كَيْفَر بَشُوْد؟ مَن نَمِي دَاْنَم اِيْن جَبْرِئِيل عَزِيْز چِه كَار مِي كَرْد، فَقَطْ رَاه خَاْنِه مَادِر جَان عَايِشِه رَا بَلْد بُوْدِه كِه مَدَام بِه اَنجَا مِي رَفْت؟ بِبَغْمِبَرِ اِيْن هَمِه كَار دَاشْت غِيْبِش مِي زَد.

درس چهارم - پیامبر بر کتب ماقبل خود اشراف دارد، پس چگونه در باب شریعات از دیگران می پرسد!: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى مَالِكِ ابْنِ أَنَسٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَ امْرَأَةً زَنِيَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الزَّانَا؟ فَقَالُوا نَفْضَحُهُمْ وَ يُجْلَدُونَ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَلَامٍ كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ فَنَشَرُوهَا فَجَعَلَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ ثُمَّ جَعَلَ يَقْرَأُ مَا قَبْلَهَا وَ مَا بَعْدَهَا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَلَامٍ ازْفَعْ يَدَكَ فَرَفَعَهَا فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ. فَقَالُوا صَدَقَ يَا مُحَمَّدٌ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ فَزَجِمَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَحْنِي عَلَى الْمَرْأَةِ يَقِيهَا الْحِجَارَةَ - كتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی و کتاب بخاری ۳۶۳۵، ترمذی ۱۶۹۹، ترمذی ۱۴۳۶، ابن ماجه ۲۵۵۶ است.

اصحاب حدیث: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى مَالِكِ ابْنِ أَنَسٍ عَنْ نَافِعٍ، اَز مَالِكِ ابْنِ اَنَسِ نُوْكِرِ پِيَاْمِبَرِ نَقْل مِي كَنْنْد اَز نَافِع كِه اَو هَم نُوْكِرِ عَمِر بُوْد، عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَز پَسِر خَلِيْفِه ثَانِي نَقْل مِي كَنْد. أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَ امْرَأَةً زَنِيَا يَهُودِي هَا دَرِب خَاْنَه پِيْغْمِبَرِ اَمْدَنْد و كُفْتَنْد زَن و مَرْدِي اَز مَا آمِيزَش بِه حَرَام كَرْدَنْد، حَكَم چِيَسْت؟ حَالَا اِيْنجَا اِيْرَاد اَوَّل اِيْن اَسْت كِه مَعْمُولَا اَقْلِيْت هَاي دِيْنِي و مَذْهَبِي اَحْكَام خُوْدَشَان رَا اَجْرَا مِي كَنْنْد، اِيْنهَا بَرَاي چِه پِيْش پِيْغْمِبَرِ اَمْدَنْد؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فَيُشَانِ الزَّانَا پِيَاْمِبَرِ بِه عِلْمَاي يَهُودِ كُفْتُ دَر كِتَاب شَمَا تُوْرَات بَا زَمَانْدِه مُوسَى ابْنِ عَمْرَانِ كَلِيْمِ اللَّهِ دَر بَارِه زَنَا چِه چِيْزِي اَمْدِه اَسْت؟ كُفْتَنْد كِه دَر تُوْرَات دَر بَاب زَنَا اَمْدِه اَسْت كِه اَنَان رَا رَسُوَا مِي كَنِيْم و شَلَاق مِي زَنِيْم. اِيْن طَرَف اَمْد شُلْ كُفْتُ پِيْغْمِبَرِ اَسْت دِيْگَر، وَارْد كِه نِيَسْت يَكِ اَدْعَايِي كَرْدِه و يَكِ چِيْزِ دِيْگَر كُفْتُ. بَعْد عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سَلَامٍ اَز عِلْمَاءِ يَهُودِ كُفْتُ دَر وُغ مِي كُوِيْد، دَر تُوْرَات حَكَم رَجْم يَعْنِي سَنَكْسَار اَمْدِه اَسْت. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَلَامٍ كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ فَنَشَرُوهَا فَجَعَلَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ هَمَان دُو نَفْرِي كِه هَر دُو يَهُودِي بُوْدَنْد پِيْش پِيْغْمِبَرِ اَمْدَنْد، يَكِي اَز اَنهَا مِي خُوَاَسْت قَضِيْه رَا مَاسْتَمَالِي كَنْد، اَمَا اِيْن يَكِي نِه، اِيْن مَتَعَصَب بُوْد. كِتَاب تُوْرَات رَا پِيْش پِيْغْمِبَرِ اَوْرْدَنْد و نَشَان پِيْغْمِبَرِ دَاْدَنْد، بَعْد اَن كِه مِي خُوَاَسْت اَز زِيْرَش دَر بَرُوْد دَسْتَش رَا، اَنَكْشَتَش رَا رُوِي كَلْمِه رَجْم كُذَاشْت، عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سَلَامٍ كُفْتُ اَزْفَعْ يَدَكَ دَسْتَت رَا بَرْدَار، بَكُذَار پِيْغْمِبَرِ قَشَنَك بَبِيْنْد. فَرَفَعَهَا فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ پِيْغْمِبَرِ دِيْد بَرَاي زَنَا اَيِه رَجْم دَر تُوْرَات هَسْت. حَالَا حَرْفِي كِه تَارِيْخ

می‌زند این است؛ آیا پیامبر کتاب‌های قدیم آسمانی را خوانده یا نخوانده؟ ها؟ اولاً آمده از یهودی‌ها استفتاء می‌کند که قانون زناکار در تورات چیست؟ آنقدر پیغمبر نسبت به کتاب آسمانی موسی جاهل بوده که آن طرف انگشتش را روی کلمه رجم گذاشته پیغمبر ندیده تا اینکه آن یکی یهودی گفت دستت را بردار. اینها مواردی است که باید تاریخ جوابگو باشد، تاریخ می‌پرسد و جواب می‌دهد.

درس پنجم - حد زدن با کفش آن هم از ناحیه نبوی، کمال بسی تعجب است!: حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ هِشَامِ الْمَعْنَى عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ جَلَدَ فِي الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالنَّعَالِ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی و کتاب بخاری ۶۷۷۲ و ۶۷۷۳، مسلم ۱۷۰۶، ترمذی ۱۴۴۳، ابن ماجه ۲۵۷۰ است.

علماء علم حدیث: حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ حَدَّثَنَا هِشَامٌ وَ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ هِشَامِ الْمَعْنَى عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ راوی حدیث است. این درس هم خیلی شنیدنی است؛ أَنَّ النَّبِيَّ جَلَدَ فِي الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ می‌گوید پیغمبر حد شراب را، هم شلاق و تازیانه اعلام می‌کند و هم با کفش زدن. این دیگر جدید است. وَالنَّعَالِ نعلین. این دیگر چه صیغه‌ای بود! ببینید، کسی با کفش می‌زند که حرصش در آمده، آیا غیر از این است؟ اگر قانون است بفرمایید بسم الله! با شلاق و تازیانه بزن، با کفش چرا می‌زنی؟ ها؟ آیا این تحقیر نیست؟ آیا خود پیغمبر در یک جایی نگفت که گناهکار را تحقیر نکنید، حد بزنید اما او را سبک نکنید، ضایع نکنید. حالا این چیست؟ پیغمبر با نعلینش به بدن شارب الخمر می‌زده.

درس ششم - حکم مرگ برای کسی که از بدبختی‌هایش به الککل پناه می‌برد!: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بِهَذَا الْمَعْنَى قَالَ وَ أَحْسِبُهُ قَالَ فِي الْخَامِسَةِ إِنْ شَرِبَهَا فَاقْتُلُوهُ قَالَ أَبُو دَاوُدَ وَ كَذَا فِي حَدِيثِ أَبِي غُطَيْفٍ فِي الْخَامِسَةِ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است.

اهل حدیث: مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عمر گزارشگر این حدیث است. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بِهَذَا الْمَعْنَى گفت که پیغمبر اینطوری گفت وَ أَحْسِبُهُ قَالَ فِي الْخَامِسَةِ إِنْ شَرِبَهَا فَاقْتُلُوهُ، واقعاً می‌دانی چه می‌گوید؟ می‌گوید پیغمبر گفت مشروب‌خوار را یک بار حد بزنید، اگر دوباره خورد دو بار بزنید، اگر سه باره خورد دوباره بزن، چهار باره خورد بزن، پنجمین بار او را بکش إِنْ شَرِبَهَا فَاقْتُلُوهُ! ببین، من سؤال می‌کنم: چه کسی الککل می‌نوشد؟ ها؟ کسی که می‌داند با نوشیدن الککل مغزش تعطیل می‌شود، آیا می‌نوشد؟ نه! پس کسی که مریض است می‌نوشد، چون این نوشیدنی‌های کم، رد پا نمی‌گذارد و برای همین هم شلاق و حد ندارد، وقتی زیاد می‌نوشد اختیار از دستش درمی‌رود و نمی‌تواند ماشین را کنترل کند، سوار موتور می‌شود به این و آن می‌زند، به این و آن حمله می‌کند و نعره می‌کشد آن موقع حد دارد چون می‌گوید هرچه سُکر آور است. سُکر یعنی از خود بیخود شدن، یعنی نفهمی چه کار می‌کنی، عقل تعطیل! در باب مواد مخدر هم همین است، مواد مخدر چرا بد است؟ در فقه آمده که در زمان پیغمبر بنگ و حشیش بود، اصلاً آنها گفتند نجس است برای اینکه دست به آن

نزنند چون که مواد مخدر فاجعه بار است و آن هم عقل را تعطیل می کند، می بینی آدم موجه، قشنگ و خوبی است اما یک دفعه یک حرکاتی می کند که اطرافیان می فهمند و می گویند بابا این خل و چل است. نه دیوانه نشده مواد کشیده و مشروب بی حد و اندازه خورده است. کسی که از مشکلاتش فرار می کند می نوشد چون می خواهد نفهمید چه بدبختی و بیچاره ای است بعد باید او را کشت؟ وَ أَحْسِبُهُ مِی شَمَارَنْدَ قَالَ فِیَالْخَامِسَةِ إِنَّ شَرِبَهَا فَاقْتُلُوهُ یک، دو، سه، چهار، پنجمی برو بالای دار اِنْ شَرِبَهَا فَاقْتُلُوهُ.

ظهور یاب منتظران ۵۳۹۵ - فایل صوتی ۶۲۲۶ - درس اول - قرآن بر سر نیزه کردن چه حالتی دارد؟: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ حَنْبَلٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ يَعْنِي ابْنَ هَارُونَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَمْرٍو عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ أَلَمْرَأُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی از اکابر و اعظم روات و محدثین اهل سنت و جماعت است که دیگر به اواخر آن رسیدیم، کتاب بذل المجهود ۱۸/۶۸ است.

کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی از اکابر و اعظم روات و محدثین اهل سنت و جماعت است که دیگر به اواخر آن رسیدیم، کتاب بذل المجهود ۱۸/۶۸ است. سلسله روات: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ حَنْبَلٍ از یزید یعنی ابن هارون أَخْبَرَنَا خبر داد محمد ابن عمرو از ابی سلمه از ابوهریره از رسول اکرم. قَالَ أَلَمْرَأُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ پیغمبر گفت جنگ و دعوا در قرآن کفر است. حالا بیا جمعش کن. تاریخ سؤال می کند: قرآن را بر نیزه کردن در جنگ صفین آیا جنگ با قرآن بود یا نبود؟ آیا معارضین علی ابن ابی طالب با این اقدامشان با قرآن جنگیدند یا نجنگیدند؟ حیدر کرار بعد از شهادت نبی مکرم وارد مسجد شد و در جمع انصار و مهاجر قرآن خود را رونمایی کرد آیا این جنگ روانی با معارضین بر سر قرآن بود یا نبود؟ فرمان خلیفه دوم رسول الله که اعلام نمود هر کس قرآنی نوشته یا از جایی به او رسیده جمع کند و بیاورد و همه را آتش زد که فقط قرآن عثمان ابن عفان بماند آیا أَلَمْرَأُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ بود یا نبود؟

درس دوم - چگونه ابراهیم از خاتم الانبیا بهتر است؟: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قُلْفُلٍ يَذْكُرُ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ - مأخذ: کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب مسلم ۲۳۶۹، ترمذی ۳۳۵۲ است.

این یکی از مباحث کلیدی است، متشرعی که در محاجه فقط صدا درمی آورد، حرفی که می زند چالش خودش است، هیچ چیزی ندارد. همه چیز را خوانده، از تَن صدایش پیداست که خوانده، ولی چه خوانده؟ آنچه که دهان به دهان گشته، دست به دست از بالا تا پایین آمده، همین، مثل بُزِ أَخْفَشَ! کلیدها را جلوی او بگذارید، نگذارید نَفْسَ بکشد. مگر ما سند کم داریم؟ می دانید مشکل ما چیست؟ پراکندگی است. به شما گفتم که یا در موبایلتان یا در لپ تاپ آن چند صدتا درس محاجه ای را داشته باشید و در این مواقع سریع باید استفاده کنید مثل شمشیرزن سامورایی، دو نفر به جان هم افتاده اند، هر کدام یک فرمول جدیدی را به کار می برند تا حریف را نابود کنند، ما الحمد لله فرمول های جدید داریم و خیلی زیاد است، اگر سه هزار تا درس داشتیم سیصد تا از آنها کلیدی است که اگر روی کوه بگذاری خرد می شود، روی کوه های یخی قطب شمال بگذاری آب می شود. ما سند کم نداریم، گاهی وقت ها من کلاس ها را گوش می دهم متأثر می شوم. ما این همه ادله داریم بعد طرف بیاید یک چیزی را مدام تکرار کند؛ چون ندیده است حقیقت

ره افسانه زده! محدثین: زِيَادُ ابْنِ أَيُّوبَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُخْتَارِ ابْنِ فُلْفُلٍ يَذْكُرُ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ اینجا بلندگوی درس ماست. قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ گفت یک نفر به پیغمبر گفت یا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ ای بهترین خوبان! قاعدتاً این عنوان باید برای پیغمبر باشد دیگر، کسی نباید شک بکند چون خاتم الانبیاء است، خاتم الرسل و خاتم النبیین است. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ. چه شد؟ پیغمبر همه حرف‌هایش را نزد و شهید شد ها! او را بد موقع کشتند. از روی لاعلاجی گفت بیا وصیت بنویسم، می‌خواست کلیدها را در وصیت بگوید. مگر پیغمبر کم حرف زده بود؟ بیست و سه سال وحی را گرفت و انتقال داد و از خودش هم به عنوان قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت، ولی اسرار مگو را می‌خواست بگوید که یکی از آنها همین درس است. طرف گفت: ای که بهترین بهترین‌ها هستی. پیغمبر گفت: نه، این کسی که تو می‌گویی ابراهیم است. حالا اینجا چند تا بحث باز می‌شود؛ یکی این است که به پیغمبر سلسله رسولان ختم شد، درست؟ به حساب این مصداق که هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری، همه خوبی‌ها، برکات و مراحم در پیغمبر اسلام جمع شده، قبول؟ خاتم یعنی همین دیگر، حالا اینکه می‌گوید ابراهیم از من بهتر است این یک فائز است، پیغمبر اینجا مجمل گفته، ما برداشت سلیقه‌ای داریم با حمایت عقل، اینکه پیغمبر گفت ابراهیم از من بهتر است؛ یک بُعدش این است که ابراهیم امت نداشت، بله بعداً وقتی خودش از دنیا رفت پیرو پیدا کرد. پیروانش به نام دین حنیفیه به سمت ابراهیم توجه می‌کردند ولی خودش در زمان خودش هیچ کس را نداشت یعنی یک نفر نبود این آتش نمرود را خاموش کند. خب از این برداشت استفاده می‌شود که پیغمبر در زمان شهادتش شاید یک میلیون نفر نفوس، پیرو داشت اما نداشت! یعنی چه؟ یعنی همه آنها منافق و خوارج بودند، به نصّ اسنادی که از شیعه و سنی داریم که یکی از آنها این است. یکی این است که ابراهیم بانی مکتب ارنی بود؛ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ نَاشْنَم بده. ابراهیم عملاً دارد می‌گوید که الکی و بدون منطق باور نکنید که می‌گویند بهشت هست جهنم هست، ارنی باید ببینی! گرچه پیغمبر هم در قرآن بارها، هَمَّ أَفَلَا تَعْقِلُونَ، هَمَّ لَا تَشْعُرُونَ و هَمَّ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ را آورده است. پس اینکه ابراهیم افضل است بخاطر همین است که باید دید. خب اینجا آن وقت مسئله شمشیر کشیدن پیغمبر چه می‌شود؟ شعار پیغمبر چه می‌شود؟ این بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ چه می‌شود؟ ابراهیم مستدل است، مستند است حرفش این است که نشان بده! آقا عقلانیت است؛ تو خدا هستی؟ پس خودت را نشان بده. بله، خدا را نمی‌شود دید ولی آثارش را که می‌شود دید. وقتی می‌گوید اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، این را چه کسی می‌گوید؟ پیغمبر می‌گوید؟ نه. جبرائیل می‌گوید؟ نه، خدا می‌گوید! این آثار خداست. آیا خدا هست یا نیست؟ بله هست. به چه دلیل؟ باید بگویید هر وقت کارش داشتیم زنگ می‌زنیم می‌گوید لَبَّيْكَ عَبْدِي! خب، این درس خیلی مهم بود؛ یا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ بهترین بهترین‌ها پیغمبر اکرم نبود بلکه ابراهیم خلیل الرحمن بود، زیرا که پیامبر با زور مردم را وارد اسلام کرد اما ابراهیم با استدلال.

درس سوم – تمام نشانه‌های جهنم را در این خرابه غیبت مشاهده می‌کنیم!: مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ – یک بحث قرآنی کنیم، سوره زمر آیه ۴۰ است.

وقتی که متشرع جاهل به شما می‌گوید به تفسیر مراجعه کن، چرا شماها پاسخ نمی‌دهید؟ چرا نمی‌گویید امیر ما

گفت قرآن ذو وجوه است، ها؟ چرا نمى گوييد که مفسران واقعى قرآن اهل البيت بودند و اينها دهانشان به وسيله تقيه بسته بود؟ مى گويد مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ هر کس را که شکنجه آمد له مى شود وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ و روا داشته مى شود براى او شکنجه و عذاب و مُثْلَةٌ مقيم. مقيم يعنى هميشه. حالا من از شما سؤال مى کنم که از طيف مستضعفين، محرومين، مضطربين، مضطرين و مُغرمين هستيد، آيا زندگى يکدست براى شما عذاب مقيم بوده يا نبوده؟ کسى که مى آيد با شما بحث مى کند و مى خواهد حرف هاى نسنجيده را به کرسى بنشاند فقط خدا مى داند که در چه شرايط خوبى زندگى مى کند و از دل شما باخبر نيست.

درس چهارم - قصاص قبل از جنایت، معمول در فرهنگ دينى!: حَدَّثَنَا الْقُعْنَبِيُّ، حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَقَبَةَ ابْنِ مَصْقَلَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِي ابْنِ كَعْبٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْغُلَامُ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا وَ لَوْ عَاشَ لَأَرْهَقَ أَبُوَيْهِ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا - ايشا همان کتاب سنن ابى داود سليمان ابن اشعث سجستانی است، کتاب مسلم ۲۳۸۰، ترمذى ۳۱۰۵.

بخش اول: اين درس دو بخش دارد. محدثين: الْقُعْنَبِيُّ از الْمُعْتَمِرُ از پدرش از رقبه ابن مصقله از ابى اسحاق از سعيد ابن جبیر، سعيد ابن جبیر مرد سرشناس و شناخته شده اهل بيت است و از ياران باوفای ائمة الهداة المهديين است، او از عبدالله ابن عباس نقل مى کند، عبدالله ابن عباس از ابى ابن کعب و او از رسول الله نقل مى کند. اينکه خدا کافر را کافر خلق مى کند، اين هم از آن بحث هاى زيربنایى است. مى گويد پيامبر فرمود: الْغُلَامُ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا وَ لَوْ عَاشَ لَأَرْهَقَ أَبُوَيْهِ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا پيغمبر چه گفت؟ آمد از خضر نبى دفاع کرد. خضر آن بچه را کشت ديگر، ها؟ يادت هست با موسى مى رفتند؟ مى گويد پيغمبر گفت اين پسر بچه اى که با خنجر خضر کشته شد، در سرشت کفر آفريده شده بود. سلام عليكم، تازه اول بحث است، آقاى متدين بيا جلو؛ مى گويى اختيار است؟ آن آيه را مى آورى؟ آيه اى که خودش اختيار را نقض مى کند! اينکه مى گويم نخواندند اين است ها! پيغمبر مى گويد خضر براى اين آن بچه را کشت که ماشين چاپ خلقت، او را کافر انتشار داده بود. حضرات پس اختيارش کجاست؟ ها؟ آيا جبر نيست؟ ماشاء الله به کمالتان! ديگر دين از اين روشن تر بگويد؟ خيلى حرف است؛ الْغُلَامُ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا طبيعتش کافر بوده. طبيعت اين بچه هفت هشت ساله را چه کسى کافر کرده؟ ها؟ آيا اين طبيعت پذير است؟ بچه است! آيا تکليف دارد که سرش را مى بُرى؟ حالا من اشاره مى کنم براى اين آقاىانى که يا وقت ندارند به عقب برگردند و کتاب ها را ببينند يا اينکه ماموريتشان محدود است، مى دانيد که امير ما ابوتراب بيست و سه سال قبل از شهادتش، پيغمبر عبدالرحمن ابن ملجم قاتل را ديد که کنار على ايستاده، گفت على اين را مى شناسى؟ گفت: بله. گفت کيست؟ گفت از ارادتمندان است، شاگردم است. گفت اين قاتل توست. چرا على همان جا او را نکشت؟ تازه خود ابن ملجم مرادى شمشير کشيد و به على داد، عاشق على بود، گفت من تو را مى کشم؟ من قاتل تو هستم؟ يالا بگير، بگير من را بکش! على گفت ما هرگز قصاص قبل از جنایت نمى کنيم، ما آن طور که ارادة حق است حرکت مى کنيم. چطور على قاتل خودش را نکشت بعد خضر آمد بچه بى گناه را کشت که اين در آينده باعث بى دينى پدر و مادرش مى شود. بيچاره موسى ابن عمران تقصير نداشت که از کارهاى بى منطق خضر نبى شاخ در مى آورد.

بخش دوم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا الْفَرِيَّابِيُّ عَنْ إِسْرَائِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي ابْنُ كَعْبٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ وَآمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ وَكَانَ طُبِعَ يَوْمَ طُبِعَ كَافِرًا - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی است. سوره الکہف آیہ ۸۰ است.

باز هم همان مبحث است اما از یک کانال دیگر است. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا الْفَرِيَّابِيُّ عَنْ إِسْرَائِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ دُوبَارَه هَمِينَ بَحْثَ اسْت، يَقُولُ فِي قَوْلِهِ بِيغْمَبَرِ اِيْنَجَا اِيْن اِيَه رَا تَفْسِيْر مِي كَنْد، اِيَه قْرَان اسْت، دَاَسْتَان مُوسَى وَخَضْرَا مِي كُوِيْد. مِي كُوِيْد وَآمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ پِدْرُو مَادَرْشِ مَوْْمَن بُوْدَنْد وَكَانَ طُبِعَ يَوْمَ طُبِعَ كَافِرًا. مَن فِكْر نَمِي كَنَم دِيْگَر مَا سَفْرَه اِي كُذَاشْتَه بِاشِيْم بَرَاي مَتَشْرَعِي كِه بِخَوَاهَد دَر آن نَان بِخُورَد! اِيْن كِه خُدا كَاْفَر رَا كَاْفَر خَلْق مِي كَنْد بَعْد مِي رُوِيْم دَر آن وَاحِد كِه گناه اختیاری نیست، كَاْفَر اسْت دِيْگَر. وَقْتِي گناه اختیاری نباشد، جَبْر باشد، بَعْد مَعَاد دِيْگَر چِه مَعْنَايِي دَارَد؟ هَا؟ بَهْشْت وَ جَهَنَم چِه جَايْگَاهِي دَارَد؟ بَا بَا اِيْن دَارَد بِه اِيْن رُوشَنِي مِي كُوِيْد، رَسُوْل اللّٰه تَفْسِيْر قْرَان مِي كَنْد وَآمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ مِي كُوِيْد وَكَانَ طُبِعَ يَوْمَ طُبِعَ كَافِرًا آن رُوزِي كِه طَبِيْعَتِ هَا رَا مِي زَدَنْد، مِي سَاخْتَنْد وَ قَالِب بَنْدِي مِي كَرْدَنْد اِيْن بَچِه رَا كَاْفَر زَدَنْد. نَكُذَارِيْد اِيْن مَبَاْحْث كَلِيْدِي يَادَتَان بَرُوْد، عَرْض كَرْدَم كِه اِيْنِهَا يَك دُوِيْسْت سِيْصَد تَا بِيْشْتَر نِيْسْت، اِيْنِهَا رَا مِثْل تَقْوِيْم جِيْبِي جَمْع كَنِيد، حَاضِر جَوَاب بَاشِيْد. مَن اَنِهَا رَا دِيْدَم دَسْتَشَان خِيْلِي خَالِي اسْت، خِيْلِي خِيْلِي خِيْلِي خَالِي اسْت.

درس پنجم - سنّ به این کمی چگونه در رأس روایات قرار می گیرد؟: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ يَعْنِي ابْنَ الْمُغِيرَةِ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ خَدَمْتُ النَّبِيَّ عَشْرَ سِنِينَ بِالْمَدِينَةِ وَ أَنَا غُلَامٌ لَيْسَ كُلُّ أَمْرِي كَمَا يَشْتَهِي صَاحِبِي أَنْ أَكُونَ عَلَيْهِ مَا قَالَ لِي فِيهَا أَفْ قَطُّ وَ مَا قَالَ لِي لِمَ فَعَلْتَ هَذَا أَوْ أَلَّا فَعَلْتَ هَذَا - مستند: کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب بخاری ۶۰۳۸، مسلم ۲۳۰۹، نسائی ۲۰۱۵ است.

آنچه که خیلی چشمگیر است این است که این مبحث که الان می خواهم مطرح کنم به همین کتاب ابی داؤد و بقیه کتب اهل سنّت و جماعت می خورد. این درس، هم شنیدنی است و هم جالب است. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ يَعْنِي ابْنَ الْمُغِيرَةِ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ، أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ مِنْ بَنِي نَازِكٍ وَ مِنْ أَهْلِ سَنَّةٍ وَ مِنْ أَهْلِ جَمَاعَةٍ اسْت. فِكْر نَمِي كَنَم شِيْعَه از اَنَس ابْن مَالِك، اَنَس ابْن مَالِك از بزرگان روایات و محدثین اهل سنّت و جماعت اسْت. فِكْر نَمِي كَنَم شِيْعَه از اَنَس ابْن مَالِك چِيزِي نَقْل كَرْدَه باشد مَگَر دَر تَعْرِيف اَهْلِ بَيْت. قَالَ خَدَمْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ بِالْمَدِينَةِ وَ أَنَا غُلَامٌ لَيْسَ كُلُّ أَمْرِي كَمَا يَشْتَهِي صَاحِبِي أَنْ أَكُونَ عَلَيْهِ مَا قَالَ لِي فِيهَا أَفْ قَطُّ وَ مَا قَالَ لِي لِمَ فَعَلْتَ هَذَا أَوْ أَلَّا فَعَلْتَ هَذَا مِي كُوِيْد مَن دِه سَال خَدَمْتِ پِيْغْمَبَر بُوْدَم دَر حَالِيْكِه بَچِه بُوْدَم. خَب، بَچِه چِگونه رَوَايَتَش مَعْتَبَر اسْت؟ دَقْت كَنِيد؛ كِتَاب اَهْلِ سَنَّت، رَاوِي اَهْلِ سَنَّت، مَبْحَث اَهْلِ سَنَّت! وَ أَنَا غُلَامٌ بَچِه بُوْدَم، نِه اِيْنَكِه غُلَام بِه مَعْنَايِ نُوْكُر، اِيْنَجَا دَر تَرْجَمَه اش هَم نُوْشْتَه بَچِه، تَرْجَمَه اش هَم مَال خُودَشَان اسْت. چَطُور اِيْن بَچِه اِيْن هَمِه رَوَايَت نَقْل مِي كَنْد؟ بِيَا تُو رَا يَك جَاي دِيْگَر بِيْرَم. بَعْد عَدَم اِنْتِخَاب عَلِي ابْنِ ابِي طَالِب بِه عُنْوَان وَصِيّ بِلَا فِصْل رَسُوْل اللّٰه يَكِي از عِلَلَش كَم سَن وَ سَال بُوْدَنْ عَلِي اسْت. مَگَر عَلِي چَنْد سَالَش بُوْد؟ هَا؟ اِيَا سِي، سِي وَ خُرْدَه اِي سَال كَم اسْت؟ آن وَقْت اِيْنَجَا رَوَايَت بِه وَفُور از اَنَس ابْن مَالِك اسْت دَر حَالِيْكِه خُودَش دَارَد مِي كُوِيْد وَ أَنَا

غلام. یا اینکه اسلام آوردن علی، اول کسی که از مردها به پیغمبر ایمان آورد علی بود، بعد آمدند آن را ماستمالی و ماله کشی کردند و گفتند علی سیزده سالش بوده، سیزده سال تکلیف نیست، پس خلیفه اول مسلمین جهان و حومه حضرت ابوبکر ابن ابی قحافه این اولین مسلمان است. سیزده ساله بچه است؟ سیزده ساله در آن فضا و قضای عربستان به بلوغ رسیده و مکلف است و تکلیف هم برای بچه‌ای است که بالغ شده است.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۰ - فایل صوتی ۶۲۲۷ - درس اول - خرج بالا رفتن را پایین آمدن می‌دهد: حَدَّثَنَا النَّفِيلِيُّ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ عَنْ أَنَسٍ بِهَذِهِ الْقِصَّةِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَزْتَفَعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ - همچنان کتاب معتبر برادران عزیز سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب بخاری ۲۸۷۲ است.

سلسله روایت: حَدَّثَنَا النَّفِيلِيُّ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ عَنْ أَنَسٍ ابْنِ مَالِكٍ بِهَذِهِ الْقِصَّةِ این داستان را تعریف کرده است. عَنْ النَّبِيِّ قَالَ إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَزْتَفَعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ می‌گوید که حقی است بر خدا بر ذمه خدا که وقتی چیزی، کسی بالا رفت او را پایین بیاورد. اینجا چند تا مبحث دارد؛ یکی این است که إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ این محدود کردن خداست، حقوق دامنگیر خدا نمی‌شود چون خالق آن است. بعد می‌گوید يَزْتَفَعُ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ این معنای همان تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ است، می‌برد بالا بعد می‌آورد پایین، حکومت می‌دهد بعد حکومت را می‌آورد پایین. حالا این چه داعی هست که ببرد بالا بعد بیاورد پایین، جز اینکه می‌خواهد قدرت خودش را برساند و آنچه که ما به آن کار داریم بحث جبر مطلق است یعنی این حاکم را برده بالا و همه چیز در اختیارش است و هیچ کس هم زورش به او نمی‌رسد، خود حاکم هم فرض نمی‌کند که پایین بیاید، می‌گوید جایم خوب است و من هم محکم هستم، بعد او را پایین می‌آورد یعنی اینکه آن کسی که بالا رفته از خودش اختیاری نداشته من او را بالا بردم، و رفعت نه به درس خواندن است، نه به مال اندوزی است، نه به شاخص بودن است و نه به رأی مردم است بلکه خودش بالا می‌برد و پایین می‌آورد.

(فایل صوتی ۷۰۲۲ - درس دهم) کار بیهوده‌ای که می‌کند، بالا می‌برد و پایین می‌آورد. کنزالعمال جلد ۱۶ صفحه ۱۱۴، از رسول گرامی است. إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَزْفَعَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ. باز هم از این کارهای بچه‌بازی خدا. با این اسناد و مدارک گاهی وقت‌ها فکر می‌کنیم که اصلاً خدا دیوانه است حالیش نیست. آن وقت شما توقع داری از کتابی که مجموعه کلمات اوست معارض درنیاید؟ بر خدا زیبنده است که چیزی از امور دنیا را بالا نبرد مگر اینکه همان را پایین بیاورد. اینجا مترجم حَقًّا عَلَى اللَّهِ را گفته زیبنده. می‌دانی برای چه؟ برای اینکه اگر حَقًّا عَلَى اللَّهِ را درست تحت الفظی معنا کند، می‌شود اینکه خدا مجبور است، خدا متعهد است، خدا مسئولیت دارد، وقتی که اینطور باشد خدایش سلب می‌شود. بنده مجبور است متعهد است خدا هم که مجبور است و متعهد، پس خالق و مخلوق چه فرقی باهم دارند؟ بعد می‌گوید که می‌برد بالا می‌آورد پایین. آخر چرا بالا بردی که حالا بیاوری پایین؟ نمی‌توانیم بگوییم خدا شطرنج‌باز است، شطرنج‌باز عاقل است و بر اساس چارچوب موجود حرکت می‌کند. وقتی که می‌رسیم به اینکه خدا عاقل نیست خدا دیوانه است باید به این برسیم اصلاً خدایی وجود ندارد، یک مشت الهامات

بود بر انبیاء، همین الهامی که به تو شد الان بیایی اینجا درس را گوش کنی، این الهامی که به من شده از این کتاب‌ها دانه چینی کنم و اینها را بگویم. می‌برد بالا می‌آورد پایین، دقیقاً مثل کوزه‌فروش، کوزه‌گر، کوزه‌چشنگ ساخته بعد به هوا پرت می‌کند می‌افتد زمین صد تکه می‌شود، هر کس نگاه کند می‌گوید این دیوانه است، این بی عقل است، این سیم‌هایش قاطی است. خب کوزه‌گر این کار را بکند تو به او ایراد می‌گیری و می‌گویی ابله و احمق است، ای متشرع، خدا که این کار را می‌کند تو از او پیروی می‌کنی؟

درس دوم این فایل با موضوع آسان گرفتن و عدم سختگیری در امورات به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۳۴۲۳ ملحق گردید.

درس سوم – اگر تجسس زشت است، پس حدود الهی چه می‌شود؟: حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ مُحَمَّدٍ الرَّمْلِيُّ، وَابْنُ عَوْفٍ وَ هَذَا لَفْظُهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَرِيَابِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ رَاشِدِ ابْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّكَ إِنْ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ النَّاسِ أَفْسَدْتَهُمْ أَوْ كِدْتَ أَنْ تُفْسِدَهُمْ فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ كَلِمَةً سَمِعَهَا مُعَاوِيَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا - كتاب سنن ابي داود سليمان ابن اشعث سجستاني است.

اصحاب روایت: عِيسَى ابْنُ مُحَمَّدٍ الرَّمْلِيُّ از ابْنُ عَوْفٍ، حَدَّثَنَا الْفَرِيَابِيُّ از سُفْيَانَ از ثَوْرٍ از رَاشِدِ ابْنِ سَعْدٍ از مُعَاوِيَةَ. این بار ناقل حدیث معاویه ابن ابی سفیان است. قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ گفت شنیدم از پیغمبر يَقُولُ إِنَّكَ إِنْ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ النَّاسِ أَفْسَدْتَهُمْ. قدیم در تهران به زن می‌گفتند عورت! یعنی همه وجود زن محل لذت است ولی آنچه که مشهور است عورت به دستگاه تناسلی زن و مرد می‌گویند. حالا در این مبحث، عورت به معنای چیزهای پوشیده است، چطور شما آلت تناسلی را می‌پوشانی بیرون نمی‌اندازی، همینطور به اسرار پنهان عورت می‌گویند. معاویه می‌گوید پیغمبر به من گفت اگر دنبال عَوْرَاتِ النَّاسِ بگردی جستجو کنی و ببینی در خانه چه دارد، در جیبش چه دارد، بعد برو بالاتر، در فکرش چه دارد أَفْسَدْتَهُمْ فاسدشان کردی یعنی دیگر مردم از حیض انتفاع افتادند و دیگر به درد نمی‌خورند و بی‌انگیزه می‌شوند، اگر علیه تو قیام کنند سرکوب می‌شوند. همانطوری که علیه معاویه ابن ابی سفیان، هم علی قیام کرد و با توطئه قرآن شکست خورد و هم بعد از حکمیت، معاویه با لشکر، تمام مناطق عراق را که تحت تصرف علی بود مورد حمله قرار می‌داد، مردم را می‌کشت و اموال را مصادره می‌کرد، همان کاری که با کفار می‌کردند. حالا جالب است که خود معاویه راوی است. خب، آیا مردم تحت امر علی ارادت به امیر را که در درون داشتند عورات نبوده؟ خب چطور معاویه به اینها حمله می‌کرد؟ آن وقت متقابلاً فسادشان چه بود؟ خونریزی. مَنْ قَتَلَ نَفْسًا... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا جامعه را ناامن می‌کند. أَوْ كِدْتَ أَنْ تُفْسِدَهُمْ می‌گوید حتی کید نکن، کید یعنی کلک، نقشه یعنی برنامه‌ریزی نکن که چطوری زیر زبانشان را بکشی و استنطاق کنی بعد خود معاویه این کارها را می‌کرد، جالب است! هم روایت را نقل می‌کند و هم علیه‌اش عمل می‌کند. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ كَلِمَةً سَمِعَهَا مُعَاوِيَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا ابودرداء از محدثین اهل سنت است می‌گوید سخنی که معاویه گفت، از پیغمبر شنیده بود و خداوند او را با این سخن سود بخشید. حالا ابودرداء از کجا شاهد است که پیغمبر این را گفته، که می‌گوید من از معاویه شنیدم؟ بعد معاویه هم که در مذمتش از پیامبر زیاد روایت داریم که هم سنی و هم شیعه نوشته است.

ظهور ياب منتظران ۵۳۶۱ - فايل صوتى ۶۲۲۸ - درس اول اين فايل با موضوع خباثت نفس و قسى القلب به علت باز خوان و تشابه موضوعى به فايل ۵۲۴۴ ملحق گرديد.

درس دوم - ثنويه، مردود است و خداشناس، ديگرى را دخيل در تقدير نمى بيند! حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيُّ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ يَسَارٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ لَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شَاءَ فَلَانٌ وَلَكِنْ قُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شَاءَ فَلَانٌ - همان كتاب سنن ابى داؤد سليمان ابن اشعث سجستانى است، ابن ماجه ۲۱۱۸. اربابان حديث: ابو الوليد الطيالسى، شعبه از منصور از عبدالله ابن يسار از حذيفه، حذيفه از حواريون نزديك پيغمبر است. عَنِ النَّبِيِّ قَالَ لَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شَاءَ فَلَانٌ وَلَكِنْ قُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شَاءَ فَلَانٌ مى گويد اگر كسى كمك كرد نگو كه به خواست خدا بوده و كار راه انداز، بلكه بگويد مَا شَاءَ اللَّهُ، اول بگويد خدا خواست و بعد بگويد شَاءَ فَلَانٌ. اينجا ما به سيستم وسيله مى رسيم كه هر چيزى و هر كسى وسيله انسان است تا او را به مقصد اعلاء برساند و بعد اين شَاءَ فَلَانٌ تحت فرمان و پيدائش مَا شَاءَ اللَّهُ است، طبق اسناد و مداركى كه داريم خدا خواسته، چندا دكتور مى روى خوب نمى شوى به يك دكتور مى روى خوب مى شوى و مى گويى به به اين عجب دكتورى است و فلان، تبليغش را مى كنى كه اين من را خوب كرده، در حاليكه ماشاءالله، خدا انجام داده و بعد هم در قرآن هم هست لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، در يك جاى ديگر مى گويد كه اگر شكر كنى خدا هم تو را شكر مى كند، اگر سپاس از ناحيه مخلوق باشد از ناحيه خالق هم هست كه اين خودش عدم تطابق است و اين محدود كردن خداست.

درس سوم - همه ديندارند، اگر چه معتقد به مذهبي نباشند! حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ زَيْدٍ ابْنِ أَبِي الرَّزْقَاءِ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ سَعْدٍ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَنْسِبُ أَحَدًا إِلَّا إِلَى الدِّينِ - كتاب سنن ابى داؤد سليمان ابن اشعث سجستانى است.

حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ زَيْدٍ ابْنِ أَبِي الرَّزْقَاءِ از پدرش از هِشَامُ ابْنُ سَعْدٍ از زيد ابن اسلم از عايشه، باز به خانه عايشه ام المؤمنين رسيد. قَالَتْ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَنْسِبُ أَحَدًا إِلَّا إِلَى الدِّينِ مى گويد كه پيغمبر به هيچ كسى نمى گفت بى دين، نمى گفت لا مذهب، اينجا براى انتخاب راه يك زمينه بزرگى است. يَنْسِبُ أَحَدًا نسبت مى دهد به شخصى إِلَّا إِلَى الدِّينِ. با اين سخن، وجود لازم الاجراء اديان و مذاهب شرعيت و عقليتش را از دست مى دهد چون پيغمبر از دم به همه مى گويد ديندار. ببينيد، مى گويد يَنْسِبُ أَحَدًا احدى نيست كه پيغمبر او را متدين نداند. پس اين همه اصول و فروع به كنار، شما هم حق نداريد به كسى كه فروع را اجراء نمى كند بگويد بى دين! من يك گفته اى داشتم كه لا مذهبي عين مذهب است و بى دينى عين ديانت است، همين حرف را رسول الله زده، مى گويد كه دين مربوط به همه است حالا هر كس نوعش را مى خواهد انتخاب بكنند، بكنند. حالا قرآن مى گويد: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ فقط بايد مسلمان باشيد، كه با لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ مغاير است ولى اينجا رسول خدا علناً مى گويد كه با ديندار نبايد مبارزه كرد، اگر اينطوري باشد جنگ هاى پيغمبر بى مورد بوده چون معارضينش و مخالفينش يا بت پرست بودند يا دين حنيفيه داشتند يا يهودى بودند يا مسيحى بودند يا زرتشتى بودند، آن وقت اين با آن نمى خواند كه ما بخواهيم بين ديندار و بى دين قسمت كنيم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۲ - فایل صوتی ۶۲۲۹ - درس اول این فایل با موضوع هدایت دست خداست و اعلام بی نیازی خدا از تبلیغ رسولان به علت بازخوان به درس اول فایل صوتی ۶۲۲۹ ملحق گردید.

درس دوم - معادلات اخلاق دینی را بر هم می ریزد!: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ يَعْنِي ابْنَ الْمُغِيرَةِ عَنْ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ أَنَسُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَى غِلْمَانٍ يَلْعَبُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ - مستندات از کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی مأخذ معتبر برادران عزیز اهل سنت است. کتاب بخاری ۶۲۴۷، کتاب مسلم ۲۱۶۸، کتاب ترمذی ۲۶۹۶، کتاب ابن ماجه ۳۷۰۰ است.

اهل حدیث: عبدالله ابن مسلمه از سلیمان ابن یعنی ابن المغیره از ثابت، گفت انس (انس ابن مالک) نقل می کند. أَتَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَى غِلْمَانٍ يَلْعَبُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ پیغمبر به بچه ها که می رسید و داشتند بازی می کردند به آنها سلام می کرد در حالیکه در فرهنگ دینی می گویند که سلام از کوچک به بزرگ است. معارضات در اخلاقیات دینی الی ماشاء الله است!

درس سوم - ترویج رؤساء قوم در برابر قانون قوموا لله: حَدَّثَنَا حَفْصُ ابْنِ عُمَرَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَعْدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي أَمَامَةَ ابْنِ سَهْلٍ ابْنِ حُنَيْفٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ أَهْلَ قُرَيْظَةَ لَمَّا نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ أَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ أَقْمَرَ فَقَالَ النَّبِيُّ قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ أَوْ إِلَى خَيْرِكُمْ فَجَاءَ حَتَّى قَعَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - مأخذ: کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب بخاری ۳۰۴۳، کتاب مسلم ۱۷۶۸ است.

بخش اول: اصحاب حدیث: حفص ابن عمر از شعبه از سعد ابن ابراهیم از ابی امامه ابن سهل ابن حنیف از ابی سعید خدری، که صحابی است. گفت: أَنَّ أَهْلَ قُرَيْظَةَ لَمَّا نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ أَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ طَافِيفٍ بَنَى قُرَيْظَةَ اسْلَامَ اخْتِيَارَ كَرَدَنَد، پیغمبر به رئیس آنها گفت بیا، دعوتش کرد و او سوار بر خر آمد. حضرت به مردم فرمود: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ أَوْ إِلَى خَيْرِكُمْ قِيَامَ كَنید احترام کنید به بزرگتان به خیرتان. حالا اگر این تعارف بوده، برای استحمار بوده، این یک حرفی، اما اگر موضع اعتباری دارد این قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ با قُومُوا لله مغایرت دارد، آن آیه است که مردم را برای خدا دعوت می کند. یک قیام بیشتر نیست و آن هم برای خدا. بعد می گوید خَيْرِكُمْ، خیر هم رئیس قوم نیست، این رئیس قوم تا دیروز بت پرست بود معارض دینی بود چطور خیر شد؟ خیر غیبت همینطور است، سببلش می کنند. فَجَاءَ حَتَّى قَعَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ آمد بغل پیغمبر نشست.

بخش دوم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ عَنْ شُعْبَةَ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب بخاری ۳۸۰۴، کتاب مسلم ۱۷۶۸ است.

این درس یک شاخه دیگر دارد: این از طریق محمد ابن بشّار از محمد ابن جعفر از شعبه است. می گوید که فَلَمَّا كَانَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ پیغمبر در مسجد بود این سعد وقتی که با الاغش نزدیک مسجد شد پیغمبر به اصحابش گفت: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ برخیزید به سوی آقایتان. خب حالا وقتی که پیامبر شهید شد انصار گفتند که باید جانشین از ما باشد، سعد هم بزرگشان بود و همه به سعد رأی دادند. وقتی که پیغمبر برای سعد می گوید: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ قُومُوا

یعنی رأی دهید، قیام کنید، احترام کنید، برگزینید، انتخاب نمایید. سید هم که بالاست، والاست، اعظم، اکمل، اشرف و اکبر است، چطور او را رها کردند؟

درس چهارم - اعترافاتی که پشتوانه عملی ندارد!: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ بَشَّارٍ، قَالَا حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمرٍ، أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ مَيْسَرَةَ بْنِ حَبِيبٍ، عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَمْتًا وَهَدْيًا وَدَلًّا وَقَالَ الْحَسَنُ حَدِيثًا وَكَلَامًا وَلَمْ يَذْكُرِ الْحَسَنُ السَّمْتَ وَالْهَدْيَ وَالِدَلَّ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ فَاطِمَةَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهَا كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ فَقَبَّلَتْهُ وَاجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا - كتاب سنن ابی داؤد سليمان ابن اشعث سجستانی، كتاب ترمذی ۳۸۷۲ است.

حدیث از حسن ابن علی و ابن بشار، از عثمان ابن عمر از اسرائیل از میسره ابن حبیب از منهل ابن عمرو از عایشه بنت طلحه از ام المؤمنین است. راوی؛ عایشه ام المؤمنین است. می گوید: أَنَّهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَمْتًا وَهَدْيًا وَدَلًّا هیچ کس را شبیه تر در قیافه و درون و برون بهتر از فاطمه ندیدم، وَلَمْ يَذْكُرِ الْحَسَنُ السَّمْتَ وَالْهَدْيَ وَالِدَلَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ فَاطِمَةَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهَا گفت همه جهاتش فتوکپی پیغمبر بود إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وقتی که به پیغمبر وارد می شد پیغمبر قیام می کرد جلوی پای او می ایستاد و دستش را می گرفت وَقَبَّلَهَا او را می بوسید وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ و او را در مجلس خودش هم جلسه اش می کرد وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ و برعکسش وقتی پیغمبر به خانه او می رفت فاطمه برای پدر قیام می کرد، فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ فَقَبَّلَتْهُ. حالا بحث سر این است که این گونه که مادر جان عایشه از فاطمه زهرا تعریف می کند پس چگونه است که در دعوای فدک پدر این عایشه حضرت خلیفه مسلمین ابوبکر ابن ابی قحافه از فاطمه سند و مدرک می خواهد؟ یعنی فاطمه می گوید این ارث را پدر به من بخشید و او گفت دلیل بیاور و من هم دلیل می آورم، دلیلی که او آورد گفت پیغمبر گفته است ما رسولان ارث بر جای نمی گذاریم و بر این حدیث شاهد هم نداشت بعد علی آمد دفاع کرد و گفت در قرآن می گوید که انبیاء ارث گذاشته اند چطور پیغمبر خاتم ارث نگذاشته است؟ این منازعات فکری برمی گردد به اصالة الوجود بنیاد اصلی این دین که قرآن است یعنی اگر این قرآن سازنده بود و مسلمین را می ساخت اینطوری تعارضات در روابط فیما بین مسلمین، مخصوصاً صدر اسلامی ها دیده نمی شد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۳ - فایل صوتی ۶۲۳۰ - آنگاه که کاتب، نا آشنا با ادبیات وحی است چگونه می توان به کتابت او اعتماد کرد؟: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيُحَكِّ يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۳۱۱، کتاب بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۲۳۷، کتاب الفصول المهمة جلد ۱ صفحه ۵۹۵، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۷ صفحه ۱۸۵، کتاب تفسیر صافی جلد ۱ صفحه ۲۱، کتاب تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۴۰، از امام باقر است. قَتَادَةُ معاصر امام باقر است، امام باقر به قَتَادَةُ می گوید، در حالیکه (قَتَادَةُ) آیه ای را اشتباه تفسیر کرده بود، امام باقر فرمود: وَيُحَكِّ يَا قَتَادَةُ وای بر تو ای قَتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ. این هم در باب قرآن یکی از کلیدها است. اینکه قَتَادَةُ چطوری معنا کرده و تفسیر کرده این اصلاً به ما ربطی ندارد، آقا تفسیر آزاد است، بقول مولا ذوالجوه

است، اما حرف امام باقر خیلی زیبا و جهانشمول است می گوید إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ قرآن را فقط کسی می شناسد که مخاطب وحی بوده. خُوطِبَ از خطاب است. حالا شما دَقَّتْ کنید پیغمبر محلّ خطاب وحی است، درست است؟ این را به کاتب انتقال می دهد و کاتب می نویسد. آیا کاتب محل خطاب وحی است؟ نه! کاتب شد دست دوم، دست اول پیغمبر است. کاتب چه می نویسد؟ آنچه که پیغمبر گفته است. آیا آنچه که پیغمبر در همان آن گفته، همان وحی بوده یا دچار نوسانات فرضی و فکری شده است؟ و بعد اینکه آمدند و قرآن را جمع آوری کردند و گفتند فقط مال یک نفر درست است و بقیه را بسوزانید و زورشان هم به قرآن علی نرسید علی در رفت و گرنه قرآن او را هم سوزانده بودند، غیر از دیدگاه های خویشاوندی و سیاسی چه کسی می تواند تشخیص بدهد که از بین هفت کاتب یکی درست تر نوشته است؟ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ قرآن را می شناسد کسی که مَنْ خُوطِبَ بِهِ این کلام زیرآب همه را زده، هیچ کس محلّ خطاب قرآن نبوده پس هیچ کس قرآن را نمی شناسد، قرآن کاملاً عجیب و غریب است پیغمبر می شناسد و پیغمبر هم که سواد نوشتن و خواندن نداشته پس این وسط یک حلقه مفقوده پیش می آید؛ خطاب وحی به نبوی و انتقال به انسان معمولی، در این انتقال دادن خیلی مسائل هست. حالا چه مسئله ای هست؟ الآن عرض می کنم؛ در آن درس یادت هست که پیغمبر به علی گفت خدا را کسی نشناخت جز من و تو! خب، حالا آن خدایی که جبرائیل از او حرف می زند پیغمبر می شناسد، عثمان ابن عفان خلیفه سوم مسلمین جهان می شناسد؟ نه، چون گفت فقط من و علی! خب وقتی نمی شناسد چگونه می تواند املاء وحی کند؟ آیا در آن زمان که پیغمبر کلام را می گوید تا او بنویسد فاصله زمانی هست یا نیست؟ یک دقیقه، ها؟ در آن یک دقیقه آیا بین يَعْرِفُ و لَا يَعْرِفُ فاصله ایجاد می شود؟ ها؟ خیلی پیچیده است و نیاز به تمرکز بالا دارد. إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ، پس نتیجه چه شد؟ قرآن را فقط یک نفر می شناسد و آن هم پیامبر اکرم است که در مصاف با جبرائیل بوده بقیه هیچ کس نمی شناسند. آیا نوشتار بدون معرفت به درد می خورد؟ الآن این کاتب دارد می نویسد در حالیکه طبق این نسخه قرآن را نمی فهمد، آیا نگارشش صحیح است؟ جمع بندی کردن قرآن ها، مصحف را یکدست کردن، یکی را انتخاب کردن و بقیه را از بین بردن به وسیله هیئت حاکمه، هیئت تصمیم گیری، اتاق فکر در صدر اسلام آیا وجاهت شرعی و عقلی و وجدانی و قانونی دارد؟ آن شب که اینها نشستند و قرآن را ویراستاری کردند که فردا صبح یکی از حضار در آن جلسه در کوچه به علی گفت که ما دیشب تا صبح قرآن را راست و ریست کردیم (بقول قدیمی ها) آیا اینها هم آشنا به قرآن بودند؟ نه. آیا هفت کاتب بودند؟ نه. چون اعلم کتاب، علی ابن ابی طالب است، او را راه ندادند، خودشان طبق مصالح جمع بندی کردند. بین ما چند تا مشکل با این کتاب داریم: یکی این است که در وقت تنزیل پیغمبر قرآن شناس است اما نفر بعد نه! نفر بعد چون نمی شناسد، پیغمبر اگر با زبان آسمانی گفته است که او نمی فهمد، که وحی زبان آسمانی است (بقول اسلام) و اگر به زبان زمینی گفته است که جبرائیل به زبان زمینی حرف زده است، اینجا یک دیواری از برزخ تفکر تا آسمان بالا می رود این مشکل باید حل بشود. و یکی هم در جمع آوری کردن قرآن که همه را به یک قرآن تبدیل کنند تمام آنها در موقعیت معرفت قرآن نبودند و اقدام کردند اقدامی خودسرانه، غیر عادلانه و غیر موجّه!

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۴ - فایل صوتی ۶۲۳۱ - درس اول - امر اگر ظهور است پس کو و اگر مرگ است

که نیامد!: حَدَّثَنَا مُسَدَّدُ ابْنُ مُسْرَهْدٍ، حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي السَّفَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو، قَالَ مَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا أَطِيقُ حَائِطًا لِي أَنَا وَ أُمِّي فَقَالَ مَا هَذَا يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْءٌ أَصْلَحُهُ فَقَالَ الْأَمْرُ أَسْرَعُ مِنْ ذَلِكَ - كتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب ترمذی ۲۳۳۵ ابن ماجه ۴۱۶۰، از رسول مکرم اسلام است.

اهل حدیث: مسدد ابن مُسرهد از حفص از اعمش از ابی السّفر از عبدالله ابن عمرو عاص است. پسر عمرو عاص می گوید: قَالَ مَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا أَطِيقُ حَائِطًا لِي أَنَا وَ أُمِّي ما داشتیم کمک مادرمان خانه را تعمیر می کردیم فَقَالَ مَا هَذَا يَا عَبْدَ اللَّهِ پیغمبر گفت: ای عبدالله چکار می کنی؟ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْءٌ أَصْلَحُهُ گفتم چیزی خراب شده داریم اصلاحش می کنیم. فَقَالَ الْأَمْرُ أَسْرَعُ مِنْ ذَلِكَ پیغمبر گفت امر، زودتر است از این کار. حالا اینجا امر چند تا معنا دارد: مترجم، یک امر را به مرگ و قیامت گرفته و در پراتنز گفته، یعنی قبل از اینکه خانه را درست کنی می میری، خانه را هم درست کرد اما نمرود و هزار و خرده ای سال هم گذشت.

- یک امر، ظهور است. می گوید نمی ارزد خانه را اصلاح کنی مرمت کنی ترمیم و عمران کنی چون همه چیز می آید و فراگیر می شود، آن هم که نشد! و یک امر هم جبر مطلق است، پیغمبر می گوید که اراده او سرعتش بیشتر از کار شماس است، یعنی همین دیگر، یعنی او وقتی اراده می کند انسان به یک چیزی خیره می شود خرابی می بیند و بعد می رود مشغول درست کردن آن می شود.

درس دوم - ترسو از اتصال معنوی به پیامبر محروم است!: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ ابْنُ بَيَانَ السَّكْرِيُّ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ يُونُسَ، عَنْ شَرِيكَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ افْتُلُوا الْحَيَاتِ كُلَّهُنَّ فَمَنْ خَافَ تَأْرَهُنَّ فَلَيْسَ مِنِّي - كتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، کتاب نسائی ۳۱۹۳، و باز هم از رسول خداست.

روایت: عبدالحمید ابن بیان السّکری از اسحاق ابن یوسف از شریک از ابی اسحاق از قاسم ابن عبدالرحمان از پدرش از ابن مسعود، عبدالله ابن مسعود گزارشگر حدیث این قسمت است. این هم یک بحث جالبی است. عبدالله ابن مسعود که شارح قرآن است، مفسر است، کاتب، حواری و صحابی است می گوید. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ افْتُلُوا الْحَيَاتِ كُلَّهُنَّ فَمَنْ خَافَ تَأْرَهُنَّ فَلَيْسَ مِنِّي می گوید پیغمبر گفت مارها را بکشید و هر کس هم از مار بترسد از من نیست. مردم از مارمولک می ترسند، این چیست که پیامبر گفته است؟ می گوید اگر از مار بترسید که انتقام بکشد از ما نیست. این فَلَيْسَ مِنِّي در چند روایت آمده که یکی درباره ازدواج است؛ النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي ازدواج سنت من است کسی که ازدواج نکند از من نیست. حالا اینجا مارکشان است می گوید اگر از آن بترسی و آن را نکشی از من نیستی. آیا این حرف در ترازوی عقل جا دارد؟ آیا امنیت خانواده ها را بهم نمی ریزد؟ مردم برای اینکه از اطاعت پیغمبر خارج نشوند به سراغ مارها می روند، مار بکش و بعد هم مار انتقام بکشد دفاع کند.

درس سوم - آشتی و قهر فطری با همگان است یا انحصاراً؟: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ، يَرْفَعُ الْحَدِيثَ فِيمَا أَرَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَرَكَ الْحَيَاتِ

مَخَافَةَ طَلِبِهِنَّ فَلَيْسَ مِنَّا مَا سَأَلَمْنَاهُنَّ مِنْذُ حَارَبْنَاهُنَّ - کتاب سنن ابی داؤد سلیمان ابن اشعث سجستانی، از رسول خداست و کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۱۸۰ است.

محدثین: عثمان ابن ابی شیبہ، عبداللہ ابن ثُمیر، موسی ابن مسلم قَالَ سَمِعْتُ عِکْرِمَةَ، عکرمه از اصحاب رسول است، يَزْفَعُ الْحَدِيثَ فِيمَا أُرِيَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ گزارش حدیث را به عبداللہ ابن عباس که معروف حضورتان هست رساند. این روایت از آن چیزهای عجیب و غریبی است که به پیغمبر بسته‌اند که آدم شاخ درمی‌آورد. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَرَكَ الْحَيَاتِ مَخَافَةَ طَلِبِهِنَّ فَلَيْسَ مِنَّا مَا سَأَلَمْنَاهُنَّ مِنْذُ حَارَبْنَاهُنَّ پیغمبر می‌گوید هر کس که مارها را از ترس اینکه به دنبال او می‌آیند نکشد و قتال را ترک کند از ما نیست. بعد این قسمتش مهم است؛ می‌گوید از روزی که ما با آنها در جنگ درآمدیم با آنها صلح و آشتی نکردیم یعنی در صف مشرکین، بت پرستان، مرتدین، کفار، فسقه و فجره که پیغمبر با آنها می‌جنگید مارها هم قرار داشتند. آیا برای یک چیز عجیبی نیست؟ تازگی ندارد؟ می‌گوید از روزی که ما با آنها در جنگ درآمدیم با آنها صلح و آشتی نکردیم. آدم یاد دعای غدیر می‌افتد که می‌گوید: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاةٍ وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصْرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، یا زیارت عاشورا؛ سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، همین را آورده، آنچه در زیارت عاشورا است برای قتله ابی عبداللہ است و اینجا آورده‌اند به پیغمبر نسبت دادند که به مار گفته است. ببین چقدر امر رسالت را سخیف کردند! عنایت کنید مَنْ تَرَكَ الْحَيَاتِ مَخَافَةَ طَلِبِهِنَّ هر کس رها کند مارها را از ترس اینکه بیایند به دنبالش فَلَيْسَ مِنَّا از ما نیست، مَا سَأَلَمْنَاهُنَّ مِنْذُ حَارَبْنَاهُنَّ. دقیقاً همان اِنِّیْ سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ است.

(فایل صوتی ۶۳۲۵ - درس هفتم) بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ فقط برای انسان‌ها نیست. کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۱۸۰ است. مَنْ تَرَكَ الْحَيَاتِ مَخَافَةَ طَلِبِهِنَّ فَلَيْسَ مِنَّا مَا سَأَلَمْنَاهُنَّ مِنْذُ حَارَبْنَاهُنَّ پیامبر فرمود کسی که مارها به حال خود رها کند از ما نیست. یعنی هر کس به مار کاری نداشته باشد جزو امت محمدی نیست. ببینید، این هم جانور صاحب حیات است چرا اذیتش کنیم؟ می‌گوید از ما نیست، خیلی جالب است ها، مَنْ تَرَكَ الْحَيَاتِ مَخَافَةَ طَلِبِهِنَّ فَلَيْسَ مِنَّا، بعد امام صادق وقت رفتنش می‌گوید: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَلَيْسَ مِنَّا کسی که نماز نخواند از ما نیست. اینجا می‌گوید مارها را رها نکنید، حالا طرف این متن را بخواند اگر متشرع باشد کارش را رها می‌کند و می‌رود این طرف و آن طرف مار گیر می‌آورد تا آن را بگشود بخاطر اینکه پیغمبر گفته از ما نیست کسی که مار را رها کند. ما از آن روزی که اعلان جنگ با آنها کردیم هرگز با آنها صلح و آشتی و سازش نکردیم. جالب است ها! مَا سَأَلَمْنَاهُنَّ مِنْذُ حَارَبْنَاهُنَّ پیغمبر اعلان جنگ با مارها کرده، پس این بُعِثْتُ أَنْ أُقَاتِلَكُمْ فقط مال انسان نیست حیوان هم باید کشته بشود که اگر رهایش کنی از دین خروج کردی و از مذهب خارج شدی. بعد می‌گوید از آن روزی که اعلان جنگ کردیم، چه موقع بوده که پیغمبر با طیف مار اعلان جنگ کرده؟ تاریخ باید اینها را جواب بدهد، پیغمبر علیه فسقه، فجره، مرتد، کافر و مشرک اعلان جهاد می‌کند بعد اینجا هم باز با مارها اعلان جنگ می‌کند، اصلاً ببین چقدر نبوت را لوٹ کردند، من نمی‌گویم اینها از پیغمبر است چون دون شأن یک آدم عاقل است، اصلاً پیغمبر هیچی، کسی که عقل دارد این حرف‌ها را نمی‌زند ولی ساخته‌اند، وقتی که دین ساخته و پرداخته غیر رجال ظهوری باشد نمی‌تواند جوابگوی

درس چهارم – آیا شیطان قابل کشته شدن است؟: حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَحْيَى، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ، انْطَلَقَ هُوَ وَ صَاحِبٌ لَهُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ يَعُودَانِهِ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِينَا صَاحِبَ لَنَا وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهِ فَاقْبَلْنَا نَحْنُ فَجَلَسْنَا فِي الْمَسْجِدِ فَجَاءَ فَأَخْبَرَنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْهَوَامَّ مِنَ الْجِنَّ فَمَنْ رَأَى فِي بَيْتِهِ شَيْئاً فَلْيُخْرِجْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنْ عَادَ فَلْيَقْتُلْهُ فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ - كتاب سنن ابى داود سليمان ابن اشعث سجستانى، كتاب مسلم ۲۲۳۶ است.

اصحاب حدیث: مسدّد از یحیی از محمد ابن ابی یحیی از پدرش. باز بحث مار می باشد. این چندتا بحث هر کدام یک بُعدی را برای ما باز کردند. اَنَّهُ، اَنْطَلَقَ هُوَ وَ صَاحِبٌ لَّهُ اِلَى اَبِی سَعِیدٍ یَعُوْذَانِه فَاَخْرَجَنَا مِنْ عِنْدِه فَلَقِیْنَا صَاحِبَ لَنَا وَ هُوَ یُرِیدُ اَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهِ ابو سعید خدری می گوید که ما به خانه این رفیقمان رفتیم و مار دیدیم فَأَقْبَلْنَا نَحْنُ فَجَلَسْنَا فِی الْمَسْجِدِ فَجَاءَ فَأَخْبَرَنَا اَنَّهُ سَمِعَ اَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ ابو سعید خدری از معاریف حواریون پیامبر است می گوید قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِنَّ الْهُوَامَ مِنَ الْجَنِّ می گوید مار از جن است. آخر جن برای چه بیاید خودش را به قیافه مار کند؟ ها؟ آخر که چه؟ بله در جادو استخدام جن می شود و ممکن است یک کمر بند را به شکل مار بزرگ درآورد که طرف را اذیت کند، این ممکن است ولی همینطوری ساختار مار و جن یکی است؟ فَمَنْ رَأَى فِی بَیْتِه شَیْئًا فَلْیُخْرِجْ عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ گفت هر کس در خانه اش مار دید آنها را تا سه مرتبه به تنگنا درآورد یعنی مثلاً به تله بیندازد، فَإِنْ عَادَ فَلْیُقْتُلْهُ فَإِنَّهُ شَیْطَانٌ حالا این یک بُعد دیگرش را نشان می دهد؛ می گوید اگر شما مار را از خانه ات به بیرون پرت کردی و دوباره دیدی آمد، دوباره به بیرون انداختی و دوباره دیدی آمد، سه دفعه آمد، می گوید این شیطان است، حالا قبلش می گفت جن است ها! حالا جن که عرض کردم موجود ناپیداست مثل امواج صوتی و تصویری در فضا پر است مثل مَلَك که نور است ولی شیطان یک دانه است، شیطان رجیم همان است که برای مقابله با بشر از خدا عناوین گرفت. می گوید اگر سومین بار مار برگشت او را بکشید او شیطان است. حالا آیا شیطان را می شود کشت؟ مگر شیطان در آن آیه قرآن از خدا اذن نگرفت که بماند تا آخرین نفر بشر را به زمین بزند؟ ها؟ خب این اگر شیطان است تو چطوری می توانی آن را بکشی؟ بعد مگر شیطان کار و زندگی ندارد که بیاید خودش را به صورت مار کند بعد تو آن را بکشی؟ شیطان خیلی سرش شلوغ است، طبق همین آمار آیات که به شیطان مسئولیت داد چه بکند، که همه شما یادتان هست. ببینید این احادیث، هم از رجال حدیث اهل سنّت و جماعت است که قابل انکار نیست لا اقل برای خودشان قابل انکار نیست و هم اینکه در کتب معروف و مشهورشان ثبت شده که نمی شود انکار کرد و باز هم همان بحث قبلی پیش می آید که آقا به ما چه، ما شیعه هستیم اینها سنّی هستند کتابشان هم برای خودشان، حرف هایشان هم برای خودشان، پیغمبر را هم لکه دار کردند، خیلی خب سلّمنا، قرآن را چه می گویی؟ از این یک دانه دیگر نمی توانی در بروی، قرآنی که آنها نوشته اند و تو در خانه داری در آغوش می کشی می بوسی از آن استخاره می کنی و برای رفع مشکلات آیه در می آوری آن قرآن را هم این سلسله مراتب محدثین، روایت و رجال اخبار درآوردند و به خلفاء رسول الله رسانده اند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۶۵ - فایل صوتی ۶۲۳۲ - درس اول - دلیل از خدای خاص و گشایش دیده باروش

جدا و تعمیم در جهت تشخیص جدید: اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی وَ بَصِیْرَةٌ مِنْ دِیْنِی وَ یَقِیْنٌ مِنْ اَمْرِی - کتاب ینابیع المودة لِذَوِی الْقُرْبٰی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی، کتاب غرر الحکم جلد ۱ صفحه ۲۵۷ حدیث ۱ است. همچنان در کلاس درس بعد از توسل هستیم. یک سری کتاب جدید را شروع کردم که این هم از اهل سنت است با این تفاوت که علی رغم اینکه محدث، مورخ و راوی، سنی هست و آن هم حنفی، چون می گویند که شافعی به شیعه نزدیکتر است اما حنفی خیلی دور است ولی عاشق اهل بیت است. حنفی پیروان ابوحنیفه هستند؛ احناف. خودش مستند است و جزو معاریف مآخذ شیعه و سنی است. از امیرنقل می کند: اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی. اینجا بحث اسلام و الله نیست، دقت کنید اِنِّی لَعَلِّی من هستم بر پایه یبینه، دلیل، برهان و حجت از خدای خودم. خدای علی کیست؟ همان که دنبالش هستیم. وَ بَصِیْرَةٌ مِنْ دِیْنِی چشمانم باز است برای دین خودم. همان دینی که همه تحت عنوان انتظار دنبالش بودند. وَ یَقِیْنٌ مِنْ اَمْرِی یقین یعنی باورداشت محکم. از این بحث استفاده می شود که قرآن علی یک چیز دیگر است، دین علی یک چیز دیگر است. می دانی این را از کجا می گویم؟ در شورا آمدند به علی گفتند بین تو و عثمان ابن عفان رأی مساوی است، عمر خلیفه دوم رسول الله وصیت کرد و گفت بین یک عده ای شش نفر باید انتخاب بشوند و یکی را انتخاب کنند. حالا سه به سه شد، آمدند به علی گفتند با تو بیعت می کنیم بر کتاب خدا، سنت نبی و سیره دو خلیفه گذشته، این می شود دین اسلام! آنها مروج دین اسلام بودند دیگر. قرآن را آنها آوردند؛ قرآن نوشته شده ای که در خانه عایشه ام المومنین طلوع کرد و در نگارش خلیفه سوم رسول الله عثمان ابن عفان پدید آمد. خب این یکی از ادله ماست که ما به دنبال چه دینی داریم می رویم!

(فایل صوتی ۶۲۴۱ - درس اول) تربیت شده خدای خود! تصمیم در انتخاب مستقل. راه، روشن است. وَ مِنْ کَلَامٍ لَه اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِّی، وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیْقُ الْوَاضِح کتاب ینابیع المودة لِذَوِی الْقُرْبٰی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی جلد ۶ الباب المکمل للمائة که در پایان گزینه هایش هست. صاحب کتاب سند را هم آورده که نهج البلاغه صفحه ۱۴۲ خطبه ۹۷، از امیر است. علت اینکه تیرت درس به هم نمی خورد چون هر کدام برای یک قسمت این درس بود، درسش خیلی مهم است. اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی می گوید من دلالی دارم که خدای من سوا است، اِنِّی لَعَلِّی من برای خودم بینه ای دارم از پروردگارم وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِّی به راه آن پروردگار می روم. اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی اگر شبهه نداشت باید چه می گفت؟ باید می گفت اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ اِسْلَامٍ یا می گفت اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ الله. به چه دلیل گفت رب؟ چون تربیت کننده عالم هستی یکی دیگر است و حواس بشر به چیز کوچکی جمع شد، اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِّی. مِنْهَاج یعنی راهها، سنت و سیره. نیت یعنی تصمیم و اندیشه. می گوید این پروردگار من راههایی را برای من باز کرد که نیت من در آنها استقرار یابد. نیت چیست؟ تصمیم نهانی. ربی که معرفی نشده، اگر خدای معمول در غیبت بود آن دو قسمت را اشاره می کرد، اینجا مشکوک و مبهم است، پشت پرده است، زیر خاکی است. اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِّی. نیت چیست؟ دنبال رب رفتن چون همه چیز انسان رب اوست، آب، نان، خواب، آمیزش و تکلمش است، همینطور که می بینید در شرع برای همه اینها دعا وارد شده همین پنج قسمتی که عرض کردم، چون دعا وارد شده پس این پنج عنصر مشترک با حیوان یعنی آب، نان، خواب، آمیزش

و تکلم، تکلم یعنی اظهار نیاز کردن، حیوان حرف می زند منتهای مراتب به شکل فطری خودش، انسان حرف می زند به شاکله ای که برایش تنظیم شده است. وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ اینجا خیلی بحث ظریف است. ببینید دوتا اِنِّی آورده؛ یکی اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ و یکی وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ می گوید این راه من به وضوح هویدا است، واضح است. به روشنی می توان از قرآن راه خاصی که علی ابن ابی طالب رفته را پیدایش کرد منتهای مراتب در این قرآن موجود یک قسمت هایی هست مثلاً آیات جبر، از طریق آنها باید رفت رب را پیدا کرد، گمشده ما خدای ماست؛ خدایی که نه دروغ می گوید، نه خُلف وعده می کند، نه شکنجه می دهد، نه حق را ناحق می کند، نه سفراء خود را زبون و ذلیل و بیچاره می کند و نه دشمنانش را بر مسیرش مسلط می کند، این اشاره به همان آیاتی است که می دانید. وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ من بر راه واضح هستم یعنی فقط کافی است یک انقلاب در پشت سر ایجاد کنی و عقاید گذشته را زیر و رو کنی. آیا علی این کار را کرد؟ بله! چه کسی می گوید نکرد؟ با پیغمبر در جنگ ها جنگید تقیه بود، نمی توانست مقاومت کند چون این در حکم بچه پیغمبر بود و پیغمبر این را بزرگ کرده بود و از این طرف قدرت الهاماتی است که از جبرائیل آمده جلوی آن نمی تواند بایستد، گاهی وقت ها محاجه کرده که در اسنادش هست ولی وقتی که نوبت به خودش رسید با مجموعه موجود از دین جنگید. مجموعه موجود از دین چیست؟ نماز! گفت نماز نخوانید؟ نه، بلکه نمازخوان را کشت! گفت روزه نگیرید؟ هرگز. بلکه روزه گیر را کشت. گفت قرآن نخوانید؟ هرگز. بلکه قرآن خوان را کشت. ببین چقدر ظریف است! وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ طریق واضح اعلان کتابت خویش است. نگفت ایجاد تفرقه در بین مسلمین می شود، مرد و مردانه آمد و بدون ترس از کسی کتابت خود را در مسجد پر از جمعیت انصار و مهاجر اعلام نمود، با اینکه می دانست روی کتابت خلیفه سوم عثمان ابن عفان اجماع شده است. راه واضح راه علی است. در مناجاتش رسماً می گوید مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ اَنْتَ الرَّبُّ وَ اَنَا الْمَرْبُوبُ تو پروردگار هستی و من هم دست مایه تو هستم. در جای دیگر می گوید وَ اَنَا الْعَبْدُ، بعد در برابر این می آیند می گویند علی گفته اَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ النَّبِیِّ من غلامی هستم از غلامان پیغمبر. در حالیکه در موضع عبودیت، علی، توحید مدار مطلق است، نه اینکه بگوییم به آن رسیده ها! خودش دارد می گوید که با اسناد و مدارک پروردگارم راهش را دارم می روم تصمیم هم دارم، از پای نمی نشینم و در جاده هستم. طریق، جاده است. منتهای مراتب این مسیر، واضح است، یعنی خیلی راحت می توانی از طریق عدم تطابق پیدا کنی. قرآن هم که می گوید وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ، آن یَسَّرْنَا برادر خوانده واضح است. علی پرده را کنار زد لزومی ندارد بگوید فروع دین بی اعتبار است. آن نسخه یادت هست؟ همه اینها را پازل بندی کنید؛ آن شب که پیامبر آمد درب خانه آنها درب زد خوابیده بود، پیغمبر گفت الان وقت نماز شب است چرا خوابیدی؟ علی گفت من خوابیدم خدا من را خوابانده. جبر مطلق! گفت اگر او می خواست من از خواب بیدار می شدم و نماز شب می خواندم که به پیغمبر برخورد یک آیه را چند بار تلاوت کرد که کنایه به این حرف علی است.

(فایل صوتی ۶۹۷۵ - درس هفتم) علی در طریق پرواز به سوی ذات! نهج البلاغه خطبه ۹۶ صفحه ۲۸۶ است. وَ اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّی وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِیِّی وَ اِنِّی لَعَلِّی الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ همانا من بر دلیل روشن پروردگارم و راه آشکار پیامبرم، در روشن ترین مسیر قرار دارم. ببین اینجا به تو ارفاق کرده و پرده را کنار زده، نمی گوید وَ اِنِّی لَعَلِّی بَیِّنَةٌ مِنْ

الله، رب می گوید، رب یعنی رب الارباب، خدای خدایان، خدای الله، شاه شاهان، حاکم حاکمان، ولی و لیان، فرمانروای هستی، فرمانده گیتی، همه کاره هستی! می گوید بدانید من دلایلی دارم برای اثبات آنکه راه روشن است. آیا منظور شما اسلام است؟ دین راهش روشن است؟ وقتی که امام صادق می گوید التَّقِيَّةُ دِيْنِي تَقِيه دین من است. تَقِيه یعنی دروغ، تَقِيه یعنی دورو بودن، تَقِيه یعنی ناخالص بودن، حقیقت را نگفتن، آیا این دین انسان را هدایت می کند؟ منهاد پیغمبر، مسیری که پیامبر حرکت کرد چه بود؟ الهامات مختلف. گاهی الهامات پیامبر منبعت از ذات بود: آنجایی که غدیر را بنیاد نهاد. آنجا که برای اطرافیان افشاگری می کرد، که اسناد و مدارکش در دایرة المعارف ظهور موجود است. آنجا که می خواست وصیت بنویسد در حالی که قبلاً وصیت هایش را در امور عمومی و خصوصی کرده بود. می گوید راه من روشن است. ای محقق دقت کن! آیا راه دین روشن است؟ وقتی که امام صادق می گوید دین نه دهمش تعطیل است کجای این اسلام روشن و واضح و دقیق و مشخص و معلوم است؟ به تو ارفاق کرده، می گوید که بدان راه روشن است، می بینی که راه دین روشن نیست و پر از ابهام و ایراد و اشکال است پس بدان یک راه دیگری موجود است!

درس دوم - همچون نوح، غریب و مثل او؛ عدم تطابق!: [آلَا] إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنِ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ - کتاب ینابیع المودة لِذَوِي الْقُرْبَى از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی، کتاب مشکاة المصابیح جلد ۳ صفحه ۱۷۴۲ حدیث ۶۱۷۴، کتاب الفضائل لاحمد جلد ۲ صفحه ۷۸۵ حدیث ۱۴۰۲ عن حنش الکنانی، کتاب جمع الفوائد جلد ۲ صفحه ۲۳۶ (مناقب اهل البيت و اصهاره)، کتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۱۶۸، کتاب المعجم الكبير از طبرانی جلد ۳ صفحه ۴۵ حدیث ۲۶۳۶، کتاب کنز العمال بهامش مسند احمد جلد ۴ صفحه ۹۲، که همه اینها مستندات اهل سنت است.

باز هم همین کتاب ینابیع المودة است، خود صاحب این ینابیع المودة از خودشان سند آورده است. این کتاب خیلی مهم است، به نظر من این کتاب از کتاب الغدير علامه امینی مهمتر است چون امینی از بزرگان شیعه بود ولی این سنی است، این خیلی مهم است؛ وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ فَضِيلَتُ أَنْ هَلْ هُوَ دُشْمَنٌ بَغْوِيْدٌ. با اینکه این آقا خودش در بین اهل سنت معروف است با این جهت باز هم ادله آورده که نگویی از خودش بوده است، صاحب این کتاب هم صوفی بود و هم سنی بود. می گوید که رسول خدا فرمود: [آلَا] إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنِ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ مثال اهل بیت من مثل کشتی نوح است و هر کس سوار آن بشود نجات پیدا کرده و هر کس جدا بشود هلاک می شود. حالا اینجا چندتا سؤال هست: یکی این است که عدد اصحاب نوح نبی چقدر بود؟ خیلی کم بود، عدد یاران اهل بیت هم خیلی کم بود. یکی دیگر این است که خدا دشمنان نوح را با طوفان نوح نابود کرد (به قولی که می گویند الْعُهُدَةُ عَلَى الرَّاْوِي) ولی دشمنان اهل بیت را نابود نکرد یعنی اینقدر اینها را خفیف و خوار کرد که زینب در روز عاشورا بعد از ظهر عاشورا فریاد زد ای عمر سعد داری می بینی با حسین پیغمبر چه می کنند؟ نگاه می کنی؟ او هم صدا زد که بروید حسین را راحت کنید، دیگر زجرش ندهید و سرش را ببرید.

-- باز هم یک حدیث شبیه این هست؛ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنِ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ آنجا گفته هَلَكَ و اینجا گفته غَرِقَ.

درس سوم - اگر مردم را در مسائل دینی رجوع داده‌اند، پس چرا تقيه يقه متشرع را گرفته است؟: [فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ]، (آیه ۳۴ سوره نحل است) فَتَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ فَمَا سَأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - کتاب ینابیع المودة سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است. فی المصدر: وَ أَمَّا التَّاسِعَةُ فَتَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ.

مباحث و مناظرات است. بحثی است که امیر با مخالفین خودش دارد. یکی از دلایلش در حقانیتش این است که می گوید فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ آیه ۴۳ سوره نحل، یعنی سؤال کنید. چه چیزی را پرسیم؟ نیازمندی‌ها. این که نگفته فَسْأَلُوا فَهْهْكُمْ، نگفته فَسْأَلُوا مَنَاسِكْكُمْ، جامع گفته فَسْأَلُوا پیرسید، یعنی دکتر باید اینها باشند، مهندس باید اینها باشند، کارشناس علوم انسانی باید اینها باشند، جامعه‌شناس باید اینها باشند، روانشناس باید اینها باشند، انسان‌شناس باید اینها باشند. خب، فَسْأَلُوا جامع است، أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. خب إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ که مشخص است مردم که نمی‌دانند، آخر چه می‌دانند؟ الان علم بشر در این تاریخ چه دارد؟ محتوای آن چیست؟ برای بشر چه کرده است؟ الان خشکسالی آمده علم می‌خواهد چکار بکند؟ دانشمندان هوا فضا بیایند یک کاری بکنند که خشکسالی برود. آیا می‌توانند؟ نه! پزشکان بیایند یک کاری کنند که بیماری‌های کرونا، سرطان، بیماری‌های تناسلی و ایدز از بین بروند. آیا می‌توانند؟ نه! بله! بعد از یک سال واکسن کرونا را اختراع و کشف کردند و آن هم در خیلی جاها جواب نداد، تازه می‌گویند به طرق دیگر زاد و ولد می‌کند. حالا این را می‌خواهم بگویم، فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پیرسید، بعد گفتند که اهل ذکر چه کسانی هستند؟ پاسخ دادند اهل ذکر، اهل بیت هستند. خب؟ امیر گفت: فَتَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ ما هم هستیم اهل ذکر، یعنی گفتار همه است یعنی تمام اهل بیت. فَسَأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ از ما پیرسید، خیلی خب. حالا سَلَمْنَا آمَدیم پیرسیم، آیا تقيه می‌گذارد شما جواب بدهید؟ ها؟ یا امیرالمومنین! این قرآن که اینطوری در آمد فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ آمَدیم قرآن تو را ببینیم، قرآن تو کجاست؟ تقيه چه می‌گوید؟ کلم التَّاسِ چه می‌گوید؟ وقتی که ائمه به حواریونشان می‌گویند که ما می‌گوییم شما نگویند، خب این در بستر تاریخ دفن می‌شود. مگر هم از امام باقر و هم از امام صادق نداشتیم که گفت هفتاد هزار جزء علمی را به شاگردانش دادند بعد گفتند حرف نزنید، خب چه فایده دارد؟ الان شما می‌دانید در آنها چه بوده؟ نه! خود شاگرد، همان حواری یا صحابی فقط فهمید، همین، تمام شد. به چه درد خورد؟ بعد بهلول هم سیم‌هایش قاطی شد، وقتی که می‌گویند نگو و آدم می‌داند، خب آدم بهم می‌ریزد مثل این است که پرده از برابر چشمان شما کنار برود و ببینید که مخاطب شما دیو است غول است بعد فرار نکنید، نه باید فرار کرد! بعد که فرار می‌کنی چون مردم غول را نمی‌بینند بعد می‌گویند آی دیوانه آی چل و خل!

درس چهارم - بخشی اول - این همه تشدید بی‌فایده بود و خدا کار خودش را می‌کند!: فِی جَمْعِ الْفَوَائِدِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كُنَّا نَتَحَدَّثُ مَعْشَرَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّبِيَّ عَهْدَ إِلَى عَلِيٍّ سَبْعِينَ عَهْدًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى غَيْرِهِ - کتاب مجمع الزوائد از اهل سنت است جلد ۹ صفحه ۱۱۳، کتاب جمع الفوائد جلد ۲ صفحه ۲۱۲ (مناقب علی)، کتاب المعجم الصغير است.

از عبدالله ابن عباس نقل می‌کند. گزارشگر حدیث، سعید ابن جبیر است که از معاریف اصحاب امیر است، او از عبدالله ابن عباس که مفسر، فقیه و صحابی رسول و امیر است نقل می‌کند. گفت: إِنَّ النَّبِيَّ عَهْدَ إِلَى عَلِيٍّ ثَمَانِينَ

عَهْدًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى غَيْرِهِ. قبلش هم باز یک حدیث دیگر است می گوید که إِنَّ النَّبِيَّ عَهْدَ إِلَى عَلِيٍّ سَبْعِينَ عَهْدًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى غَيْرِهِ پیغمبر عهد گرفت، وصیت کرد بر علی هفتاد بار، وصیتی که به کسی نکرد.

بخش دوم - الحموینی فی فرائد السمّطین بسنده عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْر عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ أَيْضًا بِسَنَدِهِ عَنْ الْمَنْهَالِ ابْنِ عَمْرٍو [عن التمیمی عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كُنَّا نَتَحَدَّثُ مَعَشَرَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّبِيَّ عَهْدَ إِلَى عَلِيٍّ ثَمَانِينَ عَهْدًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى غَيْرِهِ - ایضاً کتاب ینابیع المودّة جلد دوم از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است، باز هم ایشان در کتاب فرائد السمّطین جلد ۱ صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱ حدیث ۲۸۶ و ۲۸۷ اسنادش را رو کرده است.

دومی می گوید ثمانین عهده هشتاد مرتبه. این خیلی مهم است؛ لَمْ يَعْهَدْهُ یعنی خاص الخاص برای علی بوده بعد چطور خلیفه اول رسول الله همه جا را پر کرد که پیغمبر بی وصیت مرده یا مثلاً وصیتش به من بوده بخاطر اینکه این روز آخر وقتی که بیمار شد به من گفت برو نماز جماعت بخوان و پیش نماز بشو؟

درس پنجم - اذعان مخالف به راست بودن راه، نشانگر عمق استبداد دینی می باشد که مسیر را تغییر می دهد:
وَفِي تَفْسِيرٍ [وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] قَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - کتاب ینابیع المودّة جلد ۲ و مستنداتی که نقل کرده است، این مستندات مال شیعه است احتمالاً اینها از ینابیع المودّة نقل کرده اند، کتاب تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۹۲ و ۹۳ کتاب غایة المرام صفحه ۲۶۳ باب ۵۷ حدیث ۴، از امام صادق است. سوره مؤمنون آیه ۷۳ است.

در تفسیر این آیه گفت که وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سوره مؤمنون آیه ۷۳ قرآن می گوید تو، حتماً! لام لام تاکید است، حتماً لَتَدْعُوهُمْ دعوت می کنی مردم را به راه راست. قَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ به تعبیر صاحب کتاب؛ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ راه راست مسیر علی است. حالا چطور ممکن است که مآخذ و مدارک و مراجع علمی از اهل سنت باشد بعد علی را کنار بزنند و خلیفه اول بیاید دوم بیاید سوم بیاید بعد چهارمی که خودش است بزرگان اصحاب نبوی مثل طلحه و زبیر و ناموس پیغمبر عایشه ام المومنین علیه او قیام کنند؟ چطور ممکن است؟ بقول معروف عوام آیا دعوا سر لحاف ملا نصرالدین نبوده یعنی بخاطر حکومت نبوده؟ بعد وقتی که راه راست، علی است پس چطور کتابش را به دور می اندازند؟ من از تاریخ سؤال می کنم که این همه از علی تعریف شده آیا از بزرگان اهل سنت یعنی خلفای اول و دوم و سوم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ هم تعریف شده است؟ نشده است. پس چطور علی همیشه در تاریخ محکوم است؟

درس ششم - مصلح شهر دین، رسول است و نایب آن: فَقَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي - کتاب ینابیع المودّة جلد ۲ از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است.

داستان خروج پیامبر و مسلمین و مؤمنین از شهر مدینه به سمت کرانه های اروپا برای تسخیر کشورهای غربی به نام تبوک، غزوه تبوک است. پیغمبر علی را در جای خودش گذاشت چون آخرین جنگ بود می خواست که علی سالم بماند، سالم باشد و برای اجرای غدیر نمیرد. ظاهرش این است ها! من نمی دانم، من طرفدار شخص خاصی نیستم، من تاریخ را حلاجی می کنم. علی اعتراض کرد بخاطر نیش زدن اطرافیان بخاطر متلک مخالفین که گفتند علی کنار زن و بچه اش

است مرد جنگ نیست. حالا بنده خدا این همه جنگ کرده! گفت که من هم بیایم. این خیلی مهم است پیغمبر این را گفت إِنَّ الْمَدِينَةَ إِن شَهْرَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ اَصْلَاحَ نَمِي شُود مَگر به من یا به تو وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي تو جانشین من هستی همانطوری که هارون برادر موسی ابن عمران کلیم الله جانشین موسی بود، اینطوری به صراحت دارد می گوید جانشین من هستی و بعد هم می گوید اصلاح می کنی. حالا برویم روی فاز اینکه علی آن سه تا جنگی که کرد که گفتند مسلم با مسلم بوده، مؤمن علیه مؤمن بوده، متشرع ضد متشرع بوده، متدین شمشیر بر متدین کشیده، اینجا این بحث جایگاه دارد که علی مصلح است و می خواهد اصلاح کند، معلوم می شود پیغمبر در قَوْلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا مَفْسَدَه ایجاد کرده بخاطر کثرت و تکاثر، بخاطر ورود دادن هر نااهلی تا جایی که خدا دیگر دادش در آمده می گوید که قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا. علی اصلاح می کند آن مفاصدی که با آن در باز اسلام روز اول که می خواستند تکثر ایجاد بشود و جمعیت بالا برود علی آمد و طی این سه جنگ اصلاحات کرد گرچه خدا نخواست، علی شکست خورد و خوارج و منافقین همچنان در اسلام باقی ماندند و بعد رو به حدیث سازی آوردند و در منقبت و منزلت مخالفین علی و در کوبیدن علی احادیث ساختند، خدا با پیغمبر راه نیامد، شد همان حرف خلیفه دوم رسول الله که به ابن عباس گفت پیغمبر می خواست علی جانشینش بشود خدا نخواست.

ظهور باب منتظران ۵۳۶۶ - فایل صوتی ۶۲۳۳ - درس اول - دین سؤال بر انگیز باید پاسخگوی پرسش های

اعصار مختلف باشد: وَ فِي الْمَنَاقِبِ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ ابْنِ أَبِي دَيْلَمٍ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ، قَالَ لِلذَّكَرِ مَعْنِيَانِ الْقُرْآنَ وَ مُحَمَّدٌ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذَّكَرِ بِكَلَامٍ مَعْنِيَّهِ أَمَّا مَعْنَاهُ الْقُرْآنُ فَقَوْلُهُ تَعَالَى [وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذَّكَرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ] وَ قَوْلُهُ تَعَالَى [وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ] وَ إِنَّ مَعْنَاهُ مُحَمَّدٌ فَلَايَةُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ [فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ] إِلَى آخِرِهَا - كتاب يَنَابِيعِ الْمَوْدَةِ از سليمان ابن ابراهيم قندوزی حنفی، کتاب شواهد التنزيل جلد ۱ صفحه ۳۳۵ حدیث ۴۶۰، ایضاً در کتاب غایة المرام صفحه ۳۸۴ باب ۹۲ حدیث ۸ هم آمده، سوره نحل آیه ۴۴، سوره زخرف آیه ۴۴، سوره طلاق آیه ۱۰ است.

کتاب یَنَابِيعِ الْمَوْدَةِ در دستان است که نویسنده اش از اعظم اهل سنت و جماعت است، سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی، هم صوفی و هم سنی، حنفی مذهب. در تدریس قبل خدمت شما عرض کردم کاری که این کرده از کتاب های شیعه که در منزلت و منقبت ائمه نوشته اند بالاتر است چون این خودش از علمای بزرگ سنی است. از امام صادق آورده: لِلذَّكَرِ مَعْنِيَانِ ذَكَرٌ دُوتَا مَعْنَاهُ دَارِدٌ؛ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذَّكَرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ يَكُ آيَهٌ دَر ذَكَرِ اسْتِ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذَّكَرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ يَكُ ذَكَرِ اسْتِ. اینجا امام صادق معنا می کند و می گوید ذکر دو قسم است؛ الْقُرْآنُ وَ مُحَمَّدٌ يَكُ بَعْدِ قُرْآنِي دَارِدٌ يَكُ بَعْدِ نَبِيٍّ دَارِدٌ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذَّكَرِ بِكَلَامٍ مَعْنِيَّهِ تَمَامُ مَعْنَى أَهْلِ ذَكَرٍ بَرَايَ مَا خَانِدَانِ اسْتِ. أَمَّا مَعْنَاهُ الْقُرْآنُ فَقَوْلُهُ تَعَالَى [وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذَّكَرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ]. حالا دوتا آیه من ذکر گفتم این هم سومی آن است؛ سوره نحل آیه ۴۴، قرآن می گوید: قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده توضیح دهی. خب اینجا ذکر را به معنی قرآن آورده و امام صادق هم می گوید ذکر ما هستیم یعنی ما قرآن هستیم وقتی اهل بیت قرآن هستند پس از قرآن نوشته شده عثمان ابن عفان مستغنی هستند، تو هم اگر شیعه او هستی قرآن تو

این است نه آن. اینجا این آیه یک پرائتزی دارد که در توضیح می گوید لُثْبَيْنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ برای مردم بیان کند آنچه را که نازل شد. خب این چیزی که نازل شده چیست که بیان کند؟ یعنی آیه را توضیح بدهد تفسیر کند تشریح و تنزیل کند. خب پس چرا آیات جواب نمی دهد؟ اینجا است که باید یک محقق کاشف بفهمد پشت پرده چه خبر است. می گوید قرآن باید بیان کند برای مردم نسبت به آنچه که برایشان نازل شده است. مگر اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ برای مردم نازل نشده؟ ها؟ پس چرا جواب نمی دهد؟ این برگشت می کند به این قرآنی که در دستتان است. اینکه اینجا امام صادق می گوید که ما قرآن هستیم یعنی آن قرآنی که مال ماست جواب می دهد. وَ قَوْلُهُ تَعَالَى اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ این هم یک آیه است سوره زخرف آیه ۴۴، باز اسم ذکر آمده؛ براستی که قرآن برای تو و برای قوم تو تذکری است و به زودی پرسیده شود یعنی امتحان می شوید، امتحان نهایی، امتحان کنکور. امام صادق می گوید این اِنَّهُ ما هستیم نه قرآن، این اِنَّهُ ظاهرش به قرآن برمی گردد چون اسم ذکر آمده، قرآن جامع اذکار است و هم برای پیغمبر ذکر است غیر از اینکه پیغمبر آورنده قرآن است خودش هم باید بخواند، بعد می خواند، آن درس را یادست هست که یک نفر در نماز برای خودش بلند بلند قرآن می خواند، پیغمبر بعد از نماز می گوید این چه بود خواندی؟ یعنی پیغمبر در قرآن دخل و تصرفی نداشته، کتاب همینطوری نوشته اند! حالا یا پیغمبر در حالت عادی نبوده تشعشعات وحی او را گرفته که نمی داند چه می گوید که بعداً که کسی تلاوت می کند تعجب می کند. وَ اِنَّ مَعْنَاهُ مُحَمَّدٌ فَلَايَةُ فِي سُوْرَةِ الطَّلَاقِ می گوید تفسیر این دو تا آیه در سوره طلاق آیه ۱۰ است؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا اُولَى الْاَلْبَابِ می گویند اولی الالباب، صاحبان خرد و عقلا، ائمه هستند. خب این عقلا چه فایده که به خاطر دیوارهای بلند تقیه و کلم الناس نتوانستند از عقلشان به جامعه بدهند و آن دیوارها به خاطر ستون های عظیم حاکمیت فسقه و فجره و کفره بودند.

درس دوم این فایل با موضوع ذوی القربا بودن اهل بیت به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۲۴۹۶ ملحق گردید.

درس سوم – رجل ظهوری خودش دین است با وحی و الهامات مستقل: أخرج موفق ابن احمد؛ عن مجاهد و عكرمة، و هما عن ابن عباس قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ آيَةً يَقُولُ فِيهَا إِيَّا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلَيَّ رَئِيسُهَا وَ أَمِيرُهَا – كتاب ينابيع المودة سليمان ابن ابراهيم قندوزي حنفي جلد ۲، از اسناد و مدارك اهل سنت هم آورده با اینکه خود کتابش مستند است، كتاب المعجم الكبير از طبرانی جلد ۱۱ صفحه ۲۱۰ و ۲۱۱ حديث ۱۱۶۸۷، كتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۱۱۲، كتاب المناقب للخوارزمي صفحه ۲۶۶ حديث ۲۴۹، كتاب حلیة الاولیاء جلد ۱ صفحه ۶۴ است.

بخش اول: این از آن بحث های جنجالی است. از رسول الله نقل می کند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ آيَةً يَقُولُ فِيهَا إِيَّا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلَيَّ رَئِيسُهَا وَ أَمِيرُهَا. ببین، مستند این است ها! اینکه می گوید وَالْفُضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ فضیلت این است که دشمن بگوید، البته اهل سنت دشمن علی نیستند ولی این تعاریفی که از علی شده هیچ جایگاهی برای حضرت مستطاب عالیجناب آقای ابوبکر صدیق و جناب مستطاب آقای عمر فاروق و عثمان ابن عفان نمی گذارد، ما نمی گوئیم آنها باطل هستند ولی این دریای تعاریف و آن هم از کلام و زبان و دهان کسانی که علی را خلیفه چهارم می دانند و آن سه خلیفه را بر حق می دانند، این خیلی عجیب است! می گوید: پیغمبر گفت هر جا

بخش دوم: فی دیوان شریف قَالَ أَنَا الدِّينَ لَا شَكَّ لِلْمُؤْمِنِينَ بِإِجَابِ وَحْيٍ وَ آيَاتِهَا بِالْبُيُوتِ حَشِيَّةَ أَنْ يَلْقَانَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ - كتاب نورالابصار صفحه ۱۶۴، كتاب كفاية الطالب صفحه ۲۳۱ باب ۶۲ است.

درس چهارم این فایل با موضوع پیامبر با ترس روی دوش علی به شکستن بتها اقدام کرد به علت بازخوان به فایل ۴۵۹۳ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۲۳۴ با موضوع سارق و سرقت به علت بازخوان و تشابه موضوعی به درس سوم فایل ۱۱۸۹ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۸ - فایل صوتی ۶۲۳۵ - درس اول - دلیلی بر قتل!: يَا عَلِيُّ اَنْتَ تَقْتُلُ عَلِيَّ سُنَّتِي -

کتاب ینابیع المودة لذوی القربی جلد ۳ از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی که عرض کردم کتاب بسیار خوبی است. کتاب کنوز الحقایق صفحه ۲۰۳، کتاب کنز العمال جلد ۱۳ صفحه ۱۹۳ قتل علی حدیث ۳۶۵۷۶ است.

پیامبر به علی می گوید يَا عَلِيُّ اَنْتَ تَقْتُلُ عَلِيَّ سُنَّتِي تو می کُشی و سپس کشته می شوی، کشته می شوی بر سُنَّت من. این یعنی چه؟ یک سُنَّت این است که گفت: مَا مِنَّا اِلَّا مَسْمُومٌ اَوْ مَقْتُولٌ رجال ظهوری یا با سم یا با شمشیر کشته می شوند. یک وجه آن این است که سُنَّتِ فطرت همین است که اگر بکشی کشته می شوی، هر کس هم هستی و با هر نیتی هم که می کشتی. یک مفهومش هم این است که در دفاع از سُنَّتِ کشته می شوی. یعنی سُنَّتِ نبوی این بود که لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰه، این اله در دل اکثریت قاطع پیروانش ماند تا بعد تبدیل به خوارج و منافقین شد.

درس دوم - پیشگویی های تحقق نیافته: يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ عَلَيَّ رَأْسِ السَّيِّئِ سَنَةً - مستند ینابیع المودة جلد ۳ از

سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است و مستنداتی که خودش آورده کتاب کنوز الحقایق صفحه ۲۰۷، کتاب کنز العمال جلد ۱۲ صفحه ۱۲۸ الحسین من الاکمال الحدیث ۳۴۳۲۵ است.

پیامبر گفته است که یُقْتُلُ الْحُسَيْنَ عَلَى رَأْسِ السَّيِّئِ سَنَةً، فرزندم حسین در شصت سالگی به قتل می‌رسد، در حالیکه سنی که امام حسین در هنگام کشته شدن داشت پنجاه و هفت سال بود. اگر پیشگویی‌های تحقق نیافته پیامبر را جمع کنیم در برابر آنچه که محقق شده یک فاصله فاحشی را مشاهده می‌کنیم.

درس سوم – لحظه آخر در زیر پوشی چه خبر بود، آن هم در برابر معاندینش؟: وَعَنْ عَائِشَةَ مَرْفُوعاً قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ اُدْعُوا لِي حَبِيبِي فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِمَا ثُمَّ قَالَ اُدْعُوا لِي حَبِيبِي فَدَعَوْا لَهُ عَلِيًّا فَلَمَّا رَأَاهُ اَدْخَلَهُ مَعَهُ فِي الثَّوْبِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يَحْتَضِنُهُ حَتَّى قَبِضَ - کتاب ینابیع المودة جلد ۳ از سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی است.

عایشه ناقل حدیث است. قَالَتْ كُفْتُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ موقعی که وقت رفتنش رسید اُدْعُوا لِي حَبِیبِی گفت دوست مرا صدا کنید فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِمَا ابوبکر آمد و بعد عمر آمد نگاهشان نکرد، ثُمَّ قَالَ اُدْعُوا لِي حَبِیبِی فَدَعَوْا [لَهُ] عَلِيًّا دفعه سوم گفتیم علی بیاید فَلَمَّا رَأَاهُ اَدْخَلَهُ [مَعَهُ] فِي الثَّوْبِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ تا علی آمد او را داخل پیراهن خودش یا زیر روپوشی که روی خودش انداخته بود یا انداخته بودند برد. فَلَمْ يَزَلْ يَحْتَضِنُهُ حَتَّى قَبِضَ در آن لحظه پیغمبر در آغوش علی بود یا برعکس، تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. حالا اینجا اگر یادتان باشد احادیث معارض داشتیم فکر می‌کنم معارضات اینها را جناب آقای معاویه درست کرده بود چون جعل حدیث می‌کرد که در محضران هست، به روایت معروف گفت هر چه حدیث در تعریف علی هست ضد آن را بسازیم و از این طرف هم هر کس حدیث در تعریف علی می‌گوید سرش را می‌زنیم، جریان این بود، این بود که این لعن بر علی در خطبه‌های نماز جمعه و در قنوت نماز ادامه داشت تا بنی‌امیه با کنار کشیدن معاویه پسر یزید منقرض شدند و بعد بنی مروان آمدند که نوبت به عمر ابن عبد العزیز رسید که بقول ائمه بهترین حاکم بود، او با یک ترفندی لعن را برداشت و ممنوع کرد، ترفندش هم این بود که به یک نفر سپرد و گفت من وقتی که بالای منبر موعظه می‌کنم تو وارد شو و فریاد بزن که من از دخترت خواستگاری می‌کنم و من می‌گویم تو چه کسی هستی، بگو من مسیحی هستم، من می‌گویم که ازدواج مسلمان با مسیحی روا نیست بعد تو بگو که پس چطور پیغمبر به یک بی‌دین دختر داد؟ من می‌گویم کیست؟ تو بگو علی، بعد آنجا از کرامات علی می‌گوییم، و لعن به علی را ممنوع کرد. آنقدر آنها پیش رفته بودند که حتی زیر کفش‌هایشان نوشته بودند علی، این را تاریخ ثبت کرده است. حالا می‌خواهم بگویم آنچه که جعل کرده بود این بود که پیغمبر در آغوش عایشه جان داد یعنی سر بر دامن او و بر پای او بود، آن وقت اینجا کسی تعریف می‌کند که حنفی مذهب است. حنفی‌ها، احناف در بین اهل سنت خیلی متعصب هستند و تیراژ آنها هم خیلی زیاد است یعنی الان شما از این چهار مذهب اهل سنت آمار بگیرید بیشترین آنها حنفی‌ها هستند.

درس چهارم – اشکالات اعتقادی را اگر بر طرف می‌کردند چنین نمی‌شد!: أَخْرَجَ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَخَذَ مِنْ عَلِيٍّ - کتاب ینابیع المودة جلد ۳ از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است

و باز خودش سند آورده با اینکه خودش مستند اهل سنت است؛ کتاب ذخائر العقبى صفحه ۷۹ فضائل على.

بخش اول: می گوید أَخْرَجَ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ أَحْمَدَ ابْنَ حَنْبَلٍ بزرگ حنبلى ها و امامشان بود، در کتاب مناقب آورده است. اگر یادتان باشد چند روز قبل گفتم و یک حدیث برایتان خواندم که احمد ابن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است گفت آنقدر از قول پیغمبر از على تعريف و تمجید می دانم که اگر بگویم همه شما شیعه می شوید. حالا من فکر می کنم اینها روی بغض على نیست بلکه روی ترس از حاکم است که مدافع اهل سنت بود یعنی سنی بودند دیگر! همان موقع هم حکومت مرکزی ایران سنی بود، دیگر از زمان صفویه شیعه در ایران به قدرت رسید. می گوید که إِنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَخَذَ مِنْ عَلَىٍّ كَقَوْلِهِ خَلِيفَةُ دَوْمِ مُسْلِمِينَ جِهَانَ وَ حَوْمَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هر وقت به مشکلی برخورد می کرد به دنبال على می رفت، بعد می گویند که باید خلیفه رسول الله اعلم زمان باشد یعنی عالم نباشد ها، اعلم باشد، اعلم از عالم بالاتر است، عالم یعنی می داند، اعلم یعنی خیلی می داند، بعد چگونه می شود که نایب پیغمبر مشکلات حکومتی و اعتقادی را می رود از على می پرسد؟ که اینها نه در حکومت على را قبول کردند، ببین یک مثلث است؛ اینها نه در حکومت على را قبول کردند که غدیر خم را احیا کنند، نه در احقاق حقوق فاطمه در مورد فدک قبولش کردند که على به عنوان شاهد آمد، گفتند شاهد شوهر برای زن نمی شود برو و نه در کتابت قبولش کردند، خیلی مهم است ها! اینها برای غیر شیعه که در محاجه یا در آن یکی کانال بحث می کنید، خیلی مهم است چون می گویند بعضی از اهل سنت هم هستند. ما نه طرف شیعه و نه طرف سنی را می گیریم، دیدید که به رهبران سنی احترام می گذاریم و رهبران شیعه هم که تابلوهای هدایتی ما هستند.

بخش دوم: وَ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ - کتاب ذخایر العقبى صفحه ۸۲ فضائل على است.

و باز هم سعید ابن المسیب معاصر عمر ابن الخطاب نقل می کند، می گوید يَتَعَوَّذُ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ خلیفه دوم رسول الله وقتی که یک گرفتاری پیش می آمد و على دم دست نبود قاطی می کرد. على انگار آچار فرانسه بوده بقول معروف همه کار از او برمی آمده و هیچ کاره بوده، جالب است ها، همه کاره هیچ کاره! وقتی که بحث سفره و لحاف ملا نصرالدین است على باید برود در مزرعه بیل بزند ولی وقتی که حساب و کتاب سرابهامات است و اشکالاتی که چه از مسلمین و چه از بیرون بر اسلام می گیرند به على مراجعه می کردند، چون مرتباً سفیر رُم سؤالات غامض و سختی را از جانب بزرگان مسیحیت و از طرف پاپ و اسقف ها و کشیش ها می آورد برای اینکه خلیفه مسلمین را به زانو در بیاورند که نتواند جواب بدهد بعد همه را به على حواله می داد.

ظهور یاب منتظران ۵۳۶۹ - فایل صوتی ۶۲۳۶ - درس اول - تقسیمات تقدیری، ناقص بوده و ناقض دعا و سبب بی دینی می شود: قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَنْ تَذْفَعَهُ بِقُوَّتِكَ - از کتاب ینابیع المودة لِذَوِ الْقُرْبَى بحث داریم، فضائل اهل بیت در کتب اهل سنت از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی، کتاب نهج البلاغه صفحه ۴۶۲، الکتاب ۷۲ است.

شاید قبلاً هم این درس را داشتیم. از امیرمان نقل می کند: الدَّهْرُ يَوْمَانِ روزگار دو روز است؛ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ

یک روز به نفع توست و یک روز به ضرر توست. فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ می گوید وقتی که دنیا به تو پشت می کند تو را ضعیف می کند تازه آنجا می فهمی خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً یعنی چه، و مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَنْ تَدْفَعَهُ بِقُوَّتِكَ و وقتی که به سود تو شد قدرت کس دیگری این موقعیت را برای تو احیا کرده است. می گوید: فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ چیزی که خوب است برای تو أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ آمده، در حالیکه تو ضعیف هستی و مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَنْ تَدْفَعَهُ بِقُوَّتِكَ موقعی که علیه تو می آید تو زور نداری از خودت دفاع کنی. لَكَ، سود است. عَلَيْكَ، زیان است. حالا اینجا یک سؤال مطرح می شود؛ دنیا دو روز است یک روزش خوب است و یک روزش بد است، خوبی این کجاست؟ خود علی از سن تکلیف از هفده هجده سالگی با پیغمبر در غزوات بود و با آن سن مزه شمشیر و نیزه و تیر را چشید تا پیغمبر عروج کرد و بعد هم که رنج می برد می رفت در نخلستان به خدا شکایت می کرد، بخاطر اهانتی که در زمینه وصایت به او شد، بعد هم اینکه پنج سال به او حکومت رسید نوبت علی شد خلیفه چهارم آمد سه تا جنگ و نافرمانی اهل کوفه و بی وفایی آنها، حالا این یَوْمَ لَکَی عَلَی کجاست؟ آیا کسی می تواند بگوید؟ حالا خودت، خود تو از وقتی به یاد داری چه موقع زمانه تو را شاد کرده است البته شادی که بماند، ممکن است الآن تو یک جوک بشنوی بخندی، ممکن است یک معامله ای کنی خوشحال بشوی، یک بچه ای به دنیا بیاید خرسند بشوی، ولی آیا دوام دارد، ماندگار است یا نه؟

درس دوم – می داند که خلقتِ ارزشمندی نیست!: وَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ أَنَا سَيِّدُ أَدَمَ وَ لَا فَخْرَ - کتاب ینابیع المودة است که این روایت را از کتاب مودة القربی صفحه ۱۰ آورده است، سنن الترمذی ۵/۲۴۷ حدیث ۳۶۹۳ است.

اینجا پیغمبر سخنی می گوید و ناقل عایشه ام المؤمنین است. عایشه می گوید قَالَ رَسُولَ اللَّهِ أَنَا سَيِّدُ أَدَمَ وَ لَا فَخْرَ پیغمبر گفت من بزرگ بنی آدم هستم اما افتخاری هم برای من نیست. چرا فخری ندارد که پیغمبر بزرگ اولین تا آخرین بشر هست؟ بخاطر اینکه انسان در درماندگی خلق شده، این افتخاری ندارد مثل این است که به یکی بگویند این رئیس دیوانه خانه است، این که افتخاری نیست. أَنَا سَيِّدُ أَدَمَ وَ لَا فَخْرَ چرا افتخار نیست؟ برای اینکه اینجا تولید شر می شود و خیر متوقف است بنابراین اهمیتی ندارد که پیغمبر رهبر جامعه بشریت باشد از اول تا آخر، یعنی شده است برگزیده نسل های درب داغون و گرفتار!

درس سوم این فایل با موضوع نصب علی برای خلافت و عقد اخوت با پیامبر به علت باز خوان به درس سوم فایل ۶۱۳۹ ملحق گردید.

درس چهارم – محدوده رسالت بسی اندک است و تقسیمات خلاق بحث انگیز می باشد: وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَفَعَهُ: إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ طَاعَتِي وَ طَاعَةَ أَهْلِ بَيْتِي عَلَى النَّاسِ خَاصَّةً وَ عَلَى الْخَلْقِ كَافَّةً قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا النَّاسُ وَ مَا الْخَلْقُ قَالَ النَّاسُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ الْخَلْقُ خَلَقَ اللَّهُ مِنْ ذِي رُوحٍ - کتاب ینابیع المودة است در خدمت مولف آن سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی هستیم که از کتاب مودة القربی صفحه ۲۰ آورده است.

آنهايي که از خشک مقدس های متشرعین احمق بر من خرده می گیرند که چرا بیشتر از منابع سنّی حرف می زنی

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۰ - فایل صوتی ۶۲۳۷ - وصی نبی کم از رسول ندارد، پس مسئله وحی چه می شود؟
عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنَّا إِذَا أَعَدَدْنَا أَصْحَابَ النَّبِيِّ قُلْنَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَ عُثْمَانُ. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَعَلَيْ مَا هُوَ؟ قَالَ: عَلَيَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ، هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ [و] فِي دَرَجَتِهِ - كتاب ينابيع المودة لذوی القربی از سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی است که در دست داریم جلد ۴ است، ایضاً او از کتاب مودة القربی صفحه ۲۲ نقل کرده است.

بخش اول: عبدالله ابن عمر فرزند خلیفه دوم می گوید، راوی ابی وائل است، می گوید: کُنَّا إِذَا أَعَدَدْنَا زَمَانِي که می شمردیم أَصْحَابَ النَّبِيِّ یاران پیامبر را قُلْنَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَ عُثْمَانُ می گفتیم ابوبکر است و عمر و عثمان. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ این ابا عبد الرحمان از مصادر اهل سنت است، این نقل می کند که ابی وائل گفته است که عبدالله ابن عمر چنین می شمرده فَعَلَيْ مَا هُوَ؟ آن شخص به ابا عبدالرحمان گفت علی جایگاهش کجاست؟ حالا این ابوعبدالرحمان یا لقب عبدالله ابن عمر است یا شخص دیگری است، می گوید به او گفتیم که ابوبکر و عمر و عثمان را گفتی، پس علی چه؟ قَالَ: عَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ گفت علی از اهل بیت است لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ کسی با او مقایسه نمی شود یعنی در درجه بندی قرار نمی گیرد که خلفای راشدین می گویند چهارتا خلیفه، علی آخری است. خب چه کسی این را می گوید؟ راوی مستند و محدث موثق اهل سنت و جماعت. حالا از آن مهمتر را گفته است، می گوید که هُوَ مَعَ

رَسُولِ اللَّهِ وَ فِي دَرَجَتِهِ هُم طَرَاذِیغُم بِیَغْمَبِرِ اسْت، هُم دَرَجَه پیغمبر بودن آن هُم بقول کسانی که در خلافت علی با علی بیعت نکردند گویای این است که حقیقتاً اصحاب خاص پیغمبر هُم یک چیزهایی در زمینۀ صحت و سقم و وحی فهمیده بودند که الان این آقا که رابطه خوبی با علی ندارد می گوید که علی هُم طَرَاذِیغُم بِیَغْمَبِرِ اسْت. حالا این دوتا معنا دارد؛ یا اینکه هر دو منتخب خدای زمین هستند یا اینکه هر دو نیستند چون دیگر برابر شدند! اگر هر دو هستند پس باید برای علی هُم وحی نازل بشود و جبرئیل هُم برای علی از کلمات ربوبی بیاورد اگر هُم هر دو نباشند که وامصیبت هاست چه باید کرد از این کلاه!

بخش دوم: وَ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْكَرْزَرِيِّ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَحْمَدَ ابْنَ حَنْبَلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي عَنِ التَّفْضِيلِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَ عُثْمَانُ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا أَبَتَ أَيْنَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ هُؤُلَاءِ - کتاب مودۀ القربی صفحه ۲۲ است.

ادامه اش هست، ادامه اش در فازیک روای دیگر رفته، این از احمد ابن محمد الکرزری البغدادی که یکی از برگزیدگان اهل سنت است نقل می کند رضی الله عنه، قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَحْمَدَ ابْنَ حَنْبَلٍ از پسر امام احمد ابن حنبل نقل می کند، این فرزند یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است. قَالَ سَأَلْتُ أَبِي عَنِ التَّفْضِيلِ می گوید یک روزی با بابایم نشستیم گفتیم که تو خیلی چیز می دانی تو یکی از امامان اهل سنت هستی بگو ببینیم که در اطرافیان پیغمبر چه کسی برتر است؟ گفت ابوبکر و عمر و عثمان، چون این سه نفر خیلی نزدیک پیامبر بودند برای همین هُم هست که سفره دار میراث پیغمبر شدند. ثُمَّ سَكَتَ پس ساکت شد فَقُلْتُ يَا أَبَتَ أَيْنَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ گفتم بابا پس علی کجا رفت؟ قَالَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ هُؤُلَاءِ گفت این یک دانه با آن سه تا مقایسه نمی شود. حالا اگر بحث شیعه و سنی باشد اینها می رود در فضیلت علی، ما اصلاً با این بحث کاری نداریم، ما همانطور که امیر برای ما پیشوا است همان طور هُم بزرگان اهل سنت برای ما محترم و معزز هستند. بحث ما سر این است که وقتی که همه جملاً جمعاً کافراً اعتراف کردند که علی بالاتر است حالا ورق برگشته و علی، هُم در خلافت آن سه تا و هُم در خلافت خودش تبعید شده، خودش هُم تبعیدی خودش بود بخاطر اینکه هیچ کاری نتوانست بکند. یادتان هست که در آن درس علی گفت من آمدم دو رکعت نماز مستحبی را که بدعت شده بود و واجب می خواندند آن را به استحبابش برگردانم همه شمشیرها کشیده شد که علی دارد دست در سنت می برد در حالیکه پیغمبر این را وضع نکرده بود عمر وضع کرده بود، یا در صفین که علی از قرآن لطمه خورد. خب دینی که این گونه بزرگانش، سرانش و صحابی خاص پیغمبر اعتراف می کنند به این که فاضل زیر دست بوده و مفضول بالا بوده، بعد چگونه ما به این کتاب، به این حدیث و به این روایت اعتماد کنیم؟ اینها محل تأمل است!

(فایل صوتی ۶۶۳۵ - درس چهارم) عالم سیاست، حقایق را از یاد می برد! شیخ سلیمان در کتاب ینابیع الموده باب ۵۶ صفحه ۲۵۳ چاپ هشتم دارالکتب العراقیه سال ۱۳۵۸ ایضاً از میر سید علی همدانی که از مورخین است. ابی وائل از ابن عمر فرزند عمر ابن الخطاب خلیفه دوم رسول الله نقل می کند: کُنَّا إِذَا أَعَدَدْنَا أَصْحَابَ النَّبِيِّ قُلْنَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَ عُثْمَانُ. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَعَلِيَ مَا هُوَ؟ می گوید ما داشتیم اصحاب پیغمبر را شماره می کردیم

و می گفتیم ابوبکر، عمر و عثمان، مردی گفت: ای عبدالرحمان (عبدالرحمان کنیه عبدالله ابن عمر بود) نام علی را از قلم انداختی؟ قَالَ: عَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ گفت: علی از اهل بیت است، از نزدیکان پیغمبر است و کسی با او مقایسه نمی شود. آن وقت همین عبدالله ابن عمر با علی بیعت نکرد و عاملی شد برای انشقاق و انحراف در مسلمین. این خیلی مهم است: هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي دَرَجَتِهِ او با پیغمبر هم درجه است، یعنی پیغمبر رسول است، او هم رسول است، به پیغمبر وحی نازل می شود، به او هم وحی نازل می شود! این مسئله خیلی مهم است ها! اینکه مخالف علی، چون واقعاً مخالف بود دیگر، وگرنه بیعت می کرد، که یک چنین شخصیتی در عالم اهل سنت و جماعت دارد و جزء محدثین اصلی در نقل روایت از پیغمبر در کتب اصلی و معروف سنی ها است، آن وقت می گوید که هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي دَرَجَتِهِ هم درجه است! آن وقت اگر اقوال عبدالله ابن عمر موثق است که بعد از ابوهریره تیراژ بالا در اهل سنت برای اوست که از او نقل می کنند تا برسد به پیغمبر. چطور اهل سنت این اعتراف را فراموش می کنند؟ این مسئله قابل اغماض نیست. هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي دَرَجَتِهِ! بعد پشت بندش هم این آیه است که برای علی است، می گوید إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَنْظُورٌ هَذَا} فَفَاطِمَةُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي دَرَجَتِهِ وَ عَلِيٌّ مَعَهُمَا إِنَّجَا فَاطِمَةَ را هم آورده در موقعیت پدرش، ولی اهمیتی در مدارج و براهین اهل سنت برای علی و فاطمه قائل نیستند، که داریم کتاب هایشان را می بینیم که خیلی گذرا یک چیزی گفته و نگفته رد می شوند. این فی دَرَجَتِهِ یعنی از عایشه بالاتر است، ولی اهل سنت ام المومنین عایشه را بالا می برند و به مقاماتی می رسانند که ناچار باید طرفداران بپذیرند که مثلاً وحی در خانه عایشه و در زیر لحاف عایشه نازل می شده و جبرائیل مرتباً به خانه عایشه می آمده. بعد این فَفَاطِمَةُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي دَرَجَتِهِ، علی و فاطمه هم درجه هستند چه می شود؟! وقتی درجه را بخواهند لوٹ کنند یک چیزی می گویند ولی درجه در ظاهر کلام این است که این درجه اش چیست؟ استوار است، آن ستوان است، این سرهنگ است، او سرگرد است، این تیمسار است، پس این درجه ای که اینجا نقل شده یقیناً مقامات بالا را می رساند که همدوش پیغمبر بودند، علی و فاطمه همدوش پیغمبر بودند، و این را می گذاری کنار آن مباحثی که به فاطمه و علی وحی می رسید و جبرائیل به خانه آنها می رفت و فرشتگان در خانه آنها تردد داشتند.

(فایل صوتی ۶۹۴۶ - درس ششم) علی در رتبه پیامبر بقول مخالفین! کتاب شواهد التنزیل جزء ۲ صفحه ۱۹۷، کتاب ینابیع الموده باب ۵۶ صفحه ۱۷۸ است. عبدالله ابن عمر پسر خلیفه دوم گفت: ما هر گاه نام می بردیم اصحاب رسول خدا را، می گفتیم ابوبکر، عمر، عثمان. مردی به عبدالله ابن عمر گفت پس علی چه شد؟ یکی از مخالفین سرسخت علی المرتضی عبدالله ابن عمر است که با او بیعت نکرد، می دانید که پدرش هم خلیفه دوم رسول الله چه عداوتی با علی داشت، حالا اینکه او اعتراف می کند خیلی مهم است! گفت: علی از اهل بیت است و احدی با او قیاس نمی شود، او با رسول خدا در مرتبه رسول خداست. ببینید یعنی هم رتبه، یعنی پیغمبر که سرلشکر است علی هم هست، پیغمبر اگر پیغمبر است علی هم هست. این اعترافات به این مسائل است. دین، بلبشویی است، یعنی اینها را (همین کلام پسر عمر را) معاصرین علی نمی دانستند، نمی شناختند، نشنیده بودند؟ پس چطور مدام توپ فوتبالتش کردند که آقایان یک آمد، دو آمد، سه آمد و بعد هم که نوبت علی شد همه دست به دست هم دادند، آنهایی که بیعت

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۱ - فایل صوتی ۶۲۳۸ - درس اول این فایل با موضوع مخالفت عمر از دادن کفن و خواندن نماز به علت بازخوان به درس اول فایل ۹۷۳ ملحق گردید.

باز هم بحث قرآنی است. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ برای هر امتی رسول آمد. این اُمّة قطعۀ زمانی و مکانی نسل انسان است در مقاطع مختلف یعنی فرض کنید که از هزار و چهارصد و خرده‌ای سال قبل، پیروان پیامبر امت محمدی بودند قبل از آن امت عیسوی، قبلش امت موسوی، قبلش امت ابراهیمی و قبل آن امت نوح که حالا بعضی‌ها زمان خودشان پیرو نداشتند مثل ابراهیم خلیل‌الرحمان که بعداً پیرو پیدا کردند خودش بود و خودش، تبلیغ می‌کرد برای خودش. جبرائیل آیه می‌آورد و ابراهیم آیه را در وجود خودش جا می‌داد. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ برای هر ملتی یک رسالت‌مداری بود که برای آنها کتاب بیاورد. فرق رسول و نبی را هم برایتان گفته‌ام که رسول از نبی بالاتر است. نبی یعنی خبر می‌دهد، انبیاء

خبر می دهند، اینها در واحد یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر می رود. غیر از پنج نفر آنها که اولوالعزم است همه آنها نبی بودند یعنی خبر می دادند، به این معنا که دین اولوالعزم معاصر یا اولوالعزمی که از دنیا رفته و هنوز اولوالعزمی نیامده، اولوالعزم هم یعنی صاحب استخوان یعنی ریشه دار یعنی منتخب! ولی رسول رسالت دارد به این معنا که کتاب دارد؛ کتاب مستقل دارد. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اینجا می گیری آیه است؛ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وقتی که رسول آمد. حالا اینجا قُضِيَ چند تا معنا دارد؛ یکی قضاوت است. یکی از اسامی خدا هم قاضی است، تو در آن دعا می خواندی يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ. قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ قضاوت می کرد بین آنها به قسط. معنای قِسْطِ هم یک پهلوی عدل است، شاید به معنای ثانویه عدل است، در قرآن زیاد نام قسط آمده، احتمال که عدل مال خداست که وجود ندارد و قسط مال بندگان است فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ خب اگر مفهوم این باشد که هیچ پیغمبری نیامد مواسات ایجاد کند برای اینکه خدا به پیغمبرش یعنی موسی ابن عمران کلیم الله گفت که برو به نزد فرعون و با زبان خوش، ملایم و رفیقانه بگو خدایی هست که من از طرف او آمده ام، می خواهد بپذیرد می خواهد نپذیرد، این متن آیه است، موسی اینطوری نکرد، نهایتاً جنگ با فرعون را انتخاب کرد و فرعون چون از نظر لشکر و خزانه برنده بود، موسی نصف شب بنی اسرائیل را با زن و بچه، کوچک و بزرگ، صغیر و کبیر به یک کشور دیگر حرکت داد که داستانش را شنیده اید، باید حتماً از رود نیل رد می شدند، رود نیل هم می دانید که بزرگترین رود جهان است و در آن کشتی حرکت می کند، که آن گفته هایی که من نمی دانم و فقط نوشته اند اتفاق افتاد که عصایش را به رود نیل زد، به اندازه یک خیابان در عرض یک معبر باز شد و سریع هم خشک شد تا بنی اسرائیل و موسی فرار کنند. حالا اینها چقدر با عقل جور در می آید، نمی دانم! فرعون و اصحاب و انصار و لشکرش پشت سر می آمدند که اینها را بگیرند چون اینها (بنی اسرائیل) غلام و کنیز قبطیان بودند یعنی مستقل نبودند و اجازه نداشتند بروند، در رفتند! قانون در مصر در زمان فرعون این بود که مردم دو طیف بودند؛ درجه یک و درجه دو که درجه یک قبطیان بودند و درجه دو بنی اسرائیل بودند که بنی اسرائیل عمله و بتّا و حمّال بودند و مشاغل سنگین را به آنها می دادند، نمی دانم برایتان گفته ام یا نه، این اهرام مصر هم که جزو عجایب هفتگانه جهان است، در وسط بیابانی که کوه نیست کویر مطلق است، با سنگ های بزرگ خانه ساختند و زیرش را کنده اند پله گذاشتند، از دور که نگاه می کنی یک کوهک هایی است؛ کوه های کوچک، برای همین می گویند عجایب جهان چون در وسط کویر که به هیچ وجه کوه در اطرافش نیست این سنگ های بزرگ چطوری آمده و روی هم گذاشته شده و آن هم به صورت بتّایی؟! می گویند که بنی اسرائیل را با شلاق و اदार می کردند که این سنگ های بزرگ را روی الوارها و چوب های کلفت مثل چرخ ماشین می گذاشتند، خب این سنگین بود بعد اینها را راه می بردند، خب زیر این سنگ که ثابت نبود، این الوارها و چوب های بزرگ در می رفت، می گویند در می رفت و بنی اسرائیل می رفتند زیرش له می شدند، چون داشتند تکانش می دادند دیگر، می گویند این جاده بین آن کوه های دور دست تا وسط کویر را یکسره خون بنی اسرائیل رنگ آمیزی کرده بود. بنی اسرائیل اینطوری بودند! خب، موسی گفت زورمان که نمی رسد بیایید در برویم، در رفتند، فرعون هم با لشکرش گفتند فلان فلان شده نوکر و کلفت ما را می دزدی؟ آنها هم به دنبالشان، که اینها (بنی اسرائیل) از همان خیابانی که

عرض کردم رد شدند. فرعون به پیروانش گفت بیایید برویم، چون می‌گفت من خدا هستم گفت ببینید به امر من این جاده در وسط آب ایجاد شده، بعد خودش هم می‌ترسید چون می‌دانست که هیچ پُخی نیست. بعد حالا این چیزهایی که نوشته‌اند می‌گویند جبرائیل بصورت یک اسب ماده در آمد، اسب فرعون نر بود، اسب ماده یک چند تا خودنمایی کرد و این اسب فرعون به هوای اینکه بیاید جفت‌گیری کند آمد، او فرار می‌کرد این هم دنبالش، لشکر هم دنبالش بعد وسط آب که رسیدند آب بهم آمد، یعنی آن جاده پراز آب شد و فرعون و قبطیان غرق شدند. اینطور که نوشته‌اند من نمی‌دانم ها! خب، یک بُعد دیگر قُضی، به تقدیر و قضا و قدر برمی‌گردد. فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پیامبران آمدند که به مردم بگویند عدل هست و چون عدل هست وجدان هست، شرافت انسانی هست، هویت بشری هست، خلقت هردمبیلی نیست! آیا اینطوری است؟ ها! تو در زمینه عدالت سابقه خوشی از اسلام داری؟ ها؟ سلامی که خدا را معرفی کرده آیا این خدا عادل است؟ به یکی اینقدر می‌دهد که پول خرد بچه‌هایش ده میلیارد و بیست میلیارد است، به یکی هم اینقدر نمی‌دهد که در این سرما در کانتینر رفتند زندگی می‌کنند، یعنی ندارند که اجاره‌خانه را بدهند، آیا این خدا عادل است؟ به یکی آنقدر داده سفره‌اش رنگارنگ است؛ یک کسی می‌گفت یک جایی رفتم نوکری کنم، گفت یک میز خیلی خیلی بزرگ بود آقا که می‌آمد یعنی همان ارباب یا صاحبخانه با خانواده‌اش می‌نشستند این میز گردون بود یک چیز بزرگ، بعد می‌گفت انواع و اقسام خوردنی‌ها، دسر‌ها، سالادها، نوشابه‌ها و همه چیز در این بود، بعد این همینطور یواش یواش می‌چرخید عین رستوران گردون برج میلاد بعد اینها همینطوری می‌خوردند، یعنی نباید زحمت بکشند دستشان را دراز کنند آنطرف سفره این خودش می‌چرخید، ببین! بعد یکی هم هست که آخر برج، چه کارمند چه کارگر هیچ چیزی برایش نمی‌ماند. گاهی وقت‌ها بعضی از بچه‌های آن فقرا عریضه می‌دهند آدم حالش از این نظام خلقت و از این خدا بهم می‌خورد. می‌گوید کفش‌هایم پاره است چطوری به مدرسه بروم؟ می‌گوید اگر در خانه درس می‌خواندم از راه دور خیلی بهتر بود آبرویم نمی‌رفت! خب پس این نشد، قضا و قدر هم با آمدن پیغمبران مُقْسِط نشد. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، مردم به ظلم گرفتار نمی‌شدند. عجب، این همان مصداقی است که گفت مُلای شهر شیره را خورد و گفت شیرین است، اینکه دیگر گفتن ندارد، شیره را خورده و گفته که شیرین است. حالا این وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ گفتنی نیست چشیدنی است، بدجور هم طبقه مستضعف جهان کشیده‌اند و چشیده‌اند، بدجور! جوان هفده هجده ساله در عریضه‌اش نوشته که برای کمک به خانواده مجبورم که مواد مخدر حمل کنم، یک دفعه حمل می‌کنی دو دفعه سه دفعه حمل می‌کنی بعد که گیر می‌افتد؛ اعدام! چه کسی مسئول آن است؟ ها؟ حکومت؟ نه بابا، خود خدا! چرا آفریدی؟ همه این اعتراض را به خدا می‌کنند که برای چه ما را آفریدی؟ آفریدی که خودنمایی کنی؟ تو که می‌گویی من احتیاج به خودنمایی ندارم؛ اللَّهُ الصَّمَدُ، احتیاج به تبلیغ ندارم، پس آوردی که زجر بدهی؟ به وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ می‌خورد و نمی‌خورد به آن آیه که می‌گوید خیال کردید که ما عبث آفریدیم؟ یعنی روی هوی و هوس و الکی. این، آن را نقض می‌کند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۲ - فایل صوتی ۶۲۳۹ - درس اول - در تأیید یکی از ائمه اهل سنت، هیچ عذری

باقی نمی‌ماند!! فِي فَصَائِلَ عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهِهِ وَ هِيَ كَثِيرَةٌ عَظِيمَةٌ شَهِيرَةٌ حَتَّى قَالَ أَحْمَدُ ابْنُ حَنْبَلٍ مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِّنْ

الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيٍّ - كتاب ينابيع المودة لذوی القربی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی از معاریف اهل سنت و جماعت است و صاحب کتاب الصواعق المحرقة که او هم از اعظم اهل سنت است در الفصل الثانی فی فضائل علی (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَكَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ) آورده است.

صاحب این کتاب آورده است و می گوید: وَ هِيَ كَثِيرَةٌ عَظِيمَةٌ شَهِيرَةٌ. همه از احمد ابن حنبل که یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است و حنبلی ها از او پیروی می کنند نقل می کنند. صاحب این کتاب این وَ هِيَ كَثِيرَةٌ عَظِيمَةٌ شَهِيرَةٌ را از امیر تعریف می کند و می گوید حَتَّى قَالَ أَحْمَدُ ابْنُ حَنْبَلٍ مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. اگر یادتان باشد یک درسی داشتیم که احمد ابن حنبل گفت اگر ترس از شیعه شدن شما نبود آنقدر از فضائل علی می گفتم که همه شما شیعه بشوید. حالا یک سؤال: وقتی منابع هست و اینها هم خودشان آوردند نقل می کنند حالا در نهایت همه آمدند شیعه هم شدند، خب چه می شود؟ به کجا برمی خورد؟ پس مسئله روی من و تویی است، همانطور که اهل سنت چهار قسمت شدند در شیعه هم همین طور است، در مسئله تقلید، این مرجع او را قبول ندارد و او مرجع این را قبول ندارد. می گوید: مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنَ الْفَضَائِلِ نِيَامِدَةً فَضِيلَتٍ وَ بَرْتَرِيٍّ كَمَا بِهِ أُنْدَازُهُ لِي أَنَّ بَرَاءَ عَلِيٍّ آتَمَةٌ.

(فایل صوتی ۷۰۸۰ - درس سوم) با این اعترافات بین چه می شود کرد؟ المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری حدیث ۴۵۷۲ است. احمد ابن حنبل یکی از چهار امام اهل سنت و جماعت است، می گوید مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيٍّ بَرَاءَ هَيْجِ كَسٍّ مِنْ أَصْحَابِ بَغْمِبَرِ فَضِيلَتٍ وَ مَنْقَبَتٍ وَ شَرَفَاتٍ نِيَامِدَةً مِثْلَ عَلِيٍّ. خب، پس چرا علی را آن طرف انداختند؟! این کتاب که مشهور است معلوم است. چطور شد؟ با این حرف، حاکمیت ابوبکر صدیق و عمر الفاروق و عثمان کاتب عدم مشروعیت دارد. چون باید افضل یاران پیغمبر جای او بنشینند. مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ.

درس دوم - قرآنی که همراه علی است، کتابت خودش می باشد: أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - كتاب ينابيع المودة لذوی القربی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است و ایضاً مصدرش همان کتاب الصواعق المحرقة الحديث الحادی و العشرون است، الطبرانی منبع اصلی است در کتاب الاوسط که همه اینها منابع معتبر برادران ماست. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ هَمْسَرَ بَغْمِبَرِ اسْتَقَالَتْ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ كَلَّمَكَ مِنْ بَغْمِبَرِ شَنِيدَمْ؛ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَلَّمَكَ عَلِيٌّ وَ الْقُرْآنُ هُمَا هُمَا وَ دُوخْتَهُ شَدْنَدَ مِثْلَ كِتَابٍ كَمَا دُوْرُوْدَارِدُ. حالا اینجا بحث ما سر فضیلت علی نیست، ما اصلاً عرض کردیم به همه احترام می گذاریم ولی ما خیلی بالاتر را نشانه می گیریم. اینجا رسماً پیغمبر می گوید علی با قرآن است منظور کدام قرآن است؟ علی که قرآنش سوا بود. علی با قرآن است، قرآن با اوست! آقای متشرع آیا شما دلیل دارید که بگویید قرآن علی ابن ابی طالب کتابت عثمان ابن عفان خلیفه سوم رسول الله بوده است؟ آیا دلیل دارید؟ هر دلیل و برهانی که بیاورید تقیه آن را نقض می کند به دلایل مختلفی که در کتاب ما جمع آوری شده است.

درس سوم - سپر بلا شد و خیری از زندگی خود ندید! وَأَخْرَجَ الْحَافِظُ السَّلَفِيُّ فِي الطُّيُورِيَّاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

ابنِ أَحْمَدَ ابْنِ حَنْبَلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي عَنْ عَلِيٍّ وَ أَعْدَائِهِ فَقَالَ إِعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ كَثِيرَ الْأَعْدَاءِ فَفَتَّشَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُ شَيْئاً مَكْرُوهاً فَلَمْ يَجِدُوا فَجَآؤُوا إِلَيْهِ وَ حَارِبُوهُ وَ قَاتَلُوهُ وَ خَلَعُوهُ كَيْدًا مِنْهُمْ لَهُ - كتاب ينابيع المودة لِذَوِي الْقُرْبَى از سليمان ابن ابراهيم قندوزي حنفي است، باز هم مصدرش كتاب الصواعق المحرقة است. كتاب الطُّيُورِيَّاتِ از حافظ سلفي است.

أَخْرَجَ الْحَافِظُ السَّلَفِيُّ، منبع بالاترش حافظ سلفي است فِي الطُّيُورِيَّاتِ اسم کتابش طيوريات بوده، حالا به چه مناسبت اين نامش بوده چون اگر از طير بيايد به معنای پرنده است. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ حَنْبَلٍ باز هم از امام احمد حنبل آورده است؛ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي عَنْ عَلِيٍّ وَ أَعْدَائِهِ پسر عبدالله ابن احمد گفت از بابايم سؤال کردم و گفتم در اين خانه که کسی نیست و در هم بسته است به من از علی و دشمنانش بگو. فَقَالَ احمد ابن حنبل جواب داد إِعْلَمْ يَا بُنَيَّ بدان ای پسر من أَنَّ عَلِيًّا كَانَ كَثِيرَ الْأَعْدَاءِ علی خیلی دشمن داشت فَفَتَّشَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُ شَيْئاً مَكْرُوهاً می گوید دشمنانش مدام در زندگی خصوصی و عمومی او رفتند که یک چیزی یک آتویی دريياورند تا علی را مورد هدف قرار بدهند. فَفَتَّشَ، از تفتيش، مفتش و جاسوسی می آید. خیلی مهم است، اينکه می گويم اين کتاب از کتب شيعه که در مقام و منزلت علی نوشته اند بالاتر است سر همين است. فَلَمْ يَجِدُوا چیزی پيدا نکردند، نقطه ضعف نبود. فَجَآؤُوا إِلَيْهِ وَ حَارِبُوهُ وَ قَاتَلُوهُ وَ خَلَعُوهُ كَيْدًا مِنْهُمْ لَهُ چونديدند که نمی شود علی را رسوا کرد با او جنگيدند و به او کلک زدند. کلک مال جريان حکميت است که در صفين وقتی معاويه به شکست حتمی نزديک شد عمرو ابن العاص گفت قرآن ها را بالای نيزه کنيد بعد علی بخاطر کودتایی که در لشکرش عليه او داشت می شد حکميت را قبول کرد، دو تا حکم که یکی از عراق بود و یکی از دمشق بود قرار گذاشتند که هر دوی آنها علی و معاويه را خلع کنند و مردم مسلمان یک نفر را به جای اينها بگذارند. حکم شام که خیلی زيرک بود به داور عراقی گفت که شما اول اين کار را بکن. او می گفت نه شما، او می گفت نه شما بزرگ ما هستيد. داور عراقی انگشترش را از دستش درآورد و به مردم عراق گفت همانطوری که انگشتر را از دست درآوردم علی را از خلافت خلع کردم و بعد نماينده معاويه انگشترش را از دستش درآورد و در دستش کرد، گفت همانطور که انگشتر در دستم کردم معاويه را بر خلافت برگزیدم. به او کلک زدند، همين بود. علی هم آدمی نبود که کلک را با کلک جواب بدهد. وَ حَارِبُوهُ با او جنگيدند، وَ خَلَعُوهُ در همان صفين او را از خلافت خلع کردند كَيْدًا مِنْهُمْ لَهُ. خب، اینجا ما کاری به امير نداريم، زندگينامه او به کنار، مسئله مهم اين است که دينی که با مبارزه با حق شکل بگيرد، اين چگونه دينی است؟ شيعه که علی را قبول دارد هيچی! سَنَي هم که مجبور است قبول کند چون مصادر خودشان است، بعد اين مسئله کاملاً به خلفاء ثلاثه ماقبل علی برمی گردد، يعنی آنها هرچه جستجو کردند نقطه ضعف پيدا نکردند بعد خليفه دوم رسول الله گفت که علی دوتا مشکل دارد؛ یکی اين است که سن او کم است، (حدود سی و خرده ای سال سن داشت) یکی اين است که خوش اخلاق است، حاکم بايد خشن باشد، تا به رعيت نگاه می کند رعيت بايد خودش را خيس کند. حالا اسلامی که از اين کانال آمده که به نصّ اين کلام حق با علی بوده و به نصّ کلام پيغمبر که جای ديگر گفت عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ چطور می شود به آن اعتماد کرد؟ و جواب آقاين متشرعين شيعه که می گویند نه،

قرآن سالم است صحیح است و سر جایش است، پس چرا علی اعتراض نکرد؟ بفرما! این را جواب بدهید! فَجَاؤُوا إِلَيْهِ آمَدْنَاهُ بِسُيُوسٍ وَ حَارِبُوهُ بَاوُجُنْجِدْنَاهُ وَ قَاتَلُوهُ أَوْ رَاكِبْتَنَاهُ وَ خَلَعُوهُ كَيْدًا مِنْهُمْ لَهُ. خب علی چطوری بیاید بگوید این قرآن من حق است و این کتابت عثمان باطل است؟ چطوری بیاید بگوید؟ آن در جنگ صفین که طرفداران خودش و لشکر خودش شمشیر را از طرف معاویه برداشتند و به سمت علی آوردند و گفتند اگر الآن عقب‌نشینی نکنی تو را می‌کشیم و این هم شهادت یکی از ائمه اربعه اهل سنت!

درس چهارم - چگونه استحاله اعتقادی می‌شود و موجب حیرت تاریخ می‌گردد؟: وَ قَدَمْتُ بِنْتُ أَبِي لَهَبٍ الْمَدِينَةَ مُهَاجِرَةً فَقِيلَ لَهَا لَا تُغْنِي عَنْكَ هِجْرَتُكَ أَنْتِ بِنْتُ حَمَالَةَ خُطْبِ النَّارِ فَذَكَرْتَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ ثُمَّ قَالَ عَلَى مِنْبَرِهِ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِي نَسَبِي وَ ذَوِي رَحِمِي أَلَا مَنْ آذَى نَسَبِي وَ ذَوِي رَحِمِي، فَقَدْ آذَانِي، وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - کتاب ینابیع المودة لذوی القربی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است و باز هم مصدر آن الصواعق المحرقة است.

می‌گوید وَ قَدَمْتُ بِنْتُ أَبِي لَهَبٍ الْمَدِينَةَ مُهَاجِرَةً فَقِيلَ لَهَا بعد از شکست مکه و پیروزی پیامبر، ابولهب که کشته شد هیچی، دختر ابولهب به مدینه آمد، مهاجرت کرد برای اینکه با پیغمبر باشد. همین که یک سوره کوچک داریم تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. فَقِيلَ لَهَا مردم بخاطر بابایش متلک گفتند اهانت کردند بد گفتند، گفتند لَا تُغْنِي عَنْكَ هِجْرَتُكَ برای چه هجرت کردی از مکه آمدی؟ فایده که ندارد، تو دختر ابولهب هستی، اینجا آمدی چه کنی؟ أَنْتِ بِنْتُ حَمَالَةَ خُطْبِ النَّارِ تو دختر کسی هستی که هیزم آتش جهنم است و چنین شناسنامه‌ای داری. فَذَكَرْتَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ این گزارش را به پیغمبر دادند فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَصَبَانِيَّتٍ او شدید شد ناراحت شد ثُمَّ قَالَ عَلَى مِنْبَرِهِ به منبر رفت و گفت مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِي نَسَبِي وَ ذَوِي رَحِمِي چه شده که یک عده‌ای فامیل‌های من را اذیت می‌کنند؟ يُؤْذُونَنِي: اذیت فی نَسَبِي: فامیلی آخر عموی پیغمبر بود دیگر، وَ ذَوِي رَحِمِي آن کس که نزدیک است به من در حسب و نسب، أَلَا مَنْ آذَى [نَسَبِي وَ] ذَوِي رَحِمِي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ گفت هر کس فامیل من را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس من را اذیت کند خدا را اذیت کرده است. حالا برداشت ما چیست؟ این همه جنگ شد آخرش این! می‌بینی؟ آن که ارزش ندارد انسان است! این همه وعده بهشت، به مصاف شمشیر می‌رفت، نهایتش این است که دختر عموی پیغمبر وقتی می‌آید پیغمبر به منبر می‌رود و از او اینطوری دفاع می‌کند و می‌گوید اذیت کردن او اذیت کردن من است. پس این سوره چه بود؛ آیه تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ چه بود؟ این کسی که گوشت و پوست و استخوانش از ابولهب است باید اینطوری تمجید بشود؟ و یک سری تحلیلات در این زمینه است که نمی‌شود گفت که بقول آن شاعر مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز. خیلی راز و رمز در این قضیه هست که پیغمبر چطور از آنهایی که تا دیروز یارانش را می‌کشتند حمایت می‌کرد؟

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۳ - فایل صوتی ۶۲۴۰ - درس اول - دروغ از بالا نشأت می‌گیرد. روز به روز به آمار تهیدستان اضافه می‌شود: وَ عَنْ جَابِرِ ابْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْمَالُ وَ يَفِضَ حَتَّى يُخْرِجَ الرَّجُلُ زَكَاةَ مَالِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا مِنْهُ وَ حَتَّى تَعُودَ أَرْضُ الْعَرَبِ مُزُوجًا وَ أَنْهَارًا. وَ فِي رَوَايَةٍ: تبليغ المساكين

آهاب أو یهاب - کتاب ینابیع المودة لذوی القربی از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی عالم بزرگوار حنفی مذهب که احتیاطاً هم مأخذ آورده است، کتاب مشکاة المصابیح جلد ۳ صفحه ۴۱۹۸ حدیث ۵۴۴۰ الباب الثانی و السبعون فی الأحادیث التي ذکرها صاحب مشکاة المصابیح است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فرمود: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْمَالُ وَ يَفِيضَ مِی گوید قیامت برپا نمی شود مگر اینکه مردم ثروتمند باشند. یادت هست در آن درس گفتیم که پیغمبر گفت أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، من و قیامت باهم شروع شدیم، ها؟ پس الان هزار و چهارصد و خرده ای سال از زمان قیامت گذشته است. الان اگر بگوییم در همین چند دهه قرار است قیامت برپا بشود بعد باید همه پولدار باشند، اینجا پیغمبر می گوید که يَكْثُرُ الْمَالُ. در حالیکه جامعه بشریت گرفتار فقر و نداری است. حَتَّى يُخْرَجَ الرَّجُلُ زَكَاةَ مَالِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا مِنْهُ می گوید اینقدر مردم پولدار هستند که گدا و فقیر پیدا نمی شود، اگر کسی می خواهد تصدق کند کسی نیست که بگیرد، جالب است ها! الان بعضی از این گداهای سر چهارراه را دیده ام که کارت خوان دارند، می گوید اگر پول همراهت نیست کارت بکش. حالا می گوید آن زمان آنقدر در دست های مردم اموال زیاد است که یارو یک خواب بد دیده می گوید صدقه بدهم، کسی نیست قبول کند فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا. خب، آیا الان اینطوری هست یا نه؟ نه. پیغمبر به عنوان پیامبر آخرالزمان معرفی شده یعنی این رسول معظم تا قیامت دینش پابرجاست. الان قاعدتاً طبق این نام و نشان هایی که در کتب روایی آمده الان دیگر نزدیک ظهور هستیم، امسال، سال دیگر، من نمی دانم ولی نام و نشان این را می گوید. بعد از اینکه ظهور شد طبق فاکتور دین، حجت ابن الحسن العسکری هفت سال یا چهل سال حکومت می کند که هر دو مورد را داریم. خب، می گوید بعد از آن قیامت برپا می شود، البته می گوید بعدش رجعت است ائمه می آیند و اینها هر کدام یک حکومتی می کنند و بعد قیامت می شود! یعنی اگر طول و عرضش را حساب کنیم از زمان رسالت پیغمبر تا آن موقعی که قابل پیش بینی است الان لحظه های آخرش هستیم. آن وقت چه کسی مال و منال دارد؟ اکثریت که ندارند و یک اقلیتی هم که دارند در معرض سرقت و آشوب خانوادگی است، باور می کنی که پول در خانه سبب درگیری می شود؟ یعنی اینکه بچه یقه بابا را می گیرد و می گوید هنوز نمردی ارث من را بده، زن مهریه اش را به اجرا می گذارد و می گوید نیاز نیست که طلاق بگیرم، داری باید بدهی عند المطالبه است. مرد از زیادی مال دچار فتنه می شود و به مواد مخدر رو می آورد، چون خیلی پولدار است یک موادی می کشد که اذیتش نکند درمانده اش نکند، می گویند گرانترین آن کوکائین است، می گویند کیلویی یک میلیارد تومان است، نمی دانم، ما که نکشیدیم. پس مال سبب بدبختی می شود، اگر بخور و نمیر داری حرص زن هول زن که همه آنها عذاب است. آن شاعر چه می گوید؟ شعرش این است:

اگر باشد به کامش سخت بندیم

اگر دنیا نباشد دردمندیم

اگر نباشد ناله می کنیم و اگر باشد هم غرور ما را برمی دارد و از همه چیز می افیم فقط پول می شماریم.

درس دوم - میزان تقیه؛ پوسته و ظاهر، مطابق با استاندارد جامعه و محتوا و باطن در تعهد و انتظار و بیعت:

خَالَطُوا النَّاسَ بِالسَّيِّئَاتِ وَأَجْسَادُهُمْ وَزَايَلُهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ وَقُلُوبُهُمْ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

- کتاب ینابیع المودة لذوی القربی جلد ۲ از سلیمان ابن ابراهیم قندوزی حنفی است، ایضاً مصدر آورده کتاب

سنن الدارمی جلد ۱ صفحه ۹۲، کتاب سنن الدار قطنی است.

از مولا است، امیر می گوید: خَالِطُوا النَّاسَ بِالسِّنَتِكُمْ با مردم قاطی بشوید زبانی، وَ أَجْسَادِكُمْ و تنتان هم در جامعه باشد یعنی رفت و آمد داشته باشید، نشست و برخاست داشته باشید. این حد و مرز تقیه را می گوید ها! این خیلی تربیتی و آموزشی است، می گوید زبان و ظاهر مال جامعه، مال مردم و خانواده باشد ولی وَ زَايِلُوهُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَ قُلُوبِكُمْ. زایلوهم از زوال می آید، زَالَ. وَ زَايِلُوهُمْ یعنی اعمال و قلوب باید در تقیه باشد. امیر به لشکری که برای مبارزه با معاویه به جبهه می رفتند چه گفت؟ می گفت ای لشکر من! ای یاران من! اگر شما را گرفتند و گفتند به علی فحش بدهید، فحش بدهید ها! بخاطر من شکنجه و کشته نشوید، علی در دل های شماست. حالا تقیه مال درون است. من یک چیزی به شما بگویم، یادآوری می کنم، بین در بحث صحابی امام صادق، داستان مفصل ابن عمر را یادت هست؟ از اعظم صحابی امام صادق است و توحید مفصل نوشته اوست که امام صادق املا کرد و او نوشت، بقیه یاران امام صادق آمدند به امام صادق گفتند بابا این را از طیف خودت بیرون کن از حوزه خودت اخراج کن. حضرت فرمود برای چه؟ مگر مفصل چه گناهی کرده است؟ گفتند آخر این با الوات و اشرار می چرخد این نمی رود با مؤمنین نشست و برخاست کند، این مدام در بین آنهایی که شر، فسقه و فجره هستند می پلکد. امام با یک امتحانی که از مفصل کرد به بقیه نشان داد که مفصل پایبندتر از همه هست. در دایرة المعارف هست. حالا امیرالمؤمنین همین را می گوید، می گوید که شما ظاهران با مردم باشد و هر طوری که فامیل می چرخد بچرخ، هر طوری که خانواده می خواهد باش، درگیری ایجاد نکن و دعوا نکن، اما عمل و قلبت را به مسیرت بگذار. قلب که درون است و عمل هم عملکردی که می شود یک طورهایی آن را با تقیه مطابق کرد.

درس سوم - عناوینی که کاربرد ندارد و فقط دکور و تیرین تاریخ است: فی تفسیر قوله تعالى أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ وَ فِي تفسیر عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ فِي الْمَنَاقِبِ عَنْ أَبِي بصير عَنْ جعفر الصادق قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى فِي خُطْبَتِهِ: أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ وَ أَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الَّتِي وَ أَنَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ بَابُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ [أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ] وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةِ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفَرَةِ وَ أَنَا بَابُ حِطَّةٍ مِنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لَا تُنَى وَ صَيِّ نَبِيِّهِ فِي آرِضِهِ وَ حِجَّةٍ عَلَى خَلْقِهِ لَا يَنْكُرُ هَذَا إِلَّا رَاذٍ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ - کتاب ينابيع المودة لِذَوِي الْقُرْبَى از سليمان ابن ابراهيم قندوزی حنفی است در تفسیر آیه ۵۶ سوره زمر، ايضاً ایشان باز مصدر آورده؛ کتاب غايه المرام صفحه ۳۴۲ باب ۴۲ حديث ۳ است.

آیه این است: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ وَ آیه دیگر عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ سوره نبأ است. حالا امام صادق در تفسیر چه گفت؟ ابو بصير از امام صادق نقل می کند، امام صادق با سلسله مراتب آبا و اجدادش از امیر نقل می کند قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى فِي خُطْبَتِهِ

امیرالمؤمنین روی منبر گفت: **أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي** من هادی هستم و هدایت شده هستم. دارد خودش را معرفی می کند. خب این هادی وقتی که در غل و زنجیر تقیه است این هدایت به چه درد می خورد؟ ها؟ این هادی وقتی که نتواند دو رکعت نماز مستحبی به نام تراویح را که خلیفه دوم مسلمین جهان واجب کرده به حالت قبلش که زمان پیغمبر مستحب بوده برگرداند خب این چطوری می خواهد هدایت بکند؟ این امیری که قرآن خودش را نمی تواند در جامعه عرضه کند چطوری هادی است؟ امیری که در جنگ صفین نمی تواند حق را بر کرسی باطل بنشاند و با کلک عمرو ابن العاص قرآن روی نیزه می رود، چطور هادی است؟ امام حسین چطوری هادی است؟ می گوید: **إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي** می گوید من نیامدم با یزید دعوا کنم بلکه آمده ام به معروف کنم یعنی هادی! بعد هم او را کشتند و قیمة قیمه اش کردند. **وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ** من پدر یتام هستم، **وَ الْمَسَاكِينِ** فقرا پدرشان علی است، **وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ** و شوهر بیوه زنان، شاید بخاطر همین امیرمان زیاد نکاح می کرد تا جایی که در کتب شیعه داریم که در هنگام شهادتش به امام حسن گفت هر زنی آمد و گفت من از بابای تو حامله هستم خرجش را بده، بخاطر اینکه علی در طول پنج سال با به ظاهر مؤمنین با خشکه مقدس ها سه تا جنگ کرد و تلفات زیاد داشت مخصوصاً در صفین، جنگ صفین از هر دو طرف یعنی هم از شامات و هم از عراق صد هزار نفر لشکر آمده بود، چندین روز صبح و شب می جنگیدند آخرش دیگر جنگ داشت به آخر می رسید و شمشیرها و نیزه ها شکسته بود و تن به تن با مشّت و لگد مبارزه می کردند. آن شب، شب عجیبی بود علی تا صبح می جنگید، دم صبح که شد عمرو ابن العاص به معاویه گفت یا باید جل و پلاس خودت را برداری بروی یک گوشه ای قایم بشوی یا اینکه باید یک کلک بزنی چون علی با زور شکست نمی خورد. گفت چه کنیم؟ گفت قرآن بالای نیزه کنیم!

(فایل صوتی ۶۵۱۹ - درس دوم) خدا که صفاتش کارآیی ندارد، چگونه زیر مجموعه اش دارای قوای ماورایی است؟ کتاب **بصائر الدرجات** صفحه ۶۴ حدیث ۱۳، کتاب **بحارالانوار** جلد ۲۴ صفحه ۹۸ حدیث ۲۵، کتاب **صحیفة الابرار** جلد سوم حدیث ۶۲ صفحه ۲۰۴. **كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ أَلْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ** این تعریفی که امیرالمؤمنین از خودش و رجال ظهوری کرده تاریخ را متحیر کرده است. چون گفتار به عمل نمی خورد که امیر می گوید من قلب خدا هستم، قلب مرکزیت را نشان می دهد. کسی که در مرکز ذات باشد هیچ وقت برخوردهای کودکانه با او نمی شود. **وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ** کلام من نطق خداست. پس چرا موقع کودتا در جنگ صفین، امیرالمؤمنین که نطقش زبان خداست نتوانست جلوی توطئه را بگیرد وقتی قرآن را بالای نیزه کردند؟ هر چه با لشکریان صحبت کرد که این حقّه است این کلک است که این قرآن آن بالا رفته، قبول نکردند. خدایی که زبانش ناطق نیست. یعنی گویا باشد یعنی موثر باشد. ما چشم خدا هستیم. چشم خدا بقول قرآن که می گوید **إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِغُ الْمَرَادِ** (۱۴ فجر) خدا همه چیز را مراقب است، ولی امیرالمؤمنین اگر بر کمّ و کیف جنگ صفین مراقبت داشت و سیاست جنگی او بالا بود و تاکتیک نظامی او فراگیر بود هیچ وقت آنطوری شکست نمی خورد که از خود آن روز به بعد کم کم امیرالمؤمنین وزنه اش پایین بیاید و معاویه بالا برود.

(فایل صوتی ۶۸۶۶ - درس دوم) خدایی کردن علی با مشاهدات تاریخی نمی خواند! کتاب تفسیر برهان جلد ۴

صفحه ۶۵۹ است. فَقَالَ الْحَسَنُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامَ حَسَنَ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ كَانَ مُطَاعًا بِخَاتَمِهِ، وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا يُطَاعُ؟ گفت بابا جان، سلیمان با انگشترش مورد اطاعت قرار می گرفت، از امیرالمؤمنین با چه چیز اطاعت می شود؟ سوال مهمی است! فَقَالَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ گفت من چشم خدا هستم روی زمین. باز همان معرفی های عملی نشده! أَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ من زبان خدا هستم در بین خلق. أَنَا نُورُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفَأُ من نوری هستم از خدا که خاموش نمی شوم. أَنَا بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ من درب خانه ای هستم که مردم بیایند هدایت می شوند به خدا. همه اش تعریف است ولی این سندها در ثبت لحظه ای تاریخ به هیچ وجه عملی نشد. اگر امیرالمؤمنین زبان خداست، پس چرا این زبان خدا خاموش شد؟ بیست و سه سال خانه نشین شد؟ مگر زبان خدا خاموش می شود؟ اگر نور خداست که خاموش نمی شود، چرا این نور خاموش شد؟ چرا چهار سال و خرده ای حکومت کرد، آن هم با دق خوردن با حرص و جوش خوردن؟ چطور ابن ملجم توانست نور خدا را خاموش کند؟ اینها سوالات تاریخ است، متشرع بیاید جواب بدهد، شیعه بیاید جواب بدهد! قرآن چه می گوید؟ می گوید که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ (۸ صف) خدا نور خودش را می تاباند و هیچ کس نمی تواند نور خدا را خاموش کند. نباید هم بتواند، مخلوق کیست؟ خالق کیست؟ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ یعنی خاموش نمی شود، هیچی، کامل تر هم می شود! چرا معاویه نور علی را خاموش کرد؟ چرا در صفین اینطوری عمل کردند که امیرالمؤمنین بی یاور بشود و سپاهش قیمة قیمة بشود؟ أَنَا بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ من درب خانه ای هستم که به مردم داده می شود. چه چیزی داده می شود؟ امیرالمؤمنین یک کتاب داشت که خلاف قرآن بود، ای شیعه، ای متشرع، اینها را از تاریخ نمی شود پاک کنی، اینها مثبوت های تاریخ است، اینها در قلب جام جهان نمای تاریخ حک شده است. امیرالمؤمنین قرآنش را برداشت آورد، طردش کردند، هم خودش را طرد کردند و هم قرآنش را طرد کردند، بعد با آن یکی قرآن که رفت روی نیزه خانه نشین شد، نابود شد، عظمتش از بین رفت، تا قبل از به سرنیزه رفتن قرآن عثمان، علی یک قدمی دمشق بود، بعد یک دفعه همه چیز عوض شد. وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ من دلیل خدا هستم بر بندگان! بعد فرمود: دوست دارید انگشتر سلیمان ابن داوود را به شما نشان بدهم؟ امام حسن گفت آری! امیرالمؤمنین دست در لباسش کرد و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگینش از یاقوت سرخ بود و روی آن نوشته بود محمد و علی، یعنی اسم اعظم و اسم اکبر سلیمان از طریق محمد و علی بوده، آن وقت خود محمد و علی بندگان خدا ته چاه بودند. پیغمبر اگر در کار رسالت موفق بود بعد از اینکه عروج کرد نمی گفتند که إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ! او موفق نبود، اگر پیامبر خاتم در نبوتش پیروز بود که جانشین بلافضلش را خانه نشین نمی کردند، خانه بچه اش را آتش نمی زدند! خب این هم محاجه!

(فایل صوتی ۶۸۸۵ - درس دوم) ترسیم تکمیلی خدای زمین! کتاب بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صفحه ۶۴، از امام صادق است. کلاس امام صادق بیشتر از هر کلاسی است، شاید برای همین به او می گفتند صادق آل محمد که حرف هایش بیشتر از ائمه بوده، راهنمایی هایش بیشتر بوده. كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ می گوید که امیرالمؤمنین یَقُولُ می گفت؛ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ، خدا که وجود خارجی نداشته، امیرالمؤمنین می گوید من همان هستم؛ من علم خدا هستم، من قلب خدا هستم. خدا قلب دارد

یادت باشد! وقتی که می‌گویم الله شناسنامه‌اش برای همه علنی شده برای این است! وَلِسَانُ اللَّهِ التَّاطِقُ خدا زبان دارد، وَ عَيْنُ اللَّهِ التَّاطِرُ چشم دارد، وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ من بغل خدا هستم، وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ من دست خدا هستم. خدا دست هم دارد. خب اینجا دو تا مبحث، تاریخ مطرح می‌کند: یکی اینکه خدا همه چیز دارد همان بشر است دیگر؛ چشم دارد، گوش دارد، جای دیگر می‌گوید اُذُنُ اللَّهِ گوش خداست، دست دارد، قلب دارد، این قلب تا حالا به آن نرسیده بودیم که خدا قلب دارد؛ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ. خب وقتی وجود خارجی دارد در ترسیم نماد انسانی، خب خود علی است دیگر! یادت هست مثلثی که در دروس قبل داشتیم (۶۸۸۴)؟ گفت من و علی و خدا یعنی پیامبر و امیر به کمک همدیگر خدا را ساختند و آوردند. اگر خدا وجود خارجی داشت به وعده‌هایش عمل می‌کرد، چون نمی‌کند پس معلوم می‌شود وجود ندارد! وقتی که می‌گوید اُذْعُونِي (۶۰ غافر) من را صدا کنید، اَسْتَجِبْ لَكُمْ (۶۰ غافر) و جواب نمی‌دهد یعنی ما چیزی به نام الله نداریم. طبق یک درسی که در اواخر داشتیم (۶۸۸۳)، مشیت اهل بیت هستند و خودشان خدا درست کردند، کتاب آوردند، دین ساختند و همه کاره مردم همین اهل بیت هستند؛ حالا برای سنی‌ها، پیامبر است، و برای شیعیان، پیامبر و اهل بیت است.

(فایل صوتی ۷۱۰۶ - درس هشتم) آیا با سورة توحید، معارض نیست؟ کتاب اصول کافی جلد ۱ بابُ التَّوْحِيدِ حدیث ۸، از امیرالمومنین است. حَسَانَ الْجَمَالِ قَالَ حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عُمَارَةَ الْجَنْبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ. اینجایی که امر مشتبه شد که علی خداست یکی از مصادرش هم همین است. امیرالمومنین می‌گوید: من چشم خدا هستم. بین اینجا دو تا بررسی لازم است؛ یکی برای امیرالمومنین و یکی برای خدا! برای خدا همین که الان این بحث‌هایی داشتیم که شبیه به انسان نیست، اینجا علی مرتضی می‌گوید من چشم خدا هستم، دست خدا هستم، پهلوی خدا هستم، جَنْبُ اللَّهِ یعنی جای من بغل خداست، و دروازه خدا هستم یعنی شما می‌خواهی به خدا برسی باید از علی آغاز کنی! خب امیرالمومنین چشم خداست. هم الله چشم دارد و هم امیرالمومنین، هم الله خداست و هم امیرالمومنین، گاهی این است و گاهی او است. وَ ... فِي السَّمَاءِ، آن آیه‌ای که می‌گوید یکی در زمین است و یکی در آسمان است؛ وَ ... فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (۸۴ زخرف) خدای زمین علی است و خدای فضای کره خاک الله است. محدوده خدایی که ما شناختیم از ادیان و مذاهب فضا و بام زمین است، نه آسمان‌ها! آسمان‌ها در حیطه قدرت آن فرمانروایی است که در کره خاک الله می‌سازد و در همه ستارگان و سیارات نیز خدا می‌سازد و همه آنها دست پرورده اوست. اوست که برای همیشه ناشناخته می‌ماند، خدای زمین شناخته شد کامل! الان هم امر دایر است بین اینکه خدای زمین علی است یا الله است! متشرع نماز می‌خواند، در اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ به چه کسی می‌گوید تو را عبادت می‌کنم و از تو کمک می‌خواهم؟ به علی یا به خدا؟ یا به هر دو؟ یا به هیچ کدام؟ متشرع اگر عقل داشته باشد باید تمام این متون پنهانی دین را بررسی و ارزیابی کند.

درس چهارم - نوکر پیامبر در نقل حدیث معتبر است و همسرش موثق می‌باشد: فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَ قَدْ سَأَلَ عَلِيًّا سَائِلٌ عَنْ أَحَادِيثِ أَهْلِ الْبَدْعِ وَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ اِخْتِلَافِ الْخَبَرِ فَقَالَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ عَامًّا وَ خَاصًّا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ حِفْظًا وَ وَهْمًا وَ قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى

قَامَ خَطِيْبًا فَقَالَ مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيْمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَمْ يَتَّأَثَّمْ وَلَا يَتَحَرَّجْ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ - كتاب ينابيع المودة لذوى

القربى از سليمان ابن ابراهيم قندوزى حنفى است، كتاب نهج البلاغه صفحه ۳۲۰ خطبه ۲۱۰ است.

این از آن بحث‌های کلیدی است، این خیلی جالب است. باز هم کتاب معتبر اهل سنت است واقعاً روحش شاد سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى که مثل شارح نهج البلاغه هم که سنّى هست آمده تفسیر نهج البلاغه می‌کند و اول کتاب هم می‌نویسد اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْفَاضِلِ یعنی جبر مطلق و بی‌عدالتی خدا را اعلام می‌کند می‌گوید حمد بر خدایی که بی‌سواد را بر باسواد ترجیح داد فَضَّلَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْفَاضِلِ. باز از امیر است. سَأَلَ عَلِيًّا سَائِلٌ عَنِ أَحَادِيثِ أَهْلِ الْبَيْتِ یک کسی آمد از احادیث جعلی سؤال کرد وَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ اخْتِلَافِ الْخَبَرِ گفت اختلاف حدیث زیاد است یعنی معارض هم هستند؛ یکی می‌گوید که با کفش نماز بخوان و یکی می‌گوید در بیاور، آن یکی می‌گوید مسح پا روی کفش بکش و آن یکی می‌گوید در بیاور و روی پایت دست بکش، آن یکی می‌گوید در وضو روی عمامه یا کلاه مسح کن و آن یکی می‌آید می‌گوید نه باید آن را در بیاوری. امیر چه گفت؟ گفت: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا در دست مردم احادیث حق و باطل هست، وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا راست و دروغ، وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا این فقط مال قرآن نیست در حدیث هم ناسخ و منسوخ هست، وَ عَامًّا وَ خَاصًّا و عمومی و خصوصی و مُتَشَابِهًا این هم مانند قرآن محکم و مشابه وَ حِفْظًا وَ وَهْمًا واقعی و من درآوردی، وَ قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيْبًا أَنْقَدَرَ زَمَانُ خُودِ بَيْغَمْبَرٍ از قول پیغمبر دروغ گفتند که پیغمبر روی منبر گفت: مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ می‌رود جهنم! بعد امیر ادامه می‌دهد و می‌گوید إِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ چهار مرد هستند که به تو حدیث می‌گویند و پنجمی ندارد، اینجا داریم به جای حساس می‌رسیم رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيْمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ یکی روایت می‌کند ظاهر فریب است و پینه روی پیشانی او هست یعنی اینقدر که این نماز می‌خواند، هفده رکعت چیست کُلَّ شَبَانَةٍ رُزْ نَمَازِ می‌خواند، پیشانی او را ببین. لَمْ يَتَّأَثَّمْ وَلَا يَتَحَرَّجْ در حالیکه تظاهر است و مقاصد پنهانی دارد، يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ دروغ گفته است به پیغمبر مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ اگر مردم بدانند این دروغگو است حرفش را نمی‌پذیرند، وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ تصدیق نمی‌کنند، وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا، آها اینجاست، دست‌انداز اینجاست، محاجه اینجاست، البته این بیشتر برای اهل سنت است ولی من همانطوری که همیشه می‌گویم متشرع شیعه نمی‌تواند بگوید به ما چه، چون اگر بگوید به ما چه، کتابت را هم باید رد کند چون کتابت هم مال اهل سنت است، می‌گوید وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا مردم می‌گویند صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ می‌گوید این کنار پیغمبر بوده مثل انس ابن مالک که دو سه سال نوکر پیغمبر بود، مثل ابوهریره که پیغمبر را رها نمی‌کرد و هر جا می‌رفت دنبال او بود، در اسناد و مدارک داریم حتی پیغمبر مستراح می‌رفت این دم درب می‌ایستاد کانه اصلاً شاید مأموریت داشت که پیغمبر را بکشد و گرنه اینقدر جاسوسی نمی‌کرد. خب، امیر می‌گوید چه کسانی احادیث جعلی را می‌آورند؟ آنهایی که با پیغمبر مصاحبت کردند همنشینی کردند و بعد می‌گویند رَأَاهُ وَ سَمِعَ دِيدِمَ و شنیدم. نهایتش

چه می‌شود؟ این است که این احادیث درمی‌آید که در دایرةالمعارف پر شده است. بعد یک چیزی هم در پایان درس به شما بگویم، در محاجه طرف می‌گوید که این سندی که می‌گویی، این کتاب الان در دست من است، این سند در آن نیست. شاید حق بگوید، شاید درست بگوید، چون در پنجاه سال اخیر هم اهل سنت و هم شیعه کتاب‌های مأخذ و مرجع خودشان را تصفیه کردند. دلیل داری؟ بله، حرف بزرگی است باید دلیل بیاوری، دلیل دارد. دلیل ما این است که اصول کافی که این همه معتبر است تا پنجاه سال قبل در بخش کتاب القرآن، باب تحریف القرآن بوده اما الان نیست تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، وقتی به اصول کافی رحم نمی‌شود بعد آن آقا می‌گوید این کتاب الان پیش من است البته اگر راست بگوید! اگر راست بگوید حق دارد چون طی نیم قرن همه‌اش سانسور شده است؛ از اهل سنت هم سانسور شده، الان از اهل سنت هم شما دلیل و مدرک بیاوری که مثلاً ابوحنیفه دو سال شاگردی امام صادق را کرده می‌گویند نه سندش کجاست، برو بیاور، سند می‌آوری، در آن کتاب‌های جدید نیست یا مثلاً امام شافعی برای علی شعر گفته، فدایی علی بوده، بخاطر علی زندان رفته، می‌گویند کجاست، سند بیاور! در اسناد و مدارک جدید همه آنها دفع شده است.

(فایل صوتی ۷۰۵۹ - درس دوم) چگونه خلق را دچار نوسانات فکری و عقیدتی می‌کند؟ کلام ۲۱۰ از نهج البلاغة امیرالمومنین است. إِنَّ فِي آيِدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، جامعه را این گونه ارزیابی می‌کند؛ إِنَّ فِي آيِدِي النَّاسِ در دست مردم حق است و باطل، صِدْقًا وَكَذِبًا راست و دروغ، نَاسِخًا وَمَنْسُوخًا ناسخ و منسوخ همان تقیه است دیگر، همان هفتاد نوع حرف زدن امام صادق و امام باقر است، یعنی الان این را می‌گوید و فردا یک چیز دیگر می‌گوید، معلم هم خداست، خدا یک چیزی می‌گوید، بعد یادش می‌رود که یک چیزی گفته، ضد آن را می‌گوید، وَ عَامًّا وَ خَاصًّا عام و خاص، وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا حرف‌های الکی متشابه است، محکمش واقعی‌هاست. خب حالا باید چه کرد؟ در این جامعه چگونه باید زندگی کرد؟ در دستان مردم گاهی سخن حقی و گاه سخن باطلی است، گاه درست و گاهی نادرست، زمانی حدیث نسخ‌کننده و گاهی نسخ‌شده، و گاهی حدیث مصون شده و گاهی غیر استوار. در همان زمان رسول خدا بر حضرت دروغ‌هایی بافته شد تا آنجا که برای خطابه برخاست و گفت هر کس به دروغ از من چیزی بگوید، جایش در جهنم است. ببینید الان تکنیک، صنعت و تکنولوژی چقدر پیشرفت کرده؟ الان عیب کار را سریع شناسایی می‌کنند، هوش مصنوعی! آخر پیغمبر چطور در حضور خودش به پایش دروغ می‌بندند، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْكِي مِيْ كُوْنِيْنْد و متوجه نمی‌شود؟ افشا نمی‌کند؟ سرکوب نمی‌کند؟ یقه‌اش را نمی‌گیرد؟ باز هم معیوب بودن مذهب را نشان می‌دهد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۴ - فایل صوتی ۶۲۴۱ - درس اول این فایل با موضوع این که علی بینه رب خودش است به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل صوتی ۶۲۳۲ ملحق گردید.

درس دوم - شکل و شمایل برای فرشته ساختند و سر مردم را گرم کردند: فَدَعَا اللَّهُ لَهُ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَقَالَ يَا مُحَمَّدَ أَجَابَكَ اللَّهُ إِلَى مَا سَأَلْتَ فِي أَمْرِ الْمَلِكِ فَاحْلُلْ قُمَاطَ الْحُسَيْنِ فَاخْرُجْ يَدَهُ الْيُمْنَى مِنْهُ حَتَّى يَمْسَحَهُ مِنْهُ وَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَبَرِيءٌ مِنْ سَاعَتِهِ فَلَمَّا اسْتَوَتْ خَلَقْتُهُ جَعَلَ يَبْكِي فَقُلْتُ أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا أَحْوَكَ إِلَى هَذَا الْبَكَاءِ فَقَالَ مَا أَبْكِي عَلَى

نَفْسِ وَلَکِنْ أَبِکَى لِقَتْلِ مَنْ کَانَ مِیلَادُهُ بُشْرِیْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَقُلْتُ وَ مَنْ یَقْتُلُهُ فَقَالَ هَذَا جَبْرِئِلُ وَ هُوَ أَوَّلِیْ بَانَ یُخْبِرُکَ مَنْ یَقْتُلُهُ فَقُلْتُ یَا جَبْرِئِلُ أَحَقُّ مَا یَقُولُ قَالَ نَعَمْ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ یَعْرِفُ آئِی الْمَلِکَ ذَلِکَ آئِی الْقَاتِلِ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ آئِی الْمَلِکَ قَبْلَ مَوْلِدِ الْحُسَیْنِ بِأَلْفِ سَنَةٍ وَ قَدَّرَ بَانَ یَکُونُ مُحَافِظًا لِقَبْرِهِ بَعْدَ قَتْلِهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَيْضًا فِی مِفْتَاحِ الْبِکَاءِ مِنْ زُھْرَةِ الرِّیَاضِ عَنِ النَّبِیِّ فِی حَدِیثٍ جَاءَتْ الْمَلَائِکَةُ لِتَهْنِئَتِی بِتَوْلِدِ الْحُسَیْنِ وَ مَعَهُمْ مَلِکٌ مَکْسُورُ الْجَنَاحِیْنِ وَ الرَّجْلَیْنِ وَ الْیَدَیْنِ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ أَیُّهَا الْمَلِکُ وَ مَا قِصَّتُکَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا کُنْتُ مِنَ الْمَلَائِکَةِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ جَدْتُ یَوْمًا بَابَ السَّمَاءِ مَفْتُوحًا فَتَنَظَّرْتُ إِلَى الدُّنْیَا فَرَأِیتُ فِی الْأَرْضِ آدَمِیًّا قَدْ سَقَطَتْ یَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ فَقُلْتُ مَا أَحَقُّ هَذَا بِالمَوْتِ فَلَا خَیْرَ لَهُ فِی الْحَیَاةِ عَلٰی هَذِهِ الْحَالَةِ فَلَمْ أَبْرَحْ مِنْ مَکَانِی حَتَّى صَیَّرَنِی اللَّهُ هَکذَا - کِتَاب مَدِیْنَةُ الْمَعَاجِز جلد ۴ صفحہ ۲۹۱، بحار الانوار جلد ۳۴ صفحہ ۱، کِتَاب سَفِیْنِہ بدر المصائب، کِتَاب مِفْتَاحِ الْبِکَاءِ از زُھْرَةُ الرِّیَاضِ، کِتَاب نُوحَةُ الْاِحْزَانِ است.

فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ فَتَنَزَلَ جَبْرِئِلُ، دَاسْتَانِ وَلَدَتِ اِمَامِ حَسَنِ است؛ وَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ اَجَابَکَ اللَّهُ اِلٰی مَا سَأَلْتَ فِی اَمْرِ الْمَلِکِ فَاخْلُ قُطَاطِ الْحُسَیْنِ فَاخْرُجْ یَدَهُ الْیُمْنٰی مِنْهُ حَتَّى یَمْسَحَهُ مِنْهُ دَاسْتَانِش رَا بَرَاِیْتَانِ گَفْتِهَام، اَیْنَطُورِ کِه نُوشتِه اند با عَقْلِ دَرَسْتِ دَر نَمِی آید، نُوشتِه اند کِه یکِ فَرَشْتِه اِی بُوَد کِه بِه زَمِیْن، بِه کُرَةِ خَاکِ تَبْعِیْدِ شَدِه بُوَد مَآئِدِ آن دُو فَرَشْتِه اِی کِه تَبْعِیْدِ شَدِنْد و سَقُوطِ کَرْدِنْد؛ هَارُوتِ و مَارُوتِ کِه جَادُورَا بِه کُرَةِ زَمِیْنِ آوَرْدِنْد و پَخْشِ کَرْدِنْد. یُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السَّخَرَ وَ مَا اُنْزِلَ عَلٰی الْمَلٰٓئِکِیْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ. فَلَمَّا اسْتَوَتْ خَلَقَتْهُ اَیْنَطُورِ کِه مِی گُوَیْنْد پَر و بِآلَشِ سُوخْتِه بُوَد. اصْلًا اَیَا مَلِکِ پَر و بِآلِ دَارْد؟ یَا دَاتِ هَسْتِ یکِ دَر سِی دَاشْتِیْمِ کِه یکِ نَفَرِ بِه خَانَةِ اِمَامِ صَادِقِ اَمَدِ و دِیْدِ یکِ مِشْتِ پَر رِیخْتِه گَفْتِ اَیْنِهَا چِیْسْت؟ اِمَامِ صَادِقِ گَفْتِ اَلَا نِ مَلِکِ اَیْنِجَا بُوَد اَیْنِهَا پَر هَا یِ مَلِکِ است. حَالَا اَیْنِ حَدِیْثِ رَا بِه نَامِ اِمَامِ صَادِقِ سَاخْتِه اند؟ نَمِی دَانِم! یَا دَرِیکِ مَوْرِدِ دِیْگَرِی کِه زَن هَا یِ خَانِه پَر هَا یِ جَبْرَاِیْلِ رَا گَرْدَن بِنْدِ کَرْدِه بُوَدِنْد. مَوْعِی کِه فُطْرَسِ یَا فُطْرَسِ هَر دُو جُورِ تَلَاوْتِ شَدِه، رَا اِمَامِ حَسَنِ شَفَا دَادِ مِی گُوَیْنْد کِه جَبْرَاِیْلِ هَمِیْنِ مَلِکِ عَذَابِ شَدِه رَا بَغْلَشِ کَرْدِ یَا دَسْتَشِ رَا گَرَفْتِ و اُو رَا بِه خَانِه اَمِیْرِ آوَرْدِ و قَنَدَاقِه اِمَامِ حَسَنِ رَا بِه آن مَالِیْدِنْدِ خُوبِ شَدِ، حَالَا تَا اَیْنِجَا مِشْکَلِی نِیْسْت، مِی گُوَیْدِ وَ قَتِی کِه دَرَسْتِ شَدِ و خَلَقْتِ اَوَّلِیِه پِیْدَا کَرْدِ جَعَلَ یَبِکِی گَرِیِه کَرْدِ. اَیَا فَرَشْتِه گَرِیِه مِی کُنْد؟ فَرَشْتِه نُورِ است. فَقُلْتُ اَیُّهَا الْمَلِکُ مَا اَحْوَجَکَ اِلٰی هَذَا الْبِکَاءِ گَفْتِم بِه اَیْنِ فَرَشْتِه کِه بَرَاِی چِه گَرِیِه مِی کُنِی؟ فَقَالَ مَا اَبِکِی عَلٰی نَفْسِی وَلَکِنْ اَبِکِی لِقَتْلِ مَنْ کَانَ مِیلَادُهُ بُشْرِیْ گَفْتِ بَرَاِی اَیْنِ بَچِه اِی گَرِیِه مِی کُنِم کِه قَرَارِ است قُطْعِه قُطْعِه اش کُنِنْد. -- بَا زِیکِ مَوْضِعِ دِیْگَر: اِمَامِ حَسَنِ اَیْنِ فَرَشْتِه رَا کِه مِیْلَآرْدِهَا سَالِ قَبْلِ، حَالَا نَمِی دَانِمِ مِیْلِیُون هَا سَالِ قَبْلِ، دِه هَا هَزَارِ سَالِ قَبْلِ، بِه زَمِیْنِ تَبْعِیْدِ شَدِه رَا شَفَا دَادِه چَطُورِ آن وَ قَتِ دَر بَرَا بَرِ اَیْنِ نِیْزِه هَا و شَمَشِیْرِهَا بَدَنَشِ چَاکِ چَاکِ شَدِه؟ شَفَا مَالِ دِیْگَرِی است؟ بَرَاِی خُودَشِ اَثَرِ نَدَارْد؟ حَالَا یکِ چِیْزِ یَا دَمِ اِفْتَادِ کِه بَگُوَیْم، یَعْنِی مَعَآرِضِ اَیْنِ است، عِیْسِی مَسِیْحِ بَالَا یِ کُوه بُوَد، شَیْطَانِ پِیْشِ اُو رَفْتِ و گَفْتِ کِه مَگَرِ تُو مَرْدِه رَا زَنْدِه نَمِی کُنِی؟ گَفْتِ بَلِه. گَفْتِ خُبِ خُودَتِ رَا اَزِ اَیْنِ بَالَا یِ کُوه بِیْنَدَا زِ و یکِ کَارِی کُنِ نَمِی رِی، وَ قَتِی کِه مُرْدِی زَنْدِه بَشُوی! اَیْنِ دَرَسْتِ جَوَابِ اَیْنِ است، عِیْسِی گَفْتِ یکِ چَنِیْنِ کَارِی نَمِی کُنِم. اَلْبَتِه مِی گُوَیْم کِه هَمِه اَیْنِهَا رَا نُوشتِه اند، چُونِ مَا هَرِ چِیْزِ رَا بَرِ اَسَاسِ تَشْکِیْکِ مِی خَوَانِم. بُشْرِیْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَادَتِی کِه آسْمَانِ هَا وَ زَمِیْنِ مَبَارِکِ بَادِ گَفْتِنْد. فَقُلْتُ وَ مَنْ یَقْتُلُهُ گَفْتِم کِه چِه کُسی اُو رَا

می‌کشد؟ فَقَالَ هَذَا جَبْرِئِيلُ وَهُوَ أَوَّلَى بَانَ يُخْبِرُكَ گفتم از جبرائیل پیرس، ملک شفا یافته من یقتله از این پیرس. فَقُلْتُ یا جَبْرِئِيلُ أَحَقُّ مَا يَقُولُ قَالَ نَعَمْ گفت درست می‌گوید که از تو پیرسم؟ همه این حرف‌ها را پیغمبر دارد می‌زند. یا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ وَكَيْفَ يَعْرِفُ آيَ الْمَلِكِ ذَلِكَ آيَ الْقَاتِلِ به جبرائیل گفتم این فرشته چطور قاتل امام حسین را می‌شناسد؟ فَقَالَ یا مُحَمَّدٌ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ آيَ الْمَلِكِ قَبْلَ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بِأَلْفِ سَنَةٍ گفت ای محمد خدا هزار سال قبل از تولد حسین این فرشته را آفرید. حالا هزار سال نوری باید باشد دیگر، چون تقویم که اعتبار ندارد، این تقویم مال آب و خاک و کره زمین است، وَقَدَّرَ بَأَنَ يَكُونَ مُحَافِظًا لِقَبْرِهِ بَعْدَ قَتْلِهِ ثُمَّ عَرَّجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ گفت این را آن زمان مقدر کرد که مأمور باشد و هر کس پیش قبر امام حسین آمد او را حفاظت کند و دعایش را مستجاب کند. حالا من یک بار هم عرض کردم مَلِكٌ نیامده امام حسین را نجات بدهد بعد به چه درد می‌خورد که بعد از امام حسین به آنجا آمده و بخواهد زائرینش را تر و خشک کند؟ در این بیان ما غلو را می‌بینیم که مغایر با عقلانیت است. حالا علت تبعید او را می‌گوید، این خیلی بامزه است. جَاءَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَهْنِئَتِي بِتَوَلِّي الْحُسَيْنِ وَمَعَهُمْ مَلَكٌ مَكْسُورُ الْجَنَاحَيْنِ کنار او فرشته‌ای بود که بالش شکسته بود و نمی‌توانست پرواز کند، وَالرَّجُلَيْنِ وَالْيَدَيْنِ پا و دستش شکسته بود. آیا ملک دست و پا دارد؟ بعد آیا می‌شکند و احتیاج به شکسته‌بند دارد؟ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتِ أَيُّهَا الْمَلِكُ وَمَا قِصَّتُكَ گفتم ای فرشته داستان را بگو که چه شد اینطوری شدی؟ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا كُنْتُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَطُرس یا فُطرس می‌گوید من از فرشتگان مقرب بودم وَجَدْتُ يَوْمًا بَابَ السَّمَاءِ مَفْتُوحًا فَتَنْظَرْتُ یک روزی از آن بالا زمین را نگاه می‌کردم. چه موقع؟ هزار سال قبل دیگر، فَرَأَيْتُ فِي الْأَرْضِ آدَمِيًّا قَدْ سَقَطَتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ فَقُلْتُ دَيْدَمَ یک نفر بی‌دست و پاست، دست و پای او قطع است، گفتم که مَا أَحَقُّ هَذَا بِالمَوْتِ فَلَا خَيْرَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ این بی‌دست و پا برای چه خلق شده است؟ اگر این بمیرد راحت‌تر است. آیا حرف بدی زده؟ می‌گوید این حرف به خدا برخورد فلم أبرح من مکانی حَتَّى صَيَّرَنِي اللَّهُ هَكَذَا چیزی نگذشت و خدا همان بلا را سر من آورد یعنی دست و پای من را شکست. خب، این هم قصه فُطرس ملک که کاملاً معارض است. این با جبر مطلق هم تعارض دارد برای اینکه جبر مطلق همه چیز را طبق اراده خودش آفریده و ملک حق ندارد اعتراض کند یا حرف زیادی بزند. خود قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ فرشته عمل می‌کند به نوعی که به او امر می‌کنند. یعنی از خودش اختیار ندارد و در تقسیمات هم می‌گوید جن است و ملک است و انسان است و حیوان است، می‌گوید انسان عقل دارد و حیوان عقل ندارد، جن هم در قالب سیاهی و ظلمت تابع فرشته است و فرشته نور و روشنایی است. می‌گویند که فرشته هم اراده ندارد یعنی هر چه خدا بگوید، می‌گوید چشم.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۵ - فایل صوتی ۶۲۴۲ - گوساله و سامری و فرعون این امت، اعتراف به تحریف قرآن دارند!: قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ يَرُدُّ عَلَى أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى خَمْسِ رَايَاتٍ فَرَايَةً مَعَ عَجَلٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ فَاسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ أَمَا الْأَكْبَرُ فَحَرَفْنَاهُ وَتَبَدَّلْنَاهُ وَرَاءَ ظُهُورِنَا وَ أَمَا الْأَصْغَرُ فَعَادَيْنَاهُ وَ أَبْغَضْنَاهُ فَاقُولْ رَدُّوا النَّارَ ظُمَاءً مُظْمِئِينَ مُسَوِّدَةً وَجُوهَكُمْ - کتاب سفینه بحر المصائب از کتاب خصال جلد ۲ صفحه ۵۷۵ و کتاب بحار الانوار جلد ۳۱ صفحه ۴۳۸ آورده است. و برای اطلاع بیشتر از احادیث روایات (پرچم‌ها) به بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۳۴۱ باب خبر الروایات رجوع کنید. کتاب تفسیر صافی و کتاب

تفسیر علی ابن ابراهیم. سوره آل عمران [۱، ۲، ۲۸، ۲۹] آیه ۱۰۶ و ۱۰۷، کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۱۰۹، کتاب بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۳۴۶ و کتاب رواة است.

بخش اول: کتابی است که چند مجلد است و به دستم رسیده می خوانم. از رسول اکرم است. ناقل، ابوذر غفاری است که ایضاً در تفسیر صافی آمده است، در تفسیر این آیه که می گوید یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ روزی می رسد که صورت بعضی ها نورانی است و چهره بعضی ها ظلمانی است. بعد پیامبر باز می کند و می گوید يَرِدُ عَلَيَّ اُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ خَمْسِ رَايَاتٍ فَرَايَةٌ مَعَ عَجَلٍ پیامبر گفت که در روز قیامت پنج دسته می شوند امت من. چهار پنجمش مثل هم هستند و یک پنجمش جداست. فَاسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي خود پیغمبر به اینها می گوید با ثقلین بعد از من چه کردید؟ ثقلین اشاره به همان حدیث اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَيْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عَثَرَتِی است. این پرچم گوساله است که بلند می شود، همان گوساله سامری که معجزه کرد در آن روزی که موسی ابن عمران کلیم الله با چهل نفر منتخب علماء بنی اسرائیل رفتند که خدا را ببینند، که بعد طول کشید و یک روز شد چهل روز، مردم هم گفتند بابا این خدای موسی که دیدنی نیست، این گوساله هم که اگر به حرف زدن است حتما این خدای ماست، مثل هندوهایی که بعضی از آنها گاوپرست هستند. آن گوساله حرف می زد و به زبان آدمیزاد می گفت من خدای شما هستم من را بپرستید، مثل همان حرفی که روز اول خدا به موسی گفت اِنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا من خدای تو هستم. داستان را برایت گفته ام و دیگر تکرار نکنم. پیغمبر به اینها می گوید که با این ثقلین چه کردید؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَحَرَفْنَاهُ وَ نَبَذْنَاهُ وَرَاءَ ظُهُورِنَا گفتند: و اما قرآن را تحریف کردیم. جالب است، این هم جزو مستندات تحریف قرآن است، چون امت چهار قسمت شده و هر چهار تا اعتراف کردند و یک قسمتش مال علی و یارانش است. گفت پشت سرمان انداختیم وَ نَبَذْنَاهُ وَرَاءَ ظُهُورِنَا، و واقعاً هم این کتاب با شرایطی که دارد به درد پشت سر انداختن می خورد. وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَعَادَيْنَاهُ اما کفه کوچکتر که اهل بیت هستند با آنها دشمنی کردیم، وَ اَبْغَضْنَاهُ اَزَارِشَانِ دَادِیم وَ ظَلَمْنَاهُ ستم کردیم. فَاقُولُ رِدُّوَا النَّارِ ظِمَاءً مُّظْمِئِينَ مُسْوَدَّةً وَ جُوهُكُمْ به آنها گفت بروید به جهنم، چون طبق آنچه که دین گفته است می گویند پیغمبر تقسیم می کند و در یک روایت هم داریم که می گویند علی تقسیم می کند، بحث ما فقط سر تحریف است.

بخش دوم: ثُمَّ يَرِدُ عَلَيَّ رَايَةٌ مَعَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْاُمَّةُ، فَاقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَحَرَفْنَاهُ وَ مَرَقْنَاهُ وَ خَالَفْنَاهُ، وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَعَادَيْنَاهُ وَ قَاتَلْنَاهُ فَاقُولُ رِدُّوَا النَّارِ ظِمَاءً مُّظْمِئِينَ مُسْوَدَّةً وَ جُوهُكُمْ.

ثُمَّ يَرِدُ عَلَيَّ رَايَةٌ مَعَ فِرْعَوْنَ دسته دوم آمدند، سر دسته اینها فرعون بود، نه آن فرعون حاکم مصر، نه، می گوید مَعَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْاُمَّةُ فرعون این امت! ببین جمع بسته، نمی گوید بَعْضُ الْاُمَّةِ، می گوید هَذِهِ الْاُمَّةُ! فَاقُولُ لَهُمْ باز تکرار کرده مَا فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ چه کردید با این دوتا مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ گفتند که اما آن بزرگتر که قرآن است فَحَرَفْنَاهُ. ببینید، می خواهم بگویم قرآن در دست اکثریت مسلمین جهان بوده و الان هم امت تقسیم شدند؛ یک اقلیت کوچک یعنی شیعه و یک اکثریت بزرگ یعنی سنی، با توجه به اینکه در این حدیث من نه می خواهم شیعه را بالا ببرم و نه می خواهم سنی را پایین بیاورم، اصلاً بحث ما فقط قرآن است. دوباره اینها گفتند: فَحَرَفْنَاهُ تحریفش کردیم وَ مَرَقْنَاهُ وَ خَالَفْنَاهُ. اینجا گفت خَالَفْنَاهُ و آنجا گفت وَرَاءَ ظُهُورِنَا، که اینجا پشت سر دارد می گوید که با او

مخالفت کردیم، این یعنی اشاره به همان قرآنی است که علی ابن ابی طالب آورد و با او مخالفت کردند در حالی که دکانشان بوده. وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ ثَقِلَ كَوْچَك؛ باز هم همانطور فَعَادَيْنَاهُ وَ قَاتَلْنَاهُ دشمنی کردیم و آنها را کشتیم. فَاقُولُ: رِدُّوا النَّارَ دوباره گفت که بروید در آتش.

بخش سوم: ثُمَّ تَرَدُّ عَلٰی رَايَةٍ مَعَ سَامِرٍ هَذِهِ الْاُمَّةُ فَاقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَعَصَيْنَاهُ وَ تَرَكْنَاهُ، وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَخَذَلْنَاهُ وَ ضَيَّعْنَاهُ [وَ صَنَعْنَا بِهِ كُلَّ قَبِيحٍ] فَاقُولُ رِدُّوا النَّارَ ظَمَاءً مُّظْمِئِينَ مُسْوَدَّةً وَ جَوْهَكُمْ. ثُمَّ تَرَدُّ عَلٰی رَايَةٍ مَعَ سَامِرٍ یک عده‌ای زیر پرچم سامری می‌روند. سامری کیست؟ سامری همان صاحب گوساله بود، سامری از عرفا و علمای تراز اول صحابی موسی کلیم الله به حدی قوی بود که اسم اعظم داشت، اسم اعظم را زد و گوساله شروع به حرف زدن کرد. همان حرف‌هایی که گفتیم. می‌دانید، دیگر من نمی‌خواهم با توضیحاتم دایرةالمعارف را گسترده‌اش کنم، گرچه اصحاب تحقیق باید تکراری‌های آن را بیان‌دازند. سَامِرٍ هَذِهِ الْاُمَّةُ، ببین همه‌اش امت است، فَاقُولُ لَهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ باز پیغمبر گفت با ثقلین، بعد از من چه کردید؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَعَصَيْنَاهُ وَ تَرَكْنَاهُ آن قرآن که بزرگتر است علیه آن قیام کردیم عاصی شدیم عصیان نمودیم وَ تَرَكْنَاهُ ترکش کردیم. باز هم منظور قرآنی است که ثبتش با سند بخواند، همه اینها برمی‌گردد به همان کتابتی که بعد از شهادت نبوی علی داخل مسجد آورد. وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ ثَقِلَ كَوْچَك، فَخَذَلْنَاهُ پستش کردیم، وَ ضَيَّعْنَاهُ [وَ صَنَعْنَا بِهِ كُلَّ قَبِيحٍ] ضایعش کردیم نابودشان کردیم. باز پیغمبر به آنها گفت که فَاقُولُ: رِدُّوا النَّارَ بروید به سوی آتش.

بخش چهارم: ثُمَّ تَرَدُّ عَلٰی رَايَةِ ذِي الثُّدَيَّةِ مَعَ اَوَّلِ الْخَوَارِجِ وَ آخِرِهِمْ، فَاسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَفَرَقْنَاهُ وَ بَرِئْنَا مِنْهُ، وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَقَاتَلْنَاهُ وَ قَتَلْنَاهُ فَاقُولُ لَهُمْ رِدُّوا النَّارَ ظَمَاءً مُّظْمِئِينَ مُسْوَدَّةً وَ جَوْهَكُمْ. ثُمَّ تَرَدُّ عَلٰی رَايَةِ ذِي الثُّدَيَّةِ ثَدِيه رئیس خوارج بود. اینطوری معنایش می‌کنند که مَعَ اَوَّلِ الْخَوَارِجِ وَ آخِرِهِمْ اول و آخرش بود یعنی فرماندهی می‌کرد، این هم یک قضیه‌ای دارد که این را هم برایتان گفته‌ام که پیغمبر از جنگ برگشته بود و مالی که از آنجا آورده بود را داشت تقسیم اموال می‌کرد. این به پیغمبر گفت به عدالت عمل کن، داری به فامیل‌هایت بیشتر می‌دهی، که اگر یادتان باشد در یکی از سندها هست که یک مال زیادی را برای مکیان فرستاد که دیگر توطئه نکنند. پیغمبر به او خشم کرد و گفت من عدل ندارم؟ عدل را من یاد شما دادم. بعد که رفت پیغمبر گفت این بنیانگذار خوارج است، بعد همین‌ها آمدند در جنگ نهروان که اسم آن شد جنگ خوارج. می‌گوید این بابا هم یک پرچم دارد وَ آخِرِهِمْ. فَاسْأَلُهُمْ باز همینطوری، به آنهایی که زیر پرچم اینها بودند گفت که مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي با این دوتا کفه ترازوی اسلامی چه کردید؟ فَيَقُولُونَ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَفَرَقْنَاهُ وَ بَرِئْنَا مِنْهُ این خیلی جالب است، این سند خیلی عالی است. این هم سند از شیعه است البته این را خب اهل سنت قبول نمی‌کنند و می‌گویند جعلی است. چاره‌ای هم نیست ما از اسناد و مدارک شیعه می‌آوریم آن طرفی‌ها قبول نمی‌کنند و از اسناد و مدارک سنی می‌آوریم این طرفی‌ها قبول نمی‌کنند. پیغمبر گفت با این دو تا وزنه بعد از من چه کردید؟ گفتند اَمَّا الْاَكْبَرُ فَفَرَقْنَاهُ در آن بزرگ تفرقه انداختیم. خود کتاب تفرقه دارد ها، تفرقه شد تا عدم تطابق خودش را نشان بدهد! ببینید، وقتی شما ادعونی می‌گویید و استعجب ندارد ناراحت نشو، خوشحال باش به اینکه این دارد این کتاب را افشاگری می‌کند. خود اینها

آمدند اعتراف می کنند، اینهایی که در امت اسلامی پرچمدار بودند یکی یکی اعتراف کردند. وَ بَرِئْنَا تَبْرَى جَسْتِیم. تَبْرَى همان کتاب علی است که وقتی به مسجد آورد مسخره اش کردند، به او خندیدند، توهین و توبیخ کردند و بعد هم گفتند ما نیاز به این نوشته تو نداریم برو بیرون، این همان را می گوید؛ بَرِئْنَا تَبْرَثَه جَسْتِند و تَبْرَى کردند. وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ باز هم همین را گفت فَقَاتِلْنَا وَ قَتَلْنَا مَا بَا أَنَهَا در جنگ و ستیز بوده ایم. فَقَاتِلْنَا وَ قَتَلْنَا دُو بار تکرار کرده، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَقَاتِلْنَا وَ قَتَلْنَا یعنی کشتیم کشتیم. در زمان بنی امیه که خب بنی امیه بعد از یزید پسرش بود نظامش برجیده شد ولی بنی مروان که آمدند برای اولاد علی جایزه تعیین می کردند که کشته و زنده این را بیاورید به شما پول می دهیم، می خواستند آثار را پاک کنند. بعد آنها هم، یعنی بنی عباس همین کار را کردند، بنی عباس به جز مأمون الرشید که شیعه بود بقیه آنها همین کارهای قبلی ها را کردند.

بخش پنجم: ثُمَّ تَرَدَّ عَلَی رَايَةِ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، فَأَقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَاتَّبَعْنَاهُ وَ أَطَعْنَاهُ، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَاجْتَبَيْنَاهُ وَ وَالَيْنَاهُ وَ وَارَظْنَاهُ وَ نَصَرْنَاهُ حَتَّى أَهْرَقْتُ فِيهِمْ دِمَاؤُنَا فَأَقُولُ رِذْوَا الْجَنَّةِ رِوَاءَ مَرْوِيِّينَ، مُبَيِّضَةً وَجُوهَكُمْ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ تَبْيِضُ وَجُوهٌ وَ تَسْوَدُ وَجُوهٌ إِلَى هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

پنجمی هم می گوید: ثُمَّ تَرَدَّ عَلَی رَايَةِ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ این هم که از علی تعریف می کند بعد پیغمبر به طرفدارهای علی می گوید فَأَقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِالْثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي؟ با این ثقلین؛ با این دوتا یادگاری که از من مانده چه کرده اید؟ فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَاتَّبَعْنَاهُ. حالا اینجا بازرسی تاریخ است، می گوید ما از قرآن متابعت کردیم. اینجا چند شاخه دارد؛ یکی این است که در تقیه دنبال این کتاب رفتند و یکی این است که عملکرد اهل بیت، خودش کتابت بود. اینهایی که دنبال ائمه رفتند، مثلاً همین کشتار مؤمنین به دست علی ابن ابی طالب خودش نوشتار است دیگر، عملی است، قرآن عملی، یعنی می خواهد بگوید همه فروع دینی ها کامل باید کشته بشوند. أَمَّا الْأَكْبَرُ فَاتَّبَعْنَاهُ وَ أَطَعْنَاهُ دنبالش رفتیم و اطاعت کردیم. اینجا برمی گردد به همین حواریون ائمه چون اصحاب و انصارشان هم چیز بیخودی بودند. اگر یادتان باشد امام صادق گفت اگر حرف های خصوصی ما را در جمع بگویید عمداً ما را به مسلخ بردید تا سر ما را ببرند. عمداً، نه سهواً! مردم، آنهایی که در زیر پرچم علی بودند گفتند وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَاجْتَبَيْنَاهُ اما آن ثقل کوچکتر اجابت کردیم وَ وَالَيْنَاهُ تحت ولایتش رفتیم وَ نَصَرْنَاهُ کمکش کردیم حَتَّى أَهْرَقْتُ فِيهِمْ دِمَاؤُنَا تا جایی که خون دادیم. تمام حواریون معصومین برای زنده ماندن این کلام نبوی و نخواستن پرچم حق خون ها دادند، چه در زمان این سه تا جنگی که علی داشت و چه بعد از خودشان که معاویه در عراق و شامات و کشورهای اطراف حکومت کرد بعد همانطوری که مستحضر هستید در حدیث سازی شرکت سهامی عام درست کرد و از آن طرف هم که هر چه حدیث به نفع اهل بیت بود از بین بُرد و گویندگانش را هم خفه کرد بعد بنی مروان و بعد هم...

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۷ - فایل صوتی ۶۲۴۳ - درس اول - جایی که باید معجزه عملی شود، جایش خالی است: وَقَالَ اللَّهُمَّ مُعْطِ الْخَيْرَاتِ وَ مُنْزِلِ الْبَرَكَاتِ أَوْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَاراً وَ اسْقِنَا غَيْثاً مِغْزَاراً - مأخذ: کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۸۷، کتاب عیون المعجزات صفحه ۶۴ و کتاب سفینه بحر المصائب است.

امام صادق نقل می کند که اهل کوفه در هنگام زعامت امیر پیش ایشان آمدند و گفتند که باران نمی آید بیا نماز

استسقا بخوان و طلب باران کن. پس امیر به فرزندش حسین گفت برخیز و دعای باران بخوان. حالا چرا خودش نخواند؟ آیا می شود بگوییم که امام حسین بالاتر از علی بوده؟ نه، می خواهد تاریخ را برای محاکمه جاسازی کند. می گویند که این فرزند بلند شد و دعا کرد و هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان ریخت و به حدی بود که از نواحی کوفه آمدند و گفتند رودخانه ها و تل ها را دیدیم که آب جاری بود و از آن بر یکدیگر موج می زد. حالا خود دعایش برای ما مهم است، چون دعا خط ارتباطی بین مخلوق و خالق است وقتی می گوییم این دعا از فلانی است، نگوییم که خب این هم دعا است دیگر، نه، دعا یک بُعد عاطفی دارد و یک بُعد تربیتی و آموزشی دارد. بُعد عاطفی آن به این است که می خوانی دلت بشکند و گریه کنی ای بسا هم که جواب بدهد، اگر از روز ازل رقم خورده که جواب بدهد، اما ابعاد سازنده آن خیلی مهمتر است یعنی تشنگی جسم خیلی کمتر از تشنگی روح و طبیعت و نفس است البته جسم به عنوان جسد متحرک که حامل تفکرات است. می گوید: اَللّٰهُمَّ مُّعْطِی الْخَیْرَاتِ بار خدایی که عطا می کنی خیرات را. خب این ابی عبدالله چطور نمی داند که اینجا خیر ممنوع الورد است؟ باران هم جزء خیرات الهی است دیگر، وقتی که نمی آید می گویند که آسمان غضب کرده است. آسمان غضب کرده یعنی فرمان نزول باران توقیف شده است. مُّعْطِی الْخَیْرَاتِ عطا کننده خوبی ها. این را نه در کارنامه سفراء خدای زمین دیدیم و نه به عنوان معجزات در دستان آنها بود، مثلاً می گویند عیسی مسیح مرده را زنده می کرد، خب یک مرده را برای چشم چند نفر زنده کرد، آیا این ادامه داشت؟ اگر قدرت داشت مرده های واقعی را که حکومت می کردند؛ حکام یهودی، علمای یهود و خاخام ها که بعد حکم قتل او را دادند، اینها را می کشت یا هدایتشان می کرد. زندگی خیر است، عیسی با اسلحه حسن القضا وارد شد البته این چیزی است که می گویند، ما همیشه در وسط آن مثلث تشکیک و احتمال و نسبیت هستیم. وَ مُنْزَلَ الْبَرَکَاتِ ای که نازل می کنی برکات را. برکت، تبرک، مبارک، اینها در لغت از یک خانواده هستند. ان شاء الله مبارک باشد یعنی برکات را نازل کند تا بر تو مبارک گردد. خانه می گیری می گویی ان شاء الله که مبارک باشد اما در این خانه هر روز جنگ و دعواست، به یک خانه نو آمدند اما کوفت همه آنها شده، ازدواج می کند روی سر عروس و داماد نُقْل می ریزند و می گویند ان شاء الله مبارک است، همان آخر شب بین عروس و داماد معارضات شروع می شود، بذر آن کاشته می شود و از فردا رو به رشد است، خب کجای این برکات است؟ اَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْنَا مِدْرَارًا بفرست از آسمان برای ما یک تقدیری که وَ اسْقِنَا غَیْثًا مَّغْزَارًا باران بفرست. حالا سؤال این است که ابی عبدالله از اسم اعظم استفاده کرد و آنجا باران فرستاد که تمام دشت های کوفه و اطراف پر از آب شد خب چرا از این واحد در روز عاشورا استفاده نکرد که بعد به یک حالت اسفناکی رو کند به دشمن و بگوید که این قنداقه تشنه است بگیرید سیرابش کنید و برگردانید؟ آیا نمی توانست سیرابش کند؟ حالا بعضی ها می گفتند که این جنگ روانی علیه آنهاست، یعنی می خواسته در آخرین لحظات وجدانشان را بیدار کند که اگر حسین اهل جنگ بود فرزند کوچک را با خودش نمی آورد، به هر حال معارضات تاریخ است.

درس دوم - مالک هستی کارش شده قضاوت بین این و آن!! وَ رَوِیَ فِی الْمَرَّاسِلِ: اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ کَانَ یَکْتُبَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَیْنِ خَطِّیْ اَحْسَنُ مِنْ خَطِّکَ وَ قَالَ الْحُسَیْنُ لَا بَلْ خَطِّیْ اَحْسَنُ مِنْ خَطِّکَ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ:

أَحْكُمِي بَيْنَنَا فَكَرِهَتْ فَاطِمَةُ أَنْ تُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَتْ لَهُمَا سَلَا أَبَاكُمَا فَسَأَلَاهُ فَكَرِهَ أَنْ يُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَ سَلَا جَدَّكُمَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا أَحْكُمُ بَيْنَكُمَا حَتَّى أَسْأَلَ جَبْرِئِيلَ فَلَمَّا جَاءَ جَبْرِئِيلُ قَالَ: لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ إِسْرَافِيلَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ إِسْرَافِيلُ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَهُمَا فَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ فَقَالَ تَعَالَى لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أُمَّهُمَا فَاطِمَةَ تَحْكُمُ بَيْنَهُمَا - كتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۰۹ و کتاب سفینه بحر المصائب است.

می گوید که یک روزی پیامبر در خط نویسی بین حسن و حسین امتحان گذاشت. خط هم که یک واژه فارسی عربی است. الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَانَا يَكْتُبَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ خَطِّي أَحْسَنَ مِنْ خَطِّكَ وَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا بَلْ خَطِّي أَحْسَنَ مِنْ خَطِّكَ برادرها گفتند که خط من بهتر است، آن یکی گفت خط من بهتر است. حالا در این اولش یک مناظره اعتقادی داریم و آن این است که می گویند امام از بدو طفولیت امام است، امام از غرور و تکبر دور است، چطور ممکن است که به برادر خودش، این به او و او به این بگوید که خط من از خط تو بهتر است؟ اینها آمدند وضو یاد آن یارو بدهند، طرف لب حوض داشت وضو می گرفت عوضی می گرفت به او نگفتند که کار تو اشتباه است به یارو گفتند ما دوتا وضو می گیریم تو بین کدام یک از ما درست می گیریم که بعد یارو گفت شما درست گرفتید من اشتباه گرفتم. فَقَالَا لِفاطمَةَ: أَحْكُمِي بَيْنَنَا پیش مادرشان رفتند و گفتند که بین ما حکم کن در اینکه خط من بهتر است یا خط او، فَكَرِهَتْ فَاطِمَةُ أَنْ تُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا مادر کراحت داشت از اینکه اینها را اذیت کند به اینکه از یکی تعریف کند و از یکی تنقید، فَقَالَتْ لَهُمَا سَلَا أَبَاكُمَا گفت که بروید از بابایتان پرسید. فَسَأَلَاهُ فَكَرِهَ أَنْ يُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَ سَلَا جَدَّكُمَا علی هم به پیغمبر حواله داد و گفت من قضاوت نمی کنم، سَلَا جَدَّكُمَا از جدتان رسول الله سؤال کنید. فَقَالَ لَا أَحْكُمُ بَيْنَكُمَا حَتَّى أَسْأَلَ جَبْرِئِيلَ سر یک خط نوشتن کار به بالا کشید، پیغمبر گفت باید جبرائیل بگوید. فَلَمَّا جَاءَ جَبْرِئِيلُ قَالَ: لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ إِسْرَافِيلَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا جبرائیل انداخت گردن اسرافیل. مسئله خیلی مهم بود انگار حیات بشر در خلقت اول و آخر در گرو این قضاوت بود. فَقَالَ إِسْرَافِيلُ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَهُمَا اسرافیل انداخت گردن خدا. فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِذَلِكَ فَقَالَ تَعَالَى لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أُمَّهُمَا فَاطِمَةَ تَحْكُمُ بَيْنَهُمَا خدا دوباره توپ را زمین فاطمه انداخت و گفت که مادرشان قضاوت کند. حالا بحث سر این است که واقعاً این خدایی که ادیان و مذاهب معرفی می کنند چقدر کوچک است! من فکر می کنم که مخاطبین اینها خیال می کردند همه هستی همین کره خاک است، الان که علم بشر پیشرفت کرده تازه از میلیارد، صفرش را پیدا کرده و معلوم شده که خیلی گسترده است، حالا اصلاً کره خاک پیدا نمی شود شناسایی نمی شد. حالا هر چند هم اینها آدم های مهمی باشند و هستند؛ امام حسن و امام حسین بزرگوار هستند ولی مسئله سر این است که این خدا کار و زندگی ندارد که هستی را گذاشته گردن دستگاه های اتومات، خودش دارد اداره می شود؟ تازه قضاوت هم نمی کند! یعنی خدایی که از عهده یک قضاوت در بین دوتا بچه یعنی نوه های پیغمبر بر نمی آید چطور این خدا می خواهد بشریت را هدایت کند؟ نه نه، بشریت نه، برو بالاتر، چگونه می خواهد عالم وجود را کنترل کند؟

درس سوم - در فتنه گری، رجال ظهوری هم نقش داشتند! فی البحار مَا رَوَى يَحْيَى ابْنُ كَثِيرٍ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ بُكَاءَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَامَ فَرَعَا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا أُلَوِّدُ إِلَّا فِتْنَةً لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا وَمَا مَعِيَ

عَقْلِي! وَفِي رِوَايَةٍ وَ مَا أَعْقَلُ - کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۸۴، کتاب مناقب آل ابی طالب علیه السلام جلد ۳ صفحه ۳۸۵ و کتاب سَفِينَةِ بَحْرِ الْمَصَائِبِ است.

مَا رَوَى يَحْيَى ابْنُ كَثِيرٍ رَوَايَتِ از او نقل شده أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ او از پیامبر نقل کرده، بُكَاءَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ گریه کردند، پیغمبر بالای منبر بود اینها وارد مسجد شدند و گریه می کردند. فَقَامَ فَرَعَا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ پیغمبر از بالای منبر پایین آمد و آنها را مورد ملاطفت قرار داد. گفت ای مردم بچه چیست؟ فتنه است. دَقَّتْ کنید! وقتی این را برای امام حسن و امام حسین می گوید یعنی اینکه اسماء ایزدایی از منزل اینها جامعه جهانی را فرا می گیرد! مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ حالا یک معنایش این است. لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا وَ مَا مَعِيَ عَقْلِي کلامی که پیغمبر می گوید بسیار عجیب و غریب است، گفت که فرزند فتنه است. فتنه یعنی آشوب، آشفتگی، بلوا. مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا می گوید یک جوری بلند شدم. حالا البته من دنبال معنای این عبارت می گردم، معنایش نکرده، ببینید ماله کشتی چقدر است! می گوید مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا من بلند شدم به سوی این دو تا وَ مَا مَعِيَ عَقْلِي! بغل عقل علامت تعجب گذاشته آن وقت معنا نکرده. اینها خائن هستند! هر کس که داخل احادیث و آیات و روایات و اخبار دست می برد بگونه ای که بخواهد آبروداری کند. حالا یک وقت ما یک نکته برمی داریم این کار تحقیقی است مثل همین جا، ما الان کشفمان در این درس روی مسئله فتنه و عقل بود، این دوتا به کار ما می خورد اگر این دو تا را جدا می کردیم به جایی بر نمی خورد ربطی به این ندارد، بعضی ها به من می گویند تو اول و آخر حدیث را ول می کنی وسطش را می چسبی. چه اشکالی دارد؟ مگر وسط آن از ائمه نیست؟ از پیغمبر نیست؟ ها؟ آیا وسطش از کره ماه آمده؟ اگر هم بگوییم که نه مورد توجه آنها نبوده اراده آنها نبوده خب چرا این حرف را زدند؟ ها؟ از دستشان در رفته؟ پس پیغمبر سهو دارد؟ فراموشی دارد که الان نباید این حرف ها را بزند و اگر این حرف ها را بزند در تاریخ ثبت می شود؟ ها؟ گفت: مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ، خب این الان عینیتش روی این دو تا نوه است دیگر؟ بچه دیگری در مسجد نبود که به زمین بیفتند و گریه کند، این دوتا نوه است. بین ما وقتی می خواهیم خودمان هم مباحثی را برایتان اضافه کنیم همان فتنه ای که می گوید، می آید دخالت می کند و تدریس را قطع می کند. خب، اینجا دوتا مسئله هست؛ یکی فتنه است که مستقیماً اشاره به حسن و حسین کرده یعنی شأن نزول اینها هستند، کنایه اینها هستند، اگر اینها نمی افتادند پیغمبر می گفت مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ؟ بله در قرآن داریم که زن و بچه شما فتنه شما هستند چون در یک جای دیگر هم می گوید دنیای شما فتنه است ولی آنجا که پیغمبر روی منبر است، خب اینجا باز همان حرف من شد که می گویم بعضی ها می گویند گزینه چینی می کنی، خب آنجا هم پیغمبر اگر منظورش این دوتا نبودند باید کل آیه را می خواند، در قرآن آیه داریم که راجع به فتنه ای که به وسیله فرزند و خانواده است، پس نخواند، پس منظور این دوتا بودند. یکی هم می گوید: وَ مَا مَعِيَ عَقْلِي عقل از سرم پرید. حالا اینجا سؤال می شود: پیغمبری که عقل از سرش پرید ولو یک دقیقه! ها؟ یک دقیقه! آیا این مصون از سوانح غیر مترقبه هست؟ آیا عصمت جسمی و عقلی بر او مترتب است؟ یک دفعه هم برایتان گفته ام که یکی از بزرگان تهران، آقا سید احمد خوانساری، هفتاد سال قبل می خواستند یک عمل جراحی روی او بکنند، این گفت من را بیهوش نکنید من خودم را تحمل می کنم، خود

دکترها تعجب کردند و گفتند چرا؟ گفت برای اینکه آن لحظه‌ای که من را بیهوش می‌کنید بین من و مقلدینم فاصله می‌افتد؛ فاصله عقلی، فاصله وجودی و مسئله تقلید خراب می‌شود که خود اطباء تعجب کردند، خودش را به ذکر و دعا مشغول کرد و جراح هم پاره می‌کرد و می‌دوخت، آن هم در جراحی‌های مال هفتاد سال قبل شصت سال قبل. حالا چطور می‌شود که پیغمبر اعتراف می‌کند و می‌گوید که عقل از سرم پرید؟ اگر بگوییم که این یک مصداق بوده مثل کسی که زنده است و می‌گوید وای مُردم، خب اگر این باشد باز ادبیات دینی هرج و مرج پیدا می‌کند، برای اینکه این را اینطوری تفسیر می‌کنیم، آن را آنطوری تغییر می‌دهیم، این را آنطوری تعبیر می‌کنیم و نظام ادبیاتی دینی منحل می‌شود. بعد مسئله فتنه هم که رجال ظهوری عامل آن هستند؛ یک معنایش این است که اینها چون پیش‌قراولان انتظار هستند تمام تیرهای غیبتمداران به اینها شلیک می‌شود بعد در غم اینها حواریونشان، اصحاب و انصارشان شریک هستند و به آنها فتنه منتقل می‌شود. یک معنایش هم این است که فتنه به وسیله اینها در جامعه پدید می‌آید روی طرح عقایدشان، این هم یک بُعدش است یعنی علی بیعت نکرد به او گفتند که تو فتنه‌گر هستی! بنی هاشم در خانه‌اش جمع شدند، غیر از بنی هاشم ابوسفیان هم آمده بود، ابوسفیان هم گاهی وقت‌ها آدم خوبی می‌شد. در خانه علی متحصن شدند که بعد حمله کردند و خانه را آتش زدند یعنی به وسیله بیعت نکردن علی فتنه ایجاد شد یا برای عرضه قرآنش فتنه ایجاد شد در افکار و عقول که پس قرآن دیگری هست، و این قرآنی که در دست مردم است زیر سؤال برود. یا مثلاً ابی‌عبدالله وقتی که کشته شد جبرائیل، اینطوری که نوشتند به عرض رساندم، گفت که از این به بعد هیچ بشری رنگ خوشی را نخواهد دید خب این بخاطر کشته شدن حسین بود یعنی خود زندگی او فتنه شد برای دیگران، نه اینکه خودش نقش داشته باشد، نه! وقتی که برای یک امر مهمی کاندید می‌شود که نهایتاً باید کل جهان کرب و بلا بشود از این جهت فتنه به آنها متعلق می‌شود.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۷ - فایل صوتی ۶۲۴۴ - دلایل مکفی در عدم اسلامیت گروه متمرّدین اسلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، آيَةً فِي ذِمِّ الْيَهُودِ أَيِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ حَادَوْا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا أَصْحَابِي أَفَلَا أَتَّبِعُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةُ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي يَقْتُلُونَ أَفَاضِلَ ذُرِّيَّتِي وَ يُبَدِّلُونَ شَرِيعَتِي وَ يَتْرَكُونَ سُنَّتِي وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى - كتاب تفسير امام حسن عسکری صفحه ۳۶۸، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۰۴ و جلد ۲۷ صفحه ۱۰۰ است. سوره مبارکه بقره آیه ۸۴ است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ حَادَوْا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ فِي ذِمِّ الْيَهُودِ أَيِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا أَصْحَابِي أَفَلَا أَتَّبِعُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةُ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي يَقْتُلُونَ أَفَاضِلَ ذُرِّيَّتِي وَ يُبَدِّلُونَ شَرِيعَتِي وَ يَتْرَكُونَ سُنَّتِي وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى - كتاب تفسير امام حسن عسکری صفحه ۳۶۸، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۰۴ و جلد ۲۷ صفحه ۱۰۰ است. سوره مبارکه بقره آیه ۸۴ است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ حَادَوْا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ فِي ذِمِّ الْيَهُودِ أَيِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا أَصْحَابِي أَفَلَا أَتَّبِعُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةُ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي يَقْتُلُونَ أَفَاضِلَ ذُرِّيَّتِي وَ يُبَدِّلُونَ شَرِيعَتِي وَ يَتْرَكُونَ سُنَّتِي وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى - كتاب تفسير امام حسن عسکری صفحه ۳۶۸، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۰۴ و جلد ۲۷ صفحه ۱۰۰ است. سوره مبارکه بقره آیه ۸۴ است.

را یعنی یاران رسول الله را. فَقَالَ النَّبِيُّ يَا أَصْحَابِي پیغمبر یک تفسیر جدیدی کرده بود؛ گفت ای یارانم أَفَلَا أَنْبَأْتُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ به شما خبر بدهم در زمینه‌ای که پنهان این آیه است؛ مَنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ از یهودیان این امت؟ حالا چرا نمی‌گوید مثلاً مسیحیان این امت؟ چون یهودی‌ها به دینشان خیلی متعصب هستند. خب هر کسی متعصب به دین خودش است ولی هر چه پیغمبر ادله می‌آورد اینها رد می‌کردند. برای همین اسمشان را جهود گذاشتند. جهود یعنی انکارکننده. جهود از جهد می‌آید. یعنی هر چه تو دلیل می‌آوری این انکار می‌کند. در قرآن هم از مسیحی‌ها تعریف شده که می‌گویند علماء و بزرگان آنها اهل منطق هستند، وقتی پیغمبر با آنها صحبت می‌کند البته با منطقِ بُعْثُ أَنْ أَقَاتِلُكُمْ! آنها هم اهل تقیه هستند گفتند حق با توست ولی اینها نه، اینها اقوامشان متحد بودند، پراکندگی قوم یهود در جای‌جای جزیره العرب و پیوندشان به همدیگر از نظر مراسلات و مواصلات. خب پیغمبر گفت ما گفتیم این آیه در زمینه یهودی‌هاست ولی یهودی‌های امت من بدتر هستند! پیغمبر چه گفت؟ گفت آیا خبر بدهم به شما؟ أَفَلَا أَنْبَأْتُكُمْ نَبَأً؛ خبر! انباء؛ جمع اخبار است، خبر بدهم به شما؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. گفت قَال قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي یهود ما یهود امت من اقوامی هستند گروهی هستند طیفی هستند که خیال می‌کنند که در ملت محمدی قرار دارند، يَقْتُلُونَ أَقَاضِلَ ذُرِّيَّتِي می‌کشند بهترین بازماندگان مرا. بعد ادامه می‌دهد وَيُبدِّلُونَ شَرِيعَتِي تبدیل می‌کنند شریعت را! ببینید، ما همیشه نخ را می‌گیریم تا به سرخ برویم، ولی عامه مردم همان با نخ کار دارند با سرخ کاری ندارند و اگر آب چشمه گل آلود باشد میکروب داشته باشد می‌نوشند و کاری ندارند سر چشمه بروند چون هم زورشان می‌آید و هم کار آنها نیست، کارشناس می‌خواهد. اینجا الآن پیغمبر دارد می‌گوید کسانی که اهل بیت مرا کشتند، نقطه عمده‌اش هم روی حسین است، اینها یهود امت هستند و تبدیل کردند مبدل ساختند شریعت را. یزید وقتی که خواست حسین را بکشد از قاضی القضاات شریح قاضی خواست که حکم به هدم خون حسین بدهد. شریح گفت مگر می‌شود؟ مردم هنوز یادشان نرفته که حسین روی کول پیغمبر بود و پیغمبر به حرمت این حسین رکوع و سجود را اینقدر طول می‌داد تا نظم نماز جماعت بهم می‌ریخت. یزید سه چهار تا کیسه زر فرستاد و هر کیسه‌ای دو سه کیلو بود، بعد شریح گفت که خب ممکن است حسین هم از دین بیرون شده باشد. یزید گفت حکم بده که قَدْ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ دِينٍ جَدِّهِ حسین از دین جدش خارج شده و ما به حکم خروج از دین او را بکشیم. حالا وَيُبدِّلُونَ شَرِيعَتِي یعنی همین. یعنی شریعت می‌گویند نمی‌شود شرایع را دور زد ولی اینها دور می‌زنند و از روز اول هم دور زدند. ببینید مشکل سر یزید نیست هر کس جای یزید بود همین کار را می‌کرد، هیچ کس حاضر نیست که رعیت به او تعرض کند، مشکل سر بالاتر از یزید است. وَيُبدِّلُونَ شَرِيعَتِي رفت بالاتر؛ معاویه در کتابت، برو بالا، خلیفه سوم مسلمین جهان و حومه در کتابت، برو بالا، خلیفه دوم رسول الله عمر الفاروق، تبدیل شریعت در آن چه بود؟ در آن اعترافاتی که روی غدیر و علی داشت و گفت مصلحت حکم می‌کند که علی خانه‌نشین بشود. وَيَتْرُكُونَ سُنَّتِي اینها ترک سنت من را کردند. بعد اینها اسم خودشان را اهل سنت و جماعت می‌گذارند! با یک دنیا احترام که به آنها می‌کنم و اصلاً با آنها منازعه‌ای ندارم و تحقیقات ما خیلی بالاتر است و در حد خود خداست، ترک سنت کردند. ببینید، اهل کوفه به عنوان علوی معروف بودند و اهل شام به عنوان عثمانی معروف بودند، خود این حرا بن یزید ابن ریاحی یک

آدم عثمانى مذهب بود که بعد روز آخر آمد علوى شد. سنت؛ کتاب و راه و روش پیغمبر است. کتاب که در اختیار آنها، به کتابت آنها، به ویراستارى آنها، به تأیید آنها، به حفاظت آنها، به دفاع آنها و به حشر و نشر آنهاست و سنت هم که باز مال آنهاست. مى گویند ما به پیغمبر اقرب هستیم تا شیعه. چون این شیعه مى گوید من شیعه علوى هستم و ما مى گوئیم که ما سنّی هستیم. يعنى پیرو رسول الله هستیم، پس ما مقدم بر آنها هستیم. آنها دنبال على هستند و ما دنبال پیغمبر هستیم. اینجا پیغمبر مى گوید ترک کردند سنت مرا. وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ کشتند حسن و حسين را. کَمَا قَتَلَ اَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى، علت اینکه پیغمبر گفت قتل اهل بيت من يهودى هستند علتش این است که مى گوید همانطورى که در گذشته يهودى ها زکریا و یحیی پیغمبر را کشتند. یحیی پسر زکریاست و زکریا از پیامبران غیر اولوالعزم است و همچنین یحیی که اسم آنها در قرآن آمده و اینها در مقابله با نفس گرایى معاصرینشان به بدترین وجهی کشته شدند که زکریا فرار کرد و مردم دنبال او بودند، من اینها را برای شما گفته ام و دیگر تکرار نکنم. اصلاً همه انبیاء فرارى بودند چون خدا قدرت نداشت از آنها دفاع کند به آنها مى گفت یک چیزى بگوئید در بروید. يعنى این در قصص انبیاء ثابت شده که خدا پای آن نایستاد که بگوئید من گفتم، بروید جلو من هستم، من دفاع مى کنم، هیچ وقت اینطورى نشد. خود پیغمبر هم همینطور. پیغمبر آخرالزمان در غدیرش خدا و لش کرد، فقط حرف زد یا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ، در وصیت نویسى هیچ دفاعى نکرد. این جبرائیل به این مهمی نیامد در اتاقی که یک عده نشستند و بر وصیت نویسى مانع شدند بزند چشمانشان را کور کند. اینجا نشان مى دهد اصلاً جبرائیل هم یک چیز تخیلى بوده، اگر واقعیت داشت روز آخر باید خودش را نشان مى داد، نه اینکه به پیغمبر سم بدهند زهر بخوراند و بعد به هوش که مى آید بگوئید چرا این را به من دادید خوردم؟ بعد به هوش بیاید بگوئید من مى خواهم وصیت بنویسم بعد به او اهانت کنند و بگویند دیوانه شده است. زکریا هم از دست مردمشان فرار کرد و از طرف خدا حمایت نشد، به جنگل رفت یک درخت بزرگ بود وسط آن رفت درخت قاچ داشت، شکاف داشت به آنجا رفت، اینطورى که نوشته اند نمى دانم واللّه، مى گویند که درخت به امر خدا به هم آمد بسته شد و بعد لباس زکریا بیرون بود شیطان آمد مردم را راهنمایی کرد و گفت داخل این درخت قایم شده بعد هم آنها از وسط درخت تا پایین را اره کردند و چپ و راست زکریا هر کدام یک طرف افتاد. اصلاً این هم جالب است؛ شما ببینید خدا از زکریا دفاع کرده مثلاً گفت از شهر در برو، برو طرف جنگل من هوای تو را دارم و بروو فَالْهَمَّهَا هِدَايَتُش مى کند برو در این درخت بزرگ قایم شو. بعد درخت بسته مى شود. خب اگر اینقدر کمک مى کنی برای چه لباس زکریا را بیرون گذاشتی تا شیطان بیاید اینها را راهنمایی کند که اینجا قائم شده است؟ یحیی هم که سرش را بردند.

ظهوریاب منتظران ۵۳۷۸ - فایل صوتی ۶۲۴۵ - درس اول - محاجه رجل ظهوری در قالب نیایش با خدا:

أَمَّا فِي الْمِفْتَاحِ عَنْ الْمَظَاهِرِ ثَقُلًا عَنْ كِتَابِ الْفُتُوحِ أَنَّ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ يَا عَالِمِ الصَّمَائِرِ أَنْتَ بَصِيرٌ بِأَنِّي مَظْلُومٌ فَرِيدٌ.... اَللّهُمَّ اَهْلِكْهُمْ - کتاب المنتخب جلد ۲ صفحه ۴۳۹ مجلس ۹، کتاب مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه

۸۰ و ۹۵، کتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۴۹، کتاب الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۳۰۱، کتاب نورالعین فی مشهد

الحسين صفحه ۳۸ ترجمه شعر از مخزن البكاء صفحه ۶۳۰ و کتاب سفینه بحر المصائب جلد پنجم است.

أَمَّا فِي الْمِفْتَاحِ عَنِ الْمَظَاهِرِ ثَقَلًا عَنْ كِتَابِ الْفُتُوحِ نَقْلٌ شَدِيدٌ، نَقْلَانِ رَوَايَتِ أَنَّ سَيِّدَ شَبَابٍ أَهْلَ الْجَنَّةِ كَلَّ سِرْسَبِدَ بَهْشْتِيَانِ يَعْنِي حُسَيْنٍ كَقَوْلِ يَا عَالِمَ الضَّمَائِرِ، فِي أَنَّ لَحْظَةً هِيَ آخِرُ پَرْدَةِ رَا كِنَارِ مِی زَنْدِ وَ عَدَمِ تَطَابُقِ رَا بِا قَطْرَهُ قَطْرَهُ خُونِش نِشَانِ مِی دَهْد؛ يَا عَالِمَ الضَّمَائِرِ اِی كَسِی كِه اَز ضَمِیْر وَ نِهَانِ وَ پِنِهَانِ مَا آگَاهِ هَسْتِی. دَر دُرُونِ مَا چِیْسْت؟ خِیْلِی وَ قَتِ هَا آدَمِ مَشْكَلَاتِ وَ دَرْدِ دَلَشِ رَا بِه كَسِی هَمِ نَمِی گَوِیْدِ حَتّٰی بِه نَزْدِیكَانَشِ، يَا فِكْرِ مِی كَنْدِ اِیْنِ عَرَضِ حَالِ تَكَرَّارِی اِسْتِ يَا اِیْنَكِه مِی خَوَاهْدِ كِه غُرُورِش نَشْكَنْدِ. يَا عَالِمَ الضَّمَائِرِ اَنْتَ بَصِیْرٌ بِاَنْیَی مَظْلُومٌ تُو كِه حَالِ وَ رُوزِ مَا رَا مِی دَانِی، تُو مَا رَا دَر نَظَرِ گِرَفْتِی. بَصِیْرِیْعِنِی اِنَّ رَبِّكَ لِبَالِمِرْصَادِ خُدَا هَمَوَارِه تُو رَا رَصْدِ مِی كَنْدِ بِاَنْیَی مَظْلُومٌ بِه اِیْنَكِه مَن مَظْلُومِ هَسْتَم. حُسَيْنِ دَارْدِ مِی گَوِیْدِ مَن مَظْلُومِ هَسْتَم. مَظْلُومِ، مَفْعُولِ اِسْتِ ظَالِمِ كِیْسْت؟ هَا؟ یَزِیْدِ اِسْت؟ خُبِ پَسِ اَمِیْرِ مَا چِه مِی گَوِیْدِ كِه مَوْلَایَ يَا مَوْلَایَ اَنْتَ اَلْاَمِیْرُ وَ اَنَا اَلْمَأْمُورُ؟ هَا؟ یَزِیْدِ وَ شَمَرِ، خُولِی، سَنَانِ اِبْنِ اَنَسِ، عُبَیْدُاللَّهِ اِبْنِ زِیَادِ، عَمْرِ سَعْدِ وَ... هَمِه اِیْنِهَا عَمَلِه اَكَلِه خُدَا بُودَنْدِ كِه رُوی اَبِی عُبْدُاللَّهِ بَرِیْزَنْد. بِاَنْیَی مَظْلُومٌ فَرِیْدٌ مَن گِرَفْتَارِ ظَلَمِ هَسْتَم تَنِهَا هَمِ هَسْتَم، اِیْنِهَا هَمِ كِه دُورِ وَ بَرِ مَن هَسْتَنْدِ خَانُودِه وَ فَاْمِیْلِ هَایِ مَن هَسْتَنْدِ هِیْچِ كَسِ رَا نِدَارْمِ اَللّٰهُمَّ اَهْلِكْهُمْ خُدَايَا نَابُودِ كَنِ دَشْمَنَانِ رَا. دَشْمَنِ كِیْسْت؟ هَمَانِ كِه اَبِی عُبْدُاللَّهِ رَا بِه ظَلَمِ كَشِیْدِه اِسْت. خُبِ اِیْنَطُورِی فَحْشِ يَا نَفَرِیْنِ بِه خُودِ خُدَا بَاَزِ مِی گَرْدَدِ چُونِ خُدَا اِسْتِ كِه تُؤْتِی اَلْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ بِه هَرِ كَسِ خَوَاسْتِ حُكُومَتِ مِی دَهْدِ وَ بِه هَرِ كَسِ هَمِ حُكُومَتِ دَادِ دِیْكَرِ بَا اَوْ كَارِی نِدَارْدِ خُدَا حَافِظِ، فَقَطْ یَكِ زَمَانِ بَرَایِ اَوْ گِذَاشْتِه كِه اِیْنِ حَاكِمِ تَا اِیْنِ زَمَانِ حُكُومَتِ كَنْدِ وَ هِیْچِ كَسِ هَمِ نَتَوَانْدِ دَسْتَرِسی وَ دَسْتِ دِرَازِی كَنْدِ. مِی گَوِیْدِ كِه خُبِ یَزِیْدِ هَلَاكِ شُدْ، بَا اَلْآخِرِه جَنَايَتِ كَرْدِ هَلَاكِ شُدْ بِه چِه دَرْدِ مِی خُورْد؟! یَزِیْدِ یَكِ نَفَرِ اِسْت، یَزِیْدِ لُوكُومُوتِیو اِسْمَاءِ اِیْذَايِی اِسْت. بَرَايَتِ گِفْتِهَامِ كِه یَزِیْدِ سَهِ سَالِ وَ نِیْمِ عَمْرِ حُكُومَتَشِ بُودْ؛ یَكِ سَالِ اَبِی عُبْدُاللَّهِ رَا كَشْتِ وَ یَكِ سَالِ بِه مَدِیْنِه حَمَلِه كَرْدِ وَ نَوَامِیْسِ بَنِی هَاشِمِ رَا دَرِیْدِ بَارِ عَامِ دَادِ گِفْتِ تَا سَهِ رُوزِ اَهْلِ مَدِیْنِه مَالِكِ زَنْ وَ اَمُوالِ خُودِ نِیْسْتَنْدِ لَشْكِرِیَانِ حَمَلِه كَنِیْدِ، بَرَایِ شَمَا گِفْتِهَامِ كِه بَعْدِ اَزِ اَنْ اِیَامِ هَرِ كَسِ مِی خَوَاسْتِ اَزْدُوجِ كَنْدِ مِی گِفْتِ مَا مَالِ زَمَانِ تَحْتِ حَمَلِه هَسْتِیْمِ هَا! اِگَرِ بَچِهَایِ دَرَسْتِ شُدِه مَالِ اَنْ اِسْت.

درس دوم - نمایشی از کار آیی اسم اعظم و به خاموشی گرویدن آن در حصار صفات اِیْذَايِی: فَكَانَ الشَّهِيدُ الْمَظْلُومُ لَمْ يَزَلْ يَقَاتِلُهُمْ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ فِي هَذِهِ الْحَمَلَةِ عَلَى مَا نُقِلَ اَزِیْدٌ مِنْ خَمْسَةِ اَلْآلِفِ وَ اَوْصَلَ اَزْوَاجِهِمُ الْخَبِیْثَةَ اِلَى قَعْرِ جَهَنَّمَ - کتاب نورالعین فی مشهد الحسین صفحه ۴۹، کتاب الارشاد جلد ۲ صفحه ۱۱۱ و کتاب سفینه بحر المصائب جلد پنجم است.

خبرگزاری تاریخ قضایای روز عاشورا را تعریف می کند. فَكَانَ الشَّهِيدُ الْمَظْلُومُ لَمْ يَزَلْ يَقَاتِلُهُمْ هَمَوَارِه حُسَيْنِ وَ قَتِی تَكِ وَ تَنِهَا شُدْ وَ هَمِه رَا كَشْتَنْدِ دِیْكَرِ هِیْچِ كَسِ بَرَايِشِ نَمَانْدِ حَتّٰی قَنْدَاقِه اَوْ رَا هَمِ كَشْتَنْدِ، شَمَشِیْرِ بِه دَسْتِ حَرَكَتِ كَرْدِ. حَتّٰی قُتِلَ مِنْهُمْ فِي هَذِهِ الْحَمَلَةِ عَلَى مَا نُقِلَ اَزِیْدٌ مِنْ خَمْسَةِ اَلْآلِفِ مِی گَوِیْدِ اَبِی عُبْدُاللَّهِ دَر رُوزِ عَاشُورَا پَنْجِ هَزَارِ نَفَرِ اَزِ سِپَاِهِ یَزِیْدِ رَا تَنِهَايِی كَشْتِ. حَالَا اِیْنَجَا دَقْتِ كَنِیْدِ؛ اِگَرِ بِه اِمَامِ حُسَيْنِ اَزِ دَرِیْچَه یَكِ آدَمِ نِگَاشِ كَنِیْدِ نَبَايْدِ اَصْلًا زُورِ دَاشْتِه بَاشْدِ كِه اِیْنِ شَمَشِیْرِ رَا بَلَنْدِ كَنْدِ بَخَاطِرِ اِیْنَكِه هَمِ تَحْرِیْمِ غِذَايِی بُودْ، هَمِ تَحْرِیْمِ آبِ بُودْ، هَمِ دَرِ حَصَارِ نَامِرْدَانِ بُودْ وَ هَمِ تَمَامِ نَزْدِیكَانَشِ رَا بِا دَسْتِ خُودَشِ بِه خِیْمِه شَهَدَا بَرْدِه وَ تَكِه تَكِه هَایِ اَنِهَا رَا جَمْعِ كَرْدِ بَعْدِ نَالِه خَانُودِه اَشِ رَا مِی بِیْنْدِ، اِسْتِغَاثِه بَچِه هَایِ كُوْچَكِ رَا مِی بِیْنْدِ، تُو قَضَاوَتِ مِی كَنِی كِه یَعْنِی اِگَرِ حُسَيْنِ آدَمِ مَعْمُولِی بُودِ اَصْلًا

نمی توانست شمشیر به دست بگیرد پس اینکه گفتند حسین پنج هزار نفر را کشت این با استفاده از اسم اعظم است، اسم اعظم که دارد نیاز ندارد به دشمن بگوید، شمشیر را که تکان می دهد آنها می افتند. یک بحثی هم چند سال قبل داشتیم که منجی وقتی می خواهد به اذن ذات اقدس کار غیبت را تمام کند یک فرمان به ارواح می دهد و همه روح ها در یک آن از جسم ها جدا می شوند و همه می میرند. وَ أَوْصَلَ أَرْوَاحَهُمُ الْخَبِيثَةَ وَصَلَ کرد ارواح خبیث اینها را اِلَى قَعْرِ جَهَنَّمَ. خب حالا اینجا بحث سر چیست؟ صحبت سر این است که امام حسین اسم اعظم دارد و یک گوشه آن را هم نشان داد، خب بعد از آن چه شد؟ آخر اسم اعظمی که کارایی آن چند ساعت باشد بعد بیکار باشد این می شود همان تردستی، این می شود چشم بندی، این می شود شعبده بازی. معجزه که اسم اعظم است یعنی از آن جدا نمی شود بعد با وجود اسم اعظم نتوانست یارانش را کمک کند، نتوانست. در این دایرة المعارف خیلی مورد داریم از اظهارات عاجزانه حسین در کنار عزیزانش که کمک می خواستند، آن علی اکبر بود که آمد گفت: الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدَايِدِ قَدْ أَجْهَدَنِي تشنگی من را کشته و شمشیر هم سنگین است، باید جان داشته باشم! تو مصیبت را حساب کن؛ آفتاب داغ، معمولاً وقتی آفتاب به آهن می خورد دیگر بشر نمی تواند آن را در دستش بگیرد، شمشیر هم که چوبی نبود آهنی بود. علی اکبر لحظه آخر پیش بابایش آمد و گفت تشنگی من را از پا درآورده، سنگینی شمشیر هم پدرم را درآورده، بعد امام حسین چه گفت؟ امام حسین گفت برو یک جنگ دیگر بکن که به آبا و اجدادت ملحق می شوی. این هم شد جواب؟ پس این اسم اعظم کجاست؟ ما می پذیریم بخاطر اینکه به اهل بیت ارادت داریم ولی یک نفر که بخواهد تحلیل و تحقیق کند آیا می پذیرد که ابی عبدالله در یک روز پنج هزار نفر را کشته و بعد هم آمده گفته هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي کسی هست مرا کمک کند؟ خب همان اسم اعظم کمکت کند! چطور شد پنج هزار نفر را یک تنه روی زمین خواباندی حالا می گویی کسی هست کمکم کند؟

درس سوم - رؤیت و شهودی که پشتوانه کاربردی ندارد: فَقَالَ سِنَانٌ هَلُمَّ اِلَى السَّيْفِ فَإِنِّي أَظُنُّكَ جِبْنَ عَنْهُ فَتَنَاوَلَ السَّيْفَ وَ نَزَلَ اِلَيْهِ وَ هَمَّ أَنْ يَقْطَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ اِلَيْهِ الْحُسَيْنُ فَسَقَطَ سَيْفُهُ مِنْ يَدِهِ وَ وَلَّى هَارِبًا فَقَالَ لَهُ خَوْلَى ابْنِ يَزِيدٍ الْأَصْبَحِي كَأَنَّكَ جِبْنٌ عَنْهُ فَقَالَ مِثْلُ الْأَوَّلِ فَتَقَدَّمَ اِلَيْهِ الشُّمُرُ وَ قَالَ تَكَلُّثُكَ أُمُّكَ لِمَ لَا تَقْتُلُهُ وَ أَتَيْتَ بِرَأْسِهِ؟ فَقَالَ فَتَحَ عَيْنَاهُ فِي وَجْهِ كَأَنَّهَا عَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَ كَأَنَّمَا عَيْنِي عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ غَضَبِهِ وَ مَا فَعَلَ بَنَا بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ بِأَشْيَاخِنَا فَذَهَلَ عَقْلِي مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الشُّمُرُ أَنَا أَعْرِفُكَ جَبَانًا هَلُمَّ اِلَى السَّيْفِ فَوَاللَّهِ لَا قَطْعَنَ أَنْفَاسُهُ وَ أَجَرَ الْخَيْلِ عَلَيْهِ وَ أَجَزَ رَأْسُهُ فَمَنْ أَوْلَى عَنِّي بِذَلِكَ وَ مَنْ يَدْخُلُ السُّرُورَ عَلَى قَلْبِ يَزِيدٍ غَيْرِي - کتاب سفینه بحر المصائب جلد ۵، کتاب ریاض المصائب از تنکابنی صفحه ۴۶۵ است.

در کتاب ریاض المصائب از سید محمد مهدی طباطبایی آورده است که سنان ابن انس که جزو سرکردگان سپاه یزید بود شمشیر را برداشت که سر حسین را قطع کند، وارد گودال قتلگاه شد، چون هنر می خواست که چه کسی سر حسین را ببرد، حسینی که پیغمبر در ارزش و قدر و منزلت او این همه آب و تاب داده بعد اینطوری زیر دست و پا افتاده است. فَقَالَ سِنَانٌ هَلُمَّ اِلَى السَّيْفِ فَإِنِّي أَظُنُّكَ جِبْنٌ عَنْهُ سنان ابن انس با شمشیر داخل گودال قتلگاه رفت فَتَنَاوَلَ السَّيْفَ وَ نَزَلَ اِلَيْهِ وَ هَمَّ أَنْ يَقْطَعَ رَأْسَهُ روی بدن بی جان حسین ایستاد و شمشیر را هم بالا برد فَنَظَرَ اِلَيْهِ الْحُسَيْنُ امام

حسین چشمانش را از بین خاک و خون باز کرد فَسَقَطَ سَيْفُهُ مِنْ يَدِهِ شمشیر از دستش افتاد، از دست چه کسی؟ سنان ابن انس. وَ وَلَّى هَارِباً گریخت، در رفت. فَقَالَ لَهُ خَوْلَى ابْنِ يَزِيدٍ الْأَصْبَحِيَّ یکی از أمراء ارتش یزید به او گفت: كَأَنَّكَ جِبْنٌ مثل اینکه ترسیدی ها، در رفتی، حسین که جان ندارد از خودش دفاع کند! فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ الشُّمُرُ شمر آمد، اراده خدا به نام این بوده، اول روی این و آن می رود بعد می آید روی آن کسی که نشان شده است. شمر به سنان گفت تَكَلَّثْتَ أُمُّكَ مادرت عزادارت بشود لِمَ لَا تَقْتُلُهُ چرا او را نکشتی وَ أَتَيْتَ بِرَأْسِهِ؟ سرش را برداری بیاوری؟ فَقَالَ فَتَحَ عَيْنَاهُ، این اعتراف، اعتراف شخص نیست ها اصلاً مسئله روی جنگ بین حسین و یزید نیست برو بالا، فاز ما روی خدای زمین است؛ گفت که بالای سر حسین رفتم فَتَحَ عَيْنَاهُ فِي وَجْهِ چشمانش را باز کرد نگاهم کرد كَأَنَّهَا عَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ گفت که همان طوری که پیغمبر به من زل می زد و من را نگاه می کرد همانطور بود اصلاً یکی شده بود! فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ حیا کردم خجالت کشیدم. یعنی امر برایش مشتبه شده بود که این حسین است یا پیغمبر است؟ وَ كَأَنَّمَا عَيْنِي عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انگار علی را می دیدم عِنْدَ غَضَبِهِ برای این ترسیدم. علی وقتی که در جنگ شرکت می کرد خشم و غضبش آنگونه بود که پهلوانان نادر و قادر را به زمین می زد. خیلی جالب است، اعترافاتش قشنگ است می گوید وَ مَا فَعَلَ بِنَا بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ بِأَشْيَاخِنَا من یاد کشته ها افتادم که در غزوات بدر و حنین علی چگونه می کُشت و با بزرگان ما چه کرد فَذَهَلَ عَقْلِي مِنْهُ می گوید عقل از سرم پرید دیوانه شدم و در رفتم. این را در چه بحثی می خواهی بگذاری؟ اینجا یک بحث لطیف دارد، ببین عقل می خواهد قضاوت کند که انسان باش وحشی نباش! این مظلومی که روی خاک افتاده برای چه سرش را می بری؟ عقل این را می گوید. فَذَهَلَ عَقْلِي مِنْهُ عقلش پرید. چه کسی عقل را از او گرفت تا کارش را انجام بدهد؟ ها؟ یادت هست خدا کاری را که می خواهد بکند به عقل می گوید برو، عقل می رود کنار، کار را به دست شخص می دهد خراب می کند در چاه می افتد بعد می گوید!! مگر من دیوانه بودم چرا این کار را کردم؟ بله در آن لحظه دیوانه بودی. همه اینها مستندات تاریخ اسلام است! چون همه اینها رجال اصحاب و انصار پیامبر بودند یا اینکه از حواریون حضرات خلفای سه گانه قبل از علی بودند. فَقَالَ لَهُ الشُّمُرُ شمر به او چه گفت؟ شمر گفت الشُّمُرُ أَنَا أَعْرِفُكَ جَبَانًا من فهمیدم که تو ترسیدی و این چیزهایی را هم که گفתי از ترست بود هَلُمَّ إِلَيَّ السَّيْفَ فَوَاللَّهِ لَا قَطْعَنَ أَنْفَاسَهُ شمر گفت شمشیر را بدهید به من تا بروم قطع کنم نفَسش را. دیدی در مکالمات می گوید نَفَسْت را بَبُر! یا دَرْخِیم به عاملش می گوید که نَفَسش را بَبُر! حالا این می گوید که من الان شمشیر را دستم می گیرم و نَفَسش را قطع می کنم وَ أَجَرَ الْخَيْلِ عَلَيْهِ حالا چطور شده پرده برای سنان ابن انس کنار رفته ولی برای شمر کنار نرفته؟ همه اینها جای بحث است ها! من الان دارم با ذره بین کتاب را می بینم، همینطوری باید منابع را با ذره بین از بین هزاران کتاب در آورد! گفت وَ أَجَزَ رَأْسَهُ فَمَنْ أَوْلَى عَنِّي بِذَلِكَ وَ مَنْ يَدْخُلُ الشُّرُورَ عَلَى قَلْبِ يَزِيدٍ غَيْرِي چه کسی می تواند دل یزید را با سر بریده حسین شاد کند؟ شادشان کند؟ مسئله به همان برمی گردد که بشر مأمور اجراست، تو مریض هستی پیش دکتر می روی یک نسخه می پیچی یک ماه خوب نشدی، دکتر را عوض می کنی و دوباره یک ماه خوب نشدی دکتر را عوض می کنی، یک دکتر آخری می بینی خوبت کرد می گویی به به، این عجب پنجه طلایی بود! نه بابا، اراده این بوده که تو یک زمانی را طی کنی و به این برسی، چرا از اول به این نرسیدی؟ آخر برای اینکه سرکار هستیم! باید شب

و روز غیبت طی بشود دیگر، ها؟ خب حالا چرا شمر این پرده برداری ها را ندید؟ بخاطر اینکه بلاخره باید یک نفر سر حسین را جدا کند. چرا؟ چون او خواسته، اراده اوست، یک نفر را می فرستد جلو تا طرف از حسین خوب تعریف کند که در تاریخ بماند و بعد مرحله را به شمر می دهد.

وَعَنْ الْعَوَالِمِ إِنَّ الشُّمْرَ الظَّالِمَ قَبَضَ مِنْ لِحْيَتِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَضَحِكَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ أَ تَقْتُلُنِي وَ لَا تَعْلَمُ مَنْ أَنَا؟ فَقَالَ اللَّعِينُ إِنِّي أَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ إِنَّ أُمَّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَا وَ أَبَاكَ عَلَى الْمُرْتَضَى وَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَ خَصْمُكَ عَلَى الْأَعْلَى أَقْتُلْكَ وَ لَا أَبَالِي

درس چهارم - واقعاً که بازیگری خدا خنده دار است: وَ عَنْ الْعَوَالِمِ إِنَّ الشُّمْرَ الظَّالِمَ قَبَضَ مِنْ لِحْيَتِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَضَحِكَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ أَ تَقْتُلُنِي وَ لَا تَعْلَمُ مَنْ أَنَا؟ فَقَالَ اللَّعِينُ إِنِّي أَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ إِنَّ أُمَّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَا وَ أَبَاكَ عَلَى الْمُرْتَضَى وَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَ خَصْمُكَ عَلَى الْأَعْلَى أَقْتُلْكَ وَ لَا أَبَالِي - کتاب عوالم العلوم جلد ۱۷ صفحه ۳۰۰، کتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۵۶ و کتاب سفینه بحر المصائب جلد پنجم است.

تاریخ نویسان می نویسند وَ عَنْ الْعَوَالِمِ إِنَّ الشُّمْرَ الظَّالِمَ لَعَنَهُ اللَّهُ قَبَضَ مِنْ لِحْيَتِهِ گفت شمر ریش امام حسین را در دستش گرفت وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ و آماده شد که سر را ببرد. شاید ریش بلند بوده گردن پنهان شده ریش را برداشته که بتواند گردن را قطع کند. اینجا خیلی جالب است؛ فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ حسین خندید. آیا آنجا جای خنده است؟ ها؟ ببین وقتی می گویم باید ذره بین دستت باشد تا تاریخ را ملاحظه کنی. فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ چرا خندید؟ به این بازیگری خدا خندید وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لِعَبٍّ وَ لَهُوَ بَازِي است، امامتش هم بازی است، نبوتش هم بازی است. بازی از طرف بالا، اراده از بالا و از پایین هم که خلق را پی نخود سیاه می فرستد وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَضَحِكَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ أَ تَقْتُلُنِي حسین گفت می خواهی من را بکشی؟ وَ لَا تَعْلَمُ مَنْ أَنَا؟ نمی دانی من چه کسی هستم؟ فَقَالَ اللَّعِينُ شمر گفت إِنِّي أَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ به به! می گوید تا آن ته آخرش تو را می شناسم، دایرة المعارف و بیوگرافی تو را کاملاً می شناسم که چه مقامی پیش پیغمبر داشتی، مادرت کیست، پدر بزرگت کیست، راهت چیست، اصلاً از خانه ات حرکت نکردی که بخواهی یزید را کنار بیندازی و خودت به جای او بنشین، اُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ می خواستی امر به معروف کنی. إِنِّي أَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ، ببین این حَقَّ الْمَعْرِفَةِ درجه بالایی از شناسایی است، برای خدا در یکی از مناجات ها می گوید که من تو را نشناختم حَقَّ معرفتت، به اندازه قدرتت و وسعت عظمتت. إِنَّ أُمَّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَا وَ أَبَاكَ عَلَى الْمُرْتَضَى وَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى بچه علی و فاطمه هستی و نوه پیغمبر هستی. این تکه ها را باید برای محاجه با متشرعین جدا کنید، اینجا خیلی بامزه است؛ وَ خَصْمُكَ عَلَى الْأَعْلَى می گوید همه اینها سر جایش که تو چه کسی هستی ولی فعلاً الان دشمن تو خداست! آیا غیر از این است؟ ها؟ بعد می آیند توجیه اش می کنند و می گویند که نه خدا آنهایی را که دوست دارد می کشد. چه داری می گویی؟ چقدر توجیه! وَ خَصْمُكَ عَلَى الْأَعْلَى أَقْتُلْكَ وَ لَا أَبَالِي تو را می کشم و هیچ مشکلی هم با پیغمبر و علی و فاطمه نخواهم داشت چون خدا بالاتر از همه است، خدا می گوید که سرت را ببرم. این جبر مطلق یک سمتش است و یک سمتش هم وعده های تو خالی خداست در قرآن نسبت به حمایت از سفرائش و یکی هم اینکه نشان می دهد که اینها درس خوانده بودند بیسواد نبودند مدارج توحید را طی کرده بودند که رسیده بودند به این موقعیت

که خدا خواسته و خدا دشمن توست، اگر دوست تو بود خدا دوستش را نجات می دهد. چطور شد که ابراهیم را از آتش نجات داد ولی حسین را از زیر دست شمر نجات نداد؟ ها؟ این سؤالات را چه کسی باید جواب بدهد؟ حسین مهمتر است یا ابراهیم؟ ها؟ این است که می گوئیم همه چیز در موقعیت احتمال است، احتمالاً ابراهیم در آتش نسوخت، نمی توانیم قطعاً بگوئیم چون اگر بخواهیم قطعی بگوئیم، اینجا بدن پاره پاره حسین است و این جواب آن را می دهد.

ظهور یاب منتظران ۵۳۷۹ - فایل صوتی ۶۲۴۶ - درس اول - چه کسی تقاضای ارسال رسل و انزال کتب

دارد؟ آیا باید به خدا وظیفه اش را یادآور شد؟: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - یا اهل الكتابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - سوره بقره آیه ۱۲۹. و کتاب فرهنگ جامع سیره معصومین جلد اول است. و سوره مائده آیه ۱۹.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدا یا پیامبر بفرست تا آن رسول آیات تو را بخواند و مردم را تعلیم دهد و حکمت را در بین آنها جاری سازد و یزکیهم و پاکشان کند. چه کسی این را گفته است؟ در سوره مائده آیه ۱۹ گفته است. یا اهل الكتابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ای مردم، ای خدا پرستان گذشته، ما برای شما پیام آوری فرستادیم که شما را در مسیر حق قرار بدهد. خب، تا اینجا هیچ! أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. خب پس در آن آیه قبلی چه کسی گفت برای ما بفرست؟ در آن آیه قبلی، آن مجهول بود، اینجا معلوم می شود، چه کسی است؟ مردم جامعه! حالا سؤال این است که آیا خدا یادش می رود که باید مردمی را که خلق کرده هدایت کند و باید یک نفر بیاید به خدا تذکر بدهد؟ این سیستم کوچک سازی خداست. بعد یک دفعه یادمان می افتد که چند تا آیه را حضرات به پیغمبر یادآوری کردند بعد جبرائیل یادش افتاد که باید آیه نازل کند، در آن مباحث گذشته یادتان هست، در آن چند مورد که سند داریم، خوشبختانه این اسناد و مدارک غوغا می کند؛ آن از مادر جان عایشه که گفت هر وقت پیغمبر کم می آورد از جبرئیل مایه می گذاشت؛ عایشه با پیغمبر دعواش شد به خود پیغمبر گفت هر وقت کم می آوری از جبرئیل مایه می گذاری یعنی اصلاً اعتقادی به وحی نیست، آنجا هم که آن خلیفه بزرگوار چند مورد در احکام و شرایع یادآوری کرد و بلافاصله جبرائیل آیه آورد.

درس دوم - سرعت در حرکت در دو نگاه متضاد روایی!: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ ابْنُ الْحَجَّاجِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُبَارَكٍ عَنْ عمرو ابْنِ الحَارِثِ عَنْ أَبِي يُؤُسَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ مَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ الشَّمْسُ تَجْرِي فِي جَنْبَتِهِ وَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَسْرَعَ مَشْيًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ الْأَرْضُ تُطَوَّى لَهُ إِنَّا نَذَرُكَ وَ إِنَّهُ لَغَيْرُ مُكْتَرَبٍ - کتاب الطبقات الكبرى جلد ۱ صفحه ۳۱۹، کتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۲ صفحه ۳۵۰، کتاب فرهنگ جامع سیره معصومین جلد اول است.

ناقل حدیث یکی از ارکان روایات و محدثین اهل سنت یعنی ابوهریره است. سلسله روایات و محدثین أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ ابْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُبَارَكٍ عَنْ عمرو ابْنِ الحَارِثِ عَنْ أَبِي يُؤُسَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ مَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ

اللَّهِ كَانَ الشَّمْسُ تَجْرِي فِي جِبْهَتِهِ وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَسْرَعَ مَشْيًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ الْأَرْضُ تُطَوَّى لَهُ إِنَّا نَذْرُكَه وَإِنَّهُ لَغَيْرُ مُكْتَرٍ. می گوید که پیغمبر تند راه می رفت و مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَسْرَعَ مَشْيًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. آن وقت در جای دیگر از همین پیغمبر داریم که می گوید آرام راه بروید. یک متنی هم داریم که این است می گوید اَمْشِ فِي الْأَرْضِ كَمْشِيَ الْبَقَرِ مثل گاو راه برو، گاو خیلی با متانت و سنگینی و تکبر راه می رود. حالا اینجا ابوهریره این گونه در ظواهر پیامبر ابهام ایجاد می کند.

درس سوم - نبوی و علوی را به این امر دعوت نمودند و در اعتلای حکم بیا خواندند!: أَلْعَلَّامَةُ الْحَلِيِّ رَوَى الْجُمْهُورُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّتَهَتِ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيٍّ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا قَطُّ لِنَصْنِمِ فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا - کتاب نهج الحق صفحه ۱۷۹، کتاب الصراط المستقیم جلد ۱ صفحه ۲۶۹، کتاب تاویل الآیات صفحه ۸۳، کتاب بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۰۷ حدیث ۲۰ و فیه عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۸۰، کتاب فرهنگ جامع سیره معصومین جلد اول است.

در این مناظرات خیلی راحت انکار سند می کنند؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. اصل موضوع را نمی توانند انکار کنند بعد اتصال آن را قیچی می کنند، آخر آن هم که نمی شود! ببین، می گوید ننگ با رنگ پاک نمی شود، با سیاه نمایی تاریخ تغییر پیدا نمی کند! علامه حلّی ناقل است. رَوَى الْجُمْهُورُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اجماع از مورخین و محدثین از ابن عباس، عبدالله ابن عباس مقام عالی رتبه محدث اهل سنت و تشیع از رسول الله نقل می کند إِنَّتَهَتِ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيٍّ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا قَطُّ لِنَصْنِمِ فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا پیغمبر می گوید که پایان کار انبیاء به من و علی رسید. اینجا برابری شده ها! انتهای دعوت، پایان راه سفارت ربوبی به علی و رسول الله رسیده است. می گوید ما دو نفر هرگز بت نپرستیدیم و بعد دو شاخه شدیم؛ من شدم پیامبر و او شد وصی و خلیفه. صحبت سر این است؛ اینکه به دو نفر رسیده، مسئله حضور و ورود جبرئیل را زیر سؤال می برد چون نبوت مستلزم اتصال به وحی است، اینجا هم که پیامبر به طور علنی می گوید که ما دو نفر عهده دار اختتام کار خداپرستی شدیم.

درس چهارم - معایب بت پرستی در آئینه تاریخ مطابق با حقایق خداپرستی!: الطبرسی كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَكْفُ عَنْ عَيْبِ آلِهِ الْمُشْرِكِينَ وَيَقْرَأُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ پیغمبر دائماً از راوندی صفحه ۳۱۹ حدیث ۳۹۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۲۱۱ حدیث ۱۷ و جلد ۱۸ صفحه ۱۸۶ حدیث ۱۶، کتاب فرهنگ جامع سیره معصومین جلد اول است.

طبرسی گزارشگر است و می گوید: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَكْفُ عَنْ عَيْبِ آلِهِ الْمُشْرِكِينَ وَيَقْرَأُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ پیغمبر دائماً از بدی بت ها حرف می زد و برای آنها قرآن تلاوت می کرد. بعد پیغمبر از بدی بت ها چه می گفته؟ در قرآن هست می گفته که اینها نه می شنوند نه می بینند نه عقل دارند و نه قدرت دارند هیچ چیزی ندارند، شما برای چه اینها را پرستش می کنید؟ حالا اگر یک کسی آمد گفت یا رسول الله خدایی که شما هم معرفی می کنید که عرضه ندارد توان ندارد قدرت ندارد راست نمی گوید و به وعده هایش عمل نمی کند، چه باید جواب بدهی؟

درس پنجم - صلیب، آرم کشتن سفیر الهی است، چگونه با آن می توان مشکل داشت؟: ابْنِ سَعْدٍ أَخْبَرَنَا عَقَانِ ابْنِ

مُسْلِمٌ أَخْبَرَنَا أَبَانُ بْنُ يَزِيدٍ الْعَطَّارِ أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حَظَّانٍ أَنَّ عَائِشَةَ حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ لَا يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ صَلِيبٌ إِلَّا نَقَضَهُ - كتاب الطبقات الكبرى جلد ۱ صفحه ۳۶۰، كتاب كنز العمال جلد ۴ صفحه ۱۳۴ حديث ۹۸۸۸ وَ فِيهِ تَصَالِيْبٌ حَدِيْث ۹۸۸۹ وَ فِيهِ تَصْلِيْبٌ، كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۶ صفحه ۵۲ وَ فِيهِ، فِي بَيْتِهِ ثُوبًا فِيهِ تَصْلِيْبٌ، كتاب فرهنگ جامع سيره. معصومين جلد اول است.

مورخين كلاس: ابْنِ سَعْدٍ أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ أَخْبَرَنَا أَبَانُ بْنُ يَزِيدٍ الْعَطَّارِ أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حَظَّانٍ عَنْ عَائِشَةَ حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ مِي گويد كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ لَا يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ صَلِيبٌ إِلَّا نَقَضَهُ در خانه پيغمبر صليبي پيدا نمي شد مگر آنكه آن را مي شكست. اولاً سؤال مي كنيم در خانه پيغمبر صليب چكار مي كند؟ بعد اين مي گويد كه صليب نبوده، ترجمه اش دارد ماستمالي مي كند مي گويد هر چيزي كه صورت صليب داشت ولي متن اين را نمي گويد، لَا يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ صَلِيبٌ إِلَّا نَقَضَهُ. حالا يك سؤال اينجاست مگر نه آنكه خود صليب علامت به دار كشيده شدن عيسي مسيح است؟ مگر نه آنكه پيغمبر وقتي كه ذكر خير عيسي را مي كند مي گويد برادر م عيسي؟ خب اين آرم ظلم حكام يهودي به عيسي مسيح است پس پيغمبر براي چه با آن دشمني مي كند؟ براي چه آن را مي شكند؟ اينجا مي رود در واحد لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (سوره بقره ۲۸۵) يادت هست؟ **درس ششم - نسيان معارض با مرسولات ماورايي نيست؟: وَ اَيْضًا وَ اَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ مَرْدَوِيَّةٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يُفْتَرُ عَنِ الْقُرْآنِ مَخَافَةَ أَنْ يَنْسَاهُ فَقَالَ اللَّهُ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ** (سوره قيامت آيه ۱۶) - كتاب الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۲۸۹، كتاب فرهنگ جامع سيره. معصومين جلد اول است.

بخش اول: اينجا دوتا بحث راجع به حضور ذهن پيامبر است. اينكه حافظه خاتم الانبياء ضعيف بوده و اين مغاير با ساختار اوليه عصمت است. مي گويد راوي ابن جرير يا جرير از ابن مردويه يا مردويه از عبدالله ابن عباس، گفت كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يُفْتَرُ عَنِ الْقُرْآنِ مَخَافَةَ أَنْ يَنْسَاهُ پيغمبر تند تند قرآن را مي خواند كه آيات يادش نرود، و از قرآن افتراق پيدا نمي كرد، لَا يُفْتَرُ. ببينم مگر وحى در وجود پيغمبر حك نمي شود؟ مگر عوام نمي گويند به اين قرآني كه بر سينه محمد نازل شد؟ ها؟ خب پس چطور ممكن است پيغمبر مدام تند تند مرور كند كه يادش نرود؟ بعد جالب است ابن عباس مي گويد اين آيه براي اين جهت آمده؛ فَقَالَ اللَّهُ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ يعنى اينقدر زبانت را تكان نده، اينقدر مرور نكن، يعنى خدا هم از دست پيامبرش خسته مي شود؟ ها؟ يا جبرائيل اعصابش خرد مي شود كه مدام پيغمبر تند و تند آيه را در دلش يا به زبانش تلاوت مي كند؟ بعد مي گويد لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ اينقدر زبانت را تكان نده!

بخش دوم: وَ اَيْضًا وَ اَخْرَجَ عَبْدُ ابْنِ حَمِيدٍ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذَرِ عَنْ مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ قَالَ كَانَ سَتْدُرِكُ الْقُرْآنَ مَخَافَةَ النِّسْيَانِ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ. باز اين بخش دومي هم كه متصل به آن است، عبد ابن حميد است از ابن جرير از ابن المنذر از مجاهد، باز در تفسير همين آيه لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ مي گويد كَانَ سَتْدُرِكُ الْقُرْآنَ مَخَافَةَ النِّسْيَانِ. كَانَ سَتْدُرِكُ الْقُرْآنَ مدام مرتب آيات را تذكر مي داد، مَخَافَةَ النِّسْيَانِ كه نكند فراموش كند.

درس هفتم - نمي گويد گاهي، بلكه تعميم مي دهد كه به طور دائمي انجام مي شود!: الطَّبْرَانِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ أَحْمَدُ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ يَزِيدٍ الْحَوْطِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُعَيْرَةِ حَدَّثَنَا عَفِيرُ ابْنِ مَعْدَانَ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ

يَقُولُ يَا تَيْنِي جَبْرِئِلُ عَلَى صُورَةِ دَحِيَّةِ الْكَلْبِيِّ قَالَ أَنَسٌ وَكَانَ دَحِيَّةٌ رَجُلًا جَمِيلًا أَبْيَضَ - كتاب المعجم الكبير جلد ۱ صفحه ۲۶۰ حديث ۷۵۸، كتاب فرهنگ جامع سيره. معصومين جلد اول است.

روایت نقل می کنند الطبرانی حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدٍ الْحَوْطِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ حَدَّثَنَا عَفِيرُ بْنُ مَعْدَانَ عَنْ قِتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ. انس ابن مالک راوی مشهور اهل سنت است. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ يَا تَيْنِي جَبْرِئِلُ عَلَى صُورَةِ دَحِيَّةِ الْكَلْبِيِّ قَالَ أَنَسٌ وَكَانَ دَحِيَّةٌ رَجُلًا جَمِيلًا أَبْيَضَ. خب، اینجا یک چالش بزرگ اعتقادی داریم. پیامبر می گوید که يَا تَيْنِي جَبْرِئِلُ عَلَى صُورَةِ دَحِيَّةِ الْكَلْبِيِّ جبرائیل به صورت دحیه کلبی شهروند مدینه ای پیش من می آمد. بین این را نمی گوید که بَعْضًا؛ گاهی وقت ها. اگر بخواهیم به چالش نیفتیم باید پیامبر می گفت که يَا تَيْنِي بَعْضًا. وَقَتًا جَبْرِئِلُ عَلَى صُورَةِ دَحِيَّةٍ وَلِيْ اَيْنَجَا كَلِيْ گفته است. حالا شما جبرائیل را چطور می حل و فصل می کنی؛ يَا تَيْنِي جَبْرِئِلُ عَلَى صُورَةِ دَحِيَّةِ الْكَلْبِيِّ؟ یعنی جبرائیل فقط با قیافه دحیه ابن خلیفه کلبی می آمده، قیافه دیگر هم نداشته، نور هم نبوده، پیر هم نداشته، بقول بعضی از احادیث که سند داریم، بال هم نداشته، نه! حالا جبرائیل در دحیه طلوع می کرده؟ معلوم نیست. بعد انس ابن مالک که چند سال نوکری پیامبر را کرده می گوید وَكَانَ دَحِيَّةٌ رَجُلًا جَمِيلًا أَبْيَضَ دحیه مردی بود هم سفید رو و هم خوشگل. سفید رو در جزیره العرب کم پیدا می شود، همه پوست ها تیره و سبزه است، بعد زیبا هم هست حالا بگردید پرتقال فروش را پیدا کنید که جبرائیل چه نسبتی با دحیه دارد و دحیه خوشگل سفید رو چه ارتباطی با پیامبر دارد!

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۰ - فایل صوتی ۶۲۴۷ - درس اول - احتجاج اگر قوی بود بگونه ای که از ناحیه ربوبی آمده باشد، اشباع کننده می گردد: التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لِأَبِي عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدٍ فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُنَاطِرُهُمْ إِذَا عَانَتْهُ وَيَحَاجُّهُمْ؟ قَالَ بَلَى مِرَارًا كَثِيرَةً - كتاب التفسير المنسوب الى الإمام العسكري صفحه ۵۰۰ حديث ۳۱۴، كتاب تفسير البرهان جلد ۴ صفحه ۱۴۰ حديث ۳ و جلد ۲ صفحه ۴۴۵ حديث ۱، كتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۲۹، كتاب بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۲۶۹ حديث ۲ است.

امام حسن عسگری از پدرش امام علی النقی الهادی یک سؤال کرده، می گوید فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُنَاطِرُهُمْ إِذَا عَانَتْهُ وَيَحَاجُّهُمْ؟ قَالَ بَلَى مِرَارًا كَثِيرَةً پرسید فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُنَاطِرُهُمْ آیا پیغمبر مناظره هم می کرد یا فقط شمشیر بلند می کرد؟ إِذَا عَانَتْهُ وَيَحَاجُّهُمْ؟ محاجه می کرد؟ قَالَ بَلَى مِرَارًا كَثِيرَةً بسیار. حالا اینجا تاریخ سؤال می کند و می گوید که اگر مناظرات مثمر ثمر بود احتیاجی به کشتار می شد؟ ها؟ شما محاجه می کنید پیامبر هم با معارضینش محاجه کرد، همانطور که مخاطبین شما مغلطه و سفسطه می کنند و این شاخه به آن شاخه می پرند همین کار را هم آنها می کردند بعد پیغمبر مجبور شد شمشیر را بلند کند. الان شما محاجه می کنید درد پیغمبر را می فهمی. طرف جواب ندارد بدهد می گوید بگو فرق بین سند و مأخذ و اسناد و مدارک چیست! آدم یاد آن ملایی می افتد که داستانش را برایت گفتم، که در ده بود عوام را شستشوی مغزی داده بود و همه آنها او را مرجع تقلید خودشان می دانستند، یک ملای باسوادی به آنجا رفت باهم مناظره کردند آن ملای باسواد دید این هیچ چیزی بارش نیست، و ملای بیسواد هم دید که اگر این اینجا بایستد پته اش روی آب است و نانوائی او تعطیل می شود، گفت می خواهی که علما را جلوی

دید مردم بگذاریم آنها قضاوت کنند؟ ملای باسواد گفت خوب است، گفت خب تو روی یک کاغذ بنویس مار، من هم می نویسم مار. گفت باشد. گفت همین؟ گفت آره. ملای باسواد نوشت مار، آن ملا به جای اسم مار خود مار را کشید بعد جلوی مردم نشان داد و گفت مردم کدام ها مار است؟ همه طرف او رفتند که جسم مار را نشان می داد. ادیان و مذاهب هزاران سال بلکه ده ها هزار سال است که با ترفندهای مختلف سوار شدند. شما وقتی بحث می کنی عصبانی نشو به اینکه حتماً این است که من می گویم. از کوزه برون همان تراود که در اوست او همین را دارد، چه بگوید؟ اگر هم خواستی خیلی عصبانیش کنی بگو امام جعفر صادق شما گفت آنچه که ما می گوئیم همین قدر به دستان رسیده. حالا تو ای متشرع سینه را چاک می زنی که نه این نیست؟ کاسه از آش داغتر، کاتولیک تر از پاپ!

درس دوم – اگر دانای به کتابت و قرائت بود، هفت کاتب را به چه امری می خواست؟: وَ عَنْهُ أَيْضاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ مَا لَمْ يُكْتُبْ – کتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۴۷ حدیث ۵، کتاب تفسیر البرهان جلد ۴ صفحه ۳۳۳ حدیث ۹ است.

عبدالرحمان ابن حجاج از حواریون امام صادق گزارشگر حدیث است. امام صادق فرمود إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ مَا لَمْ يُكْتُبْ می گوید که پیغمبر هم می خواند، هم می نوشت و هم می خواند چیزی را که نوشته نشده بود. اینجا تاریخ چند تا سؤال از محضر مبارک صاحب فقه جعفری، حضرت جعفر ابن محمد الصادق دارد، یکی این است که وقتی پیامبر می خواند و می نویسد کاتب می خواهد چه بکند؟ خب کاتب یک دانه، چرا هفت تا؟ ممکن است جواب بدهند که بخاطر این که بعداً نگویند پیغمبر از خودش چیزی گفته و اینها به عنوان شهود هستند. آن کسی که پیغمبر را نخواهد قبول کند آیا شهود را قبول می کند؟ و چرا باید پیغمبری که می تواند بخواند و می تواند بنویسد تکیه کند بر نویسندگانی که بعداً وبال گردنش بشوند؟ ها؟ آیا کُتاب به پیغمبر خیانت نکردند؟ بین این متشرع می خواهد ماستمالی کند، این مجبور است چون سربیک سفره ای نشسته و تو داری از این سفره کنار می کشی، به او حق بده! و چرا ابوسفیان به پیغمبر می گوید پسر مرا یعنی معاویه ابن ابی ابوسفیان را به عنوان کاتب بپذیر و پیغمبر هم قبول می کند؟ همین معاویه ای که پیغمبر او را لعن کرده و در چند جا در احادیث و روایات نفرینش کرده است، آن خوابی که پیغمبر دید که گفت میمون، بوزینه، انتر و شامپانزه روی منبر بود پیغمبر بعد از بیدار شدن متوحش بود که جبرائیل گفت اینها بنی امیه هستند و بر مصدر کار تو می نشینند. خب پیغمبر که می داند، چرا یکی از کُتاب را معاویه قرار داد که بعد معاویه در وقت اقتدارش در بعد از شهادت علی در نماز جمعه دمشق با کمال افتخار و تبختر و تکبر بگوید که پیغمبر نه می خواند و نه می نوشت، بلکه ما برایش می خواندیم و می نوشتیم و ما می توانستیم هر گونه ای که بخواهیم بنویسیم و بخوانیم؟ چرا پیغمبر که احتیاج ندارد این کار را می کند؟ چرا دو می دهد؟ چرا میدان می دهد؟ چرا آتو می دهد؟ چرا سوژه می دهد؟ چرا کاری می کند که بعد علی که نفس خودش است کتابتش را نتواند به جامعه اسلامی عرضه بدارد؟

درس سوم – مشاعره خلافِ مشی دیانت نیست که آدمی باید دائم الذکر باشد؟: الطَّبْرَانِيُّ حَدَّثَنَا أَسْلَمُ بْنُ سَهْلٍ

الوَاسِطِیُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ سَهْلٍ ابْنِ عَلِیٍّ الْبَاهِلِیُّ حَدَّثَنَا صَلََّ ابْنُ سُلَیْمَانَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَمَّاكِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ سَمُرَةَ قَالَ كَانَ أَصْحَابُ النَّبِیِّ یَتَنَاشِدُونَ الشَّعْرَ وَرَسُولُ اللَّهِ یَسْمَعُ - کتاب المعجم الكبير جلد ۲ صفحه ۲۲۱ است.

سوال است! مشاعره می‌نشینند و باهم دیگر شعر می‌گویند. محکومیت شعر و شاعر در قرآن برای همین است که رقیب آیه و ذکر و دعا شده، برای اینکه آنها را محکوم کند پیغمبر می‌گوید که من در هر نشست برخاستی هفتاد بار استغفار می‌کنم. وحی، پیغمبر را از شعر مبرا می‌کند و علناً می‌گوید که مَا عَلَّمَاهُ الشَّعْرَ (یس آیه ۶۹) تو شاعر نیستی و شعر را رد می‌کند. كَانَ أَصْحَابُ النَّبِیِّ یَتَنَاشِدُونَ؛ انشاد! یَتَنَاشِدُونَ الشَّعْرَ وَرَسُولُ اللَّهِ یَسْمَعُ. آیا معارض نیست؟ این سؤال را تاریخ می‌کند؛ آن هنگام که اینها دارند شعر می‌خوانند پیغمبر گوش می‌دهد آیا پیغمبر وصل به وحی هست یا نیست؟ پیغمبری که معصوم هست به معنای اینکه همیشه وصل است، برای همین خیلی‌ها سهواً انبی را رد می‌کنند چون می‌گویند وقتی پیغمبر فراموشی عارضش بشود قطع ارتباط با ماوراء می‌شود، حالا اصحاب نشسته‌اند شعر می‌گویند و پیغمبر این وسط نشسته حواسش کجاست؟ چرا اعتراض نمی‌کند؟

درس چهارم - نماز اضطراری در نبودن دفاعیات الهی!: اَنَّهُ لَمَّا اَسْلَمَ [عَلِیٍّ] كَانَ یَخْرُجُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ اِلَى شِعَابِ مَكَّةَ فَمَرَّةٌ یُصَلِّی مَعَهُ وَ مَرَّةٌ اُخْرٰی یُزِیْدُ لَهُ حَتّٰی رَوٰی اَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَانَ اِذَا صَلَّی صَاحِبَ حَرْسِهِ وَ وَقَفَ یُزِیْدُ لَهُ - کتاب کنز الفوائد صفحه ۱۲۷ است.

کراجکی ناقل است، می‌گوید اَنَّهُ لَمَّا اَسْلَمَ [عَلِیٍّ] كَانَ یَخْرُجُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ منظورش علی است، اِلَى شِعَابِ مَكَّةَ علی که در همان ده پانزده سالگی ایمان آورد با پیغمبر به دره‌های مکه می‌رفتند، فَمَرَّةٌ یُصَلِّی مَعَهُ وَ مَرَّةٌ اُخْرٰی یُزِیْدُ لَهُ دقت کنید اینجا برش در مسئله عصمت یعنی حفاظت است؛ در یکی از غزوات یادتان هست که جزو معارضات است می‌گوید که در غزوات، پیغمبر از ما دفاع می‌کرد نه ما از پیغمبر. هم از امیر آمده و هم از بقیه اصحاب آمده یعنی پیغمبر اشجع بود. یعنی باید هم همینطور باشد، اما حالا اینجا چه می‌گوید؟ امیر می‌گوید من و پیغمبر باهم نماز می‌خواندیم ولی یک نماز او می‌خواند من مواظب او بودم و یک نماز من می‌خواندم او مواظب من بود. علت وجود نمازهای دو رکعتی هم همین است. نماز خوف؛ صلاة الخوف را دو رکعتی می‌خواندند که زود سر و ته آن هم بیاید. حَتّٰی رَوٰی اَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَانَ اِذَا صَلَّی صَاحِبَ حَرْسِهِ وَ وَقَفَ یُزِیْدُ لَهُ یکی نماز می‌خواند و آن یکی مواظبش بود. صَاحِبَ حَرْسِهِ حرس؛ همین حراست است. معروف است دفتر حراست. این حرس عربی است. یُزِیْدُ لَهُ هم از رصد می‌آید، این هم باز عربی است، در بین مردم متداول است می‌گوید رصدش کن، اِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. خب پس اینجا در تاریخ ثبت شده که وقتی در اسلام نماز خوانی جز پیامبر و علی نبود، از ترس مکیان می‌رفتند در دره‌ها نماز می‌خواندند، تازه آن هم یک نمازی این می‌خواند او مواظب این بود و یک نماز این می‌خواند او مواظب این بود. تاریخ را نمی‌شود کاریش کرد، می‌بینید؟ تاریخ جام جهانماست، دادگاه همیشه پا برجاست! یک چیزی می‌آیند می‌گویند در گذشته و حال که توجیه کنند ماستمالیش کنند؛ آفتابه لگن هفت دست اما شام و ناهار هیچی! طرف می‌آید مباحثه می‌کند مناظره می‌کند محاجه می‌کند ده تا عنوان برای خودش می‌نویسد، بابا عنوان که کارساز نیست تو باید بیایی کار بکنی تو باید دفاع کنی.

درس پنجم - چون پیروزی در ابعاد واقعی نبوده، سبب اندوه شارع گردیده است: اَلطَّبْرُسِيُّ قَالَ مَقَاتِلَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ (النَّصْر) قَرَأَهَا عَلَى أَصْحَابِهِ فَفَرَحُوا وَاسْتَبَشَرُوا وَسَمِعَهَا الْعَبَّاسُ فَبَكَى فَقَالَ وَسَلِّمْ مَا يَبْكِيكَ يَا عَمَّ فَقَالَ أَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ نَعَيْتَ إِلَيْكَ نَفْسَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّهُ لَكُمَا تَقُولُ فَعَاشَ بَعْدَهَا سَنَتَيْنِ وَ مَا رَوَى فِيهِمَا ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً - کتاب مجمع البیان فی تفسیر ذیل سورة النصر (۹- ۱۰- ۵۴۴)، کتاب تفسیر مجمع البیان از تفاسیر شیعه است.

این درس هم از همان مباحث تند محاجه ای است. خب چه می گوید؟ مقاتل گزارشگر درس است، شیخ طبرسی ناقل است. قَالَ مَقَاتِلَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ (النَّصْر) موقعی که سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ نازل شد که گفتند این آخرین سوره است. آن وقت در این کتاب سوره ناس آخرین سوره است، ابتدای قرآن باید سوره علق باشد و انتهایش هم سوره نصر باشد، می گویند بعد از سوره نصر بر پیغمبر دیگر سوره ای نازل نشده است. قَرَأَهَا عَلَى أَصْحَابِهِ پیامبر سوره نصر را خواند فَفَرَحُوا وَاسْتَبَشَرُوا پیغمبر خوشحال شد، همه خوشحال شدند همه شاد شدند. چرا؟ چون می گوید اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً، نصر و فتح این است که مردم دسته به دسته وارد این دین بشوند. خب حالا بعد از آن چیست؟ مشکل سر اِذَا است، اِذَای زمانیّه، اِذَا جَاءَ حالا مشکل چیست؟ الان بازش می کنم وَ سَمِعَهَا الْعَبَّاسُ فَبَكَى عباس عموی پیغمبر این سوره را شنید گریه کرد، پیغمبر تعجب کرد و گفت همه خوشحال هستند تو داری گریه می کنی؟ فَقَالَ وَسَلِّمْ مَا يَبْكِيكَ يَا عَمَّ گفت عمو برای چه گریه می کنی؟ فَقَالَ أَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ نَعَيْتَ إِلَيْكَ نَفْسَكَ گفت فکر کنم پایان عمرت است. فَقَالَ أَظُنُّ گمان می کنم، أَنَّهُ قَدْ، أَنَّهُ یعنی همین نزول سوره، نَعَيْتَ إِلَيْكَ نَفْسَكَ آهنگ رفتن تو است یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّهُ لَكُمَا تَقُولُ فَعَاشَ بَعْدَهَا سَنَتَيْنِ وَ مَا رَوَى فِيهِمَا ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً پیغمبر تصدیق کرد و گفت عمو راست می گویی، آخر کار ماست! مسئله سر این است که می گوید پیغمبر دو سال بعد از این سوره زندگی کرد و هیچ کس در این دو سال پیغمبر را خندان و خوشحال ندید. حالا اینجا تاریخ چند تا سؤال دارد یکی همان اِذَا که عرض کردم، چون آن اِذَا هیچ وقت عملی نشد یعنی پیشرفت پیغمبر همه اش ظاهری بود، پیشرفت پیغمبر بنده خدا چه بود، ها؟ اعراب جنایتکار آدم کش را آمده مسلمان کرده و در بطن آنها توحش مانده! اسلام برای عرب و مسلمین تمدن آورد ولی توحش را از درونشان نتوانست بیرون کند! به چه دلیل؟ به هزار دلیل؛ یکی از آنها همان الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا است. یکی همین قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا است و یکی اِذْ تَدَّ النَّاسُ است و یکی نارو زدن اصحاب پیغمبر به خاندان رسول الله است. چه کسانی آمدند خاندان پیغمبر را له و لورده کردند؟ ها؟ آیا دور و بری های پیغمبر نبودند؟ ها؟ آیا از رُم بلند شدند آمدند؟ آیا سربازان قیصر بودند؟ ها؟ بگو! حالا باز یک مسئله ای اینجا پیدا می شود؛ اینکه در طول این دو سال پیغمبر خوشحال و خندان نبود، ببین چطوری باید مسائل را بهم ربط داد این شیوة تحقیق است، آن آقایی که شصت و دو تا عنوان ردیف کرده و می آید می گوید من این هستم، ببین اصلاً بلد هست بحث کند یا اینطرف و آنطرف می پرد. ببین در این دو سال آیا واقعه غدیر بود یا نبود؟ واقعه غدیر که چند ماه قبل از شهادت پیامبر رخ داد، یعنی پیغمبر حتی در غدیر خم هم خوشحال نبود؟ ها؟ دشمن علی می گوید بَحًّا بَحًّا لَكَ يَا عَلِي بعد پیغمبر خوشحال نیست؟ خب پس این چه می گوید؟ حقیقت همین است؛ خوشحال نبود چون پیغمبر می دانسته همه اینها فیلم است، فیلمی است که خدا بازی کرده، از این طرف می آید

می گوید یا ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ فِشَارِ رَا رُوی گُردہ پیغمبر آورده تهدیدش می کند؛ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَكَ و از این طرف آمده معارضین علی را بلند کرده، علی دارد پیغمبر را غسل می دهد گفتند علی تمام شد دیگر، کار تمام شد حالا بنشین تا قیامت غسل بده! رفتند دوختند بریدند شستند پختند آوردند به حلق مردم ریختند. حالا می دانی چرا پیغمبر نباید خوشحال باشد؟ حالا اینکه می گویم آن اِذَا اتفاق نیفتاده سر همین است چون نصر واقعی برای پیغمبر ایجاد نشد، این چه مدد الهی است که خدا نیمه راه پیغمبرش را؛ آن هم سفیر کبیرش را، آن هم خاتم الانبیاءش را رها می کند؟ مگر نبود که ده نفر از نزدیکان پیغمبر توطئه کردند و می خواستند که پیغمبر را بکشند؟ ها؟ خب پیغمبر را خدا آگاه کرد نجات پیدا کرد ولی آن ده نفر چه می شوند؟ آنهایی که بعداً زمامدار شدند چه؟ ها؟ پیغمبر با چه خیال راحتی چشم بر ببندد و برود، ارتحال کند؟ پیغمبر نباید نگران باشد؟ حسین به دنیا می آید برایش روضه او را می خواند، خب این چه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ اِی است؟ پیغمبر بر ابوسفیان پیروز شده ولی ابوسفیان به زودی گوی امارت و ریاست را از پیغمبر می گیرد و تحویل فرزندش می دهد و او به فرزندش می دهد و فرزند او نوه پیغمبر را پاره پاره می کند، این چه پیروزی است که پیغمبر داشته است؟ ها؟

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۱ - فایل صوتی ۶۲۴۸ - درس اول - معمای که باید حل شود؛ هر گروه، گروه دیگر را واجب القتل می دانند!! عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ وَ مَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا بُنُوَّتُهُ وَ كَذَّبَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا بَرِيًّا مِنَ اللَّهِ وَ بَرِيًّا مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ - آدرس این درس: کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۲۳ حدیث ۳۴۸۶۳، کتاب الاختصاص از شیخ مفید جلد ۱ صفحه ۲۵۹، کتاب روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه از علامه مجلسی جلد ۱۰ صفحه ۳۰۹ حدیث ۵۱۹۲ است.

چندتا مبحث در زمینه تیزی خشونت دین در باب اعتقادات و خلع کامل آزادی اندیشه است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ محمد ابن مسلم از حواریون معروف امام باقر است، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ از امام محمد الباقر قَالَ وَ مَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا بُنُوَّتُهُ وَ كَذَّبَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ می فرماید که هر کس پیامبری را تکذیب کند، اینجا بحث روی خاتم النبیین نیست ها، کلی است. مَنْ جَحَدَ جَحَد؛ یعنی انکار کردن، نَبِيًّا یک پیغمبری را، مُرْسَلًا رسالتش را، بُنُوَّتُهُ هم در باب انبیاء است و هم رُسل که عرض کردم اینها با هم فرق دارند. بُعد رسولان وسیع تر و گسترده تر است و بُعد انبیاء محدودتر و مختصرتر است. می گوید هر کس انکار کرد پیامبری را در سفارتش که نبوت است و رسالت، وَ كَذَّبَهُ، خب این همان است دیگر؛ جَحَدَ آی كَذَّبَ دیگر اینجا تکرار شده، یعنی تکذیبش کند، وقتی انکار می کند یعنی تکذیبش می کند دیگر! فَدَمُهُ مُبَاحٌ خونش مباح است. مباح هم یک جای تأمل دارد! در احکام شرعی پنج نگاه به شریعت وجود دارد: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. مباح یعنی انجام بدهی یا ندهی مسئله ای نیست، نه بهشت می روی و نه جهنم. حالا اینجا می گوید خونش مباح است. اگر به ترجمه نگاه کنیم که می گوید یعنی واجب القتل. ولی مباح یعنی نه، یعنی مانند گنجشک تو می توانی در هوا به او تیر بزنی می توانی زنی، اگر بزنی و به قصد خوراک باشد گناه ندارد و اگر زنی هم که دارد راهش را می رود. اینجا خیلی مسئله مهم است، ببینید قسمت عمده جنگ اسلام با دیگران در پیروان انبیاء

بوده یعنی یک قسمت اندکش. اگر غزوات پیامبر را نگاه کنید یک قسمت کوچک از آن غزوات، مخاطبینش در جنگ، بت پرست ها هستند و تازه آن هم جای ان قلت دارد، چون خود بت پرست قائل است که من خداپرست هستم و این شکل هایی را که به عنوان مجسمه گذاشته ام اینها تجلیات اسماء و صفاتش است که من نگاه به این می کنم به یاد آن بیفتم. تازه نمی توانیم بگوییم که بت پرست هم ملحد است برای همین شاید بعضی ها می گویند بت پرست مشرک است. یعنی هم خدا را دارد و هم بت ها را دارد. پس قسمت اعظم و عمده مخاطبین پیامبر در جنگ، در جهاد، مسیحیت، یهودیت و زرتشتیت بود، خب چه می شود؟ یعنی عملاً خود پیغمبر آمده است جایگاه این حدیث را اشغال کرده! مَنْ جَحَدَ پیغمبر مقابله کرد، با طرفدار مقابله کند فرق می کند تا با خودش، خودش که دم دست نیست. این آقایی که الان مسیحی است یهودی است زرتشتی است این که نیامده یک دین سوایی بیاورد، می گوید من پیرو عیسی مسیح هستم، آن یکی می گوید من پیرو موسی کلیم الله هستم، آن یکی هم می گوید من پیرو زرتشت هستم. وقتی با اینها می جنگد آیا به معنای این نیست که با آنها می جنگد؟ در حالیکه خود قرآن در سوره بقره می گوید لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، فرقی بین اینها نیست، بعد جالب است نمی دانم متشرع از چه چیزی می خواهد دفاع کند؟ هر جایی که دست می گذاری بقول زندانی ها، آنهایی که چندتا پرونده داشتند می آمدند می گفتند تپه سالمی باقی نگذاشته! اینکه می گوید وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، کسی که غیر از اسلام دین انتخاب کند قبول نمی شود از او، آیا این تکذیب رسولان گذشته نیست؟ پس این لَا نُفَرِّقُ چیست؟ اگر بگوییم لَا نُفَرِّقُ یعنی بین پیغمبر و آنها فرقی نیست باز این هم سالم نگذاشتید بخاطر اینکه می گویند این پیغمبر خاتم الانبیاء است و برتر از همه است. آیا پیغمبر بارها نگفت و در احادیث نداریم که همه انبیاء آمدند یک بنایی را به عنوان رسالت یا توحید ایجاد کردند اصل کاری آن را هم من انجام دادم، پس اصل کاری این است. یا در احتجاج با طرفداران ادیان، آیا پیغمبر نمی گوید که من بالاتر از عیسی هستم، من بالاتر از نوح هستم، من بالاتر از ... حتی امیرالمؤمنین می گوید، وای به حال پیغمبر! امیرالمؤمنین می گوید من بالاتر از ابراهیم خلیل هستم، بالاتر از نوح هستم، بالاتر از عیسی و بالاتر از موسی هستم. کم سند داریم؟ مَنْ جَحَدَ نَبِيًّا بحث خیلی مهم است، ممکن است مشابهات این بحث ها را ما قبلاً داشتیم اما الان می خواهیم کارشناسی بکنیم چون مسئله خیلی مهم است، الان خیلی ها مبتلا به این هستند یعنی خیلی ها هستند که دین برایشان دیگر دستاوردی ندارد، لذا برمی گردند. وقتی برمی گردند چه برخوردی با آنها در شریعت اسلام می شود؟ حالا اینکه امام باقر کلی گفته، می گوید همه انبیاء باید محترم باشند و کسی حق ندارد آنها را تکذیب کند، اگر تکذیب کرد خودش مباح است. بعضی ها می گویند حلال اینجا معنا کردند در صورتیکه در تقسیمات فقهی مباح با حلال فرق می کند. قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ آمد پایین تر، گفت خب یابن رسول الله اگر کسی انبیاء را تکذیب نکرد شما را تکذیب کرد، این چطور است؟ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ کسی که انکار کرد امامی را از شماها، مَا حَالُهُ؟ حال و هوا، حال و احوالش چه می شود؟ فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا بَرِيًّا مِنَ اللَّهِ وَبَرِيًّا مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ گفت اگر جانشین پیغمبر را یعنی ائمه الهداة المهدیین را تکذیب کرد و او را کنار گذاشت، دقیقاً کاری که اهل سنت و جماعت کردند؛ آنها مثلاً به امام باقر احترام می کنند دیگر، به عنوان فرزند رسول الله احترام

می کنند یعنی نواده پیغمبر، یا به عنوان یک فقیهی بزرگوار، اما اینکه امام هست شیعه قبول دارد، اینها که قبول ندارند، در نتیجه آنها برّی هستند از این انتصابی که خدا اینها را امام قرار داده، فَهُوَ كَافِرٌ، یعنی اینها کافر هستند؟ یعنی وقتی قرآن علی را قبول نکردند کافر هستند دیگر، ها؟ اینکه آن آقای متشرع آمده دفاع می کند، از چه چیزی دفاع می کند؟ مجبور است بحث را در کوچه پس کوچه ها ببرد، هیچ وقت این را یادت نرود، خیلی اسلحه خوبی است که بقول امام صادق فرمود همیشه بنی امیّه و بنی عباس مردم را در وادی فروع دین می بردند و آنجا را قوی می کردند تا مردم از اصول دین که ما هستیم دور بشوند. فَهُوَ كَافِرٌ مُّرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ از اسلام برگشتند. خب حالا نتیجه اش چه می شود؟ الان طبق این فاکتور قسمت اعظم مسلمین جهان که شیعه را قبول ندارند. شیعه که مهم نیست اصل ائمه شیعه هستند، شیعه طرفدار است، دقیقاً ائمه آن شیعه را قبول ندارند. یعنی علی را هم خلیفه چهارم می دانند آن هم تاریخ ثابت کرد اینطوری نیست بخاطر اینکه هم بیعت هایشان را شکستند و هم خیلی از بزرگان شان بیعت نکردند مثل عبدالله ابن عمر، گفت انتخاب علی بودار است، شبهه ناک است. خیلی از آنهایی که از مراجع حدیث و روایت اهل سنت هستند با علی بیعت نکردند یا اگر بیعت کردند همان فردایش شکستند. آیا عایشه ام المومنین بیعت کرد؟ ها؟ شما جایی دیدید که بیعت کرده باشد؟ خب اگر هم بیعت کرد بعد علیه او قیام کرد یعنی بیعت شکست، طلحه و زبیر بیعت کردند همان روز اول هم شکستند چون با شرط بیعت کردند؛ به علی گفتند به ما حکومت مصر و یمن را می دهی تا ما برویم حال کنیم؟ این همه برای پیغمبر زحمت کشیدیم، تا نمردیم عشق و حال آن را بکنیم. علی گفت نه، من قول نمی دهم، من با شرط از کسی بیعت نمی گیرم. علی می گوید من کلک باز نیستم، حقّه باز نیستم رو راست هستم. برای همین هم شکست خورد، برای همین هم پیشرفت نکرد، برای همین هم معاویه توانست علی را در صفین شکست بدهد. خب معاویه چیست، عمرو ابن العاص! قرآن، علی را شکست بدهد؛ قرآن عثمان ابن عفان. اگر قرآن بالای نیزه نمی رفت آیا علی شکست می خورد؟ نه. حالا دقت کنید، الان طبق این حدیث، این روایت، که البته اینها را پنهان می کنند چون می گویند اینها خلاف وحدت شیعه و سنی است ولی اصل را که نمی شود فراموش کرد! حالا شما از این طرف پرده پوشی کنید، آنها از آنطرف که پرده پوشی نمی کنند! همین طالبان که سر کار آمدند همان اول بِسْمِ اللَّهِ علیه شیعه موضع گیری کردند و در رسانه های عمومی آمد. شما می خواهید پوشش بدهید که نه حالا اینها را پنهان کنیم و یا حذف کنیم اما آن طرفی ها که کوتاه نمی آیند، بعد آنجا در محاجه به طرف خودش برای اینکه سند ندارد که او را به زمین بخواباند می گوید که تو فرقه هستی، خب سنی ها هم شیعه را فرقه می دانند، نشنیدی که می گویند فرقه جعفریه؟ یعنی گروهی که طرفدار امام جعفر صادق هستند. خب طبق این فاکتور و فاکتورهای دیگر از این طرف شیعه تکفیر می کند و از آن طرف سنی تکفیر می کند. این چند گروه تروریستی که از دامن اهل سنت بلند شدند همه آنها مخالفین درجه یک شیعه بودند؛ طالبان، القاعده، داعش، بعد آن وقت داخل خود این چهار مذهب اهل سنت هم دعوا است، این هم جالب است که مدارک آن را هم باید یک روزی برایتان بخوانم که این او را تکفیر کرده و او این را، این او را قبول ندارد و او این را.

درس دوم - چه کسی سفره غذا را ترک می کند؟ یا سیر است و یا آن را باب تغذیه نمی بیند! عَنِ عَلِيٍّ ابْنِ جَعْفَرٍ

عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ قَالَ يُقْتَلُ وَ لَا يُسْتَتَابُ قُلْتُ فَتَنْصُرَانِي أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ يُسْتَتَابُ فَإِنْ رَجَعَ وَ لَا قُتِلَ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۷، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۴، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸، کتاب مسائل علی ابن جعفر و مستدرکاتها جلد ۱ صفحه ۲۹۲ است.

ناقل روایت علی ابن جعفر است که از امام زاده‌های معروف ایران است و برادر امام کاظم است. از امام کاظم نقل می‌کند. گفت که از داداشم پرسیدم عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ قَالَ يُقْتَلُ در مورد مسلمانی که مسیحی شده، او گفت باید کشته بشود. آن وقت مدام قرآن می‌گوید أَلَّا تَعْقِلُونَ، خب عقل اینجا نمی‌گوید که این آدم کشته باید کشته بشود باید قصاص بشود؟ سر سفره اسلام نشسته اما سیر و اشباع نشده، بستر اسلام ارضاعش نکرده رفته جای دیگر، بقول مردم عوام قرآن خدا غلط درمی‌آید؟ یا بقول عوام آسمان به زمین می‌رسد؟ یک نفر در بین اینها از گوشه عالم بلند شده و مسیحی شده. وَ لَا يُسْتَتَابُ این جالب است، می‌گوید توبه از او قبول نمی‌شود. ببین این است که می‌گویم کارهای اسلام همه جایش شاخ دارد. مهمترین آیه قرآن آن آیه است که می‌گوید ای کسانی که مرتکب اشتباه شدید قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (آیه ۵۳ سوره زمر) یکی از آیات مهم قرآن است، مثل همان قُلِ اللَّهُمَّ این از آیات کلیدی توحید است، شاخص برای معرفی خداست. در این آیه می‌گوید ای کسانی که اسراف کردید خودتان را یعنی عمرتان را از بین بردید ناامید نشوید خدا شما را می‌بخشد. خب این به نظر شارع اسلام عمرش از دست رفته دیگر، ها؟ عمرش را ضایع کرده، رفته از اسلام جدا شده مسیحی شده، لَا يُسْتَتَابُ دیگر چیست؟ توبه نمی‌کند توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود! این لَا يُسْتَتَابُ یعنی توصیه هم نمی‌کنند که آقا تو بنویس غلط کردم اعدامت نکنیم. قُلْتُ فَتَنْصُرَانِي أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ خب حالا یک مسیحی مسلمان شد ولی دوباره برگشت، دید اینجا خبری نیست گفت همان دین آبا و اجدادی بهتر است، این تکلیفش چیست؟ قَالَ يُسْتَتَابُ حالا دیگر به این تخفیف دادند؛ به او توبه عرضه می‌شود که بگو غلط کردم. آخر بابا می‌شود گفت که چشم اشتباه دیده، گوش را می‌شود گفت که اشتباه شنیده ولی مغز را که نمی‌شود محدود کرد. فَإِنْ رَجَعَ وَ لَا قُتِلَ توبه به او عرضه می‌شود اگر قبول کرد وگرنه کشته می‌شود. همه اینها تبعیت در آغاز و شکل‌گیری و طلوع اسلام است که با بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ آغاز شده و در این مباحث نمی‌توانند از چنین مسائلی دفاع کنند چون که خانه از پای بست ویران است! این آقا آمده بحث را می‌برد در رشته اصول که تو بی‌سواد هستی اصول نخواندی! اصلاً همان در اعراب‌گذاری بیاییم بحث کنیم، آقا وقتی که بقول امیر شما و امیر ما و امیر اسلام و امیرالمؤمنین قرآن ذو وجوه است، آیا لغت عرب ذو وجوه نیست؟ ها؟ یعنی ما هر طوری بتوانیم قرآن را بخوانیم و فهم ما باشد درست است بعد لغت عرب حتماً ادبیات می‌خواهد؟ صرف و نحو می‌خواهد؟ اعراب‌گذاری می‌خواهد؟ این را جواب بدهید! یعنی اگر کسی با یک اعراب دیگری خواند این دال بر نفهم بودنش است؟ پس برویم دامن علی را بگیریم! علی به خوارج حق می‌دهد، دقت کن چه می‌گویم، خوارجی که می‌خواهند خون علی را بریزند که آخرش در محراب کوفه ریختند، حق می‌دهد آزادی اندیشه را و به نماینده‌اش عبدالله ابن عباس می‌گوید که روی قرآن با آنها بحث نکن آنها قرآن‌دانند، آنها سواد قرآنی دارند، قاری هستند چون تو از آیه یک اراده می‌کنی و آنها یک اراده‌ای می‌کنند، یعنی بحث آزاد است

اینطوری نیست که حتماً من می گویم، آقا این حوزه این را گفته! تاریخ از همه چیز مهمتر است چون تاریخ فتوکپی تمام شخصیت های بزرگ مثبت شده است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۲ - فایل صوتی ۶۲۴۹ - درس اول - جای مباحثات اعتقادی کجاست؟: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْمُزْتَدِّ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَقَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ وَبَانَ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَيُقَسَّمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ - كتاب كافي جلد ۶ صفحه ۱۶۴، كتاب وسایل الشیعه جلد ۲۹ صفحه ۱۶۹ حدیث ۲۸۳۰۱، كتاب ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار از مجلسی جلد ۱۵ صفحه ۴۰۴، كتاب جواهر الکلام جلد ۳ صفحه ۸۸۳، كتاب مهذب الأحكام جلد ۳۰ صفحه ۲۹ است.

ادامه بحث کلاس قبل (فایل صوتی ۶۲۴۸) است. محمد ابن مسلم صحابی معروف امام باقر است. قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ از امام باقر پرسیدم عَنِ الْمُزْتَدِّ مَرْتَدٌ كَيْسٌ وَ چيست؟ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَقَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ گفت مرتد کسی است که از دین برگردد. رَغِبَ دو پهلو است؛ راغب شدن، هم میل کردن است و هم جدا شدن، بستگی به این الصاقیه آن است که عَنِ، اگر لَام بود مَنْ رَغِبَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ این خوب بود، مَنْ رَغِبَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ معنایش معارض می شود. می گوید مرتد کسی است که رغبت کند به بازگشت از دین اسلام. در بحث قبلی از همه انبیاء بود یادتان هست؟ و ناباور شود به آنچه که نازل شده است بر محمد یعنی جبرائیل آورده، بَعْدَ إِسْلَامِهِ بعد از اینکه قبول کرد. حالا این شخص به زور آمد وارد اسلام شد بعد تحقیقات کرد دید مشکل دارد، آیا این را باید کُشت؟ ها؟ این سؤالات را چه کسی باید جواب بدهد؟ بقول آن مرجع نجف هزار و یک سؤال بر دامن اسلام بدون جواب مانده است! جواب های اینها را داده اند منتها تقیه همه را به زمین خوابانده و الا اینکه امام باقر و امام صادق هفتاد هزار پاسخ و معمای اعتقادی را به شاگردش می داد و می گوید که پنهانش کن، همین است دیگر، یکیش هم درباره خود قرآن است، آیا این قرآن که دست مردم هست حق است یا نه؟ تو چه می دانی در آن اسراری که ائمه به حواریون خاص دادند اینها نباشد که ما روی ترسمان داریم از این کتابی که دست مردم هست تجلیل می کنیم و به عنوان کتاب خدا استفاده می کنیم، شما چطوری می توانی ثابت کنی که یک چنین چیزی نیست؟ اگر ائمه در یک موقعیت راحتی زندگی می کردند بله، می گفتند که چرا نسبت می دهی؟ چرا می بندی؟ چرا تهمت می زنی؟ ولی وقتی که شعار اهل بیت این است إنا كنا مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ و یک جای دیگر هم می گوید مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ همه ما را می کشند یا سرمان را می بُرند یا به ما زهر می دهند، پس تو چه انتظاری داری؟ می خواهیم بگویم شاید اصلاً خلاف همین حرف را امام باقر در پنهانی زده و در علنی این یکی را گفته است. تقیه یعنی چه؟ مگر امام صادق نگفت هفتاد نوع حرف می زنم بعد هر وقت هم خواستم تکذیب می کنم؟ خب اینها را گفتند و تکذیبیه آن را به یک شخص خاص گفتند و به او هم گفتند نگو چون تو را می کشند. یکی از شاگردانش زیاده روی کرد پرده را کنار زد شد بهلول، حاکم آمد او را بکشد امام به او گفت که خودت را به جنون و دیوانگی بزنی، آمدند اعدامش کنند گفتند بابا این دیوانه شده است، همان بهلول معروف! فَلَا تَوْبَةَ لَهُ یعنی با او هیچ بحث نکن. اینجا باب مناظره را می بندد، می شود یک دین دیکتاتور. فَلَا تَوْبَةَ لَهُ توبه از او قبول نکن. توبه یعنی اینکه آقا اشتباه کردم، مگر پیغمبر اشتباه

نمی‌کند؟ پس این همه اسناد و مدارک از اسلام در بخش سنی و شیعه جمع کردیم که پیغمبر در همه چیز اشتباه کرد! مگر در قضاوت اشتباه نکرد؟ وقتی که فهمید سرش را کلاه گذاشتند و نمی‌توانست کاری بکند گفت هر کس فضای محکمه را یک طوری ترتیب بدهد که من را خام کند جایش در جهنم است. مگر در تزویجش، در ازدواج‌هایش اشتباه نکرد؟ مگر قاتلین خودش را به عنوان همسر انتخاب نکرد؟ آیا این اشتباه نبود؟ اگر بگوییم این اشتباه نبود که خب خود این قرآن مگر نمی‌گوید وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، خودکشی نکنید؟ (۱۹۵ بقره)، خب این که خودکشی است! یا در نماز پیغمبر اشتباه نمی‌کرد؟ چقدر ما سند داریم. این بنده خداهایی که می‌آیند بحث می‌کنند نوک دماغ خودشان را می‌بینند و آنچه که تحصیل کردند، زحمت نمی‌کشند بیایند بگویند آقا شما از براهین دینی در چنجه خودتان چه دارید، ما که سند و مدرک از اوستا، تورات، انجیل، صحف و زبور نمی‌آوریم، از اسلام است در دو بخش سنی و شیعه، شیعه بخاطر اینکه کشور شیعه است و سنی هم بخاطر اینکه چهار پنجم نفوس مسلمین جهان سنی هستند. وَقَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ واجب است. آنجا یادست هست در آن بحث (فایل صوتی ۶۲۴۸) گفت قتلش مباح است، اینجا یعنی می‌خواهم بگویم در نوسان است و مباحث شرع ثبات ندارد! وَقَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ واجب است وَ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يُقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَى وُلْدِهِ وقتی او را کشتی مال او بین خانواده‌اش تقسیم می‌شود و زن او عده نگه می‌دارد؛ عده مرگ. حالا اینجا در متن ننوشته که باید عده مرگ را داشته باشد، که چهار ماه و ده روز است شاید هم عده نخواهد چون در سیره گذشته هم عده نبوده، چند تا منبع داشتیم، یادتان هست؟ حالا خوب آن که امیر بود، علت اینکه مدام علیه مولای ما بد و بیراه به پیغمبر گفتند تا پیغمبر صدایش در آمد اعتراض کرد و گفت اینقدر از علی بد نگویند عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ. اینها را برایتان گفته‌ام، گفتند در یکی از غزوات وقتی که رئیس قبیله را کشت همان جا با همسرش نکاح کرد و رسم هم بر این بوده، اگر در جا هر کس جلوتر می‌رسید نکاح می‌کرد این دیگر کنیز او بود، یعنی دیگر کسی حق نداشت دست به او بزند، بعد آمد همین خالد ابن ولید که مأمور کشتن علی شد، در زمان خلیفه دوم رسول الله که قرار شد قبل از سلام نماز گردن علی را بزند، این با علی حالت رقابت داشت البته این زورش به علی نمی‌رسید چون در یک منبع هم داشتیم که علی وقتی که بعد از پیغمبر پرویی این را دید حسابش را رسید حتی در آن نماز جماعت وقتی که ابوبکر قبل از سلام به او گفت یا خالد آنچه را که به تو گفتیم انجام نده، همان جا بعد از نماز علی او را به زمین زد و گفت جریان چه بوده چرا نمی‌گویی؟ که بعد گندش در آمد. اینطوری است که بیشتر دعواها سر همین مسئله کنیز بوده است.

درس دوم – آیا تَوَابِت در این موارد، تعطیل می‌باشد؟: رَوَى هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ إِزْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا بُتُوته وَ كَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتُهُ بَانَتْ مِنْهُ فَلَا تَقْرُبُهُ وَ يُقْسَمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إِنْ أَتَى بِهِ وَ لَا يَسْتَتِيبَهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۸، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه از شیخ صدوق جلد ۳ صفحه ۱۴۹ حدیث ۳۵۴۶، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۴ حدیث ۳۴۸۶۵، کتاب مفتاح الکرامه جلد ۸ صفحه ۳۵، کتاب النکاح (مکارم شیرازی) جلد ۴ صفحه ۱۴۸ است.

هشام ابن سالم از عمار الساباطی از اصحاب صادقی روایت می کند قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق شنیدم يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ اِزْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ مسلمانی که بین مسلمان ها باشد، نه مسلمانی که در بین کفار زندگی می کند، وَ جَدَّ مُحَمَّدًا ثُبُوتُهُ مقابله کرد با پیغمبر در پیامبری او، وَ كَذَّبَهُ وَ تكذیبش کرد فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ، باز اینجا اسم مباح آمده، آنجا در بحث قبل وَ جَبَّ قَتْلُهُ بوده و اینجا مباح است. لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتُهُ بَاطِنَةٌ مِنْهُ فَلَا تَقْرُبُهُ وَ يُقَسِّمُ مَالَهُ عَلَى وَرَثَتِهِ ریختن خونس، برای هر کسی که بشنود. جالب است یعنی نیاز نیست حاکم دستور بدهد، این هرج و مرج اجتماعی است، یعنی هر جا، حالا یارو با شخص هم مشکل دیگری دارد اما می زند که آی فلان فلان شده به پیغمبر فحش می دهی؟ سریع می زند او را می کُشد! واقعاً فکر این عقبات آن را نکردند؟ من که همیشه مدافع اهل بیت هستم، من می گویم اینها این حرف ها را نزدند یا به پای آنها بستند یا از روی تقیه گفتند، ولی کلاً دین چه پاسخی دارد برای آخرین روزهای عمر روزگار که غیبت است بدهد؟ خب مال او تقسیم می شود و زنش هم از ولایت شوهر آزاد می شود. وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى، این چیزی که گفتم اینجا بود؛ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا چهار ماه و ده روز عده وفات است و باید بگیرد. حالا این باز معارض است با آن که تا می رسند سریع نَكْحْتُ را در آن می زنند. حالا شاید هم بگویند منظور این است که این چون مسلمان بوده حرمت دارد و زنش باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارد ولی آخر این چه حرمتی است؟ اندیشه را تو سر می بُری! قبل از اینکه سر را از بدن جدا کنی فکر را از بشر دزدیدی؛ فکری که قرآن دلواپس آن است و مدام می گوید لَا تَشْعُرُونَ. أَ فَلَا تَعْقِلُونَ. وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إِنْ أُتِيَ بِهِ وَ لَا يَسْتَتِيبُهُ اینجا هم دیگر گل و بلبل است! می گوید اگر کسی پیدا نشد مسئول اجراییات کشور باید این را اعدام کند. پس دو جور شد؛ هم شخص می تواند خودش اقدام کند مثل اینکه طرف زنش را دید که زیر یک نفر است می تواند او را بکشد، دستور شرع است، بعد می گوید خب شهود باید بیاورد. یارو چطوری شهود بیاورد؟ آی همسایه بیا، خب یارو در می رود خودش را جمع و جور می کند شلوار و شورتش را پایش می کند، بعد همینطور مرد با زنش درگیر است دعوا دارد تحت همین عنوان که من دیدم یک نفر کار این را کرد برای همین او را کشتم، اصلاً یکطوری ساختار شرایع دین است یعنی دقیقاً ما از خود ائمه شاهد می آوریم مگر نگفت که نُه دهم دین تعطیل است؟ آن دفعه هم من داشتم این حدیث را تحلیل می کردم گفتم، می گوید یک تخته اش کم است، بعضی ها که عقلشان پاره سنگ برمی دارد می گویند یک تخته اش کم است، حالا امام صادق می گوید نُه دهم تخته های دین کم است یعنی یک تخته دارد، همه اینها بر اساس همان تعطیلی نُه تخته است یعنی أَ فَلَا تَعْقِلُونَ هیچی! لَا تَشْعُرُونَ! بعد آخرش که خیلی اسفناک است این است وَ لَا يَسْتَتِيبُهُ توبه به او عرضه نمی شود. یعنی اگر می خواهد توبه کند نمی گذارند و به او هم نمی گویند توبه کن! بابا اینجا می خواهند اعدام کنند یارو هر جرمی دارد می گویند اگر توبه کنی تو را نمی کشیم، یک کاغذ می گذارند جلوی می گویند بگو غلط کردم ولی اینجا می گوید توبه اش نمی دهند یعنی تلاش نمی کنند توبه کند یعنی توبه پذیر نیست. توبه یعنی بازگشایی تفکرات.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۳ - فایل صوتی ۶۲۵۰ - درس اول - گردن زدن افراطیون تروریست، یادگار شرایع دینی می باشد: قَالَ النَّبِيُّ مَنْ غَيَّرَ دِينَهُ فَاصْرَبُوا عَنْقَهُ - الْمُوطَّأ کتابی از امام مالک یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت

و جماعت است جلد ۲ صفحه ۷۳۶، کتاب سبل الهدی و الرشاد جلد ۱۲ صفحه ۳۲ است.

در کلاس قبل ما در دو جلسه پیرامون آزادی اندیشه در اسلام صحبت کردیم و درس امروز هم چند مبحث روایی و حدیث است که در این زمینه می‌خوانیم. الْمُؤَطَّا کتابی از امام مالک یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت و جماعت است. از رسول اکرم است. مَنْ غَيَّرَ دِينَهُ فَاصْرِبُوا عُنُقَهُ هر کس دینش را عوض کرد گردنش را بزنید! گاهی وقت‌ها در این موبایل‌ها یک فیلم‌هایی از گردن زدن این چند تا گروه تروریستی می‌آید که خیلی اسفناک است، آدم وقتی می‌بیند، دست را از کمر می‌بندد چشم را هم می‌بندد روی زمین می‌نشانند، نشسته و پا شده، نیم خیز یعنی روی زانوی خودش می‌ایستد، گردنش را دراز می‌کنند با شمشیر می‌زنند. بعضی‌ها را که من می‌دیدم با اینکه دستش بسته است پایش هم بسته است، دهان و چشمش هم بسته است ولی باز روحش احساس وحشت دارد مدام تکان می‌خورد، طرف چند بار می‌آید سر این را صاف می‌کند انگار سلمانی است که می‌خواهد سرش را صاف کند! سلمانی رفتی؟ مدام سر را اینطرف می‌کند که آقا این طرفی کن خانم آن طرفی کن. خب رسول اکرم نگران چیست؟ که چنین خط قرمز خطرناک وحشتناکی را تعیین کرده که مَنْ غَيَّرَ دِينَهُ فَاصْرِبُوا عُنُقَهُ. نگران چیست؟ خیلی حرف در آن است ها خیلی سؤال برانگیز است! که جمعیت کم نشود؟ خود پیغمبر می‌داند که ورودی به زور بود بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ، بنابراین در حوزه اسلام نمی‌مانند، درمی‌روند، برای همین قانون وضع کرد است که هر کس دینش را تغییر داد گردن او را بزنید.

درس دوم - شکنجه به روش دینی؛ معذب را در قوانین مذهبی ملاحظه کنید!: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمُرْتَدِّ يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ - وَ الْمَرْءَ إِذَا إِزْدَدَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا خُلِدَتْ فِي السَّجْنِ وَ ضَيَّقَ عَلَيْهَا فِي حَبْسِهَا - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۶، کتاب الاستبصار کتاب حوزوی است و مورد تدریس قرار می‌گیرد جلد ۴ صفحه ۲۵۳، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۳۷، کتاب روضة المتقین جلد ۶ صفحه ۳۸۶، کتاب وسائل الشیعه موضع تدریس حوزه‌ها است جلد ۲۸ صفحه ۳۳۲، کتاب مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام از سبزواری جلد ۲۸ صفحه ۱۳۷، کتاب الدر المنصود فی احکام الحدود تألیف آقای گلپایگانی که مرجع تقلید بود در دهه‌های قبل جلد ۳ صفحه ۳۶۴.

معذب یعنی عذاب کننده، عذاب هم تحت اللفظی قرآن است اگر بخوانید نوشته شکنجه! عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ حضرات معصومین، هم امام باقر و هم امام صادق: فِي الْمُرْتَدِّ يُسْتَتَابُ کسی که برگشته از دین به او عرضه می‌شود که برگرد. حالا من سؤال می‌کنم کسی که تا ته تحقیق را رفته چگونه برگردد؟ حالا شخص عامی است محقق نیست، وقتی معارضات را در دین می‌بیند چگونه برگردد؟ باز هم همان می‌شود که زمان پیغمبر شد، می‌گوید غلط کردم ولی در دل مرتد است. آقا باید دل را بدست آورد! فَإِنْ تَابَ اگر توبه کرد که هیچ، وَ إِلَّا قُتِلَ. خب این مال مرد و اما مال زن؛ وَ الْمَرْءَ إِذَا إِزْدَدَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ زن وقتی که برگشت از اسلام، أُسْتَتِيبَتْ به او عرضه توبه می‌شود فَإِنْ تَابَتْ اگر گفت غلط کردم فلان خوردم که هیچی برو! وَ إِلَّا، این خیلی مهم است: وَ إِلَّا خُلِدَتْ فِي السَّجْنِ مَخْلُودٌ می‌شود در زندان، حبس ابد. این خیلی معرکه است؛ وَ ضَيَّقَ عَلَيْهَا فِي حَبْسِهَا یعنی به تنگنا بکشانید او را در حبس. یعنی زندان خالی نیست، هر طوری می‌توانید او را له و لورده کنید که زود عمرش تمام شود و بمیرد. حالا تجربه نشان می‌دهد که مردن

بهرتر از زندان است. من زندانيان بسيارى را مى ديدم كه مى گفتند آقا ما را بكشيد! مخصوصاً زندانيان حبس ابد، يعنى براى هميشه در گور هستند حالا اين يك ذره گورش بزرگتر است. حالا اين را چه كنيم؟ زندانى اش كنيد وَ ضَيِّقْ عَلَيْهَا فِي حَبْسِهَا. ضيق يعنى تنگ. قبر، ضيق دارد. ضيق قبر يعنى تنگنا، او را همان طوري كنيد حالا يا زندان انفرادى يا اينكه غذايش را كم كنيد مريض است به او دارو ندهيد.

درس سوم - چون حق انتخاب نيست پس بر ريل تهديد و تشديد، قطار مذهب حركت مى كند!! عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ الْمَرْأَةُ تُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا حُبِسَتْ فِي السَّجْنِ وَ أُضْرِبَهَا - كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۵، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۴، كتاب نزهة الناظر جلد ۱ صفحه ۱۲۱، كتاب وسایل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۱، كتاب ميزان الحكمه كه مربوط به يكى از مسئولين دهه هاى قبل است جلد ۲ صفحه ۴۷۰، از امام صادق است.

از امام صادق. ببين من باز هم تكرر مى كنم اينها بر ائمه عيب و نقص نيست، آنها يك چيزى را از بالا گرفته اند و دارند تحويل مى دهند، از پيغمبر آمده، بر پيغمبر هم ايرادى نيست او هم از جبرائيل گرفته است. مسئله ما جبرائيل است، او هم مى گويد من از خدا گرفتم! خب جبرائيل كه دیدنى نيست پس بايد يقه خدا را گرفت. مى خواهم بگويم يعنى مرزها را حفظ كنيد، اينها بزرگان ما هستند و به گردن ما حق دارند، ما را از خواب بيدار كردند، اگر اهل بيت نبودند ما همچنان در خواب غفلت بوديم. گفت وَ الْمَرْأَةُ تُسْتَتَابُ زنى كه خارج شد از دين به او عرضه توبه مى شود، فَإِنْ تَابَتْ اگر توبه كرد كه هيچى وَ إِلَّا حُبِسَتْ فِي السَّجْنِ، تا اينجا با درس قبل يكى است. حالا يك چيز ديگر گفته است: وَ أُضْرِبَهَا درس قبل چه گفت؟ گفت وقتى زندان كرديد وَ ضَيِّقَ عَلَيْهَا فِي حَبْسِهَا اينجا مى گويد وقتى زندان كرديد وَ أُضْرِبَهَا! اضر چيست؟ ضرر، زيان و ضرر. خب در اين ضرر ديگر دست مجرى باز است هر كارى كه بخواهد بكند چشمش را دربياورد، كبش را دربياورد، ديگر اين در اختيار است!

(فايل صوتى ۶۳۷۱) زندان و شکنجه براى آزاد انديشى! الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبَادِ ابْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْمَرْتَدُّ يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ قَالَ وَ الْمَرْأَةُ تُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا حُبِسَتْ فِي السَّجْنِ وَ أُضْرِبَهَا از حسين ابن سعيد از حسن ابن محبوب از عباد ابن صهيب از امام صادق است. در موضوع رعايت دين در حقوق مردم امام صادق فرمود: الْمَرْتَدُّ يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ قَالَ وَ الْمَرْأَةُ تُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا حُبِسَتْ فِي السَّجْنِ وَ أُضْرِبَهَا مرتد را توبه مى دهند. مرتد يعنى كسى كه به دين اعتراض دارد. اگر توبه كرد كه هيچ و اگر توبه نكرد او را بكشيد. زن مرتد اگر توبه كرد ببخشيد وگرنه در زندان محبوس مى شود و او را آزار مى دهند. آزار هم يعنى شکنجه. مرتد كسى است كه برگشته، سلاح كه دستش نگرفته عليه دين، خودش برگشته يعنى اعتراض و ايراد و ابهام آنقدر زياد است كه زير پايش شل شده و دستگيره دين را رها کرده است. خب براى چه مجازات اين، قتل است؟ آيا آدم كشته كه قصاصش الْقَتْلَ بِالْقَتْلِ باشد يا نه، فكر کرده است كه دينى كه از پدر و مادر به او رسیده جوابگوى سوالاتش نيست، پاسخگوى آنچه كه در خود دين آمده نيست؟ عدم تطابق موج مى زند. در باب زن مرتده هم اين است كه زندانش مى كنند و او را نمى كُشند ولى اُضْرِبَهَا، زيان و ضرر كه متعارف است؛ آزار دادن در زندان اينجا هم نگفته كه چند ماه چند روز چند هفته چند سال يعنى دائماً مُخَلَّد است، باز آن كسى كه كشته مى شود راحت مى شود

چون زندان جای بدی است مخصوصاً اگر همراه با شکنجه باشد. این حبس در زندان و اَصْرَبَهَا دو تا موضوع است که با مسئله قبل برای مردان که قتل است، یک مثلث می شود، که این اَصْرَبَهَا حاوی خیلی چیزها می تواند باشد یعنی دست مجری را باز می گذارد که هر کاری می خواهد بکند. شما دقت کنید بعد از شهادت امیرالمؤمنین، معاویه کاتب وحی برادر خانم پیامبر وقتی بر مسند قدرت نشست شروع کرد به کشتن مخالفین خودش و طرفداران علی و زندانی کردن و شکنجه کردن، در بنی امیه ادامه داشت تا آمد در طایفه بنی المروان، تا آمد در بخش بنی عباس ادامه داشت، شیعیان امیرالمؤمنین را یا می کشتند یا زندان می کردند و در زندان شکنجه اش می کردند. خب، خلیفه رسول الله که حالا مثلاً این شکنجه کردن به همه آنها تعلق می گیرد، اگر یادتان باشد یک درسی داشتیم که عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله برای جمع کردن آراء در انتخاب ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله از چوب و چماق استفاده می کرد و مردم را با رعب و وحشت به سمت ابوبکر صدیق سوق می داد. خب این دستش باز است یعنی در شریعت اجازه دادند منتهای مراتب تفسیر پذیر است یعنی از نظر حضرات ابوبکر، عمر و عثمان مخالفین خودشان مرتد هستند و هر کاری می توانند با آنها بکنند حتی آتش زدن خانه فاطمه، کشتن بچه فاطمه و طناب انداختن به گردن علی و کشاندن او به مسجد برای بیعت. و همچنین بعدی ها؛ آمد رسید به معاویه، آمد رسید به یزید، یزید مکه را به آتش کشید تخریب کرد بخاطر اینکه آنجا مخالفینش جمع شده بودند و تشکیل لشکر داده بودند، از دیدگاه یزید اینها مرتد بودند، یعنی ببینید توجیه چیست! نمی آید بگویند که با من بد هستند، می گویند نه، شما با کتاب خدا مخالفت کردید مثل جریان صفین و قرآن سر نیزه. یا اینکه به مدینه حمله کرد و تا سه روز غارت کرد و تجاوز را برای سربازانش نسبت به دختران آزاد گذاشت که سبب حمل بسیاری از نطفه های شامیان شد، یا اینکه در بنی عباس اصحاب و طرفداران ائمه را می کشتند یا در زندان شکنجه می دادند به حساب اینکه اینها مرتد هستند، خود ابی عبدالله چرا راه دور می رویم، خود امام حسین، مگر یزید می توانست همین طوری برای حسین و فامیل ها و یارانشان شمشیر بکشد؟ نه، نمی توانست. حالا از دیدگاه عمومی اولاً مومن است، از دیدگاه شیعه که اینها فوق مؤمن هستند ولی از نظر ظواهر اینها عمل به فروع دین می کردند نمی توانست که با اینها بجنگد. همه اینها را برای شما گفته ام، بعد، از شریح قاضی در ارتداد ابی عبدالله فتوا گرفت، گفت الْيَوْمَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ دِينَ جَدِّهِ این حکم قضایی بود که به یزید داد؛ امروز حسین از دین جدش خارج شد. یعنی همین بحث مرتد. ببینید وقتی که دست خلیفه و پادشاه تحت عنوان کشتن و زندان کردن و شکنجه مرتد باز شد دیگر نمی شود آن را جمع کرد، به این معنا که هر طوری می خواهند افسار این شتر را گرفته اند و می کشند و به هر کس خواستند نام ارتداد می گذارند مثلاً به شیعیان رافضی می گفتند، می گفتند اینها رافضی سه خلیفه می کردند یعنی سب می کردند برائت می جستند، بخاطر همین خونشان حلال است. الان هم این گروه های تندرو، اینهایی که در صفوف اهل سنت هستند شیعیان را واجب القتل می دانند سر همین است، دقت کنید می گویند با هر دست بدهی با همان دست پس می گیری! الان اینجا امام صادق این حکم الله را اعلام می کند بعد دامنگیر خودشان شد، به خودشان زهر دادند. هارون الرشید وقتی که می خواست موسی ابن جعفر را زندان کند و بکشد، به زیارت مکه و مدینه رفته بود بعد در مدینه آمد کنار قبر پیغمبر گفت ببخشید یا رسول الله، من می خواهم این نوه تو را ببرم

شکنجه‌اش بدهم زندانش بکنم و او را بکشم! خب هارون الرشید به عنوان اینکه امام کاظم موسی ابن جعفر قبولش ندارد او را کشت یا به عنوان اینکه از حکومت او تمرّد جسته؟ چون مرتد از ماده تمرّد است، متمرّد، یعنی سرکشی و سرپیچی کرده است. بعد این آتش آمد دامنگیر خود پیامبر و اهل بیتش و جانشینان و ذریه‌اش شد. الان می‌بینید که این همه امامزاده با شناسنامه یا بی‌شناسنامه همه جا فتّ و فراوان است اینها نشانگر همین هست که شیعه در اقلیت بود و حکام با اهل بیت بد بودند اینها را تعقیب می‌کردند که بکشند بعد اینها در این درّه‌ها و روی این کوه‌ها پناه می‌بردند یا بخاطر وضعیت بد محیط خودشان می‌مردند یا اینکه همان جا آنها را می‌کشتند و دفن‌شان می‌کردند.

درس چهارم - معنای لَا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ را بدانید! عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا قَالَ إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ تُقْتَلْ وَلَكِنْ تُحْبَسُ أَبَدًا - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۴، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۵ است. کتاب مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيه (از کتب حوزوی است که آقایان از آن درس می‌خوانند) جلد ۳ صفحه ۱۵۰ حدیث ۳۵۴۹، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۳۷۴ است.

اینجا امام صادق نقل می‌کند از پدر پدر بزرگ می‌آید تا امیرمان و می‌گوید: إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ زَنَ وَفَتًی کَہ مَرْتَد شَد عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ تُقْتَلْ اَو رَا نَمًی کَشًی، وَ لَکِنْ تُحْبَسُ أَبَدًا مَانَد هَمَان مَبَاحْثًی کَہ طًی اَیْن چنَد تَا دَرَس آمَدَه بُوَد، حَبَس اَبَد!

(فایل صوتی ۷۰۷۱ - درس اول) اعدام بهتر از حبس ابد! کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۹، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۲۷، از امیرالمومنین است. إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ تُقْتَلْ وَلَكِنْ تُحْبَسُ أَبَدًا هَرْگَاه زَن مَرْتَد شَوَد کَشْتَه نَمًی شَوَد بَلْکَہ بَرَاً هَمًیْشَه زَنْدَانًی مًی گَرَدَد. اَیَا اَلَا ن اَیْن خَدْمَت اَسْت کَہ دَیْن بَه زَن هَا کَرْدَه؟ بَلْه؟ اَعْدَام یک لَحْظَه اَسْت تَمَام مًی شَوَد، حَبَس اَبَد یَعْنًی مَانَدَن دَر زَنْدَان بَرَاً هَمًیْشَه. اَنهَائًی کَہ زَنْدَان رَفْتَه اَنَد مًی دَانَدَن، مَنًی کَہ یَاَزْدَه سَال بَدُون مَرخَصًی وَ دَرْمَان وَ وکیل دَر زَنْدَان بُوَدَم مًی دَانَم، اَعْدَام خَیْلِی اَز حَبَس اَبَد بَهْتَر اَسْت بَلْکَہ اَز حَبَس طَوْلَانًی بَهْتَر اَسْت. مَرْتَاد یَعْنًی چَہ؟ یَعْنًی اِسْلَام رَا نَمًی خَوَاهَم. چَقْدَر اَسْنَاد وَ مَدَارک دَاشْتِیْم مًی گَوَیْد کَہ اَنَسَان آزَاد اَفْرِیْدَه شَدَه خَوْدَت رَا بَرْدَه نَکَن. اَیَا آزَاد اَسْت؟ دَیْن اَبَا وَ اَجْدَادًی اَش رَا نَمًی خَوَاهَد بَاَیْد اَو رَا بَکَشًی؟ اَیْن چَہ آزَادًی اَسْت؟

درس پنجم - با علم به این روشنی، فشار در غدیر بی‌مورد بود: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ ابْنِ صَالِحِ ابْنِ النَّطَّاحِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ حَدَّثَنِی أَبُو إِسْمَاعِيلَ مَوْلَى دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ وَ كَانَ فَاضِلًا قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ عَبَّاسٍ یُحَدِّثُ بِهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِلْعَبَّاسِ وَ عَلِيٍّ عِنْدَهُ يَكُونُ الْمَلِكُ فِي وُلْدِكَ ثُمَّ التَّمْتُ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِكَ - کتاب الموضوعات از ابن جوزی جلد ۲ صفحه ۳۵، کتاب تاریخ بغداد از خطیب بغدادی جلد ۱۱ صفحه ۲۵۱ است.

از بحث ارتداد خارج شدیم و در بحث‌های دیگر آمدیم. از اهل سنت و جماعت است. محدثین: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ ابْنِ صَالِحِ ابْنِ النَّطَّاحِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ، ناقل عبدالله ابن عباس است. قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّي، ظاهراً این عبدالله ابن عباس آن که معروف است نیست چون سلسله روایات امتداد دارد. گفت از پدر بزرگم نقل می‌کنم، داوود ابن علی از علی ابن عبدالله ابن عباس وَ حَدَّثَنِی اَو حَدِیْث کَرْد بَرَاً مَا أَبُو إِسْمَاعِيلَ مَوْلَى دَاوُدَ ابْنِ عَلِيٍّ وَ كَانَ فَاضِلًا اَدَم دَرَس خَوَانًی بُوَد وَ اَز اَفَاضِل بُوَد قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ عَبَّاسٍ گُفْت اَز عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ شَنِیْدَم

يُحَدِّثُ بِهِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ پسر عبدالله ابن عباس محدث مشهور ثقلین، شیعه و سنی که معروف است. گفت پدرم نقل می کند أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ به عموی خود عباس ابن عبدالمطلب که عبدالله ابن عباس پسرش است، وَ عَلِيٌّ عِنْدَهُ امیر ما هم کنار عباس بود يَكُونُ الْمَلِكُ فِي وَلَدِكَ ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِكَ نگاه به عباس کرد گفت بچه هایت یعنی بنی عباس حکومت را می گیرند و نگاه به علی کرد گفت بچه های تو هیچ حکومتی را قبضه نخواهند کرد! حالا سؤال ما این است: روزی که خدا اینقدر در غدیر پافشاری می کرد که از منازل قبل در خود مکه مدام فشار آورد که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ و پیغمبر می دانست چه خبر است، اینها را می دانست برایش گفته بودند، چطور اراده کرد که حکومت از اهل بیت گرفته بشود و در دست بنی عباس برود که بنی عباس جنایاتی کردند که کم از بنی امیه و بنی مروان نکردند. مخصوصاً دو سه تا از آنها که چهره های نامی تاریخ استبداد هستند مثل متوکل و یکی هم منصور دوانیقی که این دوتا خیلی خیلی جنایت کردند. متوکل عباسی سادات را می گرفت، اعلام کرده بود هر جا سید یافتید که از فرزندان رسول الله است بیاورید به شما جایزه و پول می دهم. برای همین می بینید که امامزاده ها در ایران زیاد است؛ یکی ته درّه است، یکی بالای کوه است، بخاطر فرارشان بود، بخاطر این احکام حکومتی که صادر شده بود. اینها را می گرفتند به صورت ایستاده حالا یا چند نفری باهم، عمله و بنا و معمار بود به جای ستون از اینها استفاده می کردند، دورشان را حصار و دیوار می کشیدند به جای ستون. خب پس چه شد؟ چرا غدیر پشتمانه نداشت؟ به خود علی هم نرسید، خود امیرمان هم دیگر شما آگاه هستید، آن حکومت بود که علی بنده خدا کرد؟

درس ششم – در تحقیقات معلوم شد که خدا بندگانش را چگونه روزی می دهد!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ حَدَّثَنَا بَكْرُ ابْنِ يُونُسَ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُوسَى ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُقْبَةَ ابْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَ يَسْقِيهِمْ - کتاب سنن ابن ماجه از محمد ابن یزید القزوينی جلد ۲ صفحه ۱۱۴۰، کتاب سنن الترمذی از ترمذی جلد ۳ صفحه ۲۵۹، کتاب المستدرک از الحاکم نیشابوری جلد ۱ صفحه ۲۵۰، کتاب السنن الکبری از بیهقی جلد ۹ صفحه ۳۴۷ از شیعه هم داریم. منابع شیعه: کتاب مستدرک الوسائل از میرزای نوری جلد ۱۶ صفحه ۴۵۹، کتاب بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۱۴۲، کتاب دعائم الاسلام از قاضی نعمان جلد ۲ صفحه ۱۴۴. کتاب میزان الحکمه محمد الریشهری جلد ۲ صفحه ۹۴۱. این روایت هم از طریق اهل سنت است. از شیعه هم داریم. محدثین: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ حَدَّثَنَا بَكْرُ ابْنِ يُونُسَ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُوسَى ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ رَبَاحٍ از پدرش از عَنْ عُقْبَةَ ابْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ گزارشگر حدیث این است. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت پیغمبر گفت لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَ يَسْقِيهِمْ به مریض ها فشار نیاورید که حتماً بخورند و بیاشامند، اینکه میل ندارد حال ندارد بخاطر این است که خدا به آنها غذا می دهد و آب می نوشاند. حالا سؤال ما این است: به آنهایی که سالم هستند چرا غذا نمی دهد؟ ها! می دانید تیراژ گرسنگان در جهان چقدر است؟ می دانید در کشور خودتان برای بدست آوردن غذا چقدر باید خودکشی کرد، چقدر باید دوید؟ می دانید در شهرتان که پایتخت است افرادی هستند که حقوق بگیر هستند و نصف برج حقوقشان

تمام می شود باید چکار کنند؟ بعد درگیری خانواده بعد طلاق؛ صف طلاق، بعد فرار از منزل، زن فرار می کند، بچه فرار می کند، مرد فرار می کند. مرد هم خیلی ها را داریم عریضه داده، خانم ها خیلی عریضه می دهند و می گویند شوهرمان فرار کرده و پیدایشان هم نیست، برای چه؟ بخاطر اینکه ندارد. حالا سؤال این است یا رسول الله تو که می گویی مریض میل به غذا ندارد به نوشیدن علاقه ندارد به او فشار نیاورید، پس گفتی که خدا به اینها غذا می دهد پس چرا به آنهاهی که سالم هستند غذا نمی دهد؟ این سوالاتی است که تاریخ می پرسد.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۴ - فایل صوتی ۶۲۵۱ - دین سمحه و سهله این است؟: کَتَبَ غُلَامٌ (عَامِلٌ) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ زَنَادِقَةً وَ قَوْمًا مِنَ النَّصَارَى زَنَادِقَةً فَقَالَ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَدَ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ إِزْتَدَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَلَا تَسْتَيْبُهُ وَ مَنْ لَمْ يُولَدْ مِنْهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ فَاسْتَيْبُهُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَ أَمَّا النَّصَارَى فَمَا هُمْ عَلَيْهِ أَعْظَمُ مِنَ الزَّنَدَقَةِ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۵۲ (من لا يحضره الفقيه چاپ ۱۰ صفحه ۱۳۹)، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۳ است.

درباره اینکه اسلام دین سمحه و سهله است احادیث بسیاری داریم. سَمَحَهُ؛ مسامحه، دست دست کردن. می گوید که برای چه مسامحه می کنی؟ برو انجام بده دیگر! سهله هم یعنی سهل، آسان، راحت که اینها هر دو در مکالمات فارسی هست. حالا عنوان درس هم همین است. این درس هم یکی از همان مباحثی بود که راجع به ارتداد بود و در این چند روز اخیر چند تا بود. کَتَبَ غُلَامٌ (عَامِلٌ) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ زَنَادِقَةً وَ قَوْمًا مِنَ النَّصَارَى زَنَادِقَةً اینجا نوشته غلام یعنی برده اما آن کسی که ترجمه کرده نوشته کارگزار، شاید غلام به عنوان احترام است اما او نوشته من غلامتم یا علی! و این هم در دفترچه روایت ثبت شده است. یکی از استانداران در زمان حکومت مولا به ایشان نوشت و گفت که در حاکمیت ما، بعضی از مسلمین زندیق شدند. زندیق یعنی بی دین یعنی به خط آخر رسیده. آیا منتظر هم زندیق است؟ نه! برای اینکه گذشته را نفی کرده است. تازه، از گذشته سند گرفته و هم اکنون با آن اسناد و مدارک حرکت می کند. برای همین می گویم که در محاجه اصلاً نیازی نیست که اسم من بیاید چون وقتی که سند هست و گوینده هست؛ گوینده حدیث و روایت و آیه هست، دیگر نیازی نیست طرف را تحریک کنی و به اینطرف بکشی بلکه او را به طرف اسناد و مدارک بکشید. گفت که یک گروه از مسلمین در تحت حاکمیت من، زندیق شدند و نیز به جمعی از مسیحیان که زندیق گشته اند پیوستند. مسیحیانی که از مسیحیت خیر ندیدند. الآن خیلی ها در جهان هستند که اگر یک آمار بگیرند تعدادشان از کل مذاهب بیشتر است یعنی اسلام یک و نیم میلیارد، مسیحیت دو میلیارد، یهود هم که زیاد جمعیت ندارد یک چند صد میلیون هستند، وقتی اینها را روی هم جمع کنید آنهاهی که از ادیان و مذاهب برگشتند خیلی تعدادشان بیشتر است یعنی مابقی را دیگر! یعنی شما مابقی را حساب کن حالا بگو چهار میلیارد، از هشت میلیارد نصفی از آن یا مثل چینی ها هستند که بازمانده کمونیزم هستند که در خود روسیه هم هست، در کشورهایی که در اقمار روسیه هم بودند هست، یا اینکه نه، طرفدار مکتب سوسیالیست و کمونیست نیستند همین طوری برگشتند و الآن حیران هستند و این مباحث آنها را از حیرت نجات می دهد. گفت که اینها را چه کارشان کنیم؟ تکلیف چیست؟ فَقَالَ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَدَ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ إِزْتَدَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ گفت

اما مسلمان‌ها که برگشتند اگر خانواده آنها مسلمان بودند و این از دین برگشته یعنی پدر و مادر مسلمان بوده خیلی راحت گردن او را بزَن! برای چه می‌نشینی بحث می‌کنی و خودت را خسته می‌کنی؟ گردنش را بزَن برود اینها که آدم نیستند، آدم فقط همین عده هستند که پیرو ادیان و مذاهب هستند. طبق این فاکتور نصف اهل زمین را گردن بزَن! و لَا تَسْتَتِبُهُ توبه‌اش نده، جلوی او کاغذ نگذار که بنویس غلط کردم. تعجب است، در قضاوت‌های علی خودش برای فرار مجرم فرجه می‌داد و همینطور پیغمبر، اسناد و مدارکش را داریم که طرف را از ذِکَةِ الْقِضَا به بیرون هل می‌داد یعنی با حرفش؛ مثلاً می‌گفت برو بابا سردی و گرمیت کرده این حرف‌ها چیست چرا اعتراف می‌کنی؟ دیوانه شدی؟ برو! آفتاب زده شدی؟ حالا اینجا حکم حکومتی داده که فَاضْرِبْ عُنُقَهُ و لَا تَسْتَتِبُهُ توبه‌اش نده، و مَنْ لَمْ يُولَدْ مِنْهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ اما کسی که مسلمان زاده نیست یعنی خانواده‌اش مسلمان نبودند و این همینطوری آمده مسلمان شده و بعد هم چیزی گیرش نیامده گفته بابا عطایش را به لقایش بخشیدم، خدا حافظ! اینجا می‌گوید که فَاسْتَتِبُهُ توبه‌اش بده یعنی بگو که از عقایدت دست بردار، دین حرف ندارد از آسمان آمده، اصلاً عدم تطابق ندارد، مشکل ندارد، سؤال برانگیز نیست و چارچوب آن را خدا داده بگو غلط کردم، فَإِنْ تَابَ اگر توبه کرد بگو برو به خانه‌ات تمام شد، وَاِلَّا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وگرنه گردنش را بزَن! این گردن زدن هم منطق خوبی است! برای اینکه وقتی کسی حرفی برای زدن نداشت با چک و لگد به جانت می‌افتد. پس امر به معروف و نهی از منکر مال چیست؟ مال فروع دین است؟ آره؟ خانم روسری‌ات را بیاور جلو، آیا مال این است؟ چرا ماه رمضان در خیابان سیگار می‌کشی؟ آیا همین است؟ یعنی محدوده‌اش همین است؟ اینجا خیلی جالب است؛ وَاَمَّا النَّصَارَى فَمَا هُمْ عَلَيْهِ اَعْظَمُ مِنَ الزُّنْدَقَةِ این گفت که مسیحی‌هایی که بی‌دین شدند چه؟ مولا گفت که مسیحی از بی‌دین بدتر است. خیلی حرف است، خیلی! من باز هم می‌گویم که این روایات ذَرَّه‌ای از ارادت ما را به اهل بیت کم نمی‌کند چون ما بالاترش را می‌بینیم، علی از پیغمبر گفته، پیغمبر از جبرائیل یعنی دحیة ابن خلیفه کلبی گفته و او هم از خدا گفته؛ خدای موجود در ادیان که طول و عرض و همه چیز آن را دیدیم. مسیحی از بی‌دین بدتر است، عجب! یعنی یک مسیحی که دنباله‌رو عیسی مسیح است بی‌دین است؟ یعنی بدتر از بی‌دین است؟ مسیحی که کلیسا می‌رود که محل عبادت مسیحی‌هاست انجیل می‌خواند و در خانه‌اش و همراهش انجیل است آیا این از بی‌دین بدتر است؟ چقدر سند داشتیم که اینها محترم هستند، اینها وقتی به دستورات خودشان عمل می‌کنند همه چیزشان حفظ است. حالا مسیحی نتوانست عدم تطابق‌ها را هضم کند، بدتر از زُنْدَق است!

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۵ - فایل صوتی ۶۲۵۲ - درس اول - علت اجتماع مسلمین در قبله اول: وَاَيْضاً بِاِسْنَادِهِ عَنْ سَمَرَةَ ابْنِ جُنْدَبٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ كَانَ يَقُوْلُ لَنَا يَعْصِيْكَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ثُمَّ تَجْتَمِعُوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - كتاب المعجم الكبير جلد ۷ صفحه ۲۶۴ حدیث ۷۶-۷۰، از رسول اکرم است.

از سَمَرَةُ ابْنِ جُنْدَبٍ که ناقل حدیث است؛ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ كَانَ يَقُوْلُ لَنَا پیغمبر به ما گفت: اِنَّكُمْ تُحْشَرُوْنَ اِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ تَجْتَمِعُوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هنگام جابجایی عصر یعنی قیامت، همه شما به بیت المقدس می‌روید بعد قیامت برپا می‌شود و گرد هم می‌آیید. اینجا چندتا سؤال هست؛ یکی اینکه بیت المقدس در اسرائیل است، قبله اول مسلمین است. پیغمبر سال‌ها به این قبله نماز می‌خواند تا حکم آمد، داخل نماز پیغمبر رو به کعبه برگشت. در هنگام سفر

فضايى هم به آنجا رفت، خيلى مهم است؛ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا، مسجدالاقصى در فلسطين است. چرا اينجا اينقدر مهم است؟ خيلى عجيب است نمى گويد كه همه شما كنار كعبه جمع مى شويد بعد قيامت برپا مى شود، بعد هم مى گويد محشور مى شويد يعنى نمى رويد بلكه شما را مى برند! حشر و نشر غير ارادى است، غير از آمد و رفت است. چقدر در آن كشور مردم باقى مى مانند؟ بعد يك سؤال: آيا اين براى حوار يون پيامبر است يا براى مسلمين است يا براى اهل جهان است؟ اين سه مورد است. اينجا كه پيغمبر به سمرة ابن جندب گفته است كه إِنَّكُمْ شَمَاهَا، تُحْشَرُونَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ شما محشور مى شويد به بيت المقدس، آيا إِنَّكُمْ منظورش به حوار يونش بوده كه سمرة ابن جندب هم از جمله آنهاست و يا إِنَّكُمْ منظورش كل مسلمين كره زمين است؟ حالا فرض سوم كل اهالى زمين است، حالا مى گوييم آن چون خطاب پيغمبر به اصحاب و انصارش بوده و طبيعتاً به همه مسلمين بر مى گردد، چطور در فلسطين جايشان مى شود؟ يك و نيم ميليارد مُسلم چطورى در آن كشور كوچك كه مخلوطى از فلسطين و اسرائيل است جمع مى شوند تا از آنجا قيامت برپا شود؟! اينها چند تا نگاه ابهامى بود كه عرض كردم.

درس دوم: - مگر خواب نعمت نيست پس چگونه مقابله با آن جاز است؟!: قَدْ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَرْفَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ لِيَزِيدَ تَعَبَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ طُهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى فَوَضَعَهَا - كتاب تفسير مجمع البيان جلد ۷ صفحه ۴، كتاب بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۲۷ حديث ۳، از رسول خاتم است. سوره طه آيات ۱ و ۲ است. اين هم از آن كارهاى عجيب و غريبى است كه به تپ پيغمبر نمى خورد، برايش ساخته اند: أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَرْفَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ لِيَزِيدَ تَعَبَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ طُهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى فَوَضَعَهَا مى گويد پيغمبر آنقدر نماز خواندن برايش سخت بود (احتمالاً نماز عشاء باشد) كه براى اينكه خوابش نگیرد يَرْفَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ يك پايش را بر مى داشت بالا مى گرفت و با يك پا مى ايستاد، اصلاً اين كار شأن پيغمبر را پايين نمى آورد؟ يك بازى هست به نام لى لى، معمولاً آنهابى كه لى لى مى كنند با يك پا راه مى روند. گفت لِيَزِيدَ تَعَبَهُ براى اينكه زياد شود فشار بر خود، بعد مى گويد كه براى همين اين آيه اول سوره طه آمد؛ طُهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. مى گويند طه يكى از اسامى از القاب پيامبر است مثل ياسين. مى گويد ما نفرستاديم بر تو قرآن را كه به مشقت بيفتى به سختى بيفتى، چون در نماز قرآن مى خواند ديگر! حتماً سوره بقره را مى خواند يك سوره طولانى مى خواند، بعد يك پايش را هم بالا مى گرفت. به نظر شما آدم مى تواند يك پا بالا باشد و مدت زيادى تعادل خود را حفظ كند؟ بعد اين آيه را هم بعضى ها گفته اند كه اينجا قرآن به معنای تقديرات است كما اينكه در آيات ديگر آمده إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (سورة اعراف آيه ۱۹۶) اينجا را گفته اند كه كتاب به معنای تقديرات است، بعد تَشْقَى هم از شقاوت مى آيد؛ شقى! در آن تفسير اينطورى معنا مى دهد كه ما مردم را به شقاوت خلق نكرديم يعنى طبق آن فاكتر اصلاً شقى در دنيا نيست، بعد اينكه تغذيه شقى سوء القضا است. ضد شقى سعيد است؛ سعادت، مسعود. سعادت مربوط مى شود به حسن القضا، و اگر نه، همان قول اول را استفاده كنيم كه اين كار نشدنى است، يعنى پيغمبر مگر از معجزه استفاده كند كه يك پاى او بالا باشد بعد سوره بلندی را بخواند و الا به حالت طبيعى يك پا خسته مى شود، خدا براى چه دوتا

پا برای بشر آفریده؟ برای اینکه تعادل را حفظ کنند و آدم راحت تر بتواند بایستد.

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۶ - فایل صوتی ۶۲۵۳ - درس اول این فایل با موضوع شعار پیامبر کل خیر بوده به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۵۷۴ ملحق گردید.

درس دوم - پرورش دهنده را در نظر آورید که با نظر به او می توان پرده های ابهام را کنار زد: اَلطَّبْرَانِی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَرْدَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَتُوبُ إِلَى رَبِّي فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً - كتاب المعجم الكبير جلد ۱ صفحه ۳۰۱ حدیث ۸۸۳ وَ مِثْلُهُ حَدِيث ۸۸۲ و ۸۸۵ و ۸۸۶، كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۴ صفحه ۲۱۱ است.

طبرانی از ابی بردة از الأَعَزَّ نقل می کند: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ گفت: پیغمبر گفت ای مردم بازگشت کنید به سوی آن کسی که شما را آورده، شما را نگه داشته و وسایل زندگی؛ یعنی ببخشید وسایل زجرتان را هم آماده کرده است. تُوبُوا منظور این است که استدعا کنید خدا بس است، لَا طَاقَةَ لَنَا! أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَتُوبُ إِلَى رَبِّي فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً گفت قسم به الله که من توبه می کنم به سوی ربم هر روز صد مرتبه. ببینید آن رَبِّكُمْ بود و این رَبِّي است. خب پیغمبر که عصمت دارد برای چه توبه می کند؟ آمده اند و گفته اند که برای امتش توبه می کند، بسیار خب، سَلَمْنَا، خب پس چرا به مردم می گوید توبه کنند؟ این را به متشرع بگو. آیا پیغمبر گناه نمی کند؟ نه اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ زبانت را گاز بگیر! باشد، قبول! برای چه روزی صد بار توبه می کند؟ برای امت! خیلی خب، دست شما درد نکند، پس چرا به مردم می گویی توبه کنند؟ مگر او نائب الزیاره نیست؟ مگر امام نیست؟ مگر رهبر اسلام نیست؟ مگر بزرگ مسلمین نیست؟ چطور در نماز جماعت حمد و سوره نباید بخوانی و هر چه امام به نمایندگی از مأموم گفت قبول است و هر وقت هم حرکات نماز را عوض می کند تو باید تبعیت کنی؛ قنوت قنوت، قیام قیام، سجود سجود، رکوع رکوع، تشهد تشهد. در اینها خیلی مسائل هست ها، من نمی توانم باز کنم و تو هم اگر می خواهی در کانال باز کنی با احتیاط باز کن. هر وقت یکدست بودید باز کنید اگر غریبه باشد عصای تکفیر را بلند می کند؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. وقتی منطق نیست چوب که هست! در آن حدیث یادت هست که گفت مردم را باید با شمشیر و زنجیر آدم کرد ولی علی چه گفت؟ ها؟ معارضش را علی گفت؛ گفت که به من می گویند تو نمی توانی کشورداری کنی و حکومت را بچرخانی برای اینکه به مردم زور نمی گویی! علی، آن بزرگمرد، گفت که من هم می توانم مثل معاویه زور بگویم، مالیات ببندم، جریمه، عوارض، فشار، خفقان ولی دوست ندارم که روی ناله مردم من حکومت کنم. زنده باد علی ابن ابی طالب! واقعاً زنده باد به آن کسی که یک کتابی نوشته بود و اسم کتاب نسخه مفرده بود؛ علی نسخه مفرده یعنی تک و تنه است!

درس سوم این فایل با موضوع پول دادن پیامبر به مردم برای این که دل آنها را به دست بیاورد به علت بازخوان به ۳۵۷۳ ملحق گردید.

درس چهارم این فایل با موضوع گرداندن پیامبر بتوسط کنیز در مدینه به علت بازخوان به درس سوم فایل ۴۲۳۴ ملحق گردید.

درس پنجم اين فايل با موضوع برانگيخته شدن پيامبر براى اتفاق به علت بازخوان به فايل ۵۲۹۱ ملحق گرديد.

ظهور ياب منتظران ۵۳۸۷ - فايل صوتى ۶۲۵۴ - درس اول - اين فايل با موضوع خواب براى پيامبر بشارت دارد به علت بازخوان به فايل ۵۰۷۲ ملحق گرديد.

درس دوم - آيا پيامبر كار نمى كرد؟ امر معيشت را چگونه مى نمود؟: الطبرسى؛ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ يَدْخُلُ عَلَى أَزْوَاجِهِ امْرَأَةً امْرَأَةً - كتاب تفسير مجمع البيان جلد ۱۰ صفحه ۴۷۱، (ذيل الآيه ۱- ۵ من سورة التحريم)، كتاب سنن النبى صفحه ۲۰۵ حديث ۹، حديث را شيخ طبرسى آورده است.

سند اين روايت هم از اهل سنت و هم از اهل شيعه است. اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ يَدْخُلُ عَلَى أَزْوَاجِهِ امْرَأَةً امْرَأَةً مى گويد پيغمبر نماز صبحش را كه مى خواند يَدْخُلُ داخل مى شد بر زَوْجَاتش يكي يكي امْرَأَةً امْرَأَةً. حالا اينجا سؤال مى شود كه آيا پيغمبر خيلى وقت اضافى داشت؟ شما حساب كن يك نفر نه تا زن دارد از اول صبح شروع كند به اينها سر زدن، خب اينها هم كه سر زدن خالى نيست، سر و ته است! بعد چند ساعت خانه اين، چند ساعت خانه آن و چند ساعت خانه آن يكي، اين كار هميشگى هم هست، اين به شأن و شخصيت پيغمبر نمى خورد، اين يكطورى نشان مى دهد كه پيغمبر كَلَّ بر مردم بوده يعنى به وسيله خمس و سهم خودش استفاده مى كرده و زندگى را مى چرخانده در حاليكه پيامبران قبل كار مى كردند؛ موسى گوسفند چران بود، ابراهيم گوسفند چران بود، نوح نجار بود، عيسى مسيح هم كه طبيب بود از اين شهر به آن شهر مى گشت و بيماران را شفا مى داد و يك جا هم كه نياز بود معجزه را بالا ببرد (اينطور كه مى گويند من نمى دانم) مرده را زنده مى كرد حتى از درون قبر. حالا اين را نسبت مى دهند به پيغمبر كه دانه دانه به زن هاشم سر مى زد خب صبحانه را كه در يك جا مى خورد، بعد صبحانه را يك جا، ناهار را يك جا، بعد ناهار را يك جا، شام يك جا و بعد شام يك جا، اين به مسئوليت خاتم النبیین نمى خورد.

درس سوم - با اينگونه اعمال چگونه مى توان پرچم بهداشت را برافراشت؟: الصّدوق: قَالَ الصّادِقُ كَانَتْ فِي الْمَدِينَةِ بُثْرَةٌ فِي وَسْطِ مَرْبَلَةٍ فَكَانَ الرِّيحُ تَهْبُ فْتَلْقَى فِيهَا الْقَذَرَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَتَوَضَّأُ مِنْهَا - كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۲۱ حديث ۳۳، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱ صفحه ۱۳۰ حديث ۲۰؛ هذه الروايه تدل بظاهرها على عدم نجاسة ماء البئر، است.

شيخ صدوق از امام صادق نقل مى كند و مى گويد: كَانَتْ فِي الْمَدِينَةِ بُثْرَةٌ در مدينه يك چاهى بود، فِي وَسْطِ مَرْبَلَةٍ آنجايى كه آشغال ها را خالى مى كنند، درست وسط آن. اينجا آشغال ها را كجا خالى مى كنند؟ بيرون شهر. فَكَانَ الرِّيحُ تَهْبُ فْتَلْقَى فِيهَا الْقَذَرَ باد كه مى آمد اين زباله ها را داخل چاه مى ريخت. فْتَلْقَى؛ القا كردن الْقَذَر؛ نجس، كثيف. وَ كَانَ النَّبِيُّ يَتَوَضَّأُ مِنْهَا پيغمبر از آن آب چاه وضو مى گرفت. آيا اين در موقعيت و مقام پيغمبر هست كه اين همه سفارش به بهداشت مى كند؟ مى گويد اگر شب ظرف آب را پهلويت گذاشتى روى آن را بپوشان كه جانور در آن نباشد. پيامبر براى سلامتى جامعه نسخه هاى فراوان به نام طب النبى داده حالا چطور ممكن است؟ دقت كنيد چاه در شهر و در محل تخليه زباله، آنقدر زباله و آشغال زياد است كه باد مى آيد همه را داخل چاه مى ريزد بعد پيغمبر با آب آن وضو مى گيرد! چقدر در فقه داريم كه آب وضو بايد پاك باشد حتى مضاف نباشد يعنى هيچ چيزى به آن اضافه نشده باشد، يعنى گِل

نباشد، آب گل آلود نباشد آب میوه نباشد آب کدر نباشد.

درس چهارم - وعده‌های تحقق نیافته در باب ستون دین: الطبرسی: فی قوله وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (سوره بقره آیه ۴۵) كَانَ النَّبِيُّ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ اسْتَعَانَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ - کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۱ صفحه ۲۱۷، کتاب بحار الانوار جلد ۹۱ صفحه ۳۴۱، کتاب مجموعه ورام جلد ۱ صفحه ۳۰۳، کتاب سنن النبّی صفحه ۲۵۱ حدیث ۵.

بخش اول: یک چند تا بحث راجع به نماز داریم، الحمد لله همه شما نماز خوان هستید! طبرسی نقل می کند در ذیل آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ که آیه قرآن است، می گوید كَانَ النَّبِيُّ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ اسْتَعَانَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وقتی پیغمبر محزون و غمگین می شد از نماز و روزه یاری می گرفت. آیا نماز، اندوه و حزن و ناراحتی را از بین می برد؟ شما که نماز خوان بودید اینطور بوده؟

بخش دوم: ایضاً عَنْ الضَّحَّاكِ وَابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ - کتاب مجمع البیان جلد ۶ صفحه ۵۳۴ و فی بعض النسخ: حزه بالباء بدل النون، کتاب بحار الانوار جلد ۸۵ صفحه ۱۲۵ حدیث ۳۳، کتاب سنن النبّی صفحه ۱۳۲ حدیث ۴۳.

ایضاً ضحاک از ابن عباس (عبدالله ابن عباس) نقل می کند قَالَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ. إِذَا حَزَنَهُ پیغمبر وقتی محزون می شد امر به نماز خواندن می کرد.

بخش سوم: الطبرسی كَانَ النَّبِيُّ إِذَا أَصَابَتْ أَهْلَهُ خَصَاصَةٌ نَادَى أَهْلَهُ يَا أَهْلَاهُ صَلُّوا صَلُّوا - کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۳۳۴، کتاب بحار الانوار بحار الانوار جلد ۹۰ صفحه ۳۷ حدیث ۴، کتاب سنن النبّی صفحه ۲۰۸ حدیث ۲۶

باز هم یک بخش دیگرش: إِذَا أَصَابَتْ أَهْلَهُ خَصَاصَةٌ وقتی که بر خانواده اش یک چیز ناراحت کننده ای وارد می شد نَادَى أَهْلَهُ يَا أَهْلَاهُ صَلُّوا صَلُّوا موقعی که پیشامد بدی برای خانواده اش می آمد می گفت نماز نماز؛ نماز بخوانید راحت بشوید! پیشامد بد چیست؟ یکی از آنها فقر است. پیغمبر بنیان گذار نماز است، آیا فقیر نبود؟

بخش چهارم: الشّهِيد الثانی: یوسف ابن عبد الله ابن سلام إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا نَزَلَ بِأَهْلِهِ شِدَّةً أَمَرَهُمْ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ قَرَأَ أَوْ أَمَرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا - و سوره طه آیه ۱۳۲ - کتاب مسکن الغرّاد صفحه ۵۶، کتاب بحار الانوار جلد ۹۱ صفحه ۳۸۳ حدیث ۱۰ است.

شهید ثانی از یوسف ابن عبد الله ابن سلام نقل می کند: إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا نَزَلَ بِأَهْلِهِ شِدَّةً أَمَرَهُمْ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ قَرَأَ أَوْ أَمَرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا می گوید که پیغمبر وقتی به اهل و عیالش یک شدتی، فشاری، آزاری و اذیتی نازل می شد می گفت نماز بخوانید. این نماز چقدر با ارزش است ولی بازدهی آن همین است که شما یک عمری خواندید آیا بازدهی داشت؟ آیا برای ابی عبدالله که روز عاشورا قبل از شهادتش نماز خواند آیا بازدهی داشت؟ نماز خواند چه گفت؟ گفت: إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ به خدا گفت تو را عبادت می کنم و از تو کمک می خواهم. اینجا خیلی حرف است؛ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ از تو کمک می خواهم. آیا خدا کمکش کرد؟ دیگر از این برهان قوی تر؟! ها؟ از این حجت عظیم تر؟!

درس پنجم - اگر حدیث نبوی را که می گوید: صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّيَ مدنظر قرار دهیم که دچار هرج و مرج عبادی می شویم: الثّوَرِي عَنْ الْجَعْفَرِيَّاتِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَمَسُّ لِحْيَتَهُ أَحْيَانًا فِي الصَّلَاةِ فَقُلْنَا

يَا رَسُولَ اللَّهِ تَرَاكَ تَمَسُّ لِحْيَتَكَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ إِذَا كَثُرَتْ هُمُومِي - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۵ صفحه ۴۱۷
حديث ۶۲۳۲، كتاب سنن النبی صفحه ۲۹۷ حديث ۳۳ است.

بخش اول: باز هم مبحث نماز است، اینجا هم سه تا مبحث داریم. نوری از جعفریات نقل می کند از امیرمان: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَمَسُّ لِحْيَتَهُ أحياناً فِي الصَّلَاةِ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ تَرَاكَ تَمَسُّ لِحْيَتَكَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ إِذَا كَثُرَتْ هُمُومِي بَيْنَ چَظُورِي مَاشِينَ مِي آيد در درّه مِي افتد، خوب دَقَّتْ كُنْ! اینجا تاريخ چند تا سؤال کرده بايد جواب بدهی! شرح دارد: اول اينكه مِي گويد پيغمبر گاهي با ريشش ور مِي رفته دست مِي كشيده مسح مِي كرده بعد در چند جا سند داريم و در دایرة المعارف هست كه پيغمبر نهی كرده كه در نماز با ريشتان بازی نكنيد. دوم اينكه الان خوانديم كه گفت نماز بخوانيد تا رفع هم و غم بشود، نه؟ ديگر همين الان است، هنوز جلسه تمام نشده است. اینجا مِي گويد پيغمبر جواب داد براي اين دست به ريشم مِي كشم كه زياد شده هُمُومِي. هموم، هم است و برابر با غم است. متوجه شدي؟ معارضات را مِي بيني؟ حالا يك مشكل ديگر؛ اين حديث است كه مِي گويد هر طوري پيغمبر نماز مِي خواند شما هم بايد بخوانيد، خب پيغمبر دست به ريشش مِي مالد بايد همه دست به ريششان بمالند، پيغمبر در نماز اندوهناك مِي شود همه اندوهناك مِي شوند، پس كجا شد درمان حُزن كه در نماز است؟

بخش دوم: الطَّبْرَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَلْحَظُ فِي الصَّلَاةِ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا يَلْوِي مِنْهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ - كتاب المعجم الكبير جلد ۱۱ صفحه ۱۷۸ حديث ۱۱۵۵۹، كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۲۷۵، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۱۱۴ حديث ۴۲۶۸، كتاب عوالی اللثالی جلد ۱ صفحه ۶۷۵ است.

بازي يك مبحث ديگر: طبرانی نقل می کند بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَافَتْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَلْحَظُ فِي الصَّلَاةِ يَمِينًا وَشِمَالًا، لَا يَلْوِي مِنْهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ مِي گويد پيغمبر در نماز به چپ و راستش نگاه مِي كرده. آقای متشرع، اخلاص در نماز يعنی چه؟ اخلاص يعنی خالص شدن و ذوب شدن در آن الله اكبري كه اول نماز مِي گویی؛ تكبيرة الاحرام! يعنی وقتی كه گفتی الله اكبر؛ خدا بزرگتر است بالاتر است كبيتر و عظيم تر است از همه چيز، از همه چيز غافل مِي شوي، آن وقت چَظُورِي پيغمبر كه تمرکز دهنده نماز است و تجلّی دعاست، در نماز نگاه چپ و راست مِي كرده؟ حالا هر كسي بخواهد از پيغمبر تقليد بكند كه بايد بكند (ديندار بايد از پيغمبر تبعيت كند) اين هم مِي تواند چشمانش را اين طرف و آن طرف كند، تو هم اگر دیدی حق نداری اعتراض كنی و بگویی حواست در نماز است باشد به اين طرف و آن طرف چكار داری؟ مِي گويد پيغمبر هم به اين طرف و آن طرف نگاه مِي كرده!

بخش سوم: الطَّبْرَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ يَمَسُّحُ الْعَرَقَ عَنْ وَجْهِهِ فِي الصَّلَاةِ - كتاب المعجم الكبير جلد ۱۱ صفحه ۳۱۵ حديث ۱۲۱۲۲ است.

يك مبحث ديگر: كَانَ النَّبِيُّ يَمَسُّحُ الْعَرَقَ عَنْ وَجْهِهِ فِي الصَّلَاةِ پيغمبر عرق صورتش را در نماز پاك مِي كرد. آخر قربانت بروم رسول الله، تو مِي گویی الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ نماز پرواز است، چَظُور عرق صورتت را اصلاً حس مِي كنی نه اينكه پاك كنی؟ بعد فرزند اين پيامبر زين العابدين آنقدر در قنوت دستش را بالا مِي بُرد كه عبا از روی دوشش مِي افتد و حاليش نمي شود! يك جای ديگر هم داريم كه آقا دزده آمد عباي امام را دزديد و رفت امام نفهميد بعد از

نماز گفت عباى من کجاست؟ باز هم می رود در واحد تقلید از پیامبر؛ صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِی اُصَلِّی. حالا من بارها گفته ام باور نمی کنم که پیغمبر اینطوری باشد من می گویم به او بسته اند منتهای مراتب ما که ول کن نیستیم، پیغمبر را تطهیر می کنیم اما می گویم این دینی که پیامبرش را اینطوری معرفی می کند آیا به درد تبعیت می خورد؟ ها؟ یک سؤال است، خلص سؤال تاریخ این است وگرنه پیغمبر روی سر ما جا دارد ائمه روی چشم ما جا دارند، ما مشکلمان با خداست، خدایی که ادیان را خلق کرده است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۸۸ - فایل صوتی ۶۲۵۵ - درس اول - معارضات در سنت و فقه را به چه شکلی باید تحلیل نمود؟ ابن سعد باسناده عن یحیی ابن ابی کثیر قال غزا رسول الله تبوکاً فاقام بها عشرين لیلة یصلی بها صلاة المسافر - کتاب الطبقات الکبری جلد ۲ صفحه ۱۲۷، کتاب المصنّف جلد ۲ صفحه ۳۴۲ است.

سلسله محدثین، یحیی ابن ابی کثیر می گوید: غزا رسول الله تبوکاً. پیغمبر در غزوه تبوک که مربوط به همین پایانه قدرت اروپا بود که اسلام تسخیرش کرد؛ فاقام بها عشرين لیلة یصلی بها صلاة المسافر می گوید در زمان جنگ بیست شبانه روز در آنجا اقامت داشت و نماز مسافر می خواند در حالیکه در فقه داریم تا ده روز بی تکلیف است بلا تکلیف است که می ماند یا نمی ماند، شکسته می خواند و بعد از ده روز دیگر باید درست بخواند. اینجا با ابواب مربوط به نماز مسافر معارض است.

درس دوم - معارضه ای در قتل کودکان غیر مسلمان! الطبرانی حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ عَمْرِو الْبَزَارِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ أَبُو یَحْیٰ صَاعِقَةَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ ثَابِتِ الدَّهَّانُ حَدَّثَنَا أَبُو مَرْيَمَ عَبْدُ الْعَفَّارِ ابْنِ الْقَاسِمِ عَنْ سَلَمَةَ ابْنِ كَهَيْلٍ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ جُرَيْرٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ جُيُوشَهُ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْلُوا وَ لَا تَمْثُوا وَ لَا تَقْتُلُوا وَلِيداً - کتاب مجمع الزوائد جلد ۵ صفحه ۳۱۷، کتاب المعجم الکبیر جلد ۲ صفحه ۳۱۳ حدیث ۲۳۰۴ و ۲۳۰۵ است.

طبرانی آورده، روات را می گوید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ عَمْرِو الْبَزَارِ از مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ، أَبُو یَحْیٰ صَاعِقَةَ از عَلِيُّ ابْنِ ثَابِتِ الدَّهَّانُ از أَبُو مَرْيَمَ عَبْدُ الْعَفَّارِ ابْنِ الْقَاسِمِ از سَلَمَةَ ابْنِ كَهَيْلٍ از شَقِيقٍ از جُرَيْرٍ، از پیغمبر است. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ جُيُوشَهُ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْلُوا وَ لَا تَمْثُوا وَ لَا تَقْتُلُوا وَلِيداً جُرَيْرٍ از رسول اکرم نقل می کند و می گوید وقتی به مرزها لشکر می فرستاد اعزام می کرد اینطوری بدرقه شان می کرد که به نام خدا و در راه خدا و مطابق با ملت رسول خدا و بعد می گفت: لَا تَغْلُوا غلّو نورزید. اینجا لَا تَغْلُوا اگر از غلّو بیاید یعنی زیاده روی نکنید یعنی می گوید کلاهش را بزن، نیروی سرش را بیاوری! وَلَا تَمْثُوا مثله نکنید یعنی اعضای بدن را قطع نکنید، می خواهی بگشی بگش، دیگر برای چه زجرکشش می کنی؟ وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيداً بچه ها را هم نکشید. این بچه ها را نکشید با یک درسی که داشتیم که می گفت بچه های مشرکین هم حکم باباهایشان را دارند و باید آنها را کشت این معارض است، تازه این باید شدیدتر از آن باشد برای اینکه آن بچه بی دین در شهر است که می گوید باید او را بگشی و به تکلیف و مکلف بودن هم کاری ندارد این در جبهه است، در جبهه شاید بچه ها هم بیایند خبرچینی کنند جاسوس و دیده بان باشند، اینجا بهتر به آن می خورد که بگشی تا آنجا.

درس سوم - ساعت گرایی و روز خاص را دنبال کردن در منابع دیگر، طرد شده است: الْمَجْلِسِيُّ: وَ أَمَّا يَوْمُ الْخَمِيسِ فَإِنَّهُ رُوي عَنْهُ [الصَّادِقُ] أَنَّهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَغْزُو بِأَصْحَابِهِ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ فَيُظْفَرُ - كتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۰۴ حدیث ۱۰، کتاب المزار صفحه ۵۹ است.

اینها عدم تطابقها است که من برای شما درمی آورم. وَ أَمَّا يَوْمُ الْخَمِيسِ روز پنجشنبه خاصیت دارد. فَإِنَّهُ رُوي عَنْهُ [الصَّادِقُ] از امام صادق نقل کرده أَنَّهُ قَالَ از پیغمبر نقل می کند كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَغْزُو بِأَصْحَابِهِ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ فَيُظْفَرُ پیغمبر وقتی با اصحابش به جنگ می رفت روز پنجشنبه می رفت و پیروز می شد. اینکه تخصیص در روز پنجشنبه است یاد معارضاتش می افتیم که امیر داشت با لشکر از شهر خارج می شد، طرف گفت که الان ساعت نحس است اگر بروی شکست می خوری که علی رفت و آمد گفت دیدی پیروز شدیم؟ یا خود پیغمبر هم منجمین را نوعی کاهن می داند، ستاره شناس را برابر با جادوگر معرفی می کند. منجم هم کسی است که با روزها کار دارد که چه روزی خوب است و چه روزی بد است، یک تقویم هایی هست مال مصباح و مشابه هم دارد که وقتی نگاه می کنید نوشته چه روزی خوب است چه روزی بد است، چه ساعتی نحس است چه ساعتی سعد است.

درس چهارم - خدا مگر به باطل هم داوری می کند؟: الطبرسی: قَالَ قَتَادَةُ كَانَ النَّبِيُّ إِذَا شَهِدَ قِتَالًا قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ - كتاب تفسير مجمع البيان جلد ۷ صفحه ۱۰۸ ذیل آیه ۱۱۲ از سوره انبیاء، کتاب سنن النبی صفحه ۱۳۹ حدیث ۷۶ است.

این درس دو بخش است: **بخش اول:** طبرسی از قتاده نقل می کند: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا شَهِدَ قِتَالًا قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ، قتاده می گوید هر وقت پیغمبر به جنگ حاضر می شد دعایش این بود که خدایا به حق داوری فرما. سؤال ما از رسول الله این است که مگر خدا قرار است که به باطل حکم کند؟ چیزی که هست و موجود است، دیگر درخواست ندارد! مثلاً شما زن آفریده شدید به خدا بگو خدایا من را زن بیافرین، خب زن هستی دیگر! یا آن یکی مرد است بگوید خدایا من را مرد خلق کن، خب مرد است دیگر! مسئله بودار است. إِذَا شَهِدَ قِتَالًا قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ پس به معنای این است که گاهی وقتها هم خدا به باطل داوری می کند، مصداقش هم زیاد است؛ وقتی که حق را به معارضین اهل بیت می دهد داوری به باطل است دیگر، خدای زمین کارش همین است وقتی حق را به یزید می دهد و حسین را می فرستد جلو تا قیمه قیمه اش کند آیا این حکم به باطل نیست؟ وقتی که علی را در صفین سرشکسته می کند و از اینطرف دشمنش می خندد و از این طرف لشکرش علیه او قیام کردند آیا این داوری باطل نیست؟ پیغمبر به امر خدا با فشار خدا غدیر را معرفی می کند بعد هم خدا حق را یعنی حاکمیت را به معارضین علی می دهد، آیا این داوری به باطل نیست؟ پس گاهی وقتها خدای زمین به باطل هم حکم می کند شاید هم باید گفت که اسماء الحسنی و اسماء ایزایی یکی از آنها حق و یکی باطل است.

بخش دوم - پرچم پیامبر در غزوات سفید بود و کم کم به سیاهی گرایید: أَبُو الشَّيْخِ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ يَحْيَى ابْنِ حَاتِمٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُعَلَّى ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا عَقَدَ لَوَاءً أَعْقَدَهُ أَبْيَضَ، وَ كَانَ لَوَاءُ رَسُولِ اللَّهِ أَبْيَضَ - كتاب اخلاق النبی و آدابیه صفحه ۱۵۴ حدیث ۴۲۳ است.

ابوالشیخ نقل می کند: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ يَحْيَى ابْنُ حَاتِمٍ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُعَلَّى ابْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ پسر خلیفه دوم رسول الله نقل می کند أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا عَقَدَ لَوَاءً أَعْقَدَهُ أَبْيَضَ وَ كَانَ لَوَاءُ رَسُولِ اللَّهِ أَبْيَضَ می گوید که پرچم پیغمبر در پیش قراول لشکر، سفید رنگ بود و بیرق او هم سفید بود. یک پرچم داریم که آرم آن کشور یا جبهه است و یک بیرق داریم. بیرق همان علم است، آن صاف و کشیده است ولی این بیرق گرد است، در تظاهرات عاشورا هم شما می بینید که هم پرچم هست؛ پارچه ای است که روی چوب آویزان می کنند و هم یک چیز گردی حمایل می کنند که آن بیرق است. حالا این می گوید که پرچم پیغمبر و بیرقش سفید بود. چطور کم کم سیاه شد؟ الان وقتی که می خواهند پرچم پیغمبر را نشان بدهند آنهایی که از ما و شما در دین داغ تر هستند پرچم مشکی را علم می کنند که روی آن نوشته لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و زیر آن پرچم هم مردم را قطعه قطعه می کنند.

درس پنجم – حرمت بهره گیری از طلا و نقره چه می شود؟: الطبرانی: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ مَثُويَه وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ أَحْمَدَ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ صَدْرَانَ حَدَّثَنَا طَالِبُ ابْنِ حُجَيْرٍ حَدَّثَنَا هُوْدُ الْعَصْرِيُّ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ عَلَى سَيْفِهِ ذَهَبٌ وَ فِصَّةٌ - كتاب المعجم الكبير جلد ۲۰ صفحه ۳۴۶، كتاب سنن الترمذی جلد ۳ صفحه ۱۱۸ حدیث ۱۷۴۱، كتاب الشماثل المحمّديه صفحه ۷۷ حدیث ۱۰۱ است.

طبرانی نقل می کند: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ مَثُويَه وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ أَحْمَدَ قَالَا هر دو گفتند حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ صَدْرَانَ از محمد ابن صدران نقل حدیث کردند حَدَّثَنَا طَالِبُ ابْنِ حُجَيْرٍ از طالب نقل کردند حَدَّثَنَا هُوْدُ الْعَصْرِيُّ از هود عصری عَنْ جَدِّهِ از پدر بزرگش. أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ عَلَى سَيْفِهِ ذَهَبٌ وَ فِصَّةٌ می گوید روز پیروزی پیغمبر در تسخیر شهر مکه که سوره إِنَّا فَتَحْنَا نازل شد پیغمبر شمشیری از طلا و نقره بسته بود و حمایل کرده بود. حالا اینجا بحث سرفقه شریعت احمدی است که می گوید از ظرف طلا و نقره و اشیاء طلا و نقره استفاده نشود. در اسناد و مدارک داریم حتی پیغمبر یک دانه انگشتر طلا دستش بود از بالای منبر آن را به پایین پرت کرد. خیلی جالب است ها! حالا نمی دانم جبرائیل آن موقع گفته بود همین الان دستت را از طلا تخلیه کن، آن را به پایین پرت کرد و بعد دستور داد که یک انگشتر آهن برایش درست کنند که روی آن انگشتر نامش حک شده بود برای امضاء و مهری که برای اشخاص به کار می بُرد.

درس ششم – کار بد شروعی در تاریخ ثبت می شود هر چند که ادامه نیابد: الطوسی بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمْ يَقْتُلْ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا صَبْرًا قَطُّ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَقَبَةَ ابْنِ أَبِي مُعَيْطٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ طَعَنَ ابْنُ أَبِي خَلْفٍ فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۱۷۳ حدیث ۱۸، كتاب وسایل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۱۱۲ حدیث ۱ است.

شیخ طوسی بر اساس اسناد و مدارکش از محمد ابن احمد ابن یحیی از ایوب ابن نوح از صفوان از ابن مسکان از محمد ابن الحلبي از امام صادق نقل می کند. قَالَ لَمْ يَقْتُلْ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا صَبْرًا قَطُّ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَقَبَةَ ابْنِ أَبِي مُعَيْطٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ طَعَنَ ابْنُ أَبِي خَلْفٍ فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ گفت پیغمبر هیچ کس را شکنجه نکرد مگر یک نفر را، می خواهم ببینم که پیغمبر که الگو است آیا آن یک بار هم که انجام می دهد مورد استقبال مستبدین در طول تاریخ اسلام قرار نمی گیرد؟ چطور شد یارو آمد به پیغمبر گفت بچه من زیاد خرما می خورد به او بگو نخورد کم بخورد مریض می شود پیغمبر

گفت فردا بیا. فردا آمد، پیغمبر به بچه گفت: بچه کم بخور! طرف به پیامبر گفت خب حالا این را دیروز می گفتم، برای چه گفتی فردا؟ گفت چون خودم دیروز زیاد خورده بودم، کسی که کاری را منع می کند باید خودش نکند. حالا اینجا می گوید که پیغمبر هیچ کس را زجرکش نکرد مگر یک نفر را و او هم عَقَبَةُ ابْنِ اَبی مُعِیْطُ بود، بعد هم گفت لَعَنَهُ اللّٰه! و یکی دیگر ابْنِ اَبی خَلْفٍ، که پیغمبر خنجر بر او زد تا کم کم خون بدنش خارج شد و مُرد. تاریخ اسلام جالب نیست؟ فقط یک نفر را می خواهد که تحقیق کند و از بطن بیرون بکشد آن چیزهایی که متشرعین آنها را به تبع علماء بزرگشان قایل کردند. هر جا دیدند گند زده پنهان می کنند یا می گویند که سندش ضعیف است یا می گویند که اصولی نخواندی یا می گویند که اعراب بلد نیستی یا می گویند که منبع را با مأخذ تشخیص نمی دهی، دیگر شما که محقق هستید من تحقیقات را تحویل شما می دهم و شما هم بعد از من محقق و مکتشف هستید، من این سوراخ سمبه ها را برایتان پیدا می کنم که شماها بتوانید ضربه فنی کنید کسانی را که دلایلشان آبکی است. خب پس پیغمبر در طول عمرش علی رغم اینکه منع کرد الان یک درسی داشتیم یادتان است که گفت پیغمبر به لشکر پیغام می داد که کسی را شکنجه نکنید مثله نکنید. مثله همان شکنجه است که دماغش را می برید، گوشش را می برید، دست، پا و آلت تناسلی اش را می برید، پیغمبر در عمرش فقط با دو نفر این کار را کرد و دیگر نکرد. حالا شاید آن دو بار هم اذن جبرائیل بوده و گرنه پیغمبر اهل این حرف ها نیست مبرا است و ما همیشه گفته ایم که پیغمبر بزرگ ماست و ائمه پشتوانه های تحقیقات ما هستند و خلفاء راشدین مقبول ما هستند بخاطر اینکه آنها حق حیات بر گردن قرآن دارند، عَمَر را فاروق می دانیم، ابوبکر را خلیفه اول رسول می دانیم و عثمان را کاتب می دانیم.

ظهور یاب منتظران ۵۳۸۹ - فایل صوتی ۶۲۵۶ - درس اول این فایل با موضوع مشورت پیامبر هنگام جنگ با زنهایش به علت باز خوان به بخش سوم فایل ۵۳۸۴ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع جهاد الکفار با منافقین به علت باز خوان به فایل ۴۳۲۳ ملحق گردید.

درس سوم - موجوداتی که مکلف نیستند هم به جهنم می روند: اَيْضاً بِاسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ الذُّبَابُ كُلُّهُ فِي النَّارِ اِلَّا النَّحْلَةَ وَ كَانَ يَنْهَى عَنْ قَتْلِهِنَّ وَ عَنِ اخْرَاقِ الطَّعَامِ - کتاب معجم الكبير جلد ۱۲ صفحه ۲۹۷ حدیث ۱۳۴۳۶ است.

این هم از آن احادیث شاخدار است. این کتاب معجم کبیر جزء مصادر بزرگ اهل سنت است اینطوری نیست که من کتابی را بخوانم در یک کتاب فروشی پیدا بشود و در یکی نباشد. یک بنده خدایی بود که وقتی اسناد و مدارک را می خواند یک سند نقل می کرد و می رساند به بالای کوه های تبّت و می گفت من رفتم آنجا کوهنوردی کردم آن سند را آوردم، همین طوری که داشتم می آوردم یک پرنده بزرگی آمد قاپ زد بُرد لذا سند ندارد. نه، این از آنها نیست! عبدالله ابن عَمَر از نبی مکرم نقل می کند: الذُّبَابُ كُلُّهُ فِي النَّارِ، بسم الله! می گوید همه حشرات در آتش هستند یعنی به جهنم می روند دیگر! نار در دنیا به چه معناست؟ نگفته که آنها را آتش بزنید، آیا گفته؟ شما روایت دارید که حشرات را آتش بزنید؟ نه، پس این نار یعنی جهنم! الذُّبَابُ كُلُّهُ فِي النَّارِ یعنی به جهنم می روند. شاید هم دلیل، همان آیه است وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وحشی ها محشور می شوند در قیامت. می گوید که حشرات در آتش هستند اِلَّا النَّحْلَةَ وَ كَانَ يَنْهَى

عَنْ قَتْلِهِنَّ وَ عَنِ إِحْرَاقِ الطَّعَامِ گفت فقط زنبور در بین اینها به جهنم نمی رود و آن هم بخاطر مدفوعش هست، طفلکی به مردم خدمات رسانی کرده است. می گوید از کشتن آنها هم نهی کردند و از آتش زدن غذا. حالا معلوم نیست که این آتش زدن غذا منظور چیست. سوزاندن غذا إِحْرَاقِ الطَّعَامِ مثلاً نگذارید غذا ته دیگ بشود البته غذای سوخته هم بد است می گویند بیماری ایجاد می کند ولی این آتش زدن حشرات که چارچوب آن به دنیا نمی خورد، می رود در واحد جهنم، وقتی به آن آیه وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ گره می زنی می بینی تمام حشرات هم به جهنم می روند، اینها هم تابع وحی بودند و عمل نکردند.

درس چهارم – اینگونه روایات، تخریب قداست نبوی است و آتو دادن به مخالفین: الکلبینی: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ سَعْدِ ابْنِ سَعْدٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: ... وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَهُ بَضْعُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ كَانَ عِنْدَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ وَ كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۶۷ حدیث ۵۰، کتاب اثبات الهداة جلد ۱ صفحه ۴۳۲ حدیث ۳۹، کتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۲۱۱ حدیث ۳۸.

کافی نقل کرده از عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا از اصحاب روایت؛ از احمد ابن خالد از پدرش او از یکی دیگر، از سعد ابن سعد از حسن ابن جهم از ابی الحسن از امام کاظم نقل می کند. می گوید که وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَهُ بَضْعُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا پیغمبر قوای چهل مرد را در مسائل جنسی داشت وَ كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ و هر شبانه روز هم این نه تا زن را به خدمتشان می رسید. حالا اصلاً سؤال است که اصلاً برای چه این مطرح می شود؟ گیرم قدرت جنسی پیغمبر برابر با چهل مرد بود این را برای چه می آورند؟ اگر بگوییم به ائمه بسته اند، چرا اینها به وسیله علماء اعلام و مراجع عظام در طول هزار سال حذف نشده؟ آیا آنها نمی دانستند اینها هجو پیغمبر است؟ یا اینکه این را هم یکی از معجزات می دانستند که پیغمبر برابر با چهل نفر زور جنسی داشت وَ كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ همه را یکی یکی در شبانه روز دور می زد. کانه پیغمبر اصلاً کار و زندگی هم نداشت، یک روایت هم دیروز خواندیم؛ پیغمبر کار نمی کرد؟ یعنی فقط کارش زن داری بود؟ اینها را تاریخ سؤال می کند باید جواب داد! پیغمبری که چندین حدیث داریم؛ گفته اند کسی که از زور بازوی خودش نان می خورد پیش من عزیز است، یک جوان از پیش او رد شد گفت کار تو چیست؟ گفت هیچی. گفت آه، هیکلت به این قشنگی و خوبی بیکار هستی؟ آن وقت چطور خود پیغمبر کار و زندگی ندارد و فقط باید این نه تا زن بیشترش هم داریم، حالا روایتی هست که می آید و بیشتر از اینها را شبانه روز بگرداند؟

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۰ - فایل صوتی ۶۲۵۷ - درس اول - زندگی داخلی پیامبر، بسی شگفت انگیز و

مسئله دار و پر حاشیه است!: البرقی: مَعَاوِيَةَ ابْنِ حُكَيْمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ مُعْرِضٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ عُمَرَ دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ كَيْفَ رَسُولُ اللَّهِ فِيمَا فِيهِ الرَّجَالُ؟ فَقَالَتْ مَا هُوَ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الرِّجَالِ فَإِنَّ اللَّهَ لِنَبِيِّهِ فَأَنْزَلَ إِلَيْهِ صَحْفَةً فِيهَا هَرِيسَةٌ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ فَأَكَلَهَا فَرَادَ فِي بُضْعِهِ بَضْعُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا - کتاب محاسن برقی جلد ۲ صفحه ۱۷۰ حدیث ۱۰۹، کتاب بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۷۴ حدیث ۱۴ است.

بخش اول: مَعَاوِيَةَ ابْنِ حُكَيْمٍ از عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ از إِبْرَاهِيمَ ابْنِ مُعْرِضٍ از امام باقر. إِنَّ عُمَرَ دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ عمر وارد خانه دخترش حفصه شد و به او گفت: كَيْفَ رَسُولُ اللَّهِ فِيمَا فِيهِ الرَّجَالُ پیغمبر چطوری می کند؟ مثل همه

مردها است یا نه؟ خود این سؤال خیلی عجیب است اینها همان نفاق پنهان است که آتویی در بیاورند سوژه‌ای بگیرند، حالا آن موقع هم که اعلام نکنند اما به تاریخ بفرستند. فَقَالَتْ مَا هُوَ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الرِّجَالِ گفت نه مثل بقیه است، مثلاً شهوتش متوسط است، البته مثل بقیه هم نمی‌تواند باشد چون نه تا یا بیشتر زن رسمی و چقدر کنیز یعنی نمی‌تواند معمولی باشد. حالا بحث روی این درس، مهم است. فَأَنفَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ فَأَنْزَلَ إِلَيْهِ صَحْفَةً فِيهَا هَرِيسَةٌ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ گفت خدا دید که پیغمبر زورش نمی‌رسد بار سنگین را بلند کند و خدمت به خلق الله کند برایش یک حلیمی از بهشت از گندم مخصوص فرستاد، فَأَكَلَهَا فَرَادَ فِي بُضْعِهِ بُضْعَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وقتی که خورد برابر با چهل تا مرد قدرت پیدا کرد. ما که می‌گوییم پیغمبر منزله است ولی وقتی که اسناد و مدارک محکم از طیف اکثریت قاطع مسلمین جهان می‌آید که در رأس آن کتابت قرآن است خیلی محل شبهه است که چرا مطرح می‌شود که خدا هیچ نگرانی ندارد فقط پیغمبرش جلوی زن‌ها کم نیاورد برای او حلیم بفرستد و سؤال عمر خیلی عجیب است، تو به مسائل داخلی و خصوصی پیغمبر چکار داری؟

بخش دوم: ابوالشیخ: أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْلَى، حَدَّثَنَا مُجَاهِدُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْقَاسِمِ الْأَسَدِيُّ، حَدَّثَنَا كَامِلُ أَبُو الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ، أَرَاهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ قُلْتُ عَائِشَةُ مَا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا مِنْ نِسَائِهِ إِلَّا مُتَقَنِّعًا يَرُخِي الثَّوْبَ عَلَى رَأْسِهِ وَ مَا رَأَيْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا رَأَهُ مِنِّي - كتاب اخلاق النبی و آدابه صفحه ۲۵۱ حدیث ۷۳۳ است.

این درس یک بخش دیگری هم دارد. ابوالشیخ از عایشه نقل می‌کند أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْلَى، حَدَّثَنَا مُجَاهِدُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْقَاسِمِ الْأَسَدِيُّ، حَدَّثَنَا كَامِلُ أَبُو الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ، أَرَاهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قُلْتُ عَائِشَةُ اینجا حدیث را به عبدالله ابن عباس رسانده، آنجا از عمر است و اینجا از عبدالله ابن عباس است. نکند رؤیه مادی پیغمبر می‌چربیده بر پوسته معنوی؟ ها؟ و الا اصلاً جای طرح این مسائل نیست، اگر انسان بخواهد رشته پیغمبر شناسی را دنبال کند و اینها را ببینید، اگر چه اینها در اقلیت باشند ولی همان اقلیت سند، مدرک و موضع روایت دارد. عبدالله ابن عباس می‌گوید به عایشه گفتم مَا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا مِنْ نِسَائِهِ سَوَّالٌ كَرْد؛ از کارهای جنسی پیغمبر برایم بگو. عایشه گفت که مَا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا مِنْ نِسَائِهِ إِلَّا مُتَقَنِّعًا يَرُخِي الثَّوْبَ عَلَى رَأْسِهِ پیغمبر وقتی که با ما آمیزش می‌کرد صورتش را می‌پوشاند، وَ مَا رَأَيْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا رَأَهُ مِنِّي نه فاعل مفعول را می‌دید و نه مفعول فاعل را. خب این کار یعنی چه؟ نکند آن موقع کرونا بوده ماسک می‌زدند! پیغمبر برای چه با صورت پوشیده این کار را می‌کرد؟ آیا این نیست مگر اینکه از زن‌های خود نفرت داشته و فقط به زور با اینها ازدواج کرده؟ می‌خواسته ریخت آنها را نبیند؟ چون نزدیکترین زمان، چهره به چهره شدن در آمیزش است دیگر. آن وقت این می‌تواند این موضوع را دلالت کند که پیغمبر بر اساس میل داخلی ازدواج نکرد و الا چرا باید در آمیزش، طرف خودش را نبیند!

(فایل صوتی ۶۴۰۸ - درس دوم) این حدیث را با درس گذشته که به این بحث می‌خورد تطبیق دهید! کتاب سنن ابن ماجه است. راویان ابوبکر ابن ابی شیبہ از وکیع از سفیان از منصور از موسی ابن عبدالله ابن یزید از غلام عایشه نقل می‌کند، که اینجا به عنوان احترام به مادرشان می‌گوید عایشه صدیقه. عایشه صدیقه می‌گوید مَا نَظَرْتُ - أَوْ مَا رَأَيْتُ - فَرَجَ رَسُولِ اللَّهِ قَطُّ مِنْ هَيْجٍ وقت آلت تناسلی پیغمبر را ندیدم. آیا می‌شود؟ با یک تحلیل‌های خاص می‌شود!

هم نَظَرْتُ دارد و هم رَأَيْتُ دارد؛ نگاه نکردم، ندیدم! سال‌ها زن با شوهر باشد بعد آلت تناسلی مردش را نبیند! یادت هست یک درسی داشتیم، در آن درس چه گفت؟ گفت پیغمبر هر وقت می‌خواست انجام بدهد یک پارچه بین خودش و عایشه می‌انداخته که عایشه نبیند، شاید بخاطر همین می‌گوید که من ندیدم، خیلی پیچیده است. برای چه نبیند؟ چرا آن پارچه را روی صورت می‌انداخت؟ الان در آن سند یادم نیست که حالا یا روی سر و صورت خودش یا روی صورت عایشه می‌انداخته، باید روی صورت عایشه باشد. چرا نبیند؟ اگر تاریخ را ورق بزنیم تقویم بشری خیلی کنجکاو می‌شود و می‌رود پاچه دحیه ابن خلیفه کلبی را می‌گیرد که آنجا چکار می‌کرده، چکار داشته که هر روز پیش پیغمبر در خانه عایشه می‌رفته؟ البته ما قبول نداریم ها، ولی تاریخ رها نمی‌کند، عقول ترازو است. خب حالا دقت کنید: دحیه ابن خلیفه کلبی دائماً خانه پیغمبر است. پیامبر هنگام آمیزش با عایشه صورت عایشه را با پارچه می‌پوشاند که عایشه نفهمد. عایشه هم می‌گوید من آلت تناسلی پیغمبر را ندیدم. نتیجه چه می‌شود؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

درس دوم – آیا اطلاعات نبوی در قبل و بعد از اسلام تداخلی در وحی نداشته؟: ابْنُ سَعْدٍ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ يُونُسَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ مَسْرُوقٍ عَنْ مُنْذِرٍ قَالَ قَالَ الرَّبِيعُ، يَعْنِي ابْنُ خُثَيْمٍ كَانَ يَتَحَاكَمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ اخْتَصَّ فِي الْإِسْلَامِ - كتاب الطبقات الكبرى جلد ۱ صفحه ۱۲۵ است.

ابن سعد نقل می‌کند أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ يُونُسَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ عَنْ سَعِيدِ ابْنِ مَسْرُوقٍ عَنْ مُنْذِرٍ قَالَ: قَالَ الرَّبِيعُ، يَعْنِي ابْنُ خُثَيْمٍ ناقل، ابن خثیم است. می‌گوید: كَانَ يَتَحَاكَمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ اخْتَصَّ فِي الْإِسْلَامِ پیغمبر قبل از اسلام در مکه قاضی بود. خب قاضی باید به همه مسائل اجتماعی، اعتقادی، اخلاقی، ارتباطی، مواصلاتی، مراسلاتی و ترابری مسلط باشد. خب این ذهنیت پیغمبر قبل از اسلام که به عنوان یک قاضی بوده که مردم مکه پیش او می‌رفتند و از او داوری می‌خواستند، با این ذهنیت وارد اسلام شده وحی به او نازل می‌شده، آیا این دو منبع قاطی نمی‌شده؟ اینکه قاضی بوده از چه منبعی استفاده می‌کرده؟ آیا تجربه بوده؟ الهام بوده؟ اللقاء بوده؟ به هر حال سواد قضاوت داشته، معلومات قاضی در همه شئون باید باشد، قاضی یک شغل که ندارد چند تا اشتغال دارد و به همه ابعاد باید آگاه باشد تا بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد. ذهنیت پیغمبر قبل از اسلام از لحاظ داوری سلطه بر مردم بوده، بعد از اسلام چطوری تشخیص می‌داده که این قول جبرائیل است، این نظر وحی است، این فرمان خداست؟ چون در زمان قضاوت هم به او الهام می‌شده دیگر، پیغمبر که قبل از رسالتش آدم معمولی نبود به او محمد امین می‌گفتند، سرشناس بود، شناخته شده بود، مورد اعتماد بود، موثق و معتمد بود. آنچه که از قبل در فکر و ذهن پیامبر بوده آیا با بعدش معارضات و تلاقی نداشته؟ اینکه دحیه ابن خلیفه کلبی می‌آمده آیا از آن معالم قبل از رسالت استفاده نمی‌کرده؟

درس سوم – مجازات نوشیدن الكل، مرگ است و این یعنی دین راحت، آسان و نبود زور در اسلام!: الْكُلْبِيُّ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أُتِيَ بِشَارِبِ الْخَمْرِ ضَرَبَهُ ثُمَّ إِنْ أُتِيَ بِهِ ثَانِيَةً ضَرَبَهُ ثُمَّ إِنْ أُتِيَ بِهِ ثَالِثَةً ضَرَبَ عُنُقَهُ - كتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۱۸ حدیث

۱، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۹۶ حدیث ۳۷۰ و صفحه ۹۵ حدیث ۳۶۶، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۳۵ حدیث ۸۸۶، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۴۷۶ حدیث ۴ است.

کلینی از علی ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس از مُعلی از ابی بصیر صحابی خاص امام صادق عَنْ ابی عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق نقل می کند. قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ امام صادق فرمود: إِذَا أُتِيَ بِشَارِبِ الْخَمْرِ ضَرْبُهُ مَوْعِي که کسی مست بوده و پیش پیامبر می آوردند او را می زد. حالا این می زد خلاف آنچه که در شریعت آمده معیار و میزان نداشته فقط نوشته اند که ضَرْبُهُ؛ امام صادق دارد می گوید ها! یک وقت راوی آدم معمولی است خیلی نمی شود روی او تأکید کرد ولی یک وقت رجال ظهوری هستند. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أُتِيَ بِشَارِبِ الْخَمْرِ ضَرْبُهُ او را می زد ثُمَّ إِنَّ أُتِيَ بِهِ ثَانِيَةً ضَرْبُهُ اگر دوباره می آمد او را می زد. حالا این چک و لگد بوده سیلی بوده مشت بوده؟ این هم معلوم نیست. ثُمَّ إِنَّ أُتِيَ بِهِ ثَالِثَةً ضَرْبَ عُنُقِهِ اگر دفعه سوم می نوشید گردنش را می زد. آیا در قرآن مجازات شرب خمر اعدام است؟ در فقه چیست؟ آیا کسی که می نوشد قتل مرتکب شده که باید قصاص بشود و گردنش را بزنی؟ آیا کسی که می نوشد روی هوا و هوس می نوشد؟ قاضی باید اینها را پرس و جو کند، اینکه می گویم قضاوت کار سنگینی است چون ابعاد روانی، عصبی و انسانی را در نظر باید بیاورد و بعد حکم کند. آیا کسی که می نوشد از یک چیزی مثلاً از غم و غصه، از فکر و خیال فرار می کند که می نوشد؟ خب چرا پیغمبر نسخه نمی دهد که دفعه اول که او را زد بگوید برای چه؟ باید بپرسد استنطاق کند، برای چه خونریزی! اگر گفت برای اینکه یک مدتی بیخیال باشم، بگوید آخر برای چه بیخیال باشی؟ می گوید گرفتار و بدبختم، خب اسلام باید حلال مشکلات باشد، فِيهِ تَبَيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ پس چیست؟ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ مال چیست؟ اینها برای پیغمبر رحمت است یا برای پیغمبر مشت و لگد است؟ بعد آیا کشتن سزای شارب الخمر است؟ اگر اینطوری باشد که باید به سنت و سیره پیغمبر عمل کنند تقریباً باید دو سوم مسلمین جهان کشته بشوند.

درس چهارم این فایل با موضوع شک نکردن علی بعد از دیدن حق به علت باز خوان به فایل ۵۷۶۱ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۳۹۱ - فایل صوتی ۶۲۵۸ - درس اول - اختلاط دفاتر، گنجی را در منابع دینی به دنبال دارد: ابْنُ شَهْرٍ آشوب كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُتِبُ أَكْثَرَ الْوَحْيِ وَيَكْتُتِبُ أَيْضًا غَيْرَ الْوَحْيِ - کتاب المناقب جلد ۱ صفحه ۲۶۱، کتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۸۴۲ است.

ابن شهر آشوب آورده: كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُتِبُ أَكْثَرَ الْوَحْيِ وَيَكْتُتِبُ أَيْضًا غَيْرَ الْوَحْيِ تفاوت علی با بقیه کُتَّاب این است که آنچه را که جبرائیل به پیغمبر می گفته می نوشته و آنچه را که نمی گفته از طریق الهامات می نگاشته است. يَكْتُتِبُ أَكْثَرَ الْوَحْيِ می نوشت بیشترین وحی را. این بیشترین خودش مسئله دار است یعنی اینکه هر کاتبی یک ذره می نوشته بعد اینها را در هم ادغام کردند و شد کتاب عثمان ابن عفان، چطور علی حاضر به این ادغام شد؟ و غیر وحی آن چیست؟ شاید کتاب او سواست، منظور غیر وحی است یعنی الهامات و القاناتی که مستقلاً و مستقیماً به خودش وارد می شد و از ناحیه پیامبر و جبرائیل و روح القدس و روح الامین نبود.

درس دوم - وحی در دو موضع؛ نبی ظاهر دین را آورد و علی باطن آن را: الصَّقَّارُ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُ رَسُولُ اللَّهِ

وَلَمْ يَعْلَمْ اللَّهُ رَسُولَهُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - کتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۱۳ حدیث ۳۱ و حدیث ۵، کتاب بحار الانوار جلد ۴- صفحه ۹۰۲ حدیث ۳ است.

صفار از احمد ابن محمد از حسن ابن علی ابن فضال از ابی جمیل از محمد الحلبی نقل می کند، محمد حلبی از حواریون امام صادق است، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ يَعْلَمْ اللَّهُ رَسُولَهُ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ می گوید هر آنچه که پیغمبر می دانست علی نیز می دانست، از بالا وقتی می آمد هر دو بود یعنی اصلاً احتیاج نداشت علی کاتب باشد زیرا خداوند چیزی به پیامبرش نیاموخت مگر آن که پیامبر نیز آن را به علی انتقال داده است. خب یعنی هر چه علی کرد در بقاء رسول و حین ارتحال و بعد از او تماماً بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بوده، اینکه با پیغمبر همراه بودند و علی پرده ها را کنار زد نشان می دهد که پیغمبر هم در این موارد با علی یکدست بوده از قبیل: کتابت، خلافت و جنگ ها یعنی پیغمبر راضی بوده که علی اصحاب، انصار و حواریونش را بکشد یعنی پیغمبر در جریان بود که علی قراء را می کشد. علی آنچه می دانست پیغمبر می داند و پیغمبر آنچه می دانست علی می داند، اینجا مساوی است یعنی اصلاً نیاز به کتاب نبوده، حالا شاید پیغمبر احتیاط می کرده اگر به علی فقط انتقال می داده یا با علی در معرض وحی قرار می گرفتند آنها می گفتند خب این پسر خوانده و خانه زاده است، داماد و پسرعمویش است شاید اینطور تداعی می شد که قرآن یک چیزی بینابین علی و پیغمبر است ولی خب فرقی هم نکرد برای اینکه پیغمبر هفت نفر را انتخاب کرد که هر کدام به عنوان شاهد مستقل بنویسند و بعد هم همان اعوجاجی که در امت پیش آمد حکایت از این نداشتن استحکام دین بود یعنی وقتی که اصحاب و انصار و حواری در جهت ابطال واقعیت و حقیقت علی ابن ابیطالب گرد هم آیند تکلیف دین مشخص می شود.

ظهور یاب منتظران ۵۳۹۲ - فایل صوتی ۶۲۵۹ - درس اول - همواره دیانت حقیقی در پنهانگاه تاریخ است:

البرقی عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا لَنَا لَنْ تُخْبِرُنَا بِمَا يَكُونُ كَمَا كَانَ عَلِيٌّ يُخْبِرُ أَصْحَابَهُ فَقَالَ بَلَى وَاللَّهِ وَلَكِنْ هَاتِ حَدِيثاً وَاحِداً حَدَّثُكَ فَكَتَمْتَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ حَدِيثاً وَاحِداً كَتَمْتُهُ - کتاب المحاسن جلد ۱ صفحه ۴۰۲ حدیث ۹۰۹، کتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۸۱ حدیث ۳ مَعَ تَفَاوُتِ،

کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۷۵ حدیث ۴۷ و جلد ۲۶ صفحه ۱۴۵ حدیث ۱۹ است.

روایت: البرقی، او از پدرش، او از بکر ابن محمد الازدی، او از ابی بصیر. ابو بصیر از امام صادق پرسید؛ مَا لَنَا لَنْ تُخْبِرُنَا بِمَا يَكُونُ كَمَا كَانَ عَلِيٌّ خب، ابوبصیر می گوید به امام صادق عرض کردم، گفتم چرا به ما خبر نمی دهی همانطور که جد تو علی به اصحابش خبر می داد؟ حالا اینجا یک سؤال: مگر قرآن مجموعه اخبار وحی نیست؟ برای چه ابوبصیر می گوید اخبار بگو؟ مگر سنت و سیره پیامبر کفایت نمی کرد؟ مَا لَنَا لَنْ تُخْبِرُنَا بِمَا يَكُونُ كَمَا كَانَ عَلِيٌّ يُخْبِرُ أَصْحَابَهُ فَقَالَ امام صادق چه گفت؟ گفت: بَلَى وَاللَّهِ وَلَكِنْ هَاتِ حَدِيثاً وَاحِداً حَدَّثُكَ فَكَتَمْتَهُ می گوید من یک حدیث به تو بگویم آن را افشایش می کنی وَلَكِنْ هَاتِ حَدِيثاً وَاحِداً حَدَّثُكَ فَكَتَمْتَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ حَدِيثاً وَاحِداً كَتَمْتُهُ امام صادق گفت آیا به تو حدیثی گفته ام که نگویی، اعلانش نکنی و جار نزنی؟ ابوبصیر گفت: نه! امام صادق فرمود به همین دلیل من هیچ چیزی نمی گویم. حالا استفاده ای که ما از این درس می کنیم این است؛ خب قرآن را که

داریم، اِنِّی تَارِک فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِزَّتِی قُرْآنَ که هست و برای شیعه عترت هم هست که می گویند حافظ و مفسر قرآن هستند و برای اهل سنت هم که سنت پیغمبر ملاک است. خب حالا ما برای شیعه کار داریم این چیست که او می گوید بده تشنه است؟ آیا این زیرخاکی هایی که ما الآن درمی آوریم منظور و مقصد ابوبصیر نبوده؟ یعنی هر چه به ابوبصیر رسیده او را اشباع نکرده یعنی در حقیقت انتظارش ارضاء نشده است. حالا یک سؤال که برایت مطرح می شود از این می پرسی از او می پرسی می گویی نه اینها جواب نیست، از من می پرسی، می گویی نه جواب نیست، بخاطر اینکه منتظر اگر به جواب برسد؛ معما چو حل گشت آسان شود! پس کتمانی های ائمه خیلی بیشتر از اعلاناتشان بوده، یکی از موارد از سند، همین است که گفت آیا حدیثی را از من شنیده اید که به دیگران نگویند؟ گفت نه چنین چیزی پیدا نمی شود. اینکه امام صادق می گوید دین چار دیواری خانه من است برای همین است یعنی دین نشکفته ماند. چار دیواری امام صادق چیست؟ خفقان، مظلومیت، محرومیت، مغضوبیت و مغضوبیت.

درس دوم - چرا شیعه از مسیر خارج می شود؟ آیا به دلیل تقیه نیست؟: النُّعْمَانِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَّانِ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِیِّ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُزَاحِمِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عِکْرَمَةَ ابْنِ صَعْصَعَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كَانَ عَلِیُّ یَقُولُ لَا تَنْفُکْ هَذِهِ الشَّیْعَةُ حَتَّى تَكُونَ بِمَنْزِلَةِ الْمَغْزِ لَا یَدْرِی الْخَابِئُ عَلَیَّهَا یَضَعُ یَدَهُ فَلَیْسَ لَهُمْ شَرَفٌ یُشْرِفُونَهُ وَلَا سِنَادٌ یَسْتَنْدُونَ إِلَیْهِ فِی أُمُورِهِمْ - کتاب الغیبه صفحه ۱۹۱ حدیث ۱، کتاب بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۱۱۴ حدیث ۱۲ است.

نعمانی از علی ابن الحسین او از محمد ابن یحیی العطّار او از محمد ابن الحسن الرازی، او از محمد ابن علی الکوفی او از محمد ابن سنان او از ابی الجارود او از مزاحم العبّدی، او از عکرمة ابن صعصعه و او از پدرش نقل می کند. كَانَ عَلِیُّ یَقُولُ لَا تَنْفُکْ هَذِهِ الشَّیْعَةُ حَتَّى تَكُونَ بِمَنْزِلَةِ الْمَغْزِ لَا یَدْرِی الْخَابِئُ عَلَیَّهَا یَضَعُ یَدَهُ فَلَیْسَ لَهُمْ شَرَفٌ یُشْرِفُونَهُ وَلَا سِنَادٌ یَسْتَنْدُونَ إِلَیْهِ فِی أُمُورِهِمْ خب، امیر چه می گوید؟ می گوید که به زودی نظام شیعه پاره می شود مثل گله ای که گرگ به آن حمله کرده، چطور هر گوسفندی یک جایی فرار می کند، می گوید در آن روز تکیه گاه نخواهد بود. حالا یک سؤال از امیرمان می کنیم: مولای ما مگر تکیه گاه، فرزندان، ائمه الهدایة المهدیین نیستند و نبودند؟ پس چرا شیعه یعنی پیروان تو و آنها فرار کردند و انسجامشان را از دست دادند؟ می دانی برای چه؟ تاریخ می گوید؛ برای اینکه تقیه نمی گذاشت ماهیت توحید الهیات ظهوری بر ملا شود، کَلَّمَ النَّاسَ نَکْدَاشْتَ حَقِیْقَتَ رَاهِبَرَانِ شِیْعَةٍ دَر طَیْ هَزَارِو خَرْدَه ای سال اعلام کنند. بحث قبلی چه بود؟ امام صادق گفت نمی گویم چون شما می گویید، هم سر خودتان را و هم سر من را به باد می دهید. اینجا جدّ او امیر می گوید که شما تیراژتان زیاد است اما از هم دور هستید جدا هستید و باهم دشمن هستید. خب حالا آن کسی که می گوید متشرع شیعه است و می گوید که قرآن دست نخورده است می خواهد آبروداری کند، چطور قرآن که کتاب خداست (به طوری که می گویند) نتوانست شیعه را جمع کند؟ حالا ما به شیعه کار داریم چون این درس مال شیعه است؛ مگر در قرآن نگفت اَلْفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ؟ یک آیه ای هست که این یک تکه از آن است یعنی تألیف کرد قلب ها را به هم، یعنی چسبانید، گره زد. پس چرا شیعه از شیعه متنفر است؟ بخاطر اینکه بزرگان نشان نتوانستند واقعیت ها را به آنها بگویند.

درس سوم - یک منتظر باید اینگونه تنظیم انتظار کند: فی التفسیر المنسوب الی الامام العسکری قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا لَنَبْشِرُ فِي وُجُوهِ قَوْمٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَقْلِبُهُمْ أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَتَّقِيهِمْ عَلَى إِخْوَانِنَا لَا عَلَى أَنْفُسِنَا - کتاب التفسیر المنسوب الی الامام العسکری صفحه ۳۵۴ حدیث ۲۴۲، کتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۴۰۱ حدیث ۴۲، از امیرمان است.

بحث تقیه است. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا لَنَبْشِرُ فِي وُجُوهِ قَوْمٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَقْلِبُهُمْ أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَتَّقِيهِمْ عَلَى إِخْوَانِنَا لَا عَلَى أَنْفُسِنَا. تقیه، علی إِخْوَانِنَا لَا عَلَى أَنْفُسِنَا می گوید ما (یعنی رجال ظهوری) لبخند می زنیم بر مردمی که دل هایشان پر از کینه است. تقیه چه می گوید؟ می گوید دو رو باش، دو رو باش در مصطلحات ما بد است به آن می گویند روباه صفت ولی تقیه می گوید دو رو باش، دو شخصیت باش و ظاهر و باطن فرق کند. می گوید ما وقتی که بدخواهانمان را می بینیم به آنها لبخند دوستی می زنیم ولی در دل آنها از ما کینه است. تا چه موقع باید تقیه ادامه پیدا کند؟ تقیه از کجا پیدا شد؟ با اسناد و مدارکی که داریم از پیامبر شروع شد، بعد شاید هم به بیعت علی، قرآن علی، نماز جماعت علی پشت سر اینها، منصب قضاوت از طرف اینها و طرف مشاوره قرار گرفتن با اینها اشاره بشود. الان ما نمی دانیم این دین تقیه ای کجای آن راست است و کجای آن دروغ است، کجای آن درست است و کجای آن نادرست است، تو می توانی؟ ها؟ به متشرع بگو، بگو وقتی مولای ما می گوید ما مجبور هستیم به مخالفین خود دست دوستی بدهیم، وقتی که مجبور بودند حرف حق را پنهان کنند و در دل نگه دارند الان آنچه که از ائمه رسیده به واقع است؟

(فایل صوتی ۷۱۵۲ - درس سوم) حساسیت مرز بین تقیه و نفاق! ایضاً از کتاب امام حسن عسکری تدریس و تحصیل می کنیم، کتاب بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۴۰۱، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۳۷۵ حدیث ۳، از امیرالمومنین است. إِنَّا لَنَبْشِرُ فِي وُجُوهِ قَوْمٍ، وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَقْلِبُهُمْ أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَتَّقِيهِمْ عَلَى إِخْوَانِنَا، لَا عَلَى أَنْفُسِنَا امیر گفت که ما در چهره های مردمی تبسم می کنیم در حالی که دل هایمان از آنها بیزار است. اینجا را داشته باش، معارضات دین را نگاه کن! بعد پیغمبر راجع به مشروب خور می گوید، اسنادش هست که می گوید: لبخند زدن به اینها حرام است. آنجا چقدر داغش کرده، اینجا در اعتقادات می گوید عیب ندارد مجوز داده. آن در فروع دین سفت کاری کرده و این در اصول دین درب را باز کرده! که برای حفظ برادرانمان از آنها پرهیز می کنیم نه برای خودمان، با دشمنان می سازیم برای حفظ مردم، یعنی منتظر مخلص، نه برای خودمان، خودمان نمی ترسیم. آیا شما نمی ترسید؟ این سوژه هایی که تاریخ جمع کرده را چکار می کنید؟ آیا پیغمبر نترسید؟ چرا غدیر را اعلام نمی کرد تا خدا تهدیدش کرد؟ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتُهُ (۶۷ مائده)؟ چرا وقتی که رفت بت های روی کعبه را بشکند نردبان علی شده بود؟ علی آن بالا رفت و پیغمبر روی دوشش این را نگه داشت، مدام نگاه به اینطرف و آنطرف می کرد. شب هجرت، علی آن بالا داشت با شمشیر بت ها را به زمین می ریخت و پیغمبر مدام این طرف و آن طرف را نگاه می کرد، می گفت علی زود باش آمدند (۴۵۹۳). سند اینها را در آوریم و در دایرة المعارف ظهور است. سند اینها از ملا نصرالدین که نیست، از همین دین است. آیا امیرالمومنین نترسید؟ مگر اشجع الناس نبود؟ چرا در صفین که در لشکر اختلاف شد، خوارج لشکر خودش را از دم تیغ رد نکرد؟ آیا امام مهدی نمی ترسد؟ فلسفه غیبت چیست؟ مگر امام صادق نگفت؟

گفتند برای چه فرزند شما مهدی غیبت می کند؟ گفتند یک بار به شکمش اشاره کرد و یک بار به گردنش، گفت او را می کشند. امام مهدی از ترسش رفته قایم شده، این سند دین است دیگر، ما که جعل نمی کنیم! خدایی که دین از او یک چنین قدرتی را به نمایش گذاشته، یعنی عرضه ندارد از امام مهدی حفاظت کند و غیبت نباشد؟ یک منطقه ممنوعه درست کند که هیچ کس به آنجا نتواند برود؛ نه هواپیما، نه کشتی و نه ماشین، آیا نمی تواند؟ آهان خدا ناتوان است، این را بگو!

درس چهارم این فایل با موضوع عطر هدیه دادن به علی و گذاشتن در بیت المال به علت بازخوان به بخش دوم درس چهارم فایل ۵۹۵۳ ملحق گردید.

درس پنجم - کار که تمام شد، ایامی از ستم‌کشی آغاز گردید: وَ اَيْضاً عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْاَرْقَمِ عَنْ اَبِيهِ قَالَ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ هُوَ يَبِيعُ سَيْفًا لَهُ فِي السُّوقِ وَ يَقُولُ مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هَذَا السَّيْفِ؟ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ لَطَالَمَا كَشَفْتُ بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمَنُ اِزَارٍ مَا بَعْتُهُ - کتاب حلیه الاولیاء جلد ۱ صفحه ۸۳ و فیه احادیث آخری بهذا المعنی، کتاب تاریخ ابن عساکر جلد ۳ صفحه ۲۳۷ حدیث ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ مع تفاوت یسیر، کتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۹۷، کتاب مجمع الزوائد جلد ۱۰ صفحه ۳۲۳، کتاب الغارات صفحه ۴۰ بتعابیر مختلفه، کتاب الجوهرة صفحه ۹۰، کتاب کشف الیقین صفحه ۱۱۱ حدیث ۱۰۵.

ناقل روایت؛ علی ابن الارقم است از پدرش. شاید این درس بازخوان و برای قبل باشد ولی آن چیزی که مهم است که آن روز به آن اشاره نشد این است؛ قَالَ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ هُوَ يَبِيعُ سَيْفًا لَهُ فِي السُّوقِ وَ يَقُولُ مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هَذَا السَّيْفِ؟ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ لَطَالَمَا كَشَفْتُ بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمَنُ اِزَارٍ مَا بَعْتُهُ می گوید امیرالمؤمنین در بازار راه می رفت تا شمشیر خود را بفروشد و می گفت ای مردم این شمشیر را از من بخرید، سوگند به آنکه دانه را شکافت چه بسیار نگرانی‌هایی که به وسیله این شمشیر از چهره پیامبر زدودم. خب حالا کار که تمام شده باید اسباب و ابزار جنگ را بفروشد. اینجا در پنهان این روایت یک امر مهمی است و آن این است که همه زحمات را علی برای استمرار اسلام کشید. اینجا می گوید که من به وسیله این شمشیر دلوپسی، دلهره و نگرانی را از پیغمبر دور کردم. در جنگ‌ها آدم نگران چیست؟ پیروزی دشمن. علی می گوید من با این شمشیر پیروزی کسب می کردم تا پیغمبر خوشحال بشود. یعنی کار اصلی را علی کرد حالا اینکه رقبای او آمدند سر لحاف ملا نصرالدین با او جنگیدند آن یک طرف اما اینکه علی خودش را فدا کرد تا جایی که خلافت را از او گرفتند و به این بهانه گفتند تو بزرگان قریش را کشته‌ای دشمن زیاد داری. خلفا در جنگ‌ها خودشان را عقب می کشیدند این علی بود که جلو می رفت. یا پسرش ابی عبدالله را که می خواستند بکشند امام حسین یک خطبه طولانی در روز عاشورا خواند که مگر من چیکار کردم که من را می خواهید بکشید؟ آیا کسی را کشتم که می خواهید قصاص کنید؟ ظلمی به کسی کردم؟ آنها یک صدا گفتند: بُغْضًا لَا بِبِیکَ بخاطر اینکه از بابای تو بدمان می آید می خواهیم تو را بکشیم. بابای او چه کرده؟ مدافع پیغمبر بوده، خیلی زور دارد ها! بی خود نیست که علی سرش را در چاه می کرد ناله می کرد که آدم برای یک کس دیگری زحمت بکشد حالا در شریعت قانون جهاد سر جایش اما اینکه شمشیر بالا می رود و پایین می آید تا پیغمبر شاد و

خوشحال بشود آخرش هم همین شد که دیدید.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۳ - فایل صوتی ۶۲۶۰ - درس اول - آیا اینها معجزات است یا سوژه‌دهی برای

گویندن توحید؟: عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ جَهْمٍ قَالَ أَبَا الْحَسَنِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ وَالتَّطْيِبُ وَحَلْقُ الشَّعْرِ وَكَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ ثُمَّ قَالَ كَانَ لِسُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ أَلْفُ امْرَأَةٍ فِي قَصْرِ وَاحِدٍ ثَلَاثُمِائَةِ مَهِيرَةٍ وَ سَبْعُمِائَةِ سُرِّيَّةٍ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَهُ بُضْعُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ كَانَ عِنْدَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ وَ كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ - فروع کافی جلد ۵ صفحه ۵۶۷، کتاب تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۶۵۷، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۲۴۳، کتاب روضة المتقین فی شرح مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه از علامه مجلسی جلد ۸ صفحه ۸۹، کتاب جامع احادیث الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۲۰۵ است. یک بحث مهم در اعتقادات توحیدی است و منابع آن هم زیاد است. حسن ابن جهم از امام رضا نقل می‌کند که فرمود: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ اگر می‌خواهید بدانید انبیاء چه اخلاقی داشتند به این درس توجه کنید: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ نَظِيفٌ بَدَنٌ وَ تَمِيزٌ بَدَنٌ وَ التَّطْيِبُ پاك بودن، لباس‌های قشنگ داشتن، الگو برای بهداشت بودن و اسوه برای بهتر زیستن وَ حَلْقُ الشَّعْرِ و موی سر تراشیدن که البته موی سر، هم نعمت است و هم حفاظ پوست است، پوست هم که حفاظ استخوان است که مغز را در خود جای داده است. وَ التَّطْيِبُ خوشبو بودن، عطر زدن وَ كَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ و زیاد جماع کردن. خب، چند تا شد؟ اینجا یک ترمز باید بکنیم، ایستگاه بازرسی اتوبان تاریخ است. وَ كَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ آمیزش زیاد، اخلاق پیامبران است. من نمی‌گویم این را امام رضا گفته‌ها! ما مدام می‌گوییم به اینها بسته‌اند، چون رجال ظهوری مقبول‌تر از این هستند که این حرف‌ها را بزنند. آیا پیامبران کار و زندگی نداشتند که زیاد آمیزش می‌کردند؟ ها؟ ابوعلی سینا در کتاب طب خود می‌گوید نزدیکی زیاد مویرگ‌های مغز را پاره می‌کند، دیگر این بقیه‌اش را نگفته، ما می‌گوییم سخته مغزی می‌دهد و به کُما می‌رود. کثرت یعنی خیلی! بعد امام رضا مثال زده که کثرت یعنی چه. متشرع می‌آید می‌گوید که نه کثرت یعنی مثلاً هفته‌ای یک شب، هفته‌ای دو شب، اصلاً هر شب، این که کثرت نمی‌شود! آقا شما در بیست و چهار ساعت چقدر آب می‌خورید؟ چقدر می‌خوابید؟ چقدر غذا می‌خورید؟ به همان اندازه هم آمیزش می‌کنید. خیلی خب، حالا ببینیم ادامه آن چیست. ثُمَّ قَالَ كَانَ لِسُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ سُلَيْمَانٌ مَعْرُوفٌ که هم شاه بود و هم پیغمبر بود، أَلْفُ امْرَأَةٍ فِي قَصْرِ می‌گوید در کاخ هزار زن داشت. آیا حرمسرا به این شلوغی در تاریخ سراغ داری؟ ها؟ خب این چه موقع می‌خواهد که ابلاغیه وحی را بگیرد به مردم بدهد؟ پیغمبر است دیگر! این چه موقع می‌خواهد دفاع از دین کند؟ خب مبلغ دین پیامبر صاحب کتاب قبل از خودش است دیگر! این كَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ به اینجا می‌خورد. زیاد کردن مساوی است با هزار زن داشتن! اصلاً این به شخصیت زن بی‌حرمتی است، مگر زن کالا است که طرف می‌گوید من برای طول سال هزار تا گونی برنج اینجا بگذارم؟ شخصیت زن همین است که در کاخ زندگی کند بعد در نوبت هم برود انجام بدهد؟ اصلاً چنین چیزی به عمل می‌رسد؟ فِي قَصْرِ وَاحِدٍ در یک کاخ اینقدر داشت، ثَلَاثُمِائَةِ مَهِيرَةٍ گفت سیصد تا از این هزار تا کنیز بودند، وَ سَبْعُمِائَةِ سُرِّيَّةٍ هفتصد تا آن خانم بودند که سیصد تا آن کنیز بودند. وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ حَالاً سَرَاغِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ رفت. حالا چطوری باید از حقوق زن دفاع کرد؟ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَهُ بُضْعُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا پیغمبر برای آمیزش بدون اینکه قرص و یا گرا بخورد برابر با چهل مرد بود، كَانَ عِنْدَهُ

تَسْعُ نِسْوَةٌ تَا زَن دَاشَت، وَ كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ اَيْنَ تَا زَن رَا شَب وَ رَوَز تَرْتِيب مِی دَاد. مَتَشَرَع چِه مِی خَوَاهَد بَگوید؟ هَا؟ چَند تَا مَنبَع آوَرَدِیم؟ پَنج مَنبَع شِیعِی کِه بَعْضِی اَز آنْها هَم مِثْل وَ سَاِیل الشِّیعَه وَ کَافِی مَعْرُوف اِست. حَالَا شَمَا اَز اِین دِیانت وَ مَذْهَب مِی خَوَاهِید بِه ذَات بَرَسِید، آِیا مِی تَوَانِید؟ یَا بِه خانَه عَفاف مِی رَسِید؟

درس دوم – اعلام برائت و تعویذ از خشونت، در حالی که در شریعت کاملاً عادی و طبیعی می باشد: وَ اِیضَا عَنْ عَلِیٍّ اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَ دَرَكِ الشَّقَاءِ وَ شَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّجْنِ وَ الْقَيْدِ وَ السَّوْطِ - کِتَاب کَنْزِ الْعَمَال جِلْد ۲ صَفْحَه ۶۸۰ حَدِیث ۵۰۵۷ اِست.

در مناجات علوی است، می گوید: عَنْ عَلِیٍّ اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ خدایا به تو پناه می برم از انباشتگی بلایا. خب در کربلای روزگار که یکی از اسامی آن دارالبلا است چطوری می خواهیم به خدا پناه ببریم؟ هَا؟ تازِه اِینجا هَم نَمِی گوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ، بَلْکِه اَعُوذُ بِكَ مِی گوید، ضَمِیرش بِه چِه کِسی مِی رَسَد؟ خَطَاب بِه کِیست؟ اَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَ دَرَكِ الشَّقَاءِ. الشَّقَاءِ هَمَان شَقَاوَت صَدِّ سَعَادَت اِست وَ اِینکِه زَنَدَگی مَن مَعْجُون اَز شَقَاوَت بَاشَد. آِیا مِی شُود پَناه بَرَد؟ هَا؟ خُود اَمِیرْمَن بِه دِست اَشَقِی الْاَشَقِیَاء یعنی عبدالرحمان ابن ملجم مرادی در حین نماز در محراب کوفه در سحرگاه رمضان به شهادت رسید یعنی ترور شد و چند روز بعدش هم شهید شد. یادت هست امام سجاد گفت: آِیا مَرا در شَقَاوَت آفَرِیدِی؟ یعنی اِینقَدَر رَحْمَت اَز اَمَام سَجَاد فَاصِلَه گِرَفْتِه کِه اَمَر بَر او مَشْتَبِه شَدِه کِه نَکَنَد مَا وَارِثان اَنْبِیاء وَ اَوَلِیاء، خَلَقْتَمَن وَ سَازْمَن بَنَدِیْمَن در شَقَاوَت وَ بَدْبَخْتِی وَ بَیچارَگی اِست! وَ شَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ شَمَاتَت کِه در فَارِسی هَم هِست کِه مِی گوید فَلَانی رَا شَمَاتَت نَکَن یعنی بَدگوِیِی دِشْمَنان، گُوشِه وَ کَنایَه بَدخَواهان. وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّجْنِ بِه تَوِ پَناه مِی بَرَم اَز زَنَدان. بَعْد مِی گویند خُود اَمِیرِالمُؤْمِنِین نَخَسْتِین کِسی اِست کِه زَنَدان دَرِست کَرَد. آِیا در اِسلام زَنَدان هِست یَا نِیست؟ زَنَدانِ خانَگی کِه چَقَدَر بَرایْتان سَنَد آوَرَدَم کِه گُفت زَن اِگر گُول شِیْطان رَا خُورَد وَ بِه یَک مَرْدِی تَن دَاد او رَا در یَک اَتاق مِی کَنند وَ در آن رَا هَم مِی بَنَدند، اَز غذا وَ پُوشش او هَم کَم مِی کَنند تَا کَم کَم جَان بَدهد، یادت هست؟ اِینْها اَسناد تَارِیخِی دِین شَناسِی اِست! وَ الْقَيْدِ غُل وَ زَنْجِیر؛ او رَا مُقَيَّد کَنند. آِیا خُودِ خُدا بَشَر رَا در گِرَفْتاری هَا مُقَيَّد نَمِی کَنَد؟ هَا؟ آِیا تُو نَمِی گوِیِی دِست وَ پَایم بَستِه اِست وَ نَمِی تَوَانَم کَاری بَکَنم؟ اِین هَمَان قَید اِست. خُدا بَشَر رَا زَنَدان نَمِی کَنَد؟ اَلَّذِیْنا سَجَنُ الْمُؤْمِنِین چِیست؟ وَ السَّوْطِ وَ تازیانه. آِیا خُدا نَمِی زَنَد؟ اِین حُدُود رَا چِه کِسی نازل کَرْدِه اِست؟ خُدا دِیگر، پِیغمبَر کِه اَز خُودش نَگُفْتِه اِست، جَبْرائِیل گُفْتِه وَ گُفْتِه خُدا گُفْتِه اِست. تازیانه؛ شَلاقِ سَفَت وَ سَنگِین وَ سَخْت اِست، مِی گویند اَز دُم اَسب دَرِست مِی شُود وَ بَسیار خُشن وَ آزار دهنده اِست. حَالَا اَمِیرْمَن بِه خُدا پَناه مِی بَرَد. اَوَلّا کَدَام خُدا؟ هَمَان خُدایی کِه بِه او وَحِی مِی دَهد؟ در دِرس هَای گُزِشْتِه یادت هِست؟ وَ بَعْد هَم اَز اِین شَش مُورَد پَناه مِی بَرَد کِه در هَمه جَا رَایج اِست، در بَین خُلَفای گُزِشْتِه رَایج بُوْدِه وَ بَعْد هَم سَلسَلَه حُکام بَنی اَمِیّه وَ بَنی مَروان وَ بَنی عَباس تَا رَسِید بِه اِین آخِر کِه مِی گُفْتند مَا خَلِیفَه هِستِیم، هَمِین اَمِیراطُوری عُثْمانی در تَرکیه کِه چَندِین کُشُور رَا تَحْت قِیمُومَت دَاشَت.

درس سوم – خصومت پیامبر با علی در چیست و مخاصمه امیر با گرویدگان نبوی بر چه اساسی است؟: اَبُو نُعَیْم حَدَّثَنَا اِبْرَاهِیْمُ بْنُ اَحْمَدَ ابْنِ اَبی حُصَیْنٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ حَدَّثَنَا خَلْفُ ابْنِ خَالِدٍ الْعَبْدِيُّ الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا

بِشْرِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ ثَوْرِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ عَنْ مُعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ أَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي وَتَخْصِمُ النَّاسَ بِسَبْعٍ وَلَا يُحَاجُّكَ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ - كتاب حلیۃ الاولیاء جلد ۱ صفحه ۶۵، کتاب شرح نهج البلاغه جلد ۹ صفحه ۱۷۳، کتاب بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۸۵ است.

این از آن بحث‌های شلوغ و پلوغ است، از آنهایی است که سر آن خیلی دعواست و جزو آن شاه کلیدهاست. ابونعیم نقل می‌کند؛ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي حُصَيْنٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ حَدَّثَنَا خَلْفُ ابْنِ خَالِدِ الْعَبْدِيِّ الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ ثَوْرِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ عَنْ مُعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ كِه مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ حواری رسول الله است. قَالَ النَّبِيُّ پیامبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ من در پیغمبری خود با تو خصومت می‌کنم. أَخْصِمُكَ یعنی چه؟ آیا از خصم و خصومت نمی‌آید؟ تاریخ می‌پرسد که پیغمبر با علی چه خصومتی داشت؟ بعد تاریخ دلایل می‌آورد، می‌گوید چرا پیامبر در نصب علی در غدير تعلل کرد تا خدا تهدید نمود؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (آیه ۶۷ مائده) جبرائیل آمده بود پیغمبر را خلع رسالت کند گفت اگر نگویی، چرا پیغمبر نگفت؟ ها؟ می‌گویند از منا و عرفات و مشعر جبرائیل می‌آمده مدام به پیغمبر می‌گفته بَلِّغْ! يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ! و پیغمبر نصب وصایت علی ابن ابیطالب را زیر سبیلی رد می‌کرد تا اینکه بعد از خروج از مکه، جبرائیل بین مکه و مدینه یقه او را گرفت و گفت اگر این جا نگویی همین جا درجه‌هایت را از تو می‌گیریم. يَا عَلِيُّ أَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ تاریخ یک چیزهایی را برای محققین رو کرده و خیلی چیزها را پنهان کرده مثلاً اینکه پیغمبر آن شب از درب خانه علی رد می‌شد گفت وقت نماز شب است چرا خوابیده‌اید و علی می‌گفت که اگر خدا می‌خواست ما را بیدار می‌کرد که به پیغمبر خیلی برخورد و راهش را کشید رفت و مدام یک آیه را تکرار می‌کرد، آن آیه یک‌طورهایی با این کار علی ضدیت داشت. در آن درس داشتیم که لحظه شهادت نبوی که پیغمبر یقه علی را گرفت و پیراهن او را پاره کرد، قضیه چیست؟ ها؟ خصومت یعنی چه؟ پیراهن علی را جَر داده، از علی چه می‌خواست؟ اینکه دوتا کتاب هست که یکی قرآن عثمان ابن عفان و یکی کتاب علی ابن ابیطالب است، آن قرآن در مملکت اسلام رایج است و این از دست شیعیان غایب است، برو بالاتر، ائمه! آیا ائمه جرأت می‌کردند از کتاب علی حرف بزنند و تدریس کنند؟ کتابشان، کعبه، پیغمبر، سنت و سیره‌شان، همه آنها با حکام یکی بود آنها را کشتند وای به حال اینکه دوتا می‌شد! يَا عَلِيُّ أَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي، خب این وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي که ادامه‌اش است یعنی بعد از من پیغمبری نیست. آیا پیغمبر می‌دیده که علی استعداد بالقوه و بالفعل دارد که پیغمبر بشود و لذا می‌گوید وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؟ ها؟ ای متشرع بیا تعریف کن دیگر! حالا ادامه‌اش جالب است؛ وَتَخْصِمُ النَّاسَ بِسَبْعٍ وَلَا يُحَاجُّكَ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ می‌گوید من با تو جنگ دارم و تو با مردم طرفدار من. خیلی جالب است ها! پیامبر پیش‌بینی کرد که علی قرار است نمازخوان‌ها را بگشود، روزه‌گیرها را از دم شمشیر رد کند و قرآن‌خوان‌ها را به خاک بیندازد، این سه تا جنگی که کرد آیا غیر از این بود؟ ها؟ این درس خیلی چیزهای دیگری هم دارد که بقول آقا بزرگ می‌گفت:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

من هم می‌گویم: من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم و ایضاً أَلْعَاقُلُ یَكْفِیهِ الْإِشَارَةُ.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۴ - فایل صوتی ۶۲۶۱ - درس اول - نمازی که این چنین آغاز شود، نا انتهایش معلوم است: عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: وَ كَانَ عُمَرُ لَا يُكَبِّرُ حَتَّى يَسْتَقْبِلَ الصَّفَّ الْمُقَدَّمَ بِوَجْهِهِ فَإِنْ رَأَى رَجُلًا مُتَقَدِّمًا مِنَ الصَّفِّ أَوْ مُتَأَخِّرًا ضَرَبَهُ بِالذَّرَّةِ - کتاب فتح الباری از ابن حجر جلد ۷ صفحه ۴۹، کتاب کنز العمال از المتقی الهندی جلد ۱۲ صفحه ۶۷۹، کتاب الطبقات الکبری از محمد ابن سعد جلد ۳ صفحه ۳۴۱، کتاب تاریخ المدینه از ابن شبة التمیمی جلد ۳ صفحه ۸۹۶ است.

از عمرو ابن میمون است. سلسله مستندات از اهل سنت است و گزارش هم از عملکرد خلیفه دوم رسول الله عمر الفاروق است. می گوید: وَ كَانَ عُمَرُ لَا يُكَبِّرُ حَتَّى يَسْتَقْبِلَ الصَّفَّ الْمُقَدَّمَ بِوَجْهِهِ عمر امام جماعت است، چرا؟ چون خلیفه مسلمین است، می گوید تکبیرة الاحرام نمی گفت مگر اینکه فَإِنْ رَأَى رَجُلًا مُتَقَدِّمًا مِنَ الصَّفِّ أَوْ مُتَأَخِّرًا ضَرَبَهُ بِالذَّرَّةِ اگر می دید کسی صف را جلو عقب کرده؛ جلوی ایستاده عقب ایستاده، با شلاق اورا می زد. نمازی که با شلاق آغاز بشود اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ دیگر معلوم است که خطاب به کیست و استعانت از کیست!

درس دوم - قرآنی که نگارش آن به این ترتیب باشد، سازندگی آن مشخص است: عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ قَالَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ وَ زَيْدٌ أَقْعَدَا عَلَيَّ بَابَ الْمَسْجِدِ فَمَنْ جَاءَ كَمَا بِشَاهِدَيْنِ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَاكْتُبَاهُ - کتاب فتح الباری از ابن حجر جلد ۹ صفحه ۱۱، کتاب کنز العمال از المتقی الهندی جلد ۲ صفحه ۵۷۳، کتاب الدر المنثور از جلال الدین السیوطی جلد ۳ صفحه ۲۹۶، کتاب تحفة الاحوذی از المبارکفوری جلد ۸ صفحه ۴۰۸، باز از منابع اهل سنت است.

هشام ابن عروہ نقل می کند؛ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ وَ زَيْدٌ ابابکر صدیق خلیفه اول رسول الله به عمر و زید گفت: أَقْعَدَا عَلَيَّ بَابَ الْمَسْجِدِ دم درب مسجد بنشینید فَمَنْ جَاءَ كَمَا بِشَاهِدَيْنِ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَاكْتُبَاهُ. ببینید قرآن چگونه جمع آوری شده! می گوید شما دو تا دم درب بایستید و هر کسی وارد شد نماز جماعت بخواند بگو چه آیه ای حفظ داری؟ بعد دو تا شاهد بیاورد که این آیه، وحی است. بعد این شد کتاب خلیفه سوم رسول الله کاتب وحی عثمان ابن عفان. دو تا شاهد آوردن درست است؟ اصلاً لا اقل نگفته دو تا شاهد عادل، همینطوری شاهد! دو نفر بیایند گواهی بدهند که بله ما این آیه ای که این آقا می خواند از لسان نبی مکرم اسلام شنیده ایم. حالا به من بگو ببینم این هفت کاتب چکاره بودند که خلیفه اول پیامبر این وظیفه را بر عمر و زید داد؟ خب حالا پس معلوم شد این کتاب کریم و عظیم که در دستان متشرعین از شیعه و سنی هست اینطوری نگارش یافته و جمع آوری شده است. حالا به متشرع بگو جواب بدهد. حالا متشرع شیعه می گوید به ما چه، این مستندات سنی است، اتفاقاً بدتر شد چون کتاب در دامن آنها نگارش یافته پس حرف آنها مقدم بر تأیید یا تنقید شماست، وقتی که آنها این وضعیت را اعلام می کنند و بعد کتاب را هم خلیفه سوم پیامبر عرضه می دارد دیگر جایی برای ابهام باقی نمی ماند.

درس سوم این فایل با موضوع تحریف قرآن به علت بازخوان به فایل ۴۳۱۹ ملحق گردید.

درس چهارم - نام بد برای دیگران مصلحت نیست یا برای همگان؟: الْحُسَيْنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوُشَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى

وَهُوَ فِي الْمَهْدِ فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلًا فَجَلَسَتْ حَتَّى فَرَغَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي ااذْنُ مِنْ مَوْلَاكَ فَسَلَّمْتُ فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ثُمَّ قَالَ لِي اذْهَبْ فَغَيَّرَ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتُهَا آمِسَ فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ وَكَانَ وَلَدْتُ لِي ابْنَةً سَمَّيْتُهَا بِالْحَمِيرَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ائْتِهِ إِلَى أَمْرِهِ تُرْشِدُ فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا - مستندات شيعه است: كتاب اصول الكافي جلد ۱ صفحه ۳۱۰، كتاب الارشاد في معرفة حُجَجِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَاد جلد ۲ صفحه ۲۱۹، كتاب كشف الغممة في معرفة الأئمة جلد ۲ صفحه ۲۲۱، كتاب اثبات الهداة بالنصوص والمُعْجَزَات جلد ۴ صفحه ۲۳۳ است.

حسین ابن محمد از مُعلی ابن محمد از وِشاء از محمد ابن سنان از یعقوب السَّرَّاج. ناقل روایت یعقوب سَرَّاج است. قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَارِدَ شَدَمَ بِرِ امَامِ صَادِقٍ، وَهُوَ وَقَفْتُ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ فِي الْمَهْدِ امَامِ صَادِقٍ بِالَا سَرِجِهَاشِ امَامِ كَاطِمِ اِيسْتَادِهَ بُوْد، فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلًا فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ اِيسْتَادَنِ اوْ زِيَادَ شَدَمَ مِنْ خِسْتِهَ شَدَمَ وَنَشِسْتَم. فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي ااذْنُ مِنْ مَوْلَاكَ فَسَلَّمْتُ فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ امَامِ صَادِقٍ كَفْتُ بِهَ وَلِيِّ خُودَتِ سَلَامِ كَنَ مِنْ هَمَ بَلَنَدَ شَدَمَ وَسَلَامِ كَرْدَم. فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ جَوَابَ سَلَامِ رَا دَادَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ، حَالَا دَرِ گَهْوَارِهَ اسْتِ! ثُمَّ قَالَ لِي اذْهَبْ فَغَيَّرَ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتُهَا آمِسَ اَيْنِ اَفَازَادَهَ كُوجُولُو دَرِ گَهْوَارِهَ بِهَ مِنْ كَفْتُ كِهَ دِيروزِ بَجِهَ تُو بِهَ دُنْيَا اَمَدَ وَاسْمَ بَدِي رُويِ اوْ كُذَاشْتِي بَرُو اسْمَش رَا عَوْضَ كَنَ! فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ اسْمَ بَدِي اسْتِ كِهَ خُدا بَدَشَ مِي آيَد. وَكَانَ وَلَدْتُ لِي ابْنَةً سَمَّيْتُهَا بِالْحَمِيرَاءِ اسْمَ اَيْنِ دَخْتَرِ حَمِيرَا بُوْد وَامَامِ فَرمودَ عَوْضَشَ كَنَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ائْتِهِ إِلَى أَمْرِهِ تُرْشِدُ فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا امَامِ صَادِقٍ كَفْتُ بَدُو عَوْضَ كَنَ وَ مِنْ هَمَ عَوْضَ كَرْدَم. حَالَا سُؤَالَ اَيْنِ اسْتِ كِهَ حَمِيرَا اسْمَ عَايشِهَ اسْتِ، چَطُورِ زَنِ پِيغَمْبَرِ حَمِيرَا بَاشَدَ بَعْدَ اِگَرِ اَمَّتِ پِيغَمْبَرِ اسْمَ حَمِيرَا بَگُذَارَنَدَ خُدا لَعْنَتَشَانِ مِي كَنَدَ؟ اَنجَايِي كِهَ پِيغَمْبَرِ بَرَايِ حَمِيرَا شَعَرِ مِي خُوانَدَ وَ مِي كُويَد: كَلِمِينِي يَا حَمِيرَا سَخَنَ بَگُو بَا مِنْ اِي حَمِيرَا.

درس پنجم - رو کردن به کتاب آسمانی قبل، نتیجه اشباع نکردن مسلمین است: أَخْرَجَ الْإِسْمَاعِيلِيُّ فِي مُعْجَمِهِ، وَ ابْنُ مُرْدَوَيْهِ، مِنْ طَرِيقِ يَحْيَى ابْنِ جَعْدَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَكْتُبُونَ مِنَ التَّوْرَةِ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ أَحْمَقَ الْحُمَقِ، وَأَضَلَّ الضَّلَالَةِ، قَوْمٌ رَغَبُوا عَمَّا جَاءَ بِهِ نَبِيُّهُمْ إِلَى نَبِيِّ غَيْرِ نَبِيِّهِمْ، وَإِلَى أُمَّةٍ غَيْرِ أُمَّتِهِمْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ أَوْلَمَ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ - مستندات اهل سنت و جماعت است: كتاب الدر المنثور از جلال الدين السيوطي جلد ۵ صفحه ۱۴۸، كتاب كنز العمال از متقي الہندی جلد ۱ صفحه ۲۱۷ حديث ۱۰۸۷، كتاب اصول الايمان از محمد ابن عبد الوهاب صفحه ۲۵۸، كتاب فتح الباري از ابن حجر عسقلانی جلد ۹ صفحه ۵۶.

این دو تائى آخرى متعصبينى از اهل سنت بودند كه رجم و قتل شيعه را واجب مى دانستند. أَخْرَجَ الْإِسْمَاعِيلِيُّ كُزارشگر اسماعيلی است، فى مُعْجَمِهَ دَرِ كُتابَشِ، وَ ابْنِ مُرْدَوِيَهَ از طريق يحيى ابن جَعْدَه از ابى هريره. واصل ما ابوهريره است. قَالَ كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَكْتُبُونَ مِنَ التَّوْرَةِ كَفْتُ اصحاب و انصار پيغمبر به تورات كتاب موسى ابن عمران رو آوردند. فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ بِهَ پِيغَمْبَرِ كَفْتَنَدَ چِهَ نَشِسْتِهَ اِي، قَرَّانَ مَتْرُوكَ شَدَمَ توراتِ عِلْمَ شَدَمَ! فَقَالَ إِنَّ أَحْمَقَ الْحُمَقِ، وَأَضَلَّ الضَّلَالَةِ، قَوْمٌ رَغَبُوا عَمَّا جَاءَ بِهِ نَبِيُّهُمْ پِيغَمْبَرِ كَفْتُ احمق ترين بيشعورها و گمراه ترين ضلالت پيشگان كسى است كه پشت كند به آنچه كه به پيغمبرش نازل شده است، نَبِيٌّ غَيْرِ نَبِيِّهِمْ وَ اِلَى أُمَّةٍ غَيْرِ

أَمَتِهِمْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ وَتَىٰ بِيغْمَبِرِ اَيْنَ رَا كَفْت و عَصَبَانِي شَد خدَا دَسْتِپَاچَه شَد و سَرِيْع آيَه فَرَسْتَاد. آيَه اش چيست؟ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُثْلِي عَلَيْهِمْ (سورة عنكبوت آية ۵۱) كَفْت مَا كِتَاب فَرَسْتَادِيْم كَه شَمَا بِخَوَانِيْد، بِيغْمَبِر بَرَاي شَمَا بِخَوَانَد و شَمَا هَم بَرَاي خَوْدَتَان بِخَوَانِيْد، بَعْد سَرَاغ كِتَاب يَهُود مِي رَوِيْد؟ حَالَا سَوَال اَيْن اِسْت كَه بَرَاي چَه دَنبَال آن كِتَاب رَفْتَنْد؟ هَا؟ دَقْت كَنِيْد بِيغْمَبِر زَنْدَه اِسْت، اِگَر رَفْتَه بُوْد و دَر بَيْن اَمْت نَبُوْد مِي كَفْتَنْد خَب بِيغْمَبِر جَايش خَالِي اِسْت و مَرْدَم دَنبَال كِتَاب هَاي آسْمَانِي دِيگَر رَفْتَه اَنْد، بِيغْمَبِر زَنْدَه اِسْت دَر قَيْد حَيَات اِسْت و اَمْت كِتَابَش رَا رَهَا كَرْدَنْد و رَفْتَه اَنْد كِتَاب مُوسَى كَلِيْم اللّٰه رَا مِي خَوَانَنْد.

درس ششم - كُتُب اَنْبِيَاءِ كُذْشْتَه مُوجِب چَه اِنْحِرَافِي مِي شَد كَه بَاعْث نَارَا حَتِي پِيَامْبِر مَرْدِيْد؟: أَخْرَجَ عَبْدَ الرَّزَّاقِ فِي الْمُصَنَّفِ وَ الْبِيهَقِيِّ فِي شَعْبِ الْإِيمَانِ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، أَنَّ حَفْصَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ بِكِتَابٍ مِنْ قَصَصِ يُوسُفَ فِي كِتَفٍ، فَجَعَلَتْ تَقْرُوهُ عَلَيْهِ، وَالنَّبِيُّ يَثْلُونَ وَجْهَهُ، فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ آتَاكُمْ يُوسُفُ وَأَنَا بَيْنَكُمْ فَاتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِي لَصَلَّيْتُكُمْ كِتَابَ الْمُصَنَّفِ از عبد الرزاق الصنعاني جلد ۶ صفحه ۱۱۳، كِتَاب الدَّر الْمُنْثَوْر از جلال الدين السيوطي جلد ۵ صفحه ۱۴۸، كِتَاب فَتْح الْقَدِير از الشُّوكَانِي جلد ۴ صفحه ۲۰۹، كِتَاب اِرْوَاءِ الْغَلِيل از محمد ناصر الألباني جلد ۶ صفحه ۳۷، باز از اهل سنت است.

خوبی آن این است که این منابعی که از برادران عزیز اهل سنت و جماعت هست و این مباحث را مطرح می کنند کتاب از خانه اینها بیرون آمده و باعث شرمندگی شیعه است که باز سنگ این کتاب را به سینه می زنند و آن را مقدس می دانند. أَخْرَجَ عَبْدَ الرَّزَّاقِ فِي الْمُصَنَّفِ عبدالرزاق صاحب کتاب مصنف و البیهقی بیهقی، فی شعب الایمان، این دوتا بیهقی و عبدالرزاق از بزرگان روات اهل سنت هستند، عَنِ الزُّهْرِيِّ از زُهری نقل کردند. أَنَّ حَفْصَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَفْصَه دختر عمر خلیفه پیامبر، همسر پیامبر است، پیش پیغمبر آمد بِكِتَابٍ مِنْ قَصَصِ يُوسُفَ فِي كِتَفٍ کتابی آورد یا ورقی آورد که داستان یوسف را در کتف گوسفند یا گوساله یا شتر یا یک چیز صاف و بزرگ نوشته بودند. فَجَعَلَتْ تَقْرُوهُ عَلَيْهِ شروع کرد به خواندن. چه کسی؟ زن پیغمبر. وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَثْلُونَ وَجْهَهُ پیغمبر رنگش متغیر شد فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ آتَاكُمْ يُوسُفُ وَأَنَا بَيْنَكُمْ فَاتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِي لَصَلَّيْتُكُمْ می گوید اگر یوسف الآن می آمد همه شما دنبال او می رفتید و من را تنها می گذاشتید. خیلی حرف است ها! این آخر درس، پیغمبر حسابی پرده را کنده، کنار زده! خیلی درد است ها! می دانی چرا؟ لُب کلام این است؛ چون اینها بی فرهنگ وارد اسلام شدند با چک و لگد وارد شدند، اگر پیغمبر فرهنگ سازی می کرد بعد شمشیر را بلند می کرد و می گفت بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ اینطوری نمی شد. حالا پیغمبر بنده خدا چقدر درد کشیده که زنش کتاب یوسف نبی را آورده بعد پیغمبر متغیر و عصبانی می شود و می گوید: لَوْ آتَاكُمْ يُوسُفُ وَأَنَا بَيْنَكُمْ فَاتَّبَعْتُمُوهُ دنبال او می رفتید (شاید بخاطر خوشگلی او بوده) وَتَرَكْتُمُونِي ترک من می کردید لَصَلَّيْتُكُمْ. آنجا پیغمبر متوجه شد که بیست و سه سال آب در هاون می کوبیده؟ پیغمبر آنجا متوجه شد که عمر رسالت بر باد بوده؟ آنجا متوجه شد که هرچه تلاش کرده بیهوده و بی نتیجه بوده؟ شاید در آن بحث هایی که ما قبلاً درباره برخورد علی و پیامبر و آن مسئله خصومت داشتیم که مطرح شد شاید به اینها برگردد چون علی می دانست روش پیغمبر در جذب مردم اشتباه است. وقتی که با مشت و لگد یک

نفر را وارد دین کردی، وارد می شود می گوید زنده باد محمد، می گوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ولی دل بیرون از حوزه اسلام است و نتیجه اش این می شود.

درس هفتم – عدالت دینی این گونه قصاص می کند در حالی که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى قانون مذهب می باشد:
 حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَامِرِ بْنِ حَكِيمٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ دَخَلْنَا عَلَيْهِ فَأَبْتَدَأَ فَقَالَ مَنْ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ وَ عَلَى عَقِبِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا - اینجا در مآخذ شیعه رفتیم؛ کتاب ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ النص؛ صفحه ۲۳۴، کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۷، کتاب تفسیر نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۴۴۷، کتاب تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب جلد ۳ صفحه ۳۳۸، کتاب جامع احادیث الشیعه از بروجرودی بزرگ جلد ۲۲ صفحه ۷۴۸ است.

حدیث کرد محمد ابن حسن از محمد ابن حسن صفار از احمد ابن محمد ابن عیسی از عبدالرحمن ابن ابی نجران از عامر ابن حکیم از معلی ابن خنیس حواری امام صادق، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق. قَالَ دَخَلْنَا عَلَيْهِ خِدْمَتِ اِيشَان وارد شدیم فَأَبْتَدَأَ فَقَالَ مَنْ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ وَ عَلَى عَقِبِهِ گفت که هر کس مال یتیم را بخورد خدا ظالم را به او مسلط می کند تا از نوک ناخن هایش و لای دندان هایش هر چه را که خورده بیرون بکشد. خب تا اینجا درست، حق اوست. در ادامه اش بحث را غلیظ می کند؛ وَ عَلَى عَقِبِهِ یعنی فرزندانش هم گرفتار کار پدر می شوند. فرزند چه گناهی کرده؟ ها؟ بعد در قرآن هم داریم؛ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى یعنی هیچ کس را به جرم دیگری از بین نمی برند. حالا شاید می خواهد بگوید مالی که گذاشته و ورثه می خورد مال یتیم است، خب این را باید کاملاً روشن کند. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (سورة نساء آیه ۷) مستند امام صادق با این حرف، این آیه بود. امام صادق گفت: خدا گفته است که هر کس جنایتی کند پاگیر خانواده، بچه ها، نوه ها و نتیجه هایشان می شود. اگر یادتان باشد چند سال قبل یک سند داشتیم که می گفت تا چهل پشت، خیلی حرف است ها! حالا اینجا عدد نگفته ولی بی حساب و بی شماره گفته، نگفته تا چهل عقبه بعد از خودش، او می گوید تا چهل پشت، یعنی پدر، پدر بزرگ، پدرش، جدش همین طور برو بالا، وقتی که آن چهل می یک گناهی یا معصیتی یا جنایتی کرده کل این چهل نفر را تحت پوشش قرار می دهد پس همه با هم بگوییم:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۵ - فایل صوتی ۶۲۶۲ - درس اول - این ننگ بر دامن خالق است نه مخلوق بیچاره و مظلوم!: وَ اَنبَاَنَا ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ أَخْبَرَنِي أَبِي حَدَّثَنَا حَزْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى قَالَ سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ اخْذِرِ الْأَعْوَرَ، وَالْأَحْوَلَ، وَالْأَعْرَجَ، وَالْأَحْدَبَ، وَالْأَشْقَرَ، وَالْكَوْسَجَ، وَ كُلُّ مَنْ بِهِ عَاهَةٌ فِي بَدَنِهِ، وَ كُلُّ نَاقِصِ الْخَلْقِ، فَاحْذَرُهُ؛ فَإِنَّهُ صَاحِبُ النَّوَاءِ، وَ مُعَامَلَتُهُ عُسْرَةٌ وَ قَالَ الشَّافِعِيُّ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ حُبْثٍ - کتاب تاریخ مدینه دمشق از ابن عساکر جلد ۵۱ صفحه ۴۰۶، کتاب سیر اعلام النبلاء از ذهبی جلد ۱۰ صفحه ۴۰، کتاب کشف الخفاء از العجلونی جلد ۱ صفحه

۲۷۴، کتاب تذکره الموضوعات از الفتنی صفحه ۱۹۶ است.

انبأنا خبر رسید به ما، إِبْنُ أَبِي حَاتِمٍ، أَخْبَرَنِي او گفت، أَبِي بابایش، حَدَّثَنَا حدیث کرد برای ما، حَزْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى. قَالَ سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ گفت از امام شافعی شنیدم يَقُولُ أَحْذَرِ الْأَعْوَرَ، وَالْأَحْوَلَ، وَالْأَعْرَجَ، وَالْأَحْدَبَ، وَالْأَشْقَرَ، وَالْكَوَسَجَ، وَ كُلُّ مَنْ بِهِ عَاهَةٌ فِي بَدَنِهِ، وَ كُلُّ نَاقِصِ الْخَلْقِ، فَاحْذَرُهُ؛ فَإِنَّهُ صَاحِبُ التَّوَاءِ، وَ مُعَامَلَتُهُ عُسْرَةٌ وَ قَالَ الشَّافِعِيُّ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ حُبْثٍ، امام شافعی یکی از ائمه اربعه اهل سنت در فتوایش چنین است می گوید: بر حذر باش از افراد نابینا، دور شو از آنهایی که چشمشان چپ است، فاصله بگیر از آنهایی که راه می روند می لنگند و همچنین از گوشت پست یعنی کسی که کمرش بلند شده و صافی بدنش از بین رفته، بقول ما قوز، قوز بالا قوز می گویند، و بور، کسی که موهایش طلایی است و مردانی که ریش در نمی آورند و تمام کسانی که در بدنشان نقصی است و تمام ناقص الخلقه ها، از آنها دوری جوید که آنها صاحب سختی هستند تقدیراتشان سخت بوده و به دیگران سختی می رسانند، یعنی یکطوری با دیگران تلافی می کنند. و در نقل دیگری آورده است که آنها خبیث و پلید هستند. خب حالا این قول معصوم نیست که برای شیعه حجت باشد ولی برای اهل سنت و جماعت چنین فتوا و نگرشی برهان است. امام شافعی در بین سنی ها صدها میلیون طرفدار و مقلد و پیرو دارد. این ائمه اربعه امام در دینشان هستند، همانطور که شیعه دوازده امام دارد، یعنی مسلمین سنی باید از یکی از این چهار نفر پیروی کنند تا به پیغمبر برسند همانطور که ائمه، شیعه را به پیغمبر و سپس وحی و جبرائیل و خدا می رسانند. خب این امام شافعی از خودش حرف می زند یا بر اساس قَالَ رَسُولُ اللَّهِ است؟ یقیناً از خودش حرف نمی زند چون آنقدر منتقد در خود سنی ها هست، مخصوصاً در مذاهب دیگرشان، سه مذهب دیگر هست و همه آنها هم می خواهند از هم آتو بگیرند و همه آنها هم می گویند ما حق هستیم. اینهایی که امام شافعی شمرده گناهشان چه بوده؟ حالا چیزی که از ظاهر این خبر درمی آید می گوید ناقص الخلقه ها زیان رسان هستند، این عدالتی که امام شافعی از آن دم می زند، اصول دین آنها سه تا است توحید، نبوت و معاد و مال شیعه پنج تا است، آنها عدل را ندارند و شیعه عدل را دارد، اینهایی که معتقد به قیامت هستند و قیامت بر پایه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (سوره زلزال آیات ۷ و ۸) بر این سکو استوار است که مو را از ماست می کشد یعنی عدل، یعنی أَلْعَدْلُ وَضْعُ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ، چطور اینها قائل به قیامت، محشر، رستاخیز، بهشت و جهنم، میزان، پل صراط و موازین هستند؟ چطور اینها معتقد هستند؟ خب این اصل ظلم است که خدا کرده، آیا اینهایی که شمرده مخلوق یک خدای دیگر غیر از الله است؟ نیست که! اگر از اینها بپرسید و بگویند خالق اینها کیست می گویند الله! پس چرا اینطوری از بدی اینها گفته و بین اینها و جامعه فاصله انداخته؟ یقیناً امام شافعی احادیث بسیاری از رسول اکرم دارد که یک چنین فتوایی داده است اگرچه الان در این خبر قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نیآورده ولی برای ما محرز می شود که ائمه چهارگانه اهل سنت از خودشان حرف نمی زنند همانطور که خودشان را سنی می دانند یعنی می گویند ما سنت پیغمبر را دنبال می کنیم نه شیعه، پس از سنت و سیره و اقوال التبی اینها را درآورده است.

درس دوم – الگوی شکنجه گری تاریخ بشریت، ادیان و مذاهب است: ذَكَرَ ابْنُ سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى عَمْدَ قَيْسِ ابْنِ الْمُحَسَّرِ إِلَى أُمِّ قُرْفَةٍ وَ هِيَ عَجُوزَةٌ كَبِيرَةٌ فَقَتَلَهَا قَتْلًا غَنِيْفًا رَبطَ بَيْنَ رِجْلَيْهَا حَبْلًا ثُمَّ رَبطَهَا بَيْنَ بَعِيرَيْنِ ثُمَّ

زَجَرَهُمَا فَذَهَبَا فَقَطَعَاهَا وَ قَتَلَ النُّعْمَانُ وَ عُبَيْدُ اللَّهِ ابْنَى مَسْعَدَةَ ابْنِ حَكَمَةَ ابْنِ مَالِكِ ابْنِ بَدْرِ وَ قَدِمَ زَيْدُ ابْنِ حَارِثَةَ مِنْ وَجْهِهِ ذَلِكَ فَفَرَعَ بَابَ النَّبِيِّ فَقَامَ إِلَيْهِ عُزَيَانًا يَجُرُّ ثَوْبَهُ حَتَّى اعْتَنَقَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ سَأَلَهُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا ظَفَرَهُ اللَّهُ بِهِ - كتاب الطبقات الكبرى از محمد ابن سعد جلد ۲ صفحه ۹۰، كتاب تاريخ الطبرى از طبرى جلد ۲ صفحه ۲۸۷، كتاب سُبُلُ الْهُدَى وَ الرَّشَادِ از الصالحى الشامى جلد ۶ صفحه ۹۹، كتاب الْمُنتَظَمُ فى تاريخ المُلُوكِ وَ الْأُمَمِ از ابن الجوزى جلد ۳ صفحه ۲۶۱ است.

ذَكَرَ ابْنُ سَعْدٍ ابْنِ سَعْدٍ أَوْرَدَهُ اسْتِ فِي الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى اَيْنِ دَرَسِ رَا دَر كِتَابِ طَبَقَاتِ الْكُبْرَى أَوْرَدَهُ، عَمَدَ قَيْسُ ابْنِ الْمُحَسَّرِ إِلَى أُمِّ قُرْقَةٍ وَ هِيَ عَجُوزَةٌ كَبِيرَةٌ مِىْ كَوِيدِ اَم قُرْفَه پيرزنى در مانده بوده از پيغمبر خوشش نمى آمد فَقَتَلَهَا قَتْلًا غَنِيْفًا رَبَطَ بَيْنَ رِجْلَيْهَا حَبْلًا ثُمَّ رَبَطَهَا بَيْنَ بَعِيرَيْنِ. يادِست هِست يِکِ دَرَسِى دَاشتِيمِ کِه يِکِ پيرمرد و پيرزنى بودند، پيرمرد کور بود و پيرزن دائماً به پيغمبر فحش مى داد، پيرمرد يِکِ خنجر در قلب پيرزن کرد و او را کشت بعد هم به پيغمبر خبر رسيد، پيغمبر استقبال کرد و تحسين کرد، يادِست هِست؟ اينکه مى گويم همه چيز به پيغمبر مى رسد اين است، حالا شايد هم نرسد ها، رسانده اند! ما هم مى گوييم نمى رسد و پيغمبر منزه است ولى اين دين تکليفش چه مى شود؟ پيغمبر بى گناه است، جبرائيل در اين وسط چکاره است؟ مى گويد که او را به صورت فجيعى کشت. حالا او را چطورى کشت؟ مى گويد بر پاهای او ريسمان (طناب) بست و ريسمان را به دو شتر گره زد، خوب توجه کنيد، و آن دو شتر را در دو جهت مخالف راند. چه مى شود؟ اگر فيلمش را هم بيني حالت بهم مى خورد. ثُمَّ زَجَرَهُمَا آن دو تا شتر را رم داد، فَذَهَبَا فَقَطَعَاهَا وَ قَتَلَ النُّعْمَانُ وَ عُبَيْدُ اللَّهِ ابْنَى مَسْعَدَةَ ابْنِ حَكَمَةَ ابْنِ مَالِكِ ابْنِ بَدْرِ وَ قَدِمَ زَيْدُ ابْنِ حَارِثَةَ مِنْ وَجْهِهِ ذَلِكَ فَفَرَعَ بَابَ النَّبِيِّ از وسط او را جر داد يعنى اين پيرزن اينقدر براى اسلام خطرناک است؟ ها؟ نُعْمَانُ و عبيدالله پسران مسعده را هم کشت، احتمالاً اينها بچه هاى پيرزن بودند که آمدند از مادر دفاع کنند، آنها را کشت. چون به مدينه بازگشت مستقيم بر درب خانه پيامبر رفت فَفَرَعَ بَابَ النَّبِيِّ دَرِبِ خانه پيغمبر را کوبيد فَقَامَ إِلَيْهِ عُزَيَانًا پيغمبر لخت بود، آنقدر پيغمبر خوشحال بود که لباس تنش نکرد، فَقَامَ إِلَيْهِ عُزَيَانًا يَجُرُّ ثَوْبَهُ حَتَّى اعْتَنَقَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ سَأَلَهُ فَأَخْبَرَهُ زَيْدُ رَا دَر آغوش کشيد. ظاهراً زيد ابن حارث مخبر اين جنائت بوده، مى گويد پيغمبر او را بغل کرد و بوسيد و اخبار را از او کامل شنيد بِمَا ظَفَرَهُ اللَّهُ بِهِ بخاطر اينکه خدا او را به اين کار نصرت داد. اى خاک بر سر اين خدائى که زورش را اينطورى نشان مى دهد! آزادى بيان، آزادى اندیشه مُرده با همين کارى که در تاريخ ثبت شده لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ يعنى کشک!

درس سوم: - اينگونه رياضت براى چيست؟ آيا جذبه هاى زمان، منتظر را به غرور مى کشاند؟ ابْنِ الْاَثِيرِ بِاسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَ اِنِّي لَأَرِيطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَ اِنَّ صَدَقَتِي لَتَبْلُغُ الْيَوْمَ اَرْبَعَةَ اَلْفِ دِينَارٍ - وَ رَوَاهُ حَجَّاجٌ، عَنْ شَرِيكِ فَقَالَ اَرْبَعِينَ اَلْفًا - كتاب اُسْدُ الْغَابَةِ جلد ۴ صفحه ۱۰۲، كتاب حليۃ اولياء جلد ۱ صفحه ۸۵، كتاب تاريخ ابن عساکر جلد ۲ صفحه ۴۵۰ حديث ۹۷۴، كتاب تَذَكُّرُ الْخَوَاصِ صفحه ۱۶۷ عن مسند احمد.

اين درس دو بخش است. **بخش اول:** ابْنِ اثير از مُحَمَّدِ ابْنِ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ نقل مى کند: سَمِعْتُ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ

گفت از علی شنیدم که گفت: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لَأَزِيطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ خیلی از روزها ما به شکمان سنگ می بستیم که از گرسنگی، دل درد را حس نکنیم. خب؟ عجب مجاهدتی، زنده باد علی! حالا بقیه اش شنیدنی است؛ وَإِنِّي لَأَزِيطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ وَإِنَّ صَدَقَتِي لَتَبْلُغَ الْيَوْمَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِينَارٍ آیا علی فقیر بود؟ نه. نیازمند بود؟ نه. گدا بود؟ نه. می گوید من در حالی این کار را می کردم که زکات مالم به چهار هزار دینار می رسید. یعنی چه؟ یعنی مال چقدر است؟ زکات، ده درصد است. ده درصد آن، چهار هزار دینار شده، دینار هم پول درشت بوده، خب این چطوری تحلیل می شود؟

-- در خبر دیگری می گوید: وَرَوَاهُ حَجَّاجٌ، عَنْ شَرِيكِ فَقَالَ: أَرَبَعِينَ أَلْفًا، می گوید خبر دیگر این است که علی گفته است چهل هزار دینار زکات مالم می شود. حالا یک سوال: علی که این همه مال دارد برای چه نمی خورد؟ ها؟ حالا اقلش را بخورد، حالا سفره های هفت قلم نه، یک قلم که می تواند بخورد! چرا این کار را می کند؟ یا این روایت از بیخ دروغ است یا اینکه روات دارند مشتهبه سازی می کنند برای اینکه از آب گل آلود ماهی بگیرند، یک وقتی پول نیست بله. در شعب ابیطالب مسلمین تحریم اقتصادی بودند یک دانه خرما را در دهانشان می گذاشتند و فشار نمی دادند همینطوری می گذاشتند می دادند به آن و آن یکی در دهانش می گذاشت بعد به آن یکی می داد، بخاطر اینکه آن حرارت خرما در بدنشان برود و گرسنگی شان کم بشود ولی وقتی که چهل هزار دینار فقط زکات مال است، چرا نمی خورد؟ حالا در برابرش چه داریم؟ یادتان هست که یک درسی بلکه درس ها داشتیم که خدا فرمود من دوست دارم نعمتی را که به بنده ام می دهم به نمایش بگذارد خودش بخورد به خانواده اش بدهد و به مستمندان بدهد. آیا این عمل امیر اهانت به خدا نیست؟ یعنی نمی خواهد بگوید که به من نان نمی دهی؟ این چطوری تحلیل می شود؟

بخش دوم: وَسَأَلَهُ أَغْرَابِيٌّ شَيْئًا فَأَمَرَهُ بِالْفِ فَقَالَ الْوَكِيلُ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِصَّةٍ؟ فَقَالَ كِلَاهُمَا عِنْدِي حَجَرَانِ فَأَعْطِيَ الْأَغْرَابِيَّ أَنْفَعَهُمَا لَهُ - مستندات: کتاب المناقب جلد ۲ صفحه ۱۱۸، کتاب بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۳۲ حدیث ۲ است.

می گوید موقعی که علی در رأس حکومت بود یک فقیری پیش مولای ما آمد و گفت نیاز دارم، اعلان نیاز کرد. امیر به وکیل یا خزانه دار گفت که هزارش بده، دیگر نگفت هزار دینار یا درهم، شاید هم آن فقیر، خیلی گرفتار و بدبخت بوده که امیر به جوش آمده او را جو گرفته و گفت هزار بده و الا اگر به همه رعیت ها هزار می داد طلحه و زبیر پیدایشان نمی شد، ام المؤمنین عایشه پیدایش نمی شد چون که در حکومت ابوبکر صدیق خلیفه رسول الله عایشه که دخترش بود به او می رسیدند، در حکومت عمر الفاروق خلیفه رسول الله به احترام پدرش به او می رسیدند اما در حکومت کاتب یعنی عثمان ابن عفان به او نمی رسید، (نمی دانم برایتان خوانده ام یا نه) برای همین در خیابان لعنت و نفرینش می کرد و می گفت الهی بمیرد که بعداً جزو خون خواهان عثمان شد. وکیل گفت که طلا بدهم یا نقره؟ منظور از طلا، دینار است و منظور از نقره، درهم است. حضرت فرمود همه آنها پیش من سنگ است کِلَاهُمَا عِنْدِي حَجَرَانِ فرق نمی کند. فَأَعْطِيَ الْأَغْرَابِيَّ أَنْفَعَهُمَا لَهُ به این عرب هر چیزی که بهتر است و سودش بیشتر است بده، منظورش یعنی همان دینار را بده! حالا سؤال تاریخ این است که چطور می شود علی یک جا اینقدر دست باز است و یک جا در ابقاء معاویه دست بسته است که بعداً بر علیه خودش توطئه کند؟ حتماً هر کس از راه می رسیده حضرت می گفته که فَأَمَرَهُ بِالْفِ هزارتا بده. مگر

خزانه مملکت چقدر موجودی دارد؟ مگر آنجا نداشتیم که پیغمبر با پول، مردم را می خرید، یادتان هست؟ سندش هست. چرا امیر که وصی غدیری اوست با پول، مردم را نمی خرید؟ یک عرب گمنام اظهار فقر کرده حضرت به او اینقدر می دهد.

ظهور یاب منتظران ۵۳۹۶ - فایل صوتی ۶۲۶۳ - درس اول - رازهای رسالت چیست؟ آیا حقیقت پیامبری

می باشد که به لحاظ تقیه ناگفته مانده؟: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ نَاتَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ سَلَمَةَ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ بُلْجٍ الْمِصْرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ إِذَا قَالَ شَيْئاً لَمْ نَشْكُ فِيهِ وَ ذَلِكَ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ خَازِنُ سِرِّي بَعْدِي عَلِيٌّ - كتاب امالی شيخ صدوق صفحه ۶۴۱ حدیث ۸۶۸، کتاب مناقب از ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۳۰ است.

اربابان حدیث: حسین ابن ابراهیم ابن ناتانه از علی ابن ابراهیم ابن هاشم از جعفر ابن سلمة الاهوازی از ابراهیم ابن محمد الثقفی أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ بَشَّارٍ گفت این اخبار از او به ما رسید، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ بُلْجٍ الْمِصْرِيُّ از ابراهیم ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ از مُحَمَّدِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ، ابا امامه گزارشگر مستقیم است. يَقُولُ: كَانَ عَلِيٌّ إِذَا قَالَ شَيْئاً لَمْ نَشْكُ فِيهِ وَ ذَلِكَ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ خَازِنُ سِرِّي بَعْدِي عَلِيٌّ ابا امامه می گفت هر چه علی می گفت ما در صداقتش شک نمی کردیم چرا که از پیغمبر شنیده بودیم که علی صندوق دار رازهای من است. این رازها چه بوده؟ آیا این رازها غیر از وحی بوده؟ مگر پیغمبر غیر از وحی با جایی هم ارتباط داشته؟ آیا این رازها همانی نیست که ما از استقلال امیر در توحید پیدا کردیم و پیدا خواهیم کرد؟ آیا این اسرار، همان کَلِمَ النَّاسِ نبوده؟ حالا ما سؤال می کنیم: اگر این رموزی که به علی داده مهم بوده که نتیجه اش این است که آقای ابو امامه می گوید که هر چه علی گفت راست است به دلیل اینکه رازدار پیغمبر بوده، آیا در مورد قرآن نبوده که کتاب علی از کتاب عثمان سوا شده؟ آیا درباره غدیر نبوده؟ درباره فروع دین نبوده؟ درباره اصول دین نبوده؟ درباره خلافت نبوده؟ اگر بوده پس این چیزی که الان به عنوان دین به ما رسیده نمی تواند صد در صد پاسخگوی نیازهای پیروانش باشد چون همه اینها راز است دیگر! الم یعنی چه؟ زیرش می نویسند الف لام میم بعد در تفسیر مثلاً یک چیزی را نقل می کنند و می نویسند ولو از معصوم، الف یعنی این لام یعنی اینمیم یعنی این. خب این اگر اینقدر راحت باز می شد و خیلی هم معمولی بود، مثلاً می گوید: الف برمی گردد به اراده خدا لام برمی گردد به ممنوعات موضوعه از طرف خدا میم برمی گردد به مصالح و مصلحت. به عنوان مثال می گویم ها! اگر اینطوری باز می شد دیگر چه احتیاجی داشت که حروف را مُقَطَّعه کند؟ اگر حروف مُقَطَّعه همان راز و رمزی است که به امیر داده چرا ائمه ما یکطوری ساده آن را بازش کردند؟ مثلاً کُلهیص را که می گویند: کاف کربلاست یا یزید است صاد صبر است عین عُسرت حسین است. خب اینها را همه می دانند که این بلاها سرابی عبدالله آمده، دیگر چه نیاز دارد که آن را بچلاند فشارش بدهد خلاصه اش کند بشود کهیص!

درس دوم - درس استقامت، حیف که به هدر رفت!: الصَّدُوقُ عَنْ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدِ ابْنِ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مَالِكِ ابْنِ أَنَسٍ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ يَقُولُ: قِيلَ لِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ لَا تَشْتَرِي فَرَساً عَتِيقاً قَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ أَنَا لَا أَفَرِّمَنَّ كَرَّ عَلَيَّ وَ لَا أَكِرُّ عَلَيَّ مَنْ فَرَّ مِنِّي - كتاب آمالی صفحه ۴۱۴ حدیث ۹، کتاب بحار الانوار

صدوق از ابن متوکل نقل می کند که از روات است، از سعدآبادی از برقی از پدرش از محمد ابن زیاد از مالک ابن انس، مالک ابن انس یکی از ائمه اربعه اهل سنت است و مالکی ها طرفدار او هستند. قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي جَعْفَرٍ يَقُولُ قِيلَ لِمَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ لَا تَشْتَرِي فَرَسًا عَتِيقًا مِی گوید شنیدم می گوید که علی گفتند چرا اسب نمی خری؟ خب چه سوار می شد؟ خر. الاغ سواری با اسب سواری خیلی فرق می کند، هم از نظر شخصیت دادن به صاحبش و هم بروتر است و اهمیتش بیشتر است. گفتند برای چه اسب خوب نمی خری؟ عَتِيقًا یعنی اصیل. قَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ گفت نمی خواهم، به چه دردم می خورد؟ وَ أَنَا لَا أَفُتِّرُ مِمَّنْ كَرَّ عَلَىَّ وَلَا أَكْرِ عَلَى مَنْ فَرَّ مِنِّي گفت منظورت جنگ است دیگر و الا در خیابان و کوچه که فرقی نمی کند، آدم می خواهد سوار یک چیزی بشود برود، منظورت جنگ است؟ پس معلوم می شود علی با خر می رفته می جنگیده و این اقتدارش را می رساند چون خود مرکب در میدان جنگ خیلی مؤثر است همانطور که یک تانک را با یک آرپی جی مقایسه می کنید بعد با یک مسلسل مقایسه می کنید. گفت نیازی ندارم زیرا از برابر کسی که به من حمله نموده نمی گریزم نمی خواهم فرار بکنم، وقتی که می خواهم فرار نکنم خب فرقی بین خر و اسب نیست، درست است اسب تندرو است اما من که نمی خواهم دربروم! و نه در پی کسی می گریزم که می دود. این نشان دهنده این است که علی از یک جای خاصی حمایت می شده که این چنین بی پروا به استقبال مرگ می رفته است. حالا یک چیز دیگر هم می توانیم بگوییم، مثلاً بگوییم علی معتقد به جبر مطلق بوده بهتر است که این را بگوییم، یعنی اگر خدا بخواهد بکشد و به دست حریف قتل آدم را برساند روی اسب هم می کشد اگر مرگش نرسیده باشد روی الاغ هم سالم است.

درس سوم - در حقیقت، زندگان، مردگانی بیش نیستند! الحِمیری عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ لَا يَلْبَسُ إِلَّا الْبَيَاضَ أَكْثَرَ مَا يَلْبَسُ وَيَقُولُ فِيهِ تَكْفِينُ الْمَوْتَى - كتاب قُربِ الْأَسْنَادِ صفحه ۱۵۲ حدیث ۵۵۲، کتاب وسائل الشَّیعه جلد ۳ صفحه ۳۵۶ حدیث ۶، کتاب بحار الانوار جلد ۸۱ صفحه ۳۱۱ حدیث ۲ است.

جَمِیْری از ابی البَخْتَری از جعفر از پدرش نقل می کند. اینجا منظور از جعفر، امام جعفر صادق و پدرش هم امام باقر است. اَنَّ عَلِیًّا كَانَ لَا یَلْبَسُ إِلَّا الْبِیَاضَ عَلٰی غَیْرِ از جامه سفید نمی پوشید، أَكْثَرَ مَا یَلْبَسُ بیشتر اوقات لباسش سفید بود. وَ یَقُولُ فِیْهِ تَكْفِیْنِ الْمَوْتٰی گفت این کفن است برای میت. باز به جبر مطلق برمی گردد یعنی خدایی که این همه افتخار کرده در زمان خَلَقْتَ اَدَمَ به به و چه چه گفته و پیش ملائکه مانور داده که من چه خلق کردم! علی می گوید که در حقیقت، انسان، میت است و لباسش هم همان کفن است. در یک جای دیگر هم در مناجاتش گفت: اَنْتَ الْحَیُّ وَ اَنَا الْمَیِّتُ تو زنده هستی ما مُرده ایم. در قرآن هم که خطاب به پیغمبر گفت: اِنَّكَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ، نگفت می میری، گفت مُردی! نگفت می میرند، گفت مُرده اند! یعنی ما حیات نداشتیم، به دنیا آمدیم از عدم بوده، در عدم، به عدم، البته این برای قشر اکثریت انسان ها است یعنی دیروزشان خاک بوده؛ خاک سرد و ساکت، امروز هم آمدند بی اختیار هستند باز همان خاک هستند، فردا هم دوباره دفن می شوند، می شوند خاک! و اما منتظرِ مَخْلَصٍ؛ دیروزش در گردش بود (همانطور که مولای ما گفت که منتظرین آخر الزمان در صفین کنار من بودند) و زمان حالش هم در مسیر انتظار است

و با چراغ معرفت رب حرکت می کند و فردایش هم که عروج است.

ظهوریاب منتظران ۵۳۹۷ - فایل صوتی ۶۲۶۴ - درس اول - شاید علت زود مردن آنها، چنین اقداماتی بوده است: الطوسی وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فِي كِتَابٍ عَلَيَّ إِنَّ اللَّهَ سَبْعٌ وَلَا بَأْسَ بِسُورِهِ وَإِنِّي لَا أَسْتَحِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَدَعَ طَعَاماً لِأَنَّ اللَّهَ أَكَلَ مِنْهُ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱ صفحه ۲۲۷ حدیث ۳۸، کتاب اصول کافی جلد ۳ صفحه ۹ حدیث ۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۶۴ حدیث ۲ است.

طوسی به اسنادش از حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از عمر ابن اذینه از زراره که او صحابی خاص است، از امام صادق است. قَالَ: فِي كِتَابٍ عَلَيَّ كُفْتُ فِي فَتَوَايَ عَلَى هَسْتِ إِنَّ اللَّهَ سَبْعٌ وَلَا بَأْسَ بِسُورِهِ وَإِنِّي لَا أَسْتَحِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَدَعَ طَعَاماً لِأَنَّ اللَّهَ أَكَلَ مِنْهُ می گوید که گربه از تیره درندگان است. گربه یک ذره می رود بالاتر می شود گربه وحشی، یک ذره می رود بالاتر می شود پلنگ، یک چیزی بین پلنگ هایمان هم هست، شاید یوز پلنگ است، می گوید که اگر این از غذایی خورد من از باقی آن غذا می خورم چرا که شرم دارم خدا را که به این بهانه که نیم خورده گربه است رهایش کنم. اینجا بحث بهداشت مطرح می شود و اینکه حضرات صاحب طب بودند و نسخه های بهداشتی می دادند و توصیه های سلامت بخش داشتند می گوید بخاطر اینکه خدا بدش نیاید من این ته مانده غذای گربه را می خورم، یعنی خدا دوست دارد که بشر مبتلا به بیماری بشود و همانطوری که در آغاز گفته است إِنَّ اللَّهَ سَبْعٌ، از سبغات است یعنی از درندگان است که آمده حالا اهلی شده مثل خر که گورخر بود وحشی بود و اهلی شد، شد الاغ، مثل اسب که وحشی بود و اهلیش کردند، کلاً ما حیوان اهلی نداریم، ماده اولیه اینها وحشی بودند. بعد این هم که بیماری ها زیاد می شود بخاطر بی توجهی به مسائل بهداشتی است بعد خود این عزیزان که عمرشان کوتاه بوده، حالا بحث شهادت یک طرف ولی اینکه اینها عمری نکردند قاعدتاً می گویند که طبیب آن است که به وجود خودش طبابت را نشان بدهد نه به کلام! یعنی وقتی که اینها نسخه هایی دارند که برای طول عمر اجرا کنید بعد خودشان عمرشان بالای شصت و سه رفت حالا بگوییم شصت و پنج و شصت و پنج نسبت به آن موقع عمر کوتاهی بود که همه بالای صد بودند و الان هم خیلی ها هستند که سن شان خیلی بالاتر از شصت و پنج است شاید استفاده از این افعالی می کردند که مثلاً خدا خوشش نمی آید خدا راضی نیست، وقتی که خدا اشرف مخلوق را انسان قرار داده، در نسخ دینی داریم الطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ چیزهای خوب مال آدم های خوب است، آن وقت باید نیم خورده گربه را بخورند که خدا را خوش نمی آید؟!

درس دوم - مگر اتصال به آب، جوابگوی غسل نیست که دوباره باید بکند؟! وَ أَيْضاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ عَلِيّاً كَانَ يَغْتَسِلُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ - کتاب کنز العمال جلد ۹ صفحه ۵۵۷ حدیث ۲۷۴۰۳ است.

می گوید امیر وقتی از حمام بیرون می آمد می رفت غسل می کرد. این، هم اسراف آب است خصوصاً در آن منطقه و در آن زمان و هم اینکه تشتت آراء در فقه است، یک کسی حمام می رود می گوید که اگر زیر دوش به هر نیتی به نیات متعدد بر سرت آب بریزی همه اش بری الدّمه می شوی. حالا دوش مال امروز است قبل ها مثلاً یا با پارچ یا با دلو آب روی سرشان می ریختند. آن وقت چطوری می شود که امیر از حمام بیرون می آید و دوباره می رود غسل می کند؟

اینها معارضاتی است که فقهای پیرو بزرگان دین را هم گیج کرده برای همین می بینید که فتواها عجیب و غریب است، تازه خیلی از آنها هم نمی توانند فتواهایشان را علنی کنند می ترسند، بخاطر اینکه می بینند فتوایی که می خواهند بدهند مثل خروس بی محل است، استنباط و استخراج کرده منبع را درآورده ولی وقتی می خواهد بگوید می ترسد چون خلاف عادت است، خلاف سیره است. علت مشکلات ما هم با این دین همین است که هر چه از قدیم مظنه روز بوده دست نخورده و با همان قالب بندی از نسل های گذشته به این نسل رسیده و نسل های بعد، همان آیه، همان حدیث، همان روایت، همان خبر، همان برداشت و همان تفسیر، نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه ای کم، نه یک ذره بالا نه یک ذره پایین و در نتیجه مسلمانی که از این آبشخور به دنیا آمده دینش این است که به کمترین مشکلی از دین خارج می شود و با کوچکترین مانوری که دین رقیب انجام می دهد باز خروج از دیانت پدری دارد.

درس سوم - آنقدر فرشته بیکار هست که اضافه هایش را در مستراح استخدام می کند!: الصَّدُوقُ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَبِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ يَلْوِي عَنْقَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى حَدِيثِهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ يَا ابْنَ آدَمَ هَذَا رِزْقُكَ فَانْظُرْ مِنْ آيِنٍ أَخَذْتَهُ وَإِلَى مَا صَارَ فَيَنْبَغِي لِلْعَبْدِ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ أَرْزُقْنِي الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِي الْحَرَامَ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۲۳ حدیث ۳۸، کتاب بحار الانوار جلد ۸۰ صفحه ۱۶۴ حدیث ۳ است.

كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَبِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ يَلْوِي عَنْقَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى حَدِيثِهِ امیر ما گفت هر شخصی یک فرشته ای دارد، مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَبِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ موکل مخصوص مستراح! دقت کنید، شما پس دور و برتان موجود زیاد است، اینهایی که می آیند می گویند در خانه ما یک چیزهایی حرکت می کند خب یک چیز طبیعی است، یک فرشته برای مستراح است، یک فرشته برای آمیزش است، یک فرشته برای خواب است و یک فرشته برای افعال خیر و شر است. حالا اینجا می گوید که هر کسی یک ملکی دارد که کارش این است که در مستراح برود وقتی که کار این بابا یا کار این خانم تمام شد گردن او را به عقب بپیچاند يَلْوِي عَنْقَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى حَدِيثِهِ تا ببیند که چکار کرده است. حالا که چه؟ این مأموریت به چه درد می خورد؟ اصلاً این نسخه های دینی چه دردی را از مردم دوا می کند؟ خب، این چکار می کند؟ سرش را برمی گرداند و فضولات را نشان می دهد، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ به او می گوید يَا ابْنَ آدَمَ هَذَا رِزْقُكَ فَانْظُرْ مِنْ آيِنٍ أَخَذْتَهُ وَإِلَى مَا صَارَ می گوید این روزی تو بوده، ببین از کجا درآوردی صرف کردی! این یک مفهوم دیگری هم دارد ها! اینکه به تَغُوطِ انسان می گوید این روزی توسست یعنی این روزی که بنی البشر دارند همین نجاسات است، حالا یا برای پولدار یا برای بی پول، برای پولدار چیزهایی که می خورد چیست؟ میوه ها در بدن کار فیزیکی خودشان را می کنند؟ نه. گوشت هم به عنوان پروتئین همینطور؟ خب، می گوید نگاه کن از کجا روزیت را به دست آوردی که این نتیجه اش است. حالا من سؤال می کنم: حالا مثلاً طرف از حلال می آورد و یکی از حرام می آورد و هر دو مدفوع می شود و هر دو مدفوعشان هم بو می دهد، این چطوری می شود؟ آیا آن کسی که حلال خوار است فضولاتش بوی عطر و ادکلن می دهد؟ ها؟ بوی چه می دهد، یا حالا آن کسی که حرام خوار است؟ بعد هم اینکه فَانْظُرْ مِنْ آيِنٍ أَخَذْتَهُ ببین از کجا به دست آوردی. چه چیز را؟ آن رزق را، رزقی که تبدیل به کود شده است. مگر خطّ مشی را رازق تعیین نمی کند که از کجا نان به دست بیاید، چطوری کار بکند و از کجا معیشتش بگذرد؟ ها؟ پس این چطوری می گوید که حَتَّى

يَنْظُرُوْا بَعْدَ هٰذَا مِی گوید فَاَنْظُرُوْا مِنْ اَيْنَ. فَيَنْبَغِيْ لِلْعَبْدِ عِنْدَ ذٰلِكَ اَنْ يَقُوْلَ اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنِيْ الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِي الْحَرَامَ می گوید وقتی که چشمش به مدفوعات خودش خورد دعا بخواند. دعایش چیست؟ خدایا روزی حلال به من بده و از روزی حرام بازدار. حالا به چه کسی می خواهد بگوید؟ خدایی که اصلاً روزی نمی دهد؛ چه حلال و چه حرام، اصلاً یادش رفته که خلق کرده و باید ساپورت کند. الان همه مردم در فقر و فلاکت هستند حالا اینهایی که ندارند؛ اینهایی که زیر خط فقر هستند، اینهایی که نمی توانند غذا بخورند و می روند چیزهای پست و خراب را جمع می کنند می خورند و می خورند، به این بگو این دعا را بخواند، آیا به تو نمی خندد؟ اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنِي الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِي الْحَرَامَ می خواهد بگوید خدایا تو حرامش را هم به ما نمی دهی چه برسد به حلالش، تو وظیفه خودت را فراموش کردی!

درس چهارم - سوره ای که به ذات می رسد مورد قرائت دائمی قرار می گیرد: اَلطَّبْرِسِيُّ رَوَى اَلْعِيَّاشِيُّ بِاِسْنَادِهِ عَنْ اَبِي حُمَيْصَةَ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَهُ عَشْرِيْنَ لَيْلَةً فَلَيْسَ يَقْرَأُ اِلَّا سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی وَ قَالَ لَوْ يَعْلَمُوْنَ مَا فِيْهَا لَقَرَّاهَا الرَّجُلُ كُلُّ يَوْمٍ عَشْرِيْنَ مَرَّةً وَ اَنَّ مَنْ قَرَّاهَا فَكَانَ قَرَأَ صُحُفَ مُوسٰی وَ اِبْرٰهِيْمَ الَّذِي وَفَّى - کتاب مجمع البيان جلد ۱۰ صفحه ۷۱۷، کتاب تفسیر البرهان جلد ۴ صفحه ۴۴۹ حدیث ۲ است.

طبرسی روایت از عیاشی دارد به اسنادش از ابی حمیصه از امیر. ابی حمیصه گفت: قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَهُ عَشْرِيْنَ لَيْلَةً فَلَيْسَ يَقْرَأُ اِلَّا [سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی] گفت بیست شب پشت سرهم پشت علی نماز خواندم به جای سوره هیچ چیزی نخواند جز سوره اعلی را و گفت: وَ قَالَ لَوْ يَعْلَمُوْنَ مَا فِيْهَا لَقَرَّاهَا الرَّجُلُ كُلُّ يَوْمٍ عَشْرِيْنَ مَرَّةً علی می گفت که اگر مردم بدانند چه خواصی در این سوره هست روزی بیست بار آن را می خوانند. وَ اَنَّ مَنْ قَرَّاهَا فَكَانَ قَرَأَ صُحُفَ مُوسٰی وَ اِبْرٰهِيْمَ الَّذِي وَفَّى گفت هر کس این سوره را بخواند انگار که کتاب های موسی و ابراهیم را خوانده است. خب حالا این سوره چیست؟ حالا یکی این است که مثلاً امیر اسمش علی است و این سوره هم سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی است که اعلی از ماده علی است، علی یعنی بالا و اعلی یعنی خیلی بالا، ولی یک موضع دیگر هم هست برای اینکه اینجا سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی تسبیح کن ستایش کن به خدایت که او اعلی است، اینجا سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ اللّٰه نیارده! سَبَّحَ اِسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی ربّ تو که خیلی بالاست، شاید این باشد که این رب خیلی معرفتش دور و دراز است و این انتظار است که منتظر را وادار می کند که در همه حال و در هر شرایطی در تعقیب این ربّ اعلی باشد مثل خدای زمین و خدای خدایان، شاه و شاهنشاه، رب و رب الارباب. تسبیح کن خدا را به وسیله این شاخصه ای که در مقام این سوره قرار دارد. یکطورهایی می شود گفت که این سوره ما را تحریک می کند هل می دهد به جلو تا در موقعیت انتظار قوی تر عمل کنیم.

فایل صوتی ۶۲۶۵ با موضوع سجده نکردن ابلیس به آدم به علت باز خوان به فایل ۲۷۳۱ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۲۶۶ این فایل با موضوع رب العرش و نفی معبود زمینی به علت باز خوان به فایل ۲۴۸۹ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۴۰۰ - فایل صوتی ۶۲۶۷ - درس اول - کسی که در نماز جراحی می شود، چگونه سرما و گرما را حس می کند؟: الْحَمِيْرِيُّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ اَنَّهُ كَانَ فِي الصَّلَاةِ يَتَّقِي بَثْوَبِهِ حَرَّ الْاَرْضِ وَ بَرْدَهَا - کتاب قُرب الاسناد صفحه ۱۱۳ حدیث ۳۹۳، کتاب بحار الانوار جلد ۸۴ صفحه ۲۹۲ حدیث ۱۴ است.

حَمِيْرِيُّ نَقَلَ مِی کند از جعفر از پدرش، گفت: عَنْ عَلِيٍّ نَقَلَ كَرْدَ از امیر اَنَّهُ كَانَ فِي الصَّلَاةِ يَتَّقِي بَثْوَبِهِ حَرَّ الْاَرْضِ وَ

بَرَدَهَا، امام باقر راوى است از پدرانش تا على ابن ابى طالب، گفت امير فرمود در حال نماز با لباسش خود را از گرمى و سردى زمين حفظ مى کرد يعنى نماز آنقدر در وجودش تأثير گذاشته بود مثل يك اتاق عمل كه چسان بيمار را بيهوش مى كنند و طبيب معالجه مى كند، امير مى گويد در حال نماز با لباسش خود را از گرمى و سردى زمين حفظ مى كرد. اينجا سؤال اين است كه مگر على گرما و سرما را حس مى كرد كه لباسى تن كند كه آن لباس او را مصونيت بدهد؟ كسى كه او را در نماز جراحى مى كنند، تير را از پايش درمى آورند و متوجه نمى شود چه نيازى دارد به لباسى كه او را در سرما و گرما محافظت كند؟!

درس دوم - حج يعنى بنده آزارى! الْحَمِيرى: عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ فِي الْمُحْرَمِ الَّذِي يَنْزِعُ عَنْ بَعِيرِهِ الْقِرْدَانَ وَ الْحَلَمَ إِنَّ عَلَيْهِ الْفِدْيَةَ - كتاب قرب الاسناد صفحه ۱۰۸ حديث ۳۷۱، كتاب بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۵۵ حديث ۳۵ است.

امام صادق از پدرش نقل مى كند: أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ فِي الْمُحْرَمِ الَّذِي يَنْزِعُ عَنْ بَعِيرِهِ الْقِرْدَانَ وَ الْحَلَمَ: إِنَّ عَلَيْهِ الْفِدْيَةَ مى گويد اگر شخص مُحْرَم از شتر خود كنه و انگل را دور كند بايد كفاره بدهد. بعد در يك جاى ديگر مى گويند أُقْتُلَ الْمُؤَذَى قَبْلَ أَنْ يُؤَذَى بَكْشِيدِ مَوْذَى را قبل از اينكه اذيت برساند و از اين طرف اسلام را مُبَلِّغ و منادى و محافظ بهداشت نشان مى دهند! جانور را از بدن شتر هم بگيرى واى به حال بدن خودت! اين عَلَيْهِ الْفِدْيَةَ يعنى بايد قربانى بدهى.

درس سوم - رفع هر گونه اختيار از خود در آدم كشى: الْقاضى التَّعْمَانِ عَنْهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ عِصْمَتِي وَ نَاصِرِي وَ مُعِينِي اَللّٰهُمَّ بِكَ أَصُولُ وَ بِكَ أَقَاتِلُ - كتاب دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۳۷۱ است. اميرمان موقع حمله به دشمن در جبهه جنگ اين راز و نياز را مى كرد و مى گفت: اَللّٰهُمَّ بَارِ خَدَايَا إِنَّكَ أَنْتَ عِصْمَتِي تو نگهدارنده من هستى. انگار وقتى كه در خدمت پيغمبر بود اين عصمت را از دشمن داشت ولى در صفين گرفته شد. اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ عِصْمَتِي وَ نَاصِرِي مددكار من هستى، وَ مُعِينِي ياورى، اَللّٰهُمَّ بِكَ أَصُولُ وَ بِكَ أَقَاتِلُ خدایا جنگ مى كنم براى تو بخاطر تو و آدم مى كشم بخاطر تو بِكَ أَقَاتِلُ، مثل ماه رمضان هست كه مى گويد اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَ عَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، اينجا امير ما مى گويد خدایا آدم مى كشم بخاطر اينكه تو گفتى، بندگان را با شمشير ريز ريز مى كنم بخاطر اينكه تو فرمان دادى.

درس چهارم - با اين درس براى شريعت جايى باقى نمى ماند!: وَرَّامُ ابْنِ أَبِي فَرَّاسٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ - كتاب مجموعه ورام جلد ۲ صفحه ۱۶۱، كتاب ارشاد القلوب صفحه ۱۸۳، از امام صادق است.

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ امير در خطبه هاى نصيحتى و جمعه اى خيلى مى گفت كه يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ فرمود ديندار باش و هر كارى مى خواهى بكن. تو بگو مسلمان هستم، پدر مردم را دريماور! تو بگو من پيرو دين احمدى هستم، هر كارى مى خواهى بكن! أَيُّهَا النَّاسُ دو دفعه تكرر مى كند ديندار باشيد بعد هم مى گويد: فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ

الْحَسَنَةُ گناه در حوزه دین بهتر از خوبی در بی‌خدایی است، یعنی کلاه شرعی! یعنی اینکه تو اسماً مسلمان باش و رسماً گناه کن بعد یک بار بگو اَسْتَغْفِرُالله تمام می‌شود، کَانَ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً! گناه در دین، بهتر از بی‌گناهی در غیر دین است. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ می‌گوید که طبق این فاکتور گناه در حوزه دین مجاز است و در غیر این مسیر حسنه قبول نمی‌شود یعنی نیکوکار حتماً باید شهادتین بگوید وگرنه هر چه نیکی کند و عام‌المنفعه داشته باشد، صدقه جاریه و کمک‌های بشردوستانه داشته باشد همه بر فنا است بیخود کردی غلط کردی! حالا بعضی‌ها هستند که می‌گویند ادیسون در بهشت است یا در جهنم است؟ داستانش اینجاست. متدین باش هر چه خواهی بکنی، بی‌دین باش هر چه خواهی کنی بر فناست!

درس پنجم – نماز زورکی نمی‌تواند سازنده باشد! الراوندی عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَخْرُجُ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَ فِي يَدِهِ دُرَّةٌ [دُرَّةٌ] لِيُوقِظَ النَّاسَ فَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَدِيثُ - كتاب النوادر صفحه ۹۶ حدیث ۲۵۱، کتاب تاریخ ابن عساکر جلد ۳ صفحه ۳۶۱ حدیث ۱۴۱۹ است.

دو تا بحث در یک درس است. **بخش اول:** از امام صادق عَنْ أَبِيهِ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَخْرُجُ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَ فِي يَدِهِ دُرَّةٌ [دُرَّةٌ] لِيُوقِظَ النَّاسَ فَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَدِيثُ می‌گوید امیرالمؤمنین صبح که می‌خواست برای نماز جماعت صبح به مسجد برود شلاق به دستش می‌گرفت و مردم را با شلاق بیدار می‌کرد. یکی از همین روزها هم نوزده رمضان بود که داشت شلاق می‌زد و یک چند تا شلاق هم به ابن ملجم مُرادی خورد و او هم گفت که حالا الآن کارت را انجام می‌دهم که دیگر شلاق نزنی! حالا لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ سر جایش، سرش را خورد، آیا نماز زورکی اخلاص دارد؟ توجه دارد؟ تخلیه دارد؟

بخش دوم: ابْنِ عَسَاكَرٍ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْبَابِ نَادَى أَيُّهَا النَّاسُ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَ كَذَلِكَ كَانَ يَصْنَعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَخْرُجُ وَ مَعَهُ دُرَّتُهُ يُوقِظُ النَّاسَ - كتاب تاريخ ابن عساکر است. در این قسمت، از امام حسن آمده است که فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْبَابِ نَادَى أَيُّهَا النَّاسُ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ موقعی که پدر از خانه بیرون می‌رفت می‌گفت وَ كَذَلِكَ كَانَ يَصْنَعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَخْرُجُ وَ مَعَهُ دُرَّتُهُ مردم را با آن شلاق می‌زد. حالا این مصادری که عرض کردیم شیعی است و نمی‌شود گفت که این را اهل سنت گفته‌اند ولی اگر هم بر امیر کذب باشد بر اصل دیانت که نمی‌شود پرده‌پوشی کرد که دین که نمازش ستونش است؛ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ باید مردم را با شلاق وادار کرد تا نماز بخوانند!

درس ششم – مسجد و بازار یکی است، آنگاه که معنویت با مادیات مخلوط می‌شود: الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ وَ كَانَ لَا يَأْخُذُ عَلَى بُيُوتِ السُّوقِ كِرَاءً - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۵۵ حدیث ۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۵۴۲ حدیث ۲ است.

این درس هم دو تا شاخه دارد. **بخش اول:** کلبینی از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی از محمد ابن یحیی از طلحة ابن زید از امام صادق نقل می‌کند. امیرالمؤمنین گفت: سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ بازار مسلمان‌ها مثل

مسجدشان است. شما چه برداشتی از این حرف می کنی؟ بازار محل تجارت است و مسجد هم همینطور! تفسیر از خود امیر می گیریم که گفت من خدا را عبادت نمی کنم به طمع از بهشت، حالا آنجا در مسجد معامله است که طرف می خواهد به بهشت برود و در بازار هم معامله هست که جنس خرید و فروش کنند. فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ هر کس جا گرفت برای خودش تا شب، جایش مال خودش است، وَ كَانَ لَا يَأْخُذُ عَلَى بُيُوتِ السُّوقِ كِرَاءً حضرت سرقفلی را هم قبول نداشت، می گفت دکان های بازار مال خداست، هر کس می تواند آنجا جنس بریزد و بفروشد.

بخش دوم: ابْنِ هِلَالٍ الثَّقَفِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ وَمَعَهُ الدَّرَّةُ فَيَقُولُ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفُسُوقِ وَمِنْ شَرِّ هَذِهِ السُّوقِ - كتاب الغارات صفحه ۶۹، كتاب بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۱۰۲ است. باز در حدیث مشابه اش از ابْنِ هِلَالٍ ثَقَفِي از نَعْمَانِ بْنِ سَعْدٍ از امیر است. قَالَ كَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ وَمَعَهُ الدَّرَّةُ باز همان شلاق را دستش گرفته، هم در بازار شلاق می زند و هم در مسجد می زند، جالب است ها! برای همین است که می گوید مسجد و بازار یکی است، این را باید به زور در مادیات کنترل کرد و آن را باید به زور در معنویات کنترل کرد عجب دین قشنگی داریم! فَيَقُولُ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفُسُوقِ وَمِنْ شَرِّ هَذِهِ السُّوقِ حالا دقت کنید که چگونه معارض هم است؛ در گفتار قبل می گوید مسجد و بازار یکی است، آن وقت اینجا امیر به خدا استعاذه می جوید و می گوید از شَرِّ این بازار به تو پناه می برم. آیا گفته از شَرِّ مسجد به تو پناه می برم؟ چطور است که أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفُسُوقِ وَمِنْ شَرِّ هَذِهِ السُّوقِ؟ می گوید در اینجا فسق و فجور انجام می شود. آیا در مسجد انجام نمی شود؟ بزرگترین معصیتی که در نماز جماعت ها دیده می شود در مقطع بیعت با خداست إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، همه اینجا دروغ می گویند، همه می گویند تو را می پرستیم، آنجای آدم دروغگو! همه می گویند از تو یاری می طلبیم، کسی که کلاهبردار است از خدا یاری طلبیده؟ کسی که آدم کش است، کیف زن و کیف قاپ است یا ظالم است از خدا یاری گرفته؟ پس خدا منشأ همه بدی ها است دیگر، ها؟ طبق این فاکتوری که نمازخوان می دهد! بعد هم می گوید تو را عبادت می کنیم. عبادت چیست؟ دنباله روی و تبعیت. نمازخوان از صبح تا شب دنبال هوای نفس است، به دنبال غرائز است و بعد در نماز دروغ به این بزرگی می گوید.

درس هفتم - شکنجه قبل از مرگ با رحمانیت خدا در تعارض است!: الْكَلِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ ابْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ يُؤْخَذُ وَ عَلَيْهِ حُدُودٌ أَخَذَهَا الْقَتْلُ فَقَالَ كَانَ عَلِيٌّ يُقِيمُ عَلَيْهِ الْحُدُودَ ثُمَّ يَقْتُلُهُ وَ لَا يُخَالِفُ عَلِيٌّ - كتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۰ حدیث ۱، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۴۵ حدیث ۱۶۲ و فيه: لا نخائف، كتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۳۲۵ عن التهذيب و: صفحه ۳۲۶ حدیث ۴ عن الكلینی، كتاب بحار الانوار جلد ۷۹ صفحه ۱۰۰ حدیث ۱۳ است.

محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از علی ابن حکم از علاء ابن رزین از محمد ابن مسلم که از معاریف حواریون امام صادق است، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق. فِي الرَّجُلِ يُؤْخَذُ وَ عَلَيْهِ حُدُودٌ أَخَذَهَا الْقَتْلُ فَقَالَ كَانَ عَلِيٌّ از امام صادق سؤال کردند که یک نفر دستگیر شده و محکوم به چندین کیفر است یعنی اتهام دارد که یکی از آنها اعدام است یعنی آخر خط، اعدام است، تکلیفش چیست؟ امام صادق گفت: كَانَ عَلِيٌّ يُقِيمُ عَلَيْهِ الْحُدُودَ ثُمَّ يَقْتُلُهُ وَ لَا يُخَالِفُ عَلِيٌّ او

را حد می زد، شلاق و تازیانه می زد و بعد می کشت. حالا ما سؤال می کنیم نه از علی، علی آدم خوبی بود، از دین سؤال می کنیم، ما هم سوال نمی کنیم بلکه تاریخ سؤال می کند، عقلانیت سؤال می کند: می گوید این کسی را که می خواهید بکشید برای چه دیگر او را زجر می دهید؟ خب این شلاق، کتک، تازیانه و ضربات دردآور، اینها شکنجه نیست؟ طرف را چرا نمی کشید، قبلش او را آزار می دهید؟ این با آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که خدا گفته معارض است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۰۱ - فایل صوتی ۶۲۶۸ - درس اول - هزار نفر برابر دو نفر؛ این است معنای قضاوت

در غیبت!! وَ اَيْضاً رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ اَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَسْتَتِيْبُ الزَّناْدِقَةَ وَ لَا يَسْتَتِيْبُ مَنْ وُلِدَ فِي الْاِسْلَامِ وَ كَانَ يَقْبَلُ شَهَادَةَ الرَّجُلَيْنِ الْعَدْلَيْنِ عَلَى الرَّجُلِ اَنَّهُ زَنْدِيقٌ وَ لَوْ شَهِدَ لَهُ اَلْفٌ بِالْبَرَاءَةِ مَا اَلْتَفَتَ اِلَى شَهَادَتِهِمْ - کتاب دَعَائِمِ الاسلام جلد ۲ صفحه ۴۸۱ حدیث ۱۷۲۳، کتاب مُستدرک الوسائل جلد ۱۸ صفحه ۱۶۷ حدیث ۲۲۴۰۸ است.

جعفر ابن محمد الصادق عَنْ أَبِيهِ محمد الباقر عَنْ آبَائِهِ اَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَسْتَتِيْبُ الزَّناْدِقَةَ وَ لَا يَسْتَتِيْبُ مَنْ وُلِدَ فِي الْاِسْلَامِ وَ كَانَ يَقْبَلُ شَهَادَةَ الرَّجُلَيْنِ الْعَدْلَيْنِ عَلَى الرَّجُلِ اَنَّهُ زَنْدِيقٌ وَ لَوْ شَهِدَ لَهُ اَلْفٌ بِالْبَرَاءَةِ مَا اَلْتَفَتَ اِلَى شَهَادَتِهِمْ، این هم از خرابی های دین است و الا امیر ما خیلی پاک است. امام صادق می گوید که امیر زنداقه را وادار به توبه می کرده، زندیق کسی است که مذهب را قبول ندارد و می گوید آقا مستند محکم بیاور من قبول کنم، آخر نمی شود که در شهر مدینه هو و جنجال کنند که دیشب معجزاتی صورت گرفته، خب ما باید ببینیم که لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي، ابراهیم خلیل الرحمان اعظم انبیاء می گوید شرط پذیرفتن معاد آرینی است. می گوید ولی کسانی را که در اسلام به دنیا آمده بودند و از اسلام برگشته بودند توبه نمی داد یعنی آنها را می کشت، بعد می گوید او گواهی دو نفر عادل را بر انحراف یک نفر می پذیرفت اما اگر هزار نفر بر تبرئه او گواهی می دادند نمی پذیرفت! این هم از آفت ها و آسیب های قضاوت است! چطور می شود که دو نفر شهادت می دهند که این آقا بی دین شده او را می کُشند بعد هزار نفر می آیند گواهی می دهند یعنی این بنده خدا در محل، منطقه و شهرش وجیه و موثق بوده، هزار نفر آمدند در دستگاه قضا می گویند بابا این آدم خوبی بوده، امیر می گوید دو نفر می چربد بر هزار نفر! بعد همین معضلات دینی پاگیر خود اهل بیت هم شده ها، مثلاً فاطمه زهرا شهادت می آورد در محکمه خلیفه اول مسلمین جهان و حومه، دوتا شاهد را نمی پذیرد یکی علی و یکی هم بچه هایش است، می گوید اینها که بچه هایت هستند و این هم که علی است برو، دوباره یک دو نفر دیگر را می آورد؛ کنیزش را و یکی از زن های پیغمبر را می آورد، می گوید خب اینکه کنیز است قبول نیست و آن هم که یک نفر است، بعد از این طرف چقدر پیغمبر می گوید که فرشتگان هر روز بر فاطمه سلام می کنند، یعنی تیراژ فرشتگان به درد نمی خورد اما قانون قضاوت در زمان غیبت این است که این دوتا به درد می خورند.

درس دوم - کسانی که تمام عمر شان قحطی زده اند، چگونه مجازات می شوند؟: الکلینی عَنْ عِدَّةٍ مِنْ اصْحَابِنَا عَنْ

سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَقْطَعُ السَّارِقَ فِي أَيَّامِ الْمَجَاعَةِ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۳۱ حدیث ۳، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۱۲ حدیث ۴۴۴، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۵۲۰ حدیث ۳ عن الکافی.

کلینی در کتاب کافی نقل می کند از عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا از اطرافیان اهل بیت از سهل ابن زیاد و محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد، جمیعاً از علی ابن الحکَم و او از عاصم ابن حُمَید، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ از کسی که به او خبر داده است. حالا این مُلا لغتی ها می آیند می گویند که این عَمَّنْ أَخْبَرَهُ می لنگد، از کسی که به او خبر داده، چه کسی به او خبر داده؟ مجهول است. آن اولش هم که می گوید عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا باید نشان بدهد که این اصحاب روایت کیست! ولی بحث سر این است که عاصم ابن حُمَید حواری و شاگرد امام صادق است، همین بس! یعنی یک نفر که متصل به امام شد کافی است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَقْطَعُ السَّارِقَ فِي أَيَّامِ الْمَجَاعَةِ گفت: امیر در روزهای گرسنگی جامعه کسی را که دزدی می کرد دستش را قطع نمی کرد. حالا سؤال اینجاست که کلاً بشر تحت سیطره خدا همیشه قحطی زده است، حالا قحطی همه اش مال سفره نیست که آب و نان نداشته باشد بلکه قحطی سلامتی، قحطی امنیّت، قحطی سعادت، قحطی روز خوش، قحطی یک خانواده سالم و بی دغدغه، قحطی جوانانی سالم، پرکار و فعال. من این بحث را هم قبلاً در همین مباحث کرده ام. خب حالا این سؤال است: وقتی که در روزهایی که قحطی نیست دزد دزدی کرد که دستش را قطع می کنند آیا دزد روی نیاز دزدی کرده یا دیوانه است یا سادیسم دارد؟ البته سادیسم هم در واحد همان جنون می رود. یا دشمنی دارد با آن کسی که از او دزدی کرده یا دیوانه است یا نیاز دارد، یکی از این سه تا است. اگر دشمنی دارد باید قاضی سر رشته را پیدا کند که حق با کیست! اگر دیوانه است که هیچی؛ الْمَجْنُونُ فِي أَمَانِ اللَّهِ، دیوانه خارج از تکلیف است. اما اگر ندارد چه کسی باید جواب بدهد؟ می گوید باید حکومت بدهد. به حکومت چه؟ مگر حکومت خلق کرده است؟ مگر مردم از بچگی به بچه هایشان یاد نمی دادند که هر آن کس که دندان دهد نان دهد؟ خدا مسئول است. یعنی خدایی که ادیان و مذاهب معرفی کردند همان فرمانروای هستی است که عالم وجود را اداره می کند؟ آیا این همان است یا نه این مختص به آب و خاک کره زمین است؟ اگر همان است که آدم خجالت می کشد که بگوید در کره زمین که در برابر هستی ناپیداست هشت میلیارد خاک جان گرفتند، زندگی می کنند و در همدیگر می لولند و خدا یادش رفته که به اینها رزق حسن بدهد.

درس سوم - خطاب پیامبر به همسرش در نام مذموم!: الطبرسی وَ سَمَّاهَا النَّبِيُّ الْبُتُولَ أَيْضاً وَ قَالَ لِعَائِشَةَ يَا حُمَيْرَاءُ إِنَّ فَاطِمَةَ لَيْسَتْ كِنِسَاءِ الْأَدَمِيِّينَ وَ لَا تَعْتَلُ كَمَا تَعْتَلُونَ - کتاب اعلام الوری جلد ۱ صفحه ۲۹۱، کتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۳۰، کتاب مقتل الحسین از خوارزمی جلد ۱ صفحه ۶۴، کتاب المعجم الكبير جلد ۲۲ صفحه ۴۰۰ حدیث ۱۰۰۰، کتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۲۰۲، کتاب بحار الانوار صفحه ۴۳ حدیث ۱۶، کتاب العوالم جلد ۶ صفحه ۳۳ حدیث ۱ و ۱۱ / جلد ۱ صفحه ۳۷ حدیث ۷ است.

بخش اول: طبرسی نقل می کند و می گوید: سَمَّاهَا النَّبِيُّ الْبُتُولَ أَيْضاً وَ قَالَ لِعَائِشَةَ، يَا حُمَيْرَاءُ إِنَّ فَاطِمَةَ لَيْسَتْ كِنِسَاءِ الْأَدَمِيِّينَ خب، اینجا از فاطمه تعریف کرده، ما با این کاری نداریم، بحث سر این است که در یکی از این درس ها که حالا پیش رو داریم آمده است که یک نفر اسم دخترش را حمیرا گذاشت پیغمبر گفت اسم بدی است اسم او را عوض کن. آن وقت چطور اسم زن خودش حمیرا است؟ يَا حُمَيْرَاءُ کَلِمَتِيْنِ معروف است.

بخش دوم: القندوزی الحنفی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ الْبُتُولَ لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ لِأَنَّ ذَلِكَ

عِیْبٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ أَوْ قَالَ نُقْصَانٌ - باز در کتاب ینابیع الموده طبع النجف ۱۳۸۴ صفحه ۳۱۰، کتاب العوالم ۱۱/۱ صفحه ۷۹ حدیث ۱ آمده است.

قندوزی حنفی نقل می کند؛ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا سُمِّيتِ فَاطِمَةُ الْبُتُولَ لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ لِأَنَّ ذَلِكَ عِیْبٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ أَوْ قَالَ نُقْصَانٌ بحث، اینجا در یک زاویه خاص است. می گوید پیامبر فاطمه را بتول نامید. یکی از اسامی حضرت فاطمه بتول است به این عنوان که آن عادت ماهانه ای که زن ها دارند این ندارد، حالا اینجایش درست! بعد می گوید: لِأَنَّ ذَلِكَ عِیْبٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ اینجا از تخصیص در آمد، اینکه می گفتند فاطمه عصمت دارد و یکی از موارد عصمت و طهارت او همین است که حیض و نفاس ندارد اینجا به همه دخترهای پیغمبر تعمیم داده یعنی آن اختصاص بودن به فاطمه را خارج می کند، لِأَنَّ ذَلِكَ عِیْبٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ.

درس چهارم - کسی که بالاترین حجاب را دارد، چگونه موی آن، مورد خبر قرار می گیرد؟: شهر آشوب عَنْ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ تَعْجِنُ وَ أَنَّ قَصَبَتَهَا تَضْرِبُ إِلَى الْجُفْنَةِ - کتاب المناقب جلد ۳ صفحه ۳۵۶، کتاب بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۶ حدیث ۷، کتاب العوالم جلد ۶ صفحه ۲۱ حدیث ۱ و روی مَضْمُونُهُ فِی ج ۱۱/۱ : صفحه ۳۴۶ حدیث ۵ است.

خب، چه می گوید؟ ابن شهر آشوب از عطاء از ابی رباح نقل می کند: قَالَ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ تَعْجِنُ وَ أَنَّ قَصَبَتَهَا تَضْرِبُ إِلَى الْجُفْنَةِ. بحث سر این است که متشرعین وقتی بحث حجاب را برای زن می کنند باید الگو فاطمه باشد دیگر. یک شعر هم از قدیم می سرودند که:

ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است

حالا این ناقل چطور موی فاطمه را دیده که می گوید موهای فاطمه فر داشت وحنایی بود؟ ها؟ اینجا می گیریم تاریخ است ها! این ابو رباح که مرد غریبه است چگونه فاطمه را دیده که موهای فر داشته و حنا می مالیده؟ آن وقت از این طرف در باب حجاب، کاسه از آش داغتر! آنجا پیغمبر بنده خدا شُل گرفته بود این خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه آمد سفتش کرد و جبرئیل مجبور شد آیه بیاورد، پیغمبر آزاداندیش بود، حالا نه به اینطور که این برنامه است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۲ - فایل صوتی ۶۲۶۹ - درس اول این فایل با موضوع اینکه فقط پیامبر محدث نبوده و خیلی ها محدث بودند به علت تشابه موضوعی به فایل ۳۸۸۷ ملحق گردید.

درس دوم: تصاحب کنندگان اموال که به دنبال شهود هستند تا محکمه را مشروعیت دهند، معترفان به عدم نیاز به گواهان می باشند: ابونعیم باسناده عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَصَدَّقَ مِنْ فَاطِمَةَ غَيْرِ آبِهَا، قَالَ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَهَا فَإِنَّهَا لَا تَكْذِبُ - کتاب حلیة الاولیاء جلد ۲ صفحه ۴۱، کتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۴۱، کتاب کشف الغممة جلد ۱ صفحه ۴۷۱ اِلَى قَوْلِهِ غَيْرِ آبِهَا عَنْ الْحَلِیَّةِ، کتاب بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۸۴ حدیث ۷، کتاب العوالم جلد ۶ صفحه ۱۲۸ حدیث ۱ است.

بخش اول: ابونعیم مستند است باسناده عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَمْرٍو ابْنِ دِينَارٍ از اصحاب است، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ از قول امالمؤمنین عایشه نقل می کند مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَصَدَّقَ مِنْ فَاطِمَةَ غَيْرِ آبِهَا گفت از فاطمه راستگوتر ندیدم غیر از

پدرش. اول رسول الله است بعد دخترش. قَالَ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ يَكُ رُوزَى بَيْنَ پيغمبر و عايشه اختلاف افتاد فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلْهَا فَإِنَّهَا لَا تَكْذِبُ عايشه گفت از فاطمه سؤال كن، شاهد است، چون فاطمه دروغ نمی گوید.

بخش دوم: الطبرسی فی حدیثِ خُطْبَتِهَا، قَالَ ابوبكر بَعْدَ خُطْبَتِهَا وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَابْنَةُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ - و ایضاً كتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۲۷۵، كتاب بحارالانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۲۹ است.

طبرسی آورده فی حدیثِ خُطْبَتِهَا قَالَ ابوبكر بَعْدَ خُطْبَتِهَا ابوبكر صديق خليفه دوم مسلمين جهان و حومه، همان روزی که فاطمه راجع به غصب فدک اعتراض کرده بود، خطبه خواند و در بين خطبه اش گفت وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ تو بهترين زنان هستی وَابْنَةُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ و دختر بهترين انبياء هستی. اینجا مهم است؛ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ تو راستگویی در حرف هایت. سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ تو در زیادی عقل سبقت داری، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ حق تو را ما نمی توانیم غصب کنیم بخاطر اینکه تو را صادق و عاقله می دانیم، وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ راستی و درستی تو هم انکار نمی شود. حالا سؤال این است تاریخ سؤال می کند که اینجا که خليفه اول مسلمين جهان به صداقت فاطمه اعتراف می کند آیا در محکمه ای که می خواستند فدک را به او پس بدهند همین صداقت کافی نبود؟ خب می گویند ظاهر را باید حفظ کرد، شاهد می خواهد، آیا شاهد نیاورد؟ شاهد را هم رد کردند. می خواهم بگویم دین همیشه آغشته به سیاست بازی بوده است. در چند جا خليفه دوم مسلمين جهان جلوی ابوبكر را گرفت. ابوبكر می خواست حق فاطمه را بدهد جلوی او را گرفت، بعد آن روز هم که آخر عمر فاطمه بود ابوبكر استدعا می کرد که ما را به ببخش، فاطمه شرط گذاشت و گفت بروید روی منبر بگویند به من ظلم کردید که بعد خليفه دوم آن کلام معروف را گفت؛ گفت التَّارُ وَلَا الْعَارُ حاضر هستم جهنم بروم ولی ننگ را نپذیرم که از قول خودمان عدول کنیم که بیاييم بگويم حق با تو و شوهرت بوده است.

درس سوم - دربی همیشه بسته، حجابی مانع دید! بدی در چیست؟ در علت ها یا معلولیت ها؟ طبیبی که طبابت نمی کند، افتضاح در دنیا!: يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِدَاعِيهِ وَ حِجَابُهُ مَرْفُوعٌ لِزَاجِيهِ يَا سَايِرَ الْأَمْرِ الْقَبِيحِ وَ مُدَاوِيَ الْقُلُوبِ الْجَرِيحِ لَا تَفْضَحْنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ - كتاب فلاح السائل صفحه ۱۷۳، كتاب بحارالانوار جلد ۸۶ صفحه ۶۶ حدیث ۴، كتاب العوالم: ۱۱/۱ صفحه ۳۰۹ حدیث ۱ است.

مناجات است، در تعقیب نماز ظهر فاطمه زهرا می خواند: يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِدَاعِيهِ ای کسی که درب خانه اش باز است برای کسی که درب می زند. در توسلات چند دفعه درب باز شد؟ آبا و اجدادمان چقدر درب را زدند؟ آیا باز شد؟ مدعی می گفت که خب باز شده تو که ندیدی، حاجتش را گرفته! می خواهم بگویم که أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ بالاترین اعمال فرج است، کلید حل مشکلات عمومی و خصوصی مردم در هر عصر و نسلی فرج است. آیا فرج آمد؟ نه، مدام بداء خورد. وَ حِجَابُهُ مَرْفُوعٌ لِزَاجِيهِ حجاب خدا برداشته می شود برای آنهایی که امیدوار هستند. اینجا خدا حجاب دارد یا مردم حجاب دارند؟ اینجا اشاره می کند به يَا مَنْ یعنی مخاطب غیبی، قدسی. اگر خدا حجاب داشته باشد که به درد نمی خورد چون حجاب ساخته و پرداخته خداست، وقتی که فاعل، مفعولی را می سازد بعد مفعول می آید حجاب فاعل می شود؟ این هم انجام نشده، حجاب های منع اجابت دعا همیشه بوده، از روز اول بوده! از پیغمبرش بگیر؛ وقتی که

به پیغمبر داستان مظلومیّت اهل بیتش را گفتند، پیغمبر دعا کرد خدایا نجات بده، جبرائیل گفت نمی شود دعا نکن. امیر در آغاز حرکت به صفین دعا کرد که خدایا ما را بر کفار، زنادقه، مفسدین، فاجرین و فاسقین پیروز کن، جواب نیامد. امام حسن دعا کرد، جواب نیامد، فاطمه زهرا دعا کرد، جواب نیامد، اینقدر خدا جواب فاطمه را نداد که دیگر گفت بابا پس ما را ببر. انگار زور خدا برای رفتن است نه برای حاجت دادن! برای همین تا گفت ما را ببر، در هیجده سالگی رفت. یا سَاطِرَ الْأَمْرِ الْقَبِيحِ ای که کارهای بد را می پوشانی، این همان یا سَاطِرَ الْغُيُوبِ است. آیا خدا پوشاننده کارهای زشت است؟ اگر اینطوری بود حدود و اجراء آن بی ربط بود چون حد می زند بخاطر اینکه عمل قبیح انجام داده، وقتی که ساتر، پنهان و پوشیده باشد کسی نبیند، کسی گزارش ندهد و دیده نشود، خب این چه حدی می خواهد بخورد؟ حد برای چه؟ وَ مَدَاوِيَ الْقَلْبِ الْجَرِيحِ طیبی هستی که قلب جریحه دار را ترمیم و مداوا می کنی. آیا اینطوری است؟ آیا خدا قربانیان بیماری های لاعلاج را که علم پزشکی صد بار عملاً گفت غلط کردم مداوا کرد؟ لَا تَفْضُخْنِي فِي مَشْهَدِ الْقِيَامَةِ مفتضح نکن. یکی از اسامی خدا مفتضح است یعنی رسوا کننده و جزو اسماء ایزایی است. مفتضح، مفتضح، فاعل، مفعول. خب، اینجا فاطمه تقاضا می کند که آبرویم را نبر، آن وقت این مغایرت با عصمت نیست که عصمت دارد؟ عصمت یعنی قبیحی انجام نمی دهد تا مفتضح بشود، خب اینجا چرا دوباره تقاضا می کند؟ تقاضا برای نبود است که بود بشود!

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۳ - فایل صوتی ۶۲۷۰ - درس اول - زندگی آنها مخلوط از نگرانی ها نبود؟: ایضاً
 حَدَّثَ مُحَمَّدُ ابْنُ وَهْبَانَ الدَّبِيلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ الْمُفَضَّلِ الْوَرَّاقُ الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَرْوَانَ الْغَزَّالُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ عُمَرَ الصَّنْعَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لِلْأَمْرِ الْمُخَوِّفِ الْعَظِيمِ رُكْعَتَانِ وَ هِيَ الْآتِي كَانَتْ الرَّهَاءُ تُصَلِّيْهَا تَقْرَأُ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى الْحَمْدَ مَرَّةً وَ خَمْسِينَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ فِي الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِذَا سَلَّمْتَ صَلَّيْتَ عَلَى النَّبِيِّ مِائَةَ مَرَّةٍ - كتاب جمال الاسبوع صفحه ۱۷۳، كتاب مصباح المتجهد صفحه ۳۰۲ مرسلًا عَنِ الصَّنْعَانِيِّ، كتاب وسائل الشيعة جلد ۵ صفحه ۲۴۸ حديث ۱ عن المصباح، كتاب بحار الانوار جلد ۹۱ صفحه ۱۸۳ حديث ۹ و ۱۰ است.

حديث کرد مُحَمَّدُ ابْنُ وَهْبَانَ الدَّبِيلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنِ الْمُفَضَّلِ الْوَرَّاقُ الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَرْوَانَ الْغَزَّالُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ عُمَرَ الصَّنْعَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ. می گوید: لِلْأَمْرِ الْمُخَوِّفِ الْعَظِيمِ رُكْعَتَانِ وَ هِيَ الْآتِي كَانَتْ الرَّهَاءُ تُصَلِّيْهَا نماز بخوان وَ هِيَ الْآتِي كَانَتْ الرَّهَاءُ تُصَلِّيْهَا نماز فاطمه است، تَقْرَأُ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى الْحَمْدَ مَرَّةً وَ خَمْسِينَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در رکعت اول حمد یک بار و پنجاه بار قل هو الله، وَ فِي الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ رکعت دوم هم همینطور. فَإِذَا سَلَّمْتَ صَلَّيْتَ عَلَى النَّبِيِّ مِائَةَ مَرَّةٍ بعدش هم صد بار صلوات به پیغمبر بفرست. بحث سر این است که کل ائمه ما گرفتار امر مخوف عظیم بودند. چه امری مخوف تر از اینکه پیغمبر چه در حرمسرا و چه در قسمت اصحاب و انصار و حواریون قاتلان و دشمنان خودش را دور خودش جمع کرد که در لحظه آخر هم که می خواهد با آنها وداع کند به او بگویند دیوانه! چه امر عظیمی از این مخوف تر که علی مورد حمله نمازخوان ها،

نماز شب خوانها، روزه بگيرها و قرآن خوانها قرار مى گيرد؟ امر مخوف؛ حمله به خانه فاطمه است. امر مخوف؛ صلح تحمیلی به امام حسن است. امر مخوف؛ تکه تکه شدن حسين است. مى خواهم بگويم چطور اين نماز را اينها نمى خواندند؟ قطعاً! مى گویند اينها در شبانه روز بسيار نماز مى خواندند تا حتى هزار رکعت هم نوشته اند، خب پس چرا اثر نکرد؟ اين مثال را حاج آقا بزرگ زياد مى گفت:

طبيبي که خود باشدش زرد روى از او داروى سرخ رويى مجوى

يعنى پيش دکترو مى روى بعد مى بينى خودش طاس است، تو بايد فوراً برگردى چون اگر (باز هم مثال قديمى ها است) بيل زن است باغچه خودش را بيل مى زند. حالا نه اينکه ما صداقت و قداست اهل بيت را باور نکنيم، نه، ولى منظور به نماز است و نماز هم که به شريعت و شريعت هم به وحى و وحى هم به خدا.

درس دوم - با اين توصيه هاى تضمين شده، چرا از محروم ترين شهروندان اسلام بودند؟: القاضى النعمان وَ عَنْ عَلِيٍّ.... وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِهَا يَنَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ - وَ تُدَاوِيهِمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَ تَتَاهَبُ لَهَا مِنَ النَّهَارِ وَ تَقُولُ مَحْرُومٌ مِنْ حُرْمِ خَيْرِهَا - كتاب دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۲۸۲، كتاب بحار الانوار جلد ۹۷ صفحه ۱۰، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۷ صفحه ۴۶۹ ذيل حديث ۸۶۸۰، كتاب العوالم جلد ۱۱/۲ صفحه ۹۱۳ حديث ۱۷۸ است.

قاضى نعمان از امير نقل مى کند، مى گوید: وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِهَا يَنَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ - وَ تُدَاوِيهِمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَ تَتَاهَبُ لَهَا مِنَ النَّهَارِ وَ تَقُولُ مَحْرُومٌ مِنْ حُرْمِ خَيْرِهَا فاطمه زهرا شب قدر نمى گذاشت كسى بخوابد مى گفت بايد تا صبح بيدار باشيد، يك كمى هم به آنها غذا مى داد زياد نمى داد مى گفت كه هر كس امشب محروم شود، از خير محروم مى شود. خب حالا مسئله چيست؟ عرض مى كنم كه چرا اين عزيزان از محروم ترين محرومان ديندار بودند، چرا؟ گزارشگر تاريخ به امام سجاد گفت خودت را معرفى كن، امام سجاد چه گفت؟ گفت: إِنَّا مَحْرُومُونَ وَ مَغْلُوبُونَ وَ مَغْضُوبُونَ وَ مَسْجُوتُونَ وَ مَجْرُوحُونَ وَ مَقْتُولُونَ. خب، چرا اثرى نداشت؟ عقیده من اين است كه اصلاً اينها را نبايد در اين كتابها مى گذاشتند، مى دانى براى چه؟ براى اينكه عدم تطابق به صورت علنى است و مى رود در ريشه دين كه وقتى كه دين بر اساس يك چنين گفتارى است كه ثبت با سند نمى خواند، حرف با عمل نمى خواند، چگونه مى شود از آن پيروي كرد؟!

درس سوم - از دشمن جايزه گرفتن و در عين حال مخالفت نمودن؛ صرف اموال در مسير خير به قيمت آتو دهى به دست مخالفان!: الْحَمِيرِيُّ الْحَسَنِ ابْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَغْمِرَانِ مُعَاوِيَةَ وَ يَقُولَانِ فِيهِ وَ يَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ - كتاب قُرب الاسناد جلد ۹۲ حديث ۳۰۸، كتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۸۲ و جلد ۴۴ صفحه ۴۱ حديث ۲، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۹ حديث ۱۳، كتاب العوالم جلد ۱۶ صفحه ۱۰۲ حديث ۲، ايضاً كتاب مَوْسُوعَةُ كَلِمَاتِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ صفحه ۲۰۹ حديث ۱۶۱ است.

بخش اول: حميرى از حسن ابن ظريف از حسين ابن علوان از امام صادق، از پدرانش نقل مى كند. أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَغْمِرَانِ مُعَاوِيَةَ وَ يَقُولَانِ فِيهِ وَ يَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ امام حسن و امام حسين از معاويه بدگويى مى كردند انتقاد

می کردند و او را رفض می کردند بعد از او هدیه و جایزه هم می گرفتند. می خواهم بگویم که تقیه یعنی این؛ به آنها بد می گویند که شیعیان نگویند که شما با او ساختید، پولش را می گیرند بخاطر اینکه می گویند یک مو از تن خرس کندن غنیمت است. خب، دینی که اینطوری است وقتی با عنوان تقیه است الان ما از کجا بفهمیم که باید ظالم را رفض و رد کنیم فحش بدهیم و از اموال حرام هم بگیریم، حالا شاید هم بگویند اموال بیت المال است مال خودمان است، شاید!

بخش دوم: الطوسی عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ يَحْيَى ابْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۳۳۷ حدیث ۹۳۵، كتاب وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۷ حدیث ۴، كتاب المحجّة البيضاء جلد ۳ صفحه ۲۵۱، كتاب موسوعة كلمات الامام الحسين صفحه ۲۰۹ حدیث ۱۶۲ است.

ایضاً شیخ طوسی از حسین ابن سعید از فضاله از أبان از یحیی ابن ابی العلاء از امام صادق و از پدرانش نقل می کند. أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ امام حسن و امام حسین از معاویه جایزه می گرفتند. این جایزه برای چه بوده؟ این هم خیلی مهم است ها! یعنی به امام حسن جایزه داد که با او صلح کرد؟ خب اگر این را کسی ببیند، اگر یک محقق ببیند آیا نمی گوید که اینها پولکی بودند و بخاطر پول صلح کرد؟ چه فرقی می کند وقتی که معاویه کیسه های زر را برای ابوهریره می فرستد و می گوید حدیث بساز و از اینطرف هم برای امامان شیعه پول می فرستد فرق آنها چیست؟

بخش سوم: الصّدوق كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ يَأْخُذَانِ مِنْ مُعَاوِيَةَ الْأَمْوَالِ فَلَا يُنْفِقَانِ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَنْفُسِهِمَا وَ لَا عَلَى عِيَالِهِمَا مَا تَحْمِلُهُ الدَّابَّةُ بِفَيْئِهَا - كتاب علل الشرايع صفحه ۲۱۸ ضمن حدیث ۲، كتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۲ ضمن حدیث ۲ است.

حالا اینجا یک جوابی دارد؛ شیخ صدوق است می گوید: كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ يَأْخُذَانِ مِنْ مُعَاوِيَةَ الْأَمْوَالِ فَلَا يُنْفِقَانِ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَنْفُسِهِمَا از این پول ها استفاده نمی کردند و [آ] عَلَى عِيَالِهِمَا به زن و بچه هم نمی دادند مَا تَحْمِلُهُ الدَّابَّةُ [الدَّابَّةُ] به اندازه بال مگس هم استفاده نمی کردند، بِفَيْئِهَا [بفیهها] به فقرا می دادند. خب حالا بعد محقق مقایسه می کند ببینند آیا می ارزد به فقیر بدهی بعد اینجا تاریخ را به چالش بدنامی رجال ظهوری بکشی؟

درس چهارم - بال و پر جبرائیل هم نتوانست حوادث سوء را دور کند!!: الصّدوق حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ الْقُرَوِينِي الْمَعْرُوفِ بِابْنِ مَقْبَرَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَضْرَمِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ يَحْيَى الْأَخْوَلِ قَالَ حَدَّثَنَا خَلَادٌ الْمَقْرِي عَنْ قَيْسٍ عَنْ أَبِي حُصَيْنٍ عَنْ يَحْيَى ابْنِ وَثَابٍ عَنِ ابْنِ عَمَرَ قَالَ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ تَعْوِذَانِ حَشَوهُمَا مِنْ رَغَبِ جَبْرَائِيلَ - ورد فی المصدر: وثّاب، والصواب ما اثبتناه كما فی معجم رجال الحديث ۲۰/۹۳ رقم ۱۳۵۹۹. كتاب الخصال صفحه ۶۷ حدیث ۹۹، كتاب نَظْمِ دُرَرِ السِّمَاطَيْنِ صفحه ۲۱۲، كتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۶۳ حدیث ۹ عن الخصال، كتاب العوالم جلد ۱۶ صفحه ۳۵ حدیث ۱ و ۳ است.

شیخ صدوق آورده است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ الْقُرَوِينِي الْمَعْرُوفِ بِابْنِ مَقْبَرَةَ حدیث کرد برای ما علی ابن

محمد ابن الحسن القزوينی گفت أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ نقل کرد از او، او نقل کرد از أَحْمَدُ ابْنِ يَحْيَى الْأَحْوَلِ او نقل کرد از خَلَادُ الْمُقَرِّي او نقل کرد از قَيْسٍ، او از أَبِي حُصَيْنٍ او از يَحْيَى ابْنِ وَثَّابٍ او از ابْنِ عُمَرَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ نقل کرد. قَالَ: كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَعْوِذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَبْرَائِيلَ می گوید که این بزرگواران برای چشم زخم بال و پر جبرائیل را به گردن آویزان کرده بودند. خب چه شد؟ گردنبندی که درونش بال و پر جبرائیل بود. که چه بشود؟ که اینها را حفظ کند. جبرائیل هم بال و پر دارد دیگر، خب آیا اینها را حفظ کرد؟ ببین از این تعویذها خیلی ها دارند، نمی دانم ستاره داوود است یا... در گردن هایشان خیلی چیزها می اندازند؛ تعویذات! ولی همان کسانی که می اندازند و استفاده هم می کنند هیچ مشککشان رفع نمی شود. حالا آیا مشکلات امام حسن و امام حسین با این تعویذ، با این عود، عوذات و استعاذه رفع شده؟ دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که چطوری دور شده؟ امام حسن آنقدر در کوفه در شهر بابایش اذیتش کردند که در رفت و به شهر اصلی شان مدینه رفت چون بعد از صلح با معاویه آنهایی که کاسه از آش داغتر بودند دائماً او را می زدند. وقتی امام حسن لشکر جمع می کرد که به جنگ با معاویه برود اینها پس می زدند بعد که آشتی کرد زبانشان دراز بود، و امام حسین چطوری پر و بال جبرائیل او را حفظ کرد؟

درس پنجم - ارث به دیگران خلافت است و به فرزندان انتحار!: الصَّدُوق حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ابْنُ حَمْزَةَ الزُّبَيْرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ عَلِيٍّ الرَّافِعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ بَنَاتِ أَبِي رَافِعٍ قَالَتْ أَتَتْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرَّثَهُمَا شَيْئًا قَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُوْدُودِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي - كتاب الخصال صفحه ۷۷ حدیث ۱۲۲، كتاب تاريخ ابن عساكر ترجمة الامام الحسين صفحه ۳۴ حدیث ۵۵ و ۵۶، كتاب الخرائج و الجرائح صفحه ۸۸۹۲، كتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۹۶، كتاب كشف الغممه جلد ۱ صفحه ۵۱۶، كتاب اعلام الوری جلد ۱ صفحه ۸۱۲، كتاب نظم دُرَرِ السِّمِّطَيْنِ صفحه ۲۱۲، كتاب كنز العمال جلد ۱۲ صفحه ۱۱۳ حدیث ۳۴۲۵، كتاب المحجّه البيضاء جلد ۴ صفحه ۲۱۶، كتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۶۳ حدیث ۱۰ است.

از صدوق است حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ از پدر بزرگش از زبیر ابن ابی بکر از ابراهیم ابن حمزه زبیری از ابراهیم ابن علی رافعی از پدرش از مادر بزرگش بَنَاتِ أَبِي رَافِعٍ. قَالَتْ: أَتَتْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرَّثَهُمَا شَيْئًا فَاطمه هنگام شهادت پدر پیش رسول الله آمد و گفت این دوتا بچه های تو هستند به اینها ارث بده. پیغمبر چه گفت؟ قَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي گفت به حسن هیبت و جلالت را دادم و به حسین هم جرأت را دادم. خب این شد ارث، آن وقت خلافتش مال دیگری است، اگر هیبت امام حسن کاربرد داشت روی معاویه را کم می کرد، اگر امام حسین جرأتش به درد می خورد که اینطوری ریز ریز نمی شد.

(فایل صوتی ۶۹۹۲ - درس هشتم) کجا شجاعت حسین را پیامبر داشت؟. بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۹۳، ناسخ التواریخ جلد ۱ صفحه ۳۷ است. پیغمبر حسن و حسین را معرفی می کند: أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُوْدُودِي وَ

أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُؤَاتِي وَ جُودِي به حسنم هیبت و سیادت دادم به حسینم جود و شجاعت. جود امام حسین که مشخص است، تنها کسی که در کره زمین داوطلب شد که خودش و خانواده‌اش برای احقاق حقوق ملت له و لورده بشود ابی عبدالله بود، ولی این می‌گوید شجاعتم را به حسین دادم، ما خیلی مراتب ثبت شده در تاریخ دین داریم که پیغمبر شجاع نبود. خوشبختانه اسناد و مدارکش در دایرةالمعارف هست. برای اعلام غدیر خم می‌خواست اعلام کند ترسید چون می‌دانست علی ابن ابیطالب دشمن در این قریش زیاد دارد، در انصار و مهاجر زیاد دارد، بدخواه زیاد دارد، اگر این را نصب به وزارت کند به خلافت کند کسی زیر بارش نمی‌رود، اینقدر تعلل کرد، اینقدر با این و آن مشورت کرد تا جبرائیل عصبانی شد؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ (۶۷ مائده) تهدید کرد، چوب را برداشت به سر پیغمبر بزند، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ اگر علی را به عنوان نصب خلافت اعلام نکنی اصلاً پیغمبری نکردی و این مدال را از دوشت برمی‌داریم. پیغمبر در بعضی از جنگ‌ها با این و آن مشورت می‌کرد، با عمر ابن الخطاب عمرالفاروق خلیفه دوم رسول الله، در جنگی که در کرانه‌های اروپا بود دو دل بود و می‌ترسید، آنها ابرقدرت هستند، اینها تازه به دوران رسیده هستند، حمله کند نکنند، به عمر گفت حمله کنم نکنم؟ عمر گفت که تو پیغمبر هستی، به تو وحی می‌رسد از من می‌پرسی؟ در درس‌ها داشتیم که در پادگان در هنگام جنگ پیغمبر شب خوابش نمی‌برد تا یک نفر بیاید دورش را پاسداری کند، نگهبانی کند. همه اینها اسنادش هست. موقعی که امیرالمومنین در کعبه روی دوش پیغمبر رفت و بت‌ها را می‌خواست بشکند، پیغمبر مدام نگران بود دلشوره داشت ترس داشت و مدام این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد می‌گفت یا علی زود باش الان می‌رسند (۴۵۹۳)، ولی حسین اینطور نبود، اشجع ناس، من الأولین الی الآخرین ابی عبدالله بود.

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۴ - فایل صوتی ۶۲۷۱ - درس اول - خدا به اندازهٔ مثقالی ظلم نمی‌کند. سوال:

تحریف کلام ربوبی منحصر به یهود است؟ افتراء به آفریدگار در همهٔ ادیان دیده می‌شود: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا - تحلیلی از آیات ۴۰ و ۴۶ و ۵۰ سوره نساء است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خدا به اندازهٔ مثقالی ظلم نمی‌کند. مثقال یک سنجش وزن کوچک است. زعفران را که می‌خواهند بکشند با مثقال ترازویش می‌کنند. خدا به اندازهٔ مثقالی ظلم نمی‌کند. بعد آیه دیگری هم داریم که أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ خدا خیلی ظلم نمی‌کند بر بندگان. این سطح است و آن سقف است. ظَلَّامٌ صیغه مبالغهٔ ظالم و ظلم است، وقتی که سطح و سقف این باشد، صفر و صد این باشد، برداشت شما چیست؟ از این طرف می‌گوید یک ذره ظلم نمی‌کند و از آن طرف می‌گوید که خیلی ظلم نمی‌کند. این ذره مقیاس قیامت، محشر و پل صراط است؛ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ هر کس به اندازهٔ ذره‌ای خوبی کرده جوابش را به او می‌دهند مزدش را می‌دهند. حالا باید این را با تاریخ مقابله کرد، این کلام را. تاریخ چه شهادتی می‌دهد آن مهم است، ثبت با سند نمی‌خواند سر همین است. سند اینهاست، ثبت لحظه‌ای تاریخ است. لحظه به لحظه از شما عکس می‌گیرد دوربین مخفی است، دوربین کنترل سرعت است. خب، آیا خدا یک ذره ظلم نمی‌کند؟ ببینید، اگر اینطور باشد پس قطعیت دارد که در کل خلقت به بشر ظلم شده پس اگر اینطوری حساب کنیم دوتا خدا باید داشته باشیم؛ یک خدای ظالم و یک خدای عادل،

ها؟ چون اين خدا قرار شد كه نه يك ذره ظلم كند و نه زياد ظلم نمى كند و بشریت در طول اعصار و ازمنه گذشته غرق در ظلم است و حال يکى ديگر هست. نكند اينكه اسماء الحسنی مال يك خدا باشد و اسماء ايزایی مال يك خداى ديگر باشد! همه اينها فرضيه ها است. بعد مى گويد وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا يَكُ خُوبَى مى شود. خب خوبى مى شود كرد؟ اصلاً يکى از اسامى خدا محسن است، آيا واقعاً خدا نيكوکار است؟ نيکى کرده؟ از زمانى كه خودتان را شناختيد تا الان نيکى هاى خدا را محاسبه كنيد نيکى هاى واقعى ها! نه اينكه آدامس بگذارد در دهانت بجوى، پستانك بگذارد بمكى نه! بچه بازي نه، امروز با يك نعمتى يك نوازشى بكند و فردا از تو بگيرد يا فردا يك بدبختى بدهد اصلاً اين عنایت ديروز از چشمت بيفتد. خب مى گويد اگر كسى كار خوب كرد اضافه مى كند بر او. وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا به او پاداش بزرگ مى دهد. خب پاداش بزرگ در اين دنياست يا در آن دنياست؟ در اين دنيا كه كسى پاداش بزرگ نگرفت، آيا از رجال ظهورى مهم تر كه تبلور حسنات بودند وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً، آيا آنها اجر گرفتند؟ اجرشان چه بود؟ حصر در منزل، محبوس در سياهچال، شکنجه، تبعيد، کشتار، همه اينها معارضاتى است كه متشرع نمى تواند از آن در برود، در رفتنش فقط همين است كه مثلاً بگويد تو اعراب را اين طرف و آن طرف خواندى. اصلاً من اعراب و اعراب گذارى را قبول ندارم، مى دانى براى چه؟ اعراب گذارى لازم است براى اينكه كلام را بهتر مى رساند ولى از اين نظر مى گويم قبول ندارم، چون اصل اصل اصل همه، قرآن است، وقتى كه امير ما مى گويد ذو وجوه است يعنى به هر وجهى مى توانى بخوانى، ديگر لسان عربى كه ثانويه است!

آيه ۴۶ مى گويد مِنَ الَّذِينَ هَادُوا كَسَانِي كه يهودى بودند، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ گناه يهودى ها اين است كه تورات را اين طرف و آن طرف كردند و كلماتش را از مواضعش تحريف كردند. مواضع يعنى آنچه را كه ما آنزل الله است تحريف كردند يعنى كلمه و كلام خدا را از مواضع ثبت شده تغيير دادند. اينجا سؤال اين است كه آيا فقط يهودى ها دست در تورات بردند؟ مسيحى ها نبردند؟ الان در انجيل راجع به پيغمبر خاتم معارضات داريم. يك آيه آمده بزرگان اسلام تفسير مى كنند كه عيسى بشارت داده و يك آيه هم هست كه معارض آن است كه عيسى لعنت کرده كه هر كس بعد از من بيايد و ادعاى نبوت كند. خب در اين دست نبردند؟ خب حالا سراغ قرآن مى آييم، آيا قرآن صحيح و سالم و دست نخورده است؟ اعترافى كه از بزرگان سنى و شيعه در دایرةالمعارف ثبت شده، نشان دهنده اين است كه تحريف شده، اگر بخواهيم خيلى حُسن ظن داشته باشيم كه بگوئيم اصلاً اين كتاب مربوط به جبرائيل نيست به دليل اينكه امير آمد كتاب خودش را عرضه كرد، اگر نخواهيم اين را بگوئيم، تحريف را كه ديگر رجال ظهورى به كرات گفتند، عرض كردم اصول كافى باب تحريف القرآن! پس همه در كتاب هاى آسمانى دست بردند. حالا من اين را مى خواهم بگويم، مى گويم كه اگر اين كتب آسمانى كتاب خداست، آيا كسى جرأت دارد دست در آن ببرد؟ ها؟ بيت المال مال حكومت است، آيا مدير، كارمند و مسئول مى تواند در آن دست ببرد؟ بالاخره لو مى رود و ديوان محاسبات يقه او را مى گيرد، آن وقت خدا به اين عظمت اجازه مى دهد كه كلماتش را دستكاريش كنند؟

آيه ديگرش (آيه ۵۰)، ادامه همان بحث است، مى گويد اَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ. به چه كسى مى گويد اَنْظُرْ؟ به پيغمبر ديگر! نگاه كن چطورى به خدا افترا بستند. يعنى آنچه كه نبوده گفتند خدا گفته است. حالا من به

شما عرض کنم که در این قرآن چقدر آیه هست که عملی نشده؟ آیا اینها افتراء بر خدا نبوده؟ یعنی خدا را بدهکار خلق نکرده؟ وقتی می گوید اُدْعُونِی، وقتی می گوید که وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی، وقتی که می گوید یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، همه اینها تهمت نیست که به خدا زده؟ اگر تهمت نیست باید اجرا کند، اگر کلمه خداست کلام خداست، خدا خیلی قوی تر از این است که بخواهد حاجت کوچک بندگان را بدهد. حالا به آن فرمانروای هستی کاری نداریم همین خدا، همین خدایی که ادیان و مذاهب از او دم می زنند اینقدر مهمتر و بزرگتر هست، مثلاً حاجت تو چیست؟ بیماری تو شفا پیدا کند، آیا این چیزی است؟ خودش هم گفته الَّذِی أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ هر کس درد را داد شفا را هم می دهد، یا وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ یا مثلاً یک خانه ای و یک سرپناهی می خواهد، آیا برای این خدا این چیز مهمی است؟ طرف را اجاره نشین کرده و پول اجاره را هم به او نمی دهد، صاحبخانه را که می بیند بدنش می لرزد می گوید الان می گوید چرا پول اجاره آن برج را ندادی؟ ها؟ اَنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ وَ کَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِینًا همه اش دروغ است و باید تاریخ پاسخ بدهد.

درس دوم - قتل های بیهوده و نیت های مهم و محصول نافر جام!: وَ أَنْ یَفْرِقَ فِی أَوْلَادِ مَنْ قُتِلَ مَعَ أَبِیهِ یَوْمَ الْجَمَلِ وَ أَوْلَادِ مَنْ قُتِلَ مَعَ أَبِیهِ بِصَفِّیْنِ أَلْفِ دِرْهِمٍ وَ أَنْ یَجْعَلَ ذَلِکَ مِنْ خَرَجِ دَارِ ابْنِ جُرْدٍ - کتاب علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۲۱۳، کتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۲، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۸۰ است.

این بحث جزو پیمان نامه امام حسن با معاویه است در وقتی که امام حسن دیگر زورش نمی رسد. بابای امام حسن، امیرالمؤمنین زورش به معاویه نرسید، آن وقت امام حسن جنگ کند؟ آن وقت یک مشت کاسه از آش داغتر به امام حسن حمله می کردند که ای مُذِلُّ الْمُؤْمِنِینِ ای کسی که خوار کردی مؤمنین را! می گفت برای چه من خوار کردم؟ می گفتند برای اینکه با معاویه نمی جنگی. خب بابایش رفت بجنگد با حقه او را شکست دادند وای به حال امام حسن! در مفاد توافقنامه آمده است: وَ أَنْ یَفْرِقَ فِی أَوْلَادِ مَنْ قُتِلَ مَعَ أَبِیهِ هر کس که در جنگ جمل کشته شد یَوْمَ الْجَمَلِ، حالا اینجا اسم جنگ جمل را آورده در حالیکه اصل موضوع جنگ صفین است، وَ أَوْلَادِ مَنْ قُتِلَ مَعَ أَبِیهِ بِصَفِّیْنِ اینجا صفین را هم آورده، أَلْفِ دِرْهِمٍ وَ أَنْ یَجْعَلَ ذَلِکَ مِنْ خَرَجِ دَارِ ابْنِ جُرْدٍ می گوید کشته هایی که در سپاه امیر بودند معاویه باید به هر کدام از آنها یک میلیون درهم بدهد، حالا یا کلی است، تازه یک میلیون درهم پولی نمی شود چون درهم پول خرد است دینار پول درشت است. یک میلیون درهم بین کشته های عراقیون تحت زعامت امیر در این دو جنگی که اشاره کرده چیزی نمی شود یعنی خونشان به هدر رفت. نوشته دَارِ ابْنِ جُرْدٍ (دارابگرد) یکی از ایالات ایران بود، الان دَارِ ابْنِ جُرْدٍ نداریم، آن موقع شاید مرکز استان بوده است. مردم سر هیچ و پوچ کشته می شوند، ببین خود پیغمبر چندین غزوه جنگ داشت، هم از دشمن و هم از خودش چقدر کشته شدند؟ که چه؟ پیغمبر تحت عنوان جهاد کشتار کرد، بعدش همه آنها اِزْدَتْ النَّاسَ، یعنی هیچ، آب در هاون کوبید! یا اینکه همه آنها با پیغمبر دشمن شدند، چند تا سند داشتیم که پیغمبر گفت این امت بعد از من با خاندانمان چه می کنند! در غیبت هدایت نیست و یکی از دلایلی هم همین است؛ امیر در جنگ های کنار پیغمبر شمشیر کشید و اعراب جاهلی را به اسلام کشاند و آخرش هم اسلام همین شد که دیدید و بعد علی باز بین طرفداران اسلام در این سه جنگ شمشیر کشید.

(فایل صوتی ۷۱۶۴ - درس پنجم - بخش اول) صلحی رقت بار که به ناچار انجام شد. بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۳ است. به عقیده من همانطور که روضه اهل بیت و عاشورا برای بقای تشیع باید گرامی داشته بشود، همینطور هم صلح امام حسن باید زنده بماند، چون در آن اسرار و رموزی است که واقعیت طرفداران اهل بیت را رو می کند. **بَايَعَ الْحَسَنُ ابْنَ عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ عَلَى أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا يُقِيمَ عِنْدَهُ شَهَادَةً وَ عَلَى أَنْ لَا يَتَعَقَّبَ عَلَى شِيعَةِ عَلِيٍّ شَيْئًا وَ عَلَى أَنْ يُفْرَقَ فِي أَوْلَادِهِ مَنْ قَتَلَ مَعَ أَبِيهِ يَوْمَ الْجَمَلِ وَ أَوْلَادِ مَنْ قَتَلَ مَعَ أَبِيهِ بِصَفَيْنَ أَلْفَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ مِنْ خَرَجِ دَارِ بَجَرْدٍ.** باز هم صلحنامه را دارند ورق می زنند. امام حسن با این شرط با معاویه صلح کرد، آشتی کرد و حکومت را دو دستی تحویل او داد. اول: این که معاویه خود را امیرالمومنین نخواند، که خواند! دوم: این که ایشان را برای شهادت در نزد خود فراخواند، یعنی امام حسن به دعوت معاویه به دمشق برود، امام حسن آنجا یک مباحثاتی عجیب داشت، سران مخالفین امیرالمومنین جمع شده بودند و همه آنها سخنرانی کردند، امام حسن مجتبی همه آنها را با سند و مدرک کوبید. آنقدر له شدند که نوشته اند بعضی ها برخاستند که امام حسن را بکشند، معاویه نگذاشت و گفت دارد حرف می زند، برای چه بکشی؟ جواب داری بیا بده! ببین چیست که دیگر معاویه از امام حسن مجتبی دفاع می کند! سوم: این که شیعیان امیرالمومنین را تعقیب نکنند. نشان به این نشان که تمام شیعیان سرشناس امیرالمومنین را کشتند، دست و پایشان را قطع کردند و هر کس از علی دم می زد واجب القتل بود. این به خاطر چیست؟ به خاطر اینکه پشت اهل بیت خالی است. وقتی امام صادق می گوید ما بیست و پنج نفر نداریم! پیغمبر به امیرالمومنین می گوید وقتی که من به شهادت رسیدم اگر چهل نفر داشتی قیام کن، به جای چهل نفر ده پانزده نفر داشت، که در خانه امیرالمومنین تحصن کردند که نمی خواهیم بیعت کنیم. بعد هم یک امام مهدی است دیگر، که یک گوشه ای افتاده و از دست شیعیان به کوه و صحرا و جنگل و دریا پناه برده، که به نفرین ایشان آب ها دارد خشک می شود، جنگل ها هم آتش می گیرد، مزارع هم نابود می شود، کویر هم دارد به سرعت به سمت مناطق آبخیز می آید. آیا این نفرین امام مهدی نیست؟ ببین الان در این مشکل ایران زمین که اکثریت قاطعشان در گذشته شیعه اهل بیت بودند، کمک نکردن ایشان در یک دوراهی است؛ یا قدرت ندارد یا می تواند و نمی خواهد. قدرت ندارد که نه، دارد، می گوید ائمه وصل به خدا هستند، حالا کدام خدا معلوم نیست. پس می تواند، اسم اعظم دارد، اراده کند همان می شود. پس چرا نمی کند؟ چون از شیعیان خوشش نمی آید. حالا مدام از حقیقت طفره برو، حالا مدام بیا ماستمالیش کن، حالا مدام این اتومبیل قراضه دین را صافکاری کن که ته دره کفر و الحاد مردم افتاده است. چهارم: بین فرزندان شهدای جمل و صفین از مالیات دارابجرد یک میلیون درهم تقسیم کند. خانواده شهدا هستند دیگر! تا امیرالمومنین بود به آنها می رسید، تا امام حسن حاکم بود به آنها می رسید، امام حسن شرط کرد که معاویه هم به آنها برسد. آیا معاویه می رسد؟ پدر اینها در مبارزه با معاویه کشته شده، در مبارزه با ام المومنین عایشه در جمل کشته شده، حالا بیاید به اینها پول بدهد؟! پول نمی دهد تا از گرسنگی بمیرند.

بخش دوم: کتاب امالی شیخ طوسی صفحه ۵۶۱ است. **أَجْمَعَ الْحَسَنُ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَى صَلَاحِ مُعَاوِيَةَ خَرَجَ حَتَّى لَقِيَهُ فَلَمَّا اجْتَمَعَ قَامَ مُعَاوِيَةُ خَطِيبًا فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ أَمَرَ الْحَسَنَ أَنْ يَقُومَ أَسْفَلَ مِنْهُ بِدَرَجَةٍ ثُمَّ تَكَلَّمَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ**

هَذَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ رَأَى لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ يَرِ نَفْسَهُ لَهَا أَهْلًا وَقَدْ أَتَانَا لِيُبَايِعَ طَوْعًا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا حَسَنُ فَقَامَ الْحَسَنُ فَخَطَبَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسْتَحْمِدِ بِالْأَهْلِ وَتَتَابَعَ التَّعْمَاءُ معاویه به منبر رفت. ببین چطور می‌کند، خودش بالای پله آخر رفت، به امام حسن گفت پایین پای من بنشین! آیا شیعه غیرت دارد؟ شیعه‌ای که اهل بیت را با دو تا چشم دیده، مزه زیارت ایشان به دلش رفته گول می‌خورد، پشت می‌کند، ناتوانی می‌کند، دنبال نمی‌کند، بعد شیعه‌ای که به جای خود ائمه رفته زیارتگاه آنها را دیده، به اهل بیت وفادار است؟ شیعه‌ای که نه معجزه دیده، نه خود حضرت را دیده، هیچی، یک حرم را دیده، یک گنبد و بارگاه دیده، یک صحن و سرا دیده، گفتند امام اینجا دفن شده است. معاویه سخنرانی کرد، گفت: ای مردم این حسن ابن علی و فرزند فاطمه است که مرا شایسته خلافت دید و خود را (ببین چه گفته، ننگ بر شیعه) شایسته ندید و اینکه با اختیار خود با من بیعت کرد. سپس معاویه گفت حسن بایست و حرف بزن، یعنی تأیید کن! امام حسن سخنرانی کرد، گفت: ای مردم شما دل و گوش دارید پس آنچه که می‌گویم با دقت بشنوید، ما خاندانی هستیم که خدا ما را با اسلام گرامی داشت و ما را انتخاب کرد و برگزید و بدی را از ما دور کرد، بعد تعریف کرد: پدر من این بود، پدر من آن بود. برای چه کسی خودش را معرفی می‌کند؟ برای شامیان؟ در کوفه است، دارد برای طرفداران پدرش، خودش را معرفی می‌کند. پدر خودش را معرفی می‌کند؟ یعنی چه؟ یعنی ای شیعیان شما ما را نشناختید، بیخودی از ما دم می‌زنید، شما ما را دلیل کردید. امام حسین چه گفت؟ گفت: غَرُّوْنَا شما شیعیان ما را مغرور کردید. یعنی سیاهی لشکر نشان دادید، ما جلو آمدیم ولی شما دررفتید. این بزرگترین جنایت و خیانت است.

درس سوم - محیط تحقیر رجال ظهوری، تا این حد پیش رفته است!: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُرَيْدَةَ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَأَمَرَ لَهُمَا فِي وَقْتِهِ بِمِئَتِي أَلْفٍ دِرْهَمٍ قَالَ خُذَاهَا وَ أَنَا ابْنُ هِنْدٍ مَا أَعْطَاهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يُعْطِيهَا أَحَدٌ بَعْدِي! قَالَ فَأَمَّا الْحَسَنُ فَكَانَ رَجُلًا سَكِينًا، وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَعْطَى أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا أَحَدٌ بَعْدَكَ لِرَجُلَيْنِ أَشْرَفَ وَ لَا أَفْضَلَ مِنَّا - کتاب تاریخ دمشق از ابن عساکر جلد ۱۴ صفحه ۱۱۳ است.

عَبْدُ اللَّهِ ابْنِ بُرَيْدَةَ نقل می‌کند دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَأَمَرَ لَهُمَا فِي وَقْتِهِ بِمِئَتِي أَلْفٍ دِرْهَمٍ گفت ا مام حسن و امام حسین بعد از اینکه صلح برقرار شد پیش معاویه به شام رفتند. معاویه گفت که دویست هزار درهم به اینها بدهید. باز هم درهم پول خرد است ها، ببینید چقدر تحقیر! حالا بعدش منت می‌گذارد جالب است. قَالَ خُذَاهَا وَ أَنَا ابْنُ هِنْدٍ بگیرد که من بچه هند هستم! آن هند جگرخوار منظور است که وقتی حمزه سردار سپاه اسلام داشت جان می‌کند به وحشی غلامش گفت که همین الان جگرش را دریاور من بخورم. هند جگرخوار که در زیارت عاشورا هم به آن اشاره شده است. یعنی می‌خواهد بگوید که دیدی ما پیروز شدیم! ببین به درگفت دیوار بشنود! اینکه عرض کردم پیغمبر هیچ توفیقی برای اصلاح جامعه نداشت این است، یعنی می‌خواهد بگوید بچه آن هند جگرخوار دارد به شما دویست هزار درهم می‌دهد. حالا بگو دویست هزار درهم به پول الان چقدر است، حالا فوقش دویست میلیون تومان، فوقش! مَا أَعْطَاهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يُعْطِيهَا أَحَدٌ بَعْدِي گفت که این پول را بگیرد که هیچ کس اینقدر پول به شما نمی‌دهد. ببین چقدر تحقیر! امام حسن جوابش را نداد. فَأَمَّا الْحَسَنُ فَكَانَ رَجُلًا سَكِينًا امام حسن آدم ساکتی بود حرف نمی‌زد، وَ

أَمَّا الْحُسَيْنُ حَسِينٌ بَلَدٌ شَدُّ وَ جَوَابُ دَادَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَعْطَى أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا أَحَدٌ بَعْدَكَ لِرَجُلَيْنِ أَشْرَفَ وَلَا أَفْضَلَ مِنِّيَا دَرِ بَرَابَرِ حَرْفٍ أَوْ كَمَا كُفْتُ هَيْجَ كَسٍّ بِهٖ شَمَا چَنِينِ پولى نَمِی دَهِد، حَسِينُ كُفْتُ: هَيْجَ كَسِی هَمَّ دَر شَرَا فْتُ وَ فُضِيلَتِ مِثْلُ مَا نِیَسْتُ. دَر هَمَّةٔ اَیْنِ رَسَانَهٗ هَاى تَارِیخِی كَمَا مَا نَگَا هٖ كَنِیْمَ بَا طَلِ هَمِیْشَهٗ پِیروز بُوْدَهٗ وَ حَقِّ هَمِیْشَهٗ زِیْر لَگَدِ لَهٗ شَدَهٗ اَسْتُ.

ظهور یاب منتظران ۵۴۰۵ - فایل صوتی ۶۲۷۲ - درس اول - مباحثی در مورد انگشتر به دست کردن:

المجلسی عَلَیَّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ ابْنِ ظُبْيَانَ وَ حَفْصِ ابْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ فِي خَاتَمِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ - كِتَابُ بَحَارِ الْأَنْوَارِ جلد ۴۳ صفحه ۲۵۸ حدیث ۴۲، عَنِ الْكَافِي: وَلَمْ تَجِدْهُ فِيهِ.

بخش اول: علی از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل از ابن ظبیان و حفص ابن غیاث از امام صادق: كَانَ فِي خَاتَمِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ نقش نگین امام حسن و امام حسین حمد خدا بود. خب، حمد به چه بوده؟ معمولاً آدم یک نعمتی را دریافت می کند می گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ، وقتی که به مجلس صاحب عزا می روید به آنها می گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ؟ خب این که بد است! یعنی الحمد لله که عزیزتان رفت. حالا این الحمد لله اینها خیلی مسئله ساز و هدفدار است.

بخش دوم: الطبرانی حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَضْرَمِيُّ حَدَّثَنَا طَاهِرُ بْنُ أَبِي أَحْمَدَ حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ كَانَ الْحَسَنُ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ - كِتَابُ الْمَعْجَمِ الْكَبِيرِ جلد ۳ صفحه ۲۳ حدیث ۲۵۳۹ و ۲۵۴۰ است.

و باز جای دیگر از امام باقر آمده است که كَانَ الْحَسَنُ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ امام حسن انگشتر در دست چپش می کرد، آن وقت در شریعت در مستحبات داریم که انگشتر باید در دست راست باشد بخاطر اینکه شما با دست چپ طهارت می گیری و خودت را می شویی، این هم از معارضات است!

بخش سوم: الكليني الكُلَيْنِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مُنْتَنَى الْحَنَاطِ عَنْ حَاتِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتَخَتَّمَانِ فِي يَسَارِهِمَا - كِتَابُ كَافِي جلد ۶ صفحه ۴۶۹ حدیث ۱۳ و ۱۴، كِتَابُ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ صفحه ۹۳ مَعَ اخْتِلَافٍ فِي السَّنَدِ، كِتَابُ وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ جلد ۳ صفحه ۳۹۹ حدیث ۳ و ۵، كِتَابُ مَوْسُوعَةِ كَلِمَاتِ الْأَمَامِ الْحُسَيْنِ صفحه ۷۳۳ حدیث ۸۶۵ و ۸۶۷ است.

و باز از امام صادق است، می گوید: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتَخَتَّمَانِ فِي يَسَارِهِمَا، باز این همین را می گوید، امام حسن و امام حسین در دست چپشان انگشتر می کردند. تازه بعضی از علماء هم انگشتر در دست چپ را خیلی بد می دانستند.

(فایل صوتی ۶۲۷۴ - درس اول) حمل دائمی نشان جبر الهی!: أَلَسَيِّدُ مُحْسِنِ الْأَمِينِ فِي الْوَفَايِ وَ غَيْرِهِ عَنِ الصَّادِقِ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ عَنِ الرَّضَا إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمْرِ - كِتَابُ أَعْيَانِ الشَّيْعَةِ جلد ۱ صفحه ۵۷۹ است. كِتَابُ الْمَعْجَمِ الْكَبِيرِ جلد ۳ صفحه ۱۰۱ حدیث ۲۷۹۸ است.

-- سید محسن امین در کتاب الوفاي از امام صادق آورده است كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ حَسْبِيَ اللَّهُ گفت که امام صادق فرمود نقش نگین انگشتر امام حسین حَسْبِيَ اللَّهُ بود. این حَسْبِيَ اللَّهُ خیلی حرف است ها، خیلی مهم است، خیلی طول و عرض زیاد است! بقول داش مشتى ها يعنى چشم بسته بگاز برو. جاده کف دستش، همهٔ وجودت

تأمین شده است و نگران هیچ چیزی نباش. بعد مثل امام حسینی باید این نقش نگینش باشد که درست برعکس حَسْبِيَ اللَّهُ است. اصلاً خدا حساب حسین را به رحمتش ننوشت و نرسید.

-- وَ عَنِ الرِّضَا إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ از قول امام رضا می گوید که نقش نگین امام حسین إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ است. این جبر مطلق است یعنی خدا حرف آخر را می زند. بلوغ یعنی رسیدن. میوه چه موقع می رسد؟ آن موقعی که می رسد مال من است. بلوغ در تکوینیات؛ إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ.

-- طبرانی از محمد ابن عبدالله الحضرمی از طاهر ابن ابی احمد زیبری از مَعْن ابن عیسی از سلیمان ابن بلال از جعفر ابن محمد امام صادق و از پدرش امام باقر آورده است. باز مشابه این درس هم انگار بحثش دیروز بود أَنَّ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي الْيَسَارِ امام حسین انگشتر در دست چپ می کند به خلاف آنچه که شریعت می گوید که اعمال بد در چپ است پس انگشتر باید در راست باشد.

درس دوم - ترجیح کوفه حاوی مردم ناهل بر مدینه النبی: المجلسی رَوَى السَّيِّدُ عَلِيُّ ابْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ مِنْ كِتَابِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ قَالَ لَمْ يَضَعْ الرَّجُلُ فِي الْكُوفَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ دَارٍ بِالْمَدِينَةِ - كتاب بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۳۸۵ حدیث ۱ است.

مجلسی از فضل ابن شاذان و او از حسن ابن علی روایت کرده است. امام حسن گفت: لَمْ يَضَعْ الرَّجُلُ فِي الْكُوفَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ دَارٍ بِالْمَدِينَةِ، این هم از عجایب و غرایب است، می گوید که اگر یک جای پا در کوفه داشته باشم بهتر است تا یک خانه در مدینه داشته باشم، با آن تعریفی که پیغمبر از مدینه کرده و در مباحث گذشته ثبت شده و با این پلیدی که اهل کوفه بر خودش و پدرش و برادرش داشتند! حالا شاید هم جای پا منظور این است که اگر جایگاه داشتیم شاید این باشد چون جایگاه نداشتند، همه آنها دور و برشان خوارج و منافقین بودند، آن موقع که روزِ روزش بود که علی در قلعه حاکمیت بود آن بلا را در صفین سرش آوردند، تا بعدش که دیگر امام حسن و امام حسین چه کشیدند!

(فایل صوتی ۷۰۴۹ - درس نهم) کوفه را بر مدینه ترجیح می دهد با آنکه پیامبر از شهر خودش تعریف بسیار کرده! کتاب يوم الخلاص صفحه ۳۱۸، از امام حسن مجتبی است. لَمْ يَضَعْ الرَّجُلُ فِي الْكُوفَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ دَارٍ فِي الْمَدِينَةِ جای یک پا در شهر کوفه برای من از یک خانه در مدینه محبوبتر است. یعنی به اندازه قبر، سلول انفرادی، یک خانه یک متر در دو متر، می گوید این برای من بهتر است از یک خانه بزرگ در مدینه! آن وقت پیغمبر چقدر از شهر خودش تعریف کرد؟! بعد درس چند روز قبل یادت هست که گفت پیغمبر به معراج رفته و از آن بالا شهر قم را دیده (۷۰۴۶)؟ به به! تمام اهل بیت از کوفه تعریف کردند، پیغمبر رفته بالا، بالای بلندی، روی دوش جبرائیل و از قم تعریف می کند! یاد حرف ابوهریره می افتم، یادت هست که در یکی از درس ها با سند گفتم؟ گفتند تو به نام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ خِلی دروغ بافتی، برای چه؟ گفت بله دروغ گفتم، ولی انگیزه ام بد نبوده، من می خواستم با این دروغ ها مردم را به اسلام بکشانم! حالا تعریف قم را که می کنند برای اینکه مردم به قم کشیده بشوند و آن را مقدس بدانند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۶ - فایل صوتی ۶۲۷۳ - درس اول - چیزی که قابل رؤیت نیست چگونه مورد بحث قرار می گیرد؟: ابن الصَّبَّاح كَانَ الْحُسَيْنُ أَشْبَهَ الْخَلْقِ بِالنَّبِيِّ مِنْ سِرِّهِ إِلَى كَعْبَةِ - كتاب الفصول المهمة صفحه ۱۶۲.

ابن الصبّاح نقل می کند: كَانَ الْحُسَيْنُ أَشْبَهَ الْخَلْقِ بِالنَّبِيِّ مِنْ سِرِّهِ إِلَى كَعْبَةِ مِي گويد حسين از ناف به پايين شبیه به بدن پیغمبر بود. خب چطوری؟ کسی که اینها را لخت ندیده، چطوری اینها به پیغمبر اشبه هستند؟ می گویند امام حسن صورت تا ناف و امام حسين از ناف تا پايين شبیه پیغمبر بود! اين يا هجويات است يا اگر مستندات است چیزی است که نمی شود اثباتش کرد، نه کسی پیغمبر را از ناف به پايين لخت دیده و نه امام حسين را، روز عاشورا هم که غرق به خون بود اگر لباسش را درآوردند از گِل و خون برایش لباسی تهیه شده بود و به سرتاسر بدنش کشیده شده بود، دیگر پوست پیدا نبود.

درس دوم - فرار کردن، کار رجال ظهوریست در مصداق يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: ابن شهر آشوب قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْطَفِّ انْزِلْ عَلَى حُكْمِ بَنِي عَمَّكَ، قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ - كتاب المناقب جلد ۴ صفحه ۶۸، كتاب بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۹۱ حديث ۴، كتاب العوالم جلد ۱۷ صفحه ۲۵۱ است.

ابن شهر آشوب آمده نقل می کند: قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْطَفِّ روز عاشورا به امام حسين گفتند بيا تسليم شو انْزِلْ عَلَى حُكْمِ بَنِي عَمَّكَ و به حکم پسر عمويت گردن بنه. اينها در رشته های بالا پسرعمو می شدند اما در پايين نسبتی نداشتند. قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ امام حسين گفت به دست خودم به ذلّت، خودم را تسليم نمی کنم. اینجا محل بحث است؛ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ و فرار نمی کنم همانند فرار کردن بردگان. شاید این را روی تقيه گفته و خواسته که او را خام کند. استاندار مدینه گفت که بيا با يزید بيعت کن و با آرامش زندگی کن. امام حسين گفت نه، بيعت نمی کنم، فردا که زور بیشتر شد گفت حالا بگذار امشب جواب می دهم و نصف شب فرار کرد. امام حسين از مدینه فرار کرد همانطوری که رجال ظهوری فرار می کردند، این آیه را هم که خواندم فرار کردن موسی ابن عمران از دست فرعون است. موسی یکی از قبطیان را کشت خواستند او را بکشند نصف شب فرار کرد. وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ این تاریخچه همه رجال ظهوری است، اگر یادتان باشد برای پیغمبر هم گفتیم و سند آوردیم، ما که چیزی نداریم بگوئیم، سند آوردیم به اینکه پیغمبر هجرت نکرد بلکه فرار کرد چون هجرت آزادانه است ولی فرار اجباری، زوری و تحمیلی است. یک سند هم داشتیم که برای هجرت پیغمبر مخصوصاً اسم فرار آمده بود، الان یادم نیست شاید مال چند هفته قبل یا چند روز قبل است. اينها، هم فرار بالقوه و هم بالفعل داشتند، وقتی که امير با عُسْر و حرج در صَفِّين از مواضع خودش فرار می کند، خودش صاحب بيعت است نباید تن به حکميت می داد، این یک نوع فرار از خویش است، فرار از عناوين است! مستند دار غدیر است بعد با زور با دیگران بيعت می کند در حقيقت از غدیر فرار می کند، مردم هم باید فرار کنند، فَفِرُّوا مِنَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ فرار کنید از دست خدا به سوی خدا، از سَمَتِ اسماء ایزایی بگریزید به اسماء الحسنی و عارض شوید که وجود ندارد. بعد فرمود: يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ای مردم، من از طرف خودم و از طرف شما پناه می برم به خدا از طرف متکبری که ایمان به فردا ندارد. متکبر کیست؟ همین زورگویی که در یکی از این آیات بود که خدا گفت وقتی پیغمبری را می آورم جلوی او یک مُشت زورگو می گذارم، آنها متکبر هستند، مستکبر جلوی مستضعف! مستکبر؛ کسانی هستند که دارند در کبریایی ادای خدا

را درمی آورند. مستضعف؛ رعیت، در کل جامعه بشریت است.

(فایل صوتی ۷۱۱۸ - درس هشتم) این قاعده برای همه رجال ظهوری است؟. کتاب بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۹۱، از امام حسین است. وَ اللّٰهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِيْ اَعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا اَفْرِزَارَ الْعَبِيدِ به خدا سوگند ذلیلانه دست بیعت به شما نخواهم داد و چون بردگان فرار نخواهم کرد. مگر نگفت کُلُّنَا مُحَمَّدٌ، اَوْلُنَا وَ آخِرُنَا وَ وَسْطُنَا مُحَمَّدٌ؟ یعنی مشی ابی عبدالله حتماً باید مشی بقیه معصومین باشد. آیا همینطور است؟ از مکه به سمت مدینه نیمه شب حرکت کرد، آیا از دست مروان ابن حکم فرار نمی کرد؟ آن آیه موسی را نخواند، که در آن آیه می گوید من شبانه از دست این مردم گریختم؟ خب چرا ابی عبدالله خودش فرار کرد؟ اگر بگوییم آن موقعی که در سپاه عمر ابن سعد گیر افتاد چرا فرار نمی کند؟ خب نمی توانست فرار کند. به دخترش چه گفت؟ وقتی دخترش گفت ما را به مدینه برگردان من می ترسم، بدن بچه ها مثل بید می لرزید، چه گفت؟ گفت دخترم، من نمی خواستم به اینجا بیایم، مرا آوردند، نمی توانم شما را به مدینه برگردانم، بعد آن مثال را زد که پرندۀ در لانه خود با بچه هایشان زندگی می کرد، این صیاد بود که لانه را بر هم زد و پرندۀ و بچه هایش را صید کرد. بقیه اهل بیت که به طاغوت زمان دست رفاقت دادند، چه شد؟ چرا ذلت را قبول کردند؟ اگر قانون تقیه است چرا ابی عبدالله عمل نکرد؟ چرا رسول خاتم آن هنگام که می خواستند توطئه گران او را در جاده بکشند، اسامی آنها را اعلام نکرد، آیا این ذلت نیست؟ که بعداً پررو بشوند پرده دری کنند و بیایند به رسول خدا سم بدهند و مانع وصیتنامه نویسی او بشوند! آیا ذلت نیست برای امیرالمومنین که با سه خلیفه بیعت کرد؟ در حالی که صاحب بیعت او بود به نص غدیر خم! پشت سر آنها نماز می خواند؛ نماز جمعه، نماز جماعت، از آنها حقوق می گرفت! آیا این ذلت نیست که قرآن واقعی در دستش هست و بیاید بپذیرد آن قرآن جعلی را که در دست مردم است؟ امام حسن با معاویه صلح کرد، این ذلت نیست؟ اُعْطِيكُمْ بِيَدِيْ اَعْطَاءَ الدَّلِيلِ نیست؟ امام حسن بعد از شهادت پدر بلند شد به دمشق رفت به محضر معاویه ابن ابی سفیان، آیا ذلت نیست؟ معاویه در حضور امام حسن، پدرش امیرالمومنین را سب کرد اهانت کرد مسخره کرد، آیا این ذلت نیست؟ پشت سر استاندار مدینه مروان ابن حکم نماز می خواند، و با او خوش و بش می کند، آیا ذلت نیست؟ سیدالسادین در دمشق به یزید می گوید من غلام تو هستم، می خواهی بکش می خواهی آزاد کن، آیا ذلت نیست؟ امام صادق با منصور دوانیقی حاکم مستبد جبار آدمکش مراوده دوستانه دارد، آیا ذلت نیست؟

(فایل صوتی ۷۱۳۷ - درس هشتم) بعضی جاها می گوید: فرار کردم؛ آیه فَفَرَّوْا. کتاب بحارالانوار جلد ۴۵ صفحه ۷ و ۸، بحث درباره امام حسین است. وقت تمام است، یک درس دیگر بخوانم. بعضی ها به من عریضه می دهند و می گویند ما دوست داریم به جای سه ربع، دو ساعت برای ما صحبت کنی. آن کسی که خسته نمی شود، آن کسی که تشنگی اش بیشتر می شود، آن همان منتظر مخلص محقق است، اگر چه تحقیقش مباحثه نباشد در این کانال ها! چون بعضی ها به من می گویند که ما فقط گوش می دهیم، نمی توانیم حرف بزنیم، نمی توانیم بحث کنیم. مهم نیست است، تصمیم است. کسی که در تدریس و توسل با ما همراه نباشد از من بیگانه است، من باید عمرم را صرف انتظار کنم. کسی که مراجعه تلفنی داریم و نمی شناسد من چه کسی هستم، استخاره می خواهد، دعا می خواهد، تعبیر خواب می خواهد، آن ظلم به من است که من وقتم را بگذارم برای کسانی که منتظر نیستند. امام حسین می گوید: لَا وَ اللّٰهِ

لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ به خدا قسم دست خود را ذلیلانه به شما نمی‌دهم که بیعت کنم و هرگز مانند بردگان فرار نمی‌کنم. در حالی که امام حسین فرار کرد، نصف شب از مدینه فرار کرد، نگذاشت روز بشود که نماینده یزید در مدینه، استاندار مدینه مروان ابن حکم سر سلسله بنی مروان جلوی او را بگیرد! آنجا امام حسین می‌خواست حرکت کند آیه موسی را خواند. موسی ابن عمران کلیم الله می‌خواست نصف شب فرار کند و از مصر برود، زمانی که زد یک قبطنی را کشت. یک قبطنی و یک بنی اسرائیلی داشتند در خیابان‌های مصر دعوا می‌کردند، بنی اسرائیل ضعیف بود، قبطنی زور می‌گفت، می‌خواست او را بکشد، موسی ابن عمران قوی بود و آمد یک مشت زد آن قبطنی را کشت، گارد فرعون را کشت. بعد برای اینکه کشته نشود نصف شب فرار کرد، این آیه را خواند، امام حسین هم همین آیه را خواند.

درس سوم - استقبال رجال ظهوری از مرگ نشانه اعتراض آنها به تقدیرات سوء می‌باشد: الصدوق حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ دَاوُدَ ابْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ وَابْنِ بُكَيْرٍ وَبُرَيْدِ ابْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ أُصِيبَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةٍ وَعِشْرُونَ طَعْنَةً بِرُمَحٍ أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ أَوْ رَمِيَةً بِسَهْمٍ فَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدِّمِهِ لِأَنَّهُ كَانَ لَا يُؤَلِّي - كتاب الامالى صفحه ۱۳۹ حدیث ۱، كتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۸۲ حدیث ۷، كتاب العوالم جلد ۱۷ صفحه ۳۳۰ حدیث ۱ است.

صدوق نقل می‌کند: حَدَّثَنَا أَبِي از پدرش قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ از أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى از أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ از دَاوُدَ ابْنِ أَبِي يَزِيدَ از أَبِي الْجَارُودِ وَابْنِ بُكَيْرٍ وَبُرَيْدِ ابْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ از امام باقر. می‌گوید: أُصِيبَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةٍ وَعِشْرُونَ طَعْنَةً از امام حسین نقل می‌کند می‌گوید در وقت شهادت سیصد و بیست و چند ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةٍ وَعِشْرُونَ طَعْنَةً بِرُمَحٍ أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ أَوْ رَمِيَةً بِسَهْمٍ فَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدِّمِهِ لِأَنَّهُ كَانَ لَا يُؤَلِّي این را که قبلاً خوانده بودیم اما آن قسمت مهمش این است که می‌گوید تمام این زخم‌ها از پشت بوده، جلو و صورت و سینه سالم بوده، حالا غیر از اینکه عمود آهنی به فرقش زدند که شکل هندسی سر عوض شد. می‌گوید که این حملات از پشت بود به این دلیل که لَا يُؤَلِّي او هرگز پشت به دشمن نمی‌کرد، یعنی فرار نمی‌کرد. حالا یک سؤال اینجاست: جنگ و گریز یعنی چه؟ یعنی بجنگ، وقتی که دیدی داری مغلوب می‌شوی فرار کن، امام حسین طبق این فاکتوری که امام باقر داده یکسره فقط می‌زده و جلو می‌رفته، تابع این قانون نبوده که سیاست نظامی حکم می‌کند که وقتی در تنگنا قرار گرفتی یا مورد شبیخون قرار گرفتی عقب‌نشینی کن، عقب‌گرد کن. امام حسین، هم بالقوه و هم بالفعل عقب‌نشینی نکرد یعنی از روزی که در مدینه بود و بیعت‌نامه به او عرضه شد تا وقتی که به مکه رفت تا وقتی که آمد. چرا اینطوری مقاومت کرد؟ چون روی خدا حساب می‌کرد. شما شاگردان آن مکتب هستید، معلم شما باید ایمانش نسبت به آنچه که می‌گوید خیلی بیشتر از شما باشد، آن الهی رِضاً بِقَضَائِكَ که امام حسین گفت، آن برای تاریخ بشریت افشاگری بود که قضای الهی سوای توکل است، وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ این نیست، اینکه الان می‌بینید شمر روی سینه من نشسته و خنجر بر روی حنجره من گذاشته، توکل یعنی

این، یعنی خانه آخرش این است! حالا این اعتماد امام حسین به خدا بود که پشت به دشمن نمی کرد یعنی به استقبال می رفت یعنی یقین داشت که او را حفظ می کند بعد نهایت این شد.

درس چهارم - دعا‌هایی که مستجاب نشد و تاریخ ادیان را به چالش کشانید! اِربلی وَ مِنْ دَعَائِهِ اَللّٰهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجَنِيْ بِالْاِحْسَانِ وَلَا تُؤَدِّبْنِيْ بِالْبَلَاءِ - کتاب کشف الغمّة جلد ۲ صفحه ۳۱، کتاب بحارالانوار جلد ۷۸ صفحه ۱۲۷ است.

اِربلی از امام حسین نقل می کند. در بحثی که الان تمام شد اینکه می گویم اینها فریب خدا را خوردند آنجا می گوید غَرَوْنَا باید می گفت غَرَوک، گفت کوفیان ما را مغرور کردند در حالیکه خدا مغرور کرده! ببین امام حسین در این دعا و مناجاتش چه گفته است، می گوید: اَللّٰهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجَنِيْ بِالْاِحْسَانِ خدایا مرا با احسان خود به غفلت نینداز. اِسْتِدْرَاج یعنی مهلت دادن یعنی مدام روزشمار درج می کند، مدام نازش می کند نازش می کند مدام این خوابش می برد و یکدفعه سرکش می شود. حالا می خواهم بگویم که مثلاً به امام حسین چه احسانی شده بود؟ ها؟ حالا در دعایش می گویی يَا قَدِيْمَ الْاِحْسَانِ بِحَقِّ الْخَسِيْنِ چه احسانی شده بود؟ وقتی که چشم باز کرد دشمن ها حقوقشان را ضایع می کردند، حقوق خانوادگی شان را غصب می کردند، گرفتاری های پدر را دید، بیچارگی های مادر را دید، در بدری های برادر را دید، پس این چه احسانی است؟ بعد هم خودش که دیگر هیچی، شد شاهنامه! برای کُلّ گذشته و آینده درس عبرت شد که این حسینی که می بینید اینطوری توکل به خدا کرد این هم ته ته آن بود. اَللّٰهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجَنِيْ بِالْاِحْسَانِ وَلَا تُؤَدِّبْنِيْ مِنْ رَّاَدِّ اَدَبٍ نَّكَنْ بِهٖ وَسِيْلَةً بَلَا. خودش شده دارالبلاء، خانه اش شده کربلا و بعد می گوید مرا ادب نکن به وسیله بلا، مگر حسین چه کار کرده؟ چه اشتباهی کرده؟ چه راه بدی رفته؟ چه راه عوضی رفته؟ خیرترین مردم عصر بود، عالم ترین مردم زمان بود، شجاع ترین بنی البشر دوران بود زورش به مورچه نمی رسید، آن پدرش است که شعارش این است می گوید اگر دنیا را به دست من بدهند و بگویند یک دانه مورچه را اذیت کن و دانه اش را که در دهانش گرفته از او بگیر چنین کاری را نمی کنم. لَا تُؤَدِّبْنِيْ بِالْبَلَاءِ آیا آدم به وسیله بلا ادب می شود؟ آن وقت مثل زندان می شود، اسمش چیست؟ اسمش این است که آنجا انسان از خواب بیدار می شود. آیا با بلا انسان ادب می شود و از خواب بیدار می شود یا بیشتر جری می شود؟ اسمش ندامتگاه است، آنجا آدم پشیمان می شود یا نه از گذشته نادم می شود یا اینکه پرخاشگر و بدتر می شود؟ وقتی که خدا مردم را اذیت می کند مردم به سمتش می روند یا به او فحش می دهند؟ ها؟ تکلیف این را باید روشن کنید، چیزی که الان خودتان دارید می بینید، حتی دوستانش را که اذیت می کند دادشان درمی آید، مگر آن موسی نبود که گفت چقدر برگ بخورم؟ مگر آن موسی نبود که از مرگ می ترسید و عزرائیل گفت که با مردن پیش خدا می آیی؟ ببین از دست خدا چه کشیده بود که نمی خواست بمیرد و پیش خدا برود، که داستانش را می دانید، دیدند موسی تن به مرگ نمی دهد برای او کلک درست کردند یک فیلم و سناریویی درست کردند و او را کشتند. آن موسی ابن جعفر است که او را به بلاخانه سجن بُرد و مدام نماز خواند و آخرش گفت بابا ما را بگش راحت شویم. اگر موسی ابن جعفر که می گویند دنبال خلوتگاهی می گشت که با خدایش حال کند چرا مدام تقاضای مرگ می کرد؟ ها؟ مرگ یعنی راحتی از آن حالت از آن موقعیت. آیا بلا برای امام سجاد خوب بود؟ مگر نگفت کاش مادر

مرا نمی زایید؟ کاش مادر مرا نمی زایید یعنی کاش خدا من را به دنیا نمی آورد مادر که اسباب و ابزار است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۷ - فایل صوتی ۶۲۷۴ - درس اول این فایل با موضوع انگشتر دست کردن ائمه به علت بازخوان و تشابه موضوعی به درس اول ۶۲۷۲ ملحق گردید.

درس دوم - چون خاک نشین نیست، لباس پرواز می پوشد!: الطبرانی: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ ابْنُ الْفَضْلِ الْأَسْفَاطِيُّ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عُكَّاشَةَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ رَأَيْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ يَوْمَ قُتِلَ يَلْمَقَ سُنْدُسٍ كِتَابَ الْمَعْجَمِ الْكَبِيرِ جلد ۳ صفحه ۱۰۱ حدیث ۲۷۹۹، کتاب مجمع الزوائد جلد ۵ صفحه ۱۴۵ است. (الْيَمَلَقُ: القباء المحشو، فارسيه، المنجد ۷۳۵، (لمق))

طبرانی نقل می کند حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ ابْنُ الْفَضْلِ الْأَسْفَاطِيُّ از عمرو ابن عون از هشیم از ابی اسحاق کوفی از ابی عکاشه الهمدانی. قَالَ رَأَيْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ يَوْمَ قُتِلَ يَلْمَقَ سُنْدُسٍ، می گوید قَالَ رَأَيْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ دیدیم بر امام حسین یَوْمَ قُتِلَ روزی که کشته شد يَلْمَقَ سُنْدُسٍ لباس گران قیمتی تنش بود. نوشته اند لباس ابریشم، که آن موقع گرانترین لباس بوده است. خب، این هم یکی از دلایلی که می گوییم اینها نمی میرند بلکه عروج می کنند همین است. حالا وقت شهادت لباس ترو تمیز و گران قیمت می پوشد برای اینکه می خواهد به ملاقات مخاطب قدسی غیبی برود. این لباس را برای دفن شدن که نمی خواهد برای سرقت هم نمی خواهد که آمدند لباسش را دزدیدند، انگیزه همان است که حسین با لباس زیبا به مقصد بقعة الانوار حرکت کرده است.

درس سوم - تقیه بازدارنده رجال ظهوری از خاستگاههای توحیدی: ابْنُ أَعَثَمٍ فِي بَيَانِ صَلَاحِ الْحَسَنِ مَعَ مُعَاوِيَةَ اِلْتَفَتَ الْحُسَيْنُ إِلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوْ اجْتَمَعَ الْخَلْقُ طُرّاً عَلَى أَنْ لَا يَكُونَ الَّذِي كَانَ إِذَا مَا اسْتَطَاعُوا وَ لَقَدْ كُنْتُ كَارِهاً لِهَذَا الْأَمْرِ وَلَكِنِّي لَمْ أُحِبَّ أَنْ أَغْضَبَكَ إِذْ كُنْتُ أَخِي وَ شَقِيقِي - کتاب الفتوح جلد ۴ صفحه ۲۹۷ است. کلامی از امام حسین نسبت به صلح تحمیلی برادرش امام حسن است. گفت: وَاللَّهِ لَوْ اجْتَمَعَ الْخَلْقُ طُرّاً عَلَى أَنْ لَا يَكُونَ الَّذِي كَانَ إِذَا مَا اسْتَطَاعُوا وَ لَقَدْ كُنْتُ كَارِهاً اگر همه دنیا جمع می شد تا این کار را بکنند، یعنی ابقاء معاویه به جای امام حسن، من زیر بار نمی رفتم ولی چه کنم که وَلَكِنِّي لَمْ أُحِبَّ أَنْ أَغْضَبَكَ إِذْ كُنْتُ أَخِي وَ شَقِيقِي من نمی خواهم که تو را عصبانی کنم، به برادرش می گوید لَمْ أُحِبَّ أَنْ أَغْضَبَكَ. خب اینجا باز هم ریشه های تقیه را می بینیم که امام حسین تشخیص می دهد که این آشتی با معاویه دفن اسلام است ولی بخاطر اینکه برادرش امام حسن عصبانی نشود کوتاه آمد و اعتراضی نکرد و حرفی نزد. ادامه بحث همان جریان تقیه است که ما چطوری می توانیم اثبات کنیم که آنچه را که به عنوان دیانت داریم حق است در حالیکه همه آنها بخاطر مصالح کوتاه آمدند که یک نمونه اش هم همین است. **درس چهارم این فایل با موضوع حرکت امام حسین به سمت مکه در روز ترویه به علت بازخوان به فایل ۳۲۹۰ ملحق گردید.**

درس پنجم - فحش دادن به خدا بهتر است از اینگونه مناجات کردنها!: دعاؤه عند الكعبة الشريفة باقر شريف القرشي كَانَ الْحُسَيْنُ يُمْسِكُ الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ وَيُنَاجِي اللَّهَ وَيَدْعُوهُ قَائِلاً إِلَهِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِراً وَ ابْلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِراً فَلَا أَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَةَ بِتَرْكِ الشُّكْرِ وَ لَا أَدَمْتَ الشَّدَّةَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ إِلَهِي مَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ إِلَّا الْكَرُمُ

- کتاب إحقاق الحق جلد ۱۱ صفحه ۵۹۵ است.

می گوید که امام حسین کنار کعبه و حجارالاسود اینگونه مناجات می کرد. وَ يُنَاجِي اللَّهَ چه می گفت؟ می گفت إلهی أَنْعَمْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِرًا به من رسیدگی می کنی اما من تشکر نمی کنم. یعنی برعکس است! خدا به خلقش کجا رسیدگی کرده که حسین اول و آخرش باشد؟ حسین را به عنوان مظهر حق تأیید نکرد تعیین نکرد؟ نگفت که من حامی حق هستم؟ نگفت من پشتیبان حق هستم؟ چه شد؟ موقع عمل، خدا پشت چه کسی رفت؟ یزید. إلهی أَنْعَمْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِرًا، یاد شکر کردن زندانی ها می افتم، موقعی که یک غذای بدی می خوردند یا نمی خوردند از کنارش می گذشتند و نان خالی می خوردند چنان بلند می گفتند إلهی شکر! بعد بغلی می گفت بابا یک ذره رُبش را کم کن اینطور که تو می گویی از صد تا فحش بدتر است. إلهی أَنْعَمْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِرًا وَ أَبْلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِرًا چند تا سند داریم که یکی از کارهای خدای ادیان ابتلاسازی و بلاپروری است، مبتلا کردن خلق است، کربلاسازی است. کربلا را خدا ساخت نه یزید، اینجا رسماً امام حسین در مناجات می گوید وَ أَبْلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِرًا به من بلا دادی اما من صبر نکردم، دیگر این حسین بنده خدا چه کار کند؟ چطوری صبر کند؟ ها؟ در آن درس آن حدیث را یادتان هست مال چندین سال قبل بود که گفت فرشتگان مأمور صبر در روز عاشورا از نحوه صبر امام حسین فرار کردند و گفتند بابا تو ما را از رو بردی. وَ أَبْلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِرًا تو مرا بلا دادی بعد من صبر نکردم. همه اینها برعکس است ها! اینها اعتراض به توحید زمینی است، اینها بزرگوارتر از این هستند که بیایند به خدا بد و بیراه بگویند، نه! بلکه می خواهند بگویند چینش تفکرات الهیات ادیان دارای مشکلات است، بعد اینها گاهی مشکلات را اینطوری بیان می کنند و گاهی امیرمان شمشیر می کشد، جراح در اتاق جراحی تاریخ، مسلمان می کشد و مؤمن به خاک می اندازد و قاری قرآن از دم شمشیر می گذراند. اینها لب اعتراض است ها! اما هر کدام یکطور. فَلَا أَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَةَ بِتَرْكِ الشُّكْرِ اما تو نعمت را از من سلب نکردی بخاطر اینکه به تو شکر نکردم. کدام نعمت؟ امام حسین هر چه داشت داد رفت. چقدر ما در سخاوت ابی عبدالله نسخه داشتیم، بعد شعار دین این است که إِرْحَمْ تَرْحَمْ بقول مردم بده تا بیاید! هیچ رحمت گرانی مثل اهل بیت بودند؟ نان را از دهان خودشان و زن و بچه شان درمی آوردند و به بیرون به سائل و فقیر می دادند و با آنها چه کردند بعد خدا چطوری جواب داد! وَلَا آدَمْتَ الشَّدَّةَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ، تمام اینها چالش ها و چینش ها و زوایای زندگی ما است که بیان می کند، می گوید تو ادامه ندادی عذاب مرا بخاطر اینکه من بی صبر هستم. قرآن چه می گوید؟ می گوید که خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا. وَاللَّهُ يُخَفِّفُ عَنْكُمْ انسان ضعیف است بخاطر همین هم ما به او تخفیف می دهیم یعنی إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا را حداقل باید پیاده کند؛ بعد از هر کتک یک نوازش! حالا اینجا امام حسین در مناجاتش می گوید تو ادامه ندادی شدائد را به تقدیرات من بخاطر اینکه من بی صبری کردم. آیا دیگر شدتی بود که بر حسین و خانواده اش و بر کل اهل بیت بر کل رجال ظهوری اعمال نشود؟ چیزی بود؟ اینکه می گویند امام حسین بعد از شهادت علی اصغر خونسش را گرفت و به آسمان پاشید خیلی حرف ها داشت و چند بار هم به شما گفته ام. این یعنی چیز دیگری نماند که به ما نداده باشی و پس نگرفته باشی، این هم این آخریش! و این، خلاف این مناجات است؛ إلهی مَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ إِلَّا الْكَرَمُ دیگر خیلی خدا را در رودربایستی انداخت. این را شما زیاد زمزمه کنید

خیلی خوب است تا یادش بیفتد که نِجَاءً مِنْكَ يَا سَيِّدَ الْكَرِيمِ کیست! چه کسانی اینها را به ما آموختند؟ صاحبان دین گفتند دیگر، اینجا می گوید که اِلٰهِي مَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ اِلَّا الْكَرِيمُ از کریم غیر از کَرَم چیزی را انتظار نمی رود. حالا همین طوری است؟ گاهی وقت ها که در چرخ دنده روزگار گیر می کنی و حسابی اذیت می شوی این را زمزمه کن. همه این سه چهار تا بحث مال مناجات ابی عبدالله خیلی مهم بود، همه اینها نشان می دهد که چقدر عدم تطابق فاحش است که رجال ظهوری ما دیگر اینطوری دارند افشاگری می کنند؛ اِلٰهِي مَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ اِلَّا الْكَرِيمُ. کریم کارش کرم است، مکرم است. اقلش همین است که خودش در قرآن گفته وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اقلش همین است، اگر همین یک دانه را به بار می نشاند و از شما باز نمی داشت بشریت روی بدبختی را نمی دید. همین یک دانه! ما چیزهایی که خود دین گفته را می گوییم ها! ما از آسمان هفتم چیزی نمی آوریم، نه ادعا می کنیم عروج می کنیم و نه خروج می کنیم، هیچ! همین کلام که وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا اگر اجرا می شد بشر نه دچار بیماری، نه دچار نقاهت و نه دچار گرفتاری می شد، اصلاً فشاری در زندگی متحمل نمی شد، اگر صد سال به او عمر دادی، صد سال راحت زندگی می کرد و می رفت، دویست سال به او عمر دادی، هر چقدر عمر دادی، نه عمر با ذلت و نکبت و خفت و خواری و عذاب و فشار که چه چیزی ثابت بشود؟ من جواب این را به مردم چه بدهم؟ همه آنها سؤالشان این است که می گویند آخر خدا چه چیزی را می خواهد ثابت کند که اینقدر ما را اذیت می کند؟ والا من نمی دانم، داریم در حرکت انتظار جلو می رویم تا همین را پیدا کنیم که خدا از جان ما چه می خواهد!

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۸ - فایل صوتی ۶۲۷۵ - درس اول این فایل با موضوع اعتماد به خدای زمین و خالی شدن پشت امام حسین به علت بازخوان به فایل ۳۲۹۸ ملحق گردید.

درس دوم - اگر چنین امساکى نبود، هرگز بلایایی را متحمل نمی شدند: ابن شهر آشوب عَنْ الْأَغَانِي قَالَ نَافِعُ قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ مَا أَكَلْتُ بِقَرَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً قَطُّ - کتاب المناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۱، کتاب بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۳ حدیث ۸۲، کتاب العوالم جلد ۱۸ صفحه ۱۴۷ است.

ابن شهر آشوب از آغانی از نافع از امام سجاد نقل می کند، خیلی حرف است ها! از آن بحث های محاجه ای است. امام زین العابدین می گوید: مَا أَكَلْتُ بِقَرَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً قَطُّ هرگز نان نوه پیغمبری را نخوردم. چند بخش دارد: یکی اینکه می گوید ما نیامدیم که دنیا را آباد کنیم به نام آخرت. و یکی اینکه می گوید: این پیغمبر، مال شماست؟ بعد شما امت این پیغمبر هستید؟ بعد شما می دانستید حسین چه جایگاهی نسبت به پیغمبر دارد؟ بعد او را لت و پار کردید؟ ها؟ مَا أَكَلْتُ بِقَرَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ هرگز نان فامیلی پیغمبر را نخوردم. در این کلام، درد هم هست ها! یعنی اگر کالبدشکافی کنی تمام اشک و آه و خون دل زین العابدین است یعنی فامیل های پیغمبر هستیم نوه و نتیجه اش هستیم و اینها هم که ما را داغون کردند پیروان این پیغمبر هستند، در دین این پیغمبر هستند و این پیغمبر هم سفارش اهل بیتش را کرده! وقتی که مخاطبین پیغمبر سنگ هستند اصلاً حالیشان نیست. حالا این کلام را با بنی عباس و بنی امیه مقایسه کن، اینها خودشان را فامیل پیغمبر معرفی می کردند یعنی برعکس امام سجاد که می گفت مَا أَكَلْتُ بِقَرَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ آنها، هم بنی عباس می گفتند ما فامیل پیغمبر هستیم غیر از اینکه خلیفه رسول الله هستیم

چون می گفتند ما بچه های عباس هستیم و عباس هم عموی پیغمبر است اینطوری فامیل پیغمبر هستیم، بعد هم بچه های پیغمبر را نابود کردند، هم بنی امیه و بنی مروان می گفتند ما فامیل پیغمبر هستیم چون آنها هم در رده های بالاتر یعنی در آبا و اجداد فامیل پیغمبر می شدند دیگر، غیر از اینکه معاویه برادر زن پیغمبر هم بود، این دیگر دو قبضه شد و امام سجاد می گوید: مَا أَكَلْتُ اصْلاً نَخُورِدِيم. یک چیزی در بطن این کلام هست، بگویم؟ می گوید اصلاً نخواستیم، این فامیلی تو را نخواستیم، فامیلی که باعث زحمت است. یادت هست یک جایی از همین امام سجاد سند داشتیم که گفت پیغمبر این همه سفارش ما را کرد این شد حالا اگر برعکس بود و می گفت که اینها را بکشید و زجر و شکنجه بدهید بیش از این ما را اذیت می کردند؟ ها؟ نه این هم واقعیتی است ها، تاریخ سؤال می کند.

درس سوم - هماهنگی با اصحاب ظلم و عادی بودن در روال زندگی: القاضی النعمان عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ كَانَ يَشْهَدُ الْجُمُعَةَ مَعَ أَيْمَةِ الْجَوْرِ وَلَا يَعْتَدُّ بِهَا وَيُصَلِّي الظُّهْرَ لِنَفْسِهِ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۱۸۲ است. قاضی نعمان از امام سجاد نقل می کند: أَنَّهُ كَانَ يَشْهَدُ الْجُمُعَةَ مَعَ أَيْمَةِ الْجَوْرِ. به به بنام این تقيه را؛ ببین وقتی که می گوید تقيه دین است یعنی دین تابع تقيه است، تقيه می شود مصلحت و دین آویزه آن است. می گوید امام سجاد دائماً نماز جمعه شرکت می کرد در حالیکه پیش نمازهایشان خلفاء جور یا نمایندگان آنها بودند، مثلاً امام سجاد در مدینه بود و خلافت اموی در دمشق بود استاندارش در مدینه روزهای جمعه نماز جمعه می خواند و مردم هم می رفتند امام سجاد هم می رفت. حالا فقه می آید می گوید که امام جماعت باید عادل و حلال زاده باشد، آنقدر این مسائل به تمسخر گرفته شده که آن روشن فکر پنجاه سال قبل در حسینیۀ ارشاد می گفت که در توضیح المسائل نوشته پیش نماز باید حلال زاده باشد، چه کسی هنگام عقد نطفه این پیش نماز بوده که آیا پدر و مادرش حقیقی بودند؟ و بعد هم شرکت کنندگان می خندیدند. وَلَا يَعْتَدُّ بِهَا امام سجاد کاری هم به آنها نداشت و در صف نماز جماعت با گردن کج مظلوم نشسته بود و او هم داشت عربده کشی اش را می کرد، وَلَا يَعْتَدُّ بِهَا امام سجاد اعتراض هم نمی کرد. به علی ابن ابی طالب فحش می دادند تقيه است دیگر، گوشت و پوست و خون زین العابدین از علی ابن ابی طالب است ولی چکار کند؟ وَيُصَلِّي الظُّهْرَ لِنَفْسِهِ فقط تنها کاری که می کرد نماز ظهر را می خواند که نماز جمعه رفع تکلیف ظهر را نکند.

درس چهارم - حذف سوره ها به تأیید رجال ظهوری: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ الْقُمِّي حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ عَنْ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ كَانَ يَمْحُو الْمُعَوِّذَتَيْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ، فَقَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ، وَهُمَا مِنَ الْقُرْآنِ - کتاب تفسیر قمی از کتب تفسیری معروف شیعه است جلد ۲ صفحه ۴۵۵، کتاب بحار الانوار جلد ۸۵ صفحه ۶۱ حدیث ۵۱، کتاب تفسیر البرهان جلد ۴ صفحه ۵۳۱ حدیث ۳ است.

علی ابن ابراهیم القمّی از علی ابن الحسین از احمد ابن ابی عبد الله از علی ابن الحکم از سیف ابن عمیره از ابی بکر الحضرمی حواری امام باقر نقل می کند. قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ كَانَ يَمْحُو الْمُعَوِّذَتَيْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ گفتیم ابن مسعود در کتابش در قرآنش که جمع کرده قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را نیاورده است. عبد الله ابن مسعود یکی از کُتّاب است، مفسّر معروف است و مورد تأیید فریقین شیعه و سنی است. فَقَالَ: كَانَ أَبِي

يَقُولُ: إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ امام باقر گفت: پدرم گفت عبدالله ابن مسعود به رأى خودش عمل کرد و اين دوتا سوره را حذف کرد وَ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ در حاليكه اينها از قرآن است. حالا اينجا سؤال ما چيست؟ اصلاً بحث اين دو تا سوره نيست كه حذف شده ها! اينجا كلام امام باقر خيلى مهم است كه مى گويد: إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ يعنى اين كتاب به ميل كُتَابِ رَقْم خورده تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل، چه خبر است! بعد مدام مى آيند آن را صافكارى مى كنند، بابا اين ماشين از بالاي كوه تِه يك درّه افتاده و قور شده، كجاي آن را مى خواهى صافكارى كنى؟ شاسى، لِه شده است! عبدالله ابن مسعود كه موجه قرآن نويس ها است إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ! حالا يك سؤال مى كنم: آيا عثمان ابن عفان خليفه رسول الله به رأى خودش ننوشت؟ ها؟ معاوية ابن ابى سفيان خال المؤمنين دايى المؤمنين به ميل خودش ننوشت؟ حالا اينجا درز كرده است! آن وقت مى گويند چرا ائمه اين كتاب را از زندگى حذف نكردند؟ بابا زورشان نرسيد ولى اينطورى دارند افشاگرى مى كنند، همين يك كلمه خيلى حرف است؛ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ.

درس پنجم - كارهاى عجيب و غريب رجال ظهورى در خلاف سياست هاى حاكم بر جامعه: الاربلى قَالَ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ لَمَّا وَجَّهَ يَزِيدُ ابْنُ مُعَاوِيَةَ عَسْكَرَهُ لِاسْتِبَاحَةِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ضَمَّ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ إِلَى نَفْسِهِ أَرْبَعِمِائَةٍ مِّنَّا فِيهِ يَعْوُلُهُنَّ إِلَى أَنْ تَفَرَّقَ جَيْشُ مُسْرِفِ ابْنِ عُقْبَةَ وَقَدْ حُكِيَ عَنْهُ مِثْلُ ذَلِكَ عِنْدَ إِخْرَاجِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بَنَى أُمَيَّةً مِنَ الْحِجَازِ - كتاب كشف الغمّة جلد ۲ صفحه ۱۰۷، كتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۰۱ و فيه أَرْبَعِمِائَةٍ مِّنَّا يَعْوُلُهُنَّ إِلَى أَنْ انْقَرَضَ جَيْشُ مُسْلِمٍ...، كتاب أعيان الشيعة جلد ۱ صفحه ۶۳۳ و فيه: منافية، آى من بنى عبد مناف.

اربلى نقل مى كند. ابن اعرابى گفت: لَمَّا وَجَّهَ يَزِيدُ ابْنُ مُعَاوِيَةَ عَسْكَرَهُ لِاسْتِبَاحَةِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ضَمَّ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ إِلَى نَفْسِهِ أَرْبَعِمِائَةٍ مِّنَّا فِيهِ يَعْوُلُهُنَّ إِلَى أَنْ تَفَرَّقَ جَيْشُ مُسْرِفِ ابْنِ عُقْبَةَ وَقَدْ حُكِيَ عَنْهُ مِثْلُ ذَلِكَ عِنْدَ إِخْرَاجِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بَنَى أُمَيَّةً مِنَ الْحِجَازِ مى گويد وقتى كه يزيد به مدينه حمله كرد؛ برايتان گفته ام يزيد كلاً سه سال حكومت كرد و هر سال هم يك جنايت بزرگ كرد مثلاً اين خليفه رسول الله است، برگزيده معاويه است و معاويه هم كه شوهر خواهر پيغمبر است، در حقيقت پيغمبر شوهر عمه يزيد مى شود. سال اول كه فاجعه عاشورا را آفريد، سال دوم به مدينه حمله كرد بخاطر اينكه اهل مدينه جلوى او مقاومت مى كردند يعنى بعد از قتل حسين، در آنجا بنى هاشم و بقيه شهروندان مدينه حمله كردند نمايندگان يزيد را از دارالحكومه بيرون ريختند و از شهر بيرون كردند. يزيد يك لشكر فرستاد و به لشكر گفت تا سه روز درب هر خانه اى را خُرد كنيد اهلش را بيرون بياوريد مردهايشان را بكشيد و ترتيب زن هايشان را هم بدهيد و هر چه هم بود غارت كنيد تا سه روز! درباره اين مدينه النبى چقدر روايت داشتيم كه پيغمبر فرمود اينجا حصار من است مثل همان عصمتى كه خودش در زمينه مسائل مادى دارد كه چطورى هتكش كردند، چقدر روايت داشتيم كه دجال غير از مدينه همه جا را مى گيرد چون طهارت مدينه اجازه نمى دهد كه خباثت دجال آنجا بپايد! حالا چقدر از اين حرف گذشته تا حمله يزيد به مدينه؟ چقدر گذشته؟ اينها هم كه درب ها را خُرد مى كردند و به خانه ها مى رفتند آن خوب ها را سوا مى كردند با زن هاى خانه كارى نداشتند دخترها را بر مى داشتند، مشكل پسند بودند. خب، حالا حرف اينجاست؛ مى گويد امام سجاد در آن حمله، چهارصد نفر را در خانه خودش پناه داد، ظاهراً يزيد دستور داده

بود که به خانه امام سجاد کاری نداشته باشند چون امام سجاد در عاشورا دیگر توانش را پس داده بود. حالا پناه دادن یک حرف، می گوید این چهارصد نفر مخالفین بودند یعنی چهارصد نفر آمدند در پناه امام سجاد از دست سپاه مُسْرِف ابن عقبه حفاظت شدند. چه کسی این کار را می کند؟ برو در واحد جبر! خدا وقتی که اراده می کند کارهای عجیب و غریب صورت می گیرد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۰۹ - فایل صوتی ۶۲۷۶ - درس اول - ترس رَجُل ظهوری باعث سیاست کاری او می شود: الدیلمی قَالَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ إِنِّي لَا بُادِرُ إِلَى قَضَاءِ حَاجَةِ عَدُوِّي خَوْفًا أَنْ يَقْضِيَهَا لَهُ غَيْرِي أَوْ أَنْ يَسْتَغْنِيَ - کتاب إرشاد القلوب صفحه ۱۳۶ است.

دیلمی نقل می کند. قَالَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ امام زین العابدین فرمود: إِنِّي لَا بُادِرُ إِلَى قَضَاءِ حَاجَةِ عَدُوِّي من مبادرت می کنم به برآورده کردن نیازهای دشمنم، خَوْفًا أَنْ يَقْضِيَهَا لَهُ غَيْرِي أَوْ أَنْ يَسْتَغْنِيَ بخاطر اینکه می ترسم یک نفر دیگر او را تأمین کند و به جان من بیندازد. اینجا بحث از تقیه، قُوْت تقیه و اجبار در دور بودن است. یکی اینکه وقتی که حاجت روا می کند خرج می کند دیگر، پس خرج مال برای دشمن طبق این درس مجاز است در حالیکه قرآن می گوید: الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ (سوره نور آیه ۲۶) پاکیزه ها برای پاکان است و آنچه که از رجل ظهوری جدا می شود پاک است، پس چطور به سمت نجاست می رود؟ مسئله بعدی این است که خَوْفًا دارد، می ترسم! أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، خدا چه می گوید؟ می گوید دوستان من نمی ترسند. اینجا رسماً می گوید: خَوْفًا أَنْ يَقْضِيَهَا لَهُ غَيْرِي خب پس این نشان می دهد که هم عدم تطابق است و هم عدم کارایی إله زمین است که مجبور می شود یکی از یارانش از سفرانش اموال بدهد صرف کند که دهان دشمن را ببندد در حالیکه باید خدا دهانشان را ببندد. يَقْضِيَهَا لَهُ غَيْرِي یعنی یکی دیگر بیاورد او را بسازد و به جان من بیندازد، أَوْ أَنْ يَسْتَغْنِيَ یا اینکه برود دنبال کار خودش و پولدار بشود و از راه ثروت و استقلال مالی با من ستیز کند. این مباحث تقیه باید یک جا موضوع بندی بشود و حتماً شده است. و یکی هم مبحث ترس است، در کلّ این دروس عنوان ترس یک موضوعیت مستقل دارد که حتماً اربابان جمع آوری کتاب به آن توجه کرده اند.

درس دوم - در حالی که دورترها قبضه دار میراث نبوی هستند، بستگان پیامبر اینگونه ملاحظه می کنند: ابن شهر آشوب وَ قِيلَ لَهُ الْإِمَامُ السَّجَّادُ إِذَا سَافَرْتَ كَتَمْتَ نَفْسَكَ أَهْلَ الرَّفْقَةِ؟ فَقَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ مَا لَا أُعْطَى مِثْلَهُ - کتاب المناقب جلد ۴ صفحه ۱۶۱، کتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۳ است.

ابن شهر آشوب نقل می کند: وَ قِيلَ لَهُ به امام سجاد گفتند إِذَا سَافَرْتَ كَتَمْتَ نَفْسَكَ أَهْلَ الرَّفْقَةِ تو وقتی به مسافرت می روی، جمعی و کاروانی هستی چرا خودت را معرفی نمی کنی و خودت را پنهان می کنی؟ یعنی نمی گذاری شناسایی بشوی. فَقَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ مَا لَا أُعْطَى مِثْلَهُ فرمود: کراحت دارم که بخاطر جدم پیغمبر اکرام بشوم و نتوانم جبران کنم یعنی کل بشوم؛ کلّ بر مریدان جدم. بعد امام سجاد اینقدر ملاحظه می کند که مثل آن روایتی که دیروز خواندیم و خیلی قشنگ بود که گفت من از جدم نان نمی خورم این هم در همان راستا است که کسی بخاطر نسبتش با پیغمبر اینقدر احتیاط می کند حتی تعظیم و احترام نکند بعد می بینیم که دشمنان اینها اصل و فرع اسلام

را که خلافت و کتابت بود به همراه امت بردند و مصادره کردند.

درس سوم - ریخت و پاش های ضروری و عقلانی مانع انتظار نمی شود: البرقی یَعْقُوبَ ابْنِ یَزِيدَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ لَيَبْتَاعُ الرَّاحِلَةَ بِمِائَةِ دِينَارٍ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ - کتاب المحاسن جلد ۲ صفحه ۴۸۲ حدیث ۱۵۰، کتاب الکافی جلد ۶ صفحه ۵۴۲ حدیث ۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۳۶۶ حدیث ۱، کتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۷۲ حدیث ۵۶ و جلد ۶۴ صفحه ۱۳۶ حدیث ۳۳، کتاب العوالم جلد ۱۸ صفحه ۱۴ حدیث ۱ است.

برقی از یعقوب ابن یزید از ابن سنان از محمد ابن ابی عمیر که صحابی است از عبدالله ابن سنان از امام صادق نقل می کند: قَالَ: كَانَ عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ لَيَبْتَاعُ الرَّاحِلَةَ بِمِائَةِ دِينَارٍ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ می گوید که امام سجاد مرکب می خرید صد دینار! صد دینار خیلی پول بود، حالا مثلاً به مظنه امروز امام سجاد بنز سوار می شد. خب این آخرش مهم است؛ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ بخاطر اینکه اِکرام کند خودش را یعنی به خودش اعتبار بدهد. اینجا چند تا بحث هست: یکی اینکه آیا در اعتبار و شرافت خانه و ماشین و زندگی ملاک است؟ این سؤال است که تاریخ می کند و جوابش این است که در مکتب انتظار؛ نه! إِلَّا مَا خَرَجَ بِالذَّلِيلِ مگر اینکه یک بحث ثانویه مطرح بشود، بحث ثانویه آن همین است که امام گفته که آبرو و اعتبارم را با این مرکب گران قیمت حفظ کنم. حالا بحث دیگری پیش می آید که آیا اعتبار و آبرو را خدا باید بدهد یا اسب باید بدهد؟ این ریزه کاری های تحقیق است، اگر با اسب گران قیمت، آدم معتبر می شود، معزز و مُعَظَّم می شود خب پس هر کس که ثروتمندتر است آدم مهمتری است! خدا در قرآن تحت عنوان عزّت چقدر گفته که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ عزّت همان چیزی است که امام اینجا اشاره می کند؛ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ. اِکرام نفس، همان عزّت است، خب وقتی که عزّت، آبرو، اعتبار، اهمیّت و تشخّص را خدا نمی دهد امام باید از اسب بگیرد، دقّت کنید اینجا اسب و خدا یکی می شود یعنی خدا وقتی به وظیفه خدایی خود عمل نمی کند اسب می آید جایش را می گیرد.

درس چهارم - ولایت رجل ظهوری بر حیوان مُتَرَبَّ است ولی انسانها به رأی دیگرانند: ابوجعفر الطبری قَالَ عَلِيُّ الرَّافِعِيُّ كَانَ لِعَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ حَجَّةً أَوْ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ حَجَّةً مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ - کتاب دلائل الامامه صفحه ۱۹۶ ضمن حدیث ۱۱۱ است.

ابوجعفر الطبری از علی الرافعی نقل می کند: كَانَ لِعَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ حَجَّةً می گوید برای امام سجاد یک شتری بود که سی بار با او به مکه رفته، مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ که هرگز به او شلاق نزد. شما حساب کنید یک مسافت طولانی بین مکه و مدینه یا عراق و مکه، سی بار با حیوان برود و حیوان قاعدتاً یک جاهایی می خواهد بایستند که صاحبش راضی نیست بایستاد و یک جاهایی می خواهد برود که صاحبش صلاح نمی داند برود و مجبور است که او را بزند، می گوید حتی یک بار هم یک تازیانه به او زده، حالا این سفیر خداست در زمین، بعد خود خدا چه می کند؟ این همه عذاب می دهد. اگر یادتان باشد یک درسی داشتیم که گفت انسان با شمشیر و شلاق آدم می شود و در یک درس دیگر به امیر خُرده گرفتند و گفتند اُفت تو در حکومت این است که با مردم مدارا می کنی و مثل خلفای گذشته شمشیر و شلاق را دستت نمی گیری. امیر گفت من اکراه دارم بخاطر اینکه سوار گردن مردم بشوم و آنها را بجزانم.

درس پنجم - آنقدر از مردم ناامید بودند که به غلامان خود پناه می‌بردند: ابن سعد أخبرنا عليّ ابن مُحَمَّد عَنْ عَلِيّ ابن مُجَاهِد عَنْ هِشَامِ ابنِ عُرْوَةَ قَالَ كَانَ عَلِيّ ابنُ الْحُسَيْنِ يُخْرِجُ عَلَيَّ رَاحِلَتِهِ إِلَى مَكَّةَ وَيَرْجِعُ لَا يُقَرِّعُهَا وَكَانَ يُجَالِسُ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ تَدْعُ قُرَيْشًا وَتَجَالِسُ عَبْدَ بَنِي عَدِيٍّ فَقَالَ عَلِيّ إِنَّمَا يَجْلِسُ الرَّجُلُ حَيْثُ يَنْتَفِعُ - كتاب الطبقات الكبرى جلد ۵ صفحه ۱۶۷، كتاب حلیۃ الاولیاء جلد ۳ صفحه ۱۳۸ است.

این درس، هم افشاگری تاریخ است و هم باز در باب تقیه است. ابن سعد از علی ابن محمد از علی ابن مجاهد از هشام ابن عروة خبر می‌دهد: قَالَ كَانَ عَلِيّ ابنُ الْحُسَيْنِ يُخْرِجُ عَلَيَّ رَاحِلَتِهِ إِلَى مَكَّةَ وَيَرْجِعُ لَا يُقَرِّعُهَا وَكَانَ يُجَالِسُ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ تَدْعُ قُرَيْشًا وَتَجَالِسُ عَبْدَ بَنِي عَدِيٍّ فَقَالَ عَلِيّ إِنَّمَا يَجْلِسُ الرَّجُلُ حَيْثُ يَنْتَفِعُ می‌گوید که امام سجاد در رفت و برگشت از مکه به مکه مرکبش را نمی‌زد که این تکرار است، و از اینجا مسئله‌اش شروع می‌شود؛ می‌گوید امام سجاد با اسلم که یکی از غلامان عمر فاروق خلیفه دوم است مجالست داشت و نشست و برخاست می‌کرد، قریشیان به او گفتند که تو قریشی هستی یعنی در نژاد و نسب برتری، به جای اینکه با همپالگی‌های خودت با هم‌ردیف‌های خودت نشست و برخاست و رفت و آمد کنی با غلام بنی عدی که قبیله عمر هست با او رفت و آمد می‌کنی؟ حضرت گفت انسان جایی که به دردش می‌خورد می‌نشیند یعنی اینکه وجود قریشیان ناکارآمد است و یک غلام می‌تواند از یک ارباب برتر باشد. باز اینجا در مبحث غربت رجال ظهوری است که اینها حتی در فامیل‌های خودشان مطرود بودند بعد مجبور بودند با بردگان دیگران خوش و بش و گفتگو کنند حرف بزنند و روابط داشته باشند.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۰ - فایل صوتی ۶۲۷۷ - درس اول - در نظام فکری کوچک سازی خدا، تصدق دادن را ترغیب می‌کند: العیاشی مُحَمَّد ابنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدَهُمَا قَالَ كَانَ عَلِيّ ابنُ الْحُسَيْنِ إِذَا أُعْطِيَ السَّائِلَ قَبْلَ يَدِ السَّائِلِ فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ وَقَالَ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكُلُّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ - كتاب تفسير العیاشی جلد ۲ صفحه ۱۰۸ حدیث ۱۱۷، كتاب وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۳۰۳ حدیث ۷ إلى قوله: يَدِ الْعَبْدِ، كتاب بحار الانوار جلد ۹۶ صفحه ۱۲۹ حدیث ۵۱ و صفحه ۱۳۳ حدیث ۶۸، كتاب تفسير البرهان جلد ۲ صفحه ۱۵۷ حدیث ۱۰ است.

عیاشی از محمد ابن مسلم از امام باقر نقل می‌کند: قَالَ: كَانَ عَلِيّ ابنُ الْحُسَيْنِ إِذَا أُعْطِيَ السَّائِلَ قَبْلَ يَدِ السَّائِلِ فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ وَقَالَ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكُلُّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ العجائب است، امام باقر می‌گوید که پدرش امام زین العابدین هرگاه به گدا چیزی می‌داد دست او را می‌بوسید و به او عرض شد چرا این کار را می‌کنی؟ فرمود زیرا صدقه پیش از دست بنده در دست خدا قرار می‌گیرد و فرمود چیزی نیست مگر اینکه فرشته‌ای را بر آن گمارده مگر صدقه که در دست خود است. خب اینجا، سؤالات از این درس این است که: اینها نظام دست‌بوسی را رد می‌کنند چطور آن وقت دست گدا را می‌بوسند؟ و بعد اینکه می‌گوید قبل از اینکه پولی که می‌خواهم بدهم به دست فقیر برسد اول به دست خدا می‌رسد. آیا خدا دست دارد؟ این هم یکی دیگر! و بعد خدا محتاج است که شما نیت می‌کنید این را به خدا بدهید؟ خدا اگر قدرت دارد آن چک را پاس کند؛ یا أَيُّهَا النَّاسُ

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. بعد مشکل بعدی در این درس این است که می گوید همه چیز موکل دارد غیر از صدقه چون صدقه را خود خدا تحت نظر دارد. باز هم این معارضات است، آنجایی که می گوید: نمازخوان وقتی شروع می کند خدا می آید جلوی او می ایستد ببیند که چطوری نماز می خواند. خب اینجا ایستادن مقدم بر دست دادن است. باید به این موارد توجه کرد و عدم تطابق ها را به درستی درآورد.

درس دوم - گناه کردن با دخالت دیگران، چگونه عقوبتی به عاصی متوجه می شود: أَيْضاً عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا غَشَى إِمْرَأَتَهُ وَفِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ مُسْتَيْقِظٌ يَرَاهُمَا وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا وَ نَفْسُهُمَا مَا أَفْلَحَ أَبَدًا إِذَا كَانَ غُلَامًا كَانَ زَانِيًا أَوْ جَارِيَةً كَانَتْ زَانِيَةً وَ كَانَ عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَغْشَى أَهْلَهُ أَغْلَقَ الْبَابَ وَ أَرْخَى السُّتُورَ وَ أَخْرَجَ الْخَدَمَ - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۰۰ حدیث ۲، كتاب وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۹۴ حدیث ۲ است.

علی ابن ابراهیم از پدرش از عبدالله ابن الحسین ابن زید از پدرش از امام صادق از پیامبر نقل می کند: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا غَشَى إِمْرَأَتَهُ وَ فِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ مُسْتَيْقِظٌ يَرَاهُمَا وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا وَ نَفْسُهُمَا مَا أَفْلَحَ أَبَدًا می گوید اگر بچه کوچک کنار آدم باشد و آدم آمیزش کند و او ببیند و در آن حال که کلمات عاشقانه را می گوید و حتی نفسشان را بشنود (نفس که در آمیزش تند می شود) مَا أَفْلَحَ أَبَدًا رستگار نمی شود. خب اینجا یک ایراد هست به اینکه این زن و مرد حالا پدر و مادر این بچه است که دارند عشق و حال می کنند گناه این بچه چیست که مَا أَفْلَحَ أَبَدًا هرگز رستگار و خوشبخت نمی شود؟ گناه چیست؟ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى که در قرآن هست ضدّ این کار و ضدّ این کلام است، آن آیه می گوید که گناه کسی را بر دیگری حمل نمی کنند، حالا این گناه پدر و مادر که اتاق را عوض نکردند و بخاطر تنگی جا جلوی او آمیزش می کنند و الا هیچ کس نمی آید این کار را بکند، کسی که دو تا اتاق دارد خب یکی اتاق بچه است، می رود در آن یکی اتاق کارش را انجام می دهد. بعد در ادامه اش می گوید: إِذَا كَانَ غُلَامًا كَانَ زَانِيًا اگر پسر باشد بزرگ بشود زنا می کند. خب اینجا باز در مبحث عدم اختیار در گناه رفتیم برای اینکه روی پیشانی این نوشته که دیده پدر روی مادر است و صدا را شنیده و نفس های آنها را حس کرده پس بزرگ می شود این هم دنبال کار خلاف می رود، پس این عدالت چه می شود؟ أَوْ جَارِيَةً كَانَتْ زَانِيَةً اگر دختر باشد بزرگ بشود زناکار می شود. بعد اینها که زناکار می شوند باید اینها را شلاق زد؟ محصنه باشد باید سنگسارشان کرد؟ آره؟ ببین چطوری شرایع، معارض با عدالت است بعد برای همین می گوئیم عدالت وجود ندارد چون اگر عدالت باشد در این دروس ردیابی می شود. إِذَا أَرَادَ أَنْ يَغْشَى أَهْلَهُ أَغْلَقَ الْبَابَ وَ أَرْخَى السُّتُورَ وَ أَخْرَجَ الْخَدَمَ می گوید خود این حضرت وقتی می خواست آمیزش کند در را قفل می کرد پرده را هم می کشید و کلفت ها و نوکرها را هم از خانه بیرون می کرد، چون از اتاق که باید بیرون کند نمی آید که جلوی آنها لباسش را در بیاورد و کارش را انجام بدهد یعنی از خانه بیرون می کرد، وَ أَخْرَجَ الْخَدَمَ با این محکم کاری که رجال ظهوری کردند باز هم بچه هایشان نخاله درآمدند، خیلی از امامزاده ها در زمان حیاتشان باج گیر بودند بخاطر اینکه نسبشان به پیغمبر می رسید زور می گفتند، نمونه اش هم یکی از فرزندان نزدیک امام باقر است که به امام صادق گفتند فلانی که پسر عمویت است یا برادرت است به مردم زور می گوید و سوار گردن مردم می شود حق حساب می خواهد، حضرت فرمود

که قطع حسب و نسب کرده و اجدادشان راضی نیستند. خب، این هم در مقوله عدم وجود عدل.

درس سوم - اگر وصل به اصل باشی فروع نمی تواند تو را مردود کند: الْحَمِيرِيُّ ابْنُ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْبَرْزَنْطِيِّ عَنِ الرَّضَا قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ لَا تَعْجَلُوا عَلَيَّ شَيْعَتِنَا إِنْ تَزَلَّ لَهُمْ قَدَمٌ تَثْبُتَ لَهُمْ أُخْرَى - کتاب قرب الاسناد صفحه ۳۸۵ ذیل حدیث ۱۳۵۸، کتاب بحار الانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۹۹ حدیث ۱ است.

حمیری نقل می کند از ابن ابی الخطاب از بزنطی که صحابی امام رضا است و او از امام رضا و امام رضا از پدر بزرگش امام باقر نقل می کند. گفت: لَا تَعْجَلُوا عَلَيَّ شَيْعَتِنَا إِنْ تَزَلَّ لَهُمْ قَدَمٌ تَثْبُتَ لَهُمْ أُخْرَى می گوید که اگر شیعیان و پیروان ما گناه کردند شما در قضاوت شتاب نکنید بخاطر اینکه پیروان ما اگر یک پایشان لغزید و گناه کرد آن پای دیگرشان در خیمه و حوزه ماست. یعنی شاید همان باب شفاعت است پس روی این حساب نمی تواند باز هم گناه اختیاری باشد چون شخص به شفاعت و وساطت اهل بیت خاطرش جمع است. بعد یک چیز دیگر، آیا این شخص، شیعه است یا نیست؟ امیر یا یکی از ائمه گفتند که شیعه کسی است که مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا كَسَى كِسَى مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا کسی که مشایعت کند علی را، مثل جنازه که تشییع می کنند همه دنبال جنازه می روند کسی این طرف و آن طرف نمی رود، شیعه کسی است که به دنبال علی است بعد شیعیان اهل بیت معصیت می کنند و خلاف این کلام است، یعنی امام باقر می گوید که پیروان ما اگر گناه می کنند پایشان در جبهه ما محکم است ولی آنجا می گوید شیعه یعنی اینها شیعه نیستند دیگر، ولی از نظر امام محمد باقر اینها شیعه هستند آنجا می گوید شیعه کسی است که قدم به قدم پیرو علی باشد و اینجا می گوید که نه، شیعه می تواند همه جا برود و فقط متعهد به ما باشد.

درس چهارم - دین را تخصصی فرا گیرید: أَيْضاً فِي حَدِيثِ آخَرٍ لِابْنِ أَبِي عَمِيرٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ - کتاب محاسن جلد ۱ صفحه ۳۵۷ حدیث ۷۶۱، کتاب بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۲۱۴ حدیث ۱۷ است.

دین را تخصصی فرا گیرید این مربوط به شماس است که محقق هستید خصوصاً آنهایی که اهل محاجه هستند که همه کتب را نگاه می کنند تا آنهایی که از چشم ما افتاده به عنوان مستند در مباحث بیاورند. ابن ابی عمیر که از اصحاب است می گوید که امام باقر گفت: لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ اگر جوانی را ببینم که تخصص دینی ندارد از او می رنجم و ناراحت می شوم. خب، اولاً چرا گفته جوان؟ بخاطر اینکه جوان حال و هوا دارد، قدرت بیان دارد، حافظه اش کار می کند و بعد هم می گوید دین، تخصصی است یعنی برعکس آنچه که می گویند دین تقلیدی است یعنی فلسفه مرجعیت است و به حجة ابن الحسن العسکری نسبت می دهند که گفت هر کس می خواهد پیروی از من کند دنبال مراجع برود یعنی در آن صورت مردم دیگر چشم و گوش بسته اند و هیچ کس چیزی نمی داند و همان راه و روایی که آبا و اجدادش داشته دنبال می کند و هر چه که آنها گفتند حرام است از حرام دوری می کند و هر چه که گفتند حلال است می گیرد. دین باید با کاوش به دست بیاید. همین یکی از اسناد است که راه اکثریت به درد نمی خورد. ببینید شاید گاهی وقت ها به شما می گویند و به من هم می گویند که شما چرا همیشه در مستندات دنبال اقلیت ها می روید مثلاً قرآن این همه آیه دارد یا حدیث و روایت را گزینش می کنید، این یکی از دلایلش است، برای چه

این کار را می‌کنیم؟ برای اینکه باید تخصصی وارد مدار توحید بشویم نه تقلیدی! ببین اینجا کاملاً معارض با تقلید و پیروی کورکورانه است می‌گوید اگر جوانی را ببینم که اعلام می‌کند اظهار می‌کند پیرو ما است لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ تفقه نمی‌کند. حالا گاهی وقت‌ها من در این مباحثات گوش می‌دهم، دیگران که در این مسیر نیستند صاحب ادعا هستند که ما اسلام‌شناس، قرآن‌شناس و حدیث‌شناس هستیم، گاهی وقت‌ها شنیدم شاگردان مستنداتی را عرضه می‌کنند که آنها اصلاً نشنیدند و ندیدند حتی شرط‌بندی هم می‌کنند که اگر یک چنین چیزی که تو می‌گویی سند داشته باشد من از تشیع خارج می‌شوم بعد به جای اینکه از تشیع خارج بشود از کانال خارج می‌شود.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۱ - فایل صوتی ۶۲۷۸ - درس اول - آویختن قرآن مهمتر است یا خواندن و یا عمل کردن؟: الْحَمِيرِيُّ ابْنُ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ الصَّادِقِ عَنِ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُعَلِّقَ الْمُصْحَفُ فِي الْبَيْتِ يُتَقَى بِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ - کتاب قُرْبُ الْأَسْنَادِ صفحه ۴۲، کتاب بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۹۵ حدیث ۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۴ صفحه ۸۵۵ حدیث ۳ است.

حمیری از ابن طریف از ابن علوان از امام صادق و امام صادق از امام باقر نقل می‌کند: أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُعَلِّقَ الْمُصْحَفُ فِي الْبَيْتِ يُتَقَى بِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ فرمود که کار خوبی است که قرآن را در خانه بیاویزید (مثل لوستر) تا شیطان اهل خانه را اذیت نکند. قرآن آویختن باعث برون‌رفت شیطان می‌شود، بعد اگر شیطان به وسیله کُتَاب، مصحف را تدوین کرده باشد چه؟

هر چه بگردد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگردد نمک

در منزل خوارج و منافقین قرآن بود و هست، شیطان به اعلیٰ درجه، فعالیت می‌کند و کرده و همچنان ادامه می‌دهد.

درس دوم - طلا گرایی در محک معارض و گنجی متدین!: الْقَاضِي النُّعْمَانُ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الذَّهَبِ يُحَلَّى بِهِ الصَّبِيَّانُ قَالَ إِنَّ أَبِي كَانَ يُحَلِّي أَوْلَادَهُ وَنِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ لَا بَأْسَ أَنْ تُحَلَّى السُّيُوفُ وَ الْمَصَاحِفُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۱۶۳ حدیث ۵۸۴، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۸۶ مختصراً، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۶۰۱ حدیث ۲۸۴۶ است.

قاضی نعمان از امام صادق نقل می‌کند: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الذَّهَبِ يُحَلَّى بِهِ الصَّبِيَّانُ از حضرت پرسیدند که اگر به کودکان طلا آویزان کنند چطور است؟ قَالَ إِنَّ أَبِي كَانَ يُحَلِّي أَوْلَادَهُ وَنِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ لَا بَأْسَ أَنْ تُحَلَّى السُّيُوفُ وَ الْمَصَاحِفُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فرمود: پدرم امام باقر بچه‌ها و خانم‌ها را به وسیله طلا می‌آراست، تا اینجایش مشکلی نیست. و ایرادی ندارد که شمشیرها و قرآن‌ها با طلا و نقره آراسته شوند. چقدر در فقه داریم که نهی شده از طلا برای ابزار زندگی، چقدر نهی شده قرآن را با طلا ننویسید، خیلی مستند هست. این معارضات را چکار کنیم؟ یک جا طلا خوب است و یک جا طلا بد است. سر آیه الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ بَيْنَ ابُوذَر غفاری و عثمان ابن عفان خلیفه سوم محاجه درگرفت، در کتابش یک طوری دستکاری کرده بود که انگار طلا مربوط به اقلیت‌های دینی است و آن بد است یعنی توبیخ کرده بود و می‌گفت منظورش آنها هستند که ابوذر اعتراض شدید کرد و گفت قرآن را دستکاری کردی و عثمان عصبانی شد با عصایش زد دماغ ابوذر غفاری یار معروف پیامبر را شکست. خب حالا طلا و نقره برای زن و بچه عیب

ندارد و شمشیر هم وسیله جنگی است اما قرآن دیگر چه تحلیل و توجیهی دارد؟ قرآن را با طلا بنویسید! حالا اینجا این تفهیم برای انسان می آید که نکند قرآن، خواهان، طرفدار و علاقه مند ندارد و مجبور هستند با طلا جذب قاری کنند؟ آیا شما غیر از این مطلبی به ذهنتان می رسد؟

درس سوم – آنگاه که خیری از مشاهد مشرفه نباشد، شهرهای معمولی مورد توجه قرار می گیرد: النعمانی ابنُ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مَعْرُوفِ ابْنِ خَرْبُودَ قَالَ مَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَطُّ إِلَّا قَالَ خُرَّاسَانَ سِجِسْتَانَ سِجِسْتَانَ كَانَ يُبَشِّرُنَا بِذَلِكَ - كتاب الغيبة صفحه ۲۷۳ حدیث ۵۱، کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۴۳ حدیث ۱۱۷ و جلد ۶۰ صفحه ۲۱۵ حدیث ۳۴ است.

نعمانی ناقل است از ابن عقده از علی ابن الحسین از یعقوب از زیاد القندی از ابن اذینه از معروف ابن خربوذ، ناقل و گزارشگر، این است. قَالَ مَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَطُّ إِلَّا قَالَ، چه گفت؟ گفت هر وقت وارد می شدیم تعریف خراسان و سجستان را می کرد. قَطُّ یعنی همیشه. كَانَ يُبَشِّرُنَا بِذَلِكَ و ما را به این دو شهر یا دو استان بشارت می داد. می گویند سجستان همان سیستان است و خراسان هم که معلوم است، چطور شد بشارت برای مکه و مدینه بود و الآن خراسان و سیستان جایگزین شده است؟ و اینکه هر روز، هر بار، سفارش می کرده خیلی مهم است مَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ قَطُّ إِلَّا قَالَ خُرَّاسَانَ سِجِسْتَانَ سِجِسْتَانَ كَانَ يُبَشِّرُنَا بِذَلِكَ. همین است که می گویم گاهی به ذات متصل بودند یکی از مبانی آن این است، هر جا توانستند دیانت را لایروبی کردند و معکوس کردند؛ آن از امیرمان که بعد از پیامبر مسلمان کُشی راه انداخت و این هم از خاندانش که به چه زبانی بگویند مکه و مدینه ارزش ندارد؟ ها؟ به چه زبانی؟ نباید به درب بگویند دیوار بشنود؟ آن وقت یارو متعصب متشرع که عقلش کف پایش است باز می آید توجیه می کند.

درس چهارم – خلوص در نماز مانع از نگاه به خود می گردد: أَيْضاً أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ أَيْمَسَحُ الرَّجُلُ جَبْهَتَهُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا لَصِقَ بِهَا تُرَابٌ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَمَسَحُ جَبْهَتَهُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا لَصِقَ بِهَا التُّرَابُ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۲ صفحه ۳۰۱ حدیث ۷۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۴ صفحه ۹۷۴ حدیث ۱ است.

در مبحث نماز ما زیاد حدیث و روایت و آیه در ردّ این گونه نمازهایی که رایج است داشتیم، آن آیه اش که غوغا می کند: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالتَّبَغْيِ، نماز این کارایی را باید داشته باشد، اگر ندارد خودت را مسخره کردی و داری ورزش می کنی، رکوع و سجود برای ورزش است. احمد ابن محمد از ابن ابی عمیر از حماد ابن عثمان از عبیدالله ابن علی الحلبی از امام صادق: سَأَلْتُهُ أَيْمَسَحُ الرَّجُلُ جَبْهَتَهُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا لَصِقَ بِهَا تُرَابٌ می گوید که سؤال کردند؛ آیا در نماز، پیشانی که به خاک می گذاریم می شود آن را پاک کرد؟ فَقَالَ نَعَمْ فرمود: آری. شاید آن موقع مُهر نبوده، می گویند که اگر زمین خاک بود سجده می کردند و گرنه برای شیعه روایت داریم که مقداری خاک به اندازه یک مُهر می گذاشتند که پیشانی را بر آن بگذارند. قَدْ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ امام صادق می گوید پدرم این کار را می کرد يَمَسَحُ جَبْهَتَهُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا لَصِقَ بِهَا التُّرَابُ. حالا سؤال این است؛ نمی گوید بَعْدَ الصَّلَاةِ، دَقَّتْ کنید، می گوید فِي الصَّلَاةِ. خب این اخلاص یعنی چه؟ یعنی از خود بیخود شدن. کسی که هر بار بعد از سجده، خاک از پیشانی اش برمی دارد این

چطور سفر فضایی کرده الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؟ ها؟ نمازی که ستون دین است الصَّلَاةُ عُمُودُ الدِّین، چگونه نمازگزار را از خود بیخود نمی کند، او را پرواز نمی دهد و با اطرافش بیگانه نمی کند که بعد از هر سجده غبار روبی از پیشانی کند؟ واقعاً تعجب است، معارضات را ببین! اسناد زیادی داریم که خلاف این را می گوید، که با ریش خودتان بازی نکنید، دست در جیبتان نکنید، خودتان را نخارانید، حتی خمیازه که یک حرکت طبیعی بدن است، می گوید شیطنی است بعد، پس از هر سجده پیشانی را تمیز کنی، چطور این اصلاً متوجه می شود که پیشانی اش خاکی شده است؟ پس این خلوصش کجاست؟ اخلاصش کجاست؟ فرار از اطرافش کجاست؟

درس پنجم - چگونه باید یک رجل ظهوری اعلام برائت کند؟: الکلینی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي زَيْنَبَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ لَوْ كَانَ لِي طَرِيقٌ إِلَى مَنْزِلِي مِنْ مَنَى مَا دَخَلْتُ مَكَّةَ - کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۵۲۱ حدیث ۹، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۵ صفحه ۲۷۴ حدیث ۱۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۸ حدیث ۱ است.

کلینی از اصحاب امام صادق نقل می کند؛ سهل ابن زیاد، منصور ابن عباس، علی ابن اسباط، سلیمان ابن ابی زینبۀ، اسحاق ابن عمار گزارشگر است، از امام صادق: قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ فرمود پدرم گفته است لَوْ كَانَ لِي طَرِيقٌ إِلَى مَنْزِلِي مِنْ مَنَى مَا دَخَلْتُ مَكَّةَ. نگفتم که اینها در هر فرصتی به طور خفی با چراغ خاموش از این دین رایج اعلان برائت می کنند؟ می گوید: پدرم امام باقر گفت اگر از مینا راهی به خانه خود داشتیم داخل مکه نمی شدیم، در حج را می گوید. مینا و عرفات و مشعر جزء مناسک حج است. جالب است طبق قانون شرع بعد از مینا باید به مکه رفت و دوباره طواف باید کرد. امام می گوید که اگر راه فرار داشتیم مکه را دور می زدیم و به خانه ام می رفتیم. این هم در برابر آن احادیثی که می گوید مکه مکرمه است الْمَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ تکریم شده است، بلد امین است، خوش به حال کسی که آنجا مجاور است و خوش به حال کسی که آنجا مدفون است، همه اینها را داریم ها! ولی یک کلام امام بزرگوارمان محمد باقر راه را برایمان باز می کند، برای یک محقق برای کسی که نمی خواهد در خط اکثریت جزء لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بها باشد و می خواهد از أَفَلَا تَعْقِلُونَ عبرت بگیرد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۱۲ - فایل صوتی ۶۲۷۹ - همه چیز در تکذیب بشر است. وعده ها مایه دل شکستگی است: قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۲۶) - هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) - قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۳۹) - سوره مؤمنون آیه ۲۶، ۳۶ و ۳۹ است.

آیه ۲۶ و ۳۹ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ این تکذیب ابعاد مختلف دارد، انبیاء را تکذیب می کردند قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي، حواریونشان را ناصادق می خواندند قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي. این رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی دارد، جنبه مادی آن این است که کار جور در نمی آید. تکذیب یعنی روالی که معمول هست؛ دو دوتا چهارتا، تو دنبال کار می روی؛ خیلی ها عریضه می دهند و می گویند کارمان جور در نمی آید بقول مردم جفت و جور نمی شود، این دعای خوبی است رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ. خب حالا رجال ظهوری برای چه این حرف را می زنند که رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ؟ برای اینکه کمک نمی رسد دیگر، لذا تقاضای کمک می کنند. آن اتومبیل که از کارخانه ساخت خودرو

تحویل مشتری داده شده باید موتور داشته باشد دیگر، اصلش موتور است، گذاشته اند روی یک یدک کش و تحویلش داده اند بیا بگیر، استارت می زند ولی خبری نیست. آیا این باید از خودروساز تقاضا کند که موتور را به من بده یا اینکه نه استانداردش این است که موتور داشته باشد؟ وقتی که خدا می گوید: وَ لَقَدْ سَبَقْتُ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱، صافات) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲، صافات) وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳، صافات) كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۸۸ انبیاء) إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (آیه ۱، فتح)؛ چند تا آیه داریم؟! اگر مقطعی فکر می کنیم پس این کتاب، فراسوی بشر نیست مقطعی است دیگر، إِنَّا فَتَحْنَا برای پیغمبر در روز فتح مکه است، به من و تو چه ربطی دارد؟! نمی شود که، پس چطور می گویی این کتاب تا قیامت چراغ مردم است؟ چرا مولای ما می گوید که ذو وجهین یا ذو وجوه است؟ چرا؟ برای اینکه یک وجه آن شأن نزول است، یک وجه آن تأویل است و یک وجه آن رهگشای پیروان است. قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ، کمک نکرد، آنها تکذیب کردند، خب خسته می شوند دیگر، آخر یک روز، یک هفته، یک ماه، یک سال، چند سال؟ مثلاً بگو خدا به خاتم الانبیاء کمک کرده، چطوری کمک کرده؟ می گوید که فتح الفتوح کرده چند کشور را تسخیر کرده، خب چه فایده؟ دشمنان خودش را جمع کرد، هم در اواخر حیاتش پرده را کنار زدند روپوش را برداشتند نقاب از چهره گرفتند و دشمنی، خباثت، نفاق و خوارج بودن خودشان را نشان دادند و هم اینکه بعد از خودش! در زمان حیاتش روزهای آخر فرمان داد که اسامه ابن زید برای جنگ تبوک لشکر آماده کند (اینها را برایتان گفته ام، اشارات است) چون در جنگ تبوک ناکام برگشت، اروپا قوی بود ابرقدرت بود، می خواست که از شهرها و کشورهای غرب بگیرد نتوانست و برگشت، بیرون مدینه یک سپاه قوی تر آماده کرد و بعد لعنت کرد، این دیگر از فرمان بالاتر است، یک وقت می گوید أَقِمِ الصَّلَاةَ این فرمان است، لعنت کرد لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ خدا لعنت کند کسی که به اسامه نپیوندد. بعد در اتاقش سران مسلمین جمع بودند، مدام به هوش می آمد و از هوش می رفت چون چیزخورش کرده بودند، مدام می گفت چه شد، اسامه حرکت کرد؟ گفتند نه معطل این بزرگان است، بزرگان برای چه اینجا هستند؟ اینها دلواپس تو هستند می خواهند ببینند چه می شود، این سم اثر کرد یا نه! بعد، وصیت نویسی! اینها در زمان حیاتش بود و بعد از حیاتش هم که دیگر اِزْدَدَ النَّاسُ، که هم شیعه گفته و هم سنی گفته است. خب پس این قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ نشان می دهد که خدا کارایی ندارد. در سوره مومنون قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ دو بار تکرار شده است.

آیه ۳۶: باز آمده است: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ هیهات یعنی اینکه متأسفم، متاثرم، از اینکه وعده ای که دادی انجام نشد. هیهات، دو بار تکرار کرده هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ. اگر به ما بگویند که اینهایی که تو اتخاذ می کنی مربوط به فلان قسمت است بعد قرآن را محدود کردیم، پس قرآن مال هزار و چهار صد و خرده ای سال قبل شد و به این زمان ربطی ندارد. اگر بگوییم که قرآن کتاب هر زمان و هر زمین است پس تمام لغاتش، حروفش و کلماتش برای پیروانش و محققین، رهگشا است. حالا بگو این هیهات هیهات گفتار جهنمی ها است، باشد، آیا به جای دیگر تعلّق ندارد؟ می گوید که متأسفیم که وعده داد اما عمل نکرد. وعده های الهی زمین که به اسامی مختلف در ادیان و مذاهب تجلّی کرده بر زمین ماند مثل لشکری که به جنگ دشمن فرستادند اما به آنها اسلحه ندادند. اسلحه انبیاء

چیست؟ معجزه! سلاح رجال ظهوری آن است که از طریق جباریت الهی حرف خودشان را پیش ببرند ثابت کنند، و نشد، نکردند. در بین معصومین خودمان هم اثبات نشد، چه از پیغمبر بگیر؛ در این نسخه ها و درس ها یادتان هست که پیغمبر راجع به حسین خواهش کرد که ورق برگردد و این تکه تکه نشود گفتند نمی شود، هم از خلق خواهش کرد و هم از خالق، دم آخر به خلق التماس می کرد ای تونی؟ بدهید مرا قلم و کاغذ تا برایتان بنویسم، آن دم آخر برای پیغمبر معجزه شد، پیغمبر که نمی توانست بنویسد، آن دم آخر می خواست بنویسد. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ وعده های بر زمین مانده، هزاران سال قدمت دارد. بعد در کتاب های آسمانی این هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ نقش دارد از قبیل همین اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ، اینطوری باید نوشته بشود، خلیفه سوم باید توجه می کرد باید می نوشت اُدْعُونِی هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ اَسْتَجِبْ لَکُمْ یعنی خیلی دور است، و اِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی اینجا باید می نوشت هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَاِنِّی قَرِیْبٌ اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۳ - فایل صوتی ۶۲۸۰ - چالش های خداشناسی در ادیان و مذاهب: اَفَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لَا یَخْلُقُ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ (۱۷) وَاِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ (۱۸) وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُسْرُوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ (۱۹) وَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُوْنَ (۲۰) اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَ مَا یَشْعُرُوْنَ اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ (۲۱) اِلَهِکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُّنْکَرَةٌ وَ هُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ (۲۲) - آیات ۱۷ تا ۲۲ نحل است.

بخش اول: بحث قرآنی از سوره های نحل و قصص است. وَاِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ چرتکه بینداز ماشین حساب بیاور و نعمت های خدا را بشمار، نمی توانی بشماری! این آخرش درست است لَا تُحْصُوْهَا آخر چون چیزی نیست که بشماری. وَاِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ این یک قسمت است، این نقش دیوار است و ثبت در کتاب است. لَا تُحْصُوْهَا این یکی عملی، علنی و اجرایی است. بعد می گوید: اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ به درستی که خدا لَغَفُوْرٌ رَحِیْم است. لام تأکید است، لَغَفُوْرٌ رَحِیْمٌ، هم غفور است و هم رحیم است، دوتا از اسماء رحمانی که برمی گردد به نعمت؛ نعمت که نیست غفور و رحیم نیست و غفور و رحیم که نیست نعمت نیست! غفور برای مسائل معنوی و رحیم برای مسائل مادی است. اَفَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لَا یَخْلُقُ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ خلق تو با خلق خدا یکی است؟ ها؟ مثلاً بنده اش اتومبیل و آسمان خراش را خلق می کند، او هم خلق می کند مثل هم است اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ آیا تذکر نمی دهید؟ تذکر یعنی فهم، یعنی بررسی، تحقیق، اکتشاف. اَفَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لَا یَخْلُقُ، او که خلق می کند مثل کسی است که خلق نمی کند؟ خب خیلی ها خلق می کنند بعد خلق او ناقص است. اینجا اتومبیل از کمپانی های آلمان، امریکا، ژاپن و کُره بدون نقص درمی آید، خلق خدا هم درمی آید از جنین می آید اما درب داغون! طرف عریضه داده می گوید بچه سه ماه اعصابش خراب است، خیلی جالب است ها. این اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ یعنی همین محاسبات! وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُسْرُوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ؛ خدا همه چیز را می داند آشکار و پنهان، چه فایده که می داند؟ هواشناسی می داند که امشب در تهران برف می بارد. خیلی خب، این دانستن است، توانستن چیست؟ آنقدر برف می آید که خانه ها را خراب می کند، توانستن یعنی جلوی آن را بگیرد جلوی خرابی را بگیرد. وَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُوْنَ این به همان آیه برمی گردد، آنجا می گوید آیا خالق با غیر خالق مساوی است حالا اینجا می گوید آنهایی که اللّٰه را قبول

ندارند نمی‌توانند خلق کنند. چرا نمی‌توانند؟ عصر مدرن است، دوره تمدن است، دوران شکوفایی علم است و زمان بروز خلاقیت‌هاست البته گرچه علم هم در آن زاییده، گرچه! بقول لات‌های تهران زیرش زاییده. لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ نمی‌توانند خلق کنند خدا خلق می‌کند. هر وقت به یک بدبختی رسیدی یاد این آیه بیفت که خدا خلق می‌کند، به به دستت درد نکند زحمت کشیدی. اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ می‌گویند مردم اموات هستند زنده نیستند. خب همین برمی‌گردد به همین حرف من، اموات خلق کرده، این میت چه هنری است؟! مردم وقتی که در فقر می‌سوزند، در بیماری له می‌شوند، در ناامنی داغون می‌شوند، مُرده‌اند! وقتی نمی‌تواند از خودش دفاع کند، آقا امروز قفل و بست جوابگوی دزد نیست، حالا خیلی چیزها که من نمی‌توانم بگویم و جزء عریضه‌هاست. اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ چه خوب است که این آیات همدیگر را رسوا می‌کنند وَ مَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ نمی‌دانند چه موقع مبعوث می‌شوند. کجا مبعوث می‌شوند، چی چی را مبعوث می‌شوند؟ تو اینجا خدایی خودت را اثبات نکردی می‌خواهی روز قیامت اثبات کنی؟ اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ همه این آیات چالش است، اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ خدای شما یکی است، درست؟ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ خدا یکی است ولی یک عده ایمان نمی‌آورند و قلب‌هایشان منکر است. ببینم اله وقتی یکی است آیا زیردست این اله قدرت و توان دارد که با او مخالفت کند؟ یا اینکه خودش انگولکش می‌کند و به او میدان می‌دهد، خودش فرعون‌ساز است، نمرودساز و یزیدساز است؟ اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ قلب‌هایشان انکار می‌کند. آقای خالق، قلب را چه کسی ساخته؟ چرا ساختی که انکار کند؟ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ تکبر و نخوت دارند و زیر بار نمی‌روند. خب اگر تو مستند داری چرا زیر بار نرود؟ تو به او عقل دادی! منطق تو ناقص است، دلائل، براهین و حجج توست که منکرساز است و مستکبر درست می‌کند.

بخش دوم این فایل با موضوع هدایت و ضلالت بتوسط الله به علت بازخوان به فایل ۵۶۶۲ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۱۴ - فایل صوتی ۶۲۸۱ - درس اول - خودشان می‌گویند با آمادگی حسی انجام شود و سپس آن را مایه تخریب می‌کنند: القاضی النعمان عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ عِنْدَ الْجَمَاعِ وَيَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْخَرَسَ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُجَامَعَ الرَّجُلُ وَ فِي الْبَيْتِ مَعَهُ أَحَدٌ - مرجع: ۱. کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۲۱۳ حدیث ۷۸۴، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۲۲ حدیث ۳ است.

قاضی نعمان از امام باقر نقل می‌کند أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ عِنْدَ الْجَمَاعِ در هنگام آمیزش حرف نزنید وَ يَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْخَرَسَ می‌گوید وقتی که با او حرف بزنی بچه لال می‌شود. خب این مرد با آن زن خواسته بیشتر حال کند وسط کار حرف زده و آخر جون گفته، بچه‌اش باید لال بشود؟ این دیگر چه صیغه‌ای است؟ تازه در بعضی از روایات آمده با آمادگی انجام بشود، یکی از موارد آمادگی حرف زدن است. آن روایت چه می‌گوید و این چه می‌گوید؟ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُجَامَعَ الرَّجُلُ وَ فِي الْبَيْتِ مَعَهُ أَحَدٌ.

درس دوم - مگر آیه تطهیر برای آنها نیامده، پس چرا در مواقع خاص، خود را پاکیزه می‌کردند؟: المَرَعَشِي عَنْ الْعَلَامَةِ الْكَشْفِيِّ فِي الْمَنَاقِبِ الْمُرْتَضَوِيَّةِ نَقْلًا عَنْ هِدَايَةِ السَّعْدَاءِ عَنِ الشَّافِعِ قَالَ كَانَ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ كَثِيرَ الدُّعَابَةِ وَ التَّبَسُّمِ إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ عِنْدَهُ أَصْفَرَّ لَوْنُهُ وَ مَا رَأَيْتُهُ يَحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا عَلَى طَهَارَةٍ - کتاب احقاق الحق جلد

علامه کشفی از مناقب مرتضویه از هدایة السعداء از شفاء نقل می کند. همه اینها اسم کتابها است. قَالَ كَانَ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ كَثِيرَ الدُّعَابَةِ وَالتَّبَسُّمِ امام صادق زیاد شوخی می کرد و خندان بود. آن وقت قرآن چه می گوید؟ می گوید: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا (۸۲ توبه) کم بخندید زیاد گریه کنید. وَ إِذَا ذُكِرَ عَلَيْهِ وَقتی که می گفتند که پیامبر اینطور بود رنگش تغییر پیدا می کرد. حالا این برای چه؟ یا اینکه پیغمبر شوخ طبع نبوده یا اینکه طبع پیامبر متفاوت بوده است. وَ مَا رَأَيْتُهُ يَحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا عَلَى طَهَارَةٍ می گوید ما امام صادق را ندیدیم که حدیث بگوید مگر اینکه وضو و طهارت داشت. حالا این طهارت، در فقه یک معنا دارد و طهارت در عُرف یک معنا دارد. طهارت در عُرف یعنی نجس نباشد یعنی بعد از تخلیه جلو و عقبش را شسته باشد، در شرایع به معنای وضو است یا غسل است. حالا صحبت سر این است که مگر آیه تطهیر برای اینها نیامده؟ پس چرا امام صادق هر وقت می خواست حدیث بخواند می رفت طهارت می گرفت؟

درس سوم - قُلْتُ نَفَرَاتٍ مُخْلِصٍ در نفوس پیروان: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْمُفَضَّلِ ابْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ لِي كَمْ شِيعَتُنَا بِالْكُوفَةِ؟ قَالَ قُلْتُ خَمْسُونَ أَلْفًا فَمَا زَالَ يَقُولُ إِلَى أَنْ قَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ بِالْكُوفَةِ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَ أَمْرَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ وَ لَا يَقُولُونَ عَلَيْنَا إِلَّا بِالْحَقِّ - کتاب مجموعه رسائل صدوق صفات الشیعه جلد ۱۴ حدیث ۲۶، کتاب بحار الانوار جلد ۶۷ حدیث ۱۵۸ حدیث ۲ کتاب موسوعة کلمات الامام الحسنین صفحه ۲۴ حدیث ۶۸۲۸ است.

مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ از الْمُفَضَّلِ ابْنِ قَيْسٍ از ابی عبدالله امام صادق. قَالَ قَالَ لِي كَمْ شِيعَتُنَا بِالْكُوفَةِ؟ امام صادق گفت در کوفه ما چقدر شیعه داریم؟ امام صادق کجا زندگی می کند؟ در مدینه. کوفه پایتخت شیعیان بوده. قُلْتُ خَمْسُونَ أَلْفًا گفتم که پنجاه هزار نفر! پنجاه هزار نفر با توجه به جمعیت کم آن زمان خیلی بوده است. فَمَا زَالَ يَقُولُ إِلَى أَنْ قَالَ بحث ادامه پیدا کرد، بعد امام صادق فرمود وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ بِالْكُوفَةِ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَ أَمْرَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ وَ لَا يَقُولُونَ عَلَيْنَا إِلَّا بِالْحَقِّ، این جواب متشرع شیعه است؛ امام صادق می گوید بیست و پنج نفر، بیست و پنج دانه برای ما بس است که اینها ما را بشناسند. معلوم می شود که شیعه اصلاً امامش را نمی شناسد، اگر می شناخت که نمی گفت فلانی احادیث و روایات نادر را جمع کرده است. آنجا هم با آن سند که می گفت هرچه از ما رسید بگیرید، پنجاه هزار داریم، یک لشکر بزرگ است اما می گوید بیست و پنج نفر بس است یعنی بیست و پنج عدد در بین شیعیان ندارد! شیعه شناسنامه ای زیاد است، شیعه واقعی که دنبال روایات اهل بیت برود. شیعه واقعی ما هستیم که دنبال پیدا کردن اسرار اهل بیت هستیم که در بین روایات کثیر پنهان شده است.

(فایل صوتی ۶۸۷۵ - درس سوم) تیراژ شیعیان، در مقیاس عجیب! قَالَ لِي: كَمْ شِيعَتُنَا بِالْكُوفَةِ؟ قَالَ قُلْتُ خَمْسُونَ أَلْفًا فَمَا زَالَ يَقُولُ إِلَى أَنْ قَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ بِالْكُوفَةِ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَ أَمْرَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ وَ لَا يَقُولُونَ عَلَيْنَا إِلَّا بِالْحَقِّ. کتاب بحار الانوار جلد ۶۴ صفحه ۱۵۹، کتاب صفات الشیعه صفحه ۱۴، صفات الشیعه تألیف شیخ صدوق از بزرگان علماء شیعه است. فضل ابن قیس نقل می کند از امام صادق: قَالَ لِي: كَمْ شِيعَتُنَا بِالْكُوفَةِ امام

صادق گفت ما در کوفه چقدر طرفدار داریم؟ قُلْتُ خَمْسُونَ أَلْفًا فَمَا زَالَ گفتم پنجاه هزار نفر. خوب دقت کن! ما داریم تاریخ صدر اسلام را محاجه می کنیم. تو حساب کن پایتخت امیرالمؤمنین کوفه است، مرکز شیعیان اهل بیت، کوفه است، بعد پنجاه هزار نفر تیراژ است. می بینی؟! آیا عیب از ائمه است؟ نه بابا بندگان خدا، عیب از اطرافیان است. حالا برویم جلوتر ببینیم چه خبر است! فَمَا زَالَ يَقُولُ إِلَى أَنْ قَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ بِالْكُوفَةِ خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَ أَمْرَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ وَلَا يَقُولُونَ عَلَيْنَا إِلَّا الْحَقَّ. یک بحث تربیتی و خبری داغ است. امام صادق مدام به این صحابی گفت دیگر چند نفر هستند؟ این فکر کرد و گفت خالص ها را بگویم، مدام عدد را پایین آورد؛ چهل هزار، سی هزار، بیست هزار، ده هزار، پنج هزار! امام صادق زد روی دستش، چه گفت؟ گفت به خدا قسم دوست داشتم در کوفه بیست و پنج مرد، (دقت کن!) بیست و پنج شیعه داشته باشم که امر ما را که بر آن استواریم بدانند و جز حق را به ما نسبت ندهند. حالا یک سوال می کنم، به این شیعه دروغگو و جستجوگر برای عیب یابی، که در زمان امام صادق، شیعیان، امام صادق را می دیدند، حجت خدا را می دیدند، برهان الهی را می دیدند، حضرت می گوید بیست و پنج نفر نیستند! گوش می دهی؟ الان چقدر هستند؟ ای شیعه تو را به آن ابوالفضلی که قبول داری، الان در جامعه تشیع بیست و پنج نفر هستند که شیعه واقعی باشند؟ شیعه ای که دروغ نگوید، تهمت نزند، غیبت نکند، در برابر فشار کم نیاورد، کم فروشی نکند، غش در معامله نکند، کلاهبرداری نکند، جنایت نکند، خیانت نکند، شکنجه نکند، آدم نکشد، بیست و پنج نفر هستند؟! می گوید در اربعین بیست و یک میلیون نفر رفتند. امام صادق را که دیدند، نور خدا را دیدند، امام می گوید ما بیست و پنج نفر طرفدار نداریم، بعد شما چه می گویی؟ چه می گویی؟! چه داری که بگویی؟ به خود امام صادق قسم اگر امام صادق الان بود باز هم بیست و پنج نفر طرفدار نداشت. به چه دلیل؟ به همین دلیل که در زمان خودش که مردم، ائمه را می دیدند، حرف هایشان را می شنیدند، ارادت به آنها داشتند، معجزه ائمه را می دیدند، امام می گوید بیست و پنج نفر ما در جامعه تشیع نداریم. الان دارند؟ مثلاً تو که با عکس ورمی روی، تو که به اسم امام صادق تظاهر می کنی، شیعه هستی؟ مانور می دهی به شیعه گری خودت، تو شیعه هستی؟ پس این امام صادق چرا این حرف را زده؟ به من بگو! سندش هم که معتبر است. اینها محاجه است!

درس چهارم - تکرار چیزی که امیر گفته و نفی آن را بر دیگران نموده: المَرَعَشِيُّ عَنِ الْعَلَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاكِرِ ابْنِ أَحْمَدَ الشَّافِعِيِّ فِي عَيُونِ التَّوَارِيخِ قَالَ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ مَا رَأَيْتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ يَقُولُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّهُ لَا يُحَدِّثُكُمْ بَعْدِي بِمِثْلِي حَدِيثِي - كتاب احقاق الحق جلد ۱۹ صفحه ۵۰۸ و جلد ۲۸ صفحه ۳۲۱، كتاب العوالم جلد ۲۰ صفحه ۱۰۳ است.

بخش اول: محمد ابن شاکر ابن احمد الشافعی در کتاب عیون التواریخ از ابوحنیفه نقل می کند، می گوید مَا رَأَيْتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ فَفَیْهِ تَرَاثُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ نِیَافَتَم، آن وقت چطور شد که خودش پرچم برداشت و جلوی ایشان ایستاد؟ وَكَانَ يَقُولُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّهُ لَا يُحَدِّثُكُمْ بَعْدِي بِمِثْلِي حَدِيثِي این حرف را امیرالمؤمنین زده و بعد هم گفته بعد از من کسی حق ندارد بزند، حالا چرا امام صادق گفته، نمی دانم! می گوید از من بپرسید قبل از اینکه من را نیابید، زیرا که مثل من کسی با شما سخن نخواهد گفت. حالا الان طرفدار امام جعفر صادق در دنیا چقدر است

و طرفدار ابوحنیفه نعمان چقدر است؟ حنفی مذهب‌ها؛ احناف قسمت عمده اهل سنت را به خود اختصاص دادند.

بخش دوم: الصَّغَارُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ ابْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَا تَكَلِّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي فِي كُلِّ الْمَخْرُجِ - كتاب بصائر الدرجات صفحه ۳۴۸ حدیث ۱، کتاب الاختصاص صفحه ۲۸۷، کتاب بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۹۸ حدیث ۵۲، کتاب العوالم جلد ۲۰ صفحه ۱۰۲ است.

باز از کانال دیگری آمده، صفار گفته حدیث کرد محمد ابن حسین از النضر ابن شعیب از عبدالغفار الجازی از امام صادق إِنِّي لَا تَكَلِّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي فِي كُلِّ الْمَخْرُجِ این را قبلاً گفته‌ام که امام صادق فرمود من هفتاد مدل حرف می‌زنم و هر وقت هم خواستم رأی خودم را پس می‌گیرم و نظرم را برمی‌گردانم. حالا این را کنار روایت قبل بگذاریم که می‌گوید از من پرسید قبل از آنکه من را نیابید خب شاید می‌پرسد یک چیز دیگر جواب می‌دهد! آیا این پرسیدن مستدل است و شیعه را گیج نمی‌کند؟ محقق را در به در نمی‌کند؟

درس پنجم - بشریت، خانه‌زاد عذاب است و دور مانده از رحمت!: الإِزْبِلِي كَانَ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ بِمَا اَنْتَ لَهُ اَهْلٌ مِّنَ الْعَفْوِ اَوْلَىٰ مِنِّي بِمَا اَنَا لَهُ اَهْلٌ مِّنَ الْعُقُوبَةِ - کتاب كشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۲۰۶، کتاب الفصول المهمّه صفحه ۲۱۷، کتاب بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۲۰۷ حدیث ۶۵ است.

الازبلی می‌گوید امام صادق در دعایش می‌گوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ بِمَا اَنْتَ لَهُ اَهْلٌ مِّنَ الْعَفْوِ اَوْلَىٰ مِنِّي بِمَا اَنَا لَهُ اَهْلٌ مِّنَ الْعُقُوبَةِ خدایا تو شایسته عفو و بخشش هستی و من شایسته عذاب. ببینید، دقت کنید به خدا می‌گوید اَهْلٌ مِّنَ الْعَفْوِ و به خودش می‌گوید اَهْلٌ مِّنَ الْعُقُوبَةِ! اهل یعنی چه؟ اهل و عیال، اهل بیت، اهل کجایی؟ امام صادق می‌گوید یعنی ما مادرزاد باید عذاب بشویم چون متولدین شرالازمنه هستیم و خدا برعکس باید در برابر این عذاب ناخواسته و ناعادلانه ما را عفو کند و ببخشد. حالا عفو او نیامده عذاب ما آمده! می‌بینی چقدر قشنگ است؟ ترسیمات خدای زمین این است. ها. دقت کن! می‌گوید تو عفو و بخشش داری، مرحمت و لطف داری، کرامت و جود داری ولی در برابرت من معاقبه سوء دارم. اینکه می‌گوید اَنَا لَهُ اَهْلٌ مِّنَ الْعُقُوبَةِ یعنی ساختار ما عذاب کشیدن است. حالا قالب‌بندی دنیا سر جایش که می‌گوید الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ و مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، این سر جایش محفوظ است، ولی صحبت سر انسان است، ببینید بزرگ انسان‌ها جعفر صادق دارد می‌گوید ما اهل عقوبت هستیم یا امام سجاد چه می‌گفت؟ می‌گفت: خدایا مرا شقی آفریدی؟ شقی دروازه است و عقوبت مدخلش است یعنی هر کس شقاوت دارد عقوبت می‌شود. خب روز اول چرا نگفتی من دارم بشر را برای عقوبت خلق می‌کنم؟ چرا؟ چرا به ملائکه گفتمی که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؟ این احسن است که می‌گوید من اهل عقوبت هستم؟ بعد آن آیه تقصیر ندارد که می‌گوید: اَنَا لَمُخْرَمُونَ، ما داریم غرامت می‌دهیم، غرامت چه؟ تصادف نکردم یقه من را گرفتی می‌گویی که بیا به این ماشین زدی خسارت بده! من اصلاً ماشین ندارم سوارش نمی‌شوم! داستان ما همین است ها، وقتی امام صادق می‌گوید من اهل عقوبت هستم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

درس ششم - مصائب اعتقادی برای بشریت سنگین و سهمگین می‌باشد: الْكَلْبِيُّ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي أَعْظَمَ مِمَّا كَانَتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي شَاءَ أَنْ يَكُونَ فَكَانَ - کتاب اصول کافی جلد ۳ صفحه ۲۶۲ حدیث ۴۲، کتاب تحف العقول صفحه ۳۸۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۸۹۶ حدیث ۵، کتاب بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۲۶۸ حدیث ۱۸۳ است.

شیخ کلینی می گوید عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا گروهی از اصحاب روایت نقل کردند، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ بِهِ امام صادق رساندند. كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَفَتَى كَيْفَ نَارَاحَتِي بِهِ امام صادق وارد می شد می گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي فِي دِينِي خدا را شکر که در دینم در معنویاتم مصیبت وارد نشد و در مادیات شد. خب حالا مادیات را دست کم می گیرد؟ چقدر پیامبر، امیر و خود امام صادق از بدی فقر گفته است؟ یعنی اگر جامعه اوضاع مالی شان خراب باشد مهم نیست، فقط دین داشته باشند؟ خب دین ندارند، وقتی که در درآمد وضع خراب است و مردم گرسنه هستند، دیگر کسی دنبال دین نمی رود و همه این شعر را می خوانند: فکر نان کن که خربزه آب است. بعد می گوید وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي أَعْظَمَ مِمَّا كَانَتْ باز هم از خدا تشکر می کند. دیگر برای چه؟ می گوید الهی شکر که گرفتاری من از این بیشتر نشد. يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ (۲۸ نساء) در آیه است و این همین را می گوید، یعنی با توجه به آن درس قبل ما باید چلانده بشویم چیزیده بشویم. اگر یک ذره مجرا مسیر برای تنفس باز است این لطف کرده، عجب لطفی! یعنی اگر صاحب خانه تو را بیرون کرد و رفتی در کانتینر مهم نیست، خب شام که داری بخوری؟ نان خالی است؟ عیب ندارد خدا را شکر کن، این همان معنا است. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي أَعْظَمَ مِمَّا كَانَتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي شَاءَ أَنْ يَكُونَ فَكَانَ باز هم خدا را شکر می کند. ببینید این رجال ظهوری چقدر آدم های خوبی بودند کتک می خوردند شکر می گفتند. البته به تو بگویم ها امام جعفر صادق فقیر نبود و درد فقر را نچشیده بود. بعضی از ائمه ما پولدار بودند مثل امام صادق مثل امام حسن مجتبی. زندانی ها در زندان می گفتند که ابی عبدالله ریز ریز شد، بله، بدترین مصائب بر او وارد شد ولی زندان نرفت یعنی همه را چشید ولی زندان را نچشید! خب حمد بعدی چیست؟ می گوید: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي شَاءَ أَنْ يَكُونَ فَكَانَ خدا را شکر که هر چه خواست همان شد. چه خواست؟ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَ الْمَلْعُونُ مَنْ فِيهَا يَا مَا فِيهَا. خب در دنیا کیست؟ من و تو هستیم دیگر، اینکه به اینجا آمدم شکر دارد؟ خیلی ها می گویند که برای خدا از عالم قبل نامه فدایت شوم نوشتیم؟ برای چه ما را آورده؟ ما را آورده بعد روی سرمان منت هم می گذارد و می گوید که دین داشته باش، حمد مرا بگو. این که از صد تا فحش برای آقا خدا بدتر است. طرف به شاگردش به کارمندش به کارگرش به زیر دستش می گوید چرا تشکر نمی کنی؟ طرف به اُستای خودش به رئیسش نگاه می کند و می گوید برای چه قربان؟ برای چه تشکر کنم؟ آخر چیزی که ندادی؟ حالا هر چه داده ابتلاء بوده است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۱۴ - فایل صوتی ۶۲۸۲ - درس اول - این همه لا برای یک امر مکروه، بسی اعجاب انگیز است!: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ (۲۹) - إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) - وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ (۳۱) - وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَا (۳۲) - وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ (۳۳) - وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ (۳۴) - وَأَوْفُوا الْكَيْلَ (۳۵) - وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۳۶) - وَلَا تَمْشِ فِي

الْأَرْضِ مَرَحاً (۳۷) - كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً (۳۸) - سوره اسراء آيات ۲۹ تا ۳۸ است.

بينيد در هر آيه اى لا آورده يعنى حركت ممنوع، يعنى حرام. وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ يعنى ريخت و پاش حرام است بايد مقتصد و ميانه رو باشيد، وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ. بعد مى گويد وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ بخاطر مسائل مالى بچه هايتان را نكشيد. اشاره به همان زنده به گور كردن بچه هاى قبل از اسلام است. دوباره آيه بعد مى گويد وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّانَا زَنَانٍ نشويد. خوب توجه كن! همه اش قوانين فروع دين است. بعد دوباره آيه بعد مى گويد وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ آدَمَ نَكْشِ. بعد دوباره آيه بعد مى گويد وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ مال يتيم را بالا نكش. بعد دوباره آيه بعد مى گويد وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ كلاهبرداری نكن، در كسب خودت خيانت نكن، مال مردم خورى نكن. باز دوباره آيه بعد مى گويد وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ قضاوت بى خود نكن. باز آيه بعد مى گويد وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً با تكبر در خيابان راه نرو. خب همه اينها را گفت؟ مقصد اينجاست؛ مى گويد كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ همه اينهاى كه اولش لا بود گناه است عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً تمام اينها براى قانونگذار مكروهات بوده و بيخودى مُحَرَّمات شده، متشرع جواب اين را چه مى دهند؟ يعنى فروع دين بر باد؛ اين همه نكن حرام است جلو نيا انجام نده. الان برايت چند تا آيه را شمردم كه همه آنها با لا بود؛ تابلوى ورود ممنوع، اخطار! بعد آخرش آب پاكي را روى دست همه مى ريزد. يك بار گفتم كه بين خالق و مخلوق دعوا بود. يادت هست چند روز قبل در درس بود. يكي از مواردش همين است كه اين زمينيان آمدند فروع دين درست كردند بعد خدا مى گويد كه بابا تمام اينها كه گفتى گناه است پيش من مكروه است. مكروه يعنى نكنى بهتر است، جهنم ندارد، شلاق ندارد، خط و نشان ندارد، عقوبت و عذاب ندارد.

درس دوم - هر كه مُرد اهل بهشت است، پس گناه چه مى شود؟: ابْنِ قَوْلَيْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ عَبَّاسِ ابْنِ عَامِرٍ الْقُضْبَانِيِّ عَنْ يَقْطِينٍ عَنِ الْمُسْلِمِيِّ قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا دَخَلَ الْجَبَّانَةُ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ - كتاب كامل الزيارات صفحه ۳۲۳ حديث ۱۸، كتاب بحار الانوار جلد ۱۰۲ صفحه ۲۹۹ حديث ۲۴، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۳۶۸ حديث ۲۲۱۱ است.

ابن قولويه از برقى از بعضى از اصحاب روايت از عباس ابن عامر القُضبانى از على ابن يقطين از مسلمى نقل مى كند. قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِمَامٌ صَادِقٌ فَرَمُودٌ إِذَا دَخَلَ الْجَبَّانَةَ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ، مى گويد امام صادق وقتى كه وارد قبرستان مى شد مى گفت سلام بر بهشتى ها. خب همه اينها كه آنجا خوابيدند آيا گناه و معصيت نكردند، عقوبت و عذاب نداشتند؟ امام صادق مى خواهد بگويد هر كس مُرد بهشتى است. آن وقت چه مى شود؟ مى شود همان تنورى كه گناه اختيارى نيست براى اينكه اينهاى كه اينجا در سینه قبرستان خوابيده اند همه گناه كردند، امام صادق وقتى كه پيش آنها مى رود مى گويد همه شما بهشتى هستيد!

درس سوم - فقر كه يك عذاب جدى است با يك انگشتر بر طرف نمى شود!: الْكَلْبِيُّ عَلَى ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ خَالِدٍ عَنِ الرَّضَا قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ اتَّخَذَ خَاتِماً فَضَّةً عَقِيقٌ لَمْ يَفْتَقِرْ وَلَمْ يُقْضَ لَهُ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - كتاب كافى جلد ۶ صفحه ۴۷۱ حديث ۶، كتاب ثواب الأعمال صفحه ۱۷۳، كتاب مكارم الاخلاق صفحه ۸۸، كتاب جامع الاخبار صفحه ۳۷۲ حديث ۱۰۳۲، كتاب اعلام الدين صفحه ۳۹۱ است.

بخش اول: کلینی از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن معبد از حسین ابن خالد از امام رضا از امام صادق نقل می کند و می گوید مَنْ أَخَذَ خَاتَمًا فَضَّةً عَقِيقٌ لَمْ يَفْتَقِرْ وَلَمْ يَقْضَ لَهُ إِلَّا بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ هِرْ كَسَ انْكَشَرَ دَسْتَشْ كَرَدَ از عَقِيق، فَضَّةً عَقِيقٌ لَمْ يَفْتَقِرْ هِرْ كَزْ فَاقِيرٌ نَمِیْ شُود و هر چه تقدیر برایش بنویسد خوب است و لَمْ يَقْضَ لَهُ إِلَّا بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ اینجا حُسن القضا داریم که با یک انگشتر درست بشود؟ اگر اینطوری بود که همه مردم کره زمین انگشتر عقیق دستشان می کردند و همه هم خوشبخت بودند.

بخش دوم: الکَلِیْنِی عَلِیِّ ابْنِ اِبْرَاهِیْمَ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ ابْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ تَخْتَمُوا بِالْيَوَاقِیْتِ فَإِنَّهَا تَنْفِی الْفَقْرَ - کتاب جامع الاخبار صفحه ۳۷۵ حدیث ۱۰۴۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۴۰۴ حدیث ۱ و کتاب الکافی جلد ۶ صفحه ۴۷۱ حدیث ۱، کتاب ثواب الاعمال صفحه ۳۹۰ حدیث ۱ است. و باز فرمود تَخْتَمُوا بِالْيَوَاقِیْتِ انگشترها را از یاقوت کنید فَإِنَّهَا تَنْفِی الْفَقْرَ فقر را از بین می برد. من فکر می کنم که جریان همان است که می گوید: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند! آدم های فقیر شاید از نظر قیمت نتوانند انگشتر عقیق دستشان کنند بعد می گویند که آهان تو فقیر هستی بخاطر اینکه انگشتر دستت نیست، می خواهد برود انگشتر بگیرد پول ندارد، این دور تسلسل می شود سر کار گذاشتن!

درس چهارم - اینگونه پیش بینی ها خلاف جباریت است: السَّیِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ لَا تُسَافِرُ وَ الْقَمَرُ فِی بُرْجِ الْعُقْرَبِ، فَقَدْ جَاءَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ كَرِهَ السَّفَرَ فِی ذَلِكَ الْوَقْتِ - کتاب مصباح الزائر صفحه ۲۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۰۳ حدیث ۴ است.

می گوید وقتی قمر در عقرب است مسافرت نرو. قمر در عقرب در تقویم های نجومی ماهی دو سه روز است. می گوید به مسافرت نرو نحس است، کَرِهَ السَّفَرَ کراهت دارد. حالا ببینید خدایی که اراده می کند آیا به قمر در عقرب کار دارد؟ آنقدر ازدواج هایی که در مراقبت از اینکه قمر در عقرب نباشد به وقوع پیوست و منجر به طلاق شد که خدا می داند. آنقدر معاملات انجام شد که مراقب بودند که قمر در عقرب نباشد که به شکست انجامید که خدا می داند. آنقدر نطفه بچه ها درست شدند در زمانی که قمر در عقرب نباشد که بدبخت شدند، حالا بیا و درستش کن!

درس پنجم - عذرخواهی و پوزش طلبی نشانه جبر است: التَّسْتَرِی وَ كَانَ یَقُولُ إِذَا بَلَغَكَ عَنْ أَخِيكَ مَا تَكْرَهُهُ فَاطْلُبْ لَهُ مِنْ عَذْرِ وَاحِدٍ إِلَى سَبْعِينَ عَذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عَذْرًا فَقُلْ لَعَلَّ لَهُ عَذْرًا لَا أَعْرِفُهُ - کتاب احقاق الحق جلد ۱۹ صفحه ۵۳۲ است.

مثل اینکه این درس بازخوان باشد. تستری از امام صادق نقل می کند وَ كَانَ یَقُولُ إِذَا بَلَغَكَ عَنْ أَخِيكَ مَا تَكْرَهُهُ فَاطْلُبْ لَهُ امام صادق فرمود هر گاه از برادرت به تو چیزی رسید که تو دوست نداری، برای کار او عذر تراشی کن. یعنی در دلت کدورت نباشد. یعنی یک علتی را برای خودت درست کن که او به این علت این کار را کرده که از او ناراحت نشوی. از یک تا هفتاد عذری یعنی هر روز هفتاد مرتبه شتر دیدی ندیدی بکن و اگر عذری پیدا نکردی بگو شاید عذری داشته باشد که من نمی دانم! مِنْ عَذْرِ وَاحِدٍ إِلَى سَبْعِينَ عَذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عَذْرًا فَقُلْ لَعَلَّ لَهُ عَذْرًا لَا أَعْرِفُهُ.

درس ششم - آن حواری که بیشتر تقیه می کند مقبول تر است: الْمَفِیدُ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ ابْنُ مُوسَى

ابن الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى ابْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ فَضْلٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ إِذْ دَخَلَ مُفَضَّلُ ابْنِ عُمَرَ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ ضَحِكَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ يَا مُفَضَّلُ فَوَرَبِّي إِنِّي لَأُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا مُفَضَّلُ لَوْ عَرَفَ جَمِيعُ أَصْحَابِي مَا تَعَرَّفُ مَا اخْتَلَفَ أَثْنَانٍ - كتاب الاختصاص صفحه ۲۱۶، كتاب بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۹۵ حديث ۱۲۰ است.

شیخ مفید نقل می کند قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ مُوسَى ابْنِ الْمُتَوَكَّلِ گفت حدیث کرد بر من علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی ابن عبید از ابی احمد الازدی از عبدالله ابن فضل الهاشمی. قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ گفت من کنار امام صادق بودم در محضرش بودم إِذْ دَخَلَ مُفَضَّلُ ابْنِ عُمَرَ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ ضَحِكَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ يَا مُفَضَّلُ فَوَرَبِّي إِنِّي لَأُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا مُفَضَّلُ لَوْ عَرَفَ جَمِيعُ أَصْحَابِي مَا تَعَرَّفُ مَا اخْتَلَفَ أَثْنَانٍ. داستان مفضل ابن عمر را برایت گفته ام، این از حواریون نزدیک امام صادق است و امام صادق یک درس خاصی برایش در توحید داد که کتاب مستقلی به نام توحید مفضل شد. این مفضل آن طوری که در یکی از اسناد داشتیم و در دایرة المعارف هست خیلی آدم هر جایی بود یعنی دوست داشت با همه بپرد، با همه می پلکید و کاری نداشت که این بی دین است مؤمن است یا لامذهب است، با همه! اگر یادتان باشد در آن سند خواندیم که اصحاب و انصار امام صادق گفتند ایشان را از دورتان طرد کنید چون این آبروی شما را می برد بعد امام صادق یک امتحانی از او کرد که یادتان هست و دیگر من نمی خواهم بگویم طولانی می شود. حالا امام صادق اینقدر از این تعریف کرده که از هیچ کس نکرده، می گوید وقتی این وارد شد امام نگاهش کرد به او خندید و به او گفت ای مفضل نزد من بیا. قسم به خدا تو و کسی که تو را دوست دارد را دوست دارم. ای مفضل اگر تمام اصحاب من شناخت تو را داشتند هیچ وقت دو نفر باهم اختلاف نداشتند. به به، پس راه مفضل درست است دیگر؟ ها؟ پس یک منتظر می تواند همه جور با همه کس باشد و این هم سندش که از امام صادق است. ولی درس خوان باشد اهل محابه باشد و بتواند دشمن علمی و تحقیقی خود را در معركة مباحثه غافلگیر کند.

درس هفتم - معمولاً با پای برهنه به حضور اربابان می روند: الطوسی الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ ابْنِ عَمَّارٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَمْ أَرَهُ يَنْزِعُهُمَا قَطُّ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۲ صفحه ۲۳۳ حديث ۹۱۶، كتاب عوالي اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۲۷ حديث ۷۱، كتاب وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۳۰۸ حديث ۴ است.

شیخ طوسی از حسین ابن سعید از حماد ابن عیسی از معاویة ابن عمار نقل می کند قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ گفت دیدم امام صادق را يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَمْ أَرَهُ يَنْزِعُهُمَا قَطُّ، معاویة ابن عمار از اصحاب و حواریون است می گوید من امام صادق را بارها دیدم که با کفش نماز می خواند. حالا در فقه آمده می گوید کفش را در بیاور. معارضات بین فقه و سیره اهل بیت را ببینید، کدام یکی از آنها را باید پیروی کنیم؟ مسلماً آنچه را که حرکت معصومین نشان می دهد.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۴ - فایل صوتی ۶۲۸۳ - درس اول این فایل با موضوع اکراه بر نفس به علت باز خوان به درس اول فایل ۲۱۴۴ ملحق گردید.

درس دوم: چگونه می توان نماز را تکلم با خدا خواند در حالی که احساس در جای خود می باشد؟ الصدوق

رَوَى عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ بَجِيلٍ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ جَعْفَرَ ابْنَ مُحَمَّدٍ كُلَّمَا سَجَدَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَ الْخَصَا مِنْ جَبْهَتِهِ فَوَضَعَهُ عَلَى الْأَرْضِ - كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۲۷۱ حدیث ۸۳۹، کتاب وسائل الشیعه جلد ۴ صفحه ۹۷۵ حدیث ۳ است.

علی ابن بجیل از امام صادق روایت می کند یعنی در حقیقت از سیره ایشان نقل می کند، گفت: کُلَّمَا سَجَدَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَ الْخَصَا مِنْ جَبْهَتِهِ فَوَضَعَهُ عَلَى الْأَرْضِ، می گوید هر وقت که امام را می دیدیم سر از سجده برمی داشت سنگریزه ها و شن ریزه ها و خاک را از پیشانی اش کنار می زد و دوباره سجده دوم. حالا این از نظر ظاهری خوب است برای اینکه فشار می آورد و جایی که خاک نرم نیست پیشانی را اذیت می کند و وقتی هم در وجود نمازگزار درد آمد اخلاصش می رود چون با درد که نمی تواند سیمش را وصل کند ولی از این نظر که چطور ممکن است نمازگزار آنقدر محو در خدای خود باشد که از خود بیخود شود و از اطراف جدا شود در عین حال وقتی که سر از سجده برمی دارد پیشانی را تمیز کند که دوباره پیشانی به زمین برود؟!

درس سوم - گاهی سفارش به خانواده می کنند و گاه آنها را در مضیقه قرار می دهند: ابونعیم حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا ابوالحسن ابنِ أَبَانَ حَدَّثَنَا ابوبکر ابنِ عُبَيْدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ البرجدانی قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنِ أَبِي بُكَيْرٍ عَنِ الْهَيَّاجِ ابْنِ بَسْطَامٍ قَالَ كَانَ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ يُطْعِمُ حَتَّى لَا يَبْقَى لِعِيَالِهِ شَيْءٌ - كتاب حلیة الاولیاء جلد ۳ صفحه ۱۹۴، کتاب المناقب لابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۲۷۳، کتاب کشف الغمّة جلد ۲ صفحه ۱۵۷ و صفحه ۱۸۴ و ۲۰۲، کتاب بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۲۳ حدیث ۲۶ و صفحه ۳۳ حدیث ۳۰، کتاب اعیان الشیعه جلد ۱ صفحه ۶۶۴، کتاب إحقاق الحقّ جلد ۱۹ صفحه ۵۱۰، کتاب العوالم جلد ۲۰ صفحه ۱۸۰ حدیث ۱ مَعَ اخْتِلَافٍ يَسِيرٍ.

اصحاب حدیث: ابونعیم از پدرش، ابوالحسن ابنِ أَبَانَ، حَدَّثَنَا ابوبکر ابنِ عُبَيْدٍ از محمد ابن الحسن البرجدانی از یحیی ابن ابی بُکَيْرٍ از هیاج ابن بسطام. قَالَ كَانَ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ يُطْعِمُ حَتَّى لَا يَبْقَى لِعِيَالِهِ شَيْءٌ می گوید امام صادق سفره که می انداخت هر چه در سفره بود به فقرا به گرسنگان و نیازمندان می داد تا جایی که برای خانواده چیزی نمی ماند. حالا این معارض است با اینکه می گوید نان آور برای اهل خانه مسئولیت دارد و وظیفه دارد آنها را سیر کند، آن وقت چطور می شود اینطوری؟! يُطْعِمُ حَتَّى لَا يَبْقَى لِعِيَالِهِ شَيْءٌ. این افراط و تفریط را عدم تطابق شکل می دهد.

درس چهارم - این درس معارض با و مَا الْحَيَاءُ وَ الْهُوَ می باشد: الكلینی الحُسَيْنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ عَنَاقٍ مَكِّيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا أُسْجِدِي لِرَبِّكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا بَنِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۱۱ حدیث ۱۵، کتاب المناقب جلد ۴ صفحه ۳۱۷، کتاب کشف الغمّة جلد ۲ صفحه ۲۲۱، کتاب الغيبة للنعمانی صفحه ۲۹۸، کتاب اعلام الوری جلد ۱۲ صفحه ۲، کتاب الخرائج و الجرائح جلد ۲ صفحه ۸۹۶، کتاب بحار الأنوار جلد ۴۸ صفحه ۱۰۷ حدیث ۹، کتاب العوالم جلد ۲۱ صفحه ۳۷ حدیث ۸ و صفحه ۱۸۴ حدیث ۱ است.

کلینی از سلسله روایت نقل می کند؛ حسین ابن محمد از مُعَلَّى ابن محمد از وشاء از علی ابن الحسن از صفوان

الجمال که حواری امام صادق است. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؟ پرسیدیم کسی که مسنددار امامت، خلافت، وصایت و ولایت می شود چه خصائصی باید داشته باشد؟ ایشان فرمود: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ صَغِيرٌ وَمَعَهُ عَتَاقٍ مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَهَا أُسْجِدِي لِزَبِّكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا بِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ مَي گويد که از نشانه های کاندیدای جانشینی پیامبر آن است که لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ دقیقاً این برچسب غیبت است؛ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ. اینجا امام صادق لَهُوَ را جلو آورده؛ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ. لَعِبٌ یعنی بازی، اصلاً خود خدا مردم را به بازی گرفته، تو حساب کن یا خشکسالی است یا آنقدر برف می آید که مردم خانه هایشان را از دست می دهند خانه ها خراب می شود، آنقدر سرد می شود که بخاری هم در خانه تأثیرگذار نیست. لَهُوَ هم به معنای بیهوده گرایی است، این هم اول به خود خدا می چسبد، درست است در قرآن می گوید که أَلَيْسَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) عنكبوت) یا یک جای دیگر می گوید که خیال کردید ما شما را عبث آفریدیم ولی عملاً اینطور است، شما حساب کن همه چیز خَلْق، بازیچه است، از این اصل حیاتش که گلو مجاری چهار کار مهم است؛ صدا، هوا، آب و غذا که همین امر باعث شده که عمرها به خطر بیفتد بعدش هم که می آید هر قانونی که وضع کرده خلل پذیر است و مهمترینش هم امر ازدواج است، ازدواج یک قانون دینی است، خودش هم می داند که، بقول لات های تهران، ته این ازدواج باد می دهد، آمده کنارش طلاق هم گذاشته یعنی می داند ناپایدار است، ازدواج پایداری ندارد در حالیکه آیات دوگانه ای که در قرآن برای ازدواج هست بر این امر تأکید دارند که پیوند دختر و پسر پیوند کلامی نیست بلکه التقاط نفسانی است؛ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (۲۱) روم) ولی می بینید که بزرگترین ضربه را جامعه از فروپاشی خانواده ها می خورد یا چیزهای دیگر که قولش را در قرآن داده که کلید همه این گاو صندوق ها همین اُدْعُونِي است. امام صادق این را گفت و بعد پسرش موسی ابن جعفر از درب اتاق وارد شد، داشت همین کار را می کرد یک بز داشت یک بزّه داشت، داشت با آن بازی می کرد. چطوری می شود؟ تو ذوق خورد ها! بعد برای اینکه از حالت لَعِبٌ وَ لَهُوَ دربیاید این پسر کوچک یعنی موسی ابن جعفر به آن بزّه می گفت که بر پروردگارت سجده کن، بعد امام صادق فوراً می گوید که من فدای کسی که بازی و سرگرمی بیهوده ندارد، یعنی با بزّه بازی می کند، بعد هم کلاه شرعی. نمی خواهم بگویم این بزرگواران کلاهبردار بودند، نه، من بارها عرض کرده ام اصل، دین است ما با خدای ادیان کار داریم و می خواهیم بگوییم که نَفْسِ کاریکی است، حالا اگر یکی دیگر با بز یا گوسفند بازی می کرد می گفتند این لهو و لعب است اما همین قدر که یک کلمه گفت بر پروردگارت سجده کن همه چیز درست می شود و همیشه هم با یک کلمه درست می شود، با یک کلمه طرف انکار خدا کند باید کشته بشود با یک کلمه به سوی خدا برگردد توبه اش پذیرفته می شود.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۵ - فایل صوتی ۶۲۸۴ - درس اول - نفسی که در ید او است، چگونه مورد توجه خلق قرار می گیرد و شیطان حاکم را مورد حصر قرار می دهد؟: فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ تَزَعْ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ - نهج البلاغه نامه ۵۵ است.

از امیرمان خطاب به معاویه است: فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ بترس از خدا در نَفْسِ درون است مایه است خمیرمایه

است، قالب و ساختار است، خب چطوری باید معاویه بترسد از خدا در نفسش؟ وقتی که به نفسش رجوع می کند حیوانیت است چطوری باید اتَّقِ اللَّهَ را در آن قسمت ترسیم و تنظیم کند؟ وقتی می گوید نفس اژدرهاست فَاتَّقِ اللَّهَ کجا می خواهد جا بگیرد؟ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ است که یکی از مصادیقش معاویه است چطوری باید به این توصیه عمل کرد؟ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ دعوا کن با شیطانی که در گردنت قلاده انداخته. آیا می شود؟ ما او را می کشیم یا او ما را می کشد؟ ما او را می زنیم یا او ما را می زند؟ ما سوار او هستیم یا او سوار ماست؟ تمام این جواب ها را آن چند آیه ای که در ارتباط با شیطان شناسی است در قرآن داده است. وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ نزاع کن با شیطان. شیطان همه را زمین زده و اول و آخر هم ندارد چون يَذَّالِيسَارِ خداست و خدا هم همه چیز به او داده و همه چیز را از انسان گرفته، در برابر آن چیزهایی که به او داده، به انسان چه داده؟ آن آیاتی که مربوط به انسان است؛ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا وقتی که ضعف باشد میکروب حمله می کند، مگر شیطان میکروب نیست؟ ویروس نیست؟ خب بدن قدرت دفاعی ندارد ضعیف است، نان ندارد بخورد تا قوی بشود، میوه ندارد بخورد تا قوی بشود، چیزی که می خورد در زمستان سرما است، میوه مال میوه فروش است، گوشت مال قصابی است، آرامش مربوط به دیگران است و تمام اینها هم از مراتب نزاع با شیطان است. الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ قرآن می گوید شیطان وعده فقر می دهد یعنی به وعده خود عمل می کند اما خدا وعده داده عمل نمی کند! او گفته اُدْعُونِي شد لَا اسْتَجِبْ لَكُمْ ولی شیطان الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ! وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ امر شیطان در بدی ها است بعد می گوید که نَازِعِ الشَّيْطَانَ.

درس دوم - خیری که نیست تا ذخیره شود و شری است آنچه که می ماند: مَا تَقَدَّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ وَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ - نهج البلاغه نامه ۶۹، از امیر است.

مَا تَقَدَّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ آنچه را که با دست خودت فرستادی آن ذخیره می شود. خب اینجا در این مبحث ما چندتا دعوا داریم؛ یکی می گوید که تَقَدَّمُ مِنْ خَيْرٍ آیا خیر وجود دارد؟ اگر خیر وجود داشت که نمی گفت بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ یعنی الله را دیدی که خیر ندارد این الباقی دارد. الباقی آن چیست؟ هو؛ الله، لَا إِلَهَ. خب حالا می گوید که فرض کنیم تو خیر در دستت هست بفرست جلوتر ذخیره بشود. حالا اینجا باز ما چند تا مسئله داریم؛ کجا ذخیره بشود؟ اگر معاد اثبات شد باید برای بهشت ذخیره بشود. یک جای دیگرش هم یَبْقَى یعنی بقاء. آیا بقاء هست؟ در دنیا بقاء هست؟ همه چیز از بین می رود. رجال ظهوری با آن همه خوبی رفتند و فقط آثارشان ماند، از خیر هم فقط اسمش مانده است حالا دور از شما که خیر هستید و اهل خیر هستید، شما با آنچه که از خیر موجود است متمسک شدید و دارید انجام وظیفه می کنید. وَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ آنچه را بگذاری خیرش برای دیگری است، این خیرش برای تو و آن خیرش برای دیگری! حالا اینجا ما خیر را به عنوان منافع باید تلقی نکنیم نه خیری که از حُسن القضا می آید یا اینکه نسبی برگزار کنیم همه چیز در حال نسبیت است، این یک چیز مسلمی است، این دارالغرور آدم را کلک می زند و کلاه سرش می گذارد، نیست که خدا سر شیطان کلاه گذاشت، آن آیه فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي، لَا غَوِيَّتَهُمْ را که یادت هست؟ آنقدر انسان را پایبند این تنقلات می کند گویا که مرگ برای همسایه نوشته شده است! من خیلی ها را می بینم اینطور هستند البته آنهایی که خیلی دارند ها و الا آن کس که بخور و نمیر دارد یا اصلاً نخور و نمیر دارد آن مورد مصداق نیست ولی

آنهايي که بقول معروف دستشان به دهانشان می رسد سری در سرها دارند و در اقتصاد عنوانی دارند ما می بینیم که برای خودشان نگه می دارند در حالیکه لذت است از اینکه آنچه که خدا داده به هموطن، همونوع و همشهری تقسیم کند و بعد هم وقتی که استفاده نمی کند اینجا باید گفت: شَرَّوَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِّغَيْرِكَ به جای خَيْرُهُ، شَرُّه، برای چه؟ برای اینکه آن شاعر قشنگ گفته:

مرگ غنی اول جنگ وارث است رحمت بر آن که بُرد و کفن نداشت

درس سوم – بدی های ازدواج، باعث کناره گیری برخی از رجال ظهوری از ترویج شده است: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا أَرْدَوَجَتِ أَرْدَوَجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ، فَتَنَجَ مِنْهَا الْفَقْرُ - کتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۵۹ است.

از امیرمان: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا أَرْدَوَجَتِ أَرْدَوَجَ الْكَسَلِ می گوید اشیاء وقتی که ازدواج می کنند، خب این اشیاء ازدواج می کنند یک عالم مثالی است و جزو اشارات و کنایات است، اصل ازدواج برای انسان است. می گوید: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا أَرْدَوَجَتِ وقتی ازدواج می کنند أَرْدَوَجَ الْكَسَلِ با کسالت ازدواج می کنند. بین چقدر قشنگ به عنوان یک جامعه شناس، روانشناس و انسان شناس بحث می کند، ازدواج می کند که از خانه پدری بیرون بیاید و یک هوایی به او بخورد یک تنوعی در زندگی بشود آزاد باشد و استقلال داشته باشد ولی أَرْدَوَجَ الْكَسَلِ به جای اینکه با طرفش ازدواج کند با کسالت ازدواج کرده. کسالت یعنی کسالت روح، می گوید چرا کسلی؟ پژمرده و افسرده. حالا این افسردگی یا از طریق فشار مالی است یا اینکه نه عشق همان در روزهای اول و هفته های نخست بود و بکشد به ماه های اولیه و تمام شد، بعد کم کم این به یکی دیگری گرایش پیدا می کند و او به یکی دیگر، این با یکی دیگر اشباع می شود و او با یکی دیگر. وَالْعَجْزُ می گوید ازدواج، ناتوانی به همراه دارد. حالا آیا این واقعیت دارد یا ندارد؟ آن کسی که ازدواج می کند آیا از اداره منزل ناتوان هست؟ وقتی که فقر می آید اعصاب می رود، وقتی که اعصاب نباشد خانه میدان جنگ می شود و هیچ کس طرف دیگر را نمی تواند تحمل کند حتی بچه کوچک! طرف عریضه داده می گوید بچه من چند ساله است دکتر گفته به او شربت اعصاب بده، بین تو را به خدا، همه اینها ثمره ازدواج است. فَتَنَجَ مِنْهَا الْفَقْرُ نتیجه اش هم نداری است. آخرش دوباره برمی گردد به سرنداری! گفت که بسوزد پدر فقر، فقر هم از خداست پس بسوزد پدر خدا چون همه را فقیر آفرید؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ، جالب است ها! می گوید شما فقیر هستید من غنی هستم. خب به ما چه مربوط است؟ وقتی تو نمی دهی، تو به وظیفه خدایی خودت عمل نمی کنی حالا تو اول سرمایه دار هستی خب به ما چه! به این بندگان چه مربوط است؟ آنهايي که در این سرمای بیش از حد مجبور هستند چند تا لباس تنشان کنند تا در خانه سرما نخورند چون سرما که بخوری تبدیل به کرونا می شود.

درس چهارم – بدعت ها باعث فتنه ها می شود چه رسد به من در آوردی های دینی!: إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ - کتاب نهج البلاغه خطبه ۵۰، از امیر است.

إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ می گوید فتنه زمانی ایجاد می شود که مردم دنبال نفس های خودشان باشند یعنی می خواهم، می روم، می گویم، من، منیت، خودیت. فتنه یعنی آشوب، بلوا، اختلاف، درگیری. حالا سؤال این است که

اگر فتنه از خود دین باشد چه؟ آن درس را یادست هست که جبرائیل به پیغمبر گفت قرآن فتنه می شود و چقدر قشنگ خیلی زود این اتفاق افتاد شما از قبل از شهادت رسول الله حساب کن تا جنگ صفین چند سال طول می کشد؟ قرآن رفت شد فتنه، فتنه برای شکست حق و صعود باطل. وَ أَحْکَامٌ تُبْتَدَعُ دارد بدعت را معرفی می کند می گوید احکامی که دنبالش می روی. حالا این احکام، احکام تشریعی است یا احکام سیاسی است، یکی از این دو تاست. اگر احکام و قوانین سیاسی باشد برمی گردد به فتنه، وقوع فتنه یعنی سر کار آمدن حکام و اگر معنوی باشد به شرایع برگردد که با شرایع انسان از خدا دور می شود به نصّ اسنادی که داریم، یادتان هست که امام صادق فرمود بنی عباس و بنی امیه مردم را مشغول به فروع کردند تا از اصول جا بمانند. يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ می گوید احکامی که دنبال می کنی به مخالفت کتاب خدا می روی، وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا. خب وقتی در نگارش خود کتاب فتنه است چه؟ از متشرع شیعه بپرس که آیا شما این کتاب را قبول داری؟ سَلَمْنَا، ما هم قبول داریم، شما می بوسی روی سر می گذاری من هم روی سر می گذارم. این را جواب بده که اگر این قرآن بی کم و کاست بود علی چرا باید در بعد از شهادت نبوی مصحفی را تحت عنوان قرآن بیاورد و آنها به جای اینکه استقبال کنند علی را تهدید و تحقیر کردند گفتند برو با این کتابت! مگر علی از کتاب نبود؟ از نزدیکترین کتاب بود. پس نشان می دهد که یکی از این دو تا حق است، این برای متشرع شیعه، و متشرع سنی هم که در باب فتن قرآنی اسناد و مدارک زیاد داریم که در کتاب جمع شده است. يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجُلٌ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فتنه این است که یکی دنبال آن یکی برود که دین خدا نباشد. حالا آنجایی که ما در دایرة المعارف اسناد داریم که اهل بیت به عنوان دین مستقل یاد می کنند پس آن طرفداری از دین رایج چه می شود؟ دنبال کردن دینی که سرچشمه اش جبرائیلی است که به قیافه دحیه ابن خلیفه کلبی درمی آید و دائماً هم در خانه اهل المومنین عایشه است که ام المومنین عایشه از همه زن های پیغمبر جوانتر بوده برای همین آنجا وحی نازل می شده است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۱۶ - فایل صوتی ۶۲۸۵ - درس اول - شمارش در نماز چگونه می باشد و آیا معارض با توجهات قلبی نمی باشد؟: الراوندی: صَلَاةُ الْكَاطِمِ رُكْعَتَانِ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ اَلْحَمْدُ مَرَّةً وَ اِثْنَتَا عَشْرَةَ قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ -

کتاب الدعوات صفحه ۸۸، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۶ صفحه ۳۸ حدیث ۷۰۳۷ است. می گوید: صَلَاةُ الْكَاطِمِ رُكْعَتَانِ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ اَلْحَمْدُ مَرَّةً وَ اِثْنَتَا عَشْرَةَ قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ نماز امام کاظم هر رکعت یک حمد و دوازده بار قل هو الله بود. خب این عدد را می خواهد بشمارد که در دوازده تا ختم بشود نه کم و نه زیاد، این چطوری باید به مسائل توجه داشته باشد؟ اینها نقاط ضعف توصیه به اخلاص است.

درس دوم این فایل با موضوع معجزه انبیا به علت بازخوان به درس دوم فایل ۵۶۵۸ ملحق گردید.

درس سوم - وقتی که چنین منبعی است، چرا قرآن به پیامبر سفارش به مشورت می کند؟: قَالَ عَلِيُّ اللَّهِ قَدْ اَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حَمَقَاءِ الدُّنْيَا وَ مَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ وَ مِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ اَقْوِيَاءَ، وَ مِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا - کتاب بحار الانوار جلد ۱۹ صفحه ۸۳ است.

در باب مشاوره که قرآن سفارش می کند اینجا باز محل مبحث است. می گوید: اللَّهُ قَدْ اَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ خدا به ما

عطا کرد از عقل. مِنَ الْعَقْلِ، نگفت الله قَدْ أَعْطَانِي الْعَقْلَ از بعضی از عقل. حالا یا این بعضی این است که بعضی از قسمت های عقل استفاده می شود و بعضی از قسمت هایش استفاده نشده همان طوری هم که علم ثابت کرده اخیراً گفته اند خیلی از جاهای مغز انسان آکبند است برای همین می گوید مِنَ الْعَقْلِ. مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حَمَقَاءِ می گوید به ما عقل داده شد؛ بخشی از عقل، که اگر بین دیوانه های دنیا و مجانین ها قسمت می شد لَصَارُوا بِهِ عُقْلَاءَ همه آنها عاقل می شدند، تازه می گوید اگر قسمتی از عقلی که به ما دادند بین کُلِّ بی عقل های جهان تقسیم می شد همه آنها عاقل می شدند. این شاید اشاره به همان عقل کل، عقل اول هم دارد که دین می گوید پیغمبر عقل کل است و گاهی وقت ها هم می گوید عقل اول است. خب این دیوانه و عاقل در ردیف خلقت مورد چه نوع ارزیابی قرار داشتند که به این عقل بدهد و به او ندهد؟ ملاک چه بوده؟ یعنی محک این بوده که هر چه من می خواهم دیگر، من اراده می کنم، بعد می شود حقیقت عدلی که در دین تعریف شده است. یک مبحث دیگر هم اینجا هست که می گوید اگر به حتما عقل داده می شد و عُقْلًا می شدند در حقیقت مردم عالم، مجانین هستند چون شما دَقَّتْ کن عاقل هیچ وقت برای خودش ضرر و زیان اراده نمی کند، در بحث جبر و اختیار همین مسئله مطرح می شود، عاقل هیچ وقت خودش را در درّه نمی اندازد، عاقل هیچ وقت سرمایه اش را به آتش نمی کشاند، عاقل هیچ وقت زندگی خودش را بهم نمی ریزد، عاقل هیچ وقت آنقدر مشروب نمی خورد که لایعقل بشود و هر کاری و جنایتی بکند یا مواد بکشد، مواد بکشد از انسانیت خارج بشود و بشود حیوان. خب ما اینجا سؤالمان این است که آیا کُلِّ جامعه عاقل هستند یا نیستند؟ خواهید گفت هستند یک تعداد کمی عاقل نیستند که جای آنها هم یا در تیمارستان است یا در خانه هستند قرص اعصاب یا قرص آرام بخش می خورند، اگر این است پس عقلا چرا گرفتار می شوند؟ چرا چک عاقل برمی گردد؟ چرا عاقل کلاهبرداری می کند؟ چرا عاقل کلاه سرش می رود؟ این کلاهبرداری می کند چون که فکر می کند عاقل است در حالیکه دست اندازهای بعدی آن را که نگاه نمی کند، بالاخره یک جایی گندش درمی آید و یقه اش را می گیرند حالا آن طرف اگر نباشد این طرف که هست صدایش درمی آید، اگر کلاهش را هم بخواهد بردارد اگر عاقل باشد خب نمی گذارد بردارد. ما می بینیم که عقل است و جبر و عقل تابع جبر است و طبق اسناد و مدارکی که داشتیم هر موقع جبر اراده خودمختاری و دیکتاتوری داشت عقل را خفه می کند کارش را می کند و دوباره عقل را به جای خودش برمی گرداند. وَ مِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ امیر می گوید که زور ما خیلی زیاد است، این زور شاید اشاره به همان معجزه بشود ها! می گوید ما آنقدر قوت و نیرو داریم، تازه اینجا می گوید وَ مِنَ الْقُوَّةِ مثل آنجایی که گفت وَ مِنَ الْعَقْلِ، وَ مِنَ الْقُوَّةِ یعنی همه نیرو نیست چون همه نیرو دست خداست، همه عقل هم دست خداست یعنی تحت فرمان اوست، این یک ذره اش را اجازه می دهد مانند علم که قرآن می گوید: وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵ اسرا) از علم یک ذره به شما دادم. حالا می گوید آنقدر به ما نیرو داده شده (بخشی از نیرو) که اگر بین مستضعفین جهان تقسیم بشود همه آنها قوی می شوند. یک مشکلی که اینجا هست روی لَوْ هست، ببینید، هم در عقل گفت مَا لَوْ قُسِّمَ و هم در قدرت گفت مَا لَوْ قُسِّمَ، لَوْ یعنی اگر، یعنی اگر خدا می خواست همه مردم شجاع و قوی می شدند، اگر می خواست همه عاقل بودند. اینجا هم برای همین می گوید که مِنَ الْعَقْلِ، مِنَ الْقُوَّةِ یعنی قسمتی! یعنی آن قسمتی که مثل همین دین

داشتن و خدانشناسی داشتن که می گوید بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ اینجا شر بوده از خدا رسیده حالا آن خدایی که می خواهد خیر برساند باقی آن است یعنی مانده هنوز. بعد می گوید وَ مِنَ الشَّجَاعَةِ باز اینجا شجاعت است، ببینید فرق دین قوت و شجاعت این است که آن بالفعل است و این بالقوه است. یعنی قُوَّة، قوت است و شَّجَاعَةُ اجرائیات و عملیاتی شدنش است، بالفعل است. وَ مِنَ الْقُوَّةِ نیرو داریم یعنی نیروی پنهان یعنی می توانیم همه کار بکنیم، شجاعت علنی کردن است، رو کردن است. وَ مِنَ الشَّجَاعَةِ تازه می گوید ما قسمتی از شجاعت را نشان دادیم همان شجاعتی که مثلاً علی داشت و در یک روز پنج هزار نفر را می کشت، شجاعتش این بود که با پیراهن خواب به استقبال شمشیرها می رفت، شجاعتش این بود که در زمان حکومتش نصف شب خودش تنها بدون گارد و محافظ می رفت در کوچه پس کوچه ها که ببیند ناله از کجا بلند است کمکش کند، اینجا شجاعت است. یا آن درب خیبر را که می گویند چهل نفر آن را باز و بسته اش می کردند علی به تنهایی کنده، می گویند آن را هم با یک دست، باز می گویند آن را هم با دوتا انگشتش، حالا نمی دانم اینجا را گفته اند، ما آنجا نبودیم، برای اهل بیت از هر دو طرف افراط و تفریط شده، هم در بالا بردن و هم در پایین آوردن آنها. وَ مِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا، جَبْن، مُجَبِّن، ترسو، می گوید اگر شجاعتی که به ما تازه قسمتی را دادند به همه ترسوها و بزدل های عالم می دادند همه آنها شَجْعَانًا شجاع می شدند. روی این سه تا مبحث، علی می گوید که اراده حق بوده به ما قسمتی از آن را بدهند و به بقیه ندهند چون اینجا می گوید که لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبَنَاءِ اگر قسمت می شد بین همه، پس قسمت نشده، قدرت خدا چند تا صافی دارد یعنی آن رب الارباب، یک صافی گذاشته به رجال ظهوری داده یک ذره داده، آن وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسرا ۸۵) به آنها تعلق می گیرد، بعد یک صافی دیگر گذاشته از اینجا به آنها یعنی از اینجا به عامه، به عامه مردم، جهان شده صافی در صافی، سانسور در سانسور.

(فایل صوتی ۶۹۴۷ - درس سوم) عاقل، سیاستمدار است. کتاب بحار الانوار جلد ۱۹ صفحه ۸۳ باب هجرت حدیث ۳۴، از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابو جهل خداوند آنقدر به من عقل و خرد بخشیده که اگر بر جمیع ابلهان و مجنون های دنیا تقسیم کنم همگی عاقل خواهند شد و آنقدر قوت داده که اگر بر جمیع ناتوان های جهان تقسیم کند همگی نیرومند می شوند، آنقدر شجاعت عطا فرموده که اگر بر تمام ترسوها عالم تقسیم نماید همگی شجاع خواهند شد و آنقدر حلم و تدبیر در امور بخشیده که اگر بر تمام سفیهان جهان تقسیم کنند همگی صاحب تدبیر می شوند. یا ابا جهل بَلِ اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ، عاقل ترین مردم زمامدار امور سیاسی می شود، یعنی یک طوری عقلش می رسد که چطوری بر گرده خلق الله سوار بشود. حالا امیرالمؤمنین اعقل است؟ از نظر ما که به او ارادت داریم اعقل است ولی تاریخ چه می گوید؟ وقتی که نتوانست حکومت را اداره کند و چهار سال و نیم بیشتر دوام نیاورد، چطور امیرالمؤمنین می گوید من عقلم آنقدر زیاد است که اگر بین دیوانه های جهان تقسیم کنند همه عاقل می شوند؟ یا ابا جهل بَلِ اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حُمْقَاءِ الدُّنْيَا وَ مَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ وَ مِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ. آیا زور علی بیشتر بود یا زور معاویه؟ در غزوات پیغمبر زور علی بیشتر بود، مردم را می کشت به نام نامی الله. ولی در جنگ صفین چه کسی برنده شد؟ قوت چه

کسى بيشتر بود؟ معاويه برنده شد! على زور داشت، مالک اشتر گفت به ما نگو توقف کن اگر یک ذره ديگر بجنگيم به چادر فرماندهى سوريه رسيديم، على گفت نه، نکن. اگر قدرت داشت اين یک قدم راه را مى رفت و کار را تمام مى کرد. به خاطر یک عده اى از ارتشش که فريب قرآن را خوردند که روى نيزه بود؟ چطورى على قوت دارد؟ على داد زد و گفت مردم اين قرآن نيست اين کاغذ پاره است، اين همان آشغال هاى است که عثمان ابن عفان تحت عنوان قرآن جمع کرده، قرآن من هستم. چرا از قدرتش استفاده نکرد؟ لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ وَ مِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ جُبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجَعَانًا وَ مِنَ الْحِلْمِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى جَمِيعِ سُفَهَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ حُلَمَاءَ. مردم یک مثالى مى زنند؛ قسم حضرت عباس را باور کنيم يا دم خروس را!

ظهور باب منتظران ۵۴۱۷ - فايل صوتى ۶۲۸۶ - درس اول - عهدى را که فراموش شده جاگزين لازم است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا عَلِيُّ قُلْ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِيْ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَوَدَّةً، فَانْزِلَ اللَّهُ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا قَالَ نَزَلَتْ فِيْ عَلِيٍّ - ثعلبى در كتاب تفسير خود از براء ابن عازب نقل مى کند.

ثعلبى در كتاب تفسير خود از براء ابن عازب نقل مى کند. مى گويد رسول الله فرمود: لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا عَلِيُّ، قُلْ اينطورى خدا را صدا بزن: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ عِنْدَكَ عَهْدًا، وَ اجْعَلْ لِيْ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَوَدَّةً فَانْزَلَ اللَّهُ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا [قَالَ نَزَلَتْ فِيْ عَلِيٍّ اين عالم اهل سنت به اسناد خودش نقل مى کند و مى گويد پيامبر آموخت على را که با خدا چنين نجوا کند که بار پروردگارا براى من عهدى نزد خودت قرار بده. اولش خيلى گيج و گم است. چه عهدى؟ اين عهد بشر، بشر معمولى که اَلَمْ اَعْهَدْ اَيْكُمْ يَا بَنِيْ اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اين که مى گويند مال عالم قبل از خاک است، خبر رجال ظهورى را که مى گويند پيدائش شان خيلى قبل تر است، اين شايد اينطورى مى خواهد بنماياند که آن عهد دچار مرور زمان شده است. عهد چه بوده؟ عهد خدا نسبت به على همان تعريفى که در قرآن هست، همان حمايت هاى انجام نشده اى که در كتاب اسلام هست، شايد اينطورى پيغمبر مى خواهد بگويد که يادش بينداز! عهد غدير، مگر خودش نگفت؟ يعنى مى خواهد بگويد چرا حمايت نمى کنى؟ پيغمبرت مى خواست پشت اين قانون غدير بايستد، دستور دادى به اوسم بدهند و بگشند، دم آخر دست و پا زد تا يك وصيتى بنويسد باز به امر خودت او را خفه کردند. پس اين عهد، عهد مرده است و پيامبر هدفش آن است که يا به رُخ خدا بکشد يا به على بفهماند که بابا من تقصيرى ندارم، من اگر دم رفتنم به مسجد آمدم زير بغلم را گرفته بودند و ديدم خليفه اول مسلمين جهان و حومه در محراب است پشت سرش نماز خواندم و اين تلقى شد که مورد تأييد رسول است و اقتدارى شد براى جاگزينى على در خلافت، مى خواهد بگويد که من تقصيرى ندارم، همان طورى که خليفه دوم به عبدالله ابن عباس گفت پيغمبر زورش را زد نشد اما خدا به يك اشاره همه چيز را عوض کرد. وَ اجْعَلْ لِيْ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَوَدَّةً در قلب هاى مؤمنين دوستى مرا قرار بده! چقدر گفتند آيه در شأن على آمده و همين اهل سنت تأييد کردند نقل کردند؟ ولى يعنى چه؟ يکى از معانى آن دوست است. اينجا الان چه دارد مى گويد؟ وَ اجْعَلْ لِيْ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَوَدَّةً، موده در يك معنايش که به معناى دوستى است با ولايت يکى است يعنى اينکه تو

محبت من را هم از دل‌ها بیرون کشیدی پس ببخشید ها، یادت می‌اندازم دوباره بفرمایید آن را برگردانید. آن آیه غدیر به آن گردن کلفتی! گاهی در این محاجه که من گوش می‌دهم اینطرف یا آنطرف می‌بینم که متشرع آمده خلط مبحث می‌کند که این آیه نه، شأن نزولش آنطوری است یکطور دیگر است، آن وقت در جواب اهل سنت چه می‌گویید که این دوتا آیه مهم غدیر را می‌گویند که اصلاً شأن نزولش علی نیست، ها؟ ما در برابر شما اقلیت هستیم و شما هم در برابر آنها اقلیت هستید، یادت باشد این مسئله را مطرح کنی. آنها ثابت کردند که این دو تا آیه یعنی **الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ، الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا، وَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ أَلِيَّ** آخر، اینها می‌گویند اصلاً ربطی به غدیر ندارد، ربطی به علی ندارد. مستند می‌گویند ها، به کثرت هم می‌گویند. حالا در برابرشان البته هستند کسانی که تایید کردند ولی آن اکثریتشان تایید نکردند. می‌خواهم یعنی این را بگویم چطور بقول حوزوی‌ها بآنک تجز و بآئی لا تجز یک بام و دو هوا، برای تو اینطوری تفسیرپذیر هست اما برای او نیست؟ اگر راست می‌گویی برو جواب او را بده، اگر جواب داشتی به آنها بدهی خب شیعه از اقلیت در می‌آمد دیگر و می‌شد اکثریت یا لا اقل برابر می‌شد. بعد می‌گوید این مبحث که شد، خدا این آیه را فرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** آنهایی که ایمان دارند اعمال صالح دارند **سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رَحْمَةً وَ دَا** خدا دوست اینهاست. **سَيَجْعَلُ** بزودی قرار می‌دهد برای آنها رحمان. چون دوستی از رحمت است، مودت از رحمت است، ولایت در باب دوستی از رحمت است، وقتی که رحمت بایکوت است بعد چه انتظاری هست؟

درس دوم – رسالتی که باید با وصایت کامل شود: عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ وَ سَلَّمَ مَكْتُوبٌ فِي بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفَتَى سَنَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ - متقی هندی در کتاب کنز العمال جلد ۷ صفحه ۲۵۰ چاپ بیروت موسسه الرساله، همان ماخذ جلد ۱۱ صفحه ۶۲۴ است.

از جابر ابن عبدالله انصاری است. قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ گفت پیغمبر فرمود: مَكْتُوبٌ فِي بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفَتَى سَنَةِ هزار سال قبل از اینکه خلقت صورت بگیرد یعنی همان قبل از اینکه مشیت اقدامش را شروع کند می‌گوید در درب ورودی مرکزی اصلی بهشت نوشته است که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ اینجا بحث سر این است، می‌گوید ما پیغمبر را مدد کردیم به علی. پس این جبرائیل کجاست که پیغمبر نیاز به علی دارد؟ آهان حالا فهمیدم، منظور شمشیر زدن علی است دیگر؟ ها؟ اسلام گسترش پیدا کرد از جیب علی و بعد هم خود علی قربانی شد و بعد هم همان‌هایی که علی به زور شمشیر به پایگاه اسلام آورده بود دوباره همان‌ها علیه علی شوریدند، از قبیل سران صفین، جمل و نهروان. اصلاً این نقص ولایت است، ولایتی که می‌گویند از بالا به حق تبارک و تعالی وصل است وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ، آن وقت چطور أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ؟ یعنی علی بلدوزر است و باید بزند و در این قضیه مظلوم است چون حکم آمده علی باید جلو برود و آن وقت دودش به چشم خود علی و خانواده‌اش رفت، دود از خانه علی بلند شد، درب را آتش زدن و بعد باید پسرش ابی عبدالله التماس کند که آخر گناه من چیست؟ می‌گویند بَعْضًا لَا بِيَكْ بخاطر بابایت تو را می‌کشیم، دستان به او نمی‌رسد او مرده دیگر، حالا تو را اذیت می‌کنیم.

ظهوریاب منتظران ۵۴۱۸ – فایل صوتی ۶۲۸۷ – درس اول – بشر در صفر درجه اختیار است؛ هدایت خدا

طبق اراده خود او می باشد: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) - سوره انعام آیه ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ است.

آیه ۱۴۷: از تناقضات است؛ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ اگر تو را تکذیب کردند و با تو مخالفت کردند بگو پرورش دهنده شما صاحب رحمت است. پس جایگاه نفرین کجاست؟ این، هم دعاست و هم اعلان موضع است. به پیغمبر می گوید: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ، آن وقت در آن نسخه هایی که در دایرة المعارف جمع کردیم همین رسول الله در نماز دشمنانش را لعن می کرد. این هم مخاصمه نیست؟ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ رحمت، واسعه است گسترده است فراگیر است مثل همان آیه: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، از این طرف رحمت خدا وسیع هست و از این طرف می گوید وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. مجرم کیست؟ كَذَّبُوكَ. اینجا گفته که صاحب رحمت گسترده و فراگیر است و اینجا در همان آیه می گوید که پدرت را درمی آوریم.

یه ۱۴۸: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا می گوید سفيهان گفته اند یا بزودی می گویند که اگر خدا می خواست ما کافر نمی شدیم. خب چقدر ما از همین دین و از همین کتاب سند داریم که خدا می خواهد، خب حرف بدی زده؟ ها؟ مشرک حرف بدی زده؟ مَا أَشْرَكْنَا، نه ما و نه آبا و اجدادمان، وَلَا حَزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ چیزهایی را که تحریم شده تکذیب می کنند. كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا ببین چند بار بَأْس آمده! بَأْس، عذاب ناگهانی است. قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا علم دارید؟ حالا اینجا پیغمبر روی سکوی منطق رفت. ببینید اگر علم هست معجزه لازم نیست، به این مسئله دقت کن! وقتی که منطق دیانت محکم است دیگر علم می خواهد چه بکند؟ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ بیاورید علمتان را نشان بدهید، فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ اینها روی گمان پیش می روند یعنی روزگار، روزگار حدس و ظن و گمان و احتمال نیست؟ نه؟ قرآنش به ظن است، معصوم در باب قرآن چه گفت؟ قَطْعِي الصُّدُورَ وَظَنِّي الدَّلَالَه کتاب خدا مردم را دلالت به ظن می کند، نه علم!

آیه ۱۴۹: آیه بعد می گوید: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ خدا برایش حجت بالغه است، باز این حجت می زند روی این دوتا آیه ای که تلاوت کردم. حجت بالغه است یعنی هُوَ الْأَوَّلُ بِلَا أَوَّلٍ. فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ اینجا هم برای متشرع خیلی دست انداز شدید هست؛ می گوید همه حجت بالغه مال خداست آن وقت بعدش می گوید فَلَوْ شَاءَ اگر بخواهد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ! خب اگر نمی خواهد پس این حجت بالغه کجا می رود؟

درس دوم این فایل با موضوع صراط مستقیم به علت بازخوان به درس سوم فایل ۵۹۱۶ ملحق گردید.

درس سوم - آیا اینگونه شخصی پیدا می شود؟: أُمِّي عَارِفَةٌ بِحَقِّي، وَهِيَ أَهْلُ الْجَنَّةِ لَا يَفْرِبُهَا شَيْطَانٌ مَارِدٌ وَلَا يَنَالُهَا كَيْدُ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَهِيَ مَكْلُوتَةٌ بِعَيْنِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَلَا تَتَخَلَّفُ عَنْ أَمَّهَاتِ الصَّدِيقِينَ وَالصَّالِحِينَ - کتاب مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ۴۰۱، کتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۱۳، کتاب سيرة الاثمة الاثنی عشر جلد ۳ صفحه ۲۵۱. تاریخ قم صفحه ۲۰۱، کتاب تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الاثمة اطهار جلد ۲ قسم ۲ صفحه

۲۲۹، کتاب دلائل الامامة صفحه ۴۱۰، کتاب مدینه المعاجز جلد ۷ صفحه ۴۲۰، با اشاره به آیه ۷ سوره صفات حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. کتاب الکافی جلد ۱ صفحه ۴۹۷، کتاب الارشاد جلد ۲ صفحه ۲۹۷، کتاب تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۹۲، کتاب اعلام الوری باعلام الهدی جلد ۲ صفحه ۱۰۹، کتاب الکافی جلد ۷ صفحه ۱۸۹. کتاب مسار الشیعه صفحه ۴۲. کتاب الکافی جلد ۱ صفحه ۲۹۷ کتاب اثبات الوصیه صفحه ۲۰۵، کتاب مطالب السوؤل فی مناقب آل الرسول صفحه ۳۰۷، کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه جلد ۲ صفحه ۳۸۴، کتاب تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۵۷. کتاب مصباح المتبجد صفحه ۷۴۱، کتاب اعلام الوری باعلام الهدی جلد ۲ صفحه ۱۰۹ بنا به نقل از ابن عیاش. کتاب فرق الشیعه صفحه ۹۲، کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه جلد ۲ صفحه ۳۷۴. کتاب اثبات الوصیه صفحه ۲۲۱، کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه همانجا

امام جواد همسری دارد که امام هادی را به دنیا آورد، امام هادی علی ابن محمد نقی می گوید: اُمّی عَارِفَةٌ بِحَقِّی مادرم مرا می شناسد وَ هِیَ اَهْلُ الْجَنَّةِ بهشتی است لَا یَقْرُبُهَا شَیْطَانٌ مَارِدٌ شیطان به او نزدیک نمی شود وَ لَا یَنَالُهَا کَيْدُ جَبَّارٍ عَنِیدِ نقشه های بد به او کاری نمی تواند بکند و نفوذ ندارد وَ هِیَ مَكْلُوءَةٌ بِعَيْنِ اللَّهِ الَّتِی لَا تَنَامُ وَ لَا تَتَخَلَّفُ عَنْ اُمَمَاتِ الصَّادِقِیْنَ وَ الصَّالِحِیْنَ. بحث سر این است که آیا هیچ کیدی بر اینها اثر نمی کند؟ کید یعنی کلک. پس شیطان چکاره است؟ اینجا می گوید شیطان هم لَا یَقْرُبُهَا. گفتند فقط نزدیک معصومین نمی شود! چطور شد؟ مادر امام هادی لَا یَقْرُبُهَا شَیْطَانٌ مَارِدٌ وَ لَا یَنَالُهَا کَيْدُ جَبَّارٍ عَنِیدِ گفتند این خسارت ها به همه می رسد مگر اینکه عصمت داشته باشند! **درس چهارم - چگونه می توان الباقی پرده های مزاحم را کنار زد؟:** لَا تَجُوزُ الرُّؤِیَةُ مَا لَمْ یَكُنْ بَیْنَ الرَّائِیِ وَ الْمُرَئِیِّ هَوَاءٌ لَمْ یَنْفُذْهُ الْبَصَرُ فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِیِ وَ الْمُرَئِیِّ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤِیَةُ وَ كَانَ فِی ذَلِكَ الْاِشْتِبَاهُ لِأَنَّ الرَّائِیَ مَتَى سَاوَى الْمُرَئِیِّ فِی السَّبَبِ الْمُوْجِبِ بَیْنَهُمَا فِی الرُّؤِیَةِ - کتاب التوحید صفحه ۱۰۹، کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۹۷، از امام هادی است.

لَا تَجُوزُ الرُّؤِیَةُ مَا لَمْ یَكُنْ بَیْنَ الرَّائِیِ وَ الْمُرَئِیِّ هَوَاءٌ دیده نمی شود خدا مگر آنکه بین آن کس که می خواهد خدا را ببیند و خدا، هوی نباشد. هوی چیست؟ هوی نفس! أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۴۳ فرقان) أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۲۳ جاثیه) آنجا که می گوید نفس آدم خدای آدم می شود. خب این هوی را چه کسی خلق کرده است؟ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۴۳ فرقان) این آیه چه می گوید؟ نفسی وجود دارد که هوی در آن برود یا همه را آکبند کردند آوردند؟ لَمْ یَنْفُذْهُ الْبَصَرُ چشم نمی تواند نفوذ کند در منطقه ممنوعه مگر همین که گفت مَا لَمْ یَكُنْ بَیْنَ الرَّائِیِ وَ الْمُرَئِیِّ هَوَاءٌ. فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِیِ وَ الْمُرَئِیِّ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤِیَةُ وقتی هوی برداشته شد باز مرحله بعد! صحت رؤیت پیدا نمی شود یعنی اینکه خیلی ها گفتند ما دیدیم وَ كَانَ فِی ذَلِكَ الْاِشْتِبَاهُ جالب است، تازه می گوید هوی یعنی خودت از خودت جدا بشوی باز هم لَمْ تَصِحَّ الرُّؤِیَةُ. چرا؟ وَ كَانَ فِی ذَلِكَ الْاِشْتِبَاهُ. لِأَنَّ الرَّائِیَ مَتَى سَاوَى الْمُرَئِیِّ فِی السَّبَبِ الْمُوْجِبِ بَیْنَهُمَا فِی الرُّؤِیَةِ می گوید برای اینکه آن کسی که دنبال دیدن هست چه بسا که در چشمش هم مشکل ایجاد بشود. بابا طاهر می گوید:

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

لقمه بزرگی است این دیدار به هر کس ندهندش!

درس پنجم - تاریخ از سرگذشت ادیان و مذاهب متعجب است: دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا أَكْثَرَ اللَّغْوُ وَ الْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ غَضِبَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ قُومُوا عَنِّي وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ - كتاب صحيح بخاری، كتاب السنن الكبرى، كتاب تاریخ طبری، كتاب شرح نهج البلاغه، كتاب الطبقات الكبرى است.

بیشتر منابع مال اهل سنت است. این بحث مال کیست؟ مال اهل سنت است. خلیفه دوم رسول الله هنگام به هوش آمدن پیامبر در آخرین لحظات عمرش که امر کرد کاغذ و قلم بیاورند گفت: دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لَيَهْجُرُ این هذیان می گوید، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ برای ما کتاب خدا بس است. خب اینجا اگر راست می گوید حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، اگر اهل سنت و جماعت درست می گویند و پیرو خلیفه دوم پیامبر اکرم هستند پس چرا اینقدر کتاب تفسیر دارند؟ حالا با شیعه کاری نداریم، آیا در طیف اهل سنت کم کتاب تفسیر قرآن هست؟ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا این حرف را که زد، در اتاقی که پیغمبر دراز شده بود و سران قوم حضور داشتند اختلاف افتاد، وَاخْتَصَمُوا دست به یقه شدند یعنی خصومت به خرج دادند و به هم فحش دادند. ظاهراً این طرف قضیه مثلاً علی بود و عباس عمویش ولی آنطرف، بزرگان اهل سنت بودند. مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ بیاورید پیغمبر بنویسد كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ که بعد از او گمراه نشوید، آن وقت قرآن می گوید که این کتاب، کتاب هدایت است؛ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (۹ اسرا). وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ یک عده هم گفتند حرف عمر درست است، فَلَمَّا أَكْثَرَ اللَّغْوُ وقتی که بگو مگو زیاد شد و چرندیات در اتاق فضا گرفت وَ الْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ پیش پیغمبر مخالفت کردند و باهم دست به یقه شدند غَضِبَ عَلَيْهِمْ پیغمبر عصبانی شد فَقَالَ لَهُمْ قُومُوا عَنِّي گفت بروید به خانه هایتان، بروید! وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ نباید جلوی من نزاع و دعوا کنید، مخالفت کنید!

درس ششم - صحت ایمان را چه کسی تشخیص می دهد در حالیکه فساد در دین بوسیله مؤمنین انجام می شود: عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ لَهُ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَوَارِيثِ وَ الْقَضَايَا وَ الْأَحْكَامِ حَتَّى يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ أَكْثَرُ مِمَّا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ فِي الْمَوَارِيثِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قَالَ لَا هُمَا يَجْرِيَانِ فِي ذَلِكَ مَجْرَى وَاحِدٍ إِذَا حَكَمَ الْإِمَامُ عَلَيْهِمَا وَ لَكِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلًا عَلَى الْمُسْلِمِ فِي أَعْمَالِهِمَا يَتَقَرَّبَانِ بِهِ إِلَى اللَّهِ قَالَ فَقُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ رَعِمْتُ أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ مَعَ الْمُؤْمِنِ قَالَ فَقَالَ أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ قَالَ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً فَأَلْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعِينَ ضِعْفًا فَهَذَا مِنْ فَضْلِهِمْ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ فِي حَسَنَاتِهِ عَلَى قَدْرِ صِحَّةِ إِيْمَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً كَثِيرَةً وَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِينَ مَا يَشَاءُ - كتاب تفسير عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۴۶ است.

از حمران از امام باقر: قَالَ قُلْتُ به امام محمد باقر گفتم لَهُ أَرَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ لَهُ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَوَارِيثِ وَ الْقَضَايَا وَ الْأَحْكَامِ مؤمن شرافت دارد بر مسلمان؟ عرض کردم می دانید دیگر، در مسیر انتظار مسلمان کسی است که

تسلیم حق شده باشد و در ادبیات دینی مسلم کسی است که شهادتین را گفته اما عمل نمی کند فقط به وحدانیت خدا و رسالت نبی ایمان دارد همین، دیگر عمل به ارکان نمی کند. حَتَّى يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ أَكْثَرُ مِمَّا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ فِي الْمَوَارِيثِ گفت نمی شود به مؤمن بیشتر بدهیم؟ مثلاً یک نفر از دنیا رفته چند تا ورثه دارد بعضی از آنها مسلمان هستند و بعضی از آنها مؤمن هستند. قَالَ لَا كُفْتُ: نه. هُمَا يَجْرِيَانِ فِي ذَلِكَ مَجْرَى وَاحِدًا هُمَا أَنَّهُمَا بِه نِسْبَت. بعد باز معارضه را نگاه کن؛ در ادبیات دینی داریم که تارک الصلاة را پای سفره راه ندهید، با تارک الصلاة محشور نشوید، با دائم الخمر همنشینی نکنید و دختر به او ندهید. این را هم داشته باش! وَلَكِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلًا عَلَى الْمُسْلِمِ مؤمن بر مسلم برتری معنوی دارد، فِي أَعْمَالِهِمَا يَتَقَرَّبَانِ بِهِ إِلَى اللَّهِ قَالَ که به خدا نزدیک می شود. فَقُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ [مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا] گفتم این آیه پس چه می گوید؟ می گوید هر کس که اعمالش حسنه باشد (یعنی مؤمن) ده برابر به او عنایت می شود، وَ زَعَمْتُ أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ مَعَ الْمُؤْمِنِ می گوید کسی که اینها را یعنی نماز، روزه، زکات و حج را اجرا می کند آیا در تقسیمات این طرف مرز رعایت حالش نمی شود؟ باز حضرت جواب داد أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ قَالَ [وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً] گفت این دلخواهی است و بر اساس دو دوتا چهارتا نیست که حالا تو فروع دین را اجرا می کنی به تو بیشتر بدهند بلکه وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ هر کس را که می خواهد. عرض کردم و شما هم سابقه ذهنی دارید که هر وقت خدا می گوید مَنْ یعنی استبداد و دیکتاتوری، مرگ عدل و منطق. گفت: فَالْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعِينَ ضِعْفًا برای هر کار خوبی هفتاد تا اجر است برای آن طرف مرز، برای اینجا نه. فَهَذَا مِنْ فَضْلِهِمْ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ فِي حَسَنَاتِهِ عَلَى قَدْرِ صِحَّةِ إِيْمَانِهِ اینجا ما حرف داریم؛ می گوید که يَزِيدُ اللَّهُ اسم یزید هم در قرآن هست يَزِيدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ فِي حَسَنَاتِهِ عَلَى قَدْرِ صِحَّةِ إِيْمَانِهِ اگر ایمانش صحیح باشد. آن حدیث را یاد است که گفت همه هلاک می شوند إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ می گوید ایمانش صحت داشته باشد. آیا در نگاه تشیع ایمان صحیح فقط برای شیعه است؟ خب اینها هم که خیلی درب داغون هستند، چقدر ائمه گفتند باید عمل کنید، مگر همین امام صادق موقع رفتنش نگفت لَا تَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ آخَرَ الصَّلَاةَ کسی که نماز نمی خواند شفاعت من شامل حالش نمی شود؟ صحت ایمان اگر برای آن طرف است یک حرفی، خدا تصحیح می کند و صحت را تأیید می کند، اگر برای این طرف است مغلوط و مغشوش است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۱۹ - فایل صوتی ۶۲۸۸ - درس اول - آنقدر زَمَنُ الشَّرِّ حاکمیت دارد که اعمال خوب

نیز توجیه شر می شود: الصدوق: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ حَمَادٍ قَالَ كَانَ الْمَأْمُونُ يَعْقِدُ مَجَالِسَ النَّظَرِ وَ يَجْمَعُ الْمُخَالِفِينَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ وَ يُكَلِّمُهُمْ فِي إِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ تَفْضِيلِهِ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ تَقَرُّبًا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَى ابْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ كَانَ الرِّضَا يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ يَثِقُ بِهِمْ وَ لَا تَعْتَرُوا مِنْهُ بِقَوْلِهِ، فَمَا يَقْتُلْنِي وَاللَّهِ غَيْرُهُ، وَ لَكِنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنَ الصَّبْرِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ - كتاب عيون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۱۹۹ حدیث ۱، كتاب بحار الانوار جلد ۴۹ صفحه ۱۸۹

حدیث ۱، كتاب حياة الامام الرضا جلد ۲ صفحه ۲۷۴ است.

شیخ صدوق ناقل است، حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اصحاب روایت را نقل می کند، ابْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ گفت حَدَّثَنَا أَبِي

پدرش، حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ از اسحاق ابن حماد. قَالَ كَانَ الْمَأْمُونُ يَعْقِدُ مَجَالِسَ النَّظَرِ وَيَجْمَعُ الْمُخَالِفِينَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ مَأْمُونُ الرَّشِيدِ حَاكِمُ مَقْتَدِرِ عَبَّاسِي بَيْنَ مُخَالِفِينَ أَهْلِ بَيْتِ مَجَالِسِ نَقْدٍ وَبَرَرِسی وَگفتگو و محاجه ترتیب می داد و خودش به تنهایی حجت می آورد و دفاع می کرد وَ يُكَلِّمُهُمْ فِي إِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ تَفْضِيلِهِ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ اینکه علی بر آن سه نفر خلیفه قبل برتری دارد. خیلی حرف است ها! شما حساب کنید در جامعه اسلامی که اکثریت قاطع آن اهل تسنن هستند مأمون الرشید که خودش هم حکومتش بر اساس تسنن است در برتری علی بر آن سه خلیفه مجلس ترتیب می داد و احتجاج می کرد. تَقَرُّباً إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا حالا این آمده توجیه می کند، چه کسی؟ اسحاق ابن حماد از اصحاب امام رضا. چه توجیه ناجور و ناچسبی! می گوید این کارها را می کرد که به امام رضا نزدیک بشود. مگر از امام رضا می ترسید؟ مگر خلفای عباسی گذشته از ائمه می ترسیدند؟ مگر اینها را له نکردند؟ وَ كَانَ الرِّضَا يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ يَثِقُ بِهِمْ: وَلَا تَغْتَرُّوا مِنْهُ إِمَامُ رِضَا به اصحاب خاصش می گفت که به این کارهای مأمون مغرور نشوید فَمَا يَقْتُلُنِي وَاللَّهِ غَيْرُهُ مَرَا غَيْرِ از او نمی کشد وَ لَكِنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنَ الصَّبْرِ مِنْ مُجْبُورٍ هَسْتَم صَبْر كُنم حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ تا اینکه عمرم تمام بشود.

درس دوم – آن امام می گوید: نان از قبل رسول الله نمی خورد و این معصوم خلافتش را عمل می کند!؛ و ایضاً: كَمَا أَنَّهُ قَدْ قَالَ أَكْثَرُ مِنْ مَرَّةٍ وَ فِي أَكْثَرِ مِنْ مُنَاسَبَةٍ: إِنَّ مَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ لِحَقِيقٍ بَانَ يُعْطَى بِهِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا عَرَضَ لَهُ الْمَأْمُونُ بِالْمَنْ عَلَيْهِ بَانَ جَعَلَهُ وَلِيَّ عَهْدِهِ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الْمُنَاسَبَةِ أَيْضاً - كِتَابُ الْحَيَاةِ السِّيَاسِيَّةِ لِلْإِمَامِ الرِّضَا صَفْحَةُ ۳۲۸ است.

راوی می گوید: أَكْثَرُ مِنْ مَرَّةٍ وَ فِي أَكْثَرِ مِنْ مُنَاسَبَةٍ إِنَّ مَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ لِحَقِيقٍ بَانَ يُعْطَى بِهِ امام رضا دائماً خودش را به پیغمبر می چسباند، برای چه؟ برای اینکه بَانَ يُعْطَى بِهِ که مأمون الرشید به او کمک کند پول بدهد و عطا کند. آن امام چه می گفت؟ یادست در درس چند وقت قبل گفت من از قبل جدم رسول الله نان نمی خورم و هیچ وقت نمی گویم من بچه پیغمبر هستم. وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا عَرَضَ لَهُ الْمَأْمُونُ بِالْمَنْ عَلَيْهِ بَانَ جَعَلَهُ وَلِيَّ عَهْدِهِ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الْمُنَاسَبَةِ أَيْضاً می گوید که آنقدر امام رضا این حرف را تکرار کرد که حقم را بده که مأمون آخرش او را نخست وزیر و ولیعهد خودش کرد. این چطوری توجیه می شود؟ آن وقت می گویند که امام رضا دلش نمی خواست نایب مناب مأمون الرشید بشود، متنفر بود از این که قائم مقام او بشود.

درس سوم – وقتی که خدا جوابگوی رجال ظهوری نیست، رفتن را ترجیح می دهند!؛ الصدوق: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ زِيَادٍ ابْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ: كَانَ الرِّضَا إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الْجَامِعِ وَ قَدْ أَصَابَهُ الْعَرَقُ وَ الْغُبَارُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ إِلَيَّ السَّاعَةَ وَ لَمْ يَزَلْ مَغْمُوماً مَكْرُوباً إِلَى أَنْ قُبِضَ - كِتَابُ عَيُونِ أَخْبَارِ الرِّضَا جلد ۲ صفحه ۱۸ حدیث ۳۴، كِتَابُ بَحَارِ الْأَنْوَارِ جلد ۴۹ صفحه ۱۴۰ حدیث ۱۳، كِتَابُ وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ جلد ۲ صفحه ۶۵۹ حدیث ۳ است.

اصحاب حدیث: احمد ابن زیاد ابن جعفر الهمدانی از علی ابن ابراهیم ابن هاشم از یاسر خادم امام رضا. كَانَ الرِّضَا إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الْجَامِعِ وقتی که امام رضا از نماز جمعه برمی گشت وَ قَدْ أَصَابَهُ الْعَرَقُ وَ الْغُبَارُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ.

امام جمعه چه کسی بود؟ خلیفه عصر، مأمون الرشید. مأموم چه کسی بود؟ امام رضا. می گوید وقتی که از نماز جمعه می آمد در حالیکه عرق کرده بود و غبار بر سر و رویش رسیده بود رَفَعَ يَدَيْهِ دُستش را رو به آسمان بالا می گرفت وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي مِمَّا آتَا فِيهِ بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ می گوید خدایا اگر مرگ من در فرج من است یا فرج من در مرگ من است آن را فَعَجِّلْهُ تعجیل کن، زود برسان. فَعَجِّلْهُ إِلَى السَّاعَةِ وَلَمْ يَزَلْ مَغْمُومًا مَكْرُوبًا إِلَى أَنْ قُبِضَ می گوید امام رضا همیشه غمگین، مغموم و متأثر بود، شاید بخاطر همین که به زور باید به نماز جمعه خلیفه غاصب می رفت.

درس چهارم – این کار با طریقه سهله و سمحه مغایرت دارد: عَلِيُّ الرِّضَا امام رضا كَانَ صَاحِبَ وُضْوءٍ وَ صَلَاةٍ لَيْلِهِ كُلُّهُ يَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي وَيَزُقُّ ثُمَّ يَقُومُ فَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي وَيَزُقُّ وَ هَكَذَا إِلَى الصَّبَاحِ - کتاب إحقاق الحق جلد ۱۹ صفحه ۵۵۷، کتاب العوالم جلد ۲۲ صفحه ۱۹۶ حدیث ۱ است.

عجیب و غریب است، می گوید امام رضا شبها خودش را با این کارها اسیر می کرد، خودش را خواب زده می کرد، می گوید تمام شب را وضو می گرفت نماز می خواند می خوابید، وضو می گرفت نماز می خواند می خوابید، وضو می گرفت نماز می خواند می خوابید... تا صبح، آخر این چیست؟ پس اینکه می گوید دین شما سهله و سمحه هست چیست؟ سهل و آسان، مسامحه! یادت هست چند وقت قبل یک حدیث برایت خواندم که پیغمبر وارد مسجد شد دید یک ریسمانی از سقف آویزان است، گفت این دیگر چیست؟ گفتند که یک کسی اینجا شب تا صبح نماز می خواند و اینقدر خسته می شود که دستش را به این ریسمان می گیرد. حضرت فرمود: این کارها چیست که می کنید! عبادت را بر خود تحمیل نکنید و فشار نیاورید. این منازعات و مغایرات است، ها، از این معصوم به آن معصوم. یک بار هم یادتان هست یک سند داشتیم که گفت علناً همدیگر را رد می کردند، اگر یادتان باشد به دایرةالمعارف رجوع کنید.

درس پنجم – آخر کار مهم است نه گزارشات غیر رسمی!: الصدوق: سَمِيَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ الثَّانِي التَّقِيُّ لِأَنَّهُ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، فَوَقَاهُ اللَّهُ شَرَّ الْمَأْمُونِ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ سَكْرَانًا، فَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ كَانَ قَدْ قَتَلَهُ فَوَقَاهُ اللَّهُ شَرَّهُ - کتاب معانی الاخبار صفحه ۶۵، کتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۶ حدیث ۲۳ است.

می گوید که امام جواد را تقی نامیدند چون تقوای الهی را پیشه کرده بود، سَمِيَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ الثَّانِي التَّقِيُّ لِأَنَّهُ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، فَوَقَاهُ اللَّهُ شَرَّ الْمَأْمُونِ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ سَكْرَانًا فَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ كَانَ قَدْ قَتَلَهُ فَوَقَاهُ اللَّهُ شَرَّهُ، می گویند لقبش تقی بود برای این بود که خدا او را از شرّ مأمون الرشید خلیفه مقتدر عباسی حفظ کرد، یک روزی مأمون شراب زیادی خورده بود در خانه امام جواد آمد بعد از آنکه دخترش زن امام شده بود و پیش پدرش سعایت کرده بود که امام جواد کنیزک و کنیزکان دارد و به من کم محلی می کند. گفت مأمون با شمشیر برهنه آنقدر به او زد که کار او تمام شد اما خداوند دوباره فردا او را زنده نمایان کرد. من می خواهم بگویم که شاهنامه آخرش خوش است، اگر این راست است پس چرا امام جواد در سن جوانی به سَمی که مأمون به دخترش امّ الفضل داده بود و در کوزه آب امام جواد ریخته بود شهید شد؟ این چه می گوید و آن چه می گوید؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

درس ششم این فایل با موضوع اجابت دعای مضطرون به علت بازخوان به درس پنجم فایل ۱۴۷۷ ملحق گردید.

درس هفتم – چرا استیلائی که در قبل بوده، جایش خالی است؟: السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ الْبَرْزَازِ

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَوْرمَةَ الْقُمِّيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: رَأَيْتُ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا خَاتَمَ فَضَّةٍ نَاجِلٍ فَقُلْتُ مِثْلَكَ يَلْبَسُ مِثْلَ هَذَا قَالَ هَذَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ - كِتَابُ السَّعُودِ جلد ۲۳۶، كِتَابُ بَحَارِ الْأَنْوَارِ جلد ۲۶ صفحہ ۲۲۲، كِتَابُ الْعَوَالِمِ جلد ۲۳ صفحہ ۳۱، كِتَابُ مُسْتَدْرَكَ الْوَسَائِلِ جلد ۳ صفحہ ۲۸۴ حدیث ۳۵۹۶ است.

روایت: محمد ابن جعفر البرّاز از علی ابن الحسن ابن فضال از محمد ابن ارومہ القمّی از حسین ابن موسی ابن جعفر. بحثی در مورد انگشتر امام جواد است. حرز امام جواد را که روی انگشتر می نویسند! بنده خدا امام جواد در بیست و هشت سالگی شهید شد و مرگ را نتوانست از خودش دفع کند، جنایت جنایتکاران را نتوانست از خودش دفع کند، بعد می گوید این حرز امام جواد را در دستت بکن حفظ می شوی، آره ننه جون! قَالَ رَأَيْتُ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا خَاتَمَ فَضَّةٍ نَاجِلٍ می گوید در دست امام جواد انگشتر دیدم که ناجل بود نازک، قشنگ نبود. فَقُلْتُ مِثْلَكَ يَلْبَسُ مِثْلَ هَذَا گفتم تو به این بزرگواری این چیست که در دستت کردی؟ قَالَ هَذَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ حالا برسیم به این؛ فرمود این همان انگشتر سلیمان ابن داوود است. سؤال تاریخ را جواب بدهید: سلیمان ابن داوود با این انگشتر بر اریکه قدرت حاکم بود و انس، جن، ملک، باد و هوا را تسخیر کرده بود، اگر یادتان باشد در دروس قبل گفتیم که سلیمان انگشترش را از دستش درآورد یک غول یا یک دیو آن را برداشت، یعنی خود ایشان انگشترش را درآورده بود صورتش را آب بزند یادش رفت بردارد، این غول یا این دیو یا این جن (همه چیز گفته اند) برداشت و این انگشتر را در دریا انداخت، قدرت سلیمان هم به این انگشتر بود دیگر، حالا جالب است ها! قدرت سلیمان پیغمبر به توکل به خدا نیست به انگشتر است. ای متشرعین اینها را باید جواب بدهید! می گوید یک مدتی انگشتر آنجا بود و سلیمان دیگر قدرتش از بین رفته بود نه جن را می توانست حرکت بدهد و نه قالیچه حضرت سلیمانی، هیچ، تعطیل! تا اینکه خدا دوباره از درون دریا انگشترش را به او پس داد. حالا سؤال این است: چرا این انگشتر در دست امام جواد یک چنین کارایی ندارد؟ ها؟ یعنی امام جواد با این انگشتر زورش به مأمون الرشید یا دخترش ام الفضل نمی رسد؟ چطور سلیمان کل دیوان را تسخیر کرده؟ به باد می گوید قالیچه اش را از شرق عالم به غرب عالم ببرد بعد امام جواد در سن جوانی، در بیست و هشت سالگی کشته می شود و به شهادت می رسد؟ باید جواب داد.

-- ابن صَبَّاح: نَقْشُ خَاتَمِهِ: نِعَمُ الْقَادِرِ اللَّهُ - كِتَابُ الْفُصُولِ الْمَهْمَةِ صفحہ ۲۵۴، كِتَابُ بَحَارِ الْأَنْوَارِ جلد ۵۰ صفحہ ۱۵ حدیث ۲۲ است.

حالا این شاخه دیگرش جالبتر است، می گوید نقش خاتمش نِعَمُ الْقَادِرِ، اللَّهُ روی انگشتر دیگرش نوشته بود چه خوب قدرتمندی است خدا! خب چه فایده؟ قدرتش را برای تو استفاده کرد؟ نه! تو را زیر قدرت و یوغ حاکم مقتدر غاصب جنایتکار مستبد عباسی رها کرد. حالا مدام روی انگشترت ذکر بنویس، بعد می آید می گوید آقا چرا اینها اثر نمی کنند؟ چرا ما بدبخت هستیم؟ چرا بیچاره ایم؟ چرا کارها گره دارد؟ بابا اینها را رها کنید، خدا از حرفش عدول کرده بعد تو می خواهی دعا اثر کند؟ نماز اثر کند؟ زیارت اثر کند؟ عتبات عالیات اثر کند؟

درس هشتم - آنقدر خلاف وعده کرده که برای یادآوری آن، آن را نکین نموده است: المجلسی: عن (المصباح

للكفعمی) [كَانَ] نَقَشُ خَاتَمِهِ حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ أَخْلَاقِ الْمَعْبُودِ - کتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۱۷ حدیث ۹، کتاب اعیان الشیعه جلد ۲ صفحه ۳۷ است.

مصباح کفعمی آورده است که نقش نگین امام هادی این است، می گوید نوشته: حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ أَخْلَاقِ الْمَعْبُودِ. این دیگر معرکه است، این دیگر حسابی خدا را شرمنده کرده، گل بود به سبزه نیز آراسته شد. امام هادی می خواهد به خدا یادآوری کند تبدیلیش کرده به انگشتر، خیلی حرف بزرگی است ها! همه چیز توحید زمینی را بهم می ریزد؛ حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ أَخْلَاقِ الْمَعْبُودِ یعنی معبود تو اخلاقش این است که حرف می زند پای آن می ایستد، ها؟ آیا ایستاده؟ خیلی! واقعاً، دستش درد نکند کولاک کرده، غوغا کرده، خلق کرده همین طوری ول کرده، نانشان، آبشان، درمانشان، اجاره خانه شان، سلامتی و امنیتشان، همان یک کلمه گفت به من چه اخساً بروید گم شوید، برای همین می گویم که اهل بیت به زبان حال، نه به زبان قال، با خدای زمین محاجه می کردند. آیا از این مهمتر؛ حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ أَخْلَاقِ الْمَعْبُودِ؟

ظهور یاب منتظران ۵۴۲۰ - فایل صوتی ۶۲۸۹ - درس اول - از روز اول می دانستند که آبی از ناحیه خدا در حفاظتشان گرم نخواهد شد! المجلسی عَنْ الْمِصْبَاحِ لِلْكَفَعَمِيِّ وَلَدَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ رَابِعِ رَبِيعِ الْاَثْنَيْنِ سَنَةِ اِثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ وَ قِيلَ فِي عَاشِرِ رَبِيعِ الْاَثْنَيْنِ نَقَشُ خَاتَمِهِ اَنَا اللَّهُ شَهِيدٌ بِاَبْنِ عُثْمَانَ بُنِّ سَعِيدٍ - کتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۲۳۸ حدیث ۱۲ وَ لَمْ نَجِدْهُ فِي الْاَصْلِ.

مصباح کفعمی نقل می کند که نقش نگین امام حسن عسکری این است؛ اَنَا اللَّهُ شَهِيدٌ یعنی من کشته شده دستور خدا هستم. امام حسن عسکری چند سالش بود؟ بیست و چهار سالش. در کجا به دنیا آمد؟ در پادگان نظامی. کجا از دنیا رفت؟ همانجا. کجا به خاک سپرده شد؟ همانجا. پدرش چه؟ او هم همینطور. پس این حفاظت خدا چه می شود؟ این يَحْفَظُونَهُ در آن آیه که برای همه است فرضاً از اینها، اِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ چه می شود؟ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ می گویند ذکر اتمه است، خب چطوری حفاظتشان کرد؟ ها؟ این است که از روز اول اینها گفتند بابا ما را قربانی خلق کردی و قربانی هم می کنی!

درس دوم این فایل با موضوع مدت عمر امام دوازدهم به علت بازخوان به فایل ۵۲۵۵ ملحق گردید.
درس سوم این فایل با موضوع قائم اسلام جدید می آورد و مردم را به آن می خواند به علت بازخوان به درس دوم فایل ۴۰۳۲ ملحق گردید.

درس چهارم - خفتگانی که هرگز بیدار نمی شوند! المروزی: حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ عَنْ فِطْرِ ابْنِ خَلِيفَةَ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعُكْلِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: يُبَايِعُ الْمَهْدِيُّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ لَا يُوقِظُ نَائِمًا وَلَا يَهْرِيقُ دَمًا - کتاب الفتن صفحه ۲۱۲، کتاب عُقْدُ الدَّرَرِ صفحه ۱۵۶، کتاب معجم احادیث الامام المهدی جلد ۱ صفحه ۴۵۳ حدیث ۳۰۸ است.

اربابان حدیث: ابو یوسف از فطر ابن خلیفه از حسن ابن عبدالرحمان ابن عُکلی از ابوهریره رجل مؤثق و معتمد اهل سنت و جماعت. بر خلاف اینکه اینقدر روایت داریم که قیام مهدوی با شمشیر و خونریزی برابر است، اینجا می گوید: قَالَ يُبَايِعُ الْمَهْدِيُّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ لَا يُوقِظُ نَائِمًا وَلَا يَهْرِيقُ دَمًا بیعت می کنند بین رُکن و مقام در مکه کنار کعبه در حالیکه او خونی نمی ریزد و هیچ شخصی را که در خواب است بیدار نمی کند. این دومی خیلی جالب است؛ خفتگان

را بيدار نمى كند. خفته كيست؟ خواب خرگوشى! كسى كه حقيقت را مى داند و خود را به خواب زده است. كسى كه در محاجه، اين همه اسناد معتبر و مهم را تو عرضه مى داري و باز مى رود دنبال اينكه تو اعرابش را آنطوري خواندى اصول را نخواندى اينطوري نيست! اينقدر اين كارها را مى كنند تا اين بزرگوار اسلام جديد را بياورد، از بس اينها در اسلام تغوط مى كنند كه اين عزيز زهرا مهدى موعود پشت پرده غيبت وقتى كه مى آيد اسلام را به گونه صددرد در معارض اين اسلام مى آورد.

درس پنجم - آيا ستم از آغاز نبوده و بعداً آمده؟: الطوسى: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُقْرِى عَنِ الْمُقَانِعِيِّ عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ تَلِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ مَطَرٍ الْوَرَّاقِ عَنِ النَّاجِي يَعْنِي أَبَا الصَّدِيقِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِبْشَرُوا بِالْمَهْدِيِّ قَالَ ثَلَاثًا - يَخْرُجُ عَلَى حِينِ اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَ زَلْزَالٍ شَدِيدٍ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَمْلَأُ (قُلُوبَ) عِبَادِهِ عِبَادَةً وَ يَسْعُهُمْ عَدْلُهُ - كِتَابُ الْغَيْبَةِ صفحه ۱۷۹ حديث ۱۳۷ است.

شيخ طوسى آورده از محمد ابن اسحاق المقرئ از مقانعى از بكار ابن احمد از حسن ابن الحسين از تليد از ابى الجحاف از پيغمبر نقل مى كند و مى گويد: **إِبْشَرُوا بِالْمَهْدِيِّ قَالَ ثَلَاثًا** سه بار گفت بشارت باد به شما در باب مهدى. **يَخْرُجُ عَلَى حِينِ اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَ زَلْزَالٍ شَدِيدٍ** مردم دچار اختلاف هستند و زلزله هاى شديد **يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَمْلَأُ (قُلُوبَ) عِبَادِهِ عِبَادَةً وَ يَسْعُهُمْ عَدْلُهُ**. اينجا در اين مبحث چند تا سؤال هست كه تاريخ مى كند: يكي اينكه مى گويد ايشان زمانى مى آيد كه مردم در اختلاف هستند، اين اختلاف كه از روز بناى اسلام بود، آيا نبود؟ اختلاف در باب وصايت و ولايت نبود؟ و بعد مى گويد كه **يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا** آيا اين ظلم، جور و ستم در هنگام ظهور پيدا شده يا از اول اسلام بوده؟ ها؟ آيا اين ستم بر خود پيغمبر نبود كه جبرائيل پايش را روى گردن پيغمبر گذاشته و خرخره پيغمبر را فشار مى دهد **بَلِّغْ بَلِّغْ**؟ پيغمبر مدام مى گويد مى ترسم، جبرائيل مى گويد نه نه بايد بكنى بايد بگويى! حالا كه على را برده بالا بعد قدرت را به آن طرفى ها مى دهد و على بايد برود خانه نشين بشود، آيا ستم بر پيغمبر نيست؟ آيا ستم بر پيغمبر نيست كه سم به او دادند و زهر به او خوراندند؟ ستم بر پيغمبر نيست كه نگذاشتند وصيت نامه بنويسد؟ آيا ستم بر على ابن ابى طالب نيست كه فقط پنج سال حكومت كرد و آن هم با سه جنگ بزرگ و تمام اصحاب نزديك پيغمبر شمشير بر عليه او كشيدند؟ آيا اينها ظلم به اين نبود؟ بعداً ظلم نزديك ظهور پيدا شد؟ آيا در صدر اسلام ظلم بر فاطمه نبود؟ چه كسى به او سيلى زد؟ چه كسى خانه اش را آتش زد؟ چه كسى فدكش را غصب كرد؟ آيا اين ظلم بر حسن ابن على نبود كه تحملاً تسليم معاويه شد؟ آيا اين ستم بر ابى عبدالله نبود؟

درس ششم - خونريزى كه هميشه بوده، دستاورد ديگرى لازم است: النعمانى: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ بِقَمٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِىُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِىُّ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ ذَكَرَ الْقَائِمُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا فَقَالَ: أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَوْحَى بِالَا مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ قَالُوا وَ كَيْفَ؟ قَالَ: لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَ الْعَرَقُ وَ النَّوْمُ عَلَى السُّرُوجِ - كِتَابُ غَيْبَتِ نِعْمَانِي صفحه ۲۸۵ حديث ۵، كتاب اثبات الهداء جلد

سورة غاشيه آية ۱ است. تفسير آیه اول سورة غاشيه جزء سی ام است: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ يَا جِرْيَانَ غَاشِيَهُ رَا شَنِيدَهُ اِي، به تو رسیده است؟ غاشيه يعنى خبر هولناكى كه شنونده غش مى كند. بعد امام صادق مى گويد: يَغْشَاهُمْ الْقَائِمُ بِالسَّيْفِ قيام كننده اهل بيت مردم را به وسيله شمشير به غش و ضعف مى اندازد. الآن اينجا در اين هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ باز نمى كند كه منظور كيست كه امام صادق در تفسيرش مى گويد يَغْشَاهُمْ الْقَائِمُ بِالسَّيْفِ. يَغْشَاهُمْ اين هم ضمير ناشناخته است و معلوم نيست به كجا بر مى گردد پس بايد بگويم كه به كلّ مردم و حتى به منتظرين بر مى گردد، در ادبيات دينى داريم كه ايشان مى آيند بين زن و مرد را فاصله مى اندازند و مى گويند عقدتان باطل است، به

مرد شمشیر می دهد می گوید بچه ات را بکش این از راه حرام است، یَغْشَاهُمْ برای همین است، یَغْشَاهُمْ آى یُعْجِبُهُمْ تعجب می کنند که این دیگر چه مصلح و منجی است که ما سال های سال در انتظارش بودیم و دعای کمیل و ندبه خواندیم.

درس دوم - قرآن نه آن است که هست بلکه آن است که می آید!! المفید: رَوَى جَابِرٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ وَيَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَاصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّائِيلَفَ - كتاب الارشاد القلوب صفحه ۳۶۵، كتاب روضة الواعظین صفحه ۲۶۵، كتاب تفسير نورالثقلین جلد ۵ صفحه ۲۷ حدیث ۱۱، كتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۹ حدیث ۸۵، كتاب معجم احادیث الامام المهدي جلد ۳ صفحه ۳۲۱ حدیث ۸۶۴ است.

جابر ابن عبدالله انصاری صحابی نزدیک رسول الله؛ إِذَا قَامَ از امام باقر نقل می کند. جالب است گاهی وقت ها جابر از امام باقر نقل می کند و گاهی وقت ها امام باقر از جابر نقل می کند، آن درس را یادست هست که مال چند وقت قبل بود؟ امام باقر از ضعف حمایتی خدا حرف می زد و می گفت که جو یک طوری است که اگر من بگویم پدرم گفت از پدرش از پدرش از رسول الله باور نمی کنند ولی وقتی که بگویم جابر گفت، جابر را همه می شناسند که صحابی پیغمبر است باور می کنند، این هم ته مانده دین است. گفت إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ قیام می کند امام دوازدهم و چادرهایی را به عنوان آموزش برپا می کند، وَيَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أُنْزِلَ مردم را یاد می دهد قرآنی که نازل شده است. شما در این کلام چه به دستت می آید؟ یعنی آنچه که در دستان مسلمین است به نام قرآن مَا لَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ است، ها؟ آیا غیر از این استفاده می شود؟ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَاصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّائِيلَفَ آیا از این بهتر بگویم این کتابی که در دست مردم است متصل به خدا نیست؟ ببین چقدر واضح، اسناد شیعه است آن هم چند تا! می گوید سخت است آنجا در آن چادرها مردم قرآن را یاد بگیرند. چرا؟ مردم مسلمان که عادت به قرآن دارند و همه قرآن خوان و حافظ هستند. چرا فَاصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ؟ لِأَنَّهُ أَنْزَلَ اللَّهُ است لَأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّائِيلَفَ بخاطر اینکه تألیف این کتاب مغایر است. با چه؟ با مَا أَنْزَلَ اللَّهُ! متشرع جواب دهد. حالا حضرات صافکار، ماستمالیون می آیند در ترجمه به خواننده خیانت می کنند؛ خواننده ای که عربی سرش نمی شود و یک طوری در آن آب می بندند که آبروریزی نشود. چه می گوید؟ نوشته از نظر جمع آوری متفاوت است در حالیکه تألیف است؛ آقا این کتاب تألیف کیست؟ این رایج است دیگر، این جزء مکابرات و محاورات است، می گوید این کتاب تألیف کیست؟ مال کیست؟ خب، آن کتابی که در دست مردم است با این کتاب مغایرت دارد يُخَالِفُ فِيهِ التَّائِيلَفَ، این تألیف، هم به نویسندۀ اش برمی گردد؛ بین علی و عثمان، و هم به محتوایش برمی گردد؛ عدم تطابق، و هم به چه؟ این مهم است؛ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ! دیگر امام باقر با چه زبانی بیاید بگوید که این کتاب مال ما نیست؟ ها؟ بعد حضرات ماله کش می آیند می گویند که نه، این کتاب اگر نبود اهل بیت آن را رد می کردند، مگر جرأت می کردند آن را رد کنند؟ اهل بیت بنده خدا مَظْلُومُونَ و مَغْمُومُونَ بودند. امام سجاد خودش را، فرزندانش را و آبا و اجدادش را معرفی کرد که إِنَّا كُنَّا مَغْلُوبُونَ، مَغْضُوبُونَ، مَغْضُوبُونَ، مَسْجُوثُونَ، مَجْرُوحُونَ، مَقْتُولُونَ، تازه کاری نکردند و این پاسخشان است، ابی عبدالله آمد دو تا فرع فروع دین را اجرا کند یعنی امر به معروف و نهی از منکر، او را لت و

پار کردند رفت، بچه پیغمبر، مادرش فاطمه، سر دوش پیغمبر بزرگ شده بود، بقول آن قسمت از روایات که می گوید که شیر از فاطمه نخورد از پیغمبر می خورد، پیغمبر یا زبانش را در دهان حسین می کرد یا انگشتش را دهان حسین می کرد شیر می خورد حالا چطوری می خورد من نمی دانم، اینها را نوشته اند دیگر، بسیار نوشته اند حتی بعضی از اهل سنت هم نوشته اند ولی می خواهم بگویم یعنی یک چنین قرابتی را اینچنین کردند آن وقت امام باقر یا امام صادق بیاید بگوید قرآن ما با قرآن ابوحنیفه فرق می کند؟ بنده خدا، همان طوری امام صادق را نصف شب بارها در نماز شب خواندنش در حیاط خانه اش نردبان پایین می انداختند، درب را هم نمی زدند که مثلاً امام صادق در نردبان آن وقت بنده خدا کجا برود؟! نردبان می گذاشتند از بالای نردبان می آمدند بعد حضرت می گفت بابا این خانه درب دارد برای چه از بالا می آید؟ بعد امام صادق بیاید بگوید این کتاب از ما نیست!

(فایل صوتی ۶۵۲۱) این درس تحریف کتاب را تأیید می کند. امام باقر فرمود: إِذَا قَامَ قَائِمٌ صَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ فَاصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ این درس سند محکمی است دال بر اینکه این کتاب نمی تواند بشر را هدایت کند. فرمود امام باقر، هنگامی که قائم آل محمد عج قیام کند خیمه های خودش را برپا می کند و قرآن را به مردم یاد می دهد، چنانکه خداوند بر رسول گرامی نازل فرمود، و مردم را با قرآن این طور آشنا می کند، آن روز برای آنهایی که قرآن را قبلاً حفظ کرده بودند بسیار مشکل است! ببین چقدر قشنگ است. یک چند جا کاملاً کوبیده است؛ اولین جایش این است که می گوید یاد می دهد قرآن را به مردم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، همانطور که خدا بر رسول خاتم نازل کرد. یعنی این قرآنی که الان دست شما هست بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ نیست و رسول خدا هم دیکته نفرموده و به دست امام دوازدهم این کار انجام می شود. یعنی کتابتی که هزار و خرده ای سال بر مردم تحمیل شد و آن کتابت غلط بوده است. این اسناد مهم را جزء آن مدارک فوق تخصصی قرار بدهید. بعد مسئله مهم دیگر این است؛ می گوید فَاصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ. آقای متشرع از این قشنگتر می خواهی؟ ها؟ دیگر چطوری می خواهی امام باقر برایت باز کند؟ که این قرآن جمع آوری شده شب شام غریبان رسول الله است، که همه جمع شدند غیر از علی ابن ابی طالب و هر کس چیزی برداشت و چیزی گذاشت! می گوید مردم آنچه را که توسط امام غایب از قرآن می بینند هضم آن برایشان بسیار مشکل است. چرا؟ چون این غیر از قرآنی است که در دست خودشان و آبا و اجدادشان بوده است. یعنی یکی از وظایف حجت ابن الحسن العسکری این است که افشا کند که این کتاب لِأَنَّهُ يُخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ آنچه را که فرمان خدا بوده و املائی رسول الله بوده نیست. حالا بیا و درستش کن!

درس سوم – همه چیز لنگ دو رکعت نماز است، چرا به خاطر این کار غیبت را طولانی کرد؟: القمی: وَ قَوْلُهُ أَ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ صَالِحِ ابْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ - کتاب تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۱۲۹، کتاب تفسیر البرهان مقدمه ۲۱۸ است. سوره نمل آیه ۶۲ است.

احادیث از حسن ابن علی ابن فضال از صالح ابن عقبه از امام صادق است. در تفسیر آیه أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا مَا تَدَّكَّرُونَ سوره نمل آیه ۶۲ است. این آیه هم که معروف است دیگر، مریض هستی امن یجیب بخوان، گرفتار هستی امن یجیب بخوان. آخر اثر کو؟ بعضی ها را من می شناسم که از دوستانم هستند هفته ای یک روز به کربلا می روند، خیلی است ها! نه به قم که این بغل باشد! هفته ای یک روز با هواپیما به کربلا می روند، پنج شنبه می روند و جمعه می آیند، بعد مدام هم از بستگی کارها می نالند. من به آنها می گویم بابا آنجا که می روید مگر نگفتند زیر قبه امام حسین دعا مستجاب است؟ خب بخواهید، تو که اینقدر گرفتاری و هفته ای یک بار داری می روی! یک بار نشد که آدم فکر کند، ها؟ یک بار! ابوعلی سینا فقیه، فیلسوف، پزشک، جراح، نابغه و حکیم می گوید من یک روزی دیدم که آخرین ثبت با سند در اسلام باهم نمی خواند خارج شدم رفتم از ادیان دیگر یک بررسی کردم که ببینم این مشکل اینجاست یا همه جاست؟ برگشت گفت همه جاست! متوجه هستی چه می گویم؟ دوباره سر جایش برگشت و گفت لا اقل اینجا نمی گویند ابوعلی سینا کافر شد، حداقل! قَالَ این آیه را می گوید نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ این آیه برای قائم است، مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ آن کسی که از فرزندان رسول الله قرار است قیام کند، بعد می گوید: هُوَ وَاللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَدَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ. حرف ما اینجاست، نه فقط حرف من بلکه حرف وجدان تاریخ، می گوید به خدا قسم، مضطر، امام دوازدهم است، درست، شکی نیست! چون امام سجاد هم عرض کردم گفت که ما چه کسی هستیم الآن برای گفتن، منتهای مراتب ابهام و ایراد و اشکال سر این است، می گوید که إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ در مقام، یعنی از جایگاه اطراف کعبه، دو رکعت نماز بخواند و خدا را بخواند، خدا او را اجابت می کند و کشف سوء می کند و او را خلیفه زمین می نماید یعنی با دو رکعت نماز ظهور اتفاق می افتد. حالا سؤال این است که یابن رسول الله، عزیز دل فاطمه، چرا این دو رکعت نماز را هزار و سیصد سال قبل نخواندی؟ ها؟ آن موقع مضطر نبودی؟ پس چرا امام حسن عسکری تو را از دید حاکم عباسی پنهان می کرد؟ ها؟ تو مضطر نبودی؟ امام حسن مضطر نبود تا به خانه اش حمله می کردند می گفت این بچه را قایم کنید؟ مضطر نبود؟ این درسی که چند روز قبل داشتیم که امام باقر گفت سن ایشان به اندازه سن ابراهیم است صد و بیست سال، یادت که هست؟ خب صد و بیست سال تمام شد چرا این دو رکعت را نخواند؟ یعنی اینها، حضرات معصومین حاضرند ملت اسلام، ملل دنیا اینقدر بدبختی و بیچارگی بکشند سر این دو رکعتی که حالا تأخیر انداختند و معلوم نیست چه زمانی می خواهند بخوانند، ها؟ این دو رکعت چقدر معجزه می کند و دیر معجزه می کند! الآن که هشت میلیارد انسان کره زمین صدای وامصیبت هایشان بلند شده تازه باز معلوم نیست چه موقع این دو رکعت را می خواهد بخواند، معلوم نیست! بعد عجب خدای سرکاری داریم که با این دو رکعت نماز ولایتش را بر مخلوقش رها کرده، می بینی؟ عدم تطابق روی اصل توحید! خدایش را در گرو دو رکعت نماز گذاشته! حالا مردم حق دارند به خدا بد بگویند یا نه؟ وقتی می گویم همه کاره خودش است، همه تقصیرها سر خودش است نگو چرا! وقتی می گویم حکومت تقصیر ندارد نگو چرا! هر چه کاسه و کوزه است باید بزنیم سر خدا! بقول یکی از عرفا که می گفت خون همه شهدا به گردن خداست.

ظهور یاب منتظران ۵۴۲۲ - فایل صوتی ۶۲۹۱ - درس اول - این چه حرزی است که اجابتش اینقدر طول

می‌کشد: السید ابن طاووس حرز لُمُولَا لِقَائِمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَالِكُ الرَّقَابِ وَيَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ، يَا مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ، يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ، سَبَّبَ لَنَا سَبَبًا لَا نَسْتَطِيعُ لَهُ طَلَبًا - مهج الدعوات صفحه ۴۵، کتاب بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۳۶۵ حدیث ۱ است.

به عنوان حرز امام قائم است. حرز یعنی سپر، حصن، پوشش سخت، رسوخ ناپذیر، دیواری که منفذی ندارد. می‌گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَالِكُ الرَّقَابِ ای که اربابی و همه غلام، وَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ ای که احزاب را به هم با مکر و درهم می‌پیچانی، يَا مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ ای که کلید درهای بسته را داری، يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ ای که اسباب عالم دست است. یک درسی داریم اَبی اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا یعنی خدا هیچ کاری را شخصاً انجام نمی‌دهد که مثل اینکه خدا دست دارد یا دارد همین تعبیری که در ادیان هست بلکه با وسیله و سبب انجام می‌دهد مثلاً شفا را به طبیب داده و آن هم که حالا دیگر اطبا در آن مانده‌اند. يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ اینجا جزو اسامی خدا هم هست مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ، يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ سَبَّبَ لَنَا سَبَبًا برای من راهی را باز کن لَا نَسْتَطِيعُ لَهُ طَلَبًا که پشت در آن مانده باشیم و قادر به رفتن آن نباشیم. خب حالا اینجا سؤالی را که تاریخ می‌کند این است: می‌گوید سببی که لَا نَسْتَطِيعُ لَهُ طَلَبًا باشد خود غیبت است، اصل غیبت است، به ایشان هم امام غایب می‌گویند، یعنی یک غیبت است یک امام دارد و آن هم ایشان است، ایشان این حرز را از روز اولی که به دنیا آمده (سال ۲۵۵ هجری، ۲۵۵ سال بعد از هجرت نبوی از مکه به مدینه) خوانده، جواب کو؟ چون می‌گویند که فرهنگ دینی می‌گوید که معصوم در دل مادرش هم معصوم است وقتی که به دنیا می‌آید حرف می‌زند. ببینید، این حرز خودش است، سید ابن طاووس می‌گوید: حرز لُمُولَا لِقَائِمِ، همه ائمه حرز داشتند یعنی آن دیگر شاه کلید است، یعنی اسم اعظمشان، و الا دعا داشتند، توسل، مناجات و ذکر داشتند و از همه مهمتر حرز بوده است. خب چطور این دعا مستجاب نشده به وسیله ایشان که شاخص عباد خداوند است؟ یک رجل ظهوری که می‌گویند ظهور به دست او انجام می‌شود و این همه رسول الله و ائمه به آمدنش بشارت داده‌اند ایشان هزار و دویست یا هزار صد و خرده‌ای سال است که این دعا را می‌خواند و جواب نمی‌آید سَبَّبَ لَنَا سَبَبًا لَا نَسْتَطِيعُ لَهُ طَلَبًا! عیب از کیست؟ مسلماً از امام دوازدهم نیست، می‌رود بالاتر، آن کانالی که دعا را الهام کرده معیوب است، آن مسیر، مسیر یا الهامات است یا جبرائیل امین است، دیگر جبرائیلی که گاهی وقت‌ها نقش دحیه ابن خلیفه کلبی را بازی می‌کند دعایش از این بهتر در نمی‌آید.

درس دوم: ایجاد عدالت مقدم بر فروع دین است زیرا از اصول دین می‌باشد: وَ عَنْهُ اَيْضًا: حَدَّثَنَا اَبِي وَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ وَ مُحَمَّدُ ابْنُ مُوسَى ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيٍّ وَ أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ يَحْيَى ابْنِ الْمُثَنَّى الْعَطَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ ابْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمُؤَسِّمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ - کتاب اكمال الدين صفحه ۳۴۶ حدیث ۳۳ و صفحه ۴۴۰ حدیث ۷، کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۳۷ حدیث ۶ و صفحه ۳۳۹ حدیث ۱۲ مع الاختلاف يسير، کتاب غيبة شيخ طوسي صفحه ۱۶۱ حدیث ۱۱۹، کتاب وسائل الشيعة جلد ۸ صفحه ۹۶ حدیث ۹ است.

اصحاب حدیث: محمد ابن الحسن از محمد ابن موسی ابن متوکل از محمد ابن علی ماجیلویه از احمد ابن محمد ابن یحیی العطار از محمد ابن یحیی العطار از جعفر ابن محمد ابن مالک الفزاری الکوفی از اسحاق ابن محمد الصیرفی از یحیی ابن المثنی العطار از عبدالله ابن بکیر از عبید ابن زرارہ، زرارہ از حواریون امام صادق است. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ مِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَرَوْنَ. حالا سؤال تاریخ این است می گوید که هر سال در موسم حج امامشان می آید همه را می بیند و همه او را نمی بینند. حالا سؤال تاریخ این است می گوید که حج از شاخه های فروع دین است ولی عدل از شاخه های اصول دین است، امام دوازدهم برای رفع ستم و اجرای عدالت اقدامی نمی کند ولی اهتمامش در سفر سالانه به مکه است. اینجا سوال این است که ایشان در حج مردم را می بیند آیا به چشم جدش امام صادق می بیند که به آن شخص گفت امسال چقدر حج شلوغ پلوغ است، بارک الله مردم مؤمن شدند، معتقد شدند، به دین متعصب شدند، امام صادق انگشتش را باز کرد و بین دو انگشتش را نشان داد و آن شخص غیر از خودش و امام صادق همه را حیوان دید، بعد آن ذکر معروف را گفت: مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجِيجَ یعنی چقدر ضجه زن زیاد است ولی حاجی کم است. آیا ایشان مردم زوَارِ خانه خدا را آنطوری می بیند؟ قطعاً آنطوری می بیند! مردم چرا تغییر حالت پیدا می کنند هویتشان را از دست می دهند و انسانیتشان می شود حیوانیت؟ چرا؟ بخاطر نبود عدل است، در معرفی عدل گفته اند که از آب خوردن برای انسان تشنه در تابستان داغ ضروری تر است یعنی اگر آن آب به او نرسد می میرد ولی عدل لازم تر است چون عدل باعث می شود آن آب به او قطع نشود یعنی آب خوردن به تشنه نمی رسد یا وسیله طبیعی دارد یا مانع انسانی! مانع انسانی مثلاً جلوی آب را گرفته اند مثل ابی عبدالله که جلوی رود را گرفتند و نگذاشتند خودش، خانواده اش و اصحابش آب بنوشند یا عوامل طبیعی دارد مثل خشکسالی، اگر در آسمان عدالت باشد چرا باید باران نیاید؟ چرا باید نصف کره زمین سبز باشد و نصف آن خاکستری باشد؟ چرا؟ چرا بعضی جاها یک متری به آب می رسد ولی بعضی جاها دویست متری به آب نمی رسد؟ چرا باید یک عده از جنوب کوچ کنند و بخاطر بی آبی بیرون بیایند؟ چرا؟ بخاطر نبود عدالت در آسمان است یعنی غیبت عدالت در طبیعت، مگر ندیدی فرهنگ دینی می گوید در ظهوری که آنها مطرح می کنند شیر درنده با مردم بازی می کند و به جای اسب به مردم سواری می دهد یعنی درندگی از حیوان می رود چه برسد از انسان، می گوید بچه با مار بازی می کند و مار او را نیش نمی زند. خب حالا مسئله این است که امام دوازدهم هر سال حاضر می شود بخاطر چه؟ برای چه به مکه می رود؟ آیا برای ثواب می رود؟ وجود امام که یک حدیث داشتیم می گفت که کعبه امام است، حج امام است، نمی دانم از کدام معصوم بود که چند وقت قبل خواندم یعنی امام معصوم بر کعبه ارجحیت دارد، همانطوری که در معرفت کربلا می گویند شهر کربلا در مقامات معنوی بر شهر مکه ارجحیت دارد. خب ایشان هر سال می رود آنجا که چه بکند؟ نکند مثل همین مثالی که در درس قبل زدیم که یکی از دوستان ما هر هفته به کربلا می رود نکند آن طوری باشد؟ آخر می رود چه بکند؟ می رود دعا کند که غیبت تمام بشود؟ در درس قبل چه خواندیم؟ نگفت وقتی دو رکعت نماز بخواند غیبت تمام می شود؟ یعنی هر سال ایشان به مکه می رود و آن دو رکعت را می خواند چرا اثر نمی کند؟ یادت هست یک درس از یکی از معصومین داشتیم، چقدر خوب است که اینها را در ذهنتان داشته باشید وقتی من یک

بحثی را شروع می‌کنم اشاراتش را در دروس دیگر زود به ذهن بیاورید، برای محاجه خوب است. پس این اجرای عمل فروع دینی برای امام تکلیف حاصل می‌کند تکلیف ایجاد می‌کند که هر سال به مکه برود ولی بر امام تکلیف ایجاد نمی‌کند که آن دو رکعت نماز را سریع بخواند تا کار تمام بشود؟ بعد هم این می‌شود تأیید این که چقدر به حج بروند مقبول است، خب باز هم همان داستان مَا أَكْثَرَ الضَّحِيحَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيحَ نشود. اینهایی که ما در قاموس ظهور دینی داریم در همه ابعاد بسیار بحث‌انگیز است و دوگانگی وجود دارد، بعضی‌ها خیال می‌کنند ما دنبال ظهور هستیم آن ظهور را تعقیب می‌کنیم در حالیکه بارها عرض کرده‌ایم که ظهوری که ما دنبالش هستیم پیدا کردنِ اصلمان است و پاسخ گرفتن بر تمام سوالات بی‌جوابمان است و عیان شدنِ تمام حقایق است اینها یعنی ظهور! انتظار هم در این واحد کار می‌کند نه آن قسمت، این انتظار که عامه شیعیان دارند نهایتش همان است که الان برایتان چند تا درس در کلاس قبل خواندم؛ کشتار است و حرکات عجیب مثل خضر نبی، گفتند که ایشان کارهایش مثل خضر است. خضر را که یادتان هست، قرآن چه می‌گوید؟ سر بچهٔ مظلوم بی‌گناه را برید (قصاص قبل از جنایت) گفت این بعداً باعث گمراهی پدر و مادرش می‌شود بعد قرآن از اینطرف می‌آید می‌گوید وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى یعنی هیچ کس به جای کس دیگر قصاص نمی‌شود، آن پدر مادر می‌خواهند خراب بشوند به این بچه چه مربوط است؟ خوب است بین ظهوری که دین معرفی می‌کند با توجه به اسناد و مدارکی که هست و ظهوری که ما دنبالش هستیم یک مرزبندی داشته باشیم، باهم مخلوط نشود، حالا اسم‌ها یکی است، آنجا کتاب دایرةالمعارف ظهور است بعضی‌ها تا نگاه می‌کنند آنهایی که از دین دل و حال خوشی ندارند می‌گویند!! این همان ظهور است، نه، این ظهوری که تشیع مطرح می‌کند همین است محدوده‌اش همین است که عرض کردم پایتختش کوفه است و کاری که امام می‌کند بگشود مثل همان کار خضر که او بچهٔ بی‌گناه را کشت و از روایات است که این هم شمشیر را به دست بابا می‌دهد و می‌گوید بچه‌ات را بکش حرامزاده است، یا ولد حیض است، خانم تو پررود بوده انجام دادی این بچه به دنیا آمده یا مرد را از زنش جدا می‌کند می‌گوید عقدتان باطل بوده یعنی وظیفه امام عصر همین است؟ همین؟ طی ده‌ها هزار سال انبیاء این همه و انتظروا، وانتظروا گفتند و رسول‌الله هم که می‌خواست برایش غدیر را بگذارد و وصیت نامه را بنویسد همین است؟ کارایی و وظیفه و مسئولیتش همین است و تمام؟ آن وقت الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ چه می‌شود؟ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چه می‌شود؟ آیا اینها برای قیامت است؟ قیامت که هزار و چهارصد سال از آن می‌گذرد، مگر پیغمبر نگفت که من و قیامت باهم آغاز شدیم؟ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ یعنی همان موقعی که در مکه به طور خفی اعلان اسلام شد همان جا باید قیامت شروع می‌شد ولی الان هزار و چهارصد و چهل و خرده‌ای سال است که اسلام هست و قیامتی وجود ندارد. این سوره‌ها مربوط به همین جابجایی عصر است، همین که آثارش را الان دارید می‌بینید می‌گوید از کهکشان‌های دیگر پیام می‌رسد، یک چیزهایی زمزمه علمی هست حالا ما زیاد اینها را تأیید نمی‌کنیم چون همه اینها هم فرضیه است، ما همه چیز را در قاعده نسبیت و تشکیک و احتمال دنبال می‌کنیم؛ چه علم باشد، چه دین باشد و چه سیاست باشد!

ظهوریاب منتظران ۵۴۲۳ - فایل صوتی ۶۲۹۲ - درس اول - حقیقتی که وجود ندارد چگونه برایش قیام

کند؟: قُمْ بِالْحَقِّ - کتاب تحف العقول صفحه ۲۹۳ است.

از نصایح امام باقر به فرزندش امام جعفر صادق است. می گوید: قُمْ بِالْحَقِّ قِيَامَ كُنْ بِهِ حَقٌّ. حق یعنی واقعی، درست، حقیقی. کلاً آیا در غیبت حقیقت وجود دارد یا ندارد؟ باید از آن بالا نگاه کنیم، اگر از پایین به بالا نگاه کنیم، حق یعنی خدا، آیا خدا واقعیت دارد؟ برای داشتن حقیقت و واقعیت یک محک و میزانی است باید برویم در مدخل این واقعیت، نمودش در آثارش است، آثار حقیقت این است که خدا سرپرستی می کند هدایت می کند راهنمایی می کند و تولیت دارد، به این حق می گویند، آیا انجام شده است؟ ثبت با سند می خواند؟ کلماتی که گفته، آیا به واقع بوده؟ مثمر ثمر بوده؟ بعد می آییم پایین در زندگی های خودمان، آیا بیماری حق است؟ فقر حق است؟ ظلم حق است؟ فشار حق است؟ ناقص بودن بدن حق است؟ فروپاشی جسد حق است؟ حق کدام است؟ آن که گفته لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ به ساختار اشاره کرده، آیا هست یا نه؟ از بچه ای که در شکم مادرش هست علیل است تا بیاید بزرگ بشود؟ حق بین مخلوق و خالق در نوسان و گردش و چرخش است یعنی از او صادر می شود و در این نمود پیدا می کند نمایان می شود. خب قُمْ بِالْحَقِّ، قیام کن به حق، مثلاً امام جعفر صادق می خواهد قیام کند به حق، چطوری قیام کند به حق؟ حق کدام است؟ وقتی هفتاد مدل حرف می زند و به موقع هم انکار می کند آیا این حق است؟ وقتی دین با پرچم امام صادق همه تقیه است و تقیه به معنای دورویی، دو شخصیته بودن، دوگانه عمل کردن، دروغ گفتن است، آیا این حق است؟ حالا امام صادق چگونه می خواهد قیام به حق کند؟ می خواهد قیام به حق کند منصور دوانیقی (پرچمدار باطل) را چه کند؟ آیا زورش به او می رسد؟ اگر می رسید که تقیه نمی کرد. با ابوحنیفه چه کند؟ مکتب او قویتر، مسند او محکمر، پشتوانه او بیشتر. قُمْ بِالْحَقِّ اینجا هیچ معنا و مفهومی ندارد.

درس دوم - با چنین سخنانی چگونه دیانت شکل می گیرد؟: بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنَّ دَعْوَانَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا - کتاب الارشاد جلد ۲ صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸، کتاب اعلام الوری باعلام الهدی جلد ۲ صفحه ۵۰۹، کتاب مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ۲۰۶ است.

امام باقر می گوید: بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ ابتلائات مردم برای ما خیلی سنگین است. چرا؟ چون اینها سرپرست فطری مردم هستند و نمی توانند راحت از کنار مشکلات مردم رد بشوند مخصوصاً گرفتگی های معنوی. إِنَّ دَعْوَانَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا اگر بگوییم مردم گرفتار هستند به ما چه مربوط است این که نمی شود، آنها را به حق دعوت کنیم و دستشان را بگیریم جواب ما را نمی دهند، إِنَّ دَعْوَانَاهُمْ دعوتشان کنیم و آنها را تحت ولایت بگیریم لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا پشت به ما می کنند. چرا؟ چون رجال ظهوری بلندگو ندارند، حمایت از بالا ندارند، کلاً دکان تعطیل است، رونق مال دشمنان است. وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا اگر هم آنها را رها کنیم در حیوانیت و توحش می مانند چون غیر از ما کسی نمی تواند اینها را هدایت کند، چه کسی می خواهد هدایت کند؟ خلفاء بنی عباس می خواهند هدایت کنند؟ که بانیان ظلم و ستم هستند! امام اعظم می خواهد هدایت کند؟ که از کانال اینها کتاب درآمده که خودش باعث گمراهی و فتنه شده است!

درس سوم - بخش اول - بار خیر سنگین است و هر کسی را یارای اعمال آن نمی باشد: الْجَنَّةُ مَخْهُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ جَهَنَّمَ مَخْهُوفَةٌ بِالذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَ

شَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ - کتاب الکافی جلد ۲ صفحه ۸۹ و ۹۰، از امام باقر است.

از امام باقر است. می گوید: الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ بهشت در میان ناگواری ها و شکیبایی ها شکل می گیرد و هر کس صبر کند به بهشت می رود و جهنم در میان لذت ها و شهوت ها است و هر کس به آن درآمیخته شود به جهنم می رود. کدام بهشت؟ کدام جهنم؟ آیا اینجا لذتی وجود دارد؟ شهوت یعنی خواسته های نفسانی یعنی هر کس هر چه خواست به آن می رسد که باید این به جهنم برود که تو از این لذت ها و شهوت ها استفاده کردی یا همه چیز قفل شده است؟ لذت کدام است؟ عافیت لذت است، ثروت لذت است، آرامش لذت است، زندگی آرام داشتن لذت است، آیا اینجا هست؟ ناگواری چیست؟ فقر، فلاکت، فشار، آزار و اذیت، اعتیاد، طلاق، درگیری، دزدی، کلاهبرداری و آدم کشی است، اینجا است. خب می گوید در این ناگواری ها اگر تو شکیبایی کنی به بهشت می روی! وقتی گرفتاری می آید اول نقطه ای که انسان به آن خیره می شود و انگشت به سمت آن نشانه می دهد و گلایه می کند و درگیر می شود خود خداست. چطور این شخص می تواند به بهشت برود؟

(فایل صوتی ۷۰۷۱ - درس پنجم) بهشت جای مکاران است! کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۸۹، از امام باقر است.

ببین من چطوری دل و روده دین را بیرون می کشم، ای محقق یاد بگیر! الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ راه بهشت از مسیر کلک و مکر باز است. چطوری می خواهد روی این مکر را اینقدر آب بریزد که شل بشود تا از آن صفت اولیه اش خارج بشود؟ اینجا مترجم معنا کرده پر از سختی ها و ناملایمات است، ای بخورد بر سرت! متن را خراب می کنی؟ به این روشنی و وضوح؛ الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ بهشت مال آدم های دغلکار، حقه باز، ظالم، آدم کش، فاسق، فاجر، شکنجه گر و حق خور است، بهشتی که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای آن تبلیغ می کنند این است! راه بهشت از بدی هاست، چرا این را می گوید؟ برای اینکه ادیان حرفی برای گفتن نداشتند، ادیان آمدند سر مردم را گرم کردند، سر مردم را کلاه گذاشتند، مال مردم را خوردند و مردم را به نام جهاد کشتند. آخر جواب این را چه می دهی؟ می گویی اصول کافی به درد نمی خورد؟ امام مهدی در زمان غیبت کبری توقیع داد که اَلْكَافِي كَافٍ لِشِيعَتِنَا اصول کافی برای مردم شیعه بس است، نگفت القرآن كَافٍ لِشِيعَتِنَا! یعنی امام دوازدهم برای کتاب اصول کافی آنقدر ارزش قائل است که برای قرآن قائل نیست، چون قرآن را می خواهد کنار بزند؛ وَيَأْتِي بِكِتَابٍ جَدِيدٍ! و هر کس بر مکر موجود در دنیا صبوری کرد به بهشت می رود. می دانی یعنی چه؟ یعنی ظالمی که به نام دین ظلم می کند به بهشت می رود؟ مظلومی که به نام دین به او ظلم شده به بهشت می رود؟ اینجا قاطعی شده، دقت کن؛ بهشت جایگاه فتنه گران و آشوبگران است پس هر کس صبر کند، به چه چیزی صبر کند؟ عَلَى الْمَكَارِهِ به همین فشارهایی که دین وارد می کند بر مردم فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ به بهشت می رود. در حقیقت هر دو به بهشت می روند؛ هم ضارب هم مضروب، هم قاتل هم مقتول. عجب آشفته بازاری است این دین!

بخش دوم: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ - کتاب الکافی جلد ۲ صفحه ۱۴۲ است.

باز فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ خدا خیر را دوست دارد که به آن عجله بشود. آیا خیر وجود دارد؟ خود خدا در

قرآن دارد می گوید: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ الْبَاقِيَّ آن، نه این چیزی که اینجاست، بلکه مابقی آن، که بعد باید عجله کنی؟ می گوید در کار خیر عجله کن. خیر چیست؟ خوبی، خوشی، راحتی، خرسندی، خرمی، اینها خیر است، باید شخص داشته باشد تا به هم نوعش اراه کند، تا به هم وطنش عرضه کند، وقتی خودش ندارد چه!

بخش سوم: مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ - کتاب الکافی جلد ۲ صفحه ۱۴۳ است.

باز می گوید: مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ هر کس می خواهد که کار خیری انجام بدهد عجله کند فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ می گوید اگر تأخیر کنی شیطان جلوی تو را می گیرد، شیطان که از اول جلوی تو را گرفته رفته! شیطان حاکم مطلق فضای غیبت است، چگونه می خواهد شیطان خوشحال بشود که تو در کار خیر تأخیر می کنی؟

بخش چهارم این درس با موضوع علت سنگینی کارهای خیر به علت بازخوان به نسخه ۲۴۲ درس ۷۴ به تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس چهارم - این همه در باب مذمت دروغ آمده و قانون تقیه آنها را تأیید می کند: يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۳۱ است.

بخش اول: امام باقر به فرزندش وصیت می کند: يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي آنچه که پدرم در هنگام شهادت به من گفت به تو دارم می گویم حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ پدرش هم در هنگام شهادت به او وصیت کرد قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَظُلْمَ ظَلَمَ نَكُنْ، مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ کسی را غیر از خدا ندارد به او ظلم نکن. خود خدا اول ظالم به بی کس و بیچاره و بدبخت و زمین گیر و زمین خورده است، زورش به اینها رسیده با قدرتمندان کاری ندارد، ابر قدرت ها مدام تولید ویروس و میکروب می کنند به کل جهان می فرستند و هر چه واکسن می زنی دوباره یک خنثی کننده اش می آید.

(فایل صوتی ۶۲۹۸ - درس اول) ستم کردن را چه کسی آموخت؟ کتاب الخصال جلد ۱ صفحه ۱۶ حدیث ۵۹، کتاب شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۱۰۸، کتاب الکافی جلد ۲ صفحه ۳۳۱ حدیث ۵، کتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۵۳ حدیث ۱۶ و جلد ۷۵ صفحه ۳۰۸ حدیث ۱، کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۹۱ حدیث ۱۳، کتاب بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۷۶ حدیث ۱۰ و جلد ۷۰ صفحه ۱۸۴، کتاب مشکاه الانوار صفحه ۲۲ است. کلینی از اصحاب روایت نقل می کند: احمد ابن ابی عبداللّه از اسماعیل ابن مهران از دُرُسْتِ ابن ابی منصور از عیسی ابن بشیر از حمزه ثمالی از امام باقر. این حمزه همان است که دعای حمزه ثمالی هست و در ماه رمضان ها می خوانند. لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ صَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ امام زین العابدین در هنگام شهادت در حالیکه پسرش امام باقر را به سینه اش چسبانیده بود گفت: يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ می گوید پدران در هنگام شهادت دست به دست این را می گفتند، این خیلی مهم است: يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا

إِلَّا اللَّهُ گفت ظلم نکن به کسی که توان مقابله به مثل ندارد و ناصرش خداست. اینجا دوتا دریچه باز می شود، یکی اینکه ظلم به ضعیف از ناحیه معلم اول آغاز شده، او، هم عامل است و هم آمر است، امر می کند عمل می کند. عمل؛ فَعَالٌ لِّمَا يَشَاءُ! می گوید از کسی که زیر پای تو قرار دارد به چنین شخصی ستم نکن. یعنی به بقیه ستم وارد است، اینطوری استفاده می شود. بعد می گوید لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهُ فقط خدا را دارد. بعد جالب است اینطوری مدام لقمه را از پشت سر می چرخانند و مدام می خواهند برای الله آبروداری کنند ولی همه چیز هویدا است، می گوید مظلوم، نصرت کننده اش خداست خب اگر خدا ناصر مظلوم است که دیگر رفع ظلم می شود و ظالمی را به او مسلط نمی کند. در یک آیه ای داشتیم که می گوید خداوند در برابر رجال ظهوری، الوات و اشرار و قدرتمندان را قرار می داد که اینها را اذیت کنند، خب چطور سیدالسادین می گوید که خدا نه تنها اذیت نمی کند بلکه نصرت می کند، این نصرتی که اگر می خواست بکند به پدرش ابی عبدالله می کرد.

-- باز احمد ابن ابی عبدالله از اسماعیل ابن مهران از دُرُست ابن ابی منصور از عیسی بشیر از حمزه نقل می کند که باز امام باقر گفت: ضَمِنِي إِلَى صَدْرِهِ پدرو من را در آغوش کشید و گفت: يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ، این وصیت چیست؟ آن یک وصیت بود و این هم یکی دیگر است. يَا بُنَيَّ اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا صَبُورِي كُنْ بِرِ حَقِّكَ إِنْ كَانَ مُرًّا صَبُورِي كُنْ بِرِ حَقِّكَ، خب وقتی که تلخ است تلخ می شود مقاومت کرد، مگر بشر خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا نیست؟ بعد هم اینکه مگر تقیه نیست؟ وقتی تقیه باشد هر جا آدم می بیند حق و باطل است و اگر باطل حاکم است باید همسویی با باطل کند تقیه یعنی همین دیگر، نان را به نرخ روز خوردن و بعد هر جا باد آمد آنجا باشد برود.

بخش دوم: اتَّقُوا الْكُذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكُتِبَهُ اللَّهُ صِدِّيقًا وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكُتِبَهُ اللَّهُ كَذَّابًا - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۳۸، کتاب بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۲۲۲ است.

بعد ادامه داد اتَّقُوا الْكُذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ دروغ کوچک و بزرگ نگو فی كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ وقتی جدی حرف می زنی یا داری شوخی می کنی فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ می گوید وقتی عادت کردی به دروغ کوچک بزرگ هایش را هم می گویی، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكُتِبَهُ اللَّهُ صِدِّيقًا وقتی که آدم زیاد راست بگوید خدا او را به عنوان صدیق قبول می کند. یک صدیق معروف هم داشتیم که پوست علی را کند، همه چیز ظاهری است! وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكُتِبَهُ اللَّهُ كَذَّابًا می گوید که دروغ زیاد بگویی خدا او را کذاب معرفی می کند. حالا ببینم این اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ راست است یا دروغ است؟ ها؟ متشرع را به میدان بحث بکش، راست است یا دروغ است؟ اینها مجبور هستند برای خودشان درب باغ سبز نشان بدهند و بگویند: نه، خدا راستگو است ما خیلی معجزه گرفتیم، خیلی! چون می دانند که شما نمی توانی وارد زندگی خصوصی آنها بشوی تا آتوها را در بیاوری، پس مجبور هستیم کلیت را نگاه کنیم کُلِّ جامعه، آیا از خدا خیر دیدند یا ندیدند؟ اگر دیدند چرا صف بیکاران، لشکر گرسنگان، سپاه درماندگان و قشون زمین خوردگان اینقدر در دنیا گسترده است!

بخش سوم: إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابٌ الْإِيمَانِ - كتاب اصول كافى جلد ۲ صفحه ۳۳۹ است.

و باز فرمود: إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابٌ الْإِيمَانِ دروغ ایمان را از بین می برد. بعد تقیه چیست؟ یاد است در یک درسی داشتیم که می گفت تقیه همان دروغ است؟ پس چطوری می شود؟ آن وقت بعضی از بزرگان اهل سنت، شیعه را تمسخر می کنند و می گویند شما که قانون تقیه دارید، خب این همان دروغ است همان نفاق است، البته در باب تقیه از پیغمبر هم داشتیم لذا آنها نمی توانند به شیعه نسبت بدهند.

بخش چهارم: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ - كتاب اصول كافى جلد ۲ صفحه ۳۳۹ است.

و باز فرمود: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ می گوید که اولین کسی که دروغگو را تکذیب کند خداست. خب خودش را چه کسی باید تکذیب کند؟ یک آینه جلوی خدا بگذارید بگویید چرا گفتمی که وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؟ اینطوری به مهمان، به تازه وارد، به مخلوق تکریم می کنند؟ پدر و مادرش را جلوی چشمش آوردی حالا می گویی که دروغگو آدم بدی است؟ می دانی اینها را باید همان موقع ها که تر و تازه بوده جلوی رجال ظهوری آینه می گذاشتند و می گفتند که بیایید جواب بدهید البته اینها روی تقیه آبروداری می کردند و از خدا دفاع می کردند چون مجبور بودند بخاطر اینکه حکام، معطل یک سوژه بودند تا اینها را نابود کنند و بالاخره کردند حالا سوژه هم گیرشان نیامد اما حکام اینها را از بین بردند.

بخش پنجم: يَا أَبَا النُّعْمَانِ لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا كَذِبَةً فَتُسَلَبَ الْحَنِيفِيَّةَ وَلَا تَطْلُبَنَّ أَنْ تَكُونَ رَأْسًا فَتَكُونَ ذَنْبًا وَلَا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بِنَا فَتَفْتَقِرَ فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ لَا مَحَالَةَ وَ مَسْئُولٌ فَإِنْ صَدَقْتَ صَدَقْنَاكَ وَإِنْ كَذَبْتَ كَذَّبْنَاكَ - كتاب اصول كافى جلد ۲ صفحه ۳۳۸ است.

و باز فرمود: يَا أَبَا النُّعْمَانِ لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا كَذِبَةً فَتُسَلَبَ الْحَنِيفِيَّةَ به یکی از اصحابش می گوید که به ما دروغ نبند، زیرا که دینت بر باد می رود. اینجا اسم دین را هم نمی آورد ها فَتُسَلَبَ الْحَنِيفِيَّةَ، به اسلام کاری ندارد می گوید دین واقعی دروغ پذیر نیست در حالیکه می بینیم عملاً هست. وَلَا تَطْلُبَنَّ أَنْ تَكُونَ رَأْسًا فَتَكُونَ ذَنْبًا وَلَا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بِنَا می گوید که دنبال این نباش که سر باشی یعنی در رأس قرار بگیری، بهتر است که دُم باشی. جالب است ها، یعنی سر صف نباش ته صف باش، به این معنا که در جامعه مطرح نشوی چون معروفیت کار دستت می دهد. بعد هم می گوید که سعی کن از جان ما نخوری، خیلی بامزه است! وَلَا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بِنَا وقتی پیش مردم می روی از ما مایه نگذار، خیلی عالی است، به وسیله ما مردم را نخور، این بیشتر به همان حکام بنی امیه، بنی عباس و امپراطوری عثمانی اشاره می کند که به نام نامی اهل بیت یا پیامبر مردم را می خورند، آنهایی که سنی هستند به نام پیامبر و آنهایی که شیعه هستند به نام اهل بیت! ما این بحث را یک روز دیگر هم داشتیم. نمی گوید از مردم استفاده نکن می گوید اصلاً مردم را نخور! وَلَا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بِنَا فَتَفْتَقِرَ فَإِنَّكَ فَاقِرٌ خواهی شد یعنی برکت ندارد. مَوْقُوفٌ لَا مَحَالَةَ وَ مَسْئُولٌ فَإِنْ صَدَقْتَ صَدَقْنَاكَ وَإِنْ كَذَبْتَ كَذَّبْنَاكَ می گوید اگر ما را تصدیق کنی مورد تصدیق قرار می گیری. می گوید راست بگویی، چون اولش چه گفت؟ گفت که: لَا تَكْذِبْ اگر راست بگویی ما تو را تصدیق می کنیم و اگر دروغ بگویی ما

تو را تکذیب می کنیم. بعد بیا و درستش کن؛ از آن طرف ائمه توصیه به تقیه می کنند که همه اش وارونه است و از اینطرف هم می گوید که اگر دروغ گفتی ما تو را تکذیب می کنیم و اگر راست گفتی تأییدت می کنیم.

ظهوریاب منتظران ۵۴۲۴ - فایل صوتی ۶۲۹۳ - درس اول این فایل با موضوع فرار امام حسین از مدینه به سمت مکه به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۵۳۱ ملحق گردید.

درس دوم - وقتی که خلیفه رسول الله صاحب مسند را مسخره می کند، چگونه اثبات حمایت های خدا از رجال ظهوری می شود؟: سَمِعْتُ الرَّضَا يَقُولُ لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوْضِعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ فَلَمَّا فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوْضِعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرَةٍ وَ بَسَطَ عَلَيْهِ رُقْعَةً الشَّطْرَنْجِ وَ جَلَسَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ يَلْعَبُ بِالشَّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ وَ آبَاهُ وَ جَدَّهُ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ - کتاب عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۲۲ است.

فضل ابن شاذان از امام رضا نقل می کند: سَمِعْتُ الرَّضَا يَقُولُ لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوْضِعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ وقتی که سر بریده امام حسین را وارد شام کردند (یعنی همین سوریه) یزید امر کرد که قرار بدهند و نصب کنند یک سفره ای را که در حضور آن سر بریده که دل هر کسی را خراش می دهد و دل یزید را صیقل می دهد غذا بخورد. فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ خورندند و آشامیدند و يَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ مشروب خورندند، فَلَمَّا فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوْضِعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرَةٍ امر کرد این سر را در یک طشتی بگذارند وَ بَسَطَ عَلَيْهِ رُقْعَةً الشَّطْرَنْجِ گفت کنارش شطرنج بازی کنیم، وَ جَلَسَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ يَلْعَبُ بِالشَّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ وَ آبَاهُ وَ جَدَّهُ حرف ما اینجاست؛ بازی می کرد، می نوشید، و مدام به حسین و پدرش و پدر بزرگش طعنه می زد وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ یعنی اینها را مسخره می کرد. خب جد حسین کیست؟ رسول الله است دیگر، یزید در کشور اسلام در امپراطوری اسلام چکاره است؟ خلیفه رسول الله است. وقتی خلیفه رسول الله جانشین پیغمبر، پیغمبر را در برابر سر بریده نوه اش هجو می کند مسخره می کند آن وقت شما انتظار دارید این دینی که این جویبار را طی کرده و به ما رسیده در مسند هدایت قرار بگیرد و همه را هدایت کند! همین الان یزید هم طرفدار زیاد دارد، حالا معاویه که پیش اهل سنت خال المؤمنین است آن هیچی، او آبرومند و کاتب است ولی خود یزید هم خیلی از بزرگان اهل سنت به او احترام می کنند و می گویند که نباید لعنش کرد، شاید مسئله ورود مفاتیح الجنان به عربستان سعودی هم همین باشد که آنجا نام یزید علناً آمده و لعنت شده است. خب باید توجه کرد که یک چنین معیارهایی بر میراث پیغمبر حاکم بودند و هر کاری هم خواستند بکنند کردند و اینها اسناد و مدارک جعل کردند و قرآن را هم که نوشتند و نهایت امر این شد که می بینید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۲۵ - فایل صوتی ۶۲۹۴ - مفهوم لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در طبق تحقیق که معارض با مَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى می باشد: أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مُذَوِّدِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكِ وَ كَابِلٌ مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ وَ لَا مَكْرُوهٍ أَوْ تَكْبَنَاهُ وَ لَا ثَلَمَةَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا مَا سَمِعْنَا بِهِذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَاةِ بَنَّا لَمَّا أَرَادُوا عَلَى مَا فَعَلُوا بَنَّا - کتاب لهوف صفحه ۲۲۹ - ۲۳۰، کتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۴۷ - ۱۴۹، کتاب ینابیع المودة جلد ۳ صفحه ۹۳، کتاب

مثير الاحزان صفحه ۱۱۳ است.

از خطبة امام سجاد است. مى گوید: أَيُّهَا النَّاسُ آى مردم. وقتى كه حضرت بعد از قتل عام خانواده شان با الباقى زنده ها به مدينه آمدند همان جايى كه از آنجا پدرشان گريخته بود. أَيُّهَا النَّاسُ أَصَبَحْنَا مَطْرُودِينَ آمده بودند دم دروازه استقبال، گريه و زارى، حسين كشته شده، مى گوید حال و روز ما اين است كه ما طرد شدیم. طرد از مدينه؟ طرد از مكه؟ طرد از كوفه؟ اينها يك طرف، طرد از شيعيان و پيروان! همان صد هزار نفرى كه ابى عبدالله گفت براى من از كوفه نامه دادند نامه فدائيت شوم، بعد همان ها طرد كردند. حالا طرد همين است؟ نه! برو بالاتر، خدا طرد كرد، اگر خدا هواى يارانش را داشت معارضين غلط مى كردند كه به آنها تعدى كنند. مُشَرَّدِينَ مُذَوَّدِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ اين شناسنامه رجل ظهورى است، پدرش اين گونه و خودش هم امتداد! مى گوید كه هر كس داستان ما را بشنود گريه مى كند، هر دلى كه در معرض اين جنايات كه به وقوع پيوسته قرار بگيرد مى سوزد، هيچ گوشى نيست كه از ناله هَلْ مِنْ نَاصِرٍ كَرَنْشود. قبل از اينكه اينها باعث آبروريزى خلق بشود باعث بهم ريختگى تعادلات علمى توحيد زمين است بخاطر اينكه يك قطار اعلان حمايت شد بعد نتيجه اش اين بود. كَانَا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَ كَابِلٍ، آمده و دست گذاشته است روى عجم آن مقدارى كه معروف نيست مثلاً فارس در لسان صدر اسلام معروف است، ولى مى گوید انگار ما از تركيه و كابل افغانستان هستيم، يعنى اگر الان يك نفر به عنوان يك معارض دينى از تركيه يا افغانستان به اينجا مى آمد يعنى به مدينه مى آمد يا به سوريه مى رفت چه برخوردى با او مى كردند؟ با ماىي كه شناسنامه ما نبوى بود همين كار را كردند! مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ ما چه جرمى مرتكب شدیم؟ حالا اين مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ عريضة همه است تنها ائمه نيستند، الان خيلى ها اين را مى گويند؛ مى گويند آقا جرم ما چيست كه بدبخت شدیم؟ آخر بايد بگويى كه بَايِّ ذَنْبٍ؟ چطور در اعتقادات جاهليت آن بچه كوچكت را دفن مى كنند زنده به گور مى كنند صدائى قرآن درآمده بَايِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ بعد خود خدا به چه جرمى خلقش را خفه و نابود مى كند؟ بَايِّ ذَنْبٍ؟ بَايِّ ذَنْبٍ إِنَّا لَمَغْرُمُونَ؟ ها؟ ما براى چه غرامت مى دهيم؟ مگر ما تصادف كرديم كه بايد غرامت بدهيم، جريمه بشويم و تاوان بدهيم؟ وقتى كه راننده يكى ديگر است، دنده دست كس ديگر است، پدال گاز و ترمز دست ديگرى است، چرا ما را مجازات مى كنى؟ بعد اين متشرع احمق مى آيد مى گوید كه نه، اُدْعُونِى اَسْتَجِبْ لَكُمْ اين وسط، يك چيز مهمى است كه به آن بايد توجه كرد! چه توجهى؟ وَ لَا مَكْرُوهٍ اُزْتَكِبْنَاهُ ما حتى مكروه هم مرتكب نشديم حرام كه هيچى، مكروهات را هم مرتكب نشديم، اين باز هم يك بخشش زمينى است و يك بخشش آسمانى است. بخش زمينى آن اين است كه ما چه كرديم كه اينطورى عزيزان ما را قتل عام كرديد؟ مكروه هم انجام نداديم، مكروه يعنى رجال ظهورى مكروهات را هم انجام نمى دادند مثلاً فرض كن كه مكروه چيست، مثلاً روى شكم پر غذا بخورى اين مكروه است مى گوید وقتى كه سير شدى ديگر نبايد غذا بخورى، اينها اصلاً سير هم نمى شدند، كسانى كه با نیازمندان و فقرا هم غذا هستند به سبرى خودشان منجر نمى شود تا بيايند غذا روى غذا بخورند. وَ لَا ثَلْمَةٍ فِى الْإِسْلَامِ ثَلْمَنَاهَا ما در اسلام جنايتى كرديم؟ اهانتي كرديم؟ دست به قرآن نزدند اين كار را با آنها كردند بعد تو متشرع شيعه مى گويى كه نه اگر قرآن صحيح نبود اهل بيت صديشان در مى آمد، مى گوید مكروه را انجام نداديم ما را خفه كردند بعد بيايند دست به قرآن بزنند؟ يك چيزى مى گويند ها! ما

سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ می گوید که کسی در تاریخ نشنیده و ندیده که با انسان این گونه برخورد کنند، حیوان این گونه هست ولی انسان به انسان اینطور که با ابی عبدالله و یارانش عمل کردند خصوصاً خود ابی عبدالله، هیچ کس نکرد. وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَاةِ بِنَا لَمَّا ارْذَاؤُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا هَمِينَ که من گاهی به آن اشاره می کنم همین است، می گوید اگر پیغمبر سفارش می کرد که امتش ما را نابود کنند اینقدر دیگر بیش از این کاری نمی کردند چه برسد به اینکه اینقدر سفارش کرد که هوای ما را داشته باشند. این آیه را که در تیترا خواندم دقت کنید؛ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا پیغمبر به مردم می گوید من از شما مزد نمی خواهم، بعد می گوید: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فقط می خواهم که زن و بچه و خانواده ام را نکشید و عزیزانم را از بین نبرید، دقیقاً همین را کردند. خب حالا چرا از طرف امت، مزد پیغمبر این شد؟ این هم خیلی مهم است ها!

بخاطر اینکه:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

وقتی که دین با قاعده بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ آغاز بشود هر جانوری را در خودش جا می دهد و هر درنده ای را که می گوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ راهش می دهد، دیگر نمی گوید این اژدهاست فردا به جان خودم می افتد، این افعی است، می گوید عیب ندارد تو شهادتین را بگو، بیا! آن وقت ثمره اش این می شود که نوه پیغمبر نتیجه پیغمبر اینطوری تعریف می کند که ما در چنین شرایطی از امت قرار گرفتیم و ای کاش جدّ ما از ما تعریف و حمایت نمی کرد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۲۶ - فایل صوتی ۶۲۹۵ - درس اول - جهنم، اختصاصی است و جایگاه معصیت کاران کجا می باشد؟: إِنَّ فِي النَّارِ مَنَزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَ يَحْيَى ابْنِ زَكَرِيَّا - کتاب ثواب الاعمال صفحه ۲۵۷ است.

امام باقر می گوید رسول خدا گفت: إِنَّ فِي النَّارِ مَنَزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَ يَحْيَى ابْنِ زَكَرِيَّا می گوید در جهنم یک جایگاهی هست که آنجا حق فقط دو نفر است یا یک گروهی است؛ آنهایی که ابی عبدالله را کشتند و یحیی ابن زکریا را شهید کردند. خب حالا باید ببینیم که آیا یک شخص، قاتل حسین است؟ در شهادت امیر در ذکر شب های قدر می خوانیم: اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، قَتْلَهُ! برای امام حسین هم قتله است، شخص نیست، گروه است، گروه هم نیست، یک آرم است یک نهاد است یک تجلی است یعنی هر کس که می خواهد با صبحگاهان بجنگد باید در شبانگاهان به شکار مظلومین پردازد.

درس دوم - وقتی که چندین مانع هست، چگونه می توان از رجال ظهوری استفاده کرد؟: عَنِ الصَّادِقِ عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ إِنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخَوْضُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تَجَادِلُوا فِيهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهِ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - کتاب توحید شیخ صدوق صفحه ۹۰، کتاب تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۵۲۵، کتاب تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۱۱، کتاب کنز الدقائق جلد ۱۱ صفحه ۶۱۱، کتاب بحار الانوار جلد ۳ صفحه

۲۲۳، کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۶۵ است.

سوره اخلاص آیه ۳ و ۴ است. امام صادق از امام باقر از پدرش زین العابدین نقل می کند و می گوید: إِنَّ أَهْلَ الْبَصَرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ اَهْلُ بَصْرَه از امام حسين سؤال کردند که صمد چیست؟ از اسماء الحسنی است از اسماء خاص است. اینقدر صمد مهم است که در سوره توحید می گوید که خدا صمد است، همین، تو فقط بدان خدا صمد است بس است یعنی همه چیز دارد. فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ به آنها جواب داد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تُخَوِّضُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تُجَادِلُوا فِيهِ می گوید امام حسین جواب داد که در مفاهیم قرآن دقت نکنید، جالب است ها! فَلَا تُخَوِّضُوا فِي الْقُرْآنِ، خب اگر این باشد همان حرف خلیفه دوم رسول الله حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ درست است، او می گوید که دیگر هیچ چیزی لازم نداری همین کتاب را باز کن بخوان همین بس است، امام حسین هم که همین را می گوید، می گوید: فَلَا تُخَوِّضُوا فِي الْقُرْآنِ نیاز نیست که تحقیق کنید در قرآن، چون آخر چیزی ندارد، داستان این است! اهل بیت همه چیز را فهمیدند نگفتند، الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ دعوا نکنید سر قرآن. چرا؟ چون آخر دعوا چیست؟ تکفیر است! انشقاق اسلام بر دو قسمت شیعه و سنی بر چه پایه است؟ بر پایه قرآن. چرا؟ چون اهل بیت می گویند ما را قرآن تأیید کرده، صدها آیه درباره ما نازل شده و ما مورد تأیید هستیم، اهل سنت و جماعت می گویند این چنین نیست ما بر حق هستیم چون ما سنت نبوی را احیا می کنیم، آخر این دعوا هم چیست؟ برادر کشی است! همان صدر اسلام هم همینطور بود ها، یعنی امیر ما وقتی که روی نمازخوان ها، متدینین، متشرعین، فروع دینی ها، قرآن خوان ها، قرآن شناسان و مفسرین قرآن شمشیر کشید بخاطر همین جدال بود، آنها آمدند گفتند این قرآن می گوید علی باید محاکمه شود نابود شود و این طرف هم نگاه می کنی می بینی که عامه مسلمین به علی رأی دادند، مگر می شود که بیعت کنند بشکنند و بعد با کسی که بر اساس بیعت مسلمین سر کار است بیایند بجنگند و سه تا جنگ راه بیندازند؛ صفین، نهروان و جمل؟ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ چون فایده ای هم ندارد، شما هم که محاجه می کنید قرآن را که این می آورد بحث می کنی او یک چیز دیگر می گوید بعد هم می گوید که آن تفسیر این را گفت و این تفسیر این را گفت، کلام ابی عبدالله را به او بگو؛ فَلَا تُخَوِّضُوا فِي الْقُرْآنِ قرآن اینقدر عمیق نیست که بخواهی در آن تعمیق کنی. وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ صحبت نکنید در آن به غیر از علم. خب علم را چه کسی دارد؟ خود کتب اهل سنت نوشته اند خلیفه دوم رسول الله بارها روی منبر نبوی گفت که هر کس سؤال دارد از علی بکند و هر کس در قضاوت مسئله داشت، در موارد مختلف به علی حواله می داد. خب، پس بزرگان اهل سنت که از معالم خالی بودند، از این طرف اهل بیت می گویند که فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل آیه ۴۳، انبیاء آیه ۷) ما هستیم، اهل ذکر ما هستیم و از آن طرف آن آیه فی بُيُوتٍ را می گویند ما هستیم فی بُيُوتٍ اَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (۳۶ نور). خب حالا می خواهیم برای رفع مجادله در قرآن تکلم کنیم؟ ها؟ سر این آیه درگیر هستند دیگر، این می گوید این آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ مَنْ كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَقَدْ أُؤْتِيَ الْبَطْلَ وَهُوَ يُعْتَدَى عَلَيْهِ (نور ۲۴) بلوغ مال غدیر است و او می گوید نه مال غدیر نیست! چه کسی گفته مال غدیر است؟ حالا باید بروند پیش کسی که علم دارد، چه کسی علم دارد؟ آنها که توپ را در دروازه اهل بیت انداختند و گفتند اینجا علم دارند، حالا اینها علم دارند آیا می توانند حرف بزنند؟ نه! وقتی که علم دارد ولی دهان بسته تقیه است و هیچ چیزی نمی تواند بگوید، خب پس این

مجادله در قرآن باقی می ماند، و لَا تُجَادِلُوا فِيهِ تَرْمِيمَ نَمِی شُود، و لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی تمام تفسیرهایی که هست فاقد اعتبار است. می دانی برای چه؟ برای اینکه همه آنها از صافیِ التَّقِيَّةِ دینی و دینِ آبائی رد شدند، تقیه هم یعنی اینکه می داند شبِ شامِ غریبانِ رسول الله کتاب زیر و رو شد ولی مجبور است که کتاب را بپذیرد و اعتراض نکند، همان روز اول علی آمد کتاب خودش را عرضه کرد وقتی دید که هوا پس معرکه است رفت، به بچه هایش هم گفت که دیگر ساکت، هیچ چیزی نگویند. فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ هر کس جاهلانه در قرآن سیر کند جایش در جهنم است، با ماتحت می خورد به آتش! خب حالا صاحبان علم، اهل بیت هستند؟ ها؟ اهل سنت و جماعت می گویند صاحبان علم، ائمه اربعه هستند (چهار تا امام دارد) بعد کتاب هم که دسته گل خلفاء بزرگوار نبوی است، پس علم قرآن وجود ندارد هر چه هست ماستمالی است چون علم غیر از تقیه است، تقیه ضد دانش است، دانش می گوید بگو و تقیه می گوید نگو! وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ: اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ خدا تفسیر کرد صمد را و گفت خدا صمد است، گفت: اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، می گوید قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَاللَّهُ الصَّمَدُ را معنا کرده در دو آیه بعدش؛ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، خب این چطوری می خواهد هدایت کند اینقدر که آیه بسته است؟

(فایل صوتی ۶۸۵۴ - درس اول) آیا معنای صمد، این است؟ کتاب التوحید صفحه ۹۰ است. امام صادق از امام سجاد نقل می کند: أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ أَهَالِي بَصْرَةَ نامه نوشتند به امام حسین که معنای صمد چیست؟ چون یک اسم دهن پرکن است، صمد یعنی بی نیاز، بعد خود چارچوب های دینی هم تخطئه می شود، به خاطر اینکه اگر صمد است بی نیاز است، برای چه می گویی توبوا توبه کنید؟ استغفرالله چرا می گویند؟ آیا خدا نیاز به توبه تو دارد؟ چرا می گویی نماز بخوان؟ بعضی از جهال متشرعین می گویند برویم این بدهکاریمان را به خدا بدهیم و راحت بشویم، وقت نماز ظهر است، این را می گوید، صبح این را می گوید. صمد یعنی به هیچ چیزی احتیاج ندارد. تو چه کسی هستی که به تو احتیاج داشته باشد؟ پیغمبر کیست، که به پیغمبر احتیاج داشته باشد؟ کتاب چیست؟ صمد خیلی معنایش بالاست. تو را شلاق بزند که چرا گناه این صمد را کردی؟ آیا این صمد است؟ تو را اعدام کنند که چرا از این صمد روگردانی کردی؟ این یعنی صمد؟ رجعت کنند که چرا گناهی که این گفته نکن، کردی؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ إمام حسین نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخَوْضُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، امام حسین جواب اسکاتی داد یعنی خیلی محترمانه گفت خفه بشوید، جواب استدلالی نداد. می گوید که در قرآن غوطه ور نشوید، خب پس کجا غوطه ور بشویم؟ خلیفه دوم رسول الله عمر الفاروق، چند تا ورق از تورات دستش بود، پیامبر دید عصبانی شد، گفت قرآن برای ما بس است! غوطه ور نشویم باید برویم در کتاب های دیگر غوطه ور بشویم؟ غوطه ور یعنی تحقیق، بررسی، تعمیق. و بدون علم درباره آن، جدال و صحبت نکنید. علم چه کسی دارد؟ دینی که یک دانه صافی به درب خروجی اش گذاشته که می خواهد مردم را هدایت کند، نامش تقیه است. چطوری مردم معلومات دینی شان بالا برود؟ وقتی امام صادق و امام باقر، دو بزرگوار اهل بیت می گویند ما هفتاد مدل حرف می زنیم، یعنی دین را هفتاد نوع معنا می کنیم، تعریف و ترسیم می کنیم، خب چطوری

مردم درباره دين معلومات داشته باشند؟ و بدون علم درباره آن، جدال و صحبت نکنيد. شنيدم که جدم رسول خدا فرمود هر کس بدون علم درباره قرآن سخن بگويد جاگاهش مملو از آتش می شود. فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل ۴۳) اهل ذکر يعنى دانايان به قرآن، آشنایان به معالم توحيد آسمانى. خب اينها دهانشان بسته است، اينها در تقيه بودند، اينها زیر پای حکامشان له بودند، اينها در زندان بودند، در حبس بودند، در حصر در منزل بودند، یک بزرگ اينها اميرالمؤمنين بود که حکومت را به دست گرفت نتوانست یک دو رکعت نماز مستحبی را که عمر ابن الخطاب، عمرالفاروق خليفه دوم رسول الله واجب کرده بود مستحب کند، سند داريم ديگر! صدای مردم در آمد و اسلاما! برای دو رکعت نماز مستحبی! اينطورى مخ مردم را زده بودند! خداوند خود را صمد تفسير کرده، بفرماييد معنای صمد چيست؟ ابتدا می فرمايد خدا يگانه است؛ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ، اللّٰهُ الصَّمَدُ، سپس آن را تفسير کردند به اين؛ فقط نزاييده و زاييده نشده، همان معنای سورة توحيد است که! پس چه شد؟ اين معنای صمد چه شد؟ نزاييده و زاييده نشده، هيچ کس همتای او نبود، تمام شد! لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ آیا اين شد معنای صمد؟ آخر دينی که معنای صمد را نمی تواند تفسير کند چطور می خواهی مردم يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا نشوند؟ ها؟ وَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ خب صمد را تفسير کرده، خب بفرماييد! فَقَالَ اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ خدا يکی است. خیلی خب! صمد معنايش چيست؟ هيچی! رفت در بقيه آيه؛ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ فاتحه! اين فاتحه ای که می گوييم، آن فاتحه ای است که امام حسين گفت وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامَ (ظهورياب ۱۰۳)، يادت باشد فاتحه دين خوانده است، اين دين هيچ چیزی برای عرضه کردن ندارد، نه اين دين بلکه همه اديان! تازه اين خاتم الاديان بوده اين است، وای به حال مسيحيت و يهوديت و زرتشتيت و...

درس سوم - قتل و آميختگی آن با مناسک دينی. بهره برداری از تناقضات مذهبی: رَوَى الطَّبْرَسِيُّ: عَنْ صَالِحِ ابْنِ كَيْسَانَ قَالَ: لَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةُ حُجْرَ ابْنِ عَدِيٍّ وَ أَصْحَابَهُ حَجَّ ذَلِكَ الْعَامَ فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحُجْرٍ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ وَ مَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟ قَالَ قَتَلْنَاهُمْ وَ كَفَّنَاهُمْ وَ صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ. فَصَحَّحَكَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَ لَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَ لَا قَبَرْنَاهُمْ وَ لَقَدْ بَلَغَنِي وَ قِيعَتُكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامُكَ بِبُغْضِنَا - كتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۲۹۶، كتاب كشف الغمة جلد ۲ صفحه ۳۰.

شيخ طبرسى از صالح ابن كيسان نقل می کند: قَالَ لَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةُ حُجْرَ ابْنِ عَدِيٍّ وَ أَصْحَابَهُ موقعی که معاويه حُجر را با يارانش كشت حَجَّ ذَلِكَ الْعَامَ فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ فَقَالَ بعد از آن به مكه رفت. جالب است، حالا ببين چه كسانی به مكه می روند! حُجر ابن عدى نوه حاتم طایی از ياران اميرالمؤمنين، حواريون، مخلص، وقتى كه على را كشتند شروع به از بين بردن آثارش در نفوس كردند. معاويه به مكه رفت امام حسين هم در مكه بود فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ ملاقات كردند، فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحُجْرٍ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيكَ؟ گفت شنيدى ما حُجر را كشتيم؟ يارانش را دار و دسته اش را و شيعيان پدريت را همه را كشتيم؟ حالا اين ديگر گفتن دارد؟ مى خواهد تحريك كند! فَقَالَ وَ مَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟ امام حسين گفت مگر چكار كردى؟ قَالَ قَتَلْنَاهُمْ وَ كَفَّنَاهُمْ وَ صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ گفت اينها را كشتيم كفن كرديم نماز خوانديم. به به عجب دينى! مى گويد جنايت كن بعد مناسك دينى را هم در آن اعمال بده! او را

کشتی حالا نگران است که بی کفن دفن نشود کَفَّنَاهُمْ وَ صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ نماز میت هم به آنها خواندیم. فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ امام حسین خندید. خیلی جالب هست ها، خیلی حرف ها در این خنده ابی عبدالله هست. امام حسین چطوری بگوید این دین و آیین شما به درد عمه تان می خورد؟ مجبور است بخندد، آخر جای خنده است؟ امام حسین الآن باید گریه کند، چرا؟ چون یارانش را یاران پدرش را کشتند، خلاف عهدنامه ای که با امام حسن بسته عمل کرده، در آن عهدنامه معاویه گفت ما کاری به طرفداران، دوستان و شیعیان پدرت نداریم، حالا از حُجر مهمتر! خب اینجا جای خنده است دیگر، یعنی می خندد به این مذهب و دینی که رایج است، فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ امام حسین به او گفت که آنها دشمنان تو بودند آنها را کشتی، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ این جالب است؛ ما اگر طرفداران تو را بکشیم مَا كَفَّنَاهُمْ کفن تن آنها نمی کنیم، وَ لَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ، بَه بَه وَ لَا قَبَرْنَاهُمْ قبر هم برایشان درست نمی کنیم، یعنی این دینی که تو داری که می گوید مردان خدا را بکش بعد هم کفن کن و نماز بخوان، ببین قدرت استحمار خلفای گذشته چقدر بوده! گفت ولی ما اگر دستان برسد می کشیم از تو، نه کفن می کنیم، نه نماز می خوانیم و نه در قبر می گذاریم؛ می گذاریم بیرون تا جانوران بخورند. وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي وَ قِيعَتَكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامِكَ بِبُعْضِنَا گفت به من خبر می رسد که به علی فحش می دهی، یعنی خلاف آن عهدنامه عمل کردی. واقعاً ببینید چقدر دنیا پست است، آن روزی که روزِ روزش بود جلوی علی نتوانست عرض اندام کند رفت قایم شد، در جنگ صفین عمرو ابن العاص خواست جانشین معاویه بشود که یک پلتیک به او زد، گفت ببین برای اینکه مردم سوریه و عراق بیخود کشته نشوند بیا این وسط تو و علی باهم بجنگید هر کس کشته شد آن یکی برنده است و برنده هر دو کشور را قبضه می کند. گفت ا عجب! یعنی یادم رفته آن شمشیرهایی که علی می زد و فامیل های ما را کشت؟ گفت حالا الآن تو بیا برو. این را هم بارها برایتان گفته ام، اینها لایروبی تاریخ است. گفت راست می گویی تو برو. گفت خب می روم. عمرو ابن العاص مغز متفکر معاویه و شامات و معارض سرسخت علی، آمد وسط جبهه و گفت آی علی بیا باهم بجنگیم. علی با او نبرد کرد و در همان اولین حمله شمشیر از دستش افتاد دید نمی تواند کاری بکند الآن مرگ است، خوابید روی زمین پایش را بالا کرد دامن هم که دامن عرب هاست دیگر، هیچ چیزی زیرش نیست. حالا اینجا نقض هم تاکتیک نظامی است، هم خلاف مشرب سیاسی است و هم اینکه امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری اجرا نشد، علی بخاطر اینکه چشمش به آلت تناسلی او نیفتد برگشت یعنی به او مجال داد و او فرار کرد، اگر او را می کشت قرآن سر نیزه نمی رفت چون قرآن سر نیزه کردن تدبیر او بود، اگر او را می کشت معاویه را کشته بودند، اگر علی او را کشته بود بساط عاشورا علم نمی شد، حالا این چه تعصبی است که علی دارد که فرجه داد به دشمن و آن هم یک چنین دشمنی؟ تعصب سر همین است که خدا می خواهد! می رود روی واحد جبر، خدا اراده کرده درون علی را این گونه پُر کند که فکر و اندیشه علی ابن ابی طالب در روز مهمی که دیگر کار داشت به نفع علی تمام می شد، باید مجال به معاویه و دار و دسته اش داده می شد و زمینه شکست و نابودی علی و اصحاب و یاران و خانواده اش فراهم می شد.

ظواریاب منتظران ۵۴۲۷ - فایل صوتی ۶۲۹۶ - درس اول - قرسی از مردن در بین حواریون رجال ظهوری:

إِدْخَالَ مُسْلِمٍ عَلَى عَبِيدِ اللَّهِ وَ وَصِيَّتُهُ قَالَ الْمُفِيدُ: فَلَمَّا دَخَلَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ بِالْأَمْرَةِ فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ أَلَا تُسَلِّمُ عَلَى الْأَمِيرِ

فَقَالَ إِنْ كَانَ يُرِيدُ قَتْلِي فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي لِيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ لَعَمْرِي لَتُقْتَلََنَّ - كتاب الارشاد جلد ۲ صفحه ۶۴-۶۲ است.

إِذْ خَالَ الْمُسْلِمُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَوَصِيَّتُهُ شَيْخٌ مُفِيدٌ نَقَلَ مِنْهُ كُنْدٌ فَلَمَّا دَخَلَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ بِأَلَمَرَّةٍ وَقَتِي كَهَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بَعْدَ أَنْ شَكَسَتْهُ فِي كُوفَةٍ وَبَالَأَ رَفْتَنَ بِرَجْمِ بِي وَفَائِي وَدَغَلَ كَارِي دَعْوَتِ كُنْدُكَانَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَارْدَ دَارِ الْأَمَارَةِ شَدَّ سَلَامَ نَكْرَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ نَگَهَبَانُ كَقْتُ: أَلَا تُسَلِّمُ عَلَى الْأَمِيرِ بِهَ امِيرِ سَلَامَ نَمِي كَنِي؟ فَقَالَ إِنْ كَانَ يُرِيدُ قَتْلِي فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ فَرَمُودَ أَكْرَ بَخَوَاهِدَ مَرَا بِكُشْدَ چَهَ سَلَامَ بِكُنْمَ چَهَ احوالپرسی كنم چه كنم، می كشد! وَإِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي لِيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ، بِيْنِيْدَ وَقَتِي كَهَ مِنْ خَالِقِ حَمَايَتِ نَشُودِ چَطُورِي عَطِشِ جَذْبِ حَمَايَتِ مَخْلُوقِ هَسْتُ! نَايِبِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ دَرِ نَهَضَتِ عَاشُورَا مِي كُوِيْدَ أَكْرَ مَرَا نَكُشْدَ خِيْلِي بِهَ اَوْ سَلَامَ مِي كُنْمَ يَعْنِي دَارِدَ التَّمَاْسَشِ مِي كُنْدَ. وَإِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي لِيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ زِيَادٍ هَمَ بِقَوْلِ امْرُوزِي هَا نَهَ كُذَاشْتُ وَنَهَ بَرَدَاشْتُ كَقْتُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ لَعَمْرِي لَتُقْتَلََنَّ سَلَامَ بِكُنِي نَكُنِي تُو رَا مِي كُشْمَ. بِيْنِيْدَ چَقْدَرِ بَدَ اسْتُ كَهَ نَمَايْنِدَهَ يَكِ قَدْرَتِ بِهَ نَامِ خَدَاوَنْدِ اَيْنَطُورِي خَوَارِ وَذَلِيلِ بَشُودِ كَهَ مِي كُوِيْدَ أَكْرَ مِنْ رَا بَبَخْشِي تَا عَمْرٍ دَارْمَ بِهَ تُو سَلَامَ مِي كُنْمَ.

درس دوم - قرار دادن کتاب در برابر حملات دشمنان چه تفسیری دارد؟: قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: رَكِبَ الْحُسَيْنُ دَابَّتَهُ وَدَعَا بِمُصْحَفٍ فَوَضَعَهُ أَمَامَهُ وَاقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَرَفَعَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ - كتاب الكامل في التاريخ جلد ۲ صفحه ۵۶۱ است.

رَكِبَ الْحُسَيْنُ دَابَّتَهُ وَدَعَا بِمُصْحَفٍ بِهَ بِهَ، اِمَامِ حُسَيْنِ رُوزِ عَاشُورَا سَوَارِ اسْبِ شَدَّ فَوَضَعَهُ أَمَامَهُ. خِيْلِي جَالِبِ اسْتُ هَا، اَيْنِ اسْنَادِ خِيْلِي زِيَا اسْتُ! دِيْدِي مَسَافِرِ مِي خَوَاهِدَ بَرُودِ مَتَشَرَعِيْنَ قِرْآنِ بِالَايِ سَرِشَانِ مِي كِيْرَنْدَ؟ اَيْنِ يَعْنِي چَهَ؟ يَعْنِي اَيْنَكِهَ تَحْتِ حِفَاظَتِ قِرْآنِ بَرُويِ وَبَرُگَرْدِي! حَالَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قِرْآنَ كُذَاشْتُ، نَفَرَاتَشِ، نِيْرُوْهَائِشِ وَعَزِيْزَانَشِ يَكِيِ يَكِيِ مِنْ زِيْرِ اَيْنِ قِرْآنِ رَفْتَنْدَ، چَهَ شَدَّ؟ هَا؟ دَرِ اَيْنِ كِتَابِ چَقْدَرِ وَعَدَهَ دَاَدَهَ كَهَ مِنْ مَوْمِنِيْنَ حَمَايَتِ مِي كُنِيْمَ! بِيْنِ اصْلَاً أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلِ ظَهْوَرِي هِيْچِ! الْبَاقِي، اَنْهَائِي كَهَ دُورِ حُسَيْنِ بُوْدَنْدَ مَوْمِنِ وَاقْعِي بُوْدَنْدَ يَا نَبُوْدَنْدَ؟ چَرَا مِنْ اَيْنِهَا حَمَايَتِ نَكْرَدَ؟ اَيْنِ يَكِ اِتْمَامِ حَجَّتِ هَا! اَيْنِ، بِهَ دَرِ مِي كُوِيْدَ دِيْوَارِ كُوشِ كُنْدَ، عِلْمَا مِي كُوِيْنْدَ اِيَّاكَ فَاَسْمَعِي يَا جَارِ يَعْنِي بِهَ تُو مِي كُوِيْمَ هَمْسَايَهَ كُوشِ كُنْدَ اِيَّاكَ فَاَسْمَعِي يَا جَارِ. قِرْآنَ رَا آوْرَدَهَ قِرْآنِي كَهَ پَرِهَسْتُ مِنْ آيَاتِي كَهَ فَالَلَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ، اَيْنِ آيَهَ مِنْ كَسِيِ مِي خَوَاسْتُ حِفَاظَتِ كُنْدَ؟ مِنْ حَوَارِيْوَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَا خُودَشِ يَا مِنْ هَمَهَ اَنْهَا؟ مِنْ هِيْچِ كَدَامِ! قِرْآنَ رَا كُذَاشْتُ تَا تَارِيْخِ شَهَادَتِ بَدَهْدَ كَهَ اَيْنِهَا نَتِيْجَهَ عَدَمِ تَطَابُقِ قِرْآنِ اسْتُ. بَعْدَشِ هَمَ كَهَ وَاقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ هَمَهَ جَلُويِ چَشْمَشِ كُشْتَهَ شَدَنْدَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَقَتِي كَهَ تَمَامِ شَدَّ وَهَمَهَ رَفْتَنْدَ دَسْتَانَشِ رَا بِالَا كَرْدَ وَكَقْتُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ يَعْنِي دَرِ اَيْنِ مَنَاجَاتِ اَنْ تَهَ مَانَدَهَ اَبْرُويِ خُدَا رَا هَمَ بَرْدَ، كَقْتُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ دَرِ هَمَهَ مَوَاضِعِ نَارَاحَتِي، تُو ثَقَهَ مِنْ هَسْتِي وَثُوقِ مِنْ هَسْتِي. وَقَتِي وَارْدِ كَرِبَلَا شَدَّ آيَا نَكَقْتُ اَيْنِجَا اسْمَشِ چِيْسْتُ، كَقْتُ كَرِبَلَا، كَقْتُ: اللَّهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ؟ هَا؟ مِنْ هَمَانِ جَا بِهَ خُدَا عَارِضِ شَدَّ، خُدَا كَجَا بُوْدَ؟ خُدَا كَجَا رَفْتَهَ بُوْدَ؟ اصْلَاً خُدَا بُوْدَ؟ اللَّهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ، بَعْدَ مِي كُوِيْدَ كَهَ وَ اِذَا سَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا مِنْ بَغْلِ شَمَا

ایستاده‌ام کجا را نگاه می‌کنید چپ و راستتان را؟ من اینجا هستم، چه می‌خواهی؟ چه می‌خواهی؟! ابی عبدالله از لحظه ورودش به تو پناه برد عارض شد؛ ای که می‌گویی وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ!

درس سوم این فایل با موضوع کمک و نصرت خدا به حسین در عاشورا به علت بازخوان به ظهوریاب منتظران ۴۱۸ (درس نوشتاری بیست و هفتم - شهریور ۱۳۹۴) ملحق گردید.

درس چهارم این فایل با موضوع رجوع پسر امام حسین در روز عاشورا به پدر به علت بازخوان به درس دوم فایل ۳۲۹۹ ملحق گردید.

درس پنجم - خاصیت اذان را بنگرید که چگونه اثر معکوس دارد!: قَالَ الْيَعْقُوبِيُّ: ثُمَّ تَقَدَّمَا رَجُلًا رَجُلًا، حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ مِّنْ أَهْلِهِ، وَلَا وَلَدِهِ وَلَا أَقَارِبِهِ، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرَسِهِ، إِذْ أَتَى بِمَوْلُودٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ، وَجَعَلَ يُحَنِّكُهُ إِذَا أَتَاهُ سَهْمٌ فَوْقَ فِى حَلْقِ الصَّبِيِّ فَذَبَحَهُ، فَتَنَزَعَ الْحُسَيْنُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ - کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۴۵ است.

ثُمَّ تَقَدَّمَا رَجُلًا رَجُلًا، حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ يَكِي يَكِي اصحاب ابی عبدالله شربت شهادت نوشیدند، ما مَعَهُ أَحَدٌ مِّنْ أَهْلِهِ وَلَا وَلَدِهِ وَلَا أَقَارِبِهِ هیچ کس نماند، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرَسِهِ دیگر مجبور شد خودش بجنگد، سوار اسب شد. إِذْ أَتَى بِمَوْلُودٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ از خیام یک بچه آوردند که همین الان به دنیا آمده فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ در گوشش اذان گفت. تاریخ سؤال می‌کند: این اذان در گوش بچه گفتن برای چیست؟ برای این است که مسلمان بشود؟ خب وقتی مسلمان شد آیا بر خدا لازم نیست مُسْلِم را حفظ کند؟ در گوش بچه اذان می‌گویند که حفاظت بشود؟ حفاظت شد؟ آره حفاظت شد، الان دارد تعریف می‌کند؛ إِذَا أَتَاهُ سَهْمٌ اذان دارد می‌گوید یک تیر آمد به این بچه خورد فَوْقَ فِى حَلْقِ الصَّبِيِّ آمد نشانه رفت در گلولی شیرخوار، فَذَبَحَهُ چون گلو کوچک است انگار که با چاقو بریدی، سریع سر کنده شد، فَتَنَزَعَ الْحُسَيْنُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ ابی عبدالله تیر را از حلق او درآورد. خب، یک عمری اذان در گوش بچه گفتند، اذان را سمت راست و اقامه را سمت چپ، که چه بشود؟ که این بزرگ می‌شود از دین خدا جدا نشود؟ آیا جدا نشدند؟ نه؟ چون آمار نداری می‌گویی جدا نشدند؟ ها؟ چون قابل رأی گیری نیست می‌گویی جدا نشدند؟ در کوچه، خیابان، مغازه و بازار راه برو ببین چه نثار خدا می‌کنند؟! برای چه در گوش بچه اذان می‌گویند؟ آن آیه باید در آن جاری بشود يَحْفَظُونَهُ؟ دوتا فرشته فرستادیم که او را حفظ کنند! حفظ از چه کنند؟ الان این دوتا فرشته که در قرآن می‌گویند برای هر کسی ما دوتا مَلَك گذاشتیم که او را حفظ کنند يَحْفَظُونَهُ، الان از این بچه‌ای که تازه به دنیا آمده و امامش و شاید هم پدرش دارد به گوشش اذان می‌گویند تیر می‌آید و حلقش را می‌دزد چگونه این دوتا فرشته محافظت کردند؟ اصلاً فرشته واقعیت دارد؟ در آن درس چه بود؟ گفت فرشته نصر آمد کمک کند، گفت من آمدم اما می‌خواهی بروی دیدن خدا یا نه؟ اصلاً حسین همیشه در رؤیت حق است، حسین چه موقع خدا را ندیده؟ مگر پدرش نگفت که من ندیده عبادت نمی‌کنم؟

ظهوریاب منتظران ۵۴۲۸ - فایل صوتی ۶۲۹۷ - درس اول - مباحث ابراهیمی رهگشای خطورات الهیات ظهوری: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸) - سوره آل عمران آیات ۶۷ و ۶۸ است.

آیه ۶۷ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا إِبْرَاهِيمَ نه یهودی بود و نه مسیحی، بخاطر اینکه قبل از آنها آمده بود. وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا او به مرحله حنیفیت رسیده بود. حنیفیت چیست؟ در آن آیه می گوید: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹ انعام) این آیه را بعد از اینکه ستاره پرستی، ماه پرستی و خورشیدپرستی کرد یعنی همگام با جامعه، یعنی به هر دینی در آمد بعد گفت که برگشتم به دلم و دیدم دلم چیز دیگری می گوید، منظور همان لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي بود، ها! برای اینکه یارو ستاره را می پرستد، خب که چه؟ خب ستاره که همیشه بالای سر مردم هست. ماه می پرستد، خب ماه هم همیشه بوده، به چه درد می خورد؟ همان افاضاتی که فیزیکی دارند، اینها ربطی به پرستش ندارد، خورشید هم همینطور! دل به یک سمت ناآشنایی نگاه می کند، همه همین طور هستند؛ فَطَرَتِ اللَّهُ الَّذِينَ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، ناس می گوید، نه مسلمان، یهودی، مسیحی و زرتشتی، می گوید که شما متصل به یک گیرنده ای هستید که آن گیرنده، تشعشعات یک فرستنده ای را می گیرد که آن فرستنده، حَقُّ مطلق است اَلْكُلُّ فِي اَلْكُلِّ مِنَ اَلْكُلِّ إِلَى اَلْكُلِّ، ابراهیم حنفی مذهب، حنیفی مذهب بود. مکتب آرینی را او پایه گذاشت، او اولین کسی بود که جلوی خدای زمین ایستاد و با کمال جسارت و شجاعت بدون اینکه ابته آنچه که سازه دست بشر هست او را بگیرد گفت رَبِّ آرینی خدای من هستی؟ نشان بده! بنابراین همه انبیاء در مسئله انتظار دنبال روی ابراهیم بودند و انتظار یعنی به دنبال هو گشتن و هو یعنی تابلوی اشاره به اصل، ذات. حَنِيفًا مُسْلِمًا به تسلیم آورد نفس خود را. اینجا مُسْلِم که می گوید، اَلْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ است، اسلام هم به معنای تسلیم بودن است نه اینکه اسم یک دین است، نه، اینکه پیروان خاتم الادیان را می گویند مسلم بخاطر همین است یعنی تسلیم هستند. تسلیم چه؟ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ است؟ یعنی هر چه آوردند بپذیرند؟ نه! اگر اینطوری بود قرآن مدام مرتب مردم را، قاریان را سیخونک نمی کرد که أَفَلَا تَعْقِلُونَ، لَا تَشْعُرُونَ، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ، وَفِي قَصَصِهِمْ لَعِبْرَةٌ. وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دوگانه پرست نبود. بین اینجا هم پرده را کنار زده، کسی که رب الارض دارد؛ خدای خاکیان و دلش به یک سمت دیگری است، اشباع نشده، این می شود ثنویه که دو جهت را دنبال می کند ولی رجال ظهوری یک جهت بودند برای همین تقیه را آوردند. دقت کنید اصلاً تقیه یعنی یک پایش اینطرف است و یک پایش آنطرف است. این طرف است بخاطر اینکه یک سازه ای بوده و از روز اول به نام ادیان و مذاهب آسمانی شروع شده، آنطرف بوده بخاطر اینکه مطمئن بودند این نیست، عالم دورویه است. یک رُویۀ آن این بود که ادیان و مذاهب آوردند انبیاء آوردند، رُویۀ دیگر آن را خود آنها هم فهمیدند که یک رُویۀ دیگر دارد برای همین وصیتشان به امتشان وَاَنْتَظِرُوا بوده فَتَرْقُبُوا، فَتَرْبُّصُوا بوده، پیامبر خاتم هم با علم به این موضوع روی جانشینی امیر پافشاری می کرد و آن دم آخر می خواست وصیت بنویسد در حالیکه بقول خطِ اکثریتِ مسلمین وصیت نیاز نبود، آن موقع خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه گفت که وصیت برای چیست، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! ولی پیامبر می دانست آنچه که آورده کفاف امور نکرده، گرچه قبل از آن گفته بود هر چه را که نیاز داشتید من رساندم از خوب و معرفی بد، اما در جهات مختلف که اسنادش در دایرة المعارف هست آن حضرت مرتباً افشاگری می کرد به حقیقتی غیر از آنچه که آورده بود که یکی از نمودهایش خود وصیّ بلا فصلش علی هست که وسط جامعه اسلامی شمشیر گذاشت و طی سه نبرد، صفین، جمل و نهروان از مسلمین کُشت.

ایه ۶۸ می گوید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ. این هم خیلی مهم است، نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او متابعت کردند. پیروان دین حنیفیّه که در کنار دین یهود و مسیحیت یک دین بود به نام حنیفیّه، اینها پیروان ابراهیم خلیل بودند. می گوید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ اینجا خیلی مهم است، پیروان ابراهیم را مقدّم کرده بر پیامبر خاتم، لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ! باید اول می گفت هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُ یا وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُ إِبْرَاهِيمَ، اینجا اگر ابراهیم را نمی گذاشت آن اشاره می رفت سمت پیغمبر. یک مثلث را معرفی می کند: اول: تابعین ابراهیم دوم: پیامبر اکرم سوم: وَالَّذِينَ آمَنُوا. این وَالَّذِينَ آمَنُوا آیا پیروان پیامبر خاتم را می گوید یا این برمی گردد به گذشته، حلقه مفقوده؛ فرمانروای هستی؟ اینجا اگر منظور این نیست باید می گفت وَالَّذِينَ مَعَهُ! اشاره بخورد به وَ هَذَا النَّبِيُّ، اینجا مثلث شد. منتظر، تابع دیدگاه ابراهیم است و به دنبال رؤیت است. رجال ظهوری به طور نسبی به رؤیت رسیدند. از امیر پرسیدند تو که خدا را عبادت می کنی آیا دیده ای؟ گفت: بله! نه با چشم سر بلکه با چشم دل، وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

درس دوم – استراتژی دیانت زوری را مشاهده کنید: رَحِيلَ عِيَالِ الْإِمَامِ قَالَ الْخَوَارِزْمِيُّ: وَأَقَامَ عُمَرُ ابْنُ سَعْدٍ يَوْمَهُ ذَلِكَ إِلَى الْغَدِ فَجَمَعَ قَتْلَاهُ فَصَلَّى عَلَيْهِمْ وَدَفَنَهُمْ وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابَهُ - کتاب مقتل الحسین جلد ۲ صفحه ۳۹ است.

من بعضی از اسنادی که اینجا نوشته می شود را نمی خوانم بخاطر اینکه آن مدارکی که معروف تر است را می گویم. خوارزمی نقل می کند، می گوید: وَأَقَامَ عُمَرُ ابْنُ سَعْدٍ يَوْمَهُ ذَلِكَ إِلَى الْغَدِ فَجَمَعَ قَتْلَاهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِمْ وَدَفَنَهُمْ وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابَهُ بعد از واقعه عاشورا، فردای آن روز آلِ الْغَدِ، کشته هایشان را جمع کردند و به آنها نماز خواندند و دفن کردند. در نماز میت چه می گویند؟ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا خدایا ما غیر از خوبی از این چیزی ندیدیم. حالا حساب کن کسانی که به جنگ حق آمدند یعنی قشون یزید ابن معاویه ابن ابی سفیان کشته شده اند و نماز میت برایشان می خوانند این را می گویند که خدایا ما غیر از اینها خوبی ندیدیم. ببینید، اصلاً در غیبت خیر ملعبه است. در دیدگاه خطّ اکثریتِ مسلمین، خیر یعنی جنگ با حقیقت، معنویت و هویت انسانی که تجلّی آن در عاشورا است. طبق آماری که تاریخ می گوید صد هزار نفر را جمع کردند آوردند، برای امام حسین هم اگر با زن و بچه حساب کنی صد و خرده ای نفر بودند، بعد می کشند و کشته می شوند و برای کشته هایشان نماز میت می خوانند. حالا شما این نماز میت را آیا در آیینۀ انصاف کارآمد می بینید؟ اینکه می گویم خطّ اکثریت بخاطر اینکه مذهب قاتلین اهل بیت عثمانی است، اینطرف علوی و آنطرف عثمانی است. حالا چرا به عثمانی معروف است؟ با اینکه عثمان ابن عفان خلیفه سوم مسلمین است، چرا به نام خلیفه اول و دوم مطرح نمی شود؟ شاید بخاطر اینکه عثمان یک مزیت بر آن دو تا دارد که کاتب است و کتابش مطرح است و معجزه او این است که مخالفینش هم همین کتاب را به عنوان کلام الله معیار قرار می دهند. وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابَهُ امام حسین و جنگجویانش را که طرف دیگر افتاده بودند قطعه قطعه روی زمین رها کردند و رفتند. یک درسی داشتیم شاید دیروز بود که امام حسین با معاویه محاجه می کرد که او گفت یاران پدرت را کشتیم، نماز خواندیم و دفن کردیم، حالا اینجا وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ. بین چقدر

خصوصیت زیاد است و چقدر حبّ دنیا بالا است. حالا البته آنها نماز می خواندند کار درستی نبود چون قاتل که به مقتول نماز نمی خواند یعنی می خواهم بگویم که ببینید تقیه تنها برای شیعه نیست سنی هم تقیه دارد، آنجا معاویه با تقیه به امام حسین می گوید که ما حُجر ابن عَدی را یا عُدی را با یارانش کشتیم، بر او نماز خواندیم و کفن کردیم دفن کردیم. بعد امام حسین مقابلش چه گفت؟ یادتان هست؟ همین دیروز بود دیگر! گفت اما ما مقتولین شما را نه نماز می خوانیم، نه کفن می کنیم و نه دفن می کنیم، درست مثل اینجا اما برعکس. چون حسین می داند نماز، نماز واقعی که حسین می خواند برای کسانی که محارب دین هستند یعنی با دین می جنگند، نماز بر آنها به معنای تمسخر دین است مثل نماز تراویح که خلیفه دوم مسلمین جهان واجب کرد یعنی در دین بدعتاً وارد کرد و نوبت به خلیفه چهارم، امیرالمؤمنین که رسید چون روز بیعتش قول داده بود، وقتی که مردم با او بیعت کردند گفت من هرچه را که در حکومت های قبلی وضع شده به سیره پیامبر برمی گردانم از جمله همین نماز، حالا این نماز مهم نیست ها! حالا دو رکعت نماز تراویح هم بخوانند بگویند واجب است و این طرف بگویند نه واجب نیست مستحب است این خیلی مهم نیست، منظور این است که دین مورد تغییرات حکام قرار می گیرد چون خلیفه مسلمین (خلیفه دوم) در دین چند تا دخالت کرد، حالا غیر از آنهایی که ما سند داریم که در بعضی از آیات دخالت کرد تا آیه نازل شد، غیر از آن مثلاً همین مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ فِی زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُحَرَّمُهُمَا بِا کمال شجاعت گفت در زمان پیغمبر دوتا حلال بود من حرامشان کردم، یعنی اعتراف کرد که زمان پیغمبر آن دوتا حلال یا واجب بوده، خب چطور اینها خودشان را سنی می دانند؟ سنی یعنی به سنت نبوی عمل کردن، وقتی رسماً می گوید، اعتراف می کند، تاریخ می نویسد و بزرگان اهل سنت در کتابشان ثبت می کنند که مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ یکی ازدواج موقت است و یکی هم حج تمتع است. مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ فِی زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ آن وقت پیغمبر چه می گوید؟ می گوید که هر کس دنبال من هست باید بداند که حلال من تا قیامت حلال است و حرامش هم تا قیامت حرام است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۲۹ - فایل صوتی ۶۲۹۸ - درس اول این فایل با موضوع وصیت امام سجاد به فرزندش به علت بازخوان و تشابه موضوعی به بخش اول درس چهارم فایل ۶۲۹۲ ملحق گردید.

درس دوم - تشیع بی صدا و خارج از جنجال، نهایت تقیه است: قَالَ ابْنُ سَعْدٍ أَخْبَرَنَا وَكِيعُ ابْنُ الْجَرَّاحِ وَالْفَضْلُ ابْنُ دُكَيْنٍ عَنِ إِسْرَائِيلَ عَنْ ثَوِيرِ ابْنِ أَبِي فَاخْتَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ حُسَيْنٍ أَوْصَى أَنْ لَا يُؤْذَنُوا بِهِ أَحَدًا وَأَنْ يُسْرَعَ بِهِ الْمَشْيُ وَأَنْ يُكْفَنَ فِي قُطْنٍ وَأَنْ لَا يُجْعَلَ فِي حَنَوطِهِ مِسْكٌ - کتاب الطبقات الکبری جلد ۵ صفحه ۱۷۱، کتاب تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام زین العابدین صفحه ۱۱۳ حدیث ۱۴۴ است.

ابن سعد نقل می کند؛ أَخْبَرَنَا وَكِيعُ ابْنُ الْجَرَّاحِ از فضل ابن دکین، از اسرائیل از ثویر ابن ابی فاخته از امام باقر. باز هم از امام سجاد است، امام باقر نقل می کند: أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ حُسَيْنٍ أَوْصَى أَنْ لَا يُؤْذَنُوا بِهِ أَحَدًا وَأَنْ يُسْرَعَ بِهِ الْمَشْيُ وَأَنْ يُكْفَنَ فِي قُطْنٍ وَأَنْ لَا يُجْعَلَ فِي حَنَوطِهِ مِسْكٌ وَأَنْ يُسْرَعَ بِهِ الْمَشْيُ می گوید که پدرم فرمود: وقتی که من از دنیا رفتم اعلان تشیع عمومی نکنید. ببینید تقیه چقدر حاکم است و خدا همین آلهه زمین چقدر اینها را یعنی سفرای خودش را تنها گذاشته که مرگشان هم باید مخفیانه فقط با خانواده اش و اقوام نزدیک تشیع بشود.

درس سوم - آخرین کلام، توبیخ بی صدا!!: روى الكلینى: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بَنْتِ الْيَاسِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَإِنَّا فَتَحْنَا لَكَ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْثَرْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۴۶۸ حدیث ۵، کتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۵۲ حدیث ۱۳ و آیه ۷۴ سوره زمر است.

محمد ابن احمد از عمویش عبدالله ابن الصلت از حسن ابن علی ابن بنت الیاس از ابی الحسن. قَالَ از امام کاظم نقل می کند، می گوید که إِنَّ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ امام سجاد هنگام رفتنش بیهوش شد وقتی به هوش آمد سوره واقعه را و بعد سوره فتح را خواند و این آیه ۷۴ سوره زمر را زمزمه می کرد [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْثَرْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ]. با این همه صدماتی که امام سجاد، هم در واقعه عاشورا، هم در هنگام اسارت و هم در وقتی که به شهرش آمد از ناحیه حاکم منصوب اموی داشته، می گوید که خدایا تو را سپاس می کنم بخاطر اینکه وعده هایت محقق شد. خب الان شما به نانوائی می روی همه می آیند نان می برند به تو نمی دهند حالا یا پول نداری یا به اندازه اش نداری بعد شما مدام از نانوا تشکر می کنی که ممنون که به من نان ندادی، وعده های خدا محقق نشد اگر می شد صدای زین العابدین در دروازه سوریه در نمی آمد که مگر ما شقی هستیم با ما اینطور رفتار می کنی یا کاش مادر ما را نمی زاید! خدا به وعده هایش عمل نکرد یاری نکرد و غدیر را بر کرسی اجراییات ننشاند، بعد این الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ بقول عوام از صدتا فحش برای خدا بدتر است! وَأَوْثَرْنَا الْأَرْضَ زمین را به ما داد یعنی همان حاکمیت زمین. کجا اینها حاکم بودند؟ چه موقع اینها صاحب زمین بودند؟ تازه زمین جداهش فاطمه یعنی فدک را هم بردند، چاپیدند و دزدیدند. این مباحث کلاً برای افشای آن چیزی که انبیاء و اوصیاء تبلیغ کردند منافات محض است.

درس چهارم - نخوردند و خوراندند!!: قَالَ ابُونُعَيْمٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ عَمْرُو ابْنِ ثَابِتٍ قَالَ لَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ ابْنُ الْحُسَيْنِ فَعَسَلُوهُ جَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى آثَارِ سَوَادٍ بَطْهَرَهُ فَقَالُوا مَا هَذَا فَقِيلَ كَانَ يَحْمِلُ جُرْبَ الدَّقِيقِ لَيْلًا عَلَى ظَهْرِهِ يُعْطِيهِ فَقَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ - كتاب حلیة الاولیاء جلد ۳ صفحه ۱۳۶، کتاب مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ۱۵۴، کتاب کشف الغمة جلد ۲ صفحه ۷۷، کتاب نور الابصار صفحه ۱۴۰، کتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۹۰ حدیث ۷۷ است.

ابونعیم از سلیمان ابن احمد از محمد ابن عبدالله الحضرمی از عثمان ابن ابی شیبۀ از جریر از عمرو ابن ثابت نقل می کند. لَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ ابْنُ الْحُسَيْنِ فَعَسَلُوهُ موقعی که امام سجاد از دنیا رفت و داشتند او را غسل می دادند يَنْظُرُونَ إِلَى آثَارِ سَوَادٍ بَطْهَرَهُ نگاه کردند دیدند پشت او سیاه است فَقَالُوا مَا هَذَا فَقِيلَ كَانَ يَحْمِلُ جُرْبَ الدَّقِيقِ لَيْلًا عَلَى ظَهْرِهِ يُعْطِيهِ فَقَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ می گوید که همه گفتند این سیاهی و کبودی پشتش چیست؟ امام باقر فرمود: این بخاطر این است که سال های مدید، لَيْلًا شب ها ساک یا زنبیل یا گونی غذاها را چه خشکه و چه پخته، این بار سنگین را بر دوش می کشید و به درب خانه فقرای مدینه می برد. خب، اینها اشخاصی بودند که یا دائم الصوم بودند یا اینکه غذا کم

می خوردند و بدون آلايش زندگى می کردند، بعد سهم خودشان را به نیازمندان می دادند. چقدر در باب کمک به فقير در فرهنگ دینی داریم که گرفتاری ها را رفع می کند پولدار می کند. خب، گرفتاری یکیش ناامنی است، اینها در مرکز ناامنی متولد شدند بزرگ شدند و به شهادت رسیدند.

-- کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۳۰۳، کتاب حلیۃ الاولیاء جلد ۳ صفحه ۱۳۵، کتاب مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ۱۵۴ مَعَ اِخْتِلَافٍ فِی بَعْضِ اَلْاَلْفَاظِ. باز یکی دیگر نقل می کند. لَمَّا غَسَلَ وَجَدَ عَلَی کَتِفَیْهِ جُلْبٌ کَجُلْبِ الْبَعِیْرِ دیدند که پشت کمرش مثل پینه زانوی شتر پینه بسته، در اثر همین مسئله ای که عرض کردم.

درس پنجم - رجال ظهوری همیشه نگران حواریون خود بوده اند: وَ رَوَى الْکَلِیْنِی: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا حَضَرْتُ أَبِي الْوَفَاةُ قَالَ يَا جَعْفَرُ أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَاللَّهِ لَا دَعْنَهُمْ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۰۶ حدیث ۲، کتاب الارشاد صفحه ۲۷۱، کتاب بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۱۲ حدیث ۲ وَ قَالَ: فِی تَوْضِیْحِ الرِّوَايَةِ فِی صَفْحَةِ ۱۳ است.

کلینی از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از ابن ابی عمر از هشام ابن سالم حواری امام صادق، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ نَقَلَ می کند. قَالَ لَمَّا حَضَرْتُ أَبِي امام صادق از پدرش امام باقر می گوید قَالَ يَا جَعْفَرُ پدرم گفت که وصیت می کنم به تو أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا گفت یاران مرا خیر بده. حواریون اهل بیت بخاطر قرابت و نزدیکی آنها به ائمه اطهار همواره در فشار بودند. بعد امام یکی از وصایایش که دم رفتن است به فرزندش این است که اصحاب مرا گرامی بدار. قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَاللَّهِ لَا دَعْنَهُمْ امام صادق به امام باقر گفت به خدا قسم که اینها را طرد نمی کنم در حالیکه خیلی از اصحاب، انصار و حواری حضرات معصومین نااهل بودند مثل ابن ملجم که بیست و سه سال دور و بر امیرمان می پلکید تا اینکه او را به شهادت رساند.

ظهور باب منتظران ۵۴۳۰ - فایل صوتی ۶۲۹۹ - درس اول - بالاخره باید ترسید، از کی؟ مهم نیست!: إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) وَ لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) - سوره آل عمران آیه ۱۷۵ و ۱۷۶ است.

آیه ۱۷۵: إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ این شیطان است که دور شما می چرخد. اولین مشکل این است که مگر شیطان درونمان نیست؟ چرا می گوید إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ؟ بعد يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند دوستانش را، هواداران را، طرفدارانش را. برای چه می ترساند؟ خود خدا به او گفته، آیه لَتَبْلُوَنَّهُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ (۱۵۵ بقره) شما را مبتلا می کنیم، حالا اینجا می گوید آزمایش می کنیم، این آزمایش هم یک حرف بی منطقی است چون خدا می خواهد آزمایش کند که چه؟ در آزمایشگاه، دکتر، دکتر میکروب شناس از ذره بین می بیند از میکروسکوپ می بیند که داخل این شیء چیست، خدا هم باید همینطور باشد؟ بعد جلوی این، باز آن آیه آمده أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲ یونس) دوستان خدا نه می ترسند و نه محزون می شوند، در حالیکه کارنامه بزرگان دین نشان می دهد که هم ترسیدند و هم محزون شدند تا جایی که هم برای هجرت پیغمبر و هم برای هجرت ابی عبدالله سند داریم که از روی

ترس بوده، و برای حزن و اندوه هم کافی است که به امام سجاد رجوع کنیم: **إِنَّا مَظْلُومُونَ وَ مَغْمُومُونَ وَ مَهْجُورُونَ وَ مَغْضُوبُونَ وَ مَعْصُوبُونَ وَ مَسْجُوثُونَ وَ مَقْتُولُونَ**. فَلَا تَخَافُوهُمْ نترسید. از چه نترسیم؟ از شیطان و خوفی که ایجاد می کند. خب اینکه دارد می گوید که خوف مال دوستانش است کسانی که باورش کردند، متشرع که شیطان را به عنوان یک الگو باور نکرده، برای چه باید بترسد؟ در یک آیه دیگر می گوید: **الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ** (۲۶۸ بقره) می ترساند از فقر. آیا شیطان می ترساند؟ پس خدا چکاره است؟ فقر را شیطان می دهد یا خدا می دهد؟ یا شیطان آثر می کشد؟ یا **إِنَّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ** شیطان گفته یا خدا گفته؟ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ نترسید از آنها؛ از شیطان یا از ترسی که ایجاد می کند، از من بترسید! پس چه شد؟ بالاخره باید بترسیم دیگر، باید تن مردم بلرزد یا از شیطان یا از خدا، معارضات را می بینی؟ بالاخره ترس و لرز در محیط زندگی بشر هست، یا از رحمان باید بترسی یا از شیطان، یعنی نمی شود یک زندگی راحت داشت.

(فایل صوتی ۶۹۸۷ - درس اول) خدای ترسناک چگونه **أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** است؟ آل عمران آیه ۱۷۵ است. فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ از دیگران نترسید از من بترسید. دیگران چگونه ترس وارد بدن انسان می کنند؟ به وسیله چشم زخم، جادو، نفرین، اقتدار، حمله، نقشه کشی های سوء، پرونده سازی های ناعادلانه. می گوید از اینها نترسید از من بترسید. یعنی خدا هرچه که اینها دارند را دارد، بیشترش هم دارد. خدایی که باید از او ترسید چگونه مهربان است که بالای هر سوره آورده ای **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**؟ قرآن شعار می دهد؛ چه کسی شما را خلق کرده؟ لطیف است وَ هُوَ اللَّطِيفُ (۱۴ ملک). **أَسْمَاءُ الْحُسَنِ كَجَاسْتِ؟** چگونه به خدایی که ترسناک است می شود گفت جواد، حبیب، رفیق، شفیق، رحمان، رحیم، لطیف، کفیل، وکیل، ولی؟ چگونه در نماز، نمازگزار می گوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** تو را عبادت می کنم **وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** و از تو کمک می گیرم؟ آیا عبادت بر اساس ترس درست است؟ امیرالمؤمنین مگر نگفت من خدا را از روی ترس و وحشت عبادت نمی کنم که این کار ترسوهاست، کار غلامان سیاه زنگی است؟ پس چرا خدا خودش را خوفناک نشان می دهد؟ - آیه ۱۷۶: **وَ لَا يَخْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ** تو را محزون نکنند غمگین نکنند آنهایی که سرعت دارند در کفر. جالب است ها! این سرعت دارند در کفر به فرار مردم از انبیاء می خورد، باز هم در این زمینه خیلی سند داریم. **يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ** نمی گوید که **يَمْشُونَ فِي الْكُفْرِ**، **يَذْهَبُونَ فِي الْكُفْرِ**، می گوید **يُسَارِعُونَ** سرعت می کنند. ببین چه می بینند از رجال ظهوری که فرار می کنند! **إِنَّهُمْ لَنُيْضِرُّوا اللَّهَ شَيْئًا** اینها به خدا ضرر وارد نمی کنند. مگر قرار است به خدا ضرر وارد بشود؟ این خدایی که ادیان می گویند بله، کمالینکه در قرآن آیات زیادی داریم که می گوی **فَادْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ** (۲۷۹ بقره) بگویید بیاید به جنگ خدا. مگر می شود با خدا جنگید؟ یعنی نه در عمل نه تئوری، در فرضیه اگر بیاوری خدا کوچک می شود! **يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا** خدا حصّ و بهره و لذتی برای آنها قرار نداده است. این آنها چه کسانی هستند؟ **الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ**. وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ برای آنها عذاب بزرگ است. ولی این عذاب را به همه داده، تاریخ نشان می دهد مثل عقرب، اگر یادتان باشد یک درس داشتیم که پیغمبر در نماز بود در سجده یک عقرب او را گزید بعد از نماز گفت این عقرب دوست و دشمن نمی شناسد، من پیغمبرم، من را برای چه می زنی؟ حالا این عقرب همین عذاب است تر و خشک را می سوزاند، اصلاً ما به این حواله ای که داده مربوط به قیامت و روزگار نامعلوم و با

وعده‌هاى طولانى هزاران ساله كارى نداريم، همين جا به مردم چه مؤمن چه كافر چه بت‌پرست چه خداپرست عذاب داده اين عذابى كه داريد مى‌بينيد؛ عصبى، مالى، اخلاقى، اعتقادى، صحت، امنيت. وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

درس دوم - اين سخن با اصل تقيه منافات دارد: كلامه فى الرضا بقضاء الله روى الطبرسى: أَنَّهُ دَخَلَ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ إِلَيْهِ وَقَدْ ذُبِلَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا رَأْسُهُ فَبَكَى فَقَالَ لِأَيِّ شَيْءٍ تَبْكِي؟ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَرَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ تَعَرَّضَ (عليه) كُلَّ خَيْرٍ إِنْ تَقَطَّعَ أَعْضَاؤُهُ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ خَيْرًا لَهُ - كتاب مشكاة الانوار صفحه ۳۵، كتاب بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۵۹ است.

شيخ طبرسى نقل مى‌كند: أَنَّهُ دَخَلَ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ هُنَاكَ شَهَادَتِ إِمَامٍ صَادِقٍ نَزْدِيكَانٍ وَحَوَارِيُونَهُ إِلَى أَهْلِهِ وَدَعَا لَهُمْ أَنْ يَكُونُوا فِيهِمْ وَنَحِيفٌ شَدِيدٌ وَجَزْءٌ مِنْ شَيْءٍ بَقِيَ نَمَانَهُ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا رَأْسُهُ. فَبَكَى فَقَالَ يَكِي مِنْ حَوَارِيُونِ كَرِيهِ كَرْدٍ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَبْكِي كَرْدٍ كَرِيهِ نَكُنْ وَأَنَا أَرَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ. حَضَرَتْ بِهِ يَكِي مِنْ أَهْلِهَا فَرَمُودٌ بِرَأْسِهِ كَرِيهِ مِي كَرِيهِ؟ كَرْدٍ بِخَاطَرِ أَهْلِهَا كَرِيهِ شَمَا رَا فِي أَهْلِهَا حَالٍ مِي بَيْنِي كَرِيهِ اسْتِخْوَانِهَا مَانَدَه اسْت. قَالَ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ تَعَرَّضَ (عليه) كُلَّ خَيْرٍ إِنْ تَقَطَّعَ أَعْضَاؤُهُ كَانَ خَيْرًا لَهُ كَرْدٍ كَرِيهِ نَكُنْ، مُؤْمِنٌ وَاقِعِي كَرِيهِ اسْتِ كَرِيهِ أَهْلِهَا تَكِه تَكِه شُدَّ تَقَطَّعَ أَعْضَاؤُهُ، وَإِنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ خَيْرًا لَهُ كَرِيهِ أَهْلِهَا بِرَمُودٍ كَرِيهِ، كَرِيهِ حَالٍ خُوبٍ بِشَدِيدٍ كَرِيهِ، مِي كَرِيهِ أَهْلِهَا نِي كَرِيهِ. بَازِ أَهْلِهَا مَعَارِضُ اسْتِ بِخَاطَرِ أَهْلِهَا كَرِيهِ أَهْلِهَا بِهَتْ تَقْدِيرِ أَهْلِهَا دَاشْتَنَدَن؟ نَسْخَه أَهْلِهَا فِي دَایرة المعارف هست، كَرِيهِ أَهْلِهَا مَرَكٍ مِي كَرْدَنَدَن؟ مَمَكِنُ اسْتِ مَتَشَرَعٍ بِكَرِيهِ كَرِيهِ خُبِ مِي خُوسْتَنَدَن بِشَدِيدٍ خُودَ بَرُونَدَن، دَلْشَانِ بِرَأْسِهِ شَدِيدٍ شَدِيدٍ، مَرَكٍ بِشَدِيدٍ خُودَ نِيَسْتَنَدَن؟ مَرَكٍ شَمَا قَاتِلِ نِيَسْتِيدُ كَرِيهِ أَهْلِهَا الْهَدَاةِ الْمَهْدِيْنَ مَخْلُوقِ خَاصٍ هَسْتَنَدَن؟ هَمِيَشَه بِأَخُودَ هَسْتَنَدَن! وَاقِعِي كَرِيهِ مَا حَدِيثِ دَارِيَمُ كَرِيهِ بِبَغْمَبَرِ مِي كَرِيهِ نَمَازِ خُودَ وَاقِعِي كَرِيهِ شُرُوعِ بِهَتْ نَمَازِ مِي كَرْدَنَدَن أَهْلِهَا بِهَتْ بِهَتْ نَمَازِ مِي كَرْدَنَدَن نَمَازِ مِي كَرْدَنَدَن؟

درس سوم - افشای مسائل خاص اعتقادی كه تقویم بشری آن را نمی‌تواند حلاجی كند: روى الكليني: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فَقِيلَ لَهُ وَكَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلْنِي ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا - كتاب اصول كافي جلد ۱ صفحه ۳۸۱ حديث ۵، كتاب بصائر الدرجات صفحه ۴۶۷ عن محمد ابن احمد، عن احمد ابن بعض اصحابنا عن معاوية ابن حكيم عن ابى الفضل الشيباني عن هارون ابن الفضل. كتاب دلائل الامامة صفحه ۴۱۵ حديث ۳۷۸ مع اختلاف يسير فى الالفاظ. كتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۴ حديث ۱۵، كتاب اثبات الوصيه صفحه ۲۲۲ عن الحميرى عن معاوية ابن حكيم عن ابى فضل الشيباني. كتاب الكافي جلد ۲۷ صفحه ۲۹۲ حديث ۳ عن بصائر الدرجات.

شيخ كلينى از على ابن ابراهيم، از محمد ابن عيسى، از ابى الفضل شهبانى، از هارون ابن الفضل نقل مى‌كند، مِي كَرِيهِ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ إِمَامِ هَادِي رَا دِيدِمُ دَرِ زَمَانِي كَرِيهِ بِدَرَشِ بِهَتْ شَهَادَتِ

رسید. گفت: حضرت این آیه استرجاع را خواند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بعد فرمود که مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ در شهادت امام جواد بود، امام هادی کنارش بود. فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلّٰهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا فَاصْلَهُ أَنَّهُ زِيَادٌ، گفت از کجا دانستی پدرت (یعنی امام جواد) از دنیا رفته؟ فرمود برای اینکه تاکنون احساسی این چینی نداشتم ذِلَّةٌ لِلّٰهِ ذلیل بودم برای خدا، ذلیل شدم. در حالیکه در قرآن ذلت را برای کفار می خواند و ذلت ضدّ عزت است؛ ذلیل، عزیز، و ائمه در هر شرایطی احساس ذلت نمی کنند، شعار ابی عبدالله گویای این است که أَلَمَوْثُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ، وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ مرگ برای من از ننگ بهتر است. ننگ همین ذلت است!

درس چهارم – سفیانی مثال است و یا شخصیت حقیقی؟: وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ – کتاب کمال الدین صفحه ۵۱۶ حدیث ۴۸، کتاب الغیبه مربوط به شیخ طوسی صفحه ۳۹۵ حدیث ۳۶۵، کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۵۱ حدیث ۱ است.

از توقیعات امام دوازدهم است. نامه هایی که می داد اسمش توقیعات بود. توقیعات از واقعه و وَقَعَ می آید. در یکی از نامه ها نوشته بود: وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ از شیعیان ما کسانی هستند که ادعا می کنند امام زمان را دیده اند. أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ گفت بدانید که قبل از خروج سفیانی و صیحه (صیحه آسمانی) هر کس بگوید امام را دیده ام افترا بسته و دروغ گفته است، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. حالا بحث سر این است و در روایات بسیاری این تکرار شده؛ خروج سفیانی و صیحه آسمانی! این صیحه آسمانی چیست؟ یعنی جبرائیل می گوید و در آسمان داد می زند که حق با ظهور حجت ابن الحسن العسکری ثابت شد و مستقر گردید. حالا واقعاً جبرائیل داد می زند یا منظور برخورد ستاره ای با کره زمین است؟ این خروج سفیانی هم محل شبهه است، الان دیگر کسی سفیانی نیست مگر در کشورهای عربی. یعنی حتماً باید آن کسی که علیه اسلام خروج می کند عرب باشد تا جزء موارد قبل از ظهور و نشانه فرج باشد؟ خروج سفیانی؛ طی دهه های گذشته سفیانی را خیلی شناسایی کردند، اینهایی که فقط دنبال آدرس هستند شواهد و کنایه را نگاه می کنند و به اصل انتظار کاری ندارند، فقط این کتابی که در هزار و خرده ای سال نوشته ببینیم چه نوشته امام زمان چه موقع می آید. یک موقعی گفتند سفیانی جزو ژنرال های حافظ اسد بوده، یک موقعی می گفتند در یمن دیده شده، خب چه شد؟ می دانی چقدر گذشته؟ خب خروج کرد قیام کرد کار به کجا رسید؟ موقعی که حافظ اسد بود حزب بعث در سوریه حاکم بود، مشابه حزب بعثی که در عراق حاکم بود، حزب بعث هم خدا را قبول ندارد یک شاخه ای از کمونیسم است. خب این سفیانی قیام کرده؟ خب چه شد؟ الان می دانید از رفتن حافظ اسد پدر بشار اسد چقدر و چند سال می گذرد؟! این نام و نشان ها را که می گویند، من هر چه فکر می کنم یک چیزی شبیه فرستادن دنبال نخود سیاه است برای اینکه شیعه سرگرم بشود و ناامید نشود. حالا اینجا صحبت سر این است که از خدا همه ناامید شدند فرضاً عَنِ الْإِمَامِ، یعنی از اصل مردم بری شدند، الان مردم با چراغ خاموش بی دین شدند یک روزی که صدایش دربیاید همانی می شود که پیغمبر گفت، گفت دَمَ ظُهورِ مسلمین علیه اسلام قیام می کنند مساجد را خراب می کنند و قرآن ها را آتش می زنند.

(فایل صوتی ۶۸۹۱ - درس اول) تکلیف آنهایی که ادعای تشرف دارند چیست؟ کتاب کمال الدین، از کلمات امام دوازدهم است. سَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ به زودی شیعیان ما با کسانی برخورد خواهند کرد که ادعای دیدار با من را دارند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی مدعی مشاهده شود دروغگو و تهمت زننده است. چقدر در این هزار و سیصد سال ادعا کردند که ما حجة ابن الحسن العسکری را دیدیم؟ خود ایشان فرموده اند که فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ خیلی خیلی دروغ گفته، دروغش کوچک نیست، خیلی خیلی بزرگ است! مفتر یعنی افترا بسته، تهمت زده! خب پس این آقا هزار و سیصد سال است که پنهان است و هیچ کس هم او را نمی بیند، هر کس هم بگوید من او را دیده ام، ایشان می گوید خیلی دروغگو است و تهمت زده است. حالا این تهمت به چه کسی زده است؟ تهمت به امام دوازدهم دیگر! خب این چرا تهمت می زند؟ اینکه می گوید من امام غائب را دیده ام، این چه تهمتی است به امام دوازدهم؟ شاید می خواهند مرزها را محکم کنند که اصلاً کسی اظهار نکند یا می ترسند که شخصی بیاید و ادعا کند که من امام زمان هستم و برای او تبلیغ بشود و این می شود تهمت به اصل، که امام غائب است. خب حالا حساب کن شیعه بیچاره، خدا که ندارد، مثل نداشتن است دیگر، وقتی که دم دست نیست، قابل مشاهده نیست، صدایش شنیده نمی شود، حرف هایش همه اش الکی است و وعده هایش دروغ است، خب این خدا ندارد! پیغمبر هم که به شهر نور رفته، ائمه هم که در زمان های خودشان به شهادت رسیدند، می ماند یک امام دوازدهم. چطوری می شود اعتماد کرد و اعتقاد داشت؟ برای همین است که از شیعه ریزش زیاد است، چون که گفتند همه جا ایشان یاور شیعه است، آن حدیث معروف هم لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، اگر حجت خدا نباشد زمین نابود می شود، خب الان زمین نابود شده و حجت خدا هم هست، چطوری درست می شود؟ از متشرع و متدین باید سوال کنیم! الان کره زمین به وسیله موشک ها سوراخ سوراخ می شود، به وسیله بمب های هسته ای متلاشی می شود، به وسیله فقر و نداری و بیماری، امت شیعه به فغان آمدند، کمک باید برسد. از چه کسی؟ از کسی که حجت خداست! لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا زمین اهلش را فرو می برد. الان زمین اهلش را فرو برده؛ در نداری، در بیماری، در فقر و فلاکت، در مشکلات عدیده، از چپ و راست، شمال و جنوب، شرق و غرب، بالا و پایین، برای شیعه ایرانی دارد بلا می رسد، چه کسی باید به دادش برسد؟ خدا غائب، نایبش هم در زمین غائب، وای به حال ملت شیعه که در این غیبت ها به چنین روزی افتادند!

ظهور یاب منتظران ۵۴۳۱ - فایل صوتی ۶۳۰۰ - درس اول - کلیت دادن به پرچم های غیر قائم، اسلام را هم

در برمی گیرد: الکلینی: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۲۹۵ حدیث ۴۵۲، کتاب الغیبة صفحه ۱۱۴ حدیث ۹ و ۱۱ و ۱۲، کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۴۳ حدیث ۵۸ است.

محمد ابن یحیی، احمد ابن محمد، حسین ابن سعید، حماد ابن عیسی، حسین ابن مختار، سلسله محدثین هستند از ابی بصیر، ابوبصیر نقل می کند که حواری امام صادق است، از امام صادق. می گوید كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ

فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هر پرچمی قبل از قیام قائم بلند بشود، طاغوتی است. خب یعنی پرچم پیغمبر اکرم هم طاغوتی است دیگر؟ ها؟ چون این تخصیص ندارد، می گوید کُلُّ هَمَّةٍ، کُلُّ رَأْيَةٍ. خب آن وقت پرچم هم که عنوان است دیگر، برمی گردد به پرچمدار. پرچمدار کیست؟ پیامبر. آنجا پرچمدار کیست؟ امام دوازدهم. خب این رد می کند، کلیت می دهد که هر کس قبل از قیام قائم پرچمی دارد فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. این طاغوت بودن به همه هم سرایت می کند ها، به همه! خود انبیاء را در برمی گیرد. اگر یادتان باشد یک درس داشتیم که می گفت تمام دولت ها از اول خلقت آدم تا قیام قائم طاغوتی است که شامل دولت پیغمبر و امیر هم می شود. حالا طاغوت آنها این است که هم تقیه داشتند که نمی توانستند واقعیت را بگویند و هم اینکه قاطی داشتند، پیغمبر که فَتَّ و فراوان دور و برش بودند و میراث برانش بودند و امیر هم همینطور، قبول کردن حکمیت، انحلال دولت علی است.

درس دوم - افشای ظهور مگر یک کودتای نظامی است لو برود و خنثی شود؟: النعمانی: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ سَعِيدٍ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ الْفَضْلِ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ ابْنِ قَيْسٍ ابْنِ رُمَانَةَ الْأَشْعَرِيَّ وَ سَعْدَانَ ابْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدَ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيَّ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَادِي، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ الصِّيرْفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ وَ كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَدْعَيْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - كتاب الغيبة صفحه ۲۹۲ حدیث ۸، کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۱۷ حدیث ۴۲ است.

بخش اول: نعمانی نقل می کند (شیخ مفید) از أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ سَعِيدٍ ابْنِ عُقْدَةَ از مُحَمَّدٍ ابْنِ الْفَضْلِ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ ابْنِ قَيْسٍ ابْنِ رُمَانَةَ الْأَشْعَرِيَّ وَ سَعْدَانَ ابْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدَ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيَّ، قَالُوا جَمِيعاً همه آنها گفتند حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَادِي از إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ الصِّيرْفِيِّ، صحابی و حواری است. قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ وَ كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَدْعَيْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. همان که یک بار هم خواندیم؛ سال ظهور صد و چهل هجری است. می گوید ما گفتیم شما به دیگران رسانیدید خدا عقب انداخت. اگر خدا وسایلش را جور کرده چرا عقب می اندازد؟ یعنی خدای به این عظمت مثلاً از حکومت بنی عباس و بنی امیه می ترسد؟

(فایل صوتی ۶۹۴۲ - درس پنجم) مگر غیر از خدا کسی می داند؟. کتاب غیبت نعمانی است. اسحاق ابن عمار صیرفی از امام صادق نقل می کند: يَقُولُ: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ وَ كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَدْعَيْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ، قرار بود ظهور سال صد و چهل هجری اتفاق بیفتد (یعنی بعد از شهادت امام حسین)، شما آن وقت را فاش کردید پس خداوند متعال آن را به تاخیر انداخت. آیا کارهای خدا بچه بازی است؟ یک حکومت همه چیزش سرری و فوق سرری و محرمانه و فوق محرمانه است و دست کسی هم نمی افتد، بعد خدایی که حکومت ها را می آورد اینقدر سبک وزن است که از این پاکت در بسته تاریخ، ظهور فاش می شود و بعد عقب می اندازد. بین چقدر زیباست؛ دین که می خواهد سر مردم را گرم کند! خیلی خب حالا سال صد و چهل لو رفت، سال دویست، سال سیصد، سال پانصد، سال هزار می گذاشتی. بابا چیزی به نام ظهور دینی وجود ندارد، اگر داشت هزار و دویست و خرده ای سال طول نمی کشید!

چقدر اسناد معارض داریم که همه آنها گویای این است که نمی توان به این وعده ها دل بست!

بخش دوم: الکلینی: عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِئَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَادْعُتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السِّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۶۸ حدیث ۱، کتاب تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۲۱۸ حدیث ۶۹، کتاب الغیبة الطوسی صفحه ۴۲۸ حدیث ۴۱۷، کتاب الغیبة از مفید صفحه ۲۹۳ حدیث ۱۰، کتاب بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۱۱۴ حدیث ۳۹ و صفحه ۱۲۰ حدیث ۶۱ و جلد ۵۲ صفحه ۱۰۵ حدیث ۱۱، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۰۰ حدیث ۱۴۱۴۳ است.

و باز شیخ کلینی از سلسله روات خودش نقل می کند، علی ابن محمد و محمد ابن الحسن از سهل ابن زیاد و محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی جمیعاً از حسن ابن محبوب از ابی حمزه ثمالی که حواری است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ أَنْ بَحَثَ قَبْلِي أَمَامَ صَادِقٍ بُوِدَ وَ ابْنِ أَمَامٍ بَاقِرٍ اسْت. يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَمَامَ بَاقِرٍ مِي گويد که هفتاد سال بعد از هجرت قرار بود ظهور بشود، مردم حسين را کشتند و خدا عصبانی شد تا صد و چهل سال ظهور را عقب انداخت. این هم باز تأکید امام باقر در حرف امام صادق است. می گوید باز هم شما افشا کردید و این راز را گفتید، باز فَأَخْرَهُ فَحَدَّثْنَاكُمْ ما به شما گفتیم و شما هم به دیگران گفتید، فَادْعُتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السِّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا گفت دیگر به شما وقت نمی دهم، وقت تعیین نمی کنم. بعد حضرت این آیه را دلیل آورد؛ سوره رعد آیه ۳۹ وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ می گوید که خدا محو می کند آنچه را که بخواهد و تثبیت می کند در سرنوشت. محو کردن یعنی آن دوتا قولی که دادند هفتاد، و صد و چهل محو شد حالا آمد تا هزار و صد و خرده ای سال تا اینکه این قطار به کجا برسد.

ظهور یاب منتظران ۵۴۳۲ - فایل صوتی ۶۳۰۱ - درس اول این فایل با موضوع بغض و کینه را خدا ایجاد می کند به علت باز خوان به نسخه ۸۷۱ درس ۳۶۵ به تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۹۲ ملحق گردید.
درس دوم این فایل با موضوع دعای امام زمان در کنار کعبه مبنی بر از بین بردن دشمنان به علت باز خوان به درس دوم فایل ۵۹۹۷ ملحق گردید.

درس سوم - مداومت در انتظار موجب استمرار رحمت می شود: الصّدوق: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ عِيسَى ابْنُ عُبَيْدٍ الْيُفُطِينِيُّ عَنْ الْقَاسِمِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ ابْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ انْتَبَظُوا الْفَرَجَ وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ - کتاب خصال صفحه ۶۱۰ حدیث ۱۰، کتاب تحف العقول صفحه ۱۰۴، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۹۴ و جلد ۵۲ صفحه ۱۲۳ حدیث ۷ است.

اصحاب حدیث: سعد ابن عبدالله، محمد ابن عیسی ابن عبید الیقطنی، قاسم ابن یحیی از پدر بزرگش حسن ابن راشد، از ابی بصیر و محمد ابن مسلم حواریون امام صادق، از امام صادق. قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي امام صادق فرمود که امام باقر گفت از پدرش از پدر بزرگش عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ به امیرالمؤمنین رساند و گفت: وَانْتَظَرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ انتظار فرج بکشید و مایوس نشوید از رُوحِ اللَّهِ. این رُوحِ اللَّهِ یا عیسی مسیح است که نوشته اند در ظهور می آید وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ یعنی عیسی ابن مریم می آید. یا رُوحِ اللَّهِ به معنای رحمت الهی است؛ وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ ناامید نشوید از رحمت خدا. خب چطوری ناامید نشود وقتی که هزاران سال است که خط انتظار امتداد داشته؟ آقا، مردم منتظر دارند با چنگ و دندان خودشان را در باب الانتظار نگه می دارند، چطور می گویی وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ؟ آیا خود امیر ما از رحمت الهی مایوس نشد؟ نه؟ متشرع، می گویی نه؟ پس چرا ضجه می زد، وسط صفین داد می زد التماس می کرد و می گفت گول این کتاب های روی نیزه را نخورید من امیرتان هستم با من بیعت کردید؟! آیا مایوس نشد که روی منبر می گفت علی را ببر و آن کسی را که به درد اینها می خورد را بیاور؟ آیا مایوس نشد که سرش را در چاه می کرد و مناجات می کرد؟ آیا مایوس نشد که در مناجات می گفت: أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ یعنی من را کشته ای تمام شده، دیگر چیزی از آن باقی نمانده است.

-- کتاب کمال الدین صفحه ۲۸۷ حدیث ۶، کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۲۵ حدیث ۱۱ است. فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بهترین کار پیش خدا انتظار فرج است مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ. مادام یعنی دوام داشته باشد.

-- و باز از پیغمبر هم نقل می کند که أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بهترین عبادات و بالاترین عبادات انتظار فرج است. **درس چهارم - پرچم سیاه که بیرق داعشی بود نشانه ظهور است:** یوسفُ ابْنِ یَحْيَى الشَّافِعِي: عَنْ ثَوْبَانَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَاسَانَ فَأْتُوها - کتاب عُقْدُ الدَّرَرِ صفحه ۱۲۵، کتاب کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۴۷۲، کتاب بحارالانوار جلد ۵۱ صفحه ۸۲ است.

یوسفُ ابْنِ یَحْيَى الشَّافِعِي عَنْ ثَوْبَانَ از رسول اکرم نقل می کند إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَاسَانَ فَأْتُوها وقتی که پرچم های سیاه را از خراسان دیدید. خراسان، این خراسان که ما الان داریم که سه تا استان شده نه ها! خراسانِ زمان پیغمبر خیلی بزرگ بود؛ افغانستان با یک مقدار از شهرهای اطرافش کلاً خراسان بود. می گوید وقتی که از خراسان پرچم های سیاه بلند شد. حالا من یک سوال می کنم: آیا از افغانستان، پرچم سیاه داعش بلند نشد؟ این هم شد آدرس؟ مردم را پی چه چیزی می فرستی؟ چرا مردم را گمراه می کنی؟ می دانی چقدر گول خوردند و خیال کردند این پرچم سیاه، پرچم ظهور است؟ می دانی چقدر زیر این پرچم نحس رفتند جانشان را از دست دادند و جان مردم را گرفتند، کمربندهای انتحاری بستند و ریز و درشت و صغری و کبری و کوچک و بزرگ، همه را کشتند! این چه آدرسی است می دهند؟ بعد می گوید که آن زمان ختم غائله غیبت می شود. خب می گویند پرچم پیغمبر هم مشکی بوده ولی رنگ سبز مورد توجه اهل بیت بوده، عمامه سبز می بستند، بعد از واقعه عاشورا سر سادات عمامه مشکی شد!

بخش اول درس پنجم این فایل با موضوع اصحاب قائم غیر عرب هستند به علت بازخوان به درس اول فایل ۵۹۹۸

ملحق گردید.

بخش دوم درس پنجم این فایل با موضوع هشدار برای اعراب که همراهان قائم از اعراب نیست به علت بازخوان به درس چهارم فایل ۲۳۶۶ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۳۳ - فایل صوتی ۶۳۰۲ - درس اول این فایل با موضوع انتشار قرآن علی به وصیت پیامبر به علت بازخوان به درس اول فایل ۵۹۸۶ ملحق گردید.

درس دوم - اسرار دینی و اخبار مهم مذهبی که در گوشه صورت بگیرد، چگونه می‌تواند رهگشای متدینین باشد؟: قَالَ الصَّقَّارُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَمَارِ الدُّهْنِيِّ عَنْ مَوْلَى الرَّافِعِيِّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرْضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَأَرْسَلْتُ عَائِشَةَ إِلَى أَبِيهَا فَلَمَّا جَاءَ غَطَّى رَسُولُ اللَّهِ وَجْهَهُ وَقَالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَرَجَعَ مُتَحَيِّرًا وَأَرْسَلْتُ حَفْصَةَ إِلَى أَبِيهَا فَلَمَّا جَاءَ غَطَّى وَجْهَهُ وَقَالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَرَجَعَ مُتَحَيِّرًا فَأَرْسَلْتُ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ جَلَلَّ عَلِيًّا بِثَوْبِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ حَدَّثَنِي أَلْفَ حَدِيثٍ كُلُّ حَدِيثٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ عَرِقَ رَسُولُ اللَّهِ فَسَالَ عَرَقُهُ عَلِيٌّ وَسَالَ عَرَقِي عَلَيْهِ - كتاب بصائر الدرجات صفحه ۳۱۴ حدیث ۲ است.

صَقَّار ناقل است، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ سلسله روات از علی ابن الحکم از سیف از ابی بکر از عمار الدُهْنی از مولی الرَّافعی از اُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ، سلسله مراتب به همسر پیغمبر ام سلمه رسید. قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرْضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ در آن بیماری آخر که به شهادتش منجر شد، پیغمبر فرمود: ادْعُوا لِي خَلِيلِي دوست من را صدا کنید فَأَرْسَلْتُ عَائِشَةَ إِلَى أَبِيهَا عایشه دنبال پدرش فرستاد و گفت این دوست پیغمبر است، صاحب غار است. فَلَمَّا جَاءَ غَطَّى رَسُولُ اللَّهِ وَجْهَهُ پیغمبر صورتش را برگرداند. دوباره وَقَالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَرَجَعَ مُتَحَيِّرًا گفت این دوست من نبود، عایشه متحیر شد چکار کند! این بار حفصه زن پیغمبر دختر عمر اَرْسَلْتُ حَفْصَةَ إِلَى أَبِيهَا یک کسی را فرستاد و گفت بابا بیا مگر تو دوست پیغمبر نیستی، کارت دارد. فَلَمَّا جَاءَ غَطَّى وَجْهَهُ باز هم پیغمبر صورت برگرداند. دفعه سوم؛ وَقَالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي باز گفت رفیق من را بگویند بیاید فَرَجَعَ مُتَحَيِّرًا گفتند دیگر رفیقی نداری. فَأَرْسَلْتُ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ فَاطمه دنبال علی فرستاد فَلَمَّا أَنْ جَاءَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبری که مدهوش افتاده بود در شرف شهادت، علی را دید برپا شد ثُمَّ جَلَلَّ عَلِيًّا بِثَوْبِهِ علی را برد زیر لباسش فَقَالَ عَلِيٌّ حَدَّثَنِي أَلْفَ حَدِيثٍ كُلُّ حَدِيثٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ علی گفت در همان حالیکه من زیر عبای پیغمبر بودم پیغمبر هزار حدیث به من انتقال داد که از هر حدیثی هزار باب علمی، تحقیقی و مکاشفات باز شد، بعد هم که جَلَلَّ عَلِيًّا بِثَوْبِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ. آنقدر این مبادله اخبار و اسرار مهم بود که عرق هر دو در آمد عَرِقَ رَسُولُ اللَّهِ فَسَالَ عَرَقُهُ عَلِيٌّ وَسَالَ عَرَقِي عَلَيْهِ علی گفت که عرق پیغمبر در وجود من آمد فَسَالَ عَرَقُهُ عَلِيٌّ وَ سَالَ عَرَقِي عَلَيْهِ. خب حالا سؤال این است که پیغمبر زحمت کشیدند این همه بار رسالت را متحمل شدند و آخر عمری هم تحویل امیر دادند خب چه فایده؟ چه چیزی گیر امت آمد؟ مردم چه چیزی برایشان عایدات داشت؟ وقتی که به علی می‌گویند که بعد از من اگر یار نداشتی صبر کن و علی اگر زور ندارد حاکم نیست چطور آن اسرار را می‌خواهد انتقال بدهد؟ قرآنش را برای چه قبول نکردند؟ همان قرآنی که در آن درس قبل خواندیم که خدا گفت تألیف قرآن کن، برای چه

او را در مسجد هو کردند؟ بخاطر اینکه علی زور نداشت، علی که خلیفه نشده بود، علی شده بود رعیت، و خلیفه، ابوبکر صدیق بود، خب پس چون قدرت نداشت؛ قدرت اجرایی نداشت، آن اسرار هم بین در و دیوار تاریخ ماند. حالا ما یک سؤال می‌کنیم: آیا این دینی که الان داریم دین حقیقی و حقوقی است و کامل و کافی است؟ ای متشرع شما می‌توانی بگویی آره؟ پس باید جواب بدهی این چیزی که پیغمبر به او انتقال داده چه بوده؟ درباره افسانه‌های سهراب و رستم بوده؟ افسانه ملانصرالدین بوده؟ اینها چه بوده؟ اینها کارآمد نبوده؟ اینها اصل دین نبوده؟ وقتی که اصل اساس دین در مخفیگاه هست شما هیچ گونه ادعایی نمی‌توانید بکنید که ما صاحب دیانت هستیم.

درس سوم این فایل با موضوع وصیت نامه نویسی پیامبر (حدیث قرطاس) به علت بازخوان و تشابه موضوعی به درس چهارم فایل ۴۰۳۷ ملحق گردید.

درس چهارم - راز و انتظاروا در مسیر هدایت نامحسوس منتظرین مخلص: قَالَ الصَّفَّارُ الْقُمِّي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ عَمَّنِ رَوَاهُ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَعَا عَلِيًّا فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَذُنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَ اللَّهُ إِلَيَّ وَ أَتْتَمِنَكَ عَلَى مَا إِيْتَمَنَى اللَّهُ عَلَيْهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ بِعَلِيٍّ وَ فَعَلَهُ عَلِيٌّ بِالْحَسَنِ وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ بِالْحُسَيْنِ وَ فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ بِعَلِيٍّ وَ فَعَلَهُ أَبِي بِي - كتاب بصائر الدرجات صفحه ۳۷۷ حدیث ۱، کتاب اثبات الهداة جلد ۲ صفحه ۵۰۰ حدیث ۴۵۰ است.

صَفَّارُ الْقُمِّي از اصحاب حدیث نقل می‌کند: محمد ابن احمد از عبدالصمد ابن بشیر از ابی الجارود حواری امام باقر، از امام باقر از پیامبر. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَعَا عَلِيًّا فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ پیغمبر در هنگامی که شهادت می‌خواست برایش شکل بگیرد علی را صدا زد فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَذُنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَ اللَّهُ إِلَيَّ وَ أَتْتَمِنَكَ عَلَى مَا إِيْتَمَنَى اللَّهُ گفت نزدیک من بیا تا اسرار را به تو بگویم زیرا تو محل اطمینان من هستی، وَ أَتْتَمِنَكَ عَلَى مَا إِيْتَمَنَى اللَّهُ همانطوری که خدا به من اعتماد کرد و اسرار را گفت. من نمی‌دانم این اسراری که خدا اعتماد کرده آیا غیر از فروع دین است؟ غیر از مناسک دینی است؟ غیر از شرایع مذهبی است؟ چون سرّ یعنی آن چیزی که خیلی مهم است. ببینید، شما طلا آویزان می‌کنید اما زیر لباس، چرا؟ برای اینکه کسی نگاه می‌کند نبیند که طمع نکند آن را بکند و بدزد. آنچه را که با بوق و کرنا و ابلاغ رسالت گفته آن فرع است و اصلش این اسرار است، تازه می‌گویند که خدا به من اعتماد کرد که به من گفت و من هم به تو اعتماد کردم. فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ بِعَلِيٍّ این مرسولات ماورایی را به علی داد وَ فَعَلَهُ عَلِيٌّ بِالْحَسَنِ همین کار را امیر در هنگام شهادتش با فرزندش امام حسن کرد وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ بِالْحُسَيْنِ عیناً همین تبادل رموز را امام حسن به امام حسین انجام داد، وَ فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ بِعَلِيٍّ امام حسین هم به فرزندش زین العابدین داد، وَ فَعَلَهُ أَبِي بِي و امام زین العابدین هم به امام باقر داد. پس آقای متشرع، ما برای همین می‌گوییم که در مثلث گیر کردیم، ما مجبور هستیم اعتقادات خود را و باورداشت‌های گذشته آبا و اجداد خویش را بر پایه احتمالات قرار بدهیم و نسبیت را چاشنی کنیم و در تشکیک بگردانیم تا بتوانیم یک منتظر واقعی باشیم. برای همین خط انتظار مشتری کم دارد ها، نه منتظرینی که از هیاهو منتظر شدند بلکه آنهایی که همه جوره آزموده شدند و راه را آمده‌اند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۳۴ - فایل صوتی ۶۳۰۳ - درس اول این فایل با موضوع وضعیت اهل بیت بعد از رسول

به علت بازخوان به نسخه ۵۸۳ درس ۲۲۸ به تاریخ ۲۲ دی ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس دوم - جبرائیل چه حاجتی به پیامبر دارد، در حالی که مأمور خداست؟: قَالَ الطبرسی قَالَ الصَّادِقُ قَالَ جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ هَذَا آخِرُ نُزُولِي إِلَى الدُّنْيَا، إِنَّمَا كُنْتُ أَنْتَ حَاجَتِي مِنْهَا قَالَ وَ صَاحَتْ فَاطِمَةُ وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ وَ صَارُوا يَضَعُونَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ - كتاب اعلام الوری جلد ۱ صفحه ۲۶۹، كتاب مناقب آل ابی طالب لابن شهر آشوب جلد ۱ صفحه ۲۳۷، كتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۲۹ حدیث ۳۵ است.

از شیخ طبرسی است. قَالَ الصَّادِقُ قَالَ جَبْرَائِيلُ امام صادق از آباء مقدسش نقل می کند که جبرئیل هنگام شهادت پیامبر گفت، چه گفت؟ گفت يَا مُحَمَّدُ هَذَا آخِرُ نُزُولِي إِلَى الدُّنْيَا این آخرین آمدن من به دنیاست، إِنَّمَا كُنْتُ أَنْتَ حَاجَتِي مِنْهَا می گوید که دارم می روم ولی تو آرزوی من بودی حاجت من بودی! چطور این مسئله را حل کنیم؟ برعکس شده، پیغمبر حاجتش به جبرئیل است، بارها یک سؤالی از پیغمبر می کردند می گفت صبر کنید تا جبرائیل بیاید جواب نداشت بدهد، حالا فرشته وحی می گوید که حاجت من به تو بوده! چرا؟ شفاعتش را بکنند؟ این جبرائیل که دربان خداست! پیغمبر شفاعتش را بکند؟ وَ صَاحَتْ فَاطِمَةُ صَبِيحَةَ زَدِ دَخَرِش، وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ وَ آنهایی که در اطراف خانه پیغمبر بودند ناله سردادند. حالا اینجا یک سؤال دیگر: آیا صدای جبرائیل را شنیدند؟ حالا فاطمه شاید! چون می گویند که اینها محدثه بودند یعنی در ارتباط با ملائکه بودند اما مردم عادی وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ، ناله زدند مردم مگر شنیدند جبرئیل چه گفت؟ یعنی جبرائیل را می بینند؟ اگر جبرائیل را به چهره واقعی می دیدند که نیاز نبود دحیه ابن خلیفه کلبی بیاید و مدام به خانه ام مؤمنین عایشه برود! وَ صَارُوا يَضَعُونَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ خاک می ریختند روی سرهایشان. **درس سوم این فایل با موضوع قبض روح شدن رسول در مدینه به علت بازخوان به درس اول فایل ۵۹۸۷ ملحق گردید.**

درس پنجم - مصائب پیامبر چه بود؟ آیا بزرگترین فاجعه برای رسول خدا عدم توفیق در ابلاغ رسالت نبوده است؟: وَ قَالَ أَيْضاً أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عُبَيْدِ الطَّنَافِسی قَالَ أَخْبَرَنَا فَطْرُ ابْنِ خَلِيفَةَ عَنْ عَطَاءِ ابْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أُصِيبَ أَحَدُكُمْ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ بِی فَإِنَّهَا أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ - كتاب الطبقات الكبرى جلد ۲ صفحه ۲۱۰، كتاب قرب الاسناد صفحه ۹۴ حدیث ۳۱۹ مع اختلاف فی الالفاظ.

محمد ابن عبید الطنافسی از فطر ابن خلیفه از عطاء ابن ابی رباح از پیامبر. پیغمبر گفت إِذَا أُصِيبَ أَحَدُكُمْ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ بِی فَإِنَّهَا أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ هر وقت برای شما درد و گرفتاری آمد و خواستید گریه کنید برای من گریه کنید. چرا برای پیغمبر گریه کنند؟ ها! برای سَم دادنش؟ خب اینکه داستانش را گفتیم. برای ننوشتن وصیت؟ که آن به دست خلفای خودش انجام شد. برای ناکارآمدی غدیر خم؟ که آن هم رأی اکثریت ملت اسلام را گرفتند و جریان را معاوضه کردند برعکس کردند. مصیبت پیغمبر چیست که باید گریه کرد؟ تاریخ می گوید دینش است، دینی که آورد، کتابی که آورد. کتاب چه گفت؟ خودتان به آن درس که گفت این کتاب فتنه انگیز است رجوع کنید، یک نمای آن را در صفین دیدیم که روی نیزه رفت، فَإِنَّهَا أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ.

(فایل صوتی ۷۱۰۲ - درس سوم) چرا بزرگترین مصائب برای پیامبر است؟. كتاب قرب الاسناد صفحه ۹۴، كتاب

مناقب آل ابی طالب جلد ۱ صفحه ۲۳۸، کتاب وسایل الشیعه جلد ۳ صفحه ۲۶۸، کتاب بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۲۲، از پیامبر است. **يَا عَلِيُّ مَنْ أَصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ بِي فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ** ای علی هرگاه مصیبتی به یکی از شما رسید به خاطر آورید مصیبت مرا، بدرستی که مصیبت من بزرگترین مصیبت‌ها است. مصیبت پیغمبر چه بود؟ نفاق در اصحاب را دید و نتوانست کاری بکند. توطئه قتلش را چیدند نه تنها آنها را نکشت چون از سران صحابه بودند بلکه اسم‌هایشان را هم نیاورد. جلوی غدیرش را تا زنده بود کاهگل مال کردند، وقت رفتنش لشکر تهیه دید و گفت هیچ مردی جز علی در مدینه نماند و همه بروند، سران ماندند و به او سم دادند، التماس می‌کرد ندهید. خب اینها مصیبت است. این آقای جبرائیل کجاست؟ جبرائیل که هر بار برای یک جای خوردن به شکل دحیه ابن خلیفه کلبی می‌شود و به خانه عایشه ام‌المومنین می‌آید، این کجا بود؟ چرا جبرائیل دروغ گفت؟ در آن آیه غدیر ببینید چه دروغ بزرگی به پیغمبر گفت: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** (۶۷ مائده) خدا تو را حفظ می‌کند از مردم. چطوری حفظ کرد؟ آیا سم به او دادند، حفظ کرد؟ جبرائیل کجاست؟ رفته سیزده بدر! خواست وصیت بنویسد زورش به اهل جلسه نرسید، گفت چیزی می‌نویسم هدایت بشوید یعنی این دین تا حالا شما را هدایت نکرده، یک چیزی بنویسم تا گمراه نشوید، یعنی این دین شما را گمراه خواهد کرد، دیگر پیغمبر از این روشن‌تر بگوید! خب اینها مصیبت‌های پیغمبر است! داستان نابود شدن خانواده‌اش را، خاندانش را، دخترش را و ابی عبدالله را، همه را گفت، ولی ظاهراً پیغمبر بعضی از مصائب را ندید، مثلاً اینکه قرآن سر نیزه شد، پیغمبر این را ندید که چه خفت و خواری به جبهه امیرالمومنین آمد، صلح تحمیلی با دشمن را از امام حسن او نکرد، مثل امام حسین تکه تکه نشد، مثل موسی ابن جعفر به زندان نرفت، اینها هم هست و آن هم هست، مثل امام غائب اسیر دشت و کوه و بیابان نشد هزار و خرده‌ای سال در این آفتاب سوزان و شیعیان مدام می‌گفتند **عَجَلَ عَلَيَّ ظُهورُكَ** و او نمی‌آمد چون اجازه نداشت چون خدا می‌خواهد مردم را اذیت کند.

درس ششم - کشف حجاب خلاف مشی مندرج در سیره اهل بیت است: قال اليعقوبي **بَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ قَدْ اجْتَمَعُوا مَعَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَتَوْا فِي جَمَاعَةٍ حَتَّى هَجَمُوا الدَّارَ وَ خَرَجَ عَلَيَّ وَ مَعَهُ السَّيْفُ، فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَصَارِعَهُ عُمَرُ فَصَرَعَهُ وَ كَسَرَ سَيْفَهُ وَ دَخَلُوا الدَّارَ فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَا كُشِفَنَّ شَعْرِي وَ لَا عِجَنَ إِلَى اللَّهِ! فَخَرَجُوا وَ خَرَجَ مَنْ كَانَ فِي الدَّارِ وَ أَقَامَ الْقَوْمُ أَيَّامًا ثُمَّ جَعَلَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُبَايِعُ وَ لَمْ يُبَايِعْ عَلِيٌّ إِلَّا بَعْدَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ وَ قِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا -** کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۱۲۶، کتاب بحارالانوار جلد ۲۸ صفحه ۳۹۲ و فيه ما بايع على الا بعد ستة أشهر.

بَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ قَدْ اجْتَمَعُوا مَعَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ به خلیفه اول و دوم خبر رسید که جماعتی از مهاجر و انصار در خانه علی، کنار علی درب خانه فاطمه جمع شده‌اند. **فَأَتَوْا فِي جَمَاعَةٍ حَتَّى هَجَمُوا الدَّارَ** یک لشکر جمع کرد و به خانه حمله کردند. **وَ خَرَجَ عَلَيَّ وَ مَعَهُ السَّيْفُ، فَلَقِيَهُ عُمَرُ** علی با شمشیر خارج شد، **فَصَارِعَهُ عُمَرُ فَصَرَعَهُ وَ كَسَرَ سَيْفَهُ** می‌گوید که با عمر گلاویز شد و شمشیر او را شکست، و **دَخَلُوا الدَّارَ فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ** وارد خانه شدند **وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَا كُشِفَنَّ شَعْرِي** بحث روی این است، گفت یا از خانه‌ام

بروید یا اینکه موهای سرم را باز می کنم! فاطمه ای که وقتی آن یاروی کور وارد خانه شد رفت چادر سرش کرد! پیغمبر گفت این کور است تو را نمی بیند. فاطمه گفت من که چشم دارم، او را می بینم. دقت کنید، تا اینجا ضیق احکام است! یا اینکه پیغمبر در سفر معراج می گوید برای یک تار موی زن که کشف شده باز شده و دیده شده سال های نوری آویخته به جهنم است، حالا اینجا فاطمه می گوید یا از خانه ام بروید یا اینکه اَوْ لَا كُشِفَنَّ شَعْرِي كُشِفَ مُوَاهِمٍ را می کنم. اینها عدم تطابق است، یا این اشکال دارد یا آن! وَلَا عَجَبَنَّ إِلَى اللَّهِ بِهِ خُذَا شَكَايَتِي مِي كُنْم، فَخَرَجُوا وَخَرَجَ مَنْ كَانَ فِي الدَّارِ همه را بیرون کشیدند و گفتند باشد در خانه جنگ نمی کنیم. وَ أَقَامَ الْقَوْمَ إِيمَانًا ثُمَّ جَعَلَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُبَايِعُ وَ لَمْ يُبَايِعْ عَلَى أَنهَائِي كِه در خانه بست نشسته بودند یکی یکی آمدند و یکی یکی بیعت کردند وَ لَمْ يُبَايِعْ عَلَى بیعت نکرد إِلَّا بَعْدَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ مَگر بعد از شش ماه، وَ قِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بَعْضِي هَا هَم گفته اند چهل روز. علی شش ماه بیعت نکرد، در این شش ماه چه می کرد؟ به قرآن پرداخته بود، گفت که من از خانه ام بیرون نمی آیم تا قرآن را جمع آوری کنم.

ظهور باب منتظران ۵۴۳۵ - فایل صوتی ۶۳۰۴ - درس اول - بیعت نکردن با ولایتمدار، تخلف نیست بلکه

اراده پنهان، مقدم است: و روی ایضا عَنْ لَيْثِ ابْنِ سَعْدٍ، قَالَ تَخَلَّفَ عَلِيٌّ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ فَأَخْرَجَ مُلَبَّبًا يُمَضِّي بِهِ رِكْضًا وَ هُوَ يَقُولُ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَامَ تُضْرَبُ عُنُقُ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَتَخَلَّفْ لِخِلَافٍ وَ إِنَّمَا تَخَلَّفَ لِحَاجَةٍ فَمَا مَرَّ بِمَجْلِسٍ مِنَ الْمَجَالِسِ إِلَّا يَقَالُ لَهُ انْطَلِقْ فَبَايَعُ - كتاب شرح نهج البلاغه جلد ۶ صفحه ۴۵ است.

لیث ابن سعد نقل می کند تَخَلَّفَ عَلِيٌّ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ عَلٰی زِیر بَار حَاكِمِيَّتِ ابوبکر صدیق نرفت فَأَخْرَجَ مُلَبَّبًا يُمَضِّي بِهِ رِكْضًا، وَ هُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَامَ تُضْرَبُ عُنُقُ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وقتی که به او حمله کردند او را بردند و گفتند که اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم، گفت لَمْ يَتَخَلَّفْ لِخِلَافٍ گردن کسی را می خواهید بزنید که خلاف نکرده است. در دین سنتی خلاف یعنی شرعیات دیگر. وَ إِنَّمَا تَخَلَّفَ لِحَاجَةٍ بلکه به یک دلیلی مخالفت کرده است. این دلیل چیست؟ حَقَانِيَّتِ خودش، حَجِيَّتِ خودش. وقتی می گوییم خودش؛ اعتقاداتش است، مجموعه دینش است، کتابش است، همان دینی که چند بار در بعضی از دروس اشاره کردیم که دین خاص بوده، وحی ای که به او می رسیده، که همه اینها اسنادش در دایرة المعارف هست. فَمَا مَرَّ بِمَجْلِسٍ مِنَ الْمَجَالِسِ إِلَّا يَقَالُ لَهُ: انْطَلِقْ فَبَايَعُ عَلِيٌّ را در مسجد گرداندند و همه به او می گفتند که به خلافت ابوبکر صدیق رأی بده. یعنی اینجا جمهور، جمهوریت و رأی مردم حاکم است، حالا به چه وسیله جمع بشود؟ زر، زور و تزویر، که همه اینها در صدر اسلام مشاهده شد. وقتی که رأی مردم باشد رأی خدا طرد می شود چون قرار بود که مردم رأی ندهند دیگر، رأی را خدا بدهد الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، وَلِي فَمَا مَرَّ بِمَجْلِسٍ مِنَ الْمَجَالِسِ إِلَّا يَقَالُ لَهُ: انْطَلِقْ فَبَايَعُ.

درس دوم - خدا خلیفه پیامبر است، چون که خلافت در توحید خاکی بی معنا است: وَ قَالَ اِيضًا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ

مُوسَى ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا الصَّادِقُ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ جَابِرُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثِ سَلَامٍ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الرِّيحَانَتَيْنِ أَوْصِيكَ بِرِيحَانَتَيْنِ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُ رُكْنَاكَ وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ. فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَحَدُ رُكْنَيْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ - کتاب امالی صفحه ۱۱۶ حدیث ۱۴ است.

محدثین: محمد ابن موسی ابن المتوکل از محمد ابن یحیی العطّار از محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب از حمّاد ابن عیسی که حواری است، از امام صادق قَالَ حَدَّثَنَا الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ از امام باقر نقل می کند. قَالَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ جَابِرٌ مِی گوید در لحظات آخر عمر رسول الله در اتاق فکر بودیم که پیامبر به علی گفت: سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ درود خدا بر تو یا ابا الریحانَتین ای پدر حسن و حسین اَوْصِيكَ بِرِيحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا توصیه می کنم تو را به بچه های فَعَنَ قَلِيلٍ يَنْهَدُ رُكْنَاكَ وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ خدا خلیفه من است بر تو. می گوید من که می روم ارکانی خراب می شود، پیامبر یک رُکن بود و خدا خلیفه بر علی! فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَحَدُ رُكْنَيَّ پیغمبر گفت دوتا رُکن هست که از بین می رود در حالی که خلافت خدا باقی است. وقتی که پیغمبر رفت علی گفت این یک رُکنش است. قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ قَالَ عَلِيٌّ: هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِي وقتی که فاطمه رفت گفت رُکن دوم از بین رفت، الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ. حالا بحث سر این و الله خَلِيفَتِي عَلَيْكَ است که به علی می گوید. چطور شد انبیاء خلفای خدا هستند بعد اینجا خدا خلیفه شد؟ یک حرکت دورانی است از اعتقادات توحیدی از خدا به خدا یعنی اینکه این همه صغری کبری که برای توحید چیده اند دوباره برگشتند نقطه سر صفحه سر خط. یعنی اینها خلافتی نکردند چون خدا بر اینها خلیفه بود، اینها جانشین نبودند چون خدا جانشین اینها بود، معنای این آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ همین است، یعنی اول و آخرش خودش بوده بقیه اش سرگرمی و بطالت بوده، دیگر وقتی می گوید لَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ یعنی آنچه که به نام خدا بر شما آمده شما را مغرور نکند، غرور یعنی دروغ یعنی به حقیقت نرسیده اید، اینجا پرده از همان ابهام برمی دارد.

درس سوم - شکنجه در خلفاء نبوی رایج است: قَالَ الْبَلَاذُرِيُّ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ الْهَيْثَمِ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ ائْتِنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ - کتاب انساب الاشراف جلد ۱ صفحه ۵۸۷ حدیث ۱۱۸۸، کتاب الشافی جلد ۳ صفحه ۲۴۰ است. بلاذری ناقل است از گروه روات؛ بکر ابن الهیثم از عبدالرزاق از معمر از کلبی از ابی صالح از عبدالله ابن عباس. بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ عمر الفاروق به علی پیغام داد حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ موقعی که بیعت نکرد و قَالَ: ائْتِنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ یا بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ اگر دومی را جمع بگیریم. عُنْفُ یعنی زور! زانی به عُنْفُ که شنیده اید؟ یعنی به زور دست و پای یک نفر را ببندند و با او آمیزش کنند. می گوید به هر شکل زنده ای باید او را برای بیعت بیاورید. خب این درسی که خلیفه مسلمین جهان می دهد که بیعت باید به عُنْفُ (به زور) باشد، بعد صداقت کجا می رود؟ الآن از آقای عمر پرسیم شما که به زور از علی بیعت گرفت، حقیقت حکومت ابوبکر صدیق چه می شود؟ می دانی چه جواب می دهد؟ تاریخ جواب می دهد از عملکرد خلفاء؛ می گوید همانطور که پیغمبر به زور از مردم بیعت گرفت، زور در زور، چه شد؟ وقتی که گفت بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ آمده ام تا شما را بگشتم بعد نتیجه اش هم این می شود که عمر الفاروق به زور کتک و آتش سوزی و کشتار رأی جمع کند و آن هم از کسی که خودش صاحب رأی و صاحب غدیر است.

درس چهارم - وقتی که به قانون غدیر پشت کردند، ارتداد مسلمین پیش آمد: وَ رَوَى أَيْضاً عَنْ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ

عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَوَلَاءَ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَسَرَّ الْمُسْلِمُونَ بِذَلِكَ وَجَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِهِمْ - كتاب الشافى جلد ۳ صفحه ۲۴۱ است.

مدائنی از عبدالله ابن جعفر از امام صادق نقل می کند، فرمود لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ. جالب است ها! بین ما چند تا سند داریم که بعد از پیامبر همه مسلمین کافر شدند. چرا؟ چون از اول به زور از کفر جدا شدند و معطل بودند یک فرصتی بشود که آقا رسول الله را بکشند بعد هم، هم به دین سابق برگردند و هم اینکه میراث او را تاراج کنند. آنهایی که نسخه های ارتداد را جمع می کنند یادشان باشد. اینجا امام صادق می گوید اعراب مرتد شدند، خب اسلام یعنی عرب دیگر! پیغمبر، عرب است، پیروان عرب، صحابی عرب، انصار عرب، مهاجر عرب، حواری عرب، قرآن عرب. لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ عثمان؛ کاتب و خلیفه سوم پیش علی رفت فَقَالَ يَا ابْنَ عَمِّ گفت ای پسرعمو حالا این پسر عمو به اجداد خیلی خیلی بالاتر مربوط می شود نه اینکه پسر عمو باشند إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَوَلَاءَ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ هیچ کسی به کمک تو نمی آید. جالب است ها، تو هنوز با خلیفه مسلمین بیعت نکرده ای! یک سری حقایق تاریخی را اینجا می شود باز کرد. وَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَسَرَّ الْمُسْلِمُونَ بِذَلِكَ آنقدر تو دل علی را خالی کرد و از گذشته علی بد گفت و علی را ترساند که تو گردن کلفت های عرب را کشتی و هیچ کس هم کمکت نمی کند تک و تنها هستی، بهتر این است که بروی با ابوبکر صدیق بیعت کنی. وَجَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِهِمْ دید که مردم آماده اند با او بجنگند، چرا با علی می خواهند بجنگند؟ چه کسی می خواهد بجنگد؟ ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ اعراب! برای چه می خواهند بجنگند؟ بخاطر اینکه علی آنها را به زور وارد دین کرد پیغمبر که زور نداشت، از جیب علی خرج کرد؛ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ علی را جلو می داد و هر چه هم دشمن هست برود طرف علی، بدنامی مال علی، دشمنی مال علی، کینه مال علی، خط و نشان مال علی، پیغمبر پشت علی ایستاده است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۳۶ - فایل صوتی ۶۳۰۵ - درس اول - عاقبت جاده صاف کن همین است؛ در توصیف خود، پرده از حقایق برمی دارد: وَقَالَ أَيْضاً، رَوَى أَبُو سَعْدٍ الْأَبِّيُّ فِي كِتَابِهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ وَقَعَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ كَلَامٌ، فَقَالَ عُثْمَانُ مَا أَصْنَعُ إِنْ كَانَتْ قُرَيْشٌ لَا تُحِبُّكُمْ وَ قَدْ قَتَلْتُمْ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ سَبْعِينَ كَأَنَّ وَجُوهَهُمْ سُنُوفُ الذَّهَبِ تَشْرَبُ أَنْفُهُمْ قَبْلَ شِفَاهِهِمْ - كتاب شرح نهج البلاغه جلد ۹ صفحه ۲۲ است.

بخش اول: ابوسعید آلابی در نوشتاری از عبدالله ابن عباس، می گوید که وَقَعَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ کَلَامٌ یک مشاجره و منازعه ای بین امیرمان و کاتب وحی درگرفت. در همین زمینه های رأی گیری بود برای انتخاب خلیفه بعد از شهادت رسول بود. فَقَالَ عُثْمَانُ مَا أَصْنَعُ إِنْ كَانَتْ قُرَيْشٌ لَا تُحِبُّكُمْ می گوید که تو دورت خلوت است به من چه! مردم دور من هستند یا دور آن دو خلیفه قبل بودند من چکار کنم! خب این حرف یعنی چه؟ وَ قَدْ قَتَلْتُمْ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ سَبْعِينَ كَأَنَّ وَجُوهَهُمْ سُنُوفُ الذَّهَبِ تَشْرَبُ أَنْفُهُمْ قَبْلَ شِفَاهِهِمْ گفت که یک چیز طبیعی است مردم تو را نخواستند، مردم یعنی کله گنده های عرب که منظور همان قریشیان است آنهایی که سر رشته دستشان بود، آنهایی که در اتاق فکر جمع شدند و برای پیغمبر تصمیم گرفتند، او می خواست وصیت بنویسد گفتند نه لزومی ندارد! گفت در حالیکه در جنگ بدر

هفتاد تن از آنها را کشته‌ای که سیمایشان همچون طلای خالص می‌درخشید. این نشان می‌دهد که خلیفه سوم چقدر به کشته شدگان غزوه بدر وابسته بوده است. یعنی دانه درشت‌هایش را تو کشتی، حالا می‌خواهی که اینها با تو خوب باشند؟ اینکه می‌گویند علی گفت من اول مظلوم عالم هستم سر همین حرف‌ها است، یکی دیگر به او گفت برو جلو؛ خدا. یکی دیگر او را هل داد؛ پیغمبر. این وسط اسلام گسترش پیدا کرد و پیغمبر هم مطرح شد و قرآن هم منتشر شد، برای علی چه ماند؟ بیست و سه سال خانه‌نشینی که باید کارهای پایین جامعه را انجام بدهد مثل عملگی، چاه کنی و آبکشی از چاه، این نمایش دین سنتی است.

بخش دوم: وَ رُوِيَ أَيْضاً عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ قَالَ كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ كَجَزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ كَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْكَوَكِبِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ ثُمَّ غَضَّ الدَّهْرُ مِنِّي فَقَرَنَ بِي فَلَانٌ وَ فَلَانٌ ثُمَّ قُرِنْتُ بِخَمْسَةِ امْتَلَهُمْ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ وَ إِذَا فَرَأَهُ ثُمَّ لَمْ يَرْضَ الدَّهْرُ لِي بِذَلِكَ حَتَّى أَرَدَلْنِي فَجَعَلَنِي نَظِيرًا لِابْنِ هِنْدٍ وَ ابْنِ النَّابِغَةِ لَقَدْ اسْتَنْتِ الْفِصَالُ حَتَّى الْقَرَعَى - کتاب شرح نهج البلاغه جلد ۲۰ صفحه ۳۲۶ حدیث ۷۳۳ و ۷۳۴ است.

باز از خود علی گفته و نقل شده است كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ كَجَزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ من زمان پیغمبر آنقدر به پیغمبر وصل بودم انگار من پاره تن او هستم يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ كَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْكَوَكِبِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ مردم یک طوری به من نگاه می‌کردند که انگار من خورشید هستم، ماه هستم، ستاره هستم. ثُمَّ غَضَّ الدَّهْرُ مِنِّي پس بعد از پیغمبر دنیا به من پشت کرد فَقَرَنَ بِي فَلَانٌ وَ فَلَانٌ ابوبکر صدیق و عمر الفاروق هم قرین من شدند ثُمَّ قُرِنْتُ بِخَمْسَةِ امْتَلَهُمْ کم کم ما را آوردند پایین، از آنها هم پایین‌تر آوردند. یعنی به علی گفتند با تو بیعت می‌کنیم که به قرآن و سنت نبوی و سیره آن دو نفر حرکت کنی. بعد شدم ردیف پنجم، سه تا آنها بودند چهارمی هم که معاویه بود. اینجایش خیلی مهم است وَ إِذَا فَرَأَهُ ثُمَّ لَمْ يَرْضَ الدَّهْرُ لِي بِذَلِكَ روزگار همین پایین آوردن و پایین آمدن من را هم، باز برای من زیادی می‌دانست! ببینید پیغمبر چه کرد و چطور می‌بنای اسلام را قرار داد! خشت اول چون نهد معمار کج خشت اول همان زورگویی و وارد کردن مردم به اسلام بود بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلْكُمْ، بعد نتیجه‌اش این است که بلدوزر اسلام؛ علی، دارد ناله می‌کند. این یک کلمه را تاریخ از همه متشرعین شیعه می‌پرسد حَتَّى أَرَدَلْنِي، ببینید آردلنی! شنیده‌ای که می‌گویند فلانی رذل است؟ ارادل شنیدی؟ جمع رذل است، می‌گویند دنیا من را رذل کرد، آدم نمی‌داند به این کلام بخندد یا گریه کند. بخندد به اینکه بنیادی که اسلام گذاشت ببین چقدر فاجعه‌آمیز است که سیف آن یعنی علی باید بگوید من به یک آدم رذل تبدیل شدم حَتَّى أَرَدَلْنِي! فَجَعَلَنِي نَظِيرًا لِابْنِ هِنْدٍ وَ ابْنِ النَّابِغَةِ. خب پنج تا چه بود؟ اولی، خلیفه اول رسول الله؛ ابوبکر صدیق دومی، خلیفه دوم رسول الله؛ عمر الفاروق سومی، خلیفه سوم رسول الله و ناشر کتاب؛ عثمان ابن عفان چهارمی، معاویه ابن ابوسفیان خال المؤمنین برادرزن پیغمبر پنجمی، عمرو ابن العاص، مغز متفکر شامات. اینکه حَتَّى أَرَدَلْنِي می‌گوید، تا فیها خالدون اسلام می‌سوزد، که اسلامی که مبتنی بر شمشیر علی است بعد بانی اصلی این دین که همان بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلْكُمْ هست باید اینطوری تبدیل به یک آدم رذل بشود، اگر خودش نمی‌گفت‌ها، هیچ کس این حرف را به علی نمی‌زد.

درس دوم - وفای به عهد خوب است حتی در کشتن رجال ظهوری!: قَالَ الْيَعْقُوبِيُّ وَ قَدِمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ مُلْجَمٍ

الرَّادِيَّ الْكَوْفَةَ لِعَشْرِ بَقِيَّينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ ٤٠ فَلَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا قُدُومُهُ قَالَ وَقَدْ وَافَى أَمَا إِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى غَيْرِهِ - كتاب تاريخ يعقوبى جلد ۲ صفحه ۲۱۲ و ذكر الحديث كما رويناہ مفصلاً عن الطبرى.

يعقوبى مى گويد وَقَدْ مَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنُ مُلْجَمٍ الرَّادِيَّ الْكَوْفَةَ قَاتِلَ عَلَى در زمانى كه كوفه پايتخت حكومت على بود وارد كوفه شد لِعَشْرِ بَقِيَّينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ ٤٠ در سال چهل هجرى در ماه شعبان، فَلَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا قُدُومُهُ وَقَتِيْ به على گفتند اين آمده و وارد شهر شده، چون اين سرشناس بود ديگر، از نظر اينكه در جنگ نهروان جزو خوارجى بود كه با على جنگيد بعد فرار كرد، يا اگر حضور هم نداشت جزو برنامه ريزها و هواداران بود، على چه گفت؟ نگفت كه آى او را بگيريد فلان فلان شده را، خفه اش كنيد، گفت وَقَدْ وَافَى اين ابن ملجم به عهدش وفا كرد. چقدر جالب! تعهد ابن ملجم كشتن على است. اگر از بالا نگاه كنى در كُنْ اوليه و از پايين نگاه كنى خسته شدن على از زندگى، زده شدن امير از اين چنين ديانتى كه سر و ته ندارد كه بعد او را اينقدر اذيتش كنند كه بگويد من رذل هستم. گفت قَدْ وَافَى او آمده كه به عهدش عمل كند! أَمَا إِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى غَيْرِهِ گفت چيزى نمانده كه من به شهادت برسم. خب، اينجا نتيجه گيرى اين است كه وفای به عهد، هم خوب است و هم بد است، قاتل كه مقتول را دنبال مى كند، طبق اين قاعده خوب است. چرا؟ چون قاتل، مأمور است المأمور مَعْدُورٌ يا مَسْئُولٌ است المأمور مَسْئُولٌ هر دو هست. تعهد خوب هم مثلاً خداست كه متعهد شده. چه گفت؟ گفت كه اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَاَنْ اَعْبُدُوْنِى شَيْطَانٌ را رها كنيد به پرستش من بپردازيد. آن وقت چرا اينقدر شيطان را تجهيز كردى؟ بعضى ها عصبانى مى شوند مى گویند خدا ديوانه است، خب خدا كه عقل ندارد چون خالق عقل است ولى اين كارها نمى خورد به اينكه مى گویند خدا حكيم است. حكيم يعنى با دلايل متقن كار مى كند، قول مى دهد و زير قولش مى زند، آنقدر زير قولش زده كه على تشنه ورود ابن ملجم است و مى گوید باريكلا به اينكه متعهد است.

درس سوم - علت دفن در تاريخى چيست؟: قَالَ الْمَفِيدُ رَوَى مُحَمَّدُ ابْنُ عَمَّارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ دُفِنَ بِنَاحِيَةِ الْغُرَيَّينَ وَ دُفِنَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ - كتاب الارشاد صفحه ۱۹، كتاب فرحة الغرى، صفحه ۵۱، كتاب بحار الانوار جلد ۴۲ صفحه ۲۲۰ حديث ۲۶. شيخ مفيد از محمد ابن عماره از پدرش از جابر ابن يزيد جعفى كه از حواريون امام باقر است نقل مى كند. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ پرسيدم از امامان أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ على كجا دفن شد؟ قَالَ دُفِنَ بِنَاحِيَةِ الْغُرَيَّينَ گفت در يك جايى بين اين نام (غُرَيَّينَ) دفن شده، وَ دُفِنَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ شبانگاه دفن شد. خب اينجا سؤال اين است كه چرا بايد رهبر جامعه اسلامى نصف شب دفن بشود؟ در حاليكه همه چيز داشت؛ لشكر داشت، خزانه داشت، دارالاماره داشت. اين به همان شاهكارهاى پيامبر بر مى گردد كه على را جلو داد و گفت برو جلو كه من هستم و پشت سر هوای تو را دارم. يعنى اگر در روز دفن مى شد قبر شناسايى مى شد، على را بيرون مى كشيدند و او را آتش مى زدند. دفنِ شبانه اعلان مظلوميّت است! وصيت خود على است ديگر. يك اعلان نارضايتمى نسبت به خدايى كه به او جفا كرد و تاريخ هم نوشته! هيچ وقت دست على را نگرفت، بله در جبهه هاى زمان پيغمبر، على را كمك مى كرد كه براى خودش دشمن درست كند، بزرگان قریش را بگشود؛ آن پهلوان هاى نامى كه پا در جبهه مى گذاشتند همه مسلمان ها در

می رفتند علی می ماند ولی بعد از آن در هیچ جا هیچگونه دفاعی از علی نکرد!

ظهوریاب منتظران ۵۴۳۷ - فایل صوتی ۶۳۰۶ - درس اول - سجده در مرگ رجل ظهوری به معنای چیست؟ بخاطر رفع موانع آزادی اعراب است: قَالَ أَبُو الْفَرَجِ حَدَّثَنَا عَاصِمُ ابْنُ عَامِرٍ وَ عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَا حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ قَالَ لَمَّا أَنْ جَاءَ عَائِشَةُ قَتْلَ عَلِيٍّ سَجَدَتْ - کتاب مقاتل الطالبین صفحه ۴۳ است.

بخش اول: ابوالفرج از عاصم ابن عامر از عثمان ابن ابی شیبہ از جریر از اعمش از عمرو ابن مرّه از ابی البختری نقل می کند. قَالَ لَمَّا أَنْ جَاءَ عَائِشَةُ قَتْلَ عَلِيٍّ سَجَدَتْ گفت وقتی که به ام المؤمنین عایشه خبر رسید که علی را کشتند، به سجده افتاد. حالا این به سجده افتادن، چه مفهومی دارد؟ آیا سجده شکر است؟ شکر چه چیزی؟ برای اینکه دشمنش از بین رفته؟ یا سجده به عنوان یکی از مهمترین مقاطع نماز است که باید به فروع بچسبیم تا اصول را بشود دور زد. از ام المؤمنین عایشه خیلی اخبار و روایات در منقبت و منزلت علی داریم. بعد در شنیدن خبر مرگ امیر، سجده کردن نمی تواند فقط به معنای دشمنی و شادی از رفتن یک مخالف از میدان زندگی باشد. زبان حال این کار این است که علی با فروع دین در افتاد. فروع دین فعل است، فاعل که انجام می دهد؛ صحابی، انصار و حواریون رسول الله است و آن فعلی که به جا می آورند می شود مفعول. در سه جنگی که علی با فروع دینی ها کرد، نشان داد که امیرمان با این ترکیب خداپرستی موافق نبوده برای همین هم این کتاب را در صفین برای مقابله با علی روی نیزه کردند چون می دانستند علی این کتاب را قبول ندارد. این سجده کردن ام المؤمنین عایشه نشان دهنده این است که اینها برای فرار از اصول است که یکی از اصول، غدیر است به نص اقرار نامه ای که طرفداران همین مادر کردند که در کتاب الغدیر موجود است.

بخش دوم: قَالَ الْقُرْطُبِيُّ قَالَتْ عَائِشَةُ لَمَّا بَلَغَهَا قَتْلُ عَلِيٍّ لَتَصْنَعِ الْعَرَبُ مَا شَاءَتْ فَلَيْسَ لَهَا أَحَدٌ يَنْهَاهَا - کتاب الاستیعاب بحاشیة الاصابة جلد ۳ صفحه ۵۷ است.

همچنین قرطبی باز از عایشه نقل می کند لَمَّا بَلَغَهَا قَتْلُ عَلِيٍّ لَتَصْنَعِ الْعَرَبُ مَا شَاءَتْ فَلَيْسَ لَهَا أَحَدٌ يَنْهَاهَا. این هم خیلی مهم است؛ گفت عرب از قید و بند آزاد شد هر کاری می خواهد بکند بکند، کسی دیگر جلودارش نیست. این موقعیت علی را نشان می دهد که چگونه اعراب را با بودنش با هویتش با موقعیتش و موجودیتش مهار کرده بود، اینکه می گوید لَتَصْنَعِ الْعَرَبُ مَا شَاءَتْ فَلَيْسَ لَهَا أَحَدٌ يَنْهَاهَا یعنی دیگر پلیس دین از بین رفت، حالا درست است که بیست و سه سال از معركة حاکمیت دور بود ولی مرتب حرف هایش را می زد. یعنی وجدان های خفته را بیدار می کرد و غدیر را در اذهان زنده نگه می داشت و این گفتار ام المؤمنین نشانگر این است که وجود علی برای اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر یک ترمز بوده حتی برای سه خلیفه قبل از خودش که حاکم بودند ولی از علم علی می ترسیدند چون هر جا که می خواست کار اشتباه بشود چه در محکمه قضاوت و چه در امور اجرایی ساکت نمی نشست و حرفش را می زد.

درس دوم - خروج از شرایطی که کاملاً با ماوراء نامأنوس است: قَالَ ابْنُ عَسَاكِرَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ ابْنِ الْحَسَنِ قَالَا أَتَبَانَا أَبُو الْحُسَيْنِ ابْنُ أَبِي نَصْرٍ أَتَبَانَا أَبُو بَكْرٍ يُوسُفُ ابْنِ الْقَاسِمِ أَتَبَانَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ ابْنُ

مُحَمَّدُ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ بِمَكَّةَ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ تِسْعٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ - حَيْلُولَةً وَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ وَ جِیه ابْنِ طَاهِرٍ أَنْبَأَنَا أَبُو صَالِحٍ أَحْمَدُ ابْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَنْبَأَنَا عَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَلِيٍّ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَحْمَدَ قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْأَصَمُّ قَالَ سَمِعْنَا الْعَبَّاسَ ابْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ يَحْيَى ابْنَ مَعِينٍ يَقُولُ لَمَّا ثَقَلَ الْحَسَنُ ابْنَ عَلِيٍّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا أَخِي لَا يَشَيْءٌ تَجَزَعُ. تُقَدِّمُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُمَا أَبَوَاكَ وَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ هُمَا أُمَّكَ وَ عَلَى حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرَ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ هُمَا عَمَّاكَ قَالَ يَا أَخِي أَقْدَمُ عَلَى أَمْرٍ لَمْ أَقْدَمْ عَلَى مِثْلِهِ. - كتاب تاريخ ابن عساكر ترجمه الامام الحسن صفحه ۲۱۵ حديث ۳۴۷ صفحه ۲۱۴ حديث ۳۴۶ و صفحه ۲۱۵ حديث ۳۴۸ مع الفاظ المختلفة، كتاب كشف الغمة جلد ۱ صفحه ۵۵۲، كتاب البداية و النهاية جلد ۸ صفحه ۴۷، كتاب احقاق الحق جلد ۱۱ صفحه ۱۷۴ است.

ابن عساكر نقل می کند أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ مُسْتَنْدَاتِ رَا مِي گويد از ابوالحسن علي ابن الحسن قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ ابْنُ أَبِي نَصْرٍ أَنْبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ يُوسُفُ ابْنُ الْقَاسِمِ أَنْبَأَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ بِمَكَّةَ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ.

باز از جای دیگری نقل می کند: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ وَ جِیه ابْنِ طَاهِرٍ از ابو صالح احمد ابن عبد الملك از علي ابن محمد ابن علي از عبد الرحمان ابن محمد ابن احمد از ابوالعباس الاصم قَالَ گفتند اين دو نفر سَمِعْنَا الْعَبَّاسَ ابْنَ مُحَمَّدٍ شَنِيدِيمُ از عباس ابن محمد يَقُولُ سَمِعْتُ يَحْيَى ابْنَ مَعِينٍ او هم از اين شخص شنيد گفت كه لَمَّا ثَقَلَ الْحَسَنُ ابْنَ عَلِيٍّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا أَخِي لَا يَشَيْءٌ تَجَزَعُ؟ وقتِ شهادت امام حسن مجتبی كه رسيد بی قراری می كرد، برادرش امام حسين به او گفت: تو كه جای خوبی می روی، پيش رسول الله و پدرت و خديجه مادر بزرگت و فاطمه مادرت و حمزة ابن عبدالمطلب و جعفر ابن ابی طالب می روی و همه اينها منتظرت هستند. گفت بی تابی من اين است قَالَ يَا أَخِي أَقْدَمُ عَلَى أَمْرٍ لَمْ أَقْدَمْ عَلَى مِثْلِهِ. اينجا يك تهی گاهی برای تحقيق است، می گويد كه شما همه اينها را گفتی ديگر! من دارم پيش پدر بزرگم، مادر بزرگم، پدرم، مادرم و عموهايم می روم، بله! ولی جایی دارم می روم كه تا به حال کسی امتحانش نكرده است. اينجا می توانيم استفاده كنيم كه همان جایگاهی است كه منتظرين را به عنوان قرنطینه می برند همان بقعة الانوار، یا يك جایگاه خاصی. يَا أَخِي أَقْدَمُ عَلَى أَمْرٍ لَمْ أَقْدَمْ عَلَى مِثْلِهِ یا اينكه می خواهد بگويد آنچه كه متداول است را رها كن كه می گویی ما پيش امواتمان می رويم، ما برای يك امر مهمتری آمده ايم و می رويم. اين بحث قابل تأمل و دقت است.

درس سوم - عقلانيت در رجال ظهوری، باورداشت های ماورایی را چگونه ارزیابی می کند؟: حَكَی أَنَّ الْحَسَنَ لَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ حَالَكَ يَا أَخِي فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ لَا يُفَارِقُ الْعُقْلَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا دَامَ الرُّوحُ فِينَا - كتاب مناقب آل ابيطالب جلد ۴ صفحه ۴۳ است.

حَكَی أَنَّ الْحَسَنَ لَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ حَالَكَ يَا أَخِي فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ امام حسن مجتبی در احتضار بود كه امام حسين به او گفت از اخبار خودت ما را با خبر كن! امام حسن گفت سَمِعْتُ النَّبِيَّ لَا يُفَارِقُ الْعُقْلَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا دَامَ الرُّوحُ فِينَا. اين يك افشاگری هم هست عليه تاريخ كودتا. آنجایی كه پيغمبر می خواست

وصیت بنویسد شخصیت دوم خلافت نبوی گفت که پیغمبر بی عقل شده او را رهاش کنید، اینجا ضد آن است. یعنی می خواهد دم رفتن هم افشاگری کند. می گوید عقل با ما اهل بیت هست تا روح هست. پیغمبر آنجا روح داشت زنده بود نفس می کشید حرف می زد و امر و نهی می کرد. بعد یک مسئله دیگر هم اینکه در عقلانیت، دیانت کجا جا دارد؟ در دیانت، عقلانیت کجا جا دارد؟ دقت کنید! دین از یک سمت می گوید الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ هرکس چشم بسته بپذیرد و از اینطرف هم می گوید اکثر اهل بهشت سُفَهَا و کم عقل ها هستند و از اینطرف هم در قرآن می گوید که أَفَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ، باز در جاهای مختلف می گوید كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، یکطوری عقل را آقا بالا سر شرع قرار داده، آن وقت چطوری این عدم تطابق را باید تحلیل کرد که اول قرآن می گوید این کتاب به درد کسانی می خورد که علم به غیب دارند. یعنی اعتقاد به غیب دارند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و بعد هم معارضاتش را می گوید، در همین کتاب مدام می گوید عقلت کجاست، عقلت را به کار بینداز! بعد هم تقریباً تمامی شرایع دینی معارض با عقل است، عقلانیت ردش می کند. شاید همین آیه نخست سوره بقره است همان اوایل سوره است که باعث شده تا خلیفه دوم رسول الله روی این کلام سماجت کند که حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ کتاب خدا ما را بس است، روی همین آیه ای که می گویند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، آن وقت اینجا معارضش این است؛ نُؤْمِنُ بَعْضُ وَ نَكْفُرُ بَعْضُ بعضی ها بعضی از آیات را قبول می کنند و بعضی ها را رد می کنند، أَفَلَا تَعْقِلُونَ را نادیده می گیرد، لَا تَشْعُرُونَ را نشنیده می گیرد، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ را پشت سر می نهد، همان الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ را می گیرد، بعد اینجا امام حسن مجتبی از قول پیغمبر می گوید که لَا يَفَارِقُ الْعَقْلُ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا دَامَ الرُّوحُ فِينَا یعنی همیشه عقل حاکم است نه غیب! ببین الآن باید به جای این می گفت لَا يَفَارِقُ الْوَحْيُ مِنِّي مَا دَامَ الرُّوحُ فِيهِ ولی عقل را گفته است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۳۸ - فایل صوتی ۶۳۰۷ - درس اول - قانون نماز رجل ظهوری بر پیشوای بعدی

است! چه می شود؟: قَالَ الطَّبْرَانِي حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّبَرِي حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا الثَّوْرِيُّ عَنْ سَالِمٍ يَعْنِي حَفْصَةَ عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ شَهِدْتُ حُسَيْنًا حِينَ مَاتَ الْحَسَنُ وَ هُوَ يَدْفَعُ فِي قَفَا سَعِيدِ الْعَاصِ وَ هُوَ يَقُولُ تَقَدَّمَ فَلَوْلَا أَنَّهَا السُّنَّةُ يَقُولُ الشَّيْبَةَ مَا قَدَّمْتُكَ - كتاب المعجم الكبير جلد ۳ صفحه ۱۳۶ حدیث ۲۹۱۲ است.

طبرانی از اسحاق ابن ابراهیم الدبری از عبدالرزاق از ثوری از سالم یعنی حفصه از ابی حازم نقل می کند. قَالَ شَهِدْتُ حُسَيْنًا حِينَ مَاتَ الْحَسَنُ امام حسین برای نماز میت امام حسن ایستاد، وَ هُوَ يَدْفَعُ فِي قَفَا سَعِيدِ الْعَاصِ وَ هُوَ يَقُولُ تَقَدَّمَ فَلَوْلَا أَنَّهَا السُّنَّةُ امام حسین به سعید ابن عاص استاندار مدینه که نماینده حکومت مرکزی بود گفت که نماز میت را تو بخوان! بعد هم گفت این رسم است، یعنی همیشه حاکم هر شهری امام جمعه و امام جماعت است و نماز میت اهل شهر به او می رسد. فَلَوْلَا أَنَّهَا السُّنَّةُ يَقُولُ الشَّيْبَةَ مَا قَدَّمْتُكَ اگر این روش نبود تو را جلو نمی انداختم. حالا سؤال سر این است که می گویند نماز امام را امام می خواند چطور شد که امام حسین استاندار مدینه را فرستاد نماز برادرش را بخواند؟ چطور درباره امام دوازدهم استناد می کنید و یکی از مستندات است که امام حسن عسکری فرزند داشته، که یکی از موارد حجت و دلیل و برهان این را می آورند و می گویند که امام دوازدهم پنج سالش بود، وقتی که امام حسن عسکری از دنیا رفت برادر امام حسن عسکری جعفر که به جعفر کذاب معروف کردند یعنی به دروغ اظهار

امامت کرد، او آمد نماز بخواند یک دفعه این بچه پنج ساله آمد عباى عمو را گرفت کشاند و گفت عمو نماز پدر به من می رسد نه به تو! خب چطور است که امام دوازدهم برای اثبات امامت خود آمده است در آن جار و جنجالی که حاکم وقت ایجاد کرده بود که مرتباً به خانه امام حسن عسکری می ریختند برای تفتیش فرزند که معروف شده بود که فرزند امام حسن عسکری همان قائم خواهد بود و در اندرون جاسوس گذاشته بود که بیاید که این بچه هر وقت پیدا شد او را بکشد، این ریسک بزرگ را کرد برای اینکه نشان بدهد که هست و قانون نماز امام بر امام یک امر مهم است، آن وقت اینجا امام حسین نماز برادر را به سعید ابن عاص می دهد.

درس دوم - دورویی تا این حد که روزی از هر راهی برسد!: وَقَالَ اَيْضاً أَخْبَرَنَا الْقَاسِمُ هِبَةُ اللَّهِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ عُمَرَ أَنْبَأَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْفُتُوحِ أَنْبَأَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ سَمْعُونٍ إِمْلَاءً أَنْبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ ابْنِ يُونُسَ الْمُقْرِيءِ أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ يُونُسَ ابْنُ بُكَيْرٍ أَنْبَأَنَا أَبِي عَنْ ابْنِ إِسْحَاقَ حَدَّثَنِي مُسَاوِرٌ مَوْلَى بَنِي سَعْدِ ابْنِ بَكْرٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قَائِمًا عَلَى [بَاب] مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ مَاتَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَاتَ الْيَوْمَ حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ فَابْكُوا - كتاب تاريخ ابن عساكر ترجمة الامام الحسن صفحه ۲۲۹ حديث ۳۶۷، كتاب الحاق الحق جلد ۱۹ صفحه ۳۴۵.

سلسله روات: ابوالقاسم هبة الله ابن احمد ابن عمر گفت أَنْبَأَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْفُتُوحِ او گفت از أَنْبَأَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ سَمْعُونٍ إِمْلَاءً أَنْبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ ابْنِ يُونُسَ الْمُقْرِيءِ او گفت از عَبْدُ اللَّهِ ابْنِ أَبِي الدُّنْيَا او گفت از عَبْدُ اللَّهِ ابْنِ يُونُسَ ابْنِ بُكَيْرٍ او گفت از ابْنِ إِسْحَاقَ او گفت از مُسَاوِرٌ مَوْلَى بَنِي سَعْدِ ابْنِ بَكْرٍ او گفت قَالَ رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قَائِمًا عَلَى [بَاب] مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ. ابوهريره را که می شناسید، تاریخ، او را می شناسد که راوی معروف اهل سنت و جماعت بود. گفت ابوهريره را دیدم بر درب مسجد پیغمبر ایستاده بود يَوْمَ مَاتَ الْحَسَنُ ابْنِ عَلِيٍّ روزی که امام حسن از دنیا رفته بود وَ هُوَ يَبْكِي وَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ گریه می کرد و داد می زد به صدای بلند يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَاتَ الْيَوْمَ حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ فَابْكُوا گفت امروز دوست پیغمبر از دنیا رفته پس گریه کنید. حَبِيب هم یکی از معانیش دوست است و یک معنای دیگرش هم دوتا شخص که به حد اعلی همدیگر را دوست دارند. خب حالا این ابوهريره که اینطوری اعتراف می کند و به حقانیت حسن ابن علی ابن ابی طالب اذعان می کند خود این باعث بود که هم پدر این امام حسن علی ابن ابی طالب شکست بخورد نابود بشود و هم خود امام حسن، و خود این ابوهريره باعث شد که هزاران روایت جعلی و حدیث دروغین از پیغمبر در کوبیدن امیرالمؤمنین رایج شد انتشار داد و در مناقب و منزلت خلفای گذشته و اُمّ المؤمنین عایشه و معاویه ابن ابی سفیان حدیث و روایت انتشار داد. تاریخ هیچ وقت سرش کلاه نمی رود الان از آن زمان چقدر گذشته؟ ابوهريره دیگر استخوان هایش هم ناپدید شده ولی کارش در نفس تقویم بشری مانده است. بعد یک محقق از اینجا می فهمد که جعلیات ابوهريره چگونه و چقدر است. الان برای علی خیلی بدی ها گفته اند، گاهی وقت ها هم برای من از مصادر اهل سنت بر ضد علی می فرستند و می گویند نظر تو چیست؟ خب مصادر از چه کسی می آید؟ از همین ها! دست راست خبرگزاری معاویه، ابوهريره بود و دست چپش انس ابن مالک بود و هر دو هم اعتبارشان سر این بود که هر کدام یک چند سالی نوکری پیغمبر را کردند. همین قدر که

می گوید خدمتگزار پیغمبر بوده حرفش حق است درست است! آن وقت می بینی که در مسئله فدک حرف فاطمه در مالکیت فدک بیخودی است. این دختر پیغمبر است و آنها نوکر پیغمبر بودند، حرف آنها درست و حرف این غلط است. می بینید چقدر اسلام به بازی گرفته شده! آن وقت شما توقع داری از این کتاب اسلام چیزی سالم مانده باشد؟ و از سنت پیغمبر که به وسیله اینها مطرح شده، یعنی گل سرسبد روایت و محدثین اهل سنت و جماعت؛ ابوهریره است و انس ابن مالک است و ام المومنین عایشه است که هر سه هم دشمن خونی با علی بودند. آن وقت می خواهی اینها این چیزهایی که به علی نسبت دادند و الان در دسترس است، راست و واقعی باشد؟

ظهور یاب منتظران ۵۴۳۹ - فایل صوتی ۶۳۰۸ - درس اول - وقتی که شرایع مورد دستکاری مسئولین امور قرار می گیرد، دیانت می شود شیر بی یال و دم و اشکم!؛ مُحَمَّدٌ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ ابْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ لَوْلَا مَا سَبَقَنِي بِهِ بَنِي الْخَطَّابِ مَا زَنَيْتُ إِلَّا شَقِيًّا - در کتاب تهذیب جلد ۷ صفحه ۲۵۰، کتاب استبصار جلد ۳ صفحه ۱۴۱، محمد ابن یعقوب کلینی فروع کافی جلد ۵ صفحه ۴۴۸ است.

محمد ابن اسماعیل از فضل ابن شاذان (از صفوان ابن یحیی) از ابن مسکان (از عبدالله ابن سلیمان) از امام باقر نقل می کند. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ امام باقر از امیرالمؤمنین نقل می کند و می گوید که لَوْلَا مَا سَبَقَنِي بِهِ بَنِي الْخَطَّابِ مَا زَنَيْتُ إِلَّا شَقِيًّا امام باقر می گوید که اگر پیشینیان و گذشتگان مُتَعَه را که ازدواج موقت است، منع نمی کردند زنایی صورت نمی گرفت، مَا زَنَيْتُ إِلَّا شَقِيًّا. خب اینجا تاریخ چندتا سؤال دارد: یکی اینکه مگر خلیفه پیغمبر اجازه دارد در کالبد دین دست ببرد؟ چون این مَا سَبَقَنِي بِهِ. به ضمیر اشاره است به عمرالفاروق، او منع کرد. بعد یک مسئله دیگر؛ اینجا علی در حکومتش قدرت ندارد جرأت ندارد که بدعت عمر ابن الخطاب را نقض کند، آن وقت متشرعه شیعه می گوید که ما از طریق اهل بیت هدایت می شویم، ما به اهل سنت چکار داریم! گندکاری بدعتگذاران را ائمه معصوم نتوانستند از دامن اسلام بزدایند چطور اینها می خواهند مدافع دین باشند و آنچه که ضرورت پرستش هست از بالا برسانند به پایین؟ تاریخ یک سؤال دیگر دارد: می گوید که همانطور که دست به فقه بردند و ازدواج موقت را تحریم کردند مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ، این کلام خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه است، وَ أَنَا أَحَرُّهُمَا پیغمبر دو تا مُتَعَه را وارد دین کرد و من آنها را حرام کردم؛ یکی حج تمتع و یکی مُتَعَه یعنی ازدواج موقت. خب، وقتی که این کار را می کنند یا آن نماز تراویح که در ماه رمضان واجب شد ما از کجا بدانیم یا ندانیم که اینها در کلیت دین دست بردند؟ مگر ائمه و عِلَما مَاتَ وَ بِالْجَمِّ وَ هُمْ يَهْتَدُونَ نیستند؟ یعنی اینها پاسداران شریعت هستند، خب وقتی که علی نمی تواند و الآن اینجا اظهار عجز می کند و آنجا در آن نماز تراویح یادست هست در آن سند می گوید من که نمی توانم این دو رکعت را برگردانم به حالت قبل که مستحب است و صدای واسلاماه از رعیتش بلند شده، آن وقت شما می گویی که اگر قرآن دستکاری شده بود اینها صدایشان درمی آمد؟ چطوری صدایشان درمی آمد؟ به طور خصوص که صدایشان در آمده! دیشب در مباحثات گوش می دادم طرف می گوید که قرآن اصل است و هر چه که روایت معارض قرآن باشد به درد نمی خورد. خب خود قرآن، شما ثابت کن این کتاب ما آنزل الله است. چقدر

عدم تطابق دارد! منتهای مراتب می دانید که مسئله، نان است. یعنی یک عده نانشان از دین است اگر شما پا روی دُشان بگذاری فریاد می زنند. آنقدر هم سند علیه شان هست که مجبور هستند دست و پا بزنند و هر طوری می توانند ماستمالی کنند. خب اینجا تاریخ دوتا سؤال داشت، سؤال سوم این است: می گوید که زنا جزء گناهان است، آیا نمودار شدن و پدیدار شدن زنا بخاطر حذف ازدواج موقت است؟ بعد قانونگذاری خدا چه می شود و پشتوانه این تشریع چه می شود؟ یک حاکم قانون وضع می کند رعیت غلط می کند که پا روی خط قرمز حاکم بگذارد، بعد خدا؛ خدایی که ما دنبالش هستیم صاحب آفرینش است، خدایی که به وسیله ادیان و مذاهب مطرح است آنقدر ناتوان است که نمی تواند از قوانینی که خودش وضع کرده دفاع کند.

(فایل صوتی ۷۰۳۶ - درس سوم) معارضه در مناسک فقهی بین رجال ظهوری. وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۳۶، از امام باقر است. لَوْ لَا مَا سَبَقَنِي بِهِ بَنِي الْخَطَّابِ مَا زَنَيْتُ إِلَّا شَقِيًّا، امام باقر از امیرالمؤمنین نقل می کند که فرمود: امیرالمؤمنین همواره می گفت اگر قبل از من ابن خطاب (یعنی عمرالفاروق خلیفه دوم رسول الله) متعه یعنی صیغه را تحریم نمی کرد احدی زنا نمی کرد مگر شقی. آنجا یادت هست دوتا سند از آن زیرخاکی ها درآوردیم که گفت خدا زنا را مقرر کرده بر بشر لامحاله (۷۰۱۲ و ۷۰۲۱)!

درس دوم - قانون گذاری به تشخیص عقل، مغایر با وحی است: مُحَمَّدُ ابْنُ مُحَمَّدِ ابْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدُ فِي الرِّسَالَةِ الْمُتَمَتِّعَةِ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ قَالَ مَا زِلْنَا نَتَمَتَّعُ حَتَّى نَهَى عَنْهَا عُمَرُ - كتاب وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۱۲ است.

از محمد ابن محمد ابن نعمان (شیخ مفید) که او در رساله المتعه یعنی یک کتاب فقط در مورد ازدواج موقت نوشته، از ابی نصره از جابر ابن عبدالله انصاری. قَالَ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي بَكْرٍ گفت ما در زمان پیغمبر، حالا این مع را اگر بخواهیم معنا کنیم با پیغمبر، یعنی پیغمبر خودش ازدواج موقت را انجام می داده و ما هم به تبع او انجام می دادیم و در زمان حاکمیت ابوبکر صدیق رایج بود. وَ قَالَ مَا زِلْنَا نَتَمَتَّعُ حَتَّى نَهَى عَنْهَا عُمَرُ می گوید ما از این قانون بهره می گرفتیم و صیغه جمع هم می بندد، تا اینکه عمرالفاروق نهی کرد. خب حالا شارع یعنی صاحب شریعت کیست؟ در زمین، پیغمبر است. در قسمت فوقانی، جبرائیل است که از خدای زمین دستور می گیرد، قاعده و قانون می گیرد و می فرستد. حالا سؤال است: وقتی که به محدوده حلال و حرام پیغمبر یک خلیفه تعدی می کند، چگونه ما مطمئن باشیم که به چیزهای دیگر تعدی و تجاوز نکرده است؟ اینجا جابر ابن عبدالله انصاری از حواریون خوب پیغمبر است و دورویه نبوده و می گوید با پیغمبر این کار را می کردیم، یعنی پیامبر خودش ازدواج موقت می کرد غیر از آن تعداد زنان و کنیزانی که داشت. مثلاً یک نفر می گفت من نذر دارم یک بار با ما باشی، اینطوری! خب نذر زیاد می کنند، نذر امامزاده ها می کنند وای به حال پیغمبر که دیگر صاحب همه اینهاست. گاهی وقت ها هم شخص اینقدر از مُراد و مرشدش خوشش می آید که دوست دارد با او درآویزد و آمیزش کند. خب، پیغمبری که می گوید حلال من حلال است تا قیامت، حرام من حرام است تا قیامت، آیا این پشتوانه دارد یا فقط دل خوش کُنکی بوده؟ یعنی جبرائیل می خواسته زمان بگذرد؛ پیغمبر یک مدتی باید باشد، بیست و سه سال در خدمت روح القدس یا روح الامین یا خدای شناخته شده ادیان و مذاهب باشد و

بعد هم برود. یعنی این بیست و سه سال وظیفه‌اش همین بوده، بعد پیغمبر غدیر را به امر خدای خود ایجاد کرد که چه؟ که رهبران غدیری یعنی از امیر تا بقیه، حافظ و نگهبان احکام دینی باشند. یعنی پیغمبر خیالش جمع بود که بعد از خودش کسی تجاوز نمی‌کند. حالا خیالش باید به چه کسی مطمئن بشود راحت بشود؟ به آن کسی که آورده و دستور داده، یعنی جبرائیل. بعد در یک درسی خواندیم جبرائیل خودش محتاج پیغمبر بود. یعنی تسلسل امور؛ چرخش است. این از او حرف می‌گیرد و او هم به این احتیاج دارد. بعد آنقدر روایت و حدیث داریم که امام صادق برای مقابله با تحریم عمرالفاروق شیعیان را برای شکستن آن نهی تشویق می‌کرد، که ازدواج موقت داشته باشند. حتی به یکی از اصحاب می‌گوید که تا نمردی لا اقل یک بار داشته باشید بَعْضاً لِحَلِيفَةٍ ثَانِي! امام صادق هم به خودمانی‌ها می‌گفت. امام صادق آنقدر در حصر حکام عباسی بود، این انتهایش هم حکام بنی‌المروان، که وقتی چیزی می‌گفت و می‌دید هوا پس است انکار می‌کرد، دیگر در درس‌هایمان داریم. این از نهایت ترس رجال ظهوری است که طرف می‌رفت مثلاً همین قضیه را، می‌گفت که جعفر ابن محمد الصادق گفته است که ازدواج موقت جایز است بلکه واجب است. بخاطر بدعتی که خلیفه دوم کرد. بعد به گوش اشخاصی می‌رسید که شیعه نبودند، می‌آمدند می‌پرسیدند حضرت انکار می‌کرد و می‌گفت من نگفتم! چون آن موقع نه موبایل بود که صدا را ضبط کند و نه امام صادق نوشته‌ای می‌داد بلکه زبانی می‌گفت. در مجموع، دینی که فعلاً هست دارای دخالت‌های بسیاری است از کتابت، خلافت، سنت و روایت که ما مجموعه آن را در دایرةالمعارف ظهور جمع کردیم که بچه‌هایی که اهل مباحثه و مناظره و محاجه هستند آنها را یادآور می‌شوند، وقتی مستندات را از قدیم و گذشته و حال می‌آورند هم برای حضار که شاگردان هستند تکرار می‌شود و هم آن نقاط ضعف دین که شناسایی شده را به دست می‌آورند و برای طرف مخالف رو می‌کنند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۴۰ - فایل صوتی ۶۳۰۹ - درس اول - احکامی که پشتوانه حفاظتی ندارد: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ فِي كِتَابِ التَّنْزِيلِ وَالتَّحْرِيفِ، وَيَعْرِفُ بِكِتَابِ الْقِرَائَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا قَالَ مِنْهُ الْمُتَعَتَّةُ - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۴۴۸ است.

اصحاب روایت از امام صادق نقل کرده‌اند در تفسیر آیه مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا قَالَ مِنْهُ الْمُتَعَتَّةُ. قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید خدا گفته است رحمت که بدهم کسی جلودارش نیست. اینجا یک سؤال هست که تاریخ می‌کند: پس چطور امام صادق می‌گوید نگرند نیست؟ گفتند چه چیزی را نگرند نیست؟ گفت رحمت! فَلَا مُمْسِكَ لَهَا یعنی خدا رحمت را داده و یک چیزی جلوی او را گرفته. این می‌شود دو خدایی یعنی ثنویه! اینجا دارد می‌گوید فَلَا مُمْسِكَ لَهَا عملاً چه؟ مُمْسِكَ لَهَا! از جمله ازدواج موقت. اگر فَلَا مُمْسِكَ لَهَا می‌باشد، عمرالفاروق خلیفه دوم رسول الله چطور آن را غیرقانونی اعلام کرد؟

درس دوم - صیغه به جای مشروب؛ هر دو، زندگی را متزلزل می‌سازد: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ النَّاسُ أَهْلُ رِيَاءٍ غَيْرُكُمْ وَذَلِكُمْ أَنْتُمْ أَحَقُّيْتُمْ مَا يُحِبُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَظْهَرْتُمْ مَا يُحِبُّ النَّاسُ وَالنَّاسُ أَظْهَرُوا مَا يُسَخِطُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَخْفَوْا مَا يُحِبُّهُ

اللَّهُ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأَفَ بِكُمْ فَجَعَلَ الْمُثْمَعَةَ عِوَضاً لَكُمْ عَنِ الْأَشْرِبَةِ - كتاب فروع كافى جلد ۸ صفحه ۱۵۱ است.

از على ابن ابراهيم از پدرش از على ابن اسباط گفت خبر داد به من محمد ابن مسلم که از حواریون امام باقر است. قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ دَاشْت به او تدریس می کرد گفت النَّاسُ أَهْلُ رِيَاءٍ غَيْرُكُمْ هَمَّةٌ مَرْدَمٌ غَيْرُكُمْ رِيَاكَار هستند. می دانی یعنی چه؟ یعنی می دانند این کتاب دارای نواقص اصولی است باز از آن پیروی می کنند و می دانند سَنَتِ نَبِی حصار کشیده شده اکثریت قاطع است باز از آن پیروی می کنند. وَ ذَلِكَمُ أَنْكُمْ أَخَفَيْتُمْ مَا يُحِبُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَظْهَرْتُمْ مَا يُحِبُّ النَّاسُ وَ النَّاسُ أَظْهَرُوا مَا يُسْخِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ می گوید خدا چیزی را می خواهد و شما پنهانش می کنید و آنچه که مردم دوست دارند آشکار می کنید، تقیه است دیگر! ولی مردم آنچه را که موجب خشم خداست اظهار می کنند و آنچه را که خدا دوست دارد پنهان می کنند، برعکس شما، وَ أَخَفَوْا مَا يُحِبُّهُ اللَّهُ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَأَفَ بِكُمْ فَجَعَلَ الْمُثْمَعَةَ عِوَضاً لَكُمْ عَنِ الْأَشْرِبَةِ گفت خداوند به جای مشروبات الکلی به شما صیغه داده است. خب، هم مشروبات الکلی فاجعه به بار می آورد و هم ازدواج موقت؛ آن، خانه را بهم می ریزد و این هم خانه را بهم می ریزد. آن ایجاد کینه و دشمنی می کند و این هم می کند. چطوری این عوض آن شد؛ یا باید خدا غیرت را از زن می گرفت بعد می گفت که الْمُثْمَعَةُ عِوَضاً لَكُمْ عَنِ الْأَشْرِبَةِ یا اینکه این چنین قانونی را وضع نمی کرد.

درس سوم - تکامل دین در امور جنسی: وَ رُوِيَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْمُلُ حَتَّى يَتَمَتَّعَ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۹۷ است.

از امام صادق نقل می کند أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْمُلُ حَتَّى يَتَمَتَّعَ. حالا این قوانینی که اشاره می کنند، یک مقدارش هم بُغْضاً لِعُمَرِ است چون خلیفه دوم رسول الله ممنوع کرد و گفت مُحَلَّلَتَانِ فِی زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا. این حرف خیلی بالاست، می گوید مؤمن به درجه تکامل نمی رسد تا اینکه صیغه کند؛ يَتَمَتَّعَ. در همان عصر هم این کار باعث شد که لطمه به ائمه وارد بشود. یعنی شما دَقَّتَ کنید امام حسن مجتبی که زنش به او زهر داد؛ حالا می گویند که معاویه سَمَ با پول فرستاد ولی چون اینها کنیزک زیاد داشتند از روی حسادت گفت حالایی که تو مال من نیستی و مال همه هستی، پس کارش را تمام کرد. یا امام جواد دختر پادشاه مأمون الرشید زنش بود، امام جواد در کنار او کنیز هم داشت. خب این داشت می دید که با کنیز است. حالا اینها می گویند که مأمون زهر فرستاد به دخترش داد که او را بگُشد ولی اینها را هم تاریخ نوشته است. اگر یادتان باشد یک درس هم داشتیم که امام هادی بعد از مدت ها که کنیزک داشت کنیزکان زیاد داشت، آمد یک ازدواج کامل بکند همه این کنیزکان روی سرش ریختند و لباسش را جر دادند. یادتان هست؟ فکر می کنم مال چند سال قبل باشد. پس این مسئله در همه زمان ها مشکل ایجاد کرده است. حالا یا پیغمبر می خواسته که نسل مسلمین را زیاد کند یا اینکه می خواسته یک محدودیتی به اعراب بدهد. چون اعراب کلاً زن باز بودند و کارشان جنگیدن و کشتن مردم و گرفتن اموال و به کنیزی گرفتن زن ها بود.

درس چهارم - گناهان در آمیزش های موقت از بین می روند: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا أُسْرِى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِحَقْنِي جَبْرَيْلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِلْمُتَمَتِّعِينَ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ النِّسَاءِ - قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ لِحَقْنِي جَبْرَيْلُ (وَذَكَرَ مِثْلَهُ) - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۹۵، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۴۵۲ است. - کتاب الْمُقْنِع صفحه ۱۱۳ است.

از امام باقر نقل می‌کند إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِحَقْنِي جَبْرَيْلُ گفت وقتی که به سفر فضایی رفتم جبرائیل گفت يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِلْمُتَمَتِّعِينَ، از تمتّع می‌آید همان صیغه، لِلْمُتَمَتِّعِينَ آنهایی که متعه می‌کنند، لِلْمُتَمَتِّعِينَ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ النَّسَاءِ. خب، پیغمبر این همه راه به آن بالا رفته که خدا به او بگوید که به مردها بگویند که خوشگذرانی کنند و دنبال زن‌ها بروند و تحت عنوان صیغه حرمسرا تشکیل بدهند. جالب است می‌گوید إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ! دَقْتُ کنی، چه کسی گفت؟ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ خدا گفت، گفت من می‌بخشم گناهان کسانی که تمتّع باشند مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ النَّسَاءِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِحَقْنِي جَبْرَيْلُ پیغمبر گفت که این قانون را جبرائیل از طرف خدا به من ابلاغ کرد. حالا شما چطوری تحلیل می‌کنید؟ این همه راه، نمی‌دانم هزاران کیلومتر نوری، اینطور که می‌گویند پیغمبر رفته بالا با خدا دیدار کرده و چیزهایی که از آنجا آورده، اگر یادتان باشد: یکی حجامت بود؛ حجامت بکنید. یکی هم این است؛ صیغه بکنید. و بعد هم پیغمبر از آنجا اهل جهنم را دید که زن در جهنم به موی سرش آویزان است، پرسید این کیست و چه کرده؟ جبرائیل گفت این موهای سرش را مردم دیدند. و آن یکی زن که از مجاری جلو و عقبش چرک و خون درمی‌آید، این چکار کرده؟ گفت این زنا داده. همین! سر و ته سفر فضایی پیغمبر همین است، حالا یک مقدار هم که از علی تعریف کرده است. این موارد برای عقلا خیلی مسئله ساز شده است.

درس پنجم - معارضات فقهی در باب ازدواج موقت: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّمْتُّعِ مِنَ الْأَبْكَارِ اللَّوَاتِي بَيْنَ الْأَبْوَيْنِ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَلَا أَقُولُ كَمَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الْأَقْشَابُ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۵۴، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۱۴۵ است. انگار این درس ما فقط در باب صیغه و ازدواج موقت رفت. خوب است، از خانوم‌ها دفاع کردیم. محمد ابن احمد ابن یحیی از موسی ابن عمر ابن یزید از محمد ابن سنان از ابی سعید که حواری امام صادق است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّمْتُّعِ مِنَ الْأَبْكَارِ اللَّوَاتِي بَيْنَ الْأَبْوَيْنِ گفت سؤال شد از امام صادق که آیا می‌شود دختر را صیغه کرد؟ فَقَالَ لَا بَأْسَ فرمود مشکلی نیست. آن وقت فقه چه می‌گوید؟ می‌گویند باکره را نمی‌شود صیغه کرد! آن وقت این معارض آن است، این هم اسنادش است که این دو کتاب، کتاب حوزوی است. یعنی مجتهد از این دو کتاب استفاده می‌کند. دوباره برای بگویم سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّمْتُّعِ مِنَ الْأَبْكَارِ اللَّوَاتِي بَيْنَ الْأَبْوَيْنِ در حالیکه پدر و مادر دارد، فَقَالَ لَا بَأْسَ. بعد هم می‌گویند وَلَا أَقُولُ كَمَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الْأَقْشَابُ این راه ماست و افراد بی‌خبر از دین می‌آیند خلافت را می‌گویند. خلافت چیست؟ که می‌گویند عمر حرام کرد، ممنوع کرد.

درس ششم - سیستم برده‌پروری در دیانت، تکثیر تبعیض و نقض عدالت است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَا يَجُوزُ لِلْعَبْدِ تَحْرِيرٌ وَلَا تَزْوِيجٌ وَلَا إِعْطَاءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ - کتاب فروع کافی جلد ۵ صفحه ۴۷۷ است.

ظاهراً بحث متعه و ازدواج موقت تمام شد، حالا در مبحث برده‌داری رفتیم! شیخ کلینی از اصحاب روایت نقل می‌کند:

احمد ابن محمد از حسين ابن سعيد از نضر ابن سويد از عبدالله ابن سنان كه حواری امام صادق است، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ. امام صادق چه گفت؟ قَالَ لَا يَجُوزُ لِلْعَبْدِ تَحْرِيرٌ وَلَا تَرْوِيجٌ وَلَا إِعْطَاءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ می گوید برده صاحب مال خودش هم نیست. جالب است ها! بعد اگر یادت باشد چند سال قبل ما سندی را پیدا کردیم كه یکی از اهل بیت می گفت خدا انسان را حُر آفریده. پس این برده و سیستم برده داری چیست؟ البته الان هم هست ها! الان هم ابرقدرت ها و قدرت ها مردمشان را به بردگی كشاندند منتها بدون اسم و رسم! خب، می گوید نمی تواند مال خودش را به کسی دهد و نمی تواند ازدواج كند، لَا يَجُوزُ لِلْعَبْدِ تَحْرِيرٌ تَازَه عَبدی كه روی او يك برجسبی خورده به عنوان تحریر كه این تحت عناوین خاصی از اربابش مجزاً می شود و نوشتاری دارند كه این هر روز می رود كار می كند و يك پولی به اربابش می دهد و در قبال آن آزادی مشروط می گیرد. می گوید آزادی او، ازدواج او، مال او به دست اربابش هست. آن وقت این اسمش عدالت اجتماعی و دینی است! اينكه برده به دنيا آمده چه گناهی كرده است؟ خب اين هم می خواست آقا به دنيا بيايد يا ارباب به دنيا بيايد. اگر يادت باشد يك درسی خوانديم كه خیلی مضحك بود كه گفت نوح روی كشتی خوابیده بود باد آمد لنگش را، حوله اش را كنار زد و آلت تناسلیش پيدا شد، یکی از بچه هایش خندید و نوح بيدار شد گفت برای چه می خندی؟ گفت برای این چیزی كه دیدم. نوح نفرینش كرد و گفت بچه هایت سیاه به دنيا بيايند. خب بابا اين آلت بابایش را دیده، اين به بابایش خندیده نسلش چه گناهی كرده كه بايد سیاه به دنيا بيايند تا اينطوری بشود كه مالِك نه مال خودشان، نه زن خودشان و نه خودشان باشند!

درس هفتم - نظام ثنویة پوری در توحید خاكی: مُحَمَّدُ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ ابْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ مَنْصُورِ ابْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي مَمْلُوكٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهُ أَعَاَصَ لِلَّهِ؟ قَالَ عَاَصَ لِمَوْلَاهُ - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۴۷۸ است.

از محمد ابن اسماعیل از شاذان از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالرحمان ابن حجاج از منصور ابن حازم كه صحابی و حواری است از امام صادق. فِي مَمْلُوكٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهُ یک غلامی رفت بدون اجازه مالکش زن گرفت، شهوت دارد دیگر. أَعَاَصَ لِلَّهِ؟ سؤال کردند آیا این معصیت خدا را كرده است؟ قَالَ عَاَصَ لِمَوْلَاهُ گفت این معصیت اربابش را كرده است. پس این حلال و حرام فقط به خدا بر نمی گردد، بلکه آن کسی كه برده است حلال و حرامش به اربابش بر می گردد. این هم محل تأمل است كه تاریخ رها نمی كند، وضع قانون با شریعت است و شریعت، شارعش پیامبر است و پیامبر از مافوق می گیرد؛ جبرائیل! جبرائیل از مافوق می گیرد؛ خدا! هر كس خدشه ای به این مناسك وارد كند گناه كرده و حالا اینجا می گوید كه این گناه كرده ولی گناه خدا را نه بلکه گناه يك کسی مثل خودش را كرده فقط او سفید است و این سیاه است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۴۱ - فایل صوتی ۶۳۱۰ - درس اول - آیا مسجد ضرار فقط در عهد پیامبر بوده؟ بنا كه تأثیری ندارد، مهم امامان و مأمومین هستند كه بسیارند!: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

(۱۰۸) - سوره توبه آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ است.

آمدند با پیغمبر رقابت کردند و یک مسجد در برابر مسجدی که پیغمبر ساخته بود ساختند، اسم مسجد پیغمبر مسجد قُبا بود و این یکی مسجد به نام الله بود و اسم نداشت. پیغمبر روی آن اسم گذاشت؛ مسجد ضرار و کفر! مگر می شود مسجد ضرار و کفر باشد؟ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ پیغمبر گفت این مسجدی که ساختید به جماعت مسلمین ضرر می زند و باعث کفر می شود. چرا؟ چون اینها کم کم از پیغمبر فاصله گرفتند و گفتند خب پیغمبر که اصول را به ما نشان داد فروع را هم نشان داد دیگر چه نیاز به او داریم؟ داریم به فروع دین عمل می کنیم و اصول دین را هم که بلد شدیم. پیغمبر گفت: نه، باید تا آخر خط با من باشید، مسجدی که ساختید ضرار، کفر و تفریق است؛ این سه تا! کفر یعنی از پیغمبر جدا شدید ضرار یعنی به مسلمین ضرر می زنید و اتحاد را نابود می کنید تفریق هم یعنی بین مؤمنین جدایی می اندازید. پس معلوم می شود که آنها مؤمن بودند. دقت کنید! وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَقَهُ وَفَجَرَهُ در آن مسجد رفتند، مؤمنین رفتند! خوبی آن این است قرآن افشاگری می کند برای همین می گویم ما این قرآن را باید داشته باشیم. تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ پس مؤمنین دو قسم شدند؛ یک قسم طرف آن مسجد رفتند و گفتند ما اینجا نماز می خوانیم و یک قسم در مسجد پیغمبر ماندند.

در آیه دوم می گوید لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا به آن مسجد نروی ها! جبرئیل به پیغمبر می گوید به آن مسجد نروی ها، نماز نخوانی ها! لِمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ مسجد باید جای متقین باشد. اینجا تاریخ حرف دارد! مسجد باید جای متقین باشد؟ یعنی تمام مساجد از صدر اسلام تا الان، متقین می رفتند؟ پس چرا متشرع شیعه به ائمه جمعه اهل سنت اعتراض می کند؟ پس چرا متشرعین اهل سنت به مسجد شیعیان اعتراض دارند؟ ها؟ اینها می گویند در قنوت، آنها علی را لعنت می کنند و آنها هم می گویند بعد از سلام نماز، اینها دست هایشان را بالا می کنند و می گویند حَانَ الْأَمِين یعنی خیانت کرد جبرائیل امین که وحی باید به علی می رسید رفت پیش پیغمبر، این را نوشته اند ها، سند هست. لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا در این مساجد کسانی هستند که می خواهند پاک بشوند وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ خدا پاکان را دوست دارد. خب پس چرا می گویند پشت سر هر امامی نمی شود نماز خواند؟ چرا در فقه می گوید که باید حتماً بشناسید که حلال زاده باشد و عادل باشد؟ ها؟ خب این را بگیر برعکسش، چرا امام حسن و امام حسین می رفتند به پیش نمازی استاندار مدینه اقتدا می کردند؟ ها؟ چرا علی ابن ابی طالب به نماز جماعت خلیفه اول، خلیفه دوم و خلیفه سوم می رفت؟ اینها را باید به تاریخ جواب داد.

درس دوم - وقتی که شریعت گسترش پیدا می کند قالب مغلطه ظاهر می شود: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي تَصْرِ عَنْ دَاوُدَ ابْنِ الْحَصِينِ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ (الْبُقْبَاقِ) قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَتَرَوَّجُ الْأَمَةَ بغيرِ إِذْنِ أَهْلِهَا قَالَ هُوَ زَنَاءٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۳۴۸، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۱۹ است. احمد ابن محمد ابن عیسی از احمد ابن محمد ابن ابی نصر نقل می کند. ایضاً کتاب من لایحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۲۸۶، او از داوود ابن الحصین نقل می کند، ایضاً کتاب

تفسیر العیاشی صفحه ۲۳۴، او از ابی العباس نقل می کند.

بخش اول: راوی نهایی می گوید: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْأَمَةَ مُرَدًّا بِكَانِيزٍ أَوْ دَوَّاجٍ مِی كَنْدِ بَغِيرِ اِذْنِ اَهْلِهَا قَالَ هُوَ زِنَاءٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَإِنْ كَانُوا هُنَّ بِأَذْنِ اَهْلِهِنَّ كَفَتْ بِهِ اِمَامٌ صَادِقٌ كَفْتِیْمُ مُرَدٍّ بِكَانِيزِی بِي اِجَازَةِ صَاحِبِ كَنِيزِ اَزْدَوَاجِ مِی كَنْد، حضرت فرمود دارد زنا می کند. یادتان باشد اقسام زنا را بشناسید. این چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید کنیز قابلیت انتخاب ندارد مثل حیوان است دیگر! آیا حیوان می تواند برود یک صاحب دیگر برای خودش انتخاب کند؟ نه! برده هم همین است.

بخش دوم: الْحُسَيْنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِهِ عَنْ اَبَانٍ عَنْ فَضْلِ ابْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْأَمَةِ تَتَزَوَّجُ بِغَيْرِ اِذْنِ مَوَالِيهَا قَالَ يَحْرُمُ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَهُوَ زِنَاءٌ - كَافِي جلد ۵ صفحه ۴۷۹ نقل می کند. از حسین ابن محمد از معلی ابن محمد از ابان از فضل ابن عبدالملک که صحابی است، گفت از امام صادق پرسیدم عَنِ الْأَمَةِ اَزْ كَنِيزٍ، تَتَزَوَّجُ بِغَيْرِ اِذْنِ مَوَالِيهَا بدون اجازه صاحبش ازدواج کرد. قَالَ يَحْرُمُ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَهُوَ زِنَاءٌ! پس چه شد؟ خطبه بی اثر است؛ این نتیجه ای است که تاریخ به ما می گوید، فقط حتماً باید خطبه بخوانی تا زنا نشود دیگر! می گوید فرق زنا با ازدواج این است، در قبل از خطبه عقد هم می خوانیم که وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا، أَحَلَّ النِّكَاحَ وَحَرَّمَ الزِّنَاءَ پس این بیخود است دیگر، کشک! دوگانگی را ببین؛ أَحَلَّ النِّكَاحَ وَحَرَّمَ الزِّنَاءَ این بدبخت رفته ازدواج کرده دارد زنا می دهد، چشم شریعت روشن!

درس سوم - اصل دین بر برائت از گناه است و در مرور زمان اساس بر پایه ظواهر آمده است: السَّنْدِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْزَاءُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ أَعْرِضُ عَنْ جَارِيَةٍ لِي فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، فَقَالَ إِنَّ الْوَكَاءَ قَدْ يَنْفَلْتُ، فَالْحَقَّ بِهِ الْوَلَدُ - كِتَابُ قُرْبِ الْأَسْنَادِ صفحه ۱۴۰ است.

از سندی ابن محمد البرزآ قال: حَدَّثَنِي أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ از امام صادق از ابیه یعنی امام باقر نقل می کند. قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ كُنْتُ أَعْرِضُ عَنْ جَارِيَةٍ لِي فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، فَقَالَ إِنَّ الْوَكَاءَ قَدْ يَنْفَلْتُ، فَالْحَقَّ بِهِ الْوَلَدُ می گوید یک نفر پیش پیغمبر آمد و گفت من یک کنیزی دارم که موقع آمیزش آتش را بیرون می ریزم و حالا این بچه دار شده یعنی رفته بیرون دسته گل به آب داده است. حضرت فرمود ظرف بسته (یعنی همان رحم) گاهی از دست در می رود و در نتیجه حضرت فرزند را به او ملحق کرد. ببین دین چقدر ساده است! بعد جای دیگر پدر درمی آورد، این چیست و آن چیست؟ بابا یقین دارد و می گوید من حامله اش نکردم، دذر رفته! پیغمبر می گوید نه، بچه مال توست. فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ یک بچه آورد، فَقَالَ إِنَّ الْوَكَاءَ قَدْ يَنْفَلْتُ، فَالْحَقَّ بِهِ الْوَلَدُ. حقیقت دین هم اینطوری باید باشد ها! گرچه ظلم است به آن شخصی که صاحب آب نبوده، آبی که بچه درست کرده. هم خوب است و هم بد است، خوبی آن این است که کنیز آزاد است هر کاری می خواهد بکند، اسلام روی آن سرپوش گذاشته و هم بد است برای اینکه یارو بدبخت بچه درست نکرده بچه دیگری را باید بزرگ کند و به او ارث بدهد.

درس چهارم - گفتند که استخاره کنید، پس قرعه کشی به چه معناست؟: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا وَقَعَ الْمُسْلِمُ وَالْيَهُودِيُّ وَالتَّصْرَانِيُّ عَلَى الْمَرْأَةِ فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ قُرِعَ بَيْنَهُمْ

فَكَانَ الْوَلَدُ لِلَّذِي تُصِيبُهُ الْقُرْعَةُ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۳۴۸ است.

از حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام صادق است. قَالَ: إِذَا وَقَعَ الْمُسْلِمُ وَالْيَهُودِيُّ وَالتَّضْرَانِيُّ عَلَى الْمَرْأَةِ فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ قُرْعَ بَيْنَهُمْ فَكَانَ الْوَلَدُ لِلَّذِي تُصِيبُهُ الْقُرْعَةُ می گوید که یک مسلمان، یک یهودی و یک مسیحی با یک زن آمیزش کردند و هر سه هم تخلیه در داخل کردند، می گوید آن زن حامله شد، می گوید چکار کنیم و این بچه مال کیست؟ مال مسلمان است؟ مال یهودی است؟ مال مسیحی است؟ حضرت فرمود قرعه کشی کنید. اسلامی که استخاره را باب کرده، تعریف کرده، تمجید، تکریم و تأیید کرده، چطور اینجا استخاره کنار است و باید قرعه کشی کرد؟ مگر می خواهند به یکی جایزه بدهند که قرعه کشی می کنند؟ یادتان هست که در بعضی از اسناد ما می گفت که نهی کرده از نکردن استخاره؟ فکر می کنم دو سه تا سند در نهی از ترک استخاره در دایرة المعارف داشته باشیم.

درس پنجم - ایضاً در عدم اختیار برده: أَلْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الرَّجُلِ يَنْكِحُ الْجَارِيَةَ مِنْ جَوَارِيهِ وَ مَعَهُ فِي الْبَيْتِ مَنْ يَرَى ذَلِكَ وَيَسْمَعُ قَالَ لَا بَأْسَ - کتاب تهذیب جلد ۸ صفحه ۲۰۸ است.

از حسین ابن سعید از حماد ابن عیسی از عبدالله ابن ابی یغفور از امام صادق. عَنْ الرَّجُلِ يَنْكِحُ الْجَارِيَةَ يَكُ نَفَرًا بِرْدَةً خُودِ اَزْدَوَاجِ كَرْد، مِنْ جَوَارِيهِ چَند تا كَنِيز داشت یکی را انتخاب کرد، ظاهراً این دلش را برده بود، وَ مَعَهُ فِي الْبَيْتِ مَنْ يَرَى ذَلِكَ وَيَسْمَعُ قَالَ لَا بَأْسَ گفت یک نفر با کنیزش مشغول است در حالیکه در اتاق کسی هست که می بیند. (فیلم سوپر زنده است) حضرت فرمود اشکالی ندارد. این هم جزء معارضات است! اگر کسی در اتاق باشد نباید بکنی، وقتی اهل بیت انجام می دادند درب را می بستند، همه را بیرون می کردند، پرده را می کشیدند و پنجره را می بستند، آن چیست؟ حتی بچه کوچک نفس زدن دوتا را حس کند و بشنود بعداً زناکاری می شود، آنها چیست؟ الرَّجُلِ يَنْكِحُ الْجَارِيَةَ مِنْ جَوَارِيهِ وَ مَعَهُ فِي الْبَيْتِ مَنْ يَرَى ذَلِكَ وَيَسْمَعُ هم می بیند، مَنْ يَرَى ذَلِكَ وَيَسْمَعُ هم می بیند و هم صدای آنها را می شنود، قَالَ لَا بَأْسَ گفت اشکالی ندارد. عجب دین خوبی داریم حیف که معارض دارد!

درس ششم - بیچاره کردها که همیشه مظلوم بوده اند: مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَبِيٍّ الْأَكْرَادِ إِذَا حَارَبُوا وَمَنْ حَارَبَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ هَلْ يَحِلُّ نِكَاحُهُمْ وَ شِرَاؤُهُمْ قَالَ نَعَمْ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۸ صفحه ۲۰۰ است.

از محمد ابن احمد ابن یحیی از محمد ابن الحسن ابن جعفر ابن بشیر عن اسماعیل ابن الفضل الهاشمی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق پرسیدم عَنْ سَبِيٍّ الْأَكْرَادِ إِذَا حَارَبُوا وَمَنْ حَارَبَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ هَلْ يَحِلُّ نِكَاحُهُمْ وَ شِرَاؤُهُمْ قَالَ نَعَمْ می گوید گفتیم که عرب ها به جنگ کردها رفتند. شما حساب کنید کردستان این نیست که ایران دارد، چهار کشور دارند، آن موقع در زمان اعراب یک کشور به نام کردستان بود. گفت عرب ها به جنگ کردها رفتند و پیروز شدند. گفت: آیا می شود ترتیب زن های آنها را داد یا آنها را خرید و فروش کرد؟ حضرت فرمود: آری! عَنْ سَبِيٍّ الْأَكْرَادِ دختران کوچک، إِذَا حَارَبُوا وقتی می جنگند، وَ مَنْ حَارَبَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ هَلْ يَحِلُّ نِكَاحُهُمْ وَ شِرَاؤُهُمْ قَالَ نَعَمْ، البته اینجا نگفته که عده اش تمام بشود ها، چون در یک جای دیگر

داریم که مشرک عده ندارد و درجا شوهرش را کشتی مال را بحسب! در تاریخ، در خیلی از جنگ‌ها نوشته شده که حالا یکی از آنها هم معارضات بین امیرالمؤمنین با خالد ابن ولید بود که خالد ابن ولید آمد به پیغمبر شکایت کرد و گفت در این جنگ که به سرپرستی علی بود و ما رفتیم، امیرالمؤمنین خوشگل‌ترین آن زن‌ها را به اتاق برد، و قانون هم این بود که هر کس دفعه اول روی هر کسی دست بگذارد و کارش را بکند این زن دیگر کنیز این شخص است و بر بقیه حرام است، که پیغمبر عصبانی شد و گفت که چرا از علی شکایت می‌کنید، علی از من است و من از علی هستم.

درس هفتم - به راستی که تبعیض نژادی درخور شأن دین نمی‌باشد: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ - عَلِيُّ ابْنِ اِسْمَاعِيلَ المِثْمِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ ابْنِ البَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا كَانَتْ لِلرَّجُلِ أَمَةٌ فَزَوَّجَهَا مَمْلُوكَهُ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ وَ جَمَعَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۱۶۹، از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر و کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۳۴۰ و کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۰۷، از علی ابن اسماعیل المیثمی از ابن ابی عمیر از حفص ابن البختری از امام صادق.

بخش اول: باز هم ادامه عدالت دینی است: قَالَ: إِذَا كَانَتْ لِلرَّجُلِ أَمَةٌ فَزَوَّجَهَا مَمْلُوكَهُ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ وَ جَمَعَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ می‌گوید مردی غلام و کنیز دارد که اینها باهم ازدواج کرده‌اند و ازدواج آنها هم رسمی است. یعنی تحت نظر ولی و اربابشان است، با این جهت می‌گوید هر وقت خواست می‌تواند اینها را از هم جدا کند. پس امر طلاق هم کشک! طلاق، قانونی برای جدایی است، می‌گوید برای طلاق باید دوتا شاهد بیاوری، اینجا کانه ارباب شده خدا که هر وقت دلش خواست اینها را طلاق می‌دهد.

بخش دوم: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِذَا زَوَّجَ الرَّجُلُ غُلَامَهُ جَارِيَتَهُ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا مَتَى شَاءَ - تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۲۶۵ آورده، از عبدالله ابن سنان از امام صادق.

قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا زَوَّجَ الرَّجُلُ غُلَامَهُ جَارِيَتَهُ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا مَتَى شَاءَ گفت خودش غلام و کنیز را تزویج کرده، بعد هر وقت خواست اینها را از هم جدا می‌کند. ببین بشر چقدر بدبخت است، این غلام و کنیز جرمشان این است که تیره پوست هستند دیگر، حالا یا سیاه غلیظ یا سیاه کمرنگ یا دورگه، بعد آدم یاد حیوان می‌افتد، دوتا حیوان وقتی دارند آمیزش می‌کنند یک مردم آزاری می‌آید اینها را با چوب از هم جدا می‌کند دقیقاً همین کاری که این ارباب می‌کند که هر وقت خواست اینها را از هم جدا می‌کند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۴۲ - فایل صوتی ۶۳۱۱ - درس اول این فایل با موضوع تفسیر سه آیه ۷۰ تا ۷۲ سوره اسراء به علت بازخوان به فایل ۲۶۸۱ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۳۱۱ - درس دوم - ظهور، درهم پیچیده شدن آفرینش است: يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا اِثْنَا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) - سوره انبیاء آیات ۱۰۴ تا ۱۰۸ است.

آیه ۱۰۴ يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ ظهوری که شریعت می‌گوید مال کره زمین است، این یکی از دلایل

ماست. و ظهوری که انتظار واقعی دنبالش هست ظهور جهانی است نه اینکه فقط مال کره زمین باشد. می گوید روزی می آید که ما آسمان را مثل ورق های کتاب جمع می کنیم لوله اش می کنیم. اشارات قرآن هم به این است إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا - إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ - الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ، اینجا اشاره به همین است؛ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ بَيْنَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ را اینجا اشاره می کنم، می گوید روز اول که ما خلق کردیم این نبود منظور غیبت است چون اگر غیبت نبود انسان به محتوای آسمان اشراف می کرد، نه اینکه حالا با سفینه فضایی برود، اینجا بچه بازی است. وَعْدًا عَلَيْنَا می گوید وعده است. این وعده را شما به وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدًا بَعْضُهَا، یعنی منتظر بداند که این وعده الکی نیست. إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ما انجام می دهیم.

آیه ۱۰۵ آیه بعد می گوید: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ این باز مسئله ظهور است که شریعت آن را به همان ظهور محدود نسبت می دهد. وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ما نوشتیم در کتاب زبور بعد از ذکر. حالا اینجا دوتا بحث است: اولاً چرا در زبور آورده؟ این همه کتاب های آسمانی قبل بود؛ تورات، انجیل، صحف ابراهیم و کتاب اوستای زرتشت. چرا زبور را آورده؟ زبور مال داوود است، داوود نبی که هم پادشاه بود و هم پیغمبر بود، بخاطر اینکه زبور همه اش گریه است، مجموعه مناجات های داوود با خداست، برای همین می گویند که صحیفه سجاده تالی تلو زبور است که امام زین العابدین در این هم تمام ناله و مناجات کرده، یعنی در غیبت فقط گریه است، خودش هم در قرآن گفت: فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا (۸۲ توبه) کم باید بخندی آن یک ذره اش هم که می خندی تمسخر خودت است، خنده ندارد. من گاهی وقت ها یک فیلم هایی را می بینم مثلاً طرف یک کاری می کند صدای جمعیت به خنده بلند می شود، در حالیکه من می بینم اصلاً خنده دار نبود، این صداها را هم در گریه کردن و هم در خندیدن برای بازارگرمی می گذارند. من یادم هست سابق بعضی از این مداح ها که سرشناس بودند به یک عده ای پول می دادند که پای منبر بنشینند که وقتی این یک چیزی می گوید اینها غش کنند و بر سر خودشان بزنند، حالا در خندیدن هم همین، خیلی ها که جوکر هستند حرف هایی که می زنند اصلاً خنده دار نیست. مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ بحث دوم در آن آیه ذکر است. ذکر چیست؟ ذکر همین است که عامه می گویند، تسبیح دستشان است اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ. سُبْحَانَ اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ، این ذکر است؟ این که کشیدن لحاف بیشتر روی سرت است، اصلاً تو چه می دانی سُبْحَانَ اللَّهِ چیست؟ آیا می دانی؟ اگر اینها مربوط به الله است، نشانه اش کجاست؟ استنباطش کجاست؟ فرآورده اش کجاست؟ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ذکر، همین خط انتظار است، معرفت رب الارباب است. همین کاری که شما می کنید این ذکر و عبادت است، این پرستش واقعی است، این خداجویی است بدون تبصره و تحشیه هزاران سال! می گوید: فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى. سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (آیه ۹۰، ۹۱ اعلی) این را می گوید، می گویند تو تذکر بده ذکر به درد می خورد، به درد چه کسی؟ به درد کسی که همه وجودش آگاهی است. یعنی ذکر مال کسی است که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى درویش جا گرفته، وقتی که خودش را فروخته ذکر همان انوار و تشعشعاتی است که به او می رسد، مثل آنهایی که در بقعة الانوار هستند. أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ آن وقت اینجا زمین

می گوید، استناد متشرعه به این است که می گویند ظهور مال کره زمین است، می گوید ببینید بندگان خوب خدا زمین را به ارث می برند. بعد با آن آیه بالایی یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ چکار می کنند؟ آیه ۱۰۶ بعد می گوید: إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ این حرف ها به درد عباد می خورد. عابد کیست؟ نماز می خواند، این عابد است؟ پس چرا خدای خودش را نمی بیند؟ چرا حواسش پرت است؟ همه آنها از بالا تا پایین بقول علماء مِنَ الْبَابِ إِلَى الْمِحْرَابِ، عابد یعنی لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ (آیه ۶ تحریم) عابد یعنی كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ! آیا متشرعه اینطوری هستند؟ بله؟ آن کسی که می آید با تو مناظره می کند در خانه اش از لحاظ سفره، شادی و لذت چه خبر است؟

آیه ۱۰۷ بعد می گوید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ خطاب به پیغمبر می کند و می گوید ما اصلاً تو را نفرستادیم مگر برای رحمت! بعد امام صادق چه می گوید؟ چقدر زیباست ببین مانند توب فوتبال است در زمین بازی که مدام باید به اینطرف و آنطرف پاس بدهی. اینجا می گوید وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ امام صادق می گوید دنبال چیزی که نیست نگرد. می گویند آن چیست؟ می گوید رحمت! اصلاً امام صادق این را نگوید، آیا تو رحمت پیدا می کنی؟ رحمت ضدّ زحمت است. یعنی زحمت به معنای آزار تو در خلقت که این را داری حس می کنی، لمس می کنی! و رحمت یعنی آنچه که انتظارش را داری و ما رحمت را در ظهور می دانیم که اسماء الحسنی حاکم است. این رحمت کلید اسماء الحسنی است و زحمت، حالا عربیش می شود عذاب، کلید اسماء اذیابی است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۴۳ - فایل صوتی ۶۳۱۲ - درس اول - با اینگونه بی عدالتی ها، ادیان و مذاهب حرفی برای گفتن ندارند: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ زَيْدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ [صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ] وَيَقُولُ لِلْعَبْدِ لَا طَلَّاقَ وَلَا نِكَاحَ ذَلِكَ إِلَى سَيِّدِهِ وَالنَّاسُ يَرَوْنَ خِلَافَ ذَلِكَ إِذَا أَدَانَ السَّيِّدُ لِعَبْدِهِ لَا يَرَوْنَ لَهُ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا - كتاب تفسير العياشي جلد ۲ صفحه ۲۶۶ است.

از احمد ابن عبدالله العلوی از حسن ابن الحسین، از حسین ابن زید ابن علی عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، امام صادق از پدرش امام باقر و او از اجدادش نقل می کند. كَانَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: [صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ] تفسیر آیه ۷۵ نحل را کرده، این آیه می گوید که خدا برای شما ضرب المثل می زند به برده ای که تحت تملیک اربابش است و هیچ کاری هم نمی تواند بکند لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ. این لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ در صیغه استغفار هم هست؛ اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ، تَوْبَةُ عَبْدٍ ضَعِيفٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ خَاشِعٍ مُسْكِنٍ مُسْتَكِينٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ یعنی احتیاج به این ندارد که سیاه پوست باشد، آنجا می گوید به من کمک کن من هیچ کاری از دستم ساخته نیست. حالا این آیه می گوید غلام و کنیز است که کاری از او ساخته نیست. وَيَقُولُ: لِلْعَبْدِ لَا طَلَّاقَ وَلَا نِكَاحَ ذَلِكَ إِلَى سَيِّدِهِ می گوید یعنی تفسیر این آیه این است نه می تواند طلاق بدهد و نه زن بگیرد مثل چوب درخت! یعنی حیوانات تخلیه غرایز می کنند ولی این انسان ها که محکوم به رنگین پوست بودن شدند لَا طَلَّاقَ وَلَا نِكَاحَ ذَلِكَ إِلَى سَيِّدِهِ اختیار با ولی اوست! پس معلوم شد که خدا ولی همه نیست ها! همه اینها مستنداتی است که به زمین می خواباند و خاک

می کند کسی را که بخواهد مغلطه کاری کند. وَ النَّاسُ يَرَوْنَ خِلَافَ ذَلِكَ إِذَا أَدَانَ السَّيِّدُ لِعَبْدِهِ لَا يَرَوْنَ لَهُ أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَهُمَا می گوید که مردم خلاف آن را روایت می کنند. می گوید مردم عادی می گویند لَا يَرَوْنَ لَهُ أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَهُمَا چیزی در این خصوص ندیدند غیر از روایات و اخبار و احادیث، یعنی امیرالمؤمنین شارح واقعی قرآن، مفسر حقیقی قرآن می گوید تفسیر واقعی قرآن همین است.

درس دوم – با این وصف، خدای بشر خلع اختیار است: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَلَّاقُ الْأَمَةِ بَيْعُهَا - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۳۴۰، كتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۰۷ است.

از حسین ابن سعید از حماد ابن عیسی از حریز از محمد قَالَ از امام صادق. امام صادق چه می گوید؟ می گوید: طَلَّاقُ الْأَمَةِ بَيْعُهَا اگر غلام بخواهد زنش را طلاق بدهد نمی تواند مگر اینکه این را بفروشند یا از هم جدا بشوند. کالا است دیگر، می خرند می فروشند بشر که نیست! فکر می کنم اینها در قالب الْإِنْسَانُ مَا هُوَ حَيَوَانُ النَّاطِقِ این باشد چون این بیچاره ها حرف می زدند دیگر، ناطق بودند، از دیدگاه دیانت هم اینها حیوان بودند، به نصّ این همه دلایل، ها! خوشبختانه آنقدر زیاد است که نمی توانند آن را کاری بکنند.

درس سوم و چهارم این فایل با موضوع مهریه فاطمه زهرا به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۵۵۲۴ ملحق گردید.

درس پنجم این فایل با موضع شومیت سه گانه زن و چهارپا و خانه به علت بازخوان به فایل ۴۵۵۹ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۴۴ - فایل صوتی ۶۳۱۳ - درس اول - قرآن برای همگان نیست! گفته اند که آغاز هر کار و نامه و برخوردی نام خدا را بگوئید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) - اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) - سوره اسراء آیه ۹ و ۱۴ است. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ این قرآن هدایت می کند آنهایی را که قوام دارند، این برمی گردد به لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. تقویم و قوام یک ماده لغوی هستند پس این قرآن مال آنهایی است که مخاطبشان لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ است. وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ای پیامبر بشارت بده به گرویدگان که اعمال نیکو دارند که اجر عظیمی به آنها داده خواهد شد، أَجْرًا كَبِيرًا. أَقْوَمُ واقعی منتظرین هستند چون قوام اینها با آیاتِ وَانْتَظَرُوا. فَتَرَبَّصُوا عمل آمده، این یُبَشِّرُهُم تعطیل است اِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا اینجا مردم همه اش انداز می بینند و اسماء ایزایی حاکم است.

آیه ۱۴ می گوید: اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان کتابت را کفایت می کند به نفست امروز، که حساب و کتاب ها روشن شود. این اقرا باید مثل اقرا اولی باشد؛ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، آنجا الله نیامده رب آمده، اینجا رب افتاده؛ اقْرَأْ كِتَابَكَ مثلاً كَفَىٰ رَبِّكَ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بخوان کتابت را، کتاب در بهشت یا در محشر خواندنی نیست عمل شدنی است. اینجا هم همینطور، اینجا هم این اقرا به معنای اِفْهَمْ و اِعْمَل است یعنی تو بر پایه یک کتابی حرکت می کنی که قرآن می گوید اِنَّ وَلِيَیَ اللّٰهِ الَّذِی نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِیْنَ کتاب، کتاب اعمال است همان کتابی که پیغمبر به مسجد

آمد زیر بغل راست و چپش گذاشت همان، راستی‌ها بهشتی هستند و چپی‌ها جهنمی هستند.

درس دوم - این ریخت و پاش‌ها در مرور به آن روگردانی از رجال ظهوری دارد: مُحَمَّدُ ابْنِ الْحَسَنِ فِي الْمَبْسُوطِ قَالَ وَتَزَوَّجَ الْحَسَنُ امْرَأَةً فَاصْدَقَهَا مِائَةَ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ اَلْفُ دِرْهَمٍ - کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۳ است.

بخش اول: محمد ابن الحسن می‌گوید: تَزَوَّجَ الْحَسَنُ امْرَأَةً فَاصْدَقَهَا مِائَةَ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ اَلْفُ دِرْهَمٍ امام حسن مجتبی با زنی ازدواج کرد و مهریه او را صد کنیز قرارداد و هر کنیز هم صد هزار درهم داشته باشد. اگر یادتان باشد در مباحثی آمد که شومیت زن در این است که مهریه‌اش زیاد باشد، آن وقت این قضیه امام حسن مجتبی چطور می‌شود!

بخش دوم: عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ تَزَوَّجَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ امْرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِمِائَةِ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ اَلْفُ دِرْهَمٍ - کتاب الدعائم جلد ۲ صفحه ۲۲۲ هم آورده است.

عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: تَزَوَّجَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ امْرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِمِائَةِ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ اَلْفُ دِرْهَمٍ از جعفر ابن محمد ابن علی، او تعریف می‌کرد و او هم همین را گفت، صد کنیز و هر کدام هزار درهم مایملک. یعنی به کنیز معمولاً پول نمی‌دهند اما این دیگر شیرینی عروسی امام حسن مجتبی است که به هر کدامشان هزار درهم داده است.

درس سوم - مهریه را کم بگیرد تا شامل چنین القاب و هویتی نشود: عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ ابْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ أَمَهَرَ مَهْرًا ثُمَّ لَا يَتَوَى قَضَاءَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ السَّارِقِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۸۳ است.

بخش اول: از علی ابن محمد از صالح ابن ابی حماد از ابن فضال از امام صادق است. قَالَ: مَنْ أَمَهَرَ مَهْرًا ثُمَّ لَا يَتَوَى قَضَاءَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ السَّارِقِ می‌گوید که هر کس مهریه قرار بدهد و تصمیم نداشته باشد آن را پرداخت کند مثل دزد است. برای همین است که می‌گویند مهریه را کوچک بگیرید و پایین بگیرید که داماد دزد نشود.

بخش دوم: قَالَ الصَّادِقُ مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَتَوَى أَنْ يُوفِّيَهَا صَدَاقَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَانٍ - کتاب فقیه جلد ۳ صفحه ۲۵۲ است.

دوباره امام صادق فرمود: مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَتَوَى أَنْ يُوفِّيَهَا صَدَاقَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَانٍ می‌گوید که هر کس با زنی ازدواج کرد و مهریه‌اش را پرداخت نکرد، این شخص پیش خدا زناکار حساب می‌شود یعنی هر وقت که با زن خودش آمیزش می‌کند برایش یک زنا می‌نویسند. خب پس ما فهمیدیم که زنا هم مراتبی دارد از جمله همین؛ مردی که از پس دادن مهریه فرار کند.

درس چهارم - وقتی که وسایل ازدواج فراهم نیاید، اطفای شهوت از مسیر آسان‌تری صورت می‌گیرد: عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَضَى فِي امْرَأَةٍ افْتَضَّتْ جَارِيَةً بِيَدِهَا قَالَ عَلَيْهَا مَهْرُهَا وَتُوجَعُ عُقُوبَةٌ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۴۲۲، از امیرمان است.

أَنَّهُ قَضَى فِي امْرَأَةٍ افْتَضَّتْ جَارِيَةً بِيَدِهَا قَالَ عَلَيْهَا مَهْرُهَا وَتُوجَعُ عُقُوبَةٌ می‌گوید دوتا زن را پیدا کردند که اینها

همجنس باز بودند. در اشتغالات جنسی بکارت دختر پاره شد. حضرت فرمود که باید مهریه بدهد چون فرق نمی کند مرد بکارت را بردارد یا زن، بعد هم باید عقوبش کرد. حالا اینجا سؤال می شود که چه وقت مرد به مرد و زن به زن مشغول می شود؟ وقتی که اسباب ازدواج فراهم نمی شود. مرد، مرد را یعنی پسر، پسر را به خانه می برد و در چشم هم نیست می گوید رفیقم است و کسی هم شک نمی کند می گوید خب همجنس هستند و دختر هم همینطور است رفیقش را به خانه می برد و هیچ کس هم به او شک نمی کند و درب را هم قفل می کند. این به آن آیه ازدواج برمی گردد؛ وَ أَتَكُونُوا الْآيَامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ زَن بگیری خدا پولش را می دهد. پولش را می دهد؟ چه موقع می دهد؟ صف طلاق گرفته ها که بخاطر نداشتن درآمد.

درس پنجم - دروغ های تاریخ را نسل های بعدی پیدا می کنند: رَوَى عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقْسِمُ بَيْنَ نِسَائِهِ فِي مَرَضِهِ فَيُطَافُ بِهِ بَيْنَهُنَّ - کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۱۲۱ است.

بخش اول: از امام صادق از پدران از پیامبر: كَانَ يَقْسِمُ بَيْنَ نِسَائِهِ فِي مَرَضِهِ فَيُطَافُ بِهِ بَيْنَهُنَّ گفت پیغمبر در زمان بیماریش همچنان بین زنانش تقسیم زمان می کرد. یعنی به عدالت عمل می کرد. این چیست و آن چیست که در اسناد داریم که عایشه ام المؤمنین پیغمبر را به زور برداشت از خانه یکی از همین هایی که نوبتش بود برد و گفت خودم به او بهتر می رسم.

بخش دوم: رَوَى أَنَّ عَلِيًّا كَانَ لَهُ امْرَأَتَانِ فَكَانَ إِذَا كَانَ يَوْمٌ وَاحِدَةً لَا يَتَوَضَّأُ فِي بَيْتِ الْأُخْرَى - کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۱۲۱ است.

باز از امیرمان آمده: كَانَ لَهُ امْرَأَتَانِ فَكَانَ إِذَا كَانَ يَوْمٌ وَاحِدَةً لَا يَتَوَضَّأُ فِي بَيْتِ الْأُخْرَى می گفت امیرمان اینقدر مراعات عدالت را می کرد که وقتی نوبت یکی از زنانش بود حتی وضو هم در خانه آن دیگری نمی گرفت. قرآن هم که می گوید شما نمی توانید عدالت را رعایت کنید. خب چطوری امیرمان رعایت می کند؟ این مباحث باعث می شود که تاریخ کج و معوج نوشته بشود و نهایت امر به گيجی و سردرگمی متشرعین خاتمه پیدا می کند.

فایل صوتی ۶۳۱۴ با موضوع پیامبری موسی به علت بازخوان به فایل ۶۰۴۶ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۴۶ - فایل صوتی ۶۳۱۵ - درس اول - عدم تطابق ثبت با سند، سبب بی اعتباری توحید زمینی می شود: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُعَمَّرِ ابْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ هَلْ يُفْضَلُ الرَّجُلُ نِسَاءَهُ بَعْضُهُنَّ عَلَى بَعْضٍ قَالَ لَا وَلَا بَأْسَ بِهِ فِي الْأَمَاءِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۲، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۴۱ است.

احمد ابن محمد ابن عیسی از معمر ابن خلاد. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ حَوَارِيَّ مِی گوید که از امام کاظم پرسیدم هَلْ يُفْضَلُ الرَّجُلُ نِسَاءَهُ بَعْضُهُنَّ عَلَى بَعْضٍ قَالَ لَا وَلَا بَأْسَ مِی گوید: گفتیم آیا مرد می تواند برخی از زنانش را بر دیگری ترجیح و برتری دهد؟ حضرت فرمود که نه، ولی این ترجیح و برتری در مورد کنیزان اشکال ندارد. کنیز آدم که نیست، دل ندارد، غرور ندارد، موقعی که رنگ سیاه را در شکم مادر برایش زدند دیگر غرورش رفت.

درس دوم - با این کلمات فریبنده، نسل ها را بیچاره کردند: وَ فِيهِ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ قَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ ابْنَةٌ فَاللَّهُ فِي

عَوْنِهِ وَ نُصْرَتِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ مَغْفِرَتِهِ - در کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۵ صفحه ۱۱۵، کتاب لُبِّ اللِّبَابِ از قطب الراوندى، از رسول الله است.

بخش اول: مَنْ كَانَ لَهُ ابْنَةٌ فَاللَّهُ فِي عَوْنِهِ وَ نُصْرَتِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ مَغْفِرَتِهِ هر کسی یک دانه دختر دارد خدا او را کمک می کند. پس هر کس پنج تا دختر دارد چه؟ چقدر عریضه می آید که دختران سن بالا نمی توانند ازدواج کنند؛ یا جهاز ندارند یا آن کسی که می آید نمی پسندد، از چهل و پنج سال دارد تا سی و پنج سال.

بخش دوم: وَ فِيهِ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ ابْنَةٌ وَاحِدَةٌ كَانَتْ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَلْفِ حِجَّةٍ وَ أَلْفِ غَزْوَةٍ وَ أَلْفِ بَدَنَةٍ وَ أَلْفِ ضِيَاةٍ.

هم برکت می دهد، هم نصرت می دهد و هم مغفرت می دهد. ببین، برکت از ماده آن آیه ای است که آمده، می گوید که ما انسان را برکت دادیم. نصرت یعنی یاری کردن، همان که آنقدر درباره آن در قرآن آمده. ما قصص الانبیاء را که می خوانیم می بینیم که دوستان و نزدیکان خودش را کمک نکرده؛ آنهايي که به مقام جَنبُ اللّٰهِي رسیدند. وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بِهِ بَرَكَتٍ مِی خُورَدِ نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ، وَ فَتَحَ قَرِيبٌ بِهِ نَصْرٌ مِی خُورَدِ یعنی در جهنم نمی سوزند. ببین اگر ما احادیث، آیات و روایات را جمع کنیم در اینکه جهنم بیخودی آفریده شده پس مجبوریم بگوییم نیست، خیلی داریم، الآن اینجا شما ببین به کمترین چیزی بچه به دنیا آورده می گوید مغفرت کرد یعنی بخشید یعنی حساب کتاب ندارد.

درس سوم - مهرورزی با زنان به خلاف توصیه هاست: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ ابْنِ مُقْبِلٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْإِنثَاءِ أَزَافٌ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ وَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فَرْحَةً عَلَى امْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حُرْمَةٌ إِلَّا فَرَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ - در کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۶ است.

از أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ از عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ از أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ ابْنِ مُقْبِلٍ الْمَدَائِنِيِّ از سُلَيْمَانَ ابْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ از أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا. سلیمان ابن جعفر الجعفری حواری است و از امام رضا نقل می کند و امام رضا هم از اجدادش نقل می کند که گفتند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْإِنثَاءِ أَزَافٌ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ وَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فَرْحَةً عَلَى امْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حُرْمَةٌ إِلَّا فَرَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ می گوید رأفت و بخشش به زن ها بیش از مردان است. تعجب است! پس آنها چیست که می گویی زن لشکر شیطان است؟ آن چیست که می گویی بیشتر اهالی جهنم زنان هستند؟ ما چقدر اینطور موارد داریم! مردی نیست که زنی از محارم خویش را شاد کند مگر اینکه خداوند در قیامت وی را شادمان کند، این هم باز یک بحثی است که چنین شخصی به جهنم نمی رود یعنی کسی که رثوف است. آن وقت بی عدالتی را چه می کند؟ الآن اینجا دارد می گوید دختر را بر پسر ترجیح بده، ما در خیلی جاها در بین مردم دیدیم که برعکس است و پسر را بر دختر ترجیح دادند، ما خیلی عریضه می گیریم که می گویند پدرمان هرچه دارد به پسرها می دهد به دخترها نمی دهد.

درس چهارم - برای مبلّغین آن، خلاف بوده! بِأَسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ يُؤْمِنِ الْمَرْأَةَ

أَنْ يَكُونَ بِكَرْهَا جَارِيَةً - كتاب الجعفریات صفحه ۹۹ است.

بأَسْنَادِهِ از سلسله مراتب روات: عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ عَلَى رَسُولِهِ، عَلَى كُتُبِ بَيْغَمْبَرٍ كُتِبَتْ، مِنْ يُمْنِ الْمَرْأَةِ أَنْ يَكُونَ بِكَرْهَا جَارِيَةً می گوید وقتی خدا می خواهد به زنی خوبی کند اولین زایش او دختر است. خب، این هم باز می رود در واحد عدم تطابق و رسیدن به اینکه خدا اینجا دختر را مقدم داشته بعد بعضی جاها پسر را مقدم داشته است.

درس پنجم - آیا با یک نوع غذا می توان معجزه کرد؟: البرقی عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ ابْنِ سَبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَوْ كَانَ طَعَامٌ أَطْيَبَ مِنَ الرُّطْبِ لَأَطْعَمَهُ اللَّهُ مَرْيَمَ - كتاب المحاسن صفحه ۵۳۵ است.

برقی از علی ابن اسباط از علی ابن ابی حمزه از ابی بصیر نقل می کند، گفت امام صادق فرمود: لَوْ كَانَ طَعَامٌ أَطْيَبَ مِنَ الرُّطْبِ لَأَطْعَمَهُ اللَّهُ مَرْيَمَ می گوید اگر خدا خوراکی بهتری داشت آن را به مریم، مادر عیسی ابن مریم می داد. این اگر که برای خدا می آید، محدود کردن خداست و نابود کردن اعتقادات توحیدی است. خدا آن است که اگر نباید به کلام او برود، شاید و باید ندارد!

درس ششم - چگونه عقیقه از قربانی حج مهم تر است در حالی که حاجی پول دار است اما صاحب فرزند، بسا که فقیر باشد!: قَالَ الصَّادِقُ كُلُّ امْرَأَةٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ - كتاب الهدایة صفحه ۷۰، از امام صادق است.

كُلُّ امْرَأَةٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ بچه در رهن قربانی است. عقیقه: موقعی که طفل به دنیا می آید آن عقیقه را می کشند. جالب است، این مُرْتَهَنٌ باید در باب توکل بیاید چون مذهب می گوید با توکل انسان در رهن اسماء الحسنی قرار می گیرد. -- قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُلُّ امْرَأَةٍ مُرْتَهَنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَقِيْقَتِهِ وَ الْعَقِيْقَةُ أَوْجَبُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ - و ایضاً در کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه جلد ۳ صفحه ۳۱۲، از عمر ابن یزید از امام صادق.

این خیلی مهم است: می گوید عقیقه از قربانی حاجی مهم تر است. اینجا قربانی برای فرزند مستحب است یا مستحب مؤکد است ولی قربانی برای حاجی جزو لوازم مناسک است و اگر قربانی نکند نمی تواند از احرام خارج بشود. خب با این وصف، حاجی در مکه گوسفند می کشد، دارد که بکشد چون اگر نداشته باشد مستطیع نیست، بعد اینجا عقیقه برای فرزند از آن عمل مهم تر است. آن وقت کسی که پول ندارد عقیقه بخرد چه؟ خیلی ها هستند بچه هایشان را در زایشگاه می گذارند و فرار می کنند چون ندارد، و خیلی ها می فروشند! چقدر ما مراجعه کننده داریم که طرف بچه نوزادش را چون ندارد باید بفروشد.

درس هفتم - همه دیانت ابراهیمی، مناسک پیش پا افتاده است: وَ عَنْ طَلْحَةَ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ خَلِيْلَهُ بِالْحَنِيفِيَّةِ وَ أَمَرَهُ بِأَخْذِ الشَّارِبِ وَ قَصِّ الْأَطْفَارِ وَ نَتْفِ الْأَبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْخِتَانِ - كتاب تفسير عیاشی جلد ۱ صفحه ۳۸۸.

از طلحه ابن زید از جعفر ابن محمد از پدرش از اجدادش به امام باقر رساند و امام باقر هم به امیرالمؤمنین رساند. امیرالمؤمنین تعریف می کند و می گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ خَلِيْلَهُ بِالْحَنِيفِيَّةِ وَ أَمَرَهُ بِأَخْذِ الشَّارِبِ

وَ قَصَّ الْأَظْفَارَ وَ تَنَفَّ الْأَبْطَ وَ حَلَقَ الْأَعَانَةَ وَ الْخِتَانِ جالب است ها! مى گوید ابراهيم مبعوث شد که اين کارها را بکند. اين کارها چیست؟ اسم دينش حنيفيه است بعد اينجا حنيفيه را به عنوان پاکی و پاکدامنی و ملزومات بشر معرفى مى کند و مى گوید مناسک ابراهيم همین چندتا است، اينهاى که جزو مستحبات اسلام است که گفته: موى روى لب را کوتاه کنید. يعنى سبيل نداشته باشید همچنين ناخن ها را کوتاه کنید. کندن موى زير بغل. بين چقدر کار وحشيانه اى است، آن موقع وسيله تراشيدن مو نبوده، مى کنند، حتماً یک عده هم شغلشان همین بوده که مو بکنند! تراشيدن موى بالای آلت. بالای آلت زنانه و مردانه که مو دارد، اين را بزديد. ختنه کردن. خب پس شريعت ابراهيم همین بود ديگر! برای همین ابراهيم پيرو نداشت بخاطر اينکه چيزی نداشت که پيرو پيدا کند؛ من از طرف خدا آمدم مى گويم اينها را انجام بدهيد، خب اينها را بعضى ها از روى اخلاق و خلقيات انجام مى دهند و بعضى ها انجام نمى دهند، پس چطور شد به اين دين که نوبت رسيد بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ شد؟ بعد، دين حنيفيه هم دين قبل از اسلام پيامبر بوده، پدران و اجدادش در شريعت حنيفيه بودند. همین، شريعت ابراهيم به اين سادگى بود: أَمَرَهُ بِأَخْذِ الشَّارِبِ امر شده که سبيل را بتراشيد وَ قَصَّ الْأَظْفَارِ ناخن ها را بگيريد وَ تَنَفَّ الْأَبْطَ وَ حَلَقَ الْأَعَانَةَ وَ الْخِتَانِ ختنه کردن که آن موقع، هم دخترها را و هم پسرها را ختنه مى کردند که بعد ترک شد تا الان، الان دوباره رسم شده و جزو جراحى هاى زيبايی، خانم ها اين کار را انجام مى دهند. يعنى خودشان را ختنه مى کنند. خب چطور همه انبياء مى گویند بزرگ ما ابراهيم خليل الرحمان بوده؟ اگر بزرگ او بوده، رئيس و اول مؤسس دين در سرزمين غيبت بوده، خب اين فرآورده اش است، چرا آمدند اينقدر در آن آب کردند که حالا نوبت که به اسلام رسيد هزاران حکم آمده و اينها هم در آن است. يعنى شايد اينطوري باشد که ابراهيم اصلاً مى دانست که نمى خواهد پيغمبرِ عمومي باشد یک رسول خصوصى بوده برای همین تبليغ او فقط روى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بوده، گفته فقط بگويد خدا يکى است، ديگر شما به مکتب حنيفيه وارد شديد.

ظهور ياب منتظران ۵۴۶۵ - فايل صوتى ۶۳۱۶ - درس اول - تأديب در حالت غضب، کار خداست!؛ عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَدَبِ عِنْدَ الْغَضَبِ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۸، كتاب كافى جلد ۷ صفحه ۲۶۰، همچنين كتاب محاسن برقى در صفحه ۲۷۴.

على ابن ابراهيم از پدرش، از على ابن اسباط، از اصحاب روايت، از پيامبر. نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَدَبِ عِنْدَ الْغَضَبِ ادب کردن به هنگام خشم اثر ندارد. بعد پيغمبر چه مى گوید؟ مى گوید: أَذْبَنِي رَبِّي خدا من را ادب کرده است! خدا با چه ادب کرده است؟ با خشم. با غضبش پيغمبر را آداب زندگى داد. غضبش کجاست؟ اينکه پيغمبر نتواند کسى را به وصايت و ولايت بعد از خودش قرار بدهد. اينکه پيغمبر دستور حرکت به لشکر مى دهد و سران قوم نشسته اند تا ببينند اين آخرين نفس پيغمبر چه موقع در مى آيد. اينکه پيغمبر را مسموم کنند نتواند از خودش دفاع کند. اينکه مى خواهد وصيت بنويسد نگذارند بنويسد. نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَدَبِ عِنْدَ الْغَضَبِ پس اين ادب دو منظوره است يعنى ادب به طريقه جبر.

درس دوم - گناه بخشى آنقدر زياد شده که وجود جهنم، کمرنگ گرديده: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ زَيْدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنَ عُقُوقِهِمَا - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۸ صفحه ۱۱۲، كتاب كافى جلد ۶ صفحه ۴۸،

کتاب فقیه جلد ۳ صفحه ۳۱۱، کتاب الجعفریات صفحه ۱۸۷ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از محمد ابن سنان از ابی خالد الواسطی از زید ابن علی از پدرش از پدر بزرگش از پیامبر. يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا پیغمبر فرمود همان طور که بچه به وسیله پدر عاق می شود همین طور هم پدر و مادر به وسیله نفرین فرزندان مجازات می شوند: وقتی که در تقسیم اموال بی عدالتی می کنند وقتی که آنقدر به بچه سختگیری می کنند که از خانه فراری می شود. وقتی که بچه های خردسال را در سرمای شدید در چهار راهها می گذارند تا گدایی کنند. وقتی که بچه های کوچک به حمل و نقل مواد مخدر می پردازند. اینها وجودشان پدر و مادر را نفرین می کند.

درس سوم – معارضات در برخورد با فرزندان!: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: فِي الرَّجُلِ يَخْصُ بَعْضُ وَلَدِهِ بِبَعْضٍ مَالِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ - کتاب تهذيب الاحكام جلد ۹ صفحه ۲۰۰، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۱۲۸ است.

حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از اسماعیل ابن عبدالخالق. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِمَامَ صَادِقٍ فَرَمُودَ: يَقُولُ فِي الرَّجُلِ يَخْصُ بَعْضُ وَلَدِهِ بِبَعْضٍ مَالِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ. ببین چطوری معارض است؛ گفت از امام صادق پرسیدم پدر می تواند در تقسیم مال، گروهی را بر گروه دیگر و شخصی را بر شخصی دیگر مقدم بدارد؟ گفت که لَا بَأْسَ بِذَلِكَ عیبی ندارد. پس این عقوق فرزند چگونه نصیب پدر می شود؟ الان ما از خیلی ها عریضه داریم که مثلاً شخص پسردوست است و هر چه دارد به پسرش هایش می دهد، می گوید دخترها شوهر کردند و بالای سرشان مرد دارند، یا برعکس، بعد با این مجوزها عمل می کنند یعنی تو می خواهی به آنها اعتراض کنی می گوید امام صادق گفت.

درس چهارم – باز هم محدود کردن جهنم که جای خالی در آن بسیار خواهد بود: أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ الْأَخْلَاقِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ الْبَارُّ بِوَالِدَيْهِ - در کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۵ صفحه ۱۷۴ است.

از ابوالقاسم الکوفی از رسول خدا آورده است: أَنَّهُ قَالَ: لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ الْبَارُّ بِوَالِدَيْهِ کسی که به پدر و مادرش خدمت می کند به جهنم نمی رود. ببینید، شما جمع بندی کنید با چه نیکی هایی به جهنم نمی روید بعد یک عالمه بخش می شود مثلاً کسی که یتیم نوازی دارد و نمونه های دیگر. پس این جهنم را برای چه خلق کرده؟ اگر خلق کرده! برای چه گذاشته؟ اگر گذاشته! الْبَارُّ از بر می آید یعنی نیکی. بِوَالِدَيْهِ: پدر و مادر لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ لَنْ، نفی ابد است یعنی هرگز وارد آتش نمی شوند. خب حالا یک کسی پیدا می شود که پدر و مادرش را دوست دارد خرجشان هم می کند و روی سرش هم گذاشته بعد این شخص آدم می کشد، مشروب را که دین می گوید حرام است می خورد، ظلم، دزدی و کلاهبرداری می کند، خب خیالش راحت است دیگر، چون لَنْ يَدْخُلَ النَّارَ هرگز به جهنم نمی رود.

درس پنجم – گناهان می ریزد و خط و نشان ها بی اثر می ماند: وَقَالَ وَ لِيَعْمَلَ الْبَارُّ مَا شَاءَ أَنْ يَعْمَلَ فَلَنْ يَدْخُلَ النَّارَ - قطب راوندی در کتاب لُبُّ اللَّبَابِ آورده است.

از رسول خاتم است، می گوید: وَ لِيَعْمَلَ الْبَارُّ مَا شَاءَ أَنْ يَعْمَلَ فَلَنْ يَدْخُلَ النَّارَ خیلی جالب است، اینجا دیگر عمومی

است برای پدر و مادر نیست، می گوید آدم نیکوکار هر کاری می خواهد بکند بکند به جهنم نمی رود. چطور شد؟ گناهان کبیره کجا رفت؟ دقت کنید؛ وَلْيَعْمَلِ الْبَارُّ مَا شَاءَ أَنْ يَعْمَلَ! مَا شَاءَ أَنْ يَعْمَلَ هر چه دلش می خواهد هر کاری می خواهد بکند فَلَنْ يَدْخُلَ النَّارَ، خوب است ها خیلی راحت است. شما کارهای خوب بکن و در کنارش هر چه خواستی گناه کن، فَلَنْ يَدْخُلَ النَّارَ به جهنم نمی روی. خب شما دقت کنید ما آدم های بی دین زیاد داریم که نیکوکار هستند همین هایی که مخترع هستند؛ ادیسون و دیگران، تمام اینهایی که صاحب صنایع و فنون بودند که برای راحتی بشر قدم برداشتند و به انسانیّت خدمت کردند تمام اینها بهشتی هستند. بعد طرف می خواهد ماستمالی کند، پرسیدند ادیسون به جهنم می رود یا بهشت؟ دید اگر بگوید به بهشت می رود می گویند که کافر بوده، اگر بگوید به جهنم می رود می گوید خدمتگزار بشر بوده، می گوید این وسط می ماند، در جهنم می رود اما نمی سوزد. مسخره بازی! بابا، مگر فیلم سینمایی است؟ دارید با عقول حرف می زنید. خب پس نتیجه چه شد؟

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

بیابان، نیاز است. می گوید تو یک تکه نان در دریا بینداز ماهی ها بخورند در کویر به دادت می رسد. می دانی چقدر عریضه داریم از کسانی که یک عمری خمس، نذر، صدقه، کفّاره و ردّ مظالم دادند بعد نتیجه آنها چوب تقدیر بوده! طرف به من عریضه می دهد و می گوید که بابای من نیکوکار بود و چندین مدرسه، مسجد، حسینیه و پل عبور برای روستا ساخت، همه را ساخت، می گوید دم آخر می دانی چه گفت؟ گفتم نه، گفت پسرم دیدی من اینقدر کار کردم؟ تو نکن، من انجام دادم اشتباه کردم. چرا آدم خیرخواه اشتباه می کند؟ چرا به این مرحله می رسد که از کارهای خیر توبه کند؟ بخاطر همین که واکنش ندارد، بعد واکنش هایش را به آن طرف می اندازند، می گوید تو کمک بکن به بهشت می روی، خب، بهشت کو؟ جهنم کو؟ جهنم همین جاست، مردم عالم در جهنم هستند، جنگ می شود مردم نصف شب خوابیده اند موشک بر سرشان می آید، نصف شب خوابیده اند زلزله هفت ریشتر پدرشان را درمی آورد. چطور می شود؟ چرا کمک نمی کند؟

درس ششم این فایل با موضوع بچه بد و سوء شرف را از بین می برد به علت بازخوان به فایل ۵۸۱۰ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۴۶۶ - فایل صوتی ۶۳۱۷ - درس اول - منازعات اعتقادی در بطن دین باعث سردرگمی پیروان می شود: عَنْ بَشْرِ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: بَعَثْتُ إِلَى ابْنَتِهِ عَمَّةٍ لِي لَهَا مَالٌ كَثِيرٌ قَدْ عَرَفْتُ كَثْرَةَ مَنْ يَخْطُبُنِي مِنَ الرِّجَالِ وَلَمْ أُزَوِّجْهُمْ نَفْسِي وَمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ رَغْبَةً فِي الرِّجَالِ غَيْرَ أَنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ الْمُتَعَةَ أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ سَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ فِي سُنَّتِهِ فَحَرَمَهَا عُمَرُ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَطِيعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَعْصِيَ عُمَرَ فَتَزَوَّجَنِي مُتَعَةً فَقُلْتُ لَهَا حَتَّى أَدْخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَاسْتَشِيرَهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَاسْتَشَرْتُهُ فَقَالَ إِفْعَلْ - كتاب خلاصة الايجاز في المتعة از شيخ مفيد صفحه ۴۳، كتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۳۰۷، كتاب الكافي جلد ۵ صفحه ۴۶۵، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۱ صفحه ۱۴ است.

بشر ابن حمزه نقل می کند: بَعَثْتُ إِلَى ابْنَتِهِ عَمَّةٍ لِي لَهَا مَالٌ كَثِيرٌ قَدْ عَرَفْتُ كَثْرَةَ مَنْ يَخْطُبُنِي می گوید که یک دختر عمو داشتم پولدار بود به من پیغام داد و گفت تو می دانی من چقدر خواستگار داشتم و شوهر نکردم؟ وَلَمْ أُزَوِّجْهُمْ

نَفْسِي وَ مَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ رَغْبَةً حَالَا از تو خوشم آمده فی الرَّجَالِ غَيْرَ أَنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ الْمُتَعَةَ أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ سَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ فِي سُنتِهِ گفت من شنیده‌ام که ازدواج موقت در کتاب خدا و سنت نبوی مجاز بوده فَحَرَّمَهَا عُمَرُ خَلِيفَةُ دَوْمِ مسلمین جهان و حومه تحریم کرد، فَأَحْبَبْتُ دوست دارم أَنْ أَطِيعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ در این قانون متابعت از خدا و پیغمبر کنم وَ أَغْصَى عُمَرُ و از تحریم عمر نافرمانی کنم فَتَزَوَّجْنِي مُتَعَةً بِيَا به عنوان ازدواج موقت من را بگیر. فَقُلْتُ لَهَا حَتَّى أَذْخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ گفتم صبر کن تا من بپرسم. خدمت امام باقر آمدم حَتَّى أَذْخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَاسْتَشِيرَهُ مشورت کردم و گفتم چطوری است، آیا می‌شود دختر عمومی همین طوری معشوقه من باشد؟ جواب داد فَقَالَ أَفَعَلَ گفتم انجام بده. خب، اینجا چه شد؟ شد لج و لجبازی، خانم می‌گوید که به زعم خلیفه ثانی من می‌خواهم با تو باشم و امام هم تأیید می‌کند می‌گوید اشکالی ندارد.

درس دوم - حلال و حرام‌ها که مورد تعدی قرار گیرد، احکام را متزلزل می‌سازد: وَ رَوَى جَمِيلُ ابْنُ صَالِحٍ قَالَ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ يَدْخُلُنِي مِنَ الْمُتَعَةِ شَيْءٌ فَقَدْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ مُتَعَةً أَبَدًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّكَ إِذَا لَمْ تُطْعِ اللَّهَ فَقَدْ عَصَيْتَهُ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۴۶۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۱۷، کتاب معجم الاحادیث المعتبره جلد ۸ صفحه ۱۷۱ است.

جمیل ابن صالح نقل می‌کند که بعضی از شیعیان از امام صادق سؤال کردند. در چه موردی؟ راجع به صیغه. قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ يَدْخُلُنِي مِنَ الْمُتَعَةِ شَيْءٌ فَقَدْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ مُتَعَةً گفتم شبهه‌ای برای ما وارد شده بخاطر این که در دوره قبل از عمر الفاروق این قانون محترم بود مجری بود ولی الان جزو مُحَرَّمات است و من به این تصور هستم که لَا أَتَزَوَّجَ مُتَعَةً أَبَدًا اصلاً زن صیغه‌ای نگیرم! فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ امام صادق به او فرمود: إِنَّكَ إِذَا لَمْ تُطْعِ اللَّهَ فَقَدْ عَصَيْتَهُ، خیلی مسئله مهم است! می‌گوید اگر دنبال خدا و پیغمبر نباشی عاصی شدی گناه کردی یعنی اگر تزویج موقت نداشته باشی گناه کردی. حالا ما در بین این درس‌ها یک سؤال می‌کنیم و آن این است که عمر الفاروق دست به کارهای دیگر هم در دین زده یا نزده؟ یا فقط همین صیغه را حرام کرده؟ برمی‌گردد به اصل دین که کتابت است، وقتی که در کتابت عدم تطابق موج می‌زند معلوم می‌شود که خلیفه دوم مسلمین جهان و حومه در کتاب هم حضور عملی و علنی داشته است.

درس سوم - جهالت همواره در ستون دین بوده و بیرون نرفته: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَيْرٍ اللَّيْثِيُّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ مَا تَقُولُ فِي مُتَعَةِ النِّسَاءِ فَقَالَ أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَهِيَ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مِنْكَ يَثْوُلُ هَذَا وَ قَدْ حَرَّمَهَا عُمَرُ وَ نَهَى عَنْهَا فَقَالَ وَ إِنْ كَانَ فَعَلَ قَالَ إِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ تُحِلَّ شَيْئًا حَرَّمَهُ عُمَرُ قَالَ فَقَالَ لَهُ فَأَنْتَ عَلَى قَوْلِ صَاحِبِكَ وَ أَنَا عَلَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلُمَّ الْأَعْنُكَ أَنْ الْقَوْلَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ مَا قَالَ صَاحِبِكَ قَالَ فَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَيْرٍ فَقَالَ يَسْرُكَ أَنْ نِسَاءُكَ وَ بَنَاتِكَ وَ أَخَوَاتِكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ يَفْعَلْنَ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ حِينَ ذَكَرَ نِسَاءَهُ وَ بَنَاتِ عَمِّهِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۴۴۹، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۵۰، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۶، کتاب تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۵۸، کتاب تفسیر کنزالدقائق جلد ۳ صفحه ۳۷۶، کتاب معجم الاحادیث المعتبره جلد ۱ صفحه ۱۵۹ است.

زُراه از حواریون امام صادق و امام باقر است. می گوید که عبدالله ابن عُمیر لیثی خدمت امام باقر آمد و گفت نظر شما در باب مُتعه چیست؟ امام گفت: خداوند آن را در قرآن و همچنین بر زبان پیامبرش حلال کرده و از این روز و اوج موقت تا قیامت حلال است. عبدالله گفت: ای ابوجعفر آیا شخصیّتی مانند شما چنین می گوید با آن که عمر ابن الخطاب آن را حرام کرده و از ارتکاب آن نهی نموده است؟ پاسخ داد اگر چه عمر هم تحریم کرده ما رأی خودمان را می دهیم. اینجا جالب است، ببین حواریون هم بقول عوام ته شان باد می داده، آنجا امام صادق می گوید اگر من گفتم این سبب نصفی از آن حلال است و نصفی از آن حرام است حق نداری بگویی چرا حرام است آن وقت ببین اینجا چه می گوید: عبدالله گفت من تو را به خدا پناه می دهم که چیزی را که عمر حرام نموده حلال نمایی! باقرالعلوم فرمود: تو بر گفته صاحب باش و من بر گفته رسول الله هستم. به به! بیا تا با تو ملاعنه کنم. ملاعنه همان مباحله است. که حق، همان گفته رسول است و گفته صاحب باطل است. پس عبدالله نزدیک آمد و جسورانه گفت آیا مسرور می شوی که بانوان تو، دخترانت، خواهرانت و عموزادگانت چنین انجام دهند؟ در این هنگام امام باقر روی مبارکش را از او برگرداند. همین استدلال عمر الفاروق بود، وقتی که می گفتند چرا ازدواج موقت را حرام کردی می گفت که خوشتان می آید کسی خواهرتان را، مادرتان و دخترتان را صیغه کند؟ خب، متن آن را برایت بخوانم: فَقَالَ لَهُ مَا تَقُولُ فِي مُتْعَةِ النِّسَاءِ فَقَالَ أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَهِيَ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِرَأْيِهِ هَمان که پیغمبر گفت: حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مِثْلُكَ يَقُولُ هَذَا گفت: ای باقر تو این حرف را می زنی؟ وَ قَدْ حَرَّمَهَا عُمَرُ وَ نَهَى عَنْهَا عَمْرٌ حرام کرده نهی کرده. فَقَالَ وَ إِنْ كَانَ فَعَلَّ، به عمر چه مربوطه است! ببین گاهی وقت ها تقيه را هم کنار می زنند، چقدر با شهامت! اصلاً دعوا سر مُتعه نیست تو که دیگر زرنگ هستی می دانی، مشکل سر غدیرخم است اینجا آمدند آن را له کردند و اهل بیت هم هر جا که توانستند در پاچه اینها کردند، لب کلام این است؛ فَقَالَ وَ إِنْ كَانَ فَعَلَّ حَتَّى عَمِرَ حَتَّى عَمِرَ بِبَيْنِ از این یاران زیاد داشتند نتیجه اش شد اصحاب کوفه، از اینطرف صد و بیست هزار شمشیر زن در صفین و از اینطرف علی را با دست خودشان بگشند. قَالَ فَقَالَ لَهُ فَأَنْتَ عَلَى قَوْلِ صَاحِبِكَ امام باقر گفت برو تو را حواله دادم به صاحب. وَ أَنَا عَلَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ بِرَأْيِهِ رأی پیغمبر هستم. فَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَيْرٍ فَقَالَ يَسُرُّكَ أَنْ وَقْتُ دِیْگَرِ حَرْفِیْ که نداشت بزند گفت آیا خوشحال می شوی که نِسَاءُكَ وَ بَنَاتُكَ وَ أَخَوَاتُكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ یَفْعَلْنَ این کار را انجام بدهند؟ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ حِينَ ذَكَرَ نِسَاءَهُ وَ بَنَاتِ عَمِّهِ.

درس چهارم - چگونه شریعت تشویق به ازدواج می کند؟ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟ فَقَالَ لَهَا: أَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تُعْصِيَهُ وَ لَا تَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ لَا تَمْتَنِعَهُ نَفْسَهَا وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرٍ قَتَبٍ وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الرَّجُلِ؟ قَالَ: وَالِدُهُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الْمَرْأَةِ؟ قَالَ: زَوْجُهَا، قَالَتْ: فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: لَا وَ لَا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ وَاحِدَةٍ، قَالَ فَقَالَتْ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا

لَا يَمْلِكُ رَقَبَتِي رَجُلٌ أَبَدًا - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۰۶، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۴۳۸، کتاب مکارم الاخلاق جلد ۱ صفحه ۲۱۴، کتاب عوالی اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۴۲ و جلد ۳ صفحه ۳۱۰، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۲۴۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۵۷، کتاب جامعه احادیث شیعه جلد ۲۰ صفحه ۲۲۱، کتاب تفسیر مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۱۰۱، کتاب تفسیر صافی جلد ۱ صفحه ۲۵۸، کتاب تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۴۷۵، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۱ صفحه ۲۴۲، کتاب تفسیر کنزالدقائق جلد ۲ صفحه ۳۴۴.

این درس چقدر منبع دارد! چون مسئله آن مهم است. دیگر بگو هر چه سند هست که مال شیعه است بیا! کتابخانه را بیاور! اینقدر که این درس سند دارد، مسئله اش چیست؟ محمد ابن مسلم از امام باقر روایت کرد حالا متن آن را بعداً می خوانم؛ زنی نزد پیغمبر آمد و گفت ای رسول خدا حق مرد بر زن چیست؟ ایشان به او گفت: زن باید از شوهر اطاعت کند. حالا یکی یکی بشمارید، اسلام بر سر زن چطوری قانون وارد کرده است! و بر او عصیان نکند و از خانه شوهرش بدون اجازه او چیزی صدقه ندهد و بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد و خود را از شوهرش دریغ نکند حتی اگر بر پشت مرکب سوار باشد. یعنی هر دو سوار شدند؛ زن جلو و مرد پشت، روی شتر دنگش گرفت که بزند، آیا زن حق ندارد بگوید آخر لا مذهب اینجا جاست؟ به، عجب شریعت قشنگی داریم، ماشاء الله ماشاء الله! - و بدون اجازه او از خانه خارج نشود که اگر بدون اجازه او از خانه بیرون رود فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان رحمت و غضب تا زمانی که به خانه برگردد او را لعنت و نفرین می کنند. زن گفت خیلی خب، بس است بابا! ما را از حقوق مرد بمباران کردی! زن پرسید: ای رسول خدا چه کسی بیشترین حق را بر گردن زن دارد؟ ایشان گفت شوهرش. زن گفت پس آیا حق من بر شوهرم به اندازه حق اوست؟ اینجا را دقت کن! پیغمبر فرمود: نه، حتی یک صدم آن هم نداری! به به! تساوی حقوق زن و مرد! بعد متشرع مدام می گردد و جارو پارو می کند که یک چیزی در بیاورد. پیامبر فرمود حتی یکصدم آن را هم نداری. زن گفت قسم به کسی که تو را بر حق برانگیخت هرگز ازدواج نخواهم کرد. بعد تشویق می کند بروید زن بگیرید و شوهر کنید.

-- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا: أَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ وَ لَا تَصْذُقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَصُومَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ لَا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرِ قَتَبٍ وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الْغَضَبِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الرَّجُلِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الْمَرْأَةِ؟ زَنَ گفَت ای رسول خدا چه کسی بیشترین حق را بر گردن زن دارد؟ قَالَ: زَوْجُهَا (پیامبر) گفت شوهرت، مردت. قَالَتْ فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِنْ چَه حَقِّی بَر گردن مرد دارم؟ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ؟ زَن گفَت پس آیا حق من بر شوهرم به اندازه حق اوست؟ قَالَ: لَا، پیغمبر فرمود: نه، حتی یک صدم آن هم نداری! چی چی مساوی هستند؟ این زن داشت می گفت که قَالَتْ فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: لَا پیامبر فرمود این حرف ها چیست که می زنی؟ زن، طبقه پایین است و مرد بالا است. وَ لَا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ وَاحِدَةً يَكُ دَرَصْدُ هُمْ حَقِّ نَدَارِد. قَالَ فَقَالَتْ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَمْلِكُ رَقَبَتِي رَجُلٌ أَبَدًا گفَت من

هرگز شوهر نمی‌کنم. حالا مدام برای ازدواج تشویق کنید!

درس پنجم - به راستی تاراج مقامات رجال ظهوری بسی خجلت بار است: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ تَمَتَّعَ مَرْءُهُ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَ مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَيْنِ كَانَتْ كَدَرَجَةِ الْحُسَيْنِ وَ مَنْ تَمَتَّعَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى وَ مَنْ تَمَتَّعَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَتِي - کتاب لئالی الاخبار از تویسرکانی جلد ۳ صفحه ۲۴۳، کتاب تفسیر منہج الصادقین از ملا فتح الله کاشانی، مربوط به قرن دهم هجری قمری است.

ناخواسته همه این بحث‌ها رفت در قالب خانم‌ها. خب متن فارسی آن را بخوانم: پیغمبر فرمود: هر کس یک بار در زندگی خود مُتَّع کند درجه‌اش به مانند درجه امام حسن مجتبی است. الله اکبر! یعنی یک بار هم خوابگی مرد با زن به عنوان صیغه، درجه آنها به امام حسن مجتبی می‌رسد. خیلی جالب است ها، ما عجب دین خوبی داریم! و هر کس دو بار مُتَّع کند درجه‌اش به مانند امام حسین سیدالشهدا می‌شود و هر کس سه بار این کار را انجام دهد به درجه امام علی مرتضی حیدر کرار می‌رسد و هر کس چهار بار متعه بگیرد درجه‌اش همانند من خواهد بود. حالا فکر می‌کنم اگر پنجمی هم بود می‌گفت درجه‌اش درجه خداست. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَنْ تَمَتَّعَ مَرْءُهُ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَ مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَيْنِ كَانَتْ كَدَرَجَةِ الْحُسَيْنِ وَ مَنْ تَمَتَّعَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى وَ مَنْ تَمَتَّعَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ كَانَتْ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَتِي. خب، عجب! این هم جالب است ها! می‌خواهند با خلیفه دوم مقابله کنند به رغم عَنَف او (بقول علماء) روایت می‌سازند، حتماً از پیغمبر ساختند دیگر چون این با عقل جور در نمی‌آید، پیغمبر نمی‌آید این را بگوید، آمدند این را بالا ببرند اهل بیت را پایین آوردند چون اصلاً به عقل جور در نمی‌آید.

درس ششم - دیدن، تنها استدلالی برای قضاوت است: عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ جَرِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمَرْأَةِ تُزْنِي عَلَيْهَا أَيْتَمَتَّعَ بِهَا قَالَ أَرَأَيْتَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا وَ لَكِنَّهَا تُزْمَى بِهِ قَالَ نَعَمْ يَتَمَتَّعُ بِهَا عَلَى أَنَّكَ تُعَادِرُ وَ تُغْلِقُ بَابَكَ - کتاب خلاصه الايجاز فی المَتَّعَة از شیخ مفید صفحه ۵۴، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۳۰۹، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۵۵۸، کتاب جامع احادیث شیعیه جلد ۲۱ صفحه ۳۲ است.

حسن ابن جریر ناقل است، می‌گوید از امام صادق سوال کردم که آیا با زن زنا کار می‌شود ازدواج موقت کرد؟ یک زنی در شهر هست که شغلش این است، خدا طور دیگر نتوانسته این بنده‌اش را نان بدهد او را فرستاده تا از مال خودش در بیاورد. ایشان گفت: آیا خودت دیدی که زنا می‌دهد؟ گفت: نه، مردم می‌گویند. ایشان گفت عیبی ندارد، می‌توانی او را صیغه کنی ولی او را حفظ کن، ببر در خانه و درب را هم ببند. عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ جَرِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمَرْأَةِ تُزْنِي عَلَيْهَا أَيْتَمَتَّعَ بِهَا قَالَ أَرَأَيْتَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا وَ لَكِنَّهَا تُزْمَى بِهِ قَالَ نَعَمْ يَتَمَتَّعُ بِهَا عَلَى أَنَّكَ تُعَادِرُ وَ تُغْلِقُ بَابَكَ. حالا آن استفاده بهینه‌ای که ما اینجا می‌کنیم این است؛ ببین اینجا می‌گوید عامه می‌گویند، می‌گوید بیخود می‌گویند، آیا دیدی؟ نه! الان مشکل اساسی جامعه ما روی حدس و ظنّ و گمان و احتمال است، الان اکثر درگیری‌های خانوادگی که منجر به طلاق می‌شود سر همین است؛ گوشی‌ها را چک می‌کنند چیزی در می‌آورند، بابا این دارد می‌گوید دیدی که این کار را عملاً می‌کند؟ می‌گوید نه، مردم می‌گویند! حالا این مردم می‌گویند گاهی جامعه است و گاهی نه اسباب و ابزار است، مثلاً تو گوشی را باز می‌کنی این گفته دوستت دارم، عشقم، نازنینم، می‌خواهم، خب آیا این شد سند

که این را اعدامش کنی؟ خفه‌اش کنی و زندگیت را بیاشانی؟ این خطا است، این تذکر لازم دارد. سر همین‌ها زندگی‌ها بهم ریخته است. حالا ببینید کار اهل بیت چقدر دقیق است، می‌گوید باید خودت دیده باشی و حرف مردم هم فایده ندارد. بعد قاضی چکار می‌کند؟ قاضی چطوری حکم می‌دهد؟ قاضی به شاکی می‌گوید خودت دیدی؟ می‌گوید نه ولی مستندات این را می‌گوید، مثلاً فیلم گرفتم، عکس گرفتم، نوار گرفتم، ضبط کردم یا شهود آوردم. امام صادق اینها را رد می‌کند و می‌گوید که همه اینها بر باطل است و آنچه را که با دوتا چشمانت دیدی حق است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۶۷ - فایل صوتی ۶۳۱۸ - درس اول - قرص اعصابی به نام توکل که منتهای نگرانی‌ها

می‌باشد: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَفَّارَةُ الطَّيِّرَةِ التَّوَكُّلُ - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۱۹۸، علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق از رسول الله.

كَفَّارَةُ الطَّيِّرَةِ التَّوَكُّلُ جبران نحوست نفس و زبان، توکل است. توکل که معرف حضورتان هست، بعد از توحید، توکل است یعنی می‌شود گفت تعریف توحید توکل است، ترسیم توحید توکل است. توکل یعنی پشت داشتن و تکیه کردن به قدرتی که فَوْقَ اَيْدِيهِم بالاترین دست، بالاترین حرف، بالاترین وجود و بالاترین هویت است. الطَّيِّرَةِ چیست؟ فال بد! فالگیر فالت را می‌گیرد و با یک فال، یک دفعه زندگی را بهم می‌ریزد مثلاً می‌گوید همسرت می‌پرد یا خودت هفته دیگر مریض می‌شوی، آن یکی از اهل خانه‌ات دو ماه دیگر می‌میرد. یا کف‌بین یا آئینه‌بین یا جادوگر همه اینها کارهایشان الطَّيِّرَةِ است. خیلی‌ها پیش جادوگر می‌روند که ابرویش را درست کنند چشمش را کور می‌کنند، خود آن جادوگر، ساحر و دعانویس یک طوری اینها را در محصه می‌اندازد که به او محتاج بشوند مانند این دکترهایی هستند که با اینکه می‌داند این نسخه به درد این مریض نمی‌خورد نسخه را می‌دهد می‌گوید که بفرمایید سه هفته دیگر ببایید، باید این چرخه درآمد ادامه داشته باشد. خب حالا فال قهوه یا فال پاسور را برای ما گرفتند و گفتند که تو یک تصادف در راه داری، بدبخت می‌شوی بیچاره می‌شوی، اینها هم عمومی هست دیگر، همه در معرض گرفتاری هستند چیزی نیست، همه یک روزی به مسافرت رفتند، یک روزی به مسافرت می‌روند، یک روز مریض شدند، یک روز مریض می‌شوند، یکی اذیتشان می‌کند، اینها یک صفحه‌ای از زندگی روزمره مردم است بعد که می‌آیند خرابی‌های آن را می‌گویند، می‌گویند که خب حالا مثلاً جبران و کفاره آن یک گوسفند است که بدهید ما قربانی کنیم، پنج تومان بده! خب حالا یک متشرع برای اینکه این الطَّيِّرَةِ دامنگیرش نشود، البته یک مقدارش را هم اسلام قبول دارد مثلاً چشم زخم را قبول دارد که بارها برایتان اسنادش را خوانده‌ام که پیغمبر به قبرستان رفت و گفت نصفی از این مرده‌ها از چشم زخم اینجا خوابیده‌اند البته در نگاه بالا بازی است. خب، می‌گوید جبران‌ش، کفاره‌اش و دفعش با توکل است. توکل یعنی تکیه کردن بر یک قدرت بزرگ که نامرئی و نامحسوس است. وقتی که توکل نتیجه ندهد توحید زیر سؤال می‌رود و متزلزل می‌شود. توحید یعنی اللَّهُ الصَّمَدُ، توحید یعنی اُدْعُونِي، توحید یعنی اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّی قَرِيبٌ، توحید یعنی وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، توحید یعنی استعاذه به خدا کردن؛ سوره ناس، سوره فلق. بعد وقتی که توکل جواب نمی‌دهد معنایش این است که این توحید خراب است و باید توحید را عوض کنیم یعنی مسیر شناخت خدا را باید تغییر بدهیم، آبا و اجداد همین‌طور بودند منتها رویشان نشد بگویند، یا مأخوذ به حیا شدند یا ترسیدند بگویند

درس دوم - شومی تقدیر با اینگونه توجیهات غیر موجه از بین نمی‌رود: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ فُكَيْهِ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَ الْقَمَرُ فِي الْعُقُوبِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۲۷۵ از اصحاب حدیث نقل می‌کند، کتاب محاسن هم در صفحه ۳۴۷ آورده، از احمد ابن محمد ابن خالد از علی ابن اسباط از ابراهیم، ایضاً کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۲ صفحه ۱۷۴ آورده، او از محمد ابن حمران از پدرش از امام صادق.

می‌گویند هر کس ازدواج کرد وقتی که قمر در عقرب است. این تقویم‌های بقول قدیمی‌ها؛ آخوندی، اینها را نوشته است که به لحاظ حرکت نجوم، در ماه دو سه روز قمر در عقرب است. مَنْ سَافَرَ کسی که مسافرت کرد أَوْ تَزَوَّجَ یا ازدواج کرد وَ الْقَمَرُ فِي الْعُقُوبِ و قمر در عقرب بود لَمْ يَزَلْ الْحُسْنَى رنگ خوبی را نمی‌بیند. حالا می‌خواهم بگویم که همین در ماه سه روز که قمر در عقرب است بد است و بقیه روزها خوب است؟ بقیه روزها حال مردم خوش است؟ بقیه روزها گله و ناله ندارند؟ همین سه روز قمر در عقرب است!

(فایل صوتی ۶۹۸۴ - درس اول) خرافات گرایی در اندیشه‌های مذهبی! وسایل الشیعه جلد ۸ صفحه ۲۶۶، از امام صادق است. مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى آن که سفر کند یا ازدواج نماید و ماه در عقرب باشد خوبی نمی‌بیند. قمر در عقرب بودن را در این تقویم‌های مذهبی می‌نویسند، ماهی یکی دو بار است، هر بار هم یکی دو روز طول می‌کشد. خب این از مصطلحات منجمین است که ماه در عقرب می‌رود. حالا معارضش چیست؟ امیرالمؤمنین آمد که به سمت صفین حرکت کند یک ستاره شناس آمد همین حرف را زد، گفت الان طالع خوب نیست اگر بروی شکست می‌خوری. امیرالمؤمنین گفت می‌روم و پیروز می‌شوم (۳۸۳۱). البته اینکه گفتم، به نفع همین خرافه گرایی بود چون امیرالمؤمنین شکست خورد پیروز نشد. امیرالمؤمنین رفت و قرآن شکستش داد. حالا یک مصداق دیگر برای‌ت بیاورم: یک نفر پیش پیغمبر آمد و گفت من می‌خواهم ازدواج کنم، تحقیقات و بررسی کردم، همه چیزش خوب بوده، یک استخاره برایم بزن. بقبول بعضی‌ها به من می‌گویند استخاره بزن، استخاره بکن، استخاره بزن، هر دو جورش را می‌گویند، بنما این هم هست. استخاره‌اش خوب آمد. شد چند؟ دو قبضه شد؛ تحقیقات کرد، بررسی کرد، پیغمبر هم استخاره کرد. بعد گفت که حالا یک دعا هم برای من بکن که این ازدواج من به خوبی باشد. آیا پیغمبر گفت قمر در عقرب است ازدواج نکن؟ نگفت، چون این چیزها را قبول ندارد. رفت ازدواج کرد و بعد از چند وقت آمد گفت یا رسول الله این جریان‌ش چه بود؟ من سه قبضه‌اش کرده بودم، به طلاق منجر شد. اینها تکراری است، این تکراری است ولی خوب است، حالا اگر صلاح دانستید از دایرة المعارف حذفش کنید. حالا می‌گویند در قمر در عقرب سفر کنید تزویج کنید خوبی نمی‌بینید. حالا یک سوال دیگر: اصلاً خوبی هست؟ می‌گویند که جای یک بنایی را مشخص کن، ثَبَّتِ الْأَرْضَ ثُمَّ النَّقْشَ اول یک جایی را می‌خواهی بنایی کنی یک زمینی را مشخص کن نمی‌شود که روی هوا بنایی کنی. حالا جریان این است. حسنی اصلاً هست؟ بله اسم حسنی هست، ولی آیا تقدیر حسنی هم هست؟ حسنی یعنی اسماء الحسنی. آیا وجود دارد؟ که حالا من ازدواج می‌خواهم بکنم، مسافرت می‌خواهم بروم نگاه کنم ببینم این تقویم که مال

منجمین است، مال منجم باشی است نوشته قمر در عقرب است یا نه! عزیز دلم کل این طلاق‌هایی که در محضر ثبت می‌شود، که اخیراً از دستشان دررفته گفتند هر دو ازدواج، یکی از آنها طلاق است، یعنی برابر هم است؛ یک ازدواج و یک طلاق. آیا تمام اینها در قمر در عقرب بوده؟ نه! پس چه بوده؟ چون حسنی نبوده! وقتی حسنی نیست در آن جنگ و دعواست، در آن منیت است، در آن بزن و بکوب است، در آن سنگربندی است، در آن جبهه‌گرایی است، این مال او را می‌خواهد سرش کلاه بگذارد، او مال این را می‌خواهد بالا بکشد! چقدر عریضه داریم از هر دو؛ زن و مرد، مرد می‌گوید اموال را به نام زن کردم دررفته، برعکس هم هست که می‌گوید مرد نه هیچ چیزی به نامم می‌کند و نه به من ماهیانه می‌دهد انگار من آدم نیستم، به او هم می‌گویم من خرج دارم، می‌گوید به من چه! این به من چه می‌دانی یعنی چه؟ یعنی شوهر دارد می‌گوید برو خودفروشی کن دیگر، خب این زن چکار کند، کارمند است، کارگر است؟

(فایل صوتی ۷۰۵۶ - درس هشتم) خرافاتی که در دین جای دارد. کتاب مستدرک الوسائل جلد ۸ صفحه ۱۲۱، از امام صادق است. مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى زَمَانِي که قمر در عقرب است مسافرت کنی تصادف می‌کنی، ازدواج کنی منجر به طلاق می‌شود. این چه حرفی است؟ پس این حرف‌هایی که مردم می‌گویند عدد سیزده نحس است از همین جاها نشأت گرفته است. این قمر در عقرب یک موضوع ستاره‌شناسی است و در علم نجوم، چه ربطی به دین دارد؟ یعنی امام صادق از بس از این و آن شنیده که در قمر در عقرب زمین خوردند، برایش حجت شده و آمده این سخن را می‌گوید که مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى. این هم از مهماتی است که دین برای ما آورده!

(فایل صوتی ۷۱۲۷ - درس چهارم) آیا غیر از این سه روز، همه ایام مابقی اشکال است؟. کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۳۶۷ حدیث ۱۵۰۳۵، کتاب بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۲۲۶ حدیث ۱۴ از المحاسن، کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۲۷۵ حدیث ۴۱۶، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۲۶۷ حدیث ۲۴۰۱، کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۲۴۲، کتاب عوالی اللثالی جلد ۳ صفحه ۳۰۴ حدیث ۱۰۹، از امام صادق است. مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى هر کس در هنگام قمر در عقرب مسافرت کند یا ازدواج کند خوبی و خوشی نمی‌بیند. قمر در عقرب چیست؟ سه روز در هر ماه، در تقویم‌های دینی نوشته شده، در طول ماه می‌چرخد، ستاره‌شناسان گفته‌اند این سه روز نحس است. امام صادق آمده تایید کرده است. معارضات را ببینید! الان در بحث قبل چه گفت؟ گفت: معارض شنیدی هیچ کدام را نمی‌توانی رد کنی! آنجا گفت: صدقه بده و هر کاری خواستی بکن. اینجا می‌گوید: در این سه روز، خیر و خوشی و خوشبختی نیست. حالا سوال از امام صادق: ای یابن رسول الله، استاد کرسی الهیات نوری، آیا غیر از این سه روز، همه روزهای زندگی در غیبت حسنی و خوب است؟ شر نیست؟ مشکل ندارد؟ فقط همین سه روز بد است؟ بله؟ پس چرا شما فرمودید صدقه بده هیچ روزی بد نیست؟ بیا و درستش کن! بین با عقل که جلو بروی همه چیز دین بیرون می‌ریزد، اعقل جامعه هم اهل بیت بودند منتهای مراتب مقدر شده بود که دین یک کامیون ده چرخ، روی یک چرخ راه برود، نه چرخش بالانس زده رفته بالا، آیا کامیون با یک چرخ می‌تواند راه برود؟ بله؟ از متشرع سوال کن! تو که سنگ دین را به سینه می‌زنی جواب بده! آیا ماشین باری با یک چرخ می‌تواند راه برود؟ دینی که نه دهمش تعطیل است، آیا می‌تواند اسمش دین باشد؟

درس سوم - شناسنامه جبرائیل که خوانده شود تکلیف بقیه مسائل روشن می گردد: فی کتابِ الْعُدْدُ الْقَوِیَّةُ، لدْفَعِ الْمَخَافِ الْیَوْمِیَّةِ وَ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسیُّ سُرُوش رُوزِ اِسْمُ الْمَلْکِ الْمُؤْکَلِ بِحِرَاسَةِ الْعَالَمِ وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ - کتاب بحار جلد ۹۷ صفحه ۲۲۵ است.

ظاهر سندش کتاب احادیث الشیعه است از آقای بروجردی بزرگ، بعد او اسناد هم آورده، کلی سند آورده برای همه این مواردی که نقل می کند. این مبحث خیلی عالی است. بالاخره سلمان فارسی همشهری شما پتۀ جبرائیل را روی آب ریخت. سیّد رَضی، رَضی الدّین علیّ ابنِ یوسف ابنِ المطهر الحلیّ آخِی عَلّامه، برادر علامه حلیّ که از معاریف بزرگان علماء شیعه است فی کتابِ الْعُدْدُ الْقَوِیَّةِ، و این هم اسم کتابش است؛ اَلْعُدْدُ الْقَوِیَّةُ لدْفَعِ الْمَخَافِ الْیَوْمِیَّةِ. بحثش روی این است که چه روزی هایی خوب است و چه روزی هایی بد است بعد کار را به یک جای حساس کشانده اند. قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسیُّ سلمان فارسی که از بزرگان صحابی پیغمبر است، آنقدر که پیغمبر به هیچ یک از اصحابش این مدال را نداد به سلمان داد و گفت که سَلْمَانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ یعنی سلمان مثل فاطمه زهرا، امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین عضو بیت پیغمبر است. می گوید که سُرُوش، روز این قسمت فارسی است در متن عربی. سُرُوش، روز یا سُرُوش روز برای این اعراب نگذاشته که چطوری باید تلفظ کنی؛ اِسْمُ الْمَلْکِ الْمُؤْکَلِ بِحِرَاسَةِ الْعَالَمِ وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ سلمان گفت: سُرُوش روز نام فرشته ای است که به حفظ و حراست کردن جهان گماشته شده و او همان جبرائیل است. خب، پس جبرائیل از طرف سلمان فارسی معرفی شد. اولاً جبرائیل مال ایرانی ها است چون اسمش سُرُوش، روز است، سُرُوش، روز یعنی هر روز صدایی می دهد ندایی می کند، بعد سلمان هم که ایرانی است مال شیراز بوده، اِسْمُ الْمَلْکِ الْمُؤْکَلِ اسم فرشته نگهبان است بِحِرَاسَةِ الْعَالَمِ کارش این است که جهان را حفظ کند وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ. خب، حالا تکلیف چه می شود؟ الان این قرآن مال سلمان فارسی است یا مال جبرائیل است؟ اگر مال جبرائیل است و اگر جبرائیل ایرانی است پس چرا عربی تدریس می شود؟ اسمش سُرُوش روز است، یعنی معنای جبرائیل در فارسی می شود سُرُوش روز. علت اینکه بزرگان اصحاب پیغمبر با سلمان بد بودند شاید این است که اخبار و اسرار را به پیغمبر می رسانده، حالا آن دحیة ابن خلیفۀ کلبی شهروند مدینه ای که پیغمبر می گوید این جبرائیل است شاید سلمان پشت پرده نقش جبرائیل را ایفا می کرده است! این مبحث خیلی مهم است، ببین همیشه زیر خاکی پنهان است در یک جایی که آدم احتمالش را نمی دهد و این بحث هم در این کتاب، در خلال معرفی ایّام است که چه روزی خوب است و چه روزی بد است، مثلاً شنبه، یکشنبه، و بعد سراغ ماه می رود؛ ماهِ فلان. سلمان فارسی لابه لای اینها یک زیر خاکی گذاشت برای اینکه بدانیم این جبرائیلی که همه ادیان و مذاهب را تحت کنترل آورده و همه انبیاء اسم او را آورده اند اصل و نسبش کجایی است. الان دیگر برای ما بین سلمان و جبرائیل امر مشتبه می شود، شد یک مثلث؛ سلمان، دحیة ابن کلبی و جبرائیل! علت اینکه خلفاء بزرگ با ایرانی ها در ستیز بودند همین بود. بارها برایتان گفته ام موقعی که جنگ قادسیه در گرفت، آن موقع تیسفون پایتخت ایران بود، لشکر اسلام آمد با اینکه لشکر ایران خیلی قوی بشود. یعنی در آن زمان ایران ابرقدرت بود، یک ابرقدرت ایران بود و یک ابرقدرت روم بود، این شرق بود و آن غرب بود. اصلاً معلوم نشد که سپاه قدرتمند ایران چطوری شکست خورد. ما از کشتار چیزی در تاریخ ندیدیم که حمله کنند، شبیخون بزنند و غافلگیر

کنند، نداشتیم! مثل اینکه اصلاً مقاومت هم نشد مثل افغانستان که مقاومت نکردند. حالا برای چه مقاومت نشد؟ آیا پای سلمان فارسی در میان نبوده که مقاومت نکنند؟ یا شاه آن زمان بی کفایت بوده، تا خبر رسید لشکر مسلمین آنقدر زیاد است که بیابان‌ها را پوشش داده زود فرار کرد و رفت. در بین سلسله شاهان ایرانی آدم‌های قوی بودند و ضعیف هم بودند، قوی‌هایشان می‌رفتند فتح می‌کردند، بعد آنهایی که ضعیف بودند همه را پس دادند تا جایی که افغانستان که جزء استان خراسان بوده را گرفتند، و دیگر صد سال قبل پیرمرد‌ها یادشان هست که روس‌ها آمدند آذربایجان را جدا کردند رحم نکردند تبریز را هم گرفتند و مدام جلو آمدند. خب این هم از این، این هم از یکی از اسرار که رونمایی شد.

(فایل صوتی ۶۳۱۹ - درس اول) کم کم به فرشتگان مهم دینی پی خواهیم برد. کتاب بحار جلد ۹۷ صفحه ۲۲۵ است. در مبحث گذشته که در رابطه با جبرائیل بود به لحاظ داغی بحث ممکن است بگویند که سند یک دانه است ولی خود این کتاب جامع احادیث الشیعه در حوزه‌ها مورد استفاده فقها و مجتهدین می‌شود و خود آقای بروجردی بزرگ هم استاد مراجع بعد از خودش بوده، خودش رفت و مراجع بعد از خودش هم رفتند و الان این سری مراجعی که در قم هستند نسل سوم هستند بنابراین خود آقای بروجردی بزرگ در جمع‌آوری احادیث و روایات وسواس داشتند یعنی می‌خواستند یک کاری کنند که در بحار اگر همه چیز هست اینجا صافی داشته باشد. این بحث هم همان ادامه بحث ایام است که چه روزی چه فرآورده‌ای دارد. باز هم از امام صادق است، این بار پتة یک ملک معروف دیگر را روی آب انداختند. حالا تعریف می‌کند که این روز که گفتم روزشمار است؛ *يُحْمَدُ فِيهِ لِقَاءُ الْمُلُوكِ وَ السَّلَاطِينِ لَطَلَبِ الْحَوَائِجِ وَ طَلَبِ مَا عِنْدَهُمْ* روز خوبی است که بروی درب خانه شاه و پولدار غرضه خواسته‌هایت را کنی، و فی ایدیهم و هو یومٌ مُبَارَكٌ روز مبارکی است. بعد اینجا باز سلمان دخالت کرده است؛ *وَ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَرَوْرْدِينَ رُوزُ*. فروردین‌روز، این عبارت فارسی است در بین متن عربی، ظاهراً اینجا بحث سر برج‌هاست؛ برج فروردین. می‌گوید که *فَرَوْرْدِينَ رُوزُ* *إِسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْأَرْوَاحِ وَ قَبْضِهَا* این دفعه نوبت عزرائیل شد، پس اگر عزرائیل هم وجود خارجی داشته باشد ایرانی است و اسم او هم فروردین‌روز است، شاید بخاطر اینکه کارش را در سال جدید از فروردین شروع می‌کند اسمش را فروردین‌روز گذاشته‌اند. *وَ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَرَوْرْدِينَ رُوزُ* *إِسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْأَرْوَاحِ وَ قَبْضِهَا* فرشته‌ای است که مأمور است ارواح را بگیرد و مردم را دراز به دراز بخواباند. در لابلای این اخبار و احادیث خیلی چیزها پیدا می‌شود. منتها آنهایی که ادعا دارند که ما متخصص دین هستیم، همین، من بارها هم گفته‌ام فقط یک رشته را که از قدما رسیده دنبال می‌کنند، همان که تکراری است؛ این روایت را در آن یکی می‌ریزد و آن حدیث را در آن یکی می‌ریزد. چون اشتغال است دیگر، شغل است و کار دیگر ندارند و یا اینکه می‌ترسند به چنین احادیثی دست بزنند. حالا ترس ظاهری از پیروان دین یا ترس باطنی از اینکه اعتقاد دارند بهشت و جهنمی هست.

ظهوریاب منتظران ۵۴۶۸ - فایل صوتی ۶۳۱۹ - درس اول این فایل با موضوع نامگذاری روز اول بهار از سلمان به علت تشابه موضوعی به درس سوم فایل ۶۳۱۸ ملحق گردید.

درس دوم - گناه به دنیا آمدن در روز خاص به گردن کیست؟: *وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَنَّهُ يَوْمٌ جَيِّدٌ لِلشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ الْبِنَاءِ وَ الزَّرْعِ وَ يَصْلُحُ لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ مَنْ وُلِدَ فِيهِ كَانَ كَذَّاباً تَمَاماً لَا خَيْرَ فِيهِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَعِيدُوا فِيهِ بِاللَّهِ*

تَعَالَى وَ قَالَتِ الْفُرْسُ إِنَّهُ يَوْمٌ ثَقِيلٌ رَدَىءٌ مَكْرُوهٌ أَصِيبَ فِيهِ أَهْلٌ مِصْرَ بِسَبْعِ ضَرَبَاتٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَ هُوَ يَوْمٌ نَحْسٍ تَقَرَّغُ فِيهِ لِلدُّعَاءِ وَ الصَّلَاةِ وَ عَمَلِ الْخَيْرِ وَ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ أَرَدَ رُوزُ اسْمِ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْحِجْنَ وَ الشَّيَاطِينِ - كتاب جامع احاديث الشيعة صفحه ۱۱۸ است.

باز هم ادامه همان بحث روز شمار است، اینجا بحث سر بیست و پنجم ماه است. واقعاً آبا و اجداد ما چه دین گسترده‌ای داشتند. برای هر سوراخ سمبه‌ای جا پایی گذاشتند. من نمی‌دانم این خدا چطور فواید ایام را نقل می‌کند، آخر در شأن او نیست و اگر هم بگوییم از خودشان گفتند که نمی‌شود دیگر، قرآن می‌گوید وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ تعلیم داد او را کسی که قدرتش زیاد است، حالا اینجا دیگر یک مثلث باز می‌شود، هر وقت بحث وحی می‌آید مثلی که در درس قبل گفتم، باز می‌شود. این هم روایتش همان قبلی است چون یک مجموعه است. این حدیث می‌گوید: نَحْسٌ تَقَرَّغُ فِيهِ لِلدُّعَاءِ وَ الصَّلَاةِ وَ عَمَلِ الْخَيْرِ می‌گوید این روز (همین بیست و پنج ماه) برای دعا و نماز نحس است، وَ عَمَلِ الْخَيْرِ و عمل خیر انجام دادن. خب پس اسلام نحسی را پذیرفت دیگر، بله؟ پس امیرالمؤمنین که روز سیزده رجب به دنیا آمده، به این مولود چه باید بگوییم؟ یا وقتی جبر مطلق است اعداد و روز شمار تقویم چه کارایی دارد؟ خب، قبلش می‌گوید وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَنَّهُ يَوْمٌ جَيِّدٌ رَوْزٌ خُوبِی است لِلشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ برای خرید و فروش، وَ الْبِنَاءِ وَ السَّخْتَمَانِ سازی وَ الزَّرْعِ وَ زراعت کاری، وَ يَصْلُحُ لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ و در این روز خواسته‌ها برآورده است. حالا اینجا شش مهم است؛ وَ مَنْ وُلِدَ فِيهِ كَانَ كَذَّاباً تَمَاماً لَا خَيْرَ فِيهِ تا الان داشت از این روز تعریف می‌کرد حالا اینجا دارد تخریش می‌کند و می‌گوید اگر کسی یک چنین روزی به دنیا آمد کذاب می‌شود و کارش دروغ گفتن است، نَمَامٌ می‌شود یعنی سخن چین و دو بهم زن، لَا خَيْرَ فِيهِ! حالا باز روی بحث عدالت رفتیم، بچه که به دنیا آمده چه گناهی کرده که در آن روز آمده؟ آیا انتخاب خودش بوده؟ تازه انتخاب مادرش هم نیست، هر وقت که بچه آماده شد باید تخلیه‌اش کرد، چطور آن وقت این کذاب و نَمَامٌ است؟ بعد می‌گویند که همه چیز در شریعت برپایه وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى است. یعنی هر کسی یک سرنوشت خاصی دارد یک موقعیتی دارد. بعد می‌گوید: لَا خَيْرَ خیرِی هم نیست. اصلاً کلاً در غیبت خیر هست که حالا این بچه‌ای که در چنین روزی به دنیا آمده بی‌خیر باشد؟ شما به دیدن بچه‌ای که به دنیا آمده می‌روید به خانواده‌اش می‌گویید که خیر است. یعنی ضد شر است، وقتی می‌گویی خیر است یعنی این نه نحس است، نه شوم است، نه علیل است و نه روزی بسته است. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَعِيدُوا فِيهِ بِاللَّهِ تَعَالَى امیرالمؤمنین گفت از این روز به خدا پناه ببرید. من نمی‌دانم آن اول روایت چه می‌گوید که يَوْمٌ جَيِّدٌ لِلشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ الْبِنَاءِ وَ الزَّرْعِ وَ يَصْلُحُ لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ بعد این وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَعِيدُوا فِيهِ بِاللَّهِ تَعَالَى چیست؟ بعد باز هم بحث سر این روز است، مثلاً می‌گوید چرا روز بدی است؟ می‌گوید: أَصِيبَ فِيهِ أَهْلٌ مِصْرَ بِسَبْعِ ضَرَبَاتٍ مِنَ الْبَلَاءِ هفت نوع بلا در چنین روزی به سراهای مصر آمد. خب به سر آنها آمده چه ربطی به فرزند در شکم دارد؟ باز سلمان فارسی دخالت کرده، عجب همشهری خوب و هموطن ناز دارید. یعنی اگر پیغمبر کمر بند امنیتی به او نمی‌بست و نمی‌گفت السَّلَامُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ دخلش را آورده بودند، در همان زمینه غدیر هم خیلی فعالیت کرد، نوشته‌اند به زبان فارسی مدام داد می‌زد کردید و نکردید منظور این است که در غدیر بیعت کردید و

عمل نکردید! جزو معترضین بود که بعد از اینکه امیرالمؤمنین بیعت کرد و این هم رفت رأی داد. می گوید که آرذ رُوزُ حالا شاید منظورش اردیبهشت است، باز این هم کلمه فارسی را در متن عربی آورده آرذ رُوزُ اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْحِجِّ وَالشَّيَاطِينِ می گوید اسم فرشته همراه است با جن و شیطان. خب پس شیطان هم اسمش همین شد دیگر آرذ رُوزُ! شیطان هم به وسیله سلمان فارسی معرفی شد. می گویند سلمان سیصد سال عمر کرد بعد همه کشورها را گشت. این خیلی عجیب و مرموز است با اینکه سلمان آدم خوبی بود یعنی مدافع اهل بیت بود و جزو خاص از حواریون پیغمبر و امیرالمؤمنین بود، ولی کارش مشکوک است. خودش تعریف می کند که از کجا آمده، می گوید: در شیراز (فارس) که بودم زردشتی بودم بعد آمدم کشورهای دیگر را گشتم، آن یکی یهودی بود، آن یکی مسیحی بود، همه را دور زدم و کتاب های همه آنها را دیدم، آموزش و پرورش آنها را مشاهده کردم، بعد به مدینه آمد. آیا عجیب نیست؟ گفت شنیدم که آخرین پیغمبر قیام کرده و به اینجا آمدم. خب، پس جن و شیطان هم دست ساز سلمان فارسی است و اینطوری که آورده شاید اینها هم ایرانی بودند، همانطوری که عزرائیل و جبرائیل ایرانی بودند. حالا نمی دانم ایرانی بودند یا نه، این سلمان که منبع معالم بود که خودش می گفت من هر کشوری می رفتم فراگیری می کردم از آنچه که از معالم که آنها دارند مثل اینکه هوش او هم خوب بود. حالا شاید بعداً دوباره یک اسراری پیدا بشود، نمی دانیم.

درس سوم - بنای هر چیزی در انهدام زندگی است!: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَكِبَ رَاحِلَةً فَلْيُؤْصِ فُقَيْهَ رُوى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ وَذَكَرَ مِثْلَهُ - از کتاب کافی نقل می کند جلد ۴ صفحه ۵۴۲ محمد ابن یحیی سرسلسله روات، ایضاً تهذیب الاحکام نقل کرده جلد ۵ صفحه ۴۴۱، از محمد ابن احمد از یعقوب ابن یزید از ابن ابی عمیر از امام صادق. و کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفُقَيْهَ جلد ۲ صفحه ۳۰۹ است.

باب قبل که در رابطه با روزشمار تقویم بود تمام شد و این یک باب دیگر است. می گوید: قَالَ مَنْ رَكِبَ رَاحِلَةً كَسَى كَسَى سَوار مَرَكَب می شود. اینجا اسم مسافرت را هم نیاورده یعنی الآن شما سوار اسب شدی که در میدان اسب دوانی مثلاً چرخ بزنی یا روستایی از این روستا به آن روستا سوار اسبش، حالا یا خریا شتر می شود، فَلْيُؤْصِ باید وصیت کند. مَنْ رَكِبَ رَاحِلَةً فَلْيُؤْصِ هر کس سوار شد، به حساب روز اگر حساب کنیم هر کس سوار ماشین شد، باید وصیت خودش را بکند. حالا مَرَكَب، خطرناک است که باید وصیت بکنند؟ چون اینجا دارد می گوید مَنْ رَكِبَ هر وقت سوار شد، پس این نشان می دهد که عمومیت ندارد فقط موقع سوار شدن. یعنی مَرَكَب، عزرائیل است که سوار می شوی هر لحظه ممکن است تو را بگشود؟ یا اینکه حفاظت از جانب خدا در مَرَكَب سوار ماشین سوار شده می شود برای همین می گویند وصیت را بکن. معمولاً قبل از اعدام به اعدامی می گویند وصیت خودت را بکن، حالا اینجا به کسی که سوار مَرَكَب می شود امام صادق می گوید که فَلْيُؤْصِ وصیت کن.

ظهوریاب منتظران ۵۴۶۹ - فایل صوتی ۶۳۲۰ - درس اول - آرزوی خیر از کسی که هویت غیب را می داند:
کِتَابُ خَلَادِ السُّدِّيِّ الْبَرْزَانِ قَالَ: وَدَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا فَقَالَ لَهُ رَوَدَكَ اللَّهُ التَّقْوَى وَغَفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ وَوَجَّهَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۸ صفحه ۲۰۹ و کتاب محاسن از برقی صفحه ۳۵۵ است.

از یعقوب ابن یزید از عبید البصری از ادريس ابن یونس از امام صادق از اجدادشان. قَالَ: وَدَّعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا تَوَدِّعَ كَرْدَ پيغمبر با علی فَقَالَ لَهُ رَوَّدَكَ اللَّهُ التَّقْوَى زیاد کند خدا بر تو تقوا را. تقوا یعنی شناخت اسماء ایذایی. وَ غَفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ گناهانت را ببخشد، که این خلاف عصمت است و معلوم می شود که اینها گناه هم می کردند. ببینید در آنجایی که قرآن پیغمبر را معرفی می کند می گوید که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ (۱۱۰ کهف) این عصمت مال یوحیِ إِلَيَّ است، در موقعیت بشری گناه می کنند؛ صغیره یا کبیره، و دلایلش هم مختلف است و یکی از آنها هم همین آیه دوم سوره فتح است لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ حالا حضرات ماستمالی کنندگان آمدند و گفتند که منظور این است که گناهان مردم را، امت را بخشیدیم. خب آنجا زورش می آمد خدا بنویسد؛ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِ أُمَّتِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ها؟ می مُرد اگر می گفت، که اینطوری باعث سردرگمی نشود؟! وَ وَجَّهَ لَكَ الْخَيْرَ وجیه کند برای تو خیر را. حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ یعنی هر موقعی که به هر جانبی می روی خیر برای تو باشد. خیر هم که نیست چون گفت که بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ (۸۶ هود) در اینجا خیر نیست، الباقی خدا خیر است! الباقی خدا همان مجهول در توحید است که منتظر به دنبال یافتن آن است. توحید هم که کلید اسماء الحسنی است. در هنگام خداحافظی، پیغمبر با علی دعا می کند که خداوند وجه تو را خیر کند. وَ جه یعنی حقیقت انسانی. وجیه؛ آبرو و اعتبار است. وجیه؛ صورت است. همه چیز در صورت است؛ چشم، بینی، دهان، زبان، کلام.

درس دوم - راه انتظار، بدون داشتن پشتوانه!: بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ - الْقَضَاعِيُّ فِي كِتَابِ الشَّهَابِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ - كِتَابِ مُحَاسِنِ صَفْحَةِ ۳۵۷ است. - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۸ صفحه ۲۰۹ هم آورده است.

بِإِسْنَادِهِ به سلسله روات، به پیامبر. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ پیغمبر گفت اول رفیق پیدا کن بعد راه را بپیمای یعنی بدون رفیق نمی شود. این الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ ظاهرش پیداست که هر راهی که می خواهی بروی باید رفیق داشته باشی، رفیق یعنی هوایت را داشته باشد. یکی از اسامی اسماء الحسنی رفیق است؛ رفیق، مرافقت. راهی که مثلاً از اینجا می خواهی به فلان شهر بروی رفیق لازم دارد که تنها نروی، آن وقت این راه زندگی را می شود تنها پیمود؟ پس برای چه خدا اسمش رفیق است؟ رجال ظهوری می گفتند إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى ما با رفیقِ بزرگ داریم حرکت می کنیم. تازه رفیق کم است یک چیزی هم بغلش وصل می کنند رفیقِ شفیق؛ در آن ذکر دعا یا رَفِیقُ یا شَفِیقُ فُکْنی عَنْ حَلَقِ الْمَضِیقِ ای رفیقِ شفیق؛ ای کسی که هوایم را داری و خیلی هم مواظبم هستی، شفقت. رفیق بی وفانه، رفیق نیمه راه نه، بلکه رفیق تمام عیار! کیست؟ خداست. ایا او هست؟ او را آزمودی یا نه؟ چقدر او را آزمایش کردی؟ اهل بیت چقدر خدا را در وعده هایی که داده بود آزمودند؟ این راه زندگی بدون رفیق نمی شود و تنها رفیقی هم که به درد می خورد خود کسی است که انسان را آفرید، راه را آفرید، زندگی را آفرید، حیات را آفرید، عمر را خلق کرد. در خط انتظار هم رفیق لازم است، رفقا منتظرین هستند ولی رفیقی که به درد بخورد معلم است! هر کس بدون رفیق این راه را می رود بارش کج می شود و به زمین می ریزد. چرا در بین جماعت شیعه به آن گستردگی، اهل بیت فقط یک تعدادی را داشتند؟ طرف آمده می گوید من شیعه هستم، می گوید این حرف را نزن بگو من دوستت دارم چون شیعه مقامش

خیلی بالاست، بعد این، نان به نرخ روز بخور می گوید که نه، هر کس اسمش شیعه است به بهشت می رود. خود امام سجاد ضجّه می زند و می گوید که من می ترسم این مسیر را بروم، امام صادق به آن فامیلش می گوید که خیال نکنی از بچه های پیغمبر هستی، این راه عمل می خواهد بعد برای تشویق کردن و کوبیدن مخالفینشان که اهل سنت هستند چرت و پرت می گویند که فقط شیعه به بهشت می رود. شیعه داریم که قاتل اهل بیت بوده. تازه امامزاده داریم که اهل بیت را کشته، سبب قتل موسی ابن جعفر پسر عمویش بود، امام دوازدهم حکم کرد که به عمویش جعفر بگویند جعفر کذاب. آن وقت همه اینها به بهشت می روند؟ شده مانند بهشت فروشی کشیش!

درس سوم این فایل با موضوع مو لباس خداست به علت بازخوان به فایل ۳۷۷۲ ملحق گردید.

درس چهارم - اعطای خدا به انبیاء وحی است و یا چیزهای پیش پا افتاده؟: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ثَلَاثُ أُعْطِيَهُنَّ الْأَنْبِيَاءُ الْعِطْرُ وَالْأَزْوَاجُ وَالسَّوَاكُ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۱۱ است.

علی ابن ابراهیم از پدرش از محمد ابن یحیی از طلحه ابن زید از ابی عبدالله امام صادق. امام صادق فرمود: ثَلَاثُ أُعْطِيَهُنَّ الْأَنْبِيَاءُ الْعِطْرُ (الْعَطْرُ) هر دو را گفته اند، وَالْأَزْوَاجُ وَالسَّوَاكُ می گوید که خدا به پیامبران سه چیز داده؛ عطر و زن و مسواک، فقط همین؟ بیا و بروی رسالت و طمطراق نبوت همین است؟ سر و ته آن همین است؟ دقت کنید که چه می گوید أُعْطِيَهُنَّ یا أَعْطَاهُنَّ خدا عطا کرده به انبیاء. چیزی که به انبیاء عطا کرده، آیا هدایت مردم نیست؟ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۲۵ حدید) ها؟ کتاب برای هدایت دادیم، پیامبران را فرستادیم تا مردم را از گمراهی و سردرگمی نجات بدهند، سر و ته آن همین است؟ سه چیز محصول عنایات خدا به انبیاء و خلاصه فلسفه وجودی ارسال رسل و انزال کتب همین است؛ الْعِطْرُ وَالْأَزْوَاجُ وَالسَّوَاكُ. این عطر که برای عطر فروش ها خوب است تبلیغ می شود، این حدیث را در دکان هایشان بزنند. مسواک هم که به درد تبلیغ دندانپزشکان می خورد. زن هم که در نوسان است، گاهی دین او را می کوبد و گاهی بالا می برد، اینجا مثلاً بالا برده است. خدا به پیامبران این را داده، درجه ای که در دنیا داده این است!

درس پنجم - زیر لحاف چند چیز را باید بُرد؟: رَوَى لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي السَّوَاكِ لَبَاتَوْهُ مَعَهُمْ فِي اللَّحَافِ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۳۴ است.

این را از امام باقر نقل می کند: رَوَى لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي السَّوَاكِ لَبَاتَوْهُ مَعَهُمْ فِي اللَّحَافِ می گوید اگر مردم بدانند که چه خاصیتی در مسواک هست شب ها زیر پتو می برند، مسواک هایشان را زیر لحاف می برند. خب شما از این چه تصویری دارید؟ چه برداشتی می کنید؟ مردم مسواک هایشان را زیر لحاف ببرند، آیا طرح این قضیه عقلانیت دارد؟ نه اینکه بخواهم بگویم امام باقر اشتباه می کند، نه! منظورم جمع آوری فقه است، بعد آدم یاد زیر لحاف عایشه می افتد، یادت هست؟ با اسناد معتبر داشتیم که جبرئیل امین حضرت روح الامین برای دادن وحی فقط یک جا را انتخاب می کرد و دیگر دومی نداشت، آن هم خانه ام المومنین عایشه و آن هم زیر لحاف، از این طرف هم شیعه می گوید که نه، منبع وحی خانه فاطمه است و مرکز دریافت آن هم علی ابن ابی طالب است. خب حالا یک بحث ظریف اینجا هست،

این را در محاجه يادتان نرود، ببينيد الان دو قسمت شد: وحى در خانه امّ المومنين عايشه، رفت در قسمت اکثريت قاطع مسلمين جهان؛ اهل سنت و جماعت و وحى در خانه فاطمه زهرا و دريافت کننده؛ اميرالمومنين، اين رفت در قسمت يک پنجم از نفوس اسلام به نام شيعيان جهان. حالا اختلاف افتاد ديگر؛ وحى آن طرف است اينها قبول ندارند و وحى اين طرف است آنها قبول ندارند. حالا چطور قرآن براى ثقلين، براى شيعه و سنى مورد اتفاق شد؟ چطور قرآن را شيعه ها در خانه هايشان بردند و استفاده مى کنند؟ آيا وحى اى که در خانه عايشه نازل شده براى ائمة الهدى المهديين مورد تأييد است؟ نه! براى اينکه آنها اينها را که قبول نداشتند خلفا را قبول نداشتند. از روى تقيه دهانشان بسته شده بود و در هر فرصتى نزديکان را هدايت مى کردند و چشمانشان را باز مى کردند مثل دعای قنوت؛ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ النَّعْتَلِ که مى گویند منظور، خليفه اول و دوم و سوم است. حالا صحبت سر اين است؛ يک وقت که با متشرع شيعه بحث مى شود بگو که اهل سنت قائل هستند که وحى در خانه مادرشان يعنى عايشه نازل شد و شما قائل هستيد که در خانه فاطمه زهرا نازل شد، پس شد دوتا قرآن، نه شما آن طرف را قبول داريد و نه آنها اين طرف را قبول دارند، چه مى شود؟ در نتيجه مى شود دوتا قرآن: قرآن کتابت عثمان ابن عفان و قرآن کتابت اميرالمومنين. قرآن على؛ مهجور است، ممنوع الورد است، محکوم به حصر است و قرآن عثمان بخاطر اکثريت داشتن طرفداران خلفاء، رايج است و منشور است و مبارک است.

ظهور ياب منتظران ۵۴۷۰ - فايل صوتى ۶۳۲۱ - درس اول - نماز، تحت الشعاع دو ضلع ديگر: على ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن حفص ابن البختري عن ابي عبد الله قال قال رسول الله ما احب من دنياكم الا النساء والطيب - کتاب کافي جلد ۵ صفحه ۳۲۱ است.

على ابن ابراهيم از پدرش از ابن ابي عمير از حفص ابن بختري از امام صادق از رسول الله. ما احب من دنياكم الا النساء والطيب. در يک جايى معروف بود که پيغمبر در برگرفته هاى از دنياى غيبت مثلث دارد؛ نماز، زن و عطر، اينجا نماز را حذف کرده، خيلى قشنگ و جالب است، خيلى معنادار! دوتا ضلع دارد؛ ما احب من دنياكم الا النساء والطيب. شايد در اين نمازها گيرهاى هست از جمله همان سهويات يا نيات يا عدم سازندگى که قرآن مى گويد و شرط مى کند؛ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ. به هر تقدير، معانى مختلف دارد، اهل تحقيق آن را باز کنند.

درس دوم - سبيل را که گفتند نزنيد پس تکليف اين کلام چيست؟: کتب التّعرّيف للصّفوانى و روى اَنَّ الطّيبَ فى الشّاربِ تکرّمه المَلکين - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱ صفحه ۴۲۱، به نقل از صفوانى.

صفوانى گفته است که رسول خاتم گفته است: اَنَّ الطّيبَ فى الشّاربِ تکرّمه المَلکين روى سبيل عطر ماليدن باعث مى شود که اين دوتا ملک خوششان بيايد، اين دوتا ملکی که قرآن مى گويد رقيب و عتيد. حالا بحث سر اين است که در کلمات بسيارى آمده است که سبيل هايتان را بزنيد حُذِ الشّوّارِبِ، وقتى که سبيل ها را مى زنند بعد چطور مى شود که گفت؛ اَنَّ الطّيبَ فى الشّاربِ تکرّمه المَلکين؟ وقتى که سبيل نباشد به کجای آن عطر مى زنند؟ منازعات است، همه اينها را من برايگان مى خوانم که بدانيد همه اينها فقه جعفرى و شريعت دين است، بعد مردم کلافه مى شوند مى زنند بيرون، مى گویند چرا؟ يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً مى شود، مى گویند چرا؟ خب اين است ديگر؛

معارضات و منازعات. یک بزرگی یک حرفی می زند باید سر حرفش بایستد نه اینکه اینطرفش کند آنطرفش کند، آن را پایین بیاورد بالا ببرد.

درس سوم - با آیه و لا تَبْذُرْ تَبْذِيراً چه کنیم؟: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ رَفَعَهُ قَالَ: مَا أَنْفَقْتُ فِي الطَّيْبِ فَلَيْسَ بِسَرْفٍ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۱۲ است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا گروه روات: عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ رَفَعَهُ قَالَ: مَا أَنْفَقْتُ فِي الطَّيْبِ فَلَيْسَ بِسَرْفٍ هر چه در خرید و فروش و مصرفِ عطر به کار ببری اسراف نیست، بعد خود قرآن می گوید و لا تَبْذُرْ تَبْذِيراً زیاده روی نکن. آن آیه است و این سنت نبوی است!

درس چهارم - یک بار می گویند مثال ما، مثال خورشید است در برابر ستارگان: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَضْلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِ دُحْنِ الْبَنْفَسِجِ عَلَى سَائِرِ الْأَذْهَانِ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۸۱ است.

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیامبر فرمود: فَضْلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِ دُحْنِ الْبَنْفَسِجِ عَلَى سَائِرِ الْأَذْهَانِ می گوید: برتری ما خاندان اهل بیت بر مردم همانند امتیاز بنفشه است بر سایر روغن ها. آیا این را به پای پیغمبر نبسته اند؟ ها؟ پیغمبری که می گوید: مثال ما با مردم مثال خورشید است و ستارگان، حالا اینجا اینقدر این عظمت افول کرده که می گوید مثل ما با جامعه مثل روغن بنفشه است با بقیه روغن ها. آخر روغن بنفشه خیلی مهم است و جنبه حیاتی دارد!

درس پنجم - تب از جهنم است، پس عذاب دنیا از چیست؟: بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عَلِيٍّ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ اكْسُرُوا حَرَّ الْحُمَّى بِالْبَنْفَسِجِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ لَا يَتَدَاوَى الْمُسْلِمُ حَتَّى يَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ - کتاب الخصال صفحه ۶۲۰ است.

از اسناد و مدارکش در احادیث گسترده ای در باب مسائل طب از امیرالمؤمنین آورده است و می گوید که حَرَّ الْحُمَّى بِالْبَنْفَسِجِ تب را با روغن بنفشه پایین بیاورید. روغن بنفشه تب بر است! وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ آن کسی که تب دارد را آب سرد به او بزنید تا خطر از او دور بشود. چون تب، خطر است دیگر، مغز و قلب را دگرگون می کند. حالا صحبت سر این است که حَرَّ بدن را با ماء بارد علاج می کنید اما دوزخ دنیا را با چه آبی می خواهید سرد کنید، جهنمی که زیر سایه اسماء ایزایی برپا شده و مردم را له می کند، می سوزاند و می خشکاند. ماء بارد، اسماء الحسنی است و در اسماء الحسنی می شود یک شفایی برای تب بیچارگی و بدبختی پیدا کرد.

ظهور یاب منتظران ۵۴۷۱ - فایل صوتی ۶۳۲۲ - درس اول - خلاف متعارف مندرج در کتب معرفتی می باشد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْبُسُو ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ لِبَاسُنَا - بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ مِثْلُهُ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۴۴۶، کتاب خصال صفحه ۶۱۳ آورده است.

از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از قاسم ابن یحیی از پدر بزرگش از حسن ابن راشد از ابی بصیر از امام صادق از آبا

و اجداد معظم از امیرالمؤمنین. اَلْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ لِبَاسُنَا. در زمینه لباس پوشیدن چندین روایت معارض داریم و این برمی گردد به همین که امام صادق می گوید هفتاد مدل حرف می زنیم ها! اینجا می گوید که امیرالمؤمنین فرمود لباس های پنبه ای بپوشید که لباس رسول الله و لباس خاندان اوست. پنبه نرم است، آن وقت می گویند که امام دوازدهم وقتی که ظهور می کند لباسش پشم است، پشم، زیر است وقتی به بدن باشد مدام بدن اذیت می شود و می خارد برعکس پنبه که بدن آرامش پیدا می کند اَلْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ لِبَاسُنَا.

درس دوم - مدل دهی در لباس پوشی با مواضع متضاد: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْكَتَّانُ مِنْ لِبَاسِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۴۴۹ است.

بخش اول: از اصحاب روایت: احمد ابن محمد و ابو علی الاشعری از محمد ابن عبد الجبار از ابن فضال از علی ابن عقبه از پدرش از امام صادق. اَلْكَتَّانُ مِنْ لِبَاسِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ لباس کتان لباس انبیاء است و گوشت بدن را می رویاند یعنی بدن را ناز می کند. کتان هم شاید جزو پارچه های نرم است. آنجا گفت پنبه لباس ماست و اینجا گفت کتان لباس ماست اَلْكَتَّانُ مِنْ لِبَاسِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ.

بخش دوم: فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيُّ لَا يَبْدُرُ يَا أَبَا ذَرٍّ اَلْبَسِ اَلْخَشَنَ مِنَ اَللِّبَاسِ وَ الصَّفِيْقَ مِنَ اَلثِّيَابِ لِئَلَّا يَجِدَ اَلْفَخْرُ فِيكَ مَسْلَكاً - کتاب امالی از طوسی آورده صفحه ۵۳۹ است.

در وصیت رسول الله به ابیذر یا ابذر: اَلْبَسِ اَلْخَشَنَ مِنَ اَللِّبَاسِ. بین چقدر معارض و متفاوت است. آنجا می گوید که لباس نرم بپوشید تا بدن حال نکند حال بیاید و اینجا پیغمبر به ابذر غفاری وصیت می کند که لباس خشن تنت کن. چرا لباس خشن تنش کند و خود آزاری کند؟ لِئَلَّا يَجِدَ اَلْفَخْرُ فِيكَ مَسْلَكاً برای اینکه غرور تو را نگیرد و فخر فروشی نکنی.

بخش سوم: يَا أَبَا ذَرٍّ اِنِّي اَلْبَسُ اَلْغَلِيْظَ وَ اَجْلِسُ عَلَى الْاَرْضِ - کتاب امالی از طوسی صفحه ۵۳۱ است.

باز پیغمبر می گوید که يَا أَبَا ذَرٍّ اِنِّي اَلْبَسُ اَلْغَلِيْظَ وَ اَجْلِسُ عَلَى الْاَرْضِ لباس هایی که من تنم می کنم خشن است. در مجموع این معارضات آن چیزی که دستگیر یک محقق می شود این است که کلاً دین تقیه ای یعنی این، بی ثبات یعنی هیچ چیزی سر جای خودش بند نیست یعنی الآن تو یک سؤال می کنی دو دقیقه دیگر همان سؤال را مطرح کن یک جواب دیگر می شنوی، حالا یا بخاطر سرزمین غیبت است که در عصر غیبت هیچ چیزی سر جای خودش قرار ندارد و همه چیز به صورت مجاز است و سؤال هم که می شود مجازی جواب می دهد یا اینکه نه هر کسی آمد یک سؤال کرد یک جوابی گرفت، مثلاً فرض کن این یارو ثروتمند است آمد راجع به لباس پرسید پیغمبر یا امیرالمؤمنین یا امام صادق باب میل او که حالش بد نشود و خوش بحالش بشود جواب می دهد که مثلاً لباس پنبه ای خیلی خوب است، لباس کتان خیلی خوب است، بعد یک فقیر به تورش می خورد مثل ابذر. ابذر فقیر بود دیگر، برای اینکه با او همدردی کند می بیند لباس او یک لباس پشمینه خشن غلیظ و آزار دهنده است که بدن را به خارش می اندازد به او هم می گوید: بله، اِنِّي اَلْبَسُ اَلْغَلِيْظَ. بعد آیا به این نمی گویند هرهری مذهب؟ نمی گویند حزب باد؟ نمی گویند از هر راهی آمد همان را جواب بده؟ دین تقیه ای یعنی همین دیگر! دین تقیه آیین بی ثبات و دارای ابعاد مجازی است که هر

بار سؤال کنی به نوعی جواب می گیری و هر کس سؤال کند به فراخور حالش جواب می گیرد، اینها خیلی مهم است یعنی الآن مثل جریان آن پادشاه می شود که به آشپزش گفت امروز غذا چه داری؟ گفت بادمجان، گفت از خواص بادمجان بگو، آشپز شروع کرد به گفتن، فردا دوباره گفت چه داری، گفت بادمجان، گفت از بدی های بادمجان بگو، دوباره از بدی هایش گفت. گفت فلان فلان شده تو که دیروز از خوبی های آن می گفستی، گفت برای من بادمجان مهم نیست شخص شما مهم هستید من باید یک چیزی بگویم که شما خوشتان بیاید، دیروز از بادمجان خوشت می آمد من تعریف کردم و امروز از بادمجان بدت می آید من از بدی آن گفتم، حالا واقعاً دین هم اینطوری است؟ بعد می شود دین سیاسی یعنی نان را به نرخ روز خوردن!

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۲ - فایل صوتی ۶۳۲۳ - درس اول - این هم تعریفی از مقام زن!: عَنْ أَسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مِّنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ - کتاب صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۳۰ روایت ۵۱۹۶ و جلد ۸ صفحه ۱۱۳ روایت ۶۵۴۷، کتاب صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۲۰۹۶ است.

از اسامة ابن زید از رسول الله. گفت بر درب جهنم ایستادم و بیشترین کسانی که وارد آن می شدند زنان بودند عَنْ أَسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مِّنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ. بقول عوام در اصطلاحاتشان می گویند که خدا هم گل گیجه گرفته، یک بار زن را تعریف می کند و اینقدر بالا می برد که کنار نماز یعنی ستون دین می گذارد و یک بار هم اینطوری حالشان را می گیرد.

درس دوم - پس چگونه یک سوم از انتخاب پیامبر از این گروه است؟: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَقْلَ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءُ - کتاب صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۲۰۹۷ روایت ۲۷۳۸، کتاب الانوار النعمانية از جزایری جلد ۴ صفحه ۲۰۸، کتاب تاریخ دمشق جلد ۵۸ صفحه ۲۹۰، کتاب تفسیر قرطبی یا قرطبی جلد ۱۷ صفحه ۱۸۸، کتاب نهج الفصاحة جلد ۱ صفحه ۲۷۴ روایت ۶۰۳، از رسول خاتم است.

ببین چطوری همدیگر را نقض می کند! انگار این ناسخ و منسوخ در احادیث و روایات بیشتر دخیل است، این می آید حرف قبل را خنثی می کند. خب این دو تا که مکمل هم هستند، اقلی از زن ها به بهشت می روند و آنجا هم که اکثر واردین به جهنم زن هستند.

(فایل صوتی ۶۴۴۵ - درس اول) سکنه بهشت در قبضة مردان است، پس فلسفه حورالعین چه می شود؟. همان کتاب است که چند وقت است زیر دست ماست؛ صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت. این مبحث دو بخش دارد و در باب زن هاست. عبیدالله ابن معاذ از پدرش از شعبه از ابی التیاح از مُطَرَف ابن عبد الله از رسول الله. در جلسه قبل (۶۴۴۴) مبحثی در باب خانم ها از دیدگاه دین داشتیم، یکی دو تا درس دیگر هم الحاقی دارد. پیامبر خدا چه فرمود؟ فرمود: إِنَّ أَقْلَ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءُ سرشماری کردند آن هم در عالم مجاز، چون در بحث قبل گفتم هنوز مهمانان معاد در خاک هستند، قرار است که همه باهم برخیزند پس این از طرف پیامبر یا جبرائیل یا خدا یک فرض است، مثل یک ماکت که درست می کنند، یک آسمان خراش درست می کنند نقشه آن را می کشند و عکس ساختمان را هم می کشند می گویند این قرار است اینجا بنا بشود ولی الان

نیست، حالا مبحث قیامت هم همین است. رسول خدا چه گفت؟ گفت کمترین سکنه بهشت زن‌ها هستند. در جلسه قبل اشاره کردم که وابستگی رسول الله به زن‌ها چقدر زیاد بود، حالا هم در تعدد زوجات و هم در آن حدیث معروف که گفت من از دنیای شما نماز و زن را انتخاب کردم، و اهل بیت که هر کدام زن‌هایی داشتند. خب یکی از عوامل جذب مخاطبین اسلام به این دین، حورالعین (زنان بهشتی) است، آنقدر تعریف کرد و این عرب‌ها هم که شهوتران، دهانشان آب افتاد، رفتند در جبهه کشته شدند تا بروند اینها را تصاحب کنند. خب چطور حورالعین آنجا هست؟ آیا حورالعین زن نیست؟ اگر زن نیست به چه درد می‌خورد، تو به این متشرع قول دادی! در بعضی از درس‌ها یادت هست که گفت هر کاری کنی صدتا حورالعین اضافه می‌شود دویست تا اضافه می‌شود؟ در یکی از درس‌ها داشتیم که طرف سوال کرد و گفت آخر ما چطوری از پس اینها برمی‌آییم؟ گفت نگران آن نشوید خدا به شما قوت می‌دهد. پس چطور کمترین اهل بهشت زن‌ها هستند؟ اینها را باید متشرع جواب بدهد! خواهد گفت که آن حورالعین است و این زن است، باهم فرق دارند، چه ربطی دارد؟ در حالیکه حورالعین اگر زن نباشد (از نظر داخل و بیرون) به چه درد می‌خورد؟ پس به طرف می‌گویی تو با هوا ازدواج کن با فضا آمیزش کن!

(فایل صوتی ۷۱۲۲ - درس اول) پس چگونه اینقدر از زنان تعریف کردی؟ کتاب البعث و النشور شماره ۶۰۹ از بیهقی، تفسیر طبری جلد ۱۶ صفحه ۲۵، کتاب الطاعة والعصیان از عبد ابن حمید و علی ابن معبد، کتاب المطولات طبرانی، کتاب الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۳۳۹-۳۴۲، کتاب فتح الباری جلد ۱۱ صفحه ۳۶۸-۳۶۹، از رسول خداست. **إِنَّ أَقَلَّ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءَ** کمترین ساکنان بهشت زنان هستند. وقتی کمترین سکنه بهشت زنان باشند، الباقی زنان کجا هستند؟ در جهنم هستند دیگر! اگر زنان جایگاهشان در جهنم است چطور پیغمبر می‌گوید که از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم؛ نماز و زن و عطر؟ آیا فکر نمی‌کنی توجیهی باشد برای اینکه نه تا زن دارد و تعداد زیادی کنیزک؟ به هم نمی‌خورد، عدم تطابق است. آنجا زن را برده کنار نماز، نمازی که می‌گوید **الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ** ستون خیمه دین نماز است، بعد در جایی می‌گوید بیشتر اهالی جهنم زنان هستند. یک جای دیگر می‌گوید لشکر شیطان زنان هستند. اینجا هم که می‌گوید کمترین جمعیت بهشت، زن‌ها هستند.

درس سوم - عوامل فتنه انگیزی مهم‌تری هست که این مورد را تحت الشعاع قرار می‌دهد! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِي النَّاسِ فِتْنَةً أَصَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ - کتاب صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۸ روایت ۵۰۹۶، کتاب صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۲۰۹۸ روایت ۲۷۴۱، کتاب سنن ابن ماجه جلد ۵ صفحه ۱۳۵، کتاب المعجم الكبير جلد ۱ صفحه ۱۶۹ است.

باز هم درباره سرکوب زن‌ها است: پیامبر فرمود: **مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِي النَّاسِ فِتْنَةً أَصَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ** می‌گوید که من هر وقت سرم را گذاشتم روی خاک و رفتم هیچ آشوب و بلوا و فتنه‌ای برای مردم مثل زن‌ها نیست و بعد اگر یادتان باشد یک درس مهم داشتیم که جبرائیل گفت خود قرآن فتنه است. ببینید: کتابت، فتنه! خلافت، فتنه! و بعد تاریخ را ببینید: حب دنیا، فتنه! حب جاه، فتنه! شهوترانی، فتنه! زن هم کنارش. همه اینها سند دارد.

درس چهارم - تکلیف گفتار نبوی چه می‌شود که فرمود: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؟ عَنِ

السَّكُونِيَّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ بِالْغُرَفِ وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۶، کتاب تفسیر صافی جلد ۲ صفحه ۴۵۲، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۷۶، کتاب تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۶۸، کتاب تفسیر کنز الدقائق است.

سکونی از حواریون است، از امام صادق نقل می‌کند و امام صادق از پدران و اجداد، از پیامبر. پیامبر گفت زنان را در طبقه‌های فوقانی منزل ندهید که اشراف نداشته باشند و به آنان نوشتن نیاموزید. باید جایی که نور ندارد باشد به دلیل اینکه زن است می‌خواست زن نشود. بعد هم پیغمبر خودش گفته طلب علم بر زن و مرد مسلمان واجب است! لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ بِالْغُرَفِ وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ. زن‌ها باید بی‌سواد باشند تا ندانند که خالق چه بلایی سرشان آورده است. **درس پنجم - فضای جبر مطلق در این درس فهمیده می‌شود!** قَالَ النَّبِيُّ: مَا رَأَيْتُ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لَذِي لُبٍّ مِنْكُنَّ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۲۲، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۳۹۰، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۴۰۴، کتاب مکارم الاخلاق جلد ۱ صفحه ۲۰۱، کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۲۴، کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۲۰ صفحه ۲۷ است.

باز هم پیامبر از زن‌ها تعریف کرده منتها بقول عوام کجکی! می‌گوید من ندیدم سست دین و کم عقلی مانند شما زنان که مردان را برابرید قَالَ النَّبِيُّ: مَا رَأَيْتُ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لَذِي لُبٍّ مِنْكُنَّ. اینجا بحث خیلی جالب است، خنده‌دار است؛ می‌گوید این طبقه خانم‌ها دینشان ضعیف است، حالا مگر دین مردها خیلی قوی است؟ حالا خوب است که میراث‌بران پیغمبر، مردها بودند یعنی خلفاء یا کُتَّاب! هیچ زنی در بین اینها نبود، نه زن کاتب داشتیم و نه زن حاکم داشتیم، بعد جالب است می‌گوید که اینها با اینکه دین و ایمان ندارند و عقلشان هم کم است اما مردها را به سمت خودشان می‌کشند. حالا ببین تو را به خدا، حالا چه کسی عقل دارد؟ زن عقل دارد یا مرد؟ ها؟ می‌گوید مردها اسیر زن‌ها هستند. این همان چیزی است که خدا آفریده منتها معارضش را ما داریم می‌خوانیم یعنی از دین درمی‌آوریم.

درس ششم - موارد مشکوک و مشتهی که در قالب تسامح و تساهل قرار می‌گیرد! عَنْ فَضْلِ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مُتَعَةً فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّ لَهَا زَوْجًا فَفَتَّشْتُ عَنْ ذَلِكَ فَوَجَدْتُ لَهَا زَوْجًا قَالَ وَلِمَ فَتَّشْتَ؟ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۵۳، کتاب روضة المتقین فی شرح مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۷ صفحه ۴۷۲، کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۳۱، کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۵۸، کتاب انوار الفقاهه (مکارم شیرازی) جلد ۱ صفحه ۳۱۳ است.

ابن راشد از امام صادق نقل می‌کند و می‌گوید زنی را به ازدواج موقت خود درآوردم و بعداً به این فکر افتادم که شاید او شوهر دارد پس در این باره تحقیق کردم و دریافتم که او شوهر دارد، پیش امام صادق رفتم و امام گفت چرا در این زمینه تحقیق کردی؟ زنده باد دین راحت! ببین، امام صادق چقدر قشنگ مجوز صادر می‌کند. عَنْ فَضْلِ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ يَعْنِي ЧЕ КСІ ГФТ؟ مُحَمَّدُ بْنُ رَاشِدٍ كَہ صَحَابِیْ اسْتَكْفَتْ، كَفْتُ بَہِ اِمَامِ صَادِقْ كَفْتُمْ قُلْتُ اِنِّیْ تَزَوَّجْتُ اِمْرَاَةً مُتَعَةً بِأَیْكَ زَنِیْ رَابِطَہٗ بِرَقَارِ كَرْدَمْ كَہ بَا اَوْ حَالِ كُنْمُ فَوَقَعَ فِیْ نَفْسِیْ اَنَّ لَهَا زَوْجًا

احساس کردم شوهر دارد فَفَتَّشْتُ تفتیش کردم، بررسی کردم عَنْ ذَلِكَ فَوَجَدْتُ لَهَا زَوْجاً دیدم که بله شوهر دارد و من با زن شوهر دار هستم، رفتم به امام گفتم چه خاکی سرم کنم؟ امام خیلی قشنگ آب پاکی را روی دستانم ریخت. بین منابع شیعه است ها! آن منابع سنی بود و این منابع شیعه است، ای متشرع، منابع یکی دو تا هم نیست، اگر من جای تو بودم سکت می کردم و می مُردم! بعد امام به او چه گفت؟ باید قاعدتاً بگوید برو توبه کن، غلط کردی این کار را کردی، خوب شد بررسی کردی، برو رهائش کن. حضرت فرمود: وَلِمَ فَتَّشْتَ؟ برای چه تفتیش کردی؟ بگذار باشد، کارت را بکن. بین هفتاد نوع حرف زدن این است، ما نمی دانیم این رُویۀ دین را نگاه کنیم اینقدر ساده، سلیس، روشن و روان است که به پیرو حال می دهد یا آن طرفش را نگاه کنیم که بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلُكُمْ است.

درس هفتم - کسی که متاع بالاتری دارد، ارزش را برتری می دهد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُھُنَّ وَجْھاً وَأَقْلُھُنَّ مَهْراً - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۲۴، کتاب مَنْ لَا یَحْضَرُھُ الْفَقِیْہُ جلد ۳ صفحه ۳۸۵، کتاب تہذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۴۰۷، کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۱۹۷، کتاب الاشعثیات جلد ۱ صفحه ۹۲، کتاب روضۃ الواعظین جلد ۲ صفحه ۳۷۵، کتاب الآداب الدینیہ جلد ۱ صفحه ۱۰۳، کتاب مکارم الاخلاق جلد ۱ صفحه ۱۹۸ و صفحه ۲۰۱، کتاب النوادر (راوندی) جلد ۱ صفحه ۳۶، کتاب وسائل الشیعہ جلد ۲۰ صفحه ۳۱ و صفحه ۱۱۲، کتاب الفصول المهمہ جلد ۳ صفحه ۳۹۵، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۱۶۰ و صفحه ۲۱۶ و جلد ۱۵ صفحه ۶۶ است.

بخش اول: تمام این مستندات ما سنگ است که به جای اینکه خانه شیطان را رمی جمرات کنیم باید به سر آنها بزنی. چون مخ ندارند! اینها مستندات شیعه است، بعد می آید ادعا می کند بعد می خواهد آن را ماستمالی کند، آخر احمق تو چه کسی هستی که بخواهی کلام امام صادق را نقد و ماستمالی کنی؟ چه می گویی؟ این نشان می دهد که اینها پیرو این حضرات هم نیستند فقط همین که یک نانی هست باید بخورند، یک آبی هست باید بنوشند، سفره ای هست که باز شده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُھُنَّ وَجْھاً وَأَقْلُھُنَّ مَهْراً می گوید بهترین زنان از امت من کسانی هستند که خوشگل باشند و مهریه آنها کم باشد. اولاً اگر خوشگل باشد مهریه را کم نمی گذارد برای اینکه دارد بهای یک چیزی را می گیرد که دیگران ندارند، از این گذشته خب اینکه عدم مهربانی خدا را نشان می دهد چرا باید یک عده را خوشگل و یک عده را بدگل بیافریند و بعد عریضه بدهد بگوید ما بخاطر اینکه زیبا نیستیم خواستگار نداریم، آیا مجوز خودکشی می دهی؟ أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُھُنَّ وَجْھاً وَأَقْلُھُنَّ مَهْراً.

(فایل صوتی ۷۰۱۸ - درس اول) تقدیر از تبعیض خدا. مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۱۶، از رسول مکرم است. أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُھُنَّ وَجْھاً وَأَقْلُھُنَّ مَهْراً بهترین زنان امت من زیبارویان هستند. تبعیض بین زنی که خوشگل است و زنی که زیبا نیست. زنی که بهره اش از زیبایی کمتر است آیا خودش در تصویرسازی خود نقش داشته یا اینکه نه، خدا؟ اگر خداست، این هدم عدالت است. مساوات که یکی از معانی عدل است به معنای تقسیم همه چیز برای همه است. به طور مساوات همه را خوشگل بیافریند تا پیامبر این گونه سخن نگوید که بهترین یا بالاترین زنان از پیروان من خوشگل ها هستند.

بخش دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا فَلَا نَفَقَةَ لَهَا حَتَّى تَرْجِعَ - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۴، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۴۳۹، کتاب مکارم الاخلاق جلد ۱ صفحه ۳۱۵، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۱۱۶ و صفحه ۵۱۷ است.

ادامه همان بحث محکومیت زنان است، اینکه عنوان نمی خوانم بخاطر این است که ادامه آن درس است. امام صادق از پیامبر نقل می کند: أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا فَلَا نَفَقَةَ لَهَا حَتَّى تَرْجِعَ هر زنی که بدون اجازه شوهرش از منزل خارج بشود تا زمانی که برگردد حق خرجی ندارد. همین الان هم خیلی ها که خانه نشین هستند اینقدر وضع مالی خانواده خراب است که به آنها چیزی نمی رسد.

بخش سوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا كَانَتْ فِي سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا أَوْ يَرْضَى عَنْهَا زَوْجُهَا - کتاب جامع الاحادیث (سیوطی) جلد ۱۰ صفحه ۳۹۴ روایت ۹۸۸۶، کتاب نهج الفصاحه جلد ۱ صفحه ۳۵۶ است.

روایت دیگر هم همین را به گونه دیگری از پیامبر می گوید. أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا كَانَتْ فِي سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى در آتش جهنم است حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا تا اینکه به خانه برگردد أَوْ يَرْضَى عَنْهَا زَوْجُهَا یا اینکه شوهرش را راضی کند. خب اینکه خشم خدا کل ملل عالم را فرا گرفته این را نمی شود گفت که مربوط به زن است. کلاً اینجا از این روایت پیداست که زن اسیر است همین طور که قرآن می گوید: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (۳۴ نساء) یعنی زن برده است و از دیدگاه دین یک دانه قلاده هم به گردنش است که به دست مرد داده است البته اینطوری که ما روضه زنان را می خوانیم برعکسش را هم داریم، روضه مردها هم هست، آنها هم خیلی عریضه می دهند که برعکس است؛ آنها محکوم هستند و زن ها در خانه حاکم هستند.

بخش چهارم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مُحَادَثَةُ النِّسَاءِ تَدْعُو إِلَى الْبَلَاءِ وَتَزِيغُ الْقُلُوبَ - کتاب تحف العقول جلد ۱ صفحه ۱۴۹، کتاب بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۲۸۹ است.

باز هم در همین مقوله است. مُحَادَثَةُ النِّسَاءِ تَدْعُو إِلَى الْبَلَاءِ وَتَزِيغُ الْقُلُوبَ اگر با زن ها حرف بزنی به سمت بلا کشیده می شوی. خب پیغمبر چطور خودش از این طایفه، حداکثر را اقتباس کرد؛ نُه تا رسمی و إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ غیر رسمی! می گوید: زن به سوی ابتلائات می کشاند. خب زن خالی است یا پنجاه درصدش هم مرد است؟ آیا مردها مقصر نیستند؟ اینکه مثلاً بیماری های تناسلی زیاد شده، پنجاه درصدش زن است، چه کسی در بدن زن وارد کرده؟ مرد است دیگر.

درس هشتم - باز هم درگیری فکری در نوع لباس پوشیدن!: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْجَسَدَ إِذَا لَبَسَ الثُّوبَ اللَّيِّنَ طَغَى - کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۱۱۱ است.

یک بحثی درباره لباس داشتیم که متدین ماند چه کار کند، لباس پنبه و کتان برای بدنش خوب است و یک نوع درمان است ولی از این طرف هم این لباس محکوم شده بخاطر اینکه لباس سرکشی است و به بشر طغیان می دهد. از امام صادق است: إِنَّ الْجَسَدَ إِذَا لَبَسَ الثُّوبَ اللَّيِّنَ طَغَى امام صادق می گوید وقتی که بر بدن لباس نرم و آرام بخش بکشی نفس طغیان می کند. حالا فقط لباس در طغیان انسان نقش دارد یا همه چیز نقش دارد؟

درس نهم - زیاد داشتن در کنار مردم ندار، چه موضوعیتی می تواند داشته باشد؟: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا بَأْسَ أَنْ يَكُونَ لِلرَّجُلِ عَشْرُونَ قَمِيصًا - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۴۴۴ است.

این درس دوتا قسمت دارد با دوتا عنوان، البته اگر عنوانش را هم دقت کنید دو مدل است. از اصحاب روایت: از سهل ابن زیاد از علی ابن اسباط از امام صادق است. لَا بَأْسَ أَنْ يَكُونَ لِلرَّجُلِ عَشْرُونَ قَمِيصًا اشکال ندارد که آدم بیست تا، بیست دست لباس داشته باشد به اسراف نمی خورد. بعد می گوید از موارد اسراف این است که اگر یک لیوان آب را که نوشیدی و نصفی از آن ماند این نصفی را دور نریزی و برای دفعه بعدی بگذار، بعد ده تا لباس در برابر فامیل و همسایه ای که لباس ندارد اینجا مجوزش صادر شده، بعد خود اهل بیت هم غالباً لباس هایشان را سالی یکی دو بار در اعیاد به نیازمندان می دادند که تکاثر ایجاد نشود.

بخش دوم این فایل با موضوع شهرت خوب و بدش در آتش است به علت بازخوان به فایل ۵۲۷۲ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۴۷۳ - فایل صوتی ۶۳۲۴ - درس اول - به اولین انسانی که کفش داده شد!!: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الثَّوَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ النَّعْلَيْنِ إِبْرَاهِيمُ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۴۶۲ است.

این درس هم یکی از کشفیات است. علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق. قَالَ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ النَّعْلَيْنِ إِبْرَاهِيمُ اول کسی که کفش گرفت ابراهیم بود. ببینید این اتَّخَذَ یعنی از یک جایی گرفت، چون اول است؛ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ این به معنای این است که یک نفر به او داده و الا می گفت که بَیْعُ، خرید یا صَنَعُ، ساخت، این نشان می دهد که از عالم بالا کفش به انسان رسید که از ابراهیم شروع شد به بعد! یعنی آدم، بدون کفش از بهشت اخراج شد، این هم یک نوع تنبیه او بوده چون در روایات داریم عذاب بزرگ آن است که انسان بی کفش راه برود. یادی کنیم از آنهایی که کفش ندارند مخصوصاً بچه هایی که دَم کفاشی ها می روند و می بینند و کفش هایشان کهنه و پاره است و عید هم که می آید نمک روی زخم هایشان می پاشد، هم برای بچه و هم برای بزرگترهایشان، بزرگترها چون ندارند غرورشان می شکند و دلشان می سوزد. آن اوائل چهل یا چهل و چند سال قبل ما برای آفریقایی ها جنس جمع می کردیم، در مسجد نور که بودیم محل جمع آوری برای کمک بود، هم کمک به جبهه بود و هم کمک به آفریقایی هایی که ندارند، الان همان چیزهایی که به آنها می دادند و می دادیم این طرف مشتری دارد یعنی هموطن همان کهنه ها را می خواهد، این است که پیغمبر گفت بدترین عذاب، فقر است. خب پس کفش از بالا آمد بشرن ساخت و از ابراهیم شروع شد به کفش پوشیدن.

درس دوم - دانستن اینکه این کار باعث تعجیل در مرگ می شود، خود، نوعی انتحار است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَلَا بَقَاءَ فَلْيُبَاكِرِ الْغَدَاءَ الْغَدَاءَ وَ لِيُجَوِّدِ الْحِذَاءَ وَ لِيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ لِيُقِلَّ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ - کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۳۶۱، از رسول الله است.

پیغمبر گفت هر کس می خواهد بماند در حالیکه در این عالم ماندنی نیست پس باید صبحانه را زود بخورد. در قدیم همینطور بود چون سرکار و سر مزرعه می رفتند هوا تاریک بود صبحانه می خوردند. وَ لِيُجَوِّدِ الْحِذَاءَ کفش خوب

پوشد. چقدر امروز بحث کفش می آید، یا رسول الله از آن خزانه غیبت یک کارخانه کفش بفرست برای آنهایی که کفش ندارند. وَ يُخَفِّفِ الرِّدَاءَ عبا را سبک کند، لباسش سنگین نباشد که دوش او را اذیت کند. این آخری بامزه است؛ وَلْيُقَلِّلْ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ با زنان کم آمیزش بکند. خب یا رسول الله تو نه تا زن گرفتی بعلاوه کنیزان، بعد هم در درس ها و نسخه های دینی مان داشتیم که گاهی وقت ها پیغمبر یک شبانه همه آنها را به فیض می رساند و این به آن اولی برمی گردد که مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَلَا بَقَاءَ کسی که می خواهد بماند شاید هم برای همین، حالا اگر مسئله کشته شدن و توطئه علیه پیغمبر را نادیده بگیریم می گوئیم که پس چون زیاد مجامعت کرده زود از دنیا رفته، شصت و سه سال که عمری نیست. ابوبکر صدیق سنش از پیغمبر بیشتر بود، تازه بابایش هم زنده بود، برایتان گفته ام موقعی که به خلافت رسید برای پدرش نامه نوشت و گفت پدرم مبارک باد پسرت خلیفه رسول الله شد، بابایش گفت مگر آدم قحطی بود؟ پسرش را دیگر می شناسد؛ موقعیت علمی، بینش سیاسی، قدرت جنگی، قربابت به نبوی، بعد به پدرش جواب داد که نه، بخاطر اینکه در بین مسلمین سن من از همه بیشتر بود به من رأی دادند، بعد پدرش جواب داد و گفت خب من که بابای تو هستم پس چرا به من رأی ندادند؟ حالا اگر مسئله شهادت را در پیامبر و اهل بیت نادیده بگیریم بخاطر همین زود از دنیا رفتند. کلاً رجال ظهوری عمرشان به شصت و پنج سال بیشتر قد نداد در حالیکه آن زمان سن ها همه بالا بود. یک لطیفه هم اینجا می گویند، نمی دانم برایتان گفتم یا نه؟ ابوعلی سینا که هم فیلسوف بود، هم فقیه بود، هم جراح بود و هم طبیب بود در کتابش نوشته است که هر یک آمیزش یک میخ هست بر تابوت تو، بعد گفتند که تو چرا اینقدر آمیزش زیاد می کنی؟ گفت من دوست دارم میخ به تابوتم زیاد بخورد، برای همین هم زود مُرد، ابوعلی سینا مغز متفکر مشرق زمین پنجاه و هفت سال نداشت! شاید بخاطر اینکه به سیستم مغز و اعصاب فشار می آید و رگ های عصبی هنگام تخلیه تحریک می شود و احتمال سخته و به کما رفتن می رود.

درس سوم - خدا با آن همه عظمت، حفاظت خود را از دست داده، چگونه انتظار از یک سنگ باید داشت؟:

السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ طَاوُوسٍ فِي أَمَانِ الْأَخْطَارِ رَوَيْنَا مِنْ كِتَابِ فَضْلِ الْعَقِيقِ وَ التَّخْتُمِ بِه تَأْلِيفِ السَّيِّدِ السَّعِيدِ قُرَيْشِ بْنِ السَّبَّاحِ بْنِ مَهْنَأَ الْعَلَوِيِّ الْأَمْدَنِيِّ بِإِسْنَادِنَا الْمُتَّصِلِ فِيهِ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ: الْخَاتَمُ الْعَقِيقِيُّ أَمَانٌ فِي السَّفَرِ - کتاب

مستدرک الوسائل جلد ۳ صفحه ۲۹۶، از سید علی ابن طاووس نقل کرده است از امام صادق.

أَنَّهُ قَالَ: الْخَاتَمُ الْعَقِيقِيُّ أَمَانٌ فِي السَّفَرِ انگشتر عقیق که به دست کنی در سفر از حوادث و وقایع مأمون هستی. پس این آیه فالله خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ چه می شود؟ موقعی که کسی می خواست به مسافرت برود علمای قدیم در گوش مسافر می خواندند فالله خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدٌكَ إِلَىٰ مَعَادٍ. ان شاء الله آن کسی که بر تو قرآن را واجب کرده تو را بر جایگاه اولت برمی گرداند. خب این معارضش چیست؟ آیا انگشتر عقیق می خواهد خدای ما بشود؟ یکی از اسامی خدا حافظ است، یکی از اسامیش مراقب است، در آن آیه داریم که گفت دوتا فرشته را فرستادم يَحْفَظُونَهُ که مردم را حفظ کنند، هر کدام دو تا فرشته دارید دیگر احتیاج به انگشتر عقیق که نیست! بعد این سفرها هیچ کدام مورد حفاظت خدا قرار نگرفت، سفرهای مهم! سفر ابی عبدالله، مسافر کربلا، چه جنایاتی بر ایشان وارد شد و حتماً هم انگشتر عقیق دستش بوده ولی وقتی که خدا کارایی ندارد

انگشترش عقیق چه می‌کند؟ وقتی که مأمون الرشید امام رضا را از مدینه به طوس احضار کرد انگشتر عقیق دستش بود و خدا هم بالای سرش بود، به خانواده‌اش گفت برای من روضه بخوانید و گریه کنید، گفتند که گریه برای مسافر شگون ندارد مخصوصاً اینکه تو مهمان اعلیٰ حضرت هستی، گفت مسافری که امید به بازگشت داشته باشد. همچنین پدرش موسی ابن جعفر مسافر بود از مدینه به بغداد.

-- وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، فِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخَاتَمِ الْعَقِيقُ حِزُّ فِي السَّفَرِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيقُ حِزُّ فِي السَّفَرِ - کتاب مستدرک الوسائل صفحه ۲۹۶، کتاب الثواب صفحه ۲۰۸، باز هم از امام صادق است.

در ادامه‌اش می‌گوید: الْخَاتَمُ الْعَقِيقُ حِزُّ فِي السَّفَرِ انگشتر عقیق در مسافرت محافظ است. فکر کنم اینها حتی تاریخ مصرفش در زمان عصر خودشان هم به پایان رسیده بود.

درس چهارم - آیا راحتی در خانه بزرگ یافت می‌شود؟: البرقی عَنْ نُوحِ ابْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ ابْنِ جَنَاحٍ عَنْ نَصْرِ الْكُوسَجِ عَنْ مُطَرِّفٍ مَوْلَى مَعْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ رَاحَةٌ فِي سَعَةِ الْمَنْزِلِ - کتاب محاسن از برقی صفحه ۶۱۱ است.

از نُوحِ ابْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ ابْنِ جَنَاحٍ از نَصْرِ الْكُوسَجِ از مُطَرِّفٍ مَوْلَى مَعْنٍ از امام صادق. قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ رَاحَةٌ فِي سَعَةِ الْمَنْزِلِ راحتی مؤمن در خانه بزرگ است. بعد خود امام صادق چه گفت؟ معارضات را ببین. ببین چقدر قشنگ گفتند ما هفتاد مدل حرف می‌زنیم و به موقعش هم انکار می‌کنیم، حالا انکارش را متشرع در این مباحث می‌کند. چطوری انکار می‌کند؟ همین که می‌آید می‌گوید این سندش این است، این علم، رجالی آن خراب است. همین امام صادق گفت به دنبال چیزی که نیست نگرد. گفتند چیست؟ گفت راحتی. حالا اینجا می‌گوید: لِلْمُؤْمِنِ رَاحَةٌ فِي سَعَةِ الْمَنْزِلِ بعد هم تازه این روایت معارضات دیگر هم دارد. گفته است که یک کسی آمد به امیرالمؤمنین گفت من یک خانه‌ای درست کردم بیا افتتاحش کن ولیمه آن را بخور، یک خانه بزرگ و قشنگ مثل کاخ که آن موقع در مدینه یا در کوفه این خانه تک و تنها بود، حضرت فرمود: از این خانه بهتر به تو بگویم؟ چون این خانه؛ عوارض، مشکلات و نقایصی دارد. گفت چیست؟ گفت یکی اینکه جلوی فقر و بدبختی را نمی‌گیرد، جلوی مریضی، بیماری و بیچارگی را نمی‌گیرد، جلوی عزرائیل را نمی‌گیرد، گفت ولی خانه‌ای را می‌شناسم که وسعتش غیر قابل تخمین است که در بهشت است.

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۴ - فایل صوتی ۶۳۲۵ - درس اول - فرشتگان بیکار از گوسفندان حمایت می‌کنند: البرقی عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا كَانَتْ لِأَهْلِ بَيْتٍ شَاةٌ قَدَّسَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ - کتاب محاسن از برقی صفحه ۶۴۰ است.

برقی از نوفلی نقل می‌کند و او از سکونی، او از امام صادق، امام صادق از پدرش پدر بزرگش تا برسد به رسول الله. پیامبر فرمود: إِذَا كَانَتْ لِأَهْلِ بَيْتٍ شَاةٌ قَدَّسَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ می‌گوید که هرگاه در خانه گوسفندی داشته باشی فرشتگان آنها را تقدیس می‌کنند. مگر تقدیس ملک فقط برای خدا نیست؛ سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ؟

بخاطر یک گوسفند به آن خانه قداست می دهند، قَدَّسَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ! ملائکه هم بیکار هستند؟ بله؟ یارو در خانه اش گوسفند است، آن هم مثلاً یک دانه، حالا تو برو بالا، می آیند اهل خانه را قداست می دهند. بعد مگر قداست مربوط به خود خدا نیست؟ پس چطور به نگهدارنده گوسفند هم قداست می دهند یعنی آنها هم مقدس هستند تقدیس شده اند! تمام اینها سؤالات تاریخ است. حالا می گویند که ملائکه نفوسشان غیر قابل احصی و شمارش است، حالا باشد، من که گفتم فضای زمین تمام یا روح است یا ملک است که شما به صورت فضای آبی می بینید، اگر هم زیاد باشد اینقدر ما در اخبار و احادیث داریم که برای خیلی از کارها مأموریت دارند، بعد همین جاها هم می شود پنبه فرشته را زد، وقتی هم زده بشود اصل دین زده می شود چون فرشته وحی بین خدایی که ادیان معرفی کرده و مبلغینش که انبیاء هستند در تردد است.

(فایل صوتی ۷۱۲۹ - درس ششم) تقدیس که برای خدا بود! کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۵۱۱ حدیث ۱۵۳۹۸، کتاب بحارالانوار جلد ۶۱ صفحه ۱۳۰ حدیث ۱۳ از کتاب المحاسن جلد ۲ صفحه ۶۴۰، از خاتم الانبیاء است. إِذَا كَانَتْ لِأَهْلِ بَيْتِ شَاةٍ قَدَّسَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ چون در خانواده ای گوسفند باشد، فرشتگان، آنها را تقدیس می کنند. تقدیس برای خداست یا برای گوسفند است؟ اینکه می گویم حواسشان نیست چه می گفتند، بعد فردا یک چیز دیگر می گویند، معارضات را یادشان می رود، برای همین است که گاهی وقت ها بغل دستی پیغمبر قرآن می خواند، پیغمبر می گوید ا، این آیه از کجا آمده، من یادم نیست (۶۵۰۵)؟! فرشتگان گوسفند را و اهل آن خانه را تقدیس می کنند! حواست باشد گوسفند مقدس است. ای قصاب، گوسفند مقدس است که سرش را می بری؟ تقدیس اهل منزلی که در آن گوسفند باشد، یعنی چه؟ آیا شرک نیست؟ ملائکه مگر مأمور نیست فقط خدا را تقدیس و تکبیر و تهلیل و تحمید کند؟ اهل خانه ای که در آن گوسفند باشد را تقدیس می کنند؟ یعنی این خانه را که در آن گوسفند است، مقدس می داند؟ یعنی مکه مقدس است اینجا هم مقدس است. قبر پیغمبر مقدس است و خانه ای هم که در آن گوسفند هست مقدس است. مشاهد مشرفه، عتبات عالیات مقدس است و جایی هم که گوسفند باشد مقدس است. اینها می روند بالا یا آنها می آیند پایین؟ آن فرمول همیشگی را بگو إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا وقتی که دو تا چیز ضد هم آمد و هر دو بی معنا شد از اصل می افتد! یعنی اصل این دین، بی پایه است و بر اساس نزولات فضایی است که می آید در درون، این را بگویم، آن را نگوییم، بعد هم تبدیل می شود به کتاب مقدس؛ قرآن، هفت تا هم کاتب دارد و هیچ کدام هم آن یکی را قبولش ندارد، این او را قبول ندارد و او این را قبول ندارد، علی ابن ابیطالب هم که هیچ کدام را قبول ندارد، آمده قرآن خودش را در مسجد عرضه می کند.

درس دوم - نقطه ضعف شیطان را بشناسید! عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ حَفِيفَ أَجْنَحَةِ الْحَمَامِ لَتَطْرُدُ الشَّيَاطِينَ - کتاب کافی ۶ صفحه ۵۴۷ است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا اصحاب حدیث از احمد ابن محمد از محمد ابن علی از یکی از محدثین از یحیی الازرق روایت می کنند، او گفت از امام صادق شنیدم که فرمود: أَجْنَحَةُ الْحَمَامِ لَتَطْرُدُ الشَّيَاطِينَ می گوید که صدای بال زدن کبوتر

شیطان را فراری می دهد. این همه استعاذه هایی که وارد است شیطان را دور نمی کند بعد صدای بال زدن کبوتر، شیطان را فراری می دهد! این چطوری تفسیر می شود؟ بعد یکی دیگر اینکه مگر شیطان همه جا از درون وارد نمی شود که در انسان در رگ هایش هست؟ چطور از انسان مؤمن، متدین و متشرع نمی ترسد و او را به زمین می زند ولی از کبوتری که بال می زند می ترسد؟ این عدم تطابق ها شاید کلیدی نباشد ها، ولی به هر حال به چالش کشاندن دین زمین است.

درس سوم - با این وصف، سپاه شیطان غیر قابل شمارش است! بِاسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ النَّبِيَّ رَأَى رَجُلًا يُزِيلُ طَيْرًا فَقَالَ شَيْطَانٌ يَتَّبِعُ شَيْطَانًا - کتاب الجعفریات صفحه ۱۷۰، به اسنادش از امام صادق و امام صادق از پیامبر.

می گوید: پیغمبر دید که یک نفر کفترباز است، گفت شیطانی هست که به دنبال شیطان می رود! بین اصلاً چه معارض است، همین درس قبل را به این بزن. اولاً در روایات بسیاری تعریف کردند که در خانه پرنده نگه دارید، این از این، بعد هم اینکه همین الان گفت شیطان از کبوتر می ترسد و فرار می کند، چطور شد کبوتر باز که شیطان است يَتَّبِعُ شَيْطَانًا است؟!

درس چهارم این فایل با موضوع نماز خواندن خروس به علت بازخوان به درس اول فایل ۶۱۳۴ ملحق گردید.

درس پنجم - سگ ها هم امت هستند در کنار اُمم ادیان! روى عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَوْلَا أَنَّ الْكِلَابَ أُمَّةٌ لَأَمَرْتُ بِقَتْلِهَا وَ لَكِنْ إِفْتُلُوا مِنْهَا كُلَّ أَسْوَدَ بِهِيمٍ وَ قَالَ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ - کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۳۶، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۶ صفحه ۱۲۷ هم آورده است.

از پیامبر است، فرمود: لَوْلَا أَنَّ الْكِلَابَ أُمَّةٌ لَأَمَرْتُ بِقَتْلِهَا وَ لَكِنْ إِفْتُلُوا مِنْهَا كُلَّ أَسْوَدَ بِهِيمٍ وَ قَالَ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ اگر یادتان باشد این عنوان امت یک بار هم در یک درسی بود که به مورچگان داده شد و بعد هم وقتی می گوید امت، البته به تعبیر دین، حتماً در سده های قبل هزاره های قبل اینها انسان بودند بعد معصیت کردند و تغییر جنسیت دادند البته به تعبیر مذهب. حالا اینجا سگ را آورده، می گوید اگر سگ دارای امت نبود امر می کردم آنها را بکشید. متشرعین را چه صدا می زنند؟ امت محمدی! بعد هم امت مورچه آمد جلو و هم امت سگ ها. می گوید و لکن بکشید سگ سیاه را که یکدست سیاه است چرا که آن، شیطان است. سگ سیاه را باید کُشت! بعد امیرالمؤمنین چه می گوید؟ می گوید اگر تمام دنیا را به من بدهید که آزاری به مورچه برسانم قبول نمی کنم، آن حمایت از حیوانات است و این بُعد منفی و مخربش است. بعد هم اینکه در روایات می گویند روز قیامت همه امت ها را به پیامبرشان صدا می زنند، مثلاً امت موسی، امت عیسی، امت زرتشت، امت خاتم الانبیاء! در برابر آن امت، حیوانات هم با این وصفی که مطرح شده محشور می شوند و حالا معلوم نیست رئیس شان کیست، شاید زمن الکلاب رئیس شان باشد!

درس ششم - کشتن حیوان ثواب دارد: وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَتَلَ الْوَرَعَ فِي الضَّرْبَةِ الْأُولَى فَلَهُ مِائَةٌ حَسَنَةٍ وَ مَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ سَبْعُونَ حَسَنَةً - کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۴۰۹، کتاب دعائم الاسلام باب ۱۰ هم آورده است.

پیامبر فرمود: أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَتَلَ الْوَرَعَ فِي الضَّرْبَةِ الْأُولَى فَلَهُ مِائَةٌ حَسَنَةٍ وَ مَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ سَبْعُونَ

حَسَنَةً می گوید قورباغه را بکشید، هر کس یک ضربه زد و آن مُرد صد تا حسنه دارد و هر کس دوتا ضربه به آن بزند هفتاد حسنه دارد، یعنی یکی زدی مُرد و دفعه دوم زدی مُرد هفتاد حسنه دارد. ببین حسناتی که دین عرضه می کند چقدر در جنگ با عقلانیت است! حسنه جزو اسماء الحسنی است؛ حسن، حسین، محسن و احسان همه اینها از یک خانواده هستند. أَحْسَنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۷۷ قصص) به خوبی رفتار کن همانطوری که خدا با تو به خوبی رفتار کرده است. خوبی ها اینطوری است، وقتی که دین بقول لات ها گل و گشاد شد و بقول عوام در آن آب بستند این چیزها هم از درون آن درمی آید. حالا خوبی آن این است که مستنداتی که ما از متون دینی درآوردیم همه چیز را رد کرده که باید از کانال علم رجال و علم حدیث و... بگذرد با آن مستنداتی که داریم.

(فایل صوتی ۶۷۹۰ - درس دوم) برای چه چیزهایی ثواب می دهند! مَنْ قَتَلَ وَرَغًا فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كُتِبَتْ لَهُ مِائَةٌ حَسَنَةٍ، وَ فِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ، وَ فِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ. از مستندات اهل سنت است، از رسول الله نقل می کند که صحیح مسلم آن را آورده و از عایشه نقل کرده است. ببینید شریعت کارش به کجا کشیده که چه بحث هایی می کند و اندازه گیری ثواب ها را معلوم می کند، می گوید هر کس قورباغه را (حالا می گویند وزغ هم قورباغه است، هم می گویند که خزنده ای است مودی از رسته مارمولک ها) با یک ضربه بکشد، خدا صد احسان به او می دهد، با دو ضربه بکشد ثوابش کمتر است، با سه ضربه بکشد ثوابش کمتر است. این شد ادبیات دینی! اصلاً خدا چرا مودی را خلق کرده است؟ این اولین ایراد به خداست، برای چه خدا حیوانی را خلق می کند که انسان را اذیت کند که بعد دستور بیاید که آن را بکشید؟

درس هفتم این فایل با موضوع کشتن مارها به علت بازخوان به درس سوم فایل ۶۲۳۱ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۵ - فایل صوتی ۶۳۲۶ - درس اول - باز هم تعاریف آنچنانی از زنان!: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَلَّدُوا النِّسَاءَ وَ لَوْ بِسَيْرٍ وَ قَلَّدُوا الْخَيْلَ وَ لَا تُقَلِّدُوهُنَّ الْأَوْتَارَ - کتاب الجعفریات صفحه ۸۶، کتاب المجازات النبویة صفحه ۲۵۷، کتاب الدعائم صفحه ۳۴۵ است.

از سلسله مراتب روات و محدثین، از امیرالمؤمنین و از رسول خدا نقل می کند. می گوید: قَلَّدُوا النِّسَاءَ وَ لَوْ بِسَيْرٍ وَ قَلَّدُوا الْخَيْلَ وَ لَا تُقَلِّدُوهُنَّ الْأَوْتَارَ، قلابه بیندازید به گردن زن ها و حیوانات، دیگر این ته ته احترامی است که به خانم ها می کنند. قَلَّدُوا: قلابه النساء: زنان قَلَّدُوا الْخَيْلَ خَیْل یعنی حیوانات اهلی. کلاً آنچه که ما درآوردیم از معارضات درباره زنان، خیلی زیاد است که منابع در دایرة المعارف حفظ شده است.

درس دوم - لعنت به حیوان مجاز نیست، ولی با روزگاری که ملعون است چه باید کرد؟: وَقَالَ عَلِيٌّ فِي الدَّوَابِّ لَا تَضْرِبُوا الْوُجُوهَ وَ لَا تَلْعَنُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ لَاعِنَهَا - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۲ صفحه ۱۸۸، از امیرالمؤمنین آورده است.

اینجا دفاع از حیوانات شده، می گوید حیوان را زن، به صورتش زن، به جای دیگرش می خواهی بزنی بزنی لَا تَضْرِبُوا الْوُجُوهَ. وَ لَا تَلْعَنُوهَا فحشش نده و نگو لعنتی. چرا فحش ندهید؟ دفاع از حیوانات است دیگر. اینها را بگذارید در مقابل آنچه که درباره دفاع از زن ها داریم. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ لَاعِنَهَا هر کس به حیوان لعنت کند نفرین کند فحش

بدهد و ناسزا بگوید، خدا گوینده را لعنت می کند. اینجا اینقدر حرمت به حیوان داده شده که می گوید به آن فحش نده در حالیکه او نمی فهمد و حالی اش نیست. آن وقت حساب کنید بشر را آورده در داراللعنات و می گوید لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ - الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَ كُلُّ مَا فِيهَا مَلْعُونَةٌ دُنْيَا ملعون است و آنچه که در آن است ملعون است. خب در آن، هم انسان هست و هم حیوان هست، پس خدا لعنت کرده، از بالا آمده، مسیر را باز کرده، آن وقت بشر از حیوان کمتر است زیرا آمده است در چنین زندانی به نام غیبت که خدا هم محیط را و هم سکنه را لعنت کرده است. سکنه، انسان ها هستند. بعد اینجا می گوید: لَا تَلْعَنُوا هَآؤُلَآءِ إِنَّمَا هُمْ زَبَدٌ مِّمَّنْ دَخَلُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ لَعْنَهَا هَرَكْسَ به حیوان توهین کند خدا پدرش را درمی آورد.

(فایل صوتی ۶۷۹۹ - درس اول) به فکر حیوانات هست ولی انسان، بیچاره بی پناه می باشد. کتاب وسائل الشیعه از حرّ عاملی جلد ۱۱ صفحه ۴۸۳ حدیث ۱۵۳۲۰، از امیر مومنان است. لَا تَضْرِبُوا أَلْوَجُوهَ وَ لَا تَلْعَنُوا هَآؤُلَآءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ لَعْنَهَا به صورت حیوان شلاق زن، مشت زن، فشارنده و آن را لعنت نکن زیرا خدا لعنت کننده حیوان را لعنت می کند. ببینید خدایی که ادیان و مذاهب معرفی می کنند چقدر کوچولو است؛ هستی مطلق و گیتی جامع الجوامع را رها می کند و می آید در کره زمین شما را نگاه می کند که اگر چوپان هستی یا در خانه حیوان نگهداری می کنی آن را زنی و لعنتش نکنی. آن وقت خدا مردم را می زند! ببین چقدر زیباست، فرهنگ دینی را نگاه کن! آنچنان می زند که صدای ناله معصومین درمی آید و در مناجاتشان می گویند اللَّهُمَّ لَا تَضْرِبْنِي خَدَايَا زَن. می بینی، عدم تطابق غوغا می کند! کشف اینها است دیگر، کاشف اینها را کشف می کند، اینهایی که بقیه هم دیده اند اما تفسیر کردن آن یا برای سفره شان خطرناک است یا می ترسند. خداوند برای این کاندید کشفیات، نه سفره ای مقدّر کرده و نه ترس و لرزی!

درس سوم - سواری بیش از حد، زیر پا گذاشتن حقوق حیوانات است: فِي أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ وَ يُرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يَرْدِفُ خَلْفَهُ - کتاب نهج البلاغه صفحه ۵۰۰ خطبه ۱۶۰

می گوید پیغمبر به علی درس اخلاق می داد: فِي أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ وَ يُرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يَرْدِفُ خَلْفَهُ می گوید پیغمبر سوار الاغ بدون پالان، الاغ لخت می شد و یک نفر را هم پشت خودش سوار می کرد؛ دوترکه. آیا این زیر پا گذاشتن حقوق حیوانات نیست؟ وقتی که برهنه هست و آدم روی آن می نشیند استخوان های لگن و پا آن را اذیت می کند بعد یکی هم پشت سر خودت سوار کنی و آن هم الاغ، حالا باز حیوانات دیگری مثل قاطر زورشان زیاد است. آن وقت در جاهای مختلف از پیغمبر داریم که مرکب خودتان را اذیت نکنید و به آن فشار نیاورید.

درس چهارم - بدون زین، سواری، دردمندی است! عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَلَسَرُجٌ مَرْكَبٌ مَلْعُونٌ لِلنِّسَاءِ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۴۱ است.

علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از امام صادق است. می گوید: أَلَسَرُجٌ مَرْكَبٌ مَلْعُونٌ لِلنِّسَاءِ زین اسب را که بگذاری و خانم روی آن بنشیند، این زین مرکب ملعون خواهد شد. ببینید، لعن در لعن است؛ سرزمین ملعون، انسان ملعون، بعد کارهایی هم که انسان می کند، چند قبضه می شود. چرا؟ می گوید که زین مرکب برای خانم ها ملعون است، آن وقت در جای دیگر هم داریم که من دیدم و نمی دانم آوردم یا نه، می گفت که خانم ها به حیوان لخت سوار

نشوند حالا برای اسب بوده چه بوده، شاید برای تحریک مسائل جنسی بوده که این حرکت می‌کند، آن وقت اینجا برعکسش را گفته، می‌گوید اگر زین بگذاری و زن روی آن بنشینند خدا لعنتش می‌کند.

درس پنجم - سوراخ کردن بینی، تحمیل رنج به حیوانات است: مُحَمَّدُ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنْ كَافِي عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعِ ابْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَتْ بُرَّةُ نَاقَةِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ فِصَّةٍ - كِتَابُ تَهْذِيبِ الْأَحْكَامِ جلد ۶ صفحه ۱۶۶، از محمد ابن یعقوب کلینی نقل می‌کند که جلد ۶ کافی و صفحه ۵۴۲ است.

کلاً این بحث رفت در حیوان‌شناسی و حمایت از حیوانات. می‌گوید که اصحاب روایت از سهل ابن زیاد از محمد ابن الحسن فرزند شَمُون از عبدالله ابن عبدالرحمان از مسمع ابن عبدالملک از امام صادق نقل کردند. می‌گوید: کَانَتْ بُرَّةُ نَاقَةِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ فِصَّةٍ به جای اینکه گوش شتر را سوراخ کنند دماغش را سوراخ کردند. حالا البته الان هم مد شده، هر چه در قدیم بوده الان مد شده؛ دماغ را سوراخ می‌کنند، سوراخ اضافی در گوش و جاهای دیگر می‌کنند. می‌گوید سوراخ دماغ شتر پیامبر را گوشواره نقره گذاشته بودند. حالا دیگر به این که نمی‌شود گفت گوشواره، باید گفت دماغ‌واره! اینها جزو آزار و اذیت رساندن به حیوانات است؛ سوراخ می‌کند دردش می‌آید دیگر، حیوان هم موجود است احساس دارد. بعد در جای دیگری فرموده است که حیوانات را اذیت نکنید. سؤال می‌کنند که می‌خواهیم دماغش کنیم و علامت بگذاریم که با حیوانات دیگر قاطی نشود، می‌گوید آن آهن داغ را در صورتش نزنید به بدنش بزنید. خب باز هم او دردش می‌آید. نه به امام سجاد که می‌گوید بارها پیاده به مکه رفت و شترش بارش را حمل می‌کرد و می‌گفت گناه دارد، من می‌خواهم زیارت خدا بروم این چه گناهی کرده و نه به این مسائل!

درس ششم - گوسفند به بهشت می‌رود ولی انسان نه!: البرقی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نَظُّفُوا مَرَابِضَ الْغَنَمِ وَامْسَحُوا رُغَامَهُنَّ فَإِنَّهَا مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ - كِتَابُ مَحَاسِنِ صَفَحَةِ ۶۴۱ از برقی، از اصحاب روایت از رسول الله است.

نَظُّفُوا مَرَابِضَ الْغَنَمِ وَامْسَحُوا رُغَامَهُنَّ فَإِنَّهَا مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ می‌گوید که آب دهان و آب بینی گوسفندان را پاک کنید، خودش که بلد نیست پاک کند، تمیزش کنید! بعد می‌گوید در استراحتگاه آن، نماز بخوانید یعنی در طویله در آغل نماز بخوانید بعد دلیلی که پیغمبر می‌آورد این است می‌گوید که حیوانی از حیوانات بهشت است فَإِنَّهَا مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ. برای انسان اینقدر چارچوب و خط و نشان و مرز و حد قرار داده‌اند که آخرش جهنمی می‌شود ولی گوسفند به بهشت می‌رود، شما یک چنین خدایی را که گیج است و أَلَا هُمْ فَلَا هُمْ را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند چه دارد می‌گوید، آیا یک چنین خدایی را پرستش می‌کنید؟ تاریخ است که قضاوت می‌کند نسبت به همه وعده‌های دین و این همه آیات عذاب که در قرآن آمده تهدید می‌کند که به جهنم می‌روی آن وقت گوسفند راحت سرش را پایین می‌اندازد و به بهشت می‌رود! یک وقت این حرف را نگوئی که بهشت جای حیوانات است بعید هم نیست چون می‌گوید فَإِنَّهَا مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ جزو حیوانات بهشتی است. معلوم می‌شود همه نوع حیوانی در بهشت هست. سؤال: برای چه حیوان به بهشت می‌آید؟ که مثل در دنیا سرش را بپزند و گوشتش را بپزند یا کباب کنند؟ بله؟ در توصیف بهشت، هم در قرآن و هم در

جای دیگر آمده که تا بهشتی اراده کند برایش آماده می شود، می گوید پرنده را در هوا ببیند می گوید من مرغ بریان می خواهم سریع همان لحظه در آسمان سرش را می بُرد حالا معلوم نیست چه کسی است، جبرائیل است، اسرافیل است، پرهایش را می کنند و جلوی آفتاب سرخش می کنند و به او می دهند، این است دیگر؟ ها؟ گرچه در بهشتی که دین معرفی کرده آفتاب هم نداریم، اگر یادت باشد می گفت بهشتی ها از نور خودشان استفاده می کنند و نیاز به نور آفتاب ندارند. خب پس مزیت حیوان بر انسان این شد؛ حیوان تکلیف ندارد انسان دارد، حیوان عقل ندارد انسان دارد، پس بی عقل و عاقل در یک جا به نام بهشت جمع می شوند. در سوره تکویر آیه ۵ هم که آمده **وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** زمانی که حیوانات محشور می شوند، حالا آمده اند و گفته اند که حیوان می آید و برای محاکمه جهنمی ها در جایگاه شهود قرار می گیرد، حیوان باید بیاید شهادت بدهد که مثلاً گربه بیاید گواهی بدهد که من در خانه بودم مثلاً یک آقایی یک خانمی زنا کردند. یعنی حاکمیت خدا در قیامت آنقدر ضعیف است که باید حیوانات بیایند شهادت بدهند که چه بشود؟ که خدا باور کند؟ که برای خدا جا بیفتد؟ بعضی ها می گویند حیواناتی که مورد آزار و اذیت قرار گرفتند آنها محشور می شوند، بهر حال یک چیز هشت الهفتی است! حیوانات چقدر قدمت دارند و تیراژشان چقدر است چون یک نوع ده نوع صد نوع که نیست، اینها به وسیله انسان ها خورده می شوند بعد در معده هضم می شوند بعد به صورت فضولات خارج می شوند و از این فضولات چطوری می خواهد گوسفند را یا مرغ را بیرون بیاورد؟ بعد در چاه فاضلاب هم همه اش قاطی شده دیگر، هر کس هر چه خورده قاطی شده است. اینها مباحث مهمی است گرچه شاید کلیدی نباشد ولی برای یک محقق که می خواهد اعتقادات خودش را سین جیم کند به کار می آید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۶ - فایل صوتی ۶۳۲۷ - درسی اول - معجزه از خزائن خدا نیست؟: وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ - سوره هود آیه ۳۱ است.

وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ من نگفتم که خزانه خدا دست من است. آیا معجزه جزء خزائن نیست؟ معجزه ابعاد گسترده دارد، پس چرا می گویند انبیاء معجزه دارند؟ در خزینه خدا، کلید، معجزه است و این کلید را به هر قفلی بزنی باید باز بشود، اسم اعظم است. می گوید من چیزی ندارم، واقعاً هم همین است ها، قرآن را نگاه کن به خود پیغمبر چندین بار و در چندین آیه می گوید به مردم بگو من نمی توانم شما را حفظ کنم، نمی توانم پیش ببرم، خداست که این کارها را می کند. اصلاً خدا فاتحه معجزه را خوانده، وقتی می گوید **إِنْكَ مَيِّتٌ**، تو مرده ای، آنکه مرده که معجزه نمی کند! می گوید بله، مرده معجزه می کند، می گوید سر قبر ائمه که می روی مگر معجزه نمی کند؟ آیا این معصومین هستند که معجزه می کنند یا خدا؟ اگر اینها معجزه می کردند برای خودشان می کردند. کاظمین می روی سر قبر امام کاظم، این اگر صاحب معجزه بود گردن هارون الرشید را خرد می کرد نه اینکه به گردن خودش غل و زنجیر بیفتد. کربلا می روی می گویند زیر قبه، هرکس هر حاجتی داشته باشد می دهد، امام حسین زیر قبه خدا رفت لت و پاره اش کردند. نجف می روی می گویند که یا حلال مشکلات؛ **نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ. تَجِدُهُ عَوْنَا لَكَ فِي النَّوَائِبِ** در هر گرفتاری یار است یاور است، **كُلُّهُمْ وَ غَمٌّ سَيَنْجَلِي** همه غم و غصه ها می رود **بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِي**، خود امیرالمؤمنین در مسائل مالی چه کنم چه کنم داشت، خوشبختانه اسناد و مدارک در دایرةالمعارف هست. برای

یهودی که اینها دشمن خونی با آنها بودند که قرآن هم می گوید یهود، دشمنان سرسخت مسلمانان هستند، برای یهودی پولدار می رفت آب از چاه می کشید و هر یک دلو آب یک سطل آب برابر با یک دانه خرما بود، آیا تحقیر از این بیشتر؟ مثل امیرالمؤمنین این کار را می کند! وقتی که در جنگ صفین لشکرش علیه علی کودتا کردند و گفتند به مالک بگو بیاید چون مالک اشتر نزدیک به چادر فرماندهی معاویه بود یعنی اگر اینها کودتا نمی کردند تا عصری تا شب کار معاویه را ساخته بود. اینجا جالب است، وقتی می خواهی خدا را بشناسی این است؛ بعد از قرآن سر نیزه کردن به مالک اشتر پیغام داد بیا و او هم پیغام داد و گفت الان چه موقع برگشتن است کار تمام است! بعد امیرالمؤمنین چه گفت؟ گفت تا دیروز یا تا امروز من امیر بودم الان به زیرم، مأمورم، الان دیگری امیر است یعنی حامی نبود در غدیر خم که اجرا بشود فقط مدام سر صدا کرد شلوغ کرد درب باغ سبز نشان داد و تبلیغ کرد، همین، مدام بلّغ بلّغ و آخرش این است که امیرالمؤمنین در جنگ صفین در هنگام پیروزی این را بگوید که ای مالک اشتر، من تا قبل از این لحظه امیر بودم و الان دیگر امیر نیستم! و لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنٌ، پس رجال ظهوری از خزائن خدا محروم بودند. حالا یک طور دیگر فکر کن، اصلاً آیا خدا خزینه دارد؟ آیا این خدایی که اسمش الله است زور دارد قدرت دارد؟ خدا برای خودش کم گذاشته حالا دیگر چه برسد به اهل بیت! وقتی می گوید اُدْعُونی با همه اعتبارش دعوت می کند تبلیغ می کند؛ اَسْتَجِبْ لَكُمْ! بعد که استجابت ندارد؛ خودش، قولش، تعهدش، فرمانش و امرش، همه آنها می رود در واحد الله یَسْتَهْزِءُ. یعنی اگر اینطوری بگوییم، الله، هم خودش را، هم فرستادگانش را و هم خلق الله را مسخره کرده است. و لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ، غیب هم نمی دانم، بعد می گویند ائمه علم غیب داشتند! حالا من یک سؤال می کنم: آیا خود خدا، خود این الله علم غیب داشت یا نداشت؟ ها؟ اینجا سر بزنگاه است که خرخره متشرع را بجوی! خود الله علم غیب داشت؟ حتماً! این حرف ها چیست که می زنی؟ خب پس چرا در قرآن ناسخ و منسوخ داریم؟ چرا امسال گفت مشروب بخورید کیف کنید خیلی خوب است نعمت است و برای همه جایتان خوب است، آیا نمی دانست که سال دیگر می خواهد تحریمش کند؟ ها؟ علم غیب نداشت؟ اینها میج گیری است، میج گیری است.

درس دوم این فایل باموضوع سجده نکردن ابلیس بر آدم و موضوعات بعد از آن به علت باز خوان به درس دوم فایل های ۱۴۲۲ و ۲۴۴۲ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۷ - فایل صوتی ۶۳۲۸ - درس اول - این مفهوم واقعی انصاف و مساوات است:

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ هَارُونَ ابْنِ خَارِجَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَذْخُلُ الْمَالَ بَيْتَ الْمَالِ عَلَى أَنْ أَخَذَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ سِتَّةً قَالَ حِسَابُ الْأَجْرِ لِلْأَجْرِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۱۱۴ است.

حسن ابن محمد ابن سماعه از محمد ابن زیاد از هارون ابن خارجه از امام صادق. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَذْخُلُ الْمَالَ بَيْتَ الْمَالِ عَلَى أَنْ أَخَذَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ سِتَّةً قَالَ حِسَابُ الْأَجْرِ لِلْأَجْرِ امام صادق از حواریون مورد سؤال قرار گرفته و می گوید من اموال را به بیت المال می برم به این شرط که هر هزار، شش تا برای من باشد؛ شش هزارم، امام فرمود حساب مزد به عهده صاحب کار است. اینجا نشان می دهد که آن کسی که برای بیت المال کار می کند می تواند بردارد منتهای مراتب شش در هزار! أَنْ أَخَذَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ سِتَّةً حالا بقول شماها این آدم با مرا می بوده که شش هزارم می برده

در حالیکه اگر یادتان باشد یک درس داشتیم که یک نفر به عثمان ایراد گرفت که بیت المال را خرج آتینا می کنی بقول قدیمی ها و به فامیل ها می دهی که او گفت که این کار را پیغمبر می کرد به بنی هاشمی می داد، ابوبکر می کرد به هم ولایتی هایش می داد، عمر می کرد به قبیله و آشنایش می داد، یعنی ببینید چقدر زحمات پیغمبر به بار نشسته که این همه بیت المال را می خوردند تازه آمدند فدک را هم گرفتند، یک زمین مزروعی بود یک عده روی آن کار می کردند و سودش را به فاطمه زهرا می دادند.

درس دوم - پس تکلیف ستم خدا بر بندگانش چه می شود؟: حَدَّثَنَا هَارُونَ ابْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ خَلْفٍ عَنْ مُوسَى ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ظُلْمُ الْأَجِيرِ أَجْرَهُ مِنَ الْكِبَائِرِ - کتاب جامع الاحادیث صفحه ۹۸ است.

حَدَّثَنَا هَارُونَ ابْنُ مُوسَى از محمد ابن موسی از محمد ابن علی ابن خلف عن موسی ابن إبراهیم عن موسی ابن جعفر امام کاظم برای یارانش یک ارشادی کرد و گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر گفت: ظُلْمُ الْأَجِيرِ أَجْرَهُ مِنَ الْكِبَائِرِ می گوید که ظلم کردن به اجیر؛ آن کسی که کارمند است، کارگرت است، زیردست است، گاهی همسرت است و گاهی بچه هایت است، از گناهان کبیره است. حالا این را برگردانید رو به خدا (الله)، أُجِرْتَ اجیر در مقابل خدا چیست؟ همین من و تو! ما را خلق کرده و به همه ما یک شغل آرتیستی و هنرپیشگی داده که اجرای نقش کنیم مثلاً این او را بزند، ظلم کند و حق را ناحق کند. خب خدا ظلم نمی کند؟ آیا أَنَا لَمُخْرَمُونَ ظلم نیست؟ کسی که سر جمع سرمایه اش یک پول پیش خانه و یک اشتغال کم درآمد است، چه کسی به او ظلم کرده است؟ می گوید از گناهان کبیره است. به جای اینکه به خلاق بخاطر این کاری که می کنند روزی حسنه بدهد، مگر همه مأمور نیستیم أَنْتَ الْأَمِيرُ و أَنَا الْمَأْمُورُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَأْمُورَ إِلَّا الْأَمِيرُ؟ پس ما مأمور هستیم دیگر، خب چه چیزی به ما می دهد؟ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. وَ الْعَصْرَانِ الْإِنْسَانُ لَفِي حُسْرٍ، اینها پاداش دویدن های شماس، بقول لات ها سگ دویی! پس خدا عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ از خلقت آدم شروع کرد به ظلم کردن تا الان! ظلم به آدم همین بود که در آن بهشت زمینی، شیطان را به او مسلط کرد تا آدم و حوّا را به زمین بزند و به آن درخت ممنوعه نزدیک بشوند. اینجا، هم شیطان مأمور است و هم آدم و حوّا؛ شیطان مأمور فریبندگی و فریفته کردن است و کلاه سرش بگذارد و آدم و حوّا هم مأمور هستند، مأموریتشان این است که از آن درخت ممنوعه بخورند یعنی اشتهايشان، انگیزه شان، هدفشان و خواسته شان همه اینها به سمت آن درخت رفت که شیطان به صورت های مختلف نصیحتشان کرده بود.

ظهور یاب منتظران ۵۴۷۸ - فایل صوتی ۶۳۲۹ - درس اول - روح القدس جای خدا را گرفته!؛ به حواریون که وحی شود، حساب انبیاء روشن می شود، آرزوهای مشکوک در حول توحید ارضی، با تغذیه اطمینان حاصل می کند!: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالدِّيكِ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا... {۱۱۰} إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ {۱۱۲} قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ {۱۱۳} - آیات ۱۱۰، ۱۱۲ و ۱۱۳ سوره مائده است و برای هر آیه هم یک عنوان داخل این درس است.

بخش اول: آیه ۱۱۰: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ اللَّهُ به عیسی مسیح گفت یادآور باش نعمت مرا. نعمتی که به عیسی داد چه بود؟ مرده زنده کردن؟ بیماری های پوستی لاعلاج را مداوا کردن؟ با گِل پرنده ساختن و به هوا دادن و تبدیل به یک پرنده واقعی شدن؟ آیا اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ این است؟ می گوید شاهنامه آخرش خوش است، نعمت اصلی، بردار شدن عیسی مسیح است! حالا قرآن می گوید که وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ نَه كُتِبَتْ وَنَه به صلیب کشاندند، وَلَكِنْ شُبِّهَ مَشَابَهًاش بوده. به هر حال عیسی مسیح قبل از بردار شدن به شهر نور می رود، درست است؟ یکی جای او می آید، آن کسی که می آید تاریخ او را به عنوان عیسی مسیح می شناسد، بعد وقتی کسی می خواهد نعمت های الهی را ملاحظه کند می بیند خدا به پیامبرش هم رحم نکرده است. وَ عَلَيَّ وَالِدَتِكَ به مادرت نعمت دادیم. نعمت یعنی همین عیسی مسیح را به او داده؟ آیا این نعمت است؟ یا بی آبرو شدن پیش فامیل و منطقه محل سکونت بخاطر اینکه ازدواج نکرده بچه آورده؟ إِذْ أَيْدُتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تو را به روح قدس یاری کرد. قُدُس جمع قدس است یعنی مقدس. چه کسی یاری کرد؟ این الله که اول آیه است بِرُوحِ الْقُدُسِ. خب حالا روح القدس کیست؟ ملک است دیگر! بعضی ها می گویند مافوق جبرائیل است. چرا خود خدا یاری نکرد، به روح القدس گفت؟ آیا این با توکل منازعه ندارد؟ این با ولایت عامه و خاصه الله معارض نیست؟ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا عِيسَى از برکت خدا یعنی الله، هم در گهواره حرف زد و هم در پیری، آخر عیسی که پیر نشد! آقای عثمان ابن عفان خلیفه محترم سوم برای چه اینطوری نوشتی؟ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا مهد؛ گهواره، دیدی می گوید مهدکودک؟ یعنی از بچگی با مردم حرف می زده. حالا اینطوری که نوشته اند وقتی فامیل ها بعد از وضع حمل مریم روی سرش ریختند و گفتند که خاندان تو اهل زنا نبودند چرا زنا دادی و بچه زنا آوردی، می گویند عیسی مسیح در گهواره فریاد زد و با زبان رسا به همه حضار گفت مرا خدا ساخته و مادرم طاهره مطهره است و گناهی نکرده! حالا کهل را چه می گوید؟ کهلوت شنیده ای؟ کهلوت یعنی سن بالا، یعنی عیسی مسیح که حول و حوش سی سال عمر کرد، حالا یک ذره پایین یک ذره بالا، کهلوت سن به هفتاد به بالا می گویند.

بخش دوم این فایل با موضوع آیه ۱۱۱ سوره مائده به علت بازخوان به فایل ۳۶۹۵ ملحق گردید.

بخش سوم: آیه ۱۱۲: إِذْ قَالَ الْخَوَارِثُونَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این آیات خیلی به هم پیوستگی دارد خیلی، خودشان می آیند نشانی می گذارند و می گویند که این را بخوان وگرنه من می خواستم از کتابی که زیر دستم است بحث کنم. استعلام قرآنی که می کنم یک دفعه یک آیه خودش را نشان می دهد، حالا من نمی گویم وحی می گیرم در حالیکه اینجا علناً گفت آدم های معمولی هم مورد وحی قرار می گیرند. إِذْ قَالَ الْخَوَارِثُونَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بعد از اینکه خدا به آنها مدال عبودیت داد، خواریون گفتند: هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ببین این بحث چقدر مضحک شده! خواریون به عیسی مسیح گفتند: آیا خدای تو می تواند از آسمان برای ما غذا بفرستد؟ ببین، اینها الان در شک هستند، پس چطور آن وقت خواری شدند؟ بعد چطور خدا بیعت اینها را تنفیذ کرد؟ اینجا دارد می گوید خدای تو می تواند هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ، از آسمان برای ما ساندویچ بیاور، چلوکباب و چلو مرغ بیاور! آن وقت عیسی باز یک پرده ای را کنار می زند؛ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ گفت این حرف ها را ننیزید و از خدا بپرهیزید! خود

عیسی هم می داند همه حواریون سرگرم این هستند که خدا به آنها وحی کرده است. خب، انگار گرسنه بودند چون خانه و زندگی که نداشتند، عیسی مسیح به اتفاق ده بیست نفر بقول معروف آسمان جُل بودند، از این روستا به آن روستا، از این ده به آن ده، از این شهر به آن شهر می رفتند و تبلیغ خدا را می کردند. ظاهراً اینها هم از میوه ها و سبزیجات جلوی راهشان می خوردند برای همین صدایشان در آمد که گفتند آیا خدای تو استطاعت دارد؟ اصلاً خود این یَسْتَطِيعُ خیلی بد است که اینجا آمده، من نمی دانم این الله دیگر آبرویی هم دارد؟ یَسْتَطِيعُ رَبُّكَ می گوید اگر تو مستطیع هستی برو به حج. یعنی اگر تمام جوانبش را داری؛ عصبی، روحی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی، همه چیز. اَنْ يُنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ اینجا عیسی به آنها عصبانی شد چون اتَّقُوا اللَّهَ با خشونت همراه است. یعنی بفهم چه می گویی، آبروی ما را در تاریخ بردی! بعداً یکی می آید اینها را وارد این کتاب می کند دیگر تا آخرالزمان که می شود مدام مردم می خوانند و مدام از دین برمی گردند. به آنها گفت: اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اگر مؤمن هستید. خب، این را هم دقت کنید؛ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، آنجا وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْخَوَارِيِّينَ و اینجا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. چطور وحی می شود به کسی که مشخص نیست مؤمن است یا نه؟ این اِنْ شرطیه است، اتَّقُوا اللَّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر مؤمن هستید! خب، حواریون چه جوابی دادند؟ قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا خیلی خب می خواهیم بخوریم، این درست! غذا است دیگر، حق دارد بخورد. این بعدی چه؟ وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا مشکل سر این است، اینها به خدا اطمینان نداشتند! ببین، حواریون رسول خاتم هم به خدا ایمان نداشتند، اگر داشتند ثقلین، شیعه و سنی حدیث و روایت نمی آوردند که اِزْتَدَّ النَّاسُ. این اسناد خیلی مهم است ها جمع کردید، خوشبختانه هم اهل سنت گفتند و هم شیعه می گوید.

بخش چهارم: آیه ۱۱۳: قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا می خواهیم بخوریم وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا مطمئن بشویم که، که چه؟ که یک الله ای هست. مطمئن بشویم که وقتی می گوید اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ به اطمینان نرسیده بودند. این را کنار آن آیه رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِيَ بگذار، ابراهیم هم همین را گفت، گفت نشانم بده این چیزهایی که به من الهام می کنی یعنی قیامت را. خدا گفت مگر ایمان نداری؟ شد همین داستان حواریون عیسی. گفت بله ولی می خواهم مطمئن بشوم. خب این چه فرقی می کند بین یک کسی که نامطمئن است و کسی که نگرویده است؟ اول مسئله این را حل کنید. نگرویده، بعد نامطمئن است. خب این نگرویده چطور به او وحی نازل می شود که اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْخَوَارِيِّينَ؟ وَ نَعْلَمُ اَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا بدانیم که پشت پرده حقیقت دارد. اینها هنوز به صداقت عیسی مسیح ایمان نداشتند. مگر بقیه رجال ظهوری حواریونشان آنها را قبول داشتند؟ وقتی که نزدیکترین کس به پیامبر می گوید پیامبر جنون گرفته و هذیان می گوید خب چطور ممکن است یک چنین شخصی وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا باشد؟ وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ می خواهیم ببینیم. این شاهدین همان اَرِنِي است، دقت کن این را هم جزو آن بگذار، درست است این را عیسی نگفته ولی دست پرورده عیسی که گفته، ها؟ شاگرد عیسی که گفته! یعنی همان حرف عیسی است، عیسی به حواریونش القا کرد که به خدا بگویند، که چه؟ قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمُ اَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ اگر راست می گویی نشان بده.

درس دوم - کوچک سازی خدای زمین مورد تعجب اگر آید، کار عجیبی نیست!: اِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ

مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ - سوره بقره آیه ۲۶ است.

همان تکه کلام همیشگی ماست: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي خدا حیا ندارد! معادلش در فارسی یعنی شرم ندارد، ابا ندارد. أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا خدا خجالت نمی کشد از اینکه در این کتاب با این عظمت پشه را مثال بزند. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ برمی گردد به همان آیه نخستین قرآن الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. می گوید در عبرت گیری پشه را مورد کالبد شکافی قرار می دهیم، آنهایی که ایمان دارند از این بی حیایی الله، ایمانشان کم نمی شود، می گوید خداست دیگر، خط قرمز است دیگر، بزرگان این توحید یا از خواب الهام می گرفتند مثل ابراهیم که گفت سر بچه ات را ببر یا از فضا و هوا و جو الهام می گرفتند مثل خضر که سر بچه را برید و گفت خدا گفته است. أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا آن کسی که عقل دارد قبول نمی کند. ببینید، ما یک عقل داریم و یک غیب داریم؛ غیب پوشیده است و استدلال پذیر نیست؛ می گوید بهشتی هست، چه زمانی؟ ده ها هزار سال گفته اند و هنوز معلوم نشده، و جهنمی هست، نمی دانیم، و عقل رد می کند! آن مصداق را که می گوید سیلی نقد به از حلوای نسیم یعنی خیالمان را راحت کن، یک کشیده به گونه من بزن، این می شود نقد، اما اینکه بهشت و جهنم هست، تمام اینهایی که در قبرستان خوابیدند استخوان هایشان هست یا استخوان هایشان هم پوسیده شده، همه آنها باور کرده بودند فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا آن کسی که قبول ندارد یعنی آن کسی که عقل دارد. ببینید در قرآن چند تا آیه آمده أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ. أَمْ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ چندتا داریم؟ انگشت شمار است. اکثریت قاطع آیات یک طرف است می شود وحی، می شود ماورایی، می شود الهام، می شود القا، این چندتا می شود دایره عقلانیت. آن کسی که ایمان نیاورده می گوید که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا برای چه خدا به تمثیل به پشه اراده کرده؟ در شأن خدا نیست، اینجا إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي را قبلاً آورده که بعداً می گویند بابا این خدا به درد نمی خورد، دیگر چیزی نبود به پشه اشاره می کرد؟ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا خب، اینجا باز کلام صاحب کتاب است، می گوید: مردم تقسیم شدند، یک عده زیادی گمراه شدند و یک عده زیادی هدایت شدند. دَقَّتْ كُنُودُهُمْ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا، پس معلوم می شود عقلاً جمعیتشان کم نیست، درست نصف است دیگر، نصف این هشت میلیارد اهل زمین که می شود چهار میلیارد، به این چهار میلیارد هر چه که بگویی می گویند درست است، حالا یا از روی عادت است یا امانت گیری از پدران و مادران است یا ترس از جهنم و طمع به بهشت است یا اینکه نان سفره اوست، این را هم باید ضمیمه کنید، چهار میلیارد هم می گویند که تطابق ندارد يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا. به چیست؟ به همین گفتار این آیه اشاره می کند. آیه اش چه بود؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً. وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ می گویند: این چهار میلیارد فاسق هستند، جالب است ها، دینی که شعارش استدلال است، به مخالفین خودش برچسب می زند، اتیکت زده روی پیشانی آنها که تو فاسق هستی! فاسق، فسق می کند یعنی گمراهی است که هم خودش را تباه می کند و هم جامعه را خراب می کند. وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ گمراه نمی شود جز فسادگران.

ظهوریاب منتظران ۵۴۷۹ - فایل صوتی ۶۳۳۰ - درس اول - موضوع وقف مشکوک است: قَالَ النَّبِيُّ فِي بَابِ

الْوَقْفِ حَبْسِ الْأَصْلِ وَ سَبَلِ الثَّمَرَةِ - كتاب العوالى جلد ۲ صفحه ۲۶۰، از رسول خاتم است.

بخش اول: اصل مال را حبس کن و بهره آن را در راه خدا انفاق کن. این کلید وقف را به چه کسی بدهد؟ به خانواده اش؟ به نسلش؟ به چه کسی بدهد؟ چه بسیار موقوفه ها که از مسیر وقف خارج شدند. بهره اش را در راه خدا رها کن. خب راه خدا کدام است؟ هر کسی آمده گفته راه من راه خداست. ابوسفیان با رسول الله جنگید، او می گفت به خدا قسم و پیغمبر هم می گفت به خدا قسم، لات و عزی، خدای آنها بود و الله خدای پیغمبر بود. امیرالمؤمنین با تکبیر شمشیر زد بعد با شمشیر آخر که از دنیا وداع کرد، قاتل چه گفت؟ گفت الْحُكْمُ لِلَّهِ لَا لَكَ يَا عَلِيّ!

بخش دوم: امام که اعلم مسلمین هست چطور مورد تذکر قرار می گیرد؟: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: تَصَدَّقَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ بِدَارٍ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ تَحَوَّلْ عَنْهَا - باز کتاب دعائم اشاره کرده جلد ۲ صفحه ۳۴۴، از امام باقر نقل می کند.

امام باقر می گوید یک روزی امام حسین یک خانه را برای فقرا وقف کرد، بعد در آن هم نشسته بود و داشت زندگی می کرد، شاید برای بعد از خودش وقف کرده بود، امام حسن به او گفت از آنجا بلند شو، خانه ای که وقف شده را دیگر واقف نباید استفاده کند! حالا در درس قبلی می گفت که سودش را بده در راه خدا، ممکن است خود آدم هم در محل وقف بنشیند، اجاره آن را بده در راه خدا. مسئله ای که اینجا هست این است که امام حسین متوجه حقیقت نشده و امام حسن باید به او تذکر بدهد؟ پس می گویند امام از شکم مادر امام است، چطور شد باید برادرش به او تذکر بدهد که از این خانه بلند شو.

درس دوم - وقتی که خودش فقیر می شود، نمی تواند از صدقه ای که داده استفاده کند: عَلِيٌّ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ ابْنِ دَرَجٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَتَصَدَّقُ عَلَى وَلَدِهِ بِصَدَقَةٍ وَ هُمْ صِغَارٌ أَلَهُ أَنْ يَرْجَعَ فِيهَا قَالَ لَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۱، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۳۵، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۳۷ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۱۰۲ هم نقل کرده است از محمد ابن علی ابن محبوب از علی ابن السندی از ابن ابی عمیر از جمیل از امام صادق نقل کرده است. این هم از عجایب است. فرمود: الرَّجُلُ يَتَصَدَّقُ عَلَى وَلَدِهِ بِصَدَقَةٍ وَ هُمْ صِغَارٌ أَلَهُ أَنْ يَرْجَعَ فِيهَا قَالَ لَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ می گوید یک شخصی از امام صادق سؤال کرد یابن رسول الله شخصی بر فرزندان صغیرش صدقه می دهد آیا حق دارد آنها را برگرداند؟ امام فرمود: نه، صدقه برای خداوند عزیز و با شکوه است. یعنی وقتی تو صدقه می دهی به خدا می دهی به فقیر نمی دهی! بعد اینجا در قرآن آمده که مشرکین به پیغمبر ایراد می گیرند و می گویند تو به ما می گویی که به فقرا کمک کنیم تا خدا از ما راضی بشود، خب خود خدا چرا کمک نمی کند؟ چرا دور می زنی و این لقمه را دور گردن می پیچانی و می چرخانی تا به دهان برسد، چرا خدا نمی دهد؟ آیا نمی تواند؟ پس چرا به بعضی ها می تواند؟

درس سوم - موقوفه را می شود بازگرداند: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى الِيقَطِينِي عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مَهْزِيَّارٍ

عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ إِنِّي وَقَفْتُ أَرْضاً عَلَى وَلَدِي وَفِي حِجٍّ وَوُجُوهُ بَرٍّ وَ لَكَ فِيهِ حَقٌّ بَعْدِي وَ لِي بَعْدَكَ وَ قَدْ أَرَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ الْمَجْرَى فَقَالَ أَنْتَ فِي حِلٍّ وَ مُوسَعٌ لَكَ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۵۹، از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از علی ابن مهزیار از بعضی از اصحاب و کتاب تهذیب الاحکام هم آورده جلد ۹ صفحه ۱۴۳. کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَهُ هم آورده جلد ۴ صفحه ۱۷۶ است، از محمد ابن احمد ابن یحیی از محمد ابن عیسی یقطینی از علی ابن مهزیار از ابوالحسن امام هادی.

گفت من یک زمینی به بچه‌هایم داده‌ام که آنها از عایداتش در راه حج مصرف کنند، کارهای خوب بکنند و گفتم یک مقدار هم از عوایدش به شما بدهند، حالا منصرف شدم، خودم فقیر شدم، امام فرمود تو آزاد هستی و برایت حلال است. معارضات را ببینید؛ یک جا می‌گوید که نمی‌توانی وقف را بهم بزنی برگردانی و اینجا امام هادی می‌گوید می‌توانی! الان خیلی‌ها هستند عریضه می‌دهند و می‌گویند ما خیلی چیزها را وقف کردیم و الان خودمان محتاج هستیم. روزگار است دیگر!

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

خب اینجا می‌تواند پس بگیرد، یعنی اولویت خودت هستی. این هم که در بین مردم متعارف است در زبان‌هایشان هست که می‌گویند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است همین است، به خلاف آنچه که فاطمه زهرا می‌گوید: أَلْجَاؤُ ثُمَّ الدَّاءُ.

درس چهارم - در هشت سالگی کودک به بلوغ شرعی می‌رسد: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى ابْنِ بَكْرِ، عَلِيُّ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى ابْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِذَا أَتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرُ سِنِينَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَهُ فِي مَالِهِ مَا أَعْتَقَ أَوْ تَصَدَّقَ وَ أَوْصَى عَلَى حَدِّ مَعْرُوفٍ وَ حَقٌّ فَهُوَ جَائِزٌ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۸، از اصحاب روایت نقل می‌کند از سهل ابن زیاد و احمد ابن محمد ابن عیسی و کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَهُ نقل می‌کند جلد ۴ صفحه ۱۴۵ از صفوان ابن یحیی از موسی ابن بکر و کتاب تهذیب الاحکام نقل می‌کند جلد ۹ صفحه ۱۸۱، از علی ابن الحسن از علی ابن الحکم از موسی ابن بکر از زراره از امام باقر.

بخش اول: اینجا یک سری معارضات هست، چند تا بخش است، اینجا امام باقر می‌گوید وقتی بچه ده سالش شد حق تصرف در مال خودش را دارد و قیّم نمی‌خواهد، ولی قانون این را نمی‌گوید، می‌تواند برده‌اش را آزاد کند صدقه بدهد و وصیت کند. خب این از ده سالگی.

بخش دوم: مُوسَى ابْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا أَتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرُ سِنِينَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَهُ مِنْ مَالِهِ مَا أَعْتَقَ وَ تَصَدَّقَ عَلَى وَجْهِ الْمَعْرُوفِ فَهُوَ جَائِزٌ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۸ صفحه ۲۴۸، از موسی ابن بکر از زراره از ابی جعفر امام باقر.

روایت بعدی: قَالَ إِذَا أَتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرُ سِنِينَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَهُ مِنْ مَالِهِ مَا أَعْتَقَ وَ تَصَدَّقَ عَلَى وَجْهِ الْمَعْرُوفِ فَهُوَ جَائِزٌ می‌گوید وقتی که به ده سالگی رسید می‌تواند همه کار بکند. حالا آیا بچه ده ساله به بلوغ عقلی رسیده؟ بلوغ شرعی

را کہ می گویند برای دختر، پریود است و برای پسر احتلام است.

بخش سوم: عَلِيُّ ابْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَمَانِ سِنِينَ فَجَائِزُ أَمْرُهُ فِي مَالِهِ وَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْفَرَايِضُ وَالْحُدُودُ وَإِذَا تَمَّ لِلْجَارِيَةِ سَبْعُ سِنِينَ فَكَذَلِكَ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۹ صفحه ۱۸۳، از علی ابن الحسن از عبدی از حسن ابن راشد از امام حسن عسکری.

باز هم از یک کانال دیگر همین را می گوید، درباره ده سالگی است. آیا بچه ده ساله می تواند خودش را مدیریت کند؟ حالا ده سال زیاد است بیا پایین، عجب! من خیال کردم می خواهی بروی بالا، نه بیا پایین! قَالَ دیده اید گاهی وقت ها معارضات بین گفته های ائمه پیش می آید؟ یک موردش هم همین است: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَمَانِ سِنِينَ امام فتیله اش را پایین تر کشید، گفت بچه هشت سالش شد! بعد اینجا اسم دختر و پسر را نیاورده فرق نمی کند مگر اینکه بگوییم اسم غلام که آمده، اختصاص به پسر دارد تازه اگر این هم باشد تبعیض است، می گوید وقتی بچه هشت سالش شد فَجَائِزُ أَمْرُهُ فِي مَالِهِ وَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْفَرَايِضُ وَالْحُدُودُ وَإِذَا تَمَّ لِلْجَارِيَةِ سَبْعُ سِنِينَ فَكَذَلِكَ می گوید وقتی کودک هشت سالش شد تصرف در مالش به وسیله خودش جایز است، هشت سال! بعد از آن مهمتر می گوید که فرائض دینی بر او محقق می شود، عجب! سن تکلیف به هشت سال آمد. و حدود بر او واجب می شود، یعنی اگر دزدی کرد باید دستش را قطع کنند، دیگر قاضی نمی گوید این بچه است به کلام امام نگاه می کند. اینجا برای دختر هم گفته، من در آن سه تا روایت بالا گفتم اسم غلام آمده، اینجا اسم دختر آمده، می گوید: وَإِذَا تَمَّ لِلْجَارِيَةِ سَبْعُ سِنِينَ فَكَذَلِكَ دختر هفت سالش شد، همینطور طبق این فاکتور دختر هفت ساله می تواند شوهر کند و پسر هشت ساله می تواند زن بگیرد. بعد چقدر معارضش را داریم که در سنین از این بالاتر و بزرگتر مثلاً زنا کردند و خلیفه دوم عمر الفاروق می خواسته حد اجرا کند که امیرالمؤمنین جلوی او را گرفته و گفته این بچه است! بچه یعنی عقلش بر او حاکم نیست. خب پس چه شد؟ ما حصل این قسمت سن پسر هشت و سن دختر هفت.

درس پنجم - سلب مالکیت از زن، دستاورد مکتب دینی است: الْأَحْسَنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَمِيلِ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا: فِي الْمَرْأَةِ تَهَبُ مِنْ مَالِهَا شَيْئًا بَغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا قَالَ لَيْسَ لَهَا - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۴۶۲ است.

بخش اول: از حسین ابن سعید از ابی عمیر از جمیل از دُرّاج از گروه صحابه. امروز از هر دری سخنی داشتیم؛ درباره وقف بود، بلوغ بچه بود و بلوغ قانونی، به این می گویند قانونی، یادت باشد نگویی شرعی است وقتی که می گوید جایز است در مالش تصرف کند، این می شود قانون. خب این آخرین درس هم برای خانم ها است. فِي الْمَرْأَةِ تَهَبُ مِنْ مَالِهَا شَيْئًا بَغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا قَالَ لَيْسَ لَهَا شخصی آمد از امام باقر پرسید؛ می گوید که زن می تواند در مال خودش دخل و تصرف کند؟ می گوید: نه، عجب! چه چیزهایی در شرایع دینی هست، اگر اینها را در موضوع زن جا جمع کنید، یک برداشت اسفناکی می شود. مال خودش است، چطور آن بچه هفت - هشت ساله اختیار دارد اما زن بزرگ اختیار ندارد دست در مال خودش ببرد؟ بخشش زن از مال خودش بدون اجازه شوهر این سؤال بود و جوابش چنین اختیاری ندارد! زن شده برده چون می گوید که الْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاةٍ برده و هر چه دارد مال صاحبش است و زن

هم برده است صاحب هیچ چیزی نیست.

بخش دوم: الْخِصَالُ بِالْإِسْنَادِ الْمَتَّقَمِ فِي بَابِ اسْتِحْبَابِ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ لِلنِّسَاءِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ يَقُولُ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ فِي مَالِهَا عِثْقٌ وَلَا بِرَّ إِلَّا بِأَذْنِ زَوْجِهَا

– کتاب خصال در باب استحباب اذان و اقامه صفحه ۵۸۸، از جابر ابن یزید جعفی از امام صادق از امام باقر.

دوباره به طرق دیگر ادامه داده است. يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ زَنِّ مَتَّشَرَعِ نِيَاظِ نِيْسْتِ اَذَانِ بَكُوِيْدِ چُونِ اَذَانِ رَا بَايْدِ بَلَنْدِ بَكُوِيْنْدِ بَعْدِ زَنِّ هَمِّ اَجَاظَهْ نَدَارْدِ صَدَايِشْ رَا بَلَنْدِ كَنْدِ. خُبِّ، حَالَا اَذَانِ مَهْمِ نِيْسْتِ! وَلَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ فِي مَالِهَا عِثْقٌ وَلَا بِرَّ إِلَّا بِأَذْنِ زَوْجِهَا، بَاَزِ اَدَامَهْ بَحْثِ قَبْلِ اسْتِ، مِيْ گُوِيْدِ زَنِّ اَخْتِيَاَرْ نَدَارْدِ بَدُوْنِ اَجَاظَهْ شَوْهَرِشْ اَزِ مَالِ خُوْدِشْ كَارِ خِيَرْ اَنْجَامِ بَدَهْدِ، بَذَلِ وَ بَخْشِشْ وَ تَصَدَقْ كَنْدِ، هَدِيَهْ وَ عِيْدِيْ بَدَهْدِ. شَرِيْعَتِ دَرِ بَرَاْبَرِ اِيْنِ اِظْهَارَاتِ پَاْسَخِيْ نَدَارْدِ جَزِ اِيْنِكِهْ مَتَّشَرَعِ بَكُوِيْدِ سَنْدِ ضَعِيْفِ اسْتِ، رَجَالِشْ خَرَابِ اسْتِ، اَعْرَابِشْ اِيْنِطُوْرِيْ اسْتِ وَ اِيْنِهَا اَنْ اِيَهْ رَا بَهْ خُوْدِشْ جَلْبِ مِيْ كَنْدِ كِهْ اَلْاِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيْرَةٌ. وَلَوْ اَلْقَى مَعَاذِيْرَهُ (۱۴-۱۵ قِيَاْمَةُ) اِيْنِ اِيَهْ قَشْنَكْ بَهْ مَاسْتِمَالِيْ كَنْدَنْدَگَانِ مِيْ خُوْرْدِ. مِيْ گُوِيْدِ اَدَمِ خُوْدِشْ رَا بَهْتَرِ مِيْ شَنَاسْدِ يَعْنِيْ اِيْنِهَا بَهْتَرِ مِيْ دَانَنْدِ پِشْتِ پَرْدَهْ دِيْنِ چِهْ خَبَرِ اسْتِ اَمَا وَلَوْ اَلْقَى مَعَاذِيْرَهُ مَدَامِ عَذْرِ مِيْ اَوْرَنْدِ وَ اَزِ اِيْنِ شَاخِهْ بَهْ اَنْ شَاخِهْ مِيْ پَرَنْدِ، قَرَاْنِ هَمِّ حَرْفِ هَايِ قَشْنَكِيْ مِيْ زَنْدِ هَا!

ظهوریاب منتظران ۵۴۸۰ – فایل صوتی ۶۳۳۱ – درس اول – معارضات گنج کننده، آدمی را به سمت

شارعینی سوق می دهد که کاری جز توجیه نا کار آمد ندارند: فَاصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَّصِبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ... (۵۲) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَانِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) – سوره زمر آیات ۵۱ تا ۵۵ است.

آیه ۵۱: فَاصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا اصَابَتْ كَرْدِ بَهْ اَنِّهَا گَنَهاَنِيْ كِهْ كَسَبِ كَرْدَنْدِ. نَمِيْ گُوِيْدِ كِهْ مَنِ عَامِلِ گَنَهاْ هَسْتَمِ، اَصْلًا شَمَا اِنَّ النَّفْسَ لَمَّا رَاَ بِالْاَسْوَاءِ رَا نَشْنِيْدَهْ بَكُوِيْرِيْدِ، بَا اِهَالِيْ كَرِهْ مَاهِ حَرْفِ زَدَهْ! وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَّصِبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا ظَلَمِ هَمِّ كِهْ مِيْ كَنْدِ اصَابَتْ مِيْ شُوْدِ بَهْ اَوْ گَنَهاَشْ. پَسِ چَرَا ظَالَمِ حَالِشْ خِيْلِيْ خُوْبِ اسْتِ؟ هَا؟ اَخَرِ اِيْنِ حَرْفِ هَا چِيْسْتِ كِهْ مِيْ زَنِيْ؟ اِيْنِ دَرِ لِسَانِ هَمِهْ مَرْدَمِ اسْتِ كِهْ مِيْ گُوِيْنْدِ هَرِ كَسِ زُوْرِشْ بِيْشْتَرِ رَا حْتِيْ اَوْ بِيْشْتَرِ، هَرِ چِهْ بِيْشْتَرِ ظَلَمِ كَنِيْ خُداْ هَوَايْتِ رَا بِيْشْتَرِ دَارْدِ، اِيْنِهَا عِيْنِيْتِ جَامِعَهْ اسْتِ هَا! اِيْنِ ثَبْتِ بَا سَنْدِ نَمِيْ خُوَاَنْدِ يَعْنِيْ هَمِيْنِ، اَلَا اِيْنِهَا سَنْدِ اسْتِ وَ اَنْ حَالِ وَ رُوْزِ مَرْدَمِ ثَبْتِ اسْتِ؛ ثَبْتِ لِحْظَهْ اِيْ. وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ كَارِيْ هَمِّ نَمِيْ تُوَاَنْدِ بَكَنْدَنْدِ فَرَارِ هَمِّ نَمِيْ تُوَاَنْدِ بَكَنْدَنْدِ. اَنْبِيَاْ عَمْعَزَهْ نَدَاشْتَنْدِ وَ اِگَرِ هَمِّ دَاشْتَنْدِ اسْتِفَاْدَهْ نَكْرْدَنْدِ، دَرِ دَرْسِ هَايِ گَزِشْتَهْ دَاشْتِيْمِ. اَنْ وَقْتِ مَرْدَمِ خُرْدَهْ پَا، پَاپْتِيْ، طَبَقَهْ پَايِيْنِ جَامِعَهْ، اَكْثَرِيْتِ قَاطِعِ مَرْدَمِ عَامَهْ مِيْ خُوَاَهَنْدِ چَكَاَرْ كَنْدَنْدِ؟

آیه ۵۲: أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ نَمِيْ دَانِيْدِ خُداْ دَسْتِشْ بَرَايِ رُوْزِيْ دَاْدَنْدِ بَاَزِ اسْتِ؟ اَلْبَتَهْ نَهْ بَرَايِ هَمِهْ، اِيْنِ هَمِّ جَالِبِ اسْتِ هَا، اِيْنِ اَوْ لَمْ يَعْلَمُوا تُوَبِيْخِ اسْتِ، بَعْدِ بَرَايِ چِهْ؟ بَرَايِ اِيْنِكِهْ مِيْ گُوِيْدِ خُداْ دَسْتِشْ بَاَزِ اسْتِ، خُداْ خِيْلِيْ دَارْدِ وَ لِيْ بَعْدِ مِيْ گُوِيْدِ لِمَنْ يَشَاءُ مِيْ گُوِيْدِ نَهْ بَرَايِ هَمِهْ! وَيَقْدِرُ مِيْ بَنْدَنْدِ، بَرَايِ اَكْثَرِيْتِ مَرْدَمِ تَقْدِيْرِ كَرْدَهْ اسْتِ بَهْ فِشَارِ.

آیه ۵۳: این آیه ای است که زیاد به آن اشاره می کنیم و جزء مآخذ اصلی توحید است: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِی بندگانِی که اسراف کردید عمرتان را لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. اینجا چه گفت؟ می گوید ناامید نشو از رحمت خدا. آیه قبل چه گفت؟ می گوید: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا. اینجا می گوید ناامید نشو و آنجا می گوید پدرت را درمی آورم و پوستت را می کنم. نه این خودش را نشان داده و نه آن، نه ظالم تنبیه شده قصاص شده و نه ناامیدی جایگاهی نداشته، جایگاه دارد ناامید شدن از خدا! پیامبران ناامید شدند؛ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا. إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا خدا همه معاصی را می بخشد. آن بالا، آن آیه بالایی دارد چه می گوید؟ اصلاً به هم نمی خواند، آنجا از سیئات حرف زده و اینجا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. يَا عِبَادِيَ هم گفته، نگفته یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا. و یا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ. درب باز است إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ خدا، هم بخشنده است و هم مهربان است. غفور در مسائل معنوی است و رحیم در مسائل مادی است.

آیه ۵۴: وَ آيِبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ اِنَابَه کنید وَ اسْلِمُوا لَهُ اِنَابَه یعنی کسی که او را له می کند به زور ناله می کند، وَ اسْلِمُوا تسلیم او شوید. خب تسلیم شدند، بشر می خواهد چکار کند؟ وقتی تو خودت می گویی وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمِكَ کجا می خواهد فرار کند؟ ابرقدرت هایش نتوانستند فرار کنند.

درس دوم این فایل با موضوع حضور فرشتگان در کثر مردها هنگام آمیزش به علت بازخوان به درس اول فایل ۶۱۹۳ ملحق گردید.

درس سوم - دینی که وسیله جنگی افتخار آن است: مُحَمَّدٌ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: أَلَرَّمِي سَهْمٌ مِنَ سِهَامِ الْإِسْلَامِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۴۹ است. محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد ابن یحیی از طلحه ابن زید از ابی عبد الله امام صادق، امام صادق از پدران و اجدادش. قَالَ: أَلَرَّمِي سَهْمٌ مِنَ سِهَامِ الْإِسْلَامِ رسول الله فرمود: أَلَرَّمِي سَهْمٌ مِنَ سِهَامِ الْإِسْلَامِ تیر، تیراندازی، تیری از تیرهای اسلام است. یعنی دینی که منطق افتخارش هست و باید در تسخیر ممالک نوک سر نیزه اش باشد، اینجا پیامبر می گوید تیراندازی تیری است از تیرهای اسلام. وقتی که مذهب خشن بشود آلات جنگی می شود افتخار و تحریک طرفدارانشان.

درس چهارم - لَعْنَان کیست؟ آیا غیر از خداست؟: زَيْدُ النَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ مُجَالَسَةَ اللَّعَانِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفِرُ عِنْدَ اللَّعَانِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۷۹، از زید النرسی از امام صادق.

گفت شنیدم از ایشان که فرمود: إِيَّاكُمْ وَ مُجَالَسَةَ اللَّعَانِ هم مجلس نشوید با کسی که خیلی بد دهان است و فحش می دهد، با چنین شخصی رفیق نشوید. فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفِرُ عِنْدَ اللَّعَانِ فرشتگان از کسانی که زیاد لعنت می کنند فرار می کنند. خب اگر قرار بشود که لعنت، فحش و نفرین را کسی در ابتدا به بشر آموخته باشد، این خداست؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ! در قرآن هم چقدر لعنت هست، عذاب خودش لعنت است دیگر، یارو در عصبانیت می گوید الهی عذاب بشوی، چقدر آیه عذاب داریم. پس خدا لعان است، لعان؛ صیغه مبالغه لعنت یعنی بسیار لعنت کننده. بعد می گوید

فرشتگان از او فرار می کنند، خود فرشته مأمور لعنت است برای اینکه هر چه خدا اراده کند تبدیل می شود به ملائکه و آنها مأمور اجرا هستند، مثل اجنه که مأمور اجرای جادو هستند، فرشتگان هم مأمورین اجراییات خدا هستند.

درس پنجم - وصیت های نامرئی و غیر بنیادی نمی تواند راه گشای آیندگان باشد: مُحَمَّدُ ابْنُ یَحْیٰی عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ الْعَلَاءِ ابْنِ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْوَصِیَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳ است.

محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از ابن محبوب و ایضاً در کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۳۴، از العلاء ابن رزین از محمد ابن مسلم از امام باقر است. الْوَصِیَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ می گوید که وصیت حق است، الْوَصِیَّةُ حَقٌّ به تحقیق که پیامبر وصیت کرد. پیغمبر چه موقع و کجا وصیت کرد؟ از روزی که پیغمبر دعوتش را آغاز کرد که به فامیل شروع شد مدام گفت هر کس به من ایمان بیاورد وصی من است، همیشه هم علی می گفت من ایمان آوردم، خب علی وصی اوست البته اهل سنت قبول ندارند. غدیر خم هم اجرای وصایت بود که آن را هم اهل سنت قبول ندارند. سفارش خانواده اش و اهل بیت وصیت بود که آن را هم اجرا نکردند، دم آخر هم که می خواست وصیت کند نگذاشتند، حالا چطور اینها می گویند که پیغمبر وصیت داشته؟ حتماً وصیت داشته است که ابوبکر صدیق وصی و خلیفه او بشود؟ ها؟ این چنین چیزی را ندیدیم ولی یک طورهایی دارند در استدلالات هل می دهند که همین حرفی که من می زنم درست است مثلاً پیغمبر حالش بد است دستور می دهد نماز جماعت به امامت ابوبکر صدیق تشکیل بشود یا حالش بد است، یکدفعه حالش خوب می شود و می گوید زیر بغلم را بگیرید بروم نماز جماعت پشت سر ابابکر صدیق اقتدا کنم، شاید اینطوری می خواهد برساند که وصی من اوست.

درس ششم - وصیت نکردن مساوی با مرگ در جاهلیت است: قَالَ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً - کتاب الْمُقْنَعَةُ صفحه ۱۰۱، از رسول الله است.

هر کس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلی رفته است. باز همین حدیث خودش دامن پیغمبر را می گیرد که پیغمبر بالاخره وصیت کرد یا نکرد؟ اگر جامعه اسلامی بگوید که پیغمبر وصیت کرد، به چه کسی وصیت کرد؟ یک اقلیتی که شیعه هستند می گویند به علی وصیت کرد و یک اکثریتی که سنی هستند وصیتش را می گویند جانشینی، همین چیزهایی که در درس قبل اشاره کردم. وصی یعنی جانشین! ابوبکر صدیق جانشین است، بعد عمر الفاروق و بعد عثمان کاتب است.

درس هفتم - ایجاد مانع در ارسال اموال به ورثه، دزدی محسوب می شود: مُحَمَّدُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ یَحْیٰی عَنْ بُنَانِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لَا أَبَالِي أَصْرَزْتُ بَوْرَثَتِي أَوْ سَرَقْتُهُمْ ذَلِكَ الْمَالُ - روى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ مَا أَبَالِي أَصْرَزْتُ بَوْلْدِي أَوْ سَرَقْتُهُمْ ذَلِكَ الْمَالُ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۷۴، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۳۵ است.

محمد ابن احمد ابن یحیی از بنان ابن محمد از پدرش از عبدالله ابن المغیره از سکونی از جعفر ابن محمد یعنی

امام صادق از پدرش از اميرالمومنين. قَالَ لَا اَبَالِي اَضْرَرْتُ يَوْرَثَتِي اَوْ سَرَقْتُهُمْ ذَلِكَ الْمَالُ، مَا اَبَالِي اَضْرَرْتُ يَوْلَدِي اَوْ سَرَقْتُهُمْ ذَلِكَ الْمَالُ مى گوید هر کس که بخواهد فرزندان را از مال محروم کند مثل کسی است که مال آنها را دزدیده است. در این یک عبرتی هم هست ها! یعنی تا وقتی نفس می کشی صاحب مال هستی وقتی که نفس تو قطع شد این مال، مال دیگران است. گاهی وقت ها هم انسان از آن دیگران بدش می آید ها! خیلی دیده شده که مثلاً طرف با فامیل نزدیکش با ذوی الحقوقینش با ذو رحمش قطع مراوده دارد و اصلاً رفت و آمد هم ندارد، وقتی که از دنیا می رود به او خبر می دهند اینقدر مال به تو رسیده، حالا شما بگو آیا این خوشحال می شود یا گریه می کند؟

ظهور باب منتظران ۵۴۸۱ - فایل صوتی ۶۳۳۲ - درس اول - نمودی دیگر از عدم اختیار بشر: وَإِذَا دَعَا رَجُلٌ ابْنَهُ إِلَى قَبُولِ وَصِيَّتِهِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْبَى - کتاب الْمُقْنِع صفحہ ۱۶۴، ناقل امام هادی است.

اگر کسی تحمیل کرد وصایتش را به فرزندش یعنی گفت تو حتماً باید وصی من باشی و فرزند قبول نکرد، می گوید حق ندارد که قبول نکند! یعنی عدم اختیار را نشان می دهد که آدم وقتی نگاه می کند به وصیتی که طول و عرضش چقدر است، آزار و اذیتش، فشار، درگیری ها و برخوردش، وقتی می خواهد قبول نکند می گوید که حق ندارد باید قبول کند.

درس دوم - وصیت، ورود به مسائل قانونی و حقوقی بوده که نیاز به قوای عقلانی دارد: الْحُسَيْنُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ ابْنِ عُثْمَانَ، روى مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحہ ۲۸، از حسین ابن محمد از مُعَلَّى ابن محمد از گروه راویان از ابان ابن عثمان و همچنین کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۴ صفحہ ۱۴۵.

از محمد ابن ابی عمیر از ابان ابن عثمان از عبد الرحمن ابن ابی عبد الله از امام صادق. إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ مى گوید وقتی که پسر ده سالش شد می تواند وصیت کند. وصیت کند یعنی در مسائل قانونی و حقوقی توانایی دخالت دارد. بعد این عقلانیتش چه می شود؟ برای چه گفته اند در عصر ما هیجده ساله می تواند در مسائل قانونی دخالت کند؟ برای اینکه می گویند در هجده سال عقل به تکامل رسیده، حالا شرع که سنین مختلف را برای دختر و پسر نشان می دهد که در تکلیف شرعی احتلام و پریرود است اما اینجا ده ساله هیچ وقت نمی تواند بر منافع خویش آگاه و مسلط باشد.

درس سوم - تنها به علت رنگ پوست از آدمیت جدا شده اند: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمِ ابْنِ حَمِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَمْلُوكِ مَا دَامَ عَبْدًا فَإِنَّهُ وَمَالُهُ لِأَهْلِهِ لَا يَجُوزُ لَهُ تَحْرِيرٌ وَلَا كَثِيرُ عَطَاءٍ وَلَا وَصِيَّةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ - کتاب تهذيب الاحكام جلد ۹ صفحہ ۲۱۷، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحہ ۱۳۵ است.

از حسین ابن سعید از النضر از عاصم ابن حمید از محمد ابن قیس از امام باقر. باز هم در گذشته در مورد ظلم به سیاه پوست مباحثی داشتیم، این درس را هم به آنها وصل کنید. امام باقر فرمود: فِي الْمَمْلُوكِ مَا دَامَ عَبْدًا فَإِنَّهُ وَمَالُهُ لِأَهْلِهِ لَا يَجُوزُ لَهُ تَحْرِيرٌ وَلَا كَثِيرُ عَطَاءٍ وَلَا وَصِيَّةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ انسان تا وقتی که برده است خودش و مالش متعلق به صاحبش می باشد. برای وی آزاد کردن برده؛ مثلاً فرض کنید که یک مالی دارد، بابایش در دست یک کسی برده است،

مادرش برده است، برادرش و خواهرش برده است، این می خواهد پول را بدهد و آنها را آزاد کند، می گوید: در بخشش بسیار و وصیت حق ندارد! یعنی آدم نیست که وصیت کند چون حیوان هم وصیت نمی کند و سیاه پوست هم در دید دین حیوان است، مگر آن که مولایش بخواند یعنی این به دنیا آمده خدای او الله نیست، خدای او صاحب و اربابش است که هم جانش، هم مالش، هم ناموسش و هم همه چیزش در اختیار اوست.

درس چهارم - سوگندهای فراوان برای اثبات دعاوی هفتادگانه! تَوَادِرِ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ ابْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَثِيرًا مَا يَقُولُ وَاللَّهِ - كتاب النوادر از احمد ابن محمد صفحه ۵۲. از ابن فضال از یونس ابن یعقوب از امام صادق است.

گفت: امام صادق کثیراً ما یقولُ وَاللَّهِ. می گوید امام صادق زیاد قسم می خورد در حالیکه از خود اهل بیت داریم که قسم نخورید حتی اگر درست باشد، قسم به خدا نخورید حتی در جایی که حق با شماست. بعد می گوید: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَثِيرًا مَا يَقُولُ وَاللَّهِ بسیار می گفت وَاللَّهِ. حالا این جالب است، ببینید امام صادق هفتاد مدل حرف می زند دیگر، و قسم هم زیاد می خورد، خیلی جالب است ها! یعنی برای ماساندن آن کلمات در دل طرف قسم را هم چاشنی آن می کند، چه چیزهایی ما از این تقیه که نمی بینیم.

درس پنجم - قسم های کذب خانه خراب است، پس چرا کاخ های ستمگران که بر پایه اکاذیب استوار است محکم می باشد؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْفَاجِرَةُ تُخَرِّبُ الدِّيَارَ وَتَقْصُرُ الْأَعْمَارَ - كتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۲۶۲، از رسول الله است.

قسم دروغ شهرها را خراب می کند و خانه ها را نابود می سازد. خب، حالا اینجا امام صادق وقتی که زیاد قسم می خورد و از آنطرف هم می گوید اَلتَّيَّةُ دِیْنِی من بر تقیه است، تقیه هم یعنی هَمَجُ الرُّعَا، هر جایی بودند، در هر مسلکی بودن، بعد این قسم دروغ می شود دیگر، شما نمی توانی بگویی قسمش راست است، آن وقت اینجا بین پیغمبر در محکومیتش چه می گوید، می گوید در قسم دروغ؛ قسم دروغ باعث می شود که تُخَرِّبُ الدِّيَارَ خراب بشود شهرها، وَ تَقْصُرُ الْأَعْمَارَ اعمار، عمران، عمارت، از بین برود خانه ها. اینجا یک پرانتز برایتان باز کنم، بین من فکر می کنم این دوگانگی ها برای این است که دین از اول کوچک بوده بعد که به مرور زمان به مصلحت مدام در آن آب کردن، مدام در آن فوت کردند اینطوری پیش آمد یعنی از دستشان در رفته که الان یک چیزی می گویند و فردا یک چیز دیگر، بعد هم دیدند قرآن را که نمی توانند پاکسازی کنند آمدند گفتند: نه، قرآن دو بخش دارد؛ ناسخ و منسوخ. احادیث و روایات را هم همینطور مجبورند که بگویند که نه این رجالش درست نیست، آن سندش خراب است، این معروف نیست، این مجهول است، این ضعیف است، ولی تمام اینها بال و پر مذهب است یعنی کاریش نمی شود کرد یعنی دین بالا برود پایین بیاید اینها به آن چسبیده است و صله هایش است نمی تواند از خودش جدا کند، مشکل هم همین است که من عرض کردم، اگر یادتان باشد در درس های قبل داشتیم که فرمودند دین محدود است دین کوچک است، امام صادق گفت دین دیوارهای خانه من است یعنی بین چقدر دین محدود بود؛ دیوارهای خانه امام صادق است، امام صادق خودش دین است دیگر، مظهر دین است. آن وقت مدام آمدند به نام دین در زندگی بشر دخالت کردند، مدام آمدند جای

پا را محکم کردند، برای اینکه بشر را استثمار دینی کنند مدام آمدند و کار را گسترش دادند و کم کم به جایی رسید که شما می بینید در مستحبات و مکروهات به چیزهای ابتدایی و پیش پا افتاده و خنده دار زندگی معمولی مردم هم کار دارد و نظر می دهد.

درس ششم - مالیات در اسلام زکات است و برای فرار از پرداخت، سوگند دروغ بلامانع می باشد: روی حماد عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ وَ سَأَلْتَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْلِفُ لِصَاحِبِ الْعُشُورِ يُخْرِزُ بِذَلِكَ مَا لَهُ قَالَ: نَعَمْ - كتاب مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۳۱، از حماد از حلبی از امام صادق است.

از امام صادق سؤال کردند از مردی که قسم می خورد؛ لِصَاحِبِ الْعُشُورِ مالیات بگیر، عوارضی، جنبه های شرعی اینها می شود همان زکات، مسائل زکوی. می گوید: آیا این شخص می تواند برای فرار از مالیات قسم دروغ بخورد؟ حضرت می گوید: نَعَمْ. خیلی قشنگ است ها، ببینید چقدر خوب راه را باز می کند، راه را باز می کند در قاعده تقیه برای مردم که راحت زندگی کنند اما از اینطرف در بحث قبلی آمده است که تا روی موهای بدنشان هم قانون وضع کرده است. سَأَلْتَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْلِفُ لِصَاحِبِ الْعُشُورِ يُخْرِزُ بِذَلِكَ مَا لَهُ قسم به دروغ می خورد تا مالش حفظ بشود و از او نگیرند. مال توست؟ نه مال من نیست. قسم بخور، به بخدا قسم! حضرت فرمود هیچ مشکلی نیست قَالَ: نَعَمْ قسم بخور تا دلت می خواهد، برای حفظ مایملکت و خودت قسم دروغ بخور، این بزرگواران می دانستند پشت پرده خبری نیست ها، منتها نه که بگویم رویشان نمی شده نه، وقتی خدا بی حیا باشد إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِي. دیگر اینها جانشینانش هستند، نه، بخاطر ترس؛ ترس از حکومت مرکزی، اینها رجال ظهوری همگی در حکام صدر اسلام و ادامه اقلیت ها بودند و اینها نمی توانستند واقعیت را بگویند، نمی توانستند بگویند بابا دین این نیست منتها از هر جایی از هر سوراخی از هر مسیری که دستشان می رسید مردم را به جلو هل می دادند روی شکستن این قوانین.

ظهور یاب منتظران ۵۴۸۲ - فایل صوتی ۶۳۳۳ - درس اول - معارضات در قانون تقیه بر حیرت معتقدین به آن می افزاید: مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ ابْنِ عُقْبَةَ عَنْ يُونُسَ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ لِي: يَا يُونُسُ لَا تَخْلِفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرَّئَ مِنَّا - كتاب الدعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۲۰، از رسول الله است.

از محمد ابن یحیی از محمد ابن الحسین از محمد ابن اسماعیل از صالح ابن عقبه از یونس ابن ظبیان. حواری به امام صادق می گوید که موقعیت تقیه را برای ما ترسیم کن و حضرت می گوید لَا تَخْلِفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا قسم نخور به جدایی از ما، نفرت از ما، دوری از ما فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرَّئَ مِنَّا یعنی قانون تقیه درست کاسه را برعکس کرد، می گوید در هیچ شرایطی با دشمنان ما نجوش، با ما قطع مراوده قلبی و زبانی نکن که اگر کردی راست بگویی یا دروغ بگویی از ما بریده ای. حالا این یارو می خواهد تقیه کند گیج شده، این هم جزو همان هفتاد نوع پاسخ دادن است ها! بالاخره چه کار کنیم؟ تقیه بکنیم و در کنار مخالفینتان از شما تبری بجوییم یا اینکه نه با آنها جنگ کنیم و بودنمان را کنار شما علنی کنیم؟ بعد امیرالمؤمنین به آن سپاهی که به سوی لشکر مخالف حرکت می کنند می گوید که اگر شما را گرفتند اسیر کردند و گفتند به علی فحش بدهید، بدهید. آن وقت این چه می شود؟ ببین لَا

تَحْلِفُ قِسْمَ نَخُورٍ بِالْبَرَاءَةِ بِهْ جَدَائِيْ اَزْ مَا مِثْنًا فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِثْنًا صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا كَاذِبًا يَعْنِي تَقِيَهْ يَعْنِي بِهْ دُرُوعْ مِيْ خَوَاهِدْ مَجْبُورْ اسْت، عَلِيْ ابْنِ يَقْطِيْنِ يَكِيْ اَزْ حَوَارِيُونِ اِمَامِ كَاظِمِ دَرْ كَابِيْنَهْ هَارُونِ الرَّشِيْدِ اسْت، اَنْجَنَانِ نَقْشِ بَاْزِيْ كَرْدَهْ بُوْدْ كِهْ هَارُونِ الرَّشِيْدِ نَفْهَمِيْدَهْ بُوْدْ كِهْ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرِ دَرْ دَوْلَتِ اَيْنِ يَكِ نَفُوزِيْ دَارْد، خُبِ اَيْنِ چَطُوْرِيْ نَقْشِ بَاْزِيْ كَرْدَهْ؟ مَعْلُومْ اسْت دِيْگَر، هَرْ وَقْتِ هَارُونِ بَهْ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرِ فَحْشِ دَادِ اَيْنِ هَمْ كَفْتِ بَلَهْ، هَرْ وَقْتِ لَعْنِ كَرْدِ اَيْنِ هَمْ كَفْتِ بَلَهْ، حَالَا اَيْنِ صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا پَسْ چِهْ مِيْ شُوْد؟

(فایل صوتی ۶۹۸۱ - درس چهارم) پَسْ تَكْلِيْفِ تَقِيَهْ چِهْ مِيْ شُوْد؟. كِتَابِ فُرُوعِ كَافِيْ جِلْدِ ۷ صَفْحَهْ ۴۳۸، اَزْ اِمَامِ صَادِقِ اسْت. حَالَا بِيَا وَ دَرَسْتَشْ كُنْ! اِمَامِ صَادِقِ بَهْ شَاكِرْدَشْ مِيْ گُوِيْدِ بِيْزَارِيْ اَزْ مَا نَجُوْ دَرْ بَرَابَرِ دَشْمَنَانِ مَا كِهْ اَكْرَ بَرَاثَتِ بَجُوْبِيْ اَزْ مَا چِهْ رَاسْتِ چِهْ دُرُوعْ، اَزْ مَا بَرِيْدَهْ اِيْ! پَسْ قَانُونِ تَقِيَهْ چِهْ مِيْ شُوْد؟ تَقِيَهْ يَعْنِي مَصْلَحَتِ اِنْسَانِ. پَسْ قَانُونِ اضْطَرَارِ چِهْ مِيْ شُوْد؟ قُرْآنِ مِيْ گُوِيْدِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ (۱۷۳ بقره)، مَجُوزِ گَنَاهْ! مِيْ گُوِيْدِ هَرْ كَسِ مَجْبُورِ شَدْ بَهْ شَرْطِ اَيْنَكِهْ عَادَتِ نَكُنْدِ وَ سِرْكَشْ نَبَاشْدِ نَسَبَتِ بَهْ دِيْنِ اَشْكَالِ نِدَارْد، فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ گَنَاهِيْ نِدَارْد. بَعْدِ اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنِ چِهْ شَدْ كِهْ بَهْ سَرِبَاْزَانَشْ كَفْتِ وَ قَتِيْ كِهْ بَهْ جَنْگِ مَعَاوِيَهْ مِيْ رُوِيْدِ اَكْرَ شَمَا رَا گِرَفْتَنْدِ وَ كَفْتَنْدِ بَهْ عَلِيْ فَحْشِ بَدَهِيْدِ، بَدَهِيْدِ، كِهْ شَمَا رَا نَكَشْتَنْدِ (۶۴). خُبِ اِمَامِ صَادِقِ چِهْ مِيْ گُوِيْدِ، اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنِ چِهْ مِيْ گُوِيْدِ؟ مَا گِيْجِ هَسْتِيْمِ، يَكِ دِيْنِيْ دَارِيْمِ شَلْمِ شُورْبَا كِهْ هَرْ جَايَشِ يَكِ بَحْثِ دَارْد، هَمِهْ اَشْ مَعَارِضْ، هَمِهْ اَشْ مَنَاقِصْ هَمْدِيْگَر!

درس دوم - بَرَبَرِيَّتِ دِيْنِيْ اِنْسَانِ رَا دَرْ مَقْيَاسِ بَا حَيَوَانِ قَرَارِ مِيْ دِهْد: اَلْحَسَنُ ابْنُ ظَرِيْفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلُوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيْهِ اَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُوْلُ: لَيْسَ عَلَى الْمَمْلُوْكِ نَذْرٌ اِلَّا اَنْ يَأْذَنَ لَهُ سَيِّدُهُ - كِتَابِ قَرَبِ الْاِسْنَادِ صَفْحَهْ ۱۰۹. مِيْ گُوِيْنْدِ دِيْنِ اَمْدِ تَوْحُّشِ رَا بَرَانْدَاخْت، حَالَا اَزْ وَحْشِيْگَرِيْ دِيْنِ چَقْدَرِ سَنْدِ دَارِيْمِ؟ حَسَنِ ابْنِ ظَرِيْفِ اَزْ حُسَيْنِ ابْنِ عَلُوَانَ اَزْ جَعْفَرِ اَزْ پَدَرَشْ اَزْ اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنِ يَعْنِيْ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ نَقْلِ كَرْدِ اَوْ اَزْ اِمَامِ بَاقِرِ اَوْ اَزْ اِمَامِ سَجَادِ اَوْ اَزْ اِمَامِ حُسَيْنِ وَ اَوْ اَزْ اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنِ نَقْلِ كَرْدَهْ اسْت. كَانَ يَقُوْلُ: لَيْسَ عَلَى الْمَمْلُوْكِ نَذْرٌ اِلَّا اَنْ يَأْذَنَ لَهُ سَيِّدُهُ مِيْ گُوِيْدِ كِهْ بَرْدَهْ اَجَاْزَهْ نِدَارْد نَذْرِ كُنْد، اَكْرَ اَيْنِ مَرِيضِ شَدْ دَلَشْ خَوَاسْتِ نَذْرِ كُنْدِ يَا زَنْشِ مَرِيضِ شَدْ خَوَاسْتِ نَذْرِ كُنْد كِهْ زُوْدْتَرِ خُوْبِ بَشُوْدِ حَقِ نِدَارْد اِلَّا اَنْ يَأْذَنَ لَهُ سَيِّدُهُ. بَعْدِ يَادَتَانِ هَسْتِ خِيْلِيْ وَ قَتِ قَبْلِ چَنْدِ تَا دَرَسِ دَاشْتِيْمِ وَ دَرْ دَايِرَةِ الْمَعَارِفِ هَسْتِ كِهْ خُدا اَدَمِ رَا اَزَادِ آفَرِيْد، دَرِ يَكِ جَايِ دِيْگَرِ خُطَابِ مِيْ كُنْدِ وَ مِيْ گُوِيْدِ: اِيْ اِنْسَانِ تُو اَزَادِ آفَرِيْدَهْ شَدِيْ خُوْدَتِ رَا بَهْ بَرْدَگِيْ نَزْنِ! خُبِ اَيْنِ بَرْدَگِيْ رَا چِهْ كَسِيْ دَاْدَهْ؟ گَنَاهِ اَيْنِ رَنْگِ سِيَاْهْ اسْتِ دِيْگَرِيَا اَيْنَكِهْ رَنْگِ سَفِيْدِ كِهْ دَرِ جَنْگِ مَغْلُوْبِ شَدْنْدِ وَ اَنُهَا هَمْ بَرْدَهْ شَدْنْد. بَرْدَهْ سَفِيْدِ هَمْ دَارَنْدِ دِيْگَر، كَشُورْهَايِيْ كِهْ سَفِيْدِ پُوسْتِ هَسْتَنْدِ وَ قَتِيْ بَا اَنُهَا جَنْگِ مِيْ كَرْدَنْدِ وَ مَرْدَهَاشَانِ رَا اَسِيْرِ مِيْ گِرَفْتَنْد، اَنُهَايِيْ كِهْ سَرِشَانِ بَهْ تَنْشَانِ مِيْ اَرْزِيْدِ رَا كِهْ مِيْ كَشْتَنْدِ وَ اَنُهَا هَمْ كِهْ نَهْ، مِيْ آوَرْدَنْدِ دَرْ بَاْزَارِ بَرْدَهْ فُرُوشَانِ مِيْ فُرُوشْتَنْد.

درس سوم - آَبِ وَ آَتَشِ وَ مَرْتَعِ دَرْ مَالِكِيَّتِ خُصُوصِيْ، بِيْ جَوَازِ اَزْ شَرْع: عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْمَاءِ وَ الْكَلَا وَ النَّارِ - كِتَابِ تَهْذِيْبِ الْاَحْكَامِ جِلْدِ ۸ صَفْحَهْ ۲۸۴، كِتَابِ كَافِيْ جِلْدِ ۷ صَفْحَهْ ۴۳۸، كِتَابِ مَنْ لَا يَحْضَرُهْ الْفَقِيْهَ جِلْدِ ۳ صَفْحَهْ ۲۳۶ اسْت.

گَفْتِ سَهْ چِيْزِ قَابَلِ خَرِيْدِ وَ فُرُوشِ نِيْسْت؛ يَكِيْ آَبِ، يَكِيْ آَتَشِ وَ يَكِيْ مَرْتَعِ، دَرْ حَالِيَكِهْ آَبِ فُرُوشِيْ اسْتِ مَجُوزِ هَمْ دَارْد، هَمْ قَانُوْنِيْ وَ هَمْ شَرْعِيْ اسْت، مَالِكِيَّتِ دَارْد، اَيْنِ چَاهِ مَالِ فُلَانِ شَخْصِ اسْت، اَيْنِ چَشْمَهْ مَالِ فُلَانِيْ اسْت، اَيْنِ حَقِ

آب دارد. پس چطور می شود آنَّه نَهَى عَنْ بَيْعِ الْمَاءِ؟ یا مرتع، طرف مرتع دارد زحمت کشیده یا در حصارش است، در حصار آورده مالکیت خصوصی پیدا کرده می گوید نباید خرید و فروش بکند و آتش هم همینطور.

درس چهارم - چگونه بشر را در مقیاس درندگان و حیوانات قرار می دهد؟: الْمَوْلَى الْأَجَلُ الْأَزْدَبِيلِيُّ فِي حَدِيثِ الشَّيْعَةِ، نَقْلًا عَنْ قُرْبِ الْأَسْنَادِ لِعَلِيِّ ابْنِ بَابُوَيْه عَنْ عَلِيِّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَنِ الْمَجْنُونِ فَقَالَ إِنْ كَانَ مُؤْذِيًا فَهُوَ فِي حُكْمِ السَّبَاعِ وَالْأَفْئِي حُكْمِ الْأَنْعَامِ - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۲۴۱ و همچنین المولى الاجل الاردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه به نقل از مصادر حدیث و ایضاً کتاب قرب الاسناد از علی ابن بابویه از علی ابن ابراهیم ابن هاشم از ابی هاشم جعفری.

گفت از امام حسن عسکری سؤال کردند، در حقیقت این سؤال از خداست نه از امام حسن عسکری، گفتند دیوانه چه وضعیتی دارد؟ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَنِ الْمَجْنُونِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مُؤْذِيًا فَهُوَ فِي حُكْمِ السَّبَاعِ وَالْأَفْئِي حُكْمِ الْأَنْعَامِ می گوید این دیوانه اگر حمله کند می شود درنده، بعد آنها را به یک جای خاصی می برند. تیمارستان ها هم درجه بندی است، آنجایی که خیلی مهم است با غل و زنجیر می بندند یا در حبس میله ای و آهنی قرار می دهند. بشر است ها، او را در قفس در غل و زنجیر کردی، یعنی به خدا داریم می گوییم! می گوید هر کدام که دژنده هستند یعنی حمله می کنند و آزار دهنده هستند اینها از خانواده گرگ، افعی، پلنگ، کفتار و اینها هستند. واقعاً خلقت بشر کارش به کجا رسید! یعنی این الله که آمد از دستاورد خودش تعریف کرد و گفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آیا نمی دانست در جنس هایی که تولید می کند دیوانه هم هست یا می دانست؟ این میچ گیری متشرعه است، آیا می دانست؟ می گویند بله می داند، چون خدا عالم است یعنی خلق علم کرده، عالم چیست! خب پس داخل این جنس هایی که تولید کرده به نام آدم، دیوانه هم هست و کم هم نیست، دیوانه زیاد داریم، دیوانه های موضعی زیاد داریم، اصلاً کل مردمی که قرص اعصاب مصرف می کنند همه در مرز جنون هستند، حالا شما حساب کن یک کشور یا یک دنیا الان دارد قرص اعصاب مصرف می کند اگر این یک ذره اعصابش بهم بریزد مثل همان دیوانه می شود و در مرحله بالایش دست به جنایت می زند در مرحله پایینش اوقات تلخی می کند چیزی بزند بشکند خرد کند. خب چه خلق کردی؟ انسان وقتی عقلش گرفته می شود، چه کسی عقل او را می گیرد؟ چه کسی به او عقل نمی دهد؟ اگر از شکم مادرش دیوانه به دنیا آمده باز گناهایش تقصیر خودت است و اشاره اش به سمت توست، چون تو جنس ناقص ارسال کردی. برای چه دیوانه را خلق کردی؟ هم خودش زجر بکشد، هم مزاحم هموعانش بشود و هم خانواده اش را بدبخت کند؟ ها؟ بعد دیوانه بین سقف و سطح، سقفش درنده و سطحش هم در عالم خودش است، بی آزار است. حالا اینکه دیوانه مقرر شده بیاید در دنیا، آیا حق انتخاب داشته یا نداشته؟ اگر داشته که هیچ کس خودش را نمی خواهد دیوانه به دنیا بیاورد پس نداشته، وقتی که ندارد یعنی مرگ عدالت یعنی نابودی توحیدی که به خوردمان دادند که گفتند اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ. أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ! این را زیاد بگو، محاجه با الله هست: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ نمی دانی تو را چه کسی خلق کرده؟ نه بگو، خیلی تشنه هستم بدانم! چقدر از او خوبی دیدم که حالا می خواهم او را بشناسم وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ او لطیف است، خیلی لطف دارد واقعاً لطفش از سر بشریت کم بشود!

درس پنجم – همه خود را حق می دانند و حق خود را خفه می بیند: الْقَطْبُ الرَّاَوْنْدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ، قَالَ قَالَ النَّبِيُّ التَّاجِرُ فَاجِرٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ آعْطَى الْحَقَّ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۲۴۹، قطب راوندی در کتاب لُبِّ اللَّبَابِ از پیامبر خاتم.

بخش اول: التَّاجِرُ فَاجِرٌ فرمود: تاجر، فاجر است. هم وزن هم هستند؛ تاجر، فاجر. فاجر یعنی بی دین، لا ابال و بی وجدان. إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ آعْطَى الْحَقَّ همه تجار همه فروشندگان، همه سوداگران، همه بازاریان فاسق و فاجر هستند مگر آنهایی که به حق بگیرند و به حق بدهند. حالا این حق مشکل اصلی شد، پیدا کن پرتقال فروش را! کیست که بگوید من کارم باطل است؟ همه می گویند حق با ماست. خود ادیان هر کدام می گویند حق با ماست و آن یکی را باطل می دانند، نگاه کنید دیگر، این چندتا دین معروف هیچ کدام همدیگر را قبول ندارند و همدیگر را کافر می دانند. آخر حق چیست؟ حق ملاک و میزان دارد که فروشنده به حق بدهد، شاید اینجا وجدان باشد یعنی فروشنده چیز قلبی به خریدار ندهد و نگوید که حالا این نمی فهمد این مارک خارجی خورده ولی ایرانی است، چه می فهمد؟ یا قیمت را چند لا حساب نکند، حق این است یعنی خودش را جای خریدار بگذارد وَ آعْطَى الْحَقَّ.

بخش دوم: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ بَعَثَنِي رَبِّي رَحْمَةً وَ لَمْ يَجْعَلْنِي تاجِرًا وَ لَا زَرَّاعًا إِنَّ شَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ التُّجَّارُ وَ الزَّرَّاعُونَ إِلَّا مَنْ شَحَّ - در کتاب دعائم الاسلام آمده جلد ۲ صفحه ۱۷، کتاب العوالی جلد ۳ صفحه ۲۰۳، از رسول الله.

اینجا خیلی جالب است؛ أَنَّهُ قَالَ بَعَثَنِي رَبِّي رَحْمَةً خدا مرا به رحمت آفرید. باشد، قبول داریم، آثارش را دیده ایم! وَ لَمْ يَجْعَلْنِي تاجِرًا وَ لَا زَرَّاعًا مرا تاجر و زارع نیافرید، یعنی این دوتا کسوت اینقدر بد است که پیغمبر خدا را شکر می کند. حالا در همین بحث رحمتش یکصد و بیست و چهار هزار تا سؤال هست که قرآن می گوید: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. خب این رحمت را از کجا می خواهد بگیرد بدهد؟ وقتی که الله رحمتش را تعطیل کرده درفش را بسته کرکره را کشیده آیا پیغمبر از جیبش می خواهد رحمت بدهد؟ آن وقت رحمتش می شود همین خشونت دینی دیگر، خب رحمتی وجود ندارد، از اصل رحمت ندارد که بیاید به فرع بدهد. خب حالا اینجا تاجر را رد کرده، خود پیغمبر تاجر بود. ببین در آن درس گفتم که از بس در آن آب کردند یادشان رفته چه می گویند. پیغمبر مسئول تجارت خدیجه کبری بود که خدیجه یک کاروان تجارتی بزرگ داشت و سالی چند بار مال التجاره را از مکه و اطراف مکه جمع می کردند و به شامات می بردند و آنجا می فروختند تبدیل می کردند دوباره بر می گردانند، رئیس این قافله پیغمبر بود برای همین به او می گفتند محمد امین چون امین بود خیانت نمی کرد و پول برایش ارزش نداشت که بدزد یا در حسابرسی زیرآبی برود. زارع هم که اکثر انبیاء زارع بودند، شما قصص انبیاء را نگاه کن، اکثراً زارع هستند. بعد می گوید: إِنَّ شَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ التُّجَّارُ وَ الزَّرَّاعُونَ بدترین مردم این امت آخرالزمان تجار و زارعین هستند إِلَّا مَنْ شَحَّ مگر آنهایی که خوب عمل کنند. خب این خوبی را باز دوباره باید توضیح داد. کدام بقال می گوید ماست من تُرَش است؟ این خوبی هم همان وجدان است. زارع وقتی می کارد بذر خوب بیفشاند خوب مراقبت کند و محصول معیوب تحویل ندهد، حالا جدیداً یاد هم گرفتند؛ این شعار را صد سال قبل انگلیسی ها می دادند و می گفتند که اگر یک قرون داری نُه دهمش را خرج تبلیغ کن یک دهمش را خرج خودت کن، حالا اینها هم می برند میوه های بدرد نخور را چنان قشنگ در جعبه ها در جاساز چینش

می کنند که آدم نگاه می کند می گوید به به این میوه از بهشت آمده، خب این یک نوع خیانت است، حالا او هم می گوید من مجبورم یا می گوید اصلاً دست من نیست، می گوید واسطه از میدان تره بار می آید همه را سر زمین می خرد، او می آید این کار را می کند، خب او هم می شود یک نوع زارع یعنی این شخصی که در میدان تره بار این کار را می کند در حقیقت می شود هم زارع و هم تاجر، البته آن کله گنده هایشان! هر چه می توانند خرج جعبه و کارتون می کنند خوشگل و ترو تمیز و یک دروغ بزرگ روی آن است بعد وقتی می آوری مصرف می کنی خراب است. می دهند بیرون، آنقدر خراب است که برمی گردانند و می گویند مال خودتان، بیخ ریش ایرانی، شاید بخاطر همین گفته است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۸۳ - فایل صوتی ۶۳۳۴ - درس اول - معلم نخست، همه نیازهای خلاق را در نظر آورده: تفسیر علی بن ابراهیم [إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ] قَالَ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْكِتَابَةَ الَّتِي بِهَا تَتِمُّ أُمُورُ الدُّنْيَا فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا - کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم قمی جلد ۲ صفحه ۴۳۰ است.

در تفسیر سورة إقراء (علق) از امام صادق آورده است: إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ در این دو تا آیه یک چفت و بستنی مرتبط باهم هست، یکی إِقْرَأْ است و یکی عَلَّمَ است، شاید هم یک مثلث است؛ قلم هم باشد؛ خواندن، یاد گرفتن و نوشتن، تحصیل، تدریس و نگارش. فرمود: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْكِتَابَةَ که گفت عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ می گوید لَمْ يَعْلَمْ آیه را جبران کرد با الْكِتَابَةِ! الَّتِي بِهَا تَتِمُّ أُمُورُ الدُّنْيَا فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا آنچه که در شرق و غرب عالم باشد در این کتابت آمده است. متوجه می شوید این عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ چقدر گسترده و وسیع است؟ اگر بداخلاق هستی در این کتاب نوشته، آن کتاب یادت داده، اگر خوش اخلاق هستی، داری، زرنگی، درمی آوری، نداری، عقب افتاده ای، همه اش در همین عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْكِتَابَةَ الَّتِي بِهَا تَتِمُّ أُمُورُ الدُّنْيَا فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا است! این یک سندی است در رابطه با اینکه می گوییم که آدم کُشی را چه کسی یاد داده؟ خدا. بد جنسی را چه کسی یاد داده؟ خدا. شیطننت را چه کسی یاد داده؟ خدا. نامردی را چه کسی یاد داده؟ خدا. حقه بازی را چه کسی یاد داده؟ خدا. نان را به نرخ روز خوردن را چه کسی یاد داده؟ خدا. یکی از این اسناد همین است. تمام این مراجع به این مثلث مرتبط است؛ إِقْرَأْ وَ عَلَّمَ وَ قَلَم. قلم هم که نیاز به کتاب دارد دیگر، روی هوا که نمی نویسد، کتابش می شود همان عَلَّمَ اللّٰه، بنابراین در مثبت و منفی آنچه که می بینید و می شنوید ما مستقیماً خدا را مسئول می دانیم و هر کس بگوید به خدا ربطی ندارد و از حوزه جبر مطلق بخواد خارج بشود باید پاسخگوی این ایرادات مهم توحیدی باشد که البته آن کسی که اهلش نباشد بخواد جواب بدهد به در و پیکر و دیوار می زند که یک طوری خودش را خلاص کند، خودش را که نمی تواند خلاص کند چون وجدان دارد می فهمد تو چه می گویی، می خواهد تو را از تفکرات خلاص کند! طرف پیش امام حسین آمد و گفت بیا باهم بحث اعتقادی کنیم، امام حسین گفت برای چه بحث کنیم، نه تو می توانی من را رنگ کنی و نه من می توانم روی تو اثر بگذارم، جبر مطلق را می بینی زوایای جبر مطلق چقدر قشنگ است، گفت بنابراین ما به دین خودمان و توبه دین خودت! اصلاً این حرف امام حسین دو تا شاخه مهم فروع دین را رد می کند؛ امر به معروف، نهی از منکر تولی و تبری. می بینی چقدر قانون تحقیقات ظریف است!

درس دوم - اجرت از مخالفین دینی را مجاز می داند و مزد از هم کیشان را روا نمی دارد!: مُحَمَّدٌ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ

بحث قشنگی است. یکی از نوادر کلماتی است که در خیلی از موارد رهگشاست. ناقل از امیرمان می گوید: اِنَّهٗ كَرَّةٌ اَنْ يَّأْخُذَ مِنْ سَوْقِ الْمُسْلِمِينَ اَجْرًا عَلٰی وَاقْتِيْ كَارِيْ بَرٰى مَرْدَمِىْ كَرْد پُول نَمِيْ گَرَفْت اُجَرْت نَمِيْ گَرَفْت. البته شايد در آن بِيست و سه سال خانه نشيني بوده ديگر، پنج سال حكومت كه هيچي، آنجا بَرٰى مَرْدَمِىْ كَرْد مَجَانِيْ كَارِ مِيْ كَرْدِه، يا عَلٰى بِيَا اَيْنِ چَاه رَا بَكْن، باشد، تمام شد! پولش چند؟ هيچي! اَيْنِ درخت ها رَا بَرٰى مَن بَكَار، باشد! كاشت، خب پولش چه، چقدر مِيْ خَوَاهِيْ؟ هيچي! آن وقت جالب است، ببين اينجا مِيْ گوِيْم بحث ظريف است، يادت هست كه اميرمان در زمان پيامبر از شدت فقر بَرٰى يَهُودِيْ مَوَاجِبِ بَكِيْرِ بُوْد، بَرٰى اَوْ اَبِىْ مِيْ اَوْرَد سَقَايَتِ مِيْ كَرْد، از چاه آب مِيْ اَوْرَد، يادت هست كه مِيْ گَفْت هَر دَلُوِيْ يَكِ دَانِه خَرْمَا؟ چطور مال يهودي پاك است آن وقت مال مسلمان چطور است كه تو از مسلمان پول نَمِيْ گِيْرِيْ؟ آيا اَيْنِ تَوْجِيْهِ دِيْگَرِيْ دَارْد؟ اِگَرِ بَكُوِيْمِ كه نِه عَلٰى رُوِيْ دِلْسُوْزِيْ نَمِيْ گَرَفْتِه، خب اَيْنِ كه نَمِيْ شُوْد، يَكِ عَمَرِيْ كَارَشِ اَيْنِ بُوْدِه دِيْگَرِ، بِيست و سه سال كه در خانه نشسته زندگي خرج دارد، تازه عَلٰى خَرَجِ خُصُوصِيْ و عَمُومِيْ دَارْد، خَرَجِ عَمُومِيْ اَوْ خِيْلِيْ بِيَشْتَرِ اسْت، خَرَجِ عَمُومِيْ اَوْ اَيْنِ بُوْد كه مِيْ گَفْت مَن هَزَارِ بَرْدِه رَا از پول كَار كَرْدِ خُودَمِ خَرِيْدَمِ و اَزَادِ كَرْدَم، خب اَيْنِ خِيْلِيْ خَرَجِ دَارْد، اَيْنِ چطوريْ تَحْلِيْلِ مِيْ شُوْد؟ شايد مِيْ خَوَاهَدِ اِرْتِبَاطَاتِ رَا شَفَافِ كَنْد كه هِيْچِ مَشْكَلِيْ نِيْسْت شَمَا بَا بِيْرَوَانِ مَذَاهِبِ مَخْلُوطِ بَشُوِيْدِ كَارِ كَنِيْدِ شَرِيْكَ بَشُوِيْدِ يَكِيْ بَشُوِيْدِ.

امام صادق فرمود: **اُكْتُبْ عَلَى الْمَتَاعِ بَرَكَةً لَّنَا فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ الْبَرَكَةُ فِيهِ وَ النَّمَاءُ**. این هم از آن حرف‌های عجیب و غریب است، امام صادق به کارگزارش، میرزایش که کالاها را برای تجارت دسته‌بندی می‌کرد می‌گفت که روی آن بنویس این برکتی است برای ما. **خب وقتی نوشتی چه می‌شود؟ می‌گوید: وقتی نوشتی، می‌شود فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ الْبَرَكَةُ فِيهِ** از بین نمی‌رود برکت از او! یعنی فقط با همین یک نوشته؟ شاید می‌خواهد بگوید که خاصیت واقعی نوشته این است منتهای مراتب قاعده از موضوعیتش خارج شده یعنی همه چیز در زیر سایهٔ برکات الهی اضافه می‌شود، گسترده می‌شود، مبارک می‌شود، محفوظ می‌شود، ولی وقتی که برکت نیست چه؟ برکت وجود خارجی ندارد، برکت از اسماء الحسنی است، از همان مادهٔ مبارک می‌آید؛ **فَبَارَكَ اللَّهُ**. مبارک باشد. و برکات وقتی که نیست چه شما بنویسی چه ننویسی، چه معتقد باشی چه نباشی، چه دل ببندی چه نبندی، **كَانَ لَمْ يَكُنْ** است.

درس چهارم - خودش به برادرش اضافه نمی‌دهد، چطور به دیگری چنین امری را می‌کند؟: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى جَارِيَةٍ قَدْ اشْتَرَتْ لَحْمًا مِنْ قِصَابٍ وَ هِيَ تَقُولُ زُنِّي فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ زُذْهَا فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْبَرَكَةِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۵۲، کتاب تهذیب الاحکام

جلد ۷ صفحه ۷، کتاب فقیه جلد ۳ صفحه ۱۲۲ است.

این درس هم از عجائب است! از عدم تطابق‌هایی که به کار متشرع نمی‌آید چون او طوطی‌واری آمده یک چیزی را یاد گرفته و رفته. تحقیق کار عقلاست، متشرعه اگر عاقل بودند شرع را براساس عقل دنبال می‌کردند و گفته خود دین هم هست؛ كُلِّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْع. از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق، نقل می‌کند از امیرالمؤمنین. می‌گوید: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى جَارِيَةٍ قَدْ اشْتَرَتْ لَحْمًا مِنْ قَصَابٍ امیرالمؤمنین از کنار قصابی رد می‌شد یک دختر بچه را دید که آمده بود گوشت بخرد وَ هِيَ تَقُولُ زِدْنِي مدام هم داد می‌زد زیاد بده زیاد بده، بچه است دیگر، هُل می‌زند، زیاد بده، مثلاً قصاب دارد گوشت را خرد می‌کند و دختر بچه مدام می‌گوید زیاد بده فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى هِمَّ بِهِ أَوْ كَفَتْ زِدْهَا رَأْسًا می‌گوید به او زیاد بده. جالب است ها! فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْبَرَكَةِ به قصاب گفت که بیش از حد نصاب به مشتری زیاد بده تا خداوند برکتش را اضافه کند. همان بحث برکت. حالا مردم می‌خواهند گوشت بخورند نمی‌گویند زیاد بده آن پیش کش، حق خودشان را هم که می‌خواهند بخورند در آن هزار تا مشکل هست. الان چقدر آفات به این گوسفندها و گوساله‌ها آمده، ما اینقدر عریضه داریم. مریض است دیگر چکار کند یک عالمه پول آن است، دارد جان می‌دهد این سرش را می‌برد، خب بابا این دارد جان می‌دهد دارد می‌میرد جان می‌کند چون یک مرضی دارد این مرض در وجودش است تو این را به مردم می‌دهی بدبخت‌ها بخورند، آن وقت آنجا امیرالمؤمنین می‌گوید بله به او زیاد بده. در فقر مطلق دیگر انصاف، وجدان، مروت و عدل وجود ندارد هر کس باید کلاه خودش را بگیرد. آن شعر که می‌گوید در عین تنگدستی کلاتو به حسب دو دستی هر کسی به فکر این است که این آب باریکه‌اش قطع نشود. الآن اکثر این مرغ‌هایی که می‌آوردند عرضه می‌کنند وقتی بار می‌کنی بوی گند می‌دهد، خب این مرغ مریض است ولی چکارش کنند جمعیت زیاد است، بریزند در دریا؟ در آشغالی بریزند؟ گیر کردند، نمی‌توانند کاریش بکنند. بعد پاسخش چیست؟ عذاب، یعنی عذاب الهی. میوه خراب است رفته آنطرف مرز مرجوع شده می‌گوید این سمش مشکل داشته اما اینطرف می‌دهند همه می‌خورند، سر و دست هم می‌شکنند و گران هم می‌دهند. خب چه کنند، اگر ندهند مردم باید چه بخورند؟ خاک بخورند؟ خب این عذاب است. ببین اضطراب نوک پیکان تیر خشم الهی است؛ اضطراب! طرف مجبور است، آن کسی که می‌خرد مجبور است برای اینکه چکار کند نخورد چکار کند، اگر این میوه را نخورد چکار کند، آخر بچه‌ها و خانواده میوه می‌خواهند نگاه می‌کنند. گوشت خراب را نخرد، آن که ظاهرش نگفته خراب است، ظاهرش را تمیز می‌کند مجبور است که بخرد، آن هم که دارد می‌گوید چه کنم! بارها از این عریضه‌ها من زیاد داشتم، طرف مثلاً مرغ فروش است می‌گوید مرغ‌ها خراب شده چکارش کنیم! می‌گویند ندارم، یک دفعه یک وانت مرغ را باید در آشغالی بریزم؟ من از کجا بیاورم؟ خدا باید این وسط بیاید حرف خریدار و فروشنده را گوش کند، هم این بدبخت حق دارد و هم آن بیچاره حق دارد، این وسط آن کسی که حق ندارد آن لَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ است که ببین چه لطیفی ما را آفریده و با چه لطافتی دارد امعاء و احشاء شما را از هم جدا می‌کند!

ظهور یاب منتظران ۵۴۸۴ - فایل صوتی ۶۳۳۵ - درس اول - خوبی به غیبت نیامده، هر کس چنین ادعایی

کرد متهم می شود: مُحَمَّدُ ابْنِ یَحْیٰی عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِیْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ هَلُمَّ أَحْسِنْ بَیْعَكَ یَحْزُمُ عَلَیْهِ الرَّبْحُ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۵۲، از محمد ابن یحیی، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۷، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۱۷۳ است.

از احمد ابن محمد ابن عیسی از عبدالرحمن ابن ابی نجران از علی ابن عبدالرحیم از امام صادق. سَمِعْتُهُ یَقُولُ: إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ هَلُمَّ أَحْسِنْ بَیْعَكَ یَحْزُمُ امام صادق فرمود: هر کس به کسی بگوید بیا یک متاعی دارم، یک ملکی دارم، یک چیز خوبی دارم، بقول مردم اوکازیون است، زیر قیمت است، فقط برای تو گذاشته بودم، از این تبلیغاتی که می کنند، می گوید هر کس به کسی چنین گفت، استفاده ای که می برد حرام است یَحْزُمُ عَلَیْهِ الرَّبْحُ. چرا حرام می شود؟ چون برای جنس تبلیغ نباید کرد. چرا نباید تبلیغ کرد؟ چون تبلیغ، دروغ است. غیبت، جامع الاکاذیب است و هر چه هم در آن هست کذب است. اگر خواستی غیبت را بشناسی آن مثلث را هیچ وقت فراموش نکن؛ دارالغرور متاع الغرور بالله الغرور. یعنی مادی و معنویش دروغ است.

درس دوم - شریعت اجازه بهره گیری های عقلانی و متعارف را نمی دهد: البرقی عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ فُرَاتٍ ابْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: رِبْحُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رَبًّا - کتاب ثواب الأعمال صفحه ۲۸۵، کتاب المحاسن صفحه ۱۰۱، از برقی از محمد ابن علی از محمد ابن سنان از فرات ابن احنف از امام صادق است. سودی که مؤمن از مؤمن می گیرد حرام است. یعنی هیچی دیگر! درب بازار مسلمین را تخته کنید، مغازه های متدینین را کرکره هایش را بکشید، هیچ تجارت و فروشندگی ایجاد نشود چون که اگر کسی روی معامله ای سود ببرد این ربا است. می بینی چطوری شریعت نان مردم را آجر می کند؟ رِبْحُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رَبًّا.

درس سوم - بی نظمی و خودمحوری در تجارت، شاخص دین مداری می شود: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَاحِبُ السَّلْعَةِ أَحَقُّ بِالسَّوْمِ - جامع الاحادیث صفحه ۹۴، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۱۲۳، کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۵۲، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۸ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق از پدرانش از رسول الله. پیامبر فرمود: صَاحِبُ السَّلْعَةِ أَحَقُّ بِالسَّوْمِ صاحب کالا به نرخ گذاری سزاوارتر است. ببین چقدر قشنگ معارض هم هستند! آنجا در درس قبل می گوید سود نبر و اینجا می گوید که هر چه خواستی روی آن بکش. خیلی جالب است ها، بی نظمی در دین! یادت هست مدام مرتب من تکرار می کنم علت این تناقضات آب کردن در دین است، دین ابراهیم یک لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ داشت، مدام ادیان آمدند پایین تر، پایین تر، مدام همان لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را فوتش کردند مدام آبش کردند، مثل یک سریال یا یک فیلم سینمایی وقتی که خیلی آن را کش می دهند بیننده خسته می شود و می فهمند که دیگر به درد نمی خورد. خب، صاحب کالا به نرخ گذاری سزاوارتر است. یعنی هیچ شخصیتی، هیچ موقعیتی و هیچ کسی حق ندارد بر فروش نظارت کند و هر چه دلت می خواهد روی آن بکش چون پیغمبر فرموده است.

درس چهارم - تأیید دزدی شده، پس چرا بر او حد می‌زند؟: وَ قَالَ النَّبِيُّ لَأَنْ تَلْقَى اللَّهَ سَارِقًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ حَتَّاطًا - کتاب العوالی جلد ۲ صفحه ۲۴۳، از رسول الله است.

رسول خاتم چه گفت؟ گفت دزد باش که سارق بودن پیش خدا بهتر است از گندم فروش که با او دیدار کند. اصلاً کسی وارد فقه دین می‌شود ها، برای همین است آنهایی که محافظین هستند نمی‌گذارند از چارچوب خارج بشوی، اگر خارج بشوی سریع همان چیزهای تکراری را می‌گویند که رجالش خراب است، ضعیف است در حالیکه هیچ وقت یادت نرود که امام صادق فرمود اگر به ما دروغ هم بستند قبول کن! یکی هم اینکه امام باقر و امام صادق فرمودند که ما به انواع مختلف حرف می‌زنیم و این کار بد نیست، خوب حالا شاید آن نوعش را متشرعه گرفته و یک نوعش را ما می‌گیریم، این کجایش خراب است؟ اینقدر در منطق، چنته تو پُر است که بدبخت مجبور است پاچه معلم را بگیرد در حالیکه به معلم چه! من کتاب‌ها را ورق می‌زنم علامت می‌زنم و می‌آورم عرضه می‌کنم، کتاب‌ها هم از دکان بابایم که نیست، کتاب‌های معروف شیعه است یا کتاب‌های معروف سنی است، سنی را هم بخواهی رد کنی باید قرآن را رد کنی دیگر، چون قرآن تحفه و سوغات اهل سنت است. این خیلی حرف است ها، هم تأیید دزدی شده؛ لَأَنْ تَلْقَى اللَّهَ سَارِقًا ملاقات کنی خدا را در حالیکه یک عمری دزد بودی خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ حَتَّاطًا بهتر است از اینکه کشاورز باشی. اینجا چند تا ضربه به جامعه بشریت می‌زند: یکی اینکه سرقت را تأیید می‌کند، سارق را تنزیه می‌کند. دیگر اینکه کشاورز را می‌کوبد، خیلی حرف است ها. ببین اینجا نمی‌گوید کشاورز محترک، هیچ! کشاورز کسی است که روی زمین زحمت می‌کشد و عرق می‌ریزد، گندم می‌کارد، دریافت می‌کند و روزی مردم را برداشت می‌کند، اینجا نگفته و اسم را محترک نیاورده که بگوییم دزد بهتر از محترک است، بله دزد بهتر از محترک است بخاطر اینکه دزد اسمش دزد است ولی محترک اسم‌های آبرومندانه روی خودش می‌گذارد. خوب اینجا آن وقت کشاورز جماعت هم دلسرد می‌شوند و می‌گویند حالا خوب برویم دزدی کنیم دیگر، برای چه عمرمان را صرف زمین کنیم؟ در حالیکه خیلی از انبیاء کشاورز بودند، یک بار هم در چند روز قبل اشاره کردم که خیلی از انبیاء کشاورز بودند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۸۵ - فایل صوتی ۶۳۳۶ - درس اول - راه برای گران‌فروشی باز است: وَ كَانَ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَقُولُ لِقَهْرْمَانِهِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ لِي مِنْ حَوَائِجِ الْحَجِّ شَيْئًا فَاشْتَرِ وَلَا تُمَاكِسْ - کتاب من لایحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۱۲۳، از امام زین‌العابدین است.

امام زین‌العابدین به خدمتکارش فرمود: هر وقت که برای سفر حج من می‌خواهی خرید کنی اصلاً چانه زن حالا یارو هر چه هم قیمت را غیر عادلانه بالا برد بخر و بیاور. چرا؟ چرا راه را برای گران‌فروش‌ها باز می‌کنند؟ شاید می‌خواهد بگوید که حج اینقدر مقدس است که وسایل مخصوص آنجا را باید عمداً گران خرید تا فروشنده استفاده بیشتری ببرد ولی جایگاه عقلانیت ندارد.

درس دوم - یکی از موارد آزمون کارایی دین، دریاست: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ فِي رُكُوبِ الْبَحْرِ لِلتَّجَارَةِ يَغَرَّرُ الرَّجُلُ بِدِينِهِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۲۵۷، از گروه راویان نقل می‌کند از احمد ابن ابی عبدالله از پدرش از حماد،

کتاب تهذیب الاحکام هم آورده جلد ۶ صفحه ۳۸۸.

از علی از پدرش از حماد از حریر از محمد ابن مسلم حواری خاص امام صادق، از امام صادق. أَنَّهُ قَالَ فِي زُكُوبِ الْبَحْرِ لِلتَّجَارَةِ يُعَزُّ الرَّجُلُ بِدِينِهِ این بحث چقدر قشنگ است! این وَ لَا يُعَزُّكُمْ بِاللَّهِ الْخُرُودَ را دارد اشاره می کند. آنجا آیه چه می گوید؟ می گوید مغرور نشوی به این خدایی که پیدا کردی وَ لَا يُعَزُّكُمْ بِاللَّهِ الْخُرُودَ، ای منتظر برو خدای واقعی را پیدا کن! حالا اینجا امام صادق خیلی زیبا بحث را آورده، می گوید دریانورد که برای تجارت با تجار، داخل دریا حرکت می کند غرورش به دین زیاد می شود. یعنی چه؟ یعنی دین گفته توکل کن، این هم در دریا می رود تا توکل کند، آب کشتی اش را غرق می کند و همه آنها از بین می روند، بعد به همدیگر می گویند یا آنهایی که می شنوند می گویند پس چه شد، اینها که دعا همراهشان بود، اینها که نماز شب خوان بودند، چرا اینها به خدا تکیه کردند و خدا جا خالی داد؟ فِي زُكُوبِ الْبَحْرِ لِلتَّجَارَةِ يُعَزُّ الرَّجُلُ بِدِينِهِ یعنی هر وقت خواستی خدا را؛ آن خدایی که ادیان و مذاهب آوردند را امتحان کنی، تمام آن مفادی که تضمینات را به شما نشان می دهد را سر بزنی بعد ببینید که جواب چه می آید. راجع به توکل قصه هایی می گفتند. از آن قصه های قدیمی است می گوید که دزدی به یک خانه رفت اثاث را جمع کرد تا آمد بیرون بیاید دید که همه دور و بر او کرسی است، ببینید تو را به خدا چطوری عقل ها را متحجر کردند! چرا؟ می گوید چون این آیت الکرسی خوانده، آخرین کرسی به آن کرسی چه مربوط است! خدا آزمون هایش را بد پس داده و بسیار ناامیدی را ایجاد کرده است.

درس سوم – آیا جنس جن که بی پرده شود تبدیل به انسان می گردد؟: قَالَ الصَّادِقُ لَأَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ لَا تُخَالِطِ الْأَكْرَادَ فَإِنَّ الْأَكْرَادَ حَتَّى مِنَ الْجِنَّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۰۰، از امام صادق است.

بخش اول: این هم از آن مباحث خوبی است که گاهی من در گذشته به آن اشاره کرده ام، ولی این را نخواندم. لَأَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ حضرت به یکی از شامیان که به خدمتش آمده بود فرمود: لَا تُخَالِطِ الْأَكْرَادَ با کُرد جماعت قاطی نشو و روابط را قطع کن. چرا؟ مگر کُرد بیچاره ایرادش چیست؟ فَإِنَّ الْأَكْرَادَ حَتَّى مِنَ الْجِنَّ چون که کُردها جن هستند. كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ می گوید خدا پرده ابهام و راز را کنار زده و اینها تبدیل به انسان شدند. حالا شما حساب کن در چند کشور کردستان هست؛ ایران دارد، ترکیه دارد، سوریه دارد، عراق دارد، چهار کشور، مجموع اینها چقدر جمعیت دارد؟ حالا یک وقت می بینی از یک کُردی یک چیزی دیده شد ولی جمع بستن همه اکراد باعث می شود که کُرد جماعت از دین زده شود بعد مردم هم که به آنها برخورد می کنند بترسند و بگویند این جن است ها! لَا تُخَالِطِ الْأَكْرَادَ فَإِنَّ الْأَكْرَادَ حَتَّى مِنَ الْجِنَّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ.

بخش دوم: وَ فِي رَوَايَةِ أَبِي الرَّبِيعِ مِنْ بَابِ كَرَاهَةِ شَرَاءِ السُّودَانِ لِغَيْرِ ضَرُورَةٍ مِنْ أَبْوَابِ بَيْعِ الْعَبِيدِ وَ قَوْلِهِ وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنَّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ باز در کلام دیگر، در روایتی که ابی الربیع آورده؛ تحت عنوان کراهت و شراء السودان، در باب خرید و فروش و معاملات است، اینجا باز می گوید: وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ از کُردها زن نگیرید، عجب! وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ اصلاً نگیرید دورشان را خط بکشید، فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنَّ

كُشِفَ عَنْهُمْ الْغِطَاءُ. آنجا گفت: حَتَّى مِنَ الْجَنِّ اينجا گفت: جِنُّسٌ مِنَ الْجَنِّ. جنس يعنى ماهيت درونى، نديدى تو به يك نفر مى گويى بد جنس يا جنسى كه به من دادى به درد نمى خورد بُنجل است! حالا آنهايى كه با اكرد مخلوط شدند اگر اين روايات را قبول داشته باشند يك ذره به فكر فرو مى روند كه نكند راست باشد! يعنى اين گونه مصادر در منابع شيعه تشويش افكار مى كند، من نمى گويم امام صادق گفته، ولو اينكه نوشته امام صادق قَالَ الصَّادِقُ چون امام صادق منزّه است از اينكه به يك طايفه بزرگ اهانت كند، كه عرض كردم اگر در چهار کشور جمعيتشان را جمع كنيد ببينيد چقدر مى شود.

درس چهارم اين فايل با موضوع قيمت هاى معامله به دست فرشته اى از جانب خداست به علت بازخوان و تشابه موضوعى به بخش دوم فايل ۵۴۷۵ ملحق گرديد.

درس پنجم - عدم مساوات در خلقت، عدالت توحيدى را نقض مى كند: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْإِمَامُ الْمُفِيدُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ الطُّوسِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ الطُّوسِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْخَلَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَنْدَلُ ابْنِ وَالِقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّدِّيِّ عَنْ دَاوُدَ ابْنِ أَبِي هِنْدٍ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ - كتاب امالى شيخ صدوق صفحه ۳۹۴، حديث كرد از الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْإِمَامُ الْمُفِيدُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ الطُّوسِيِّ شيخ طوسى كه گفت أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ پدر ابو جعفر محمد ابن حسن ابن على الطوسى، سلسله مراتب محدثين را دارد مى گويد قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْخَلَدِيُّ از قاسم ابن محمد ابن حماد از جندل ابن والى از ابو مالك انصارى از ابى عبدالرحمن سدى از داوود ابن ابى هند از ابى نضره از ابى سعيد، ابوسعيد در كتابش كه به نام الاختصاص صفحه ۲۳۳ است.

از پيغمبر نقل مى كند. أَطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ مى گويد خير در خوشگل ها است. اصلاً اينجا خير پيدا مى شود؟ بعد هم عدالت را عشق است، آن كس كه زيبا رو هست مورد نظر قرار مى گيرد، بخواه و مشتري پيدا مى كند، پس تكليف آن كسى كه نازيبا است چيست؟ أَطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ. اصلاً چرا خداوند فرق گذاشته؟ من از دخترهاى زيادى خيلى عريضه دارم كه مى گويند ما بخاطر اينكه زيبا نيستيم در خانه مانديم. خب چرا اين كار را كردى؟ مگر همه از يك خاك نيستيم و آب و گِل مان يكى نيست؟ چرا به يكى تبعيضاً يك چيز بهتري دادى؟

درس ششم - ديوانگى علل چندی دارد كه اين مورد از آنهاست: عَنْ شَهَابِ ابْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: أَكِلُ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ - كتاب تفسير عياشى صفحه ۱۵۲ است.

از شهاب ابن عبد ربّه: قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ گفت از امام صادق شنيدم يَقُولُ أَكِلُ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ مى گويد كسى كه رباخوار است از دنيا نمى رود مگر اينكه او ديوانه شود. ربا ظلم است ولى چرا ديوانه مى شود؟ بعد هم اينكه وقتى شما در جامعه نگاه مى كنى رباخوار زياد است و ديوانه هم نيست خيلى هم عاقل است و خيلى هم عقلش كار مى كند، آنقدر كه مى تواند از ريال تومان بسازد. چيز ديگرى كه در اين مبحث آمده اين

است که شیطان او را دیوانه می کند یا تقدیر؟ کسی که خُل و چل می شود آیا شیطان این سرنوشت شوم را به او تحمیل کرده یا اینکه نه خدا اراده کرده است؟ اگر قبول کنیم آن درس هایی که داشتیم از جمله اینکه در شکم مادر مَلکی می آید و روی جنین می نویسد که تو خوشبخت باشی یا بدبخت! خوشبختی که اراده روز اول بوده، چیست؟ شما به چه کسی خوشبخت می گویی؟ به کسی که یک زندگی ایده آل دارد و کم و کسر هم در خانه اش ندارد این خوشبخت است. بدبخت به چه کسی می گوئید؟ کسی که به چه کنم چه کنم می افتد، درد، غم، غصه، بیچارگی و در به دری دارد. خب روز اول آنجا نوشته، پس این کلام چیست که شیطان رباخوار را دیوانه می کند تا از دنیا برود! نمی دانم شاید هم مال زیاد دارد آنقدر می ترسد تا دیوانه می شود؛ دزد نبرد، کسی نبرد، خانواده نبرد، هزار تا تهدید هست. دنیا داشتن خوب است و بد است.

اگر باشد به کامش سخت بندیم

اگر دنیا نباشد درد مندیم

اگر نداشته باشی ناله می کنی وقتی که داری باز هم بیچاره هستی و ناله می کنی. به شهادت بسیار بسیار از عریضه هایی که از طبقات بالای جامعه در مسائل رفاهی و تزئینی هستند که یا آرزوی مرگ می کنند یا خودکشی می کنند. اخیراً خیلی عریضه داشتیم از جوان های سن پایین که در یک خانواده های ثروتمند رشد کردند، خودشان را کشتند. برای چه؟ برای اینکه منت ر نبودند، منتظر هر چه به او فشار می آید زورش را روی هدف می گذارد ولی کسی که ثروتمند است به آخر خط رسیده، دیگر چه می خواهد؟ بچه اش هنوز گواهی نامه ندارد ماشین پنج میلیاردی را زیر پایش می گذارد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۸۶ - فایل صوتی ۶۳۳۷ - درس اول - صفت معروفی در غیبت وجود دارد؟: أَخْبَرَنِي

عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ابْنِ ثَابِتٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثَيْدٌ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّبَا كَيْلًا يَمْتَنِعُوا مِنْ صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ - كتاب العلل صفحه ۴۸۲ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ابْنِ ثَابِتٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثَيْدٌ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، همچنین در کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۳۷۱، از هشام ابن سالم از امام صادق.

بحث ربا است. امام جعفر صادق فرمود: إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الرَّبَا كَيْلًا يَمْتَنِعُوا مِنْ صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ. ربا یعنی کشیدن روی پول. در اینجا که ربا پیدا نمی شود این مربوط به کشورهای کمونیستی است، خوشبختانه بویی از ربا دیده نمی شود! ربا همان نزول است دیگر؛ پول نزولی! بیچاره ها چقدر عریضه می دهند، طرف گرفتار است می رود پول نزول می کند، آخر آن یکی هم گرفتار است، آن هم که نزول می خورد کار که نیست چه بکند، یک پولی در دستش است او هم می خواهد ارتزاق کند دیگر! خب، امام صادق چه فرمود؟ فرمود: خدا ربا را حرام کرده تا مردم از انجام کار خیر خودداری نکنند إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الرَّبَا كَيْلًا يَمْتَنِعُوا مِنْ صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ. سؤال: آیا صنعت معروف در غیبت مذموم پیدا می شود؟ وقتی که خداوند؛ صاحب زمین، دنیا را لعنت کرده آیا می توان صنایع المعروف را پیدا کرد؟ ها؟ خودش مشخص است و جواب در خودش است.

درس دوم - آنچه که خالی از وجود است باعث پیدایش معایب می شود: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا

أَبُو الْقَاسِمِ حَمِيدٌ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ التَّيْهِي كِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَسَنِ الطَّاطِرِيِّ عَنْ دُرُسْتِ ابْنِ أَبِي منصور عن

مُحَمَّدُ ابْنُ عَطِيَّةٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّمَا حُرِّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّبَا لِئَلَّا يَذْهَبَ الْمَعْرُوفُ - كتاب العلل صفحه ۴۸۳ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ ابْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ حَمِيدٌ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ أَحْمَدَ النَّيْبِكِيُّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَسَنِ الطَّاطِرِيِّ عَنْ دُرُسْتِ ابْنِ أَبِي مَنْصُورٍ أَيْضاً كِتَابَ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ هُمْ نَقَلَ مِنْ كُنْدٍ جُلْد ۳ صفحه ۳۷۱، از مُحَمَّدِ ابْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ زُرَّارَةَ حَوَارِي نَزْدِيكَ اِمَامِ بَاقِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ.

باز هم در بحث ربا است، باز هم تالی تلو بحث قبل است. قَالَ إِنَّمَا حُرِّمَ اللَّهُ الرَّبَا لِئَلَّا يَذْهَبَ الْمَعْرُوفُ خداوند ربا را حرام کرده تا کار نیک از جامعه نرود لِئَلَّا يَذْهَبَ الْمَعْرُوفُ. ببین می گوید که امر به معروف کار انبیاء است و یکی از شاخه های فروع دین است، امر می کند به معروف. معروف چیست؟ فروع دین است دیگر. حالا آیا مردم گرفتار فقر و فلاکت وقت می کنند، دل می دهند، به معروف به فروع دین جذب می شوند که حالا خدا ربا را حرام می کند یعنی پیش دستی می کند، تو ربا نخوری تا اینکه از معرفت رب دور نشوی!

درس سوم - کاری که متداول است و خلاف انصاف!: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي شِرَاءِ الثَّمَرَةِ قَالَ إِذَا سَاوَتْ شَيْئاً فَلَا بَأْسَ بِشِرَائِهَا - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۷۷، علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام صادق.

برویم در میدان تره بار، سراغ میدانی ها! فِي شِرَاءِ الثَّمَرَةِ قَالَ إِذَا سَاوَتْ شَيْئاً فَلَا بَأْسَ بِشِرَائِهَا آنهایی که انبوه می خرند و ذخیره می کنند یعنی دلال از امام صادق پرسیدند میوه را چه موقع بخریم؟ فرمود به حدی که قابل استفاده باشد. برعکس این در جامعه اجراء می شود، می روند همین طوری از دم سر درختی ها را می خرند، هنوز چند وقت مانده که بارور و قابل خوردن بشود، خدا هم در ذوق شان می زند و یک دفعه یک سرما می کند؛ زمستان برف نیامده الان خیلی جاها برف آمده! می بینی؟ این کتک است، این شکنجه است، این عذاب است هم برای آن کسی که می خواهد میوه بخورد کمیاب و گران می شود، هم برای آن کسی که می خواهد بفروشد یعنی باغ دار و هم برای آن کسی که واسطه است.

درس چهارم - چه کسی آدمی را مدیون می کند در حالی که والی دارد که باید وی را تمکین نماید؟: روى السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ الدَّيْنُ فَإِنَّهُ شَيْنٌ لِلدِّينِ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ جلد ۳ صفحه ۱۱۰.

از سکونی نقل می کند از جعفر ابن محمد امام صادق عَنْ آبَائِهِ از پدران بزرگوارش قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رسید به پیامبر. إِيَّاكُمْ وَ الدَّيْنُ فَإِنَّهُ شَيْنٌ لِلدِّينِ چقدر قشنگ حرف زده، چقدر زیبا داری محصول این حرف را می بینی! رسول خاتم فرمود: از بدهکاری پرهیزید چرا که آن ننگ دین است، به به! ببین، اینجا چندتا بحث است. یک بحثش این است که دین قول داده عمل نکرده؛ اول فقیر آفریده بعد گفته من پولدارتان می کنم بعد زیر حرفش زده یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. این کلام برای محاجه خیلی عالی است؛ إِيَّاكُمْ پرهیزید وَ الدَّيْنُ. خب، حالا یا رسول الله فدوی تو هستم، چطوری از قرض و قوله پرهیزیم؟ قرض و قوله ما را اسیر می کند، چه کسی حاضر است برود مدیون و مقروض بشود؟ که می گویی نکن، خودت را مقروض نکن، مدیون نکن، اگر بکنی دینت از بین می رود. دین با فقر

در جنگ است. یک سؤال، سؤال کنکور: آیا فقر پیروز می شود یا دین؟ ها؟ الان دین پیروز شده یا فقر؟ فقر پیروز شده! چون همه فقیر هستند بعد همه به دین بدبین هستند. چقدر زیباست، این زیرخاکی ها را هر کسی اجازه ندارد در بیاورد. (فایل صوتی ۷۰۲۷ - درس نهم) اگر می دانی و می گویی پس چرا خودت عامل آن می شوی؟ الدَّيْنُ شَيْنُ الدَّيْنِ. مسند شهاب جلد ۱ صفحه ۵۴، از پیغمبر است. الدَّيْنُ شَيْنُ الدَّيْنِ قَرْضُ مَائَةِ خَوَارِ دِينَ است. خوب توجه کن! کسی که مقروض است دینش را از دست می دهد، این کلام رسول الله است. بدهکاری مساوی است با از بین رفتن دین؛ الدَّيْنُ شَيْنُ الدَّيْنِ. چه کسی آدم را مدیون می کند؟ بفرمایید! غیر از خدا کیست؟ چه کسی به ما گفت أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ (۱۵) فاطر) شما فقیر هستید؟ چه کسی برای ما چک کشید برای جبران فقرمان؟ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ (۱۵) فاطر)، خدا. برای چه بدهکار می شویم؟ برای اینکه روزی ما در آسمان است؛ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ (۲۲) ذاریات)، نمی توانیم برویم از آسمان بیاوریم. آنجا ارزاق ما، سهمیه ما، کوپن ما در آسمان هست، ما اینجا گرسنه هستیم، گرفتار هستیم، مریض هستیم، ناامنی داریم، بیچارگی و درماندگی داریم. حالا یادتان باشد در درس های آینده داریم که از بدهکاری تعریف می کند. معارضات دین را ببینید! دَیْنٌ، شَیْنٌ دین است، شَیْنٌ ضَدُّ زین است، زین یعنی خوب، شَیْنٌ یعنی بد. بدهکاری مایه خواری است. الان در مملکت، ما چقدر بدهکار داریم؟ چشم بسته بگو! نصفی از این هشتاد و پنج میلیون نفر بدهکار هستند؛ یا ماشینشان را با قرض گرفتند یا خانه شان را گرفتند یا پول قرض گرفتند که بچه هایشان را به دانشگاه، به مدرسه بفرستند یا پول قرض گرفتند پول پیش خانه سنگین شده. این سال به آن سال دو برابر است، یک کارگر یا یک کارمندی که زیر بیست تومان حقوق می گیرد چطوری باید تأمین کند؟ سی تومان هم نمی تواند تأمین کند! این زشت است برای خدا که بندگان را مسلمین را مومنین را متشرعین و موحدین را گرفتار وام کند. با قرض و قوله چطور می تواند انسان دین داشته باشد؟ نمازخوان هم اگر هست در نماز به فکر این هست که این بدهی ها را چطور بدهد، این چک ها را چطوری پاس کند! همان طور که یک نفر رفت پیش قاضی گفت که من یک چیزی گم کردم، یک دعا بده من بخوانم پیدا بشود، قاضی گفت برو نماز بخوان پیدا می شود، گفت یک دو رکعت نماز حاجت بخوان، یا رفت نماز خواند فهمید کجاست و رفت آن را آورد، به قاضی گفت تو از کجا فهمیدی؟ قاضی گفت برای اینکه مردم مثل تو وقتی نماز می خوانند، هرچه فکر دنیاست به ذهنشان می آید، کسی خدا را که نمی بیند!

درس پنجم - استدلالی عجیب از آزار دهی خدا بر بندگان: بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الدَّيْنُ رِبْقَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَذِلَّ عَبْدًا وَضَعَهُ فِي عُنُقِهِ. بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ فِي الْبَابِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِيهِ الدَّيْنُ رَايَةُ اللَّهِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۰۱، کتاب العِلل صفحه ۵۲۹ است.

اسناد را از محدثین از روات از رسول الله آورده است. این هم از آن کلماتی است که باید شلیک کنی به سمت آنهایی که نقاب دین زدند. پیامبر فرمود: الدَّيْنُ رِبْقَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَذِلَّ عَبْدًا وَضَعَهُ فِي عُنُقِهِ. به به چقدر جالب است! یک جای دیگر گفته رَايَةُ اللَّهِ پرچم خداست و اینجا می گوید طناب خداست، خیلی عالی است. معنای بدهی را گوش کن؛ بدهکاری افساری است در زمین به دست خدا! ببین اصلاً همه اش به خدا برمی گردد، به من نگو که تو مگر با خدا پدر کشتگی داری! این اسناد دینی است من چکار کنم؟ بدهی افساری است در زمین به دست

خداوند و هر گاه بخواهد بنده‌ای را خوار کند آن را به گردش می‌اندازد تَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ. حالا ای متشرع بیا این طرف و آن طرف کن. والله اگر برقصی بهتر است تا با کلمات بازی کنی چون سند روشن است، چه چیزی می‌خواهی بگویی؟ چه چیزی را می‌خواهی پنهان کنی؟ پیغمبر فرمود: دین یعنی بدهی رَبَّقَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ در زمین است. اصلاً خدا با مردم زمین چکار دارد؟ برای چه اینها را بدهکار می‌کند؟، عجیب است ها! ببین، معلوم شد تو خودت را بدهکار نمی‌کنی. ببین این هم یک دلیل، این هم یک سند. ورشکسته خودش نمی‌خواهد ورشکسته بشود، این هم برای متشرعی که می‌گوید اختیار است. می‌گوید خدا وقتی می‌خواهد کسی را بدبخت کند دین بر او می‌باراند. به به چه خدای نابی! تو کجایی تا شوم من چاکرت این خدا به درد همین شبان می‌خورد، چارقت دوزم کنم شانه سرت. به به! موسی دوید او را زد و گفت این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ آخر موسی دنبال ذات بود، این مردم بدبخت که کلاه سرشان رفته، اسیر این خدای زمین هستند، خدایی که خلقش را گرفتار بدهی می‌کند، آف بر تو! الان می‌دانی چقدر بدهکار زیاد است؟ ها؟ می‌دانی بخاطر نداشتن اموال چقدر زندگی‌ها متلاشی شده؟ می‌دانی چقدر پول‌ها بر باد رفت؟ چه کسی باید جواب بدهد؟ خدا. خدا باید جواب بدهد، اینها اسناد است دیگر، پس چه کسی جواب بدهد؟ حکومت جواب بدهد؟ دولت جواب بدهد؟ بابا دارد رسماً می‌گوید ن، خدا دارد می‌گوید تقصیر من است، پیغمبرش می‌گوید، سفیرش می‌گوید، می‌گوید خدا این کار را می‌کند.

درس ششم - چه قول‌های سنگینی که عمل نشد و قرارهای معتبری که بی‌محل گردید: رَوَى عَنْ مُوسَى ابْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ مِنْ جِلَّةٍ فَعَلِبَ فَلَيْسَتْ قَرْضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ - كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۱۱، از موسی ابن بکر از ابی‌الحسن الاول موسی الكاظم.

بخش اول: این بحث دوتا شاخه دارد: فرمود: مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ مِنْ جِلَّةٍ فَعَلِبَ فَلَيْسَتْ قَرْضُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ هر کس از راه حلال به دنبال روزی برود ولی به آن دست نیابد به حساب خدا و پیغمبر باید قرض کند. می‌دانی یعنی چه؟ یعنی به بانک برو و بگو که برای جهاز دخترم، برای درمان بچه‌ام، برای پول پیش خانه‌ام صد میلیون پول می‌خواهم. بانک چه می‌گوید؟ می‌گوید خب ضامن بیاور. امام کاظم می‌گوید به او بگو خدا ضامن است! ببین تو را به خدا بشر چطوری مچل شده! اگر به بانکدار بگویی، به کارمند بانک بگویی، به رئیس بانک بگویی، آیا نمی‌خندد؟ می‌گوید برو دیوانه شدی؟ از تیمارستان فرار کردی؟ مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ مِنْ جِلَّةٍ کسی که رفت دنبال نان حلال که گفت پیدا نمی‌شود، چند سال قبل یک سند به تو دادم یادست هست که گفت اگر دنبال نان حلال بروی از گرسنگی می‌میری، حالا می‌گوید دنبال روزی پاک رفته فَعَلِبَ مغلوب و ورشکست شد، فَلَيْسَتْ قَرْضُ عَلَى اللَّهِ از خدا وام بگیر و عَلَى رَسُولِهِ.

بخش دوم: رَوَى إِسْمَاعِيلُ ابْنُ أَبِي فَدْيِكٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ صَاحِبِ الدِّينِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ مَا لَمْ يَأْخُذْهُ مِمَّا يَحْرُمُ عَلَيْهِ - از کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه است جلد ۳ صفحه ۱۱۳،

از اسماعیل ابن ابی فذیک از امام صادق از پدران از رسول الله. همه اینها درباره قرض و قوله بود، اینها خودش یک بحثی است و یک موضوعیتی دارد. امام باقر فرمود: مَعَ صَاحِبِ الدِّينِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ مَا لَمْ يَأْخُذْهُ مِمَّا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خدا همراه بدهکار است تا وقتی که از راه حرام کسب معیشت نکرده باشد، خدا با اوست تا بدهی‌اش را بپردازد! آی نمازخوان‌ها،

شما که مال حرام نمی‌خورید چرا بدهکار هستید؟ آی روزه‌گیرها، شما که در چارچوب فقه کسب روزی می‌کنید چرا بدبخت هستید؟ خدا کجاست؟ إِنَّ اللَّهَ مَعَ صَاحِبِ الدِّينِ خدا همراه مدیون است. کجاست؟ آیا او را می‌بینی؟ نه، فقط تمسخرش را می‌بینی، اللَّهُ يَسْتَهْزِءُ خدا فقط مسخره می‌کند همین، همین کلمات هم مسخره کردن مردم است ها! ببین تو را به خدا، تمام قول و قرارهایی که عمل نمی‌شود تمام از بابِ اللَّهِ يَسْتَهْزِءُ است، از بابِ وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهِ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ است، این هم جالب است ها، برای توضیح بدهم وَ اللَّهِ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، خیر در غیبت فقط در مکر است. جالب است ها! اینجا خیر بسته شده بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ الْبَاقِي این دین خیر است ولی اینجا می‌گوید وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهِ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یعنی خیر خدا فقط در مکر است، دستت درد نکند به زحمت افتادی زحمت کشیدی، ممنونیم! پس خدا همراه مقروض و مدیون است. خب این همراهی او به چه درد می‌خورد؟ چکار می‌کند؟ راه را باز می‌کند که پول به او برسد؟ دردش علاج بشود؟ بدهی او داده بشود؟ نه، یک خدای فرمالیته و عرضه شده از سوی ادیان و مذاهب که فقط شکل و شمایل دارد بفرمایید. به من نگو از خودت حرف می‌زنی، این همه اسناد مهم می‌گویم، بابا مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيْه كِتَاب بزرگ تشیع است، وقتی اینطوری دارد می‌گوید، بعد این متشرع شیعه مدام در گودال، در سراب، در باتلاقِ تَعَصُّب یا تحجّر و یا تمتّع دست و پا می‌زند، این سه تا را یادت نرود.

ظهوریاب منتظران ۵۴۸۷ - فایل صوتی ۶۳۳۸ - درس اول - گرفتار را ترحم کنید: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ خَلُّوا سَبِيلَ الْمُغْسِرِ كَمَا خَلَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۳۵، از گروه اصحاب از سهل ابن زیاد از علی ابن اسباط از یعقوب ابن سالم از امام صادق، همچنین مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيْه جلد ۲ صفحه ۲۳ است.

امام صادق می‌گوید: خَلُّوا سَبِيلَ الْمُغْسِرِ كَمَا خَلَّاهُ اللَّهُ بدهکارِ ندار را رها کن همانطور که خدا رهایش کرده است. یک بندش خوب است و یک بندش بد است، آن که توصیه به بشر است می‌گوید خب آن کسی که ندارد اذیتش نکن به او مهلت بده و اگر می‌توانی دستش را بگیر. قسمت پایانی آن مال خداست؛ همانگونه که خداوند او را رها کرده، این كَمَا خَلَّاهُ اللَّهُ، خدا رهایش کرده یعنی چه؟ یعنی دیگر اذیتش نمی‌کند؟ یا اینکه نه یعنی تولید کرده و به بیابان انداخته، کدام یک از آنها؟ حال و روزت به کدام یکی از آنها می‌خورد؟ روی این باید محاسبه کرد!

درس دوم - کسی که ورشکسته می‌شود اجباراً فراری می‌گردد: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ذَرِيْعِ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالَّذِينَ - کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۶، از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ذریع المحاربی از امام صادق.

امام صادق فرمود: لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالَّذِينَ می‌گوید بخاطر بدهکاری و ورشکستگی کسی را نباید از خانه‌اش به بیرون تبعید کرد. حالا یک زوایه دیگرش را نگاه کن که به خدا برمی‌گردد؛ خدا آنچنان بر مستضعف جماعت خشم گرفته که طرف رویش نمی‌شود به خانه برود، یا اینکه نه می‌ترسد برود خانه طلبکارها روی سرش بریزند، فراری است. الان چقدر ما عریضه داریم که طرف فرار کرده رفته، بعضی از آنها با خانواده‌هایشان تماس دارند و بعضی از آنها نه، اصلاً گم و گور شده‌اند.

درس سوم - اگر پافشاری نباشد که همه گرفتار خواهند شد!: قَالَ عَلِيٌّ خَيْرُ الْأَخْوَانِ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى إِخْوَانِهِ مُسْتَقْصِيًّا - كتاب الغرر صفحه ۳۹۰، از امیرالمؤمنین است.

امیرمؤمنان می گوید: بهترین برادران کسی است که پافشاری در حقش از برادرانش نکند. خب اگر پافشاری نباشد کسی به حقش نمی رسد، اگر چک را اجرا نگذارند که خب کسی به حقش نمی رسد، اگر کسی دنبال حقش نیاید خب حقوقش پایمال می شود!

درس چهارم - بخش اول: دور زدن ربا کلاه شرعی است: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَشْرِ ابْنِ مَسْلَمَةَ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَمَّنْ اَخْبَرَهُمْ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنَفَعَةً - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۲۵۵، از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بشیر ابن مسلمه از امام باقر.

این بحث سه تا شاخه دارد: این جالب است، بحث، بحث مسائل پولی است. بحث اول از امام باقر است. خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ مَنَفَعَةً بهترین قرض آن است که در آن سود داشته باشد. خب، فرق قرض دادن با ربا و نزول چیست؟ از یارو پول می گیرد و روی آن درصد می کشد، این می شود ربا، می شود نزول، حالا اینجا امام باقر می گوید که قرض هم که می گیری روی آن بکش.

بخش دوم: مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَشِيرِ (بشر) ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ الْمَنْفَعَةَ - و ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۱۹۷، همچنین کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۹، از محمد ابن علی ابن محبوب از ایوب ابن نوح از حسن ابن علی ابن فضال از بشیر (بشر) ابن سلمه از امام صادق.

باز امام صادق گفته است از پدرش نقل می کند خَيْرُ الْقَرْضِ مَا جَرَّ الْمَنْفَعَةَ بهترین قرض آن است که جریان داشته باشد منافی برای قرض دهنده.

بخش سوم: الْأَصْفَارُ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ الْقَرْضُ يَجْرُ الْمَنْفَعَةُ هَلْ يَجُوزُ أَمْ لَا فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ - كتاب تهذیب جلد ۶ صفحه ۲۰۵ است.

همچنین از امیرالمؤمنین نقل شده، گفت: كَتَبْتُ إِلَيْهِ الْقَرْضُ يَجْرُ الْمَنْفَعَةُ هَلْ يَجُوزُ سَأَلْتُ پُرسیده، استفتاء کرده، می گوید که قرض دادیم روی آن منفعت بردیم آیا جایز است؟ هَلْ يَجُوزُ أَمْ لَا فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ. سه تا فتوا از سه تا پیشوا.

درس پنجم - با سوره خواندن رفع دیون می شود؟ نماز دائم بخوان تا حواست از بدهی ها پرت گردد: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ ابْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ سَهْلٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ إِنِّي قَدْ لَزِمْنِي دَيْنٌ فَادِّحْ فَكَتَبَ أَكْثَرُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ وَرَطَّبَ لِسَانَكَ بِقِرَاءَةِ أَنْزَلْنَاهُ - قسمت اولش از کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۱۶.

بخش اول: این درس هم دو شاخه دارد: که از سهل ابن زیاد از منصور ابن عباس از اسماعیل ابن سهل نقل می کند. گفت: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ به امام صادق نامه نوشتم إِنِّي قَدْ لَزِمْنِي دَيْنٌ فَادِّحْ فَكَتَبَ أَكْثَرُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ وَرَطَّبَ لِسَانَكَ بِقِرَاءَةِ أَنْزَلْنَاهُ طرف به امام باقر نامه نوشته می گوید که یابن رسول الله شما امام هستید، شما حجت هستید، شما مهدی عصر هستید، من ورشکست شدم و مالم از بین رفته یک چیزی به من بده. اینها تصور

می کنند که پیشوای ظهوری دست در خاک می زند طلا می شود و می گوید بیا این را بردار ببر قرض هایت را بده. حالا امام چه گفت؟ گفت که زیاد استغفار کن و زبانت را با خواندن سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ مَرْطُوبٌ نَگه دار. آخر این استغفار برای چیست؟ غلط کردم برای چیست؟ یارو الان مالش را از دست داده عقل هم داشته دیوانه نبوده، سیاست کاری هم داشته، نبض بازار هم دستش بوده یک دفعه زیر پایش خالی شده همه چیز رفته همه چیزش از دست رفته، این برای چه استغفار بکند؟ می دانی برای چه استغفار بکند؟ یک چیز پنهان در آن هست، استغفار می کند از هر چه که خوانده است اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، هر چه که خوانده است اَتُمُّ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، هر چه که خوانده است وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّيْ فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ. حالا فهمیدی؟ حضرت در لفافه گفت! این رجال ظهوری می دانند که مردم سرشان کلاه رفته منتها جرأت نمی کنند، از بالا خدا نمی خواهد و از پایین هم حکام، منتظر آتو بودند که این حضرات را خفه کنند که کردند، حالا اینها این همه تقیه کردند؛ مَا مِنَّا اِلَّا مَسْمُومٌ اَوْ مَقْتُولٌ پیغمبر گفت همه ما چهارده معصوم را یا سم می دهند یا با شمشیر می کشند. مرطوب کن یعنی دائم اینقدر سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ (سوره قدر) را بخوان تا دهانت آب بیفتد، یعنی اینقدر تقدیر تو ناصواب و ناهنجار است که مجبوری از این سوره استغفار کنی، ببین چقدر زیبا به هم پیوند دارد.

بخش دوم: فقه الرضا رَوَى أَنَّهُ شَكَاهُ رَجُلٌ إِلَى الْعَالِمِ دَيْنًا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ - یک بخشش هم که از فقه الرضا صفحه ۲۵۷ است.

می گوید: یک نفر از بدهی به موسی ابن جعفر شکایت کرد. آن وقت این یارو می آید می گوید که بیا بروید درب خانه آقا اعلان نیاز کنید تا به شما بدهد. نمی فهمد، درس نخوانده، که وقتی اهل بیت نمی توانند گره باز کنند فرضاً به بنده، چه رسد به بنده! منتهای مراتب بر سیه دل چه سود خواندن وعظ، موعظه کنی فایده ندارد دُم او به جایی وصل است! خب، به امام کاظم شکایت کرد. حضرت چه فرمود؟ گفت: بیا من خاک را طلا کنم به تو بدهم؟ گفت: بیا من وجوهاتی که شیعیان دادند به تو بدهم؟ نه! خیلی راحت خودش را راحت کرد، زنده باد امام کاظم، چه گفت؟ گفت أَكثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ زیاد نماز بخوان. شما برداشت چیست؟ زیاد نماز بخوان برای کسی که مستاصل، مضطر، مضطرب، مستضعف، محروم و مغرم است، این چه کارگشایی دارد؟ اگر کارگشایی داشت که برای خود امام کاظم انجام می شد، در زندان هارون الرشید فقط نماز می خواند، یک بار هارون از نگهبانش حالش را پرسید و گفت بگو این چه می کند؟ گفت والا کاری نمی کند فقط نماز می خواند همین یکسره نماز می خواند. آخر نماز خواندن چه شد؟ قتل آن بزرگوار! شاید هم می گوید نماز زیاد بخوان که حواست پرت بشود تا نفهمی چقدر بدبخت هستی، این هم هست.

درس ششم - شریعت اولیه مراعات حال گرفتار را می کند: مُحَمَّدٌ ابْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ فَإِذَا تَبَيَّنَ لَهُ إِفْلَاسٌ وَ حَاجَةٌ حَلَّى سَبِيلَهُ حَتَّى يَسْتَفِيدَ مَالًا. - مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ) - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۱۹۶ از محمد ابن الحسن الصفار از محمد بن الحسين از محمد ابن یحیی از غیاث از پدرش مرتبط شد به امیرالمؤمنین. و کتاب تهذیب جلد ۶ صفحه ۲۹۹،

کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۴۷ است.

اینجا می گوید که امیرالمؤمنین در حکومتش بدهکار را که طلبکار رفته شکایتش را کرده می گیرد تفتیش می کند بررسی می کند وقتی می بیند ندارد می گوید برو. بقول پدر بزرگوار الْمُفْلِسُ فِي حُجْمَاتِ اللَّهِ الْبَتَّةِ او می گفت فی أَمَانِ اللَّهِ یعنی کسی که ندارد در امان خداست، ولی چه امانی؟ امان یعنی چه؟ امان یعنی امنیت دارد. پس باید گفت حُجْمَاتِ اللَّهِ؛ کسی که ندارد حُجْمَاتِ اللَّهِ بر سرش است!

درس هفتم - رعایت حال مستضعفین را کرده ولی آیا در عمل هم مراعات می شود؟: عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: لَا حَبْسَ عَلَى مُعْسِرٍ فِي الدِّينِ - کتاب الدَّعَائِمِ جلد ۲ صفحه ۵۳۹، از امیرالمؤمنین است.

می گوید آدم فقیر هر چه هم بدهی او سنگین باشد نباید زندانش کرد. آیا عمل می شود؟ یا اصلاً شدنی است؟ می شود جنگ بین خلاق؛ این ندارد و او مالش را می خواهد! مُعْسِرٍ یعنی کسی که در عُسْر قرار دارد. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا همه تقصیرها سر خداست چون گفت که إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا یعنی وقتی اذیت می شوی در تقدیرات، یک راهی باز می شود. حالا برای این کسی که بدهی دارد راه چطوری باز می شود؟ بابا بدهی نه، آن کسی که می خواهد اجاره منزل بدهد، وقت آن رسیده سر برج است می گوید ندارم، چه بکنم؟ حالا مدام به من التماس می کنند من هم باید دعا کنم، من هم که چیزی ندارم، من خودم از او بدتر هستم، باید خدا معجزه کند.

درس هشتم - کفیل شدن خرج دارد!: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ كَقَالَةَ نَدَامَةٌ غَرَامَةٌ - کتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۲۱۰، از محمد ابن احمد ابن يحيى از يعقوب ابن يزيد از ابن ابى عمير از داوود الرقي از امام صادق.

فرمود: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ كَقَالَةَ نَدَامَةٌ غَرَامَةٌ در تورات نوشته کسی که کفیل می شود پشیمان می شود و باید تاوان بدهد. همین هم هست دیگر، طرف کفیل شده از زندان بیرون بیاید، او فرار کند این باید جای او برود. حالا ما با بحث زمینی آن کاری نداریم با بحث هوایی آن کار داریم. آیا خدا کفیل است یا نه؟ ها؟ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا کفیل کسی است که یک عده را کفالت می کند. حالا خدا بشریت را کفالت کرده، در همین مآخذی که عرض کردم: بخوانید تا جواب بدهم، من دور نیستم بغل شما هستم، هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ. حالا کتاب موسی ابن عمران نوشته است؛ کسی که کفالت کند پشیمان می شود و باید تاوان بدهد. حالا خدا هم پشیمان شده؟ بله! سابقه دارد؟ بله! پس ناسخ و منسوخ چیست؟ اول یک حرفی می زنند منسوخ است و بعد یک چیزی می آید ناسخ است. آیا این پشیمانی خدا نیست؟ حالا خواهی گفت این حرف ها به خدا نمی چسبد، چسبانده اند بابا! ما فقط داریم نقل قول می کنیم، چسبانده اند به خدا. آنقدر خدا را عادی نشان دادند که بشر تصور کند که این خدا همه کاره اوست بعد هم وقتی که به خدا توکل می کند زیر پایشان خالی می شود و در چاه می افتند.

ظهور یاب منتظران ۵۴۸۸ - فایل صوتی ۶۳۳۹ - درس اول - تکلیف قانون و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى چه می شود؟: إِذَا كَفَلَ الرَّجُلُ بِالرَّجُلِ حُسْ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ - کتاب فقه الرضا صفحه ۲۵۶ است.

از آن حضرت روایت شده است که إِذَا كَفَلَ الرَّجُلُ بِالرَّجُلِ حُسْ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ صَاحِبُهُ کسی که کفیل کسی شد ضامن

کسی شد به زندان می‌رود تا شخص مورد نظر بیاید. این در همه جا متداول است. چون قانون مادرش در فقه چنین است، بعد قرآن هم که می‌گوید ما دیگری را برای کس دیگر مجازات نمی‌کنیم، همین عنوانی که در تیترا خواندم یعنی یک چیزی شبیه به کار خضر نبی است که بچه را کشت گرو گرفت، بچه را کشت که پدر و مادرش بعداً بی‌دین نشوند، اگر دقت کنید یک چیزی در همین مایه‌ها است.

درس دوم – علی رغم قانونی بودن، رفع تعهد می‌شود: لَيْسَ عَلَى الضَّامِنِ غُرْمُ الْغُرْمِ عَلَى مَنْ أَكَلَ الْمَالَ – کتاب فقه الرضا صفحه ۲۵۷ است.

این درس معارض آن یکی درس است، ببین چقدر قشنگ است. از آن حضرت نقل شده است که فرمودند: لَيْسَ عَلَى الضَّامِنِ غُرْمُ الْغُرْمِ عَلَى مَنْ أَكَلَ الْمَالَ می‌گوید ضامن بدهکار نیست. آنجا چه می‌گوید؟ می‌گوید کفیل را به زندان ببرید تا این یارو خودش را معرفی کند. این در یک کتاب و از یک امام است، این معنای همان تقیه است، آن وقت متشرع می‌خواهد چطوری اینها را به همدیگر چسب کاری کند؟ می‌گوید که لَيْسَ عَلَى الضَّامِنِ غُرْمُ ضامن مغرور نیست مغرم نیست و غرامت نباید بدهد، الْغُرْمُ عَلَى مَنْ أَكَلَ الْمَالَ. ببین یک استدلالی در اصول هست که می‌گوید: إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا، دقت می‌کنی؟ از آن ظرافت‌هایی است که در تکلم، یک متکلم با متشرع به عنوان یک برگ برنده رو می‌کند، این اصولی که از آن دم می‌زنند؛ فقه و اصول، اصول کنار فقه است، می‌گوید: إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا وقتی که دو چیز معارض هم شدند هر دو می‌افتند. خب حالا شما بفرمایید که الان این دوتا معارض هم بودند می‌افتند یعنی چه؟ یعنی دین در این قسمت ساقط است، متوجه شدید؟ حالا همینطور عدم تطابق‌ها را ببر بالا همینطوری کوه دین ریزش دارد.

درس سوم – این بار تمجید کشاورزان!: وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ] قَالَ الزَّارِعُونَ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ) – کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۶۰، کتاب تفسیر العیاشی جلد ۲ صفحه ۲۲۲ است.

ببین چقدر قشنگ این عدم تطابق را بیرون می‌کشیم، متشرع گیج می‌شود باید کلاهش را دو دستی بچسبد تا باد آن را نبرد. از امام صادق درباره آیه وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ سؤال کردند. این آیه می‌گوید که باید توکل کند کسی که هیچ دری را برای در زدن و تقاضا کردن نمی‌شناسد و هیچ تکیه گاهی را نمی‌شناسد غیر از خدا، وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. بعد می‌گوید که تفسیر این آیه این است، امام صادق فرمود: الزَّارِعُونَ، چه کسی متوکل است؟ زارع. واقعاً هم همین است ها! چون زراعتگر روی باد هوا دارد سرمایه‌گذاری می‌کند، اگر در تابش خورشید خلل ایجاد شد اگر خاک نارسایی پیدا کرد، اگر آب نرسید، اگر سمومات یا آفات مهلت دادند این زمین خودش را نشان می‌دهد و محصول می‌دهد. یادت هست چند روز قبل یک درسی داشتیم که زارعین را می‌کوید؟ ها؟ پیغمبر می‌گفت الهی شکر که من زارع نیستم، یادت هست؟ آن وقت اینجا می‌گوید شأن نزول وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ زارع است. خب اینجا هم إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا؛ ریزش!

درس چهارم – سخنان متضاد، نشانه عدم تطابق با عقل است: وَ رُوِيَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْكَيْمِيَاءُ الْأَكْبَرُ الزَّرَاعَةُ – کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۲۶۱، از امام صادق است.

حالا باز اینجا دوباره تمجید از زراعت است. قَالَ: الْكَيْمِيَاءُ الْأَكْبَرُ الزَّرَاعَةُ كَيْمِيَا كَهْ بِهْ مَعْنَاى كَنْجْ اسْت، كَيْمِيَاگر در اصطلاح حکما به کسی می گفتند که با یک اصولی طلا به دست می آورد، حالا مثلاً از یک موادی، از علف هایی یا از گیاهانی آبی تهیه می کرد بعد این را به آهن می زد طلا می شد، که آقا سید طاهر این کار را داشت این اسم اعظم را داشت و آن موقع هم فقیر در بروجرد زیاد بود این کار را می کرد و با استفاده از آن علم، طلا درست می کرد و به نیازمندان می داد. خب حالا می گوید که کیمیاگری زراعت است، پس در آن درس نمی دانم چند روز قبل بود دیگر، یادت که نرفته موقعی که پیغمبر می گفت خدا را شکر که من زارع نشدم، این هم باز معارض آن است. باز این دو تا درس هم گیج می کند که امام صادق راست می گوید یا پیغمبر، ظاهراً از پیامبر بود که می گفت خدا را شکر که من پیغمبر شدم و زارع نشدم، تاجر نشدم، یک همچنین چیزهایی بود.

درس پنجم - دروغ که اصل تقیه است، مورد حمله قرار می گیرد: قَالَ النَّبِيُّ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْطَبِعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا عَلَى الْكُذْبِ وَالْخِيَانَةِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۱۳، از قطب راوندی.

قطب راوندی هم در کتاب بُب اللباب از رسول خاتم نقل می کند. فرمود: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْطَبِعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا عَلَى الْكُذْبِ وَالْخِيَانَةِ آدم مؤمن، مؤمن یعنی درجه بالای ایمان در حوزه دیانت، کسی که به مرحله زبان تسلیم شده اسلام آورده بعد به مرتبه عمل رسیده که عبارت است از عملی کردن فروع دین! حالا نبی مکرم می گوید که طبع مؤمن به همه چیز می خورد مگر به دروغ و خیانت. اینجا الان دوتا شاخه باز شد؛ یکی اینکه إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْطَبِعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، مؤمن بر هر چیزی طبیعت دارد، پس مشروب هم می خورد دیگر، پس چرا مشروب را حرام کردی؟ مؤمن، داری می گویی مؤمن، مؤمن مشروب می خورد، مؤمن می تواند آدم بکشد چون سوا کرده دیگر همه معاصی و گناهان یک طرف، دروغ و خیانت یک طرف. پس مؤمن می تواند آدم بکشد؟ آره چون يَنْطَبِعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. بحث دوم این است که دروغ همان غیبت است که همان تقیه است می گوید مؤمن هر گناهی می کند اما دروغ نمی گوید، بعد هفتاد نوع صحبت کردن هر کدام دروغ نسبت به آن یکی نیست؟ هر کدام خلاف آن یکی نیست؟ الان معارضات را آوردیم آیا این آن را تکذیب نمی کرد؟ خیانت هم، خائن کسی است که کار خلاف می کند می گوید الْخَائِنُ خَائِفٌ خِيَانَتِکَر می ترسد. ترس هم که خمیرمایه دین است دیگر وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ شما به وسیله ترس له و آورده می شوید بعد هم در ادله دینی اثبات شد که ترس در همه رجال ظهوری دیده شد که دیگر به آخرش که رسید امام دوازدهم هم که از ترسش قیام نمی کند. از پیغمبر بگیر که شروع رجال ظهوری بود با ترس آمیخته بود، با اسنادی که از دین به دست آوردیم که می ترسید ابلاغ غدیر کند این پا و آن پا می کرد و می ترسید منافقین و خوارج را از خانه خودش دور کند با اینکه می دانست اینها قاتل خودش و خانواده اش خواهند بود و می ترسید دست به شکل هندسی کعبه بزند تا ائمه بعد که امام حسین آیه ترس را خواند از مدینه حرکت کرد به مکه رفت، آیه ترسی که موسی ابن عمران می خواند. (فایل صوتی ۶۹۵۲ - درس اول) تکلیف اصول و فروع چه می شود؟ کتاب اختصاص صفحه ۲۳۱، کتاب بحارالانوار جلد ۷۲ صفحه ۱۷۲ باب ۵۸ حدیث ۱۱، از امام صادق است. يُجِبُّ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ طَبِيعَةٍ إِلَّا الْخِيَانَةَ وَالْكَذِبَ مؤمن بر هر طبیعتی سرشته می شود مگر خیانت و دروغ. اینجا فروع دین کنار رفته، می گوید فقط دوتا چیز

در مؤمن مستقر نمی شود؛ یکی خیانت و یکی دروغ. خیانت و دروغ هم بین حق الناس و حق الله است، یعنی شامل هر دو می شود. یعنی مؤمن به درجه ایمان نمی رسد مگر اینکه دروغ نگوید و خیانت نکند، بقیه چیزها دیگر مهم نیست! این هم از جمله معارضات دینی است، که شما نماز نخوان، روزه نگیر، حج نرو، زکات نده، خمس نده، جهاد نکن، اینها مهم نیست فقط خیانت نکن و دروغ نگو!

درس ششم - راه فرار از جهاد، طلب روزی در کسب و کار است: الْقَطْبُ الرَّائِدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْطَبِعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا عَلَى الْكَذِبِ وَالْخِيَانَةِ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ هِشَامِ الصَّيْدَلَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا هِشَامُ إِنْ رَأَيْتَ الصَّفِيْنَ قَدْ اتَّقَيَا فَلَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۳۲۴ نقل می کند از محمد ابن یعقوب کلینی در کافی جلد ۵ صفحه ۷۸.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از اسماعیل ابن محمد المنقری از هشام صیدلانی از امام صادق. اینجا چیز عجیبی است، این ریزه کاری ها را که درمی آوری تو محقق هستی ها، وگرنه کالانعام هستند آنهايي که اینها را نمی بینند یا در نمی آورند به هر علتی حالا یا می ترسد یا نانش قطع می شود. امام صادق به حواری خود هشام فرمود: يَا هِشَامُ إِنْ رَأَيْتَ الصَّفِيْنَ قَدْ اتَّقَيَا فَلَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ دو تا صف حق و باطل روبروی همدیگر صف کشیدند صف آرای کردند و دارند می جنگند تو دنبال پول برو. خیلی عالی است ها! یعنی از جهاد و دفاع، همه آنها را دور بریز، اینکه می گویم حضرات معصومین حقایق را دیدند ولی ترسیدند و نگفتند ولی یک جاهایی پرده را کنار زدند این از آن جاها است، یعنی امام معصوم با فروع دین منازعه دارد، یکی از ادله همان است که گفت بنی امیه فروع دین را جلوی ما علم کردند که اصول دین کمرنگ شود خفه شود. چقدر این اسناد و مدارک زیباست، واقعاً دایرة المعارف ظهور نعمت بزرگی است، همان نعمتی که در غدیر سفارش شد و انجام نشد این است. این همه سفارش به جهاد شده، آیه این همه زیاد، تهدید خدا، امام صادق می گوید دیدی که جنگ است برو بین در خانه ات نان نیست برو سراغ نانت بابا! إِنْ رَأَيْتَ الصَّفِيْنَ قَدْ اتَّقَيَا فَلَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. باز این هم رفت در معارضات، خیلی جالب است ها! ببین در بیست و خرده ای دقیقه ما چقدر معارضه در آوریم! این قانون اصول را یادتان نرود از معصوم است؛ إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا وقتی که دو تا درس با همدیگر در تنازع آمد هر دو می افتند وقتی هر دو افتاد یک بخشی از دین در این موضوع سقوط می کند.

ظهوریاب منتظران ۵۴۸۹ - فایل صوتی ۶۳۴۰ - درس اول - با توکل زانوی اُشتر بند را تاریخ دینی رد می کند: قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ سَالِمِ بْنِ الْبَرَاءِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْجَعَابِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ عُقْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ابْنُ شَيْبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الذُّهَلِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَيْفٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ جِلِّهِ فَإِنَّهُ عَوْنُ لَكَ عَلَى دِينِكَ وَاعْقِلْ رَاحِلَتَكَ وَتَوَكَّلْ - کتاب امالی شیخ مفید صفحه ۱۷۲ است.

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ سَالِمِ بْنِ الْبَرَاءِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْجَعَابِيِّ نقل کرد از ابوالعباس احمد ابن محمد ابن سعید الهمدانی المعروف به ابن عقدۀ حدیث کرد از یحیی ابن زکریا ابن شیبان از محمد ابن مروان الذُّهَلِيُّ از عمرو ابن سیف

الازدى از امام صادق عليه السلام. امام صادق از پدرش نقل مى كند: لَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ فَإِنَّهُ عَوْنُ لَكَ عَلَى دِينِكَ وَاعْقِلْ رَاحِلَتَكَ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. در پشت ماشين ها نوشته اند گشتم نبود نگرديد. بعد هم مى گويد كه به پاى شترت پابند بزن و توكل كن، همان شعر را كه هميشه تكرر مى كنند:

گفت پيغمبر به آواز بلند با توكل زانوى اشتر ببند

اينجا مى شود اختلاط جبر و اختيار يعنى جبر، توكل است و اختيار محكم كاري است، بعد وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ كه يك امر واجب دينى است، اينجا پرانتزى ندارد، تبصره و تحشيه اى ندارد كه بگويد با توكل زانوى اشتر ببند. **درس دوم اين فايل با موضوع اگر در مانده شدى غصه نخور به علت باز خوان به فايل ۳۹۵۴ ملحق گرديد.**

درس سوم - معارضتى در باب ارتزاق!: قِيلَ لِعَلَى لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَ تَرَكَ فِيهِ، مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ فَقَالَ مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ - نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۱۲۴۳، حالا يا صفحه است يا حديث است.

مثل همان معارضاتى بود كه ديروز داشتيم، اين هم يك نمونه اش است. قِيلَ لِعَلَى از امير المؤمنين پرسيدند كه لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَ تَرَكَ فِيهِ، مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ فَقَالَ مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ كسى كه درب خانه اش بسته است يعنى روزگار درب آن را بسته يعنى كار ندارد بيكار است، ورشكسته شده جايى ندارد همه درها را زده و درى باز نشده، مى گويد چنين شخصى كه در خانه زندانى شده از كجا روزى مى خورد؟ لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ درب خانه اش سد شده قفل شده، روزگار او را زندانى کرده وَ تَرَكَ فِيهِ، مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ خدائى كه رزاق چطورى روزى او را مى دهد اينكه الان هيچ چيزى ندارد؟ فَقَالَ مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ مى گويد از همان جايى كه مرگش وارد مى شود. خب در اين چند روز در باره رزق و روزى معارضات داشتيم و اين هم بين به كدام يكي از آنها مى خورد. مى گويد كه از همان جايى كه مرگ وارد مى شود. خب مرگ كه راحت وارد مى شود و همه را مى كشد، تازه مرگ محصول انسداد روزى است، خيلى ها الان سكته مى كنند و مى ميرند بخاطر مسائل مالى است. همين ايام چند هفته قبل حالا با طرف تسويه نكردند، سر كار پولش را ندادند، چك هايش مانده، مالش فروش نرفته، خب، خيلى از اينها سكته كردند، به من عريضه دارند، مى گويد كه خدا چطورى روزى مى دهد كسى كه مثل آن صيغه استغفار لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ يَدْتِ هَسْت؟ قادر به هيچ كاري نيست، مردهاى زيادى الان هستند خانه نشين هستند كار ندارند پول هم ندارند، يك چيز ديگر هم ندارند، چه؟ اعصاب. خب مى گويد خدا روزى آنها را مى دهد، خب چطورى روزى آنها را مى دهد؟ مى گويد همانطورى كه مرگ به آنها مى دهد. خب پس همين حرف درست است يعنى امير المؤمنين به درب گفته ديوار بشنود كه خدا وقتى نتواند روزى بنده خود را بدهد او را مى كشد، ديگر غير از اين انتظار نمى رود!

ظهور ياب منتظران ۵۴۹۰ - فايل صوتى ۶۳۴۱ - درس اول - آنها كه آيه تطهير برايشان نازل گرديد همواره

در فقر زندگى مى كردند: وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ شَكَاَ إِلَيْهِ رَجُلٌ قَلَّةَ الرِّزْقِ فَقَالَ أَدِمِ الطَّهَارَةَ يَدُمُ عَلَيْكَ الرِّزْقُ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَوَسَّعَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ - كتاب العوالى صفحه ۲۶۸ است.

شَكَاَ إِلَيْهِ رَجُلٌ قَلَّةَ الرِّزْقِ يك نفر پيش رسول الله آمد و گفت كه بابا من روزى ام كم است يعنى كفاف نمى دهد دخل و

خرج باهم نمی خواند و هشتم گروه ام است. فَقَالَ آدِمُ الطَّهَارَةَ فرمود مداومت کن در پاکی. حالا این طهارت چیست؟ ظاهر است؟ باطن است؟ شرعیات است؟ نفسانیات است؟ يَذُمُّ عَلَيْكَ الرَّزْقُ. تو مداومت کن در طهارت. حالا به شریعت نگاه کنیم یعنی دائماً دائم الوضو. می گوید که روزی بر تو مداومت می کند. فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَوُسِّعَ عَلَيْهِ الرَّزْقُ شخص به طهارت مداومت کرد و در روزی او گشایش آمد. اولاً این کیست؟ چه می دانیم! یک چیزی در قاعده نسبیت و احتمال و تشکیک نوشته اند. بعد هم عرض کردیم که رزق دو منظوره و دوگانه سوز است، کتک می خوری می گوید روزی و قسمت توست، خب این همان رزق است دیگر! پرش می کنی بالا می روی خوب می شوی قسمت است شانس توست. حالا مشکل سر این است؛ اهل بیت که دائم الطهاره بودند چون آیه تطهیر برایشان نازل شده، چرا اینها روزیشان بسته شده بود؟ ها؟ آنقدر در دایرة المعارف در این زمینه اجتماع نسخ هست که دیگر قابل اشاره نیست. **درس دوم این فایل با موضوع خدا درب روزی به روی کسی نبسته مگر آن که یک دری برایش باز کرده به علت بازخوان به فایل ۶۱۳۸ درس پنجم ملحق گردید.**

درس سوم - توبه از فقر، دارایی را به همراه می آورد: عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: أَكْثَرُوا الْإِسْتِغْفَارَ فَإِنَّهُ يَجْلِبُ الرَّزْقُ - کتاب کنز الکراچی صفحه ۲۹۰، از پیامبر خاتم است.

زیاد توبه کن تا روزیات زیاد بشود. از چه چیزی توبه کند؟ از فقر؟ از انسداد باب اجابت؟ از خفت و خواری و نکبت و ورشکستگی؟ از چه توبه کند؟ فقیر چه دارد؟ مگر خودشان نگفتند، مگر پیغمبر نگفت فقر که می آید عقل، شرف، دین و همه چیز می رود؟ از چه توبه کند؟ از گناه تحمیلی در عسر و حرج؟ خود حضرات معصومین دائم الاستغفار بودند، پیغمبر در هر نشست و برخاستش هفتاد بار می گفت خدایا ببخش. حالا چکار کرده بود که مدام می گفت خدایا ببخش، خودش می داند! روزی هم نداشت، نگاه نکن که به حکومت رسید نه، نگاه کن که کابینه اش، دور و برش، اصحاب، انصار و حواریش یک مشت منافق خوارجی بودند؛ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا. الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا. **درس چهارم - دانستیم که خورشید موجود مبارکی نیست: وَ أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا فِي حَاجَةٍ فَكَانَ يَمْشِي فِي الشَّمْسِ فَقَالَ لَهُ اِمْشِ فِي الظِّلِّ فَإِنَّ الظِّلَّ مُبَارَكٌ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۹۵ است.**

پیغمبر یک نفر را دنبال یک کاری فرستاد، طرف همه اش در آفتاب راه می رفت، پیغمبر به او فرمود: اِمْشِ فِي الظِّلِّ در سایه راه برو فَإِنَّ الظِّلَّ مُبَارَكٌ سایه مبارک است. یعنی خورشید برکت ندارد، خورشیدی که حیات انسان بستگی به آن دارد رسول اکرم می گوید که سایه از آفتاب بهتر است. شاید هم بخاطر اینکه آفتاب غیبت؛ مجازی، دروغ، الکی و فریبنده است.

درس پنجم این فایل با موضوع اهتمام به روزی نکند به علت بازخوان به فایل ۳۵۰۹ ملحق گردید.

درس ششم - آیا نسل های گذشته به اهداف اقتصادی خود رسیدند؟: وَ رَوَى حَمَّادُ اللَّحَامُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَاشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا قَدْ كَانُوا يَكْضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۹۵، از حَمَّادُ اللَّحَامُ است از امام صادق.

امام صادق فرمود: لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَاشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا قَدْ كَانُوا يَكْضُونَ. بین گفتیم معارض است، الان همین

جا در این درس و در این کلاس ببین چقدر ما درباره روزی معارضات داشتیم، حالا این دوباره برعکسش است، امام صادق می گوید در طلب معاش تنبلی و سُستی نکن زیرا پدران ما در جستجوی روزی می دویدند و تلاش می کردند در پرانتز؛ و نمی رسیدند! ها؟ روزی فراگیر است دیگر؛ سلامتی است، سفره داری است، شادکامی است، امیدواری است، همه اینها روزی است، روزی های مثبت! لَا تَكْسَلُوا كَسَل نَبَاش یعنی رفتی مغازه فروش نکردی آمدی بی انگیزه نشو. کسالت در طلب روزی یعنی بی انگیزگی، افسردگی، دل مردگی، طرف می دود ولی هیچ چیزی ندارد. چقدر عریضه دادند که یک عمری مغازه دار بوده مغازه را فروخته چون عایدات نداشته بلکه مضرات داشته الان پولش را در بانک گذاشته آمده در خانه نشسته، هم در خانه درگیر است و هم آن پول روز به روز آب می شود.

درس هفتم - آرزوها در پرائز خوبی ها که امری محال است: باسناده عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَمْنَى إِلَّا فِي خَيْرٍ كَثِيرٍ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۵۴، از امیرالمؤمنین از رسول الله.

می گوید آرزو نداشته باش در چیزی مگر اینکه زیاد بخواهی و آن هم خیر باشد. آیا خیر هست؟ آیا در دارالغرور خیر پیدا می شود؟ ها؟ لَا تَمْنَى إِلَّا فِي خَيْرٍ كَثِيرٍ خیر نه، کثیرش هم به آن بسته! خیر وجود ندارد بعد می گوید کثیرش. می گوید موش از سوراخ رد نمی شد جارو را بسته بود به دمش این است. خیر پیدا نمی شود و وجود ندارد این هم می گوید زیاد! خیر بخواه، زیاد بخواه. آیا ائمة الهداة المهدیین خیر نمی خواستند؟ خیر خواه و خیر نبودند؟ خودشان تجلی خیر نبودند؟ چه شد؟ دریافتی چه شد؟ شر. آیا تقیه خودش شریست که دین اینها تقیه است؟ یعنی پوشش راستی و درستی و حق و حقیقت. اینها توانستند از خیر بهره بگیرند تا چه برسد به زیادش؟ خیر زیاد که مال جایی است که شر نباشد، الان شر هست مثل همین و برعکس این؛ شر زیاد! وقتی می گوید بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ الْبَاقِي این خدا خیر است یعنی هرچه از این خدا رسیده شر است، خودش هم گفته دیگر بابا، تو مدافع چه هستی؟ چه چیزی را ماستمالی می کنی؟ وقتی می گوید الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ بعد ما را آورده در لعنت گاه و مَلْعُونٌ مَا فِيهَا هرچه در این دنیا هست لعنت شده و لعنت شده است بعد خیر کثیر! اصلاً همه اش رفتن به دنبال نخود سیاه است فقط باید بگردی صورت مسئله را پیدا کنی پرتقال فروش کجاست، برای همین دین تقیه است. چون واقعیت نیست تقیه است و با کمال شجاعت هم می گویند ما هفتاد مدل حرف می زنیم و هر وقت هم خواستیم انکار می کنیم. چرا؟ چون خیر کثیر وجود ندارد، خیر قلیل هم وجود ندارد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۹۱ - فایل صوتی ۶۳۴۲ - درس اول - شیطانی که می دید لحظه آسایش مردم خواهد بود: رَوَى: قِيلُوا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَقِيلُ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۳۱۹، از امام صادق است.

قِيلُوا یعنی قیلوله کنید. به ی روز قیلوله می گویند. قِيلُوا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَقِيلُ می گوید شیطان روزها نمی ید. به به! چه بحثی است بابا! پس شیطان هم می ید؟ بله؟ ها؟ عجب! شیطان شد انسان دیگر، همه کار می کند. آنهایی که تفقه در دایرة المعارف دارند این چیزهایی که درباره شیطان گفتند را کنار هم بگذارید که چکار می کند. خب اینجا گفت شیطان نمی ید. یک جا هم در آمیزش گفت، یادت هست؟ گفت که به نام خدا انجام بده و الا شیطان هم با تو مشغول می شود. خب پس شیطان آلت تناسلی دارد، شیطان می ید. یک جای دیگر هم گفت اگر سر سفره بسم الله نگویی شیطان با تو هم غذا می شود، غذا هم می خورد. حالا فکر می کنم چیزهای دیگر هم باشد، حالا یادم نیست. قِيلُوا فَإِنَّ

الشَّيْطَانُ لَا يَقِيلُ. حالا سؤال: این مأمور ایدایی انحراف‌گر و منحرف‌کننده بشریت اگر یک زمان بید همان زمان، مردم در عصمت هستند. دقت کن چه می‌گویم! چه کسی عصمت دارد؟ کسی که شیطان بر او تسلط ندارد، پس اگر روزها شیطان بید مردم روزها کلاً معصوم هستند.

درس دوم – تعبیر خواب در حیطه اختیار. آیا چنین فرضی اجرایی می‌باشد؟: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُعَمَّرِ ابْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَقُولُ: رُبَّمَا رَأَيْتَ الرُّؤْيَا فَأَعْبَرَهَا وَالرُّؤْيَا عَلَى مَا تُعْبَرُ - کتاب کافی جلد ۸ صفحه ۳۳۵.

از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی از معمر ابن خلاد از موسی ابن جعفر الکاظم. می‌گوید: رُبَّمَا رَأَيْتَ الرُّؤْيَا فَأَعْبَرَهَا وَالرُّؤْيَا عَلَى مَا تُعْبَرُ. جالب است ها! اینجا رفت در بحث اختیار اما ناچسب. می‌گوید که هرچه خواب را هر طوری تعبیر کنی همان می‌شود. آیا همین است؟ ها؟ با ان شاء الله ماشاء الله کار درست می‌شود؟ خب من هم به این کلام اقتدا کردم که هر کس خواب تعریف می‌کند به خوبی تعبیر می‌کنم ولی آیا تقدیرات شنونده و مخاطب من هم چنین است؟ ها؟ می‌گوید که وقتی خواب دیدی بگو اَلْخَيْرُ لَنَا. اَلْخَيْرُ الف و لام تأکید و تخصیص است یعنی خیر مال ماست یعنی خواب بد دیدی بگو خیر مال ماست. حالا سؤال: برای چه یوسف نبی در زندان خواب آن بابا را تعبیر کرد که الان تو را می‌برند و می‌کشند؟ ها؟ و همان شد. چرا یوسف نبی به خوبی تعبیر نکرد تا خوب دریابید؟ نمی‌شود بابا اینها بچه‌بازی است، خواب چیست، تعبیر چیست، آنچه که او اراده کرده می‌رسد، اینها دلخوش کنک ماست، اینها پستانک است برای طفلی که از گرسنگی جان می‌دهد پستانک را در حلق او می‌کند، بیا!

درس سوم – همانطوری که غنی را مفقود یافتیم، وعده بعد آن را نیز به همان صورت مشاهده می‌کنیم: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ ابْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۷۱ است.

از گروه اصحاب روایت نقل می‌کند: سهل ابن زیاد از ابن فضال از ثعلبه ابن میمون از عبدالاعلی از امام صادق. امام صادق فرمود: سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى از خدا مسئلت کنید غنا و بی‌نیازی را. همان که در آن آیه می‌گوید ما شما را گدا آفریدیم وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ. سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ، آخرت را که کسی ندیده بنابراین، مغفرتش، جنتش، همه‌اش می‌رود در وادی احتمالات، آنچه که نقد است دنیا است. آیا از خدا سؤال می‌کنی به من پول بده، می‌دهد؟ آخر این را خیلی سریع می‌شود آزمایش کرد، یک امتحان سریع السیر است. امام صادق می‌گوید فقط از خدا بخواه تا به تو بدهد. آیا خود امام صادق خواسته؟ ها؟ حتماً! خب چرا نگرفته؟ چه بگیرد؟ امام صادق که پولدار است، دیگر چه؟ آیا فقط پول و اقتصاد است که بشر را می‌سازد و راحتی می‌دهد؟ ها؟ یا غنی در همه ابعاد است؟ در سلامت بدن و در امنیت است. آیا امام صادق امنیت داشت؟ بنده خدا در حیاط خانه‌اش نصف شب نماز شب می‌خواند مرتب گارد امنیتی منصور دوانقی نردبان می‌گذارند از پشت بام می‌آیند پایین و او را می‌گیرند می‌برند! منصور دوانقی می‌گوید که یواش بروید بالای سرش ببینید چه کار می‌کند، همان موقع او را بیاورید. امام صادق چه کار می‌کند؟ ها؟ آیا سیاستمدار است که بخواهد سیاسی بازی کند؟ آیا امام صادق در

اعتبارات به غنی رسید؟ نه! چون که بلندگوی فقاہت عصر به ابوحنیفہ (بقول برادران اہل سنت امام اعظم) داده شد. خیلی اُفت دارد ها! برای ہمین امام صادق گنج است و نمی داند چه جواب بدهد می گوید به هفتاد نوع حرف می زنم و هر وقت ہم دیدم هوا پس است انکار می کنم. یک شاگردش بیاید به انتصاب و تحریک خلافت وقت، کرسی تدریس و فقاہت بگذارد بعد امام صادق درب خانه اش بسته باشد ولی برای او (ابوحنیفہ) همه امکانات تبلیغی فراهم باشد. آیا امام صادق از خدا غنی را سؤال کرد، پرسید، خواست و تمنا کرد؟ عمری هم نکرد، او را زدند و کشتند. غنی یعنی سلامت از تعدی، امنیت از تجاوز.

(فایل صوتی ۷۰۰۰ - درس پنجم) هر چه این درب را بزنی باز هم باز نمی شود. بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۶۴، از امام صادق است. **سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ** برای دنیا از خدا طلب ثروت و عافیت کنید و برای آخرت نیز بخشش و بهشت را طلب کنید. ای خدا این آخرت نازشست خودت، در این دنیا چه گلی سر این ملت زدی؟ امام صادق چطور می گوید که از خدا ثروت بخواهید؟ مردم نان شب می خواهند خدا به آنها نمی دهد، اجاره خانه شان را نمی دهد، نسخه پیچی آنها را نمی دهد، امروز اکثر مردم یک نسخه معمولی سرماخوردگی را نمی توانند در داروخانه بییچانند، چطور **سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا**؟ این دنیایش است وای به حال آخرتش! آیا آخرت راست است؟ در آخرت مغفرت بخواهید و بهشت را، تو اگر راست می گویی اینجا را تأمین کن آن نازشست خودت. در مسئولیت خدایی خودش در این دنیا مانده بعد ما بیاییم از مغفرت و بهشت از او طلب یاری بگیریم؟ طلب مغفرت کنیم؟ طلب هدیه کنیم؟ این ماه رمضان است می گوید ماه برکت است، اگر ماه برکت است در این ماه رمضان سدهای ایران پر بشود اگر خدا راست می گوید، اگر متشرع راست می گوید، اگر دین حقیقت دارد! این بزرگترین آزمون دین است، در این ماه رمضان که بیشترش گذشته، تا آخر عید فطر ببینیم آیا سدهای ایران پر می شود؟ اگر این است همه ما می گوئیم زنده باد الله، اگر نیست باید شما هم که متشرع هستید دست بردارید، مگر آنتهایی که دستشان در جیب الله است!

(فایل صوتی ۷۰۶۱ - درس چهارم) خواستیم، نداد! فروع کافی جلد ۵ صفحه ۷۱، از امام صادق است. **سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ** سوال کنید از خدا، گدایی کنید درب خانه خدا، برسید از خدا! خب چه؟ غنا، بی نیازی. چقدر مردم از خدا خواستند که آنها را از فشارهای زمان در امان بدارد، آیا کرد؟ در مقام ژست، دین همه چیز به ما داده ولی در عمل، هر آنچه که وعده داده بود هم از ما گرفت. آنچه را که خودش وعده داده بود را گرفت چه رسد به اینکه ما چیز جدیدی از او بخواهیم. یک زندگی مدرن مرفه مزین را وعده داده بود تحت عنوان **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** (۴ تین)، احسن تقویم یعنی در بهترین شکل ممکن زندگی به انسان داده. اگر فقط به این وعده اش عمل می کرد الان ایران مملکت گل و بلبل بود، در کره زمین کویر پیدا نمی شد، همه جا سرسبز و خرم بود. **سَلُوا اللَّهَ** سوال کنید! نزدیکان خودش سوال کردند جوابشان را با کتک داد. موسی ابن عمران کلیم الله مگر در آن سند نگفت؟ گفت چقدر برگ درخت بخورم؟ به من غذا بده! خدا گفت صحبت نکن هر وقت لازم بود به تو می دهم، فعلا علفت را بخور (۳۰۳۱). پیغمبر چقدر دعا کرد **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؟** برای علی ابن ابیطالب گفت، گفت خدایا هوا خواهان علی و غدیر را کمک کن. آیا ایران هواخواه علی نبود؟

حالا درست است ریش زیادی داشته از اسلام، ولی قبلاً چه؟ آیا در دهه‌های قبل اینجا شیعه زندگی نمی‌کرد؟ پس چرا دعای پیغمبر به آنها اثر نکرد؛ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ؟ آیا شیعه امام خود را نصرت نمی‌کند؟ پس چرا خدا جوابش را نداد؟ بعد می‌گوید وَ فِی الْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةُ وَ الْجَنَّةُ در آخرت هم تو گدایی درب خانه خدا را بکنی مغفرت به تو می‌دهد و بهشت. خب، ای خدای دروغگو تو اول دنیا را ثابت کن، بعداً دم از آخرت بزن! امروز مردم تشنه هستند برای آب، برای غذا، برای آرامش، برای امنیت. خدا به هیچ وعده‌اش عمل نکرد.

درس چهارم - برکات که رفت در قاعده تجارت، پس تکلیف موجودی رسالت چه می‌شود؟: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى ابْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْبَرَكَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ أَغْشَارُهَا فِي التِّجَارَةِ وَالْعُشْرُ الْبَاقِي فِي الْجُلُودِ - کتاب الخصال صفحه ۴۴۵ است.

اصحاب حدیث: شیخ صدوق از پدرش نقل می‌کند از محمد ابن یحیی عطار از محمد ابن احمد ابن یحیی ابن عمران الاشعری از سهل ابن زیاد از حسین ابن یزید از سفیان الجریری از عبدالمؤمن الأنصاری از امام باقر، امام باقر متصل به آبا و اجدادش از رسول الله. پیامبر فرمود: الْبَرَكَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ أَغْشَارُهَا فِي التِّجَارَةِ وَالْعُشْرُ الْبَاقِي فِي الْجُلُودِ برکت ده تا جزء دارد، شعبه دارد، خانه دارد که نه تایی آن در تجارت است، به‌به! زنده باد به بازاری‌ها. خب حالا تاریخ این سؤال را مطرح می‌کند و می‌گوید که آیا برکت در تجارت است؟ پس نبوت چه می‌شود؟ ها؟ رسالت تکلیفش چیست؟ قرار است همه برکت برود در تجارت، پس چرا در روز جمعه که کاروان تجارتی از شام آمده پیغمبر و اصحاب و انصار و خواری دارند نماز جمعه می‌خوانند صدای جارچی بلند شد بیاید سوغات شامات است بخريد، یک دفعه همه نماز را رها کردند و رفتند، ببین چقدر قشنگ است؛ تجارت معنوی، تجارت مادی! حالا به این تاجر باید ایراد گرفت که چرا هنگام نماز جمعه تو داری تبلیغ اجناس را می‌کنی؟ خب این هم همین را می‌گوید، می‌گوید که پیغمبر گفت برکت در این کار است. حالا اگر بگوییم که تجارت توحیدی در معنویات است به نص این آیه که هَلْ اَدْلُكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ الْإِلِيمِ (آیه ۱۰ صف) در این آیه اسم تجارت آمده! خب این معنویات را هم باز نشان نمی‌دهد، آخر برکت زندگی پیغمبر چیست؟ پیغمبر از حرکت بیست و سه ساله‌اش چه نتیجه‌ای گرفت؟ جز اینکه خشونت را بر علیه خاندان خودش پایه‌ریزی کرد، روضه غریبی خاندان و خانواده‌اش را در تولد اینها و در نصب امیرالمؤمنین به غدیر خوانده، نصبش کرده بعد می‌گوید که علی چشمم آب نمی‌خورد که تو بر این منصب بنشینی، گفت اگر تعدادی دورت بودند و توانستی به زور حکومت را بگیری، بگیر، وگرنه صبر کن! ببین روز اول که پیغمبر این حرف را در وصیت خصوصی‌اش به علی می‌زند این نشان می‌دهد که پیغمبر از روز اول می‌داند که این بار رسالت به منزل نمی‌رسد چون نبوت بر این آیه غدیر حمل شده؛ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (آیه ۶۷ مائده) اگر ولایت را نرسانی رسالت را نرسانی، یعنی هیچ! حالا چه می‌شود؟ وقتی که علی بر کرسی حاکمیت نشست یعنی پیغمبر بیست و سه سال آب در هاون کوبید. آیا غیر از این است؟ شما از این آیه، غیر از این برداشت را دارید؟ یا آن یکی آیه غدیر؛ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اکمال دین در غدیر است یعنی اینکه دین

الان ناقص است، وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي يعنى بخاطر واژگونى غدير دربه داغون هستيد، وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ ديناً خدا هم در اين دين از شما راضى است. خب الان خشم کرده مال چيست؟ مال اين است كه:

خشت اول چون نهد معمار كج تا ثريا مى رود ديوار كج

خشت اول کدام است؟ همين كه بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ وقتى به زور مى آورى به زور هم بايد تحويل بدهى، بعد به تو سم مى دهند كارى هم نمى توانى بكنى، قبل از آن هم از خانه آمن زن هاى با خدا و متعهد به تو، تو را در مى آورند و به خانه ام المؤمنين عايشه مى برند بعد هم اقوامش جمع مى شوند و آن گاه به تو سم مى دهند بخورى نه قدرت دارى دفاع كنى كه نخورى و نه جبرائيل پيدايش مى شود، رفته بود فوتبال!

درس پنجم - عقل بر تجارت مى افزايد و يا بر عكس؟: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ - كتاب كافى جلد ۵ صفحه ۱۴۸، از گروه اصحاب روايت از احمد ابن محمد از ابن فضال از ابن بكير از امام صادق، همچنين كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه آورده جلد ۳ صفحه ۱۱۹.

امام صادق چه فرمود؟ التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ تجارت عقل را زياد مى كند. خب حالا تجارت فاعل است يا عقل؟ اول بايد عقل باشد يا اول تجارت؟ خب اينجا جابجا شده، نه؟ بى عقل كه نمى تواند تجارت كند پس اين عقل است كه تاجر مى سازد. تجارت، عقل را زياد مى كند. خب تازه عقل هم ناكارآمد است. مدام دم از خرد مى زنى اين خرد چكاره است؟ گفت كه سالگرد است، نمى دانم سالروز است، يادواره است براى انجمن بى خدايان مٲكى بر عقل. من سؤال مى كنم كه آيا عقلآى جامعه هستند كه مسندنشين شدند يا ديوانه هستند؟ خواهى گفت عُقْلًا. پس چرا از آنها ناراحت هستيد؟ ها؟ اين سؤال سنگينى است اينطرف چاه و آنطرف چاه، آيا تكيه بر خرد مى شود كرد؟ ها؟ خرد سياست را هدايت مى كند، آيا سياست جهانى به نفع بشرى است؟ نه. عقل است كه پيامبران را جلو مى فرستد. آيا پيامبران موفق شدند بشرى را كمك كنند؟ دارى مى بينى. پس اين پرچمى كه به عنوان خدانا باوران مٲكى به عقل بلند كردند، اين اتكاى به عقلش مشكل ايجاد مى كند. ما چه مى گوييم؟ ما تابع اين روايت هستيم كه مستضعف نه دين دارد نه بى دين است، اين وسط يعنى گذشته را ترك كرديم بخاطر اينكه ناكارآمد بوده و دنبال آينده هستيم نه اينكه بى خدا هستيم، خط انتظار منتظر را به سوى آفريدگار هستى مى برد، آن كه حرف هايش معارض ندارد، آن كه به داد خَلْقش مى رسد.

ظهور ياب منتظران ۵۴۹۲ - فايل صوتى ۶۳۴۳ - درس اول - يعنى همه بيكاران، بى عقل هستند!: مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ تَرُكُ التَّجَارَةَ يَنْقُصُ الْعَقْلَ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۲ صفحه ۷، از محمد ابن يعقوب كلينى از كافى جلد ۵ صفحه ۱۴۸، از على ابن ابراهيم از پدرش از ابن ابى عمير از حماد ابن عثمان از امام صادق.

فرمود: تَرُكُ التَّجَارَةَ يَنْقُصُ الْعَقْلَ ترك كردن داد و ستد باعث كم عقلى مى شود. حالا سؤال اين است كه عقل مقدم است يا تجارت؟ يعنى اول آدم بايد عاقل باشد بعد تجارت كند يا اول تاجر باشد بعد عقل پيدا كند؟ الان اين همين را مى گويد، دوگانگى را مى رساند، مى گويد اگر تجارت نكنى عقلت پايين مى آيد. بعد موضوع بعدى هم اين است

که وقتی که کار نیست یعنی طرف دیوانه است، بی عقل است و خیل بیکاران همه باید به دارالمجانین بروند. نقص عقلانیت در نبود خرید و فروش، حالا شاید هم منظورش این است که کسی که بیکار است اینقدر فکر و خیال می کند که آخرش دیوانه بشود، این که هست، آن کسی که ورشکسته می شود حالت طبیعی خود را از دست می دهد.

درس دوم این فایل با موضوع تاجر جصور و تاجر ترسو به علت بازخوان به فایل ۵۳۴۰ ملحق گردید.

درس سوم - همسانی کنیز با سگ!: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ شِرَاءِ الْمُغَنِّيَةِ فَقَالَ قَدْ تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةُ ثُلْثِيهِ وَ مَا ثَمْنُهَا إِلَّا ثَمْنُ كَلْبٍ وَ ثَمْنُ الْكَلْبِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۲۰، از گروه راویان نقل می کند و همچنین کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۳۵۷، همچنین کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۶۱ از سهل ابن زیاد از حسن ابن علی الوشاء.

این درس هم از عجائب است. این مباحث همه در مورد خرید و فروش است. می گوید از امام رضا سؤال شد: عَنْ شِرَاءِ الْمُغَنِّيَةِ شخصی کنیزش را می فروشد. این کنیز خواننده بوده حالا پول احتیاج دارد او را می فروشد یا دیگر صدایش به درد نمی خورد. می گوید پولش چه می شود؟ پولش حلال است که زن اسیر را که اسمش کنیز است بفروشد؟ حضرت می گوید: وَ مَا ثَمْنُهَا إِلَّا ثَمْنُ كَلْبٍ پول او مثل پول سگ است، وَ ثَمْنُ الْكَلْبِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ سگ فروشی پولش حرام است و حرام خوار هم جایش در جهنم است. اینجا ذره بین روی سگ و کنیز است اینجا یکسان شدند، اینجا در شریعت حقوق بشر له شده، این کنیز هست اما انسان که هست، چه گناهی کرده که پوست او سیاه است؟ یا پوستش سیاه نیست، چه گناهی کرده که در جنگ اسیر شده؟ مگر می توانسته جلوی لشکر را بگیرد که مقاومت نکنند؟ مقام و موقعیت کنیز همچون سگ است!

درس چهارم - این ابزار در موارد مختلف مورد استفاده قرار گرفته و تأیید شده: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنَّهُی أُمَّتِي عَنِ الرِّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُبْرِيَّاتِ وَ الْكُبُوبَاتِ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۵۸، از اسنادش می رساند به امیرالمؤمنین و ایشان به رسول الله.

فرمود: أَنَّهُی أُمَّتِي عَنِ الرِّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُبْرِيَّاتِ وَ الْكُبُوبَاتِ می گوید پیروانم را نهی می کنم از نی زدن در حالیکه کاربرد نی در همه جا هست، شبان نی می زند برای دور شدن گرگ و نوازش گله. و تُنْبِك. و تُنْبِك. تُنْبِك هم نباید بزنند. بعد یادت هست در مسجد، پیامبر و اصحاب نشسته بودند یک زنی تُنْبِك می زد؟ آن درس را یادت هست؟ پیغمبر نشسته بود گوش می داد تحسین می کرد ابوبکر وارد شد به تبع احترام به پیغمبر نشست، عمر که وارد شد تُنْبِك زن از ترس عمر تُنْبِك را زیر خودش گذاشت و روی آن نشست. خب، اینجا هم می گوید نهی می کنم اینجا پیغمبر شنونده است. و طبل ها، طبل. طبل هم که مال جنگ است زمان خودشان استفاده می کردند، طبل و دُهل از ابزار جنگ است برای ترساندن دشمن و برای بازسازی لشکر.

درس پنجم - چگونه است که اصل دنیا ملعبه بوده ولی لعبه گرایی حرام است؟: الْقُطْبُ الرَّاَوْنِدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الذَّفَّ وَ الْكُوبَةَ وَ الْمَزَامِيرَ وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۲۱۸، از قطب راوندی و او در کتاب لُب اللَّبَاب از رسول خاتم.

پیغمبر گفت: حَرَمَ الدَّفِّ وَ الْكُوبَةِ وَ الْمَزَامِيرَ وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ اَيْنِجَا بَحْثٌ در يُلْعَبُ است. دف، تُنْبِك و نی و هر بازیچه‌ای حرام است. چطور شد زندگی بشر در لعب خانه است؛ وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ بَعْدَ اِذَا لَعِبَ بَازَى کند یا کسب و کار داشته باشد به جهنم می‌رود؟ ظرف استعداد دارد می‌پذیرد می‌طلبد، این گهواره‌ای که بشر در آن خوابیده فضای لعب بر آن حاکم است آن وقت پیغمبر می‌گوید هر چیزی که لهو و لعب باشد حرام است، اول یک فکری برای دنیا کنید.

درس ششم - آیا مردم با کار دست‌های خود محشور می‌شوند؟: الْمَصَوَّرُونَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُقَالُ اٰخِيُوْا مَا خَلَقْتُمْ - در کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۱۴۸، از رسول الله است.

در قیامت کبری مجسمه را می‌آورند و به مجسمه ساز می‌گویند زنده‌اش کن، تو ادای خدا را در آوردی؟ یعنی مجسمه‌ها هم محشور می‌شوند، جالب است ها! ببین انسان محشور می‌شود، حیوان هم محشور می‌شود وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ؟ (۵ تکویر) حالا کار دست‌های مردم هم محشور می‌شود، ببین محاکم قیامت چقدر سبک شده، از اینطرف پشت بام افتادند، مدام می‌خواستند معاصرین گناه نکنند مدام رفتند عقب عقب و از آنطرف افتادند. خب مجسمه‌ها هم که در محکمه فردا در جایگاه شهود قرار می‌گیرند. باز درسی داشتیم؛ شیطان هم محشور می‌شود که به جهنم برود. یعنی مأموریت خدا هیچ! آنجا شیطان لال است که بگوید تو من را به این مسیر آوردی فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لَأُغْوِيَنَّهُمْ وَ كَرَنَهُ مِنْ كَمَا مَلَائِكَةُ بَدِمُوا. خب، اینها کوچک‌سازی آن عظمتی است که اینها از قیامت نشان دادند.

(فایل صوتی ۷۱۲۸ - درس هشتم) ببین کار قیامت به کجا رسیده! کتاب وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۳۰۴ حدیث ۶۶۰۹، کتاب بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۲۸۷ حدیث ۵ از کتاب المحاسن جلد ۲ صفحه ۶۱۵، کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۲۷ حدیث ۴، کتاب وافی جلد ۲۰ صفحه ۷۹۹ حدیث ۷، از امام صادق است. مَنْ مَثَّلَ تَمَاطِيلَ كُلَّ يَوْمٍ الْقِيَامَةِ اَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحُ هر که مجسمه بسازد روز قیامت مجبورش می‌کنند که در آن مجسمه روح بدمد. ببین دین کارش به کجا کشیده، وعده‌های مذهبی به چه شکل آمده! خدای این دین چقدر بیکار است، میلیارد ضربدر میلیارد مخلوق خلق کرده، بقول دین، همه اینها را به قیامت می‌برند، سرپل میزان، صراط، محاکم، به یارو مجسمه‌ساز می‌گویند بیا این مجسمه تو بوده، روح به آن بده! اصلاً این حرف شد؟ اصلاً این روایت شد؟ این دین شد؟ اسلام دیگر هیچ بدبختی ندارد؟ به همه سوالات جواب داده است؟ همه دردهای مردم را ترمیم کرده و حالا مانده سر همین که یارو شغلش در دنیا بوده؛ مَنْ مَثَّلَ تَمَاطِيلَ! تازه تمثال را نمی‌شود گفت منظور مجسمه است. ای متشرع، تو الان عکس می‌اندازی یادت باشد در روز قیامت به تو می‌گویند که آن عکس را زنده‌اش کن. تو که مجسمه خریدی و در خانه‌ات گذاشتی، خودت را هم متشرع و متدین می‌دانی، یادت باشد در روز قیامت مجسمه را از داخل خانه‌ات می‌آورند که بیا به این روح بده! اصلاً گفتنش از افسانه گذشته، از جوک گذشته، از لطیفه گذشته، تمام این مجسمه‌ها را همینطوری آماده گذاشتند و در روز قیامت می‌چینند که ای مجسمه‌ساز بیا اینها را زنده کن و به آنها روح بده!

(فایل صوتی ۷۱۲۸ - درس نهم) خدایی که قابل اذیت شدن است چگونه می‌تواند صاحب خلقت باشد؟ تفسیر آیه ۵۷ سوره احزاب است، کتاب وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۳۰۷ حدیث ۶۶۱۹، کتاب بحار جلد ۷۶ صفحه ۲۸۷ حدیث ۶ از

کتاب المحاسن جلد ۲ صفحه ۶۱۶، از امام باقر است. آیه چیست؟ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ كَسَانِيَّهِ أَذِيتٌ مِیْ كُنْدِ خِدا رَا. خوب دقت کن پایه و اساس این دین که می گوید بر مبنای منطق و برهان و حجت است، تماشایش کن! امام باقر می گوید: هُمُ الْمُصَوِّرُونَ يُكَلِّفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخُوا فِيهَا الزُّوْحُ. چه کسی خدا را اذیت می کند؟ آنها تصویرگرانی هستند (نقاش)، که روز قیامت مجبورشان می کند در آن مجسمه روح بدمند، یا در آن عکس روح بدمند. بین خدای دین و مذهب چقدر کوچک است، چقدر ناتوان است، چقدر حقیر است، فقیر است، صغیر است که آیه می گوید تو اذیت می کنی خدا را اگر این کار را بکنی! خدایی که به وسیله خلش اذیت می شود به درد مرده شورخانه هم نمی خورد. چه کسی جرأت دارد خدا را اذیت کند؟ چه کسی زورش به خدا می رسد؟ چرا در قرآن آمده یُؤْذُونَ اللَّهَ خدا را اذیت می کنی؟ حالا چه کسی اذیت می کند؟ فرعون اذیت می کند که می گوید: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا؟ نمرود اذیت می کند که جلوی ابراهیم خلیل الرحمان شاخ و شانه کشیده و رفته آسمان دنبال خدای ابراهیم که او را بکشد؟ نه، آن کسی که عکس انداخته. خاک بر سرت! ای عکاس، تو خدا را اذیت می کنی! ای مجسمه ساز، تو خیلی مهم هستی، زورت به خدا می رسد، خدا را اذیت می کنی! سر و ته این دین همین است! الان ما چند هزار تا از این سندها را در دایرةالمعارف ظهور جمع کردیم؟ به همین اندازه هم که جمع کردیم باز داریم، که قدم به قدم باهم پیش می رویم و جمع می کنیم. این دین است! برای چه مردم بدبخت هستند؟ چون اسیر یک چنین مذهبی هستند! چرا در وطن ما آب نمی آید؟ به خاطر ناکارآمدی خدای زمین است، کارآمدی او در همین است؛ مجسمه بسازی، خدا را اذیت کردی!

درس هفتم - علم امام چه می شود؟ اینکه آمده بسی محدود و غیر انحصاری است: السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ طَاوُوسٍ فِي فَرْجِ الْهُمُومِ رَوَيْنَا بِإِسْنَادِنَا إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ فِي كِتَابِ أَصْلِهِ، حَدِيثًا آخَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: فِي السَّمَاءِ أَرْبَعَةُ نُجُومٍ مَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الْعَرَبِ وَ أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الْهِنْدِ يَعْرِفُونَ مِنْهَا نَجْمًا وَاحِدًا فَبِذَلِكَ قَامَ حِسَابُهُمْ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۰۱، از سید علی ابن طاووس در کتاب فرج الهموم با اسناد خودش از معاویه ابن حکیم در کتاب اصله، او با اسنادش از امام صادق.

فرمود: فِي السَّمَاءِ أَرْبَعَةُ نُجُومٍ در آسمان چهارتا ستاره است مَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الْعَرَبِ وَ أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الْهِنْدِ می گوید این چهار ستاره را یک خانواده از عرب می شناسد و یک خانواده از هند، يَعْرِفُونَ مِنْهَا نَجْمًا به وسیله آن تقویم نوشته می شود، محاسبات فال، اقبال، شانس و بخت رقم می خورد. خب، این اهل بیت عرب حتماً خودشان هستند دیگر یعنی امام صادق، رجال ظهوری. بعد این اهل بیت هند چه می شود؟ یعنی موازی سازی است دیگر، اینها می گویند که ما علم اولین و آخرین را داریم؛ عالم بماکان و مایکون و ماهو کائن هستیم بعد هم یکی در هند هست همین کار را می کند، خب این از انحصار درمی آید. اینکه این رفیق ما سؤال کرد ذات در گذشته بوده ما چرا از او انفصال گرفتیم؟ آن ذاتی که در وجود ما بوده، اگر یادتان باشد ما به دنبال اصل هستیم، همه ما ذاتاً و فطرتاً خداپرست هستیم بعد ادیان آمدند لقمه را دور سرمان گرداندند و در دهانمان کردند، در این گردش و چرخش هم تبصره ها و تحشیه ها خورد. ما از آن ذاتی که در غیبت در نهان مان بوده که ما را به ادیان یعنی مشیت حواله داده از آن تبرّی می جویم و الان به دنبال ذات اقدس هستیم که نه او را می شناسیم و نه او را می فهمیم فقط یک خط سیری هست

برای منتظر که در کانال انتظار به تابلوی هو حرکت کند.

ظهور یاب منتظران ۵۴۹۳ - فایل صوتی ۶۳۴۴ - درس اول - تکلیف بقیه علوم چه می شود؟ و چه جایگاهی دارند؟: أَبَوَالْفَتْحِ الْكَرَاجِكِيُّ فِي مَعْدِنِ الْجَوَاهِرِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ قَالَ: أَلْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ أَلْفِقُهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِلْسَانَ وَ النَّجُومُ لِلْأَزْمَانِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۰۴ و ابوالفتح الکراجکی در کتاب معدن الجواهر.

از امیرالمؤمنین است که فرمود أَلْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ أَلْف لام تخصیص دارد یعنی همین! در جامعه معاصر و آیندگان فقط همین چهار تا علم است: أَلْفِقُهُ لِلْأَدْيَانِ فقاهاست برای مذاهب، یعنی شرعیات وَ الطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ طبابت برای بدن ها؛ روحی و جسمی وَ النَّحْوُ لِلْسَانَ صرف و نحو برای زبان وَ النَّجُومُ لِلْأَزْمَانِ ستاره شناسی برای زمان یابی. خب فقه در ادیان از قرآن، حدیث و روایت گرفته می شود؛ حدیث نبوی و روایت معصومین. خب، در این فقه اختلاف زیاد است که ما برخی از آنها را آوردیم، پس این العلم یعنی حتماً علم این است نقض می شود. طبابت هم که مال دکترها برای بدن است حالا یا روحی و جسمی، این هم طب آن زمان با طب پیشرفته این زمان، طب آن موقع خیلی محدود و مختصر بود. وَ النَّحْوُ لِلْسَانَ صرف و نحو برای اعراب گذاری، که من این اعراب گذاری را قبول ندارم بخاطر اینکه مادرخرج لسان عرب قرآن است، وقتی که امیرالمؤمنین می گوید ذو وجوه است حساب لغت عرب دیگر پاک است، ذو وجوه یعنی هر کسی می تواند هر طوری دلش بخواهد بخواند و هر طوری معنا کند. قرآن که بقول دین، آسمانی است وای به حال کلام عرب که زمینی است. وَ النَّجُومُ لِلْأَزْمَانِ علم ستاره شناسی را هم، ائمه رد کردند و قبول ندارند، ما برای منجم خیلی حدیث و روایت داریم که او را کوبیده اند و با رمال، کف بین، جادوگر، کاهن و اینها ردیفش کردند.

درس دوم - اجرائیات سوءالقضا قابل گریز نخواهد بود: الْجَعْفَرِيَّاتِ يَسْتَدَاهِ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: لَا بُدَّ مِنَ الْعَرِيفِ وَ الْعَرِيفُ فِي النَّارِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْإِمْرِ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۱۰، کتاب الجعفریات سلسله روات را نقل می کند از امیرالمؤمنین.

فرمود: لَا بُدَّ مِنَ الْعَرِيفِ وَ الْعَرِيفُ فِي النَّارِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْإِمْرِ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً می گوید که هر کجا بروی جاسوس همراه توست نمی شود فرار کرد و چنین شخصی خبرچین جهنمی است. بعد هم می گوید که گریزی هم از حکومت نیست، از دست حکومت نمی شود فرار کرد و حکومت هم لازم است، برّ باشد یا فاجر، برره حاکمیت خوبان باشد یا فاسقان. خب وقتی که حاکم در آن قاعده قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ از خدا گرفته اینجا فاجره را هم پس خدا داده، پس آدم حق ندارد به سلطان ظالم فحش بدهد، این نتیجه گیریش است دیگر! و از آن طرف امر به معروف آمده و باز از این طرف چند تا روایت داریم که هر کس در برابر حاکم ظالم ساکت بنشیند نمی دانم چه می شود، خب این چیست و آن چیست؟ لَا بُدَّ مردم ناچارند حکومت داشته باشند حاکمیت مؤمن یا بی دین، این به فَالْهَمَّا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا برمی گردد، الهامش به خوب و بد است؛ خوبی و بدی.

درس سوم - بخشی اول: تقیه تا کجا؟: الشَّيْخُ الْمَفِيدُ فِي الرُّوضَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ مِنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ وَ الدُّخُولِ مَعَهُمْ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا وَصَلْتَ إِخْوَانَكَ وَ عَصَدْتَ أَهْلَ وَلَايَتِكَ - کتاب

مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۳۱، از شیخ مفید، شیخ مفید در کتاب الروضه از محمد ابن سنان از ابی الجارود از امام باقر نقل می کند.

این درس دو بخش است: می گوید درباره ادخال پیروان ایشان در حکومت سؤال کردم اَلدُّخُولِ مَعَهُمْ، سؤال کردم مِنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ آیا می شود عمله اكله سلطان شد، مأمور و کارمند بشویم؟ قَالَ لَا بَأْسَ اِنْجَا تقيه را نشان می دهد چقدر گسترده است که بروی به ظالم کمک کنی، إِذَا وَصَلْتَ إِخْوَانَكَ موقعی که کمک بکنی به برادرهایت! آنها هم آنقدر زرنگ هستند که ته و توی آن را درمی آورند.

بخش دوم: چگونه ظالمی جبران اعمال خود را می بیند؟: روى عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَجُلًا إِلَى زِيَادِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ وَادَّ نَقَصَ عَمَلِكَ - در کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۰۸، از عبید ابن زرارہ از امام صادق است.

یک نفر را پیش زیاد ابن عبیدالله فرستاد، فَقَالَ وَادَّ نَقَصَ عَمَلِكَ گفت ادا کن آنچه را که کاستی از اعمالت. ظاهراً این هم حکومتی بوده می گوید ادا کن آنچه را که اعمالت را ناقص کرد یعنی مثلاً نماز و روزهات را دیانتت را نقص کرد که پیش ظالم رفتی و دستیارش شدی جبران کن کفاره و ردّ مظالم بده.

درس چهارم - حلال و حرام به دست رجال ظهوری انجام می شود و نه خدا!!: الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمَاهُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ لَهُ حَرَامٌ روى ابو حمزة الثمالی عن ابی جعفر (و ذکر مثله) - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۴ صفحه ۱۳۸، کتاب الاستبصار جلد ۲ صفحه ۵۹ و کتاب المقنعة صفحه ۴۶ است.

از حسین ابن سعید از گروه روات از سیف ابن عمیره از ابو حمزه ثمالی معروف از امام باقر. می گوید از امام باقر شنیدم که فرمود: مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمَاهُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ حَرَامٌ کسی که با ستمکار معاشرت دارد و از او حقوق می گیرد و مزد می گیرد، می گوید اگر ما حلال کنیم پولی که در دستش هست حلال است و اگر حرام کنیم، حرام است. یعنی حلال و حرام به دست معصومین است، اینکه درباره پیغمبر گفتند: حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیغمبر بنیانگذار فروع دین نبود بلکه ادامه داشت تنها او نبود و در فرزندانش سریان پیدا کرد، بعد این یک مشکلی ایجاد می کند، می گوید مادر خرج مُحَلَّلَات و محرمات قرآن است خب پس اینها شدند مقابل قرآن، یعنی قرآن وضع شرع می کند و اینها هم همانطور.

ظهوریاب منتظران ۵۴۹۴ - فایل صوتی ۶۳۴۵ - درس اول - سلب مالکیت و هویت در اسلام: أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ فِي كِتَابِ الْأَخْلَاقِ وَقَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ أَنَّ أَبِي لِيَأْخُذُ مِنْ مَالِي لِأِيَّاكَ فَقَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأِيَّاكَ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۱۹۷، از ابوالقاسم کوفی صاحب کتاب اخلاق.

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ أَنَّ أَبِي لِيَأْخُذُ مِنْ مَالِي لِأِيَّاكَ فَقَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأِيَّاكَ پسری آمد از بابایش شکایت کرد و گفت که این اموال من را می خورد دست در جیب من می کند و می آید در خانه هر چه داریم می برد. پیغمبر گفت خودت و مالت برای بابایت هستی أَنْتَ وَمَالُكَ لِأِيَّاكَ، یعنی هر کس بابا دارد مالک هیچ چیز خودش نیست! به تعبیر دین،

خودش و هر چه دارد مال بابایش است. بعد اینجا مالکیت خصوصی و عمومی مطرح است؛ مالکیت خصوصی لیسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى تلاش باید بکند. مالکیت عمومی، مالک بودن فرمانروای هستی است، کسی که خودش مربوط به بابایش است یعنی اینکه جای دیگری برای شخص دیگر باز نمی شود یعنی شما اگر قائل هستید به اینکه انسان ها مال خدا هستند و تابعِ اَللّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ هستند، و اموال هم مال خداست اَلْمَالُ مَالُ اللّٰهِ وَ النَّاسُ عِيَالُ اللّٰهِ اگر اینجوری باشد این معارض آن است.

درس دوم - هر روز برای آدمی دارای مقدرات نوین است: اَتَى عَلَىٰ يَهْدِيَةِ النَّيِّرِ، فَقَالَ مَا هَذَا؟ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْيَوْمُ النَّيِّرُ فَقَالَ اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرِوزَا - وَ رَوَى أَنَّهُ قَالَ نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ - کتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۱۹۱ است.

عید نوروز بود ایرانی تبارها یا سلمان به امیرالمؤمنین هدیه دادند، فرمود: این چیست، این هدیه و این شیرینی برای چیست؟ گفتند بخاطر نوروز است. بعد حضرت فرمود: اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرِوزَا حضرت از هدیه خوشش آمد و گفت که هر روز را برای ما نوروز کنید. یک موقعی می گویند که ائمه زهد، ورع و تقوایشان اینقدر زیاد است که چیزی را از کسی قبول نمی کنند ولی اینجا امیرالمؤمنین به هدیه دادن تشویق می کند. بعد ادامه اش را فرمود: نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ هر روز ما نوروز است.

درس سوم - هدیه باز کننده گره هاست، پس چگونه نامش را رشوه می گذارند؟ کلاه شرعی!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُيَيْنَةُ قَالَ حَدَّثَنِي نَعِيمُ ابْنُ صَالِحٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ ابْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نِعَمُ الشَّيْءِ الْهَدِيَّةُ وَ هِيَ مِفْتَاحُ الْخَوَائِجِ - کتاب عیون جلد ۲ صفحه ۷۴ است.

اصحاب حدیث: محمد ابن احمد ابن الحسین ابن یوسف البغدادی از عُيَيْنَةُ از نَعِيمُ ابن صالح الطبری از امام رضا از پدرانش از مولای ما امیرالمؤمنین. گفت ریش و قیچی دست خودمان است، هر طوری بخواهیم می زنیم. می گوید: نِعَمُ الشَّيْءِ الْهَدِيَّةُ وَ هِيَ مِفْتَاحُ الْخَوَائِجِ پیغمبر گفت هدیه دادن چیز خوبی است گره ها را هم باز می کند. گره کارت به وسیله هدیه باز می شود؛ البته کلاه شرعی است، واقعیتش رشوه است، بعد درباره رشوه دهنده و رشوه گیرنده چقدر سند داریم، اینجا مردم را به هدیه دادن به همدیگر تشویق می کند، بعد اینجا که می گوید مِفْتَاحُ الْخَوَائِجِ مهم است، هدیه خوب است مطرح نیست در ایراد، اینکه باز کننده گره ها است و خوائج را برآورده می کند این برمی گردد به همان رشوه؛ یارو کارش گیر است می گوید اینقدر بگیر یا اینقدر بده، دهنده و گیرنده، نامش را هدیه بگذارید دیگر حرام نیست! اَلرَّاشِي وَ الْمُرْتَشِي كِلَاهُمَا فِي النَّارِ رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتش هستند، ولی اسم آن هدیه باشد چیزی نیست، شاید اینطور باشد که خود اینها رجال ظهوری هر وقت نیاز داشتند هدیه می گرفتند و اسم هدیه می گذاشتند و هر وقت که کسی دیگر این کار را می کند اسمش رشوه می شود. حالا شاید هم منظور این است که هدیه از پایین به بالاست و رشوه از بالا به پایین است، شاید قید کردن هم باشد که اینقدر باید بدهی، اگر قید می شود رشوه ولی همین طوری سکه و تراول را لای پرونده بگذار مهم نیست کارت هم حل می شود برو به سلامت.

(فایل صوتی ۶۸۲۲ - درس دوم) یکی از آلودگی‌های متشرعین. نهج الفصاحه صفحه ۴۳، از رسول خاتم است. رسول خاتم درباره رشوه سه تا کلام دارد. باز هم عریضه‌های بسیار داریم که طرف معتقد به دین است ولی رشوه می‌خورد، در مراتب مختلف هم قرار دارد، از برکت رشوه‌خواری به خاطر جایگاهی هم که دارد انبوهی از املاک و اموال دارد. من تعجب می‌کنم اینها به گوششان نخورده؟ آخر نمی‌شود یک بام و دو هوا، نمی‌شود مُذَبِّدَیْنِ بَیْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱۴۳ نساء)، دمدمی مزاج نمی‌شود، یا رومی روم یا زنگی زنگ! می‌گوید: پول خوشمزه است، از راه گناه مصرف می‌کنم، نمازم را هم می‌خوانم، روزه‌ام را هم می‌گیرم، زیارتم را هم می‌روم، نه! اینجا رسول خدا طی سه کلام همه را رد کرده است. أَخَذُ الْأَمِيرَ الْهَدِيَّةَ سَخَتْ وَ قَبُولُ الْقَاضِي الرِّشْوَةَ كُفْرٌ، پیامبر خاتم چقدر تند حرف زده: هدیه گرفتن زمامدار حرام است، رشوه گرفتن قاضی کفر است، خیلی است‌ها! این زمامدار هم که می‌گوید، منظور این نیست که در رأس مملکت باشد، نه! زمامدار اداره است، زمامدار وزارتخانه است، زمامدار یک جایی است، یک منصبی است، اسمش را گذاشته هدیه، این مبلغ هنگفت را می‌گیرد، چون خود پیغمبر هم در چند جا گفته که به همدیگر هدیه بدهید، این هم ببین قانون دین را دور می‌زنند، چقدر زرنگ هستند! می‌گوید مگر پیغمبر نگفته به همدیگر هدیه بدهید؟ خب این هم به من هدیه داده، خب من هم در قبالتش هدیه به او می‌دهم. من چه می‌دهم؟ کارش را راه می‌اندازم، کارچاق کن! قاضی از همه مهمتر، اگر رشوه بگیرد کافر شده، این عجیب است! یعنی آمده جلوی بت‌پرستی، در کنار افعالی که باعث کفر انسان می‌شود، یعنی شما چهار تا اعتراض و ایراد به دین می‌گیری کافر هستی، او هم کافر است.

-- کتاب نهج الفصاحه صفحه ۳۲۰، از رسول خاتم است. کلام دوم رسول خاتم: الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي فِي النَّارِ آن کسی که رشوه می‌گیرد و آن کسی که رشوه می‌دهد در آتش است. یعنی بهتر بگوییم؛ آن کسی که هدیه می‌دهد و آن کسی که هدیه می‌گیرد در آتش است، بقول دین! آخر نمی‌دانیم بساط دین را چه کنیم، از این طرف تقیه را آورده، تقیه خب اسمش را می‌گذارد هدیه! تقیه یعنی دروغ، دروغ مذهبی.

-- کتاب نهج الفصاحه صفحه ۴۲۴، از رسول خاتم است. سومی: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي خدا لعنت کند. آنجا در کلام قبل می‌گوید در آتش هستند، اینجا می‌گوید لعنت شده‌اند، ملعون هستند. یعنی مثل شیطان هستند، شیطان لعنت شد دیگر، ظالم هستند، آلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. به شیطان هم که در قرآن لعنت شده است. این رشوه گیرنده و رشوه دهنده، ملعون هستند. حالا چرا کار باید به رشوه برسد؟ به خاطر نبود عدالت است! اَلْعَدْلُ وَضَعُ الشَّيْءِ فِي مَحَلِّهِ، عدالت قرار گرفتن هر چیزی در جایگاه خودش هست، جایگاه حق در اداره، راه‌اندازی کار مردم است. راه نمی‌اندازی؟ بدبخت مجبور است که رشوه بدهد. رشوه هم دلار است، سکه است و اسکناس چک پول دویست هزار تومانی. چه کسی بدش می‌آید؟ آیا کسی هست که از پول بدش بیاید؟ بله خیلی‌ها هستند، هر که از پل بگذرد خندان بُودِ پِل پول است. اکثریت مردم عاشق این سه تا مورد هستند که گفتم، یک عده کمی هستند که واقعاً گریزانند آقا. طرف اجاره‌نشین است به نیازمندان کمک می‌کند، آدم خجالت می‌کشد، من پس می‌زنم و می‌گویم آخر تو چرا؟ کارمند است، کارمند مگر چقدر می‌گیرد؟ به نیازمند کمک می‌کند. من اینها را رد می‌کنم و می‌گویم

آخر شما چرا؟ ثروتمندانی در این مملکت هستند که به اندازه کوه دماوند اموال و دارایی دارند، آنها فقط فکرشان این است که جمع کنند و به آن طرف بفرستند، بابا اگر جنگ هسته‌ای بشود هر جا باشی نابودی، نمی‌فهمی؟ الان که زمزمه جنگ هسته‌ای در آمده دیگر، من می‌گویم اخبار خارجی را ردیابی کنید برای این است! اگر جنگ جهانی باشد هیچ نقطه‌ای از کره زمین سالم نمی‌ماند، حالا پناهنده شو برو فلان کشور. می‌خواهد بشود الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ (۱-۲ القارعه)، می‌فهمی؟ می‌خواهد بشود إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱ زلزال)، نه منظور این زلزله هفت هشت ریشتری که تا حالا در کره زمین می‌آمده، نه! بمب هسته‌ای که زده بشود آن هم به تیراژ بالا، کره زمین دچار زلزله می‌شود ده ریشتر، حالا فرار کن برو، حالا پول‌هایت را جمع کن، حالا برو دنبال جمع کردن اموال! این را برای مستضعفین نمی‌گویم، دوباره یک قران نیاوری بدهی و بگویی این را به فقرا بده، نه، دارم برای آنهایی می‌گویم که یا می‌شنوند یا از شما می‌شنوند که عاقبت تکاثر، مرگ است و حسرت. حسرت، این است که می‌بینی همه چیزت را از دست می‌دهی، خودت را هم از دست می‌دهی!

درس چهارم - صاحبان فقه فرصت نکردند تا شرایع متضاد را مدیریت کنند: الصدوق فی المقنع لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْمَاءِ - المقنع صفحه ۱۳۲ است.

بخش اول: این درس هم دو بخش دارد: لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْمَاءِ امام باقر فرمود مشکلی ندارد آب را بفروشی. اگر یادت باشد چند وقت قبل در همین اواخر درسی داشتیم که آب و آتش و مرتع را نمی‌شود فروخت، اینجا می‌گوید لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْمَاءِ آب را می‌خواهی بفروشی اشکال ندارد. آن وقت معارضش اینجاست:

بخش دوم: عن علی قال: قال رسول الله مَنْ بَاعَ فَضْلَ الْمَاءِ مَنَعَهُ اللَّهُ فَضْلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۲، از امیرمان از رسول الله. هر کس مازاد آبش را بفروشد خداوند بخشش را از وی در قیامت باز می‌دارد. چاه آب دارد سهمیه آب دارد در این روستاها اینطوری است حق آب دارد. اینجا می‌گوید نکن وگرنه به جهنم می‌روی و آنجا می‌گوید لَا بَأْسَ مشکلی نیست امام باقر و پیامبر است، امام باقر معارض حرف پیغمبر را زده است.

درس پنجم این فایل با موضوع قبولی ولایتعهدی مامون از امام رضا به علت بازخوان به بخش دوم درس دوم فایل ۶۰۵۲ ملحق گردید.

درس ششم - سلاطین هر چه دارند از مال خداست که بر بندگان سدّ جوع کرده‌اند: دَعَوَاتُ الرَّائِدِي سَيَّلَ الرِّضَا عَنْ مَالِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ وَ لِبَنِي أُمَيَّةَ مَالٌ؟ - کتاب بحار الانوار جلد ۵۵ صفحه ۱۰۳، کتاب الدعوات از قطب الراوندى.

می‌گوید که درباره اموال بنی امیه از امام رضا سؤال کردند. امام رضا فرمود: وَ لِبَنِي أُمَيَّةَ مَالٌ؟ یعنی اینکه این حکام بنی امیه مالی نداشتند مال خدا بوده، بزرگترین مال؛ میز و صندلی و تخت و تاج بوده وقتی که به آن مقام بررسی همه چیز بر تو روا است یعنی همه چیز در چنگال توسل در مُشْتِ توسل، وَ لِبَنِي أُمَيَّةَ مَالٌ؟ به مفهوم اینکه مال بنی امیه مال خداست بعد هر چیزی هم که حکام مصادره می‌کنند باز حکم الله دارند به نَصِّ اینکه خدا اینها را به امارت مبعوث کرده تَوْتِي الْمُلْكُ مَنْ تَشَاءُ.

ظهوریاب منتظران ۵۴۹۵ - فایل صوتی ۶۳۴۶ - درس اول - آزار دادن مردم با فرامین رجال ظهوری!:

فِي الظَّلَالِ فَمَرَّ بِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ فَقَالَ يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظِّلِّ غِشٌّ وَالْغِشُّ لَا يَحِلُّ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۱۶۰، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۱۳، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۱۷۲، از علی ابن ابراهیم

از پدرش از ابن ابی عمیر از موسی ابن جعفر کاظم.

راوی می گوید داشتم یک چیزی می فروختم فی الظلال فَمَرَّ بِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ فَقَالَ يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظِّلِّ غِشٌّ وَالْغِشُّ لَا يَحِلُّ می گوید من داشتم در سایه جنس می فروختم، حضرت فرمود فروختن جنس در سایه، غش در معامله است. غش در معامله، مغشوش، یعنی درهم کردن. بین ریزه کاری های دین چیست و به کجا کار دارد! خب این بنده خدا باید برود در آفتاب بنشیند جنس بفروشد؟ حالا شاید هم منظور از آن این است که در شعاع آفتاب قشنگ داخل جنس پیدا است اما در سایه، نور نیست، دیگر قضاوت با شماست.

درس دوم - گفتن اینکه زن عقل ندارد چه توجیهی خواهد داشت؟: ابْنُ مِيثَمٍ فِي شَرْحِ النَّهْجِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ

ابْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ عَقْلٌ أَرْبَعِينَ مُعَلِّمًا عَقْلٌ حَائِكٌ وَعَقْلٌ حَائِكٌ عَقْلٌ امْرَأَةٍ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه

۹۷، از ابن میثم در شرح کتاب النهج از امام صادق.

بخش اول: دوتا بحث است؛ حضرت فرمود: عَقْلٌ أَرْبَعِينَ مُعَلِّمًا عَقْلٌ حَائِكٌ عقل چهل تا معلم به اندازه عقل یک بافنده است. این را چگونه می شود توجیهش کرد؟ بافنده یعنی منظور صنعتگر است؟ معلم که این همه عظمتش در روایات آمده، می گوید عقل چهل تایی آنها برابر با عقل یک بافنده است، خیلی عالی است. وَ عَقْلٌ حَائِكٌ بله، عَقْلٌ امْرَأَةٍ وَالْمَرْأَةُ لَا عَقْلَ لَهَا می گوید که عقل بافنده هم به اندازه عقل زن است و زن هم عقل ندارد، چقدر قشنگ! مستدرک الوسائل کتاب مرجع شیعه است. پس چه شد؟ چهل تا معلم عقلشان را روی هم می ریزند می شود عقل یک بافنده، چهل تا! و عقل بافنده هم مثل عقل زن است و زن هم که عقل ندارد. این هم شد دفاع از حقوق بشر، نیمی از خلاق دنیا زن هستند وَ الْمَرْأَةُ لَا عَقْلَ لَهَا زن عقل ندارد! در نهج البلاغه هم امیرالمؤمنین گفت، آن روایت معروف است ولی این را کسی نخوانده، که امام صادق فرمود.

بخش دوم - معلم که بی عقل می باشد، چگونه تدریس می کند؟: وَ فِيهِ عَنْ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: لَا تَسْتَشِيرُوا

الْمُعَلِّمِينَ وَلَا الْحَوَاكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ سَلَبَهُمْ عُقُولَهُمْ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۹۷ است.

در همان کتاب است از موسی ابن جعفر، این از امام کاظم است. فرمود: لَا تَسْتَشِيرُوا الْمُعَلِّمِينَ هرگز با معلمین مشورت نکنید. جالب است ها! چرا؟ چون طبق روایت بالا معلم عقل ندارد، یعنی در حقیقت معلم عقل ندارد. ببینید چهل تا عقل معلم می شود عقل یک دانه بافنده، عقل بافنده هم می شود عقل یک زن، زن هم که عقل ندارد پس چه شد؟ همه را دور ریخت. حالا اینجا می گوید که با معلم مشورت نکنید! وَ لَا الْحَوَاكَةَ با بافنده هم مشورت نکن. حالا اینجا زیرآب بافنده را هم زد، حالا بافنده هم منظور فرش باف است یا بافنده لباس است، هر چه که هست. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ سَلَبَهُمْ عُقُولَهُمْ چرا مشورت نکنیم؟ چون خدا از اینها عقلشان را گرفته است. آیا از این منابع شیعی شاخ در نمی آوری؟ خب خدا عقل را گرفته، از معلم عقل را گرفته پس این سلسله مراتبی که معلم و شاگرد آمده در چرخش،

در طول خلقت، معلم‌ها که بی عقل بودند پس در نتیجه بشریت بی عقل بوده دیگر؛ معلم: بی عقل و شاگرد: بی عقل. همینطور چرخش از هزاران سال قبل ادامه داشته، واقعاً هم حساب کنی همین است چون جبر مطلق عقل را کوبیده، از جمله همین جا، ببینید این دو بزرگوار امام صادق و امام کاظم رجال ظهوری هستند دیگر، از عقل اینطوری تعریف کردند. خب پس یادتان باشد با معلم و بافنده مشورت نکنید، چون خدا اینها را بی عقل کرده است. حالا یک سؤال: برای چه خدا عقل اینها را گرفته سَلَبَهُمْ عَقُولَهُمْ؟ چرا عقل اینها را سلب کرده؟ بخاطر این که حکمتش اقتضا می‌کند مصلحتش ایجاب می‌کند پس دیوانه اجباراً بی عقل شده، سفیه به دست خودش به این روز نیفتاده، آن کسی که کم عقل به دنیا آمده نباید یقۀ والدینش را گرفت، آن وقت آنجا دین می‌گوید اگر در فلان شب جفت‌گیری کنید بچه شما دیوانه می‌شود، پس جواب اینها را چه می‌دهید؟ می‌بینید چقدر در دین معارضات هست؟ اینجا دارد می‌گوید که اصلاً معلم جماعت، بافنده جماعت و زن جماعت، این مثلث عقل ندارند. خب ته آن چه می‌ماند؟ بافنده، هم شامل زن می‌شود و هم مرد، معلم هم شامل مرد می‌شود و هم زن، کلاً پس همه بی عقل شدند، فاتحه!

درس سوم - تاریخ دانان چه چیزی را از اسرار رجال ظهوری می‌دانند؟: مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْإِعْتِقَادَاتِ قَالَ: ذَكَرَ الْقَصَاصُونَ عِنْدَ الصَّادِقِ فَقَالَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُمْ يُشَنُّعُونَ عَلَيْنَا - كتاب وسائل الشيعة جلد ۱۷ صفحه ۱۵۳، از محمد ابن علی ابن الحسین در كتاب الاعتقادات.

گفت: ذَكَرَ الْقَصَاصُونَ عِنْدَ الصَّادِقِ پیش امام صادق صحبت قصه‌سرایان شد. دور امام صادق نشسته بودیم و می‌گفتیم که فلانی شغلش این است، قصه می‌گوید و مردم در قهوه‌خانه، در چای‌خانه و پیاده‌رو جمع می‌شوند سر مردم را گرم می‌کند، مثل قصه‌هایی که فردوسی آورده؛ در ساختن رستم که بعد آخر ابیاتش می‌گوید که اینچنین نبوده من آن را ساختم. خب، امام صادق برای این قصه‌گوها چه گفت؟ لَعَنَهُمُ اللَّهُ خدا لعنتشان کند! آخر برای چه؟ آیا بد است سر مردم را گرم می‌کنند؟ إِنَّهُمْ يُشَنُّعُونَ عَلَيْنَا ما را در نزد دیگران شنیع می‌کنند. حالا این گفتارش پنهان است، اولاً اینکه قصه کار قرآن است فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ كُلِّ قَرَأَنٍ بيشترش قصه است، داستان امم گذشته و پیامبران گذشته است. خب، آنقدر قصه در قرآن زیاد بود که روایات و حدیث داریم که عرب‌های بعد از ظهرها خسته از کارگری می‌آمدند کنار پیاده‌رو لم می‌دادند و می‌گفتند يَا مُحَمَّدُ قِصِّ لَنَا محمد برای ما قصه بگو. حالا این می‌گوید که با قصه‌هایشان ما را شنیع جلوه می‌دهند. شنیع یعنی بد، می‌گوید عمل شنیع. يُشَنُّعُونَ عَلَيْنَا این شاید قصه‌هایی از اهل بیت می‌گویند، شاید در غلو اینها که اینها خدا هستند یا برعکس قصه‌هایی می‌گویند در ذم و مذمت اینها، به هر حال این نهفته است باید روی این کار کرد!

درس چهارم - قرآن که پر از قصه‌های گذشتگان است: مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْإِعْتِقَادَاتِ قَالَ وَ سُئِلَ الصَّادِقُ عَنِ الْقَصَاصِ يَحِلُّ الْإِسْتِمَاعُ لَهُمْ؟ فَقَالَ لَا - كتاب وسائل الشيعة جلد ۱۷ صفحه ۱۵۳، از محمد ابن علی ابن الحسین در كتاب الاعتقادات.

از امام صادق سؤال شد آیا گوش دادن به افسانه‌سرایان جایز است؟ امام فرمود: نه. سُئِلَ الصَّادِقُ عَنِ الْقَصَاصِ يَحِلُّ الْإِسْتِمَاعُ لَهُمْ؟ فَقَالَ لَا. خب پس این قصه‌هایی که در کتب آسمانی هست چه می‌شود؟ همان‌ها را نقل کنند چه

نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ جِبْرِئِيلُ بَرِيعَمْبَرِ نَازِلٌ شَدَّ فَقَصَّ عَلَيْهِ مَا أَرْسَلَ بِهِ شُرُوعَ كَرْدَ بَهْ قِصَّهٖ كُفْتَنَ بَرَايَ پِیغمبر وَ جَلَسَ یُحَدِّثُ رَسُولَ اللّٰهِ پِیغمبر هَم نَشِسْتَه بُوَد وَ بَا جِبْرَائیل صَحبت می كَرْدَنَد اِذْ مَرَّتْ خَدِیجَةُ خَدِیجَه اَم الْمُؤْمِنِیْنَ اَز اَنجَا می گزشت فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: مَنْ هَذِهِ يَا مُحَمَّدٌ؟ جِبْرِئِيلُ كُفْت: اِی مُحَمَّد اِیْن كِیْسْت؟ قَال: هَذِهِ صَدِیْقَةُ اُمَّتِی پِیغمبر كُفْت اِیْن صَدِیْقَةُ اَمْتِ مِنْ اَسْت. قَال جِبْرِئِيلُ اِنَّ مَعِیْ اِلَیْهَا رِسَالَةُ مِنَ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ تَقَرُّثُهَا السَّلَامُ وَ تَبَشِّرُهَا بِبَیْتٍ فِی الْجَنَّةِ مِنْ قَضَبٍ بَعِیْدٍ مِنَ اللَّهَبِ لَا لَعَبَ فِیْهِ وَلَا وَصَبٍ فَقَالَتِ اللّٰهُ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ جِبْرِئیلی كِه مَثَلَا اَز گُوشَه وَ كَنَار هَسْتی نَه فَقط كُرَةُ زَمِیْن، بَاخبر اَسْت خَدِیجَه خَانَم كِه رَد می شُود اُورَا نَمِی شَناسَد، وَقْتی هَم كِه اُورَا شَنَاخْت وَ مَعْرِفِی شَد بِنَا كَرْد بَه تَعْرِیْف كَرْدَنَش، كُفْت: هَمِیْن اَلآن خُدا بَه مِنْ تَلْفَن زَد وَ كُفْت بَه خَدِیجَه سَلَام بَرَسَان وَ بَشَارَت بَدَه كِه خَانَه اِی در بَهشْت اَز گُوهَرها وَ دُور اَز آتَش خُواهد شَد كِه سَخْتی در اَن نِیْسْت وَ هُمُواره در سَلَامَت خُواهد بُوَد. حَضْرَت خَدِیجَه كُفْت سَلَام وَ سَلَامَتِی اَز خُدا سْت وَ بَرَاي اُوسْت وَ سَلَام وَ تَهْیِیْت وَ دُرُود. خُب اِیْن بَا فَنَدَه كِه

بحثش شد فکر نمی کنی منظور این کسانی است که این حدیث ها را به هم بافتند که می گفت عقل ندارند؟ یعنی یک طوری تنظیم حدیث می کنند که سر و ته آن را می گیری وسط آن فریاد می زند الکذب!

درس هفتم - آنگاه که طرفداران اعتراف به تعدی مادرشان می کنند، چگونه می توان حق را کتمان کرد؟: یا حَمِيرَاءُ كَأَنِّي بِكَ تَنْبَحُ كِلَابُ الْحَوَابِّ ثَقَاتِلِينَ عَلِيًّا وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمَةٌ - کتاب العقد الفرید از ابن عبد ربّه جلد ۴ صفحه ۳۳۲ و کتاب عمده القاری فی شرح الصحيح البخاری از بدر الدین عینی حنفی جلد ۹ صفحه ۱۳۴، دوتا مصدر بزرگ از اهل سنت است.

باز هم از اسناد و مدارک برادران عزیز اهل سنت و جماعت است. پیامبر قبل از شهادتش به همسرش عایشه هشدار داد و گفت که در بیابان های جمل یک محله ای هست که آنجا سگ های زیادی دارد، می گوید می بینم تو را که برای جنگ با علی از آنجا رد می شوی و سگ ها به تو حمله می کنند. خیلی حرف است ها! از ابوحنیفه پرسیدند علی حق بود یا عایشه؟ گفت عایشه ام المؤمنین بود و علی هم خلیفه چهارم بود. گفتند خب کدام یکی از آنها بر حق بودند؟ گفت هر دو. گفتند خب اگر هر دو باهم جنگیدند چه کسی بر حق است؟ ماند که چه بگوید! عایشه را می خواهد رد کند سنی است، علی را می خواهد رد کند خلیفه چهارم خودشان است. بعد این جالب است آخر حدیث می گوید وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمَةٌ تو به او ظلم می کنی، ثَقَاتِلِينَ عَلِيًّا وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمَةٌ شما با علی می جنگید و به او ظلم می کنید. این جنگ های صدر اسلام برای ردیابی اینکه این دین در چه موقعیتی از حقیقت قرار دارد خیلی خوب است! اینکه مدام قرآن می گوید: فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ. يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ برای همین است، ردیابی باید بکنی که چرا باید عایشه با علی جنگ کند؟ این صاحب غدیر است و او هم ناموس پیغمبر است.

ظهور یاب منتظران ۵۴۹۶ - فایل صوتی ۶۳۴۷ - درس اول - خدایی که با دست خود بهشت و مافیها را آفریده لزوماً صاحب جسم است و مانند ملک و جن به قانون یتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ در می آید: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا رَبِّ وَ مَا طُوبَى؟ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَنَا غَرَسْتُهَا بِيَدِي - کتاب کمال الدین صفحه ۱۶۰، کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۳۴۷ مجلس ۴۶ حدیث ۱۰ است.

این درس سه بخش است. **بخش اول:** آنهایی که موضوع بندی می کنند و موضوع خدای زمین را جمع می کنند که خدا دست دارد، چشم دارد، پا دارد. این را هم ضمیمه اش کنند. عیسی مسیح به خدا گفت يَا رَبِّ وَ مَا طُوبَى؟ خدا تعریف درخت طوبی را کرده، که می دانید درخت طوبی را گفتند درختی است؛ در نسخه های گذشته داشتیم که اینقدر بزرگ است که اسب سوار صبح تا شب دور آن بگردد قطرش تمام نمی شود بعد یک سر شاخه آن هم در دنیاست، بعد شاخه هایش چیست و میوه هایش چیست که همه را توضیح دادم، دین می گوید نمی دانم هر وقت رفتید بهشت می بینید بعد من استناد کردم اگر یادتان باشد یک روزی در باب عدالت گفتم چطور شاخ و برگ درخت طوبی از بهشت به دنیا می آید اما عدالتِ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ از قیامت، از محشر، از موازین، از پل صراط به این دنیا نمی آید، ها؟ ای متشرع حالت خوب است؟ گفت خدایا این طوبی چیست؟ خدا فرمود: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ یک درختی است در بهشت، أَنَا غَرَسْتُهَا بحث سر این است؛ من با دست خودم آن را غرس

کردم، نمی گوید آفریدم باز اگر می گفت آفریدم باز مشکل سر دست بود بیدی. مشکل دوم این است که می گوید درخت را کاشتم یعنی اینقدر این خدا بیکار است، بقول دین الله اکبر!

بخش دوم: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: طُوبَى شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ غَرَسَهَا اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ - بخش دیگرش در کتاب تفسیر فرات کوفی صفحه ۲۰۸ و صفحه ۲۰۹ آمده است.

از عبدالله ابن عباس از پیامبر تعریف کرد از درخت طوبی. طوبی، طوبی را توضیح داد که شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ غَرَسَهَا اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ! به دست خودش آفرید و در آن دمید. ببین وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي مال انسان است پس در درخت هم دمیده یعنی اینقدر این پروردگار اهل زمین وقت دارد که هم در انسان ها روح بدمد و هم در اشجار.

بخش سوم: قَالَ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّاتٍ عَدْنٍ بِيَدِهِ وَ نَصَبَ شَجَرَةً طُوبَى فِي الْجَنَّةِ بِيَدِهِ - کتاب الاختصاص صفحه ۴۵ است. اینجا قوی تر گفته است. خَلَقَ اللَّهُ جَنَّاتٍ عَدْنٍ بِيَدِهِ جَنَّات، جمع جَنَّت است. می گویند بهشت طبقه بندی است نمی دانم والله، می گویند، تو باید بروی ببینی، فعلا که اینجا جهنم را می بینیم! بعد می گوید که طبقه بندی است، لُز دارد، بالکن دارد درجه یک درجه دو، مثل بلیط که سینما می روید، اینجا هم هر چه در دنیا تلاش کردی آنجا درجه ات فرق می کند. خب، می گوید تمام این باغ ها را خدا خَلَقَ اللَّهُ جَنَّاتٍ عَدْنٍ بِيَدِهِ به دست خودش نصب کرد وَ نَصَبَ شَجَرَةً طُوبَى فِي الْجَنَّةِ، مثل یک پرچم که کوهنورد می رود بالای کوه نصب می کند، تو ببین آن وقت این خدا می خواهد اُدْعُونِي را اَسْتَجِب کند! ها؟ بقول مردم تو را به حضرت عباس! درخت طوبی را در بهشت نصب کرد.

درس دوم - دوست داشتنی ترین، رسولانند یا کشاورزان؟: قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّرْعَةِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۳۷۴، کتاب جامع الاحادیث از شیخ جعفر ابن احمد القمی صفحه ۱۸۳، کتاب عوالی اللعالی جلد ۳ صفحه ۲۰۴ است.

بخش اول: واقعاً اینهایی که یا خودشان را متشرع می دانند و یا اینکه با پرچم تدین به نبرد ما آمدند خیلی احمق هستند، من الان در شعر گفتم اینها حیوان هستند، واقعاً هم پست هستند. ببین اصلاً آیا ما از خودمان حرف می زنیم؟ بعد دانه دانه اسناد و مدارک را درمی آوریم و همه هم معتبر هستند؛ مثلاً کتاب تهذیب الاحکام که در جامعه شیعی معروف است. امام صادق چه گفت؟ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّرْعَةِ خدا بیشترین چیزی که دوست دارد زراعت است. آخر اینجا این أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ، رسولان پس چه می شود؟! خدا رسولان را بیشتر دوست دارد بین اینها پُرانتز باز نکرده ها! محبوبترین نزد خدا زراعت کاران هستند بعد یادت هست آنجا در آن درس چند وقت پیش که زراعت کنندگان بدبخت را می کوبید؟ زنده باد عدم تطابق، حال می دهد برای بیدار شدن از ی!

بخش دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اَلنَّظَرُ اِلَى الْخُضْرَةِ يَزِيدُ فِي الْبَصَرِ - کتاب شهاب الاخبار صفحه ۱۲۲، از پیامبر است. باز هم تعریفی از طبیعت، فردا هم که روز طبیعت است بقول معروف، اگر سیزده پرستی نباشد. اَلنَّظَرُ اِلَى الْخُضْرَةِ يَزِيدُ فِي الْبَصَرِ نگاه کردن به سبزه قدرت دید را می افزاید. آیا چنین چیزی می شود؟ یعنی آنهایی که باغدار هستند و مدام در سبزه زار هستند محتاج دکتر نمی شوند و چشمشان کم سو نمی شود؟

درس سوم - تکالیف اینچینی با فرائض مذهبی رقابت می کند: قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ لِلْمُقَصِّلِ ابْنِ عُمَرَ حَوْلَ مَا خَلَقَ

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَبَنَى آدَمَ ... وَ خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكُلَّفَ غَرْسَهَا - کتاب بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۸۶ است.

از مفضل ابن عمر است، شخصیتش را می دانید که از یاران صدیق امام صادق است و صاحب کتاب التوحید؛ توحید مفضل. امام صادق فرمود: خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكُلَّفَ غَرْسَهَا آدَمَ را که آفرید برای او خلق کرد درخت را فَكُلَّفَ، اینجا بحث سر این است تکلیف کرد به او. تکلیف یعنی واجب، ندیدی که می گوید به سن تکلیف رسیدی یا نه؟ یعنی در آن سن، تکالیف شرعی بر تو واجب می شود. فَكُلَّفَ غَرْسَهَا خب پس تکالیف هم از اختصاص شرعیات در آمد و گسترده شد یعنی باغدار درخت می کارد جای نماز و روزه او را می گیرد. آیا اینطوری استفاده نمی شود؟

درس چهارم - باز هم قربانیانی از عدالت دینی! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ تَحْتَ شَجَرَةٍ مُثْمِرَةٍ فَإِنَّهُ إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ جَلَادًا قَتَلًا أَوْ غَرِيفًا - در کتاب الاختصاص صفحه ۱۳۳، کتاب مکارم الاخلاق جلد ۱ صفحه ۵۶، کتاب جامع الاخبار صفحه ۲۷۸ فصل ۶۰، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۳۵۹، کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۳۷۳ باب ۲۸۹ حدیث ۵، کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۶۶۴ مجلس ۸۴ حدیث ۱، کتاب عوالی اللئالی جلد ۳ صفحه ۳۰۷ است.

بعد طرف خودش را اهل بیته و من را برگشته از آنها می داند، بگو تو تا حالا دو تا روایت از اهل بیت خوانده ای؟ چقدر فرمودند: رَحِمَ اللَّهُ اِمْرًا خدا رحمت کند آنهایی را که روایات ما را گسترش می دهند، ما داریم احادیث را پخش می کنیم. چقدر گفتند فقط در مجلسی بنشینید که از ما اهل بیت حرف می زنند؟ حقیقتاً که این راه سنگین است! آن روز که برایت گفتم و حدیث را خواندم این راه آنقدر سنگین است که انبیاء نمی توانند در این کلاس روی نیمکت هایش بنشینند، ملائکه نمی توانند و ظرفیت ندارند برای این است، طرف نزدیک من است، محرم من است به من سوء ظن پیدا می کند که این از اهل بیت بریده بعد به او می گویم بیا بحث کنیم، می گوید من سواد ندارم، راست هم می گویند، همیشه بی سوادها به اهل بیت حمله می کردند. اگر یادت باشد از امام دوازدهم یک درسی داشتیم که گفت شیعه احمق باعث شد که من به غیبت بروم (نسخه ۶۲۱) سندش را یادت هست؟ این سندها خیلی خوب است که ما جمع کردیم ها، خیلی! واقعاً بنام به دایرة المعارف ظهور. پیامبر فرمود: لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ تَحْتَ شَجَرَةٍ مُثْمِرَةٍ زیر درخت میوه آمیزش نکن فَإِنَّهُ إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا اگر این کار را کردی وَلَدٌ يَكُونُ جَلَادًا أَوْ قَتَلًا أَوْ غَرِيفًا اگر این کار را کنی بچه ای که به دنیا می آید یا جلاد است خونریز است جنایتکار است یا قاتل است. شغلش این است، آقا چند می دهی من سر ببرم؟ چند می دهی من این را بگشتم؟ آدم هایی هستند، برای من عریضه می دهند. طرف عریضه داده می گوید من شغلم این بوده الان سرطان گرفتم دارم می میرم چیکار کنم، پشیمان هستم؟ گفتم هیچی، چکار کنی! مردم را کشتی بعد داری خودت قصاص پس می دهی می گویی چه کنم؟ هیچی! حالا من این را می خواهم بگویم، می گویم که این بچه ای که به دنیا می آید چه گناهی دارد که پدر و مادرش زیر درخت میوه به آنها حال آمد که همان جا مشغول بشوند بعد این باید جلاد به دنیا بیاید؟ ها؟ پس وَ لَا تَزُرْ وَ اَزِرْ وَ زَرَّ اُخْرَى چه می گوید؟ ها؟ قانون قرآن است، می گوید یقه هیچ کس را بخاطر دیگری نمی گیرند. آیا این عدل است؟ آقای متشرع که زبانت دراز است، بچه ای که اینجا جلاد شده، قاتل شده، عریف شده عریف یعنی جاسوس، نمی خواسته بشود، آقا این وقت مُردن پشیمان است چه کار کند؟ می گوید خدایا

من می خواستم بکشم؟ مثل همین یارو که می گویم آدم کش است. الان اگر در این بند قاتل های زندان بروید همه آنها پشیمان هستند همه آنها می گویند ای کاش آن دقیقه ای که ما قتل انجام دادیم در زندگی ما نبود. خب این الان دارد می گوید تقصیر کیست، دارد رسماً به عهده خدا می گذارد، به جرم اینکه این زن و مرد زیر درخت میوه دنگشان گرفت و خواستند عملیات انجام بدهند این بچه ای که به دنیا می آید باید این سه مورد را داشته باشد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۹۷ - فایل صوتی ۶۳۴۸ - درس اول - خلقت ها در معیار عدالت اجتماعی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خُلِقَ الرَّجَالُ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّمَا هُمُومُ فِي الْأَرْضِ وَخُلِقَتِ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجَالِ وَإِنَّمَا هُمُومُ فِي الرَّجَالِ إِحْبِسُوا نِسَاءَكُمْ يَا مَعْشَرَ الرَّجَالِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۳۷، کتاب تفسیر نورالثقلین جلد ۱ صفحه ۴۳۴، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۶۴، از امام صادق است متصلاً نقل احادیث به وسیله اجدادشان تا به امیرالمؤمنین.

می گوید: خُلِقَ الرَّجَالُ مِنَ الْأَرْضِ مردان از زمین آفریده شدند، اشاره به این آیه است مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵ طه) از زمین برخاستید و دوباره به زمین برمی گردید و دوباره در صحرای محشر از زمین برانگیخته می شوید. وَ إِنَّمَا هُمُومُ فِي الْأَرْضِ اهتمام مردان، زمین است. منظور کشاورزی و متعلقاتش که البته این عمومیت هم ندارد لا اقل در جامعه امروز ما ندارد، درصد کشاورز و باغدار نسبت به مشاغل دیگر و آن تعداد مردم نسبت به تعداد بقیه اصلاً قابل مقایسه نیست. وَ خُلِقَتِ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجَالِ زن از مردان آفریده شده، اینجا برای نادیده گرفتن هویت زنان یک استپ هست، می گوید زن از مرد آفریده شده منظور همان حوا است که این چیزی است که می گویند، ما نمی دانیم از قسمت چپ آدم خلق شده برای همین می گویند دنده زن چپ است یا یش چپ است این چیزها اصطلاحاتی است که علماء تحویل مردم دادند. وَ إِنَّمَا هُمُومُ فِي الرَّجَالِ تلاش زنان برای به دست آوردن مردها است، چون مادر خرچشان مردها بوده است. بعد اینجا خیلی قابل توجه است؛ إِحْبِسُوا نِسَاءَكُمْ يَا مَعْشَرَ الرَّجَالِ زندانی کنید زنان را ای مردان. برای چه زندانی کنند؟ برای اینکه إِنَّمَا هُمُومُ فِي الرَّجَالِ اینها دنبال شکار مردها هستند باید مردها بخاطر این قضیه، زن ها را به محبس بکشانند.

(فایل صوتی ۶۹۹۳ - درس هشتم) زندان برای زنان بی گناه! کتاب طومار عفت صفحه ۱۴۷، چاپ اول است. از امیرالمؤمنین نقل می کند: خُلِقَ الرَّجَالُ مِنَ الْأَرْضِ مردها از خاک هستند، وَ إِنَّمَا هُمُومُ فِي الْأَرْضِ مردان دوست دارند زمین را. مِلک بخرند، بسازند، پول هایشان را تبدیل به املاک کنند. وَ خُلِقَتِ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجَالِ زن از مرد خلق شده است. ببین این یک تبعیض در خلقت است، زن مستقل نیست، زن وابسته به مرد است، در این زمینه در قرآن هم خیلی آیات داریم؛ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (۳۴ نساء) مردان حاکم هستند بر زنان. آن وقت چه کسی می تواند از حقوق بشر و حقوق زن ها دم بزند؟ اسلام کجا رعایت حقوق زن ها را کرده است؟ وَ إِنَّمَا هُمُومُ فِي الرَّجَالِ چون از مرد خلق شده مردها را دوست دارد. خب حالا مردها را دوست دارد گناه کرده؟ زن شوهرش را دوست داشته باشد گناه کرده؟ پیغمبر که مبلّغ زن هاست، که زن بگیرد، خودش نه تا زن گرفت، چقدر خدمه زن داشت، از این طرف هم از زن تعریف می کند و او را می آورد برابر نماز، می گوید از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم؛ نماز و زن و عطر. بعد

می گوید اِحْبِسُوا نِسَاءَكُمْ يَا مَعْشَرَ الرِّجَالِ زندانی کنید زنانتان را ای مردان. متشرع این را چطوری می خواهد تحلیل کند؟ اِحْبِسُوا نِسَاءَكُمْ، زنانتان را زندانی کنید یعنی چه؟ خیلی حرف ها در آن است، یعنی زن را باید خفه کرد، زن را باید کتک زد، زن را باید نابود کرد، زن صاحب حقوق نیست، زن انسان نیست. اِحْبِسُوا نِسَاءَكُمْ برای چه؟ برای اینکه زن ها مردها را دوست دارند. آیا این شد منطق؟

درس دوم - خَلَقْتَ طُفْلِي وَ مَتَّ بَار: عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَسَأَلَهُ أَغْلَمَهُمْ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ مَا فَضَّلَ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ النَّبِيُّ كَفَضَّلَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ وَ كَفَضَّلَ الْمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ وَ بِالرِّجَالِ تُحْيَا النِّسَاءَ لَوْ لَا الرَّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ [الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ] قَالَ الْيَهُودِيُّ لَأَيَّ شَيْءٍ كَانَ هَكَذَا فَقَالَ النَّبِيُّ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ مِنْ طِينٍ وَ مِنْ فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ فَأَنَزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا أَلَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحْضَنَ وَ لَا يُمَكِّنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْقَذَارَةِ وَ الرَّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطُّمَثِ - كتاب علل الشرايع جلد ۲ صفحه ۵۱۲، كتاب تفسير برهان جلد ۲ صفحه ۷۳، كتاب تفسير نور الثقلين جلد ۱ صفحه ۴۷۷، كتاب تفسير كنز الدقائق جلد ۳ صفحه ۳۹۶ است.

این کلاس کلاً در مورد زن هاست. از امام حسن مجتبی نقل می کند که گروهی از محققین یهودیان پیش پیغمبر آمدند، اعلم آنها از مسائلی سؤال کرد، مرجعشان از یک سری مسائل از پیغمبر سؤال کرد، از جمله سؤالاتشان این بود که فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ مَا فَضَّلَ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ گفتند برتری مردان در دین شما بر زنان چیست؟ چون در دین یهود هم تحقیر زن در آیات و روایات و کتابشان زیاد هست، خواستند ببینند که فقط خودشان به زن اهانت کردند یا اینکه نه اسلام هم کرده است. پیغمبر گفت: كَفَضَّلَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ مرد، آسمان است، زن زمین است، چقدر تفاوت دارد! وَ كَفَضَّلَ الْمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ مرد، آب است که حیات است و زن، زمین است. فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ آب، زمین را زنده می کند وَ بِالرِّجَالِ تُحْيَا النِّسَاءَ به وسیله مردان زن ها زنده می شوند. یعنی چه زنده می شوند؟ یعنی زنان نان خور مردها هستند؟ تحت تکفل هستند؟ لَوْ لَا الرَّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ اگر مرد نبود زن آفریده نمی شد. بعد تفسیر را می برد در این آیه يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ که آیه اش را بحث کردیم که مرد بر زن حاکمیت دارد بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ بخاطر اینکه خدا این فضیلت را داده است. حالا خدا کیست؟ الله. الله کیست؟ جبرئیل تعریف کرده است. جبرائیل کیست؟ دحیة ابن خلیفه کلبی. قَالَ الْيَهُودِيُّ لَأَيَّ شَيْءٍ كَانَ أَنْ مَرَجَع تَقْلِيدِ يَهُودِي هایی که آمده بود با پیغمبر بحث کند گفت برای چه این حرف را می زنید؟ دلیل شما چیست؟ فَقَالَ النَّبِيُّ پیغمبر جواب داد خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ مِنْ طِينٍ خدا آدم را از خاک آفرید وَ مِنْ فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ و از گل اضافه اش و الباقی ساختارش حوا آفریده شد، که این را خیلی ها می گویند که ما به این دنیا زورکی آمدیم! حالا این بحث هم همین را می گوید؛ فضله آدم، حوا بود. وَ أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ می گوید با این جهت که اینقدر مقام مرد بالاست و مقام زن پایین است با این جهت آدم ابوالبشر به نسلش آموخت که باید دنبال زن رفت و از او اطاعت کرد. ببین چقدر جالب

است! اصلاً سر رشته از دستشان در آمده، تا اینجا می گفت زن هیچ است هر چه هست مرد است حالا اینجا می گوید که آدم از حوا تبعیت کرد؛ **أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ** آدم بین پس زن چقدر قوی است یعنی برعکس است، معلوم می شود **النِّسَاءَ قَوَامُونَ عَلَى الرِّجَالِ** باید باشد! **فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ** بخاطر اینکه آدم به جای عبادت خدا عبادت زنش را کرد و خدا هم اعصابش خراب شد لجش گرفت و اینها را از بهشت بیرون کرد. **وَقَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا** در دنیا می بینیم که فضیلت مردان بر زنان چطور است. **لَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحِضْنَ وَلَا يُمَكِّنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْقَذَارَةِ وَ الرِّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطَّمْثِ** می گوید برتری مرد بر زن این است که مرد پریود نمی شود. خب حالا اگر پریود می شد چه؟ می گوید که زن پریود می شود نماز نمی خواند و مرد پریود نمی شود نماز می خواند، تمام اصل و فرع و جزء و کل امتیاز مرد این شد، نه به آن اول داستان که آنطوری تعریف می کرد که مرد، آسمان است زن زمین است، مرد آب است و زن محتاج آب است.

(فایل صوتی ۶۹۳۹ - درس چهارم) چند چیز باعث اخراج آدم گردید! کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۵۱۲ حدیث ۸، از رسول خاتم است. **أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ** آدم **فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ**. چقدر گناه زن ها بیچاره ها زیاد است! بیخود نیست بعضی از زنان، بعضی از دخترها تغییر جنسیت می دهند که بروند پسر بشوند، البته برعکسش را هم داریم. طرف نان ندارد بخورد عریضه می دهد می گوید دعا کن یک پولی برسد که من تغییر جنسیت بدهم. مرد، زن بشود و زن، مرد بشود. آن دختری که می خواهد پسر بشود نگاه نمی کند که پسر ها چه گلی سر خودشان زدند که تو می خواهی بروی پسر بشوی؟! آن کسی که می خواهد دختر بشود نمی بیند دخترها چقدر بدبخت هستند؟! نخستین کسی که از زنان اطاعت کرد و تمنای شیطانی زن را اجابت نمود آدم بود. حالا انداخت گردن این! نمی دانم این منابع دینی از چند جا درست شده، یادشان می رود که آخرین چیزهایی معارض اینها است، اینها را ننویسم. بعد این بعدی ها چرا سانسور نکردند؟ چرا برای دین آبروداری نکردند؟ وقتی که موسی آدم را مسخره کرد که تو دیگر چرا گول خوردی، تو که دست ساز خدا بودی، مگر آدم به موسی نگفت که چهل سال قبل از اینکه به دنیا بیایم خدا اراده کرد که من فریب بخورم، گناه بکنم (۲۷۶۷)؟ می فهمی؟ حالا اینجا انداخته گردن زن بدبخت، می گوید زنش باعث شد که از بهشت اخراج بشود. فقط خدا را شکر کن که قلاده دین را از گردنت انداختی!

درس سوم - تفاسیر آیات در وجوه مختلف و در قاعده ظنی الدلالة: **عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا فِي قَوْلِ اللَّهِ [وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ] قَالَ هُنَّ ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ [إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ] إِنْ كُنْتَ زَوْجَتَ أَمَتِكَ غُلَامَكَ نَزَعْتَهَا مِنْهُ إِذَا شِئْتَ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ زَوَّجَ غَيْرَ غُلَامِهِ قَالَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَنْزِعَ حَتَّى تُبَاعَ فَإِنْ بَاعَهَا صَارَ بُضْعُهَا فِي يَدِ غَيْرِهِ وَإِنْ شَاءَ الْمُشْتَرَى فَرَّقَ وَإِنْ شَاءَ أَقَرَّ - ابو بصیر از امام باقر و هم از امام صادق نقل می کند، کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۸ است.**

تفسیر آیه ۲۴ سوره نساء است: **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**. می گوید: **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ قَالَ هُنَّ ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ** این برمی گردد به زن های غلامان، **إِنْ كُنْتَ زَوْجَتَ أَمَتِكَ غُلَامَكَ نَزَعْتَهَا مِنْهُ إِذَا شِئْتَ** می گوید غلامت با کنیزت ازدواج کردند آیا این می تواند اینها را از هم جدا کند و خودش تصاحبش کند؟

رَأَيْتَ إِنْ زَوْجَ غَيْرِ غُلَامِهِ كُفْتُ حَالاً إِنْ زَنَ بِهِ غَيْرَ غُلَامٍ شَوْهَرُ كَرْدٍ، لَيْسَ لَهُ أَنْ يَنْزِعَ حَتَّى تُبَاعَ آيَا مِى تَوَانِدِ إِنْ كُنِيزَ رَا بَخْرَدُ بَعْدَ أَنْ اسْتَفَادَ هَآئِى جَنْسِى كُنْدَ فَإِنْ بَاعَهَا صَارَ بُضْعُهَا فِى يَدِ غَيْرِهِ. اَيْنَجَا مِى كُوَيْدَ فَإِنْ بَاعَهَا شَمَا مِى رَوِى يَخْجَالُ مِى خَرِى، حَالَا اِنْسَانُ مِى خَرِى، اَيْنِ اسْت. شَعَارُ عَرَبِ اسْت: لَا فَرْقَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى الْعَجَمِيِّ عَرَبٌ بَرَّ عَجْمٌ بَرْتَرِى نَدَارْدَ، وَلَا لِابْيَضَ عَلَى اسْوَدَّ سَفِيدِ پُوسْتِ بَرَنْگِينِ پُوسْتِ اِرْجَحِيَّتِ نَدَارْدَ، اَيْنَهَا رَا چَه مِى كُوَيْدَ؟ يَا اَنْجَايِى كَه آيَه مِى كُوَيْدَ هَمَه شَمَا اَز يَكِ پَدَر و مَادَر خَلْقِ شَدِيدِ اِنْ اَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللّٰهِ اَتَقَاكُمُ (۱۳ حَجَرَات). وَاِنْ شَاءَ الْمُشْتَرِى فَرَّقَ وَاِنْ شَاءَ اَقَرَّ اَيْنِ كَسِى كَه اَيْنِ غُلَامُ و كُنِيزَ رَا خَرِيْدَه مَخْتَارُ اسْت كَه اَيْنَهَا رَا اَز هَم جَدَا كُنْدَ يَا بَاهَم بَاشَنْدَا اَيْنِ مَسْئَلَه بَرَاى بَشَرِيَّتِ خِيْلِى نَنگِ اسْت كَه اَيْنَجَا بَرَاى اِنْسَانِ بِيْعِ آمَدَه، دُو جَا اِشَارَه كَرْدَه: تُبَاعَ، فَإِنْ بَاعَهَا.

ظهور باب منتظران ۵۴۹۸ - فایل صوتی ۶۳۴۹ - درس اول - نیاز به عطر زدن نیست، ظاهرش فریبنده می باشد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّ امْرَأَةٍ تَتَطَيَّبُ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلَعْنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى رَجَعَتْ - كِتَابُ كَافِي جلد ۵ صفحه ۵۱۸ و كِتَابُ ثَوَابِ الْاَعْمَالِ و عِقَابِ الْاَعْمَالِ جلد ۱ صفحه ۱۵۹، كِتَابُ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ جلد ۱ صفحه ۴۳، كِتَابُ عَوَالِي اللَّثَالِي جلد ۳ صفحه ۳۰۹، كِتَابُ وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ جلد ۲۰ صفحه ۱۶۱، كِتَابُ بَحَارِ الْاَنْوَارِ جلد ۱۰۰ صفحه ۲۴۷ اسْت.

اِداْمَه بَحْثِ هَآئِى جَلْسَه قَبْلُ اسْت. اِمَامُ صَادِقُ نَقْلُ مِى كُنْدَ بَه طَرُقِ رَاوِيَانِ اِجْدَادَش، مِى كُوَيْدِ پِيْغَمْبَرُ كُفْتُ: أَيُّ امْرَأَةٍ تَتَطَيَّبُ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلَعْنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى رَجَعَتْ اِگَر زَنَ عَطْرُ بَزَنْدَ و اَز خَانَه بِيْرُونِ بَرُودِ تَا وَقْتِى كَه بَرْگَرْدَدُ مَوْرَدِ لَعْنِ اَلْهَى قَرَارُ مِى كِيرِدَ. حَالَا سَوَالِ اَيْنِ اسْت كَه جَلُوه گِرِى زَنَ بَا عَطْرُ اسْت يَا سَاخْتَارُ خُودَش مِى كَشْدَ؟ اِگَر يَادَتَانِ بَاشْدَ يَكِ دَرْسِى اَز مَنَابِعِ اِسْلَامِ دَاشْتِيْمُ كَه كُفْتُ پِيْغَمْبَرُ بَا يَكِ عَدَه اَز اَصْحَابَش كَنَارِ پِيَادَه رُو نَشَسْتَه بُوْدَ يَكِ زَنِى اَز جَلُويْش رَفْتُ، حَضْرَتُ فَوْرًا بَه خَانَه رَفْتُ وَقْتِى كَه بَرْمِى گِشْتِ آبِ اَز سَرَشِ چَكِه مِى كَرْدَ بَعْدُ فَرْمُودَ كَه هَمَه زَن_هَا مِثْلُ هَمُ هَسْتَنْدَ هَرْ وَقْتِ تَحْرِيْكَ شَدِيدِ پِيْشِ زَنَانِ خُودَتَانِ بَرُويْدَ. حَالَا اَنْجَا هَمُ پِيْغَمْبَرُ تَحْرِيْكَ شَدَه بُوْدَ چُونِ يَكْدَفْعَه پَا شَدَ بَرُودَ. حَالَا اَيْنِ رَا مِى خَوَاهَمُ بَكُوِيْمُ كَه اَنْ زَنُ كَه عَطْرُ نَزْدَه بُوْدَ، هَمَانِ جَنْسِيَّتِ زَنُ، كَشَشِ دَارْدَ.

درس دوم - چه مثال های وحشتناکی شنیده می شود!! وَقَالَ النَّبِيُّ لَوْ أَنَّ امْرَأَةً وَضَعَتْ أَحَدَ ثَدْيَيْهَا طَبِيخَةً وَ الْآخَرَ مَشْوِيَّةً مَا آذَتْ حَقَّ زَوْجِهَا وَ لَوْ أَنَّهَا عَصَتْ مَعَ ذَلِكَ زَوْجَهَا طَرْفَةً عَيْنٍ أُلْقِيَتْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ تَتُوبَ وَ تَرْجِعَ - كِتَابُ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ جلد ۱ صفحه ۲۱۵، كِتَابُ مَسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ جلد ۱۴ صفحه ۲۵۷ اسْت.

اَز رَسُوْلِ اللّٰهِ اسْت، دَر مَقَامِ مَرْدِ و كُوْبِيْدَنِ زَن. لَوْ أَنَّ امْرَأَةً وَضَعَتْ أَحَدَ ثَدْيَيْهَا طَبِيخَةً وَ الْآخَرَ مَشْوِيَّةً مَا آذَتْ حَقَّ زَوْجِهَا مِى كُوَيْدَ كَه اِگَر زَنِ يَكِى اَز پَسْتَان_هَآئِش رَا كَبَابُ كُنْدَ و يَكِى رَا هَمُ بِيْزْدَ و بَدَهْدَ بَه شَوْهَرَش بَخُورْدَ بَا ز هَمُ حَقِّ شَوْهَرَا اِدا نَكْرَدَه اسْت. بِيْچَاَرَه زَنُ عَجَبُ مَوْجُوْدِ مَظْلُومِى اسْت! وَ لَوْ أَنَّهَا عَصَتْ مَعَ ذَلِكَ زَوْجَهَا طَرْفَةً عَيْنٍ أُلْقِيَتْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ تَتُوبَ وَ تَرْجِعَ مِى كُوَيْدَ كَه اِگَر نَسَازُ بَاشْدَ بَه طَرْفَةِ الْعَيْنِى نَاْفَرْمَانِى كُنْدَ دَر پَسْت_تَرِيْنِ جَاى جَهَنَمِ اِنْدَاخْتَه مِى شُود. طَرْفَةً عَيْنِى مِثْهَ بَر هَمُ زَدَن. مِى كُوِيْنْدَ اَيْنِ اِسْفَلِ جَايْگَاَه شَيْطَانِ اسْت پَايِيْن_تَرِيْنِ نَقْطَه جَهَنَمِ اسْت، اَلْبَتَه مِى كُوِيْنْدَ، بِقَوْلِ عِلْمَاءِ الْعَهْدَةِ عَلَى الزَّوَاىِى بَه نَقْلِ اَز اَنَهَآيِى كَه كُفْتَنْدَ. مَگَر اَنْ كَه تُوْبَه كُنْدَ مَرَاجِعَه كُنْدَ. حَالَا سَوَالِى كَه خَانَم_هَا مِى كُنْدَ مِى كُوِيْنْدَ كَه فَقْطُ مَا بَدِ اِخْلَاقِ و نَاسَاَزگَارُ هَسْتِيْمُ؟ مَرْدَهَا هِيْچِ تَقْصِيْرِى نَدَارَنْدَ؟ اَيْنَهَا رَا بَايْدَ

چه کسی جواب بدهد؟

درس سوم - زن شوهردار را به زور جدا کرد: عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي [وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ] قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: تَأْمُرُ عَبْدَكَ وَتَحْتَهُ أَمَتُكَ فَيَعْتَزِلُهَا حَتَّى تَحِيضَ فَتُصِيبُ مِنْهَا - كتاب تفسير عیاشی جلد ۱ صفحه ۲۳۳، کتاب تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۵۷، کتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۳۳۹، کتاب وسائل الشیعه جلد ۳۱ صفحه ۱۵۲، کتاب تفسیر اهلبیت جلد ۳ صفحه ۱۲۰ است.

عبدالله ابن سنان از صحابی است، از امام صادق. در شرح آیه وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ است. در آن درس صبح هم یک چیزی در تفسیر داشتیم. می گوید از امام صادق شنیدم که گفت: تَأْمُرُ عَبْدَكَ وَ تَحْتَهُ أَمَتُكَ فَيَعْتَزِلُهَا حَتَّى تَحِيضَ فَتُصِيبُ مِنْهَا می گوید غلام تو که کنیزت را گرفته او را دستور دهی، او را مجبور کنی که زنش را طلاق بدهد برای تو، یک ماه بگذرد، بعد می توانی نزدیکی کنی. خب وقتی که مرد به طلاق راضی نیست البته این را خود فقه شیعه می گوید که اگر تحمیلی باشد و زن بعد از آن طلاق هر چه ازدواج کند تمام شبهه زنا دارد.

درس چهارم - بیچاره بشر در مانده! عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ [إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ] مِنْ سَبْيٍ مَنْ كَانَ لَهَا زَوْجٌ - کتاب التبیان شیخ طوسی جلد ۳ صفحه ۱۶۲، کتاب نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۴۶۶، کتاب فقه القرآن از قطب راوندی جلد ۲ صفحه ۸۸، کتاب مجمع البیان جلد ۳ صفحه ۵۱، کتاب جامع احادیث الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۷۴ است.

باز هم در تفسیر همان آیه، از امیرالمؤمنین است. أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ یعنی مراد به این آیه؛ [إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ] مِنْ سَبْيٍ مَنْ كَانَ لَهَا زَوْجٌ یعنی زن هایی که همسر دارند و در جنگ به اسارت گرفته شده اند، اینجا دیگر اسم یک ماه و دو ماه را نیاورده که باید مهلتی که دین داده یعنی فُرجه ای که تحت عنوان عِدّه داده رعایت بشود، پس این شامل سیاه پوست، رنگین پوست و سفیدپوست می شود یعنی اگر شما دیدید یک زن سفیدپوست کنیز است تعجب نکن. حالا زن های سفیدپوست را از ایران برده بودند و به هر جا حمله می کردند زن های آنجا هر رنگی بود همان را برمی داشتند می آوردند و تقسیم می کردند. عرب معروف بود به اینکه شغلش راهزنی و آمیزش زیاد است، همین دوتا هنر اعراب آن زمان بود.

درس پنجم - باز هم ظلم به زیر دست! عَنْ حَمَادٍ الْخَادِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَمَةِ (الْخَادِمِ) تُقْنَعُ رَأْسَهَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ إِضْرِبُوهَا حَتَّى تُعْرِفَ الْحُرَّةَ مِنَ الْمَمْلُوكَةِ - کتاب علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۳۴۵، کتاب بحار الانوار جلد ۸۰ صفحه ۱۸۱، کتاب وسائل الشیعه جلد ۴ صفحه ۴۱۱ است.

حماد از امام صادق نقل می کند و می گوید در مورد کنیز سؤال کردم سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَمَةِ (الْخَادِمِ) تُقْنَعُ رَأْسَهَا فِي الصَّلَاةِ می گوید سرش را پوشانده همینطوری آمده در صف نماز جماعت اقتدا کرده یا اینکه در خلوت بوده، چون اینجا اسم نماز جماعت نیامده یعنی کنیز در خانه خودش هم نباید روسری سرش باشد. بعد حضرت می گوید: إِضْرِبُوهَا او را بزنید حَتَّى تُعْرِفَ الْحُرَّةَ مِنَ الْمَمْلُوكَةِ. ظاهراً از این درس استفاده می شود که زن ها حجاب داشتند فقط کنیزان نباید حجاب داشته باشند. این ظاهر روایت است دیگر و همه اسنادش هم اسناد مرجع شیعه است. پس چه شد؟ در نماز روسری سرش کرده باید کتک بخورد. خب این ضدش و معارضش چه می شود؟ یعنی زن هایی که خانم هستند و کنیز نیستند آنها

نمی توانند سرشان را باز بگذارند.

درس ششم - زن صیغه ای باعث دردسر مرد می شود: قَالَ الصَّادِقُ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا وَ لَمْ يَسْتَحِلَّ مُتَعَتَنَا - كتاب الهداية فى الاصول و الفروع از شيخ صدوق جلد ۲ صفحه ۲۶۶، كتاب بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۳۲۰، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۴۵۱، كتاب مستدرک سفيته البحار از نمازی جلد ۹ صفحه ۳۰۸، كتاب معجم احاديث امام مهدي جلد ۴ صفحه ۸۴، از امام صادق است.

فروع دينی نيست کسی که قائل به رجعت نباشد که بعد از اينکه امام دوازدهم را کشتند همان که در روايات آمده زن ريش دار او را می کشد، بعد دوباره از نو ائمه می آیند که حکومت کنند که از اميرالمؤمنين شروع می شود تا امام حسن عسکری، ديگر برای امام دوازدهم تکرار نمی شود. و بعد می گوید: وَ لَمْ يَسْتَحِلَّ مُتَعَتَنَا وَ مُتَعَهُ از دواج موقت را حلال نمی داند. عمر الفاروق حرام کرد مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ فِي ذَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَ امام صادق به زعم آنها، ببينيد هر جا توانستند با ترس و لرز ميخ را بر عليه آنطرفی ها زدند، برای همين است که یک روايتی براي آنان خواندم که بزرگان اهالی خراسان به امام رضا نامه نوشتند و خراسان آن موقع هم کشور بود و افغانستان جزو خراسان بود گفتند که يَأْتِي عَنْكُمُ الْخَبْرَانِ مُتَعَارِضَانِ فَبَاهِمَا نَعْمَلُ از شما خبرهای متضاد می رسد به کدام یکی از آنها عمل كنيم؟ فرمود: خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ می گوید خُذْ بغير ما خَالَفَ الْعَامَّةَ هر چیزی که مخالفت می شود با عامه مسلمين جهان. اصلاً اين معيار، جنگ با اهل سنت است.

درس هفتم - شهوت، همه را به زمین می زند: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ: أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً فَكَرَهُ ذَلِكَ أَبِي فَمَضَيْتُ فَتَزَوَّجْتُهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ زُرْتُهَا فَتَنَظَّرْتُ فَلَمْ أَرَ مَا يُعْجِبُنِي فَقُمْتُ أَنْصَرِفُ فَبَادَرَتْنِي الْقَيِّمَةُ مَعَهَا إِلَى الْبَابِ لِتُعَلِّقَهُ عَلَيَّ فَقُلْتُ لَا تُعَلِّقِيهِ لَكَ الَّذِي تُرِيدِينَ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى أَبِي أَخْبَرْتُهُ بِالْأَمْرِ كَيْفَ كَانَ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا عَلَيْكَ إِلَّا نِصْفُ الْمَهْرِ وَقَالَ إِنَّكَ تَزَوَّجْتَهَا فِي سَاعَةِ حَارَّةٍ - كتاب كافي جلد ۵ صفحه ۳۶۶، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۴۶۶، كتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۲۸، كتاب مرآة العقول جلد ۲۰ صفحه ۸۴، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۰ صفحه ۹۳ و جلد ۲۱ صفحه ۳۲۳، كتاب معجم احاديث المعتبره جلد ۸ صفحه ۵۳ است.

زراره از اصحاب خاص است، نقل می کند که امام باقر فرمود: من می خواستم ازدواج کنم حالا چندمين ازدواجش بود معلوم نيست پدرم من را از اين کار نهی کرد آنکه آنکه أرادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً فَكَرَهُ ذَلِكَ أَبِي گفتم نكیر، اما من رفتم با او ازدواج کردم تا اينکه پس از عقد او را دیدم و جاذبه ای در او ندیدم فَمَضَيْتُ فَتَزَوَّجْتُهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ زُرْتُهَا فَتَنَظَّرْتُ فَلَمْ أَرَ مَا يُعْجِبُنِي خوشگل نبود، فَقُمْتُ از اتاق حجله بیرون آمدم، أَنْصَرِفُ فَبَادَرَتْنِي الْقَيِّمَةُ مَعَهَا إِلَى الْبَابِ می گوید که آن زن به همراه ولی خود بابا و مادرش آمدند جلوی درب را گرفتند که من نروم، خب بيچاره می خواهد ديگر، دلش را صابون زده بود که زن امام باقر بشود. رفتند درب را قفل کردند. گفتم قفل نکن، فَبَادَرَتْنِي الْقَيِّمَةُ با قيمش حتماً سنش کوچک بوده. مَعَهَا إِلَى الْبَابِ لِتُعَلِّقَهُ عَلَيَّ فَقُلْتُ لَا تُعَلِّقِيهِ گفتم درب را نبندید لَكَ الَّذِي تُرِيدِينَ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى أَبِي أَخْبَرْتُهُ بِالْأَمْرِ كَيْفَ كَانَ پیش پدرم آمدم و گفتم اينطوری شده، فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا عَلَيْكَ إِلَّا نِصْفُ الْمَهْرِ پدرم امام سجاد فرمود که نصف مهرش را به او بده. اینجا را بايد یک ذره بشكافيم: وَقَالَ إِنَّكَ تَزَوَّجْتَهَا فِي سَاعَةِ حَارَّةٍ می گوید

تو ازدواج کردی در ساعت حرارت یعنی زمانی که آتش تو تئند بود، اول او را دیدی بعد حالا یا پوشیه زده بود یا نقاب داشت، همین آناتومی او را دید. می گوید تو در زمانی که حرارت داشتی ازدواج کردی بعد وقتی او را دیدی فروکش کرد. حالا اینجا سؤال می شود: آیا مزاج اهل بیت حازه بوده یعنی مزاجشان داغ بوده؟ این در مسائل جنسی مطرح است که می گویند سرد مزاج گرم مزاج، حالا این همان را می گوید فی سَاعَةِ حَارَّةٍ. خب اینجا آنچه که به چشم می آید همین است که اینها بخاطر شهوت زن می گرفتند نه بخاطر مصلحت، البته نمی شود گفت که اینها دروغ است، می دانی برای چه؟ برای اینکه گرد آورنده این احادیث؛ صاحب کافی، صاحب تهذیب الاحکام، صاحب الاستبصار، صاحب مرآة العقول، صاحب وسائل الشیعه و صاحب معجم احادیث معتبره است، اینها جزء متعصبین به اهل بیت بودند و هیچ وقت چیزی را که آبروی معصومین را می برد ثبت نمی کنند وقتی که نگاشته شد یعنی دیگر برو برگرد ندارد، این برای متشرعینی که می گویند، باید به آنها بگویید، بگویید که تو بهتر می فهمی یا محمد ابن یعقوب کلینی؟ تو بهتر می فهمی یا شیخ طوسی و شیخ مفید؟ برای گریز از تسلیم شدن خیلی می گویند که این روایات منبع درستی ندارد.

ظهوریاب منتظران ۵۴۹۹ - فایل صوتی ۶۳۵۰ - درس اول - چه احکام راحت و آسانی!: وَ رَوَى عَلِيُّ ابْنُ الْحَكَمِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا أَتَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي الدُّبْرِ وَ هِيَ صَائِمَةٌ لَمْ يُتَّقِضْ صَوْمُهَا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غُسْلٌ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۴ صفحه ۳۱۹ و جلد ۷ صفحه ۴۶۰، کتاب السرائر از ابن ادریس حلی جلد ۳ صفحه ۶۰۹، کتاب بحار الانوار جلد ۸۷ صفحه ۶۰، کتاب روضة المتقين جلد ۳ صفحه ۲۹۲، کتاب عوالی اللثالی جلد ۳ صفحه ۱۳۷، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۲۰۰ است.

شش تا سند معتبر شیعی است، بخاطر اینکه روی این درس خیلی حساسیت هست. امام صادق فرمود: إِذَا أَتَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي الدُّبْرِ وَ هِيَ صَائِمَةٌ لَمْ يُتَّقِضْ صَوْمُهَا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غُسْلٌ می گوید روز ماه رمضان زن روزه هست، شهوت مرد را گرفت و مرد از عقب با زنش آمیزش کرد، نه روزه از زن باطل است و نه غسل وارد است، چون می گویند مسئله ای که باطل می کند جلو است که آلت تناسلی حساب می شود. آن وقت اگر این در فتواها متداول بود خیلی ها روزه هایشان باطل نمی شد. بعضی چیزها هست که پنهان می کنند، در خود این اسناد معتبر موجود اینها را پنهان می کنند که رو نشود.

(فایل صوتی ۶۳۸۹ - درس نهم) قابل توجه روزه داران شهوتران. کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۴۶۰. این کتاب تهذیب الاحکام برای فتوا دادن در حوزه ها مورد استفاده قرار می گیرد. از محمد ابن احمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از علی ابن حکم از امام صادق. این درس هم خیلی جالب است نمی دانم این درس را خوانده ام یا نه ولی به دوباره شنیدنش می ارزد، باز عرض کردم این جزو همان معدود دروس و دستوراتی است که از رجال ظهوری خارج از بخش تقیه رسیده است. یک نفر سؤال کرد گفت که یابن رسول الله ما روز ماه رمضان هوا گرم است گرسنه هم شدیم و این لامذهب هم تحرک پیدا کرده، چه کارش کنیم؟ بعد می گویند که نسخه دین است که می خواهی شهوت از بین برود روزه بگیر خیلی از روزه داران به من می گویند که برعکس است ما در ماه رمضان تحریک می شویم. امام صادق با تمام بزرگواریش یک نسخه پیچید و راه حل داد، گفت به تو سخت می گذرد و شهوت به غلیان افتاده؟ من برایت

حَلَسَ مِى كَنَم. قَرَبَان تَو اِى اِمَام صَادَق كِه حَلَال مَشْكَلَات هَسْتِى. خُب چَكَار كَنْد؟ گُفْت: إِذَا أَتَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي الدُّبْرِ از پِشت! وَ هِى صَائِمَةٌ زَن رُوزِه دَارْد لَمْ يَنْقُضْ صَوْمَهَا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غُسْلٌ گُفْت رُوزِه اش كِه باطل نِمِى شُود، هَم تَو كَارَت رَا كَرْدِى وَ هَم وَقت گُذِشْتِه در رُوزِهاى طُولانى ماه رَمْضَان وَ هَر دُو حَالش رَا بَرْدِيد، نِه رُوزَه شَمَا باطل اسْت وَ نِه غَسْل وَاجِب اسْت. خِىلى جَالِب اسْت هَا! اِگر اَيْن مَجْمُوعِه رُويَات رَا كِه مَا جَمْع كَرْدِيم يَك جَايِى قَرَار بَدِهِيد در بَرابَر اَن اَكْثَرِيَّت قاطع احاديث و رُويَاتِى كِه خِلاف اَيْنِهاست مَتوجِه مِى شُويْد كِه چَرَا اِئْمِه در حَصْر بُودَنْد، بَخاطِر اَيْنَكِه دِين اَنها با دِين اَكْثَرِيَّت جُدا بُوْدِه ولى تَسْلِيم بُوْدَنْد چَكَار كَنْد كِتَابشان جُدا بُوْدِه، با اَيْنَكِه اَعْلَام نَكَرْدَنْد دِين مَا جُداست پُوسْتشان رَا كَنْدَن وَاى بِه حَالِى كِه مِى گُفْتَنْد، اَمَا گاهِى وَقت هَا هَم مِى گُفْتَنْد هَا! مِثْلاً اَبِى عَبْدِالله چِه گُفْت؟ گُفْت: النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا يَعْنِى هَمِّه مَرْدَم غَيْر از مَا هَسْتَنْد وَالِدَيْنِ لَعِقَ عَلَى السِّنْتِهم دِين اَيْنِها با مَا فَرْق مِى كَنْد. اِى مَتَشَرَع، دِیْگَر اِمَام حُسَيْن از اَيْن بَهْتَر بَگُويْد؟ هَا؟ خِىلى وَقت هَا دَارِيم در اسناد و مَدَارِك دَايِرَةِ المَعَارِف كِه اَهْل بَيْت دِينِى گُفْتَنْد، دِين مَن يَعْنِى جُدا كَرْدَنْد.

درس دوم - بذر دشمنى در همان آغاز ازدواج پاشيده مى شود: قَالَ النَّبِيُّ أَعْدَى عَدُوَّكَ زَوْجَتُكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ - كِتَاب فَتْح الْكَبِير از سِيوطى جلد ۱ صفحه ۱۸۶، كِتَاب كَنْز الْعَمَال جلد ۱۶ صفحه ۲۸۳ رُويَت ۴۴۸۳، كِتَاب نَهْج الْفَصَاحَةِ جلد ۱ صفحه ۳۴۸، از پيامبر اسْت.

پيغمبر فرمود: أَعْدَى عَدُوَّكَ زَوْجَتُكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ دشمن ترين دشمنان، زن توست كِه با تو آمِيزش مِى كَنْد وَ كَسِى كِه در اخْتِيار توست. تَجْرِبِه نشان دَاده اسْت كِه اَنْقَدَر از دُواج هَا بِي بَرَكْت شُدِه مَخْصُوصاً حَالاً، كِه اَكْثَراً عَرِيضَه مِى دَهَنْد يا جُدا شُدَنْد يا در حَال جُدا شُدَن هَسْتَنْد يا دَعْوَا مَرافِعِه هَسْت وَ زَنْدَگِى كُوفْتشان مِى شُود يا از هَمْدِیْگَر كِينِه دَارَنْد، دَشْمَنِ نَهْفْتِه دَارَنْد. حَالاً وَاى بِه حَال اَن بَچِه هاى كِه در اَيْن جَوِّ وَ فُضا بِه دُنْيا مِى آيَنْد وَ رُشْد مِى كَنْد. اَيْن هَم بازيك عَيْب و اِيرادِى اسْت بر مَذاهَب و اِدِيان كِه اَيْنِها بَانِى از دُواج بُوْدَنْد وَ دَسْتُورات اَيْنِها بُوْد كِه اِگر زَن وَ مَرْد نامَحْرَم بَخُوانْد آمِيزش كَنْد بايد از دُواج كَنْد. حَالاً يا مَوْقُت يا دائِم. بَعْد دُوتا آيِه هَم كِه بارها اَيْن رَا بَر اِيتان گُفْتِه ام، بَرای از دُواج در قُرآن هَسْت كِه يَكِى از آيَات مِى گُويْد وَ مِنْ آيَاتِهِ از نِشانِه هاى وَجُود خُدا اَن حَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً كِه خُلق كَرْد بَرای شَمَا از نَفْسَتان. حَالاً اَيْن نَفْسَتان اِشارِه بِه هَمَان پِيدايِش حَواست از پيكر آدَم يا چِيز دِیْگَر. اَيْن جَايِش مَهِم اسْت؛ لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا بِه وَسِيلَه اَيْن از دُواج سَكُونَت اعصاب و تَسْكِين اعصاب دَاشْتِه باشِيد. اصْلاً اعصاب هَا دَاغُون اسْت وَ هَمْدِیْگَر رَا نِمِى تَوانَنْد تَحْمِل كَنْد، خِىلى هَا اَبْرودارى مِى كَنْد در دِلشان مِى رِيزَنْد بَعْد يَكْدَفِعِه مِى شُود سُرْطان. لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً بَيْنِ، قَشَنگ اَيْن با اَيْن كَلَام نَبِوى مَعَارِض اسْت، مِى گُويْد خُدا دُوسْتِى، مَحَبَّت وَ عَشْق رَا بَيْن شَمَا بَيْن زَن وَ مَرْد قَرار دَاد. اَن وَقت پيغمبر چِه مِى گُويْد؟ مِى گُويْد: اِى مَرْد، دَشْمَن ترين دَشْمَنِى تُو زَن توست. آقاى مَتَشَرَع بفرمايَنْد جَواب بَدَهَنْد.

(فایل ۶۵۳۶ - درس هفتم) آنگاه كِه بَزَرگَتَرين دَشْمَنِى اسْت، چَرَا اَيْن قَدَر سَفارش بِه اَن مِى شُود؟ مِى گُويْد: أَعْدَى عَدُوَّكَ زَوْجَتُكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ دَشْمَن ترين دَشْمَنان تُو زَن توست. بَيْنِ تُو رَا بِه خُدا! يا رَسولُ اللهِ! با عَرَض ادب و اَحْتِرام بِه سَاحَت مَقْدُست در اَيْن شَب شَهادَت، حَالاً كِه بَدْتَرين دَشْمَنِى اِنْسَان زَن اِنْسَان اسْت چَرَا اَيْن قَدَر سَفارش

به ازدواج می کنی؟ چرا می گویی هر کس ازدواج نکند فلیس منی؟ النکاح سُنتی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنتِي فَلَيْسَ مِنِّي! چرا؟ چرا می گویی؟ مردم آن طرف بیفتند یا این طرف بیفتند؟ بعد آیا این تولید دشمنی در خانواده نمی کند؟ برای همین است که خیلی از متشرعین که پایبند به فروع دین هستند در خانه هایشان انواع درگیری ها است. خیلی ها به من عریضه می دهند. خیلی ها بداخلاق هستند و اعصاب ها خراب است. اینجا می گوید دشمن تو! دشمن نه، بلکه دشمن ترین دشمنان زن توست. بعد آنجا تعریف می کند تَنَكَحُوا ازدواج کنید. خب با چه کسی می خواهد ازدواج کند؟ با آقا فیله می خواهد ازدواج کند؟ خب با همین زنی می خواهد ازدواج کند که تو می گویی دشمن توست!

درس سوم - گفتارهای سکسی، برخی از پنهانی های اقوال ائمه است: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِكُلِّمَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ لَأَنْ تَفَخْتُ ذُكُورَ الرِّجَالِ عَلَى الْخَشَبِ - کتاب رجال کشی جلد ۱ صفحه ۱۳۴ است.

زراره از اصحاب خاص امام صادق نقل می کند، می گوید ایشان فرمودند: وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِكُلِّمَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ لَأَنْ تَفَخْتُ ذُكُورَ الرِّجَالِ عَلَى الْخَشَبِ معنای روایت این است، زراره می گوید قسم به خداوند اگر تمام آنچه که از امام صادق شنیدم بازگو کنم آلت تناسلی مردان مانند چوب می شود. چوب باد! پس جزو آن پنهانی ها که هفتاد هزار قلم سخن گفتند، مسائل جنسی، آمیزشی و غریزه ای هم جایگاه وسیعی داشته چون اینجا می گوید که لَوْ حَدَّثْتُ بِكُلِّمَا سَمِعْتُهُ كُلِّ يَعْنِي خیلی بوده کم نبوده.

درس چهارم - تعریف و تنقید از خلقت خدا: عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنِّي جَرَّبْتُ جَوَارِيَ بَيْضَاءَ وَادِّمَاءَ فَكَانَ بَيْنَهُنَّ بَوْنٌ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۳۵، کتاب مرآة العقول جلد ۲۰ صفحه ۲۷، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۵۸، کتاب معجم احادیث المعبره جلد ۸ صفحه ۴۴، از امام صادق است.

ابو ایوب الخزاز از اصحاب خاص است، از امام صادق نقل می کند: إِنِّي جَرَّبْتُ جَوَارِيَ بَيْضَاءَ وَادِّمَاءَ فَكَانَ بَيْنَهُنَّ بَوْنٌ امام صادق می گوید من تجربه کردم بین زنان سفید رو و آنهایی که تیره صورت هستند. خب، الان این هم منابعش مهم است، کتاب کافی یکی، دو، سه و چهار، چهارتا منبع است. آیا این در شأن امام صادق هست که بگوید من تجربه کردم که سفید رو یک چیز دیگر است؟ حالا اینجا دعوا روی خود خدا می رود، که برای چه یکسان نیافریدی؟ یکی باید قشنگ باشد او را زود ببرند و یکی خوشگل نباشد. خیلی از عریضه ها از دخترها راجع به این است حتی با پدر و مادرشان خیلی گلاویز می شوند که برای چه ما را اینگونه بدریخت آفریدید؟ خیال می کنند آنها آفریدند. یا اینکه دختر مدام مجبور است عمل جراحی صورت کند و آخرش هم ناقص درمی آید، و در این جریان هم خیلی عریضه داشتیم که عمل دماغ کردند، عمل گونه کردند، عمل یک جای دیگر کردند و خراب شده و دوباره عمل کردند. حالا بعضی ها هم پول ندارند، طرف می گوید من مجبورم تن به تن فروشی بدهم تا از پول آن خِلَقْت ناقص خدا را اصلاح کنم و این خیلی شرم دارد برای خدا که باید این بچه، این جوان، این نوجوان و این ناموس خدا طبق آن قول و قراری که گذاشته النَّاسُ عِيَالُ اللَّهِ این باید برای اینکه صورتی که باید قشنگ خلق می شد که خودش گفته وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ باید اینقدر به صورت خودش بپردازد با پولی که اینطوری درمی آورد.

درس پنجم - زن، تحت استعمار مرد: فَاطِمَةُ بِنْتُ قَيْسٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ عَلَى نِسَاءٍ عَلَيْكُنَّ يَا كَوَافِرَ الْمُنْعِمِينَ قَالَتْ

قُلْنَ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَكْفُرَ نِعَمَ اللَّهِ قَالَ تَقُولُ إِحْدَاكُنَّ إِذَا غَضِبْتُ عَلَى زَوْجِهَا مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ - كتاب مجموعه ورام
جلد ۱ صفحه ۵، کتاب المطالب العالیه از ابن حجر جلد ۸ صفحه ۳۴۴ حدیث ۱۶۶۷ است.

بحث‌های امروز کلاً برای خانم‌ها است منتهای مراتب تماماً باعث خجالت است. فاطمه بنت قیس از پیغمبر نقل می‌کند: مَرَّ عَلَى نِسَاءٍ عَلَیْکُنَّ يَا كَوَافِرَ الْمُنْعِمِينَ پیغمبر از یک جا عبور کرد که زن‌ها همه جمع بودند، حالا جلسه بود یا نه همین طوری کنار پیاده‌رو جمع شده بودند. پیغمبر گفت سلام بر شما که کفران نعمت می‌کنید. زنان ناراحت شدند و گفتند: ای پیغمبر تو رحمة للعالمین هستی برای چه ما را کافر به نعمت‌های الهی می‌بینی؟ قَالَتْ قُلْنَ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَكْفُرَ نِعَمَ اللَّهِ گفتند به خدا پناه می‌بریم که کفران نعمت کنیم. قَالَ تَقُولُ پیغمبر گفت، حالا خواست بیان کند که چرا این حرف را به زن‌ها زده إِحْدَاكُنَّ إِذَا غَضِبْتُ عَلَى زَوْجِهَا مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ کفران نعمت این است که شما از کارهای شوهرتان عصبانی می‌شوید و بعد هم می‌گویید که من از این زندگی خیری ندیدم. آیا مردها هم همین حالت را دارند؟ مردها هم عصبانی بشوند به زن‌ها بگویند که هیچ خیری از این ازدواج ندیدم او کفران نعمت نکرده است؟ فقط یکطرفه است؟ فقط زن باید خفه بشود؟

درس ششم - عبادت در گرو ارتباطات: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَجُلٍ مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهَا - کتاب جامع الاحادیث از سیوطی جلد ۳ صفحه ۴۰۱، کتاب تاریخ دمشق از ابن عساکر جلد ۵۷ صفحه ۸۴، کتاب نهج الفصاحه جلد ۱ صفحه ۳۴۸، از رسول الله است.

این درس هم تقریباً مثل کلام قبل است. می‌گوید وقتی که زن به شوهرش گفت: از تو خیری ندیدم و از این ازدواج بیزار هستم، کاش لال می‌شدم و بله نمی‌گفتم...، از این چیزهایی که متعارف است، می‌گوید تمام اعمال خوبش از بین می‌رود. بعد متقابل چه؟ در این حرفی نیست ولی متقابلاً مرد هم همینطور هست یا نه؟ یا او آزاد است؟ الرَّجُلُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ است که هر چه دلش خواست بگوید!

درس هفتم - وجود مباحث امه در فقه باعث لوث رسالت می‌شود: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي امْرَأَةً رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ يَتَّخِذُهَا قَالَ لَا بَأْسَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۸ صفحه ۲۰۰، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۸۳، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۷ و جلد ۲۱ صفحه ۱۵۶ و صفحه ۱۵۹، کتاب کفایة الاحکام از محقق سبزواری جلد ۱ صفحه ۴۰۱، از امام صادق است.

از امام صادق سؤال کردم عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي امْرَأَةً رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ يَتَّخِذُهَا قَالَ لَا بَأْسَ. از امام صادق سؤال کردند که مردی زنِ مرد مشرکی را خریداری می‌کند، آن مرد مشرک نخواستہ دینش را عوض کند، نخواستہ به الله تن بدهد، آیا زنش را از او می‌گیرند اشکال ندارد؟ فرمود: نه. خیلی مهم است ها! اولاً این کوبیدن شخصیت زن است که خیلی راحت زندگی او را داغون می‌کنند و بعد هم یک مرد دیگر او را از شوهرش جدا می‌کند بخاطر اینکه این مرد زور دارد و این طرف جبهه است.

درس هشتم - دختران زنده به گور می‌شدند تا اسیر نشوند: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي مِنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ ابْنَتَهُ فَيَتَّخِذُهَا امَةً قَالَ لَا بَأْسَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۷۷ و جلد ۸

صفحه ۲۰۰، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۸۳، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۶ و جلد ۲۱ صفحه ۱۹۰، کتاب کفایة الاحکام از محقق سبزواری جلد ۱ صفحه ۴۰۱ است.

باز هم از امام صادق است، زنده باد امام صادق که افشاگری می کند. ببینید، من بارها گفته ام اینهایی که من خواندم نقض صحت و سلامت و احترام این بزرگواران نیست هر چه هست از دین است، دین هم هر چه هست از جبرائیل است و جبرائیل هم هر چه هست از الله است. ما اصلاً به اینها بی احترامی نمی کنیم، اینها حقیقت را گفتند، باید بر اینها درود فرستاد که چشم مردم را باز می کنند. عَنْ رَجُلٍ يَشْتَرِي مِنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ ابْنَتَهُ فَيَتَّخِذُهَا أَمَةً قَالَ لَا بَأْسَ كُفْتُ سَوَّالُ كَرْدَمِ از امام صادق درباره مردی که از مرد اهل شرک، دخترش را برای کنیزی خریداری کند. به به، عجب حقوق بشری! یارو برای چه دخترش را می فروشد؟ پول ندارد دیگر، برای چه پول ندارد؟ خدا نداده است. ببین همه اش به الله برمی گردد، خودش گفت من شما را به اینجا عمداً فقیر آوردم يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اصلاً زنده باد قرآن که دست و بالمان را باز کرده، چشممان را باز کرده برای همین است ما هنوز از قرآن استفاده می کنیم، استخاره و قرآن درمانی می کنیم، همه اینها عصاهای دست ماست چون همه اینها بی گناه هستند، قرآن هم تعلیم جبرائیل است و جبرائیل هم از الله، جبرائیل هم مقصر نیست هر چه هست الله است. می گوید: گفتم می شود از یک مشرک دخترش را به عنوان کنیز خریداری کرد؟ امام صادق چه گفت؟ گفت: اشکال ندارد. به جرم اینکه مشرک است، به جرم اینکه فقیر است، به جرم اینکه اموالش مصادره شده دخترش را عزیز دلش را و پاره تنش را می فروشد، بعد یک نفر مثلاً با این دختر ده پانزده ساله حال کند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۰ - فایل صوتی ۶۳۵۱ - درس اول - آن که سفارش به حجاب می کند، الگوی دیگری به ما نشان می دهد: عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ أَتَى فَاطِمَةَ بِعَبْدٍ كَانَ قَدْ وَهَبَهُ لَهَا، قَالَ: وَ عَلَى فَاطِمَةَ ثَوْبٌ، إِذَا قَنَعَتْ بِهِ رَأْسَهَا لَمْ يَبْلُغْ رِجْلَيْهَا، وَإِذَا غَطَّتْ بِهِ رِجْلَيْهَا لَمْ يَبْلُغْ رَأْسَهَا، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ مَا تَلَقَّى قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ، إِنَّمَا هُوَ أَبُوكَ وَ غَلَامُكَ - کتاب سنن ابوداود جلد ۴ صفحه ۶۲ حدیث ۱۰۶، کتاب تفسیر ابن کثیر ر جلد ۳ صفحه ۲۹۶، کتاب سلسله الاحادیث الصحیحة از آلبنی جلد ۶ صفحه ۸۶۹ است.

انس ابن مالک محدث است، می گوید: أَنَّ النَّبِيَّ أَتَى فَاطِمَةَ بِعَبْدٍ كَانَ قَدْ وَهَبَهُ لَهَا پیغمبر به فاطمه غلامی بخشید. خب، اینجا یک سؤال این است که چرا کنیز نبخشید؟ یک سؤال دیگر این است که گفته اند فاطمه اینقدر کار خانه می کرد دست هایش زخم شد به پیغمبر گفت. پیغمبر گفت: این تسبیحات را بگو، خدا در عوضش در آن طرف به تو کمک حال خواهد داد. همین تسبیحاتی که به تسبیحات حضرت زهرا معروف شده حالا این، غلام داده است. وَ عَلَى فَاطِمَةَ ثَوْبٌ فَاطِمَةَ یک لباسی در تنش بود إِذَا قَنَعَتْ بِهِ رَأْسَهَا لَمْ يَبْلُغْ رِجْلَيْهَا وقتی که به سرش می کشید پاهایش پیدا بود کوتاه بود وَإِذَا غَطَّتْ بِهِ رِجْلَيْهَا لَمْ يَبْلُغْ رَأْسَهَا به پایین که می کشید سرش پیدا بود. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ مَا تَلَقَّى قَالَ وقتی پیغمبر این چنین دید قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ گفت مشکلی ندارد که حجاب نداشته باشی، إِنَّمَا هُوَ أَبُوكَ وَ غَلَامُكَ می گوید که این، هم پیر است و هم نوکرت است. آن وقت یک جای دیگر داشتیم که کوری وارد خانه فاطمه شد پیغمبر هم بود فاطمه زود پرید لباس درست به تن کرد، پیغمبر گفت این که کور است تو را نمی بیند برای چه حجاب در تن

کردی؟ گفت او من را نمی بیند من که او را می بینم! آن وقت این حرف ها با این حدیث نمی خورد، بعد هم انس ابن مالک که داخل خانه نبوده که این مناظره و گفتگو را بشنود. آنها که دروس را جمع آوری می کنند شاید اینها بازخوان باشد.

درس دوم - از زمامداری زن منع شده ولی ریاست جمل، نادیده گرفته می شود!: وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَلَيْتَهُمْ امْرَأَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ - کتاب خلاف از شیخ مفید جلد ۶ صفحه ۲۱۳.

بخش اول: از پیغمبر نقل شده است، فرمود: لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَلَيْتَهُمْ امْرَأَةٌ، رستگار نمی شود ملتی که در رأس زن باشد این درس هم می رود در قسمت تبعیض جنسیت و هم اینکه چطور ناموس پیغمبر عایشه ام المؤمنین در رأس جنگ جمل قرار گرفت و به جنگ علی آمد.

بخش دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ - کتاب صحیح بخاری جلد ۹ صفحه ۵۵ است.

باز هم همین را تکرار می کند: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ رستگار نمی شوند یعنی خوشبخت نمی شوند، خیلی از کشورها هستند که در رأس زن است و ملت شان زندگی خوبی دارند. اینکه نهی می کند از این موضوع که زن در رأس نباشد، برمی گردد به همان نوشتاری که در چند روز اخیر در موضوع زن داشتیم که می گفت زن بی عقل است، یا روایت داریم که سند همه اینها در دایرة المعارف هست، با زن مشورت کنید و به عکس آن عمل کنید که باز ایراد می رود روی خود خدا، اینجا پیغمبر از این ایرادات تطهیر می شود چون آبشخور پیغمبر وحی است، وحی هم یعنی خدا، الله! آن وقت الله چطور در جنسیت تبعیض قائل شد و همه جوره بها را به مرد داد؟! بعد یک ایراد دیگر هم هست؛ اینقدر که زن مذمت شده چطور پیغمبر هم تعریف کرده؛ تعریف عجیب و غریب، مثلاً گفت که من از دنیای شما نماز، زن و عطر را انتخاب می کنم، خب این خیلی مهم است، زن را تا موقعیت نماز برده و جاهای دیگر هم خود ازدواج های بسیار رجال ظهوری، چه مُتعه و چه دائمی نشان می دهد که زن موقعیتش در نزد رجال ظهوری خوب است. حالا این کوبیدن های زن ها یک طرف و آن تعاریف یک طرف، تا ببینیم که در نتیجه گیری چه چیزی بدست می آید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۱ - فایل صوتی ۶۳۵۲ - درس اول - ملاقات با کتابی که حکمت مدار و علم را می باشد: طَسَ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ (۱) وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵) وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶) - سوره نمل آیه ۶.

نمل یعنی مورچه! حیواناتی که نام شان در قرآن آمده کوچک ترین آن مورچه است و بزرگ ترین آن فیل است، حالا سوره هایش برعکس است؛ سوره فیل دو خط است و سوره نمل چند صفحه است. اصلاً نامگذاری سوره ها عجیب غریب است. مثلاً سوره آل عمران؛ آل عمران چه کسانی هستند؟ برمی گردد به بچه های ابراهیم، این سوره چندین صفحه هم هست. سوره روم خیلی مهم است عجیب غریب است، در این مسئله تا حالا فکر کردی؟ بعد می گویند غرب بد است اروپا نابود است. از هیچ کشوری در قرآن نام نیاورده حالا سبأ (سبا) الان فعلاً وجود خارجی ندارد ولی سوره روم هست. الان متشرع می گوید که ما نباید غرب گرا باشیم باید خود کفا باشیم، این را به پیغمبر نمی توانی بگویی که یا رسول الله برای چه اسم روم که امپراطوری اروپا بود به یک سوره تبدیلش کردی؟ حالا خیلی جای بحث

دارد. یعنی می شود گفت که پیغمبر غرب گرا بوده. در این سوره که حالا آیات جلوتر هست می گوید: طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ اینجا الان تفاوت قرار داشته؛ قرآن و کتاب مبین! باید این واو را برمی داشت طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ این واو آمده جدا کرده. این رگه ها را که بگیرد و دنبال بروید به خیلی چیزها می رسید، بعد ممکن است کتابت علی پیدا بشود. قرآن از قرأ می آید یعنی خواندن. اما کتاب مبین خیلی گسترده است، کتاب آشکار یعنی همه چیزش روشن است نه شرح می خواهد و نه تفسیر می خواهد! الان این کتابی که در خانه های متشرعین هست، می دانید، هم از اهل سنت و جماعت و هم از شیعه چقدر کتاب تفسیر در مجلدات زیاد داریم؟ اینها برای چیست، این تفاسیر برای چه است؟ برای اینکه آیات را روشن کند. خب دارد می گوید كِتَابٍ مُبِينٍ این روشن هست پس معلوم می شود این تفاسیر مال قرآن است و کتاب مبین یک چیز دیگر است. هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ هدایت می کند و بشارت می دهد. حالا این به قرآن برمی گردد یا به مبین؟ پاسخ چیست؟ می گویند به هر دو برمی گردد؛ هر دویی که نصف شده و بین آنها واو آمده. آیه بعد از آن هم می گوید: الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ مؤمن کیست؟ فروع دینی. فروع دینی کیست؟ نماز می خواند، روزه می گیرد و یقین به آخرت دارد، همین؟ فروع دین نماز و روزه شد و دیگر هیچ چیز دیگری نیست؟ اگر بود باید یکی یکی اسم می آورد دیگر! حالا نماز ستون دین است روزه که دیگر همسان دارد؛ خمس دارد، جهاد دارد و زکات دارد، اینها همسان هستند به آن می گویند مسائل یا موارد زکوی که بخش های مختلف دارد؛ کفاره دارد، ردّ مظالم دارد، خود زکات هست، خمس دارد، سهم امام دوازدهم دارد. آیه بعدش هم می گوید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ. این زینّا شما را یاد چه چیزی می اندازد؟ یاد حکم صادره از ناحیه الله به شیطان. آیتش را یادت هست؟ گفت برو با تزینات مردم را بفریب. پس اینجا که خود الله هم که شریک شده إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا مَا زَيْنًا دادیم! ببین همه تقصیرها را گردن خودش می اندازد، چقدر الله خوبی است! زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ عمل می کند خیال می کند که این عملش....، یعنی اعمال برمی گردد به همان پنج عنصر احساس، اعصاب، اعمال، افکار، اخلاق. آیه بعد می گوید أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ اینجا که کسانی هستند. اینها چه کسانی هستند؟ همین که زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ. سوء عذاب دقت کنید؛ عذاب دو قبضه! خود عذاب، شکنجه است سوء که می آید بغل آن دو قبضه می شود؛ سوء القضا می شود. یعنی آن عذاب جاری می شود در این دنیا و در جهنم، جهنم که دوردست است اینجا داریم می بینیم، اینجا الان سوء العذاب است یعنی یک نفر که چند تا تیر در بدنش می خورد؛ هم فقیر است، هم اجاره نشین است، هم مریض است، هم گرفتار درگیری خانوادگی است، هم معتاد دارد، هم زندانی دارد و هم بیکار است می شود سوء العذاب. وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ در آخرت آخسر است. خُسران، آخسر یعنی دیگر خیلی خسارت دید.

آیه ای که مورد بحث است این است وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ تو ملاقات می کنی، این تو خطاب به پیغمبر است دیگر، بعد تو ثانویه که قرائت کنندگان را در برمی گیرد. وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ ملاقات می کنی قرآن را مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ خب الان اینجا اسم قرآن آمده، می گوید این کتاب از ناحیه حکیم علیم است. حکیم یعنی بازگو کننده اسرار و رموز. در قدیم به دکتر حکیم می گفتند، حکیم باشی یادت هست؟ حکیم محتوای اشیاء و اشخاص را می داند،

علیم هم از عالمِ مهمتر است، علیم خیلی می‌داند و علامه است. خب، شما روبرو هستید با قرآنی که آمده است از طرف حکیم، علیم، که این حکمت و علم را در قرآن ساری و جاری کرده، که چه بشود؟ که ثَلَّثَیْ که تو ملاقات کنی. پس قرآن ملاقات کردنی است، نه اِقْرَأْ به آن می‌خورد و نه اُثْلُ، اُثْلُ یعنی تلاوت کن اِقْرَأْ یعنی بخوان.

درس دوم - برای هو، کلّیت نظام آفرینش است: حم (۱) عسق (۲) کَذَلِکَ یُوحِی اِلَیْکَ وَ اِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ (۳) لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ (۴) - سوره شوری آیه ۴ است.

این هم باز از کتاب حرف می‌زند. کَذَلِکَ یُوحِی اِلَیْکَ وَ اِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ این کتاب برای تو و برای گذشتگان است، منظور وحی است؛ یُوحِی. اللّٰهُ، عزیز، حکیم باز حکیم را تکرار می‌کند. حکیم یعنی وقتی که صفحه را باز می‌کنی این حم، عسق که اینجا الآن اول این سوره هست باید بفهمی چه می‌گوید، بعد می‌آید تفسیر؛ نگفتند حقیقت را یعنی نمی‌توانند در بیاورند، آمده حم را یک چیزهای دیگر گفته، مثلاً تقسیم حروف کرده ح م، برای ح آورده مثلاً حواست را جمع کن، هر چه به حرف ح می‌خورد. بعد میم هم همینطور، هر موضوعی که به حرف میم می‌خورد. همینطور عسق. پس در آن حکمت نیست، عزیز هم نیست! یعنی هر کس به قرآن متمسک شد باید عزیز باشد و از ذلّت دور باشد. امیرالمؤمنین در جنگ صفّین تا وقتی که قرآن سر نیزه نبود عزیز بود، برنده جنگ بود، بزرگ عراق بود، وقتی که قرآن سر نیزه رفت برعکس شد! برای یک فرمانده معمولی ببین چقدر سخت است که سربازهایش، افسران و زیردستش بر علیه او بشورند و دادرسی نداشته باشد، وای به حال علی که یک چنین مقامی دارد. آیه بعد هم که عمده بحث ما در این آیه است، در همین آیه می‌گوید: لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ برای او لَهُ لام: برای، هُ هم همان هُو که تابلوی هدایت به ذات است، لَهُ برای اوست. لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ هر چیزی که در آسمان‌ها یعنی در بام زمین هست و هر چه که در زمین هست. زمین هم، هم روی آن، هم داخلش و هم زیر آن، چون پایین‌تر از کره زمین ادامه آفرینش است اینطوری نیست که ته آفرینش شده زمین، دیگر حالا قابل اثبات هم هست یعنی شما نقشه آسمان را که می‌بینید کره خاکی وسط است، بالای آن ناشناخته و پایین آن نادیده است. لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ او علی است به معنای علوّ، عالی. ببینید در تقسیمات؛ علّیا، سُفلی. مثلاً روستا را دیده‌اید که می‌روید؟ روستای علّیا، مثلاً فرض کنید علی آباد علّیا، علی آباد سُفلی، بالا و پایین، ما الان پایین هستیم، نه! کُلّ خَلَقْتَ پایین است، در برابر سازنده و مدیر، مدبّر و هدایت‌کننده گیتی همه سُفلی هستند. می‌گوید که در جهنم اسفل السافلین هست، پایین‌ترین جایگاه جهنم که می‌گویند که جایگاه شیطان است. این همه به خدا خدمت کرده بعد می‌خواهند او را به اسفل السافلین ببرند. عامل اجرایی اسماء سوء القضا است بعد مزدش هم جهنم است، البته اینها را دین می‌گوید. وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ او علی است و عظیم. عظیم؛ بزرگ، در برابر کوچک، ناچیز. عظمت و حقارت، عظمت و ذلّت اینها معارض هستند. او علی است و عظیم، حالا اگر بگوییم منظور این اللّٰهُ است، علوّ اللّٰهُ اقتضا می‌کند که وقتی می‌فرماید اُدْعُونِی جا نزنند و موضع را خالی نکنند اَسْتَجِبْ لَکُمْ را بیاورد اجرایی و عملی‌اش کند، مگر برای او خرجی دارد؟ این اللّٰه‌ای که اسلام معرفی می‌کند خیلی قوی و بالا و مهم است و قدرتش خیلی فراگیر است؛ وَ هُوَ بِالْاُفْقِ الْاَعْلٰی. اَسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ همه اینها

مکانت خدا را در ادبیات اسلام نشان می‌دهد. پس علی و عظیم فقط درخور مقام هُو است. هُو کیست؟ هُو تابلوی هدایت در جاده حیات که فی قَصَصِهِمْ لَعِبْرَةٌ لِّأُولَی الْأَبْصَارِ از گذشتگان عبرت بگیرند. این گذشتگان به آن مثلث دارالغرور، متاع الغرور، بالله الغرور برمی‌گردد. یعنی کُلّ ادیان و مذاهب یکطرف، کسی که می‌خواهد عبرت بگیرد و در این جاده قرار بگیرد باید از این مثلث تبرّی بجوید. مسیر رسیدن به هُو عزّت است. الان درست است که منتظر ذلیل است، زیرپاست، کتک خورده است، ناچیز و اندک است، اما دستش به یک ریسمانی بند است که آن هو او را به جلو می‌برد و می‌کشد. حالا این منافقین و خوارج ما اگر با آنها صحبت کنیم می‌گویند که خب چه موقع؟ مثلاً ما ده سال، بیست سال، سی سال با این معلم بودیم پس چه موقع می‌خواهد ما را برساند؟ جواب اینها این است؛ شما که از اسلام تبرّی نجستید! ها؟ اسلام هزار و چهارصد و چهل و چهار سال است که می‌گوید کَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ و آیات مشابه؛ اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا. وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِجَعَادِنَا الْمُرْسَلِينَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ امثال این آیات را زیاد داریم. چرا عیب را به آن دین آبا و اجدادی خود نمی‌گیری؟ چرا نمی‌گویی آن قدمتش زیاد است یا این؟ اولاً ده، بیست، سی، چهل سال که در برابر هزار و چهارصد و چهل و چهار سال قدمت ندارد و بعد هم اینکه تازه ما از خودمان چیز مضاعفی نیاوردیم. آنها یقیناً حرف‌های ما را گوش می‌دهند چون بعدش واکنش نشان می‌دهند. شما بیایید جواب این کلام را بدهید، آیا ما از خودمان حرف زدیم؟ می‌گویند شما وقت تعیین کردید. آن موقعی که ما در مسجد همت آباد از امام دوازدهم صحبت می‌کردیم شعارمان این بود: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ که یک روایت است، یعنی دروغ می‌گویند کسانی که وقت تعیین می‌کنند، اینکه ما می‌گوییم مثلاً فلان تاریخ امید هست که یک حرکتی بشود پشتش فوراً می‌گوییم ان شاء الله، خیلی‌ها به من می‌گویند شما چرا با ما صحبت می‌کنید مثلاً ما می‌خواهیم یک قراری را با شما بگذاریم شما می‌گویید ان شاء الله، یعنی دست ما که نیست، دست کس دیگری است، قلم دست کسی دیگر است. بنابراین هر ایرادی که به ما می‌گیرید هزار برابرش بر اعتقادات توست که علیه ما می‌آیی روایت نشان می‌دهی، یعنی از جیب خودمان از این جیب درمی‌آوری به آن جیب. اینهایی که ما خودمان یادتان دادیم و الا شما کجا بودید امام دوازدهم کجا بود؟ شما و خیلی‌ها زیر پرچم ما در مسجد همت آباد که کلاس امام‌شناسی داشتیم به این مسیر آمدید بعد حالا مثلاً می‌خواهید از این مسیر ما را بمباران کنید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۲ - فایل صوتی ۶۳۵۳ - درس اول این فایل با موضوع اهداف فراموشی شده روزه به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۲۶۱۳ ملحق گردید.

درس دوم - آیا شیطان در این ماه فراری است؟: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ: أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْشِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَاظَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتَيْنَهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ - کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۶۲، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۲ صفحه ۷۵، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۴ صفحه ۱۹۱، کتاب بحار الانوار جلد ۶۰ صفحه ۲۶۱ و جلد ۹۳ صفحه ۱۱۴، کتاب وسائل

الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۵.

از امام صادق از طریق آباء معظم و اجداد مکرم تا پیغمبر. پیغمبر چه گفت؟ اَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَا صَحَابِهِ إِلَّا أَخْبَرَكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْوه تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ پیغمبر فرمود بگویم یک چاره‌ای را کلید و دارویی را که دیگر شیطان نزدیکتان نیاید؟ ا، مگر می‌شود؟ شیطان که در وجودمان است! می‌گوید همانطوری که شرق از غرب دور است شیطان هم از شما دور می‌شود. به‌به! چه نسخه‌ای! قَالَ الصَّوْمُ، این چیست؟ روزه است. یعنی روزه شیطان را فراری می‌دهد؟ ها؟ ابن ملجم روزه‌دار نبود؟ همه قتل‌ه ابی عبدالله در روزه‌های مستحبی بودند گفتند برای کشتن حسین روزه می‌گیریم که خالصاً لوجه الله باشد که اگر مُردیم افطار را در بهشت برویم. يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ می‌گوید که روی شیطان را سیاه می‌کند، وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ تصدق دادن می‌شکند پشت شیطان را، وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَائِرَهُ همه اینها تله است بگذار و شیطان را داخل آن بینداز، آیا می‌شود؟ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتَيْنَهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ برای هر چیزی زکات است و زکات بدن هم روزه است. خب حالا می‌خواهم بگویم که شیطان اگر با روزه محبوس و مسجون می‌شود چرا سراغ اهل بیت رفته؟ ها؟ آیا پیغمبر نگفت که هر کس در نماز آزغوره بکشد دهان دره کند شیطان در دهانش می‌رود؟ بعد پیغمبر چه گفت؟ گفت من هم در نماز همینطوری می‌شوم منتها جلوی دهانم را می‌گیرم. بعد این شیطان دو جور حمله می‌کند یکطور می‌گوید امر به منکر می‌کند نهی از معروف و یکطور هم در قالب شیطنت اربابان زر و زور و تزویر حمله می‌کند، آیا اهل بیت که روزه می‌گرفتند یک چنین حسنی برایشان ایجاد می‌شد که مورد آزار و اذیت طواغیت زمانشان قرار نگیرند؟

درس سوم - روزه رذائل اخلاقی را جراحی می‌کند: فِي خُطْبَةٍ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ فَدَكَ: فرض الله الصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَ الصِّيَامَ تَنْبِيَةً لِلْإِخْلَاصِ وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ - كتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۹۷، كتاب بحار الانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۲۰، كتاب عوالم العلوم جلد ۱۱ صفحه ۶۵۲ است. از فاطمة الزهرا در خطبة فدكيه است. فاطمه بعد از حمله به خانه‌اش و توقیف امیرالمؤمنین، موقعی که در مسجد آمد احتجاج کرد و گفت فرض الله الصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ نماز را واجب کرد برای اینکه تکبر را از شما دور کند. یعنی وقتی که دستت را قنوت می‌گیری و بالا می‌بری بدانی که تو گدا هستی، این را یادت نرود که فطرتاً در قالب یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، نیازمند آفریده شدی. وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ مالت را جدا می‌کنی به نیازمند می‌دهی برای اینکه حال نفست را بگیری، چون پول دادن سخت است بعضی‌ها حاضر هستند جان بدهند ولی پول ندهند! وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ می‌گوید زکات بدهی رزق تو زیاد می‌شود، این هم که مدام داریم می‌بینیم برعکس شده یعنی هر کس که اهل خمس و زکات بود می‌نالد که پس آثارش چه شد چرا ما فقیر شدیم؟ وَ الصِّيَامَ تَنْبِيَةً لِلْإِخْلَاصِ روزه برای استحکام اخلاص است، یعنی روزه‌دار مخلص خدا می‌شود یعنی شش دانگ حواسش، اعصاب و وجودش در خدمت خداست، آیا یک چنین شخصی می‌تواند به دیگران بپردازد و عیب‌جویی کند؟ دنبال سوژه‌گیری باشد؟ وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ حج هم محکم کاری دین می‌کند.

درس چهارم - آیا روزه اخلاص را تقویت می‌کند؟: عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ ابْنِ عَلِيٍّ قَالَ: [لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهَ] إِعْزَازٌ لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ الصَّلَاةِ بَيْتِ الْإِخْلَاصِ وَ تَنْزِيَهُ عَنِ الْكِبَرِ وَ الزَّكَاةُ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الصِّيَامُ وَ الْحَجُّ تَسْكِينٌ الْقُلُوبِ - کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۲۹۶، کتاب بشاره المصطفی صفحه ۱۸۸، کتاب بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۸۲ است.

جابر جعفری حواری امام باقر از ایشان نقل می کند که فرمود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِعْزَازٌ لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ الصَّلَاةِ این پرچم برای بزرگداشت نماز است. إِعْزَازٌ لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ هر کس لا اله الا الله می گوید عزیز می شود. الصَّلَاةُ بَيْتِ الْإِخْلَاصِ نماز، خانه خلوص است. خلوص یعنی آقای متشرع تو وقتی الله اکبر نماز را که می گویی دیگر نفهمی کجایی و از دور و برت خالی بشوی، آیا اینطوری هست؟ یا وقتی نماز تمام می شود به اطرافیان می پردازی و نظرت را می دهی؛ نه، اینکه در نماز من شنیدم و تو گفستی اشتباه بوده، این درست است، ها؟ وَ تَنْزِيَهُ عَنِ الْكِبَرِ تکبر و خودخواهی و منیت و خودیت را می زداید. وَ الزَّكَاةُ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ زکات هم که روزی را زیاد می کند، وَ الصِّيَامُ وَ الْحَجُّ تَسْكِينٌ الْقُلُوبِ روزه، مُسْكِنِ قلب است، یعنی کسی که روزه دار است و عصبانی مزاج است برود بخورد که ول معطل است همانطوری که پیغمبر درباره روزه داری که غیبت می کند گفت، مثل اینکه درسش را هم چند سال قبل گفتم، به یک نفر گفت برو به دخترهایت بگو که افطار کنند. مرد گفت یا رسول الله الان نیمروز است چه وقت افطار است؟ گفت آنها افطار کرده اند. مرد گفت چطور؟ پیغمبر گفت بزن پشت گردنشان تا ببینی از دهانشان چه می آید؟ مرد زد و یک مقداری گوشت آمد. آن مرد به دخترهایش گفت شما چه موقع گوشت خوردید؟ حضرت فرمود که گوشت خواری یعنی غیبت کردن که گوشت مردم را می خوری.

درس پنجم - آیا روزه می تواند حکمت مسکوت الهی را باز کند؟: قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مَا مِيرَاثُ الصَّوْمِ؟ قَالَ: الصَّوْمُ يُورِثُ الْحِكْمَةَ، وَ الْحِكْمَةُ تُورِثُ الْمَعْرِفَةَ، وَ الْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ. فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لَا يُبَالِي أَصْبَحَ بِعُسْرٍ أَمْ يُسْرٍ - کتاب ارشاد القلوب دیلمی صفحه ۱۹۹، کتاب کلیات حدیث قدسی صفحه ۳۸۱، از رسول خاتم است.

رسول خاتم در معراج یعنی سفر فضایی از خدا سؤال می کند، که بقول دین میلیارد ها کیلومتر نوری ایشان عمودی حرکت کردند. قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مَا مِيرَاثُ الصَّوْمِ؟ گفت خدایا ارث روزه چیست؟ از روزه به ما چه می رسد؟ قَالَ: الصَّوْمُ يُورِثُ الْحِكْمَةَ فرمود روزه به شما حکمت می دهد. حکمت هم که یکی از اسامی خدا حکیم است یعنی اینکه شما دیگر در هیچ چیزی نمی مانید جواب همه سؤالات را پیدا می کنیم. خود قرآن که یکی از اسامی آن حکیم است نتوانسته حکمت را برای مردمی که به آن ایمان و اعتقاد دارند باز کند اگر باز می کرد که مردم در دوراهی گیر نمی کردند و در چالش نمی افتادند. وَ الْحِكْمَةُ تُورِثُ الْمَعْرِفَةَ حکمت نتیجه آشنایی و معرفت است، وَ الْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ آشنایی و معرفت الهی باعث یقین می شود، فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لَا يُبَالِي أَصْبَحَ بِعُسْرٍ أَمْ يُسْرٍ خیلی حرف است ها! اینجا یکطور دیگری می گوید کَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ، یکطور دیگری می گوید إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى، می گوید به مرحله یقین که رسیدی دیگر مهم نیست صبح که می کنی سخت است یا آسان است. یقین خیلی مهم است، یقین یعنی الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ مؤمن مثل کوه است هیچ بادی تکانش نمی دهد. خب، می گوید وقتی که عبد و بنده یقین پیدا کرد به این مرحله واصل می شود.

درس ششم این فایل با موضوع بوی خوب دهان روزه دار در نزد خدا به علت باز خوان و تشابه موضوعی به فایل ۴۷۳۷ ملحق گردید.

درس هفتم - آیا موجودی اینچینی داشته و بر باد رفته؟: عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَآيَاتُهُ أَفْضَلُ الْآيَاتِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَتُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ - كتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۹۳، كتاب عیون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۲۹۵، كتاب بحار الانوار جلد ۹۳ صفحه ۳۵۶، كتاب اقبال الاعمال جلد ۱ صفحه ۲ است.

از امیرالمؤمنین است، از رسول الله نقل می کند. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ یک روزی پیغمبر رفت منبر فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ گفت: ای مردم! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ ماه خدا آمد رسید، بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ این سه تا عنوان در آن است؛ برکت ماه مبارک، رحمت، مغفرت. مغفرت که برای گناهان است، می بخشد. برکت هم که برای عبادات است. رحمت هم که ضد زحمت است. یادت هست همان که امام صادق گفت؟ چقدر این امام صادق ناز است، گفت مردم دنبال چیزی می گردند که نیست گفتند چیست؟ گفت رحمت. حالا یا رسول الله چطور تو می گویی قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ این ماه بالاترین ماه است، وَآيَاتُهُ أَفْضَلُ الْآيَاتِ روزهایش بهترین روزهاست وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي شب هایش بهترین شب است وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ ساعاتش بالاترین ساعت است. چقدر تعریف شد ها! یک قطار! هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ در این ماه دعوت شدید به مهمانی خدا وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ شما قرار گرفته اید که اهل مکرمات خدا باشید. خب این را که قبلاً گفته بود بابا! مگر قرآن نگفت؛ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؟ خب ساختار انسان کرامت مداری بوده و این اصلاً نیاز به روزه ندارد، پس چرا جواب نداد؟ خدای روزه خدای بشر است. بشر، ناکام از همه وعده های موجود است، این هم روی آن! أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ نَفْسِ هایتان تسبیح است سبحان الله است، وَ تُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ خوابیدن هم عبادت است، وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ اعمال شما هم قبول شده است، وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ به به عجب چکی کشیده رسول الله! یا رسول الله، بابا یک ذره یواش! دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ یعنی دعای تمام روزه داران در این یک و نیم میلیارد نفوس اسلام همه امروز مستجاب است. آره؟ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ از خدا بخواهید بِنِّيَّاتٍ صَادِقَةٍ به صداقت نیت و قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ قلب پاک أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ که شما را موفق کند به روزه داری، روزه داری که بحث امروز ما بود، ته آن چه ماند؟ و تلاوت قرآن که ماه قرآن است و قرآن هم که با عدم تطابق هایش آدم را به بیرون هل می دهد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۳ - فایل صوتی ۶۳۵۴ - درس اول - وسعت کفر که منحصر به تعداد محدودی از موارد نمی باشد: وَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عَلَيْهِ الصَّوْمُ لِعِرْفَانِ مَسِّ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ لِيَكُونَ دَلِيلًا مُسْتَكِينًا فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ

و تِلَاوَةُ كِتَابِهِ - کتاب الهدایه صفحه ۷۵، از امام باقر است.

مَنْ حَكَمَ فِي دُرْهَمَيْنِ بَغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ يَكِي از مصادیق کفر را داوری و قضاوت می‌داند و می‌گوید هر کس بین دوتا درهم یعنی یک چیز بیخود و بی‌ارزش، بین دوتا پول خرد قضاوت کند تا چه رسد بین دو انسان؛ مثلاً قضاوت کند که این بهتر است یا آن، این قشنگتر است یا آن، بَغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ حرف بزند کافر شده است. حالا این مَا أَنْزَلَ اللَّهُ چیست؟ آقای قاضی مَا أَنْزَلَ اللَّهُ را از کجا باید فهمید؟ از قرآن؟ خب، قرآن که دو بخش است؛ کتابت عثمان و کتابت علی! آیا نگارش خلیفه سوم ملاک است؟ پس خلیفه بلافضل رسول الله چرا بعد از شهادت نبوی کتابش را به مسجد آورد و عرضه کرد؟ مگر همان کافی نبود؟ یعنی دقیقاً بعد از آن که غدیر پامال شد علی کتابش را به مسجد آورد و گفت حالایی که قانون غدیر اجرا نمی‌شود لا اقل کتاب الهی مستقر شود. حالا این مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اینجا گیر می‌کند، کتاب رایج در دست مسلمین مَا أَنْزَلَ اللَّهُ است؟ که خود اهل سنت که نگارش کتاب به حوزه فکری آنها می‌رسد، با اسنادی که ما داریم خودشان اعتراف کردند که قرآن بسیار کم و زیاد شده است! در همان کم شدن‌هایش وقتی که یک پله از این نردبان کم بشود دیگر رفتن به بالا دشوار می‌شود.

درس دوم - شراب‌خوار که نمی‌تواند قاضی باشد: وَعَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ لِرِفَاعَةَ لَا تَقْضِ وَأَنْتَ غَضْبَانٌ وَلَا مِنَ النَّوْمِ سَكْرَانٌ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۵۳۷ است.

از امیرالمؤمنین است، به رفاعه فرمود: لَا تَقْضِ وَأَنْتَ غَضْبَانٌ وَلَا مِنَ النَّوْمِ سَكْرَانٌ در عهد حکومتش به قاضی حکم داد و گفت: در سه زمان قضاوت نکن؛ وقتی که عصبانی هستی وقتی که خوابت می‌آید وقتی که نوشیدی. خب، خواب چه ربطی به قضاوت دارد؟ می‌گوید وقتی که چرت گرفته، یا حالت نیست چه می‌گویی یا اینکه می‌خواهی زود سر و ته آن را هم بیاوری و به رختخواب بروی. مست هم که حالیش نیست چه می‌گوید. اسلام قاضی مست دیده؟ برادر عثمان ابن عفان در یکی از بلاد اسلامی استاندار بود آن وقت امیر باید نماز جمعه و نماز جماعت را امامت کند. صبح رفت در محراب و مردم هم صف کشیدند مسجد پُر بود، چهار رکعت نماز صبح خواند بعد رو کرد به مردم و گفت من الان حالم خوش است ها، می‌خواهید ده رکعت دیگر بخوانیم؟ بعد هم تمام مشروباتی که خورده بود را در محراب استفراغ کرد. وقتی که بنای خلافت به انحراف کشیده شود خشت اول چون نهد معمار کج، از اول که وصایت، امامت و خلافت به بیراهه رفت همه چیز در آن دیده می‌شود.

درس سوم - باز هم از مدارج کفر! عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الرَّشَا فِي الْحُكْمِ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۴۰۹ است. گروه راویان احمد ابن محمد ابن عیسی است، ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۲۲، از حسین ابن سعید از برادرش حسن از زرعه از سماعة از امام صادق.

بخش اول: فرمود: الرَّشَا فِي الْحُكْمِ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ رشوه‌خواری در حکم الهی کفر است به خدا. مصادیق کفر را ببین چقدر زیاد است، فقط این نیست که شما شهادتین نگویی کافر می‌شوی خیلی چیزهای دیگر هست، از جمله رشوه که رشوه اولاً متداول است، دوم هم اینکه اگر یادتان باشد چند وقت پیش در چند درس داشتیم که گفتند اسم آن را هدیه

بگذارید و چیز بدی نیست و خیلی هم خوب است کار راه انداز است، داشتیم یادت هست؟ همه چیز را می شود اینطرف و آنطرف کرد، قانون را می شود دور زد.

بخش دوم: كِتَابُ الْإِمَامَةِ وَالتَّبَصُّرَةِ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى ابْنِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّاكُمْ وَ الرِّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ لَا يَشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ

در کتاب بحار الانوار هم آمده جلد ۱۰۴ صفحه ۲۷۴ و ایضاً کتاب الْإِمَامَةِ وَالتَّبَصُّرَةِ از سهل ابن احمد از محمد ابن محمد الاشعث از موسی ابن اسماعیل ابن موسی ابن جعفر از امام کاظم آورده از پدرش از آبائش از رسول الله. می گوید که **إَيَّاكُمْ وَ الرِّشْوَةَ** بپرهیزید از رشوه خواری و رشوه دهی، فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ کفر یک دست! یعنی از همه مبادی کفر این قویتر است وَ لَا يَشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ رشوه خوار و رشوه گیر و رشوه دهنده بوی بهشت را نمی شنود.

درس چهارم - در غیبت، علم حقیقی در هیچ یک از مواردش وجود ندارد: رَوَى الْأَصْبَغُ ابْنُ نُبَاتَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاةُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَهُوَ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ - عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ) - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۳۱۵، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۵، كتاب كافي جلد ۷ صفحه ۳۵۴، كتاب التهذيب جلد ۱۰ صفحه ۲۰۳ است.

از اصبع ابن نباته که از حواریون است نقل می کند: گفت که در زمان زعامت امیرالمؤمنین خدمت ایشان بودم، امیرالمؤمنین حکم داد که هر خطایی که قاضیان در خون و یا طمع بکنند بر عهده بیت المال مسلمانان است. مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاةُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَهُوَ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ خطای قاضی را در کشتن، اعدام کردن یا قطع ید در دزدی باید از مال مسلمین داد. خب حالا یارو کشته شده می خواهند دیه او را چه بدهند، پول خونش را به ورثه بدهند؟ او تمام شد رفت و ننگش بر شریعت ماند که دست و پای قاضی را نبسته، چرا نبسته؟ به خاطر اینکه غیبت، عالم مجاز است، در اینجا علم وجود ندارد، قاضی هم بر اساس ادله حکم می کند. ادله، هم شهود است ممکن است پول گرفتند که بیایند شهادت بدهند یا گزارش است ممکن است که گزارش دهنده بیماری نفسانی داشته باشد.

درس پنجم - علم لدنی نیاز به ارائه مدارک در قضاوت ندارد: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ ابْنِ يُونُسَ عَنْ فَضِيلِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْتَلُّ النَّاسَ بَيِّنَةً - كتاب بصائر الدرجات صفحه ۲۵۹، از محمد ابن عیسی از محمد ابن اسماعیل از منصور ابن یونس از فضیل الاعور از ابی عبیده از امام صادق.

فرمود: إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْتَلُّ النَّاسَ بَيِّنَةً می گوید امام دوازدهم که ظهور کند قضاوتش مطابق با حکم داوود و سلیمان پیامبر که پادشاه بودند خواهد بود. خب امتیاز آنها چه بوده؟ وجه تمایز آنها چه بوده که از مردم طلب بیّنه و دلیل نمی کند، یعنی می آید جلوی آنها حکم را می دهد یعنی از درون آگاه می شود. حالا سؤال تاریخ این است که آیا پیامبر خاتم مهمتر بود یا داوود نبی و سلیمان؟ البته خاتم الانبیاء مهمتر بود. چطور

پیامبر در قضاوتش اشتباه می کند و با اسناد و مدارکی که شکات علیه متهمین آوردند گول می خورد؟ که بعد هم وقتی که دید اوضاع خراب شده و حکم به ناحق کرده گفت الهی به جهنم بروید. آن اسناد و مدارک را یادت هست؟ آن درس را یادتان هست؟ یعنی همه عظمت خاتم الانبیاء در قضاوت، فریب خوردن اوست و رنگ شدنش به وسیله صاحبان دعاوی است ولی داوود و سلیمان نه، وقتی که در مسند قضاوت می نشستند نمی گفتند تو به چه دلیل این حرف را می زنی بلکه خودشان دلیل را از ماوراء می آوردند، این معارض را باید حلش کرد. بعد می گویند امام دوازدهم هم مثل داوود و سلیمان قضاوت می کند یعنی از جدش رسول الله پیشی گرفت، رسول خدا به طور طبیعی قضاوت می کرد. اَللَّيْنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَ اَلْيَمِينُ عَلَى مَنْ اَنْكَرَ بِاَدْلِيلٍ بَايَدِ شَكَايَتٍ كُنِيَ وَ اَنْ كَسَى هِمَّ كِه اِنْكَارِ مِی كَنْد بَايَدِ قِسْمِ بَخُورِدِ الْبَتَه اَيْنِ شَامِلِ هَمِه شَتُونِ قِضَاوَتِ نَمِی شُود!

درس ششم – وقتی که وحی، همه موارد را روشن کرده، چه جای قرعه کشی است؟: عَنْ عَلِيٍّ وَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُمْ أَوْجَبُوا الْحُكْمَ بِالْقُرْعَةِ فِيمَا أَشْكَلَ – کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۵۲۲، از علی نقل می کند و ابی جعفر از اصحاب امام صادق از امام صادق نقل می کند.

فرمود: أَوْجَبُوا الْحُكْمَ بِالْقُرْعَةِ فِيمَا أَشْكَلَ واجب شد قرعه کشی در جایی که اختلاف هست. مگر قرآن کفایت همه جورۀ خلق را تا قیامت نکرده؟ پس چرا مردم باید به توصیه امام صادق به قرعه کشی رو کنند؟ قرعه کشی الان متداول است دیگر، چند تا روایت داریم که مردم را در کارها به استخاره ملزم کرده؟ استخاره رقیب قرعه است دیگر! نکند امام صادق هم دریافته است که استخاره های قرآن هم جوابگوی درستی نمی باشد! یا جواب را عوضی می دهد یا بیشتر تو را گیج می کند!

درس هفتم – علم امامت با قرعه زدن او در مسائل منافات دارد: الْحُسَيْنُ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: الْقُرْعَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْإِمَامِ – کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۴۰ است.

حسین ابن سعید از حماد از صاحبان حدیث، از امام صادق نقل می کند. الْقُرْعَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْإِمَامِ خیلی جالب است ها! در بحث قبلی امام صادق به مردم توصیه می کرد که در مواردی که گیج هستید و نمی توانید تصمیم بگیرید قرعه کشی کنید و اینجا می گوید خود امام یعنی منصوب خدا در زمین، وظیفه اش قرعه کشی است. این را چطوری می خواهی حلش کنی؟ خیلی سنگین است ها! اصلاً تحلیلش سخت است. الْقُرْعَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْإِمَامِ هیچ کس حق ندارد قرعه کشی کند فقط امام معصوم باید بکند. خب پس وحی چه می شود؟ وحی آمد که قرعه برود، وحی آمد که نظرات خلق برود، وحی آمد که نفسانیات کنار برود، وحی آمد که فقط یک صدا باشد و آن هم از بالا، پس چه شد؟ امامی که وارث وحی است، از رسول الله علم گرفته؛ عِلْمٌ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَانَتْ گزشته، حال و آینده. این علمای آسمانی یعنی ائمة الهداة المهدیین چطور علمشان نمی رسید که در کارها دخالت کنند، قضاوت کنند و نظر بدهند باید قرعه کشی کنند؟ خیلی سنگین است! یعنی اصلاً وحی را زیر سؤال می برد. البته کنار قرعه کشی، مشاوره هم هست که هم قرآن توصیه می کند؛ وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ (۱۵۹ آل عمران) وَ أَمَرُهُمْ شَوْرَى بَيْنَهُمْ (۳۸ شوری) و هم اینکه پیغمبر مشورت می کرد، که اگر یادتان باشد در آن سند خیلی مهم در جنگ تبوک در مرز اروپا پیغمبر مردد بود

که حمله بکند یا نکند چون دیگر این شوخی بردار نبود با یک ابرقدرت می خواست بجنگد، دیگر مسئله طائف، مکه، مدینه و اینها نیست، پیغمبر مردد شد. چرا مردد شد؟ چون ترسید! بعد به خلیفه دوم عمرالفاروق چه گفت؟ گفت به نظر تو امشب حمله کنیم یا نه؟ آن وقت آن چقدر مهم جواب داد یعنی آنجا نشان می داد که برای آنها مسئله رسالت اصلاً جانیهفته بود، عمرالفاروق گفت اگر تو پیغمبر هستی و جبرائیل به تو نظر می دهد چرا از ما می پرسی؟ می خواهی حمله کن می خواهی نکن! ای کاش اینها را در تاریخ اسلام برمی داشتند، حذفش می کردند یعنی پاکش می کردند و الا الان می آیند می گویند که نه اینها درست نیست. اینهایی که این احادیث را رد می کنند بزرگترین جواب به اینها این است که تو بهتر می فهمی یا صاحب تهذیب الاحکام که سالیان متمادی است که کتابش در حوزه ها تدریس و تحصیل می شود؟ بعد الان همین کلام الْقُرْعَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْإِمَامِ که برای شما خواندم، این اهانت به شخصیت امامت است. خب، حالا اگر این را بگویید که صاحب کتاب تهذیب الاحکام همینطوری جمع کرده! همینطوری چیست؟ یعنی غیرت صاحب کتاب تهذیب الاحکام به اندازه تو که داری ماستمالیش می کنی نیست؟ آیا او نمی داند که این روایت، خلاف شأن نبوت، رسالت و امامت است؟ پس چرا آورده؟ پس حقیقت داشته که آورده وگرنه قُدماً غیرت و تعصبشان به اهل بیت خیلی بیشتر از متأخرین بوده، متقدمین بودند که برای متأخرین سفره درست کردند. این کتاب هایی که مورد استناد علما و مراجع است تمام مال قُدماً است، آن وقت یک چنین بزرگوارانی با علم به اینکه این کلام با مقام و منزلت و منقبت امام معصوم معارض است باز هم آورده! بعد تو می گویی او حدیث ضعیف آورده؟ خودش نمی دانست که این حدیث، ضعیف است؟ خودش نمی دانست که این کلام در خور شأن و شیوة امامت نیست؟ پس آب از جای دیگر گل آلود است، برای همین عرض می کنم که هیچ جای دیگری برای ماستمالی کردن نمانده، چنان متشرعین و متدینین در اسناد و مدارک خود دین در منگنه مانده اند که فقط مجبور هستند که جلسه مناظره را ترک کنند، چه می خواهند بگویند، چه چیزی را می خواهند رد کنند؟ دو تا چاه بغلشان هست، یا از این طرف می افتند یا از آن طرف می افتند، پس مجبور هستند که جلسه مناظره، بحث و محاجه را ترک کنند و بروند.

ظهور باب منتظران ۵۵۰۴ - فایل صوتی ۶۳۵۵ - درس اول - چیزی که در باب قضا رواج دارد: اَلْسَنَدِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرَّازُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: لَا يُقْضَى عَلَى غَائِبٍ - کتاب قرب الاسناد صفحه ۱۴۱ است.

از السندی ابن محمد برّاز از ابوالبختری از جعفر از پدرش از امیرالمؤمنین، گفت: لَا يُقْضَى عَلَى غَائِبٍ. حکم غیابی، شرعیّت و رسمیّت ندارد چیزی که متداول است یعنی در اسلام در تاریخ گذشته رایج است و بعد هم ادامه پیدا کرده است. حالا این یک بحث دیگری هم دارد که غایب را از غیبت بگیریم، یعنی بر غیبت زده حکم صادر نمی شود بعد شما می خوانید اَنَا لَمْ غُرْمُونَ، چه موقع این حکم صادر شده؟ روز ازل! ما نبودیم، خیاط ازل لباس را برید و دوخت و تنمان کرد بعد هم می گویند جبر مطلق نیست! ما در صحنه حیات حضور نداشتیم همه چیز را زوری برای ما ردیف کردند. اینکه شما بیایی اینجا بخواهی در این قالب بندی که الان هستی قرار بگیری، چه کسی مایل بود در چنین شرایطی در این قیافه در این خانواده در این طبقه در این موقعیّت به دنیا بیاید؟ لَا يُقْضَى عَلَى غَائِبٍ.

درس دوم - بخاطر مجازی بودن عصر، گواهی دادن را سخت گرفته است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَسَّانَ عَنْ إِدْرِيسَ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ غِيَاثٍ. أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَسَّانَ عَنْ إِدْرِيسَ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تَشْهَدُوا بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفُوهَا كَمَا تَعْرِفُ كَفَّكَ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۸۳ است، از گروه اصحاب نقل می کند؛ از احمد ابن محمد از محمد ابن حسان از ادريس ابن حسن از علی ابن غیاث و ایضاً کتاب تهذیب الاحکام نقل می کند جلد ۶ صفحه ۲۵۹ و همچنین کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۱ از احمد ابن محمد عن محمد ابن حسان از ادريس ابن الحسن از علی از امام صادق.

امام صادق فرمود: لَا تَشْهَدُوا بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفُوهَا گواهی ندهید به چیزی مگر اینکه آن را بشناسید کَمَا تَعْرِفُ كَفَّكَ همانطور که کف دستت را می شناسی. خیلی مسئله وسیع تر است ها، کاری به این ندارد که شما بروی شهادت بدهی که بله من دیدم که این موتوری به این زد، خیلی وسیع تر است، می رود در مرتبه عالی که آیا انبیاء که عنوان شهید دارند؛ شهداء، اَنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ما تو را شاهد، نذیر و بشیر فرستادیم. حالا این شاهد به اینجا بر می گردد لَا تَشْهَدُوا بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفُوهَا یعنی واقعاً شما انبیاء مطمئن بودید این حرفی را که زد فرمانروای هستی زده؟ مطمئن هستید؟ چقدر مطمئن هستید؟ اگر اطمینان صد در صد باشد در آن شک نمی آید ولی انبیاء شک کردند. این ریزکاری ها خیلی جا دارد برای کوبیدن متشرعی که یا از سفره اش دفاع می کند یا اینکه به دین آبا و اجدادی عادت کرده است. ببینید، خود پیغمبر خاتم که من برایش خیلی ارزش قائل هستم، موقعی که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ چندی بار در جاهای مختلف حج آمد آیا شک نکرد؟ چرا تعلل می کرد؟ به چه شک می کرد؟ به علی شک می کرد؟ نه! علی را که می شناسد، تردید داشت به این که واقعاً بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آن رب کیست! انبیاء هم در این رب گبیج شده بودند که آیا الله است؟ اگر الله است چرا از فرمان خودش دفاع نکرد؟ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ بعد به آن عصبانی هم می شود؛ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ الآن مدال رسالت را از تن ات در می آورم و سردوشی هایت را می گیرم! گازش را گرفته و آمده! چرا پیغمبر مشورت می کند؟ ها؟ الحمد لله که سندهایش را داریم. آیا در برابر فرمان خدا مشورت جا دارد؟ مثل بحث قرعه کشی و استخاره و وحی. پیغمبر برای چه تعلل می کند؟ چرا می ترسد؟ بله، علی قاتل بزرگان قریش بوده بعد پیغمبر باید بترسد ولی خدا کجاست؟ علی را چه کسی فرستاد جلو که مردم را بکشد؟ مگر الله نفرستاد؟ مگر به تشخیص پیغمبر نبود؟ پیغمبر از طریق وحی دریافت کرد که جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ (۷۳ توبه). کُلِّ رِسَالَةٍ رَسُولَانِ بر دایره تشکیک می چرخید، ادله هم زیاد! حالا اینجا می گوید که لَا تَشْهَدُوا نروید شهادت بدهید، بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفُوهَا بشناسید به اندازه شناخت کف دست خودتان. کف دست چیست؟ یک سری خطوط است، اینها را می بینی؟ این دیگر کاملاً مشهود است، آنطوری شهادت بده! بعد تقیه برای چه وارد تشیع شد؟ ها؟ برای همین تشکیک بود، یقین که نباشد باید تقیه کنی. من الان تقیه می کنم یک چیزی را می خواهم بگویم ولی نمی گویم، چرا تقیه می کنم؟ چون می ترسم من را بکشند، خب! چرا بکشند؟ برای اینکه آن که به من گفته بگو امتحانش را بد پس داده، تا لب گود آمده گفته لنگش کن بعد در رفته، خیلی بد سابقه است! قصص الانبیاء را بخوانید پُر پُر است، انبیاء بیچاره ها چوپان دروغگو شدند.

درس سوم - علم قضا بر اساس گواهان منعقد شده و آیا بر شاهدان می توان اعتماد کرد؟: قَالَ الصَّادِقُ الْعِلْمُ شَهَادَةٌ إِذَا كَانَ صَاحِبُهُ مَظْلُومًا. وَالْعِلْمُ شَهَادَةٌ وَذَكَرَ مِثْلَهُ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۳۴، ایضاً کتاب الهدایة هم در صفحه ۷۵ آمده، از امام صادق است.

علم، شهادت است. الان در عالم مجاز هستیم دیگر، نه؟ برای چه ما می گوئیم که در این مثلث تشکیک، احتمال، نسبیت دور می زنیم؟ چون یقین وجود ندارد، یقین نیست چون علم نیست، قرآن هم که می گوید وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء - ۸۵) یک ذره به شما علم دادیم. این یک ذره چیست؟ شده خیره سری در بشر، علم آمده به انسان خدمت کند شده معضل بشریت، شده صنعت، تکنیک آمده در خانه های شما، تو جارو نکن جاروبرقی بکش بعد جاروبرقی خراب است به جاروبرقی عادت کردی نمی توانی جارو کنی. ماشین لباسشویی، قطعات گیر نمی آید خودت بشوی، نمی توانم کمرم درد می کند. صنعت آمده به بشر خدمت کند بشر را زده داغون کرده، ماشین بخر راحت بیایی معطل نشوی، حالا کجا پارکش کنم؟ به من زنند، من به کسی زنم، جریمه نشوم، آن را نذرند، تمام اینها برای انسان دغدغه شده، دنیای ماشینی آمد که برای انسان خدمتگزار باشد صدا هم درد روی سر انسان گذاشت، وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا یعنی همین! یک ذره به شما علم داده که آن هم وبال گردن شده، اگر علم پزشکی دوا می کرد چرا اینقدر مریض ها را راهی قبرستان می کرد؟ ها؟ الْعِلْمُ شَهَادَةٌ إِذَا كَانَ صَاحِبُهُ مَظْلُومًا. خب حالا این یک بحث میانبر هم دارد. اینکه می گوید إِذَا كَانَ صَاحِبُهُ مَظْلُومًا وقتی که صاحبش مظلوم است برمی گردد به علمی که در شهادت نادرست بشر را به مظلومیت کشانده، یعنی الان شما برای احقاق حق به دادرسی می روی و می دانی حق با توست، اسباب و ابزار هم داری ولی به تو داده نمی شود، چرا؟ چون قانون یک میانبرهایی دارد که دور می زنند، در همه چیز، در همین دیانت، علم دین دیگر الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَذْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ علم دوتا است عِلْمُ الْأَذْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ. علم دین، الان اینجا بحث دین هست دیگر، بحث علم است کارشناسی دینی؛ الْعِلْمُ عِلْمَانِ علم دوتا است عِلْمُ الْأَذْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ خب این الان در علم دین، بشر مظلوم واقع شده، قرار بود که این همه ادیان و مذاهب در ده ها هزار سال بیایند با جار و جنجال که چه؟ ما آمدیم بشر را نجات بدهیم، قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا برای رستگاری انسان آمدیم، آن وقت آخرش رستگاری این است! رستگاری یعنی اینکه یک دینمدار نباید در هیچ زمینه ای لنگ باشد، آیا می خواهیم خودمان را مسخره کنیم مچل کنیم؟ خودمان را می خواهیم سر کار بگذاریم؟ تَفْلِحُوا یعنی چه؟ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا یعنی چه؟ رستگار، آباد، آزاد، راحت. خود قرآن هم که می گوید وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ لِّرَقَرَانِ شفا هست، ادامه اش می گوید وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا اینجا اسم یزید را هم آورده، یعنی ما شفا می دهیم مگر یزیدیان را وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ مگر آنهایی که ظلمشان زیاد شده. پس اینها که شفا نمی دهند و متدین هستند همه ظالم هستند؟ اول، چراغ سبز است وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ، چقدر سند داشتیم که هرکس شفا را از قرآن نگیرد خدا می گوید اصلاً شفا پیدا نخواهی کرد، کتاب تو هم که شفا نمی دهد! همه را کرد ظالم! وقتی شفا نداد یعنی وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا همه شما ظالم هستید، خسارت بردید. این خسارت هم به إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ برمی گردد. از روز اول همه ما را خسارت مدار به دنیا آورده بعد دو قورت و نیمش هم باقی است که تو خودت ظالم

بودی، تو لیاقت نداشتی که از این کتاب استفاده کنی. آیا ائمه هم لیاقت نداشتند؟ آنها چرا در شفای خودشان ماندند؟ آیا درباره پیغمبر سند نداشتیم که در نماز عقرب او را نیش زد؟ ها؟ که بعد گفت خدا لعنت کند عقرب را که دوست و دشمن نمی شناسد، خب این نباید ما را می زد چون که این دوست ماست، یعنی عقرب دوست پیغمبر است؟ خیلی حرف ها هست ها! این پازل ها را اینطرف و آنطرفش می کنی خیلی چیزها از درون آن درمی آید ولی خب شعر حاج آقا بزرگ یادت نرود؛

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

بعد ما هم با تقیه داریم صحبت می کنیم، ما هم همان مانند دین که نه دهم آن تعطیل است!

درس چهارم - با دعاوی باطل زندگی شخص نابود می شود آنگاه دروغگو را به جهنم حواله می کند: آبی جُمُهورِ فی دُرَرِ اللّٰثالی عَنِ النَّبِیِّ قَالَ: لَا یَنْقُضِی کَلَامُ شَهِیدِ الزُّورِ مِنْ بَیْنِ یَدَیِ الْحَاکِمِ حَتّٰی یَتَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۷ صفحه ۴۱۶، از ابن جمهور، ایضاً در کتاب دُرَرِ اللّٰثالی آمده، از رسول الله است.

رسول الله فرمود: لَا یَنْقُضِی کَلَامُ شَهِیدِ الزُّورِ مِنْ بَیْنِ یَدَیِ الْحَاکِمِ حَتّٰی یَتَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ می گوید که حرف زور از دهان کسی خارج نمی شود مگر اینکه او را با پشت در جهنم می اندازند. حالا اینجا چندتا مبحث است؛ شاهد زور یکی همین مسئله خریدن شاهد است. شاهد را می شود خرید. چطور مدرک را می شود خرید شاهد را نمی شود خرید؟ دفاعیه می شود خرید، بعد من می روم یک ادعا می کنم می گویند شاهد؟ بیا برویم! وجدان که نباشد آدم همه کار می کند. این انسان وقتی به مرحله توحش رسید و از انسانیت خارج شد هر چیزی و هر کاری را ممکن است انجام بدهد. باید از انسان ترسید، از خودمان باید بترسیم برای اینکه ما استعداد همه چیز شدن را داریم، خیلی خطرناک است! الان شما می بینید مثلاً خوارج ما تا دیروز جزء غلات ما بودند یعنی ما را به عرش برده بود خب این چطور ممکن است یک شبه بیاید درب خانه، درب را باز نکنی برگردد، خارج بشود؟ نمی شود! نهان بوده آماده است! چطور ممکن است عبدالرحمن ابن ملجم مرادی شاگرد تعالیم قرآنی علی ابن ابی طالب باشد بعد از همین قرآن آیه دربیارد و بگوید که لَا حُکْمَ لَکَ؟ می گوید طبق این آیه ما درآوردیم که تو از دین خارج شدی. کدام آیه؟ آن آیه ای که تو پای درس این یاد گرفتی ها! جالب نیست؟ ببین چقدر دارالغرور حساس است؟ یعنی تو شناختت را از این داری بعد آمده ای با همین شناخت، او را می کوبی و کنار می زنی، چطور می شود؟! همه اش نفسانیات است، یعنی آن عینک را این به تو داده، علی عینک دین شناسی را به ابن ملجم داده، بعد با همین عینک دین شناسی، نوزده رمضان آمده و به این یقین رسیده که علی باید کشته بشود چون از دین خدا خارج شده است. عیب از عینک است؟ عیب از علی معلم است؟ عیب از ابن ملجم است؟ کدام گزینه ها یا هیچ کدام؟ دست خودش است، به بازی گرفته، وقتی که می گوید وَ مَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ همه اش بازی است؛ خَلَقْتَ بازی است، دین بازی است، خوراک بازی است، توالد و تناسل بازی است، قیامت بازی است، انبیاء بازی هستند، رسالت بازی است، خدا بازی است، وقتی که خودش می گوید وَ لَا یَعْرَنُکُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُورُ به خدا غرور پیدا نکنید بِاللّٰهِ الْغُرُورُ، یعنی اینکه خیلی اعتماد نکن به من که من خدای تو هستم، من هم یک چیزی گفتم، تو گوش نکن. وَ لَا یَعْرَنُکُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُورُ. اول می گوید دنیا؛ به دنیا مغرور نشو، بعد می گوید

و بما فیها مغرور نشو، بعد می گوید به اصلش، اصلاً به آن کسی که تو را آورده مغرور نشو. خب این الان می گوید که شما رفتی در محکمه شهادت دادی، حقی را باطل کردی و باطلی را حق کردی، آمدی بیرون، آن کسی که حقش از بین رفته بر سرش می زند، بدبخت شده و آن کسی هم که بقول مردم زیر آبی رفته خوشحال است، بعد می گوید خب حواله شما به جهنم! مگر دین مال زندگی نیست، تو داری به قیامت حواله می دهی؟ یارو به قاضی کلک زده، قاضی را رنگ کرده، در حقیقت اسباب و ابزار را تو فراهم کردی، اول مکار خودت بودی، شیطان این را از همه زودتر فهمید و گفت لَا غَوِیْتُمْ سر من کلاه می گذاری؟ لَا غَوِیْتُمْ أَجْمَعِينَ سر همه کلاه می گذارد! یعنی در حقیقت آن واسطه باید بیفتد، خدا سر همه را کلاه می گذارد. شیطان وقتی که بیکار است و المأمور معذور است، این حلقه وسط می افتد و این دوتا بهم جفت می شود یعنی خودش این خدایی که معرفی شده خودش کلاه می گذارد، به موقع برمی دارد، چشم را می بندد باز می کند، مگر در آن سند نگفت که جلوی کارایی عقل را می گیرد؟ آن وقت این طرف آمده برای مبارزه با دین دم از خردگرایی می زند، آخر خرد تو هم بقول لات های تهران تهاش باد می دهد، آخر خرد تو هم به درد نخورده، پدر ملت های دنیا را خردمندان درآوردند! سیاست غیر از خرد است. از شکنجه دختر اوکراینی فیلم آورده نشان می دهد، این علم است که دارد شکنجه می دهد، خرد است، عقل است. عقل چه کسی برتر است؟ آن کسی که بالاتر می رود. چه کسی ساده است و نمی رود بالا؟ آن کسی که بقول عوام ساده لوح است عقلش نمی رسد. استناد، عقل است، زور و زور و تزویر بر اساس عقل است! چه کسی پولدارتر است؟ کسی که عاقلتر است. چه کسی زورمدارتر است؟ کسی که عاقلتر است. چه کسی سیاستمدارتر است؟ کسی که عاقلتر است، بعد تو آمدی تکیه به عقل می دهی که مثلاً دین را بکوبی! یک شعری هست می گوید کوری که عصا کش کور دگر بُود! ای خردمدار تو بیا اول خودت را جمع کن بعد بیا به دین چیزی بگو. اینکه می گوئیم ما مستقل هستیم سر همین است ها دیانت، علمیت، سیاست، همه آنها را امتحان کردیم و کنار گذاشتیم. خب الان ما خرد را کنار بگذاریم یعنی دیوانه هستیم؟ نه! ما با احتیاط با عقل راه می رویم. احتیاط چیست؟ همان مثلث. می گوید شاید شما دفعه دیگر سال دیگر از این موضع برگردی. شاید برگردیم! خوارج می گویند شما چرا در موضوع سی سال پیش خودت نیستی؟ نباید باشیم، منتظر همه چیز را امتحان می کند و می بیند فایده ای ندارد می رود! اینکه مرغ یک پا دارد خوب است؟ ها؟ ما به دنبال رستگاری هستیم که انبیاء قولش را دادند و انجام نشد، ما داریم خط آن را دنبال می کنیم، خودمان هم پیدایش نکردیم ولی به حد نسبیت پیدایش کردیم، همین قدر که توانستیم کلاه را از سرمان برداریم نفس بکشیم، همین قدر که توانستیم بفهمیم به آبا و اجدادمان چه وارد کردند، می رویم قبرستان به جای اینکه فاتحه بخوانیم می گوئیم دیدید خسارت کردید؟ دیدید بیچاره شدید؟ این را من نمی گویم ها، بهلول شاگرد موسی ابن جعفر یا امام صادق وقتی به قبرستان می رفت، بهلول عاقل دیگر، داستانش را می دانید چون از همان اسرار مگوی امام صادق فهمید و درز را باز کرد و یک چیزی گفت و حکومت در تعقیب او آمد که خفه اش کند، حضرت فرمود خودت را به دیوانگی بزن، بعد می گوید هر روز می رفت چون قبرستان هم بغل شهر بود دیگر، دور نبود یک چوب برمی داشت یکی یکی به این قبرها می زد و می گفت ای دیوانه ها، ای بی عقل ها، ای احمق ها! بعد خلیفه رد می شد خندید گفت بهلول زورت را به مرده ها می رسانی؟ برای چه به اینها می گویی؟ گفت

برای اینکه اینها با چشم خودشان ضعف و زبونی زندگی را در همه ابعاد دیدند. پدران و مادران ما عدم تطابق ندیدند؟ ها؟ چرا ندیدند؟ یعنی حاج آقا بزرگ ندید؟ پنجاه سال در حوزه تحصیل کرد عدم تطابق را نفهمید؟ بعد در این فامیل ما بیاید بگویند نه آقا بزرگ موقعی که این در مسجد نور تدریس می کرده از او حمایت می کرده اگر الان بود از او حمایت نمی کرد. آیا تو می توانی ثابت کنی که اگر الان بود در عدم تطابق دین فریاد نمی زند؟ ها؟ می توانی ثابت کنی؟ همین که می گفت مگر خدا مُرده. این بزرگترین فریاد نبود؟ وقتی به او فشار می آمد می گفت مگر خدا مُرده؟ یعنی أَمَّنْ يَجِبُ الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا؟ فهمیده بودند، اهل بیت فهمیده بودند. امام حسین برای چه می گفت غُرُونَا؟ چه کسی مغرورش کرد؟ کوفی؟ مگر امام حسین شناسنامه کوفی در دستش نبود؟ مگر ندید با بابایش چه کرد؟ نه، غُرُونَا یعنی او، وَلَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ، همه را سرکار می گذارد، همه را مغرور می کند، همه را می دهد جلو و می گوید بروید من هستم بروید بروید! همین کلک را هم در سربو به ما زد، گفت بروید ما هستیم، بیخودی ما را به جان حکومت انداخت، بیچاره حکومت، بیچاره ما! ما را گول زد دیگر. تمام فریب بود، من سی و پنج سال تحصیل و تدریس فریبکاری را در آن لباس یدک می کشیدم، چه می فهمیدم؟! عدو شود شود سبب خیر گر خدا خواهد وقتی به زندان رفتیم تازه فهمیدیم که بابا مسئله چیز دیگری است، حکومت بیچاره گناهی ندارد، مشکل سر آن بالاتر است او ما را سرکار گذاشته، او گفت برو ما هستیم، کارش همین است ها! به همه اصناف می گوید ها! به پزشک هم همین را می گوید، تو نسخه را بده، به سرطانی بگو من او را خوب می کنم. صد میلیون، دویست میلیون باید بدهد بعد هم اینکه از راه الله یَسْتَهْزِءُ وارد می شود، دکتر از اتاق عمل می آید، می گوید ببخشید نتوانستم. نتوانستی؟ نگذاشت! از اول هم نتوانسته بودی او مغرورت کرد. در دیانت هم همینطور؛ پیغمبر بنده خدا را جلو انداخت و گفت بروید مردم را هدایت کنید، با چه هدایت کنید؟ بَا بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ؟ آیا این هدایت است؟ پس قصاب دارد گوسفند را هدایت می کند که سرش را می بُرد؟ ها؟ به ابعاد جدیدی از مفاهیم باید واقف بشویم! پس می گوید ناراحت نباش آن کسی که در محکمه به تو ظلم کرد حالا قاضی باشد یا مدعی باشد به جهنم می رود، جهنم هم که خب ده ها هزار سال است حواله اش را داده اند.

درس پنجم - گواهان زورگو نابود می شوند: دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، رُوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: شَاهِدُ الزُّورِ مِنَ الْمُقْتُولِينَ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۷ صفحه ۴۱۵ و کتاب دعائم الاسلام، از امام صادق آورده، از پدران بزرگوارش، از رسول الله.

فرمود: شَاهِدُ الزُّورِ مِنَ الْمُقْتُولِينَ، جالب است! بین یکطوری حروف را به هم چسبانده که کسی نفهمد! یعنی شما ظاهرش را نگاه می کنی یک چیز معمولی است. این چه چیزی است که درآوردی؟ زیر خاکی است، در منطقه غیر قابل احتمال این عتیقه را گذاشتند و من و تو داریم می رویم درمی آوریم. خسته می شوی حق داری راه سنگین است! خسته شده و افتاده، حق دارد ما نباید به خوارچمان بد بگوییم، به ده دلیل حق داشته؛ اولاً خدا خواسته، بعد زورش نکشیده، هضم نکرده، بعد غذاها را نجویده خورده؛ غذای معرفت رب! صبر و انتظار مثل انسان است و سر، یعنی پیکر و سر، اگر یک ذره صبر از دست برود انتظار می رود، یک لحظه می خواهی که این را قضاوت کنی که این نیست آنطوری است، مراقب باش! می گوید: شَاهِدُ الزُّورِ مِنَ الْمُقْتُولِينَ، کسی که گواه زور باشد کشته می شود. بروم بالا و

از بالا بیایم به پایین؛ پیامبر مردم را به زور وارد اسلام کرد بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ، درست؟ چه کسی شاهد این زور است؟ می داند که این شخص یعنی ابوسفیان مسلمان شده برای توطئه اسلام آورده، می داند، ولی بُعِثْتُ! شاهد هست در گرد آوردن مردم به قدرت قاهره، خودش کشته می شود. چه کسی پیغمبر را کشت؟ همان هایی که روز اول به او ایمان آوردند غیر از علی و خدیجه و فاطمه. پیغمبر در مکه قبل از هجرت خوشحال بود که یکی از بزرگان از قُدماء به او ایمان آورده بعد با او هجرت کرد، حالا اسم نمی خواهم بیاورم چون من برای همه آنها احترام قائل هستم. با اسناد و مدارکی که از شیعه و سنی هست دانه درشت ها؛ صحابی، انصار و خواری پیغمبر، پیغمبر را کشتند. چه کسی در آن اتاقی که پیغمبر داشت جان می داد بود؟ بزرگان صحابه که نرفتند به سپاه اُسامه پیوندند! پیغمبر فشار آورد که همه اینها بروند مدینه را خالی کنند که وقتی جان می دهد علی فقط باشد، شاهد زور کیست؟ علی است؛ الْمُقْتُولِينَ کشته شد. علی می داند که نباید بکُشد ولی می کُشد، چرا؟ چون حکم جهاد است از بالا، فشار پیغمبر است صاحب شریعت. امیرالمؤمنین می داند که نباید بکُشد؟ بله! دلیل داری بگو؟ بله، یاد است که در آن سند گفت علی گریه می کرد و می کشت؟ ها؟ علی قصاب نیست، علی سلاح نیست. می کُشد چون مجبور است، حکم جهاد آمده، حکم جهاد را چه کسی داده؟ جبرائیل. جبرائیل کیست؟ دحیة ابن خلیفه کلبی. می گوید خدا، الله کجاست؟ علی کشته شد به وسیله تیغی که از اسلام برخاسته بود یعنی علی را یک رومی نکشت بلکه یک قاری قرآن کشت، یکی از قراء معروف کوفه کشت. شاهد زور بود؟ کشته باید بشود! همه رجال ظهوری همینطور بودند، همه آنها می دانستند که دین این نیست که اجباراً به خورد خلق باید بدهند ولی می دادند. به چه حکمی؟ به حکمی که امیر در مناجاتش فرمود، چه گفت؟ مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْإِمِيرُ وَأَنَا الْمَأْمُورُ می گوید برو، می گویم چشم. دست دست خداست، چشم چشم خداست، علی چکاره است! اگر به علی باشد می خواهد کسی را نکُشد. در اجرای حدود ما چقدر سند داشتیم یادتان هست که علی بقول معروف زیر سبیلی رد می کرد و دیده را ندیده می گرفت، یادتان هست؟ چقدر سند داریم. آیا پیغمبر به علی نگفت اگر دیدی در خیابان جفت گیری می کنند چکار می کنی؟ گفت چشم هایم را می بندم و اگر خیلی معطل شدند عبايم را روی آنها می اندازم که دیگران هم نبینند. دین باید این باشد؛ دین سمحه و سهله! خودشان گفتند دین اسلام دین آسان، روان، مختصر و بی آزار است، حالا چطور شد که این دین آمد آدم کش شد! حالا شما روزه خوار را شلاق بزن، بگو دین گفته، دلش را چکار می کنی؟ خب دیگر در بیرون روزه نمی خورد، اما در دلش به خدا فحش می دهد چه؟ اینکه مردم تبدیل به لشکر بی خدا می شوند چه؟ این را چکارش می خواهی بکنی؟ پیغمبر روز آخر که می خواست وصیت بنویسد خیلی اسرار را می خواست بگوید، یکی از اسرار هم همین بود که شاهد زور بودم، الان هم دارم کشته می شوم بدانید و شما زیر بار زور نروید!

درس ششم - همه مستحق حدود هستند: وَ الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ عُدُولٌ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُمْ إِلَّا مَجْلُوداً فِي حَدٍّ أَوْ مَعْرُوفاً بِشَهَادَةِ زُورٍ - کتاب الهدایة صفحه ۷۵، از رسول الله آورده است.

رسول الله می گوید: الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ عُدُولٌ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُمْ إِلَّا مَجْلُوداً فِي حَدٍّ أَوْ مَعْرُوفاً بِشَهَادَةِ زُورٍ همه مردم مسلمان عادل هستند. عادل یعنی بی گناه! عادل یعنی از خط راست به چپ و راست متمایل نشده، خدا هم که می گویند عادل

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۵ - فایل صوتی ۶۳۵۶ - درس اول - دو درس، معارض با بلوغ قانونی در هشت

بخش اول: مستندش از جعفر ابن محمد از پدرش از جدش به عبارتی از امام صادق، امام باقر، زین العابدین، امام حسین و علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین. می گوید: تَقْبُلُ شَهَادَةَ الْعُلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَانَ مَرْضِيًّا شَهَادَاتٍ وَ گواهی پسر

را در هنگامی که محتلم شده مقبول می‌داند. احتلام، بلوغ شرعی است و متغیر است بعضی‌ها در دوازده، سیزده سالگی و بعضی‌ها هم می‌رود بالاتر. شهادت هم فراگیر است کلاً حضور است، حضور در محاکم باشد یا حضور در عرصه‌های مختلف باشد. می‌گوید تُقْبَل قبول است.

بخش دوم: علی ابن ابراهیم عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَجُوزُ شَهَادَةُ الصَّبِيَّانِ قَالَ نَعَمْ فِي الْقَتْلِ يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي مِنْهُ - در کتاب کافی است جلد ۷ صفحه ۳۸۹ و کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۵۱ است.

اینها از این شاخه ردیابی کردند، از علی ابن ابراهیم از پدر از ابن ابی عمیر از جمیل از امام صادق. صحابی از امام صادق سؤال می‌کند: تَجُوزُ شَهَادَةُ الصَّبِيَّانِ قَالَ نَعَمْ گفتم آیا گواهی بچه مقبول است؟ صبی و صبیّه از مندرجات فقه است یعنی دختر بچه پسر بچه، معمولاً صبی به زیر ده سال می‌گویند، فرمود که بله جایز است و مهمترین شهادت در قتل است. ای بچه، آیا تو دیدی این آن را کشت؟ یک چنین گواهی خیلی مهم است. می‌گوید که يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي مِنْهُ می‌گوید بچه زیر ده ساله اگر شاهد قتل باشد در اولین بار گواهی او ثبت قانونی دارد و دفعه دوم حالا شاید بترسد یا یک چیزی باشد می‌گوید بار دوم نه. در فقه مغایرات است که بچه‌های کوچک می‌توانند در مواضع و مراکز و مجامع قانونی حضور پیدا کنند و رأی بدهند حرف داشته باشند.

درس دوم - گواهی برده به چه عنوان پذیرفته می‌شود در حالی که او را آدم حساب نمی‌کنند؟!: تَجُوزُ شَهَادَةُ الْعَبْدِ لِغَيْرِ صَاحِبِهِ - کتاب فقه الرضا صفحه ۲۶۱، از امام رضا است.

ریزه کاری‌های انسان شناسی است، رشته حقوق بشر. تَجُوزُ شَهَادَةُ الْعَبْدِ لِغَيْرِ صَاحِبِهِ گواهی برده برای غیر صاحبش پذیرفته است. برای صاحبش؛ اگر به نفع صاحبش باشد نه چون اربابش است می‌گوید: بگو این را، می‌گوید چشم! خب، ما چقدر در باب بردگان داشتیم که مالک جان و ناموس و مال خود نیستند، بعد چطوری مالک رأی خود هستند؟ این را باید پاسخ بدهند.

درس سوم - گواهی بی عقل چگونه پذیرفته می‌شود؟: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْعُدْرَةِ وَ كُلِّ غَيْبٍ لَا يَرَاهُ الرَّجَالُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۹۱، از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۷۱ از یونس ابن عبدالرحمن از عبدالرحمن ابن بُکیر از امام صادق.

این موضوعات همه در باب بلوغ شرعی و قانونی و اجتماعی و جسمی است که همه اینها معارض هم شدند. امام صادق چه فرمود؟ تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْعُدْرَةِ وَ كُلِّ غَيْبٍ لَا يَرَاهُ الرَّجَالُ. همه‌اش معارضات است، دریاست، توفیق می‌خواهد که آدم اینها را در بیاورد، توفیق نصیبی‌ست به هر کس ندهندش! امام صادق می‌گوید که گواهی زن مقبول است. چقدر درس داشتیم که زن بی عقل است؟ ها؟ چطور گواهی و شهادت و رأی او نافذ است؟ می‌گوید اگر زن ماما بود برای تشخیص بکارت دختر رأی او مقبول است که آیا این بکارت دارد یا ندارد! و هر عیبی که مردان نمی‌توانند آن را ببینند. اصلاً از قبل اینطوری بود، علت پیدایش ماما این بود که اینهایی که خیلی متعصب و متشرع

بودند می گفتند که طبیب زنان باید زن باشد که مرد نبیند. حالا این توپ به زمین خود دین برمی گردد شما که طبق مستندات زیاد گفتید زن عقل ندارد چطور به او طبابت می دهید؟ ها؟ چطور به عنوان یک مسئول حرف او را قبول می کنی و رأی صادر می کنی؟

درس چهارم – دو زن، یک انسان حساب می شود و در حقیقت یک زن نصف یک انسان است: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُوسَى مُحَمَّدُ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُوسَى عَنْ يَزِيدَ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هَارُونَ ابْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ فِي الْإِسْتِهْلَالِ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۲۸۴، از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسن ابن موسی، ایضاً کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۳۰، از محمد ابن احمد ابن یحیی از حسن ابن موسی از یزید ابن اسحاق از هارون ابن حمزه از ابی بصیر از امام صادق.

فرمود: تَجُوزُ شَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ فِي الْإِسْتِهْلَالِ عید فطر می خواهد گواهی بدهد، همه رفته اند بیرون از شهر که ماه را ببینند، می گوید یک دانه زن شهادتش مقبول نیست، یک زن که چشم دارد چشمش هم مثل بقیه مردهاست حواسش هم مثل بقیه است، این اگر یک زن بیاید به مرجع مربوطه بگوید که من ماه را دیدم می گویند نه فایده ندارد باید یک زن دیگر بیاید کنارت، دوتا زن لازم است. همه اینها در مسیر تحقیر زن اهانت به جامعه نسوان و زیر پا گذاشتن حقوق بشر است که عرض کردم نصفی از این هشت میلیارد، زن هستند که مستقیم به آنها اهانت شده و نصفی از آنها هم که مرد هستند باز به آنها هم اهانت شده بخاطر اینکه همه اینها مادر داشتند دیگر، وقتی به زن جماعت اهانت می شود به مادران، زنان، نوامیس و دختران این چهار میلیارد اهانت شده است.

درس پنجم – معارضات در باب شخصیت زن: الْأَحْسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي رُؤْيَةِ الْهَلَالِ وَلَا يُقْبَلُ فِي الْهَلَالِ إِلَّا رَجُلَانِ عَدْلَانِ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۶ صفحه ۲۶۹، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۳۰، از حسین ابن سعید از حماد ابن عیسی از حماد ابن عثمان از امام صادق است.

در بحث زن رفتیم، چقدر گسترده است ما تا الان خیلی داشتیم، از جنبه های بحث انگیز شریعت یکی همین بحث زن است، یکی برده است و یکی حدود است، خیلی چیزها دارد، می رود در واحد همان هزار و یک سؤال بی جوابی که آن مرجع نجف نشسته گفت. لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي رُؤْيَةِ الْهَلَالِ ... إِلَّا رَجُلَانِ عَدْلَانِ در درس قبل گفت یک دانه زن فایده ندارد باید جفت بشود، دوتا انسان باهم می شود یک انسان، اینجا می گوید اصلاً هیچی لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي رُؤْيَةِ الْهَلَالِ اینجا اصلاً پته همه آنها را روی آب انداخته و ریشه را زده، بعد در قرآن سوره نساء داریم، جالب است ها، مارپیچ است، کج و معوج است، گیج کننده است شاید بخاطر نوع الهامات و القانات است شاید بخاطر اینکه گاهی جبرائیل است و گاهی دحیه ابن خلیفه کلبی است. اینجا می گوید اصلاً طیف زن حق ندارد بگوید که امشب شب اول ماه شوال است، یا برعکس، شب اول ماه رمضان برای ورود و خروج ماه رمضان است.

درس ششم – حضور در طلاق برای زن جایگاه قانونی ندارد: قَالَ الصَّادِقُ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ وَ لَا فِي رُؤْيَةِ الْهَلَالِ - كتاب الهدایة صفحه ۴۵، از امام صادق است.

امام صادق فرمود که گواهی زن در طلاق، رسمیت ندارد. می دانید که در طلاق جزء قانون است باید دوتا شاهد باشد که من شهادت می دهم این از این جدا شده، البته این مال زمانی بود که محضر، قانون، ثبت و اینها نبود، برای اینکه طرف الکی این طرف و آن طرف نرود بگوید من طلاق گرفتم. گواهی زن ها در طلاق جایگاه و وجاهت ندارد یعنی آنجا دوتا مرد باید شهادت بدهند حضور داشته باشند گواهی بدهند بنویسند و امضاء کنند که این زن و مرد از هم جدا شده اند، آنجا زن حق اظهار وجود و نظر ندارد.

درس هفتم - شانس زنان در عدم قبول شهادتشان در اجراء حدود و قصاص: أَبُو الْقَاسِمِ ابْنُ قُؤْلُوبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْخُدُودِ وَلَا فِي الْقَوْدِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۶۵، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۴ است.

از ابوالقاسم ابن قولویه از پدرش از سعد ابن عبدالله از احمد ابی عبدالله البرقی از پدرش از غیاث ابن ابراهیم از جعفر ابن محمد صادق، امام صادق از پدرش امام باقر، پدر بزرگش امام سجاد، جدش امام حسین، جد بزرگ؛ امیرالمؤمنین است. لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْخُدُودِ گواهی زن در حدود اجرای حد، جایز نیست. یعنی زن اگر دید شوهرش با یک زن دیگر زنا می کند نمی تواند به محضر و محکمه برود و گواهی بدهد برای اینکه زن است! قوانینی که حد اجرا می شود زن حق اظهار نظر ندارد شاید هم این توفیق اجباری باشد که بیخودی وجدانش گرفتار نشود چون اینهایی که می روند گواهی و شهادت می دهند حضور پیدا می کنند عکس می برند فیلم می برند پرونده می برند همه اینها بخاطر اینکه غیبت روزگار احتمال و نسبیت و تشکیک است یک پایشان گیر است. جایی که امیرالمؤمنین بستر زنا را در محل رؤیت دیگران نادیده می گیرد و حتی جلوی او را می گیرد با عبایش پرده می اندازد که این طرف راحت باشد یا در شنیدارها طرف می آید و می گوید که من همجنس باز بودم انجام دادم، می گوید برو خل و چل شدی این حرف ها چیست! او را از محضر از محکمه به بیرون هل می دهد. یا زن می آید می گوید من زنا دادم، می گوید برو حتماً سردی گرمیت کرده نمی فهمی چه می گویی برو! یعنی او را هل می دهد و یکطوری از اجرای حکم او را بیرون می کند. یا آنجا عیسی مسیح، اینها همه را می دانید من اشاره می کنم، دارد می بیند که طرف دزدی می کند آلت دزدی در دستش است در حین سرقت به او می گوید از خدا نمی ترسی دزدی می کنی؟ می گوید من؟ من دزدی نکردم! می گوید ببخشید حق با توست. یعنی به چشم و گوش نمی شود اعتماد کرد من نمی دانم در مسائل مختلف چطور قضاوت می شود! حالا این شاید توفیق اجباری است برای زن ها که گواهیشان در حدود، مقبول نمی افتد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۶ - فایل صوتی ۶۳۵۷ - درس اول - حساسیت نسبت به زن در قوانین دینی چقدر زیاد است!: باسناده عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ لَا يُجِيزُ شَهَادَةَ الزَّوْجِ لِزَوْجَتِهِ وَ كَانَ يُجِيزُ شَهَادَةَ الزَّوْجِ عَلَى زَوْجَتِهِ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۴۳ است.

سلسله محدثین: جعفر ابن محمد امام صادق از پدرش امام باقر از پدر بزرگش زین العابدین و امام حسین و امیرالمؤمنین. لَا يُجِيزُ شَهَادَةَ الزَّوْجِ لِزَوْجَتِهِ وَ كَانَ يُجِيزُ شَهَادَةَ الزَّوْجِ عَلَى زَوْجَتِهِ می گوید که گواهی دادن مرد به نفع

زنش قبول نمی‌شود ولی بر علیه‌اش قبول می‌شود یعنی وقتی که باهم خوب هستند و یک اختلافی در معامله‌ای یا چیزی با کسی پیدا می‌شود کار به محکمه کشیده می‌شود و شوهر می‌خواهد که به نفع زنش گواهی امضاء بدهد قبول نمی‌شود ولی برعکس آن می‌شود یعنی اگر زن و شوهر باهم دعوایشان شد مرد می‌تواند هر چیزی را علیه زن بگوید. این هم در طبقه‌بندی حقوق بشر و دفاع از حقوق زنان!

درس دوم – آدم پاکیزه را چه کسی خراب کرده؟: وَ نَرَوِیْ اَنَّهُ مِّنْ وَّلَدٍ عَلَی الْفِطْرَةِ وَ لَمْ یُعَرَفْ مِنْهُ جُزْمٌ فَهُوَ عَدْلٌ وَ شَهَادَتُهُ جَائِزَةٌ - کتاب فقه الرضا صفحه ۳۰۷ است.

روایت آمده است که می‌گوید: مَنْ وُلِدَ عَلَی الْفِطْرَةِ وَ لَمْ یُعَرَفْ مِنْهُ جُزْمٌ فَهُوَ عَدْلٌ وَ شَهَادَتُهُ جَائِزَةٌ هر کسی فطرتاً پاک هست بی جرم و بی اتهام است یعنی عادل است، شهادت و گواهی او مقبول است، ولی وقتی جرم واقع شد و بزه‌کار شد از عدالت ساقط است و شهادتش هم مقبول نیست. حالا صحبت سر این است که چه کسی معصیت را بر انسان فابریک تعبیه کرد؟ آدمی که هیچ چیزی نمی‌دانست و خدا گفت من همه چیز یادش دادم؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ مقلد چه کسی بوده که از فطرت پاک خارج شده؟ این بحث زیاد شده یادتان که هست، هر چه خدا گفته سلاطین اجرا کردند یعنی اینکه مثلاً گفته است هر کس با من جنگید یا به من پشت کرد یا از من دور شد دست راست و پای چپش را قطع کنید، مثل همین را قرآن می‌گوید که فرعون اجرا می‌کرد. خلاف وعده را چه کسی به بشر یاد داد؟ از خدا یاد گرفت. می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِی الْمِيعَادَ، خدا خلاف وعده نمی‌کند، پس اینها چیست که روزمره بر سر ما می‌ریزد؟ وعده چیست؟ بیسکویت است؟ آدامس است؟ پفک است؟ وعده همین آیات است دیگر، که آن معروفش این است دیگر اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ، وقتی که این وعده را محقق نمی‌کند چطور وعده بهشت را می‌خواهد ایجاد کند و بهشت را برای بشر جا بیندازد که راست است؟ خب این که کوچک است را تو نشان نمی‌دهی ادا نمی‌کنی و به وظیفه خدایی‌ات عمل نمی‌کنی بعد می‌خواهی میلیاردها سال بعد بهشت را باور و قبول کند؟

درس سوم – همه قتلہ ائمہ در این شرایط قرار داشتند: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ زِيَادٍ الْكَرْخِيِّ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ مَنْ صَلَّى خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فِي جَمَاعَةٍ فَظُنُّوا بِهِ خَيْرًا وَ أَجِيزُوا شَهَادَتَهُ - کتاب امالی شیخ صدوق صفحه ۲۷۸ است و کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۵۱۳، از رسول الله است.

حدیث کرد جعفر ابن محمد ابن مسرور، گفت حدیث کرد حسین ابن محمد ابن عامر از عمویش عبدالله ابن عامر از محمد ابن زیاد الأزدی از ابراهیم ابن زیاد الکرخی از امام صادق. مَنْ صَلَّى خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فِي جَمَاعَةٍ فَظُنُّوا بِهِ خَيْرًا وَ أَجِيزُوا شَهَادَتَهُ می‌گوید هر کس پنج وعده نمازش را به جماعت بخواند، صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء به مسجد برود، این آدم خیر و خوبی است و شهادتش هم درست است، پس چرا شهادت خانواده امیرالمؤمنین درباره فدک مقبول خلیفه اول مسلمین جهان و حومه ابوبکر صدیق نشد؟ همه را به نوعی رد کرد؛ فاطمه که به نفع خودش است و علی که برای زنش شهادت می‌دهد و او هم که خادمه‌اش است. خب پس آموختیم در ادبیات دینی که هر کس پنج وعده نماز جماعت در مسجد بخواند آدم خوبی است پس ابن ملجم مرادی آدم خوبی بود چون هر پنج وعده

نمازش را به جماعت در مسجد می خواند. اگر او آدم خوبی است پس علی چه؟ یکی از آنها باید آدم بدی باشد و یکی از آنها باید خوب باشد دیگر، پس چطور وقتی که امیرالمؤمنین را ضربت زد منادی گفت: اَشَقَى الاشْقِيَاءِ. اَتَقَى اَلْاَتَقِيَّارَا كَشَتْ؟ ها؟ علی اَتَقَى اَلْاَتَقِيَّارَا؟ ابن ملجم اَشَقَى الاشْقِيَاءِ است؟ ابن ملجم در تاریخ فریاد می زند که من پنج وعده نماز جماعت خواندم، طبق گفتار امام صادق من آدم خوبی بودم و همچنین قتله اهل بیت، تمام بزرگان سیاست که قاتلین ائمه بودند همه آنها به حکم شأن شان امام جماعت و امام جمعه پایتخت بودند و پنج وعده هم به جماعت نماز می خواندند و همه آنها هم معصومین را کشتند.

(فایل صوتی ۶۳۵۸ - درس اول) با آنکه روزگار بی خیری است ولی در تبلیغات عکس آن دیده می شود. کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۵۱۳، از رسول الله است. فرمود: مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ وَاجِيزُوا شَهَادَتَهُ مشابه این را در درس قبل داشتیم. می فرماید هر کس نمازها را پنج وعده به جماعت بخواند به او گمان خوب ببرید و گواهی او به عنوان یک عادل پذیرفته است. دقت کنید! فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ گمانتان به او تمام خیر باشد. یک چیز عجیبی است ها! می گوید سنگ بزرگ علامت نزدن است. بعد می گوید: بَقِيْتُ اللهُ خَيْرٌ لَكُمْ الباقی این خدایی که در غیبت هست خیر است. یعنی چه؟ یعنی این خدا الان خدای شر است دیگر، آیا شر غیر از ناحیه خدا صادر می شود؟ آیا غیر از اوست ها؟ آیا می توانی بگویی که دوتا خدا داریم؛ یکی از آنها شر است و یکی خیر است، یکی خیر می بارد که دستش را بسته اند متوقف شده جاده بند آمده و یکی از آن آنها شر است که متداول است، نمی شود گفت. فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا همه اش الهامات خودش است.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۷ - فایل صوتی ۶۳۵۸ - درس اول این فایل با موضوع نماز جماعت مجوز خوبی به علت تشابه به درس سوم فایل ۶۳۵۷ درس سوم ملحق گردید.

درس دوم - چگونه شهادتین را از فسقه و فجره مقبول می داند؟: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ سَلِيمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقْبَلُ شَهَادَةَ الْفَاسِقِ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۹۵، از گروه راویان نقل می کند احمد ابن محمد ابن عیسی ایضاً در کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۴۲، از حسین ابن سعید از قاسم ابن سلیمان از جرّاح المدائنی از امام صادق.

فرمود: لَا أَقْبَلُ شَهَادَةَ الْفَاسِقِ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ گواهی و رأی بی دین فقط بر علیه خودش مقبول است لَا أَقْبَلُ شَهَادَةَ الْفَاسِقِ قبول نمی شود. خب اولاً فاسق کجا می آید علیه خودش شهادت بدهد که بعد کتک بخورد و شکنجه بشود؟ ها؟ بعد هم اگر منظور از شهادت گسترده معنی باشد یعنی حضور فاسق فقط در محدوده زندگی خودش ممکن است در حالی که فسق در همه جا گسترده است.

درس سوم - بیچاره قربانیان آمیزش های غیر رسمی!: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ وَلَدِ الزَّانَا عَنِ عَلِيٍّ مِثْلَهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۹۵، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۲۴۴، کتاب دعائم الاسلام هم همین را در جلد ۲ صفحه ۵۱۱

آورده است.

این درس سه تا بخش دارد: **بخش اول:** این مصادر قبلی از امام صادق آورده و این مأخذ آخری از امیرالمومنین است. از گروه محدثین؛ علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس از ابی ایوب الخزاز از محمد ابن مسلم صحابی امام صادق، از امام صادق است. لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ وَلَدِ الزَّانَا، می گوید که ولد الزنا آدم نیست. یعنی چه؟ اینجا نیامده ها! من می خواهم برایت تفسیر کنم. ببین می گویی که فلانی هم هست ها بیا از او بپرسیم، می گوید ول کن بابا او آدم نیست، حالا دقیقاً این همان است. ولد الزنا نمی تواند در عرصه های حقوقی حاضر شود یعنی هیچی دیگر، فاتحه او خوانده است، نسخه اش را پیچیده. خب بارها بحث این ولد الزنا بود که این چه گناهی کرده ولد الزنا شده، این چرا باید در زندگی بی آبرو بشود، این چرا باید در زندگی انگشت نما بشود، یک مرد و زنی رفتند عشق و حال کردند حالا گناه شان این است که خطبه نخواندند و این بدبخت به دنیا آمده باید اینطوری در جامعه ملکوک باشد.

بخش دوم: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ وَلَا تَجُوزُ شَهَادَةُ وَلَدِ الزَّانَا وَشَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ - کتاب نوادر احمد ابن محمد ابن عیسی صفحه ۱۵۹، از احمد ابن محمد از عبدالله ابن سنان از امام صادق. از امام صادق در باب اعتبار ولد الزنا است. مثلاً الان شما داری با ماشین می روی تصادف کردی حالا یک طوری است که پلیس نه می تواند کروکی بکشد و نه دوربین هست، چکار می کند؟ از درو همسایه ها و آنهایی که دیدند سؤال می کند و پرونده را بر اساس آن می بندد، حالا در بین اینها یک ولد الزنا هست چقدر زشت است که می گوید نه نه تو جلونیا، تو حرف زن تو ولد الزنا هستی برو. لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ وَلَدِ الزَّانَا وَشَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ چقدر جالب است! ما چقدر بدبخت هستیم، چقدر باعث تأسف است، دقت کن در این مبحث، زن و ولد الزنا از نظر اعتبارات بغل هم است. چه می گویند؟ می گویند که اسلام حقوق زن را تماماً و کمالاً ادا کرده، آنهایی که اینها را می گویند ها، این مکاشفات را باید برایشان رو کنید تا رویشان کم بشود. می گوید نه گواهی زن در طلاق مقبول است و نه گواهی ولد الزنا! که عرض کردم قانون شرع است که اگر بخواهد طلاق بدهد باید گواه داشته باشد. حالا همین را اصلاً آدم می خواند آیا چندان نمی شود؟ بی عدالتی، تبعیض، حق کُشی، از همه مهمتر بی آبرویی! الان یک زن این روایت را بشنود در دلش چه می گذرد؟

بخش سوم این فایل با موضوع کشتی نوح و عدم حمل ولد زنا به علت باز خوان به فایل ۵۴۳۵ ملحق گردید.
درس چهارم - گناه نداری بر گردن کیست؟: قَالَ النَّبِيُّ شَهَادَةُ الَّذِي يَسْتَلُّ فِي كَفِّهِ تُرْدُ - کتاب عدة الدّاعی
صفحه ۸۹، از رسول خاتم است.

می گوید جزء کسانی که حق رأی ندارند گداست. ا، عجیب است! همه اینها را کنار هم جمع کنید؛ ولد الزنا، زن، چیزهای دیگر هم در روزهای گذشته بود. شَهَادَةُ الَّذِي يَسْتَلُّ فِي كَفِّهِ تُرْدُ گواهی کسی که دستانش را رو به مردم بلند کرده و می گوید بدهید در راه خدا. حالا الان یک فقیر این حدیث را بخواند چه حالی به او دست می دهد؟ البته همه ما فقیر هستیم ها! حالا در بُعد معنوی که فقیر خدا هستیم، همانطوری که امیرالمومنین در مناجات گفت:

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ

ولی در وجه ظاهر هم همه ما فقیر هستیم. ما چه داریم؟ آنقدر اعداد نجومی ثروت یک عده ای گیج کننده است که آدم

زندگی خودش را نگاه می کند می گوید که ما آفتابه پر کن آنها هم نمی شویم. خب حالا این فقیر بدبختِ ننه مرده بقول عوام، آمد در محکمه شهادت بدهد قاضی زد روی سینه اش آبرویش را برد گفت برو، گدا. عجب! خب آقای متشرع، چه کسی او را فقیر کرده؟ آیا تقصیر خودش بوده، تن پرور بوده و نرفته کار کند، یا این است؟ پس خمیرمایه و اسکلت انسان را که در فقر قرار گرفته را چه می گویی؟ این آیه قرآن خودت است یا ایها الناس اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ شما فقیر زاده شده اید. حالا برای اینکه ماستمالی کند از طرف خدا ردش کند می گوید بله تقصیر خودش بود! من بارها دیدم پولدار به فقیر گفته: چیه، چشمت به مال من است؟ تو خوابیدی من حرکت کردم، تو یک گوشه ای بودی و من تلاش کردم. آیا فقط پولدار تلاش کرده؟ بله؟ فقیر برای نجات خودش و خانواده اش تلاش نمی کند؟ آن کسی که می آید از درون آشغال ها که چه زن و چه مرد اصلاً به قیافش نمی خورد، چیزهایی را درمی آورد بازیافت زباله است که برود بفروشد. آیا این می خواهد در این وضعیت قرار بگیرد یا نمی خواهد؟ این به جای گدایی آمده این کار را می کند، بعد فامیل پولدار و فامیل فقیر وقتی در یک مهمانی جمع می شوند مخصوصاً در شب های ماه رمضان، حالا یا در حسینیه است یا در مسجد است یا در خانه است، متشرعین پولدار جمع می شوند وقتی که مراسم تمام می شود فامیل نزدیکش از آنجا بیرون می آید پشت پراید می نشیند و استارت را می زند و خودش اتومبیل چند میلیاردی دارد، آیا این وجدان دارد؟ بعد هم وقتی بحث می شود که تو از کجا آوردی، می گوید چیه، من کار کردم. پس آقای پولدار جواب امیرالمؤمنین را چه می دهی؟ امیرالمؤمنین گفت مالی روی هم انباشته نمی شود مگر به ظلم، ظلم به زیردست، باز فرمود: مال حلال قطره است و مال حرام دریاست. خیلی استدلال داریم فقط باید این متشرع را وسط میدان بکشی، که غالباً اینها که می آیند با شما بحث می کنند پولدار هستند، حالا پولدار آنچنانی نباشند قشر متوسط هستند برای اینکه نمی فهمند! ببین آدم خودش باید زمینه اینها را داشته باشد تا بفهمد. من اگر فقیر نبودم نمی فهمیدم جلز و ولز نمی کردم، تو اگر فقیر نبودی متوجه نمی شدی که در این حدیث نبوی چه اهانتی به تو شده که فامیلت تو را برداشته به محضر برده می گوید که این جزو شهود است، بعد رسول الله می گوید که نه این نمی شود این چون فقیر است این چون همه اش دنبال قرض و قوله و وام می رود و به این و آن التماس می کند بیا ضامن من بشو این آدم نیست که رأیی داشته باشد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۸ - فایل صوتی ۶۳۵۹ - درس اول - فضولکاری در دأب رجال ظهوری نیست:

یاسنادہ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: مَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الشُّهَدَاءِ الْأَرْبَعَةِ - كتاب الجعفریات صفحه ۱۴۴ است.

با اسنادش آورده از جعفر ابن محمد از پدرش از جدش یعنی امام صادق از امام باقر از امام سجاد از ابی عبدالله از امیرالمؤمنین. فرمود: مَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الشُّهَدَاءِ الْأَرْبَعَةِ دوست ندارم که اولین نفر باشم در شهادت و گواهی برای اجراء حدّ رجم. چون نفر اول مهم است اولی که می آید به دومی و سومی و چهارمی دلگرمی می دهد یعنی ما اهل قساوت نیستیم که در هر معرکه ای بیاییم پرونده ای برای یک بدبختی بسازیم.

درس دوم - امامی که با تقیه پیش می رود چگونه عدل را یدک می کشد؟: مُحَمَّدٌ ابْنُ یَحْیٰی عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ

الْحُسَيْنِ عَنْ حَفْصِ ابْنِ عَوْنٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً - کتاب کافی

جلد ۷ صفحه ۱۷۵ است.

این درس دوتا شاخه و قسمت و بخش دارد: **بخش اول:** از گروه روات: محمد ابن یحیی از محمد ابن حسین از حفص ابن عون از رسول الله. سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً يَكُ سَاعَتِ حُكُومَتِ عَادِلٍ بَالَا تَرِ از هفتاد سال عبادت است. یعنی عدل از فروع دین بالاتر است. حالا باید دنبال سلطان عادل بگردید، از بالا باید بیاید دیگر نه؟ از پایین که نمی رود بالا، از بالا باید بیاید پایین! الگو خداست، بگردید دنبال عدل خدا تا سپس یک پیشوایی پیدا شود که عدل داشته باشد.

بخش دوم - سلطنتی که به عدالت رفتار کند تاریخ نمی شناسد: الْقُطْبُ الرَّائِدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: يَوْمٌ وَاحِدٌ مِنْ سُلْطَانٍ عَادِلٍ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۸ صفحه ۹، از قطب راوندی و او در کتاب لب اللباب، از رسول الله است.

فرمود: يَوْمٌ وَاحِدٌ مِنْ سُلْطَانٍ عَادِلٍ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا یک روز حاکمیت عدل بر زمین از چهل روز باران بهتر است. باران، آب است دیگر و آب هم حیات است، بشر هم زندگی اش به آب است. چقدر می توانی آب ننوشی؟ تا چند روز؟ خصوصاً در تابستان نمی توانی دوام بیاوری. حالا این چهل روز که می گوید یعنی انسان ها بخاطر تشنگی از بین بروند عدل سلطان مهمتر از این حیات بشر است.

درس سوم - حدود خدایی چقدر است؟ وقتی که خدا آن را نادیده می گیرد آدمی چه کند؟: مُحَمَّدُ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ ابْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ أَلْحَدَ كَانَ لَهُ حَدٌّ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۱۷۵ است.

از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی از عثمان ابن عیسی از سماعه از امام صادق. فرمود: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا برای هر چیزی یک اندازه ای هست، وَ مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ أَلْحَدَ كَانَ لَهُ حَدٌّ. حالا این حد در اینجا، هم ظاهری است و هم باطنی. حد ظاهری یعنی همین شلاق شرعی که می زنند و سنگی که پرتاب می کنند به سوی کسی که تا نصفه بدنش در گودال است و قادر به دفاع از خودش نیست، سنگ بارانش می کنند. یک حد این است. یک حد هم اندازه است.

اندازه نگهدار که اندازه نکوست هم لایق دشمن است و هم لایق دوست

اگر یادتان باشد در درس های گذشته از معصومین اسلام داشتیم که گناهکار را مذمت نکنید، خطاکار را ملامت نکنید. یا اینکه افراط در برخورد تند با متخلفین نکنید چون عکس العمل روانی منفی دارد. حالا اینجا سؤال است: آیا خود خدا، الله، در قضا رعایت حد و مرز و اندازه و قد و قواره بشر را کرده؟ ها؟ حدش چقدر است؟ قرآن می گوید خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا این حد انسان است، محدوده بشر در خلقتش است ضعف است، این خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا را معمار بشر گفته، مهندس انسان گفت. حالا این باری که روی انسان مترتب شده به فراخور ضعفش است؟ ها؟ خودت را نگاه کن، اطرافت را نگاه کن، جامعه را نگاه کن، همه له شدند به خاطر اینکه خدا حد را رعایت نکرد، خیلی بحث مهمی است ها! حدی که خودش تعیین کرده، وَاللَّهُ يُخَفِّفُ؛ حَدٌّ. آتش سوزی است و يُخَفِّفُ خاموش کردن آتش است. حد چیست؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ این محدوده خلقت انسان است. چه چیزی تقویتش می کند؟ چه چیزی در این

بعد، بشر را از روی زمین بلند می کند؟ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدا ثروتمند است. چطورى ثروت را به تو بدهد؟ ها؟ چطورى نیازت را به تو حمل کند؟ در معیتِ اَدْعُونِی؛ هر چه در ساختار خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا به تو می رسد سریع باید تلفن را برداری به الله زنگ بزنی چون خودش گفت: اَدْعُونِی.

درس چهارم - این موضوع در خدا جاری است که بی جهت مردم را آزار می دهد: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ بَلَغَ حَدًّا فِي غَيْرِ حَدِّ فَهُوَ مِنَ الْمُعْتَدِينَ - البرقي عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ اَبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ مِثْلَهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۶۸، از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق، امام صادق نقل می کند از پدرانش از پیامبر و کتاب المحاسن از برقی صفحه ۲۷۵ است.

فرمود: مَنْ بَلَغَ حَدًّا فِي غَيْرِ حَدِّ فَهُوَ مِنَ الْمُعْتَدِينَ هر کس حدی بزند به کسی که در جایگاه حد خوردن نیست او تجاوزکار است. باز همان بحث قبل است؛ حدود ظرفیتی انسان چقدر است؟ خدا چه کرده؟ پس خدا از معتدین است، تعدی می کند. وقتی که به تو فشار می آید یک گوشه خلوتی پیدا کن با همین زبان حال شکسته ات بگو: ای که آوردی ضعیفم کردی علیم نمودی، بیچاره شدم از دست قضا و قدر، به این تجاوزت به این ذره بی مقدار خاتمه بده! **درس پنجم - خدا مگر غیر از زدن کاری از او ساخته نیست؟:** عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِهِ عَنْ عَاصِمِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَالْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ - البرقي عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ ابْنِ الْفَضْلِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِثْلَهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۱۷۵، کتاب المحاسن صفحه ۲۷۳ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از گروه روات از عاصم ابن حمید از امام صادق. فرمود: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ رَجْم؛ همین که عرض کردم تا کمر در گودالی قرار می دهند و خاک ها را هم سفت می کنند تا نتواند در برود، بعد غیر از صورت از همه طرف با سنگ به او حمله می کنند یعنی زجرکش می شود، یک سنگ و دو سنگ که نیست، آنقدر باید بزنند تا بمیرد، زمان ندارد مثل رمی جمرات نیست که می گوید هفت تا سنگ بردار به شیطان بزن، باید بزنی تا بمیرد، بعد حساب کن که این سنگ ها به کمر، به نخاع، به پهلوی، به گردن، به مَخِچَه و به سر می خورد، عجب الله ای! امام صادق فرمود: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ بزرگترین ضربه خدا به بشر رجم است چون به مرگ فجیع می میرد وَالْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ شلاق، حد کوچک خداست. واقعاً اینکه اینها را به خدا نسبت می دهند اگر اینها اجرا بشود و بعد خدا به وظایفش عمل نکند؛ وظایفی که خود قرآن می گوید وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ هر وقت تنها شدی و احساس غریبی کردی من بغل تو هستم وَهُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ، در همان حالت خلوت که از تنهایی و از تهاجم دشمنان می ترسی هرچه از من بخواهی به تو می دهم، اینها تعطیل است، ولی حدود فعال است! **درس ششم - انگار که کار دیگری از خدا ساخته نمی باشد!:** باسناده عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ اَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ - کتاب الجعفریات صفحه ۴۲، از گروه روات از جعفر ابن محمد از پدرش، باز هم از امام صادق است، از امام صادق از امام باقر از امام سجاد

از ابی عبدالله از امیرالمؤمنین.

باید تمام این خشونت‌های دینی را مقایسه کنی با آیاتی که داریم که با این منازعه می‌کند، مثل این که از تو سؤال می‌کنند چه کسی ما را آفریده؟ بگو لطیف. *أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْغَنِيُّ* یعنی به لطفش، دیگر لطف مثل عطا دو منظوره نیست. عطا دو منظوره است؛ عطا یعنی به تو کتک یا لطف می‌دهد ولی لطیف یک جهت بیشتر ندارد. می‌گوید: *لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ* پیشوا باید حکم را اجرا کند. سلطان دینمدار دیگر کار و زندگی ندارد؟ یعنی همه چیز رعیتش سالم است بعد خودش بیاید شلاق را بگیرد حکم الهی را اجرا کند! ببین اینها تماماً می‌رود در قالب ابهامات دینی که نتیجتاً اتهاماتی است بر مذهب که هیچ کس هم جواب ندارد. شاید جواب در همان در گویی‌هایی باشد که پیغمبر به علی گفت، امام باقر و امام صادق هم به صحابی خاص گفتند و گفتند که به کسی اعلام نکنید. *لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ* می‌گوید مصلحت نیست که حکم به دست غیر از پیشوا اجرا شود یا یکطور دیگر هم خوانده می‌شود؛ یعنی اینکه حکومت اصلاح نمی‌شود مگر با اجرای حد و اقامه نماز جمعه. مردم فطرتاً با اینها ناسازگار هستند. می‌دانی برای چه؟ برای همین خشونت آمده چون مردم قلباً به ورود به دین یا به انجام احکام سخت راضی نبودند. لذا یک چارچوب و یک مرزی کشیدند با خشونت، نشانه و نمونه‌اش هم همین است، این را بارها برایتان گفته‌ام، در اسناد دینی نوشته‌اند که پیغمبر در نماز جمعه روز جمعه در مسجد پیروان اقتدا کرده بودند که یک دفعه صدای قافله آمد کاروان تجارتی از شامات که طبل و دُهل می‌زدند، این نشانه ورود کاروان از دروازه شام بود، یکدفعه همه نماز را رها کردند و رفتند، در نمازها! همه رها کردن رفتند و پیغمبر با سه چهار نفر ماند برای همین پیغمبر یک آیه در سوره جمعه آورد که وقت نماز جمعه به فکر تجارت و کسب و کار نباشید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۰۹ - فایل صوتی ۶۳۶۰ - درس اول - یک شب روزه دار، نجات کلی از جهنم است:

أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْبَاقِيِّ الْبَزَّارِ أَتَانَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازِ أَتَانَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْهُمْدَانِيُّ أَتَانَا أَبُو الْقَاسِمِ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَتَانَا أَبُو مَنْصُورِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيُّ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ مُدْرِكٍ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ عَنْ أَبِي الزِّنَادِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ الصَّيَّامِ فَإِذَا نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا - كتاب كنز العمال از متقی الهندی جلد ۸ صفحه ۴۷۱، كتاب الدر المنثور از سیوطی جلد ۱ صفحه ۱۸۸، كتاب الموضوعات از ابن جوزی جلد ۲ صفحه ۱۹۰ است.

ابوبکر محمد ابن عبدالباقی بزاز خبر داد از احمد ابن محمد بزاز او خبر گرفت از ابو عبدالله حسین ابن مظفر همدانی او حدیث گرفت از ابوالقاسم سعد ابن عبدالله او از ابو منصور ابن محمد اصفهانی او از حماد ابن مدرک او از عثمان ابن عبدالله القریشی او از مالک از ابی الزناد از اعرج از ابوهریره. ابوهریره گفت: رسول خدا فرمود إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ الصَّيَّامِ فَإِذَا نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا می‌گوید همان شب اول ماه رمضان خدا عذاب را از روزه‌دار برداشته است. خب وقتی که دین اینقدر راحت است چرا اینقدر نقشه جغرافیایی جهنم را می‌کشید و مردم را آزار می‌دهید؟ چرا اینقدر اطلس دوزخ را به رخ مؤمنین می‌کشانید؟ یک شب روزه می‌گیرد کار تمام!

درس دوم - اعدادی که خدا را کوچک می‌نماید: وَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُصَارِبٍ حَدَّثَنَا

جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحُسَيْنِ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ ابْنُ مَنْصُورٍ حَدَّثَنَا مُبَشَّرُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ رَزِينٍ حَدَّثَنَا ابُو الْأَشْهَبِ جَعْفَرُ ابْنُ الْحَارِثِ عَنْ أَبِي سَهْلٍ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ سِتْمِئَةِ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ فَإِذَا كَانَ آخِرُ لَيْلَةٍ أَعْتَقَ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ مَنْ مُضِيَ - كتاب الدر المنثور السيوطی جلد ۱ صفحه ۱۸۴، کتاب فضائل

الاقوات از بیهقی صفحه ۱۷۰، کتاب کنز العمال از متقی هندی جلد ۸ صفحه ۴۷۹ است.

صاحبان خبر ابو عبدالله حافظ از ابراهیم از مضارب از جعفر ابن محمد ابن الحسین ابن منصور از مبشر ابن عبدالله فرزند رزین از ابو الاشهب جعفر ابن الحارث از ابی سهل از حسن معلوم نیست این، امام حسن مجتبی باشد یا یکی دیگر باشد، از رسول الله است. إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ در هر شب ماه رمضان خداوند ششصد هزار نفر را از آتش آزاد می کند و شب آخر ماه رمضان به اندازه این سی شب یعنی سی تا ششصد هزار نفر آزاد می کند. بین چقدر راحت است و چقدر عجیب است، شما ببینید نفوس روزه داران از هزار و چهارصد چهل و چهار سال قبل تا الان چقدر می شود؟ یک رقم خیلی وسیع! بعد در هر ماه رمضانی اینقدر از جهنم آزاد می شوند سِتَّةَ مِئَةِ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ فَإِذَا كَانَ آخِرُ لَيْلَةٍ أَعْتَقَ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ مَنْ مُضِيَ.

درس سوم - وقتی که با یک روز روزه گرفتن، تمام عمر از دوزخ دور می شوید دیگر چه نیازی به اعمال عبادی دارید؟: سُفْيَانُ عَنْ سَمِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ ابْنِ أَبِي عِيَّاشٍ الزُّرْقِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، إِلَّا بَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْيَوْمِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا - کتاب مسند احمد حنبل جلد ۳ صفحه ۲۶، کتاب سنن ترمذی جلد ۳ صفحه ۹۰، کتاب سنن نسائی جلد ۴ صفحه ۱۷۴، کتاب صحیح ابن حبان جلد ۸ صفحه ۲۰۶ است.

مبحث روزه است و ماه رمضان، در حقیقت این افطاری شماست. سفیان از سمی از نعمان از ابی عیاش الزرقی از ابی سعید خدری از رسول الله. مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، إِلَّا بَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْيَوْمِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا هر بنده ای یک روز را در راه خدا روزه بگیرد خداوند به پاداش آن، هفتاد سال عذاب دوزخ را از او دور می سازد. خب، بین اکثر مردم حوالی هفتاد سال عمر می کنند دیگر، دیگر بالاتر خیلی کم داریم، همه زیر هفتاد هستند. اگر روزه دار یک روز از ماه مبارک را روزه بگیرد هفتاد سال از عذاب دور می شود، خیلی عالی است ها! اینهایی که چینش آیات، احادیث و روایات می کنند نیست که طولانی و دراز شده و خیلی زیاد شده، از دستشان در رفته مثل یک مملکتی که خیلی استان دارد، خیلی ولایت دارد و حکومت مرکزی نمی تواند کنترل کند مثل اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی که کشورهای زیادی را به عنوان اقمار خود به صلابه کشیده بود و ضمیمه روسیه کرده بود آخرش بعد از هفتاد و دو سال از هم پاشید چون نمی توانند؛ اینکه بخواهی کشورهای زیادی را ضمیمه کشورت کنی. حالا داستان آیات و احادیث و روایات این است؛ وقتی عدم تطابق در آن هست به خاطر این است، بنده خداها تقصیر هم ندارند سر رشته از دستشان در رفته است. برای همین است که در آن سند که پیغمبر نماز به جماعت می خواند یک نفر هم از عقب سر عقب جماعت، بلند بلند آیه می خواند، بعد از نماز حضرت فرمود که من این آیه را به یاد ندارم.

درس چهارم - چه کسی داوطلبانه روزه می گیرد بدون ترس و طمع؟!!: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ أَحْمَدَ

الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا خِرَاشٌ قَالَ حَدَّثَنَا مَوْلَايَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ صَامَ يَوْمًا تَطَوُّعًا فَلَوْ أُعْطِيَ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا مَا وَفَّى أَجْرَهُ دُونَ يَوْمِ الْحِسَابِ - کتاب وسائل الشیعه از حر عاملی جلد ۱۰ صفحه ۴۰۴، کتاب معانی الاخبار از شیخ صدوق صفحه ۴۰۹، کتاب بحار الانوار از مجلسی جلد ۹۳ صفحه ۲۵۲، کتاب جواهر الکلام از شیخ جواهری جلد ۱۶ صفحه ۱۸۲ است.

اربابان حدیث: ابوالحسن از علی ابن احمد طبری از ابوسعید از خراش از مولای انس ابن مالک از رسول الله است. مَنْ صَامَ يَوْمًا تَطَوُّعًا فَلَوْ أُعْطِيَ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا مَا وَفَّى أَجْرَهُ دُونَ يَوْمِ الْحِسَابِ هر کس یک روز را داوطلبانه روزه بگیرد اگر به اندازه زمین طلا به او داده شود اجر خود را کامل دریافت نکرده و فقط در روز حساب یعنی قیامت اجر کاملش را دریافت می کند. ببین چه دارم به تو می گویم! این است که می گویم حواسشان نیست چه می گویند. حالا بحث سر این است، روزه داوطلبانه یعنی چه؟ یعنی طمع به بهشت نباشد، ترس از جهنم نباشد، عادت نباشد، محذوریات اجتماعی نباشد، رسیده های پدر و مادر نباشد، همه اینها را کنار هم بگذار، اگر اینها نباشد این می شود روزه داوطلبانه، آیا یک چنین روزه گیری پیدا می شود؟ ها؟ چون پیدا نمی شود می گویند هرچه طلا روی زمین است به او بدهید اجرش را دریافت نکرده است.

درس پنجم - چه تساوی ناچسبی! اگر خدا غنی است نیاز به وضع چنین قانونی نمی باشد!: مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ ابْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِلَّةِ الصِّيَامِ فَقَالَ إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ - کتاب وسائل الشیعه از حر عاملی جلد ۱۰ صفحه ۷، کتاب علل الشرایع از شیخ صدوق جلد ۲ صفحه ۳۷۸، کتاب غنائم الایام از میرزای قمی جلد ۵ صفحه ۲۷، کتاب اقبال الاعمال از ابن طاووس جلد ۱ صفحه ۳۰ است.

گروه محدثین: محمد ابن علی ابن الحسین با اسناد کاملش از هشام ابن الحکم از امام صادق. هشام ابن حکم از امام صادق فلسفه روزه را پرسید، امام صادق فرمود خداوند روزه را واجب کرد تا بدینوسیله ثروتمند و فقیر مساوی گردند أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِلَّةِ الصِّيَامِ فَقَالَ إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ. حالا برای چه روزه را ایجاد کردند؟ چرا خودش مساوات نکرد؟ عدل را اجرا نکرد بعد می گویند شاخه دوم اصول دین عدل است، اول توحید دوم عدل، عدل چسبیده به توحید است. خدا چه پدر کشتگی با فقرا داشت که به آنها نداد؟ چه فامیلی با ثروتمندان داشت که به آنها داد؟ اینها را تاریخ سؤال می کند.

درس ششم - جنگ روانی برای استمرار شرعیات: الْفَضْلُ ابْنُ شاذَانَ عَنِ الرَّضَا قَالَ فَلِمَ أُمِرُوا بِالصَّوْمِ قِيلَ لِكَيْ يَعْرِفُوا أَلَمَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَيَسْتَدِلُّوا عَلَى فَقْرِ الْآخِرَةِ - کتاب وسائل الشیعه از حر عاملی جلد ۱۰ صفحه ۹، کتاب تفسیر نورالثقلین از حویزی جلد ۱ صفحه ۱۶۳، کتاب بحار الانوار مجلسی جلد ۹۳ صفحه ۳۶۹، کتاب تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب از قمی مشهدی جلد ۲ صفحه ۲۳۹ است.

فضل ابن شاذان از امام رضا، باز این هم فلسفه روزه را پرسید که به چه علت امر به روزه شده است؟ امام رضا فرمود امر شد تا مردم درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن، فقر و بیچارگی آخرت را به یاد آورند، فَلِمَ أُمِرُوا

بِالصَّوْمِ قِيلَ لِكَيْ يَعْرِفُوا أَلَمَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَيَسْتَدِلُّوا عَلَى فَقْرِ الْآخِرَةِ اسْتِدْلَالٌ بِدَبْخَتِي هَای آخِرَت در ماه رمضان است. تماشا کن؛ اسم آن ماه مبارک است ها، اما امام رضا می گوید که بدبختی های قیامت را به یاد بیاور! خدا جان، بدبختی های قیامت را به یاد آوردی، مردم را بیچاره کردی رفت، دیگر نیاز به ریاضت ماه رمضان نیست، تازه اگر ریاضت باشد چون قشر مرفه که روزه می گیرند در سحر بهترین غذاها، بهترین میوه و داروی تقویتی را می خورند و در افطار هم همینطور ولی آن قشر اکثریت مردم، محروم هستند.

درس هفتم - چرا امت مرحومه مورد سخت گیری قرار می گیرد؟: سَعْدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ ابْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ لَمْ يَفْرِضَ اللَّهُ صِيَامَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ قَبْلَنَا فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِيَّا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ قَالَ إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ دُونَ الْأُمَمِ فَفَضَّلَ بِهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَجَعَلَ صِيَامَهُ فَرَضًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ عَلَى أُمَّتِهِ - كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه از شيخ صدوق جلد ۲ صفحه ۹۹، كتاب تفسير برهان از بحرانی جلد ۱ صفحه ۳۸۵، كتاب وسایل الشیعه از حر عاملی جلد ۱۰ صفحه ۲۴۰ است.

سعد ابن عبدالله از قاسم ابن محمد اصفهانی از سلیمان ابن داوود منقری از حفص ابن غیاث النخعی از امام صادق. امام صادق می فرماید: خداوند روزه ماه رمضان را بر هیچ یک از امت های پیشین واجب نکرد. خوب دقت کن! گفتم که یابن رسول الله پس آیه روزه چه می گوید یا ایها الذين آمنوا کتب علیکم الصيام کما کتب علی الذين من قبلکم روزه را واجب کردیم همانطور که به گذشتگان. حضرت فرمود یعنی بر انبیاء واجب بود نه بر امت هایشان. إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ لَمْ يَفْرِضَ اللَّهُ صِيَامَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ قَبْلَنَا فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِيَّا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ قَالَ إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ دُونَ الْأُمَمِ فَفَضَّلَ بِهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَجَعَلَ صِيَامَهُ فَرَضًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى أُمَّتِهِ، حالا خدا آمده مثلاً گل کاشته! می گوید ماه رمضان برای هیچ امتی نبوده فقط برای پیغمبر و پیروانش بوده البته در جاهای دیگر هم داریم که معارض این است که می گوید در ادیان دیگر هم روزه بوده است ولی با تفاوت های خاص.

درس هشتم - وقتی که دیانت از خانه او طلوع می کند، چنین قوانینی هم در می آید!: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا يَعْقُوبُ قَالَ ثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شَهَابٍ عَنِ عَمِّهِ قَالَ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ عَائِشَةُ تَأْمُرُ بَنَاتُ أَخِيهَا وَأُخْتَهَا أَنْ يُرْضِعْنَ مَنْ أَحَبَّتْ عَائِشَةُ أَنْ يَرَاهَا وَيَدْخُلَ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَ كَبِيرًا خَمْسَ رَضَعَاتٍ فَيَدْخُلُ عَلَيْهَا - كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۶ صفحه ۲۷۱، كتاب سنن ابی داوود از سلیمان ابن اشعث سجستانی جلد ۱ صفحه ۵۷، كتاب السنن الکبری از احمد ابن حسین بیهقی جلد ۷ صفحه ۴۶۰، كتاب فتح الباری از ابن حجر جلد ۹ صفحه ۱۱۴ و ۱۲۹، كتاب عمدة القاری از عینی جلد ۲۰ صفحه ۸۴ است.

حدیث کرد عبدالله از ابی از یعقوب از ابن اخی ابن شهاب از عمه از عروة ابن زبیر از عایشه. می گوید که هر کس دوست داشت با عایشه خلوت کند، بعد از رسول الله، عایشه یک قانونی وضع کرده بود البته می تواند قانونگذار باشد برای اینکه طبق اسنادی که در دایرة المعارف هست، هم وحی در زیر لحاف ام المؤمنین عایشه نازل می شد و هم اینکه

در آن حدیث، پیغمبر فرمود بعد از من دینتان را از عایشه بگیرید، بعد مسئله شرعی درست کرده بود و می گفت هر کس می خواهد بیاید پیش من راحت باشد محرم بشود حالا الی آخر قضیه، یا شیر دختر برادر من را بخورد یا شیر دختر خواهرم را بخورد. این جالب است که اسناد از خود اهل سنت است قَالَ عَائِشَةُ تَأْمُرُ بِنَاتِ أَخِيهَا وَ أُخْتِهَا أَنْ يُرْضِعَنَّ مَنْ أَحَبَّتْ عَائِشَةُ أَنْ يَرَاهَا وَ يَدْخُلَ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ كَبِيرًا. بزرگ هم باشد چون در قانون فقه می گوید بچه کوچک اگر شیر خورد بعد این به او محرم می شود و او می شود مادر رضاعی این. تأمّر امر می کرد بِنَاتِ أَخِيهَا بچه های برادرش را و بچه های خواهرش را که شیر بدهند، حالا خدا می داند که مردم چقدر صف می کشیدند برای اینکه بتوانند فیضی ببرند از این خواهرزاده و برادرزاده شیر بخورند.

درس نهم - هدف، تخلیه، غریزه بود و نه نیازهای مالی: مُحَمَّدٌ ابْنِ رَافِعٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَ الدَّقِيقِ الْإِيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عُمَرُو ابْنِ حُرَيْثٍ - كتاب السنن الكبرى از بیهقی جلد ۷ صفحه ۲۳۷، كتاب صحيح مسلم از مسلم نیشابوری جلد ۴ صفحه ۱۳۱، كتاب فتح الباری از ابن حجر جلد ۹ صفحه ۱۷۳، كتاب نیل الاوطار از شوکانی جلد ۶ صفحه ۲۲۲ است.

محمد ابن رافع حدیث کرد از عبدالرزاق او از جرّیج او از ابو الزبیر، او گفت از جابر ابن عبدالله انصاری شنیدم که او گفت در زمان رسول خدا و ابوبکر صدیق ما بر سر مشتی خرما و آرد نکاح مُتعه می کردیم تا وقتی عمر ابن الخطاب در شأن عمرو ابن حرث ما را از آن بازداشت. بین اینجا مقام زن چقدر است! كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَ الدَّقِيقِ الْإِيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عُمَرُو ابْنِ حُرَيْثٍ. زن با یک مشت خرما یا یک مشت آرد تن به خودفروشی می داد، این بر اساس نیاز بود نه ثواب، این کار ادامه داشت تا اینکه عمر آن را به خاطر این حرام کرد؛ می گویند یک روزی عمرو ابن حرث یک زنی را صیغه کرده بود و عمر هم عصبانی شد، عمر هم گفت صیغه را جمع کنیم.

درس دهم - کودک همسری چگونه توجیه می شود در حالیکه هیچگونه نیاز جنسی وجود ندارد؟: حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ ابْنِ الْعَلَاءِ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ وَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ وَ جَدْتُ فِي كِتَابِي عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ لِسِتِّ سِنِينَ وَ بَنَى بِي وَ أَنَا بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ قَالَتْ فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَوَعَكْتُ شَهْرًا فَوْقَ شَعْرَى جُمَيْمَةَ فَاتَّئِنِّي أُمُّ رُومَانَ وَ أَنَا عَلَى أُجُوحَةٍ وَ مَعِيَ صَوَاحِبِي فَصَرَخْتُ بِي فَاتَّئِنْتُهَا وَ مَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذْتُ بِيَدِي فَأَوْقَفْتَنِي عَلَى الْبَابِ فَقُلْتُ هَ هَ حَتَّى ذَهَبَ نَفْسِي فَأَذْخَلْتَنِي بَيْتًا فَادَا نِسْوَةً مِنَ الْأَنْصَارِ فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ وَ عَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَاسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ فَغَسَلْنَ رَأْسِي وَ أَصْلَحْنَنِي فَلَمْ يَرْغَبْنِي إِلَّا وَ رَسُولُ ضُحَى، فَاسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ - منابع اهل سنت: صحيح مسلم از مسلم نیشابوری جلد ۴ صفحه ۱۴۱، كتاب السنن الكبرى از بیهقی جلد ۷ صفحه ۲۵۳، كتاب صحيح ابن حبان از ابن حبان جلد ۱۶ صفحه ۹، كتاب شرح مسلم از النووی جلد ۹ صفحه ۲۰۷. خب ابوکریب از محمد ابن علاء از ابو اسامه از ابوبکر ابن ابی شیبه، گفت که یافتم در کتابی در نزد ابی اسامه که از هشام نقل شده او از پدرش او از عایشه، عایشه چه گفت؟ گفت رسول خدا با من ازدواج کرد در حالیکه من شش سالم

بود. با من زفاف کرد در حالیکه نه سالم بود یعنی دوران نامزدی سه سال بود، شش سالگی عقدش کرد و نه سالگی انجام داد. ما به مدینه آمدم و چون یک ماه در آنجا ماندیم مریض شدم موی سرم ضعیف شد، مو ریزه پیدا کرده بود مو خوره، مادرم امّ رومان نزد من آمد و من با هم سن و سالان خویش بازی می کردم، بر سر من داد کشید که چه وقت بازی است تو شوهر کردی ای دختر نه ساله! و من پیش وی رفتم و نمی دانستم چه می خواهد چکار می خواهد بکند و چه بلایی سر من می خواهد بیاورد، دست من را گرفت و نزدیک درب نشاند، گفتم دستم را رها کن تا اینکه نفس هایم را گرفت دست گذاشت به گلویش که خفه اش کند و مرا به خانه ای برد که در آن زنان انصار بودند و گفتند به چه مبارک و چه فرخنده و چه فال نیک می خواستند او را به آن حجله بفرستند، مرا به آنان تسلیم کرد و آنها سرم را شستند. تَزَوَّجَنِی رَسُولُ اللَّهِ لَسِتَ سِنِیْنَ شَشْ سَالَمٌ بُوْدَ وَ بَنَیْ بِیْ وَ اَنَا بِنْتُ تِسْعِ سِنِیْنَ نُهْ سَالَمٌ بُوْدَ قَالَتْ فَقَدِمْنَا الْمَدِیْنَةَ مَا رَا بَرْدَ بَهْ مَدِیْنَهْ وَ اِدَامَهْ مِیْ دَهْدَتْ مِیْ گَوِیْدَ کِهْ مَرَا آزار دَادَ وَ دَاخِلْ کَرْدَ دَرْ خَانَهْ اَنْصَارِ فَادَا خَلَّتْنِیْ بَیْتًا فَادَا نِسْوَةً مِّنْ الْاَنْصَارِ فَقُلْنَ عَلَی الْخَیْرِ وَ الْبَرَکَةِ وَ عَلَی خَیْرِ طَاطِرٍ مُّبَارَکٌ بَاشْدَ فَاسْلَمْتَنِیْ اِلَیْهِنَّ فَغَسَلْنَ رَاسِیْ مَرَا آمَادَهْ کَرْدَ. وَ رَسُولُ اللَّهِ ضَحَّى، فَاسْلَمْتَنِیْ اِلَیْهِ اِنْ اَخْرَشْ جَالِبْ اَسْتُ، صَبَحْ کِهْ شَدْ مَرَا تَسْلِیْمَ رَسُولُ اللَّهِ کَرْدَنْدَ. اِنْ قَسْمَتَشْ خِیْلِ مَهِمْ اَسْتُ هَا فَاسْلَمْتَنِیْ تَسْلِیْمَ کَرْدَنْدَ، مَثَلْ جَنْگْ کِهْ دَشْمَنْ شَکَسْتُ مِیْ خُورْدَ خُودَشْ رَا تَسْلِیْمَ مِیْ کَنْدَ! حَالَا سَوَالْ اِنْ اَسْتُ کِهْ پِیامبر در هنگام تزویج عایشه زنان بسیاری داشت چرا باید این کار را می کرد؟ حالا! باز از اهل سنت هست که سنش بالاتر بود، شیعه هم نقل می کند که سنش بالاتر بوده، شیعه تا هجده سن او را آورده خواستند برای پیامبر آبروداری کنند. شاید این یک سنت سیئه ای بوده که به جا مانده، الان به آن می گویند کودک همسری یعنی اینکه با زیر ده سال ازدواج کنی که عواقب وخیم جسمی و روانی برای دختر دارد.

ظهور یاب منتظران ۵۵۱۰ - فایل صوتی ۶۳۶۱ - درس اول - بَعِثَ أَنْ أَقَاتِلْكُمْ شَامِلْ دَرِخْتَانِ وَ گِیَاهَانِ هَمْ مِی شُود: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ وَ هِيَ الْبُؤَيْرَةُ فَانْزَلَ اللَّهُ [مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ] - کتاب صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۲۳، کتاب صحیح مسلم از نیشابوری جلد ۵ صفحه ۱۴۵، کتاب سنن ترمذی جلد ۵ صفحه ۸۱، کتاب مسند احمد حنبل جلد ۲ صفحه ۱۲۳ است.

شاید این درس باز پخش باشد. قُتَيْبَهْ از لَیْث از نافع از ابن عمر، گفت: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَ هِيَ الْبُؤَيْرَةُ فَانْزَلَ اللَّهُ بعد به پیغمبر اعتراض کردند؛ آخر برای چه درختان را قطع می کنی؟ فوراً جبرائیل برای رسول الله آیه نازل کرد و گفت مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ گفت عیبی ندارد که درختان را قطع می کنید، شما که قطع نمی کنید خدا قطع می کند! این هم جبر مطلق را می رساند که اینهایی که قطع درخت کردند عامل بودند، آمر الله بود.

درس دوم - چگونه خدا مورد آزار مخلوق قرار می گیرد، در حالیکه فعل اذیت مصنوع خداست: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ عَمْرُو سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ لِكَعْبِ ابْنِ الْأَشْرَفِ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى

اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَقَامَ مُحَمَّدُ ابْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاذْنُ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئاً قَالَ قُلْ - كتاب صحيح بخاری جلد ۵ صفحه ۲۵، کتاب صحیح مسلم از نیشابوری جلد ۵ صفحه ۱۸۴، کتاب سنن الکبری از بیہقی جلد ۷ صفحه ۴۰، کتاب تاریخ دمشق از ابن عساکر جلد ۵۵ صفحه ۲۷۰ است.

علی ابن عبداللہ است از سفیان از عمرو از جابر ابن عبداللہ انصاری است، گفت: رسول اللہ فرمود مَنْ لِكَعْبِ ابْنِ الْأَشْرَفِ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولُهُ فَقَامَ مُحَمَّدُ ابْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ، قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاذْنُ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئاً قَالَ قُلْ رسول خدا فرمود کیست که کعب ابن اشرف را از میان بردارد زیرا او خدا و رسولش را اذیت می کند. یعنی کعب ابن اشرف مساوی با اللہ است، ہم پایه و ہم سطح شده که خدا را اذیت می کند. فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ محمد ابن مسلم ایستاد و گفت یا رسول اللہ می خواهی او را بکشم؟ فرمود: آری، فَقَامَ مُحَمَّدُ ابْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ قَالَ نَعَمْ. گفت باید با کلک او را بکشم چون زورش زیاد است من زورم به او نمی رسد. گفت باشد. کلکش هم این بود که او را به یک جایی دعوت کرد و با ترفند با رفاقت خلع سلاحش کرد بعد هم او را کشت.

درس سوم - مصداق عوام است که مرد دو زن، جاش تو مسجد: حَدَّثَنِي زُهَيْرُ ابْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ يُونُسَ الْحَنْفِيُّ، حَدَّثَنَا عِكْرَمَةُ ابْنُ عَمَّارٍ، عَنْ سِمَاكِ أَبِي زُمَيْلٍ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَبَّاسٍ، حَدَّثَنِي عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ لَمَّا اعْتَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ نِسَاءَهُ قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا النَّاسُ يَنْكُثُونَ بِالْحَصَى وَيَقُولُونَ طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ نِسَاءَهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُؤْمَرَ بِالْحِجَابِ فَقَالَ عُمَرُ فَقُلْتُ لَا عَلِمْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ يَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ أَقَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تُؤْذِيَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَتْ مَا لِي وَمَا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ عَلَيْكَ بَعْيَتِكَ - کتاب صحیح مسلم از النیشابوری جلد ۴ صفحه ۱۸۸، کتاب کنز العمال از متقی ہندی جلد ۲ صفحه ۵۲۸، کتاب تفسیر ابن کثیر جلد ۴ صفحه ۴۱۵، کتاب الدر المنثور از جلال الدین السیوطی جلد ۲ صفحه ۱۸۶ است.

زُہیر ابن حرب از عمر ابن یونس حنفی از عکرمہ ابن عمار از سیماک ابی زُمیل از عبداللہ ابن عباس کہ معرف حضورتان هست، گفت از عمر ابن خطاب خلیفہ دوم مسلمین جهان و حومه شنیدم کہ گفت لَمَّا اعْتَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ نِسَاءَهُ هنگامی کہ پیغمبر از زن هایش خسته شد، با اینکه متنوع است ها! نہ تا زن نباید خسته بشود. حالا ببین اینها زورکی اسلام آوردند کہ این یکی از دلایل است، حالا زور یا زور کتک است یا زور چون می خواستند بہ یک مقامی برسند و شهبانو بشوند. زن ها را تحریم کرد، وارد مسجد شد و رفت کہ یک گوشه ای از مسجد اعتکاف کرد. عمر ابن خطاب می گوید: من بہ مسجد رفتم دیدم شلوغ پلوغ است و می گویند کہ رسول اللہ همسرانش را طلاق داده است. خب این ہم یک وجہ تمرکز است، حتماً پیغمبر گفته من طلاق دادم و گر نہ مردم کہ نمی گویند طلاق داده، خب اگر طلاق داده حساب همه آنها پاک است یعنی دیگر اُم المؤمنین نیستند. و آن قبل از این بود کہ بہ عزلت فرمان داده شود، قبل از اینکه بہ مردم بگویند ہر وقت از زنان تن خسته شدید بیاہید در مسجد بخوابید. عمر با خود گفت امروز باید این را پیدا کنم، یعنی چہ کسی باعث شد. عمر گفت پس نزد عایشہ رضی اللہ عنہا رفتم و گفتم ای دختر ابوبکر کارت بہ آنجا رسیدہ کہ رسول خدا را اذیت می کنی؟ گفت ای پسر خطاب مرا با تو چہ کار؟ جلوی او ایستاد چون پشتوانہ اش بابایش ابوبکر بود. جالب است می گوید بہ عیب و نقص خود پرداز، آن وقت چطور می توانی اہل

سنت می گویم خلیفه دوم مسلمین جهان شد؟ در حالی که به گفته عایشه ام المؤمنین این دارای عیب و نقص بوده، الان اینجا دوتا چاه اینطرف و آنطرف هست که متشرع سنتی تکان بخورد یا اینطرف می افتد یا آنطرف باید گفت که عایشه پیش شما محترم تر است یا عمر؟ گنج می شوند، چه بگویند؟ این عایشه را خیلی بالا بردند. یا عایشه حق است یا عمر! الان عایشه دارد می گوید که تو دارای عیب و نقص هستی. سپس رفت پیش حفصه که دختر خودش بود که او هم زن پیامبر بود، گفتم چرا پیامبر خدا را اذیت می کنی، به خدا سوگند که خودت می دانی که رسول خدا تو را دوست ندارد. این هم یک دلیلی دیگر! زنان تحمیلی یکی از دلایلش این است. پدر زن رسول الله دارد به زن پیغمبر می گوید که پیغمبر تو را دوست ندارد یعنی من تو را به او تحمیل کردم و اگر نبودم تو را طلاق می داد. یک مقداری از متن بخوانیم: مردم گفتند وَ يَقُولُونَ طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ نِسَاءَهُ الان اینجا در متن می گوید وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُؤْمَرَ بِالْحِجَابِ قبل از اینکه به درخواست عمرالفاروق آیه حجاب نازل بشود، شاید پس معلوم می شود روی حجاب همسرانش ایراد داشته شاید آنها خودشان را پوشش نمی دادند و این هم نشان می دهد که آنها این آیه را از ناحیه الله نمی دانند بلکه از ناحیه جبرائیل به درخواست معاونت دوم رسول الله عمرالفاروق آمد. بعد متن برخورد عایشه با عمر این است؛ فَقَالَتْ مَا لِي وَ مَا لَكَ به من چکار داری برو به کار خودت بپرداز، يَا ابْنُ الْخَطَّابِ ای پسر خطاب عَلَيْكَ بِعَيْبَتِكَ برو عیب های خودت را برطرف کن. خیلی جالب است! آن وقت چطور پدرش، عمر را جانشین خود کرد؟ اصلاً می دانی همه اش سؤال است، منتهی بعضی هایش به درد متشرعین سنی می خورد و بعضی هایش به درد شیعه می خورد.

(فایل صوتی ۶۹۰۰ - درس پنجم) نتیجه ازدواج های تحمیلی همین است! کتاب صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۱۸۸، کتاب الدر المنثور از سیوطی جلد ۶ صفحه ۲۴۳، کتاب تفسیر القرطبی جلد ۱۸ صفحه ۱۹۰ است. عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله می گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم ای دختر ابوبکر کارت به آنجا رسیده که رسول خدا را اذیت می کنی؟ ببین، دقت کن! ازدواج های پیغمبر خودخواسته نیست، تحمیلی است، به خاطر اینکه این رئیس قبیله را بیاورد، آن رئیس فلان شهر را بیاورد، دخترانشان را گرفته! اینجا پرده کنار می رود که این رسول الله در خلوتگاهش چقدر وضعیتش وخیم بوده. عایشه ام المؤمنین با عمرالفاروق دعوا می کند، می گوید ای پسر خطاب تو با من چکار داری، دختر خودت را نصیحت کن! این دو نفر به جان پیغمبر افتاده بودند. عمر می گوید نزد حفصه رفتم و گفتم چرا پیامبر خدا را اذیت می کنی؟ به خدا سوگند خودت می دانی که رسول خدا تو را دوست ندارد. اینها خیلی مهم است، اینها خیلی ارزش دارد! بعد می گویی چرا به شخصیت های بزرگ اهل سنت احترام می کنی؟ آخر اینها دارند ماهیت اسلام را افشا می کنند. به خدا سوگند می دانی که رسول خدا تو را دوست ندارد و اگر من نبودم تو را طلاق می داد! حالا بفرما درستش کن! فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ، فَقُلْتُ: يَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، أَقَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تُؤْذِيَ رَسُولَ اللَّهِ؟! فَقَالَتْ: مَا لِي وَ مَا لَكَ به تو چه! من پیغمبر را اذیت می کنم به تو چه! يَا ابْنُ الْخَطَّابِ! عَلَيْكَ بِعَيْبَتِكَ برو پیش دخترت، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا حَفْصَةُ، أَقَدْ بَلَغَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تُؤْذِيَ رَسُولَ اللَّهِ در حالی که می دانی رسول الله لا يُحِبُّكَ، وَ لَوْلَا أَنَا لَطَلَّقَكَ. خب این هم از این! همه اینها گنجینه است، اینها را بغل هم پازل چینی کن، هم سنت معلوم می شود، هم قرآن معلوم می شود و هم اسلام!

درس چهارم - اخلاص، در عبادت کجا جای دارد؟: أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ مِنْ أَعَزِّ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا وَهِيَ تُصَلِّي فَسَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ فِي رَحْلِهَا فَقَطَعَتْ صَلَاتَهَا وَخَرَجَتْ مِنَ الْمُصَلَّى فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهَا - کتاب مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۳۳، کتاب تفسیر فرات الکوفی از فرات ابن ابراهیم کوفی صفحه ۸۵، کتاب بحار الانوار مجلسی جلد ۴۳ صفحه ۴۰ است.

ابتدا معنای روایت را بخوانم بعد متن را بخوانم. ابوسعید خدری تعریف می کند، گفت فاطمه علیها السلام در نزد پیغمبر عزیزترین مردم بود و در یکی از روزها که فاطمه علیها السلام مشغول نماز بود رسول خدا نزد وی آمد و فاطمه تا صدای پای پیغمبر را شنید نمازش را قطع کرد. پس می گویند که اینها در نماز پرواز دارند و خالصاً لوجه الله نماز را برگزار می کنند، یعنی از اطراف خودشان هیچ باخبر نمی شوند، پس چطور وقتی پیغمبر وارد خانه فاطمه شد فاطمه نمازش را قطع کرد؟ می گویند نماز را نمی توانی قطع کنی مگر در هنگامی که یا به تو حمله شده که تو را بکشند یا اینکه می خواهند یک چیزی مثلاً جیبیت را کیف یا کفشت را از تو بدزدند. نماز را قطع نمود و از مصلاهی خود خارج شد و به پیغمبر سلام داد و پیغمبر هم به او تفقد نمود. كَانَتْ فَاطِمَةُ مِنْ أَعَزِّ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا وَهِيَ تُصَلِّي فَسَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ بِبَغْمِ بَرٍّ سَلَامٍ كَرْدَ يَا يَاللَّهِ كُفْتُ، فِي رَحْلِهَا فَقَطَعَتْ صَلَاتَهَا وَخَرَجَتْ مِنَ الْمُصَلَّى فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهَا، اینها در تاریخ ماندگار است.

درس پنجم - کلمات مشکوکی که پرده هایی را کنار می زند: حَدَّثَنَا هِشَامُ أَبُو الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ فِرَاسٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: يَا أُمُّهُ، فَقَالَتْ: أَنَا أُمُّ رِجَالِكُمْ لَسْتُ بِأُمِّكَ - کتاب الدر المنثور از جلال الدین سیوطی جلد ۵ صفحه ۱۸۳، کتاب فتح القدیر از شوکانی جلد ۴ صفحه ۲۶۳، کتاب الطبقات الکبری از محمد ابن سعد جلد ۸ صفحه ۶۵، کتاب تفسیر القرطبی از صاحبش قرطبی جلد ۱۴ صفحه ۱۲۳ است.

هشام ابوالولید طایلسی از ابو عوانه از فراس از عامر از مسروق از عایشه، مسروق می گوید زنی حضرت عایشه را مادر خطاب کرد. حضرت عایشه خطاب به او گفت من مادر شما زنان نیستم مادر مردان هستم إِنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: يَا أُمُّهُ، فَقَالَتْ: أَنَا أُمُّ رِجَالِكُمْ لَسْتُ بِأُمِّكَ. چطوری می شود، یک مادر باید هم زن و هم مرد بچه اش باشد! آیا فکر نمی کنی که این درس با آن یکی درس که خواندم که می گفت عایشه کار آمدن مردها را پیش خودش آسان کرده بود، می فرستاد خواهرزاده و برادرزاده شیرش بدهند و می گفت با همان یک بار شیر این محرم من است در حالی که فقه می گوید که بچه باید آنقدر شیر بخورد تا استخوان بندیش از آن شیر باشد، به هر حال خیلی چیزها هست که نمی شود گفت.

درس ششم - خیلی بیشتر از اینها بوده اند!: حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ حَدَّثَنَا قُرَّةٌ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ - کتاب صحیح بخاری جلد ۴ صفحه ۲۶۹، کتاب جامع الصغیر از سیوطی جلد ۲ صفحه ۲۸، کتاب کنز العمال از متقی هندی جلد ۱ صفحه ۲۶۲، کتاب سیر اعلام النبلاء از ذهبی جلد ۲ صفحه ۶۲۲ است.

مسلم ابن ابراهیم از قُرَّة از محمد از ابوهریره از پیامبر. پیغمبر فرمود اگر ده نفر از یهودیان به من ایمان آورده بودند همه

پيروان يهود به من ايمان مى آوردند؛ لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِّنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ. خب مى گويد اگر ده نفر از يهوديان ايمان آورده بودند همه يهود ايمان مى آوردند، در حاليكه خيلي ها ايمان آوردند از ده نفر بيشتر، خود اين ابوهريره يهودى بوده، خود اين انس ابن مالک يهودى بوده، خيلي ها يهودى بودند، پس چطور جامعه يهود به پيغمبر ايمان نياورد؟!

ظهور ياب منتظران ۵۵۱۱ - فايل صوتى ۶۳۶۲ - درس اول - خيلي از صحابه معروف چنين بوده اند: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا هَاشِمٌ قَالَ ثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ قَالَ ثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ حَدَّثَنِي ابْنُ غَنَمٍ أَنَّ شَدَّادَ ابْنَ أَوْسٍ حَدَّثَهُ، عَنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ لِيُحْمَلَ شِرَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى سَنَنِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلُ الْكِتَابِ حَدَوْ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ - كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۴ صفحه ۱۲۵، كتاب مجمع الزوائد از هيئتمى جلد ۷ صفحه ۲۶۱، كتاب مجمع الكبير از طبرانى جلد ۷ صفحه ۲۸۱، كتاب كنز العمال از متقى هندی جلد ۱۱ صفحه ۱۷۰ است.

عبدالله نقل مى كند از ابى، ثنا هاشم، ثنا عبدالحميد، ثنا شهر ابن حوشب از ابن غنم؛ أَنَّ شَدَّادَ ابْنَ أَوْسٍ حَدَّثَهُ، عَنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ لِيُحْمَلَ شِرَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى سَنَنِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلُ الْكِتَابِ حَدَوْ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ پيغمبر فرمود: بدترين افراد اين امت، دين اسلام را يهودى كردند و موبه مو از آداب و سنت هاى امت هاى پيشين پيروي نمودند. اين اعترافى از رسول خاتم است درباره عدم موفقيت در نهادينه كردن اسلام در وجود مسلمين. لِيُحْمَلَ شِرَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى سَنَنِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ حمل مى كنند بدهاى اين امت. بدهاى اين امت چه كسانى هستند؟ هم زمان پيغمبر بودند و هم بعد از پيغمبر بودند.

درس دوم - جبرئيل، گوش به زنگ صحابه!: أَخْرَجَ النِّسَائِيُّ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ الطَّبْرَانِيُّ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ أَكُلُ مَعَ النَّبِيِّ طَعَامًا فِي قَعْبٍ فَمَرَّ عُمَرُ فَدَعَا فَأَكَلَ فَاصَابَتْ إصْبَعُهُ إصْبَعِي. فَقَالَ: عُمَرُ أَوْهَ لَوْ أَطَاعَ فَيَكُنَّ مَا رَأَيْتُكَ عَيْنٌ فَتَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ - كتاب مجمع الزوائد از هيئتمى جلد ۷ صفحه ۹۲، كتاب فتح البارى از ابن حجر جلد ۸ صفحه ۴۰۸، كتاب تفسير ابن كثير جلد ۳ صفحه ۵۱۳ است.

نسائي و ابن ابى حاتم و طبرانى و ابن مردويه به سند صحيح از عايشه قَالَتْ: كُنْتُ أَكُلُ مَعَ النَّبِيِّ طَعَامًا فِي قَعْبٍ فَمَرَّ عُمَرُ فَدَعَا فَأَكَلَ فَاصَابَتْ إصْبَعُهُ إصْبَعِي. فَقَالَ: عُمَرُ أَوْهَ لَوْ أَطَاعَ فَيَكُنَّ مَا رَأَيْتُكَ عَيْنٌ فَتَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ عايشه مى گويد كه يك روزى با پيغمبر داشتيم غذا مى خورديم و عمر از آنجا رد مى شد پيغمبر دعوتش كرد كه بيا بخور، مى گويد در هنگامى كه غذا مى خورديم، چون با دست مى خوردند، ظرف هم براى پيغمبر و عايشه و عمر يك دانه بود، دستم به دست عمر خورد و عمر گفت واى اگر رسول اكرم حرف مرا گوش مى داد چشم نامحرمان به شما زنان نمى افتاد. يك سندی مشابه اين را براى حجاب داشتيم و اين هم يكي ديگر است. فَتَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ وقتى كه عمر اين حرف را زد آيه حجاب نازل شد يعنى پيغمبر احساس كرد كه حرف عمر چنان هم بد نيست، اينكه مى گويد اگر رسول اكرم حرف من را گوش مى داد و چشم نامحرمان به شما زنان نمى افتاد. دليل بر اين است كه عمر مطرح کرده و پيغمبر آيه گرفته است.

درس سوم - اينگونه عملکرد سبب تشويش افكار مى شود: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ ابْنُ جُدْعَانَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ شَهِدْتُ عَلِيًّا وَ عُثْمَانَ اسْتَبَا بِسَبَابٍ مَا سَمِعْتُ أَحَدًا اسْتَبَّ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ بِهِ قَالَ: ثُمَّ نَظَرْتُ

إِلَيْهِمَا يَوْمًا آخَرُ فَرَأَيْتُهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدُهُمَا يَضْحَكُ إِلَى الْآخَرِ - كتاب امالى فى آثار الصحابه از ابوبكر عبدالرزاق ابن همام الصنعانى جلد ۱ صفحه ۷۰، كتاب الفوائد از ابن منذه اصبهانى جلد ۲ صفحه ۲۴۲، كتاب الموسوعة الكبرى از البانى جلد ۲۵ صفحه ۵۷۵ است.

على ابن زيد فرزند جُدهان از سعيد ابن مُسيب نقل مى کند، مى گوید: شَهِدْتُ عَلِيًّا وَ عُثْمَانَ اسْتَبَا بِسَبَابٍ مَا سَمِعْتُ أَحَدًا اسْتَبَّ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ بِهِ قَالَ: ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَيْهِمَا يَوْمًا آخَرَ فَرَأَيْتُهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدُهُمَا يَضْحَكُ إِلَى الْآخَرِ يَكُ رُوزِي اميرالمؤمنين با عثمانِ كاتبِ دعوايش شده بود و فحش هاى رد و بدل مى شد كه من خجالت مى كشيدم به كسى بگويم چون به كسى نگفتم به تو هم نمى گويم، بعد مى گويد فرداى آن روز در مسجد ديدم عثمان و على كنار هم نشسته اند و با همدىگر شوخى مى كنند و مى خندند. اين به اصالت دين بر مى گردد كه چگونه اميرالمؤمنين كه اهل فحش دادن نيست با عثمان درگير مى شود و فرداى آن روز با او آشتى مى كند، اگر بگويم كه تقيه است پس تقيه ديروز چه بوده كه فحش مى دادند؟ مَا سَمِعْتُ أَحَدًا از كسى تا حالا اين فحش را نشنيدم، اگر هم فردايش تقيه بوده بايد بررسى كرد كه در شورا براى انتخاب رهبر چرا على با عثمان بر سر حقايق خودشان احتجاج كرد؟

درس چهارم - بالاخره معلوم شد كه جبرئيل از خودش هم حرف مى زند: حَدَّثَنَا بِشْرُ ابْنِ هِلَالٍ الْبَصْرِيُّ الصَّوَّافُ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ جَبْرِيْلَ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اِسْتَكَيْتَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ اَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ وَ عَيْنٍ حَاسِدٍ، بِاسْمِ اللَّهِ اَرْقِيكَ وَاللَّهُ يَشْفِيكَ - كتاب صحيح مسلم از نيشابورى جلد ۷ صفحه ۱۳، كتاب سنن ابن ماجه از محمد ابن يزيد قزوينى جلد ۲ صفحه ۱۱۶۴، كتاب الدر المنثور از سيوطى جلد ۶ صفحه ۴۱۸.

بِشْرُ ابْنِ هِلَالٍ الْبَصْرِيُّ الصَّوَّافُ نقل مى كند از عبدالوارث ابن سعيد از عبدالعزيز ابن صُهَيْب از ابى نضره از ابى سعيد. ابوسعيد نقل مى كند: أَنَّ جَبْرِيْلَ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اِسْتَكَيْتَ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ اَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ وَ عَيْنٍ حَاسِدٍ، بِاسْمِ اللَّهِ اَرْقِيكَ وَاللَّهُ يَشْفِيكَ مى گويد كه پيغمبر از دست حسودان و جادوگران به خدا شكايه مى كرد، جبرئيل نازل شد و براى او نسخه آورد و گفت: اى محمد شكايه كردى؟ فرمودند: بلى، گفت اگر اين دعا را بخوانى مشكل تو در باب حسادت دشمن و نيز بيمارى كه تحميلي بر تو وارد شده بود شفا مى دهد، كه عربى آن دعا را خواندم. هميشه جبرائيل مى آيد مى گويد كه اى رسول، خدا به تو سلام مى رساند و اين حرف را، يعنى آيات را زده، ولى اينجا از خودش يك نظريه اى داده است. حالا سؤال اين است كه با توجه به اين نسخه آيا آيات از خود جبرائيل نبوده يا از الله بوده؟ چون وقتى كه يك دفعه يك دانه جاى پا پيدا بشود كه مشخص بشود كه جبرائيل از خودش حرف مى زده همه آيات زير سؤال مى رود مخصوصاً اينكه جبرائيل به قيافه دحية ابن خليفه كلبى وارد مى شده.

درس پنجم - گواهي دادن صحابي به عدم دستيابى پيامبر به اهداف مقدس: قَالَ حُذَيْفَةُ ابْنُ الْيَمَانِ فَإِنَّهُ قَالَ كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ نِفَاقٌ وَقَدْ ذَهَبَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا كُفْرٌ بَعْدَ إِيْمَانٍ - كتاب المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز از ابن عطيه اندلسى (مفسر و محدث مالكى مذهب) جلد ۴ صفحه ۱۹۳ در تفسير آيه وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ آوْرَدَهُ. حُذَيْفَةُ ابْنِ يَمَانٍ از صحابى خاص اميرالمؤمنين و راويان غدیر خم است، مى گويد كه در زمان رسول خدا نفاق وجود

داشت، دوران نفاق هم گذشت و بعد از پیامبر چیزی غیر از کفر بعد ایمان باقی نمی ماند. سند خوبی است! قَالَ كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ نِفَاقٌ فِي زَمَانِ بَيْغَمِبَرٍ نِفَاقٌ بُوْد وَ مَنَافِقِينَ حَضُور دَاشْتَنَد. منافق به چه کسی می گویند؟ کسی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را به زورِ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ گفته و مترصد بوده که در اولین فرصت به عقاید گذشته برگردد، وَقَدْ ذَهَبَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا كُفْرٌ بَعْدَ إِيْمَانٍ. خذیفه از بزرگان صحابی پیغمبر بود و از کسانی بود که اسلام را در قِلَّت یاران پیغمبر پذیرفت، می گوید در زمان پیغمبر نفاق بود و پیغمبر هم می دانست برای همین وقتی آیه غدیر نازل که می شد طفره می رفت، بعد می گوید پیغمبر که از دنیا رفت همه کافر شدند. خیلی جالب است ها، ببینید حدیث و روایت تخصیص ندارد که بگوییم بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ، بَعْضُ الْمُؤْمِنِينَ، بَعْضُ النَّاسِ، عِدَّةٌ مِنْ أَوْلَادِ آدَمَ اینجا کلی می گوید در زمان پیغمبر نفاق بود و وقتی پیغمبر از دنیا رفت نفاق شد کفر، یعنی همه به مسیر گذشته برگشتند. ببینید، این همان زور است که می گویند چشم انسان را می شود بست که نبیند، گوشش را هم بست که نشنود، دهانش را هم بست حرف نزنند، ولی مغزش را چه می کنند؟ عقل قابل به ریسمان کشیدن نیست. وقتی که به زور شمشیر مردم وارد حوزه اسلام شدند چون زورشان به پیغمبر نمی رسید و منتظر بودند پیغمبر زودتر از دنیا برود، منافق بودند. یک بار هم که ده نفر در جنگ تبوک توطئه کردند و سر راه پیغمبر می خواستند شتر پیغمبر را رم بدهند و او را بکشند که پیغمبر باز از ترسش اسم اینها را نیاورد، گفت من می دانم ده نفر این کار را کردند، اسمشان را نیاورد. یکی از مواردی که می شود احتجاج کرد که پیغمبر در برابر اشجع الناس می ترسید که باید پیامبر و امام شجاعترین مردم باشند، همین است که اگر نمی ترسید منافقین را سر به نیست می کرد یا آن موقعی که دم آخر گفت می خواهم وصیت بنویسم که به او اهانت کردند اگر نمی ترسید به عباس عمویش یا به علی می گفت که شمشیر بکش و اینهایی که در اتاق هستند را بکش. بعد، کفر بعد ایمان. یعنی اینکه همه رفتند. این نسخه بزرگترین افشاگری است، وقتی که نفاق بود یعنی در دل، تعهدات دیروز را داشتند و در برون همراهی با پیغمبر می کردند و کفر هم یعنی ای محمد خدا حافظ، همه کافر شدند. حالا بعضی ها معتقدند می گویند کفر برای دشمنان غدیر بوده چون آن آیه غدیر یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ کفار هستند که با غدیر بد هستند، شاید هم این بوده ولی به هر حال رسالت پیغمبر هیچ نتیجه ای نداشته چون در زمان خودش مردم دور بودند؛ در پنهان دشمن پیغمبر بودند و در رو خندان و استقبال کننده از آیات بودند و بعد از خودش هم که کفر ایجاد شد، به امیرالمؤمنین هم در زمان حکومتش نمی شود گفت با منافقین جنگید بلکه طبق همین نسخه باید بگوییم که با کفار جنگید.

درس ششم - وقتی که مسلمین از دین برگشتند چگونه با آراء آنها خلافت نبوی شکل می گیرد؟: قَالَ مَالِكٌ وَ بَلَّغْنِي أَنَّ أَبَاهُ رِيْرَةَ تَلَا: [إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا] فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ النَّاسَ لَيَخْرُجُونَ الْيَوْمَ مِنْ دِينِهِمْ أَفْوَاجًا كَمَا دَخَلُوا فِيهِ أَفْوَاجًا - كتاب مفيد المستفيد في كفر تارك التوحيد جلد ۱ صفحه ۳۲۲ است.

مالک یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت و جماعت است، شاید هم انس ابن مالک بوده که او جدش، پدر بزرگش

می‌شده، می‌گوید به من رسید از ابوهریره، که ابوهریره از روایت مشهور اهل سنت است و از محدثین معتبر برادران، گفت وقتی که این آیه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً را خواند، ابوهریره گفت: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ النَّاسَ لَيَخْرُجُونَ الْيَوْمَ مِنْ دِينِهِمْ أَفْوَاجاً كَمَا دَخَلُوا فِيهِ أَفْوَاجاً امروز مسلمان‌ها از دین خارج می‌شوند یا خارج شدند یا سر آغاز خروج است همانطور که زمان پیغمبر دسته دسته وارد دین می‌شدند. این را چه کسی می‌گوید؟ ابوهریره‌ای که می‌گویند دائماً پیغمبر را تعقیب می‌کرد و همراه پیغمبر بود. بعد، اینکه می‌گوید امروز خیلی مهم است لَيَخْرُجُونَ الْيَوْمَ امروز، حالا امروز، زمان پیغمبر بوده یا بعد از شهادت پیغمبر بوده؟ معلوم نیست. اگر بعد از شهادت پیغمبر هم باشد مثل نسخه قبل، این هم مسئله خلافت مطرح می‌شود، وقتی که مسلمین از دین خارج شدند چطور می‌توانند برای رسول الله، خلیفه انتخاب کنند؟ بین اینها چه ربطی به پیغمبر دارند؟ چه مناسبتی دارند؟ چه ارتباطی دارند؟ بنابراین، اهل سنت و جماعت که کلام ابوهریره را به عنوان وثوق روی سرشان می‌گذارند؛ همه مردم از دین خارج شدند. اینکه می‌گوید الْيَوْمَ، ابوهریره بعد از پیغمبر از دنیا رفت و در خلافت خلفا بود، شاید هم در کنار معاویه قرار گرفته بود چون ابوهریره یکی از حدیث سازان معاویه بود. وقتی می‌گوید امروز یعنی در زمان خلیفه اول، دوم، سوم، چهارم و معاویه، مردم اسلام را ترک کردند. بعد آیه چه می‌گوید؟ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ما ذکر را فرستادیم، که بعضی‌ها می‌گویند ذکر اسلام است، بعضی‌ها می‌گویند ذکر تسبیح است، بعضی‌ها می‌گویند ذکر پیغمبر است، شیعه می‌گوید ذکر اهل بیت هستند، بعد در این آیه اسلام را یا پیامبر را یا ائمه را بیمه کرده که خدا حفظشان می‌کند، خب چطوری اسلام را حفظ نکرد که مردم مسلمان دسته دسته از اسلام خارج شدند؟ یک برداشت دیگر هم این است که اینهایی که خارج شدند بخاطر اینکه به زور وارد شدند چون پیغمبر هر جا حمله می‌کرد قبل از جنگ می‌گفت که یا مسلمان بشوید یا تسلیم بشوید، اگر در جنگ پیغمبر با مخالفین، مخالفین شکست می‌خوردند که هیچی؛ همه را می‌کشتند، زن‌هایشان را هم به کنیزی می‌آوردند و اموالشان هم وارد بیت‌المال می‌شد و بین مسلمان‌ها تقسیم می‌شد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۱۲ - فایل صوتی ۶۳۶۳ - درس اول - خلاق به خدا صدقه می‌دهند در حالیکه او غنی و بی‌نیاز می‌باشد: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - سوره توبه آیه ۱۰۴ است.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ مگر نمی‌دانید، خدا قبول توبه می‌کند از بندگان! یعنی اگر همینطوری توبه کنی فایده ندارد باد هواست، باید حتماً او قبول کند. خب، گناهکار چه می‌داند که او قبول کرده یا نه؟ این شد معضل منطق! الان وقتی معصیت کار توبه می‌کند آیا خدا از آسمان داد می‌زند پذیرفتم؟ چه می‌دانند، همه چیز در ابهام هست. وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، می‌گیرد صدقات را، در همان مسیر که می‌گویند روایت داریم وقتی به فقیر صدقه می‌دهی دستت را بوس کن چون دستت به دست خدا خورده، از این مزخرفات! وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ خدا توبه‌پذیر است خیلی! حدیث و روایت است که گفت اگر در شهر یک نفر توبه کند و مرتبط با خدا باشد خدا بخاطر او آن شهر را عذاب نمی‌کند. حالا در این تهران که این همه روزه گیر هست پس چرا عذاب فقر، عذاب بیماری

لا علاج، افسردگی، دل مردگی و بی انگیزگی را برطرف نمى کند؛ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، رحيم هم که ديگر نشسته پاک است؛ رحمت که نيست فقط بايد رحيم را با يك خط خوشگل با آب طلا نوشت و با يك قاب طلايى قشنگ قاب کرد بعد بالای سردر زد تا يادمان نرود که خدا مسخره مان کرده که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ! خدا در اسماء الحسنی مسخره کرده چون جلويش را گرفته است.

درس دوم اين فايل با موضوع حکمت و موعظه به علت بازخوان به فايل صوتی ۵۴۷۹ ملحق گرديد.

درس سوم - اعترافاتی که باعث روشنگری تاريخ می شود: عَنْ قَيْسِ ابْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ وَ كَانَتْ تُحَدِّثُ نَفْسَهَا أَنْ تُدْفَنَ فِي بَيْتِهَا فَقَالَتْ: إِنِّي أَخَذْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَدَّثًا أَذْفُنُونِي مَعَ أَزْوَاجِهِ فَدُفِنْتُ بِالْبَقِيعِ - كتاب سير اعلام النبلاء از شمس الدين ذهبی جلد ۲ صفحه ۱۹۳، كتاب طبقات الكبرى از ابن سعد جلد ۸ صفحه ۷۴، كتاب المصنف از ابن ابی شيبه جلد ۷ صفحه ۵۳۶ حديث ۳۷۷۷۲، كتاب المستدرک على الصحيحين از حاکم نيشابوری جلد ۴ صفحه ۷ حديث ۶۷۱۷.

قيس ابن ابی حازم از ام المومنين عايشه نقل می کند، می گوید: وَ كَانَتْ تُحَدِّثُ نَفْسَهَا أَنْ تُدْفَنَ فِي بَيْتِهَا فَقَالَتْ: إِنِّي أَخَذْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَدَّثًا أَذْفُنُونِي مَعَ أَزْوَاجِهِ فَدُفِنْتُ بِالْبَقِيعِ هنگام مرگ عايشه رسيد وصيت کرد گفت من را بغل پيغمبر دفن نکنيد! خانه خود عايشه بود که پيغمبر را دفن کردند پيغمبر آنجا شهيد شد و دوتا خليفه اول و دوم هم آنجا دفن شدند، خليفه اول که پدرش بود و خليفه دوم هم که منصوب پدرش بود. اينجايش مهم است که می گوید بعد از پيغمبر گرفتار برخی از بدعت ها شدم. حالا اين را بگذاريد وسط و دوتا کفه اينطرف و آنطرف؛ یک کفه آن، وحی که زیر لحاف اين بزرگوار نازل شده یک کفه ديگرش هم پيغمبر فرمود که بعد از من الباقي دينتان را از عايشه پيرسيد. پس معلوم می شود اصلاً دين، باقی داشته و نگذاشتند باقی آن را اعلام کند. شايد هم آن وصيت نويسي، الباقي دين بوده است.

درس چهارم - وظائف امامت در ديانت خاکی بسی اعجاب انگيز است: عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودٌ أَنَّهُ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ قَالَ يُسْأَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِثْمٌ فَإِنْ قَالَ لَا فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَهُ ضَرْبًا - كتاب كافي جلد ۴ صفحه ۱۰۳ و جلد ۷ صفحه ۲۵۹، كتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۲ صفحه ۱۱۷، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۴ صفحه ۲۱۵ و جلد ۱۰ صفحه ۱۴۱، كتاب الْمُقْنَعَةِ از شيخ مفيد صفحه ۳۴۷، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۸ است.

بُرَيْدِ عَجَلِي می گوید از امام باقر درباره ماه رمضان سؤال کردند، گفتند: مردی سه روز از ماه رمضان را خورده، تکليف چيست، قضا کند؟ كفاره بدهد؟ امام گفت از او پيرسيد که آيا در افطارت در ماه رمضان گناهی بر تو تعلق می گيرد؟ پس اگر بگويد نه، بر عهده امام است که او را بکشد، يعنی اگر انکار ضرورت دين کند. و اگر بگويد آری، پس امام می بايد او را به شدت مضروب سازد! بُرَيْدِ عَجَلِي می گوید که عَنْ رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودٌ يَكُ عَدَهُ گواهی دادند أَنَّهُ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز از ماه رمضان خورده است. قَالَ: يُسْأَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِثْمٌ امام باقر گفت پيرسيد که آيا تو می دانستی که گناه است؟ فَإِنْ قَالَ لَا اگر بگويد نمی دانستم، يعنی روزه خواری را در ماه رمضان

گناه نمیدانم! فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ جالب است، می گوید می داند که نباید روزه بخورد، عمداً روزه را خورده، او را باید بکشید. ببینید در فقه شیعه چه چیزهای عتیقه ای پیدا می شود! و اگر بگویند بله، بگویند نمی دانستم جاهل به مسئله بودم، بر عهده امام است که او را به شدت مضروب سازد. یعنی وظیفه امام معصوم در این حیطة خلاصه می شود که روزه خوار را اگر انکار ضرورت کند بکشد و اگر بگوید: نمی دانستم، بزند، به شدت مضروب کند. دقت کنید فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْباً به شدت بزند. پس در این صورت امام باید کشتی گیر باشد که خوب بتواند بزند.

(فایل صوتی ۷۰۷۱ - درس دوم) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ یک قاعده مضحک است. کتاب کافی جلد ۴ صفحه ۱۰۳، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۹، از امام باقر است. يُسْأَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ إِثْمٌ فَإِنْ قَالَ لَا فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْباً یک نفر روزه خورده، به او بگو که مگر نمی دانی روزه واجب است؟ اگر پاسخ داد نه! جالب است! یک نفر روزه خورده به او گفتی چرا روزه خوردی، مگر نمی دانی واجب است و روزه خواری حرام است؟ می گویند نه، پس امام باید او را به قتل برساند، و اگر بگویند آری می دانستم روزه واجب است، بر امام است که او را تازیانه بزند. اینجا تاریخ چند تا خفت گیری از دین دارد: یکی این است که طرف اصلاً جاهل است نمی داند، به او حکم نرسیده، جای دوردست افتاده، تو روزه هستی؟ نه. نمی دانستی روزه واجب است؟ نه. یالا گردنش را بزن! و اگر بگویند آری می دانستم، پس او را شلاق می زند. دین گردن زدن و شلاق زدن است. آن وقت این آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (۲۵۵ بقره) چه می شود؟ اگر بگویی در فروع است، اینجا یقه اش را می گیری. اگر بگویی در اصول است، بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ گردنش را می گیری. به زور باید وارد دین بشوی و به زور باید مناسکش را انجام بدهی! تاریخ می دانی چه می گویند؟ می گویند امام کارش همین است؟ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْباً همین؟ آیا امام نباید به نیازهای مردم توجه کند؟ اگر مسئولیت دارد، در همه عوامل و ابعاد باید ایجاب مسئولیت کند! آیا فقر مردم به امام ربطی ندارد؟ انواع و اقسام بیماری ها به امام مرتبط نیست؟ آیا سدهای خشک را امام مهدی نمی بیند؟ ایشان فقط مسئولیت دارد که بیاید گردن همه را بزند و رود فرات را پر از خون کند؟ آمار طلاق را نمی بیند؟ ما که در اسناد و مدارک داشتیم که ایشان به خانه ها می آید سرکشی می کند، خانه های فقیران را می بیند، یخچال های خالی را می بیند، سفره های خالی را می بیند، جیب های خالی را می بیند (۶۸۹۷). همین؛ امام مسئول است که بزن، بکش! برای همین است که همان روز اول که رسول الله به شهادت رسید اِرْتَدَّ النَّاسُ همه مردم برگشتند. جالب است، اسم این کتابی که در دست من است، ارتداد است! ببین نمی گویند مردم برای چه مرتد شدند؟ آن اصل قضیه این است؛ فلسفه ارتداد جامعه در چیست؟ در دروغ گفتن دین است، در وعده های خلاف خداوند است.

درس پنجم - پس این که بر مؤمنین می بارد چیست؟: عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ حُوِّلَ عَنْهُ الْعَذَابُ إِلَى السَّنَةِ الْقَابِلَةِ - کتاب اقبال الاعمال از سید ابن طاووس جلد ۱ صفحه ۱۸۶، کتاب بحار الانوار جلد ۹۵ صفحه ۱۴۵، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۷ صفحه ۴۵۶ است.

پیامبر گفت هر کس شب قدر را احیا بدارد تا سال آینده از او عذاب برداشته می شود. خب، ایام شب قدر هم هست و این درس به جاست. می گویند: مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ زنده بدارد شب قدر را حُوِّلَ عَنْهُ الْعَذَابُ دور می شود از او عذاب. حُوِّلَ

از همان ماده دعای عید نوروز است؛ حَوَّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ. إِلَى السَّنَةِ الْقَابِلَةِ. خب، آیا می شود آمار گرفت که آنهایی که شب قدر را تا صبح بیدار هستند تا سال آینده عذاب نمی شوند؟ عذاب چیست؟ بی پولی، اجاره نشینی که نتواند سر برج اجاره اش را بدهد، درگیری خانوادگی، بیماری عصبی، بی انگیزگی جوانان، اعتیاد، طلاق، دل مردگی و دلسردی از آینده. این شب ها از هم اکنون شب ها تا صبح مغازه ها باز هستند و مردم احیا می کنند دیگر، می روند نوشیدنی می نوشند غذا می خورند می گردند پارک می روند پس همه احیاء می کنند دیگر. اگر احیا به معنای شب زنده داری باشد که همه دارند، شب قدر هم فرق نمی کند. اگر احیا به معنای بزرگداشت باشد یک عده کمی این کار را می کنند. آیا آن عده کم در عذاب نبودند؟ نیستند؟ ما اهل بیت را می آوریم، که بزرگترین احیا کنندگان لیالی قدر معصومین هستند، آیا اینها عذاب نشدند؟ دیگر عذاب شاخ و دُم دارد؟ آنقدر آنها را فشار می دهند که می گویند خدایا مرگ ما را برسان.

درس ششم - آیا معنای چنین عملی، مفهوم بی اعتقادی به احکام را نمی رساند؟: عَنْ خَلَادِ ابْنِ عُمَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ فِي يَوْمِ شَكٍّ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هُوَ يَتَغَدَّى فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ أَيَّامِكَ قُلْتُ لِمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ مَا صَوْمِي إِلَّا بِصَوْمِكَ وَ لَا إِفْطَارِي إِلَّا بِإِفْطَارِكَ قَالَ فَقَالَ أَذُنُ قَالَ فَذَنُوتُ فَأَكَلْتُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۴ صفحه ۳۱۷، کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲، کتاب عوالم العلوم جلد ۲۰ صفحه ۳۹۶ است.

خلاد ابن عماره ناقل روایت از امام صادق است. می گوید که ایشان امام صادق گفتند من در روز اول ماه رمضان که مورد تردید دیگران قرار گرفته بود، به نزد ابوالعباس سقاج اولین خلیفه عباسی که قبل از منصور دوانیقی و قاتل اهل بیت بود رفتم، او در حال ناهار خوردن بود و به من گفت یا اباعبدالله روز من با روزهای شما برابر نیست. یعنی من امروز را روز اول ماه نمی دانم، من گفتم چرا یا امیرالمومنین؟ روزه من با روزه شما شروع می شود! آیا این تقیه است یا انحراف از فقه؟ انحراف در فقه است! و روز عید من با روز عید شما قرین خواهد بود، هر روز را که شما اول رمضان بدانید من هم می دانم و هر روز را که عید فطر بدانید من هم می دانم! خب حالا به متشرع شیعه می گوئیم وقتی که اهل بیت هماهنگ با زورگویان عصرشان بودند، خب شما چطوری می خواهی ثابت کنی این دینی که از مجرای رجال ظهوری شیعه به شما رسیده دین حقّه است؟ اینها که تسلیم آنها بودند و آنها هم که تسلیم آن کتابت بودند، تسلیم آخوندهای درباری خودشان مثل ابوحنیفه بودند. ببین، دقت کن، چطوری دور می زنی! امام صادق می گوید: ای امیرالمؤمنین من با تو هماهنگ هستم، امیرالمؤمنین هم با علماء سنی هماهنگ است. می فهمی چه می گویم؟ علمای سنی هم با کتاب و روات خودشان مثل ابوهریره، انس ابن مالک و محدثین خودشان که شیعه قبول ندارد هماهنگ هستند. خب این چگونه تجزیه و تحلیل می شود؟ آیا ما سر کار هستیم؟ ها؟ من نمی دانم قشنگ باز کردم یا نه؟ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ فِي يَوْمِ شَكٍّ در روز شک یعنی اول ماه رمضان که علماء شیعه می گویند احتیاطاً یوم الشک هم روزه بگیرید، وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ می دانستم روز اول ماه رمضان است، وَ هُوَ يَتَغَدَّى او غذا می خورد، فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ أَيَّامِكَ گفت که ما در ماه رمضان با شما هماهنگ نیستیم. قُلْتُ لِمَ

یا امیرالمؤمنین؟ امام صادق گفت برای چه؟ مَا صَوْمِي إِلَّا بِصَوْمِكَ روزه ما روزه شماست، وَ لَا إِفْطَارِي إِلَّا بِإِفْطَارِكَ افطار ما هم افطار شماست. بین چقدر جالب است قَالَ فَقَالَ أَذُنُ قَالَ فَذَنُوتُ فَكَلْتُ می گوید: گفت که حالا که با ما همراهی بفرما پای سفره و امام صادق هم پای سفره نشست و روز اول ماه رمضان روزه اش را خورد. وَ آتَا عَلِمَ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ در حالیکه می دانستم ماه رمضان است، روزه خوردم. حالا یک سؤال تاکتیکی و تکنیکی: اینکه امام صادق گفت مردم گفتند شیعیان گفته اند یَا تُبَى عَنْكُمْ الْخَبْرَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّمَا نَعْمَلُ از شما اخبار متعارض می رسد به کدام عمل کنیم؟ چه فرمود؟ گفت: خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ هر چه که ضد اهل جماعت و سنت است بگیرد و هر چه موافق با آنهاست دور بریزد. خب حالا خود امام صادق موافق به اهل سنت است که! خب متشرع شیعه، این را چطوری حلش می کنی؟ مجبوری که مدام در آن آب کنی، غلیظ است مدام کمرنگش کنی. جواب هیچ کدام از این سوال ها و چراها را نمی توانند بدهند فقط جلسه بحث و مناظره را ترک می کنند که ما الان داریم یا باید به حمام برویم یا قرار داریم یا چکمان را باید پاس کنیم، یک چیزهایی اینطوری؛ مزخرفات!

ظهوریاب منتظران ۵۵۱۳ - فایل صوتی ۶۳۶۴ - با این تعهدات بر زمین مانده چه کنیم؟: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِتَيَا فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلْ نَفْسٍ ذَائِقَةً الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) - سوره عنكبوت آيات ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶ الى ۶۰ است.

(بازخوان از تدریس های ۶۱۱۶ و ۲۱۷۶) آیه ۵۳ می گوید: يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ عجله دارند عذاب بشوند. آخر چه کسی عجله دارد عذاب بشود؟ طرف یا مخش تکان خورده یا چیزی نوشیده یا کشیده وگرنه هیچ کس به استقبال عذاب نمی رود که يَسْتَعْجِلُونَكَ، حالا کفار هم باشند خودشان نمی خواهند به عذاب مبتلا بشوند.

آیه ۵۴ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ جهنم احاطه دارد به معارضین الله. این را با حال و روز مردم در کره زمین مقایسه کنید، دقیقاً این آدرس تک تک این هشت میلیارد است. این عجله می کنند می رود در واحد خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ (۳۷ انبیاء) ما آدم را از خمیرمایه تعجیل و تفریط آفریدیم یعنی مردم به عجله دارند به سمت نیستی حرکت می کنند. جهنم هم همین جاست، لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ یعنی هیچ کس نمی تواند از جهنم فرار کند.

آیه ۵۵ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. می گویند این یَوْمَ روز قیامت است، حالا مگر قرآن فراسوی بشر حرکت نمی کند و جلوتر از مردم نمی رود؟ خب این الان دارد نقشه جغرافیایی اطلسی خلق گرفتار عذاب در غیبت را می گوید، می گوید يَغْشَاهُمْ یعنی مثل چادر و خیمه کشیده شده و مردم در آن هستند از زیر و رو يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ. زیر و رو، رو و زیر یعنی دیدی که می گوید از نوک سرم تا نوک پایم همین است؟ بالا، پایین، یعنی مردم خلاصی ندارند از این دوزخی که آفریدگارشان آفریده است. وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بچشید

بخاطر آنچه که عمل کردید. این دُوقُوا در اینجا به اِحْسَا و لَا تَكَلَّم تفسیر می شود، به لَا تَتَحَرَّکْ خفه شو تبدیل می شود. یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ، دُوقُوا یعنی بچشید، خدا نمی گوید بچشید بلکه عملاً می گوید، تقدیری که کرده حالا مثلاً امشب شب آغاز شب های قدر است مثلاً، حالا که چه بشود؟ که تقدیر را عوض کنند؟ چند سال عمر کردی؟ چقدر از آن را در شب های احیا در خانه یا حسینیه یا مسجد رفتی؟ الان زندگی تو سالم و روبه راه است یا اینکه نه هشتت گرو نه ات است؟ اینها عریضه است که به من می دهند، می گویند که شما یک عمری مبلغ الله بودی. منظورشان آن سی و پنج سال که مدعی الله بودم و تبلیغش را می کردم. عذاب یعنی شکنجه.

آیه ۵۶ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اِیْ بندگانِی که به الله گرایش پیدا کردید آمَنُوا؛ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ اَرْضِی وَاِسْعَةً سرزمین خدا وسیع است یعنی اینکه یک جا اسکان نکنید اگر اینجا روزی نبود جای دیگر مهاجرت و هجرت کنید. رجال ظهوری ضِدِّ اِیْن اِنَّ اَرْضِی وَاِسْعَةً را گفتند، ضدش چیست؟ دعای فرج است؛ اِلَهِی عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ اُنْكَشَفَ الْغِطَاءُ... وَ ضَاقَتِ الْاَرْضُ آنقدر زمین برای ما کوچک شده که دیگر راه فرار نداریم! زمین، قفس! حالا اِیْن اِنَّ اَرْضِی وَاِسْعَةً، الان خیلی ها عریضه می دهند که به غرب رفتند و بدبخت تر و بیچاره تر از حالا شدند، نه امنیت دارند، نه پول دارند و نه سلامتی دارند. اِیْن اِنَّ اَرْضِی وَاِسْعَةً فریب است. امام حسین از مدینه به کوفه هجرت کرد، امام حسن برعکسش از کوفه به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین از مدینه به کوفه هجرت کرد و آنجا را پایتختش کرد. با هجرت کردن، آیا زمین برای نَفْس کشیدن وسعت پیدا کرد؟ ببین اینقدر کلافه می شوی ها! مثلاً در بی پولی هر در را زدی گِیرت نیامد انگار داری خفه می شوی، اِیْن خفه شدن همین وَ ضَاقَتِ الْاَرْضُ است، بعد معارض آن اِنَّ اَرْضِی وَاِسْعَةً است. فَاِیَّای فَاَعْبُدُوْا عِبَادَتِ مَنْ رَا بکنید. اِیْن فَاَعْبُدُوْا می رود در باب بردگی یعنی همه شما به زنجیر کشیده شده اِیْن الله هستید.

آیه ۵۷ می گوید کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَیْنَا تُرْجَعُوْنَ. همه شما مرگ را می چشید، اِیْن هم باز به اِیْن دنیا که برگردد؛ اگر به گروه منتظرین باشد؛ اَلَا تَنْتَظِرُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ اگر به اکثریت قاطع اهل زمین باشد؛ هر روز جانیشان را در فشارهای زندگی می گیرد ولی آنها را نمی کشد. خیلی ها عریضه می دهند و می گویند ما خودکشی کردیم نمردیم ولی در عوض یک جای بدنمان ناقص شده، ببین اِیْن معبود زمینی چقدر کلک باز است. اِیْن جواب همان است که یک سند داشتیم؛ گفت تو را می زند اگر ناله کنی بیشتر می زند. حالا اِیْن داستان آنهایی است که دیگر دم به آنها تنگ می شود و دارند خفه می شوند به سراغ خودکشی می روند، بعد آنها را نجات می دهند بعد می گوید مغز خراب شده یا لکننت گرفته، اِیْن همان اضافه اش است، اِیْن لَا تَكَلَّم است. ثُمَّ اِلَیْنَا تُرْجَعُوْنَ به سوی خدا برمی گردید. خدا کجاست؟ در زمین. بقول دین می روی برزخ، برزخ کجاست؟ زیر خاک. آن داخل چه خبر است؟ باز روایت است که اگر آدم خوبی باشد یک دریچه ای برایش باز می شود به بهشت و اگر آدم بدی باشد یک دریچه به جهنم باز می شود.

آیه ۵۸ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ هَر کس ایمان آورد و عمل صالح کرد. عمل صالح چیست؟ امشب شب قدر است آیا عمل صالح اِیْن است که بگویی بِک یا الله؟ به کدام خدا؟ تو اصلاً خودت خجالت نمی کشی که بخوای امشب بگویی خدایا فلان چیز را بده؟ حالا او خجالت نمی کشد چون قدرتمدار است الله، یَسْتَهْزِءُ، ولی

تو! خیلی‌ها هستند عریضه می‌دهند و می‌گویند که امشب آغاز شب‌های قدر است، خب چه بگوییم؟ یک عمری خواستیم اما بر سرمان زده، هر روز بدتر از دیروز است. چه کسی ایمان دارد؟ با اسناد و مدارک ثابت شد که بعد از رسول الله کسی ایمان نداشت و همه ترک ایمان کردند. در زمان خود پیغمبر هم باز توطئه‌ها بسیار بود، همان ده نفری که می‌خواستند در جنگ تبوک حضرت را بکشند یعنی شترش را رم بدهند تا او را بکشد یا در هنگام خوابیدن در خانه مادر عایشه که به او دوا دادند هر وقت به هوش می‌آمد می‌گفت چرا دادید؟ این یک نوع خفه کردن پیغمبر بوده چه فرق می‌کند چه دستمال جلوی دهانش و دماغش بگذاری و چه سم به او بدهی منتها سم مشخص نمی‌شود آن زمان هم که کالبدشکافی نبوده که پیغمبر را ببرند تشریح اعضا که ببینند سم خورده یا نه. سند همه اینها هست. غُرْفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ غرفه‌هایی هست. این غرفه آدم را یاد غرفه‌های نمایشگاه بین‌المللی یا نمایشگاه قرآن می‌اندازد که غرفه غرفه است. در این غرفه‌ها چه عرضه می‌کنند؟ نداری. تو می‌خواهی بروی خرید کنی می‌بینی نداری، همسرت اصرار دارد فلان چیز را بخر، خب نداری. الان می‌دانی چقدر نان‌آورها هستند که خودشان را از خانواده پنهان کردند؟ می‌دانی چقدر است؟ فقط بخاطر اینکه خدا به تعهدش عمل نکرد، همین! تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر پایشان آب رد می‌شود. آب، حیات است. تو اینجا حیات را ندادی، مردم را چلانیدی، بعد می‌خواهی یک قصری بدهی که از زیر قصر، آب خوراکی، زیبا و به درد بخور می‌آید؟ خَالِدِينَ فِيهَا همیشه آنجا هستند. نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ، خودش تعریف می‌کند؛ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی به به چقدر مزد شما زیاد است!

آیه ۵۹ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ صَبَرُوا مؤمنین را می‌گوید ها! خود اهل بیت صبر کردند یا نکردند؟ ها؟ اگر پیغمبر در ورودی به اسلام صبر می‌کرد و از دم همه را به اسلام راه نمی‌داد اینطوری دشمن برای خودش و قاتل برای اهل بیتش درست نمی‌کرد. در قرآن یک آیه داریم که به پیغمبر خطاب و عتاب دارد که چرا هُل می‌زنی که همه بیایند، دست من است من می‌گویم چه کسی بیاید چه کسی نیاید! بی‌صبری پیغمبر است دیگر، بزرگان ما که تقاضای مرگ می‌کردند بی‌صبری آنها بود دیگر. وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ که توکل یک حرف بی‌اعتبار است چون تکیه‌گاه رجال ظهوری خدا بود، داستان‌ش را که می‌خوانید خدا اینها را بیچاره کرد و تکیه‌گاهشان را بر باد داد.

آیه ۶۰ وَكَانَ مِنْ دَابَّةٍ، این جالب است، دَابَّةٍ یعنی حرکت کننده بر زمین، هر کس که حرکت می‌کند؛ به انسان تعلق می‌گیرد به حیوان هم تعلق می‌گیرد، من این آیه دَابَّةِ الْأَرْضِ را در یک جایی دیدم که هیچ نمی‌دانم در نسخه‌ها باشد یا نه، امیرالمؤمنین گفت دَابَّةِ الْأَرْضِ من هستم یعنی تنها کسی که راه می‌رود در زندگی دنیا علی است الباقی مرده متحرک هستند. می‌گوید لَا تَحْمِلْ رِزْقَهَا نمی‌تواند حمل کند روزی خود را! چون روزی ندارد، چه چیزی را حمل کند؟ باد هوا؟ تو گفתי روزی تو در آسمان است؛ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ خب باید ببینیم اینهایی که با سفینه فضایی بالا می‌روند آیا مخزن خدا را آنجا می‌بینند که رزق باشد که بیاورند! نه، چه چیزی می‌بینند؟ بعد می‌گوید اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ خدا به آنها روزی می‌دهد و به شماها. روزی را خدا به چه کسی می‌دهد؟ به کسی که لَا تَحْمِلْ رِزْقَهَا نمی‌توانند روزی خود را از آسمان به زمین حمل کنند. خب این خدا روزی می‌دهد می‌گوید تو مشکلی نداری من می‌کنم. إِيَّاكُمْ خطاب به رسول الله و انصار و اصحاب و حواریون است، اینها در فقر مطلق بودند، آن موقعی که رسول

اللّٰه کشورهای اطراف را فتح کرد تازه آن موقع هم خیلی ها نداشتند. وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ می شنود، به به! امشب بِک یا اللّٰه است که بر سر مردم می خورد! ببین عزیز دل خطاب به متشرع می گویم، یکی از ضرورت های احیا داشتن صبر و اعصابی آسوده است، تو نصف شب مدام بگو بِک یا اللّٰه. اَلْهٰی بِحَقِّ هٰذَا الْقُرْآنِ اِلٰهٰی بِمُحَمَّدٍ اِلٰهٰی بِعَلٰی اِلٰهٰی بِفَاطِمَةَ، اینها را می گویی ولی هم قبلش با خانواده درگیر شدی و هم بعدش، اینها چیزهایی است که به من می گویند دیگر. سمیع است، چند جا در قرآن اشاره شده که خدا سمیع است، خب این سمع او کجاست؟ چرا معلوم نیست؟ چرا دعا می کنید بالا نمی رود؟ بعد، از این طرف می گوید که نماز بخوانی خدا می آید روبروی تو می ایستد. یادت هست در درس ها داشتیم، خب ای اللّٰه تو که می آیی روبروی همه نمازگزاران می ایستی پس چرا به آنها روزی نمی دهی؟ اکثریت قاطع روزه گیران بیچاره هستند، اکثریت قاطع احیا کنندگان بدبخت هستند، اکثریت قاطع اهل لیلۃ القدر درمانده هستند. جامعه جهانی رو به سقوط دارد، حالا جنگ جهانی سوم هم بشود یا نشود، این بیماری ها جدید زاییده می شود، بشود یا نشود، همه اینها در آستین اللّٰه است که هر روز یک دانه از آن را بیرون می زند، برای همین گفته کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هر روز برای خودش مقامی دارد. سمیع است و علیم، علیم هم یعنی اینکه وارد است چه ساخته به نام انسان، ولی پشتش را به انسان کرده، می داند و یک چیزهایی هم از دستش در رفته گفته ها، مثلاً همین خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِیفًا ولی با اینکه علم دارد یعنی جُرم خدا دو چندان است: یکی اینکه علیم است؛ می داند یکی سمیع است؛ می شنود یکی هم قریب است وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ یکی هم تواناست. شد چهارتا! خدا در همه جا خودش را توانا معرفی می کند وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۱۸ انعام) او بالای همه مردم است، قاهر هم قهر کننده یعنی پادشاهی که می خواهد پوست رعیت را بی جُرم و بدون علت بکند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۱۴ - فایل صوتی ۶۳۶۵ - درس اول - این همه تعریف و یک دنیا ناامیدی و تشکیک!:

أَلَا إِنَّ هَٰذَا الْیَوْمَ یَوْمٌ جَعَلَهُ اللّٰهُ لَكُمْ عِیدًا وَ هُوَ سَیِّدُ أَیَّامِكُمْ وَ أَفْضَلُ أَعْیَادِكُمْ وَ قَدْ أَمَرَكُمُ اللّٰهُ فِی کِتَابِهِ بِالسَّعٰی فِیْهِ إِلَىٰ ذِکْرِهِ. أَكْثَرُوا فِیْهِ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ وَ مَسْأَلَةَ الرَّحْمَةِ وَ الْغُفْرَانِ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَسْتَجِیْبُ لِکُلِّ مَنْ دَعَا وَ یُورِدُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَ کُلَّ مُسْتَكْبِرٍ عَنْ عِبَادَتِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ [أَدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ] فِیْهِ سَاعَةٌ مُّبَارَكَةٌ لَا یَسْأَلُ اللّٰهُ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ فِیْهَا شَیْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ - کتاب من لایحضره الفقیه جلد ۱ صفحه ۴۲۷ است.

تعریف امیرالمؤمنین است که ایام، متعلق به ایشان است. از عید فطر است، أَلَا إِنَّ هَٰذَا الْیَوْمَ یَوْمٌ جَعَلَهُ اللّٰهُ لَكُمْ عِیدًا، عید به معنای بازگشت انا لله و انا الیه راجعون، وَ هُوَ سَیِّدُ أَیَّامِكُمْ آقای روزهاست، وَ أَفْضَلُ أَعْیَادِكُمْ بالاترین اعیاد است، وَ قَدْ أَمَرَكُمُ اللّٰهُ فِی کِتَابِهِ بِالسَّعٰی فِیْهِ إِلَىٰ ذِکْرِهِ خدا در کتابش گفته است که در این مقوله دقت بیشتری کنید. أَكْثَرُوا فِیْهِ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ زیاد گریه کنید و دعا بخوانید وَ مَسْأَلَةَ الرَّحْمَةِ. همه اش طبل تو خالی است فقط تضرع آن درست است یعنی اینقدر در اجابت دعا منع کرده و رحمت را توقیف کرده که مردم زار می زنند تضرع می کنند. وَ الْغُفْرَانِ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَسْتَجِیْبُ لِکُلِّ مَنْ دَعَا. من نمی دانم اینها چطوری توجیه می شود؟ یعنی در زمان امیرالمؤمنین همه مردم وقتی دعا می کردند به حاجت هایشان می رسیدند؟ غیر ممکن است، اگر اینطوری بود که فقر،

مرض، بیچارگی و طلاق نبود، خیلی عجیب است! یَسْتَجِیْبُ لِكُلِّ مَنْ دَعَاهُ وَیُورِدُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ جواب می دهد برای کسی که بخواند و رد می کند برای کسی که گناه کرده است. این نار هم همین جاست، یعنی وقتی در کلام گزینه ها را انتخاب می کنید تضرع مال اینجاست، یُورِدُ النَّارَ هم اینجاست. الان مردم دارند می سوزند دیگر، چطوری اعلام کنند که دارند می سوزند؟ به چه کسی بگویند؟ یک خدایی داشتند که مرجع کل بود و آن هم که جواب نمی دهد، هیچ! یک عده هم مرفه، بی درد و غم و یک عده متشرع هم تأمین از همه چیز، چه می فهمند که مستضعف جماعت چه می کشد، مجبور هستند که تکفیرش کنند یعنی خفه شو! وَ كُلِّ مُسْتَكْبِرٍ عَنْ عِبَادَتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ اٰخِرِیْنَ]. این آیه قرآن است؛ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَكُمْ معروف است ها! بله، این آیه را ما همان یک ذره اش را می خوانیم و استناد می کنیم اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَكُمْ، ولی ادامه اش خیلی جالب است خیلی مضحکه است مضحک است اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِی اَنْهَیْیَ که می گویند خدا چیست و دعا نمی کنند سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ اٰخِرِیْنَ. اگر بحث دنیا باشد اولیائش را به جهنم برد، اعدائش را به بهشت برد، اگر در این دنیا السَّعِیدُ سَعِیدٌ فِی بَطْنٍ اُمُّهُ وَ الشَّقِیُّ شَقِیٌّ فِی بَطْنٍ اُمُّهُ باشد این است دیگر، ماحصل این است. فِیهِ سَاعَةٌ مَبَارَكَةٌ لَا یَسْأَلُ اللّٰهُ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ فِیْهَا شَیْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ در این عید یک ساعت خاصی هست که هر کسی سؤال کند به شرطی که مؤمن باشد. آقا بیا بگو اصلاً مؤمن پیدا نمی شود، این متشرع اینطوری از زیرش در می رود، نه مؤمن کجاست؟ خیلی خب قبول! اِزْدَدَ النَّاسُ. وَ قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا. آقا چهارده معصوم که مؤمن بودند ها؟ دیگر نمی توانیم بگوییم مؤمن نبودند، اصل ایمان را معصومین داشتند پس چرا اینها گرفتار بودند؟ چرا؟ چقدر در این اسناد و مدارک از اهل بیت داریم که اعلام می کنند ما ذلیل شدیم، همین چند روز قبل تدریسش را داشتیم که آنجا امام صادق به حاکم زمانش می گوید حق با توست من حرفی ندارم بزنم، او می گوید امروز اول رمضان نیست دارم میخورم، توی ماه رمضان دارد می خورد بعد تعارف می کند بیا بخور، بعد امام صادق هم می رود می خورد، خیلی جالب است! آیا این ذلت نیست؟ خَفَّتْ و خواری نیست؟ اینکه شاگردش که چند سال در حوزة اش بوده آمده جلوی خودش پرچم بلند کرده، این خَفَّتْ نیست؟ آن وقت خودش باید حصر در منزل داشته باشد.

درس دوم - خبرگزاری تاریخ بدون خجالت، حقایق را می گوید: كَانَتْ فَاطِمَةُ لَا یَذْكُرُهَا أَحَدٌ لِرَسُولِ اللَّهِ إِلَّا اَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى اَیَسَ النَّاسُ مِنْهَا، فَلَمَّا اَرَادَ اَنْ یُزَوِّجَهَا مِنْ عَلِیٍّ اَسَرَ اِلَيْهَا، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنْتَ اَوَّلِیِّ بِمَا تَرَى غَیْرَ اَنْ نِسَاءَ قُرَیْشٍ تُحَدِّثُنِی عَنْهُ اَنَّهُ رَجُلٌ دَخَاخُ الْبَطْنِ طَوِیْلُ الذَّرَاعَیْنِ صَخْمُ الْكَرَادِیْسِ اَنْزَعُ عَظِیْمُ الْعَیْنِیْنِ لِمَنْكِبِیْهِ مُشَاشًا كَمْشَاشٍ الْبُعِیْرُ صَاحِكُ السِّنِّ لَا مَالَ لَهُ - کتاب تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۳۳۶، کتاب تفسیر برهان جلد ۵ صفحه ۱۹۲، کتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۹، کتاب عوالم العلوم جلد ۱۱ صفحه ۳۷۶ است.

روایت از امام حسن عسکری از پدرش امام هادی، از پدرانش در باب پیامبر. كَانَتْ فَاطِمَةُ لَا یَذْكُرُهَا أَحَدٌ لِرَسُولِ اللَّهِ إِلَّا اَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى اَیَسَ النَّاسُ مِنْهَا می گوید هیچ کس پیش فاطمه برای خواستگاری نرفت مگر اینکه فاطمه از او روی برتافت و جواب منفی می داد، مردم مایوس شدند و گفتند این دختر پیغمبر اصلاً شوهر کن نیست فَلَمَّا اَرَادَ اَنْ یُزَوِّجَهَا مِنْ عَلِیٍّ اَسَرَ اِلَيْهَا تا اینکه علی آمد پا به میدان گذاشت و خواستگاری کرد. فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنْتَ اَوَّلِیِّ بِمَا تَرَى غَیْرَ

أَنَّ نِسَاءَ قُرَيْشٍ تُحَدِّثْنِي عَنْهُ أَنَّهُ رَجُلٌ دَخَلَ الْبُطْنَ، اینجا را دقت کنید؛ تصویر امیرالمؤمنین در نگاه اهل مدینه: پیغمبر به فاطمه گفت علی را می‌خواهی؟ فاطمه گفت والا من حرفی ندارم ولی زنان مدینه می‌گویند علی شکمش بزرگ است. حالا بیا و درستش کن! می‌گویند علی یک عمری نان خالی می‌خورده، پس این شکم بزرگ چیست؟ از دیدگاه اهالی مدینه جزء نقائص و ضعف‌های علی است. طَوِيلُ الذَّرَائِعِ دست‌های بلند است. یعنی دست‌هایش به طور غیر معمول طولانی و بزرگ است، ضَخْمُ الْكَرَادِيسِ بند استخوان‌هایش ضخیم است. خب مسلماً کسی که دستش خیلی بلند است غیر معمول است باید استخوان‌های پایش هم پُر باشد. أَنْزَعُ عَظِيمُ الْعَيْنَيْنِ لِمَنْكِئِهِ مُشَاشًا كَمُشَاشِ الْبَعِيرِ جلوی سرش مو ندارد. ببین علی چند سالش بوده؟ بعد در تعریف امام، رجال ظهوری می‌گویند امام کسی است که در جسمش هیچ مشکلی نداشته باشد. الان اینها را که فاطمه دارد برای بابایش تعریف می‌کند اگر دروغ بود پیغمبر عصبانی می‌شد. چون پیغمبر مایل بود علی با فاطمه ازدواج کند یا اگر این روایت برای لوث کردن علی بود کتاب‌های شیعه نقل نمی‌کردند. مثلاً بحار الانوار مجلسی را برای اینکه توجیه کند می‌گوید مجلسی از دم هر چه روایت در دنیا بوده هر چه روایت که مربوط به اسلام است را جمع کرده است. آیا دانه دانه خوانده یا همینطوری ریخته؟ قطعاً خوانده، وقتی خوانده و دیده بد است چطور در کتابش گذاشته؟ تعصب نداشته یا سواد نداشته؟ یکی از این دو تاست؛ نمی‌توانیم بگوییم که سواد ندارند، لا اقل مجلسی از علماء این عصر تا صد دویست سال قبل معلوماتش در دین بیشتر بوده و اگر هم بگوییم که تعصب نداشته، آخر مگر می‌شود؟ آیا مجلسی تعصب به اهل بیت ندارد؟ آیا نمی‌داند این روایتی که اینجا گذاشته و هن علی است؟ پس معلوم می‌شود که واقعیت دارد منتهای مراتب شیعه برای اینکه جلوی سنی بایستد یک ائمه‌ای درست کرده که هیچ‌گونه نقصی در بدن‌شان نیست و همه آنها سرحال، کامل و زیبا هستند، بعد آن یارو مجبور است در آن فیلمی که برای امام رضا درست می‌کند یک نور لامپ روی سر امام رضا بگذارد، آخر این کارها چیست که می‌کنید! پس این روایت‌ها را چکار می‌کنید؟ علی چشمان بزرگی دارد، حالا چشم بزرگ که بد نیست خوب است، شاید به آن کالبد و اسکلت نخورد. دائماً خنده بر لب دارد، این هم که بد نیست خنده‌رو باشد که خوب است، تا اخمو و عصبانی مزاج باشد و به همه بپرد، بر عکس خلیفه دوم که می‌گویند او عبوس و عصبانی بود. یادت هست در آن روایت پیغمبر در مسجد نشسته بود دخترها داشتند دف می‌زدند تنبک می‌زدند و جلوی پیغمبر می‌رقصیدند و پیغمبر هم حالش را می‌کرد، ابوبکر هم وارد شد و آنها ادامه دادند، تا عمر وارد شد یادتان هست که وسائل بزن و برقص را زیر ماتحت‌شان گذاشتند و روی آن نشستند که عمر نبیند. حالا خوش‌رو بودن که بد نیست. الان در بین اینها چیزی که می‌شود برای مخالفین علی سوژه بشود: یکی همین شکم بزرگ است و یکی هم ساق دست‌های طولانی که به قد و قواره نمی‌خورد و یکی هم جلوی سر که مو ندارد. البته این هم الان خیلی از جوان‌ها به همان سن امیرالمؤمنین هستند که موی جلوی سرشان ریخته این هم طبیعی است، چشم بزرگ هم که می‌گویند چشم آهویی قشنگ است، خنده‌رو هم که خوب است. بعد آخرش گفت: صَاحِبُ السِّنِّ لَا مَالَ لَهُ، این لَا مَالَ لَهُ یعنی هیچ چیزی ندارد یعنی اصلاً برای یک ازدواج جمع و جور هم پول ندارد، برای همین پیغمبر به علی گفت چه داری که خرج عروسی را بدهی؟ گفت یک شمشیر و یک اسب و یک سپر یا زره همین. پیغمبر گفت شمشیر را که

می خواهی چون شمشیر حیات عرب است، اسب هم که لازم داری جنگ شد باید سوارش بشوی بروی، گفت این زره یا این سپر را ببر بفروش پولش را بیاور خرج عروسی خودت کن.

ظهور یاب منتظران ۵۵۱۵ - فایل صوتی ۶۳۶۶ - درس اول - اگر فضائل، خداداده است پس چرا حمایتی در کار نبود؟: قَالَ عُمَرُ ابْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ لَا يَبْه: يَا أَبَتِ مَا لَكَ إِذَا خَطَبْتَ مَرَرْتَ فِيهَا مُسْتَجْفِرًا لَا تَكْفُفَ وَلَا تَوَقَّفَ، حَتَّى إِذَا صَرْتُ إِلَى ذِكْرِ عَلِيٍّ تَلَجَّحَ لِسَانُكَ وَامْتَقَعَ لَوْنُكَ وَاخْتَلَجَ بَدَنُكَ. قَالَ: أَوْ قَدْ رَأَيْتَ ذَلِكَ يَا أَمَّا إِنَّ هَؤُلَاءِ الْحَمِيرَ لَوْ يَعْلَمُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ مَا اتَّبَعْنَا مِنْهُمْ رَجُلَانِ - کتاب ربیع الابرار از رَمَخْشَری جلد ۱ صفحه ۴۱۰ است.

عمر ابن عبدالعزیز از خلفای خوب اموی، می گوید روزی به پدرم گفتم چرا وقتی اینگونه خطبه می خوانی خطا نمی کنی و بر آن مسلط هستی اما تا نام و یاد علی ابن ابی طالب می آید زبانت به لکنت می افتد و بدنت به لرزه می افتد و رنگ تو متغیر می شود؟ پدرم گفت اگر این مردم الاغ آنچه را که ما درباره علی می دانستیم را می دانستند حتی دو نفرشان هم از ما تبعیت نمی کردند. ببین چه اعترافاتی در تاریخ می شود، بعد ای مسلمان اسلام از چه کانالی به تو رسیده و این کتاب از چه مسیری به خانه های شما آمده؟ گفت: يَا أَبَتِ مَا لَكَ إِذَا خَطَبْتَ مَرَرْتَ فِيهَا مُسْتَجْفِرًا لَا تَكْفُفَ وَلَا تَوَقَّفَ، حَتَّى إِذَا صَرْتُ إِلَى ذِكْرِ عَلِيٍّ تَلَجَّحَ لِسَانُكَ وَامْتَقَعَ لَوْنُكَ وَاخْتَلَجَ بَدَنُكَ قَالَ: أَوْ قَدْ رَأَيْتَ ذَلِكَ يَا أَمَّا إِنَّ هَؤُلَاءِ الْحَمِيرَ این مردم خر هستند إِنَّ هَؤُلَاءِ الْحَمِيرَ! خب دینی که از طریق خرها به شما رسیده آیا این دیانتش حق است؟ ها؟ اسم اینها چیست؟ اسم اکثریت مسلمین جهان چیست؟ اهل سنت و جماعت! یعنی جامعه اسلامی در آنها قرار دارد. سنت نبوی از آن مسیر آمده حالا کتابی که از آن طریق به دست تو رسیده مشروعیت دارد؟ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْحَمِيرَ لَوْ يَعْلَمُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ مَا اتَّبَعْنَا مِنْهُمْ رَجُلَانِ.

درس دوم این فایل با موضوع گریه بر حسین در واقعه کربلا به علت باز خوان به درس پنجم فایل ۶۱۹۳ ملحق گردید.
درس سوم - هر چه بدانی، حلقه تنفسی تنگ تر می شود: وَقَالَ النَّبِيُّ إِنَّ النَّاسَ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا - کتاب عوالی اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۲۴، از پیامبر اکرم است.

مردم در گشایش هستند مادام که نمی دانند. جالب است ها! چرا نمی دانند؟ چون اسلام از ورودی و خروجی فیلتر دارد و اسمش کَلَّمَ النَّاسَ وَتَقِيَهُ هَسْتُ، واقعیت را چون نمی دانند بشکن می زنند خیال می کنند به آنها خوش گذشته دیگر نمی دانند چه کلاهی سرشان رفته است. إِنَّ النَّاسَ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا مردم همیشه در خواب نگه داشته شدند از بدو اسلام تا حالا! نگذاشتند چشمانشان باز بشود، هر چه قرآن فریاد می زد أَ فَلَا تَعْقِلُونَ، لَا تَشْعُرُونَ. أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ باز این سر بیشتر می رفت زیر لحاف جهل.

درس چهارم - آیا دیوانه مکلف است؟: وَإِذَا زَنَتِ الْمَجْنُونَةُ لَمْ تُحَدَّ وَإِذَا زَنَى الْمَجْنُونُ حَدٌّ - کتاب الْمُقْنَعِ صفحه ۱۴۶ است.

جالب است ها! بزرگداشت مقام زن است، شیخ صدوق از امیرالمؤمنین نقل می کند می گوید اگر زن دیوانه زنا داد حد نمی خورد چون خل و چل است ولی اگر مرد دیوانه زنا کرد حد بر او جاری می شود. مگر شرط اسلام بر نهادن تکالیف شرعی بر دوش مردم عقل نیست که باید عاقل و بالغ باشد؟ این دو اصل است. خب این دیوانه زنا کرده حتماً شرع

می گوید نه، اگر این عاقل نبود زنا نمی کرد، پس چطور می تواند انجام بدهد؟ پس بی عقل است! پس حیوان چطوری انجام می دهد؟ آیا حیوان عقل دارد؟ پس حیوان را هم بزن!

درس پنجم - حدود شرعی را آن کسی تعلیق می کند که خودش وضع کرده: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا يُعْفَى عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْحُدُودِ الَّتِي لِلَّهِ دُونَ الْإِمَامِ وَ أَمَّا مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فِي حَدٍّ فَلَا بَأْسَ أَنْ يُعْفَى عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۴۴۴، از امام باقر است.

می گوید امام حق الله را در حدود شرعی عفو می کند و حق الناس را غیر امام عفو می کند. یعنی منظور این است که از همدیگر راضی باشید و رضایت بدهید. یعنی کلاً اینطوری که در این نسخه نگاه می کنید حدود تعطیل می شود دیگر، چون حق الله را امام می بخشد و حق الناس را هم صاحب حق می بخشد.

درس ششم - در سرزمین دشمن، حدود اجرا نمی شود زیرا باعث تمسخر دین می گردد: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۱۸، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۴۰ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن فضال از یونس ابن یعقوب از ابی مریم از امام باقر از پدران معصومش از امیرالمؤمنین. لَا يَقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ در سرزمینی که مسلمین در اقلیت هستند حد شرعی جاری نمی شود. چرا؟ برای چه؟ چه فرقی می کند جایی که مسلمین اکثریت هستند یا اقلیت، حکم خدا مگر نباید پیاده بشود؟ بخاطر اینکه آنجا اسلام مورد تمسخر قرار می گیرد، وقتی که مسلمین یک اقلیتی هستند و اجرای حدود می کنند از بس این اجرای حدود ننگ آور است، از بس حدود شرعی خجلت بار است، حقوق بشر زیر پا له شده است، بعد در بلادی که مسلمین در اقلیت هستند می گوید این کار را نکنید یعنی قایم موشک بازی دیگر، مگر حق نیست؟ خب باید همه جا اجرا بشود.

درس هفتم - گوسفند را قبل از کشتن، آب می دهند ولی انسان چی؟: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ حُدُودٌ فِيهَا الْقَتْلُ فَإِنَّهُ يُبَدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِي هِيَ دُونَ الْقَتْلِ ثُمَّ يُقْتَلُ بَعْدَ ذَلِكَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۷۰، از حسین ابن سعید از ابن محبوب، کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۵۰، از علی ابن رثاب از زراره از امام باقر است.

فرمود: أَيُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ حُدُودٌ فِيهَا الْقَتْلُ يُبَدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِي دُونَ الْقَتْلِ ثُمَّ يُقْتَلُ می گوید یک نفر را گرفته اند که زناى محصنه کرده باید سنگسار بشود، قبل از آن هم یک گناه دیگری کرده مثلاً دزدی کرده یا فحش به مقدسات داده که باید حد جاری بشود، می گوید که اول باید حد کوچک جاری بشود و بعد حد بزرگ جاری بشود. می دانی یعنی چه؟ بابا این را داری اعدامش می کنی برای چه قبلش شکنجه اش می دهی؟ گوسفند را قبل از کشتن آب می دهند، آیا انسان اینقدر بدبخت است اینقدر بیچاره است؟ بعد وقتی تعریف از انسان می کند آدم اعصابش خرد می شود، تاریخ اعصابش خرد می شود! برای چه از بشر تعریف می کنی؟ بشری که اینقدر له شده است و هویتش مخروب است.

درس هشتم - آیا اینها برای ترساندن گرویدگان است؟: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرَّعَةَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَنْ

قَتَلَ وَ شَرِبَ خَمْرًا وَ سَرَقَ فَأَقَامَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَجَلَدَهُ لِشُرْبِهِ الْخَمْرَ وَ قَطَعَ يَدَهُ فِي سَرِقَتِهِ وَ قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۰، از گروه راویان، از کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۲۱، احمد ابن محمد از حسین ابن سعید از حسن از زرعه از سماعه از امام صادق از امیرالمؤمنین. و کتاب فقه الرضا صفحه ۳۰۹، از اصحاب حدیث نقل کرده است از امام رضا.

بخش اول: جالب است! این هم ادامه بحث قبل است. اصلاً نوشتن اینها در کتابها آدم را به عنوان یک مسلمان سرافکننده می کند، در کتابهای مرجع می گوید امیرالمؤمنین گفت: فِي مَنْ قَتَلَ وَ شَرِبَ خَمْرًا وَ سَرَقَ فَأَقَامَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَجَلَدَهُ لِشُرْبِهِ الْخَمْرَ وَ قَطَعَ يَدَهُ فِي سَرِقَتِهِ وَ قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ کسی که آدم کشته و شراب خورده و دزدی کرده، حالا گوش کن! می گوید اول او را شلاق می زنند بخاطر شرابی که خورده حالا بیچاره پای حلقه دار هم ایستاده و بعد دستش را می بزند برای دزدی و بعد هم او را می کشند. حالا نمی شود این کارها را نکنی؟ ها؟ این که دارد می میرد برای چه این کارها را می کنی؟ این خشونت دینی است، این همانی است که مردم را برمی گرداند.

بخش دوم: أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۱۹۱، از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد، باز هم از کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۹۵، باز هم از کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۱۲، از یونس از ابی الحسن الماضي جلد ۷ صفحه ۱۹۱: از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد، کتاب مَنْ لَا يَحْضَرُهُ الفقيه جلد ۴ صفحه ۵۱.

باز یک بخش دیگر هم هست. از امام کاظم آورده است. می گوید: أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ دو دفعه حد بر کسی جاری شد دفعه سوم او را می کشند. آقا این رفته دزدی کرده او را بگیرد! باشد، دست راست را قطع کنید، خداحافظ. فردا دوباره دزدی کرده! او را بیاور دست چپ را قطع کنید، خداحافظ برو. دفعه سوم، روز بعد، آقا این دزدی کرده! او را بکشید. شارع نمی گوید برای چه دزدی می کند؟ ها؟ علت را بیان نمی کند؟ سرخ را نمی گیرد که ببیند چرا این دزدی کرده؟ ها؟ چرا دزدی کرده؟ امیرالمؤمنین می گوید که چرا؛ یک روزی یک نفر را در عهد حکومت عمر فاروق برای اجرای حد می بردند، امیرالمؤمنین کنار پیاده رو نشسته بود گفت این را کجا می برید؟ گفت این دزدی کرده می خواهیم دستش را ببریم، حضرت با او پیش عمر آمد و گفت ای خلیفه دوم رسول الله آیا حق این را از بیت المال دادی و دزدی کرده؟ عمر ساکت شد، خیلی حرف است ها! ببین وقتی می گویم اهل بیت تابلوهای هدایتی ما هستند این است. عمر سرش را پایین انداخت، امیرالمؤمنین گفت اول تحقیق کن ببین حق این را به عنوان یک شهروند دادی، اگر دزدی کرده دستش را قطع کن!

(فایل صوتی ۶۳۶۹ - درس اول) بعد از هر گناهی عذابی است و در تکرار آن، اعدام می باشد أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ وَ شَارِبُ الْخَمْرِ فِي الرَّابِعَةِ می گوید: أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كُلِّهَا إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّالِثَةِ هر کس گناه بزرگی کرد و بر او یک دفعه حد جاری شد دفعه دوم هم وارد شد، دفعه سوم او را بکشید. حالا کبائر دیگر زیاد است و مسئله لواط، زنا، مشروب و دزدی اینها نیست، گناهان کبیره خیلی وسیع

است. بشر را هم که می گوید بخاطر فرم ساختارش جایزالخطا است خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ. گاهی وقت ها آدم روزی ده بار گناه کبیره می کند اگر نکند که می شود معصوم! پس فرق بین چهارده معصوم با بقیه مردم چیست؟ آنها گناه نمی کنند اینها هم گناه نکنند، اگر بکنند شلاق و بعد هم اعدام. اینها (متشرع) از ترس اعدام گناه نمی کند می شود معصوم دیگر، ائمه را هم که خدا معصوم کرده، دور آنها حصار کشیده؛ عصمت! حالا یک سؤال می کنم: متدین جماعت آنهایی که در ماه رمضان به روزه پایبند هستند حضرت عباسی بقول خودشان، مفطرات را که رعایت می کنند ممنوعات را هم رعایت می کنند؟ مفطرات یعنی چیزی که بخوری روزه تو باطل است، بیاشامی، بخوری و آمیزش کنی، این مثلث، غیر از این چه داریم؟ خب کبائر خیلی زیاد است. یعنی متشرع جماعت دروغ نمی گوید؟ کبیره است. غیبت نمی کند؟ کبیره است، الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا غَيْبَتِ الزَّانَا بَدْتَرُ است. فتنه جویی نمی کند؟ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ، همه اینها روایات است. فتنه چیست؟ دو بهم زنی، آتش افروزی، پرونده سازی، جاسوسی، پشت در می ایستد گوش می دهد ببیند این همخانه ای خودش چه می گوید که بدهد به آن فامیل به آن یکی گزارش کند. متشرعین این کارها را نمی کنند؟ بابا اگر نکنند که دیگر معصومین از حصار در می آیند یعنی عصمت دیگر عمومی می شود، دیگر امتیازی برای اهل بیت نیست که معصوم هستند، پیغمبر یک نمونه اش را گفت، برایتان گفته ام که طرف به مسجد آمد نماز بخواند به او گفت که چه کسی در خانه شما روزه می گیرد؟ گفت من و بچه هایم، گفت به بچه هایم بگو که بروند بخورند، گفت: اِ ظَهَرَ است بروند بخورند؟ گفت اینها غیبت کردند و غیبت تبدیل شده به گوشت و در بدنشان است، می گویی نه برو یکی یک پس گردنی به آنها بزن تُف می کنند استفراغ می کنند ببین گوشت بیرون می آید یا نه! خب غیبت نقل و نبات مجالس مؤمنین است، غیبت، تهمت، دروغ، از همه بدتر سوء ظن! آیه قرآن رسماً می گوید اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ اجْتَنِبُوا كَثِيرًا. این اجْتَنِبُوا با امر به اجتناب از مشروب یکی است با فرمان از اجتناب از زنا یکی است وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّوْنِ اینجا می گوید اجْتَنِبُوا! اصلاً بساط زندگی مردم روی سوء ظن نابود شده و بهم ریخته است، تمام طلاق ها روی سوء ظن است، جنایاتی که اتفاق می افتد روی سوء ظن است. خب متشرع جماعت همه وجودش سوء ظن دارد. همین قدر که به غیر خودش سوء ظن دارد همین کافی است یعنی غیر طیف خودش را قبول ندارد. می گویی بابا ما داریم از ائمه شما حرف می زنیم، از معصومین شما داریم روایت می خوانیم، می گوید نه چون از کانال تو می آید این شیشه خرده در آن هست، آیا این سوء ظن نیست؟ تهمت نیست؟ باید ثابت کند، باید بیاید داخل بدن من در مغز من بگردد ببیند از ارائه این احادیث چه نیتی دارم بعد قضاوت کند؟ برای چه معصومین اینقدر در قضاوت شل و ول گرفتند؟ در تدریس دیروز بود، یادتان رفته؟ می گوید سر و تهش را هم بیاورید تا به وسیله شبهه حد جاری نشود، یعنی شتر دیدی ندیدی، نه اینکه بروی کنکاش کنی ببینی چه بوده! در موبایل حالا یک چیزی بوده برای چه خانه ات را آتش می زنی و زندگی را داغون می کنی؟ حالا یک غلطی کرده، اعصابش خراب بوده سر به سرش گذاشتی!

درس نهم - گریز از اجرائیات، دلیل بر تردید در وحی است: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذْرَوْا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ - کتاب الْمُقْنِعِ صفحه ۱۴۷، از امیرالمؤمنین است.

چقدر جالب است، ببین اینکه می گویم علی زیر بار حرف ناحق نمی رود سر همین است! حرف ناحق حدّ شرعی است ولو اینکه علی چندین بار گفته حتماً باید حدود را پیاده کرد ولی خیلی جاها هم آمده ضدّ آن را گفته است، بخاطر اینکه می دانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، آقا مردم ضعیف و بدبخت هستند! مشروب می خورد پیرس برای چه خوردی لامذهب، نه اینکه بگیری شلاقش بزنی! می گوید حدود را با شُبّهات دفع کنید، یعنی چه؟ یعنی اینکه یک نفر را آوردند حدّ بزنند قاضی باید بگوید تو خوردی؟ نخوردی؟ برای چه خوردی؟ نمی دانستی؟ یعنی یک طوری اینقدر این مجرم را بتاباند که بعد از آن بگوید خدا حافظ برو اِذْرَءْ وَا اَلْحُدُودَ بِالشُّبّهاتِ.

درس دهم – گوسفند را قبل از ذبح، آب می دهند و انسان را شکنجه!: الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي الْمُحْصَنِ وَالْمُحْصَنَةِ جَلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ الرَّجْمُ - مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۴، كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۰۱، كتاب التهذيب جلد ۱۰ صفحه ۵، كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۰۱ است.

از حسین ابن سعید از ابن محبوب از ابی ایوب از علا از محمد ابن مسلم از امام باقر. این کتاب هایی را که می خواندم کتاب های مرجع شیعه است، خیال نکنید یک چیزی است از دکان بابایمان برداشتیم آوردیم! این درس یک جورهایی تکرار روایت گذشته است. این درس هم باز همان است. فِي الْمُحْصَنِ وَالْمُحْصَنَةِ جَلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ الرَّجْمُ، زن و مردی را آوردند که آن زن، شوهر داشت و آن مرد هم زن داشت گفتند اینها جماع کردند. حالا نزدیکی کردند، آیا آسمان به زمین آمده، زمین به آسمان رفته؟ یعنی برای یک کاری که خدا شیطان را قوی کرده و به جان انسان انداخته باید این عذاب را بکشد؟ می گوید: اول صد تازیانه بزنید بعد هم آنها را بکشید. تازیانه هم، شلاقِ سفتی است که از دُم اسب به دست می آمد، آن را می بافتند که وقتی می زنند خون بیاید.

درس یازدهم – اینگونه دقت در شهادت، بخاطر عدم وجود یقین در غیبت است!: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَ الرَّجْمُ فِي الزَّنا أَنْ يَشْهَدَ أَرْبَعَةٌ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ يُدْخِلُ وَيُخْرِجُ. نوادر أَحْمَدُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى أَحْمَدُ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ - كتاب كافي جلد ۷ صفحه ۱۸۴، كتاب نوادر احمد ابن محمد بن عيسى صفحه ۱۵۲ است.

از گروه اصحاب روایت؛ از سهل ابن زیاد از محمد ابن حسن بصری از حمّاد ابن عیسی از شعیب العقرقوفی از ابوبصیر از امام صادق. فرمود: حَدَّثَ الرَّجْمُ فِي الزَّنا أَنْ يَشْهَدَ أَرْبَعَةٌ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ. ببین حقیقت اسلام و دین این است ها، وقتی که می گویم اهل بیت مجبور بودند حقایق را نگویند و گاهی وقت ها از دستشان در می رفت می گفتند، بعد شما که شیعه، متشرع شیعه هستید، باید آن احادیث و روایات نادر را به دست بیاورید. چون آنچه که اکثریت هست آن به ترس از حکام سنی بوده و در قالب تقیه و کلم الناس بوده. می گوید که می خواهی این را که زنا کرده زنای محصنه کرده بزنی بگوشی؟ خب رجمش کن. خیلی خوب! می گوید چهار تا شاهد می خواهد که در اتاق او را دیده باشند و آلت

تناسلی مرد تمام قد در آلت تناسلی زن فرو رفته باشد. حالا چه کسی می تواند چنین شهادتی بدهد؟ ببین تا درب باز بشود طرف درمی آورد خودش را جمع و جور می کند لباس تنش می کند، چطور آن وقت این یارو اینقدر احمق است که صدای درب آمده، صدای قفل آمده، صدای پنجره آمده، صدای کفش پا آمده اما این دارد کارش را انجام می دهد؟! چهار تا شاهد آن هم عادل، عادل یعنی کسی که به فسق و فجور معروف نباشد باید بیایند رَأَوْهُ يُدْخِلُ وَيُخْرِجُ هِيَ دخلا هِيَ خرجا، این را با چشم خودشان ببینند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۱۶ - فایل صوتی ۶۳۶۷ - کارِ امام موجود در غیبت، سنگ پراکنی به قصد آدم کشی

است! وَ رَوَى أَنْ لَا يُتَعَمَّدَ بِالرَّجْمِ رَأْسُهُ وَ رَوَى لَا يَقْتُلُهُ إِلَّا حَجَرُ الْإِمَامِ - کتاب فقه الرضا صفحه ۲۷۶ است.

درس اول: وظیفه امام را روشن می کند لَا يُتَعَمَّدُ بِالرَّجْمِ رَأْسُهُ وَ رَوَى لَا يَقْتُلُهُ إِلَّا حَجَرُ الْإِمَامِ گفته اند در سنگسار کردن فقط سنگ امام باید مجرم را بکشد. یعنی تبرک است. یعنی طرف وقتی می خواهد از این عالم برود امام منصوب رسول الله منصوب خدا کارش این است لَا يَقْتُلُهُ إِلَّا حَجَرُ الْإِمَامِ. حالا در برابر بسیاری از وظایفی که باید امام انجام بدهد این قضایا کریه شدن مقام و منزلت امام را نشان می دهد.

درس دوم - از دَم تنگی است که آمیزش با میت می شود به خاطر همین است که حد ندارد: وَ رَوَى مُحَمَّدُ ابْنُ

عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَيُّوبَ ابْنِ نُوحٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الَّذِي يَأْتِي الْمَرْأَةَ وَ هِيَ مَيِّتَةٌ فَقَالَ وَزُرُهُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ الَّذِي يَأْتِيهَا وَ هِيَ حَيَّةٌ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۶۳، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۲۵ است.

بخش اول: این درس دو بخش است. از محمد ابن علی ابن محبوب از ایوب ابن نوح از حسن ابن علی ابن فضال از ابن ابی عمیر از امام صادق. می گوید: فِي الَّذِي يَأْتِي الْمَرْأَةَ وَ هِيَ مَيِّتَةٌ فَقَالَ وَزُرُهُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ الَّذِي يَأْتِيهَا وَ هِيَ حَيَّةٌ یک زنی را دفن کردند، البته قدیم اینطوری بود که قبرستان ها محافظ نداشت بعد هم اینکه خاک می ریختند دیگر سیمان و سنگ و اینها نداشت، کفن دزد که یک شغلی بود کارش این بود مرده هایی که جدید دفن می کردند خاک ها را کنار می زد کفن میت را درمی آورد می برد. حالا این کفن چقدر می آزد؟ ببین چقدر این شهروند اسلام از حقوقی که در بیت المال هست منع شده که باید برود کفن دزدی کند. کفن یک نفر را باز کرد دید یک زنی است، شهوت هم که دارد با این زن مُرده مشغول شد. امام صادق می گوید این کار بدتر است از کسی که با زن زنده زنا می کند. حالا یک سوال: این همه آیه داریم که تشویق می کند زن بگیرد شوهر کنید؛ وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ أَمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اگر فقیر هستید ازدواج کنید خدا پول به شما می دهد از آسمان پول می فرستد یا وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا مَبْنَى زَنْدگی را برای آرامش و آسایش گذاشته، خب این یارو چرا باید با مرده که همه بدشان می آید و یک عده می ترسند به مرده دست بزنند، با آن زنا کند؟ بخاطر اینکه شهوت دارد و راه خروج ندارد، راه خروج را در یکی از درس ها داشتیم؛ امام متکلف است که از بیت المال مسلمین خرج ازدواج عَزَب ها را بدهد.

بخش دوم: مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ دَاوُدَ عَنِ

التُّعْمَانِ ابْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ زَنَى بِمَيْتَةٍ قَالَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ - این یکی هم از کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۶۳ است.

از محمد ابن علی ابن محبوب از علی ابن محمد قاسانی از قاسم ابن محمد از سلیمان ابن داوود از نعمان ابن عبدالسلام از ابی حنیفه است. گفت: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق پرسیدم عَنْ رَجُلٍ زَنَى بِمَيْتَةٍ قَالَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ بین چقدر قشنگ دینِ سمحه و سهله است! گفتند این کسی که شغلش این است که کفن می‌دزد و بعد هم ترتیب زن‌ها را می‌دهد باید به آنها حد بزنیم؟ گفت: لَا حَدَّ عَلَيْهِ، برای چه بزنی؟ این همان برداشت ماست که کسی که این کار را می‌کند در حقیقت یک کار کریه انجام می‌دهد آن زن هزار تا بیماری دارد، تا انسان از دنیا می‌رود بدنش شروع به زایش میکروب‌ها می‌کند، حالا بین این چقدر دم به او تنگ است که با زن مُرده زنا می‌کند. می‌گوید لَا حَدَّ عَلَيْهِ برای چه او را بزنی؟ خب این از روی اجبار و اکراه آمده، به او فشار آمده، غریزه را چه کسی داده؟ خدا داده، وقتی به شیطان مأموریت می‌دهد به جان مردم بیفت و از آن طرف هم می‌گوید خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً و از آن طرف هم می‌گوید إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ همین است دیگر!

درس سوم - آیا آدم عاقل چنین می‌کند یا نتیجه خلقت معیوب است؟: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عُثْمَانَ وَ خَلْفِ ابْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْفَضِيلِ ابْنِ يَسَارٍ وَ رُبْعِيِّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي رَجُلٍ يَقَعُ عَلَى الْبُهِيمَةِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ حَدٌّ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ تَغْزِيراً - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۶۱، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۲۳ است.

از احمد ابن محمد ابن عیسی از محمد ابن سنان از حمّاد ابن عثمان و خلف ابن حمّاد از فضیل ابن یسار از ربیع از امام صادق. این هم مثل همان درس قبل است. فرمود: فِي رَجُلٍ يَقَعُ عَلَى الْبُهِيمَةِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ حَدٌّ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ تَغْزِيراً به امام صادق گفتند یک نفر هست که با حیوانات ماده آمیزش می‌کند. تو را به خدا بین چندش نیست؟ بدت نمی‌آید که طرف با سگ با خر با اسب این کار را بکند؟ می‌گوید حد ندارد بخاطر اینکه امام صادق می‌داند این در عسر و حرج قرار گرفته و مجبور شده، آنقدر در فشار است که به جنس مخالف حیوان هم تن می‌دهد وَ لَكِنْ يُضْرَبُ تَغْزِيراً فقط چندتا به او شلاق بزنید.

درس چهارم - بالاخره برای تخلیه غرایز باید واسطه باشد: وَإِنْ قَامَتْ بَيِّنَةٌ عَلَى قَوَادٍ جُلْدَ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ وَ نَفَى عَنِ الْمَضَرِّ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ رُوِيَ أَنَّ النَّفَى هُوَ الْحَبْسُ سَنَةً أَوْ يَتُوبُ - کتاب فقه الرضا صفحه ۳۱۰ است.

این درباره کسی است که خانه عفاف درست کرده، زن‌ها را آنجا جمع می‌کند و مردها را به فیض می‌رساند، می‌گوید اگر قَوَاد پیدا شد هفتاد و پنج ضربه تازیانه بزنید و آن را از شهری که در آن است تبعید کنید. قَوَاد اسم فقهی آن است. و باز آمده است که تبعید، همان یک سال بازداشت یا توبه است. خب این هم باز برمی‌گردد به ناکارآمدی شریعتی که نتوانسته پیروانش را مدیریت کند که طرف مجبور بشود رجوع کند به شخصی که واسطه است و الان هم که این مسائل اینترنتی شده دیگر، با امواج سهمگینی از بیماری.

درس پنجم - اگر بیماری است که خداداده می‌باشد و اگر در عسر و حرج بوده که بر او مباح است!: أَخْبَرَنَا

عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ أَبِي وَجَالٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ سِئِلَ عَنِ الَّذِي يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ قَالَ عَلَيْهِ الرَّجْمُ أَحْصَنَ أَمْ لَمْ يُحْصَنَ - كتاب الجعفریات صفحه ۱۴۶ است.

این بحث سه ضلع دارد. **ضلع اول:** روایت را از عبدالله گرفته است، از محمد ابن اشعث از هارون ابن سعید است از ابوبکر ابن ابی اویس از ابی و جال از ابن شهاب. از امیرالمؤمنین سؤال کرد: عَنِ الَّذِي يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ از کسی که لواط می کند و همجنس باز است. قَالَ عَلَيْهِ الرَّجْمُ أَحْصَنَ أَمْ لَمْ يُحْصَنَ به معنای اینکه زن داشته باشد یا نداشته باشد، هر دو فاعل و مفعول زن داشته باشند یا نداشته باشند، می گوید باید آنها را سنگسار کرد عَلَيْهِ الرَّجْمُ. باز این هم همین ایراد به دین وارد است، طرف یا از روی ناچاری این کار را می کند می خواهد تخلیه می کند یا مریض است، یکی از این دوتا است، مثلاً دو جنسیتی است مرد است ولی دوست دارد مفعول واقع بشود. خب چه کسی مریضش کرده؟ چه کسی خلقتش را اینطوری کرده؟ خدا. یا نه، راه خروجی ندارد این کار را می کند. باز چه کسی مسئولش است؟ خدا. اصلاً این الله نمی تواند در تحقیقات از دست ما فرار کند.

ضلع دوم: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرَجِمَ اللَّوْطِيُّ - كتاب کافی جلد ۷ صفحه ۱۹۹، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۵۳، كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۱۹ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق از آباء معصومش از امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین فرمود: لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرَجِمَ اللَّوْطِيُّ می گوید که اگر سزاوار بود کسی دو بار سنگسار شود لواط کننده را دو بار سنگسار می کنند! خب سر آن دفعه اول می میرد، دیگر دفعه دوم چرا اینقدر زحمت می کشید؟ شد مثل آن درسی که دیروز داشتیم که می گفت طرف را اول شلاق بزنید بعد دستش را قطع کنید بعد او را بکشید یعنی یک مرگ راحت به او نمی دهیم گرچه حلق آویز هم راحت نیست یا با شمشیر بزنند یا با تیر بزنند، می خواهند تا آن دم آخر خشونت دینی را نشان بدهند.

ضلع سوم: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا ابْنُ الْأَشْعَثِ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ حَطِيبٍ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ - قَالَ النَّبِيُّ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَذَكَرَ مِثْلَهُ - كتاب الجعفریات صفحه ۱۴۶ است.

این درس هم دوباره از امام صادق است. گفت خبر داد ما را عبدالله از ابن اشعث از هارون ابن سعید از ابوبکر ابن ابی اویس از سلیمان ابن بلال از عمر ابن ابی عمرو مولى المطلب ابن عبدالله ابن حطیب از عكرمة عن ابن عباس (عبدالله ابن عباس) از رسول الله. گفت که پیامبر فرمود: مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ اگر دو نفر همجنس را دیدید که لواط می کنند؛ یکی فاعل شده و یکی مفعول شده، هر دو را بکشید. خب اینجا چرا شاهد نمی خواهد؟ چرا در زنا شاهد می خواهد اما در لواط شاهد نمی خواهد؟ اینها موارد نقص فقه است. شاید بخاطر این است که کسی به دو تا مرد دوتا جوان شک نمی کند که بیاید شاهد باشد. الان متأسفانه اینطوری است خیلی از خانواده ها

مساحقه برای زن‌ها مثل لواط برای مرد‌ها است. فَمَنْ فَعَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَاَقْتُلُوهَا این دیگر غلیظ‌ترش کرده، آن روایت می‌گفت شلاقش بزنید و این درس می‌گوید بکشید، به! واقعاً دست ننه‌تون درد نکند با این قانون‌گذاریتون! اینها چطور می‌خواهند این را پاسخ بدهند؟ آقا لواط بد است، درست! زنا بد است، درست! زن با زن باشد بد است، درست! همه اینها معلول است. علت چیست؟ علت همان ناکارآمدی مدیریت خداست. چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند چون از خدا ناامید شدند که کار نمی‌کند و به مدیریت خودش عمل نمی‌کند بعد آمدند قوانین وضع کردند، خیلی سنگین است، واقعاً شرم‌آور است. می‌گویند خود این کار بد است ولی بدتر آن است که خدا در این کار آمریت و عاملیت دارد. اَلَسَّخُّقُ فِي النَّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ اللَّوَاطِ فِي الرِّجَالِ فَمَنْ فَعَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَاَقْتُلُوهَا بکشید! دو بار

هم تاکید کرده، انگار این مسئله دیگر از آدم کشی بدتر است فَأَقْتُلُوهَا ثُمَّ أَقْتُلُوهَا شاید هم دو بار اعدام برایش باید بنزید! البته اینها دسترنج ادیان و مذاهب است، اینها هم گناه ندارند، پیغمبر اصلاً نقشی ندارد یک چیزی به او گفته اند آمده گفته، گناه اصلی بر سر الله است.

درس دوم - تبعیض جنسی بین پدر و مادر: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي الرَّجُلِ يَقُولُ لِلْمُسْلِمِ مَا أَنْتَ لِأُمِّكَ قَالَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ قَالَ وَإِذَا قَالَ لَسْتُ لِأَبِيكَ جُلْدَ الْحَدِّ - كتاب الجعفریات صفحه ۱۳۴ است.

اینجا دو تا بخش داریم. **بخش اول:** از گروه روات از امیرالمومنین آورده: فِي الرَّجُلِ يَقُولُ لِلْمُسْلِمِ مَا أَنْتَ لِأُمِّكَ یک مردی با یک شخصی دعوایش شد و به او گفت ای بی مادر! یک عده هم روی مادر متعصب هستند دیگر، به او گفت: ای بی مادر! حالا بی مادر چند تا معنا دارد. قَالَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ هیچ، بلند شو برو! او را آورده و شکایتش را پیش قاضی کرده، قاضی هم می گوید در شرع این حد را نداریم، خداحافظ. قَالَ وَإِذَا قَالَ لَسْتُ لِأَبِيكَ جُلْدَ الْحَدِّ اگر گفت بابا نداری شلاق می خورد. چه شد؟ بهشت که زیر پای مادران است، معارضات را ببین! تبعیض نژادی بین پدر و مادر، گفت اگر به مادرت اهانت کرد هیچی، کرده که کرده، اگر به پدر اهانت کرد او را بیاورید شلاقش بنزیم.

بخش دوم - بر مرده حد وارد است و بر غایب نیز که جای بسی تعجب می باشد!: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي الَّذِي يَقْذِفُ الْمَرْأَةَ الْمُسْلِمَةَ قَالَ يُجْلَدُ الْحَدَّ حَيَّةً كَانَتْ أَوْ مَيِّتَةً شَاهِدَةً كَانَتْ أَوْ غَائِبَةً - كتاب الجعفریات صفحه ۱۳۴، از گروه محدثین از امیرالمومنین.

فرمود: فِي الَّذِي يَقْذِفُ الْمَرْأَةَ الْمُسْلِمَةَ قَالَ يُجْلَدُ الْحَدَّ حَيَّةً كَانَتْ أَوْ مَيِّتَةً شَاهِدَةً كَانَتْ أَوْ غَائِبَةً مردی که زن مسلمانی را متهم کرده، به زنی گفته فاحشه، بر مرد، آن کسی که فحش داده، حد زده می شود. تا اینجا پیش درست. بعد می گوید آن زن چه زنده باشد چه مرده. باز هم این از آن حرف های خنده دار است، یارو به زن فحش داد بعد ماشین به زن زد افتاد مُرد، می گوید باید آن مرد را حد بنزید! چقدر جالب است، واقعاً دین ناب است، همه ادیان مثل هم هستند ها، آن کسی که اسلام را رها می کند و می رود مسیحی می شود از چاله می افتد در چاه، حالا آن یکی دین چه برکات و اضافات و چه مرامی، بر این ندارد، آن یکی هم ندارد، همه اش یکی است. گفت: آن شخص که به آن زن مسلمان اهانت کرد، چه زن زنده باشد یا مرده آن مرد حد می خورد. شَاهِدَةً كَانَتْ أَوْ غَائِبَةً آن زن حضور داشته باشد یا نه، اگر آن مرد فراری باشد، فراری باشد باید به عکسش شلاق بنزند، فراری است دیگر، حکم غیابی اجرا می شود.

درس سوم - تبعیض دینی، عامل مذهب گریزی می باشد!: وَإِذَا قَذَفَ ذِمِّيٌّ مُسْلِمًا جُلْدَ حَدَّيْنِ حَدًّا لِلْقَذْفِ وَالْحَدُّ الْأَخَرُ لِخُرْمَةِ الْإِسْلَامِ وَإِذَا قَذَفَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمَ الذِّمِّيَّ لَمْ يُجْلَدْ - كتاب فقه الرضا صفحه ۲۸۵ است.

گفت اگر غلام ذمی بر آزاد تهمت زد مثلاً گفت رفتی دزدی کردی، این مالِ کجاست؟ فلانی برد! دوتا حدّ به او می زنند. حالا البته این ذمی تنها به سیاه پوست هم تعلق نمی گیرد، ذمی کسی که تحت ذمه اسلام است یعنی اسلام بر سر او تاخته مسلمان نشده ولی جزیه و مالیات می دهد یعنی یک پولی می دهد تا فکر خودش را حفظ کند یعنی یک مالی می دهد تا بتواند فکر کند. خیلی جالب است ها! تا حالا شنیدی؟ می خواهی فکر کنی باید یک پولی به من بدهی وگرنه نمی توانی فکر کنی، آن چیزی که من به ذهن تو می دهم آن را باید به سراسر وجودت انتقال بدهی و الا اگر خواستی

مستقل باشی باید هزینه بدهی. می گوید دوتا حد می زنند: یکی برای همین افترا و تهمت و یکی هم برای اینکه یک خارجی به یک مسلمان اهانت کرده روی حرمت اسلام، حرمت اسلام با یک تهمت به یک نفر پایمال شده، ببین اسلام چقدر قوی است که حرمتش از بین رفته است!

درس چهارم – آیا جامعه بشری را باید با کتک زدن اصلاح کرد؟: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَا فَاجِرُ أَوْ يَا كَافِرُ أَوْ يَا خَبِيثُ أَوْ يَا فَاسِقُ أَوْ يَا مُنَافِقُ أَوْ يَا حِمَارٌ فَاضْرِبُوهُ تِسْعَةً وَثَلَاثِينَ سَوْطاً - کتاب الجعفریات صفحه ۱۳۴، از گروه روایت از امیرالمومنین.

بخش اول: امیرالمومنین فرمود که هر کس به برادر مسلمانش، یعنی خودش هم مسلمان است، بگوید ای بدکار! ای بی دین! ای پلید! ای فاسق! ای منافق، ای خرا! آخری جالب است؛ حالا اینها را که می گویی، می گویی تبعات دارد اما ای الاغ دیگر بین مردم رایج است اگر قرار باشد با این ای الاغ، مردم را شلاق بزنند باید به جای صندوق صدقات، تخت بگذارند از دم بخوابانند بزنند چون رایج ترین فحش همین است دیگر؛ الاغ! اینها هدایای وحی است برای ملت ها.

بخش دوم: وَقَالَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ يَا يَهُودِيٍّ فَاضْرِبُوهُ عَشْرِينَ وَإِذَا قَالَ يَا مُخَنَّثٌ فَاضْرِبُوهُ عَشْرِينَ - کتاب عَوَالِي اللَّئَالِي جلد ۱ صفحه ۱۹۰، از رسول الله است.

این درس یک جزء دیگر هم دارد. إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ يَا يَهُودِيٍّ فَاضْرِبُوهُ عَشْرِينَ اگر یک کسی به دیگری گفت یهودی او را بیست تا شلاق بزن، وَإِذَا قَالَ يَا مُخَنَّثٌ فَاضْرِبُوهُ عَشْرِينَ و اگر گفت که مُخَنَّث، باید بیست تا شلاق بخورد. اینجا مُخَنَّث را معنا کرده زن صفت. مُخَنَّث یعنی خنثی یعنی نه آلت زنانه دارد و نه مردانه دارد. حالا من می خواهم پیرسم مردم وقتی عصبانی می شوند باید به همدیگر چه بگویند که کتک نخورند؟ عصبانیت که تقصیر خودشان نیست خدا به غیبت دستور داده که مردم را عبوس و عصبانی کند. حالا باید چه بگویند که کتک نخورند؟ لَا أُمُّ لَكَ، بی مادر که شعار ورد زبان اعراب بود. خود امام حسین موقعی که جلوی او را گرفتند به حرّ ابن یزید ریاحی گفت ای بی مادر لَا أُمُّ لَكَ. در اسناد و مدارک داریم که پیغمبر هم در قنوت نمازش سران قریش را نفرین می کرد می گفت اَللّهُمَّ الْعَن. حالا باید بگوییم که خدا لعنت کند؟ لعن خدا شامل چه می شود؟ شامل همه اینهایی که ما الان گفتیم کسی که ملعون باشد فاسق است، فاجر است و خراست، همه اینهایی را که ما گفتیم شامل می شود یعنی مادر خرجش عیب ندارد بگویی، کلی بگو خدا لعنتت کند! الان بشریت ملعون خدا هستند دیگر، آن سند را یادست هست که گفت دنیا ملعون است و هر کس هم در آن قرار دارد از اشیاء و اشخاص لعنت شده است. لعنت هم شامل همین چیزهایی می شود که الان گفتم کتک دارد. کلاً این دروس امروز در رابطه با حقوق بشر بود.

درس پنجم – چقدر بشر بی پناه است که ناخواسته آمده و چنین عذابی را باید متحمل گردد!: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ خَالِدٍ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامِ عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ شَرَبَ الْخَمْرَ فَاجْلِدُوهُ، فَإِنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ، فَإِنْ عَادَ الثَّالِثَةَ فَاقْتُلُوهُ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۱۸، از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از ابن ابی عمیر از هشام ابن سالم از سلیمان ابن خالد، ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۹۵، از حسین ابن سعید از نصر از هشام از

سلیمان ابن خالد از امام صادق از آبا و اجدادش از رسول اکرم.

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَاجْلِدُوهُ هر کس مشروب نوشید او را شلاق بزنید، فَإِنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ اگر دوباره نوشید باز هم بزنید فَإِنْ عَادَ الثَّالِثَةَ اگر دفعه سوم نوشید فَاَقْتُلُوهُ دفعه سوم بکشید. برای یک نوشیدنی مردم را بکشید! خب این چرا می نوشد؟ چند تا سؤال هست: یا بیمار است و طبیب گفته بنوشد، برای تخفیف یک دردی! خب چه کسی بیمارش کرده؟ یادت هست در آن نسخه که گفت در زمین، مریض اسیر خداست؟ یا اینکه می نوشد برای اینکه نفهمد چه بلایی سرش آمده، مانند مواد، نفهمد وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ یعنی چه و از خود بیخود بشود، باز این هم مقصر خداست. چرا این را بدبخت کردی تا به الکل پناه ببرد؟ چرا بیچاره اش کردی؟ می گوید تا می نوشم حالی ام نیست که چقدر درمانده هستم، وقتی که از سرم می پرد تازه می فهمم ته ته چاه خلقت هستم. چرا این کار را کردی؟ باید به الله حد بزنند نه به مخلوق! یا از روی رفاهیات می نوشد، ببین همه اینها بخش هایش متعدد است. یعنی اینقدر پولدار است که می نوشد، باز این هم دست خداست. چرا به او آنقدر زیاد دادی؟ چرا به یک نفر اینقدر ندادی که برود خودفروشی و عضو فروشی کند؟ ما چقدر اینجا عریضه داریم که می خواهند اعضای بدنشان را برای ضرورت های زندگی بفروشند نه اینکه می خواهد ماشین بخرد که پُر بدهد، نه! برای چیزهای مهم، مثلاً در خانه سرطانی دارد دلش می سوزد که رهایش کند گرچه می داند که می میرد. می خواهد برای دخترش جهاز بدهد، هر روز جنگ و دعواست دختره گریه می کند و می گوید بخاطر بی پولی شماست که من انگشت نما شدم و همه می گویند این چه مشکلی دارد که ازدواج نکرده این همه خواستگار می آید. خب این از رفاهیات. یا اینکه نه، از روی لجبازی! یعنی تو گفتی نخور ننوش، من می نوشم! ببین چند تا بخش شد؟ باز چه کسی این را لجباز کرده؟ چرا لجباز شد؟ چرا بشر باید با خدا قهر کند؟ با خدا بد باشد؟ علیه خدا بشورد؟ چرا؟ یک جورهایی اذیتش کردی دیگر، خلف وعده کردی مثل مسئله ای که مردم انبیاء را می کشتند، پیامبران را برای ارشاد و هدایت مردم به جلو هل می دادی بعد می گفتی من هم پشت شما هستم إنا نحنُ نزلنا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بعد هم در می رفتی و مردم را می انداختی انبیاء بدبخت را می گرفتند تکه تکه می کردند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۱۸ - فایل صوتی ۶۳۶۹ - درس اول این فایل گناهان کبیره و حدود به علت بازخوان به

بخش دوم درس هشتم فایل ۶۳۶۶ ملحق گردید.

درس دوم - مؤمنی که گناه می کند دارای ایمان واثق نمی باشد: وَرَوَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ

هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ - کتاب عوالی اللّٰلی جلد ۱ صفحه ۴۰.

از امام باقر است. لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ مؤمن زنا نمی کند. یعنی اینهایی که زنا می کنند و نماز هم می خوانند مؤمن نیستند؟ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ دزد هنگام دزدی مؤمن نیست. یعنی از حوزه ایمان خارج می شود. دایرة ایمان چیست؟ فروع دین است. کسی که به فروع دین عمل کند مؤمن است. اینهایی که در زمان اهل بیت می آمدند و اعتراف می کردند که ما گناه کردیم خب اینها مؤمن نیستند؟ از ترس جهنم نمی آیند اعتراف کنند؟ اگر بخواهند صافی بگذارند که مؤمن گناه نکند و نمی کند همان مسئله معصومین پیش می آید یعنی اینکه به آنها عصمت قائل هستیم.

درس سوم - درد قطع دست همراه با سوزش آتش: عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَطَعَ السَّارِقَ حَسَمَهُ بِالنَّارِ لِئَلَّا يُنْزَفَ دَمُهُ فَيَمُوتَ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۷۰، از امیر است.

می گوید وقتی که علی قطع ید می کرد جای آن بریدن را می سوزاند. حالا حساب کن سوزش قطع دست یا قطع انگشت یک طرف بعد آتش هم به آن بدهند! می گوید این کار را می کند که طرف خونریزی نکند و نمیرد. خوب اصلاً چرا بنیان گذار این قانون فکر نکرد که با قطع ید، طرف خونریزی می کند و می میرد که بعد بیایند آتش درست کنند، دستش را یا انگشتش را قطع کرده، آتش هم روی آن می گیرد. وقتی که دست قطع می شود چه حالتی به آدم دست می دهد؟ بعد به آن آتش هم بزنند!

درس چهارم - حد و مرز اجرای حد سرقت: أَلْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: لَا يُقَطَّعُ إِلَّا مَنْ نَقَبَ بَيْتًا أَوْ كَسَرَ قُفْلًا - کتاب وسایل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۷۷، کتاب تفسیر عیاشی، از جمیل از اصحاب روایت آورده از امام باقر.

فرمود: لَا يُقَطَّعُ إِلَّا مَنْ نَقَبَ بَيْتًا أَوْ كَسَرَ قُفْلًا امام باقر می گوید که برای دست دزد معیار هست. دقت کن، طبق این فرضیه امام باقر اصلاً قطع دستی نباید انجام بشود. می گوید قطع دست نمی شود مگر کسی که خانه ای را سوراخ کرده. یعنی دیوار را خراب کرده و داخل رفته، پس کسی که از در می رود مشکلی ندارد، و یا قفلی را شکسته، دزدهای حرفه ای که کلید می اندازد قفل ها را هم نمی شکنند و راحت باز می کنند، طبق این قاعده اینها قطع دست ندارند دیگر. کسی از پشت بام پایین می رود قطع دست ندارد چون این دیوار را که شکافته! اگر اینها را کنار هم بچینی یک چیزی به دست می آید که باید خوراک تحقیق باشد.

درس پنجم - طفل بی عقل دور از تکلیف است، چگونه مجازات می شود؟: أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَالصَّبِيُّ مَتَى سَرَقَ عُفَى عَنْهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ مَرَّةً فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۸ صفحه ۱۴۳ است.

از احمد ابن محمد ابن عیسی از اصحاب روایت؛ احمد ابن محمد از ابن سنان از امام صادق. فرمود: الصَّبِيُّ مَتَى سَرَقَ عُفَى عَنْهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ مَرَّةً فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ گفت بچه نابالغ، پسر بچه، کودک، طفل، صبی، یک بار دزدی کرد می گویند رهایش کنید، دفعه دوم می گویند رهایش کنید، دفعه سوم انگشت هایش را قطع می کنند. آیا تکلیف دارد یعنی بر این بچه تکلیف شرعی وارد است؟ اگر وارد است چرا میزان تکلیف را می آورید در سنی که به بلوغ شرعی رسیده باشد، بلوغ شرعی که می گویند در پسرها احتلام است و در دخترها پریود است. حالا اینکه بحثش است زیر ده سال است، دیدی شیطونی می کند می گوید رهایش کن عقل ندارد یعنی هنوز ساختار عقلی او آغاز به کار نکرده یعنی بچه بالقوه عقل دارد، بالفعل ندارد. حالا چطور می شود دست بچه را بُرید؟ اینها از مفاد مهم حقوق بشر است که به وسیله دیانت هدف قرار گرفته شده و باید پاسخگو باشند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۱۹ - فایل صوتی ۶۳۷۰ - درس اول - سرقت کوچک عقوبت دارد ولی دزدی های بزرگ مجازات ندارد!: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ: عَبْدُ الْإِمَارَةِ إِذَا سَرَقَ لَمْ أَقْطَعْهُ لِأَنَّهُ فَيءٌ - کتاب

الجعفریات صفحه ۱۳۹ است.

اسناد را رسانده به امیرالمؤمنین است که فرمود: عَبْدُ الْأَمَارَةِ إِذَا سَرَقَ لَمْ أَقْطَعُهُ لِأَنَّهُ فَيءٌ مِی گوید کارمند بیت المال اگر دزدی کند دستش را نمی بُرم چرا که از بیت المال برده، از شخص خاص نبرده است. تصورش هم سخت است! آیا این برده دارالاماره به اندازه سهم خودش از خزانه مملکت دزدیده یا اینکه نه همینطوری چنگ زده؟ اینجا می گوید مسئولیتش را حاکم قبول می کند برای همین قطع ید نمی شود، حاکم می گوید اشکالی ندارد دیگر، رفیق خودمان است. معانی دیگری دارد که بقول علماء گذشته بماند!

درس دوم - دیوانه بی عقل است و کودک نیز؛ چگونه احکام دوگانه است؟: عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ أُتِيَ بِمَجْنُونٍ قَدْ سَرَقَ فَأَرْسَلَهُ وَقَالَ لَا قَطْعَ عَلَى مَجْنُونٍ - کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۷۳، از امیرالمؤمنین است.

این درس دو بخش دارد. **بخش اول:** دیوانه بی عقل است و کودک نیز؛ چگونه احکام دوگانه است؟ أُتِيَ بِمَجْنُونٍ سَرَقَ دیوانه ای را آوردند که دزدی کرده بود فَأَرْسَلَهُ وَقَالَ لَا قَطْعَ عَلَى مَجْنُونٍ گفت که دستش بریده نمی شود چون دیوانه است. حالا یک سؤال: اگر دیوانه ابزار کار شد چه؟ یعنی یا خانواده اش یا تیمی یا گروهی به او گفتند که برو بدزد بده به ما. قانون شرع می گوید نه، به عقبه آن کاری ندارد به علل آن کاری ندارد. دیوانه است؟ دستش قطع نمی شود!

بخش دوم - دروغ از زبان خدا بدترین نوع کذب می باشد: قَوْلُهُ أَسْرَقَ السَّرَّاقُ مَنْ سَرَقَ مِنْ لِسَانِ الْأَمِيرِ - در کتاب الجعفریات آمده روایت ۴۵ مِنْ بَابِ ۲ بَدَوُ التَّزْوِیجِ مِنْ أَبْوَابِهِ ج ۲۵.

عنوان بخش دوم هم این است. دروغ از زبان خدا بدترین نوع کذب می باشد. أَسْرَقَ السَّرَّاقُ مَنْ سَرَقَ مِنْ لِسَانِ الْأَمِيرِ در بحثی که الان آن را تمامش کردم، در عنوان بود، مقایسه بود با کودک بی عقل، اگر یادتان باشد آنجا می گفت که بچه شش هفت ساله قطع ید دارد، دیوانه ندارد. خب بچه اگر عقل داشته باشد مکلف است دیگر، پس چرا می گوید که در تحقق شرایع دینی باید بالغ و عاقل باشد؟ بلوغ، بلوغ جنسی است، عاقل را هم بغل آن آورده یعنی یک کسی که شهوت او زودرس است مثلاً یک پسر دوازده سیزده ساله که می تواند آمیزش کند، باز هم نمی شود باید ببینیم عقل در مظنه عُرف چند سالگی است. حالا اینجا دیوانه و کودک زیر ده سال هر دو رَفَعَ الْقَلَمَ هستند، یعنی قلم شرع از آنها برداشته شد، آن وقت چرا انگشت بچه را قطع می کنند ولی انگشت دیوانه را قطع نمی کنند؟ مقایسه بود. در این بخش دوم می گوید که سارقترین دزدها کسی است که از زبان امیر سخن بگوید و از کلام امیر سرقت کند یعنی کم و زیادش کند. حالا این امیر از پادشاه شروع می شود می رود بالا تا أَنْتَ الْأَمِيرُ وَاَنَا الْمَأْمُورُ. امیر علی الاطلاق خداست! حالا چیزی که به خدا نسبت بدهند این بدترین کذب است، یعنی بگویند این خدا که گفته من را صدا کن جوابت را می دهم صدایش می کند جواب نمی دهد این دروغ است دیگر، دروغ بسته به خدا، می گوید هر وقت سراغ من را گرفتی بغل تو هستم. خب اگر بغل من هستی کمکم کن و الا مار هم بغل آدم است، این جوار بودن به چه درد می خورد! پس این هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ دروغ است که به او بسته اند. شما بغل یک نفر نشستی طرف گریه می کند متأثر می شوی، خودش را می زند ناراحت می شوی، می خواهد خودکشی کند جلوی او را می گیری، بعد خدا بغل ماست، خب به چه درد می خورد! می خواهم هزار سال نباشد! اینها دروغ هایی است که به او بستند.

درس سوم – آهن کشی، قطع دست دارد! مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَلَمَةَ ابْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ سَيْفِ ابْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو ابْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَشَارَ بِحَدِيدَةٍ فِي مِصْرٍ قُطِعَتْ يَدُهُ وَ مَنْ ضَرَبَ فِيهَا قُتِلَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۳۵ است.

از محمد ابن علی ابن محبوب از سلمه ابن الخطاب از علی ابن سیف ابن عمیره از عمرو ابن شمر از جابر ابن عبدالله انصاری از امام باقر است. فرمود: مَنْ أَشَارَ بِحَدِيدَةٍ فِي مِصْرٍ قُطِعَتْ يَدُهُ وَ مَنْ ضَرَبَ فِيهَا قُتِلَ اگر کسی اشاره کند به آهن، دقت کن چقدر محکم کاری می کند، از اینطرف دیوار محکم کاری می کند از آن طرف خودشان می افتند. نمی گوید شمشیر، می گوید آهن. یک تکه آهن دستت گرفتی در خیابان داری راه می روی تکانش می دهی این مَنْ أَشَارَ است، این جرم دارد، از آهن فروشی، آهنگری یک تکه آهن یک متر دو متر دستت گرفتی آمدی بیرون در هوا تکانش می دهی این جرم دارد! می گوید اگر در شهر این کار را کردی دستت قطع می شود. ببینید قطع ید چند بعدی است فقط برای دزدی نیست. می گوید و کسی که با آن کسی را زد کشته می شود، نمی گوید کسی را با آن کشت! نه، می گوید زد، دستش درد گرفت، کمرش رگ به رگ شد، پایش خون آمد، کشته می شود. این قوانین را وضع کردند برای اینکه عرب جاهلی وحشی بود، کشتن عادتش بود، دریدن خوراکش بود و غارت دأب او بود. آمدند به جامعه نظام بدهند آرامش بدهند بعد، از آن طرف دیوار افتادند. سردمداران اسلام، خودشان این کارها را نکردند؟ بابا این می گوید که دزدی کرده دستش را قطع کنید. سَلَمْنَا! این یکی آهن را در دستش گرفته در هوا چرخانده دستش را قطع کنید. باشد! آن یکی با آهن زده او را بکشید. باشد! آیا کسی که نمی خواهد فکر خود را عوض کند باید کشته بشود؟ بله؟ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ؟ خطاب پیغمبر به چه کسی بود؟ به اراذل و اوباش بود؟ خب اینکه جنبه دفاع می شود جهاد نمی شود، آنها حمله می کنند باید دفاع کرد. نه، آنهایی که در خانه هایشان نشسته اند نمی خواهند دینشان را عوض کنند، آخر مگر زور است؟ بعد شمشیر می آید در زندگی آنها، جالب است ها، نه؟ چه مقایسه قشنگی! جرمش این است که نمی خواهد از دین آبا و اجدادیش دست بکشد، آیا باید کشته بشود؟ به آنها حمله می کنند خب آنها هم دارند از زندگی شان دفاع می کنند دیگر! دفاع نکنند می بینند که شمشیر کش آمد! دفاع می کنند بعد مدافعین شهر کشته می شوند و زن هایشان هم اسیر می شوند، خوشگل هایشان هم دستچین می شوند، اموالشان هم می رود در بیت المال خرج جنگ بعدی می شود. خیلی وضع خراب است! یک کسی گفت هرچه آن را هم بزنی بوی آن بیشتر درمی آید.

درس چهارم این فایل با موضوع ارتداد منجر به قتل می شود به علت بازخوان به فایل ۴۲۵۶ ملحق گردید.

فایل صوتی ۶۳۷۱ با موضوع جزای ارتداد قتل و زندان به علت بازخوان به درس سوم فایل ۶۲۵۰ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۲۱ – فایل صوتی ۶۳۷۲ – درس اول این فایل با موضوع هر کس تشبیه خلقت انسان به خدا کند کافر است به علت بازخوان به فایل ۴۶۵۶ ملحق گردید.

درس دوم – با این گفتار، حساب خیلی ها روشن می شود!: وَقَالَ مَنْ أَدْخَلَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ - کتاب عوالی اللّٰثالی جلد ۱ صفحه ۲۴۰، از نبی مکرم اسلام است.

فرمود: مَنْ أَدْخَلَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ هر کس چیزی را وارد دین کند او مرتد است. داخل کردن در دین

می گوید دیننا این دیننا یعنی دین مشخصاً از قاعده وحی است، دین پیامبر چارچوبش مشخص است. این ما لیس منه یعنی چیزی که از دین نبوده داخل کرده یعنی بدعت. فَهوَ رَدُّ مردود است مرتد است. خب حالا اول باید سراغ پیک وحی برویم که آیا این جبرائیل است که بر پیامبر وارد می شود یا امر مشتبه می شود؟ ببینید، اگر پیغمبر از جبرائیل مطمئن است که این که الان در منا و عرفات و مشعر آمده می گوید بَلِّغْ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ اگر مطمئن باشد پیغمبر تمرد نمی کند! پیغمبر اینقدر مطیع است که وسط نماز دو رکعت به قبله بیت المقدس خواند و در وسط نماز جبرائیل او را به سمت کعبه برگرداند یعنی اینقدر کار دقیق است، بعد چرا در ابلاغ غدیر، پیامبر تسامح می کند؟ دست دست می کند؟ ها؟ فکر نمی کنی پیغمبر شک دارد که آیا این بَلِّغْ از ناحیه جبرائیل است یعنی خدا یا نه؟ چه کسی او را به شک وادار کرده؟ این که پیغمبر غیر از وحی الهام هم داشته، القاء هم داشته، خواب هم داشته. الان یک بحث مهم تحقیقی است که آیا مسئله غدیر وارد کردن چیزی در غیر دین بوده یا نه اصل دین بوده؟ یا در قواعد دیگر که پیامبر شل گرفته بود بعداً سفت شد، همین مسئله ناسخ و منسوخ! چرا باید کلام خدا نسخ شود؟ مگر این کلام خدا حرمت ندارد؟ وقتی که ناسخ می آید یعنی آن منسوخ را در آشغالی بینداز، عجب! بعد بعضی ها می گویند که قرآن اینقدر حرمت دارد که حتی اسم فرعون که رقیب خداست و در قرآن هست دست بی وضو نمی شود روی آن گذاشت. جالب است ها! می گوید حتی اسم شیطان را که در قرآن هست نمی توانی بدون وضو دست روی آن بگذاری! داخل شد در دین آنچه را که نباید می شد. دلیل؟ وجود قانون تقیه! تقیه می گوید هماهنگی کن با دیگران در چیزی که نباید هماهنگی کنی. معنای تقیه چیست؟ یعنی بترس از اینکه همرنگ جماعت نشوی، باید بشوی، پس معلوم می شود آن خط اکثریت داخل کردند در دین خیلی چیزهایی که آن اقلیت و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِی الشَّكُورُ یعنی اهل بیت، معصومین، ائمه نمی توانستند دفاع کنند و زورشان نمی رسید. ما چقدر از همین کتاب های معتبر شیعه سند جمع کردیم که اهل بیت فقط بخاطر ترس از حاکم وقت قواعد را زیر پا گذاشتند. حالا این مَنْ أَدْخَلَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهوَ رَدُّ خیلی گسترده است چون خیلی چیزها وارد دین شده و اهل بیت به زور؛ به زور تقیه قبول کردند. اصلاً فلسفه اینکه امام باقر و امام صادق هفتاد نوع سخن می گویند و به موقع تکذیب می کنند این چیست؟ آیا این همان نیست که با آن دخالت های حگام در دین مخالفت می کردند و تا می دیدند که هوا پس است و مسئله امنیتی پیدا شده تکذیب می کردند؟ یا اینکه امام باقر و امام صادق به شاگردان ممتاز و خاص خود اسرار و اخبار دین را می گفتند و می گفتند به کسی نگو، خب این اسرار و اخبار دین با چه چیزی مغایرت دارد؟ با مَنْ أَدْخَلَ فِي دِينِنَا. معلوم می شود خیلی چیزها را داخل کردند بعد ائمه به اصحاب خاص و اهل رازشان گفتند و اعلام کردند که نگویید. وقتی که تقیه از خود پیغمبر آغاز می شود تا امام دوازدهم که هنوز هم ایشان در حال تقیه است. چون غیبت یعنی تقیه، هزار و دویست سال است که ایشان در تقیه است، خب چگونه ما می توانیم روی این کتاب حساب کنیم که این ما أَنزَلَ اللَّهُ است؟ اگر تقیه را برمی داشتند آن موقع معلوم می شد که آیا این احکام و شرایع از سوی خدا نازل شده یا نه؟ برای چه امیرالمؤمنین در روز یک کودتا دوان دوان آمد کتابش را کتابتش را در مسجد بر مهاجر و انصار عرضه کرد و بعد هم با بی حرمتی او را از مسجد بیرونش کردند و نسبت به کتابش و خودش اهانت کردند، برای چه آمد؟ بخاطر همین که دخالت در دین شده

بود و کتاب امیرالمؤمنین افشاگری می کرد، در بعضی از اسناد هم خواندیم که اسامی بزرگانی که سردمداران اسلام بودند در این کتاب علی به عنوان مرتدین و کفار نوشته شده بود.

درس سوم - رجل ظهوری، درب جاده انتظار است و تا شهر موعود فاصله خیلی است! ابی قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَسَّانِ السَّلْمِيِّ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ حَسَّانِ السَّلْمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: عَلِيُّ بَابُ الْهُدَى مَنْ خَالَفَهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ دَخَلَ النَّارَ وَ فِي رَوَايَةِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ التَّارِكُونَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ الْمُنْكَرُونَ لِفَضْلِهِ وَالْمُظَاهِرُونَ أَعْدَاءَهُ خَارِجُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ عَلَى ذَلِكَ - كتاب عقاب الاعمال صفحه ۲۴۹ است.

بخش اول: اصحاب حدیث: سعد ابن عبدالله از احمد ابن ابی عبدالله از محمد ابن حسان السلمی، ایضاً کتاب محاسن صفحه ۸۹، از برقی از محمد ابن حسان السلمی از محمد ابن جعفر عن ابیه. از امام صادق، این درس را به امیرالمؤمنین رسانده است. در منقبت حیدر کرار از رسول الله نقل می کند، می گوید: عَلِيُّ بَابُ الْهُدَى عَلَى درب هدایت است مَنْ خَالَفَهُ كَانَ كَافِرًا کسی که با او مخالفت کند کافر است وَمَنْ أَنْكَرَهُ دَخَلَ النَّارَ. باز اینجا برای محققین یک سری پرده ها کنار می رود. پیامبر گفته است علی درب هدایت است یعنی می خواهی هدایت بشوی باید از درب علی وارد شوی یعنی با سنت و سیره علی و اگر نخواهی از این راه وارد بشوی کافر هستی. حالا به متشرع شیعه بگو که طبق اسنادی که الان خواندیم کتاب عقاب الاعمال و محاسن برقی اسناد شیعه است، شما چگونه این کتاب را که از باب علی وارد نشد می پذیرید؟ ها؟ مگر قرار نبود که علی همانطور که پیغمبر گفت علی درب هدایت است؟ درب هدایت را از کتاب هدایت باید آغاز کرد که کتابش محکوم شد! خب وقتی که اکثریت قاطع مسلمین از این باب هدایت رو گرفتند رو برتافتند و به آن پشت کردند شما با ضلالت آنها چه می کنید؟ اگر آنها هدایت نشدند چطور کتابشان برای شما معتبر است؟ مگر آنها با علی مخالفت نکردند؟ مَنْ خَالَفَهُ كَانَ كَافِرًا! خب مخالفت کردند چطور شما سنتی را که از ناحیه آنها آمده قبول دارید؟ ما اینجا فعلاً بحثمان با متشرع شیعه است.

بخش دوم: کتاب محاسن صفحه ۸۹ است. باز می گوید پیامبر گفت: التَّارِكُونَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ الْمُنْكَرُونَ لِفَضْلِهِ وَ الْمُظَاهِرُونَ أَعْدَاءَهُ خَارِجُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ، ببین چقدر دقیق و عمیق اهل سنت این را رد می کنند بخاطر اینکه می گویند اسناد شیعه است ولی متشرع شیعه که نمی تواند رد کند، نمی شود که مُذْبَذِبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ، نمی شود که شیر بی یال و دم و اشکم باشد! هر جای آن که خراب می شود می گویند نه حالا این را رهاش کن، حالا این سندش ضعیف است، حالا این غیرموجه است، این که نمی شود، داری بحث می کنی، روی اعتقادات داری حرف می زنی! می گوید اعداء او خَارِجُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ دشمنان او از اسلام خارج هستند. خب چطور شما کتابی که خارجی ها نوشتند در خانه هایتان گذاشتید؟ روی سرتان می گذارید؟ شب های احیا روی سرتان گذاشتید اَلْهَى بِهَذَا الْقُرْآنِ چرا؟ خارج شدگان از اسلام چه کسانی هستند؟ آنهایی که با علی جنگیدند؛ عایشه أم المومنین. این را به اهل سنت می گویم؛ رسول الله می گوید هر کس با علی درافتاد خارج از اسلام است، الان شما بین این دوراهی گیر کردید، در جنگ جمل یا حق با علی است یا حق با عایشه است، نمی توانی آن را ماستمالی کنی، حالا بعضی از علمای

اهل سنت جواب داده اند و مى گویند: گفتند که ما در این دنیا هستیم به ما ربطى ندارد، در آخرت معلوم مى شود که على بهشتى است یا عایشه بهشتى است، یا کدام ها جهنمى هستند، مگر مى شود؟ اینجا باید انتخاب راه کرد، اینجا باید مسیر را از هر گونه شائبه ای پاک کرد، نمى شود گفت حالا این مربوط به قیامت است، ابوحنیفه همین را گفت، ابوحنیفه در کرسى درس قرار گرفته بود یک خانم دانشمندی پشت پرده همین را پرسید گفت که آیا عایشه بر حق بود یا على؟ ابوحنیفه گفت ای زن تو به اینها چکار داری، هر کدام که وارد بهشت شدند او حق است. زن گفت این که نمى شود، ما الان مى خواهیم دنبالشان برویم، آیا دنبال این برویم یا دنبال او برویم؟

ظهور یاب منتظران ۵۵۲۲ - فایل صوتی ۶۳۷۳ - درس اول - اگر این سخن درست است پس تکلیف اسلام روشن می گردد! مَنْ نَارَعَ عَلِيًّا عَلَى الْخِلَافَةِ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ - کتاب عوالی اللّثالی جلد ۴ صفحه ۸۵، از رسول الله است.

فرمود هر کس بر سر غدیر منازعه کرد کافر است. این عنوان کفر در آن آیه غدیر هم هست؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. خب حالا ای شیعه متشرع تو در محاجه پاسخگو باش که وقتی که رسول خدا فرموده است که هر کس با على در خلافت نزاع کرد کافر است شما چگونه مى پذیرید دینی را که ابتدای آن از آنها آغاز شده است و آنها هر چه خواستند داخل این اسلام کردند به دلیل اینکه آمدند با على ابن ابی طالب به عنوان خلیفه چهارم بیعت کنند، سران قوم گفتند: با تو بیعت مى کنیم به کتاب خدا و سنت نبی و سیره خلفای گذشته پس معلوم مى شود راه و رسم آنها در دین دخیل است و گرنه برای چه على باید بر سر راه و روش آنها بیعت کند؟ بعد خشت اول هم از همانجا، در آغاز کج شده، شما هر کاری کنی و این کتاب را این طرف و آن طرفش کنی بالا و پایینش کنی، از آستین حضرات خلفای ثلاثه در آمده است. چطور تعصب روی این کتاب و ایضاً تعصب روی على داری؟ اینجا باید جداسازی انجام بشود، پیغمبر به این شفافى و روشنى و رسایی دارد مى گوید و حساب و کتاب ها را روشن کرده! بعد قانونی که اینها وضع کردند تا آخر اسلام ادامه دارد یعنی همین که آنچه آنها اراده کردند، الان در این تقسیم بندی اسلام بین اقلیت شیعه و اکثریت سنی، شیعه سعی مى کند که اختلاف را نشان ندهد ولی با این کلمات چکار مى شود کرد؟ بله، بنای وحدت هست؟ بله. من همه آنها را دوست دارم، رئوس اهل سنت را روی سر مى گذارم ولی بحث سر دیانت بر جای مانده است، این را چکارش کنیم، مسئله دوستی و دشمنی نیست.

(فایل صوتی ۶۹۹۹ - درس هشتم) اگر غاصبین، مصداق این کلام باشند تکلیف قرآن چه مى شود؟. مستدرک الوسائل جلد ۱۸ صفحه ۱۸۶، از خاتم الانبیاء است. مى گوید: مَنْ نَارَعَ عَلِيًّا عَلَى الْخِلَافَةِ فَهُوَ كَافِرٌ هر کس بر اساس خلافت و وزارت و وصایت با على جنگید، مبارزه کرد، در افتاد، کافر است. خب تکلیف خلیفه اول مسلمین جهان چه مى شود که خلافت را از على سلب کرد؟ تکلیف دومین خلیفه رسول الله چه مى شود که در این قضیه میداندار بود؟ تکلیف خلیفه سوم رسول الله چه مى شود که قرآن نویس بود؟ الان شیعه بین این دو تا مسأله مهم گیر کرده و باید جواب بدهد. به سنی ها کاری نداریم چون این سند از شیعه است و آنها قبول ندارند. شیعه ای که قرآن در منزل دارد و در این شب های احیا روی سر مى گذارد و مى گوید بِكَ يَا اللَّهُ، این قرآن را این سه خلیفه درست کرده اند، به اسناد و مدارکی که

ما در طول سال‌ها آوردیم و در دایرةالمعارف ظهور جمع کردیم. اگر قرار است این سه خلیفه قبل از امیرالمومنین کافر باشند پس تکلیف این قرآن چیست؟ شما چطور به این قرآن احترام می‌گذارید؟ چگونه به این قرآن عمل می‌کنی؟ این از آن جاهایی است که شیعه در منگنه منطق قرار می‌گیرد که باید پاسخگو باشد.

(فایل صوتی ۷۰۰۹ - درس چهارم) با این حساب، اکثریت قاطع مسلمین، کافرند. مستدرک الوسائل جلد ۱۸ صفحه ۱۸۶، از رسول خاتم است. این درس شاید بازپخش باشد. مَنْ نَارَعَ عَلِيًّا عَلَى الْخِلَافَةِ فَهُوَ كَافِرٌ هر کس دعوا کند سر خلافت با علی کافر است. آیا بعد از رسول خدا که شهیدش کردند علی سر کار آمد یا سه نفر قبل از او سر کار آمدند؟ بعد علی همان لحظه رفت با آنها بیعت کرد یا اعتراض کرد و در خانه متحصن شد؟ و بعد هم به زور او را بردند، طناب به گردنش انداختند، خانه‌اش را آتش زدند. از نظر شیعه به گفتار رسول خدا به سندیت کتاب معتبر شیعه تمام آنهایی که غصب خلافت علی کردند کافر هستند. آن وقت همان‌ها بزرگان اهل سنت و جماعت هستند، آن وقت چطور یک شیعه تصور می‌کند می‌تواند با آنها برادر باشد؟ بعد تکلیف قرآن چه می‌شود؟ قرآن، نشرش، انتشار، توزیعش، حمایتش و تبلیغش از ناحیه آنها بود. من نمی‌دانم مغز متشرع شیعه را متشرعین شستشو دادند که دلایل به این واضحی را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند؟!

درس دوم این فایل با موضوع شتم به پیامبر به علت بازخوان به درس پنجم فایل ۶۰۸۲ ملحق گردید.

درس سوم - پیامبری که عصمت دارد چگونه ساحر می‌تواند او را مسحور کند؟: بَأْسَنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ ابْنَ أَعْصَمَ سَحَرَ النَّبِيَّ فَقَتَلَهُ - کتاب الجعفریات صفحه ۱۲۸، از اصحاب روایت آورده است از امیرالمؤمنین.

می‌گوید: أَنَّ ابْنَ أَعْصَمَ سَحَرَ النَّبِيَّ فَقَتَلَهُ ابن اعصم جادوگر، پیغمبر را جادو کرد و حضرت او را کشت! حالا اینجا تاریخ چندتا سؤال دارد بفرمایید جواب بدهید: اول اینکه آیا پیغمبر در حینی که جادو شده بود فهمیده بود که جادو شده و فلانی جادویش کرده؟ این پاسخش این است که کسی که جادو شده حالیش نیست مثل کسی است که نوشیده یا کشیده است، متوجه هیچ چیزی نیست پس چطور پیغمبر تشخیص داد که اولاً جادو شده و بعد ابن اعصم جادویش کرده؟ بعد هم اینکه فَقَتَلَهُ خود پیغمبر او را کشت؟ باز سر موضوع اول برمی‌گردد، آیا پیغمبر در حین اینکه جادو شده و انسان جادو شده چیزی را درک نمی‌کند، شمشیر کشید و ابن اعصم را کشت؟ همه اینها مشکلات این بحث است. مشکل بعدی این است که پیغمبر عصمت دارد یا ندارد؟ دارد، خوبش را هم دارد! عصمت یعنی خداوند بر دور نبی حصار کشیده است و او را کهف حصین قرار داده است که هیچ أَحَدُ النَّاسِ نتواند مستقیم و غیر مستقیم به او ضرر برساند، پس چطور ابن اعصم می‌تواند پیغمبر را جادو کند؟ ببین از چند جا مسئله خراب است، حالا باید الله را محاکمه کرد که چقدر بی‌عرضه است که نماینده‌اش در زمین یعنی رسول خاتم را ابن اعصم فلان فلان شده جادو کرده و او هم همینطوری دارد نگاه می‌کند! دفع نکرد، رفع نکرد. خیلی حرف‌ها در این است. حالا یک چیز دیگر؛ پیغمبر در حین اینکه جادو می‌شود آیا حرفی به مردم می‌زند مردم به عنوان مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴، ۳ نجم) تلقی می‌کنند یا نه؟ ها؟ وحی قلمداد نمی‌کنند؟ آیا نمی‌گویند پیغمبر الان هرچه گفته وحی است؟ پس در حین جادو چطور حرفی که زده و مردم به عنوان كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا در کتاب وارد کردند، این چطور حل می‌شود؟ حالا

از این آیاتی که شما می خوانید چند درصدش در حالتی است که پیغمبر جادو شده؟ ها؟ یادت هست پیغمبر به جماعت نماز می خواند آیه می خواند و یک نفر پشت سر پیغمبر بلند بلند یک آیه دیگری را می خواند، پیغمبر می گفت عجیب است که من این آیه را نشنیدم، یادت هست؟ ها؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! حالا از این آیات در قرآن چقدر داریم؟ ها؟ وضع خیلی خراب است، خیلی! بقول آن شاعر باید بگویی آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار.

درس چهارم - محکومین به حبس ابد را دریابید! عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِهِ عَنْ حَمَّادِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي رِوَايَةِ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ أَنَّ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ الَّذِي يُمَسِّكُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى يُقْتَلَ وَالْمَرْأَةُ تَزْتَدُّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالسَّارِقُ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجُلُ - كتاب كافي (که رحمت خدا بر محمد ابن يعقوب كلینی که با زحماتش ما را در واقعیت های دین مستبصر کرد) جلد ۷ صفحه ۲۷۰، از علی ابن ابراهیم از پدرش از اصحاب روایت از حمّاد، ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۴ و نیز کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۵ از حسین ابن سعید از حمّاد ابن عیسی از امام صادق و نیز کتاب مَنْ لَا يَحْضِرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۰، همه اینها از امام صادق آوردند.

امام صادق فتوا داده است: لَا يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ الَّذِي يُمَسِّكُ وَالْمَرْأَةُ تَزْتَدُّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالسَّارِقُ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجُلُ می گوید سه نفر برای همیشه در زندان باقی می ماندند. اینها را یادداشت کنید و سوره های خاص خودش را جمع بندی کنید خیلی خوب است ها مثلاً زندانیان ابد چه کسانی هستند. اینجا امام صادق سه تا از آنها را فرموده است، می گوید: یکی از آنها کسی است که يُمَسِّكُ یک نفر را نگه داشته تا یک نفر دیگر سرش را قطع کند یعنی شریک جرم! یعنی قاتل در حقیقت دو نفر هستند یکی که زده و یکی هم او را نگه داشته که فرار نکند. فرمود زنی که بدبخت از اسلام برگشته، باید به او بگوییم بخت برگشته! یکی دوتا سؤال تند از اسلام کرده گفتند مرتد است، الی الابد برو در زندان بمان! و به شما هم بگویم تجربه من نشان می دهد که زندانی خیلی وضعش بدتر از اعدامی است چون سریع کار اعدامی را ترتیب می دهند تمام می شود ولی زندانی مخصوصاً آنهایی که زیاد حبس می کشند برای او هر روز اعدام است هر روز شکنجه است. خب حالا این سومی خیلی جالب است: وَالسَّارِقُ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجُلُ یک نفر دزدی کرده این قطع ید می شود، دوباره دزدی کرده قطع رجل می شود، دفعه سوم باید برود زندان حبس ابد! حالا حساب کن درد قطع دست و پا یک طرف و نبوده این دوتا آلت ضروری بدن که انسان زنده در تنفس به آن نیاز دارد بعد باید بکشد بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجُلِ.

ظهوریاب منتظران ۵۵۲۳ - فایل صوتی ۶۳۷۴ - درس اول - چقدر ارزش آدمی در نگاه دینی مفقود است! عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا عَنْ اَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ اَحْدَثَ فِي الْكُغْبَةِ حَدَثًا قُتِلَ - كتاب كافي جلد ۷ صفحه ۲۶۵، كتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۹ است.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از اصحاب روایت از ابی الصباح الكنانی از امام صادق. فرمود: مَنْ اَحْدَثَ فِي الْكُغْبَةِ حَدَثًا قُتِلَ می گوید اگر کسی در کعبه حدّث خارج کرد باید کشته بشود. ببین تو را به خدا! ارزش حاجی چقدر است، قدر و منزلت زائر خدا چقدر است! این حدّث هم در فقه، حدّث اصغر و حدّث اکبر داریم؛ حدّث اصغر باد معده است

حَدَّث اکبر فضولات است که به صورت مایع و یا به صورت دیگری خارج می شود. حالا این بابا رفته آنجا مریض است فشار به او آمده باد از او خارج شده، باید کشته بشود! چرا؟ چون به خدا اهانت کرده، یعنی خدای کعبه آنقدر کوچولو است که از باد معدۀ زوارش عصبانی می شود، یا کنترل ادرار نداشت ادرار کرد، شاشید. یارو در هنگام طواف نتوانست خودش را نگه دارد به او فشار آمد، بشر است دیگر، خب حالا می گویند که نه این با سوء نیت بوده، اینجا که نوشته که با سوء نیت بوده. آیا کسی که این همه خرج می کند به حج می رود به دین سوء نیت دارد؟ این نشان می دهد که بشر چقدر در عینک مذهب بی ارزش است که بخاطر یک باد معده باید کشته بشود.

درس دوم – وقتی که در حیات پیامبر چنین بی اعتنایی باشد، نشانه عدم ایمان آوری مسلمین است!: قَالَ رَوَى الْمُثَلَّاءُ فِي سِيرَتِهِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: أَتَانِي جَبْرِئِيلُ بِنُفَاحَةٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَكَلْتُهَا وَوَقَعْتُ خَدِيجَةَ، فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ فَقَالَتْ: إِنِّي حَمَلْتُ حَمْلًا خَفِيفًا، فَإِذَا خَرَجْتُ حَدَّثَنِي الَّذِي فِي بَطْنِي فَلَمَّا أَرَادْتُ أَنْ تَضَعَ بَعَثْتُ إِلَى نِسَاءٍ قُرَيْشٍ لِتَأْتِيَنَهَا فَبَلَّيْنَ مِنْهَا مَا تَلَى النِّسَاءِ مِمَّنْ تَلَدُ، فَلَمْ يَفْعَلْنَ وَ قُلْنَ لَا تَأْتِيكِ وَ قَدْ صِرَتْ زَوْجَةَ مُحَمَّدٍ - كتاب ذخائر العقبى صفحه ۴۴، روایت از نبی مکرم اسلام آمده است.

فرمود: أَتَانِي جَبْرِئِيلُ بِنُفَاحَةٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَكَلْتُهَا جبرائیل آمد یک تحفه ای آورد، از بهشت خوراکی آورد خوردم و وَقَعْتُ خَدِيجَةَ رفتم با خدیجه آمیزش کردم. اول زن پیغمبر، همسری که هیچ وقت هیچ زنی این کار را نمی کند که تمام مایملکش را در راه تبلیغ کار شوهرش بدهد به صورتی که موقع دفن کفن هم نداشته باشد. فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ حامله شد به فاطمه فَقَالَتْ: إِنِّي حَمَلْتُ حَمْلًا خَفِيفًا به پیغمبر گفتم من احساس می کنم که حملی در شکم دارم فَإِذَا خَرَجْتُ حَدَّثَنِي الَّذِي فِي بَطْنِي موقعی که راه می روم یا از خانه خارج می شوم با من حرف می زند فَلَمَّا أَرَادْتُ أَنْ تَضَعَ بَعَثْتُ إِلَى نِسَاءٍ قُرَيْشٍ وقتی فاطمه خواست متولد بشود خدیجه از زنان قریش که فامیل هایش بودند کمک خواست، لِتَأْتِيَنَهَا که به کمکش بیایند. آنها چه گفتند؟ گفتند: لَا تَأْتِيكِ وَ قَدْ صِرَتْ زَوْجَةَ مُحَمَّدٍ بخاطر اینکه زن محمد شدی ما به کمک تو نمی آییم. حالا پیغمبر از درون همین ها وارد اسلام کرد، اینها بغض و کینه درونی داشتند و با همان خط و نشانی که برای پیغمبر کشیده بودند بالا جبار وارد شدند و بعد زهر خودشان را ریختند؛ دست کمک به خدیجه را رد کردند.

درس سوم – برخلاف گفته رسول، قضای دردناک بر او وارد شد!: وَ لَقَطَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيْرُ مُعَذِّبِكَ، وَ لَا وَلَدِكَ قَالَهُ لِفَاطِمَةَ قَالَ: أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ يَعْنِي عَنِ النَّبِيِّ - كتاب كنز العمال جلد ۶ صفحه ۲۱۹ است.

حدیث قدسی است: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيْرُ مُعَذِّبِكَ پیغمبر به فاطمه می گوید خدا تو را عذاب نخواهد کرد وَ لَا وَلَدِكَ جالب است ها! آن وقت آنجا امام حسین چه می گوید؟ می گوید اگر تو دست از سر ما برداری کسی با ما کاری ندارد. آن وقت پیغمبر می گوید إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيْرُ مُعَذِّبِكَ خدا تو را اذیت نمی کند شکنجه نمی کند. آیا آتش زدن خانه اش شکنجه نبود؟ سقط بچه اش شکنجه نبود؟ کشاندن شوهرش با آن وضع فجیع به مسجد برای بیعت، شکنجه نبود؟ روضه قتل حسین را در روز تولدش برایش خوانده، شکنجه نبود؟ می گوید بچه های تو هم شکنجه نخواهند شد. حالا اگر بگوییم منظورش عذاب قیامت است پس عصمت در دنیا بی معناست. چون عرض کردم عصمت مادی داریم عصمت معنوی داریم. عصمت معنوی می گوید گناه نمی کند، تازه آن هم زورکی، حصار بر او بسته که نکند! مثل

داستان یوسف لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ (۲۴ یوسف) یوسف مشغول بود ولی یک دفعه از طرف پروردگارش یک چیزی دید سریع خودش را جمع و جور کرد در رفت. خب پس این هم که عملی نشد، از قول و قرارهایی بود که به سرانجام نرسید.

درس چهارم - چرخه خلقت در حوزه مدیریت معلمین ثانی! نَحْنُ عِلَّةُ الْوُجُودِ وَ حُجَّةُ الْمَعْبُودِ - کتاب بحار الانوار جلد ۷ است.

امام صادق فرمود: نَحْنُ عِلَّةُ الْوُجُودِ وَ حُجَّةُ الْمَعْبُودِ. این اعتبار والی وسطی را بیان می کند. با توجه به این درس می شود گفت مشیت همان رجال ظهوری هستند. می گوید علت به وجود آمدن ذی وجود؛ صاحب حیات، ما هستیم و حجت معبود هستیم. جالب است ها! یعنی خدای به آن عظمت، ما حجت او هستیم که در روی زمین خلق الله را به سمت او بکشانیم یعنی بزرگترین، خطرناکترین، مهمترین منصب. این را هم امام صادق لابلای تقیه گفته، از هر هزار تا بحثی که با تقیه می کرده یکی از آنها هم از اینها بود. خب پس پیدایش از ناحیه معلم دوم است و شناسایی رب الارباب نیز به وسیله دروس حجت خدا در زمین است.

درس پنجم این فایل با موضوع سفارش پیامبر به علی برای رفتن به سمت عقل به علت بازخوان به نسخه ۷۴۲ از درس ۲۹۹ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۲۴ - فایل صوتی ۶۳۷۵ - درس اول - این چه اسراری است که اگر رو شود با تکذیب جامعه اسلامی رو به رو می گردد؟: لَوْ جَلَسْتُ أُحَدِّثُكُمْ مَا سَمِعْتُ مِنْ فَمِ أَبِي الْقَاسِمِ لَخَرَجْتُمْ مِنْ عِنْدِي وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيًّا مِنْ أَكْذَبِ الْكَاذِبِينَ - کتاب الغدير جلد ۷ صفحه ۳۵، کتاب مَنَحِ الْمَنَّةِ از شعرانی صفحه ۱۴ است.

لَوْ جَلَسْتُ أُحَدِّثُكُمْ مَا سَمِعْتُ مِنْ فَمِ أَبِي الْقَاسِمِ لَخَرَجْتُمْ مِنْ عِنْدِي وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيًّا مِنْ أَكْذَبِ الْكَاذِبِينَ

امیرالمؤمنین می گوید که اگر مجلسی، منبری، تدریسی و کرسی ترتیب بدهم و آنچه که از لب های پیغمبر شنیدم را بگویم هر آینه شما خواهید گفت علی دروغگوترین دروغگویان است! این نشان می دهد که مردم فله ای وارد اسلام شدند. این چیست که پیغمبر خارج از تقیه و کلم الناس به امیرالمؤمنین گفته؟ مردم چرا نباید حرف علی را قبول کنند که از پیغمبر نقل می کند؟ چطور حرف ابوهریره را که از پیغمبر نقل می کند قبول دارند؟ حرف انس ابن مالک را قبول دارند؟ یعنی علی به اندازه این دو نفر برای جامعه اسلامی صدر اهمیت ندارد؟ یعنی پیغمبر این همه از علی تکریم کرده به اندازه ابوهریره و انس ابن مالک موقعیت ندارد؟ اینجا چند بُعد را نشان می دهد یکی این است که بابا در اسلام خبرهایی است و این چیزی که به عنوان فروع دین و کتابت دست مردم آمده و چرخیده این چنین نیست. این چیست که اگر پیغمبر به علی بگوید مردم آتش می گیرند و روی سر علی می ریزند و می گویند ای دروغگو؟ این واقعیت دین گفته نشده است و حقیقت کتاب نوشته نشده است! علی در زمان پیغمبر جزو موثقین بود، حالا اگر این حرف را بعد از پیغمبر زده باز بعد از پیغمبر علی جزو معتمدین جامعه اسلامی بود، مگر کسی از انصار و مهاجرین می رود که علی دست راست پیغمبر بوده؟ اسلام به قدرت علی در ممالک حاکم شده، خب پس چیست؟ مردم به یک روال خاص عادت کردند مانند همین متشرعین عصر ما، چطور در محاجه به شما می گویند دروغگو؟ برای اینکه شما هم مانند

همین حرف امیرالمؤمنین را از پیشوایان اسلام نقل می کنید دیگر، مگر شما غیر از اقوال ائمه چیزی نقل می کنید که متشرع بهم می ریزد چنگ و دندان نشان می دهد و مستراح رفتن یادش می آید، نمازش را باید برود بخواند، مسجدها دیر می شود، ها؟ یکی از ادله برای سرکوب اینها همین است که بگویید شما اگر امروز کلمات اهل بیت را به بهانه های مختلف رد می کنید؛ حالا حدیث ضعیف است، رجالش کامل نیست، موارد معارض دارد، همین ایراد به علی گرفته می شود اگر بخواهد که پایش را از خط قرمز مسلمان ها که به آن عادت کردند جدا کند. خب حالا این پیغمبر چه چیزی به علی گفته، یقیناً عُرف را نگفته، مذهب جاری را نگفته، اینها که دست مردم بود. در اسناد و مدارک داشتیم که یک جایی پیغمبر با علی در گوشه صحبت می کرد علی به پیغمبر چسبیده بود بعد بقیه اعتراض کردند گفتند تو خودت می گویی در جمع در گوشه صحبت نکن؛ چون جزء تعالیم دین است وقتی در جمع نشستی در گوشه صحبت نکنی چون هر کسی خیال می کند داری از بدی او می گویی. پیغمبر چه گفت؟ گفت من با علی حرف نمی زدم که خدا با او حرف می زد. یا در جای دیگر سند دارند که علی گفت پیغمبر در لحظه شهادتش در گوش من کلامی گفت که از آن کلام هزار کلام دیگر به دست آمده و از هر کلامش هم یک درسی یک حدیثی یک بینشی آمده.

درس دوم - تکلیف عامه مسلمین چه می شود که چنین گرایشی ندارند؟: عَلِيُّ حِصْنِي مَنْ دَخَلَهُ آمِنَ نَارِي - کتاب امالی شیخ طوسی از اعظم علماء شیعه جلد ۱ صفحه ۳۶۳ است.

پیغمبر از قول الله می گوید، می گوید جبرائیل به من گفت، میکائیل به او گفت، اسرافیل به او گفت در قلم ازل نگاشته شده بود، در لوح یعنی همان دفتر سرنوشت آمده بود که چه؟ این همه محکم کاری برای چه می کنی؟ عَلِيُّ حِصْنِي مَنْ دَخَلَهُ آمِنَ نَارِي. خب، می گوید علی پایگاه من است، پادگان من است، کعبه من است، حصار من است، دژ من است به همه چیز تعلق می گیرد. هر کس داخل شد بر علی به جهنم نمی رود. حالا اینها را که علمای سنی قبول ندارند خب خط کشی شده دیگر، حصارکشی شده، اهل سنت و جماعت؛ اکثریت قاطع مسلمین جهان و حومه یک طرف، شیعه هم که اقلیت است یک طرف، ولی این را در محاجه با متشرع شیعه بگو؛ بگو پاسخ بده، پیغمبر می گوید، چند قبضه هم گفته، ناقلین را هم گفته، می گوید هر کس به علی پیوست از جهنم در امان است. خب، علی یعنی چه؟ یعنی غدیر! آیا به علی پیوست؟ یادست در آن سند خواندیم که بعد از بیعت مردم با ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله علی شب ها فاطمه را سوار شتر می کرد و یکی یکی درب خانه انصار و مهاجر را می زد و می گفت که شما در غدیر نبودید؟ نشنیدید؟ می گفتند شنیدیم. آیا ندیدید پیغمبر درباره ما چه گفت؟ دیدیم. همه تصدیق می کردند. گفت پس چرا با ابوبکر بیعت کردید؟ بهانه آوردند و گفتند که خب تو در میدان نبودی، نمی شد که یک لحظه کشور بدون رهبر باشد، تو دنبال دفن و کفن پیغمبر رفته بودی اگر بودی با تو بیعت می کردیم. بعضی ها می گفتند زورکی و تحمیلی شد، یهوایی شد. بعد علی به آنها می گفت خب الان که من هستم و شما هم هستید بیایید فردا صبح بروید در مسجد اجتماع کنید شما به عنوان مسلمینی که رأی دادید ابوبکر صدیق را خلع کنید و مرا به عنوان کاندید غدیر نصب کنید. همه گفتند باشد، رودر بایستی کردند چون هم از فاطمه خجالت می کشیدند و هم از علی، گفتند چشم می آییم. فردا صبح علی آمد دید چهل نفر هم جمع نشده، از آن همه جمعیت صد و خرده ای هزار در حجة الوداع که با

على بيعت کردند چهل نفر جمع نشده بودند، همین حدود بیست نفر بودند. على گفت حُجّت بر ما تمام شد دیگر، ما باید برویم بیعت کنیم چون مردم نخواستند، در حقیقت خدا نخواست! حالا سؤال این است: آنهایی که به على نپیوستند جهنمی هستند یعنی همان معنای دوم اَزْتَدَّ النَّاسُ، خب این تکلیف عامه مسلمین؛ يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، این از این. پس مسلمانی وجود نداشته، خشت اول اسلام هم همان زمان بوده دیگر، الان این خشت های زمان روی آن خشت اول سوار شده است. طبق این سند آنچه که از غیر على آمده مربوط به دوزخ است ضلالت است هدایت نیست. حالا به متشرع شیعه می گوئیم آن چیزی که به شما مربوط می شود حالا شما می گوئید که خب این به ما ربطی ندارد على مال ماست دیگر، آن وقت مسئله کتابت چه می شود؟ ببین یقه اش را ول نکن، کتابت مسئله کوچکی نیست بچه بازی نیست که از کنارش راحت رد بشوند یا توجیه کنند، یقه آنها را بگیر خرخره شان را با استدلال بجو، نه مثل خودشان که وقتی کم می آورند یا دست و پا می زنند، چرندیات می گویند، مغلطه و سفسطه می کنند یا اینکه می گویند وقت ما تمام شد خدا حافظ، دیر است باید برویم افطار کنیم. آیا کتابت مربوط به آنها هست یا نیست؟ اسناد و مدارک چه می گوید؟ دست و پا می زنی؟ می خواهی یکطوری این کتاب را تطهیر کنی؟ می گویی که در آن شورایی که می خواستند این کتاب را شسته و رفته اش کنند على هم بوده؟ من که این همه حدیث و روایت را دیدم این چنین چیزی ندیدم. خیلی خب، على بوده دیگر، پس یعنی على در آن شورای چند نفره به این کتاب رأى داد! بسیار خب، پس چرا فردای آن روز آمد کتاب خودش را بر مسلمین عرضه کرد؟ جواب بده دیگر! ببین یکی دوتا چاه اینطرف و آنطرف کندی که اگر تکان بخورد یا در این یکی می افتد یا در آن یکی می افتد، کم نیاوری ها! کم نیاور مثل آنها که بد زبانی کنی، تو سند داری، تو مدرک داری، تو حَقَانِیت داری!

درس سوم - اختلاط نبوت با وصایت موجب استمرار غدیر خواهد بود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ الرُّوحَ مِنَ الْبَدَنِ، حُبِّتَ إِلَيَّ كَالْمَاءِ الْبَارِدِ إِلَى ذِي الْقُلَّةِ الصَّادِي - کتاب بحار الانوار جلد ۱۹ صفحه ۸۲، از رسول الله است.

پیغمبر به على می گوید: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ تو گوش و چشم من هستی. خب باز هم برو سراغ متشرع شیعه، با متشرع سنی اینقدر از اهل سنت سند داریم که با طیف خودشان بحث می کنیم، الان اینجا بحث روی متشرع شیعه است. پیغمبر به على گفت تو گوش و چشم من هستی. خب کُتّاب با گوش از پیغمبر شنیدند دیگر، ها؟ بعد به کتابت انتقال دادند و املاء کردند، خب پس معلوم شد که کتابت غیر على ناکارآمد است. وَ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ تو به منزله سر و بدن هستی، من بدن هستم و تو سر هستی. خیلی حرف است ها! ببین در بدن رأس اصل کاری است، درست است که دوتا عضو مهم هست یکی در سر و یکی در بدن، در سر مغز است و در بدن قلب است اما اگر به بزرگی نگاه کنید سر چند درصد از یک هیكل را تشکیل می دهد؟ می گوید تو سر هستی! یکی هم اینکه تو سر هستی همان که در فارسی مطرح هست که فلانی سر است، سرآمد است، سر رشته دستش است. وَ الرُّوحَ مِنَ الْبَدَنِ باز هم روح، خیلی مهم است چون بدن خاک است. ببین پیغمبر چقدر على را بالا بُرده، روح را به على داده و جسم را به خودش داده، آن وقت روح چیست؟ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي یعنی همان اتفاقی که در کعبه در سیزده رجب افتاد. حُبِّتَ إِلَيَّ

کالماء البارد تو چنان در قلبم قرار داری که دل سوزان را شفا می دهی، محبت و دوستی تو چنان در قلبم قرار گرفته مثل علاقه و دوست داشتن شخص که از شدت تشنگی می سوزد و آب سرد گوارا را می طلبد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۲۶ - فایل صوتی ۶۳۷۶ - درس اول - وقتی که با یک کار ساده می توان بهشت را بدست آورد چه نیازی به اجراء مناسک دینی دارد؟: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ صَلَّى عَلَى كُلِّ يَوْمٍ أَوْ كُلِّ لَيْلَةٍ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي وَ لَوْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ - کتاب بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۶۳ است.

از رسول الله است در وصیتی به امیرالمؤمنین مَنْ صَلَّى عَلَى كُلِّ يَوْمٍ أَوْ كُلِّ لَيْلَةٍ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي وَ لَوْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ فرمود که هرکس بر من درود بفرستد و سلام کند و اظهار محبت کند، من شفاعتش را می کنم هر چند که گناهان کبیره انجام بدهد. گناهان کبیره ای که برایش حدود آمده. یعنی اگر اینطوری باشد کبائر را همه انجام می دهند و می گویند که شفاعت رسول الله کنار ماست. اینها یک بحث دیگر هم دارد، یک زیرگذر دارد و آن این است که؛ دیده اید در اسناد و مدارک خیلی داریم که به کوچکترین چیزی جهنم بر مردم تعطیل می شود، خیلی از روایات هم هست که همین را ثابت می کند. مسئله اصلی این است که اصلاً آیا جهنمی وجود دارد؟ اگر وجود داشته باشد به این سادگی درب آن بر اهل کبائر بسته نمی شود پس طرف می گوید هر کس علی را دوست دارد و به او ارادت دارد هر کاری می خواهد بکند. بعضی از فِرَق متصوفه همین کار را اجرا می کنند که می گویند برای ما علی بس است دیگر فروع دین تعطیل است. حالا مسئله اصلی تر این است که دیگر ابهتی بر منع ورود به کبائر نمی ماند. یعنی منکرات، دیگر آن خط قرمز را از دست می دهد. خب طرف می گوید با یک اظهار علاقه به علی یا صلوات فرستادن به پیغمبر من بهشتی می شوم، خب دیگر برای چه بروم فشار مناسک دینی را تحمل کنم یا شعائر مذهبی را تعقیب کنم!

درس دوم - نشانه اخلاص در اقدامات روزمره: قَدْ كَانَ شَتَمُ أُمِّي وَ تَفَلُّ فِي وَجْهِی فَخَشِيتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ - سند این درس کتاب بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۵۰ و ۵۱ است.

از امیرالمؤمنین پرسیدند چرا در آن جنگ مهم، آن پهلوان نامی عرب را که روی سینه اش نشسته بودی نکشتی و رفتی دور میدان جنگ یک گشتی زدی و دوباره برگشتی؟ حضرت فرمود: قَدْ كَانَ شَتَمُ أُمِّي بِخَاطِرِ اینکه به مادرم فحش داد وَ تَفَلُّ فِي وَجْهِی و به صورتم تُف کرد فَخَشِيتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسِي ترسیدم او را در آن ساعت بکُشم که دلم خنک بشود؛ هان به مادر من فحش دادی، به صورت من تُف می کنی؟ فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي رفتم یک دوری زدم تا اینکه آن خشمم ساکن شد ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ پس او را کُشتم در مسیر خدا. اینجا یک مسئله ای که وارد است این است که بقول احادیث و روایات مگر اینها کوه صبر و اهل بخشش نبودند؟ الان در بحث قبلی چه می گفت؟ بعد اینجا به مادر علی فحش داد و به صورتش تُف کرد باید علی به هم بریزد؟ این بدآموزی دارد یعنی وقتی می خواهیم از فضائل اهل بیت درسی بگیریم نگاه به خُلق و خوی آنها می کنیم. در زندگی امام حسن مجتبی داریم که مخالفش می آمد به او فحش می داد حتی حضرت را می زد بعد اطرافیان می خواستند او را بزنند، حضرت می گفت نه، بعد با او خوش رویی می کرد و به او پول می داد. حالا این فَخَشِيتُ ترسیدم أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسِي این برای کسی که هضم در خدا شده غیر ممکن است. چون آنجا می گوید که رجال ظهوری تمامیت خشوع بودند یعنی ترس از خدا، بعد امیر

از خودش می‌ترسد که به هوای نفس نکشد. بعد مسئله عصمت پیش می‌آید، عصمت؛ یکی از ابعادش این است که عصبانی نمی‌شوند و یکی از ابعادش، تحمل اطرافیان است.

درس سوم - مرکزی برای حاجت‌خواهی که تاریخ آن را رد کرده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نَحْنُ سَفِينَةُ النَّجَاةِ مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَى وَ مَنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَسْأَلْ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - شیخ الاسلام حَمَوِیْنِ یا حَمَوِیْنِ در کتاب فرائد السمطین و حافظ خوارزمی در کتاب مناقب نقل کرده‌اند.

ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند، فرمود: نَحْنُ سَفِينَةُ النَّجَاةِ ما کشتی نجات هستیم. خب سوار این کشتی که همه‌اش نخاله بود، شد مثل کشتی نوح که یک طبقه آن حیوان هستند. آیا حیوان نبودند؟ یعنی آن بلایی که سرابی عبدالله آوردند حیوان سر حیوان می‌آورد؟ بعد کشتی نجات هستند. یعنی اینکه هر کس سوار این کشتی بشود نجات پیدا می‌کند. از چه چیزی نجات پیدا می‌کند؟ در معنویات هدایت می‌شود، در مادیات نیازمندی‌هاست، حالا کسی که در معنویات هدایت شده آیا جنایت می‌کند؟ تعدی به غدير جنایت بزرگ بود که از آنجا سر رشته شد برای بقیه فجایع! از امام صادق یک کلامی داریم که در ذهنم هست که گفت اگر به غدير تعدی نمی‌شد عاشورا پدیدار نمی‌گشت از آنجا شروع شد. مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَى هر کس که متعلق به این کشتی است نجات پیدا می‌کند. خب این نجات از چه چیزی است؟ یعنی الان مردم، شیعیان، به اهل بیت متوسل می‌شوند از گرفتاری‌ها نجات پیدا می‌کنند؟ خود شما که سالیان دراز در طیف شیعیان بودید آیا هر حاجتی داشتید به آن می‌رسیدید؟ آیا خود پیغمبر از هلاکت نجات پیدا کرد؟ دیگر اصلش پیغمبر است، کجا نجات پیدا کرد؟ مگر جادو نمی‌شد؟ مگر جبرائیل وحی را تعطیل نمی‌کرد بعد پیغمبر به مشاوره می‌پرداخت، که این کسر شأن یک نبی است، خلق چیست که با او مشورت می‌کنی تو در خالق هضم شدی. وَ مَنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ هر کس که از آنها فاصله گرفت نابود شد. در حالیکه تاریخ برعکسش را می‌گوید، یعنی آنهايي که با نقاب نفاق به پیغمبر ستم کردند همه آنها رستگار بودند حالا آنطرف را هم نمی‌دانیم می‌گویند ملاک آنطرف است، آنطرف که نسبه است نقد اینجاست، به هر حال خلافت را گرفتند و وقتی نوبت به علی رسید دوباره با قتل او، از او پس گرفتند و بعد هم دوباره در ریل مخالفین پیغمبر افتاد؛ بنی‌امیه و بنی‌المروان و بنی‌عباس. فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ اینجایش جالب است؛ فَلْيَسْأَلْ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ کسی حاجت دارد از ما بخواهد تا ما از خدا بخواهیم. خب خود اینها حاجاتشان برآورده نشد، مگر در آن سند ندیدی که جریان امام حسین را جبرائیل تعریف کرد پیغمبر گفت نمی‌شود این کار نشود و این جنایت اتفاق نیفتد؟ گفت نه، خب این حاجت پیغمبر بود دیگر! آیا حاجت پیغمبر غدير نبود؟ حاجت پیغمبر حفظ حرمت خانواده‌اش نبود؟ با خانواده‌اش چه کردند؟ اول به خودشان باید می‌رسید بعد به دیگری!

درس چهارم - با این گزارشات چگونه حمایت خدا شکل می‌گیرد؟: قِلَّةُ الطَّعْمِ وَ كَثْرَةُ الْهَمِّ وَ شِدَّةُ السُّقْمِ - کتاب احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و جلد ۱۵ صفحه ۳۳۸، کتاب مناقب صفحه ۶۳، کتاب عوالم جلد ۱۱ صفحه ۳۷۷، کتاب بحارالانوار جلد ۳۸ صفحه ۱۹، کتاب تاریخ دمشق جلد ۱ صفحه ۲۴۲، کتاب ارجح المطالب صفحه ۳۹۶. دقیقاً این بحث‌ها حلقه‌هایی است که بهم پیوست دارد، آنجا در بحث قبلی چه بود؟ الان اینجا محل استناد و استشهاد است. یک روزی پیغمبر پیش دخترش فاطمه آمد دید ناراحت است گفت دخترم چرا ناراحت هستی؟ تو شازده هستی،

پدرت، هم شاه است و هم پیغمبر است. گفت برای سه چیز ناراحت هستم: قِلَّةُ الطَّعْمِ غذا نداریم. خب آنجا می گوید به وسیله ما حاجات داده می شود، حاجت دختر خودش را نمی تواند بدهد؟ وَ كَثْرَةُ الْهَمِّ زیادی هم و غم و غصه. خب برای چه غم و غصه دارد؟ برای همین که می بینند که خوارجی اکثریت قاطع را در اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر تشکیل دادند و مترصد هستند برای ضربه زدن. وَ شِدَّةُ السُّقْمِ زیادی گرفتاری هایم. خب، یک چیزهایی ما در روایات می بینیم که خجلت آور است مثلاً آنجا که فاطمه گله می کند؛ آمد درب خانه پیغمبر گفت دست هایم را ببین از بس آرد آسیاب کردم پینه بسته، آن زمان که آسیاب عمومی نبود هر کس در خانه خودش گندم را آسیاب می کرد، بعد گفت که می شود یک خدمتکار به من بدهی؟ بعد پیغمبر این صلوات حضرت زهرا را به او یاد داد؛ اللَّهُ اکبر. الحمد لله و سبحان الله. گفت اگر این را بخوانی رفع مشکلات می شود، خواند و رفع مشکل نشد.

درس پنجم - فضای دینی آنقدر سنگین است که عروس را در هنگام زفاف به گریه می اندازد: تَفَكَّرْتُ فِي حَالِي وَ أَمْرِي عِنْدَ ذَهَابِ عُمْرِي وَ نُزُولِي فِي قَبْرِي، فَشَبَّهْتُ دُخُولِي فِي فِرَاشِي بِمَنْزِلِي كَدُّخُولِي إِلَى لَحْدِي - کتاب غایه المرام فی الرجال از بخاری شیخ محمد ابن داود بازلی شافعی صفحه ۲۹۵، کتاب احقاق الحق جلد ۲۳ صفحه ۴۸۹، کتاب الروض الفائق (به نقل احقاق الحق) صفحه ۴۸۴، کتاب الرقائق (معروف به الاخوانیات) صفحه ۲۵۰ مربوط به شیخ عبدالله حنفی متوفای هشتصد هجری، احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۴۸۱ است.

شب عروسی فاطمه شد، وقتی مهمان ها و لیمه عروسی را خوردند و رفتند، امیرالمؤمنین وارد اتاق شد و دید که عروس خانم گریه می کند، گفت برای چه، چه مشکلی داری؟ گرفتاریت چیست؟ گفت تَفَكَّرْتُ فِي حَالِي وَ أَمْرِي عِنْدَ ذَهَابِ عُمْرِي من الکی دارد هدر می رود دارم فکر می کنم که چه چیزی گیر من آمده است. خب، مگر اسلام تأمین کننده ظاهر و باطن مسلمان نیست، پس برای چه فاطمه زهرا نگران است که عمرش دارد از دست می رود؟ مگر پدرش با پرچم قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا همه را زیر بیرق خودش نیاورد؟ تَفْلِحُوا یعنی رستگار، رستگار یعنی اگر باز نگوئیم و توپ را به دنیای دیگر نیندازیم، نسیه! رستگار در اینطرف مرز یعنی اینکه از مشکلات مصون است. وَ نُزُولِي فِي قَبْرِي، نگرانم از اینکه به قبر می روم فَشَبَّهْتُ دُخُولِي فِي فِرَاشِي بِمَنْزِلِي كَدُّخُولِي إِلَى لَحْدِي می گوید همانطوری که از خانه بابایم به خانه تو آمدم فکر می کنم که از خانه تو باید به قبر بروم. خب، حالا بحث سر این است که فضای دینی چقدر برای اعصاب و روان آزار دهنده است که فاطمه زهرا شب عروسیش باید گریه و ناله کند و به فکر قبر بیفتد، خب یک چنین اجتماعی برای عروسی فاطمه در حقیقت مجلس ختم بوده دیگر! اگر یادتان باشد در یک سند داشتیم که وقتی می خواستند فاطمه را از خانه بابایش به خانه علی ببرند، زنها پشت سرش شعر می خواندند و می رقصیدند بعد پیغمبر گفت؛ نگوئید، نرقصید و ترانه نخوانید، فقط تکبیر بگوئید. خب این تضییقات در تفکرات نتیجه اش همین است که فاطمه به جای اینکه لااقل به سن پدرش عمر کند در هجده سالگی از دنیا می رود برای اینکه در هر حالتی دارد گریه می کند دیگر، به فکر مرگ است، یعنی شب عروسی نباید ذهن برای هم آغوشی با همسر آماده بشود؟ شب زفاف در ابعاد قبر و مرگ و ترس و لرز سپری می شود. بعد اینها الگوی شیعه هستند، در مجالس عروسی آنهایی که خودشان را پیرو فاطمه زهرا می دانند چه خبر است؟ اختلاط زن و مرد، موسیقی تحریک کننده! خب این متشرع که

با تو محاجه مى کند چطور زندگى خودش اينقدر در فشار چنين افكارى نيست، ترانه اش را گوش مى دهد، حالا شما ندديد در خانه چكار مى کند ولى طيف متشرعين را كه ما مى بينيم به هر حال شما در همسايگى و فاميل مى دانيد كه در عروسى شان چه خبر است، تازه در عزاي شان چه خبر است. همين متشرعين در مجالس عزا كه مى روند هفت قلم آرايش مى كنند، خب اگر الگوى تو فاطمه است بايد همه جوره باشد، سر و ساده باشد. خيلي عجيب است، بعضى ها خودشان را شيعه و متعصب به تشيع مى دانند ولى انگار خيالشان نسبت به آن درسى كه قبلاً خوانديم كه تو طرفدار على باش هر كارى مى خواهى بكن، فكر مى كنم اينها پيرو چنين متدى هستند، خيلي براى من مى گویند؛ مثلاً مى گویند در اقوام ما مشروب هست و همه هم نمازخوان هستند و مشروب هم مى خورند، خب اين كه نمى شود، اگر طرفدار پيغمبر هستى مگر خود پيغمبر نگفت وقتى بنوشى تا چهل روز نماز قبول نيست؟ طرف مى نوشد و ماه رمضان هم روزه اش را مى گيرد يا در ماه رمضان نمى نوشد مثلاً مى گوید اين ماه حرمت دارد، ماه هاى ديگر تحريم مشروبات الكلى چه مى شود؟ يعنى در قرآن نوشته كه حرمتش فقط مال ماه رمضان است؟ مى گوید به حرمت ماه رمضان! آدم از اين عوام شيعه يك چيزهاى مى بيند كه بعد يادش مى افتد كه واقعاً امام صادق چه كشيده كه مى گفت من از دست طرفداران احمق تقيه مى كنم، يا آن چيزى كه در درس ها داشتيم منسوب به امام دوازدهم بود كه گفت شيعيان به درد نخور باعث شدند من به غيبت بروم، شيعيانى كه از تشيع فقط يك روضه اى را و يك سفره نذرى را يك حج و يك نمازى را انتخاب مى كنند كه پرواز ندارد و همان جا روى زمين ميخكوب مى شود و آن آيه هيچ وقت براى اينها تسلط ندارد كه إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.

ظهور ياب منتظران ۵۵۲۷ - فايل صوتى ۶۳۷۷ - درس اول اين فايل با موضوع فاطمه درخواستى از پيامبر ندارد به علت باز خوان به فايل ۴۳۶۷ ملحق گرديد.

درس دوم - تقدير نگارى كه در يك شب قدر شود، شباى ديگر را بى معنا مى كند!؛ يا على، أَتَدْرِى مَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ؟ فَقُلْتُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدَّرَ فِيهَا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَكَانَ فِيهَا قَدَّرَ عَزَّوَجَلَّ وَلَايَتَكَ وَوَلَايَةَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - كتاب معانى الاخبار صفحه ۳۱۵ باب معنى ليلة القدر حديث ۱.

اين درس هم از مباحث شب قدر است. رسول اكرم فرمود: يا على، أَتَدْرِى مَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ؟ مى داني معنای شب قدر چيست؟ آيا ليلة القدر معنا دارد؟ ظاهرش كه معلوم است ديگر، شب تقدير، ليلة يعنى شب القدر هم يعنى مقدرات، سرنوشت. فَقُلْتُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ گفتم نمى دانم! معلوم مى شود كه دنبال محتوايش بوده و الا ظاهرش كه مفهوم بود. فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدَّرَ فِيهَا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، گفت خداوند در شب قدر تقدير مى كند بود را تا روز قيامت. دقت كنيد يعنى مثلاً فرض كنيد در اين شب هاى گذشته كه شب قدر بوده رقم خورده، مى گوید تا روز قيامت! خب آن وقت سال ديگر به چه مناسبت شب قدر است؟ مى بينى، چالش براى خود الله است، دو سال بعد ديگر شب قدر معنا ندارد. دارد مى گوید إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدَّرَ فِيهَا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هر چه كه خواهد شد، بود پيدا مى كند، موجوديت. فَكَانَ فِيهَا قَدَّرَ عَزَّوَجَلَّ وَلَايَتَكَ خب اين اولش كه در رفت، حالا قسمت دوم مى گوید خداوند در شب قدر مقدر كرد ولايت تو را وَوَلَايَةَ الْأَئِمَّةِ وَوَلَايَتِ فرزندانت را، مِنْ وَلَدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. حالا

باز سؤال می‌کنیم: پس معلوم می‌شود این معصومین که در حصر بودند خواست خدا بوده دیگر؟ این هم یکی از دلایل، به متشرع شیعه بگو، رسماً که دارد می‌گوید، می‌گوید سرنوشت بشریت را محتوم کرد یعنی حتم بر ولایت تو، خب ولایت علی که دستاویز شد توپ فوتبال شد؛ این پاس داد به او، او پاس داد به این، وقتی هم توپ جلوی پایش آمد که گل بزند دیدید که بزرگان از نزدیکان پیغمبر با او جنگیدند. پس این چه تقدیری است؟ این همان تقدیر آبکی است که برای همه زده‌ها! ببین من می‌گویم که وقتی برای رجال ظهوری اینطوری تقدیر می‌کند ها که در پیتی است بقول عوام، دیگر تو انتظار نداشته باش که حالا امشب شب قدر است قرآن روی سر بگیرم هَذَا الْقُرْآن حاجت را می‌گیری، نه اینطوری نیست کوزه خالی است از کوزه برون همان تراود که در اوست درون کوزه چیزی نیست. تا روز قیامت! پیغمبر زنده نبود ببیند که علی و فرزندان چگونه از ولایت خدا داده منع شدند و هر چه خواستند با ولایت کردند.

درس سوم - تألیف مصحف به معنای عدم مشروعیت کتاب رایج است! قَالَ عَلِيٌّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ لَا أَخْرَجَ بَعْدَهُ مِنْ بَيْتِي حَتَّى أُؤَلِّفَ الْكِتَابَ فَإِنَّهُ فِي جَرَائِدِ النَّخْلِ وَ أَكْتَافِ الْأَيْلِ - کتاب الاختصاص صفحه ۱۸۶ است.

این درس هم جنجالی است. امیرالمؤمنین گفت أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر مرا امر کرد أَنْ لَا أَخْرَجَ بَعْدَهُ مِنْ بَيْتِي حَتَّى أُؤَلِّفَ الْكِتَابَ پیغمبر گفت بعد از شهادتش از خانه خارج نشوم تا اینکه کتاب را تألیف کنم. دقت کنید، کتاب در دست گرفته، روی جلد یک کتاب نوشته جمع‌آوری. یعنی از این طرف و آن طرف جمع کرده، و روی جلد یک کتاب نوشته تألیف. تألیف یعنی نبوده و به کلمات و خطوط الفت داده. این حَتَّى أُؤَلِّفَ الْكِتَابَ، تا اینکه کتاب را تألیف کنم معارض است با کتابی که در دست اهل بیت بود. آن کتاب را در خانه داشتند و همه آنها هم می‌گفتند که کتاب علی در نزد ماست. حالا این یک نوع وصیت است دیگر، وصیت خصوصی است، وصیت عمومی را که نگذاشتند بکند، این را بگذار بعلاوه آن کتابی که در هنگام شهادت رسول الله به علی داد و گفت که این را پخش و نشر کن، بعلاوه اینکه علی بعد از شهادت نبی کتابش را عرضه کرد، پس این تألیف کتاب یک چیز دیگر است. قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن مبین، اینها این چیزی که در خانه‌ها هست و مورد احترام و قداست مسلمین و مؤمنین هست، آن کتاب چیز دیگری است. حالا آن کتاب چیست؟ آن کتاب هرچه هست معارض این کتاب است. به چه دلیل؟ به دلیل وجود تقیه و کَلَّمَ النَّاسَ! ای متشرع شیعه، اگر بر سر این کتاب نبود ائمه برای چه تقیه می‌کردند؟ ها؟ اگر چیز مهمی را پنهان نکرده بودند که لو نرود و به حواریون می‌گفتند که اینها را پنهان کنید به کسی نگوئید، چطوری تقیه معنا پیدا می‌کرد؟ اینها از آن کتاب تجلیل و تبلیغ کردند ولی درس امروز نشان دهنده این است که کتاب دیگری هست برای همین وقتی که در صفین روی نیزه رفت علی آنجا افشاگری کرد و گفت من کتاب هستم نه آن! خیلی حرف هست ها! من هستم. بعلاوه حَتَّى أُؤَلِّفَ الْكِتَابَ. ولی خب متشرع به چند جهت قبول نمی‌کند؛ یکی این است که اگر قبول کنند آتو دست اکثریت قاطع مسلمین جهان می‌دهند اهل سنت و جماعت می‌گویند که بیا شیعیان یک کتاب دیگری غیر از کتاب قرآن دارند، یکی این است که ائمه هم برای همین پنهان می‌کردند. یکی هم این است که به این کتاب عادت کردند. یکی هم این است که این کتاب جا افتاده، یکی دیگر این است که اگر بخواهند این کتاب را بردارند جای آن چه چیزی بگذارند؟ الان کتاب علی که نیست و دین بی کتاب هم که نمی‌شود آن هم خاتم الکُتُب! فَإِنَّهُ فِي جَرَائِدِ النَّخْلِ

وَ اَكْتَفِ الْاِیْلِ می گوید آن نوشته ها را روی کاغذ درخت خرما و کتف شتر نوشته شده بود. وقتی که درخت پوسته می کند و می افتد را دیده ای؟ کتف هم که مال دست است، آیا دیده ای؟ گوسفند کتف دارد چه صاف است می شود روی آن نوشت، حالا کتف شتر که دیگر خیلی بزرگتر است!

درس چهارم - این که کار خود خداست، چگونه مذمت می شود؟: یا علیّ مَنْ اَعَزَّ الْغَنَى وَ اَهَانَ الْفَقِيرَ سُمِّیَ فِی السَّمَاوَاتِ عَدُوَّ اللَّهِ - کتاب رسالۃ الوصایا از علی ابن احمد مشهدی، نسخه خطی. (یعنی چاپ نشده).

پیامبر به علی فرمود مَنْ اَعَزَّ الْغَنَى هرکس گرامی بدارد پولدار را وَ اَهَانَ الْفَقِيرَ پست بدارد فقیر را سُمِّیَ فِی السَّمَاوَاتِ عَدُوَّ اللَّهِ در آسمان نگاشته می شود این دشمن خداست. خب این دامن خود خدا را می گیرد، این الله جان این کار را دارد می کند، ثروت را که به قشر اندکی از جامعه می دهد آنها عزیز می شوند، آنها حرف شان برو می رود، هر جا گیر می کنند آنها پول خرج می کنند، اگر متشرع باشند در ماه رمضان آنها سفره می اندازند، آنها مطرح می شوند، آنها از خدا طلبکار می شوند که در قبال این مهمانی هایی که دادیم بهشت را باید بدهی! یک بار فقرای مدینه پیش پیغمبر آمدند گفتند یا رسول الله خوش به حال پولدارها! حضرت فرمود چرا؟ حالا ببین چطوری سر فقرا را گرم می کنند! گفت آخر پولدار حج می رود، پول دارد زکات می دهد، پول دارد خیرات می کند، پول دارد صدقه می دهد، پول دارد... خب ما چه؟ ما این کارها را نمی کنیم. خیلی جالب است ها، دقت کن خیلی حرف در آن است؛ پیغمبر گفت که برای شما جهاد هست، جهاد مقابل با اینهاست مساوی است. می دانید یعنی چه؟ جهاد یعنی چه؟ یعنی مرگ دیگر! یعنی برو بمیر، پول نداری باید بمیری. الان هم در لسان عوام جامعه همین است می گوید آن کسی که فقیر است باید بمیرد چون مریض می شود پول ندارد درمان کند، اجاره نشین است نمی تواند اجاره اش را بدهد، گرفتار می شود نمی تواند گره هایش را باز کند. این وَ اَهَانَ الْفَقِيرَ را هم خود خدا کرده، خدا به فقیر اهانت کرده، خدا بر سر فقیر زده، برای چه جامعه بشریت باید طبقاتی باشد؛ یک عده مرفه و یک عده بدبخت، مرفه، متوسط، بیچاره، بیچاره یعنی با جان کندن نفس می کشد، ما از این قشر خیلی هم عریضه داریم که خود من هم در این قشر هستم که می گویند مانده ایم چکار بکنیم چون ده جور مشکل داریم، می گوید با یک ماشین فکسنی مسافر کشی می کنم که خرج خانه را بدهم این ماشین هم هر روز خراب است و هر چه درمی آورم خرج آن می کنم. ببین چقدر جالب است ها! دیگر مسخره کردن فقیر از این بیشتر که خدا می کند؟ بعد می گوید از دستمان در رفته یک بچه هم پیدا کردیم اضافه بچه داشت بعد هر جا هم که می رویم بیندازند نمی اندازند. ببین آدم را چه مسخره می کند، الله یَسْتَهْزِئُ این است ها، آن وقت پیغمبر آمده به علی می گوید که نباید ثروتمند را بخاطر ثروتش بزرگ داشت و به بزرگی نگاه کرد. خب این می شود؟ این یک چیز طبیعی است مثل این است که آب از سر کوه دارد می آید بگویی نه نباید سرازیری بیاید، خب سر بالایی برود؟ قاعده فیزیکی این است. اهانت به فقیر، ذلت ندار، همه از ناحیه خداست بعد می آید می گوید سُمِّیَ فِی السَّمَاوَاتِ عَدُوَّ اللَّهِ یک چنین شخصی در آسمان که لوح و قلم و کرسی رقم می زند به عنوان دشمن خدا قلمداد می شود.

ظهور یاب منتظران ۵۵۲۸ - فایل صوتی ۶۳۷۸ - درس اول - کتابی که اینچنین است خدایی می باشد!:

عِدَّةٌ مِنْ اصْحَابِنَا عَنْ اَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يُوْنُسَ ابْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْحَارِثِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ وَ عِدَّةٌ مِنْ

أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ بَشْرِ الْخُثَعَمِي سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ - كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۱ از کلینی، کتاب الزام الناصب فی اثبات الحجة از شیخ الحائری جلد ۱ صفحه ۱۸، کتاب مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول از مجلسی جلد ۳ صفحه ۱۳۰ است.

گروه راویان احمد ابن محمد از محمد ابن سنان از یونس ابن یعقوب از حارث ابن مغیره از گروه محدثین آورده، عبد الاعلی و ابو عبیده و عبدالله ابن بشر الخثعمی می گوید که از امام صادق شنیدیم که گفت إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ. معنای تحت الفظی آن را برای بخوانم؛ صحابی می گوید از امام صادق شنیدم که فرمود من می دانم در آسمان چه خبر است در زمین چه خبر است، در بهشت الان چه می گذرد، در جهنم چه وقایعی پیش می آید و می دانم که تاکنون چه بوده یعنی علم مطلق و آنچه که تا قیامت خواهد بود. آنگاه لحظه ای سکوت کرد سپس احساس کردند که این سخن برای شنوندگان سنگین و گران است چون که می گوید وَ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، فقط خداست که پشت پرده را می داند، بعد امام صادق توپ را به زمین قرآن انداخت و گفت قرآن می گوید که در آن بیان کننده هر چیزی است. خب حالا بحث مهم ما سر این است که کتابی را باید به عنوان رابط بین مخلوق و خالق بپذیریم که این نشانه ها را داشته باشد. ببینید امام صادق نمی گوید من؛ نمی گوید فقط در انحصار من است! استناد به آیه قرآن می کند؛ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ در این کتاب بیان هر چیزی است. بیان هر چیزی یعنی از آسمان، از زمین، از گذشته، حال، آینده و آخرت خبر بگیری. آیا شما فکر نمی کنید آن کتابی که آنها داشتند دارای این گونه فواید و مزایا و الزامات بوده؟ یعنی آن کتابی که علی در مسجد آورد و محکوم شد و از دست توطئه های آنها فرار کرد! یکی از ادله ای که به متشرع می توانی شما ثابت کنید که این کتاب آن نیست، همین است، همین بحث این درس که امام صادق می گوید کتابی که این فواید و اثرات را دارد کتاب است و گرنه می شود آش شله قلمکاری که حضرات درست کردند و تا الان به عنوان کتاب مقدس به خورد مردم دادند.

درس دوم - جبر مطلق از اسرار می باشد!! عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ ابْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامٍ وَ عُبَيْدِ ابْنِ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ الطَّيَّارُ جَالِسَيْنِ فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَأَفْرَجَنَا لَهُ فَجَلَسَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّيَّارِ فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ فَقُلْنَا كُنَّا فِي الْإِرَادَةِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ شَاءَ لَهُمُ الْكُفْرُ وَ آرَادَهُ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَاحَبَّ ذَلِكَ وَ رَضِيَهُ فَقَالَ لَا قُلْتُ شَاءَ وَ آرَادَ مَا لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ قَالَ هَكَذَا أَخْرَجَ إِلَيْنَا - كتاب المحاسن از برقی جلد ۱ صفحه ۲۴۵، کتاب التوحید از شیخ صدوق صفحه ۳۳۹، کتاب بحار الانوار مجلسی جلد ۵ صفحه ۱۲۱.

گروه محدثین: نصر ابن سويد از هشام و عبید ابن زراره از حمران از امام صادق است. می گوید كُنْتُ أَنَا وَ الطَّيَّارُ جَالِسَيْنِ فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَأَفْرَجَنَا لَهُ فَجَلَسَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّيَّارِ فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ فَقُلْنَا كُنَّا فِي الْإِرَادَةِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ

الْمَحَبَّةِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ شَاءَ لَهُمُ الْكُفْرَ وَارَادَهُ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَاحَبَّ ذَلِكَ وَرَضِيَهُ فَقَالَ لَا قُلْتُ شَاءَ وَارَادَ مَا لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ قَالَ هَكَذَا أَخْرَجَ الْإِنَّا. معنای تحت الفظی آن را بخوانم؛ حُمران می گوید من و طیار با هم نشسته بودیم که ابوبصیر وارد شد جا برای او باز کردیم بین من و طیار نشست. ابوبصیر گفت در مورد چیزی صحبت می کردید؟ گفتیم در مورد اراده و مشیت و دوست داشتن خدا. ابوبصیر گفت به امام صادق گفتم معلوم می شود در آن جلسه امام صادق نبوده، اینها گردهمایی داشتند خداوند بر ایشان کفر می خواهد و اراده به آن دارد؟ یعنی مشیت برای کفار این است که با خدا مخالف باشند؟ حضرت فرمود: بله! گفتم پس به آن کار خشنود و راضی است؟ حضرت فرمود: نه! ببینید امام صادق یکطوری جواب می دهد که هم بگوید هم نکوید، هم گفته باشد هم نگفته باشد. گفتم: خواست و اراده کرد ولی به آن کار نه خشنود بود و نه راضی؟ یعنی یک چیزی را امر کرد اما دوستش ندارد؟ حضرت فرمود تا به این حد و اندازه به ما رسیده است! اینجا این بحث چند بخش دارد که باید به آن توجه کنیم؛ اول اینکه امام صادق نمی خواهد یک جمع بندی درستی داشته باشد از این مسئله اعتقادی که مقدم بر مسئله شرعی است بنابراین کار را می رساند به جایی که می گوید به همین اندازه به ما رسیده! مرحله دوم این است که اینقدر این مسئله جبر مطلق عظیم است که رجال ظهوری قدرت نداشتند افشا کنند جز به همین چند نفری که در گوش می گفتند. برای همین گفت تا به همین حد و اندازه به ما رسیده، یعنی باز توپ را به زمین خدا انداختند، گفتند خدا نخواسته که ما از عقبه این مبحث آگاه بشویم. و در مجموع خدا اراده می کند بر کفر کافر بعد خوشش نمی آید اصلاً این کوچک سازی خداست برای اینکه یک مصداقی هست:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

یعنی اصلاً نباید خدا اعتنا کند؛ اگر آن خدایی است که هستی را می چرخاند و تحت اراده دارد. اما این خدایی که مال کره زمین است بله، این خوشش می آید که همه طرفدارش بشوند و کفر را بر آنها دیکته کرده و تحمیل نموده و از این طرف هم خوشش نمی آید که یک جبهه ای علیه او تشکیل شده باشد.

درس سوم - دین پوشیده در لایه ها! تفسیر الثمینی قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ سُئِلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ؟ قَالَ نَعَمْ قِيلَ فَمَا هِيَ قَالَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ قَالَ هَكَذَا خَرَجَ الْإِنَّا - کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۲۴، کتاب بحار الانوار مجلسی جلد ۵ صفحه ۱۱۶، کتاب البرهان فی تفسیر القرآن از بحرانی جلد ۱ صفحه ۹۰ است. از علی ابن ابراهیم نقل می کند، از امام صادق سؤال کردند هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ؟ قَالَ نَعَمْ قِيلَ فَمَا هِيَ قَالَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ قَالَ هَكَذَا خَرَجَ الْإِنَّا این درس هم یک طوری همان بحث را دنبال می کند که علی ابن ابراهیم گفت از امام صادق سؤال کردم بین جبر و قدر منظور قضا و قدر است آیا منزلی هست، یعنی نشستگاهی که ما بتوانیم بین این دو تا را ارزیابی کنیم؟ امام فرمود: بله. سؤال شد آن منزل چیست؟ امام فرمود سَرَّ است! ببینید تشنه می آورند لب چشمه و تشنه هم برمی گردانند. دینی که پرچم آن تقیه باشد همین است؛ به سؤالات جواب نمی دهد و مجبور است که چون فرهنگ را آباد نمی کند در عوض سرنیزه را تأمین کند. بعد هم مثل بحث قبلی امام فرمود که این مقدار به ما رسیده! این مقدار به ما رسیده. یعنی محدوده غیبت همان است که در اول قرآن می خوانیم الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی دنبال

علت و اینها نباش بعد هم یک خطی دورت می کشد به نام کفر و ارتداد که پایت را کنار بگذاری سرت را می بزنند. و اصل قضیه هم همین است که چشم بسته مردم بپذیرند و جلو بروند. اینکه می گوید از اسرار خداست خب این اسرار برای مردم است یا برای خود خداست؟ خدا که نیاز به اسرار ندارد پس برای مردم است، پس چرا جواب مردم را نمی دهند؟ یک چیزهای ساده را جواب نمی دهد مثلاً روح؛ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي از تو سؤال می کنند روح چیست؟ بگو از امر خداست، خب همه چیز از امر خداست! مثل همان که گفت معجزه شیخ ما این است که شیر را خورد و گفت شیرین است. این از اسرار خداست. یعنی اینکه سؤال نکن و چیزی نپرس و در همین محدوده قرار بگیر.

درس چهارم - تقیه نمی گذارد دین واقعی به دست مردم برسد: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ اَبَانٍ عَنْ اَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِابِي عَبْدِ اللَّهِ شَاءَ وَ ارَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ احَبَّ؟ قَالَ لَا، قُلْتُ وَ كَيْفَ شَاءَ وَ ارَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ لَمْ يُحِبَّ؟ قَالَ هَكَذَا خَرَجَ اِلَيْنَا - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۵۰ از کلینی، کتاب تفسیر نورالثقلین از شیخ حویزی جلد ۴ صفحه ۳، کتاب روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه از مجلسی جلد ۱۲ صفحه ۵۸ است.

اصحاب روایت علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس ابن عبدالرحمن از ابان از ابوبصیر از امام صادق است. شاید این درس بازخوان باشد. فرمود: شَاءَ وَ ارَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى؟. شَاءَ یعنی سیستم گذاری، قالب بندی، در قرآن هم می گوید شاکله، یعنی آن هیکل آن هیبت. ارَادَ هم که اراده است که کُن پشت آن است انجام می گیرد. قَدَّرَ هم تقدیر است نقشه پردازی است همین که می گویند شب قدر. وَ قَضَى این قضا و قدر هم که می گویند یکی بالقوه است یکی بالفعل است. فرمود قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ احَبَّ؟ قَالَ لَا، قُلْتُ وَ كَيْفَ شَاءَ وَ ارَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ لَمْ يُحِبَّ؟ قَالَ هَكَذَا خَرَجَ اِلَيْنَا. جالب است، این صحابی ائمه چون متفکرین از مسلمین بودند همیشه پیشوایان خودشان را سؤال پیچ می کردند ولی آنها از این طرف باز هم به جبر مطلق متوسل می شدند برای همین می گوید که هَكَذَا خَرَجَ اِلَيْنَا، همین فقط به ما رسیده! یعنی مقدار مشخص شده که شما بیایی در این دنیا و یک اصحاب و انصاری تحت عنوان دیانت و مذهب باشد سرتان را گرم کند و بعد هم هر وقت خواستند که شما را به هر سمتی بکشانند، بکشانند، و جلودار شما هم مسئله حرمت و حرام و تحریم باشد و وقتی که خواستید علتها را سؤال کنید می شوید مرتد و مشرک! این که امام می گوید خَرَجَ اِلَيْنَا کوه تقیه و کَلَمَ الناس را نشان می دهد. حالا دینی که به ما رسیده که این هَكَذَا خَرَجَ اِلَيْنَا از یک مدافع آسمانی یعنی از امام صادق شنیده می شود شما چطور می توانید روی این دین حساب کنید که این دین واقعاً شما را به خدا می رساند یا نه؟ برای همین است که ادیان و مذاهب هیچ رشد اعتقادی نداشتند از همدیگر کپی برداری کردند و در نهایت توپ را به سرزمین دور و دراز قیامت انداختند و آنجا که باشد می گوید دیگر شما نباید چون و چرا بکنید، تو معتقد هستی مؤمن هستی این هم دستورالعمل است. چرا اینطوری است و چرا آنطوری است هم ندارد، چراهایش را فردا در پل صراط متوجه می شوید، همینقدر که امروز خراز پل بگذرد و این لحاف ملا نصرالدین کشیده بشود روی سر مردم کافی است!

ظهوریاب منتظران ۵۵۲۹ - فایل صوتی ۶۳۷۹ - درس اول - شیعیان، امامان خود را قبول نداشتند!: حَدَّثَنَا اَبِي وَ مُحَمَّدٌ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ اَحْمَدَ ابْنِ الْوَلِيدِ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ابْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ اَحْمَدَ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ

مُحَمَّدُ ابْنُ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ حَمَّادٍ قَالَ كَانَ أَحَدُ الْقَوَّامِ عُثْمَانُ ابْنُ عِيسَى الرَّوَاسِيَّ وَ كَانَ يَكُونُ بِمِصْرَ وَ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ سِتُّ جَوَارِي قَالَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا فِيهِنَّ وَ فِي الْمَالِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ وَ قَدْ قَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَ قَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ وَ احْتَجَّ عَلَيْهِ فِيهِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ إِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَى مَا تَحْكِي فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ قَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِي وَ تَزَوَّجْتُهِنَّ - كتاب عيون اخبار الرضا از شيخ صدوق جلد ۱ صفحه ۱۱۳، كتاب خاتمة المستدرک از ميرزای نوری جلد ۴ صفحه ۳۳۶، كتاب معجم رجال الحديث از خویی جلد ۱۲ صفحه ۱۳۰، كتاب رجال کشی در اختيار معرفة الرجال از کشی صفحه ۵۹۸ است.

اربابان حديث: محمد ابن حسن فرزند احمد فرزند وليد از محمد ابن يحيى العطار از احمد ابن حسين ابن سعيد از محمد ابن جمهور از احمد ابن حماد. گفت: قَالَ: كَانَ أَحَدُ الْقَوَّامِ عُثْمَانُ ابْنُ عِيسَى الرَّوَاسِيَّ وَ كَانَ يَكُونُ بِمِصْرَ وَ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ سِتُّ جَوَارِي قَالَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ. معنایش را بخوانم: محمد ابن جمهور از احمد بن حماد نقل می کند که وی گفت یکی از وکلای حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام یعنی عثمان ابن عیسی بود. وی در مصر سکونت داشت و در نزد او مال زیاد و شش کنیز بود که به امام کاظم بدهد. امام کاظم به شهادت رسید، امام رضا کسی را فرستاد که من میراث بر هستم اموال را بده. عثمان ابن عیسی طی نامه ای که به حضرت نوشت در آن مرقوم داشت که پدر شما از دنیا نرفته است. چقدر جالب است ها! اعتقادات اکثریت قاطع شیعیان همین است یعنی اگر چهارتا حاجت از ائمه نگیرد دیگر پایش را به حرم شریف نمی گذارد همانطوری که الان از خدا خیر ندیدند گروه گروه از خود خدا بریدند، حالا دیگر خدا بالاتر است یا ائمه؟ یعنی می خواهم بگویم در تاریخ رد پا دارد. اول انکار کرد که نه، بابای شما از دنیا نرفته، برای چه انکار کرد؟ که مال را بالا بکشد و به امام رضا اعتقاد نداشت، حالا اگر یقین داشته باشد معتقد باشد دین داشته باشد خب می گوید امام من است پدرش شهید شده خودش که هست. حضرت رضا علیه السلام در جواب نامه اش نوشتند پدرم از دنیا نرفته، آن وقت گواهی امام معصوم را قبول ندارد! چه کسی؟ تازه عثمان ابن عیسی نماینده موسی ابن جعفر در کشور مصر در نزد شیعیان بوده. امام رضا گفت و ما میراث او را تقسیم کردیم، پدر رفت هر چه هم که جایش مانده ما بین بچه ها تقسیم کردیم و اخبار دالّه بر موت آن جناب کلاً صحیح و درست است. امام رضا می گوید من گواهی می دهم بابایم از دنیا نرفته، تو می گویی نرفته! نه! عثمان ابن عیسی نامه ای دیگر نوشت و در آن مرقوم نمود اگر پدرت فوت نکرده پس شما در این اموال و کنیزها حقی ندارید، مال بابایت است و اگر طبق گفته شما ایشان از دنیا نرفته چون به من امر نکرده که این اموال را به شما بدهم لذا این اموال را به شما نمی دهم و خودم بالا می کشم. کنیزان را آزاد کرد و به ازدواج درآورد. خب، اینکه می گوید النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا فقط مال اهل سنت که نیست، می گوید النَّاسَ همه مردم، حتی پیروان مسیح و موسی، همه آنها دنیا طلب هستند هیچ کس دنیای خودش را نمی گذارد آخرت را بگیرد مگر اینکه دنیایش خراب باشد، حالا شما دقت کنید له شدگان شریعتمداران لا اقل به دین سوء ظن پیدا کردند، اقلش! ولی آن کسی که مرفه است می گوید نه همه چیز درست است. خب نامرد، لا اقل به هم کیشانت هم بده بخورند دیگر! برای چه جمع می کنی؟ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا فِيهِنَّ وَ فِي الْمَالِ قَالَ فَكَتَبَ

إِلَيْهِ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ وَقَدْ قَسَمْنَا مِيرَاثَهُ قَسَمْتُ شَدَّ ارْشَشَ وَقَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ وَ اخْبَارِ شَهَادَاتِ بَابِیْمِ دَرَسْتُ اسْتِ بِمَوْتِهِ وَ اخْتَجَّ عَلَيْهِ فِيهِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ خِيَلِي هُمَ بَا بِيِ احْتِرَامِي نَوِشْتَه يَعْنِي اَيْنِ مَالِ بَه تُو چَه، بَابِیْتُ زَنْدَه اسْتِ. وَ اِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَيَّ مَا تَحْكِي اِگَرِ هِمَانُطُورِ كِه مِي گُويِي مَرْدَه اسْتِ بَا زِ هُم فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ. دَرِ حَالِيكِه دَرُوعِ مِي گُويِد چُون ائْمَه قَبْلِ از اَيْنَكِه كَارِ از كَارِ بَكْزَرْدِ وَصِيِ خُودْشَانِ رَا از فَرْزَنْدَانْشَانِ جَدَا مِي كَرْدَنْدِ وَ اَعْلَامِ مِي كَرْدَنْدِ.

درس دوم – مسجد جای خوابیدن است، چون که عبادت در آن بی پشتوانه می باشد!: مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّوْمِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ يَنَامُ النَّاسُ؟ - كِتَابِ وَسَائِلِ الشَّيْبَعِ از حَرَامِلِي جلد ۵ صفحه ۲۱۹، كِتَابِ اَصُولِ كَافِي جلد ۳ صفحه ۳۷۰ از كِلِينِي، كِتَابِ جَامِعِ الْمَقَاصِدِ از مُحَقِّقِ كَرَكِي جلد ۲ صفحه ۱۴۷، كِتَابِ الذِّكْرِیِ از شَهِيدِ اَوَّلِ صفحه ۱۵۷، كِتَابِ جَوَاهِرِ الْكَلَامِ از شَيْخِ الْجَوَاهِرِي جلد ۱۴ صفحه ۱۲۵ اسْتِ.

اصحاب روایت: محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از معاویه ابن وهب است. گفت از امام صادق سؤال کردم: عَنِ النَّوْمِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفتم آیا می شود در مسجد الحرام و در مسجد پیامبر خوابید؟ قَالَ نَعَمْ. اینجایش خیلی بامزه است، این امام صادق چقدر قشنگ است، خوب افشاگری می کند. قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ يَنَامُ النَّاسُ گفت خب مردم بروند کجا بخوابند؟ ببین یعنی تعیین دارد که خواب مال مسجد است! آن هم کجا؟ سَنُبَلِ مَسَاجِدَ؛ مسجد الحرام و مسجد النبی! حالا یادت هست یک درسی داشتیم که گفت کسی در مسجد الحرام خودش را خراب کرد؛ حدث اصغریا اکبر، اخراج ریح کرد یا اینکه نه، خواب است دیگر شاشید، یا نه فضولات بزرگ دفع کرد، چه گفت؟ گفت او را بکشید به قاضی هم نرسانید، سریع از تولید به مصرف. حالا اینجا امام صادق خیلی زیبا می گوید؛ می گوید فَإِنَّ يَنَامُ النَّاسُ مردم کجا بخوابند؟ اصلاً مثل اینکه مسجد برای خواب تعیین شده است. حالا چرا امام صادق این را می گوید؟ ببیند در تقیه است ها! در تقیه است ولی چه چیزهایی را یواشکی می دهد، آن وقت آن متشرع نادان می گوید که شما احادیث ضعیف را می آورید، احادیث غیر مشهور را می آورید. خب وقتی که امام صادق می گوید اَلتَّقِيَّةُ دینی تقیه! تقیه هم یعنی چرند، دروغ، بازیگری، دوگانه بودن، دو چهره بودن، دو زبان بودن، به مصلحت عمل کردن، سیاسی کاری کردن، خب چه می شود؟ الان اکثریت قاطع احادیث و روایات و آیات بر مسیر تقیه است دیگر، پس آنچه که بر خلاف این است حق است، آن که تقیه را شکسته حق است یکی از آنها هم همین است.

درس سوم – چنین حرمسرای با ارسال رُسل مغایرت دارد: وَ أَحَبَّ الْمَلِكُ سُلَيْمَانُ نِسَاءً غَرِيبَةً كَثِيرَةً مَعَ بَنَاتٍ فِرْعَوْنَ مُوَابِيَّاتٍ وَ عَمُوْنِيَّاتٍ وَ اَدُوْمِيَّاتٍ وَ صَيْدُونِيَّاتٍ وَ حِثِّيَّاتٍ * مِنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ قَالَ عَنْهُمْ الرَّبُّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَدْخُلُوا إِلَيْهِمْ وَ هُمْ لَا يَدْخُلُونَ إِلَيْكُمْ، لِأَنَّهُمْ يُمِيلُونَ قُلُوبَكُمْ وَرَاءَ آلِهَتِهِمْ فَالْتَصَقَ سُلَيْمَانُ بِهَؤُلَاءِ بِالْمَحَبَّةِ * وَ كَانَتْ لَهُ سَبْعُ مِئَةِ مِنَ النِّسَاءِ السَّيِّدَاتِ وَ ثَلَاثُ مِئَةٍ مِنَ السَّرَارِي - اَيْنِ كَلَامِ از تورات موسی کلیم الله اسْتِ وَ اسم بخش آن هم اول پادشاهان فصل ۱۱ اسْتِ.

مى گوید: وَ أَحَبَّ الْمَلِكُ سُلَيْمَانَ نِسَاءً غَرِيبَةً كَثِيرَةً مَعَ بَنْتِ فِرْعَوْنَ: مُوَابِيَّاتٍ وَ عَمُونِيَّاتٍ وَ اَدُومِيَّاتٍ وَ صِيدُونِيَّاتٍ وَ حِثِّيَّاتٍ مِنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ قَالَ عَنْهُمْ الرَّبُّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ. ترجمه فارسی آن را برایتان بخوانم: سلیمان به جز دختر فرعون زنان بیگانه فراوانی را دوست مى داشت. سلیمان نبی فرزند داوود، هم شاه است و هم پیغمبر است. دختر فرعون را گرفته، فرعون خودش بد است دخترش خوب است، ها؟ زنان بیگانه فراوانی دارد. یعنی بی دین. او با زنانی از قبایل و مناطق موآب، عمونیان، آدومیان، صیدونیان و حثیان ازدواج کرد. یعنی از ملت هایی که خداوند به قوم اسرائیل گفته بود با آنها ازدواج نکنید. دقت کن خیلی جالب است ها! پیغمبر خدا حکم خدا را مى شکند، خدا توسط پیامبرشان موسی ابن عمران به بنی اسرائیل گفته بود که با اینها ازدواج نکنید ممنوع النکاح بودند. ملت هایی که خداوند به قوم اسرائیل گفته بود با آنها ازدواج نکنید و آنها نیز با شما ازدواج نکنند، اصلاً خویشاوندی برقرار نکنید تبعید بودند. زیرا آنها به یقین قلب های شما را به سوی خدایان خویش خواهند برد. همانطوری که آدم به خدای حوّا رو کرد که أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ هَوَاهُ نفّسش بود گفت بخور، همینطور هم خدا گفته که اگر با آنها ازدواج بکنید شما را متمایل به دین خودشان مى کنند. او هفتصد همسر که همگی از شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت و همسرانش قلب او را از خداوند بازگرداندند. جالب است! آخرین شاه و پیغمبر نمى شود اُلفت قرار داد، ببین خود اهل بیت گفتند بین دنیا و آخرت نمى شود جمع کرد آن وقت بین پادشاهی و پیامبری مى شود؟ آن باید به سیاست عمل کند و این به لطافت. بله! مِنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ قَالَ عَنْهُمْ الرَّبُّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: [لَا تَدْخُلُونَ إِلَيْهِمْ وَ هُمْ لَا يَدْخُلُونَ إِلَيْكُمْ، لَا تَهْمُ يُمِيلُونَ قُلُوبَكُمْ وَرَاءَ آلِهَتِهِمْ] فَالْتَصَقَ سُلَيْمَانُ بِهِؤُلَاءِ بِالْمَحَبَّةِ به سمت هوای نفّسش رفت و علاقمند شد وَ كَانَتْ لَهُ سَبْعُ مِائَةٍ مِنَ النِّسَاءِ السَّيِّدَاتِ وَ ثَلَاثُ مِائَةٍ مِنَ السَّرَائِرِ. حالا اگر بگوئیم تورات به ما چه ربطی دارد! اولاً خیلی از مطالب تورات در قرآن است و بعد هم اینکه قرآن در سوره بقره مى گوید لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ هیچ فرقی بین محمد ابن عبدالله و عیسی مسیح و موسی ابن عمران و نوح نبی و ابراهیم خلیل وجود ندارد همه آنها یکی هستند و اگر بگوئیم که بله کتاب آنها با کتاب بعدی که آمده نسخ شده، و کتاب آنها تحریف شده خب؛ اگر شیعه متشرع با شما بحث مى کند بگو خب همین داستان هم برای قرآن جاری و ساری است، اگر هم متشرع اهل سنت است، برایش اسناد و مدارکی بیاور که از خود بزرگانشان هست که این کتاب کم و زیاد شده و در آن دست بردند و تحریف شده است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۳۰ - فایل صوتی ۶۳۸۰ - درس اول این فایل با موضوع سهو نبی و مردم کوفه به علت بازخوان به فایل ۳۶۸۵ ملحق گردید.

درس دوم: پرده برداری از حقایق پنهان دینی!: الْقَاسِمُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَبِيبِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا لَنُذْنِبُ وَ نَنْسَى ثُمَّ نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً - کتاب بحار الانوار از مجلسی جلد ۲۵ صفحه ۲۰۷، کتاب الزهد از حسین ابن سعید کوفی صفحه ۷۳، کتاب اصول مذهب الشیعه از قفاری جلد ۱ صفحه ۷۹۵ است.

محدثین: قاسم ابن محمد از حبیب الخثعمی مى گوید از امام صادق شنیدم. این درس هم معرکه است، این هم دو آتشه است، این درس هم از آنهایی است که کمر متشرع را در محاجه سوراخ مى کند، ببین سه تا سند و در رأس آن مجلسی، من بارها گفته ام متشرع وقتی که سند ندارد رو کند مى گوید مجلسی اسناد ضعیف را جمع کرده و کاری به صحت

و سقم آن نداشته، می خواسته از دم جمع کند، آیا مجلسی اینها را خوانده و جمع کرده یا همینطوری چشم بسته جمع کرده؟ خوانده که اینها اهانت به رجال ظهوری و اهل بیت است؟ پس مجلسی بد است؟ مگر می شود مجلسی بد باشد؟ مجلسی یک طرف و تمام علمای بعد از او یک طرف، پس عزیز دلم یک خبرهایی پشت پرده هست. آقای متعصب یک ذره در دین تعمق کن. این قرآن توست که می گوید أَفَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ! امام صادق چه گفت؟ می گوید: إِنَّا لَنُذِنُّبُ وَ نَنْسَى ثُمَّ نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا. إِنَّا لَنُذِنُّبُ مَا گناه می کنیم، إِنَّا هُمْ می گوید، جمع همه رجال ظهوری است؛ إِنَّا لَنُذِنُّبُ وَ نَنْسَى گناه می کنیم و یادمان می رود، ثُمَّ نَتُوبُ پس توبه می کنیم إِلَى اللَّهِ مَتَابًا. خب حالا شما بفرمایید عصمت اهل بیت چه می شود؟ آمدند آیه دوم سوره فتح را ماستمالیش کردند و گفتند خدا که می گوید لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ این گناهان امت است، در حالیکه این اصلاً به آیه نمی خورد. آیه ای که سلیس، روان، شفاف و روشن است دارد یک چیز دیگری می گوید، مگر نمی گویند ما باید حدیث را با آیه مطابقت کنیم؟ شمایی که با متشرعین محاجه می کنید آیا اینها را نمی گویند؟ خب الان حدیث ضد این داری، آیا آیه مقدم است یا حدیث؟ آیه حرف اول را می زند یا حدیث؟ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ یعنی ای رسول هم دیروز گناه کردی، هم امروز می کنی و هم فردا می کنی و ما هم تو را می بخشیم. حالا امام صادق خیلی قشنگ به این آیه چسبانده می گوید ما گناه می کنیم تأکید می کند، لام تأکید آورده إِنَّا لَنُذِنُّبُ حتماً گناه می کنیم، بعد توبه می کنیم. یک سؤال: نوشته اند پیغمبر در هر نشست و برخاستی هفتاد بار استغفار می کرد، این برای چیست؟ باز هم می زنی به اینکه این برای امت است؟ ها؟ این را گوش کن بین چه می گویم؛ اگر تعصب نبود علی خانه نشین نمی شد، اگر تعصب نبود فاطمه بین در و دیوار له نمی شد، اگر تعصب نبود ابی عبدالله ریز نمی شد، تعصب دینی از آن طرف و از این طرف هم هست فرقی نمی کند. دیدی یک بحثی بود که دیروز داشتیم که امام رضا گفت من امام هستم و طرف نماینده رسمی امام کاظم می گوید نه، تو امام نیستی (۶۳۷۹)، خیلی جالب است! اینها همین شیعه های متعصب هستند دیگر! حالا او تعصبش به پول و کنیز بود و بقیه تعصبشان به آن کانالی است که از بالا آمده پایین، کانال معرفتی غلط!

درس سوم - تنویر افکار در موضع جبر مطلق!: عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ إِلَى بَعْضِ أَمْوَالِهِ فَقَامَ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ فَلَمَّا فَرَغَ خَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ تَغَرَّغُ دُمُوعُهُ - رَبِّ عَصِيَّتُكَ بِلِسَانِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَاخْرَسْتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِبَصَرِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَاكْمَهْتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِسَمْعِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَاصَمَمْتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِيَدِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَكَنَنْعَتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِرِجْلِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَجَذَمْتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِفَرْجِي وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَعَقَمْتَنِي وَ عَصِيَّتُكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِي الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ - کتاب اصول کافی از شیخ بزرگوار یعقوب کلینی جلد ۳ صفحه ۳۲۶، کتاب تهذیب الاحکام از شیخ طوسی جلد ۲ صفحه ۱۱۱، کتاب کشف الغمه از اربلی جلد ۲ صفحه ۲۵۲، کتاب مجمع الفائدة از محقق اردبیلی جلد ۲ صفحه ۳۲۲، کتاب جواهر الکلام که در حوزه تدریس می شود، از شیخ جواهری جلد ۱۰ صفحه ۲۴۱ است.

تمام اینها از بزرگان علماء شیعه هستند. گروه روات: احمد ابن محمد ابن عیسی از علی ابن حکم از محمد ابن سلیمان از پدرش. مثلاً می گویند در بین احادیث شیخ کلینی، احادیث ضعیف هم هست آن وقت روایت می آورند بعد این روایت ضعیف نیست که می گویند امام دوازدهم در توقیع مقدسش گفت کتاب کافی برای شیعیان بس است ها؟ چطور آن ضعیف نیست؟ بعد امام دوازدهم نمی داند که احادیث ضعیف و غیر مشهور را شیخ کلینی جمع کرده؟ همه اینها سؤالات است ها! می خواهد برود نمازش دیر شده ولش نکن، می گوید آژانس آمده درب خانه ام ولش نکن، منطق ما منطق اهل بیت است. این درس در ارتباط با بحث قبل است. قَالَ كُفْتُ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ بِأَمَامٍ كَاطِمٍ فِي خِيَابَانِ رَاحَةِ رَفْتِيمٍ إِلَى بَعْضِ أَمْوَالِهِ بِأَغْصَانِ دَاشْتِ، حَضَرْتُ فَرَمُودَ مَنْ دَارِمِ مِ رُومِ سَرِ بَزْمِ بِيْنِمِ مَرَاقِبِيْنَ بِأَغِ خُوبِ كَارِ مِ كُنْدِ! كُفْتُمْ مَنْ هَمِ بِيَايِمِ؟ كُفْتُ بِيَا. فَقَامَ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَتِ نَمَازِ ظَهْرِ رَسِيدِ فَلَمَّا فَرَّغَ خَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا وَقَتِي نَمَازِشَ تَمَامَ شَدَّ سِرْبِهِ سَجْدَةً كَذَاشْتِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بِصَوْتِ حَزِينٍ بَعْدَ مَنْ شَنِيدِمُ كِهْ بِهْ صَدَايِ غَمْنَاكِ مِ كُفْتُ وَتَعَزَّزْتُ دُمُوعُهُ اشْكَشَ هَمِ دَاشْتِ مِ آمْدِ. يَعْنِي اشْكَشَ بِهْ زِيَادِي مِ آمْدِ. بَعْدَ چِهْ مِ كُفْتُ؟ مِ كُفْتُ: رَبِّ عَصِيَّتُكَ يَلْسَانِي وَ لَوْ شِئْتُ مَنَاجَاتِشَ اَيْنِ اسْتِ رَبِّ عَصِيَّتُكَ يَلْسَانِي وَ لَوْ شِئْتُ وَ عِزَّتِكَ لَا خَرَسْتَنِي، خِيلِي دَقْتُ كُنْ، مِ كُفْتُ مَنْ كُنْهَ مِ كُنْهَ وَلِي اِكْرُتُو مَنْ رَا حِرَاسْتِ مِ كُرْدِي كُنْهَ نَمِ كُرْدِمِ. يَعْنِي چِهْ؟ هَا؟ يَعْنِي كُنْهَ بِهْ اِذْنِ اُوسْتِ، اَيْنِ رَا يَكِ اِمَامِ بَزْرُكَوَارِ دَارْدِ مِ كُفْتُ. وَ عَصِيَّتُكَ بِبَصَرِي وَ لَوْ شِئْتُ وَ عِزَّتِكَ لَا كَمَهْتَنِي بِأَشْشَمِ كُنْهَ كُرْدِمِ اِكْرُتُو مِ خُوَاسْتِي كُورِمِ مِ كُرْدِي. وَ عَصِيَّتُكَ بِسَمْعِي بِأَشْشَمِ كُنْهَ كُرْدِمِ. وَ لَوْ شِئْتُ وَ عِزَّتِكَ لَا صَمَمْتَنِي اِكْرُتُو اِرَادَهْ مِ كُرْدِي كُوشِ مَنْ كَرِ مِ شُدِ. وَ عَصِيَّتُكَ بِبِيْدِي بِأَشْشَمِ كُنْهَ كُرْدِمِ. بِيْنِ چَقْدَرِ اِشَارَهْ مِ كُنْدِ! آخِرِ مُخِ خَرِ خُورْدَه! مَتَعَصَّبِ بِي دِيْنِ! يَعْنِي تُو اَزْ شِيخِ مُحَمَّدِ كَلِيْنِي مَجْتَهِدْتَرِ هَسْتِي؟ اَزْ شِيخِ طُوسِي وَ اَزْ شِيخِ جَوَاهِرِي بِهْ اَهْلِ بَيْتِ مَتَعَصَّبْتَرِ هَسْتِي؟ دَانِهْ دَانِهْ دَارْدِ بِهْ رَخِ خُدا مِ كُشْدِ، حَالَا اَيْنِ رَاوِي هَمِ دَارْدِ كُوشِ مِ دِهْدِ، حَضَرْتُ هَمِ گَرِيَهْ مِ كُنْدِ وَ هَمِ نَالِهْ مِ كُنْدِ. وَ عَصِيَّتُكَ بِرِجْلِي بِأَشْشَمِ كُنْهَ كُرْدِمِ وَ لَوْ شِئْتُ وَ عِزَّتِكَ اِكْرُتُو كَمَكِ مِ كُرْدِي لَطْفِ مِ كُرْدِي لَجَذَمْتَنِي بِأَشْشَمِ كُنْهَ رَا هَمِ مِ بَسْتِي، وَ عَصِيَّتُكَ بِفَرْجِي كُنْهَ كُرْدِمِ تُو رَا بِأَلْتِ تَنَاسَلِي وَ لَوْ شِئْتُ وَ عِزَّتِكَ لَعَقَمْتَنِي جُلُوي اَنِ رَا هَمِ مِ كُرْفَتِي، وَ عَصِيَّتُكَ بِجَمِيْعِ جَوَارِحِي خَلَاصَهْ اَشْ رَا بَكُويْمِ هَمِهْ جُورَهْ كُنْهَ تُو رَا مِ كُنْهَ اَلْتِي اَنْعَمْتُ بِهَا عَلَيَّ مِ كُفْتُ تُو بِهْ مَنْ نَعْمَتِ دَادِي وَ مَنْ بَا اَنِ كُنْهَ كُرْدِمِ، دَانِهْ دَانِهْ اِسْمِ كُنْهَ رَا مِ آوَرْدِ. آقَا شَمَا بَكُو، آيَا مُوسَى ابْنِ جَعْفَرِ تَعَارَفِ مِ كُنْدِ؟ شَعَارِ مِ دِهْدِ؟ هَا؟ رُودِ رَايَسْتِي دَارْدِ يَا وَاقِعِيَّتِ رَا مِ كُفْتُ؟ اَيْنِ بَزْرُكَوَارَانِ اَزْ عِلْمَاءِ كِبَارِ شِيْعَهْ كِهْ اَيْنِ اِسْنَادِ وَ مَدَارِكِ رَا جَمْعِ آوَرِي كُرْدِنْدِ آيَا مِ دَانِنْدِ اَيْنِها مُمْكِنِ اسْتِ بِهْ ضَرَرِ اَهْلِ بَيْتِ تَمَامِ شُودِ وَ مِ نُويسِنْدِ؟ پَسِ نَامِرْدِ هَسْتِنْدِ، كِهْ نِيْسْتِنْدِ! اَيْنِها فِدَايِيَانِ اَهْلِ بَيْتِ هَسْتِنْدِ وَلِي حَقِيْقَتِ اسْتِ وَ بَايْدِ دَرِ تَارِيخِ نُمُودَارِ بَشُودِ. اَيْنِ بَزْرُكَوَارِ اِمَامِ كَاطِمِ چَطُورِي فَرِيَادِ كُنْدِ كِهْ جَبْرِ مُطْلَقِ اسْتِ؟ هَا؟ بَكُو دِيْكَرِ! دِيْكَرِ اَزْ اَيْنِ وَاضَحْتَرِ؟ بَعْدِ مَتَشَرَعِ مَغْزِ پَرِيْدِهْ دَرِ مَحَاجِهْ مِ آيْدِ مِ كُفْتُ كِهْ نِهْ جَبْرِ نِيْسْتِ اِمَامِ صَادِقِ كُفْتُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيْضَ بَلْ أَمْرَيْنِ الْأَمْرَيْنِ يَكِ دَانِهْ رَا كُفْتِهْ هَا، بِيْنِ مَا چَقْدَرِ سِنْدِ دَارِيْمِ يَعْنِي بَرُويْدِ دَرِ دَايِرَةِ الْمَعَارِفِ بِيْنِيْدِ چَقْدَرِ سِنْدِ دَارِيْمِ!

(فایل صوتی ۶۸۶۴ - درس اول) باز هم می گویند انسان باید به گناهش عقوبت شود؟ کتاب بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۰۳، از امام کاظم است. مناجات تربیتی و آموزشی است، اعتقادات الهیات ظهوری است: رَبِّ عَصِيَّتُكَ

بِلِسَانِی گناه کردم با زبانم، وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا خُرُسْتِنِی و به زبان گناه کردم اگر تو می خواستی لالم می کردی. وَ عَصِيَّتُكَ بِبَصَرِی وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا كَمَهْتِنِی با چشمانم گناه کردم، اگر می خواستی کورم می کردی. یعنی راه گناه را تو باز کردی. وَ عَصِيَّتُكَ بِسَمْعِی با گوش گناه کردم وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا صَمَمْتِنِی اگر تو می خواستی من را کر می کردی. وَ عَصِيَّتُكَ بِیَدِی با دستم گناه کردم، وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا كَعَمْتِنِی می توانستی فلجم کنی. وَ عَصِيَّتُكَ بِفَرْجِی وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا عَقَمْتِنِی با آلت تناسلی گناه کردم، تو می توانستی من را خواجه کنی تا بلند نشود، شهوتم را از من بگیری. وَ عَصِيَّتُكَ بِرِجْلِی با پایم گناه کردم، وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا جَذَمْتِنِی می توانستی پایم را ببری. گاهی وقت ها یک کاری می کنی می گویی ای کاش پایم می شکست این کار را نمی کردم، به اینجا نمی رفتم، ای کاش دستم قلم می شد این کار را نمی کردم. اگر اختیار بود و عواقب کار را که می دیدی نمی کردی. آیا دیوانه ای؟ عاقل هستی! لَا عَقَمْتِنِی وَ عَصِيَّتُكَ بِرِجْلِی وَ لَوْ شِئْتَ وَ عِزَّتِكَ لَا جَذَمْتِنِی وَ عَصِيَّتُكَ بِجَمِیعِ جَوَارِحِی الَّتِی أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ وَ لَمْ یَكُنْ هَذَا جَزَاءَ مَنِّی می گوید همه اعضا و جوارحم به سوی گناه می رفتند، تو چشم می پوشیدی بقول معروف، جلوی من را نگرفتی. می دانی چرا جلوی تو را نگرفت؟ برای اینکه او دوست دارد تو گناه کنی! آیا در مباحث قبل نداشتیم که خدا دوست دارد مردم گناه کنند (۱۹۷۳)؟ نه؟ احتمالاً بازپخش آن را دوباره برایت بخوانم. وقتی که می گوید فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) بدی را، جنایت را، گناه را، فساد و تباهی را به تو الهام می کنم یعنی مسیر را باز می کنم. چشم می تواند، گوش می تواند، زبان می تواند، دست می تواند، پا می تواند، آلت تناسلی هم می تواند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۱ - فایل صوتی ۶۳۸۱ - درس اول - فراموشی یک امر غیر ارادی است، چگونه مجازات دارد؟: يَا عَلِيُّ مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۳۵۲ حدیث ۱ است.

امیرمان فرمود رسول الله به من گفت: مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ هر کس فراموش کند به من صلوات بفرستد، ما هم راه بهشت را برایش گم می کنیم. جالب است ها! مثل سراب، مدام می گوید بیا، تشنه به سمتش می رود، مدام می رود، تشنه برو آب برو. فراموشی در درود بر پیامبر موجب می شود انسان راه جنت را خطا کند. فراموشی از معضلات عقل است، در روایاتی زیاد داریم بر کسی که فراموشی عارض شده تکلیف نیست بعد اینجا می گوید که هر کس صلوات بر من نفرستد ما هم راه بهشت را برایش عوضی می کنیم.

درس دوم - بیکار باش که خدایت روزی می دهد! ... يَا عَلِيُّ لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقٍ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي رِزْقُهُ... - کتاب تحف العقول صفحه ۱۳، کتاب بحار الانوار جلد ۷۷ صفحه ۶۶ باب ۳ حدیث ۶ است.

از معارضات در احکام و روایت است. رسول الله به علی گفت: لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقٍ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي رِزْقُهُ می گوید ای علی تلاش نکن برای فردا، فردا برای خودش روزی دارد. بعد در درس ها داشتیم که همین پیامبر رد می شد یک جوانی را دید ستمبر، خوشگل، قوی و نیرومند گفت به به چه جوان خوبی، ای جوان کارت چیست؟ جوان گفت بیکار هستم. پیامبر گفت از چشم من افتادی، برو. خب کسی که لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقٍ غَدٍ باشد باید در خانه بنشیند دیگر، بیکار باشد اهتمام نداشته باشد، تلاش و کوشش نکند جوشش نداشته باشد. بعد هم تاریخ یک سؤال از خدا می کند می گوید آیا تو روزی امروز را

دادی که مال فردا را بدهی؟ خیلی حرف هست ها! این انبوه فقرا که اکثریت قاطع آنها با توجه به اجاره خانه‌های چند برابر شده فقط می‌توانند سه وعده نان بخورند. از درب مغازه میوه فروشی رد نشوی ها چون دلت می‌خواهد! بچه‌ات دلش آب می‌شود، از درب چلوکبابی و رستوران رد نشوی ها! امروز خلقت را در فقر مطلق قرار دادی بعد به امیرالمؤمنین می‌گویی که غصه فردا را نخور فردا هم خدا دارد، حالا شاید بگویی که بابا این مال هزار و چهارصد و خرده‌ای سال قبل بوده به الان چه ربطی دارد! این را می‌گویی؟ پس یعنی پیغمبر برای آن موقع بوده دیگر، الان پیغمبر در زندگی مردم مسلمان نباید حضور داشته باشد! اگر پیامبر پایاپای زمان حرکت می‌کند پس کلام او هم برای همه زمان‌هاست.

(فایل صوتی ۶۹۹۶ - درس دوم) برنامه‌ریزی برای اقتصاد خانواده کار بیجایی است! بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۶۷، از پیامبر است. لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقِ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي رِزْقُهُ غَمَ رَوْزِي رَا نَخُور. این تَهْتَمَّ، هم از هم می‌آید، و اگر بگیریم از اهتمام یعنی تلاش نکن برای فردا. هر فردایی روزی‌اش خواهد رسید. روزی امروز مردم را تو نمی‌دهی آقا خدا، بعد مردم امید داشته باشند که کار نکنند فردا روزیشان می‌رسد؟ از کجا می‌خواهد برسد؟ سوء القضا می‌خواهد روزی بدهد؟ روزی‌اش که مشخص و معلوم است دیگر؟ درد و غم و غصه و بیماری و نداری و شکست و ناراحتی! بعد قرآن، در معارضش چه می‌گوید؟ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹ نجم) نان نمی‌خوری مگر اینکه تلاش کنی. خب، وعده‌های تو خالی امید به فردا را می‌کشد، انگیزه را می‌برد، همت و تلاش و کوشش را ضایع می‌کند.

درس سوم - مغایر با تعمق در دین و وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: يَا عَلِيُّ، مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ طَوِيلَ الْقِيَامِ قَلِيلَ الْمَنَامِ... - کتاب التمهیص صفحه ۷۴ حدیث ۱۷۱، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۱۷۸ حدیث ۲۲ م ۱۲۶۸۶ است.

رسول الله به امیرالمؤمنین فرمود: مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ طَوِيلَ الْقِيَامِ قَلِيلَ الْمَنَامِ از ویژگی‌های مؤمن آن است که زیاد بایستد. حالا اینجا باید قائم باللیل بگویند، یعنی این قیام به همه چیز بر می‌خورد تعلق می‌گیرد. و قَلِيلَ الْمَنَامِ کم بخوابد. تاریخ چند تا سؤال دارد: یکی اینکه مگر خواب نعمت نیست؟ مگر خدا نگفت وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ وقتی به تو نعمت می‌دهیم از آن تعریف کن آن را ابلاغ و اعلام کن که خدا به من این را داد حالا یا عملی یا زبانی. خواب نعمت است یا نه؟ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، از نشانه‌های وجود خدا آن است که به شما خواب داد در روز و شب، پس چرا می‌گویند کم بخوابید؟ حالا این قسمت را داشته باش! کم خوابی باعث تخریب اعصاب می‌شود، پرخاشگری روز، بی‌صبری و سوء ظن اینها هم یک طرف. قَلِيلَ الْمَنَامِ، این کسی که اصلاً خوابش نمی‌برد تکلیفش چیست؟ باور می‌کنی بعضی از عریضه‌ها به دستم می‌رسد می‌گویند آقا چند شبانه روز است که نخوابیدم. مگر می‌شود؟ نمی‌شود نخوابید ولی خمار است، نه خواب است نه بیدار است، شکنجه است زجر است! خیلی‌ها عرضه می‌دهند می‌گویند که قرص خواب می‌خوریم اثر نمی‌کند. یکی از اقوام ما چند سال قبل بود که خوابش نبرد، سر شب یک دانه قرص انداخت بالا خوابش نبرد، دو ساعت دیگری انداخت بالا باز خوابش نبرد، یک ساعت دیگری انداخت بالا، آنقدر قرص خواب خورد که در خواب سکتته کرد و مُرد.

درس چهارم - خلاف محاسبات و معاینات عینی و عملی است!: ... لَا تُجَامِعْ أَهْلَكَ لَيْلَةَ التَّصْفِ وَلَا لَيْلَةَ الْهَلَالِ

أَمَّا رَأَيْتَ الْمُجْتُنُونَ يُضَرِّعُ فِي لَيْلَةِ الْهِلَالِ وَ لَيْلَةِ النَّصْفِ كَثِيرًا... - کتاب تحف العقول صفحه ۱۰، کتاب بحار الانوار جلد ۷۷ صفحه ۶۴ باب ۳ حدیث ۵ است.

آنچه که در این مبحث آمده است. از رسول الله است که درباره آمیزش به امیرالمؤمنین درس می دهد: لَا تُجَامِعْ أَهْلَكَ لَيْلَةَ النَّصْفِ آمِيزْش نكن نصف شب! اتفاقاً بهترین وقت و فرصت همان موقع است که همه خوابیده اند. اگر نصف شب نباشد دیگر خوابش می برد هر دو خوابشان می برد. وَ لَا لَيْلَةَ الْهِلَالِ و شب اول ماه. خب حالا این را داشته باش. أَمَّا رَأَيْتَ الْمُجْتُنُونَ يُضَرِّعُ فِي لَيْلَةِ الْهِلَالِ وَ لَيْلَةِ النَّصْفِ كَثِيرًا خب، یا رسول الله چرا این کار را نکنیم؟ می گوید بچه تو دیوانه می شود صرع می گیرد. صرع تنش های شدید مغزی است. بعد می گوید مگر ندیدی که یک عده در نصف شب یا در شب اول ماه دیوانه می شوند صرع می گیرند بخاطر همین است که نطفه آنها در آن موقع بسته شده! آیا این عمومیت دارد؟ تمام مردم اکثراً نصف شب کارشان را می کنند پس باید نصف جمعیت دیوانه باشند یا مصروع باشند. یک بحث دیگر؛ این کلام درست! این بدبختی که نطفه او در شب اول ماه و نصف شب بسته شده چه گناهی کرده که باید دیوانه به دنیا بیاید یا مصروع بشود و تا آخر عمرش دارو بخورد که غش نکند؟ ها؟ آقا خدا بگو دیگر! مثل جریان ولد الزنا است که بیچاره محکوم است، خب به این چه مربوط است، یک زن و مردی خواستند حال کنند این بدبخت درست شده، مگر دست خودش بوده؟

درس پنجم - تبعیض دیگری برای زنان؛ حق ملاقات مریض را ندارند!: ... يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا آذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ ... - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۳۵۲ حدیث ۱ است. باز رسول اکرم است که به امیرالمؤمنین دروس را انتقال می دهد و می گوید: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ بَرَزْنَ نَماز جمعه واجب نیست! نه که واجب نیست، اصلاً لَيْسَ یعنی حرام. حالا واقعاً زن ها به نماز جمعه نمی روند؟ لَيْسَ، نه لَا يُوجِبُ! اگر می گفت لَا يُوجِبُ یعنی اینکه واجب نیست، اصلاً می گوید حق ندارند وَ لَا جَمَاعَةٌ به نماز جماعت حق ندارند بروند. یعنی خانم های مؤمنه به نماز جماعت نمی روند؟ خب اینجا پیغمبر نهی کرده! وَ لَا آذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ اذان و اقامه هم نباید بگویند. این یکی خیلی جالب است؛ وَ لَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ حَقِّ احوالپرسی کردن از بیمار را ندارند! یعنی بابای او مریض شد لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ حق ندارد برود، بیمارستان و ملاقاتی حق ندارد برود. چه تنگناهای عجیب و غریبی!

درس ششم - شکل ظاهری نماز اکثریت، مورد تایید است: ... وَ عَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيدِهِمَا ... - کتاب الکافی جلد ۸ (الروضه) صفحه ۷۹ حدیث ۳۳، کتاب التهذیب جلد ۹ صفحه ۱۷۵ باب ۶ حدیث ۱۳، کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۱۸۸ باب ۳ حدیث ۵۴۳۲، کتاب المحاسن برقی صفحه ۱۳ الأشکال و القرائن حدیث ۴۸ است.

این هم یک سند جالب در حقانیت نماز اهل سنت و جماعت است. باز از رسول خدا به امیرالمؤمنین است: وَ عَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيدِهِمَا در نماز دست هایت را بلند کن و آن را دور برگردان. چه می شود؟ خب شکلش را دقت کن، دستت را تا آرنج بلند می کنی. دور برگردان یعنی چه؟ یعنی به هم بچسبانی، این می شود نماز چه کسی؟ می شود نماز شیعه یا نماز سنی؟ این موارد فقهی خیلی عجیب و غریب است، عدم تطابق در همه چیز فریاد می زند.

حالا این دستور پیغمبر است، بعد پیغمبر هم چه می گوید؟ می گوید: صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي هَمَانُطُورِي كَه مِن نَمَاز مِي خَوَانَم. پیغمبر چطوری نماز می خواند؟ دارد به علی می گوید دیگر؛ وَ عَلَیْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيلِهِمَا تَقْلِيلًا، قَلَاب. دوتا دست را اینطوری قلاب می کنی چطوری می شود؟ این پنجه دست را روی آن پنجه دست می گذاری، این یعنی قلاب کردن!

درس هفتم - بزرگترین بی هدفی، نیافتن مخاطب است!: ... يَا عَلِيُّ كَرِهَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمَّتِي الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ ...

وَ كَرِهَ الْكَلَامَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ - کتاب مَن لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۳۵۲ حدیث ۱ است.

باز هم از رسول خدا به امیرالمؤمنین است: كَرِهَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمَّتِي الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ خدا بدش می آید که امت من در نماز بازی کنند. دست در جیبیت بکنی خودت را بخارانی، دست در گوشات بکنی، لباست را درست کنی. حالا این در باطن یک معنای دیگر هم دارد ها، این الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ هم روحی است و هم جسمی. جسمی، خب همین است که عرض کردم. روحی؛ فکر است در نماز فکر می پرد می رود به خیابان، به مغازه، به خرید، در خانه دعوا و خوشحالی، تصمیم، اراده، آیا آن را می شود کاری کرد؟ آن سند را یادش باشد، خوشبختانه همه اسناد موجود است؛ رسول خدا در نماز یک دفعه یادش افتاد که جُنُب است، برگشت به مردم گفت همین طوری بایستید، به خانه رفت غسل کرد و برگشت و نماز را ادامه داد. پیغمبر چطور در فکر گذشته رفت؟ چون جنابت مال گذشته بوده دیگر، یک ساعت قبل، دو ساعت قبل، پنج ساعت قبل، که البته یک ایراد دیگر هم وارد است؛ گفته اند که اینها عصمت دارند یعنی اهل بیت جُنُب هم نمی شوند، نه فاطمه زهرا پریود می شد و نه معصومین جنب می شدند، برای همین پیغمبر درب خانه علی را به مسجد باز گذاشت و همه دربها را بست گفت چون علی نجس نمی شود. وَ كَرِهَ الْكَلَامَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ بَيْنِ الْأَذَانِ وَ إِقَامَةِ هَم صَحَبَتِ نَشُود.

درس هشتم - مقایسه بین دو خدای تخیلی و انتصابی در تثبیت دعاوی!: قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ

لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - سوره مائده آیه ۷۶ است.

این بحث آخر را هم یک نگاهی به قرآن کنیم. قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ای پیامبر و تمامی گرویدگان به دین، خطاب کنید به منکران دین، قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عبادت می کنید غیر خدا را؟ حالا عبادت می کنید غیر خدا را یا مجسمه، بت است یا خدای درون است؛ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. بالا؛ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا، اینجا دوتا خدا را کنار هم گذاشته اند؛ یکی خدای ادیان و مذاهب و یکی خدای دست ساز بشر، تازه اگر به جبر مطلق ایمان نداشته باشیم و بگوییم بشر اختیار دارد توان دارد برای خودش خدا بترشد اگر این را هم قبول کنیم می گوید چرا غیر از خدا را عبادت می کنید در حالیکه مالک نیست برای شما ضرر و نفع. خب برای غیر خدا که تثبیت شده، بقول ابراهیم که رفت بت ها را شکست و تبر را گردن بت بزرگ انداخت و بت بزرگ را دست نزد، وقتی او را گرفتند گفت من که نکردم، بت بزرگ عصبانی شد بت ها را شکست، بعد آنها گفتند مگر بت حرکت می کند؟ گفت آها! اگر بت حرکت نمی کند پس این چه خدایی است؟ حالا سؤال تمامی اهل زمین این است که آیا خدای ادیان و مذاهب برای ما زیان و نفعی دارند؟ جواب چه می دهی؟ ضرر بله! نفع نه! نفع چیست؟ اُدْعُونِي. اَسْتَجِبْ لَكُمْ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ

الْعَنِيِّ. وَ أَنْكِحُوا الْإِيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ اَزْدَوَاجٍ كُنَيْدَ حَتْمًا اِذَا فُقِيرَ هَسْتِيدُ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ چك كشيده! الان من بعضی ها را می بینم که می خواهند ازدواج کنند هیچ چیزی ندارند، من تعجب می کنم که با این وضعیت اقتصاد چطور آدم ازدواج می کند! می گوید خدا می دهد، این شعار قدیمی ها بود که برگرفته از فرهنگ دینی است، تو برو جلو خدا می دهد، رفتند جلو همه در چاه افتادند، آیا خدا داد؟ می گوید قرض کن برو مکه خدا می دهد، آخر با قرض می شود به مکه رفت؟ می گوید تو مریض هستی عیب ندارد روزهات را بگیر خدا عافیت می دهد، بعد از رمضان اورژانسی شده! ضرر دارد، نفع ندارد. خب حالا تاریخ می پرسد: بین این خدای انتصابی و آن خدای تقلبی چه فرقی است؟ خدای تقلبی قلب، یعنی عوضی! می گوید این تقلب است، این جنس مرغوب نیست. تقلب است بخاطر اینکه مردم، خودشان انتخاب کردند البته اگر بتوانند انتخاب کنند! خدای انتصابی آن است که پیامبران آوردند به مردم یاد دادند و در دل هایشان این خدا را نصب کردند؛ نفس لوازمه. الان سؤال مردم این است که خدا کجاست، خدا چرا جواب نمی دهد! وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بین اینجا هم مدام اسم الله را آورده. الله، سمیع است و علیم. در چه رابطه؟ در رابطه با ضَرّاً وَ نَفْعاً. یعنی می شنود صدای تو را که الان یک ساعت ضجه زدی گریه کردی ناله کردی، می شنود. خب می شنود اما برای مردم چه فرقی می کند چه خدا شنوا باشد چه کر باشد، وقتی جواب نمی دهد چه چیزی را عوض می کند؟ به حال مردم چه فایده ای دارد؟ و علیم است. یعنی می داند، عالم است، اعلم است، یعنی روزی که تو را خلق کرد، در آن درس یادت هست؛ در چهار ماهگی، فرشته پیش جنین می رود و روی پیشانی او می نویسد. چه می نویسد؟ چند سال عمر می کنی، چطوری باشی، در چه حالتی باشی، فقیر، غنی و مریض باشی همه را می نویسد، در یک کلمه یا می گوید كُنْ سَعِيداً یا می گوید كُنْ شَقِیّاً، این مارک را می زند، بَرَنَد است، بَرَنَد خداست. خب خدایی که از آن زمان، از مَا كَانَ می داند که این انسان می خواهد بیاید در دنیا بدبخت بشود خب پس چرا دعوت می کند؟ حالا چرا می آفریند؟ چرا وعده می دهد؟ مردم به وعده های دین جلو رفتند و الان همه نسبت به دین خشم دارند، در باب زکات می گوید زکات بده تا خدا مالت را زیاد کند! در زمان حاج آقا بزرگ که هنوز مردم وضعشان خوب بود یک عده می آمدند به ایشان می گفتند که ما اشتباه کردیم خمس دادیم خمس ما را پس بده برای این که شما می گفتید خمس بده مالتان زیاد می شود ما الان مالمان از بین رفته ندار شدیم، وای به حال الان.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۲ - فایل صوتی ۶۳۸۲ - درس اول این فایل با موضوع ضعف در خلقت انسان و تخفیف خدا به علت بازخوان به فایل ۲۰۵۷ ملحق گردید.

درس دوم این فایل با موضوع اضطرار و مضطر به علت بازخوان به نسخه ۱۷۳ درس ۴۱ به تاریخ ۵ اسفند ۱۳۹۰ ملحق گردید.

درس سوم - عدم داشتن اختیار در حوزه داخلی مردم: رُوِيَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ لِي زَوْجَةٌ فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ أَنْ أُطْلِقَهَا فَطَلَّقْتُهَا - کتاب العوالی جلد ۳ صفحه ۳۷۱ است.

ناقل؛ عبدالله ابن عمر فرزند خلیفه دوم است. گفت: كَانَ لِي زَوْجَةٌ فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ أَنْ أُطْلِقَهَا فَطَلَّقْتُهَا زن داشتم پیغمبر گفت طلاقش بده من هم طلاقش دادم. در فقه هست که هم در ازدواج و هم در طلاق اگر زور آمد باطل است و

نمی‌توانند تحمیل کنند که یک نفر را به عنوان همسر بگیری یا همسرت را طلاق بدهی، آن وقت پیغمبر یک رد پای گذاشت که می‌شود به زور این کار را کرد. اگر هم بگوییم وحی بوده باید می‌نوشتند یا یک آیه‌ای نازل می‌شد.

درس چهارم - شہود برای افشای قانون بی‌پشتوانه است: مُحَمَّدٌ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ طَلَّقَ بِغَيْرِ شُھُودٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ - کتاب تہذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۴۸ نقل کرده است از محمد ابن یعقوب کلینی، کتاب کافی (اصول کافی) جلد ۶ صفحه ۶۰ آورده، از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد ابن اسماعیل ابن بزيع از محمد ابن فضيل از ابی الصباح الكناني از امام صادق.

فرمود هر کس به غیر شاهد، طلاق دهد باطل است. این درس تأیید حرف قبل است. مَنْ طَلَّقَ بِغَيْرِ شُھُودٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ، شاهد باید باشد. حالا چرا طلاق شاهد می‌خواهد؟ یک ریزه‌کاری در آن هست یعنی آن ازدواجی که در قرآن برایش دوتا آیه پشتوانه آمده را نگاه کنید، منجر به طلاق شد! ازدواج دوتا آیه دارد دیگر؛ وَ أَنْكِحُوا الْيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲ نور) که خدا اینجا چک کشیده، داده و گفته برو ازدواج کن من پولش را می‌دهم خرجش را می‌دهم، هم خرج عروسی را و هم خرج طول مدت زندگی مشترک را می‌دهم. یک آیه دیگر هم وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (۲۱ روم) بحث اینجاست؛ از آیات و نشانه‌های خدا این است که برای شما همسری آفریده که در آن آرامش بگیرید لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا. سکون ضد آشوب است، می‌گوید دلم همیشه آشوب است، سکون یعنی اطمینان، آسایش. این طلاق، شہود می‌خواهد که بگوید ما شاهد هستیم که این آیه کارایی نداشت؛ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً از بالا بین زن و شوهر، بین زن و مرد، بین دختر و پسر گره‌ای خورده، خود عقد اسمش گره هست، گره‌ای خورده که اینها به هم بچسبند و از هم جدا نشوند. حالا این طلاق چیست؟ خب شہود برای همین است که شہادت بدهند که ازدواج پشتوانه ندارد.

درس پنجم - شمشیر، حلال مشکلات است؛ زنده باد قانون!!: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ مَعْمَرٍ ابْنِ [عَطَاءِ ابْنِ] وَشِيكَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: لَا يَصْلُحُ النَّاسُ فِي الطَّلَاقِ إِلَّا بِالسَّيْفِ وَ لَوْ وَلِيَتْهُمْ لَرَدَدْتُهُمْ فِيهِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُمَيْدُ ابْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ حُذَيْفَةَ عَنْ مَعْمَرِ ابْنِ [عَطَاءِ ابْنِ] وَشِيكَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ وَ زَادَ) قَالَ: وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ الْأَيْمِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ (نحوه) - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۵۷ و صفحه ۵۶، کتاب الدعائم جلد ۲ صفحه ۲۵۸ است

از گروه اصحاب روایت: سهل ابن زیاد از احمد ابن محمد ابن ابی نصر از محمد ابن سماعة از عمر ابن معمر ابن عطاء ابن وشيكة. اینجا جالب است؛ گفت شنیدم از امام باقر که فرمود: لَا يَصْلُحُ النَّاسُ فِي الطَّلَاقِ إِلَّا بِالسَّيْفِ ای متشرع این را چطوری معنا می‌کنی؟ این اشاره به بحث قبل است؛ می‌گوید مردم در زندگی آدم نمی‌شوند که زندگی مشترکشان از هم می‌پاشد، باید شمشیر بالای سرشان باشد. خیلی جالب است ها! این شمشیر چقدر کارایی دارد؛ هم

در آغاز ورود به اسلام و هم در زندگی مشترک زناشویی! لَا يَصْلُحُ النَّاسُ فِي الطَّلَاقِ إِلَّا بِالسَّيْفِ کار مردم اصلاح نمی‌شود وقتی به جدایی منجر می‌شود، مگر با شمشیر! یعنی آن دو تا آیه کارایی ندارد حالا نوبت زور است که فلان فلان شده بتمرگ سر جایت زندگی‌ات را بکن. حالا سوء ظن بینشان هست، اختلاف بینشان هست، بهم ریختگی بینشان هست، توقعات انجام نشدنی بینشان هست، هر چه که هست، بالاخره یک علتی دارد که طلاق می‌گیرد دیوانه که نیست مخصوصاً آن کسی که بچه دارد. با شمشیر می‌خواهد جلوی طلاق را بگیرد، آیا می‌شود؟ ما عریضه خیلی‌ها را داریم که گفتند به عللی نمی‌توانند جدا بشوند؛ حالا یا از آبروریزی می‌ترسند یا به خاطر بچه‌شان است، خب همیشه زندگی آنها تلخ است زن سوی خودش است، مرد سوی خودش است، تازه اگر کار به بیرون از خانه نکشد که زن برای خودش معشوقه داشته باشد مرد هم برای خودش معشوقه داشته باشد، اینها همان زور است حالا شمشیر می‌رود به زور دیگر، فرقی نمی‌کند زور گاهی وقت‌ها این است یعنی خدا یک اسباب و ابزاری جور می‌کند که تو نتوانی طلاق بدهی، خب بقیه آن را که نمی‌تواند درست کند عقبه آن را چه کار می‌کند!

درس ششم - دوگانگی در شرعیات: حُمَيْدُ ابْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الصَّبِيِّ وَلَا السَّكْرَانِ - کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۱۲۴ است.

از حمید ابن زیاد از سماعه از عبدالله ابن جبلة از علی ابن ابی حمزه از ابوبصیر از امام صادق است. امام صادق چه گفت؟ گفت: لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الصَّبِيِّ وَلَا السَّكْرَانِ طلاق بچه و مست مشروعیت ندارد. اگر یادتان باشد بحثی داشتیم که بچه زیر ده ساله می‌تواند ازدواج کند، یادتان هست؟ چطور کودک می‌تواند ازدواج کند ولی نمی‌تواند طلاق بدهد؟ آنجا ایراد دارد یا اینجا؟ آنجا اشکال هست یا اینجا؟ لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الصَّبِيِّ الآن اینجا مستندش این است که این بچه است که طلاق نمی‌تواند بدهد، بعد در ازدواج طبق چه قانونی بچه زیر ده ساله پسر یا دختر، می‌تواند ازدواج کند؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۳ - فایل صوتی ۶۳۸۳ - درس اول - همه بیمارند، چگونه این قانون اجرا می‌شود؟:

مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ ابْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ ابْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الْمَرِيضِ وَ يَجُوزُ نِكَاحُهُ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۸ صفحه ۷۷، کتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۳۰۳، کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۱۲۲ است.

حمید ابن زیاد از سماعه از عبدالله ابن جبلة از ابن بُکیر از عبید ابن زرارة از امام صادق. از معارضات است، می‌گوید: لَا يَجُوزُ طَلَاقُ الْمَرِيضِ وَ يَجُوزُ نِكَاحُهُ زن بیمار را نباید طلاق بدهی ولی می‌توانی زن بیمار را به ازدواج در بیاوری. این مریضی هم که عمومیت دارد دیگر، الان بیماری اعصاب در همه خانه‌ها هست منتها کم و زیاد دارد؛ یکی سر به جنون می‌زند، یکی به کشیدن و نوشیدن پناه می‌برد، یکی هم مقدارش پایین است. پس طلاق‌هایی که الان داده می‌شود مجوز شرعی ندارد بخاطر اینکه مریضی اعصاب هستند دیگر، حتی شنیده‌ام آنجایی که برای طلاق می‌روند در آنجا هم بر سر هم می‌زنند، و با عریضه‌هایی که می‌رسد نشان می‌دهد که بیماری مخرب اعصاب و مریضی واگیر بد اخلاقی، بد خلقی و عصبیت جنجال به پا کرده است.

درس دوم - اولویت به درمان مادر است و یا بقاء جنین؟: رَوَى طَلْحَةُ ابْنُ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فِي

إِمْرَأَةً حُبْلَى شَرِبَتْ دَوَاءً فَأَسْقَطَتْ قَالَ تُكْفَرُ عَنْهُ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۳۴ است.

از طلحه ابن زید از جعفر ابن محمد امام صادق از پدرش امام باقر است. می گوید: فِیْ إِمْرَأَةٍ حُبْلَى شَرِبَتْ دَوَاءً فَأَسْقَطَتْ قَالَ تُكْفَرُ عَنْهُ. مادری حامله است، دکتر به او دارو داده که بخورد، دارو را خورد دانسته یا ندانسته سقط کرد، امام باقر می گوید که باید جریمه بدهد. یعنی اینجا سلامت مادر مدّ نظر نیست اینکه یک انسانی فقط در این دنیای ناجور بیاید و یک نفر به جمعیت کره زمین اضافه بشود تا بکشد و ببیند رحمانیت خدا چقدر است. بنابر این درس، هر گونه دارویی که باعث سقط می شود ممنوع است اگر چه مادر بمیرد. حالا سقط هم نشود و ناقص هم بشود مثل سقط است دیگر فرقی نمی کند منتها بدتر است، آن سقط راحت می شود. الان خیلی از بچه هایی که به دنیا می آیند ناقص الخلقه هستند یا بیماری های سنگین دارند که آدم متأثر می شود که این بچه تازه پایش را به این دنیا گذاشته باید یک عالمه آزمایش خون و عکس و... بدهد.

درس سوم - خندیدن ممنوع است، اگر لبخند زدی باید عذر خواهی کنی!: قَالَ الصَّادِقُ كَفَّارَةُ الضَّحِكِ أَنْ يَقُولَ اَللّٰهُمَّ لَا تَمُتْنِيْ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۳۷، از امام صادق است.

می گوید اگر بخندی فوراً باید بگویی خدایا به من غضب نکن و گرنه خشم خدا دامن گیرت می شود. اولاً زندگی امروز بشر خنده ندارد گریه است، تأسف و تأثر است، صدای و اسفای انسان های مظلوم بیچاره بلند است. حالا یک کسی خندید، یک نوار جک گذاشت خندید، یک نوار ترانه گذاشت خندید، می گوید فوراً باید از خدا عذر خواهی کند و بگویی خدایا غلط کردم. چرا این قاعده هست؟ می دانی چرا؟ چون بشر بر اساس گریه و ناله و جزع و فزع به دنیا آمده، وقتی که به پیشانی او می زنند أَنْتَ شَقِيٌّ یعنی اینکه مدام باید از دست سوء القضاء فریاد کنند برای همین عذر خواهی یعنی یک نوع توبه است، یعنی از الان یادت باشد طبق نوشتار دین یک لبخند می زنی فقط بگویی غلط کردم اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّيْ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ توبه می کنم.

درس چهارم - قابل توجه متشرعه که حساسیت و تعصب را مهار کنند!: وَ فِیْ خَبَرٍ آخَرَ قَالَ: إِنَّ الْعُدْرَةَ قَدْ تَسْتَقُطُ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ قَدْ تَذْهَبُ بِالنَّكْبَةِ وَالْعُثْرَةِ وَالسَّقَطَةِ - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۳۵، از امام صادق. این همه روی پرده بکارت تعصب هست و بعضی ها باید حتماً ببرند پزشکی قانونی تأییدی بگیرند که این دختر بکارت دارد، اینجا امام صادق چقدر قشنگ آن را رد می کند می گوید حتماً که پرده بکارت نباید در اثر آمیزش باشد که داخلش چیزی برود، می گوید گاهی با کج و کوله شدن یعنی تحرکات ژیمناستیکی یا به سنگ گیر کردن پا که زمین می خورد از بین می رود. این را امام صادق می گوید برای اینکه چند تا حدیث و روایت داریم یادتان هست که در دایرة المعارف داشتیم که دین سمحه و سهله است آسان گرفته، حالا در بعضی چیزها خیلی سخت گیری کرده اما در بعضی جاها روان است پدر در نمی آید. یکی از آنها هم همین جا است. چون این مسئله مهمی است، داشتن بکارت در بین دینداران و متشرعه یک امر غیرت مآبانه و تعصب مدار است. طرف به دختر در خانه اش بدبین می شود یک شماره در موبایلش پیدا می کند او را می زند که یا الله برویم پزشک قانونی حتماً تو برنامه ای داشتی یا ازدواج که می کند در بعضی از قبایل و خانواده ها اینطوری هستند که حتماً باید همان شب این پارچه خونی را نشان فامیل های

داماد بدهند که معلوم بشود این دختر دست نخورده بوده. حالا اگر نشد بقول امام صادق در اثر وَرْجِه وَرْجِه ای، وَرْجِه وَرْجِه بقول عوام، تکان خوردن، بالا پایین شدن، از پله افتادن، این از بین رفت چکار باید کرد؟ مصیبتی است، هم آبروریزی می شود، هم دختر بیچاره متهم می شود و هم فامیل هایش و خانواده اش روی سرش می ریزند که کجا رفتی چکار کردی. امام صادق با این فتوا کار را آسان کرده که نباید روی این مسئله حساس بود، اگر داشت که داشت و اگر نداشت بگذارید به حساب این عللی که عرض کردم، مثل همان شعری که از امیرالمؤمنین داشتیم که گفت من رد شدم از کنار کسی که داشت به من فحش می داد من همین طوری رد می شدم گفتم به خودش بوده، دیوانه است، به من نگفته. اینطوری باید چشم پوشید و اغماض کرد! آنجا یارو دزدی کرده عیسی مسیح می گوید دزدی کردی؟ مال دزدی دستش است می گوید نه به خدا، عیسی مسیح می گوید! ببخشید اشتباه کردم چشم من خطا دید. آن وقت اینجا روی دیدنی ها که فشار است، روی شنیدنی ها که از طریق ضبط مکالمات پیدا می شود بلوا ایجاد می شود، اینها هیچ کدام معیار مذهبی ندارد. خوب است که این موضوعات را در یک جا دسته بندی کرد. ببین چقدر دین سهله و سمحه کار را آسان کرده که می گوید حتی اگر دیدی که یک زن و مردی مشغول هستند باید بروی چهار تا شاهد گیر بیاوری و آنها ببینند که آن موضوع در حال رفت و آمد است، نه اینکه آمدند در اتاق دیدند دارد شلوار پایش می کند، این ملاک نیست، دیدند از اتاق در رفت، این ملاک نیست. بله مثلاً بگویند تو با این در اتاق چکار داری یا زیر پتو با این چکار داری، تو غریبه هستی؟ بله، اما می گوید که باعث حدّ نمی شود. اینها را خواندیم، خوشبختانه مدارکش در درس ها هست. اینها را یک سمت بگذارید بعد آن فشارها را یک سمت دیگر بگذارید، یا آنجایی که به طور علنی پیغمبر به علی می گوید اگر دیدی در خیابان یا در پارک مشغول هستند چه کار می کنی؟ گفت آنها را می پوشانم و نادیده می گیرم، خود علی که یکی از شعارهایش این است که حتماً باید حد جاری بشود.

فایل صوتی ۶۳۸۴ با موضوع وعده ها خدا که عملی نشد به علت باز خوان به درس چهارم فایل ۶۰۸۶ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۵ - فایل صوتی ۶۳۸۵ - درس اول - ایجاد ظلمت با همه موارد و عقباتش به دست او است!: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ - سوره انعام آیه اول است.

سپاس خدایی را که آسمان و زمین را در طبقات مختلف آفرید، وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و قرار داد ظلمت و نور را. نور روشنایی است و ظلمت تاریکی است. نور، اسماء حسنی است؛ ملاطفتی، مرحمتی، مکرمتی. ظلمت، اسماء تند و تلخ و تیز است. قرآن خوان خدا را ستایش می کند که ظلمت را آفریده. آیا درد، تشکر دارد؟ فقر، تشکر دارد؟ آیا نداری، بیچارگی، زمین خوردن و نابودی، تشکر از خدا می طلبد؟ یک معنای ظلمت، غیبت است. نور، ظهور است. غیبت را خلق کردن افتخار دارد که خدا کار خوبی کرده ما بگوییم که دست شما درد نکند؟ ظلمات که غیبت است مساوی است با الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ و مَلْعُونَةٌ مَا فِيهَا، آیا خدا لعنتمان کرده خوب است؟ تمام مجاری و موارد و مواضع بدی در ظلمات که ظلم هم از آن نشأت می گیرد، خلاصه می شود. الآن این اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ من نمی دانم کجایش حمد و تسبیح و تحمید می طلبد؟ در کل، ظلمات باعث رنج و عذاب انسان است. البته معادله آن را در درس های گذشته داریم مثلاً الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ کسی که درد را داده شفا را

هم می دهد، خب معلوم می شود که درد را فقط خدا می دهد، خب برای چه به بشر درد می دهی؟ مگر انسان چقدر عمر دارد؟ نهایت صد سال، صد سال مثل باد می رود بعد در این صد سال تو به این بدبخت مستأجرت، مهمانت، مظلومت و کبوتر در قفس ظلم می کنی و او را در ظلمت قرار می دهی؟ ظلمت خیلی گسترده است بعد متأسفانه در ظلمت قرار داریم و زندگی می کنیم.

درس دوم این فایل با موضوع اُلفت بین قلوب و موج اختلافات به علت بازخوان به فایل ۲۴۹۰ ملحق گردید.

درس سوم – راه برای جنایت باز است زیرا قصاص در محدوده خاص می باشد: مُحَمَّدُ ابْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ] أَلَيْسَ جَمَاعَةُ الْمُسْلِمِينَ قَالَ: هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً - كتاب تفسير عياشى جلد ۱ صفحه ۷۵، از محمد ابن خالد برقى از گروه راويان از ابى عبدالله امام صادق.

در تفسیر آیه یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ است. أَلَيْسَ جَمَاعَةُ الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ: هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً از امام صادق سؤال کردند آیا قصاص مال همه مسلمان هاست؟ گفت نه مال مؤمنین است. یعنی اگر کسی که مؤمن نیست و فروع دین را عمل نمی کند کسی را کشت قصاص واجب نیست. شما این را چطوری تحلیل می کنید؟ أَلَيْسَ جَمَاعَةُ سَوَّال است، آیا این آیه بر جماعت است؟ یعنی برای کل مردم است؟ قَالَ: هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً. شاید هم معنایش این است که مسلمان ارزش ندارد مؤمن به درد می خورد، اگر مسلمان را کشتی تعقیب نمی شوی، پیگرد نداری، قصاص نمی شوی.

درس چهارم – معارضات در باب قصاص در فقه: بِإِسْنَادٍ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَضَى فِي رَجُلٍ قَتَلَ غُلَامًا لَهُ عَمْدًا أَنْ يُقْتَلَ بِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ بِذَلِكَ - كتاب الجعفریات صفحه ۱۲۳.

بخش اول: دو تا عنوان فقهی است و معارض هم است. یکی از آنها در کتاب الجعفریات صفحه ۱۲۳ آمده که اسناد و مدارک را از امیرالمؤمنین رو کرده است. می گوید قضاوت کرد درباره مردی که عمداً نوکر خودش را کشته بود، مال خودم است دیگر، این عدل خداست! چون من این را خریدم می خواهم او را بکشم. گفتند دستور هست که کُشته را بکشید. خون در برابر خون. خب این عدالت است چون انسانی را کشته حالا نوکر باشد.

بخش دوم: قَالَ النَّبِيُّ لَا يُقْتَلُ حُرٌّ بِعَبْدٍ - كتاب عوالی اللّثالی جلد ۱ صفحه ۲۳۵.

قسمت دوم که در کتاب عوالی اللّثالی است جلد ۱ صفحه ۲۳۵، از پیامبر است. این می گوید پیغمبر گفت: لَا يُقْتَلُ حُرٌّ بِعَبْدٍ آزاد در برابر برده کشته نمی شود. یعنی اینجا صاحب غلام برده خودش را کشت حق ندارید قصاص کنید، بعد آن کلام قبل باز هم از پیغمبر است دیگر، امیرالمؤمنین ناقل است می گوید قَضَى رَسُولُ اللَّهِ بِذَلِكَ و اینکه يُقْتَلُ، أَنَّهُ قَضَى فِي رَجُلٍ قَتَلَ غُلَامًا لَهُ عَمْدًا أَنْ يُقْتَلَ بِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ بِذَلِكَ آنجا قصاص هست و اینجا قصاص نیست. بعد می گویند که خب آدم باید مجتهد باشد تا تشخیص بدهد، این سرچایش محفوظ، کار تخصصی است ولی این ردّپایی که در معارضات می ماند چه می شود؟

درس پنجم – متهم محبوس نمی شود در حالی که اتهام بشر لعن بوده و نقشی در ایجاد آن نداشته! عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: لَا حَبْسُ فِي تَهْمَةٍ إِلَّا فِي دَمٍ وَ الْحَبْسُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الْحَقِّ ظُلْمٌ - كتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۵۳۹، از

امیرالمؤمنین است.

کسی که متهم است نباید به زندان برود، إِلَّا فِي دَمٍ وَ الْحَبْسُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الْحَقِّ ظُلْمٌ می گوید فقط در آدمکشی شما می توانید متهم را به زندان ببرید در غیر آدم کشی نباید ببرید. حالا این استفاده دیگری که از آن می شود سر این است؛ ما متهم هستیم اینجا زندگی می کنیم دیگر، بشر متهم است. به چه چیزی متهم است؟ أَنَا لَمُعْرُومُونَ. قبلاً دادگاه تشکیل شده، قبل از اینکه به این دنیا بیایی همه ما محکوم شدیم؛ أَنَا لَمُعْرُومُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ متهم هستیم. در اینجا امیرالمؤمنین می گوید متهم را زندانی نکنید بعد چرا خدا آمده ما را زندانی کرده؟ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ دنیا زندان مؤمن است. مؤمن را هم نمی توانیم بگوییم فروع دینی است، نه، مؤمن ایمان به خدا ملاک است حالا در هر صورتی که باشد. چرا خدا بشریت را در زندان فقر، درد، رنج، غم و غصه، درگیری، ناراحتی، طلاق و اعتیاد قرار داده است؟

درس ششم - احکام معارض سبب کثرت مراجع می شود: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُقْتَلُ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ مَا دِيَّتُهُ؟ قَالَ دِيَّةٌ وَ ثُلُثٌ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۸۱، علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس از کلیب الاسدی و ایضاً کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۷۰، از قاسم ابن محمد جوهری از کلیب الاسدی از امام صادق.

بخش اول: این درس دوتا بخش دارد. از امام صادق سؤال کردند که دیه انسانی که در ماه های حرام کشته شده چقدر است؟ عَنِ الرَّجُلِ يُقْتَلُ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ مَا دِيَّتُهُ؟ قَالَ دِيَّةٌ وَ ثُلُثٌ گفت یک دیه کامل و یک سوم یک دیه دیگر. حالا دیه چقدر است؟ بعد دو برابر گرفته می شود چیست؟ می گویند در ماه های حرام دو برابر است، الان این درس نقض درس بعدی است!

بخش دوم: الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: إِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ فِي شَهْرِ حَرَامٍ صَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرْمِ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۱۵، از حسین ابن سعید از فضالة و ایضاً در مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۷۹، از ابان از زراره از امام باقر.

معارض درس قبل این است که ایشان می گویند در باب ماه حرام که کسی کشته بشود إِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ فِي شَهْرِ حَرَامٍ صَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرْمِ آنجا دیه باید پول بدهی، و اینجا دیه روزه است. معارضات را ببینید، تو یک نفر را در ماه حرام کشتی، دو ماه پشت سر هم از ماه های حرام را باید روزه بگیری. این چقدر تفاوت است! بعد می گویند شیعه اجتهاد پویا دارد یعنی هرکس برای خودش می تواند از احادیث، روایات، مآخذ و مصادر را قبض و بسط کند. خب تا اینقدر اختلاف فاحش؟ در بخش قبل می گوید یک دیه کامل بعلاوة یک سوم، حالا دیه کامل به پول الان چند صد میلیون است؟ اینجا می گوید که نه اصلاً دیه ندارد روزه بگیر، معلوم نیست آن در تقیه بوده یا این در تقیه است! ببینید یک چیزی می خواهم بگویم گوش کن! متشرع می آید می گوید که اینها اضعف روایات است، درست است؟ اکثر و اصدق در آن چیزی است که در بین فقاهت ساری و جاری است. خب من می گویم وقتی که قانون اهل بیت در التَّقِيَّةِ دینی هست و تقیه یعنی پنهان کردن خب آن اقلیت از روایات و احادیث ملاک نیست؟ آیا اینها پنهانی ها

نبوده؟ اینها در گوشی گفتن‌ها نبوده؟ آن اکثریتی که شما می‌گویید در قضاوت در پیروی در ادامه راه ملاک آن است آنها طبق تقیه بوده و این اقلیتی که ما جمع کردیم خارج از تقیه بوده، جواب این را چه می‌خواهند بدهند؟ جز مغلطه و سفسطه و گریز از دایرة بحث کار دیگری از دستشان ساخته نیست، همین! وقتی با متشرع محاجه می‌کنی یادت نرود که این را بگویی، او می‌گوید که علما و فقها و قدما هیچ وقت به اینگونه روایات و احادیث مستند نمی‌کردند سندیت نمی‌کردند برای اینکه این احادیث این روایات در اقلیت بوده. خب جوابش همین است که آن اکثریت در دایرة تقیه می‌رود یعنی کلاً دین تقیه است، امام صادق فرمود *اَلتَّقِيَةُ دِيْنِي*، آن چیزی که خلاف تقیه است اینهاست، پس این مهمتر است یا آن؟ این ارجح است یا آن؟ برای رسیدن به خدا این ملاک است یا آن؟ مواضع اهل بیت در این قسمت از اقلیت احادیث و روایات درست است یا در آن اکثریت؟ این را باید جواب بدهند.

ظهور باب منتظران ۵۵۳۶ - فایل صوتی ۶۳۸۶ - درس اول - عقل، شرط اجرای احکام می‌باشد!: مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَ لَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: تُسْتَأْذَى دِيَّةُ الْخَطَا فِي ثَلَاثِ سِنِينَ وَ تُسْتَأْذَى دِيَّةُ الْعُمْدِ فِي سَنَةٍ - كتاب کافی جلد ۷ صفحه ۲۸۳، محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد و علی ابن ابراهیم از پدرش، ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۶۲ و نیز کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه جلد ۴ صفحه ۸۰ از ابن محبوب از ابی ولاد از امام صادق.

بخش اول: امام صادق فرمود پیوسته امیرالمؤمنین می‌گفت دیه قتل خطایی در طول سه سال و دیه عمد در طول یک سال پرداخت شود *كَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: تُسْتَأْذَى دِيَّةُ الْخَطَا فِي ثَلَاثِ سِنِينَ وَ تُسْتَأْذَى دِيَّةُ الْعُمْدِ فِي سَنَةٍ*. دیه یعنی جزا، کاری که کرده توانش را باید پس بدهد، اگر عمد باشد اینجا اسمی از قصاص نیاورده فقط دو نوع قتل را اعلان کرده؛ قتل عمد و غیر عمد.

بخش دوم: رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ عَلِيًّا قَضَى فِي قَتْلِ الْخَطَا بِالْذِّيَّةِ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَ قَالَ تُؤَدَّى فِي ثَلَاثِ سِنِينَ فِي كُلِّ سَنَةٍ ثُلُثٌ - كتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۴۱۴ است.

فِي قَتْلِ الْخَطَا بِالْذِّيَّةِ عَلَى الْعَاقِلَةِ آدَمَ عَاقِلَ بَايَدِ دِيَهْ بَدَهْد. بعد مبحث اجرای حد برای اطفال زیر ده سال، که سندش را داشتیم، بی‌پاسخ می‌ماند.

درس دوم - اختلاف فتاوی ائمه یکی بودن آنها را در قاعده کُلْنَا مُحَمَّدٌ نَقِضَ می‌کند!: صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ وَ عَبْدِ الْأَعْلَى ابْنِ أَعْيَنَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ دِيَّةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ ثَمَانُ مِائَةِ دِرْهَمٍ - كتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۸۷، كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۶۹، صفوان از ابن مسكان از ليث المرادی از عبد الاعلی ابن اعین از امام صادق.

بخش اول: امام صادق فرمود: دِيَّةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ ثَمَانُ مِائَةِ دِرْهَمٍ، دیه یهودی و مسیحی هشتصد درهم است. یعنی خون‌بها. بعد معارضش را در فقه الرضا آورده است.

بخش دوم: فقه الرضا ۳۳۱: رَوِيَ أَنَّ دِيَّةَ الذَّمِّيِّ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ - كتاب فقه الرضا صفحه ۳۳۱ است. می‌گوید: دِيَّةُ الذَّمِّيِّ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ خون‌بهای ذمی چهار هزار درهم است. ذمی یعنی همین‌هایی که در حکومت

اسلامی زندگی می کنند و دین آبا و اجدادی خودشان را هم حفظ کردند. اینجا قاضی باید به کدام یک از آنها عمل کند؟ یکی امام صادق است که می گوید هشتصد درهم و یکی امام رضا است.

درس سوم - خدا که راهبندان می کند، چه کنیم؟: مُحَمَّدُ ابْنُ یَحْیٰی عَنْ أَحْمَدُ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ النُّعْمَانِ الْحُسَیْنِ ابْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَنْ أَضَرَّ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِیْنَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۵۰، از محمد ابن یحیی، ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ از احمد ابن محمد از علی ابن نعمان و نیز کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۱۵ از حسین ابن سعید از علی ابن نعمان از ابی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ از امام صادق.

امام صادق فرمود هر کس به چیزی از راه مسلمانان آسیب برساند ضامن است مَنْ أَضَرَّ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِیْنَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ. آمده وسط جاده بار خالی کرده و مانع تردد شده، سبب تصادف شده یا باعث تأخیر رسیدن انسان به مقصدش است می گوید همه اینها ضرر و زیان دارد، ضرر و زیان است و آن شخص که این کار را کرده ضامن هست. حالا یک چیز مهمتر این است که وقتی خدا راه را می بندد چه؟ اینجا چه کسی باید از خدا تاوان بگیرد؟ ببین وقتی می گوید که یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ یعنی راه را بسته ام، تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ یعنی تو حق نداری در مسیر راست و درست و جاده حقیقت و واقعیت حرکت کنی. در قرآن چند تا آیه داریم که به طور وضوح می گوید هر کس را خدا هدایت کرد چه کسی می تواند گمراهش کند؟ هر کس را که خدا گمراه کرد چه کسی می تواند هدایتش کند؟ خدا را چه کسی محاکمه می کند؟ تاریخ! شما اگر زورت به خدا نمی رسد، تاریخ، جام جهان ناست و افشا کننده تمام واقعیت ها است.

درس چهارم - نشانی دیگر عدم کارایی علم: عَلِیُّ ابْنُ اِبْرَاهِیْمَ عَنْ اَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ مَنْ تَطَبَّبَ اَوْ تَبَيَّطَرَ فَلْيَاخُذِ الْبَرَاءَةَ مِنْ وَلِيِّهِ وَاِلَّا فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ باسناده عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ اَنَّ عَلِیّاً قَالَ: مَنْ (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ) عَنْ عَلِیٍّ اَنَّهُ قَالَ: مَنْ (وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ) - کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۶۴، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۳۴، از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق از آباء معظم و اجداد مقدسش از امیرالمؤمنین. و کتاب جعفریات صفحه ۱۱۹، کتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۴۱۷. امیرالمؤمنین فرمود: مَنْ تَطَبَّبَ کسی که طبابت کند اَوْ تَبَيَّطَرَ فَلْيَاخُذِ الْبَرَاءَةَ مِنْ وَلِيِّهِ وَاِلَّا فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ هر کس کار پزشکی یا دامپزشکی می کند از ولیّ مریض برائت ذمه خودش را بگیرد وگرنه ضامن مریض است. یعنی چه؟ همین کاری که در بیمارستان می کنند می گویند امضا بدهید می خواهیم او را عمل کنیم اگر مُرد یقه دکترو بیمارستان را نگیری، خب این نشان می دهد که علم پزشکی چقدر ناکارآمد است که دکترا تن لرزه باید عمل کند، بیم از اینکه نزدیکان بیماری که فوت کرده روی سرش نریزند. مَنْ تَطَبَّبَ طبابت، اَوْ تَبَيَّطَرَ حیوانات را بخواد طبابت کند. حتی حیوان را! ببین چقدر علم ناقص است می گوید انسان که حالا جاننش عزیز است هیچی، اگر حیوان را به دامپزشک نشان دادی دامپزشک حتماً باید از تو دست خط بگیرد که اگر از بین رفت و تلف شد یقه او را نگیرد و ریشش را نگیرد. یعنی هیچ اعتباری به علم نیست، از هزار و خرده ای سال قبل مشخص شد و الان هم داریم نتایجش را می بینیم یعنی عوارض این ناکارآمدی علم را داریم می بینیم. برای همین است که ما از مثلث علمیت و سیاست و دیانت، کناره گیری

کردیم چون همه آنها امتحاناتشان را بد پس دادند و این هم یکی از ادله‌ای که امیرالمؤمنین فرمود دکتر باید خیال خودش را راحت کند و قبل از عمل جراحی رضایت ذوی الحقوقینش را بگیرد.

ظهور یاب منتظران ۵۵۳۷ - فایل صوتی ۶۳۸۷ - درس اول - ازدواج، آزاد است ولی عوارضی مجازات دارد!: الصَّفَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ مُوسَى عَنْ غِيَاثٍ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ: مَنْ وَطِئَ امْرَأَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتِمَّ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ فَأَعْتَفَ ضَمِنَ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۳۴ است.

از صفار از حسین ابن موسی از غیاث از اسحاق ابن عمار از امام صادق. امام صادق چه گفت؟ گفت: مَنْ وَطِئَ امْرَأَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتِمَّ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ فَأَعْتَفَ ضَمِنَ می گوید هر کس با زیر نه ساله ازدواج کرد و او را نابودش کرد ضامن است. من نمی دانم چرا حکم می دهی که زیر ده سال ازدواج کند بعد عوارضش را نمی خواهی قبول کنی؟ خب معلوم است این نه ساله توان جنسی ندارد بعد تلف شد باید تاوان بدهد. وقتی بچه از بین رفت تاوان به چه درد می خورد؟ می گوید: قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ فَأَعْتَفَ به زور انجام داد. خب این به زور انجام دادن یک وقت در کوچه یک نفر یک بچه را می دزد می رود انجام می دهد ولی یک وقت نه، در آن دیار رسمیت دارد که بچه زیر ده ساله ازدواج کند چه فرقی می کند آن هم زور است، آیا بچه خودش می خواهد؟

درس دوم - زنده بی ارزشی است، برای مرده احترام قائل می باشد!: الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِثْلَهُ، الْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ رَأْسَ رَجُلٍ مَيِّتٍ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ فَإِنْ حُرِّمَتْهُ مَيِّتًا كَحُرْمَتِهِ وَهُوَ حَيٌّ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۷۳، کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۹۷، حسین ابن سعید از ابن ابی نجران از محمد ابن سنان از عبدالله ابن مسکان از امام صادق و کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۱۷ است.

بخش اول: این درس یک مشابه هم دارد که خدمت شما عرض می کنم. می گوید که از حضرت پرسیدند از کسی که مردی که قَطَعَ رَأْسَ رَجُلٍ سر مرده را بریده مَيِّتٍ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ فَإِنْ حُرِّمَتْهُ مَيِّتًا كَحُرْمَتِهِ وَهُوَ حَيٌّ می گوید فرقی ندارد چه سر زنده را ببرد چه سر مرده را.

بخش دوم: عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ قَالَ قَطَعَ رَأْسَ الْمَيِّتِ أَشَدُّ مِنْ قَطَعَ رَأْسِ الْحَيِّ وَفِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ قَالَ (وَذَكَرَ مِثْلَهُ) - این بخش از کتاب کافی جلد ۷ صفحه ۳۴۸ است، از علی ابن ابراهیم از پدرش و ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۲۷۲ و نیز کتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۹۶ از ابن ابی عمیر از جمیل از گروه اصحاب روایت از امام صادق. و کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۱۷ است.

این قسمت خیلی جالب است، حضرت فرمود: قَطَعَ رَأْسَ الْمَيِّتِ أَشَدُّ مِنْ قَطَعَ رَأْسِ الْحَيِّ. ببین اسلام چقدر برای مردم ارزش قائل است! امام صادق می گوید سر مرده را بریدن بدتر است از اینکه سر زنده را ببرند. او مرده است دیگر، تو که خدایی روزی هزار بار سر بندگان را می بُری این پرسش تاریخ است، در آن اشاره قبل گفت سر مرده را بریدن دیه دارد و جزو دیات است و اینجا می گوید از زنده مهمتر است! وقتی که این خدا برای زنده تره خرد نمی کند والا مرده شرف

دارد به زنده! طرف به زیارت اهل قبور می رود به عزیزش که زیر خاک خوابیده می گوید که بابا راحت شدی بخواب ما داریم می کشیم، تو از کشیدن این بار عذاب راحت شدی.

درس سوم - اُمّی که در جهالت زندگی می کند چه افتخاری دارد؟: قَالَ صَلَّى تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۲۵۹، از رسول الله است.

این درس دو بخش است. **بخش اول:** می گوید ازدواج کنید و فرزند بیاورید من به شما بر امت ها در روز قیامت مباحثات می کنم تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پیغمبر خاتم در روز قیامت به چه چیزی می خواهد بنزد که پیروانش بیشتر از همه انبیاء هستند، آخر به چه چیزی می خواهد افتخار بکند؟ آن دنیا را که هیچ ولش کن، اینجا پیروان رسول الله در اثر فشار زندگی از هر چه مقدسات است برمی گردند خب این برای پیغمبر چه افتخاری دارد؟ ازدواج کنید بچه بیاورید؛ بچه زیاد! چون می گوید فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ. حالا گیریم که طرفداران شما از همه ادیان بالاتر رفت چه فرقی می کند؟ مردمی که در عسرت هستند از شما متنفر می شوند.

(فایل صوتی ۶۸۷۸ - درس چهارم) زیادی مردم ذلیل و علیل به چه درد می خورد؟ کتاب جامع الاخبار (شعیری) صفحه ۱۰۱، از رسول الله است. این حدیث را در خطبه عقد هم زیاد می خوانند: تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ ازدواج کنید، بچه بیاورید، من در روز قیامت به کثرت جمعیتم افتخار می کنم، اگر چه بچه ها را سقط کنید. خب این تَنَاجَوْا که گندش در آمده، آمار طلاق، پنهانی است چون مردم وحشت می کنند ولی هر کس دوروبرش را نگاه می کند مطلقه چقدر زیاد است. تَنَاسَلُوا نسل اضافه کنید. خب نسل علیل و مریض و فقیر به چه درد می خورد؟ اینجا مردم را بیاوری بدبخت کنی، بیچاره کنی، بچه دار کنی، اینجا در اجاره خانه ماندی، در نسخه پیچی دارویت ماندی، در تغذیه ات ماندی، در خرج تحصیل بچه ات ماندی، بعد رسول خدا می خواهد در روز قیامت افتخار کند که این جمعیت بیشتر است؟! بعد افراد معلول و مریض چه؟ بچه هایی که می آیند، خیلی عریضه دارم که بیش فعال است، بیماری های مختلف دارد، بیماری های لاعلاج دارد، بعد در خانواده های فقیر هستند، ندارد خرجش کند!

بخش دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْمُؤَلُودُ فِي أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ - باز هم از کتاب العوالی جلد ۳ صفحه ۲۸۶، از رسول الله است.

می گوید: فرزندی که در امت من به دنیا می آید در نزد من از هر آنچه که خورشید بر آن می تابد محبوب تر است وَ الْمُؤَلُودُ فِي أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. می گوید بچه ای که در امت من به دنیا می آید از همه چیز بالاتر است، بر همه چیز ممتاز است، خورشید به هر جا می تابد این مقامش بالاتر است. خورشید به کل کره زمین می تابد بعد در این خاک سرا همه چیز هست، قرآن هم هست، دین هم هست، پس وقتی بچه به دنیا می آوری این بچه نزد خدا یا پیغمبر از اینها هم مهمتر و محبوب تر است! همه اینها تشویق می کنند که بچه بیاورید. آن زمان خودشان از زور نداری مدام جنگ راه می انداختند که بروند غنائم بیاورند شکم مسلمین را سیر کنند الان هم که دیگر وا مصیبت ها یک و نیم میلیارد مسلمان جهان! تازه این آمار مال خیلی وقت پیش است اگر آمارِ يَخْرُجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً را بگیرید خواهید فهمید که یک سوم این تیراژ هم باقی نمی ماند، نگاه نکنید به متشرع مرفه از زور سیری

می گوید خدا، اگر نگوید خل و چل است باید بگوید خدا، خدا دم او را دیده است.

درس چهارم - خوشبختی در ادبیات دینی بسی اسفبار است! القطب الرواندى فى لبّ الباب قال النبى من تزوّج فَقَدْ أُعْطِيَ نِصْفَ السَّعَادَةِ - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۱۵۴ و ايضاً قطب راوندی در کتاب لبّ الباب از رسول اکرم نقل می کند.

پیغمبر فرمود: هر کس که ازدواج کند نیمی از خوشبختی به او داده خواهد شد. به به، واقعاً، درب باغ سبز نشان داده که بیایید ازدواج کنید! ای کاش یک رفراوند بود که آیا مردم از ازدواج خودشان راضی هستند یا نیستند؟ بعد می فهمیدی که چه خبر است. تو خیال می کنی آمار طلاق همین است؟ نه، خیلی ها مشکل دارند طلاق نمی دهند، خیلی ها برای بچه هایشان نگران هستند طلاق نمی دهند، خیلی ها جایی ندارند، کجا بروند؟ طلاق نمی گیرند. مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أُعْطِيَ نِصْفَ السَّعَادَةِ هر کس ازدواج کرد خدا به او نیمی از سعادت را می دهد. سعادت یعنی خوشبختی، آیا ندیدی به این و آن می گویی خوش به سعادتت. یعنی سعادتت برای تو خوشحال کننده است. حالا مردمی که ندارند و در ابتدائیات زندگی مانده اند یا رسول الله در عهد خودت هم که فقر زیاد بود و کسی هم که خوشبخت نبود. ببینم در زمان پیغمبر کسی زنش را طلاق نمی داد؟ ها؟ اگر طلاق رایج نبود که پیغمبر حکم طلاق را نمی آورد پس آنجا طلاق رایج بوده، چرا طلاق می گیرند؟ ببینم اگر ازدواج خوشبختی است طرف دیوانه است که این خوشبختی را ترک کند و طلاق بگیرد؟ ها؟ یا اصلاً ازدواج نکند؟ الان نسل جوان در باب ازدواج متحیر هستند و به سرنوشت معترض هستند، حالا بگذریم از اینکه یک دختر و پسری عاشق هم می شوند، در حالیکه من آنقدر عریضه دارم که همین عشاق پدر همدیگر را در می آوردند و به خون هم تشنه بودند، عشق مال یک روز، یک هفته، یک ماه و چند سال است، زندگی خشن است. بعضی ها می آیند با من مشورت می کنند، دختران کم سن زیر بیست سال متأسفانه با دیدن بعضی فیلم ها تحریک می شوند و می خواهند ازدواج کنند خیال می کنند فقط همین مسئله جنسی مطرح است بعد که در کانون خانواده می روند کمرشان می شکند، می فهمند که چقدر زندگی خشن است! حالا این را یادت نرود یادگاری از رسول الله است؛ مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أُعْطِيَ نِصْفَ السَّعَادَةِ هر کس ازدواج کرد نیمی از سعادت را دریافت کرده، حتماً نیم دیگرش هم دین است دیگر، ها؟ بله، هر دو خوشبختی آورده ماشاء الله هزار ماشاء الله، هم دین مردم را خوشبخت کرده و هم ازدواج.

درس پنجم - روزی های وعده شده که بر باد رفته! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ - كتاب من لا یَحْضُرُهُ الْفَقِیه جلد ۳ صفحه ۲۴۲، از رسول خاتم است.

فرمود همسر بگیرید. باشد! ببین پوست خربزه هایی است که دین زیر پای مردم گذاشته، آن وقت تو نگو چرا مردم از دین بری می شوند، گولشان زده، می گوید همسر بگیرد تا روزی شما زیاد شود. بله! قدیم می گفتند فلانی خوش قدم است خوش یمن است یعنی اینکه زندگی شان می چرخد؟ ها؟ آیا زندگی فقط نان و آب است؟ آیا سلامتی، امنیت و آرامش نیست؟ اتَّخِذُوا الْأَهْلَ بگیرید اهل فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ. اهل به معنای همین اهل و عیال است. حالا اینهایی که ازدواج کردند ما خیلی عریضه داریم که هنوز مرکب مهر ازدواج شان در محضر خشک نشده برویم طلاق، چرا؟ مشکل عمده فقر است مشکل عمده! بعد از آن می رود در چیزهای دیگر. زن بگیرد تا روزی شما زیاد بشود.

درس ششم - تزویج، تضمین شده که مایه ذلت و خفت است!! الشيخ ابوالفتوح فی تفسیره عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اَلْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۱۷۳ است.

و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خودش از عبدالله ابن عباس از رسول الله آورده است. پیغمبر فرمود روزی را با ازدواج بجوید.

تازه تر از تازه تری می رسد

هر دم از این باغ بری می رسد

هر چه جلوتر می رویم چک های خدا بیشتر شده، آی ازدواج کرده ها مواظب باشید این چک و سفته و برات که برایتان از آسمان آمده گم نشود! رسول الله فرمود: اَلْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ التماس کنید به روزی به وسیله ازدواج. آقا! تو ای دختر و پسر اگر ازدواج نکنی فقیر خواهی بود، این را حدیث دارد می گوید دیگر، بعد آن روی سکه را که نگاه نمی کند که با ازدواج کمر هر دو یعنی عروس و داماد خرد می شود. خیلی ها عریضه می دهند می گویند که ما اول در دوران نامزدی باهم خوب بودیم نمی دانم چرا ازدواج کردیم رسمی شدیم و زیر یک سقف رفتیم اینقدر باهم بد هستیم؟ مال اعصاب است آقا، مال اعصاب است! اعصاب مال چیست؟ مال فقر و نداری است. حتی داماد در مسائل جنسی اُفت دارد، باز در این مورد هم عریضه زیاد داریم بخاطر اینکه این آمیزش مستقیماً با اعصاب کار دارد، طرف وقتی که می خواهد آرامش پیدا کند یادش می افتد که این هزینه سنگین ازدواج روی سرش است که چطوری می خواهد پرداخت کند! حالا به خدا التماس کن که روزی بده، خدا هم می گوید برو زن بگیر برو شوهر کن تا من روزی تو را بدهم، عجب خدای خوبی است اَكْذَبُ الْكَاذِبِينَ!

(فایل صوتی ۷۰۲۱ - درس دوم) مگر مرض دارد که ازدواج کند و التماس روزی از خدا کند؟! مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۱۷۳، از رسول خاتم است. اَلْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ التماس کن برای روزی به وسیله ازدواج. التماس به خدا یا مردم؟ هر دو ذلت است. التماس به خدا می کنی یک بار، ده بار، صد بار، هزار بار، ده هزار بار، وقتی که جواب نمی آید از خدا نفرت پیدا می کنی. التماس به مردم هم باشد همینطور، آبروریزی است، سنگ روی یخ است. ازدواج کن تا التماس کنی برای روزی. طرف هیچ چیزی ندارد اما ازدواج می کند، ازدواج امر خوبی است. آخر با دست خالی می شود ازدواج کرد؟ امروز یک زندگی را بخواهی احیا کنی در اقل اقل آن یک میلیارد تومان خرجش است، پانصد میلیون تومان بخواهی چیزهای اولیه را بخری و پانصد میلیون تومان هم یک خانه را رهن کنی. طرف در عریضه اش نوشته زندگی ما آنقدر سخت شده که چیزهای ابتدایی می خوریم؛ نان و پیاز می خوریم، نان و سیب زمینی می خوریم، نان و گوجه می خوریم، نان و خیار می خوریم. بعد می گوید ازدواج کن بعد التماس کن برای روزی! آنهایی که ازدواج می کنند قرض و قوله می کنند دائماً باید قسط بدهند، قسط هم یکی دوتا که نیست؛ قسط جهازیه است، قسط وامی که گرفته برای راه اندازی ازدواج. بسیار کار ابلهانه ای است، هر کس می خواهد ازدواج کند باید اقل زندگی را داشته باشد. هر کس می خواهد بچه بیاورد باید پدر و مادر اعصاب داشته باشد و اقتصادش بتواند جوابگوی این بچه باشد. گاهی وقت ها می بینی بچه خرجش از آدم بزرگ بیشتر است.

درس هفتم این قایل با موضوع ازدواج برای عزبها به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۵۰۳۵ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۸ - فایل صوتی ۶۳۸۸ - درس اول - تاریخ در این مقوله، داور خوبی است: مُحَمَّدُ ابْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيهِمَا الْأَعَزُّ - کتاب تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۳۹، کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۲۸ است.

این درس سه بخش دارد. **بخش اول:** گروه راویان: احمد ابن محمد از ابن فضال از امام صادق. باز هم بحث ازدواج است ادامه بحث دیروز است. ازدواج خیلی مهم است؛ هم برای آنهایی که ازدواج نکردند و هم برای آنهایی که ازدواج کردند مخصوصاً برای آنهایی که زندگیشان متلاشی شد. امام صادق فرمود: رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيهِمَا الْأَعَزُّ دو رکعت نماز شخص ازدواج کرده از هفتاد رکعت نماز عزب بالاتر و بهتر است. خب، چرا نمی روی زن بگیری؟ چرا نمی روی شوهر کنی؟ جواب: آیا وسایش جور است که برویم؟ بله؟ الان یک جهاز چقدر پولش می شود؟ ها؟ تمام وسایش را هم ایرانی بخر چقدر می شود؟ آن خانواده درجه چهار و پنج، دختر ندارد؟ نمی خواهد شوهر بدهد؟ خرابی اعصاب، اهل خانه به جان هم می افتند!

بخش دوم: بِهَذَا الْأَسْنَادِ وَقَالَ قَالَ النَّبِيُّ الرُّكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا مُتَزَوِّجٌ، أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ يَتَوَمُّ لَيْلَهُ وَيَصُومُ نَهَارَهُ - در کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۴۲، از اصحاب حدیث آورده از رسول الله.

پیغمبر فرمود که دو رکعت نماز متزوج یعنی کسی که ازدواج کرده چه زن چه مرد بالاتر است از کسی که زن ندارد شوهر ندارد، تمام شب ها را نماز شب بخواند و همه روزها را روزه بگیرد. چقدر ازدواج مقام دارد! آن وقت این تعاریفی که شده مدافع ندارد؟ ببین ماشین وقتی خراب می شود به امداد خودرو زنگ می زنی و می گویی بیایید این ماشین خراب شده، می آید، حالا این ماشین تفکراتی که دین به ما داده آیا محافظ و ساپورتچی ندارد؟ نه؟ زندگی های متوقف شده، عروس و دامادهای دیروز، زن و مردهای امروز، پدر و مادرهای امروز به چه کسی بگویند که زندگی معطل شده و چرخش ایستاده؟ حرف زدن راحت است ها! من فکر کنم اینقدر که پیغمبر تعریف می کرده و تأیید می کرده و تهییج می کرده و تشویق می کرده که زن بگیرند فقط بخاطر این بود که نفوسشان زیاد بشود، چون عرب های صدر اسلام بچه زیاد می آوردند مخصوصاً پسر، حالا قبل از اسلام که دخترها را می کشتند هیچی، در اسلام پسر ارزش داشت. برای چه؟ برای اینکه سرباز بشود. ببین ارزش بشر چقدر است، خاک بر سر انسان کنند! این همه تعریف برای اینکه سرباز درست کنی، واقعاً چقدر بشر غریب و مظلوم و بیچاره است.

بخش سوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبُ - کتاب جامع الاخبار صفحه ۲۷۲ باز از رسول معظم اسلام است.

گفت کسی که ازدواج کرده وقتی بخوابد، خوابش بالاتر است از نماز و روزه کسی که ازدواج نکرده، خیلی خب.

درس دوم - یک آمارگیری کنید تا بدانید این سخن چقدر صحت دارد!: عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَوْ خَرَجَ الْعَزَابُ مِنْ أَمْوَاتِكُمْ إِلَى الدُّنْيَا لَتَزَوَّجُوا - کتاب العوالی جلد ۳ صفحه ۲۸۳، از نبی مکرم است.

فرمود: لَوْ خَرَجَ الْعَزَابُ مِنْ أَمْوَاتِكُمْ إِلَى الدُّنْيَا لَتَزَوَّجُوا. ببین شگرد را نگاه کن که با چه برنامه ریزی مردم را به تشکیل

خانواده هل می دهند. تشکیل خانواده خیلی خوب است اما خدایی که در قرآن گفته اگر پول نداشتید ازدواج کنید من به تو پول می دهم کجا رفته قایم شده؟ این حضرت الله کجاست؟ بیاید جواب بدهد دیگر، چطور یک حرفی می زنی بعد برای عملش قایم می شوی، پنهان می شوی؟ می گوید اگر مرده های شما، مرده هایی که ازدواج نکردند دوباره زنده شوند می آیند فقط ازدواج می کنند. آنجا در آن آیه می گوید آن کسی که گرفتار قبر شده می گوید خدایا من را از قبر نجات بده، تا بیایم جبران مافات کنم. یعنی آنجا بقول دین شب اول قبر حساب و کتاب بوده نکیر و منکر بودند، پدرش را درآوردند عذابش کردند حالا می گوید خدایا من را به دنیا برگردان تا بیایم جبران مافات کنم. اینجا در این درس پیغمبر خاتم می گوید نه، اینطوری نیست، مرده های ازدواج نکرده اگر بیایند فقط ازدواج می کنند. دیگر همین مانده، دیگر همه چیز درست سر جایش است فقط یک ازدواج مانده و تعجب هم هست که چرا در این محاکمات شب اول قبر من ازدواج ندیدم؟ درباره همه چیز پرسیده اند؛ خدای تو کیست، پیغمبر تو کیست، کتاب تو کیست، امام تو کیست، ولی درباره ازدواج نپرسیده اند که زن تو کیست، شوهر تو کیست!

درس سوم - از این همه لذا ید مادی و معنوی این لذت انتخاب شده است: عَلِيّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَكَّارِ ابْنِ كَرْدَمٍ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۲۱ است.

علی ابن ابراهیم از پدرش از محمد ابن ابی عمیر از بکّار ابن کَرْدَم، از امام صادق، امام صادق از آبا کرام و اجداد عظام از رسول الله. جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ ما یک چیزهایی می خوانیم وای وای وای! ای متشرع برو در رو، برو قایم شو! پیغمبر اکرم فرمود نور چشم من نماز است، خیلی خب سلّمنا، نماز ستون دین است، حرف به جا، ولی بعد می گوید که لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ من فقط با زن ها حال می کنم. خب! یعنی برای پیغمبر لذت دیگری بعد از نماز نیست؟ لذت روزه نیست؟ لذت حج نیست؟ لذت جهاد نیست؟ لذت زکات نیست؟ لذت خمس نیست؟ لذت امر به معروف نیست؟ لذت نهی از منکر نیست؟ لذت تولّی و تبرّی نیست؟ لذت همین ازدواج نیست؟ لذت خانواده نیست؟ قرآن بخوانی لذت آیات نیست؟ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ لذت فقط در زن هاست. خیلی خب حالا آن کسی که نمی تواند ازدواج کند باید برود خودارضایی کند. آره دیگر، لذتش این است دیگر، زن مال پولدارها است، آن کسی که ندارد، آن کسی که حقوقش زیر پنج میلیون تومان است بیچاره باید خودارضایی کند دیگر، یا اینکه دست به کارهای خطرناک بزند. ببین مشکل ادیان این است که فرع را گفتند ولی اصل را نگفتند. اصل همان آیه ازدواج است اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. فقیر هستی؟ خدا پولت می دهد! تا همین اواخر هم ورد زبان متشرعین بود از آبا و اجدادتان که می گفتند زن بگیر، شوهر بکن خدا می دهد، خدا اینقدر داد که دیگر بقیه اش را نمی گویم.

(فایل صوتی ۷۰۳۲ - درس پنجم) آیا اجرای فروع دین، لذتی برای بنیان گذار اسلام ندارد؟ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۰ است. پیامبر می گوید نور چشم من در نماز است و لذتم در زنان. همین دوتا، دقت کن؛ نماز وزن! جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ، نماز بخش اول فروع دین است، بخش های دیگرش برای پیغمبر لذتی ندارد، تاریخ شاهد است با این کلام نبوی! روزه، جهاد، زکات، امر به معروف، نهی از منکر، اینها برای پیغمبر لذت ندارد، زن لذت

دارد! شاید توجیهی است بر اینکه پیامبر نه تا زن دارد و تعدد زیادی کنیز! آن هم مقام زن که اسناد و مدارک بسیاری داشتیم که اسلام زن را کوبیده است. تمام مدارک جمع شده و در دایرةالمعارف است. حالا اگر این حرف را غیر از پیغمبر می زد متشرعین می گفتند زن عروسک شده فقط برای لذت بردن. آیا نمی گفتند؟ آیا نمی گویند در غرب، مردم نگاهشان به زن فقط مسائل جنسی است؟ الان پیغمبر دارد می گوید نور چشم من در نماز و لذت در زنان است!

درس چهارم - دوگانگی ها در برخورد با زنان نشانه لجام گسیختگی اسناد دینی است: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا اسْتِهْتَارَ بِالنِّسَاءِ شَيْمَةُ النَّوْكَى - کتاب غررالحکم صفحه ۴۷، از امیرالمؤمنین است.

الْأَسْتِهْتَارُ بِالنِّسَاءِ شَيْمَةُ النَّوْكَى عشق زیاد به زن نشانه خل و چل ها است. حالا این قسمت را داشته باش، همین الان برایت گفتم که پیغمبر گفت لذت در زن هاست! بین چطورى معارض است. مگر اینها نگفتند أَوْلُنَا نُورٌ وَسَطُنَا نُورٌ آخِرُنَا نُورٌ. كُلُّنَا نُورٌ؟ پس چطورى اینطورى معارض درمی آید؟ الان خواندیم دیگر که پیغمبر از فروع دین نماز را انتخاب کرد؛ نور چشم، و از همه لذت های دنیا زن را انتخاب کرد، آن وقت اینجا امیرالمؤمنین چه می گوید؟ می گوید عشق زیاد به زنان خوی احمقان است، ها؟ حالا یک نگاه به تاریخ بکنیم؛ هم پیامبر خیلی ازدواج رسمی و غیررسمی کرد و هم امیرالمؤمنین. این اسناد و مدارک شیعه است که در دایرةالمعارف ثبت شده که امیرالمؤمنین در وصیت به امام حسن گفت هر زنی آمد و گفت من از بابای تو حامله هستم خرجش را بده. می دانی یعنی چه؟ یعنی یک شهر! اینها تقصیری ندارند ها! اینها خیلی بزرگوار هستند، من نوکر اینها هستم، ما کارمان با دین است، برو بالا ما کارمان با الله است، و الا اینها بندگان خدا مأمور بودند، الهام و القاء می شده!

درس پنجم - عقیم بودن اختیاری است که مورد توهین قرار می گیرد؟: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَصِيرٌ مَلْفُوفٌ فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ عَقِيمٍ - کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۲۵۸، از رسول الله است.

بخش اول: این درس دو بخش است. هر دو حدیث از پیامبر هست. بخوانم؟ من که خجالت می کشم، از خدایی خدا خجالت می کشم. می گوید: حَصِيرٌ مَلْفُوفٌ فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ عَقِيمٍ حصیر پیچیده شده در گوشه خانه از زن نازا بهتر است. اگر یادتان باشد در قدیم حصیر را زیر فرش می انداختند حالا برای چه نمی دانم! یعنی از فرش پایین تر و بی ارزش تر است، حالا حصیر را جمع کردند و یک گوشه ای گذاشتند تا اتاق را جارو کنند پیغمبر می گوید این حصیر از زن نازا بهتر است. جواب این اهانت را چه کسی باید بدهد؟ سؤال: یا رسول الله، آیا زن خودش می خواهد عقیم بشود؟ آیا اختیاری است؟ آیا در قرآن نگفته است خدا به همه چیز اراده می کند؟ زن می خواهد بچه نیاورد بعد اختلاف در خانه بیفتد بعد شوهر برود زن دیگر بگیرد و از او بچه دار بشود؟ بله؟ آیا این نمک روی زخم ریختن نیست؟

بخش دوم: أَحْمَدُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ حَفْصٍ وَ أَبُو نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ نَجِيحٍ عَنْ حَصِيبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ الْخُدْرِيِّ قَالَ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْحَصِيرُ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَلِدُ - کتاب الاختصاص صفحه ۱۳۲ است.

صاحبان سند را نقل کرده؛ احمد از عمرو ابن حفص از ابونصر از محمد ابن هيثم از اسحاق ابن نجیح از حسیب از مجاهد از خُدري از رسول الله. باز همان است، پیامبر به امیرالمؤمنین گفت: وَالْحَصِيرُ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ

لَا تَلِدُ حَصِيرٌ پیچیده شده در گوشه خانه از زنی که توالد و تناسل و توارث ندارد بهتر است. یک درد این است که زن بچه ندارد البته من طرفدار آوردن بچه نیستم چون خودمان در زندان دنیا هستیم یک نفر دیگر را هم بخواهیم بیاوریم حتی پولدار هم بچه بیاورد چون ثروتش، قدرت و سلامتیش در معرض انهدام است بچه از بین می رود ولی می خواهم بگویم زنی که بچه نمی آورد خودش به وسیله فامیل سرکوفت می شود. قدیم می گفتند اجاق کور، اجاقش کور است، بعد دوا و درمان می کند. بعضی ها عریضه می دهند می گویند چندین سال از پزشکان متخصص زنان و زایمان و نازایی را به تعداد بسیار گشتیم و هنوز بچه دار نشدیم. یکی دیگر در عریضه اش نوشته به خدا قسم که هر چه در خانه داشتیم فروختیم بچه دار بشویم، بعد اینطوری دین اهانت کند به زنی که بچه ندارد.

(فایل صوتی ۶۹۷۶ - درس چهارم) تاوان عدم مدیریت خدا را بنگرید. کتاب مستدرک الوسائل حدیث ۱۴۴۳۲، از خاتم الانبیاء است. این مستدرک الوسائل از کتب معروف شیعه است. اَلْحَصِيرُ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَلِدُ. باز هم به حقوق زنان نگاه کنید و بگو غرب زن ها را ملعبه شهوت قرار داده و اسلام زن ها را بالا برده، من دانه دانه تفکرات دینی را برای تو درمی آورم و در دایره المعارف ظهور می گذارم تا بتوانی در برابر متشرعین و متدینین از حیثیت تفکرات خودت دفاع کنی. می گوید که فرش، زیلو، زیرانداز، موکت، از زن نازا بهتر است. عَجَبًا لِحِلْمِ اللَّهِ! زن عقیم، آیا زن عقیم خودش می خواهد عقیم بشود که مورد متلک خانواده ها قرار بگیرد یا تو عقیمش کردی؟ مگر این ساخته و پرداخته تو نیست پس چرا او را محکوم می کنی؟ زنی که توالد و تناسل ندارد، گناهش چیست؟ خودش غصه می خورد کم است بعد اینطوری آبرویش را هم می بری؟ به مردها یاد می دهی تا آنهایی که متشرع هستند بگویند حصیر و موکت از تو بهتر است که بچه نمی آوری؟ یارو زندگی اش را خرج می کند که بچه بیاورد، بچه نمی آورد، مگر زورکی است؟ دست توست تو بچه دار می کنی، مگر پیغمبر نگفت طرف گفت که من بچه نمی خواهم، پیغمبر گفت تو آبت را بریز خدا اگر خواست بچه می شود اگر نخواست بچه نمی شود (۵۸۶۲).

درس ششم - تبعیض در خلقت، ناقض عدالت الهی است!: مُحَمَّدٌ ابْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقْطَعُ الْبُلْغَمَ وَالْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ تُهَيِّجُ الْمِرَّةَ السَّوْدَاءَ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۳۶ است.

از محمد ابن یحیی از محمد ابن ابی القاسم از پدرش از ابی عبدالله امام صادق است. فرمود: الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقْطَعُ الْبُلْغَمَ وَالْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ تُهَيِّجُ الْمِرَّةَ السَّوْدَاءَ خب آنجا تبعیض مال زنی بود که بچه نمی آورد و اینجا تبعیض مال زن خوشگل است. تو را به خدا ببین، چقدر پای خدا وسط است، تمام کمبودها مال خداست، مقصر فقط خداست؛ تمام کاستی هایی که بشریت دارد! اینجا می گوید که زن زیبا چهره و خوشگل، بلغم را که در درون انسان است قطع می کند و زن زشت رو سودا را برمی انگیزد، یعنی او مرهم دل است داروی انسان است و این یکی سم است. می دانی ما از دخترها چقدر عریضه داریم که می گویند چطور ما نازیا خلق شدیم؟ یقه چه کسی را بروند بگیرند؟

(فایل صوتی ۶۹۷۶ - درس پنجم) کلامی در عدم عدالت خدا! کتاب وسائل الشیعه حدیث ۲۵۰۳۰، از امام صادق است. باز هم بحث خانم ها است. الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقْطَعُ الْبُلْغَمَ وَالْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ تُهَيِّجُ الْمِرَّةَ السَّوْدَاءَ امام صادق می فرماید

زن زیبا خوشگل تودل برون نازی، بلغم را قطع می کند، زن سیاه چهره و بدگل صفرای انسان را تحریک می کند. بلغم جزء مسائل درونی داخل بدن است. اصلاً آدم اینها را می خواند نمک روی زخم می ریزد. یاد عریضه هایی می افتم که دخترهای زیادی عریضه می دهند و می گویند ما اگر خوشگل بودیم تا حالا شوهر کرده بودیم، چرا خدا ما را بدگل آفریده؟ یقه مادرانشان را می گیرند. اینها عریضه های آنهاست که چرا ما را اینطوری آفریدی؟ چرا ما را اینطوری به دنیا آوردی؟ چرا ما را خوشگل نکردی؟ عجب! زن تیره صورت و کریه المنظر، بدگل بدریخت، ترسناک! طرف عریضه داده می گوید دماغ من عقابی است هر جا می روم به من می خندند، بروم عمل کنم پول ندارم. خب این دختر چطوری شوهر کند؟ تو دل این دختر را شکستی. تو خدایی؟ تو ارحم الراحمینی؟ بر کله ات بخورد! تو لطیفی؟ تو ودودی؟ تو جوادی؟ تو کریمی؟ برای چه اینطوری خلق کردی که بعد امام صادق بیاید زن ها را بین خوشگل ها و بدریخت ها تقسیم کند!

درس هفتم - قابل توجه متشرعین شرابخوار!! وَلَا تَزَوِّجْ شَارِبٌ خَمْرٍ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ فَكَأَنَّمَا قَادَهَا إِلَى الزَّيْنَةِ - کتاب فقه الرضا صفحه ۲۳۷ است.

از نبی مکرم است از طریق امام رضا: وَلَا تَزَوِّجْ شَارِبٌ خَمْرٍ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ فَكَأَنَّمَا قَادَهَا إِلَى الزَّيْنَةِ به شراب خوار زن ندهید، اگر دادید انگار به زناکار زن دادید. اینجا چند تا بحث است: یکی این است که دیده شده و شنیده شده بعضی ها دم از دین می زنند مشروب هم می نوشند، اینها را برای او تعریف کنید که بقول رسول اکرم تو هم مشروب می نوشی و هم زنا می کنی! نمی شود که یک بُعد دین را گرفت و یک بُعد آن را نگرفت. اگر متشرع هستی اگر مدافع دین هستی اگر دیندار هستی باید همه ابعاد را رعایت کنی، اینطوری که نمی شود! می گوید نه، من نماز می خوانم روزه می گیرم ولی نمی توانم مشروب را ترک کنم! و یکی ادعا نمی کند من دین دارم آن یک چیزی، ولی یک کسی که می گوید من در میدان عبودیت هستم اینجا دوتا گناه می کند، این را برای او بگویند؛ یکی این است که هر بار که می نوشد، زنا می کند، و یکی هم شراب می نوشد.

درس هشتم - تبعیض نژادی تحقیر انسان است: مُحَمَّدٌ ابْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ عَنْ زُرَّارَةَ ابْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْأَمَةَ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَى ذَلِكَ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۶۰ است.

از محمد ابن یحیی از عبدالله ابن محمد از علی ابن حکم از ابان از زراره از امام باقر. از ایشان سؤال کردند که آیا انسان می تواند با کنیز ازدواج کند؟ حضرت فرمود: نه! بین ما در این کلاس چندتا تبعیض داشتیم؛ تبعیض در زیبایی و تبعیض در بچه داری و این هم تبعیض در کنیز است که گناهش این است که سیاه پوست یا تیره پوست آفریده شده است. سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْأَمَةَ قَالَ لَا نَبَايِدَ ازواج بکنی إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَى ذَلِكَ مگر اینکه مجبور شدی. یعنی مجبور هستی که بروی نکاح الید کنی یا بیایی با کنیز ازدواج کنی، یعنی پول نداری که بروی یک زن آزاد بگیری یا از یک خانواده ای خواستگاری کنی می روی از یک کُلَّت که بی خرج است خواستگاری می کنی. ازدواج با تیره پوستان ممنوع است. حالا یک بحث دیگر؛ در زمان پیغمبر که همه کنیزان سیاه و تیره که نبودند، وقتی به ایران حمله شد ایرانیان سیاه پوست هستند؟ سفید هستند، سفید هم که نه اما زرد پوست هستند و رنگ روشن دارند، اینها

را که به کنیزی بردند این به آن تعلق می گیرد. یعنی زن این چنین تحقیر شده فقط به جرم اینکه اسیر بوده، از زندگیش او را بیرون کشیدند و خانواده اش را متلاشی کردند و آوردند در بازار برده فروشان بفروشد، می گوید تو که آزاد هستی حق نداری با این که برده است ازدواج کنی مگر آن که مجبور بشوی، بین خود ارضایی و ازدواج با کنیز امر دایر بشود.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳۹ - فایل صوتی ۶۳۸۹ - درس اول - شقاوت عذاب می آورد و برطرف کننده ای

نخواهد داشت: أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ {۳۳} لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ {۳۴} - سوره رعد آیه ۳۴ است.

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، این لَهُمْ به چه کسی برمی گردد؟ به وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ دقت کنید، هرکس که خدا گمراهش کرد و راه هدایت را بر او بست لَهُمْ عَذَابٌ عَذَابٌ می شود. فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اینجا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ. أَشَقُّ از شقاوت می آید یعنی شقی. این عذاب یعنی کلید اسماء ایذایی که همه چیز در آن هست؛ تمام فشارهایی که بر بشر وارد می شود اسمش عذاب است مثل عذاب نداری، عذاب درد، عذاب غم، غصه، اختلاف، درگیری، کینه ورزی، تهاجمات و سرقت. لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ هیچ کسی نمی تواند یک واقعه ای ایجاد کند یعنی تبدیل کند، هیچ کسی! خدمت شما عرضه بدارم که این عذاب که رفت در واحد شقاوت که می شود گفت کادوپچی کارتن عذاب، شقاوت است، این است که اهل بیت گرفتارش بودند دیگر، آنقدر فشارشان دادند که امر برای آنها مشتبه شد که اینها سعید آفریده شدند یا شقی! پس این عذاب دنیا مختص مخالفین خدا نیست، فراگیر است، خوب و بد را گرفته، مثل طوفان و خشکسالی که می آید و نمی پرسد تو چه کسی هستی، گرفتارت می کند.

درس دوم این فایل با موضوع موقعیتی که برای جلب خلاق به شیطان داده است به فایل ۵۱۵۷ ملحق گردید.

درس سوم این فایل با موضوع اکثر خیر در زنان است به علت بازخوان به نسخه ۳۴۸ درس ۱۱۲ به تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس چهارم - باز هم سرکوب زنان در قوانین دینی!: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ ابْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ: أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: لَا يَنْقُضُ النِّكَاحَ إِلَّا الْأَبُ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۳۷۹، كتاب الاستبصار جلد ۳ صفحه ۲۳۵، كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۳۹۲ است.

از علی ابن الحسن ابن فضال از محمد ابن علی از حسن ابن محبوب. از احمد ابن محمد از ابن محبوب از علی ابن رثاب از زراره از امام باقر. چقدر جالب است، آدم در یک کلاس معارضات را بیاورد بهتر جا می افتد. لَا يَنْقُضُ النِّكَاحَ إِلَّا الْأَبُ می گوید که ازدواج با چه چیزی تمام می شود؟ با طلاق دیگر، نه؟ می گوید یک نفر یک حق و تو دارد که طلاق هم نخواهند بگیرند این می تواند جدایی بیندازد. این کیست؟ آن پدر است. نقض نکاح نمی شود مگر به وسیله پدر! میزان اختیارات را، اصلاً کلاً به انسان، به مردان به زنان به بچه ها نگاه کنید.

درس پنجم - در چنین سنی که عقل کامل نیست فریب کاری دیگران حاکم است!: الصَّغَارُ عَنْ مُوسَى ابْنِ عُمَيْرٍ

عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ يُونُسَ عَنْ نَصْرِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: إِذَا تَزَوَّجْتَ الْبِكْرُ بِنْتُ تِسْعَ سِنِينَ فَلَيْسَتْ مَخْذُوعَةً - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۴۶۸ است.

از صفار از موسی ابن عمیر از حسن ابن یوسف از نصر از محمد ابن هاشم از ابی الحسن اول امام کاظم. امام کاظم فرمود: إِذَا تَزَوَّجْتَ الْبِكْرُ بِنْتُ تِسْعَ سِنِينَ فَلَيْسَتْ مَخْذُوعَةً می گوید اگر کسی دختر نه ساله را به وسیله زر و زور و تزویر زن خودش کرد و با او آمیزش نمود این مصداق فریب خوردن دختر نیست. خب شما چه اسمی روی این می گذارید؟ چه عنوانی به آن می دهید؟ آیا دختر نه ساله وقت ازدواجش است یا وقت تحصیلش است؟ خب آیا این فریبکاری نیست؟ می گوید فریب خورده نیست! یا با پول یا با زور خانواده یا با زور اشخاص دیگر یا با تزویر فریبش دادند، که تزویر همین فریب است. مَخْذُوعَةً، خدعه شده! براستی چه کسی می خواهد از بشر حمایت کند؟ بشریت به ادیان و مذاهب پناه آوردند و ما الان داریم نمونه های حمایت شان را می بینیم.

درس ششم - به دیدهایتان توجه نکنید که غیبت عصر اشتباهات است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ اسْلَمَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانَ ابْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَكُونُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقَاتِ فَأَرَى الْمَرْأَةَ الْحَسَنَاءَ وَلَا آمَنُ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ بَعْلٍ أَوْ مِنَ الْعَوَاهِرِ قَالَ لَيْسَ هَذَا عَلَيْكَ إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَدِّقَهَا فِي نَفْسِهَا - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۴۶۲ است.

گروه محدثین: احمد ابن محمد ابن خالد از محمد ابن علی از محمد ابن اسلم از ابراهیم ابن فضل از ابان ابن تغلب از امام صادق. این صحابی امام صادق، از امام صادق سؤال می کند، می گوید: إِنِّي أَكُونُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقَاتِ من دارم در خیابان راه می روم در کوچه حرکت می کنم، فَأَرَى الْمَرْأَةَ الْحَسَنَاءَ یک زن خوشگل دیدم، خب من با این چه کار کنم؟ وَلَا آمَنُ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ بَعْلٍ أَوْ مِنَ الْعَوَاهِرِ می خواهم که او را ببرم باهم حال کنیم ولی نمی دانم که آیا شوهر دارد یا ندارد؟ ببین گاهی وقت ها گستردگی چقدر زیاد است و گاهی وقت ها هم آنقدر تنگش می کنند که یک مورد نمی شود، اینها عدم تطابقات است، شاید هم اینها حقیقت دین باشد چون فقها، علما، مجتهدین و مراجع این قسمت احادیث و روایات معتبر و متواتر را گرفتند، اینها می گویند معتبر نیست متواتر هم نیست. خیلی خب آنها شامل تقیه می شود چون اَلْتَّقِيَةُ دِینِی، درست است؟ اینها شامل نمی شود ولی من معتقدم اینها اصل دین است هر چیزی که در اقلیت است واقعیت دارد وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ. خب، می گوید دیدم خانمی دارد می رود بدک نیست یک حالی کنیم، نمی دانم شوهر دارد یا نه، شاید داشته باشد! نمی دانم این فاحشه است یا نه؟ دَقْتُ كُنْ! برای اینکه یکطوری لباس پوشیده که داد می زند مشتری بیا، خب چکار کنم؟ من اجازه دارم دستش را بگیرم و بگویم به خانه برویم؟ قَالَ لَيْسَ هَذَا عَلَيْكَ می گوید به تو چه؟ چقدر قشنگ! به تو چه که شوهر دارد یا فاحشه است باشد، تو کارت را بکن. لَيْسَ هَذَا عَلَيْكَ إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَدِّقَهَا فِي نَفْسِهَا می گوید مهم این است که به کارت بیاید به درد بخورد و به آن نیت تو جواب بدهد. این از آن کلیدهایی است که به درد خیلی ها می خورد. لَيْسَ هَذَا عَلَيْكَ به تو چه مربوط است که شوهر دارد یا ندارد. تحقیق باید بکنی؟ نه. تفحص باید بکنی؟ نه. از او بپرسم که تو شوهر داری یا نداری؟ نه برای چه پرسشی؟ به او بگویم که تو هر جایی هستی؟ نه برای چه بگویی؟ او را بردار و ببر.

درس هفتم - چگونه آمیزش با دختر کی می شود که صاحب اختیار نبوده و در مدیریت ولی خویش است!:

مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ ابْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى ابْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَا يُدْخَلُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ أَوْ عَشْرُ سِنِينَ - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۷ صفحه ۵۱، ايضاً كتاب كافى جلد ۵ صفحه ۳۹۸ و نيز كتاب من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۲۶۱ است.

حمید ابن زیاد از حسن ابن محمد ابن سماعه از صفوان ابن یحیی از موسی ابن بکر از زراره از امام باقر. همه این بحث ها، هم درباره حقوق بشر است و هم در مورد خانم ها است. این درس هم معارضش همان درسی بود که در دو سه درس قبل گفتیم. امام باقر چه فرمود؟ می گوید: لَا يُدْخَلُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ دختر تا نه سالش نشده نمی توانی کار او را بسازی. سن نه سالگی برای امر آمیزش تعیین شده دین است. حالا به جامعه شناس بگو، به انسان شناس و روانشناس بگو، به پزشک و مشاوره بگو آیا می شود نه ساله را به رختخواب برد و کارش را کرد؟

درس هشتم - راستی که فرشتگان علاف مردم هستند: أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ عَنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِي عَنِ سُلَيْمَانَ ابْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ زَيْدٍ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا تَجَامَعَ الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَةُ فَلَا يَتَعَرَّيَانِ فَعَلَّ الْحِمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنَهُمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ - كتاب العلل صفحه ۵۱۸.

از احمد ابن ادریس از محمد ابن احمد از ابراهیم ابن هاشم از حسین ابن حسن القزوينی از سلیمان ابن جعفر البصری از عبدالله ابن حسین ابن زید ابن علی ابن ابی طالب از امام صادق، امام صادق از امام باقر، امام باقر از پدران بزرگوارش تا به رسول الله رسید. پیغمبر چه فرمود؟ فرمود: إِذَا تَجَامَعَ الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَةُ فَلَا يَتَعَرَّيَانِ وقتی که می خواهی با طرف خودت آمیزش کنی همه لباس هایت را درنیاور، فَلَا يَتَعَرَّيَانِ عریان نشو، فَعَلَّ الْحِمَارَيْنِ می گوید خر نرو ماده این کار را می کنند. خب اینجا چندتا سؤال است: اولاً که خر نرو ماده کامل لخت نمی شوند گاهی یک چیزی رویشان هست، خورجین یا پالان هست، هر چه! بعد هم روانشناسان می گویند در این هنگام، برهنه شدن مزید بر علائق جنسی است. وقتی به امام صادق می گویند می شود خورد؟ می گوید بله! حالا لخت شدن آنها مثل الاغ است؟ حالا مهمتر از این، این است که چرا لخت نشوند؟ فرمود: فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنَهُمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ فرشتگان از آنها دور می شوند. خب فرشته کیست؟ مگر نور نیست؟ آیا نور چشم دارد که ببیند اینها لخت شدند؟ این دو تا به فرشته ها نامحرم هستند؟ ها؟ فرشتگان کدام هستند؟ اگر آن رقیب و عتید است که قرآن می گوید دائماً با انسان هستند خب اینها همیشه هستند، حمام می روی، مستراح می روی و آمیزش می کنی نباید صحنه را خالی کنند، در مأموریت هستند! پس این فرشتگان شامل اینها نمی شوند، ملائکه ای که بیکار و علاف هستند و آنقدر هم تعدادشان زیاد است الان اینجا جمع کرده می گوید فرشتگان. یعنی یک دانه ده تا نیست یعنی در هر خانه ای ده، بیست تا، سی، چهل تا ملک است، وقتی که این دو تا لخت می شوند و می خواهند که یک خاکی بر سر خودشان بکنند فرشته ها در می روند خجالت می کشند یا می ترسند، یا تعجب می کنند، نه که خودشان از این کارها را نمی کنند!

درس نهم این فایل با موضوع از پشت نزدیکی کردن در حالت روزه به علت بازخوان به درس اول فایل ۶۳۵۰ ملحق

گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۴۰ - فایل صوتی ۶۳۹۰ - درس اول - زن و مرد حق ندارند با آوردن بچه به او ضرر بزنند! عَنْ جَمِيلِ ابْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: [لَا تُضَارَّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ] قَالَ: الْجَمَاعُ - کتاب تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۲۰، از جمیل ابن درّاج است.

درّاج می گوید از امام صادق سؤال کردم درباره این آیه که می گوید لَا تُضَارَّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ. معنای آیه این است که والدین حق ندارند به کودک ضرر بزنند. پرسیدم معنای آن، تفهیم و شرح آن چیست؟ گفت الْجَمَاعُ یعنی با آمیزش کردن حق ندارند سبب آوردن فرزند به جهنم غیبت بشوند. خیلی مهم است! این هم از آن روایات کمیاب است در برابر موج اکثریت احادیث و روایات، در این زمینه که دیروز هم در کلاس اشاراتی داشتم، تشویق به بچه آوردن، زیاد کردن نسل، اینجا امام صادق می گوید وقتی می بینی ضرر و زیان وارد می کنی به این انسان بیچاره ای که در عدم است و تو آن را موجود می کنی به وجود در عذاب قَالَ: الْجَمَاعُ.

درس دوم - با اینگونه سفارشات، چرا وضعیت زناشویی متشرعه چنین است؟ وَقَالَ النَّبِيُّ مَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي فِي أَمْرِ النِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَحْرُمُ طَلَاقَهُنَّ - کتاب العوالی جلد ۱ صفحه ۲۵۴ است.

رسول الله می گوید در سفر معراجیه که سفارشات مختلف به من می کردند و از جمله سفارش درباره تزویج بود، می گوید آنقدر جبرائیل درباره زن ها به من سفارش کرد تا آنجا که گمان کردم طلاق حرام است مَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي فِي أَمْرِ النِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَحْرُمُ طَلَاقَهُنَّ. خب سفارش زنان را کرده؟ که چه؟ که طلاق ندهند یا هوای آنها را داشته باشند؟ این دو امر است. اگر حرمت شان را داشته باشند، که ما در این دروس چند روز اخیر داشتیم و قبلاً هم داشتیم که چقدر به جامعه زنان اهانت شده است. مَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي فِي أَمْرِ النِّسَاءِ وصیت کرد توصیه کرد در امر زنان. این امر، امر تقدیراتشان است دیگر؟ ها؟ بعد که می گوید حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَحْرُمُ طَلَاقَهُنَّ، می آید در واحد پیوند زناشویی، خب در مسائل زناشویی که خیلی بیش از حد سفارش شده تا اینکه من گمان کردم نباید طلاق داد. در امور زناشویی هم در دایرة المعارف دروس زیاد داشتیم، زن بخاطر یک اشتباهی که کرده در یک اتاق زندانی اش می کنند؛ حبس ابد در اتاق. وقتی پرنده را در قفس نگه می داری درب را باز نمی کنی تا بیرون بیاید آنقدر خودش را به اینطرف و آنطرف می زند، اگر انسان را در یک اتاق زندانی کنی حالا مرگش مثلاً پنجاه سال دیگر باشد، اصلاً یک چیز وحشتناکی است! بخاطر اینکه یکی از قوانین را زیر پا گذاشته است. قوانین آمده به انسان حرمت بدهد یا حال انسان را بگیرد؟ گمان کردم طلاق آنها ممنوع است. این را باید همان روزهای اول که رسول الله چنین می گفت به آنها می گفتند، البته عوام بودند دیگر چون مشکل این است که مخاطبین شان كَالْبَهَائِمِ بودند. عربی که سالی یک بار هم به حمام نمی رفت برایش قانون وضع شد که برای هر آمیزش یک غسل بکند، به آبن هوا که به حمام برود! عربی که نمی داند مسواک چیست، وقتی پیغمبر به معراج رفته آنجا خدا نگران دندان های عرب ها است می گوید به آنها بگو که مسواک بزنند، آنجا هم می گوید مَا زَالَ يُوصِينِي بِالسَّوَاكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً در سفر آسمانی آنقدر سفارش شد که مسواک بزنید من گفتم شاید اصلاً مسواک زدن جزو شرایع دینی است. اینها را برای شما خوانده ام.

درس سوم - تحقیر و تضعیف زنان: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يُكْنَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي خِلَافِ النِّسَاءِ الْبَرْكَهَ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۸، ایضاً کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۳ صفحه ۲۹۹.

بخش اول: این درس دو قسمت دارد. گروه راویان از یعقوب ابن یزید از جمع محدثین نقل می کنند، از امام صادق، امام صادق اتصال روایات را می برد به امیرالمؤمنین. می گوید: فِي خِلَافِ النِّسَاءِ الْبَرْكَهَ مخالفت با زن برکت دارد. آنجا در آن درس می گوید که لذت دنیا در زن است، طبق آن نظریه فقط ابزار اطفاء شهوت است دیگر؟ بعد به دیگر مکاتب ایراد می گیرند و می گویند که زن را اسباب بازی قرار دادند! اینجا می گوید مخالفت با زن باعث برکت زندگی می شود. اولاً همین حرف اختلاف ایجاد می کند و اختلاف باعث می شود به طلاق منجر بشود، طلاق که در بحث قبل خواندیم که آنقدر جبرائیل گفت زن خوب است، زن خوب است، زن خوب است که من گفتم شاید طلاق حرام است. حالا اینجا خلاف آن است، در مخالفت با زن برکات است. خود پیامبر یا امیرالمؤمنین با زنان مخالفت می کرد؟ اگر پیغمبر با همسرانش مخالفت می کرد که ام المؤمنین عایشه سوار بر گردن اسلام نمی شد! که اهل سنت و جماعت با افتخار اعلام می کنند که وحی در اتاق خواب ام المؤمنین عایشه نازل می شود و بعد از اتمام کار وحی پیغمبر گفت باز هم شما را به خانه مادران عایشه سفارش می کنم. همه اینها را باید پازل چینی کنی ها، این زرنگی یک محقق را می رساند یعنی من درس می دهم و می روم اینطوری نباشد، باید در موقع محاجه همه را جمع بندی کنید. بعد اینکه می گوید بعد از من نصف مانده دین تان را بروید از عایشه بگیرید اولاً نصفه مانده یعنی دین نصف کاره مانده دیگر. ببینید سندش را در دایرة المعارف داریم که می گویند: پیغمبر گفت! اگر اهل سنت دروغ می گویند پس کتابشان هم دروغ است، نمی شود که بقول قرآن مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ یک وقت اینطرف و یک وقت آنطرف این که نمی شود، اگر اهل سنت و جماعت در کتابت و خلافت و سنت خلاف هستند باید محصولشان را هم استفاده نکرد. اینکه پیغمبر گفت نیم دیگر دین را از عایشه بگیرید. این را قبلاً برای شما خواندم ولی گاهی وقتها یک تحلیل های جدیدی از آن پیدا می شود، این مال خیلی وقت پیش است. این یعنی دین اسلام نصف کاره ماند و پیغمبر رفت، درست؟ یک چیزی است که اهل سنت می گویند، اهل سنت که غدیر را قبول ندارند این حرف است که خودشان زدند، آیا در موقعیت تحقیق به این نتیجه نمی رسیم که آن نیمی که از اسلام آمده تقیه است که به درد نمی خورد و نیم دیگرش واقعیت های پنهانی است؟ ها؟ که ما داریم درمی آوریم و جزو کشفیات است! بعد آن که الْأُمُورُ مَعْدُورَةٌ است می گوید که این یک فرقه جدید تحت عنوان کاشف بدون مرز تشکیل داده، نمی فهمد دیگر. این اصلاً نمی داند دایرة المعارف چیست، بیا بخوان بعد انتقاد کن، آخر وقت که نمی کنند، برایشان اینقدر برنامه ریزی کردند که فرصت نکنند مطالعه کنند فقط گفتند که شما تخریب کنید ترور شخصیت کنید و اسم خودشان را هم خردورزان می گذارند! اینها بی خردان هستند چون خرد دنبال منطق و استدلال و استنباط است. خب، پیغمبر چطور پس به عایشه اینقدر بها داده بعد اینجا امیرالمؤمنین آمده نقل می کند که با زن هایتان مخالفت کنید تا خیر ببینید. اگر این را یک زن بخواند حتی متشرع پایبند به دین بخواند، چه موج منفی و مخربی در ذهنش ایجاد

می شود؟ حالا ولو اینکه خجالت بکشد بگوید! چرا علی این را گفت! یا تعصب داشته باشد یا از جهنم بترسد یا بخواهد به بهشت برود! به شما هم بگویم و در متون هم داشتیم که تعصب چون خالی از استدلال است به زودی از ستون فقراتش تخلیه می شود، چون تعصب به اعصاب برمی گردد. اعصاب این است که آدم یک روز به یکی تمایل دارد و یک روز به یکی دیگر! تاریخ هم این را ثابت کرده، یک ماه قبل در غدیر گفتند زنده باد علی و چهل روز بعدش که پیغمبر شهید شد گفتند زنده باد ابوبکر، دوتا خلیفه که نمی شود در یک زمان جمع بشود.

بخش دوم: وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّ امْرِئٍ تُدَبِّرُهُ امْرَأَةٌ فَهُوَ مَلْعُونٌ - کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۱۸، همان سند است و مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه هَم هَمَان سَنَد اسْت.

باز از امیرالمؤمنین است، می گوید: كُلُّ امْرِئٍ تُدَبِّرُهُ امْرَأَةٌ فَهُوَ مَلْعُونٌ این دیگر خیلی بدترش کرده، می گوید هر مردی که در یک امری به وسیله زنی برنامه ریزی داشته باشد یعنی دستیارش باشد، منشی، معاون و شریکش باشد آن ملعون است. كُلُّ امْرِئٍ هر مردی تُدَبِّرُهُ تدبیر کند برنامه ریزی کند، امْرَأَةٌ با زنی، فَهُوَ مَلْعُونٌ. مَنْ نفهمیدم پس این تعریف و تمجید از زن ها چه بود؟ آیا غیر از این است که فقط زن را برای آمیزش می خواهند؟ فرق نمی کند در سیاست همینطور است، در دیانت همینطور است، در علمیت همینطور است. طرف منشی دکتر است یک حقوق ناچیزی می گیرد در حالیکه هر روز این خانم منشی با پول های انبوهی روبرو می شود و اینها را شمارش می کند یعنی حق ویزیت؛ ویزیت هایی که الان بالا رفته، حدوداً دویست هزار تومان یا بیشتر شده، این هم استثمار علمی است دیگر یعنی در علم پزشکی او را استثمار کرده! یا بعضی ها به من می گویند، یا از دانشجویان رشته های پزشکی عریضه می دهند که از ما اساتید و مسئولین مان چه می خواهند تا به ما نمره بدهند یا ما را در یک جایگاه های بهتر بپذیرند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۴۱ - فایل صوتی ۶۳۹۱ - درس اول - خلق می کند، اشتباه می نماید و عذاب می دهد:
کتاب ابی سعید العُصْفَرِیَّ عِبَادٌ عَنِ الْعَزْمِیِّ عَنْ ثَوْبِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ جَویرِ ابْنِ نَعِیرِ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ وَآمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى رَجُلٍ تَأَنَّثَ وَامْرَأَةٍ تَذَكَّرَتْ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۳۴۹ است.

از ابی سعید العُصْفَرِی، عباد از عزمی از ثَوْبِرِ ابْنِ یَزِید از خالد ابن معدان از جویر ابن نعیر الحضرمی از رسول الله. پیغمبر فرمود: لَعَنَ اللَّهُ وَآمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى رَجُلٍ تَأَنَّثَ وَامْرَأَةٍ تَذَكَّرَتْ می گوید خدا لعنت می کند، خدا لعنت می کند و ملائکه آمین می گویند! ببین اصلاً چقدر ما گرفتار هستیم. لَعَنَ اللَّهُ وَآمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ. خب این چه چیز مهمی است؟ این حتماً بمب اتم ساخته بر سر مردم می ریزند، مسئله اش خیلی مهم است. چه کسی را لعنت می کنند؟ می گوید زنی که حالت مردانه دارد و مردی که حالت زنانه دارد. به به! این اول پاگیر خودت شد، تو که خالق هستی چرا اینطوری خلق کردی؟ تو ناقص خلق کردی! مثل خودروساز، موتور پیکان را در اسکلت پژو گذاشته بود، داخل، موتور پیکان است و بیرون، پژو است. تو درست خلق نکردی بعد لعنت و نفرین می کنی؟ عذاب می دهی؟ ملائکه هم سیاهی لشکر هستند. الان خیلی ها را داریم پسر هستند اما احساسشان زنانه است، زن است اما احساسش مردانه است. حالا عمل می کنند آلات را جابجا می کنند، خب این نقص خلقت از طرف الله است، که در خلقت اشتباه کرده

یعنی یک چیز دیگر نمی‌توانیم بگوییم، اشتباه است دیگر، یادش رفته که این قطعه از گل باید پسر بشود یک قسمتش را زنانه کرده، این قسمت از پسر باید زنانه بشود، قطعات را جابجا کرده، این هم از خلقت!

درس دوم - چقدر وسعت دارد این کار! أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَّارٍ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْمَدَائِنِيُّ أَخْبَرَنِي عُنْبَسَةُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ وَائِلَةَ ابْنِ الْأَسْقَعِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: سَحَاقُ النِّسَاءِ بَيْنَهُنَّ زَنًا - كتاب الجعفریات صفحه ۱۳۶ است.

صاحبان حدیث: عبدالله از محمد از ابی محمد ابن محمد ابن اشعث از محمد ابن سعید ابن زکریا المدائنی از عنبسه از عبدالرحمن از علاء از مکحول از وائله ابن اسقع از پیامبر. فرمود: سَحَاقُ النِّسَاءِ بَيْنَهُنَّ زَنًا همجنس بازی زن‌ها زناست. حالا ببین چقدر دایره زنا وسیع شده است. درس دیروز یادت هست آنجا گفت به پای مشروب خور زنا هم می‌نویسند، باز همان بحث قبل است. برای چه مساحقه می‌کنند؟ برای چه دختر با دختر نقش فاعل و مفعول را پیاده می‌کنند؟ برای اینکه احساسش به خرابی تعبیه شده، اعصابش با ساختارش نامتعادل است، پس کسی که این کار را می‌کند زناکار است یا لا بگیرد به او حد بزنید، یا یک چیز دیگر اصلاً نه، وسیله ازدواج ندارند، این مسئله را هم کوچک نگیرید؛ خواستگار ندارند جهاز ندارند شهوت فشار می‌آورد و نمی‌تواند یک پسر را به خانه ببرد چون پسر را ببرد خب در چشم است و سؤال برانگیز است و با مخالفت خانواده روبرو می‌شود که این پسر کیست به خانه آوردی؟ ولی دختر را می‌آورد می‌گوید دوستم است و هیچ کس هم به او شک نمی‌کند، به هر حال زنی که همجنس‌باز است به طرق مختلف از روی اجبار این کار را کرده و حد زنا یک امر مضحکی است.

درس سوم - از نداری به این کار دست می‌زنند وگرنه بسی چندی‌آور است! عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَلْبَكِيُّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ نَكَحَ بِهِيمَةً - كتاب کافی جلد ۵ صفحه ۵۴۱ است.

علی ابن محمد کلینی نقل می‌کند از صالح ابن ابی حماد از محمد ابن ابراهیم نوفلی از حسین ابن المختار از اصحاب حدیث از امام صادق، امام صادق از طریق اجداد کبار به رسول الله. کلا این بحث‌ها راجع به آمیزش است، تحقیقات باید همه نوع باشد، ما همه زوایای دین را تحلیل می‌کنیم. پیغمبر چه گفت؟ گفت: مَلْعُونٌ مَنْ نَكَحَ بِهِيمَةً خدا لعنت کند کسی که با حیوان ازدواج می‌کند. معنای ازدواج هم خب این است که آمیزش می‌کند دیگر، باز همان ایراد به خود الله وارد است. ببینم چه کسی به دلش می‌چسبد با خر با سگ آمیزش کند؟ کدام مرد؟ در وجودشان تمام میکروب است، از بدن خودش داخل بدن او می‌کند، چه کسی این کار را می‌کند؟ باز هم همان ایراد است؛ کسی که یا بیماری مازوخیسم دارد، بقول روانکاوان یعنی انحراف جنسی، دست خودش نیست مریض است لَيْسَ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ بر بیمار حرجی نیست و یا اینکه راه ازدواج برای او بسته است. آخر دیوانه است؟ نصف از جمعیت کره زمین زن است دختر است بعد این می‌رود با حیوان آمیزش می‌کند؟ در هر جنبه‌ای فکر کنید الله مقصر است!

درس چهارم - بخش اول - این قانون مربوط به اطفال شیرخوار است نه بزرگسالان شهوت‌مدار: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ وَلَا يَتِمُّ بَعْدَ إِحْتِلَامٍ - كتاب المقنعه صفحه ۷۷، از پیامبر است.

این درس دو قسمت دارد. لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ وَ لَا يُثَمُّ بَعْدَ اِخْتِلَامٍ می گوید پس از دوره شیرخوارگی رضاع نیست. ببینید این متن فقه است، می گویند کسی که از دایه که غیر مادرش است یک درصد کامل شیر بنوشد بعد دایه می شود مادرش و بچه های دایه می شوند برادر و خواهرش. حالا بعضی ها که خیلی خشکه مقدس هستند و در عین حال تن شان می خارد، بعضی ها می آیند از این اجازه و مجوز وارد می شوند مثلاً فرض کن در یک خانه دوتا برادر هستند یا دوتا باجناب هستند برای اینکه مسئله محرم و نامحرمی رعایت بشود یا از پستان او شیر می خورد یا او را متعه می کند، خطبه ای که مال آدم های بزرگسال است برای این؛ بین این طفل و آن مرد می خوانند که مادرش به او محرم بشود که مثلاً چادر و روسری نداشته باشد، لباس خانگی بپوشد که از این مسئله هم خیلی ها سوء استفاده کرده اند، خیلی ها گرفتار شدند بعد می گوید که تقصیر شریعت است که راه را باز کرده چون به آمیزش کشید! می گوید خب وقتی که می گوید ما محرم هستیم، لباس را درمی آورد دیگر، خب ما تحریک می شویم و خودش هم می خواهد. می گوید دوران رضاع، زمان شیرخوارگی است که تقریباً دو سال می شود.

بخش دوم: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الرِّضَاعِ بَعْدَ الْفِطَامِ - کتاب الدعائم جلد ۲ صفحه ۲۴۱، از رسول الله است. پیغمبر گفت: از شیر خوردن پس از دوره شیرخوارگی اجتناب کنید همان دوره دو ساله. نَهَى عَنِ الرِّضَاعِ بَعْدَ الْفِطَامِ. خب حالا اینجا عینک ما کجا باید برود؟ یادت هست چند وقت پیش ها یک درسی داشتیم که ام المؤمنین اهل سنت و جماعت سرکار علیّه عایشه بنت ابوبکر، هرکس با او کار داشت و می خواست به خانه اش برود می گفت اینطوری نیاید نامحرم هستید، می گفت برو اول از پستان خواهرزاده ام و برادرزاده ام شیر بخور همین یک دفعه هم بخوری بس است، بخور بیا. شیر بی یال و دم و اشکم که دید! اولاً که این می رود آنجا شیر می خورد خب تحریک می شود دیگر؛ هم زن تحریک می شود که یک مرد غریبه آمده دارد شیرش را می خورد و همان جا احتمال هست که ترتیب داده بشود بعد هم خدمت مادر جان می آیند به هوای اینکه پیغمبر گفت نیم دیگر دین تان را از عایشه بگیرد. حالا اینجا پیغمبر جوازش را نداده می گوید آن که شیر می خوری برای محرمیت تا دو سالگی است، مسخره کردی؟ این بابا چهل سالش است سی سالش است مثلاً می خواهد دیدن مادرش بیاید، مادر است دیگر؛ مادر ام المؤمنین، خب بنشین قشنگ، عایشه جان تو چادر سرت است و این هم با فاصله دو متری نشسته این شخص اصلاً برای چه باید این کار را بکند؟ ها؟ شده مسئله لحاف و دحیه ابن خلیفه کلبی.

درس پنجم - ازدواج با اسراء جنگی ممنوع است پس چرا این قانون اجرا نشد؟: السَّيِّدِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَازُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ عَلِيًّا كَرَّهَ مُنَاكَحَةَ أَهْلِ الْحَرْبِ - کتاب قُرب الاسناد صفحه ۱۳۸. سَنَدِي ابْنِ مُحَمَّدِ الْبَزَازِ از ابوالبختری از امام صادق از آبا و اجداد معظم، رسید به امیرالمؤمنین. علی چه فرمود؟ گفت با اهل حرب ازدواج نکنید. الان قشون اسلام رفته یک کشور را گرفته جنگجویانش را کشته و زنانش را هم به اسارت آورده، کجا؟ مدینه پایتخت اسلام، اینها یا کنیز می شوند یا اگر رنگین پوست نباشند خب آنها را برای ازدواج می برند، امیرالمؤمنین می گوید با اینها ازدواج نکنید. خب چطور شد مادر امام سجاد که دختر پادشاه ایران بود چرا امیرالمؤمنین نهی نکرد؟ یعنی امام حسین که با شهربانو ازدواج کرد توجه به این کلام پدر نداشت؟ كَرَّهَ مُنَاكَحَةَ أَهْلِ

الْحَزْبِ کراحت داشت نهی می کرد که نکاح؛ زناشویی با زنان اسیر کشورهای مغلوب تحت تصرف نشود.
ظهوریاب منتظران ۵۵۴۲ - فایل صوتی ۶۳۹۲ - چگونه شیطان دو جانبه عمل می کند؟: وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ - سوره انبیاء آیه ۸۲ است.

یکی از انبیایی که به درجات دنیوی و اخروی نائل شده سلیمان فرزند داوود است. مُسَخَّرَات و واحدهای اسم اعظمی داشت، البته می گویند، نمی دانیم، چون ما گرفتار قانون تشکیک هستیم! گاهی وقت ها آدم به خودش هم نگاه می کند شک می کند که من زنده هستم یا نه، یعنی آنقدر اختلاط حق و باطل شده. حق زندگی است و باطل مردگی است. الان مثلاً معلوم نیست ما در حقیقت و طبق استاندارد یک زنده، زنده هستیم یا مرده هستیم. می گوید که ما باد را در اختیارش قرار دادیم. باد کارایی زیادی دارد؛ حالا ابرها را جابجا می کند، درخت ها را گرده افشانی می کند، هوا را خنک می کند، بو را جابجا می کند، صدا را هم جابجا می کند، آن کسی که تسخیر باد داشته باشد می تواند که از فاصله زیاد و بدون استفاده از ابزار جاسوسی بشنود که شما چه می گویند. می گوید ما این باد را در اختیارش قرار دادیم تَجَرِّ بِأَمْرِ جریان داشته باشد به امر او. اینجا امر مشتبه شده که امر، امرالله است یا امر سلیمان است؟ چون امر، هم می تواند کُنْ باشد و هم می تواند شاکله ای در یک قالب بندی خاص باشد که مثلاً به سلیمان داده شده! بحث جالب اینجاست که می گوید وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ. ببین نگفته وَ مِنَ الْإِنْسَانِ، اینجا آمدند گفتند نه، این شیطان یعنی جن! آخر نمی شود، چون هر کدام یک اسمی دارد. مَنْ يَغُوصُونَ آنهايي که برایش غواصی می کردند از ته دریا چه می آوردند؟ ته دریا چیست؟ جواهرات است و ماهی ها است برای خوراک بشر. صحبت سر شیطان است، در آن آیه از کجا باید فهمید که الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ (۲۶۸ بقره)، و در این آیه وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ است، چطوری تفاوت قائل باشیم؟ می گویند باید به تفسیر یعنی روایت، مراجعه کنید. بعد روایت که لنگ می زند چه؟ ظَنِّي الصدور است. بعد می گویند که خب علم رجال حدیث داریم ببین که اینها جزو آنها هستند یا نه! آن هم که به اثبات رسید قابل اعتماد نیست. وقتی که عبدالله ابن عباس یار رسول الله صحابی خاص امیرالمؤمنین در زمینه علی به تردید می افتد و ابن عباس یکی از سرشاخه های انتقال حدیث به اهل سنت و شیعه است، موقعی که علی سه تا جنگ کرد؛ جمل، صفین و نهروان یعنی همان خوارج، اگر یادتان باشد در اسناد و مدارک داشتیم که امیرالمؤمنین وقتی که دید معاویه سر جایش ابقاء شده و حکمین، حکمیت، فریبش دادند یعنی مردم را فریب دادند، قرآن هم که مردم را فریب داد گفت خب دوباره یک جنگی را علیه شام شروع می کنیم. اعلام کرد که اعلام کنید امیرالمؤمنین قصد جنگ جدید با معاویه دارد. عبدالله ابن عباس نماینده امیرالمؤمنین در بصره وقتی شنید گفت یا ابوالفضل! بقول ما که الان این را می گوییم، گفت وای دوباره جنگ! یاد جنگ قبلی افتاده بود که بی ثمر بود؛ صفین گذشته، که چقدر کشتار شد بعد که این همه خون ها داشت به بار می نشست یک دفعه قرآن عثمان ابن عفان به داد معاویه رسید و گفت برای سر کوب علی سریع من را بالای نیزه بزن! عبدالله ابن عباس در آن زمان، اتصالش را از علی قطع کرد، نیمه شب به خانواده و محافظینش اعلام کرد و گفت هر چه در بیت المال هست جمع کنید که می گویند یک میلیون دینار بوده که خیلی پول می شده، پول خیلی زیادی بوده، همه را بارشتر کرد و گفت به مکه بروم، مکه جای

امن است خانه خداست وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ، مثل اینکه با این علی باشیم مدام باید بجنگیم مثل اینکه نباید آرامش داشته باشیم. خب یکی از منابع حدیث و روایت این است، چطور شما از عبدالله ابن عباس نقل می کنید؟ وقتی که تقیه است و اصحاب و انصار و حواریون ائمه در تقیه هستند چگونه می شود معصومین واقعیت ها را به مردم انتقال بدهند؟ واقعیت های مندرج در کتاب از طریق گفتار ایشان که اینها مفسرین قرآن بودند شارحین قرآن بودند. به یکی می گویی بیا در گوشات بگویم دیگر جایی نگویی ها! دیدی که، مگر در مستندات نداشتیم که گفت هر کس اسرار ما را بگوید برای ما قتل عمد کرده! خب اسرار چیست؟ آیا امام صادق معاملات سری اقتصادی داشته؟ نه بنده خدا! اسرار همین است یعنی خلاف تقیه، دین منهای تقیه، سراسر است. آن مفضل ابن عمر هم که داستانش را می دانید که نور چشمی امام صادق بود منتها در الوات و اشرار و جهال و لات و لوت ها بقول امروز، می چرخید که با اعتراض صحابی امام صادق مواجه شد و داستانش را می دانید. خب، ما الان چگونه می دانیم این وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ غير از شیطان رجیم است؟ از کجا بدانیم؟ آیا نباید کلام را عوض می کرد و نام شیطان را اینجا نمی گذاشت؟ حالا گذاشته چه می شود؟ یعنی طبق این آیه، شیطان رجیم رفیق سلیمان نبی است، ها؟ آیا غیر از این است؟ ظواهر آیه غیر از این را نشان می دهد؟ رأس اهل سنت و جماعت عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله که گفت حَسْبُنَا اللَّهُ هَمِينَ کتاب بس است کتابی که خودمان جمع و جورش کردیم بعد هم، هم خودش و هم بزرگتر از خودش، ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله دستور آتش زدن تفاسیر آیات را دادند. در شیعه هم که تقیه و کَلِمَ النَّاسِ است یعنی این که ائمه گفتند نه، این شیطان آن شیطان نیست بر اساس تقیه گفتند دیگر، چرا؟ چون اَلتَّقِيَّةُ دینی مجموعه دین، تقیه است یعنی پرده پوشی، ابهام آوری، غیر واقع گویی. خب حالا از اینجا پیداست که شیاطین انگار آنچنان بد هم نیستند! بله، شیاطین اگر همراه با انبیاء بودند بعد مسئله وحی به چالش گرفته می شود. الان این شیطانی که خدمتگزار این پیغمبر هست و شما می گوید جن است، که با این ادله رد می شود، طبق فاکتور وَ لَقَدْ يَسْرَنَ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، آسان هست کتاب قرآن، یعنی به نوشته آن عمل کن یعنی به ظاهر پرداز باطن را رها کن یا آن چند تا دستور داشتیم که از تعمق بپرهیزید، یادتان هست، چندتا نسخه از اهل بیت داشتیم؟ تعمق در قرآن یعنی چه؟ یعنی نیاز نیست ظاهرش را رها کنی به باطنش بروی، عمیق نشو رهایش کن. الان ظاهرش چه می گوید؟ می گوید: وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ از شیطان ها خدمتگزاران سلیمان بودند، همین را بگیر برو بالا دیگر. تعمق نکن! یعنی کنکاش نکن مدام زیر و رویش نکن. وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ شَيْطَانًا، شیاطین، شیطان ها خیلی کارها می کردند تنها این نبوده که می رفتند زیر آب غواصی می کردند نه، این هم خیلی مهم است وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ یک حرف ابهام دار است، آیا اینها با جبرائیل جابجا نمی شدند؟ برای چه می گوید وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ؟ آیه این را هم باید باز می کرد، حالا تفسیر آمده باز کرده، عرض کردم تفسیر مددکار محقق که نیست، یعنی کارهای دیگر هم می کرده، پس شیطان کارهای دیگر هم می کند! کارهای دیگرش چیست؟ شیطننت. دیدی به یکی می گویی نکن شیطون! بنشین سر جای شیطون! یعنی وحی را انگولک می کند و به تخیلات وارد می شود. آن نسخه یادتان هست؟ مگر پیغمبر نگفت که همه شما شیطان دارید من هم دارم منتها من سوار شیطانم شدم؟ آیا پیغمبر همیشه سوار شیطان بود؟ این خیلی مهم است! این را باید از زندگی نامه

پیامبر درآورد. آیا وقتی که پیغمبر سحر می شده که به دفعات شده آن موقع شیطان سوار پیغمبر بود یا پیغمبر سوار شیطان بود؟ چون سحر و جادو هم از افعال شیطان است. آیا موقعی که روز آخر به پیغمبر سَم دادند شیطان نگذاشت پیغمبر وصیت نامه بنویسد؟ حالا جبرائیل؛ جبرائیل که نهی از معروف نمی کند! این که آمده نهی از معروف کند، معروف چیست؟ وصیت نوشتن! نهی چیست؟ حملاتی که به او شده. آیا در آن دقیقه آخر شیطان مسلط بر پیغمبر نشد؟ یعنی شیطان آنقدر قوی بود که جبرائیل را از اتاق خواب پیغمبر بیرون کرد، اگر جبرائیل بود پدر آنها را درمی آورد که به پیغمبر گفتند خُل و چل! اگر جبرائیل بود قلم و کاغذ برای پیغمبر می آورد و می گفت وصیت را بنویس، پیغمبر در آن اتاق غریب و مظلوم افتاده و جبرائیل هم رفته الک دولک بازی. مگر قرار نشد که پیغمبر محافظ دائمی داشته باشد یعنی جبرائیل. اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاَنَا لَهُ لَحَافِظُونَ، گفتند ذکر ائمه و پیغمبر هستند، ما اینها را فرستادیم و از آنها محافظت می کنیم. آن دم آخر، آن دقیقه نود، آن جایگاه حساس که پیامبر دارد عروج می کند آیا وصیت نامه نوشتن کار مهمی نبود که جبرائیل از او حفاظت کند؟ چطور جبرائیل می آید برای مستراح رفتن مردم دستخط می آورد که وقتی داری به مستراح می روی اول پای راست را داخل بگذار و بیرون می آیی پای چپ را بگذار! از آمیزش حضورش دیده می شود که چطور آمیزش کن، اینطوری نکن اینطوری بکن، بعد در مسئله وصیت نامه نویسی جبرائیل غیبش می زند؟ آیا تو باور می کنی؟ تو نمی گویی پشت پرده یک حرف هایی هست؟ یک خبرهایی هست؟ ها؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ متشعرون! لا تشعرون؟ مشکل سر همین است که مشاعر کار نمی کند. می دانی چرا؟ بخاطر اینکه مردم عادت کردند به یک چیزی به یک روالی که از آبا و اجداد آمده و همینطوری دارد می رود پایین، شنیدید که به شما گفتم خیلی از عوام شعارشان این است می گوید بروم این دو رکعت نماز را بخوانم بدهکاریم را به خدا بدهم. یعنی چقدر خدا کوچک شده در نماز که این به خدا بدهکار است و خدا لنگ بدهکاری این است که این دو رکعت نماز را به او بدهد و برود. گاهی وقت ها هم می گوید که بروم این چهار رکعت نماز را بزنم به کمرم. یعنی نماز شده وسیله کمر شکستن، به جای اینکه الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ. معراج المؤمن باشد. بعد می گوید وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ این خیلی بامزه است، آخر آیه است کلاً بحث روی سوره انبیاء بود آیه ۸۲، می گوید ما او را حفظ کردیم سلیمان را از شیطان حفظ کرده که چه؟ که شیطان او را نخورد؟ شیطان مأمور است منصوب پیامبر است در خدمتگزاری او قائم است، حالا وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ چه چیزی را می خواهد حفظ کند؟ بابا این وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ را باید کنار رسول خاتم می گفت، آن دم آخر که تمام زحمات رسالتش در همان دقیقه آخر خلاصه شده بود که اگر می گذاشتند وصیت را می نوشت همه چیز احیا می شد، دیگر نماز این نماز نبود، روزه این روزه نبود، نماز کارایی خودش را داشت، روزه فعالیت فیزیکی خودش را در بدن روزه گیر داشت. وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ، چند تا از این آیات داریم که می گوید اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاَنَا لَهُ لَحَافِظُونَ این حافظین! یکی دیگر می گوید فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ مصحف نویس بزرگوار از این شعارها زیاد داده است. آنجا در آن آیه می گوید فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا در داستان یوسف نبی است که یعقوب پدرش می گوید خدا بهترین نگهدارنده است فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا، یعنی همه می توانند حفظ کنند ولی خدا خیر است. یعنی خیر در برابر شر است دیگر، یعنی اصلاً غیر از خدا هیچ کس نمی تواند حفاظتی کند. این حفاظتی که خدا در برابر شیاطین می خواهد

از ائمه بکند مردود شد. یادتان هست یک نسخه‌ای داشتیم که امام حسن و امام حسین بیمار شدند و پیغمبر برای آنها تعویذ نوشت؟ عوذات یعنی حفاظت نامه. خب من سؤال می‌کنم آیا آن حفاظت نامه مال همان یک دقیقه، یک روز و یک هفته بوده که اینها مریض بودند یا برای کل بوده؟ اگر برای کل نبوده پس عصمت چیست؟ عصمت مساوی است با حفاظت. در گناه حفاظت می‌کند که عصمت پدیدار شود، از یوسف محافظت می‌کند و مأمورین حفاظتی خدا از بین دو پای زلیخا او را بیرون می‌کشند لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ در معنویات هم همه انبیاء را حفاظت می‌کند و در مادیات هم حفاظت می‌کند. آیا حفاظت کرد؟ خود نماز باید حافظ باشد اما علی را در نماز کشتند، خود نماز، مگر نماز ستون دین نیست؟ مگر علی نماز صبح را نخواند و ابن ملجم او را زد؟ قرآن دارد می‌گوید که کارایی نماز چیست، ندارد! إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ نماز فحشا را دور می‌کند. چه فحشایی بزرگتر از این که علی ابن ابی طالب را بکشد؟ بزرگترین فحشا قتل امیرالمؤمنین نیست؟ خب این نماز، در حین نماز، نمازگزار علی، امام جماعت علی، چطور حفاظت نکرد؟ روی اینها خیلی باید فکر کرد ها، اینها ریزه کاری‌های عجیب غریبی دارد، یک محقق می‌فهمد. إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ آیا کشتن علی منکر و منکرات نبود؟ چرا نماز جلوی آن را نگرفت؟ بابا دارد می‌گوید إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى! متشرع چه چیزی را می‌خواهد ماستمالی کند؟

ظهور یاب منتظران ۵۵۴۳ - فایل صوتی ۶۳۹۳ - درس اول - عجب معبود بی‌عملی است!: حسین ابن سعید عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ مِمَّا يُحِبُّ اللَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُسْلِمِ - کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۹۶ است.

از حسین ابن سعید از امام صادق است. امام صادق فرمود: إِنَّ مِمَّا يُحِبُّ اللَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُسْلِمِ چیزی که خدا خیلی دوست دارد شاد کردن مسلمین است. در بخش يُحِبُّ اللَّهُ یک ایست بازرسی اعتقادی هست: خدا قرار است که خالق باشد مخلوق نباشد. صفت دوست داشتن مخلوق است. بعد می‌گوید بهترین عملی که دوست دارد این است که شما مسلمانی را شاد کنید. وقتی که سوء القضا حاکم است دلیلی برای شادی وجود ندارد، وقتی که انسان مغضوب خداست آیا زمینه‌ای برای خوشحالی دیده می‌شود؟ بعد خودش اولی به تصرف است به اینکه بخواهد شاد کند، خودش شادی را از نزدیکانش بُرده! چرا مردم برای ابی عبدالله روضه می‌خوانند؟ به خاطر اینکه او را آزار و اذیت کردند. خب چه کسی کرده؟ خدا کرده. اگر نمی‌کرد به جای مرثیه خواندن، مولودی می‌خواندند. خودش زمینه ناشادی را در بین مردم ایجاد کرده بعد روی مسلم دست گذاشته که دایره‌اش خیلی وسیع‌تر از مؤمن است. مسلم به معنای تسلیم شده. مخلصین، تسلیم شدگان هستند که اهل بیت هستند ولی هیچ لحظه شادی در زندگی آنها نبود. یا همین که پیغمبر و یا امیرالمؤمنین شوخی می‌کردند علتش این بود که آنقدر پیغمبر از جهنم حرف زده بود که دیگر برای مردم روحیه نمانده بود مجبور بود که با آنها شوخی کند که تعادل برقرار بشود یا امیرالمؤمنین اگر به خلاف عمر الفاروق شوخ طبع است به خاطر این است که کارش خشن بود کشتار می‌کرد، مجبور بود که بین آن خشونت عملی با این شوخ طبعی ظاهری توازن برقرار کند.

درس دوم - تعریف پیامبر در روایات معارض: ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَكَانَ النَّبِيُّ يَمْزُحُ؟ فَقَالَ كَانَ النَّبِيُّ يَمْزُحُ -

کتاب مکارم الاخلاق صفحه ۲۱، از عبدالله ابن عباس است.

بخش اول: دو حدیث نبوی از یک مبحث اعتقادی. می گوید شخصی از او (ابن عباس) به عنوان یک تاریخ مجسم که شب و روز کنار پیغمبر بوده پرسید که أَ كَانَ النَّبِيُّ يَمْزُحُ؟ آیا پیغمبر مزاح می کرده؟ ابن عباس گفت: فَقَالَ كَانَ النَّبِيُّ يَمْزُحُ بله پیغمبر شوخی می کرده. بعد روایت معارض آن این است:

بخش دوم: عَلِيُّ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ ابْنِ الْبُخْتَرِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ - کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۶۴.

از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حفص ابن بختری از امام صادق. إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ شوخی نکنید، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ چون آبرویتان را می برد! حالا کدام را باید عمل کرد؛ سنت نبوی که شوخ طبعی است یا کلام روایت امام صادق را که می گوید شوخ طبعی باعث رفع وقار و سنگینی می شود؟ شاید هم پیغمبر شوخی می کرد که عرب ها گستاخ شده بودند، آن یکی می آمد می گفت ای پیامبر برایم قصه بگو! یا اینکه تند تند می آمدند در خانه پیامبر ولو می شدند و پیغمبر را نمی گذاشتند به کار جبرائیل مداری بپردازد که آیه آمد گفت الکی پیش پیغمبر نروید هر کسی می خواهد برود باید عوارض بدهد عوارض اتوبان؛ صدقه.

درس سوم - ایمانی که با خنده از بین برود چگونه فرع دین قرار می گیرد؟: وَقَالَ الصَّادِقُ كَثْرَةُ الْمَزَاحِ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَكَثْرَةُ الضَّحِكِ يُمَحُو الْإِيمَانَ مَحَوًّا - کتاب الاختصاص صفحه ۲۳۰، از امام صادق است.

زیاد شوخی کردن باعث سنگ روی یخ شدن می شود، موقعیت آدم لوث می شود و زیاد خندیدن ایمان را از بین می برد كَثْرَةُ الضَّحِكِ يُمَحُو الْإِيمَانَ مَحَوًّا. حالا اینجا سؤال سر این است: ایمانی که با خنده از بین برود چه ساختاری در وجود اسلام دارد؟ طرف خنده رو، مَزَاح و شوخ طبع است، هم می خنداند و هم می خندد آیا ایمانش از بین می رود؟ الْإِيمَانَ مَحَوًّا یعنی هیچ چیزی در دست نمی ماند با یک خنده بی دین شد. این شاید به خاطر این است که دین که تالو، وابستگی و الزامش ایمان است در قانون تقیه و کلم الناس خالی از حقیقت شده، مثل شیر بی یال و دم و اشکم شده و هیچ چیزی ته آن نماند، حالا این هیچ چیزی ته آن نمانده هم به محض اینکه بخندی از بین می رود.

(فایل صوتی ۶۹۸۷ - درس چهارم) در این دین باید به حال خودمان گریه کنیم. اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۶۴، از امام صادق است. كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمِيتُ الدِّينَ كَمَا يَمِيتُ الْمَاءُ الْمِلْحَ خنده بسیار دین را آب می کند همانند آب که نمک را چنین می کند. آیا خنده بد است؟ حق داری! حاکمیت دین به گونه ای است که مردم فقط باید گریه کنند به حال خودشان با چنین خدایی که دارند. قشر مستضعف مضطر منتظر مضطرب محروم مغرم به خاطر کل فشارهایی که از ناحیه قضا و قدر در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، جسمی و روحی به او می آید باید گریه کند. بعد این کلام در برابرش منازعه دارد؛ چقدر در دین داریم که آنهایی که دیگران را مسرور و خوشحال می کنند جایشان در بهشت است؟ خوشحال کردن به چیست؟ وقتی خوشحالش می کنی می خندد! خنده در دین ممنوع است، چون دین، دین آزار و اذیت است و واکنش متقابلش اشک و حزن و ناراحتی است.

درس چهارم - الگوی مسلمین خلاف این دستور عمل می کند!: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ سِتَّ سِنِينَ

فَلَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تُقَبَّلَهَا - كتاب المشكوة صفحه ۲۰۲، كتاب محاسن، از امام صادق است.

امام صادق فرمود: إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ سِتَّ سِنِينَ فَلَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تُقَبَّلَهَا می گوید وقتی که دختر شش سالش شد دیگر حق نداری او را ببوسی. حتماً این برای غیر از پدر است دیگر، اگر یادتان باشد در اسناد هست که در روایات مختلف از همین پیغمبر داریم که طرف آمد دید پیغمبر امام حسن و امام حسین را بغلش گرفته و اینها را می بوسد، گفت، عجب مگر بچه را باید بوسید؟ من ده بیست تا بچه داشتم و هیچ کدام از آنها را نبوسیدم! پیغمبر گفت تو سنگدل هستی. حالا شاید دختر بچه را برای غریبه ها گفته که نبوس ولی به شواهد مختلف خود پیامبر دخترش فاطمه را در سنین بالا به صورت لب؛ لب گرفتن می بوسید که صدای عایشه در آمده بود که چکار می کنی بابا مثل اینکه ما زن تو هستیم و اینجا داریم نگاه می کنیم ها! بعد پیغمبر شروع به تعریف از مقامات فاطمه زهرا کرد.

درس پنجم - تخصیصی ندارد پس عمومیت خواهد داشت! أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَنْتُمْ فِي تَصَافُحِكُمْ فِي مِثْلِ أُجُورِ الْمُجَاهِدِينَ - كتاب الثواب صفحه ۲۱۸ است.

بخش اول: در این مبحث دو تا بخش است. از سعد ابن عبدالله از احمد ابن ابی عبدالله از محمد ابن علی از محمد ابن الفضل از ابی حمزه از امام صادق. فرمود که أَنْتُمْ فِي تَصَافُحِكُمْ فِي مِثْلِ أُجُورِ الْمُجَاهِدِينَ می گوید شما وقتی با همدیگر مصافحه می کنید و دست می دهید مقام یک مجاهد رزمنده را در جبهه جنگ اسلام به دست خواهید آورد. اینجا اشاره ای هم نشده که به زن دست بدهی یا به مرد! باید می گفت که مصافحه مرد با مرد، زن با زن، محرم با محرم، ولی اینجا نگفته، اینجا یک راه گریزی است برای اینکه راه برای دادن دست بین زن و مرد باز باشد.

بخش دوم: عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: إِنَّ فِي تَصَافُحِكُمْ مِثْلَ أُجُورِ الْمُهَاجِرِينَ - كتاب المشكوة صفحه ۲۰۰، كتاب محاسن، از امام صادق است.

إِنَّ فِي تَصَافُحِكُمْ مِثْلَ أُجُورِ الْمُهَاجِرِينَ باز اینجا مقام دست دادن و بغل کردن را نشان می دهد. آنجا در بخش اول می گوید مزد مجاهدین را می گیری و اینجا می گوید پاداش مهاجرین، آنهایی که هجرت کردند را می گیری.

درس ششم - دوست داشتنی خلاف صمدیت است! عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ ابْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ - كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۴۵ است.

بخش اول: این درس هم دو بخش دارد. از اصحاب حدیث از احمد ابن محمد از ابن فضال از ثعلبه ابن میمون از محمد ابن قیس از امام باقر. امام باقر فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ خدای باری تعالی بلند سلام کردن را دوست دارد. اینجا بحث حبّ که می آید در آن بحث قبل عرض کردم که کوچک سازی خداست و حقارت توحید زمین است که خدای با این عظمتی که باید باشد که هستی را آفریده، نگاهش به این کره زمین مجهول الهویه و مجهول القدر در بین گیتی است که حالا در بین اینها مسلمان ها چقدر هستند و بعد در بین مسلمان ها چه کسی به هم دست می دهد یا سلام می کند خوشش می آید، يُحِبُّ! با این نردبان ها نمی شود رفت خداشناس شد، با این پلکان می شود حضرات خلفا، تا آن حد

۲۶۰، از رسول اکرم است.

فایل صوتی ۶۳۹۴ با موضوع فرار به سوی خدا به علت بازخوان به درس بیست و پنجم فایل ۱۲۲۱ ملحق گردید.

- کتاب تَحْفُ الْعُقُول صفحہ ۱۵۲، از امیرالمؤمنین است.

امیرالمؤمنین در خطبه‌ای معروف به خطبه دیباج فرمود: **أَفْشُوا السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ** افشای سلام کنید در عالم. در عالم که صدای یک نفر نمی‌رسد شاید منظور این است که روی آن تبلیغ کنید، به آن رسانه بدهید، طنین و پژواک به آن بدهید. **وَرُدُّوا التَّحِيَّةَ عَلَى أَهْلِهَا** و سلام را هم برگردانید به صاحبی که به شما سلام داده **بِأَحْسَنَ مِنْهَا**. سؤال این است که آیا اولاً خود سلام کلمه است؟ مثل این است که به یک فقیر صاحب کارش دیکته می‌گوید، مثلاً می‌گوید باید کلّ این دفتر چهل برگی را بنویسی یول، یول یول، یول یول یول، آیا این یولدار می‌شود؟ یعنی با تلقین یولدار می‌شود؟ این

تلقين در همه مكاتب امتحانش را بد پس داده؛ از دين خدا گرفته كه مى گويد هر كس به ظنّ خود به خدا نگاه كند خدا متقابلاً جوابش را مى دهد، اولياى خدا به حُسن ظن به خدا نگاه كردند خدا پاسخش به آنها سوء القضاء بود تا بقيه اى كه پيروان اينها بوديم، تا اينكه اينهاى كه مى آيند مى گويند روى چيز خوب تمرکز كنيد خوب مى بينيد، اگر تئورى اينها پيروز بود ملت عالم طرفدارشان مى شدند نه اينكه خودشان باشند و همان شش تا و نصفى كه هميشه بودند. يك چيزهاى و يك فرضيه هاى براى سرگر مى مى آيند مى گويند، مثلاً به آب مدام صدا بزن چيز خوب بگو شفاف مى شود يا چيز بد بگو تيره مى شود يك چيزهاى... اينها چيست! دنيا مثل هند شده كه مى گويند هزار دين و هزار مكتب است، هر كسى براى خودش يك چيزى آورده، بزرگشان هم سياستون، انبياء و تئوريسين هاى علمى بودند؛ اين سه تا، مثلث است. هيچ چيزى جواب نمى دهد چون اسكلت بندى زندگى انسان بر پايه سربالايى است، ماشين بدون سوخت سربالايى مى رود، چه مى شود؟ مى ايستد! حالا اى كاش بايستد، به قول معروف مى گويد از آن بالا با مخ به زمين مى خورد. حالا در دنيا تبليغ سلام كنيم، در دين هم زياد تبليغ شده مى گويد هر كس بدون سلام حرف هايش را شروع كرد جوابش را نده مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ و امثال اينها! مى گويند سلام از اسامى خداست. كدام خدا؟ خدائى كه در غيبت است. هيچ وقت روى اين مسئله فكر كرده اى؟ در غيبت همه چيز پنهان است، آن وقت چطور خود خدا آشكار است؟ خدا هم پنهان است ديگر، اگر آشكار بود اسماء و صفاتى كه اين همه اديان برايش سينه زدند خودش را نشان مى داد نه اينكه شما بدويد سلامتى بدود، شفا بدود، غنا بدود، شادى بدود. بعد مى گويد به احسن وجه هم جواب بده. اين دو مورد خيلى جاى تأمل دارد؛ يكى سلام و يكى احسن. سلام، سلامتى است و به معناى ابلاغ اينكه ما با تو در سلّم هستيم اِنِّى سَلِّمٌ لِّمَنْ سَالَمَكُمْ، يعنى شعار اسلام اين است ديگر، وقتى به طرف سلام كردى يعنى من با تو جنگ ندارم در حاليكه در تاريخ خلافتش ثابت شده، آنهاى كه مبشران سلام بودند قربانيان جنايت شدند با اينكه سلام را در جهان ارائه و اشاعه دادند؛ بقول اين روايت أَفْشُوا السَّلَامَ فِى الْعَالَمِ.

درس دوم - چرا به گفته خود عمل نكرد؟: وَ اُنْشِدَ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسَ كَثِيرًا اَلْفُ خِلٌّ وَ صَاحِبٍ - وَ اِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَكَثِيرٌ - كتاب كنز الفوائد صفحه ۳۶ است.

از اشعار اميرالمؤمنين است، شايد هم بازخوان باشد. مى گويد:

وَ لَيْسَ كَثِيرًا اَلْفُ خِلٌّ وَ صَاحِبٍ
وَ اِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَكَثِيرٌ

هزار تا رفيق كم است اين قدر كه روزگار روزگار سختى است، يك دانه دشمن زياد است! حالا اميرالمؤمنين اين را براى چه كسى گفته است؟ براى اين شعر سروده كه ترانه بشود و با آن آواز بخوانند يا نه هدف داشته؟ چرا خود اميرالمؤمنين به دنبال داشتن دوست نبود؟ چرا قدم به قدم براى خودش دشمن درست مى كرد؟ تاريخ از اميرالمؤمنين سؤال مى كند و على مى گويد كه تقصير من نيست، واقعيت همين است كه من دارم مى گويم؛ هزار تا دوست كم است و يك دشمن زياد است. ولى در آن مسيرى كه الله ما را قرار داد مسيرى بود كه دشمنى را بود، پيغمبر پشت سر ما، ما را در غزوات و جبهه ها و جنگ ها به جلو هل مى داد. على مى كُشد و براى خودش دشمن درست مى كند اسلام پيشرفت مى كند! اسلام به نفع چه كسى پيش مى رود؟ به نفع پيغمبر؟ نه، چون اگر به نفع پيغمبر بود مثل همين شعر

امیرالمؤمنین باید پیغمبر در تکریر پیروان دوست اضافه می کرد نه دشمن، اینهایی که دور پیغمبر جمع شدند آیا دوست پیغمبر بودند؟ پیروش بودند؟ رفیقش بودند؟ عاشقش بودند؟ نه، دلیل را خود تاریخ می آورد که اِذْ تَدَّ النَّاسُ و آن دوتا آیه؛ و قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا و الْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا و نِفَاقًا، یعنی تو به زور مردم را با لوی بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلُكُمْ وارد جبهه اسلام کردی در حالیکه من خدا دارم گواهی می دهم و خاطرنشان می کنم و اعلام می کنم که الْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا و نِفَاقًا یعنی تو آب در هاون کوبیدی و فقط برای خودت دشمن درست کردی. دشمنی برای پیغمبر در لفافه بود به صورت اینکه آماده بودند که پیغمبر به قتل برسد تا از پیغمبر انتقام بکشند، نمونه بارزش هم همان کلام ابوسفیان است که بعد از شهادت نبوی زمانی که نوبت به فامیلش خلیفه سوم رسول الله، رسیده بود آمد به قبر حمزه لگد می زد و می گفت بدبخت بلند شو ببین تو خون دادی که اسلام بیاید ما آمدیم. پس برای پیغمبر هم فایده ای نداشت، پیغمبر هم از همان اوائل می دانست که این کشتار در یک جایی انباشته می شود و به سمت خانواده خودش برمی گردد، برای همین روضه غریبی خانواده خودش را می خواند، روضه قتل و غارت اهل بیتش را می خواند، تا آنجایی که حتی از جبرائیل که خبر قتل حسینش را در ولادتش می دهد می خواهد شفاعت بگیرد جبرائیل می گوید اصلاً جای شفاعت نیست خدا اراده کرده که اینطور بشود. خدا اراده کرده. یعنی واکنش طبیعی این کشتاری است که تو کردی حالا باید ورق برگردد و دامن گیر خودتان می شود.

ظهوریاب منتظران ۵۵۴۶ - فایل صوتی ۶۳۹۶ - درس اول - سوء ظن یک بیماری مسری می باشد: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ اصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: مَنْ جَالَسَ اَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِيْبٌ - کتاب صفات الشیعه صفحه ۵۱ است.

از جعفر ابن محمد ابن مسرور از کانال محدثین از امام صادق است. امام صادق فرمود: مَنْ جَالَسَ اَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِيْبٌ کسی که همنشینی می کند با کسانی که به شک و تردید به همه چیز می نگرند خودش هم کم کم مثل آنها می شود. الان این درگیری های خانوادگی، منبعث از سوء ظن است. این یک مثلث است؛ سوء ظن، سوء تفاهم، سوء برداشت. اول گمانش به خارج از علم و واقعیت می رود و بعد نوبت سوء تفاهم می رسد، دیگر فهم متقابل در وادی تردید رفته که تو درست می گویی یا نه، او درست می گوید یا نه! بعد نهایتش سوء برداشت است، برداشت تو از این حرفی که مخاطب تو زده بد است پس بد برداشت می کنی، بد قضاوت می کنی، بد عمل می کنی و بد برخورد می کنی. مسری است، بداخلاقی مسری است، در بعضی از نسخ قدیم هم داشتیم. در خانه ای که یک نفر عصبانی است همه را کم کم عصبانی بار می آورد، در یک خانه ای که یک نفر به دید بد به اطراف نگاه می کند کم کم دید اطرافیان به او بد می شود، بعد می شود کینه و بعد جار و جنجال و بعد ضرب و شتم و بعد سکت، سرطان، یا زندان یا قبرستان یا طلاق. طرف برای من عریضه داده می گوید من مطلقه هستم، می گوید طرف من اینقدر من را اذیت کرده الان که از زندگی اول بیرون آمدم در فشار خانواده هستم که دوباره تجدید ازدواج کن ولی می گوید چنان در ازدواج اول له شدم که اسم ازدواج می آید وحشت می کنم. چقدر خوب می شد که اینها سرگذشت خودشان را می نوشتند و در منظر آنهایی که می خواهند ازدواج کنند یا مجبور هستند ازدواج کنند یا دهانشان آب افتاده یا آرزو دارند که خیال می کنند از این حال به حال

دیگر در آمدن از جهنم به بهشت رفتن است. منتظر هرگز دچار سوء ظن نمی شود. می دانی چرا؟ بخاطر اینکه وقتی از هم اتاقتی، از هم خانه خود، از فامیل، نزدیک، دوست و هم شاگردی خود یک چیزی می بیند و او را ناراحت می کند سریع می فهمد که این آلت دست یک نفر دیگر است؛ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۱۸ انعام) او این را تحریک کرده و این حرف را در دهانش گذاشته که به تو بگوید و روی اعصابت برود، وقتی معتقد به جبر مطلق هستی آرام می شوی، بهم می ریزی ولی بعد ساکت می شوی چون می دانی اولاً تقصیر فلانی نیست، بعد فایده ای ندارد چون از نقطه بالا اراده شده، بعد هم می دانی که اینجا جایگاه عذاب است. فرشته در گوش نوزاد متولد شده چه می گوید؟ یادت هست، این سند مال چند سال قبل است، می گوید آمدی برای مردن یعنی همان لحظه ای که وارد می شود در گوش او از مرگ سخن می گوید، حالا این مرگ، مرگ تدریجی است، مرگ روز به روز است، مرگ در فشارهای زندگی است.

درس دوم این فایل با موضوع عطسه کردن نشانه حرف حق می باشد به علت بازخوان به فایل ۵۱۰۸ ملحق گردید.

درس سوم - آینه تاریخ چیز دیگری را بیان می کند: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ أَحْمَدَ ابْنِ الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْهَيْثَمِ ابْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُرْوَةَ ثَنَا الْعَفْوَ عَمَّنْ ظَلَمْنَا - کتاب خصال صفحه ۱۰ است.

از گروه محدثان: احمد ابن حسن ابن احمد ابن ولید از محمد ابن حسن صفار از هیثم ابن ابی مسروق النهدی از ابن ابی نجران از حماد از حریر از زرارہ از امام صادق. زرارہ از اصحاب کبار امام صادق است، می گوید از امام صادق شنیدم که فرمود: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُرْوَةَ ثَنَا الْعَفْوَ عَمَّنْ ظَلَمْنَا ما گروه رجال ظهوری دأبمان این است، مشرب، مسلک و مکتبمان این است که هر کس روی ما خنجر کشید ما به او دسته گل بدهیم. آیا واقعیت همین است؟ آیا جمع معصومین همینطور عمل کردند؟ غزوات رسول الله بر چه پایه ای بوده؟ این سؤال را تاریخ می کند، بخش فنی کالبدشکافی است، دقت کنید! رسول الله که به اطراف و اکناف لشکرکشی می کند آیا اینها (یعنی مخاطبین) به پیغمبر ظلم کردند یا نکردند؟ یکی از این دو تاست، و یکی از این دو تا بوده دیگر: یا ظلم نکردند و سر جایشان نشسته اند و دارند با عقایدشان زندگی شان را می کنند، این پیغمبر است که لشکرکشی کرده: با فرمان اَسْلِمَ تُسَلِّمَ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ قَوْلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا با این مثلث، نوک پیکان بُعِثْتُ به سر وقت آنها رفته و آنها مقاومت کردند، از وطن و عقایدشان دفاع کردند و کشته شدند و زن هایشان اسیر شدند و اموالشان مصادره شد. یا اینکه نه، ظلم کردند یعنی آنها شمشیر کشیدند و ابتدا به ساکن آنها به پیغمبر حمله کردند، اگر این هم که باشد باز به این کلام نمی خورد الْعَفْوَ عَمَّنْ ظَلَمْنَا. آیا رسول الله کسی که به او ظلم کرد را بخشید؟ بله! در فتح مکه همه را بخشید و به دشمن شماره یک خود (ابوسفیان) هم امان نامه داد، علاوه بر آن خانه او را مأمن کرد سفارت مشرکین و کفار کرد و گفت هر کسی به آنجا برود از کشته شدن تأمین می یابد (برای شما در دایرة المعارف نسخه هایش را داشتم) ولی درست در همان روز طرف رفته به پرده خانه خدا آویزان شده پناهنده شده که او را نکُشند و شمشیر هم در دستش نبوده به صرف اینکه در جنگ علیه پیغمبر شرکت داشته، پیغمبر گفت او را بکشید، گفتند این عارض به کعبه شده، گفت عیب ندارد او را بکشید، پس این وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ چه می شود؟ گفت او را بکشید. الْعَفْوَ عَمَّنْ ظَلَمْنَا! یا اینکه امیرالمؤمنین طلایه دار

نهضت نبوی این همه از قریش کُشت که بعداً وبال گردن خودش شد آیا اینها به امیرالمؤمنین ظلم کرده بودند یا نکرده بودند؟ مثل همان دوراهی که اول عرض کردم، تا بیاید امام دوازدهم که در پیرامونش نوشته اند که ایشان وقتی که قیام می کند حتی به مُرده ها رحم نمی کند، در کتب شیعه است دیگر، خلیفه اول و دوم را از قبر بیرون می کشد و جسد اینها را به آتش می کشاند، حالا من نمی دانم بعد از هزار و خرده ای سال چطوری جسد اینها باقی مانده است، الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا. حالا اصلاً بالاتر برو؛ خدا، آیا خدا کسی که به او ظلم کرده را می بخشد؟ اولاً کسی جرأت نمی کند و در این مقام نیست که به خدا ظلم کند ولی در فرهنگ دینی داریم که اگر فلان کار را بکنی به خدا ظلم کردی، این را زیاد داریم و مصادرش هم هست، آیا خدا بخشید؟ عفو کرد؟ اگر عفو می کرد که خلقش را اینطوری نابود نمی کرد، آبا و اجداد ما این همه در نماز شب گفتند اَلْعَفْوُ اَلْعَفْوُ اَلْعَفْوُ اَلْعَفْوُ به هر تعداد اَلْعَفْوُ صدتا شلاق بر سرشان زد، وقتی که خدا عفو ندارد وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ شده یک نوشتار در قرآن، شما از زیر مجموعه اش توقع داری؟!

درس چهارم – تقيه را در زوایای زندگی بشر ملاحظه کنید!: بالاسناد المتقدم فی بابِ اسْتِحْبَابِ الْفُضْلِ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ ج ۵ فی حَدِيثِ وَصِيَّةِ النَّبِيِّ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي - کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۲۵۵، از راویان حدیث نقل می کند.

این کلام خیلی جنجالی است. پیامبر به امیرالمؤمنین می گوید: مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي، اگر یک نفر به تو جفا کرد ظلم کرد بعد آمد گفت ببخشید، راست می گوید یا دروغ می گوید، هرچه، می گوید به تو چه، باید او را ببخشی. عذر را بپذیر حتی از کسی که به تو بدی کرده و دارد ماستمالی می کند، کارش را دارد توجیه می کند، مال تو را بُرده به تو ضرر زده تعدی کرده، اگر نپذیری عذر را از کسی که تو را آزار داده و عذرش بر پایه صحنه سازی است یا واقعیت است باید بپذیری، اگر نپذیری من در روز قیامت تو را شفاعت نمی کنم. فایل صوتی ۶۳۹۷ با موضوع قلوب مریض و غرور منافقین به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۲۵۳۹ ملحق گردید.

درس دوم – آنچه که گفته اند با استاندارد غیبت همخوانی ندارد!: قَالَ الرِّضَا الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّأً مِنَ الْغُيُوبِ - کتاب تحف العقول صفحه ۴۳۹، از امام رضا است.

الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّأً مِنَ الْغُيُوبِ امام رضا فرمود کسی که به منصب امامت می رسد باید گناه نکند پاک است. اخیراً چند تا سند داشتیم و رو کردیم که خود اَئِمَّةُ الْهُدَاةِ الْمُهَدِّينِ اعلام کردند ما گناهکار هستیم. ای علی ابن موسی الرضا جواب این چه می شود؟ آیه دوم سوره فتح که رسماً می گوید تو گناه کردی و خدا گناهان تو را بخشیده لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ (آیه ۲ فتح) بعد مدام می گویند که نه این گناه امتش است، بابا تو این را که می گویی کتاب را داری نقض می کنی، یک جای آن را درست می کنی ده جای آن را خراب می کنی، می خواهی امام را پاک کنی پیغمبر را تطهیر کنی اما کتاب را ضایع می کنی، این کتابی که می گوید بطور روشن کلماتش با مخاطب با قاری حرف می زند تو داری می گویی نه اینطوری نیست، اینطوری نیست یعنی غلط نوشته! مُبَرَّأً مِنَ الْغُيُوبِ تبرئه شده از عیوب. حالا این عیوب ظاهری (که در سند داشتیم) مثلاً مطاعنین امیرالمؤمنین روی امیرالمؤمنین عیب

گذاشتند که دستش غیر استاندارد است خیلی بلند است و سرش هم که مو ندارد. عیب؛ آیا بیماری عیب نیست؟ نه؟ ائمه مریض نمی شدند؟ اعصابشان خراب نمی شد؟ آیا تخریب اعصاب، عیب نیست؟ در اسناد و مدارک موجود در دایرة المعارف داریم، وقتی که پیغمبر اکرم عصبانی می شد، در قنوت نماز چقدر سران قریش را لعنت می کرد، آیا اعصابش خرد نشده بود؟ آنجا اعصابش خرد شده بعد که فتح مکه شده به اینها پناه داده! نزدیکان پیغمبر گفتند بابا اجازه بده کله های اینها را قطع کنیم، اینها پدر ما را درآوردند و سال های سال ما را اذیت کردند. پیغمبر گفت نه، اَلْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ امروز روز رحم است، رحم کرد و خوب هم رحم را در هنگام غدیر و وصیت نویسی و در جریان قرار گرفتن آزار و اذیت بچه هایش چشید. حالا یک عیب بزرگتر را هم برای بگویم؛ آیا خود غیبت عیب نیست؟ امام در این مرکز عیوب چه می کند؟ امامی که در تقیه قرار دارد امامی که در سجن و حصر و زندان و اقلیت قرار دارد چگونه می خواهد معایب زمان را بازگو کند؟ ها؟ مُبَرَّأً مِنَ الْعُيُوبِ! این تقیه عیب است، وقتی که نمی تواند واقعیت کتاب، سنت و حدیث را بگوید، آیا این عیب نیست؟ مگر امام نباید اعلم زمان باشد؟ خب این اعلم بودن وقتی پنهان است به چه درد جامعه بشریت می خورد؟ بالاترین عیب، بزرگترین عیب، وحشتناک ترین عیب، زمان غیبت است. الان این برای امام دوازدهم عیب نیست که در پس پرده غیبت نشسته است؟ بعد ملت های جهان دارند نابود می شوند و امام منصوب از طرف خدا مسئولیت وجدانی و معنوی و الهی دارد که از مردم دفاع کند؛ فرق نمی کند با هر دین و مذهب و مکتبی! مگر امیرالمؤمنین نگفت؟ با گریه می گفت که شنیده ام دم مرز کشور اسلام از پای یک دختر یهودی خلخال و طلای او را کشیده اند و پایش را زخم کردند مسلمان اگر بشنود و گریه نکند سکتة باعث تعجب است! حالا این عیب نیست که خدا امام دوازدهم را در سایه نگه داشته؟ گفت وقتی که امام دوازدهم از سایه بلند شد برود در آفتاب جابجایی عصر آغاز می شود، آن سند یادت هست؟ چقدر این اسناد مهم است، هر چه سعی کردند این اسناد و مدارک را در این هزار و خرده ای سال قایم کنند خود خدا اراده کرد که ما آن را افشا کنیم.

درس سوم - بیانات خدا منافع بشر را تأمین می کند؛ خداوند موعظه می کند و یا عذاب می دهد؟: قَالَ عَلِيٌّ

إِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ وَ اتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَ أَقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ - از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه صفحه ۲۵۱ است.

فرمود: إِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ به عنوان یک مخبر و مبلغ و مبشّر خداوند دارد تعریف می کند، می گوید بیان خدا منافع شما را تأمین می کند. بیان خدا کدام است؟ در قرآن است. قرآن حرف خداست یا حرف پیامبر اکرم است؟ حرف خداست، دین این را می گوید! حرف جبرائیل است؟ نه، جبرائیل واسطه وحی است. خب پس خدا آنچه را گفته به عمل نرسانده، چطوری مردم مُنْتَفِع می شوند؟ اذْهَبْ لَكُمْ (۶۰ غافر) را پیغمبر از جیبش درآورده یا مال خداست؟ حالا مردم چه منفعتی از این آیه، از این وعده، می برند؟ وَ اتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ موعظه می شوند با نصایح و پندیات و خیرخواهی خدا. آیا خدا کارش موعظه است؟ بله؟ پس برای چه برای مردم بیچاره شمشیر و شلاق کشیده؟ وَ أَقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ نصیحت خداست که باید مورد پذیرش و اقبال قرار بگیرد. اگر یادتان باشد سندهای دیگری هم داشتیم که می گفت دین نصیحت است، همه دین مجموعه اش نصیحت است که ما آنجا هم گفتیم این معارض است، اگر نصیحت است پس این همه قوانین خشن و ضد بشری در دین چیست؟

درس چهارم - امری که بعد از بیست و سه سال عزلت آمد، ناکارآمد بود: ... ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ نَقَضُوا أَمْرَكَ وَاسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَكَ وَ عَصَوْنِي فِيكَ؛ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ حَتَّى يَنْزِلَ الْأَمْرُ، أَلَا وَ إِنَّهُمْ سَيَعْدِرُونَ بِكَ لَا مَحَالَةَ - کتاب الخصال جلد ۲ صفحه ۴۶۲ است.

امیرالمؤمنین می گوید حرف پیامبر را به شما متذکر می شوم إِنَّ الْقَوْمَ نَقَضُوا أَمْرَكَ. این روضه ای است که پیامبر در حیات خودش می خواند نه برای علی، که برای خودش، که برای اسلام، که برای قرآن، که برای اهل بیت، می گوید: الْقَوْمَ الف لام مصدر و کثرت است، یعنی این قوم؛ قوم مسلمین! نمی گوید إِنَّ بَعْضَ الْقَوْمِ. إِنَّ الْقَوْمَ نَقَضُوا أَمْرَكَ نقض امر تو را می کنند. امر چیست؟ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. وَ اسْتَبَدُّوا بِهَا استبداد می کنند. استبداد برای یک نفر است دیگر؛ آن کسی که در رأس قرار می گیرد، ولی این وَ اسْتَبَدُّوا به إِنَّ الْقَوْمَ برمی گردد. مردم مستبد شدند، زورگو شدند، یکی رفت بالا ولی بقیه هوراچی و هوچی او بودند. ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله رفت بالا بر سر کرسی حکومت وَ اسْتَبَدُّوا! استبداد در چند چیز بزرگ؛ یکی مقابله با غدیر و یکی تصرف و غصب فدک. البته این چیزهایی است که شیعه می گوید، ما از بالا داریم ملاحظه می کنیم. ما می خواهیم بگوییم این دینی که در رأس آن اینها بودند پیغمبر قبل از شهادتش همه را تجزیه تحلیل کرده، آن وقت چطور ما می توانیم کتابی که از کانال اینها آمده به عنوان کتاب مقدس به خانه ببریم و روی سرمان بگذاریم؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یا اینکه نه، در تعصب هستید؟ در یکی از مصادران داریم که گفت شیطان اولین متعصب است، تعصبش به خلقت خودش بود گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲ اعراف) من را از آتش آفریدی و آدم را از خاک، آتش بر خاک برتری دارد؛ تعصب به خودش! وَ اسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَكَ وَ عَصَوْنِي فِيكَ عصیان کردند یعنی شوریدند بر من در زمینه تو! وَ عَصَوْنِي فِيكَ یعنی همان شورشی که راه انداختند که علی مشغول غسل دادن پیغمبر بود و عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله مشغول جمع کردن مردم در مسجد و رأی گرفتن برای خلیفه اول بود. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ ای علی صبر کن! علی هم صبر کرد، یادت هست برای صبر چه گفت؟ علی گفت: فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى صبر کردم در حالیکه استخوان در گلویم و خار در چشمم بود! تو تصور کن کسی بیست و سه سال استخوان در گلو و خار در چشمش باشد. چه می کشد؟ واقعاً! واقعاً علی مظلوم بود بنده خدا؛ شمشیر کشید به دستور یکی دیگر، آدم کُشت به امر کسی دیگر، خودش هیچ نظری نداشت بعد هم که رفیقش رسول الله رفت و با این فجایع مواجه شد. حَتَّى يَنْزِلَ الْأَمْرُ تا اینکه حکومت به تو برسد؛ علی شد خلیفه چهارم مسلمین جهان! أَلَا وَ إِنَّهُمْ سَيَعْدِرُونَ بِكَ خوب وضعیّت مسلمین را نشان می دهد. شما می خواهید نتیجه رسالت و محصول نبوت را بررسی کنی؛ همین است که خود پیغمبر دارد می گوید، چقدر جالب است! کالبد شکافی صدر اسلام به زبان رسول الله. وَ إِنَّهُمْ، باز این إِنَّهُمْ به إِنَّ الْقَوْمَ برمی گردد. وَ إِنَّهُمْ سَيَعْدِرُونَ بِكَ عَدَر می کنند. عَدَر یعنی کلک می زنند. تو را دور می زنند، به خانه تو حمله می کنند و تو را به زور برای بیعت می برند. لَا مَحَالَةَ چاره ای نیست، چون خدا باید حمایت کند که نمی کند! چه کسی می خواهد از علی حمایت کند؟ علی نه، از غدیر! از غدیر چه کسی می خواهد حمایت کند؟ نه به آن آتش تندی که مدام در مشعر و منا و عرفات تند تند روی سر پیغمبر می ریخت که یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ بَلِّغْ بقول امروزی ها پیغمبر را کچلش کرد، مثل اینکه پیغمبر می دانست که با طناب پوسیده

این خدا نمی شود در چاه رفت، مدام بقول امروزی ها زیر سبیلی رد کرد تا اینکه خدا عصبانی شد و یقه او را بین مکه و مدینه در سرزمین خُم گرفت، اینجا جبرائیل خرخره پیغمبر را جوید. چه گفت؟ گفت: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ همین الان این مدال های بیست و سه ساله را از روی دوش تو برمی داریم و یک آدم معمولی می شوی مگر اینکه در این زمان، در زمینه وصایت برسانی! پیغمبر رساند و نهایتش هم این شد که خلیفه دوم مسلمین جهان عمر الفاروق که مستحضر هستید در هنگام مسافرت به شامات به کرانه اروپا در جنگ بین مسلمین و غرب به عبدالله ابن عباس گفت پیغمبر زور خودش را زد که علی آن بالا برود خدا علی را سرنگون کرد، به پسر عمویت (یعنی علی) بگو که از دست عمر و ابوبکر ناراحت نباش خدا کرد! چقدر حرف قشنگی، چقدر استدلال، با همه بیسوادی چقدر مهندسی کلمات را خوب می دانست. گفت به علی بگو از دست ما ناراحت نباش جنگ داری با خدا بکن.

ظهور باب منتظران ۵۵۴۸ - فایل صوتی ۶۳۹۸ - درس اول این فایل در موضوع ارتداد بعد از نبی به علت بازخوان به فایل ۴۸۲۶ ملحق گردید.

درس دوم این فایل در موضوع ارتداد بعد از نبی به علت بازخوان به فایل ۴۸۲۶ ملحق گردید.

درس سوم - اینگونه وارونه نویسی ها مغایر با نگارش تقویم است: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - کتاب صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۱۸۰۸ است.

از انس ابن مالک نقل می کند که یک چند سالی پیش پیغمبر خدمتگزار بود. مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ می گوید مهربان تر از پیغمبر نسبت به خانم هایش هیچ کس را ندیدم. بعد همین پیغمبر چهل روز از زنان خود فاصله گرفت و رفت در مسجد خوابید، اذیتش می کردند. آنجا پیغمبر ترحماً رفت یا تغیظاً رفت؟ یا در مکالماتی که پیغمبر با عایشه داشت که از کانال اهل سنت ثبت شده که پیغمبر آرزوی مرگ او را داشت.

درس چهارم - سؤال های سیاسی را با دعا و تقیه پاسخ می دهند: وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ عَلِيُّ ابْنُ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ إِلَى الرَّضَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَوْلَادِ الْبَرَامِكَةِ عَرَضَ لِعَلِيِّ ابْنِ مُوسَى الرَّضَا فَقَالَ لَهُ مَا تَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ قَالَ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَالْحَقَّ السَّائِلُ عَلَيْهِ فِي كَشْفِ الْجَوَابِ فَقَالَ كَانَتْ لَنَا أُمٌّ صَالِحَةٌ مَاتَتْ وَ هِيَ عَلَيْهِمَا سَاخِطَةٌ وَ لَمْ يَأْتِنَا بَعْدَ مَوْتِهَا خَبَرٌ أَنَّهَا رَضِيَتْ عَنْهُمَا - کتاب الطرائف فی معرفة مذاهب از طوائف جلد ۱ صفحه ۲۵۲ است.

علی ابن اسباط از امام رضا نقل می کند. أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَوْلَادِ الْبَرَامِكَةِ يَكِي از بچه های برمکیان که ایرانی بودند و در دربار هارون الرشید و مأمون الرشید وزارت داشتند پیش امام رضا آمد عَرَضَ لِعَلِيِّ ابْنِ مُوسَى الرَّضَا به امام رضا گفت: فَقَالَ لَهُ مَا تَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ ابی بکر چطور آدمی بود؟ قَالَ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ امام رضا تسبیحات اربعه که منسوب به فاطمه زهرا است را گفت. یکطوری می خواسته او را رد کند چون اینها از طرف حکومت مورد آزار بودند، آنجا هم چون اقلیت شیعه بود کار بیخ پیدا می کرد که اینها را شناسایی کنند بگیرند. فَالْحَقَّ السَّائِلُ عَلَيْهِ این برمکی ول کن نبود فی کَشْفِ الْجَوَابِ مدام دوباره سؤال می کرد. كَانَتْ لَنَا أُمٌّ صَالِحَةٌ مَاتَتْ امام رضا گفت که می خواهی آن حرف آخر را بزنم؟ گفت بزن. گفت ما یک مادری داشتیم که از خوبان بود و مُرد؛ منظور فاطمه زهرا بود وَ هِيَ عَلَيْهِمَا سَاخِطَةٌ او از دست ابوبکر عصبانی بود وَ لَمْ يَأْتِنَا بَعْدَ مَوْتِهَا خَبَرٌ دیگر بعد از مرگ مادر

خبری به ما نرسید، اَنَّهُا رَضِيَتْ عَنْهُمَا حَالاً فَاطِمَه با آن موقعیت و مقامی که دارد امام رضا اول طفره رفت که ابوبکر آدم خوبی است بعد در نهایت همین واقعیت را گفت.

درس پنجم – اجرائیات متغیر در قاموس دین!: حَدَّثَنَا ابُو النُّعْمَانِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْفَضْلِ حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ اَيُّوبَ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ اَتَى عَلَى بَزْنَادِقَةٍ فَاحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ اِنَّا لَمْ اُحْرِقْهُمْ لِنَهَى رَسُولَ اللَّهِ لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَلَقَتَلْتُهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوْهُ - کتاب صحیح بخاری جلد ۶ صفحه ۲۵۳۷ است.

بخش اول: گروه راویان: ابو نعمان محمد ابن فضل از حماد ابن زید از ایوب از عکرمه است. گفت عده‌ای از زنداقه که دین را قبول ندارند پیش امیرالمؤمنین آوردند بِعَذَابِ اللَّهِ. فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَبْدَ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ شَنِيدَ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ اِنَّا لَمْ اُحْرِقْهُمْ لِنَهَى رَسُولَ اللَّهِ اَيْنِهَا زَنَادِقَهُ را که پیش امیرالمؤمنین آوردند فَاحْرَقَهُمْ اَيْنِهَا را سوزاند. عبدالله ابن عباس گفت پیغمبر ممنوع کرده، که این سوزاندن فقط عذاب خداست و مال جهنم است، نسوزانید، وَلَقَتَلْتُهُمْ هَمِيْن طوری بکشید لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوْهُ گفت هر کس دینش را عوض کرد او را بکشید. حالا این سوزاندن، جزای فکر کردن است؟ پس أَفَلَا تَعْقِلُونَ، أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ، لَا تَشْعُرُونَ، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ چه می‌شود؟ به هر حال باید کشته می‌شدند دیگر، چون می‌گوید پیغمبر هم اینها را می‌کشت، ولی آتش نمی‌زد. الان زندگی مردم آتش گرفته است، چه کسی کرده؟ خدا کرده، بعد امیرالمؤمنین می‌گوید نه این آتش سوزی مال جهنم قیامت است.

بخش دوم: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ حَدَّثَنَا اَيُّوبُ عَنْ عِكْرِمَةَ أَنَّ عَلِيًّا حَرَّقَ نَاسًا اُزْتُدُّوا عَنِ الْاِسْلَامِ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَمْ اَكُنْ لِاُحْرِقْهُمْ بِالنَّارِ وَاِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَ كُنْتُ قَاتِلَهُمْ - از مسند احمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۲۱۷ است.

این مبحث یک قلوئ دیگر دارد، حدیث کرد اسماعیل از ایوب از عکرمه. باز همان بحث قبل است: أَنَّ عَلِيًّا حَرَّقَ نَاسًا اُزْتُدُّوا امیرالمؤمنین عده‌ای را که از اسلام برگشته بودند سوزاند اُزْتُدُّوا عَنِ الْاِسْلَامِ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَمْ اَكُنْ لِاُحْرِقْهُمْ بِالنَّارِ وَاِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَ كُنْتُ قَاتِلَهُمْ، پیغمبر گفت که نسوزانید به عذاب خدا.

درس ششم این فایل با موضوع خواستگاری عمر از دختر علی به علت بازخوان به فایل ۴۹۰۲ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۴۹ - فایل صوتی ۶۳۹۹ - درس اول - دین را به دوستانش داد تا هر جور که می‌خواهند مدیریت کنند: ... إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَيُبْغِضُ وَلَا يُعْطِي دِيْنَهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ - کتاب اصول کافی جلد ۳ صفحه ۳۰۵ است.

امام باقر فرمود إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَيُبْغِضُ وَلَا يُعْطِي دِيْنَهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ خداوند عطا می‌کند دنیا را به هر دوست و دشمنی. خب این در آغاز کلام، چالش است؛ خدا دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد در کدام دنیا؟ دنیایی که دنی، پست و بیخودی است؟ دنیایی که وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ است؟ دنیایی که الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا است؟ آن منظور این دنیایی هست؟ عجب! دست شما درد نکند، چه خدای خوبی، واقعاً دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد، اگر بگوییم اسماء ایذایی مطرح است که خب به یک عده‌ای اسماء ایذایی کم داده، حالا نه که ندهد، اینجا در این دنیا اسماء ایذایی دور و بر همه پرت می‌زند مثلاً ثروتمند راجع به ثروتش بیمناک است که چه می‌شود،

آیا دزد می برد؟ غالباً باعث دعوا در خانه ثروتمندان می شود که چرا این را به آن بچه دادی، چرا آن را به این ندادی؟ یا حاکم می برد. ولی یُبَغِضُ نشانگر این است که خدا بر یک عده ای غضب کرده، در یُحِبُّ و یُبَغِضُ هم باز کوچک سازی خداست، البته معبود خاکی نه، این اصلاً کوچک ذاتی هست. بعد ادامه می دهد و لَا یُعْطِی دِینَهُ إِلَّا مَنْ یُحِبُّ ولی دینش را به کسانی می دهد که دوستش دارند. خب اینجا در تاریخ سؤال زیاد است: یعنی دنیا دار در محوریت زرو زور و تزویر مورد محبت خداست دیگر؟ ها؟ حاکم، محبوب خداست پس تو دیگر نق و نوق زن که چرا حکومت این کار را می کند؟ خدا دوستش دارد. دینش را داده است به آنهایی که دوست دارد، خب این کتاب هم که به دست خلیفه سوم مسلمین جهان نوشته شد و با نظرات خلیفه اول مسلمین ابوبکر صدیق و خلیفه دوم مسلمین عمر الفاروق تنظیم و تدوین شد و پخش شد و بعد الان جوابگو نیست این دوستی خداست که به اینها یک چنین موقعیتی داده، عدم تطابق در حدّ شاخ درآوردن! دینش را به دست آنهایی داده که دوست دارند، دین عبارت است از کتاب، سنت یعنی پیامبر و روایت که شارح قرآن است، حدیث که تفسیر قرآن می کنند پس یعنی اگر به پیغمبر زهر دادند خدا خواسته دیگر، ما که معتقد به جبر مطلق هستیم ولی این را برای متشرع می گوئیم، چون دینش را که دین عبارت است از قدرت، استیلاء، خلافت، خلافت یعنی چه؟ یعنی این خلیفه پیغمبر است، برو بالاتر خلیفه جبرائیل است، برو بالاتر خلیفه خداست. و لَا یُعْطِی دِینَهُ إِلَّا مَنْ یُحِبُّ خانه فاطمه را داغون کردند دوستان خدا این کار را کردند، آیا غیر از این است؟ علی بیست و سه سال خانه نشین شد به دست دوستان خدا انجام شد، پیغمبر نتوانست وصیت بنویسد چون اهالی افاق بر پیغمبر مسلط بودند، اگر پیغمبر بر آنها مسلط بود نمی توانستند جلوی پیغمبر را بگیرند. خب پس همه اینها دوستان خدا هستند دیگر! یعنی اینطوری تفسیر می شود؛ اصلاً ائمه، همه دشمنان خدا هستند، خدا با اینها دشمن است، البته اینها دشمن خدا نبودند خدا با اینها دشمن است و تمام قتله آنها محبتین خدا بودند، تمام مزاحمین و منازعین آنها، تمام دوستان خدا بودند. حالا شما چطور در زیارت عاشورا لعن می کنید؛ أَوَّلًا وَ الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ و معاویه و یزید و عمر سعد و ابن زیاد؟ خب همه اینها دینداران بودند که اسلام را خدا به اینها سپرد و بخشید تا اینها بر اساس میلشان هر کاری می خواهند بکنند.

(فایل صوتی ۷۰۳۱ - درس چهارم) آیا خدا دنیا را به دوست و دشمن خود داده؟ بحارالانوار جلد ۶۵ صفحه ۲۰۳ حدیث ۲، کتاب المحاسن جلد ۱ صفحه ۲۱۶، کتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۱۵ حدیث ۲، کتاب التّمحیص صفحه ۵۱ حدیث ۹۶ است. مَالِکِ ابْنِ أَعِیْنِ الْجَهَنِّیِّ می گوید سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ از امام باقر شنیدم یَقُولُ: يَا مَالِکُ إِنَّ اللَّهَ یُعْطِی الدُّنْیَا مَنْ أَحَبَّ وَ مَنْ یُبَغِضُ وَ لَا یُعْطِی الدِّینَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ خدا دنیا را به دوست و دشمن داده، ولی آخرت را فقط به دوستانش داده است. کل آن غلط است! آیا ملت ایران دوست خدا هستند یا دشمن خدا؟ در هر دو صورت باید دنیا به آنها رو کند. چرا؟ چون می گوید من به دوست و دشمن می دهم دیگر! اینجا مچ گیری است، اینجا افاق تحقیق است، برای ما فرق نمی کند الله باشد، جبرائیل باشد، هر که باشد! ما می خواهیم این کلاه خفت و خواری و ذلت را که دین بر سر ما کرده از سرمان بیندازیم آن طرف، با کسی هم رودربایستی نداریم، از جایی هم نمی ترسیم، یک نفس است دیگر، آمده یا با سکت می رود یا با اعدام می رود یا با ترور می رود، بالاخره این روح باید از بدن جدا بشود. چطور به دوست

و دشمنش دنیا را داده؟ بله داده. چه دنیایی؟ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، الدُّنْيَا مَعْكُوسَةٌ. معکوسه یعنی چه؟ یعنی روز اول گفت وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۷۰ اسراء) انسان می‌رود در دنیا مورد مکرمت و مرحمت و ملاطفت قرار می‌گیرد ولی برعکس شد، اینجا آمد ذلیل شد، ضعیف شد، بدبخت شد، فقیر شد، مریض شد، نابود شد! لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴ تین) این ماده قانونی اولیه است، آمده اینجا چه شد؟ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَقْبَحِ تَقْوِيمٍ، انسان اینجا نه سلامت دارد، نه امنیت دارد، نه ثروت دارد، نه کسی به حاجتش وقعی می‌نهد، نه کسی به ناله‌اش جواب می‌دهد. أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا (۶۲ نمل) دروغ است، اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۶۰ غافر) دروغ است، اینجا مکر دین است، اینجا عوام فریبی است، اینجا کلاهبرداری است! تاریخ می‌گوید، من نمی‌گویم، معارضات دینی می‌گوید! دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد، چه می‌گویی؟ جمع کنید بابا! گرچه امام مهدی قرار است همه را جمع کند؛ یَأْتِ بِدِينٍ جَدِيدٍ! همه اینها را در آشغالی می‌ریزد، شریعت و طریقت و...، همه را دور می‌ریزد. دین در همه کشورهای اسلامی خصوصاً در ایران امتحانش را پس داده! به زودی مشخص می‌شود که اکثریت قاطع ملت ایران بی‌دین شدند و این خدای قلابی را نمی‌خواهند، دین نمی‌خواهند، مذهب نمی‌خواهند.

درس دوم - تقسیمات ارزاق مخلوق بر پایه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی!: مِنَ النَّاسِ مَنْ رِزْقُهُ فِي التَّجَارَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ رِزْقُهُ فِي السَّيْفِ وَ مِنْهُمْ مَنْ رِزْقُهُ فِي لِسَانِهِ - کتاب فروع کافی جلد ۵ صفحه ۳۰۵ است.

بخش اول: این درس دو بخش دارد، یکی از امام صادق و یکی از رسول الله است. امام صادق فرمود: مِنَ النَّاسِ مَنْ رِزْقُهُ فِي التَّجَارَةِ می‌گوید مردم (کُلِّ جامعه) در خرید و فروش، در تجارت و سرمایه‌گذاری سه قسم هستند: یک قسم آن تجار هستند؛ سوداگری، فروشندگی، عمده فروش، واردکننده جنس از خارج. وَ مِنْهُمْ مَنْ رِزْقُهُ فِي السَّيْفِ و بعضی‌ها روزی‌شان در شمشیر است. حالا این هم که خیلی معانی دارد، شمشیر به معنای قدرت است، باز برمی‌گردیم به اینکه تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ خدا حکومت را به حاکم داده، به چه چیزی داده؟ به سیف. در درس‌های گذشته چند تا روایت داشتیم که حکومت اقامه نمی‌شود مگر با سیف، شمشیر! شمشیر هم آرم قدرت است. آن روز سیف بود دیگر، نمی‌توانستند که بگویند با بمب اتم! وَ مِنْهُمْ مَنْ رِزْقُهُ فِي لِسَانِهِ روزی بعضی‌ها هم در زبان‌شان است. خب این هم باز چندتا معنا دارد؛ یک عده‌ای مثلاً وعاظ، اینها حرف می‌زنند پول می‌گیرند یکی روزیش در زبان‌شان است؛ چرب‌زبان. کلاهبردار نمی‌آید بگوید که من کلاهبردار هستم، خب آدم خودش را جمع و جور می‌کند بلکه با زبان‌بازی طرف را بقول عوام خر می‌کند. اگر یادتان باشد در گذشته یک نسخه هم داشتیم: إِنَّ مِنَ الْبَيَّانِ لَسِحْرًا زَبَانٍ می‌تواند جادو کند. حالا جادو، یا اینکه یک چیزی بخواند یا اینکه نه طرف آنقدر تردست و زرنگ است، شاید است، که بلد است با زبان یارو را خلع اراده کند. خب پس این سه تا بخش که روزی می‌گیرند روزی‌دهنده آنها خداست. باز به همان نسخه‌ای برمی‌گردیم که گفت دزد از طرف خدا مأمور است تا دزدی کند، قاتل مأمور است، خدا تمام راه‌های نفس کشیدن را به دزد بسته فقط راه دزدیدن را باز گذاشته این مدیریت خداست، برای قاتل یک جاده‌ای باز کرده که نمی‌فهمد چکار می‌کند احمق می‌شود، بعدش اسیر می‌شود؛ اسیر نفسِ لواحه و مجازات! پس اینها در محدوده خداست.

بخش دوم: این دیگر خیلی معرکه است. پیغمبر فرمود: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ رِزْقَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُونَ

می گوید که تو کار می کنی زحمت می کنی خون دل می خوری اعضا و جوارحت از بین می رود پیری زودرس می گیری، روزی نداری، داری خود کنشی می کنی اما نداری، یکی دیگر نشسته با یک تلفن یک معامله می کند چند میلیون یا چند میلیارد جابجا می کند این خلاف این آیه است که می گوید: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، هر چه تلاش کنی ثمره خواهی دید (آیه ۳۹ نجم) ولی اینجا دارد می گوید مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُونَ، اَبَى اللّٰه ابا دارد خدا اَنْ يَجْعَلَ رِزْقَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُونَ یعنی تو دنبال کار می روی آدم شرافتمندی هستی اما درها را می بندد. الان ما خیلی عریضه داریم که مغازه دار، فروشنده و تاجر که ورشکست شده. اینها با حساب و کتاب اقتصادی جلو رفتند، با دو دوتا چهارتای عقلانیت مالی پیش رفتند ولی چون خدا جلوی آنها را بست، راهشان را بن بست کرد، بدبخت شدند.

درس سوم این فایل با موضوع رزق مومنین به علت بازخوان به درس اول به فایل ۵۹۶۸ ملحق گردید.

درس چهارم این فایل با موضوع نذر کردن به علت بازخوان و تشابه موضوعی به فایل ۵۸۷۴ ملحق گردید.

ظهور باب منتظران ۵۵۵۰ - فایل صوتی ۶۴۰۰ - ذره بین تحقیق بر کلمات خدا: آیه ۱۷۴: فَاتَّقُوا اللَّهَ يَنْعَمَ مِنَ اللَّهِ انْقِلَابِ نِعْمَتِ، وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ اینجا خطاب و اشاره اش به بهشت است، آنجا انقلابِ نعمت می شود یعنی از نعمت دنیا میّت خلاص می شود و به نعمتِ الله در قیامت می رود. فضلی که لَمْ يَمَسْسَهُمْ است. فضل را عرض کردیم به معنای زیادی است، حالا این زیادی هم در خیر و هم در شر می آید. بعضی ها فضل را برتری معنا می کنند، می شود گفت پرتی، اضافه. فضل در همه چیز هست، هم در خیر و هم در شر هست. فضیلت داده خدا سعادت مند را در خوشبختی و فضیلت داده خدا بیچاره را در بدبختی! یعنی آن اضافه بر سازمانی که استاندارد خلقت بشر بوده. لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ مس نمی کند اینها را بدی! اگر این حرف ها مال بهشت است چه ربطی به زندگانی مردم در اینجا دارد؟ بهشتی که انبیاء خبر از آن دادند و بعد مردم را جذب کردند و آن را انتقال دادند و این تفکرات را تزریق کردند، بعد هم بعضی ها بقول امیرالمومنین یا تاجر بودند برای بهشت یا غلام و ترسو بودند از جهنم. می گوید سوء در نعمت نیست، اگر مال اینجا باشد که باید باشد، که قرآن را کتاب فرا روی بشر، فراسوی انسان، فرا محیط می گویند و می گویند که این کتاب جلوتر از زمان حرکت می کند، همه اینها در اسناد دینی موجود است. وَ اتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ دنبال می کنند رضوان خدا را. رضوان از رضی می آید، رضا! یعنی تو را یک جایی می برند که تو خودت راضی هستی. اینجا هم رضایت هست، آیا نیست؟ شخص سرباز است به او درجه می دهند، از این ارتقاء راضی است. درجه دار شده همان زحمات قبل را که سرباز صفر بوده متحمل می شود ولی راضی است که بالا رفته! دنبال رضوان رفتن سر از بهشت در می آورد. در این دنیا هم که رضوان نیست، رضوان خانم هست ولی رضوان به معنای آن که مردم راضی باشند از تقدیرات، نیست. وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ خدا صاحب فضل بزرگ است، باز این فضل؛ اضافه، یعنی اینکه اینجا سوء القضا هست تازه اضافه اش هم هست، یک کمی از آن را به شما داده است.

آیه ۱۸۱: سوره آل عمران، آیات قسمت آخر است. (بازخوان از تدریس ۲۴۶۶) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ خدا شنید که مردم می گویند خدا گداست. عجب پس بالاخره خدا گوش شنوا هم دارد منتها فحش ها را می شنود؟ بله؟ لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ خدا شنید که تو گفتی خدا مثل خودمان دست تنگ است دست بسته

است، یک آیه هم داریم که آنها گفتند **يَا اَللّٰهُ مَخْلُوْلَةٌ** بعد می گوید نه، **يَا اَللّٰهُ الْمَبْسُوْطَةُ** این لغات که نان سر سفره نمی شود، این لغات پول اجاره خانه نمی شود، پول تحصیل بچه نمی شود، پول دارو نمی شود، یک چیزی می گویند دیگر، یک چیزی می گویند دور آن را هم حصار می کشند و می گویند اگر اعتراض کنی پدرت را درمی آوریم. یعنی انسان از بدو تولد باید خفه بشود خفه خون بگیرد تا وقتی مُرد! هیچ اعتراضی نکنی، اعتراض یعنی اندیشه تازه! وَ نَحْنُ اَعْنِيَاءُ ما پولدار هستیم. خب پولدار که مشخص است دیگر، ثروتمند؛ از ماشینش، خانه اش، بیا و برو، نقش و نگارش، پز و تزئینات و رفاهیاتش. فقیر هم که معلوم است دیگر، الان اکثریت قاطع ملت ایران فقیر هستند. خدا غنی است، آنها برعکس می گفتند، می گفتند خدا فقیر است، چرا؟ برای اینکه دستش را به سوی خلقش دراز کرده؛ **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ** (۲۴۵- بقره) قرض بده به خدا. به فقیر صدقه می دهی دستت را بوس کن چون دستت به دست فقیر نخورده دستت به دست خدا خورده! خدا اگر ثروتمند بود به قولش عمل می کرد، ندارد! گناه دارد به او بدبین نشوید، اذیتش نکنید، به او بد و بیراه نگویند، ندارد! این خدایی که در زمین شکل گرفته، ندارد! حالا این کلام **الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ** این که مال هزاران سال قبل است. آنها کشفیاتی نداشتند بدیهیات بوده یک چیز مشخصی است، وقتی می گوید من را صدا کن هرچه می خواهید بدهم، تو صدایش می کنی خودت را هم می کُشی، جواب نمی دهد، معلوم می شود او هم مثل تو است، تو فقیر هستی او هم فقیر است. **سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا** پرونده سازی می کنیم برای آنها، **وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ** پیغمبران را می کشتند، **بَغْيِرِ حَقِّ** حق نداشتند پیغمبر را بکشند. پیغمبری که می آید می گوید خدا پولدار است، آهای جمع نیازمندان بیایید شما را در سرسرای خدا ببرم، بعد آنها را می برد گرسنه و تشنه برمی گرداند، مردم چکار می کنند؟ **وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ** می کُشد! شما بفرمایید راه دیگری سراغ داری؟ خدا مردم را نابود کرده بعد یک عده را به عنوان نمایندگانش فرستاده، اگر اینها را نکُشد تعجب دارد چون خدا دروغ گفته! خدا نامرئی، ناپیدا و نامحسوس است، اینها دم دست، اینها بلندگوی خدا! این **بَغْيِرِ حَقِّ** که می گوید یعنی حق نداشتند. می دانی حق نداشتند پیامبران را بکشند، یعنی چه؟ برای اینکه باید خدا را می کشتند! به انبیای بیچاره الهام می شده. الان به شما الهام شده فلان منطقه زیرخاکی دارد، پیامبران هم **فَالْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا**، اصل قضیه این است، حالا اسم آن را وحی گذاشتند. اینجا کاتب وحی حضرت عثمان خلیفه سوم رسول الله قشنگ گفته، می گوید حق نداشتند پیامبران را بکشند، خب بخاطر این دروغ ها و وعده های الکی روی چه کسی عقده خود را خالی کنند؟ روی خود خدا! منتها چون خدا دم دستشان نیست سراغ بلندگوهای خدا می روند.

آیه ۱۹۱: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَ قُعُوْدًا وَ عَلٰى جُنُوْبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُوْنَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا** خدا را متذکر می شوند. چه کسانی؟ انبیاء. قیام و قعود دارند، نماز قیام و قعود دارد. در قیام، حمد و سوره را می خوانی و در قعود، تشهد را؛ ایستادن و نشستن. بعد می گویند که **مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا** این منظورش به قیام و قعود است؟ باطل نیست؟ حق محض است؟ وقتی که اثر نمی کند آیا باطل نیست؟ حرف باطل چیست؟ وقتی یک نفر یک حرف بی پایه می زند می گویند رهایش کن یک چیزی گفت، حالا این خدای منبعث از خاک یک چیزی گفته دیگر، سخت نگیر، مته روی خشخاش نگذار؛ گفته **اُدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ** یک حرفی باید می زد، یا اینکه این آقای کاتب

بالاخره بايد يك چيزى در اين كتاب خلق مى كرد مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا.

آيه ۱۹۶: (بازخوان از تدریس های ۲۷۸۷ و ۴۴۲۷) لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ، مى گوید تكان های زمان تو را تكان ندهد، مغرور نکند تو را انقلابات زمانى و مکانى در کشورها؛ انقلاب کفار. لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا اين انقلاب کفار به سرپرستى شيطان است، شيطان هم به سرپرستى خداست، بين چقدر قشنگ، از بالا مى آید پايين! خداست که شيطان را مى سازد، شيطان است که انسان را جهنمى مى کند و جهنم است که سوزان است. همه مغرور مى شوند؛ لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا. آيا امام حسين نگفت غُرُونَا؟ ها؟ امام حسين به ده ها هزار نامه كوفيان مغرور شد که برای او نوشته بودند فدایت شوم بيا شمشيرهای ما در خدمت توست، بيا جنگ جديد صفين را راه بينداز برويم يزید را بکشيم. اولين کسی که بشر را مغرور کرد خود خداست وقتی که گفت وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (۱۸۶ بقره) هر وقت مردم دنبال من مى گردند من بغل آنها هستم و بغلشان شيطان است، دقت کنید؛ شيطان به اذن رحمان چند تا سمت دارد و یکی از آنها هم اين است که دائماً بغل آدم است، حالا من نمى دانم اين هشت ميليارد چطورى بغل شيطان هستند، يعنى هشت ميليارد شيطان در دنيا داريم؟ خدا مغرور کرده، وقتی که در آن آيه يَحْفَظُونَهُ مى گوید من دوتا ملک را فرستادم که تک تک شما افراد بشر را حفاظت کنند؛ در آن آيه دقت کن، بعد معلوم شد حفظش اين است که حفظ کند بفرستد قبرستان، حفظ کند بفرستد ديوانه خانه، حفظ کند بفرستد کمپ ترک اعتياد، حفظ کند بفرستد بیمارستان، سक्ته و سرطان، بيمارى های تناسلى، کرونا. حفظ يعنى تحت الحفظ، شنيدى که؟ مى گویند فلانى را تحت الحفظ به کلانترى بردند، پيش قاضى بردند. تحت الحفظ يعنى او را سفت نگه داشتند، به دستش دستبند زدند، يك دستبند که يك طرفش به دست اين است و يك طرفش به دست سرباز است، تا حالا اينطورى ديده اى؟ حالا اين يَحْفَظُونَهُ که گفتند و به خدا نسبت دادند، آنجا آن آيه مى گوید که حفاظت مى کنند که قند در دلش آب نشود، به او سخت نگذرد ولى معلوم شد جريان اين است، آن غرور بود که تحت الحفظ انسان را به چاه و درّه مى برد و به کوه مى زند، عقلش را از او مى گيرد تا ورشکسته شود.

آيه ۲۰۰: (بازخوان از تدریس ۴۱۳۷) آيه آخر سوره آل عمران هم مى گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا اى كسانى که ايمان آوردید صبر کنید. اصْبِرْ امر است، مثل اَقِمِ الصَّلَاةَ واجب است. حالا من سؤال مى كنم: آيا همه متشرعين صبور هستند؟ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يعنى پيروان شريعت، فروع دينى ها، آيا همه آنها صبور هستند؟ در بين آنها عصبانى مزاج نداريم؟ نه آقاى متشرع؟ در خانه متدينين سر و صدایى بلند نمى شود؟ همه راحت و آسوده در مسالمت زندگى مى کنند؟ ها؟ اين سؤال تاريخ است: چطور شد که صُومُوا امر به روزه گرفتن است واجب است ولى اصْبِرُوا هم که امر است واجب نيست؟ طبق اين آيه، صبر در کنار نماز و روزه و حج و اينهاست يعنى اگر آنها واجب هستند اين هم واجب است. حالا بين اگر بخواهيم نقاط منفى عاملين به فروع دين را بشماريم خيلى مى شود از جمله همين؛ بى صبر! وقتى که تو با او محاجه مى کنى، تو را تهديد مى کند اهانت مى کند چون بى صبر است، نمازش را هم خوانده آمده، الان هم مى خواهد برود نمازش را بخواند، منتها صبر نيست. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا باز تأکيد مى کند، دو دفعه! که صبر کن چون مى داند که الَّذِينَ آمَنُوا بى صبر هستند! آيا خود رسول الله صبور بود؟ صبر داشت؟ اگر

صبر داشت کشتار راه نمی انداخت، با آنها بحث اعتقادی می کرد! مگر در تدریس دیروز نداشتیم که خدا ناصح است نصیحت کننده است، پس چطور پیامبرش شمشیر را روی دوشش انداخته و می گوید: بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ؟ آیا ائمه صبور بودند؟ اگر صبور بودند چرا مخالفین خودشان را لعن می کردند؟ زیارت عاشورا ساخته و پرداخته کیست که همه آن پراز لعن است؛ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ، پراز لعن است! کسی که بردبار است فحش نمی دهد. لعن فحش است، حتماً که نباید فحش های جنسی بدهند که مادر فلان، خواهر فلان. لعن بالاتر از همه است برای اینکه لعن، عذاب است ولی آن فحش ها یک چیزی است که از دهانش خارج شده، نه مادر و خواهر این را می شناسد و نه می داند اینها چکاره هستند، او را به فحش می بندد. وَ رَابِطُوا مَرْتَبُ بِشَيْد، ارتباط داشته باشید تحت ظلّ صبر یعنی باهم بسازید. آیا در جامعه متدینین همه باهم برادرانه زندگی می کنند؟ آیا در این خانه ای که اهالی آن متدین هستند جنگ و دعوا نیست؟ آیا این صف طلاق فقط برای بی دین ها است؟ آیا مؤمنین و مؤمنات بردبار هستند؟ طرف هرچه دلش خواست گفت، آیا این لبخند می زند؟ وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدا بترسید. ترس از خدا یعنی شناخت سوء القضا. شما از بیماری می ترسی؟ مال خداست وَ اتَّقُوا اللَّهَ از بی پولی می ترسی؟ مال خداست وَ اتَّقُوا اللَّهَ! از کرونا می ترسی؟ وَ اتَّقُوا اللَّهَ مال خداست! از نداشتن اجاره خانه که فردا باید به صاحبخانه تحویل بدهی، ترس تو تقواست. کَلِمَةُ اتَّقُوا اللَّهَ از ترس و لرز و حرمت می آید. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جالب است، چک هایی هم که خدا کشیده تماماً گذرگاه و زیرگذر دارد برای اینکه ماستمالیش بکند. وقتی می گوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی تو صبوری کن تازه شاید خدا تو را بیمارزد و اعتلا دهد و نعمت دهد! این لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ را چرا روز اول پیغمبر نگفت؟ روی پرچمش نوشته بود قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُفْلِحُوا بگویند خدایی غیر از الله نیست تا رستگار شوید، بعد اینجا می گوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ! این تُفْلِحُونَ با آن تَفْلِحُوا در قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا چه فرقی می کند؟ چرا آنهایی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتند و قاتل بودند و عمل کردند و احترام گذاشتند و در ضمیر خودشان بردند، به رستگاری نرسیدند؟ لَعَلَّكُمْ در همین محاسبات اعتقادی در چند جا هست؛ هم لَعَلَّ هم عَسَى یعنی چه بسا! وَ مِنَ اللَّيْلِ فَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹ اسراء)، عَسَى یعنی تو بلند شو نماز شب بخوان، به هر حال شاید، مثل این شاید هایی که من می گویم، بچه ها نظرات و برداشت هایشان را برای من می نویسند و من می نویسم شاید این باشد، شاید برداشت تو درست باشد! من به واقع می گویم، بخاطر اینکه چارچوب غیبت مجازی است می رود در قاعده احتمال، احتمال یعنی شاید! این خدایی که معرفی شده مثل ما است دیگر، ها؟ هم ردیف بشر است، این هم می گوید لَعَلَّكُمْ شاید شما رستگار بشوید. بعد یک نفر نبود که به پیامبر بگوید پس آن امر به صبر چیست و این لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ چیست؟ اهل البیت صبوری کردند، اصبر اهل زمان بودند، برای معصومین هر چه وارد می شد صبر می کردند، یکی از ابعاد تقیه صبر است، یعنی تو دندان روی جگر می گذاری صبر می کنی و نظرت را نمی گویی و تابع نظر غلط مخاطب می شوی. آیا پیغمبر صبور بود؟ پس آن درس چه می گوید که زن به پیغمبر اهانت می کرد شوهرش او را کُشت، بعد شوهر را برای قصاص پیش پیغمبر بردند، پیغمبر گفت کار خوبی کردی! آیا اهل بیت صبور بودند؟ اگر صبور بودند پس چرا مرگ خودشان را از خدا می خواستند؟ چرا نجات خود را می خواستند؟ چرا دشمنان خودشان را لعن می کردند؟ چرا اسم خلیفه اول و دوم

را سامرى قریش گذاشتند؟ چرا ابوبکر صدیق و عمر الفاروق را دوت براى اعراب معرفى مى کردند؟ اسم نمى آوردند در آنچه از ایشان باقى مانده ولى براى شیعیان جا افتاده بود که وقتى مى گویند آن دو نفر یعنى خلیفه اول و دوم. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ همه کارهای دین لَعَلَّ است، عَسَى است. اى متشرع بیخودى صابون به دل خودت زن که به بهشت بروی، اگر بهشتی هست لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید بروی! اگر بقول مردم خدا دنگش گرفت تو را به بهشت مى فرستد وگرنه به جهنم مى فرستد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۵۱ - فایل صوتی ۶۴۰۱ - درس اول این فایل با موضوع صحبت نکردن درباره خداشناسی به فایل ۳۷۳۸ ملحق گردید.

درس دوم - بخش اول - آنچه که در خدا دیده شده!: وَ سَمِعَ رَجُلًا إِلَىٰ جَنْبِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَأَنْصَرَفَ إِلَىٰ بَيْتِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ - کتاب بحار الانوار مجلسی جلد ۴۳ صفحه ۳۴۲ است.

سَمِعَ رَجُلًا إِلَىٰ جَنْبِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ امام حسن مجتبی در مسجدالحرام نشسته و یک نفر هم بغل دستش نشسته، یَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ آن بغل دستی حاجت مى خواست، گفَت عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ هزار درهم به من بده. خدا بانک است دیگر، جزء آن عکسى که مى کشی بانک هم بگذارید که خدا با دستش در حال شمردن پول است، اینطوری! امام حسن مجتبی دید خبری نشد از بالا پول نبارید، فَأَنْصَرَفَ إِلَىٰ بَيْتِهِ امام حسن بلند شد به خانه اش رفت وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ رفت از خانه اش هزار درهم آورد به این یارو داد. این شخص از خدا مى خواست یا از امام حسن مجتبی مى خواست؟ از امام حسن مجتبی مى خواست. امام حسن مجتبی آبروداری کرد. آن خطی که گفتم دور همه کشیده اند که درباره خدا فکر نکنید یکی از موارد فکر همین است دیگر، از خدا خواست، باید امام حسن بدهد؟ بعد متشرع مى گوید خب خدا که پول ندارد، وسیله ساز است، باشد قبول، وسیله اش شد امام حسن، اصلاً چرا این را فقیر آفریده؟ مى توانی از این سؤال دربروی؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ فَقِيرٌ آفریده، بعد وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ امام حسن را غنی و پولدار آفریده، این معنای عدالتی است که قرار است در پل صراط بشود فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.

بخش دوم: أَلَوْعْدُ مَرَضٍ فِي الْجُودِ، وَ الْإِنْجَازُ دَوَاؤُهُ - کتاب حُلوانی، نُزْهَةُ النَّاظِرِ وَ تَنْبِيهِ الْخَاطِرِ صفحه ۷۲ است. این بحث یک قلوی دیگر هم دارد: أَلَوْعْدُ مَرَضٍ باز روی خدا رفتیم، باز آن خط قرمز را دوباره رد کردیم، بابا پایت را روی این خط قرمز نگذار این آژیر خطر دین است. امام حسن مجتبی گفت: أَلَوْعْدُ مَرَضٍ فِي الْجُودِ، وَ الْإِنْجَازُ دَوَاؤُهُ فرمود وعده دادن بیماری است. مرض داری وعده می دهی؟ من خطابم به همه آنهایی است که قول و قرار می گذارند و عمل نمی کنند. آخر جنون داری؟ حالا می خواهد خدا باشد مهم نیست، ما باید اول دعوایمان را با خدا بکنیم. ما که پایمان روی خط قرمز رفته بگذار روی خطهای رنگ دیگر هم برو! اول کسی که وعده داد و عمل نکرد خدا بود، وعده هایش به طور روشن و شفاف و صریح در قرآن هست. وعده دادن بیماری است، وَ الْإِنْجَازُ دَوَاؤُهُ و داروی این بیماری، وفای به عهد است. خدایی که وفای به عهد نمی کند خدای مریض و علیل است، آن کسی که این را پرستش می کند مغزش علیل است و فکرش مریض است.

درس سوم - شاکله غیبت، خیر زدا و شرزا می باشد: وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ، قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ - کتاب نهج البلاغه نامه ۳۱ است.

حضرت علی در وصیتش به امام حسن مجتبی نوشت؛ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ هر کس فکر کند چشمش باز می شود. خب حالا این روایت را به درس اول بزن، ببین به فاصله چند دقیقه ضد آن آمد. آنجا می گوید درباره خدا فکر نکن و اینجا می گوید مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ هر کس فکر کند چشم هایش باز می شود. اینجا نمی خواهند چشم های ما باز بشود! هر چه چشم های ما بسته باشد به نفع اینهاست. باید چشم کور باشد، گوش کر باشد، زبان لال باشد تا این سفره به نام دین برقرار باشد. مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ می گوید به اهل خیر نزدیک شو تا مثل آنها بشوی. خیر چیست؟ أَبْصَرَ. اگر فکر کردی به خیر می رسی. خیر کدام است؟ خط انتظار! ببین، همه انبیاء وقت رفتن شان گفتند وانتظروا! یعنی چه؟ یعنی این دین ما تمام شد منتظر باشید، به دنبال دین بعدی بروید. یکایک گفتند تا به نبی اکرم رسید. ایشان چه گفت؟ ایشان گفت که بدهید وصیت بنویسم. همین که گفت وصیت بنویسم ابطال است بر تمام کارهایی که کرده! مگر در یک کلام در یک خطبه نگفت هر چه را که شما نیاز داشته باشید من آورده ام؟ وصیت برای چه می خواهی؟ که بنویسد لباسم را به فاطمه بدهید، کفشم را به علی بدهید؟ این است؟ آیا این در شأن نبوی است آن هم در لحظه فراغت، فراغ و جدایی؟ وصیت نویسی او یعنی اینکه به دنبال حقیقت بروید. یعنی حقیقت این است؛ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ! اگر حقیقت را آورده بود، در آن اتاق، اتاق فکر که سران مسلمین جمع شده بودند به او سم نمی خوراندند. وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ از اهل شر جدا شو تا از آنان به حساب نیایی. اهل شر کدام است؟ به نسخه اولی برگرد که گفت درباره خدا فکر نکن. ببین محقق اینطوری است! از آنطرف می آورد به این طرف وصل پینه می کند. چرا این کار را می کند؟ ها؟ این سؤال است، متشرع می گوید شما مغلطه کار و سفسطه کار هستید. می گوییم برای چه؟ می گوید که یک شاخه از آن می آورید و یک بخش از این می آورید. خب، بخاطر اینکه دین، دین غیبت است و همه حقایق پراکنده شده، خب ما مجبوریم، مجبوریم دنبال واقعیت بدویم و در هر جا یک سرنخی پیدا کردیم بشکافیم، این می شود کشف، کشاف، مکتشف و کاشف!

درس چهارم - جبرائیلی که در منزل رجال ظهوری می آید از اختصاص وحی خارج می شود: عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ قَالَ لَقِيَ رَجُلًا الْحُسَيْنِ ابْنَ عَلِيٍّ بِالْثَّغَلْبِيَّةِ وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ مِنْ أَىِّ الْبِلَادِ أَنْتَ قَالَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ مِنْ دَارِنَا وَنَزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمُ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ - کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۹۸ است.

حکم ابن عثیبه می گوید دیدار کرد مردی با حسین ابن علی علیه السلام بِالْثَّغَلْبِيَّةِ یک نفر در ثعلبیه پیش ابی عبدالله آمد، وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ می خواست به کربلا برود، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ مِنْ أَىِّ الْبِلَادِ أَنْتَ. حالا اینجا یک سؤال است که اصلاً کربلا قبل از واقعه عاشورا که مکانی نبود، شاید یک روستای بی نام و نشانی بود، حالا این بابا چرا می خواست به کربلا برود؟ حتماً آنجا زمین داشته، در آن ده فامیل داشته. بنی اسد از قبل در کربلا زندگی

می کردند همان‌ها در چهلم امام حسین به کمک امام سجاد آمدند و آبدان شهدا را دفن کردند. امام حسین گفت مال کجایی؟ گفت که من اهل الکوفة کوفی هستم قَالَ اَمَّا وَ اللّٰهَ يَا اَخَا اَهْلِ الْکُوفَةِ امام حسین گفت ای کوفی لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِيْنَةِ لَا رَيْتُكَ اَثَرُ جَبْرِئِلَ مِنْ دَارِنَا وَ نَزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي می گوید که اگر تو به خانه من می آمدی، من جای پای جبرائیل را به تو نشان می دادم که موقع نزولش در وحی برای جدم به خانه ما می آید. خب الان چه نام و نشانی دارد؟ پیامبر از دنیا رفته امام حسین چه چیز را می خواهد نشان بدهد که می گوید به خانه ما بیا؟ صحبت ایشان ادامه داشت گفت: اَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَ جَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ فرمود اگر مردم پیش ما می آمدند آنها را هدایت می کردیم و آنچه را که نمی دانند را به آنها القا می کردیم. خب این معنایش چیست؟ یعنی اینکه اگر به خانه ما می آمدی آثار وحی را می دیدی. خب شاید بگویند که جبرائیل در زمان حیات پیغمبر در منزل علی ابن ابیطالب می آمده و آنجا وحی را نازل می کرده، پس آن اکثریت قاطع مسلمین که قائل هستند مأمور وحی در خانه عایشه می آمده، آن چه می شود؟ پس این جداسازی اگر شد آنها برای خودشان و اینها برای خودشان، بعد کتاب هم آنها برای خودشان و اینها برای خودشان، همه چیز به کتاب می رسد!

درس پنجم - منکرات در سر رشته قرار دارد؛ شر در غیبت و فرزندان آن است: مُحَمَّدُ ابْنِ السَّائِبِ الْکَلْبِيِّ قَالَ لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ الْعِرَاقُ نَزَلَ الْحِيزَةَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ فَقَالَ الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا الْمُنْكَرُ قَالَ اللَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَرَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ قَالَ أَلَا مَا هُوَ أَنْ تَرَى الرَّجُلَ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ فَتَنْهَاهُ عَنْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ ذَاكَ أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ إِنَّمَا ذَلِكَ خَيْرٌ قَدَّمَهُ - کتاب بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۲۰۸ است.

محمد ابن السائب کلبی می گوید لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ الْعِرَاقُ نَزَلَ الْحِيزَةَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ امام صادق از مدینه به عراق آمد، به مسافرت آمد، برای خستگی در کردن در شهر حیره اسکان یافت. ابوحنیفه معروف که امام اعظم اهل سنت است پیش او آمد فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ یک سری سؤال داشت، سؤال‌های او هم بودار بود، می خواست امام صادق را در دست انداز بیندازد. جالب است شاگرد می خواهد استاد را محکوم کند، مانند این منافقین و خوارج ما که از ما یاد گرفتند بعد به خودمان می زنند. وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ یکی از سؤالات این بود، گفت جُعِلْتُ فِدَاكَ، فدایت بشوم، این از آن تعارف‌های شاه عبدالعظیمی است. هر کس به من زیاد احترام می کند یاد ابوحنیفه می افتم، مواظب باشید! حرمت، مال ذات است و ما بلندگوی او هستیم. پابوسی و دست بوسی، همه اینها خلاف است. ابوحنیفه سؤال کرد؛ مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ امر به معروف چیست؟ ببین چیزهایی که در فروع دین هست دوباره می پرسد برای اینکه چالش ایجاد کند. فَقَالَ الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ فرمود: ای ابوحنیفه الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ معروف که باید به آن امر کنی در آسمان هست و در زمین هست، وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ می گوید: معروف، علی است. حالا به چه کسی می گوید؟ ببین این از آن مواردی است که از صافی تقیه عبور نکرده، آن هم به چه کسی می گوید؟ به جاسوس حاکم. چون حکومت وقت برای کوبیدن امام صادق با ابوحنیفه رفیق شد و

برایش دانشگاه درست کرد، به طلبه هایش و به خودش شهریه می داد. ابوحنیفه هم که با علی مخالف است. حالا البته اهل سنت می گویند امام خلیفه چهارم، ولی وقتی یک سؤال فنی می کنی می مانند که شما معاویه را خال المومنین می دانی و علی را خلیفه چهارم می دانی، این دوتا باهم جنگیدند، کدام حق است؟ نمی دانند چه بگویند. عایشه را ام المومنین می دانی و علی را خلیفه چهارم می دانی کدام یکی از آنها حق هستند؟ باهم در جمل جنگیدند، معاویه در صفین و عایشه در جمل با علی جنگیدند، در آن می مانند! از همین ابوحنیفه برای شما گفتم که یک زن پشت پرده در مسجد بعد از نماز سؤال کرد، ابوحنیفه روی منبر بود، زن این را پرسید که عایشه به امر پیغمبر جنگ را شروع کرد یا تصمیم خودش بود؟ بعد مثل همین متشرعینی که محاجه می کنند یک دفعه صورت بحث را یک جای دوردست پرت می کنند، این هم همینطور، آنها هم از این یاد گرفتند. ابوحنیفه از آن بالا گفت تو که آمدی به مسجد با اجازه شوهرت آمدی یا نه؟ بین اصلاً چه ربطی دارد! وقتی این می گوید که معروف، علی است یعنی امر به علی به اطاعت علی، یعنی علی فروع دین است، علی امر به معروف است. بعد ادامه داد، باز گفت فدایت بشوم منکر چیست؟ (امر به معروف نهی از منکر)، فرمود: **الَّذَانِ ظَلَمَا حَقَّهُ**. بین اینجا نیمه نصفه است، هم تقیه هست و هم نیست، گفت آن دو نفر، (اسم نیاورد)، آن دو نفری که، چه؟ حق علی را ضایع کردند. آن دو نفر چه کسانی بودند؟ در زیارت عاشورا هم همین را می آورد **اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ... أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَالثَّالِثَ** منظورشان سه خلیفه قبل از علی است. برای همین زیارت عاشورا در عربستان ورود ممنوع است و حاجی حق ندارد ببرد برای همین است. آنها دیگر فهمیده اند و **إِلَّا اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ** را که آنها کاری ندارند، با آن سه نفر و معاویه کار دارند. معاویه خال المومنین، دایی مؤمنین است چون خواهرش زن پیغمبر است. گفت این دو نفری که به علی ظلم کردند، نه اسم آورد که برود راپورت بدهد جایزه بگیرد و هم حرفش را زد. **وَإِبْتَرَاهُ أَمْرَهُ وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ** می گوید که برگرد و چیزی را گذاشتند تا حمل کند یعنی همان بیعت، **وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ** از طریق مردم خاندان پیغمبر را محاصره کردند. **إِلَّا مَا هُوَ أَنْ تَرَى الرَّجُلَ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ فَتَنْهَاهَا عَنْهَا** امام صادق فرمود: **لَيْسَ ذَاكَ أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ** إِنَّمَا ذَلِكَ خَيْرٌ قَدَّمَهُ، در آخر فروع دین که ده قسمت است تولی، تبری را داریم، به همان دعای پیغمبر در غدیر برمی گردد که **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةَ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ**. می گوید خلاصه امر به معروف و نهی از منکر این است؛ خیر است و آن خیر را برمی گرداند به بیعت با علی که تنها خوارج با علی بد نبودند. همین الان در محاجه هایی که بین شیعه و سنی می شود دیگر وقتی که اینها روی خط قرمز آنها می روند، آنها هم روی خط قرمز اینها می آیند دیگر، یعنی علی، هر چه اینها می گویند یک **إِنْ قُلْتُمْ** می آورند که مهمترین آن غدیر است، که می گویند اصلاً این آیات به علی ربطی ندارد. بعد این متشرع شیعه می گوید که حدیث باید به آیه بخورد. عجب، خب اکثر حدیث دست اهل سنت است، خب شیعه که علی را قبول دارد، شما می خواهید اثبات کنید که غاصبین حق علی مؤمن و مسلم نبودند؟ آن وقت آنها هم از خودشان دفاع می کنند و می گویند طبق این احادیث آن دوتا آیه مربوط به مسائل خرید و فروش و اقتصادی بوده است.

ظهوریاب منتظران ۵۵۵۲ - فایل صوتی ۶۴۰۲ - درس اول - با اینگونه اشارات، فروع دین ابطال می شود:

حَدَّثَنَا سُوَيْدُ ابْنِ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ مُسْهِرٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ (ح) وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ مَيْمُونٍ الرَّقِّي حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنِ مَسْلَمَةَ

عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ - از کتاب صحیح مسلم (۴۷، ۴۸، ۴۹، ۹۱) و ایضاً مُسند احمد ابن حنبل ۳۹۱۳، ابو داود ۴۰۹۱، الترمذی ۲۱۱۶، ۲۱۱۷، کتاب صحیح ابن حبان ۲۲۴ است. اهل حدیث گفته اند: سُوید ابن سعید، علی ابن مُسهر، الاعمش، علی ابن میمون الرقی، سعید ابن مسلمه، از الاعمش، ابراهیم، حواری؛ علقمة، از امام صادق از اجداد کبار از پیامبر. لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ پیامبر فرمود کسی که به اندازه دانه ارزنی تکبر به دل داشته باشد وارد بهشت نمی شود. یعنی گناهان دیگر را مرتکب بشوی وارد بهشت می شوی ولی کسی که متکبر باشد وارد بهشت نمی شود. متکبر یعنی قائل به اختیار، خودخواه، خودمحور، خودگرا، و کسی که به اندازه دانه ارزنی ایمان داشته باشد وارد جهنم نمی شود. واحد سنجش را دقت کن، دانه ارزن! یک دانه ارزن را در ترازو بگذار، ترازوهای حساس که برای کشیدن زعفران و طلاست هیچ وزنی ندارد و اصلاً چیزی را نشان نمی دهد، اینجا واحد تشخیص برای خوب و بد این است؛ اگر به اندازه ارزنی تکبر داشته باشی وارد بهشت نمی شوی. کلاً همه اصحاب پیغمبر متکبر بودند. مگر در اسناد و مدارک نداشتیم که وقتی در غدیر خُم پیغمبر اعلان وصایت کرد خیلی ها نق زدند و خیلی ها هم بلند شدند رفتند (یعنی اهانت به اینها) که یکی از آنها معاویه بود. و کسی که به اندازه دانه ارزنی ایمان داشته باشد وارد جهنم نمی شود، دانه ارزن کجا، فروع دین کجا! می گوید اگر تو به فروع دین عمل کنی به بهشت می روی و به جهنم نمی روی، اینجا دارد می گوید نه، نیاز نیست! خیلی شُل گرفتم؛ کسی که به اندازه یک ارزنی ایمان داشته باشد! حالا ما حرف چه کسی را قبول کنیم؟ عدم تطابق را ببین! درباره تک تک آن عملیات فروع دین مثل همین درس را داریم. یک کسی که محقق است به یک نتیجه می رسد و آن این است که آنطرف هیچ خبری نیست چون معارضات آنقدر شفاف و گویاست که اجازه نمی دهد انسان تعصب داشته باشد مگر آن که یکطوری با غیبت ارتباط داشته باشد.

درس دوم - تعریف ایمان، مغایر با گستردگی دین است: قَوْلُهُ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا الْإِيْمَانُ؟ قَالَ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ كُتُبِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ الْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ - کتاب تحفة المرأة صفحه ۱۰۱ و كشف الحاجة صفحه ۱۴۴، از رسول اکرم است.

محققین این چند تا درس را به همدیگر وصل کنند که درباره ایمان است، می گیری است یعنی یک چیزی گفتند و در رفتند از کنارش گذشتند ولی تاریخ به بیرون پرتش کرده، برای تو ای محقق، برای تو ای جوینده خدای واقعی، اسرار را هویدا کرده است. به پیغمبر می گوید: مَا الْإِيْمَانُ؟ ایمان چیست؟ ایمان که رتبه دوم بعد از اسلام است، یعنی اسلام گوینده لا اله الا الله را در برمی گیرد و ایمان فروع دین را در برمی گیرد. حالا اینجا در ریزه کاری ها دقت کن! پیغمبر گفت: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ كُتُبِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ الْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ گفت ایمان چیست؟ پیغمبر گفت ایمان به خدا و فرشتگان. به فرشته باید ایمان بیاوری، اگر نداشته باشی بعد جبرائیل از حیّز انتفاع خارج است. وَ رُسُلِهِ پیامبران، وَ كُتُبِهِ نوشته هایش، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و فردا، وَ الْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ قضا و قدر چه خوب باشد چه بد باشد باید

اطاعت کنی. خب در درس قبل چه گفت؟ گفت اگر به اندازه یک ارزن ایمان داشته باشی به بهشت می‌روی، آن وقت دوباره اینجا یک‌طور دیگر معنا کرده می‌گوید نه چه کسی گفته یک ارزن خوبی کنی ایمان داشته باشی به بهشت می‌روی؟ نه اینطوری نیست، باید ایمان به خدا بیاوری یعنی اسلام، فرشتگان را قبول کنی یعنی همین امواج متراکم در هوا، به پیامبران ایمان بیاوری، کتاب‌هایی که فرستاده به نام کتاب‌های آسمانی قبول داشته باشی و قضا و قدر! قضا و قدر؛ همسان با ایمان به خدا و قبول کردن فرشته و حرمت دادن به پیامبران و احترام به کتب منسوب به آسمان قضا و قدر است. آن وقت یک نفر می‌آید می‌گوید امام صادق گفته لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ.

درس سوم – با اینگونه عبارات، تکلیف اجرا کنندگان چیست؟: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ نُمَيْرٍ حَدَّثَنَا عَفَّانُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ الْأَعْمَشِ (ح) وَ حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنِ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنِ يُونُسَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ - بخاری (۸، ۶۰۴۴، ۷۰۷۶) در کتابش نقل کرده، مسلم (۶۴، ۱۱۶، ۱۱۷) در کتابش نقل کرده، ترمذی (۲۰۹۸، ۲۸۲۵، ۲۸۲۴) در کتابش نقل کرده، نسائی (۷ / ۱۲۲) در کتابش نقل کرده، همه اینها به عبدالله ابن مسعود (یکی از کُتَّاب) متصل کرده‌اند.

گروه روایان: محمد ابن عبدالله ابن نمیر از عفان از شعبه از الاعمش از هشام ابن عمار از عیسی ابن یونس از الاعمش از ابی وائل از عبدالله ابن مسعود از پیغمبر. پیغمبر فرمود: سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ لعن کردن مسلمان فسق و فجور است، جنگ و دعوا با مسلمان کفر است. حالا تاریخ چه می‌گوید؟ معاویه‌ای که خودش را خلیفه چهارم می‌داند چندین سال تا وقتی زنده بود دستور داده بود که امام جمعه‌ها روی منبر و امام جماعت‌ها در مسجد، قبل از اینکه بگویند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اول می‌گفتند اَللَّهُمَّ اَلْعَنِ ابْنَ ابی طالب. خب آیا اینها سب مسلمان نیست؟ عرض کردم که اهل سنت و جماعت معاویه را به عنوان هم کاتب نبوی و هم خویشاوندی با پیغمبر قبول دارند، وقتی هم که اسمش در کتب حدیث می‌آید یک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بغلش می‌گذارند. علی جنگ کرد با آنهایی که ناسزا می‌گفتند. به چه کسی؟ به علی. آیا علی مسلمان بود یا سران جمل یا سران صفین؟ این آنها را و او هم اینها را لعنت می‌کرد، بعد از شهادت امیر شیعیان را که گیر می‌انداختند و می‌بردند می‌گفتند از علی برائت بجو، به علی فحش بده تا آزاد بشوی وگرنه تو را می‌کشیم. این کانال‌ها چه بود؟ کانال‌های خلافتی رسول‌الله.

درس چهارم این فایل با موضوع ارتداد مردم و گفتن لا اله الا الله تا کشته نشوند به درس دوم فایل ۵۸۵۹ ملحق گردید.

درس پنجم – عمر چگونه برکت می‌یابد در حالی که بانیان ادبیات توحیدی اینگونه نبودند؟!: حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَزِيدُ فِي الْعُمَرِ إِلَّا الْبِرُّ وَلَا يَرْدُ الْقَدَرُ إِلَّا الدُّعَاءُ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقُ لِلْخَطِيئَةِ يَعْمَلُهَا - کتب اهل سنت است: کتاب "الزهد" از ابن المبارک (۸۶)، کتاب ابن ابی شیبہ جلد ۱۰ صفحه ۴۴۱-۴۴۲، کتاب سنن الکبری صفحه ۱۱۷۷۵، کتاب طبرانی، طبرانی در کتاب الکبیر صفحه ۱۴۴۲، والطحاوی فی "شرح مشکل الآثار" صفحه ۳۰۶۹، حاکم در کتاب خودش جلد ۱ صفحه ۴۹۳، والبغوی فی "شرح السنة" صفحه ۳۴۱۸، من طرق عن سفیان الثوری

بهذا الاسناد، کتاب مسند احمد بن حنبل حدیث ۲۲۳۸۶، کتاب صحیح ابن حبان (۸۷۲)، کتاب المصنف برقم (۴۰۲۲).

اصحاب روایت: علی ابن محمد از وکیع از سفیان از عبدالله ابن عیسی از عبدالله ابن ابی جعد از ثوبان از پیامبر. آمدم سر حرف مردم که چه می گویند. فرمود: لَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبُرُّ وَلَا يَزِيدُ الْقَدْرَ إِلَّا الدُّعَاءُ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمَ الرِّزْقُ لِلْخَطِيئَةِ يَعْمَلُهَا پیامبر فرمود: هیچ چیزی جز نیکی، عمر را نمی افزاید و هیچ چیز جز دعا، تقدیر را رد نمی کند و همانا مرد به سبب خطایی که مرتکب می شود از رزق محروم می گردد. خوبی کن عمرت دراز شود! ببینم، ائمه الهدایة المهدیین خوبی نمی کردند؟ همه وجودشان خیر نبود؟ امیرالمؤمنین که شما او را خلیفه چهارم می دانید خیر نبود؟ وجودش خیر نبود؟ چرا عمرش در شصت و سه سالگی به اتمام رسید؟ آیا فاطمه زهرا تبلور خوبی نبود که هجده سال عمر کرد؟ امام جواد بیست و چهار سال و امام حسن عسکری بیست و هشت سال عمر کردند؟ می گوید قضا و قدر را دعا بر طرف می کند. در آن درس یادست که جبرائیل در تولد ابی عبدالله روضه او را خواند و پیغمبر گریه کرد بعد پیغمبر از خدا خواست که ورق را برگرداند، خدا گفت نمی شود! پس چه شد؟ وَلَا يَزِيدُ الْقَدْرَ إِلَّا الدُّعَاءُ پس این دعا هم امتحانش را بد پس داده چون بقول عوام از بیخ عرب است، گِل از اول سرچشمه است. بعد هم می گوید که روزی تو کم شده؟ گناه کردی، گناه نکن روزی تو زیاد می شود. خب ببینم مردم می گویند آیا آنهایی که در ثروت غرق هستند گناه نمی کنند؟ در بین آنها بی خدا نیست؟ بزرگترین گناه ثروتمند این است که در شهری تردد می کند که این جامعه، بین بالای شهر، وسط شهر و جنوب شهر تقسیم شده، همینطوری مردم طبقه بندی شدند ولی در خیابان می بینند دیگر، با آن اتومبیل گرانت که از جلوی آن کسی که در صف اتوبوس ایستاده رد می شوی آیا این گناه نیست؟ آیا پیغمبر نگفت هرچه می خورید به همسایه هم بدهید چون بوی آن را شنیده و خودش را دیده؟ پس چرا این روزیش زیاد می شود؟ خیلی مسائل قابل هضم نیست!

(فایل صوتی ۶۹۱۹ - درس هفتم) برای ظاهر سازی ها، سرگرمی خوبی است. باز هم از اهل سنت است، مقدمه کتاب سنن ابن ماجه باب ۱۰ حدیث ۹۰، از رسول خداست. إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ، وَلَا يَزِيدُ الْقَدْرَ إِلَّا الدُّعَاءُ، وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبُرُّ. سه مسئله را مطرح می کند: می گوید گناه مانع روزی توست. روزی شامل همه چیز است؛ ماشین، خانه، حساب بانک، دخل، آرامش، سلامت، امنیت، این روزی است. آیا با گناه قطع روزی می شود؟ اینجا خیلی بحث خوابیده است. اصلاً گناه هست؟ گناه وجود دارد؟ ما چقدر اسناد مدارک را از قرآن و حدیث و روایت در دایرة المعارف جمع کردیم که گناه وجود ندارد، وقتی جبر مطلق است، وقتی خودش در قرآن فرمان می دهد: فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) گناه کن، معصیت کن، مفسد باش، مجرم باش، چگونه گناه مانع روزی است؟ می دانی مسئله چیست؟ نارسایی الله است، خلق کرده نمی تواند اداره کند، بنده خدا رسول خدا می آید ماستمالیش می کند. خب حالا مردم گناه می کنند، آیا اهل بیت هم گناه می کنند؟ ببین چطوری آنها را در منگنه می گذارم، روش محاجه را یاد بگیر. آیا اهل بیت گناه می کنند؟ ابداء، معصوم هستند، خیلی خب. پس چرا روزی آنها در همه چیز بسته بود؟ روزی رسول الله در ادامه زندگی اش بسته شد، سر شصت و سه سالگی او را مسموم کردند. آیا ادامه زندگی روزی پیامبر نبود؟

پیامبر خواست در وقت رفتن وصیت نامه بنویسد، آیا این روزی پیامبر نبود که نگذاشتند بنویسد؟ علی مرتضی از حق الهی غدیر خم محروم شد، آیا غدیر خم روزی علی ابن ابیطالب نبود؟ آیا علی گناه می کند؟ وقتی که پیراهن خانمش را می آورد و روی منبر می گوید چه کسی لباس خانم مرا می خرد تا نان شب بچه ها را تهیه کنم، علی روزی دارد؟ این ننگ نیست برای یک نفر که لباس خانمش را بیاورد جلوی انظار بگوید که این را بخیرید؟ این اسناد و مدارکی است که ما از خود این دین جمع کردیم، نه از تورات است، نه از انجیل است و نه از زبور است. روی منبر شمشیرش را به مردم نشان می دهد و می گوید ای مردم چه کسی شمشیر من را می خرد؟! شمشیر ناموس عرب است، شمشیر حیات عرب است، بین امیرالمؤمنین چطوری در منگنه رزق و روزی بوده! بعد قسم می خورد و می گوید اگر برای رزق و روزی خانواده ام داشتم، این را نمی فروختم. چقدر جالب است که این اسناد و مدارک را ما جمع کردیم. لِيُخَرَّمَ الرَّزْقَ آیا رزق علی حرامش نشد؟ آیا امام حسن مجتبی حق حکومت نداشت؟ روزی او نبود؟ اگر روزی نیست چرا انجام می گیرد؟ این را به من بگو! چرا امامت و خلافت فقط چند ماه به امام حسن مجتبی می رسد؟ بعد از آن معاویه پیروز می شود و امام حسن صلح تحمیلی را امضا می کند و می رود پای منبر معاویه می نشیند، یکی از قرارمدارهایشان این بود که به علی ابن ابیطالب اهانت نکنند، روی منبر جلوی حسن و حسین به پدرشان ناسزا گفت، اینها هیچ چیزی نگفتند، پشت سر او هم نماز خواندند. آیا نماز خواندن پشت سر معاویه نجس و کثیف صلاح است؟ و بعد هم از او حقوق گرفتند، ماهی یک میلیون می گرفتند. اینها اسناد و مدارک است. آیا پول معاویه نجس و کثیف نیست؟ یک شخصیت عالقدر آسمانی مثل امام حسن و امام حسین باید حقوق بگیر معاویه باشند؟ خدا رزق را بسته، آنطوری باز کرده؛ به ذلت و خفت و خواری؟ که نوبت به امام حسین می رسد دیگر نتواند تحمل کند با صد نفر جلو برود زیر پای ده هزار نفر؟ وَلَا يَزِدُّ الْقَدْرَ إِلَّا الدُّعَاءُ، این هم باز بقول لات های تهران تهش باد می دهد، می گوید دعا بخوانی تقدیرات بد عوض می شود. چقدر ما دعا خواندیم؟ کجا عوض شد؟ مگر همین وای گفتن، آه گفتن، دعا نیست؟ دعاست! مگر در اسناد و مدارک از دین نداشتیم که در دایرة المعارف ضبط کردیم؟ الان ملت ایران فریادشان از فقر، از بیماری، از ناامنی، از مشکلات، از طلاق، از اعتیاد، بالا نیست؟ پس چرا دعا می کنند تقدیرات بد کنار نمی رود؟ خود اهل بیت تجسم دعا بودند. امام سجاد صحیفه دارد که تمامش مناجات است، التماس و التجاء است. بین این بنده خدا، این امام عزیز چه کشید! چه در دوره اسارتش، چه در خانه محبوس بودنش، آنقدر اذیتش کرده بودند که مختار (که فیلمش را دیدید) به امام سجاد نامه می نویسد و می گوید که حرکت کنیم؟ شما اجازه می دهید؟ ما لشکر داریم، قدرت داریم. امام می گوید نه! روش من روش تقیه است، که بعد مختار برای محمد ابن حنفیه پسر امیرالمؤمنین نامه می نویسد و او موافقت می کند. آیا دعا رد می شود؟ مگر موسی ابن جعفر دعا نمی خواند؟ تمام وجود امام کاظم دعا و توسل است. آنقدر در سیاهچال دعا کرد و خدا جوابش را نداد، بعد گفت: خدا پس من را بگش! خدا گفت باشد، این برای من راحت تر است، زود او را کشت. خدا بی آبرو شده، متشرعین چه چیزی را دارند ماستمالی می کنند؟ وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبُرَّ عمرت را زیاد می کند نیکوکاری. نیکوکاری، الان خیلی از مدد رسانان ما در امور خیر برگشته اند، نه تنها از دین بلکه از وجدان هم برگشته اند، می گویند یک عمری خوبی کردیم، در راه خدا کمک کردیم، چرا خدا اینطوری ما را بدبخت

کرد؟ چرا ذلیلان کرد؟ چرا ما را بیچاره کرد؟ چرا ما را ورشکسته کرد؟ ما جواب اینها را چه بدهیم؟ بعد بهترین های نزد خدا معصومین هستند، این چهارده معصوم آیا نیکوکار نبودند؟ پس چطور عمرشان زیاد نشد؟ ما در بین چهارده معصوم بالای شصت و هفت سال سن نداریم، که امام صادق است، شصت و هفت سال هم آغاز پیری است هنوز پیری نیست، تمام اهل بیت زیر شصت و هفت سال از دنیا رفتند و بیشترشان در سن جوانی از دنیا رفتند؛ فاطمه زهرا هجده سالش بود، امام جواد بیست و چهار سالش بود، امام حسن عسکری بیست و هشت سالش بود، امام کاظم چهل و هفت سالش بود، امام حسین پنجاه و هفت سالش بود، امام رضا پنجاه و پنج سالش بود، امیرالمؤمنین شصت و سه سالش بود، پیغمبر شصت و سه سالش بود! آیا اینها عمر کردند؟ یا در عمرشان خوبی نکردند؟ همه وجودشان خوبی بود، چرا عمرشان دراز نبود؟ بابا اینها را جمع کنید، یا اینها را سانسور کنید که ما نبینیم، یا اگر می بینیم جواب بدهید!

درس ششم - قضا و قدر حقیقت توحید است! حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ مُسْلِمٍ الْخَفَّافُ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ سُرَّاقَةَ ابْنِ جُعْشُمٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَمَلُ فِيمَا جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ، وَ جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ أَمْ فِي أَمْرِ مُسْتَقْبَلٍ؟ قَالَ بَلْ فِيمَا جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ وَ جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ وَ كُلُّ مُيسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ - کتاب صحیح مسلم صفحه ۲۶۴۸، کتاب مسند احمد ابن حنبل صفحه ۱۴۱۶ است.

هشام ابن عمار از عطاء ابن مسلم از خفاف از اعمش از مجاهد از سراقه ابن جعشم از رسول الله است. بحث ایمان تمام شد در بحث تقدیر رفتیم. پیغمبر فرمود: الْعَمَلُ فِيمَا جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ عمل در همان چیزی است که قلم زده شده است. این خیلی حرف دارد، حالا اینها از بغل آن گذشته اند. آسه برو آسه بیا که گربه شاخت نزنه! عمل یعنی چه؟ حرکت، اجرا، مأموریت. می گوید آنچنان که می روی قلم خورده است. حالا آنهایی که با جبر مطلق معارض هستند بیایند جواب بدهند. هر چیزی که از ازل نوشته شده به تو می رسد، و آن کسی هم که قبول ندارد به او بگو که چطور می شود که شخصی خودش را غیبتمدار بداند، خودش را مختار قلمداد کند ولی در مشکلاتش گیر کرده است. این را هم به شما بگویم وقتی با کسی بحث می کنید او نمی آید مشکلاتش را به شما بگوید چون ضربه فنی می شود، او می گوید که همه چیز خوب است همه چیز درست است. حالا بگو همه چیز هم درست ما قبول کردیم، اینکه تهدید فنا و نابودی بیخ گوش همه ماست چه؟ آن عده ای که در آن ساختمان در آبادان داشتند زندگی می کردند و زیرزمین رفتند، در بین آنها آیا همه قاتل به جبر مطلق بودند یا مختار بودند؟ یعنی قاتل به اختیار بودند! می گوید که رسول الله فرمود: آنچه که از گذشته، حال و آینده قلم خورده رقم خورده وَ جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ جاری شده در مقادیر. مقادیر جمع قدر است؛ قضا و قدر. أَمْ فِي أَمْرِ مُسْتَقْبَلٍ؟ آینده هم همینطور، دیروز توان نداشتید، امروز اختیار ندارید و فردا هم که همینطوری ادامه دارد. شخصی از پیغمبر در کم و کیف قضا و قدر سؤال کرد، پیغمبر فرمود: بَلْ فِيمَا جَفَّ بِهِ الْقَلَمُ، وَ جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ، وَ كُلُّ مُيسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ یعنی هر چه که آماده است که شکل بگیرد، شاکله پیدا کند یعنی هنوز کسی به دنیا نیامده؛ فلانی! هنوز به دنیا نیامده رقم خورده که چکاره باید بشود و چه باید بشود. مردم عامی شاید این را قبول نکنند ولی متشرع از باب تقدیر و جبر مطلق چطور از زیرش در می رود؟ ما فکر می کنیم در دایرةالمعارف به حد کافی نسخه، سند و دلیل داریم.

ظهوریاب منتظران ۵۵۳ - فایل صوتی ۶۴۰۳ - درس اول - ثروتی که اندازه رسالت بوده: ابوبکر ابن ابی شیبۀ و علی ابن محمد حدّثنا ابو معاویه ما نفعنی مال قطّ ما نفعنی مال ابی بکر، قال فبکی ابوبکر و قال: هل انا و مالی الا لك.

این درس سه تا قسمت دارد. **بخش اول:** راویان ابوبکر ابن ابی شیبۀ و علی ابن محمد حدّثنا ابو معاویه از اعمش از ابی صالح از ابوهریره از رسول الله. ما نفعنی مال قطّ ما نفعنی مال ابی بکر، قال فبکی ابوبکر و قال: هل انا و مالی الا لك. در زمینه حواریون پیغمبر یک چند تا بررسی داریم بعد با تاریخ مقایسه اش می کنید. این یکی می گوید: ابوهریره رأس هرم محدثین اهل سنت است یعنی اگر ابوهریره نبود قسمت عمده ای از روایات و احادیث کتب اهل سنت پیدا نبود، ابوهریره حق به گردنشان دارد. آن وقت تاریخ چه می گوید؟ می گوید که بعد از شهادت امیرالمؤمنین ابوهریره که جایش در مدینه بود به سوریه رفت و دید که فعلاً معاویه برنده است، آنجا اسکان کرد و بیکار هم نمی نشست هر روز به منبر می رفت یک حدیث می گفت، بعد هم که دیگر سند نمی خواست، کسی از ابوهریره که سند نمی خواهد، ابوهریره است دیگر، یار پیغمبر است، دروغ که نمی گوید! گفت پیغمبر گفت که هیچ مالی به درد من نخورد مثل اموال ابی بکر! حالا آن چیزی که معروف است ثروت خدیجه است همسر پیغمبر و مادر فاطمه، ولی اینجا برای اینکه او را تحت الشعاع قرار بدهند دقیقاً معاویه اعلام کرد، این اسناد و مدارکش هست، به ابوهریره و به بقیۀ اصحاب حدیث اعلام کرد و گفت هر جا که شأن نزولی برای اهل بیت هست مقابلش یک چیزی درست کنید که آن از چشم بیفتد، بعد هم چون اکثریت قاطع مسلمین جهان در این رویه هستند اهل سنت هستند اینها برایشان مهم است کم کم شیعه متروک می شود. ابوبکر گریه کرد گفت که هل انا و مالی الا لك یا رسول الله؟ گفت من و اموال من تو هستیم برای چه ما را خجالت می دهی تعریف می کنی.

بخش دوم: باز هم همین کتاب مأخذ است که عرض کردم، یک چند روزی بحثمان در کتاب سنن ابن ماجه است. آن حرف ها را یادتان نرود که متشرع شیعه گفت به ما ربطی ندارد، که با اسناد و مدارک محکم بگویی کتاب از دامن اینها و دین از خانه عایشه آمده. مستنداتی که ابن ماجه آورده سه چهارتا است. اصحاب روایت علی ابن محمد از وکیع از محمد ابن بشّار از مؤمل از سفیان از عبدالملک ابن عُمیر از مولی ربیع ابن حراش از ربیع ابن حراش از حذیفه ابن یمان از پیامبر. پیامبر چه فرمود؟ گفت انّی لا اذری ما قدّر بقائی فیکم من نمی دانم چقدر بین شما زنده هستم باللّٰه من بعدی و اّشار الی ابی بکر و عمر تلویحاً گفت این دوتا جانشینان من هستند، این شد سند برای خانه نشینی علی!

بخش سوم: اهل حدیث: علی ابن میمون از الرّقی از سعید ابن محمد مسلمه از اسماعیل بن امیه از نافع از ابن عمر (عبدالله ابن عمر). این عبدالله ابن عمر یک حدیثی را باب کرده بود که پیغمبر گفت وقتی که دو گروه از مسلمین به جان هم می افتند شما کناره بگیرید، به یک گوشه ای برو و با همین سند با علی بیعت نکرد ولی با خلفای گذشته بیعت کرد. عبدالله ابن عمر چه می گوید؟ می گوید خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ پیغمبر وسط بود و ابوبکر و عمر هم اینطرف و آنطرف داشتند می رفتند، فَقَالَ هَكَذَا نُبْعَثُ می گوید بعثت ما همین شکل را دارد. برای همین خلیفه اول و دوم این دو بزرگوار شدند چون پیغمبر به اینها گفت بعثت من همینطور است یا بعثت من در رستاخیز اکبر، من و این

دوتا باهم وارد می شویم.

درس دوم: مستند اصلی ما عرض کردم همین کتاب (سُنن ابن ماجه) است که تأسی کرده از دیگران؛ عبدالله ابن ابی سلمه و بزرگان اهل سنت. محمد ابن عبید ابو عبید المدینی، عبدالملک ابن الماجشون از زنجی ابن خالد از هشام ابن عروه از پدرش از عایشه. مادر جان چه گفته است؟ پیغمبر به نقل از عایشه گفت **اللَّهُمَّ اَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً** می گوید خدایا اسلام را بخاطر عمر الفاروق عزت بده **اللَّهُمَّ اَعِزَّ!** تو به تاریخ چه می خواهی بگویی؟ تاریخ دارد داد می زند که آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار این باران هم نمی آید که این خطاهای تاریخ را بزدايد. خیلی حرف بزرگی است ها! یعنی زیر آب وحی، جبرائیل و خدای زمین را از دم زده، ریشه همه آنها را زده. در کتاب نوشته که اینها آمدند به مسلمین عزت بدهند زورشان نرسید؛ نه کتابت، نه وحی، نه جبرائیل و نه روح القدس، تنها اسلام عزیز شد بخاطر عمر الفاروق! در عین اینکه برای اینها ارزش قائل هستم ولی کار تحقیقی وقتی که ادامه پیدا می کند اصل اسلام مطرح می شود که اینقدر ستون هایش فرسوده شده که همان روز اول پیغمبر خاتم گفت عزت را از کتاب نخواهی ها، عزت را از من نخواهی ها، عزت را از عمر بخواه! زنده باد کیسه های زری که معاویه به اصحاب حدیث داد.

(فایل صوتی ۶۹۶۷ - درس هشتم) دعای پیامبر به در بسته می خورد. **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ رَافِعٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَارِجَةُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اللَّهُمَّ اَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَا بِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: وَ كَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ.** کتاب سنن ترمذی از محمد ابن عیسی ترمذی کتاب المناقب از رسول خدا نقل می کند در باب مناقب ابی حفص عمر ابن الخطاب. حالا اسناد خیلی مهمی دارم، وقت تمام شده و الا برایت می گفتم! حیف است، یک درس دیگر هم بخوانم، می دانم وقت تمام شده، وقت ما هم دارد تمام می شود، ما هم در لب پرتگاه خروج از غیبت هستیم، یادگار بگذاریم برای آیندگان! از ابن عمر روایت شده است. بین تمام روایت دستچین شده و مشخص شده است! اهل سنت، چهار پنجم اسلام آبشخور اینها (این چند نفری که از پیغمبر حدیث گفتند) هستند. صدای شیعه اینقدر ضعیف بوده، ضعیف! الان نگاه نکن یک کشور به نام شیعه هست یعنی بود. شیعه اینقدر ضعیف بود که همه آنها فراری بودند، این امامزاده هایی که می بینید در درّه ها و سر کوه ها هست به خاطر این است که شیعه وجود نداشت، اینها هم شیعه بودند یا وابستگان به پیغمبر بودند فراری در بیابان ها بودند. اسلام به دست اهل سنت به ما رسیده، ائمه ما که در تقیه بودند. چقدر داریم از ائمه که تقیه کردند، امیرالمؤمنین در برابر کتاب عثمان تقیه کرد و کتاب خودش را برداشت به خانه برد و گفت قائله نشود، زد و خورد نشود، بزن و بکوب نشود. آن از امام حسن و امام حسین که به معاویه اقتدا می کردند، حقوق بگیر معاویه بودند. آیا اینها می خواستند با اسلام الکی بجنگند؟ جرأت داشتند؟ آن از ابی عبدالله که مرد میدان بود آمد جلوت و پارش کردند رفت. یک نفر وجود داشت آن هم حسین بود که او را هم تکه تکه اش کردند، خدا هم به یزید گفت به، دست مریزاد، باریکلا، نوش به یاد من! ابن عمر از پیامبر نقل می کند که گفت: **اللَّهُمَّ اسلام را با احب این دو مرد؛ ابوجهل و عمر ابن الخطاب عزت بده.** گوید احب این دو برای عمر بود. ابوجهل تا زمان موتش مسلمان نشد و بر علیه اسلام اقدام کرد ولی عمر الفاروق در مکه ایمان آورد و با اسلام آوردن او اسلام به مشیت الله عزت یافت. این همه مسلمان

شدند اسلام عزت نیافته، عمر ابن خطاب که آمد به اسلام عزت داد! عزت یعنی همین قرآنی که در خانه متشرع شیعه است، بدبخت، چه چیزی در خانه‌ات نگه داشتی؟ این عزت عمر ابن الخطاب است! چقدر سرت را مثل کبک در برف کردی و مقعدت بیرون است! حالا جالب اینجاست، بگذار عربی متن را بخوانم، بعد برایت توضیح بدهم. عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَا بِي جَهْلٍ أَوْ يُعَمَّرَ ابْنِ الْخَطَّابِ خَدَايَا دوست داشته باش این دو نفر را که ببایند مسلمان بشوند. خب، خدا چرا ابو جهل را وارد اسلام نکرد؟ فامیل پیغمبر هم بود. چرا دعای پیغمبر برای ابو جهل مستجاب نشد ولی برای عمر مستجاب شد؟ آیا پیغمبر اسم اعظم اجابت دعا ندارد؟ مستجاب الدعوه نیست؟ پس چرا گفت خدا این دو تا را مسلمان کن، عمر مسلمان شد ولی ابو جهل مسلمان نشد؟ حالا دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها برای جلسات بعد که حال کنید که در زیر خاکی‌های اسلام چه بوده و پنهان کردند و ما به یاری ذات اقدس الهی، فرمانروای هستی، خدای الله، والی والیان، حاکم حاکمان، برای شما که عاقلان کره زمین هستید، آگاهان این آب و خاک هستید، می‌خوانم.

درس سوم: علی ابن محمد از وکیع از سفیان از محمد ابن منکدر از جابر ابن عبدالله انصاری از رسول الله. ما چه کالبدشکافی خوبی می‌کنیم، فقط همه اینها سوخت است برای بچه‌هایی که محاجه می‌کنند. یَوْمَ قُرَيْظَةَ، روز جنگ قریظه که به یک شهری یا کشوری حمله کردند، پیغمبر فرمود مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟ چه کسی خبر می‌دهد از لشکر؟ لشکر مخالف؟ فَقَالَ الزُّبَيْرُ أَنَا زَبِيرُ گفتم من می‌روم، همین زبیری که با علی جنگید. فَقَالَ مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟ پیغمبر دوباره تکرار کرد. باز دفعه دوم زبیر گفت من می‌روم. باز دفعه سوم پیغمبر چه گفت؟ گفت لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ، وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرِ. ما خیال کردیم پیغمبر حساسیتش روی علی، سلمان، مقداد و ابوذر است نمی‌دانستیم که از اینها مهمتری هم هست. حواری چکیده انصار است و انصار چکیده اصحاب است. اصحاب یعنی در خط انتظار هستند و با بینش دینی پیش می‌روند. انصاریاری می‌کنند یعنی هم صحابی است و هم کمک حال است گوشه‌ای نرفته که فقط نماز بخواند، بعد حواری، خاص الخاص است. می‌گوید: پیغمبر گفت حواری من زبیر است.

درس چهارم: اصحاب روایت: مسروق ابن المرزبان از یحیی ابن ابی زائده از هاشم ابن هاشم از سعد ابن ابی وقاص نقل می‌کند. سعد ابن ابی وقاص هم از همان‌هایی است که معاویه حالش را جا آورد و با علی هم به عنوان خلیفه چهارم بیعت نکرد. گفت مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ، وَ لَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَإِنِّي لَثَلْتُ الْإِسْلَامَ. بقول این کتاب حضرت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید روزی که من اسلام آوردم کسی اسلام نیاورد. جالب است هر کس که از در می‌رسد می‌گوید اول نفر من بودم، علی هم اول نفر بود و همه هم شهادت دادند منتها می‌گویند سنش کم بود زیر ده سال بوده، چطور احکام برای ده ساله هست؟ آن اسناد و مدارک یادتان هست که گفت دستش در دزدی و در چیزهای دیگر قطع می‌شود؟ بعد سعد بن ابی وقاص می‌گوید من یک سوم اسلام هستم، قرار بود این از معاویه زر بگیرد از خلفای گذشته تمجید کند و علی را بگوید اما این یکی را اعلام کرد بخاطر اینکه بقیه را بچسباند بماساند، این را می‌گوید که هر جا راوی سعد هست دیگر کسی اعتراض نکند و می‌گوید یک سوم اسلام من هستم. خب یک سوم اسلام که سعد بن ابی وقاص است. یک سوم آن هم که در خانه‌ام المؤمنین عایشه آمد. یک سومش

هم پیغمبر گفت بعد از رفتن من دین تان را از عایشه بگیرد. خب حالا شما قضاوت کن، متشرع شیعه که جواب ندارد بدهد، متشرع سُنی باید جواب بدهد، در برابر این کلام؛ اگر بگویند سعد ابن ابی وقاص بیخود گفته، می گویم پس چرا مستندات کتب شما سعد ابن ابی وقاص است؟ اگر هم بپذیرند که راست گفته و یک سوم اسلام است، اسلام به این طول و عرضش یک سومش قد و قواره سعد ابن ابی وقاص است. بعد تو می خواهی این دین دست تو را بگیرد؟ پس یادتان باشد به نقل از اهل سنت یک مثلی در اسلام هست که سه ضلع دارد سعد ابن ابی وقاص و عایشه و وصیت پیغمبر که بعد از او از عایشه استفاده کنید. بین این یک چیز دیگری هم هست، اینکه مردها بعد از شهادت پیغمبر به خانه عایشه می رفتند و برای اینکه مردم حرف در نیاورند می رفتند از ممة خواهرزاده و برادرزاده او می خوردند که می شد فامیل رضاعی، آن برای همین است که تحکیم بشود آن یک سومی که از عایشه باید بعد از پیامبر می گرفتند. خب حالا پیغمبر مگر نگفت که هر چه لازم بود من به شما گفته ام؟ آخرین حکمی که پیغمبر داد غدیر خم بود، غدیر را نفی نمی کنند ولی می گویند مسئله خلافت نیست اللهمَّ وَالِ مَنْ وَالَها هر کس من را دوست دارد، همه اش در این ولایت است ها! سر ولایت دعوا است، آنهایی که می خواهند شُلش کنند می گویند که ولایت یعنی دوستی و آنهایی که می خواهند محکمش کنند می گویند ولایت به معنای سرپرستی است. خب اسلام سه جزء شد و اهل سنت و جماعت یدک کش این سه ضلع هستند.

درس پنجم: علی ابن محمد می گوید از وکیع از سفیان از ابی اسحاق از حارث از علی. حالا اینجا را به علی بستند، ببینید آن کسی که می خواهد حدیث بسازد برای علی هم می سازد، یک چند نفر از اصحاب حدیث را جمع می کند این از آن گفت، او از این گفت، آن از این گفت، تا می گوید که من از علی شنیدم و الا این حرف ها در گروه خون امیرالمؤمنین نیست. پیامبر فرمود لَوْ كُنْتُ مُسْتَخْلِفًا أَحَدًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ لَأَسْتَخْلِفْتُ ابْنَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ اگر بدون مشورت کسی را جانشین می گرفتم ابْنِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ یعنی عبدالله ابن مسعود که هم کاتب بوده و هم از حواریون بوده او را خلیفه می کردم. اینجا تاریخ چندتا سؤال از پیامبر دارد: اینکه شما برای جانشینی مشورت کردی؟ چون می گوید که لَوْ كُنْتُ مُسْتَخْلِفًا أَحَدًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ شما مشورت کردی؟ در باب غدیر مشورت کردی و آن هم از ترست، بخاطر اینکه علی را مدام فرستادی در جنگ ها آدم کشت و خانواده و قبیله آنها تا خرخره از علی کینه دارند. خب پیامبر می گوید اگر من بدون مشورت می خواستم انتخاب کنم عبدالله ابن مسعود را خلیفه می کردم. حالا یعنی با مشورت خلافت درست شد؟ ها؟ چون که بدون مشورت اگر بود عبدالله ابن مسعود را خلیفه می کرد، پس با مشورت بود! پیغمبر برای انتخاب وصی کجا مشورت کرد؟ از روز اول در مکه در آن ده سال که تبلیغ می کرد سال های اولش که در خفا و پنهانی بود و سال های بعدش علنی شد، همه اینها را به شما گفته ام همه فامیل ها و بزرگان قریش را به خانه اش دعوت کرد و به آنها یک سور داد، وقتی که می خواستند بروند پیغمبر گفت من رسول الله هستم و هر کس از شما بیعت کند همان شخص جانشین من می شود که قریش خندیدند و مسخره کردند رفتند، آن وقت عبدالله ابن مسعود را می خواهی انتخاب خلیفه کنی؟ اصلاً این عبدالله ابن مسعود مهم نیست مهم این است که می گوید بدون مشورت کسی را جایگزین می کنی. یعنی مشورت کرده، کجا داریم که پیغمبر مشورت کرد؟ اگر مشورت می کرد که ابوبکر

صدیق برای کسب کرسی خلافت متوسل به زور و حيله نمی‌شد. دیگر اسناد داریم و از خودشان هم هست، یادتان هست؟ اسناد و مدارک دایرة المعارف آنقدر زیاد شده که خیلی‌ها نمی‌توانند، حوصله‌شان نمی‌آید و وقت نمی‌کنند که مطالعه کنند ولی چکیده آن در ارائه قرار دارد که من یک بار گفتم عصاره و کلید این چند هزار درس را به یک دفترچه کوچک تبدیل کنید یا در موبایل باشد یا اینکه در دفترچه کوچک باشد در بغلتان باشد و همیشه همراه شما باشد.

ظهور یاب منتظران ۵۵۵۴ - فایل صوتی ۶۴۰۴ - درس اول - معرفت ربی که آدمی را مچل کرده!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ اِذْرِيسَ، عَنِ الْاَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَانِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَرَى رَبَّنَا؟ قَالَ تُصَارُونَ فِي رُؤْيَا الشَّمْسِ فِي الظُّهْرِ فِي غَيْرِ سَحَابٍ؟ قُلْنَا لَا قَالَ فَتُصَارُونَ فِي رُؤْيَا الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ فِي غَيْرِ سَحَابٍ؟ قَالُوا لَا قَالَ إِنَّكُمْ لَا تُصَارُونَ فِي رُؤْيَا إِلَّا كَمَا تُصَارُونَ فِي رُؤْيَاهُمَا - كتاب سنن ابن ماجه از مصادر مهم اهل سنت است، نقل کرده از مسند احمد ابن حنبل ۱۱۲۰ و صحيح بخاری ۴۵۸۱ و ۷۴۳۹ و صحيح مسلم ۱۸۳ از ابی سعيد خدری.

این درس سه بخش دارد: **بخش اول:** اربابان حدیث: محمد ابن علاء الهمدانی از عبدالله ابن ادریس از اعمش از ابی صالح سمان از ابی سعید. این سه مبحث در باب خداست، خدای زمین که معرفی شده است. ابی سعید گفت که به پیغمبر گفتیم: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَرَى رَبَّنَا می‌شود خدا را دید؟ گفتیم که خدا دیدنی است؟ فرمود تُصَارُونَ فِي رُؤْيَا الشَّمْسِ فِي الظُّهْرِ آیا دیدن خورشید در ظهر به شما ضرر می‌رساند؟ بقول عوام ظل آفتاب فِي غَيْرِ سَحَابٍ زمانی که ابر دورش نبوده؟ قُلْنَا لَا گفتیم نه. قَالَ فَتُصَارُونَ فِي رُؤْيَا الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ فِي غَيْرِ سَحَابٍ آیا دیدن ماه در شب چهاردهم که جلوی آن هم ابر نباشد شما را اذیت می‌کند؟ گفتیم نه، قَالُوا لَا همه گفتند نه. فرمود إِنَّكُمْ لَا تُصَارُونَ فِي رُؤْيَا إِلَّا كَمَا تُصَارُونَ فِي رُؤْيَاهُمَا می‌گوید شما ضرر نخواهید کرد در دیدن او مگر به اندازه‌ای که در آفتاب و مهتاب اذیت می‌شوید، یعنی شما مستقیم نمی‌توانید به خورشید نگاه کنید، البته به ماه که می‌شود نگاه کرد. به خورشید مستقیم نمی‌توانید نگاه کنید چون چشم شما را می‌زند. حالا اینکه خورشید را و ماه را به خدا تشبیه کرده و بعد هم می‌گوید که می‌توانید ببینید ولی اینطوری. خب حالا با مانع که می‌شود خورشید را دید، با عینک دودی که می‌شود دید.

بخش دوم: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ ابْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ ابْنُ سَلَمَةَ، عَنْ يَعْلَى ابْنِ عَطَاءٍ، عَنْ وَكَيْعِ ابْنِ حُدُسٍ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي رَزِينٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رُبُّنَا مِنْ قُنُوطِ عِبَادِهِ وَقُرْبِ غَيْرِهِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ يَصْحَكُ الرَّبُّ؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَنْ نَعْدَمَ مِنْ رَبِّ يَصْحَكُ خَيْرًا - سنن ابن ماجه، الطيالسی (۱۰۹۲)، ابی عاصم فی السنه (۵۵۴)، عبدالله ابن احمد فی السنه (۲۶۴)، طبرانی فی الکبیر (۴۶۹)، بیهقی فی الاسماء و الصفات صفحه ۴۷۳، مسند احمد (۱۶۱۸۷) است.

ابوبکر ابن ابی شیبہ از یزید ابن هارون از حماد ابن سلمه از یعلی ابن عطا از وکیع ابن حُدُس از عمویش ابی رزین، از پیغمبر است. رسول اکرم چه فرمود؟ صَحَّكَ رَبُّنَا پیغمبر گفت که خدا خندید. چه خنده قشنگی هم می‌کند! چه دندان‌های سفید خوبی به به، خدا جان، کجا رفتی دندانپزشکی؟ صَحَّكَ رَبُّنَا مِنْ قُنُوطِ عِبَادِهِ وَ قُرْبِ غَيْرِهِ خدا می‌خندد وقتی که تو در نماز دست‌هایت را بالا بگیری و قنوت بگیری. حالا یک قنوط را هم معنا می‌کنند که یعنی ناامیدی

از مردم و پرداختن به خدا، که این دیگر گندش در آمده. اینقدر خدا جواب نداد مردم رو به همدیگر آوردند از همدیگر کمک خواستند، این هم نشد دوباره به خدا رجوع کردند و باز هم اِدْفَعْ أَوْ يَضْحَكُ الرَّبُّ گفتم ای پیغمبر، خدا می خندد؟ مخاطب پیغمبر تعجب می کند، آخر بابا این چه شیر بی یال و دم اشکمی است که ادیان و مذاهب تحویل دادند؟ اگر خدایی که می گوید همان خدای آفریدگار هستی است که نه شرقش، نه غربش، نه طولش، نه عرضش، نه بالا و نه پایینش پیداست، اگر اوست پس چرا آمده در جیب ادیان جا گرفته است؟ تعجب کرد. به پیغمبر گفتیم أَوْ يَضْحَكُ الرَّبُّ؟ خدا می خندد؟ بین چقدر مسئله خراب است و وضعیت استثنایی است در تحمل عقل که آنهایی که ما می گوئیم عقل هایشان ناقص بوده از حرف های پیغمبر تعجب می کردند. پیغمبر می گوید که ضَحِكَ رَبُّنَا، بعد سؤال می کند أَوْ يَضْحَكُ؟

بخش سوم: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ، قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ يَعْلَى بْنِ عَطَاءٍ، عَنْ وَكِيعِ بْنِ حُدُسٍ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي رَزِينٍ، قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ قَالَ كَانَ فِي عَمَاءٍ مَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ وَمَا فَوْقَهُ هَوَاءٌ وَمَا تَمَّ خَلْقُ عَرْشِهِ عَلَى الْمَاءِ - كتاب سنن ابن ماجه است. ترمذی ۳۳۶۸، مسند احمد ۱۶۱۸۸، صحيح ابن حبان ۶۱۲۱.

ابوبکر ابن ابی شیبہ از محمد ابن صباح از یزید ابن هارون از حماد ابن سلمه از یعلی ابن عطاء از وکیع ابن حُدس از عمویش ابی رزین. ابی رزین گفت از پیغمبر سؤال کردم قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا؟ من فکر می کنم این تکلم، بعد از نزول آیه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ باشد که می گوید من بغل بنده هستم، حالا اینها تعجب می کنند، آخر بغلشان جز مشتش حسن و مشتش حسین که نیست، پس خدا کجاست؟ خدایی که ولایت کلیه را دارد! بچه دارد در جوی آب می افتد مادر داد می زند بچه ام! بندگان را در چاه های ویل انداختی هر چه هم صدايت می زنند پشتت را به آنها کردی. سائل گفت این خدا کجاست؟ می گوید خدا قبل از اینکه خدا بشود چه بود؟ باز هم خدا بود؟ چه کسی بود؟ چطوری بود؟ بعد پیامبر آمد در جوابِ أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا شناسایی خدا را اعلام کند. اینجا پیغمبر چگونگی خدا را شرح می دهد، می گوید: كَانَ فِي عَمَاءٍ خدا بر ابر سفید بود. بین تو را به خدا! نمی دانم کدام خدا، ما که از این خداها ناامید شدیم و دنبال یک خدایی هستیم در موقعیتِ وَانْتَظِرُوا! می گوید خدا بر ابر سفید بود مَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ، حالا این ماتحت هم یک جوک است که پیغمبر برای خدا به کار برده، مثلاً طرف می گوید ماتحتم درد می کند، تو دیگر فهمیدی که چه قسمتی از بدن را ماتحت می گویند. می گوید مَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ زیرش هوا بود. همین هوایی که استنشاق می کنی اسمش اکسیژن است. وَ مَا فَوْقَهُ هَوَاءٌ بالای آن هم هوا بود، وَ مَا تَمَّ خَلْقُ عَرْشِهِ عَلَى الْمَاءِ قبل از اینکه خلق کند عرش او بر آب بود. خب اینجا چه شد؟ یادداشت کنید؛ ما برای شناسایی خدای زمین یک ابر داریم، دوتا هوا داریم که یکی زیر آن و یکی روی آن است و یک آب داریم که کشتی حکومتش روی آب است. حالا با این شناسایی خدا آیا انبیاء حق دارند در وقت رفتن شان بگویند وَانْتَظِرُوا؟ یعنی این خدایی که ما پیدا کردیم خدا نبود؛ وَانْتَظِرُوا. فَتَرَبَّصُوا شما دنبال خدا بروید! ها؟ این نبود؟ خدایی که خداست هوا و ابر و آب را بعداً خلق کرده، قبل از اینکه اینها خلق بشنوند خدا بوده، خب چطور ممکن است؟ می گوید قبل از اینکه خلق

کند! مگر آب و هوا و ابر جزء مخلوقات نیست؟ خب چطور می شود خدا را اینطوری معرفی کرد؟ خدا خلق کرده و قبل از خلقش هم اینها بودند. حالا عَرَّشُهُ عَلَى الْمَاءِ را می آیند می گویند ماء یعنی حیات، خیلی خب، باز هم این کوچک سازی است باز هم این معرفی خدا نیست برای اینکه بگوییم آب یعنی حیات، یعنی عرش او بر حیات بوده! پس خدا کجا بوده؟ حالا ما داریم الله را ردیابی می کنیم که جایگاهش کجاست؟ کجا بوده؟ حالا ما مهمان هستیم دوروز آمدیم می رویم، او کجا بوده؟ روی ابر، زیرش هوا، بالایش هوا و کشتی او هم روی دریا.

درس دوم – با این چنین منزلتی، چگونه با آنها جنگید؟ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ ابْنِ سَعِيدٍ ابْنِ كَثِيرٍ ابْنِ دِينَارٍ الْحِمَصِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ حَزْبٍ، عَنْ أَبِي عُمَرَ، عَنْ كَثِيرِ ابْنِ زَادَانَ، عَنْ عَاصِمِ ابْنِ ضَمْرَةَ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ حَفِظَهُ أَذْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ شَفَعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ - کتاب سنن ابن ماجه است، باز این نقل می کند از ترمذی ۳۱۲۹ و ابن حجر و مسند احمد ابن حنبل ۱۲۸۶.

باز هم یادآوری می کنم با متشرع که محاجه می کنید، چون چاره ای ندارد می گوید اینها را رد کنید، اینها برای اهل سنت است، جوابش را هم که دیگر می دانید، دیگر تکراری است، این از همان کانالی آمده که کتاب آمده و یکی هم اینکه از کانال خود شیعه هم آنقدر حرف های شنیع نسبت به خدا و ائمه زده شده که سندهایش را داریم، روی علم رجال هم که یادتان باشد؛ عبدالله ابن عباس بزرگترین رجل روایی شیعه است و آن یکی شاگرد امام صادق، مفضل ابن عمر که داستانش را می دانید. حدیث آورده از عمرو ابن عثمان ابن سعید ابن کثیر ابن دینار الحمصی از محمد ابن حرب از ابی عمر از کثیر ابن زاذان از عاصم ابن ضمیره از امیرالمؤمنین. اینها غالباً از اهل بیت هیچ چیزی نقل نمی کنند، خیلی کم، خیلی خیلی کم، حالا این یکی را آوردند ببینیم چیست! امیرالمؤمنین گفت پیغمبر گفته مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ حَفِظَهُ أَذْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ هر کس قرآن را قرائت کند و حفظ کند به بهشت می رود، خیلی خب. وَ شَفَعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ده نفر را شفاعت می کند و با خودش به بهشت می برد؛ ده تا گناهکار را، ده تا جهنمی را. كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ ده نفری که حتماً باید به جهنم می رفتند حکم خورده بود. خیلی خب. حالا اینجا مسئله چیست؟ تاریخ چه می گوید؟ می گوید که اگر پیغمبر این را گفته و امیرالمؤمنین قائل است پس چرا در جنگ نهروان قراء را کُشت؟ اسناد و مدارک را یادتان هست؟ فقط چهارصد قاری ممتاز از کوفه را گردن زد. چه شد؟ یعنی بهشتی ها را کُشت دیگر، ها؟ کسی که قرآن را حفظ کند و بخواند خدا او را به بهشت می برد و حق شفاعت می دهد، یعنی شما حساب کن یکی از قراء معروف عصر امیرالمؤمنین عبدالرحمان ابن ملجم مرادی است، طبق این دستور این بهشتی خاص است دیگر، ده نفر از دوستانش را هم می تواند از جهنم نجات بدهد. معارضات را ببینید، درگیری های فکری ایجاد می کند.

درس سوم – انتقال دانش ظهوری به نااهلان همچو گردنبد جواهر است که بر سینه خوک بیندازی!! حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عَمَّارٍ، حَدَّثَنَا حَنْصُ ابْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا كَثِيرُ ابْنِ شَنْظِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمَقْلَدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرِ وَ اللُّؤْلُؤِ وَ الذَّهَبِ - سند همان کتاب سنن ابن ماجه است که او از دیگران نقل می کند: در کتاب تاریخ جرجان از سهمی صفحه ۳۱۶، کتاب العلم و فضله از ابن عبد البرفی جلد ۱ صفحه ۹، والمزی فی ترجمه کثیر ابن شنظیر من تهذیب

الکمال جلد ۲۴ صفحه ۱۲۶، اخراج الشطر الاول از ابو یعلی ۲۸۳۷ و ۲۹۰۳ و ۴۰۳۵، العقیلى فى الضعفاء ۴ / ۲۵۰، از طبرانی در کتاب الاوسط ۹، ۲۰۰۸، ۲۴۶۲، ۸۳۸۱، ۸۸۳۴، از بیهقی در کتاب الشعب ۱۶۶۶، ۱۶۶۳، از خطیب در کتاب تاریخ بغداد ۴ / ۱۵۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۷ / ۳۸۶، عبد البر ۱ / ۷ - ۹، ابن الجوزی در العلل المتناهیه ۱ / ۶۷ - ۷۱.

خب این چه می گوید؟ هشام ابن عمار از حفص ابن سلیمان از کثیر ابن شنظیر از محمد ابن سیرین از انس ابن مالک، که انس ابن مالک را می شناسید از سران محدّثین اهل سنت است و چند سال هم خدمتگزاری پیامبر را کرده در حقیقت سرقفلی او شد یعنی ابوهریره، انس ابن مالک و عایشه این سه تا سرقفلی داشتند بخاطر اینکه با پیغمبر بودند هرچه گفتند درست است ولی اهل بیت هرچه گفتند، اینها ناصبی هستند، می بینی؟ عدالت مُرده یعنی این! او همسر پیغمبر است و این دوتا هم نوکرهای پیغمبر هستند که یکی سه سال و یکی چهار پنج سال در خانه پیغمبر خدمت می کردند. من تعجب می کنم که این دحیه ابن خلیفه کلبی چرا حدیث نقل نکرده است؟ هیچ روی این فکر کردی؟ با اینکه این مدام در خلوتگاه پیغمبر حضور داشته، آیا از دحیه ابن خلیفه کلبی یک حدیث داریم؟ شما دیده اید؟ وقتی که این با پیغمبر در خانه ام المؤمنین عایشه حشر و نشر دارد و جبرائیل در زیر لحاف از خدا حکم نازل می کند، چطور هیچ سخنی از ایشان نیست؟ خب انس ابن مالک چه گفت؟ گفت پیغمبر گفته است **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ** دنبال علم رفتن واجب است بر هر مسلمانی، **وَوَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ**، حالا تو علم را آوردی در سینه ات، خواستی انتقال بدهی **كَمَقْلَدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ** به چه کسی می خواهی انتقال بدهی؟ آن مهم است! می گوید اگر به غیر اهلش باشد انگار به گردن خوک جواهر، لؤلؤ و طلا انداختی. حالا ما سؤال می کنیم که این علم توحید را که پیغمبر اشاعه داد و بعد **اِزْتَدَّ النَّاسُ** شد، آن ناسی که مسلم بودند آیا به مثابه خنزیر نبودند که وحی بر گردنشان همچو جواهر، لؤلؤ و طلا بود؟ ها؟ پیغمبر به چه کسی انتقال داد؟ دیروز در درس بود که زیر گفت من حواری هستم، پیغمبر گفته حواری من زیر است بعد بیعت شکنی کرد و جنگ مسلم علیه مسلم را راه انداخت بعد به ناموس پیغمبر اهانت کرد که او را وسط جبهه جنگ کشاند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۵۵ - فایل صوتی ۶۴۰۵ - درس اول - فرشته مگر جاگیر است؟ جایگاهش بالاست یا پایین؟: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ نُبَيْحِ الْعَنْزِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ كَانَ النَّبِيُّ إِذَا مَشَى مَشَى أَصْحَابُهُ أَمَامَهُ وَتَرَكُوا ظَهْرَهُ لِلْمَلَائِكَةِ - کتاب سنن ابن ماجه است، و اخرجه الدارمی ۴۵، و الطحاوی فی شرح مشکل الآثار ۲۰۷۵، اخلاق النبى صفحه ۹۴، الحاکم ۴ / ۲۸۱، الحلیه ابو نعیم ۷ / ۱۱۷، مسند احمد ۱۴۲۳۶، صحیح ابن حبان ۶۳۱۲.

ما در مستندات توازن برقرار می کنیم، هم شیعه و هم سنی. بخاطر اینکه از شیعه می گوئیم چون که دین آبا و اجدادی ماست و تابلوهای هدایتی ماست و از اهل سنت می گوئیم بخاطر اینکه کتاب از آنهاست، خلافت از آنهاست و اکثریت از آنهاست. این را بارها برای شما عرض کرده ام عنوانشان این است؛ اهل سنت و جماعت. اهل سنت یعنی به سنت نبوی اقتدا می کنند و جماعت، جماعت مسلمین یعنی اجتماع در اینهاست، نه اینکه مثلاً جماعت به معنای اینکه جمع کتاب، سیره و سنت نبوی در دست آنهاست. علی ابن محمد از وکیع از سفیان از اسود ابن قیس از نبیح

العَنْزَى از جابر ابن عبدالله انصاری رجل شناخته شده در بین مستندات شیعه و سنی. گفت پیامبر گفت إِذَا مَشَى . پیغمبر در خیابان راه می‌رفت و اصحاب و انصار هم به دورش به دنبالش بودند. آن موقع مردم هم بیکار بودند دیگر، کارشان جنگ بود که آن هم هر روز جنگ که نبود. دور و بر پیغمبر می‌پلکیدند بنده خدا پیغمبر را عاصی کرده بودند، اینقدر وقت و بی‌وقت زنگ درب خانه‌شان را می‌زدند که آن آیه آمد و گفت که هر وقت با او کار دارید باید صدقه بدهید و تا اسم مالیات آمد همه در رفتند. جبرائیل هم زنگ است ها، نامرد! جابر ابن عبدالله انصاری می‌گوید پیغمبر هر وقت راه می‌رفت مَشَى أَصْحَابُهُ آمَامَهُ به اصحاب و انصار و حواری می‌گفت که جلوی من راه بروید. الان این بحث چند تا بخش دارد ها؛ اگر اینها عقب بودند مدام ریزه کاری، دقت می‌کردند که پیغمبر چطوری راه می‌رود، الان جبرائیل کجاست، چکار می‌کند. گفت: از جلو راه بروید. و پشت سرش فرشتگان، وَ تَرَكُوا ظَهْرَهُ لِلْمَلَائِكَةِ پشت سر پیغمبر را ترک می‌کردند برای فرشته‌ها. من می‌خواهم ببینم این فرشته‌ها که راه می‌روند کفش دارند، جوراب دارند، پا دارند که باید اصحاب و انصار جلوی پیغمبر باشند و اینها عقب باشند؟ پس چرا در آن صف جماعت، مردم و مأمومین پشت سر پیغمبر اقتدا می‌کنند؟ این تاریخ و پرپیده چه سؤالاتی درمی‌آورد! آیا در نماز جماعت پیامبر ملائکه حضور ندارند؟ مگر می‌شود نباشند؟ خدا دارد به آنجا می‌آید. آن تدریس یادست هست؟ خدا می‌آید جلوی تک تک نمازخوان‌ها می‌ایستد تا انگشت توی دماغشان نکنند، با پول‌های خُرد جیب‌شان ورنه‌وند، عطسه نکنند، آروغ نزنند، سرفه نکنند، خمیازه نکشند، عجب خدایی داریم. به خودش قسم که علاف‌تر از او تاریخ نشان نداده. بیکار! خب تو اگر بیکار هستی بیا به این مردم کمک کن و مشکل گرانی را حل کن. مگر تو خلق نکردی؟ بعد مردم مجبور هستند سوراخ دعا را گم کنند و بقول لات‌های تهران بروند خشتک یکی دیگر را بگیرند و پاچه یکی دیگر را بگیرند. بابا همه کاره خداست. خدایی که ادیان معرفی کردند در همه سرزمین‌ها نماینده دارد و آن حگام هستند و عاملین اسماء حُسنی و اِیذایی هستند که حُسنی آن گیر نمی‌آید. گفت که به نرخ زعفران است! خدا می‌ایستد به تک تک نمازخوان‌ها نگاه می‌کند. چه مربی خوبی، چه مبصر خوبی، مبصر کلاس است، واقعاً این الله چیست؟ آبا و اجداد ما کجاها رفتند؟ ارتباطات معنوی هم با آنها جواب نداد، دیگر من پدرم را و پدر بزرگم را دیدم. اینها لذتی از زندگی نبردند؛ تماماً مشقت، فشار، نابودی، دلشان خوش بوده که می‌خواهد ظهور بشود. آقا سید طاهر منتظر ظهور بود، بعد بابای بنده خدای ما هم منتظر ظهور بود. الان هم اهالی مسجد جمکران منتظر ظهور هستند. به جای ظهور چه آمده؟ فشار بر مردم، این همان ظهور است ها! غیر از این نباید از دین توقع داشت؛ ظهور اسماء اِیذایی. اگر غیر از این باشد تعجب کن. یادست در یک نسخه‌ای داشتیم نمی‌دانم مال چند سال قبل بود که می‌گفت در عصر بدی‌ها اگر خوبی دیدید تعجب کن و اگر بدی دیدی تعجب نکن روالش است.

درس دوم این فایل با موضوع لعن کردن اولین مسلمانان به توسط آخرین های این امت به علت باز خوان به فایل ۲۳۳۸ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۵۶ - فایل صوتی ۶۴۰۶ - درس اول - این همه از عذاب قبر دم زدن فقط به خاطر ادرار کردن بود! حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي

هَرِيرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرُ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْبَوْلِ - كتاب سنن ابن ماجه است.

درس اول: از ابوبکر ابن ابی شیبہ از عفان از ابو عوانہ از اعمش از ابی صالح از ابی ہریرہ از رسول اللہ. رسول اللہ یک بار بہ زیارت اہل قبور رفتند، فرمود کہ اینہا بیشتر معذب ہستند، اکثریت این اموات کہ اینجا دراز کشیدند معذب ہستند. أَكْثَرُ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْبَوْلِ بول بہ فارسی ہم بہ کار می رود، البتہ قدیمی ہا بول می گفتند. می گوید بیشترین سہم در عذاب قبر در محور شاشیدن است. این ہمہ شب اول قبر، محاکمہ شب اول قبر، تنگی قبر، ظلمت قبر و غربت قبر، رسول خاتم گفت بیشتر عذاب ہای اینجا مال بول کردن است. حالا چطوری ادرار می کنند؟ مثلاً اگر ایستادہ باشی مکروہ است باید بنشینى، یا اینکہ بول خود را نگہ ندار، در فرہنگ دین این چیزہا در حوزہ ادرار آمدہ کہ ہرگز بول خود را نگہ ندار اگر شدہ سوار شتر ہستی همانجا ادرار کن. بعد اکثر این خط و نشان ہا کنسل می شود و عذاب قبر در واحد ادرار می رود. ببین چہ دین خوبی داریم قدرش را بدانیم، چطور ریزہ کاری ہا را نشان می دہد. عدم تطابق! چقدر روایت و حدیث داریم کہ مثلاً عذاب قبر برای حقّ الناس است، فرض کنید برای کسی کہ مردم آزار است و خیلی چیزہایی دیگر، اما اینجا راجع بہ بول کردن است.

درس دوم - نماز کہ ستون دین است مہمتر است یا وضو کہ مقدمہ آن می باشد؟: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ، وَ أَحْمَدُ ابْنُ سَعِيدٍ الدَّارِمِيُّ، قَالََا حَدَّثَنَا رَوْحُ ابْنُ عُبَادَةَ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ حُضَيْنِ ابْنِ الْمُنْذِرِ أَبِي سَاسَانَ الرَّقَاشِيِّ، عَنِ الْمُهَاجِرِ ابْنِ قُنْفُذٍ ابْنِ عُمَيْرِ ابْنِ جُدْعَانَ، قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ وُضُوئِهِ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي مِنْ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ إِلَّا أَنِّي كُنْتُ عَلَى غَيْرِ وُضوءٍ - مستند: کتاب سنن ابن ماجہ از حسن بصری آورده است.

اصحاب حدیث را نام می برد: اسماعیل ابن محمد الطلحی، احمد ابن سعید الدارمی، روح ابن عبادة، سعید، قتادة، حسن، حُضَيْنِ ابْنِ الْمُنْذِرِ ابْنِ سَاسَانَ، این یکی رفت در ایرانی ہا، پدر ساسان، الان از اسامی رایج است و از باقیماندہ ایران قدیم. ابی ساسان الرقاشی از مہاجر ابن قنفذ ابن عمیر ابن جدعان بہ پیامبر رساندہ است. پیامبر چہ فرمود؟ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ پیامبر داشت وضو می گرفت فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ گویندہ حدیث بہ پیغمبر سلام کرد، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ پیغمبر جواب سلام را نداد، ولی در نماز می گوید سلام کرد باید بگوییم و علیک! اینجا وضو از نماز بالاتر است. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ وُضُوئِهِ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي مِنْ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ هیچ چیزی باعث نشد کہ من جواب تو را ندم إِلَّا أَنِّي كُنْتُ عَلَى غَيْرِ وُضوءٍ. هنگام وضو سلام کردہ و حضرت جواب ندادہ، می گوید وضو یک ریشہ ای در نماز دارد. خب حالا یک سؤال فنی: آیا وقتی پیامبر وحی را می گیرد و بہ کاتب انتقال می دہد کسی سلام نمی کند؟ کسی از آنجا نمی رود؟ در منزل عایشہ کسی سلام نکرد؟ وحی مہمتر است یا وضو؟

درس سوم - بخش اول - وقتی کہ راہ های مختلف برای یک قانون در انجام دادن و ندادن موجود است، پایہ های فقہ بر چہ استوار است؟: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّى وَ مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى وَ اسحاقُ ابْنُ مَنْصُورٍ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ سِمَاكِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ تَوَضَّأَ بِفَضْلِ غُسْلِهَا مِنْ الْجَنَابَةِ - کتاب سنن ابن ماجہ است.

این درس دو بخش دارد. دوتا حدیث معارض است که این آن را رد می کند و آن این را رد می کند. بعد این آقای متشرع می گوید باید حدیث با قرآن در همه مسائل مکمل باشد. محمد ابن مثنی از محمد ابن یحیی از اسحاق ابن منصور از ابو داود از شریک از سماک از عکرمه از ابن عباس از میمونه زوج النبی. عبدالله ابن عباس رجل حدیث در بین ثقلین، از یکی از زنان پیغمبر که اسم او میمونه بوده نقل می کند، گفت تَوَضَّأَ بِفَضْلِ غُسْلِهَا مِنَ الْجَنَابَةِ پیغمبر وضو می گرفت از ته مانده آبی که در آن رفته بود و در بُشکه غسل کرده بود. حالا شما حساب کن برای چشم چقدر ضرر دارد، پیغمبر می رود در آن چیزی که آن موقع بود، حالا نمی دانیم بُشکه چه بوده. در یک جای دیگر می گویند که آب وضو آنقدر باید شفاف و مقدس باشد که در حین وضو باید از آن خورد، برای غسل هم همین را می گویند.

بخش دوم - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَاصِمِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي حَاجِبٍ عَنْ الْحَكَمِ ابْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى أَنْ يَتَوَضَّأَ الرَّجُلُ بِفَضْلِ وَضْءِ الْمَرْأَةِ - کتاب سنن ابن ماجه است.

محمد ابن بشار از ابو داود از شعبه از عاصم الاحول از ابی حاجب از حکم از عمرو. حالا اگر سند، اینطرف و آنطرف هم بشود مهم نیست چون اصل سند خود این کتاب است که برای اهل سنت محترم است. گفت آن رَسُولُ اللَّهِ نَهَى أَنْ يَتَوَضَّأَ الرَّجُلُ بِفَضْلِ وَضْءِ الْمَرْأَةِ. مخالف آن درس قبل، می گوید حرام است آدم از آب غسل زن وضو بگیرد. حالا ببین این تبعیض جنسیتی است، آنجا می گوید مشکلی نیست و اینجا می گوید که نهی نهی شده است.

درس چهارم - اعمال عبادی را انجام دهید تا از شیطان دور شوید و این یک تعارض علنی است! حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ ابْنُ مُصْعَبٍ عَنْ يُونُسَ ابْنِ عُبَيْدٍ عَنْ الْحَسَنِ عَنْ عُتَيِّ ابْنِ ضَمْرَةَ السَّعْدِيِّ عَنْ أَبِي ابْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ إِنَّ لِلْوُضْوءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ وَلَهَانُ فَاتَّقُوا وَسْوَاسَ الْمَاءِ - کتاب سنن ابن ماجه است. محمد ابن بشار، ابو داود، خارجة ابن مصعب، یونس ابن عبید از حسن از عتبی ابن ضمرة السعدی از پدرش که ابی ابن کعب بوده، از حواریون پیامبر است. گفت که پیغمبر گفت إِنَّ لِلْوُضْوءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ وَلَهَانُ فَاتَّقُوا وَسْوَاسَ الْمَاءِ. چقدر روایت داریم که می گوید وضو بگیرید دائم الوضو باشید که شیطان از شما دور بشود، حالا می گوید خود وضو شیطان دارد. جالب است! تاریخ عجب می گیر است! إِنَّ لِلْوُضْوءِ شَيْطَانًا برای هر یک از وضو گیرندگان یک شیطان است يُقَالُ لَهُ وَلَهَانُ اسمش هم وَلَهَانُ است، فَاتَّقُوا وَسْوَاسَ الْمَاءِ پرهیزید از اینکه وسواس پیدا کنید در وضو گرفتن. یکی از عناوین شیطان وسوسه است دیگر؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ می گویند خناس اسم شیطان بزرگ است و یک اسمش هم ابلیس است. خب وضو داری می گیری شیطان می آید، نماز هم که شیطان داشت، یاد هست؟ اگر آرزو بکشی و دهان دره کنی شیطان در دهانت می رود.

درس پنجم - یک عضو اضافی در وضو گرفتن: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى حَدَّثَنَا عَاصِمُ ابْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا قَيْسُ عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ فَتَضَخَّ فَرْجُهُ - کتاب سنن ابن ماجه است.

محمد ابن یحیی از عاصم ابن علی از قیس از ابن ابی لیلی از زبیر عن جابر ابن عبدالله انصاری. حالا یک سؤال: اینهایی که مثل عبدالله ابن عباس و جابر ابن عبدالله انصاری و دیگران که به پیامبر متعهد بودند، اینها چطور این گونه معارضات را به عنوان حدیث جمع کردند؟ آنجا یاد هست در درس قبل گفت که حدیث با کتاب برابر است؟

می گوید تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر وضو می گرفت فَتَضَحَّ فَرَجَهُ آلت تناسلی خود را هم شست. تا حالا شنیده بودی که احلیل وضو می خواهد؟ این درس را اضافه کنید به آن مراتبی که در سیستم وضو باید آب ریخت؛ صورت، دوتا دست، دوتا پا و یک دانه سر، حالا اینجا این اضافه شده که پیغمبر آلت تناسلی اش را هم وضو می داد. اگر یادت باشد در یک جای دیگر، یک نفر گفت که من وضو دارم و دستم به آلت هست با آن بازی می کنم باید بروم وضو بگیرم؟ پیغمبر گفت نه، آن هم مثل دماغ عضو خارجی بدن است منتهای مراتب این را قایم می کنند ولی آن علنی است. پس این وضو گرفتن هم بنا بر ادلة اهل سنت یک عضو، اضافه دارد.

ظهور یاب منتظران ۵۵۵۷ - فایل صوتی ۶۴۰۷ - درس اول - به مبطلات وضو اضافه گردید! حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ حَرْبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي فَرَوَةَ عَنْ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ مَسَّ فَرْجَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ - کتاب سنن ابن ماجه است.

درس اول: اصحاب حدیث: سفیان ابن وکیع از عبد السلام ابن حرب از اسحاق ابن ابی فروه از الزهری از عبد الرحمن ابن عبد القاری از ابی ایوب، ابویوب انصاری معروف. ابو ایوب انصاری گفت از پیامبر شنیدم که گفت مَنْ مَسَّ فَرْجَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ هر کس که دست به آلت تناسلی اش بزند، چه زن چه مرد، باید تجدید وضو کند. یعنی انگار وضوی او باطل می شود، در حالیکه در جای دیگری می گفت که آلت تناسلی مثل دماغ است فرق نمی کند، آن یک عضو است و این هم یک عضو است. آیا دست به دماغت می کشی وضوی تو باطل می شود؟ حالا دست به آلت تناسلی خود می کشی باطل می شود!

درس دوم - با چنین فرهنگی، اسلام نمودار گردید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سِنَانٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ طَرِيفِ بْنِ شَهَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا نَضْرَةَ يُحَدِّثُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ انْتَهَيْنَا إِلَى غَدِيرٍ فَأَذَا فِيهِ جِيفَةً حِمَارٍ قَالَ فَكَفَفْنَا عَنْهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ الْمَاءَ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ فَاسْتَقَيْنَا وَارْوَيْنَا وَحَمَلْنَا - کتاب سنن ابن ماجه است.

احمد ابن سنان از یزید ابن هارون از شریک از طریف ابن شهاب از ابا نضرة که گفت از جابر ابن عبد الله انصاری شنیدم. می گوید در خدمت پیامبر بودیم، داشتیم سفر می کردیم و رسیدیم به یک جایی که بارانی آمده بود و آبی جمع شده بود، گفت انْتَهَيْنَا إِلَى غَدِيرٍ فَأَذَا فِيهِ جِيفَةً حِمَارٍ در آن آبگیر یک الاغ مرده ای افتاده بود فَكَفَفْنَا عَنْهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ گفت دست به این آب نزدیم تا پیغمبر آمد فَأَذَا فِيهِ جِيفَةً حِمَارٍ قَالَ فَكَفَفْنَا عَنْهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر چه گفت؟ گفت إِنَّ الْمَاءَ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ آب نجس نمی شود با چیزی. حالا اگر به جای الاغ، سگ آنجا مرده بود باز هم نجس نمی شد چون پیغمبر یک فتوای کلی داده إِنَّ الْمَاءَ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ. گفت از آن آب خوردیم، کوزه ها و مشک هایمان را هم پُر کردیم فَاسْتَقَيْنَا وَارْوَيْنَا وَحَمَلْنَا. حالا اگر بحث عسر و حرج است که در بیابان گیر کردند و آب نیست، مجبور هستند، ولی اینکه پیغمبر یک قاعده وضع می کند که إِنَّ الْمَاءَ لَا يَنْجِسُهُ شَيْءٌ این مسئله فرق می کند. یعنی اگر دیدی سگ و خوک هم در یک حوض افتادند، آب حوض نجس نمی شود، آن دو تا را درمی آوری در آشغالی می اندازی بعد داخل حوض برو، آب نجس نمی شود. اصلاً خود نجاست یک خط قرمز است که

بیفتد مشکلی ندارد؟

اللّٰهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ اَمَّا اَنَا فَاُفِيضُ عَلٰی رَاسِيْ ثَلَاثَ اَكْفٍ - كِتَابُ سُنَنِ ابْنِ مَاجَهٗ اسْت.

در فقه اعمال نمی‌شود و عقلاً این سه کفِ آب نمی‌تواند پاسخگوی شستن تمام بدن بشود.

(فایل صوتی ۶۵۴۲ - درس دوم) اجراء ناقص احکام و گنجی پیروان! صحیح: آلبانی، ارواء الغلیل جلد ۱ صفحه ۲۶۶ است. این درس هم دوتا حدیث از رسول الله است در معارض هم. از عایشه ام المؤمنین روایت کرده، می گوید: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ يَبْدَأُ فَيَغْسِلُ يَدَيْهِ ثُمَّ يُفْرِغُ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ عَائِشَةُ مَادَرِ بَرَادِرَانِ** می گوید که هر وقت پیغمبر جنب می شد غسل می کرد. تازه در خود این هم بحث است چون فرهنگ اهل بیت می گوید که اینها جنابت ندارند چون طهارت فطری دارند؛ **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** (احزاب) این آیه تطهیر که آمده می گویند اینها، هم ظاهرشان پاک است و هم باطنشان پاک است، برای همین مثلاً می گویند فاطمه زهرا پر یود نمی شده یا برای همین مثلاً می گویند پیغمبر درهای خانه بزرگان را به روی مسجد النبی بست و خانه علی را باز گذاشت به همین دلیل می گفت که من و علی جنابت نداریم! حالا اینجا عایشه می گوید پیغمبر جنب که می شد غسل می کرد. حالا غسل او چگونه است؟ می گوید دوتا دستش را می شست و با دست راست به سمت چپ آب می ریخت، همین! مگر در فقه نیامده که دو سمت را باید آب ریخت و شست؟ ها؟ آن موقعی که شما شرعیات را دنبال می کردی مگر نمی گفت وقتی زیر دوش ایستادی اول سر و گردن، بعد سمت راست، بعد سمت چپ را بشوید؟ حالا اینجا می گوید پیغمبر فقط سمت چپ را می شست و با دست راست به سمت چپ آب

می ریخت و بعد از آن آلت تناسلی خود را می شست فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ.

-- صحیح مسلم آورده است. خب الان اگر کسی بخواهد از رسول الله تقلید کند، فقها می گویند که این بدعت است، این غسل ناقص است، حالا بیا جواب بده دیگر، پیغمبر کرده! مگر پیامبر الگو نیست؟ بعد می گوید: ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ بعد از اینکه غسل می کرد و می خواست نماز بخواند وضو می گرفت. این هم یک دوگانگی! برای اینکه همه صاحب نظران فقهی از قول اهل بیت نقل می کنند که غسل کفایت از وضو می کند.

-- صحیح بخاری شماره ۲۵۸، مسلم شماره ۷۵۱، ابوداود شماره ۲۴۰، نسائی شماره ۴۲۴. معارض بعدش: باز عایشه نقل می کند: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوِ الْحِلَابِ فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، ثُمَّ بَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الْيَمَنِ، ثُمَّ الْاَيْسَرِ پیامبر معظم اسلام هر وقت می خواست غسل کند چپ و راست بدن را باهم غسل می داد. حالا آن چیست و این چیست؟ هم آن حدیث سند دارد و هم این حدیث سند دارد، هم راوی آن ناموس پیغمبر است و هم راوی این، همسر پیغمبر است.

(فایل صوتی ۷۱۷۴ - درس هفتم) سهولت غسل و زیاده روی متشرعین! کتاب صحیح بخاری حدیث ۲۵۴، کتاب صحیح مسلم حدیث ۳۲۷ است. از جبیر ابن مطعم که از حواریون است، می گوید که نزد رسول خدا در غسل، مسلمین باهم بحث می کردند که چقدر آب بریزد، چقدر آب لازم است، یکی از آنان گفت ولی من چنین و چنان سرم را می شویم. خوب دقت کن، آنهایی که وسواس دینی دارند، آنهایی که خودشان را متدین می دانند ولی وسواس دینی دارند، اصلاً بگو تو دین نداری، برو گمشو! چون معلم، آموزگار و مربی تو باید پیامبر خاتم باشد، سرخود که نیست، این نشد دین که هر کس برای خودش یک کاری انجام بدهد. پیغمبر چه گفت؟ سپس نبی خدا فرمود: اما من سه مشت آب را روی سرم می ریزم. متوجه می شوی؟ در غسل های رایج در فقه، حالا آنهایی که دوش است، می گوید اول سر و گردن زیر دوش و بعد سمت راست و بعد سمت چپ! اگر می خواهی آب بریزی ولی دوش نیست، یک قابلمه رو سر و یک قابلمه سمت راست و یک قابلمه سمت چپ. حالا پیغمبر چقدر آسانش کرده؛ سه تا مشت! هر مشتی چقدر آب می گیرد؟ اصلاً با سه تا مشت بدن خیس می شود؟ سه تا مشت، یکی برای سر، یکی سمت راست و یکی سمت چپ. همه چیز در این مباحث ما هست، می بینی؟! همه جور بحثی هست و خوبی آن هم برای همین است که متنوع است و در یک خط حرکت نمی کند.

درس چهارم - کاسه از آش داغتران فروع دینی!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ الْأَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُجْنِبُ ثُمَّ يَنَامُ وَ لَا يَمَسُّ مَاءً حَتَّى يَقُومَ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَغْتَسِلُ - کتاب سنن ابن ماجه است.

محمد ابن صباح از ابوبکر ابن عیاش از اعمش از ابی اسحاق از اسود از عایشه از رسول الله، می گوید که مستند احمد حنبل (۲۴۷۰۶) هم نقل کرده است. می گوید كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُجْنِبُ پیغمبر جنب شد، ثُمَّ يَنَامُ وَ لَا يَمَسُّ مَاءً با حالت جنابت خوابید و دست به آب نزد. بعد جزء مکروهات است که با جنابت نخوابید و پیامبر کسی است که مُحَرَّمَات را انجام نمی دهد و مکروهات را هم ترک می کند. حَتَّى يَقُومَ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَغْتَسِلُ از خواب بیدار شد رفت غسل

کرد. این افراط و تفریط در شریعت باعث تعدّد مرجعیّت می‌شود. این یکی این قول را می‌گیرد و آن یکی آن قول را می‌گیرد. در همین اهل سنت چرا چهار تا امام داریم؟ بخاطر اینکه این آمده این وجه را گرفته و آن یکی آن وجه را گرفته و هیچ کدام هم همدیگر را قبول ندارند، نه طرفدار این امام طرفدار آن یکی را قبول دارد و نه آن یکی طرفدار این را قبول دارد. یکی هم اینکه بخاطر تکرر مُرید شده امام اعظم یعنی ابوحنیفه! در شیعه هم همینطور، در شیعه هم بخاطر این اقوال متعدّد مُنازع، تعدّد مرجعیّت آمد و الاّ با یک مرجع بس بود دیگر، اینکه زیاد شده بخاطر همین است؛ آن آسانتر می‌گیرد، او می‌گوید در ماه رمضان سیگار کشیدن روزه را باطل نمی‌کند، خب یک عده متشرعین سیگاری را سمت خودش می‌کشد. آن یکی می‌گوید باطل است. آن یکی می‌گوید ریح بانک حرام است و آن یکی می‌گوید حلال است، خب متشرعی که مجبور است ربا بگیرد سمت آن یکی می‌رود.

درس پنجم این فایل با موضوع پیامبر زنانش را طواف می‌کرد به علت بازخوان به درس اول فایل ۶۱۰۵ ملحق گردید: (بازخوان از تدریس‌های ۴۷۱۹ و ۵۸۶۱).

درس ششم - تفاوت بین مستراح و رؤیت حلال در چیست؟: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عُبَيْدٍ، ابْنِ ثَعْلَبَةَ الْحِمَانِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ أَبُو يَحْيَى الْحِمَانِيُّ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ عُمَارَةَ عَنِ الْمُنْهَالِ ابْنِ عَمْرِو عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَغْتَسِلَنَّ أَحَدُكُمْ بَارِضٍ فَلَاةٍ وَلَا فَوْقَ سَطْحٍ لَا يُوَارِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَى فَإِنَّهُ يُرَى - كتاب سنن ابن ماجه است.

محمد ابن عبید ابن ثعلبة الحمّانی، عبد الحمید ابو یحیی الحمّانی از حسن ابن عماره از منهال ابن عمرو از عبیده از عبدالله ابن مسعود که جزو کتاب، مفسرین و معاریف است. عبدالله ابن مسعود می‌گوید که پیغمبر گفت لَا يَغْتَسِلَنَّ أَحَدُكُمْ بَارِضٍ فَلَاةٍ وَلَا فَوْقَ سَطْحٍ لَا يُوَارِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَى فَإِنَّهُ يُرَى در بیابان که درب و پنجره و سقف ندارد شما غسل می‌کنی باید آلت تناسلی خود را بپوشانی، هیچ کس از شما در بیابان که بالای سقف و جای او را پنهان نکند غسل ننماید زیرا اگر او کسی را نمی‌بیند اما او دیده می‌شود. خب این منظور از کس باید ملک باشد دیگر، و الاّ آدم وقتی خودش می‌بیند که دور و برش خالی است و کسی نیست شورتش را درمی‌آورد و گرنه خب در نمی‌آورد. اینجا منظور فرشته است، می‌گوید اگر تو کسی را نمی‌بینی کسانی تو را می‌بینند؛ فرشته. آیا فرشته چشم دارد؟ جسم دارد؟ فرشته بیکار است که بیاید ببیند تو چه موقع لخت می‌شوی نگاه کند؟ فرشته اینقدر زیاد است که برای همه چیز یک نفر آمده؟ این است که ماهیّت و موقعیّت ملک زیر سؤال تاریخ می‌رود که آیا ملائکه مبنایی داشته‌اند یا نداشته‌اند؟ آیا در شاکله فرشتگان حقیقتی بوده یا نه؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۵۸ - فایل صوتی ۶۴۰۸ - درس اول - این حدیث را چگونه باید تحلیل کرد؟: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ عَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَاخْتَبَأَتْ مَوْلَاةً لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ حَاضَتْ؟ فَقَالَتْ نَعَمْ فَشَقَّ لَهَا مِنْ عِمَامَتِهِ، فَقَالَ اخْتَمِرِي بِهِذَا - كتاب سنن ابن ماجه است.

ابوبکر ابن ابی شیبہ از علی ابن محمد از وکیع از سفیان از عبدالکریم از عمرو ابن سعید از عایشه. می‌گوید دَخَلَ

عَلَيْهَا، پیغمبر وارد خانه شد فَاخْتَبَأَتْ مَوْلَاةً لَهَا، عایشه کنیزی داشت که خودش را پنهان کرد. فَقَالَ النَّبِيُّ پیغمبر به او گفت حَاضَتْ؟ برای چه قایم شدی، آیا حیض شدی؟ پر یود شدی؟ یعنی اگر پر یود می شود نباید پیغمبر را ببیند، آسمان به زمین می آید. فَقَالَتْ نَعَمْ گفت بله پر یود شدم. فَقَالَتْ نَعَمْ فَشَقَّ لَهَا مِنْ عِمَامَتِهِ، فَقَالَ اخْتَمِرِي بِهَذَا پیغمبر از عمامه خودش یک تکه پارچه جدا کرد و فرمود که سرت را با این بپوشان. اینجا اخْتَمِرِي نمی تواند منظور سر باشد، اگر منظور سر باشد خب می گوید رَأْسُک، می گوید سر این پارچه را بگیر بر سرت بگذار. برای چه این پارچه را به او داد؟ آیا پارچه دیگری در خانه نبود به او بدهد؟ بعد این چون پر یود است روسری او هم افتاده گم شده که باید پیغمبر از عمامه خودش که به اندازه یک آسمان ارزش دارد یک تیکه بکند بگوید بیا؟ همه اینها جای سوال است. آیا شما فکر نمی کنی منظور این باشد که به جای نوار از این عمامه استفاده کند؟ یعنی شما طور دیگری می توانی تحلیل کنی؟ اگر این باشد ببینید مقام عمامه پیغمبر چیست چقدر است که باید اینطوری استفاده بشود! دقت کنید! آن کنیز، پیغمبر را دید قایم شد و پیغمبر گفت پر یود هستی؟ گفت: بله. بعد پیغمبر از عمامه اش برید به او داد و گفت بیا خودت را با این پارچه بپوشان. بحث روی اخْتَمِرِي است، اگر بگویند که نه این معنایش سر است، خب رَأْس که مفهوم تر است، بعد هم اینکه روسری او کجا رفته؟ روسری اش را به جای نوار گذاشته؟ آیا این نیست که وضع خراب بوده چیزی نداشته استفاده کند جلو نمی آمده؟ اگر چیز دیگر است شما بگویید.

درس دوم این فایل با موضوع پیامبر وقتی که با زناش مجامعت می کرد صورتش را می پوشاند به علت باز خوان به بخش دوم درس اول فایل ۶۲۵۷ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۵۹ - فایل صوتی ۶۴۰۹ - درس اول - اگر امامت با جبرئیل است، سهو در نماز بی معناست!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ رُمَحٍ الْمِصْرِيُّ، أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ابْنُ سَعْدٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ كَانَ قَاعِدًا عَلَى مِثَاقِ عُمَرَ ابْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فِي إِمَارَتِهِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَخَّرَ عُمَرُ الْعَصْرَ شَيْئًا فَقَالَ لَهُ عُرْوَةُ أَمَا إِنَّ جِبْرِيلَ نَزَلَ فَصَلَّى أَمَامَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اعْلَمْ مَا تَقُولُ يَا عُرْوَةُ قَالَ سَمِعْتُ بَشِيرَ ابْنِ أَبِي مَسْعُودٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا مَسْعُودٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَأَمَّنِي، فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ يَحْسُبُ بِأَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ - كتاب سنن ابن ماجه است.

محمد ابن رُمَح المِصری از لیث ابن سعد از ابن شهاب از عمر ابن عبدالعزیز است. فِي إِمَارَتِهِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ عمر ابن عبدالعزیز که از خلفای اموی و بنی مروان است بسیار آدم خوبی بود. اُمویان تا یزید بودند، پسر یزید که پرده ها را کنار زد و استعفا کرد و خلافت به فامیل های بنی المروان رسید. عروۀ ابن زبیر می گوید که کنار هم نشسته بودیم، فَأَخَّرَ عُمَرُ الْعَصْرَ شَيْئًا نماز عصر عمر ابن عبد العزیز به تأخیر افتاد، (آسمان به زمین رسید)، پس عروه به او گفت أَمَا إِنَّ جِبْرِيلَ نَزَلَ، یعنی می خواسته بگوید چرا نماز عصر را به تأخیر می اندازی. فَصَلَّى أَمَامَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اعْلَمْ مَا تَقُولُ يَا عُرْوَةُ، عروه سند نقل کرد که یک روزی جبرائیل امام جماعت شده بود. مسئله برای عمر ابن عبدالعزیز، حاکم مقتدر، سنگین آمد چون هر کس که باشد اگر در حوزۀ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ. لَا تَشْعُرُونَ باشد از بسیاری از این نزولات دینی تعجب می کند. عمر ابن عبد العزیز به عروه گفت اِعْلَمْ مَا تَقُولُ يَا عُرْوَةُ بدان که چه می گویی! بعد

عروه از نظرش دفاع کرد و گفت: سَمِعْتُ بَشِيرَ ابْنِ أَبِي مَسْعُودٍ، كَافَتْ سَمِعْتُ أَبَا مَسْعُودٍ كَافَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ نَزَلَ جَبْرِيلُ فَأَمَّنِي، جَبْرَائِيلُ آمَدَ إِمَامَتَ كَرْدَ بَرَايَ مَن، فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، مَن بَا اَو نَمَاز خواندم. عبد الله ابن مسعود (کاتب) راوی است. احتمالاً نماز جماعت نبوده، خودشان دوتا یعنی جبرائیل و پیامبر بودند. ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ پیغمبر گفت مدام جبرائیل نماز خواند من نماز خواندم. جبرائیل می خواست رو کم کند؟ ها؟ حالا واقعاً جبرائیل بوده یا دحیه ابن خلیفه کلبی بوده؟ یَحْسُبُ بِأَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ می گوید پنج نماز خواند، شاید این پنج نوبت نماز یومیّه است که اینقدر طول داده که وقت صبح رسیده، اینقدر طول داده که وقت ظهر رسیده، اینقدر طول کشیده که عصر، مغرب و عشاء را هم خوانده. حالا این اصلاً چه ربطی به تأخیر نماز او داشت؟ بحث روی فَأَخَّرَ عُمَرُ الْعَصْرَ است. عمر ابن عبدالعزیز نماز عصر را به تأخیر انداخت این چه ارتباطی داشت که جبرائیل آمد مدام نماز خواند، پیغمبر هم نماز خواند؟ ولی آنچه که اینجا بیشتر نمایش دارد این است که اگر پیش نماز، جبرائیل است قاعدتاً پیامبر که اقتدا کننده است و در جماعت همینطور است که مردم جبرائیل را نمی بینند پیغمبر را می بینند و پیغمبر هم که به جبرائیل اقتدا می کند و جبرائیل را هم می بیند! بعد چطور پیغمبر در نمازهایش اشتباه می کرد سهو می کرد و یادش می رفت که چند رکعت خوانده؟ پس معلوم می شود این جبرائیل هم سرکاری بود وگرنه کسی که با جبرائیل حرکت می کند شخصیت کمی نیست، جبرائیل ملک است موکل است درجه یک ادیان و مذاهب است که همه جا اسمش آمده است.

درس دوم – تارک یک وعده نماز در مثابه خراب شدن خانه بر سر اهلش می باشد: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الَّذِي تَفَوُّتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ - كِتَابُ سُنَنِ ابْنِ مَاجَهْ است.

اربابان حدیث: هشام ابن عمار، سفیان ابن عیینة از زهری از سالم از ابن عمر (عبدالله ابن عمر)، این هم از شخصیت های برجسته موثق و مورد اعتماد حدیث اهل سنت است. عبدالله ابن عمر از قول پیغمبر تعریف می کند که گفت: إِنَّ الَّذِي تَفَوُّتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ کسی که نماز عصر از او فوت شده تَفَوُّتُهُ، مثل آن است که خانواده و اموالش را از دست داده. یعنی یک نماز عصر با زندگی شخص برابری می کند. ببین چقدر دین خوبی است، چقدر محکم کاری می کند که نماز خوان نمازش را رها نکند! تا این احادیث و روایات هست أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ أَفَلَا تَشْعُرُونَ هم فریادش بلند است. خب حالا یک سؤال: تاریخ می گوید: آن کسی که نمازش از دست نمی رود نماز خوان است، مقید و متعصب است او چرا خانواده اش نابود می شوند و اموالش از دست می رود؟ ها؟ خود رسول الله تجلّی نماز است، چرا خاندانش را نابود کردند و اموالش را گرفتند؟ چه مالی از این مهمتر که میراث نبوت را تاراج کردند، یعنی وقتی که طرف می گوید من خلیفه رسول الله هستم یعنی تمام بیست و سه سال زحمت پیغمبر در جیبش می آید و تمام تبلیغات و اتصالات مقام رسالت در اختیارش قرار می گیرد، بعد پیغمبری که جانشین برای خودش تعیین کرده یکی دیگر می برد، آیا این غارت اموال نیست؟ فدک را که به بچه اش هدیه داده این را می گیرند، آیا این از دست رفتن اموال نیست؟ من فکر می کنم که در چنینش این احادیث یک نوع تعجیل بوده. ببینید حدیث ساختن کاری ندارد ها! حالا

قدما و متقدمین را می گویم، جعل حدیث هیچ کاری ندارد، وقتی که طرف معروف باشد از او می پذیرند. مثلاً صاحب همین کتاب، بین اهل سنت معروف است دیگر، می آید می سازد که فلانی از فلانی نقل کرد، فلانی از پیغمبر نقل کرد، چه کسی می فهمد که دروغ است؟ حالا برو بالاتر، خود ابوهریره، هر چه بگوید می پذیرند. برای اینکه می گویند ابوهریره نوکر پیغمبر بود، در حضور خود پیغمبر حدیث می ساختند، که در اسناد و مدارک داریم که داد پیغمبر در آمد که بابا من زنده ام دارید از قول من دروغ می گوید؟ وای به حال بعدش! بعد می گویند علم رجال! اینقدر این محدثین و روات پیچ واپیچ است، اینقدر ماهرانه نصب می کنند چینی می کنند البته آن که وارد باشد، نه مال الان ها، مال قدیم ها را می گویم، مثلاً فرض کن بحارالانوار، کافی، آیا اینها نمی توانستند جعل حدیث کنند؟ آیا برای آنها کاری داشته؟ من می گویم آن علامه نسابه در قم که هم مرجع بود، هم فقیه بود و هم علم انساب بلد بود، شما اسم چند تا پدر پدر بزرگ پدرش، پدرش، سه چهار تا پدر را می گفתי شناسنامه آنها را درمی آورد که شما وابسته به کدام سلسله هستید، سید هستید یا نیستید! پنجاه سال قبل یکی از رقبایش خواست او را اذیت کند، می گوید چندتا اسم الکی درست کرد و گفت این شخص می گوید من سید هستم و نسبش را پیدا کن، گفت پیدایش کرد و گفت این سید است، بعد همه جا گفتند بابا اسم پدر و پدر بزرگ و پدرش و جدش را ما خودمان درست کرده بودیم!

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۰ - فایل صوتی ۶۴۱۰ - مجوزی برای سوزاندن خانه فاطمه! - مستندات دینی مسلمین در چنین برداشتی است! - وقتی که شنوایی بر خواندن ها نیست، تکرار تحمید امری بی معناست!

- بی میلی نزدیکان به مراجعه شرعی، دلالت بر زوری بودن تسلیم شدگان است: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْهَذَلِيُّ الدَّمَشَقِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي ذَنْبٍ، عَنِ الزُّبْرَقَانِ بْنِ عَمْرِو الضَّمَرِيِّ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَيَنْتَهِيَنَّ رِجَالٌ عَنْ تَرْكِ الْجَمَاعَةِ، أَوْ لَأَحْرَقَنَّ بُيُوتَهُمْ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، قَالَ قُلْتُ لِحَبَابٍ بَأَى شَيْءٍ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابٍ لِحَيَّتِهِ - حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا قَالَ الْإِمَامُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحِبُّ أَنْ يَلِيَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ لِيَأْخُذُوا عَنْهُ - مبحث أيضاً از کتاب سنن ابن ماجه است. - کتاب سنن ابن ماجه است. - کتاب سنن ابن ماجه است.

درس اول: ۶۱۱۳ مرتبط. عثمان ابن اسماعیل الهذلی دمشقی از ولید ابن مسلم از ابن ابی ذنب از زبرقان ابن عمرو الضمری از اسامة ابن زید صحابی معروف پیامبر. گفت پیامبر گفت لَيَنْتَهِيَنَّ رِجَالٌ عَنْ تَرْكِ الْجَمَاعَةِ، أَوْ لَأَحْرَقَنَّ بُيُوتَهُمْ اینهایی که در خانه نشسته اند و در نماز جماعت شرکت نمی کنند خانه هایشان را آتش می زنم. بعد چون پیغمبر الگو است، پیغمبر آتش نزد فقط حرفش را زد، بعد اینها در خانه فاطمه عملی کردند! مسئولش کیست؟ چه کسی باب کرد؟ چه کسی اعلام کرد؟ چه کسی قُبَح موضوع را بُرد؟ پیغمبر.

درس دوم: از علی ابن محمد از وکیع از أعمش از عماره ابن عمیر از ابی معمر گفت که از خباب نقل می کند. خباب نماز پیغمبر را تعریف می کند، می گوید قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ بِاضْطِرَابٍ لِحَيَّتِهِ به او گفتند تو که

در کنار پیغمبر بودی پیغمبر چطوری نماز می خواند؟ ظهر و عصر را چطوری برگزار می کرد؟ خباب گفت از حرکت محاسنش فهمیدم، ریش پیغمبر تکان می خورد و ما می فهمیدیم که نماز می خواند. خب این چطوری می شود پیغمبر که معلم نمازگزاران است و این بابا هیچ چیزی نشنود و نفهمد فقط حرکت ریش را بفهمد؟ صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِی اُصَلِّی، مثل من نماز بخوانید، یعنی اینطوری؟ یعنی اینقدر به دهان و فک تکان بدهیم که ریش تکان بخورد و آن کسی هم که ریش ندارد چانه اش تکان بخورد؟ بعد آموزشش کجاست؟ پرورشش چه می شود؟

درس سوم: بازخوان از تدریس های ۴۷۶۸ و ۵۸۴۴. هشام ابن عمار از سفیان از زُهری از انس ابن مالک از رسول الله. فرمود إِذَا قَالَ الْإِمَامُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، همین ذکری که عرض کردم موقعی که نمازگزار از مقطع رکوع در می آید بلند می شود می ایستد و می خواهد به سجده برود. این ذکر کم است یکی هم به آن اضافه کرده، می گوید وقتی امام جماعت یا مکبر گفت سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ شما بگویید رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ. بابا حرف پیش نماز را شنید که تو داری حمدش می کنی؟ آیا امام جماعت به عنوان یک وکیل و نماینده شما در محراب توانست حاجت شما را به خدا عرضه بدارد؟ مشکل سر سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ است، خدا ناشنوا است! نه تنها برای شما، برای دوستان خودش هم همینطور، برای رجال ظهوری و برای ائمه هم همینطور. چقدر اینها خدا را خواندند و چقدر جواب گرفتند؟ بله، وقتی که امام می گوید سَمِعَ اللَّهُ شما هم بگویید لَكَ الْحَمْدُ! شاید هم این یک نوع تمسخر به خدا است، وقتی که خدا جواب نمی دهد مثل این است که نانوائی تعطیل است و نان ندارد بدهد، بعد یک نفر می آید می گوید عجب نان های خوبی تولید کردی به به، تنوری، دو آتشه و خشخاش زده! خب یارو نمی گوید فلان فلان شده من را مسخره می کنی؟ ما اصلاً پخت داریم؟

درس چهارم – بخش اول این فایل با موضوع هنگام نماز نگذارید از مقابل شما کسی یا چیزی رد شود به علت بازخوان و تشابه موضوعی به بخش دوم فایل صوتی ۴۷۲۴ ملحق گردید.

بخش دوم این فایل با موضوع هنگام نماز چیز در مقابل خود قرار دهید به علت بازخوان و تشابه موضوعی به بخش دوم فایل صوتی ۴۷۲۴ ملحق گردید.

بخش سوم این فایل نیز با موضوع هنگام نماز چیز در مقابل خود قرار دهید به علت بازخوان و تشابه موضوعی به بخش دوم فایل صوتی ۴۷۲۴ ملحق گردید.

درس پنجم: از نصر ابن علی الجهضمی از عبدالوهاب از حمید از انس ابن مالک که معروف حضورتان هست؛ آفتابه دار پیامبر! این از آن چیزهایی است که پشت پرده آن را قایم کرده اند. گفت یَحِبُّ أَنْ یَلِیَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ لِیَأْخُذُوا عَنْهُ می گوید پیغمبر دوست داشت مهاجر و انصار به او نزدیک شوند تا مسائل دینی را به ایشان بگوید. خب، دوست داشت، پس معلوم می شود نزدیک نمی شدند! شما که در زمان پیامبر نبودید ولی دارید سیره، سنت و داستانش را می شنوید، اینها را جمع بندی کنید ببینید ته آن چه در می آید. مهاجر و انصار نزدیکترین به پیغمبر هستند، اصحاب و انصار و حواری پیغمبر هستند؛ چه آنهایی که از مکه به مدینه هجرت کردند و چه اهالی مدینه که آغوش باز کردند و پیغمبر و اصحابش را راه دادند. پیغمبر دوست دارد که مهاجر و انصار کنارش بیایند، پس فاصله می گرفتند! یا از

پیغمبر در درون، دل خوشی نداشتند چون اسلام آنها زورکی بود؛ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ! یا اینکه نه، به مسائل شرعی واقعی نمی دادند لِیَأْخُذُوا عَنْهُ. خب حالا یک باب دیگر باز شد، این لِیَأْخُذُوا عَنْهُ می تواند اصلاً خود قرآن باشد، آیات باشد. می گوید که انصار و مهاجر دور پیغمبر و دنبال او نمی آمدند که آیه بشنوند که جبرائیل چه فرستاده لِیَأْخُذُوا عَنْهُ. احتمالاً همین شش هفت تا کاتب بوده و بقیه مردم برایشان اهمیت نداشته. حالا آیاتی بوده که لقلقه زبان بوده، ورد زبان بوده، آیات و سوره هایی بوده که در نماز می خواندند و مهاجر و انصار گوش می دادند ولی الباقی آن را دیگر قبول نداشتند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۱ - فایل صوتی ۶۴۱۱ - اگر کمک های مقرر می رسید نیاز به فرار نبود! - دل سوزی با اجرای احکام خشن نمی خورد! - برای احراز مقام خلافت، سواد ملاک نیست! - علم غیب به چه دردی می خورد در حالی که اشتباه در کار می آید؟: علی عن ابیه عن ابن ابی نصر عن ابراهیم ابن محمد الأشعری عن عبید ابن زرارۃ عن ابی عبد الله قال لما توفی ابوطالب نزل جبرئیل علی رسول الله فقال یا محمد اخرج من مکه فلیس لك فیها ناصر و ثارت فربش بالنبی فخرج هارباً حتی جاء إلی جبل بمکه یقال له الحجون فصار إلیه - حدّثنا عبد الله حدّثنی ابی ثنا یرید، أخبرنا المسعودی، عن یحیی ابن الحرث الجابر، عن ابی ماجد، قال أتى رجل ابن مسعود باین أخ له، فقال إن هذا ابن أخی، وقد شرب، فقال عبد الله لقد علمت أول حد كان فی الإسلام، امرأة سرق، ففقطعت یدها، فتغیر لذلک وجه رسول الله تغیراً شديداً، ثم قال و لیغفوا و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لكم و الله غفور رحیم - أبو حازم الحافظ، أنبأ أبو الحسن محمد ابن أحمد ابن حمزة الهروی ثنا أحمد ابن نجدة، ثنا سعید ابن منصور، ثنا هشیم، ثنا مجالد، عن الشّعبي قال خطب عمر ابن الخطاب الناس فحمد الله تعالى و أثنى علیه و قال ألا لا تغالوا فی صداق النساء، فإنه لا یبلغنی عن أحد ساق أكثر من شیء ساقه رسول الله أو سيق إلیه إلا جعلت فضل ذلک فی بیت المال ثم نزل فعرضت له امرأة من قریش فقالت یا امیر المؤمنین أ کتاب الله تعالى أحق أن یتبع أو قولك؟ قال بل کتاب الله تعالى فما ذاک؟ قالت نهیت الناس أنفاً أن یغالوا فی صداق النساء و الله تعالى یقول فی کتابه و آتیتم احداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً فقال عمر کل أحد أفقه من عمر مرتین أو ثلاثاً - عن محمد ابن ابی عمیر عن عمر ابن اذینة عن زرارۃ عن ابی جعفر محمد ابن علی قال إن عائشة قالت لرسول الله إن ماریة یأتیها ابن عم لها فلطختها بالفاحشة فعضب رسول الله و قال إن کنت صادقاً فاعلمینی إذا دخل فرصدته فلما دخل علیها أعلمت رسول الله فدعا امیر المؤمنین و قال خذ هذا السیف فإن وجدته عندها فاضرب عنقه فأخذ علی السیف ثم قال یا رسول الله إذا بعثتنی فی الأمر اکون کالسکة المحماة تقع فی الوبر أو أثبت فقال ثبت فانطلق و معه السیف فأنتهی إلی الباب و هو معلق فألصق عینه بباب البیت فلما رأى القبطی عیناً فی الباب فزع و خرج من الباب الآخر فصعد نخلة و تسوّر علی الحائط فلما نظر إلیه القبطی و معه السیف أحس فحسّر ثوبه فابدى عورته فإذا لیس له ما للرجال فصدد بوجهه امیر المؤمنین عنه ثم رجع فأخبر رسول الله ذلک فتهلّل وجهه و قال الحمد لله الذی یعافینا أهل البیت من سوء ما یلطخونا به - کتاب اصول کافی شیخ الكلینی جلد ۱ صفحه ۴۴۹، کتاب تفسیر الصافی مولانا الفیض الکاشانی جلد ۴ صفحه ۹۶، کتاب البرهان فی تفسیر القرآن از البحرانی جلد ۴ صفحه ۲۷۶، کتاب تحفه الاولیاء از اردکانی جلد ۲ صفحه ۵۵۰

است. - کتاب مستند احمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۳۹۱، کتاب جامع المسانید و السنن جلد ۲۷ صفحه ۴۴۷، المسند جامع عقبه ابن الحارث جلد ۱۲ صفحه ۲۵ است. - کتاب السنن الکبری از بیهقی جلد ۷ صفحه ۲۳۳، کتاب سنن الدارمی از عبدالله ابن بهرام الدرامی جلد ۲ صفحه ۱۴۲، کتاب کنز العمال از متقی هندی جلد ۱۶ صفحه ۵۳۶ است. - کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل جلد ۱۸ صفحه ۷۶، کتاب جامع الاحادیث الشیعه جلد ۳۱ صفحه ۲۷۶، کتاب تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۹۹، کتاب تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۵۶ است.

درس اول: علی از پدرش از ابن ابی نصر از ابراهیم ابن محمد اشعری از عبید ابن زراره از امام صادق است. لَمَّا تُوفِّيَ أَبُو طَالِبٍ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ پدر امیرالمؤمنین فوت کرد، پدرش از بزرگان مکه بود و بخاطر وجود او مشرکین مکه جرأت نمی کردند حساب پیغمبر را برسند. وقتی که فوت کرده جبرائیل آمد، چه گفت؟ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ گفت: ای محمد بیا از مکه برو، فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ. اینجا مچ گیری تاریخ است، چون با رفتن او دیگر ناصری نداری پس جبرائیل کجاست؟ ها؟ یعنی ابوطالب از جبرائیل مهمتر است؟ مگر جبرائیل وصل به خدا نیست؟ یعنی پیامبر در بعثت خود در مکه قائم به ابوطالب بوده؟ و ثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ توطئه قریشیان بر پیغمبر آغاز شد. قریش گردن کلفت های مکه است و پیغمبر در برابر آنها از نظر موقعیت اجتماعی جوجه است. و ثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ، خیالشان راحت شد ابوطالب دفن شد حالا حمله کردند. فَخَرَجَ هَارِبًا. هَارِبًا محل مچ گیری تاریخ است. پیغمبر خارج شد به سرعت فرار کرد، هَارِبٌ! پیغمبر فرار کرد. بابا هجرت است یا فرار است؟ آیا می شود تاریخ را رنگ کرد؟ ها؟ آیا می شود؟ الان اسناد و مدارک ما اینجا ضعیف است؟ آیا کتب بزرگان تشیع مورد استفاده ما نیست؟ فَخَرَجَ هَارِبًا حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ پیغمبر سر کوه مکه رفت يُقَالُ لَهُ الْحَجُّونُ فَصَارَ إِلَيْهِ.

درس دوم: عبدالله حدیث کرد از ابی ثنا یزید گفت خبر داد به ما مسعودی از یحیی ابن حرث الجابر از ماجد گفت از ابن مسعود به ما رسیده است. قَالَ أَتَى رَجُلٌ ابْنَ مَسْعُودٍ بِابْنِ أَخٍ لَهُ، یک نفر پیش ابن مسعود آمد و گفت برادر زاده ات إِنَّ هَذَا ابْنُ أَخِي، وَقَدْ شَرِبَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ گفت: بله می دانم مشروب خورده! لَقَدْ عَلِمْتُ أَوَّلَ حَدٍّ كَانَ فِي الْإِسْلَامِ، امْرَأَةً سَرَقَتْ، ظاهراً این برادرزاده زن باشد دختر باشد، می گوید دانستم اولین حدی که در اسلام جاری شد بر روی یک زن بیچاره بود. امْرَأَةً سَرَقَتْ فَقُطِعَتْ يَدَاهَا زَنَى که در اثر نیاز دستش را قطع کردند. فَتَغَيَّرَ لَذَلِكَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ اینجا مچ گیری تاریخ است؛ پیغمبر وقتی شنید تَغَيَّرًا شَدِيدًا، ناراحت و عصبانی شد. برای چه؟ مگر قطع ید را چه کسی آورده؟ حالا یک دفعه حس انسانی و بشردوستانه گُل می کند؟ عصبانی، ناراحت و رنگ صورت قرمز! گفت چرا قطع کردید؟ این مردم بیچاره هم نمی دانند چکار کنند، قطع نکنند یک حرف است، قطع نکنند یک حرف است! در یک جایی می گوید که خداوند عذاب می کند تمام اهل یک شهر را که یک حدی جاری نشود. ببین دو دفعه گفته فَتَغَيَّرَ لَذَلِكَ وَجْهُ پیغمبر صورتش برافروخته شد بعد تَغَيَّرًا شَدِيدًا عصبانی شد. این آیه قرآن است: ثُمَّ قَالَ وَ لْيُعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ گفت چرا او را نبخشیدی؟ اول یک سوال: مگر پیغمبر قاضی القضاات زمان خودش نبود؟ ها؟ مگر اعلم زمان نباید پیامبر باشد؟ برای چه پیامبر ناراحت شد؟ برای چه می خواست جلوی حد را بگیرد؟ بعد گردن خدا انداخت، گفت خدا در قرآن گفته حتماً باید ببخشید! لَمْ تَأْكُذُوا وَ لْيُعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا

أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ، نمی خواهی خدا تو را ببخشد؟ خب تو هم ببخش. پس این همه بیا و برو در شریعت برای چیست؟ این همه در فقه طول و دراز، احکام مختلف متعدد برای قطع ید چیست؟ من نمی دانم والا! قرآن می گوید وَاللَّهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدا بخشنده و مهربان است. آقا خدا، آن موقعی که قانون را وضع می کنی آن موقع چرا غفور و رحیم نیستی؟ ببین، اینجا می خواهم معارضات را برای شما بگویم، اتاق جراحی است. آیا خداوند گفته است که برای سارق قطع ید کنید؟ یقیناً. آیا خداوند غفور و رحیم است؟ یقیناً. آیا پیامبر از خودش می گوید وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا؟ ابداً. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ پس چه شد؟ شد شیر بی یال و دم و اشکم که دید؟ اینجا آدم باید به چه کسی شک کند؟ سه تا مانده؛ خدا، قرآن، پیغمبر. خدا گفته، قرآن نوشته و پیامبر ابلاغ کرده است. پس این معارضات چیست؟

درس سوم: اصحاب حدیث ابو حازم الحافظ از ابوالحسن محمد ابن احمد ابن حمزه الهروی از احمد ابن نجده از سعید ابن منصور از هشیم از مجالد از شعبی از عمر ابن الخطاب عمر الفاروق خلیفه دوم مسلمانان جهان. گفت عمر روی منبر رفت، مردم جمع بودند خطبه را آغاز کرد، گفت أَلَا لَا تُغَالُوا فِي صَدَاقِ النِّسَاءِ، فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُنِي عَنْ أَحَدٍ سَاقٍ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ سَاقَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَوْ سَبَقَ إِلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتُ فَضْلَ ذَلِكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ چه گفت؟ گفت: ای مسلمان ها بنیم مهریه را زیاد بگیرید ها! اگر به من خبر بدهند که فلانی برای دخترش یا عروزش مبلغی سنگین پرداخت کرده خلاف آنچه رسول الله گفته، من آن اضافه اش را می گیرم و در بیت المال می ریزم. به به، چه جالب است، این هم وجه جدید درآمد بیت المال مسلمین جهان! ثُمَّ نَزَلَ فَعَرَضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ مِنْ قَرِيْشٍ وقتی از منبر پایین آمد و می خواست به خانه برود، یک زنی جلوی او را گرفت و گفت بایست، زن نبود بلکه تاریخ بود! یک زن قریشی، گفت که ای امیرالمؤمنین أَ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَوْ قَوْلُكَ؟ ما باید دنبال کتاب خدا برویم یا به دنبال حرف تو؟ قَالَ بَلْ كِتَابُ اللَّهِ كَفَتْ نَه، من چه کسی هستم، کتاب خدا! فَمَا ذَاكَ؟ برای چه این را می پرسی؟ قَالَتْ نَهَيْتَ النَّاسَ أَنْ يُغَالُوا فِي صَدَاقِ النِّسَاءِ زن گفت تو الان از مهریه سنگین ممانعت کردی. قرآن چه می گوید؟ اگر چند تا از این مخ های سالم مغزهای متفکر زمان صدر اسلام بودند ها، اصلاً بساط ناسخ و منسوخ جمع می شد. گفت: خدا در قرآن چه می گوید؟ گفت وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا قرآن می گوید که هر کس مال فراوانی به زنش بدهد چیزی را از آن پس نگیرد یعنی مالک می شود. این می گوید شوهر نگیرد، بابا نگیرد، ای خلیفه مسلمین، تو می خواهی بگیری؟ فَقَالَ عُمَرُ پيشوای مردم گفت كُلُّ أَحَدٍ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ همه شما فقیه تر از عمر هستید. مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا دو بار یا سه بار تکرار کرد. خب حالا سوال: آیا چطور ممکن است خلیفه پیامبر آیه قرآن را نخوانده باشد؟ خب بگو دیگر، ای متشرع جواب بده! این خطاب به متشرع سُئِيَ است البته فرقی نمی کند هرچه آنها خراب کاری کرده باشند به این طرف هم سرایت کرده چون قرآن مال آنهاست. آیا این درست است که نا آگاه ترین مردم فقیه ترین باشند؟ طبق همین حرف حضرت آقای عمر که گفت كُلُّ أَحَدٍ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ. كُلُّ أَحَدٍ یعنی همه شما، تمام رعایای اسلام از عمر فقیه تر هستند. پس تکلیف این حکومت چه می شود؟ این خلافت، رسمیت دارد، مشروعیت دارد.

درس چهارم: محمد ابن ابی عمیر از عمر ابن اذینه از زراره از امام باقر به نقل از آبا کرام و اجداد عزامش. گفت إِنَّ

عَائِشَةُ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ زَنَ بِيغْمَبِرَ بِهِ بِيغْمَبِرَ كُفْتُ إِنَّ مَارِيَةَ يَأْتِيهَا ابْنُ عَمٍّ لَهَا فَلَطَخَتْهَا بِالْفَاحِشَةِ يَكِي از زن های تو اسمش ماریه است، و مرتباً پسر عموی این می آید در خانه خلوت، پس این زنا کرده است! ببین، یک جا شرع می گوید باید چهار نفر ببینند که هی دخلا و هی خر جا، بعد اینجا به صرف اینکه پسر عمو آمده و در خانه، کسی هم نبوده کارش را ساخته است. فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ بِيغْمَبِرَ عَصَبَانِي شَد. پیغمبر چرا عصبانی می شود؟ مسئله ناموسی است. حالا این را داشته باش تا به تو بگویم. وَ قَالَ إِنْ كُنْتُ صَادِقَةً فَأَعْلِمِينِي إِذَا دَخَلَ فَرَضَدْتُهُ كُفْتُ اگر راست می گویی وقتی که می آید به من خبر بده فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا أَعْلَمْتُ وَ قَتِي وارد خانه پیغمبر شد گِرا را به پیغمبر داد أَعْلَمْتُ رَسُولُ اللَّهِ فَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِيغْمَبِرَ خَشْمَكِينَ شَد و امیرالمؤمنین را صدا کرد که بدو بیا کارت دارم. وَ قَالَ خُذْ هَذَا السَّيْفَ كُفْتُ این شمشیر را بگیر فَإِنْ وَجَدْتَهُ عِنْدَهَا فَاضْرِبْ عَنْقَهُ فَلَان فَلَان شده پیش ناموس من می آید! حالا این را داشته باش تا نتیجه گیری. فَأَخَذَ عَلِيٌّ السَّيْفَ عَلَى شَمْسِيرٍ رَا كُفْتُ ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا بَعَثْتَنِي فِي الْأَمْرِ أَكُونُ كَالسَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ تَقَعُ فِي الْوَبْرِ أَوْ أُتْبِتُ فَقَالَ ثَبَّتْ فَاَنْطَلَقَ وَ مَعَهُ السَّيْفُ فَانْتَهَى إِلَى الْبَابِ وَ هُوَ مُعْلَقٌ فَالْصَّقَ عَيْنُهُ بِبَابِ الْبَيْتِ فَلَمَّا رَأَى الْقَبِيضِيَّ عَيْنًا فِي الْبَابِ فَرَعَ وَ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ الْآخِرِ امیرالمؤمنین درب خانه آمد و او هم ترسید و در رفت. کجا رفت؟ فَصَعِدَ نَخْلَةً بِالْأَيْ دُرْخْتِ خَرَمَا رَفْتُ. دیگر چاره ای نداشت جایی نداشت به آن بالا رفت. وَ تَسَوَّرَ عَلِيٌّ عَلَى الْحَائِطِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْقَبِيضِيُّ وَ مَعَهُ السَّيْفُ أَحْسَسَ فَحَسَرَ ثَوْبَهُ فَأَبْدَى عَوْرَتَهُ آن بالا بالا رفت و امیرالمؤمنین از این پایین نگاه می کرد و چشمش افتاد دید!، این که آلت مردی ندارد، عجب! یا رسول الله همینطوری الکی الکی می خواستی یک نفر را بکشی ها! پس این رَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى کجاست؟ پس جبرائیل کجا بود که بگوید بابا این خواجه است و نمی تواند زن تو را تصرف کند؟ جبرائیل برای هواخوری رفته بود! باز خدا پدرش را بیمارزد که بالای درخت رفت که از آن بالا نگاه کرد دید بابا این بدبخت هیچ چیزی ندارد، ثلاثه معلقه ندارد! دامن داشت دیگر این عرب ها لباس شان بلند است و شورت هم ندارند. فَإِذَا لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ آن چیزی که مردها دارند این ندارد. فَصَدَّ بِوَجْهِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْهُ امیرالمؤمنین برگشت. آیا اینها در دل علی مسئله نیست که پیغمبری که یک کلنگ می زند رُم را می بیند، یادتان هست در آن نسخه (۳۷۷۱) که داشتند مسجد جدید درست می کردند به یک سنگ خوردند هرچه کلنگ زدند نشکافت، پیغمبر گفت بده من، یک کلنگ زد جرقه زد. خب معلوم است دیگر، وقتی که آهن با سنگ، محکم برخورد می کند جرقه می زند، پیغمبر یک تکبیر گفت، گفت دیدم دروازه های رُم را باز کردیم. چطور پیغمبر آنجا را می داند اما وردستش پسر عموی این زن را نمی داند که خواجه است؟ پیغمبر مقصر نیست، پیغمبر خیلی آدم خوبی است، مقصر جبرائیل است، جبرائیل هم نه، خدا! ثُمَّ رَجَعَ فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ امیرالمؤمنین برگشت و به پیغمبر گفت بابا خطری نبوده، این می رفت آنجا دختر عمویش بوده با او حرف می زده، فَتَهَلَّلَ وَجْهُهُ پیغمبر خوشحال شد وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُعَافِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ سُوءٍ وَ كُفْتُ خدا را شکر که هیچ وقت ما را گرفتار چیزهای بد نکرد. حالا چیزهای بد منظورش این است که او دخل خانمش را نیاورده یا اینکه نه، این کشتن بی گناه به گردنش نیفتاده است؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۲ – فایل صوتی ۶۴۱۲ – چه عداوتی با پیروان دیگر ادیان دارند؟ – و این هم یکی

از اشتغالات خداست! - تضمین نماز برای هدایت نمازگزار، نمی تواند مانع ورود شیطان به وجود نمازخوان

بشود!: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، أَنَّ عَوْنًا، وَ سَعِيدَ بْنَ أَبِي بُرْدَةَ، حَدَّثَاهُ أَنََّّهُمَا شَهِدَا أَبَا بُرْدَةَ يُحَدِّثُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ لَا يَمُوتُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ إِلَّا أَدْخَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ النَّارَ، يَهُودِيًّا، أَوْ نَصْرَانِيًّا - حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الَّذِينَ يَصِلُونَ الصُّفُوفَ، وَ مَنْ سَدَّ فُرْجَةً، رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً - حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بَكِيرٍ حَدَّثَنَا ابْنُ إِسْحَاقَ أَخْبَرَنِي سَلَمَةُ بْنُ صَفْوَانَ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ بَيْنَ بَنِي آدَمَ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ فَلَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ - كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۴ صفحه ۳۹۱، كتاب صحيح مسلم از مسلم نيشابورى جلد ۸ صفحه ۱۰۵، كتاب صحيح ابن حبان از ابن حبان جلد ۲ صفحه ۳۹۷، كتاب كنز العمال از متقى هندی جلد ۱ صفحه ۶۹ است. - از كتاب سنن ابن ماجه است. - كتاب سنن ابن ماجه است.

درس اول: ابوبکر ابن ابی شیبہ، عفان ابن مسلم، همّام، قتاده، عون، سعید ابن ابی بردة از عمر ابن عبدالعزیز، جالب است این عمر ابن عبدالعزیز هم شاه بوده و هم راوی و محدث بوده شاید برای همین است که یک مقداری با گذشتگان تفاوت داشته، از پدرش از رسول الله است. این درس جزو همان مباحث حقوق بشری است. لَا يَمُوتُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ إِلَّا أَدْخَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ النَّارَ، يَهُودِيًّا، أَوْ نَصْرَانِيًّا رسول خدا فرمود نمی میرد هیچ مسلمانی مگر آنکه جابجا کند آتش را بر یک یهودی یا مسیحی. یعنی یهودی و مسیحی که گناهی ندارند و جرم آنها فقط این است که تغییر اعتقادات ندادند، کفار آنها این است که هر وقت یک مسلمان از دنیا رفت یهودی و مسیحی را به جهنم داخل کنند. حالا فکر می کنم این جهنم دنیا باشد برای اینکه اینطوری که مدعی هستند در آخرت عدل حکومت می کند؛ عدلی که در دنیا نیست، وَ طَبَقَ تَرَاوِي فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، یعنی بگوییم که آنجا از سر پل صراط یهودی و مسیحی رد می شود هر یک مسلمانی که از دنیا می رود آنها را در جهنم پرت می کنند، این برای آنجا نمی تواند باشد برای اینجاست. اینجا هم که خب مسلمان ها بیشتر در آتش هستند، مسلمان ها را نسبت به نفوس اهل زمین حساب کن، مسلمان ها بدبخت ترین، بیچاره ترین، درمانده ترین و نابودترین سکنه دنیا هستند. پس ته آن چه می شود؟ تحقیر و تهدید. این دوتا خیلی مهم است! یعنی چنین چیزی اتفاق نمی افتد ولی گفتن آن، هم برچسب حقارت است بر اقلیت های دینی و هم تهدید است و یکی هم اینکه می خواهند مقام مسلمان را بالا ببرند. خب این را می خواهی بالا ببری چرا آن بیچاره ها را می کوبی!

درس دوم: هشام ابن عمار از اسماعیل ابن عیاش از هشام ابن عروة از پدرش از عایشه ام المؤمنین. گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پیامبر گفت: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الَّذِينَ يَصِلُونَ الصُّفُوفَ. در قرآن مثل همین هست منتهای تا نصفه اش با این حدیث همراه است. در قرآن می گوید که خدا و ملائکه صلوات و سلام می فرستند بر آنهایی که متدین، مؤمن و متشرع هستند. ولی اینجا دیگر کوچک سازی خدای زمین در حد اعلا رفته، می گوید خدا و فرشتگان سلام و صلوات می فرستند بر کسانی که صف های نماز جماعت را مرتب می کنند. ببین تو را به خدا! دیگر از نماز گذشته،

درس سوم این فایل با موضوع فرموشی و اشتباه پیامبر در نماز به علت بازخوان و تشابه موضوعی به تدریس ۳۹۳ درس ۱۳۲ به تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۹۱ ملحق گردید.

درس چهارم: (۴۱۹۵ مرتبط). اصحاب حدیث: سفیان ابن وکیع از یونس ابن بُکیر از ابن اسحاق از سلمه ابن صفوان از ابوهریره، ابوهریره هم که ماشاء الله ماشاء الله نشسته پاک است بقول عوام، از پیغمبر نقل می کند. إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ بَيْنَ بُنَى آدَمَ وَبَيْنَ نَفْسِهِ شَيْطَانٌ مِثْلُ بَيْنِ بَنِي آدَمَ وَبَيْنَ نَفْسِهِ فَلَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى هُوَ فِي صَلَاتِهِ يَوْمَئِذٍ فَكَيْفَ تَعْلَمُونَ؟

را می کنیم. ببینید خدا روبروی نمازخوان ایستاده و موکل نماز در اطرافش هست و یکی و دو تا هم موکل دارد، که در قرآن می گوید رقیب و عتید که همیشه مواظبش هستند. خب، چطور شیطان قدرت و جرأت دارد که این دیوار بتنی را بشکافد و جلو بیاید؟ بقول عوام، اینها برای لنگ در هوا کردن متشرع است! می گوید شیطان باعث می شود آدم یادش برود که الان کجاست و در چه موقعیتی از نماز است؟ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ بَيْنَ بُنَى آدَمَ وَبَيْنَ نَفْسِهِ فَلَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى هُوَ فِي صَلَاتِهِ يَوْمَئِذٍ فَكَيْفَ تَعْلَمُونَ؟

همان که پیغمبر کرد، گفت یادش می رود چقدر نماز خوانده است. در گذشته هم داشتیم که پیغمبر از رکعات کم و زیاد کرده بود. فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ، فَلْيَسْجُدْ، باز هم همان نسخه است، که گفت اگر اینطوری شد سجده کنید. یا رسول الله اصل موضوع را بگو! سجده سهو روی سر بنده، آیا شما در نماز به گونه عوام هستید که شیطان یَدْخُلُ بَيْنَ بُنَى آدَمَ وَبَيْنَ نَفْسِهِ؟ بله؟ پس عصمت کجا رفته؟ عصمت در معنویات حصار ایجاد می کند، که چه؟ که شیطان وارد نشود. مگر آن سند را یادداشت کرده؟

سند را یادداشت کرده که پیغمبر گفت همه شما شیطان دارید و من هم دارم، ولی من او را به زمین زدم. خب چرا در نماز او را به زمین نزدی؟ الله اکبر، بقول متشرع به این همه استدلال بی جواب.

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۳ - فایل صوتی ۶۴۱۳ - استفراغ هم به صف مُبطلات وضو پیوست! - شما معنای خلوص در نماز را به چه مفهومی می‌گیرید تا تبدیل به عروج شود؟ - خدا در هنگام نماز فقط او را تماشا می‌کند و یا از نمازگزار حفاظت می‌نماید؟ - این در صورتی است که اختیار با انسان باشد! حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ ابْنُ خَارِجَةَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ عَيَّاشٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَصَابَهُ قَيْءٌ أَوْ رُعَافٌ أَوْ قَلَسٌ أَوْ مَذْيٌ، فَلْيُنْصَرْفْ، فَلْيَتَوَضَّأْ ثُمَّ لِيَبْنِ عَلَى صَلَاتِهِ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَلَّمُ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رُمْحٍ الْمِصْرِيُّ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ فَصَلَّيْنَا وَرَأَاهُ وَهُوَ قَاعِدٌ وَابُوبَكْرٌ يُكَبِّرُ يُسْمِعُ النَّاسَ تَكْبِيرَهُ فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا فَرَأَانَا قِيَامًا فَأَشَارَ إِلَيْنَا فَقَعَدْنَا فَصَلَّيْنَا بِصَلَاتِهِ قُعُودًا فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ إِنْ كِدْتُمْ أَنْ تَفْعَلُوا فَعَلْ فَارِسَ وَ الرُّومُ يَتَوَمَّوْنَ عَلَى مُلُوكِهِمْ وَ هُمْ قُعُودٌ فَلَا تَفْعَلُوا اتَّمُوا بِأَيْمَتِكُمْ إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا وَ إِنْ صَلَّى قَاعِدًا فَصَلُّوا قُعُودًا - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَثْمَانَ ابْنِ حَكِيمٍ الْأَوْدِيُّ، وَ الْعَبَّاسُ ابْنُ جَعْفَرٍ، قَالَا حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ ثَابِتٍ الدَّهَانُ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ ابْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ لَدَغَتِ النَّبِيَّ عَقْرَبٌ وَ هُوَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْعُقْرَبَ، مَا تَدْعُ الْمُصَلِّيَّ وَ غَيْرَ الْمُصَلِّيِّ، أَقْتُلُوهَا فِي الْحِلِّ وَ الْحَرَمِ - وَ لَكُمْ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ لِأَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ يَعْرِفُ أَنَّهُ يُقْتَصُّ مِنْهُ فَكَفَّ لِذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ الذِّي كَانَ حَيَاةً لِلَّذِي كَانَ هَمَّ بِقَتْلِهِ وَ حَيَاةٌ لِهَذَا الْجَانِي الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ وَ حَيَاةٌ لِغَيْرِهِمَا مِنَ النَّاسِ إِذَا عَلِمُوا أَنَّ الْقِصَاصَ وَاجِبٌ - كِتَابُ سُنَنِ ابْنِ مَاجَهَ اسْت. - كِتَابُ سُنَنِ ابْنِ مَاجَهَ اسْت. - كِتَابُ تَفْسِيرِ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ جلد ۱ صفحه ۱۵۸ حديث ۵۲۲ است.

درس اول: راویان: محمد ابن یحیی الهیثم ابن خارجه از اسماعیل ابن عیاش از ابن جریج از ابن ابی ملیکه از عایشه از رسول خدا. مَنْ أَصَابَهُ قَيْءٌ أَوْ رُعَافٌ أَوْ قَلَسٌ أَوْ مَذْيٌ، فَلْيُنْصَرْفْ، فَلْيَتَوَضَّأْ ثُمَّ لِيَبْنِ عَلَى صَلَاتِهِ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَلَّمُ عایشه نقل می کند می گوید پیغمبر گفت هر کس عارضه درونی پیدا کرد که در رأس آن استفراغ است باید برگردد دوباره وضو بگیرد و نمازش را ادامه دهد و در این مدت با کسی صحبت نکند. استفراغ یک امر طبیعی است کسی که استفراغ می کند وضوی او باطل می شود، یا آب هایی که بدون اختیار از انسان می آید و غیر از آب اصلی است، می گوید اینها مبطل وضو هستند. اینکه می گوید در این مدت که می رود تجدید وضو کند و برگردد با کسی صحبت نکند یعنی نمازش نشکسته، چون این بحث باید برای نماز باشد دیگر، بخاطر اینکه می گوید وَ هُوَ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَلَّمُ در این موقعیت حرف نزنند، یعنی این نماز آنقدر فولادین است که شخصی که استفراغ کرده می رود و برمی گردد حالا هر چقدر طول بکشد آن نماز سرجایش ایستاده و باید به نماز ادامه بدهد. دیگر استفراغ که مثل همین آزرغوره و دهان دره است، اگر یادش باشد در آنجا می گفت اگر دهانت را باز کنی شیطان در دهانت می رود. من نمی دانم ما چند تا شیطان داریم؟ مگر توالد و تناسل می کنند؟ ها؟ غیرممکن است که زاد و ولد داشته باشند چون یک موجود آتشین چگونه می خواهد بچه به دنیا بیاورد؟ یا مثل جن، یک موجود دودی است، چطور دودی می خواهد بچه دار بشود؟ یعنی تکثر به وسیله اعلان امریه خدا می شود که مثلاً به تعداد بنی آدم شیطان خلق کند. این در آن قراردادی که خدا در آن آیات با شیطان بست نبود، یادش هست شیطان چند تا خواسته از خدا داشت و آخرش هم نگفت که اجازه بده من تکثر پیدا کنم. در آیات ندیدیم! پس این شیطان که در نماز یا وضو وارد می شود می تواند از طرف شارع یک هشدار باشد.

درس دوم: راویان: محمد ابن رُمح المِصری از لیث ابن سعد از ابی زُبیر از جابر ابن عبدالله انصاری. می گوید اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر از یک بیماری شکایت کرد. من دنبال این بیماری می گردم در این متن نیست ولی در معنا هست. فَصَلَّيْنَا وَرَأَاهُ وَ هُوَ قَاعِدٌ او بخاطر بیماری نشسته بود و ما ایستاده بودیم وَ ابُوبَكْرٌ يُكَبِّرُ يُسْمِعُ النَّاسَ ابوبکر

تکبیر می گفت و مردم تکبیر می گفتند، یعنی حالات نماز عوض می شود، چون در سجده مأموم چه می داند که الان امام سرش را بالا آورده یا نه، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا فَرَأَانَا قِيَامًا پیامبر به ما نگاه کرد فَأَشَارَ إِلَيْنَا فَقَعَدْنَا گفت بنشینید برای چه ایستاده اید؟ فَصَلَّيْنَا بِصَلَاتِهِ قُعُودًا، در یک روایت دیگر بود که معارض است، می گفت پیش نماز مریض است شما که مریض نیستید، شما نماز را ایستاده بخوانید ولی اینجا می گوید ما به اشاره پیغمبر نشستیم، در نماز پیغمبر اشاره می کند حواسش پرت نمی شود، اخلاص هم دارد و خدا هم آن روبرویش ایستاده هیچ چیزی به او نمی گوید، فرشتگان هم که اقتدا کردند آنها هم سرگرم خودشان هستند. فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ إِنْ كِدْتُمْ أَنْ تَفْعَلُوا فِعْلَ فَارِسَ وَالرُّومِ گفت می دانید چرا به شما گفتم بنشینید و نیایستید؟ فرمود بخاطر اینکه ایرانی ها و رومی ها در برابر پادشاهان خود می ایستادند یعنی تعظیم می کردند. يَتَّقُونَ عَلَىٰ مُلُوكِهِمْ وَهُمْ قُعُودٌ فَلَا تَفْعَلُوا اتَّبِعُوا بِأَمْرِكُمْ إِنْ صَلَّيْ قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا وَإِنْ صَلَّي قَاعِدًا فَصَلُّوا قُعُودًا رسول الله فرمود این کار را نکنید، به امامان خود اقتدا کنید، اگر امام ایستاده نماز خواند شما هم ایستاده بخوانید و اگر نشسته نماز خواند شما هم نشسته بخوانید. اینکه پیغمبر روی ایران و روم حساسیت داشت خیلی مهم است، چون دو تا ابر قدرت بودند که خدای محمد اینها را شکست داد البته پادشاه ایران که کشور را از دست داد ولی روم سر جایش بود و فقط پایانه هایش را از دست داد، بعد هم اینکه اسم یکی از سوره ها روم است و نشانگر این است که خدا توجه به غرب دارد.

درس سوم: (مرتبط با تدریس ۳۵۵۴). اصحاب حدیث: احمد ابن عثمان ابن حکیم الاودی، از عباس ابن جعفر از علی ابن ثابت دهان از حکم ابن عبدالملک از قتاده عن سعید از مصیب از عایشه. شاید این درس بازخوان باشد. می گوید که پیغمبر در حال نماز بود یک عقربی او را نیش زد، فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْعُقْرَبَ، مَا تَدْرُعُ الْمُصَلِّيَ وَغَيْرَ الْمُصَلِّي، اقْتُلُوهَا فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ گفت خدا لعنت کند عقرب را که نمازخوان و بی نماز سرش نمی شود و هر دو را نیش می زند هر جا عقرب را دیدید آن را بکشید، در مکه هم بود آن را بکشید. مکه که حرم امن هست و نباید جانداری را بی جان کرد. حالا صحبت سر این است که فرهنگ دینی به ما گفت که به آفریده ها لعنت نکنید، از جمله به زمان، شیطان، دشمن و طوفان، که مصادرش را داریم. حالا رسول الله چرا نفرین کرد؟ عقرب را چه کسی نیش داد و گزنده خلق کرد؟ خدا. وقتی که مخلوق را لعنت می کنی به خالقش برمی گردد. شما یک ماشین ظرفشویی خریدی خراب از کار در آمده، می گوید خاک بر سر سازنده اش، این هم در حقیقت همان است. و بعد اینکه عقرب نمازخوان را با بی نماز تفاوت نمی دهد این هم خیلی مهم است، شاید اصلاً این نماز نیست که خوانده می شود و مثل نخواندن است، وقتی که آدم حواسش اینطرف و آنطرف می رود و معراجی ندارد و آیه إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ تعطیل می شود این چه نمازی است؟

درس چهارم: امام سجاد در تفسیر آیه وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ آورده، می گوید وَ لَكُمْ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ قصاص کشتن است، می گوید در کشتن زندگی است. لِأَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ يَعْرِفُ أَنَّهُ يَقْتَضِي مِنْهُ قِصَاصٌ می شود! قاتل وقتی بداند قصاص می شود دیگر آدم نمی کشد، فَكَفَّ لِذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ دور می شود. الَّذِي كَانَ حَيَاةً لِلَّذِي كَانَ هَمَّ بِقَتْلِهِ و همان کسی که قرار بود کشته بشود وَ حَيَاةً لِهَذَا الْجَانِي او هم به توسط قانون قصاص از کشته شدن فرار

می‌کند. برای همه مردم این قانون، نجات است و قتی که بدانند یک چنین تهدیدی هست. إِذَا عَلِمُوا أَنَّ الْقِصَاصَ وَاجِبٌ دیگر کسی به آدم‌کشی جسارت نمی‌کند. خب اینکه خوب است ولی سؤال این است که آیا آدم‌کشی را انسان باب می‌کند یا خدا؟ الهام به کشتار را خدا در وجود انسان تعبیه می‌کند یا خود به خود؟ خود به خود که نمی‌شود! به بچه یک اتاق بدهید زندگی کند و از ساختمان بیرون نیاید هر چه شما به او القاء کنید همان برایش درس و مشق می‌شود. اگر شما خشونت به او نشان دادید خشن بار می‌آید و اگر ملاطفت به خرج دادید لطیف می‌شود. حالا وقتی که خدا بنده‌اش را می‌آورد در یک مسیری که منتهی به آدم‌کشی می‌شود، این را چه کسی باید پاسخ بدهد؟ نمونه‌اش هم بند آدم‌کش‌های زندان که همه آنها پشیمان هستند، الان که پشیمان هستند جبر است یا آن موقع که انجام دادند جبر است؟ وسایل را چه کسی فراهم کرده؟ یادت هست که چقدر روایت و حدیث داریم که یکی از آنها یادم هست که از امام رضا بود، می‌گفت خدا وسایل ارتکاب جرم را فراهم می‌کند که اگر اسباب و ابزار را فراهم نکند، جانی جنایت نمی‌کند.

ظهور باب منتظران ۵۵۶۴ - فایل صوتی ۶۴۱۴ - برداشت‌های مغایر با اصل شفاف‌سازی قرآن: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) - وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴) - وَإِذَا لَا تَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸) وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰) - تحلیلی از آیات ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰ سوره نساء است.

(بازخوان از تدریس ۴۱۴۳) آیه ۶۸ نساء: وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا لام تأکید، یعنی حتماً! صراط مستقیم چیست؟ می‌گوید که الیمین و الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِیَ الْجَادَةُ چپ و راست، انحراف به سمت کوه و دره است، مستقیم برو! در آن آیه‌ای که به شیطان مأموریت داده بود، شیطان می‌گفت من سر راه مردم می‌نشینم. دقت کنید؛ سر راه یعنی صراط مستقیم، می‌نشینم و آنها را تغییر ماهیت می‌دهم.

آیه ۶۷ نساء: حالا اینجا هدایت را در یک طبقه خاص برده؛ وَإِذَا لَا تَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا همچنین ما به آنها عطا می‌کنیم اجر زیاد! باز هم اشاره به لَا تَيْنَاهُمْ است. آیه قبل آن می‌گوید که در طبقه‌بندی انسان‌ها ما حرف گوش‌گیر داریم و حرف گوش‌نکن. این برای حرف‌گوش‌کن‌ها است که اینگونه ترتیب دلخواه داده. در حالی که آیات قبلش تماماً بیانگر سرکشی‌های قوم است.

آیه ۵۹ نساء: شناسنامه آنها را بیرون ریخته و می‌گوید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ اطاعت کنید خدا و پیغمبر و امام را اگر نزاع در گرفت. نزاع چه کسی؟ منازعه مؤمن با مؤمن است دیگر، ها؟ چون دارد کانال را نشان می‌دهد؛ متشرع با متشرع، متدین با متدین، مسلم با مسلم.

شاید نزاع همین مسئله هفتاد و سه گروه شدن اسلام است که در شعار هم می گوید جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر یا غدر بنه. غدر؛ کلک است عذر؛ پیدا نکردن راه است.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حالا اگر حقیقت بود آیا نزاع بود؟ الان این دارد به تمامیت مؤمنین دارد می گوید. کل این هفتاد و دو فرقه بعضی جاها هم هفتاد و سه فرقه آمده که پیغمبر به علی گفت یکی از این فرقه ها که با توس فرقه ناجیه است و بقیه آنها در کوچه پس کوچه های غیبت گیر می کنند.

آیه ۵۷ نساء: اصولاً هر چه ما قرآن را نگاه می کنیم اکثریت قاطع آن، آیات عذاب، شکنجه، تهدید و خط و نشان است و در بین آنها خیلی کم پیدا می شود که مثلاً وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا باشد. خب حالا اگر بخواهیم قبل از آن آیه را که اول خواندم ردیابی کنیم به اینجا باید برسیم دیگر، به وَالَّذِينَ آمَنُوا.

آیه ۵۹ نساء: در این دعوای بین فرقه های اسلام می گوید فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، الله در قرآن و رسول هم در حدیث. بعد به قرآن که می رسند امیرالمؤمنین به نمایندگی اش که قبل از شروع جنگ نهروان بود همان حرف معروف را زد که قرآن حَمَال ذُو وَجُوهِ است. تو یک وجهی را می گیری و آنها یک وجه دیگر را می گیرند. این نشان می دهد که قرآن یک کتاب تکمیل یافته نیست که انسان را به کمال برساند! چرا؟ چون وقتی که در خود آیات با همدیگر نزاع هست و این آیه با آن آیه دعوا دارند، نمونه اش هم همین جنگ خوارج است که قُرَاء مشهور به جنگ علی آمدند، دقیقاً همین فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ، نزاع در چه بود؟ در بیعت، در خلافت. فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ هَمان کاری که عمرو ابن العاص در جنگ صفین کرد. کار بدی کرد؟ نه! فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ دید که جبهه سوریه دارند شکست می خورند، گفتند که قرآن را برنیزه کنیم یعنی اینکه فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ! درگیری را به قرآن آوردند؛ قرآنی که ذُو وَجُوهِ است که یک وجهش می گوید زنده باد معاویه و یک وجهش می گوید زنده باد علی! این چیزی است که تاریخ ثبت کرده است. از این آیه که دیگر رد می شویم آیه ای نیست که محل اشاره باشد، که عرض کردم دو جا هم در آن آیه اول اشاره بود.

آیه ۶۴ نساء: می گوید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ هَمة فرستادگان و هَمة رسولان به اذن خدا مطاع هستند، از خودشان چیزی نمی گویند. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ إِنْ هَمان متابعین پیغمبر را می گوید، می گوید اگر ظلم به نفس کردند! ظلم به نفس را خدا کرده نه مشرک. وقتی می گوید که إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (آیه ۵۳ یوسف) یعنی ما ساختار سازی کردیم برای حیات مادی بشر که سوء القضاء داشته باشد. این سوء القضاء می آید و سوء ظن، زیر مجموعه اش هست و سوء برداشت، سوء گفتار، بد اخلاقی است و سوء در همه چیزها. وقتی بد، قالب بندی باشد، بد می زاید. وقتی که قرار باشد دنیا ملعون باشد، مثل یک مادری است که ایدز یا زگیل تناسلی دارد، بچه این که به دنیا می آید او هم می گیرد دیگر و منتقل می شود. یا بیماری عصبی دارد، ده تا قرص اعصاب می خورد، بچه هم اعصابش خراب می شود. برای چه بچه هایی که تازه به دنیا می آیند مادرانشان عریضه می دهند و می گویند شب تا صبح نمی خوابد کلافه شدیم! اعصابشان خراب است. آیا اعصاب بچه چند روز،

چند هفته، چند ماهه خراب می شود؟ میراث است! و الا این بچه متوجه نیست که مثلاً سختی چیست تا اعصابش خراب بشود، یا از یک نفر بدش بیاید اعصابش خراب بشود. نه، این ارث است. ارث چیست؟ اَنَا لَمُخْرُمُونَ. ما قبل از اینکه به اینجا بیاییم برای ما ساندویچ کردند آماده، با نوشابه زهر. بعد نتیجه آن همین است. حالا در این آیه ای که اول تلاوت کردم (۶۷ و ۶۸ سوره نساء) می گوید؛ عطا کردیم، دادیم، به آنها مزد زیاد! حالا این مزد زیاد برای این طرف است یا برای آن طرف است؟ اگر برای این طرف است که همه رسولان لاستیک های رسالت شان پنچر بود که! پیغمبر با خون دل یک عده را جمع کرد، در حقیقت بالقوه دشمنان را جمع کرد تا بعد از خودش بالفعل بشود، نه، نه. بعد از خودش نه، همان زمانی که غدیر را اعلام کرد نه، باز هم جلوتر، آنجایی که ده نفر از سران اصحاب توطئه کردند که در جنگ تبوک پیغمبر را بکشند. تأکید می کند که حتماً ما اینها را هدایت می کنیم. چه کسی را؟ همین اشاراتی که در آیات قبل برای شما کردم: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۵۷ نساء) و آن یکی آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۵۹ نساء). حالا اُولَى الْأَمْرِ هم گسترده است دیگر، برای چه؟ برای اینکه ذو وجوه است دیگر. اصلاً از اول نانی که خدا در سفره پیامبر گذاشت باعث دردرس شد، وقتی می گوید ذو وجوه است خلفا می شوند اُولَى الْأَمْرِ، بعد علی باید با ابوبکر صدیق خلیفه اول مسلمین بیعت کند! چرا؟ چون او اُولَى الْأَمْرِ است. اُولَى الْأَمْرِ غدیر را قبول ندارند. چون حق با اکثریت است دیگر. خودش مگر نگفت يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ خدا با اکثریت است؟ نزاع که آمد، به سمت قرآن می رود که کلام خدا است و نزاع بدتر می شود گسترده تر می شود. پیش پیغمبر هم می آید، همینطور! آن سند را یادت هست که آيَةُ قَطْعِي الصُّدُورِ وَ ظَنُّی الدَّلَالَةَ؛ در نگاه متشرع، صدورش قطعی است یقیناً این آیه از طرف خدا آمده ولی ظَنُّی الدَّلَالَةَ است. اصلش هم دلالت است ها. برای اینکه وقتی که عمر الفاروق خلیفه دوم مسلمین جهان می گوید حَسْبُنَا اللَّهُ، حساب همه چیز پیدا است و روشن است و نهایت امر، آن شد که تاریخ نوشت.

(فایل صوتی ۶۹۵۴ - درس اول) وقتی که به اجازه خدا پرستش انجام می شود این عبادت چه ارزشی دارد؟ سوره نساء آیه ۶۴ است. وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ هیچ رسولی به این موقعیت نمی رسد مگر اینکه اطاعت از خدا کند به اذن خدا. اذن خدا در اطاعت تابع همان آیه فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸ شمس) است. خلق، پرستش کند به اذن خدا، یعنی اینجا خیابان یک طرفه است، با آن طرفی که تابلوی راهنمایی خورده باید حرکت کرد. این لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ چه تفاوتی با معصوم دارد؟ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ أَكْرَمُوا اگر مردم به خودشان ظلم کردند. یعنی چه به خودشان ظلم کردند؟ این می شود حق خودش، نه حق الله است و نه حق الناس است، به نفس خودش ستم کرده، شاید منظور گناه است چون آنجا می گوید يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (۵۳ زمر) ای کسانی که اسراف کردید به خودتان. شاید وقت را هدر داده فرصت ها را سوزانده، و این تنها در معنویات نیست شاید مادیات هم باشد، یعنی توی جوان، فصل درس خواندن است نخواندی، این ظلم است که به خودت کردی. تازه این هم که درس نخوانده دو وجه دارد؛ یکی اینکه اسباب و ابزار درس خواندن آماده نبوده مثلاً پول نبوده یا خانه ساکتی نبوده و در خانه مدام بین بزرگترها جنگ و جدال بوده یا اینکه استعداد نداشته. این هم که زور است، کسی که مستعد

نباشد؛ الان مسئولین مربوطه آمار دادند که از هر پنج نفر دانش آموز دو تا از آنها اصلاً درس را نمی فهمند، نه اینکه نمی خوانند بلکه نمی فهمند، خب این همان است، این مشاعرش را خدا گرفته که نخواند. این تبعیض علنی است که به بعضی ها هوش و گوش و رغبت و علاقه داده که دنبال درس می رود و به یک عده نداده، به یک عده نداده یا اسباب و ابزار نداده مثلاً پول، یا هوش و گوش نداده یا خانه سالم و امن نداده. بارها بچه ها عریضه می دهند که خانه ما کوچک است و جایی نداریم برویم درس بخوانیم، دائماً هم والدین به همدیگر داد می زنند فحش می دهند همدیگر را می زنند. همه اینها می رود **إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**، یعنی جبر مطلق! خب، ظلم کرده به نفس خودش، آمده می گوید من را ببخش، **جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ**. استغفار در چه زمینه ای است؟ وقتی که ظلم به نفس است، حالا متشرع می گوید که گناه کرده خودش را مبتلا به عذاب کرده و آمده می گوید که خدایا ببخش. در انشئات دینی عذاب گناه هم دو وجه است؛ یکی مال قیامت است، که کو؟ کجا؟ چه موقع؟ و یکی مربوط به دنیا است، یعنی اگر این گناه را بکنی مثلاً روزی تو قطع می شود، این گناه را بکنی مریض می شوی، این گناه را بکنی امنیت تو از بین می رود، این هم باز ظلم مضاعف است که خدا بر بشر کرده، برای اینکه اینجا دارد می گوید **إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ** اذن می دهد اجازه می دهد که پرستش بشود. به بی دین اجازه داده که به دین آبا اجدادی خود پشت کند، به مؤمن اجازه داده رغبت به او داده که نماز شب بخواند، ساعت سه بلند می شود، آن موقعی که همه خواب هستند خواب خودش را می گیرد، بعد طبق نسخه رسول خاتم که گفت روی صورت زنت آب بریز تا او هم از خواب بپرد که این یک جنایتی است که برای امر مستحب (نماز شب)، روی صورت همسرت آب بریزی که بلند شود نماز بخواند (۳۷۸۲)؛ او درجا سکت می کند. پیامبری که این همه طرفدار صحت و سلامت امتش هست چطور این حکم را می دهد که موقع نماز شب که بیدار می شوی برای اینکه خواب از چشم زنت بپرد بیاید نماز شب بخواند روی صورتش آب بریز؟ و این نماز شب، این نماز شب تحمیلی فایده دارد؟ اثر دارد؟ مگر نمی گوید نماز شب بخوان روزی تو خوب می شود؟ کدام مؤمن متشرع روزی اش خوب شده غیر از یک اقلیتی که دستشان در جیب الله است! اکثریت متشرعین و متدینین فقیر و بدبخت هستند که خیلی از آنها نماز شب می خوانند. **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** اینجا دو تا استغفار گفته، از خدا استغفار می کند و رسول هم برایش استغفار می کند. خب خدا تَوَّاب است، صیغه مبالغه است بسیار توبه پذیر است. اینجا تَوَّاب به چه معنا است وقتی که **إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ** است؟ اصلاً این چه معنا است؟ این آش شلم شوربا شده، وقتی که اذن خدا هست که طرف مؤمن بشود، اذن خدا هست طرف بی دین بشود، این دیگر استغفار چه معنایی دارد که مردم متشرع بیایند از خدا استغفار کنند و پیغمبر هم واسطه بشود! وقتی که بود می رفتند او را شفیع قرار می دادند و وقتی هم که نیست در کتاب های دینی آمده که صلوات بر پیغمبر چه قبل از حاجت و چه بعد از حاجت موجب غفران است، موجب اجابت است. **لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** خدا خیلی توبه می پذیرد. توبه اینجا معنا ندارد به خاطر اینکه گناه اختیاری نیست و همه تحت جبر مطلق است، پس این تَوَّاب هم یک نمایش است یک سیرک است. **تَوَّابًا رَحِيمًا** خدا رحیم است. آیا خدا رحیم است؟ یک آمار بگیر از بشریت از هشت و نیم میلیارد انسان، بین خدا بخشنده است، مهربان است؟

(فایل صوتی ۶۷۷۶ - درس اول) کتابی که به کُتَّاب متعدد برمی گردد چگونه می تواند برای جهانیان ثمربخش

باشد؟ ادامه مبحث تصحيح قرآن به لسان اهل البيت است. سوره نساء آيه ۶۴ است به سنديت: كتاب تفسير برهان جلد ۲ صفحه ۱۱۸، كتاب بحار الانوار جلد ۳۱ صفحه ۵۷۵ است. و اگر آنها که به خودشان ستم کردند نزد تو مى آمدند و از خدا آمرزش مى خواستند و پيامبر برايشان آمرزش مى خواست بى ترديد خدا را توبه پذير و بسيار مهربان مى يافتند. مصحح در اینجا امام باقر است. امام باقر مى گوید آيه اينطور نازل شده: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ (يَا عَلِيُّ)،** اینجا (يا على) افتاده، و اگر آنها که به خودشان ستم کردند نزد تو (ای على) مى آمدند و از خدا آمرزش مى خواستند و پيامبر برايشان آمرزش مى خواست، ظاهراً هم همین درست است به خاطر اينکه آنجا در کتاب رايج مى گوید مى آمدند پيش تو، پيش تو با استغفار پيغمبر مى شد تکرار مکررات ولی اینجا مى گوید پيش على مى آمدند به عنوان واسطه، بعد خدا و پيغمبر براى آنها استغفار مى کردند. آيه اولش هم اين است: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ (يَا عَلِيُّ)** يعنى در زمينه غدیر به تو ظلم کردند حالا مى آیند از تو استغفار مى جویند، طلب مغفرت مى کنند.

(فایل صوتی ۷۰۳۱ - درس ششم) هر که مومن به خداست باید به اذن او وارد شود. سوره نساء آيه ۶۴ است. **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** ما هيچ پيامبرى را نفرستاديم مگر براى اينکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود. اینجا دقت کن؛ **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ** يعنى انبياء به اذن خدا، خدا را مى شناسند. چطور مى شود پس در آن روايات بسيار، مى گوید که هزاران سال قبل از پيدایش آدم، اينها پيامبر بودند؟ کلام معروف پيامبر است؛ **كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ** من پيغمبر بودم در حالى که آدم هنوز گلش سفت نشده بود، هنوز آدم نشده بود. حالا اینجا چطور مى گوید؟! **لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ** فرمان خداست که انبياء بيايند اطاعت کنند درجه بگیرند مدال بگیرند و مردم را هدايت کنند. اگر اين به اذن الله نباشد بين آحاد مردم فرقى ندارد، سيد و غير سيد ديگر ندارد، امام و ماموم ندارد، پيغمبر و امت ندارد، همه يکى هستند. خب اين يک تبعيض است، اين اذن الله تبعيض است، يک عده خاص را انتخاب مى کند بعد به آنها مباحات مى کند و آنها افتخار مى کنند که مبعوث شده اند.

آيه ۶۹ نساء: تازه مى گوید **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ** اگر اطاعت از پيغمبر و خدا کردی **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** پس اينها از کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده. به خود پيغمبر نعمت نداد؛ نعمت سلامتی! چقدر مريض شد؟ چقدر او را جادو کردند؟ چقدر به او سم خوراندند؟ تمامی اهل بيت از نظر ساختار آناتومی جسمی همه آنها وضعشان خراب بود. نعمت چیست؟ نعمت آیا نعمت غدیر نبود؟ اينها را از نعمت غدیر محروم کرد. چه کسی کرد؟ خدا کرد. بقول خليفه دوم عمر الفاروق که در جبهه تبوک به عبدالله ابن عباس گفت؛ رسول خواست على باشد و خدا خواست على نباشد. اصلاً يک حالت تسلسل بى مزه. همان که قرآن مى گوید درست است که مى گوید **وَمَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لِحَبِّ وَ لَهُوَ هَمَانٌ** در طول زندگی مسلمين حاکم است.

در ادامه آيه هم مى گوید که **وَحَسَنَ أَوْلِيكَ** رفيقاً خدا رفيق خوبی است. براى چه کسی؟ براى انبياء، صديقين، شهدا و صالحين. در همه موارد تخصيص خورده. يعنى نعمت خدا مال اکثريت نيست و مال اقليت است؛ اقليت نسبت به اکثريت يعنى نفوس مسلمين نسبت به کل سکنه اهل زمين. بعد هم که پرانتزها را که جمع مى کنی، نگاه مى کنی،

ته آن چه می ماند؟ عدالت سر خورده و انصاف به درک رفته! اگر خدایی که معرفی کردند منصف بود می دید که خب این انسان را که ضعیف آفریده و انسان را هم در بخش سوء القضا زندانی کرده و شیطان را هم که به او مسلط کرده و غرائز را هم که در کله اش گذاشته، پس برای چه من این را عذاب کنم؟ برای چه او را به جهنم ببرم؟

آیه ۷۰ نساء: ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ اِنْ فَضْلًا! یک بار هم به شما عرض کردم که فضل یعنی زیادی. حالا این فضل هم یک چاقوی دو سر است که هم میوه را می بُرد و هم شکم را می بُرد. فضل یعنی اضافه! فضل غیر از نعمت است و غیر از رحمت است و غیر از جود است. می گوید که این فضل، این فضیلت که داده شده از طرف خدایی است که علیم است و کفایت کننده امور. یا کَافٍ یکی از اسماء حسنی است، یا عَلِیم. یا رَفِیق. همه اینها را اینجا جمع کرده، خدا رفاقتش را ثابت نکرد، انبیاء را جلو داد و خودش فرار کرد. اکثریت قاطع رجال ظهوری به دست مردم معاصرشان کشته شدند. برای چه؟ برای اینکه یک پرچم به دست آنها داد و گفت بروید جلو بعدش هم خودش عقب عقب رفت. خب این را باید شارژش کنی، باید هزینه اش را بدهی، این که نمی شود مثل یونس ابن متی که به او گفت برو جلو هرچه می خواهی من هستم، معجزه می خواهی؟ موقعی که وقت معجزه شد که نشان بدهد خدا در رفت! بعد آن وقت می گویند چرا یونس ابن متی از مسئولیت فرار کرد؟ خدا فرار کرد نه یونس! پس نه، یونس باید می رفت در شهری که خدا به آنها رحم کرده و پیغمبرش را سنگ روی یخ کرده، برود آنجا شکنجه اش بدهند؟ حقش نیست که فرار کند و به دریا برود؟ بعد می گویند که او را در شکم نهنگ زندانی کرده. اصلاً این ظلم پیچ و پیچ است. خدا از مسئولیت خدایی خودش فرار کرده بعد آیینه اش شده فرار پیغمبر از مکه به مدینه. در مکه به او قدرت نداد در درس پیروز بود (۶۴۱۱) که پیغمبر فرار کرد یا خود امیرالمؤمنین که از مدینه شهر خودش به کوفه آمد. حالا اسمش هجرت بود یا فرار از دست منافقین قریشی در مدینه بود یا عدم داشتن امنیت بود که فامیل هایش او را نکشند. فامیل هایی که امیرالمؤمنین آبا و اجدادشان و خانواده شان را درو کرده و کشته! سر جمع این بحث این است که آیات خود مسلمان را گیج می کند. حالا ثبت با سند نمی خواند سر جایش، عدم تطابق است سر جایش، همین که امیرالمؤمنین به نماینده اش می گوید بحث قرآنی نکن، خب بحث روایی کند؟ قرآن را که می گویند ما انزل الله است، امیرالمؤمنین می گوید بحث نکن قرآن را رها کن، بعد بیاید در سنت یا سیره پیغمبر بحث کند؟ خب آن که هر کس از پیغمبر یک نقلی کرده، آنها که نمی آیند آن روایات و احادیثی که علی نقل کرده یا عبدالله ابن عباس نقل کرده را بگیرند. خب آنها نمی آیند برای اینکه آنها مخالف هستند، آنها می روند آن روایاتی را که از کانال ابوهریره، انس ابن مالک و خلیفه اول و دوم و سومی آمده را می گیرند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۵ - فایل صوتی ۶۴۱۵ - کتاب خصوصی پیامبر که به اوصیاء خود می رساند. - امور کوچک با ابراز رحمانیت بر آورده نمی شود، وای به حال بزرگتر! - اصلاح کننده، خود باید مبرای از بدی ها باشد! یا بَنِّی اَمَرَنِی رَسُوْلُ اللهِ اَنْ اَوْصِیَ اِلَیْكَ وَ اَنْ اَذْفَعَ اِلَیْكَ کُتُبِی وَ سِلَاحِی کَمَا اَوْصَی اِلَیَّ رَسُوْلُ اللهِ وَ دَفَعَ اِلَیَّ کُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ اَمَرَنِی اَنْ اَمُرَکَ اِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ اَنْ تَدْفَعَهُ اِلَیَّ اَخِیْکَ الْحُسَیْنِ - فَقُولُوا عِنْدَ اِفْتِتَاحِ کُلِّ اَمْرِ صَغِیْرٍ وَ عَظِیْمٍ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنِّی اَسْتَعِیْنُ عَلٰی هٰذَا الْاَمْرِ بِاللّٰهِ - الْمُصْلِحُ لَیْسَ بِکَذَّابٍ - الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ - وَاعْلَمُوا

أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى - كتاب سَلِيم ابن قيس جلد ۲ صفحه ۹۲۴، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۱۸۹، كتاب تُحَفُ الْعُقُولُ صفحه ۱۹۷ است. - كتاب وسائل الشيعه جلد ۷ صفحه ۱۶۹ حديث ۹۰۲۵، كتاب بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۲۴۴ حديث ۴۹، - كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۴۲ حديث ۱۹، كتاب وسائل الشيعه جلد ۱۲ صفحه ۲۵۳ حديث ۱۶۲۳۱،

درس اول: (بازخوان از تدریس ۶۰۰۷). از امیرالمؤمنین به امام حسن که در قالب وصیت است. يَا بَنِيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَمِ رَفْتَنَش شد، یک کتاب و اسلحه اش را به وصی خودش امام حسن داد و گفت این کتاب و اسلحه از پیغمبر به ما رسیده؛ به من، من به تو و تو به برادرت حسین و همینطور به پایین. این کتاب چیست؟ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي. کتابها! اگر بگویی قرآن است پس برای چه پیغمبر این را می دهد؟ خب قرآن که مشخص است دیگر. چند تا کاتب داشته و همه هم مشخص بودند و امیرالمؤمنین هم که بخاطر تقیه کتاب عثمان را قبول کرد. پس این یک کتاب دیگری است و کتب دیگری است و یکی از ادله ای که مصحف متعارف برای ایجاد ارتباط بین مخلوق و خالق صلاحیت ندارد همین است. کُتُبِي کتاب ها. بعد رابطه بین کتاب و اسلحه چیست؟ اگر بگوییم این اسلحه همان است که پیغمبر گفت: بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ كَمَا بَا قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُفْلِحُوا وَ أَسْلِمَ تُسَلِّمَ همراه بود، اگر این را بگوییم که در واحد جبر و زور و اینها می رود. ولی شاید این سلاح، اسماء اعظم باشد که البته برای آنها کاربرد نداشت چون اجازه نداشتند. كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ است و انگار نگرفتند.

درس دوم: از امیرالمؤمنین است. فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ وَ عَظِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آئِ اسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ فرمود که در هر کاری کوچک یا بزرگ فرقی نمی کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگو. برای چه بگوییم؟ برای اینکه خدا کمکت کند. آیا خدا کمک می کند؟ یعنی رحمانیت کاربرد دارد؟ بعد امام صادق می گوید دنبال چیزی که نیست نرو. گفتند چیست؟ گفت رحمت است! ها؟ یا اینها برای مصحف است؟ برای تزیینات است؟ برای فریب است؟ عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ وَ عَظِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آئِ اسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ در آن کار از خدا کمک می گیریم. حالا یک چیز دیگر هم هست ها، این یک طرفه است، کمک می گیری، آیا کمک می دهد؟ ها؟ مثل اُدْعُونِي است. اینجا می گوید بر سر آن کاری که گیر کردی از خدا استعانت بجو. خب می دهد؟ این را تاریخ ثابت می کند و نداده و تاریخ دروغگو نیست و آینه است و جام جهان نماست. در زندگی خود اهل بیت کاربرد نداشته وای به حال بقیه! یعنی امام حسین وقتی که از مکه به مدینه حرکت کرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نگفت؟ ها؟ یا از مدینه می خواست به مکه برود بِسْمِ اللَّهِ نگفت؟ این ورد زبان همه عرب ها است، می گویند بِسْمِ اللَّهِ! یعنی وارد شو، داخل شو، حرکت کن بِسْمِ اللَّهِ. آیا امیرالمؤمنین به طرف جنگ صفین حرکت می کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نمی گوید؟ همه وجود علی بِسْمِ اللَّهِ است. پس کاربردش کجاست؟ چرا پیروزی نصیب رقیب شد؟ چرا معاویه برنده شد؟ اینها عدم تطابق هایی بزرگی است که انسان شاخ درمی آورد آئِ اسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ پاسخ: منفی، ابطال!

درس سوم: از امام صادق است. الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ اصلاح کننده دروغ نمی گوید! اولین اصلاح کننده، شخص شخیص خداوند است. خدا خواست کاربندگان را اصلاح بکند؛ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، نماینده فرستاد و به هر کدام هم یک کتاب داد که به سمت مردم بروید! خب برای چه؟ برای اینکه کار را اصلاح کند. می گوید: لَيْسَ بِكَذَّابٍ دروغ نمی گوید. خب حالا خدا دروغگو هست یا نه؟ کذاب هم صیغه مبالغه است. مبالغه یعنی خیلی خیلی! یعنی به هیچ وجه، نه کوچک و نه بزرگ، دروغ نمی گوید. صیغه مبالغه است. به امیرالمؤمنین گفتند تو این پهلوان های نامی را که می کشی به حد و قد و وزن و قواره تو نمی خورد و آنها یلی هستند و تو جوان هستی. بیست سی سال بیشتر نداری، به این ساق پای تو نمی خورد، به این دست هایت نمی خورد! گفت در جنگ مکر است؛ حيله، سیاست. یعنی دروغ! بعد خود امیرالمؤمنین هم دروغ گفت. وقتی که آن پهلوان نامی قریش را می خواست بکشد دید حریف او نمی شود، شوخی بردار نیست، هیکل، زور و سابقه او چند برابر بود. علی گفت چکار کنیم؟ گفت از اسب پیاده شو. گفت باشد پیاده شد. اول هم مدام علی را نصیحت کرد و گفت بچه جان برو تو حریف من نیستی، من با بابای تو نان و نمک خوردم، برو. علی گفت نه، من حساب تو را می رسم. گفت باشد. خب حسابش را رسید؟ وقتی از اسب پیاده شد امیرالمؤمنین به او گفت تو خیلی قوی هستی؟ گفت خیلی! گفت پس چرا این همه آدم به کمک تو آمدند؟ تا صورتش را برگرداند که ببیند چه کسی آمده او را زد. الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ! علی می خواست جامعه را از شر مرتد، مشرک، منافق و خوارج اصلاح کند، ولی باید دروغ بگوید. اصلاً خود تقیه دروغ است. برای ثابت شده دیگر، آنقدر ما مستند داریم. شما برای چه دروغ می گویی؟ تقیه است. خب برای چه تقیه می کنی؟ برای اینکه اصلاح امور می خواهد بشود. اصلاح امور چه کسی؟ خودت! تو مصلح خودت هستی، باید از خودت دفع شر کنی، خب مجبور هستی که تقیه کنی! تقیه مساوی است با دروغ یعنی همرنگ جماعت شو؛ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو یعنی حزب باد! آقا تو چکاره ای؟ من آن کاره هستم، من هم آن کاره ام! یا علی پس خوب شد باهم رفیق هستیم، در حالی که آن کاره نیست.

(فایل صوتی ۷۰۰۰ - درس سوم) مخاطبین انبیاء چرا آنها را دروغگو خطاب می کردند؟ قَالَ الصَّادِقُ الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ. اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۱۰، از امام صادق است. الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ اصلاح کننده دروغگو نیست. همه انبیاء آمدند کار مردم را اصلاح کنند، همه آنها به عنوان مصلحین جامعه مخاطبین خود بودند، چرا مردم به اینها می گفتند دروغگو؟ برای اینکه حرفشان با عملشان نمی خورد، اینها آمدند به مردم گفتند که قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا؛ بگوئید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا رستگار بشوید. رستگار یعنی خوشبخت. آیا الان مسلمین خوشبخت هستند؟ الان شیعیان خوشبخت هستند؟ آیا الان ایرانی جماعت خوشبخت است؟ من نمی دانم به چه رویی شما تبریک عید می گوئید؟ کشور غرق در فقر و ناتوانی و نابودی است، طلاق مثل قارچ هر روز از زندگی مردم زده بیرون، مواد مخدر، زندان ها پر، بیمارستان ها پر، قبرستان ها پر، سक्ته غوغا می کند، سرطان انواع و اقسام دارد، سن مرگ و میر آمده به سی سال، یعنی میانگین آن. الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ مصلح دروغ نمی گوید. چرا انبیاء مورد مخالفت مردم قرار گرفتند؟ در خود قرآن حرف هایی که مخالفین به پیغمبر می زدند چه بود؟ هم دروغگو بود، هم دیوانه و هم جادوگر، این

سه تا! چرا این حرف ها را به پیغمبر می زدند؟ برای اینکه قرآن می گوید لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۲۵ حدید) ما همراه انبیاء دلیل و برهان و منطق آوردیم، نگفت شمشیر آوردیم! مردم را هدایت می کردند بعد به اختیار خودشان می گذاشتند، که این اسلام است اینها را می گوید، دوست داری بیا، دوست نداری با تو دعوا نداریم. چرا پیغمبر با همه اینقدر جنگ داشت؟

بخش اول درس چهارم این فایل به علت باز خوان به فایل ۱۸۳۰ ملحق گردید و بخش دوم این فایل نیز به علت باز خوان به فایل صوتی ۳۲۴۷ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۶ - فایل صوتی ۶۴۱۶ - خودشان که اصل بودند، ناکام رفتند! - سوسمار فراری چگونه به رسالت نبوی اقرار می کند؟: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّرِيفُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُوسَوِيُّ الْقَاضِي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الضَّبِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَزِيدَ السَّمَّانِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ دَخَلَ أَغْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ وَ مَعَهُ ضَبٌّ قَدْ اصْطَادَهُ فِي الْبَرِّيَّةِ وَ جَعَلَهُ فِي كُمِّهِ فَجَعَلَ النَّبِيُّ يَعْزِضُ عَلَيْهِ الْإِسْلَامَ فَقَالَ لَا أَوْمِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ يُؤْمِنُ بِكَ هَذَا الضَّبُّ وَ أَلْقَى الضَّبُّ مِنْ كُمِّهِ فَخَرَجَ الضَّبُّ مِنَ الْمَسْجِدِ يَهْرُبُ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا ضَبُّ مَنْ أَنَا قَالَ أَنْتَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنِ هَاشِمٍ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ قَالَ أَنْتَ يَا ضَبُّ مَنْ تَعْبُدُ قَالَ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ نَاجَى مُوسَى كَلِيمًا وَ اصْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ الْأَغْرَابِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا - كِتَابُ الْكِفَايَةِ فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَثْمَةِ الْإِثْنَى عَشَرَ اسْت. - كِتَابُ الْكِفَايَةِ فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَثْمَةِ الْإِثْنَى عَشَرَ، كِتَابُ التَّارِيخِ الْكَبِيرِ جلد ۱ صفحه ۳۳۲ / ۱۰۵۳، كِتَابُ تَهْذِيبِ الْكَمَالِ جلد ۲ صفحه ۲۳۲ / ۲۶۴ و ۲۶۵، كِتَابُ صَحِيحِ بَخَارِي جلد ۸ صفحه ۱۵۴ / ۶۷۵۵ اسْت.

درس اول: از قدما؛ ابوالقاسم علی ابن محمد ابن علی الخزاز القمی الرازی. می گوید لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي می دانی چرا این اَدْعُوْنی، اَسْتَجِبْ ندارد؟ می دانی؟ بخاطر اینکه قبل از آن صلوات نفرستادی! لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا دَعَا پیچیده شده، باندپیچی شده، وقتی که بر پیامبر و آتش صلوات می فرستی این دعا از این بسته بندی خارج می شود بعد به آسمان می رود. در گذشته و حال ما دیدیم که خیلی ها هستند قبل از دعا صلوات می فرستند ولی اندر خم یک کوچه هستند. خود اهل بیت تجلّی صلوات بودند دیگر. اینجا می گوید بر پیامبر و اهل بیتش صلوات بفرستید، خودشان که مرکز صلوات بودند، محل نشانه گیری درود متدینین و مخلصین بودند، خودشان گرفتار بودند. یعنی دعای خودشان محجوب بود. اگر دعای آنها در حجاب نبود وقتی دعا می کردند برآورده می شد. آنجایی که جبرائیل داستان خَفَّت و خواری و ذلت و نابودی اهل بیت پیغمبر را به او خبر داد پیغمبر خیلی متأثر شد و دعا کرد، جبرائیل گفت دعا نکن فایده ندارد و این کار باید بشود. جلوی آن جَفَّتِ الْقَلَمُ را هیچ چیزی نمی تواند بگیرد؛ صلوات باشد، صدقه باشد، نذر باشد، دعا باشد، حرز باشد، طلسم باشد. ببینید چیزهایی که راحت بشود آزمایش کرد را نباید می نوشتند، این خیلی ناجور است! یک چیزی هست که آزمون آن خیلی سخت است، آن یک

حرفی است. مثلاً می گوید من در قبال این خرید یک چک می کشم برای چند ماه دیگر، خودشان هم از الان می دانند که وضع اقتصاد خراب است ولی یک چیزی هست که می گوید الآن، همین الآن به تو پول می دهم، پول به او می دهد پول ها قلابی است یا همین الآن چک می دهد تاریخ روز، می برد بانک می گوید ندارد. محجوب در دعا این است.

درس دوم: صاحبان حدیث: علی ابن حسین ابن محمد از شریف الحسین ابن علی ابن عبداللّه الموسوی القاضی از محمد ابن الحسین ابن حفص از علی ابن مثنی از جریر ابن عبدالحمید الضبی از اعمش از ابراهیم ابن یزید السّمان از پدرش از امام حسین. نقل می کند که یک دهاتی بر پیغمبر وارد شد دَخَلَ اَعْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ می خواست مسلمان بشود ولی دنبال مدرک بود و مستنداً می خواست اسلام بیاورد نه اینکه با زور و طمع و پیغمبر به او گفت که فَجَعَلَ النَّبِيُّ يَعْزِضُ عَلَيْهِ الْإِسْلَامَ پیغمبر عرضه داشت بر او اسلام را. گفت که ای محمد من به تو ایمان نمی آورم تا این سوسماری که در آستینم کردم ایمان بیاورد. این دهاتی در بیابان یک سوسمار را شکار کرده بود و در آستینش کرده بود. حالا ببینید مخاطبین پیغمبر چه کسانی بودند! اگر تو سوسمار را ببینی فرار می کنی اما او سوسمار را گرفته و در آستینش گذاشته، آستینش هم گشاد بوده و در آن را هم بسته بود، حالا آن سوسمار آنجا چکار می کند؛ گاز می گیرد، نیش می زند. سوسمار را از آستینش درآورد فَخَرَجَ الضَّبُّ مِنَ الْمَسْجِدِ يَهْرُبُ تا گذاشتش زمین فرار کرد و در رفت و فرجه ای پیدا کرد تا به محل خودش برود. حالا اینجا بحث سر این است، این يَهْرُبُ یعنی فرار کرد. بعد صحنه عوض می شود پیغمبر به او می گوید که مَنْ أَنَا؟ من چه کسی هستم؟ خب وقتی سوسمار در رفته پیغمبر با چه کسی صحبت می کند؟! پیغمبر می گوید من چه کسی هستم؟ سوسمار می گوید که أَنْتَ مُحَمَّدُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنِ هَاشِمٍ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ. بعد پیغمبر گفت که مَنْ تَعْبُدُ؟ تو چه کسی را پرستش می کنی؟ سوسمار گفت: أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَاتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَنَاجَى مُوسَى كَلِيمًا مِنْ عِبَادَتِ اللَّهِ می کنم خدایی را که در هستی حاکم است و ابراهیم خلیل را به نبوت گرفت و همچنین موسی. اسم عیسی را نیاورده. مثل اینکه این سوسمار با مسیحی ها بد بوده. وَ اِصْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ و تو را در ادامه منتخبین رسالت انتخاب کرد و ما به تو گرویده ایم. بعد می گوید فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا اعرابی ایمان می آورد. بحث سر این است، در چینش کلمات دقت کنید؛ وقتی می گویم که می شود سند ساخت و وقتی که می گویم می شود روایت درست کرد، همانطوری که جَعَلَانِي بودند که روایات ساختند و در بین اهل سنت؛ ابوهریره و انس بودند و در بین شیعه هم همینطور. روایت ساختن هیچ کاری ندارد عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ تا به امام می رسد عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ تا به پیغمبر می رسد. وقتی که قرآن در دستبرد قرار گرفته بعد حدیث و روایت نمی توانند بسازند؟ این عدم تطابق را نگاه کنید؛ می گوید سوسمار را گذاشت زمین در رفت، بعد می گوید سوسمار با پیغمبر حرف زده، این که در رفته پس سایه اش با پیغمبر حرف زده؟

(فایل صوتی ۶۹۲۱ - درس اول) محدودیت های خدای زمینی مانع از صمدیت اوست. کتاب المعجم الاوسط جلد ۶ صفحه ۱۲۶ حدیث ۵۹۹۶، کتاب تاریخ دمشق جلد ۴ صفحه ۳۸۳، کتاب البداية و النهاية جلد ۶ صفحه ۱۴۹، کتاب خصائص الکبری جلد ۲ صفحه ۱۰۷، کتاب مجمع الزوائد جلد ۸ صفحه ۲۹۲ حدیث ۱۴۰۸۶، کتاب بدرالمنیر جلد ۹

صفحه ۲۰۰ است. از عامر شعبی روایت شده که برای ما عبدالله ابن عمر از پدرش عمر ابن الخطاب حدیث کرد ما برای یک سوسمار را که رسول خدا یک روز در میان گروهی از اصحابش بود که مرد عرب بادیه نشینی از قبیله بنی سلیم آمد و یک سوسمار را شکار کرده بود، آن مرد به رسول خدا گفت به لات و عزی (که دو تا بت بودند در کعبه) قسم که هرگز به تو ایمان نمی آورم مگر اینکه این سوسمار ایمان بیاورد. در این هنگام رسول خدا خطاب به سوسمار گفت: ای سوسمار! سوسمار به زبان عربی مبین که همگان می شنیدند تکلم کرد و گفت: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ ای رسول پروردگار جهانیان. پس رسول الله به او گفت چه کسی را عبادت می کنی؟ سوسمار گفت آن خدایی که عرشش در آسمان است و سلطنتش در روی زمین است و راهش در دریا و رحمتش در بهشت می باشد و در آتش است عذابش. رسول خدا گفت: ای سوسمار من کیستم؟ سوسمار گفت: تو رسول پروردگار جهانیان و خاتم پیامبران هستی، به تحقیق که کسی که تو را به پیامبری تصدیق کرد رستگار شد و به تحقیق کسی که تو را تکذیب کرد زیانکار شد. آن مرد عرب بیابان نشین این گفتگو را شنید و شهادت داد که خدایی جز الله نیست و حقیقتاً رسول او هستی. چطور شد که خبر واحده در منابع دینی اعتبار ندارد ولی یک سوسمار آمده با صاحبش که فقط یک نفر دیده، این اعتبار دارد و جزء معجزات پیغمبر می شود؟ و بعد اینکه این سوسمار خدا را معرفی می کند و می گوید که خدایی را که عرشش در آسمان است و سلطنتش در روی زمین. زمینی که به چشم نمی آید، دیده نمی شود و در نقشه جغرافیایی هستی ناموجود است، سلطنت الله اینجا آمده، بعد خدایی او در عرش است؟ بعد می گویند که چرا به متشرع می گویی بی عقل؟ سلطنت یعنی چه؟ یعنی حاکمیت. یعنی حاکمیتش فقط در کره زمین است. عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ حَدِيثَ الضَّبِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ قَدْ صَادَ صَبًّا... فَقَالَ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَا آمَنْتُ بِكَ أَوْ يُؤْمِنُ بِكَ هَذَا الضَّبُّ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا ضَبُّ، فَتَكَلَّمِ الضَّبُّ بِكَلَامٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، يَفْهَمُهُ الْقَوْمُ جَمِيعًا. می گوید مردم شناختند. خب این مردم را چه کسی در کاغذ تصویر کرده است؟ آیا نمی شود از این احادیث ساخت؟ یا این احادیث جزء همان احادیثی است که به طرف گفتند: تو خودت دیدی پیغمبر شق القمر کرد، ماه را دو نصف کرد؟ گفت بله بابا، نصف دیگرش پشت کوه افتاد، خودم دیدم. يَفْهَمُهُ الْقَوْمُ جَمِيعًا: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ، يَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ تَعْبُدُ؟ قَالَ: الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ، وَ فِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ، وَ فِي الْبَحْرِ سَبِيلُهُ، وَ فِي الْجَنَّةِ رَحْمَتُهُ، وَ فِي النَّارِ عَذَابُهُ. قَالَ: فَمَنْ أَنَا، يَا ضَبُّ؟ قَالَ: أَنْتَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَّقَكَ، وَ قَدْ خَابَ مَنْ كَذَّبَكَ. فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. در این هزار و چهارصد و چهل و چهار سال مردم با همین ها جذب شدند چون عقلشان ناکافی بود و ابله بودند. حالا خوشبختانه ما احادیث جدیدی درآوردیم که متدینین بی عقل هستند و منتظرین با شعور و فهم و عاقل هستند، که کم کم در مباحثمان می خوانیم.

(فایل صوتی ۷۱۵۴ - درس هفتم) سوسمار حیوان، اعتراف به رسالت پیغمبر دارد ولی انسان عاقل نه. کتاب تفسیر امام حسن عسکری است، کتاب های مستند که از آن نقل کردند: بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۴۱۸، کتاب تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۳۰۲، کتاب مدینه المعاجز جلد ۱ صفحه ۲۶۳ است. پیغمبر دارد یار جمع می کند، تبلیغ می کند، عمرش

را صرف این الله می کند، الله ای که به او نیرنگ می زند. این اسناد و مدارکش را قبلاً خواندم و همه در دایرة المعارف ظهور ثبت است (۱۹۳۵). پیغمبر در محکمه قضا نشسته بین دو نفر بر اساس حق و باطل حکم می کند که این حق است یا او، این باطل است یا او. یارو شانتاژ کاری می کند، یک طوری طرح مسئله می کند که حق ناحق بشود و ناحق حق بشود، پیغمبر هم بر اساس ظاهر حکم صادر می کند، بعد می فهمد گندش در آمد نفرین می کند؛ الهی که خیر نبینی. همین؟ پس فرق تو با یک قاضی مادی خاکی فانی چیست؟ حالا برای رواج اسلام بحث می کند. چه می گوید؟ یک نفر آمد و گفت تو پیغمبر هستی؟ پیغمبر گفت بله. گفت معجزه می کنی؟ پیغمبر گفت بله. آن شخص گفت من یک سوسمار همراهم است، اگر این سوسمار به پیامبری تو اقرار کرد من مسلمان می شوم. فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: يَا مُحَمَّدُ هَكَذَا مَذْحُكَ لِابْنِ عَمِّكَ إِنَّ شَرَفَهُ شَرَفُكَ وَ عِزُّهُ عِزُّكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْ هَذَا شَيْئاً إِلَّا بِشَهَادَةِ مَنْ لَا تَحْتَمِلُ شَهَادَتَهُ بَطْلَاناً وَ لَا فَسَاداً بِشَهَادَةِ هَذَا الْأَضْبِّ! ظاهراً بحث پیغمبر در خلافت و وصایت و امامت و جانشینی امیرالمومنین است. یکی از مخالفین علی آمد و گفت که این گونه که پسر عمویت را (یعنی علی را) مدح کردی که شرف او شرف توست و عزت او عزت توست، من جز با گواهی و شهادت کسی که در شهادت او هیچ بطلان و فساد نمی باشد، یعنی با شهادت این سوسمار چیزی را از این مرد نمی پذیرم. یعنی اگر این شهادت ندهد نمی پذیرم. رسول خدا گفت: ای برادر عرب آن را از کیسه خود بیرون آور (سوسمار را از کیسه اش درآورد) تا از آن بخواهی که شهادت بدهد به نبوت من و حقانیت امیرالمومنین! اعرابی گفت در شکار آن خستگی ها کشیدم و بیم آن دارم که بجهد و بگریزد. رسول خدا گفت: نترس، چرا که او نمی جهد بلکه می ایستد و به نفع ما و به تصدیق انتخاب ما گواهی می دهد. مرد اعرابی گفت بیم دارم که جست و خیز کند. رسول خدا گفت پس اگر جست و خیز کرد همین برای اینکه ما را تکذیب کنی و آن را حجتی علیه ما قرار دهی بس است، ولی هرگز جست و خیز نخواهد کرد و به نفع ما شهادت خواهد داد، پس اگر این چنین کرد آن را رها کن، چرا که محمد در عوض آن چیزی به تو می دهد که برای تو بهتر است. پس اعرابی سوسمار را از کیسه درآورد و بر روی زمین قرار داد، سوسمار ایستاد. اصلاً سوسمار می تواند بایستد؟ مگر سوسمار چهار دست و پا نیست، مگر خزنده نیست؟ خزنده می تواند بایستد؟ حالا هیچی! سوسمار ایستاد و به رسول خدا رو کرد و گونه هایش را به خاک مالید. اگر ایستاده پس چطور به خاک مالیده؟ معارضات را ببین! به خاک مالیده یعنی سجده کند، یعنی روی زمین قرار بگیرد، چطور ایستاده است؟ و خدا آن را به سخن آورد، پس گفت شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد فرستاده اوست و اظهار می کنم که علی ابن ابیطالب وصی اوست. آی رسول الله که سوسمار را به حرف درمی آوری و از او اعتراف می کنی که تو حق هستی، چطور شد در عرض بیست و سه سال عمر رسالت نتوانستی حیوانات انسان نمایی که در اطراف بودند را هدایت کنی؟ آیا انسان بودند؟ هدایت شدند؟ پس چرا تو را در قبر گذاشتند و روی تو خاک ریختند إِرْتَدَّ النَّاسُ طُرْفَ دَرَاهِيتِ بَرِگَشْتَنْد؟ چرا؟! سوسمار برنگشت ولی مردم برگشتند! آیا تو حرف سوسمار را قبول می کنی که سوسمار این کار را کرده است؟ سوسمار حیوانِ نفهم بی عقل به حقانیت الله و پیغمبر و امام اعتراف می کند، ولی الان مردم عاقلِ بالغِ کاملِ جامعِ يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً، همه دسته دسته به این دین پشت می کنند چون این دین چیزی ندارد جز افسانه گویی، که عقل رد می کند.

مگر اين دين نمى گويد هرچه را كه عقل تأييد كرد وحى تأييد مى كند؟ عقل رد مى كند. کدام عقلی قبول مى كند كه سوسمار اول بایستد و در حین ایستادن صورتش را به خاک بمالد و بعد این حرف ها را بزند؟!

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۷ - فایل صوتی ۶۴۱۷ - با وجود تجارت های بسیار، چگونه ناشناس مانده؟ - صحابی نزدیک پیامبر اعتراف به خرابی اعتقادات مسلمین دارد! - مگر غدیر نصب خلافت نبوده، پس چرا باید پیامبر از اجرای آن خودداری کند؟ - نزول آیه باید قبل از وقایع باشد و یا بعد از آن؟ - دوگانه بودن نظرات در جمع

آوری قرآن: أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ قَالَ أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُزْدِفٌ أَبَابَكْرٍ، وَابُوبَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرَفُ وَنَبِيُّ اللَّهِ شَابٌّ لَا يُعْرَفُ قَالَ فَيَلْقَى الرَّجُلَ أَبَابَكْرٍ فَيَقُولُ يَا أَبَابَكْرُ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ (من هذا الغلام) الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَيَقُولُ هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ - ان عُمَرَ قَالَ يَا حُذَيْفَةَ بِاللَّهِ أَنَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ؟ قَالَ لَا وَلَا أَوْ مِنْ مِثْلِهَا أَحَدًا بَعْدَكَ - عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، ... أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ يَا أَبَا حَسَنِ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ لَا تَرَاهُ، أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ سَيَتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ فِي وَجْهِهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَوْتُ فَأَذْهَبَ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَتَسَأَلُهُ فِيمَنْ يَكُونُ الْأَمْرُ فَإِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمَرْنَاهُ فَأَوْصَى بِنَا قَالَ عَلِيُّ وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ فَيَمْنَعُنَا لَا يُعْطِيَنَاهَا النَّاسُ أَبَدًا وَإِنِّي لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ أَبَدًا - عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْتَغْفِرُ لِأَبَوَيْهِ وَهُمَا مُشْرِكَانِ، فَقُلْتُ تَسْتَغْفِرُ لِأَبَوَيْكَ وَهُمَا مُشْرِكَانِ؟ فَقَالَ أَلَمْ يَسْتَغْفِرْ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ؟ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ فَنَزَلَتْ {مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ} - قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ أَرْبَعَةُ كُلُّهُمْ مِنَ الْإِنصَارِ: أَبِي، وَمُعَاذُ ابْنِ جَبَلٍ وَابُو زَيْدٍ وَزَيْدُ ابْنِ ثَابِتٍ. قُلْتُ لَأَنَسٍ مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ أَحَدُ عُمُومَتِي - كتاب صحيح بخارى، كتاب مناقب الانصار باب هجرة النبي واصحابه جلد ۳ صفحه ۱۴۲۲ حديث ۳۹۱۱ است. - كتاب مقدمه فتح الباري صفحه ۴۰۲، كتاب فتح الباري جلد ۸ صفحه ۸۸۷، كتاب ميزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۰۷ رقم ۳۰۳۱، كتاب تاريخ الاسلام جلد ۱ صفحه ۹۴، كتاب البداية و نهايه جلد ۵ صفحه ۲۵، كتاب تفسير ابن كثير جلد ۸ صفحه ۸۸۷، كتاب تفسير طبرى جلد ۱۱ صفحه ۱۶ است. - كتاب صحيح بخارى، كتاب المغازى باب مرض النبي و وفاته جلد ۴ صفحه ۱۶۱۵ حديث ۴۴۴۷، كتاب الاستيذان باب المعانقة و قول الرجل كيف اصبحت جلد ۵ صفحه ۲۳۱۱ حديث ۶۲۶۶، كتاب تاريخ الكبير از بخارى جلد ۵ صفحه ۱۷۸ رقم ۵۶۲ در كتاب مسند احمد بن حنبل. - كتاب مسند احمد ابن حنبل جلد ۱ صفحه ۹۹ حديث ۷۷۱ و ۱۰۸۵، كتاب سنن ترمذى جلد ۵ صفحه ۲۸۱ حديث ۳۱۰۱، كتاب سنن نسايى جلد ۴ صفحه ۹۱ حديث ۲۰۳۶، كتاب مسند بزاز جلد ۲ صفحه ۵، كتاب المستدرک على الصحيحين جلد ۲ صفحه ۳۶۵ حديث ۳۲۸۹ و ۴۰۲۸، اتحاف الخيرة المهرة بوصيرى جلد ۷ حديث ۷۲۴۱ و كتب تفاسير. - كتاب صحيح بخارى، كتاب مناقب الانصار باب مناقب زيد ابن ثابت حديث ۳۸۱۰، كتاب فضائل القرآن باب كان جبريل يعرض القرآن على النبي جلد ۴ صفحه ۱۹۱۳ حديث ۵۰۰۳.

درس اول: انس ابن مالک نقل مى كند. به اعتقاد يك محقق، در صدر اسلام يك باندى براى تشويش افكار مسلمين و جهت لوٲ كردن رسالت نبوى بود. تعداد اينها پنج، شش نفر بيشتر نيست و تا توانستند يك طورهائى پيغمبر را

بد نشان بدهند. یکی از آن موارد این است که می گوید: أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُزْدَفٌ أَبَا بَكْرٍ وَابُوبَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرِفُ وَنَبِيُّ اللَّهِ شَابٌّ لَا يُعْرِفُ وقتی که پیغمبر هجرت کرد با ابابکر صدیق و وارد شهر مدینه شدند. ابوبکر شیخی بود پیرمردی بود سرشناس و پیغمبر جوانی بود ناشناس. ببین چطوری حدیث را بهم می بافند، وقتی من به تو می گویم که حدیث سازی کاری ندارد، این است! این به آن راوی، آن راوی به آن محدث وصل می کند، زنده نیستند که بیایند بگویند که بابا ما نگفتیم. برایت خواندم که پیغمبر در زمان خودش روی منبر گفت که اینقدر به من دروغ نبندید. پیغمبر هنوز هست و آن وقت شما می گوید که حدیث سازی کار مشکلی است؟ بعد سراغ علم رجال می رود، عجب بابا تو کجایی؟ فَيَلْقَى الرَّجُلُ أَبَا بَكْرٍ يَكُ مَرْدِيَّ بَعْدَ رَسِيدٍ فَيَقُولُ يَا أَبَا بَكْرٍ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ گفت این مرد کیست الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ که جلوی تو دارد راه می رود؟ ابوبکر گفت: هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ این جوان من را به راه راست هدایت کرد. خب، حالا می گیری تاریخ این است؛ پیغمبر در مکه در چهل سالگی مبعوث به رسالت شد و تا قبل از چهل سالگی مدیریت کاروان تجارتی خدیجه کبری را به عهده داشت. آیا ناشناس بود؟ این همه جنس آورده در مدینه فروخته، خریده و برگشته، و به شامات رفته، آیا تو باور کردی؟ یعنی می خواهند بگویند خلیفه اول مسلمین سرشناس تر از پیامبر بوده است. ببینید، آنهایی که در پی درست کردن یک دین خاص هستند پازل ها را کنار هم چینش می کنند. حالا مثلاً شما می گوید خب این چیز خیلی مهمی نبود، کلیدی نیست، اما این را بغل یک نسخه می گذارد آن را بغل یک نسخه دیگر می گذرد و کم کم یک دیوار می شود بعد صحت حاکمیت ابابکر صدیق جا می افتد و بعد غدیر با یک ترفندی زیر گل می رود.

درس دوم: سند، هم از شیعه و هم از سنی است. خلیفه دوم رسول الله عمر الفاروق به حذیفه که از اصحاب نامی پیامبر است گفت: بِاللَّهِ أَنَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ؟ سؤال کرد تو را به خدا من از منافقین هستم؟ قَالَ: لَا كُفْتُكَ نَه. زمان حکومت عمر الفاروق بود و حذیفه هم که جرأت نمی کرد. علی با آن عظمتش آمد و رفت در نماز جماعت آنها شرکت کرد، دیگر حذیفه کیلویی چند است! احتمالاً حذیفه یک بحثی با عمر داشته که عمر گفت آیا من منافق هستم؟ حذیفه گفت: نه آقا، منافق چیست، شما گل سرسبیدی تاج سری. وَلَا أَوْ مِنْ مِنْهَا أَحَدًا بَعْدَكَ این خیلی مهم است؛ می گوید تو منافق نیستی ولی الباقی منافق هستند! دَقْتُ می کنی؟ می گوید بعد از تو همه مسلمین مبرا از نفاق نیستند. حالا این را بغل آن اَرْتَدَّ النَّاسُ وَبُعِثْتُ أَنْ أَفَاتِلَكُمْ بگذار، یکی دیگر هم داریم؛ أَمَرْتُ أَنْ أَفَاتِلَ، به زور آورد کارخانه منافق سازی راه انداخت و لَا أَوْ مِنْ مِنْهَا أَحَدًا بَعْدَكَ.

درس سوم: ابن شهاب واسطه است، می گوید: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُؤْفَى فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ پیامبر در احتضار بود و امیرالمؤمنین دیدار کرد و از خانه پیغمبر برگشت و مردم پشت درب خانه پیغمبر اجتماع کرده بودند و هر کس می آمد به او می گفتند حال پیغمبر چطور است؟ حالا جالب است ها، این هم یک می گیری تاریخ است! پیغمبر گفت لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ الْأُسَامَةِ. پیغمبر به سرپرستی اسامه برای جنگ با غرب بیرون شهر مدینه لشکر آماده کرد و لعنت کرد از دم هر کسی که نرود. بعد این فَقَالَ النَّاسُ مردم آنجا جمع شده بودند، ببین برای پیغمبر تره خرد نمی کنند. وقتی که می گویم پیغمبر بیست و سه سال آب در هاون کوبید،

این است. هنوز پیغمبر جان دارد فَقَالَ النَّاسُ همه مردم جمع شده بودند، به علی گفتند چه خبر از پیامبر؟ کأنه اصلاً لحظه شماری می کردند که پیغمبر از دنیا برود. فَقَالَ النَّاسُ يَا أَبَا حَسَنِ كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ؟ چطوری بود، حال و روز پیغمبر چه بود؟ امیرالمؤمنین فرمود أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئاً فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ أَلَا تَرَاهُ، أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ سَيَتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ عَبَّاسَ عُمَى پیغمبر و علی، به علی گفت بیا با همدیگر برویم از پیغمبر سؤال کنیم که جانشین تو کیست؟ شاید این درس بازخوان باشد. امیرالمؤمنین گفت نه، من نمی آیم. عباس گفت چرا نمی آیی برویم؟ اگر خلافت از آن ما بود آگاه می شویم و اگر در غیر ما بود از آن حضرت می خواهیم در مورد ما به صاحب خلافت توصیه کند. امیرالمؤمنین چه گفت؟ گفت به خدا قسم اگر خلافت را از آن حضرت سؤال کنیم ما را از آن منع می کند. امیرالمؤمنین خودش می داند، خیلی جالب است ها! اینجا خود امیرالمؤمنین به قانون غدیر شک دارد. فَتَسْأَلُهُ فِي مَنْ يَكُونُ الْأَمْرُ، فَإِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمَرْنَا فَأَوْصَى بِنَا، عباس گفت و اگر در غیر ما قرار داده سفارش ما را بکند که بابا اینها عزیزان من هستند. قَالَ عَلِيُّ وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَمْنَعُنَا لَا يُعْطِيَنَاهَا النَّاسُ أَبَدًا وَإِنِّي لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ أَبَدًا عباس می گفت برویم ببینیم بین من و تو کدام را می خواهد خلیفه کند و اگر هم نبود بگوییم که آن کسی که می خواهد خلیفه بشود احضارش کند و سفارش ما را بکند. امیرالمؤمنین گفت که به خدا قسم اگر خلافت را از آن حضرت سؤال کنیم ما را از آن منع می کند، چه جالب است ها! فَيَمْنَعُنَا منع می کند، لَا يُعْطِيَنَاهَا او می گوید شما جانشین من نیستید، بعد لَا يُعْطِيَنَاهَا النَّاسُ أَبَدًا مردم هم بل می گیرند سوژه می گیرند و می گویند پیغمبر گفت اینها هیچی نیستند! حالا یا رسول الله در غدیر چه کسی را به وصایت و خلافت نصب کردی؟ علی را. پس چرا الان تو باید کس دیگری را نصب کنی؟ حالا کسی دیگر هم نه، به هر حال علی را منع کرده، علی از کجا می داند؟ واقعیت را می داند. علی هنوز به پیغمبر نگفته که جانشین تو کیست ولی می گوید می دانم لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَمْنَعُنَا منع می کند. خب این یا أَيُّهَا الرَّسُولُ کیلویی چند؟ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ بِهِ چه درد خورد؟ اصلاً همه اش بازی است، وقتی که گفت وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ تو تا آخر خط را باید بروی، بقول عوام وقتی که گفت ف، برو فرزند، یک، امیرالمؤمنین می داند که جانشین پیغمبر نخواهد شد. دو، امیرالمؤمنین می داند که پیغمبر به آنها توجهی در باب خلافت و وصایت ندارد. سه، امیرالمؤمنین می داند که اگر پیغمبر بگوید نه، دیگر مردم هیچ وقت به علی رأی نمی دهند. حالا که علی خلیفه چهارم شد!

درس چهارم: حالا یک شبهه است، ممکن است متشرع شیعه بگوید این احادیث از کانال مخالفین علی رسیده بنابراین همه آنها دروغ است. همه آنها دروغ است؟ پس چرا پیغمبری که می گوید شایسته نیست انسان مؤمن شب بخوابد و وصیت نامه اش زیر متکایش نباشد، بعد خود پیغمبر وصیت نمی کند؟ اگر بگوییم قول آنها در رد علی بوده، جعل علی بوده، مغرضانه بوده، می رود در واحد کتابت صحیفه مقدس. از امیرالمؤمنین نقل می کند: سَمِعْتُ رَجُلًا گفت شنیدم يَسْتَغْفِرُ لَابَوِيهِ وَهُمَا مُشْرِكَانِ یک نفر داشت برای پدر و مادرش استغفار می کرد در حالی که هر دوی آنها مشرک بودند فَقُلْتُ تَسْتَغْفِرُ لَابَوَيْكَ وَهُمَا مُشْرِكَانِ؟ امیرالمؤمنین به او گفت پدر و مادرت مشرک هستند برای آنها مغفرت می خواهی؟ یارو گفت که أَلَمْ يَسْتَغْفِرُوا إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ؟ بین چقدر خوب است که مخاطبین بزرگان صدر اسلام

آدم‌های عاقل بودند به حساب اینکه نپرس به جهنم می‌روی، اسلام را اینطوری تا الآن دست به دست نمی‌آوردند. طرف گفتش که یا امیرالمؤمنین، چطور ابراهیم برای پدرش استغفار کرد در حالی که پدرش بت‌پرست و بت‌ساز بود؟ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ فَنَزَلَتْ اِیْنِ خَبر به پیغمبر رسید پس جبرائیل هم بیکار ننشست و آیه نازل کرد، آیه‌اش این است مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ. خب حالا ابراهیم را باید تاریخ محاکمه کند دیگر. این آیه می‌گوید نباید استغفار کنی، ابراهیم که بزرگ انبیاء بوده، خلیل‌الرحمان بوده، دوست خدا بوده!

درس پنجم: قتاده از روات اهل سنت است که از انس ابن مالک نقل می‌کند، می‌گوید: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ أَرْبَعَةً. این اصلاً هفت کاتب را رد می‌کند و می‌گوید چهارتا کاتب بیشتر نبود. می‌بینی؟! یک نفر را که می‌خواهند بازجویی کنند و بقول معروف سین جیم کنند از راه‌های مختلف سؤال می‌کنند تا ببینند حرفش یکی هست یا نه، یا یک عده هستند حرف‌شان یکی هست یا نه. تا حالا می‌گفتند هفت کاتب بوده، الان می‌گوید: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ أَرْبَعَةً كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ. معاریف، اینجا نیستند؛ امیرالمؤمنین برای شیعه و عثمان ابن عفوان و معاویه ابی سفیان برای اهل سنت است. پس اینجا کجا هستند؟ می‌گوید در زمان پیغمبر این چهار نفر بود؛ اُبی، معاذ ابن جبل، ابو زید و زیاد ابن ثابت. چهار نفر، غیر مشهور! خب، اینجا تاریخ یک سؤال دارد، می‌گوید که: اِیْنِ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ یک وجه است و نشر قرآن بعد از نبی، یک وجه است. یعنی پازل چینی کن، آن آقازاده که امیر را در فردای شهادت نبوی دید و گفت دیشب تا صبح ما مشغول ویراستاری قرآن بودیم، آن قرآنی که الآن هست یک چیز است و در زمان پیغمبر یک چیز دیگر بود! آیا زمان پیغمبر مهمتر است یا اینکه بعد از خودش نشر بدهند؟ معلوم است دیگر، در زمان خودش وحی بود از زبان پیغمبر به کُتّاب. حالا اینجا می‌گوید چهار نفر بیشتر نبودند و اسامی آنها هم این است. این را چه کسی می‌گوید؟ انس ابن مالک. انس ابن مالک کیست؟ انس ابن مالک به اعتبار چند سال خدمتگزاری پیامبر، یکی از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت شده است. خوب دقت کن، چهارتا نویسنده جمع‌آوری کننده قرآن بودند. خب، جمع‌آوری می‌کند از این و آن که نمی‌گیرد اگر از این و آن بگیرد اسم آنها هم باید در تاریخ بیاید، خودشان جمع کردند. چطوری جمع کردند؟ از لسان پیغمبر. پس شد: یک قرآن در زمان پیغمبر یک قرآن بعد از پیغمبر. بعد از پیامبر قرآنی که عثمان ابن عفان تألیف کرده بود و الان بین مسلمین جهان به عنوان کتاب مقدس قرار دارد.

(فایل صوتی ۶۴۹۹) دستکاری تاریخ همیشگی نخواهد بود! مُعلی ابن اسد از عبدالله ابن مثنی از ثابت البنانی از ثمامه از انس ابن مالک از رسول الله. این هم کلامش خیلی آسمان جُل است، هدفدار است. یعنی برای حوادث بعد از پیغمبر جاده صاف کن است. انس ابن مالک همین که آفتابه‌دار پیغمبر بود می‌گوید مَاتَ النَّبِيُّ رَسُولَ اللَّهِ عَرُوجَ كَرْدَ وَ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ تَنَهَا چهار نفر قرآن را جمع و جور کردند. چهار نفر چه کسانی هستند؟ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ مُعَاذُ ابْنِ جَبَلٍ وَ زَيْدُ ابْنِ ثَابِتٍ وَ أَبُو زَيْدٍ. اینجا دیگر عبدالله ابن مسعود نمی‌آید چون او برای خودش ساخته و این هم برای اینها ساخته! خب قضیه هفت کاتب چه می‌شود؟ قضیه امیرالمؤمنین چه می‌شود؟ حالا شیعه که قائل است وحی به پیامبر نازل می‌شده و کاتب مخصوصش علی است، حالا این هیچ! ولی بزرگان اهل سنت قائل هستند که علی اعلم

ناس بوده. چطور اعلم ناس کتابتش به درد نمی خورد؟ به کار نمی آید؟ بعد چهار نفر که اگر در شناسنامه آنها بروی خیلی چیزها می بینى.

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۸ - فایل صوتی ۶۴۱۸ - عنايات حق تعالی شامل حال ظهوریان می شود و بس!
- جایگاه اسلام در داغترین موقعیت آن، نشانگر انفجار بازگشت عامه از دین است! - عدم فرهنگ سازی قبل از تهاجمات اعتقادی، موجب عقب گرد مسلمین در اجرائیات شرعی گردید! - عدم آزادی اندیشه باعث رخدادهای جنایی گردیده! - بنازم چنین معادلات حقوق بشری در دیانت زمینی!: هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لَیُخْرِجَنَّکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا - قَالَ عَلِیٌّ إِنَّ النَّاسَ کُلَّهُمْ اِزْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ غَیْرَ اَرْبَعَةٍ اِنَّ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ فَعَلِیٌّ فِی شِبْهِ هَارُونَ وَ عَتِیقُ فِی شِبْهِ الْعِجْلِ وَ عَمْرٌ فِی شِبْهِ السَّامِرِیِّ ... وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ یَقُولُ لَتَرْکَبَنَّ اُمَّتِی سُنَّةَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ حَذَوًا اَلْتَّغْلِ بِاَلْتَّغْلِ [وَ حَذَوًا] اَلْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ شَبْرًا بِشَبْرِ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ حَتّٰی لَوْ دَخَلُوا جُحْرًا لَدَخَلُوا فِیْهِ مَعَهُمْ اِنَّ التَّوْرَةَ وَ الْقُرْآنَ کَتَبَهُ مَلْکٌ وَاحِدٌ فِی رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَ جَرَتْ اَلْأَمْثَالُ وَ السُّنَنُ سَوَاءً - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ کَتَبَ خَالِدٌ اِلَیَّ اَبِی بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَیْکَ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّیْ اَتِیْتُ بِرَجُلٍ قَامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَةُ اَنَّهُ یُؤْتِی فِی دُبْرِهِ کَمَا یُؤْتِی الْمَرْأَةُ فَاسْتَشَارَ فِیْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا اُقْتُلُوهُ فَاسْتَشَارَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّ ابْنُ اَبِی طَالِبٍ فَقَالَ اَحْرِقْهُ بِالنَّارِ فَاِنَّ الْعَرَبَ لَا تَرِی الْقَتْلَ شِیْئًا قَالَ لِعُثْمَانَ مَا تَقُولُ قَالَ اَقُولُ مَا قَالَ عَلِیُّ تُحْرِقْهُ بِالنَّارِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ اَنَا مَعَ قَوْلِکُمَا وَ کَتَبَ اِلَیَّ خَالِدٌ اَنْ اَحْرِقْهُ بِالنَّارِ فَاحْرِقْهُ - عَنِ الْفَضْلِ ابْنِ یَسَارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللَّهِ اَنَّ رَجُلَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ کَانَا بِالْکُوفَةِ فَاتَى رَجُلٌ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِیْنَ فَشَهِدَ اَنَّهُ رَاَهُمَا یُصَلِّیَانِ لِصَنْمٍ فَقَالَ لَهُ وَ یَحْکَ لَعَلَّهُ بَعْضُ مَنْ تَشَبَّهَ عَلَیْکَ. فَارْسَلْ رَجُلًا فَتَنْظُرْ اِلَیْهِمَا وَ هُمَا یُصَلِّیَانِ لِصَنْمٍ فَاتَى بِهِمَا فَقَالَ لَهُمَا اِرْجِعَا فَاَبِیَا فَحَدَّ لَهُمَا فِی الْاَرْضِ حَدًّا فَاجَّجَ نَارًا فَطَرَحَهُمَا فِیْهِ - عَنْ حَفْصِ ابْنِ غِیَاثٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَدِیْنَةِ مَنْ مَدَّ اَهْلَ الْحَرْبِ هَلْ یَجُوزُ اَنْ یُرْسَلَ عَلَیْهِمُ الْمَاءُ وَ تُحْرَقَ بِالنَّارِ اَوْ تُرْمَی بِالْمَجَانِیقِ حَتّٰی یُقْتُلُوْا وَ فِیْهِمُ النِّسَاءُ وَ الصِّبْیَانُ وَ الشَّیْخُ الْکَبِیْرُ وَ الْاَسَارِی مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ التَّجَارُ فَقَالَ یُفْعَلُ ذَلِکَ بِهِمْ وَ لَا یُمْسَکُ عَنْهُمْ لَهُوْلَاءُ وَ لَا دِیَّةٌ عَلَیْهِمْ لِلْمُسْلِمِیْنَ وَ لَا کَفَّارَةٌ ... لَوْ اُمْتَنَعَ الرَّجَالُ اَنْ یُؤَدُّوا الْحِجْرِیَّةَ کَانُوْا نَاقِضِیْنَ لِلْعَهْدِ وَ حَلَّتْ دِمَاؤُهُمْ وَ قَتْلُهُمْ لِاَنَّ قَتْلَ الرَّجَالِ مُبَاحٌ فِی دَارِ الشُّرْکِ - سوره احزاب آیه ۴۳ است. - کتاب سلیم ابن قیس جلد ۲ صفحه ۵۷۷، کتاب بحار الانوار جلد ۲۸ صفحه ۲۶۱، کتاب منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (هاشمی خوئی) جلد ۳ صفحه ۲۹، کتاب غایة المرام (بحرانی) جلد ۲ صفحه ۹۷ است. - کتاب المحاسن (برقی) جلد ۱ صفحه ۱۱۲، کتاب بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۶۹، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۶۰، کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۲۵ صفحه ۴۳۴، کتاب فقه الحدود و التعزیرات جلد ۱ صفحه ۳۹، کتاب نصب الرایة (امام جمال الدین زبلی مفسر و فقیه حنفی قرن ۸ ق)، کتاب کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام (فاضل هندی) جلد ۱۰ صفحه ۴۹۵، کتاب ریاض المسائل جلد ۱۶ صفحه ۱۲، کتاب جواهر الکلام جلد ۴۱ صفحه ۳۸۱. - باز هم یک عالم منبع: کتاب من لا یحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۱۵۱، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۴۰، کتاب ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار از مجلسی است جلد ۱۶ صفحه ۲۷۸، کتاب وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۹، کتاب مجمع الفائده

و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان از مقدس اردبیلی جلد ۱۳ صفحه ۲۲۵، کتاب جواهر الکلام جلد ۴۱ صفحه ۶۰۱، کتاب الدر المنضود فی احکام الحدود (آیت الله گلپایگانی) جلد ۳ صفحه ۳۲۴ - منابع: کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۲۸، کتاب تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۱۴۲، کتاب وسایل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۶۴ است.

درس اول: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ. هُوَ الَّذِي، نمی گوید: الله الَّذِي! هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ اوست که درود یعنی کفایت امور می فرستد بر شما و ملائکته و فرشتگانش، لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ برای اینکه شما را از ظلمت خارج کند به سوی نور. حالا ممکن است بگویی که چه فایده؟ ما گرفتار و بدبخت هستیم، این اصل ما چرا کمکمان نمی کند؟ خب این گرفتاری را همه دارند و عمومی است. بقول آن بزرگوار عارف جلیل القدر این ذکر را از کلمات امیرالمؤمنین زیاد می گفت إِذَا عَمَّ الْبَلَاءُ نَمَّ یعنی بلا وقتی که عمومی شد تمام می شود. تمام شدنش هم به یاری خدا امشب باشد. چون پیر و جوان، بزرگ و کوچک، بالایی و پایینی ناله می کنند. می گوید که این نظر خاص که اصل به شما دارد برای این است که شما را از تاریکی به روشنایی خارج کند. تاریکی کجاست؟ غیبت است. آیا تاریک نیست؟ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ لعن، پنهان است شما نمی دانید لعن خدا چطور می نصیب شما می شود. الهی که نصیب شما نشود؛ یکدفعه تصادف می کنی این لعن خداست یا یکدفعه بیمار شدی لعن خداست. یک جای بدنت درد می کند رفتی آزمایش، عکس و تست پزشکی دادی. اوه، چرا دیر آمدی سرطان همه جا را گرفته؟ بابا من الان دردم گرفته، این لعن خداست. مستأجر سر سالش رسیده می خواهد با صاحبخانه مذاکره کند می بیند اجاره خانه را دو برابر کرده، این لعن خداست. ناآرامی در خانه ها لعن خداست، درگیری بین اهل منزل لعن خداست، اعتیاد لعن خداست، طلاق لعن خداست، همه این بدی ها در غیبت است. لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ برای اینکه شما را خارج کند یعنی نتیجه این تفقد او این است که شما را خارج می کند از تاریکی به سوی نور. در قطار انتظار که نشسته ایم داریم خارج می شویم، درست است که الان در ظلمات، تاریکی و فشار هستیم ولی در حال خروج هستیم. فرق ما و مردم عامه این است؛ آنها هستند می سوزند ما هم داریم می سوزیم لکن ما داریم می رویم و در حال عبور هستیم؛ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا او به ایمان آوردگان با رحمتش نگاه می کند. حالا خیلی ها هستند که عریضه می دهند و می گویند ما در عمق نداری و بیچارگی هستیم ولی خوشحالیم که با این دستورات و با این نسخه ها چشمانمان باز شده است.

درس دوم: امیرالمؤمنین چه گفت؟ گفت إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اِزْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. این دروس را جمع کنید، آنهایی که اهل تحقیق و تفحص کردن هستند اینها را جمع کنند این ارتداد مردم خودش یک مجموعه است، بعد وقتی به ما می رسد دیگر هیچ چیزی ته آن نمی ماند. چون ارتداد وقتی در صحیفه نویسی و در حدیث سازی باشد از روی بدبینی به دین است، از روی جدایی از خداست، اینها را یادت نرود، اینها خیلی مهم است. فرمود: إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اِزْتَدَوْا همه مردم. ببینید نمی گوید آنهایی که با خلیفه اول بیعت کردند نه، همه! غَيْرَ اَرْبَعَةٍ به غیر از چهار نفر؛ إِنَّ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْزِلَةِ الْعَجَلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ فَاعْلَىٰ فِي شَبِّهِ هَارُونَ وَ عَتِيقٌ فِي شَبِّهِ الْعَجَلِ وَ عُمَرُ فِي شَبِّهِ السَّامِرِيِّ امیرالمؤمنین گفت که وقتی که پیامبر بقول معروف، سرش را گذاشت روی زمین خوابید غیر از چهار نفر همه از دین برگشتند، بعد فرمود که مردم بعد از پیامبر گوساله پرست شدند. خیلی عالی است ها! ببین زحمتی

که پیغمبر کشید را، شما یک چسب در نظر بگیر؛ یک چسبی هست تا می زنی کنده می شود و یک چسبی هست دوام دارد یک چسبی هست اصلاً نمی توانی آن را بکنی قرار بود رسالت نبوی آن چسب باشد که اصلاً کنده نشود؛ الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا يُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ، ولی امیرالمؤمنین می گوید همه رفتند! پس یعنی چسب های پیغمبر، نه برو بالاتر، گویش های جبرائیل، برو بالاتر، حرف های خدا آنقدر سطحی و پیش پا افتاده بود که در دل ها ننشست. بین این اسناد و مدارک که آوردم مال شیعه است و معروف هم هست جای شبهه هم نیست. بعد می گوید که این امت گوساله پرست شدند. اینجا اسم خلیفه دوم رسول الله عمرالفاروق را آورده می گوید این شبیه به سامری بود. شاید این مسئله به تخطئه کردن غدیر برگردد. من اصلاً به عمر و علی کار ندارم، به هر دوی آنها احترام می گذارم، من به بالاتر کار دارم، به چه چیزی کار دارم؟ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ إِزْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ بَايِنِ كَارِ دَارِمٍ، که وحی اگر در دل ها جایگاه و جاهتی داشت ابی عبدالله نمی گفت وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ. بعد امیرالمؤمنین فرمود که از رسول الله شنیدم که گفت اُمّت من سنّت بنی اسرائیل را دنبال می کنند. خب، حالا من یک سؤال کنم، تاریخ می گوید ها! من نه! من نقل قول می کنم: سامری با برگشتن موسی ابن عمران از سر کوه طور منهدم شد و گوساله اش از بین رفت و خودش هم محکوم شد، خب، دوباره موسی به دین خود ادامه داد ولی پیامبر اکرم چه؟ وقتی دستش از دنیا کوتاه است چطوری می خواهد مثل موسی سامری ها را بکشد نابود کند طرد کند و دینش را نجات بدهد، دیگر که نیست! ای متشرع شیعه جواب بده. کتاب علی را هم که اجازه ندادند پخش بشود و علی را هم که خانه نشین کردند، جانشینان و فرزندان را هم که خفه کردند پس این ارتداد آمد تا امروز. متوجه هستی چه می گویم؟ یعنی الآن مسلمان وجود ندارد و إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ إِزْتَدَوْا در همه جا و همه کس جامعیت دارد.

درس سوم: ای متشرع باز هم سند بگویم یا دهانت را می بندی؟ از امام صادق است كَتَبَ خَالِدٌ إِلَى أَبِي بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُتَيْتُ بِرَجُلٍ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ أَنَّهُ يُؤْتَى فِي دُبُرِهِ كَمَا يُؤْتَى الْمَرْأَةُ فَاسْتَشَارَ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ خَالِدَ دُرَيْقِ جَائِي اسْتَانِدَارُ بُوْد، به ابوبکر نامه نوشت و گفت یک نفر اینجا خودفروشی می کند و مثل زن خودش را مفعول قرار می دهد برای فاعلین، خلیفه مسلمین شما چه امر می کنید؟ فَقَالُوا أَقْتُلُوهُ ابوبکر گفت او را بکشید، فَاسْتَشَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ بِأَعْلَى مَشُورَتِ كَرْد. با اینکه قانون را می دانست گفت باید بکشید. فَقَالَ أَخْرِقْهُ بِالنَّارِ عَلِي گفت او را در آتش بسوزانید. دَقَّتْ كَنِيْد رِيْزِه كَارِي زِيَاد دَارْد هَا! فَإِنَّ الْعَرَبَ لَا تَرَى الْقَتْلَ شَيْئًا می گوید برای مردم کشته شدن عادی است ولی سوختن دردناک است. حالا بین یک نفر آتش می گیرد تا جانش دربیاید چه می کشد! قَالَ لِعُثْمَانَ مَا تَقُولُ؟ ابوبکر به عثمان گفت تو چه می گویی؟ فتوای تو چیست؟ گفت: أَقُولُ مَا قَالَ عَلِيٌّ تُحْرِقُهُ بِالنَّارِ حرف علی درست است او را بسوزانید. قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا مَعَ قَوْلِكُمَا كَفْتُ مِنْ هَمِّ بَا شَمَا هَسْتُمْ وَ كَتَبَ إِلَى خَالِدِ نَامِه نوشت به سوی خالد أَنْ أَخْرِقْهُ بِالنَّارِ فَأَخْرِقْهُ او را بسوزانید و او هم سوزاند! حالا سؤال: آیا این شخصی که می دهد بیمار جنسی است یا مشکل مالی دارد؟ اگر بیمار است بیمار را که نمی کشند، نه، نمی سوزانند. آقای شارع! اگر فقیر است خدا را باید آتش زد که مردم را فقیر آفریده است. بعد این جنایات بر پیکر تاریخ نقش می بندد. الان اینجا همه بزرگان سنی و شیعه در این فتوا دست شان در یک کاسه است. عرض کردم امیرالمؤمنین مولای ماست، ابوبکر هم

آقای ماست، عثمان هم کاتب ماست، اسناد هم دیدید چقدر زیاد بود نمی توانی بگویی دروغ است ولی من می گویم برو بالاتر! نه ابوبکر، نه خالد، نه علی و نه عثمان تقصیر دارند، چه کسی تقصیر دارد؟ پیغمبر؟ نه! برو بالا، جبرائیل؟ نه! برو بالا، خدا!! خداست که تقصیر دارد. باز هم برسیم به حرف آن عارف بزرگوار که وقتی به او فشار می آمد می گفت مگر خدا مُرده است!

درس چهارم: این درس چه می گوید؟ فضیل ابن یسار از امام صادق نقل می کند: دو تن از مردمان مسلمان اهل کوفه به بت پرستی برگشتند. آقا از الله خیر ندیدند، گناهشان چیست؟ گفتند بابا، خدا بی خیر است بُت هم بی خیر است لا اقل بُت را می بینیم بغلش می کنیم، خدا را که نمی بینیم باز این بت یک مزیتی دارد. امام صادق از ایشان نقل می کند: یک نفر پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت دو نفر در همسایه گی ما هستند که بت می پرستند ولی قبلاً مسلمان بودند. امیرالمؤمنین گفت وای بر تو! اول به شاهد گفت؛ نکند که امر مشتبه شده اشتباه دیدی و یک نفر دیگر را فرستاد تحقیقات کرد و دید بله این دو نفر بت می پرستند، آن دو نفر را نزد امیرالمؤمنین آوردند حتماً در آن پنج سال حکومتش بوده، ایشان فرمان داد از بت برگردید و آنها برگشتند خندقی و چاله ای ایجاد کرد و در آن آتشی افروخت که زبانه می کشید و سپس آنها را در آنجا انداخت. چه شد؟ شاخ درآوردی؟ دین همین است دیگر! خب متن را برای شما بخوانم: *أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَا بِالْكُوفَةِ فَأَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَشَهِدَ أَنَّهُ رَأَاهُمَا يُصَلِّيَانِ لَصْنِمٍ فَقَالَ لَهُ وَيَحْكُ لَعَلَّهُ بَعْضُ مَنْ تَشَبَّهَ عَلَيْكَ* گفت حتماً چشم هایت عوضی دیده این حرف ها چیست که می زنی؟ مسلمان که بت پرست نمی شود، دوران بت پرستی تمام شد. *فَأَرْسَلَ رَجُلًا فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا* باز یک نفر مأمور فرستاد *وَهُمَا يُصَلِّيَانِ لَصْنِمٍ* دید داشتند جلوی بت نماز می خواندند و تعظیم می کردند؛ رکوع و سجود. ببین چقدر الله جگر اینها را آتش زده که آن بُت بدبخت تر از خودشان را لایق تر از الله دیدند، خیلی حرف هست ها! تاریخ یقه دین را گرفته رها نمی کند دارد خفه اش می کند نمونه اش هم همین *يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* است. *فَأَتَى بِهِمَا* آن دوتا را آوردند *فَقَالَ لَهُمَا إِرْجِعَا* علی گفت توبه کنید، *فَأَتِيَا إِيَّا* کردند و گفتند نمی کنیم *فَحَدَّ لَهُمَا فِي الْأَرْضِ حَدًّا فَاجَّجَ نَارًا فَطَرَحَهُمَا فِيهِ* آتش انداخت و آنها را سوزاند. اینها را که من می گویم به کسی نگویید ها، قایمش کن، اینها زیرخاکی است. درست است که اسناد و مدارک محکم است ولی چون باعث آبروریزی است و شریعتمداران هیچ وقت روی اینها را بر نمی دارند، اینها را قایم کنید در صفحه ها بماند.

درس پنجم: حفص ابن غیاث از امام صادق نقل می کند. حفص ابن غیاث گفت: درباره شهری از شهرهای جنگی از امام صادق سؤال کردم که آیا جایز است که به آنجا آب رها کنیم تا سیل آنها را ببرد، نزدیک آنها یک سد است سد را بشکنیم؟ اینها کافر هستند تا اینها را آب ببرد یا اینکه زندگی شان را آتش بزنیم با منجنیق آتش پرت کنیم؟ همان کاری که یزید زمان ابن زبیر در مکه کرد. یا با منجنیق آنها را بکوبانیم یا اینکه آنها را بکشیم در حالی که در آن شهر زنان، اطفال و پیرمردان و حتی اسیران و تجار هستند؟ یعنی همه آنها منازع نیستند اینها هم هستند. امام گفت این کار را با آنها انجام دهید. قربانت بروم امام صادق که افشاگری می کند، اینها نقص امامان نیست ها، اینها حجت آنهاست که ما را از خواب بیدار کنند برای همین ما آنها را رجال ظهوری می دانیم و بخاطر وجود اینها در شهر دست

از آنها برناريد و هيچ ديه و كفاره‌اى هم بر عهده مسلمانان نيست. ايشان همچنين گفتند اگر مردان از پرداخت جزيه سر باز زدند و پيمان شكستند خون آنها حلال است و كشتن آنها چون كشتن مردان در سرزمين شرك مباح است. خب متن را بخوانم: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ چه كسى گفت؟ حفص ابن غياث. عَنْ مَدِينَةَ مِنْ مَدَائِنِ أَهْلِ الْحَرْبِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ وَ تُحْرَقَ بِالنَّارِ أَوْ تُرْمَى بِالْمَجَانِقِ حَتَّى يُقْتُلُوا أَيْنَ كَارَهَا رَا بَكْنِمِ أَنْهَا رَا بَكْنِمِ؟ وَ فِيهِمُ النِّسَاءُ بَيْنَ أَيْنَهَا زَنَ هَمَ هَسْتَ. زَنَ كَهَ جَنَگْجُو نِيست نَمِ آيد بَجَنَگْند. وَ الصَّبِيَّانُ بَجَهَا هَسْتَنْد، بَجَهَ گناه دارد، بَجَهَ تَكْلِيفَ دارد؟ ها! اين مرتيكه عليه شما قيام كرده بَجَه‌اش چه گناهي كرده؟ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ پيرمرد و پيرزن در رختخواب افتاده وَ الْأَسَارَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّجَارُ يَارُو دارد تجارتش را مِى كند فروشنده است اصلاً كاري به شما ندارد، فَقَالَ يُفْعَلُ ذَلِكَ كَفْتَ أَيْنَ كَارَهَا رَا اَنجَام بدهيد وَ لَا يُمَسَكُ عَنْهُمْ لَهُوْلَاءُ وَ لَا دِيَّةَ عَلَيْهِمُ لِلْمُسْلِمِينَ.

ظهور باب منتظران ۵۵۶۹ - فايل صوتى ۶۴۱۹ - دينى كه اينگونه آغاز شود، محصولش بن لادن و القاعده و داعش و طالبان است! - اينگونه مرگ‌هاى شكنجه‌بار در فرهنگ دينى چه مى كند؟ - بالاترين مرجع روايى، دروغ‌گوترين مردم است! - براى پيشبرد اهداف سياسى، توليد حديث مى كند! - حاوى نكات مهم مى باشد كه براى تحليل گران قابل تحقيق است. - وحى عمومى نبوده و گرنه يك چنين يارى، مى شنيد: حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ شَقِيقٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ، قَالَ كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ، فَكَتَبَ إِلَيَّ إِنَّ النَّبِيَّ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَ هُمْ غَارُونَ، وَ أَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَ سَبَى ذَرَارِيَّهُمْ، وَ أَصَابَ يَوْمِيذَ جَوِيرِيَّةَ حَدَّثَنِي بِهِ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَمَرَ، وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ - عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَتَى قَوْمَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا رَبَّنَا فَاسْتَتَابَهُمْ فَلَمْ يَتُوبُوا فَحَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَةً وَ أَوْقَدَ فِيهَا نَاراً وَ حَفَرَ حَفِيرَةً أُخْرَى إِلَى جَانِبِهَا وَ أَفْضَى مَا بَيْنَهُمَا فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا أَلْقَاهُمْ فِي الْحَفِيرَةِ وَ أَوْقَدَ فِي الْأُخْرَى [نَاراً] حَتَّى مَاتُوا - أَلَا أَكْذَبُ النَّاسَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُو هُرَيْرَةَ - عَنْ أَبِي رَزِينٍ، قَالَ خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو هُرَيْرَةَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ أَلَا إِنَّكُمْ تَحَدِّثُونَ أَنِّي أَكْذَبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ لِيَتَّهَدُوا وَ أَضِلَّ أَلَا وَ إِنِّي أَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا انْقَطَعَ شِسْعُ أَحَدِكُمْ فَلَا يَمْشِ فِي الْأُخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ابْسُطْ تَوْبَكَ فَبَسَطْتُهُ فَحَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ عَامَّةُ النَّهَارِ ثُمَّ تَقَلَّ فِي تَوْبِي ثُمَّ صَمَمْتُ تَوْبِي إِلَى بَطْنِي فَمَا نَسِيتُ شَيْئاً بَعْدَ - فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، أَنَّ عُمَرَ قَالَ وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلَاهَا فَعَقَّرْتُ، حَتَّى مَا تُقْلِنِي رِجْلَايَ وَ حَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلَاهَا أَنَّ النَّبِيَّ قَدْ مَاتَ - كتاب صحيح بخارى جلد ۳ صفحه ۱۴۸ حديث ۲۵۴۱، كتاب صحيح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۳۵۶ حديث ۱۷۳۰. - كتاب كافى جلد ۷ صفحه ۲۵۷ و جلد ۷ صفحه ۲۵۸، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸، كتاب الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۴، كتاب امالى شيخ طوسى صفحه ۶۶۲، كتاب بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۳۰۰، كتاب وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۳۳۴، كتاب معجم احاديث المعبره جلد ۳ صفحه ۳۷۵؛ (شما اسم اين كتاب را ببين؛ معجم احاديث المعبره است يعنى خود اين عالمى كه اين احاديث را گرد آورده آنقدر مطمئن است كه اسم كتابش را گذاشته معجم احاديث المعبره)، كتاب مرآة العقول جلد ۲۳ صفحه ۴۰۱، كتاب ملاذ الاخيار فى فهم تهذيب الاخبار جلد ۱۶ صفحه ۲۷۵ است. - كتاب شرح نهج البلاغه جلد ۴ صفحه ۶۸ است. - كتاب صحيح مسلم، كتاب اللباس و

درس اول: کتاب صحیح بخاری؛ وقتی می‌گویند صحیح بخاری یعنی صحتش بر اهل سنت و جماعت محرز شده، یعنی مثل کتاب اصول کافی است که امام دوازدهم در غیبت خود، مردم شیعه را به این کتاب سفارش کردند. علی بن الحسن ابن شقیق از عبدالله از ابن عون. كَتَبْتُ إِلَى نَافِعِ ابْنِ عَوْنٍ بِهِ نَافِعُ نَامُهُ نَوَشْتُ. نافع نوکر عمر الفاروق بود. فَكَتَبَ إِلَيَّ دِرْبَارَةً حَمَلَهُ بِرِهْمَنُوعَانَ يَكُ سَوَّالٍ كَرْدَ، نافع جواب داد إِنَّ النَّبِيَّ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ، بنی المصطلق یک شهر، یک مردم. وَ هُمْ غَارُونَ. آغار؛ غارت. غارون هم یعنی غارت. گفت پیامبر ناگهان بر قبیله بنی مصطلق حمله کرد. مگر نخوانده بودیم که پیغمبر گفت اول ما با مردمی که می‌خواهیم به آنها حمله کنیم صحبت می‌کنیم، عرض دین می‌کنیم و با منطق جلو می‌رویم؟ مگر نه اینکه گفتند غزوات پیغمبر دفاعیات بوده یعنی ابتدا به ساکن پیغمبر حمله نمی‌کرده دفع حمله می‌کرده؟ حالا این افشاگری تاریخ است که می‌گویند بنی مصطلق غافل نشسته بودند و حیوانات آنها بر سر آب بودند و چرا می‌کردند، پیامبر مردان جنگی آنها را کُشت، تا سرو صدای حمله پیامبر و مسلمین آمد آنهایی که شمشیرزن بودند آمدند جلو دفاع کنند همه کشته شدند و زنان و کودکان را به اسارت گرفت و در همین روز بود که با جَویره روبرو شد. می‌گوید: این جریان را عبدالله ابن عمر پسر عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله گفت، گفت من در همان لشکر بودم. وَأَنْعَامُهُمْ تُشْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَ سَبَى ذَرَارِيَهُمْ، وَ أَصَابَ يَوْمَئِذٍ جَوِيرِيَّةً. خب این مجوز است برای گروه‌های تروریستی که نام اسلام را یدک می‌کشند و از قبیل این مصادر و مآخذ بقول علما الا ماشاءالله!

درس دوم: یک عالم سند است، حالا بعضی ها می گویند یکی دوتای آن را بخوان ولی من عمد دارم که همه آنها خوانده شود بخاطر اینکه مسائلی که مطرح می کنیم آنقدر حاد است که متشرع مدام می خواهد از زیرش در برود که یک سند دیگر از اینطرف و یک سند دیگر از آنطرف چپ و راستش می کند. آن درس قبلی سند از اهل سنت بود و این درس از شیعه است. هشام ابن سالم از امام صادق نقل می کند، امام صادق یک واقعه را نقل می کند و می گوید: اَتَى قَوْمٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبَّنَا یک عده پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند پروردگارا سلام! فَاسْتَتَابَهُمْ امیرالمؤمنین به آنها گفت توبه کنید من خدا نیستم. فَلَمْ يَتُوبُوا گفتند نه. حالا این معجزاتی که از امیرالمؤمنین دیدند خب هر کس که باشد می گوید خداست. نمی دانم اینها چیزهایی است که نوشته اند؛ الْعُهُدَاءُ عَلَى الرَّأْيِ. فَحَقَّرَ لَهُمْ حَفِيرَةً امیرالمؤمنین یک چاه کند و اَوْقَدَ فِيهَا نَارًا و در این چاه آتش کرد، وَ حَفَرَ حَفِيرَةً أُخْرَى و در بغل این چاه یک چاه دیگر کند اِلَى جَانِبِهَا و اَفْضَى مَا بَيْنَهُمَا اینها را در این چاهی که آتش ندارد ریخت. فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا اَلْقَاهُمْ فِي الْحَفِيرَةِ وَ اَوْقَدَ فِي الْحَفِيرَةِ الْأُخْرَى [نَارًا] حَتَّى مَاتُوا. می دانی یاد چه می افیم؟ یاد یهودی کشی هیتلر می افیم! خیلی بد است، به

خدا خیلی بد است. شرمساریم که مبلغ این دین بودیم. هیتلر با یهودی‌ها بد بود و هر چه یهودی در آلمان بود را جمع می‌کرد و اینها را در حمام گاز قرار می‌داد، دست جمعی در حمام بودند بعد گاز را باز می‌کردند و آنها خفه می‌شدند. حالا این هم در چاهی که اینها بودند دود می‌داد خفه می‌شدند. خیلی از من سؤال می‌کنند که آیا واقعاً اینها مواضع رجال ظهوری بوده؟ من دوتا جواب دادم: یکی این است که اگر مواضعشان بوده؛ اینها دل رحیم هستند از بالا فرمان آمده و باز باید یقه خدا را گرفت که حکم کرد. اگر هم به اینها بسته‌اند با توجه به این همه اسناد و مدارک، باز هم نقص این دین را می‌رساند که ببینید ستون‌های علمی و شرعی و دینی و مذهبی این دین بر چه ستون‌هایی استوار است که راحت بتوانند هر چه دلشان می‌خواهد به پای اهل بیت بنویسند.

درس سوم علی کم کسی نیست، برای اهل سنت خلیفه چهارم است و ایضاً طبق آن سند حدیث کساء جزو اهل بیت حساب می‌شود و برای شیعه هم که امام است. امیرالمؤمنین چه گفت؟ امیرالمؤمنین گفت: **أَلَا أَكْذَبُ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُو هُرَيْرَةَ**. به به، این چنینش‌ها را کنار هم قرار دهید و ببینید این دین و آیینی که آبا و اجداد ما سر سفره‌اش بوده‌اند چه بوده! امیرالمؤمنین می‌گوید بدانید آلا آگاه باشید فریاد کنید؛ دروغ‌گوترین مردم نسبت به پیغمبر، ابوهریره است. حالا ابوهریره در رأس هرم روات و احادیث اهل سنت است، اهل سنتی که چهارپنجم نفوس و نفوذ اسلام را تشکیل می‌دهد.

(فایل صوتی ۷۰۶۸ - درس اول) اهل سنت و جماعت که علی را خلیفه خود می‌داند با این کلام علوی چه می‌کند؟ نهج البلاغه صفحه ۴۷۱، بحارالانوار جلد ۳۴ صفحه ۲۸۷، از امیرالمؤمنین است. **أَكْذَبُ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُو هُرَيْرَةَ**، دروغ‌گوترین مردم که به پای پیغمبر اکاذیب انتصاب کردند ابوهریره است. ابوهریره محدث نامی و راوی معتبر بین اهل سنت و جماعت است، آنقدر که ابوهریره در کتب معتبر اهل سنت آثار روایی و حدیث دارد، نه عبدالله ابن عمر دارد و نه عایشه! قسمت عمده و اعظم از احادیث نبوی از طریق این صحابی ایشان منتشر شده است. الان اهل سنت و جماعت در یک دوراهی قرار گرفته‌اند؛ یا باید علی را خلیفه چهارم مسلمین جهان ندانند، انکار موقعیت در خلافت و ولایت علی کنند، یا اینکه باید این حرف امیرالمؤمنین را قبول کنند. اگر این کنند که بسیاری از احادیث در کتب معتبر اهل سنت و جماعت باید دور ریخته شود و قطعاً آنها دست از ابوهریره برنمی‌دارند چون که می‌گویند او صحابی وفادار به پیامبر بوده، همه کارهای دین همین است! یادت هست از ابوهریره نوشتاری داشتیم که گفت من می‌دانم، خودم می‌دانم که دروغ می‌گویم به پیغمبر از قول رسول الله، ولی چکار کنم یک چیزهایی را باید بگویم مردم را جذب کنم، یعنی رسالت نبوی نتوانست مردم را جذب کند ولی دروغ‌های ابوهریره می‌تواند جذب کند! ببینید چه زیباست، دنیای معکوسه یعنی همین، عکس شده!

درس چهارم: آن اسناد قبلی از شیعه بود و این از اسناد اهل سنت است. این درس از ابوهریره است، جالب است ها. یعنی اگر ابوهریره را از اهل سنت بگیرید از چهار چرخ این ماشین یکی از آنها گرفته شده و سه تا دیگر می‌ماند. ابی رزین گفت: **خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو هُرَيْرَةَ** با ابوهریره بودیم، **فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ أَلَا إِنَّكُمْ تَحْدِثُونَ أَنِّي أَكْذَبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ** گفت شما می‌گویید که من به پیغمبر دروغ بستم؟ دیگر بین چه بوده که خودش هم فهمیده چه خبر است،

چون راه می‌رفت می‌گفت قَالَ رَسُولَ اللَّهِ! ابوهریره بعد از پیغمبر چقدر عمر کرد؟ کل حرفش قَالَ رَسُولَ اللَّهِ بود و فقط هم بخاطر این سه چهار سالی که سرقفلی داشت و خدمتگزار پیغمبر بود. لَتَهْتَدُوا وَ أَضِلَّ آلا وَ إِنِّي أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا انْقَطَعَ شِسْعُ أَحَدِكُمْ فَلَا يَمْشِ فِي الْأُخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا گفت بنده دروغ می‌گویم؟ افتخار می‌کنم! من می‌خواهم با دروغ شما را هدایت کنم. واقعاً خدا ننه‌اش را بیامرزد. بقول مردم راست و حسینی دارد حرفش را می‌زند. می‌گویند من دروغ می‌گویم، برای شما خوب است ولی برای من بد است، من گمراه می‌شوم و شما هدایت می‌شوید. می‌گویند من از پیغمبر شنیدم اگر بند یکی از کفش‌های شما پاره شود با دومی راه نروید تا اینکه آن را اصلاح کنید. چه چیزهایی! این کلام پیغمبر در زندگی بشر، درجه چند است؟ بند کفش پاره شده راه نروید تا اصلاحش کنید. یعنی در حد واکسی، پیغمبر را پایین آورده است.

درس پنجم: باز هم از جناب حاج آقا ابوهریره است، ول کن که نیست! ابوهریره گفت پیغمبر گفت: ابْسُطْ ثَوْبَكَ فَبَسَطْتَهُ فَحَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ عَامَّةُ النَّهَارِ ثُمَّ تَفَلَّ فِي ثَوْبِي ثُمَّ ضَمَمْتُ ثَوْبِي إِلَى بَطْنِي فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدُ فرمود پیراهنت را پهن کن و من پهن کردم. ببین می‌خواهد که به روایاتش استحکام بدهد. پیغمبر به او گفت لباس را پهن کن، حالا این حتماً لباس اضافه داشته که به جای زیرانداز پهن کرده، ابوهریره گفت حضرت تمام روز برای من حدیث گفت و سپس بر پیراهنم آب دهان انداخت. این خیلی جالب است. اینجا چندتا مقوله هست: یکی اینکه پیغمبر حرف‌هایی که زد و بعدش تُف کرد، خواست بگوید که اینها حلال مشکلات موحدین نیست و یکی دیگر اینکه پیغمبر کل روز را با ابوهریره نشست و برایش حدیث گفت و بعد روی این زیرانداز تُف کرد، یعنی این حرف‌هایی که به تو گفتم را که نمی‌روی بگویی بلکه یک چیزی از خودت می‌گویی! آیا معنای دیگری دارد؟

درس ششم: زُهری ناقل است، می‌گوید: فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ ابْنُ الْمُسَيَّبِ، أَنَّ عُمَرَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ خَلِيفَةِ دَوْمِ رَسُولِ اللَّهِ عُمَرَ الْفَارُوقِ نقل می‌کند، گفت: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَن سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلَاهَا فَعَقِرْتُ حَتَّى مَا تُقْلِنِي رِجْلَايَ وَ حَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلَاهَا أَنَّ النَّبِيَّ قَدْ مَاتَ. ابوبکر خلیفه اول مسلمین جهان و حومه یک آیه‌ای نقل کرد و این آیه هم به شهادت پیامبر برمی‌گردد. وقتی همه جا پر شد که پیامبر از دنیا رفت عمر یک شمشیر کشید و گفت فقط مرد می‌خواهد که بگوید پیغمبر مُرده، پیغمبر نمی‌میرد و هر کس بگوید پیغمبر مُرده با همین شمشیر گردنش را می‌زنم. بعد ابوبکر به او گفت که بابا تند نرو، مگر آیه نخواندی که پیغمبر هم می‌میرد؟ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰ زمر) و آن یکی آیه؛ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ (۱۴۴ آل عمران). ابوبکر این آیه را گفت، عمر تعجب کرد و گفت! من تا حالا نشنیده‌ام! شما ببینید دست راست پیغمبر، عمر الفاروق، آیه را که به پیغمبر نازل شده نشنیده! محصول تحقیق چیست؟ یعنی وقتی به پیغمبر وحی نازل می‌شد اعلام عمومی نمی‌کرد؟ آیا در مسجد به عنوان آخرین خبر از آسمان نمی‌گفت؟ چطور عمر می‌گوید که من این را فقط از ابوبکر شنیدم و از کس دیگر نشنیدم؟ پیغمبر کارش چه بود؟ اینکه آیه نازل می‌شد مرتباً اینطرف و آنطرف می‌رفت و آن آیه را می‌خواند که مردم در ذهنشان فرو برود، حالا غیر از کتاب. آن وقت چطور عمر الفاروق که اینقدر به پیغمبر نزدیک است، پدر زن پیغمبر است، از حواریون پیغمبر است و خلیفه پیغمبر است این آیه را نشنیده؟ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ در این آیه می‌گوید اگر پیغمبر مُرد، شما به ادیان گذشته‌تان برمی‌گردید؟ حالا

منظور عمر از اين شمشير كشيدن چه بوده، خودتان در تحقيقات مى توانيد بيرون بياوريد.

ظهور ياب منتظران ۵۵۷۰ - فايل صوتى ۶۴۲۰ - با چنين نظريه‌اى، حساب روايت و محدثين پاك است! - با اختلافات بين درون دينى، چگونه مى توان حق را پيدا كرد؟ - خير ناپيدا، در يك مسئله معمولى قرار دارد! - اگر اهل بيت، نفسِ پيامبر حساب مى شدند كه كار بيخ پيدا مى كرد! - دينى كه با زور نمودار شود با همان قوه قهرى به حالت اولش باز مى گردد!: وَ حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ ابْنِ اَبِى عَتَّابٍ قَالَ حَدَّثَنِى عَفَّانُ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدِ الْقَطَّانِ عَنْ اَبِيهِ قَالَ لَمْ تَرَ الصَّالِحِينَ فِى شَيْءٍ اَكْذَبَ مِنْهُمْ فِى الْحَدِيثِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَعِيدٍ وَ عَبْدُ ابْنِ حُمَيْدٍ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً وَ الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ رُمْحٍ ابْنِ الْمُهَاجِرِ أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو، أَنَّ رَجُلًا، سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ رُمْحٍ ابْنِ الْمُهَاجِرِ أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو، أَنَّ رَجُلًا، سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ ابْنُ نُمَيْرٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُصْعَبٌ وَ هُوَ ابْنُ الْمُقْدَامِ، حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ ابْنُ عَمَّارٍ عَنْ إِيَّاسِ ابْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ مَنْ سَلَّ عَلَيْنَا السَّيْفَ فَلَيْسَ مِنَّا - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ بَرَّادٍ الْأَشْعَرِيُّ، وَ أَبُو كُرَيْبٍ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبَّادٍ، وَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ، جَمِيعًا عَنْ مَرْوَانَ الْقَزَارِيَّ، قَالَ ابْنُ عَبَّادٍ حَدَّثَنَا مَرْوَانُ، عَنْ يَزِيدَ، - يَعْنِي ابْنَ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَدَأَ الْإِسْلَامَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابورى - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابورى است. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابورى است. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابورى است و كتاب كمال الدين جلد ۱ صفحه ۲۰۱، كتاب المَجَازَاتِ النَبَوِيَّةِ صفحه ۴۶، كتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۱ است.

درس اول: مباحث اين چند روزه آتى از كتاب صحيح مسلم است، از محدثين بزرگ اهل سنت؛ امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابورى است. گروه روايت: محمد ابن ابى عتّاب از عفّان از محمد ابن يحيى ابن سعيد القطّان از پدرش. يك افشاگرى تاريخى دارد كه خيلى زيباست. سعيد القطّان از پدرش نقل مى كند كه پدرش از بزرگان اهل سنت است. محمد ابن يحيى ابن سعيد القطّان از پدرش مى گويد لَمْ تَرَ الصَّالِحِينَ فِى شَيْءٍ اَكْذَبَ مِنْهُمْ فِى الْحَدِيثِ در نقل حديث، آنهاى كه بازارشان داغتر است و اسم و رسم دارند، آنها دروغگوتر از همه هستند. آن وقت رجال حديث، رجاليون، چه كسانى هستند؟ مى خواهند صحت و سقم را از اشخاص پيدا كنند كه اين كسى كه گفته من حديث را شنيدم و به پايين دست خودش انتقال داده اين چگونه است. اين مى گويد همه خوبان در حديث دروغگو هستند، من فكر مى كنم همان برداشتى كه چند وقت پيش ها كردم درست است كه در درس گفتم، ديروز هم انگار ابوهريره يك

اشاره‌ای کرده بود که من بخاطر اصطلاحات دروغ می‌گویم، دفع مفاسد می‌کنم. خودم را جهنمی می‌کنم بخاطر اینکه می‌خواهم با حدیثی که می‌سازم امری درست بشود. (۶۴۱۹). حالا این صالحین منظور معاریف از علما، فقها و مجتهدین هستند. اگر اینها بخواهند روایت درست کنند از آنها می‌پذیرند، همانطور که از ابوهریره می‌پذیرد. یعنی فضای عمومی علم حدیث، ابوهریره را سرشناس می‌داند و هرچه گفته قبول می‌کند و از اینطرف هم همینطور، برای شیعه هم همینطور است. نمونه‌های بسیاری داریم از آنهایی که در صلاحیتِ ابلاغ حدیث و انزالش و ترددش و دست به دست دادنش معروف بودند. صالح بودن یک نوع سرقفلی است. یعنی طرف معروف می‌شود که این آدم خوبی است پس به حرف او اعتماد کنید. آن وقت بعد یک مسئله دیگر است مثلاً برای شیعه وقتی که تقیه حرف اول را می‌زند خب صالح مجبور است دروغ بگوید دیگر. آیا صالح‌تر از ائمه الهداة المهدیین داریم؟ خب وقتی امام صادق رجل بزرگوار و بزرگ از معصومین می‌گوید من به هفتاد نوع صحبت می‌کنم و هر وقت هم خواستم تکذیب می‌کنم خب این می‌شود صالحی که دروغ می‌گوید و دروغ او هم مصلحت‌آمیز است. یعنی همان تقیه؛ اَلتَّقِيَّةُ دِیْنِی! خیلی پیچیده است.

درس دوم: از عبیدالله ابن سعید از عبد ابن حمید از ابو عامر العقدی از سلیمان ابن بلال از عبدالله ابن دینار از ابی صالح از ابوهریره است. ابوهریره از پیغمبر نقل می‌کند اَلْاِيْمَانُ بِضَعٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً وَ الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْاِيْمَانِ گفت ایمان یعنی قسمتِ مافوق تسلیم شدن؛ اسلام، هفتاد و چند شعبه دارد که حیاء شعبه‌ای از آن است. این ایمان که هفتاد و چند بخش دارد یک بخش آن حیاء است. الباقی آن چیست؟ گفت فروع دین مجموعه نمایشگاه ایمان است. خب فروع دین ده بخش دارد، بقیه‌اش چه می‌شود؟ هفتاد و چندتا، ده‌تای آن فروع دین است و یک بخش آن هم که حیاء است. الباقی آن چیست؟ یعنی دروازه را باز کردند و میدان دادند به اینکه هر کسی دلش خواست وارد بشود و یک ساختاری تحت عنوان ایمان درست کردند، که هر کس هر چه می‌خواهد داخلش می‌کند.

درس سوم: قتیبه ابن سعید از لیث از محمد ابن رُمح ابن مهاجر از لیث از یزید ابن ابی حبیب از ابی الخیر از عبدالله ابن عمرو که ناقل است. یعنی پسر عمرو ابن العاص. گفت که یک نفر از پیغمبر سؤال کرد سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ به پیغمبر گفت کدام اسلام، خیر است؟ پس معلوم می‌شود اسلام طبقه‌بندی است! یادت باشد که ما چند تا اسلام داریم. یک اسلام کتابت علی داریم، یک اسلام کتابت عثمان داریم، چون اسلام از قرآن درمی‌آید دیگر. شاکله از وحی است و وحی هم در کتاب تابیده. یک اسلام اموی داریم، یک اسلام مروانی داریم، یک اسلام عباسی داریم، یک اسلام ائمه داریم. گفت در بین این اسلام‌ها کدام بهتر است؟ قَالَ تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ گفت اسلام واقعی، اسلام برتر، اسلام خوب، در این دو گزینه است؛ غذا پیزی به گرسنگان بدهی و بر هر کسی که می‌شناسی و نمی‌شناسی سلام بگویی. بین اسلام برتر چقدر راحت است، ها! اینکه غذا بدهی، می‌شود حق الناس یعنی گرسنه‌ها را درک کنی، دریابی. الان که وضعیت اقتصاد خراب است ماشین آخرین مدل خود را یا قايم کن و به خیابان نیاور که دل فقرا را آب کنی، یا اینکه که اگر مردی بفروش یک چیز ساده‌تر زیر پایت بگذارد و بقیه را خرج نیازمندان کن. بعد سلام هم که می‌گوید؛ به هر کس که می‌شناسی و نمی‌شناسی، یعنی خودشکنی! یعنی شما

از دم درب خانه که حرکت می کنی از دم به همه سلام می کنی، این برای این است که منیت تو از بین برود.

درس چهارم: ابوبکر ابن ابی شیبہ از ابن ثُمیر نقل می کند از مُصعب از ابن مقدام از عکرمه ابن عمار از ایاس ابن سلمه از پدرش از پیامبر. مَنْ سَلَ عَلَيْنَا السَّيْفَ فَلَيْسَ مِنَّا هر کس روی ما شمشیر کشید از ما نیست. آیا علی از پیغمبر هست یا نیست؟ در آیه مباهله گفت وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ. این أَنْفُسَنَا را برای علی آورد یعنی کپی. پس اینهایی که با علی جنگیدند فَلَيْسَ مِنَّا اینها اصلاً مسلمان نیستند، پس کار خیلی بیخ پیدا کرده. یعنی از آن بالا بگیر؛ خلفا علیه اهل بیت تیغ کشیدند تا بیا پایین و تا معاویه که جنگ کرده و ام المؤمنین که جنگ کرده و طلحه و زبیر که جنگ کرده و یزید که جنگ کرده.

-- باز در یک حدیث دیگر مشابه این درس را یک طور دیگر گفته است. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَرَّادٍ الْأَشْعَرِيُّ، وَأَبُو كُرَيْبٍ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا این روایت از ابوبکر ابن ابی شیبہ است از عبدالله ابن برّاد الاشعری از ابو کرب از ابو اسامه از بُرید از ابی بُرّده از ابی موسی از پیغمبر. گفت مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا هر کس حمل کند، آنجا می گوید که هر کس شمشیر بکشد و اینجا می گوید حمل کند. حمل یعنی فکری تصمیم. یعنی تصمیم داشته باشد. خب، در این تصمیمات در غدیر، بزرگان از اصحاب و انصار و حواریون پیغمبر به انهدام غدیر و قتل پیغمبر تصمیم داشتند دیگر. آنجا هم که آن توطئه ای بود که ده نفر می خواستند در جنگ تبوک پیغمبر را بکشند. اگر حمل باشد که فراگیر است اگر سَل باشد مختص است.

درس پنجم: اسناد: از محمد ابن عبّاد از ابن ابی عمر از مروان الفزاری از ابن عبّاد از مروان از یزید یعنی ابن کیسان از ابی حازم از ابوهریره. ابوهریره هم می گوید پیغمبر گفت. گفت: بَدَأَ الْإِسْلَامَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ احتمالاً این درس بازخوان باشد. پیغمبر گفته است اسلام غریبانه آغاز شد. خب معلوم است دیگر، از یکی شروع شد؛ از پیغمبر شروع شد، بعد خدیجه، علی، و همینطور پیش رفت. غربت اینطوری بود. و بزودی غریبانه و به حال غربت باز خواهد گشت. خب چرا رسول الله این را گفت؟ این یعنی روضه خودش را خوانده. این یعنی فاتحه اسلام را خوانده است. پیغمبر می داند در جوف اسلام چه خبر است. پیغمبر می داند که مسلمین به او گرایشی ندارند. برای همین می گوید که اسلام در غربت قرار گرفت. یعنی در انزوا! بعد هم برای اینکه دل ها را بسوزاند یک نمکی روی زخم ریخته و می گوید فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ خوش به حال آنهایی که غریب هستند. چی چی خوش به حال آنهایی که غریب هستند؟ اهل بیت از غربت بود که به شهادت رسیدند، کس و کار نداشتند. علی گفت اگر چهل نفر با من می آمدند من حاکمیت را به غدیر برمی گرداندم. کجا غریب خوب است؟ بعد هم اینکه خدا انسان را به غربت می برد، خدا دین را به محدودیت می کشاند. خدا اراده دارد یک دینی بالا برود و بعد هم پایین بیاید. يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا دست خودش است و يُخْرِجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا هم دست خودش است.

(فایل صوتی ۶۷۶۰) اثبات پیشگویی های رجال ظهوری! عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. امام صادق از پدرانش نقل می کند از امیرالمؤمنین

که پیامبر گفت: بدرستی که اسلام ابتدایش غریب بود و در آینده نیز غریب خواهد شد و خوشا به حال غریبان، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. این چند تا توجیه دارد: یکی اینکه می گوید اسلام در اول غریب بود، در اول، یعنی چه؟ یعنی وقتی که پیغمبر در مکه بود؟ وقتی که به مدینه آمد، که پیغمبر دیگر غریب نبود، اسلام که غریب نبود، چند تا کشور را ضمیمه کرده بودند، شاید غربت به خاطر این است که آدم خالص در بین آنها نبود مخلص نبود، همه آنها معطل بودند که پیامبر کشته بشود و خودشان هم که در کشتن پیامبر سهم داشتند تا بتوانند این سفره را بین خودشان بردارند، همانطوری که خیلی از آنها هم گفتند سلطنت است، حکومت نیست، خلافت نیست، ولایت نیست، سلطنت است! سلاطین معاصر پیغمبر کلاه سرشان بود و پیغمبر عگال عربی سرش بود. اینکه غریب بوده یک معنایش این است؛ یعنی پیغمبر نتوانست حرفش را به کله این ملخ خورها و سوسمارخورها بنشانند، اصلاً نفهمیدند پیغمبر چه می گوید، فقط دیدند پیغمبر زرنگ است و خوب مردم را جمع کرده گفتند خیلی خب می رویم دوروبرش و جزء حواریون می شویم که بعد هم که دیدیم خب حالا وقتش هست یک سمی به پیغمبر می دهیم و او را می کشیم و بعد سر جای او می نشینیم. علی ابن ابیطالب آمد جای پیغمبر بنشیند مگر گذاشتند؟ سه تا جنگ بزرگ و آن هم با مردان نامی اسلام و با ناموس پیغمبر! الان هم اسلام غریب است یعنی اینکه آنقدر به نام دین چپاول شده که دیگر مردم، بیگانه هستند. یکی از معانی غریب، بیگانه است. می گوید شما در این شهر غریب هستی؟ یعنی با اهل این شهر بیگانه هستی؟ حالا هم که همان زمینه یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا آماده شده است.

(فایل صوتی ۶۹۲۸ - درس چهارم) امام مهدی پیامبری با متد جدید! کتاب الغیبه از نعمانی صفحه ۳۲۱، کتاب بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۶۶ است. از ابن مسکان از ابوبصیر که از روایت معروف صحابه امام صادق است نقل می کند که امام صادق گفت: اسلام غریبانه آغاز شد و در آینده نیز به غربت می گردد همانطور که شروع شده بود پس خوشا به حال غربا! ابوبصیر می گوید که به امام گفتم که برای من این کلام را شرح بدهید و خداوند اصلاح کند تو را، پس امام گفت دعوت کننده ما از نو آغاز می کند دعوت جدیدی را. دقت کنید، فرزند آخر پیامبر نمی آید که دین جدش را اشاعه بدهد گرچه داریم یَأْتِیَ الْإِسْلَامَ جَدِیدٌ، ولی آن اسلام نه به معنای این دین رایج است بلکه به معنای تسلیم است که مردم را با قوه قهریه تسلیم می کند در برابر خدا. خب فرمود: از نو آغاز می کند دعوت جدیدی را همانطور که دعوت کرد رسول خدا در ابتدا. اینجا نشان می دهد که امام دوازدهم بعثت دارد، اینکه پیغمبر گفت إِنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی، بعد از من پیامبری نیست این هم کنار می رود، یعنی امام مهدی پیامبر است با دینِ جَدِیدِ، سُنَّة جَدِیدَة، سُلْطَانِ جَدِید و تمامی ابعادی که یک دین برای خودش دارد نو و دست نخورده. و اینکه می گوید از نو آغاز می کند دعوت جدیدی را یعنی اینکه آن دعوت نبوی به آخر عمر خودش رسیده تا قبل از آغاز ظهور و امام مهدی کاری می کند که او کرد، یعنی دعوت جدید همان طور که دعوت پیامبر خاتم غیر از دعوت عیسی ابن مریم بود، غیر از دعوت موسی ابن عمران بود، نو بود و مستقل! این حرکت امام مهدی هم مستقل است، استقلال دارد، مستغنی از همه ادیان و مذاهب است. عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ

فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ فَقُلْتُ اِشْرَحْ لِي هَذَا اَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِيَ مَثَلًا دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ يَعْنِي اَيْنَكِه
به آن چند مورد دعوت جديد را اضافه كنيد؛ يَأْتِ بِدَعْوَةٍ جَدِيدَةٍ، يَأْتِ بِسُلْطَانٍ جَدِيدٍ، يَأْتِ بِدِينٍ جَدِيدٍ، يَأْتِ بِسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ
يَأْتِ بِقَضَاءٍ جَدِيدٍ!

(فایل صوتی ۷۰۱۶ - درس هشتم) ناسازگاری اسلام با عقل، باعث انزوای آن خواهد شد. کنزالعمال حدیث ۱۱۹۲،
از رسول خداست. إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ اسلام غریب متولد شد (یعنی کسی
آن را نمی‌شناخت، پیغمبر آن را به دنیا آورد تحت فرمان اقرأ) و غریب خواهد گشت پس خوشا به حال غربا. اسلام در
غربت متولد شد یعنی اینکه ناشناس بود و به وسیله پیامبر آمد و در جزیره العرب مطرح شد و بعد هم به کشورهای
دیگر. ولی این سَيَعُودُ غَرِيبًا یعنی از آن غربت اولیه خارج نشده است. اینجا دو تا معنا است: یا اینکه کلاً مسلمین
نسبت به اسلام غریب هستند. سندش کدام است؟ اِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ، یعنی معاصرین پیغمبر با اسلام بیگانه بودند
و فقط به زور کتک به زیر پرچم اسلام آمدند. این هم سندش را شیعه و سنی گفته است، که در دایرة المعارف داریم.
به زودی غریب می‌شود یعنی این دین ناکارآمد است و نمی‌تواند مردم را جمع کند، مردم را از دست می‌دهد. در آغاز
غریبه بوده این مکتب با نفوس مردم یعنی آن را نمی‌خواستند، به زور آمده، برای همین آورنده اسلام را کشتند، مانع
وصیت‌نویسی او هم شدند، کتابش را هم بردند در ویراستارخانه و آنچه که صلاح بود گذاشتند و آنچه که ناصلاح بود
بردند. در پایان عمر اسلام هم همینطور است. الان اسلام غریب است. چرا؟ با عقل جامعه ناهمگون است، خردورزی
مغایر است با کلمات دین، به هزار و یک دلیل که ما منابعش را آوردیم. چون غریب است همسویی ندارد، همخوانی
ندارد، همگویی ندارد با وجدان جامعه که منبعث از عقل است، روز اول منتظر بودند که پیامبر از بین برود. اگر
یادتان باشد یک روزی ابوسفیان از پیغمبر پرسید تو چقدر عمر می‌کنی؟ پیغمبر گفت عمرم کوتاه است. شاید پیغمبر
می‌خواست بگوید که من می‌دانم توطئه شما را که به من سم می‌دهید. بعد اینجا آزمون جبرائیل است که نتواند از
پیغمبر حمایت کند، شش هزار و خرده‌ای پیام از بالا آورد و به پیغمبر داد ولی قدرت حفاظت از قرآن و پیامبر و اسلام
را نداشت و این نشان می‌دهد که همه‌اش کلک است و پشت پرده خبری نیست! از قرآن حمایت نکرد تا تحریفش کردند
تا سر نیزه کردند، حق را خواباندند و باطل را بالا بردند، از پیغمبر حمایت نکرد، غدیری که با فشار بَلَّغَ بَلَّغَ داشت تعطیل
شد چون پشتوانه حمایتی نداشت. از اسلام هم حمایت نکرد. چرا؟ چون اسلام اولش غریب بوده و آخرش هم غریب
است، این وسطش هم دیگر هیچ چیزی ته آن نمانده است.

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۱ - فایل صوتی ۶۴۲۱ - جمود فکری مخاطبین، موجب گفتن هذیان‌ها می‌شود!
- این وسعت جسم، چگونه در خانه عایشه جای می‌گرفت؟ - وقتی که بهشت درب دارد، محدودیت آن را
می‌رساند! - کثرت طرفدار با فاجعه اِرْتَدَّ النَّاسُ نمی‌خواند! - دعای نقد را به شفاعتِ نسبه واگذار کرد!:

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنَعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ - وَ حَدَّثَنِي
أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ وَ حَدَّثَنَا عَبَّادٌ وَ هُوَ ابْنُ الْعَوَامِ حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ سَأَلْتُ زُرَّابْنَ حُبَيْشٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَانَ
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (النجم ۹) قَالَ أَخْبَرَنِي ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتْمَانَةَ جَنَاحٍ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدٌ

ابْنُ الْعَلَاءِ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ابْنُ هِشَامٍ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْمُخْتَارِ ابْنِ فُلْفُلٍ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ - وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ زَائِدَةَ عَنِ الْمُخْتَارِ ابْنِ فُلْفُلٍ قَالَ قَالَ أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ قَالَ النَّبِيُّ إِنَا أَوَّلُ شَفِيعٍ فِي الْجَنَّةِ لَمْ يُصَدَّقْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا صُدِّقَتْ وَ إِنَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيًّا مَا يُصَدِّقُهُ مِنْ أُمَّتِهِ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ - وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي خَلْفٍ، حَدَّثَنَا رَوْحٌ، حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ، أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ عَنِ النَّبِيِّ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا فِي أُمَّتِهِ وَ خَبَأَتْ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ - سورة نمل آیه ۸۸ است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر محدثین اهل سنت است. - همان مستند است؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری.

درس اول: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً شَمَا خِیال می کنید کوه سر جایش ایستاده؟ وَ هِيَ تَمْزُ مَرَّ السَّحَابِ در حالی که مثل ابر حرکت می کند. صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ صنعت خداست که کوه را روی زمین میخکوب کرده و بعد به موقعش حرکت می دهد. إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ او می داند چه می کند. حالا این آیه را گفته اند که جزو علائم قیامت است، حالا، فعلاً علی الحساب یک فیلم تخیلی است. آن چیزی که خیلی مهم است إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ است. یعنی می داند چکار کند، و چطوری کوه را به حرکت دریاورد. حالا باز اگر می گفت که رانش زمین، جابجایی کوه، در این زلزله ها داریم که کوه جابجا شده ولی تَمْزُ مَرَّ السَّحَابِ یعنی مثل ابر حرکت می کند. شما به آسمان نگاه کن وقتی ابری است خیلی سریع می رود اگر کوه اینطوری بخواهد برود که نظام کره زمین بر هم می ریزد. چیزهای نشدنی را به ایام آتی پاس می دهند. این ایام آتی را هم گذشتگان ندیدند و معاصرین هم به شک افتادند، چون از آن، زمان گذشته است. هزار و خرده ای سال گذشته و این تَمْزُ مَرَّ السَّحَابِ برای کوه ها اتفاق نیفتاده است. این أَفَلَا تَعْقِلُونَ را برای مخاطبین این آیات می گوید. یعنی حالا من پیغمبر، یک چیزی می گویم، آیا تو باور می کنی؟ در زمان امام صادق شخصی آمده که بی دین بود، می گوید که این خدایی که از آن تبلیغ می کنی آیا می تواند دنیا را در یک تخم مرغ جا بدهد؟ اگر امام صادق بگوید می تواند، باید ثابت کند و اگر بگوید نمی تواند، می گویند این چه خدایی است که ناتوان است! مثل بُت است دیگر، بُت ناتوان است و این هم ناتوان است. بعد امام صادق از یک ترفند استفاده می کند؛ جواب اسکاتی، که البته این جواب را هم کسی نمی خرد. امام صادق فرمود که بله قرار داده، چشم تو از تخم مرغ کوچکتر است، بالا را نگاه می کنی در آن هست، پایین را نگاه می کنی در آن است، این که جواب نشد! یعنی واقعاً دنیا در چشم من و توست؟ یا ما یک فیلمی از آنها می بینیم و یک عکسی می بینیم و یک تراوشی را می بینیم؟ تازه به هر کجا نگاه کنی آن قسمت بغلی، این اطرافش، بالا و پایشش از دید حذف می شود. یعنی دید بشر محدود است. شما آسمان را نگاه کنی دیگر زمین را نمی توانی نگاه کنی. می گوید همه را قرار داده! شرق را نگاه کنی دیگر غرب را نمی توانی نگاه کنی، امام صادق می گوید همه را در آن قرار داده است.

درس دوم: شاید این درس هم بازخوان باشد. از أَبُو الرَّبِيعِ الرَّهْرَانِي از عَبَادِ ابْنِ عَوَّام از شیبانی نقل می کند. شیبانی گفت از زِرِّ ابْنِ حُبَيْش درباره این آیه؛ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى سؤال کردم. داستان معراج پیغمبر است، اینقدر به خدا

نزدیک شد که به اندازه یک تیر و کمان فاصله بود و اگر از این فاصله رد می شد، پیغمبر می توانست دست مبارک خدا را ببوسد و با او دیده بوسی کند و بغلش کند. گفت أَخْبَرَنِي ابْنُ مَسْعُودٍ ابْنِ مَسْعُودٍ گفت، عبدالله ابن مسعود از بزرگان تفسیر است أَنَّ النَّبِيَّ رَأَىٰ پيغمبر دید که جَبْرِيلُ لَهُ سِتْمِائَةٌ جَنَاحٍ، گفت پیغمبر قیافه واقعی جبرائیل را که دید، گفت ششصد تا بال داشته! دَقَّتْ کن! یک موجودی که ششصد تا بال دارد حالا تو کوچکترین بالش را حساب کن، بالی که بتواند پر بزند. اقلش بال پروانه دیگر، این چقدر وسعت دارد؟ چقدر حجم دارد؟ آن وقت این چطور به خانه عایشه می رفته و بعد زیر پتو وحی نازل می کرده؟ محل تأمل است!

درس سوم: این درس دوتا مبحث است. ابوکریب محمد ابن العلاء از معاویه ابن هشام از سفیان از مختار ابن فُلُّل از انس ابن مالک از پیامبر است. انس ابن مالک که معروف حضورتان هست و به برکت چند سال نوکری پیغمبر جزو معدود روایت مستند و موثق اهل سنت است. انس ابن مالک گفت که پیغمبر گفت أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که می شود طرفداران من از همه طرفداران انبیاء بیشتر هستند، وَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ و من اول کسی هستم که درب بهشت را می گویم. اینجا تاریخ چند تا سؤال دارد: یکی این است که اکثر متابعین اهل توحید را من دارم، فعلاً که علی الحساب مسیحیت ردیف اول است. حالا اگر بگوییم که همه اینها به جهنم می روند و منظور این است که فقط طرفداران پیغمبر به بهشت می روند و از این جهت گفته أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا! خب اصحاب و انصار پیغمبر هم که مثل همین یهودی و نصاری شدند، پس اِزْتَدَّ النَّاسُ چیست؟ یعنی چیزی ته آن نبوده! پیغمبر هست و چهار پنج تا، نه ده بیست تا، نه سی چهل تا! می خواهم بگویم که اگر بر انبیاء گذشته روی طرفدارانشان خُرده می گیرند، همین ایراد روی پیغمبر خاتم برای طرفدارانش هست. دیگر آنقدر هم مستندات زیاد شده که گاهی وقت ها آدم یادش می رود اشاره کند. مثلاً اینجا که ابی عبدالله می گوید النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا پس کلاً مردم عبد خدا نبودند عبد دنیا هستند دیگر، وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى السِّنِّهِمْ دین لقلقه است مسخره است، خب این را به چه کسی می گوید؟ آیا تو ابی عبدالله را قبول نداری؟ در گروه اهل سنت چقدر اِزْتَدَّ النَّاسُ داشتیم؟ آیا خود ام المومنین عایشه نگفت؟ خب، بعد اینکه می گوید من اول کسی هستم که درب بهشت را می زنم. اینجا یک سؤال هست: آیا بهشت با این عظمت درب دارد؟ اگر یادت باشد در یکی از درس ها داشتیم؛ بهشتی که فقط یک درختش که اسمش درخت طوبی است آنقدر بزرگ است که یک سوار با اسب تیزرو حرکت کند می گوید صبح تا شب با سرعت، دور این درخت را بگردد نمی تواند به انتهای آن برسد. یعنی قطر این درخت آنقدر زیاد است که اگر تو اول صبح سوار اسب تیزرو بشوی، آخر روز هنوز به جایگاه قبلی خود نرسیدی. حالا این چطور یک درب دارد؟ آیا می شود تصور کرد؟ اینطوری که در ادبیات دینی آمده بهشت یک چیز غیر قابل وصفی در گستردگی و وسعت است. یعنی کره زمین اصلاً هیچ است! آخر این چطوری یک درب دارد که پیغمبر درب آن را می زند؟ یعنی باید اینقدر کوچک باشد تا یک درب داشته باشد دیگر! دری که محل حشر و نشر است باید به اندازه بزرگی خود آنجا باشد. یعنی اصلاً دروازه هم نمی تواند باشد، شما می گویی عرض درب چند متر است، دروازه را می گویی چند صد متر است، ولی این باید اندازه چند هزار کیلومتر نوری درب و دروازه اش باشد، پس چطور پیغمبر درب را می زند!

بخش دوم: از ابوبکر ابن ابی شیبہ از حسین ابن علی از زائده از مختار ابن فُلُل از انس ابن مالک از پیامبر است. پیامبر می گوید اَنَا أَوَّلُ شَفِيعٍ فِي الْجَنَّةِ مَنْ أَوَّلَ كَسَى هَسْتَمَ كَه شَفَاعَتِ مِی کَنَم در بهشت، لَمْ يُصَدَّقْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا صُدِّقْتُ هِیچ پیغمبری مثل من مورد تأیید مردم قرار نگرفته است. خب فدایت بشوم یا رسول الله، این چه تحویل گرفتنی است؟ این چه تصدیق کردنی است که جلوی خودت دارند به تو فحش می دهند آن هم سران قوم و می گویند وصیت چیست، بروید و این خُل و چَل را رهایش کنید اِنَّ الْمَرْءَ لَيَهْجُرُ! چطور آن تصدیق کنندگان تو بیشتر از همه انبیاء بودند؟ این چه تصدیقی است که صبح ایمان آورده و شب برمی گردد؟ منکرین غدیر بیعت کردند و به پیغمبر قول دادند، ولی همه آنها برگشتند! بعد ادامه می دهد می گوید مِنْ أُمَّتِهِ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ بَعْضِی از انبیاء یک دانه پیرو داشتند. حالا حساب کن یک دانه پیرو واقعی بهتر از یک لشکر منافق خوارج است که پوست پیغمبر را کردند و پیغمبر را پُل قرار دادند و سفره قرار دادند و نشستند پای این دین خوب چریدند و بعد هم نمک خوردند و نمکدان را شکستند. با پیغمبر و اهل بیتش این کردند که تاریخ نوشته است.

درس چهارم: حدیث کرد محمد ابن احمد ابن ابی خَلَف از رُوح از ابن جُرَیج از ابو زُبَیْر، می گوید شنیدم از جابر ابن عبد الله انصاری رجل معروف حدیث در ثقلین؛ شیعه و سنی. گفت پیغمبر گفته است لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا فِي أُمَّتِهِ وَ خَبَأَتْ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ هر پیغمبری یک اسم اعظمی دارد که اجازه دارد گره های پیروانش را باز کند، مشکلات طرفدارانش را حل کند، ولی من این را برای روز قیامت پنهان کردم. تو را به خدا ببین! مردم الان نیاز دارند، لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي برای اینکه ایمانشان محکم بشود، شما حاجتش را بده، نمی دهی بعد به قیامت موکول می کنی؟ خب آن وقت اینجا صف بی دین ها درازتر می شود و لشکر ناباوران زیاد می شود. مگر می شود به فردا موکول کرد؟ جدش ابراهیم خلیل الرحمان با خدا محاجه کرد و گفت اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. او هم با عصبانیت گفت أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟ ایمان نیاوردی؟ ابراهیم گفت بله ایمان دارم ولی باید نشان بدهی. مگر خدا نیستی نشان بده دیگر! زور نداری؟ توان نداری؟ خب نگو من خدا هستم، مثل داستان اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ شده، همه را خوانده بعد می گوید که اشتباه شد برگردید.

(فایل صوتی ۶۸۸۹ – درس اول) پس دعای غدیر چه بود؟ کتاب بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۳۴، کتاب خصال جلد ۱ صفحه ۲۹، از رسول الله است. لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَ قَدْ سَأَلَ سُؤلاً وَ قَدْ أَخْبَأَتْ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ هر پیامبری دعایی داشت که آن را خواست و درخواستی نمود، من دعایم را برای شفاعت امتم در روز قیامت ذخیره کردم. یعنی پیغمبر در طول عمرش برای خودش یا برای خانواده اش یا برای یارانش هیچ دعا نکرد؟ پس اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ در غدیر چیست؟ آیا این دعا نیست؟ که خدایا یاری کن علی را، هر کس یاریش می کند یاریش کن، هر کس اذیتش می کند اذیتش کن! این دعا نیست که برای خانواده اش، برای حسنین، برای فاطمه زهرا، برای خلفاء اش کرده است؟ پیغمبر این همه دعا کرده، چطور می گوید قیامت شد محل دعای من؛ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ کلاً پیامبر در نماز خیلی دعا کرده، حتی در قنوت نماز، که اسنادش در دایرة المعارف هست، در نماز واجب (قنوت نماز واجب) دشمنانش را لعن و نفرین می کرد. اصلاً بحث اخلاص

پیش می آید که پیغمبری که آورنده نماز است و می گوید نماز را با اخلاص بخوانید و خودتان را نهارانید، دهان دره و آزره نکنید، خمیازه نکشید، با ریشان بازی نکنید، دست در جیب هایتان نکنید، اینها چیست؟ و پیامبر چطور در نماز جماعت لعن می کند؟ مگر نگفت الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ نماز، عروج مؤمن است؟ بزرگترین مؤمن مگر پیامبر خاتم نیست؟ چطور اینقدر حواسش جمع است که در قنوت نماز به فلانی لعن بفرستد! یعنی شما حساب کن نماز با تکبیرة الاحرام پرواز است، آن وقت در قنوت پرواز پیغمبر تمام می شود می آید پایین، هواپیمایش می نشیند، به این و آن لعنت می کند و دوباره پرواز می کند. چون دعا هم دو جور است، دعا؛ هم نفرین است، هم رحمت است. هر دوی آن دعاست دَعَا.

ظهور باب منتظران ۵۵۷۲ - فایل صوتی ۶۴۲۲ - در جستجوی جهنم: وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَبُرَزَتْ الْجَحِيمُ لَمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) - آیات ۱، ۵، ۱۳، ۱۷، ۱۸ و ۳۶ تا ۳۹ سوره نازعات است.

هر یک از سوره های قرآن برای نامگذاری اش دلیلی دارد. این سوره ای که الان چشمم به آن افتاد سوره نازعات است؛ نزاع! حالا ببینید کتاب آسمانی مقدسی که ما هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ (۸۲ اسراء) برای آسایش بندگان آمده چندتا سوره اش هست که حالا من اشاره نمی کنم و خودتان می دانید که اینها خط و نشان است و ایجاد رعب و وحشت است. اگر یادتان باشد یک درس هم داشتیم مثل اینکه چندتا درس بود که پیغمبر گفت إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَصَرَنِي بِالرُّعْبِ خدا من را به وحشت کمک کرد. یعنی دشمن ها از من وحشت داشتند. خب البته بین من نمی خواهم مقایسه کنم، من گوشت و پوست و استخوانم از این دین است و آبا و اجدادم هم مدافعین، محافظین و مبلغین این دین بودند، ولی تاریخ ساکت نمی ماند. یعنی دقیقاً کشورهای اطراف آلمان در جنگ جهانی دوم مردم شان خواب نداشتند و می گفتند که الان بمب افکن های هیتلر زندگی ما را نابود می کند یا الان پیاده نظام او شهر را تسخیر می کند. یا وقتی سر و صدای مغول پیدا شد گفتند از یک جایی نزدیک هندوستان چون آن موقع هند معروف بود، یک کشوری بود و مردمی وحشی با قدرت بسیار به کشورهای اطراف حمله کرده اند و دارند به سمت کشورهای اقمار اسلام پیش می آیند، اینها چه حالی داشتند؟! اگر تاریخی و رود مغول به اصفهان را بخوانید متوجه می شوید که علما و مؤمنین در مساجد متحصن شدند و بنا کردند به خواندن دعای فرج که مغول نیاید. حالا سوره نازعات، جمع نزاع و درگیری است. آیا سوره صَحَّتْ داریم؟ سوره بهشت؛ سُورَةُ الْجَنَّةِ داریم؟ خب خواهند گفت که سوره جهنم هم نداریم، در عوض رُویه های مختلف جهنم را که در سوره ها داریم!

اینجا آیه با شداد و غلاظ آغاز می کند وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا! آیه پنجم آن می گوید فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا یعنی نمی توانی در بروی. کجا می خواهی بروی؟ باید مثل پادشاه ایران در برابر حمله اعراب، در جنگ قادسیه کشور را رها کنی و بروی. یزدگرد زن و بچه اش را هم رها کرد و رفت به رقیب و دشمن خود، رُم پناهنده شد. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا می گوید آن چیزی که ما تدبیر کردیم امر است. چانه ندارد و هیچ چیزی آن را عوض نمی کند؛ التماس، استخاره، استشاره، استعاره.

آیه ۱۳: در این سوره همه‌اش درباره کوبیدن مردم بدبخت است، واقعاً آدم وقتی می‌خواهد در هویت این خدای زمین فکر کند این آیات عذاب را باید بخواند. آخر که چه؟ یک آدم‌هایی را آفریدی که پُر از احساس هستند و اگر یک تلنگر به آنها بخورد اشکشان درمی‌آید، بعد اینها را آوردی فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ زجر را هم که کنار نزاع می‌گذاری! در نزاع همه چیز هست دیگر. این همه را اینجا جمع کرده؛ یک قن‌دان است که همه‌اش در داخل آن هست. متشرعین می‌گویند نه، این برای قیامت است، خب برای قیامت است؟ قیامت از اینجا باید شروع بشود یا نه؟ در درسی داشتیم (تدریس ۱۸۳۸) که می‌گفت بهشت و جهنم در همین دنیا شکل می‌گیرد. یعنی جهنمی، جهنمی است، بهشتی، بهشتی است، جهنمی در جهنم فعلی و کنونی زندگی می‌کند و بهشتی هم در بهشت حال! فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یکدفعه قشون عذاب روی سر می‌ریزند. یکدفعه صبح از خواب بیدار می‌شوی می‌بینی اوه قیمت‌ها سرسام آور شده. این همان عذاب خداست. یکدفعه مستأجر سر سالش می‌رسد می‌گوید حالا مثلاً ده درصد روی اجاره می‌گذارد، یکدفعه می‌شود صد درصد، این چیست؟ همان النَّازِعَات. درگیری خلق با تقدیر! فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ زجر است! سالم است فردا صبح می‌گوید اینجام درد می‌کند آنجام درد می‌کند. نخیر درد جدی شد، سفت شد، شدید شد، برو پیش دکتر. دکتر هم دنبال تست‌های پزشکی می‌فرستد، ای بابا دیر آمدی! چه شده؟ یک قسمت از بدنت سرطان گرفته! بابا دیروز درد گرفته، فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ این است!

آیه ۱۷: بعد در این سوره می‌گوید: اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ به موسی ابن عمران کلیم الله می‌گوید به سمت فرعون برو. فرعون کیست؟ پادشاه عصر. پادشاه یک منطقه‌ای! اینطوری نبود که فراعنه بر کل کره زمین حکومت می‌کردند، نه، فقط مصر بود. حالا یا مصر کنونی یا کمتری بیشتر. می‌گوید برو که او طغیان کرده است. فرعون در محشر از خدا سؤال می‌کند و می‌گوید من طغیان کردم یا تو من را در مسیر طغیان قرار دادی؟. مستند هم همان آیه شیطان است؛ حالا که کلاه سرم گذاشتی من هم سرشان کلاه می‌گذارم. می‌گوید در دادگاهی که خدا فرعون را محاکمه می‌کند، فرعون همان جا بعنوان دفاعیات می‌گوید، می‌گوید من طغیان کردم یا تو من را در این جهت قرار دادی؟. بعد استناد می‌آورد که برای طغیان؛ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ است. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا است. چه کسی به فرعون میدان داد؟ آن درس را یاد رفت که از امام صادق بود، گفت که گناهکار نمی‌تواند گناه بکند مگر به اذن او و ایضاً به چینش اسباب و ابزار او! چقدر خوب است که ما اینها را گلچین کرده‌ایم.

آیه ۱۸: آیه بعدی می‌گوید که فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ می‌خواهی پاک بشوی؟ می‌خواهی آدم خوبی بشوی؟ خب این چطوری خوب بشود؟ وقتی زن بد است آیا خلقت را می‌شود عوض کرد؟ آن نسخه را یاد هست (۱۹۷۶)، فکر می‌کنم در زندان تدریس کردم و دقیقاً بحث فرعون بود، که خدا به پیغمبر گفت من فرعون را در شکم مادر فرعون قرار دادم و تو را هم در شکم مادر پیغمبر قرار دادم و هیچ کدام هم نمی‌توانید به همدیگر زیان برسانید! پیغمبر بیست و سه سال تلاش کرد، این اواخر درس‌هایی داشتیم که شیطان در همه جا حضور داشت، همه جا، در نماز، در وضو، در آمیزش. برای اینکه پیغمبر نمی‌تواند دفع کند، شیطان یک واقعیت است. واقعیتی است که تجلی اسماء ایزدایی است. حالا اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فرعون از خودش دفاع می‌کند و می‌گوید من که طغیان کردم، من چه کسی بودم؟ من

یک اسپرم بودم، بعد این آیه را استناد می‌کند که تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ حکومت را من می‌دهم. خب حکومت را به فرعون دادی بعد هم خواستی مردم تحت امر فرعون را اذیت کنی اسماء ایزایی را به او دادی و گفתי بکش و شکنجه بده! تمام این آیات عذاب است، شما الآن که در دنیا در حال کشیدن عذاب هستید، دقیقاً بقول علماء نعلاً به نعل، هویت و واقعیت و ماهیت این غیبت را می‌رساند.

آیه ۳۶: وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ آتش را قرار دادیم. آتش سوزی‌هایی که خیر و شر بود و در درس‌ها داشتیم که برای لواط، آتش زدن است، برای شرکت نکردن در نماز، آتش زدن است، برای داشتن اندیشه مستقل، آتش زدن است و آن وقت موارد معکوس آن را هم داشتیم؛ آتش زدن خانه فاطمه زهرا! فرقی نمی‌کند. وقتی شمشیر کشیده شد؛ بقول پیغمبر در آن درس یادت هست، پیغمبر حرف قشنگی زد، وقتی که عقرب پیغمبر را نیش زد گفت خدا لعنت کند تو بین دوست و دشمن را تشخیص نمی‌دهی و تمیز نمی‌دهی، نه دیگر! اگر یادت باشد یک درسی داشتیم که گفت شمشیر کشیده بشود دیگر در غلاف نمی‌رود یعنی دائماً زندگی بشر در خشونت است.

آیه ۳۹: فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى دقت کنید بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ بود، لِمَنْ يَرَى نمی‌دانی برای شما چه درست کردم! نمی‌دانی که داریم می‌بینیم دیگر! او نمی‌داند ما چه می‌کشیم چون خالق درد است و خالق شکنجه است. حسی که ندارد حس کند که الان تو در فقر و نداری و بیماری چه می‌کشی. وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى نگاه می‌کنی، اوه، عجب آتشی است! آیه ۳۷: فَأَمَّا مَنْ طَغَى، این طَغَى بالاتر در آن آیه چه گفت؟ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى هرکس طغیان کرد. چقدر ما سند داریم اصلاً خیلی از آنها فراموشمان شده که مثلاً یکی از آن درس‌ها این بود که پیغمبر وارد مسجد شد و یک کتاب زیر بغل راست و یک کتاب زیر بغل چپ بود، خلیفه دوم عمر الفاروق گفت: یا رسول الله این چیست که زیر بغلت گذاشتی؟ پیغمبر گفت سمت راست، بهشتی‌ها هستند و سمت چپ جهنمی‌ها هستند. عمر گفت پس ما دیگر دنبال شرعیات نرویم. که پیغمبر گفت هر کس هر جایی باشد به همان مسیر هدایت می‌شود. جبر مطلق را نگاه کن! بعد چطور می‌خواهد فرعون را، فراعنه را، محاکمه کند؟ ها؟

آیه ۳۸: فَأَمَّا مَنْ طَغَى آن که طغیان کرد وَ آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا می‌گوید کسی که دنیا طلب است طغیانگر است، عجیب است! تو ما را خلق کردی در دنیا زندگی کنیم حالا چون آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا هست پس ما طغیانگر هستیم؟ شهوت را چه کسی داده؟ غریزه را چه کسی داده؟ امکانات را چه کسی داده؟ جسارت در گناه را چه کسی داده؟ وَ آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. خب الحمد لله کسی هم به تأثیرگیری از حیات دنیا موفق نشده. همه، چه دارا و چه ندار، آن کسی که دارد در ترس و لرز است که چطور از دست دزد حفظش کند. یا اصلاً خیلی وقت‌ها شده که مال باعث مرگ شده، در بعضی از اخبار می‌شنویم که به کسی حمله مسلحانه می‌شود. سر همین موبایل دزدی، که یک چیز بیخودی است. بخاطر موبایل چند میلیونی، موتورسوار چنان آن فرد را هل می‌دهد و بارها شده که سربیک موبایل سرشان به جدول و جوی خورده، آخر چقدر می‌ارزد؟ خب حالا این دزد هم رفته وَ آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، دزد هم طبق ساختارسازی اولیه، نانش را در دزدی پیدا می‌کند، چطور آن وقت تو قطع ید می‌کنی؟

آیه ۳۹: فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى به به به، دیگر به عمق عذاب رسیدیم! فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى جحیم؛ آتشگاه هِی

الْمَأْوَى زندگی خب محلّ زندگی ما چیست؟ آیا بهشت است؟ مأوا چیست؟ در خانه نشسته یکدفعه ساختمان می رود پایین. یعنی جحیم شد مأوا! سالم است یک دفعه مبتلا می شود. دارا است یک دفعه مال باخته می شود. تفسیر این فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى خیلی گسترده است؛ مأوا زندگی است و زندگی ما جهنم است. آدرسش را نمی خواهیم به آیات بدهیم ها، آدرسش در خانه همه ما هست و در زندگی همه ما شلاق عذاب وجود دارد و نیاز نیست که بگوییم سوره نازعات آیه ۳۹ است. من فکر می کنم این کتاب، اطلّس زندگی مردم دنیاست. چون اکثریت قاطع آیاتش مربوط به سوختن است، جهنم است، کشتار است، تهدید و توبیخ است. یک اندکی که من فکر می کنم از این شش هزار و خرده ای آیات، شش هزارتای آن اسماء سوء باشد و یک خرده آن فقط اسماء الحسنی باشد. من که کارم استخاره است متوجه می شوم. من یک قرآن جلویم هست یک متر! از صبح که استعلام می خواهند یا ذکر می خواهند ما از همان اول ورق می زنیم و شب به آخر قرآن می رسیم. خیلی وقت ها دنبال یک آیه خیر، خوش یمن و خوشگو می گردیم که تکرار نشود. چون وقتی که آدم کارش این است که ذکر می دهد دیگر ذکرها هم تکراری می شود برای خود آدم بد است. حالا ممکن است افراد در گرفتن ذکر فرق کنند، ولی هرچه نگاه می کنیم آیات خشم است. بعد ما هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ (۸۲ اسراء) شفاست و رحمت است. رحمت، ضد زحمت است. زحمت، جهنم است. شفا، هم روانی است و هم جسمانی است. چرا به بیمارهای عصبی را اینقدر قرص اعصاب می دهید؟ خب متشرعین اینها را ببرند داروخانه خدا و به آنها آیات بدهند. چرا نمی دهند؟ چرا خودشان گرفتار هستند؟ زندگی متدین جماعت بر باد است، حالا مرفهین آنها هم تا بوی جنگ می آید، اسهال می گیرند. می دانی برای چه؟ برای اینکه می گویند آه این همه ثروت را چکار کنیم؟ ولی تو که هیچ چیزی نداری می گویی اگر جنگ شد هیچی، کیفم را ساکم را چمدانم را برمی دارم و بیرون می روم. ولی آن کسی که یک عالمه امکانات دارد، خب این تهدید بالقوه است و فعلیت آن به یک مو بند است. متدین و متشرع مرفه بر شما مستضعفین شرافتی ندارند، بخاطر اینکه شما ندارید و چون ندارید یک آرامشی دارید بخاطر اینکه اگر ثروت داشتید مشکل ایجاد می شد الان فقط نداری است که شما را اذیت می کند ولی آن کسی که دارد، مرفه و بی درد است او به یک زندگی طاغوتی و به یک زندگی آنچنانی عادت کرده و برای او خیلی سخت است. همینطور که بعضی از کارکنان قبرستان برای من می گفتند، بعضی از ثروتمندان که از دنیا می روند ورثه آنها پای کار ایستاده اند، زنگ می زنند یکی اینجا مرده یک آمبولانس بفرستید ببرد، بعد می گوید یک عالمه به ما پول می دهند و شناسنامه طرف را هم می دهند و می گویند خودت دفن کن و باطل شد هم شناسنامه اش را بده و نمی شود صحنه را خالی کرد اگر من جُرم بخورم، آن یکی خالی کرده است. آیا این زندگی است؟ زندگی ثروتمند این است؟ از ترس زلزله! یک جایی از کشور که زلزله می آید این می ترسد. چرا؟ چون این امکاناتش زیاد است می خواهد اینها را از دست بدهد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۳ - فایل صوتی ۶۴۲۳ - قابل توجه متشرعین دو آتش! - وقتی که اینقدر فاصله دارد، چگونه حضور درونی داشته باشد؟ - ورودی کلام خدا و نیز زایشگاه وحی: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَعَاذٍ الْعَنْبَرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ أَقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَ النَّبِيُّ يُنَاجِي رَجُلًا فَلَمْ يَزَلْ يُنَاجِيهِ حَتَّى تَامَ أَصْحَابُهُ ثُمَّ جَاءَ فَصَلَّى بِهِمْ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ إِسْحَاقُ

ابْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ إِسْحَاقُ، أَخْبَرَنَا، وَقَالَ الْآخَرَانِ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ النَّدَاءَ بِالصَّلَاةِ ذَهَبَ حَتَّى يَكُونَ مَكَانَ الرُّوحَاءِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الرُّوحَاءِ فَقَالَ هِيَ مِنَ الْمَدِينَةِ سِتَّةٌ وَثَلَاثُونَ مِيلًا - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَعَمَرُو النَّاقِدُ وَإِسْحَاقُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعًا عَنْ سُفْيَانَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ مَحْمُودِ ابْنِ الرَّبِيعِ عَنْ عَبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ الْحُلَوَانِيُّ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ مَحْمُودَ ابْنِ الرَّبِيعِ الَّذِي، مَجَّ رَسُولُ اللَّهِ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَثْرِهِمْ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبَادَةَ ابْنَ الصَّامِتِ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر اهل سنت و جماعت است. - کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: (مرتبط با تدریس ۴۸۳۷). مبحث از همان کتابی است که این دوسه روزه زیر دست داریم؛ کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر اهل سنت و جماعت است. اصحاب حدیث: عبید الله ابن معاذ العنبری از پدرش از شعبه از عبدالعزیز ابن صهیب. گفت از انس ابن مالک راوی موثق معروف اهل سنت شنیدم که گفت: أَقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَالنَّبِيُّ يُنَاجِي رَجُلًا أَقَامَهُ نِمَازًا را گفتند. نماز یک اذان و یک اقامه دارد، اذان برای دوردست است و اقامه برای حضار موجود در مسجد است، اذان را می‌توانند با تأخیر بگویند یعنی اذان بگویند و یک ساعت بعد نماز بخوانند ولی اقامه را باید بلافاصله وقتی که می‌گویند نماز برپا بشود. اقامه نماز را گفتند در حالی که پیغمبر در گوشی با یک نفر حرف می‌زد فَلَمْ يَزَلْ يُنَاجِيهِ دَائِمًا حرف می‌زد. حَتَّى نَامَ أَصْحَابُهُ تا اینکه مردم خوابیدند. اصحاب نماز جماعت خوابشان برد. حالا این چه نمازی بوده، عصر بوده یا شب بوده که به کسالت و خستگی می‌خورده. ثُمَّ جَاءَ فَصَلَّى بِهِمْ مردم خوابیدند بعد پیغمبر آمد و با ایشان نماز خواند. این آمد شاید منظور این است که مثلاً در حیاط مسجد نشسته بوده یا بیرون مسجد بوده. این هم خلاف فقه هست، چون می‌گوید اقامه را وقتی بگو که امام جماعت در محراب است. حتی گاهی وقت‌ها خود امام جماعت اقامه را می‌گوید. پس پیغمبر دور بوده و اینکه می‌گویند پیغمبر به نماز اول وقت بها می‌داده، بسیار از احادیث و روایات داریم که حتی در بعضی جاها لعن کردند، کسی که نمازش را اول وقت نخواند، یک چیزهایی به امام دوازدهم نسبت می‌دهند و جزو مسائلی که از ایشان می‌پرسیدند یکی همین نماز اول وقت بود. آن وقت پیغمبر نماز اول وقت را نمی‌خواند و خیلی طول می‌کشید یعنی از اول وقت آنقدر می‌گذرد که مردم می‌خوابند. بعد هم اینجا نداریم که اینهایی که خوابیده بودند وضو گرفتند، می‌گوید که حَتَّى نَامَ أَصْحَابُهُ ثُمَّ جَاءَ مردم خوابیدند پیغمبر آمد فَصَلَّى بِهِمْ با اینها نماز خواند. حالا پیغمبر دائم الوضو است ولی مردمی که خوابیدند اینجا بیان نمی‌کند که دوباره وضو گرفتند. شاید هم این مبحث باز خوان باشد ولی آن چیزی که اهمیت دارد همین است که از دستشان در رفته، شارع و قانون‌گذار شریعت یک چیزی می‌گوید بعد از آن یک چیز دیگر اجرا می‌کند. یعنی تنها ناسخ و منسوخ در قرآن نیست بلکه در سیره و سنت هم هست که یک حرفی می‌زند و یک طور دیگر عمل می‌کند. بعد طبق این کلام اینجا پیغمبر توجیه هم نداشته، که بیان کند به چه علت در

گوشی او طولانی شد و به چه علت نماز اول وقت از فضیلت دور شد، اینها را هیچ نگفته است. همه اینها ابهامات فقه است که وقتی که جواب ندارد بعد نوبت به فقه پویا و اجتهاد زمانی و مکانی می‌رسد، که هر کس برای خودش یک دلیلی می‌آورد و این می‌شود همان تعدد مذاهب!

درس دوم: گروه راویان: قتیبہ ابن سعید از عثمان ابن ابی شیبہ از اسحاق ابن ابراهیم. خبر از اسحاق است، او هم از بالادستی‌های خودش در علم رجال نقل کرده است و سند را رسانده است به جریر از اعمش از ابوسفیان از جابر ابن عبد الله انصاری صحابی معروف. جابر ابن عبد الله انصاری می‌گوید از پیغمبر شنیدم که گفت إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ النَّدَاءَ بِالصَّلَاةِ ذَهَبَ حَتَّى يَكُونَ مَكَانَ الرُّوحَاءِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الرُّوحَاءِ فَقَالَ هِيَ مِنَ الْمَدِينَةِ سِتَّةٌ وَ ثَلَاثُونَ مِيلًا جابر ابن عبد الله انصاری می‌گوید رسول خدا فرمود، وقتی که صدای نماز شنیده شود، شیطان فرار می‌کند. حالا صدای نماز باید همان اذان باشد دیگر. اذان شروع آن و بعد اقامه و بعد نماز است. آنقدر از نمازخوان در می‌رود و فرار می‌کند و فاصله می‌گیرد تا به محل رُوحاء برسد. سؤال کردند که محل رُوحاء چیست؟ گفت آنجا سی و شش مایل از مدینه فاصله دارد. حالا این مایل که یک عنوان انگلیسی هم هست و اینجا در تلفظ عربی، میل آورده؛ سِتَّةٌ وَ ثَلَاثُونَ مِيلًا اما در ترجمه فارسی مایل آوردند. حالا مایل یک متر است، نمی‌دانیم، کمتر است یا بیشتر است. می‌گوید شیطان سی و شش متر حالا یا کمتر یا بیشتر از نمازخوان فاصله می‌گیرد. خب اینجا معارضش چیست؟ اسناد و مدارکی که داریم؛ شیطان در نماز حضور پیدا می‌کند، وقتی که دهان‌دره، آغوره و خمیازه کردی و وقتی که وضو می‌گیری. اینها را که یادم است این اخیراً از متون داشتیم. بعد همین حضور خدا روبروی نمازخوان طبق برداشت ما از ظاهر فقه، یک نوع جنگ خدا با شیطان است. که می‌گفت وقتی که نمازخوان آغاز به نماز می‌کند خدا می‌آید جلوی او می‌ایستد و نگاهش می‌کند برای همین می‌گوید ای نمازخوان تو خجالت نمی‌کشی که دستت را در جیب می‌کنی و خودت را می‌خارانی و دست به آلت تناسلی خودت می‌زنی؟ خدا دارد می‌بیند! این حضور خدا با این فرار از شیطان چه ارتباطی دارد؟ خدا حضور دارد، شیطان فرار می‌کند! خب پس هر جا که خدا هست شیطان نیست. آیا می‌شود جایی و منطقه‌ای را پیدا کرد که خدا نباشد؟ طبق گویش دینی که می‌گوید عالم محضر خداست. وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ از بالا همه چیز را تحت سلطه قرار داده. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ. قهر به معنای غلبه و استیلا است. خب چطور می‌شود که خدا هیچ وقت این پایین نباشد و فقط موقع نماز خواندن بیاید؟ پس خودش به شیطان میدان می‌دهد که فعالیت کند. یعنی خودش به این پایین نمی‌آید، طبق گفته‌های دینی عرض می‌کنیم ها، و الا آن خدایی که ما دنبالش هستیم زمان و مکان مخلوق اوست. نه اینکه در آن قرار بگیرد که الآن در این مکان در این قسمت مسجد، خدا حاضر می‌شود و به نماز ناظر می‌شود. در این زمان که مثلاً زمان ظهر است، عصر است، صبح است، عشاء است. اینها معارضاتی است که برای محقق راه را باز می‌کند که تحقیقاتش را ادامه بدهد.

درس سوم: این درس دو بخش دارد. مستند ما همین کتاب صحیح مسلم در دو بخش است. گروه راویان: ابوبکر ابن ابی شیبہ، عمرو النّاقد، اسحاق ابن ابراهیم، سفیان، ابوبکر، سفیان ابن عیینہ از زهری از محمود ابن ربیع از عباده ابن صامت که به پیامبر رسانده است. يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ، پیامبر می‌گوید لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِقَاتِحَةِ الْكِتَابِ اینجا بحث روی

اولین سوره قرآن سوره حمد است که قاعدتاً در چینش نباید اولین سوره باشد، اولین سوره باید سوره علق باشد. چون در غار حرا این سوره بر پیغمبر نازل شد: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ به همین خاطر اسم سوره علق است، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تا آخر سوره. اینجا این سوره را دو گونه و در دو بخش معرفی کرده است: می گوید که نمازخوان حتماً باید حمد را بخواند، اگر نخواند نمازش غلط است. حالا این سوره چند تا اسم دارد: یکی سوره حمد است، بخاطر تحمید خدا؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ستایش و ثنای خدا. یک اسم دیگر آن فاتحة الكتاب است، یعنی افتتاح قرآن، یعنی شما اولین ورق را که می زنی حمد را می بینی؛ حالا البته در چینش کتاب عثمان.

-- در این بخش می گوید که از مسیر حسن ابن علی الخلوانی از یعقوب ابن ابراهیم ابن سعد از پدرش از صالح از ابن شهاب از محمود ابن ربیع است. ابن شهاب از محمود ابن ربیع گفت به همراه پیغمبر بودیم، پیغمبر در رابطه با این سوره گفت لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ. خب الان این دوتا عنوان شد؛ آن سوره حمد که معروفش هم مال عوام است و این خواص که یکی از عنوان هایش، ام القرآن است و یکی فاتحة الكتاب است. آن یکی شروع کننده کتاب است و این یکی ام القرآن است، مادر قرآن است. حالا فاتحة الكتاب معلوم است آغاز است، افتتاح قرآن با تحمید و تسبیح خداست؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. حالا این که می گوید: ام القرآن، مادر قرآن است یعنی ریشه همه آیات از این چند آیه سوره حمد است. اصالت همه سوره های قرآن از همین سوره چند خطی حمد است. دقت کنید چطوری حمد مادرخرج آیات و سوره ها است؟ بخاطر آیات نقش آورش که می گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حمد و ستایش نکن مگر او را، که او رحمان است و رحیم. خب اینجا الان رد می کند، وقتی که ما خدای رحمان و رحیم را نداریم، چطوری او را ستایش کنیم؟ بعد مثل آن قدیم ها، آنهایی که هم سن ما هستند یادشان هست که شعارشان این بود: بِسْمِ اللَّهِ قَاسِمُ الْجَبَّارِينَ. این رحمان و رحیم نه به سوره های قرآن و نه به آیات قرآن می خورد. خدمت شما عرض کردم که اکثریت قاطع آیات قرآن در زمینه رعب و وحشت و ترساندن و لرزاندن مردم است. حالا اگر خبری هم نیست اگر جهنمی هم وجود ندارد و اگر قیامتی هم نیست، ولی خوب ترسش هست. مثل کرونا که حالا شاید نیم درصد مردم هم نگرفتند ها، ولی تمام مردم در ترس و لرز بودند که نگیریم، ترسش هست. بعد می گوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ، در این سوره چیزهای استراتژیکی هست، برای همین می گویند مادر قرآن است. می گوید از تو یاری می طلبم. از چه کسی؟ وقتی که جلوی دیوار است از دیوار کمک می گیرد! وقتی که ذهنیتش نسبت به همه چیز هست که مثلاً من فلان کار را بکنم یا فلانی را ببینم یا از فلان سوژه استفاده کنم، تمام اینها دستگیره ها است برای اینکه انسان زندگی اش را بچرخاند. خب چطور می گوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ؟ إِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی توکل خالص. یعنی وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. خب این إِيَّاكَ نَعْبُدُ بر فنا و بر هواست، حالا آن خدا هم جلوی چشم و جلوی صورت نمازگزار ایستاده که هیچی اگر صد تا خدا هم بایستند، این چشمش که خدا را نمی بیند ولی دلش با همه است. إِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی هرچه که دنبالش هستیم و هر چه که قبله من است. شهوتران است، شهوتش قبله اوست، پول پرست است، پول قبله اوست، ریاست طلب است، کرسی، میز و صندلی الهه اوست. إِيَّاكَ نَعْبُدُ دقت کنید! وقتی که می گوید ام القرآن است

برای همین است. یعنی کسی که در این مقطع رفوزه شده کل قرآن به دردش نمی خورد. در قرآن آورده است که وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ هَر كَسْ غَيْرَ از اسلام دين بياورد از او قبول نيست، پس طبق اين آيه خود اسلام هم رد شده است. يعنى براى اين شخصى كه دارد مى گويد اَيَّاكَ نَعْبُدُ. اَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۴۳ فرقان)، دارد به خودش مى گويد اَيَّاكَ نَعْبُدُ، توانايى خودش، سرمايه گذارى خودش، اموال خودش، ذخيره بانكى خودش، حساب بانكى خودش. خوشبختانه اينقدر هم ناامنى زياد است كه داغ ثروت و پول و سرمايه به دل دنياپرست مى ماند. يعنى همان شعر درست بود كه مى گويد دنيا را اگر ندارم يك طور گرفتارم دارم يك طور گرفتارم. آن كسى كه ندارد حرص مى زند تلاش مى كند خودزنى مى كند كه چرا ندارد و آن كسى هم كه دارد يك دفعه زيرپايش خالى مى شود و ندارد، دزد مى برد، حالا به هر شكلى. اَيَّاكَ نَعْبُدُ و اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ كمك مى گيرد. از چه كسى كمك مى گيرد؟ از كلك. خب خدايش شده كلك! از زور، خدايش شده زور! از كلاهبردارى، خدايش شده كلاهبردارى! اين خيلى دقيق است ها، براى همین مى گوید ام القرآن است. اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ از تو! خطاب مى كند، نمى گويد مِنَ اللَّهِ نَسْتَعِينُ، مى گويد نه، اَيَّاكَ ضَمِيرِ مخاطب، از تو كمك مى خواهم. هر كس از هر چه غير از خدا كمك خواسته، اين دين او شده است. بعد در واحد اسلاميت و ايمان مى رود و هيچى! با دلايل متقن، خود رجال ظهورى استعانتشان از خدا نبود. يعنى اگر پيامبر به يقين مى دانست كه خدا پشت اوست غدير را با تعلل ابلاغ نمى كرد. روز آخر تازه فهميد كه هيچ خبرى نيست و هيچ كس پشتش نيست. براى همین گفت وصيت بنويسم و همه هم در دهانش زدند. همان هايبى كه به آنها ميز و صندلى داده بود و آقايشان كرده بود و آنها را از اسارت مكيان درآورده بود و در مدينه سر سفره عزت آنها را نشانده بود. در اَيَّاكَ نَعْبُدُ و اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ خيلى سخن است، كه يك محقق مى رسد به اين تحقيق كه اصلاً در دنيا نماز خوانى وجود ندارد. همانطورى كه برايت گفتم يك روزى يك اسب خيلى قشنگى براى پيغمبر آوردند، پيغمبر گفت اين اسب را به كسى مى دهم كه دو ركعت نماز خوانده باشد كه از اول الله اكبر تا آخر السلام فكرش جايى نرفته باشد. على آمد گفت من دو ركعت خواندم. هيچ كس نگفت من خواندم. يعنى همه نمازها بر فنا، تازه على هم گفت من خواندم، يعنى اين دو ركعت را فقط خواندم! چون پيغمبر گفت چه كسى دو ركعت خوانده، نگفت در همه عمرش خوانده، گفت چه كسى دو ركعت با اخلاص خوانده؟ على گفت من خواندم. اگر زير ذره بين بگذاريم متوجه مى شويم كه چرا ارْتَدَّ النَّاسُ است؟ چرا يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً است؟ چرا آخر اين قوم اولشان را لعن مى كنند؟ در اين درس آخرى (۶۴۰۵) داشتيم كه احتمالاً بازخوان هم بود. چرا مردم به خدا فحش مى دهند؟ كه اگر يادتان باشد سند داشتيم. اَيَّاكَ نَعْبُدُ و اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ. و بعد ادامه مى دهد اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ من را هدايت كن به راه راست، كه راه راست هم در آن اختلاف است. كتاب مال دو طرف، جداست. بقول پيغمبر، مسلمين هفتاد و سه تيره شدند، طيف شدند و بعد بقول امام صادق دين هفتاد نوع تعريف دارد. خب همه اينها اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ را زير پا مى برد، تقيه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ را ضايع مى كند. چون راه راستى نمى ماند. وقتى همه اش پوشش است، پوشش در پوشش است و يا كلم الناس. بعد هم مى گويد غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ مرا جدا كن از آنهايى كه به آنها غضب كرده اى. اصلاً خود غيبت مگر غضب خدا نيست؟ مگر نگفت الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ؟ خب ملعون با غضب چه فرقى مى كند؟ آدم وقتى عصبانى مى شود فحش مى دهد و

خدا هم عصبانی شده لعن کرده. برای همین این سوره مادر قرآن است. اگر تمام این سوره را دقت کنید نهایتش می‌رسد به اینکه مستضعف نه دین دارد نه بی دین است. غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ، خدا تحت عنوان اسماء ایذایی به همه غضب کرد. وَ لَا الضَّالِّینَ گمراه هم که نمی‌کند. این وَ لَا الضَّالِّینَ نقطه مقابل اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ است. همه ما هم که گمراه بودیم یعنی گمراه هستند که اِذْتَدَّ النَّاسُ، گمراه هستند که دین هفتاد نوع تفسیر دارد، گفت گمراه هستند که نه دهم دین ساکت است، ساکن است، پنهان است. اگر تمام اینها را کنار هم جمع کنی و با متشرع بحث کنی هیچ جای فراری ندارد جز اینکه برود به سفسطه و مغلطه و این شاخه به آن شاخه پریدن و جابجا کردن.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۴ - فایل صوتی ۶۴۲۴ - وقتی که نماز گزار چیزی را از درون و برون نمی‌بیند، حق دارد آن زمان را عادی صرف نماید! - عداوت در تاریخ نگاری باعث اضمحلال دین می‌شود!: حَدَّثَنَا یَحْیٰی ابْنُ یَحْیٰی أَخْبَرَنَا هُشَیْمٌ عَنْ إِسْمَاعِیلَ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ الْحَارِثِ ابْنِ شُبَّیْلِ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّیْبَانِیِّ عَنْ زَیْدِ ابْنِ أَرْقَمَ قَالَ: كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِی الصَّلَاةِ یُكَلِّمُ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ وَ هُوَ إِلَى جَنْبِهِ فِی الصَّلَاةِ حَتَّى نَزَلَتْ { وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِیْنَ } [البقره ۲۳۸] فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ وَ نَهَيْنَا عَنْ الْكَلَامِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ ابْنِ قَعْنَبٍ، وَ قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ غَامِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الزُّبَیْرِ، حَدَّثَنَا یَحْیٰی ابْنُ یَحْیٰی، قَالَ: قُلْتُ لِمَالِكٍ حَدَّثَكَ غَامِرُ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الزُّبَیْرِ، عَنْ عَمْرٍو ابْنِ سُلَیْمٍ الزُّرْقَیِّ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ یُصَلِّی وَ هُوَ حَامِلٌ أُمَامَةً بِنْتُ زَیْنَبَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو، حَدَّثَنَا سُفْیَانٌ، عَنْ عُثْمَانَ ابْنِ أَبِي سُلَیْمَانَ، وَ ابْنِ عَجَلَانَ سَمِعَا غَامِرَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الزُّبَیْرِ، یُحَدِّثُ عَنْ عَمْرٍو ابْنِ سُلَیْمٍ الزُّرْقَیِّ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِیِّ، قَالَ رَأَيْتُ النَّبِیَّ یَوْمَ النَّاسِ وَ أُمَامَةً بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ وَ هِیَ ابْنَةُ زَیْنَبَ بِنْتُ النَّبِیِّ عَلَى عَاتِقِهِ، فَإِذَا رَكَعَ وَضَعَهَا، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ السُّجُودِ أَعَادَهَا - حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ مَخْرَمَةَ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ وَ حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِیُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي مَخْرَمَةُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرٍو ابْنِ سُلَیْمٍ الزُّرْقَیِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ الْأَنْصَارِیِّ، یَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ یُصَلِّی لِلنَّاسِ وَ أُمَامَةً بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ عَلَى عُنُقِهِ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا - كتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری - كتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: ایضاً کتابی است که چند روز است در دست دارم، کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری که از اکابر و اعظم و اشراف محدثین و روات اهل سنت است. یحیی ابن یحیی از هُشَیْم از اسماعیل ابن ابی خالد از حارث ابن شُبَّیْلِ از ابی عمرو شیبانی از زید ابن ارقم که از اصحاب است. كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِی الصَّلَاةِ یُكَلِّمُ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ وَ هُوَ إِلَى جَنْبِهِ فِی الصَّلَاةِ ما نماز می‌خواندیم و در نماز با همدیگر حرف می‌زدیم. زید ابن ارقم از حواریون رسول الله است، می‌گوید بغل دستی حال بغل دستی را می‌پرسید و اخبار را به همدیگر رد و بدل می‌کردیم، پیش نمازمان جلو بود هر وقت به رکوع می‌رفت اینها هم می‌رفتند، سجده می‌رفتند، تشهد می‌رفتند دوباره بلند می‌شدند، وقتی که در قیام بودند کاری نداشتند و با همدیگر حال و احوال می‌کردند. حَتَّى نَزَلَتْ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِیْنَ سورة بقره آیه ۲۳۸ است. تا این آیه نازل شد که معنای آن این است که برای خدا ساکت باشید. قُومُوا از اقامه نماز می‌آید، برای خدا قنوت است. فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ وَ نَهَيْنَا عَنْ الْكَلَامِ فرمان آمد ساکت بشویم و نهی شد که حرف نزنیم.

حالا حتماً باید آیه نازل بشود؟ این نماز که ستون دین است، معراج مؤمن است، تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ است، آیا پیغمبر به نمازگزار نگفت که ساکت و آرام باشید؟ چرا حرف می زدند؟ بخاطر اینکه چیزی نمی دیدند. یک دیوار گوشتی از آدم می دیدند که جلوی آنها ایستاده، صف اول هم یا دیوار را می دید یا فضای باز را می دید. با چه کسی حرف می زدند؟ اگر یادش باشد در اسناد داشتیم که سر را به بالا نکنی چون کور می شوی و در سجده اگر سر را زودتر از همه بلند کنی خر می شوی (۴۰۴۲)، اینها را یادش هست؟ خب مجبور است حرف بزند دیگر، خب خسته می شود. مخصوصاً که امام جماعت سوره های بزرگ را بخواند، سوره بقره را شروع کند، خب این چکار کند؟

(فایل صوتی ۷۱۸۴ - درس هشتم) وقتی که مخاطبی وجود ندارد باید این چنین شود. کتاب صحیح بخاری [۴۵۳۴]، کتاب صحیح مسلم [۵۳۹]. گنج می شویم، هم در انتخاب حدیث باید دقت کنم و هم وقتی که انتخاب می کنم در یک صفحه چند تا هست، پیدا کردنش مشکل می شود! زید ابن ارقم می گوید: ما در نماز سخن می گفتیم و مرد با دوستش در کنارش حرف می زد تا این آیه آمد {قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ}! {قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ} نمی خورد به اینکه ساکت باشید. قانت می خورد؟ معنایش هم نمی خورد، می گوید: برای خدا فرمانبردار بایستید، خب این کجایش یعنی اینکه حرف نزنید؟ بدین سان ما به سکوت امر و از سخن گفتن نهی شدیم. حالا مردم چرا در نماز باهم حرف می زدند؟ این آیه که نمی گوید حرف نزنید. آیا مردم مقصر هستند؟ نماز مقصر است، ساختار نماز اشکال دارد. مردم وقتی که در جلو کسی را نمی بینند؛ یک جا نگفت هر وقت نماز بخوانی خدا جلویت ایستاده (۴۸۳۹)؟ خب این خدا را نمی بینند، خب اگر راست می گویی، نشان بده که مردم با اخلاص نماز بخوانند و باهم حرف نزنند، تمرکز داشته باشند! می گوید: حرف نزنید! مردم بیچاره ها گیج شدند، یک بار می گوید نماز معراج است، نمازخوان به آسمان می رود. به آسمان نمی رود تقصیر کیست؟ اینکه سر جایش مانده و دارد حرف اطرافیان را گوش می دهد، تقصیر کیست؟ احساس را چه کسی داده است؟ یک بار می گوید جلوی نمازگزار یک چیزی بگذارید شیطان جلو نیاید. یک بار می گوید شیطان در چند قدمی نمازگزار است، ولی جرأت نمی کند بیاید. یک بار می گوید در نماز خمیازه نکش، دهانت را باز کنی شیطان به دهانت می رود. یک بار هم که پیغمبر در نماز با شیطان کشتی می گیرد. عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ يُكَلِّمُ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ وَ هُوَ إِلَى جَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى تَزَلَّتْ {وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ} (سوره بقره آیه ۲۳۸) فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ آخر، کجای این آیه آمده سکوت؟ مگر سکوت عربی نیست؟ الان دارد می گوید به ما گفتی سکوت. پس چرا در این آیه نگفته؟ قُومُوا لِلَّهِ فَسُكُوتُوا، نباید این باشد؟ تو بهتر از جبرائیل می فهمی، جبرائیل این آیه را آورده نمی فهمد! قانتین به سکوت نمی خورد. فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ وَ نُهَيْنَا عَنِ الْكَلَامِ.

درس دوم: بحث اینجا سر این است که تاریخ را می خواهند تیره کنند، مشهور این است که پیغمبر وقتی در نماز بود حسن و حسین در سجده روی کمرش و گردنش می رفتند، این مشهور است دیگر. بعد در این کتاب که جزو کتب اصلی روایی و فقهاتی اهل سنت است سانسور کرده و سه تا حدیث آورده و هر سه هم می گوید که امامه (با الف) دختر زینب که می شود نوه پیامبر، این بر دوش پیغمبر بوده. روایتشان هم عبدالله ابن مسلمه ابن قَعَب است و قتیبه ابن سعید، مالک، عامر ابن عبدالله ابن زبیر، یحیی ابن یحیی، عامر ابن عبدالله ابن الزبیر، عمرو ابن سلیم زُرَقی، ابی

قتاده، رسول الله. كَانَ يُصَلِّيَ بِيَغْمَبِرَ نَمَازِ مِی خَوَانَد وَ هُوَ حَامِلٌ أَمَامَةً بِنْتُ زَيْنَبٍ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ دَخْتَرِ بَچَه‌ای که نوه پیغمبر است سوار بر کول پیغمبر بوده.

باز در یک جای دیگر هم آورده: از محمد ابن ابی عمر از سفیان از عثمان ابی سلیمان از ابن عجلان از عامر ابن عبد الله ابن زبیر از عمرو ابن سلیم زرقی از ابی قتاده انصاری. باز همین را آورده. رَأَيْتُ النَّبِيَّ يُؤْمُ النَّاسَ وَأَمَامَةً بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ وَ هِيَ ابْنَةُ زَيْنَبٍ بِنْتُ النَّبِيِّ عَلَى عَاتِقِهِ، فَإِذَا رَكَعَ وَضَعَهَا، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ السُّجُودِ أَعَادَهَا بِيَغْمَبِرَ در رکوع بود امامه روی دوش پیغمبر رفته بود، پیغمبر او را یواش به زمین می گذاشت و به سجده می رفت و ملاحظه می کرد که به زمین پرت نشود.

-- باز نقل کرده از ابوطاهر از ابن وهب از مخرمه ابن بُکیر از هارون ابن سعید الایلی از ابن وهب از مخرمه از پدرش از عمرو ابن سلیم زرقی باز هم از ابا قتاده انصاری. يَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يُصَلِّيَ لِلنَّاسِ وَأَمَامَةً بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ عَلَى عُنُقِهِ امامه بر گردن پیغمبر سوار بود فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا. خب این برای امام حسن و حسین أَشْهُرُ مِنَ الْأَقْوَالِ. أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است بعد اینجا حذفش کرده است. حالا شما حساب کنید دین اسلام از دو کانال اهل سنت و جماعت و تشیع آمده، نه اینها آنها را قبول دارند و نه آنها اینها را قبول دارند. فقط در قرآن تمرکز کردند و آن هم اگر شیعه رد می کرد چون اقلیت بود حکم تکفیرشان صادر می شد. حالا الان که قرآن را قبول دارند متعصبین از اهل سنت می گویند کشتن شیعه واجب است، وای به حال اینکه ائمه می گفتند قرآن از ما نیست. وقتی اینطوری اسلام را برش دادند اینها از این طرف هر طوری خواستند هم کتاب را، هم سنت و سیره و قول النبی را درست کردند و هم رجال شیعه بخاطر وجود تقیه و کلم الناس.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۵ - فایل صوتی ۶۴۲۵ - تأیید حقایق کتب ماقبل!: وَلْيُحْكَمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) - سوره مائده آیه ۴۷ است.

درس اول: (بازخوان از تدریس های ۵۸۹۲) به پیغمبر می گوید وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (۴۹ مائده) باید بین صاحبان کتاب حکم کنی به آنچه که خدا گفته است. آیه ۴۷ این سوره می گوید که وَلْيُحْكَمْ، اینجا (در آیه ۴۹) می گوید: وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ امر می کند، اینجا (در آیه ۴۷) تأکید می کند، لام لام تخصیص و تأکید است؛ وَلْيُحْكَمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ حکم در همه چیز برای مسیحیان از طریق کتابشان انجیل. این حکم چند بُعدی است. هم به حکومت می خورد، یعنی تو بر مسیحیان حکومت می کنی آنطور که انجیل برای آنها ساخته و پرداخته است عمل کن. و بعد هم مخالفت را رد می کند و می گوید وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ هر کس حکم نکند، داوری نکند، استنباط و استخراج نکند به فرموده خدا در انجیل، فاسق است. حالا بحث سر این است که مگر قرآن به عنوان خاتم الکتاب نیامده و ناسخ کتاب های آسمانی گذشته است؟ خب پس چطور اینجا به آن رسمیت داده و به رسمیت می شناسد؟! وَلْيُحْكَمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بعد اگر اینها دنبال خدا هستند و خدا هم تأکید می کند که حاکمیت بر اینها بر اساس انجیل باشد، پس برای چه به اینها حمله شد؟ روی چه موضوعی اینها مورد اصابت خشونت اسلام قرار گرفتند؟ اهل انجیل است و در انجیل هم نازل شده های خداست، بعد هم دور اینها حصار گذاشته که کسی

درس دوم این فایل به علت بازخوان به درس اول فایل ۶۱۰۳ ملحق گردید.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لُبَابَةَ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ بِنِسْمَا لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ نَسِيتُ سُورَةَ كَيْتٍ وَ كَيْتٍ، أَوْ نَسِيتُ آيَةَ كَيْتٍ وَ كَيْتٍ، بَلْ هُوَ نُسَى - حَدَّثَنِي عَمْرُو النَّاقِدُ، وَ زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، قَالَا حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ قَالَ مَا أَذِنَ اللَّهُ لشيءٍ مَا أَذِنَ لِنَبِيِّيَ يَتَعَنَّي بِالْقُرْآنِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بْنُ قَعْنَبٍ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ يَعْنِي ابْنَ بِلَالٍ، عَنْ جَعْفَرٍ وَ هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَطَاءِ ابْنِ أَبِي رَبَاحٍ، أَنَّهُ سَمِعَ عَائِشَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ تَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الرِّيحِ وَالْغَيْمِ، عَرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، وَ أَقْبَلَ وَ أَدْبَرَ، فَإِذَا مَطَرْتُ سُرَّ بِهِ، وَ ذَهَبَ عَنْهُ ذَلِكَ، قَالَتْ عَائِشَةُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عَذَابًا سَلَّطَ عَلَى أُمَّتِي، وَ يَقُولُ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ رَحْمَةً - وَ حَدَّثَنِي هَازُونُ ابْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو ابْنُ الْحَارِثِ، أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ ابْنَ الْقَاسِمِ، حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ الْقَاسِمِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ كَانَ يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَ لَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنَّهُمَا آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ، قَالَا حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ وَ قَالَ يَبِينُ اللَّهُ مَلَأَى وَ قَالَ ابْنُ نُمَيْرٍ مَلَأْنِ سَحَاءً لَا يَغِيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ - سورہ مائدہ آیہ ۴۷ است۔ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری۔ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است۔ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اکابر و اعظم و اشراف محدثین و رواة اهل سنت و جماعت است۔ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری۔

درس اول: همان کتابی است که در این چند روز در دست داریم؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اکابر و اعظم و اشراف محدثین و روات اهل سنت و جماعت. گفت حَدَّثَنِیْ برای من حدیث کرد محمد ابن حاتم از محمد ابن بکر از ابن جریج از عبدة ابن ابی لُبابة از شقیق ابن سلمه از عبدالله ابن مسعود از رسول الله. پیغمبر چه گفت؟ بِسْمِ اللَّهِ لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ نَسِيتُ سُورَةَ كَيْتٍ وَ كَيْتٍ، أَوْ نَسِيتُ آيَةَ كَيْتٍ وَ كَيْتٍ، بَلْ هُوَ نَسِيَ پیغمبر می گوید که خیلی بد است که آدم سوره را، آیه را، قرآن را فراموش کند. بِسْمِ اللَّهِ تَوْبِیْخٌ و توضیح بدی است. بعد خود رسول الله که

آیات را یادش می‌رفت، جریانش چه می‌شود؟ در اسناد و مدارک جمع‌آوری شده ما چقدر هست که پیامبر یادش رفت! **درس دوم:** (بازخوان از تدریس ۵۰۱۶). گفت حدیث کرد برای من عمرو التَّاقِد از زهیر ابن حرب از سفیان ابن عیینه از زهری از ابی سلمه از ابوهریره، رفیق خودمان. عجب خدایی است، قدر این خدا را نمی‌دانیم و هر چه هم پدرمان را درمی‌آورد باز هم عبادتش می‌کنیم، باز هم قبولش داریم. خدا خر می‌خواهد آدم نمی‌خواهد! آن کسی که از اعتقادات آبا و اجدادش ضربه خورده و باز هم به آن سمت می‌رود، نمی‌تواند گناه را به گردن حکومت و دولت بیندازد. گناه به گردن خود خداست؛ ما را آورده و مسئولیت ما را به عهده گرفته، حکومت را هم خودش تشکیل داده و هر کاری هم صورت می‌گیرد به فرمان خودش است! هیچ راه فراری برای خدا نیست. حالا این دیندار چطوری حقیقت را می‌بیند و باز هم خودش را به نفهمی می‌زند! گفت یَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ ابُوهریره گفت که از پیغمبر به ما رسید که گفت مَا اِذَنْ اَللّٰهُ لِسَيِّءٍ مَا اِذَنْ لِنَبِيِّ يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ خدا اینقدر از آواز قشنگ که قرآن بخواند خوشش می‌آید، نمی‌دانی، آخ کیف می‌کند! حتماً اینقدر خوشش می‌آید که بشریت را له می‌کند، ها؟ بقول عوام دنگش که می‌گیرد حالیش نیست، می‌گوید بگویند، القارعه! می‌گوید هر پیغمبری که قرآن بخواند خدا گوش می‌دهد و به چیز دیگری گوش نمی‌دهد. خب قرآن یک طوری جسمیت خدا را تأیید می‌کند و احادیث یک مدل دیگر تأیید می‌کند. در آنجا می‌گوید وصف نمی‌شود، توصیف نمی‌شود، شکل ندارد. در آن یکی روایت یادت هست؟ در دایرة المعارف هست. ولی طبق فاکتور دین، خدا هم دست دارد، هم اینکه پا دارد، هم گوش دارد، هم بیکار است و هم نیازمند به صدقه است. بعد خصائص این خدا را جمع کن چه می‌شود؟ می‌شود مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لِحَبٍّ وَ لَهْوٍ بعد در این ظرف چه می‌آید؟ غرور به خدا وَلَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. این آیه همین را می‌گوید ها. می‌گوید باز هم شما روی این خدا حساب می‌کنید؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بی عقل! لَا تَشْعُرُونَ بی شعور!

درس سوم: عبدالله ابن مسلمه ابن قعنب از سلیمان یعنی ابن بلال از جعفر ابن محمد از عطاء ابن ابی ربّاح. أَنَّهُ سَمِعَ عَائِشَةَ از ام‌المومنین عایشه زَوْج النَّبِيِّ همسر پیغمبر تَقُولُ گفت كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الرِّيحِ وَالْغَيْمِ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ وقتی که باد تند می‌آمد پیغمبر رنگ می‌باخت و متوحش می‌شدو وَ أَقْبَلَ وَ أَذْبَرَ و مدام راه می‌رفت، این طرف و آن طرف می‌آمد و ناآرام بود. فَإِذَا مَطَرْتُ سُرِّيهِ وقتی که باران می‌آمد، خوشحال می‌شد وَ ذَهَبَ عَنْهُ ذَلِكَ نَارَاحَتِیِ ها دور می‌شد و اعصابش سر جایش می‌آمد. عایشه گفت برای چه این حال را پیدا می‌کنی؟ خب باد است دیگر. باد چیست؟ حرکت باد به صورت سرعت، می‌شود طوفان. آیا چیز مهمی است؟ عایشه گفت: فَسَأَلْتُهُ پرسیدم برای چه ناراحت می‌شوی برای چه می‌ترسی؟ فَقَالَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عَذَابًا سَلَطَ عَلَى أُمَّتِي وَ يَقُولُ، إِذَا رَأَى الْمَطَرَ رَحْمَةً. خب حالا سؤال این است: الان طوفان آمد پیغمبر رنگ باخت و خودش را باخت و مدام این طرف آن طرف می‌رود، خب؟ برای چه ناراحت شدی و ترسیدی؟ پیغمبر گفت: گفتم شاید عذاب می‌آید. آیا عذاب را قبلاً جبرائیل اعلام نمی‌کند؟ ببین، اینها یک روزنه‌هایی برای مچ‌گیری است ها. برای اینکه ببینیم اصلاً جبرائیلی هست یا نیست! جبرائیلی که برای بند کفش مردم از آسمان فرمان می‌آورد که بند کفشت را باید ببندی و اینطوری نباشد و کفشت چه رنگی باشد، آیا برای عذاب اعلان نمی‌کند که یا رسول الله الان می‌خواهد عذاب بیاید؟ که پیغمبر اینطوری به دردرسر بیفتد اعصابش خرد بشود و

بین مردم هم آبروریزی بشود بعد بگویند به پیامبر را باش از یک طوفان ترسید!

درس چهارم: انگار این بحث، جواب آن یکی بحث است. صاحبان حدیث هارون ابن سعید الایلی از ابن وهب از عمرو ابن حارث از عبدالرحمن ابن قاسم از پدرش؛ قاسم ابن محمد ابن ابی بکر الصّدیق. محمد ابن ابی بکر که معرف حضورتان هست، پسر ابوبکر است ولی از یاران مخلص امیرالمومنین است که بعد هم به دست داعیه‌داران محبت و ارادت به ابوبکر، این فرزند به طور فجیعی در مصر کشته شد. زمانی که او استاندار علی بود. قاسم ابن محمد ابن ابوبکر از عبدالله ابن عمر نقل می‌کند، می‌گوید أَنَّهُ كَانَ يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ عُمَرَ أَنَّ ابْنَ مَعْمَرٍ قَالَ لَمْ يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، اینجا برخورد پیغمبر با خسوف و کسوف خیلی معمولی است. چون آن موقع عوام می‌گفتند که ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی مثلاً نشانه از بین رفتن یک بزرگی است. همین حرف‌هایی که در تقویم‌های منجمین می‌نویسند. وَلَا لِحَيَاتِهِ وَتَقَى كَيْفَ خُورِشِدِ كَرَفْتِهِ، نه کسی به دنیا آمده و نه کسی مُرده. وَلَكِنَّهُمَا آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ اما این نشانه‌ای از نشانه‌های خداست، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا شَمَا فَقَطْ نماز بخوانید. حالا این در برابر آن بحث قبلی است؛ آنجا پیغمبر خودباخته شد و از خود بیخود شد، عایشه می‌گوید آخر چرا؟ تو که پشتوانه اعصاب و احساس مسلمین هستی! می‌گوید می‌ترسم عذاب بیاید. ولی اینجا که مردم این را نشانه عذاب می‌بینند پیغمبر می‌گوید نه، اینکه چیز مهمی نیست!

درس پنجم: راویان زهیر ابن حرب، محمد ابن عبدالله ابن نمیر، سفیان ابن عیینه از ابی الزناد از اعرج از ابوهریره. مدام درب خانه ابوهریره می‌آییم، چه آدم خوبی است! بیخود نیست که تا درب مستراح هم پیغمبر را تعقیب می‌کرد، بعداً می‌خواست از این تعقیب و گریزها و مجالست‌ها و همنشینی‌ها سرقفلی به دست بیاورد که به دست آورد! هر چه می‌گفت، مردم می‌گفتند راست می‌گوید ابوهریره است دیگر، صاحب رسول الله، رفیق پیغمبر و مصاحب نبوی است. ابوهریره چه می‌گوید؟ يَتْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ وَقَالَ يَبِينُ اللَّهُ مَلَأَى پیغمبر گفت خدا فرموده. خدا چه گفت؟ گفت که ای آدمیزاد از آنچه که به تو داده‌ام، پخش کن، انفاق کن، به دیگران بده، صدقه بده، سفره بینداز و هدیه بده تا بر تو انفاق کنم. ببینید چه بده بستان ذَلَّتْ بَارِي است! دقت کنید خدا چقدر کوچک است که معامله می‌کند، می‌گوید اول تو بده تا من به تو بدهم. از آن چیزی که من به تو دادم به دیگران پخش کن تا من به تو بدهم. در فرهنگ دینی قد و قواره خدا چقدر کوچک است. اگر سرپرست آفرینش است که اصلاً کره زمین در نظر نمی‌آید وای به حال سکنه‌اش! بعد خدا بیاید بگوید که تو به نیازمندان بده و من هم به تو می‌دهم. شرط کند. مثل یک بچه که به دیگری شرط می‌کند، که تو اول آدامست را به من بده تا من لواشکم را به تو بدهم. ببینید چقدر حقیر است! بعد پیغمبر فرمود نترسید بدهید در راه خدا. خدا خیلی پولدار است. دست خداوند شب و روز پر است و همواره ریزان و هیچ چیزی از آن کاسته نمی‌شود. خیالتان جمع باشد، هر چه دلت می‌خواهد در راه خدا خرج کن، خدا به تو بیشتر می‌دهد. شده مثل انتخابات که طرف نماینده مجلس را ساپورت می‌کند تا بعد که او صندلی گرفت، او هم هوای این را داشته باشد. اگر می‌گویی که خدا صمد است، بی‌نیاز است، غنی است، پس چرا باید تو و منی کند؟ که اول تو بده تا من بدهم. یعنی بشر را هم ردیف خدا آورده. خدا اگر خدای آفرینش است که بشر هیچ و پوچ است، چطور

در کنارش قرار می گیرد بعد اینطوری خدا با او حرف می زند که نه، اول تو! این کلام را هیچ وقت فراموش نکنید یا ابْنِ آدَمَ أَنْفِقْ أَنْفِقْ بده تا من بدهم. تو اول دست در جیب خودت بکن تا من دست در خزانه ام بکنم! من نمی دانم این الفبایی که ادبیات دین را تشکیل می دهد، آیا قبلاً مورد مزه مزه قرار نگرفته؟ می گوید حرفی که می خواهی بزنی اول آن را مزه مزه کن و بسنج، ببین که این حرف درست است یا نه؟ حالا این حرفایی است که زده اند، و مثل همیشه قضاوت ما این است که اگر حرف پیغمبر است؛ که این خدا اینقدر کوچک است که به درد خدایی نمی خورد. اگر حرف پیغمبر نیست؛ چقدر حرف هرج و مرج در دین زیاد است که پایه و اساس خداشناسی اینگونه تعریف می شود. باز در بُعد اول که بگوییم اگر حرف پیغمبر است، ما قبول نمی کنیم چون پیغمبر اعقل بود، اعلم بود، هیچ وقت پیغمبر این حرف را نمی زند. بنابراین حرفی که به نام پیغمبر زده می شود و به نام سنت نبوی در اسلام جاری می شود، هیچ وقت سبب هدایت مسلمان ها نخواهد شد.

(فایل صوتی ۶۵۰۱): معاملات مندرس، توحید را به چالش می کشاند! مباحث از کتاب صحیح بخاری است ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری، از معتبرین حدیث اهل سنت و جماعت است. عوامل حدیث اسماعیل، مالک، ابی الزناد، اعرج، ابوهریره، رسول الله. قَالَ اللَّهُ أَنْفِقْ يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفِقْ عَلَيْكَ می گوید خدا گفته است که بده به نیازمندان. دست به جیب باش، دست به خرج باش، بریز و بپاش کن تا من هم به تو بدهم. اولاً معامله پایاپای است که خلاف صمدیت الهی است. یعنی تو بدهی من می دهم. پس اگر تو ندهی من نمی دهم. أَنْفِقْ يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفِقْ عَلَيْكَ، معاملات پایاپای است. و بعدش هم اینکه هر کس که انفاق کرد جای آن خدا چیزی نداد. الگوهای ما معصومین هستند که هرچه داشتند انفاق کردند، ولی خداوند اولی ترین موجودیت آنها را سلب کرد که امنیت باشد. عدم تطابق است و گنج شدن موحد در پیچ و خم استدلالات دینی!

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۷ - فایل صوتی ۶۴۲۷ - برخورد طلبکارانه و بی منطق با مخلوق! - وقتی که آتش جهنم به این راحتی خاموش می شود، چه نیازی به دوری از محرّمات می باشد؟ - اذعان به بی سوادى پیروان، حساب عقلانیت را روشن می کند. - تمسخر گرفتن احکام در نزدیک ترین فرد: وَ حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ ابْنُ زَكْرِيَّا، حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ مَخْلَدٍ، حَدَّثَنِی سُلَيْمَانُ وَ هُوَ ابْنُ بِلَالٍ، حَدَّثَنِی مُعَاوِيَةُ ابْنُ أَبِي مُزَرَّدٍ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا لِلَّهِمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا وَ يَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا - حَدَّثَنَا عَوْنُ ابْنِ سَلَامٍ الْكُوفِيُّ، حَدَّثَنَا زُهَيْرُ ابْنِ مُعَاوِيَةَ الْجُعْفِيُّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مَعْقِلٍ، عَنْ عَدِيِّ ابْنِ حَاتِمٍ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَتِرَ مِنَ النَّارِ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عُذْرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّى، وَابْنُ بَشَّارٍ قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْأَسْوَدِ ابْنِ قَيْسٍ، قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ ابْنَ عَمْرٍو ابْنَ سَعِيدٍ، أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَ لَا نَحْسِبُ الشَّهْرَ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ عَقَدَ الْإِبْهَامَ فِي الثَّالِثَةِ "وَالشَّهْرُ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ هَكَذَا" يَعْنِي تَمَامَ ثَلَاثِينَ - حَدَّثَنِی عَلِيُّ ابْنُ حُجْرٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْبَلُ إِحْدَى نِسَائِهِ وَ هُوَ صَائِمٌ" ثُمَّ تَضَحَّكَ - همان مصدر و مأخذ این چند روز است؛ کتاب صحیح مسلم

از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر و اشراف محدثین و روات اهل سنت و جماعت. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. - ایضا همان کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. - ایضا همان سند است، کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر و اشراف محدثین و روات اهل سنت و جماعت.

درس اول: اصحاب حدیث، قاسم ابن زکریا از خالد ابن مخلد از سلیمان ابن بلال از معاویه ابن ابی مَرْزَد از سعید ابن یسار از ابوهریره از رسول الله است. پیغمبر چه فرمود؟ گفت مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا لِلَّهِمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا وَيَقُولُ الْآخَرُ لِلَّهِمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا. خب این درس چه می گوید؟ ابوهریره چه چیزی را به پیغمبر بسته؟ می گوید که رسول خدا فرمود هر روز دوتا فرشته از آسمان به زمین می آیند، دستانشان را بالا می کنند، یکی از آنها می گوید خدایا هر کس که در راه تو بخشنده است و مهربان است عوض آن را بده، و فرشته دومی می گوید خدایا کسی که بخیل و لئیم است و به کسی چیزی نمی دهد او را نابود کن! آیا این شد حرف؟ مگر رازقِ مردم، تقسیم کننده روزی خدا نیست؟ خب اینجا الان یک خدا هم روی زمین شد! یعنی کسی که در راه خدا به بندگان می دهد و کسی که نمی دهد. مگر اختیاری است؟ آن کسی که دست و دلباز است مگر نمی گویی که در خون اوست در ژن اوست، یعنی چه؟ یعنی از قبل تعبیه شد. آن کسی هم که حرص مال دارد و بقول عوام چهار چنگولی به مالش چسبیده او هم اختیار ندارد، او هم اینطوری بار آمده! خب حالا این دعایی که می کند چیست؟ این دعا خنده دار است. یک کاره برای هر نفر دوتا فرشته از آسمان می آیند این دعا را می کنند! چقدر ما فرشته داریم، بعد این فرشته ها چقدر بیکار هستند! این دعا می کند که خدایا بده به آن کسی که می دهد و او هم می گوید به آن کسی که نمی دهد نده پدرش را هم دریاور. بابا این پدرش همه در آمده، این دیگر دعا نمی خواهد! همه آنهایی که اهل خیر بودند زدند گاراژ، در عریضه هایشان به من می گویند، یا ندارند، طبقه یک و دو جامعه بودند و الان شدند پنج و شش، یا دارند، بی اعتقاد شدند، یا دارند، می ترسند و می گویند نکند اموالمان را بدهیم فردا خودمان محتاج بشویم. پس این دست کیست؟ این فکر دست کیست؟ بعد آن هم که نمی دهد باید نفرینش کنی؟

درس دوم: سلسله روات: عون ابن سلام کوفی از زهیر ابن معاویه الجعفی از ابی اسحاق از عبدالله ابن معقل از عَدی ابن حاتم که از حواریون خوب پیغمبر است. قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ كَافٍ شَنِيدَمَ از پیغمبر یَقُولُ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَتِرَ مِنَ النَّارِ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ یعنی پیغمبر فروع دین را دور زده دیگر، ها؟ می گوید اگر نماز نخوانی به جهنم نمی روی. این متن این را می گوید دیگر، اگر روزه نگیری به جهنم نمی روی یا اگر آدم بکشی به جهنم نمی روی. می گوید همین قدر که دست و دلباز باشی بس است! می گوید حتی یک نصف خرما را بدهی از جهنم دور می شوی. چطور شد؟! این همه برای مردم خط و نشان کشیدن که اگر این کار را بکنی به جهنم می روی آن کار را نکنی به جهنم می روی، بعد اینکه جهنم چطوری است؛ شکل هندسی آن، اطلس جغرافیایی آن، ترس و لرز و تهدید. همه اینها هست، بعد می گوید پیغمبر گفت دست و دلباز باش، کریم باش، جواد باش، سخی باش، بخشنده باش، اگرچه به نصف خرما! با نصف خرما از جهنم نجات پیدا می کنی! حالا تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

درس سوم: اصحاب حدیث: ابوبکر ابن ابی شیبہ از عُندر از شعبه از محمد ابن مثنی از ابن بشار از ابن مثنی از محمد ابن جعفر از شعبه از اسود ابن قیس از سعید ابن عمرو ابن سعید از عبداللہ ابن عمر پسر عمر الفاروق. گفت پیامبر فرمود إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ الشَّهْرَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَعَقَدَ الْإِبْهَامَ فِي الثَّلَاثَةِ وَالشَّهْرَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي تَمَامَ ثَلَاثِينَ پیغمبر یک پرده را کنار می زند. همانی که دنبالش هستی! می گوید ما امت بی سوادی هستیم!، یا رسول اللہ این چیه که می گویی؟ اگر عُقلا این را بشنوند دست می گیرند. نه می نویسیم، نه حساب می کنیم! حساب کتاب بلد نیستیم و نوشتن بلد نیستیم. ببین نوشتن با حساب و کتاب فرق می کند. نوشتن یعنی املا، انشاء. حساب و کتاب یعنی امروز چند شنبه است، چه برجی است، چه ماهی است، چه سالی است. می گوید این را هم بلد نیستیم. اللہ اکبر! می گوید نمی دانیم که اینقدر از ماه گذشته و آنقدر مانده است. دوباره متن را بخوانم خیلی هول انگیز است إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ ما امت جاهل و نادان هستیم. پس این وحی چکار می کند؟ پس این جبرائیل چه خدمتی به بشریت می کند؟ پس اینکه گفت باید رجال ظهوری اعلم زمان باشند، تکلیف چیست؟ یعنی پیغمبر باید داناترین اهل زمین باشد. حالا اینجا خود پیامبر دارد اعتراف می کند و می گوید ما بی سواد هستیم، نه تنها من بلکه پیروانم! آن وقت آن کسی که می خواهد دین را مسخره کند، این روایت را دست می گیرد. چه می گوید؟ می گوید این آیات، احادیث و روایات باب هضم و درک و شعور بی سوادها است! حالا بیا و جمعش کن، بیا و درستش کن. باز هم همان برداشت آزاد ما که یا پیغمبر گفته و یا نگفته! اگر گفته که همین داستان است و اگر نگفته، ببینید از طریق سنت نبوی و سیره آن حضرت چه به خورد ما داده اند که اینگونه دارند امت محمدی را رسوا می کنند و مشاعر پیامبر و طرفدارانش را زیر سوال می برند!

درس چهارم: روات و محدثین: علی ابن حُجر از سفیان از هشام ابن عروه از پدرش از عایشه امّ المومنین. مادر اهل سنت چه گفت؟ گفت كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُقْبَلُ إِحْدَى نِسَائِهِ وَ هُوَ صَائِمٌ ثُمَّ تَضَحَّكُ، این درس از آن احادیث بودار است ها! ناموس پیغمبر می گوید: رسول الله در هنگامی که روزه داشت زناش را می بوسید. بعد عایشه خندید. حالا آن بوسه مهم نیست، روزه را باطل نمی کند ولی این ثُمَّ تَضَحَّكُ خیلی حرف دارد. آیا شما به نتیجه گیری تاریخ رو می کنید یا نه؟ تاریخ می گوید این خانم بزرگوار، پیغمبر را قبول نداشته و دلایلش را هم خود اهل سنت نوشته اند. یکی از آنها همین است که نقل می کند؛ پیغمبر در هنگام روزه داری ما را می بوسید، بعد هم عایشه به این نوع کار خندید. یکی هم همان روایت است که پیغمبر وارد خانه شد و دید امّ المومنین می گوید وای سرم، سردرد دارد، پیغمبر گفت من هم سردرد دارم، بعد پیغمبر گفت می شود من تو را کفن کنم و در قبر بگذارم؟ یادت هست؟ یادت هست آنجایی که درس داشتیم امّ المومنین هر وقت از پیغمبر ناراحت بود و خوشش نمی آمد به خدای ابراهیم خلیل قسم می خورد و می گفت به خدای ابراهیم و هر وقت با پیغمبر خوب بود می گفت به خدای محمد! یادتان هست در آن درس پیغمبر از دست اینها فرار کرد و رفت در مسجد بست نشست؟ یک ماه ترک زناش را کرد. یادت هست که بعد پدر عایشه یعنی ابابکر صدیق خلیفه اول رسول الله آمد یقه دخترش را گرفت و گفت چرا پیغمبر را اذیت کردی و بعد خلیفه دوم عمر الفاروق هم آمد یقه دخترش حفصه را گرفت و گفت از دست شماها چه کار کنم چرا پیغمبر را اذیت می کنید؟ در داخل خانه

پیغمبر خیلی خبرها است، می دانید که همه این روایات از مصادر اهل سنت است. چون اگر شیعه اینها را بگوید آنها رد می کنند و می گویند نه اینها با سنی ها بد هستند! بعد این را بگذار کنار اینکه جبرائیل می آمده در خانه ام المومنین عایشه و در زیر پتو وحی نازل می کرده است. چقدر خوب است که این اسناد را خود برادران اهل سنت گفته اند و اگر شیعه می گفت، برای قضاوت یک ریال ارزش نداشت. بخاطر اینکه می گویند شما دشمن هستید و دارید برایشان می سازید و از این مهمتر اینکه باز به پیغمبر بسته اند که پیغمبر گفت نیمی از دینتان را از عایشه بگیرید. یعنی نصف آن را جبرائیل آورد زیر پتوی عایشه داد و نصف دیگرش را هم پیغمبر می گوید وقتی من از دنیا رفتم از عایشه بگیرید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۸ - فایل صوتی ۶۴۲۸ - سؤال، مردودی وحی است! - چگونه فقه به احکام فشار مبدل می شود؟ - فاسق، عنوان بی دین است که به جانوران هم تعلق می گیرد! - امنیت به چه معناست و کجا

یافت می شود؟: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَدِينَةَ، فَوَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسُئِلُوا عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالُوا: هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي أَظْهَرَ اللَّهُ فِيهِ مُوسَى، وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ، فَتَحْنُ نَصُومُهُ تَعْظِيمًا لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ فَأَمَرَ بِصَوْمِهِ - حَدَّثَنَا هَارُونُ ابْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ وَ أَحْمَدُ ابْنُ عِيسَى قَالَا أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي مَحْرَمَةُ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ عُبَيْدَ اللَّهِ تَبْنَ مِقْسَمٍ يَقُولُ سَمِعْتُ الْقَاسِمَ ابْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ تَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَرْبَعُ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يُقْتَلْنَ فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ، الْحِدَاةُ وَالْغَرَابُ وَالْفَارَةُ وَالْكَلْبُ الْعُقُورُ قَالَ: فَقُلْتُ لِلْقَاسِمِ: أَفَرَأَيْتَ الْحَيَّةَ؟ قَالَ: تُقْتَلُ بِصُغْرِ لَهَا - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ وَ هُوَ ابْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُزْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ خَمْسٌ فَوَاسِقٌ يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ: الْعُقُورُ وَالْفَارَةُ وَالْحَدْيَا وَالْغَرَابُ وَالْكَلْبُ الْعُقُورُ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ مُسْهِرٍ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ يَسِيرِ ابْنِ عَمْرٍو عَنْ سَهْلِ ابْنِ حُنَيْفٍ، قَالَ أَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ إِنَّهَا حَرَمٌ آمِنٌ - کتابیست که چند روز از در دست داریم. کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر و اشراف صنعت حدیث سازی و کارخانه روایت پروری است. - ایضا همان کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است - همان سند است، کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: (مرتبط با تدریس ۶۱۷۹) روات: یحیی ابن یحیی از هُشیم از ابی بشر از سعید ابن جُبیر از عبدالله ابن عباس از رسول الله. قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَدِينَةَ، فَوَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسُئِلُوا عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالُوا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي أَظْهَرَ اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ فَتَحْنُ نَصُومُهُ تَعْظِيمًا لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ فَأَمَرَ بِصَوْمِهِ پیغمبر وارد مدینه شد دیدند که یهودی های مدینه روزه هستند و روز عاشورا هم بود. حضرت فرمود که امروز برای چه روزه گرفتید؟ ظاهراً ماه روزه گرفتن یهودی ها نبوده. یهودی ها گفتند امروز روزی است که خداوند در آن موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا ما از روی تعظیم و بزرگداشت آن، روزه می گیریم. پیامبر فرمود: ما به موسی از شما سزاوارتریم، آنگاه به روزه داری در آن روز دستور داد. خب اینجا چند تا موضوع هست،

یکی اینکه پیامبر چطور نمی داند که امروز چه روزی است که اینها روزه گرفته اند و باید سؤال کند؟ ارتباط دائمی با جبرئیل شامل این می شود که پیغمبر بر همه چیز مسلط باشد. بعد هم که آنها روزه می گیرند و ما هم روزه بگیریم، آوردن یک حکم از یهود به اسلام، نقض استقلال است. بعد که می گوید نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ، ما از شما به موسی نزدیکتر هستیم، این یک نوع تبعیت را نشان می دهد. یعنی آنها پیرو موسی بودند این روز را پاس می داشتند و پیغمبر هم پیرو موسی شد نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى! اگر چند تا روایت را که در درس داشتیم کنار هم بگذاریم بلندمرتبگی موسی را بر پیغمبر خاتم نشان می دهد. (درس ۵۵۵۱). من الان خاطرم نیست ولی چند تا سند داریم و یکی این است که پیغمبر به معراج رفت دید موسی آنجاست و قبل از او رفته است. به هر تقدیر این موضوع که پیغمبر حکمی را از یهود به اسلام وارد کرد این ناقض قاعده خاتم الادیان، خاتم الکتب و خاتم الانبیاء است؛ یک مثلث!

درس دوم: سلسله روایت: یحیی ابن حبیب الحارثی از خالد ابن حارث از شعبه از ابراهیم ابن محمد ابن مُنتشر از عایشه. أَنَّهَا قَالَتْ عَايشَةُ كُنْتُ أَطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضَحُ طِيبًا در حج قانون این است که نه بوی عطر مصرف بشود و نه آمیزش با زن. اینجا ام المومنین چیزی که نقل می کند یک افتضاح شرعی است. عایشه می گوید كُنْتُ أَطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ بِيْتِهِ بِمَاءٍ مِنْ بَيْتِهِ ثُمَّ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ بعد می رفت یکی یکی با زن هایش آمیزش می کرد. ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا بعد احرام می بست در حالیکه بوی خوش گذشته می آمد. اگر اینجا بگوییم که قبل از احرام بوده باز یک مسئله دیگر باقی می ماند و آن این است؛ کسی که یک سفر زیارتی برای حج می رود که خدا را زیارت کند که حرمسرا نمی برد! الان اینجا عایشه ناقل است می گوید ثُمَّ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ. یک زن همراه خودش می برد، دو تا می برد، این نِسَائِهِ جمع است. این مسئله غرائز خیلی مهم است، غریزه جنسی مثل غریزه خواب است، مثل خوردن، خوابیدن و نوشیدن، جزء ضرورت هاست، اما اینطوری که به صورت گسترده انجام می شود، خیلی سوال برانگیز است!

درس سوم: این درس، دو حدیث دارد. صاحبان حدیث ابوریع الزهرانی از حماد ابن زید از هشام ابن عروه از پدرش از عایشه از پیغمبر. حَمْسٌ فَوَاسِقُ يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ. در حدیث اول می گوید: يُقْتَلْنَ فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ. اینجا در حدیث دوم الحِلَّ را نیاورده است. الْعُقْرَبُ وَالْفَأْرَةُ وَالْحَدْيَا وَالْغَرَابُ وَالْكَلْبُ الْعُقُورُ پیغمبر گفت که پنج جانور را در حرم امن الهی در مکه بکشید. اما در حدیث بالا می گوید فرقی نمی کند، چه مُحْرِم باشی و چه نباشی، بکشید. این جانوران عبارتند از عقرب، موش، کلاغ، سگ گزنده و زغن است. زغن هم نوعی از پرندگان است. حالا این خیلی مهم نیست، شریعت جواز قتل اینها را داده، می گوید: أَقْتُلُ الْمُؤْذِيَ قَبْلَ أَنْ يُؤْذِيَ، بکش هر کسی که تو را می خواهد اذیت کند قبل از اینکه اذیت بکند، قصاص قبل از جنایت! ولی مسئله این است که می گوید: حَمْسٌ فَوَاسِقُ پنج فاسق! این عبارت فاسق در شریعت منحصر به انسان است، به انسان بی دین فاسق می گویند. فواسق، جمع فاسق است. فاسق به کسی می گویند که مکلف است و از شرایع دین تعدی می کند. آیا حیوان مکلف است؟ تکلیف با عقل است. آیا حیوان عاقل است که بعد بگوید که اینها فاسق هستند؟ حدیث بالایی می گوید أَرَبْعٌ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ چهار تا هستند که همه آنها فاسق هستند. فاسق و فاجر همراه هم است. یعنی کسی که تبعیت از فروع دین نمی کند، در ادبیات دینی به

او فاسق می گویند. می گویند آدم فاسقی است مثلاً مشروب می خورد می گوید آدم فاسقی است یا زناکار است لواط کار است. بعد اینجا فسق را برای حیوان که نه تکلیف دارد و نه عقل دارد به کار برده است.

درس چهارم: اصحاب حدیث: ابوبکر ابن ابی شیبہ از علی ابن مُسَہَر از شیبانی از یُسَیر ابن عَمرو از سهل ابن حُنَیف از رسول اللہ. گفت اَھْوٰی رَسُوْلُ اللّٰہِ بَیْدَہٗ اِلَی الْمَدِیْنَةِ فَقَالَ اِنَّہَا حَرَمٌ اَمِنْ پیغمبر دست به سوی شهر مدینہ دراز کرد و گفت اینجا حرم امن است. حرم امن یک چک است که باید پاس بشود، امنیّت در همه ابعاد؛ امنیّت در خشکسالی، امنیّت در بیماری، امنیّت در جنگ، امنیّت در ارتداد. شما وقتی که از هر جہتی خیالتان راحت است، برایتان مأمّن است و امنیّت خاطر ایجاد می شود، وقتی که نگران سرایت بیماری هستید پس امنیّت ندارید. نگران دزد هستید، امنیّت ندارید. نگران فقر هستید، امنیّت ندارید. نگران درگیری هستید، امنیّت ندارید. بعد پیغمبر می گوید کہ این شهر، شهر امن است. تاریخ ہم نشان داده است کہ این حَرَم امن نہ برای مردمش امن بودہ و نہ برای اہل بیت امن بودہ. امام حسین برای چہ از مدینہ بہ مکہ کوچ کرد؟ برای اینکہ امنیت نداشت، بہ اقوامش گفت اگر من بمانم اینہا من را می کشند. یا اینکہ وقتی مدینہ در دست بنی ہاشم افتاد و علیہ نمایندہ یزید کودتا کردند کہ داستانش را شنیدہ اید، یزید سہ روز شهر را در ہمہ ابعاد برای سربازانش مباح کرد و گفت تا سہ روز ہر کاری خواستید بکنید مؤاخذہ نمی شوید. بعد از سہ روز دیگر چیزی از این شهر باقی نہاند؛ از مال، ناموس، معتقدین، موحدین، متشرعین. پس اثبات این حرف کہ اینجا شهر امن است، خیلی مہم است. پیغمبر یک چیزی می گوید و می رود، ایشان حتماً می دانند کہ ہر حرفی واکنش دارد، عکس العمل دارد، عوارض دارد. وقتی کہ می گوید این شهر، امن است پس تا روز قیامت باید امنیّت آن حفظ بشود. حالا اینجا کہ امن نیست، بلد امین مکہ ہم کہ ثابت شد امن نیست، فقط مردم یک طورہایی تشویق شدند کہ در یک مقطع زمانی بہ یک جایی توجہ کنند.

ظہوریاب منتظران ۵۵۷۹ - فایل صوتی ۶۴۲۹ - حفاظت های غیر عملی، فریبکاری است! - دل خالص در گرو یکی باشد؛ در آئین خداپرستی! - نقشہ هایی کہ عواقب آن، کلیت دین را در بر می گیرد. - مشکلی نخواهد بود اگر نتوانستید کاری کنید کہ بن بست های تقدیر است!: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ يَعْنِي ابْنَ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ نُبَيْهٍ، أَخْبَرَنِي دِينَارُ الْقُرَاطِ، قَالَ سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ، أَذَابَهُ اللَّهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ أَحَدًا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، وَاسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَابُوبَكْرُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابُوكُرَيْبٌ قَالَ يَحْيَى وَاسْحَاقُ أَخْبَرَنَا وَقَالَ الْآخَرَانِ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ تَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَهِيَ بِنْتُ سِتٍّ وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ وَمَاتَ عَنْهَا وَهِيَ بِنْتُ ثَمَانَ عَشْرَةَ - وَحَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ مَعْبُدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، - قَالَ: قُلْتُ لَهُ: سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: لَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّمَا هُوَ الْقَدَرُ - همچنان کتاب صحیح مسلم در دست است از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از مشاہیر و مشایخ محدثین و روات اہل سنت. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم

ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب مستند همان کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - همین کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: اصحاب حدیث: قتیبہ ابن سعید از حاتم ابن اسماعیل از عمر ابن نُبیہ از دینار قَرَظ از سعد ابن ابی وقاص از رسول اللہ. مَنْ أَرَادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ، أَذَابَهُ اللَّهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ اینها می گویند که رسول اکرم گفته، فرمود هر کس سوء قصدی به شهروندان مدینه داشته باشد خدا او را ذوب می کند، همچنان که نمک در آب ذوب می شود. در جلسه قبل یک درس مشابه هم داشتیم. ببینید تاریخ یک چیزی می گوید و نوشتار چیز دیگری می گوید. این عدم تطابق ثبت با سند یعنی همین. سند اینهاست؛ اسناد و مدارک دین. ثبت، نوشتار تاریخ است لحظه به لحظه. الان اهالی مدینه که کسی نمی تواند به اینها آزاری برساند، آیا خود پیغمبر اهل مدینه است یا نه؟ پیغمبر را سحر می کردند یا نه؟ پیغمبر در خانواده درگیر بود یا نه؟ اینهایی که می گویم همه اسنادش در دایره المعارف است. پیغمبر به وسیله اصحاب و انصار، قانون وصایت را ناامیدکننده دید یا نه؟ پیغمبر سَم خورد یا نه؟ پیغمبر وصیت نوشت یا نه؟ خب این سوء قصد است دیگر. حالا سوء قصد حتماً باید هفت تیر بیاورند روی شقیقه پیغمبر بگذارند و او را بکشند؟ فاطمه زهرا مورد سوء قصد قرار گرفت یا نه؟ شیطان در اهالی مدینه تجلی کرد اینها دست به دست هم دادند و خرد خرد فاطمه را زجرکش کردند. همچنان امیرالمومنین، چرا پایتخت را از مدینه به کوفه عوض کرد؟ اگر آنجا جای پایش محکم بود و احساس خطر نمی کرد هجرت نمی کرد. همچنان امام حسن، اگر یادتان باشد همین اخیراً یک درسی داشتیم که امام حسن مجتبی از کوفه تعریف کرده بود، یادتان هست؟ امام حسن مجتبی زمانی که پدرش در آن پنج سال زمامدار بود، با پدرش از مدینه به کوفه هجرت کرد و بعد خودش جانشین شد که یک چنین جنایتی با خودش کردند و مرتب به او قصد سوء کردند. بعد، از کوفه به مدینه دوباره هجرت کرد با اینکه در کوفه اذیتش می کردند خلاف حرف پیغمبر را می زد و می گفت که کوفه چیز دیگر است. خوب است که ما این اسناد را داریم ها، اگر ما یک کتابخانه خریدیم و با این چشم علیل خواندیم می ارزد، نخبه های از ارکان دین را ما آنجا جمع کردیم. ابی عبدالله نصف شب در رفت. آن آیه را خواند، آن آیه ای که موسی از مصر که فرار کرد خواند، و همچنین همه آنها.

درس دوم: محدثین: عبیدالله ابن معاذ از پدرش از قُره ابن خالد از قتاده از انس ابن مالک از رسول اللہ. رسول اللہ فرمود إِنَّ أَحَدًا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ كَوْهٍ احد تنها کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم. ما از همین رسول اللہ چقدر درس داشتیم و داریم که فرمود شرک عبارت است از انعقاد دو محبت در دل، دو رُویہ نگری. گفت در دل دو محبوب نمی گنجد! حالا چطور پیغمبر، هم هضم در خداست و هم کوه را دوست دارد؟ بعد یک چیز دیگر؛ باز در ولایت تشریعی و تکوینی داشتیم که تحت ولایت والیان وسطی تمام موجودات هستند یعنی همه کوه ها پیغمبر را دوست دارند، پس چرا اینجا تخصیص داده إِنَّ أَحَدًا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ؟!

درس سوم: راویان: یحیی ابن یحیی، اسحاق ابن ابراهیم، ابوبکر ابن ابی شیبہ، ابوکریب، یحیی، اسحاق، اخران، ابومعاویہ، اعمش، ابراهیم از اسود از عایشہ. امّ المومنین چه گفت؟ گفت تَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ هِيَ بِنْتُ سِتٍّ وَ بَنَى بِهَا وَ هِيَ بِنْتُ تَسْعٍ وَ مَاتَ عَنْهَا وَ هِيَ بِنْتُ ثَمَانَ عَشْرَةَ این بحث به شکل های مختلف شده، منتها حالا یک چیزهای

جدید در آن هست. عایشه می گوید من شش ساله بودم که پیغمبر با من ازدواج کرد، نه ساله بودم با من عروسی کرد به حجله رفتیم تا اینجایش را خوانده بودیم، می گوید هجده ساله بودم که ایشان از دنیا رفت. دقت کنید! یک زن جوان هجده ساله چگونه رکابدار اسلام می شود؟ ها؟ چگونه جبرائیل افتخار را به او می دهد که برای وحی به خانه او برود؟ در همه اینها مطالعات عمیقی است ها! حتماً چندین سال قبل از هجده سالگی جبرائیل با او مراد داشته دیگر! بعد این چطوری توجیه می شود که خود اهل سنت نوشته اند که جبرائیل زیر لحاف عایشه می رفته و وحی را صادر می کرده؟ اگر اینها را شیعه می گفت، اهل سنت شش تا فحش هم نصیب شیعه می کردند که دروغگو، تهمت زن، ولی خودشان گفته اند. خوشبختانه ادله ما، هم از شیعه هست و هم از سنی! عایشه هجده سالش بوده که پیامبر در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفت. خب، هجده سالش بوده، چه موقع ازدواج کرده؟ در شش سالگی. چه موقع به خانه پیغمبر رفته؟ در نه سالگی. خب دو نه تا هجده تا! یعنی از نه سالگی تا هجده سالگی، نه سال تمام در معرض وحی بوده، خب این بچه چگونه فتق و رتق وحی می کرده؟ چگونه مدیریت خانه می کرده؟ حتماً یک امتیازی داشته والا پیغمبر که نه تا زن داشت! حالا این یک طرف. چطور پیغمبر سفارش کرد که نیمی از دین مرا از عایشه بگیرید؟ عایشه ای که نه سالش بوده وحی در خانه اش وارد می شده. وقتی که من می گویم می شود روایت ساخت، نگو چرا! آیه را با آن عظمت که می گوید قطعی الصدور است و حتماً صدورش از طرف الله است یک شبه در شام غریبان شهادت نبوی آن را فتق و رتق کردند، آماده اش کردند، ویراستاری اش کردند، شسته رفته اش کردند و تحویل دادند و هر چه هم خواستند به شهادت معاویه در آن نوشتند که سندش را داریم. آن وقت نمی توانند حدیث بسازند؟ الان من چند تا اسم بردم؛ فلانی از فلانی از فلانی، خب همینطوری می شود درست کرد. البته این آخری ها نه، متاخرین نه، بلکه متقدمین! آنهایی که مثل خود همین امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری بودند، آیا این نمی توانست حدیث درست کند؟ ببینم این اسم هایی که آورده اسم اشخاص است دیگر، آیا اینها آمدند در تاریخ شهادت دادند به اینکه ما این را گفتیم و ما جزء سلسله روات بودیم؟ ها؟ اینها مُردند خاک شدند و تمام شد. از اسامی شناخته شده، در حدیث سازی و روایت سازی ردیف می کنند، فرقی نمی کند. چقدر روایات داشتیم از شیعه که فراخور عزت و عظمت اهل بیت نبودند؟ خب اینها را همینطوری می سازند دیگر، منتها چه کسی می سازد؟ آن قدیمی ها! الان این جدیدی ها نمی توانند حدیث بسازند، چون همه به کتب قدیم رجوع می کنند ولی قُدا می توانند، مثلاً مجلسی نمی تواند؟ شیخ مفید نمی تواند؟ شیخ طوسی نمی تواند؟ شیخ کلینی نمی تواند؟ نمی خواهم بگویم اینها آدم های بدی بودند نه، می خواهم بگویم وقتی چیزی نمی خورد مجبوریم برای تطهیر اهل بیت، دیگران را مقصر بدانیم و این انگشت اتهام می رود به طرف اینهایی که روایت را عرضه کردند.

درس چهارم: این درس هم از سلسله دروس جبر مطلق است. گروه راویان: نصر ابن علی الجَهْصَمی از بشر ابن مُفَضَّل از شعبه از انس ابن سیرین از معبد ابن سیرین از ابی سعید خدری. ابی سعید خدری ناقل است و از معارف اصحاب و انصار پیغمبر است. روایت می گوید که از معبد ابن سیرین پرسیدیم آیا تو این را از ابوسعید خدری شنیده ای؟ گفت آری! او از پیامبر نقل کرد. چه چیزی را نقل کرده؟ که ایشان فرمود: گناهی بر شما نخواهد بود اگر این کار را انجام

ندهید این به قضا و قدر وابسته است! دقت کن! عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لَا عَلَيْكُمْ حَرَجِي بِرِشْمَا نِيَسْتِ مُشْكَلِي نِيَسْتِ أَنْ لَا تَفْعَلُوا كِه وَاجِبَات رَا اَنجَام ندهيد فَإِنَّمَا هُوَ الْقَدْرُ اَو اراده كرده است. اگر بگویی این حديث مبهم است، تو چرا لَا عَلَيْكُمْ رَا به واجبات و به شرايع دينی زدی؟ خب شما اشاره را پيدا كن، به چه برخورد می كند؟ يك چیز کلی گفته است و بهترين اشاره اش به فروع دين است. لَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا شما چه استنباط می كنی؟ بر شما نیست مشكلی، حَرَجِي، گناهی، أَنْ لَا تَفْعَلُوا كه انجام ندهيد. خب چه چیزی را انجام ندهيم؟ فَإِنَّمَا هُوَ الْقَدْرُ پس بدانيد آنچه كه انجام نمی دهيد يا می دهيد قضا و قدر است. این باب قضا و قدر و جبر مطلق خیلی گسترده است، فكر كنم ما در دائرة المعارف بسيار سند داريم كه متشرع فقط يك مورد از امام صادق می آورند لَا حَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ، از آیات هم يك چند تا می آورند كه اگر يادتان باشد من در خلال این مباحث، آن آیات را آوردم كه اينهايي كه استنباط از اختيار می كنند مو به مو خوانده ام و نشان دادم كه آنها هم جبر مطلق است.

ظهور باب منتظران ۵۵۸۰ - فايل صوتی ۶۴۳۰ - آیا کسی به خودش ستم می کند در حالی كه عاقل است؟

— إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ - سوره يونس آيه ۴۴.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ به درستی كه الله ظلم نمی كند. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا كلاً مردم را اذيت نمی كند. يعنى اسماء ايزايبی مال يك خدای ديگر است مال الله نیست! وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ این مردم هستند كه خودشان را اذيت می كنند. تاريخ بر اساس أَفْلا تَحْقِرُونَ به الله می گويد؛ اينكه شما می گوييد وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ عقلا و مكلفين هستند يا اينكه نه ديوانگان هستند؟ ديوانه دست به سيم برق می زند متوجه نيست زيرا از آن حالت هشداري عقل محروم است. در چاه می افتد يا چاقو می كشد. اينجا می گويد مردم خودشان را اذيت می كنند. اصلاً خود طرح اين حرف، خلاف شئونات توحيد است. بر اساس اعتبار دينی، از قرآن يك انتظار ديگر می رود، انتظار اين است كه اين كتاب از همه كتب عالم بهتر، برتر، مهمتر، خطيرتر، زيباتر و عملی تر باشد. خدا ظلم نمی كند و در آيه ديگر هم می گويد أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰ حج) ظلام صيغه مبالغه است، خدا زياد ظلم نمی كند. حالا بخواهد زياد ظلم كند چيست؟ مثلاً زلزله شش ريشتری می دهد، اگر بخواهد زياد ظلم كند آن را هشت ريشتری می كند. اين است ديگر! طرف يك بيماری دارد همه چیز خود را سر معالجه گذاشته اما بی نتيجه است، اگر ظلام بود بايد ده تا ديگر هم به او می داد، چه فرقی می كند. بقول قديمی ها سری كه زير آب رفته چه يك بيل چه صد بيل! اين حرف خیلی مهمی است و از آن مچ گیری های غير قابل گريز است كه خدا ستم نمی كند. حالا اين ستمی كه مشهود است و طي ده ها هزار سال بر بني آدم، اين مال الله نيست، پس مال كيست؟ يا نگويم خدا همه كاره است يا اگر می گوييم هرچه هست تقدير است، قضا و قدر است، پس اين فشار به مردم مربوط به الله است. وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ولكن مردم به خودشان ستم می كنند. چه کسی حاضر است ورشكست بشود؟ چه کسی حاضر است مريض بشود؟ چه کسی حاضر است در راه بندان ترافيك زندگی بماند؟ چه کسی حاضر است زندانی بشود؟ چه کسی حاضر به تيمارستان برود؟ چه کسی حاضر است سكته مغزی و قلبی كند؟ چه کسی حاضر است ايدز، سرطان و بيماری های تناسلی بگيرد؟ يکی از مباحث مادر، در اين كتاب همين است كه در همه جا شاخه دارد، دقت كنيد، مصاديقش خیلی زياد است. اگر

یادتان باشد ما یک درسی داشتیم (۱۷۷۳) که نمی دانم چند سال قبل یا چند ماه قبل بود، می گفت نزدیک ظهور که می شود زن ها از جلوی شان نان می خورند و نان درمی آورند و مردها از عقب شان. حالا این نان درمی آورد که در شأن انسان نیست، خودفروشی به آن لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ نمی خورد، خب حالا خدا آمده این رزقش را در خودفروشی قرار داده، پس چرا به او بیماری می دهد؟ یک مریضی مربوط به آلت تناسلی به او می دهد که بقول حدیث نتواند از مسائل جنسی نان در بیاورد. الان خیلی از عریضه ها داریم که همین را می گویند. می گویند خدا که به ما روزی نمی دهد ما مجبوریم تن به هر چیزی بدهیم، حالا ما را مریض کرده که دیگر کسی طرف ما نمی آید. آن موقعی که این آیه نازل شده مخاطبین شان در چه حال و هوای عصبی و عقلانی بودند که یکی از آنها توضیح نخواست. اینها درس های پیغمبر است دیگر، وقتی که درس می دهد آیا نباید از او توضیحی می خواستند و بگویند که ما نفهمیدیم؟! این یک چیز معمول است که استاد، معلم، آموزگار، در دانشگاه در مدرسه یک بحث علمی یا یک فرضیه را که شروع می کند بعد بچه ها، شاگردان توضیح می خواهند که این چه بوده یا آن جایش چه بوده. همین که مردم توضیح نخواستند این خودش مبین این آیه است وَ لِكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلُمُونَ یعنی تو نپرسیدی؟ می خواستی بررسی! نپرسیدی چون خودت خواستی به خودت جفا کنی. آن حساسیتی که سوال برانگیز هست، آن دست کیست؟ آن تشکیک و تردید مال کیست؟ یعنی تاریخ به ما فقط یک جواب می دهد و ما یک پاسخ داریم که وقتی با اِزْتَدَّ النَّاسُ معجون می شود این است که مردم؛ آنهایی که ترسو هستند و بقول امیرالمومنین از جهنم می ترسیدند حرف نمی زدند توضیح نمی خواستند و آنهایی که به بهشت طماع بودند پیغمبر می گفت که روزی ده هزار تا حورالعین دارید. در نسخه ها آمده که طرف سوال کرد چون برایش عجیب بود، حالا ببین چقدر سوالات اندک است و سائلین کم هستند، پرسید آخر ما اینجا از عهده یکی دو تا سه تا چهار تا پنج تا شش تا بر نمی آییم و کم می آوریم چطور آنجا این همه حورالعین به ما می دهند؟ خب نمی دهند که ما فوتبال بازی کنیم می خواهند آمیزش کنیم! که بعد پیغمبر گفت توانش را هم می دهد. یک عده هم که به حکومت طمع داشتند، پیغمبر در دستشان بود و اگر به او خط می دادند و نمی پذیرفت کارش را می ساختند و همینطور شد. یک چیزهایی یک خواسته هایی مطرح کردند که یک گوشه هایی از آن را تاریخ ثبت کرده مثل اینکه حضرت از غزوه ای آمد مالِ یغما شده و غارت شده را تقسیم می کرد که یکی از آنهایی که نماز شب و قرآن خواندنش ترک نمی شد، بالای سر پیغمبر آمد و گفت محمد از خدا بترس، به انصاف تقسیم کن. خب، اصلاً آیا خود رجال ظهوری هم می خواستند به خودشان ظلم کنند؟ آنها به خودشان ظلم کردند دیگر، ظلم پیغمبر به خودش حالا به صورت علنی در آیه دوم سورة فتح آمده است لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۱ - فایل صوتی ۶۴۳۱ - به گناه (شخص) دیگری، آدمی محکوم می شود و مورد معاقبه قرار می گیرد. - لعنت جمعی، برای کارهای فردی!: وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، قَالَ هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبَثِ الطَّعَامُ وَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ وَ لَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخُنْ أَنْثَى رَوْحَهَا الدَّهْرُ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ عَامَ الْفُتْحِ وَ هُوَ بِمَكَّةَ

إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخَنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ فَإِنَّهُ يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ وَيَسْتَصْبَحُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ لَا هُوَ حَرَامٌ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا أَجْمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ - حَدَّثَنِي حَزْمَةُ ابْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ حُرِّمَ عَلَيْهِمُ الشَّحْمُ فَبَاعُوهُ وَ أَكَلُوا ثَمَنَهُ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول این فایل در دوبخش با موضوع رضاع کبیره برای بزرگسالان به علت بازخوان و تشابه موضوعی به درس اول فایل ۶۶۰۴ ملحق گردید.

درس دوم: (بازخوان از تدریس ۶۱۷۸) روات: محمد ابن رافع از عبدالرزاق از مَعْمَر از هَمَّام ابن مُتَبَّه از ابوهریره از رسول الله. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا از جمله احادیثی که ابوهریره به برکت آفتابه داری، از پیغمبر نقل کرده است: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَفَتْ بَيْغَمِبَرِ كَفَتْ: لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبَثِ الطَّعَامُ اگر بنی اسرائیل نبودند غذاها متعفن و خراب نمی شد. خب بنی اسرائیل چه ربطی به فساد گوشت دارد؟ آن موقع که یخچال نبود هوا هم گرم بود، وقتی گوسفند می کشتند آن را در آفتاب می گذاشتند مثل ماهی دودی می شد، حرارت آفتاب خشکش می کرد و نمک می زدند. وَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ نه غذا خراب می شد و نه گوشت فاسد می شد. وَ لَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخُنْ أَنْثَى زَوْجَهَا الدَّهْرَ اگر هم حوا نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد. خب حالا حوا به آدم خیانت کرده؟ به کسی داده؟ آن موقعی که کسی نبود، فقط خودشان دو تا بودند، مگر اینکه به شیطان داده باشد! شاید منظورش این است که گولش زد، البته آنطوری که می گویند، نمی دانیم، اینها قصه های قرآنی است که شیطان به آدم گفت از این درخت بخور. مدام شیطان گفت بخور خوشمزه است، درخت خُلد است اگر بخوری دیگر نمی میری و یا اینکه برای خودت خدا می شوی. آدم قبول نکرد ترسید چون صدای خدا در گوشش بود؛ وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ! بعد شیطان پیش حوا رفت و به حوا گفت اگر بخوری هیچ وقت از چشم شوهرت نمی افتی مثل این جادوگرها هستند که یک چیزی می نویسند، زن و مرد باهم بد هستند، جادوگر می گوید یک چیزی می دهم، یک پول هنگفتی می گیرم، می گوید یک چیزی می نویسم که از چشمش نیفتی یک چند روز نمی افتد ولی وقتی می افتد حسابی می افتد. بعد حوا از آن درخت خورد، وقتی خورد دید! چه اشتباهی کرد! حالا بعضی ها می گویند درخت عقل بوده بخاطر اینکه اینها مثل ملک بودند عقل نداشتند وقتی که خورد عقل در بدنش آمد، بعد نگاه کرد دید که یک چیزی لای پایش هست که باید بپوشاند، به دنبال برگ درخت رفت و پوشاند. بعد خب به او اخطار شد که باید از این بهشت به زمین بروی، حوا دید که خب تنهایی که می ترسد برود، پس آمد از طریق همین مسائل جنسی آویزان آدم شد که اگر از این درخت نخوری نمی دهم. حالا این اصلاً چه ربطی دارد؟ این می شود همان گناه:

به شوستر زدند گردن مسگری

گنه کرد در بلخ آهنگری

مثل همان برنامه ایجاد سیاه پوست ها یادت که هست، گفت سیاه پوست خلق شد بخاطر اینکه سرسلسله آنها به آلت

درس سوم: این درس سه قلو است. **بخش اول:** اصحاب روایت: قتیبه ابن سعید از لیث از یزید ابن ابی حبیب از عطاء ابن ابی رباح از جابر ابن عبداللّٰه انصاری رجل معروف صحابی پیغمبر. اَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ جَابِرَ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ گفت از پیغمبر شنیدم یَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَ هُوَ بِمَكَّةَ روزی که فتح مکه شد اِنَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ حَرَّمَ بَیْعَ الْخَمْرِ پیغمبر گفت که خداوند و رسولش مشروب را، مردار، خوک و بت پرستی را حرام کرده بودند وَالْمَيْتَةَ وَالْخِنْزِيرَ وَالْاَصْنَامَ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ از پیغمبر سؤال کردند و گفتند که اَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ فَإِنَّهُ يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ وَيَذْهَبُ بِهَا الْجُلُودُ وَيَسْتَصْبَحُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ لَا هُوَ حَرَامٌ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ عِنْدَ ذَلِكَ قَاتَلَ اللّٰهُ الْيَهُودَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا أَجْمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ چربی این مردار (حالا یا خوک است یا حیوان حلال گوشتی که خودش مرده و سرش را نبریده اند) را برای استحکام به بدنه کشتی ها می مالند که نپوسد و پوست را با آن چرب می کنند (برای پوست بدن آن موقع که کرم و پماد نبوده) و مردم برای نور چراغ استفاده می کنند. قدیم چراغ لمپا می گفتند، آنهایی که سن شان بالاست می دانند قبل از چراغ نفتی بود و با روغن می سوخت. پیغمبر فرمود نه، آن هم حرام است. حالا شما بفرمایید که پس مردم با چه چیزی چراغ روشن کنند؟ آیا آن موقع نفت بوده؟ چطوری کشتی را در برابر پوسیدگی تضمین بدهند؟ چطوری پوست بدنشان را چرب کنند؟ بعد پیغمبر به یهودی ها وصلش کرد و گفت خدا یهودی ها را مجازات کند که آنها این کار را کردند یعنی دور زدند.

بخش سوم: حرمه ابن یحیی نقل میکند از ابن وهب از یونس از ابن شهاب از سعید ابن مسیب از ابوهریره از پیغمبر. باز قَاتِلُ اللَّهِ الْيَهُودَ! دعوی مسلمان ها و یهودی ها سابقه صدر اسلام داشته، بعد دیروز بود که یک بحث (۶۴۲۸) داشتیم که پیغمبر داشت از موسی تعریف می کرد اصلاً به هم نمی خورد، آنجایی که می گفت من باید در این قانون از موسی پیروی کنم، یادتان هست؟ مثل اینکه روز عاشورا بود، خب چطور موسی خوب است اما پیروانش بد هستند؟ پیروی که پیغمبر خودش را موسی ابن عمران می داند و کتابش را تورات می داند. باز پیغمبر لعن کرد اینها را قَاتِلُ اللَّهِ

الْيَهُودَ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الشَّحْمَ فَبَاغَوْهُ وَ أَكَلُوا ثَمَنَهُ. باز داستان همین پی آب شده است که چربی حیوان حرام گوشت را آب می کردند و می فروختند و پول آن را می خوردند. ظاهراً شغلشان بوده است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۲ - فایل صوتی ۶۴۳۲ - کلاه شرعی، دور زدن احکام برای جذب پیروان است. - به گناه (شخص) دیگری، آدمی محکوم می شود و مورد معاقبه قرار می گیرد. - لعنت جمعی، برای کارهای فردی!: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ رُمَحِ بْنِ الْمُهَاجِرِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ قَالَ: اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ رَسُولَ اللَّهِ فِي نَذْرِ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، تُوفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَاقْضِهِ عَنْهَا - وَ حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَزْدِيَّ، عَنْ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ، وَ أَبُو مُعَاوِيَةَ، وَ وَكِيعٌ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُرَّةٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذَ ثَلَاثَ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَ التَّارِكُ لِدِينِهِ الْمَفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ - همچنان از کتاب صحیح مسلم سخن می گوئیم، از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از برگزیدگان علم حدیث. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

بی ثباتی در احکام، پرده گشایی از بی نظمی در وحی! - آزادی اندیشه در موازنه آدم کشی.

درس اول: (بازخوان از تدریس های ۵۸۷۴ و ۶۳۹۹). **بخش اول:** سلسله روایت: یحیی ابن یحیی التمیمی از محمد ابن رُمَح ابن مهاجر از لیث از قتیبہ ابن سعید از لیث از ابن شهاب از عبیدالله ابن عبداللہ از عباس. گفت: اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ رَسُولَ اللَّهِ سَعْدُ ابْنِ عَبَادَةَ از اصحاب است از پیغمبر سؤال کرد فی نَذْرِ كَانَ عَلَى أُمِّهِ مادرش نذر کرده بود و مُرد تُوفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ قبل از اینکه نذرش را ادا کند مُرد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَاقْضِهِ عَنْهَا پیغمبر به پسر گفت: بر ضمه تو است باید بدهی. بعد بغل این حدیث، یک معارض دارد:

بخش دوم: از قتیبہ ابن سعید از عبدالعزیز یعنی الدراوری از علاء از پدرش از ابوهریره از پیغمبر. پیغمبر گفته: لَا تَنْذِرُوا نذر نکنید. آن وقت جالب است ها، در فقه یک باب نذر داریم. لَا تَنْذِرُوا نذر نکنید فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا. نذر یعنی یک چیزی به ضمه می گیری که من یک چیزی می دهم و تو ای خدا یک کاری برای من بکن. پیغمبر می گوید که نذر، چیزی از قضا و قدر را عوض نمی کند لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا سر جایش است، حالا تو نذر می کنی و به آن می رسی، آن به آن رسیدن سرنوشت است، اول در چالش می اندازد. یادت هست در دروسمان یک آیه (آیه ۹۴ سوره اعراف) خواندیم که گفت وقتی می خواهد به یک سرزمینی پیغمبری بفرستد اول آن مردم را اذیت می کند و به آنها قحطسالی، زلزله، جنگ و ناامنی می دهد. چون وقتی یک نفر آمد پرچم بلند کرد و گفت زیر لوای من بیایید، خدا همه کاره است، همه چیز را به شما می دهد مردم می آیند، این هم می شود یک کلک! نیست که اسم خدا مکار است، مکر یعنی همین؛ آن بالا نشسته مکر می کند که چطوری پدر مردم را در بیاورد. وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ گفت فقط فایده ای که دارد این است که بخیل از سخی تشخیص داده بشود یعنی بخیل نذر نمی کند چون باید یک چیزی

بدهد، حاضر است جان بدهد اما پول نمی دهد ولی سخی انجام می دهد. خب حالا اینجا چه شد؟ آن میّت نذر کرده، به گردن پسر هست، خودش مرده و آن پسر باید تاوان بدهد، اما اینجا (در بخش دوم) می گوید نذر نکن!

درس دوم: روات: ابوبکر ابن ابی شیبیه از حفص ابن غیاث از ابو معاویه از وکیع از اعمش از عبدالله ابن مرّه از مسروق از عبدالله از رسول الله. این عبدالله هم معلوم نیست کیست، این همه عبدالله هست. پیغمبر فرمود: لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ حَلَالٌ نِيسَتِ رِيختن خون مسلمان. حق نداری مسلمان را بکشی مگر در سه مورد. مسلمی که يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ کسی که این را گفت محترم است و کسی حق ندارد به او تجاوز کند، إِلَّا يَأْخُذِي ثَلَاثٌ مگر به سه نفر! حالا این سه نفر چه کسانی هستند که اینقدر مهم است؟ الثَّيِّبُ الزَّانِي کسی که زن دارد یا شوهر دارد زنا می دهد، یعنی به جنس مخالف تن می دهد، خون این را باید ریخت. در یک جایی بحث داشتیم، یادتان هست که گفت: زنا بدتر است یا غیبت؟ گفت: غیبت. گفت: چرا غیبت کننده را نمی کشند ولی زناکار را می کشند؟ در زنا شهود لازم است اما در غیبت نه. گفت: برای اینکه غیبت حق الناس است ولی زنا حق الله است، در حق الناس تسویه حساب هست، غیبت کننده می رود می گوید من غیبت تو را کردم ببخشید حلالم کن، ولی در زنا حکم سنگین است، که الان دارد می گوید الثَّيِّبُ الزَّانِي. وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ قصاص! کسی که یک نفر را کشته باید کشته بشود. حالا این النَّفْسُ بِالنَّفْسِ برای حفظ امنیّت جامعه است ولی زنا به چه کسی ضرر می زند؟ سومی مهم است: وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ کسی که از دین خودش خسته شده، از دین پدر و مادری چیزی عایدش نشده و منطق ندیده، مثل همین دستور قتل و زنا. آزادی اندیشه! شما حق نداری یک فکر و ذهنیّتی خارج از این خط قرمز داشته باشی یعنی برون رفت از دین خودت که با آن متولد شدی و با آن زندگی کردی بعد دیدی ثمره ای نداشته و دستت را نگرفته، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ ترک کننده دین الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ از جماعت مسلمین جدا شده ای. حالا باید از رسول الله یک سوال کرد و آن این است که آنهایی که به زور وارد اسلام کردی و تشکیل جبهه نفاق و خوارج دادند، آیا آنها واجب القتل نبودند؟ اینکه زحمات رسالت تو را بر باد دادند، آیا آنها خونشان محترم است؟ البته پیغمبر می گوید: نه! بخاطر همین به علی سفارش کرد و گفت قرآن خوان و نماز خوان ها جلوی تو می آیند آنها را بکش! پیغمبر به این سه جنگ علی ابن ابیطالب اشاره قطعی و متقن و مستقیم داشت که اسم این جنگ ها ناکثین، مارقین و قاسطین بود، گفت تو با اینها می جنگی! من با اینها بخاطر دین جنگیدم، تو می جنگی بخاطر اینکه اینها از دین بیرون رفته اند. چقدر جالب است! آن وقت این تارک از دین؛ آیا پیغمبر می دانست که این اطرافیانش بی دین هستند و باورش نمی کنند؟ چرا نمی دانست؟ به طرق مختلف جبرائیل به او گفت که اینها که دور تو هستند فتنه گر هستند و به کتاب خودت هم اعتماد نکن کاتبین آن هم فتنه گرها بودند، آن درس (۴۰۰۴) را یادت هست؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۳ - فایل صوتی ۶۴۳۳ - الف - کشتن را چه کسی به انسان آموخت؟ عَمَّ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ب - جواب خون های طول تاریخ بشریت را کی خواهد داد؟ - ملامت و مذمت کسی که مورد حدود قرار گرفته، مغایر با توصیه های جاری است! - عدم باور داشت وحی، موجب انحراف از دستورات شرع می شود!: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ وَاللَّفْظُ لِابْنِ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ،

عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تُقْتُلْ نَفْسَ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا لَأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَاسْحَاقُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مُحَمَّدٌ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ، جَمِيعًا عَنْ وَكِيعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ابْنُ سُلَيْمَانَ، وَ وَكِيعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الدِّمَاءِ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ أَبُو كُرَيْبٍ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّى، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، قَالَ سَمِعْتُ قَتَادَةَ، يُحَدِّثُ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، أَنَّ النَّبِيَّ أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَجَلَدَهُ بِحَرِيدَتَيْنِ نَحْوَ أَرْبَعِينَ قَالَ وَ فَعَلَهُ أَبُو بَكْرٍ فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَخَفَّ الْحُدُودِ ثَمَانِينَ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اکابر محدثین اهل سنت و جماعت. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اکابر محدثین اهل سنت و جماعت است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۴۰۵۲). این مبحث دو شاخه است دو بخش دارد. **بخش اول:** مصدر سخن ما از همین کتابی است که چند روز است محل استناد ماست؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اکابر محدثین اهل سنت و جماعت. اصحاب روایت: ابوبکر ابن ابی شیبہ از محمد ابن عبدالله ابن نمیر از ابن ابی شیبہ از ابو معاویہ از اعمش از عبدالله ابن مرہ از مسروق از عبدالله از رسول الله. رسول خدا چه گفت؟ لَا تُقْتُلْ نَفْسَ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا لَأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ می گوید هر کس به ظلم کشته بشود یک سهمی از گناهانش می رود به سمت بچه آدم که برادرش را کشت. حالا چه کسی به او یاد داد که برادرش را بکشد؟ این سنگ را از روی زمین برداشت و به کله آن برادرش زد. این را چه کسی یادش داد؟ مانیتور خالی را چه کسی با جنایت پر کرد؟ می گویند کلاغ یاد داد که دفنش کند که آثار جرم و جنایت پوشیده بشود.

بخش دوم: اصحاب حدیث: عثمان ابن ابی شیبہ از اسحاق ابن ابراهیم از محمد ابن عبدالله ابن نمیر از وکیع از اعمش از ابوبکر ابن ابی شیبہ از عبده ابن سلیمان و وکیع از اعمش از ابی وائل از عبدالله از رسول الله. این دو تا بحث را به هم بچسبان و ببین محصول آن چیست؟ أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الدِّمَاءِ می گوید که اولین قضاوتی که بین انسان ها در قیامت انجام می گیرد در مورد خون است، یعنی میزان و ترازوی خون. خب خونریزی را چه کسی یاد داد؟ از زمان های دور دست انبیاء بانیان خونریزی بودند، گفتند ما از طرف خدا آمده ایم تا مردم را با کتک به راه راست هدایت کنیم. نوح نبی که اسلحه بر نداشت مردم را بکشد در عوض نفرین کرد آب آمد مردم را کشت، البته الْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ! بعد هم سلیمان نبی آمد داوود نبی آمد و مدام بگش! من فکر کنم سیاستمداران در کشتار از شریعتمداران یاد گرفتند نمی دانم به کجا برسد، شما تاریخ چندین هزار سال قبل یا ده ها هزار سال قبل را دنبال کنید. می گوید وقتی وارد محشر می شوید اولین سکو که شما را توزین می کند مربوط به خون است، عامل خونریزی هم که خداست. آن درس را یادست هست که رسول الله گفت در نزدیک جابجایی عصر قاتل می کشد نمی داند به چه دلیل

و مقتول کشته می شود نمی داند به چه گناه! (۳۰۳۸)

درس دوم: (بازخوان از تدریس های ۴۰۷۵ و ۵۰۲۱ و ۵۸۷۹). محدثین: ابوبکر ابن ابی شیبہ از ابو کرب از ابو معاویہ از اعمش از ابی صالح از ابوهریرہ از رسول اللہ. شاید این درس بازخوان باشد ولی موضوع آن خیلی مهم است. پیغمبر فرمود: لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ پیغمبر می گوید خدا دزد را لعنت کند؛ دزدهای پیش پا افتاده، بقول قدیمی ها دزدهای ده شاهی که پول خرد می دزدند، می گوید تخم مرغ می دزدد بخاطر تخم مرغ باید دستش قطع بشود. طناب می دزدد، نخ می دزدد دستش باید قطع بشود! خب اینجا چندتا موضوع است: اول اینکه از همین پیامبر در درس های گذشته داریم و در کتاب دایرةالمعارف ثبت و ضبط شده که فرمود شما حق ندارید مجرم را به غیر از آنچه که در حدود آمده مجازات کنید، حق فحش و اهانت ندارید. خب، پیغمبر لعنت کرده است. یکی دیگر اینکه آیا کسی که تخم مرغ می دزدد دیوانه است؟ برای دیوانه که حد جاری نمی شود، مکلف نیست. عاقل است! عاقل برای چه تخم مرغ می دزدد؟ خب به آن نیاز دارد گرسنه است تخم مرغ می دزدد بخورد، آیا غیر از این است؟ طناب برای چیست که می دزدد؟ می خواهد خودش را از دست این اسماء ایزایی حلق آویز کند. حالا این ایراد به خدا وارد است یا به دزد؟ خیلی سنگین و سخت است ها، خیلی، که دین بقول مردم با این همه هارت و هورتش، با این ید و بیضایش بخاطر تخم مرغ، بخاطر یک تکه طناب دست دزد را قطع کند!

درس سوم: یاران حدیث: محمد ابن مثنی از محمد ابن بشّار از محمد ابن جعفر از شعبه از قتاده از انس ابن مالک از رسول اللہ. انس ابن مالک روایت کرده است: أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ یک کسی مشروب نوشیده بود او را پیش پیغمبر آوردند فَجَلَدَهُ پیغمبر به او شلاق زد بِحَرِيدَتَيْنِ نَحْوِ أَرْبَعِينَ پیغمبر با چه شلاق زد؟ با دوتا شاخه خرما، چهل تا ضربه به او زد. بقول قدیمی ها ترکه، حالا نمی دانم شاخه درخت خرما سفت است سنگین است یا خار دارد؟ چون آن درختانی که در مناطق غیر گرمسیر درمی آید به شاخه هایش یک نوع خار دارد، اگر با آن است که بدبخت شده است. قَالَ وَفَعَلَهُ أَبُو بَكْرٍ پیامبر عروج کرد و ابوبکر صدیق به خلافت نشست، او هم همین کار را می کرد یعنی به مشروب خور چهل تا ضربه شلاق می زد. اینجا یکی از فرازهای کالبدشکافی دین است: فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ، راوی می گوید وقتی که عمر الفاروق خلیفه دوم رسول اللہ بر اریکه قدرت نشست، بر سر حد زدن با مردم مشورت کرد، دقت کنید! آیا باید خلیفه پیغمبر روی سنت و سیره ای که پیغمبر از خودش به جا گذاشته مشورت کند؟ ها؟ معنای این چیست؟ آیا غیر از این است که پیغمبر را قبول ندارد؟ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ مشورت کرد با مردم، یکی از بزرگان قوم گفت أَخَفَّ الْحُدُودِ ثَمَانِينَ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ عبدالرحمان که از صحابی پیغمبر بود و از اصحاب ابوبکر صدیق و از انصار عمر الفاروق بود گفت بابا کم است چهل تا ضربه چیست هشتاد تا بزنید! وقتی که من می گویم این دین دستکاری شده است می گویی نه، همه اینها را جمع کن پازل چینی کن! مگر حد زدن شوخی است؟ بچه بازی است؟ که تو حالا بگو حالا عمر یک چیزی گفته آسمان که به زمین نیامده! نه، این نمی شود، این دست بردن در قوانین شرع است، کسی که به خودش اجازه می دهد پیغمبر را پشت سر بگذارد دور بزند و از خودش قانون وضع کند حتماً کارهای دیگر هم کرده، آن وقت می خواهی در قرآن دست نبرده باشد؟ آخر عبدالرحمان کیست! بعد خلیفه پیغمبر چرا باید مشی

پیغمبر را و حدی که پیغمبر گذاشته را دستکاری کند؟ مگر پیغمبر از خودش حرف زده؟ مگر قرآن نمی گوید ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؟ یعنی این آمده گفته است وحی نه، پیغمبر نه، سنت و سیره نه، آیات نه، مشورت می کند! خب، اگر کار به مشورت بود پس برای چه پیغمبر آمد؟ خب همه باهم مشورت می کردند ببینند خدا کجاست که او را عبادت کنند. فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ. حالا یک چیزی به تو بگویم؟ عمر مشورت را از چه کسی یاد گرفت؟ حالا کار عمر سر جایش بماند، از قرآن وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ دوتا آیه برای مشورت آمده، می گوید قرآن است دیگر، و خلیفه پیامبر هم شعارش این است که حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. حالا یک چیز مهمتر؛ مگر در غدیر پیغمبر در ابلاغ وصایت علی مشورت نکرد؟ آیا سند نداشتیم؟ مگر پیغمبر در جنگ تبوک با عمر مشورت نکرد که عمر زد توی خال و آبروریزی کرد و گفت مگر تو پیغمبر نیستی؟ مگر جبرائیل نداری؟ برای چه با من مشورت می کنی؟ می گویند حرف را از بی سواد بشنوید! خب اینها خط مشی بوده عمر بنده خدا هم چه کند، اسناد و مدارک دارد. فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ به مردم گفت، ولی یک نفر آمد جواب داد مثل اینکه رأی گیری کرده، حتماً همینطور است دیگر، صندوق رأی گذاشته و گفته شما بگوئید ما بر مشروب خور چهل ضربه شلاق بزنیم یا بیشتر یا کمتر؟ بعد یک نفر آدم در بین اینها در آمد بنام عبدالرحمان گفت هشتاد تا، دو برابر بزنید! حالا شما به چه تضمینی این کتاب مقدس را وصل به خدا می دانید؟ وقتی که در زمان خلافت ابوبکر صدیق و با مشاورت عمر الفاروق هر چه کتاب صحیفه نبوی بود و کُتَابِ وحی جمع کرده بودند، دستور داد همه را آتش زدند. اصلاً قرآن را باید آتش زد؟ این سوال است، از خود فرمول ها و فرضیه های شریعت اصلاً تک تک اعمال اینها زیر سوال می رود، ما اصلاً کاری نداریم، ما فقط ناظر هستیم تاریخ دارد می کشد جلو محاکمه می کند. ما چقدر در روایات داریم که قرآن را نسوزانید اگر به یک دلیلی به یک علتی نخواستید آن را در آب روان بیندازید. این سوختن قرآن بزرگترین اهانت به وحی است. بعد شما دقت کنید! اصل اقامه حاکمیت، در شأن و مقام ابوبکر صدیق جناب عمر بود یعنی اصل کاری ایشان بود، ایشان ابوبکر را بالا برد، ایشان برای ابوبکر رأی جمع کرد، ایشان خفقان ایجاد کرد که امثال علی پیدا نشوند و بروند یک گوشه ای علم مخالفت بلند کنند. آن وقت یادست هست که همین حضرت عمر به پیغمبر گفت من صفحاتی از تورات را دارم می خوانم، پیغمبر عصبانی نشد؟ ها؟ اینها اسرار است، اینها افشاگری است، آیا پیغمبر نگفت که قرآن برای ما کفایت نمی کند که تو تورات می خوانی؟ آیا چه اتصالی بین عمر الفاروق با تورات است؟ همه اینها سوال است، همه اینها آتش زیر خاکستر است، من به علت تقیه از هر ده تا یکی از آنها را می گویم، من سر رشته ها را از تاریخ می گیرم و به دست محققین می دهم که جلو بروند. حالا، عامل و آمر اصلی در کتابت عثمان ابن عفان خلیفه سوم رسول الله، عمر الفاروق است، یعنی مغز متفکر بعد از پیغمبر، ایشان است، البته در جبهه معارض علی! همه چیز را ایشان تدوین کرده؛ بیا و برو، رفت و آمد، داد و ستد، قبض و بسط، همه چیز تحت امر عمر است. بعد خیلی زیباست که عمر سواد نداشت، حالا غیر از اینکه چند وقت پیش یک نسخه (۶۴۲۷) داشتیم که پیغمبر گفت من و همه مردم بی سواد هستیم حالا غیر از آن، مخصوصاً جناب عمر بخاطر اینکه بارها در قضا خطا می کرد و از علی کمک می گرفت و بعد از آن هم می گفت خدا نیاورد روزی که عمر باشد و علی نباشد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۴ - فایل صوتی ۶۴۳۴ - عبادت کردن امری درونی و تحت قاعده جبر می باشد!

- اسلام مدافع حقوق بشر است، البته با ادبیات دینی! - جریان امام حسین چه می شود؟ - چگونه مردم پیرو

قریشیان هستند در حالی که اعدادشان زیاد نیست؟: وَ حَدَّثَنِي حَجَّاجُ ابْنُ الشَّاعِرِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ،

عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَشَاءَ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ - وَ حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ يَحْيَى،

وَ سَعِيدُ ابْنِ مَنْصُورٍ، وَ عَمْرُو النَّاقِدِ، جَمِيعاً عَنْ ابْنِ عُيَيْنَةَ، قَالَ يَحْيَى أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ

اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ ابْنِ جَثَامَةَ قَالَ سُئِلَ النَّبِيُّ عَنِ الذَّرَارِيِّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يُبَيِّتُونَ فَيُصِيبُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ

ذَرَارِيَّهُمْ فَقَالَ هُمْ مِنْهُمْ - حَدَّثَنَا عَبْدُ ابْنِ حُمَيْدٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ

ابْنِ عُثْبَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ ابْنِ جَثَامَةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَصِيبُ فِي الْبَيَاتِ مِنَ الذَّرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ،

قَالَ هُمْ مِنْهُمْ - وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ رَافِعٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ،

أَخْبَرَهُ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُثْبَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ ابْنِ جَثَامَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ قِيلَ لَهُ لَوْ أَنَّ خَيْلاً آغَارَتْ

مِنَ اللَّيْلِ فَاصَابَتْ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ مُسْهِرٍ، وَ وَكِيعٌ،

عَنْ زَكَرِيَّاءَ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُطِيعٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ لَا يَقْتُلُ قُرَشِيٌّ

صَبْرًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ ابْنِ قَعْنَبٍ، وَ قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ، قَالَا حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ

الْحِزَامِيِّ، حَدَّثَنَا زُهَيْرُ ابْنِ حَرْبٍ، وَ عَمْرُو النَّاقِدِ، قَالَا حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ، كِلَاهُمَا، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ

أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: - وَ فِي حَدِيثِ زُهَيْرٍ: يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ وَ قَالَ عَمْرُو: رِوَايَةٌ لِنَاسٍ تَبَعُ

لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَ كَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ - هَمَّجَانُ مَا خَوَّانَدَهُ. كِتَابُ صَحِيحِ مُسْلِمٍ هَسْتِمِ،

از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری، از بزرگان، از محدثین اهل سنت و جماعت است. - کتاب صحیح

مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری

نیشابوری است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: محدثین: حجاج ابن شاعر از عبد الصمد از حماد از ثابت از انس ابن مالک متصل به رسول خدا. این درس

را هم جزء نسخ جبر مطلق بگذارید. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَشَاءَ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ انس ابن

مالک می گوید در جنگ احد رسول خدا این دعا را می خواند و حاجتش این بود؛ خدایا اگر تو بخواهی در زمین عابدی

نخواهد بود، یعنی ما عباد زمین هستیم به جنگ کفار آمدیم اگر ما مغلوب بشویم و آنها برنده بشوند دیگر کسی تو را

عبادت نمی کند. پس چه شد؟ یعنی ای عابد عبادت می کنی به امر خدا، و ای بی خدا عبادت نمی کنی، به امر خدا! این

را هیچ وقت فراموش نکن اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَشَاءَ بَارِپَروردگارا اگر تو بخواهی لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ عبادت زوری است، یادت

رفت امیرالمومنین چه گفت که به پیغمبر برخورد؟ پیغمبر آمد برای نماز شب بیدارشان کند گفت ای اهل بیت نبوت و

معدن رسالت چقدر می خوابید؟ بلند شوید یک ساعت به اذان صبح مانده، نماز شب بخوانید!؛ امیرالمومنین چشمانش

را مالید و به پیغمبر گفت اگر خدا می خواست من را بیدار می کرد این، همین حرف است! اینجا پیغمبر همین را می گوید

اما یک طور دیگر ولی آنجا به او برخورد. در آن درس (۴۰۴۶) یادت هست از خانه امیرالمومنین که برگشت یک آیه

(۵۴ کهف) می خواند دلیل بر اینکه هر کس حرف خودش را می زند.

درس دوم: (بازخوان از تدریس ۶۱۵۰). این درس سه شاخه دارد. **بخش اول:** حدیث کرد یحیی ابن یحیی از سعید ابن منصور از عمرو الناقد از ابن عیینه از یحیی از سفیان ابن عیینه از زُهری از عبیدالله از عبدالله ابن عباس از صعب ابن جثامه. سئل النَّبِيُّ از پیغمبر سؤال شد عَنِ الذَّرَارِيِّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ از بچه های بی دین یُبَيِّتُونَ فَيُصِيبُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ ذَرَارِيَهُمْ فَقَالَ هُمْ مِنْهُمْ گفتند ما نصف شب به یک منطقه حمله کردیم همه کفار بودند تاریک بود هم بچه ها و هم زن ها را کشتیم، یا رسول الله آیا گناه کردیم؟ فرمود: نه چه گناهی! اینها هم بچه های مشرکین هستند زن های مشرکین هستند. بین حقوق بشر چقدر قشنگ است واقعاً زنده باد، این سازمان ملل احمق است باید بیاید اینها را تبلیغ کند.

بخش دوم: حدیث کرد عبد ابن حمید از عبدالرزاق از معمر از زُهری از عبیدالله ابن عبدالله ابن عتبه از عبدالله ابن عباس از صعب ابن جثامه. دوباره یکطور دیگری از پیامبر فتوا گرفت. اینها تاریخ است، اینکه یک سخن چند بار از چند مسیر تکرار می شود این تقویم بشریت است، می خواهد اعتراف بکشد. می گوید گفتَم قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نُصِيبُ فِي الْبَيَاتِ مِنَ الذَّرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: هُمْ مِنْهُمْ شبانه بر کودکان مشرکین یورش بردیم همه را قلع و قمع کردیم. پیغمبر باز گفت هُمْ مِنْهُمْ اینها بچه های همان ها هستند بکشید. بین دقیقاً همین را با همین قانون و قاعده برای خود اهل بیت پیغمبر اجرا کردند بین ای کشته که را کشتی تا کشته شوی زار به بچه های بی گناه ابی عبدالله حمله کردند، بین تاریخ چطوری می آورد ردیف می کند! زینب فریاد می زد آخر با این بچه های بی پدر چکار دارید؟ اینها که تشنه لب هستند، برای چه اینها را شلاق می زنید؟ برای چه اینها را آتش می زنید؟

بخش سوم: حدیث کرد محمد ابن رافع از عبدالرزاق از ابن جریج از عمرو ابن دینار از ابن شهاب از عبیدالله ابن عبدالله ابن عتبه از عبدالله ابن عباس از صعب ابن جثامه. بخش سوم هم که در همین راستا است. سه مدل نقل کردند، یعنی سه جور از پیغمبر فتوا گرفتند مثل خود قضاوتشان که می گوید وقتی که علیه کسی شهادت دادند چهار بار از طرف اعتراف می گیرند؛ تو کردی؟ تو زنا کردی؟ تو لواط کردی؟ حالا چند بار دارند از پیغمبر اعتراف می کشند. چه گفت؟ گفت: أَنَّ النَّبِيَّ قِيلَ لَهُ پیامبر به من گفت. یعنی به چه کسی؟ به ابن جثامه، لَوْ أَنَّ خَيْلاً أَغَارَتْ مِنَ اللَّيْلِ فَأَصَابَتْ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ پیغمبر خاتم فرمود اگر لشکر برای غارت در شب حمله کرد خیل، شما خیل می گویید، اوه چقدر زیاد است، خیلی است، یعنی آدم های زیاد، لشکر، لَوْ أَنَّ خَيْلاً أَغَارَتْ غَارَتْ مِنَ اللَّيْلِ فَأَصَابَتْ در این غارت ها بچه ها هم کشته شدند مِنْ أَبْنَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ فرمود مشکلی نیست اینها هم بچه های آنها هستند، اینها هم بزرگ بشوند مثل آنها مشرک می شوند. بعد شما به خضر نبی ایراد می گیرید؟ موسی بنده خدا تعجب می کرد از کارهای خضر شاخ در می آورد که این بچه دارد با بقیه بچه ها بازی می کند جدا کرد به یک کناری آورد خنجر را کشید سرش را برید، موسی گفت چکار می کنی؟، بچه را چرا می کشی؟ گفت این بچه باعث بی دینی والدینش می شود، قصاص قبل از جنایت! می کشم تا آنها بی دین نشوند، این هنوز آنها را که بی دین نکرده، حالا اینجا هم بچه ها باید کشته بشوند چون بزرگ بشوند اینها هم مشرک می شوند.

درس سوم: اصحاب روایت: ابوبکر ابن ابی شیبه از علی ابن مُسهر از وکیع از زکریا از شعبی از عبدالله ابن مطیع از

پدرش. قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ كُفِيَ عَنْهُ شَرُّهُ يَوْمَ فَتَحِ مَكَّةَ لَا يُقْتَلُ قُرَشِيٌّ صَبْرًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وقتی که رسول الله مکه را فتح کرد این فرمان را صادر کرد و گفت از این به بعد هیچ قریشی، قریشیان نباید با شکنجه کشته بشوند. قریشی یعنی درجه یک و طبقه اول مکیان؛ آنهایی که حسب و نسبشان خیلی مهم بود و به عبدالمطلب می رسید یا بالاتر. بحث سر چیست؟ چون پیغمبر با قریشیان می جنگید دیگر، ابوسفیان، ابوجهل و ابولهب هم قریشی بودند، گفت تا الان من اینها را کشتم دیگر نکشید. حالا من یک سوال دارم: آیا امام حسین قریشی بوده یا نبوده؟ ها؟ امیرالمومنین قریشی بوده یا نبوده؟ خود پیغمبر قریشی بوده یا نبوده؟ موسی ابن جعفر قریشی بوده یا نبوده؟ چه کسی این احکام را صادر کرد که اینها کشته بشوند؟ مخالفین شان. مخالفین آنها چه کسانی هستند؟ کسانی که در جبهه اهل سنت و جماعت هستند. پیغمبر را چه کسی سم داد؟ آنهایی که از فرمان پیغمبر دور شدند که گفت کسی در مدینه نماند، همه بروند برای جنگ با اروپا به لشکر اسامه پیوندند. چه کسانی رفتند؟ اقوام امالمومنین عایشه. علی را چه کسی کشت؟ کسی که منتسب به معارضین علی است. امام حسن را چه کسی کشت؟ معاویه. معاویه چطور این دستور پیغمبر را زیر پا گذاشت؟ حسین را چه کسی کشت؟ یزید. آیا یزید نمی دانست پیغمبر گفت دیگر نباید به شکنجه بکشید؟ امیرالمومنین به شکنجه کشته شد، یک ضربت خورد ولی چون شمشیر آغشته به سم بود تا چند روز که زنده بود درد می کشید و ناله می کرد. امام حسن در اثر سمی که به او داده بودند دائماً خون استفراغ می کرد؟ امام حسین که دیگر نگو، گفت سیصد و خرده ای جراحت و سوراخ و زخم بر بدنش بود. من تعجب می کنم این احادیث را برادرانمان نقل می کنند در حالیکه بزرگان شان این جنایت را کردند و از کنارش یواش رد می شوند ولی خب تاریخ سرش نمی شود تاریخ افشاگر است.

درس چهارم: اصحاب حدیث: عبدالله ابن مسلمه ابن قعنب از قتیبه ابن سعید از مغیره یعنیان الحزامی از زهیر ابن حرب از عمرو الناقد از سفیان ابن عیینه از ابی الزناد از اعرج از ابوهریره؛ ابوهریره از پیامبر. این هم آخرین تدریس در این روز جمعه است. رسول خاتم فرمود: النَّاسُ تَبَعُ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ همه مردم یعنی اهالی کره زمین متابعت می کنند و مقلد هستند از قریشیان؛ خوب هایشان از خوب های آنها و بد هایشان از بد های اینها. خب حالا سوال این است که این الناس که شامل اهالی کره زمین می شود مگر چقدر شناخت دارند یا حسب و نسبشان یا آشنایی شان یا متابعت آنها به قریشیان برمی گردد که خوب های مردم با خوب های قریش الفت و وصلت دارند و بد های آنها هم با بد های قریش الفت و وصلت دارند؟ این حدیث محل تأمل است که پیامبر چیزی که می گوید از وحی است؛ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى جِبْرَائِيلُ آمُوخْتَهُ وَ جِبْرَائِيلُ هُمُ الَّذِي عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى پس معلوم می شود که جبرائیل سنخیتی با خدای واقعی نداشته و در اقیانوسی از اوهام و تلقینات به سر می برده. همه مردم زمین به دنبال قریشیان هستند: حالا اگر بگوییم؛ منظور مسلمان های جهان که دنبال پیامبر هستند آن هم باز یک و نیم میلیارد بیشتر نمی شود، باز اکثریت قاطع اهل زمین چه می شناسند که قریشی کیست! اگر هم بگوییم بی دین های از مردم کره خاک دنبال بی دین های قریش هستند باز هم آنقدر بی دین هست که یک نمونه آن چین که دو میلیارد جمعیت دارد، اینها چه می دانند اصلاً قریشی کیست، خیلی از آنها اصلاً نمی دانند مکه در کره زمین وجود خارجی دارد، اصلاً اسم

آن را هم نشنیده‌اند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۵ - فایل صوتی ۶۴۳۵ - دلیل دیگری بر حاکمیت الهی حکام! - تکلیف خوارج نظام علوی چه می‌شود؟ - آیا جهاد برابر با مردن نیست؟ - آیا با چنین معیاری جهاد صورت می‌گرفت؟ - دینی که حیاتش در خشونت است! - اهمیت غرب در لسان نبوی!! و حَدَّثَنِي حَزْمَةُ بْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَخْبَرَهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي - وَ حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ حِيَوَةَ، أَنَّ أَبَا يُونُسَ مَوْلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، حَدَّثَهُ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، يَقُولُ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِذَلِكَ، وَ قَالَ: مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ وَ لَمْ يَقُلْ: أَمِيرِي وَ كَذَلِكَ فِي حَدِيثِ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ أَبِي رَجَاءٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ يَرْوِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُضِرِّ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ فَمِيتَةً جَاهِلِيَّةً - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رُمْحٍ، أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَ أَرْبَعِ مِائَةٍ، فَبَايَعْنَاهُ وَ عَمَرُ أَخَذَ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَ هِيَ سَمُرَةٌ، وَ قَالَ: بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لَا تَفِرَّ، وَ لَمْ تُبَايَعْهُ عَلَى الْمَوْتِ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، وَ ابْنُ بَشَّارٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ، ابْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ أَنَّ رَجُلًا، أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذَكَّرَ وَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ أَعْلَى فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّى، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ بَشَّارٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ سَمُرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتِلُ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ - حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ دَاوُدَ ابْنِ أَبِي هِنْدٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابوري - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابوري است. - كتاب صحيح مسلم جلد ۶ صفحه ۲۵ است. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابوري است. - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشيري نيشابوري است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۵۳۲۸). **بخش اول:** همین کتاب است که چند روزی است به آن تدریس می‌کنیم؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. اصحاب حدیث: حرمله ابن یحیی از ابن وهب از یونس از ابن شهاب از ابو سلمة ابن عبدالرحمن از ابی هریره از رسول الله. پیامبر اکرم چه فرمود؟ أَنَّهُ قَالَ فرمود: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي، ظاهرًا اشاره به آن حدیث می‌شود که سلسله مراتب را این چنین نقل می‌کند؛ از خدا به پیغمبر و به امام. اینجا رسول خدا فرمود هر کس در طاعت و بیعت من هست در حقیقت به خدا دست داده و هر کس از من روی گرداند از

خدا روی گردانده و پشت کرده، بعد هم می گوید اطاعت از امیر من اطاعت از من است و عصیان بر امیر من عصیان بر من است. خب حالا این امیر چیست؟ امیری، امیر من، آیا منظورش امیرالمومنین است؟ چون در کتب داریم که پیامبر در اواخر عمرش دستور داده بود که به علی این طوری سلام کنند؛ السَّلامَ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین، یعنی این منظور همین است. اگر در کل تاریخ را ورق بزنیم امرایی که جای پیغمبر نشسته اند هزار و چهارصد کیلومتر نوری با دستورات پیغمبر فاصله داشتند، تا می آید به بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس.

بخش دوم: اصحاب حدیث: ابوطاهر از ابن وهب از حیوة از ابا یونس از ابی هریره از رسول الله. این درس یک شاخه دیگری هم دارد که این یک ذره بیشتر بازش کرده است. پیغمبر در اینجا امیر را کلیت داده، آنجا می گوید امیری یعنی دست نشانده من ولی اینجا نه، کلی گفته است، پیامبر چه گفت؟ گفت: مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ هَر کس اطاعت کرد از امیر. امیر یعنی حاکم، پادشاه، سلطان، رهبر. یعنی شما حساب کنید اگر امراء مربوط به کل بشریت باشد هیچ رعیتی، هیچ شهروندی و هیچ کسی نباید بر حکومت کشورش اعتراض کند بخاطر این که پیغمبر گفته است: مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ، فَقَدْ أَطَاعَنِي، در هر کشوری حاکمی هست آن نماینده خداست در زمین، حالا نماینده اسماء ایزایی است چون اسماء الحسنی که فعال نیست.

درس دوم: اصحاب حدیث: حسن ابن الربیع، حماد ابن زید، جعد ابو عثمان از ابی رجاء از عبدالله ابن عباس او از پیامبر نقل می کند. این هم یک ضلع دیگر از این بحثی است که در آن هستیم. می گوید که رسول خدا فرمود: مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُصْبِرْ فَإِنَّهُ مِنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ فَمِيتَةً جَاهِلِيَّةً باز اینجا نمی گوید جانشین من که بگوئیم دیگر وصل به جبرائیل است، نه، این کلی می گوید؛ پیغمبر گفت هر کس از پادشاه، سلطان، رهبر، حاکم، امیر، امپراتور و شاهنشاه چیز بدی ببیند و صبر کند یعنی اعتراض نکند فَلْيُصْبِرْ، امر می کند صبر کن! مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُصْبِرْ. حق تو را نمی دهد؟ ساکت! ظلم به تو می کند؟ خفه! این قول پیغمبر است ها! بعد رسول الله توضیح می دهد و می گوید که اگر صبر نکنی و بر حاکم کشور اعتراض کنی از جماعت مسلمین دور شده ای، هر کس یک وجب از اجتماع مسلمین دور بشود و بمیرد مرگ جاهلی دارد یعنی اصلاً مسلمان نیست. خب حالا تاریخ چه می گوید؟ تاریخ می گوید که هرکس به امر اعتراضی داشت باید خفه خون بگیرد، پیغمبر آغازش است، پیامبر از اجتماع جدا شد یعنی جامعه مسلمین از تَدَّ النَّاسَ و پیغمبر هم تک و تنها با خانواده اش، پس پیغمبر از جماعت فاصله گرفت دیگر، نه؟ برای همین در اتاق خفه اش کردند و نگذاشتند وصیتنامه بنویسد. امیرالمؤمنین از جماعت دور شد با اینکه بنده خدا تن به حکمیت داد ولی با این جهت روز به روز بر قدرت و اقتدار معاویه بیشتر می شد و از عزت و عظمت علی کم می شد. خب، علی از جماعت فاصله گرفت؟ اگر می خواست فاصله بگیرد که حکمیت را قبول نمی کرد و نیزه هایی که قرآن بر سرش بود را می زد و خرد می کرد. امام حسین از جماعت مسلمین خارج شده بود؟ بله، به دلیل کلمه خودش که گفت: النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالْدِّينُ لِعِزِّي عَلَى السِّنْتِهِمْ. یعنی هر چه شما بررسی می کنید آخرش باز به وحی و زیرمجموعه اش برمی گردد.

درس سوم: اصحاب روایت: قتیبه ابن سعید، لیث ابن سعد، محمد ابن رُمح از لیث از ابی زبیر از جابر ابن عبدالله

انصاری. این هم از آن بحث‌های کلیدی است. می‌گوید که ما در صلح حدیبیه هزار و چهارصد نفر بودیم که بیعت کردیم و عمر الفاروق دست ایشان را در زیر درخت گرفته بود و آن درخت سَمْرَة بود، راوی می‌گوید بیعت کردیم بر اینکه نگریزیم، نه بر اینکه جان بدهیم. كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَ أَرْبَع مِائَةً، فَبَايَعْنَاهُ وَ عُمَرُ أَخَذَ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَ هِيَ سَمْرَةٌ، وَقَالَ: بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لَا تَفِرَّ، وَلَمْ تُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ می‌گوید که ما بیعت کردیم با پیغمبر که از جنگ در نرویم نه اینکه کشته بشویم! نارضایتی عصر پیغمبر را ببین، دقت کنید، سَمْرَة از صحابه رسول الله است. بَايَعْنَاهُ با پیامبر بیعت کردیم عَلَى أَنْ لَا تَفِرَّ فرار نکنیم و از جنگ در نرویم وَلَمْ تُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ به اینکه کشته بشویم بیعت نکردیم! خب جهاد همه‌اش مرگ و کشته شدن است دیگر، حالا در جبهه پیروز هم که باشید باز یک عده‌ای کشته شدند دیگر، این هم عمومیت دارد.

(فایل صوتی ۶۵۰۷) این همه فضیلت در باب شهادت چه می‌شود؟ در باب عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله است. كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَ أَرْبَع مِائَةً، فَبَايَعْنَاهُ وَ عُمَرُ أَخَذَ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَ هِيَ سَمُرَةٌ، وَ قَالَ: بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لَا نَفَرَّ، وَ لَمْ نُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ در جنگ حديبيه انگار مسلمين شل شده بودند پيغمبر دوباره تجديد بيعت كرد و به همه گفت بياييد بيعت كنيد. خبر روز اول كه بيعت كرده بودند. سپاه پيامبر شل و ول شده بود. پيغمبر نگران شد كه عقب‌نشيني كنند، همه مي‌آمدند بيعت مي‌كردند. اينجايش جالب است؛ مي‌گويد عمر الخطاب رفت با پيغمبر بيعت كرد به اينكه جبهه را ترك نكند و در نرود ولي با مرگ خودش بيعت نكرد! متوجه هستيد چه عرض مي‌كنم؟ بيعت با جان، مال، ناموس و همه چيز است. چطور آن وقت مثلاً رويش شده به پيغمبر بگويد من با تو بيعت مي‌كنم كه در نروم ولي بيعت نمي‌كنم كه بميرم؟ آيا فكر نمي‌كنيد اينها در اطراف قايم مي‌شدند؟ با همه احترامی كه به خلیفه دوم رسول الله قائل هستم ولی تاریخ این را می‌گويد، يك چند نفر يكه تاز بودند كه معروف آنها امير المؤمنين بود.

درس چهارم: (بازخوان از تدریس ۶۲۱۹). اصحاب حدیث: محمد ابن مثنی از ابن بشار از محمد ابن جعفر از شعبه از عمرو ابن مُرّه از ابا وائل از ابو موسی اشعری، همان کسی که با امیرالمؤمنین نفاق و دورویی داشت. گفت: اَنَّ رَجُلًا، اَعْرَابِيًّا اَتَى النَّبِيَّ يَكُ دِهَاتِيْ پيش پيغمبر آمد فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ برای پيغمبر جهاد را به تصوير کشيد، گفت يك عده‌اي برای تبليغ اسلام و کشورگشايی به دنبال تو می‌آيند، اينها دنبال غنائم هستند وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذَكَّرَ يَكِي می‌آيد فقط می‌خواهد خودش را نشان بدهد و بگويند به به عجب پهلواني سی چهل نفر را کشت، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَائُهُ يك عده هم می‌آيند در جبههٔ جنگ به سرپرستی تو برای اينکه مكانشان ديده بشود و تعريفشان را بكنند، مَسْنَدٌ به آنها بدهند، با توجه به قدرتشان جايزه بدهند. پيغمبر چه جوابی داد؟ اين می‌گويد كه فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، سَوَّالِ كَرْد: يا رسول الله! پس راه خدا کدام است؟ قُرْبَةً اِلَى اللّٰهِ کدام است؟ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ مَنْ قَاتَلَ لَتَكُونَ كَلِمَةً اللّٰهِ اَعْلَى فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ. چقدر جالب! آن وقت تعميم دادند به اينكه هر كس در جبهه كشته شده شهيد است! پيغمبر رد كرد، می‌گويد هر كس برای كلمهٔ الله قيام كرده و كشته شده او فِي سَبِيلِ اللّٰهِ است، يعنی فاتحهٔ مجاهدين صدر اسلام خوانده شد.

درس پنجم: اصحاب روایت: محمد ابن مثنیٰ از محمد ابن بشار از محمد ابن جعفر از شعبه از سیماک ابن حرب از جابر

ابن سمره از رسول الله. پیامبر فرمود: لَنْ يَتْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتِلَ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ. يادتان باشد این درس را ضمیمه کنید به آن کلام مبارک نبوی که گفت: بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ. می گوید همواره این دین پابرجا خواهد بود تا مسلمانان از آن دفاع کنند و بجنگند. پایه آن را گذاشت؛ خودش و اعمالش کشتار مردم بود و بنای رسالت را گذاشت که بعد از خودش هم با جنگ، اسلام را حفظ کنند. آیا اسلام منطق ندارد؟ اسلام جواب ندارد به بت پرست های زمان بدهد؟ اسلام جواب ندارد به طرفدارهای خودش بدهد؟ اسلام جواب ندارد روی این تعهداتی که خدا در قرآن گفته؟ نه؟ بعد نتیجه اش می شود اسلام جنگی؛ بن لادن است، داعش است، طالبان و دیگران که آمدند به نام اسلام کشتند. الان طالبان حاکم بر افغانستان هستند، آنها می گویند ما از طرف خدا حکومت می کنیم، بعد زلزله آمد این همه کشتار داد. از طالبان پیرسیم که پس چه شد چرا خدا زلزله فرستاد؟ چرا جلوی آن را نگرفت؟ مگر نمی گویند که این کشور، کشور الله است؟

درس ششم: یحیی ابن یحیی از هشیم از داوود ابن ابی هند از ابی عثمان از سعد ابن ابی وقاص از رسول الله. پیامبر چه گفت؟ گفت: لَا يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ. نمی دانم این حدیث را جعل کردند به پیغمبر نسبت دادند؟! یک چیز دیگری می گوید و اسلام یک چیز دیگری می گوید! پیغمبر اینجا از مغرب زمین تعریف کرده و می گوید اینها حق هستند. دقت کنید! لَا يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ اینها حق را ظاهر می کنند. با توجه به اینکه اسم یکی از سوره ها هم اسم یکی از ممالک اروپا است؛ (سوره رم)، این هم که اینطوری است دو سه تا درس داشتیم، اگر یادتان باشد چند ماه قبل داشتیم که باز پیامبر از غرب تعریف می کرد (۶۰۵۰)، می گفت بهشت غرب است و جهنم شرق است، شما یک رجوعی بکنید. خب این طرفداری از غرب، چطوری تحلیل می شود؟ می گوید: حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ تا روز قیامت که بساط غیبت جمع می شود حق با اروپا است. حالا اینها را چکارش کنیم؟ آیا به پیغمبر بسته اند؟ بله که بسته اند، پیغمبر که این حرف ها را نمی زند. خب همانطوری که به پای پیغمبر حدیث می بندند چپش آیات هم براساس نفسِ خودشان بود. پیغمبر وقتی که به شهادت رسید آیا قبل از آن کتاب را جمع کرد؟ ها؟ آیا فرمود بیا بیا بیا در این بیست و سه سال عمر رسالت چه چیزی نوشته اید؟ نه، این کار را نکرد. خب چطوری شما می خواهی ثابت بکنی قرآنی که در خانه ات مقدس است و آن را می بوسی روی سرت می گذاری و از آن استناد می کنی که این قرآن ما انزل الله است و بعد پیغمبر؟ الان این احادیثی که ما از طریق اهل سنت و جماعت می خوانیم راه را برای ما باز می کند همانطوری که قرآن را آنها ویراستاری کردند آماده کردند و پخش نمودند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۶ - فایل صوتی ۶۴۳۶ - :

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۷ - فایل صوتی ۶۴۳۷ - با این وصف که گمراهی، عمومی و سراسری شد! - برخورد دوگانه با حیوان، کردار با گفتار جور در نمی آید! - بیماری مسری وجود ندارد. از عجایب است! :
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبَّادٍ، وَزُهَيْرُ ابْنِ حَرْبٍ، وَاللَّفْظُ لِابْنِ عَبَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنَّ النَّبِيَّ أُنِيَ لَيْلَةً أُسْرَى بِهِ بِإِلْيَاءِ بَقْدَحِينَ مِنْ خَمْرِ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا فَأَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ لَهُ جَبْرِيلُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَذَاكَ لِلْفِطْرَةِ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ - وَحَدَّثَنِي سَلَمَةُ ابْنُ شَبِيبٍ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ

أَعْيَنَ، حَدَّثَنَا مَعْقِلٌ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ، أَنَّ النَّبِيَّ مَرَّ عَلَيْهِ حِمَارٌ قَدْ وُسمَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الَّذِي وَسَمَهُ - حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ، حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: رَأَيْتُ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ الْمِيسَمَ وَهُوَ يَسُمُّ إِبِلَ الصَّدَقَةِ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ، وَحَسَنُ الْحُلَوَانِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ، قَالَ عَبْدُ حَدَّثَنِي وَقَالَ، الْآخَرَانِ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ يَعْنُونَ ابْنَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَ سَعْدٍ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ زَيْدَةَ، يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا عَدْوَى وَيُحَدِّثُ مَعَ ذَلِكَ لَا يُورِدُ الْمُمْرِضَ عَلَى الْمَصِحِّ بِمَثَلِ حَدِيثِ يُونُسَ - كتاب صحيح مسلم است، امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اعظم و اکابر محدثین اهل سنت است. - کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۴۲۳۵) سلسله روات: محمد ابن عباد از زهیر ابن حرب از ابن عباد از ابوصفوان از یونس از زهری از ابن مسیب از ابوهریره از رسول الله. نمی دانم این درس بازخوان هست یا نه ولی کلیدی است! پیغمبر فرمود در شب معراج به ایلایا رفتم، دو ظرف از شراب و شیر به من اهدا شد پس به آن دو نگریستم و شیر را گرفتم، و جبرائیل گفت الحمد لله که خداوند شما را به فطرت راهنمایی کرد که اگر شراب را برمی گزیدی امتت گمراه می شدند. إِنَّ النَّبِيَّ أَتَى لَيْلَةَ أُسْرَى بِهِ يَالِيَاءَ. یک منطقه ای بوده که اسم آن را جدید شنیده ایم؛ به نام ایلایا. بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَ لَبَنٍ به عنوان پذیرایی از این مسافر معراج دو تا ظرف آوردند جلوی او گذاشتند، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا پيغمبر نگاه کرد که ببیند اینها چیست؟ فَأَخَذَ اللَّبَنَ شیر را برداشت نوشید. فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بقول این کتاب عَلَيْهِ السَّلَامُ، چون عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای ائمه می گفتند ولی برای جبرائیل، این عنوان جدید الورود است. جبرائیل چه گفت؟ گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَذَاكَ لِلْفِطْرَةِ خدا را شکر که تو را هدایت کرد به فطرت. فطرت یعنی نهان، نهاد. خب، که چه هدایت کرد؟ که شیر را برداشت نوشید و شراب را ننوشید؟ اینجا گردنه حیران تاریخ است: لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوْتُ أُمَّتُكَ می گوید اگر شراب می نوشیدی امتت گمراه می شدند! جناب آقای جبرائیل شما بفرمایید این امت مثلاً گمراه نشده؟ (که نمی دانیم زن هستی یا مرد هستی، اگر به سمت دحیه ابن خلیفه کلبی برود که خب مرد هستی!) آیا إِرْتَدَّ النَّاسُ گمراهی نیست؟ آیا رویگردانی اکثریت کامل مسلمین از وصایت غدیر گمراهی نیست؟ در بحث قبل داشتیم که خود رسول الله وقتی که وحی قطع می شد مجبور بود به مردم عامی رجوع کند و نظرخواهی کند. آیا رویگردانی مردم این نیست که ابی عبد الله گفت النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا؟ ها؟ پیامبر اکرم بیست و سه سال زحمت کشید که مردم عبد الله باشند؟ امام حسین چه گفت؟ گفت النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، تمام شد! یا رسول الله در این بیست و سه سال چه کردی؟ امت گمراه شد! حالا اگر مشروب را برمی داشت می گفتند بخاطر اینکه مشروب را اتخاذ کردی، اخذ کردی، خوردی، نوشیدی، برای امتت یادگار گذاشتی، در مصرف آن الگو بودی، بخاطر این مردم گمراه شدند، بنده خدا پیغمبر که شیر را برداشت! آیا در کتابت گمراهی نبود؟ چرا در کتابت اختلاف بود؟ این را از متشرع بپرس! چرا از هفت کاتب کتاب یکی از آنها درست در آمد و آن هم عثمان ابن عفان بود، بقیه آنها را باید آتش بزنند؟ اگر اینجا در سطل آشغالی قرآن را ببینند و امصیبت هاست بعد آنجا جلوی

دید تاریخ قرآن‌های کتاب دیگر را آتش زدند، آیا این وا اسلما ندارد؟ وا محمدا ندارد؟ آیا امت گمراه نشد که با قرآن بازی کرد؟ همین قرآنی که دستشان بود مثلاً، آن را سر نیزه بردند و حق را در صفین دفن کردند، علی را کشتند. علی را ابن ملجم نکشت، در نوزده رمضان علی ترور نشد بلکه علی همانجا کشته شد. پیغمبر گفت **عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ** مَعَ عَلِيٍّ، حکمین آمدند حق را به معاویه دادند و علی را از حقانیت خلع کردند. آیا این گمراهی نیست؟ آیا گمراهی این نبود که اینقدر به نام دین جنایت کردند و به نام مذهب به سر بشریت آوردند؟

درس دوم: دو بحث در یک درس است، دو درس معارض است. **بخش اول:** سلمة ابن شبيب از حسن ابن اعین از معقل از ابی زبیر از جابر ابن عبدالله انصاری از رسول الله. مَرَّ مَرُورٌ كَرْدَ عَلَيْهِ حِمَاً پیغمبر ایستاده بود که یک خر از کنارش رد شد، قَدْ وُسِمَ فِي وَجْهِهِ یک علامت در صورتش بود. قبلاً برای اینکه حیوان‌ها قاطی نشوند هر کدام از ارباب‌ها یک راز و رمزی داشتند هک می‌کردند بعد در آتش می‌گذاشتند و روی صورت یا بدن حیوان بدبخت زبان بسته می‌چسبانند. این شخص می‌خواهد که حیوانش گم نشود حیوان باید شکنجه بشود، می‌بینی بشریت به کجا رسیده است! حالا از این بدتر برده‌هایشان را هم داغ می‌کردند، نمی‌دانم کتاب‌های گذشته نظام برده‌داری را خوانده‌اید یا نه؟ برده یعنی چه؟ یعنی آدم. گناهش چیست؟ سیاه است! این گناه را چه کسی کرده؟ آیا برده خودش خواسته که سیاه بشود و انسان درجه دو بشود؟ نه! آن کسی که خلقش کرده! بعد هم یک دلیل مسخره‌ای آورده، همانطور که می‌دانید یکی از بچه‌های نوح آلت بابایش را دید و نوح نفرین کرد و بچه‌های او سیاه شدند، یک چیز مزخرف و خنده‌دار، آدم بعضی از این قصص انبیاء را که می‌بیند ها! می‌بیند که به درد همان معاصرین سوسمارخور و ملخ خور می‌خورده. خب این خر از کنار پیغمبر رد شد، پیغمبر چه گفت؟ فرمود: **لَعَنَ اللَّهُ الَّذِي وَسَمَهُ خُدا لعنت کسی را که این را داغ کرده یعنی نام و نشان صاحبش را روی یک آهن گذاشته و آهن را در تنور گذاشته و بعد هم آن را داغ داغ روی صورتش گذاشته است.** این بخش اول را داشته باش. بخش دوم معارض است

بخش دوم: هارون ابن معروف از ولید ابن مسلم از الازواعی از اسحاق ابن عبدالله ابن ابی طلحه از انس ابن مالک می‌گوید. انس ابن مالک نوکر حضرت بود. ببین تاریخ چطوری ثبت می‌کند این که در بحث قبل گفتم پیغمبر هر کاری می‌کند وحی است، این هم یک مورد است. گفت: **رَأَيْتُ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ الْمِيسَمَ وَهُوَ يَسِمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ** دیدم پیغمبر دارد روی شترها علامت گذاری می‌کند. با همان شکل و شمایلی که در بخش قبل گفتم، داغ می‌کنند. حالا چه شد؟ بعد معروف است که می‌گویند پیغمبر اول عمل می‌کرد بعد می‌گفت، یک چیزی هم که مشهور است، می‌گویند طرف با بچه‌اش آمد و گفت بچه من خرما زیاد می‌خورد نصیحتش کن، فردا بیماری کبدی می‌گیرد. پیغمبر گفت فردا بیا، فردا آمد و پیغمبر گفت بچه جان نخور، بابای بچه گفت این را دیروز می‌گفتی پس چرا گفتی فردا بیا؟ پیغمبر گفت آخر من دیروز خودم خیلی خرما خورده بودم. خب! حالا آنجا پیغمبر لعن می‌کند کسی را که به حیوان تعدی می‌کند، آنجا شده انجمن حمایت از حیوانات و بعد اینجا خودش آمده و حیوان را داغ می‌کند.

درس سوم: اصحاب حدیث: محمد ابن حاتم از حسن خلوانی از عبد ابن حمید از یعقوب یعنون ابن ابراهیم ابن سعد از پدرش از صالح از ابن شهاب از ابو سلمة ابن عبدالرحمان از ابوهریره از رسول الله. پیامبر خاتم چه فرمود؟ فرمود:

لَا يُورِدُ الْمُمْرِضُ عَلَى الْمُصِحِّ. یک حرف کاملاً غیر علمی! باز در جای دیگر خود پیغمبر نقض کرده و می گوید وارد نمی شود مرض از کسی به آدم سالم، یعنی ما یک مسئله و معضلی به نام بیماری مسری نداریم! خب این چطوری تحلیل می شود؟ بعد پیغمبر هم که دکتر است دیگر، بقول دین طَبِيبٌ دَوَّارٌ است. حالا این طَبِيبٌ دَوَّارٌ را هم به خدا نسبت دادند و هم به پیغمبر، دکتری که درمانش دقیق است. بعد طَبِ النَّبِی هم داریم، از آثار پزشکی پیغمبر این کتاب طَبِ النَّبِی است. بعد یک چیز مسلم و واضح را پیغمبر رد می کند، لَا يُورِدُ وارد نمی شود، الْمُمْرِضُ عَلَى الْمُصِحِّ. بعد همین پیغمبر می گوید که از جذامی فاصله بگیرید. می بینی؟ حتی من در جاهایی دیدم که پیغمبر می گوید اگر به عیادت مریض می روید خیلی به او نجسبید، این برای چیست؟ اتفاقاً در آن حال و هوای بدی که مریض دارد دوست دارد به او بچسبی، نوازشش کنی و دلداریش بدهی. و مخصوصاً درباره همین بیماری جذام چند باب از پیامبر هست که اصلاً از آن شهر فاصله بگیرید. سپاهیان اسلام در مناطق غربی که بودند، به عمرالفاروق خبر رسید که اینجا در چند شهر جذام و وبا دیده شده، عمر دستور داد که لشکر شهر را تخلیه کند و گفت پیغمبر گفته است، آن وقت چطور ممکن است پیغمبر اینجا رد کند؟ این معارضات باز به مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى برمی گردد، یعنی پیامبر جایش روی سر ماست ولی مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَى آن نمی تواند در جام جهان نمای تاریخ بچسبد، بخاطر اینکه حرف های معارض خلاف خدایی خدایی است که ادیان و مذاهب معرفی می کنند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۸ - فایل صوتی ۶۴۳۸ - آیا رحمان عذاب می کند؟: اِذْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً (۴۳) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيّاً (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً (۴۵) - سوره مريم آیات ۴۲، ۴۳، ۴۴ و ۴۵ است

آیه ۴۲: بحث ابراهیم خلیل الرحمان است، لقب او خلیل الرحمان است یعنی هضم شده در رحمان. رحمان از اسماء الحسنی است و خلیل هم یعنی خالی شده از غیر رحمان. پدرش بت پرست بود بعلاوه اینکه شغل او بت سازی بود، حالا بعضی ها آمدند آبروداری کردند و ماستمالی کردند می گویند که نه، آزر پدرش نبوده عمویش بوده در حالیکه رسماً اسم پدر را می آورد، باید می گفت لِعَمِّهِ، می گوید اِذْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، به خاطر اینکه می گویند رجال ظهوری از اصلاص پاک باید باشند، اصلاص مطهره، صُلب. اِذْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً می گوید که چطور طرفدار شدی به معبودی که نمی شنود، نمی بیند، دفع فقر، فلاکت و بیماری هم از تو نمی کند؟ خب حالا آیا پدرش نفهمید که بگوید بچه جان این چیزی که من می پرستم خلاف است، باشد، اما این که تو می پرستی چرا گوش شنوا ندارد، اُدْعُونِي را نمی شنود، چشم بینا ندارد، خلق نابود شده را نمی بیند، غنا ندارد که خلائق را مستغنی کند؟! مردمی که بی خبر آمدند، بدون انتخاب راه، چشم بسته، گوش بسته و بقول مردم کت بسته، باندپیچی شده به اینجا آمده و راه فراری هم ندارد، خیلی ها می خواهند خودکشی کنند موفق نمی شوند یا اگر موفق می شوند نمی میرند، این هم از آن لجبازی های خداست که همه راه ها را بسته است.

آیه ۴۳: می گوید: يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً من خبر دارم از پشت پرده،

جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ منظورش از علم علم توحید است که همه علوم زیرمجموعه آن هستند. خب، ابراهیم علم داشت؟ اگر علم داشت چرا گفت رَبِّ أَرْنِي؟ آیا عَلَامُ الْغُيُوبِ، عالم مطلق، شارژش نکرده بود؟ مَا لَمْ يَأْتِكَ تو نداری، تو جاهل هستی! اگر ابراهیم خلیل الرحمان در زمان خودش عالم بود پس چرا کسی به او ایمان نیاورد؟ عالم روشن گری دارد و دانستنی هایش را نشان می دهد و مردم متوجه می شوند اصلاً احتیاج به تبلیغ ندارد، چراغ وقتی که روشن است همه دور آن جمع می شوند لزومی ندارد که لامپ بگوید آی مردم من دارم نور می دهم من را نگاه کنید. فَاتَّبِعْنِي متابعت کن از من، پیروی کن. تا چه بشود؟ أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. آیا ابراهیم به راه راست بود؟ اگر راهش راست بود، درست بود و دقیق بود چرا گفت رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟ کسی که در مسیر حق قرار گرفته همه چیز برایش روشن و علنی می شود همانطور که خود ابراهیم گفت: قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ، پس چرا گفت که قیامت کجاست؟ بیخودی حواله می دهی، عمل، نقد است و جزا نسیه؛ تو الان عمل بکن به بهشت می روی. ابراهیم اگر عالم بود از قیامت اطلاع داشت و ندیده خریده بود و نیاز نبود بگوید أَرْنِي! این میج گیری های تاریخ را در این چند آیه ثبت کنید.

آیه ۴۴: می گوید يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر، شیطان را عبادت نکن. من می گویم که؛ مسلمان ها شیطان را عبادت می کنند یا نمی کنند؟ قشنگ تمرکز کنید، مردم مثل نقل و نبات غیبت می کنند، سوء ظن دارند، دروغ می گویند، تهمت می زنند، آیا اینها متابعت از شیطان نیست؟ با اسنادی که داریم، خود رسول الله در نماز جماعت حواسش به این است که صف پشت سرش درست تنظیم شده باشد، آیا این کار شیطانی است یا رحمانی است؟ پیغمبر می گوید در نماز سرت را بالا نکن شاید کور بشوی، و زودتر از امام سر از سجده بردار تو خر می شوی، یادت هست؟ سند همه اینها هست. خب چه کسی این کار را می کند؟ شیطان دیگر. شیطان می آید روی نمازخوان در حین نماز الصَّلَاةِ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ، حواسش را پرت می کند. آیا در حدیث نداشتیم که پیغمبر گفت من پشت سرم هم چشم دارم؟ داشت توبیخ می کرد می گفت نمازگزار چرا بی نظم است، صفش باید محکم، صاف و قشنگ باشد، این که پشت سرش چشم دارد آیا باید پیغمبر جلو را نگاه کند چون دارد پرواز می کند یا عقب سر را هم می تواند ببیند؟ اینها چالش هایی است که شاگردان الهیات ظهوری باید بدانند. إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا شیطان و رحمان! ما وقتی مثال می زنیم بُعدش این است؛ شیطان، بقول آیه الكرسي که گفت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ یعنی طرفدارهای شیطان، و در برابرش خدا، اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا. می گوید: إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. عصیان. چرا در کنار شیطان رحمان آورده؟ هم قافیه است؟ ها؟ نه فکر نمی کنم. ببینید، دو کفه اسماء ایزایی و اسماء الحسنی؛ اسماء ایزایی سرپرستش شیطان است و اسماء الحسنی سرپرستش رحمان است. حالا می گوید: إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا شیطان با رحمان در جنگ است. چه دارد می گوید؟ این چه نوشته؟ رحمان خالق شیطان است بعد شیطان اینقدر زور پیدا می کند که علیه رحمان عصیان کند؟ این لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ که می گویند مال قیامت است (قیامت که نیست مال اینجاست)، این یعنی همه چیز تحت سیطره خداست. شیطان به رحمان و طرفداران و پیروانش عصیان می کند، آنها هم از رحمان جدا هستند. چرا به جای رحمان یک اسم دیگر نگذاشت؟ چرا این را نگذاشت؛ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلَّهِ عَصِيًّا؟ چرا رحمان گذاشت؟ شما این عَصِيًّا را بیاور به دنیا بچسبان. چطوری؟ أَلَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ

مَا فِيهَا. خب حالا ظرف شد شیطان، یعنی زمان و مکان شد شیطان، چون آفرینشش با لعن صورت گرفته، شیطان هم ملعون است، شیطان هم در قرآن، خدا به او لعنت کرده عَلَيْكَ لَعْنَتِي. جنگ با رحمان یعنی مقابله اسماء ایزادی با اسماء الحسنی! چه کسی پیروز است؟ کدام جبهه غالب است؟ شیطان. آیا اینجا رحمت هست؟ امام صادق می گوید نیست، پس چون نیست میدان برای شیطان باز است. شیطان در جهان ابرقدرت است، شیطانی که به رحمان عصیان می کند یعنی کودتا می کند علیه خدا، خدایی که زورش به شیطان نرسد یک ریال ارزش ندارد. این همه جبر مطلق در آیات و احادیث و روایت، معارض با این کلام است، اینجا می گوید شیطان با رحمان در ستیز است. شیطان سگ کیست؟ شیطان عمله اكلة خداست. شما چه استنباطی می کنید؟ الان زنگ تاریخ است ورق بزن می گوید همه اش بافته است؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند! حقیقت ثبت با سند است، وقتی که نمی خواند، خدایی خدا محکم نمی شود، ایجاد نمی شود، محرز نمی شود، پس جامعه شیطانی است، در این جامعه شیطانی رحمان وجود ندارد پس آن مثلث پیروز است. کدام مثلث؟ دارالغرار، مطاع الغرور، بالله الغرور. بالله الغرور شامل همه ادیان و مذاهب موجود در جهان می شود. وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ يَعْنِي اِي مَتَشَرَع جَو تَو رَا نَكِيرِد اینجا تحت حاکمیت شیطان هستی! رحمان نیست، حتی در عبادات هم رحمان نیست، اگر در عبادات رحمان بود وقتی کسی نماز می خواند باید دریافتی داشته باشد، ماشین را به پمپ بنزین بردی دریافتی آن چیست؟ باکش را پر کردی. انسانی که باکش پر از بنزین است هیچ وقت درمانده نمی شود. دعا مستجاب نمی شود چرا؟ چون إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا چرا؟ چون إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. گناه به وفور چرا؟ چون إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. شکست انبیاء در ابلاغ رسالت چرا؟ چون إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

(فایل صوتی ۷۱۷۵ - درس دوم) مگر رحمت می شود که تبدیل به زحمت شود؟ سوره مریم آیات ۴۴ و ۴۵ است. یا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ. ببین همه اش بحث شیطان است. ابراهیم به بابایش گفت، بعد دیدند آبروریزی شده چون يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ (۱۹ روم) این است، منتها آمدند آن را بازسازی کردند و گفتند پیامبران و ائمه همیشه در اصلااب شامخه بودند، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا انبیاء پدر در پدر خوب بودند، مومن بودند، فرزندان شان هم همینطور! بعد آمدند گفتند نه این عموی پیغمبر بوده که شاخه سلسله مراتب را در توالد و تناسل و توارث جدا کنند، یعنی آبروداری کنند برای دینی که این سفیرش است. عبادت شیطان نکن! این مسلمانی که پنج وعده نماز می خواند و در هر نمازی هم در دو رکعت اولش حمد است، در حمد هم تکرار عبودیت است، اعلان خاکساری به خداست إِيَّاكَ نَعْبُدُ (۵ حمد). بعد شما حساب کن از آن نماز قبلی تا این نماز چند ساعت گذشته؟ این چقدر خدا را عبادت کرده و چقدر شیطان را عبادت کرده؟ دروغ، غیبت، سوء ظن، ظلم، کلاهبرداری، جنایت، مال مردم خوری، پرونده سازی، اینها عیب ندارد، روی اینها یک اسم گذاشته به نام تقیه! یعنی با تقیه، دیگر جهنم معنا دارد؟ دینی که می گوید تحت عنوان تقیه هر کاری خواستی بکن! اولش می گفتند روی مسئله جانی، هر جا جانت به خطر افتاد، بعد ما اسناد و مدارکی پیدا کردیم که اصلاً کلیت دارد، تا جایی که امام صادق می گوید اَلتَّقِيَّةُ دِيْنِي. تقیه،

نماز، روزه، خمس، زکات و جهاد است. تقیه هم یعنی دورو باش، یعنی حزب باد باش! داستان ابراهیم است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا (۴۱ مریم)؛ يَا اَبْتَ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴ مریم)، دوگانگی را بین! این دین یا مجبور است بگوید که به عقل بشاشید، عقل نباید باشد یا اینکه اینقدر تعریف از عقل نکند، تا جایی که بگوید هرچه عقل تأیید می کند وحی تأیید می کند. یعنی وحی برای انسان شماره دو است، عقل شماره یک است. حالا اینجا گوش کن بین آیه چه می گوید! اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا شیطان به رحمان، سرکش شده است. رحمان اینقدر خوب است که شیطان می آید علیه او سرکش بشود؟ چرا نمی گوید اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلّٰه عَصِيًّا؟ آیا کسی از رحمت بدش می آید؟ آیا شیطان در رحمت الهی نبود؟ مگر نمی گویی جز ملائکه بود و هفت آسمان را طی می کرد پایین می آمد؟ مگر نمی گویی رفیق خدا بود، عاشق خدا بود و هر نمازش، سجده اش دو سال نوری طول می کشید؟ چطور ممکن است با رحمان بد باشد؟ یا اَبْتَ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ يَّمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ. باز هم به قول علما تغوط کرد به حرفش. به عمویش؛ حالا دین می گوید آزر عمویش هست، ولی قرآن مگر نمی گوید که وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ (۱۷ قمر) همه چیز قرآن آسان و راحت و شفاف است؟ چطور تو پدر را عمو تجویز می کنی، معنا می کنی؟ آیا این با وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ خلاف نیست؟ می گوید: ای پدر عبادت شیطان را نکن زیرا شیطان با رحمان، عصى است بعد دوباره می گوید: ای پدر من می ترسم از آن که عذاب رحمان، تو را لمس کند. آیا رحمت، عذاب می شود؟ چرا نمی گویی اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ يَّمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الْجَبَّارِ، مِّنَ الْقَهَّارِ، مِّنَ الْمُعَذِّبِ، مِّنَ الْمَكَّارِ، مِّنَ الْمُغْوِي، مِّنَ الْقَاتِلِ؟ چرا اینها را نمی گویی؟ آیا نویسنده این کتاب آدم بوده یا ملک بوده؟ خواهی گفت ملک بوده دیگر، وحی است. ویراستارانش چه بودند؟ آن شب ترور پیغمبر، شهادت پیغمبر، به امیرالمومنین گفتند که ما دیشب تا صبح روی قرآن کار کردیم و دیگر نیاز به قرآن تو نداریم، آیا آنها انسان بودند یا ملک بودند؟ چرا این را نوشته اند؛ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا؟ بعد هم می گوید تو هم از رحمان فرار نکن. آیا کسی از رحمت بدش می آید؟ کسی از ماشین ده میلیارد تومانی بدش می آید؟ کسی از خانه صد میلیارد تومانی بدش می آید؟ کسی از ماهی دویست میلیون تومان درآمد بدش می آید؟ کسی از مغازه پر از مشتری بدش می آید؟ کسی از اخلاق خوب اهل خانه بدش می آید؟ کسی از سلامتی بدش می آید؟ همه اینها رحمت است. می ترسم که تو را عذاب بیاید از رحمت. اصلاً ادبیات غلط است، کاملاً مشهود است که دستکاری شده است. بعد، از قرآن سند می آورد اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹ حجر) ما قرآن را فرستادیم و از آن حفاظت می کنیم. پس امیرالمومنین چه می گوید؟ آن قرآنش چه بود که شب بعد از شهادت نبوی آمد در مسجد و گفت این قرآن حق است؟ ای شیعیان، این قرآنی که الان در خانه شما هست، اگر این حق بود چرا مولای شما آمد و قرآن خودش را آورد و گفت این کتاب حق است و هر کس به این کتاب عمل کند گمراه نمی شود؟ آیا نباید می گفت این کتاب و آن کتاب؟ این کتاب را تأیید می کند، یعنی آن کتاب را رد می کند! اگر امیرالمومنین این قرآن را قبول داشت، چرا قرآن خودش را به مسجد آورد؟ آن وقت تو با متشرع بحث می کنی؟ اطلاعات دینی او صفر است، صفر! برای اینکه روی منبر و محراب نگذاشتند مردم عقل پیدا کنند، نگذاشتند به ضمایر واقعی دین پی ببرند، برای اینکه سوارشان بشوند، پول هایشان را بگیرند، جانشان را بگیرند. فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا تو رحمان را رها کنی بیایی

پیش شیطان، تو ضرر کردی. آیا پدر ابراهیم، آزر (یا به قول شما که ماستمالیش می کنید عموی پیغمبر) از رحمت خدا بدش می آید؟ مگر بگویی دیوانه بوده! بله، یک چیز دیگر هم می شود گفت؛ رحمان عذاب دارد یعنی می شود همان دنیای وارونه! ببین ما چقدر سند داریم. متشرع را مباران کن، اگر منتظر محقق مخلص هستی! الدُّنْيَا مَعْكُوسَةٌ بِلَهِّ رَحْمَانٍ می شود جبار، می شود قاتل! برای همین است که همین قرآن آب پاکی را روی دست همه مردم ریخته. چه می گوید؟ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ (۵۳ زمر) ای مردمی که گناه کرده اید لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ناامید نشوید إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، هرچه گناه کردید خدا می بخشد. یعنی بهشت و جهنم، همه اش دروغ است، یعنی حدود غلط است، یعنی دزد کار خوبی می کند، قاتل کار خوبی می کند. می گوید من بخشیدم دیگر! این یک آیه را به متشرع بگو، چه چیزی تفسیر می کند؟ آیا تفسیر به رأی نمی شود؟ این خیلی ساده است، خیلی واضح است. ما چه بگوییم، در بین این متشرعین و متدینین، با یک مشت الاغ داریم زندگی می کنیم، هزار رحمت به الاغ! این را هم باز قرآن می گوید، نگویی من می گویم. چه گفت؟ گفت: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا (۱۷۹ اعراف) قلب دارند، نفس می کشد اما مرده است. مصداقش همین هست که من با او بحث می کنم؛ وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا چشم دارند نمی بیند، یعنی همین دلایل را که من می آورم نمی بیند، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا گوش دارد نمی شنود، کر است. اُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ اینها حیوان هستند. اینجا باید گفت زنده باد قرآن! بعد هم شاعر می آید می گوید: بر سیه دل چه سود خواندن و عطا! در یک جای دیگر هم می گوید: یاسین خواندن به گوش خراست. اُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. آن عارف چه می گفت؟ می گفت: اگر امتداد آیه این نبود که بَلْ هُمْ أَضَلُّ، حیوانات به خدا شکایت می کردند، می گفتند ما که عقل نداریم را می گذاری کنار آن کسی که عقل دارد و به چاه فرو می رود و راه راست را رها می کند؟ این ظلم به ماست، چرا او را مترادف با ما آوردی؟ برای همین می گوید بَلْ هُمْ أَضَلُّ یعنی از حیوان بدتر هستند.

ظهور باب منتظران ۵۵۸۹ - فایل صوتی ۶۴۳۹ - آیا تقدیرات بد با این کارها تغییر می کند؟ - الف -

باحیا بودن و تعدد زوجات! ب - فرق بین فحش و لعنت چیست؟ - چینش های هدفدار در ساختار سازی های معلوم الحال!: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، حَدَّثَنَا ابْنُ رُمَحٍ، أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرُّؤْيَا يَكْرَهُهَا، فَلْيَبْصُرْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثًا وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ - حَدَّثَنِي عُبيدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، سَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَ أَبِي عُثْبَةَ، يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، وَحَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، وَ أَحْمَدُ بْنُ سِنَانٍ، قَالَ زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَبِي عُثْبَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُذْرَاءِ فِي خَدْرِهَا وَ كَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ - حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَا حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو حِينَ قَدِمَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْكُوفَةِ فَذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَ لَا مُتَفَحِّشًا - وَ حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُثَنَّى، وَ ابْنُ بَشَّارٍ وَ اللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ، يُحَدِّثُ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ الْبَجَلِيِّ، عَنْ جَرِيرٍ، أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ، يَخْطُبُ فَقَالَ: مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ، وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَنَا ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ - هَمَّجَان

درس اول: روات: قتیبه ابن سعید از لیث از رُمح از ابی الزبیر از جابر ابن عبداللّٰه انصاری از رسول اللّٰه. فرمود: هر کس از شما خوابی دید (حالا بقول ما کابوس) که نسبت به آن رویا نفرت پیدا کرد باید به جانب چپ خویش سه مرتبه آب دهان بیندازد و از شرّ شیطان به خدا پناه ببرد اِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرُّؤْيَا يَكْرَهُهَا، فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثًا وَلْيَسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ. خواب بد هشدار است، پرواز روح در هنگام خواب در یک مقطع خاص انجام می شود و روح از نفس آگاه می شود و بعد به حافظه منتقل می کند و تبدیل به رویا می شود. حالا خواب بد را که می بینیم نتیجه زندگی در جای بد است؛ غیبت. حالا این سمت چپ را نگاه کن و سه دفعه تف کن این خیلی حرف پیش پا افتاده و انحرافی است برای اینکه طرف با یک سرنوشت بد درگیر می شود بعد سه بار تف کردن، پیغمبر می گوید از شرّ آن خواب رها می شوید. اگر به تف کردن باشد که مردم سوء القضا را با آب دهان دور کنند که یک دریایی از آب دهان راه می افتاد. بعد هم می گوید از شرّ شیطان به خدا پناه ببرید یعنی این خواب شیطانی است. طبق موشکافی که از این درس می شود پس شیطان در تقدیرات انسان دست دارد! و می گوید جایت را هم تغییر بده یعنی الان این طرف تشک خوابیدی آن طرفش بخواب، روی تخت هستی بیا پایین بخواب. اینها هیچکدام در مقدرات تأثیر ندارد. نه به آن قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا که در حملات گفته می شد که بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ایمان بیاور تا رستگار بشوی و نه به این حرف هایی که به او بسته اند، ما همیشه از اهل البيت دفاع می کنیم و می گوییم به آنها بسته اند منتهای مراتب خانه روی سر خدا خراب می شود، ما از امام و پیغمبر اتهامات و ابهامات را دور می کنیم ولی خب باید یک جایی بارانداز داشته باشیم پس روی سر اللّٰه می ریزیم چون پیغمبر ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى از خودش حرف نمی زند، پس این حرف خداست که خواب بد دیدی تف کن اثرش می رود.

درس دوم: این درس دو قسمت است. **بخش اول:** راویان: عبیدالله ابن معاذ از پدرش از شعبه از قتاده از عبدالله ابن ابی عتبة از ابوسعید خدری از زهیر ابن حرب از محمد ابن المثنی از احمد ابن سنان از زهیر از عبد الرحمن ابن مهدی از رسول الله. ابوسعید خدری که از مشاهیر اصحاب نبوی است، پیغمبر را تعریف و ترسیم می کند. می گوید: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُذْرَاءِ فِي خُدْرِهَا شَرْمٍ وَ حَيَاةٍ پیغمبر از دخترهایی که در صندوق خانه زندگی می کردند و هیچ کس آنها را نمی دید آفتاب و مهتاب نمی دید با حیا تر بود و كَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ. سوال تاریخ این است: می گوید ازدواج های پیغمبر که نه تا رسمی و نه تا زاپاس بود با این کلام که گفتند حیا پیغمبر مثل آنها است نمی خورد، یعنی دختری که در صدر اسلام اجازه بیرون آمدن از خانه نداشته و روایت هم داریم که زن های تان را در صندوق خانه ها جا بدهید یعنی یک زندان است دیگر، پرده ها را بکشید، درها و پنجره ها را ببندید، آخر که چه؟ که یک نفر زن دیگری را نبیند، که استدلال آبکی است. آن دختر که اشاره به او می شود شرم و حیایش چیست؟ این است که

به خانواده‌اش نمی‌گوید من شوهر می‌خواهم با اینکه نیاز دارد و مثل خواب است شهوت مثل خوراک است و وقتی هم برای او شوهر پیدا می‌شود سرش را پایین می‌اندازد و دیگران برای او تصمیم می‌گیرند، البته این مسائل برای هزار و خرده‌ای سال قبل است. آن وقت پیامبری که این همه زن داشت چطوری مقایسه می‌شود با دختری که در پستوی خانه زندگی می‌کند؟ پیغمبر مطرح می‌کند دیگر که بروید فلانی را برای من بگیرید و این با شرم و حیا معارض است، مگر اینکه بگوییم وحی است، ما برای اینکه پیامبر و اهل بیت را از خط و نشان تاریخ تطهیر کنیم مجبوریم توپ را در زمین خدا بیندازیم و بگوییم که پیامبر هر کاری کرد و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى بود.

(فایل صوتی ۷۰۴۰ - درس دهم) افعال با این حدیث نمی‌خواند. بخاری ۳۵۶۲، مسلم ۲۳۲۰، ابن ماجه ۴۱۸۰، احمد ابن حنبل جلد ۳ صفحه ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۹۱، ۹۲، طیالسی ۲۲۲۲ است. كَانَ النَّبِيُّ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خُدْرِهَا، وَ كَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفَتْهُ فِي وَجْهِهِ رَسُولُ خُدا از دوشیزه‌ای که در پس پرده به سر می‌برد حیاء‌اش بیشتر بود و هرگاه کاری را ناپسند می‌دانست از چهره‌اش می‌دانستیم. پیغمبر خیلی حیا داشت؟ کسی که نه تا زن می‌گیرد خیلی حیا دارد؟ کسی که از او نقل می‌کنند هر شب نه تا را سرویس می‌دهد، خیلی حیا دارد؟ چرا اینها پخش شده است؟ چرا در سنن النبى این چیزها پخش شده است؟ پیرمردی که با نه ساله ازدواج می‌کند حیا دارد؟ نمی‌دانم! فقط استغفار می‌کنم از جوانی‌ام که زیر پرچم این دین صرف کردم، سلامتی‌ام را صرف کردم، الان نه سلامتی دارم و نه جوانی دارم، پایم هم لب‌گور است.

بخش دوم: اصحاب حدیث: زهیر ابن حرب از عثمان ابن ابی شیبہ از جریر از اعمش از شقیق از مسروق. گفت: دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو عمرو ابن العاص بچه‌ای داشته به نام عبدالله قَدِمَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْكُوفَةِ این شخص از کوفه پیش معاویه رفت یا معاویه به کوفه آمد فَذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: لَمْ يَكُنْ ذَكَرْ خَيْرَ پیغمبر شد، موقعی که معاویه همه جا را فتح کرد. گفت: لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا پیغمبر از جمله فضائلش این بود که به کسی فحش نمی‌داد و کسی را با اعمالش وادار نمی‌کرد که او فحش بدهد. حالا سوال تاریخ این است: فحش چیست؟ در فارسی معنا می‌کنند؛ ناسزا، یعنی سزاوار نیست گفته شود. بعد لعن چیست؟ لعن در قالب ناسزا و نفرین نمی‌آید؟ پیغمبر فحش نمی‌داد اما لعن و نفرین می‌کرد. اگر یادتان باشد درس‌هایی داشتیم که در خود نماز واجب پیغمبر مخالفین خودش را لعنت می‌کرد. پس لعن و فحش در یک مسیر هستند و همه آنها ناسزا اطلاق می‌شود.

درس سوم: روات: ابن المثنی از ابن بشار از محمد ابن جعفر از شعبه از ابا اسحاق از عامر ابن سعد البجلی از جریر از معاویه، معاویه ابن ابوسفیان خال المومنین کاتب وحی. يَخْطُبُ معاویه بالای منبر رفته بود فَقَالَ: مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ، وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَنَا ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ روی منبر گفت که پیغمبر در شصت و سه سالگی از دنیا رفت، ابوبکر هم همینطور، عمر هم همینطور. می‌گوید که دروغگو کم حافظه است، ابوبکر چطور در سن شصت و سه سالگی از دنیا می‌رود در حالیکه خلافت را به عنوان اینکه از نظر سالمندی شیخ اصحاب و انصار پیغمبر بود به عهده گرفت؟ آن وقت اینجا چطوری الفت دادند؟ بعد معاویه خودش را هم جزء اینها گذاشته و می‌گوید من هم شصت و سه سال دارم و رفتنم نزدیک است. مبحث روی ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله است. از ابوبکر پیرمردتر نبود اگر بود نمی‌گفتند سالمندترین اصحاب پیغمبر باید جای پیغمبر بنشیند، پس موقعی که رسول الله را کشتند ابوبکر

صدیق یک سن بالایی داشته، که عرض کردم و در اشارات هم بود که بعد از بیعت عامه به بابایش که دور از مدینه زندگی می کرد نامه نوشت که با من بیعت کن! او گفت که چه شده؟ بقول لات ها چرا خر تو خر شده، تو برای چه آمدی مسندنشین شدی؟ ابوبکر گفت بخاطر اینکه سن من از همه بیشتر است، که بابایش گفت سن من که بابای تو هستم بیشتر است باید به من رأی می دادند! اینها حدیث سازی های اهل سنت و جماعت است که نفوس مسلمین در قبضه اکثریت آنها بود. اگر ما به حدیثی شک می کنیم این شک تنها به آن حدیث نیست می رود در سلسله روایت و می رود در قسمت وحی نویسی که کتابت وحی کردند، همینطور که الان دروغ می نویسند؛ دروغ های شاخ دار، که ابوبکر در شصت و سه سالگی از دنیا رفت، یک چنین دروغی را تاریخ هیچ وقت فراموش نمی کند، بعد آن وقت چطور در کتاب دست نبردند؟ که اگر با کتابت علی تفاوتی نداشت در اولین روز خلافت خلیفه اول رسول الله آنطوری با او برخورد نمی کردند که با بی حرمتی و بی احترامی او را بیرون کنند.

فایل صوتی ۶۴۴۰ به علت بازخوان و تشابه به فایل ۴۱۸۰ ملحق گردید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۱ - فایل صوتی ۶۴۴۱ - مقلد پیامبر قبل؛ تردید در فضای وحی!: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، وَابْنُ فَضِيلٍ، عَنِ الْمُخْتَارِ، حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِيُّ - وَاللَّفْظُ لَهُ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، أَخْبَرَنَا الْمُخْتَارُ بْنُ فُلْفُلٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ - وَحَدَّثَنِي حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَسَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى قَالَ أَوَّلَمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي [البقرة: 260]، وَيَرْحَمَ اللَّهُ لَوْ طَأَّ لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ لَبْثِ يُوسُفَ لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ - كتابی است که چند وقت است در دست داریم، صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از بزرگان علم حدیث. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

این درس دو بخش دارد. **بخش اول:** محدثین: ابوبکر ابن ابی شیبہ از علی ابن مُسهر از ابن فضیل از مختار از علی ابن حُجر السَّعدی از علی ابن مُسهر از مختار ابن فُلْفُل از انس ابن مالک از رسول الله. انس ابن مالک که معروف حضورتان هست، می گوید: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ. اینکه عرض می کنم در چینش ادبیات دینی به تعجیل عمل شده و هدفمند بوده این است که جابجا می کنند؛ یکی پیش پیغمبر آمد و گفت ای بهترین خلق! پیغمبر فرمود آن کسی که می گویی ابراهیم است نه من. اینجا چندتا اشکال وارد است: یکی این است که در چندتا حدیث، شیعه روایت می کند که پیغمبر به امیرالمومنین گفت أَنْتَ وَشِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. دیگر این است که پیغمبر خاتم است یعنی هر چه همه دارند به او رسیده پس بهترین افراد روی زمین هم باید محمد ابن عبدالله باشد نه ابراهیم خلیل الله!

بخش دوم: از حرملة ابن یحیی از ابن وهب از یونس از ابن شهاب از ابی سلمة ابن عبدالرحمان از سعید ابن مُسیب از ابوهریره که برای اهل سنت شاخص در حدیث است. ابوهریره گفت: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ پیغمبر فرمود نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ

مِنْ اِبْرَاهِيمَ اين يکى از اهرم‌هاى اعتقادى است، از آن افشاگرى‌هاى که تاريخ کرده و روى آن را پوشانده مثل آتش زير خاکستر است. پيغمبر مى‌گويد که ابراهيم شک کرده؟ من هم شک مى‌کنم! به به! وقتى که معبود زمينى اين باشد که اديان و مذاهب تحويل ملل دادند پيغمبر خاتم هم شک مى‌کند! دقت کنيد؛ نَحْنُ اَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ اِبْرَاهِيمَ ما از ابراهيم نزديکتر هستيم به ترديد نسبت به خدا، نسبت به وعده‌هاى که داده شده از جمله قيامت، چون ابراهيم به قيامت شک کرد. بعد پيغمبر ادامه داد و آيه را خواند اِذْ قَالَ: (رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ: اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَکِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) آيه ۲۶۰ سورة بقره است. جريان ابراهيم که در تماثيل و مصاديق خيلى اشاره شده، اينجا آن چيزى که مهم است اين است؛ همه انبياء نسبت به الهامات و القائات خودشان شک کردند، يا در خواب به آنها وحى مى‌شده يا در بيدارى يا جبرائيل صوت داشته صورت نداشته، يا گاهى وقت‌ها صورت داشته به صورت دحية ابن خليفه کلبى بوده، حتماً براى انبياء گذشته هم همينطور بوده به شکل اصحاب و انصارشان مى‌آمده. اين که پيغمبر مى‌گويد نَحْنُ اَحَقُّ بِالشَّكِّ، ما سزاوارتر هستيم که شک کنيم، بعد پيغمبر ادامه مى‌دهد يَزَحْمُ اللَّهُ لُوطًا، خدا به پيامبرش لوط رحم کرد، در رابطه با اهل شهر، که مى‌دانيد اهل شهر همجنس‌باز بودند و يک لوط بود که اين کار را نمى‌کرد شايد رحم خدا به اين بوده که آنها به لوط تجاوز نکردند و الا يک نفر زورش که به يک شهر نمى‌رسد، آن هم پيامبرى که با يک شهر در افتاده که همه همجنس‌باز بودند؛ زن‌ها با همديگر و مردها هم با همديگر، بعد خوب است که ترتيب اين لوط نبى را ندادند چون در قصص انبياء مى‌خوانيم که اين عمل لواط را شيطان به مردم شهر ياد داد (البته اينطور که نوشته‌اند، نمى‌دانيم) مى‌گويند به صورت يک پسر بچه خوشگل مشکل در آمد که اين بچه مى‌رفت مزارع مردم را خراب مى‌کرد، يک بار ده بار صد بار، مردم عاصى شدند، گفتند او را چکار کنيم؟ گفتند او را زندانى کنيم. او را در خانه ارباب زندانى کردند، بعد شب که شد گريه کرد. (شيطان بود ديگر، به آن صورت در آمده بود) ارباب گفت چه شده، چرا گريه مى‌کنى؟ گفت من عادت دارم که روى شکم بابام بخوابم. ذارباب گفت خب بيا بخواب. اين روى شکم آمد، يک ذره پايين‌تر، روى آن نشست، بعد کم کم ور رفت و تحريك کرد بعد ياد داد که چطوري بايد انجام بدهى. حالا مى‌خواهم اين را بگويم، چطور يک پسر بچه (حالا شيطان يا کسى ديگر بوده) مزارع را که تخریب مى‌کرده جزاى او اين بوده که همه با او لواط کنند، بعد يک پيغمبر آمده اعتقادات را به هم مى‌ريزد چطور اين کار را با او نمى‌کنند؟ مگر لوط يک کمر بند آهنين بسته باشد! اينها سوال برانگيز است ها! خب پيغمبر راجع به لوط چه گفت؟ گفت: لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ خدا لوط را در خانه محکمی نگه داشت که به او تعدی نکنند، حالا اين احتمالاً خانه‌اش بوده بالاخره نمى‌شود که لوط در خانه زندانى بشود بيرون مى‌آمده، شايد خدا يک طوري ترس و لرز به جان هموطنان لوط مى‌انداخته که با او لواط نکنند. مثل اينکه اين قسمت آخرش بازخوان باشد، يک بار مثل اينکه در مذمت زندان اين روايت را گفته‌ام. وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طَوْلاً لَبِثْتُ يَوْسُفَ لَا جَبْتُ الدَّاعِيَ. مى‌داني، پيغمبر دارد نقاط ضعف خودش را مى‌گويد، خيلى جالب است، بين اگر پيغمبر کلاهبردار و دغلکار بود اينطوري نقاط ضعف خودش را نمى‌گفت! يکى اين است که شک و ترديد در ذهنش آمده، اينکه با مشرکين در افتاد و مشرکين نتوانستند به او آزار جنسى برسانند مى‌گويد خداوند براى لوط يک حفاظ يا همان عصمتى قرار داد که به او تجاوز نکنند ولى براى پيغمبر نکرد، يعنى

اینکه قریش هر چه خواستند پیغمبر را اذیت کردند تا پیغمبر در رفت و به مدینه رفت بعد کم کم لشکر درست کرد و به جنگ آنها آمد. دیگر اینکه یوسف را می گوید؛ می گوید که یوسف گناه نکرد به آن یارو هم سلولش که خواب دیده بود، تفسیر کرد و گفت که تو آزاد می شوی می روی جزو گارد اعلیحضرت می شوی. وقتی رفتی بگو یک آدم بی گناهی به نام یوسف هست که چندین سال است سر هیچ و پوچ اینجا افتاده نجاتش بده! بعد خیلی ها این را به یوسف نقطه ضعف کردند که نباید به غیر خدا توکل می کرد، تکیه می کرد، خب خدا او را در زندان انداخته، آن وقت سال های مدید به خدا توکل کند؟ اینجا پیغمبر می گوید که من هم اگر جای یوسف بودم دنبال شفیع و پارتی می گشتم که از زندان در بروم.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۱ - فایل صوتی ۶۴۴۲ - درس اول این فایل (بخش اول) به علت بازخوان به درس اول فایل ۴۳۱۵ ملحق گردید و بخش دوم به علت تشابه موضوعی به فایل ۳۸۸۷ ملحق گردید.

درس دوم: به رسمیت نشناختن پیمان، خلاف تعهدات اَلَسْتُ اَوَّلٰی بِكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلٰی، و نيز اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يٰ بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ است: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ نُمَيْرٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ابْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: خَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ، فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ - همان مستند، کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است

باز هم این درس دو قسمت دارد. از ابوبکر ابن ابی شیبہ از محمد ابن عبدالله ابن نمیر از عبده ابن سلیمان از عاصم از انس ابن مالک او از رسول الله. انس ابن مالک می گوید: خَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ، فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ رسول الله قریش و انصار را در خانه خودش در مدینه هم پیمان کرد. خب قریش همان مهاجرین هستند. مهاجر و انصار. انصار، بومیان مدینه بودند مهاجرین یعنی همان قریشیان که متولدین مکه بودند. خب این پیمان بست همان پیمان برادری بود، خدا با خلقش پیمان بسته که چه؟ در عالم قبل از اینجا (این ادبیات دینی است) خدا گفت: اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يٰ بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ، وَ اِنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۰، ۶۱ سوره یس) من از شما پیمان نگرفتم بیعت نگرفتم که در دنیا می روید فریب شیطان را نخورید دنبال من باشید؟ در یک جای دیگر گفت: اَلَسْتُ اَوَّلٰی بِكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ! آیا من به شما در تصمیم گیری ها و انتخاب سرنوشت مقدم نیستم؟ که تازه در همین هم ایراد و اشکال زیاد است؛ هم یک عده می گویند که ما چنین چیزی یادمان نیست و هم اینکه کوچک سازی خداست، خدا بیاید بیعت بگیرد؟ خلقی که خاک است ذره خاک است بیاید به خدا رأی بدهد که ما در دنیا در تبع تو باشیم و متابعت از شیطان نکنیم!

بخش دوم:- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ نُمَيْرٍ، وَ أَبُو اسَامَةَ، عَنْ زَكَرِيَّاءَ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جُبَيْرِ ابْنِ مُطْعَمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ اَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً - از ابوبکر ابن ابی شیبہ از عبدالله ابن نمیر از ابو اسامه از زکریا از سعد ابن ابراهیم پدرش از جبیر ابن مطعم از رسول الله.

لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ اَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً. خب این درس الان معارض آن درس قبل

است، این چه می گوید؟ می گوید پیغمبر فرمود در اسلام پیمان بستن وجود ندارد لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ، پس این چه شد؟ آن بالا گفت: حَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ. اینجا می گوید: لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ. چقدر معارضات! یعنی پیامبر، اول گفته پیمان در اسلام نیست وجود ندارد بعد آمده است در خانه اش انصار و مهاجر را جمع کرده و گفته باهم هم پیمان شوید؟ یا اینکه قبل از آن گفته؟ و می گوید که هر پیمانی که در دوران جاهلیت بسته شده است اسلام قبول کرده و آن را نمی افزاید وَ أَيْمًا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً. خب حالا یک چیز دیگر؛ پیمان قریشیان بر انهدام پیامبر و اصحابش چه می شود؟ آیا حِلْفِ جاهلیه نبوده؟ بعد اسلام شدیدش کرده، تشدید کرده، محکمش کرده؟ یا این پیمانی که بت پرست با بت خود دارد را اسلام قبولش کرده، محکمش کرده و گفته باریکلا عجب بت پرست قشنگ و خوبی است بت پرست چه کار خوبی می کنی!

درس سوم - چگونه بهترین هستند در حالی که افعالشان غیر آن را نشان می دهد؟!: بازخوان از تدریس (۵۸۷۵) وَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ الْحُلَوَانِيُّ، حَدَّثَنَا أَزْهَرُ ابْنُ سَعْدٍ السَّمَّانُ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ النَّبِيِّ قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ فَلَا أَدْرِي فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ: ثُمَّ يَتَخَلَّفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَ يَمِينُهُ شَهَادَتَهُ. کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است که معروض خدمتتان است.

اصحاب حدیث: حسن ابن علی الحلوانی از ازهر ابن سعد السمان از ابن عون از ابراهیم از عبیده از عبدالله از رسول الله (عبدالله ابن مسعود از پیغمبر). رسول خدا چه گفت؟ گفت: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ فَلَا أَدْرِي فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ: ثُمَّ يَتَخَلَّفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَ يَمِينُهُ شَهَادَتُهُ پیغمبر فرمود بالاترین انسان ها آدم های قرن من هستند یعنی معاصرین من. حالا اینجا چندتا سوال است که تاریخ می کند: ببینید النَّاسِ گفته، همه اهل زمین را در آن سال در آن عصر زیر پوشش قرار می دهد. خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي آنهایی که هم قرن من هستند بهترین هستند. خوب اگر اینها بهترین هستند برای چه با اینها جنگ کردی؟ برای چه اینها را کشتی؟ اینها هم قرن تو بودند! نه آقا، این درست نیست، بلکه منظور پیغمبر، مسلمین بودند، باشد، روی چشم! خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، آیا اینها که دوروبر پیغمبر بودند خیر الناس بودند؟ ها؟ پس اِزْتَدَّ النَّاسِ چه می گوید؟ پس نفاق، خانه به خانه در اطراف پیغمبر چه می گوید؟ مگر خَيْرُ النَّاسِ نیستند؟ بقول معروف پیغمبر تعارف شاه عبدالعظیمی کرده؟ ها؟ دارد می گوید بهترین مردم قرن من، آیا بهترین بودند که پیغمبر را سم خوراندند؟ بهترین بودند که مانع وصیت نامه نویسی شدند؟ آیا بهترین بودند که خانه دخترش را آتش زدند؟ آیا بهترین بودند که نوه پیغمبر را با آن وضعیتی فجیع کشتند؟ و سپس کسانی که بعد از آنان می آیند، قرن های بعد را می گوید، قرن اول هجری بعد دوم و سوم، و بعد از آنان اختلافی رخ خواهد داد که شهادت هر کدام بر سوگندش و سوگندش بر شهادتش سبقت خواهد جست. می گوید که دو نسل، بهترین هستند، نسل بعدی بخاطر اختلافات به جان همدیگر می افتند. خب پس چطور پیغمبر گفت که در آخرالزمان طرفداران من از شما اصحاب و انصار بالاتر خواهند بود که آنها به رگ غیرتشان برخورد اعتراض کردند و گفتند یا رسول الله ما با تو اسلام را ایجاد کردیم، ظاهر کردیم، قوی کردیم، از آنها تعریف می کنی؟ پیغمبر گفت آنها برادران من

هستند. پیغمبر فرمود بله شما من را دیدید، معجزات را دیدید ایمان آوردید ولی آنها ندیده خریدند. خب چطور پس آنها مذموم شده‌اند؟ اینها معارضاتی است که باید دین پاسخش را به تاریخ بدهد.

درس چهارم – چگونه بالای صد سال در تاریخ، بسیار است؟: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ ابْنُ مَنْصُورٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ مَا مِنْ نَفْسٍ مَنُفُوسَةٍ، تَبْلُغُ مِائَةَ سَنَةٍ فَقَالَ سَالِمٌ: تَذَكَّرْنَا ذَلِكَ عِنْدَهُ، إِنَّمَا هِيَ كُلُّ نَفْسٍ مَخْلُوقَةٍ يَوْمَئِذٍ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

روایت: اسحاق ابن منصور از ابو ولید از ابو عوانه از حُصَین از سالم از جابر ابن عبدالله انصاری از رسول الله. قَالَ نَبِيُّ مَا مِنْ نَفْسٍ مَنُفُوسَةٍ، تَبْلُغُ مِائَةَ سَنَةٍ پیغمبر فرمود هیچ موجود زنده‌ای که اکنون حیات دارد به صد سال نمی‌رسد. چطور پیغمبر این حرف را می‌زند؟ یعنی می‌خواهد بگوید عمر بشر صد سال نیست بلکه زیر صد سال است، در حالیکه در عصر خودش بالای صد سال داشتند، همین پدر ابوبکر بالای صد سال بود، می‌گویند سلمان سیصد سال داشت، نمی‌دانم نوشته‌اند! اینکه به ضرس قاطع پیغمبر یک چیزی می‌گوید، آیا این وحی است؟ طبق فاکتور و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ وحی است. خب وقتی که اینطوری کلماتی گفته می‌شود که پایه و اساس ندارد و به طور کلی عیان در تاریخ است این نشان می‌دهد که آنچه که به نام وحی از جبرائیل می‌آمده در محدوده تخیلات و تفکرات و اوهام رسول الله بوده است. از این پازل چینی‌های کوچک و ناچیز می‌شود به چیزهای مهمی رسید. ببینید آن افسر اطلاعاتی وقتی که می‌خواهد شخص متهم را تخلیه اطلاعاتی کند چیزهای کوچکی را که از دهانش درمی‌آید یادداشت می‌کند و روی آنها می‌رود می‌گوید این حرف چه بود که زدی؟ بعد دنبال می‌کند و به جاهای مهم می‌رسد. حالا شما هم اطلاعات مدخل دین را دارید از چیزهایی کوچک درمی‌آورید، ممکن است یک نفر بگوید که چه چیزهایی را شما درمی‌آوری و علم می‌کنی! خب این چیزهای کوچک همان سر نخ‌ها است، همان سر رشته‌ها است که یک محقق می‌گیرد و به دنبالش می‌آید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۲ – فایل صوتی ۶۴۴۳ – درس اول – بالاخره معلوم نشد که چه کسی به بشریت ظلم می‌کند!: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّى، كِلَاهُمَا عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ ابْنِ عَبْدِ الْوَارِثِ، حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِيمَا يَرَوِي عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّي حَرَّمْتُ عَلَى نَفْسِي الظُّلْمَ وَ عَلَى عِبَادِي، فَلَا تَظَالَمُوا وَ سَاقِ الْحَدِيثِ بِنَحْوِهِ، وَ حَدِيثُ أَبِي إِدْرِيسَ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَنْتُمْ مِنْ هَذَا - ایضاً همان کتاب این چند روز است، کتاب صحیح مسلم امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از اشرف اهل حدیث از اهل سنت و جماعت.

گروه روایت: از اسحاق ابن ابراهیم از محمد ابن مثنی از عبدالصمد ابن عبد الوارث از هَمَّام از قتاده از ابی قلابه از ابی اسماء از ابی ذر غفاری (صحابی مشهور نبوی) از رسول الله. فِيمَا يَرَوِي عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى پیغمبر از قول خدا نقل می‌کند. چه گفت؟ خدا گفت: إِنِّي حَرَّمْتُ عَلَى نَفْسِي الظُّلْمَ وَ عَلَى عِبَادِي بر خودم حرام کردم ستم بر خلق را و بر بندگانم حرام کردم که به همدیگر ظلم نکنند. آیا قدر قدرت را چیزی مهار و محدود می‌تواند بکند تا برسد به خدا؟

چطور می گوید اِنِّی حَزَمْتُ عَلٰی نَفْسِی الظُّلْمَ من حرام کردم بر خودم ظلم را؟ این چون نشدنی است بعد عوارضش هم همین است که ظلم می کند بعد اسم آن را هم لطف می گذارد! ادبیات تو که به درد نمی خورد، تو اینجا مسافر هستی، فرهنگ لغاتی که او وضع می کند درست است چون حرف اول را زورمدار می زند و هیچ قدرتمداری به خدا نمی رسد. خب می گوید من ظلم نمی کنم پس اینهایی که مظلوم تقدیر واقع شدند؛ بچه های ناقصی که به دنیا می آیند، بیماری های ناگهانی، فقر و فلاکت و درگیری را چه کسی ظلم کرده؟ وَ عَلٰی عِبَادِی به بندگانم گفتم به همدیگر ظلم نکنند. خب وقتی که تو ظلم می کنی عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ مردم یاد می گیرند. فَلَا تَظَالَمُوا نهی می کند؛ پس ظلم نکنید! برای چه مردم به هم ظلم می کنند؟ چون به آنها ظلم شده؛ این به او ظلم می کند، او حقّ این را می برد، او کلاه این را برمی دارد. ظلم واگیر است، این فَلَا تَظَالَمُوای خدا اینجا هیچ جایگاه و وجهتی ندارد بخاطر اینکه خشت اول در ستم بنا نهاده شد، روز اول قرار بود که انسان با زَرورق لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ جابجا بشود و از آن بالا به پایین بیاید، وقتی که این کادوها را باز کردند دیدند که در آن به جای احسن، اقبح بود.

درس دوم – آیا پیروان دین اعضای یک پیکرند؟: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ اِبْنُ اَبِی شَیْبَةَ، وَ أَبُو سَعِیدِ الْاَشْجُ، قَالَا: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنِ الْاَعْمَشِ، عَنِ الشَّعْبِیِّ، عَنِ النُّعْمَانِ اِبْنِ بَشِیْرٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ اِنْ اَشْتَكَی رَاسُهُ تَدَاعٰی لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحَمٰی وَالسَّهْرِ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

سلسله روات: ابوبکر ابن ابی شیبہ از ابوسعید اشج از وکیع از اعمش از شعبی از نعمان ابن بشیر از رسول الله. رسول الله فرمود: الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ مردم مثل یک پیکر هستند. البته نگفت مردم، گفت مُؤْمِنُونَ، مومنون ظاهری یعنی کسانی که اسلام آوردند و عمل به فروع دین می کنند، سعدی هم که گفته: بنی آدم از اعضای یکدیگرند این شبیه به آن است یعنی این از او یاد گرفته چون او متقدم است و این متأخر است. الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ مردم مثل یک انسان هستند، اِنْ اَشْتَكَی رَاسُهُ تَدَاعٰی لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحَمٰی وَالسَّهْرِ گفت وقتی که سرش درد می آید بقیه بدن هم درد را حس می کنند. یعنی اینکه یک نفر که سردرد دارد دیگر از سایر اعضای بدنش لذت نمی برد و استفاده نمی کند. خب حالا این الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ برویم ببینیم که جامعه ایمان آورندگان مثل یک عضو در یک پیکر بودند، اعضای در یک پیکرند؟ اینهایی که دور پیغمبر بودند مؤمن بودند دیگر، چون نماز شب می خواندند، روزه می گرفتند، اینها چطور ی یکدست شدند و باهم وحدت پیدا کردند؟ اختلاف، بزرگترین فرآورده دین است، علی رغم اینکه شعار دین این است که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ خود مومنون، مؤمنین، به جایی اینکه برادر باشند برادرکشی کردند، این تاریخ صدر اسلام است، جنگ های امیرالمؤمنین؛ صفین، نهروان و جمل بود، آنطرف مؤمن و اینطرف مؤمن! خب پس این چطور كَرَجُلٍ وَاحِدٍ است؟ عیب در چیست؟ حلقه مفقوده در چیست؟ آفت و اُفت در چیست؟ در این است که اصلاً ایمانی وجود نداشته یعنی جبرائیل آمد با یک سری قوانین که مردم را در راه خدا راسخ کند، نتیجه اش چیست؟ همین سه تا جنگ. نتیجه اش چیست؟ حاکمیت بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس بر پیشوایان شیعه. آیا اینها مؤمن بودند یا آنها؟ خب به ظاهر، هم آنها مؤمن بودند و هم اینها، نماز جمعه و جماعت مربوط به حکام و در انزوا نماز خواندن، روزه گرفتن و مناجات کردن مربوط به اَئِمَّةُ الْهُدَاةِ الْمُهْدِیِّین بود، پس اینجا مشکل سر اصل ایمان می رود، این ایمان شرایط،

شرایع، قوانین، قواعد و مناسککش چون به حق وصل نبود نتوانست این قانون الْمُؤْمِنُونَ کَرَجُلٍ وَاحِدٍ وَاِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ را محکم کند.

درس سوم - پاسخ این سوال را اسکاتی می دهد!: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَاسْحَاقُ ابْنُ اِبْرَاهِيمَ قَالَ اسْحَاقُ اَخْبَرَنَا، وَقَالَ عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ ابْنِ أَبِي الْجَعْدِ، حَدَّثَنَا اَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ، قَالَ بَيْنَمَا اَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ خَارِجَيْنِ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَلَقِينَا رَجُلًا عِنْدَ سُدَّةِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا اَعَدَدْتُ لَهَا؟ قَالَ فَكَأَنَّ الرَّجُلَ اسْتَكَانَ، ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا اَعَدَدْتُ لَهَا كَبِيرَ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ وَلَا صَدَقَةٍ، وَلَكِنِّي اُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، قَالَ فَأَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

اهل حدیث: عثمان ابن ابی شیبہ از اسحاق ابن ابراهیم از اسحاق از عثمان از جریر از منصور از سالم ابن ابی الجعد از انس ابن مالک. این از آن مباحث کلیدی است. انس ابن مالک را که می شناسید، تعریف کرد و گفت: من و رسول خدا در بیرون از مسجد بودیم که مردی در کنار درب مسجد، پیامبر را ملاقات کرد و گفت: ای رسول خدا قیامت چه موقع برپا می شود؟ گفت خب حالا شما اسلام را آوردی، فروع، اصول، اجرا، قوانین و همه را آوردی و ما هم اجرا کردیم، این همه دم از جهنم و بهشت می زنی چه موقع می خواهد آغاز بشود؟ بَيْنَمَا اَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ خَارِجَيْنِ مِنَ الْمَسْجِدِ گفت بیرون مسجد نشسته بودیم، فَلَقِينَا رَجُلًا یک مردی آمد عِنْدَ سُدَّةِ الْمَسْجِدِ دم درب مسجد، دم ستون مسجد، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ گفت قیامت چه موقع هست؟ حالا پیغمبر باید بگوید دیگر، مگر پیغمبر پشوتوانه وحی ندارد؟ باید الان جواب بدهد! سریع بگو جبرائیل بیاید خبر بیاورد که مَتَى السَّاعَةُ چه موقع ساعت قیامت است؟ حالا پیغمبر چه جواب بدهد؟ هیچی، آخر جواب ندارد که بدهد. این بابا بخاطر این، این حرف را زد که پیغمبر (قبلاً در مباحث داشتیم) گفته بود من قیامم، ظهورم با برپایی قیامت همزمان است، خب حالا چندین سال از رسالت پیغمبر گذشت و از قیامت خبری نشد، شخص آمد گفت یا رسول الله مَتَى السَّاعَةُ؟ پیغمبر چه گفت؟ پیغمبر سرش را یکطور دیگر گرم کرد، گفت: مَا اَعَدَدْتُ لَهَا برای قیامت چکار کردی؟ قَالَ فَكَأَنَّ الرَّجُلَ اسْتَكَانَ آن مرد در خودش فرو رفت ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا اَعَدَدْتُ لَهَا كَبِيرَ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ وَلَا صَدَقَةٍ وَلَكِنِّي اُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ گفت آن چیزی که لازم باشد برای قیامت که تو در زمینه های اخلاص می گویی من فراهم نکردم من آنچنان نماز زیادی، روزه زیادی و صدقه زیادی نداشتم، چیزی که داشتم تو و خدا را دوست داشتم. خب آخرش چه شد؟ قَالَ: فَأَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ. اصلاً ببین جواب به سوال نمی خورد. پیغمبر گفت تو با کسی هستی که دوستش داری. خب قیامت چه موقع برپا می شود؟ گفت تو با کسی هستی که دوستش داری، این جواب شد! یک نفر نبود دنبال را بگیرد و بگوید بابا این که جواب نشد، این دارد می گوید که مَتَى السَّاعَةُ، بعد تو داری می گویی فَأَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ؟ قیامتی هست، تو با کسی هستی که دوستش داری! این از شرق گفت او از غرب گفت، او از شمال گفت این از جنوب گفت، او از بالا گفت این از پایین گفت، آیا به آن خورد؟ یعنی پاسخ، مطابق با سوال بود؟ نه! این نشان می دهد که کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ واقعاً بی عقل بودند. الان پیغمبر به اندازه عقل این شخص با او صحبت کرد، عقلش همین قدر بود که تا پیغمبر جواب داد که قیامت این است که تو من را دوست داری تمام شد سرو ته سوال هم آمد و برو به امید خدا. بعد امیرالمومنین روی منبر می گوید:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، از من پرسید هر چه می خواهید، این لقمه به این بزرگی اما یک نفر عاقل پای منبر نبود که به امیرالمومنین بگوید این عدم تطابق ها چیست؟ بگوید ثمره رسالت پیغمبر چیست؟ بگوید این وحدت بین مسلمین چیست؟ بگوید این فاعْتَبِرُوا چیست؟ أَفَلَا يَعْقِلُونَ چیست؟ لَا تَشْعُرُونَ چیست؟ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ چیست؟ خب این هم از این، ببینید مخاطبین وحی چه کسانی بودند!

(فایل صوتی ۶۹۸۸ - درس هفتم) به راستی که قیامت کی هست! صحیح بخاری حدیث ۳۶۸۸-۶۱۶۷-۶۱۷۱-۷۱۵۳، صحیح مسلم حدیث ۶۸۷۸-۶۸۷۹، ۶۸۸۱، ۶۸۸۳، سنن ترمذی حدیث ۲۳۸۵ است. أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ: مَتَى السَّاعَةُ؟ یک نفر به پیغمبر گفت این قیامت چه موقع هست؟ هزاران سال است، ده ها هزار سال است که همه انبیاء آمدند و گفتند یک موقعیت دیگری هست، یک زندگی دیگری هست، یک جایگاه دیگری هست، دو کفه دارد که یکی بهشت است و یکی جهنم است. چه موقع قرار است که این اتفاق مهم پیدا بشود؟ مَتَى السَّاعَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا پیغمبر گفت: برای قیامت چکار کردی؟ ببین چطوری جواب اسکاتی می دهد، چون پیغمبر هم می داند که قیامتی وجود ندارد، جواب نمی دهد که بگوید ده سال دیگر، صد سال دیگر، هزار سال دیگر، دو هزار سال دیگر، زمان تعیین نمی کند. طرف آمده زمان می خواهد، پیغمبر حواله اش می دهد به خودش، توپ را به زمین خود طرف می اندازد و می گوید برای قیامت چکار کردی که حالا می خواهی پرسشی قیامت چه موقع است؟ قَالَ: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرٍ صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ وَلَا صَدَقَةٍ، وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، كَفْتُ نَمَازَ زِيَادِي، رَوْزَةَ زِيَادِي، صَدَقَةَ زِيَادِي نَدَامَ أَمَّا خُدا وَتُو را دوست دارم. بعد پیغمبر می گوید که أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ، این شد جواب: تو با کسی هستی که دوستش داری! یا رسول الله جواب چه شد؟ بالاخره قیامت چه موقع است؟ مردم به جایی می رسند در عقلانیت که می فهمند تمام وعده های انبیاء سرکاری بوده است.

درس چهارم - مفهوم جبر مطلق در رسانه حدیث!: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِيَّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ - كتاب صحيح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری.

بزرگان حدیث: قتیبہ ابن سعید از یعقوب ابن عبد الرحمن القاری از ابی حازم از سهل ابن سعد الساعدی از رسول الله. این هم از آن مباحث فنی در موضوع جبر و اختیار است. قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. یعنی ملاک این نیست که تو چه می کنی! میزان آن است که او چه می خواهد. یعنی عملکرد دینی، هواست. این مؤمن که خودش را در فروع دین به زحمت می اندازد شاید طبق این کلام نبوی به جهنم برود. چرا؟ چون اسمش در لیست جهنمی ها است، بیخودی نماز می خوانی، بیخودی اجرای مناسک

دینی می‌کنی، تو که مال اینجا نیستی مال آن طرف هستی! ببین، آیا این یک نوع کلاهبرداری حساب نمی‌شود؟ یعنی به یک نفر یک خط را نشان بدهند بگویند بیا و زحماتش را هم بپذیر بعد که می‌خواهد به ایستگاه نهایی برسد می‌بیند! خلاف آنچه که به او گفته‌اند است! جهنمی بهشتی می‌شود و بهشتی جهنمی می‌شود، چرا؟ چون اینها اهل آن نبودند. دقت کنید! وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی برعکس است؛ خطاکار، بزهکار و بدکار به بهشت می‌رود چون رقم خورده این به بهشت برود، هر کاری هم می‌خواهد در دنیا بکند، هر غلطی بکند و آدم خوب هم باید به جهنم برود. چرا؟ چون خواست خداست. این بحث خیلی مهم است! این بحث، ماهیت جبر مطلق را و عدم اختیار کامل در انسان و اجرائیات عملی را نشان می‌دهد و در نهایت این است که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، کسی که الان این حدیث را شنیده اگر مؤمن است دست و پایش سست می‌شود و می‌گوید خب من اگر جهنمی باشم چه؟ این همه زحمت بکشم! اگر هم بی‌دین است می‌گوید خب روز اول نوشته شده چه کسی کجا برود دیگر، حالا بگذار ما هم عشق و حالمان را بکنیم.

درس پنجم این فایل به علت باز خوان به فایل ۲۱۱۱ ملحق گردید.

درس ششم – بیان جبر مطلق از این کلام واضح‌تر؟!: (بازخوان از تدریس ۶۲۲۶). حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْلَمَةَ ابْنِ قَعْنَبٍ، حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ ابْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَقَبَةَ ابْنِ مَسْقَلَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِي ابْنِ كَعْبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا، وَلَوْ عَاشَ لَأَزْهَقَ أَبُوَيْهِ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

محدثین: عبدالله ابن مسلم ابن قعنب از معتمر ابن سلیمان از پدرش از رقبه ابن مسقله از ابی اسحاق از سعید ابن جبیر از عبدالله ابن عباس از ابی ابن کعب از رسول الله. این درس هم باز در مبحث جبر مطلق است. إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا. بحث کارهای عجیب و غریب خضر نبی شد، یک عده از پیغمبر پرسیدند خضر به چه جرأتی قصاص قبل از جنایت کرد؟ بچه را برای چه کشت؟ پیغمبر تأییدش کرد، فرمود: إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا. حالا بیا و درستش کن. می‌گوید آن بچه‌ای که خضر کشته، طبیعتش کافر بوده، پس معلوم شد که ایمان اختیاری نیست چون بچه به آن کوچکی طبیعتش کافر است. طبیعت دست کیست؟ دست خداست. وَلَوْ عَاشَ لَأَزْهَقَ أَبُوَيْهِ اگر زندگی می‌کرد پدر و مادرش را به کفر می‌کشاند، لَأَزْهَقَ أَبُوَيْهِ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا. خب یا رسول الله حالا بیا جمعش کن! آیا مؤمن حق دارد بی‌دین را ملامت کند؟ نه. این روایت را بر سرش بزن. آیا متشرع اجازه دارد لا مذهب را محکوم کند؟ نه. وقتی که ما از بچگی طبیعتمان ساخته و پرداخته ازل و ابد بوده برای چه ما الان گناهکار هستیم؟ یکی از دلایلی که می‌گوییم گناه نیست، همین است. دقت کنید این بحث خیلی زیربنایی است! إِنَّ الْغُلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا پس قصاص قبل از جنایت مجاز است، پس علی بیست و سه سال قبل از شهادتش نباید به ابن ملجم مهلت می‌داد، وقتی که پیغمبر گفت این قاتل توسست باید او را می‌کشت چون که ماند و بیست و سه سال بعد علی را کشت. از این مباحث، از این مصادیق و از این تماثیل بسیار داریم فقط شما باید روی آن بررسی و تحقیق کنید.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۳ - فایل صوتی ۶۴۴۴ - یک استدلال بزرگ برای عدم استقلال بشر در گناه. - از

اینگونه ناگفتنی‌ها بسیار است و یک منتظر باید آنها را پیدا کند: حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَتْ: تُوَفِّي صَبِيٌّ، فَقُلْتُ: طُوبَى لَهُ عُصْفُورٌ مِنْ عَصَافِيرِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَوْ لَا تَذَرِينَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَ خَلَقَ النَّارَ، فَخَلَقَ لِهَذِهِ أَهْلًا وَ لِهَذِهِ أَهْلًا - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَاصِّ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِي صِرْمَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، أَنَّهُ قَالَ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ كُنْتُ كَتَمْتُ عَنْكُمْ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ لَا أَنْتُمْ تُذْنِبُونَ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا يُذْنِبُونَ يَغْفِرُ لَهُمْ - همچنان کتاب صحیح مسلم در دست هست، از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از سران محدثین اهل سنت و جماعت. - ایضاً همین کتاب صحیح مسلم در دست هست، از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری.

درس اول: (مرتبط با تدریس ۴۱۸۲). سلسله محدثین: زهیر ابن حرب از جریر از علاء ابن مسیب از فضیل ابن عمرو از عایشه بنت طلحه از عایشه ام المومنین. نمی‌دانم این درس بازخوان است یا نه، ولی متشرعین سینه‌شان را هم که جر بدهند امثال این مباحث از شیعه و از سنّی زیاد است دال بر اینکه جبر مطلق است. قَالَتْ: تُوَفِّي صَبِيٌّ، فَقُلْتُ: طُوبَى لَهُ عُصْفُورٌ مِنْ عَصَافِيرِ الْجَنَّةِ عایشه به پیغمبر گفت که شنیدم یک بچه‌ای مرده گفتم خوش به حال او که تبدیل به گنجشک می‌شود و در بهشت برای خودش می‌پرد. پیغمبر چه گفت؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَوْ لَا تَذَرِينَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَ خَلَقَ النَّارَ، فَخَلَقَ لِهَذِهِ أَهْلًا وَ لِهَذِهِ أَهْلًا رسول الله فرمود اینطوری نیست که این بچه چون بچه است و مرده پس بهشتی است بلکه خدا بهشت و جهنم را آفریده و یک افراد خاصی را هم برای هر دو قرار داده است. چه شد؟ حالا امام صادق گفت: لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ. من نمی‌دانم که ما در برابر این کلام چقدر اسناد و مدارک داریم و نمی‌توانند بگویند آن کلام پس چه می‌شود آن کلام می‌رود در واحد هفتاد نوع سخن گفتن امام صادق. خب پس اصلاً تکلیف خلقت دین چه می‌شود؟ این خیلی مهم است! وقتی که بهشت و جهنم آفریده شده و اهل هر کدام هم معلوم است خب پس چرا انبیاء آمدند؟ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید- ۲۵) برای چه کتاب‌های آسمانی آمدند؟ چه فایده وضع قوانین شرعی که اگر این کار را بکنی به بهشت می‌روی و آن کار را نکنی به جهنم می‌روی؟! رسول خدا به این روشنی دارد می‌گوید که آنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَ خَلَقَ النَّارَ بهشت آفریده و جهنم آفریده فَخَلَقَ لِهَذِهِ أَهْلًا وَ لِهَذِهِ أَهْلًا، و السَّلام نامه تمام! حالا به من می‌گویند چرا می‌گویی گناه وجود ندارد؟ خب ما چقدر از این مباحث داریم؟ طرف گناه می‌کند یا نمی‌کند، اسمش در بهشت یا در جهنم نوشته شده! آیا می‌شود بگویی که خب این گناه می‌کند به جهنم خواهد رفت چون روز اول خدا اراده کرده؟ خب باز هم می‌شود جبر مطلق! می‌گویی این آدم خوبی است و کار خیر می‌کند باید به بهشت برود، یعنی محصول کارش این است بعد خدا این را در مسیر حق و خیر قرار داده، که چند تا درس داریم، باز هم می‌شود جبر؛ برای اینکه خدا او را قرار داده و به گردش گذاشته که آدم خوبی باشد و آن یکی را خلق کرده مجبورش کرده آدم بدی باشد. این مباحث خیلی مهم است، اگر اینها را روی سنگ بگذاری آب می‌شود بعد شریعتمدار چه می‌خواهد بگوید؟ چه دارد که بگوید؟ جز این مغلطه کاری.

درس دوم این فایل به علت بازخوان و مرتبط بودن به درس دوم فایل ۶۱۹۳ ملحق گردید.

درس سوم این فایل به علت بازخوان و مرتبط بودن به فایل صوتی ۱۹۷۳ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۹۴ - فایل صوتی ۶۴۴۵ - سکنه بهشت در قبضه مردان است، پس فلسفه حورالعین چه می‌شود؟ - در مسابقه بین رحمت و غضب، کدام یک پیروز گردیدند؟ - مراحم مخفی به چه درد مخلوق می‌خورد؟ - حاکمیت دینی در عهد شارع هم سست بوده است: - حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنِ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، وَ مُعْتَمِرُ ابْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً هِيَ أَضَرُّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ ابْنِ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي - حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ أَيُّوبَ، وَ قُتَيْبَةُ، وَ ابْنُ حُجْرٍ، قَالُوا حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ يَعْنُونَ ابْنَ جَعْفَرٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ مِائَةَ رَحْمَةٍ، فَوَضَعَ وَاحِدَةً بَيْنَ خَلْقِهِ وَخَبَأَ عِنْدَهُ مِائَةَ إِلَّا وَاحِدَةً - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُعَاذٍ الْعَنْبَرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ وَ هُوَ ابْنُ ثَابِتٍ، قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ زَيْدٍ، يُحَدِّثُ عَنْ زَيْدِ ابْنِ ثَابِتٍ أَنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ إِلَى أَحَدٍ، فَرَجَعَ نَاسٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ فِيهِمْ فِرَقَتَيْنِ، قَالَ بَعْضُهُمْ نَقَلْنَاهُمْ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا، فَتَزَلَّتْ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُتَفِقَيْنِ فِرَقَتَيْنِ (النساء: 88) - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت است. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت است. - ایضاً همین کتابی که در دست داریم؛ صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت است.

بخش اول درس اول این فایل با موضوع زنها ساکنین جهنمند به علت بازخوان به درس دوم فایل ۶۳۲۳ ملحق گردید.

بخش دوم: از سعید ابن منصور است از سفیان از معتمر ابن سلیمان از سلیمان التیمی از ابی عثمان النهدی از اسامة ابن زید از رسول الله. پیغمبر چه فرمود؟ مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً هِيَ أَضَرُّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ فرمود بعد از من فتنه‌ای بزرگتر از این نخواهد بود که زن‌ها ایجاد می‌کنند. حالا با اسباب و ابزاری که زن دارد، یک سری اسلحه‌ها دارد دیگر؛ هم مسائل آمیزشی است، هم گریه او هست و هم خودنمایی او هست.

درس دوم: (بازخوان از تدریس ۶۱۱۸). یاران روایت: زُهیر ابن حرب از سفیان ابن عیینة از ابی الزناد از اعرج از ابوهریره از رسول الله از خدا. گاهی وقت‌ها سخن خدا را جبرائیل می‌آورد، گاهی وقت‌ها خود خدا حرف می‌زند. گفت: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي پیش رفته رحمتم بر غضبم. یعنی ما الان نباید مغضوب باشیم چون رحمت جلوتر از غضب آمده و بر سر ما چتر ایجاد کرده است؛ چتر رحمانی! ولی متأسفانه این نیست، عدم تطابق است حتی می‌شود گفت خود خدا دروغگو است، چون الان بر مردم جهان چه می‌گذرد؟ بر مردم ایران در موارد مختلف چه می‌گذرد؟ بعد سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي یک امر محال است. ممکن است اینهایی را که می‌گویند مال کره ماه باشد مال کره زمین نباشد یعنی مثلاً آنجا یک عده‌ای هستند و خدا برای آنها سخن می‌گوید.

درس سوم: یحیی ابن ایوب از قتیبه از ابن حُجر از اسماعیل یَعْنُون ابن جعفر از علاء از پدرش از ابوهریره از رسول

اللَّهُ. اینجا پیغمبر فرمود: خَلَقَ اللَّهُ مِائَةَ رَحْمَةٍ، فَوَضَعَ وَاحِدَةً بَيْنَ خَلْقِهِ وَخَبَأَ عِنْدَهُ مِائَةَ إِلَّا وَاحِدَةً خدا خلق کرده صد واحد رحمت را، و از این صدتا، نود و نه تا را پیش خودش قایم کرده و یک دانه اش را بین همهٔ خلایق از اولین تا آخرین تقسیم کرده است. باز هم از آن حرف‌هایی که سست و بی ثبات است، گاهی وقت‌ها دیده‌اید وقتی با یکی صحبت می‌کنی یارو می‌گوید باز هم از آن حرف‌ها زدی؟ یعنی دور برداشتن یعنی خالی بستن. خب اینکه نود و نه تا پیش خودش است یک مسئله است که خب برای چه پیش خودش است؟ می‌خواهد چه کند؟ مگر خدا بانک است که آمده است آنچه را که خلق کرده برای خودش قایم کند؟ خدا که احتیاج به رحمت ندارد. خب، حرف دیگر این است که آن یک واحد را که پخش کرده به چه کسی رسیده؟ شما حساب کنید از آدم تا خاتم، که هنوز خاتمش نیامده یعنی شروع نسل، انتهای نسل، خب یک دانه را بین همه تقسیم کرده، معلوم است که نمی‌رسد! آیا خدا خسیس است؟ نود و نه تای آن را نگه داشته و یکی را پخش کرده، خب به کسی نمی‌رسد، این است که مردم بدبخت و بیچاره هستند، این است که امام صادق می‌گوید دنبال چیزی که نیست نگرد، گفتند چیست؟ گفت رحمت. امام صادق می‌گوید اصلاً وجود ندارد، آن وقت چطور می‌شود که رسول الله فرمود وجود دارد منتها یک درصد، و نود و نه درصد بیش خداست؟!

درس چهارم: محدثین: عبیدالله ابن معاذ العنبری از پدرش از شعبه از عدی ابن ثابت از عبدالله ابن یزید از زید ابن ثابت که جزو انصار و حواریون معروف رسول الله است. زید ابن ثابت به عنوان یک خبرنگار دارد صحبت می کند، گفت: اَنَّ النَّبِيَّ حَرَجَ اِلَى اُحُدٍ در جنگ اُحد پیغمبر برای جنگ از مدینه خارج شد، فَرَجَعَ نَاسٌ مِّمَّنْ كَانَ مَعَهُ یک عده ای از لشکر پیغمبر از نصف راه جدا شدند یا از همانجا که رسیدند جدا شدند. خب چرا جدا شدند؟ بخاطر اینکه دیدند نقطه مقابلشان داداش آنها است، بابایشان است، دایی یا عموی آنها است، خب گفتند ما اینها را چطوری بکشیم؟ گرچه در یکی از مباحث داشتیم که امیرالمومنین افتخار می کرد و می گفت ما بودیم که پدرانمان را، بچه هایمان را، برادرانمان را، عموها و دایی هایمان را کشتیم، یعنی الله اینطوری خواست که علی اینها را بکشد و بعد هم واکنش آن سر علی بیاید و خدا هم بگذارد در برود. علی باید آنطوری گرفتار بشود؛ خلیفه چهارم شد و آن هم آنقدر اذیتش کردند، سه تا جنگ راه انداختند، خود مومنین، مسلمین، متشرعین و متدینین علیه علی شمشیر کشیدند، از ام المومنین عایشه، طلحه و زبیر دیگر نزدیکتر، از معاویه ابن ابی سفیان مهمتر، که هم کاتب بود و هم برادر زن پیغمبر بود. خب یک عده برگشتند. فَكَانَ اصْحَابُ النَّبِيِّ فِيْهِمْ فِرْقَتَيْنِ مردم دو دسته شدند، قَالَ بَعْضُهُمْ: نَقْتُلُهُمْ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: لَا. حالا یا اینکه نصف جمعیت نصف لشکر ترسیده اند که پیغمبر را تنها گذاشتند، این هم می شود، چون جنگجویان قریش خیلی شدید بودند، این طرف آدم های مهمش، یک حمزه بود که قهرمان بود که او را کشتند و یک علی بود. خب اینکه نصف لشکر پیغمبر از او جدا می شوند آیا بخاطر این نیست که به کار پیغمبر اعتقاد ندارند؟ یعنی باور نکردند که پیغمبر وصل به خداست؟ اگر باور می کردند رها نمی کردند، یعنی بهشت و جهنم را باور نکردند چون عقلانی نبود چون ان قلت زیاد داشت بخاطر اینکه عدم تطابق بقول قدیمی ها فت و فراوان بود، همیشه همین طور بوده، اصحاب پیغمبر که از او جدا شدند و اصحاب امیرالمومنین هم در صفین، آنها هم نصف شدند؛ نصفی علیه علی و نصف دیگر مطیع علی. آن نصفی که علیه علی است به حرمت کتابت عثمان ابن عفان و به تدبیر عمرو ابن العاص

مغز متفکر سپاه معاویه روی نیزه رفته، یک عده هم که متحیر بودند.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۵ - فایل صوتی ۶۴۴۶ - خدایی که خالق صبر و آزار است، چگونه تحت تاثیر آنها

قرار می گیرد؟: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، وَ أَبُو أَسَامَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا أَحَدَ أَصْبَرَ عَلَى آذَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، إِنَّهُ يُشْرِكُ بِهِ، وَ يُجْعَلُ لَهُ الْوَلَدُ، ثُمَّ هُوَ يُعَافِيهِمْ وَ يَرْزُقُهُمْ - مبحث از همین کتابی است که در دست داریم، صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری، معتمد و موثق روایی و حدیث اهل سنت و جماعت.

یاران حدیث: ابوبکر ابن ابی شیبہ از ابو معاویه از ابو اسامه از اعمش از سعید ابن جبیر از ابی عبدالرحمان السلمی از ابی موسی از رسول الله. لَا أَحَدَ أَصْبَرَ عَلَى آذَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هم کوچک سازی خداست و هم رد کردن منتظر از این معبود به وسیله قطار هو به سمت ذات! می گوید صبر هیچ کس مثل صبر خدا نیست. عجب صبری خدا دارد؛ آن چهل پنجاه سال قبل یکی با آن ترانه ساخته بود که عجب صبری خدا دارد. صبر مخلوق است و خدا خالق است، نمی شود صفت را در حیطه ای قرار داد که خالق و صانعش به آن نیاز دارد، اینکه خدا صابر است و تو هم صابر هستی، تو نیاز به صبر داری؛ تداعی این است که خدا هم به صبر نیاز دارد! بعد می گوید: عَلَى آذَى يَسْمَعُهُ خدا به چه صبر می کند؟ به اذیت و آزار خلقش. او ما را اذیت می کند یا ما او را؟ اصلاً مایی وجود دارد که او را اذیت کند؟ آیا خدایی که اذیت بشود به درد می خورد؟ بعد شما می گوید که چرا بت می پرستی؟! خب بت هم همین نشانه ها و خصوصیت ها را داشت. أَصْبَرَ عَلَى آذَى صبر، زیاد می کند بر آزار و اذیت خلقش. يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بخاطر اینکه می شنود به او اهانت می کنند اما صبر می کند. حالا مثلاً اگر صبر نکند چه می خواهد بکند؟ این خدا که پوست مردم را کنده، آیا این صبرش است؟ حالا قرآن می گوید حلیم، که باز آن هم کوچک سازی است، حلیم بعد از صبر است. در ذهن دارید که صبر ناراحتی را به رو نمی آورد و حلم در دل نمی ریزد، مثل امیرالمؤمنین که از پیش یک نفر رد می شد طرف به او فحش داد، امیرالمؤمنین گفت نه، منظورش من نبودم. خیالت را راحت کن، اینقدر سوء ظن پیدا نکن! تقیه با خودت هم داریم ها، بارها به تو گفته ام، تو با خودت تقیه داری، همین! اینکه عرض کردم وقتی به تو بد و بیراه می گویند بقول عوام خودت را به کوچه علی چپ بزن و بگو نه به من نبوده! یادت هست یک درسی داشتیم (۵۹۸۸) که در مسجد پشت ستون، امام صادق نشسته بود و آن طرف ستون یعنی به فاصله یک متری یا نیم متری یک نفر داشت از بدی امیرالمؤمنین می گفت، حالا یا می دانست که فرزندش اینجا دارد گوش می دهد یا نمی دانست، وقتی حرف هایش را زد تمام شد حضرت بلند شد که برود، او را در آغوش گرفت و بوسید؛ این تقیه با خود است! اگر تقیه با خود اعمال می شد زندگی ها بر باد نمی رفت. طرف تو به خانه می آید اعصابش خرد است، حمل نکن که از تو ناراحت است، چون تو یک کبریت بکشی یک آتش شعله ور می شود، تو بگو که او خسته است، مانده است، بیکار و بی پول است، از صبح رفته مغازه فروش نداشته، مالش را خورده اند، کلاهش را برداشته اند ناراحت است، حالا روی من خالی می کند عیبی ندارد خالی بکند. سنگ صبور شدن خیلی مهم است و کار هر کسی نیست، اینکه انسان با خودش درد دل کند و بر خودش مسلط باشد. خب حالا خدا صبور است و هر چه می شنود به روی خودش نمی آورد، این خدا

همان خدایی است که اَدْعُونی گفته و اَسْتَجِبْ لَکُم در پی آن نداشته، این خدا همان است. این شکل و شمایلی که از خدا می کشند که گوش دارد، ببین اینجا دقت کن؛ یَسْمَعُهُ! خب خدا به چه صبر می کند؟ اِنَّهُ یُشْرِکُ بِه مردم به خدا مشرک می شوند، حالا این یک یَسْمَعُهُ را اگر به احد برگردانیم ضمیر اشاره آخره تانیث به احد باشد یعنی هیچ کسی این فحش هایی که به خدا می دهند را تحمل ندارد که بشنوند، اگر این هم باشد باز فرقی نمی کند و صورت مسئله عوض نمی شود. حالا ببینم، می گوید که اِنَّهُ یُشْرِکُ بِه، مردم مشرک می شوند. خب اینکه مشرک می شوند آیا خدا اذیت می شود؟ نقطه ضعف خدا این است؟ اگر کسی کافر بشود خدا عصبانی می شود ولی در قبال آن صبر می کند این می شود دیگر! و یُجْعَلُ لَهُ الْوَلَدُ، بر او قرار می دهند پسر، مثل مسیحی ها که می گویند عیسی پسر خداست. ثُمَّ هُوَ یُعَافِيهِمْ وَ یَرْزُقُهُمْ؛ اینجا هم باز محل تلاقی آراء است، می گوید خدا عفو می کند. از چه؟ از اذیتی که به او شده. آیا خدا عفو است؟ یکی از اسامی خدا این است. عَفُو صیغه مبالغه عفو است، عافی. ثُمَّ هُوَ یُعَافِيهِمْ، آیا خدا عفو می کند؟ پدر درمی آورد! مگر در آن درس نخواندیم که مال چند سال قبل بود که گفت خدا تو را له می کند کمرت را می شکند اگر اعتراض کنی بدتر می کند، دقیقاً همین حال و روز مردم زمان خودمان است که هر چه به خدا اعتراض می کنند بدترش می کند؛ به بیکاری اعتراض می کنند بی پولی می دهد، به بی پولی اعتراض می کنند خشکسالی می دهد، به خشکسالی اعتراض می کنند سرزمین های سوخته را جلوی چشمان می گذارد. خدا عفو می کند. وَ یَرْزُقُهُمْ یعنی نانشان را نمی برد. این پادشاه اینقدر صبور است که هر چه به او بد و بیراه می گویند، اَصْبَرُ عَلَیْ اَذَى، این اَذَى بیشتر همین گفتن است دیگر، و الا کسی خدا را نمی بیند که یک مشت در دماغ خدا بزند، بیشتر همین است که یَسْمَعُهُ! خدا روزی می دهد روزیش را قطع نمی کند. این شاعر این شعر را از باد معده گفته، در چنگال گرفتاری نبوده:

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم، تو که با دشمنان نظر داری

دوستان را محروم کرده دیگر، اِنَّا لَمُعْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ این قرآن است و آن هم کلمات مناجاتیه امام سجاد است: اِنَّا مَظْلُومُونَ وَ مَغْضُوبُونَ وَ مَقْتُولُونَ وَ مَضْرُوبُونَ وَ مَسْجُونُونَ، ای امام سجاد دیگر نبود که بگویی؟ تو آبروی خدا را بردی بابا! هُوَ یُعَافِيهِمْ وَ یَرْزُقُهُمْ عفو می کند و رزق می دهد. اگر یادتان باشد در مباحث گفتم که رزق هم مثل چاقو است که دو منظوره است، هم شکم جر می دهد و هم هندوانه را پاره می کند. رزق یعنی آنچه که به تو می رسد. الان رزق مردم از اسماء ایزایی است، قرار بود رزق مردم از اسماء الحسنی باشد. الان شما درست است که یک ذره خاک هستید، درست است که حق اعتراض به خدا ندارید، درست است که صدایتان به جایی نمی رسد ولی یک واقعیتی است، وقتی که خدا خودش مسئولیت را قبول کرده، می گوید من شما را عمداً در فقر به اینجا آورده ام که به من رجوع کنید یا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَی اللَّهِ هُوَ الْعَنَى. واقعاً تاریخ نسبت به ادبیات دینی چه اعتراضاتی دارد! خدا عفو می کند، در قرآن هم داریم که می گوید: یُخَفِّفُ خدا تخفیف می دهد. درب مغازه رفتی، بازار رفتی می گویی که قیمت این چند است؟ می گوید این قدر است. می گویی تخفیف هم دارد؟ آخر من پول این را ندارم بدهم. حالا خدا می خواهد تخفیف بدهد، چه چیزی را می خواهد تخفیف بدهد؟ برای بشر چه گذاشته که

تخفیف بدهد؟ وَ اللَّهُ يُخَفِّفُ. به طرف مریضی داده، لاعلاجی است، پول هم ندارد درمان کند و آن کسی هم که دارد همه زندگیش را باید هوا کند که این خوب بشود و خوب هم نمی شود می میرد. شد هم تهاجم مالی، هم جسمی، هم عصبی، هم عاطفی، هم روحی و هم اخلاقی! آنهایی که اهل تحقیق هستند یک موضوعی را در رابطه با خدا جمع کنید، خدایی که ادیان معرفی کرده اند تازه گل سرسبد ادیان اسلام است چون خاتم الادیان است، هر چه دیگران دارند تو تنها داری! آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری این از همان مثال هایی است که می زنند، یعنی هر گلی که تورات به سر یهود زد، هر خاکی که انجیل به سر مسیحیت کرد تو همه را یکجا داری! آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری! خب، رزق می دهد. رزق بر چه اساسی؟ بر اساس فحش. دقت کنید! درس را تقطیع کنید: يَزُقُّهُمْ، به چه کسی؟ به عَلٰی اَذٰی، به آن کسی که اذیت می کند. خب به او چه داده؟ بابا، ائمة الهداة المهدیین که خدا را اذیت نمی کردند هیچ، رفیق خدا بودند، مُبَلِّغ خدا بودند، خدا چقدر آنها را اذیت کرد! چه کسی جرات دارد خدا را اذیت کند؟ این کَلَّمَ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عُقُولِهِمْ خیلی مهم است ها، یعنی ادبیات دینی بر اساس عقول دیوانگان عصر تنظیم شده بود، آیا غیر از این است؟ یعنی یک نفر نبود به رسول الله بگوید که این چیست؟ مگر ما می توانیم خدا را اذیت کنیم؟ گروه خون ما به او می خورد؟ اصلاً اهل این حرف ها هستیم؟ اهل این کار هستیم؟ نمی توانیم بگوییم ذَرَّة خاک و افلاک، چون ذَرَّة خاک هم نیستیم آخر، که بگوییم پادشاه هستی، بعد ما در برابر عظمت او چه هستیم؟ ذَرَّة خاک. وقتی که جارو می کنی یک ذراتی به هوا می رود یک دانه از آن را بردار، می توانی برداری؟ نه، اصلاً به دست که نمی آید، به دست نمی آید وای به حال اینکه بخواهی آن را توزین کنی وزن کنی! ادیان و مذاهب یک چنین خدایی را بر مردم قالب کردند و استفاده آن را بردند. خدای ادیان که ول معطل است و وجود خارجی نداشت؛ یک جبرائیل بود که گاهی وقت ها هم به دحیة ابن خلیفه کلبی تبدیل می شد و یک خانه عایشه و یک زیر پتو بود، این کلِ بیا برو و طول و عرض دین است و از درون آن اینها درمی آید. حالا باز برای هزارمین بار عرض می کنم پیامبر اینجا محترم است، مقدس است و ما هیچ اعتراضی به رسول الله نداریم. ما می گوییم که ادبیات دینی که این باشد و شما نمی توانید بگویید که دو فرقه است؛ شیعه و سنی، اینجا مملکت شیعه است خب ما که روایت آنها را قبول نداریم، کتاب آنها را قبول نداریم، خب پس کتاب مقدس را قبول داری؟ خب مال آنها را نوشته اند دیگر! آنها اینقدر زور دارند که غدیر خم را نابود کردند، آن طرفی ها بلکه می شود گفت کل اسلام هستند، چهار پنجم هستند یعنی آنقدر قدرت دارند که حکومت را به دست بیاورند، آنقدر عظمت دارند که قرآن را یک شبه ویراستاری کنند و همه کتابت های آن هفت کاتب دیگر را جمع کنند و بسوزانند؛ اینها عظمت و قدرت است، اینها را نمی شود کم گرفت، خب اینها از آن ناحیه سرچشمه می گیرد و بعد احادیث که راجع به آیات افشاگری می کند آنها را هم دستور دادند که هر چه حدیث هست و کسی نوشته دارد بردارد بیاورد و آنها را هم آتش زدند. در نتیجه هم کلمات منتسب به خدا مجهول ماند بخاطر اینکه همه را آتش زدند و یک دانه را عَلم کردند و آن یک دانه همان است که در صفین بالای نیزه رفت و هم احادیث! احادیث را که درست کردند، من یک دفعه هم به شما عرض کردم که حتی ما اگر بپذیریم که اصلاً این احادیث، کلاً روایات شیعه و احادیث سنی، اصلاً همه آنها من درآوردی باشد می شود، وقتی که طرف آیه قرآن را از خودش می نویسد که پیامبر با آن آیه ناآشنا

است، که سند این را در دایرةالمعارف داریم یعنی در حضور پیغمبر، با شنود نبوی، جعل کرده آن وقت روایت را جعل نمی‌کند؟ بابا مگر خود پیغمبر روی منبر نرفت بگوید که من زنده هستم دارید به من دروغ می‌بندید؟ خب چه کسی دروغ بست؟ اینهایی که دوروبر پیغمبر بودند؛ ابوهریره، انس ابن مالک، عایشه، ابوبکر و عمر، با تمام ارادتی که به همه آنها دارم و برای همه آنها از روی احترام سر خم می‌کنم، ولی این یک واقعیت است، ما داریم کالبدشکافی دین می‌کنیم، نه دین بلکه اعتقادات خودمان، نه اعتقادات خودمان بلکه ریشه خودمان. ما ریشه از چه داریم؟ از آبا و اجداد. آبا و اجداد همین‌ها را گرفتند و گمراه شدند. آن از خلافت، آن از حدیث سازی که یکبار در یکی از درس‌ها گفتم فاطمه آمد طلب فدک را کرد و گفت ارث بابایم است به من بده که سریع یک حدیث درست کرد، ابوبکر صدیق خلیفه اول مسلمان جهان گفت پیغمبر گفت ما انبیاء برای بازماندگانمان ارث نمی‌گذاریم، هر چه هست مال بیت‌المال است! خیلی سریع درست کرد، بعد یک نفر هم از بادمجان دور قابچین‌ها آنجا بود گفت بله من هم شنیدم، دوتا! یعنی اگر دو نفر یک حدیثی را اعلام کنند که مجهول، ناشناخته و مضر است آیا بدون شاهد قبول می‌کنند؟ فقط دو نفر!

ظهور باب منتظران ۵۵۹۶ - فایل صوتی ۶۴۴۷ - اگر مردم شیطان را عبادت نمی‌کنند، پس فلسفه وجودی ابلیس چه می‌باشد؟ - مبداء و فرستنده خیر، وحی است یا جن؟ - عمل نیک دردی را دوا نمی‌کند؛ شرایع دینی به کار متشرع نمی‌آید!: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَاسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ إِسْحَاقُ أَخْبَرَنَا وَ قَالَ، عُثْمَانُ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَاسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ إِسْحَاقُ أَخْبَرَنَا وَ قَالَ عُثْمَانُ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الْجِنِّ قَالُوا وَ إِيَّاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ إِيَّاكَ إِلَّا أَنْ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَاسْلَمَ فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ سُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْسَ أَحَدٌ يُنْجِيهِ عَمَلُهُ قَالُوا وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ لَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ - همچنان مهمان سفره احادیث امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری هستیم از کتاب صحیح مسلم. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است. - همین کتاب است؛ کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری است.

درس اول: اربابان حدیث: عثمان ابن ابی شیبہ، اسحاق ابن ابراهیم، عثمان، جریر، اعمش، ابی سفیان، جابر ابن عبد الله انصاری، رسول الله. جابر که یکی از بهترین صحابه رسول الله و اهل بیت است، می‌گوید: سَمِعْتُ النَّبِيَّ از رسول خدا شنیدم إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ. پیامبر خدا چه فرمود؟ فرمود: شیطان از اینکه نمازگزاران جزیره العرب او را عبادت کنند مأیوس شده در عوض در اختلاف بین آنها اضافه می‌کند، تلافی می‌کند جبران می‌کند. سؤال: آیا شیطان مأیوس می‌شود؟ ما با رسول خدا کاری نداریم و مخلص او هستیم. ای خدای زمین، آیا شیطان مأیوس می‌شود از اینکه نمازگزار را در حین نماز به وادی مادیات ببرد و تو را فراموش کند؟ مأیوس می‌شود؟ اولاً شیطان و یأس؟ ابد! وقتی که یک چنین آیاتی در رسای شیطان رجیم آمده

و یک چنین میادینی از ناحیه خدا برایش ایجاد شده، آیا شیطان مایوس می شود؟ لحظه به لحظه ساپورت می شود. گاهی وقت ها خوب است که آیات را مرور کنید، درباره تسلیح شیطان، سلاح های کشتار جمعی و وسیع آیات زیادی داریم! اصلاً او می گوید که بمب اتم را کجا خالی کنید، او وسیله جنگ بین مردم می شود، چرا؟ قرآن می گوید الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ شَيْطَانٌ وَعْدَهُ فَقْرٌ مِّمَّا تَعِدُونَ این که همه وعده هایش آدم را از امکانات تهی می کند و امر به فحشا می کند، بدترین گناه جنگ است، کشتن مردم است. خب تاریخ چه می گوید؟ می گوید که اگر شیطان در نماز مردم، مایوس است که حواسشان را پرت کند پس فلسفه شک و سهو چیست؟ شکایات در نماز جزء قوانین فقهی است، پس این چه می شود؟، اینکه می گویم ممکن است اینها را سمبل کردند سرهم کردند این است، سر و ته آن باهم نمی خورد. اسناد و مدارک داریم دیگر، ما از خودمان حرف نمی زنیم خودی وجود ندارد، خود پیغمبرش در نماز رکعات را اشتباه کرد وقتی هم به او گفتند ناراحت شد، اگر یادداشت باشد در درس داشتیم، خب به او برمی خورد دیگر، رسول خدا در نماز که ستون دین است حواسش پرت می شود؟! خب این شیطان حواسش را پرت کرده! پس این إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلِّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ یعنی چه؟ در جزیره عرب یعنی در حجاز، در عربستان سعودی، چون آنجا مرکز اسلام است و از آنجا اسلام پخش شد و نشر یافت. وَلَكِنْ فِي التَّخْرِيشِ بَيْنَهُمْ در اختلاف، جبران کرد. ببینم خدا اختلاف می اندازد یا شیطان؟ ها؟ آیه نداریم؟ چقدر جالب است، میج بگیری های تاریخ خیلی قشنگ است، آیا آیه نداریم که به پیغمبر می گوید من اگر می خواستم که مردم یک دست باشند می کردم ولی اختلاف در بین آنها انداختم! آیه نداریم؟ یادست نیست؟ چقدر خوب است که من اشاره می کنم بقول عوام می گویم ف برو فرزاد، تو اگر چیزی دم دستت است سریع آن محل اشاره را بیاوری.

درس دوم: اصحاب حدیث: عثمان ابن ابی شیبہ از اسحاق ابن ابراهیم از عثمان از جریر از منصور از سالم ابن ابی جعد از پدرش از عبدالله ابن مسعود از رسول خدا. عبدالله ابن مسعود صحابی معروف رسول الله که هم کاتب است، هم مفسر قرآن است و هم در نقل حدیث معتبر است. این هم از آن بحث های کلیدی است، این هم از آن بحث هایی است که تاریخ بد جور میچ گرفته، دست را پیچانده و شکسته، اینقدر که مهم است! خب پیامبر چه فرمود؟ فرمود: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الْجِنِّ همه شما جن دارید! بعضی ها در عریضه هایشان به من می گویند این در بدنش جن رفته که این کارها را می کند؟ جن گیر هم که داریم، آنهایی که یک رشته ای دارند که با آن نان بخورند، جن گیر هستند. خب طبق این فرموده نبوی همه ما جن داریم، حالا این را داشته باش، دو تا ملک هم که داریم، آن آیه يَحْفَظُونَهُ هَسْت، در چپ و راستمان هستند بقول قرآن رقیب و عتید، خب دو تا ملک، اینها را بشمارید؛ دو تا فرشته، شیطان هم که در کالبد ماست. این چند تا شد؟ سه تا! این جن هم به آن اضافه شد. قدیمی ها به بچه ای که شیطانی می کرد می گفتند جن توله، یعنی بچه ای که جن در وجودش رفته یا مثلاً وقتی که طرف آرام است عصبانی نیست می گویند که جن هایش رفته اند، اینها از کلمات عوام است. خب تا اینجا چه شد؟ همه ما جن داریم، به ضرس قاطع هم گفته ها! مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الْجِنِّ. پس ما موکل جن هم داریم، موکل فرشته هم داریم و موکل ایزایی هم داریم که همان شیطان است، شد سه تا موکل! خب حالا جلو برویم، خوب گوش هایت را باز کن! قَالُوا

وَإِيَّاكَ گفتند یا رسول الله تو هم جن داری؟ قَالَ رسول خدا فرمود: وَإِيَّايَ من هم دارم. به به به! حالا داریم به قسمت تند و تلخ و تیز بحث می‌رویم؛ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَاسْلَمَ، خب، تا اینجا را داشته باش! من هم جن دارم منتها خدا او را تسلیم من کرده یعنی اذیتم نمی‌کند. تسلیم کرده یعنی به فرمان من است، من نصف شب به ماه می‌گویم جلوی مردم دو تکه شو، جن در ذهن و چشم حُضار می‌رود و ماه را دو تکه می‌بینند، از قبیل این کارها! یا در جنگ‌ها قَلت جمعیت اسلام بر کثرت جمعیت کفار پیروز می‌شود اینها کار جن است. خب تا اینجا هیچ مهم نیست! این آخرش مهم است فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ جن مرا امر به خیر می‌کند! اصل موضوع اینجا است، بنشینیم با همدیگر کالبد شکافی کنیم؛ خیر چیست که جن به پیغمبر امر می‌کند؟ آیا خیر، وحی نیست؟ خیر، خوبی نیست؟ خیر، قرآن نیست؟ خیر، رسالت و نبوت نیست؟ حالا؛ پیغمبر است و جبرائیل که امر به خیر می‌کند و جن! این است که من به بچه‌ها می‌گویم با من راه بیایید هر روز یک چیز جدیدی پیدا می‌کنیم، بعضی از بچه‌ها خیلی ساده هستند یعنی قسمت‌شان نیست ها، حدشان همین است که می‌گویند ما تو را قبول داریم ولی دیگر حرف‌ها تکراری شده، اندازه اینها همین است؛ باک پرشد، برو! اندازه شماها خیلی وسیع است قدر خودتان را بدانید، هر کسی تا آخر خط با معلم همراه است این باک بنزینش خیلی بزرگ است، دریادل است. خب الان پیغمبر است که جن به او الهام می‌کند، جبرائیل است که وحی به او الهام می‌کند، حالا شما بفرمایید ببینم قرآن را جن فرستاده یا ملک؟ قوانین دینی را جن به رسول الله ابلاغ کرده یا جبرائیل؟ تو اینجا ماندی! اینجا یکی از مواضعی است که پای این کتاب می‌لنگد، این جزء خشاب‌های سنگین برای تیراندازی کردن به کلاهی است که سر خودمان و آبا و اجدادمان رفته است. الان شما نمی‌دانید که این آیات، این شش هزار و خرده‌ای آیه را جبرئیل داده یا جن داده؟ دقت کنید! فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ به من امر می‌کند، تازه مقامش را هم خیلی بالا برده، به حساب أَنْتَ الْأَمِيرُ وَأَنَا الْمَأْمُورُ پیغمبر شده مأمور، جن شده امیر! أَمَرَ امر کرد. پس هرچه پیغمبر اجرا می‌کند، این وحی که در خانه عایشه نازل می‌شود دست جن است یا دست جبرائیل است؟ حالا ما اینجا ماندیم یکی بیاید کمکمان کند، بیا درستش کن!

درس سوم: واقعاً عجب کتاب‌هایی هست. این کتاب‌ها دین را به ما نشان می‌دهند نه آن کتاب‌هایی که آبا و اجدادمان خواندند، اینها چالش‌ها را نشان می‌دهند، اینها چاه‌ها را که در آن افتادیم و افتادند نشان می‌دهند، هم در مستندات شیعه است و هم در مستندات سنی است، خوشبختانه جام جهان نمای ما دایرةالمعارف ظهور است، همه‌اش ثبت شده، نمی‌دانم که نصفی از اسناد از اهل سنت است یا نصفی از شیعه است، نمی‌دانم، یا اینکه بیشتر اسناد از شیعه است، نمی‌دانم! اصحاب حدیث: زهیر ابن حرب از جریر از سهیل از پدرش از ابوهریره. به به جناب ابوهریره‌ای که مستحضر هستید چه مقامی دارد، هر وقت نام ابوهریره می‌آید یاد آن کلامش بیفت که گفت من به پیغمبر دروغ زیاد گفتم، ولی قصدم خیانت نبود فقط می‌خواستم که مردم را دور تنور دین بکشم یعنی اصلاً هر چه اسم ابوهریره می‌آید مشخص و معلوم است. از رسول الله است. این هم از آن مباحث کلیدی است، بیچاره آنهایی که در نصف راه از ما بریدند و ترک کلاس کردند. ببین من یک چیزی به تو بگویم؛ همه نیاز به این مباحث داریم حتی من، حتی من! من کلاس را تعطیل نکرده‌ام بعد آن شاگردی که من را دوست دارد و اعتقاد و علاقه دارد می‌گوید دیگر

تکراری است، بدا به حالش! پیامبر چه فرمود؟ گفت: لَيْسَ أَحَدٌ يُنْجِيهِ عَمَلُهُ عمل یعنی چه؟ فروع دین، مناسک مذهبی، لَيْسَ أَحَدٌ يُنْجِيهِ عَمَلُهُ. خب، ای نمازخوان خسته نباشی، نماز به دردت نمی خورد! ای روزه گیر، گرسنه هستی؟ روزه به دردت نمی خورد. کلام نبوی است ها! یک وقت نگویی من گفتم! من چه کسی هستم که در اسلام دخالت کنم، خودشان گفته اند. خب تا اینجا مشخص شد که عمل به احکام به درد آدم نمی خورد لَيْسَ أَحَدٌ يُنْجِيهِ عَمَلُهُ. حالا در بحث های داغ آن می رویم. قَالُوا وَ لَا أَنْتَ گفتند یا رسول الله یعنی تو هم همینطور هستی؟ یعنی به درد تو هم نمی خورد؟ قَالَ وَ لَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ كَيْفَ اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ گفت به درد من هم نمی خورد. درود بر پیغمبر! گاهی وقت ها این اهل بیت (چهارده معصوم) افشاگری می کنند مثل آب خنک در کویر لوت! خب عمل به درد نمی خورد حتی به درد پیغمبر هم نمی خورد. پیغمبر می گوید که اگر خدا خواست ما را به بهشت می برد و اگر نخواست بیخودی توشه قیامت را از فروع دین پر کردیم. یعنی الان حاجی در این گرما به مکه رفته به حساب اینکه حج بر او واجب است اگر به حج نرود به جهنم می رود. خیلی دقت بکنید امروز چند تا کلید داشتیم. لَيْسَ أَحَدٌ يُنْجِيهِ عَمَلُهُ اعمال به درد نمی خورد، کنار بگذار! قَالُوا وَ لَا أَنْتَ یا رسول الله به درد تو هم نمی خورد؟ قَالَ وَ لَا أَنَا گفت به درد من هم نمی خورد، مگر خدا به رحمتش ما را به بهشت ببرد. حالا تاریخ از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با قدمت ده ها هزار سال سؤال می کند: آیا شما بیکار بودید آمدید جنگ راه انداختید؟ خاتم النبیین دارد می گوید که اعمال به درد نمی خورد فقط رحمت الهی است. رحمت الهی هم، یک درسی (۶۴۴۳) داشتیم مال همین اواخر بود که گفت این شخص برای بهشت آفریده شده و آن شخص برای جهنم، این شخص گناه بکند به بهشت می رود و آن شخص ثواب کند به جهنم می رود. یک دین عجیب غریبی است! آن وقت طرف می گوید ما خردمند هستیم. خرد را در سیاست که بررسی می کنیم همه بی خرد هستند. چه بی خردی از این بدتر که در عالم سیاست به بشریت ظلم می شود، انسان ها را نردبان می کنند و بالا می روند. إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ كَيْفَ تَدَارَكُ، اللَّهُ خدایا، مِنْهُ بِرَحْمَةٍ به رحمتش. ببین چقدر قشنگ مسئله باز است! تدارک را خدا می بیند به رحمتش برای تو، نه تو برای خودت از طریق فروع دین! ای متشرع؛ کاسه از آش داغ تر! خشکه مقدس که تعصب تو اجازه نمی دهد بیایی بیرون و یک نگاهی به دایرة المعارف بکنی و ببینی اصلاً حرف حساب ما چیست! ما چه می گوییم، ما چه می خواهیم! ما هیچ چیزی نمی خواهیم. بنده، هیچ توقعی ندارم که این بحث ها به بار بنشینند، کسی بیاید قبول کند و یا جمعیت پیدا کند، اصلاً! من هر روز، صبح که از خواب بیدار می شوم برای رفتن مهیا هستم، منتهای مراتب یک وظیفه ای است که فرمانروای هستی بر دوش من گذاشته که من این جراحی ها را در دین بکنم یعنی در حقیقت در اعتقادات خودمان جراحی بکنم، ما با دین مشکل نداریم با خودمان مشکل داریم، به آنچه که برای ما لباس شد به نام دین، غذا شد به نام مذهب! خب پس اعمال باد هواست دیگر، خودت را بگشی زحمت بگشی رسول الله می گوید من پیغمبر هم حتی اگر تدارک قیامت را ببینم در اجرائیات فروع دین به درد نمی خورد او باید به رحمتش بپذیرد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۷ - فایل صوتی ۶۴۴۸ - در قیامت، زمین وجود ندارد تا مقیاس حدیث شود! حَدَّثَنَا

قُتَيْبَةُ ابن سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي ابْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعَرْقَ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعاً، وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ، أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ يَشْكُ ثَوْرٌ أَيُّهُمَا قَالَ - هَمَانِ كِتَابِي است که به اواخر آن رسیده‌ایم، صحیح مسلم، امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از مصادر علم حدیث اهل سنت و جماعت.

سلسله محدثین: قتیبہ ابن سعید از عبدالعزیز ابن محمد از ثور از ابی الغیث از ابوهریره از رسول اللہ. پیامبر فرمود: إِنَّ الْعَرَقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعاً می‌گوید که در شکنجه، عرق زندانیان درمی‌آید یعنی آب بدنشان دیگر! بعد اینجا می‌گوید: در زمین! يَوْمَ الْقِيَامَةِ با فی الارض معارض است، در قیامت زمین وجود ندارد، زمین مال دنیا است و آنجا آخرت است البته به تعبیر دین. إِنَّ الْعَرَقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعاً عرق به اندازه هفتاد نفر بالا می‌آید، یعنی از طوفان نوح هم بدتر است منتها آن آب بود و این عرق است. وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ، أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ می‌گوید بر انسان تا به اندازه دهان بالا خواهد آمد. ببینید چند تا معارض دارد: یکی این است که می‌گوید هفتاد نفر، حالا مثلاً هفتاد تا یک متر و نیم، قد انسان را در نظر بگیرید، هفتاد تا یک متر و نیم چقدر می‌شود؟ خیلی می‌شود. بعد اینجا می‌گوید که این عرق تا اندازه گوش مردم می‌رسد، این هفتاد تا آدم یک و نیم متری یعنی هفتاد تا یک و نیم متری که هست دیگر نیاز نیست که بگویی به اندازه گوش می‌آید! اینجا می‌گوید عرق آب به اندازه گوش‌های مردم، زمین را احاطه می‌کند در حالی که قبل از آن یک چیز دیگر گفت. مسئولیت انبیاء در باب قیامت؛ در بیانش، توجیهش، تعریف و توضیحش خیلی زیاد بود چون هر چه هست قیامت است و اینجا هیچ چیزی نیست. اینجا می‌خواهی از مردم کولی بگیری؛ می‌گویی می‌روی بهشت و این رفت تا قیامت! می‌خواهی بروی جبهه جنگ کنی؛ می‌گوید جهاد واجب است اگر نیروی به جهنم می‌روی. سرمایه بزرگ ادیان و مذاهب، قیامت است و الا این معجزاتی که نشان دادند اولاً چه کسی دیده؟ بعد هم اینقدر اندک است! پیغمبر اگر می‌خواست معجزه کند به جای اینکه شق القمر کند و ماه را دو قسم کند به خانه خودش غذا از آسمان می‌آورد یا در خانه دخترش اختراع غذا می‌کرد. آن درس یاد است که پیامبر به خانه فاطمه آمد و گفت که گرسنه هستم، غذا دارید؟ آنها هم گفتند ما هم گرسنه هستیم، که بعد علی بیرون از خانه رفت و یک درهم پیدا کرده بود که داستان آن را برای شما گفته‌ام. بین در حین اینکه ما به انبیاء احترام می‌گذاریم و اینها را تابلوهای هدایتی و ارشادی انسان‌ها می‌دانیم ولی یک چیزهایی در زندگی خصوصی اینها هست که وقتی آدم روی آن زوم می‌کند اصلاً اصل معجزه را که اینها مطرح کردند که دارند نه اینکه زیر سؤال می‌رود، اصلاً لوٹ می‌شود! این حواله دادن مردم به قیامت حربۀ محکم انبیاء است، می‌خواهد انسان را تسلیم کند می‌گوید قیامت! می‌خواهد تحت عنوان؛ خمس، کفاره، زکات و ردّ مظالم مالش را بگیرد باز پای قیامت را وسط می‌کشد. آن جا در آن درس یاد است که ابوبکر صدیق خلیفۀ اول رسول اللہ با یک عده از مسلمین مواجه شد که قانون زکات را قبول نکردند و گفتند زکات، جزیه است دیگر، جزیه برای کسی است که مسلمان نشده ما مسلمان هستیم نماز می‌خوانیم، نماز جماعت می‌خوانیم، جزیه برای چه بدهیم؟ اگر قرار باشد بی‌دین جزیه بدهد و مسلمان هم مالیات بدهد یعنی زکات بدهد، خب این چه فرق می‌کند؟ واقعاً، اصلاً در همین موضوع دقت کن! اقلیت‌های دینی طبق قانون شریعت باید جزیه بدهند. جزیه چیست؟ مالیات سالانه است

که باید یک چیزی بدهند بخاطر اینکه استقلالشان را حفظ کنند و بتوانند در زیر سایه اسلام دین خودشان را تبعیت کنند، آن وقت بعد، مسلمین هم که زکات باید بدهند! در چینش تفکرات دینی آنقدر اشکال و ایراد وجود دارد که فقط کافی است که یک ذره بین به دستت بگیری و دنبال اقلیت از آیات، احادیث و روایات بروی، قرآن هم که می گوید وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ همیشه کم هستند آدم هایی که تشکر می کنند. از چه کسی تشکر می کنند؟ از آن کسی که از خواب بیدارشان کرده و کلاه را از بدنشان که تا قوزک پا فرو رفته بیرون بکشد. که بعد آنها زکات ندادند و ابوبکر لشکر فرستاد و عمر الفاروق اعتراض کرد و گفت اینها که مسلمان هستند و مسلمان را که نمی کشند. ابوبکر گفت نه، هر کس زکات هم ندهد باید کشته بشود. حالا یک نفر آنجا نبود که به خلیفه اول رسول الله بگوید که بابا، پیغمبر شعارش در آغاز اسلام در کشورگشایی این بود که بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فقط همین بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دیگر تمام شود، دیگر خونت حریم دارد. بعد باز به او اتصال دادند؛ که در چند جا از قول پیغمبر در کتابها هست که آن یک دانه بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ را به او وصل کردند و بعد دوباره وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ را وصل کردند، خلاصه ستاره دنباله دار شد، فروع دین را هم وصل کردند! اصلاً در هر قسمتی از دین که دست می گذاری ها، همه جای آن ماستمالی و صافکاری شده، الان اینجا چند تا چیز برایت گفتم دیگر؛ هم در باب زمین که اصلاً ربطی به قیامت ندارد و خدا همه را برمی چیند، البته اینطور که دین می گوید ها، من نمی دانم، بقول علماء العهدة علی الراوی به گردن آن کسی که گفته است. می گوید إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، یا آنجا إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، یا آنجایی که می گوید الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ تمام اینها برای این است که دین می گوید قیامت وقتی می خواهد به پا شود هر چه هست داغون می شود، آن وقت زمین سر جایش است؟ یکی هم همین است که گفت هفتاد نفر که بالای همدیگر قرار بگیرند، تا آنجا عرق مردم موجود در محشر احاطه می کند و آن وقت از این طرف می گویند که تا گوش هایش تا دهانش می رسد. یکی هم همین؛ مسئله مهمتر این است که چرا عرق را درمی آورد؟ آنجا بحث سوختن و آتش گرفتن است، ما در آیات نداریم که بگویند در جهنم عرق جهنمی را درمی آورد، در حدیث زیاد داریم که می گویند انگار یک آبکش زیر پای مردم است و بدنشان ذوب می شود و از آن آبکش رد می شود و تبدیل به جوی آب می شود می آید دور می زند بعد جهنمی های تشنه در آتش هستند دیگر، تشنه اش می شود و از آن آب می خورند یعنی دور تسلسل است، مثل دنیا که معتقدین به نسخ قائل هستند، همینطور بدن هایشان آب می شود، آبش می رود آنجا، آب دور می زند، تشنه شان است از آن آب می خورند و دوباره خلق می شوند و دوباره... من نمی دانم این خدا اگر آن خدایی است که گیتی را آفریده و هستی را ایجاد نموده اگر آن خداست، یعنی اشتغالش به این کار که بیاید عرق جهنمی را در بیاورد و عرقش برسد تا تقریباً شاید صد متر بیشتر بشود، آخر که چه؟ چه چیزی را می خواهد ثابت کند؟ یک بچه با یک بزرگ درگیر شده و دعوا می کند آنکه بزرگ است برخوردش با این کوچک یک طوری است که انگار رقیبش، حریفش، مقابلش و مخاطبش یک آدم بزرگ است آنطوری مشتش می زند، حالا اصلاً این مثال باز هم برازنده خدا نیست که بگوییم آن بزرگ است، بقول امیرالمؤمنین در آن مناجاتش أَنْتَ الْكَبِيرُ وَ أَنَا الصَّغِيرُ، نمی خورد که آن عظمت بیاید خودش را با این چیزهایی که دین می گوید درگیر کند، فکر می کنم اینها بازار مصرفش مخاطبین رسول الله بودند. یک سند هم که داریم یادتان

است که پیغمبر گفت من اُمّی هستم و همه هم اُمّی هستند، من بی سواد هستم و همه هم بی سواد هستند (۶۴۲۷)، خب طرف اگر سواد داشته باشد همین ایرادات، این اعتراضات و ابهامات را مطرح می کند که یا رسول الله جواب بده، البته مطرح کردند ها، در بحث دیروز بود یادت هست که طرف گفت قیامت چه موقع است پیغمبر چنان سمبلش کرد دور زد و این طرف و آن طرفش کرد که طرف اصلاً یادش رفت چه سوالی کرده است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۹۸ - فایل صوتی ۶۴۴۹ - شیطان را مسلح کرده و اطمینان به گرویدگان می دهد! -

مانع بین قاری و مخالف برای چیست؟ - ابر قدرت ها که درگیر شوند، کار دنیا تمام است! - دو همسر پیامبر،

بانیان آتش گردانی! - تدریس و توسل: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ

عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) - تَسْبِيحٌ لَهُ

السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا

غَفُورًا (۴۴) وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) - وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ

رَافِعٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ ابْنِ مُثَنَّبٍ، قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ فَذَكَرَ أَحَادِيثَ

مِنْهَا وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ، وَتَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ وَدَعَاؤُهُمَا وَاحِدَةٌ - وَ

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّبِ، وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَعِيدٍ، كُلُّهُمْ عَنْ يَحْيَى الْقَطَّانِ، قَالَ

الْقَوَارِيرِيُّ: حَدَّثَنِي يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ عِنْدَ بَابِ

حُفْصَةَ، فَقَالَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ الْفِئْتَةُ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ،

عَنْ عِكْرَمَةَ ابْنِ عَمَّارٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ، فَقَالَ رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا، مِنْ

حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْمَشْرِقَ - آیه ۹۸، ۹۹ و ۱۰۰ سوره نحل است. - سوره اسراء، آیات ۴۴ و ۴۵ است.

- آخرین دروس از کتاب صحیح مسلم است، امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری از محدثین بنام اهل

سنت و جماعت. - کتاب صحیح مسلم از امام مسلم ابن حجاج قشیری نیشابوری. - کتاب صحیح مسلم است.

درس اول: آیه ۹۸: می گوید: هر وقت قرآن می خوانی فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. شیطان

می آید کنار قاری دیگر، ها؟ وقتی قرآن می خواند استعاذه کند به خدا. به کدام خدا؟ خدایی که همه گونه ابزار و اسباب

گمراهی را در دست شیطان گذاشته است. حالا شما بفرمایید همه قاریان قرآن از شیطان دور هستند؟ آیا قاریان کوفه

پرچم جنگ نهروان را بلند نکردند؟

آیه ۹۹: آیه بعد می گوید: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، ه اشاره به شیطان است، می گوید او سلطنت ندارد؛ لَيْسَ. عَلَى الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. ایمان، فروع دین است. توکل، اصول دین است و زیرمجموعه توحید است. آیا این کلام إِنَّهُ

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا آزمایشش را پس داده؟ آیا آنهایی که مجریان شدید و عمیق فروع دین بودند شیطان بر

آنها سلطنت نداشت؟ آن کسی که به خدا توکل کرده، آیا شیطان بر او مسلط نشد؟ آیا توکل جواب می دهد؟ بالاترین،

بزرگترین و بهترین متوکلین علی الله، رجال ظهوری هستند که با توکل به خدا به بدترین شکنجه ها مبتلا شدند. یعنی

این حرف ها اجزایات ندارد همینطوری یک چیزی نوشته اند که تو بخوانی. شریعت می گوید: هر وقت حوصله تو سر

می‌رود قرآن بخوان، به چیز دیگر توجه نکنی، حواست پرت نشود ها، اگر نوشته دیگری را بخوانی کم کم دین برای تو کمرنگ می‌شود باید رقیب در ذهنت نباشد!

(فایل صوتی ۷۱۷۱ - درس ششم) قدرتی که تو دادی باعث انهدام گرویدگان به توست. سوره نحل آیه ۹۹ است. إِنَّهُ یعنی شیطان، لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ قدرت ندارند بر او. شاید منظور از لَهُ پیامبر باشد. إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ شیطان قدرت ندارد بر مومنین مسلط بشود، آنهایی که به خدا تکیه کردند. آیا شیطان بر مومنین، متدینین و متقین سلطه ندارد؟ شیطان بر همه انبیاء سلطه داشت. آدم ابوالبشر پیغمبر نبود؟ ابراهیم خلیل الرحمان پیغمبر نبود؟ چه کسی او را وسوسه کرد که جلوی خدا بایستد؟ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى (۲۶۰ بقره)؟ آیا یک وزیر به یک شاه می‌گوید که تو این فرمان را دادی، دلیلش را بگو؟ آیا یک چنین چیزی ممکن است؟ یا اینکه این وزیر درست در اختیار شاه است و دلیل نمی‌خواهد، علت نمی‌خواهد! بعد ابراهیم خلیل از خدا دلیل خواست و گفت می‌گویی قیامت هست؟ نشان بده! آیا این سلطه شیطان نیست که او را روبروی خدا قرار داده است؟ آیا شیطان بر نوح سوار نشد؟ که وقتی عذاب تمام شد و کشتی در کوه آرات به گِل نشست، نوح پایش را که روی زمین گذاشت جنازه‌ها را دید، به هر جا نگاه می‌کرد جنازه بود که در آب خفه شده بود. نوح گفت: ای وای اینها گناه دارند، چرا اینها مردند؟ خدا گفت: تو دعا کردی! حالا اینجا یک سوال: خدا به نوح گفت تو دعا کردی ما اینها را کشتیم، خب؟ چه کسی مسلط به نوح بود که بگوید خدا اینها را بکش؟ خود خدا که نمی‌گوید، خود خدا که اگر می‌خواست بکند نیاز به دعای یک آدم که نبود! پس شیطان بر نوح عارض بود و تحریکش کرد، گفت اینها با تو دشمن هستند، لجش را درآورد، گفت اینها تو را می‌کشند، تو دست به کار بشو، قصاص قبل از جنایت! دقت می‌کنی چقدر زیباست! چطور آن وقت در این آیه می‌گوید: شیطان بر مومنین تسلط ندارد؟ شیطان غیر مستقیم تسلط دارد. چطوری؟ پیغمبر در خانه یکی از زن‌های دیگرش بود، آدم‌های معلوم الحال اجماع کردند و به یک کلکی پیغمبر را به خانه ام‌المومنین عایشه آوردند که در حصار خودشان باشد. پیغمبر که مردنی نبود، به او شربت سیانور دادند، به این دلیل که پیغمبر به هوش می‌آمد و می‌گفت اگر راست می‌گویند، شما هم از این شربت بخورید و دوباره از هوش می‌رفت. دلیل دوم: عایشه ام‌المومنین گفت در آن اتاق عباس عموی پیغمبر بود، ای کاش عباس نبود، یعنی لو رفت! چون عباس با اینها غریبه بود دیگر، عباس فامیل نزدیک پیغمبر است. خب چه کسی به اینها تسلط داشت که پیغمبر را بکشند؟ چه کسی به اینها جرأت داد؟ چه کسی به اینها قدرت داد؟ اندیشه کشتن پیغمبر را چه کسی به اینها داد؟ چه کسی به اینها گفت جلوی وصیت نوشتن پیغمبر را بگیرد؟ آیا شیطان نبود؟ چطور می‌گوید لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا؟! آیا حرف چرت نیست؟ شیطان به دو صورت بر مومنین سوار است: یکی مستقیماً که نمونه‌اش هم وحی است. اصلاً چپ و راست، اسناد و مدارک است آن وقت متشرع...! لجت درنیاید که با وجود این همه ادله، پیروان دین هستند و متعصب هستند، نه، ناراحت نشو چون خود قرآن دارد می‌گوید لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا (۱۷۹ اعراف) اینها مرده‌اند، چشم دارد اما نمی‌بیند، گوش دارد اما نمی‌شنود، قلب دارد اما کار نمی‌کند، همین متشرعین هستند. این همه اسناد و مدارک را می‌بینند می‌گویند پس چرا تا حالا گفته نشده؟

چرا همه نمی گویند؟ مگر نمی گوید وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؟ اکثریت در همه جا صدق می کند؛ در بین کفار، در بین مسلمین. مگر اهل بیت در اقلیت کامل نبودند؛ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳ سبأ)؟ پس این اکثریت و اقلیت در اسلام هم هست. خب این شیطان نیامد به پیغمبر وحی فرستاد؟ آیا چند تا آیه در ستایش بت ها نفرستاد که صدای مردم در آمد یا رسول الله این چه بود؟ پیغمبر به خود آمد آ عجیب است! جبرائیل آمد گرد و خاک کرد، ای محمد اینها چیست که گفتی، تو با بت و بت پرست جنگیدی و حالا آمدی از او تعریف می کنی؟ آیه آوردی در رسای بت؟ جبرائیل گفت این شیطان بوده که القا کرده! دیگر سند از این بهتر می خواهی؟ شیطان توانایی دارد بر پیغمبر سوار بشود و به او الهام کند که این آیه است. غیر مستقیم هم همین که به حکام گفت اهل بیت را نابود کنید. ابی عبدالله را چه کسی کشت؟ شیطان بر یزید و عمر ابن سعد و شمر و عبیدالله ابن زیاد و اهل کوفه تسلط پیدا کرد که حسین را بکشند، که کوچکترین گناهی نکرده! خب شیطان به اینها گفت انجام بدهید. شیطان را چه کسی خلق کرد؟ خدا. به شیطان چه کسی قدرت داد؟ خدا. چه کسی سر شیطان را کلاه گذاشت؟ خدا. چه کسی سوخت می رساند به مردمی که گناه می کنند تا گول شیطان را بخورند؟ خدا. چرا؟ فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) من می گویم تو فساد داشته باش، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (۵۳ یوسف).

آیه ۱۰۰: در آیه بعد می گوید: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر کسانی که تحت سلطه و تابعیت و اراده شیطان هستند مسلط است. حالا یک مبحث مهم این است؛ این إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ یعنی اقتدار را به آنها می داد که او را می خواهند، بعد زیر مجموعه شیطان را مقتدر کرد که حکام بودند، بعد پدر مردم را درآوردند پدر خوبان را درآوردند. چه کسی به یزید قدرت داد تا ابی عبدالله را اینطوری تکه تکه کند؟ چه کسی به معاویه قدرت داد تا جنگ برنده علی را تبدیل به کودتا علیه خودش بکند؟

درس دوم: آیه ۴۴: می گوید: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ تُسَبِّحُ می گویند آسمانیان و زمینیان. این تسبیح چطوری است؟ مردم باید بشنوند یا نشنوند؟ یعنی باید گوش را تحویل پیامبر بدهند؟ چشم را تحویل پیامبر بدهند؟ ایشان می بیند و می شنود شما باید بگویید بله درست است! وَ مَنْ فِيهِنَّ آنچه که در آسمان ها و زمین است از سکنه. بعد هم برای اینکه تاریخ مچ گیری نکند آمده است و می گوید: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ همه چیز تسبیح خدا را می گوید. برای اینکه نگویی پس چرا نمی بینیم و نمی شنویم ادامه اش این است: وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ شما نمی فهمید و شعور ندارید. إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا خدا حلیم است. حلیم در معنای دنیوی یعنی کسی که عصبانیت را در خودش نمی ریزد، اصلاً عفو می کند، هنوز در دلش نیامده بیرونش می کند، آن وقت خدای حلیم که سازنده حلم است چگونه خودش درگیر حلم می شود که داشته باشد یا نداشته باشد؟ غَفُوراً و خدا بخشنده است. خب این درس درباره: تسبیح زمین و آسمان بود و عدم فهم و درایت مردم و خدای بردبار و غفور.

آیه ۴۵: آیه بعد می گوید: وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا. این هم از آن پلنیک های حساب شده است! وقتی ما این برنامه را می بینیم متوجه می شویم که انبیاء هم سیاستمدار بودند، اصلاً دین یعنی سیاست، می دانستند چطوری دهان ها را ببندند. می گوید: وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وقتی که قرآن می خوانی جَعَلْنَا

بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا، یک جمعی نشسته‌اند و یک نفر دارد قرآن می‌خواند و بقیه هم لَا يُؤْمِنُونَ هستند، بعد خدا بین مؤمن و کافر حصار ایجاد می‌کند که مزاحمش نشوند. تاریخ چند تا سؤال دارد: یکی این است که مگر جنگ پیامبر با کفار برای اعتلای قرآن نبود؟ یعنی قرآن را تحت عنوان تسلیم ارائه داد تا آنها ایمان بیاورند، خب وقتی که پرده، حجاب و مانع هست چطوری می‌خواهد ایمان بیاورد؟ یک چیز دیگری هم هست؛ موقعی که اکثریت در بی‌دین‌ها باشد یک اقلیتی که قرآن می‌خوانند، آن اکثریت آنها را بخاطر همین حرف‌هایی که پایه و اساس ندارد مسخره می‌کنند بعد خدا چطوری مانع ایجاد می‌کند؟ سر بریده ابی عبدالله آیه می‌خواند: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (کهف- ۹) پس چرا خدا بین حسین و قتله مانع ایجاد نکرد؟ این مانع، چیست؟ این حروف است، کلمات است، همین! نقش املائی سیاه بر دفتر سفید ولی کارایی ندارد!

درس سوم: اربابان حدیث: محمد ابن رافع از عبد الرزاق از معمر از همام ابن منبّه از ابوهریره از رسول الله. پیامبر چه فرمود؟ فرمود: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلَ فِتْنَتَانِ عَظِيمَتَانِ، وَ تَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ وَ دَعَاؤُهُمَا وَاحِدَةٌ می‌گوید: می‌دانی قیامت چه موقع برپا می‌شود؟ بله. چه موقع؟ گفت وقتی که دو گروه بزرگ باهم درگیر بشوند. این می‌شود جنگ جهانی! جنگ جهانی اول که تمام شد و قیامت نشد، جنگ جهانی دوم تمام شد و قیامت نشد و الان هم حدوداً صد سال از دومین جنگ جهانی می‌گذرد. این پیش‌بینی‌ها را که به پیامبر القا می‌کردند که ما در سه راهی ماندیم، اگر در درس اخیر حضور فکری داشته بودید؛ جن، شیطان و جبرائیل چیزهایی به آنها می‌گفتند که پاسخ آن این است که الان امروز می‌بینیم، یعنی قیامت برپا نشده و دوتا جنگ هم شده، حالا این سومی است! می‌گوید دعوی آنها بر اساس یک ایده و اعتقاد واحد است. آن چیست؟ سیاست، حاکمیت بر جهان، ابر قدرت بودن. جزء علائم الظهور و نشانه‌های پایان گرفتن دنیا جنگ ابر قدرت‌ها است.

درس چهارم: (بازخوان از تدریس ۵۴۹۱). **بخش اول:** محدثین: عبیدالله ابن عمر القواریری از محمد ابن مثنی از عبیدالله ابن سعید از یحیی القطن از یحیی ابن سعید از عبیدالله ابن عمر از نافع از ابن عمر فرزند عمر الفاروق خلیفه دوم نبوی. این بحث شاید بازخوان باشد ولی خیلی مهم است به این خاطر که معروفترین، مهمترین و بزرگترین زن‌های پیغمبر بعد از خدیجه، حفصه دختر عمر و عایشه دختر ابوبکر بود. رسول الله نظرش را راجع به این دوتا دارد می‌گوید و کتاب هم کتاب اهل سنت است. ابن عمر گزارش می‌دهد: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ عِنْدَ بَابِ حَفْصَةَ رَسُولَ خُدا در خانه حفصه ایستاد. حفصه همسر رسول الله و دختر خلیفه دوم بود، فَقَالَ: بَيْدِهِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ الْفِتْنَةُ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ گفت به مشرق اشاره کرد و گفت اینجا منطقه شیطان است و فتنه از اینجا آغاز می‌شود. قَامَ عِنْدَ بَابِ حَفْصَةَ. حالا اگر بگویید که خب به حفصه چه مربوط است، پیغمبر گفت که مشرق فتنه‌گر است! خب حفصه کجا زندگی می‌کند؟ در غرب یا در مشرق؟ مشرق شامل می‌شود به هر کسی که در شرق کره زمین قرار دارد.

بخش دوم: از ابوبکر ابن ابی شیبّه از وکیع از عکرمه ابن عمّار از سالم از ابن عمر. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ که از محدثین اهل سنت است می‌گوید که خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ. آن بخش اول از حفصه بود و این بخش از عایشه است. فَقَالَ: رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا آن را در بخش اول یک ذره کمرنگش کرده بود ولی این یکی خیلی پررنگ

شده. پیامبر گفت آغاز کفر از اینجاست، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. اسلام روی دست این دوتا می چرخید: حفصه به عنوان دوست و رفیق عایشه، هم پیمان با او، هم صدا با او، هم ندا با او عایشه هم که دیگر هیچی، تعریفی که پیغمبر در مآخذ سنتی کرده دیگر حساب را پاک می کند که می گوید موقعیت عایشه بین زن های دیگر من مانند موقعیت آبگوشت است در بین غذاهای دیگر، یعنی چطوری از عایشه تعریف کرده! اگر شما از یک نفر اینطوری تعریف کنید آیا ناراحت نمی شود؟ اینجا فرمود: رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا. حالا اینجا چند تا شاخه دارد که محل تفکر است: یکی این است که در تأیید این دو زن، هم آیه داریم و هم سنت نبوی داریم که پیغمبر از این دوتا ناراحت شد که برای شما خوانده ام و در اسناد دایرة المعارف هست، که حتی پدران آنها، ابوبکر صدیق و عمر الفاروق هم آمدند و بچه هایشان را دخترانشان را یعنی همین دوتا را کتک زدند و پیغمبر از دست اینها رفت و در مسجد یک اعتکاف یک ماهه کرد و اصلاً خانه هیچ کس هم نمی رفت. حالا سکه را برگردانید و آن رویش را نگاه کنید: اگر قرار است بیت عایشه، رأس کفر باشد پس قرآن و وحی ول معطل است. چرا؟ چون به اسناد و مدارک اهل سنت وحی فقط در خانه عایشه نازل می شد. اگر یادتان باشد آن تعبیر زیر لحاف هم در اسناد خود اهل سنت است و گرنه حرف خوبی نیست که آدم بگوید جبرائیل رفته زیر پتوی عایشه و آنجا وحی را نازل کرده، حالا به پتو کاری نداریم اینکه خانه عایشه مهبط وحی باشد و از این طرف رأس الکفر باشد، شما چه نتیجه ای می گیری؟ نتیجه این است که اِرتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ بخاطر اینکه دینی سرکار نبوده، اَلنَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا که ابی عبدالله گفت، بخاطر اینکه به وسیله پیامبر مذهبی روی کار نیامد، وقتی که خودش می گوید رَأْسُ الْكُفْرِ است، عبدالله ابن عمر، فرزند عمر الفاروق که یک آدم مهم است، تعریف می کند: خَرَجَ رَسُولُ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ، فَقَالَ: رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا. حالا واقعاً آبا و اجداد ما، پدران و مادران ما، گذشتگان ما، سر به تیره تراب گذاشته ها، آیا اینها دین داشتند؟ اینجا رسماً محل نزول وحی را رأس الکفر خطاب می کند. حالا کتابی که از خانه ایشان در آمده و به دلخواه خودشان بالا و پایینش کردند، چینش آیات کردند، حذف و اضافه کردند، شیعه چطور این کتاب را احترام می کند و روی سر می گذارد؟ خب برای اهل سنت، هم این کتاب و هم خانه ام المومنین عایشه محترم است ولی شیعه دیگر حرفی ندارد که اینجا بزند، وقتی رأس الکفر است شما چطور می خواهید که بین ایمان و کفر را تمیز قائل بشوید و تشخیص بدهید؟ چطور؟ می گوید ما مبین و شارح داریم. کیست؟ اهل بیت. خب اهل بیت که خدا دهانشان را با تقیه بسته بود و با کلم الناس هم بازوانشان را، دست و پایشان را غل و زنجیر کرده بود، چطور اینها بیایند و بگویند که این کتاب وحی نیست؟ ها؟ نگفته، به اینها گفتند خوارجی! اگر یادت باشد در مباحث داشتیم یزید به شریح قاضی، قاضی القضاات اسلام، سکه های زیادی داد و گفت بنویس حسین طبق فتوای من و قضاوت من از دین جدش خارج شده فَدَمُهُ مُبَاحٌ. خب اگر فتنه از خانه ایشان نبود این گونه ما چیزی به نام عدم تطابق نداشتیم. حالا این پیامبر است و این دوتا یادگاری که از عایشه و از حفصه گذاشته، مال عایشه خیلی دقیق تر است، حالا مال حفصه دقیق نبود، چون حفصه خیلی مقام مهمی نداشت، اصل کاری عایشه بود، اینطور که می گویند پیغمبر فقط عایشه را دوست داشت، پیغمبر برای حفصه را یک ذره ملایم گفت، ولی برای عایشه را خیلی محکم گفت: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ، فَقَالَ: رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا.

ظہوریاب منتظران ۵۵۹۹ - فایل صوتی ۶۴۵۰ - :

ظہوریاب منتظران ۵۵۶۰ - فایل صوتی ۶۴۵۱ - شروع بعثت اولیہ با اعلام خشونت! - تقسیماتی کہ در

شکل‌گیری‌ها به خلاف جهت می‌رود! – آیا گفتن و شنیدن زندگی بهتر، به خودی خود هدایت‌کننده است؟

– اصرار بر بخشش دلالت بر چه دارد؟: بَعْدُ دُعَائِهِمْ اِلَى الطَّعَامِ وَ حِيْنَ فَرَعُوْا مِنْ الْاَكْلِ قَالَ يَا بَنِيَّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِنِّیْ

نَذِيرٌ لَّكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي آتَيْتُكُمْ بِمَا لَمْ يَأْتِ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ فَإِنْ تَطِيعُونِي تَرْشُدُوا وَتُقْلِحُوا - إِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ

أَطَاعَهُ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ عَصَاهُ فَاسْتَفْتِحُوا أَعْمَالَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْجِهَادِ - مَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يَقْرُبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ

أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَلَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يَقْرُبُكُمْ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ - اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِأُمَّتِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِأُمَّتِي،

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَا مَتَّبِعِي، اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ - كتاب مدينة البلاغة جلد ۱ صفحہ ۱۱۲ و ۱۱۴، کتاب ذخائر العقبی

صفحه ۸، کتاب علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۱۷۰، کتاب کنز العمال جلد ۱۶ صفحه ۹ و جلد ۱۷ صفحه ۲۰، کتاب

صحیح مسلم جلد ۱ صفحہ ۱۳۳، کتاب امالی طوسی صفحہ ۵۸۲ / م ۲۴، کتاب الارشاد جلد ۱ صفحہ ۱۸۲، کتاب

بحار الانوار جلد ۲۲ صفحہ ۶۷، کتاب اعلام الوری جلد ۱ صفحہ ۲۶۴ است۔ کتاب مدینۃ البلاغۃ جلد ۱ صفحہ

١٣٨، کتاب بحار الانوار جلد ٢٠ صفحہ ١٢٥، کتاب سُبُل الہدی و الرشاد جلد ٤ صفحہ ١٨٩ است۔ - کتاب مدینۂ

البلاغة جلد ۱ صفحہ ۱۴۰، کتاب بحار الانوار جلد ۲۰ صفحہ ۱۲۵، کتاب سبیل الہدی و الرشاد جلد ۴ صفحہ ۱۸۹

است. - كتاب مدينة البلاغة جلد ١ صفحہ ١٦٤، كتاب الاختصاص صفحہ ٣٤٢، كتاب كنز الفوائد صفحہ ٩٧، كتاب

بحار الانوار جلد ۷۷ صفحہ ۱۳۳، کتاب کنز العمال جلد ۱۵ صفحہ ۹۳۰ است۔

درس اول: رسول الله در آغاز بعثت در مکه اقوامش را برای یک ناهار دعوت کرد، بدون اطلاع قبلی همه آنها را

دعوت کرد و گفت امروز برای ناهار به خانه ما بیایید و از غذای خدیجه کبری میل کنید. غذا را که خوردند و تمام

شد، رسول الله فرمود: **يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!** پدربزرگ پیامبر و امیر و پدربزرگ خیلی از مکیان (آنهایی

که با پیغمبر فامیل هستند) است. هنوز غذا از گلویشان پایین نرفته که پیغمبر گفت: اِنِّی نَذِیْرُ لَکُمْ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ

جَلَّ مِنْ آمَدِهِمْ که شماها را بترسانم. ببینید قبل از آن که رسالت را علنی کند با شعار بُعِثْتُ أَنْ أُفَاتِلَكُمْ، در مهمانی

خانوادگی و فامیلی اول حرفی که زد تندی، خشونت و خط و نشان بود. بعد می‌گویند چرا همه، پیغمبر را مسخره

کردند و رفتند؟ بقول معروف می گوید: اول لقمه و استخوان توی گلو؟! بابا بگذار این لقمه پایین برود. پیغمبر گفت

از طرف خدا آمده‌ام که شما را بترسانم! نگفت اِنِّیْ نَذِیْرٌ وَبَشِیْرٌ لَّکُمْ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ. بعد فرمود: اِنِّیْ اَتِیْتُکُمْ بِمَا لَمْ

يَأْتِ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ قَبْلَ أَنْ يَنْصَرِفَ مِنْهَا. بَعْدَ سَوَّالِ اَيْنَ اسْتِ كِهْ مِي گويند

اسماعیل عرب بود و پیامبر فرزند ابراهیم، و از فاصله بین اسماعیل تا پیامبر، پیامبران غیر معروف و غیر اولوالعزم

بودند. همانطور که می‌دانید می‌گویند اسحاق فرزند ابراهیم پدر بنی‌اسرائیل است و اسماعیل پدر اعراب است. حالا

پیغمبر چطور می گوید که آمدم به سوی شما بما لَمْ یَأْتِ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ؟ بعد فرمود: فَإِنْ نُطِيعُونِي تَرْشَدُوا وَتُثْلِحُوا

اگر دنبال من بیایید رشد می کنید و رستگار می شوید، یعنی اینجا در این بت پرستی یا در ادیان یهودیت، مسیحیت و

حنیفیت مانده اید. حالا آیا آنها اطاعت کردند؟ نه! آنها چکار کردند؟ آنها با پیغمبر جنگیدند که امیرالمؤمنین فرمود:

ما عموها، دایی ها، پدران، فرزندان و برادران خود را کشتیم.

درس دوم: رسول الله فرمود: إِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ أَطَاعَهُ خدا با کسی است که او را اطاعت کند وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ عَصَاهُ و شیطان با کسی است که عصیان می کند برای خدا. حالا آیا اینطوری است؟ آیا خدا با مطیعان است؟ یعنی مؤمن تر از اهل بیت، شما سراغ دارید؟ آیا خدا با آنها بود؟ همین دعای عرفه ای که امروز می خوانند مربوط به امام حسین در قبل از ورود به کربلا است، دقت کنید همه اش التماس است به خدا، یادآوری است به خدا که تو کریمی! آدم دلش برای ابی عبدالله می سوزد که چطوری با ریسمان خدا در چاه رفت. رسول الله گفت: إِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ أَطَاعَهُ وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ عَصَاهُ شیطان با آنهایی است که گناهکار هستند. یک سوال: شیطان را تسلیح کردی و فرستادی برای آنهایی که تو را اطاعت نمی کنند، اما نمایندگان را، سفراء خود را در برابر شیطان و مَنْ تَبِعْش مسلح نکردی، آقا خدا بیا جواب بده! این سوالی است که از کربلا بلند می شود، از نجف بلند می شود، از سامراء بلند می شود، از کاظمین بلند می شود، از مدینه بلند می شود، هر لحظه، تاریخ این سؤال را تکرار می کند و می گوید آیا تو از یاران خودت دفاع کردی؟ نه! با کمال افتخار می گوید من از روز اول اینها را زده ام. یادت هست در آن درس گفت مَا زَالَ؟ از قدیم الایام خدا دوستانش را بدبخت، بیچاره و درمانده کرده است. فَاسْتَفْتَحُوا أَعْمَالَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْجِهَادِ اسباب و ابزار را ببندید به وسیله بردباری به جهاد. حالا باز تاریخ حرف می زند، چقدر این تاریخ حرف می زند و چقدر می گیر است! سؤال این است که اگر إِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ أَطَاعَهُ برای مؤمنین باشد دیگر چه احتیاج به جهاد دارد؟ ها؟ اینطوری که در کتب شیعه نوشته اند، اگر لشکر جن در روز عاشورا پیش امام حسین آمدند و گفتند اجازه بده این لشکر یزید را نابود کنیم و امام حسین گفت نه! واقعاً یک چنین چیزی بود که گفت نه؟ غیر ممکن است، چون امام حسین اعقل جامعه است و ناله بچه ها را می بیند، تو می خواهی بجنگی بدنت تکه تکه بشود، خیلی خب چرا زن و بچه را آوردی؟ بعد یک چیزی هم برایش درست می کنند که خدا گفت من می خواهم زن و بچه ات را اسیر بینم! آخرین هم شد حرف! پس عزت کجاست؟ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸ منافقین) این عزت یعنی چه؟ یعنی زینب کبری باید چهل شهر و چهل منزل توسری خور باشد؟ آیا این عزت است؟ زینب باید بچه های یتیم ابی عبدالله را در شام غریبان در بیابان ها از میان خارها با بدن های خون آلود جمع کند؟ ها؟ آنجا خارستان بود گلستان که نبود. آیا این عزت است؟ پس حتماً ادبیات انسانی غلط است خراب است.

درس سوم: رسول الله فرمود: مَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يَقْرَّبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ. اواخر عمرش بود، روی منبر گفت مردم من دیگر ندانستم به شما چه بگویم، هر چه که شما را به خدا نزدیک می کرد گفتم و دیگر بیش از این چیزی نداشتم، هر چیزی که شما را به جهنم می کشاند نهی کردم، وَ لَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يَقْرَّبُكُمْ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ. حالا این عملکرد رسالت نبوی است، آیا به بار نشست؟ آیا پیغمبر موفق شد همه آنهایی که به زیر چتر اسلام کشانده بود را بهشتی و خدایی کند؟ آیا توانست؟ پس این از تَدَّ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ چیست؟ چقدر خوب است، این سند را که من زیاد به آن استناد می کنم، هم از شیعه داریم و هم از سنی داریم، خیلی جالب است، قدر این مباحث را شما می دانید، خیلی ها تا نیمه راه با ما آمدند بعد به یک عللی رفتند، حالا یا از ما بدشان آمد یا نه ما را دوست دارند و می گویند

دیگر عادی شده، کسی که تا روز آخر با ما هست در جایگاه موعود هم کاسه ماست! پیامبر فرمود که هر چیزی که شما را به جهنم می کشاند من نهی کردم. شما بفرمایید پس داستان خلفاء صدر اسلام چیست؟ ها؟ بستن درب غدیر خم چیست؟ واقعه عاشورا چیست؟ انهدام خانه فاطمه زهرا چیست؟ شمشیر علیه علی کشیدن آن هم شمشیر خودی، سربازان خودش به سمت خودش، این چیست؟ اینها ساخته و پرداخته اشتغال نبوی به امر نبوت بودند دیگر، ها؟ مَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، این مقام تقرب است؟ آهان! حالا بیا یک چیزی بگویم، البته اینها را به شما گفته ام، اشارات است؛ وقتی که لشکر یزید همه را داغون کردند و کشتند فقط ابی عبدالله مانده بود، یکی از بزرگان لشکر فریاد زد بروید به خیمه ها برای غارت و آتش زدن تا مقرب بشوید به سمت خدا، یکی دیگر فریاد زد بیا بیا سر حسین را جدا کنید تا به بهشت بروید. آیا یاد این حرف پیغمبر نمی افتی مَا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ؟ این را برای چه کسی گفته؟ برای مسیحی ها گفته؟ برای یهودی ها گفته؟ برای زرتشتی ها گفته؟

درس چهارم: این درس هم از آن بحث های کلیدی است. پیغمبر اکرم فرمود: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِاُمَّتِيْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِاُمَّتِيْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِاُمَّتِيْ سه بار، جلوی جمع گفت خدایا من را ببخش، مردم را ببخش. این طلب بخشش برای چیست؟ ها؟ آیا بخاطر این نیست که آن شاعر گفت:

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

ها؟ بخاطر آن نیست؟ پیغمبر چکار کرده؟ مگر معصوم نیست؟ حالا بیا توجیه اش کن! کسی که عصمت دارد نیاز به غفران ندارد، چون عصمت پیش سندر است و نمی گذارد معصوم به گناه بیفتد، وقتی نمی گذارد پس اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ یعنی چه؟ وَلِاُمَّتِيْ من را ببخش، مردم را ببخش. آیا پیامبر راه را درست رفت؟ هفتاد بار در هر نشست و برخاست استغفار می کرد برای چه بود؟ برای وصیت نامه قلم و کاغذ خواست برای چه بود؟ آن کتاب چه بود که لحظه آخر یواشکی به علی داد و گفت برو پخش و نشرش کن؟ ها؟ اینها سؤال از متشرع است! آیا با توجه به بحث چند روز قبل که پیامبر از طریق جبرائیل، شیطان و جن مورد مخاطبه قرار می گیرد، حالا شیطان در بحث های خیلی قدیم بوده ولی جن که پیغمبر می گفت جن به من الهام خیر می کند، خب خیر همان وحی است دیگر، بعد پیغمبر متوجه نشد که اشتباه شده؟ ببینم طبق آن سندی که ذخیره کردیم آیا در کار کتابت اشتباه نبود که جبرائیل به پیامبر فرمود بزودی این کتاب سبب فتنه در امت تو می شود؟ ها؟ ببین آن کسی که از این راه انتقاد می کند جاهل است، در جهل مطلق است. می دانی برای چه؟ برای اینکه به خودش زحمت نمی دهد این اسناد و مدارکی که ما از همین دین جمع کردیم را ببیند، همین یک کناری نشسته و می گوید که این چرا خلاف جهت اکثریت حرکت می کند؟ بابا من که نیستم، ائمه الهداة المهدیین هستند! هر وقت من از خودم حرف زدم، از بابای خودم حرف زدم این را بگو. مانند امام صادق، چه گفت؟ آن سند یادت هست که گفت: من از خودم حرفی نمی زنم اگر بزنم کسی قبول نمی کند پس مجبورم از پدر، پدر بزرگ، پدران و اجدادم سخن بگویم.

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۱ - فایل صوتی ۶۴۵۲ - تعارفات و تظاهرات، تاریخ را حساس می کند! - تریسمی
از یک داستان خون آشام: حین مَا سَمِعَ مِنْهُمْ كَلَامًا فِي قِسْمَةِ الْغَنِيْمَةِ بَعْدَ غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي الْمَوْلَةِ قُلُوبُهُمْ فَخَطَبَهُمْ

فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْانصَارِ، أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضَلَالًا، فَهَذَا كُمْ اللَّهُ بِي وَكُنْتُمْ مُتَفَرِّقِينَ فَالْفَكُمْ اللَّهُ بِي، وَعَالَةً فَأَعْنَاكُمْ اللَّهُ بِي؟ - أَلَا وَإِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا اعْتَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ - كتاب مدينة البلاغة جلد ۱ صفحه ۲۰۰، كتاب بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۴۵۵، كتاب امالى الطوسى صفحه ۲۰۶ / م ۸، كتاب مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۲۴، از رسول خدا است. - كتاب مدينة البلاغة جلد ۱ صفحه ۲۶۲. كتاب بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۱۱۳، كتاب كنز العمال جلد ۱ صفحه ۸۷ و ۸۸، كتاب العامة و الخاصة بطرق عديدة (الانصارى)، كتاب عوالى اللآلى جلد ۱ صفحه ۲۳۸، كتاب مسند احمد جلد ۱ صفحه ۱۱، كتاب صحيح البخارى جلد ۱ صفحه ۱۱، كتاب صحيح مسلم جلد ۱ صفحه ۳۹، باز هم از رسول خداست.

درس اول: هنگامی که غنائم جنگی را آورده بودند حضرت این سخنان را بیان فرمود: يَا مَعْشَرَ الْانصَارِ، أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضَلَالًا، فَهَذَا كُمْ اللَّهُ بِي؟ حالا چرا انصار را خطاب قرار داده و مهاجر را قاطی نکرده؟ شاید بعضی از انصار یعنی بومیان مدینه به این تقسیم اعتراض داشتند چون پیغمبر از دم تقسیم نمی کرد. اگر یادت باشد درسی داشتیم که یک نفر به عثمان اعتراض کرد و گفت چرا اینطوری تقسیم می کنی؟ وقتی مال می آید؛ کشورهای همسایه را غارت کردیم هر چه خوب است به فامیل هایت می دهی بعد به قبیله ات می دهی و بعد بین مردم تقسیم می کنی؟ چه حرف قشنگی زد، یادتان هست؟ اینها اسناد و مدارکی است که تاریخ نمی گذارد فراموش بشود، حالا اگر هزار و خرده ای سال خاک روی آن ریخته اند که پیدا نشود بالاخره یک نفر پیدا شد که علنی اش کند. عثمان چه گفت؟ گفت که من به گذشته ها تبعیت کردم؛ قبل از من عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله هر چه می آمد اول به فامیل هایش و قبیله اش و بعد به مردم می داد، قبل از او هم ابوبکر صدیق خلیفه اول رسول الله، او هم همین کار را کرد و قبل از او هم پیغمبر همین کار را می کرد. جالب است ها! یعنی این حرف را، هم می شود تهمت قلمداد کرد و هم یک نوع ناسزا است یعنی وقتی که می گویی عادل نیستی، پس ظالم هستی دیگر! آیا ظالم هستی فحش نیست؟ خب حالا شاید این دور و برش انصار بودند. فرمود که آیا شما را در کوچه پس کوچه های مکه و مدینه ضللاً نیافتم؟ ضلال صیغه مبالغه ضلالت و گمراهی است یعنی خیلی گمراه بودید، بقول عوام صحبت یک قرون و دوزار نیست. فَهَذَا كُمْ اللَّهُ بِي خدا شما را هدایت کرد به وسیله من. حالا اینجا یک بحث مطرح می شود که مردم به وسیله رجال ظهوری هدایت شدند از جانب خدا، پس رجال ظهوری را نمی شود دست کم گرفت، چون اگر اینها نبودند چطوری می خواست هدایت کند؟ این یک ایراد و یک ابهام است و یکی دیگر هم این است که خدای معبود خاک آنقدر دست بسته است که باید حتماً هدایت را به وسیله شخصی از انسان ها انجام بدهد یعنی خودش مستقیماً نمی تواند هدایت کند. مگر فطرت دست خدا نیست؟ خب فطرتاً مردم را یک طوری بار می آورد که خوب باشند خیر باشند، بد نکنند ظلم نکنند. آیا نمی توانست؟ می توانست! دلیل را بگو. دلیل، جبر مطلق است! چقدر در کتاب دایرةالمعارف سند داریم که خدا خیر را قرار داد و اهلش را هم از قبل تعیین کرد؛ این بزرگترین دلیل است. متوجه هستی چه می گویم؟ خب وقتی که خیر و شر را از قبل تعیین کرده و افرادش را سکنه اش و مربوطینش را قرار داده خب دیگر اینجا نقش انبیاء چیست؟ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، می شود یک کار بیهوده، بعد این بیهوده را کنار معرفی دنیا بگذار که وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ. یعنی یک پیچ

و خمی دارد که هیچ کس نمی‌تواند از آن در برود، منطق اینقدر قوی است، آن وقت مجبور هستند بگویند که نه، تو پیاز خوردی دهانت بو می‌دهد، اینطوری! یعنی منطق اینقدر پایین می‌آید. وَ كُنْتُمْ مُتَفَرِّقِينَ فَأَلْفَكُمُ اللَّهُ بِي شما از همدیگر جدا بودید، باهم دشمن بودید خدا شما را وحدت داد به وسیله من. خب حالا تاریخ رهایمان نمی‌کند که ادامه بدهیم، می‌گوید فعلاً جواب اینها را بده. ببینید أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضَلَّالًا فَهَدَاكُمْ اللَّهُ بِي، درست؟ سؤال این است که آیا مردم بعد از بعثت نبوی هدایت شدند یا در گمراهی بودند؟ متدین چه می‌گوید؟ مجبور است که بگوید هدایت شدند دیگر، آبروداری کند. خب اگر هدایت شدند پس چرا قانون غدیر را له کردند؟ اگر هدایت شدند چرا در کتابت سیاست را وارد کردند و کاتب مشخص معلومی را برگزیدند و بقیه کتاب‌های رسیده از وحی را آتش زدند؟ هدایت شدند؟ سران امت پیغمبر در افاق رسول الله در هنگام قبض روح نبوی به او سم خوراندند؛ خوشبختانه سند از اهل سنت و شیعه داریم. اهل سنت نمی‌گویند سم دادیم، شیعه هم نمی‌گوید سم دادند چون جرأت نمی‌کند چون همیشه شیعه در اقلیت بوده و از عصای دست اکثریت می‌ترسد ولی همین قدر که بزرگان حدیث اهل سنت اعتراف کردند که پیغمبر به هوش آمد و گفت چرا این دارو را به من دادید؟ خب دفاع می‌کنند و می‌گویند خب دارو دادیم دیگر، دارو بد است؟ بعد دوباره پیغمبر به هوش آمد و گفت همه شما از این دارو باید بخورید! این نشان می‌دهد که سم بوده! آیا از این دارو خوردند؟ هیچ کس نخورد. شما یک کلمه از تاریخ بیاور که یکی از اهل افاق گفته که من به احترام پیغمبر خوردم! مگر حرف پیغمبر واجب نیست؟ ها؟ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، چطور برای بند کفش حرف پیغمبر را قبول می‌کنی که چطوری بندی، کفش تو چه رنگی باشد، بعد پیغمبر امر می‌کند می‌گوید چرا به من دارو دادید خوردم پس همه شما بخورید. آیا این امر نیست؟ این امر مثل أَقِمِ الصَّلَاةَ است، چه فرقی می‌کند، مثل صُومُوا است. اگر گمراه نبودند با خاندان پیغمبر اینطوری می‌کردند؟ بین من گفتم این نسخه‌ها کلیدی را در بیاورید و در موبایلتان بریزید. یعنی خفه خون می‌گیرد کسی که بخواهد اینها را رد کند. امام سجاد چقدر زیبا گفت. چه گفت؟ گفت مرا شقی آفریدی؟ شقی مساوی است با ضَلَّال. بعد ای کاش مادر مرا نمی‌زاید برابر است با ضَلَّال. یعنی نیازی نیست امام سجاد گمراه باشد، نه، راه را گم کرده! خودش محترم و مقدس است ولی راه بسته است. راه چیست؟ رَاهِ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ است، ما حفظت می‌کنیم؛ عصمت مادی! بعد وقتی که حفظ نمی‌کند باید این رجل ظهوری برود در کاخ یزید تعظیم کند. آیا این گمراهی نیست؟ امیرالمؤمنین به شیخین اقتدا می‌کند آیا گمراهی نیست؟ علی می‌داند این خط، مسیر گمراهی است و می‌رود. چرا می‌رود؟ چون تقیه و کَلِمَ النَّاسِ است. می‌خواهم بگویم که پیغمبر زحمت کشید اما نشد. مثل کلام عمرالفاروق، یادست هست؟ همه اینها باید در خاطرت باشد، که عمرالفاروق و عبدالله ابن عباس به سمت شامات می‌رفتند، عمرالفاروق به عبدالله ابن عباس گفت: علی از دست ما ناراحت است، به او بگو بخاطر خلافت ناراحت نباش که ما آن را پس زدیم، خدا نخواست، پیغمبر خواست اما خدا نخواست! وَ عَالَةً فَأَعْنَاكُمْ اللَّهُ بِي. عالت با ع از عیال می‌آید یعنی عیالات. فقیر بودید خدا شما را به وسیله ما پولدار کرد. آیا اینطوری بود؟ آیا پیغمبر در فقر مطلق زندگی نمی‌کرد؟ تا جایی که برای اینکه آبروی خدا نرود چه گفت؟ گفت: الْفَقْرُ الْفَخْرُ به این فقر افتخار می‌کنم. خب این را نگوید چه بگوید! دارد دم از خدا می‌زند مجبور است که صافکاری، ماله‌کشی و ماستمالی کند.

درس دوم: أَلَا وَإِنَّ رَبِّيَ أَمَرَنِي بِدَانِيْدَ كِه رَّبِّ مَن اَمَر كَرْد اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ. این همان است که گاهی وقت‌ها اشاره هم می‌کنیم یک ذره گسترده است. آنجا که ما زیاد استناد می‌کنیم، می‌گویند بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَکُمْ، اینجا اسم رب را آورده. این رب کیست؟ دقت کنید! رب آن است که آدمی را پرورش می‌دهد؛ ابتدائاً در مغز، عقل، فکر، ذهن، حافظه و سپس در اعضای بدن تسری می‌دهد، یعنی بالقوه، بالفعل. حالا این رب کیست که پیغمبر را امر کرد؟ درس چند روز قبل را یادت هست که پیغمبر گفت جن به من امر می‌کند، جبرائیل هم امر می‌کند، یادت هست؟ درست است؟ حالا ما از کجا جدا کنیم که اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ، مردم را بکش، حرف جن است یا جبرائیل است؟ از کجا بدانیم؟ حالا یک بحث هم اینکه از کجا بدانیم جبرائیل امین است، روح الامین است، روح القدس است (چندتا اسم دارد) یا دحیة ابن خلیفه کلبی است، از کجا بدانیم؟ مگر عالم؛ عالم تشکیک و تردید نیست؟ عالم، احتمالات نیست؟ عالم، نسبیت نیست؟ خب یک ربی آمده به پیغمبر گفته مردم را بکش أَلَا وَإِنَّ رَبِّيَ أَمَرَنِي اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وقتی گفتند لا اله الا الله آنها را نکش. برای یک کلمه آدم بکشی؟ ای وای! دلم برای مظلومیّت رسول الله می‌سوزد که چطوری الهامات، او را در چه میادین خطرناکی قرار داده است که نفس بشر هرگز او را نمی‌بخشد، بخاطر یک کلمه بگو لا اله الا الله تا تو را نکشم. نمی‌گویی؟ یا لا سرت را جدا می‌کنم. یعنی بشر اینقدر بدبخت است، انسان اینقدر بی ارزش است، آدمی اینقدر تنزل مقام کرده است. خب، حالا جلوتر برویم، فَإِذَا قَالُواهَا اَعْتَصِمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ. اصلاً این عنوان خیلی خجالت‌آور است در عین اینکه تمام وجودم به پیغمبر احترام می‌کند، می‌گویند اگر گفتید لا اله الا الله من دیگر با شما کاری ندارم، اعتصام پیدا می‌کنید و خون شما را نمی‌ریزم. آیا این حرف درخور یک پیغمبر است یا درخور یک شاه است؟ یک پادشاه، یک سیاستمدار، یک حاکم، یک خلیفه، یک امیر، یک امپراتور و یک رئیس، این حرف را می‌زند که اگر این را گفتی من دیگر تو را نمی‌کشم! اَعْتَصِمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ یعنی کار پیغمبر شده قصابی! می‌گویی لا اله الا الله یا تو را بکشم؟ قصاب به گوسفند چه می‌گوید؟ زبان حال قصاب این است که من باید تو را بکشم چون تو غذای مردم هستی! حالا اینجا دقت کن! می‌گویند من تو را می‌کشم و اگر گفتی لا اله الا الله من دست از سرت برمی‌دارم و اگر نگفتی، عصمت نسبت به من نداری یعنی هر لحظه به سر و وقت یورش می‌آورم. چند روز قبل بحث داشتیم یادت هست؟ گفت: یا رسول الله نیمه شب که حمله می‌کنیم همه در خواب هستند، بچه‌ها را می‌کشیم، زنان را اسیر می‌کنیم و مردان در خواب را از دم شمشیر می‌گذرانیم، آیا صلاح هست؟ پیغمبر فرمود: بله صلاح هست! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل روز عید قربان است، به به، چه بحثی آمد توحید محض! این بحث‌ها خیلی حساس و خطرناک است. یادتان باشد حرمت ائمه و پیامبر حفظ بشود چون ما با اینها کاری نداریم، اینها را مظلومین تاریخ می‌دانیم بلکه ما با آن بالاتر از اینها کار داریم.

(فایل صوتی ۶۸۶۱ - درس دوم) جنگ علیه بشریت! کتاب تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۱۷۲ است. رسول خدا شعارش این بود، که ما زیاد مستند قرار می‌دهیم، ما می‌گوییم: بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَکُمْ بعثت بر اساس کشتار مردم است، اینجا یک مدل دیگر گفته است: اِنِّیْ اُمِرْتُ، من مأمور شدم بر اساس اَنْتَ الْاَمِیْرُ وَاَنَا الْمَأْمُورُ، بر پایه الهاماتی که به آنها می‌شده است؛ فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸ شمس). اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ که مردم را بکشم حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

اینجا تمام مردم را اسلام تهدید به مرگ می کند. اگر گفتید که اسلام یک دین آدم کشی است، اگر اعتراض کردند و گفتند تهمت می زنی، این حدیث را برایشان بخوان. آن یکی حدیث هم که من زیاد مورد استفاده قرار می دهم بَعَثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ است، اینجا اِنِّیْ اُمِرْتُ أَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ. آنجا مخاطب را صدا می زند ولی اینجا همه را. اگر کسی بخواهد از پیغمبر پیروی کند باید کل بشریت را نابود کند مگر اینکه همه آنها بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، چون اللّٰه خدای اسلام است یعنی همه آنها باید مسلمان بشوند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۲ - فایل صوتی ۶۴۵۳ - باور داشت نبوت نبود که منجر به ارتداد گردید! - خروج واجبات و محرمات از حیطة خدا. - این قواعد را چگونه بپذیریم؟: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ اخْتَارَ مِنْكُمْ عَلَى إِمَامًا فَقَدْ اخْتَارَ عَلَى نَبِيًّا، وَمَنْ اخْتَارَ عَلَى نَبِيٍّ فَقَدْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبًّا - مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي، وَوَلَدُهُ وَوَلَدِي، وَهُوَ زَوْجُ حَبِيبَتِي، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَنَهْيُهُ نَهْيِي مَعَاشِرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ طَاعَتَهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي - الصدوق في الخصال والتوحيد، عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَايَا وَالنَّسْيَانُ وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ - كتاب بحار الانوار جلد ۳۸ صفحه ۱۲۹، كتاب تفسير نور الثقلين جلد ۱ صفحه ۷۱، معاني الاخبار صفحه ۳۷۲، كتاب مدينة البلاغة جلد ۱ صفحه ۵۰، از رسول الله است. - كتاب روضه الواعظين صفحه ۱۰۰، كتاب بشارة المصطفى صفحه ۲۴۳، كتاب مدينة البلاغة جلد ۱ صفحه ۵۲، از رسول خداست. - كتاب خصال صفحه ۸۱۷، كتاب توحيد صفحه ۳۵۵۳، كتاب بحار الانوار جلد ۵ صفحه ۳۰۳، كتاب مدينة البلاغة جلد ۲ صفحه ۳۴ است.

درس اول: پیغمبر فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ اخْتَارَ مِنْكُمْ عَلَى إِمَامًا فَقَدْ اخْتَارَ عَلَى نَبِيٍّ ای مردم، علی به عنوان تالی تلو و قائم مقام انتخاب شده است، هر کس او را نپذیرد مرا به پیغمبری قبول نکرده است. این یعنی دقیقاً همان آیه غدیر است که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ می گوید غدیر را قبول نکنی کافر هستی. اینجا برابری نبوت با امامت است، اگر رسالت اولویت دارد نباید با امامت پیوند بخورد. معلوم می شود هر کدام مستقل عمل می کنند. وَمَنْ اخْتَارَ عَلَى نَبِيٍّ فَقَدْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبًّا هر کس برای من یک پیغمبری انتخاب کرد (حالا مربوط به گذشتگان است دیگر) پس اختیار کرده، انتخاب کرده برای خدا ربّی را. یعنی ربوبیت الهی را قبول نکرده است. بعد در مسئله جایگزینی علی به غدیر این مبحث مطرح هست که از حساسیت بالایی برخوردار است. حالا سؤال اینجاست که اگر کسی از الله رویگردانی کرد و او را به عنوان معبود انتخاب نکرد، چه خواهد شد؟ ببینید، زیر مجموعه توحید در اصول دین امامت و نبوت است، اینها هستند که تبلیغ معبود خاکی را می کنند و اگر مردم را کنند یعنی آنهایی که گرویدند را کنند و به سمت دیگری بروند در حقیقت نقض حاکمیت الله شده، بعد در محاسبات نمی گنجد که کسی قدرت داشته باشد که برای خدا شریکی قائل بشود یا ربّی را. اینجا ربّ آورده است. هم الله آورده و هم ربّ آورده. ربّ اینجا چکاره است؟

تربیت کننده است. تربیت کننده، هم می تواند جبرائیل باشد و هم می تواند رجال ظهوری باشند. گاهی وقت ها در و دیوار آدم را راهنمایی می کند، تربیت می کند، گاهی اوقات اشجار و بهائم تربیت می کنند، هر چیزی که ما را پرورش می دهد. الان ما داریم درس می خوانیم این نَسَخ ما را می پروراند، حالا این پرورش ما هم طبق آن اصل و نَفْس و ما سَوَاهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا است. الهام شد، می تواند این الهام ربّ باشد چون دارد تربیت می کند دیگر، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا مردم قسمت شده اند، تقسیم شده به وسیله نفس. این نفس اگر ربّ باشد که خب در وجود همه مردم هست، خب تربیت می کند دیگر! چقدر از حدیث قدسی داریم که به پیغمبر می گوید چرا عجله می کنی مردم را وارد اسلام کنی یا اینکه چرا حرص می زنی، اگر خدا بخواهد به یک لحظه همه را در این زمان می آورد و واقعاً هم همین است، معنای وسیع و گسترده جبر مطلق همین است.

درس دوم: پیغمبر خطبه می خواند، منبر رفته است و موعظه می کند، می گوید: مَعَاشِرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ ای مردم! اینجا دارد تعریف امیرالمؤمنین را می کند و میخ علی را می خواهد برای جانشینی بگوید بعد یک حرف های خیلی بزرگ مطرح می شود. قبل از آن می گوید: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيّاً مِنْنِي ای مردم، علی از من است، بعد توضیح می دهد که یعنی چه، مَعَاشِرَ النَّاسِ کَلِيتَ مسلمین را در برمی گیرد و آنهایی که مسلمان نیستند، آنهایی که مسلمان نیستند و روی این دین حساسیت دارند برای آنها دارد می گوید، اینجا می گوید به طاعت او عَلَيْنَكُمْ بِطَاعَتِهِ، طاعت مال خدا نیست، آیا اینجا شرک نیست؟ اینجا می گوید طاعت علی، بشتابید به سوی اطاعت کردن از علی! وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ از گناه، از گناهی که به سمت او می رود اجتناب کنید. یعنی طاعت مال رجل ظهوری است و برای نگه داشتن و سالم سازی آن، اجتناب از معصیت است، معصیت یعنی عصیان، سرکشی. فَإِنَّ طَاعَتَهُ طَاعَتِي اطاعت از علی اطاعت از من است وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي. خب، اینجا در معصیت، پیغمبر هم فاعل است و هم مفعول است. در آن بحث اخیر هم داشتیم، پیغمبر گناه می کند و به سویی گناه می کنند وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي عصیان علیه جانشین پیغمبر، شورش برای خود پیغمبر است و نافرمانی از نماینده اش نافرمانی از اوست. اینجا عبادت و معصیت که نسبت به خدا بوده از اختصاص در آمده، بعد به این شرک می گویند! می شود تشنیه گرایی، دو خدایی، دو استاده؛ یکی خداست و یکی هم رجال ظهوری هستند.

درس سوم: روات: احمد ابن محمد ابن یحیی از سعد ابن عبدالله از یعقوب ابن یزید از حماد ابن عیسی از حریر ابن عبدالله از ابی عبدالله امام صادق از پیامبر. رسول خدا چه گفت؟ گفت: زُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ ثَه چیز است که مردم به آن مؤاخذه نمی شوند، گناه هم نکنند کَانَ لَمْ يَكُنْ الْخَطَاءُ خطا، اشتباه. می گوید که به دست یک نفر شمشیر دادند و گفتند به این آدرس برو، او واجب القتل است و او را بکش. به آن آدرس می رود یک نفر دیگر آنجا بوده و او را می کشد. فقه می گوید که این مقصر نیست، اشتباه و خطا کرده است. وَ النَّسِيَانُ فراموشی. فراموشی آلزایمر. در باب خطا در کتابت بسیار هست و در باب نسیان، رسول الله طبق اسناد و مدارک نسیان داشت. وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ از هر چیزی که بدتان می آید. از چیزی که بدتان می آید اگر انجام بدهید این گناه نیست، مثلاً پول نزولی، طرف در بن بست گیر کرده مجبور است پول نزولی بگیرد، أُكْرِهُوا برایش کراهت دارد یعنی بدش می آید ولی می گیرد، خب این نزول یا ربا، رشوه،

این یک مثلث اقتصادی است، گناه نوشته نمی شود. وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ و آنچه که نمی دانند. خب شما بگو که مردم چه می دانند؟ ها؟ وقتی که امیرالمؤمنین می گوید أَنْتَ الْعَالِمُ وَ أَنَا الْجَاهِلُ خب علی با این همه درک و فهم و شعور بالا و ممتاز و نمونه وقتی می گوید تو عالمی و من جاهلم، کار بشر ساخته است. مَا لَا يَعْلَمُونَ! خود دین هم گرفتار مَا لَا يَعْلَمُونَ است دیگر، می دانید که، وقتی که کلم الناس و تقیه حاکم می شود خب مردم دیگر واقعیت را نمی بینند، یک چیزی صحنه سازی، یک پرده پوشی، یک چیزی می آید تا واقعیت را نبینند، نشنوند و نخوانند. وَ مَا لَا يُطِيقُونَ جزء این نه مورد است که گناه ندارند، و آنچه که در طاقتشان نیست. خب، آیا جهاد در طاقت مسلمین هست؟ طرف دارد می رود بدنش را به شمشیرهای تیز و بَران ارائه می دهد، آیا طاقت دارد؟ آیا بیمار طاقت دارد که خدا، رنجوری را روی او بار کرده است؟ وَ مَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ و چیزی که مجبوری انجام بدهی. در قسمت بالا گفت: مَا أَكْرَهُوا كِرَاهَتِ دَارِي، اینجا می گوید وَ مَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ این بالاتر از آن است. کراهت یعنی اینکه چنان هم خوش نمی آید ولی انجام می دهی ولی اضطرار در خانه و زندگی انسان است، در عمر است، در معادلات حیات بشر است. اضطرار یعنی قالب بندی یک طوری هست که اینقدر بار غم و غصه روی او ریخته دارد می ترکد. آن مَا أَكْرَهُوا می تواند مرحله بالقوه و این أُضْطَرُّوا موضع بالفعل باشد. خب به هر چه که مضطر هستید، الان همه مردم مضطر هستند، آن کسی که از آشغالی نانش را درمی آورد مضطر است، آن کسی که دزدی می کند مضطر است، بخاطر اینکه خدا به وظایف خودش عمل نمی کند، که خودش بر گردن خودش گذاشته! وگرنه ما چه کسی هستیم که بگوییم خدا به ما بدهکار است. خودش خودش را بدهکار کرده، در اسناد و مدارک مختلف هم داریم و در دایرةالمعارف موجود است. وَ الْحَسَدُ حسادت از جمله گناهان است، ولی می گوید گناه حساب نمی شود. چرا حساب نمی شود؟ برای اینکه یک غریزة نفسانی است که خدا ایجاد کرده، این هم باز دلیل بر جبر مطلق است. وَ الْحَسَدُ حسادت می کند. حسادت بزرگان صدر اسلام به علی، حسادت یزید در محبوبیت حسین و کشتن ابی عبدالله! وَ الطَّيْرَةُ فالگیری، کف بینی، یعنی وقتی که آدم مجبور شد... بین اینجا اسم استخاره را نمی آورد، جالب است ها، اصلاً شارع مقدس یادش می رود که چه می گوید چون چینش زمینی است، الان یک چیزی می گوید و دو هفته دیگر یک چیز دیگری می گوید، بعد این کسی که هیچ چیزی سرش نمی شود می گوید که برو جردی هم در عدم تطابق ها گیر کرده است. من که از خودم حرف نمی زنم، من عدم تطابق ها را درمی آورم که بدانیم چه کلاهی سر ما و گذشتگان رفته است! اینجا وَ الطَّيْرَةُ به معنای فال زدن است؛ بیا فالت بگیریم. وَ الطَّيْرَةُ، این هم گناه ندارد در حالیکه در چند جا دیگر داریم که فال بین را لعنت کرده، چون فالگیری زیرمجموعه علم نجوم است. حالا نه اینهایی که الکی در خیابان فال می گیرند، نه، آنهایی که واقعاً همه چیز را می خوانند، گذشته را می خوانند، حال را می خوانند. وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوُسُوسَةِ، در این نه مورد این هم یکی از آنها است؛ کسی آنقدر تفکر کند تا وسواس فکری پیدا کند. حالا وسواس عملی می رود در واحد شستشو، طهارت و نماز، که گاهی وقت ها شصت دفعه حمد و سوره را از اول می خواند و دوباره از اول می خواند و می گوید که نه درست نشد اینجا شغل غلط بود، در همه این مراحل می گوید که ما رفع کردیم، رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ دُور کردیم و مردم را در این چند قسمت، محاکمه و مؤاخذه نمی کنیم.

(فایل صوتی ۶۸۵۲ - درس سوم) نسخه‌ای که در جهات کمی و کیفی، انسان را تأیید و تعریف نمی‌کند! کتاب خصال صفحه ۴۱۷، کتاب کافی جلد ۳ صفحه ۴۶۳، از پیامبر است. می‌گوید: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ برداشته شد از پیروان من نه چیز. اولاً اینجا در ابتداء اش ان قُلْتُ دارد؛ این رُفِعَ یعنی چه؟ برداشته شد. برداشته شد یعنی مجازات برداشته شد؟ یا نه، اصلاً برداشته شد که نباشد؟ در هر دو، تاریخ اشکال می‌گیرد. حالا اشکالات تاریخ را برایتان بخوانم.

مَا لَا يَعْلَمُونَ چیزی را که نمی‌داند. خب این رُفِعَ یعنی برداشته شد، که فهم و درک برداشته شد چیزی نداند یا اینکه نه آثار وضعی و انتقالی آن برداشته شد؟ مشخص نیست! در هر دو صورت بی جواب است.

وَمَا لَا يُطِيقُونَ طاقت ندارد. طاقت در فروع دین و اصول دین! یعنی وقتی که به زور شمشیر، مردم را آوردی زیر بیرق دین، بعد طرف نتوانست قوانین دینی را بکشد، این رُفِعَ چیست؟ یعنی مجازات نمی‌شود؟ یا اینکه نه، اصلاً بی طاقتی بر او تحمیل می‌شود!

وَمَا تُنْكَرُوهَا عَلَيْهِ آنچه را که به زور بر او تحمیل کردی. خب خود این دین تحمیلی است، الکی گفته که لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (۲۵۵ بقره) ولی همه چیزش زورکی است، یا مستقیم به زور است یا غیر مستقیم؛ غیر مستقیمش تهدید است؛ جهنم، تطمیع است؛ بهشت. یا نه، این کراهت به صورت فیزیکی است، درجه اولش ورود زورکی به دین؛ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ.

وَمَا اضْطُرُّوا آنچه را که مجبوری. وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ چیزی که مجبوری در آن. خب این مجبوری یعنی چه؟ یعنی اگر مجبور شدی، گناه حساب نمی‌شود؟ اگر مجبور شدی قوانین دینی را زیر پا بگذاری گناه حساب نمی‌شود یا نه معنایش این است که اصلاً هیچ وقت مجبور نمی‌شوی؟ نه، ما همه زندگی مان جبر مطلق است. در هیچ جایی از زندگی، تو آزادی و اختیار نداری، مستقل نیستی، همیشه شلاق دین و سیاست و علمیت روی سر تو است. بشر کتک خور آفریده شده، انسان از حیوان بدتر است در نگاه خالق، شما بعضی از حیوانات را تسخیر می‌کنید و به سیرک، به باغ وحش می‌آورید، یا مثل اسب و الاغ از آنها استفاده می‌کنید، خیلی از آنها آزاد هستند، ولی خدا انسان را مجبور کرده که دنبال یک لقمه نان بدود و کتکش را بخورد. می‌خواهد زندگی معمولیش را آباد کند یا سرطان می‌گیرد یا سگته می‌کند یا به زندان می‌رود. وَ أَلْخَطَأُ انسان خطا نمی‌کند؟ جایز الخطا است؟ یا اینکه خطا کرد کتک نمی‌خورد؟ خب خطا به چه می‌گویند؟ وقتی که انسان دارای وضعیتی و نفس و ما سَوَّاهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا (۷، ۸ شمس) هست، به او تحمیل شده که گناه کند. چقدر ما از شیطان از آدم سند آوریم که گفتند ما مجبور شدیم، ما نمی‌خواستیم، سالیان دور قبل از اینکه پیدا بشویم بر ما رقم خورده بود.

وَالنَّسِيَانُ فراموشی. خب فراموشی یعنی ندارد انسان؟ که دارد. فراموشی یعنی یادش رفته و گناه کرده، مجازات نمی‌شود؟ خب این یک چیز طبیعی است، انسان در حین گناه عقباتش را فراموش می‌کند چون شهوت، او را در آن مسیر قرار داده؛ شهوت جنسی، شهوت سیاسی، شهوت امنیتی، شهوت غرور و خودخواهی.

وَالطَّيْرَةُ فال زدن. یعنی فال زدن معنا ندارد؟ خب معلوم است که معنا ندارد. استخاره اش جواب نمی‌دهد، می‌خواهی

فال حافظ جواب بدهد، فال قهوه جواب بدهد، پدر آمرزیده! یا اینکه فال بگیری گناه ندارد؟ خیلی از فالگیرها زندگی‌ها را به هم می‌ریزند، برای اینکه یک پولی به دستشان بیاید، الکی به زن می‌گویند شوهرت دنبال زن‌ها است، به مرد می‌گویند که زنت دارد به تو خیانت می‌کند، پول بده تا من باطلش کنم، پول بده تا من حلش کنم. حتی دعا هم اگر پولی باشد فایده ندارد، ارزش ندارد، بی اعتبار می‌شود، بی ثمر می‌شود، تو یک چند میلیون بدهی به یک نفر به تو دعا بدهد؟

وَالْحَسَدُ، حسد هم اگر به معنای این است که گناه نیست، خب از همه چیز، یعنی زیربنای هر آلودگی حسد است کما اینکه وقتی که دین رفتار شیطان را تعریف می‌کند می‌گوید او حسادت برد بر آدم که چرا آدم، افضل خلق شده است؟ خب شد کلید تمام جنایات! بعد شیطانی خلق شده، این ابلیس رفت به دنبال اجرائیات فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) و شد دستیار خدا، هم گناه ایجاد کرد و هم جنایت ایجاد کرد. حالا در این حدیث این چطوری توجیه می‌شود؟ یعنی حسد وجود ندارد؛ رُفَع، یا اینکه کتک ندارد؟ خب چرا کتک ندارد؟ می‌گویند چند چیز عامل اصلی معاصی و تخلفات است که یکی از آنها هم حسد است.

وَالْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وسواس آدم پیدا کند در اینکه نسبت به خلق زوم کند. این خلق هم منظور همه چیز است که خلق شده. هم خلق می‌تواند صفات و اسما باشد و هم خلق می‌تواند به معنای مخلوق باشد. وسواس در خلق، می‌شود زمینه سوء ظن. اول وسواس پیدا می‌کند می‌گویند این هست، این نیست، این چیزی که من فهمیدم هست یا نیست؟ بعد می‌رود به مرحله بالاتر؛ سوء ظن! می‌گویند بله هست، من پیدایش کردم، این، اینکاره است!

(فایل صوتی ۶۹۸۷ - درس هشتم) چگونه اعلام می‌کند و سپس مواخذه می‌نماید؟ وسایل الشیعه جلد ۵ صفحه ۳۴۵، از نبی مکرم است. وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ السَّهْوُ وَالْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَالطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقِ الْإِنْسَانُ بِشَفَقَةٍ نَهْ حَيْزُ امْتٍ مِنْ بَرْدِاشْتِ شَدَّة، یعنی مجازات نمی‌شوند. خوب گوش کن! اشتباه، اشتباه کردن مواخذه ندارد. گناه مگر اشتباه نیست؟ در عرف جامعه به گناهکار نمی‌گویند که تو اشتباه کردی بیا توبه کن اعتراف کن. خطا. خطا چیست؟ خطا در قانون جرم‌شناسی عبارت است از آن چیزی که نباید بکند و می‌کند و مواخذه و مجازات دارد. اینجا می‌گویند خطا مواخذه ندارد. بعدش فراموشی. آدم از روی فراموشی یک کاری انجام می‌دهد. می‌گویند کتک ندارد. قول یا فعل اکراهی، به زور به گردن تو گذاشته‌اند که یک کاری انجام بدهی، این مجازات ندارد. مجهول، چیزی که گنگ است، نامشخص است، نامعلوم است، تو انجام دادی نادانسته! ناتوانسته و غیر مقدور. مجهول را تفسیر می‌کند؛ ندانسته و دانسته و غیر مقدور. فال بد، فالگیر، می‌گویند گناه ندارد. بعضی از این فالگیرها زندگی‌ها را به هم می‌ریزند، یک پیشگویی‌هایی می‌کنند که خانواده‌ها را نابود می‌کنند، به زن می‌گویند شوهرت زن دارد، زن باز است، به مرد می‌گویند زن تو این طرف و آن طرف می‌پرد. حسد. مگر در قاعده دین، حسد گناه بزرگ نیست؟ چطور می‌گویند مشکلی نیست؟ تفکر است در وسوسة خلقت. اینکه الهام می‌شود به ما که دین وجود خارجی دارد یا ندارد؟ این گناه نیست. یادت باشد این مستندات را به متشرع بگویی، نه از قول من، بلکه از قول رسول خدا با اسناد شیعه. خب دیگر تهش

چه می ماند؟ همه چیز که آزاد است، زنده باد به این دین که همه چیز را آزاد کرده، البته در کتاب، در بیرون نه، تو اجازه نداری حرف اضافه بزنی. دیدی که برایت خواندم که هر کس الله را قبول ندارد باید گردش را زد. زنده باد یک چنین دینی که با استدلال آمده، بعد در قرآن نمایش می دهد؛ نمایش علمی. چه می گوید؟ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ (۲۵ حدید) ما رسولان را فرستادیم با منطق. منطق، شمشیر است آقا، با شمشیر و شلاق تو می خواهی منطق و حجت و دلیل و برهان را به یک انسان تزریق و ارسال کنی؟!

فایل صوتی ۶۴۵۴ به علت بازخوان به فایل ۵۴۳۹ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۴ - فایل صوتی ۶۴۵۵ - ترسیم عجیب ملک دال بر عظمت خالق دارد! - تاریخ نویسی، افشاگر بافته های دینی است!: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ لَهُ دَرْدَائِيلُ كَانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ؛ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ، وَالْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ..... فَطَارَ مَقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فَلَمْ يَنْلُ رَأْسُهُ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ.... فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ وَهَنَّا كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَزَّاهُ..... الْهَادِي عَلَى وَ الْمُهْتَدِي الْحَسَنُ وَ النَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَ الْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ الشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ... - عَنِ الْمُنْهَالِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ: وَاللَّهِ أَنَا رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ حِينَ حُمِلَ وَ أَنَا بِدِمَشْقَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ يَقْرَأُ الْكَهْفَ حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرِبَ ذَلِكَ وَ قَالَ أَعْجَبَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلَى وَ حَمَلَى - كتاب بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۴۸ - ۲۴۹ حديث ۲۴، كتاب كمال الدين جلد ۱ صفحه ۲۸۲ - ۲۸۴ حديث ۳۶، كتاب صحيفة الأبرار جلد ۸ حديث ۶۱ است. - كتاب صحيفة الأبرار جلد ۸ صفحه ۲۰۴، كتاب الخرائج و الجرائح جلد ۲ صفحه ۵۷۷ حديث ۱ اثر راوندی، كتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۸۸ حديث ۳۲ است. - سورة كهف (۱۸) آیه ۹.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۴۳۷۹). شاید قسمتی از این بحث بازخوان باشد. عبدالله ابن عباس از رسول الله نقل می کند، می گوید: مَلَكًا يُقَالُ لَهُ دَرْدَائِيلُ یک فرشته ای به نام دردائیل هست که جزء همین فرشتگان درجه یک مثل جبرائیل، اسرائیل، عزرائیل و میکائیل، و در کنار اینها است. می گوید که كَانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ این فرشته شانزده هزار بال دارد! همه این معارض است، اگر فرشته نور است و در تابش است چرا به این قیافه در آمده؟ آیا یکدفعه به این قیافه در آمده یا همیشه به این قیافه است؟ همه اینها سوال تاریخ است، اگر یک دفعه آمده این یک حرفی است، می خواسته در سفر معراج خودش را به پیغمبر نشان بدهد، اگر همیشه باشد دیگر این ملک نیست بلکه می شود حیوان، می شود غول، می شود فیلم فضایی، فیلم های تخیلی. مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ، وَالْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان هر بالی یک آسمانی است. حالا شما دقت کن مخاطبین پیغمبر که بقول رسول الله بی سواد بودند، بقول تاریخ وحشی بودند، وقتی این حدیث را می گویی و برای آنها تعریف می کنی خوابشان می گیرد. مگر پیغمبر نگفت که كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ؟ یعنی عقل مخاطبینش این حرف را هضم می کرد؟ الان اینها متوجه نیستند چه می گویند یعنی به مُخِيلَه نمی رود با چارچوب عقل درست در نمی آید. شما حساب کن میلیارد در میلیارد فرشته خلق شده که همان ذرات نور است بعد یکی از آنها اینطوری باشد و الباقی آنها هم اینطوری باشد، چطوری

می‌شود؟ چطور در هستی جای آنها می‌شود؟ اگر فقط یکبار برای پیغمبر نشان داده، پیغمبر چطور این را از صافی کَلَمُ النَّاسِ عبور داده؟ مردم معاصر پیغمبر ابتدائیات را حالی‌شان نمی‌شد، آن وقت این را متوجه می‌شوند؟ آیا به نظر شما این برای ترساندن نیست؟ به عقیده شما برای بزرگ کردن امر رسالت نیست؟ که بگویند پشتوانه نبوت این است ها مواظب باشید اگر دست از پا خطا کنی و به خط قرمز پا بگذاری مرتد بشوی این فرشته می‌آید تو را می‌خورد. قدیمی‌ها برای بچه‌هایشان داستان‌هایی را تعریف می‌کردند که بعضی از آنها ترسناک بود، بعد، از آن اهرم استفاده می‌کردند و به بچه‌ای که شیطانی می‌کرد می‌گفتند الان این می‌آید تو را می‌خورد ها، حالا یک اسمی هم برای آن می‌گذاشتند، هر لهجه‌ای یک اسمی برای آن غول تخیلی می‌گذاشت. درائیل هوس کرد و گفت می‌خواهم ببینم بالا چه خبر است؟ حالا خلقت خودش این است می‌خواهد ببیند آیا مثل خودش هم در آفرینش هست یا نیست. فَطَارَ مِقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فَلَمْ يَتَلْ رَأْسُهُ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ خب هوس کرد و خدا گفت باشد یک دنده کمکی به تو می‌دهیم که بالا بیایی، بال‌هایش را دو برابر ساخت. چقدر شد؟ سی و دو هزار بال. خب اسم این فرشته چه بود؟ درائیل بود. پانصد سال پرید چون بال داشت دیگر، پانصد سال نوری بال زده (نه این پانصد سال شمسی، قمری، میلادی، چینی) سرش به یکی از ستون‌های عرش نرسید. خیلی حرف است ها! فَلَمْ يَتَلْ نَائِلَ نَشْدَ رَأْسُهُ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ. تاریخ چه می‌گوید؟ تاریخ در جایگاه شهود قرار دارد و می‌گوید سَلَمْنَا رسول الله راست گفت، یک چنین فرشته‌ای را دید، آیا وجود دارد؟ خیلی خب، یک چنین عظمتی هم هست. عظمتش چه شد؟ یادت هست؟ خدا فرشته‌ای دارد سی و دو هزار بال و بین هر بالی یک آسمان قرار دارد، پانصد سال نوری پرواز کرده و هنوز به یکی از ستون‌های عرش نرسیده، خیلی خب باشد، تا اینجا قبول، بفرمایید این خدا اصلاً کره زمین برایش دیدنی است؟ این تاریخ بد جور می‌گیری می‌کند ها، که این خدا بیاید برای کره زمین تحت عنوان انبیاء، اوصیاء و اولیاء نماینده بفرستد و بعد برای هر کدام یک کتاب تحت عنوان کتاب آسمانی بفرستد و بعد در ریزه‌کاری‌های این مردم نظر بدهد که چه روزی نزدیکی کنید و چه روزی نکنید، آب را ایستاده بخوری یا نشسته! اصلاً یک چیزهایی می‌گویند که این عدم تطابق سر آدم را می‌ترکاند، این متشرع چه جوابی می‌خواهد بدهد ها؟ اینجايش هم خیلی مهم است؛ می‌گویند این قضیه در تولد امام حسین بوده، زمانی که جبرائیل از آسمان آمد فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ وَهَنَاهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَزَاهُ هَمَّ بِهِ پیغمبر تبریک گفت برای تولد نوه‌اش و هم تسلیت گفت، تا حالا شنیده‌ای که برای تولد نوزاد تسلیت بگویند؟ ها؟ مثل آن جریانی شد که چند سال قبل در یک درس داشتیم که پیغمبر هر جا که مجلس عزا بود می‌رفت هم تبریک می‌گفت و هم تسلیت می‌گفت. حالا آن یارو از دنیا رفته تسلیت بگوید، تبریک برای چه؟ برای اینکه راحت شده، اینجا ابی‌عبدالله به دنیا آمده تبریک جایش است، شاید تسلیت بخاطر همان فجایی است که می‌خواهد پیش بیاید. بعد در همان مقطع برای فاطمه زهرا شوک بود که چرا جبرائیل تسلیت می‌گوید! بعد آنجا جبرائیل لیست خلفای رسول الله را به فاطمه داد که خوشحال بشود، گفت این بزرگان ظهوری از بچه‌های تو هستند. برای علی عنوان هادی را آورده بود، هدایت کننده! خب این هدایت می‌کند، با چه هدایت می‌کند؟ با شعار؟ روی منبر با نصیحت؟ یا هدایت می‌کند و هدایت پشتوانه دارد که تأثیر کند؟ الان شما اول جاده قرار گرفته‌اید و در این مسیر هم تابلوی راهنمایی و رانندگی نیست، یک نفر ایستاده

معطل ماشین است و شما می گویی فلان جا از اینجا می روند؟ می گوید بله. اگر خودت تنها بروی بلدة راه نباشد این راه هزارتا فرعی دارد که کدام یکی از آنها را بروی، پس مجبوری که این بابا را سوار کنی، ها؟ می گویی که تو کجا می روی؟ می گوید فلان جا. تو می گویی اِ راه ما به هم می خورد پس بیا سوار شو. خیال راننده راحت است چون این بغلش است. خب علی هادی است به چه؟ می خواهد هدایت کند؟ پشتوانه ندارد، قدرت اجرایی ندارد. عنوان امام حسن را مهتدی آورده، یعنی هدایت شده. هدایت شد که صلح کند، بقول شیعیان امام حسن در کوفه؛ صلح ننگین، با معاویه صلح کند، پای منبر معاویه بنشیند؟ در نماز جماعت به او اقتدا کند؟ فحش های معاویه را روی منبر علی بر علیه علی را امام حسن گوش کند؟ حمله یاران پدرش را بر خودش نظاره کند؟ مهتدی است؟ هدایت شده؟ به چه هدایت شده؟ همانطوری که هادی، قوه مجریه نداشته مهتدی هم نداشته، همین یک عنوان دادند یک مدال خالی، آقا گفتند شما تیمسار هستید و این هم مدال روی سینه شما. برای امام حسین عنوان الناصر را آورده. الناصر یعنی یاری کننده، آیا دین را یاری کرد؟ دینی نبود، مگر خودش نگفت *وَالَّذِي لَعِقُّ عَلَى السِّنَتِهِمْ؟* دین مردم مثل آدماس است می جود چیزی فرو می رود؟ نه فقط می جود. برای امام سجاد عنوان منصور را آورده یعنی یاری شده، آیا امام سجاد یاری شد؟ حتماً آنجایی که گفت خدایا من را شقی آفریدی یاری شد؟ ها؟ آنجایی که گفت: ای کاش پرنده بودم بال می زدم و از این تقدیرات بد درمی رفتم حتماً آنجا یاری شد، ها؟ چهل شب با غل و زنجیر در هر شهری استهزاء مردم، سنگ پراکنی مردم، هُو کردن مردم که اینها بچه های یک خارجی هستند! هدایت شده؟ منصور شده؟ نصرتش به این است که طرف آمد و گفت یابن رسول الله من طرفدار شما هستم چه خدمتی از دست ما ساخته است؟ امام سجاد گفت این زنجیری که به گردن من هست از بس آفتاب به آن تابیده پوست را بُرده و گوشت را هم بُرده به استخوان رسیده یک پارچه ای یا چیزی داری بین زنجیر و گردن من بیندازی؟! آیا این منصور است؟ اصلاً همه دین شعار است، وقتی که پایه و اساسش در قیامت و معاد است و وجود خارجی ندارد وای به حال مسائل دیگر، اینها را که آدم دارد می بیند دیگر، گفت: سیلی نقد به از حلوای نسبه است! برای امام باقر عنوان شافع را آورده، شافع یعنی شفاعت می کند، بزرگترین شفاعت این است که کلم الناس و تقیه نباشد و مردم را شفاعت به هدایت کند. جبرائیل همینطوری برای ائمه اسم آورده و تاریخ همچنان سوالاتش باقی است.

درس دوم: منهال ابن عمرو روایت می کند، می گوید: *وَاللَّهِ قَسَمٌ مِّمِّي خُورِدَ أَنَا رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ حِينَ حَمَلَ وَ أَنَا بِدِمَشَقٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ يَقْرَأُ الْكَهْفَ حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ {أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا} فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّؤُسَ بِلِسَانٍ ذَرِبِ ذَلِكَ وَ قَالَ أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَ حَمْلِي.* این شخص که از اصحاب است تعریف می کند، می گوید که به خدا قسم هنگامی که امام حسین را به دمشق می بردند (منظور سر بریده اش را) دیدم که جلوی آن سر جلوی آن نیزه ای که سر روی آن بود شخصی سوره کهف را می خواند، وقتی به این آیه که رسید سر بریده امام حسین گفت به یقین اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بوده اند *أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَ حَمْلِي.* این اصحاب کهف را که می شناسید، از دست حاکمیت جور به بیرون از شهر و به داخل غار هجرت کردند، قرآن می گوید اینها آنجا زندگی کردند و بعد قبض روح شدند و دوباره به دنیا آمدند. امام حسین می گوید کار ما

عجیب تر است، نیست که آن آیه آخرش می گوید کَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا، امام حسین می گوید داستان ما آعَجَبٌ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلَى وَ حَمَلَى، جریان ابی عبدالله از سرگذشت اصحاب کهف عجیب تر است. چرا عجیب تر است؟ بخاطر اینکه آنها از دست قدرتی فرار کردند که با آنها در منازعه اعتقادی بود ولی ابی عبدالله به دست کسانی کشته شد که در اعتقادات با حسین مترادف بودند موازی بودند یعنی حسین که اهل کعبه (اهل قبله) بود آنها هم بودند، به ظاهر حسین قرآن را قبول داشت آنها هم قبول داشتند، حسین نماز می خواند آنها هم می خواندند، به ظاهر حسین معتقد به الله بود آنها هم بودند، حسین معتقد به رسالت نبوی جدش بود آنها هم بودند، برای همین می گوید از جریان آنها عجیب تر است، اگر قرار بود به قرآن پاورقی بخورد باید این کلام ابی عبدالله آنجا ثبت می شد که این آیات قرآن همه اش به وسیله ثبت های لحظه به لحظه تاریخ، تحشیه و تفسیر می خورد.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۵ - فایل صوتی ۶۴۵۶ - - -

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۶ - فایل صوتی ۶۴۵۷ - اگر تشنه نبود، چگونه پیام داد که به تاریخ بنویسند شیعی
مَا اِنْ شَرِبْتُمْ مَاءٍ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي؟ - سندی در گفتار از عدم به عدم!: سَيَّلَ الرَّضَا عَلِيُّ ابْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قُتِلَ عَطْشَانًا؟ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكَ ذَلِكَ وَقَدْ بَعَثَ اللَّهُ أَرْبَعَةَ أَمْلَآكٍ مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ، فَهَبَطُوا إِلَيْهِ وَ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَقْرَأُ اِنْ عَلَيْكَ السَّلَامُ، وَ يَقُولَانِ: اِخْتَرْنَا شِئْتَ اَنْ تَخْتَارَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا بِأَسْرَهَا وَ نُمَكِّنْكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ أَوْ الرَّفْعِ إِنِّيْنَا فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ السَّلَامُ، بَلِ اخْتَارَ الرَّفْعُ إِلَيْهِ وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ شَرْبَةً مَاءٍ فَشَرِبَهَا، فَقَالُوا: أَمَا إِنَّكَ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا - بَقَاءٌ فِي فَنَاءٍ، وَ نَعِيمٌ فِي شَقَاءٍ، وَ عِزٌّ فِي ذُلٍّ - كتاب صحيفة الابرار جلد ۸ حدیث ۸۳ صفحه ۲۲۰، كتاب ثاقب المناقب صفحه ۳۲۷ حدیث ۲۶۹، كتاب البستان از محمد ابن سنان، كتاب مدینه المعاجز جلد ۳ صفحه ۴۹۵ حدیث ۱۰۰۸ است. - كتاب صحيفة الابرار جلد ۸ صفحه ۲۲۷. كتاب بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۸۵، كتاب تفسير الصافي جلد ۳ صفحه ۱۱۱-۱۱۲، از امیرالمؤمنین است.

درس اول: سَيَّلَ الرَّضَا از امام رضا سؤال کردند عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قُتِلَ عَطْشَانًا به امام رضا گفت راست است که جدت تشنه از دنیا رفت؟ قَالَ: مِنْ أَيْنَ لَكَ ذَلِكَ امام فرمود این را از کجا می دانی؟ از کجا نقل می کنی؟ وَ قَدْ بَعَثَ [اللَّهُ (خ)] أَرْبَعَةَ أَمْلَآكٍ مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ، فَهَبَطُوا إِلَيْهِ وَ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَقْرَأُ اِنْ عَلَيْكَ السَّلَامُ، وَ يَقُولَانِ: اِخْتَرْنَا شِئْتَ اَنْ تَخْتَارَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا بِأَسْرَهَا امام رضا می گوید من قبول ندارم که امام حسین عطشان از دنیا رفت. می گوید چهار تا از بزرگان فرشتگان در روز عاشورا پیش امام حسین آمدند سلام خدا را رساندند و گفتند که آیا می خواهی دنیا و هر چه هست را به تو بدهیم؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ السَّلَامُ امام حسین به آن چهار تا ملک گفت سلام به خدا برسانید، بَلِ اخْتَارَ الرَّفْعُ إِلَيْهِ وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ شَرْبَةً مَاءٍ فَشَرِبَهَا، فَقَالُوا: أَمَا إِنَّكَ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا امام حسین گفت که من بالا رفتن به آسمان را ترجیح می دهم به اینکه شما به من کمک کنید. بعد هم این چهار فرشته به امام حسین آب گوارا دادند و گفتند بنوش که دیگر هرگز تشنه نخواهی شد. ببینید تمام معارضات است، اینکه عرض کردم یادت هست گفتم همانطور که قرآن را می نویسند حدیث را هم می نویسند، یک سلسله مراتب محدثین جور می کنند و روایت درست می کنند. الان این روایت که چندین سند داشت مغایر است با چیزی که در تاریخ ثبت شده،

امام رضا می گوید حسین عطشان نبود در حالیکه همین روایات می گویند حسین در شکم مادرش که بود خودش را به مادر معرفی می کرد: اَنَا الْعَطْشَانُ! بعد هم اگر این چهارتا فرشته به ابی عبدالله آب دادند که هرگز تشنه اش نشود، پس روز عاشورا به سپاه کفر التماس نمی کرد که به من آب بدهید! حتی مقتل نوشته که امام حسین به سمت رودخانه رفت که جلوی او را گرفتند یعنی او را با تیر زدند. اهل سنت برای خودشان روایت درست می کنند و شیعه برای خودش درست کرده، این از لُح او و او از لُح این. من تعجب می کنم این فرقی باهم لجبازی کردند اما روی کتاب متحد هستند. این خیلی عجیب است، همدیگر را قبول ندارند ولی کتاب را هر دو قبول دارند. چه جواب می خواهند بدهند!

درس دوم: بَقَاءٌ فِی فَنَاءٍ. اینکه من مدام می گویم اینجا زندگی نیست، وجود نیست، موجود نیست، همه اش تمسخر آفریدگار است، اینجا این کلام امیرالمؤمنین در همین راستا است. فرمود بودن ما در رفتن ماست! فنا نبود است دیگر، بقا بود است. از عالم گذشته که کسی آن را ندیده و ردی نداشته به این عالم آمدم که اسمش دنیا است، قبلاً عدم بودیم یعنی خوراکی بودیم که آن مرد استفاده کرد و تبدیل به اسپرم شد و با آن زن هم خوابگی کرد و نوزاد متولد شد. الان اینجا بقا که نباشد پس ضد آن حاکم است؛ فنا. بقا، فنا! بَقَاءٌ فِی فَنَاءٍ زندگی در نبود. وقتی اسماء الحسنی نیست زندگی هم نیست، وَ نَعِیمٌ فِی شَقَاءٍ نعمت در بدبختی است. دقت کنید! شقاوت مغایر با سعادت است. سعادت، نعمت است شقاوت، نیازمندی است که بی جواب مانده است. نَعِیمٌ فِی شَقَاءٍ می گوید همه چیز هست ولی ما دچار شقاوتِ قضا شده ایم. همه چیز هست مثلاً شما تصور کن آدم همه نوع خوراکی در خانه اش هست ولی یقه اش را یکی گرفته به نام بیماری؛ قند خون داری، چربی داری، فشار داری، نباید اینها را بخوری، خب زجر می کشد، امکانات رفاهی دارد ولی در اندرونش آتش غم و غصه و ناراحتی و گلایه است. نَعِیمٌ فِی شَقَاءٍ همه اینها به اسماء الحسنی اشاره می کند که با اسماء ایذایی همجوار است یعنی الان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هست اما در برابر آن شقا است، خدا رحیم است، کریم است، بله، اما اگر مهمان خانه دنیا نبود! قبلاً آلوده کرده ظرف دنیا را با گفتن الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ! و بعد نعمت، بقا و عز را به نمایش گذاشته و برای بهره گیری خاک نشینان فقط شقاوت، فنا و دُلَّ را آورده است. اینجا سه بحث اساسی هست: بَقَاءٌ فِی فَنَاءٍ نَعِیمٌ فِی شَقَاءٍ وَ عِزٌّ فِی ذُلٍّ. عزت در ذلت! در قرآن می گوید که عزت مال خداست و رسولش و مؤمنین! خب از خود خدا شروع کنیم، آیا خدا عزت دارد؟ خدا پیش خلقش عزیز است؟ وقتی که عمل به کلمات خودش نمی کند این خدا در تصور انسان ذلیل است، عِزٌّ فِی ذُلٍّ. سه تا از اسماء الحسنی را آورده و در برابرش سه تا از اسماء ایذایی را هم آورده؛ بقا، نعیم و عز اسماء الحسنی هستند، فنا، شقا، ذُلَّ اسماء ایذایی هستند. حالا وقتی که ما می گوییم اینجا عدم است، می گویند تو ناامید می کنی، تو به روزگار بدبین هستی! آقای خوش بین تو به من بگو که آیا صفحات زندگی غیر از این سه تا فنا، شقا و ذُلَّ بوده؟ فنا یعنی تمام فرصت ها از بین رفت. یکی از فرصت ها عقل است؛ الان دانشمندان می گویند انسان ها اندکی از عقلشان را استفاده می کنند، همه اش آکبند است. علم است؛ علم هم که علم اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَدْبَانِ وَ عِلْمُ الْاَبْدَانِ. خب این دوتا علم هم که همه آن در احتمالات رفت. عزت هم که مربوط به خدا، پیغمبر و جانشینانش بود، خدا که در اثر فشاری که به مردم می آید امروز هیچ عزتی ندارد، پیغمبر هم که بزرگترین ذلت عمرش این بود که دم آخر می خواست وصیت بنویسد که نگذاشتند، اگر با یک آدم معمولی این کار را بکنند چقدر بد

است، حالا با پیغمبر این کار را کردند، عزت هم که نداشت. چه کسی عزت دارد؟ ابی عبدالله را اینطوری نابود کردند بعد زینب کبری در مجلس یزید می گوید که مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِیلاً هر چه اتفاق افتاده خیلی خوب است. خب تو داری یزید را تشویق می کنی! چه چیزی خوب است؟ خوب بودن یعنی اینکه تأیید کار یزید یعنی یزید سبب شد که به ما خوش بگذرد مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِیلاً. حالا شاید هم برای یزید یک نوع رو کم کنی باشد اما ظاهرش این است که تمام این بدبختی ها را دختر فاطمه و علی خوب تلقی می کند. اگر خوب است پس چرا رفتی شام غریبان عاشورا سر تل زینبیه فریاد زدی و کمک خواستی و گفتی یا رسول الله؟! پیغمبر که مدینه است راهش دور است، پدرت را صدا زدی، پدرت هم که ناتوان است، و احسنا گفتی، امام حسن هم که مستأصل تر از همه است، و امّاه گفتی، فاطمه هم که در چهار دیواری خانه اش زندان است. این مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِیلاً را یا به زینب کبری بسته اند برای تمسخرش یا اگر نبسته اند، همین عینکی که به چشم زده عینک وارونه بوده، یک عینکی زده در اسماء الحسنی ولی کارش دیدن و نظاره کردن اسماء تند و تلخ و تیز است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۷ - فایل صوتی ۶۴۵۸ - آخر کار خلقت و شکل واقعی گرفتن بنی آدم در مسیر معرفت. - فتنه گری در هر دو صورت خیر و شر. - کار آیی فرشتگان در جهت معکوس! - دریچه دیگری از

نگاه به خدای ادیان. - انکاری فیلم بازی کردن است این نگارش تاریخ!: نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيَّرَ النَّصْرُ أَوَّلَ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ - انْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ وَالْجَاءَ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ - إِنَّ الْمَلْعُونَ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ زِيَادٍ لَمَّا بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ إِلَى الشَّامِ رَدَّ إِلَى الْكُوفَةِ فَقَالَ أَخْرِجُوهُ عَنْهَا لَا يَفْتَتِنُ بِهِ أَهْلُهَا فَصَيَّرَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَالرَّأْسُ مَعَ الْجَسَدِ وَالْجَسَدُ مَعَ الرَّأْسِ - حَدَّثَنِي نَجَادُ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِي نِصَالاً، وَرَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ سَهْمَهُ، فَعَمِيتُ، وَذَهَبْتُ إِلَى مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ. فَقَالَ لَعَلَّكَ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ تَرُدُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمَهُ؟ قُلْتُ: أَجَلُ. فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى عَيْنَيَّ فَرَجَعْتُ بَصِيراً - سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَيَنْزِلُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ فِي أَوَّلِ الزَّوَالِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى جَمَلٍ أَفْرَقَ يُصَالُ بِفَخِذَيْهِ أَهْلَ عَرَفَاتٍ يَمِيناً وَشِمَالاً فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَغْرِبِ وَنَفَرَ النَّاسُ وَكَلَّ اللَّهُ مَلَكََيْنِ بِجِبَالِ الْمَازَمِينِ يُنَادِيَانِ عِنْدَ الْمَضِيقِ الَّذِي رَأَيْتُ: يَا رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ - شَهِدْتُ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ حَمَلَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ ابْنُ مَرْوَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ فَاتَّقَلَهُ حَدِيداً وَكَلَّ بِهِ حُقَاقِظاً فِي عِدَّةٍ وَجَمَعَ فَاسْتَأْذَنَتْهُمْ فِي التَّسْلِيمِ عَلَيْهِ وَالتَّوَدِيعِ لَهُ فَأَذِنُوا فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَالْأَقْيَادُ فِي رَجْلَيْهِ وَالْغُلُّ فِي يَدَيْهِ فَبَكَيْتُ وَقُلْتُ وَدِدْتُ أَنِّي مَكَانَكَ وَأَنْتَ سَالِمٌ فَقَالَ يَا زُهْرِيُّ أَوْ تَطْنُ هَذَا مِمَّا تَرَى عَلَيَّ وَفِي عُنُقِي يُكْرِبُنِي أَمَا لَوْ شِئْتُ مَا كَانَ وَفَاتَّهُ وَإِنْ بَلَغَ بِكَ وَ مِنْ أَمْتَالِكَ لِيَذْكُرْنِي عَذَابَ اللَّهِ ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ الْغُلِّ وَرَجْلَيْهِ مِنَ الْقَيْدِ ثُمَّ قَالَ يَا زُهْرِيُّ لَا جُرْتُ مَعَهُمْ عَلَيَّ ذَا مَنْرَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ - كتاب صحيفه الابرار جلد ۸ صفحه ۲۲۶، كتاب الانوار الساطعه جلد ۲ صفحه ۲۲۶ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد هشتم صفحه ۲۹۲ - ۲۹۳، كتاب كامل الزيارات صفحه ۳۷ حديث ۱۰، كتاب بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۷۸ حديث ۲۹، از رسول الله است. - كتاب الثاقب في المناقب صفحه ۳۴۴ حديث ۲۸۹، كتاب مدينة المعاجز جلد ۲ صفحه ۴۵۲ حديث ۶۲۶ و جلد ۳ صفحه ۵۱۴ - ۵۱۵ حديث ۱۰۳۰، كتاب صحيفه الابرار جلد هشتم صفحه ۳۰۳

حديث ۹۸، از امام باقر است. - كتاب صحيفة الابرار جلد دوازدهم صفحه ۲۵۲-۲۵۳، كتاب الاصول الستة عشر صفحه ۲۰۴ چاپ دارالحديث است. - كتاب صحيفة الابرار جلد نهم صفحه ۲۶-۲۷. كتاب مناقب آل ابى طالب جلد ۴ صفحه ۱۳۲، كتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۲۳ حديث ۱۵، كتاب حلیة الأولیاء و وسیلة الملاء و فضائل أبی السَّعَادَاتِ جلد ۳ صفحه ۱۳۵، كتاب تاريخ مدينة دمشق جلد ۴۱ صفحه ۳۷۲-۳۷۳، كتاب كشف الغممة جلد ۲ صفحه ۷۶ است.

درس اول: - نصر نقد است و لقاء خصوصی و نامرئی!

درس دوم: از پیامبر، به نقل قول از امیرالمومنین است، می گوید: انْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ. این از همان کلیدهایی است که فهمش خیلی سخت است در عین حال ماشین آخرین مدل است برای اینکه ما را به انتهای جاده انتظار برساند. انْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ پایان کار مخلوق، خودش است یعنی خداست. یعنی وقتی که فرع به اصل متصل بشود می شود خودش! حالا موارد و مصادیق دیگر هم داریم؛ عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي بعضی ها گفتند مثلی، یا آن یکی الْعَبْدِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ عبادت، اولش بندگی است و آخرش خدایی است. انْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ وَ الْجَاهُ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ می گوید که این انتها شما را به شکل خدا می کند. ببین این نه آن خدایی است که دین گفت که دست دارد، پا دارد، شکل دارد، نیاز دارد، دوست دارد و خشم دارد، نه! این همان ذاتی است که ما دنبالش هستیم و اهل بیت و انبیاء دنبالش بودند. اینکه ما شکل خدا می شویم یعنی پیوستن جزء به کل، وصل شدن قطره به دریا. همه ما قطرات هستیم، البته اینها در مثال هایی است که به اندازه فهم ماست، بعد حساب کنید ذات دریا باشد، وقتی که قطره به دریا وصل می شود، می شود دریا دیگر! آنهایی که اهل فن هستند باید روی این خیلی کار کنید؛ انْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ وَ الْجَاهُ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ.

درس سوم: این درس از امام صادق است می رسد به رسول الله. امام صادق فرمود: إِنَّ الْمَلْعُونَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ زِيَادٍ لَمَّا بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ إِلَى الشَّامِ رَدَّ إِلَى الْكُوفَةِ عبيدالله ابن زياد استاندار كوفه، نایب مناب یزید، سر بریده امام حسین را به شام فرستاد و دوباره به كوفه برگرداند، یعنی منظور همان چهلیم ابی عبدالله است که برگشتند، که نوشته اند تقاضای اهل بیت بود گفتند ما را برای چهلیم سر خاک حسین بفرستید. اینجايش خیلی مهم است: فَقَالَ أَخْرِجُوهُ عَنْهَا لَا يَفْتَتِنُ بِهِ أَهْلُهَا گفت این سر بریده را سریعتر از كوفه ببرید چون که مردم را به فتنه می اندازد. پس فتنه گر، هم آدم خوب است و هم آدم بد است. فتنه گر، هم یزید است و هم حسین است. حسین چگونه فتنه می کند؟ بر علیه اسماء ایزایی جنبش به راه می اندازد و کاسه کوزه غیبتمدار را می شکند. أَخْرِجُوهُ عَنْهَا خارج کنید از كوفه لَا يَفْتَتِنُ بِهِ أَهْلُهَا. این درس یک بعد دیگر هم دارد و آن اظهار عجز و ناتوانی غیبتمداران است، با اینکه زدند له کردن کشتند تکه تکه کردند و خفه کردند، باز هم از سر بریده می ترسند. این ترس بخاطر این است که بدی را به خدا نسبت دادند در حالیکه خدا بد نخواست ولی ظرف غیبت بد خواست، هر چه آمد در درون این گهواره، به ضرر بشر چرخید!

درس چهارم: سلسله روایات می گوید که از نَجَادٍ نقل می کنند؛ حَدَّثَنِي نَجَادٌ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خدمتگزار امیرالمؤمنین می گوید در جنگ دیدم که رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَرْدُونَ عَلَيْهِ سَهْمَهُ عَلَى تِيرٍ می انداخت تیر اندازی می کرد و

فرشته‌ها دوباره تیرها را برمی‌گرداندند که علی تیر کم نیاورد. سوالات تاریخ: امیرالمؤمنین با شمشیر معروف بود نه با تیراندازی! بعد اینکه فرشتگان که زحمت می‌کشند و تیرهایی که علی می‌اندازد را دوباره جمع می‌کنند و به علی می‌دهند، خوب چرا زحمت نمی‌کشند این تیرها را خودشان به دشمن علی بزنند؟ ببینید درست کردن روایت چه در منابع شیعه و چه در سنی در زیر ذره‌بین تحقیق، کاملاً افشا می‌شود. بعد می‌گوید: فَعَمِيتُ، وَ ذَهَبْتُ إِلَى مَوْلَى الْحُسَيْنِ کور شدم، یعنی پرده کنار رفت دیدم فرشته‌ها این کار را می‌کنند بعد نابینا شدم، پیش امام حسین رفتم فَذَكَرْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ گفتم که من از بابای تو این را دیدم و الان هم کور شدم. یعنی رؤیت ملک کوری می‌آورد؟ یعنی فرشته، مأمور رحمت است یا زحمت؟ امام فرمود: لَعَلَّكَ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ تَرُدُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمَهُ؟ امام حسین گفت که تو این حقیقت را دیدی؟ قُلْتُ: أَجَلْ گفتم: بله. فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى عَيْنَيَّ فَرَجَعْتُ بَصِيرًا امام حسین به چشم من دست کشید و دوباره بینا شدم. داستان چیست که واقعیت را می‌بیند کور می‌شود؟ این به آرنی برمی‌گردد، وقتی که پرده کنار می‌رود چون در اعضای بدن ظرفیت و قابلیت نیست ناقص می‌شود، بعد مدام می‌گویی که چرا فرج خصوصی نمی‌آید؟ فرج خصوصی یعنی باز شدن چشم و گشوده شدن درهای واقعیت.

درس پنجم: عبدالله ابن سنان از اصحاب امام صادق است، نقل می‌کند: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَيَنْزِلُ فِي يَوْمٍ عَرَفَةَ فِي أَوَّلِ الزَّوَالِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى جَمَلٍ أَفْرَقَ يُصَالُ بِفَخَذَيْهِ أَهْلُ عَرَفَاتٍ يَمِينًا وَ شِمَالًا گفتم امام صادق فرمود خداوند در روز عرفه (همین عرفه که چند روز قبل گذشت) در اول ظهر سوار بر شتر دو کوهان به زمین فرو می‌آید. می‌بینی خدا را چقدر قشنگ برای ما توضیح می‌دهند! فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَغْرِبِ وَ نَفَرَ النَّاسُ وَكَلَّ اللَّهُ مَلَكََيْنِ بِجِبَالِ الْمَازَمِينِ يُنَادِيَانِ عِنْدَ الْمَضِيقِ الَّذِي رَأَيْتَ: يَا رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ خدا ظهر سوار شتر می‌شود از آسمان به پایین می‌آید، در عرفه بر راست و چپ می‌رود و پیوسته تا غروب هست تا هنگامی که مغرب آمد و مردم رفتند خدا دو فرشته را بر کوه‌های مَازَمِين می‌گمارد (مَازَمِين اسم یک کوه است) که در تنگه‌ای که دیدی (محل دید) باشد صدا می‌زند ای پروردگار به سلامت دار به سلامت. خدا دارد به آسمان می‌رود فرشته‌ها می‌گویند خسته نباشی سلامت باشی خوش آمدی به سلامت بروی! و از این رو است که در هیچ خاک فتاده و دست و پا شکسته‌ای را نمی‌بینی. می‌گوید معجزه عرفات که هیچ کس در آن مریض و علیل نمی‌شود و سانه نمی‌بیند همین است که خدا با شترش به زمین می‌آید.

درس ششم: شهاب زهری نقل می‌کند: شَهِدْتُ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ يَوْمَ حَمَلَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ ابْنُ مَرْوَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ عبدالملک مروان نماینده یزید در مدینه امام چهارم را از مدینه به سوریه می‌فرستد. حالا این چه موقع بوده مشخص نیست چون بعد از جنایت عاشورا دیگر یزید دست از آزار و اذیت اهل بیت برداشت، دید به اندازه کافی ظلم کرده است. حالا این چطوری توجیه می‌شود؟ گفت روایتی که از اول لنگ می‌زند وای به حال آخرش! فَاتَّقَلَهُ حَدِيدًا او را با آهن بسته بود وَ وَكَلَّ بِهِ حُقَاطًا فِي عِدَّةٍ وَ جَمْعٍ. البته شاید هم بعد از واقعه عاشورا امام سجاد دوباره یک احضاریه‌هایی داشته، شاید آن موقع را می‌گوید. آهن بر وی بستند، غل و زنجیر بستند و در میان عده و جمعی، نگهبانی بر او گذاشت وَ وَكَلَّ بِهِ حُقَاطًا فِي عِدَّةٍ وَ جَمْعٍ. از آنان خواستم که به من اجازه دهند که به آن حضرت سلام کنم فَاسْتَأْذَنْتُهُمْ فِي التَّسْلِيمِ عَلَيْهِ وَ التَّوْدِيعِ لَهُ به آن حضرت سلام و خداحافظی کنم. فَادْنُوا اجازه دادند. فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ

وَ الْأَقْيَادُ فِي رَجْلَيْهِ پيش امام سجاد رفتم سلام کردم در حالیکه پاهایش در زنجیر بود، دستبند، پابند و گردنبند داشت، گریستم وَ الْغُلَّ فِي يَدَيْهِ فَبَكَيْتُ وَ قُلْتُ وَدِدْتُ أَنِّي مَكَانِكَ وَ أَنْتَ سَأَلْتُمْ كَاشَ مِنْ جَايَ تُو بُوْدَم وَ تُو اِيْنطُورِي مَعْدَبَ نَبُوْدِي. ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ الْغُلِّ وَ رَجْلَيْهِ مِنَ الْقَيْدِ امام پرده‌ای را کنار زد قدرت ماورایی را نشان داد و گفت ای زهری خیال می‌کنی ما اینقدر زیر دست اینها بدبخت هستیم؟ ثُمَّ قَالَ يَا زُهْرِي لَا جُرْتُ مَعَهُمْ عَلَى ذَا مَنْزِلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ گفت می‌خواهی معجزه نشان بدهم؟ الان از پيش اینها خارج می‌شوم! سپس آن حضرت دستانش را از غل و پایش را از زنجیر درآورد آنگاه فرمود ای زهری با این وضعیت بیش از دو منزلگاه دیگر بعد از مدینه با آنها نیستم، گفت از دست آنها فرار می‌کنم. ببینید این احادیثی که ناقل یک نفر است چطور در علم رجال موثق درمی‌آید، آن‌هم چیزهای مهم؟! حالا یک چیزی هست که خیلی مهم نیست ولی این نشان می‌دهد که امام معصوم قدرتش خیلی زیاد است بعد اگر اینطور است پس چطور پدرش از این قدرت استفاده نکرد؟ پدر بزرگش استفاده نکرد؟ جدش استفاده نکرد؟ می‌گوید حضرت چهار شب غایب شد، مامورها آمدند در مدینه گشتند که ببینند برگشته؟ فراریش دادند؟ بعد گفتند کار جن بوده چون ما روز و شب کنارش بودیم و یک دفعه غیبش زد. خب این احادیث و روایات که در شأن اهل بیت است سازنده‌اش خیرخواه است یا بدخواه است؟ یعنی اگر خیرخواه باشد جواب دو دوتا چهارتا را چه می‌دهد؟ اگر بدخواه باشد چطور در مصادر شیعه جا گرفته؟

ظهور یاب منتظران ۵۵۶۸ - فایل صوتی ۶۴۵۹ - برتری معجزات پیامبر گذشته، نشانه امتیازهای بالای آنان است. - عدم حمایت معبود دینی، باعث ساختن فیلم‌های تخیلی شده است! - لمس طفل جنسی مخالف در ترازوی دین! - گواهی بر عدم مرگ رجال ظهوری!: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ وَ بِيَدِهِ عَصَا يَضْرِبُ بِهَا الصَّخْرَ فَيَنْبُعُ مِنْهُ الْمَاءُ، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا؟ قَالَ: نَبَعُهُ مِنْ عَصَى مُوسَى يَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا - قَالَ لِي جَابِرُ ابْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ: رَأَيْتُ مَوْلَايَ الْبَاقِرَ قَدْ صَنَعَ فَيْلًا مِنْ طِينٍ فَرَكِبَهُ فَطَارَ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى ذَهَبَ إِلَى مَكَّةَ عَلَيْهِ وَ رَجَعَ إِلَيْهِ فَلَمْ أَصْدُقْ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى رَأَيْتُ الْبَاقِرَ فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبَرْنِي جَابِرُ عَنْكَ بِكَذَا وَ كَذَا، فَرَكِبَ وَ حَمَلَنِي مَعَهُ إِلَى مَكَّةَ - قَمْتُ عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ فَطَرَفْتُهُ فَخَرَجَتْ جَارِيَةٌ خُمَاسِيَّةٌ فَوَضَعَتْ يَدِي عَلَى يَدَيْهَا وَ قُلْتُ لَهَا قُولِي لِمَوْلَاكَ هَذَا مُيَسِّرٌ بِالْبَابِ فَنَادَانِي مِنَ أَقْصَى الدَّارِ أَدْخُلْ لَا أَبَا لَكَ ثُمَّ قَالَ لِي أَمَا وَاللَّهِ يَا مُيَسِّرُ لَوْ كَانَتْ هَذِهِ الْجُدُرُ تَحْجُبُ أَبْصَارَنَا كَمَا تَحْجُبُ عَنْكُمْ أَبْصَارُكُمْ لَكُنَّا وَ أَنْتُمْ سَوَاءٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا لِأَزِيدَ بِذَلِكَ إِيْمَانًا - خَرَجْتُ مَعَ أَبِي ... فَقُلْتُ لِأَبِي مَنْ هَذَا الشَّيْخُ الَّذِي سَمِعْتُكَ تُعْظِمُهُ فِي مُسَاءٍ لَيْتَكَ قَالَ يَا بَنِي هَذَا جَدُّكَ الْحُسَيْنُ - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۳۳ حدیث ۳۰، كتاب دلائل الإمامة اثر طبري شيعي صفحه ۲۲۰ حدیث ۱۴۲، كتاب مدينة المعاجز جلد ۵ صفحه ۱۰-۱۱ حدیث ۱۴۲۳ است، از امام باقر است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۳۵ حدیث ۳۲، كتاب دلائل الامامة اثر طبري شيعي صفحه ۲۲۰ حدیث ۱۴۱، كتاب مدينة المعاجز جلد ۵ صفحه ۱۰ حدیث ۱۴۲۲ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۴۹ حدیث ۳۸، كتاب مناقب آل ابی طالب اثر ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۱۸۲، كتاب بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۲۵۸ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۶۶، كتاب مختصر البصائر صفحه ۳۰۸-۳۰۹ حدیث ۳۲۴، كتاب الخرائج و الجرائح جلد ۲ صفحه ۸۱۹ حدیث ۳۰ است.

درس اول: ابراهیم ابن سعد از حَکَم ابن سعد نقل می کند، گفت: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ ابْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ دیدار کردم با امام باقر، وَ بِيَدِهِ عَصَا يَضْرِبُ بِهَا الصَّخْرَ فَيَنْبُعُ مِنْهُ الْمَاءُ ظاهراً بیرون از شهر رفته بودند و تشنه شان بود، حضرت عصا را به صخره زد و آب زلال از آن جوشیدن گرفت. خب اینها صاحب معجزه هستند. حالا ادامه آن را گوش کن؛ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا؟ گفتم که این عصا مال کیست؟ چون هر چه هست در عصا است! قَالَ: تَبَعَةُ مِنْ عَصَى مُوسَى يَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا گفتم این عصای موسی است که کارهای عجیب می کند. خب حالا ما یک سؤال از تاریخ داریم: یابن رسول الله اینجا که از موسی مایه گذاشتی، از جیب موسی ابن عمران خرج کردی، چطور انبیاء گذشته کارشان تمام شده ولی معجزاتشان ادامه دارد؟ این سوال تاریخ است! موسی وقتش گذشته، دین او به وسیله دین عیسی مسیح منسوخ شده و دین عیسی مسیح هم به وسیله دین اسلام منسوخ شده ولی عصای موسی به کار می آید!

درس دوم: راوی کیست؟ مُرَّةُ ابْنِ قُبَيْضَةَ است، او می گوید که جابر ابن یزید الجعفی از حواریون امام باقر، گفت دیدم که امام علیه السلام از گِلِ فیل ساخت، بر او سوار شد و به هوا رفت، به مکه رفت. من گفتم شاید جابر یک چیزی نوشیده یا یک چیزی زده! امام باقر را دیدم و گفتم که جابر این را می گوید. امام گفت: بله. رَأَيْتُ مَوْلَايَ الْبَاقِرَ قَدْ صَنَعَ فَيْلًا مِنْ طِينٍ فَرَكِبَهُ فَطَارَ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى ذَهَبَ إِلَى مَكَّةَ عَلَيْهِ وَ رَجَعَ إِلَيْهِ فَلَمْ أَصَدِّقْ. عقلم گفت چنین چیزی باور کردنی نیست! چقدر خوب بود که همه معاصرین رجال ظهوری صاحبان خرد بودند و قبول نمی کردند. فَلَمْ أَصَدِّقْ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى رَأَيْتُ الْبَاقِرَ تَأْتِيهِ اِيْنَكُ خود امام باقر را دیدم و گفتم بابا این جابر می گوید که تو با گل فیل ساختی، سوار شدی و به هوا رفتی فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبَرَنِي جَابِرٌ عَنْكَ بِكَذَا وَ كَذَا، فَرَكِبَ وَ حَمَلَنِي مَعَهُ إِلَى مَكَّةَ. حضرت فرمود که اگر می خواهی باور کنی بیا تو هم سوار این فیل بشو! ببینید، از بس خلفاء در صدر اسلام و دستگاه بنی امیه و سیستم بنی مروان و حکام بنی عباس، اهل بیت را اذیت کردند له کردند نابود کردند، هر چه که در ثنای آنها از پیامبر آمده بود از قرآن آمده بود، همه را پاره کردند و ثناگویان را نابود کردند و از این طرف علماء شیعه آمدند جبران کردند! تاریخ می گوید اولاً مگر فیل در جزیره العرب هست؟ اگر هم باشد اندک است! چون هیچ اسمی از فیل در احادیث و روایات نمی آید، اسمی که می آید؛ شتر، گاو و گوسفند است. در منطقه ای که فیل نیست خاک را جمع کرد یعنی مثلاً همان کاری که سامری کرد. او چکار کرد؟ او خاک را جمع کرد تبدیل به گوساله کرد و بعد به او صدا داد. نمی دانیم والا که چه چیزی را قبول کنیم؟ یک طوری شده که وقتی آدم در آینه نگاه می کند خودش هم باور نمی کند، آیا در آینه واقعاً من خودم هستم یا دستکاری شده ام؟ حالا او گوساله درست کرد، گوساله کجا و فیل کجا؟ بعد امام باقر سوار فیل می شود و به مکه می رود! تاریخ می گوید آیا یک نفر اینجا دید که حضرت این کار را کرد، خب؟ آیا در مکه که از فیل پیاده شد، با فیل روی مسجد الحرام نشست؟ آیا آنجا هم کسی دید یا هیچ کس نبود؟ فُرْق کرده بودند برای حضرت که هیچ کس نباید ببیند! چقدر بد است سیاه نمایی تاریخ، چقدر بد است لجبازی! مخالفین معصومین از آن طرف آمدند آنچه را که در قرآن بوده برای اینها، از رسول الله بوده در ثنای اینها انکار کردند، از این طرف اینها آمدند جبران کردند. حالا متوجه می شوی که می گویم روایت ساختن آسان است، حدیث سازی آسان است!

درس سوم: حسن ابن علی ابن ابی حمزه از مُيَسَّرِ بَيَّاعِ زُطِّي (معاصر امام باقر) ناقل روایت است. مُيَسَّرِ بَيَّاعِ زُطِّي

گفت قَمْتُ عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ دَرِ خَانَةِ اِمَامِ باقر رَفْتَم فَطَرَقْتُهُ فَخَرَجَتْ جَارِيَةً خُمَاسِيَّةً فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَى يَدِهَا وَ قُلْتُ لَهَا قُولِي لِمَوْلَاكِ هَذَا مُيَسَّرٌ بِالْبَابِ. خُمَاسِيَّةً يَعْنِي پَنج ساله. می گوید رَفْتَم دَرِ خَانَةِ اِمَامِ باقر در زدم، یک بچه پنج ساله در را باز کرد (حالا دختر یا پسر را نمی دانیم) دَسْتَم را روی دَسْتَش گذاشتم. دَقْتُ کن! گفتم به آقایت بگو من فلانی هستم. فَتَادَانِي ندا کرد مرا مِنْ اَقْصَى الدَّارِ از ته خانه اَدْخُلْ لَا اَبَا لَكَ اِي بِي پدر وارد شو! ثُمَّ قَالَ لِي به من گفت اَمَّا وَ اللّٰهِ يَا مُيَسَّرُ لَوْ كَانَتْ هَذِهِ الْجُدُرُ تَحْجُبُ اَبْصَارَنَا كَمَا تَحْجُبُ عَنْكُمْ اَبْصَارُكُمْ لَكُنَّا وَ اَنْتُمْ سَوَاءً. حالا طرف می خواهد بگوید که اِمَامِ معصوم راه های دور را می بیند، خیلی خب، اما در نحوه چینیش روایت دقت نکرده! این بابا آمد دست گذاشت روی دست یک بچه پنج ساله، آیا آدم از بچه پنج ساله (دختر یا پسر فرقی نمی کند) لذت جنسی می برد؟ آیا گناه دارد؟ شریعت چیزی گفته؟ آیا در فقه آمده؟ بعد اِمَامِ از ته خانه به او فحش بدهد! خیلی عجیب است. فَتَادَانِي ندا کرد مرا مِنْ اَقْصَى الدَّارِ اَدْخُلْ لَا اَبَا لَكَ بِي پدر وارد شو! بی پدر همان زنزاده است. در فقه داریم که هر کس این عنوان را به کسی بگوید باید حد بخورد. خب آیا این آقایی که روایت را ساخته به اینها توجه نکرده؟ دقت نکرده؟ آمده اصلاح کند خراب کرده است. بعد اِمَامِ فرمود: اگر من پشت در و دیوار را نبینم پس من و تو چه فرقی باهم داریم؟ این یعنی می خواهد بگوید اِمَامِ با مأموم فرق دارد. خیلی خب طور دیگر بگو، چرا اینطوری؟! فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ گفتم فدایت بشوم مَا اَزَدْتُ اِلَّا لَازِدِيَادَ بِذَلِكَ اِيْمَانًا، او هم وارد بود که چه بگوید، اِمَامِ باقر را دور زد و گفت آقا جان من می خواستم ايمانم به شما زياد بشود وگرنه با بچه پنج ساله چکار دارم؟

درس چهارم: اِمَامِ باقر فرمود: خَرَجْتُ مَعَ اَبِي با بابایم اِمَامِ سجاد بودم، بیرون از خانه رفتیم، یک پیرمرد را دیدم. فَقُلْتُ لِاَبِي مَنْ هَذَا الشَّيْخُ الَّذِي سَمِعْتُكَ تَعْظُمُهُ فِي مُسَاءِ لَيْلِكَ دیدم پدرم با این پیرمرد دارد حرف می زند، و خیلی با احترام! قَالَ يَا بَنِي هَذَا جَدُّكَ الْحُسَيْنُ گفت این پدر بزرگ تو ابی عبدالله است. حالا ما اینجا از تاریخ چند بیان داریم: اولاً اینکه اِمَامِ حسین پیر نبود که شهید شد، پنجاه و خرده ای سال داشت. بعد اینکه نشان می دهد اِمَامِ حسین محصور در کربلا نیست، یعنی آنجا جسم و جسدی نیست، بیرون است، طَيَّ الارض می کند، به همه جا می رود و پیش پسرش زین العابدین هم می آید. خب حالا تاریخ باز یک سوال دیگر می کند می گوید که پس آن کسی که قطعه قطعه شد چه کسی بود؟ آیا آن کسی که ریز ریز شد حسین نبود؟ همه اینها سوال در سوال است، تو در تو سوال است. اگر قرار باشد خدا از او حفاظت کند پس او حسین نبوده، مانند جریان عیسی مسیح که شبیه به او را بر دار کردند و بقول قرآن مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (۱۵۷ نساء) عیسی را نه کشتند و نه به دار آویختند بلکه یک کسی مثل او را جایگزین کردند. حالا اگر اِمَامِ حسین جایگزین داشته باشد جریان چه می شود؟ بعد این روضه ها چه می شود؟ مقتل خوانی چه می شود؟ خیلی حرف است ها! روی اینها باید دقت کرد. بعد اگر اِمَامِ حسین آزاد است و اسیر خاک نیست و قدرت امامتش فعال است پس چرا زوارش را حاجت روا نمی کند؟ چرا اِمَامِ حسین در طول هزار و خرده ای سال، خودش را نشان علمای بزرگ نداد لِیُطْمَئِنَّ قَلْبِي برای اینکه اطمینان قلب داشته باشند؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۶۹ - فایل صوتی ۶۴۶۰ - هیچ اسمی حامل محتوای آن نیست! - تعریفی از وصل ظهوری به ذات. - معجزات زمینی قابل دسترس نیست و آنچه دوردست می باشد به نمایش گذاشته می شود!

— ابطال کننده جادو که در دور دست کار می کند در زمان خودش کار آیی ندارد! الِاسْمُ مَا اَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى - الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرَّبُّوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ فِي الرَّبُّوبِيَّةِ اُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - قُلْتُ لِلصَّادِقِ تَقْدِرُ أَنْ تُمْسِكَ الشَّمْسَ بِيَدِكَ؟ فَقَالَ لَوْ شِئْتُ لَحَبَّبْتُهَا عَنْكَ. فَقُلْتُ افْعَلْ قَالَ: فَرَأَيْتُهُ قَدْ جَرَّهَا كَمَا تُجَرُّ الدَّابَّةُ بِعَنَانِهَا، وَاسْوَدَّتْ وَ انْكَسَفَتْ وَ ذَلِكَ بَعَيْنِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كُلِّهِمْ حَتَّى رَدَّهَا - أَنَا الَّذِي أَبْطَلْتُ سِحْرَكُمْ أَيَّامَ مُوسَى وَ أَنَا الَّذِي أَبْطَلْتُ سِحْرَكُمْ - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۸۳، كتاب الفصول المختارة صفحه ۹۱، كتاب الفصول المهمة جلد ۱ صفحه ۶۸۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۱۸۶، كتاب مصباح الشريعه صفحه ۵۴۳، از امام صادق است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۲۲۵ حديث ۵۸، كتاب مدينة المعاجز اثر سيد توبلى جلد ۵ صفحه ۲۱۵ - ۲۱۶ حديث ۱۵۷۷، كتاب دلائل الامامة اثر طبرى صفحه ۲۴۹ حديث ۱۶۹ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۲۳۱، كتاب الاختصاص صفحه ۲۴۶ - ۲۴۷ در الاختصاص نسخه نور ۵ / ۳ است.

درس اول: اميرالمومنين مى گويد: الِاسْمُ مَا اَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى اسم آن است که از درون خبر بدهد يعنى به او بخورد. يك وقت هست که انسان مى خواهد يك اسمى را روى اين نوزاد گذاشته باشد و يك وقت نه، حساس است که يك اسمى بگذارد که محتوا داشته باشد و به او بخورد. اسمائى که الان مى گذارند بيشتر تعارفات است، خيلى ها اصلاً نمى دانند معنى اسمشان چيست، خيلى ها به كتاب رجوع مى کنند و كتاب هم يك چيزهايى نوشته، بقول عوام يك اسامى آجق و جق مى گذارند. همين قدر که مى خواهند تنوع بشود، مى خواهند از اسامى قديم هجرت کنند ولى خود اسامى قديم هم آنچنان با مسما نبود. الِاسْمُ مَا اَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى. وقتى خواستى براى بچه اسم بگذاري روى آن فکر کن، بله متنوع باشد، به روز باشد اما معنايش به او بخورد مثلاً اسم بچه را مى گذاري خورشيد، حالا اين خورشيد است؟ مى گذارد ماه، آيا ماه است؟

درس دوم: (بازخوان از تدریس های ۲۵۶۱ و ۵۹۶۹). گاهی در مباحث به اين قسمت اشاره شده است که الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ. امام صادق مى فرمايد اين الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ تفسير اين آيه است. کدام آيه؟ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (آيه ۵۳ فصلت). آيه چه مى گويد؟ خدا آيات خویش را در آفاق و آنفس نمایان مى کند تا برايشان روشن شود که او (يعنى خدا) حق است. آيا به پروردگارت همين که او به هر چيزى گواه است کفايت نمى کند؟ آفاق جمع افق است و آنفس جمع نفس است. خب معنى آيه گفت: الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ عبادت يك معجونى است، جوهره اى است، يك هسته و يك اتمى است که اصالتش پروردگارى است. يعنى بندگى مى کنى تا خدايى کنى، فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرَّبُّوبِيَّةِ آن چيزى که در بندگى به آن دست پيدا نمى کنى در مرحله الوهيت و ربوبيت به آن مى رسى. آن چيست؟ آن کُن است ديگر. وَ مَا خَفِيَ فِي الرَّبُّوبِيَّةِ اُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ آنچه که در بندگى پيدا نکردى در خدايى مى يابى! اين همين ظهور را نشان مى دهد، يکى از مستندات ظهور همين است که شما اينجا بار انتظار را بر دوش مى کشى بزودى

داخل ذات می شوی، یعنی خودت هم ذات می شوی! إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ، به سوی او رجعت می کنیم عامه مردم را شامل نمی شود. عمومیت جامعه بشریت رجوع می کنند و برمی گردند به ماده اولیه خود یعنی خاک؛ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (آیه ۵۵ طه) از این خاک آفریده شدید دوباره داخل خاک می روید و دوباره از خاک برمی خیزید. حالا یا تناسخ را بگویید یا اینکه نه منظور قیامت باشد. خب، آن چیزی که نداریم، چه چیزی نداریم؟ همه چیز نداریم! تو بگو چه داریم؟ او صمد است و ما محروم هستیم، فقیر؛ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ بعد هم نگفته فقیر پولی، مالی، اقتصادی، بلکه جامعیت دارد.

درس سوم: طبری نقل می کند از عبدالله ابن محمد که او نقل می کند از عماره ابن زید، او نقل می کند از ابراهیم ابن سعد. ابراهیم ابن سعد می گوید: قُلْتُ لِلصَّادِقِ تَقْدِرُ أَنْ تُمَسِكَ الشَّمْسَ بِيَدِكَ؟ گفت به امام صادق گفتم که آیا می توانی خورشید را با دست خودت نگه داری؟ حالا یک عده به اینها می گویند غلات یعنی آنهایی که زیاده روی کردند ولی گاهی خود رجال ظهوری می گفتند دیگر، از امیرالمومنین هست که می گوید من زنده می کنم می میرانم، روزی می دهم و قطع می کنم. می گوید به امام صادق گفتم آیا شما صاحب معجزه هستی، شما تافته جدا بافته ای، شما خلیفه خدا هستی؟ پس یک چیزی نشان بده یک چیز مهم و بزرگ نه اینکه مثلاً یک نخ را بیندازی تبدیل به مار بشود، خورشید را با دست خودت نگه دار که حرکت نکند. دقت کنید طرف چالش بزرگی ایجاد کرده است؛ تَقْدِرُ أَنْ تُمَسِكَ الشَّمْسَ بِيَدِكَ؟ نمی گوید به اراده ات، نمی گوید به نگاهت، می گوید با دست، یعنی امام صادق باید آنقدر یا بزرگ بشود دراز بشود تا دستش به خورشید برسد یا اینکه پرواز کند، یکی از این دوتا! که خورشید را نگه دارد چون نگه داشتن خورشید در طبیعت تبعات دارد. فَقَالَ: لَوْ شِئْتُ لَحَبَبْتُهَا عَنْكَ امام صادق فرمود اگر بخواهم آن را از تو می پوشانم، یعنی کورش می کنم، این خیلی مهمتر است؛ خورشید را خاموش کرد. فَقُلْتُ: إِفْعَلْ ابراهیم ابن سعد گفت انجام بده! قَالَ: فَرَأَيْتُهُ قَدْ جَرَّهَا كَمَا تُجَرُّ الدَّابَّةُ بِعَيْنَيْهَا، وَأَسْوَدَّتْ وَ انْكَسَفَتْ وَ ذَلِكَ بِعَيْنِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كُلِّهِمْ حَتَّى رَدَّهَا می گوید که دیدم آن حضرت همانطوری که انسان افسار مرکبش را می گیرد می کشد همینطوری خورشید را کشان کشان کشاند، بعد هم فوتش کرد خورشید خاموش شد. تاریخ که دست بردار نیست، همه جا میز محاکمه را پهن می کند. تاریخ می گوید که سَلَّمْنَا بِلَهُ امام صادق این کار را کرد، بقول چه کسی؟ بقول ابراهیم ابن سعد. ابراهیم ابن سعد کیست؟ یکی از حواریون است. خیلی خب، ولی اینجا که می گوید همه اهل مدینه شاهد بودند مهم است وَ ذَلِكَ بِعَيْنِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كُلِّهِمْ حَتَّى رَدَّهَا. خب، ائمه در مدینه دشمن ندارند؟ بله دارند، هم مهاجر و هم انصار، اگر دشمن اهل بیت نبودند خب بعد از شهادت نبوی به علی رأی می دادند، آنها چطور دیدند و ایمان نیاوردند؟ اینها مسئله است ها! بزرگان از اصحاب نبوی که با امیرالمومنین بیعت نکردند یا بیعت کردند و شکستند و جنگیدند، بچه های آنها آنجا زندگی می کردند، دیدند و ایمان نیاوردند؟! آخر چنین چیزی می شود؟

درس چهارم: مبحث در حوزه موسی ابن جعفر است، ناقل است از امام صادق. می گوید آن حضرت فرمود: أَنَا الَّذِي أَبْطَلْتُ سِحْرَكُمْ أَيَّامَ مُوسَى وَ أَنَا الَّذِي أَبْطَلُ سِحْرَكُمْ می گوید در زمان جنگ جادوگران با موسی کلیم الله، من آنجا بودم. بعد می گوید من جادوهای سَحْرَه را باطل می کردم و الان هم جادوهای شما را باطل می کنم. خب جام جهان نما

چه می گوید؟ می گوید امام صادق می گوید:- من در زمان موسی ابن عمران بودم - کمکش می کردم - دخالت مستقیم در منازعه و مبارزه بین مارها و اژدهای موسی داشتم. پس موسی ابن عمران هیچ دیگر، یعنی همه کاره امام صادق است! آیا موسی ابن عمران پیامبر اولوالعزم هست یا نه؟ آیا دارای معجزات هست یا نه؟ این یک سؤال: وقتی که کارش را امام صادق می کند دیگر موسی هنری ندارد! دوم هم می گوید اَنَا الَّذِي أَبْطَلُ سِحْرَكُمْ مِنْ جَادُوهايتان را باطل می کنم. خب می گویند با سحر و جادو توانستند غدیر (که امشب شب آن است) را نابود کنند، البته هم دار و دسته معارضین اهل بیت این را می گویند، که چند تا درس داشتیم، اگر یادتان باشد امیرالمؤمنین با خلیفه اول و دوم رسول الله محاجه می کرد در اینکه من حقم، من بر حق هستم، من باید جای شما باشم که آنها زیر بار نمی رفتند، به یکی از آنها گفت می خواهی پیغمبر بگوید؟ گفت پیغمبر که مرده، خیالمان راحت است. علی گفت نه، من برایت جورش می کنم که پیغمبر را ببینی. به عمر الفاروق هم گفت از اهل قبور شاهد بگیریم، آن اولی یعنی ابوبکر را برد مسجد النبی بالای سر قبر پیغمبر سلام کرد و گفت یا رسول الله من بر حقم یا این؟ پیغمبر با صدای رسا و صریح گفت حق با علی است، که آنجا ابوبکر صدیق ترسید هول شد و به خانه آمد به عمر الفاروق گفت که من این را دیدم و شوخی بردار نیست. حالا یا صدای پیغمبر را شنیده بود یا قیافه پیغمبر را دیده بود، که آنجا خلیفه دوم رسول الله خیلی به او عصبانی شد و گفت مگر نمی دانی این بنی هاشم جادوگر هستند! محمد با جادو مردم را جمع کرد حالا اینها هم فک و فامیل های او هستند، آن هم که امیرالمؤمنین عمر را به قبرستان برده بود باز صدا زد ای اهل قبور، ای فلانی، ای فلانی، آن رؤسا و بزرگان که آنجا خوابیدند به آنها گفت آیا شماها شهادت می دهید که من وصی بلا فصل رسول الله هستم؟ همه آنها شهادت دادند. باز عمر شجاعتش بیشتر بود، آمد خانه یک لرزشی گرفت یک ترسی پیدا کرد ولی باز دوباره در اجتماع دو نفری که با ابوبکر داشتند همین را گفت، گفت بترسیم از این بنی هاشم که همه آنها جادوگر هستند. خب اینها اهل بیت را به جادوگری متهم می کنند و آنها برعکس، آنها هم متهم می کنند، آنها هم می گویند با سحر و جادو شما توانستید مردم را خام کنید، گوش هایشان را کر کنید، ذهن هایشان را پاک کنید، چشم هایشان را کور کنید تا یادشان برود این صد و بیست هزار نفر چند ماه قبل در غدیر خم با علی بیعت کردند (که امشب شب غدیر خم است). اینها را برایت گفته ام، که شب ها علی فاطمه را سوار شتر می کرد و یکی یکی درب خانه انصار و مهاجرین، درب خانه بزرگان از اصحاب رسول الله را می زد و می گفت این کیست؟ می گفتند دختر رسول الله است. من کیستم؟ علی هستی. می گفت فلان روز یادت هست در حجة الوداع پیغمبر این را گفت؟ می گفتند بله، همه آنها اقرار کردند که یادشان است و یک چیزی به نام غدیر بوده در وصایت علی و به همه آنها هم گفت فردا می آید در مسجد شهادت بدهید؟ همه آنها گفتند بله، ولی فردا هیچ کس نیامد. بعضی ها می گویند این سحر و جادوی مخالفین اهل بیت بوده است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۰ - فایل صوتی ۶۴۶۱ - امام باید قدرت داشته باشد، پس ائمه محصور، چه بوده اند؟

- سندی در تقویم نور: قُلْتُ لِلصَّادِقِ بَأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: إِنْ فَعَلَ كَذَا. وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى حَائِطٍ، فَإِذَا الْحَائِطُ صَارَ ذَهَبًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُسْطُوَانَةٍ فَأَوْرَقَتْ مِنْ سَاعَتِهَا فَقَالَ: بِهِذَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ - وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ

أَصْحَابِنَا أَنَّ لِلرَّشِيدِ بَارَّ أَبْيَضَ، يُحِبُّهُ حُبًّا شَدِيدًا فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّمَا أَحْضَرْتُكَ شَوْقًا إِلَيْكَ. فَقَالَ: دَعْنِي مِنْ شَوْقِكَ..... مِنْهَا مِكْيَالٌ فِيهِلَكَ مَا تَحْتَهُ، وَ طَوْلُهُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخٍ فِي أَرْبَعَةِ فَرَاسِخٍ مِنْ فَرَاسِخِ الْمَلَائِكَةِ الْفَرَسَخُ مَسِيرَةُ مِائَتَيْ عَامٍ لِلزَّكَاكِ - كتاب صحيفه الابرار جلد نهم صفحه ۳۲۳ حديث ۹۳، كتاب دلايل امامه صفحه ۲۵۰-۲۵۱ حديث ۱۷۳، كتاب مدينة المعاجز جلد ۵ صفحه ۲۱۷-۲۱۸ حديث ۱۵۸۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد دهم صفحه ۵۳-۵۵ حديث ۱۰، كتاب مدينة المعاجز جلد ۶ صفحه ۴۳۷-۴۳۹ حديث ۲۰۹۰، كتاب الثاقب في المناقب صفحه ۴۴۷-۴۴۹ حديث ۳۷۸، كتاب عوالم العلوم جلد ۲۱ صفحه ۷۵-۷۶ است.

درس اول: طبری نقل می کند از احمد ابن منصور رشاده از عبدالرزاق از مُهَلَّب ابن قیس، او گفت: قُلْتُ لِلصَّادِقِ بَأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِمَامَهُ؟ گفتم که یک نفر می خواهد که به دنبال امامان معصوم برود چطوری باید اینها را بشناسد همه ادعا دارند که امام هستند؟ قَالَ: إِنْ فَعَلَ كَذَا إِمَامٌ صَادِقٌ كَفَتْ أَكْرَابُ كَرَارٍ كَرْدٍ وَ وَضَعَ يَدُهُ عَلَى حَائِطٍ، فَإِذَا الْحَائِطُ صَارَ ذَهَبًا، وَ قَتَى دَسْتِش رَا بَه دِیوار زَد و دیوار طلا شد، این می شود امام! ثُمَّ وَضَعَ يَدُهُ عَلَى أُسْطُوَانَةٍ فَأَوْرَقَتْ مِنْ سَاعَتِهَا فَقَالَ: بِهِذَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ دَسْتِش رَا بَه سَتُونِ گِلِی، خَاکِی، گِجِی و آجَرِی، درخت شد و شاخ و برگ درآورد. سؤال این است که امام که چنین قدرتی دارد چرا ائمه تماماً له شدگان تاریخ هستند؟ آیا این معجزه را در اتاق در بسته برای یک نفر نشان می دهد؟ مُهَلَّب ابن قیس کیست؟ از نزدیکان است. آیا راست گفته؟ جوگیر شده؟ به چشمش آمده؟ آیا علماء علم حدیث از متقدمین، کلمات و جملات را از قول مُهَلَّب ابن قیس ردیف نکردند؟ مُهَلَّب ابن قیس زنده است که بیاید دفاع کند و بگوید من نگفتم؟ مُهَلَّب برای عبدالرزاق گفته، آیا عبدالرزاق راست گفته؟ می گوید علم رجال تعیین می کند که چه کسی دروغگو است و چه کسی راستگو است. از رجال یون شیعه خیلی ها بودند که دوگانه عمل کردند، اصلاً خود تقیه، اصلاً علم رجال در برابر تقیه چیست؟ خلع کامل است! شما این شخص را، آن شخص را، آن یکی را و آن یکی را شناسایی می کنی تا به پیغمبر یا به امام برسد، خب اینها با تقیه زندگی کردند یا نکردند؟ اگر بی تقیه بودند که سرشان را می بریدند، با تقیه زندگی کردند. خب با تقیه، چطور شما تشخیص دادید که این شخص صادق است؟ شاید به تقیه صادق بوده، شاید از امام معصوم زمانش موجب بگیر بوده و مجبور بوده تقیه کند! مسلم ابن عقیل را چه کسی لو داد؟ یکی از شیعیان. ابی عبدالله را چه کسی نابود کرد؟ شیعیان کوفه. جعل حدیث سخت است؟ مگر یکی از نزدیکان امام صادق؛ مفضل ابن عمر نبود که اصحاب امام صادق شکایت کردند و گفتند این دین ندارد طردش کن، بعد امام صادق مهمترین چیز را برای او تدریس کرد؛ توحید! توحید مفضل که معروف است. حالا امامی که قدرتش این است و از درون خانه قدرتش را اینطوری نشان می دهد چرا نمی تواند رأی اصلح و احق را در جامعه مسلمین برافراشته کند؟ چطور با این قدرت، امام صادق هفتاد مدل حرف می زند؟ شاید این کارش جزء آن هفتاد مدل بوده که یک چیزی نشان داده، بعد هم دیده به گوش حاکم رسیده و برایش دردسر می شود گفته من چنین کاری نکردم من چنین حرفی نزد.

درس دوم: راوی می گوید: وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ أَصْحَابِنَا فِي بَعْضِ أَكْثَرِ أَصْحَابِنا در بعضی از کتب اصحاب خواندم که أَنَّ لِلرَّشِيدِ بَارَّ أَبْيَضَ، يُحِبُّهُ حُبًّا شَدِيدًا هارون الرشید خلیفه عباسی یک باز سفید و خوشگلی داشت، آن را خیلی دوست داشت و در

شکارها او را می برد (مثل اینکه کار باز هم همین است که وقتی شکار تیر می خورد برمی دارد و می آورد) می گوید این باز در یکی از سفرهای شکاری گم شد، رشید دستور داد خیمه ای برایش بزنند و زیر آن فرود آمد و سوگند خورد که از آنجا حرکت نکند مگر اینکه آن باز برایش بیاید یا بیاورند. رشید در آن خیمه ساکن شد و سران لشکر را فرستاد. امیران، مسیر یک و دو و سه روز راه را دنبال کردند، آخر روز دوم بود که باز در حالیکه در چنگالش حیوان متحرکی بود و چنان که شمشیر در برابر خورشید می درخشید نور می تاباند، این باز یک چیزی را طعمه کرده بود یک حیوانی که نور می داد یک چیز عجیبی بود. رشید آن حیوان را به آرامی از چنگال باز گرفت و به قصر بازگشت و آن را در تشت طلا انداخت و بزرگان، طبیبان، حکیمان، فقیهان و حاکمان را فرا خواند و پرسید آیا در میان شما کسی هست که هرگز مثل این صورت را دیده باشد؟ گفتند هرگز مثل آن را ندیده ایم و نمی دانیم چیست! رشید پرسید چگونه به این حیوان آگاهی یابیم که این چیست. عجیب و غریب بود. به یحیی ابن اکثم قاضی معروف و ابو یوسف که هر دو از قضات معروف بودند گفت این چیست؟ آنها گفتند چاره ای جز رجوع به امام رافضی ها یعنی موسی ابن جعفر نداریم، در پی او بفرست و گروهی از رافضی ها را حاضر ساز و از وی در این باره سوال کن، اگر وی دانست شناسایی این حیوان به نفع ما شده و اگر ندانست بگذار این طرفدارانش ببینند اینها سواد ندارند و ادعاهای آنها الکی است. رشید گفت بروید موسی ابن جعفر را با یک عده ای از حواریون امام کاظم بیاورید. وقتی امام کاظم وارد قصر شد هارون الرشید بلند شد و بغلش کرد و او را بوسید و نوازش و احترام کرد، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّمَا أَحْضَرْتُكَ شَوْقًا إِلَيْكَ. خواست ماستمالی کند گفت من دلم برایت تنگ شده بود گفتم بیایی با همدیگر یک یکساعتی اینجا باشیم. فَقَالَ: دَعْنِي مِنْ شَوْقِكَ حضرت فرمود که کلک نیا حرفت را بزن، تو ما را دوست نداری دشمن ما هستی! رشید گفت پس این جریان را برای من باز کن که این چیست. امام فرمود بدان که خدای متعال میان آسمان و زمین دریای سربسته ای آفریده که آب گوارا و زلال دارد. بعضی از آن از بعضی جوانبش جلوگیری می کند (یعنی آب مرز دارد) که بر خزانه دارانش طغیان نکنند (منظور همان فرشته های موکل است) و پیمانهاش کم نشود. اینجا را دقت کن چه می گوید؛ طول این دریا چهار فرسخ در چهار فرسخ از فرسخ های ملائک است. ملک نور است دیگر، می شود حرکت نوری، مقیاس نوری! دقت کنید اینکه این بزرگوار می گوید نام و نشان و رد صاحب اصلی خلقت است نه این خدایی که به ما معرفی شد. اینجا تاریخ چندتا حرف دارد: مِنْهَا مَكِّيَالٌ فَيَهْلِكُ مَا تَحْتَهُ، وَ طُولُهُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخٍ فِي أَرْبَعَةِ فَرَاسِخٍ مِنْ فَرَاسِخِ الْمَلَائِكَةِ. فرسخ در اصطلاحات فارسی هم هست که فرسنگ می گویند، هم کیلومتر و هم فرسخ هر کدام مقیاسی و اندازه ای دارد. می گوید مِنْ فَرَاسِخِ الْمَلَائِكَةِ شاید اینجا یک اشاره ای کرده یک پرده برداری کرده، این است که می گویم اینها گاهی به ذات وصل هستند، می خواهد با زبان بسته بگوید که این معبودی که جلوی او می ایستی این در خور شأن همین نام و نشانی است که دین به آن داده؛ چشم دارد، زبان دارد، گوش دارد، دوست دارد، بدش می آید، عصبانی می شود، خوشش می آید! مَسِيرَةُ مَائَتِي عَامٍ لِلزَّائِبِ، پس چه شد؟ این دریا چهار فرسخ در چهار فرسخ از فرسخ های ملک است که هر فرسخ مسیر دویست سال راه برای سواره است، دویست سال نوری! حالا ببین ای عاقل، خردمند، أَفَلَا تَعْقِلُونَ، أَفَلَا تَشْعُرُونَ خودت قضاوت کن! خالق یک چنین ترسیمی که حالا این یک تکه یک ذره است آیا می آید کره زمین

را که اصلاً نیست و در برابر این عظمت وجود ندارد بیاید برای آن پیغمبر بفرستد کتاب بفرستد، برو جلو برو بالا، این خدا بیکار است که قانون وضع کند که زیر لحاف چکار کنی، چطوری غذا بخوری، چه موقع بچه درست کنی! واقعاً کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ من فکر می‌کنم متشرعین تا همین الان هم عقولشان مثل صدر اسلامی‌ها بوده و هیچ فرقی نکرده، آنها گفتند سمعاً و طاعتاً و اینها هم می‌گویند سمعاً و طاعتاً. البته آنها به طمع اینکه پیغمبر را بکشند و جای او را بگیرند و این مابقی به خاطر چند چیز: یا ترس از جهنم یا طمع به بهشت یا از روی تعصب و عادت و یا اینکه نه، از آبروریزی می‌ترسند می‌گویند! فلانی بی‌دین شده! چه بخوایم و چه نخواهیم این برخوردی که خدا با این مردم می‌کند تا چند ماه دیگر چیزی از دین باقی نمی‌ماند چون همه می‌دانند تقصیر خداست! خشکسالی که دیگر تقصیر حکومت نیست، باران نمی‌آید، به حکومت چه؟ سفره‌های زیرزمینی نشست کرده، مزارع خشک شده، حیوانات از بین می‌روند، کرونا می‌آید و می‌رود، انگار خانه خاله‌اش است، مدام می‌آید می‌رود مدام بچه می‌گذارد نوه می‌گذارد، اینها را که نمی‌شود گفت تقصیر حکومت است، حالا درست است که می‌گویند دست‌ساز است از چین آمده ولی مگر بشر صاحب ندارد؟ ولی ندارد؟ مالک ندارد؟ او همین‌طور نگاه می‌کند تا هر کاری خواستند با همدیگر بکنند! در این درس کلیدهای مهمی بود. طول و عرض این دریا را اینطوری معنا می‌کند که شد چهار فرسخ دیگر، چهار فرسخ در چهار فرسخ. هر فرسخ مسیر دویست سال راه برای سواره است. در بالا تقویم که نداریم، تقویم برای کره خاک است؛ تقویم میلادی، خورشیدی، هجری، چینی! آنجا دیگر مقیاس، نور است و الان هم که علم حرکت‌های نوری را ثابت کرده، الان مقیاس اینها هم با نور است. ترازوی این دانشمندان هوا فضا نور است و فاصله‌ها را با نور تعیین می‌کنند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۱ - فایل صوتی ۶۴۶۲ - حسنه‌ای گذاشته‌ای که بیاید؟: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ {۸۹} وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ {۹۰} - سوره نمل آیات ۸۹ و ۹۰ است.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا در اینجا، هم حسنه هست و هم خیر هست، دو قبضه است. مَنْ جَاءَ چه می‌شود؟ می‌شود اِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، خب این که به درد اکثریت نمی‌خورد، خود مخبرینش هم در آن ماندند، برای همین کلافگی مدام می‌گفتند حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا. در اینجا خیر نیست، اینجا مرکز شرارت است. حسنه هم همان اسماء الحسنی است و آن هم نیست. مَنْ جَاءَ بوی اختیار می‌دهد ولی وقتی که اینها نیست این جَاءَ چه چیزی را می‌خواهد بیاورد؟ ظرف خالی را؟ می‌گوید این ظرف را بگیر، یک روزی در این ظرف غذا خوردند تو نگه دار هر وقت گرسنه‌ات شد به این ظرف نگاه کن. وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ اینها! اینها چه کسانی هستند؟ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، اینها از جزع و فزع آن روز در امان خواهند بود. آمِنُونَ؛ اِیْمَنَ، آمنه، آمن. این امنیت هم باز به اسماء الحسنی برمی‌گردد چون امنیت که باشد جهان گستر است. اگر شما امنیت مالی داشته باشی فقیر نمی‌شوی، اگر امنیت جانی داشته باشی مریض نمی‌شوی، اگر امنیت روحی داشته باشی فکر و خیال نمی‌کنی. فزع هنگامی است که گوشت را به سیخ کشیده‌اند و روی اجاق گذاشتند. وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ، خب همه اینها چک است. ببینید ما حالا غیر از عدم تطابق وقتی که چیزی از دین می‌گیریم سریع

مجبوریم با سنت و سیره اهل بیت مقایسه‌اش کنیم، یعنی آن را چک کنیم، ست کنیم، تستش کنیم. خود بانیان خیر که از اسامی رجال ظهوری هم هست نتوانستند جاء بِالْحَسَنَةِ را جا بیاندازند چون این جاء بِالْحَسَنَةِ می‌رود در واحد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ، إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. خب این هیچ چیزش به درد نخورد، یعنی همه‌اش چک بی محل است، حالا تو می‌گویی که الان نداده فردا می‌دهد؟ خب برای بزرگان این مسیر دیگر فردایی نماند. روز ارتحالشان که رسید هیچ خیری ندیدند، این خیر هم شعار است که الهی خیر ببینی دعاست یا الهی خیر نبینی نفرین است، یا قدمش خیر است. طرف خیر است دائماً تحریک می‌شود که در مسیر خیر قدم بردارند، خیرتر از ائمه وجود ندارند. بعد حسن هم که من یک بحثی در همین ایام راجع به اسم با مسما داشتم که حالا مثلاً اسم امام حسن مجتبی با مسما است؟ یعنی زندگی او حسن است؟ اگر عمر او در سعادت بود که مجبور نمی‌شد با جرثومه فساد به نام معاویه آشتی و صلح کند و قرارداد ببندد.

در آیه ۹۰ می‌گوید: وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، این دوتا جاء را متشرعین می‌گویند اینها اختیار مطلق است. ببینید چقدر بازی می‌دهد، در نوشتار همانی است که او فهمیده ولی در عمل همان است که تاریخ فهمیده، تاریخ نمی‌آید واژگون کند، رک و راست می‌گوید. ابی‌عبدالله چه گفت؟ چطوری شهید شد؟ امیرالمومنین چه گفت؟ چطوری ترور شد؟ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ هر کس که به بدی دروازه دلش را باز کرد، فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ صورتش با آتش همسو و همسان می‌شود و در آتش به رو می‌افتد. سؤال تاریخ این است، می‌گوید آیا کسی هست که از حسنه، خیر و امنیت بدش بیاید؟ نه، مگر خل و چل باشد و حالیش نشود. آیا کسی هست از بدی خوشش بیاید؟ همه از بدی در می‌روند. سیئه از ماده سوء، همان سوء القضا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، از آن آیاتی که پیروان خودش را فریب می‌دهد این دوتا آیه است. هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این جزای آنهایی است که اینطوری عمل کردند. آیا ما در عمل کردن آزاد هستیم؟ در این دایرة المعارف چقدر سند جمع کردیم؟ آیا ما در انتخاب اختیار داریم؟ اگر اختیار داریم خب هیچ کس گناه نمی‌کند بخاطر اینکه می‌داند که یا آن طرف آتش است یا این طرف واکنش است، بی عقل که نیست، همه دنبال این مثلث حسنه، خیر و امنیت هستند، و نبوده و نیست و نخواهد بود مگر در فرج خصوصی! تابلوهای تاریخ، زندگی اهل بیت است. هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ می‌گوید من تقصیر ندارم، خودت انتخاب کردی! اگر تو تقصیر نداری پس این همه آیات، روایات و احادیث چه می‌گوید که تو خوب‌ها را و بد‌ها را از خیلی وقت قبل انتخاب کردی؟ از خیلی وقت پیش هم آماده کردی. یک توجهی به نسخه‌های قبل بکنید، جهنم را آفرید و جهنمی را هم خلق کرد، یعنی قبل از اینکه جهنمی به اینجا بیاید، مثل مسئله ولد الزنا است که دو نفر باهم عشق و حال کردند این به وجود آمده، این چه گناهی کرده که اینقدر بارش می‌کنی؟ حالا مسئله همین است که جهنم را ساخته، بهشت را هم ساخته و آدم‌هایش را هم تعیین کرده، البته طبق ادبیات دین. چقدر این نسخه‌های کلیدی خوب است. خب وقتی اینطوری است پس این هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی چه؟ این اعمال خودت بوده که تو را جهنمی کرده، این اعمال خودت بوده که تو را بهشتی کرده. همین اواخر یک درسی داشتیم که ظاهراً درباره عملکرد بود، الان یادم نیست، که پیغمبر گفت همه

از قبل مشخص شدند که بهشتی و جهنمی هستند و خدا به هر دو اسباب و ابزار می دهد و به رحمتش نگاه می کند که بعد گفتند که تو هم از اعمال مایوس هستی؟ پیغمبر گفت بله من هم به عباداتم توجهی ندارم، به من هم باید خدا رحم کند! خب وقتی خدا می خواهد با رحمتش با موجودات برخورد کند دیگر بقول قدیمی ها چه نیازی به این همه اُلپ و ثُلپ بود؟ این همه خرج کن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بیاور که هر کدام اقلش دوازده تا به بالا حواری داشتند، بنی اسرائیل در یک روز هفتاد پیغمبر را کشتند، آخر اینها چیست؟ انتخاب می کند رسول را، در بیابان در شهر در روستاها می فرستد، بعد جلوی او هم یک نفر را قرار می دهد که زورش از این بیشتر است، زر و زور و تزویر دارند که هم حساب این پیغمبر را برسد و هم اینکه خنثی کند، مثل کاری که پسر عموی موسی ابن عمران، قارون می کرد. قارون همیشه به اموالش پز می داد و دهان همه را آب می انداخت، بعد آخرش موسی نفرین کرد، بعد از اینکه آن جلسه را درست کردند که یک زن با تحریک و پول قارون آمد و گفت که تو با من بودی، بعد از آن جریان هم این سیئه ادامه داشت. این فَكَبْتُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ یعنی چیزی را نمی بینی یعنی صورتت پوشیده است مثل مسائل زناشویی پیغمبر که صورتش را می پوشاند. شاید این خداست که خجالت می کشد که اگر بهشت و جهنمی باشد برای اینکه نبینند و نگویند تو کردی اینها را به صورت در آتش می اندازد که جایی را نبینند، همه اینها فرضیه ها است! برای اینکه اگر خدا هست که بهشت و جهنم را آفریده باید پاسخگو باشد، اولین سوالی که تاریخ از خدا می کند این است که تو مردم را چرا به ملعونه آوردی؛ اَلْذُّنْيَا مَلْعُونَةٌ؟ برای چه آوردی؟ ملعون دیگر جایی برای حسنه، خیر و امنیت که نمی گذارد. و مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، مَا فِيهَا مَا هَسْتِم، آن مثلث زر و زور و تزویر است، آن مثلث دارالغرور، متاع الغرور و بالله الغرور است. وقتی همه اش تنظیم شده است ما چه کار می کنیم؟ برای همین خیلی وقت ها پیامبر و امیرالمومنین اجرای حد نمی کردند با اینکه روایت داریم که این همه گفتند اجراء حد از آمدن باران لازمتر است برای مردم ولی به شهادت آن اسنادی که جمع شده داریم خودشان خیلی وقت ها پاس می دادند. برای چه؟ می خواستند متهم را مجرم را در ببرند، متهم که نیست، در زمینه های زنا، لواط، مشروب و... مجرم است. پس چرا اینها را زیر سیبیلی می خواهد رد بکند که خیلی از آنها را رد کرد. بین چقدر قشنگ ما چینش می کنیم. قضاوت در دین یک وجه دارد و آن هم رسول الله فرمود، یادت هست چه گفت؟ گفت من را رنگ کنی خدا را چه کار می کنی؟ شما دو نفر شاکی و مُتَشَاکِی پیش من آمدید بعد شاکی باطل است، آن کسی که از او شکایت شده حق است، منتها این اسناد و مدارک دارد و آن هیچ چیزی ندارد و پیغمبر هم در آن هنگام ارتباطش با ماوراء قطع بوده، یعنی این و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اگر خصوصی باشد همین است که پیغمبر در قضاوت سرش کلاه می رود و به نفع ظالم رأی می دهد بعد هم کار از کار گذشت دیگر، پیغمبر برایش اُفت دارد نمی تواند بگوید که اشتباه کردم بیاید! بعد گفت هر کس که من را در قضاوت فریب بدهد جای او در جهنم است. جهنم برای آینده است الان طرف آمده یقه یک نفر را گرفته یک حکم برای او بریدی؛ اعدام است یا حبس است یا تبعید است یا هر چیزی، این الان در بلا افتاده، تو می گویی که در آینده جهنمی هست که اگر کسی قاضی را بفریبد و مغبون کند جایش در جهنم است. در حسنه و سیئه دو کلید است برای گشایش فرهنگ دینی، که گشودن آن تحقیق لازم دارد و محقق شما هستید که تحقیقات را از موشکافی به دست بیاورید. یعنی دقیقاً من روی کلمات

حساس هستم، یعنی این که می گویند مته روی خشخاش می گذاری همین است، من می گردم آن چیزهایی که فوق کلیدی است را در بیاورم که اولاً عذاب وجدان نداشته باشیم که از دین آبا اجدادی خارج شدیم و بعد هم برای آنهایی که مظاهر بی ربط بودن ادیان و مذاهب را دیدند دنبال یک راه نجات می گردند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۲ - فایل صوتی ۶۴۶۳ - چرا این نگارش ها تداوم نیافت و دردی را در نهایت دوا

نکرد؟ - مگر خیر البریه نیست، پس چرا مغضوب واقع شده؟ - جابجایی مُبَلِّغین مقام امامت. - سندی در عروج

طولی: رَأَيْتُ كَاطِمَ الْغَيْظِ عِنْدَ الرَّشِيدِ وَقَدْ خَضَعَ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى ابْنُ أَبَانَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِمَ تَخْضَعُ لَهُ؟ قَالَ: رَأَيْتُ مِنْ وَرَائِي أَفْعِيًّا تَضْرِبُ بِأَنْيَابِهَا وَتَقُولُ: أَجِبْهُ بِالطَّاعَةِ وَالْإِلَّا بِلَعْنَتِكَ. فَفَرَعْتُ مِنْهَا فَاجَبْتُهُ - إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي - أَتَيْتُ عَلَى ابْنِ مُوسَى الرِّضَا وَقَدْ خَاصَ النَّاسُ فِيهِ وَقَالُوا: لَا يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ، فَإِنَّ أَبَاهُ لَمْ يُوصِ إِلَيْهِ. فَقَدَّمْنَا عَشْرَةَ رِجَالٍ فَكَلَّمُوهُ، فَسَمِعْتُ الْحِمَارَ الَّذِي تَحْتَهُ يَقُولُ: هُوَ إِمَامِي وَإِمَامُ كُلِّ شَيْءٍ، وَإِنَّهُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي فِي الْمَدِينَةِ - يَعْنِي مَدِينَةَ أَبِي جَعْفَرٍ - فَرَأَيْتُ الْحَيَّطَانَ وَالْخَشَبَ تُكَلِّمُهُ وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِ - قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ تَقْدِيرُ أَنْ تَصْعَدَ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تَأْتِيَ بِشَيْءٍ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ لِنَعْلَمَ ذَلِكَ؟ فَارْتَفَعَ فِي الْهَوَاءِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى غَابَ، ثُمَّ رَجَعَ بِطَيْرٍ مِنْ ذَهَبٍ فِي أُذُنِهِ أَشْرَفَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَفِي مِنْقَارِهِ دُرَّةٌ، وَهُوَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، قَالَ: هَذَا طَيْرٌ مِنْ طُيُورِ الْجَنَّةِ - كتاب صحيفه الابرار جلد دهم صفحه ۷۵-۷۶ حديث ۱۶، كتاب مدينة المعاجز (اثر سيد توبلي) جلد ۶ صفحه ۱۹۸ حديث ۱۹۳۸، كتاب دلائل الامامة (اثر طبري) صفحه ۳۲۰-۳۲۱ حديث ۲۶۶، كتاب دلائل الامامة و عوالم العلوم جلد ۲۱ صفحه ۲۲۷، كتاب حلية الابرار جلد ۴ صفحه ۲۶۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد دهم صفحه ۱۰۵، كتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۰ حديث ۵، كتاب مدينة المعاجز جلد ۶ صفحه ۳۷۹ حديث ۵۴ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد دهم صفحه ۲۵۶ حديث ۶۲، كتاب دلائل الامامة صفحه ۳۶۳ حديث ۳۱۱، كتاب مدينة المعاجز جلد ۷ صفحه ۲۳ - ۲۴ حديث ۲۱۲۰ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۲۲-۲۳ حديث ۴، كتاب دلائل الامامة (اثر طبري) صفحه ۴۱۳ حديث ۳۷۲، كتاب مدينة المعاجز جلد ۷ صفحه ۴۴۲ حديث ۲۴۴۳ است.

درس اول: ابو محمد سفیان گفت برای ما حدیث کرد و کعب و او نقل و قول کرد از اعمش (از اصحاب امام کاظم). اعمش در کاخ هارون الرشید حضور داشت و امام کاظم هم بود، می گوید امام کاظم را در حالی نزد رشید دیدم که رشید در برابر آن حضرت فروتنی می کرد، عیسی ابن ابان به وی گفت: ای امیرالمومنین چرا خود را در برابر او کوچک می کنی؟ رشید پاسخ داد پشت سر او افعی بود که نیش هایش را می نمایاند و می گفت گوش به فرمان باش و گرنه تو را می بلعم، از آن افعی ترسیدم و او را اجابت کردم. رَأَيْتُ كَاطِمَ الْغَيْظِ عِنْدَ الرَّشِيدِ، ظاهراً شاگردان امام هفتم او را اینطوری به عنوان كَاطِمَ الْغَيْظِ، فرو برنده خشم و غضب خطاب می کردند. وَقَدْ خَضَعَ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى ابْنُ أَبَانَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِمَ تَخْضَعُ لَهُ؟ قَالَ: رَأَيْتُ مِنْ وَرَائِي أَفْعِيًّا پشت سرش افعی بود تَضْرِبُ بِأَنْيَابِهَا وَتَقُولُ: أَجِبْهُ بِالطَّاعَةِ وَالْإِلَّا بِلَعْنَتِكَ. آیا اینجا تاریخ سوال دارد؟ بله. می گوید که اگر امام هفتم اینقدر قدرت داشت که افعی به آن بزرگی ایجاد کند؛ چون اینها ایجاد می کردند دیگر، معجزه یعنی ایجاد کردن، همان حدیث قدسی را یادتان هست که می گفت:

عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِيْ مِثْلُ مَنْ مَي شويِد مرا عبادت كنى، يا آن يِكى حَديثُ الْعُبُودِيَّةِ جَوْهَرَةٌ كُنْهًا الرَّبُّوبِيَّةُ مَي گويد هرچه خدا بگويد همانطور هم والى مَي تواند اجراء كند. اگر اين است پس چرا موسى ابن جعفر گرفتار زندان شد؟ چرا هفت سال در غل و زنجير بود؟ آيا از غل و زنجير خوشش مَي آمد؟ وقتى بين امام و ماموم جدائى مَي افتد، آيا ماموم منحرف نمى شود؟ چرا آنجا افعى حاضر نشد كه زندانبان فرار كند؟ بعد هارون الرشيد اين افعى را فراموش كرد كه بعداً امام كاظم را به سياه چال انداخت؟ وقتى كه اين سوالات مَي شود پاسخش همان است كه عرض كردم؛ ساختن روايت و حديث كار آسانى است! همانطورى كه جوشكار مَي داند چگونه بايد آهن را جوش بدهد محدّث و راوى هم خوب بلد است جفت و جور كند البته عرض كردم متقدّمين، نه متاخرين، چون متاخرين بايد به متقدّمين وصل كنند وقتى در كتاب آنها نباشد خب كارى پيش نمى برند ولى اين بعدى ها كه مستند از كتاب هاى آنها مَي كنند از چيزى خبر دار نمى شوند.

درس دوم: محمد ابن یعقوب کلینی نقل می کند از علی ابن ابراهیم، از محمد ابن عیسی، از صحابی امام کاظم. حضرت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَ اللَّهُ بِنَفْسِي خَدَا بِرِشِيْعِهِ خَشْمَ گَرَفْتِ مَرَا مَخِيَّرَ سَاخَتِ كِه خُودَمِ يَا أَنَهَا رَا بَرگَزِينِم، بِه خَدَا قِسْمِ خُودِ رَا سِپَرِ سَاخْتَمِ وَ جَانِ أَنَهَا رَا گَرَفْتَم.** این جواب آنهایی است که می گویند اگر امام کاظم زور داشت رها می شد. الان موسی ابن جعفر این را می گوید، می گوید بله من قدرت داشتم خودم را رها کنم ولی سپر بلای شیعه شدم. خب اینجا باز تاریخ سوال دارد: می گوید که مگر خدا به شیعه خشم می کند **إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ؟** مگر از روز اول، شیعه پیش خدا محترم نبود؟ آن آیه خیر البریه که آمد پیامبر خطاب به علی فرمود: **أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.** بریه، هم از برره می آید، هم بریه از اسماء الحسنی است، هم خیر، پس این خدا غضب می کند چیست؟ شاید شیعه جماعت از واقعیت ها به دور هستند چون یک عده طرفدار اهل بیت شدند، در طول این سال هایی که حکام ممالک اسلامی سنی های متعصب بودند که مردم را اذیت می کردند، حقوق رعایا را له می کردند، بیت المال را غضب می کردند و مردم را می کشتند، مردم از زور فشار و ناچاری و ناراحتی رو به تشیع می آوردند چون شیعه را مخالف اهل ظلم می دانستند، مخالف خلفاء، حکام و امراء می دانستند. اگر این را حساب کنیم که بیشتر پیروان حضرات معصومین از روی لجبازی با حکومت جذب شدند خب این که نمی شود، این آمار شیعه به چه درد می خورد؟ به امام صادق گفتند شیعه را توضیح بده، امام صادق فرمود: **الشَّيْعَةُ مَنْ شَاتَعَ عَلِيًّا،** هر کس پشت سر علی حرکت کند، پشت سر علی حرکت کردن، هم در قول است و هم در عمل است.

(فایل صوتی ۶۸۸۷ - درس ششم) علت مغضوب بودن شیعه چه بوده؟ کتاب اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۰،
از امام کاظم است. این درس هم از آن خواندنی‌ها است. إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ، به به! خدا غضب کرد بر شیعه.
شیعه چه گناهی کرده که مغضوب واقع شده است؟ چرا نمی‌گوید إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى السُّنِّيِّ، إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى
الْيَهُودِ، غَضِبَ عَلَى النَّصَّارِيِّ؟ چرا؟ شیعه چکار کرده است؟ نمی‌گوید! ببینید شده پنهان در پنهان! آیا این نبوده است
که شیعه مبتلا به تقیه شده، این نبوده است که شیعه قرآن دستمایه اهل سنت و جماعت را برداشته؟ آیا این نیست؟
ای متشرع فکر نمی‌کنی که غضب خدا بر شیعه به خاطر همین قرآن باشد که در خانه‌هایتان گذاشتید؟! که من بیچاره

هم گذاشته‌ام روبرویم و از آن ذکر می‌دهم و استخاره می‌کنم؟! خب بگو شیعه چه گناهی کرده است؟ آخر بیا بحث کنیم دیگر! ائمه اهل محاجه بودند، پیامبر محاجه می‌کرد، چطور یک کسی دنبال اینها است می‌گوید من رفتم، بعد می‌گوید نه ما محاجه نداریم! این همه اسناد و مدارک داریم، فاطمه زهرا در مسجد با انصار و مهاجر بر سر خلافت علی محاجه کرد. فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي إِمَامَ كَاسِمٍ مِی‌گوید به خاطر اینکه خشم خدا بخوابد من را میان خودم و آنها مخیر کرد، به خدا قسم با فدا کردن خودم آنها را حفظ کردم. اینها چه آدم‌های مظلومی بودند که شیعه به آنها خیانت کرده است. چقدر جالب است ما این اسناد را جمع کردیم. هر وقت اسم شیعه می‌آید یادت بیفتد که امام صادق گفت: در کوفه‌ای که مرکز اشتعال حبّ آل محمد است ما بیست و پنج نفر داریم (۶۸۷۵)! الباقی شیعیان؛ إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ بَقِيَّةَ شِيعِيَانِ، مغضوب هستند تا وقتی که این کتاب در خانه آنها است و آن را روی سر می‌گذارند و احترام می‌کنند. اگر شیعه هستی برو کتاب علی را بردار بیاور و در خانه‌ات بگذار!

(فایل صوتی ۷۱۰۸ - درس چهارم) چگونه بپذیریم أَنْتَ وَشِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ را با وجود چنین گفتاری؟ کتاب اصول کافی جلد ۱ باب ۱ الْحُجَّةِ حَدِيثَ ۵، از امام کاظم است. إِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي خدا بر شیعه خشم کرد. ببینید تحقیق این است، باید لا بلای تاریخ را دید و بیرون کشید. وقتی می‌گویم شیعه نداریم، اگر داشتیم یابن الحسن آنجا قایم نمی‌شد و بیرون می‌آمد. در ایران شیعه وجود ندارد و اگر هست دستشان در جیب علی ابن ابیطالب است! امام کاظم فرمود: خدا بر شیعه خشم کرد. چرا خشم می‌کند؟ بر ناصبی خشم می‌کند، بر دشمن علی خشم می‌کند، چرا بر پیروان ائمه خشم می‌کند؟ و مرا مخیر ساخت خودم فدا شوم یا شیعه، یعنی شیعه را از بین ببرد. به خدا سوگند من با بخشیدن جانم آنها را حفظ کردم. چرا بر شیعه غضب می‌کند؟ چون شیعه دروغ می‌گوید. شیعه با ائمه بازی می‌کند و با وفیات و موالید آنها ور می‌رود تا از آنها نان در بیاورد! صِنْفٌ يَأْكُلُونَ النَّاسَ بِنَا إِمَامٍ بَاقِرٍ چه قشنگ گفت، گفت یک عده هستند که به وسیله ما پول در می‌آورند و با همین روایات و احادیث و آیات و قرآن دنیایشان را می‌سازند! مثل من نیستند که روی سرنیزه بنشینند. چرا خدا بر شیعه غضب می‌کند؟ مگر پیغمبر به امیرالمومنین نگفت أَنْتَ وَشِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ تو و شیعیانت بهترین‌ها هستید؟ علی که بهترین است حرفی نیست، بحث روی شیعه است! آیا شیعه خَيْرُ الْبَرِيَّةِ است؟ پس چرا بر او غضب کرده؟ این دوگانگی‌ها را در بیاور و بعد بفهم، نه امام کاظم دروغ می‌گوید و نه اهل بیت دروغ می‌گویند، آنچه که دروغ است؛ این قرآن است، این دین است و این خدای زمین، این مثلث!

درس سوم: علی ابن قنطر موصلی (موصل از شهرهای عراق است) نقل می‌کند از سعد ابن سلام از حواریون امام رضا. می‌گوید بر علی ابن موسی الرضا در آمدن و مردم درباره‌اش بدگویی می‌کردند و می‌گفتند وی برای امامت صلاحیت ندارد و پدرش او را وصی خویش نساخت، ده نفر را آوردیم با وی سخن گفتند و شنیدیم الاغی که زیر پای آن حضرت بود می‌گفت وی امام من و امام هر چیزی است، وی به مسجدی که در مدینه هست داخل شد دیدم دیوارها و چوب‌ها با وی حرف می‌زنند و سلام می‌کنند أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا وَقَدْ خَاصَ النَّاسُ فِيهِ وَقَالُوا: لَا يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ، فَإِنَّ أَبَاهُ لَمْ يُوصِ إِلَيْهِ فَقَدَّمْنَا عَشْرَةَ رِجَالٍ فَكَلَّمُوهُ، فَسَمِعْتُ الْحِمَارَ الَّذِي تَحْتَهُ يَقُولُ: هُوَ إِمَامِي وَإِمَامُ كُلِّ

شَيْءٍ، وَ إِنَّهُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِى فِي الْمَدِينَةِ فَرَأَيْتُ الْحَيَّطَانَ وَالْخَشَبَ تُكَلِّمُهُ وَ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ. خب تاريخ چه مى گويد؟ همانطور كه مستحضر هستيد تاريخ يعنى ثبت لحظه به لحظه اسرار در هر زمين و زمان. آيا امام كاظم بروصايت امام رضا به طور علنى وصيت نكرد كه نياز باشد الاغ اعتراف كند؟ و آنقدر شيعيان بقول عوام مغز خر خوردند كه از الاغ پايين تر هستند كه اين حيوان زير پاى امام اعتراف به امامت او كند تا باعث اطمينان قلب شيعيان شود. به همان بحث قبل برگشت. اين درس نشان مى دهد كه پيروان حضرات معصومين بنياد علمى نداشتند، درست مثل متشرعين الان، همين كه در طول يك قاعده يك چيزى از كتاب هاى خاص خوانده اند، قانونش اين است كه هرچه اكثريت مى گويند! اين بر تشيع بسيار توهين است كه الاغ اعتراف به امامت حضرت كند و بگويد امام من است، به طريق بازتر يعنى امام رضا امام الاغ هاست! آيا غير از اين نتيجه مى گيريد؟ ببينيد سند و مدرك براى شناخت امام معصوم بايد آنقدر در هاله تقيه و كلم الناس قرار بگيرد كه يك حمار الراسى بيايد مردم را به امامت حضرت جذب كند.

درس چهارم: عبدالله ابن محمد محدث است از عمارة ابن زيد حواری امام هادی نقل می کند. ادامه آن بحث قبل است. همه اينها نشان مى دهد كه زير ساخت هاى اسلام چقدر سست بوده، حالا اين از شيعه است و از سنى هم كه مدرك زياد است. به امام هادى گفتم مى توانى به آسمان بالا روى و چيزى را كه در زمين نيست بياورى تا آن را بدانيم؟ آن حضرت در هوا بالا رفت (امام هادى مثل موشك به آسمان رفت) تا اينكه ناپديد شد سپس با پرنده اى از طلا برگشت كه در گوش او اشرفى طلا و در منقارش دُرّى بود و مى گفت خدايى جز الله نيست، محمد رسول خداست، على ولي خداست، بعد حضرت فرمود اين پرنده از پرندگان بهشت است سپس آن را رها كرد و آن پرنده بازگشت قُلْتُ لَا بِي الْحَسَنِ تَقْدِيرُ أَنْ تَصْعَدَ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تَأْتِيَ بِشَيْءٍ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ لِنَعْلَمَ ذَلِكَ؟ فَارْتَفَعَ فِي الْهَوَاءِ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى غَابَ، ثُمَّ رَجَعَ بِطَيْرٍ مِنْ ذَهَبٍ فِي أُذُنِهِ أَشْرَفَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَ فِي مِنْقَارِهِ دُرَّةٌ، وَ هُوَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، قَالَ: هَذَا طَيْرٌ مِنْ طُيُورِ الْجَنَّةِ. تاريخ مچ گير آمده! ببينيد دقت كنيد ما درس هايمان اين است؛ پابه پاى اسناد دينى، ثبت شده هاى تاريخ را دنبال مى كنيم و آن وقت وسط اين دوتا ريل مى شود عدم تطابق. شايد هم اهل بيت تقصيرى نداشتند ها، وقتى كه تقيه و كلم الناس است خب بنده خداها چه بگويند؟ طرف يك تقاضا مى كند كه مثلاً حُجِّيَّتْ بر او ثابت بشود كه اين امام است، حالا يا خر اعتراف مى كند يا حضرت به آسمان مى رود، خب اين براى خودش حجت است و به هر كسى بگويد باور نمى كند چون عقل دنبال منابع علمى و تحقيقى است. الان هر چه از معجزات انبياء ثبت شده عقول جامعه رد مى كند چون مى گویند به عقل جور در نمى آيد، خود دين گفته است كه هر چه به عقل جور در نمى آيد آن را رد كن، منابع مختلف اين را مى گویند، كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ يَكِي از آنها اين است كه هر چه عقل تأييد كند شرع تأييد مى كند و به عكس. خب حالا تقاضا كرد كه حضرت معصوم شما به آسمان برو! يك باب آن هم اين است كه ظهورى ها مى توانند عروج كنند، طى الارض كنند. طى الارض، هم طولى و هم عرضى است، عرضى از اينجا به يك كشور ديگر و طولى از اينجا به آسمان. خب حالا به آسمان رفت و برگشت، يك پرنده اى از طلا را در آغوش داشت. آيا پرنده طلا مى شود؟ ها؟ به عقل جور در مى آيد؟ اگر پرنده، طلا باشد پس مى شود فلز! فلز چطورى پرواز مى كند؟ فلز سنگين است. بعد در هيچ جا شنيده ايد كه پرنده اى از طلا باشد؟ آيا يك

نمونه‌ای شنیده‌اید؟ بعد در گوش او اشرفی بوده گوشواره داشته، نکند این زن بوده ماده بوده که گوشواره داشته! در منقارش هم دُر بوده، دُر از سنگ‌های قیمتی است مثل یاقوت و عقیق. بعد به حقانیت اهل بیت اعتراف کرد. بعد این پرنده از بهشت بوده، بالاخره نفهمیدیم الان بهشت موجود است یا به وجود خواهد آمد؟ خیلی از مستندات دینی می‌گویند که الان بهشت وجود ندارد به محض اینکه قیامت شد بهشت و جهنم خلق می‌شود، آن سفر فضایی هم که پیغمبر رفت و از بالا بهشت و جهنم را دید، می‌گویند که یا از آینده پرده‌برداری‌هایی بوده یا اینکه فیلمی بوده دیده است. خب پس این پرنده را از بهشت چطوری آورده؟ یعنی حضرت صعود کرد به آسمان رفت وارد بهشت شد و این پرنده را برداشت آورد! تمام اینها سوالات بی جواب تاریخ است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۳ - فایل صوتی ۶۴۶۴ - مفهوم لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ: رَأَيْتُ عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبَ الْعُسْكَرِ وَقَدْ أَتَى بِأَكْمَهَ فَأَبْرَاهُ وَرَأَيْتُهُ يُهَيِّئُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ وَيَنْفُخُ فِيهِ فَيَطِيرُ فَقُلْتُ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِيسَى فَقَالَ أَنَا مِنْهُ وَهُوَ مِنِّي - کتاب صحیفه‌الابرار جلد یازدهم صفحه ۳۰ حدیث ۸، کتاب عیون المعجزات صفحه ۱۳۱، کتاب بحارالانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۸۵ حدیث ۶۳، کتاب مدینه‌المعاجز جلد ۷ صفحه ۴۵۸ حدیث ۲۴۶۲ است.

ابوجعفر، محمد ابن جریر طبری از عبدالله ابن محمد بلّوی از هاشم ابن زید، حواری است. می‌گوید: رَأَيْتُ عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبَ الْعُسْكَرِ وَقَدْ أَتَى بِأَكْمَهَ فَأَبْرَاهُ وَرَأَيْتُهُ يُهَيِّئُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ وَيَنْفُخُ فِيهِ فَيَطِيرُ فَقُلْتُ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِيسَى فَقَالَ أَنَا مِنْهُ وَهُوَ مِنِّي هاشم ابن زید می‌گوید امام هادی را دیدم که شخص لالی را آوردند و شفا داد و پرنده‌ای از گِل ساخت به هوا پرت داد، شد پرنده و پرید. گفتم میان تو و عیسی چه فرقی است؟ چون عیسی هم این کار را می‌کرد، البته می‌گویند نمی‌دانیم والا، یکی از معجزاتی که عیسی مسیح داشت با گِل مجسمه به شکل پرنده درست می‌کرد و به هوا پرت می‌کرد بال می‌زد می‌رفت. یعنی به گِل گوشت، پوست و استخوان می‌داد البته این کار را خدا هم می‌کند دیگر، وقتی که خمیرمایه انسان خاک است بعد به این هیئت، هیبت و هیکل تبدیل می‌شود این هم ادامه همان راه اوست. هاشم ابن زید گفت که گفتم بین تو و عیسی فرقی نیست؟ امام هادی گفت من از او هستم و او هم از من است. تاریخ چه می‌گوید؟ می‌گوید که عنوان امام هادی چیست؟ صاحب‌العسکر. یعنی لشکر داشت؟ نه، یعنی در لشکرگاه اتراق کرده بود، تبعید شده بود، در همین سامرا زندانی شد؛ سُرَّ مِنْ رَأَى. صاحب عسکر یعنی مصاحب لشکر. می‌گویند که این سامرا قبلاً نبوده و قدمتی نداشته، آنجا را خلیفه عباسی ساخت و پادگان بزرگی قرار داد که وقتی می‌خواهند به اطراف و اکناف حمله کنند از آنجا نیرو بگیرند. حالا سوال تاریخ این است: می‌گوید که اگر هاشم ابن زید (که نمی‌دانیم کیست ولی رجالیون می‌گویند آدم خوبی است و شناسایی شده است) این موقعیت را از امام دهم دیده که مُرده را زنده می‌کند یعنی در حقیقت مُرده است دیگر، خاک مُرده است با آب قاطی می‌کند گل می‌کند و به جاندار تبدیلش می‌کند، فرقی نمی‌کند با این که یک مرده‌ای را از قبر بیرون بکشد زنده کند. تاریخ سؤال می‌کند که کسی که یک چنین قدرتی دارد چطور در چنگال طاغوت گیر کرده و خود را نجات نمی‌دهد؟ این چند امام آخرین در سامرا بودند یعنی در لشکرگاه، حالا می‌شود گفت سه تا شکنجه است: یکی زندان است یکی تبعید

است یکی داخل پادگان! داخل پادگان این زن و بچه چطوری می خواهد زندگی کند؟ امام هادی لال را شفا داد یعنی این شخص آنجا بوده. باز تاریخ یک سؤال دارد: چطور این هاشم ابن زید وارد سامرا شده در حالیکه تبعیدگاه است، زندان است، لشکرگاه است؟ اینطوری روایات را برانداز نمی کنند چون که مصلحت نیست. تاریخ یک حرف دیگر هم می زند و می گوید که این صحابی گفت فرقی بین شما و عیسی نیست او پیغمبر اولوالعزم است صاحب کتاب است و شما امام هستید، شما شارح قرآن هستید، شما مجری اوامر پیامبر هستید. خب پس ائمه ای که اینقدر معجزه داشتند یا خود عیسی مسیح چطور با همه امکانات ماورائی به دست اینها گرفتار شد و به صلیب کشیده شد؟ حالا یک عده آمدند آبروداری کنند و اصل نبوت را از این چالش ها نجات بدهند می گویند که آن عیسی نبود، قرآن می گوید وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبَّهَ نَهْ او را به صلیب کشیدند و نه او را کشتند بلکه یک کسی مشابه او بود. یک درسی هم (۶۴۵۹) داشتیم که امام حسین احتمال دارد کشته نشده باشد و مشابه داشته باشد، بعد اگر این کار واقعیت داشته باشد یک آموزه بدی دارد و آن این است که یعنی خدا فقط اینها را نجات می دهد؟ فقط ابراهیم را از آتش نجات می دهد و بقیه مردم که در آتش زندگی می سوزند کاری با آنها ندارد؟ یعنی زور خدا فقط برای یک نفر است، برای ده نفر، صد نفر، هزار نفر، ده هزار نفر و یک میلیون نفر است؟ بله؟ امر بر این صحابی مشتبه شد که پس علی ابن محمد الهادی النقی امام دهم با عیسی مسیح برابر است و هر کاری او کرده این هم می کند. چالش بعدی این است که ایشان فرمودند که من از عیسی هستم و عیسی هم از من است. دقت کنید! پیامبر این حرف را برای علی گفت، برای فاطمه گفت، برای حسن و حسین گفت، که فرمود: اینها از من هستند و من از آنها، ولی اینکه یکی از ائمه الهداة المهدیین بگوید من از عیسی هستم و عیسی از من است یک الفتی را نشان می دهد که یا منظور این است که امام هادی سلسله نسبش به عیسی می خورد، که ظاهراً اینطوری نیست، پیغمبر نگفته عیسی مسیح جزء اجداد من هست یا موسی ابن عمران هست، ابراهیم خلیل الرحمان را گفته که او از اجداد ماست، اسماعیل را گفته اما اینها را نگفته، یا اینکه این سلسله مراتب آبا و اجداد، پنهان بوده که امام هادی آن را علنی کرده که می گوید ما از عیسی هستیم یا اینکه اصل نبرد ادیان یک امر نفسانی است یعنی جنگ بین اسلام و مسیحیت در طول هزار و خرده ای سال، از وقتی که رسول الله بود و آغاز اسلام بود که یک جبهه ای با مسیحیت داشت در جنگ، دامنه اروپا را که فتح کرد اینها مسیحی بودند، چطور می شود که امام هادی از عیسی باشد! فراموش نکنید که شعار اهل بیت این است: أَوْلُنَا مُحَمَّدَ وَ سَطْنَا مُحَمَّدَ أَخْرُنَا مُحَمَّدَ یعنی همه ما یکی هستیم، پس وقتی که امام دهم از عیسی است قطعاً پیغمبر هم از عیسی است، آن وقت این مقابله چه معنایی پیدا می کند؟ جنگ بین اسلام و مسیحیت در طول بقا و حیات اسلام و مسیحیت! جنگ های صلیبی چقدر کشتار شد، زمان پیغمبر چقدر از هر دو طرف کشته شدند؟! بعد قرآن هم که همین را می گوید، می گوید: لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بَيْنَ رَسُولَانِ فرقی نیست. یعنی تو چه تابع عیسی باشی، چه تابع موسی باشی و چه تبعیت از ابراهیم کنی فرقی نمی کند همه آنها یکی هستند ولی ما می بینیم که مرزبندی شده؛ این مرز اسلام است، آن مرز مسیحیت است، آن مرز یهودیت است، اگر از اسلام پایت را این طرف تر بگذاری مرتد هستی و باید کشته بشوی، حتماً مسیحی ها یا یهودی ها هم برای خودشان همین را داشتند، یهودی ها که یادم هست در تورات

دارند که هر کس از دین آبا و اجدادی بیرون رود باید کشته بشود.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۴ - فایل صوتی ۶۴۶۵ - اگر اینگونه ارتباط درونی با پیروان بود، نیازی به قانون تقیه نبود! - الف - از جمله اختیارات شیطان که مؤمنین هم مستثنی نمی باشند. ب - اگر دلایل محکم بود، نظرات مخالفین اثری نمی کرد! - این گونه که نوشته اند برای پیامبر نیازی به کتاب نبود! - الان وقت عملی کردن چنین معجزاتی است! - جسم نادیدنی و اسم ناشیدنی است! قَالَ لِي عَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ مَسْأَلَةً فَاکْتُبْهَا وَضَعْ الْكِتَابَ تَحْتَ مُصْلَاكَ وَدَعُهُ سَاعَةً ثُمَّ أَخْرِجْهُ وَانْظُرْ قَالَ فَفَعَلْتُ فَوَجَدْتُ جَوَابَ مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مُوقَّعاً فِيهِ - كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ هَلْ يَحْتَلِمُ..... فَوَرَدَ الْجَوَابُ حَالُ الْإِيْمَةِ فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ، لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً وَقَدْ آعَاذَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَةِ الشَّيْطَانِ كَمَا حَدَّثَكَ نَفْسَكَ - نَظَرْتُ رَجُلًا مِنَ النَّوِيَّةِ بِالْأَهْوَاثِ ثُمَّ قَدِمْتُ سُرّاً رَأَى وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ فَأَتَيْتُ لَجَالِسَ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ ابْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ مِنْ دَارِ الْعَامَةِ يَوْمَ الْمُؤَكِّبِ [المركب] فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ وَأَشَارَ بِسَبَابَتِهِ أَحَدٌ أَحَدٌ فَرَدُّ فَسَقَطَتْ مَغْشِيًّا عَلَيَّ - تَذَكَّرْنَا آيَاتِ الْإِمَامِ فَقَالَ نَاصِبِي إِنْ أَجَابَ عَنْ كِتَابٍ أَكْتُبُهُ بِلَا مِدَادٍ عَلِمْتُ أَنَّهُ حَقٌّ فَكَتَبْنَا مَسَائِلَ وَكَتَبَ الرَّجُلُ بِلَا مِدَادٍ عَلَيَّ وَرَقٍ وَجَعَلَ فِي الْكُتُبِ وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ فَأَجَابَ عَنْ مَسَائِلِنَا وَكَتَبَ عَلَيَّ وَرَقَهُ إِسْمُهُ وَاسْمُ آبَوَيْهِ فَدَهِشَ الرَّجُلُ فَلَمَّا أَفَاقَ اعْتَقَدَ الْحَقَّ - دَخَلَ عَلَيَّ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَقَوْمٌ مِنْ سَوَادِ الْعِرَاقِ يَشْكُونَ إِلَيْهِ قَلَّةَ الْمَطَرِ فَكَتَبَ لَهُمْ كِتَاباً فَأُمْطِرُوا، ثُمَّ جَاءُوا يَشْكُونَ كَثْرَتَهُ فَخَتَمَ فِي الْأَرْضِ فَأَمْسَكَ الْمَطَرُ - سُئِلَ الرِّضَا عَنْ الْقَائِمِ قَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۸۸ حديث ۲۵، كتاب الخرائج و الجرائج اثر راوندى جلد ۱ صفحه ۴۱۹ حديث ۲۲، كتاب كشف المحجّه صفحه ۲۱۱-۲۱۲، كتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۵۵ حديث ۴۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۹۶ حديث ۲۸، كتاب اصول كافى اثر كلينى جلد ۱ صفحه ۵۰۹ حديث ۱۲، كتاب بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۱۵۷ حديث ۲۹، كتاب عيون المعجزات صفحه ۱۳۶ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۹۷ حديث ۲۹، كتاب اصول كافى اثر كلينى جلد ۱ صفحه ۵۱۱ حديث ۲۰، كتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۲۹۳ حديث ۶۷، كتاب قاموس البحرين صفحه ۱۸۱-۱۸۳، كتاب فرهنگ فرق اسلامى صفحه ۱۳۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۱۱۷ حديث ۳۹، كتاب مناقب آل ابى طالب اثر ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۴۴۰، كتاب بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۲۸۸-۲۸۹ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۱۴۲ حديث ۴۸، كتاب دلائل الامامة از حميرى صفحه ۴۲۶ حديث ۳۸۶، كتاب مدينة المعاجز جلد ۷ صفحه ۵۷۳-۵۷۴ حديث ۲۵۶۱ است. - كتاب صحيفه الابرار جلد يازدهم صفحه ۲۹۰، كتاب كمال الدين جلد ۲ صفحه ۶۴۸ حديث ۲، كتاب بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۳۳ حديث ۱۲ است.

درس اول: قطب راوندى محدث نامى از محمد ابن فرج نقل مى كند كه او گفت: قَالَ لِي عَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ مَسْأَلَةً فَاکْتُبْهَا وَضَعْ الْكِتَابَ تَحْتَ مُصْلَاكَ وَدَعُهُ سَاعَةً ثُمَّ أَخْرِجْهُ وَانْظُرْ قَالَ فَفَعَلْتُ فَوَجَدْتُ جَوَابَ مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مُوقَّعاً فِيهِ، امام هادى به حواری می گوید هرگاه خواستی مسئله ای بپرسی نیازی نیست پیش من بیایی. چون اینها در تبعیدگاه بودند در لشکرگاه و زندان بودند، اصلاً اینها را آنجا بردند که پیروانشان از آنها دور بشوند و مردم

شیعه به اینها دسترسی پیدا نکنند. امام هادی گفت هر وقت خواستی مسئله‌ای را بپرسی آن را بنویس و نوشته را زیر جانمازت بگذار و لحظه‌ای آن را واگذار سپس بیرون آور و بنگر. صحابی می‌گوید این کار را کردم جواب سوالم را در آن ثبت شده یافتم. خب تاریخ چه می‌گوید؟ می‌گوید وقتی که ائمة الهداة المهدیین یک چنین معجزاتی دارند پس دیگر تقیه برای چه ورود دارد؟ معصومین همینطور دل به دل، قلب به قلب، نفس به نفس امت را هدایت کنند، دیگر برای چه کلم الناس بیاید؟ صافی بگذارد و کتابت را آن گونه کند؟

درس دوم: اسحاق نقل می‌کند از اقرع، گفت: کَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ هَلْ يَحْتَلِمُ می‌گوید به امام حسن عسکری نامه نوشتم و گفتم که آیا امام محتلم می‌شود؟ یعنی در خواب یک چیز شهوی می‌بیند که آتش بیاید؟ پس از آنکه نامه را فرستادم با خود گفتم احتلام کار شیطانی است خدای متعال اولیای خویش را از این کار مصون داشته. سپس امام عسکری جواب داد: **فَوَرَدَ الْجَوَابُ: حَالُ الْأَئِمَّةِ فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ، لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً وَ قَدْ آعَاذَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ كَمَا حَدَّثَكَ نَفْسُكَ.** تاریخ چه می‌گوید؟ می‌گوید امام حسن عسکری گفت وقتی آدم محتلم می‌شود شیطان روی او کار کرده، یعنی آن حالتی که با زنی یا با مردی برنامه دارد آن شیطان است، خدای متعال اولیای خویش را از این کار مصون داشته! مگر خدا مؤمن را از شیطان حفاظت نمی‌کند که شیطان بیاید در خواب با او ور برود؟ بعد امام جواب داد حال ائمه در هنگام خواب همان حال بیداری است. خب تقویم یک چیزهایی می‌پرسد که آدم گیج می‌شود. امام حسن عسکری فرمود پیشوایان شیعه خواب و بیداری ندارد، درست؟ یادست هست که در یک درس پیغمبر سرش را گذاشته بود روی زانوی علی خوابش برده بود و وقتی بیدار شد دید فضیلت نماز عصر از دست رفته که می‌گویند رَدَّ الشَّمْسُ کرد حالا البته چیزی که گفته‌اند. پیغمبر به خورشید فرمان داد آمد عقب که وقت نماز عصر از بین نرود، اگر پیامبر بیداری و خوابش یکی است چرا بلند نشد که نمازش را بخواند؟

این بخش دوم باز از اسحاق است، از محمد ابن ربیع شیبانی، می‌گوید: **نَاطَرْتُ رَجُلًا مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوَازِ ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ ابْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ يَوْمُ الْمَوْكَبِ [المركب] فَنَظَرُ إِلَيَّ وَ أَشَارَ بِسَبَابَتِهِ أَحَدٌ أَحَدٌ فَرَدُّ فَسَقَطْتُ مَغْشِيًّا عَلَيَّ،** یکی از هم وطنان اهوازی، (در زمان پیغمبر اهواز با همین اسم بوده) محمد ابن ربیع شیبانی می‌گوید که ما در اهواز به یک نفر برخورد کردیم که تنویه است یعنی دوگانه پرست است؛ هم خدا هم بت، هم خدا هم منیت، هم خدا هم گره‌گشای کارت یعنی همنواعت، گفت ما نشستیم و باهم بحث کردیم، می‌گوید بحث‌های او به دلم نشست. ببین وقتی می‌گویم شیعه در حوزه فکر و فرهنگ و علم نیامده و فقط روی تعصب علیه حکام سنی بوده، یکی از دلایل آن این است. **وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي** حرفش را تصدیق کردم. عجب، جالب است، این شاگرد امام حسن عسکری است ها! بعد می‌گوید به سامرا آمدم، که اصل آن سُرَّ مَنْ رَأَى است یعنی شاد می‌شود کسی که آنجا را ببیند. حالا ما که نرفتیم آنهایی که رفته‌اند ببینند شاد می‌شوند؟ یا با یک کوه مشکلات برای حاجت‌روایی رفته‌اند و بدتر اعصابشان بهم می‌خورد! **إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ** امام حسن عسکری وارد شد **مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ** از دروازه عمومی. امام تا نگاهش به من افتاد فرمود: **أَحَدٌ أَحَدٌ فَرَدُّ** خدا یک دانه است دوتا نیست. دلیل آن را نگفت که خدا چرا یک دانه است؟ این محمد ابن ربیع شیبانی چرا به امام حسن عسکری نگفت

تو که می‌گویی أَحَدٌ أَحَدٌ فَرَدُّ، خدا یکی است، او دارد با من بحث می‌کند و می‌گوید خدا دوتا است، خب به چه دلیل؟
دلیلش را به من بگو تا من به او بگویم یا رویش را کم کنم یا او را قانع کنم!
اینها گذرگاه‌های می‌گیری تاریخ است.

درس سوم: راوی ابن شهر آشوب از محدثین است، از محمد بن عیّاش نقل می‌کند و می‌گوید در نشانه‌های امام گفتگو می‌کردیم. امام حسن عسکری زنده است امام است، برای بعد از او داشتیم حرف می‌زدیم و بحث می‌کردیم. یک ناصبی گفت اگر بر نامه‌ای بدون مداد بنویسید و او پاسخ داد درمی‌یابم که او حق است. یک کاغذ بدون خودکار، مداد و خودنویس چطوری می‌شود؟ باید یا با انگشتش بنویسد یا با یک چوب، خودش نمی‌بیند دیگر. این شخص که مخالف اهل بیت بود گفت برو به امام حسن عسکری بگو که ما مخالف شما هستیم اگر می‌خواهی موافق بشویم این کاری را که من می‌گویم بکن. محمد بن عیّاش می‌گوید مسئله‌ها را نوشتم و آن شخص بدون مداد بر برگه‌ای نوشت و در میان نامه‌ها گذاشت، نامه را فرستادیم و امام سوال‌های ما را پاسخ داد و بر ورقه‌ای (یعنی همان نوشتاری جوهر) نام آن شخص و اسم پدر و مادرش را نگاشته بود. آن شخص از هوش رفت چون به هوش آمد اقرار به حقانیت اهل بیت کرد. تاریخ می‌گوید که اگر اینطوری که این محمد ابن عیّاش نوشته و ردیف کرده و تنظیم کلمات کرده هست، پس فلسفه کتابت چیست؟ چرا پیغمبر باید کُتّاب داشته باشد؟ وقتی که می‌تواند نامه نانوخته را بخواند و پاسخ دهد چرا پیروانش را با هفت هشت تا کاتب درگیر کرد که بعد هم بقول امروزی‌ها کتاب را دودره کنند و یک چیزی بی‌مسما بسازند. مسما یعنی جواب می‌دهد؛ اسمی که گویای آن چیز است مثل اُدْعُونی، آن وقت باید بلافاصله اَسْتَجِبْ باشد. این که نیست از برکات دخالت‌های صدر اسلام است.

درس چهارم: حمیری راوی با سابقه عهده‌دار این درس است، می‌گوید گروهی از آبادی‌های عراق بر امام حسن عسکری وارد شدند و از کمی باران شکایت کردند (همدرد شما بودند)، امام نوشته‌ای بر آنها نگاشت که آن را بردند به زیر آسمان گذاشتند، باران بارید، آنقدر باران بارید که همه چیزشان را خراب کرد، دوباره پیش امام حسن عسکری آمدند و گفتند همه چیز از بین رفت ترمزش را بگیر! باران قطع شد؛ دَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ قَوْمٌ مِنْ سَوَادِ الْعِرَاقِ يَشْكُونَ إِلَيْهِ قِلَّةَ الْمَطَرِ فَكَتَبَ لَهُمْ كِتَابًا فَأَمَطُوا، ثُمَّ جَاءُوا يَشْكُونَ كَثْرَتَهُ فَخَتَمَ فِي الْأَرْضِ فَأَمْسَكَ الْمَطَرُ. تاریخ چه می‌گویی اینقدر ما را اذیت می‌کنی، مدام ما را انگولک می‌کنی، چه می‌گویی؟ تاریخ می‌گوید که سَلَمْنَا، امام حسن عسکری با یک نامه باران را برای مزارع خشک فرستاد. خب؟ قبول هم کنیم که این روایت دست‌ساز نیست و متصل است، تاریخ می‌گوید پسر این امام حسن عسکری یعنی امام دوازدهم که شیعه معتقد است حضور دارد؛ حضور علنی، و همه چیز به دست اوست و همه چیز در قدرت اوست چرا امام زمان از خدا نمی‌خواهد باران بیاید؟ چرا حجت ابن الحسن العسکری به پدرش اقتدا نکرد؟ امام حسن با یک نامه‌اش دوش آب را بر سر آن شهر باز کرد که گفتند همه چیز از بین رفت، دوباره آن را بست، پس چطور امام دوازدهم این کار را نمی‌کند؟ آن هم کشور اهل بیت، کشور شیعه! مردم سال‌های سال دخیل اینها بودند، به اینها عریضه می‌دادند و منتظر اینها بودند. نمی‌دانم جواب تاریخ را چه بدهم؟ به تاریخ فحش بدهم یا به خودمان فحش بدهم؟

درس پنجم: از امام رضا است. کمال الدین سند را به صحابی امام رضا، ریان ابن صلت رسانده. ریان ابن صلت گفت که سئل الرضا از امام رضا سوال کردند عن القائم از آن کسی که قرار است قیام کند. قال: لا یرى جسمه ولا یسمی باسمه تعریف امام دوازدهم از لسان امام رضا این است: می گوید جسم او دیده نمی شود. آن وقت اینهایی که در طول هزار و خرده ای سال ادعا کردند که ما امام زمان را دیده ایم، چه دیده اند؟ امام رضا دارد می گوید که جسم حجت ابن الحسن المهدی دیده نمی شود. خب این هم از تشرفات! تشرفاتى که خیلی خیلی بزرگش کردند و گنبد و بارگاه برایش درست کردند. و لا یسمی باسمه اسم او را هم نباید بیاوری. خب این چه امام زمانی است؟ اسم او را نیاور، ما به اسم او کار داریم و می خواهیم او را قسم بدهیم؛ یابن الحسن، امام دوازدهم، معصوم چهاردهم! مردمی که پیرو تو هستند حق ندارند اسم تو را بیاورند و جسم تو هم دیده نمی شود! شما انتظار دارید که یک چنین امامی لا اقل برای شیعه کن فیکون کند؟ لا اقل برای ایران که مرکز تشیع جهان است خشکسالی را رد کند؟ گرانی را رد کند؟ ظلم و ستم و فساد را رد کند؟

(فایل صوتی ۶۸۹۶ - درس چهارم) امام غائب و ممنوع الذکر! کتاب کمال الدین و تمام النعمه جلد دوم از شیخ صدوق، از امام رضا است. حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكٍ الْفَرَارِيُّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الرَّيَّانِ ابْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سئل أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يَرَى جِسْمَهُ وَلَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ. امام غائب نه دیدنی است و نه شنیدنی. شنیدنی یعنی چه؟ یعنی اسمش را نیاور، نباید بیاوری، ممنوع است. خب یک چنین امامی که در زندان زمان است چگونه می خواهد مددکار جامعه بشریت و بالخصوص شیعه باشد؟ در یک روایتی ائمه نقل می کنند و می گویند که امام از مردم پنهان نیست مثل آفتاب پشت ابر است. آفتاب پشت ابر کارایی دارد و همه جا را روشن می کند، انرژی آن می رسد، حیات بخش است ولی امام دوازدهم لا یرى جسمه دیده نمی شود، و لا یسمی باسمه اسمش را هم نباید بیاوری.

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۵ - فایل صوتی ۶۴۶۶ - قدرت غیبت از همه قوای دینی بالاتر است! - وقتی که کف دست مو در آورد وعده ظهوری دین تحقق می یابد! خَرَجَ فِي تَوْقِيعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَانِي فِي مَحْفِلٍ مِنَ النَّاسِ - خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطِّ أَعْرَفُهُ: مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورُ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ كُلَّ مُنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ وَخَفَّضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهَا - کتاب صحیفه الابرار جلد یازدهم صفحه ۲۹۴، کتاب کمال الدین جلد ۲ صفحه ۳۸۲ حدیث ۱، کتاب بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۳۳ حدیث ۹ است. - کتاب صحیفه الابرار جلد یازدهم صفحه ۲۹۴، کتاب کمال الدین جلد ۲ صفحه ۴۸۳ حدیث ۳، کتاب بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۳۳ حدیث ۱۰ است. - کتاب صحیفه الابرار جلد یازدهم صفحه ۴۰۴ حدیث ۹۲، کتاب کمال الدین جلد ۲ صفحه ۶۷۴ حدیث ۳۰، کتاب بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۲۸ حدیث ۴۶ است.

درس اول: از علی ابن عاصم کوفی در معرفت امام دوازدهم نقل می کند، می گوید: خَرَجَ فِي تَوْقِيعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ کلماتی که از حجت ابن الحسن العسکری نقل می کنند، که در غیبت صغری ارتباط از طریق چهارنایب خاص ایجاد

می شد به آن توقیع می گفتند. می گویند امام غائب فرمود: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ، دو بار لعنت کرد، می گوید خدا لعنت کند خدا لعنت کند کسی را که اسم مرا در مجالس مردم بیاورد. پس یعنی ایشان هم امام غائب است و هم اسمش غائب است، آن وقت چطوری مردم می خواهند به ایشان عرض ارادت کنند؟ یعنی حرف زدن بر ایشان هم باید در درهای بسته باشد؟ حالا اگر بگویند که نه این اسم خاصش که محمد است، آن منظور است، خب آن که الان در بین شیعه معروف است، الان کتاب هایی که چاپ می شود همه به عنوان محمد المهدی ثبت می کنند، اسمش محمد است و مهدی عنوانش است. پس اینجا سؤال تاریخ این است که ابهام دو شاخه می شود: یکی این است که نباید اسم ایشان را بیاورند و در نتیجه فراموش می شود. یکی هم این است که الان چرا اسم او را می آورند؟ شاید بگویند که اینجا کشور شیعه است عیب ندارد! خب مگر اینجا اهل سنت زندگی نمی کنند؟ نشریات به دست آنها نمی رسد؟ خب پس این سَمَّانِي چیست؟

(فایل صوتی ۶۸۹۱ - درس چهارم) خودش که نیست نامش را هم نباید گفت! کتاب کمال الدین جلد ۲ صفحه ۴۸۲ باب ۴۵ حدیث ۱، ایضاً از امام غائب است. می گوید: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ. ببینید چقدر امام آخرین، سِکرت است، پنهان است، مخفی است! آن مشاهده را که در آن درس قبل برایت گفتم. اینجا می گوید اصلاً اسم من را نباید بیاورید، پس چطوری باید به امام دوازدهم اعتقاد داشت؟ اسم مرا را نیاورید یعنی معرفت من را هم اعلام نکنید، یعنی مرا برای دیگران معرفی نکنید. خب چطوری مردم ایشان را بشناسند؟ یعنی اینهایی که الان به نام امام غائب این کارها را می کنند، پانزده شعبان طاق نصرت می بندند، خرج می کنند، آیا اینها ملعون هستند؟ خب ببینید، دیگر این کلام خود حضرت است. اینهایی که روزهای جمعه و شب های جمعه به امام دوازدهم توسل می کنند، آیا اینها ملعون هستند؟! خیلی حرف بزرگی است، خیلی حرف سنگینی است! اصلاً این جایگاهی ندارد که بگویی بروجردی این را گفت، خیلی روان و سلیس و آشکار و معلوم! دقت کن مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، دو دفعه گفته لعنت شده ای، مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ هر کس اسم مرا، نام و نشان مرا در هیئات بیاورد. محفل شامل مساجد می شود، محافل می شود، حسینیه ها می شود. متشرعین چه جواب دارند بدهند؟ خب امامی که اسمش هم حتی باید گفته نشود، چطور باید مردم به او رجوع کنند، تعظیمش کنند؟ تکریمش کنند؟ منتظرش باشند؟ چطور؟! اسمش را نیاور، آیا بدون اسم می شود؟ ببینید موضوع امام دوازدهم چقدر حساس است و الان شیعه از کلمات ایشان چقدر فاصله دارد. یک چند دوره گیرم آمده درباره امام عصر که برایتان می خوانم. کسی نگوید او را دیده، کسی هم حق ندارد اسمش را بیاورد و تبلیغش را کند. پس چرا الان شیعه، اینطوری باز و گسترده اظهار ارادت می کند؟ آیا معنای این مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ این نیست که باید در دلت امام غائب را داشته باشی و حق نداری بروز بدهی؟ آیا این معنایش نیست؟ بابا این که خیلی روشن است ای باسواد! آدم یاد آن شعر می افتد:

هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

باز به مدل دیگری گفته اند: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطِّ أَعْرَفُهُ. این را محمد ابن عثمان عَمری (که عَمری نوشته می شود) که یکی از نواب اربعه است می گوید، می گوید این نامه آمد به دست خطی که می شناختم. اینجا هم تاریخ رها نمی کند

يقه مى گيرد، نمى گويد خَرَجَ تَوْقِيعٌ مِنْ صَاحِبِ الزَّمان، مى گويد بِخَطِّ اَعْرِفُهُ به خطى كه مى شناختم. مى شود گفت اين جناب محمد ابن عثمان عَمَرى يا تقيه كرده، كه باز همان مى شود كه وقتى براى امام غائب تقيه كنى خودش كه غائب است معرفتش هم غائب است خب تو ديگر دارى از چه چيزى تبليغ مى كنى؟ گفت كه مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ كَسَى كه اسم مرا در جمع مردم بياورد بِاسْمِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. اين هم مانند همان مباحث قبل است.

درس دوم: (بازخوان از تدریس ۴۹۳۲). از محمد ابن على ماجيلويه (مثل قولويه، مثل ابن بابويه يك ذره تلفظش سخت است) از محمد ابن يحيى از محمد ابن حسين از محمد ابن اسماعيل از ابو اسماعيل سراج از بشر از جعفر از مفصل ابن عمر از ابو بصير از امام صادق. اين درس هم از آن ريزه‌هاى روايات است، رفتى ميوه فروشى ميوه بخري مى گويى درشت‌هايش را بده، مثلاً پرتقال، مى گويد درشت‌هايش آب ندارد ريزه‌هايش آب دارد، حالا درشت‌هاى از روايات، احاديث و آيات خط اكثريت را تشكيل مى دهد و اين نتيجه‌اش است، اين نتيجه‌اش است كه كشور اهل بيت با بى آبي مواجه است يعنى نفوس شيعه در اين كشور آنقدر مغضوب خدا قرار گرفته‌اند كه بايد اهالى استان‌هاى مختلف كوچ كنند و بيرون بيايند، بعد ما در تاريخ اهل بيت چه داريم؟ در زمان امام زين العابدين خشكسالى شد و مردم آمدند گفتند بيا برويم نماز باران بخوانيم. حضرت فرمود: من چرا بيايم، يكى از اين خدمتگزاران مى آيد. مردم يكى از برده‌هاى حضرت را بردند در بيابان نماز خواند، اينطور كه نوشته‌اند تا نماز تمام نشده باران شديد شروع به باريدن كرد. سؤال تاريخ است، يقه گير است: مى گويد وقتى كه خدمتگزار يك امام مى تواند خشكسالى را از بين ببرد پس وجود امام غائب چگونه نمى تواند باران بدهد؟ خب حالا اين بحث كارشناسى شده است. امام صادق فرمود: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا تَنَاهَيْتِ الْأُمُورَ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَهُ كُلَّ مُنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ خَفَضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهَا، امام صادق يك طوري اين ساندويچ را در كاغذ پيچيده كه ظاهرش غير از باطنش است. مى گويد هرگاه امور به صاحب اين امر رسيد (يعنى ظهور) خداى متعال گودى‌هاى زمين را براى او بلند و ارتفاعات آن را براى او پست مى كند، يعنى كره زمين يكسان مى شود. اصلاً اينطوري ممكن است؟ مگر كره زمين گرد نيست؟ خب اين چطوري مى خواهد صاف و يكدست بشود؟ يعنى شما از اينجا بتوانى كانادا را ببينى كه آن آنطرف كره زمين است ولى مى توانى ببينى! تاريخ دست بردار نيست. بعد مى گويد تا حدى كه دنيا نزد وى يعنى امام دوازدهم به منزله كف دست شود يعنى صاف شود، خيلى حرف است ها! بين نمى گويد خاورميانه، نمى گويد كره زمين، دنيا را مى گويد، دنيا مى داني يعنى چه؟ دنيا يعنى بالا را نگاه كن، آسمان را مى ببينى؟ ابر، ستاره، خورشيد و ماه را مى ببينى؟ با چشم‌هاى علمى دورترها را مى ببينى؟ حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ دنيا در كف دست اوست. اينجا به همان ظهور واقعى مى خورد كه دنيا تغيير پيدا مى كند. ولى اين ادامه‌اش خيلى حساس و دقيق است؛ مى گويد آيا شما اگر مويى در كف دستتان پيدا شود آن را نمى ببينيد؟ روش تحقيق را ببينيد! مى گويد كه بيا كف دست من را ببين يك مو كف دستم نيست. آيا كف دست مو درمى آورد؟ شما از كسى شنيده‌اى كه كف دست مو دربياورد؟ مى گويد همانطور كه كف دست مو درنمى آورد و تو نمى ببينى اين پيش‌بينى‌ها محقق مى شود. يا اباالفضل، چه شد؟ اين وعده تا كجا رفت؟! رفت خيلى خيلى دور. وعده دين در ظهور

تفسیرش این است: فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهَا دُنْيَا كَفِ دَسْتِ اِمَامِ غَائِبِ! دقت کنید این ماحصل بحث است، کف دستی که مو در نمی آورد که شما موی آن را ببینید، این دو دوتا چهارتا چه می شود؟ مو کف دست، این ناممکن است، مثالی که زده، می شود چه؟ می شود همان که علماء می گویند اَلْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ، یعنی آدم عاقل یک اشاره کنی خودش می فهمد! این درس از آن زیرخاکی هاست، از آنهایی است که هرچه خواستند روی آن را پیوشانند بالاخره یک نفر آمد و خاک ها را کنار زد. یعنی وعده دین در ظهور وقتی محقق می شود که کف دست شما مو در بیاورد! آن وعده ای که می گوید: حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كُلِّ دُنْيَا را فرا بگیرد، نه اینکه منظور فقط آسیا باشد.

درس سوم این فایل به علت باز خوان و تشابه به فایل صوتی ۳۸۷۶ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۶ - فایل صوتی ۶۴۶۷ - کلام خدا یعنی خود خدا! - خلاف این نظریه در تاریخ ثبت شده است! - قابل توجه ملاحظی ها! - چگونه شیطان زُداست در حالی که مجموعه شیطنت در آن است؟! -

- این معجزات چرا تعطیل شده است؟ - بلند پروازی های ادیان در بزرگنمایی های توانمندی خود، باعث سرافکندگی شریعتمداران می شود!: عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ الْقُرْآنُ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ - وَ عَنْ عُقْبَةَ ابْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ فِي إِهَابٍ مَا مَسَّتْهُ النَّارُ - وَ عَنْ الْحَجَّالِ عَنْ قُطَيْبَةَ ابْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ - الثَّوَابُ ۱۲۹: بِالْإِسْنَادِ الْمَتَقَدِّمِ فِي الْبَابِ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْمُصْحَفِ نَظَرًا - مستدرک ۴ / ۳۰۰: ابْنُ أَبِي جُمُهورٍ فِي دُرَرِ اللَّثَالِي عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِيهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَمٍّ - مُحَمَّدٌ ابْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ سَلَمَةَ ابْنِ مُخْرِزٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ - الْحُسَيْنُ ابْنُ بَسْطَامٍ، وَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ جَعْفَرٍ النَّزَّيْسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى الْأَزْمِنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ سَلَمَةَ ابْنِ مُخْرِزٍ عَنِ الْبَاقِرِ قَالَ كُلُّ مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ سُورَةُ الْحَمْدِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ وَ كُلُّ عِلَّةٍ تَبْرَأُ بِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ - جامع الاخبار ۱۲۵: . كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۸۰، كتاب جامع الاخبار صفحه ۱۲۵ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۱۱۸، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۲۳۳، كتاب جامع الاخبار صفحه ۱۳۹ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۱۳۶، در كتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۲۷۹ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۲۰۴، كتاب الثَّوَابُ صفحه ۱۲۹ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۲۳۶، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۳۰۰ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۲۳۶، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۴ صفحه ۳۰۱ است. - كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۲۶ است. - كتاب وسائل الشيعه جلد ۶ صفحه ۲۳۱ است.

درس اول: از محمد ابن علی از رسول الله، فرمود: الْقُرْآنُ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قرآن از همه چیز بالاتر است، دُونَ اللَّهِ غیر از خدا. حالا اینجا دقت کنید! خدا هست که قرآن هست اگر خدا نباشد قرآن که نیست، به مجموعه کلمات خدا قرآن گفتند، آن وقت اینجا می گوید که قرآن از همه بالاتر است غیر از خدا. وقتی که خود خدا با کلامش فرق نمی کند اینکه بگوییم کلام خدا غیر از خدا از همه بالاتر است یک اشتباه روایی است.

درس دوم: از عقبه ابن عامر الجهنی از رسول الله؛ فرمود لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ فِي إِهَابٍ مَا مَسَّهُ النَّارُ می گوید اگر قرآن در یک پوست باشد آتش به آن نمی رسد. یعنی یکی از معجزات قرآن این است که صفحه آن آتش نمی گیرد، آیا یک چنین چیزی بود یا نه! پس این صُحفی را که جمع کردند در خلافت عثمان، کتابت کتاب همه را آتش زدند چطور این قرآن آتش گرفت؟ این را یک چیزی می گویند بعد یک واقعیتی را کنارش می گذارند، می دانی برای چه؟ برای اینکه أَفَلَا تَعْقِلُونَ فعال بشود أَفَلَا تَشْعُرُونَ.

(فایل صوتی ۶۹۸۶ - درس اول) پس آنچه که زمان خلیفه دوم رخ داد چه می باشد؟ طبرانی در معجم الکبیر و بیهقی در شعب الایمان آورده اند، از رسول الله است. لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ فِي إِهَابٍ مَا مَسَّهُ النَّارُ اگر قرآن را در داخل پوستی قرار دهند آتش آن را نمی سوزاند. در زمان خلیفه اول و دوم قرآن هایی که در دست مسلمین بود را جمع کردند و به جز کتابت عثمان ابن عفان خلیفه سوم همه را آتش زدند. اینجا می گوید قرآن آتش نمی گیرد، آنجا همه را آتش زدند. بین اگر یک چیزی انسان می گوید، باید در مرحله عمل هم خودش را نشان بدهد، به آن می گویند ثبت با سند. سند، این حرفی است که پیامبر زده، ثبت لحظه ای تاریخ این است که خلیفه رسول الله اقدام به جمع آوری قرآن کرد و همه را آتش زد و آتش هم گرفت و سوخت و خاکستر شد. یعنی یک چنین حرفی اجراییات ندارد!

درس سوم: از حِجَال از قُطْبَة ابن میمون از عبدالاعلی از امام صادق. مُلَّا لَغْتِي؛ در قدیم می گفتند مُلَّا لَغْتِي، آنهایی که در قرائت نماز یا در تلاوت قرآن خیلی سخت گیری می کردند به آنها مُلَّا لَغْتِي می گفتند. جدیدی ها می گویند لفظ کلام، می گوید لفظ کلام حرف می زنند. امام صادق در کرسی تدریس به یارانش فرمود: الْعَرَبِيَّةُ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ می گوید آنهایی که خیلی ملاحظات اعراب گذاری را می کنند اصل موضوع را جابجا می کنند. دقت کنید؛ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ. اصحاب عربی چه کسانی هستند؟ ادبای زبان عرب هستند، آنهایی که خودشان را در نظام اعراب گذاری ملزم می دانند که حتماً رعایت همه اصول بشود. حالا امام صادق آب پاکی را روی دست شان ریخته و می گوید اصحاب عربی، اینها کلمات را جابجا می کنند. حالا اینجا چند تا معنا دارد: یا اینکه ردگم کنی است، معربین برای اینکه واقعیت ها را در آیات جابجا کنند آمدند روی اعراب گذاری تکیه کردند شدت دادند یا اینکه نه، آنقدر فرع را گرفتند که اصل در رفته، مثل مسئله فروع دین که امام صادق فرمود مردم فروع دین را گرفتند و اصول دین را فراموش کردند. این کلام خیلی مهم است ها! یادتان باشد جزء مباحث کلیدی است؛ أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

درس چهارم: این کتاب الثواب چیست؟ شاید منظور همان کتاب ثواب الاعمال باشد، با اسناد و مدارکش نقل می کند از رسول الله، می گوید که چیزی به اندازه قرآن خواندن برای شیطان گران نمی آید. حالا این سند است، ثبت آن را برویم بیاوریم. لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْمُصْحَفِ نَظَرًا آیا شیطان از قرآن خوان فرار می کند؟ آیا شیطان از قرآن در می رود؟ آن سند را بخاطر بیاور که جبرائیل به پیغمبر گفت خود قرآن فتنه به پا می کند، یادت هست؟ چطور آن وقت شیطان از قرآن فرار می کند؟ آیا از قرآن خوان فرار می کند؟ پس آن چهارصد قاری معروف و معتبر کوفی که آمدند در جنگ خوارج، نهروان، شمشیر کشیدند روی قرآن مجسم علی ابن ابی طالب چه شد؟ چطور

شیطان رفت در جلد آنها و از آنها فرار نکرد؟ آیا شیطان از قرآن فرار می کند؟ پس چطور در صفین آن را برد در سرنیزه؟ چه کسی قرآن را در سرنیزه برد؟ ها؟ آیا عمرو ابن العاص قاری نبود، حافظ قرآن نبود، ناقل قرآن نبود، قرآن مدار نبود؟ معاویه ابن ابوسفیان خال المومنین دایی مومنین (بقول اهل سنت) کاتب وحی نبود؟ بین یک چیزهایی می گویند فقط کافی است تو ذره بین را برداری بیفتی به جان کتاب های مستند بعد در می آوری خروار خروار.

درس پنجم این فایل با موضوع خواندن سوره حمد برای شفا به علت بازخوان به فایل ۴۹۸۸ ملحق گردید.

درس ششم: این درس دو قسمت است. **قسمت اول:** از ابْنِ أَبِي جُمهُورٍ فِي دُرَرِ اللَّئَالِي (در کتاب دُرَرِ اللَّئَالِي) از عبدالملک ابن ابی عُمیر از رسول الله. پیغمبر چه فرمود: فرمود شفای هر دردی سوره فاتحه الکتاب است یعنی حمد. رسول الله یک چک کشیده و به امتش داده، اصلاً سرطان معنا ندارد، بیماری های تناسلی نه، کرونا نه، هیچ، حرفش را هم نزن، کشور مسلمان ها است دیگر، کشور نمازخوان ها است. پیغمبر فرمود: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ فِيهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ نه یک درد، نه ده تا رنج، نه بیست تا بیماری، فاتحه بخوان فاتحه همه بیماری ها را خوانده ای. در السنه مردم هست می گوید که فاتحه اش خوانده است یعنی کارش تمام است.

قسمت دوم: از ابوسعید خدری نقل می کند از رسول الله. رسول الله فرمود: فاتحه الکتاب شفای هر زهر و هر غم و غصه ای است فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَمٍّ (هم - خ). هم: هم و غم، کُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ. خب یا رسول الله پس آیا حمد پادزهر است؟ بله. بفرمایید که وقتی به شما سم دادند حمد یادت رفته بود بخوانی؟ ها؟ چرا نخواندی؟ به فرزندان و اهل بیت، حکامشان تماماً سم و زهر دادند، چرا حمد را نخواندند؟ اینها که وجودشان آیات و سوره ها است! جواب اینها را چه می خواهند بدهند؟ یک چیزی گفتند در حدِّ کَلِمِ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ که عقل هزار و چهار صد و چهل و چهار سالی ها اینها را می پذیرفت، الان می گویند به دلیل به سند به مدرک بیا حرف بزن.

درس هفتم: این درس هم دو بخش است: **بخش اول:** از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد ابن سنان از سلمة ابن مَحْرَز از امام باقر است. امام باقر چه فرموده؟ فرمود که اگر سوره حمد کسی را شفا ندهد هیچ دارویی برای او افاقه نکند. یعنی حرف اول و آخر را سوره حمد می زند. چقدر این سوره حمد مهم است! حالا نروی امتحان کنی آبروریزی کنی، تو باور نکن زیر سبیلی رد کن، از این گوش آمد از آن گوش رد کن، نگویی که چرا اینطوری شد؟ چرا را نگو! ول کن، فقط بفهم! می گوید امام باقر فرمود: مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ وقتی سوره حمد کارایی نداشته باشد هیچ چیزی کارایی ندارد. یعنی حمد، کلید اسم اعظم است. حالا حساب کن یک عمری آبا و اجدادتان سوره حمد را خواندند، در نماز خواندند، در مجالس ترحیم خواندند، در کنار بیمار خواندند، آن وقت چه شد؟ آیا نتیجه گرفتند؟ **بخش دوم:** از حسین ابن بسطام است از محمد ابن جعفر النَّرْسِي از محمد ابن یحیی الارمینی از محمد ابن سنان از سلمة ابن مَحْرَز از امام باقر. کُلُّ مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ سُورَةُ الْحَمْدِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. تَبَرَّأ، از تبری می آید یعنی برائت، دور شدن. امام باقر اینجا اضافه کرد؛ حمد و قل هو الله، لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ هیچ چیزی نمی تواند او را تبرئه کند از بیچارگی ها، وَ كُلٌّ عَلَيْهِ تَبَرُّأٌ بِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ و می گوید که هر بیماری با این دو سوره خوب می شود. این حمد و قل هو الله را که برای میت می خوانند مثل اینکه امام باقر منظورش همین بوده، در مجالس ترحیم می گویند رَحِمَ اللَّهُ مَنْ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ

مَعَ الصَّلَوَاتِ بَعْدَ صَلَوَاتِ مِی فَرَسْتَنْد و بعد حمد و قل هو الله را می خوانند، حالا امام باقر می فرماید اگر حمد و قل هو الله را بخوانی بری می شوی از همه آنچه که تو را ناخوشایند است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۷۷ - فایل صوتی ۶۴۶۸ - در دایره تقدیر، هر آنچه که در حوزه اضداد هست فعال می باشد! - جایگاه دارد چنین است، اگر نبود چه می شد! - الف - آیا داروی ضد مرگ شنیده اید؟ ب - دری که هرگز بسته نمی شود، البته در خواب و خیال!: قرب الأسناد ۹۵: الحسن ابنُ ظریف عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ رُقِيَ يُسْتَشْفَى بِهَا هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّهَا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ - التوحيد ۳۸۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ابْنِ يَزِيدَ التَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرُّقَى أَتَدْفَعُ مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا فَقَالَ هِيَ مِنَ الْقَدَرِ - عُدَّة الداعي ۱۴: قَالَ الْبَاقِرُ لِي وَ لَا تَمَلَّ مِنَ الدَّعَاءِ فَإِنَّهُ مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ - فلاح السائل ۲۸: مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْمِيِّ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْحَبَّةِ السُّودَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ حَتَّى السَّامَ قُلْتُ بَلَى قَالَ الدَّعَاءُ - وَ فِيهِ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدٍ ابْنِ عِيسَى عَنْ زِيَادِ الْعَبْدِيِّ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا قَالَ الدَّعَاءُ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۴۴۰، كتاب قرب الاسناد صفحه ۹۵ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۴۶۰، كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۶۷، كتاب الاختصاص صفحه ۲۲۳ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۴۶۴، كتاب عُدَّة الداعي صفحه ۱۴، از امام باقر است. - كتاب فلاح السائل صفحه ۲۸، كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۴۶۸ است. - كتاب فلاح السائل صفحه ۲۸، كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۴۶۸ است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۵۱۶۰). **بخش اول:** حسن ابن ظریف از حسین ابن علوان از جعفر از پدرش (از امام صادق، امام صادق از امام باقر). رسول خدا چه فرمود؟ به پیامبر گفتند که این دعاهايي که انسان به وسیله آنها شفا می گیرد آیا جلوی قضا و قدر را می گیرد؟ خیلی ها این سوال را هم مطرح می کنند که اگر جبر است پس دعا چیست و به چه درد می خورد؟ حضرت فرمود خود این دعاها هم از قضا و قدر الهی هستند؛ قیل له یا رسول الله رُقِيَ يُسْتَشْفَى بِهَا هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّهَا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ. می گویی دعا که اثر نمی کند برای چه بگوییم؟ توسل که بی اثر است برای چه خودم را معطل کنم؟ این درب خانه خدا که باز بشو نیست خب برای چه دربش را بگوییم؟ این شماره تلفن خدا جواب نمی دهد یا اشغال است یا می گوید در دسترس نیست. می گوید تو دعا می کنی اراده اوست، نمی کنی خسته شدی زده شدی اراده اوست، شماره تلفن خدا را می گیری اراده اوست، از او بدت می آید اراده اوست. حوزه جبر خیلی گسترده است. در برابر خواست خدا شفا هست گره گشایی هست، حالا تو الان نمی دانی این خواست خدا چیست، الان چند تا دکتر عوض کردی تو مأمور به دکتر بردن هستی، یعنی عقل می گوید، ولی دین یک چیز دیگر می گوید، دین

می گوید که خدا باید شفا بدهد. حالا این خدا باید شفا بدهد همان جبر است. از این طرف دلت نمی آید مریضت را به دکتر نبری یا اینکه خودت در فشار درد و رنج هستی می گویی هرچه خدا خواست، یک عده کمی هستند این حرف ها را می زنند، اولاً بشر طاقت درد ندارد، اگر یک جایش درد بگیرد باید دنبال مسئولش بگردد. طرف به من می گوید که من می روم خودم را وسط جاده وسط خیابان می اندازم تا ماشین از روی من رد بشود، در حالی که خدا نخواسته، خب تو از کجا می دانی که خدا نخواسته؟ تو هر کاری می کنی آن کار اراده اوست، به وسیله سوء القضاء حلقه را تنگ کرده و میل به خودکشی فراوان شده، طبق آنچه که در جامعه مشهود است و یک قلبی به ما عریضه می دهند ولی خیلی ها هم به خودکشی موفق نمی شوند و خیلی ها هم بدبخت تر می شوند، یعنی خودکشی می کند نمی میرد و تا الان هر چه بدبختی داشته شده یک قوز بالا قوز.

بخش دوم: علی ابن احمد ابن محمد ابن عمران الدقاق از محمد ابن ابی عبدالله الکوفی از موسی ابن عمران نخعی از عمویش حسین ابن یزید النوفلی، از علی ابن سالم از امام صادق. این بخش دوم هم که از امام صادق است، مثل موضوع قبل است. علی ابن سالم می گوید از امام صادق پرسیدم که آیا این دعاهایی که بر بازو و گردن می آویزند حادثه ای که مقدر شده را تغییر می دهد؟ دقت می کنی؟ گردن بند می اندازی یک چیزی است، ستاره داوود است، یک اسم هایی بر آنها می گذارند، پول هایی می گیرند، اصلاً دعا معاوضه با پول بشود یعنی دکان یعنی دارد داد می زند، حالا ممکن است کلاه شرعی هم سرش بگذارند، نمی گوید به من پول بده بلکه می گوید من این پول را فلان جا برای تو مصرف می کنم، بیا خرجش اینقدر است، باز می ارزد اگر جواب بدهند! خیلی ها را دیدم که با این کلک ها رفتند به حاجات رسیدند بعد مثل سگ پشیمان شدند. ما خیلی مزدوجین داریم که یکی از آنها یا دوتای آنها دنبال همین (بقول اعوام) جادو جنبل ها رفتند، یک مانعی داشتند یا این او را نمی خواست یا او این را نمی خواست یا خانواده ها موافق نبودند بعد دعا گرفتند، بعد از چند وقت دشمن خونی هم شدند و جدا شدند. یا بچه همینطور! بچه به دنیا می آورد هرچه دارد خرج می کند، به تحریک دیگران آبی بچه چراغ خانه است، آبی بچه محل مرکز الفت زن و شوهر است، وقتی که بچه می آورد آنقدر اذیتش می کنند یا بچه اذیت می کند یا روزگار، یعنی اینقدر روزگار این بچه را دچار بیماری ها می کند که طرف روزی هزار بار می گوید غلط کردم. غرض این است، همه چیز دست خودش است منظور این است. اینجا امام صادق گفت که سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّقَى هَمَانِ چیزهایی که می اندازد که در دست بند است یا در گردن بند است. أَتَدْفَعُ مِنَ الْقَدَرِ آیا قضا و قدر را دفع می کند؟ شَيْئاً فَقَالَ هِيَ مِنَ الْقَدَرِ خود این قضا و قدر است یعنی همین کاری که تو الان می کنی، همین که تحریک شدی رفتی یا مجبور شدی رفتی. قرآن چه گفت؟ گفت موقعی که می خواهیم پیغمبر بفرستیم اول گوش های مردم را می گیریم می پیچانیم، پدرشان را درمی آوریم و اذیتشان می کنیم تا بعداً مجبور بشوند و ربّاه بگویند، و الهه بگویند، یعنی آن پیچاندن و آن اذیت و آزار کردن از ماست، پیغمبر فرستادیم هم از ماست، حالا برعکسش؛ اذیت و آزارهای مختلف در زندگی از ماست، رفتن پیش جادوگر، پیش این و آن که مثلاً می گویند ما راه را باز می کنیم آن هم از ماست، درست مثل سرقت، مثل قتل، همه آن دست خودش است.

درس دوم این فایل با موضوع درخواست از درگاه خدا به علت باز خوان به فایل ۵۱۱۴ ملحق گردید.

درس سوم: امام باقر فرمود که وقتی دعا می کنی جواب نمی آید؟ دلمرده می شوی؟ دلسرد می شوی؟ نکن، نشو، تو کارت را بکن زیرا که خدا برای دعا مقام بالایی قائل است لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ. تَمَلَّ از ملول بودن، در هم رفتن و افسرده بودن می آید. وَ لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ دعا مقامش پیش خدا زیاد است حالا اگر جواب نمی دهد تو اینطوری مأیوس نشو. خب به چه درد می خورد؟ مقام دعا زیاد باشد یا کم باشد وقتی که درد را علاج نمی کند گره را که باز نمی کند به چه درد می خورد؟ حالا بیا این همه در فرهنگ دینی در باب دعا ما فهرست داریم، خیلی حدیث، روایت و آیه داریم ولی وقتی اثر نمی کند چه؟ وَ لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ ملول نشو از دعایی که بر سرت می خورد. وقتی جواب نمی دهد از شش تا فحش بدتر است. طرف وقتی در خانه است ولی می گوید نیست برای مراجعه کننده از هزارتا بد و بیراه بدتر است، وقتی که گوشی دستش هست و جواب نمی دهد بعد روانی سنگین دارد. حالا می گوید تو ناراحت نشو، موقعیت دعا مهم است. خب مهم نباشد! بقول عوام می خواهم صد سال سیاه مهم نباشد وقتی جواب نمی دهد به چه درد می خورد؟

درس چهارم: بخش اول: این درس دو بخش دارد. بخش اول از امام باقر است و بخش دوم از امام صادق است. از محمد ابن حسن ابن الولید از محمد ابن حسن الصفار از احمد ابن محمد ابن عیسی از حسین ابن سعید از علی ابن اسماعیل میثمی از ربیع از محمد ابن مسلم از امام باقر است. امام باقر سند درس را به رسول الله رسانده، پیغمبر می گوید: فِي هَذِهِ الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ یک حبه پیش پیغمبر آوردند، پیغمبر تعریف می کرد گفت این شفا است. یک دانه سیاهی بود، حالا چه بود، معلوم نیست، جنبه دارویی داشت؛ گیاه درمانی. فِي هَذِهِ الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ گفت غیر از مرگ همه چیز را علاج می کند. عجب معجونی بوده! فَقَالَ نَعَمْ بعد پیامبر یک پرده ای را کنار می زند ثُمَّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ حَتَّى السَّامَ یک چیزی به تو بگویم که مرگ را هم علاج دارد و درمان می کند؟ بگویم؟ خب این دیگر خیلی مهم است بگو. قُلْتُ بَلَى گفتم: بله. قَالَ الدُّعَاءُ، باز هم از آن دور برداشته های دین! دور برداشته مدام می گوید، می گوید، دور برمی دارد و عقبه را نگاه نمی کند. می گوید دعا مرگ را هم علاج می کند. یا رسول الله در زمانی که مسمومت کردند و دور تو ریختند دعا یادت رفته بود؟ تو که خودت مرکز دعا بودی! نمی شد یک دعا بخوانی علی الحساب از دنیا نمی رفتی تا آن وصیت نامه را می نوشتی؟ آیا نمی شد؟ امیرالمؤمنین تندیس دعا است، آیا نمی شد یک دعا بخواند که مرگش و شهادتش عقب می افتاد تا به آن حاجتش برسد؟ چون همیشه می گفت حاجت من این است که یک لشکر دیگر به شامات بکشم. اگر یادت باشد در یکی از درس ها هم خواندیم که امیرالمؤمنین وصیت کرد و گفت بعد از من هر کس خواست با اهل سوریه بجنگد برود حتی آدم هایی که بی دین هستند. بین معاویه با امیرالمؤمنین چه کرده بود! همانطور که اهل کوفه، در بی وفاییشان به امیرالمؤمنین، به ابی عبدالله کوفه را در تاریخ دینی به گند کشیدند، همینطور هم سوریه (حالا شامات) به وسیله خلافتکاری های و خرابکاری های معاویه به گند کشیده شد تا جایی که امیرالمؤمنین بزرگترین آرزویش این بود که یک بار دیگر یک لشکر بکشد و حال همه آنها را جابیاورد که موفق نشد و آن شمشیر کارش را تمام کرد. حالا سوال این است که آیا امیرالمؤمنین دعا بلد نبود تا مرگ را علاج کند؟

بخش دوم: از محمد ابن حسن ابن الولید از محمد ابن حسن الصقار از محمد ابن عیسی از زیاد العبدی از حماد ابن عثمان از امام صادق. این بخش دوم هم از قول امام صادق است که وصلش کرده ربطش داده به خدا. امام صادق آیه را تفسیر می کند، آیه چه هست؟ می گوید که مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وقتی خدا در را باز کند هیچ کس نمی تواند ببندد. حالا برعکسش است، در را بسته کسی نمی تواند باز کند، هیچ پیغمبری نتوانست باز کند. الان درب باران را بسته، کشور اهل بیت، ائمة الهداة المهدیین دارند می بیند که شیعه جماعت در اثر بی آبی به چه فلاکتی افتاده و نمی توانند کاری بکنند، بابا خدا زور ندارد شما که زور دارید (بقول شیعه)، در فرهنگ شیعه مقام اهل بیت خیلی بالاست، خدا که نشان داد مقامی ندارد لا اقل شما خودتان را نشان بدهید. چه فرمود؟ این آیه چه گفت؟ گفت اگر درب خیر را باز کنم کسی نمی تواند ببندد! اصلاً خیری وجود نداشته که دربش را بخواهد باز کند. بعد امام صادق این آیه را توضیح می دهد که مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا، می گوید قَالَ الدُّعَاءُ منظور دعاست، یعنی دعا تا هست مردم راحت هستند. آدم چه بگوید! این همه توصیه به دعا شده بعد مردم هم با این همه اذیت و آزار روزگار، این همه هم دعا می خوانند اثری ندارد. متشرعه دعا را کلاسیک می خواند؛ دعای فرج، دعای کمیل، دعای سمات، دعای ندبه، ولی آن کسی که متدین نیست دعا را به زبان حال می خواند یعنی آی مُردم! آی خدا کجایی؟ اگر یادت باشد سندش را ارائه دادیم که گفت همین قدر که می گوید آی، وای مُردم، سوختم، نابود شدم همین دعاست، دعای فارسی است. برای همین هم من به همه می گویم که هر وقت خیلی در فشار هستید فقط همین را بگویید خدایا رحم کن، رحم یعنی آب روی آتش.

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۸ - فایل صوتی ۶۴۶۹ - حاجتروایی چقدر راحت و بی خرج است! - خدایی ساخته اند با ترکیبات بشری! - وقتی که کارخانه در تولیدات خود اشتباه می کند نباید به جان خود رو افتاد! - ابتدا کننده خداست، پس چگونه انتظار چنین کاری را دارید؟: قرب الأسناد ۹۵: الحسن ابن طریف عن الحسين ابن علوان عن جعفر عمن رفته الى أبي عبد الله في قول الله تبارك وتعالى ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها قال الدعاء - الجعفریات ۲۱۵: باسناده عن علي ابن أبي طالب قال قال رسول الله طيعوا الله عز وجل يطعكم - مستدرک ۵ / ۲۴۰، کتاب عباد أبي سعيد الضمري، عن العزمي عن ثوير ابن يزيد عن خالد ابن معدان عن جوير ابن نعيم الحضمي قال قال رسول الله لعن الله وامنن الملائكة على رجل تأنت وامرأة تذكرت - مستدرک ۲ / ۲۵۷: السید علی ابن طاووس في فلاح السائل، عن تاريخ الخطيب قال قال رسول الله سألت الله أن لا يستجيب دعاء حبيب على حبيبه - مستدرک الوسائل ۵ / ۲۲۷: القطب الراوندي في لب الباب قال علي من قال ثلاث مرات اللهم صل على محمد وآل محمد قضى الله حاجته. کتاب منابع فقه شیعه جلد ۱۹ صفحه ۵۵۲، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۵ صفحه ۲۲۷ از قطب راوندي نقل می کند که در کتاب لب الباب است. - کتاب منابع فقه شیعه جلد ۱۹ صفحه ۶۶۴، کتاب الجعفریات صفحه ۲۱۵ است. - کتاب منابع فقه شیعه جلد ۱۹ صفحه ۶۷۲. کتاب مستدرک الوسائل جلد ۵ صفحه ۲۴۰، - کتاب منابع فقه شیعه جلد ۱۹ صفحه ۷۱۴، کتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۲۵۷ از سيد علی ابن طاووس در کتاب فلاح السائل از کتاب تاريخ خطيب از رسول الله.

درس اول: از اميرالمؤمنين است. مولا فرمود: مَنْ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ قَضٰى اللّٰهُ حَاجَتَهُ هر کس سه بار بر پيغمبر و آلش صلوات بفرستد خدا حاجتش را مى دهد. چقدر کم خرج است ها! چقدر خدای خوبی است، البته لای کتاب ها و در اوراق تاريخ ولى در زندگى بشر خبرى نيست يعنى اگر اينطورى باشد که گلستان مى شود، سه تا صلوات بر پيغمبر و آلش حاجت روا مى شويد. خب اگر اينطور باشد شيعه جماعت نبايد هيچ مشکلى داشته باشد، متشرع شيعه به جاى سه بار روزى صد بار به انحاء مختلف صلوات مى فرستد پس چرا کشور اينطورى است؟ چرا همه چيز در مسير اذيت و آزار مردم است؟ الان يکى از شاگردها از يکى از شهرهاى جنوبى تماس داشت و گفت آنجاى که اصلاً سابقه باران ندارد آنقدر باران آمده که سد را شکسته است. جالب نيست؟ آيا خدا ديوانه شده؟ نمى دانم. بقول مردم دنگش گرفته؟! اين اوج تمسخر مردم است؛ اللّٰهُ يَسْتَهْزِءُ. بيش از نصف مملکت يا شايد بيشتر نقاط کشور در صدای العطش هستند، بعد مى گويد برويد به يک جا که هرچه آب سهميه اينجا هست در آنجا خالى کنيد و يک عده را از بين ببريد، فيلم سينمايى مى سازد. چه چيزى را مى خواهد ثابت کند؟ چون خيلى ها از من اين را سوال مى کنند و مى گويند خدا چه چيزى را مى خواهد ثابت کند که اينقدر ما را اذيت مى کند؟ مى داني مى خواهد چه چيزى را ثابت کند؟ ها؟ مى خواهد بگويد دينى وجود ندارد. آن سند خيلى مهم است و هيچ وقت فراموش نکن؛ مستضعف نه دين دارد نه بى دين است. دين نداريم چون هرچه تا حالا بوده يک چنين کلماتى بوده، من نمى دانم مخاطبين اين روايات حاجت نداشتند؟ که نمى شود گفت! آن فاطمه زهرا چند بار درب خانه پدرش آمد حاجت داشت، خدمتکار مى خواست، نان مى خواست، خود اهل بيت که خودشان آل محمد هستند وقتى خودش هست ديگر نياز به سه بار صلوات فرستادن نيست! خودشان در پى حوائجشان گريستند. اين ابى عبدالله است که در برابر مهاجمين مى گويد: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي، واقعاً مخاطب حسين در آن روز عاشورا چه کسى بود؟ آيا خدا بود؟ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي که خدا خودش جلو انداخت، اِنَّ اللّٰهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً خدا مى خواهد تو را کشته ببيند؟! خب اين هيچ خدا هيچى! آيا به باقيمانده هاى از نفراش در چادرها و خيمه ها گفت هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ خب اينها که يک مشت زن و بچه بودند، وقتى اين حرف را زد که ديگر اصحاب و انصارش کشته شده بودند. آيا به مخاطبين که کوفى بودند و قبلاً شيعه على بودند به آنها مى گفت هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ اينها که نامه نوشتند بيا فدائيت شوم، شمشيرها را داريم صيقل مى دهيم، اينها همان ها بودند ديگر، لشکر يزید از کوفه بود يعنى کشتن ابى عبدالله هيچ خرجى براى يزید نداشت. حسين که جمعيتى نداشت، اگر زياد هم بود باز هيچ خرجى نداشت چون يک لشکر درست کرده بود از اهل کوفه، بين اين مسلمانان چقدر قشنگ هستند! براى همين مى گويد اِرتَدَّ النَّاسُ، يا خود ابى عبدالله مى گويد اَلنَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا! حالا اين اَلنَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا را پيامبر مى خواهد چکار کند؟ عبدالله اش کند؟ از عبدِ دنيا بياورد به عبدِ الله؟ آيا مى شود؟ بله چرا نمى شود! بفرماييد تاريخ نوشت پيغمبر در سنى که پير نبود هم با حرص و جوش و هم با سم خفه اش کردند و نگذاشتند هم وصيت اش را بنويسد.

درس دوم: اسناد و مدارک را به اميرالمؤمنين رسانده و از او به پيامبر. يعنى دقيقاً با سوره توحيد معارض است؛ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ، اين درسى که الان مى خواهم بدهم درست اين سوره را به

چالش کشید، مهمترین سوره قرآن هم این است دیگر، گفته‌اند شناسنامه خداست و امیرالمؤمنین هم این سوره ورد زبانش بود، در درس‌ها داشتیم که اینقدر این سوره را می‌خواند که آنهایی که به او اقتدا می‌کردند به پیغمبر شکایت می‌کردند که مثل اینکه این علی سوره دیگری را بلد نیست که همیشه قُلْ هُوَ اللَّهُ را می‌خواند، هم پیغمبر گفت و هم علی گفت که این سوره آنقدر ارزش دارد که با همه سوره‌برابری کند! پیامبر چه فرمود؟ فرمود: أَطِيعُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُطِيعْكُمْ اطاعت کن از خدا تا خدا اطاعت کند از تو. یعنی خدا باید از من اطاعت کند؟ ها؟ آیا فرهنگ دین این است؟ خدا مچاله شده و او را داخل جیب کوچکی کرده‌اند! دو طرفه است؛ هم تو از خدا اطاعت کن و هم خدا از تو اطاعت می‌کند. اصلاً فکرش، وجدان توحید طلب ظهوری را بهم نمی‌ریزد؟ یعنی من با خدا معامله می‌کنم، خدایا من از تو اطاعت می‌کنم و تو از من اطاعت کن، باشد چشم! مثلاً من نماز می‌خوانم تو به من ماشین بده، چشم حتماً! أَطِيعُوا اللَّهَ، تازه عَزَّ وَ جَلَّ هم گفته، الله خالی نیست، این الله، هم عزیز است و هم جلیل است، يُطِيعْكُمْ خدا اطاعت می‌کند! عجب اطاعت می‌کند! بقول و قرارهای خودش واقعی ننهاده حالا بیاید اطاعت کند؟! نمودارش در همین اذعونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ است دیگر، بخوان تا من جواب بدهم، عبادت کن عِبْدِي أَطِيعْنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي تا تو را مثل خودم کنم. با این دایرةالمعارفی که اسلام از الله آورده بازمانده و محصولش همین است دیگر که دارید می‌بینید يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا!

درس سوم: (بازخوان از تدریس ۶۳۹۱). از کتاب عباد ابن سعید العصفری از عزرمی از ثویر ابن یزید از خالد ابن معدان از جویر ابن نعیر الحضرمی از رسول الله. می‌گوید که خدا لعنت کرد مردی را که زن گونه باشد و زنی را که مرد هیبت باشد. لَعَنَ اللَّهُ وَ آمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ خدا لعنت کرد و ملائکه هم آمین گفتند. وَ آمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى رَجُلٍ تَأَنَّثَ وَ اِمْرَاةٍ تَذَكَّرَتْ پسری که تمایلات زنانه دارد و دختری که غرائز مردانه دارد. حالا یک بُعدش دو جنسیتی هست که همه نوع اسباب و ابزاری دارند ولی یک بُعد دیگرش نه، تمایلات، احساس و اعصاب به جنس مخالف است. خب خدا این را لعنت کرده؟! چه کسی اینطوری کرد؟ کدام مرد است که بخواهد طبع زنانه داشته باشد که بعد مفعول واقع بشود؟ کدام زن است که بخواهد طبیعت مرد داشته باشد زُمُخْت باشد طراوت نداشته باشد که کسی دنبالش نیاید؟ تمایل مرد به مرد، پسر به پسر، مرد به پسر، زن به زن، دختر به دختر، زن به دختر، همه‌اش در ساختار اولیه است. حالا برای چه لعنت می‌کنی؟ ای خدا این تولیدی توست بعد لعنتش می‌کنی؟ آیا این جا خالی نیست که خدا داده؟ این همان مثال معروف نیست کی بود کی بود من نبودم دستم بود تقصیر آستینم بود آستین نبود خدا بود ها؟ مسئولیت این دختر که طبع پسرانه دارد با کیست؟ آیا با خانواده‌اش است یا برعکس؟!

درس چهارم: پیغمبر چه فرمود؟ پیغمبر فرمود: از خدا خواسته‌ام که نفرین دوست را در حق دوست مستجاب نگرداند. سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَسْتَجِيبَ دُعَاءَ حَبِيبٍ عَلَى حَبِيبِهِ. تاریخ چه می‌گوید؟ تمام احادیث، آیات و روایات را که ما می‌خوانیم مجبوریم تاریخ را به عنوان جام جهان نما جلو بکشیم یعنی بشود ثبت با سند، می‌خواند نمی‌خواند! پیامبر می‌گوید که از خدا خواسته‌ام موقعی که دوتا دوست از هم می‌رنجند، باهم دعوا می‌کنند، به هم فحش می‌دهند و نفرین می‌کنند نفرینشان مستجاب نشود. الهی بمیری و الهی کمرت بشکند و زیر ماشین له بشوی و خفه بشوی

و...! خب حالا اینجا سوالات تاریخ را بیایید پاسخ بدهید: اولاً مگر اجابت در دست پیغمبر است که تقاضا کند و خدا قبول کند؟ پیغمبر از این مهمتر دعاها را کرده که بقول معروف کک خدا را نگزیده. در غدیر خم یادتان است که در مسئله وصایت، پیغمبر مهمترین دعا و نفرین را کرد؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ خدایا هر کس با علی خوب است دوستش بدار و هر کس با علی بد است نابودش کن! آیا عملی شد؟ ها؟ اگر عملی می شد که علی تک و تنها با بنی هاشم روی اعتراض به کودتا در خانه متحصن نشده بودند! حالا برو بالا، یکی از اسامی خدا حبیب است، خب؟ پیغمبر خواست که جلوی نفرین حبیب گرفته شود آیا پیغمبر توانست جلوی نفرین و لعن خدا را بگیرد؟ اصلاً پیغمبر هنوز در این وادی نبود و نیامده بود قبلاً خدا اینجا را سمپاشی کرده بود، گل و گلاب زده بود به نام اَلْدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، قبلاً نفرین هایش را کرده، قبلاً اسماء ایزدایی را به درب خانه همه ما پست کرده، آن وقت پیغمبر تقاضا می کند که موقعی که دوتا رفیق باهم عصبانی می شوند و نفرین می کنند تو قبول نکن، حالا انگار باب اجابت دربش باز است تقاضا می کنند مثل این رستوران ها هست که یک نفر دم درب، یک نیم چه عصایی که شب رنگ هم به آن است، یا چراغ دارد، شب ها دستش هست به ماشین ها علامت می دهد که بیایید غذا حاضر است، حالا انگار باب اجابت اینطوری باز بوده و جبرائیل هم آن را دستش گرفته مدام می گوید بیایید هر چه می خواهید. حالا پیغمبر آمده برای اینکه به امتش انتظامی بدهد گفته است که نفرین دوست را در باب دوست اجابت نکن. بعد خود خدایی که لعنت می کند چه؟ بشر بی گناه بدبخت قبل از اینکه به اینجا بیاید به پیشانی اش نصب کردند که اَلْدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ خب وقتی که بشر جای لعنت شده می آید آیا خود این لعنتی نیست؟ آیا کسی که به مستراح می رود بوی نجاست نمی گیرد؟ کسی که سیگار می کشد بوی سیگار نمی دهد؟ فضا و قضای غیبت برای زمین خوردن، شکسته شدن و نابود گشتن آماده است، آن وقت خدا قبل از پیدایش آدم خلق کرد دنیا را به لعن، نفرین، عذاب، سوء القضا! دنیا خیلی قدمتش بیشتر است. حالا پیغمبر آمده می گوید نفرین نکن، دوستان را نفرین نکن، پدر دوستانش را درآورد، همه اینها را که ما می خوانیم نوشتار دین است ها! پایه و اساس همین است که تاریخ می گوید، ریشه و واقعیت همین است، ببین دارد یا ندارد یا روی هوا یک دینی ساختند تحویل دادند! نفرین خدا بر خلقتش که یکی از اسامی اش حبیب است و سپس نفرین دیگران به همدیگر! یک چیز دیگر هم هست ها! در السنه عوام معروف است که گفت: این خدا امامزاده ای است که کور می کند و شفا نمی دهد یعنی اینکه به هم نفرین می کنید شاید بگیرد ها ولی دعایتان نمی گیرد، برای خوبی ها دعا کنی جواب نمی آید، برای همین هم روایت داریم لعن و نفرین نکنید تقاضای عذاب نکنید چون یک دفعه دیدید همان لحظه درهای اجابت باز است و قبول می شود، ولی هیچ وقت درهای اجابت برای خوبی ها باز نمی شود! خیلی ها به من عریضه می دهند و می گویند این بیمارمان در سخت ترین شرایط است و همه کار برایش کردیم، هر چه داشتیم دادیم صرف موارد نسخه پیچی و ویزیت و عمل و... کردیم می گوید خوب نشده، می گوید الآن اجماع شده بین بازماندگان و ورثه که این بمیرد. گاهی وقت ها هم اجابت می شود و می میرد، هر چه تلاش کردند که بماند نشد، البته گاهی وقت ها در این قسمت هم جواب نمی آید چون خیلی عریضه داریم که کسی بیمار صعب العلاج است حالا یا سنش بالاست یا نه، هم خودش را و هم اطرافیانش را خسته کرده، علناً می گویند یک دعا بده این بمیرد و

برود ولی نمی‌رود. چرا؟ چون معذب، اینجا در تدارک عذاب است.

(فایل صوتی ۶۸۲۱ - درس هفتم) برای خدا چگونه است؟ کتاب بحارالانوار جلد ۹۳ صفحه ۳۷۸ حدیث ۲۱، کتاب کافی جلد ۲ صفحه ۳۳۴ حدیث ۱۸، از رسول خاتم است. سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَسْتَجِيبَ دُعَاءَ حَبِيبٍ عَلَى حَبِيبِهِ، من از خدا خواهش کردم که نفرین دوست را در حق دوستش مستجاب نکند. دعا که خوب است، خواندن! باید می‌گفت أَنْ لَا يَسْتَجِيبَ لَعْنٍ حَبِيبٍ عَلَى حَبِيبِهِ یا فُحْشٍ حَبِيبٍ عَلَى حَبِيبِهِ. حالا اینجا چون علی آورده، استفاده می‌کنند که لعن و نفرین است. می‌گویند خواسته‌ام هیچ دوستی گرفتار بدی از دوست خود نشود. اولاً اینکه یکی از اسامی خدا حبیب است، خدا بندگان را چگونه لعنت کرده است؟ از یک طرف می‌گوید النَّاسُ عِيَالُ اللَّهِ، مردم خانواده خدا هستند و از طرف دیگر می‌گویند که الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ. دنیا چیست؟ محل زندگی و نشو و نوای مردم است. وقتی که مردم گرفتار باشند، در دنیا هیچ نوع دوستی برقرار نخواهد شد، نه مخلوق با خدا دوست می‌شود و نه مخلوق با مخلوق دوست می‌شود، وقتی دوستی نباشد دشمنی است، وقتی دشمنی هست لعن و نفرین و پراکندگی و فحش و معارضات و مجادلات است.

ظهوریاب منتظران ۵۵۷۹ - فایل صوتی ۶۴۷۰ - کتابی که مردم را از تاریکی ندانم کاری رها می‌کند
کجاست؟: الرِّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَذُنَ رَبُّهُمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) - سوره ابراهیم خلیل الرحمان آیه اول است.

حروف مقطعه است و طبق مجوز امیرالمؤمنین هر کس می‌تواند به گونه‌ای تفسیر کند. حروف مقطعه آن عبارت از سه حرف الف، لام، را است؛ الف حتماً الله است دیگر لام هم حتماً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است ر هم حتماً رؤیت است. این حروف مقطعه در تفسیر این آیه باید همیشه کنارمان باشد. می‌گوید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ، نمی‌گویند قرآن أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ. کتاب، فراگیر است؛ گاهی وقت‌ها کتاب به تقدیرات می‌گویند، که عبارت است از لوح، دفتر، قلم، نگارش و کرسی محل انشاء و فرمان. گاهی وقت‌ها کتاب تعلق می‌گیرد به تقدیرات مثل همان إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَلِيٌّ مَنْ كَسَى است که به من کتاب داده. خب اینجا محقق را در چند راه قرار داده که کتاب چیست! مسلماً این که الان آیه اولش است در سوره ابراهیم نیست و الا می‌گفت الرِّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ، خب پس یا کتاب تقدیر است یا کتابی است که در نزد امیرالمؤمنین بود و افشا و منتشر نشد. این أَنْزَلْنَاهُ برای چه اینجا آمده؟ متکلم مع الغیر است، جمع زده، أَنْزَلْنَاهُ، صیغه تشنیه، حالا این گاهی وقت‌ها نا می‌آید، گاهی وقت‌ها نَحْنُ می‌آید، یا جمع است یا اینکه تشنیه است. کتاب را چه کسی نازل کرده که از تکی بودن در آمده؟ به همان حروف مقطعه برمی‌گردد، کتاب را نازل کردیم یعنی از بالا فرستادیم. بالا کیست؟ احتیاج به رؤیت دارد؛ الف لام را. إِلَيْكَ خُطَابٌ به کیست؟ معمولاً مخاطبات قرآن خطاب به رسول الله است. كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ یک کتاب فرستادیم، حالا این کتاب، تضمینی ندارد که کتاب رایج در دست مسلمین باشد. چرا؟ بخاطر اینکه اینجا یک ضمانتی در آن گذاشته، ضمانت نامه‌اش است، شرطش است؛ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ لام تأکید است یعنی حتماً این کتاب باید مردم را از تاریکی نفَس و برون نجات بدهد. خب وقتی که نجات نداده پس تشدید شد این نظریه که قرآن نیست، چون قرآن مردم را خارج نکرد، مردم را هم آورده نه مسلمین، نه مؤمنین، نه

متشرعین، نه موحدین، نه متدینین. لُتْخْرِجَ النَّاسَ مَرْدَمَ رَا كَمِیْلَتِ؛ كَلَّ اَیْنِ مِیْلِیَارْدَهَا اِنْسَانٍ مَخْلُوقٍ كَرَّةً زَمِیْنِ اَز تَارِیْكَی كَشِیْدَه مِی شَوْنْد اِلَی النَّوْرِ. حَالَا تَارِیْكَی بَه هَمِه چِیْز تَعْلُق مِی گِیْرْد، خُود فَرْدَا تَارِیْكَی اَسْت، شَمَا بَرَا فَرْدَاها مِی خُواهِی تَصْمِیْم بَگِیْرِی مِی تَرَسِی چُون یَك وَقْت یَك مَوْجِی مِی آید اَیْنِ مَعَادَلَات رَا بَه هَم مِی زَنْد، رُوی مَعَادَلَات وَ مَحَاسَبَات نَمِی شُود اِیْسْتَاد هَمَانْطُور كِه اَلَا ن تَاَجِر جَمَاعَت هَمِیْنطُور هَسْتَنْد وَ اَعْتِمَاد بَه اَیْنْدِه نِدَارَنْد. چَرَا؟ بَخَاظِر اَیْنَكِه لُتْخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النَّوْرِ نَشْدِه، اَیْنِ نُور، نُور هِدَایْت اَسْت؛ دَر مَادِیَات وَ دَر مَعْنَوِیَات. وَقْتِی كِه نُور هَسْت مَا نَبَاِیْد اَسْمَاء اِیْذَاِیی دَاشْتِه بَاشِیْم، بَا اَیْنِ زَمَان مَنَافَات دَاْرْد، اَیْنِ لُتْخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النَّوْرِ مَعَارِض اَسْت بَا اَلْدُنْیَا مَلْعُوْنَةٌ. جَاِیِی كِه لَعْنَت شَدْده تَارِیْكَخَانَه عَذَاب اَسْت، چَطُور اَن وَقْت لُتْخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النَّوْرِ اَسْت؟ اَیْنِ اَیْه چَنْدَتَا مِچ بَگِیْرِی دَاشْت. یَاذُنِ رَبِّهْم اَیْنَجَا بَاذَنْ اَللّٰهُ نَكْفَتَه، رَبِّهْم، رَبَّ چِه كَسِی؟ نَاس. اِلَی صِرَاطِ الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ یعنی مَا اَبْتَدَاً مَسْتَعِد تَارِیْكَی وَ شَقَاوَت وَ سُوْء الْقَضَا بُوْدِیْم وَ لِی رَبَّ مَا، مَا رَا اَز اَیْنِ مَهَالِك خَارِج كَرْد. اَیْنَجَا رَبَّ هَم كِه اَوْرْدِه بَاَز تَكِیْه بَر اَللّٰهُ نَمِی شُود زِد. پَرُورَش دَهْنْدَه مَرْدَم كِه دَر مَقْدَرَات، اَنّْها رَا هِدَایْت مِی كَنْد، بَقُول شَمَا رَبِّی كِه رُبَّ رَا بَه عَمَل مِی اَوْرْد. خَب پَس اَیْنِ نَشْد، یعنی كَل اَیْنِ اَیْه كِه اَفْتِتَاح سُورَه اِبْرَاهِیْم اَسْت قَابِل دَفَاع نِیْسْت. اَیْنِ لُتْخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النَّوْرِ یَك لَقْمَه بَزَرْگِی اَسْت هَا، یَك حَرْف خِیْلِی خِیْلِی بَالَاِیِی اَسْت. خَب اَیْنِ ظَلَمَات چِیْسْت؟ اَصْلًا اَز اَوَّل چَرَا خَلْقَش كَرْد كِه بَعْد اِنْسَان رَا اَز ظَلَمَات بَیْرُون بَكَشْد؟ اَیْنِ ظَلَمَات چِیْسْت؟ غِیْبَت اَسْت! خَب چَرَا غِیْبَت رَا خَلْق كَرْد كِه حَالَا بَخُواْهْد بَه وَسِیْلَه كِتَاب، یعنی مَقْدَرَات، سَرْنُوشْت، مَرْدَم رَا اَز اَیْنِ تَارِیْكَخَانَه زَمَان وَ مَكَان بَیْرُون بَكَشْد وَ بَه صِرَاطِ عَزِیْز بَبْرْد؟ كَارْهَایِ خُدَاِیِ زَمِیْن دُوبَارَه كَارِی اَسْت هَا، مَثَلَا شَیْطَان رَا خَلْق مِی كَنْد بَعْد شَرَاِیْع دِیْنِی مِی دَهْد مِی گُویْد اَنْجَام بَدِه وَ اَوْ هَم مِی آید نَمِی گُزَارْد اَنْجَام بَدِهْد، هَمِیْنطُورِیِ بَاَزِیِی بَاَزِیِی! اَیْنِ مَعْنَاِیِ وَاقِعِی وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ اَسْت هَا، هَمِه اَش بَاَزِیِی اَسْت، تُو اَبْلَاغ بَگِیْرِ بَرُو، مُبَلِّغ لَاهُوت وَ سَمَاوَات هَسْتِی وَ اَز اَیْنِ طَرْف هَم بَه شَیْطَان مِی گُویْد بَرُو حَسَاب اَوْ رَا بَرَس، بَعْد قُرْآن مِی گُویْد كِه شَمَا خِیَال مِی كَنْیْد كِه مَا شَمَا رَا عِبْت اَفْرِیْدِیْم؟ خَب عِبْت دِیْگَر چَطُورِیِ بَاِیْد بَاَز بَشُود؟ چَطُورِیِ بَاِیْد خُودَش رَا نِشَان بَدِهْد؟ دَر اَغَاَز یَكِیِی اَز اَیْنِ سُورَه هَا اَسْت كِهْخَلَقْنَاكُمْ عِبْتًا (۱۱۵- مومنون) مَا شَمَا رَا بَیْهُودَه نِیَا فَرِیْدِیْم. خَب بَیْهُودِگِیِی دِیْگَر دَر چِیْسْت؟ اَیْنِ خَلَقْت اَسْت كِه خَلْق مِی كَنْیِی نَاقِص، اِگَر هَم مَشْكَلِی نِدَاْرْد تَضْمِیْنِیِی بَه بَقَاِیْش نِیْسْت یَك چَنْد سَال عَمْرِیِی كَنْد؛ اَیْنِ طَرْف خَرَاب اَن طَرْف خَرَاب، یعنی اِنْسَان رَا بَرَاِیِی هَمِیْن چَهْل پَنْجَاه سَال خَلْق كَرْدِی كِه مَثَلًا سَالْم بَاشْد بَخُواْهْد جُوانِیِی كَنْد؟ هَمِیْن؟ یعنی بَقِیْه اَش وَ بَال گُردن خُودَشَان اَسْت! مِی گُویْد بَزَرْگَتَرِیْن وَظِیْفَه رَبَّ شَمَا اَن اَسْت كِه (چُون اَیْنَجَا لَام تَاكِیْد اَوْرْدِه لُتْخْرِجَ النَّاسَ) آتَش رَا خَامُوش كَنْد، اَن وَقْت خُودَش كِه آتَش اَفْرُوز اَسْت چَه؟ صِرَاطِ عَزِیْزِ حَمِیْدِ چِیْسْت؟ صِرَاطِ یعنی مَسِیْر، مَحَل حَرْكَت. صِرَاط، عَزِیْز اَسْت یعنی بَا عَزْت اَسْت، اَیْنِ بَا عَزْت بَه نُور بَرْمِیِی گُردْد، دَقْت كَنْیْد گُفْت مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النَّوْرِ، نُور چِیْسْت؟ صِرَاطِ الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ. صِرَاطِ هَم پَل اَسْت حُوزَه اَسْت. اَیَا مَا یَا بَرُو بَا لَاتَر رَجَال ظُهورِیِی اَز ظَلَمَات خَارِج شَدْند وَ رَفْتَنْد بَه سَمْت عَزْتِیِی كِه حَمْد اَوْر بَاشْد؟ یعنی تَارِیْخ بَتُوانْد گُویَا بَاشْد كِه مَثَلًا اِمَام حُسَیْن بَا عَزْت زَنْدِگِیِی كَرْد وَ بَا عَزْت هَم بَه شَهَادَت رَسِیْد. اَیَا مِی شُود؟ اَهْل بَیْت دَر ظَلَمَاتِ اَسْمَاء اِیْذَاِیِی خَلْق شَدْده بُوْدَنْد، خُدا اَنّْها رَا خَارِج نَكْرَدْ بَقِیْه رَا مِی خُواْهْد خَارِج كَنْد؟ مِی گُویْم كِه اَیْنِ كِتَاب مَنْظُور قُرْآن نِیْسْت، اَیْنِ دَاْرْد اَز یَك

کتاب دیگری حرف می‌زند. اهل بیت در ظلمات بودند، چه ظلمتی از این بدتر که مجبور بودند با خلفای ظالم معاصر خودشان بیعت کنند؟ چه ظلمی از این بیشتر که به صف نماز جماعتشان بروند و اقتدا کنند؟ با آنها همنشینی کنند؟ پای سفره آنها بنشینند و با آنها رفاقت بکنند؟ آیا این ظلمت نیست؟ و از این طرف این همه روایات داریم که می‌آید می‌گوید هر کس با ظالمی همنشینی کند خداوند او را فلان می‌کند و هر کس خدمتگزار ظالم باشد در جهنم چه خواهد دید، هر کس مصاحب ظالم باشد در جهنم چه می‌بیند! خب اینها هم با اهل ظلمت که رفیق بودند و مماشات داشتند. خود پیغمبر، تمام دور و بری‌های رسول الله ظلماتی بودند برای همین اِرتَدَّ النَّاسُ شد، بعد پیغمبر به عنوان مجری این قانون هرگز نتوانست مردم را خارج کند از ظلمات به سوی نور، اگر می‌خواست شکل بگیرد همان روز اول آن قواعد بر اساس سازندگی، نوشتار پیدا می‌کرد یا اعمال می‌شد. مردم جاهلی در ظلمات بودند و علی‌رغم میلشان آمدند به اسلام گرویدند، این بند نافشان که به ظلمت‌گاه غیبت وصل بود به وسیله پیغمبر بریده نشد و ادامه پیدا کرد تا این شد که اِرتَدَّ النَّاسُ بشود بَعْدَ النَّبِيِّ مگر ده بیست نفر، و همین اصحابِ ظلمت به پیغمبر سم بدهند، همین اصحاب تاریکی مانع نوشتن وصیت‌نامه پیغمبر بشوند، خب این چطوری لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ است؟ بگو که شیعه، نه، شیعه را لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، خب این اِرتَدَّ النَّاسُ برای خود شیعه هم بود! چقدر ائمه فرمودند ما به اندازه چهل نفر یار واقعی نداریم، چقدر ائمه از شیعه شکایت کردند، که در اسناد و مدارک ما هست. پس شیعه هم در ظلمات بود، نه ائمة الهداة المهدیین توانستند مردم را پیروانشان را از تاریکی نجات بدهند و نه ابوبکر صدیق، عمر الفاروق، ام المومنین عایشه، کاتب وحی عثمان ابن عفان، ابوهریره رأس محدّثین، انس ابن مالک بزرگ راویان، هیچکدام! الان ملت اسلام در ظلمتی گیر کرده‌اند که حد و حصر ندارد؛ ظلمت فقر، بیچارگی، درماندگی، بیماری، لاعلاجی، اضطراب، استضعاف، خب این کتاب چرا نیامد نجات بدهد؟ این آیه برای خواندن است یا برای اجراء است؟ چقدر روایات داریم که فرمودند آیات را می‌خوانید باید اجرا کنید! خب خود خدا که این آیه را فرستاده آیا اجرا کرده؟ آیا مردم را از ظلمات به سوی نور خارج کرده؟ بعد این کتاب هم می‌تواند بقول ادیان جامع کتب آسمانی باشد، که این کتاب‌ها کلاً آمدند نازل شدند تا مردم را از تاریکی به سوی روشنایی ببرند، اولش استقبال شد ولی بعدش کار به کشمکش کشید و به سختی رفت. الان من و شما در ظلمات هستیم یا نیستیم؟ آن زمانی که نماز را مشتی می‌خواندید و با اخلاص با غلاظ و شداد روی غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ مانور می‌دادید که غَیْرِ الْ...، غَیْرِ الْ...، غَیْرِ الْ... آن زمانی که در آن کسوت بودم، یک جایی بودم، شمردم که این آقا بیست و یک بار غَیْرِ الْمَغْضُوبِ را می‌چرخاند. ببینید یکی از مبانی نور، امنیت است. الان وقتی که قفل معنا ندارد و سارق جماعت از عهده همه نوعی قفل و بست و بند درمی‌آیند این نشان می‌دهد که ما در ظلمت هستیم، وقتی امنیت نیست ظلمت است. بیماری؛ بیماری، ظلمت است. وقتی که اطباء کور می‌شوند در طبابت، کر می‌شوند در استماع درد بیمار، افلیج می‌شوند در صحت دادن به مریض، این ظلمات است. وقتی توحید ما می‌گوید خدا این است که دین توضیح داده؛ پا دارد، دست دارد، خوشش می‌آید، بدش می‌آید، عصبانی می‌شود، می‌خندد، این ظلمات است. خب پس این کتاب نیامده، دقت کنید چه می‌گوییم؛ این کِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ این کتاب نیامده! حالا یا یَاتِ بِکِتَابٍ جَدِیدِ است یا همان

کتابی است که امیرالمؤمنین در شام شهادت نبوی آورد و عرضه داشت و او را هو کردند و بیرون کردند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۰ - فایل صوتی ۶۴۷۱ - خدایی که چنین کارایی دارد هرگز مقهور خلقش قرار نمی گیرد! - این خصلت را که همه دارند حتی کودکان! - چه آسان بهشت به دست می آید! - خدایی که

تحت فرمان جهنم است!: وَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ فَاتِقٌ لِلرُّتُوقِ وَ خَائِطٌ لِلْخُرُوقِ وَ مُسَهِّلٌ لِلْوُغُورِ وَ جُنَّةٌ عَنِ الشُّرُورِ وَ حِصْنٌ مِنْ مِحَنِ الدُّهُورِ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ أَمَانٌ يَوْمَ النُّشُورِ - مُحَمَّدُ ابْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَيْفِ ابْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ أَنْ تَحْمِدَهُ - ابْنُ أَبِي جُمُهورٍ فِي دُرَرِ اللَّثَالِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ حَطَّتْ خَطَايَاهُ وَ إِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَالَتِ النَّارُ (يَا رَبِّ - اِمَالِي) أَعِذْهُ مِنِّي - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۸۲۸، كتاب لب اللباب، از اميرالمؤمنين است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۸۳۲، كتاب اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۰۳ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۹۳۶، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۵ صفحه ۳۷۶، از ابن ابی جمهور در دُرَرِ اللَّثَالِي. از رسول خدا است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۹۴۶، كتاب امالی شيخ صدوق صفحه ۸۸ است.

درس اول: خدا را ترسیم کرده: خدایی که در منظر هست، در تبلیغ ادیان هست، در شناسایی مذاهب هست، باید ببینیم که آنچه که از این خدا سند شده آیا ثبت تاریخ هم تأیید می کند؟ می گوید خدا گشاینده کارهاست. نمی گوید خدا، می گوید اسم خدا، این خیلی مهم است! اسم خدا گشاینده گره های بسته است. دوزنده پارگی ها است. یعنی زندگیّت جروا جر شده او فقط می تواند دوخت و دوزش کند، اگر تقدیرات بسته شده؛ عریضه می دهد می گوید بخت من را بسته اند، مغازه دار عریضه می دهد می گوید روزی من را بسته اند چند ماه است می روم دشت نمی کنم. آسان کننده عمل به وعده ها. چه وعده ای که خودش داده و چه وعده ای که تو به این و آن می دهی، تازه این مِنْ قَبْلِ اللَّهِ است یعنی اینکه تو وعده می دهی به این امید که کار به سرانجام بکشد و به وعده خود عمل کنی، خب کار به سرانجام چه وقت می کشد؟ وقتی که روزی ات بشود، آن وقت روزی تو بالاست! سپر از بدی ها. بدی؛ اسماء ایذایی است سپر؛ اسماء الحسنی است. و سنگری از بلاهای روزگار. تو در سنگر هستی، سنگرها را در فیلم ها دیدید که گونی شن جلوی آنها می چینند، یک چاله می کنند می رود آنجا که وقتی تیر می آید به گونی ها بخورد؛ و سنگری از بلاهای روزگار. و شفا بخش بیماری های روحی. بیماری روحی چیست؟ اعصاب و روان! موقعی که جسم به فشار می آید روح بیمار می شود، موقعی که به درب بسته می رسیم روان آسیب می بیند. و مایه امن در روز قیامت، یعنی جهنم نمی روی با اسم خدا، بلکه به بهشت می روی. خب چند تا شد؟ یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت تا، این خدا هفت تا نشانه دارد. إِنَّ اسْمَ اللَّهِ فَاتِقٌ لِلرُّتُوقِ وَ خَائِطٌ لِلْخُرُوقِ وَ مُسَهِّلٌ لِلْوُغُورِ وَ جُنَّةٌ عَنِ الشُّرُورِ وَ حِصْنٌ مِنْ مِحَنِ الدُّهُورِ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ أَمَانٌ يَوْمَ النُّشُورِ. خب این خدا کجاست؟ ادیان همین خدا را آوردند یا نه یک خدای تخیلی مثل

همین روایت؟ الان این روایت شناسایی خداست، شناسنامه خداست، می گویند سوره توحید شناسنامه خداست، نه، این کارت شناسایی است این خیلی مهمتر است، چون قشنگ باز می کند می گوید تو را خلق کرده اینطوری ساپورت می کند، ها؟ انجام می دهد؟ یا اینکه نه خودش بدتر می کند؟ می گوید:

خدا گر زحمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

این معروف است، این شعری که یا می کشیدند یا می نوشیدند یا نان را به نرخ روز می خوردند حالیشان نبود از این چیزها می گفتند. الان شده چه؟

خدا گر زحمت ببندد دری ز رحمت زند قفل محکمتری

این داستان مردم است؛ یا اصلاً باران نمی آید تا همه چیز بسوزد خشک بشود یا اینکه نه اینقدر باران می آید که هرچه هست ببرد اصلاً کار دیوانه ها است، بعد می گویند خدا حکیم است. الان چند جا از کشور از بی آبی خشک شده بود حالا اینقدر آمده تا هرچه مردم داشتند برده، آدم نمی داند به این خدا بخند یا گریه کند! موسی گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵-۳۰ طه) این اشاره به همین است، باز کننده گره است، وَأَخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي. اسم خدا این کارها را می کند، زندگی ها پاره پاره شده، چه کسی کرده؟ خدا. حالا اسم خدا می خواهد ترمیم کند مرمت کند؟ آسان کننده عمل به وعده ها! آیا خودش عمل می کند؟ بعد تو وعده دادی چک کشیدی، معامله کردی، مستأجری، همه اینها وعده است، کار تو را آسان می کند؟ باید دنبال یک خدایی بگردیم که این خصائص را داشته باشد؛ سپر باشد برای تو از بدی ها. سنگر بلاهای روزگار، که هرچه تیر می زنند به گونی های شن بخورد. دکتر است بیماریت را علاج می کند، یا بدتر می کند؟! اعصاب های مردم را چه کسی خراب کرده؟ ندادن رزق، روزی در همه ابعاد. بعد مایه امنیت است در قیامت، حالا تو دنیا را ثابت کن آخرت پیشکش! اینجا نشان بده که به اسم تو، به اسم خدا یعنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اینقدر این اسماء و القاب بی آبرو شده که آدم نگاهش می کند متنفر می شود، بیخود نیست بعضی ها که قرآن را از خانه خود دور می کنند می گویند برای ما نحوست می آورد، یعنی یک چیزهایی دیده اند.

درس دوم: از محمد ابن یحیی از علی ابن الحسین از سیف ابن عمیره از محمد ابن مروان که از صحابی است. محمد ابن مروان گفت که از امام صادق پرسیدم: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ أَنْ تَحْمَدَهُ گفتم خدا چه چیزی را بیشتر دوست دارد؟ گفت اینکه برایش مداحی کنی. اینجا هم دوستی برای صمدیت مضر است و هم تَحْمَدُهُ. حمد کردن خدا، خدا را به شفع می کشد. آن خدایی که احتیاج به تحمید، تسبیح و تکبیر بنده اش دارد آن خدا خدای کره زمین است.

درس سوم: پیامبر خاتم فرمود: مَنْ قَرَأَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ حَطَّتْ خَطَايَاهُ وَ إِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ هر کس روزی صد بار بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ تمام گناهانش بریزد گرچه به اندازه کف دریا باشد. چقدر راحت است ها! دو کلمه؛ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ. خب، کف دریا در ساحل نمایان است وقتی که جزر و مد موج می زند کف می کند، تو تمام دریاها را حساب کن، کف آنها چقدر است؟ آیا اینها با شرایع دینی منافات ندارد؟ آیا اینها با مناسک مذهبی معارض نیست؟ اصلاً فلسفه بنیادی فروع دین چیست؟ عمل! فرقی با اسلام و تسلیم این است که آن در

اعتقاد و باورداشت است و این در عمل است. خب وقتی که شخص روزی صد بار بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ و همه گناهانش بریزد، دیگر برای چه به شرایع دینی عمل کند؟ آن کسی که این دین را چیش کرده، که نمی دانم کیست، نمی دانم؛ جبرائیل است؟ روح القدس است؟ روح الامین است؟ جن است؟ شیطان است؟ تخیل است؟ نمی دانم! یادش می رود که الان چه گفته و دیروز چه گفته، پارسال چه گفته، ده سال قبل چه گفته، اگر یادش باشد حرف های معارض نمی زند! سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ بگو، تمام گناهان می ریزد. این تمام که می گوید یعنی حق الله، حق الناس، صغیر و کبیر. خب دیگر برای چه جهنم خلق کردی؟ اگر به کُلِّ مَلَّتْ عالم بگویند جهنم نمی روید، این را بگو، همه می گویند! دیگر احتیاجی هم نیست که عمل به دستورات ادیان و مذاهب کنند.

درس چهارم: از محمد ابن احمد ابن الولید از محمد ابن حسن صفار از ابراهیم ابن هاشم از محمد ابن ابی عمیر از زید الشَّحَام از امام صادق است. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَسْأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَالَتِ النَّارُ (يَا رَبِّ - امالی) أَعِذُّهُ مِنِّي. خوب است که اینها را به عنوان شریعت آسان جمع کنند! نه خرجی دارد و نه چیزی، و بین متشرعین تقسیم کنند. باور کن نه کسی مسجد می رود، نه حج می رود و نه زکات می دهد، وقتی به این راحتی می شود بهشت را گرفت و جهنم را دور کرد. امام صادق فرمود: بنده ای نیست که هفت بار بگوید از خدا بهشت می خواهم و از جهنمش دوری می جویم، بهشت را از خدا می خواهم و جهنم را از خدا می خواهم که دفع کند مگر اینکه آتش دوزخ می گوید پروردگارا از من او را پناه بده. خب اینجا مشکل چیست؟ حالا غیر از این که غلو است و عمل به شریعت را تخطئه می کند، این است که جهنم دارد به خدا دستور می دهد، چقدر خدا کوچک است! چه کردند با این خدا؟! آن وقت شما می خواهید که امروز مردم از خدا دور نشوند؟ يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا نشود؟ فحش به خدا ندهند؟ اینها سندهایی است که از اهل بیت داریم. می گوید أَعِذُّهُ مِنِّي او را دورش کن از من. أَعِذُّ امر است، أَعِذُّهُ مِنِّي! خب، این را یادداشت کنید؛ جزء چینش های حقیقتی خدا این است که تحت امر جهنم است، یعنی خدا این حرف را نمی شنود؟! این دارد می گوید که أَسْأَلَ اللَّهَ از خدا می خواهد یعنی خدا نمی شنود ولی جهنم شنیده؟ یعنی خدا نپذیرفته، جهنم پذیرفته؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۱ - فایل صوتی ۶۴۷۲ - :-

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۲ - فایل صوتی ۶۴۷۳ - :-

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۳ - فایل صوتی ۶۴۷۴ - خدای بیکار و انبوه فرشتگان سرگردان، در دیدگاه دیانت!

- معارضات فقهی در بیان احکام چه معنایی دارد؟ - این همه بیا و برو در عذاب قبر برای همین مورد است؟

- چه سفارشات از آب گذشته ای! - جویبار روزی، از میان شرایط عجیب و غریب می گذرد! وَ فِي رِوَايَةٍ عَنْ

عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَنِي جَبْرَائِيلُ وَ قَالَ: إِنَّهُ لَا يُصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ إِلَّا وَ يُصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ،

وَ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ - ابْنُ أَبِي جُمُهورٍ فِي دُرَرِ اللَّيْلِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ مَنْ صَلَّى عَلَى صَلَوةٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ سَبْعِينَ صَلَوةً - رُوي: إِنَّ الْمَدْيَ وَ الْوَدْيَ بِمَنْزِلَةِ الْبُصَاقِ وَ

الْمُخَاطِ فَلَا يُغْسَلُ مِنْهُمَا الثُّوبُ وَ لَا الْإِخْلِيلُ، - فَهُوَ الرِّضَا: وَ لَا تَغْسِلْ ثَوْبَكَ وَ لَا إِخْلِيلَكَ مِنْ مَدْيٍ وَ ذِي فَإِنَّهُمَا بِمَنْزِلَةِ

الْبُصَاقِ وَالْمُخَاطِ وَلَا تَغْسِلْ ثَوْبَكَ إِلَّا مِمَّا يَجِبُ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِهِ إِعَادَةُ الْوُضُوءِ - أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَذْيِ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ إِنْ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاغْسِلْهُ وَإِنْ خَفِيَ مَكَانُهُ عَلَيْكَ فَاغْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ - الْقُطُبُ الرَّاَوْنِدِيُّ فِي دَعَوَاتِهِ، رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثٌ لِلْغَيْبَةِ وَثَلَاثٌ لِلنَّمِيمَةِ وَثَلَاثٌ لِلْبَوْلِ - أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ آيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيِّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ (الْبَرْقِيِّ) عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الرَّجُلُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِفَرْجِهِ وَهُوَ يَبُولُ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَبُولَ الرَّجُلُ وَفَرْجُهُ بَادٍ لِلْقَمَرِ - مَشْكَاةُ الْأَنْوَارِ، نَقْلًا عَنِ الْمَحَاسِنِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: تَرَكَ الْكَلَامَ فِي الْخَلَاءِ يَزِيدُ فِي الرَّزْقِ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۹۹۸، كتاب جامع الاخبار صفحه ۱۵۶ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۱۹ صفحه ۹۹۸، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۵ صفحه ۳۳۷ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۲۳۶، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۳۹ و ايضاً كتاب فقه الرضا صفحه ۶۷ است. - كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۲۵۳ و همچنين كتاب الاستبصار جلد ۱ صفحه ۱۷۴، كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۲۳۶ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۴۰، كتاب مستدرک الوسائل صفحه ۲۵۸، كتاب دعوات جلد ۱ صفحه ۲۶۹ از قطب راوندی. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۸۴، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۳۴. - اين بخش از كتاب الجعفریات است، صفحه ۱۳، از اميرالمؤمنين است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۵۰۴، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱ صفحه ۲۵۷، كتاب مشكات الانوار از كتاب محاسن نقل کرده است، از اميرالمؤمنين.

درس اول: دو مبحث در يك درس است. **بخش اول:** روايت: از يك مسير؛ عبدالرحمان ابن عوف از رسول الله. رسول خدا چه گفت؟ جابتنی جبرئیل و قَالَ: إِنَّهُ لَا يُصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ إِلَّا وَ يُصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ جَبْرَائِيلُ بِهِ پيغمبر گفت كه هر كس به تو صلوات بفرستد هفتاد هزار ملك به او صلوات می فرستند. دقت كنيد! يُصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، حالا حساب كن، البته نمی توانی حساب كنی چون از دستت در می رود و با محاسبات كامپيوتری هم نمی توانی به آن برسی، با يك صلوات هفتاد هزار فرشته به جنب و جوش در می آید، با ده تا صلوات چقدر؟ با صد تا صلوات چقدر؟ با هزار تا صلوات چقدر؟ در طول عمر يك متدين چند تا صلوات فرستاده می شود؟ بقول علماء لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى، بعد حالا جمعيت مؤمنين را حساب كن، آنگاه از آغاز بعثت تا الان را حساب كن، می دانی اصلاً چه می شود؟ گيج می شوی! يك عدد در بیاور، اصلاً عدد در نمی آید. خدا فرشته را خلق کرده كه برای هر صلواتی يك صلوات به او بفرستند، يعنی هفتاد هزار صلوات در برابر يك صلوات، و بخاطر يك صلوات بهشت هم به او می دهند. دقت می كنيد اعتقادات توحيدى چيست!

بخش دوم: و از مسير ديگر؛ ابن ابی جمهور در كتاب دُرر اللّٰهالی، از انس ابن مالك نقل می كند از رسول الله. بخش اول را جبرائیل گفت و اين بخش را پيغمبر گفت. در اين بخش می گوید كه رسول خدا گفت: مَنْ صَلَّى عَلَى صَلَوةٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. به به، اين ديگر خیلی بالا رفت وَ مَلَائِكَتُهُ سَبْعِينَ صَلَوةٍ اينجا مسئله خیلی خفیر شده، پيغمبر می گوید كه

هر کس به من صلوات و درود بفرستد، خدا به او پاسخ می دهد عَلَيَّكَ السَّلَام. یا رسول الله کدام خدا؟ این خدایی که می گویی آن خدایی است که آفرینش را خلق کرده و تحت کنترل دارد یا این خدا مال کره زمین است؟ کره زمینی که اینقدر ناچیز است که در برابر این گیتی وجود ندارد، حالا این خدا نگاه می کند که چه کسی بر پیغمبر صلوات می فرستد تا با فرشته ها جواب سلامش را بدهند. اینجا می گوید که سَبْعِينَ صَلَوةً هفتاد تا صلوات به او برمی گردانند، در مبحث اول گفت هفتاد هزار تا صلوات برمی گردانند. مردم آن زمان این آمار و ارقام را می فهمیدند یا نمی فهمیدند؟ بابا بگو اگر می فهمیدند که قرآن داد نمی زد أَفَلَا تَعْقِلُونَ دیوانه ها، لَا تَشْعُرُونَ بیشعورها، ها؟ اگر می فهمیدند امیرالمؤمنین روی منبر می گوید سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، همین را مطرح می کردند همین را، همین محاسبه ای که الان عرض کردم.

درس دوم: اینجا هم دوتا مبحث هست. **بخش اول:** بحث راجب به مَذْيٍ و وَذْيٍ است. مَذْيٍ و وَذْيٍ چیست؟ آبی که در هنگام معاشقه و یا مثلاً دیدن فیلم سکسی از مرد خارج می شود، آن آب منی نیست یک چیزی بی رنگی است. امام رضا چه فرمود؟ فرمود: إِنَّ الْمَذْيَ وَالْوَذْيَ بِمَنْزِلَةِ الْبُصَاقِ وَالْمُخَاطِ فَلَا يُغْسَلُ مِنْهُمَا الثَّوْبُ می گوید این چیزی که بیرون آمد مثل آب دماغ است مثل اخلاط گلو است و لزومی ندارد لباس و شورت را بشویی فَلَا يُغْسَلُ مِنْهُمَا الثَّوْبُ وَلَا الْإِخْلِيلُ. احلیل همین آلت تناسلی است.

بخش دوم: حالا اینجا معارض بخش اول را گفته است. اینجا از احمد ابن محمد از علی ابن حَكَم از حسین ابن ابی العلاء است. ابی العلاء می گوید: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق سوال کردم عَنِ الْمَذْيِ از همین بحث آبی که خارج می شود، يُصِيبُ الثَّوْبَ، لباس آلوده می شود، منظور همان شورت است. قَالَ إِنْ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاعْسِلْهُ وَإِنْ خَفِيَ مَكَانُهُ عَلَيْكَ فَاعْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ امام صادق معارض امام رضا فرمود، فرمود وقتی به لباس برسد اگر محلش را می دانی بشوی، اگر گم کردی که کجا رفته و نفهمیدی، همه لباس را بشوی چون این مثل اسپرم نیست اسپرم وقتی خشک می شود راق است ولی این نه. حالا یک نفر می خواهد از ائمه تقلید کند می بیند امام رضا یک چیزی می گوید و امام صادق یک چیزی دیگر می گوید و آن هم صد و هشتاد درجه باهم تفاوت دارند.

درس سوم: از قطب راوندی نقل می کند که از محدثین بنام است که در کتابش به نام دعواته از عبدالله ابن عباس از رسول الله نقل می کند. إِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ ثَلَاثَةٌ می گوید که عذاب قبر برای سه چیز است؛ یک سوم برای غیبت کردن و یک سوم برای سخن چینی یعنی همان آتش بیار معرکه و جوسازی علیه و یک نفر یک سومش هم برای ادرار است. یعنی بقیه گناهان هیچ! یعنی عذاب قبری که این همه در روایات می ترسانند و می گویند محاکمه شب اول قبر دارد فقط برای این سه تا است، نه برای فروع دین! پس چطوری می گویند درباره خدا می پرسند که ربّ تو کیست؟ درباره پیغمبر می پرسند که نبیّ تو کیست؟ درباره کتاب می پرسند؟ درباره امام می پرسند؟ همه اینها مچاله شد در سه تا امر؛ یکی غیبت، که خب غیبت یکی از گناهان کبیره است یکی هم سخن چینی است که از این حرف می آورد به او می برد، راپورتچی و جاسوس! یکی هم برای ادرار. حالا برای ادرار را باز نکرده که یعنی چه؟ یک سوم عذاب قبر برای شاشیدن است برای چه؟ یعنی برای اینکه جایی که نباید ادرار کند، آیا منظور این است؟ مثلاً رو به قبله نباید ادرار بکند برای این است؟ گم و گنگ است. حالا آن مهم نیست نظرش چیست ولی کلاً این مثلث با آن همه تدابیر شب اول

قبر که این گناه را نکن بدنت در قبر می لرزد، آن گناه را نکن دچار عذاب قبر می شوی، این کارها را نکن دچار ظلمت قبر می شوی، آن کار را نکن گرفتار جانوران قبر می شوی، همین سه تاست!

درس چهارم: این درس دو مبحث دارد. **بخش اول:** سلسله روایت: احمد ابن محمد ابن حسن از پدرش از محمد ابن یحیی از محمد ابن علی ابن محبوب از احمد از نوفلی از سکونی از امام صادق. خب در بخش اول چه می گوید؟ می گوید امام صادق از پدران بزرگوارش نقل کرد که رسول اکرم فرمود: هرگز در هنگام ادرار کردن این آلت را به طرف خورشید و ماه نشانه نگیرید. تو را به خدا ببین مسلمین در همه جای زندگی گرفتار بن بست هستند، بعد برای ادرار کردن حکم آمده! از چه کسی؟ از رسولی که وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ. فکر کنم این برای مردها باشد دیگر، خانم ها که نمی توانند به طرف خورشید و ماه نشانه بگیرند! این چیست؟ مثلاً طرف سر این را رو به آسمان به خورشید و ماه بگیرد آیا اهانت است؟ مثلاً چه معنایی دارد؟ به کجا ضرر می خورد؟ به کجا مشکل ایجاد می کند؟ برای ریزه کاری های شریعت مردم حکم آمده ولی چاره فقر مسلمین را نکرده و دارویی برای رفع بیماری های پیروان خودشان ندادند، بله گفتند وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَلِي عَمَلًا هِيَ شِفَاۗیِی وَ جُود نَدَارَد.

بخش دوم: این بخش دوم هم باز امیرالمؤمنین است که از پیامبر اکرم نقل می کند: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ پیغمبر نهی کرد اَنْ يَّبُولَ الرَّجُلُ وَ فَرْجُهُ بَادٍ لِلْقَمَرِ از ادرار کردن مرد در حالی که ماه او را می بیند. از این به بعد ماه را جزء نامحرم ها قرار بدهید، حالا آن بیچاره ای که مستراح ندارد در بیابان است و ماه هم زُل زده دارد نگاهش می کند حق ندارد شلوارش را در بیاورد و خودش را راحت کند چون ماه نگاهش می کند. یک طور دیگر می شود ادرار کند؛ با لباس، در لباس خودش بشاشد که ماه خیالش راحت بشود که چشمش به نامحرم نخورده است.

درس پنجم: آقا امیرالمؤمنین چه فرمود؟ فرمود: سخن نگفتن در توالت روزی را زیاد می کند. خب توالت هم که اصلاً اسمش بین عروس و تخلیه گاه مشترک است؛ توالت عروس و محل ادرار کردن، اینهایی که اسم واقعی آن را نمی گذارند که مستراح است یعنی محل استراحت یعنی اگر این ادرار و آن یکی از تو خارج نشود شکمت باد می کند و فریاد می زنی و باید به بیمارستان بروی یک چیزی فرو کنند تا بیاید! حالا اسم آن مستراح است خوب است یا دبلو سی (WC) یا توالت؟ بعضی وقت ها بعضی ها سوراخ دعا را گم می کنند مثلاً اگر بگویی مستراح، می گویند نه، نگو مستراح، بد است! اسم واقعی آن است، چی چی را بد است! بعد همین شخصی که می گوید بد است سوء ظن دارد، بد اخلاق است، عصبانی مزاج است، چطور آنها خوب است بعد مثلاً بگویی طرف می شاشد، می گوید نه این را نگو، بگو ادرار می کند. ادرار عربی است، ما اگر نخواهیم عربی صحبت کنیم معادل فارسی آن چیست؟ امیرالمؤمنین چه فرمود؟ فرمود: اگر می خواهی روزی تو از بین نرود در مستراح حرف زن، ا! در مستراح چه کسی حرف می زند؟ بله بعضی ها به مستراح می روند موبایلشان را هم می برند، آن هم کسانی هستند که بیوست دارند و در مستراح معطل می شوند یا اینکه می خواهند با یکی حرف بزنند که اهل خانه نفهمد موبایل را به مستراح می برند. حالا اینها اصلاً به کنار، یعنی خدای رزاق اینقدر بدبخت و بیچاره است که روزی را می بُرد از کسی که در مستراح حرف می زند؟ خاک بر سر این خدا! خاک بر سر ما که دنبال این خدا بودیم! خاک بر سر آبا و اجدادمان شد رفتند زیر خاک و گل و این

چیزها را دیدند و نیامدند محاسبه کنند، معاینه کنند، مناظره و محاجه کنند که آخر این حرف‌ها چیست؟ یک چیز دیگر هست که پنهان است آن را برایت بگویم و آن این است که وقتی می‌خواهند توجیه کنند که چرا تو فقیر هستی، یک راه‌های گریز می‌گذارند که یکی از آنها هم همین است؛ آها در مستراح حرف زدی، پس گدا هستی، یا در جای دیگر می‌گوید مال حرام می‌خوری، مال حلالش پیدا نمی‌شود، مال حرام می‌خوری! برعکس گفته، مال حرامش پیدا نمی‌شود چه برسد به مال حلال! وقتی آدم این چیزها را در فرهنگ دینی می‌بیند دنبال اصل می‌گردد. این مصداق همه ما هست: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۴ - فایل صوتی ۶۴۷۵ - عدم الزام طهارت با آب. - برآستی که مشکلات مسلمین همه حل شده و حالا نوبت به این‌ها رسیده! - یک چنین گفته‌ای با عمق خطرات دیگر، منازعه کامل دارد! - وظایف فرشتگان را در یک آلبوم نگه دارید! - دعای آب را کی باید خواند؟ - زکات همه جا وجود دارد:

مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: كَانَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ يَتَمَسَّحُ مِنَ الْغَائِطِ بِالْكُرْسُفِ وَلَا يَغْسِلُ - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِذَا بَالَ الرَّجُلُ فَلَا يَمَسُّ ذَكَرَهُ يَمِينِهِ - الْقُطْبُ الرَّائِدِيُّ فِي دَعَوَاتِهِ عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ نَامَ عَلَى الْوُضُوءِ إِنْ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فِي لَيْلَةٍ مَاتَ شَهِيداً - عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ شَمُونٍ عَنْ حَمَّادِ ابْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَكْتُبُ سَرَفَ الْوُضُوءِ كَمَا يَكْتُبُ عُذْوَانَهُ - أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ آيَدَةُ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ فَإِذَا فَرَعْتَ فَقُلْ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - زَكَاةُ الْوُضُوءِ أَنْ يَقُولَ الْمُتَوَضِّعُ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ الْجَنَّةِ فَهَذَا زَكَاةُ الْوُضُوءِ - وَآيَمًا مُؤْمِنٍ قَرَأَ فِي وُضُوئِهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۵۱۸، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۳۵۴ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۵۴۴، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه جلد ۱ صفحه ۱۹ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۵۷۲، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۱ صفحه ۲۹۶، همچنين قطب راوندی در كتاب دعوات آورده است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۶۲۰، كتاب كافي جلد ۳ صفحه ۲۲ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۶۳۶، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۷۶ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۶۴۴، كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه جلد ۱ صفحه ۳۲ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۶۴۴، كتاب فقه الرضا صفحه ۷۰ است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۵۹۵۶). كتاب تهذيب الاحكام جزء کتبی است که فقها و مجتهدین از آن فتوا خارج می‌کنند. محمد ابن علی ابن محبوب از یعقوب ابن یزید از ابن ابی عمیر از عمر ابن اذینه از زراره، زراره حواری امام باقر است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ زُرَّارَةَ كُفْتُ عَنْ إِمَامٍ بَاقِرٍ شَنِيدِم يَقُولُ كَانَ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ يَتَمَسَّحُ مِنَ الْغَائِطِ بِالْكُرْسُفِ وَلَا يَغْسِلُ می‌گوید امام حسین در مستراح با پنبه خودش را پاک می‌کرد و از آب برای طهارت استفاده نمی‌کرد. یک

عده هستند که اینطوری هستند، حالا را نمی دانم قبلاً می گفتند در خارج خودشان را با دستمال پاک می کنند و آب در مستراح نیست. سندی که کسی این کار را می کند این است که اینجا خدمتتان معروض شد که این همه می گویند آب، طاهر است پاک کننده است و محل فضولات را باید با آب شست، اینجا امام باقر می گوید که امام حسین از پنبه استفاده می کرد.

درس دوم: این کتابها از کتب معتبر شیعه است! آن موقعی که ما در بخش اسناد و مدارک اهل سنت و جماعت می رویم یک عده می گویند چرا از طریق شیعه تدریس نمی کنی، اینها هم از طریق شیعه است. از امام باقر است. إِذَا بَالَ الرَّجُلُ فَلَا يَمَسُّ ذِكْرَهُ يَمِينِهِ، این جزء قواعد فقهی است دیگر، اگر ما قائل باشیم پیامبر و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ باشد و این دوازده امام، همه آنها با پیغمبر یکی باشند كُنَّا مُحَمَّدٌ، یا جای دیگر كُنَّا نُوْرٌ وَاحِدٌ، پس هر چه که ائمه می گویند قول پیغمبر است و هر چه که پیغمبر می گوید قول جبرائیل است و هر چه که جبرائیل می گوید قول خداست. می گوید که امام باقر فرمود: هرگاه مردی ادرار کرد نباید با دست راست به آلتش دست بکشد. حالا شما دقت کنید، آخر که چه؟! به عنوان یک فرع فقهی این چه دردی را از مردم دوا می کند؟ مگر دین برای تربیت مردم و برای ایجاد زندگی بهتر نیامده؟ حالا مثلاً این کلام چه نقشی دارد که با دست راست به آلت دست بکشی؟ به مردها می گوید دیگر، بله، چون رجل گفته؛ إِذَا بَالَ الرَّجُلُ.

درس سوم: از رسول اکرم است. چه فرمود؟ رسول اکرم فرمود: مَنْ نَامَ عَلَى الْوُضْوءِ كَسَىٰ كَسَىٰ كَسَىٰ وَ خَوَابِيْدُ إِنَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فِي لَيْلَةٍ مَاتَ شَهِيداً مُّرَدّاً سَكْتَةً کرد شهید است. بخاطر چه؟ بخاطر این که وضو گرفته! بین درجه شهید را چقدر پایین آورده اند، یارو با وضو خوابیده و مُرَدِّه، شهید است، بعد آن کسی هم که در میدان جهاد بدن را به تیر و شمشیر عرضه می کند و با شکنجه از دنیا می رود به او هم شهید می گویند! خب کسی که متشرع باشد و این را بخواند دیگر تمایلی برای جهاد پیدا نمی کند برای اینکه می گوید خب وقتی که ما با وضو می خوابیم اگر مردیم شهید هستیم دیگر! در روایات این مقام شهید را برای خیلی ها آورده اند؛ کسی که در غربت بمیرد، شهید است کسی که در طلب روزی زن و بچه اش برود و در خیابان به او ماشین بزند، شهید است کسی که در بیماری بمیرد، شهید است اگر مادر در وقت وضع حمل مُرَدِّه، شهید است.

درس چهارم: از علی ابن محمد از سهل ابن زیاد از محمد ابن حسن ابن شَمُّون از حماد ابن عیسی از حرّیز از امام صادق است. برای آنهایی که موضوع چینی می کنند، این گونه روایات به عنوان فرشته شناسی خوب است که ببینیم کارِ مَلَك چیست! بعد وقتی که کنار هم می گذاریم مشخص می شود که یک خَلْقَتِ مجازی غیر واقعی است. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: خداوند فرشته ای دارد که اسراف در وضو را می نویسد همانگونه که تجاوز از حدودش را می نویسد. خب فرشته های مختلف و با مشاغل گوناگون، قرآن که می گوید: دو تا فرشته چپ و راست شما هستند به نام رقیب و عتید، دو تا فرشته که در قبر هستند به نام نکیر و منکر فرشته ای که در نماز است فرشته ای که در مستراح است اگر یادش باشد یک درسی داشتیم که جلوی فرشته لخت نشو، فرشته ای که در حمام است. حالا این فرشته کارش این است: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَكْتُبُ سَرَفَ الْوُضْوءِ كَمَا يَكْتُبُ عُذْوَانَهُ می گوید خداوند فرشته ای دارد که اسراف

کاری را در وضو می نویسد. یعنی اینجا کنار تو ایستاده، حالا در عالم اسلام چقدر متشرع داریم که وضو می گیرند؟! یکی یکی بالای سر آنها ایستاده در هر نوبتی که اینها وضو می گیرند نگاه می کند تا ببیند آب را اسراف نکند، شیر را ببندد، آب را در مواضع بریزد و وسواس هم به خرج ندهد، مدام بشوید، مدام وضو بگیرد، مدام دست بمالد، مدام دست بکشد و مدام بگوید نشد. همانطور که می نویسد برای دشمنانش یعنی ملکی هم دارد که دشمنان نمازگزار را یادداشت می کند. حالا این دشمنان چه در متشرعه باشند و چه نباشند، یارو دشمن دارد دشمن او مومن است یا مسلمان است شیعه است یا دشمنش بی دین است، همه را یادداشت می کند. اگر این وظایف ملائکه را جمع کنید به یک بیمزگی در ادبیات و به یک بیهودگی در فرهنگ دینی می رسید.

درس پنجم: گفت: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى شَيْخٌ كَهْ اسْتَدَّشْ بُوْدَ بَهْ اَوْ خَبَر دَاد، اَوْ كُفْتُ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ سلسله روات را نقل می کند؛ از پدرش از احمد ابن ادریس از احمد ابن محمد از حسین ابن سعید از حماد از حریز از زراره خواری معروف امام باقر. امام باقر چه فرمود؟ فرمود: هنگامی که دستت را در آب می گذاری بگو به نام خدا و با کمک خدا، خدایا مرا از بسیار توبه کنندگان و با طهارت ها قرار بده إِذَا وَضَعْتَ يَدَكَ فِي الْمَاءِ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ فَإِذَا فَرَعْتَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. دعای آب است، کلیت آن است؛ آب بنوشی، در استخر بروی، دریا بروی، رودخانه بروی، می گوید که وقتی دست را در آب کردی این دعا را بخوان: خدایا قرار بده مرا از توبه کنندگان. حالا بین توبه و آب چه وجه ارتباطی هست که شما زیر دوش می روی البته شما که متشرعه هستی این دعا را بخوانی؟ شاید در تفسیر ثانویه آب، حیات است و آب متصل به شریعت هم حیات دین است. حالا سوال این است که آن کسی که آب گیرش نمی آید آیا این دعا را نخواند؟ آن کسی که در مضیقه آب است نگوید به نام خدا و با کمک خدا؟ نه دیگر، امام باقر می داند کسی که در مضیقه آب قرار دارد دیگر با خدا کاری ندارد، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ گنااهش چه بوده که بخواهد توبه کند؟ این توبه برای مرفهین از متشرعین است. حالا اگر گفتی که ائمه چرا توبه می کردند؟ من فکر می کنم توبه آنها هم بخاطر تقیه بود یعنی باید می گفتند هر آنچه که مصلحت عامه بود و نگفتند بخاطر کلم الناس و تقیه، برای همین توبه می کردند! گرچه آن هم دست خودشان نبود دیگر، بلکه امر شده بود. پیغمبر هم که می گویند در هر نشست و برخاستی هفتاد بار استغفار می کرد، سر همین بود. سر چه؟ سر همین که نگفت آنچه را که باید بگوید، دلیل هم همان دوتا سند است که داریم؛ یکی این است که لحظه وداع کتابی درآورد و به علی گفت بیا این را پخش کن، که نگذاشتند یکی هم این است که وصیتی که می خواست بنویسد، که باز هم نگذاشتند.

درس ششم: این مبحث دو بخش دارد. **بخش اول:** از رسول خدا نقل می کند، که فرمود: زَكَاةُ الْوُضُوءِ أَنْ يَتَوَلَّ الْمُتَوَضِّئُ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَ تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ تَمَامَ رِضْوَانِكَ الْجَنَّةِ فَهَذَا زَكَاةُ الْوُضُوءِ. همه جا این قانون زکات حضور دارد، مثلاً می گوید زکات دانش، نشر آن است. زکات مجموعاً موارد مالی دینی را می گویند، در فقه به آن امور زکوی می گویند. حالا این مسئله مالی، اگر زکات را در قاعده قانون زکویات قرار بدهیم که می شود گفت همه جا باید پول بدهی، وضو هم می خواهی بگیری باید پول بدهی. بعد می گوید وضو که می خواهی بگیری این دعا

را بخوان اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ. در این هم یک افشاگری هست، می گوید: خدایا از تو می خواهم که همه وضو را به من بدهی، پس معلوم می شود این وضویی که متشرع می گیرد ناقص است، باید هم ناقص باشد ها! چون بقول امام صادق دینی که نُهْ دَهُمَّ آن تعطیل است نباید انتظار داشت که قوانینش کامل باشد. بله، در آن قانون غدیر خم آن آیه گفت: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا اَکْمَالَ دِیْنِ اَنْ مَوْقِعَ بود، یعنی اگر اجازه می دادند روال خلافت پیغمبر در وصایت غدیر قرار می گرفت، آن موقع نه تقیه لازم بود نه کَلَمَ النَّاسِ، و دین در تکامل بود. اَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَ تَمَامَ الصَّلَاةِ می گوید تقاضا می کند نماز هم کامل بشود. نماز هم ناقص است، نقصان نماز در چیست؟ یکی این است که انسان شک و سهو می کند، نمازگزار در نماز حواسش پرت می شود و نمی داند چند رکعت خوانده، نمی داند چند تا سجده اجرا کرده، نمی داند رکوع رفته یا نه! خب این نماز، ناقص است بخاطر همین او را به معراج نمی کشاند الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ. مهمترینش که نماز، ناقص است روی واحد فنی آن است که قرآن می گوید: اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغٰی، می گوید نماز فقط باید این باشد یعنی غیر از این باشد نیست اِنَّ الصَّلَاةَ. اِنَّ تَاْکِیْدَ است، تشدید است، تخصیص است. می گوید نماز حتماً باید نهی کند و شما را از گناه دور کند یعنی همان عصمت را بدهد دیگر، یک وقت شما باید خودت از گناه فرار کنی ولی یک وقت نه نماز، تو را فراری می دهد، این می شود همان عصمت، همانطوری که یوسف را از لای پای زلیخا فراری داد، آنجا گیر کرده بود لَوْ لَا اَنْ رَاٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ اِنَّ دُوْتَا یعنی یوسف و زلیخا باهم کشتی می گرفتند اگر دخالت خدا نبود هیچی، جناب یوسف جُنُبَ از حرام می شد. تَمَامَ رِضْوَانِكَ الْجَنَّةِ بهشت هم تمام می شود، معلوم می شود این بهشتی که به مردم نشان دادن یعنی گفته اند، و پیغمبر دیده و از سفر فضایی آمده و نقل کرده این بهشت هم بهشت ناقص است، شاید هم بخاطر این است که الان بهشت وجود ندارد و قرار است بعداً خلق بشود. فَهَذَا زَكَاةُ الْوُضُوْءِ این زکات وضو است.

بخش دوم: این درس هم از عجایب است. اَیْمًا مُّؤْمِنٍ قَرَأَ فِیْ وُضُوْئِهِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ خَرَجَ مِنْ دُتُوْبِهِ کَیَوْمٍ وَ لَدَتْهُ اُمُّهُ می گوید متشرع وضو می گیرد اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ را بخواند (دو خط بیشتر نیست و جزء آخر قرآن است همه هم حفظ هستیم)، همه گناهانش ریخته می شود مثل زمانی که از مادر متولد شده و گناه ندارد. باز این می رود در واحد زیر سؤال رفتن گناه، که وقتی با یک اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ در وضو آدم پاک می شود دیگر خط و نشان نباید داشته باشی که این کار را نکن به جهنم می روی، آن کار را نکن به جهنم می روی. نمی گوید که چند تا اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بخوان، قَرَأَ فِیْ وُضُوْئِهِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ خَرَجَ مِنْ دُتُوْبِهِ. وقتی که من عرض می کنم مِنْ حَیْثُ الْمَجْمُوْعِ اسناد و مدارک دینی را کنار هم می گذاریم و ردیف می کنیم چیزی به نام گناه وجود ندارد یکی از ادله اش همین است، که ما از این دلایل زیاد داریم که با یک اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ گناه ریخته می شود، پس دیگر گناه نداریم، پس دیگر مُحَرَّمات و منہیات نباید وجود داشته باشد، که این کار را نکن، آن کار را نکن. آن وقت متعاقبش هم نباید جهنم باشد چون جهنم برای کسانی است که گناه می کنند، وقتی گناه نباشد کسی با یک اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بی گناه بشود دیگر جهنم برای چه خلق شده؟ مثل جریان بهشت فروشی آن کشیش شد که در سده های قبل کلیسا بهشت می فروخت، می خواست خرج کلیسا را دربیاورد، خرج کشیش را دربیاورد و پول ها را جمع کنند به اسقف بدهند، اسقف هم جمع کند و به پاپ بدهد و پاپ هم در واتیکان خرج کند،

مردم می آمدند یک پولی می دادند و کشیش بهشت را به آنها می فروخت، خب وقتی که بهشت را می فروشند دیگر گناه معنا دارد؟ تو هر روز گناه کن و یکشنبه ها به کلیسا برو یک پولی بده و یک سندی به تو می دهد که فلان جای بهشت مال توست، که یک جُک هم برایش ساخته اند که گفتند یک اصفهانی به کلیسا رفته بود و به کشیش گفت که من بهشت را نمی خواهم بلکه جهنم را می خواهم! کشیش گفت مگر تو دیوانه هستی، کسی جهنم را نمی خرد؟ اصفهانی گفت حالا من جهنم را می خواهم و یک پولی داد و گفت بنویس من همه جهنم را خریدم، بعد رفت دم درب کلیسا ایستاد و گفت ای مردم دیگر بهشت نخريد چون من همه جهنم را خریدم چون جهنم مال من است مجبور هستید همه شما به بهشت بروید، پس مجانی به بهشت می روید.

ظهور باب منتظران ۵۵۸۵ - فایل صوتی ۶۴۷۶ - جبرئیل تخیلی، گفته های بچه گانه دارد! - باب دیگری از انواع شهادت. - اکتشافی غیر علمی و از باب وحی! - این هم از مصادیق گسترده کفر! - چقدر واجبات،

گسترده می باشد! - خدایی که به بردگی بنده اش اعتراف می کند!! وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَمَرَنِي جَبْرَائِيلُ أَنْ أَمُرَ أُمَّتِي بِتَخْرِيكِ الْخَوَاتِيمِ عِنْدَ الْوُضُوءِ وَ الْغُسْلِ لِلْجَنَابَةِ - الْقَطْبُ الرَّاَوْنِدِيُّ فِي لُبِّ أَلْبَابٍ وَ قَالَ مَنْ مَاتَتْ فِي حَيْضَتِهَا مَاتَتْ شَهِيدَةً - بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ ابْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى وَ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ (جميعاً) عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ دَمَ الْإِسْتِحَاضَةِ وَ الْحَيْضِ لَيْسَ يَخْرُجَانِ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ إِنَّ دَمَ الْإِسْتِحَاضَةِ بَارِدٌ وَ إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ - أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ ابْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيُّ صَاحِبَ الصَّلَاةِ بِوَاسِطَةِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ صَالِحٍ الْأَبْهَرِيُّ الْأَفْقِيهِ الْمَالِكِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ابْنِ الْمُؤَمِّلِ النَّاقِدِ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ ابْنُ بَكَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي الْعِيرَا عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ أَتَى حَائِضًا فَقَدْ كَفَرَ - عَنْ كِتَابِ النَّوَادِرِ لِعَلِيِّ ابْنِ بَابُوِيهِ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ الصَّفَّارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ. - عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ مِثْلَهُ رَوَى مَالِكٌ عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ سُلَيْمٍ عَنْ عَطَاءِ ابْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ - عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَلِكِ الْمُؤَكَّلِ بِالْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَرِضَ أَكْتُبُ لَهُ مَا كُنْتُ تَكْتُبُ لَهُ فِي صَحَّتِهِ فَإِنِّي أَنَا الَّذِي صَيَّرْتُهُ فِي حَبَالِي - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۷۱۶، كتاب الجعفریات صفحه ۱۷، از اميرالمومنين از رسول خدا است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۱۱۰۴، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۴۱، ايضاً قطب راوندی از محدثين بنام شيعه در كتاب لبّ اللّباب از رسول خاتم. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۱۱۱۴، كتاب تهذيب الاحكام جلد ۱ صفحه ۱۵۱ ايضاً كتاب اصول کافی جلد ۳ صفحه ۹۱ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۱۲۲۴، كتاب الجعفریات صفحه ۲۵۰ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۹۴، كتاب جامع الاحاديث صفحه ۱۰۴، كتاب عوالی اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۶، كتاب بحار الانوار جلد ۸۹ صفحه ۳۶۵، ايضاً كتاب النّوادر از علی ابن بابويه قمی است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۲ صفحه ۲۳۶، كتاب کافی جلد ۳

صفحه ۱۱۳ است.

درس اول: أَمَرَنِي جَبْرِئِيلُ أَنْ أَمُرَ أُمَّتِي بِتَحْرِيكِ الْخَوَاتِيمِ عِنْدَ الْوُضُوءِ وَالْغُسْلِ لِلْجَنَابَةِ بِيَا مَبْر خاتم فرمود جبرائیل به من دستور داد در هنگام وضو گرفتن و غسل کردن انگشت در دست را حرکت بدهند. تخصیصاً غسل جنابت چون اسمش را آورده وَالْغُسْلُ لِلْجَنَابَةِ. خب حالا این به چه معنا است و چه فایده‌ای دارد؟ جبرائیل این همه راه را بقول دین از آسمان هفتم بلند شود و از پیش خدا بیاید، وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (۷ هود)، وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (۷ نجم) از آن دور دورها می‌آید که این کلام را بگوید و پیغمبر رسالتش درگیر یک چنین دستورات پیش پا افتاده و معمولی و شاید بی‌خاصیت باشد.

درس دوم: رسول خاتم می‌گوید: مَنْ مَاتَتْ فِي حَيْضِهَا مَاتَتْ شَهِيدَةً. اگر یادتان باشد اخیراً (۶۴۷۵) یک بحثی داشتیم که گفتم دایره شهادت را آنقدر زیاد کرده‌اند که دیگر آن کسی که می‌خواهد برود در جبهه بجنگد برایش بی‌رنگ می‌شود. اینجا پیغمبر می‌فرماید زنی که در حال پریود بودن از دنیا برود شهید است. خب از این نظر که قرآن پریود را بیماری معرفی می‌کند؛ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ (۲۲۲- بقره) ای پیغمبر از تو سؤال می‌کنند درباره زنی که حیض می‌بیند بگو این بیماری است. أَذَىٌّ از اذیت می‌آید و واقعاً هم خانم‌ها اذیت می‌شوند، یکی از مواردی که به ساختار خلقت اعتراض دارند همین است که این تفاوت بین مذکر و مونث آزار دهنده است. خب حالا اگر بگوییم بخاطر اینکه در اذیت مُرده، شهید حساب می‌شود این یک حرفی است که مظلوم واقع شده، حالا این هم نگفته که خود پریود باعث مرگش شده، نه، مثلاً در حال قاعدگی است در خیابان رد می‌شده ماشین به او می‌زند و می‌میرد، این شهید است، در حال پریودی است کرونا گرفت مُرد، این شهید است، از این جهت که زن در آزار و اذیت قرار دارد مقامش بالا است یعنی در مظلومیت واقع شده، اما از این نظر که عرض کردم و در چند روز قبل هم که بحث شهید بود که اینقدر گسترده‌اش کرده دیگر این مجاهد رغبت نمی‌کند که برای مجاهدت در میادین جهاد برود.

درس سوم: از محمد ابن اسماعیل از فضل ابن شاذان از حماد ابن عیسی از ابن ابی عمیر از معاویه ابن عمار از امام صادق.

اینجا امام صادق وارد کرسی پزشکی شده، می‌گوید که إِنَّ دَمَ الْإِسْتِحَاضَةِ وَالْحَيْضِ لَيْسَ يَخْرُجَانِ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ إِنَّ دَمَ الْإِسْتِحَاضَةِ بَارِدٌ وَإِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ امام صادق می‌گوید که استحاضه و حیض از یک مرکز بیرون نمی‌آیند، هر دو خون است. حیض همان پریود است و استحاضه در اثر چیزی مثلاً در اثر یک بهم خوردن اعصابی این حیض طولانی می‌شود. امام صادق می‌گوید که این دو تا خون از یک مجرا بیرون نمی‌آیند از دو مجرا بیرون می‌آیند. کلاً دو تا مجرا برای آلت تناسلی زن هست؛ یکی مجرای رحم است و یکی هم مجرای ادرار است، سومی ندارد ولی امام صادق پا کرده در کفش پزشکان و اینطوری معرفی می‌کند و بعد می‌گوید که تفاوتش این است که خون استحاضه سرد و خون حیض گرم است. بحث ما روی این است که می‌گوید از یک جا خارج نمی‌شود و این خلاف مستندات پزشکی هست.

درس چهارم: از شریف ابوالحسن علی ابن عبدالصمد ابن عبیدالله الهاشمی صَاحِبُ الصَّلَاةِ (کتابی به نام صلوات دارد) به واسطه از ابوبکر محمد ابن عبداللّه ابن محمد ابن صالح الابهری (همین ابهر خودمان) أَلْفَقِيهِ الْمَالِكِي. این أَبُو

بَكْرٍ مُحَمَّدٌ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ صَالِحٍ الْأَبْهَرِيِّ فقيه مالکی است یعنی در اهل سنت مجتهد است. گفت: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ابْنُ أَحْمَدَ ابْنِ الْمُؤَمِّلِ النَّاقِدِ، او حَدَّثَنَا از الْحَسَنِ ابْنَ الْحُسَيْنِ، او حَدَّثَنَا از الْعَبَّاسِ ابْنَ بَكَّارٍ، او هم حدیث کرد از حماد ابن سلمه او هم از ابی العیرا و او هم از پدرش و او از رسول خدا. رسول خدا فرمود: مَنْ أَتَى حَائِضًا فَقَدْ كَفَرَ. کفر، روز اول ایمان نیاوردن به کَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِ بود یعنی هر کس شهادت به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نمی داد کافر بود، که پیغمبر هم بعثتش بر این اساس بود که بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. حالا اینجا از مصادیق کفر آورده و می گوید هر کس در هنگام پریود بودن با زن آمیزش کند کافر است. تو را به خدا ببین! درست است نباید انجام بدهد، چون هم فاعل و هم مفعول بیمار می شوند ولی فَقَدْ كَفَرَ اینجا چکار می کند؟ یعنی با زن خودش، حالا یا اشتباهاً یا عامداً یا ضرورتاً، خیلی ها هستند که آتششان تند است و برایشان فرقی نمی کند، بعد این کافر می شود؟ مگر اینکه کفر را بخواهند یک معنای دیگری بدهند که در قاموس فرهنگ دینی نمی آید.

درس پنجم: ابن بابویه در شهر ری هست، آنجا قبر این بزرگوار است. او هم از احمد ابن علی او هم از محمد ابن الحسن ابن الولید او از صفار او از ابراهیم ابن هاشم او از نوفلی التَّوْفَلِيُّ او از سکونی السَّكُونِيُّ، او از جعفر ابن محمد امام صادق، امام صادق از پدر و پدر بزرگ و اجدادش تا به رسول الله. جالب است، آنقدر آب در این دین کردند! می بینی؟ مقام شهید چقدر شئون و شقوق و شاخه دارد، از اینطرف کفر چقدر گسترده است، از اینطرف هم الان بحث روی واجبات است. رسول خدا چه گفت؟ گفت: غسل جمعه بر هر بالغی واجب است. تا حالا شنیده بودید که غسل جمعه برای متشرع مستحب است، وقتی واجب شد به در دسر می افتد یعنی حتماً باید انجام بدهد. طبق فرهنگ دینی یک سری اعمال در شریعت هست که واجب است و یک سری اعمال هست که مستحب است، مستحب یعنی اینکه اگر انجام ندادی کتک نداری و اگر انجام بدهی به بهشت می روی. پیغمبر فرمود: غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ، حکم داده و دیگر به عقبات و به کم و کیف آن هم کاری ندارد حکم صادر شده؛ واجب است، وقتی واجب شد مثل نماز و روزه است دیگر، می رود در فروع دین، بعد یک چیز دیگر؛ اینجا مجموعه واجبات در فروع دین جمع شده، پس غسل جمعه چرا در آن نیست؟ اینها سوال است که تاریخ می کند.

(فایل صوتی ۷۱۸۷ - درس اول) آیا هر محتلمی عاقل است؟. کتاب صحیح بخاری [۸۷۹]، کتاب صحیح مسلم [۸۴۶]. رسول خدا فرمود: غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلی واجب است. فقه نمی گوید برای متشرع غسل جمعه واجب است، اینجا می گوید واجب است. بعد جالب است در متن می گوید عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ. اسم مرد هم نیامده است. محتلم چیست؟ کسی که قوای جنسی او به حدی رسیده که آتش می آید. خب اینجا محتلم را معنا کرده بالغ و عاقل. محتلم، بالغ است یعنی به بلوغ جنسی رسیده است. عاقلش کجا بود؟ توجیه می کنند که رسوایی دین پوشیده بشود. کسی که محتلم می شود لزوماً نباید عاقل باشد و الا ذکر می شد. در متن اسم مرد هم نیامده، چون می گوید بر هر مرد بالغ و عاقلی! روز روشن می گویند آفتاب نیست، اینها عقل دارند؟ نه، عقل دارند اما سیاستمدار هستند، می خواهند خرابی های صدر اسلام را الان اصلاحش کنند چون می دانند عقل مردم کامل شده است. آیا می شود؟ خب نامرد لا اقل یک طوری معنا کن که آبرویت نرود. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ.

درس ششم: از علی ابن ابراهیم از پدرش از عبدالله ابن مُغیره از عبدالله ابن سنان از امام صادق، امام صادق از پدرانش از رسول الله. پیغمبر چه گفت؟ گفت: وقتی مؤمنی بیمار می شود خداوند به فرشته نگهبان وی می فرماید که هر آنچه در حال سلامتی برای وی می نوشتی بنویس زیرا من کسی هستم که او را در دام خویش گرفتار کردم. می فهمی حالا معبود خاکی چیست؟ حالا مدام بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خداوند بخشنده مهربان! شاید منظور رقیب و عتید است که در قرآن می گوید دو تا فرشته همیشه شما را می پابند، در آن آیه یَحْفَظُونَهُ هم گفت مواظب شما هستند، البته مواظب هستند که شما ثروتمند نشوید، سالم نشوید، امنیت نداشته باشید برعکس است چون اسماء ایذایی حاکم است و این نگهبان های خدا هم مسئولیت شان همین است دیگر، مسئولیت برعکس که ندارند، اگر بود شما می دیدید. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْمُؤْمِنِ شاید هم مؤمن یک موکل خاص دارد، آن رقیب و عتید برای همه است این موکل ایمان برای مؤمن است. إِذَا مَرَضَ أَكْتُبُ لَهُ مَا كُنْتُ تَكْتُبُ لَهُ فِي صِحَّتِهِ هر چه که در سلامتی و در ایمانش تلاش می کرده الان رفته در بیماری و نمی تواند انجام بدهد، تو برایش بنویس. اینجایش خیلی مهم است؛ فَإِنِّي أَنَا الَّذِي صَيَّرْتُهُ فِي حِبَالِي من این را در غل و زنجیر خودم کشیدم. حِبَالِي حبل، ریسمان، طناب، سیمی که بکسل می کنند؛ سیم بکسل، باور کن الان این خدا از آن سخت تر این مردم بدبخت را در اسارت گرفته است. اینجا این کلام باید در آن قسمتی ذخیره بشود که در معرفت خدای زمین است که شغل خدا چیست، این همه دین برایش عظمت قائل است که رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ همه این عظمت آفرینش را رها کرده به کره زمین آمده به یک قسمتی که مسلمان ها هستند بعد اینها را به وسیله بیماری اسیر می کند و در بند می کشد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۶ - فایل صوتی ۶۴۷۷ - خدای مهربان از قول ادیان و خشن در نوشتار تاریخ! - باز

هم نسخه ای در محو گناهان و بی انگیزگی جهنم. - بیماری می دهد که هدایای الهی را دریافت کند! - ساختار

اولیه انسان بر خلاف است: مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَلْحَمَى رَأَيْدُ الْمَوْتِ وَ هِيَ سَجْنُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ هِيَ حَظُّ الْمُؤْمِنِ مِنَ النَّارِ - أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنِ هَمَّامٍ فِي كِتَابِ التَّمْحِصِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ (وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ) - أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنِ هَمَّامٍ فِي كِتَابِ التَّمْحِصِ عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْ بَرَأَ قَالَ لَهُ هُنَّكَ الطُّهُورُ مِنَ الذُّنُوبِ - دعوات الراوندى، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْ بَرَأَ قَالَ يَهْنُوكَ الطُّهُورُ مِنَ الذُّنُوبِ - حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ النَّضْرِ الْحَزَّازِ عَنْ عَمْرِو ابْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ أَتَحَفَّهُ مِنْ ثَلَاثَةِ بَوَاحِدَةٍ إِمَّا صَدَاحٍ وَ إِمَّا حُمَى وَ إِمَّا رَمْدٍ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَفْصِ ابْنِ غِيَاثٍ عَنْ حَجَّاجٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَلْجَسَدُ إِذَا لَمْ يَمْرُضْ أَشَرُّ وَ لَا خَيْرٌ فِي جَسَدٍ لَا يَمْرُضُ بِأَشَرٍ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۴۶، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۳ صفحه ۶۳، كتاب كافى جلد ۳ صفحه ۱۱۱ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۵۲، مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۶۲ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۵۲، بحار الانوار جلد ۸۱ صفحه ۲۲۴ و نیز كتاب دعوات قطب راوندى است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه

۲۵۶، کتاب خصال شیخ صدوق صفحه ۱۳ است. - کتاب منابع فقه شیعه جلد ۳ صفحه ۲۶۴، کتاب کافی جلد ۳ صفحه ۱۱۴ است.

درس اول: (بازخوان از تدریس‌های ۱۸۴۸ و ۱۶۲). از محمد از احمد ابن محمد از محمد ابن اسماعیل از سعدان از عبدالله ابن سنان از امام صادق. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: تب پیام آور مرگ و زندان خدا در زمین و سهم مؤمن از آتش است. *الْحُمَّى رَائِدُ الْمَوْتِ* تب می‌تواند انسان را بکشد، *وَ هِيَ سِجْنُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ* این بیماری، زندان خداست در زمین. خدا زندان دارد، همه ممالک و همه حکومت‌ها زندان دارند، خدا هم زندان دارد. زندانی کیست؟ بیمار. بیماری که اختیار ندارد از خودش ویروس و میکروب را دفع کند. *وَ هِيَ حَظُّ الْمُؤْمِنِ مِنَ النَّارِ*، قسمت ایمان آورده از جهنم است یعنی اینجا هم منتقل شده، می‌گوید می‌سوزد از تب یعنی آتش است. این درس سه ضلع دارد، ما با یکی از آنها کار داریم و آن *سِجْنُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ* است، یکی از اسامی خدا شافی است، در بعضی جاها می‌نویسند یا شافی، در قدیم در مطب دکترها می‌زدند. شفا دهنده، بیماری ایجاد می‌کند، تب می‌دهد. به زندان می‌کشاند. بعد در مبحث جبر و اختیار، متشرعی که قائل به اختیار است بگو که تو یک کاری کن مریض نشوی، یک کاری کن که فقیر نشوی، علیل نشوی، درمانده نشوی، فقط حرف است که می‌زنند. بقول قدیمی‌ها ادعا طبق طبق.

درس دوم: این درس دوتا واحد دارد. **بخش اول:** ابوعلی محمد ابن همام *فِي كِتَابِ التَّمَحِيصِ* از جابر ابن عبدالله انصاری نقل می‌کند او از امام سجاد. امام سجاد چه فرمود؟ فرمود: *إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْ بَرَأَ قَالَ لَهُ هُنَّكَ. هُنَّكَ* از هِنِّئاً مَرِيئاً می‌آید. *هُنَّكَ الطَّهْوَرُ* هر وقت مریضی را، بیماری را در هنگام عیادتش یا در خیابان می‌دید می‌گفت که بشارت باد به تو که پاک شدی، *هُنَّكَ الطَّهْوَرُ مِنَ الذُّنُوبِ* از گناهان پاکیزه شدی دور شدی. پس یادتان باشد در فرهنگ دینی مریض را که می‌بینید اینطوری با او همدردی کنید به او بگویید که تبریک می‌گویم، مریضی مبارک باشد، بعد او هم می‌گوید این خل و چل است، آدم مریض که چیز خوبی گیرش نیامده است.

بخش دوم: این روایت دومی از امیرالمومنین است، می‌گوید: *إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْ بَرَأَ قَالَ يَهْنُكَ الطَّهْوَرُ مِنَ الذُّنُوبِ*. امیرالمومنین هم همین کار را می‌کرد وقتی که مریض می‌دید به او تبریک می‌گفت. حالا تاریخ یک سؤال دارد و شما باید جوابش را بدهید، می‌گوید هر کس یک بار مریض شد از همه گناهانش دور می‌شود یعنی از این بحث اینطوری استفاده می‌شود، خب اقلش همه مردم یک بار مریض می‌شوند دیگر، خیلی‌ها که بقول معروف می‌گویند سالی دو دفعه مریض می‌شوند و هر دفعه‌اش هم شش ماه طول می‌کشد. با بیماری می‌خواهی گناهان را پاک کنی؟ ببخشی که آنها که به جهنم نروند؟ خب گناه را چه کسی بستر سازی کرده؟ ذنوب را چه کسی در جلد و درون بشر فرو کرده؟

درس سوم: اصحاب حدیث: شیخ صدوق از پدرش از احمد ابن ادریس از محمد ابن احمد از علی ابن سندی از احمد ابن النضر الخزاز از عمرو ابن شمر از جابر ابن عبدالله انصاری از امام باقر. امام باقر چه فرمود؟ فرمود: هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد به او نگاه می‌کند آنگاه وقتی به او نگرست یکی از این سه چیز را به او هدیه می‌کند؛ سر درد، تب، چشم درد!

عجب خدای مردم آزاری است! بعداً آن یارو شاعر آمده می‌گوید که موسی بر دهان چوپان زد که این چرت و پرت‌ها

چیست که برای خدا می گویی، اینطور که می گویند نمی دانیم والا، يوم الشک است، دهر الشک، عصر الشک، عصر الشبهات، جزء اسامی غیبت است. بعد موسی یقه او را گرفت به دهانش زد، بعد خدا گفت:

نی برای فصل کردن آمدی

تو برای وصل کردن آمدی

تو آمدی مردم را به من جوش بدهی ولی بیشتر می بُرانی! حالا بحث سر این است؛ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ أَتَحَفَّهُ مِنْ ثَلَاثَةِ بَوَاحِدَةٍ خدا نگاه می کند. آنجا موسی بنده خدا گفت رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ خودت را نشان بده، اینجا الان با استفاده از این مصادر، ما می بینیم خدا هر روز خودش را نشان می دهد، هر ثانیه نشان می دهد. دقت کنید که نگاه او ثمره اش چیست! بعد بدانید که أَلَا يَعْلَمَنَّ خَلْقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ یک چیز چرتی است. خب، وقتی که کسی را دوست دارد، ببین اینجا دیگر اسم مؤمن نیامده چون در روایاتی که تا الان خواندیم بیشتر تخصیص روی مؤمن بود، اینجا عمومی می گوید إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا یک کسی را دوست دارد، خب خدا که نباید دوست داشته باشد، این را قبلاً بحث کردیم محدود کردن خداست یعنی هیچی کردن، خدایی که دوستی را خلق کرده بعد خودش می رود زیر مجموعه دوستی، یعنی فعل، دوستی است و مفعول، خداست و فاعل هم مشخص است. مشخص است یعنی می گویم که باید یک پله بالاتر دوستی را بدهد. خب یک پله بالاتر خودش است، یعنی خودش به خودش، بقول عوام یک چیز هشت الهفتی است. سه تا چیز به او می دهد! خدا نگاه می کند، این نگاه را هم جزء همان موضوعات خدانشناسی بنویسید، خدا نگاه می کند! من تعجب می کنم این هستی به این گستردگی که سر و ته ندارد و بشر کوچکتر از این است که بخواهد بالای دماغش را نگاه کند (که حالا از نظر علمی هم ثابت شده) این خدا مختص شده به کرة زمین و آن هم برای مسلمانان! إِمَّا صُدَّاعٌ وَإِمَّا حُمَّى وَإِمَّا رَمَدٌ بنده را که نگاه می کند حال می کند که یکی از این سه تا را به او بدهد؛ سر درد، تب، چشم درد، حالا سر درد عمومی است، یکی از بیماری هایی که علم پزشکی از آن سر در نیاورده و برای آن دارو نیاورده همین سر درد است، کلینک سر درد هم داریم ها! ولی تأثیری ندارد. چرا؟ برای اینکه داده خداست، چشم درد، سردرد، تب که تب را هم الان بحثش را کردیم. یادت هست در یک بحثی پیغمبر وارد خانه شد و دید ام المومنین عایشه می گوید آی سرم درد می کند؟ یادت هست؟ بعد پیغمبر گفت سر من هم درد می کند، پس به پیغمبر از آن نگاه ها کرده، پس نگاه جبرائیل معارض است، پیغمبری که طب النبی دارد و نسخه های بسیاری در معالجات مردم دارد آن پیغمبر خودش سر درد می گیرد.

درس چهارم: راویان: احمد ابن محمد از ابن محبوب از حفص ابن غیاث از حجاج از امام باقر. همه اینها ادبیات دینی است که ما درمی آوریم بعد هم اینقدر از این روایات زیاد است که ما همینطوری یک دانه مُشت نمونه خروار است را درمی آوریم. امام باقر چه فرمود؟ فرمود: بدن وقتی که بیمار نشود مغرور و خودخواه می شود و در بدنی که به بدی بیمار نشود خیری نیست. حالا پاسخ تاریخ را بگوییم؛ أَلْجَسَدُ إِذَا لَمْ يَمْرُضْ أَشْرٌ وَلَا خَيْرٌ فِي جَسَدٍ لَا يَمْرُضُ بِأَشْرٍ حتماً باید مریض بشوی تا خیر ببینی! تا حالا شنیده اید که مریضی خیر باشد؟ حامل خیر باشد؟ می گوید می دانی چرا خدا تو را مریض می کند؟ برای اینکه پررو نشوی! یعنی تمام سلاطین، حکام، امپراطورها، امراء و رهبران ممالک در طول این ده ها هزار سالی که تاریخ یادداشت کرده همه آنها در پرتوی از شرّ زندگی می کردند و خیر نداشتند. پس خیر

چیست؟ حاکم خیر ندارد و تو هم نداری، فرقی چیست؟ بالایی ندارد پایینی ندارد، فرق آنها چیست؟ می گوید وقتی که مریض نمی شود شرور می شود، دارالاشرار است. وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا يَمْرُضُ بِأَشْرٍ این بدنی که مریض نشود به درد نمی خورد. من فکر می کنم که اینها هدفدار نوشته شده، برای شما هم عرض کردم که جعل روایت و حدیث خیلی آسان است همانطور که آیات را جعل می کنند، مثل می گویم شیخ کلینی که بخواهد جعل کند راحت می تواند سه چهار تا اسم را ردیف کند؛ عَنْ فُلَانٍ عَنْ فُلَانٍ حَدَّثَنَا فُلَانٌ و می شود حدیث، می شود روایت، چون کسی نیست از کلینی یا مجلسی یا شیخ مفید یا طبرسی یا طوسی بازخواست کند که از کجا آوردی؟ چون اینها خودشان مأخذ و مرکز هستند دیگر، یعنی هر کس می خواهد چیزی ببیند باید به اینها رجوع کند، اینها هرطوری توانستند نوشته اند. یادتان هست یک بحث داشتیم که ابوهریره گفت بله، من حدیث زیاد جعل کردم ولی قصدم خیر بود، می خواستم طرفدارهای اسلام بیشتر بشود برای همین دروغ گفتم. می گوید خیر، در بدنی نیست که مریض نشود بعد در آن روایت قبل می گوید که روکم کنی است که مغرور نشوند، تو خودت اینجا را دارالغرور قرار دادی بعد می گویی مردم مغرور نشوند؟ اولیاء تو مغرور شدند، مگر امام حسین نگفت غُرُونَا؟ که اهل کوفه با دروغ هایشان ما را مغرور کردند؟ رجال ظهوری به غرور مبتلا شدند وای به حال عامه!

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۷ - فایل صوتی ۶۴۷۸ - نجات بخشی که رهایی را در تصرف پرانتزهای خاص قرار

داده: وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَعَيِّرُ اللَّهَ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) - سوره زمر آیات ۶۱، ۶۲، ۶۳ و ۶۴ است.

آیه ۶۱: نجات می دهد خدا آنهایی را که با تقوا باشند، بِمَفَازَتِهِمْ به پله هایی که طی کردند و آن بالا رفته اند، یعنی خالق هست و هیچ گونه تعهدی در نجات بندگانش ندارد مگر الَّذِينَ اتَّقَوْا و بقیه، بقول بعضی از کارشناسان مسائل انسانی النَّاسِ حَشَرَاتِ الْأَرْضِ مردم ارزششان به اندازه پشه است. خب مگر در پرانتز اتَّقَوْا چقدر جا می گیرد؟ کلاً از آغاز خلقت بشر تا الان آنهایی که تقوا داشتند چقدر بودند؟ حالا اینجا هم که بحث روی خود دین اسلام است یعنی اینکه متقین در طی این هزار و خرده ای سال. متقی بعد از مسلم و مؤمن است. مسلم تسلیم شده و راه دیگر را نمی رود مؤمن عمل به فروع دین می کند متقی هم با اخلاص عمل می کند. یعنی شاید مؤمن منافقانه عمل کند، الکی نماز بخواند، روی مقاصدی به حج برود و روی محاسباتی روزه بگیرد ولی آن کسی که تقوا دارد خَالِصاً لِرُوحِهِ اللَّهُ است، پس نجات برای این گروه است. چقدر در این دایره جا می گیرد؟ خیلی کم! خود اصحاب رسول الله متقی نبودند، قرآن چه می گوید؟ وَقَالَتِ الْآغْرَابُ آمَنَّا بِهِ مَرَحَلَةَ إِيْمَانٍ هم نرسیده بودند که حد وسط است وای به حال تقوا. وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا بگو تسلیم شدم، چون پیغمبر شمشیر داشت آنها تسلیم شدند، بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ داشت آنها تسلیم شدند، دیدند زورشان نمی رسد تسلیم شدند. ببینید کارآیی خدای زمین چقدر محدود است، چقدر کم است! این مباحث و ظایف خدا را یک جا جمع کنید و یک موضوع بندی کنید. لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ اینها را مسح نمی کند لمس نمی کند بدی، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ اینها هیچ وقت اندوهگین نمی شوند. اصلاً همه اش عدم تطابق است، دقت کن! تا اینجا را که گفتم.

حالا اینجا خود رجال ظهوری که تجسم کامل تقوا بودند آیا مصداق این آیه هستند؟ آیا خدا آنها را نجات داد؟ ها؟ دیگر احتیاج به تکرار نیست، خدا هیچ کدام از آنها را نجات نداد، هیچ کدام! اگر این امام آخری (امام دوازدهم) را هم نجات می داد قیام می کرد و ظاهر می شد، این را هم نجات نداده، این هم در پستوی زمان پنهان شده است. سوء القضا حاکم بر زمین و اهل زمین است و متقین هم اهل زمین هستند. برای چه کسی سوء القضا را برداشته و حسن القضا را آورده؟ آیه ۶۲: آیه بعد می گوید: **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** خدا همه را خلق کرده است. ببین چقدر قشنگ حرف خودش را رد می کند ها! این آیه آن یکی را نقض می کند، الان می گوید خدا خالق همه چیز است، بعد اینجا می گوید: **يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا** دقیقاً همین که من عرض کردم، پس بقیه خلقت چه؟ به درک! پس چرا می گویی **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ**؟ بعد از آن طرف می گویی **يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ** خدا وکالت دارد بر هر چیزی یعنی همان کلامی که قبل از آمدن به دنیا (بقول دین) گفت **أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** این وکیل شماست، یعنی شما سوء القضا را نمی خواهید؟ وکیل توست، باید باشد. اصلاً وکیل چه موقع انتخاب می شود؟ وقتی انسان دست و پا ندارد، آمادگی ندارد، بعد وکیل، خداست! آن وقت درد می دهد و می گوید نوش جان، در عوض آن تو از گناه پاک می شوی، خودش برای خودش توجیه می کند.

آیه ۶۳: آیه بعد می گوید: **لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** برای خدا کلیدهای زمین و آسمان است. حالا کلید چیست؟ کلید، شناخت است. شناخت دارد ولی وقتی انتقال نداده به چه درد می خورد؟ خب به درد آیه بودن در قرآن می خورد که متشرع بخواند ثواب ببرد؟ اگر بگوییم که این **لَهُ مَقَالِيدُ** را به جانشینانش داده همانطور که رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود که خدا را کسی نشناخت غیر از من و تو، خب باز هم به درد نخورد چون اینها نتوانستند که انتقال بدهند، یک دیواره بتنی عظیم به نام تقیه و کلم الناس هست که نگذاشتند این **لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** را باز کند. **لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** یعنی علم، دانش! این که می گوید به آدم دادیم کلماتی را کلمات، همین است. کلمه همان اسم اعظم است که البته کارایی آن را برای آدم ندیدیم که کارایی آن چه بود. **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** آنهایی که کافر می شوند خسارت دیدند. الان مردم می گویند ما یک عمری دنبال خدا بودیم الان خسارت دیدیم، واقعا ها! اگر می شد یک تلگرام به خدا بکنید و بگویید تو گفتی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** ولی این خسران، شکست، عقب گرد، ورشکستگی و درماندگی برای کسانی است که برعکس این آیه، ایمان آوردند. چه کسانی؟ **الَّذِينَ اتَّقَوْا**.

آیه ۶۴: آیه بعد می گوید: **قُلْ أَغَيْرِ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ** آیا به غیر خدا مرا امر می کنید که عبادت کنم ای جاهلین؟ جاهل یعنی نادان. جاهل یکی از ابعادش اُمی است یعنی بی سواد. تو عالم هستی یا جاهل هستی؟ ببین مقابل هم است معارض هم است. یادت هست آنجا پیغمبر گفت: من و مردم، بی سواد هستیم؟ خب حالا دقت کن، این **أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ** خطاب به کیست؟ وقتی همه در جهل هستند حتی رسول الله، البته پیغمبر جهل عمومی داشت، جهل خصوصی نداشت، جهل عمومی یعنی ابلاغ یعنی صافی که خدا تحت عنوان تقیه و کلم الناس درب کانال رسالت گذاشت.

ظهوریاب منتظران ۵۵۸۸ - فایل صوتی ۶۴۷۹ - خلقت آدمی بر پایه زیان و ضرر است! - هر نوع گلايه‌ای از زندگی، مورد غضب خداست. - چگونه یک گرفتار امیدوار باشد؟ - شرابخوار از یهودی در منظر اسلام بدتر است. - بر اساس فقدان نعمت‌ها، قالب‌بندی غیبت شکل می‌گیرد! - عجب آشربه و اغذیه‌ای می‌دهد خدا! - تشریفات که با خشونت درمی‌آمیزد: قَالَ النَّبِيُّ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْعُفْرِيَّةَ النَّفْرِيَّةَ الَّتِي لَمْ يُزْرَأَ فِي جِسْمِهِ وَلَا مَالِهِ - أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ الْأَشْجَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَنْ شَكَاَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَقَدْ شَكَاَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ شَكَاَ إِلَى مُخَالِفٍ فَقَدْ شَكَاَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - عُدَّةُ الدَّاعِي، رَوَى عَنْهُمْ يَنْبَغِي فِي حَالَةِ الْمَرَضِ خُصُوصاً مَرَضَ الْمَوْتِ أَنْ يَزِيدَ الرَّجَاءَ عَلَى الْخَوْفِ - عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَارِبُ الْخَمْرِ إِنْ مَرَضَ فَلَا تَعُوذُ الْخَبَرُ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ النَّبِيَّ عَادَ يَهُودِيًّا فِي مَرَضِهِ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكْتَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ سَعِيدٍ ابْنِ قَلْبُوشَةَ الْمُعَدَّلُ بِالرَّافِقَةِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْجَبَّارِ ابْنُ كَثِيرٍ التَّمِيمِيُّ الْيَمَانِيُّ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ ابْنَ حَرْبٍ الْهَلَالِيَّ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَقُولُ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ ابْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وَجِدَتْ نُسِيَّتْ وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ - الدَّاعِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَيَسْتَقِيهِمْ - وَإِنْ كَانَ الْمَيِّتُ مَرْجُوماً بَدَأَ بِغُسْلِهِ وَتَحْنِيطِهِ وَتَكْفِينِهِ ثُمَّ رَجَمَ بَعْدَ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ الْقَاتِلُ إِذَا أُرِيدَ قَتْلُهُ قَوْدًا - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۶۶، كتاب الدعوات از قطب راوندى صفحه ۱۷۲، از رسول اسلام است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۸۴، كتاب معانى الاخبار صفحه ۷۰۷ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۲۸۶، كتاب بحار الانوار جلد ۸۱ صفحه ۲۴۲، كتاب عده الداعي است - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۳۱۴، كتاب دعوات راوندى صفحه ۲۶۰، از امام رضا از آباء كرامتش تا رسول الله. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۳۱۴، كتاب الجعفریات صفحه ۱۵۹، از اميرالمومنين از رسول خدا. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۳۲۸، كتاب امالى شيخ صدوق صفحه ۱۹۰ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۳۳۶، كتاب دعائم الاسلام جلد ۲ صفحه ۱۴۴، از رسول الله است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۴۵۰، كتاب فقه الرضا صفحه ۱۷۵ است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۵۲۰۴). پیغمبر خاتم چه فرمود؟ فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْعُفْرِيَّةَ النَّفْرِيَّةَ الَّتِي لَمْ يُزْرَأَ فِي جِسْمِهِ وَلَا مَالِهِ خداوند انسان پلید شر را دشمن نمود، کسی که به بدن و مالش هیچ کاستی نمی‌رسد. یعنی کسی که مالش دست نمی‌خورد، تکان نمی‌خورد، بالا پایین نمی‌شود و انباشته شده خدا از این انسانی که مدیریت اقتصادی دارد بدش می‌آید و دشمن می‌شود. شما دقت کنید، چارچوب‌ها را نگاه کنید! و نیز کسی که بیمار نمی‌شود. هر کس که بیمار نشد سالم و سرحال بود این مغضوب خداست. من فکر می‌کنم جبرائیل اینها را درست کرد که پوششی بر بیماری‌ها و نداری‌های مسلمین باشد یعنی فقیر می‌گوید خب حالا که در فقر هستیم عوض آن خدا به من غضب نمی‌کند! آن کسی هم که اموالش را در مقوله صدقات، کفارات، ردّ مظالم، زکات و خمس داده، آن هم برای اینکه احساس کاستی نکند به او گفته‌اند اگر این کار را نمی‌کردی مورد غضب خدا قرار می‌گرفتی. من فکر می‌کنم اصلاً دین یعنی سیاست، سیاست یعنی دین، چون تمام ترفندهایی که سیاسیون به کار می‌برند انبیاء به کار بردند، هر طوری

که بشود کرسی را حفظ کرد.

درس دوم: نقل حدیث می‌کند: شیخ صدوق از پدرش از سعد ابن عبدالله از احمد ابن محمد از پدرش از قاسم ابن محمد جوهری از اسماعیل ابن ابراهیم از ابی معاویه الاشتر. ابی معاویه الاشتر می‌گوید از امام صادق شنیدم. امام صادق فرمود: هرکس به مؤمنی شکوه کند به خداوند شکوه کرده و هرکس به مخالفی شکوه کند قطعاً از خدا شکوه کرده است؛ مَنْ شَكَآ إِلَى مُؤْمِنٍ فَقَدْ شَكَآ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اگر از بدبختی خودت به یک مؤمن شکایت کردی که البته اگر تو هم مؤمن باشی. شکایت یعنی درد دل. حق نداری به کسی شکایت بکنی مگر مؤمن! اگر گزارشات بدبختی‌هایت را به مؤمن دادی انگار به خدا دادی. یعنی اینجا مؤمن شده گوش و چشم خدا، و وقتی که وَ مَنْ شَكَآ إِلَى مُخَالِفٍ فَقَدْ شَكَآ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ موقعی که به بی دین شکایت احوالت را کردی در حقیقت آبروی خدا را بردی وَ مَنْ شَكَآ إِلَى مُخَالِفٍ فَقَدْ شَكَآ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. این هم از همان رویه سیاست‌های دینی است، برای اینکه کسی صدایش از بیچارگی‌هایش درنیاید این را می‌گوید که تو حق نداری حتی درد دل کنی، حتی مشکل خودت را بگویی!

(فایل صوتی ۶۷۹۷ - درس دوم) شکایت به خدایی که قفل بر قفل می‌زند. کتاب مستدرک الوسائل از محدث نوری جلد ۷ صفحه ۲۲۶ حدیث ۸۱۰۱، از امام صادق است. مَنْ شَكَآ إِلَى مُؤْمِنٍ فَقَدْ شَكَآ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هرگاه روزگار بر تو فشار آورد به مؤمن شکایت کنی به خدا شکایت کردی. می‌دانی یعنی چه؟ یعنی آبروداری کن، از مرز دین بیرون نرو، به مخالف نگو تا سوژه پیدا کند و بکوبد بر سر دیانت و مذهب. وَ مَنْ شَكَآ إِلَى مُخَالِفٍ فَقَدْ شَكَآ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کسی که آبروی خدا را پیش غیر مؤمن ببرد به تحقیق که از خدا بدگویی کرده! من سوال می‌کنم: آیا شکواییه‌های اهل بیت به خدا بود؟ اگر به خدا بود تحت عنوان اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ، به هر حال آن کسی که قضاوت می‌کند، تحقیق می‌کند و ارزیابی دین دارد می‌فهمد که خدا پدر اینها را درآورده، چه فرق می‌کند؟! می‌گوید إِلَهِي عَظَّمَ الْبَلَاءَ بِهِ خدا شکایت می‌کند ولی وقتی تو می‌خوانی می‌گویی عجب خدایی که به طرفدارانش هم رحم نکرده است!

درس سوم: پیشوایان معصوم فرمودند: در حال بیماری و به ویژه بیماری مرگ شایسته است که امید بر بیم غلبه کند يَتَّبِعِي فِي حَالَةِ الْمَرَضِ خُصُوصاً مَرَضَ الْمَوْتِ أَنْ يَزِيدَ الرَّجَاءَ عَلَى الْخَوْفِ. شما باید از بیماری و بیچارگی که می‌کشی امید داشته باشی به وعده‌های خدا! آیا آبا و اجدادتان وعده‌های خدا را دیدند؟ اسماء الحسنی را دیدند؟ آیا رجال ظهوری دیدند؟ حالا نوبت به ما رسیده!

درس چهارم: این درس دو واحد دارد. **بخش اول:** امام رضا فرمود: شرابخوار اگر بیمار شد عیادتش نکنید إِنْ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَارِبُ الْخَمْرِ إِنْ مَرِضَ فَلَا تَعُدُّوهُ الْخَبَرَ. توجه کردی؟ خب مشروب خورده باید تحریم بشود؛ تحریم اجتماعی و خانوادگی، به دیدار او نروید چون نوشیده است!

بخش دوم: بعد معارض حدیث بخش اول را امیرالمومنین می‌گوید. می‌گوید: أَنَّ النَّبِيَّ عَادَ يَهُودِيًّا فِي مَرَضِهِ أَنْ موقعی که یهودی مریض بود پیامبر به دیدن او رفت. ببینید دین چطوری مردم را دور خودش می‌پیچاند! در بخش اول می‌گوید که دیدن شرابخوار نروید، اما اینجا می‌گوید پیغمبر به دیدن یهودی رفته یعنی یهودی به مشروب‌خوار شرف دارد، پس این بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ کجا باید خودش را نشان بدهد؟

(فایل صوتی ۷۰۷۹ - درس چهارم) از معارضاتِ توصیه به آزارشان است. کتاب مستدرک الوسائل جلد ۱ صفحه ۸۳، از امیرالمومنین است. این هم جز معارضاتی است که الان برای شما می گویم. إِنَّ النَّبِيَّ عَادَ يَهُودِيًّا فِي مَرْصِهِ پیامبر رفت عبادت یهودی که مریض شده بود. آدم این را که می خواند می گوید به به چه دینی است، به طرفدارانش که می رسد هیچی، به پیروان ادیان دیگر هم ملاطفت می کند! یادت هست چند وقت پیش یک دانه نسخه داشتیم؟ سند در دایرةالمعارف ظهور هست، که گفت هرجا با یهودی مسافرت رفتی اذیتش کن، اگر یک راهی داری می روی باریک است هولش بده! از بالای کوه که راه باریک است هولش بده بیفتد زمین بمیرد، سقوط کند. بعد اینجا پیغمبر مهربان شده! این دین انگار دو وجهی است، من بارها عرض می کنم که ما ارادتمند قدیمی هستیم به رجال غدیری و انبیاء و خاتم الانبیاء، منظور ما دعوایمان با ادبیات توحید زمینی است، آن وقت این ادبیات نشأت گرفته از الهامات است که بر این چهارده معصوم و انبیاء وارد شده، ما مشکلمان سر این است، و الا این ائمه را، این پیامبر خاتم را نه دروغگو می دانیم و نه آدم بدی می دانیم، اینها هم مثل ما مظلوم بودند، اینها هم مورد اشارات کاذب و دروغین فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) بودند.

درس پنجم: اصحاب حدیث: احمد ابن یحیی المکتب از احمد ابن محمد و زاق از بشر ابن سعید ابن قلبویه المعدل گفت از عبدالجبار ابن کثیر تمیمی یمانی شنیدم و او از محمد ابن حرب هلالی. چه می گوید؟ می گوید عافیت، نعمت مخفی است که هنگام دست یافتن به آن فراموش می کنی و هنگام از دست دادنش به یاد می آوری. گفت از امام صادق شنیدم که فرمود: أَلْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ. عافیت همه شئون را در نظر می گیرد، عافیت یعنی مورد عفو قرار گرفته یعنی تو بندی هستی یا دارای آرم إِنَّا لَمُعْرَمُونَ هستی، هرچه که هستی؛ نعمت را نمی فهمی! خب این نعمت خفیه چیست؟ أَلْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ یعنی پوشیده است مثل خود غیبت است. غیبت یعنی چه؟ یعنی خلاف حقیقت! اینجا هم همان أَلْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ را می آورد که عافیت، پنهان است. طرف عطسه می زند تو می گویی عافیت باشد، از حمام می آید تو می گویی عافیت باشد. چیزی که ندارد را امام صادق می گوید وقتی که داری یا متوجه نمی شوی (یعنی مست می شوی) و وقتی که از دستت می رود وَإِذَا فَقِذْتُ دُكِرْتُ مدام آه و ناله می کنی. حالا صحبت سر این است که آیا در رشدگاه غیبت که داراللعنه هست نعمتی وجود دارد یا فقط نعمت است؟ نعمت؛ ضد نعمت است. وقتی که نعمتی نیست چطور به ما می رسد که ما مست بشویم، خودکامه بشویم و یادمان برود که دیروز چه بودیم و امروز چه هستیم که فردا هم که از دستمان گرفته می شود ناراحت بشویم؟!

درس ششم: فرمود: لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَيَسْقِيهِمْ می گوید وقتی که یک نفر مریض می شود و از اشتها می افتد مدام اصرار نکن بخور و بنوش، این شخص که میل ندارد بخاطر این است که خدا دارد از غیب، از آسمان، به او خوردنی و نوشیدنی می دهد! خوردنی و نوشیدنی بیمار چیست؟ یادت هست درسی داشتیم أَلْمَرِيضُ فِي سِجْنِ اللَّهِ؟ (۶۱۹ و ۱۸۴۸) چیزی به او ندهید چون من اشتهايش را گرفته ام باید خودم به او بدهم. خودش می دهد ولی با مکافات!

(فایل صوتی ۷۰۷۹ - درس هفتم) غذا گیر تندرستان نمی آید تا چه رسد به بیماران! کتاب بحارالانوار جلد ۶۲

صفحه ۱۴۲، مصباح هدایت جلد ۳ صفحه ۳۳۶، از رسول الله است. لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ به بیماران خود به زور غذا ندهید. چرا؟ چون اشتها ندارد میل ندارد. یا رسول الله، امروز آدم‌های سالم غذا گیرشان نمی‌آید. چه داری می‌گویی؟ امروز فقرِ خشنِ خطرناک بر این ملت زمین خورده حاکم است. ما چقدر عریضه داریم که می‌روند غذاهای فاسد را از این طرف آن طرف جمع می‌کنند و به خانه می‌برند می‌خورند. یارو مرغ فروش است می‌گوید از بس برق‌های ما رفته مرغ‌ها خراب شده بوی گند می‌دهد، اینها را دور بریزیم یا به فقیر بدهیم؟ می‌گوید فقرا خودشان می‌آیند اصرار می‌کنند می‌گویند بدهید ما می‌خوریم! بدبخت می‌خورد مریض می‌شود، پول ندارد درمان کند، سرطان، بعد او را به گورستان ببر! لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ به بیماران خود به اجبار غذا ندهید که میل ندارند. آدم‌های سالم که میل دارند چه؟ آقا خدا تو به اینها به زور غذا می‌دهی یا نه؟ ببین، قرآن یک افشاگری قشنگی می‌کند، من این قرآن را دوست دارم، می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸ ذاریات) خدا روزی رسان است آن هم به قدرت و شدت! هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ در عین حال به متانت روزی می‌دهد. سه تا عنوان در این آیه هست: رزاق، قُوَّة، متین سه تا شد، مثلث است. رزاق است، صیغه مبالغه رازقیت است، یعنی خیلی به این بندگان می‌رسد. اوخ اوخ سفره انداخته بیا و ببین! در این سفره همه چیز هست: پول هست، مسافرت هست، سلامتی هست، مغازه هست، خوشی هست، راحتی هست، گردش هست، آرامش هست، آسایش هست. قدرت هم دارد، یعنی به زور به تو می‌دهد. بعضی از روایات داریم، نمی‌دانم برای خواندم یا نه، می‌گوید که تو دنبال روزی نباشی روزی دنبال توست (۷۰۲). ذُو الْقُوَّةِ یعنی این! یک جای دیگر می‌گوید که اگر به دنیا پشت کنی دنیا به تو رو می‌کند. اهل بیت به دنیا پشت کردند، آیا دنیا به آنها رو کرد یا بیشتر به آنها پشت کرد؟ امیرالمؤمنین به دنیا پشت کرد، به دنیا گفت طَلَّقْتُكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دُنْيَا تَوَرَّا سَهْ طَلَّاقَهْ کردم، یعنی به هیچ وجه، دیگر راه برگشت ندارد. خب پس طبق این فاکتور که اگر به دنیا پشت کنید دنیا به تو رو می‌کند، چرا به علی رو نکرد؟ چرا در عهد سه خلیفه قبل مجبور بود چاه بکند و برای یهودی کارگری کند؟ بعد هم که چهار سال و نیم آمد سر کار، مدام جنگ و دعوا و خیانت و... هرچه بد بود رو سر علی ریخت. ذُو الْقُوَّةِ! متین، متین یعنی با آرامش، یعنی نعمت می‌دهد با آرامش، یعنی تو پول درمی‌آوری بدون دردسر. معنای آیه هست! یعنی روزی به تو می‌دهد نه عرق بریزی، نه بیمار بشوی، نه ناراحتی بکنی، نه اعصاب خرد بشود، جیب‌ها پر از پول، سفره‌ها پر از غذا، حساب بانکی پر، این معنای این آیه است، اگر غیر از این است متشرع بیاید بگوید إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸ ذاریات)! آن وقت جالب است که بعضی‌ها به من می‌گویند برای روزی ذکر بده، من همین را می‌دهم. بعد بعضی‌ها می‌گویند تو که قبول نداری چرا می‌دهی؟ من می‌گویم که یک عده از طرفداران من، مخاطبین و شاگردان من متشرع هستند این را قبول دارند، ما برای آنها می‌گوییم. می‌گویند خب استعلام می‌گیری برای ما که قبول نداریم چه؟ می‌گویم که هم می‌خواهم ناکارآمدی این کتاب را به تاریخ نشان بدهم و هم می‌خواهم بگویم که کسی که استخاره می‌کند قبلش باید مشورت کند، تجربه، نظرسنجی، شور، اگر به جایی نرسید و دستش به جایی بند نشد، هدایت نشد، استعلام، مرحله آخر! اینجا یا استعلام باید بکنی یا قرعه‌کشی، یا شیر یا خط. کدام هایش؟ در قدیم پول‌های سکه بود شیر یا خط می‌انداختند. و با طناب این قرآن خیلی‌ها به ته چاه افتادند از جمله خود من، چهل

سال قبل مى خواستم به مسجد همت آباد بروم در صف نماز جماعت پدرم، مسجد نور به من پیشنهاد شد و من از قرآن استعلام گرفتم دیدم اسم مسجد آمده، بین دو قبضه است دیگر، تو نیت مى کنی برای مسجد، اسم مسجد بیاید، دو قبضه شد، بعد هم هفده سال جوانی ام را گذاشتم مصادره شد و تمام شد و زندان و... همه چیز!

درس هفتم: مى گوید: اگر میت سنگسار شده باشد، پیش از سنگسار شدن غسل و حنوط و کفن کرده مى شود و آنگاه پس از آن سنگسار مى گردد و ایضاً قاتل هم همینطور. كَانَ الْمَيِّتُ مَرْجُومًا انسانی که محکوم به رجم شده، در زناى محسنه. بَدَأَ بِغُسْلِهِ وَ تَحْنِيطِهِ وَ تَكْفِينِهِ. قبل از اینکه سنگبارانش کنند این آدم بدبخت را غسلش مى دهند، برو غسل کن. حنوط به او مى مالند، این حنوط همان کافور است، یک چیز دیگر به بدن مى مالند که خوشبو بشود چون بدن مى خواهد بعد از دفن بترکد و کرم بزند. و کفن کرده، مى شود. حالا این خیلی هوای مرجوم را دارد دیگر، ها؟ دیگر چه مى خواهد؟ این بابا دارد مى میرد تو به فکر غسل دادن او هستی؟ مثل این است که دم مرگ مى گویند آخرین حاجت خود را آخرین تقاضای خود را بگو. شخص را به ناحق گرفتید، به ناحق که مى گویم، چون چارچوب هایی هست که در دایرة المعارف جمع کردیم که شیطان قوی به جان انسان ضعیف، اراده خدا به گناه کردن، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ. حالا قبلش برایش بیا برو مى کنی، غسلش مى دهی، حنوطش مى دهی و کفنش مى کنی، خب به چه درد این یارو مى خورد؟ این لحظه دیگر مى خواهد از بین برود و سنگسار بشود. آیا اینها دلخوشی نیست برای آنهاى که مورد سنگسار قرار مى گیرند؟ یعنی یک طوری جو فکری آنها را به مرحله ای نمى کشانند که مثلاً الان سنگسار شدی مُردی به بهشت مى روی برای همین ما تو را آماده مى کنیم، غسل مى دهیم، خوشبویت مى کنیم و کفنت مى کنیم؟ تماماً مراتب سیاست بازی است که آن کسی که مى خواهد مجازات بشود با خوشبینی بمیرد که من الان مى خواهم به بهشت بروم. رجم هم زجر است، مى دانید دیگر، یک گودال مى کنند و آن شخص را در آن مى نشانند بعد به غیر از جلو از همه طرف او را سنگبارانش مى کنند؛ عقب، سمت راست و سمت چپ، بعد سنگ اندازان غالباً، البته همه آنها، نشانه گیریشان خوب نیست به سرش مى خورد که یارو بمیرد شاید هم عمداً این کار را مى کنند چون به کمر بخورد نخاع را اذیت مى کند ولی به سر بخورد مى کشد، برای همین است که هر کسی رجم مى شود زیر سنگباران مى میرد به خاطر اینکه به سرش مى خورد، از جلو نیست که به قلبش بخورد. یک طوری آمده اند سر و ته آن را هم آوردند یعنی اینکه هم خشونت و هم نوازش، سیاست چوب و هویج که در بین سیاسیون معروف است.

ظهور یاب منتظران ۵۵۸۹ - فایل صوتی ۶۴۸۰ - مگر با معاینات فرقی دارد که چنین نسخه ای داده مى شود؟! -

- معارضات روایی در شرایع عملی: عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ اَحْمَدِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ ابْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو ابْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا مَحْرَمٌ قَالَ تَغْسِلُ كَفَّيْهَا - أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ ابْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ هِشَامِ ابْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ الزَّانِي وَ السَّارِقُ يُصَلِّي عَلَيْهِمْ إِذَا مَاتُوا فَقَالَ نَعَمْ - عَلِيُّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ ابْنِ حَمَادٍ مُحَمَّدُ ابْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ عَمْرِو ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ خَلْفِ ابْنِ حَمَادٍ عَنْ مُحْرِزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا أُصَلِّي عَلَى غَرِيقٍ خَمْرٍ -

کتاب منابع فقه شیعه جلد ۳ صفحه ۶۵۴، کتاب کافی جلد ۶ صفحه ۳۹۹، از علی ابن ابراهیم از پدرش از خلف ابن حمّاد ایضاً کتاب تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۰۵

درس اول: علی ابن الحسین از محمد ابن علی از عبدالله ابن صلت از علی ابن حکم از سیف ابن عمیره از عمرو ابن شمر از جابر ابن عبدالله انصاری (یا جابر جعفی) از امام صادق. از امام صادق سؤال کردند درباره زنی که محرم ندارد و می میرد؟ امام فرمود: دستانش تا میچ شسته شود. سؤال در باب غسل میّت است: سئلَ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا مَحْرَمٌ قَالَ تَغْسِلُ كَفَّيْهَا. حالا اینجا سؤال این است که چطور در زنده بودن، طبیب مرد محرم است و می تواند حساس ترین جا را ببیند ولی در مرگ همین زن در باب جسدش، اگر زن نباشد دستانش را تا میچ بشوید این می شود غسل. به چه دلیل؟ دلیل می رود در آن هفتاد باب سخن گفتن و فتوا دادن.

درس دوم: این درس دو بخش دارد. **بخش اول:** هشام ابن سالم حواری است، می گوید از امام صادق پرسیدم آیا بر شراب خوار، زناکار و دزد پس از مرگ نماز خوانده می شود؟ فرمود: آری. ظاهراً بزرگترین گناهان در شریعت این سه تا است: مشروب و زنا و دزدی. در حالی که نماز ستون دین است؛ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ. قَالَ قُلْتُ لَهُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَالزَّانِي وَالسَّارِقُ يُصَلِّي عَلَيْهِمْ إِذَا مَاتُوا فَقَالَ نَعَمْ. این روایت، معارض دارد!

بخش دوم: از محمد ابن یعقوب از راویان از سهل ابن زیاد از یعقوب ابن یزید از عمرو ابن ابراهیم از خلف ابن حمّاد از محرز از ابی بصیر صحابی معروف، از امام صادق از اجدادش از رسول الله. چه فرمود؟ فرمود: من بر کسی که در شراب غرق شده نماز نمی خوانم لَا أَصَلِّي عَلَى غَرِيقٍ خَمْرٍ. غَرِيقٌ خَمْرٍ یعنی دائم الخمر یعنی غرق شده در مشروب. خب، رسول الله می گوید به شراب خوار که پی در پی می نوشد نماز نمی خوانم. در بخش اول، هشام ابن سالم از امام صادق می پرسد آیا بر شراب خوار نماز میّت هست؟ امام صادق فرمود: بله! حالا اگر یک نفر بخواهد تقلید کند جمع بندی می کند و می گوید که امام صادق را دنبال کنم یا پیغمبر را؟ خب می گوید البته پیغمبر! بعد، از این طرف، هم حدیث و هم روایت هست که اَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَسَطُنَا مُحَمَّدٌ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ، اَوَّلُنَا نُورٌ وَسَطُنَا نُورٌ آخِرُنَا نُورٌ، کُلُّنَا نُورٌ یعنی وقتی امام صادق حرف می زند همان حرف پیغمبر است. بعد یک چنین معارضه ای پیش می آید، این نشان بی ثباتی شریعت است، برو بالاتر، این علامت وصل نبودن است، قرار شد که رسول الله هر چه می گوید مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ باشد پس مشکل با پیغمبر و امام صادق نیست، گرفتاری مردم در ده ها هزار سال با جبرائیل است، جبرائیل امین! آمین فامیلی اش است یعنی اینکه هر چه به او بگویند در امانت گذاشته و می رساند، خب شما حساب کن امثال این روایات پیش پا افتاده را هم می رساند دیگر، این معارضات را از خدا گرفته، اگر بخواهی از جبرائیل بپرسی تو چرا این چیزها را می آوری؟ باز می گوید: خدا! بعد خدا می شود معبود کره زمین.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۰ - فایل صوتی ۶۴۸۱ - هم ظلم به جسم و نیز هتک حرمت انسانی! - طفل در دوگانگی شرایع! - چهل نفر بر دوزخ غلبه پیدا خواهند کرد! - چرا احترام به میّت، تعجیل در دفن اوست؟ - انسان به دار می شود و سپس آداب شرعی بر او اعمال می گردد! - پای برهنه در عقب جنازه چه معنایی دارد؟ - گویی گور، خانه ای است که در دارد!: كَافِيَ قَالَ وَرَوَى: أَنَّهُ لَا يُصَلَّى عَلَى الرَّأْسِ إِذَا افْرَدَ مِنَ الْجَسَدِ - فقه

الرضا ۱۷۸: وَاعْلَمْ أَنَّ الطِّفْلَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِ حَتَّى يَعْقِلَ الصَّلَاةَ - مستدرک ۲ / ۲۹۲: الشَّريْفُ الرَّاهِدُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَالِحِ ابْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي الْمَلِيحِ ابْنِ أَسَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا يُصَلِّي عَلَى رَجُلٍ أَوْ بَعُونَ رَجُلًا فَيَشْفَعُونَ فِيهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَرَامَةُ الْمَيِّتِ تَعْجِيلُهُ - وَقَالَ الصَّادِقُ الْمَصْلُوبُ يُنْزَلُ عَنِ الْخَشَبَةِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُغَسَّلُ وَ يُدْفَنُ وَلَا يَجُوزُ صَلْبُهُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ - الدَّعَائِمُ ۱ / ۲۳۴، عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي خَلْفَ الْجَنَازَةِ حَافِيًا يَتَّبِعِي بِذَلِكَ الْفَضْلُ - وَتَقَدَّمَ فِي مَرَسَلَةِ الرَّائِدِي (۶) مِنْ بَابِ (۳۰) أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَدْخُلَ الْقَبْرَ فِي نَعْلَيْنِ - قَوْلُهُ لِكُلِّ شَيْءٍ بَابٌ وَبَابُ الْقَبْرِ عِنْدَ رَجُلِي الْمَيِّتِ - وَفِي رِوَايَةِ الْحَضَرَمِيِّ (۱) مِنْ بَابِ (۳۲) إِنَّ بَابَ الْقَبْرِ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلَيْنِ. قَوْلُهُ إِنَّ بَابَ الْقَبْرِ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلَيْنِ - كِتَابُ مَنَاجِيهِ شَيْخِهِ جلد ۳ صفحه ۶۶۲، كِتَابُ كَافِي، أَصُولُ كَافِي جلد ۳ صفحه ۲۱۲ است. - كِتَابُ مَنَاجِيهِ شَيْخِهِ جلد ۳ صفحه ۶۶۸، در كِتَابِ فَهْمِ الرِّضَا صفحه ۱۷۸ است. - كِتَابُ مَنَاجِيهِ شَيْخِهِ جلد ۳ صفحه ۶۹۰، كِتَابُ مَسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ جلد ۲ صفحه ۲۹۲ است. - كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۸۵، از رَسُولِ مَعْظَمِ اسْت. - كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۴ صفحه ۴۸، از إِمَامِ صَادِقِ اسْت. فَهْمِ الرِّضَا هُمْ نَقْلُ كَرْدِهِ صفحه ۱۷۵ است. - كِتَابُ مَنَاجِيهِ شَيْخِهِ جلد ۳ صفحه ۸۹۲، كِتَابُ دَعَائِمِ الْإِسْلَامِ جلد ۱ صفحه ۲۳۴، از أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اسْت. - از كِتَابِ قُطْبِ رَاوَنْدِي بَابِ سِيَامٍ، در رِوَايَتِ حَضَرَمِيِّ وَ كِتَابِ الْجَعْفَرِيَّاتِ صفحه ۲، كِتَابُ مَنَاجِيهِ شَيْخِهِ جلد ۳ صفحه ۹۹۲ است.

درس اول: از إِمَامِ صَادِقِ اسْت، فرمود: لَا يُصَلِّي عَلَى الرَّأْسِ إِذَا أَفْرَدَ مِنَ الْجَسَدِ وَتَمَّ أَنْ نَمَازَ مَيِّتٍ نَمِي خَوَانَنَد. چَرَا سَرَشْ از بدن جدا شده؟ یا جنگ بوده یا دشمنی بوده یا جنایتی بوده، بعد كمكی به این بیچاره نشده حالا می گوید برای او نماز نخوانید. خب بخوانید یا نخوانید این كه متوجه نیست ولی چَرَا دین روی مسائل پیش پا افتاده نظر دارد اما روی جنایت هایی كه بر بشریت می شود بی نظر است؟!

درس دوم: فرمود: وَاعْلَمْ أَنَّ الطِّفْلَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِ حَتَّى يَعْقِلَ الصَّلَاةَ می گوید بر بچه ای كه مُرده نماز مَيِّت خوانده نمی شود. بعد در درس های اخیر داشتیم كه دستش را در هنگام دزدی قطع می كنند، آنجا بچه است این هم بچه است، یا در سنین پایین شوهرش می دهند. نماز مَيِّت مهم نیست ها، بحث سر این است كه بقول علما بَأُكَّ تَجَرُّ وَ بَائِي لَا تَجَرُّ يَك بام و دو هوا!

درس سوم: از صَالِحِ ابْنِ هِلَالٍ از ابی الْمَلِيحِ ابْنِ أَسَامَةَ از رَسُولِ اللَّهِ. لَا يُصَلِّي عَلَى رَجُلٍ أَوْ بَعُونَ رَجُلًا فَيَشْفَعُونَ فِيهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ يَغْمِرُ می گوید هر وقت كه چهل نفر در نماز مَيِّت شركت كردند؛ چون در نماز این دعا خوانده می شود اَللّهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا خدایا جز خوبی از این ندیدیم. پیغمبر می گوید كه اینها شفاعت می كنند و خدا می آمرزد، فَيَشْفَعُونَ فِيهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. خب این باز هم باید برود در قسمت اختیاری نبودن گناه و وجود خارجی نداشتن جهنم، دقت كنید يك نفر طرفدار زیاد دارد چهل نفر از اینها می آیند شهادت می دهند كه لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا جز خوبی از این ندیدیم، خدا جهنم را بر او حرام می كند. در اسناد و مداركی كه داریم دوزخ را كم رنگ می كند با این هول و هراسی كه به جان مردم توسط آیات می افتد از قبیل این گفتار كه بر سر يك چیزهای معمولی غَفَرَ اللَّهُ لَهُ خدا می بخشد.

درس چهارم: كَرَامَةُ الْمَيِّتِ تَعْجِيلُهُ اگر می خواهید به مُرده احترام كنید زود او را دفن كنید. برای چه؟ در این چه راز

و رمزی است؟ یعنی در سردخانه نگه ندارید، یک پله بالاتر، کسی که ضربه مغزی شده و در کماست طبق این گفتار باید سریع آن دستگاه‌هایی که به او وصل است تا نفس بکشد و زندگی را ادامه بدهد جمع کنید، زود عجله کن و او را در قبرستان بینداز. بعد آیا این میّت در زمان حیاتش مورد کرامت قرار گرفت که حالا با بدنش چنین کنید؟ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اَعْمَالَ شَدَّ يَا اَغْفَالَ شَدَّ؟ تاریخ اینها را سوال می‌کند باید جواب داد.

درس پنجم: امام صادق چه فرمود؟ فرمود: به دار آویخته پس از سه روز از دار پایین کشیده می‌شود غسل داده می‌شود و دفن می‌شود و بیش از سه روز به دار آویختن جایز نیست الْمَصْلُوبُ يُنْزَلُ عَنِ الْخَشَبَةِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُغَسَّلُ وَيُدْفَنُ وَلَا يَجُوزُ صَلْبُهُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. خب چه کسی بشر را بر دار می‌کند؟ یا قدرتمند یا خودش! یکی از اقسام خودکشی این است: اگر این مصلوب شده قدرتمند است، مدافعی نداشته که از او دفاع کند. در قرآن که سیر می‌کنید همه جا برای انسان محافظ گذاشته‌اند ولی عملاً نه. اگر هم خودش خودش را کشته باز ایرادش به این دین است؛ شما چه کردید که مردم خودکشی کنند؟ به خدا بگو تو چطور خدایی هستی که مخلوق دیگر چاره‌ای برایشان نمانده؛ یا خودشان را حلق آویز کنند یا از طبقه چندم بیندازند یا سیانور بخورند یا دست به برق بزنند. جالبش اینجاست که می‌گوید پس از سه روز از دار پایین می‌آورد، سه روز هم باید آنجا باشد برای اینکه همه یقین کنند مُرده! بعد می‌گوید او را غسل بدهید و دفن کنید. اینها به چه درد این میّت می‌خورد؟ این دیگر رفت، حلق او را که پیچاندی تمام شده! غسل چه معنا دارد؟ اینها همان گستردگی ادیان است که برای تقویت گرویدگان اعمال می‌شود که سرشان همه جوره گرم شرایع دینی باشد.

درس ششم: خبرنگار می‌گوید: امیرالمؤمنین از عقب جنازه بدون کفش و جوراب حرکت می‌کرد و با این کار جویای فضل الهی بود أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي خَلْفَ الْجَنَازَةِ حَافِيًا يَتَتَعَى بِذَلِكَ الْفَضْلَ. آیا این کار امیرالمؤمنین یک کلام پنهانی ندارد که پابرنه به دنبال جنازه می‌رود؟ زبان حال است می‌خواهد بگوید که آقا خدا آنقدر تو بخل ورزیدی که این بیچاره جوراب و کفش و هرچه که داشت از بین رفت، با پای برهنه در برابر عظمت تو باید راه برود. احتمال دارد یک معنای دیگر هم باشد که می‌خواهد بگوید آنچه که اِعْمَالَ شده به نام دین، نیست، چون در خواب هم که می‌بینید کفش‌تان گم شده یا نیست معنایش این است که مسیر عوض می‌شود، حالا با زبان حال می‌گوید که این بدبخت با دینی رفت که اصالت نداشت.

درس هفتم: این درس سه بخش دارد در یک امر مخصوص. می‌گوید رسول خدا فرمود: هر چیزی درب دارد و درب قبر از طرف پای میّت است. آیا آنجا خانه و زندگی است، برای آن درب بسازیم؟ از قسمت پایین آن به داخل برویم؟ شما این را چطوری تحلیل می‌کنید؟

باز می‌گوید در قبر از طرف پاهای میّت بروید. برای چه بروند؟ کفن دزدی؟ اینکه مُرده، درب آن چپ باشد راست باشد، شمال باشد جنوب باشد، این مُرد تمام شد، این گِرا را به چه کسی می‌دهد؟

باز هم که همان تکرارش هست که هر کس که داخل قبر شد فقط از طرف پاها خارج شود.

لَا يَتَّبَعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَدْخُلَ الْقَبْرَ فِي نَعْلَيْنِ بَا كَفَشَ وَارِدَ قَبْرِ نَشَوْ. وَبَابُ الْقَبْرِ عِنْدَ رِجْلَيْ الْمَيِّتِ. و باز إِنَّ بَابَ الْقَبْرِ مِنْ

قَبْلَ الرَّجُلَيْنِ از قسمت پا برای قبر درب بگذارید.

با این توصیفات می‌خواهند مسئله برزخ را جا بیندازند چون وقتی که آنطرف نباشد برزخ هم نیست دیگر، وقتی مُرد؛ روح رفت هوا، جسم آن زیر، تا بپُکد و متلاشی شود، ولی اینکه سخن از درب و دریچه گذاشتن در قبر هست این برای این است که مردم باور داشتشان نسبت به قیامت بالا برود که بگویند وقتی که ما را دفن می‌کنند خبرهایی هست وای به حال آن دنیا!

ظهور یاب منتظران ۵۵۹۱ - فایل صوتی ۶۴۸۲ - آب در حیاتش نبود، اما در مماتش مورد تأکید فراوان قرار دارد. - از جمله واجباتی که در فروغ دین نیامده! - چه کسی عامل این عمل می‌باشد؟ - مصائب را چگونه

می‌توان تحمل کرد؟ - مساوات ناپایدار در تقدیرات انسانی! - کارهای عجیب و غیر حکیمانه!: کافی ۳ / ۲۰۰:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَشُّ الْقَبْرِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ - الهداية ۲۸: قَالَ الصَّادِقُ الرَّشُّ بِالْمَاءِ عَلَى الْقَبْرِ حَسَنٌ يَعْنِي فِي كُلِّ وَقْتٍ - کافی ۳ / ۲۰۴: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَلْتَعْرِيزَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ - مستدرک ۲ / ۴۵۲: الشَّهِيدُ الثَّانِي فِي مُسَكِّنِ الْفَوَادِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ - کافی ۳ / ۲۲۴، عَلَى ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ضَرْبُ الْمُسْلِمِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ - کافی ۳ / ۲۲۵ (عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ - معلق) سَهْلٌ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ حَسَّانٍ عَنْ مُوسَى ابْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: ضَرْبُ الرَّجُلِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ - دعوات الراوند ۲۸۸، وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمَصَائِبُ بِالسَّوِيَّةِ مَقْسُومَةٌ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ - کافی ۳ / ۲۱۹، عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ ابْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا قَبَضَ أَحَبَّ وَلَدِهِ إِلَيْهِ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۰۰۶، كتاب کافی جلد ۳ صفحه ۲۰۰ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۰۰۶، كتاب الهداية صفحه ۲۸ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۰۴۶، كتاب کافی جلد ۳ صفحه ۲۰۴ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۱۲۲. - كتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۴۵۲ ايضاً كتاب مُسَكِّنِ الْفَوَادِ از شهيد ثانی. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۱۳۲، كتاب کافی جلد ۳ صفحه ۲۲۴ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۱۳۲، كتاب کافی جلد ۳ صفحه ۲۲۵ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۱۵۱، كتاب الدعوات صفحه ۲۸۸ (كتاب الدعوات از قطب راوندی محدث معروف شيعه است) از اميرالمؤمنين است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۱۸۶، كتاب کافی جلد ۳ صفحه ۲۱۹ است.

درس اول: دو مبحث در این درس است. **بخش اول:** از سهل ابن زیاد از محمد ابن سنان از طلحة ابن زيد از امام صادق. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: كَانَ رَشُّ الْقَبْرِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ آبٌ رِيختن روی سنگ قبر از زمان پیامبر جاری شد به پایین.

بخش دوم: در این بخش دوم هم می‌گوید: الرَّشُّ بِالْمَاءِ عَلَى الْقَبْرِ حَسَنٌ يَعْنِي فِي كُلِّ وَقْتٍ آبٌ پاشیدن روی قبر،

نیکوست در همه وقت! یعنی مخصوص شب جمعه و روز جمعه نیست. حالا خیلی ها سوال می کنند که آب ریختن روی قبر یعنی چه؟ اگر روی قبر آب ریختن هست پس باید در قبور اهل بیت شلنگ باز کنند یعنی باید در امامزاده ها مرتب روی سنگ قبرشان آب بریزند. شاید یک اشاره است که آب، حیات است یعنی آب را ریختی تلقیناً و تلویحاً به صاحب قبر می گویی که تو که از حیات طیبه دور بودی حالا ما این آب را به عنوان تودیع تو می ریزیم با یک زندگی سالم و صحیح.

درس دوم: از احمد ابن محمد ابن خالد از پدرش از امام صادق است. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: تسلیت گفتن بعد از دفن واجب است. دقت کنید؛ التَّغْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ، وقتی می گویم در آن آب بستند! واجباتی که در فروع دین محصور بود، اگر یادتان باشد در نسخه های قبلی هم داشتیم که یک چیزهای دیگر هم واجب است، اینها الحاقیه است از جمله تسلیت گفتن به بازماندگان بعد از دفن. خب این را که عرف حکم می کند و عقل نظر می دهد، برای چه دیگر واجبش کردید؟ واجب در ادبیات دینی یعنی حتماً باید.

درس سوم: نقل می کنند از عبدالله ابن مسعود از رسول الله. پیغمبر چه فرمود؟ فرمود: هر کس سیلی به صورت بزند و یقه ببرد از ما نیست. ببین این نفی ایمان است ها! می گویم اینها را یک جا جمع کنید، همه را که جمع کنید مساوی می شود با عدم واقعیت آخرت و عدم اختیار گناه. لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ. خب حالا اینجا تاریخ چه می گوید؟ با تاریخ مواجه داریم. چه کسی سیلی می زند و یقه پاره می کند؟ در دعوا طرف را می کشد تا دکمه هایش کنده بشود و پیراهن پاره بشود، زورش می رسد سیلی می زند. خب در این خصوص چه کسی مسئول است؟ يَحْفَظُونَهُ در آن آیه به درد چه می خورد؟ به درد قرآن خواندن سر قبر می خورد؟ محافظ این انسان کیست که سیلی نخورد؟ روزگار دارد به مردم سیلی می زند و یقه ها را پاره کرده، برای چه؟ برای اینکه اینجا دَارُ اللَّعْنَةِ است، الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ. برای چه ما را وارد این مقطع لعنتی کردی؟ چرا؟ اول اعتراضی که هست که تاریخ می کند به خود خدا می کند، بعد پیغمبر می گوید لَيْسَ مِنَّا یعنی نباید این کار را بکنی، یعنی از این به بعد هرچه فشار داری قورت بده، نه به خودت و نه به دیگری سیلی بزن و نه لباس پاره کن. بعد هم که همه را در دلت ریختی یک روزی از خواب بیدار می شوی می بینی یک طرف بدنت درد می کند، عکس، آزمایش و تصویربرداری، !! تو مبتلا به سرطان شدی. خدا زده راه فرار ندارد، خودش به وسیله قضا و قدر می زند و می گوید که بزنند به لحاظ آن مناجات امیرالمؤمنین؛ اَنْتَ الْاَمِيرُ وَاَنَا الْمَأْمُورُ مأمور هم معذور است یعنی دست خودش نیست ممکن است آدم به عزیزترین کس خودش حمله کند و او را بزند، چه کسی می خواهد فضای خانه، تیره، غم آلود و خراب بشود؟ خدا! یک چیزی را عامل کرده یا مسئله مالی است یا عصبی و اخلاقی است.

درس چهارم: این درس دو تا بخش دارد. یک درس از امام صادق است و یک درس از امام کاظم است. **بخش اول:** از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق و امام صادق از پدران بزرگوارش از رسول اکرم. ضَرْبُ الْمُسْلِمِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ اخْبَاطٌ لِأَجْرِهِ. این بخش دوم از کانال دیگر نقل می کند.

بخش دوم: سهل از علی ابن حسان از موسی ابن بکر از ابی الحسن الاول. ضَرْبُ الرَّجُلِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ

إِخْبَاطُ لَاجِرِهِ می گوید ما به تو مصیبت دادیم؛ یا کسی را از تو گرفتیم یا مالت را گرفتیم یا اعصابت را گرفتیم و تو از این شوک دیوانه شدی، دستت را محکم روی پایت می زنی چون چاره ای نداری و بلا سرت آمده، پیامبر می گوید این کار را نکن پاداشت تو از بین می رود. یا رسول الله چه پاداشی؟ خدا باید صبر را بدهد وقتی که نمی دهد طرف در برابر مصائب خودزنی می کند و آن نقطه آخرش هم خودکشی است. خدا آنقدر درها را روی این مردم بسته که طرف یک در را بیشتر نمی بیند و آن هم خودزنی یا خودکشی است. امام کاظم چه گفت؟ گفت دست بر روی ران زدن توسط مرد هنگام مصیبت، نابود کردن پاداش است. سینه زدن برای حالت ایستاده است، روی پا زدن برای هنگام نشستن است، وقتی آدم نشسته و فکرش درگیر گرفتاری ها است محکم به پاهای خودش می زند، به رانش می زند، می گوید زن به جهنم می روی، ا، به خدا بگو زن! زدن انسان به خود یا دیگری معلول است علت خداست، خدا نباید بزند، بعد یک مثال قدیمی هم هست که می گوید خدا زده چاره ندارد، با هر کسی می شود کنار آمد هر طوری که بگویی، ولی با خدا نمی شود.

(فایل صوتی ۶۹۸۹ - درس نهم) مصیبت می دهد و می گوید خفه شو! فروع کافی جلد ۳ صفحه ۲۲۴، از خاتم الانبیاء است. ضَرْبُ الْمُسْلِمِ يَدُهُ عَلَى فَخْذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِخْبَاطُ لَاجِرِهِ اینکه مسلمان در مصیبت کسی دست به ران های خود بزند. دیدید که در گرفتاری ها آدم خواسته و ناخواسته محکم روی پاهای خودش می زند، موجب از بین رفتن پاداش و مزد او در مصیبت عزیزش می شود. آیا این نمک روی زخم هست یا نیست؟ یعنی کسی که بدبخت شده یا عزیزش را از دست داده باید بنشیند بخندد، ساز و آواز بگذارد و شیرینی پخش کند، بله؟ مگر کسی که در ناراحتی های مهم خودزنی می کند حالیش می شود؟ چطور وقتی برای امام حسین زنجیر می زند و گوشت های کمرش کنده می شود، به او می گویی متوجه هستی؟ می گوید نه! او متوجه نیست، بعد کسی که عزیزش را با دست خودش دفن کرده متوجه می شود چکار می کند؟ اگر بر سر نزند، بر سینه نزند، روی پایش نزد، پس چه خاکی بر سرش کند؟ خدا مصیبت می دهد بعد هم می گوید حرف نزن ساکت باش خفه شو!؟

درس پنجم: این درس از آن کلیدی ها است. مولای ما فرمود: الْمَصَائِبُ بِالسَّوِيَّةِ مَقْسُومَةٌ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ گرفتاری ها تقسیم شده یعنی خدا تبعیض قائل نشده است. شما چه می بینید؟ در فامیل پولدار هست که خیلی پول دارد، آنقدر دارد که در کشورهای خارج ملک خریده و کسی هم در این فامیل هست که حرص و جوش می خورد که اول برج شده باید ماهیانه صاحبخانه را بدهد، اجاره خانه را بدهد. تاریخ یقه خدا را می گیرد و می گوید آیا تو گرفتاری ها را بالسویه تقسیم کردی؟ اصلاً یک چیز خنده داری است! بالسویه یعنی هشتاد میلیون ایرانی، همه آنها باید مریض باشند، همه آنها باید فقیر باشند و برای همه آنها ناامنی باشد، آیا اینطوری است؟ یک تعداد اقلیتی از هموطنان ما سوار اسب آرزوها هستند و یک اکثریت قاطعی از هم میهنان ما زیر آن اسبها دارند جان می دهند. الْمَصَائِبُ بِالسَّوِيَّةِ به به، چقدر حرف زدن آسان است و عمل کردن سخت است! این مستقیم برمی گردد به معبود خاکی که گرفتاری ها را به عدالت تقسیم نکرده است.

درس ششم: گروه راویان: از احمد ابن محمد ابن خالد از اسماعیل ابن مهران از سیف ابن عُمیره از ابو عبدالرحمان

از ابوبصیر از امام صادق. امام صادق چه فرمود؟ فرمود: هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد محبوبترین فرزندش را می‌گیرد. این هم از آن کلیدهای خدای زمین شناسی است. آن وقت می‌گوید که هر چیزی را که عقل تأیید می‌کند شرع تأیید می‌کند. آیا این تأیید عقل است؟ بله؟ این وجدان است؟ این انصاف است؟ امام صادق می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا قَبَضَ أَحَبَّ وَلَدِهِ إِلَيْهِ هر وقت خداوند به یک نفر علاقه‌مند می‌شود و دوستش دارد بهترین فرزندش را از او می‌گیرد. حالا این گرفتن هم دوتا است؛ گاهی وقت‌ها مردن است گاهی وقت‌ها رو در رو شدن است. از اینها هم زیاد داریم، رو در رو شدن بچه با والدین، بیشترش هم عاملش فقر است. خب تاریخ چه می‌گوید؟ اولاً می‌گوید إِذَا أَحَبَّ مَوْعِيَّ که دوست دارد. ثابت شد که دوست داشتن معلول است، علت خداست. دوست داشتن مخلوق است، خالق خداست. مصنوع است، صانع خداست. آمر است، مأمور خداست. یعنی خدا وادار می‌کند این بچه در یک موقعیتی قرار بگیرد حالا یا بیماری یا خودکشی، تا خدا خوشش بیاید. آیا چنین چیزی می‌شود؟ هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد محبوب‌ترین فرزندانش را می‌گیرد! بعد شما می‌گویید دوستی خاله خرسه؛ یک مرد خوابیده بود و یک رفیق خرس داشت، گفت من می‌خواهم پشه‌ها را کیش کن، خرس گفت باشد و مدام با دستش اینطرف و آنطرف زد و دید نه اینها پر رو هستن نمی‌روند، یک سنگ چند کیلویی برداشت و از آن بالا روی صورت یارو انداخت و پرس شد و گفت حالا دیگر پشه‌ها تو را نمی‌خورند. کارهای خدا هم همینطور است، مثل کاری که خضر نبی کرد؛ سر بچه را بُرید و موسی دادش در آمد. سؤال این است که چرا موسی این مسائل را نمی‌داند؟ پس چطوری اولوالعزم شده؟ صاحب کتاب و شریعت مستقل شده؟ مگر اعلم زمان نباید امام و پیغمبر باشد؟ چطور اعلم زمان موسی، خضر النبی بود؟ همه اینها سؤال است ها! بعد خدا بیاید بخاطر اینکه دوست دارد بچه دلپذیر انسان را از او بگیرد، آن بچه‌ای که عصای دست است. بعضی‌ها می‌گویند مگر خدا سادیسم دارد؟ مگر مرض دارد که ما را اذیت می‌کند؟ دقیقاً یکی از مجاری خدا همین است که دوست دارد، بقول مردم دنگش گرفته، عشقش است، مال خودش است، با سلام و صلوات این بچه را داخل زندگی داده بعد می‌گوید حالا بس است دیگر، حالا یک ذره خنده و خوشحالی کردید بس است، این را از شما می‌گیرم تا یک ذره عزاداری کنید. اصلاً بر پایه حکمت و مصلحت و عقلانیت نیست.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۲ - فایل صوتی ۶۴۸۳ - اگر هر که در گورستان دفن شود بهشتی باشد که جهنمی وجود نخواهد داشت! - آیا قبور، نمادی از جهنم می‌باشد؟ - باید گریست بر اموات مغبون شده! - دین را از راحتی در آورده‌اند. - خاصیت مستراح را بدانید! - تأیید گفته انبیاء چوپانند و پیروانشان گوسفند! - خلاف آداب استیحاء است! - وقتی که خدای خیالی بر محوریت خلقت حاکم است: و فیه (کامل الزیارات) ۳۲۳: وَ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْبُرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِيِّ عَنْ يَفْطِينٍ قَالَ أَخْبَرَنَا رَبِيعُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيُّ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا دَخَلَ الْجَبَانَةَ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ - فقیه ۱ / ۱۱۵: قَالَ الصَّادِقُ إِذَا دَخَلَتِ الْجَبَانَةَ فَقُلْ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ - مستدرک ۲ / ۳۷۶: الْبَحَارُ عَنْ الْعَلَلِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ وَطَأَ قَبْرًا فَكَانَتْهُمَا وَطْأً جَمْرًا - الدعائم ۱ / ۲۳۹: عَنْ عَلِيٍّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ نَهَى عَنْ تَخْطِئِ الْقُبُورِ وَالصِّحَاكِ عِنْدَهَا - وَقَوْلُ النَّبِيِّ أَحِبَّ الدِّينَ إِلَى اللَّهِ الْخَنيفِيَّةُ السَّمْحَةُ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ،

قَالَ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ الْخَلَاءَ، فَوَضَعَتْ لَهُ وَضُوءًا قَالَ: مَنْ وَضَعَ هَذَا فَأَخْبِرْ فَقَالَ اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ - حَدَّثَنَا أَدَمُ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو التَّيَّاحِ يَزِيدُ ابْنُ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي، قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ، فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ - قَالَ عُرْوَةُ، عَنِ الْمِسْوَرِ، وَ مَرْوَانَ خَرَجَ النَّبِيُّ رَمَنَ حَدِيثِيَّةَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ: وَ مَا تَنَحَّمَ النَّبِيُّ نُخَامَةً، إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَ جِلْدُهُ - وَ قَالَ بِهِزُ ابْنُ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيَا مِنْهُ مِنَ النَّاسِ - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۲۴۸، كتاب كامل الزيارات صفحه ۳۲۳ است. در كتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه جلد ۱ صفحه ۱۱۵، كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۲۴۸ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۲۵۸، كتاب مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۳۷۶ است. - كتاب منابع فقه شيعه جلد ۳ صفحه ۱۲۶۰، كتاب دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۲۳۹، از اميرالمومنين از رسول الله. - صحيح بخارى جلد اول صفحه ۱۰۲ كتاب ايمان. - كتاب صحيح بخارى جلد اول كتاب وضو صفحه ۱۶۷ است. - كتاب صحيح بخارى جلد اول صفحه ۲۰۵ كتاب وضو. - كتاب صحيح بخارى جلد اول صفحه ۲۰۹ كتاب وضو. - كتاب صحيح بخارى جلد اول صفحه ۲۲۷ كتاب غسل.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۶۲۸۲). این درس در دو مبحث است **بخش اول:** از برقى نقل مى کند از عباس ابن عامر القصبانى از يقطين از ربيع ابن محمد المسلمى از امام صادق. امام صادق فرمود: إِذَا دَخَلَ الْجَبَانَةُ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ قَتَى كه وارد شديد در قبرستان بگو سلام بر بهشتى ها! خب در اين قبرستان بى دين دفن است، عمل نكرده به فروع دين دفن است، معارضى كه در دلش با دين مخالف بوده دفن است، همه جور آدم هست، بعد امام صادق مى گويد كه سلام كن به عنوان بهشتى ها! اين يعنى چه؟ يعنى هر كسى مُرد بهشتى است ديگر، خب پس چرا اين انبياء زحمت كشيدند آمدند فروع دين درست كردند، اصول دين درست كردند، مناسك دينى، شرايع مذهبى، براى چه؟ وقتى يارو بهشتى است مى ميرد خب ديگر براى چه اينجا زحمت بكشد و عبادت كند؟

بخش دوم: از امام صادق آورده: إِذَا دَخَلَتِ الْجَبَانَةُ فَقُلْ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ، در دو تا مدرک آمده كه سلام به اهل قبور به اين عنوان باشد كه همه شما بهشتى هستيد.

درس دوم: از محمد ابن على ابن ابراهيم از رسول الله. پيامبر چه فرمود؟ فرمود: هر كس بر روى قبر گام نهد بر روى آتش گام نهاده است مَنْ وَطِئَ قَبْرًا فَكَأَنَّمَا وَطِئَ جَمْرًا. خب اين معارض بحث قبل است، در بحث قبل مى گويد اينها بهشتى هستند، اگر بهشتى هستند قبرشان هم بهشتى است، برزخشان هم بهشتى است، حساب و كتابشان هم بهشتى است، اينجا مى گويد پا روى قبرها نگذارى اگر بگذارى انگار پا روى جهنم گذاشتى! خب پس معلوم شد كه آنجا جهنم است؛ ادامه جهنم دنيا به آخرت البته طبق فاكثور دين.

درس سوم: أَنَّهُ نَهَى عَنْ تَخْطِى الْقُبُورِ وَ الصَّحْحُ عَنْهَا پيغمبر فرمود كه وقتى به قبرستان مى رويد روى قبرها پا نگذاريد (كه بحث قبل است) و آنجا نخنديد چون جاى خوشحالى نيست يعنى براى اموات بايد گريه كرد كه در دنيا كلاه سرشان رفت و راه را عوضى رفتند، بعد هم رفتند تحويل گرفتند آنچه را كه به آنها وعده داده بود، بدن مى پوسد، روح بالا مى رود، هيچى! كَأَن لَّمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا بقول سوره دهر. نه به حال زنده بايد خنديد و نه به حال مُرده!

درس چهارم: یک چند وقتی است که درس ها را در کتاب صحیح بخاری می رویم، چند مجلد است که از آنجا مبحث داریم. می گوید پیغمبر گفت: أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ الْخَنِيفَةُ السَّمْحَةُ می دانید خدا چه دینی را دوست دارد؟ دینی که راحت است. حالا خوب است که پیغمبر این را می گوید! آقا، دینی که راحت است در تابستان گرم روزه دارد؟ ها؟ آن متعصب روزه بگیرد بعد ده تا مرض بگیرد، آیا این دین راحت است؟ بچه کوچک در خانواده های خشک مقدس به زور روزه بگیرد؟ دین سلیس و روان، حضور در میادین جهاد دارد؟ وجوهات را از پیروانش بگیرد تحت عناوین مختلف از جمله بده تا مالت زیاد بشود؟! الان در جواب آن مانده اند، وجوهات داده اند اما مالشان زیاد نشده از دستشان رفته است. دم هر روستایی در تابلو نوشته اند زکات بدهید تا مالتان از بلاها حفظ شود زکات دادند خشکسالی نابود کرد یا باغ ها را سیل ویران کرد، این پاسخ زکات است.

(فایل صوتی ۷۰۰۰ - درس اول) یک چنین دینی پیدا نمی شود. کنزالعمال حدیث ۲۸۹، از پیامبر است. أَحَبُّ الْأَدْيَانِ إِلَى اللَّهِ الْخَنِيفَةُ السَّمْحَةُ برترین ادیان نزد خدا آئین حنیف و آسان است. حنیف یعنی حنیفیه، دین ابراهیم خلیل الرحمان. از دین ابراهیم در این ادیان چقدر آمده؟ اگر یادتان باشد سند داشتیم که دین ابراهیم فقط لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بود و هیچ چیزی نداشت. یک بحث ختنه بود که خودش را در چهل سالگی با تبر ختنه کرد. یک مهمان نوازی بود که سفره می انداخت و مردم را دعوت می کرد. همین! یعنی می خواهد بگوید دین حنیفیه جمع و جور است، چند کلام بیشتر نیست، یعنی الان کتاب های آسمانی که پر از آیات و سوره است این حنیفیه نیست، قرآن که شش هزار و خرده ای آیه دارد حنیفیه نیست! قرآن مباحثش ربطی به هدایت مردم ندارد، سوره بقره که بزرگترین سوره است بحث اساسی و علت نام گذاری این سوره به گاو، همان گاوی است که بنی اسرائیل می خواستند بکشند که رنگش چطور باشد، دمش چطور باشد، چند سالش باشد، اینها برای چه در کتاب آوردند، به چه درد مردم می خورد؟ اینها همان داستان هایی نبود که پیغمبر برای مردم می گفت؟ بعد اینها خیال کردند که اینها باید به نسل های آینده برسد، آن را آوردند و کردند قرآن. حنیفیه سمحه، سمحه یعنی آسان. در این چند تا دین معروف، کدام دین، آسان است؟ تمام، قوانینشان سخت است. آیا در اسلام ما قانون آسان داریم؟ سفارش می کند به ترحم ولی از آن طرف هم قوانینی دارد به شدت برای سرکوب مردم، آزادی های مردم، مهمترینش همین است که به زور یقه مردم را گرفته می گوید بیا بید بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ شَمَا را می کشم. آیا این دین آسان است؟ طرف نمی خواهد بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. چطور در چند جا از قول پیامبر خاتم نقل شده که انسان آزاد آفریده شده، بعد به مردم می گوید که برده کسی نشوید، آیا این آزادی است که انسان دارد؟ بعد شخص به زور آمد داخل اسلام تحقیقات و بررسی کرد دید به درد نمی خورد حق ندارد برود بیرون، برود بیرون مرتد است باید گردش را بزنید. این کجایش دین آسان است؟

درس پنجم: عبدالله ابن محمد از هاشم ابن قاسم از ورقاء از عبیدالله ابن ابی یزید از عبدالله ابن عباس از رسول الله. چه فرمود؟ دَخَلَ الْخَلَاءُ، فَوَضَعْتُ لَهُ وُضوءًا قَالَ: مَنْ وَضَعَ هَذَا فَأَخْبِرْ فَقَالَ اللَّهُمَّ فَقَّهْهُ فِي الدِّينِ عبدالله ابن عباس پسر عموی رسول الله می گوید من برای پیغمبر آفتابه به مستراح می بردم، پیغمبر می گفت چه کسی این کار را کرده؟ من گفتم: من! حضرت فرمود: خدایا او را فقیه در دین بگردان! فقیه هم شد دیگر، هم فقیه بود، هم محدث بود، هم

دانشمند دینی بود، هم اهل سنت قبولش دارند و هم شیعه، منتها اهل سنت یک بُرش وار او را قبول دارند یعنی هر جا که عبدالله ابن عباس آمده از علی تعریف کرده آن را قیچی کردند، عبدالله ابن عباس غیر از ابوهریره است، ابوهریره را صد در صد قبول دارند ولی عبدالله ابن عباس را نه. حالا این خاصیت مستراح است، پس چرا پیغمبر جای دیگر به این آورنده آب دعا نکرد؟ وقتی می خواست وضو بگیرد برایش آب آوردند، چرا این دعا را نکرد؟ آب آوردند برای غسل، چرا دعا نکرد؟ غذا برای او آوردند، چرا دعا نکرد؟

درس ششم: از شعبه از ابو التّیاح یزید ابن حُمَید از انس بن مالک از رسول الله. آنس ابن مالک هم که می دانید یکی از آفتابه گذاران در مستراح رسول الله بوده است. آنس می گوید: یُصَلِّي، قَبْلَ أَنْ يُنْتَنِي الْمَسْجِدُ، فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ قَبْلَ از اینکه پیغمبر مسجد درست کند در طویله نماز جماعت را راه انداخت. حالا این همه جا هست برای چه در طویله؟ قبل از احداث مسجد النَّبِی در آغل نماز می خواند این اشاره به همان است، روایتی هم داریم نمی دانم در دایرة المعارف هست یا نه، که انبیاء چوپان هستند و مردم گوسفند! حالا وقتی که می روی سر مزار از آنها پیرس بگو آیا گوسفندهای خوبی برای دین بودید یا نه؟

درس هفتم: (بازخوان از تدریس ۶۱۶۴). عُرْوَة نقل می کند از مِسُور از مروان. مروان نقل می کند: خَرَجَ النَّبِيُّ زَمَنَ حَدِيثِيَّةَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ: وَ مَا تَنَحَّمَ النَّبِيُّ نُحَامَةً، إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَهُ وَ جِلْدُهُ می گوید جنگ حدیبیه بود (غزوه حدیبیه)، پیغمبر و لشکر حرکت کردند پیغمبر آب دهانش را به کف دست لشکریان می انداخت و آنها به صورت و پوست بدنشان می مالیدند. اگر این را از غیر عینک تعصب نگاه کنیم از نظر عقلانیت شما چه پاسخی می گیرید؟ آیا این کار با ادب وفق دارد؟ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ را به پیغمبر می گوید، بعد پیغمبر آخ و تف خود را کف دست پیروان می اندازد و آنها هم به صورت و پوست بدن می مالند! شاید قبل از جنگ این کار را می کردند که اینها ضد ضربه بشوند.

درس هشتم: بَهْرُ ابْنِ حَكِيمٍ از پدرش از پدر بزرگش از رسول الله. اللهَ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيَا مِنْهُ مِنَ النَّاسِ، می گوید از همدیگر شرم دارید؟ حیا دارید؟ از خدا بیشتر باید خجالت بکشید! یعنی در حقیقت باید از خدا خجالت بکشید، او اصل است و مردم فرع هستند. خب در چه چیزی خجالت بکشند؟ در گناہانی که می کنند؟ در معاینات و تحقیقات ظهوری و در الهیات نوری ثابت شد که بشر به اختیار خود گناه نمی کند، با قواعدی که اسناد و مدارک آن در دایرة المعارف هست. خب حالا وقتی که گناه نیست و اختیاری نیست برای چه آدم از خدا خجالت بکشد؟ نکند آن کسی که فقیر است و نان ندارد باید از خدا خجالت بکشد و نق نزند؟ ها؟ نکند آن کسی که مریض است نباید به خدا چیزی بگوید؟ نگوید خدایا تو گفتی وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ؟ بعد خود خدا حیا نمی کند از اینکه خلاف وعده های خودش عمل می کند؟ نه، برای چه حیا کند! إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي خدا اصلاً حیا ندارد. چرا؟ چون حیا مخلوق است و خدا خالق است، برای چه خجالت بکشد؟ از چه کسی؟ از یک مشت ذرات خاک که تازه سرزمین شان که کره زمین است و آن هم در برابر کل هستی یک ذره خاک است! حالا خدا باید از چه کسی خجالت بکشد؟ باید پدر آدم را در بیاورد یا نه؟

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۳ - فایل صوتی ۶۴۸۴ - وقتی که ابزار جنگی قبله می شود دیگر انتظاری از منطق

نمی‌رود! - موقعیت زنان در تشریع احکام. - نماز خوان‌ها هم در اثر اعمال سوءالقضا به چنین وضعی مبتلا می‌شوند! - وصف دوزخی که آفریده نشده! حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يُرَكِّزُ لَهُ الْحَزْبَةَ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ، فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنَّحَهُ، فَأَنْسَلُ مِنْ قِبَلِ رَجُلِي السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَ مِنْ لِحَافِي - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ يُونُسَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الَّذِي تَقَوُّهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ - وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ النَّبِيُّ فِي صَلَاةِ الْكُصُوفِ: فَرَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَخْطُمُ بَعْضُهَا بَعْضًا حِينَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۳۴۳ كتاب نماز. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۳۴۷ كتاب نماز است. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۳۶۹ كتاب اوقات نماز است. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۴۵۷ كتاب اذان است.

درس اول: همان کتابی است که از دیروز شروع کردیم؛ صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از رجال حدیث و پیشوایان بزرگ اهل سنت و جماعت. می‌گوید که مُسَدَّد می‌گوید یحیی از عبیدالله از نافع از عبدالله ابن عمر از رسول الله. كَانَ يُرَكِّزُ لَهُ الْحَزْبَةَ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا عبدالله ابن عمر از بزرگان حدیث اهل سنت و جماعت و فرزند خلیفه دوم عمر الفاروق می‌گوید: پیامبر جلوی خودش نیزه می‌گذاشت و به سوی آن نماز می‌خواند. حالا شیعه مهر می‌گذارد به هوای اینکه قرآن می‌گوید بر خاک سجده کنید، یک قسمتی از خاک را برمی‌دارند به آن آب می‌زنند و آن را گل می‌کنند سفت می‌شود و مهر می‌شود اما پیغمبر نیزه جلوی خودش گذاشت. دقت کنید! فَيُصَلِّي إِلَيْهَا نماز می‌خواند به سوی او. یعنی پیامبری که شعارش در آغاز؛ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَ بوده در ادامه هم نماز که می‌خواند نیزه در برابرش قرار دارد. حالا یا می‌خواهد بگوید که این دین با خشونت همراه است که نماز که ستون دین است همراه با نیزه انجام می‌شود. یا اینکه برای دفاع شخصی بوده، شاید احتمال حمله می‌دادند چون دستور فقه است که وقتی به تو حمله کردند و در نماز هستی از خودت دفاع کن و نماز را ادامه نده، حتی دزد آمد اموالتان را ببرد باز هم نماز را بشکن و برو. اینها در دین یُسَر است؛ آسانی، سمحه و سهله.

درس دوم: عثمان ابن ابی شیبہ از جریر از منصور از ابراهیم از أسود از عایشه ام‌المومنین. یک روزی زن پیغمبر با زن‌های مدینه بحثش شد و خواست دیدگاه آنها را عوض کند، نظر آنها تحمیل نگاه مردان به زنان است، در اسلام هم هست ها، گفت در خانه سه کس باعث فتنه است که یکی از آنها زن است، یادت است؟ اگر از جلوی نمازگزار سه تن رد بشوند نماز باطل است که یکی از آنها زن است. عایشه می‌گوید: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ شما خودتان را سگ و خر می‌دانید؟ این واقعیتی است که در ادیان مختلف و مذاهب گوناگون نسبت به شخصیت و موقعیت زن هویدا است. لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ، فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنَّحَهُ، فَأَنْسَلُ مِنْ قِبَلِ رَجُلِي السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَ مِنْ لِحَافِي عایشه می‌گوید وقتی پیغمبر نماز می‌خواند روی تشک من می‌خواند، من خوابیده بودم. احتمالاً نماز شب بوده که پیامبر در وسط تشک به نماز می‌ایستاد فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ وسط. عایشه می‌گوید من

خجالت می کشیدم. یعنی خانه پیغمبر تنگ بوده؟ جا قحطی بوده که پیغمبر روی تشک عایشه نماز شب می خوانده که عایشه دراز شده؟ نمی دانیم، اینها جزو مظنه‌ها است. عایشه می گوید بعد خودم را یواش یواش می کشیدم کنار و از زیر لحاف در می رفتم. اگر مجموعه بی عدالتی‌هایی که در اسلام و ادیان گذشته نسبت به زن شده را جمع کنیم بسیار بسیار زیاد است.

درس سوم: (باز خوان از تدریس ۶۴۰۹). عبدالله ابن یوسف از مالک از نافع از عبدالله ابن عمر از رسول الله. یکی از آنهایی که در بین اهل سنت و جماعت زیاد موثق است پسر عمر الفاروق است، بعد قرآن و سنت و سیره هم از کانال آنها می آید. رسول خدا چه فرمود؟ فرمود: الَّذِي تَقْوُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ کسی که نماز عصرش فوت بشود كَانَتْما وَتَرَاهُ لَهُ وَ مَالَهُ مثل کسی است که خانواده و مال خود را از دست داده. آیا کسی که نماز عصر می خواند مال باخته نیست؟ نه؟ خانواده‌اش را در حوادث و وقایع از دست نمی دهد؟ بخاطر ورشکستگی ترک منزل نمی کند؟ قایم نمی شود؟ فرار نمی کند؟ با اینکه نماز عصر هم خوانده است! اینها عدم تطابق‌هایی است که معاصرین پیغمبر عقل نداشتند که توضیح بخواهند. خود آن درس را یادتان هست که پیغمبر گفت من بی سواد و مردم هم بی سواد، قرآن هم دیگر حرف آخر را زده أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی دیوانه هستید، لَا تَشْعُرُونَ یعنی بی‌شعور هستید.

درس چهارم: از ام المومنین عایشه است از رسول الله. فِي صَلَاةِ الْكُسُوفِ، نمازی که هنگام گرفتن ماه و خورشید می خوانند. فَرَأَيْتُمْ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا حِينَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ رسول خدا چه فرمود؟ فرمود: جهنم را در نماز کسوف (نماز آیات) دیدم که بخشی از آن بخشی دیگر را می خوردند، آن زمانی بود که مرا دیدید که در نماز عقب آمدم. حالا معلوم نیست پیغمبر سرش گیج رفته عقب آمده یعنی در نماز عقب عقب رفته بعد اینطوری توضیح داده، شاید واقعاً جهنم را دیده، طبق اسناد و مدارک جهنم آفریده نشده چون مربوط به آخرت است، دنیا نقد است و آخرت اسمش رویش است، آخر، آخر کاریا معاد محل بازگشت. می گوید دیدم جهنم را که آتش دوزخ با همدیگر می جنگیدند و این آن را می خورد و آن این را می خورد، حالا چه معنا دارد من نمی دانم، شما چه برداشتی دارید؟ آتش جهنم همدیگر را می خورد، شاید آن پیش پرده‌ای که نشان پیغمبر دادند هنوز جهنم به تکامل نرسیده اینطوری دیده شده است.

درس پنجم این فایل با موضوع شیطان از بنده در نماز اختلاسی می کند به علت باز خوان به فایل ۵۰۸۷ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۵۹۴ - فایل صوتی ۶۴۸۵ - آیا برای آمدن باران نیاز به ترک منازل است؟ - پیامبر باید به یاد خدا ببندازد که خلاق آب می خواهند! - وقتی که غضب الهی را می بینند، دست استحمار از بردگان خود می کشند! - شیطانی که در چند کیلومتری نماز خوان قرار دارد، چگونه می تواند دخالت در ستون دین کند؟: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبَّادِ ابْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ، قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ يَسْتَسْقِي وَ حَوْلَ رِذَاءَهُ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ابْنُ بَشِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ابْنُ عِمْرَانَ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَجُلًا شَكَاَ إِلَى النَّبِيِّ هَلَكَ الْمَالُ وَ جَهْدَ الْعِيَالِ فَدَعَا اللَّهَ يَسْتَسْقِي وَ لَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُ حَوْلَ رِذَاءَهُ وَ لَا اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ - حَدَّثَنَا رَيْعُ ابْنُ يَحْيَى، قَالَ حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ،

قَالَتْ لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّيَ جَاءَ الشَّيْطَانُ، فَلَبَسَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى، فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۵۸۹ است. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۵۹۶ كتاب استسقا (دعای طلب باران) است. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۶۱۷ كتاب كسوف است. - كتاب صحيح بخاری جلد اول صفحه ۷۰۸، كتاب سهو است. **درس اول این فایل با موضوع بوی بد دهان کسی که سیر یا پیاز خورده به علت بازخوان به درس دوم فایل صوتی ۳۶۳۰ ملحق گردید.**

درس دوم: (مرتبط با تدریس ۵۸۵۶). ابونعیم نقل می کند از سفیان از عبدالله بن ابی بکر از عباد ابن تمیم از عمویش. می گوید که قحطسالی و خشکسالی شد باران نیامد و همه چیز نابود شد، خَرَجَ النَّبِيُّ پیغمبر خارج شد یَسْتَسْقِي وَ حَوْلَ رِذَاءَهُ پیغمبر از شهر بیرون رفت و عبایش را برعکس انداخته بود. حالا اگر یادتان باشد یک نسخه ای داشتیم که می گفت اگر یک بنده مؤمن در یک شهری باشد خداوند بخاطر او شهر را عذاب نمی کند، پس این چه شد؟ دیگر از پیغمبر مؤمن تر داریم؟ یعنی پیغمبر هم باید از شهر بیرون برود دعا کند تا باران بیاید؟

درس سوم: حسن ابن بشر از معافی ابن عمران از الازعاعی از اسحاق ابن عبدالله ابن ابی طلحه از انس ابن مالک. گفت: شَكَاَ إِلَى النَّبِيِّ هَلَاكَ الْمَالِ وَ جَهْدَ الْعِيَالِ پیش پیغمبر بودیم یک نفر از بیرون مدینه آمد و شکایت کرد، گفت حیوانات در اثر نباریدن باران دارند می میرند و خرج و زندگی ما هم از همین حیوانات است. فَدَعَا اللَّهَ یَسْتَسْقِي پیغمبر دعا کرد باران آمد. وَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُ حَوْلَ رِذَاءَهُ وَلَا اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، راوی گفت که من ندیدم پیغمبر عبایش را برعکس کند و نه اینکه روی به قبله داشته باشد. وقتی که می خواهند گوسفند بکشند می گویند رو به قبله باشد، چطور است که پیامبر در نماز باران رو به قبله نبود؟!

درس چهارم: (بازخوان از تدریس ۴۲۰۱). ربیع ابن یحیی نقل می کند از زائده از هشام از فاطمه از اسماء. گفت: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ پیغمبر گفت وقتی که خورشید گرفت شما برای جلوگیری از عذاب، برده هایتان را آزاد کنید. خب باز روایتی داریم که مخلّ این درس است که می گوید پیغمبر گفت خسوف و کسوف (گرفتگی آفتاب و ماه) یک امر طبیعی است، خب چطور برده آزاد می کنند؟ تاریخ می گوید که اسلام آمد نظام برده داری را از جاهلیت آورد و تأیید کرد، در فقه هم بَابُ الْأَمَةِ داریم. زورش نرسید! زورش رسید که بت پرست را از بت جدا کند ولی زورش نرسید که نظام برده داری را ملغی کند. یک چنین فرصت هایی که می شد پیغمبر می گفت که بنده آزاد کنید. آیا فکر نمی کنی کسوف شمس بخاطر همین ظلم هایی بود که اربابان به بندگان خودشان می کردند؟ بردگانی که فقط بدبختی آنها بخاطر رنگ پوستشان بود، مادر زائیده دیگر. این هم که یادتان هست به یکی از بچه های نوح برمی گردد که نوح در کشتی خوابیده بود و باد زد آلت تناسلی او هویدا شد و این بچه خندید و نوح بیدار شد نفرینش کرد، گفت بچه هایت سیاه پوست باشند.

درس پنجم: (بازخوان از تدریس ۴۱۹۵). عبدالله ابن یوسف از مالک از ابن شهاب از ابی سلمه ابن عبدالرحمان از

ابوهریره گفت پیغمبر فرمود: إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّي جَاءَ الشَّيْطَانُ، فَلَبَسَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى، فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ. يادتان هست یک درس داشتیم که گفت شیطان از نمازخوان چندین کیلومتر فاصله می گیرد؟ الان یادم نیست مقدارش را بگویم. خب الان چطور شد؟ عرض نکردم که حدیث درآوردن و روایت نویسی برای قدمای از متشرعین کار آسانی بود؟ در آن درس ها می گفت شیطان از نمازگزار دور می شود، خب؟ بعد در درس دیگر گفت خدا می آید جلوی نمازگزار می ایستد و نگاهش می کند، درست شد؟ حالا بحث سر سهو است؛ سهویات، شک؛ شکیات. می گوید شما وارد نماز می شوی شیطان می آید با شما ور می رود و حواستان را پرت می کند و بعد رکعات را به هم می زنی، می گوید هر وقت اینطوری شدی بنشین دوتا سجده بکن. خب حالا این تاریخ چه می گوید؟ می گوید در جایی که خدا یعنی معبود خاکی حضور دارد چطور شیطان قدرت دارد وارد شود؟ یک مبحث دیگر: آدم در نماز به فکر چه می افتد؟ شما در قدیم نماز می خواندید به فکر بدبختی، بیچارگی، کاسبی، خانه، زن و بچه، اداره و کار، به یاد اینها می افتادی دیگر، نه؟ یعنی اینها کار شیطان است؟ هیچ کس در نماز یاد خوشحالی و خوشبختی هایش نمی افتد، یاد بیچارگی ها و دیونش می افتد. خب چطور شیطان جرأت می کند بیاید؟ این کلام مقبول تر است تا آن یکی کلام که در آن یکی درس (۶۴۲۳) بود که گفت نمازخوان تکبیرة الاحرام را که گفت دستش را برد بالا در گوشش تا بیندازد شیطان از او فاصله می گیرد، (نمی دانم چند کیلومتر بود، خیلی بود، سی کیلو متر، چقدر بود، یعنی شیطان از شهر مدینه رد می شد) آنجا فرار می کند و اینجا جرأت می کند می آید. حالا خدا بغل دست نمازخوان هست، طبق آن روایت که گفت خدا از بالا می آید، کاری که ندارد، هستی را که نمی خواهد اداره کند، می آید جلوی نمازخوان می ایستد و در چشم او زل می زند که بدنت را نخارانی، عطسه نکنی، سرفه نکنی، دست در جیب نکنی، این پا و آن پا نکنی. این معارض به این بزرگی را چطوری می شود حلش کرد؟ حالا از این قسمت عبور کنیم، تاریخ یک سؤال دیگر دارد، می گوید که مگر شیطان در درون آدم نیست؟ آن آیاتی که به شیطان وظیفه و قدرت داد. خب این شیطان همیشه هست و بیرون هم نمی رود. چطور باید شیطان را بیرون کرد و از خودمان دورش کنیم؟ چطور در آن درس، شیطان کیلومترها به آن طرف پرت می شود؛ وقتی که درون ماست، وَ نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، متصدی فجور شیطان است، منبع آن هم خود خداست؛ فَأَلْهَمَهَا مَا الْهَامَ كَرَدِيم. الهام کردیم که شیطان به پای نمازخوان پیچد. بعد یک چیز دیگر ها، باز یک درسی داشتیم یادت هست؟ برای پیغمبر یک اسب خوشگل آوردند که جزو غنائم جنگی بود، گفت که این را به کسی می دهم که دو رکعت نماز خوانده باشد که از اول تکبیرة الاحرام تا سلام نماز، فکرش جایی نرفته باشد، هیچ کس جلو نرفت، علی جلو رفت و گفت من خواندم. پیغمبر می داند که این نماز نمی تواند تنهی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ شود. فحشا فقط لواط، زنا و آدم کشی نیست بلکه بزرگترین فحشا این است که شیطان بیاید ستون دین را برای مؤمن و متشرع تکان بدهد. در آن درس گفت شیطان غلط می کند و فرار می کند، در این درس آمده می گوید که شیطان می آید فَلَبَسَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى. لَبَسَ از تدلیس و از ابلیس می آید، که می گویند اسم شیطان ابلیس است و زیر مجموعه اش شیطان است. حالا این تاریخ رها نمی کند، یک سوال دیگر: می گوید آن عقرب که در نماز پای پیغمبر را زد شیطان بود یا حیوان معمولی بود؟ اگر شیطان بود چطور زورش

به پیغمبر رسید؟ يَتَشَكَّلُ بِالشَّكَالِ الْمُخْتَلَفَةِ دیگر! جن و شیطان به هر شکلی بخواهند درمی آیند، به شکل عقرب پای پیغمبر را زد. شیطانی که در آن آیات مختلف مأموریت یافت (که آیات زیادی هم هست) و تجهیز شد تسلیح شد که در نماز می آید تدلیس می کند؛ لَبَسَ، یعنی کلک می زند یا اینکه مُدْلِس شاید به این معنا باشد که خیر و شر را باهم قاطی می کند، خوبی و بدی را ادغام می کند. خب پس این درس چه شد؟ بعد یک مورد دیگر، وقتی پیغمبر در نماز حواسش پرت می شود (که چند تا سند داشتیم) یعنی پیغمبر هم شیطان در جلدش رفت، ها؟ خب آخر چه تضمینی داریم که الان شیطان رفته پیغمبر را اغوا کند سرش را گرم کند و نظراتش را انتقال بدهد، چطوری اعتماد کنیم که حالا این آیه، وحی است از جبرائیل یا کلک است از شیطان؟ این را باید دنبالش بگردیم. آیا پیغمبر در یک جایی نگفت همه شیطان دارید و من هم دارم، من او را به زمین خواباندم و خاکش کردم؟ خب چطور پس شیطان خدمت رسول الله می آید و هم آبروریزی می کند؟ خب، ببینید اگر پیش نماز معمولی رکعات را فراموش کند خجالت می کشد، خود من در آن سی و پنج سالی که امامت می کردم گاهی اینطوری می شد، یاد گرفتاری هایمان می افتادیم از دستان درمی رفت که الان رکعت چندم است، بعد مردم یک طوری نشان می دادند یا با سر و صدا یا ادامه نماز که مثلاً تو یادت رفته، آن موقع من خجالت می کشیدم و می گفتم که نمی گویند آخر تو پیش نمازی؟ شغل تو این است! روحانی شغلش چیست؟ نماز جماعت، روضه، سخنرانی، کتابت، البته اگر زور علمی داشته باشد کتاب بنویسد. حالا این به خود پیامبر برمی گردد، آنجا یادت هست که می گفت هر وقت شما در نماز دهانتان را باز می کنید (دهان دره، آزقوره، دو سه تا اسم دارد) شیطان به دهان شما می آید؟ خب این شیطانی که الان من در نماز دهان دره می کنم و آزقوره می کشم آمده در دهان من رفته، چطور چند کیلومتر از من فاصله گرفته؟ بین یک مأمور اطلاعاتی اینطوری اطلاعات جمع می کند، در ریزه کاری ها می رود، محقق و اهل تحقیق هم همین طور است. اینهایی که عادت دارند خط عامه را و هر چه از آبا و اجداد با باندپیچی تقیه و کلم الناس رسیده دنبال کنند ولی شما که منتظر هستید چون فهمیدید آن رشته به درد نمی خورد و کارآمد نیست و آبا و اجداد شما هم تحت تاثیر وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ مُردند، شما هم که محقق هستید باید اینطوری پازل بندی کنی، یک وقت می بینی یک درسی که من می دهم به ده بیست جا برخورد می کند، یعنی آنها را یا برای خودت یا برای مباحثات در کلاس ها جمع کنی.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۵ - فایل صوتی ۶۴۸۶ - فرشته های بیکار، توجیه کنندگان بی عاری معبود زمینی.
- عمق خرافات و تاثیر گذاری آنها در عقاید توحیدی زمینی! - این گونه قدرت نمایی ها به درد میادین جهادی می خورد! - یکی دیگر از اعتبارات و امتیازات حاکم اموی. - بدعت هایی که تفکرات مختلف دینی عرضه می کند! - با چنین تناقضاتی در دین، پایان آن معلوم است!: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: حَدَّثَنِي آخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي مُرَزْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَبَابِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكَ تَلْفًا - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ عَنْ الْقَاسِمِ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ فَتَلْتُ قَلَائِدَهَا مِنْ عَهْنٍ كَانَ عِنْدِي - حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بَكَّارٍ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ قَالَ "وَنَحَرُ النَّبِيُّ بِيَدِهِ سَبْعَ بُدُنٍ قِيَامًا، وَ ضَحَّى بِالْمَدِينَةِ

كَبْشَيْنِ اَمْلَحَيْنِ اَقْرَتَيْنِ“ مُخْتَصَرًا - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمَشْقَصٍ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فِي رَجَبٍ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ حَدَّثَنِي إِحْدَى نِسْوَةِ النَّبِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ - كتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۵۷ کتاب زکات است. - کتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۱۸۶ کتاب حج است. - کتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۱۸۹ کتاب حج است. - کتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۱۹۷ کتاب حج است. - کتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۲۲۰ کتاب عمره است. - کتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۲۵۱ کتاب جزای شکار است.

درس اول: (بازخوان از تدریس ۶۴۲۷). همچنان مستند بحث ما که در این چند روز داشتیم و ادامه دارد کتاب صحيح بخاری است. از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهيم بخاری از مشايخ حديث و اکابر روایات اهل سنت و جماعت. از اسماعیل نقل می کند از برادرش از سلیمان از معاویة ابن ابی مُرَزَّد از ابی الحُبَاب از ابوهریره از رسول الله. شاید این درس بازخوان باشد. پیامبر فرمود: مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا روزی نیست که بندگان در آن صبح می کنند مگر آنکه دو فرشته فرود می آید که یکی از آنها می گوید: بار الها برای کسی که صدقه داده عوض بده و فرشته دیگری می آید می گوید که بار الها برای کسی که پول در راه تو نداده ناراحتی بباران. یعنی برای هر شخصی! در کره زمین چقدر آدم است، در هر لحظه ای که به انسان یا از درون یا از بیرون کمک عرضه می شود کسی می آید می گوید کمک کن، یا کمک به معنای قرض یا صدقه یا زکات، آن کسی که می دهد یک فرشته می آید می گوید خدایا به او بیشتر بده و آن کسی که نمی دهد فرشته می گوید خدایا پدرش را در بیاور! حالا برعکس هم که تاریخ نشان می دهد یا نشان داده که هر چه در راه خدا دادند به بطلالت رفت. آن مثال معروف است که می گوید بشکند دستی که نمک ندارد، حالا تاریخ این را می گوید، می گوید دست ها، پاها و گردن های مردم را شکستید و قول دادید و خرشان کردید و سوارشان شدید و بعد هم مردند رفتند که بروند به آن وعده گاهی که شما وعده دادید.

درس دوم: عمرو ابن علی از معاذ بن معاذ از ابن عون از قاسم از ام المومنین. مادر برادران چه گفت؟ گفت: فَتَلْتُ قَلَانِدَهَا مِنْ عَهْنٍ كَانَ عِنْدِي گردن بند حیواناتی که قربانی می شدند را من خودم می بافتم. ببین استحمار فکری تا کجا پیش می رود که برای حیوانی که در مکه به قربانگاه می رود، حالا بز است، گوسفند است، گوساله است، گاو یا شتر است، هر چه که هست برای آن تزئینات می بندند. ببین این خدای شما چقدر بیکار است! ما بر اساسِ اِنْ هُوَ إِلَّا وَحْدٌ یُوحی (۴ نجم) می گوییم و بعد، از این طرف هم که این کلمات در خانه مادر برادران وارد شده و الباقی وارد نشده هایش را هم که فرمودند از مادر برادران بگیرد که سندهایش مشخص است. حالا احتمال دارد آنهایی که می خواستند به خدمت مادر برادران بروند این بود که یک قوانینی داشتیم که می گفت آدم بزرگ ها بروند از خواهرزاده هایش و برادرزاده هایش شیر بخورند بعد بیایند پیش من محرم می شوند یعنی به جای خطبه همان شیر بس است، تازه آنها هم زن داشته باشند مهم نیست این که شوهر ندارد ولی قدیس است دیگر، ناموس پیغمبر است، شاید آنکه پیغمبر می گفت

نیمی از دین را گذاشته‌ام که از ایشان بگیرید این بوده یعنی آنجایی که جبرائیل می‌رفته آن دین را نازل می‌کرده و دوباره مردم؛ گمگشتگان حقیقت و عاشقان شریعت، به آنجا می‌رفتند منتها چون ورود ممنوع بود، البته این هم جالب است اگر می‌گویند مادر خب مادر که محرم است، اگر ریگ در کفشش نیست، اگر نمی‌خواهد کار دیگری بکند یعنی اصلاً احتیاج ندارد که شیر خواهرزاده و برادرزاده‌اش را بخورد. تا حالا روی این مسئله فکر نکردید؟ اگر ام‌المومنین است خب مادر، محرم همه است، مادر مؤمنین محرم مؤمنین است پس دیگر این برنامه چیست؟ این ادامه همان ورود جبرائیل است.

درس سوم: سهل ابن بکار از وهیب از ایوب از ابی قلابه از انس ابن مالک. این درس جزو قدرت‌نمایی‌های پیغمبر است. پیغمبر پهلوان بوده، اینطوری تعریف می‌کند. می‌گوید که پیامبر در روز عید با دست خویش هفت شتر را در حالی که ایستاده بودند کشت و دو قوچ ابلق را در مدینه قربانی نمود "وَنَحَرَ النَّبِيُّ بِيَدِهِ سَبْعَ بُدْنٍ قِيَامًا، وَ ضَحَّى بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ اَمْلَحَيْنِ اَقْرَنَيْنِ". قوچ از گوسفند بزرگتر است، آن وقت این رسول الله چرا با این عظمتش که اینقدر زورش زیاد است بنده خدا علی را در جبهه‌ها جلو می‌انداخت؟ بعد هم این همه برای علی دشمن درست کرد که هم خودش به کشتن رفت، هم او را کشتند و هم بچه‌هایش را کشتند، به طور علنی در روز عاشورا گفتند: بُغْضًا لِأَيِّكَ. امام حسین گفت من با شما خرده حساب دارم؟ از من طلب دارید که روی سر من ریختید؟ کاری کردم؟ به نوامیس شما تجاوز کردم؟ به خانه‌های شما حمله کردم؟ گفتند: نه! گفت: خب پس چه؟ آخر مشکل شما چیست؟ گفتند: بُغْضًا لِأَيِّكَ ما با بابای تو بد بودیم، بابایت نیست، مرده، حالا ما سر تو خالی می‌کنیم. این ثمره قدرت پیغمبر بود که باید در میادین جهادی نشان می‌داد اما سر ذبح شتر و قوچ خالی کرد.

درس چهارم: اینکه من می‌گویم همین کتاب است، آن را دست کم نگیرید ها، همین کتاب در عالم اسلام دست کم پانصد میلیون طرفدار، خواننده و پیرو دارد، دست کم! ابو عاصم از ابن جریج از حسن ابن مسلم از طاوس از عبدالله ابن عباس از معاویه. معاویه وقتی می‌خواست خودش را بیشتر معرفی کند که من چه کسی هستم، می‌گفت موی سر رسول الله را با پیکانی پهن کوتاه کردم، دقت کنید هم برادر خانم پیامبر بود که اگر هم خدا توفیق می‌داد ام حبیبه بچه‌دار می‌شد، می‌شد دایی بچه‌های پیغمبر، که خدا رحم کرد، بعد هم اینجا آرایشگر پیغمبر بوده، کاتب هم بوده که حق داشته همه چیز در آن وارد کند، که آن روز سندش را برایت خواندم که به حالت تهدید آمیز به مردم می‌گفت بدانید پیغمبر روی من هیچ حساس نبود که من چه می‌نویسم، قَصَرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمَشْقَصٍ.

درس پنجم: ابو عاصم از ابن جریج از عطاء از عروة ابن زبیر از عایشه. معروف است می‌گویند که عمره رجبیه جزو مؤکدات پیامبر و ائمه است در حالی که اینجا ام‌المومنین می‌گوید بنده شاهد بودم که مَا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فِي رَجَبٍ در ماه رجب پیغمبر عمره رجبیه را اجرا نکرد و وارد مکه نشد. می‌بینید چقدر تعارضات هست، برای همین است که پیغمبر گفت اسلام هفتاد و سه تیره می‌شود که یکی از آنها حق است و بقیه‌اش باطل هستند. آن شاعر هم که از قول پیغمبر گفته:

قدر، اگر با قاف باشد به معنای تقدیر است و اگر با غ باشد حيله است. اگر هم عذر باشد یعنی حقیقت را پیدا نکردند. حالا هر بار یک ورق‌های دیگری برداشته می‌شود مثلاً می‌بینید که از خود شیعیان دارند به همدیگر حمله می‌کنند، دیگر نیاز به القاعده، داعش، طالبان و اینها نیست. فیلم‌هایی را در یکی از این کشورهای عربی یا سوریه یا لبنان نشان می‌دادند که داشتند در سینه‌زنی به ایرانی‌ها بد می‌گفتند، جالب است ها! در عزاداری اهل بیت می‌گفتند که ایرانی‌ها، اسم ایران را هم نمی‌آورند می‌گفتند مجوس چون ایرانیان قدیم به عنوان مجوس معروف بودند یعنی نجس، می‌گفتند که بله مثلاً این کار مجوس است که این روایت را وارد کرده و الا کسی فاطمه را نزد، خانه‌اش را آتش نزد و بچه‌ای به نام محسن نداشت، اصلاً به این فروعش کاری نداریم که داشت یا نداشت! منظور این است که اینها حسینی هستند با حسینیان، شیعه هستند با شیعه! آن لحظه آخر دارد فرا می‌رسد. حالا اهل سنت باهم اختلاف دارند چهار تا هم امام دارند، چهارتا مذهب، شیعه هم تا حالا می‌گفت که ما تک و تنها هستیم، حالا اینجا هم اختلاف، مخالفت، معارضت و اهانت! خیلی زور دارد که به ایرانی بگویند مجوس، بگویند علمای مجوس این مسائل را در مقتل فاطمه زهرا وارد کردند و الا نه محسنی بوده کشته بشود و نه خانه‌ای بوده که آتش بگیرد!

درس ششم: مُسَدَّد از ابو عَوانه از زید ابن جُبیر گفت از عبدالله ابن عمر فرزند عمر الفاروق شنیدم که گفت یکی از زن‌های پیغمبر گفت: يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ. ببین چقدر قشنگ با افکار مسلمین بازی می‌شود، و تا حالا شنیده‌اید که در حال احرام، کشتن حلال باشد؟ می‌گوید می‌شود کشت! حالا اصلاً این کشتن هم اسم نیاورده، پراتز نیاورده، عمومی گفته، یعنی آدم هم می‌شود کشت! برای همین بنده خدا امام حسین ترسید و در حال احرام از مکه در رفت دید آنها مجوز دارند دیگر، آیا این چیزهای که ما خواندیم به گوش اهل بیت نرسیده؟ رسیده که تشدید تقیه کردند چون آن موقع هم با یک دین مغایری روبرو بودند و زور هم که نداشتند، اسلحه بالای سرشان بود. پیغمبر که صاحب این دین است زور نداشت هر موقع خواستند او را کشتند و هر موقع خواستند جلوی وصیت نوشتن او را گرفتند، علی زور نداشت با اینکه خلیفه چهارم بود، سر او را با سه تا جنگ گرم کردند بعد هم یک نفر آمد او را در محراب کشت و رفت.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۶ - فایل صوتی ۶۴۸۷ - مناسکی با معارضات پاپی در جمع گرویدگان! - غُرُونَا
در چه شهری اتفاق افتاد؟: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ عَبْدُ الْقُدُّوسِ ابْنُ الْحَجَّاجِ، حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، حَدَّثَنِي عَطَاءُ ابْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ - حَدَّثَنَا حُسَيْنُ ابْنُ حُرَيْثٍ، أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ عَائِشَةَ هِيَ بِنْتُ سَعْدٍ، قَالَتْ: سَمِعْتُ سَعْدًا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ، إِلَّا اِنَّمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ - اسناد از کتاب صحیح بخاری است جلد دوم صفحه ۲۵۶ کتاب جزای شکار، از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از شیوخ محدثین اهل سنت است. - کتاب صحیح بخاری جلد دوم صفحه ۲۷۴ کتاب فضائل مدینه.

درس اول: (بازخوان از درس ۵۸۵۸). می‌گوید که ابومغیره عبدالقدوس ابن حجاج از الاوزاعی از عطاء ابن ابی رباح از عبدالله ابن عباس از رسول اکرم. می‌گوید: تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ پیغمبر ازدواج کرد با یکی از همسرانش که اسمش میمونه بود در حالی که محرم بود. یکی از مبطلات احرام هم همین است که نباید تزویج صورت بگیرد. حالا

ممکن است بگویند نه، آن منظور این است که آمیزش نکند، به هر حال کسی که در آن شرایط گرما و فشار خرما ازدواج می کند یقیناً می تواند الی انتها برود. حالا اگر هم بگویند که پیغمبر شهوتران نبوده به هر حال الگو که بوده و مردم به پیغمبر به عنوان یک الگو نگاه می کردند.

درس دوم: حسین ابن حُرَیث از فضل از جُعید از عایشه بنت سعد از سعد از رسول خدا. خاتم الانبیاء فرمود: لَا یَکِیْدُ أَهْلَ الْمَدِیْنَةِ أَحَدٌ، إِلَّا اِنَّمَا عَ کَمَا یَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ کسی که اهل مدینه را فریب بدهد نابود می شود آنچنان که نمک در آب از بین می رود. آیا نحوه روی کار آمدن خلفاء غیر از کید بود؟ آیا لَا یَکِیْدُ أَهْلَ الْمَدِیْنَةِ أَحَدٌ کید نبود؟ و جاهت شرعی و توحیدی داشت؟ آیا اهل مدینه با پیغمبر کید نکردند؟ اینجا می گوید که با اهل مدینه کسی کید نمی کند، حالا ما از دوروی آن نگاه می کنیم؛ هم با اهل مدینه کید کردند و هم اهل مدینه کید کرد. کید، مترادف مکر و حيله است. اصحاب، انصار و حواری پیغمبر چه کسانی بودند؟ اهل مدینه بودند دیگر. قَالَتْ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا چه کسانی بودند؟ اهل مدینه بودند. إِزْدَ النَّاسُ چه کسانی بودند؟ اهل مدینه بودند. تمرّد از کلام پیغمبر که گفت لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَیْشِ أُسَامَةَ، موقعی که پیغمبر لحظات آخر را سپری می کرد و برای ادامه تبوک جنگ با دامنه اروپا لشکری آماده کرده بود و بیرون شهر خیمه گاه زده بودند، بزرگان نرفتند مردم عادی رفتند چون بزرگان کار داشتند، آن هم کار مهم، باید ترتیب پیغمبر را می دادند! بالاخره سم را دادند و پیغمبر هم اعتراض کرد و گفت باید همه شما بخورید، امر پیغمبر واجب است دیگر! وقتی می گوید این چیزی که به من دادید و من خوردم همه شما باید بخورید، این امر، امر ولایی است یعنی فرق نمی کند؛ همین پیغمبری که گفته نماز بخوانید همین پیغمبر هم گفته این نوشیدنی که به من دادید همه شما بخورید همین که سبب مرگش شد، بعد هم که پیغمبر دید دیگر کار از کار گذشته، گفت پس بیا بید تا یک وصیت بنویسم، خب باز اهل مدینه کید کردند؛ یعنی هم شیطان با آنها کید کرد که آنها را در برابر پیغمبر آراست و هم اینکه خودشان از درون با نفس اماره. اهل بیت، بچه های مدینه بودند که با آنها کید کردند و پیروز هم شدند یعنی علی اهل مدینه بود با او کید کردند و به او کلک زدند، بیعت ها را شکستند، سه تا جنگ راه انداختند، اینجا دارد می گوید هر کس این کار را بکند له می شود، بعد به جای اینکه آنها له بشوند آنها پیروز شدند و علی نابود شد. آیا امام حسین بچه مدینه نبود؟ گفت: غَرَوْنَا، اهل کوفه کید کردند به بزرگ اهل مدینه که ابی عبدالله است و برنده شدند، حسین کشته شد و آنها برنده شدند، همینطور این بازندگی بچه های امام حسین ادامه داشت تا بعد.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۷ - فایل صوتی ۶۴۸۸ - نهی از روزه گرفتن در ماه شعبان. - اذان، مانع خوردن

دیگر چیزهای مبطل نمی شود! - نتایج حلیم سماوی! - ساختاری با قاعده التماس: وَقَالَ النَّبِيُّ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَقَالَ لَا تَقْدُمُوا رَمَضَانَ - بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ لَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ سَحُورِكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ - ۱۹۳۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، وَابِي بَكْرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ كَانَ النَّبِيُّ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ فِي رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ حُلْمٍ، فَيَغْتَسِلُ وَيَصُومُ - ۲۰۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: التَّمَسُّوا - کتاب صحیح بخاری جلد دوم صفحه ۲۸۶، کتاب روزه است میزبان چند هفته ماست. - کتاب صحیح بخاری جلد دوم صفحه ۲۹۴ کتاب روزه است. - کتاب صحیح بخاری جلد دوم صفحه ۲۹۹ کتاب روزه

است. - کتاب صحيح بخارى جلد دوم صفحه ۳۴۳ کتاب فضيلت شب قدر است.

درس اول: از ابو عبدالله محمد ابن اسماعيل ابن ابراهيم بخارى از شيوخ روايت و محدثين اهل سنت. مى گويد كه پيامبر فرمود: مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، لَا تَقْدَمُوا رَمَضَانَ مى گويد كسى كه ماه رمضان را روزه مى گيرد روزه اى را مقدم بر آن نگیرد. اينكه مى گویند سه ماه رجب، شعبان و رمضان را باهم ردیف كنید و روزه بگیری و دأب بزرگان دين است، اينجا خلافتش را آورده، لَا تَقْدَمُوا رَمَضَانَ بر رمضان مقدم نكنید روزه را. معارضات فقهی است، چطورى آن وقت اين فرهنگ توحيد ناقص مى خواهد انسان را به تكامل بكشاند؟

درس دوم: اين درس هم جزء همين معارضات است. از قول رسول الله است: لَا يَمْنَعَنَّكُمْ مِنْ سَحُورِكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ. مى گويد اذان صبح را كه گفتند، تو ديگر بايد امساك كامل كنى، ولى اينجا مى گويد لَا يَمْنَعَنَّكُمْ مِنْ سَحُورِكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ. لَا يَمْنَعَنَّكُمْ يعنى شما كار خودتان را بكنيد، بلال اذانش را مى گويد شما كارتان ادامه داشته باشد؛ آميزش است يا خوردن است يا نوشيدن است. دلالت دارد بر اينكه در نزولات احكام انتظام ماورايى در كار نبوده، بلبشو، بى ثباتى آخر قضيه مى شود.

درس سوم: احمد ابن صالح از ابن وهب از يونس از ابن شهاب از عروة از ابى بكر از عايشه از رسول الله. يُذَرِكُهُ الْفَجْرُ فِي رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ حُلْمٍ، فَيَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. عايشه ام المؤمنين بعلاوه محدث معتبر اهل سنت بعلاوه صاحب خانه وحى بعلاوه صاحب جنگ جمل مى گويد كه پيامبر در ماه رمضان هر روز صبح غسل مى كرد و بعد خودش هم تأكيد مى كند مِنْ غَيْرِ حُلْمٍ نه اينكه خيال كنى پيامبر محتلم مى شد و در خواب آبش مى آمد نه نه، يعنى كار من را انجام مى داده. مثل اينكه در ماه رمضان پيغمبر فقط خانه عايشه بود، اينطورى راحت تر بود، از خانه گردانى راحت بود كه هر روز خانه يكى باشد، موقع استراحت پيغمبر بود. حالا بحث سر اين است كه اگر يادت باشد يك سند (۶۲۵۷) داشتيم كه گفت پيغمبر به خدا ناله كرد كه من جواب اين همه زن را چه بدهم، جبرائيل براى او حليم آورد، يادت هست؟ حالا جواب اين حليم را مى دهد كه پيغمبر با اين همه مسئوليت با اين همه خطرات، چون اصولاً كار پيامبران كار خطرناكى است از نظر اينكه مى خواهند با يك دنيا و با عقايد معارض در بيفتند هميشه در تهديد و خطر بودند، خب آخرش هم جانشان را سرشان گذاشتند و رفتند ديگر، اكثر انبياء را كشتند، ائمه را كشتند، آن وقت با اين همه فشارها و اذيت و آزارها و نفاق از داخل و دوروى و تبانى سوء اطرافيان بايد حال داشته باشد كه مرتب انجام بدهد و آن هم مثلاً عايشه اى كه سنش خيلى پايين تر است و كشتش جنسى او خيلى بيشتتر است يعنى پيغمبر را تحليل مى برد، يعنى اگر اسناد نبود كه پيغمبر را سم دادند مرحله بعدش اين بود كه پيغمبر به خاطر آميزش از دنيا رفت و الا پيغمبر بنده خدا كه عمرى نكرد، شصت و سه سال كه عمرى نيست، وقتى كه پدر ابوبكر زنده است، يا مى گویند سلمان سيصد سال عمر كرده است. يا بايد بگوئيم كه پيغمبر را كشتند كه سند داريم و يا اينكه پيغمبر بخاطر زيادى آميزش از دنيا رفت. اين نتيجه همان حليم است كه خورد.

درس چهارم: محمد ابن مثنى از يحيى از هشام از پدرش از عايشه از پيامبر. قَالَ: التَّمِسُوا يَكُ شَيْءٌ كَلَى، مؤخره و مقدمه ندارد. پيغمبر فرمود التماس كنيد. چه چيزى را التماس كنيم؟ چون كه كلى است به ساختار بشر

برمی گردد یعنی انسان آنقدر بیچاره و درمانده است که تمام سلول های بدنش فریاد می زند بشر التماس کن! التماس است که اَدْعُونی را می طلبد ایجاب می کند یعنی اگر قالب بندی خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا انسان نبود انسان مجبور به التماس نبود، التماس می کند پس باید دعا کند، دعا می کند بعد جوابش خفه خون است؛ اَدْعُونی لَا اسْتَجِبَ لَكُمْ! بعد این می شود چه؟ می شود تمسخر خدا، اللَّهُ يَسْتَهْزِءُ. بین همه اینها را باید چینش کنید، در پازل بندی، آن چیزی که گیرتان می آید بیهودگی خلقت است که قرآن می گوید: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِبُّوا الدُّنْيَا مَلْعُونَةً فِي حَقِّ عَيْنِ اللَّهِ إِنَّ الدُّنْيَا هِيَ الْفَاسِدُ. جایگاه ملعون که آورده از همان اول باید التماس کند، طرف بچه ندارد التماس می کند بچه دار بشود. قبل از آن ازدواج نکرده التماس می کند ازدواج می کند، ازدواج می کند بدبخت می شود، بچه می آورد یک نفر را بیچاره می کند، بعد در تمام دوران عمرش هم باید برای همه چیز التماس کند؛ برای فقرش التماس کند، برای طلاقش، برای اعتیادش، برای اختلافش، برای بیماری اش، برای کرونا التماس کند. کرونا را دست کم نگیر، کرونا تب می آورد آنقدر شدید که ما را از چند تا پله پایین انداخت یعنی حالیمان نشد آنقدر که تبهان زیاد بود. همینطوری می کشد دیگر، التماس کن. برای همین به من می گویند که ما به خدا چه بگوییم و از خدا چه بخواهیم؟ می گویم همین، به زبان خودتان بگویید فقط رحم کن! چون خودش در قرآن گفته هنوز بقیه اش مانده یعنی اینکه خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ یعنی هر چه شما را زدم کم است هنوز الباقی آن مانده، پس برای همین بگو که خدایا رحم کن.

ظهوریاب منتظران ۵۵۹۸ - فایل صوتی ۶۴۸۹ - قطع درخت، منهی دینی. - تنها توانگری که می تواند چنین باشد! - سفیری که در سفارت فقر می سوزد! - محدوده تحدیدسازی توحید. - آیا رسول، ندانسته عمل می کند؟ - باز هم از انشعابات شهادت. - مثلی که گاه خوب و گاهی بد است! - هجرتی که با خشونت همراه بود و سوغاتی جز خشونت نداشت: وَ قَالَ أَنَسٌ: أَمَرَ النَّبِيُّ بِالنَّخْلِ فُقِّطَ - ۲۴۰۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، أَخِي وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ مَرَّ النَّبِيُّ بِتَمْرَةٍ فِي الطَّرِيقِ قَالَ لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لَا كَلْتُهَا - ۲۴۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَذَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةً سَيَرَاءً، فَلَبِسْتُهَا، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَّقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ - ۲۸۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو اليمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: إِنَّمَا الشُّومُ فِي ثَلَاثَةِ: فِي الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْدَّارِ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ اسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ عَزِيٍّ مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ - كتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۵۰۷ کتاب مزارعه است. - كتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۵۴۷ در باب قرض گرفتن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی. - كتاب صحيح بخاری جلد دوم صفحه ۵۶۷ کتاب لُقْطَه (مال پیدا شده) است. - كتاب صحيح

بخاری جلد دوم صفحه ۵۹۳ کتاب مظالم درباره ظالمان و غصب است. - کتاب صحیح بخاری جلد دوم صفحه ۶۷۳ کتاب هبة (بخشیدن). - کتاب صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۴۴ کتاب جهاد و سیر است. - کتاب صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۵۵ کتاب جهاد و سیر است. - کتاب صحیح بخاری از ابو عبد الله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری است جلد سوم صفحه ۶۰ کتاب جهاد و سیر است

درس اول: (بازخوان از تدریس ۵۸۴۳). همچنان زیر دست ما کتاب صحیح بخاری از ابو عبد الله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری محدث کبیر اهل سنت و جماعت است. انس ابن مالک می گوید: أَمَرَ النَّبِيُّ بِالنَّخْلِ فَقُطِعَ پیغمبر دستور داد درخت خرما را قطع کنند. بعد در فرهنگ دینی چقدر تعریف از درخت خرما شده و در ادبیات مذهبی چقدر نهی شده از درختی که میوه می دهد! عدم تطابق را ملاحظه کنید!

درس دوم: مسدد از عبد الله علی نقل می کند از معمر از همام ابن منبه از برادرش وهب ابن منبه از ابوهریره از رسول الله. مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ طولانی کردن ثروتمند، ظلم است. اینجا چند تا فرضیه هست: یکی این است که طولانی شدن ثروت برای کسی، ظلم به بقیه است؛ نگاه می کند دلش می خواهد. آیا طبقه پایین جامعه، احساس، اعصاب و دل ندارد، بچه ندارد که میوه های گران را نگاه می کند؟ اینکه می بینی امسال میوه ها ناقص و خراب است این آه دل فقر است. الآن میوه هایی که می آورند یا بخاطر بی آبی آب ندارد یا طعم آن خوب نیست. می گوید چشم زخم، خب یک بعدش همین است دیگر، به اصل قضیه می زند. و یک بعد دیگر این کلام این است که ثروتمند ظلم خودش را طولانی نکند. به چه چیزی؟ به بخل، به خساست، به عدم یاری کردن فقرا. شیرینی زندگی را با طبقات پایین جامعه قسمت کنید، اگر طبقه بالا هستید و اگر هم پایین هستید هم برای خودتان دعا کنید و هم برای جامعه.

درس سوم: روات: محمد ابن یوسف از سفیان از منصور از طلحه از انس ابن مالک. انس ابن مالک گفت: مَرَّ النَّبِيُّ بِتَمْرَةٍ فِي الطَّرِيقِ قَالَ لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لَأَكَلْتُهَا پیغمبر در پیاده رو، در خیابان، رد می شد دید یک دانه خرما بر زمین افتاده، گفت اگر شک نداشتم که شاید از صدقات باشد که بر من حرام است این را می خوردم. ببینید خدا با این همه آلف و الوفش پیغمبرش را چقدر در تنگنای اقتصادی قرار داده که رسولش در خیابان راه می رود یک دانه خرما را می بیند دلش می خواهد بخورد، خرمایی که زیر پا بوده و کثیف و له شده است. لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لَأَكَلْتُهَا ساپورت نمی کند فقط حرف می زند مدام می گوید برو جلو، خودش پشت پرده غیب قایم شده و یک صد و بیست و چهار هزار نفر بیچاره را جلو فرستاده، مردم هم خدا را که نمی بینند با او تسویه حساب کنند اینها را می بینند و اینها را می کشند! فلسفه قتل عام اهل بیت چه بود؟ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ که شعار پیغمبر بود گفت همه ما را یا با شمشیر یا با سم می کشند بخاطر همین است، اینها آمدند تبلیغ خدا را کردند و خدا از وعده هایش عقب نشینی کرد و مردم هم از منادیان و مبلغین خدا انتقام گرفتند.

درس چهارم: گروه محدثین: عبد الله ابن یوسف از مالک از سَمَى از ابی صالح از ابوهریره از رسول الله. رسول الله فرمود: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَذَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ مردی از خیابان از جاده از کوچه رد می شد شاخه خاری را دید که وسط افتاده و باعث آزار مردم شده آن را کشان کشان برداشت برد و یک

گوشه‌ای انداخت، خدا او را سپاس گفت و آمرزید. اینجا چندتا منظر هست: اولاً فَشَكَرَ اللَّهُ کوچک سازی خداست. شکر، مخلوق است. چطور خدا شکر می‌کند؟ خالق که خلق کرده بعد خودش در محدوده مخلوقش قرار می‌گیرد؟ موضوع بعدی این است که اینقدر خدا مهربان است پس چرا زندگی انسان‌ها را در میان تیغ، خار، شمشیر، نیزه، دشنه و تیر قرار داده؟ ها؟ مگر جامعه بشریت میدان جنگ است که انسان بیچاره، بینوا و بی پناه از هر طرف گلوله‌باران می‌شود؟ اگر راست می‌گویی اول از خودت شروع کن. مگر تو کُل نیستی؟ اَلْكُلُّ فِي الْكُلِّ مِنَ الْكُلِّ اِلَى الْكُلِّ، تو کُل نیستی؟ تو باید رأفت خودت را نشان بدهی، تو مهربانیت را نشان بده تا مردم یاد بگیرند. مگر مردم نباید مقلد خدا باشند؟ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ مگر خدا معلم بشریت نیست؟ پس چرا اینقدر مردم را می‌زند؟ چرا به ناله‌هایشان توجه نمی‌کند؟ فَغَفَرَ لَهُ او را بخشید. چه چیزی را بخشید؟ در قرآن می‌گوید: وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، می‌گوید: اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يسراً خدا کوتاه آمده و تخفیف داده اللَّهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ در ادامه آیه‌ای که می‌گوید خَلَقَ الْاِنْسَانَ ضَعِيفاً. رحمتش کجاست؟ مغفرتش کجاست؟ مهربانیش کجاست؟

درس پنجم: سلسله محدثین: حجاج ابن منهال از شعبه از عبدالملک ابن میسره از زید ابن وهب از امیرالمؤمنین. بارها عرض کرده‌ام با اینکه علی درب علم است و پیغمبر شهرش ولی کتب مخالف شیعه از علی ابن ابی طالب خیلی اندک، ناچیز و ناپیدا سخن می‌گویند و اگر هم می‌گویند، یک چیزی می‌گویند که اهل بیت تخطئه بشوند یعنی برای اینها انس ابن مالک و ابوهریره خیلی مهمتر هستند از خلیفه چهارمی که خودشان به عنوان جانشین چهارم پیغمبر قبول کردند. خب علی چه گفته است؟ گفت: اَهْدَى اِلَى النَّبِيِّ حُلَّةَ سَيِّرَاءٍ، فَلَبِسْتُهَا، فَرَأَيْتُ الْعَصَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي امیرالمؤمنین گفت که یک روزی برای پیغمبر یک لباس ابریشمی آوردند، لباس درجه یک، پارچه مد بالای آن موقع ابریشم بود، پیغمبر آن را به امیرالمؤمنین اعطا کرد، مولا علی این لباس را پوشید و پیغمبر نگاهش کرد عصبانی شد، علی هم لباس را پاره پوره کرد و به عنوان یک پارچه قیمتی، بین زنان تقسیم نمود. چون می‌گوید از نظر فقه پارچه ابریشم برای مرد اشکال دارد و برای زن بی اشکال است مثل طلا. حالا اینجا تاریخ از رسول اکرم سؤال می‌کند و می‌گوید که ای پیغمبر خاتم تو نمی‌دانستی و این لباس را دادی علی تنش کند یا تنش می‌کند؟ پس برای چه به او دادی؟ لباس را دادی، هدیه دادی، خب لباس را به تن می‌کنند دیگر، برای چه عصبانی شدی؟ تاریخ یک فرضیه‌ای دارد، می‌گوید نکند با پوشیدن آن لباس، ابهت علی بالا رفت و شخصیت ظاهری پیغمبر تحت الشعاع قرار گرفت. بعد که علی این لباس را پاره کرد آیا این گناه نیست که لباس قیمتی را پاره پوره کنی؟ بعد خود این کار نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین هم از پیغمبر ناراحت شد. یکی از موارد اختلاف را می‌توانید همین حدیث قرار بدهید که پیغمبر به ظاهر غضب کرد فَرَأَيْتُ الْعَصَبَ فِي وَجْهِهِ و علی هم به باطن غضب کرد یعنی عملاً این کاری که کرد حالت اعتراض بود.

درس ششم: به روایت بشر ابن محمد از عبدالله از عاصم از حفصه بنت سیرین از انس ابن مالک از رسول الله. پیغمبر چه گفت؟ فرمود: اَلطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِّكُلِّ مُسْلِمٍ. یادتان هست گفتم آنقدر شعب شهادت را زیاد کردند که دیگر یک مجاهد مسلمان رغبت نمی‌کند به سمت جهاد برود، آن کسی که ریز ریز می‌شود شهید است بعد موارد مختلف

کنارش هم شهید هستند که در دایرة المعارف موارد آن را داریم. وقتی که شهادت از انحصار دربیاید و به هر کسی تعلق بگیرد دیگر آن خاصیت اصلی را از دست می‌دهد و آن رغبت و میل را از مسلمان مجاهد می‌گیرد.

درس هفتم: (بازخوان از تدریس ۵۸۶۳ و مرتبط با تدریس‌های ۴۵۵۹ و ۶۳۱۲). محدثین: ابو الیمان از شعیب از زهری از سالم ابن عبدالله از عبدالله ابن عمر پسر خلیفه دوم مسلمین عمرالفاروق. نمی‌دانم که این درس بازخوان است یا نه. عبدالله ابن عمر گفت: سَمِعْتُ النَّبِيَّ اَزِ پیغمبر شنیدم اِنَّمَا الشُّؤْمُ فِی ثَلَاثَةٍ: فِی الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْأَدَارِ گفت پیغمبر فرمود: اگر دنبال نحسی می‌گردید در سه چیز است، خیلی است! یعنی تمام شومیت و نحوست عالم در این سه تا است. این سه تا کدام است؟ اسب؛ در حالی که از اسب در فرهنگ دینی خیلی تعریف شده است. اینجا شوم است شاید بخاطر اینکه وسیله جنگی است؛ در میادین جنگ سوار اسب می‌شوند، خب اگر این است باز این جهانشمول است یعنی اینکه فرق نمی‌کند در راه حق سوار اسب می‌شوند و در راه باطل هم می‌شوند، در نگهداری و خریداری اسب چقدر روایت داریم. حالا اینجا می‌گوید که اگر اسب در خانه باشد بدی و نکبت می‌آورد. زن، زنی که در برابر ستون دین قرار دارد، اَلصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّینِ چقدر از زن تعریف شده، در روایات و احادیث بسیار از رسول اکرم تعاریف فراوانی شده که در دایرة المعارف جمع شده که مهمترین آن این است که پیغمبر گفت من از دنیای شما نماز، زن و عطر را برگزیده‌ام یعنی زن با نماز همسان شده، نمازی که در سفر معراجیه می‌گویند در نماز پیغمبر پرواز کرد، آن وقت اینجا به زن چنین بی‌حرمتی شده است، اصلاً دین گیج است حالیش نیست چه می‌گوید، یک وقت بالا می‌برد و یک وقت پایین می‌آورد! لا اقل می‌گفت بعضی از اسب‌ها، بعضی از زن‌ها! خانه؛ آیا خانه بد است؟ آدم خانه داشته باشد بد است؟ اجاره‌نشینی خوب است؟ حالا شاید منظورش این است که خانه بد است یعنی در خانه‌ها جنگ و جدال خانوادگی می‌شود یعنی ساختار خانه طوری است که زن و مرد، بزرگ و کوچک در اثر خرابی اعصاب به جان هم می‌افتند و درگیر می‌شوند آن موقع خانه بد است، نگفت که بعضی از منازل، باز نکرده است.

درس هشتم: اصحاب روایت: عمرو ابن عون از حماد از ثابت از انس ابن مالک. انس ابن مالک گفت: اسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ عَلَى فَرَسٍ عُزِيٍّ مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ پیغمبر وقتی در هجرتش از مکه به مدینه وارد شهر مدینه شد سوار یک اسب بود؛ اسب بدون زین، لُخْتُ، که برگردن آن حضرت شمشیری آویخته بود. تاریخ سؤال می‌کند و می‌گوید: پیغمبر اگر شمشیر باز است چرا از مکه فرار کرد؟ چرا در مکه نماند و استقامت نکرد؟ مگر مرد شمشیر نبود؟ شمشیر را برای بیابان‌ها می‌خواست که جانوری حمله کرد بکُشد؟ بعد اینکه با شمشیر برگردن وارد شهر شده این برای اهالی شهر یک هشدار است یعنی خشونت وارد شهر شما شد و از آن به بعد دیگر در خانه‌ها ماتم و عزا آغاز شد چون پیامبر مرتب به این و آن حمله داشت، اهالی لشکر می‌شدند و کشته می‌شدند.

ظهور یاب منتظران ۵۵۹۹ - فایل صوتی ۶۴۹۰ - رزق خشن، تنها خیز خدای زمین! - جهادخواهی، آرزومندی رویارویی با دشمن است. - مرزی برای تصرفات دینی وجود ندارد! - باج دهی دین برای مصونیت خود! : وَ يُذَكِّرُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ جَعَلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمَحِي، وَ جَعَلَ الذَّلَّةَ وَالصَّغَارَ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي - ۳۰۲۶ - وَقَالَ أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ،

فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا - ۳۱۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ سِنَانٍ، حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ الْفَقِيرُ، حَدَّثَنَا جَابِرُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَجَلْتُ لِي الْعَنَائِمُ - ۳۱۴۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ إِنِّي أُعْطِيَ قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ، لَأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ - ۳۱۹۴ - کتاب صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۸۲ کتاب جهاد و سیر. - کتاب صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۱۳۶ کتاب جهاد و سیر است. - کتاب صحیح بخاری جلد سوم صفحه ۲۰۷ کتاب فرض خمس است. - کتاب فرض خمس است.

درس اول: ایضاً باز هم در کلاس حدیث شناسی کتاب معتبر اهل سنت و جماعت صحیح بخاری هستیم از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری همسو با اکثریت قاطع مسلمین جهان که به این کتاب نظر دارند. عبدالله ابن عمر می گوید. عبدالله ابن عمر از رسول الله نقل می کند و می گوید: جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُوحِي، وَ جُعِلَ الذَّلَّةُ وَالصَّغَارُ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي، ببین چقدر باعث خجالت است، به رسول خدا نسبت دادند، پیغمبر چنین حرفی را نگفته، به هر حال این یک دینی است که حدیثش این است، آیه اش آن است، روایتش این است، مشکل سر الله است و الا پیغمبر نمی آید چنین حرفی بزند. می گوید پیغمبر گفت: روزی من زیر سایه نیزه من است، عجب! خب این حرف با حرف یک راهزن چه فرقی می کند؟ با حرف یک زورگو چه فرقی می کند؟ برای همین است که می گویم پیغمبر نگفته، برای همین است که می گویم این دین از آن بالا که آمده وارونه بود. اگر یادتان باشد یک دانه روایت یا حدیث داشتیم که مال سال های سال قبل بود شاید هم مال زمانی بود که ما در مسیر دیگری حرکت می کردیم که می گفت اسلام به صورت وارونه جلوه می کند، حالا هیچ پادشاهی، امیری، امپراتوری، حاکمی و رهبری نمی آید بگوید که من روزی ام را از نیزه درمی آورم و بعد هم گفت که به پیغمبر نسبت داده اند که هر کس از من سرپیچی کند به وسیله همین نیزه خوار و ذلیلش می کنم، این شد دین؟ خب این استبداد مطلق است! این کجایش جاذبه دارد؟ بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ، روز اول که پیغمبر از هجرتی که از مکه به مدینه برمی گردد با شمشیری که بر گردنش آویخته بود، در هر جا نگاه می کنیم آثار خشونت است بعد شما می خواهید که طالبان ظهور نکنند؟ داعش پیدا نشود؟ آخر می شود؟ اینها محصول آنهاست برای همین می گویم که پیغمبر شأنش اجل از این است که مثل یک قلدر بیاید بگوید آی نفس کش! آن یارو لات است قمه دستش می گیرد و اینجا نسبت دادند که پیغمبر نیزه دستش گرفته.

درس دوم: ابو عامر از مغیره ابن عبدالرحمان از ابی الزناد از اعرج از ابوهریره از رسول الله نقل می کند. شاید این درس بازخوان باشد. لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ آرزو نکنید دشمن را ببینید، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا اگر او را دیدید صبری کنید. خب این لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ یعنی هوس جنگ نکنید. آیا معنایش این نیست؟ پس چرا قانون جهاد آمده؟ خب جهاد یعنی چه؟ جهاد گلریزان است یا نه تیر و کمان است؟ شمشیر و نیزه است؟ کدام است؟ بعد می گوید: لَا تَمْنُوا آرزو نکنید. خب اگر بخواهند آرزو نکنند پس چرا قانون جهاد را وضع کردی؟ قانون جهاد به عنوان فروع دین در دین آمده!

درس سوم: محمد ابن سنان از هُشَيْم از سَيَّار از يَزِيدُ الْفَقِير از جَابِرُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الانصاری معروف، که مورد توجه شیعه و سنی است. البته بزرگان اهل سنت از جابر زیاد نقل روایت نمی کنند بخاطر اینکه جابر ابن عبدالله انصاری

تمتایل به اهل بیت بود. جابر از پیغمبر نقل می کند أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ بر من حلال شده هر چیزی از غنائم. غنائم غنیمت است، غنیمت یعنی در درگیری به دست می آید، درگیری که در درس قبل چه شد؟ پیغمبر چه گفت؟ ببین چقدر قشنگ درس ها به هم می جوشد و می خورد! پیغمبر گفت: رُوزِيْ مِنْ اَزْ نِيزَةِ اسْتِ، اینجا هم که پیغمبر فرمود همه چیز بر من روا است. البته اگر گفته باشد، ما همه چیز را تحت قانون نسبیت و احتمال دنبال می کنیم چون این حرف ها نمی خورد به پیامبری که قرآن به او گفته وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ (۱۰۷ انبیاء) تو رحمت هستی بر جهانیان، بعد این رحمت، معارض کل است با این که خدا پیغمبری را بفرستد که کارش نیزه باشد! اگر یادتان باشد در این چند روز اخیر راجع به این مسائل جنگی خیلی درس داشتیم، یک درس دیگر هم داشتیم که چند وقت پیش ها بود، گفت پیغمبر جلوش نیزه می گذاشت و نماز می خواند، یادتان هست؟ پس فرمود که همه چیز بر من روا است یعنی زیر سایه بُعِثْتُ اَنْ اُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَقُوْلَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ شما صاحب هیچ چیز نیستی همه چیز هم مالکش من هستم.

درس چهارم: اصحاب حدیث: ابوالولید از شعبه از قتاده از انس ابن مالک از رسول الله. اِنِّیْ اُعْطِیْ قُرِیْشًا اَتَالَفَهُمْ، لَا نَهَمُ حَدِیْثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِیَّةٍ. یادت هست یک درس داشتیم که ابوذر به عثمان خلیفه سوم رسول الله اعتراض کرد و گفت برای چه مال مردم را به یغما می بری و به فامیل ها، به هموطن ها و به همشهری هایت می دهی؟ عثمان گفت: ای ابوذر کاسه از آش داغتر نشو! من می دهم، می دهم که می دهم، قبل از من عمرالفاروق به فامیل هایش داده، قبل از او ابوبکر صدیق به فامیل هایش داده، اینجا مهم است؛ قبل از او رسول الله به فک و فامیل هایش داده! این معنای عدل است! پیغمبر گفت: اُعْطِیْ قُرِیْشًا، قریش کیست؟ فامیل های پیغمبر است، همین ابولهب، ابوسفیان، ابوجهل، همه اینها فامیل های پیغمبر هستند، پیغمبر مال مکه است و مکیان هم همه باهم فامیل هستند، این معاویه فامیل پیغمبر است غیر از اینکه برادر زن پیغمبر است، حسب و نسب می رود در پدر بزرگ یکی می شوند، بعد آیه و سوره می آید تَبَّتْ یَدَا اَبِیْ لَهَبٍ وَ تَبَّتْ (۱- مَسَد) آن لعن چیست و این اعطا و نوازش چیست؟ انس ابن مالک گفت پیغمبر فرمود: من به قریش مال و منال می دهم تا آنها را به سمت خودم بکشم زیرا که آنها بچه های عهد جاهلیت هستند لَا نَهَمُ حَدِیْثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِیَّةٍ یعنی ادبیات آنها شرک بار است شرک مدار است.

درس پنجم این فایل با موضوع غلبه کردن رحمت خدا بر غضبش به علت باز خوان به درس چهارم فایل ۱۸۹۹ ملحق گردید.

ظهور یاب منتظران ۵۶۰۰ - فایل صوتی ۶۴۹۱ - کلامی که به تقسیمات متعدد رسید! - حیوانات، ملک و شیطان را می بیند ولی اشرف خلایق در این زمینه کورند! - بخشی برای چیست، مگر توکل عصای دست انبیاء نبوده؟ - ورود به منازل مخالفین در حالت سرافکندگی! - تعریف از اسب و معارضات روایی موجود!

- الگوگیری از حیوانات در تشریعات مؤمنین: حَدَّثَنَا اِسْمَاعِیْلُ، قَالَ حَدَّثَنِیْ سُلَیْمَانُ، عَنْ یُوْسُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عُثْبَةَ ابْنِ مَسْعُوْدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ: اَفْرَأْنِیْ جَبْرِیْلُ عَلَیْ حَرْفٍ، فَلَمْ اَزَلْ اَسْتَزِیْدُهُ حَتّٰی اَنْتَهٰی اِلَیْ سَبْعَةِ اَحْرَفٍ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا اللَّیْثُ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِیْعَةَ، عَنِ الْاَعْرَجِ، عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّ النَّبِیَّ قَالَ: اِذَا سَمِعْتُمْ صِیَاحَ الدَّیْکَةِ فَاسْأَلُوْا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَانْهَآ رَأَتْ مَلَكًا، وَاِذَا سَمِعْتُمْ نَهَیْقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ

مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزَّتَّادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: يَغْفِرُ اللَّهُ لِلْوَطِ، إِنْ كَانَ لِيَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا وَهْبٌ، حَدَّثَنَا أَبِي، سَمِعْتُ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ - حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: الْخَيْلُ مَعْقُودَةٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ - حَدَّثَنَا نَعِيمُ بْنُ حَمَادٍ، حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قِرْدَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهَا قِرْدَةٌ، قَدْ رَنَتْ، فَجَمَّوْهَا، فَجَمَّهَتْهَا مَعَهُمْ - كتاب صحيح بخاری جلد سوم صفحه ۲۵۶ کتاب آغاز آفرینش. - کتاب صحيح بخاری جلد سوم صفحه ۲۹۳ کتاب آغاز آفرینش. - کتاب صحيح بخاری جلد سوم صفحه ۳۴۷ کتاب احاديث انبياء. - کتاب صحيح بخاری جلد سوم صفحه ۳۵۰ کتاب احاديث انبياء. - کتاب صحيح بخاری جلد سوم صفحه ۴۴۹ کتاب مناقب.

درس اول: از کتاب حدیث صحيح بخاری استفاده می کنیم، از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهيم بخاری یکی از صدرنشینان علم حدیث اهل سنت و جماعت. محدثین: اسماعیل از سلیمان از یونس از ابن شهاب از عبیدالله ابن عبدالله ابن عتیبه ابن مسعود از عبدالله ابن عباس از رسول الله. نمی دانم این درس بازخوان است یا نه! أَقْرَأَنِي جَبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ، فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فرمود که جبرائیل به یک لغت برای من وحی فرستاد و من همیشه خواهان قرائت بیشتری از وی بودم تا آن که به هفت قرائت پایان یافت. اینجا، هم قرائت آمده و هم لغت آمده است. لغت، اصالت کتاب است ریشه است. لغات جمع می شود بعد گفتار و نوشتار شکل پیدا می کند. هم حرف آورده، هم لغت آورده و هم قرائت. حرف، تعدد اشارات برای تفهیم موضوع است و حروف جمع آن است. در چاپخانه می گویند حروف چینی می کند، حروف را جمع می کند، می شود چه؟ می شود لغت. لغات را جمع می کند، می شود چه؟ می شود کتابت. اینجا می گوید که قرائت کرد بر من جبرائیل عَلَى حَرْفٍ یک بُعدش، تفسیرش هم این است که اصلاً جبرائیل یک حرف گفته، نه شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه که مشتمل برده ها هزار حرف می شود شاید هم بیشتر! اینها قابل تأمل است ها! اینکه می گویم در آن آب کردند شاید این باشد یعنی از اول یک حرف بیشتر نبوده! در حروف مقطعه قرآن آمده؛ قاف، سوره قاف، ق یک حرف است، یا صاد، سوره صاد، ص یک حرف است. جبرائیل یک حرف آورد بعد پیغمبر مدام زیادش کرد. فَلَمْ أَزَلْ! فَلَمْ أَزَلْ یعنی زائل نشد یعنی تمامی نداشت، أَسْتَزِيدُهُ که من زیاد کردم حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ تا اینکه کار به هفت کاتب کشید. هفت نوع حرف، هفت نوع قرائت، هفت نوع لغت، اینها پشت صحنه دارد. شما از کجا نمی دانید که این هفت کاتب باهم اختلاف در نوشتار داشتند؟ هفت نوع قرآن! چرا یکی از آنها انتخاب شد و آن هم کتابت عثمان ابن عفان؟ بخاطر چه؟ قرابتش با خلفاء ماسبق، یعنی دوستانش. بالاخره اینها مثلث بودند؛ ابوبکر صدیق، عمر الفاروق و عثمان الکاتب، یعنی عثمان ابن عفان. اینکه کتابت علی را به دور انداختند شاید افشاگری همین سر باشد که الان ما یک نیمچه درصدی را دریافتیم و افشا کردیم و امیرالمومنین کلیت این حدیث را باز کرده است.

درس دوم: اصحاب حدیث: قُتَيْبَةُ از لیث از جعفر ابن ربیعہ از اعرج از ابوهریره از رسول الله. إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ

الدَّيْكَهَ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا فرمود چون آواز خروس را شنیدید از خداوند طلب رحمت کنید زیرا خروس فرشته را دیده و چون آواز خر را شنیدید به خدا پناه ببرید زیرا خر شیطان را دیده. خب تاریخ در این بحث گریبان ما را گرفته، می گوید چطور خروس و خر، شیطان و ملک را می بینند و عکس العمل نشان می دهند بعد انسان اشرف مخلوق که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، لَقَدْ كَرَّمَنَا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ پشتوانه اش است نه ملک را می بیند و نه شیطان را؟ اگر شیطان را ببیند خب از او دوری می جوید، ملک را هم ببیند خب عریضه می دهد، جواب نیست!

درس سوم: گروه روات: ابوالیمان از شعیب از ابو الزناد از اعرج از ابوهریره از رسول الله. يَغْفِرُ اللَّهُ لِلُّوطِ، إِنْ كَانَ لَيَأْوِي إِلَى زُكْنٍ شَدِيدٍ خدا رحمت کند لوط نبی را که به پناهگاهی استوار پناه می جست. این درس هم بحث انگیز است. اولاً چرا يَغْفِرُ اللَّهُ لِلُّوطِ؟ الان صحبت یک میّت می شود شما می گوید خدا رحمتش کند. آیا پیغمبر را هم خدا رحمتش کند؟ پس چه فرقی بین اینهاست؟ مگر آنها عصمت نداشتند؟ گناه نمی کردند؟ چرا پیغمبر گفت خدا لوط را رحمت کند؟ از آن مهمتر این است که می گوید لوط دنبال پناهگاه می گشت. عجب! این که شد بچه نوح که سَأَوِيَ إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ جواب بابایش را داد و گفت چی چی می گویی بیا در کشتی بنشین، من دنبال یک کوه بلند می روم و آنجا می ایستم، مگر آب چقدر می خواهد بالا بیاید؟ خب اینجا نشان می دهد که پشتوانه نداشته و خدا حامی نبوده وگرنه می گفت لَيَأْوِي إِلَى اللَّهِ، لَيَأْوِي إِلَى الرَّحْمَنِ، لَيَأْوِي إِلَى رَبِّي، چرا می گوید لَيَأْوِي إِلَى زُكْنٍ شَدِيدٍ می روم دنبال یک قدرتی که در برابر مردم لواط کار از من حمایت کند؟ چون مورد تهدید بود دیگر! قرآن می گوید وقتی که فرشته ها آمدند که شهر را زیر و رو کنند و به لوط بگویند از شهر برو بیرون، به خانه لوط آمدند بعد چون فرشته ها خیلی خوشگل بودند مردم به درب خانه لوط ریختند و گفتند بده که ما با آنها کار داریم. اَلْمَلِكُ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالِ الْمُخْتَلِفِهِ مَلَكٌ می تواند به هر شکلی دربیاید، به شکل بچه های خوشگل در آمد. حالا چرا به شکل غول درنیامد که مردم در بروند؟ این هم یک اعتراض است! بعد لوط مجبور شد که دختران خودش را عرضه کند، آیه را دقت کنید مراجعه کنید، دخترانش را به حراج گذاشت و گفت بابا دست به این جوان ها پسرها زنید، این دختران من هر کاری می خواهید با آنها بکنید. آیا این در شأن پیغمبر است؟ بله؟

درس چهارم: یاران حدیث: عبدالله ابن محمد از وهب از پدرش از یونس از زهری از سالم از ابن عمر از رسول الله. رسول خدا فرمود: لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ به مساكن کسانی که بر خویشان ظلم کردند وارد نشوید مگر آنکه گریان باشید تا به شما چیزی برسد مثل آنچه به آنها رسیده است. باید اینجا می نوشت که تا به شما چیزی نرسد! اینجا لَا افتاده، باید می گفت أَنْ لَا يُصِيبَكُمْ، اما لَا ندارد. اینجا، هم خانه گناهکاران و هم خانه مشرکین را شامل می شود، یا در اصول با مسلمین اختلاف دارند یا در فروع. چرا می گوید گریه کن؟ یک ظاهر دارد؛ این که می گوید گریه کن که مثلاً به خدا التماس کن که به من رحم کن که به این خانه آدمم سقف روی سرم خراب نشود. یک بُعدش هم این است، این زبان حال است، که می خواهد بگوید ما ایمان آوردیم و شما ایمان نیاوردید، بدا به حال ما، ما گریه به حال خودمان می کنیم. گیر ما چه آمد؟ نفاق و خروج از حقیقت

دین. این اشاره به اُزْتَدَ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ است.

درس پنجم: یاران حدیث: قیس ابن حفص از خالد ابن حارث از شعبه از ابی التّیاح از انس ابن مالک از رسول الله. **الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي تَوَاصِيهَا الْخَيْرُ** خیر و خوبی در پیشانی اسب گره خورده است. یادت هست چند روز قبل یک درس داشتیم که گفت سه چیز نحس است؛ خانه، زن و اسب یادت هست؟ آن الکی است یا این الکی است؟ بعد در علم اصول یک قاعده داریم که می گوید: إِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا وقتی که دو چیز معارض هم باشد هر دو ساقط می شوند. حالا اینها هر دو معارض هستند دیگر، بالاخره نفهمیدیم اسب نحس است یا نه، خیر است!

(فایل صوتی ۷۱۲۹ - درس پنجم) انسان از اسب کمتر است! کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۶۹ حدیث ۱۵۲۸۰، کتاب بحار الانوار جلد ۶۱ صفحه ۱۶۸ حدیث ۱۴ از کتاب المحاسن جلد ۲ صفحه ۶۳۰، از خاتم الانبیاء است. در پیشانی اسبها خیر است. جالب است، تعارضات دینی را گوش بده! به نص آیه فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا (۸ شمس) انسان شر است ولی اسب خیر است! حالا بیا جمعش کن، ای شریعتمدار بیا جمعش کن! ای دیندار بیا حلش کن! خیری که در غیبت پیدا نمی شود می گوید در اسب هست، ولی در انسان نیست، حتی برای رجال ظهوری نیست، دنیا برای آنها خیر نیست، آنها نمی توانند خیر را در دنیا احیا و ایجاد کنند ولی اسب خیر است. بیخود نیست بعضی از اسبها صدها میلیون تومان قیمتش است. بعد انسان قیمتش چقدر است؟ قیمت ندارد، اصلاً ارزش ندارد. خدا برای این بشر ارزش قائل نشده است. انسانی که خودش را می کشد به خاطر اینکه می داند دیگر به بن بست رسیده و ادامه حیات برایش ممکن نیست، بعد خدا نگاه می کند تماشا می کند. زندگی این بشر را شر کرده. چه کسی کرده؟ آیا در زمین غیر از خدا گرداننده ای هست؟ زندگی بشر مملو است از شرارت های دستاورد از دین، دینی که زیر سایه الله است. فقر، شر است. بیماری، شر است. اعصاب خراب، شر است. احساس جریحه دار شده، شر است. طلاق، شر است. مواد مخدر، شر است. خرید و فروش آن، شر است. دزدی، شر است. کلاهبرداری، شر است. غش در معامله، شر است. غیبت، شر است. در خانه غصبی نشستن، شر است. همه اینها دور بشر است بعد خیر را داده به اسب! من تعجب می کنم، آدم سر سوزنی عقل داشته باشد زیر بار این دین نمی رود. **الْخَيْلُ فِي تَوَاصِيهَا الْخَيْرُ**.

درس ششم: محدثین: نُعَيمُ ابْنُ حَمَّادٍ از هُشَيمِ از حُصَينِ از عمرو ابن میمون. می گوید: رَأَيْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قِرْدَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهَا قِرْدَةٌ، قَدْ زَنَتْ، فَرَجَمُوهَا، فَرَجَمْتُهَا مَعَهُمْ. این هم خیلی شنیدنی است! عمرو ابن میمون از انصار، اصحاب و حواریون حضرت رسول است، تاریخچه رجم زنا را می گوید. واقعاً باعث تأسف است. می گوید در زمان جاهلیت، بوزینه ماده ای را دیدم که به یک بوزینه زنا داده بود. بوزینه، شامپانزه و میمون، این سه تا در این حالات خیلی به انسان نزدیک هستند. خب بوزینه زنا داده بود، بوزینه ها جمع شدند و آن را سنگسار کردند و من هم همراه ایشان بر او سنگ زدم. خیلی باعث خجالت است که الگوبرداری دین از حیوانات باشد، بسیار سنگین است!

ظهوریاب منتظران ۵۶۰۱ - فایل صوتی ۶۴۹۲ - حواری پیامبر اعتراف به تحریف قرآن دارد! - آنقدر زندگی در صدر اسلام سخت بوده که همه به طمع بهشت به استقبال مرگ می رفتند! - سیاه نمایی و وارونه نویسی تاریخ، اوج نفرت است! - اگر پیامبر را به این عنوان قبول داشتند که با او نمی جنگیدند! - گفته اند که

اجرای حد باعث بخشودگی او می شود: حَدَّثَنِی الْحَسَنُ ابْنُ مُدْرِكٍ، حَدَّثَنَا یَحْیٰی ابْنُ حَمَّادٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بَشْرِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ سُورَةُ الْحَشْرِ، قَالَ: قُلْ سُورَةُ النَّصِيرِ. تَابَعَهُ هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بَشْرِ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ، عَنْ عَمْرِو، سَمِعَ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ يَوْمَ أُحُدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيَّنَ أَنَا؟ قَالَ: فِي الْجَنَّةِ فَالْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ - حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُعْتَمِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ زَعَمَ أَبُو عُثْمَانَ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي يُقَاتَلُ فِيهِنَّ، غَيْرُ طَلْحَةَ، وَ سَعْدٍ عَنْ حَدِيثِهِمَا - قَالَ حُمَيْدٌ وَ ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ شَجَّ النَّبِيُّ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجَّوا نَبِيَّهُمْ فَتَزَلَّتْ {لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ} [آل عمران: ۱۲۸] - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ نَصْرِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ، يُشِيرُ إِلَى رِبَاعِيَّتِهِ، اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - كتاب صحيح بخارى جلد سوم صفحه ۷۱۱ كتاب غزوات. - كتاب صحيح بخارى جلد سوم صفحه ۷۲۷ كتاب غزوات. - همين كتابى كه در محضر تان هستيم، كتاب صحيح بخارى جلد سوم صفحه ۷۳۳ كتاب غزوات. - كتاب صحيح بخارى جلد سوم صفحه ۷۳۸ كتاب غزوات. - كتاب صحيح بخارى جلد سوم صفحه ۷۴۲ كتاب غزوات.

درس اول: صحيح بخارى ابو عبدالله محمد ابن اسماعيل ابن ابراهيم بخارى از محدثين بنام اهل سنت و جماعت. حلقه روايت: حسن ابن مدرک از يحيى ابن حماد از ابو عوانه از ابى بشر از سعيد ابن جبیر معتبر و معتمد در شيعه، از عبدالله ابن عباس محدث شيعه و سنى. سعيد ابن جبیر مى گوید به عبدالله ابن عباس گفتم سُورَةُ الْحَشْرِ، من گفتم سورة حشر و او گفت كه قُلْ سُورَةُ النَّصِيرِ، تَابَعَهُ هُشَيْمٌ از ابى بشر. داشتند بحث قرآنى مى كردند، عبدالله ابن عباس، هم مفسر است و هم محدث است، گفت اسم سورة حشر سورة نصير است. خب اين نام سوره ها را كه تغيير داده اند قطعاً چنين نام هاى نبوده، مثلاً سوره روم، پيغمبر با روم در جنگ بود پس چگونه اسم يکى از سوره هايش را يک کشور اروپايى مى گذارد؟ در نظم آيات و تنظيم سوره ها و خود آيات مشکلاتى است كه در نسخه هاى متعدد جمع آورى شده است.

درس دوم: به اسناد: عبدالله ابن محمد از سفیان از عمرو از جابر ابن عبدالله انصاری از رسول الله. مردی در غزوة اُحد به پيامبر گفت مرا خبر ده كه اگر كشته شوم جاى من كجا مى باشد؟ پيامبر فرمود بهشت. مرد آنقدر ذوق زده شد كه يک مشت خرمايى كه در دست داشت و داشت مى خورد، خرماها را پرت كرد و رفت جنگيد تا كشته شد قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ يَوْمَ أُحُدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيَّنَ أَنَا؟ قَالَ: فِي الْجَنَّةِ فَالْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. موقعيت مردم معاصر پيغمبر هم از نظر فقر و هم از نظر سرزمينى و منطقه اى خراب بوده، آنقدر آنها از بى آبى و حرارت زياد و نبود جنگل و درختان پيوسته به هم كشيده اند كه شخص تا شنيد بهشت هست وسط ميدان پريد. حالا نه شما در قيامت هستيد، نه ما، نه پيغمبر و نه مردم هستند. يعنى اين بيچاره اى كه از جنگ مى ترسد و در فقر مطلق است كه يک مشت خرما به عنوان ناشتاى يا ناهار در دستش است اين گونه شتاب مى كند. خب وقتى هم كه از دنيا مى روند ديگر نمى توانند كه اعتراض كنند، نمى توانند بگويند چرا آنچه كه گفتمى نشد و نبود. منطقه ظهور اسلام از لحاظ گرمى و نبود رودخانه و نداشتن درخت يکى از بدترين مناطق كره زمين بود. درخت خرما بود ولى آنقدر نبود كه تشكيل جنگل بدهد و هر

کس در خانه‌اش چند تا داشته باشد، در خیابان و در کوچه باشد.

درس سوم: راویان: موسی ابن اسماعیل از معتمر از پدرش از ابوعثمان او از رسول خاتم. ابوعثمان گفت در آن روز که جنگ اُحد جریان داشت کسی با پیامبر باقی نماند به جز طلحه و سعد (سعد ابی وقاص). اینطوری احادیث را به میل خودشان تنظیم می‌کردند که هیچ وقت علی از پیغمبر جدا نمی‌شد و در همه نبردها کنار پیغمبر بود و در صف اول بود می‌رفت و برمی‌گشت. اینجا فکر کنم همان غزوه‌ای است که مسلمان‌ها شکست خوردند که اعلام کردند پیغمبر کشته شده و همه از ترسشان فرار کردند، بعد می‌گویند دو نفر ماندند در حالی که علی مانده بود.

درس چهارم: روات: حمید از ثابت از انس ابن مالک از رسول الله. انس ابن مالک تعریف می‌کند، می‌گوید: شَجَّ النَّبِيُّ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ در روز جنگ اُحد سر پیغمبر شکسته شد (حالا سنگ انداختند) آن حضرت گفت چگونه رستگار می‌شوند قومی که سر پیامبر خود را شکستند. بعد هم آیه آمد: {لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ} [آل عمران: ۱۲۸] که از آیات جبر مطلق است. حالا سؤال تاریخ این است مگر آنهایی که با پیغمبر در ستیز بودند پیغمبر را قبول داشتند که سفیر آسمان است؟ قبول نداشتند! پس چطور پیغمبر می‌گوید قومی که مرا مضروب کردند رستگار نمی‌شوند؟ این مغایر با آن شعار پیغمبر در آغاز حملات است؛ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا. بعد در همان موقع این آیه ۱۲۸ سوره آل عمران نازل شد، خدا گفت که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ تو هیچ کاره هستی. این درس محتوا دارد، اینجا پیغمبر شکوه می‌کند که شما جبهه مخالف رستگار نمی‌شوید و اینجا خدا می‌گوید که مگر تو کاره‌ای هستی که بخواهی تقسیم کنی و بگویی این مردمی که به من گرویده‌اند بهشتی هستند و آنهایی که با ما معارض هستند جهنمی هستند؟! لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ هیچ اختیاری بر تو نیست. یعنی غیر مستقیم خدا اعتراض او را خاموش کرد.

درس پنجم: محدثین: اسحاق ابن نصر از عبدالرزاق از معمر از همام از ابوهیره از رسول الله. پیغمبر فرمود: خشم خداوند بر قومی که با پیامبرش چنین کردند و به دندان رباعی خود اشاره کرد و گفت خشم خدا سخت می‌باشد، خشم خداوند بر مردی که رسول الله او را در راه خدا کشت سخت می‌باشد اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ، يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَّتِهِ، اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. اینجا دو بار از شدت عذاب صحبت شده و دو بار هم از خشم و غضب خدا. پیغمبر می‌گوید که خدا را عصبانی کردید که به دندان پیغمبر سنگ زدید و شکست و خون آمد. این یک بُعدش است. یک بُعد دیگرش این است که می‌گوید هر کس را که من کشتم او جهنمی خواهد بود، غضب خدا بر او خواهد بود. می‌گویند در اجرای حدود، حد که جاری می‌شود دیگر طرف جهنم نمی‌رود چون اینجا مکافات را چشیده است، حالا آن کسی که کافر بوده مخالف پیغمبر بوده خب او هم به ضرب شمشیر و نیزه کشته شده، چطور هنوز خدا بعد از مرگ هم به او غضب دارد؟ این می‌شود دفن عدالت!

ظواریاب منتظران ۵۶۰۲ – فایل صوتی ۶۴۹۳ – عبادت کردن صبر می‌خواهد و این متکلف از دیر باز بوده است: وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا (۶۶) أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا {۶۷} فَوَرَبَّكَ

لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹)
- سوره مريم آیات ۶۵ به بعد است.

آیه ۶۴: قبل از این آیات می گوید: وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا خدا فراموشی ندارد. حالا اسم آن را هر چه می خواهی بگذاری، عملاً فراموشی دارد حالا شما بگو جبر مطلق است، بگو مصلحت است، بگو حکمت است، به طور وضوح خدا فراموشی دارد. آیا ناسخ و منسوخ، نسیان خدا نیست؟ یعنی خدای با این عظمت که توصیفش در قرآن شده یک چیزی را مثل مشروب حلال می کند و بعد از چند وقت می آید آن را حرام می کند، یا وعده هایی که داده است! شما به آن شخصی که به تو وعده داده و یادش رفته، یادآوری می کنی و می گویی یادت رفته که این قول را دادی؟ یادت رفته آن حرف را زدی؟ آن وقت خدا مستثنی است فقط بخاطر اینکه اسمش را خدا گذاشتیم؟ آنجایی که می گوید يَحْفَظُونَهُ دو تا ملک گذاشتیم که بشر را حفظ کند. از چه چیزی حفظ کند؟ از خوبی حفظ کند؟ این که بد است که، خیلی مضحک است، از بدی ها باید حفظ کند؛ بدی های مادی و معنوی! خب حفظ می کند؟ از جمله ترور ائمه، خدا یادش رفته که اینها را عصمت داده، عصمت هم مادی است و هم معنوی است. عصمت مادی آن در چند آیه آمده که: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا (۵۱- غافر)، كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷- روم) حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳- یونس) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹- حجر).

ائمه می گویند که ذکر، ما هستیم. خدا اینها را فرستاده و حفظ می کند. کجا حفظ کرد؟ پیامبرش را از منافقین و خوارج حفظ کرد که اینها جزء اصحاب و انصار و حواری نباشند؟ موقعی که به او زهر دادند که با آن سم از دنیا رفت چرا حفظش نکرد؟ اگر اینها را به حساب نسیان خدا نگذاریم بدتر می شود چون پله بعد از آن ریشخند و مسخره است؛ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ یعنی خدا نمایندگان خودش را مسخره کرده، فرستاده در میدان تبلیغ و از آنطرف هم طبق آن آیه یک مشیت الوات و اشرار را جلوی راهشان گذاشته و سد کرده که اینها را اذیت کنند. از اینطرف به ابی عبدالله می گوید برای هدایت جامعه برو، مسئولیت امام هدایت است و از آن طرف یزید را جلوی راهش گذاشته و به او گفته این را بکش. چه بگوییم نسیان و چه بگویید عمد، هر دو برای الله بد است. یادش رفته است که امام دوازدهم را نصب کرد و گفت ایشان از پس پرده غیبت، شیعیان را هدایت می کنند. لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا اگر حجت خدا نباشد زمین همه را زیر و رو می کند. خب الان چطوری ایشان دارد هدایت می کند؟ مردم وقتی که در اثر فشار از خدا متنفر می شوند، نقش ایشان چیست؟ اینکه يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا شده، آیا مسئولیت امام معصوم نیست که یک کاری بکند، حرفی بزند و معجزه ای کند؟ بنابراین وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا یک امری است که قابل اثبات نبوده و نخواهد بود. در آخر سوره بقره از قول مردم می گوید که خدایا اگر ما فراموش کردیم ما را ببخش. مردم را باید خدا ببخشد، خدا را باید چه کسی ببخشد؟

آیه ۶۵: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا پروردگار آسمان و زمین است و مَا بَيْنَهُمَا، بین آسمان و زمین، این خدا را عبادت کنید. این عبادت دعوت است، مگر خدا دست و پا چلفتی است که بخواهند رعیت و مخلوقش را به پرستش دعوت کنند؟ آن روز اول قبل از ورود به این دنیا مگر در عالم ذره نگفت آ

لَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ من همه کاره هستم، نفس تو در دست من است؟ پس چرا اینجا دارد می گوید فَأَعْبُدْ؟ چه کسی این را می گوید؟ پیغمبر می گوید؟ جبرائیل می گوید؟ خدا می گوید؟ بعد می گوید صبر کن حوصله کن، یعنی این عبادت آنقدر رنج آور است که باید حوصله کرد. این خلاف دین سمحه و سهله است، مذهبی که آسان نازل شده وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ قرآن ریشه دین است، آسانش کردیم، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ. اگر برای تلاوت آسان شده چه نیازی به تفسیر هست؟ امیرالمؤمنین قولش درست است که به عبدالله ابن عباس می گوید با خوارج روی قرآن بحث نکن چون قرآن ذو وجوه است، تو یک وجه آن را می گیری و آنها یک وجه اش را می گیرند، خب این یعنی دین راحت، قرآن سلیس، شفاف و روشن. خب پس چرا این همه احادیث دور و بر قرآن هست؟ اصلاً نقش ائمه حفاظت از کتاب الله است، دیگر حفاظت نمی خواهد. وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا غیر از این خدا، خدایی سراغ دارید؟ نه، این خدایی که ده ها هزار سال است ادیان و مذاهب آوردند این در آمد، بعد دنبال کدام خدا برویم؟ ما به دنبال اصل خویش هستیم. منتظر در مسیر انتظار، ذات خود را، اصل خویش را و کل خویش را می جوید. انسان ناقص است باید تکمیل بشود و تکمیلش پیوستن به خالق و صانعش است.

آیه ۶۶: وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا از روی تعجب می گوید، می گوید اگر مردم دوباره به صورت زنده خارج می شوم؟ خب این انبیاء چطوری می خواهند قیامت را اثبات کنند؟ چیزی که قابل اثبات نیست چطوری حرفش را می زنند؟ پیغمبر در سفر معراجیه رفت و بهشت و جهنم را دید، مردم باید ببینند! بعد یک چیزهایی می گویند که خنده آور است، مثلاً می گویند گرمای تابستان از آتش جهنم است. یعنی چه؟ می گوید آنقدر آتش شور شده که صدای آشپز هم در آمده. آشپز کیست؟ ابراهیم خلیل الرحمان است که صدایش در آمد و گفت رَبِّ أَرِنِي نشان بده، چقدر حرف می زنی؟ چقدر قول می دهی؟ چقدر نقشه راه را نشان می دهی؟ مردم اینجا می خواهند اطمینان قلب پیدا کنند لِيُطْمَئِنِّ قَلْبِي، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ به یاد خدا قلب ها را محکم کنید. خب یاد خدا چیست؟ فروع دین است و اصول دین. گفت اصول دین شیعه پنج تا است و اصول دین سنی سه تا است. معاد اثبات نمی شود مگر با امامت. امامت اثبات نمی شود مگر با نبوت. نبوت اثبات نمی شود مگر به عدالت. عدالت اثبات نمی شود مگر به خدا. یعنی خدا آنقدر برای مردم شفاف باشد که بپذیرند، بله بعد از میلیاردها سال دیگر قیامتی خواهد بود و الا حواله دادن به چیز نسیه فرستادن به دنبال نخود سیاه است.

آیه ۶۷: می گوید که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا قبلاً شما به اینجا آمدید. اینجا تناسخ را تأیید می کند، مکتبی که تناسخ را علم کرده یعنی اینکه در هر سده، خلقت تکرار می شود، هر صد سال یا دویست سال یا بیشتر، خلقت تکرار می شود، یعنی الان این امروز مُرد، صد سال دیگر یا صدها سال بعد دوباره با یک شخصیت و با یک هویت دیگر سرزندگی می آید. اینجا هم همین را می گوید أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ ما از قبل بشر را خلق کردیم، وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا در حالی که چیزی از او نمانده بود دوباره خلقش کردیم. یعنی این چرخه خلقت، واحد خلاقیت!

آیه ۶۸: فَوَرَبَّكَ لَنُخْشِرَنَّهِنَّ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهِنَّ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا با شیطان، گمراهان وارد جهنم می شوند. مگر نگفتی که شیطان از جنس آتش است؟ خب وقتی که شیطان خودش همجنس با آتش است چطوری در آتش قیامت

می سوزد؟

آیه ۶۹: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا، اینجا اسم شیعه را آورده، مخالفین شیعه بقول معروف بل گرفتند، سوژه پیدا کردند، می گویند شیعه مرتبط با شیطان است، چون اینجا دارد رسماً طرفداران شیطان را شیعه قلمداد می کند. قلم هم دست اکثریت قاطع مسلمین جهان است یعنی آنها می توانند تبلیغ کنند، صدای شیعه ضعیف است، شیعه در اقلیت است، از اول در اقلیت بوده، یک پنجم آمار مسلمین جهان شیعه است، تازه از این یک پنجم الان اگر رأی گیری کنید دیگر اکثریت قاطع به دین آبا و اجدادی نیستند. در هر مسیری شیعه شیطان نزاع می کنند. یکی از این وهابی ها در کتابش آورده بود که شیعه نحس است و هر چه بد است با شین آغاز می شود، شین معارض با زین؛ زین، شیطان، شوم، شر. آن طرفی ها هر چه دلشان می خواهد به این طرفی ها می گویند ولی دهن این طرفی ها با تقیه بسته است. از زمان ائمه، سکوت مطلق بود بعد در بین شیعیان هرج و مرج اعتقادی پیدا شد، بعد اینطوری شد که صدای ائمه از بی وفایی شیعه در آمد خب بخاطر اینکه موضع بزرگان تشیع تحت تأثیر کَلِمَ النَّاسِ و تقیه قرار گرفت! دهان بسته و زبان بسته در گوشه خانه افتاده بعد رقبا می تازند چون هم خلافت و حکومت دارند، هم تبلیغات دارند و هم پول دارند. حالا این نعمان ابوحنیفه، امام اعظم اهل سنت، این معروف ترین است که منصور دوانیقی علیه امام صادق درست کرد، خیلی ها بودند، خیلی از شیعیان برگشتند، خیلی از بچه های ائمه برگشتند، برای همین می گویم هر امامزاده ای قابل احترام نیست، یک وقت می بینی این از سعایت کنندگان ائمه بوده چون وقتی که دلیل هست؛ جعفر کذاب هست، پسر عموی موسی ابن جعفر هست، که رفت برای دو سه تا کیسه زربه منصور دوانیقی لاپورت داد که این پسر عموی ما موسی ابن جعفر دارد از خراسان و جاهای دیگر لشکر جمع می کند و می خواهد قیام کند در حالی که بنده خدا موسی ابن جعفر مشغول عبادتش بود. چه کسی عامل شهادتش بود؟ هارون الرشید؟ منصور دوانیقی! منصور دوانیقی یا پسر عموی امام؟ در هر صورت ما با کتابی روبرو هستیم که جامع تضادهاست و معارضات آن مانع از هدایت شده است. چرا قرآن هدایت کننده نیست؟ متشرع می گوید چرا نیست؟ هست! هست؟ از خودش که می گوید هست سؤال کن و بگو تو گناه نمی کنی؟ می گوید نه، من گناه نمی کنم. پس معصوم هستی دیگر؟ ها؟ این روش محاجه است! یعنی متشرعین هیچ وقت دروغ نمی گویند؟ تهمت نمی زنند؟ غیبت نمی کنند؟ سوء ظن ندارند؟ پرونده سازی نمی کنند؟ آبروریزی نمی کنند؟ نمایی و فتنه گری نمی کنند؟ آیا بی دین ها این کارها را می کنند؟ خب بی دین های از چه کسی؟ از سنی ها یا از شیعه؟ اگر تقصیر بی دین ها بگذارند خب بی دین ها هم شیعه هستند دیگر! این کشور در آمار پنجاه سال قبل یعنی از جمعیت سی میلیونی آن موقع، اعلام شد که نود و پنج درصد در ایران شیعه هست. خب حالایی که فضا پر شده از این رذائل از اینهایی که عرض کردم پس برای چه کسی است؟ پس یک اقلیتی شدند متشرع و یک اکثریت قاطعی شدند شیعه گناهکار. برای همین راه را برای خودشان باز کردند و روایات و احادیث بسیاری درست کردند، گفتند که خدا غفار است (صیغه مبالغه غفور) و هر کاری بکنی خدا می بخشد، که البته ما هم از این مستندات استفاده می کنیم، ما این دلایل را جمع کردیم که ثابت کنیم که نمی تواند جهنم وجود خارجی داشته باشد با وجود چنین احادیث و روایاتی که منازع باشد؛ از جمله درسی که امروز دادم که

کلیدی بود، که می گفت دین خدا خاص است، این ادیان مال خدا که نیست، کتابش هم خاص است، کتب آسمانی هم وصل نیست، گفت در آن کتاب نوشته که رحمت من پوشاننده غضب من است یعنی وقتی که من از دست بنی آدم عصبانی می شوم و می خواهم مجازاتشان کنم رحمانیت من نمی گذارد، که خود این هم باز عدم تطابق است و کوچک سازی خداست. خدایی که تحت تأثیر مخلوق خودش قرار بگیرد یعنی خشم و رضایت، زحمت و رحمت، اول خشم می کند غضب می کند غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ و بعد ساکت می شود و می گوید نه من رثوف هستم. هم در خشم و غضب، خدا کوچک شده و هم در رحمت و مغفرت.

ظهوریاب منتظران ۵۶۰۳ - فایل صوتی ۶۴۹۴ - برآستی که خلقت بشر بر اساس حماقت بوده است: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أَیُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَ لَا یَسْتَطِیْعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسُهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا یَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَیْكُمْ أَدْعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) إِنْ الذِّینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَیْسَتْ جِیْبُوهَا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعِیْنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَ كُمْ ثُمَّ كِیدُوا فَلَا تُنْظَرُونَ (۱۹۵) - سوره اعراف آیه ۱۹۰ به بعد است.

آیه ۱۹۰: مباحثی را مطرح می کند که در طول قرآن همیشه بوده یعنی بسیار تکراری است. بحث سربیک پیغمبری به نام صالح است و برخورد مردم با او. صالح گفت من پیغمبر خدا هستم و یک سری مواظط آورده بود که جلوی او ایستادند. جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ برای الله شریک قائل شدند و گفتند ما خودمان الهه داریم برای چه آمدی؟ می گوید که فِیْمَا آتَاهُمَا. دقت کنید! جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِیْمَا آتَاهُمَا می گوید ما برایشان شریک قائل شدیم. یکی از اسنادی که خود معبود خاکی عامل کفر، زندقه، ارتداد، شرک و فسق است همین است، دارد می گوید که ما به آنها شرکاء را دادیم. شرکا چه کسانی هستند؟ بت! برای همین می گوید وَ لَا یَعْرِزْکُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَرِ بِيخودی سنگ این الله را به سینه زن، تو نمی دانی چه خبر است. شد جریان سامری که موسی ریش او را گرفت و کشید بعد خدا به موسی گفت چکار داری من به او اسم اعظم دادم تا به این گوساله گلی بزند طلا بشود و حرف بزند و مردم را از من برگرداند، فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

آیه ۱۹۱: بعد می گوید که أَیُشْرِكُونَ مَا لَا یَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُونَ یک چیزی که شما پرستش می کنید نمی توانند خلق چیزی کنند بلکه خدا آنها را خلق کرده است. حالا تاریخ یک سؤال می کند و می گوید که آقا، اصلاً شرک، بد، بت پرستی، بد ولی بت اعلام می کند که من از شما جامعه بت پرستان حمایت می کنم؟ نه! القا شد قَالَهُمْهَا، القا شد که این بت در خانه من، من را حفظ می کند. حالا موحد همین نظریه را به خدا دارد، با این طول و عرضی که در کتاب آسمانی درباره وعده های خدا آمده رسماً می گوید من حفظ می کنم. حالا تو خیال می کنی کرونا را چین خلق کرده؟ چین را چه کسی خلق کرده؟ هر جا که می روی به درب خانه خودش برمی گردی أَیُشْرِكُونَ مَا لَا یَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُونَ.

آیه ۱۹۲: بعد حالا دیگر بقول عوام می گذارد پشتش؛ وَ لَا یَسْتَطِیْعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسُهُمْ یَنْصُرُونَ اینها نمی توانند به شما کمک کنند. آیا خدا کمک می کند؟ ها؟ الان اگر بنیانگذاران ادیان و مذاهب بودند چه می خواستند جواب

بدهند؟ جز اینکه حواله به بهشت بدهند! لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصراً یکی از اسماء الحسنای خدا ناصر است؛ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ، إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۱، ۱۷۲ صافات). إِنَّهُمْ کیست؟ سفرائش. الْمَنْصُورُونَ؛ یاری شدن! آنچنان می گوید منصورون که انگار صفحه تاریخ افشاگری نکرده است! کجا نصرت دادی؟ اگر نصرت می دادی که نمایندگانت از تو بر نمی گشتند حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا.

آیه ۱۹۳: وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ دَعْوَتُكُمْ متابعیت نمی کنند تبعیت نمی کنند. حالا من می گویم که آیا این قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلُحُوا ی روز اول توانست تبعیت جامعه بشریت را به خود بکشاند؟ نه! اگر می شد که اَزَدَ النَّاسَ نمی شد. آیه غدیر رسماً دارد می گوید که اهل سنت و جماعت این را قبول ندارد البته اکثرشان، اقل آنها بله، اقلشان قبول دارند و علامه امینی در مجلدات کتاب الغدیرش آورده یعنی کلاً مصادر امینی از اهل سنت و جماعت است، همین! نصرت نکرد، وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲- اعراف) خودشان هم به خودشان کمک نکردند. حالا یا بت باشد یا بت پرست باشد. خب، زحمت بیخود کشیدید چون اِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ.

آیه ۱۹۴: بعد می گوید اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ، می گوید امتحان کنید، غیر از الله همه را امتحان کنید، خورشید کمک کن، ماه کمک کن، ستاره کمک کن، چوب کمک کن، طلا کمک کن. فَادْعُوهُمْ آنها را بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ، آیا جواب می دهند؟ عین همین کلمه برای خدا آمده؛ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا، چقدر قشنگ است، می بینی! این عثمان ابن عفان عجب مرد خوبی بود. فَلْيَسْتَجِيبُوا آنجا می گوید که من بغل تو نشسته ام حرف داری درد دل داری به من بگو فَلْيَسْتَجِيبُوا اجابت بشوید، فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

آیه ۱۹۵: بعد می گوید اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا یا دارد راه برود؟ اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا آیا دست دارند که به شما روزی بدهند؟ اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُونَ بِهَا آیا چشم دارند؟ اَمْ لَهُمْ اَاْذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا همه اینها را برای خدا هم گفته اند. می گوید که چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی، یا چقدر روایت داشتیم که افراد گمراه را مذمت و ملامت نکنید چون گرفتار می شوید، حالا دقیقاً همین حرف هایی که به بت زدند شامل معبود خاکی می شود. می گوید آیا پا دارند راه بروند؟ خب خدا چه؟ خدا پا دارد؟ قرآن می گوید: بله! در حدیث که هست یک پایش را این طرف بهشت می گذارد و یک پایش را آن طرف می گذارد. شاید هم پل صراط، همین ثلاثه معلقه خدا باشد! وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا خدا آمد. با چه آمد؟ می گوید تفسیر، مکمل آیه است، خب ما تفسیر اینطوری زیاد داریم. می گوید: آیا بت دست دارد؟ خدا دست دارد؟ بله! يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ! وقتی به فقیر پول می دهی، به فقیر نمی دهی بلکه به خدا می دهی، وقتی پول را دادی دستی که به آن پول خورده را ببوس یعنی دست خدا را بوسیدی. گوش دارد؟ نمی دانم! تاریخ معاصر دارد ثبت می کند. این خبرنگاری تاریخ از آن زمانی که بشر به ذهنش رسیده شروع شده تا الان و هیچ چیزی را از قلم نینداخته است. خدا گوش دارد؟ اگر گوش دارد چرا نمی شنود؟ أَسْمَعَ السَّامِعِينَ است! یارو رفت دم کوهی که موسی می رفت عبادت و مناجات می کرد، به محضر خدا شرفیاب شد، به آنجا رفت و داد می زد آی خدا به دادمان برس! خدا به موسی گفت، (نمی دانم چه کسی به موسی گفت!) ما باید توبه کنیم از حرف هایی که می زنیم. می گوید خدا به موسی گفت:

به او بگو چقدر داد می زنی، اگر یواش هم بگویی من می شنوم. خدا جان یواش گفتیم، گوش ندادی! داد زدیم، گوش ندادی! ضجه زدیم، گوش ندادی! گریه کردیم، گوش ندادی! آواره شدیم، گوش ندادی! می گوید آیا بت چشم دارد؟ اَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ چشم دارد ببینند؟ خدا چشم دارد؟ أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ یکی از عناوین خداست. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ (۱۴- فجر) یکی از مبادی چشم خداست، یعنی همه جا تحت تعقیب خدا هستی. خدا روبروی نمازگزار حضور پیدا می کند؛ چشم دارد که می بیند دیگر! اگر چشم نداشته باشد از کجا می بیند که این نمازگزار آروغ می زند؟ باد معده دارد؟ بدنش می خارد؟ عطسه می زند و دهان دره می کند؟ بت نه گوش دارد و نه چشم دارد. خدا چه دارد؟

ظهور یاب منتظران ۵۶۰۴ - فایل صوتی ۶۴۹۵ - ناراضیتی مسلمین از نحوه تقسیم بیت المال دلالت بر عدم اعتماد به پیامبر دارد! - طلوع ایمان از غیر مکه و در عین حال مرکز توطئه ها - از معجزات پیامبر است.

- سوره ای که به نماز جماعت پایان داد: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ غَنَائِمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ، فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ، قَالَ النَّبِيُّ أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْأَنْبِيَاءِ، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَأَدْيَا أَوْ شِعْبًا، لَسَلَكَتُ وَأَدَى الْأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: الْإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْفِتْنَةُ هَاهُنَا، هَاهُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ، حَدَّثَنَا أَبُو صَمْرَةَ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَلَقَ رَأْسَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ عُقَيْلٍ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبَّاسٍ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ثُمَّ مَا صَلَّى لَنَا بَعْدَهَا حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۹۵ ادامه کتاب غزوات. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۱۲۸ ادامه کتاب غزوات است. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم ۱۳۹ ادامه کتاب غزوات. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۱۵۶ ادامه کتاب غزوات است.

درس اول: همچنان صفحه خوان مجلدات صحيح بخاری هستیم از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از شیوخ حدیث و روایت برادران عزیز. گروه روات: سلیمان ابن حرب از شعبه از ابی التیاح از انس ابن مالک. این درس شاید هم بازخوان باشد نمی دانم، به عهده محققین است. انس ابن مالک گفت: آنگاه که روز فتح مکه بود رسول الله غنائم را میان قریش تقسیم کرد و انصار خشمگین شدند. رسول الله فرمود: آیا شما راضی نیستید که مردم، دنیا را با خود ببرند و شما رسول الله را با خود ببرید؟ گفتند: آری! آن حضرت فرمود اگر مردم راه وادی یا معبر کوهی را در پیش گیرند، من وادی یا معبر کوهی را پیش می گیرم که انصار باشند. لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ غَنَائِمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ روز فتح مکه که انصار و مهاجر آمده بودند تا توانستند غول مکه را روی زمین بخوابانند و ابوسفیان را و دیگر رجال بت پرست را به زانو دریاورند، پیغمبر بعد از جنگ هرچه دستش آمد به خودشان داد یعنی از خودشان به خودشان، خب خیلی چیز هم داشتند دیگر، قریشیان پولدار بودند، مکیان ثروتمند بودند. برای انصار و مهاجر خیلی سنگین در آمد که ما کشته دادیم، چون مسبب همه کشتارها هم مکیان بودند دیگر، اینها از اول پیغمبر را اخراج کردند و دیگر شروع شد به جنگ. اینکه می گوید: فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ، یاران غضب کردند، خیلی حرف است ها، نمی گویند

ناراضی بودند، نمی گویند ناراحت شدند، بلکه غضب کردند! غضب یعنی لب مرز شورش! خب حق هم دارند برای اینکه بعد از فتح مکه اینها گفتند لا اقل همه چاله چوله های ما پر می شود و خستگی ما در می رود این همه جنگ کردیم، چون هرچه ذخایر بود در مکه بود. بعد پیغمبر گفت: *أَمَّا تَرَضُّونَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْدُّنْيَا رَاضِيًّ نَمِي شَوِيْد كِه عامه مردم، دنيا داشته باشند وَ تَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ شَمَا مِن رَا دَاشْتِه باشيد؟ آنها را در رودر بایستی انداخت.*

قَالُوا: بَلَى كَفْتَنِد: بَلِه. قَالَ: لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا أَوْ شُعْبًا، لَسَلَكَتْ وَادِيَ الْأَنْصَارِ أَوْ شُعْبَهُمْ پیغمبر گفت اگر همه مردم در یک جا جمع شدند یک گروه شدند من همه آنها را رها می کنم و می روم جایی که انصار هستند. آن وقت جالب این است که همین انصار شدند *أَزْتَدَّ النَّاسُ* یعنی همین مهاجرین! انصار، اصحاب و خواری پیغمبر چه کسانی بودند؟ همین هایی که اینجا افشاگری تاریخ است *فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ* غضب کردند. پیرو پیغمبر به رسول الله غضب کرده و عصبانی شده، اگر غضب یک ذره شدیدتر بود کودتا می شد. اینجا نشان می دهد که از همان اول هم دین و ایمانی نبوده است. در فتح مکه سوره نصر نازل شد *إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* می گویند آخرین سوره ای که بر پیامبر نازل شد سوره نصر است به مناسبت فتح مکه! چه کسانی آمدند دسته دسته به اسلام ملحق شدند؟ مکیان. *النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ* آن موقع که نصر آمد، قبل از آن که پیغمبر نصرت نشده بود مکیان بر اریکه قدرت بودند، اینجا خیلی قوی بودند، اینجا وقتی پیغمبر را بیرون کردند بارها با پیغمبر جنگیدند و پیغمبر خیلی تلفات داد، پیغمبر در جبهه مدینه بود و اینجا در جبهه مکه بودند، بزرگانی را از دست داد مثل حمزه که یک قلدری بود، یک پهلوانی در جبهه پیغمبر بود، همین جا پیغمبر باید دوزاری اش می افتاد که افتاد، وقتی می گوید *فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ* باید بداند که بیست و سه سال آب در هاون کوبیده، وقتی که انصار، غَضِبَ، بر پیغمبر غضب کنند وای به حال بقیه! یا رسول الله بیست و سه سال چکار کردی؟ غضب بخاطر مال دنیا! بعد ابی عبدالله چقدر قشنگ حرف زد، گفت: *النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا* مردم بندگان خدا نیستند، نه، عبدالله نیستند، بنده خدا نیستند، *وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ دِينَ لِقَلْقَه* زبانشان است مثل دندان مصنوعی که هر وقت دلش خواست بیرون می آورد و هر وقت خواست در دهانش می کند. دین با ثبات *كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا يُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ* مثل کوه می ایستد، مثل رجال ظهوری که محکم ایستادند، خفقان را پذیرفتند، تقیه را پذیرفتند که تقیه جام زهر بود ولی دست از مواضع خودشان برنداشتند. اینقدر که امام صادق در گوشی حرف می زند و اسرار را به جابر جعفی، به زراره، به ابوبصیر و به مفضل ابن عمر می گوید، این نشان می دهد که پایگاه قلبی درونی فطری محکم است، بله بعدش هم می آید با خلیفه غاصب خوش و بش می کند و بغل او می نشیند و شربت می خورد، چای می خورد، غذا می خورد و به او هم امیرالمؤمنین می گوید که او هم به بغبش باد بیندازد که به به پسر پیغمبر به من امیرالمؤمنین می گوید. بابایش علی ابن ابی طالب گفته این اسم مال من است و این دارد به من می گوید. بین چقدر خوشحال می شود و خوش به حالش می شود. اگر یادت باشد نسخه داشتیم که گفت: تا آنجایی که روز ماه رمضان امام صادق به خانه حاکم رفت و دید غذا می خورد، حاکم گفت که ای جعفر ابن محمد، دین ما این است ها! دین تو آن است که روزه گرفتی. امام صادق گفت: نه نه دین من همین است، من هم با تو می خورم. چقدر خوب است که این فرازهای حساس تاریخ را ما قیچی کردیم و در این

دایرة المعارف بردیم.

درس دوم: محدثین: اسماعیل از برادرش از سلیمان از ثور ابن زید از ابی الغیث از ابوهریره از رسول الله. رسول الله فرمود: **الْإِيمَانُ يَمَانٌ** ایمان مال یمن است. دَقَّتْ کنید! قبله کجاست؟ مکه. ایمان کجاست؟ یمن. معارضات را ببین! **الْإِيمَانُ يَمَانٌ وَالْفِتْنَةُ هَا هُنَا** مرکز ایمان، یمن است. همین یمنی که الان بحث جنگ را دارد. بعد می گوید فتنه از آنجاست. چه شد؟ شما به عنوان محقق باید بفهمید که بین ایمان در یمن است و فتنه در آنجاست چه اُلفتی هست، چه نزدیکی هست! آیا نمی خواهد بگوید که اصلاً ایمان فتنه است؟ دقت کن! ایمان در غیبت، فتنه است. ایمان چیست؟ فروع دین. یعنی تو با فروع دین به فتنه می رسی. ای متشرع حالا بیا صافکاری کن، کلام واضح را مدام بیا به میل خودت رنگ کن، آن هم رنگ سیاه! **الْإِيمَانُ يَمَانٌ، وَالْفِتْنَةُ هَا هُنَا، هَا هُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ** می گوید اینجا یعنی یمن محل تابش شیطان است. حالا چه اُلفتی بین ایمان و شیطان است؟ این از آن بحث های فوق تخصصی است، آن کسی که اهلش نباشد یا خوابش می گیرد یا می گوید تکراری است خداحافظ، ولی آن کسی که بقول عوام اهل بخیه است می نشیند روی آن و جراحی می کند؛ ایمان در یمن و فتنه در یمن و شیطان در یمن. چطوری پیغمبر بگوید بابا دست ما خالی است و الهامات اشتباه بوده، چطوری بگوید؟ دیگر از این واضعتر بگوید؟ این درس از آن مباحث کلیدی ریشه ای و محاجه ای است که چند تا فراز داشت: محل ایمان باید مکه باشد، یمن است. مرکز ایمان شد یمن! پس برای چه پیغمبر بعثت را از مکه آغاز کرد؟ این یک اشکال. فتنه در یمن است. ایمان، فتنه گر است. این مبحث برای آنهایی که درس های گذشته را خوب گوش دادند جا افتاده، برای اینکه آن درس بود که جبرائیل به پیغمبر گفت که بعد از تو فتنه به پا می شود و پیغمبر گفت پس قرآن چیست؟ جبرائیل گفت خود قرآن فتنه گر است، یادت هست؟ ایمان خودش فتنه است، ایمان در غیبت برابر است با فتنه! عامل فتنه؛ شیطان است! ایمان مساوی با فتنه. فتنه مساوی با شیطان. حالا برو روی واحد اینکه الهاماتی که به پیامبر شده چیست؟ یک سرنخ هایی دست ما هست که ما همه اینها را داریم به هم می بافیم و به هم می دوزیم، شما فرش باف هستید و برای بشریت قالی درست می کنید، قالیچه حضرت سلیمان! از غیبت به ظهور حمل کنید، تار و پود، در بافتن فرش؛ تار، پود. آنجا که در آن درس گفت به پیغمبر جن الهام می کند یادت هست؟ حالا همه اینها را جمع کنید، آنهایی که می توانند باید جمع بندی کنند، در درس ها و در کلاس ها باید اینطوری بحث بشود، کلاس ها جای مباحث خارج از درس نیست چون اگر یک ذره اهمال کنی بحث فتنه و شیطان پیش می آید چون این خطری که ایمان را تهدید می کند منتظر را هم تهدید می کند چون نقطه زیرین انتظار، ایمان است. اول اسلام است؛ تسلیم شدن. بعد ایمان است؛ عمل به فروع. بعد اخلاص که به معنای انتظار است. آن حدیث **وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ** را یادت هست؟

درس سوم: محدثین: ابراهیم ابن منذر از ابو صَمْرَه از موسی ابن عُقبه از نافع از عبدالله ابن عمر از رسول الله. پیامبر چه فرمود؟ اینجا یکی از سیره های پیغمبر را نشان می دهد، می گوید: **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَلَقَ رَأْسَهُ فِي حَبَّةِ الْوَدَاعِ** پیغمبر در مکه سر خودش را تراشید. حالا اینجا چندتا صحبت هست. یک سؤال: اول این است که آیا آدم می تواند سر خودش را بتراشد؟ ها؟ وقتی آینه نیست می تواند؟ دوم اینکه چند روز قبل یک درسی داشتیم که گفت جزء مشاغل معاویه

ابن ابی سفیان این بود که آرایشگر پیغمبر بود و سر پیغمبر را می تراشید، این درس، معارضش است! آنجا می گوید سر پیغمبر را می تراشید و اینجا پیغمبر خودش سر خودش را می تراشد.

درس چهارم: یاران حدیث: یحیی ابن بکیر از لیث از عقیل از ابن شهاب از عبیدالله ابن عبداللّه ابن عباس از امّ الفضل بنت الحارث. عبداللّه ابن عباس نامی، از امّ الفضل دختر حارث نقل می کند که این هم حتماً جزء نزدیکیان پیغمبر بوده. در این درس هم یک چیزهای هست. گفت شنیدم که در نماز مغرب پیامبر سوره مرسلات را خواند و سپس بر ما نماز نخواند تا آنکه از دنیا رفت؛ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ثُمَّ مَا صَلَّى لَنَا بَعْدَهَا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ يَكُ نَمَازِ جَمَاعَتٍ خواند، نماز جماعت آخر پیغمبر بود، در آن سوره مرسلات را خواند و از آن به بعد هم دیگر نماز جماعت نخواند. الان این کلام یک ذره گنگ است. این چه نماز جماعتی بود که قبل از افتادن در بستر، آخرین نمازش بود؟! بعد سوره مرسلات با قطع نماز جماعت چه ارتباطی دارد؟ این هم از همان احادیثی است که باید مثل معدنچی داخل کوه تحقیق بروی و آن را بیرون بیاوری. مرسلات؛ مرسولات، ارسال. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، شغل پیغمبر رسالت است، سوره مال پیغمبر است، آخرین سوره را که در آخرین نماز خواند و دیگر نماز جماعت را ترک کرد تا از دنیا رفت آیا گویای این نیست که پیغمبر از کرده خودش در زمینه نبوت اعراض کرد، دور شد و روی گرداند؟ معنایش این نیست؟ چون نگفته که بعد از این سوره پیغمبر از دنیا رفت، نه، می گوید دیگر با ما نماز نخواند، جماعت نخواند تا از دنیا رفت. آیا این نیست که پیغمبر خجالت می کشید از اینکه واقعیت ها را به مردم نگفت؟ یعنی واقعیت ها را نگرفت که بگوید، یعنی بنده خدا پیغمبر که تقصیر ندارد، یا نگرفت یا اینکه

مهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار حق آموختند

گفتند به او نگو! اسمش هم هست تقیه! آیا یک نوع قهر کردن نیست؟ آیا یک نوع اعتراض به خدا نیست؟ در آخرین نماز جماعت در نماز مغرب سوره مرسلات را بخوان و بعد نماز جماعت را تحریم کن تا از دنیا بروی! ببین این از آن چیزهایی است که کم پیدا می شود یعنی خلاف عرف حدیث است! ما چرا اینها را در می آوریم؟ مرض داریم؟ دلمان درد می کند؟ نه! ما چون دیدیم که از اکثریت خیری نرسید و هدایت نشدیم در قسمت اقلیت رفتیم گفتیم حالا این احادیثی که متواتر است پیروان اسلام را هدایت نکرد و این نتیجه اش شد، حالا برویم سراغ آن مقدار که باقی مانده، فاکتورمان هم بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ است، الباقی را رفتیم گرفتیم، آنچه که مردم گرفتند، عامه گرفتند، اجتماع علما گرفتند را کنار زدیم، به سراغ بقیه اش آمدیم. بقیه اش چیست؟ پنهانی ها بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ، پنهانی هایی که بخاطر سانسور تقیه و کَلَمُ النَّاسِ ناگفته ماند.

ظهوریاب منتظران ۵۶۰۵ - فایل صوتی ۶۴۹۶ - آن همه غنائیم چه شد؟ - کثرت جنگ ها به شعار آن می خورد! - این هم رویه دیگری از ورود به اسلام!: حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ الْأَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ تُوَفِّي النَّبِيُّ وَدَرَعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِثَلَاثِينَ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ رَجَاءٍ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: سَأَلْتُ زَيْدَ ابْنَ أَرْقَمَ كَمْ غَزَوْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ سَبْعَ عَشْرَةَ، قُلْتُ "كَمْ غَزَا النَّبِيُّ؟ قَالَ: تِسْعَ

عَشْرَةَ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ يُوسُفَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، قَالَ خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ تَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ، حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الْإِسْلَامِ - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۱۷۱ حدیث شماره ۴۴۶۷ ادامه کتاب غزوات است. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۱۷۳ حدیث شماره ۴۴۷۱ ادامه کتاب غزوات است. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۲۴۱ حدیث شماره ۴۵۵۷ سوره آل عمران است.

درس اول: همان کتاب چند روز و چند هفته ماست، کتاب صحيح بخاری ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از بزرگان اهل حدیث اهل سنت و جماعت. قبیصه نقل می کند از سفیان از اعمش از ابراهیم از اسود از عایشه. عایشه می گوید: تُوَفِّي النَّبِيُّ وَدُرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِثَلَاثِينَ وَقْتًا که رسول الله از دنیا رفت در برابر سی صاع جو برای خانه به یک یهودی بدهکار بوده. حالا تماشا کنید، پیغمبر خواست از دنیا برود سیطره بزرگی داشت و کشورهای زیادی را گرفته بود، کشورهای پولدار! چطور آن وقت پیغمبر رفت قرض بگیرد و آن هم از یهودی؟! پیغمبر این همه با یهودی ها بد است یعنی بد بود. چقدر در قرآن در ذم یهود آیه آمده! پیغمبر با بدهکاری رفت آیا کسی باور می کند؟ پیغمبر پول های قلمبه را به عمر الفاروق و ابوسفیان می داد آن وقت در خانه اش هیچ چیزی نبوده و رفته سی صاع جو از یهودی گرفته؟ نمی دانم سی صاع چه مقدار است. زره جنگی خود را به ضمانت گذاشته بود.

درس دوم: عبدالله ابن رجاء از اسرائیل از ابی اسحاق از زید ابن ارقم. سؤال کردند از زید ابن ارقم که از حواریون مشکوک پیغمبر است، شک در اینکه این خیلی حدیث نقل کرده، آن هم حدیث های معارض! می گوید به زید ابن ارقم گفتم چندتا غزوه به همراه رسول الله شرکت کردی؟ گفت هفده تا. پرسیدم پیغمبر چقدر غزوه داشت؟ گفت نوزده تا. غزوه جنگ هایی است که پیغمبر در آن شرکت کرده بود. سَأَلْتُ زَيْدَ ابْنَ أَرْقَمَ كَمْ غَزَوْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ، قُلْتُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. حالا سؤال این است که پیغمبر در طول بیست و سه سال نوزده بار لشکرکشی کرده، پس چه موقع به فتق و رتق امور رسیده؟ چقدر توانسته به منبر برود درس بدهد و هدایت کند؟

درس سوم: اصحاب حدیث: محمد ابن یوسف از سفیان از میسره از ابی حازم از ابوهریره. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (۱۱۰- آل عمران) آیه است پیغمبر تفسیر کرده خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ تَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ، حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الْإِسْلَامِ. آنها جزء اعمال خوب اسلام است که باید بر تارک زمان نوشت. ابوهریره در معنای این آیه ای که خواندم که آیه می گوید شما بهترین امتی هستید که پدیدار شدید، می گوید منظور از آیه این است که بهترین مردم برای مردم که آنها را زنجیر در گردن افکنده آوری تا به اسلام وارد شوند. بهترین مردم از کل مردم این است که ناگرویدگان را با غل و زنجیر بکشی تا اسلام بیاورند! آخر در طب النبی است که همین پیغمبر می گوید وقتی که اشتها به غذا نداری، غذا نخور چون مریض می شوی و غذا هم حیف و میل می شود. حالا چه داعی هست که مردم زیر پرچم اسلام بیایند؟ یعنی با این حد با این جور؟ خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ بهترین مردم برای بقیه مردم که ایمان نیاورده اند. بهترین مردم یعنی مؤمنین. تَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ که بیاورند آهن یا زنجیر به گردن ها بیندازند حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الْإِسْلَامِ؛ این عقبه همان بُعِثْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ است. اسلام زورکی نتیجه اش چه می شود؟ کارشناس باغ می گوید که این درخت

به درد این منطقه نمی خورد. می گوید: نه باید آن را بکاریم. خیلی خب! می کاری خشک می شود. می گوید: من که آبش دادم! می گوید: بابا منطقه، استعداد این درخت را ندارد. حالا این مردم معاصر پیغمبر دوست نداشتند آمادگی نداشتند و نمی خواستند، با بت، یهودیت، نصرانیت و مجوسیت خو گرفته بودند، وقتی به زور آوردند چه می شود؟ درخت می شود؛ نفاق و خوارج و بعد، هم پیغمبر را دامنگیر می شود و هم اهل بیتش را اذیت می کند.

ظهور یاب منتظران ۵۶۰۶ - فایل صوتی ۶۴۹۷ - پس این همه کمبودها و نیافتنی ها از کجاست؟ - وقتی که اخلاق در سیطره الهی است چه نیازی به ارسال رسل و انزال کتب می باشد؟ - کتب دینی که یک صفحه بوده که بتدریج بزرگ شده! - مثال هایی که فراخور عقول بی سوادان است. - پیامبر الهی به روسیاهی خود در قیامت اعتراض می کند!: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ { المائدة ۶۷ الآية. - وَقَالَ عَبْدُ ابْنِ ابْنُ بَرَادٍ حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ أَنْ يَأْخُذَ الْعُفْوَ مِنَ الْخَلْقِ النَّاسِ أَوْ كَمَا قَالَ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ ابْنُ نَصْرِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ ابْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقِرَاءَةَ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَائِيَّتِهِ لِيُسْرَجَ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ يَغْنَى الْقُرْآنَ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ، حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ أَلَيْسَ الَّذِي أَمَشَا عَلَى الرَّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشَّيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ قَتَادَةُ بَلَى وَعِزَّةَ رَبِّنَا - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، حَدَّثَنَا أَخِي، عَنْ ابْنِ أَبِي ذُنُبٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبِرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ، فَيَقُولُ يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَيَقُولُ اللَّهُ إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۲۸۶ حدیث شماره ۴۶۱۲ سوره مائده. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۳۱۴ حدیث شماره ۴۶۴۴ سوره اعراف. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۳۹۷ حدیث شماره ۴۷۱۳ سوره اسراء. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۴۶۷ حدیث شماره ۴۷۶۰ سوره فرقان. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۴۷۳ حدیث شماره ۴۷۶۹ سوره شعراء.

درس اول: كتاب صحيح بخاری از ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از مشایخ روات و محدثین اهل سنت و جماعت. سلسله روات: محمد ابن یوسف از سفیان از اسماعیل از شعبی از مسروق از عایشه. قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ { این درس از آن درس های پُر حاشیه است. ام المومنین عایشه می گوید که هر کس به شما گفت پیغمبر همه حرف هایش را زد و رفت و چیزهایی را هم پنهان کرد و یک چیزهایی را هم نگفت فَقَدْ كَذَبَ دروغ گفته است، پیغمبر همه چیز را گفته! حالا جالب است که استنادش به آیه غدیر است یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. همین آیه آیا اجرا شد؟ ابلاغ چه چیزی بود؟ آیا ابلاغ وصایت و خلافت نبود؟ تاریخ سؤال می کند و می گوید این کلام با قانون تقیه مغایرت دارد. یادتان هست دروسی داشتیم که تقیه از پیغمبر شروع شد و آمد پایین! با قاعده کَلَّمَ النَّاسِ موافقت ندارد. چطور پیغمبر

همه چیز را گفت؟ اینجا خیلی گردنه سنگینی است و اگر بخواهیم از تاریخ عبور کنیم خیلی توجه کنید. همه چیز را بیان کرده؟ پس برای چه می خواست وصیت بنویسد؟ ها؟ همه چیز را بیان کرده؟ پس چرا در مستندات شما آمده؟ نصف دین گفته شده و نصف دیگر را از عایشه پرسید؟ چطور نصف دین گفته شده؟ چطور تو می گویی مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ؟ بعد، آن آیه اجرا نشده! اگر اجرا می شد بله، پیغمبر کارش تمام بود. یعنی اتمام رسالت و اكمال نبوت ولی چه چیزی را ابلاغ کرد؟ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. بعد برای رد گم کنی این آیه را بین آیات تغذیه آورده اند. بعد در برابر نوشتار تاریخ هم مانده اند چه بگویند! می گوید که اگر بَلِّغ برای امور غذایی و خوراکی بود چرا اینقدر به شدت پیغمبر تهدید شد؟ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ بعد هم می گوید که اگر رعایت این آیه نشود همه کافر هستند. یعنی رعایت غذا خوردن نشود، خرید و فروش جنس نشود، کافر است؟ خیلی در این کلام، سخن است که بماند.

درس دوم: عبدالله ابن بَرَاد از ابو اسامه از هشام از پدرش از عبدالله ابن زبیر گفت. گفت أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ خدا به پیغمبرش فرمود که از اخلاق مردم در برابر خود درگذرد. اخلاق چیست؟ خلق و خوی بت پرستی. خب پس چه کارش داری؟ الان این کلام دارد این را می گوید؛ خُلُق و خوی ادیان گذشته! اصلاً فلسفه غزوات و جهاد پیغمبر با این سخن مغایرت دارد. خیلی حرف است ها! این از آن مباحث کلیدی است؛ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ آنها را رها کن و دست به احساس، اعصاب، اخلاق، افکار و اعمال مردم زن. ولی خب متأسفانه دین، دارای مغایرات است و هر چه گفته آن را نقض کرده است.

درس سوم: کتب دینی که یک صفحه بوده که به تدریج بزرگ شده یا درستتر بگوییم کتب دینی که یک صفحه بوده! همین کتابیست که از آن می خوانیم. اربابان حدیث: اسحاق ابن نصر، عبدالرزاق از معمر از هَمَّام ابن مُنَبِّه از ابوهریره از رسول الله. پیامبر چه فرمود؟ فرمود خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقِرَاطَةُ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَابَّتِهِ لِيُسْرَجَ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَبْلَ أَنْ يَقْرَعَ خواندن زبور بر داوود آسان شد. مثل همین قرآن دیگر و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، که این آسان شدنش به معنای ذوالوجوه بودنی است که امیرالمؤمنین گفت؛ الْقُرْآنُ ذُو وَجْهِ است. رسول خاتم فرمود: برداوود نبی، به قول خودشان، کتاب آسمانی زبور آمد و چون امر می کرد که مرکبش زین شود وی پیش از زین کردنِ مرکب، قرائت را تمام می کرد. یعنی اینقدر کوچک بوده یک صفحه بوده! البته درباره امیرالمؤمنین هم می گویند که سوار اسب می شد و برمی گشت و از اسب پایین می آمد کل قرآن را مرور می کرد، حالا اینها دیگر نیاز به عقلانیت دارد. چرا اینقدر کتب آسمانی عریض و طویل شده؟ و به چه درد خورده؟ می خواستند مردم را به سمت خود بکشانند؟ یک چالش برای ادیان شد که جوابش آمد همان حدیثی که رسول الله فرمود در آخرالزمان مردم خدا را لعنت می کنند. آیا الان اینطوری هست یا نیست؟ در کوچه و خیابان هست؟ دیگر کسی برای خدا ارزش قائل است؟ صدای همه هم یک چیز است؛ می گویند برای چه ما را خلق کردی؟ برای چه ما را آوردی؟

درس چهارم: راویان: عبدالله ابن محمد از یونس ابن محمد البغدادی از شیبان از قتاده از انس ابن مالک از رسول

اللّٰهُ. اَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهُ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ اَلَيْسَ الَّذِي اَمْسَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى اَنْ يُمَشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ از آن سوالاتی است که یک نفر مخ‌دار پیدا شد، مغز سالم داشت، یک ذره عقل داشت، به پیغمبر گفت این جریان قیامت چیست که تو مطرح می‌کنی و انبیاء گذشته هم گفتند؟ این جریان چیست؟ اگر از پیامبر و اهل بیت از این سوالات می‌کردند اینطوری تا خرخره در باتلاق اعتقادات توحیدی فرو نمی‌رفتیم! رسول اللّٰه فرمود که آیا می‌خواهی برایت ثابت کنم؟ مردی گفت: ای پیامبر خدا آیا در روز قیامت کافر بر صورت افتاده برانگیخته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: آری. یعنی برای آن مرد سوال بود که یعنی چه! پیغمبر باید اثبات فیزیکی کند نه اسکاتی! اسکات یعنی یک چیز می‌گویم که تمام بشود بروم! پیغمبر فرمود آیا کسی که او را در دنیا بر دوپای روان ساخته قدرت آن را ندارد که او را بر صورت در روز قیامت روانه سازد؟ یعنی چه؟ آیا این شد جواب؟ این شد حکمت؟ این شد دینی که می‌گوید فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ، در این کتاب همه چیز هست؟ آخر این همه چیز، یا رسول اللّٰه یک چیزی بگو که برای آیندگان جواب باشد! می‌گوید خدایی که در دنیا بشر را خلق کرد که روی دو پا راه برود همان خدا می‌تواند این را سقوط در جهنم کند. این چه جوابی است؟

درس پنجم: اسماعیل از برادرش از ابن ابی ذئب از سعید المقبری از ابوهریره از رسول اللّٰه. يَلْقَى اِبْرَاهِيْمُ اَبَاهُ، فَيَقُولُ يَا رَبِّ اِنَّكَ وَعَدْتَنِي اَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ فَيَقُولُ اللّٰهُ اِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ اِبْرَاهِيْمُ در روز قیامت پدر خود را ملاقات می‌کند و می‌گوید ای پروردگار من، (ابراهیم در بهشت بود و پدرش در جهنم) به تحقیق تو وعده کرده‌ای که در روز قیامت من را شرم‌نده نکنی که بگویند بابای این به جهنم رفته، اووه! ابراهیم با این ید و بیضا این بابایش است! اووه. خداوند فرمود: همانا من بهشت را بر کافران حرام کردم. حالا اینجا تاریخ، چند تا ایراد فنی می‌گیرد: اول اینکه پس باب شفاعت چه شد که گفتند انبیاء حق شفاعت دارد؟ دوم اینکه در زیارت عاشورا می‌خوانید که بزرگان ادیان و رجال ظهوری از پدران و مادران صحیح النّسب و اصیل و متدین خارج شدند، پس چطور ابراهیم از یک آدمی خارج شده است که جزایش این است که در عذاب جهنم له بشود؟ فِي الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ شما در رحم‌های پاک قرار گرفتید. این قسمت، زیارت است اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نُورٌ فِي الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، نگو این زیارت برای امام حسین است به ابراهیم چه! تمام رجال ظهوری نَسَب‌شان به ابراهیم خلیل بازمی‌گردد. در قرآن هم چند جا به دین ابراهیم دین حنیفیه اشاره شده است.

ظهور باب منتظران ۵۶۰۷ - فایل صوتی ۶۴۹۸ - تکلیف زاده‌های رجال ظهوری چه می‌شود؟ - تکلیف مسئله شهادت چه می‌شود؟ - خدایی که به وسیله خلقش آزرده می‌شود! - تاریخ را نمی‌توان سیاه‌نمایی کرد!: حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ كَمَا تُنْتَجِ الْبَيْهَمَةُ بِهَيْمَةٍ جَمْعَاءَ هَلْ تُحِشُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءٍ ثُمَّ يَقُولُ {فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ} [الروم: 30] - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ خَلِيلٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ، عَنْ زَكْرِيَّاءَ ابْنِ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ اِنِّي اَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسُهُ بَعْدَ النَّفْخَةِ الْآخِرَةِ فَاِذَا اَنَا بِمُوسَى مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ فَلَا اَدْرِي اَكْذَلِكَ كَانَ اَمْ بَعْدَ النَّفْخَةِ؟ -

حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُؤَذِّنُنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَ أَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ أَقْلَبُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارَ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ قَالَ سَمِعْتُ عُبَيْدَ ابْنَ حُنَيْنٍ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَرْأَتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ فَمَا أَتَمَمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۵۲۴ حدیث شماره ۴۸۱۳ سوره زمر. - کتاب صحيح بخاری ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهيم بخاری جلد چهارم صفحه ۵۴۸ حدیث شماره ۴۸۲۶ سوره جاثیه. - کتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۶۲۶ حدیث شماره ۴۹۱۴،

درس اول: باز خوان از تدریس ۳۲۵۵. همین کتاب است که در دست داریم. کتاب صحيح بخاری ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهيم بخاری از سران محدثین اهل سنت و جماعت. حدیث کرد عبدان از عبدالله از یونس از زهری از ابو سلمه ابن عبدالرحمان از ابوهریره از رسول الله. پیامبر چه فرمود؟ فرمود هیچ نوزادی نیست مگر اینکه بر فطرت زاده شده و پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی یا آتش پرست می کنند، چنانکه جوجه ای که زاییده شود خلقت آن کامل است، آیا در اعضای آن چیزی از بریدگی می بینید؟ سپس این آیه را خواند، این درس تفسیر این آیه است فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (سوره روم آیه ۳۰). تازه در خود این آیه هزارتا این قُلْتُ است. فطرت چیست؟ وجدان است. می گوید ما در فطرت همه گذاشتیم که به سوی ما بیایند. لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ خَلَقَ خدا عوض نمی شود. یعنی همانطوری که بدریخت و ایکبیری ساخته، اینجا هر چه روی او کار کنند جراح بیاید کار کند هیچ چیزی عوض نمی شود. صورت را درست می کند پایین خراب است، پایین را درست می کند چپ و راست خراب است. یک لحظه به بشر اجازه نداد که با یک نفس درست و حسابی بگوید: ای خدا ممنونم. مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ نَصْرَانِيَهٗ أَوْ يُمَجَّسَانِيَهٗ كَمَا تُنتَجِ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةٍ جَمْعَاءَ هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ ثُمَّ يَقُولُ. حالا سوال های تاریخ را بکنیم: مگر بچه ها بر اساس خداشناسی آفریده نشدند؟ ها؟ پس چرا خضر رفت سر آن بچه را برید و گفت این در آینده بی دین می شود و روی پدر و مادرش اثر می گذارد؟ آیا پسر نوح با فطرت آفریده نشد؟ هابیل و قابیل که باهم مشکل پیدا کردند آیا در فطرتشان خدا نفوذ و طلوع نکرده بود؟ آخر این آیه می گوید که ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این است دینی که قیومت دارد بر همه و قیّم همه است. این هم خیلی حرف دارد ها؛ خدا قیّم همه است، طبق آن فاکتوری که قبل از آمدن به این دنیا دین می گوید خدا گفته أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی من همه کاره هستم و تو هیچ کاره هستی. یعنی به تو فقر می دهد خب دادم دیگر، نمی توانی از آن دربیایی و ناله تو هم اثر ندارد، بیماری می دهد اسیر الله است. خب پس بچه ها بی تکلیف هستند و بزرگ می شوند، پدر یهودی، مسیحی یا مجوس است. اینها به زرتشتی، مجوس می گویند. یادت هست یک سندی داشتیم که گفت بچه های مشرکین می خواهند در بروند آنها را می گیرند و می کشند؟ آنجا یادت هست گفت آنها را می کشیم چون اینها بعداً دوباره از دین خارج می شوند؟ آن وقت اینجا همان را می گوید. بچه ها بی گناه هستند. منظور از بچه، زیر ده سال است، ولی

خانواده او را به سمت خود می کشد. حالا خانواده های مسلمین بچه هایشان را به چه سمتی کشیدند؟ می دانید از طرف پدر و مادرها چقدر عریضه می آید که می گویند بچه هایمان لات شدند، مواد کش شدند، مواد فروش شدند، مشروب می نوشند. خیلی ها که عریضه می دهند می گویند از دست این بچه هایمان چکار کنیم؟ دزدی می کند آبروی ما را در محل بردند یا یک عده ای هستند که مجبور هستند برای تأمین مواد از خانه خودشان دزدی می کنند. طرف می گوید همخانه ما که مبتلا است دستگیره درب خانه مان را کنده و رفته فروخته، تو را به خدا ببین یک دستگیره درب چقدر می ارزد!

درس دوم: اربابان حدیث: حسن از اسماعیل ابن خلیل از عبدالرحیم از زکریا ابن ابی زائده از عامر از ابوهریره از رسول الله. احتمالاً این درس بازخوان باشد. رسول خدا چه فرمود؟ فرمود من نخستین کسی هستم که بعد از دمیدن آخر، سر خود را برمی دارم و ناگاه موسی را می بینم که به عرش آویخته است و من نمی دانم که وی در همین حالت بوده یا بعد از نفخه دوم این طور شده است. اینطوری که ادبیات دینی می گوید اسرافیل شغلش این است که همه چیز را خراب کند. عزرائیل، اسرافیل، میکائیل، جبرائیل. جبرائیل وحی می دهد، عزرائیل می کشد، میکائیل غذا می دهد، اسرافیل هم برای انهدام زمین آژیر می کشد. آن وقت مثلاً اینها سران ملائکه هستند، از جبرائیل چه چیزی به ما رسیده؟ تقیه. گفت ای پیغمبر این را نگو، آن را نگو! وقتی که پیغمبر نمی گوید یک نفر دیگر می آید جای پیغمبر حدیث درست می کند. مثل آن حدیثی که ابوبکر صدیق در ضبط اموال فاطمه، آن سرزمین بزرگ که داشت، گفت من یک حدیث شنیده ام که فقط یک نفر آنجا شاهد بود، که پیغمبر ارث نمی گذارد و هرچه دارد مربوط به عامه است. حالا پیغمبر اینجا موسی را بر خودش برتری می دارد. چون که بعد از دمیدن آخر، می گوید اسرافیل دو دفعه در این صورش می دمد؛ یک دفعه برای خراب کردن عوالم وجود و یک وقت برای اصلاح کارها که می شود قیامت. پیغمبر می گوید در آن نفخه اول من هم از بین می روم و در نفخه دوم بلند می شوم. این طوری که فرهنگ مذهبی می گوید همه به یکباره از خاک برمی خیزند. این تاریخ زیرک یک سؤال هم می کند و می گوید: مگر غیبت کُن فیکون نمی شود؟ پس چرا پیغمبر می گوید از خاک برمی خیزیم؟ آنجا که دیگر خاک نیست اِنِّی اَوَّلُ مَنْ یَرْفَعُ رَأْسَهُ بَعْدَ النَّفْخَةِ الْاٰخِرَةِ. و بعد هم اینکه مگر خاتم الانبیاء نیست؟ مگر پایان دهنده به خط نبوت و رسالت نیست؟ مگر بارها نگفت من از موسی از عیسی از ابراهیم و نوح بالاتر هستم؟ آیا نگفت؟ حالا چطور وقتی چشم هایش را باز کرد دید که موسی بالاتر از اوست، مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ، فَلَا اَدْرِ اَ کَذٰلِکَ کَانَ اَمْ بَعْدَ النَّفْخَةِ؟ می گوید نمی دانم این از اول آنجا بود یا نفخه دوم که شد این رفت؟ به هر حال این برتری موسی بر رسول الله را می رساند.

درس سوم: حمیدی از سفیان از زهری از سعید ابن مسیب از ابوهریره از رسول الله. شاید هم این درس بازخوان باشد. خدا چه گفت؟ یُؤْذِنِیْ اِبْنُ اٰدَمَ یَسُبُّ الدَّهْرَ وَاَنَا الدَّهْرُ، بَیْدِی الْاَمْرُ اَقْلَبُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ. پیغمبر چه فرمود؟ گفت: خدا می گوید آدمیزاد من را اذیت می کند. دقت کنید! یُؤْذِنِیْ، اذیت از این ماده است. خدایی که به وسیله مخلوق خودش اذیت بشود به درد لای جرز می خورد. آیا اینطوری نیست؟ عقل این را نمی گوید؟ فقط باید شعار داد اَ فَلَا تَحْقِلُوْنَ. اَ فَلَا تَشْعُرُوْنَ؟ پس شما وقتی که به تنگنا می افتی و به دنیا فحش می دهی، یعنی به خدا فحش دادی بعد خدا هم

ناراحت می‌شود، یُؤذِنِی ابْنُ آدَمَ یَسُبُّ الدَّهْرَ. دیگر این لقلقه زبان همه است که به زمان فحش می‌دهند؛ لعنت به این دنیا! می‌گوید فحش نده چون روزگار من هستم. باز این هم یک کوچک‌سازی است. خدا دهر است یا خالق دهر است؟ خدا فاعل است، دهر مفعول است، خدا اراده کرده روزگار پیدا شده، زمانه پدیدار شده. حالا چطور می‌شود اَنَا الدَّهْرُ؟ خدایی که آنقدر ضعیف است که ناله می‌کند یُؤذِنِی ابْنُ آدَمَ، خدایی که روزگار است که مخلوق خودش است می‌گوید یَسُبُّ الدَّهْرَ، این خدا نهایتش همین است که الان می‌بینید یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. بعد ادامه داد بَیْدِی الْأَمْرُ جَبْرٌ مُطْلَقٌ، الْأَمْرُ یعنی سرنوشت دست من است. أَقْلَبُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ من هستم که شب و روز را به چرخش درآوردم. همان چرخ و فلک که می‌گویند، یکی از اسماء خداست و در لیل و نهار هر کسی هست، هر مخلوقی که هست باز تحت فرمان بَیْدِی الْأَمْرُ است.

(فایل صوتی ۶۵۱۲ - درس اول) خودش اراده به دشمنی خلق با خود دارد! کتاب صحیح بخاری جلد ششم صفحه ۵۱۲ حدیث شماره ۷۴۹۱ کتاب توحید. این درس احتمال بازخوان دارد، اما مهم است. آخرهای کتاب صحیح بخاری است، ابو عبد الله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از مشایخ حدیث اهل سنت و جماعت. حَدَّثَنَا الْحُمَیْدِیُّ از سفیان از زهری از سعید ابن مسیب از ابوهریره از رسول الله از خدا. بعضی از نسخه‌ها کهنه نمی‌شود اینها کلیدی است، یکی از آنها هم همین است. خدا گفت: یُؤذِنِی ابْنُ آدَمَ یَسُبُّ الدَّهْرَ وَاَنَا الدَّهْرُ خدا را اذیت می‌کند بچه‌های آدم. این خدایی که اذیت می‌شود به درد لای جرز می‌خورد. آیا خدا را می‌شود اذیت کرد؟ بله؟ تو چه کسی هستی که خدا را اذیت کنی؟! زندگی تو به یک باد بند است؛ هوا، اکسیژن، دم و بازدم، می‌آید در حلق، در دماغ، می‌آید به قلب و ریه، حالا دلش نخواست برگردد؛ سگته! یُؤذِنِی ابْنُ آدَمَ یَسُبُّ الدَّهْرَ چطوری خدا را اذیت می‌کند؟ می‌گوید به زمان فحش می‌دهد و اَنَا الدَّهْرُ من روزگار هستم. خب حالا خدا جان توقع داری که مردم را ذلیل، نابود و بدبخت کردی به تو فحش هم ندهند؟ پس چرا رسول الله فرمود در آخر الزمان مردم به خدا فحش می‌دهند؟ از بس دروغ دیدند. مکر، کلک و حيله، بعد به پایین جاری می‌شود، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ مردم هم یاد می‌گیرند و به جان همدیگر می‌افتند. سرقت، سرقت مسلحانه، اسلحه سرد، اسلحه گرم، سرقت‌های خشن! بابا این هموطن توست طلایش را می‌خواهی ببری، پولش را می‌خواهی ببری، موبایلش را می‌خواهی ببری، آخر چرا با قمه می‌زنی؟ بعد خدا توقع دارد که مردم بگویند دست شما درد نکند، آن کشاورز بگوید باغ من را سوزاندی خیلی ممنون بیا سجده کنم یا آن چوپان بگوید از بی‌آبی، گوسفندانم دارند تلف می‌شوند یا آن کشاورز برنجش دارد له‌له می‌زند، آب نیست! چاه آب ندارد. چرا ندارد؟ چون او نمی‌خواهد. خب حالا معارضش در همین حدیث است شاید دفعه قبل این را برای باز نکردم، می‌گوید: بَیْدِی الْأَمْرُ به دست من سرنوشت است، أَقْلَبُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ من شب و روز را می‌چرخانم. حالا سؤال تاریخ این است: خدا جان! آقا خدا! تو می‌گویی که مردم مرا اذیت می‌کنند بعد می‌گویی بَیْدِی الْأَمْرُ سرنوشت دست من است؟! پس خودت داری می‌گویی مردم به تو فحش بدهند، خودت داری یک کاری می‌کنی که مردم از تو متنفر بشوند. بابا این متن حدیث نبوی است، عزیزم این من درآوردم که نیست. افتخار من این است که پای درس رسول الله وائمة الهداة المهدیین نشستهم. خب پس چه شد؟ بَیْدِی الْأَمْرُ را بگذار کنار یُؤذِنِی، پس خدا اراده کرده یُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا!

(فایل صوتی ۷۰۳۰ - درس اول) بیچاره خدای زمین که قابل آزار است. معجم الاوسط جلد ۸ صفحه ۳۵۵، از پیامبر خاتم است. این درس احتمالاً بازپخش باشد. حدیث قدسی است: قَالَ اللَّهُ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَ أَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ أَقْلَبُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ اللَّهُ مِي گوید فرزند آدم مرا آزار می دهد. اگر این خدا، خدای واقعی است که هستی را مدیریت می کند، چطور می گوید فرزند آدم مرا آزار می دهد؟ فرزند آدم کیلویی چند است؟ وقتی که خوابگاه انسان (یعنی کره خاک) ذره ای است در برابر آفرینش، دیگر سکنه اش چیست؟ بعد بعضی از سکنه اش که مسلمان هستند، چه کسانی هستند؟ زمانه را ناسزا می گوید. چطوری خدا را اذیت می کند؟ می گوید لعنت به این روزگار. و من زمانه هستم. اینجا را دقت کنید؛ امور به دست من است، من روز و شب را می گردانم. خب، این کلام، اولش به آخرش نمی خورد، اگر امور خلاق به دست تو هست و شب و روز را می گردانی، خب باید خیلی زور داشته باشی، آدمیزاد که نمی تواند تو را اذیت کند. الان مردم دیگر روزگار را فحش نمی دهند بلکه مستقیماً الله را فحش می دهند. رسول الله هم که فرمود: در پایان غیبت، مردم خدا را فحش می دهند. مردم چرا به خدا بد می گویند؟ چرا يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ؟ برای اینکه روزگار اذیتش کرده، يَسُبُّ الدَّهْرَ فحش می دهند به روزگار، وَ أَنَا الدَّهْرُ و من روزگار هستم. یک چیزهایی از داخل این درمی آید عتیقه! ببینید با این سند دینی خدا می گوید من روزگارم هستم، درست است؟ بعد قرآن می گوید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ (۳۲ انعام) روزگار نیست مگر بازیچه! خب این به خود خدا برمی گردد، مگر نگفتم به تو که این خدا من درآوردی است؟ خیلی حرف ها در این است! محقق کارش همین است که از این صفحه از آن سطر از آن کتاب نکته چینی می کند. به من فحش می دهی من روزگارم. بعد روزگار هم که بچه بازی و اسباب بازی است؛ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ (۳۲ انعام) همه اش بازی است. یعنی این خدا همه را به بازی گرفته و همه هم این خدا را به بازی گرفته اند، چون خدایی که ادیان و مذاهب مطرح می کنند همین است، این شناسنامه اش است. بین چقدر قشنگ شناسنامه اش را برایت درآورده ام! بعد می گویند شناسنامه خدا سوره توحید است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)، برای الوهیت واقعی این چیزی را ثابت نمی کند. بگو خدا یکی است صمد است، یعنی احتیاج به کسی ندارد. خب تو اگر احتیاج به کسی نداری چرا می نالی می گویی مردم من را فحش می دهند؟ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴) نه بابا دارد نه بچه، همتایی هم ندارد. اگر یادت باشد در آن نسخه پیغمبر گفت خدا این سوره را داده برای روزی که عقل های مردم کامل می شود و به وحی خرده می گیرند، به این رجوع کنند (۴۶۳۳). خب ما رجوع کردیم این چه دارد؟ این سوره چه دارد که بخواهد جواب محققین را بدهد؟

(فایل صوتی ۶۵۱۲) خودش اراده به دشمنی خلق با خود دارد! این درس احتمال بازخوان دارد، اما مهم است. آخرهای کتاب صحیح بخاری است، ابو عبد الله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از مشایخ حدیث اهل سنت و جماعت. حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ از سفیان از زهری از سعید ابن مسیب از ابوهریره از رسول الله از خدا. بعضی از نسخه ها کهنه نمی شود اینها کلیدی است، یکی از آنها هم همین است. خدا گفت: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَ أَنَا الدَّهْرُ خدا را اذیت می کند بچه های آدم. این خدایی که اذیت می شود به درد لای جرز می خورد. آیا خدا را می شود اذیت کرد؟ بله؟ تو چه کسی هستی که خدا را اذیت کنی؟! زندگی تو به یک باد بند است؛ هوا، اکسیژن، دم و بازدم، می آید در حلق، در دماغ،

می آید به قلب و ریه، حالا دلش نخواست برگردد؛ سکتته! يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسْبُ الدَّهْرَ چطوری خدا را اذیت می کند؟ می گوید به زمان فحش می دهد و أَنَا الدَّهْرُ من روزگار هستم. خب حالا خدا جان توقع داری که مردم را ذلیل، نابود و بدبخت کردی به تو فحش هم ندهند؟ پس چرا رسول الله فرمود در آخرالزمان مردم به خدا فحش می دهند؟ از بس دروغ دیدند. مکر، کلک و حيله، بعد به پایین جاری می شود، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ مردم هم یاد می گیرند و به جان همدیگر می افتند. سرقت، سرقت مسلحانه، اسلحه سرد، اسلحه گرم، سرقت های خشن! بابا این هموطن توست طلایش را می خواهی ببری، پولش را می خواهی ببری، موبایلش را می خواهی ببری، آخر چرا با قمه می زنی؟ بعد خدا توقع دارد که مردم بگویند دست شما درد نکند، آن کشاورز بگوید باغ من را سوزاندی خیلی ممنون بیا سجده کنم یا آن چوپان بگوید از بی آبی، گوسفندانم دارند تلف می شوند یا آن کشاورز برنجش دارد له له می زند، آب نیست! چاه آب ندارد. چرا ندارد؟ چون او نمی خواهد. خب حالا معارضش در همین حدیث است شاید دفعه قبل این را برایت باز نکردم، می گوید: بَيِّدِي الْأَمْرُ به دست من سرنوشت است، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ من شب و روز را می چرخانم. حالا سؤال تاریخ این است: خدا جان! آقا خدا! تو می گویی که مردم مرا اذیت می کنند بعد می گویی بَيِّدِي الْأَمْرُ سرنوشت دست من است؟! پس خودت داری می گویی مردم به تو فحش بدهند، خودت داری یک کاری می کنی که مردم از تو متنفر بشوند. بابا این متن حدیث نبوی است، عزیزم این من درآوردی که نیست. افتخار من این است که پای درس رسول الله و ائمة الهداة المهدیین نشستهم. خب پس چه شد؟ بَيِّدِي الْأَمْرُ را بگذار کنار یُؤْذِنِي، پس خدا اراده کرده يُخْرِجُونَ النَّاسَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا!

درس چهارم: (بازخوان از تدریس ۴۰۷۴ و ۴۸۴۷). ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری. اصحاب حدیث: علی از سفیان از یحیی ابن سعید از عبید ابن حنین از عبدالله ابن عباس از رسول الله. نمی دانم این درس بازخوان است یا نه. عبدالله ابن عباس که معروف حضورتان هست و مورد احترام فریقین شیعه و سنی است، می گوید خواستم از عمر الفاروق خلیفه دوم رسول الله پرسم، بعد از شهادت پیامبر و از بین رفتن خلیفه اول رسول الله و عصر حاکمیت عمر ابن الخطاب خلیفه دوم پیامبر. می گوید آن دوزنی که علیه رسول الله با یکدیگر هم دست شدند چه کسانی بودند؟ می گوید هنوز سخنم را تمام نکرده بودم که عمر گفت عایشه و حفصه! سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اینها، هم خلیفه بودند و هم امیرالمؤمنین بودند. یعنی پیغمبر هر چه عنوان به علی داد اینها مختص خودشان کردند. مِنَ الْمَرَّاتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ فَمَا أَتَمَمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ. در بین زوجات پیغمبر این دونفر دختر ابابکر و دختر عمر خیلی مهم بودند چون هر دو شاهزاده بودند دیگر، می گوید هنوز حرفم تمام نشده بود که عمر گفت این دوتا عایشه و حفصه بودند. حفصه دختر خودش است و عایشه دختر ابوبکر است. یعنی این دوتا به پیغمبر خون دل دادند باهم همدست بودند برای همین می گویند پیغمبر در وقت ارتحال بیهوش شد و به هوش آمد گفت رفیقم را بیاورید. عایشه گفت ابوبکر را صدا کنید، پیغمبر با حال ناتوانی گفت نه. حفصه گفت عمر را صدا کنید که باز پیغمبر اشاره کرد نه، که بعد گفت علی بیاید. این دوتا؛ حالا حفصه خیلی مهم و معروف نیست ولی ام المومنین عایشه، شاید بگوییم اصل اساس اهل سنت و جماعت است، که عرض

کردم و داريم که هم پیک وحی در خانه او بلکه زیر لحاف او با پیامبر سخن می گفت و همین که پیغمبر گفت من دارم می روم نصف دین را گفتم و نصف دیگرش را از عایشه سوال کنید، که با این درس معارض است. احتمالاً در غدیر بود که گفت مردم هر چیزی که لازم داشتید من گفتم و هر چیزی که بد بود از شما دور کردم و شما را از آنها دور کردم. آن وقت اینها منافات دارد با اینکه یک خانم بیاید و عهده دار یک سلسله عظیم و طویل شود.

ظهور یاب منتظران ۵۶۰۸ - فایل صوتی ۶۴۹۹ - وحی در خواب بوده نه در بیداری! - خدایی که عظمت خلقت را ترسیم کرده، چگونه ذکر خیر یک آدم معمولی را می کند؟ - با آن که به اعلیت علی همگان اعتراف دارند! - دستکاری تاریخ همیشگی نخواهد بود! - قضیه این دو جلد کتاب چیست؟ - این کلام چگونه تحلیل می شود؟: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، قَالَ مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةُ جَاءَهُ الْمَلَكُ، فَقَالَ: {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ {۱} خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ {۲} اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ {۳} الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ} - حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمُنَادِي، حَدَّثَنَا رُوْحٌ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنِ أَبِي عُرْوَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ لِأَبِي ابْنِ كَعْبٍ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرِئَكَ الْقُرْآنَ قَالَ: اللَّهُ سَمَانِي لَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: وَ قَدْ ذُكِرْتُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ - حَدَّثَنَا حَفْصُ ابْنِ غُمَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عُمَرُو، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَو عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ لَا أَزَالُ أُحِبُّهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ، وَ سَالِمٍ، وَ مُعَاذُ ابْنِ جَبَلٍ، وَ أَبِي ابْنِ كَعْبٍ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى ابْنُ أَسَدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ حَدَّثَنِي ثَابِتُ الْبُنَانِيُّ، وَ ثُمَامَةُ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ، قَالَ مَاتَ النَّبِيُّ وَ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ مُعَاذُ ابْنِ جَبَلٍ وَ زَيْدُ ابْنِ ثَابِتٍ وَ أَبُو زَيْدٍ قَالَ وَ نَحْنُ وَرِثَاهُ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنِ زُرَيْعٍ، قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ شَدَّادُ ابْنِ مَعْقِلٍ، عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ ابْنِ مَعْقِلٍ أَ تَرَكَ النَّبِيَّ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَ مَا تَرَكَ إِلَّا مَا بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ - حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ حَفْصٍ ابْنِ غِيَاثٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنِ الْأَعْمَشِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ اقْرَأْ عَلَى الْقُرْآنِ، قُلْتُ: أَقْرَأُ عَلَيْكَ، وَ عَلَيْكَ أَنْزَلَ، قَالَ: إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۶۴۸ حدیث شماره ۴۹۵۶ سوره علق. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم حدیث شماره ۴۹۶۱. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۷۲۲ حدیث شماره ۴۹۹۹ كتاب فضائل قرآن. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۷۲۴ حدیث شماره ۵۰۰۴ كتاب فضائل قرآن. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۷۳۱ حدیث شماره ۵۰۱۹ كتاب فضائل قرآن. - كتاب صحيح بخاری جلد چهارم صفحه ۷۴۴ حدیث شماره ۵۰۴۹ كتاب فضائل قرآن.

درس اول: همچنان ملازم هستیم با کتاب صحيح بخاری ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم بخاری از بزرگان حدیث در مسیر اهل سنت و جماعت. راویان: عبدالله ابن محمد از عبد الرزاق از مَعْمَرُ از زُهْرِي از لیث از عُقَيْل از محمد. محمد سوال کرد أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ محمد گفت که عروۃ مرا خبر داد از عایشه. عایشه ام المومنین چه گفت؟ أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةُ جَاءَهُ الْمَلَكُ. این درس خیلی دست انداز دارد ها! حواست را جمع کن چه می گویم، پنبه همه چیز را زده! عایشه به عنوان همسر پیغمبر و محل هبوط جبرائیل در زیر لحاف. آیات اول

سوره علق را تفسیر می کند اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. خب همه اینها چه در خاطر دارند؟ کوه غار حرا! ها؟ آنجا پیغمبر مشرف به مکه نشسته بود که جبرائیل آمد نازل کرد. حالا عایشه چه می گوید؟ می گوید: اَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةُ این سوره در خواب بر پیغمبر نازل شد. چه بگوییم؟ حرف اول و آخر را مادر برادران گفته است. خب اولین سوره که در خواب است بقیه سوره ها چه؟ برداشت آزاد!

درس دوم: (بازخوان از تدریس ۵۲۲۷). روات: ابوجعفر منادی از روح از سعید ابن ابی عروبه از قتاده از انس ابن مالک از رسول الله. انس ابن مالک چه گفت؟ اَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ لِأَبِي ابْنِ كَعْبٍ. انس ابن مالک از حواریون پیامبر و از مستند سازان اهل سنت و جماعت است، و ابی ابن کعب هم از نزدیکان رسول الله است. گفت: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَكَ الْقُرْآنَ شاید این درس بازخوان باشد، نمیدانم. پیغمبر به ابی ابن کعب گفت که خدا به من دستور داده که برای تو قرآن بخوانم. مسئله دیگر خیلی رفته بالا، آمپر دارد می سوزاند. ابی گفت: خداوند بر تو از من نام بُرد؟ پیامبر فرمود: بله. ابی گفت: آیا نزد پروردگار جهانیان یاد شدم؟ دقت کنید، چالش ها را می بینید؟! قَالَ: اللَّهُ سَمَّانِي لَكَ؟ خدا به تو حکم داد؟ ابی دارد می گوید: اللَّهُ سَمَّانِي لَكَ؟ خدا اسم من را پیش تو آورد؟ نمی دانم پیامبر در چه حالاتی بوده، نمی دانم. قَالَ: نَعَمْ پیغمبر گفت: بله. قَالَ دوباره شک برد، آخر این آدمی مهمی نیست. کدام خدا؟ پیغمبر باز خواست افشاگری کند. وَقَدْ ذُكِرْتُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ؟ گفت خدای جهانیان اسم من را آورده؟ قَالَ: نَعَمْ پیغمبر گفت بله. فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ اشکش جاری شد. ببین رب العالمین خیلی مقامش وسیع است. همان که او را نشناختند، همان که در کره خاک برای او سایه درست کردند. ببین چقدر آش شور شده که صدای آشپز در آمده، یارو تعجب می کند و می گوید آخر خدای زمین و آسمان اسم من را آورده که تو برای من قرآن بخوانی!

درس سوم: حفص ابن عمر از شعبه از عمرو از ابراهیم از مسروق از عبدالله ابن عمرو از عبدالله ابن مسعود از رسول الله. عبدالله ابن مسعود همین کاتب و قاری معروف است. چه گفت؟ گفت لَا آزَالُ أُحِبُّهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ، وَسَالِمٍ، وَمُعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ، وَأَبِي ابْنِ كَعْبٍ می گوید پیغمبر گفت از این چهار نفر قرآن را یاد بگیرید. هفت تا کاتب شد چهارتا. آن هم اشخاصی که مورد وثوق اهل سنت و جماعت هستند. حالا این عبدالله ابن مسعود یک کمی این طرف و آن طرف است. عبدالله ابن مسعود چطور از خودش تعریف کرده؟ گفت پیغمبر گفت قرآن را از چهار نفر یاد بگیر که اول آن من هستم. نیست آن جریانی که عرض کردم ساختن همه چیز در غیبت ممکن است؟!

درس چهارم: (بازخوان از تدریس ۶۴۱۷). مُعَلًی ابْنِ اسَدٍ از عبدالله ابن مثنی از ثابت البُنّانی از ثمامه از انس ابن مالک از رسول الله. این هم کلامش خیلی آسمان جُل است، هدفدار است. یعنی برای حوادث بعد از پیغمبر جاده صاف کن است. انس ابن مالک همین که آفتابه دار پیغمبر بود می گوید مَاتَ النَّبِيُّ رَسُولُ اللَّهِ عَرُوجَ كَرْدَ وَلَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ تَنَاهَا چهل نفر قرآن را جمع و جور کردند. چهار نفر چه کسانی هستند؟ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ مُعَاذُ ابْنِ جَبَلٍ وَ زَيْدُ ابْنِ ثَابِتٍ وَ أَبُو زَيْدٍ. اینجا دیگر عبدالله ابن مسعود نمی آید چون او برای خودش ساخته و این هم برای اینها ساخته! خب قضیه هفت کاتب چه می شود؟ قضیه امیرالمؤمنین چه می شود؟ حالا شیعه که قائل است وحی به پیامبر نازل

می شده و کاتب مخصوصش علی است، حالا این هیچ! ولی بزرگان اهل سنت قائل هستند که علی اعلم ناس بوده. چطور اعلم ناس کتابتش به درد نمی خورد؟ به کار نمی آید؟ بعد چهار نفر که اگر در شناسنامه آنها بروی خیلی چیزها می بینی.

درس پنجم: قتیبه ابن سعید از سفیان از عبد العزیز ابن رفیع از شداد ابن معقل از عبدالله ابن عباس. فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ ابْنُ مَعْقِلٍ بر عبدالله ابن عباس وارد شدیم. شداد ابن معقل گفت آیا پیامبر چیزی باقی گذاشت؟ این درس هم از آن اسرار است! چون فامیل او بود دیگر، پسر عمویش بود و حواریش بود. گفت باقی نگذاشت مگر آنچه میان دو جلد است و ما نزد محمد ابن حنفیه رفتیم و از او سوال کردیم او گفت چیزی باقی نگذاشت مگر آنچه میان آن دو جلد است. خب. اگر دو جلد را فرض کنیم که خود قرآن دوتا جلد دارد دیگر؛ چپ و راست! اگر آن را فرض کنیم آن موقع که سیستم جلدسازی نبوده. روی پوست حیوان یا پوست درخت می نوشتند، دیگر جلد که نداشت. نخیر آن را سیمی هم باید بکنند! اینطور که اینها می گویند یک کتابی است سیمی شده و جلد قشنگ، طلاکوب و برجسته. ما مجبور هستیم آن نظریه را بپذیریم که این دو جلد کتاب است. به چه دلیل؟ همین که در سند داشتیم که پیامبر در موقع عروج یک کتابی به علی داد و گفت این را نشر بدهد.

درس ششم: همین کتاب صحیح بخاری است که برای اهل سنت و جماعت دارای قداست است. یعنی دین شان را از این طریق دنبال می کنند. حدیث کرد عمر ابن حفص ابن غیاث از پدرش از اعمش از ابراهیم از عبیده از عبدالله. گفت پیامبر به من گفت. عبدالله ابن مسعود همین کسی که الان در درس قبل مچش را گرفتیم. چه گفت؟ گفت قَالَ لِيَ النَّبِيُّ پیغمبر گفت اقْرَأْ عَلَى الْقُرْآنَ، قُلْتُ اقْرَأْ عَلَيْكَ وَ عَلَيْكَ اُنْزِلَ قَالَ اِنِّیْ اُحِبُّ اَنْ اَسْمَعَهُ مِنْ غَیْرِیْ عبدالله ابن مسعود می گوید که پیغمبر به من گفت برای من قرآن بخوان. گفتم مگر قرآن بر تو نازل نشده من برای چه بخوانم؟ تو حافظ قرآن هستی، تو مخزن قرآن هستی! پیغمبر گفت دوست دارم از کسی جز خودم بشنوم. اینجا از طریق آن مثلث تشکیک و نسبیت و احتمال ما مجبور هستیم اینطوری تحلیل کنیم که پیامبر نیاز داشته آنچه را که ابلاغ کرده دوباره گوش کند. چون آنقدر به او خیانت شد و هر کس هر چه خواست نوشت که امر مشتبه شد و بعد به قرآن ناسخ و منسوخ تبدیل شد. بعد امیرالمؤمنین هم که گفت ذو وجوه است، هر کس هر طوری دلش می خواهد بنویسد. آنجا هم که معاویه روی منبر اعتراف کرد و گفت پیغمبر نه سواد داشته بخواند و نه سواد داشت بنویسد، من کاتب بودم، او می گفت و من هر چه دلم می خواست می نوشتم! خب پس چه شد؟ پیغمبر گفت برایم قرآن بخوان، یادآوری آنچه که نازل شده! حالا این را بگذار کنار آن چند تا نسخه ای که داشتیم که پیامبر نماز می خواند و یک نفر از ته صف بلند بلند می خواند، بعد از نماز پیغمبر گفت بیا، آن شخص خیال کرد می خواهد او را تنبیه کند. پیغمبر گفت من این آیه را فراموش کرده بودم که تو خواندی. حالا باز اینها به پازل های گذشته برمی گردد که پیغمبر فرمود جن بر من کلماتی را عرضه می کرد. کلمات جن و جبرائیل قاطی شد. شاید برای همین پیغمبر حافظه اش نمی کشد و می گوید بخوان من یادم بیاید که چه گفتم!